



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

# نخب التواريخ

تأليف

عاج محمد اشرف خراسانی

پشت. کتابفروشی اسلامیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

منتخب التواريخ: در وقایع مهمه متعلقه بحضرت خاتم النبیین و سیده نساء العالمین و الائمہ الاثنی عشر

نویسنده:

محمد هاشم خراسانی

ناشر چاپی:

دار الکتب الاسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

فهرست	۵
منتخب التواریخ: در وقایع مهمه متعلقه بحضرت خاتم النبیین و سیده نساءالعالمین و الائمه الاثنی عشر	۱۹
مشخصات کتاب	۱۹
اشاره	۱۹
مقدمه	۲۵
خلاصه در علم دریاه	۲۷
اقسام حدیث ضعیف	۲۹
اشاره	۲۹
در الفاظ جرح و تعدیل و غیر آن	۳۱
در بعضی اصطلاحات محدثین	۳۳
در اعتماد و عمل باحدیث	۳۴
در تاریخ انبیای سلف	۳۶
تاریخ پیغمبر اکرم و آله علیهم السلام	۳۶
اشاره	۳۶
اخبار ادعیه و اوراد	۳۶
اخبار تکوینیات	۳۸
اخبار فقه	۳۸
ترجمه مولف رضوان الله علیه	۳۹
فهرست مطالب کتاب	۴۰
مقدمه	۷۲
کتاب منتخب التواریخ	۷۲
اشاره	۷۲
امر دوم	۸۱
خانمه	۹۳
باب اول : در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت و وفات حضرت خاتم النبیین (صلی الله علیه و آله وسلم)	۹۶
و در تعیین زوجات و اولاد و اقارب و حواریین آنحضرت و در بعضی از تواریخ متعلقه بآن بزرگوار و در ذکر قبور متبرکه واقعه در مکه معظمه و اطراف آن و در این باب دوازده فصل و یک خانمه است	۹۶
فصل اول : در اسم و لقب و کنیه و نسب آن بزرگوار	۹۶
اشاره	۹۶
اسامه بن زید	۹۶
فصل دوم : در تعیین ساعت ولادت آن بزرگوار و یوم آن از ایام هفته و در تعیین ماه ولادت و یوم آن از ایام ماه و در تعیین سال ولادت و در آن سه امر است	۹۷
امر اول : در ساعت ولادت و یوم ولادت آنحضرت از ایام هفته	۹۷
امر دوم : در تعیین ماه ولادت باسعادت و روز آن از ایام ماه	۹۷
امر سوم : در سال ولادت آن بزرگوار	۹۷
فصل سوم : در تعیین ساعت رحلت حضرت خاتم النبیه (صلی الله علیه و آله وسلم) و یوم آن از ایام هفته و در تعیین ماه رحلت و یوم آن از ایام ماه و در تعیین سال رحلت آن بزرگوار و در علت رحلت آنحضرت و در این چهار امر است	۹۸
امر اول: در تعیین ساعت رحلت و یوم آن از ایام هفته	۹۸
امر دوم : در تعیین ماه رحلت پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و روز آن از ایام	۹۸
امر سوم : در تعیین سال رحلت آنحضرت	۹۹
امر چهارم : در علت رحلت حضرت خاتم النبیه (علیه السلام)	۹۹
فصل چهارم : در ذکر زوجات محترمات آن بزرگوار و در این دو امر است	۱۰۰
امر اول : در ذکر اسماء زوجاتیکه قبل از حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از دنیا رفتند و آنها دو نفر بودند	۱۰۰

۱۰۲	امر دوم : در ذکر زوجاتی که بعد از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از دنیا رفتند معروف و مشهور آنستکه آنها نه نفر بودند
۱۰۵	فصل پنجم : در ذکر اولاد امجاد آنحضرت
۱۰۹	فصل ششم : در ذکر بعضی از حالات شریفه اعمام و عمات حضرت خاتم النبیین (صلی الله علیه وآله وسلم) و بعضی از حالات اولاد آنها مجملات
۱۱۸	فصل هفتم : در ذکر حواریین و حالات بعضی از اصحاب و شعراء و مباحثین آنحضرت و در این سه امر است
۱۱۸	امر اول : در ذکر حواریین حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) و آنها سلمان و ابی نروم ندادند
۱۲۳	امر دوم : در علو همت و مواسات بعضی از اصحاب کبار حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم)
۱۲۵	امر سوم : در ذکر از شعراء و مباحثین حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم)
۱۲۷	فصل هشتم : در بعضی از تواریخ مهمه متعلقه بحضرت خاتم الانبیاء (صلی الله علیه وآله وسلم) از زمان ولادت تا زمان بعثت
۱۲۷	اما وقایع مهمه سال اول ولادتشان
۱۲۷	واما وقایع مهمه سال چهارم از سن شریف آن بزرگوار
۱۲۷	اشاره
۱۲۹	امر اول : در شواهد بر عدالت انوشیروان
۱۳۵	امر دوم : در شواهد بر سخاوت حاتم بن عبدالله بن سعدطائی
۱۳۵	فصل نهم : در بعضی از تواریخ مهمه متعلقه بحضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از زمان بعثتشان تا زمان هجرتشان از مکه معظمه بمدینه منوره
۱۳۵	اشاره
۱۳۷	امر اول
۱۳۷	امر دوم
۱۴۴	فصل دهم : در بعضی از تواریخ مهمه متعلقه بحضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از زمان هجرت از مکه معظمه بمدینه طیبه تا زمان رحلتشان
۱۴۴	اشاره
۱۴۷	و اما وقایع مهمه که در این ده سال واقع شده
۱۴۹	و اما وقایع سال دوم از هجرت مقدسه
۱۸۲	فصل یازدهم : در تاریخ ولادت با سعادت خاتم الانبیاء (صلی الله علیه وآله وسلم) نسبت بتواریخ ولادت بعضی از انبیاء عظام و بعضی از بزرگان اهل عالم چنانچه از بعضی کتب تواریخ معتبره مستفاد می شود
۱۸۸	فصل دوازدهم : در ذکر قبور شریفه معصومین و بزرگان از علماء که در مکه و طائف موجود است
۱۸۸	اشاره
۱۹۷	واما مدفونین در حوالی مکه معظمه
۱۹۹	خانمه
۱۹۹	اشاره
۲۰۱	امر اول : در مجدد دین در رأس هرمانه از علماء اعلام
۲۰۹	امر دوم : در مجدد و مروج دین اسلام در راس هر ماله از سلاطین
	باب دوم : در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام) و در علت وفات و محل دفن مخدره و در تعیین اولاد و اقارب و در بعضی از تواریخ متعلقه بأن مخدره و در بعضی از قبور متبرکه واقع در مدینه طیبه و حوالی آن و در این باب نه فصل و یک خانمه است
۲۱۴	فصل اول : در اسم و لقب و کنیه و نسب آن مخدره
۲۱۵	فصل دوم : در تعیین یوم ولادت باسعادت آن مخدره از ایام هفته و در تعیین ماه ولادت و یوم آن از ایام ماه و در تعیین سال ولادت و در این دو امر است
۲۱۵	امر اول : در یوم ولادت از ایام هفته و ماه ولادت آن از ایام ماه
۲۱۵	امر دوم : در سال ولادت باسعادت این مخدره
	فصل سوم : در تاریخ رحلت مخدره مکرمه ظاهراً مسلم است نزد علماء و مورخین و یقیناً مسلم از اخبار است که رحلت مخدره در سال رحلت حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود و سابقاً گفتیم که اصح آنست که رحلت حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) درسته یازدهم از ۵
۲۱۶	اشاره
۲۱۷	و اما ساعت رحلت مخدره
۲۱۷	فصل چهارم : در علت وفات و وصیت های مخدره و محل دفنشان
۲۱۷	اشاره
۲۱۷	و اما وصیت های آن مخدره
۲۱۹	و اما محل دفن آن مخدره

۲۲۱	فصل پنجم : در کیفیت تزویج فاطمه زهراء (سلام الله علیها) بامیر المؤمنین (علیه السلام) و ذکر می شود اجمالا در ضمن هفت امر
۲۲۱	امر اول : بدانکه زوج حضرت فاطمه (علیه السلام) در دنیا و آخرت منحصر است بامیر المؤمنین (علیه السلام)
۲۲۱	امر دوم : در خطبیکه در تزویج این مخدره خوانده شده
۲۲۳	امر سوم : در صدای زهراء (علیها السلام)
۲۲۵	امر چهارم : در بعضی از کیفیات لیلہ زفاف مخدره
۲۲۹	امر پنجم : در چهاریه فاطمه زهراء (علیه السلام)
۲۲۹	امر ششم : در نثار لیلہ زفات فاطمه زهراء (علیها السلام)
۲۳۱	امر هفتم : در تاریخ تزویج و زفاف فاطمه زهراء (علیها السلام)
۲۳۲	فصل ششم : در ذکر محملی از حالات اولاد امجاد این مخدره
۲۳۸	فصل هفتم : در ذکر خدمت گزاران صدیقه طاهره (علیها السلام)
۲۴۲	فصل هشتم : در بعضی از تواریخ و وقایع متعلقه بصدیقه طاهره (علیها السلام)
۲۴۷	فصل نهم : در ذکر بعضی از قبور مترکه و بقاع شریفه واقعه در مدینه طیبه و اطراف آنست
۲۴۷	اشاره
۲۴۷	امر اول : در قبور شریفه که در مدینه و در یثیع است
۲۵۳	امر دوم : در قبور شریفه که در حوالی و اطراف مدینه طیبه است
۲۵۵	خاتمه
	باب سوم : در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت با سعادت و رحلت حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) و در تعیین زوجات و اولاد و اقارب و حواریین و بعضی از تواریخ متعلقه بآن بزرگوار و در ذکر قبور مترکه واقعه در کوفه و نجف اشرف و حوالی و اطراف آن و در این باب مقدمه و دوازده
۲۶۹	اما مقدمه
۲۷۰	فصل اول : در اسم و لقب کنید و نسب آن بزرگوار
۲۷۲	فصل دوم : در تاریخ ولادت باسعادت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)
۲۷۴	فصل سوم : در تاریخ رحلت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و اشاره اجمالی بذکر قاتل آن بزرگوار و مدفن شریفشان ولا بد است در این مقام از ذکر سه امر اول در تاریخ رحلت آن بزرگوار
۲۷۵	اشاره
۲۷۶	امردوم در اشاره اجمالیه بذکر قاتل آن بزرگوار
۲۷۷	ام رسوم در اشاره اجمالیه بمدفن شریف آنحضرت
۲۸۲	فصل چهارم : در ذکر زوجات محترمت حضرت امیر (علیه السلام)
۲۸۶	فصل پنجم : در ذکر اولاد امجاد حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام)
۲۹۲	فصل ششم : در ذکر اجمالی از احوالات اقارب و خویشان حضر امیر المؤمنین (علیه السلام)
۲۹۹	فصل هفتم : در ذکر حواریین حضرت امیر (علیه السلام)
۳۱۳	فصل هشتم : در مختصری از حالات بعضی دیگر از خواص اصحاب امیر المؤمنین (علیه السلام) منجمله جناب عمار بن یاسر بود که از بزرگان صحابه حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و بعد ملازم خدمت حضرت امیر (علیه السلام) شد
۳۲۴	فصل نهم : در ذکر بعضی از منافقین که خیلی عداوت و دشمنی داشتند با حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه
۳۳۲	فصل دهم : در بعضی از وقایع مهمه و تواریخ متعلقه بزمان خلافت واقعی حضرت امیر (علیه السلام) از سنه یازده هجری که سنه رحلت حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود و تا آخر سنه سی و پنج هجری که عثمان بن عفان از دنیا رفت
۳۵۴	فصل یازدهم : در بعضی وقایع مهمه که در خلافت ظاهر یه حضرت امیر (علیه السلام) خلیفه بلافضل حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) واقع شد از سنه سی و شش هجری تا سنه چهل هجری که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) از دنیا رحلت فرمود
۳۷۲	فصل دوازدهم : در ذکر قبور مترکه معصومین و معصوم زادگان و صحابه و تابعین و بزرگان از علماء و سلاطین که در نجف اشرف و کوفه و حوالی این دو بلد شریف موجود است و در این فصل شش امر است: امر اول در فضیلت کوفه و نجف اشرف
۳۷۲	اشاره
۳۷۵	امر دوم : در قبور معصومین که در نجف اشرف و کوفه موجود است
۳۷۵	امر سوم : در قبور شریفه معصوم زادگانی که در نجف اشرف و کوفه و حوالی ایندو بلد موجود است
۳۷۷	امر چهارم : در مقابر صحابه و تابعین که در نجف اشرف و کوفه و حوالی آنها معلوم می باشد
۳۷۹	امر پنجم : در مقابر بزرگان از علماء اعلام که در نجف اشرف مدفونند
۳۸۶	امر ششم : در سلاطین مدفونین در نجف اشرف
	باب چهارم : در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت و وفات حضرت مجتبی (علیه السلام) و در تعیین اولاد و اقارب و در بعضی از تواریخ مهمه متعلقه بزمان امامت آن بزرگوار و در بعضی از قبور مترکه سادات حسنی (علیه السلام) و در این باب هشت فصل و یک خاتمه است
۴۰۲	فصل اول : در اسم و لقب و کنیه و نسب آن بزرگوار بدانکه اسم شریفش حسن است و اشهر القاب شریفه زکی و مجتبی است و کنیه شریفش ابو محمد است پدر بزرگوارشان علی بن ابیطالب (علیه السلام) است والده ماجده شان فاطمه زهراء سلام الله علیها می باشد

فصل دوم : در تعیین یوم ولادت آن بزرگوار از ایام هفته و در تعیین ماه ولادت ویوم آن از ایام ماه و در تعیین سال ولادت	۴۰۲
فصل سوم : در تعیین یوم رحلت حضرت مجتبی (علیه السلام) از ایام هفته و در تعیین ماه رحلت و یوم آن از ایام ماه و در تعیین سال رحلت و سبب	۴۰۳
اشاره	۴۰۳
و اما قاتل آن بزرگوار و سبب رحلتش	۴۰۵
فصل چهارم : در عدد زوجات حضرت مجتبی (علیه السلام) و سبب کثرت تزویج آن بزرگوار	۴۰۵
اشاره	۴۰۵
و اما سبب کثرت تزویج آن بزرگوار	۴۰۷
فصل پنجم : در ذکر اولادهای حضرت مجتبی (علیه السلام) و اسماء شریفه آنها بدانکه در ارشاد مفید استکه آن حضرت هشت پسر داشت و هفت دختر اما پسرهای آن حضرت	۴۰۸
اشاره	۴۰۸
و اما بنات آن بزرگوار	۴۱۱
فصل ششم : در ذکر بعضی از حالات شریفه نبیره های حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) و گفته شد که از پسرهای بلاواسطه آن بزرگوار دو نفر عقب داشتند یکی جناب زید و یکی جناب حسن بن حسن المثنی و بقیه پسرهای آنحضرت بلا عقب بودند و لابد است در این مقام از ذکر	
مقصد اول : در حالات شریفه بعضی از اولادهای جناب زید بن حسن بن علی بن ابیطالب (علیه السلام)	۴۱۱
مقصد دوم : در حالات شریفه بعضی از اولادهای جناب حسن بن الحسن المجتبی (علیه السلام)	۴۱۹
اشاره	۴۱۹
المطلب الأول : در ذکری از حالات و مقایر بعضی از اولادهای جناب عبدالله المحض	۴۲۳
المطلب الثانی : در ذکری از حالات و مقایر بعضی از اولادهای جناب ابراهیم العمر ابن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب	۴۲۳
المطلب الثالث : در ذکری از حالات و مقایر بعضی از اولادهای جناب حسن بن حسن بن الحسن المجتبی علیه السلام	۴۳۵
المطلب الرابع : در ذکری از احوالات بعضی از اولادهای جناب جعفر بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب (علیه السلام)	۴۳۵
المطلب الخامس : در ذکری از حالات بعضی از اولادهای جناب داود بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب (علیه السلام)	۴۳۶
فصل هفتم : در ذکر حواریین و بعضی از اصحاب حضرت مجتبی (علیه السلام)	۴۳۶
اشاره	۴۳۶
و اما جواب حضرت مجتبی (علیه السلام)	۴۳۶
فصل هشتم : در بعضی از تواریخ متعلقه بزمان امامت حضرت مجتبی (علیه السلام)	۴۴۲
خانمه	۴۵۱
اشاره	۴۵۱
امر اول - در قبور متبرکه بعضی از انبیاء عظام	۴۵۱
امر دوم - در قبور متبرکه بعضی از امامزادگان محترم	۴۵۲
اشاره	۴۵۲
صنف اول	۴۵۷
صنف دوم	۴۵۷
صنف سوم	۴۶۱
صنف چهارم	۴۶۹
باب پنجم : در اسم و لقب و کنیه و نسب و ولادت و شهادت حضرت خامس آل عبا ارواحنا فداء و در تعیین زوجات و اولاد و اقارب و حواریین و بعضی از تواریخ متعلقه بآن بزرگوار و در قبور متبرکه بعضی از بزرگان که در کربلای معلی و حوالی آن واقعست و در این باب دوازده فصل و یکخاتمه	
فصل اول : در اسم و لقب و کنیه و نسب آن بزرگوار	۴۷۲
فصل دوم : در تاریخ ولادت باسعادت حضرت سید الشهداء (علیه السلام)	۴۷۳
فصل سوم : در تعیین ساعت رحلت حضرت سید الشهداء (علیه السلام) و یوم آن از ایام هفته و در تعیین ماه رحلت و یوم آن از ایام ماه و در تعیین سال رحلت و در تعیین قاتل آن بزرگوار و در عده لشکر ابن سعد و مدفن شریف حضرت سید الشهداء (علیه السلام)	۴۷۵
اشاره	۴۷۵
مطلب اول	۴۷۵
مطلب دوم در تعیین قاتل آنحضرت	۴۸۰
اشاره	۴۸۰
فذلکه در حالات بعضی از قاتلین حضرت سیدالشهداء : یزید بن معاویه و عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد و شمر بن ذی الجوشن لعنة الله علیهم اما یزید بن معاویه	۴۸۰



۴۸۰	..... و اما عبدالله بن زیاد
۴۸۴	..... و اما عمر بن سعد
۴۸۶	..... و اما شمر بن ذی الجوشن
۴۸۸	..... مطلب سوم در عده لشکر ابن سعد که در کربلا حاضر بودند
۴۹۰	..... مطلب چهارم در مدفن آن بزرگوار
۴۹۰	..... اشاره
۴۹۰	..... احتمال اول
۴۹۲	..... احتمال دوم
۴۹۲	..... احتمال سوم
۴۹۲	..... احتمال چهارم
۴۹۲	..... احتمال پنجم
۴۹۲	..... احتمال ششم
۴۹۴	..... فصل چهارم : در ذکر زوجات محترمت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام)
۴۹۸	..... فصل پنجم : در اولاد امجاد حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) و اسماء شریفه آن
۵۰۴	..... فصل ششم : در عده حواریین حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) و ذکر بعضی از فضایل آنها عموماً
۵۲۴	..... فصل هفتم : در ذکر بعضی از فضایل شهداء از بنی هاشم که در یوم الطف در رکاب حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) شهید شدند
۵۲۴	..... اشاره
۵۲۶	..... مقصد اول در ذکری از اولادهای امیرالمؤمنین (علیه السلام) که در رکاب
۵۲۶	..... اشاره
۵۲۷	..... امر اول - در رفعت شأن و علو مرتبه و مقامات حضرت ابی الفضل
۵۲۸	..... امر دوم - در وفاء و فتوت و مواسات حضرت ابی الفضل (علیه السلام)
۵۳۰	..... امر سوم - در بیان شجاعت حضرت ابوالفضل
۵۳۲	..... امر چهارم - در کثرت علاقه و محبت حضرت سیدالشهداء بحضرت ابی الفضل
۵۳۴	..... امر پنجم
۵۳۶	..... امر ششم
۵۳۸	..... امر هفتم - در ذکری از اولاد و احفاد حضرت ابی الفضل العباس بن امیر المؤمنین (علیه السلام)
۵۴۲	..... مقصد دوم : در ذکر سه نفر از اولاد حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) که روز عاشوراء شهید شدند
۵۴۲	..... اشاره
۵۴۲	..... امر اول - در رفعت شأن و علو مرتبه و مقامات حضرت قاسم
۵۴۴	..... امر دوم - در صیاحت وجه و شجاعت حضرت قاسم
۵۴۴	..... امر سوم - در کثرت علاقه و محبت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) بحضرت قاسم
۵۴۶	..... امر چهارم - در سن شریف این آقازاده محترم و قاتل او
۵۴۶	..... اشاره
۵۴۶	..... اما قاتل آن بزرگوار
۵۴۸	..... مقصد سوم : در ذکر دو نفر از اولادهای حضرت سید الشهداء (علیه السلام) که در کربلا شهید شدند الاول - در بعضی از فضایل و مناقب حضرت ابو الحسن علی اکبر (علیه السلام) ولابد است در مقام از ذکر هفت امر
۵۴۸	..... امر اول در رفعت شأن و علو مرتبه و مقامات حضرت علی اکبر
۵۵۰	..... امر دوم در شجاعت این آقازاده محترم
۵۵۲	..... امر سوم - در محبت این آقازاده پدر بزرگوارش و محبت حضرت ابی عبدالله الحسین بحضرت علی اکبر
۵۵۴	..... امر چهارم
۵۵۶	..... امر پنجم
۵۵۸	..... امر ششم - در سن شریف حضرت علی اکبر

۵۵۸	..... امر هفتم
۵۵۸	..... اشاره
۵۶۰	..... امر اول - در رفعت شأن و علو مرتبه و مقامات حضرت عبدالله بن الحسین (علیه السلام)
۵۶۲	..... امر دوم
۵۶۲	..... امر سوم
۵۶۳	..... امر چهارم
۵۶۴	..... امر پنجم در تعیین سن شریف این آقا زاده
۵۶۴	..... مقصد چهارم : در ذکری از دو نفر شهداء از اولاد جناب عبدالله بن جعفر بن ابیطالب
۵۶۶	..... مقصد پنجم : در ذکری از پنج نفر شهداء یوم الطف که از اولاد جناب عقیل بن ابیطالب بودند
۵۶۸	..... فصل هشتم : در ذکری از فضائل بعضی از شهداء از غیر بنی هاشم که در یوم الطف شهید شدند
۵۶۸	..... اشاره
۵۶۸	..... امر اول در ذکری از جناب ابو القاسم حبیب بن مظاهر الاسدی الصحابی
۵۷۰	..... امر دوم در ذکری از جناب جابر بن عمرو الغفاری
۵۷۰	..... امر سوم در ذکری از جناب عبد الرحمن بن عبدالرب الاتصاری
۵۷۲	..... امر چهارم در ذکری از جناب مالک بن انس الکاهلی الصحابی
۵۷۲	..... امر پنجم در ذکری از جناب مسلم بن عوسجة الاسدی الصحابی
۵۷۴	..... امر ششم در بعضی از فضایل جناب بریر بن خضیر الهمدانی التابعی
۵۷۵	..... امر هفتم در ذکری از جناب نافع بن هلال الجملی التابعی ره
۵۷۷	..... امر هشتم در ذکری از جناب ابی تمامه عمرو بن عبد الله الصائدی او الصیداوی التابعی
۵۷۹	..... امر نهم در ذکری از جناب عابس بن شیبب الشاکری
۵۷۹	..... امر دهم در ذکری از جناب شوذب بن عبدالله الهمدانی
۵۸۱	..... امر یازدهم در ذکری از جناب زهیر بن قین الجلی القائل للحسین (علیه السلام)
۵۸۳	..... امر دوازدهم در ذکری از جناب سعد بن عبدالله الحنفی
۵۸۵	..... امر سیزدهم در ذکری از جناب محمد بن بشر الخضرمی
۵۸۵	..... امر چهاردهم در ذکری از جناب حر بن یزید الریاحی
۵۸۹	..... امر پانزدهم در ذکری از جناب وهب بن عبدالله الکلبی
۵۹۱	..... امر هفدهم در ذکری از فضائل جناب سوید بن عمرو بن ابی المطاع الخثعمی
۵۹۱	..... امر هیجدهم در ذکری از جناب عمرو بن قرطه الاتصاری
۵۹۱	..... امر نوزدهم در ذکری از دو جوان جابریان سیف بن حارث بن سریع و مالک بن عبد بن سریع
۵۹۱	..... امر بیستم در ذکری از جناب زاهر بن عمر الکندی
۵۹۲	..... امر بیست و یکم در ذکری از فضائل آن جوانیکه پدرش در مصر که شهید شده بود
۵۹۳	..... امر بیست و دوم در ذکری از جناب جون بن ابی مالک مولی ابی ذر الغفاری
۵۹۴	..... امر بیست و سوم در ذکری از غلام ترکی که در رکاب حضرت شهید شد
۵۹۶	..... فصل نهم : در ذکری از شهدایی که قبل از عاشوراء یا بعد آن بیماری حضرت ابی عبدالله (علیه السلام) در کوفه شهید شدند بامر عبیدالله بن زیاد
۵۹۶	..... اشاره
۵۹۶	..... امر اول
۵۹۶	..... امر دوم
۵۹۶	..... امر سوم
۵۹۸	..... امر چهارم
۵۹۸	..... امر پنجم
۶۰۰	..... امر ششم

۶۰۰	.....	اشاره
۶۰۴	.....	الخامس - جناب عبدالله بن عفيف از دی بود
۶۰۴	.....	السادس والسابع طفلان صغير جناب مسلم بن عقيل
۶۰۶	.....	فصل دهم : در ذکر اسامی اسرائیکه از اهل البيت يوم الطف در کربلا حاضر بودند و اسیر شدند
۶۰۶	.....	اشاره
۶۰۶	.....	امر اول در ذکر مردان اسیر شده
۶۰۶	.....	اشاره
۶۰۶	.....	دوم - حضرت امام محمد باقر (عليه السلام) بود
۶۰۷	.....	سوم - جناب محمد بن الحسين (عليه السلام)
۶۰۸	.....	چهارم - جناب عمر بن الحسين
۶۰۸	.....	پنجم - جناب حسن بن الحسين
۶۰۸	.....	ششم - جناب زيد بن الحسن المجتبي (عليه السلام)
۶۰۸	.....	هفتم - جناب عمر بن الحسن المجتبي (عليه السلام)
۶۰۸	.....	هشتم - جناب محمد بن عمر بن الحسن المجتبي
۶۰۹	.....	امردوم در اسامی مقدمه مخدرات اسیر شده
۶۱۶	.....	فصل یازدهم : در بعضی از تواریخ متعلقه بزمان امامت حضرت سيدالشهدا (عليه السلام)
۶۱۶	.....	اما وقایع سال پنجاهم هجری بعد از شهادت حضرت مجتبی (عليه السلام)
۶۱۶	.....	و اما وقایع سال پنجاه و یک
۶۱۸	.....	و اما وقایع سال پنجاه و دو
۶۱۸	.....	اما وقایع سال پنجاه و سه
۶۱۸	.....	اما وقایع سال پنجاه و چهار
۶۱۹	.....	و اما وقایع سال پنجاه و پنج
۶۲۰	.....	و اما وقایع سال پنجاه و شش
۶۲۰	.....	اما وقایع سال پنجاه و هفت
۶۲۲	.....	و اما وقایع سال پنجاه و هشت
۶۲۲	.....	و اما وقایع سال پنجاه و نه
۶۲۲	.....	و اما وقایع سنه شصت هجری
۶۲۴	.....	فصل دوازدهم : در بعضی از فضایل زمین کربلا و بعضی از مقابر شریفه بزرگانی که در کربلائی معلی مدفونند
۶۲۴	.....	اشاره
۶۲۴	.....	امر اول - در بعضی از فضائل زمین کربلا
۶۲۹	.....	امردوم - در بعضی از مقابر شریفه امامزادگان و علمائیکه در کربلائی معلی وحله و حوالی این دو بلد مدفونند
۶۲۹	.....	اما مقابر بعضی از بزرگان که در کربلائی معلی مدفونند
۶۳۰	.....	و اما سایر قبور متبرکه که در آن زمین مقدس است از مشاهیر امامزادگان عظام و علمای ذوی العز والاحترام
۶۴۷	.....	تتمیم مناسب دیدم که در خاتمه این باب بعضی از مرانی را ذکر کنم
۶۴۷	.....	اشاره
۶۴۷	.....	امر اول - در مرانی حضرت سيد الشهداء (عليه السلام)
۶۴۷	.....	اشاره
۶۵۳	.....	وصال شیرازی (ره) فرموده
۶۷۱	.....	امر دوم - مرانی حضرت ابی الفضل العباس (عليه السلام)
۶۷۵	.....	امرسوم - در مرانی حضرت علی اکبر (عليه السلام)
۶۹۴	.....	باب ششم : در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت و شهادت حضرت علی بن الحسين زين العابدين (عليه السلام)

۶۹۴	..... اشاره
۶۹۴	..... فصل اول : در اسم و لقب و کنیه و نسب آن بزرگوار
۶۹۵	..... فصل دوم : در تاریخ ولادت با سعادت حضرت امام زین العابدین (علیه السلام)
۶۹۷	..... فصل سوم : در تاریخ رحلت و تعیین قائل آن بزرگوار
۶۹۹	..... فصل چهارم : در اسماء شریفه زوجات و اولادهای حضرت امام زین العابدین (علیه السلام)
۷۱۱	..... فصل پنجم : در ذکری از حواریین و اصحاب حضرت امام زین العابدین (علیه السلام)
۷۱۷	..... فصل ششم : در بعضی از وقایع متعلقه بشهادت حضرت سید الشهداء (علیه السلام) که در زمان امامت حضرت علی بن الحسین زین العابدین (علیه السلام) واقع شد
۷۱۷	..... واقعه اول : که در سال شصت و یکم واقع شد واقعه اسیری اهل بیت عصمت و طهارت بود
۷۲۱	..... واقعه دوم : خروج جناب سلیمان بن سرد شیخ الشیعه با جماعت توأیین بجهت مطالبه خون سید الشهداء (علیه السلام)
۷۲۳	..... واقعه سوم : خروج مختار ابن ابو عبیده ثقفی برای خونخواهی از قتل حضرت سیدالشهداء (علیه السلام)
۷۲۷	..... فصل هفتم : در بعضی از تواریخ متعلقه بزمان امامت حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) بغیر آنچه در فصل سابق ذکر شد
۷۲۷	..... اما وقایع سنه شصت و یک هجری
۷۲۷	..... اما وقایع سنه شصت و دو هجری
۷۲۹	..... واما وقایع سنه شصت و چهار از هجرت
۷۳۱	..... واما وقایع سنه شصت و پنج هجری
۷۳۱	..... واما وقایع سنه شصت و شش هجری
۷۳۲	..... و اما وقایع سنه شصت و هفت
۷۳۲	..... و اما وقایع سنه شصت و هشت هجری
۷۳۳	..... اما وقایع سنه شصت و نه
۷۳۳	..... و اما وقایع سنه هفتاد
۷۳۳	..... اما وقایع سنه هفتاد و یک هجری
۷۳۸	..... اما وقایع سنه هفتاد و چهار
۷۳۸	..... اما وقایع سنه هفتاد و پنج هجری
۷۳۸	..... اما وقایع سنه هفتاد و هفت
۷۳۸	..... اما وقایع سنه هفتاد و هشت
۷۳۸	..... اما وقایع سنه هفتاد و نه هجری
۷۳۸	..... واما وقایع سنه هشتاد هجری
۷۴۰	..... اما وقایع سال هشتاد و یک
۷۴۰	..... اما وقایع سال هشتاد و دو
۷۴۰	..... اما وقایع سال هشتاد و سه
۷۴۲	..... و اما وقایع سنه هشتاد و چهار
۷۴۲	..... واما وقایع سنه هشتاد و پنج
۷۴۲	..... واما وقایع سنه هشتاد و شش
۷۴۲	..... و اما وقایع سال هشتاد و هفت
۷۴۴	..... واما وقایع سنه هشتاد و هشت
۷۴۴	..... و اما وقایع سال هشتاد و نه
۷۴۴	..... و اما وقایع سنه نود
۷۴۴	..... و اما وقایع سال نود و یک
۷۴۴	..... واما وقایع سال نود و دو
۷۴۴	..... واما وقایع سال نود و سه
۷۴۴	..... واما وقایع سال نود و چهار

۷۴۶	فصل هشتم : در ذکر بعضی از قبور متبرکه واقعه در معظم بلاد عربستان
۷۴۶	اشاره
۷۴۶	امر اول - در قبور شریفه واقعه در بیت المقدس
۷۴۸	امر دوم - در قبور شریفه واقعه در شام
۷۴۸	اشاره
۷۴۸	و اما قبور متبرکه واقعه در شام و حوالی آن
۷۵۹	امر سوم - در قبور شریفه واقعه در جبل عامل
۷۵۹	اشاره
۷۶۰	و اما قبور شریفه واقعه در جبل عامل
۷۶۱	امر چهارم - در قبور شریفه واقعه در مصر
۷۶۵	امر پنجم - در قبور شریفه واقعه در حلب و طرابلس و حمص
۷۶۷	امر ششم - در ذکر بزرگانیکه در بحرین مدفونند
۷۶۹	امر هفتم : در ذکر بزرگانیکه در بصره مدفونند اعم از آنکه سعید باشند یا شقی شیعه باشند یا سنی
۷۸۲	خاتمه
۷۹۲	باب هفتم : در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت و شهادت حضرت امام محمد باقر (علیه السلام)
۷۹۲	اشاره
۷۹۲	فصل اول : در اسم و لقب و کنیه و نسب آن بزرگوار
۷۹۲	فصل دوم : در تاریخ ولادت باسعادت حضرت امام محمد باقر (علیه السلام)
۷۹۳	فصل سوم : در تاریخ رحلت آن بزرگوار
۷۹۴	فصل چهارم : در تعیین زوجات و اولادهای حضرت امام محمد باقر (علیه السلام)
۷۹۴	فصل پنجم : در ذکر حالات بعضی از اصحاب و حواریین حضرت امام محمد باقر (علیه السلام)
۷۹۹	فصل ششم : در بعضی از تواریخ متعلقه بزمان امامت حضرت باقر (علیه السلام)
۷۹۹	اما وقایع بقیه سته نود و پنج هجری در اینسال سعید بن جبیر بن هشام الاسدی
۸۰۳	اما وقایع سته نود و شش هجری
۸۰۴	و اما وقایع سته نود و نه هجری
۸۰۴	و اما وقایع سته صد هجری
۸۰۶	و اما وقایع سال صد و یکصد و دو هجری
۸۰۷	و اما وقایع سته صد و سه هجری
۸۰۷	و اما وقایع سته صد و چهار هجری
۸۰۷	و اما وقایع منه صد و پنج هجری
۸۱۳	فصل هفتم : در مقابر شریفه بعضی از امامزادگان و از علماء اعلام که در هندوستان و افغانستان و ترکستان واقع است
۸۱۳	اشاره
۸۱۳	امر اول - در قبور شریفه واقعه در هندوستان
۸۱۸	امر دوم - در قبور شریفه واقعه در افغانستان
۸۲۷	امر سوم - در قبور شریفه واقعه در بلاد ترکستان که بلاد معظم او بخارا و سمرقند و بلخ است
۸۲۷	اشاره
۸۲۷	و اما در سمرقند است قبر شریف جناب قثم بن عباس بن عبد المطلب
۸۳۷	خاتمه : در بعضی از حالات و تواریخ متعلقه بخلفا بنی امیه
۸۵۸	باب هشتم : در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت و شهادت حضرت مبین الحقایق والدقایق امام جعفر صادق علیه السلام
۸۵۸	اشاره

۸۵۸	فصل اول : در اسم و لقب و کنیه و نسب آن بزرگوار
۸۵۹	فصل دوم : در تاریخ ولادت با سعادت آن بزرگوار
۸۵۹	فصل سوم : در تاریخ رحلت و شهادت آن بزرگوار
۸۶۲	فصل چهارم : در احوالات اولادهای حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) و زوجات آن بزرگوار
۸۶۵	فصل پنجم : در ذکر حواریین حضرت صادق و بعضی از حالات اصحاب و ملاحین آن بزرگوار
۸۷۲	فصل ششم : در ذکری از وقایع مهمه که در زمان امامت حضرت صادق (علیه السلام) واقع شد گفتیم که ابتداء امامت این بزرگوار از ارتحال پدر بزرگوارش حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) بود که علی الاصح هفتم ماه ذیحجه سنه صدوچهارده هجری بوده
۸۷۹	فصل هفتم : بدانکه بعد از صحابه در مدینه طیبه در عصر واحد هفت نفر از فقهاء بودند که عامه اخذ فقه از آنها می نمودند
۸۷۹	اشاره
۸۸۱	امر اول در ذکری از ابی حنیفه که یکی از ائمه اربعه اهل تسنن است و اول و اقدم آنهاست
	امر دوم در ذکری از مالک بن انس که از ائمه اربعه اهل تسنن است پدرش انس بن ابی عامر است نه انس بن مالک که صحابی بود و از آن ده نفری است که از خدمه حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بودند چنانچه بعضی گمان کرده اند و نسبت داده شد بصاحب تاریخ گزیده
۸۸۶	امر سوم در ذکری از محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان بن ثابت بن عبید بن
۸۸۹	امر چهارم در ذکری از احمد بن حنبل بن هلال الشیبانی المروزی
۸۸۹	امر پنجم
۸۹۱	امر ششم
۸۹۳	فصل هشتم : در قبور مشرکه شریفه امامزادگان عظام و بزرگان از روان و از علماء اعلام که در شهر قم مدفونند
۸۹۳	اشاره
۸۹۴	امر اول در قبور شریف امامزادگانی که در آن محل شریف مدفونند
۸۹۸	امر دوم در قبور شریفه بزرگان از روایتیکه در قم مدفونند
۹۰۱	امرسوم در قبور شریفه بزرگان از علماء که در این بلده شریفه مدفونند
۹۰۹	خاتمه : در عدد خلفاء بنی العباس ومختصری از حالات آنها
۹۳۶	باب نهم : در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت و شهادت امام هفتم حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام)
۹۳۶	اشاره
۹۳۶	فصل اول : در اسم و لقب و کنیه و نسب آن بزرگوار
۹۳۷	فصل دوم : در تاریخ ولادت با سعادت آن بزرگوار
۹۳۷	فصل سوم : در تاریخ رحلت و شهادت حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام)
۹۳۷	اشاره
۹۳۸	امر اول در ذکر قاتل آن بزرگوار
۹۴۰	امر دوم در مدت حبس حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام)
۹۴۲	فصل چهارم : در ذکر اولادهای حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام)
۹۴۹	فصل پنجم : در ذکر حالات بعضی از اصحاب حضرت موسی کاظم (علیه السلام)
۹۵۴	فصل ششم : در ذکر بعضی از ظلمهای عظیمی که بر اقارب و عشیره این بزرگوار در زمان امامت آنحضرت وارد شد
	فصل هفتم : در ذکر وقایع مهمه که در زمان امامت حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) واقع شد گفتیم که ابتداء امامت این بزرگوار از حین ارتحال پدر بزرگوارش حضرت صادق (علیه السلام) بود و گفتیم اصح در باب شهادت حضرت صادق آنستکه در ماه شوال سنه صدوچهل و هشت
۹۷۲	فصل هشتم : در مقابر شریفه واقعه در کاظمین (علیه السلام) و بغداد و اطراف این دو بلد از امامزادگان عظام و علماء اعلام
۹۷۲	اشاره
۹۷۳	امر اول در مقابر شریفه واقعه در کاظمین
۹۹۱	امر دوم در مقابر شریفه بزرگانیکه در بغداد مدفونند
۹۹۸	امر سوم - در قبور بزرگان از خلفای بنی العباس و از علماء اهل تسنن که در بغداد و اطراف آن مدفونند و در قبور بزرگان از عرفاء و صوفیه که در آن زمین مدفونند
۱۰۱۰	خاتمه
۱۰۳۶	باب دهم : در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت و شهادت امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام)
۱۰۳۶	اشاره
۱۰۳۶	فصل اول : در اسم و لقب و کنیه و نسب آن بزرگوار

فصل دوم : در تاریخ ولادت با سعادت آن بزرگوار .....	۱۰۳۷
فصل سوم : در تاریخ رحلت آن بزرگوار و قاتل آنحضرت و سبب قتلشان و خلفاء جور زمان امامشان .....	۱۰۳۹
اشاره .....	۱۰۳۹
اشاره .....	۱۰۴۲
امر اول در تاریخ رحلت آنحضرت .....	۱۰۴۲
امردوم در تعیین قاتل آن بزرگوار .....	۱۰۴۴
امر سوم در سبب خروج مأمون با حضرت رضا (علیه السلام) و فضل بن سهل ذو الریاستین از مرو بقصد بغداد و سبب قتل مامون حضرت رضا (علیه السلام) را .....	۱۰۴۴
فصل چهارم : ذکری از زوجات و اولاد آن بزرگوار .....	۱۰۴۸
فصل پنجم : در ذکری از اصحاب و مادحین آنحضرت .....	۱۰۴۹
اشاره .....	۱۰۴۹
امر اول در ذکر اصحاب آنبزرگوار .....	۱۰۴۹
امر دوم - در ذکری از حجاب و بغض از شعراء و مادحین آن بزرگوار که در عصر خود آنحضرت بودند .....	۱۰۵۴
فصل ششم : در بعضی از تواریخ متعلق بطوس و بمشهد مقدس و در ضمن بعضی از تواریخ متعلقه بزمان امامت حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) هم ذکر خواهد شد .....	۱۰۶۲
اشاره .....	۱۰۶۲
اما مقدمه در تواریخ متعلقه بطوس .....	۱۰۶۳
اشاره .....	۱۰۶۳
امر اول - در تاریخ متعلقه بطوس وبمشهد مقدس در ماه اول هجرت .....	۱۰۶۵
امر دوم - در تواریخ مهمه متعلقه بطوس وبمشهد مقدسه در مائه ثانیه از هجرت .....	۱۰۶۶
امرسوم - در تواریخ مهمه متعلقه بطوس وبمشهد مقدس در ماه ثالثه از هجرت .....	۱۰۸۲
امر چهارم - در تواریخ مهمه متعلق به طوس و بمشهد مقدس در ماه رابعه از هجرت .....	۱۰۸۸
امر پنجم - در تواریخ مهمه متعلقه بطوس و مشهد مقدس در ماه خامنه از هجرت .....	۱۰۹۰
امر ششم - در تواریخ مهمه متعلقه بطوس وبمشهد مقدس در ماه سادسه .....	۱۰۹۱
امر هفتم - در وقایع مهمه متعلقه بطوس و مشهد مقدس در ماه سابعه .....	۱۰۹۳
امر هشتم - در وقایع مهنة متعلقه بطوس وبمعهد مقدس در ماه ثامنه از هجرت .....	۱۰۹۴
امر نهم - در وقایع متعلقه بطوس و بمشهد مقدس در ماه نابعه از هجرت .....	۱۰۹۷
امر دهم - در وقایع مهمه متعلقه بطوس و بمشهد مقدس .....	۱۱۰۰
امر یازدهم - در وقایع مهمه متعلقه بطوس ومشهد مقدس در ماه حادی عشر از هجرت .....	۱۱۰۶
امر دوازدهم - در وقایع مهمه متعلقه بطوس و بمشهد مقدس در ماه ثانی عشر هجری .....	۱۱۱۰
امر سیزدهم در وقایع مهمه متعلقه بمشهد مقدس در ماه ثالث عشر هجری .....	۱۱۱۶
امر چهاردهم - در وقایع مهمه متعلقه به طوس و بمشهد مقدس در ماه رابع عشر هجری .....	۱۱۲۶
فصل هفتم : در بعضی از تواریخ روضه مقدسه و مساجد و مدارس واقعه در ارض اقدس .....	۱۱۳۹
اشاره .....	۱۱۳۹
مطلب اول - در خصوصیات قبر مطهر حضرت رضا (علیه السلام) .....	۱۱۳۹
مطلب دوم - در خصوصیات و تواریخ صندوق مبارک و ضریح مقدس .....	۱۱۴۱
مطلب سوم - در خصوصیات و تواریخ متعلق بحرم مبارک .....	۱۱۴۵
مطلب چهارم - در خصوصیات و تواریخ قبه مبارکه رضویه و گنبد شریف .....	۱۱۵۲
مطلب پنجم - در خصوصیات و تواریخ رواق های مطهره .....	۱۱۵۸
مطلب ششم - در خصوصیات و تواریخ درهای واقعه در حرم مطهر و رواقی های مقدسه .....	۱۱۶۶
مطلب هفتم - در خصوصیات و تواریخ صحن عتیق .....	۱۱۷۶
مطلب هشتم - در خصوصیات و تواریخ صحن جدید و بست بالا خیابان و پائین خیابان .....	۱۱۸۲
مطلب نهم - در خصوصیات و تواریخ مسجد گوهر شاد آغا .....	۱۱۸۴

.....	مطلب یازدهم در خصائص و تواریخ مدارس مشهد مقدس	۱۱۹۵
.....	مطلب دوازدهم - در تاریخ سور و حصار بندی مشهد مقدس	۱۲۰۰
.....	مطلب سیزدهم - بدانکه از القاب خاصه این زمین مقدس آنسکه او را دار مضیعه و بلاد غربت نامیده اند	۱۲۰۲
.....	مطلب چهاردهم - در ذکر اموری که لابد است از ذکر آنها	۱۲۱۰
.....	امر اول - بدانکه باید زوار و مجاورین مشهد مقدس حتی الامکان چند چیز از آنها فوت نشود	۱۲۱۰
.....	امر دوم - بدانکه اگر کسی با صدق زیارت حضرت رضا (علیه السلام) مشرف شد مکاشفات و ملاطفتی از آن بزرگوار مشاهده خواهد نمود	۱۲۱۵
.....	فصل هشتم : در مقابر علماء و سلاطین و بزرگانی که در مشهد مقدس و بلدان متعلقه بآن مدفونند	۱۲۱۶
.....	اشاره	۱۲۱۶
.....	مقصد اول در ذکر بزرگان از علمائیکه در محوطه ارض اقدس مدفونند	۱۲۲۰
.....	مقصد دوم در ذکر مشاهیر از سلاطین و امراء و شعراء معروفی که در ارض اقدس مدفونند	۱۲۵۴
.....	مقصد سوم در ذکر قبور شریفه مشاهیر از امامزادگان و از صحابه و روانی که در اطراف مشهد مقدس و بلدان متعلقه بآن موجود است	۱۲۶۵
.....	مقصد چهارم در ذکر مشاهیر از علماء شیعه که در خاک خراسان مدفونند	۱۲۷۳
.....	مقصد پنجم در ذکر مشاهیر از علمای امامیه و بزرگانیکه از خاک خراسان بودند و در غیر خراسان مدفونند	۱۲۷۹
.....	مقصد ششم در ذکر مشاهیر از عرفاء و صوفیه از شیعه امامی که از خاک خراسان بودند یا در خاک خراسان مدفونند	۱۲۸۶
.....	خانمه : در ذکر مختصری از شجره طیبه مقدسه سادات رضویه و تقویه	۱۳۰۱
.....	باب یازدهم: در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت و رحلت	۱۳۲۳
.....	اشاره	۱۳۲۳
.....	فصل اول : در اسم و لقب و کنیه و نسب آن حضرت اما اسم شریف (محمد) است و کنیه شریفشان (ابو جعفر) است	۱۳۲۳
.....	فصل دوم : در تاریخ ولادت باسعادت آن بزرگوار	۱۳۲۴
.....	فصل سوم : در تاریخ رحلت حضرت جوادالائمه علیه السلام	۱۳۲۵
.....	فصل چهارم : در تعیین قاتل و سبب قتل آن بزرگوار	۱۳۲۵
.....	فصل پنجم : در ذکر زوجات و اولادهای حضرت جواد الائمه علیه السلام اما زوجه دائمی آنحضرت ام الفضل بنت مأمون است	۱۳۲۸
.....	فصل ششم : در بعضی از احتجاجات و اخلاق کریمه حضرت جواد الائمه و اکتفا می کنیم بذکر چند روایت	۱۳۲۹
.....	فصل هفتم : در وقایع مهمه که در زمان امامت حضرت جواد (علیه السلام) واقع شد	۱۳۳۶
.....	فصل هشتم : در ذکر امامزادگان و علماء و بزرگان مدفونین در اصفهان و شیراز و تهران و توابع این سه بلد	۱۳۳۷
.....	اشاره	۱۳۳۷
.....	امر اول - در قبور شریفه امامزادگان واقعه در اصفهان	۱۳۳۹
.....	امر دوم - در بزرگان از علمائیکه مدفونند در اصفهان	۱۳۳۹
.....	امر سوم - در قبور شریفه امامزادگان عظام و واقعه در شیراز	۱۳۵۹
.....	امر چهارم - در ذکر قبور شریفه بعضی از علماء شیعه و علماء اهل تسنن و عرفاء و شعراء مدفونین در شیراز	۱۳۶۰
.....	امر پنجم - در ذکر قبور بعضی از امامزادگان مدفون در طهران	۱۳۷۳
.....	خانمه	۱۳۸۳
.....	باب دوازدهم : در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت و رحلت	۱۴۰۴
.....	اشاره	۱۴۰۴
.....	فصل اول : در اسم و لقب و کنیه و نسب آن حضرت	۱۴۰۴
.....	فصل دوم : در تاریخ ولادت با سعادت آن بزرگوار	۱۴۰۴
.....	فصل سوم : در تاریخ رحلت آن بزرگوار	۱۴۰۵
.....	فصل چهارم : در قاتل آن بزرگوار	۱۴۰۵
.....	فصل پنجم : در مجملی از حالات اولادهای حضرت امام علی الهادی علیه السلام	۱۴۱۰
.....	فصل ششم : در بعضی از احتجاجات و اخلاق کریمه حضرت امام علی الهادی علیه السلام	۱۴۱۲
.....	فصل هفتم : در ذکر بعضی تواریخ متعلقه بزمان امامت آن بزرگوار	۱۴۱۸



۱۴۲۴	فصل هشتم : در ذکر بعضی از امامزادگان محترم و علما و بزرگان مدفونین در قزوین و مازندران و تبریز و همدان و کرمانشاه
۱۴۲۴	اشاره
۱۴۲۴	امر اول در قبور شریفه واقعه در قزوین
۱۴۲۸	امر دوم در قبور شریفه واقعه در مازندران
۱۴۳۰	امر سوم - در ذکر بعضی از قبور علماء و بزرگانی که واقع است در تبریز
۱۴۳۴	امر چهارم - در ذکر قبور بعضی از علماء و بزرگانیکه در همدان مدفونند اما از امامزادگان محترم
۱۴۳۸	امر پنجم - در ذکر قبور شریفه بعضی از علماء که در کرمانشاه مدفونند
۱۴۳۸	خاتمه در بیان سه امر
۱۴۳۸	امر اول - در ذکر بعضی از حکایات در کرامت بعضی از اولیاء الله از غیر سلسله علمای اعلام
۱۴۶۹	باب سیزدهم : در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت و رحلت حضرت امام حسن عسگری سلام الله علیه
۱۴۶۹	اشاره
۱۴۶۹	فصل اول : در اسم و لقب و کنیه و نسب آن حضرت
۱۴۶۹	فصل دوم : در تاریخ ولادت با سعادت آن بزرگوار
۱۴۶۹	فصل سوم : در تاریخ رحلت آن بزرگوار
۱۴۷۰	فصل چهارم : در قاتل آنبزرگوار و خلفاء زمان امامتشان و محل دفنشان
۱۴۷۱	فصل پنجم : در ذکر ولد ارجمند و نفات و خیار از اصحاب آنحضرت
۱۴۷۵	فصل ششم : در بعضی از حالات و احتجاجات و اخلاق کریمه حضرت ابی محمد الحسن بن علی العسکری علیه السلام
۱۴۸۵	فصل هفتم : در قبور شریفه واقعه در کاشان و شوشتر و کرمان و یزد
۱۴۸۵	اشاره
۱۴۸۵	امر اول - در بعض قبور شریفه واقعه در کاشان
۱۴۸۸	امر دوم - در بعضی از قبور شریفه واقعه در شوشتر
۱۴۹۰	امر سوم - در قبور معارف و بزرگان واقعه در کرمان
۱۴۹۲	امر چهارم - در قبور معارف از علماء که واقع است در یزد
۱۴۹۹	خاتمه در بعضی از قصص و حکایات متعلق بعالم برزخ
۱۴۹۹	اشاره
۱۵۰۰	امر اول در بعضی از حکایات داله بر نقل ارواح مؤمنین بوادی السلام
۱۵۰۶	امر دوم در حکایات و مناماتی که دلالت دارد بر آنکه اموات از عمل احیاء بجهت آنها آمرزیده و بهره مند میشوند
۱۵۱۵	باب چهاردهم : در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت و زمان
۱۵۱۵	اشاره
۱۵۱۵	فصل اول : در اسم و لقب و کنیه و نسب آن حضرت
۱۵۱۸	فصل دوم : در تاریخ ولادت با سعادت آن بزرگوار
۱۵۱۸	فصل سوم : در مدت غیبت آن بزرگوار
۱۵۲۰	فصل چهارم : در بیان زوجه و اولادهای حضرت حجة الله علیه السلام
۱۵۳۱	فصل پنجم : در ذکری از سفراء ونواب خاصه و اصحاب آن بزرگوار که در رکاب مقدسین حاضر میشوند
۱۵۳۱	اشاره
۱۵۳۱	امر اول - مرحوم شیخ ابراهیم کفعمی در حاشیه مصباح در مقام ذکر دعای عمل ام داود که از فقراتش اینست
۱۵۳۱	امر دوم - سفراء و نواب خاصه حضرت حجة الله عجل الله تعالی فرجه الشریف
۱۵۳۳	امر سوم - در ذکر بعضی که بکذب و دروغ ادعای نیابت خاصه و بایبیت از برای حضرت حجة الله عجل الله تعالی فرجه الشریف را نمودند
۱۵۴۱	امر چهارم - در ذکری از اصحاب حضرت بقیة الله فی الارضین
۱۵۴۳	فصل ششم : در ذکر بعضی از علائم ظهور حضرت حجة الله عجل الله تعالی فرجه الشریف که در این تاریخ واقع شده است
۱۵۴۷	خاتمه

۱۵۴۷	..... اشاره
۱۵۴۷	..... امر اول - در بعضی از حکایات متعلقه بشیاطین عدیله
۱۵۵۹	..... خاتمة الكتاب
۱۵۵۹	..... اشاره
۱۵۵۹	..... فصل اول : در اجمالی از فضایل و اخلاق کریمه حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم
۱۵۵۹	..... اشاره
۱۵۵۹	..... امر اول - در اشاره بعلم آئیزرگوار نسبت بسایر انبیاء
۱۵۵۹	..... امر دوم - در اشاره بحلم آن بزرگوار
۱۵۶۱	..... امر سوم - در اشاره بتواضع وحسن خلق آن بزرگوار
۱۵۶۳	..... امر چهارم - در اشاره بزهد آن بزرگوار
۱۵۶۴	..... امر پنجم - در اشاره بعبادت های آن بزرگوار
۱۵۶۷	..... فصل دوم : در اجمالی از فضایل و اخلاق کریمه حضرت امیرالمومنین علیه السلام ذکر می شود نیز در ضمن پنج امر
۱۵۶۷	..... امر اول - در اشاره بعلم و ادب آن بزرگوار
۱۵۶۷	..... امر دوم - در اشاره بحسن اخلاق آن بزرگوار
۱۵۶۹	..... امر سوم - در اشاره بزهد آئیزرگوار
۱۵۷۱	..... امر چهارم - در اشاره بعبادت آن بزرگوار
۱۵۷۱	..... امر پنجم - در اشاره بشجاعت آن حضرت
۱۵۷۵	..... فصل سوم : در ذکر اجمالی از فضایل و کمالات حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهراء (سلام الله علیها)
۱۵۷۵	..... اشاره
۱۵۷۵	..... امر اول - در اشاره اجمالی بمراتب علمیه آن مخدره
۱۵۷۷	..... امر دوم - در اشاره بعفت و حیاء آن مخدره
۱۵۷۷	..... امر سوم - در اشاره بمراتب زهد این مخدره مکرمه
۱۵۷۹	..... امر چهارم - در مراتب نورانیت آن مخدره
۱۵۸۱	..... امر پنجم - در اشاره بمنزلت این مخدره نزد خداوند و نزد پدر بزرگوارش
۱۵۸۳	..... فصل چهارم : در اجمالی از صفات و اخلاق کریمه حضرت مجتبی علیه السلام
۱۵۸۳	..... اشاره
۱۵۸۴	..... امر اول - در اشاره بمراتب علمیه آن بزرگوار
۱۵۸۹	..... امر دوم - در اشاره بمراتب حلم آن بزرگوار
۱۵۸۹	..... امر سوم - در اشاره بعبادهای آن بزرگوار
۱۵۹۱	..... امر چهارم - در اشاره بعضی از غرائب و معجزات آئیزرگوار
۱۵۹۳	..... امر پنجم - در اشاره به تمجید و تجلیل پروردگار و حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم از آن بزرگوار
۱۵۹۵	..... فصل پنجم : در بعضی از فضائل و اخلاق کریمه حضرت سیدالشهداء ارواحنا له الفداء
۱۵۹۵	..... اشاره
۱۵۹۵	..... امر اول - در اشاره بمراتب نورانیت و علمیت آن بزرگوار
۱۵۹۵	..... امر دوم - در اشاره بیعضی تعییراتی که در قرآن مجید از حضرت سید الشهداء علیه السلام شده منها تعبیر بمظلوم شده
۱۵۹۸	..... امر سوم - در اشاره بمحبت حضرت خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله و سلم) بآن بزرگوار
۱۶۰۰	..... امر چهارم - در اشاره بملکام اخلاق سید الشهداء علیه السلام
۱۶۰۷	..... امر پنجم - در اسباب و موجبات توسل بآن بزرگوار
۱۶۳۳	..... درباره مرکز

## منتخب التواریخ: در وقایع مهمه متعلقه بحضرت خاتم النبیین و سیده نساء العالمین و الاثمه الاثنی عشر

### مشخصات کتاب

منتخب التواریخ

سرشناسه: خراسانی، محمدهاشم، 1242 - 1312.

عنوان و نام پدیدآور: منتخب التواریخ: در وقایع مهمه متعلقه بحضرت خاتم النبیین و سیده نساء العالمین و الاثمه الاثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین / من تالیفات... محمدهاشم بن محمد علی خراسانی؛ با اضافات و حواشی بقلم مروج الاسلام... و ترجمه حال او... میرزا ابوالحسن شعرانی.

مشخصات نشر: تهران: اسلامیه، 1347.

مشخصات ظاهری: 919 ص.

شابک: 4-007-481-964-978؛ 40000 ریال (چاپ ششم)؛ چاپ هفتم: 7-007-481-964-978

یادداشت: چاپ ششم: 1382.

یادداشت: چاپ هفتم: 1388 (فیفا).

موضوع: چهارده معصوم -- سرگذشتنامه

چهارده معصوم -- احادیث

رده بندی کنگره: BP36/خ4 م8 1341

رده بندی دیویی: 297/95

شماره کتابشناسی ملی: م 51-2543

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم نرگس قمی

ص: 1

اشاره

در وقایع مهمه متعلقه محضرت خاتم النبیین و سیده نساء العالمین والائمه الاثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین

متضمن فوائد کثیره و مواعظ بلیغه و حکایات لطیفه که مأخوذ است از اصول معتمده و تواریخ معتبره

من تالیفات العالم العامل والثقه الجلیل الکامل

رکن الاسلام و المسلمین مرحوم

حاج محمد هاشم بن محمد علی خراسانی

با اضافات و حواشی بقلم جناب آقای مروج الاسلام از افاضل تلامذه مؤلف و ترجمه حال او و تصحیح کامل و مقدمه بقلم حضرت

دانشمند معظم آقای حاج میرزا ابوالحسن شعرانی

که از هر حیث برچاپهای سابق ترجیح دارد

بسرمايه آقای حاج سید اسمعیل کتابچی و اخوان فرزندان مرحوم حاج سید احمد کتابچی مؤسس :

تما بفروشی اسلامیه

تهران - خیابان 15 خرداد شرقی تلفن: 5621966

( چاپ اسلامیه )

ص: 2

سرشناسه : خراسانی ، محمد هاشم ، 01312-1242

عنوان و نام پدیدآور : منتخب التواریخ : در وقایع مهمه متعلقه بحضرت خاتم النبیین وسیده نساء العالمین و الاثمه الاثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین من تألیفات محمد هاشم بن محمد علی درانسانی : با اضافات و حواشی به قلم مروح الاسلام ..... ترجمه حال او ... میرزا ابوالحسن شعرانی

مشخصات ناشر : تهران: اسلامیه ، 1247 .

مشخصات ظاهری : 936 ص .

شابک : 7 - 007-481-964-978 ISBN:

یادداشت : چاپ هفتم : 1388 (فیپا)

موضوع : چهارده معصوم - سرگذشتنامه

موضوع : چهارده معصوم - احادیث

رده بندی کنگره : 1341 4 خ 26/

رده بندی دیویی : 297/95

شماره کتابشناسی ملی : 2543 - 51م

نام اثر منتخب التواریخ

مؤلف محمد هاشم خراسانی

ناشر اسلامیه

شمارگان : 1000 جلد

نوبت و تاریخ چاپ : هفتم - 1388 هجری شمسی

چاپ اسلامیه

شابک 810007-47 - 964 - 978

ISBN: 978-964-481-007 - 7





تمثال مؤلف جناب خلد آشیان فردوس وساده حجه الاسلام آقای حاج محمد هاشم خراسانی طاب ثراه

ص: 5



بقلم دانشمند معظم حضرت آقای حاج میرزا ابوالحسن شعرانی

الحمد لله رب العالمين والصلوٰه على محمد وآله اجمعين

اما بعد مورخين و داستان سرايان را در نقل وقائع اغراض مختلف است و هر يك اسلوبی خاص بخود دارند مخالف اساليب ديگران ، و روشی برگزیده اند که در انجام مقصد خویش موثرتر بوده است ، آنکه مقصودش تنها نقل وقائع باشد و هیچ غرض ديگر بکار برده بسیار نادر افتد و برای عامه مردم هم فائده این گونه تواریخ اندک است چه دانستن قضایا اگر متضمن عبرت یا فائده ديگری نباشد کمال مطلوب نیست و رنج خواندن و صرف وقت عزیز در حفظ آن برای غیر اهل تحقیق کار عبث و بیفائده است. طریقه که قرآن کریم در حکایت گذشتگان و انبیا و امم سلف بکار برده بهترین سر مشقی است که باید ديگران تعلید کنند یعنی موضع عبرت هر واقعه بیان نمایند چنانکه خداوند در باره عده اصحاب کهف برای تعلیم مسلمانان فرمود: فلا نمار فيهم الامراء ظاهراً ، چون مردم در عده آنها خلاف کردند که سه تن بودند با پنج تن یا هفت تن ، خدا فرمود در این باب مجادله مکن که دانستن شماره آنان مفید نیست یا در مدت خواب آنان که اختلاف کردند فرمود قل الله اعلم بما لبثوا خدا داند که چه مدت درنک کردند و علی الاصح معین فرمود چند سال، که فائده در آن نبود با آنکه در خرق عادت متفق بودند و در قصه حضرت یونس علی نبینا و آله وعلیه السلام فرمود و ارسلناه الی مائه الف او یزیدون چه مردم نینوا از صد هزار افزون بودند و معین فرمود چه اندازه که اگر میفرمود عده آنان مثلاً دو هزار هشتصد و هفتاد و شش تن بیش از صد هزار بود موجب طول کلام میشد بی فائده و محل بفصاحت بود.

اما مورخين عرب و بنی اسرائیل طبعاً بضبط وقایع و حفظ تواریخ و نظم انساب و ترتیب حوادث علاقه بسیار دارند و اجتهادات عجیب می کنند و سایر امم اندک و بسیار مقلد ایشانند . هر چند دانا این طریقه برای عوام مفید نیست اما نقل ایشان مدرک معتبری است برای اهل تحقیق هر کس خواهد نتیجه اجتماعی و اخلاقی و امثال آن در مطالعه این قضایا بگیرد بتواریخ آنان رجوع کند

اغراضی که مورخین در نقل وقائع دارند چنانکه گفتیم بعضی ممدوح است و بعضی مذموم، گروهی تنها قصدشان اظهار مکارم و فضائل قومی است و از ذکر مثالب آنان زبان فرو می بندند و گروهی بالعکس با آنکه خردمندان دانند هیچکس جز معصومین جامع همه محاسن و منزله از همه عیوب نیست و راه برای مورخ باز است اگر خواهد سلسله یا قومی را رسوا کند آن قدر قضایا تواند یافت که برای فضیحت آنان کافی باشد و اگر خواهد همان طائفه را مدح کند باز آنقدر از محاسن آنان تواند ذکر کرد.

مورخ هر گاه متعصب بود هر چه مقتضای طبع او باشد انجام می دهد اما خداوند نهی فرموده است قوله تعالی ولا یجر منکم شأن قوم علی ان لا تعدلوا اعدلوا هو اقرب التقوی دشمنی شما با قومی شما را آن ندارد که از عدل منحرف شوید، عدل ورزید که به پرهیز کاری نزدیکتر است.

یکی از علمای معروف عجم درباره مسعودی صاحب مروج الذهب گوید او شیعی نبود بعلمت آنکه در اخبار خلفای بنی عباس و غیرهم اقتضای بر مثالب و عیوب و طعن و لعن نکرده است و از محاسن اعمال آنان لختی بر شمرده با آنکه مسعودی مردی شیعی و امامی بود و در نقل تاریخ وظیفه مورخ را انجام داده است نه ابر از تعصب مذهبی کرده، و هر کس داند که شقی ترین مردم روزگار نیز بدن صفات نیک داشتند.

بعض مورخین مقصودشان فصاحت و ادب است و تاریخ نوشتند تا در ضمن حکایت امثال و حکم و اشعار و عبارات شیرین و الفاظ مسجع و مقعی ایراد کنند گوئی داستان را آلتی برای تعلیم ادب گرفته اند و گروهی تصدشان محاضر است و از حکایات آنرا اختیار می کنند که نشاط انگیز و شیرین و دلایز باشد و ملال از خاطر بزداید. گروهی نیز قصدشان ترویج مکارم اخلاق و موعظه و بند و عبرت و تهذیب اخلاق و ترغیب بدین و خدا پرستی است و بعضی برعکس ترویج بدعت ها و دعوت مردم بفساد و زندقه و ایجاد شک و نفاق است و چون طبایع مردم با دانستن وقائع و شنیدن حکایات راغب است ملاحظه فرصت را غنیمت شمرده در ضمن نقل اخبار مطالبی مؤید الحاد و زندقه می آورند و مردم را گمراه می کنند و از این قبیل تواریخ بعهد ما بسیار است و در دست جوانان منتشر و اگر گوئیم علت ضعف عقاید مردم امروز همین تواریخ است گزافه نگفته ایم چون مضمون این تواریخ است تعظیم عهد جاهلیت و افتخار بدولت فرعون و نمرود و کینه با قوم عرب است دشمنی مؤلفین این کتب با پیغمبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) از خلال سطور کتب آنان هویدا است.

یکی از تواریخ نیکو و شیرین که برای غرض ممدوح یعنی ترویج دین و پند و موعظه و عبرت و حکایات صالحین تالیف شده است کتاب منتخب التواریخ است ترجمه مؤلف آنرا یکی از فضلالی دوستان آن مرحوم نوشته است و در آخر این مقدمه نقل خواهد شد.

مؤلف کتاب در اختیار مطالب و تنسیق وقایع و حوادث ذوق و سلیقه بکار برده است و تالیفی کرده که هیچکس از خواندن آن ملول نمی گردد و در تقویت ایمان و تأیید اعتقاد و عظمت مقام الله دین علیهم السلام و بزرگان صالحین و عبرت از حال گذشتگان و ترویج مکارم اخلاق اتری بس نیکو دارد شکر الله سعیه ووقفنا و جمیع المسلمین بالاستفاده منه و من امثاله و اگر در سرد قصص و تواریخ حدیثی ضعیف یا حکایتی مرسل با روایتی بی اسناد توی ذکر کرده باشد نباید توحش نمود یا مؤلف را ملامت کرد و او را مقصر شرد چون نقل بسیاری از قضایای مجهول برای عبرت و تأیید مطلبی معلوم ضرور است

چنانکه عدالت انوشیروان و کرم حاتم طی بتواتر معلوم است اگر در نقل اخبار آنها قضیه نامعلوم محکایت کنند در تایید عدالت انوشیروان و کرم حاتم نباید گفت ناقل مقصر یا حکایت او دروغ است چون فرض اثبات آن واقعه جزئی نیست بلکه تایید عدالت انوشیروان است که خود امری ثابت و واضح است و بسیاری از مردم جاهل که از این نکته غافله بر روان و مورخین ایراد یهوده می گیرند و ندانسته طمن می زنند . اگر باید بر خبری که حتما حجت است اقتصار کنیم و نقل غیر آن حرام باشد لازم آید که نه عشر اخبار یا بیشتر را ترک کنیم .

در بین مردم کتب دینی بسیار متداول است که مؤلف آن غرض تاریخی نداشته است نظیر طرائف سید بن الماوس که احتجاجاتی است در امامت با بان مردی زهرانی که اسلام اختیار کرده بود و متغیر بود در اختیار یکی از مذاهب اربعه و نام او را عبدالحمود گذاشته، نه این مرد وجود خارجی داشت و نه کسانی که با او مباحثه کردند و در زمان ما کتاب رحله المدرسیه از شیخ جواد بلاغی و کتاب گفتار خوش یارقلی و مانند آنها از زبان اشخاصی که وجود خارجی نداشتند ساخته شده و نظیر این است کتاب حسنیه جاریه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که در مجلس هارون الرشید با علما بحث کرد و بر آنان غالب شد و کتاب سلیم بن قیس هلالی که یکنفر از شیعیان قدیم احتجاجات بسیار از زبان مردی بنام سلیم بن قیس از صحابه امیرالمومنین علیه السلام ترتیب داده است و هم کتبی در محاضرات و نصایح و حکم و مواعظ و غیر آن تالیف شده حاوی قضایای بسیار از حدیث و تاریخ و آثار و اشعار و حتی حکایات موضوعه از زبان حیوانات، وهریک از مؤلفین غرضی داشتند و اینگونه مطالب برای غرض آنها مفید بوده است اما این کتب برای تحقیق وقایع تاریخی نیست تا کسی بر نقل آنها از این جهت اعتماد کند و مولفین نیز آنرا نمی خواستند مانند حکایات گلستان و مثنوی و تذکره الأولیاء عطار و محاضرات راغب و کليلة و دمنه بلکه از این بالاتر بر کتب مناقب نیز اعتماد تاریخی نباید کرد چون غرض مؤلفین آن است که هر چه دوست و دشمن شعر یا نثر ضعیف یا قوی در باره بزرگان دین گفته اند جمع آوری کند حتی اگر خبر صحیح نباشد باز معتقد بودن جماعتی بدان منقبت است چنانکه گروهی امیر المؤمنین (علیه السلام) را خدا دانستند هر چند خطا کرده اند اما همین دلیل فضل او است.

در اینگونه کتب قضایا و وقایع بسیار مندرج است که وقوع آنها مشکوک است یا یقینا واقع نشده و بر مؤلف نیز ملامت نیست چون برای غرض وی مفید بوده است و آنرا تدلیس نباید شمرد چون همه خوانندگان آن کتب غرض مؤلف را می دانستند آنرا ملامت باید کرد که از غرض مؤلف آگاه نیست و مطالب کتاب او را در غیر عرض او بکار می برد و آنرا حقائق تاریخی می پندارد.

## خلاصه در علم درایه

این بنده چندی پیش رساله در درایه الحدیث نوشتم چند تن از دوستان از آن نسخه گرفته اند مناسب آمد فوایدی از آن رساله ایراد کرده آید که هم خواننده از پاره اصطلاحات حدیث آگاه گردد و هم میزان دقت لازم را در هرفن از فنون شرعی که حدیث در آن وارد شده است بطریق صحیح بکار برد .

حدیث در اصطلاح اهل سنت نقل قول رسول صلی الله علیه و آله یا فعل و تقریر او است و در اصطلاح شیعه نقل از معصوم است مطلقا خواه امام و خواه پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) .

سنت باصطلاح همه عبارت است از قول و فعل و تقریر رسول صلی الله علیه و آله و فرق آن با حدیث آن است که حدیث حکایت است و سنت محکی .

اثر - منقول از صحابه و تابعین وزهاد و صلحای مسلمین است



خبر - هر قضیه منقول است از امام با پیغمبر با زهاد و غیر آنها

روایت - خبر است باعتبار انتساب بناقل چنانکه اگر يك خبر را چند ناقل نقل کنند گویند يك خبر است بچند روایت مثلاً خبر با حدیث البیعان بالخیار در روایت ابن عباس ضمیمه مالم یفترقا است و در روایت فلان با زیادت قال احدهما للاخر اختره

متواتر و آحاد -

خبر متواتر آن است که عده روایت آن در کثرت باندازه باشند که احتمال توطئه و تعاهد و اتفاق آنها بر سر دروغ عمداً یا سهواً ممکن نباشد مانند خبر از وجود مکه و سلطنت انوشیروان و جنگ جمل و فتح مکه و آحاد آن است که رواه آن در کثرت باین حد نباشند و احتمال توافق و تعاهد آنها بر نشر دروغ ممکن باشد. البته مقصود در اینجا تواتر معنوی و اجمالی است نه تواتر لفظی زیرا که هیچ حدیثی بیک لفظاً بتواتر نقل نشده است و گروهی گویند حدیث من کذب علی متعمداً فلیتبوء مقعده من النار لفظاً متواتر است

قرائن صدق احادیث غیر تواتر و قرائن کذب نیز بسیار است که محدث محقق و متفطن بدانها متوجه می شود و ضبط آنها در علم در ایه ممکن نیست الا آنکه علما برای تنبیه و توجه اذهان مثال هایی می آورند مثلاً از جمله قرائن صدق است آنکه خبری از غیب باشد و واقع شود و از جمله قرائن کذب اینکه دواعی بر نقل خبر شدید باشد و متواتر نشود مثل آنکه کسی خبر دهد میان بغداد و کربلا شهری است عظیمتر از هر دو که اگر چنین بود او هم مانند بغداد مشهور بوده

خبری که احتمال صدق و کذب هر دو در آن روا باشد چهار قسم است صحیح، موثق، حسن، ضعیف صحیح آن است که رواه آن همه عادل و اما می باشند موثق آن است که رواه معروف بصدق گفتار باشند و از دروغ تحرز جویند اما امامی نباشند حسن آنست که راویان آن از صلحا و نیکمردان امامی باشند اما وثوق و اطمینان بصحت روایت آنان معلوم نباشد و اگر کسی گوید چگونه کسی ممدوح و صالح باشد و امامی و از خبر او اطمینان حاصل نکنیم گوئیم بسیاری از نیکمردان ساده لوح و زود باور و مبتلا بنیان و مساهلت و عدم ضبطند و زوایات این گونه مردم را حسن گوینده ضعیف آنست که هیچیک از این مزایا در آن نبوده

## اقسام حدیث ضعیف

### اشاره

- 1- معلق و تعلیق در اسناد آن است که از اول سند نام بعض راویان سقط شده باشد.
- 2- مرسل آنکه نام بعض رواه از آخر اسناد ذکر نشده باشد.
- 3- منقطع الاسناد آن است که از وسط آن چیزی افتاده.
- 4- مضر آنکه حدیث ضمیر منتهی شود که معلوم نباشد از صحابی است یا معصوم یا دیگری.
- 5- شاذ آنکه مشهور با آن مخالفند.
- 6 - مجهول آنکه بعض روایت آنرا نشناسیم.

7- مقطوع در مقابل مرفوع و گاه موقوف نیز گویند حدیثی است که به پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) منتهی نشود و بر صحابی قطع گردد و مرفوع آنکه بحضرت صلی الله علیه و آله منتهی شود و گاه بین مقطوع و موقوف فرق گذارند.

8- مضطرب آنست که در متن حدیث یا اسناد آن اختلاف موجود باشد.

9- مقلوب آنست که حدیثی را از کسی شنیده و بدیگری که عادلتر و مشهورتر است نسبت دهند.

10- مدلس آنست که راوی حدیثی را طوری نقل کند که مستمع از آن خلاف واقع بفهمد.

ص: 9

11- مدرج آنستکه راوی چیزی بر عبارت منقول بیفزاید چنانکه مستمع گمان کند آن زیادت هم از حدیث است.

12- مصحف آنستکه لفظی در حدیث بلفظ مشابه آن در کتابت تبدیل گردد

## در الفاظ جرح و تعدیل و غیر آن

1- عدل وثقه و حجه هرگاه راوی را باین الفاظ وصف کنند و امامی بودن او معلوم باشد دلیل صحت روایت او است و اگر مذهب او معلوم نباشد روایتش موثق است و مانند آن است صحیح الحدیث و یحتج بحدیثه و مسکون الی روایتیه و صدوق .

2- چون درباره راوی گویند بصیر بالحدیث فاضل یکتب حدیثه فقیه حافظ عالم جلیل من رؤساء هذه الطائفة دین ورع صالح مرضی خیر و امثال آن روایت او حسن است و از این قبیل است وجه و عین یعنی مشهور است و متقی و ضابط ثبت و هیچیک دلیل صحیح یا موثق بودن راوی نیست چون شاید ضبط و دقت را در حدیث ضعیف نیز بکار برنده

3- الفاظ ذم بسیار است مانند لین الحدیث واهی الحدیث منکر الحدیث مختلط غال مضطرب و امثال آن .

4- الفاظی که دلالت بر مدح و ذم نمی کند برای تشخیص و تمیز روایات از یکدیگر و رفع اشتباه یا خواند دیگر ذکر می شود مانند آباء و انساب و قبایل و وطن و منشاء و اینکه از اصحاب کدام امام است و مشایخ او کیست و چه کتبی تألیف کرده است و مولی بود با اصیل از قبائل عرب و امثال آن.

در طرق تحمل حدیث - ناقل حدیث که بگوید رویت واری یعنی روایت می کنم با حدیث می گویم و امثال آن از الفاظ متداوله محدثین را بکار برد بی آنکه تحمل حدیث کرده باشد جائز نیست و طرق تحمل هفت است .

1- که اعلی از همه طرق است آنکه شاگرد کتاب حدیث را در دست بگیرد. و یکی یکی بر استاد قرائت کند و استاد بصحت آنچه او خوانده است اعنوان نماید.

2- آنکه استاد حدیث را قرائت کند و شاگرد بشنود و طریق اول بهتر است چون اطمینان صحت کتاب بطریق اول بیشتر حاصل می شود و آنکه استاد تر است بشنود و آنکه مبتدی است بخواند و اغلاط او را استاد یادآوری کند به از آن است که مبتدی بشنود و استاد بخواند.

3- آنکه استاد کتاب حدیث را بدست خود بشاگرد دهد و گوید آنچه در این کتاب باشد روایت من است و آنرا مناوله گویند.

4- آنکه استاد بکتابی که در دست دیگری است اشاره کند و مخاطب را حضوراً بصحت آن خبر دهد و آنرا اعلام گویند .

5- آنکه استاد شاگرد را حضوراً ملاقات نکند و اجازه روایت کتاب های معین را که خود فرستاده است برای او بنویسد.

6- آنکه استاد اجازه دهد از کتب معروف و متداولی روایت کند.

7- آنکه راوی کتاب مصحح را بخط مصنف بیابد یا بخطی که بر او قرائت شده و بی اجازه تحمل کند بلفظ وجدت فی کتاب فلان و آنرا و جاده گویند و شرط جواز این قسم آن است که کتاب از مؤلف آن متواتر باشد یا بواسطه راویان موثق عین نسخه بر او قرائت شده باشد اما آنچه از کتب غیر متواتر نقل می شود از نسخ نادره قدما مثل کتاب زید زراد و زید ترسی و کتاب عاصم بن حمید





و نوادر احمد بن محمد بن عیسی و غیر آن حجت نیست و آنرا از اقسام روایت نمی توان شمرد.

اگر کسی یکی از طرق هفت گانه تحمل حدیث نکرده باشد هر چند می تواند شنیده و خوانده خود را حکایت کند اما نقل او روایت حدیث محسوب نمی شود و منقولات او از احادیث نیست و نباید بالفاظ متداوله بین رواه تعبیر کند مانند حدیثی و خبری و روایت و آرو و امثال آن بلکه بعضی مانند سید مرتضی روایت بطریق ششم را که اجازه است نیز جائز شمرده و به و جاده بلفظ روایت یقیناً جائز نیست.

هر گاه کتابی متواتر باشد از مؤلفش مانند کافی و تهذیب اجازه گرفتن در تقویت احادیث آن مؤثر نیست چنانکه اگر یکی از رواه از مؤلف ضعیف باشد موجب ضعف آن کتاب نمی شود و از این جهت اگر یکی از مشایخ اجازه ضعیف باشد آنرا سبب ضعف حدیث نمی شوند مانند کتاب مشیخه ابن محبوب که در عصر نجاشی متواتر بود و آنرا احمد بن هلال روایت کرده است گویند هر چند احمد ضعیف است اما از مشایخ اجازه است و ضعف نسبت بکتاب مشیخه مؤثر نیست .

ابن شهر آشوب در معالم العلماء گفته است که رواه شیعه در زمان ائمه علیهم السلام چهار صد کتاب تألیف کردند که اصول او جمانه گویند آنها مرجع علمای شیعه است ، این سخن در السنه مشهور است اما مقصود وی برای ما مجهول، چون کتب اصحاب الله علیهم السلام که در فهرست ها ذکر شده بسیار است اگر همه آنها اصول باشند از چهار صد گذشته بلکه از چهار هزار متجاوز است و اگر اصول کتب معین و خاص باشد که نسبت بسایر کتب معتبر تر است و مدرک و اساس آنها بوده است گوئیم شیخ طوسی رحمه الله در فهرست کتب شیعه همه آن کتب را نام برده اصل را از غیر اصل تمیز داده است نزدیک هشتاد کتاب را اصل نامیده و ما نمیدانیم آن چهار صد اصل کدام است که شیخ نام نبرده است.

در رجال کشی هیجده نفر از رواه اصحاب ائمه را شمرده و گوید روایت آنها را علما باجماع تصحیح کرده اند باین معنی که چون اسناد حدیث باین جماعت منتهی شود آنرا می پذیرند و از ما بعد آنها تحقیق نمی کنند. اما باید این کلام را نوعی مبالغه در اعتماد شمرد و اجماع را حمل بر غیر معنی اصطلاحی کرد و الا لازم آید مراسیل این جماعت حجت باشد بالا جماع چون ما بعد آنها اگر صحیحند فیها و اگر ضعیفند ضعف ایشان قածح نیست پس مراسیل آنان بانفاق حجت شود با آنکه بالاتفاق مراسیل هیچ کس حجت نیست جز بقول برقی و جماعتی که ابن ابی عمیر را استثناء کرده اند و نیز این بنده در فقه و احادیث بسیار بتتبع یافته ام که بحدیث این هیجده تن عمل نکرده بلکه متفقاً آنرا رد کردند و تحقیق این مطلب را در محل دیگر باید نمود و بچند مورد در حاشیه وافی اشارت کرده ام.

### در بعضی اصطلاحات محدثین

مسند و متصل و مرفوع - این سه اصطلاح بیکدیگر نزدیکند. متصل آن است که روان اول حدیث ذکر شده باشند ولو بمعصوم نرسد، مرفوع آن است که بمعصوم منتهی شود اگر چه بعضی رواه مذکور نباشند. مسند آن است که هم متصل باشد و هم مرفوع .

معنعن - حدیثی است که در اسناد آن فلان عن فلان عن فلان ذکر شده باشد .

مفرد - دو قسم است مطلق و نسبی مطلق آن است که فقط يك نفر آنرا روایت کرده و نسبی آنکه مردم يك شهر یا يك قبیله بدان منفرد باشند.

آن است که در افواه و السنه معروف باشد هر چند در اصل مفرد بوده با اصل نداشته

باشد و شهید در درایه از بعضی علما نقل کرده است که چهار حدیث در الشبه مشهور است و اصل ندارد.

من بشرنی بخروج اذار بشرکه بالجنه. من اذی فیما لکان خصمه یوم القیمه. یوع تحرکم یوم صومکم. السائل حق و ان جاء علی فرس .

عالی الاسناد - حدیثی استکه وسائط آن نسبت باحدیث مشابه آن کمتر باشد .

عملیل - حدیثی استکه یک عبارت نسبت بر یک از رجال اسناد تکرار شود مانند حدیثی فلان فی داره من فلان فی داره و کلمه فی داره در سه تکرار شود .

منکر - حدیث شاذ و مخالف مشهور است که راوی آن نقه نباشد . مقبول - حدیثی استکه بمضمون آن عمل کرده اند باقطع نظر از اسنادش.

مستفیض - حدیثی استکه بیش از دو نفر آنرا روایت کرده باشد.

## در اعتماد و عمل باحدیث

علما در اعتماد بر احادیث مختلفند. گروهی از خشوبه و اخباریین هر حدیثی را راست و صادر از معصوم می دانند و رد آنها را منکر و ضلال می شمارند و می گویند همه رواه صادق بودند و گروهی گویند هر چند علم بصدور و صدق همه احادیث نداریم ولیکن ظن قوی بصدق همه داریم چنانکه احتمال کذب و دروغ بسیار نادر است و گروهی چیزهای دیگر گفته اند و ما آنچه مقتضای قواعد مذهب شیعه و معتمد علماء اصول است باختصار بیان می کنیم و قبلاً گوئیم همه اخبار و احادیث را می توان بشش قسم تقسیم کرد.

1- احادیث راجعه باصول دین

2- احادیث راجعه باخلاق ورفائق و عرفان

3- تواریخ انبیا و ائمه علیهم السلام

4- احادیث فقه

5- ادعیه و اذکار

6- تکوینیات

اصول دین باتفاق علمای ما اصول دین را باید از ادله یقینیه فراگرفت رمظنه در آن کافی نیست و اخبار آحاد چون مفید ظن است در اصول حجت نباشد و چون اصول مذهب شیعه مبرمان و در کتب کلام مانند تجرید خواجه نصیرالدین طوسی و غیر آن مندرج است هر حدیثی که موافق با این اصول باشد صحیح است هر چند اسنادش ضعیف باشد و هر چه مخالف باشد غیر صحیح است اگرچه رواه عادل روایت کرده باشند چون انسان قابل سیو و نسیان است و از این جهت نمی توان بر کلینی و امثال او خرده گرفت که چرا غالباً احادیث ضعیف الاسناد در اصول کافی و غیر آن ایراد کرده اند ، چون آن احادیث موافق اصول معلومه مذهب شیعه است

قرآن و قرآآت آن هم مانند اصول دین است و بخبر واحد ثابت نمی شود

در اخلاق

هیچ حدیثی که در ابواب اخلاق وارد شده ترغیب بمساوی و قبائح نیست پس مضمون همه آنها صحیح است اگرچه ضعیف السند باشند اما وثائق و عرفان برای جماعتی خاص است که تشخیص صحیح و سقیم آنرا می دهند و وظیفه آنها را دیگران نباید تعیین کنند مانند لا یزال یتقرب الی عبدي بالتوافل اه

ص: 12

اگر غرض از ذکر وقایع و قضایای پیغمبران گذشته فقط تصدیق بوقوع آن قضایا و علم بتحقیق آن باشد البته بغیر متواتر اعتماد نمی توان کرد و راه تحقیق اکثر آنها در زمان ما بسته است چون تواتر میان ما و آنها قطع شده است و کتب یهود و نصاری نیز متواتر نیست و جز بآنچه در قرآن کریم مذکور است غالباً یقین حاصل نمی شود اما اگر مقصود عبرت و تعلیم محاسن اخلاق و تادیب و تهذیب باشد باخبار احاد حتی ضعیف الاسناد می توان متوسل گشت چنانکه وارد است چون قارون بزمین فرو می رفت از حال موسی و هرون علیهما السلام پرسید خداوند فرمود زمین او را پیش از آنچه فرو برده است فرو نبرد برای صله رحم و احوال پرسی او از موسی (علیه السلام) و ذکر این قصه برای ترغیب بصله رحم خوب و جائز است و از این جهت علمای ما بسیاری از این قضایا را با اسناد ضعیف بلکه از کتب اهل کتاب و علمای آنان نیز نقل کرده اند مانند احادیث کعب الاحبار و وهب بن منبه و از بسیاری اخبار ضعیفه در این باب وحشت نباید داشت اما اخباری که بر خلاف اصول مذهب نسبت معصیت و قبائح بانبیا داده است یا مخالف ادله قطعیه است نقل آن جائز نیست مگر برای رد و تنبیه و در اموری که فائده معقولی در آن نمیتوان یافت مثل آنکه طول و عرض کشتی نوح چند ذراع بود و سگ اصحاب کیف چه نام داشت توقف و سکوت اولی است.

## تاریخ پیغمبر اکرم و الهه علیهم السلام

### اشاره

اخبار در این باب متنوع است، و بر حسب اغراض مختلف و فوائد گوناگون حکم آن نیز مختلف است: اگر مقصود اثبات اصلی از اصول دین باشد چون نبوت و امامت جز به اخبار متواتر که مفید یقین باشد اعتماد نمی توان کرد مانند اثبات امامت بمعجزه یا بنص و صفات امام و پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) مانند نفی سهو و اگر مقصود بیان حکم فقهی باشد مانند سایر اخبار فقهیه ذکر آن خواهد آمد و از برای تاریخ ولادت و وفات و مناقب و فضائل و مواعظ هر خبری که مخالف اصلی از اصول معلومه مذهب نباشد کافی است

اخباری که در تاریخ صحابه و تابعین و خلفای بنی امیه و بنی العباس و شرح فتوح و خراج و تقسیم اراضی و مواضع بلدان و جهات آنها و ضرب مسکوکات از دراهم و دنانیر و اوزان و مقادیر و اینکه هر یک در چه زمان و بدست کدام یک از عمال رائج گشت و امثال این امور و نیز اقوال فقهای غامه و رسوم خلفای جور که دانستن آنها برای فقیه و محدث بسیار لازم است آنچه راجع بفقہ باشد در محل خود خواهد آمد و آنچه راجع بقرائن صدق و کذب احادیث باشد یا تفسیر معانی آن باخبار ظنی از مدارک معتبر اکتفا می توان کرد.

مثلاً بخاری در صحیح خود روایت کرده است در حدیث افک عائشه که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) بریره کنیز عایشه را خواند و او را از حال عایشه پرسید با اینکه موافق اخبار اهل سیر و تاریخ، عایشه جریره را پس از فتح مکه خریده بود و قضیه انک قبل از فتح مکه است پس حدیث بخاری صحیح نیست یقیناً بلکه حدیث ظنی را بظن مخالف رد می توان کرد و ترمذی روایت کرده است در صحیح خود که سعد بن معاذ و سعد بن عباد در باره افک عایشه با یکدیگر مکالمه می کردند با آنکه هنگام افک، سعد بن معاذ در گذشته بود و نیز بسیاری از احادیث ما ناظر باقوال فقهای عامه و رد یا تغییب یا تخصیص آنها است که بی اطلاع بر آن اقوال تفسیر حدیث برای ما غیر ممکن است و در این امور بظن حاصل از روی مدارک معتبر اکتفا می توان کرد

## اخبار ادعیه و اوراد

باحادیث ضعیفه در این باب اکتفا می توان کرد چون اصل ذکر و دعا بهر عبارت جائز است و



در قرآن و اخبار متواتره ترغیب بمطلق ذکر و دعا وارد شده است بلکه ادعیه و زیاراتی که ساخته خود مردم است نیز ممنوع نیست مانند دوازده امام خواجه نصیرالدین طوسی و زیارت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها که شیخ صدوق ره خود ساخته و در فقیه آورده است اما بعض مردم جاهل در اسناد ادعیه مناقشه می کنند و در امثال دعای صباح و خواندن آن تردید می نمایند با آنکه اگر از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نباشد و ساخته دیگری باشد باز قرائت آن جائز است

## اخبار تکوینیات

در این باب اخبار ضعیفه و اسرائیلیات بسیار است و راه تحقیق در آن هم مانند اخبار انبیای سلف مسدود است مگر آنچه موافق عقل یا حس باشد صحیح دانیم و آنچه مخالف عقل یا حس باشد باطل شماریم و آنچه مشکوک باشد در آن توقف کنیم چون احتیاج بدانستن آنها نداریم مانند فاصله آسمان از زمین و مقدار عظمت عرش و محل بیت المعمور و هر چه بما رسیده و یقین بصدور آن نداریم توقف باید کرد

## اخبار فقه

نزدیک چهار هزار مسئله منصوص است یعنی اخباری در آن وارد شده و اینها تقریباً همان مسائل است که شیخ طوسی در کتاب نهاییه ایراد کرده است و اکثر آنها اجماعی است، هر مسئله که اجماع باشد حدیث موافق آن را باید پذیرفت و مخالف آنرا باطل دانست چون اجماع از قرائن قطعی صحت مضمون حدیث است. و آنچه مختلف فیه است و دلیل قرآن و عقل بر هیچیک از اقوال منقوله قائم نباشد علمای ما خلاف کردند سید مرتضی و ابن ادریس و جماعتی از قدما گویند مسائل عموماً باجماع و تواتر و قرآن و عقل معلوم می گردد و محتاج بظن نیستیم گروه دیگر گویند باب علم در اکثر مسائل مسدود است و چاره غیر از تمسک بادل ظنیه نداریم و شاید هر دورای مبالغه باشد و طریقه که علامه و شهید و سایر متأخرین برگزیده اند آن است که بهر خبر صحیح الاسناد عمل می کنیم، ولکن احتیاج بآن بسیار نیست چون غالباً در مسائلی که محتاج بآن هستیم یا خبر صحیح یافت نمی شود یا معارض بصحیح دیگر است یا اخبار متواتره و سنت قطعیه و قرآن و عقل در آن وارد است باجماعی است و اگر هیچیک نباشد یا خبر در آن مسئله موافق اصل است چون برانت و اشتغال که احتیاج بخبر در مورد آن نداریم و یا اگر مخالف اصل باشد در مورد آن حدیثی خالی از طعن موجود نیست و آنچه از این اقسام خارج باشد البته اندک است.

جماعت اخبار بین نه اجماع و نه عقل را حجت میدانند و نه بقرائن صدق و کذب حدیث توجه دارند و بر فرض توجه بدان متفطن نمی شوند و متواتر و غیر متواتر را تشخیص نمی دهند و دلیل آنها منحصر است در خبر چنانکه اگر اخبار حجت نباشد راه چاره بر آنها مسدود است بلکه اگر حجیت مخصوص باخبار صحیح الاسناد باشد باز دست آنها بسته است چون اینگونه خبر بسیار اندک است باین جهت همه اخبار مضبوط در کتب را معلوم الصدق می دانند

مقصود از تطویل کلام آن است که تصور نشود امثال کتاب منتخب اگر مشتمل بر اخباری باشد که بر حسب اسناد ضعیف است موجب عدم اعتماد و ترك فرانت آن است و جماعتی که با مذاق فقها آشنا هستند تصور نکنند در همه ابواب علوم شرعی مانند فقه فقط خبر صحیح حجت است و ضعیف مردود با اینکه بیش از نصف اخبار کافی ضعیف است تا بسایر کتب چه رسد و معلوم شد که در همه کتب احادیث ما حدیثی که نقل آن بیفائده باشد برای غرض و مقصود از آن حدیث بکار نیاید بسیار نادر است

این شرح حال را یکی از افاضل علمای مشهد حضرت منتطاب تقه الاسلام آقای آقا شیخ علی اکبر مروج الاسلام از شاگردان مرحوم مولف فرموده و فرستاده اند

بسم الله الرحمن الرحيم جناب مروج الاحكام ملاذ الانام تقه الاسلام مرجع الخواص والعوام آقای حاج ملا محمد هاشم بن محمد خراسانی مشهدي رحمه الله ولادتش در ارض اقدس در ماه صفر سن 128 یا 1284 است در موطن خود و در نجف اشرف علوم دينيه را فرا گرفت و پس از مراجعت از هنبات بيان احكام و تعليم فتاوى علمای اعلام و اقامه جماعت و ودنا اشتغال داشت و اهالی شهر مشهد و ساير بلاد خراسان بدو اعتقاد تام داشتند و مراجع تقليد او را تقه می شمردند این بنده مروج نیز در اوائل زمان تحصیل در خدمت او استفاده می نمودم آن مرحوم روز یکشنبه 3 ذي الحجه 1352: اعی حق را اجابت نمود و مردم در تشييع او ازدحام کرده بودند و بين درب دار السیاده و دار الحفظ در معبر زوار دفن گردید و از او هفت فرزند چهار پروسه دختر مانند پسر ارشد ایشان شریعت مآب مروج الاحكام آقا شیخ محمد هر صبح در مسجد گوهر شاد پس از نماز جماعت مردم را مستفیض می فرماید. از مؤلفات او است. کتاب وسیله الامان من تسویلات الشیمان در مشهد مقدس بسال 1340 چاپ شده است و در آخر آن اجازه است از مرحوم سیدحسن صدر بمرحوم مؤلف رساله. دو ربا رساله در رضاع. رساله در معاملات رساله در ارث و نفقات و قبله. این رسالات نیز بچاپ رسیده است و از رسالات و کتبی که بچاپ نرسیده کتاب غایه الامال است في حسن خواتيم الاعمال که در زمان حیات آن مرحوم بمركب چاپ نوشته شد و موفق بطبع آن نگردید. اما این کتاب منتخب التواریخ بسیار مطبوع واقع شده و چند بار بطبع رسید و چون طبع اول آن منتشر شد مرحوم مؤلف يك جلد آنرا با حقر دادند تا مطالعه کنم وداعی حین مطالعه حواشی چند بر آن نوشتم و بآن جناب برگردانیدم و همان نسخه با حواشی در کتابخانه ایشان بود و پس از فوت مؤلف طبع تابی کتاب با بعض آن حواشی چاپ شد و از جهت بی اطلاعی در محل امضاء حاشیه بجای لفظ مروج ولد مؤلف ثبت کرده پس معلوم باشد حواشی از احقر است. خداوند بخلد آشیان مؤلف و بازماندگان و این بنده و هر کس در طبع کتاب رنج برده و مؤمنین که از این کتاب بهره برده و می برند اجر جزیل مرحمت فرماید

وانا الاحقر علی اکبر مدعو بمروج الاسلام عفی عنه

2 در تعداد آباء و اجداد حضرت خاتم النبیین تا جد بیستم آنحضرت که جناب عدنان باشد ورشته هایی که از هر باب از آباد پیغمبر منفصل می شود

4 در مادر و برادر و خواهر رضاعی حضرت رسول ص و در انفصال حضرت امیر و عباس و اولاد او از جناب عبدالمطلب جد اول آنحضرت و در تعداد خلفاء بنی العباس اجمالا و مفصلا در خاتمه باب هشتم ذکر می شود

6 در انفصال فاطمه بنت اسد والده حضرت امیر ع از جد دوم حضرت رسول جناب هاشم و انفصال بنی امیه از جد سوم حضرت رسول ص جناب عبدمناف و تعداد خلفاء بنی امیه اجمالا و مفصلا در خاتمه باب هفتم ذکر می شود

6 در آنکه خلافت بنی امیه در مدت هزار ماه بود و کیفیت آن

8 در استلحاق بنی امیه بقریش و مناکحاتی که بین آنها و بنی هاشم بود 9 در انفصال جناب خدیجه کبری و زبیر بن عوام از جد چهارم پیغمبر که جناب قصی باشد و انفصال جناب آمنه والده حضرت رسول و سعد بن ابی وقاص از جد پنجم حضرت رسول ص که جناب کلاب سلام الله علیه باشد

10 در انفصال ام سلمه و طلحه و ابوجهل از جد ششم حضرت رسول که جناب مره باشد و انفصال عمر بن خطاب و عمرو عاص از جد هفتم آنحضرت که جناب کعب باشد

12 در انفصال عمرو بن عبدود از جد هشتم حضرت که جناب لوی باشد

14 در اسماء عشره مبشره و انکار حضرت امیر ع روایتش را

باب اول

16 در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت حضرت رسول ص

19 در تاریخ رحلت حضرت رسول و علت رحلت آنحضرت

20 در ذکر زوجات محترقات حضرت خاتم النبیین ص

23 در ذکر اولاد امجاد حضرت خاتم النبیین ص

25 در رحلت مخدره مکرمه رقیه و ام کلثوم بنتی رسول الله ص

25 در حالات شریفه اعمام و عمات حضرت رسول ص

26 در ذکری از عباس بن عبدالمطلب و از عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب



30 از حواریین و اصحاب حضرت خاتم النبیین ص

ص: 16

31 در حالات شریفه جناب سلمان و جناب حذیفه بن یمان رضی الله عنهما

33 در علو همت و مواسات و ایثار بعضی از اصحاب حضرت رسول ص

34 در حکایت ابو قدامه شامی و آنزن مؤمنه و جوان او که شهید شد

35 در ذکری از حسان بن ثابت مادح حضرت رسول ص

36 در وقایع مهمه از زمان ولادت حضرت رسول ص تا زمان بعثت آنحضرت

37 در شواهد بر عدالت انوشیروان و اخلاق حسنه او

40 آنکه در ظلم بعباد مجازات دنیویه دارد و در سخاوت حاتم طائی

در وقایع مهمه از زمان بعثت تا زمان هجرت و مراتب بعثت و کیفیت نزول وحی

41 آنکه حضرت امیر المؤمنین اول من آمن بود و هجرت جمعی از مؤمنین بحیثه

43 در ولادت صدیقه طاهره و رحلت خدیجه و ابو طالب و کیفیت معراج پیغمبر ص

45 وقایع مهمه از زمان هجرت تا زمان رحلت حضرت رسول ص و بیتونه امیر المؤمنین ع بجای پیغمبر و رفتن آنحضرت بغار ثور با ابابکر

46 در وقایع سال اول هجرت منجمله وقوع عقد اخوه بین اصحاب

دوم هجرت و وقوع غزوه بدر کبری

48 در شهادت جناب عبیده بن حارث بن عبد المطلب و صدمات پیغمبر و حضرت امیر

49 در وقایع سال سوم از هجرت و تزویج فاطمه زهراء ع و وقوع غزوه احد

51 در شهادت حمزه بن عبدالمطلب و بعضی دیگر از صحابه آنحضرت

52 در وقایع سال چهارم و پنجم از هجرت و وقوع غزوه خندق و شهادت سعد

53 در قتل عمرو بن عبدود و آمدن خواهر عمرو ببالین برادرش و مرانی او

54 در وقایع سنه ششم و سنه هفتم از هجرت و وقوع غزوه خیبر

56 در قتل حارث و مرحب خیبری و ولادت ابراهیم بن رسول الله ص

57 در وقایع سنه هشتم از هجرت و وقوع غزوه موته و شهادت جناب جعفر

59 در واقع شدن فتح مکه و رفتن علی ع روی دوش پیغمبر و شکستن بت ها

60 غزوه حنین و غزوه تبوك و قصد منافقین قتل علی ع را

61 در مأمور شدن حضرت امیر خواندن سوره براءت و قعه مباهله و رحلت جناب ابراهیم پسر پیغمبر ص و قصه غدیر خم و نصب حضرت امیر را

63 در عزم نمودن چهارده نفر از منافقین بقتل حضرت رسول

64 در تاریخ ولادت پیغمبر ص نسبت بتواریخ بعضی از انبیاء و بزرگان

68 از سعادات عظیم است موت بین الحرمین و اجمالی از قصه شیخ مهدی

69 در ذکری از قبور بزرگانی که در مکه معظمه مدفون هستند

73 در اطراف مکه مدفون هستند

74 خاتمه در ذکر مجددین دین اسلام در رأس هر ماه از علماء اعلام (ره)

79 از سلاطین اسلام (ره)

ص: 17

82 در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت صدیقه کبری (علیها السلام)

84 در تاریخ رحلت صدیقه کبری (علیها السلام) و اقوال در آن

85 در علت وفات و محل دفن و کیفیت تزویج مخدره فاطمه زهرا (علیها السلام)

87 در خطبیکه در تزویج این مخدره خوانده شد و ذکر می شود چهار خطبه

87 در صدایقه و بعضی کیفیات ليله زفاف مخدره مکرمه (علیها السلام)

90 در وصیت خدیجه کبری باسما و جهازیه مخدره (علیه السلام)

91 در نثار ليله زفاف مخدره و تاریخ تزویجشان و ارجوزهای ليله زفاف

92 در ذکر مجملی از حالات اولادهای حضرت صدیقه طاهره (علیه السلام)

93 در ذکری از حضرت زینب و ام کلثوم و محل دفن آن دو مخدره

96 در ذکر خدمتگذاران صدیقه طاهره و حالات ام ایمن

97 در ذکری از جناب فضه خادمه و تکلمش بآیات شریفه قرآن

98 در کیفیت ورود مخدره از مکه معظمه بمدینه طیبه

99 در شهود صدیقه طاهره (علیها السلام) بآنکه مالک فدک بوده

101 در فضیلت دفن در مدینه طیبه و فضیلت موت در آن

101 در ذکر بعضی از قبور شریفه واقعه در مدینه طیبه

104 قبور شریفه واقعه در اطراف مدینه

105 خاتمه در ذکر مخدراتی که خداوند در قرآن مجید یاد فرموده

107 در آیات کریمه که در قرآن مجید تعبیر از آن مخدره شده

108 در سه نفر زنهایی که در قرآن مجید مذمت از آنها شده

109 در زنهایی که دارای علم و مراتب عالیه بودند

110 در بعضی زنهایی که دارای مراتب رذیله بودند و حکایت سه برادر

باب سوم

112 در اسم و لقب و کنیه و نسب حضرت امیر ع

114 در تاریخ ولادت با سعادت حضرت امیر ع

115 رحلت حضرت امیر ع و قاتل آنحضرت

117 در اشاره اجمالی به مدفن حضرت امیر ع و کیفیت بناء قبه مبارك نجف

119 در قصه مره بن القیس و کیفیت ورود نادر شاه بنجف و ثواب تنفس در آن

120 در ذکر زوجات حضرت امیر ع و کیفیت تزوج ختوله المشهوره بالحنفیه

124 اولاد امجاد حضرت امیر ع و حالات محمد الحنفیه

125 در ذکری از برادران و خواهران و اقارب حضرت امیر ع

126 در میهمان نمودن عقیل حضرت امیر ع را و رفتن عقیل نزد معاویه

127 در حالات جناب جعفر بن ابیطالب و جناب عبدالله بن جعفر

ص: 18

- 129 در ذکر حواریین حضرت امیر و حالات عمرو بن حمق الفراءى
- 130 در حالات میثم تمار و گفتگوی با جناب حبیب بن مظاهر الاسدي
- 131 جناب محمد بن ابی بکر و کیفیت شهادت او
- 133 اویس بن انس قرنی و کیفیت شهادت او
- 134 زهاد ثمانیه و حالات ربیع بن خثیم
- 136 در مختصری از حالات بعضی از خواص اصحاب حضرت امیر ع
- 136 در حالات جناب عمار یاسر و جناب مالک اشتر و شهادتشان
- 138 حجر بن عدی و جناب رشید هجری و کیفیت شهادتشان
- 140 کمیل بن زیاد و جناب قنبر و کیفیت شهادتشان
- 141 در حالات جناب عدی بن حاتم و جناب قیس بن سعد بن عباده
- 242 در ذکر پنج نفر از قریش که همراه حضرت امیر ع بودند
- 143 در ذکری از خالد بن ولید و عمرو و عاص و زیاد بن ابیه و مغیره بن ولید
- 144 از اشعث بن قیس و ولید بن عقبه و مروان بن حکم
- 145 از عبدالله بن زبیر و ابو هریره و شریح قاضی و معاویه بن ابی سفیان
- 147 از وقایع مهمه زمان خلافت واقعی حضرت امیر ع
- 147 در واقعه سقیفه بنی ساعده و مخالفت دوازده نفر از مهاجر و انصار
- 149 در کیفیت رحلت ابابکر و کیفیت رحلت سعد بن عباده
- 150 در کیفیت فتح بعضی از بلاد و بناء شهر کوفه و فوت ابو عبید مجراح
- 152 در کیفیت قتل عمر و قرار دادن خلافت را بین شش نفر بشوری
- 155 در انعقاد مجلس شوری بجهت تعیین خلیفه بعد از عمر
- 156 در بعضی از تصرفات عثمان در زمان خلافت خود و حکایت ولید بن عقبه

157 در مطالبه نمودن عایشه حق خود را از عثمان و جواب او

158 در مقتول شدن عثمان بن عفان بدست جمعی از مسلمین

159 در بعضی از وقایع مهمه زمان خلافت واقعیه و ظاهریه حضرت امیر ع و قتال آنحضرت با ناکتین که غزوه جمل باشد با عایشه و طلحه و زبیر

160 در قتل طلحه و زبیر و جمع دیگر از اصحاب عایشه

162 در قبال آنحضرت با قاسطین که مسمی است بجنک صفین

163 در ذکر جمعی از شهداء صفین و جمعی از لشکر معاویه

164 در وقایع ليله الهير و جمل حکم باغواء اشعث بن قیس

167 در قتال آنحضرت با مارتین که خوارج نهروان باشند

168 در ریختن لشکر معاویه بشهر انبار و در فضیلت نجف و کوفه

168 در آنکه از سعادات بزرگ است دفن در نجف اشرف

169 در قبور شریفه معصومین و معصوم زادگان که در نجف اشرف است

172 در قبور بعضی از صحابه و تابعین که در کوفه و نجف اشرف است و در قبور شریفه بعضی از علماء امامیه که در نجف اشرف است و در این مختصر ذکر می شود قبور بیست نفر از علماء امامیه

177 در قبور بعضی از سلاطین شیعه که در نجف اشرف است

178 خانه - در ذکر بعضی از علماء اعلام که بدرجه قصوی از سعادت رسیده اند مثل سید بن طاوس و ملاعبدالله شوشتری و شهید اول و شهید ثانی و مقدس اردبیلی و سید بحر العلوم

181 در آنکه بعضی از علما دارای کرامت بودند مثل سید محمد باقر قزوینی و میر شجاعت علی هندی و میرزای قمی و شیخ انصاری و شیخ مهدی ملا کتاب و آخوند ملاحسین یزدی و حاجی کلباسی

باب چهارم

188 در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت و رحلت حضرت مجتبی (علیه السلام)

190 در ذکر قاتل و سبب رحلت و عدد زوجات آن حضرت

192 اولادهای حضرت مجتبی و اسما شریفه آنها

194 بعضی از حالات شریفه نبیره های حضرت مجتبی (علیه السلام) و بعضی از

حالات سیده نفسیه بنت حسن بن زید بن الحسن المجتبی (علیه السلام)

199 در ذکر حضی از حالات اولادهای جناب حسن مثنی (علیه السلام)

106 ابراهیم طباطبا و جلالت قدر او

207 اولادهای حسن مثلث

208 در ذکری از حواریین و بعضی از اصحاب حضرت مجتبی (علیه السلام)

211 در بعضی از تواریخ متعلقه بزمان امامت حضرت مجتبی (علیه السلام)

213 در رفتن عبیدالله بن عباس بجانب معاویه و استقامت جناب قیس بن سعد

214 در کیفیت صلح حضرت با معاویه بعد از دیدن صدماتی از اصحاب خود

214 کیفیت ضرب ممول بران مقدس امام حسن مجتبی (علیه السلام) و عصای زهر آلود بیای ایشان

215 در شهادت جناب قسم بن عباس در سمرقند و بدرک رفتن مغیره بن شعبه

216 خاتمه - در قبور شریفه بعضی از انبیاء عظام و امامزادگان محترم



217 در فضل دریه و ابتلائات آنها بظلم حجاج بن یوسف الثقفی

218 در تسترجناب عیسی بن زید بن علی بن الحسین (علیه السلام)

219 در طبقات و اصناف امامزادگان محترم و آنکه آنها چهار صنفند اول امامزاده هایی که جلالت قدر و محل دفن و استحباب زیارتشان بالخصوص ماثور است و زیارت مخصوص هم در روایت وارد شده دوم امامزاده هایی که به جهت اول در آنها محرز است اما زیارت مخصوص ندارند سوم امامزاده هائی که دو جهت اول در آنها محرز است فقط - چهارم امامزاده هایی که به جهت اول در آنها محرز است فقط

باب پنجم

228 در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام)

230 در تاریخ رحلت آن بزرگوار و تعیین روز عاشورا، از ایام هفته

233 در تعیین قاتل حضرت سیدالشهداء (علیه السلام)

ص: 20

233 در بعضی از حالات یزید بن معویه و عبید الله بن زیاد (لع)

235 عمر بن سعد لع

237 در عده لشکر ابن سعد لع

238 در مدفن جد مقدس حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) و سر نازنیشان

240 در عدد زوجات محترمات حضرت و نسب لیلی بنت ابی مره

242 در عدد اولاد امجاد حضرت سیدالشهداء (علیه السلام)

242 در حالات جناب مخدره فاطمه بنت الحسین (علیه السلام)

243 سکینه بنت الحسین (علیه السلام) و جناب محسن بن حسین (علیه السلام)

245 در عده حواریین حضرت سیدالشهداء (علیه السلام)

246 در فضایل و ذکر می شود بیست و شش فضیلت

255 در عده شهداء روز عاشورا از بنی هاشم

256 در اولاد حضرت امیر (علیه السلام) که یوم الطف شهید شدند

256 در فضایل خاصه حضرت عباس (علیه السلام) و در آن هفت امر است و اعظم مصالب روح مقدس و جسد مطهر و سر نازنین آقا و در سن شریف و ذکر قاتل آنحضرت و ذکر اولادهای ایشان

262 در شهادت عبد الله و جعفر و عثمان ابناء امیر المؤمنین (علیه السلام)

264 جناب محمد بن امیر (علیه السلام) و در فضایل خاصه حضرت قاسم (علیه السلام) و در آن چهار امر است

266 جناب عبدالله بن حسن و ابی بکر بن حسن (علیه السلام)

367 در فضایل خاصه حضرت علی اکبر (علیه السلام) و در آن هفت امر است

273 جناب علی اصغر (علیه السلام) و در آن پنج امر است

275 در ذکری از دو نفر اولاد جعفر (علیه السلام) و از چهار نفر اولاد عقیل

277 جناب حبیب بن مظاهر و جابر بن عروه

277 از فضایل بعضی از شهدای غیر بنی هاشم

178 از جناب عبدالرحمن و جناب مالک بن انس و مسلم بن عوسجه

280 از فضایل جناب بریر و شهادتش

281 نافع و ابی تمامه

283 عابس و جناب شوذب

284 زهیر و جناب سعد بن عبدالله

286 محمد بن بشر و حر بن یزید الریاحی

288 وهب و جناب حنظله بن اسعد و سوید ره

287 دو جوان جابریان و از جوانی که پدرش قبلا در مصر که شهید شده

288 جون و از غلام ترکی

289 در ذکری از شهدایی که قبل از روز عاشوراء بدرجه رفیعہ شهادت رسیدند

ص: 21

289 در ذکری از جناب مسلم بن عقیل (علیه السلام) و در آن شش امر است

292 هانی بن عروه

292 قیس و عبد الله یقطر و عبد الله عقیف

297 در ذکر اسامی مردانیکه در کربلا اسیر شدند بدست اشرار کوفه

298 مخدراتی که از کربلا اسیر شدند بدست اشقیاء

302 در بعضی از تواریخ متعلق زمان امامت سیدالشهداء (علیه السلام)

302 در مقتول نمودن معاویه عایشه و خروج حضرت از مدینه

308 در بعضی از فضایل زمین کربلا و افضل بودن او از مکه معظمه

308 در ذکرده فضیلت از فضایل زمین کربلای معلی

310 در آنکه از سعادات عظیم است دفن در کربلای معلی

308 در مقابر شهدای روز عاشورا

322 در سایر مقابر شریفه واقعه در کربلا و ذکر بیست و سه نفر از بزرگان

322 در مقابر شریفه امامزادگان و علمائی که واقع است در حله و ذکر دوازده نفر از آنها

331 خانمه - در ذکر بزرگان از علما که بدرجه رفیعہ شهادت رسیدند

337 اشعار در مرانی حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) و بعضی از شهداء بنی هاشم و غیرهم

باب ششم

347 در اسم و لقب و کنیه و نسب حضرت امام زین العابدین (علیه السلام)

348 در تاریخ ولادت و رحلت حضرت سید الساجد بن

350 در زوجات و اولادهای آنحضرت

352 در حالات جناب زید بن علی بن الحسین

352 در پنج حدیث منقول از جناب زید

352 در حالات یحیی بن زید و کیفیت شهادت و محل دفنش

352 در حکایت جناب محمد بن زید و محمد بن هشام بن عبدالملک

353 در حالات عمر الاشرف وحسین الاصغر واعقاب آنها

359 در ذکری از حواریین و اصحاب حضرت امام زین العابدین (علیه السلام)

363 در واقعه اسیری آنحضرت با اهل بیت اطهار در کوفه و شام

366 در کیفیت ورود جناب جابر و اهل البیت در روز اربعین بکربلا

367 در خروج سلیمان بن صرد با جمع توابعین بجهت مطالبه خون آن مظلوم

369 در خروج جناب مختار و قتل او قتله حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) را

373 در بعضی از وقایع زمان امامت حضرت سید الساجدین (علیه السلام)

374 در وقعه حره و مقاتله مسلم بن عقبه با اهل مدینه و شهید نمودن بعضی از اشراف مدینه را مثل جناب عبدالله بن حنظله و فضل بن

عباس را

ص: 22

376 در ورود حصین بن نمیر بالشکر شام بمکه و بدرک رفتن یزید لع

377 در شهادت جناب مختار بدست مصعب بن زبیر لعنه الله علیه

380 ابراهیم بن مالک و کشته شدن زیر بدست حجاج (لع)

381 در مدرک ادعا نمودن عبدالله بن زبیر خلافت را

383 در رحلت نمودن جناب محمد حنفیه و بعضی از حالات حضرات کیسانیه

386 در فضیلت بیت المقدس و بعضی از قبور شریفه در آن

387 در فضیلت زمین شام و قبور متبرکه واقعه در آن

389 در شهادت سعد بن عباد و ذکری از رؤسای قبیله خزرج

391 در قصه معلم ثانی محمد بن طرخان و ابراهیم ادهم

393 در فضیلت اهل شام و اهل جبل عامل و قبور شریفه آن و قبور شریفه واقعه در مصر از امامزادگان و علمای اعلام

394 در فضیلت مصر و حکایت ملک اشرف سلطان مصر

396 در قبور شریفه واقعه در حلب و طرابلس و حمص و بحرین

399 در قبور شریفه واقعه در بصره و حالات خلیل بصری

400 در کلمات سفیان ثوری و حسن بصری و مالک بن دینار

402 در حالات محمد بن سیرین معبر و فرزدق شاعر

404 در حالات جریر شاعر و کلمات اصمعی و شیخ عبد السلام

406 خاتمه - در عدالت و اخلاق کریمه بعضی از سلاطین عجم مثل عبدالله طاهر و لیث صفار - و اسماعیل سامانی و معز الدوله و سبکتکین و سلطان ملکشاه و سلطان سنجر و محمد شاه خدا بنده و امیر تیمور و شاه اسماعیل و شاه طهماسب و شاه عباس کبیر و نادر شاه افشار

باب هفتم

415 در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت و رحلت امام پنجم حضرت امام محمد باقر (علیه السلام)

417 در ذکر زوجات و حالات اولاد و حواریین آنحضرت

418 در ظل مه‌ای حجاج بن یوسف الثقفی لع

425 در حالات جعفر برمکی پدر خالد وجد یحیی برمکی

425 در مدرک ادعای بنی العباس خلافت را

428 در تشریف بردن حضرت باقر و حضرت صادق (علیه السلام) بشام

432 در مقابر شریفه واقعه در اکبر آباد هندوستان

434 در بنارس و حیدر آباد و لکناهور هند

436 در افغانستان و هرات

437 در کلمات و اشعار خواجه عبدالله انصاری و بدیع الرمان همدانی

ص: 23

438 در حالات ملاحسین کاشفی و ملا عبدالرحمن جامی و امام فخر رازی

441 در قبور واقعه در بخارا و سمرقند و بلخ

442 در حالات ملای رومی و بعضی از اشعاری که دلالت دارد بر تشیّمش

442 شفیق بلخی و حاتم اصم و ابو جعفر منجم بلخی

444 اسمعیل فارابی جوهری و ذکری از اولیات

448 خاتمه - در بعضی از حالات و تواریخ خلفای بنی امیه (لع)

450 در صدور سه فتنه بزرگ از هر يك از معاویه و پسرش یزید لع

451 در مذمت مروان بن حکم و اخراج پیغمبر ص پدر او را از مدینه

451 در قصه سعد الخیر و عبد الملک بن مروان (لع)

453 سلیمان بن عبد الملک و ورود جعفر بر مکی بر او

455 در حالات عمر بن عبدالعزیز و امتیازات حسنه او

458 هشام و اولادهای او و اولادهای عمر بن عبدالعزیز

459 در عیب جوئی های پیرمردی از بزرگان بنی امیه نزد هشام

460 در قصه ولید فاسق و انقراض بنی امیه بدست ابو مسلم

باب هشتم

463 در اسم و لقب و کتیف و نسب و ولادت و رحلت حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام)

464 در احوالات زوجه و اولادهای آنحضرت

465 در ذکری از مذهب فطحیه و از جناب علی بن جعفر (علیه السلام)

469 حواریین و اصحاب حضرت صادق (علیه السلام)

470 اصحابی که اجماع است بر تصحیح ما یصح عنهم

472 مادحین آنحضرت و ازسید حمیری (ره)



475 در اقبال بنی العباس وادبار بنی امیه (لع)

475 در ذکری از ابو مسلم و نصر بن سیار و ابراهیم امام و طالب الحق

473 در ذکر کسانیکه قائلند بخلافت بنی العباس و قتل ابو مسلم

479 در شهادت جناب محمد صاحب النفس الزکیه و ابراهیم قتیل باخمیری

480 در ذکری از فقهای سبعه و از ائمه اربعه اهل تسنن

481 در نماز بمذهب حنفی و قصه ابو حنیفه و بهلول

483 در ذکری از مالک بن انس و قصه عنوان بصری

485 محمد بن ادیس و اشعار او در مناجات و غیرها

487 صاحبان صحاح سته اهل تسنن

488 ، در آنکه غالب محدثین اهل تسنن و محدثین شیعه از عجم بودند

489 در قبور متبرکه امامزادگان که در شهر قم است

ص: 24

492 در قبور شریفه بزرگان از روایتی که در شهر قم است

494 در قبور شریفه علمای اعلام که در شهر قم است

494 در ذکر مشاهیر از علمای شیعه و سنی که ملقبند بقطب

496 در حکایت میرزای قمی و ملای ده و نوشتن مار

497 در سلاطین و وزرای مدفونین در قم

498 خاتمه - در وعده خلفای بنی العباس و مدت خلافتشان

499 در حالات سفاح و برادرش منصور دوانقی

501 مهدی عباسی و موسی الهادی و هرون بن مهدی

504 محمد امین و کیفیت قتلش

505 عبدالله مأمون و معروف بودن او بشیخ

506 معتصم و نقل اعرابی و وزیر و نقل مرغ بریان

508 جعفر متوکل و شرارت نفس او

508 در اخلاص مادر متوکل به بنی فاطمه

511 در ظلم قرامطه بحاجی ها و بخانه کعبه

512 در ابتدای ترقی سلاطین آل بویه و قصه عماد الدوله

514 در حکایت المستعصم بالله و کیفیت انقراض دولت بنی العباس

باب نهم

516 در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت و رحلت حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام)

518 در ذکر قاتل آنحضرت و مدت حبسشان

520 در ذکر از اولادهای آنحضرت و عدد اولادهای ایشان

521 از قاسم بن عباس بن موسی الکاظم و اختفاء او و نقل صبیبه شان

522 از جناب احمد و حمزه ابی موسی الكاظم و محل قبرشان

524 از عبدالله وزید

526 در حالات اصحاب آنحضرت مجملا و حالات علی بن یقظین مفصلا

528 محمد بن ابی عمیر و جلالت قدر و صدمات وارده باو

529 در ظلم هائی که بر اقارب آنحضرت در زمان امامتشان وارد شد

530 در حالات جناب حسین صاحب فخر و یحیی بن عبد الله المحض صاحب دیلم

533 در شهادت جمعی از سادات بدست حمید بن قحطبه ملعون

534 در ذکر وقایع مهمه که در زمان امامت آنحضرت واقع شد

535 در جود و سخاوت معین بن زائده و سخاوت کسی فوق سخاوت او

536 در کلمات خلیل بن احمد بصری و بدرك رفتن مقنع ملعون

539 از سعادات عظیم است ورود جنازه بحرم مطهر کاظمین (علیه السلام)

540 در مقابر شریفه امامزادگان عظام و علمای اعلام در کاظمین

ص: 25

541 در حکایات شیخ مفید وابن قولویه و کیفیت نصب حجر الاسود

543 در ذکر حکایات غریبه از خواجه نصیر طوسی (ره)

545 در حالات سید عبدالکریم بن طاوس و علما ئیکه در طفولیت باجتهاد رسیدند

549 نقل قصه غریبه از ابا یوسف قاضی القضاة

551 در مقابر نواب خاصه حضرت حجه در بغداد و حالات آنها

554 در دعای توسل بحضرت حجه و مقبره ثقه الاسلام کلینی

556 در مقبره ابن جوزی و حکایات ظریفه او

557 شیخ عبدالقادر جیلانی و بشر حافی و جهت تسمیه اش بحافی

559 در حکایات راغب اصفهانی و ابن ابی الحدید و خواب دیدن او

560 در آنکه محمد بن جریر الطبری دو نفر بودند یکی شیعه و دیگری سنی

560 اگر کسی بخواهد یکنفر از انبیاء یا ائمه را در خواب ببیند

561 خاتمه - در حالات بعضی از وزراء مثل ابو سلمه همدانی و علی بن یقطین

563 در حالات و کلمات اسمعیل بن عباد الملقب بکافی الکفات

564 ابوطاهر قمی و محمد علقمی روز پر مغربی و محمد جوینی

565 در حالات خواجه نظام الملک و حالات وزرای آل برمک

566 در سخاوت و جود یحیی برمکی و سایر برامکه

569 در مولود فضل بن یحیی بن خالد البرمکی و نقل رفتن بحمام

571 در علت قتل هرون جعفر برمکی را و غضب او بر آل برامکه

572 در ذکر پیرمردی که همه شب مدح و ثنای آل برمک را می نمود

باب دهم

575 در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت حضرت رضا (علیه السلام)

577 در تاریخ رحلت حضرت رضا و تعیین قاتلشان و سبب خروج مأمون

بآنحضرت از مرو

579 در سبب شهید نمودن مأمون آنبزرگوار را

580 در صدمات روحانی که از ورود حضرت بمرو تا خروجش بر او وارد شد

582 در ذکری از زوجات و اولاد و اصحاب حضرت رضا (علیه السلام)

586 در حالات معروف کرخی و ساکت شدن دریا بدعای او

587 ابی تواس شاعر و بعضی از اشعار او

579 دعبل شاعر وعلی خافی و بعضی از اشعار آنها

590 در تواریخ متعلق بطوس و مشهد و در آن مقدمه و چهارده امر است

592 امر اول و دوم در قضایای طوس در ماه اول و دوم هجری

593 در حکایت فضیل بن عیاض و پسرش و شنیدن آیه قرآن.

595 در قصه عبید بن ابرص و دیدن جزای احسانش را

ص: 26

597 در کشته شدن محمد امین بدست فوالیینین و قول مادرش

599 در فرستادن مأمون از مرو عقب حضرت رضا بمدینه

600 در ورود آنحضرت بنیشابور و سناباد و مشهد

602 امر سوم - در قضایای طوس و مشهد در ماه سوم هجری

605 در مقاتله اسمعیل سامانی و عمرو بن لیث و قضیه غریبه از هر یک

606 امر چهارم و پنجم در قضایای طوس و مشهد در ماه چهارم و پنجم

608 امر ششم - در قضایای طوس و مشهد در ماه ششم هجری

609 امر هفتم - هفتم

610 امر هشتم - هشتم

611 امر نهم - نهم

613 امر دهم - دهم

614 در ظلمهای عبدالله خان از بك و عبدالؤمن خان پسرش باستانه رضویه

616 امر یازدهم - در قضایای متعلق بمشهد مقدس در ماه یازدهم هجری

618 امر دوازدهم - دوازدهم

619 در قتل سلطان حین صفوی و جلوس نادر شاه افشار بسلطنت

622 امر سیزدهم در قضایای متعلق بمشهد مقدس در ماه سیزدهم هجری

623 نقل محمدشاه و نادرشاه و جلوس فتحعلی شاه قاجار

623 در قضیه وهابیه و مجدد مذهب آنها و ظلم هایشان

626 در قضیه باییه و شقاوت میرزا علی محمد باب شیرازی

627 در قضیه قره العین و تحریک نمودن بقتل شهید ثالث

640 امر چهاردهم - در قضایای مشهد در ماه چهاردهم

632 در حکایت توپ بستن روسها بقبر مطهر حضرت رضا (علیه السلام)

637 در خدمتهای نمایانی که در این عصر بآستانه مقدسه شده

638 در بعض تواریخ روضه مقدسه و بعضی از ابنیه خیریه

638 مطلب اول - در خصوصیات قبر مطهر

639 مطلب دوم صندوق و ضریح مقدس

641 مطلب سوم حرم مبارک

645 مطلب چهارم گنبد مطهر

648 مطلب پنجم رواقها

652 مطلب ششم در بهای حرم مطهر

657 مطلب هفتم صحن مطهر عتیق

660 مطلب هشتم جدید و بستین

661 مطلب نهم مسجد شریف گوهرشاد آنها

665 مطلب دهم سایر مساجد معروفه در مسجد

667 مطلب یازدهم مدارس

470 مطلب دوازدهم سورو حصار بندی مشهد

671 مطلب سیزدهم - در القاب خاصه مشهد مقدس رضوی (علیه السلام)

675 مطلب چهاردهم - در سه امر - امر اول وظایف زوار و مجاورین مشهد مقدس - امر دوم - اگر کسی باخلاص حضرت را زیارت کند بدرجات رفیعہ نائل می شود امر سوم - معجزاتی که خود حقیر حساً مشاهده کرده ام در این آستانه مقدسه

679 در آنکه از سعادات عظیمه است دفن در مشهد و ذکر سه قضیه

682 لابد است در مقام از ذکر هفت مقصد

682 مقصد اول - در ذکر بزرگان از علما که در محوطه مشهد مقدس مدفونند و ذکر می شود 25 نفر آنها

683 در قصه های غریبه مرحوم شیخ بهائی (ره) و بعضی از اشعار ایشان

685 در ذکر بعضی از مخدراتی که دارای فضل و تقوی بودند و ذکری از مرحوم شیخ حر عاملی و طریق بر آورده شدن حاجت اگر بکاغذ نوشتن از کی حاجت بخواهد

688 در مطایبه آقا جمال با آقا میرزا محمد شیروانی و در کیفیت شهادت مرحوم میرزا مهدی شهید (ره) بظلم نادر میرزا نادرشاه

691 در ذکری از جناب میر محمدتقی خدائی و میر محمدتقی شاهی وقصه زائر بحرینی

693 در مباحثه ابن ابی جمهور احسانی با ملای هروی

698 در قضیه جناب ملا محمد رستمدراری و جواب ایشان از علماء ازبکیه

698 در قضیه جناب آقامیرزا محمدحسین و یافت شدن سنگی در وادی شوشتر که در او کلماتی بخط قدرت نوشته بود

699 در ذکر علمائیکه در عصر خود حقیر در مشهد مقدس فوت کردند

700 مقصد دوم در ذکر مشاهیر از سلاطین و وزرایی که در مشهد مقدس مدفونند

701 در قصه نادرشاه افشار و خواب سید خلخالی حضرت امیر (علیه السلام) را

703 در ذکری از فردوسی و بعضی از اشعار او

706 مقصد سوم در ذکر قبور شریفه مشاهیر از امامزادگان و از صحابه و از روایتی که در اطراف مشهد مقدس و بلدان متعلقه با و مدفونند

711 مقصد چهارم در ذکر مشاهیر از علمایی که در خاک خراسان مدفونند

713 در ذکری از قابوس و شمگیر که در گنبد قابوس مدفونست و ذکری از زمخشری صاحب کشف



714 مقصد پنجم - در ذکر مشاهیر از علماء و بزرگانی که از خاک خراسان بودند و در غیر خراسان مدفونند

716 در ذکری از جناب خواجه نظام الملک طوسی و کیفیت قتل او

718 مقصد ششم در ذکر مشاهیر عرفاء که از خاک خراسان بودند یا در خاک خراسان مدفونند

719 در حکایت ملا احمد جامی و عبدالرحمن جامی و بعضی از اشعار آنها

720 در ذکری از قطب الدین حیدر و شیخ عطار و بعضی از اشعار نورعلیشاه

723 مقصد هفتم در ذکر مشاهیر از علماء اهل تسنن که از خاک خراسان بودند یا در خاک خراسان مدفونند یا از جای دیگر بودند و در خراسان مدفونند

726 خاتمه - در ذکر مختصری از شجره طیبه سادات رضوی (علیه السلام)

ص: 28

740 در اسم و لقب کتبه و نسب و تاریخ ولادت حضرت جواد الائمه (علیه السلام)

741 در تاریخ رحلت و تعیین قاتل حضرت جواد الائمه (علیه السلام)

744 در ذکر زوجات و اولادهای حضرت جواد الائمه (علیه السلام)

745 در بعضی از احتجاجات و اخلاق کریمه حضرت جواد (علیه السلام)

749 در وقایع مهمه که در زمان امامت آنحضرت واقع شد

750 در قبور امامزادگان و علماء واقع در اصفهان

752 در خواب دیدن سید جزائری مرحوم مجلسی را

756 در حکایت ملامحمد مشهور براب و ذکر دو قضیه از اجنه

763 در قبور شریفه بعضی از امامزادگان و علماء در شیراز

766 در ذکری از سعدی و حافظ و بعضی از اشعار آنها

771 در قبور شریفه بعضی از امامزادگان و علماء در طهران

771 در ذکری از حضرت عبدالعظیم و عرضه داشتن ایمانشان

778 خاتمه - در ذکر بیست و دو قضیه از فضایای قصار حضرت امیر (علیه السلام)

786 تتمیم - در افضلیت حضرت امیر (علیه السلام) از جمیع امت

789 در اسم و لقب کتبه و نسب حضرت امام علی النقی (علیه السلام)

790 در شقاوت و ظلم های متوکل و بعضی مطالب مهمه

793 در مجملی از حالات اولادهای حضرت امام علی النقی (علیه السلام)

794 در بعضی از احتجاجات و اخلاق کریمه آنحضرت

797 در بعضی از تواریخ متعلق بزمان امامت آنحضرت

800 در قبور بعضی از امامزادگان و علماء در قزوین

802 در مازندران

803 از بزرگان علماء در تبریز

805 از امامزادگان و علماء در همدان

807 خاتمه - در کرامات بعضی از اولیا، غیر از سلسله علماء

812 در حکایت کسانی که ظلم کردند و بظلم گرفتار شدند

817 احسان کرده و جزاء خود را دیدند

820 در کسانی که مدت ها عبادت کردند و بدعاقبت شدند

823 معصیت کردند و عاقبت بخیر شدند

باب سیزدهم

827 در اسم و لقب و کیه و نسب حضرت امام حسن عسگری (علیه السلام)

829 در ذکری از ولد ارجمند آنحضرت و بعضی از اصحابشان

831 در بعضی از احتجاجات و از اخلاق کریمه حضرت عسکری (علیه السلام)

836 در قبور شریفه واقعه در کاشان و بعضی از استخارات مجریه

ص: 29

838 در قبور شریفه واقعه در شوشتر و کرمان و شاه نعمه الله

840 در یزد و قصه زردشت و ملا صادق

844 خاتمه در نقل ارواح مؤمنین در عالم برزخ بوادی السلام

849 در آنکه اموات از عمل احیاء بهره مند می شوند

853 در تجسم اعمال در عالم برزخ و در قیامت

باب چهاردهم

855 در اسم و لقب و کنیه و نسب حضرت حجه بن الحسن (علیه السلام)

857 در تاریخ ولادت و مدت غیبت و بیان زوجه و اولادهای آنحضرت

858 در ذکر و قصه از بلاد اولادهای آنحضرت و قصه جزیره خضرا

867 در ذکری از حالات سفراء و نواب خاصه حضرت حجه (علیه السلام)

868 در کسانیکه بکذب ادعا نیابت کردند مثل میرزا علی محمد باب

872 در ذکری از اصحاب حضرت حجه و علائمی که در این تاریخ واقع شده

875 خانه در آمدن شیاطین عدیله بیالین محاضر

879 در آمدن حضرات معصومین (علیه السلام) بیالین محاضر

خاتمه الکتاب در فضیلت خمسه طاهره

882 فصل اول در اشاره بعلم و بحلم و بحسن خلق حضرت خاتم (صلی الله علیه وآله وسلم)

884 در اشاره بزهد و عبادت‌های حضرت خاتم النبیین (صلی الله علیه وآله وسلم)

885 در ذکر اعلا فضیلت و منقبت حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

886 فصل دوم در اجمالی از علم و ادب و حسن خلق حضرت امیر (علیه السلام)

887 در اشاره بزهد و عبادت‌های حضرت امیر (علیه السلام)

889 در ذکر اعلا فضیلت و منقبت حضرت امیر (علیه السلام)

890 فصل سوم در اجمالی از مراتب علمیه حضرت فاطمه (علیه السلام)

891 در اشاره بمراتب عفت و حیاء و زهد این مخدره (علیه السلام)

894 در ذکر اعلا فضیلت این مخدره مکرمه (علیه السلام)

894 فصل چهارم در اجمالی از مراتب علمیه حضرت مجتبی (علیه السلام)

897 در اشاره بمراتب حلم و عبادت‌های حضرت مجتبی (علیه السلام)

899 در ذکر اعلا فضیلت حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام)

900 فصل پنجم در اجمالی از مراتب علمیه حضرت سید الشهداء (علیه السلام)

900 در تعبیراتی که در قرآن مجید از آنحضرت فرموده

902 اشاره بکارم اخلاق و صفات آنحضرت

906 در اسباب توسل بحضرت سیدالشهداء (علیه السلام) منجمله زیارت آنمظلوم و منجمله گریستن بر مصائبشان و منجمله اقامه مجلس عزائشان و منجمله لباس عزا پوشیدن در ایام مصیبتشان و منجمله تذکر عطش آنمظلوم و در آنکه تمام موجبات سرور و شادی از برای آنحضرت موجب غم و حزن بود

912 در ذکر اعلافضیلت آنحضرت و بیان آن

914 در ذکر بعضی از مرثی که بزرگان از علماء اعلام فرموده اند

والحمد لله اولاً و آخراً و ظاهر و باطناً و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین

ص: 31

فایل تصویر این صفحه وجود ندارد

ص: 1

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله سادات الخلائق اجمعين ولعنه الله على اعدائهم الى يوم الدين

و بعد این مختصریست در تاریخ ولادت و وفات و بعضی از تواریخ متعلقه چهارده معصوم صلوات الله علیهم اجمعین که احقر عبدالله محمد هاشم بن محمد علی الخراسانی المشهدی علی الله تعالی عنهما از کتاب اخبار و تواریخ معتبره جمع نموده ام و در آنچه موضوع حکمی از احکام شرعی باشد اشاره بیدرک هم می شود و چون غالباً در تاریخ ولادت و وفات اختلاف است لذا حقیر اختصار نمودم بذکر اشهر واصح اقوال وباللله التوفیق و علیه التکلان و نامیدم او را به منتخب التواریخ و در این مختصر يك مقدمه و چهارده باب است (1)

اما مقدمه - در اسماء شریفه آباء و اجداد حضرت خاتم النبیین است تا بجناب عدنان که جد بیستم حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است چون تا بجناب عدنان در اسماء شریفه شان اختلافی نیست

واما از عدنان تا بحضرت آدم اختلاف بسیار است

و در بحار از حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت شده که فرمودند: اذا بلغ نسبی الی عدنان فامسکوا و ایضاً روایت شده که فرمودند: کلب النسابون و در حاشیه باب حادیعشر از فخر الدین طریحی نقل شده:

فائده گفته شده پدرهای پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از آدم (علیه السلام) تا بجناب عبدالله بن عبدالمطلب پنجاه و یک پدرند بعد در کمات نماز بومیه از فرائض و نوافل که هفده نفر از اینها انبیاء بودند بعدد فرائض یومیه و هفده نفر از اوصیاء انبیاء بودند و هفده نفر از ملوک و سلاطین بودند و همه اینها بمذهب حق و موحد و ساجد الله بودند بدلیل قوله تعالی «الذی یراک حین تقوم و تقلبک فی الساجدین»  
انتهی

و علامه مجلسی در مرآه العقول می فرماید حضرات امامیه اتفاق کرده اند بر اسلام و ایمان جناب ابوطالب و جناب آمنه بنت وهب و جناب عبدالله بن عبدالمطلب و سایر اجداد پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) تا بحضرت آدم (علیه السلام)

ص: 2

1- معلوم باد که رمز (ج) که در حواشی این کتاب نوشته می شود اشاره است باحقر علی اکبر مروج الاسلام عفی عنه حسب الامر خود حضرت مستطاب مؤلف آنچه بنظر رسید در حاشیه ثبت گردید. المتر عند کرام الناس مقبول (ج)



و مرحوم امین الاسلام ابو علی فضل بن الحسن بن فضل الطبرسی در ذیل آیه شریفه «واذقال ابراهیم لایه آزر» می فرماید آزر جد امی حضرت ابراهیم یا عموی حضرت ابراهیم بود مو نام پدر آن بزرگوار تاریخ است چون اجماع طایفه امامیه است که آباد پیغمبر تا بحضرت آدم کلشان موحد بوده اند.

و شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه القمی رحمه الله در رساله اعتقادات می فرماید اعتقاد ما طایفه شیعه آنست که پدران حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ناحضرت آدم تماما مسلم بوده اند

و روایت شده که جناب عبدالمطلب حجه الهی بوده و جناب ابو طالب وصی او بوده انتهى و اسماء مقدسه آباء کرام حضرت پیغمبر خاتم (صلی الله علیه وآله وسلم) تا بجناب عدنان از اینقرار است: (محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی بی کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان سلام الله علیهم اجمعین) وبقیه اسماء خریفه آباء کرام حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) چنانچه علامه مجلسی (ره) در جلاء فرموده از اینقرار است: (عدنان بن ارد بن یسع بن سلامان بن نبت بن چل بن قیدار بن اسمعیل بن ابراهیم الخلیل بن تارخ بن ناحور بن شروع بن ارغو و هو هود النبی بن فالخ بن عابر بن شالح بن ارفخشد بن سام بن نوح بن مالک بن متوشلح بن اخنوخ و هو ادیس النبی بن بارض بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث و هو هبه الله بن آدم (علیه السلام)

بنا بر این نقل تمام آباء کرام حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از جناب عبدالله تا حضرت آدم چهل و نه نفر می شوند و از هر یک از آباء کرام حضرت خاتم النبیین (صلی الله علیه وآله وسلم) رشته هایی از اشراف و بزرگان منفصل می شوند بغير جناب عبدالله بن عبدالمطلب والد ماجد حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و آن بزرگوار است مراد باحد الذبیحین که حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند «انا ابن الذبیحین»

در عیون الاخبار از حسن بن فضال روایت کرده که از حضرت رضا (علیه السلام) سؤال کرد از معنای قول پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) که فرمود انا ابن الذبیحین حضرت رضا فرمود یعنی اسمعیل بن ابراهیم الخلیل علیهما السلام و عبدالله بن عبدالمطلب و اسمعیل بن ابراهیم وقتیکه بعد رشد رسید حضرت ابراهیم فرمود «یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک»

حضرت اسمعیل عرض کرد «یا بابت افعل ما تؤمر» و نگفت یا بابت افعل ما رأیت «ستجدنی انشاء الله من الصابرين»

پس چون حضرت ابراهیم عازم شد بذبح حضرت اسمعیل خداوند قوچی از آسمان فرستاد که املح بود می خورد در سیاهی و می آشامید در سیاهی و بول و پشکل میانداخت در سیاهی و چهل سال در باغ های بهشتی چرا می کرد و از رحم انتی خارج نشده بود بلکه بامر کن موجود شده بود و او فدا شد از برای حضرت اسمعیل پس هر چه در منی قربانی می شود فدای حضرت اسمعیل است تا روز قیامت.

ذبح دیگر جناب عبدالله بن عبدالمطلب است چون حضرت عبدالمطلب خود را بحلقه در کعبه آویخت و نذر کرد که اگر خداوند ده پسر با و مرحمت کرد یک پسرش را در راه خدا ذبح کند پس چون پسرهای او بده رسیدند گفت خداوند وفا کرد مقصود مرا، منهم وفا می کنم از برای خداوند عزوجل، پس پسرهایش را داخل کعبه کرد و بین آنها قرعه زد قرعه باسم جناب عبدالله پدر حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در آمد و او محبوب ترین اولادش بود بسوی او دو مرتبه و سه مرتبه قرعه زد بازم با اسم عبدالله بیرون شد

پس جناب عبدالمطلب جناب عبدالله را خوابانید بروی زمین که ذبح کند قریش جمع شدند و مانع شدند او را زن های جناب عبدالمطلب همه صیحه زنان و گریه کنان آمدند خدمت جناب عبدالمطلب ها تکه دختر حضرت عبدالمطلب عرض کرد یا ابنا عذر بیاور نزد خداوند از قتل پسر فرمود چگونه عذر آورم عرض کرد بین شترهایی که در حرم داری و بین جناب عبدالله قرعه بزنی

بس شترها را حاضر کرد و بین ده شتر و جناب عبدالله قرعه زد قرعه باسم جناب عبدالله آمد ده ده زیاد کرد تا قرعه بین صد شتر و بین عبدالله زد قرعه باسم صد شتر درآمد

پس قریش از شعف چنان تکبیری گفتند که کوه های مکه بلرزه در آمد عبدالمطلب فرمود سه مرتبه قرعه می زنم اگر هر سه مرتبه قرعه باسم صد شتر درآمد آنها را ذبح میکنم عوض عبدالله پس هر سه مرتبه قرعه باسم صد شتر درآمد

پس جناب زبیر و ابوطالب برادرهای ابوینی جناب عبدالله آن بزرگوار را از زیر پاهای پدر کشیدند بقسمی که پوست صورت جناب عبدالله که روی زمین بود خراشیده شد پس برادرها آن بزرگوار را بلند کردند و بوسیدند و خاک از صورت و بدن و لباسهای او پاک نمودند

الحاصل اولاد امجد عبدالله و جناب آمنه بنت وهب منحصر ب-ود بحضرت خاتم النبیین (صلی الله علیه وآله وسلم) و والده جناب عبدالله بن عبدالمطلب فاطمه بنت عمرو بن عائذ المخزومی بود و حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) برادر و خواهر نسبی نداشتند و اما برادر و خواهر رضاعی داشتند چون آن بزرگوار دو مرضعه داشتند علی المشهور اول ثویبه کنیز ابولهب بود و او یک پسر نسبی داشت مسمی به مروح و چند روزی جناب پیغمبر را شیر داد و قبل از آن بزرگوار جناب حمزه عموی پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را شیر داده بود چنانچه در تاریخ گزیده است پس جناب حمزه برادر رضاعی حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است

وثقه الاسلام قمی در منتهی الامال روایت فرموده که حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) بحضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) عرض کرد که آنحضرت دختر حمزه را تزویج نماید پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود مگر نمی دانی که او دختر رضاعی من است و جناب حمزه چهار سال قبل از حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) متولد شده بود

و در اصابه است که ثویبه بعد از حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) جناب ابی سلمه بن عبدالاسد را شیر داد و او شوهر جناب ام السلمه بود در خیرات حسان محمد حسن خان اعتماد السلطنه فرمود که جناب ثویبه ابی سلمه و عبدالله ابن حجه را شیر داد

دوم از دو مرضعه حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) حلیمه سعیدیه بنت ابی نایب و زوجه حارث ابن عبدالعزی بود .

و در در السلوک است که آن مخدره سه اولاد نسبی داشت یک پسر و دو دختر عبدالله و انیسه و جذامه

و در اصابه است که این مخدره جناب ابو سفیان بن حارث بن عبدالمطلب را هم شیر داده بود

و در ناسخ التواریخ است که جناب عثمان بن مظعون هم برادر رضاعی حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود و ظاهراً حضرت آمنه او را شیر نداده و حضرت هم از مادر او شیر نخورده و مادر رضاعی دیگری هم حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نداشته پس جناب عثمان بن مظعون یا از ثویبه شیر خورده یا از حلیمه پس معلوم شد که مسروح و عبدالله و انیسه و جذامه اولاد نسبی این دو مرضعه حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بودند و جناب حمزه و ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب و ابوسلمه و عبدالله بن حجه و عثمان بن مظعون اولاد رضاعی دو مرضعه حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بودند و جد اول حضرت رسول (صلی

الله عليه وآله وسلم) جناب عبد المطلب بن هاشم بود الملقب بشييه الحمد وسيد البطحاء المكنى با بو حارث و مادر جناب

ص: 4

عبدالمطلب سلمی بنت عمر والخزرجیه است و چاه زمزم را آن بزرگوار حفر فرمود

و در مصباح المتهجدین است که جناب عبدالمطلب در مکه معظمه از دنیا رحلت فرمود در دهم ربیع المولود سال هشتم ولادت حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) و قبر شریف ایشان و جناب عبد مناف جدشان و جناب ابوطالب و جناب خدیجه کبری در حجونست که معروف بقبرستان ابوطالب و از جناب عبدالمطلب منفصل می شود حضرت ابیطالب و اولاد امجدش

و ایضاً از جناب عبدالمطلب منفصل می شود جناب عباس و اولادش و از اولاد جناب عباس است ابراهیم امام و عبدالله سفاح و منصور دوانیقی ابناء محمد بن علی بن عبد الله بن عباس بن عبدالمطلب عبدالله سفاح اول از خلفاء بنی العباس است که در دوازدهم ربیع الاول سنه صد و سی و دو با او بخلافت بیعت نمودند و دولت بنی امیه منقرض شد و خلفاء بنی العباس سی و هفت نفر بودند و مدت خلافت آنها تقریباً پانصد و بیست و چهار سال بود چنانچه در در الملوك فرموده و آخر آنها المستعصم بالله عباسی بود که او را هلاکوخان بن تولی خان بن چنگیزخان بقتل رسانید بهمراهی جناب خواجه نصیر طوسی در سنه ششصد و پنجاه و شش و دولت بنی العباس را منقرض سود و ماده تاریخش کلمه خونست و سعدی می گوید :

در آن وقتیکه مارا عمر خوش بود \*\*\* ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود

و اسماء خلفاء بنی العباس و حالات هر يك در خاتمه باب هفتم اجمالاً ذکر خواهد شد

و در اسدالغابه است که جناب عباس دو سال از حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بزرگتر بود و در جنگ بدر با مشرکین مکه همراه بود مسلمین او را اسیر کردند بعد که خدمت حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) رسید اظهار اسلام نمود و گفت کرها با مشرکین آمده ام و جناب عباس در شب جمعه دوازدهم ماه رجب سی و دو در مدینه طیبه از دنیا رحلت فرمود در سال هشتاد و هفت و در بقیع شریف دفن شد انتهی

و جناب عبدالله بن عباس سه سال قبل از هجرت متولد شد در مکه معظمه و در اواخر عمرش او را عبدالله بن زبیر از مکه اخراج نمود بطائف و در طائف از دنیا رفت و آنجا دفن شد در سن هفتاد و یک یا در سن هشتاد سالگی و جناب محمد حنفیه بر جنازه او نماز خواند و جناب علی بن عبد الله بن عباس در هفدهم رمضان سنه اربعین هجری متولد شد که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نوزدهم همان ماه و همان سال ضربت بفرق نازنینشینان وارد شد لذا اسمش را علی گذاردند و کنیه اش را ابوالحسن

و در حبیب السیر است که علی کوچکترین اولادهای عبدالله بن عباس بود و اجمل آنها بود و جسدی جسیم و لحنیه طویل و پاهای بزرگ داشت و طول قامتش بمرتبه بود که هرگاه طواف می کرد گمان می رفت که او سواره است و مردم پیاده و علی با طول قامتش تا منکب و شانه پدرش عبدالله بود و عبدالله تا منکب پدرش عباس بود و عباس تا منکب پدرش جناب عبدالمطلب بود انتهی

و جناب محمد بن علی بن عبدالله بن عباس پدر ابراهیم امام و عبدالله سفاح و منصور دوانیقی در سنه صد و بیست و چهار از دنیا رفت

و جد دوم حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) جناب هاشم بن عبد مناف است والده ماجده جناب هاشم بنت مره سلیمیه است و او با برادرش عبدالشمس جد بنی امیه توأمین متولد شدند و انگشت احدی چسبیده بود به پیشانی دیگری در وقت جدا کردن خون جاری شد و گفته شد بین اولاد این دو برادر همیشه خونریزی خواهد بود

و در عمده الطالب است که جناب هاشم در غزه از دنیا رحلت فرمود و قبر شریفش هم در آنجا است

ص: 5

و غزه بالغین والزاء معجمتین از اراضی شام است و از آنجا تا عسقلان دو فرسخ است

و از جناب هاشم منفصل می شود مخدره مکره فاطمه بنت اسد والده حضرت علی (علیه السلام) پس جناب ابو طالب و فاطمه بنت اسد پسر عمو و دختر عموی بلافاصله یکدیگر بودند

جد سوم حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) جناب عبد مناف بن قصی بن کلاب است و اسم او مغیره بود و لقبش قمر بود بجهت حسن و جمالش و والده ماجده اش جی بنت حلیل بود بالمهمله المضمومه و فتح اللام

و از جناب عبد مناف منفصل می شود عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد الشمس بن عبد مناف خلیفه ثالث و اهل تسنن او را از عشره مبشره می دانند و مادر عثمان اروی بنت کریم بن ربیع بن حبیب بن عبدالشمس بن عبد مناف است

و مادر وی بیضاء است امکانه بام الحکیم بنت جناب عبد المطلب

پس مادر عثمان عمه زاده حضرت رسول است و ولید بن عقبه بن ابی معیط بن ابان بن ابی مرو بن امیه بن عبد الشمس بن عبد مناف برادر مادری عثمان بن - و اوست مراد از فاسق در آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا ان جالکم فاسق نبأ فتینوا و عثمان درسنه ششم از عام الفیل متولد شد و در روز هجدهم ذیحجه الحرام سنه سی و پنج هجری از دنیا رحلت نمود و عموی عثمان حکم بن ابی العاص پدر مروان را پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) سب فرمود و او را از مدینه طیبه اخراج فرمود حکم رفت بطائف همین قسم رانده شده پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود تا خلافت عثمان آنوقت عثمان او را بمدینه آورد و درسته سی و یک هجری حکم بن ابی العاص بجهنم واصل شد و همچنین عموی دیگر عثمان بن عفان بن ابی العاص که مغیره بن ابی العاص باشد پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خونس را مباح فرمود و تفصیلش در فصل پنجم از باب اول ذکر خواهد شد انشاء الله

وایضاً از جناب عبد مناف منفصل می شوند خلفاء بنی امیه و آنها بغیر عثمان بن عفان چهارده نفر بودند اول آنها معاویه بن ابی سفیان بن حرب بن امیه بن عبد الشمس بن عبد مناف و معاویه در دهم ربیع المولود سنه چهل و یک بخلافت نشست

و در مصباح است که در دوازدهم ربیع الاول سنه صد و سی و دو مردم با ابوالعباس سفاح ابن محمد بن عبدالله بن عباس بخلافت بیعت نمودند و دولت بنی امیه و بنی مروان منقرض شد بدست ابو مسلم خراسانی جمعاً مدت دولت بنی امیه می شود نود و یکسال و دوروز که مطابق می شود با هزار و نود و دو ماه و دو روز و بعد از بدرك رفتن یزید بن معاویه که چهاردهم ربیع الاول سنه شصت و شش هجری باشد عبد الله بن زبیر مدعی خلافت شد و در سوم ماه رجب همان سال بخلافت مستقر شد و اهل مکه معظمه و مدینه طیبه و یمن و عراق باوی بیعت نمودند تا نیمه جمادی الثانیه هفتاد و سه هجری که او را در مکه معظمه حجاج بن یوسف الثقفی بقتل رسانید

پس مدت خلافت این زبیر شش سال و یازده ماه و دوازده روز بود الباقی از ایام خلافت بنی امیه و بنی مروان هشتاد و چهار سال و بیست روز که مطابق با هزار و هشت ماه و بیست روز می شود در شرح صحیفه از تفسیر کبیر فخر رازی از قاسم بن فضل از عیسی بن بارزه روایت کرده که بعد از صلح حضرت مجتبی (علیه السلام) با معاویه عرض کرد « یا مسود و جوه المؤمنین » آخر با معاویه صلح فرمودی ؟

حضرت فرمود جدم پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در خواب دید که بنی امیه مثل بوزینه يك يك بمنبر او بالا

ص: 6

می روند، این مطلب خیلی بر آنحضرت ناگوار آمد جبرئیل نازل شد و سوره مبارکه قدر را آورد « انا انزلناه في ليله القدر وما ادريك ما ليله القدر ليله القدر خير من الف شهر » یعنی شب قدر بهتر است از سلطنت هزار ماه بنی امیه که بدون شب قدر باشد

پس قاسم گفت حساب کردیم ملك بنی امیه را دیدیم هزار ماه است بدون زیاده و تقیصه و اسماء خلفاء بنی امیه و احوالات هر يك اجمالا در خاتمه باب هفتم ذکر می شود انشاء الله ولا بد است در مقام از تنبیه بر دو امر :

امر اول

بدانکه در بعضی از زیارات مانوره مثل زیارت عاشوراء معروف لمن فرموده اند بر بنی امیه قاطبه لکن درباره بعضی از بنی امیه در اخبار شریف مدح وارد شده .

منجمله جناب سعد الخیر بن عبد الملك بن عبد العزيز بن عبد الملك بن مروان بن حکم بن ابی العاص بن أمیه بن عبد الشمس بن عبد مناف

در یازدهم بحار از اختصاص شیخ مفید روایت کرده که وارد شد سعد الخیر برادر زاده عمر بن عبدالعزیز بر حضرت باقر (علیه السلام) و آن بزرگوار او را سعد الخیر نامیده بود در حالیکه گریه می کرد.

حضرت فرمود یا سعد چرا گریه می کنی ؟

عرض کرد چگونه گریه نکنم و حال آنکه از شجره ملعونه هستم که خداوند در قرآن مجید یاد فرموده است

حضرت فرمود تو از آنها نیستی « اموی مناهل البيت » آیا نشنیدی قول خداوند تعالی را که می فرماید و من تبعنی فانه منی

و منجمله محمد بن ابی حذیفه بن عتبه بن ربیع بن عبد الشمس بن عبد مناف که عتبه جدش بان شقاوت بود که در جنگ بدر کبری علمدار مشرکین بود و بشمشیر امیر المؤمنین (علیه السلام) خودش و برادرش شیبه و پسرش ولید بدرک واصل شدند و عمه اش هند جگر خوار بنت عتبه و زوجه ابوسفیان و مادر معاویه بان شقاوت معذالك جناب محمد بن ابی حذیفه بن عتبه از جمله شیعیان حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود و عامل آنحضرت بود در مصر و معاویه پسر عمه اش خیلی تکلیف نمود او را بسبب حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و برائت از آنحضرت محمد بن ابی حذیفه حاضر نشد

و در اصابه است که او کاغذها می نوشت از زبان زوجات حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در طعن بر عثمان اهل مصر بیعت نمودند با محمد بن ابی حذیفه بامارت مصر بغیر جماعتی که از آنها بود معاویه بن خدیج ملعون قاتل جناب محمد بن ابی بکر و وقتی که معاویه رفت بغزوه صفین اول آمد بمصر و بخدعه جناب محمد بن ابی حذیفه را با جمعی گرفت و محبوس نمودند و بعد او را بقتل رسانید .

و منجمله ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می فرماید که جماعتی از بنی امیه قائلند بر فضیلت امیر المؤمنین (علیه السلام) برخلفاء ماضین و از ایشان است خالد بن سعد بن ابی العاص بن امیه بن عبد الشمس بن عبد مناف و عمر بن عبد العزيز بن عبد الملك بن مروان بن حکم



در نهج البلاغه است که حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) مکتوبی نوشت در جواب کاغذ معاویه و من فقراته: واما قولك انتم بنو عبد مناف فکذلك نحن ولكن ليس اميه كهاشم ولا حرب كعبد المطلب

ص: 7

ولا ابوسفیان کایطالب ولا المهاجر کالطریق ولا الصریح کاللیق ولا الحق کالبطل ولا المؤمن کالدخل الی آخره»

از این فرمایش معلوم می شود که نسب بنی امیه بعد مناف نسب صحیحی نیست بلکه خود را جید مناف چسبانیده اند

وایضاً در کتاب دیگری که حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) بمعاریه نوشت «من فقراته: انا صنائع ربنا والناس بعد صنائع لنا»

تا آنکه می فرماید « و منا النبی و منکم المکتب و منا اسدالله و منکم اسد الاحلاف و منا سیدا شباب اهل الجنة و منکم صبیبه النار و منا خیره نساء العالمین و منکم حماله الحطب الی آخره»

بیان: در شرح ابن ابی الحدید می فرماید ما حاصله «قوله (علیه السلام) انا صنائع ربنا والناس بعد صنائع لنا هذا کلام عظیم عال علی الکلام و معناه حال علی المعانی یقول لیس لاحد من البشر علینا نعمه بل الله تعالی هو الذی انعم علینا فلیس بیننا و بین الله واسطه و الناس باسره صنائعنا فنحن الواسطه بینهم و بین الله و هذا مقام جلیل ظاهره ما سمعت و باطنه انهم عبیدالله وان الناس عبیدهم»

و مراد از مکتب ابوسفیان بن حربست که مکذب پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود و مراد از اسد الاحلاف عتبه بن ربیع است پدر هند جگر خوار اصل حلف بمعنای معاهده و معاوضه است بر تعاضد و تساعد قوله ع و منکم صبیبه النار :

این کلمه ایست که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بعقبه بن ابی معیط بن ابان بن ابی عمرو بن امیه بن عبد الشمس بن عبد مناف پدر ولید فاسق فرموده هنگامیکه او را بقتل رسانیدند گفت من للصبیه یا رسول الله یعنی بچه های مرا که کفالت کند حضرت فرمود کفیل آنها آتش جهنم است قوله (علیه السلام) و منکم حماله الحطب مراد ام جمیل دختر حرب خواهر ابوسفیان و زوجه ابولهب است

و در کامل بهائی است که امیه نه از قریش بود و نه از عرب بلکه غلام رومی بود که عبدالشمس او را تبنی نمود پس بنی امیه رومی هستند

و در بحار از الزام النواصب نقل می کند که امیه از صلب عبد الشمس نبود بلکه از رومیان بود و عبدالشمس او را استلحاق کرد

و در شرح ابن ابی الحدید است مناکحاتی که بین بنی هاشم و بین عبد الشمس واقع شد در چند مورد بود :

منها تزویج حضرت خاتم النبیین (صلی الله علیه وآله وسلم) بود صبیبه مکرمه محترمه خود زینب را به ابی العاص بن ربیع بن عبدالعزی بن عبدالشمس بن عبد مناف سلام الله علیه قبل از بعثت و قبل از حرام شدن تزویج مسلمین دختران خود را بکفار

و منها تزویج حضرت خاتم النبیین (صلی الله علیه وآله وسلم) بود دو دختر مکرمتین محترمتین خود رقیه و ام کلثوم را سلام الله علیهما به عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد الشمس بن عبد مناف

و منها تزویج ابی لهب بودام جمیل دختر حرب بن امیه را در جاهلیت

و منها تزویج پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود ام حبیبه دختری بوسفیان را

و منها تزویج عبدالله بن عمرو بن عثمان بن عفان بود فاطمه دختر حسین بن علی بن ابیطالب را انتهى ما حاصل کلامه

و در تهذیب از حضرت باقر (علیه السلام) روایت کرده که به جابر جعفری فرمود « اذا انحرفت عن صلوه مکتوبه فلا تنحرف الا بانصراف لعن بني امیه»

مخفی نماند بعضی از بنی امیه ثابت قدم بودند با حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) و از مؤمنین و نیکان بودند مثل جناب خالد بن سعد بن عاص بن امیه بن عبد الشمس بن عبد مناف و دو برادرش ابان و عمرو که از بیعت با ابی بکر امتناع نمودند

و در مجالس المؤمنین است که خالد گفت یا امیرالمؤمنین انکم لطوال الشجر وطیبه الثمر و نحن متبع لکم و بعد از مدتی که بنی هاشم کرها با ابابکر بیعت کردند این سه برادر هم کرها بیعت کردند انتهی

و جناب خالد از اجلاء و کاملین اصحاب حضرت امیر بود و یکی از آن دوازده نفریست که رفتند بمسجد برای انکار کردن بای بکر و باوی محاجه نمودند چنانچه در بحار است و مثل جناب محمد بن ابی حذیفه بن عتبّه بن ربیعّه بن عبد الشمس بن عبد مناف که مادر او دختر ابی سفیان بود و او خود از خواص دوستان امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود

و در شفاء الصدور است که سالها در زندان معویّه که خالش بود بماند و با او مخالفت نمود

و ایضاً از جناب عبدمناف منفصل می شود جناب عبیده بن الحارث بن مطلب بن عبد مناف که ده سال از حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) بزرگتر بود و در غزوه بدر کبری شهید شد

و ایضاً از جناب عبد مناف منفصل می شود محمد بن ادریس بن شافع بن سائب بن عبید بن یزید بن هاشم بن مطلب بن عبد مناف الشهیر بالامام الشافعی فوت او روز جمعه آخر ماه رجب سنه دویست و چهار هجری بود در مصر و قبرش هم در مصر معروف است و قبر جناب عبد مناف در مکه معظمه است در قبرستان معلی

و جد چهارم حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) جناب قصی بن کلاب است و قصی مصغراً اسم اوزید بود و والده اش فاطمه بنت سعد بود و جناب قصی ملقب است بمجمع چون قوم و قبیله خود را از شعب و جبال و اوادیه جمع کرد بمکه معظمه و قبر او در مکه نزدیک قبر عبد مناف و عبد المطلب و ابوطالب است

و از جناب قصی قبیله بنی شیبّه جدا می شود چون بنی الشیبّه از اولاد عبد الدار بن قصی می باشند و کلید کعبه معظمه در دست آنها بوده و ایضاً از جناب قصی منفصل می شود مخدره مکرّمه خدیجه کبری بنت خویلدین اسد بن عبد العزی بن قصی و قبر جناب خدیجه نیز در قبرستان ابوطالب معروفست

و ایضاً از جناب قصی منفصل می شود برادر زاده حضرت خدیجه کبری زبیر بن عوام بن خویلد و اهل تسنن او را از عشره مبشره می دانند

وزبیر خالوزاده حضرت فاطمه زهرا و عمه زاده حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) است چون والده زیر صفیّه بنت جناب عبد المطلب است و زیر داماد ابی بکر است چون اسماء ذو النطاقین دختر ابی بکر زوجه زبیر بود و عبدالله بن زبیر از اسماء بنت ابوبکر است و اسماء به عبدالله حامله بود که از مکه بمدینه هجرت نمود و او در سنه هفتاد و سه هجری چند روز بعد از فوت پسرش عبدالله از دنیا رفت در سن صد سالگی

وزیر در جنگ جمل سنه سی و شش هجری در بصره کشته شد و عموزاده های خدیجه ورقه بن

ص: 9

نوفل بن اسد بن عبد العزی بن قصی و عدی بن نوفل و صفوان بن نوفل همه از جناب قصی مفصل شده اند و جد پنجم حضرت خاتم النبیین (صلی الله علیه و آله و سلم) جناب کلاب بن مره است و مادر او هند بنت سریر است و از جناب کلاب جمعی از اشراف جدا می شوند.

منها مخدره مکره آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب و والده ماجده حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) و برادر زاده حضرت آمنه سعد بن ابی وقاص بن وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب که اهل تسنن او را از عشره مبشره می دانند

و سعد وقاص سنه پنجاه و پنج هجری در سن هفتاد و چهار یا در سن هشتاد سالگی از دنیا رفت. و او آخر کسی بود که از عشره مبشره از دنیا رفت و او بنای شهر کوفه را گذاشت و عمر بن سعد وقاص قاتل حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) است

و برادر زاده سعد وقاص جناب هاشم بن عتبہ بن ابی وقاص است الملقب به هر قال که در جنگ صفین در رکاب حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه شهید شد

و منها عبد الرحمن بن عوف بن عبد الحارث بن زهره بن کلاب است که اهل تسنن او را از عشره مبشره می دانند و او شوهر ام کلثوم بنت عقبه بن ابی معیط و خواهر امی عثمان بن عفان و خواهر ابوینی ولید بن عقبه بود و عبد الرحمن به قارون الامه ملقب بود و حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) بین او و بین عثمان عقد اخوت بست و ده سال از حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کوچکتر بود

و در کلمه طیبه مرحوم ثقه الاسلام نوری از کتاب اسد الغابه نقل کرده که از عبدالرحمن عوف هزار شتر و صد اسب و سه هزار گوسفند متخلف شد و آنقدر طلا از او باقی ماند که آنرا با تبر قطع کردند بنحویکه دستهای جماعتی آبله کرد و چهار زن داشت حق یکی از آنها را مصالحه کردند بهشتاد هزار و همشیره عبدالرحمن بن عوف که هاله نام بود زوجه جناب عبدالمطلب بود و از آنمخدره متولد شد جناب حمزه بن عبدالمطلب

و جماعتی از اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفتند ما بر عبدالرحمن می ترسیم جهت آن مال ها که گذاشته پس کعب الاحبار گفت چرا میترسید کسب کرده بپاکیزگی و خرج کرده بپاکیزگی

پس این کلام به ابوذر رحمه الله علیه رسید خشمناک بطلب کعب بیرون شد و استخوان چانه شتری بدست گرفت و در جستجوی کعب بر آمد

پس بکعب گفتند که ابوذر ترا می طلبد

کعب فرار کرد و بعثمان پناه برد و قصه را بجهت او نقل کرد

پس ابوذر براغ او رفت تا بخانه عثمان رسید چون داخل شد کعب برخاست و پشت سر عثمان نشست از ترس ابوذر

پس ابوذر گفت دور شو ای پسر زن یهودیه گمان میکنی که باکی نیست بآنچه عبدالرحمن گذارده دروغ گفتمی و دروغ گفت آنکه گفت پس کسی سخن او را رد نکرد تا آنکه بیرون شد

و جد ششم حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) جناب مره بن کعب است و مادر او محشیه بنت شیبانمت و برادر او عدی جد عمر

وا از جناب مره دو قبیله بزرك منفصل می شود یکی قبیله بنی مخزوم و دیگر قبیله تیم و از قبیله بنی مخزوم است جناب ام السلمه بنت امیه بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم بن یقظه بن مره زوجه محترمه حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) و دو پسر هم این مخدره یکی ابو جهل بن هشام بن

مغیره و دیگری خالد بن ولید بن مغیره بودند

و از قبیله بنی تیم است ابو بکر بن عبدالله بن ابی قحافه عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره

وایضاً از این قبیله است مادر ابا بکر سلمی المکنانه بام الغیر بنت صخر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم که نسب ابا بکر ابا واما در جناب مره با نسب جناب پیغمبر خاتم (صلی الله علیه وآله وسلم) متحد می شود و اهل تسنن او را از عشره مبشره می دانند

و در مصباح المجتهدین است که ابابکر روز بیست و هفتم جمادی الاخره سنه سیزده هجری از دنیا رفت انتهی

و نیز از این قبیله است طلحه بن عبدالله بن عثمان بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره که اهل تسنن او را از عشره مبشره می دانند

پس طلحه پسر هم بواسطه ابابکر می شود و پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بین او و بین کعب بن مالک عقد اخوت بست و زوجه طلحه حمیمه بنت جحش دختر امینه عمه پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و خواهر حمیمه زینب بنت جحش زوجه حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود کذا فی تاریخ گزیده

و در جامع اللطیف فی فضل مکه والبیته الشریف است که طلحه و زبیر روز پنجشنبه دهم جمادی الاخر سنه سی و شش هجری در بصره در جنگ جمل هر دو از اصحاب عایشه بوده اند و کشته شدند .

و جد هفتم پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) جناب کعب بن لوی هست و مادر او ماریه بنت کعب قضاعیه است و سال فوت او ماده تاریخ بود تا عام الفیل که پانصد و بیست سال گذشته بود و از جناب کعب جمعی از اشراف منفصل می شوند:

منهم جناب عثمان بن مظعون بن حبیب بن وهب بن حدافه بن جمع بن عمرو بن مصیص بن کعب و او برادر رضاعی حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود چنانچه در ناسخ است لکن ذکر نکرده که از کدام یک از دو مادر رضاعی پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) شیر خورده از تویبه یا از حلیمه سعیدیه چون ولد نسبی این دو مخدره نبوده و والده ماجده اش سخیله نام بوده و عثمان بن مظعون اول کسی هست از مهاجرین که با مر آنجناب در بقیع دفن شد در سال اول هجرت و ایشان از بزرگان صحابه بود

و در اصباغه است وقتیکه لبید بن ربیعہ این مصرع شعر را انشاد کرد :

«الاکل شیئی ماخلا الله باطل»

عثمان بن مظعون گفت صدقت بس لبید گفت : و کل نعیم لا محاله زائل فرمود کذبت چون نعمت بهشت زوال ندارد

منهم عمر بن خطاب بن نفیل بن عدی بن عبد العزی بن ریاح بن عبدالله بن قرط بن زراح بن عدی بن کعب که اهل تسنن او را از عشره مبشره می دانند

و علامه مجلسی (ره) می فرماید علی المشهور در یوم بیست و ششم ذی الحججه الحرام سنه بیست و سه هجری خنجر بشکم عمر زدند در روز بیست و نهم بعد از سه روز از دنیا رفت و مادر عمر حنتمه بنت هاشم بن مغیره بن عبد الله بن عمرو بن مخزوم بن یقظه بن مره است که نسب عمر از جانب پدر بانسب پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در جناب کعب متحد می شود و از جانب مادر با نسب آنجناب

(صلی الله علیه وآله وسلم) در جناب مره متحد می شود

و قتل عمر بن الخطاب بدست ابولولو السمی به فیروز غلام مغیره بن شعبه واقع

ص: 11



شد چنانچه ذکر خواهد شد انشاء الله

و منهم سعید بن زید بن عمرو بن نفیل بن عدی بن عبد العزی بن ریاح بن عبدالله بن قرط رزاح بن عدی بن کعب که اهل تسنن او را از عشره مبشره می دانند

پس سعید بن زید نوه عموی عمر بن خطاب بن نفیل می شود چنانچه طلحه نوه عموی ابابکر می شود و فوت او در سنه پنجاهم از هجرت بود در وادی عقیق و جنازه اش را حمل نمودند بمدینه طیبه و او شوهر خواهر عمر بن خطاب بود و اسم زوجه اش فاطمه بود

و منهم عمرو بن عاص بن وائل بن هاشم بن سعید بن سهم بن عمرو بن مصیص بن کعب و فوت عمرو عاص در سنه چهل و سه هجری در مصر بود و مادر عمرو عاص نابغه بود معروفه بز ناپس عجیبی نیست که اینقدر دشمن خانواده نبوت باشد

و جد هشتم پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) جناب لوی بن غالب بود و لوی تصغیر الای وهو النور و مادر لوی عاتکه بنت نجدل بن نصر بوده و از او جمعی از اشراف منفصل می شود :

مکرمه سوده بنت زمعه زوجه حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم)

و منهم عمرو بن عبدود که او را فارس پلیل می گفتند و در غزوه احزاب بدست حضر امیر المؤمنین (علیه السلام) کشته شد

و جدهم بیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) غالب بن فهر است و مادر اولیلی بنت الحرث بود و از او قبیله بی الادرم منفصل می شوند

و جدهم بیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) جناب فهر بن مالک است بکسر الفاء و مادر او جندله بنت عامر الجرهمیه بوده و از او منفصل می شود ابی عبیده بن عبد الله بن جراح بن هلال بن اهب بن ضبه بن حارث بن فهر بن مالک

و اسم ابو عبیده عامر است و اهل تسنن او را امین هذه الامه و بعضی از عشره مبشره می دانند و بعضی بعوض او عبدالله بن مسعود را از عشره مبشره می دانند

و ابی عبیده در سنه هجدهم هجری در بلده حمص بمرض و با از دنیا رحلت کرد و معاذ بن جبل پسرش عبدالرحمن بن معاذ نیز در همان سنه در بلده مزبوره بمرض و با از دنیا رفت

و جد یازدهم پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) جناب مالک بن نصر است والده او عاتکه بنت عدوان است و از مالک اولادی غیر جناب فهر مشهور نیست چنانچه از برای نصر بن کنانه که جد دوازدهم آن جناب است و ملقب است بقریش اولادی غیر جناب مالک مشهور نیست

و لنعم ما قیل قریش خیار بنی آدم و خیر قریش بنی هاشم \* و خیر بنی هاشم کلهم \* سراج الوجود ابو القاسم \* نبی الاله رسول الهدی \* و واسطه الخلق للعالم

و گفته شده که اسم نصر قریش است و بجهه نضاره و جهش او را نصر نامیدند والده او بزه بنت مر بن ادبن طابخه است

و جد سیزدهم آنحضرت جناب کنانه بن خزیمه است و مادر او عوانه بنت سعد است و از جناب کنانه بنی الیث و قبیله بنی عامر

منفصل می شود

وایضا از جناب کنانه رهط جناب ابی ذر غفاری جندب بن جناده منفصل می شود

و در اسدالغابه نسب جندین جناده را منتهی کرده بجناب کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس وایضاً از کنانه منفصل می شود ابو فراس  
شاعر

و جد چهاردهم آن بزرگوار جناب خزیمه بن مدرکه است تصغیر خزمه و مادر او سلمی

ص: 12

بنت اسلم است و از خزیمه قبیله بنی اسد منفصل می شوند

و ایضاً مکرمه زینب بنت جحش زوجه آنحضرت و برادرش عبدالله بن جحش منفصل می شوند و والده مکرمه زینب و جناب عبدالله امیمه بنت جناب عبدالمطلب است که این دو اولاد عمه حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) می شوند

و جد پانزدهم حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) جناب مدرکه بن الیاس است و مادر او خندف است و بنوخندف منوبست بآن و اینست مراد یزید بن معاویه در این شعر که می گوید

لست من خلف ان لم انتقم \*\*\* من بنی هاشم ما کان فعل

و از جناب مدرکه جناب عبد الله بن مسعود منفصل می شود که بعضی از اهل تسنن ایشان را بعوض ابی عبیده جراح از عشره مبشره می دانند و حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) بین او و بین زبیر بن عوام عقد برادری بست

و جناب عبدالله در قرائت قرآن کم نظیر بوده و از شمشیر او در غزوه بدر کبری ابوجهل بدرک واصل شد

و اخبار وارده در مدح عبدالله بن مسعود زیاد است و اصرح تمام روایات وارده در حق او روایتی است که در خصال از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل کرده که فرمود « خلقت الارض لسبعه بهم یرزقون و بهم یمطرون و بهم ینصرون ابوذر و سلمان و مقداد و عمار و حذیفه و عبدالله بن مسعود قال علی (علیه السلام) « و انا امامهم و هم الذین شهدوا الصلوه علی فاطمه (علیه السلام) »

لکن بعضی از اخبار در قدح او نقل شده

در تفسیر صافی از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده که از آن بزرگوار سؤال نمودند که آیا معوذتین از قرآنست؟

فرمود بلی.

آنشخص عرض کرد در قرائت ابن مسعود این دو سوره از قرآن نیست و در مصحف این مسعود هم نیست

حضرت فرمود این مسعود خطا کرده یا فرمود دروغ گفته این دو سوره در قرآن است

و در کتاب حق الیقین است که دو مرتبه عثمان او را آزوده کرد یکی آنکه چون بجنازه جناب اباذر نماز کرد چهل تازیانه بر او زد و مرتبه دیگر چون مصحف را از او طلبید که با مصحف خود موافق کند و او نداد آنقدر او را زد که استخوان پهلوی او را شکست و سه روز بعد رحلت فرمود در سنه سیودو هجری

و جد شانزدهم آن بزرگوار جناب الیاس بن مضر است و مادر الیاس و با بست و زوجه جناب الیاس مخدره خندف است که یزید بن معاویه در اشعارش می گوید: ( لست من خندف ان لم انتقم - من بنی هاشم ما کان فعل ) الی آخر و در حیوه الحیوان است و قتیکه جناب الیاس از دنیا رفت زوجه او خندف خیلی مهموم و متأسف شد و بر خود حرام کرد رجال و بوی خوش را و نذر کرد در آن بلدی که جناب الیاس از دنیا رفته نماند و میان خانه سکنی نکند و چون جناب الیاس روز پنجشنبه از دنیا رفته بود جناب خندف نذر کرد که هر پنجشنبه از صبح تا شام بشوهر گریه کند - انتهى

و در در المسلوك است كه قبيله بنى تميم و قبيله بنى ضبه از او مفصل ميشوند و از بني الضبه و قبيله است شمر بن ذى الجوشن الضيائي

ص: 13

و در تاریخ ابن خلکان است که از جناب الیاس منفصل می شود ثعبان بن سعید بن مسروق الثوری و این الیاس غیر از الیاس پیغمبر است که خداوند در قرآن فرموده و ان الیاس لمن المرسلین

چون الیاس پیغمبر پر الیماذار بن هرون است که نواده برادر حضرت موسی کلیم الله بوده باشد

و جد هفدهم جناب رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) جناب مضر بن نزار است بضم المیم و فتح الصاد و مادر مضر سوده بنت عک است و از او قبیله بنو ذبیان و بنی هلال و قبیله بنی ثقیف منفصل می شوند و از قبیله بنو ذبیان است نابغه ذیانی شاعر و از قبیله بنی هلال است سلیم بن قیس الهلالی و از قبیله بنی ثقیف است مختار بن ابی عبیده ثقفی و حجاج بن یوسف ثقفی

و جد هیجدهم آن بزرگوار جناب نزار بن معد است بکر النون من النزرای القلیل و امه معانه بنت حوشم

و دو قبیله بزرگ عرب از ایشان منفصل میشوند یکی قبیله ربیعیه دیگری قبیله مضر که ربیعیه و مضر بران جناب نزار بودند

و ایضاً قبیله بجیله از جناب نزار منفصل می شود و از آن قبیله است جریر بن عبدالله البجلی که او از صحابه بود

و ایضاً از جناب نزار منفصل می شود قبیله بگرین وائل و از این قبیله است قس بن ساعده که در جود و سخاوت ضرب المثل است و او اول کسی است که در مکه معظمه اظهار توحید نمود با ورقه بن نوفل و زید بن عمرو بن نفیل چنانچه از جوهری نقل شده

ایضاً و از این قبیله است مسیلمه الکذاب

و جد نوزدهم خاتم النبیین (صلی الله علیه وآله وسلم) جناب معد بن عدنان است معد بتشدید الدال علی وزن مرد والده او مهدیه بود و از او نعمان بن منذر که آخر ملوک حبره است و جود و سخاوت مشهور است منفصل می شود

و جد بیستم حضرت خاتم النبیین (صلی الله علیه وآله وسلم) جناب عدنان است و بنو العدنان قبیله هستند از ولد اسمعیل بن ابراهیم (علیه السلام) و عرب عدنانیه منسوب بایشان هستند

## خاتمه

بدانکه حضرات اهل تسنن میگویند ده نفر از صحابه را پیغمبر خاتم (صلی الله علیه وآله وسلم) بشارت بهشت داده و اسم آنها راعشره مبشره گفتند و بترتیبی که آنها شماره می کنند

اول ابا بکر بن ابی قحافه است دوم عمر بن خطاب سوم عثمان بن عفان چهارم علی بن ابیطالب (علیه السلام) پنجم طلحه بن عبدالله ششم زبیر بن عوام هفتم سعد بن وقاص هشتم سعید بن زید نهم عبد الرحمن بن عوف دهم ابو عبیده بن جراح و بعضی بعوض ابو عبیده جناب عبدالله بن مسعود را می شمارند و نسب هر یک سابقاً معلوم شد و دانستی که همه از قریش منفصل می شوند مگر جناب عبدالله مسعود که از فوق قریش منفصل می شود و سعد و قاص آخر کسی بود از عشره مبشره که از دنیا رفت و نزد طائفه شیعه این حدیث مقبول نیست . بلی حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) خود قسیم الجنة و النار است

و در بحار از احتجاج از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده که چون در جنگ جمل



امیر المؤمنین (علیه السلام) مقابل اهل بصره شد زبیر را فریاد نمود زبیر با طلحه آمدند حضرت فرمود واللہ شما می دانید که اصحاب  
جمل ملموند بلسان پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

زبیر عرض کرد چگونه ما ملعونیم و حال آنکه ما از اهل بهشتیم

حضرت فرمود اگر من شمارا اهل بهشت می دانستم مقاتله باشمارا حلال نمی دانستم

زبیر عرض کرد آیا نشنیده اید حدیث سعید بن عمرو بن نفیل را که از پیغمبر شنید که ده نفر از قریش از اهل بهشتند؟

حضرت فرمود بلی شنیدم که سعید این حدیث را در خلافت عثمان جهت او نقل کرده .

زبیر گفت آیا دروغ گفته؟

حضرت فرمود من چیزی نخواهم گفت تا اسم آنها را نبی

پس زبیر اسم نه نفر را برد

حضرت فرمود دهم آنها کیست؟

زبیر عرض کرد شما هستید

حضرت فرمود پس تو اقرار کردی که من از اهل بهشتم و اما آنچه تو ادعا کردی از برای خود و برای اصحابت من منکرم

زیر گفت آیا گمان کردی که سعد دروغ گفته به پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

حضرت فرمود از من گمان نیست بلکه قسم بخدا یقین است که دروغ است واللہ که بعضی از اینها در تابوتی هستند در چاهی که در  
اسفل در کات جهنم است و بر سر آنچاه سنگی هست که وقتی که خداوند بخواهد اهل جهنم را عذاب فرماید آن سنگ را از روی جهنم  
بردارد این مطلب را از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم

پس زبیر برگشت در حالتی که گریه می کرد

## باب اول : در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت و وفات حضرت خاتم النبیین (صلی الله علیه وآله وسلم)

و در تعیین زوجات و اولاد و اقارب و حواریین آنحضرت و در بعضی از تواریخ متعلقه بآن بزرگوار و در ذکر قبور متبرکه واقعه در مکه معظمه و اطراف آن و در این باب دوازده فصل و یک خاتمه است

### فصل اول : در اسم و لقب و کنیه و نسب آن بزرگوار

#### اشاره

بدانکه اشهر اسماء مقدسه آن بزرگوار محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) است و اشهر القاب شریفه اش (مصطفی و خاتم النبیین) است و اشهر کنای آنحضرت ابو القاسم است و والد ماجدش جناب عبدالله بن عبدالمطلب است و این بزرگوار قبل از ولادت حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در مدینه طیبه از دنیا رحلت فرمود در سن بیست و پنجسالگی یا بیست و هشت سالگی و در مدینه طیبه در دار النباغه جعدی دفن شد و والده جناب عبدالله و جناب ابیطالب و جناب زبیر بن عبدالمطلب فاطمه بنت عمرو بن عائذ بن عبد بن عمران بن مخزوم بن یقطه بن مره بن کعب است

و والده حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب بن مره است که جد ششم آنجناب است

و والده جناب آمنه بنت عبد العزی بن عثمان بن عبدالدار بن قصی بن کلاب است

و در مقدمه کتاب گفته شد که حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) برادر و خواهر نسبی نداشتند چنانچه خال و خاله نسبی هم نداشتند و اما برادر و خواهر رضاعی داشتند چنانچه سابقاً گفته شد و کسیکه حضانت نمود وجود مقدس پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را جناب ام ایمن برکه بن ثعلبه بود . و در اصابه از حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت کرده که فرمودام ایمن امی بعد امی و جناب ام ایمن کنیز عبدالله پدر آنحضرت یا آمنه بنت وهب والده آنحضرت بود و بوراثت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) رسید و بعد از تزویج خدیجه او را آزاد فرمود و تزویج فرمود او را بعیید بن زید الحبشه پس متولد شد از او ایمن و در غزوه خیبر ایمن شهید شد و بعد از عبید حبشیه و بعد از بعثت تزویج شد به زید بن حارثه که غلام خدیجه کبری بود و او را بخشیده بود بجناب پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آنحضرت او را آزاد کرد بعد ام ایمن را با و تزویج فرمود پس متولد شد از او

#### اسامه بن زید

و در اسد الغابه است که بعد از حضرت یغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بفاصله پنج ماه ام ایمن از دنیا رحلت فرمود .



## فصل دوم : در تعیین ساعت ولادت آن بزرگوار و یوم آن از ایام هفته و در تعیین ماه و در تعیین سال ولادت و در آن سه امر است

### امر اول : در ساعت ولادت و یوم ولادت آنحضرت از ایام هفته

علامه مجلسی (ره) می فرماید مشهور بین علمای امامیه و مداول اخبار آنستکه که آنجناب بعد از طلوع فجر روز جمعه متولد شد و مشهور بین مخالفین آنست که بعد از طلوع فجر روز دوشنبه متولد شد .

و کلینی فرموده وقت زوال روز جمعه در شعب ایطالب (علیه السلام) در خانه محمد بن یوسف ثقفی متولد شد .

### امر دوم : در تعیین ماه ولادت باسعادت و روز آن از ایام ماه

در بحار الانوار فرموده اتفاق نمودهاند امامیه الاثانی از آنها که ولادت با سعادت خاتم انبیاء (صلی الله علیه وآله وسلم) در هفدهم ربیع الاول بوده و اکثر مخالفین در دوازدهم آن ماه گفته اند

و در اصول کافی این قول را اختیار فرموده و محتمل است تقیه باشد نه اختیاراً و حامله شد والده ماجدهاش بآن بزرگوار در ایام تشریق در نزد جمره وسطی انتهى و بعضی اشکال فرموده اند که اگر حمل در ایام تشریق باشد و ولادت در هفدهم ربیع الاول باید مدت حمل سه ماه و چند روز باشد یا یکسال و سه ماه و چند روز با آنکه اتفاق نموده اند که مدت حمل از شش ماه کمتر و از یکسال زیادتر نمی شود و جواب از این اشکال چنانستکه مرحوم امین الاسلام طبرسی در مجمع البیان در ذیل آیه شریفه « انما النسیء زیاده فی الکفر » از مجاهد نقل فرموده که مشرکین در هر دو سالی در یکماه حج میکردند تا آنکه اتفاق شد سال حجه الوداع در ماه ذیحجه الحرام انتهى

پس ممکن است حج در سنه ولادت در ماه جمادی الاخره واقع شده باشد

و شاهد بر این فرمایش مرحوم مجلسی (ره) در تحفه الزائرین استکه جناب آمنه در 19 جمادی الاخره بحضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله حامله شد بنابر این مدت حمل نه ماه الا دوروز می شود.

و مخفی نماند که خانه محمد بن یوسف مال حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) بود آن بزرگوار مرحمت فرمود به عقیل بن ایطالب بعد اولاد جناب عقیل او را فروختند بمحمد بن یوسف ثقفی برادر حجاج و مشهور شد بخانه محمد بن یوسف و در زمان هرون الرشید مادرش خیزران او را گرفت و مسجد کرد والان معروف و زیارتگاه است.

### امر سوم : در سال ولادت آن بزرگوار

در کافی و بعضی کتب معتبره دیگر میفرمایند ولادت آن بزرگوار در عام الفیل چهل سال

قبل از مبعث شریف بوده

و در بحار استکه باتفاق امامیه مبعث شریف در بیست و هفتم ماه رجب بوده انتهی

و ظاهراً مبعث شریف در بین سال چهل و یکم از ولادت بوده پس بنا بر این اگر مراد سال قری باشد نه سال شمسی از روز ولادت تا یوم مبعث چهل سال و چهار ماه و ده روز می شود و این تفاوتش از چهل سال تقریباً چهار ماه و قدری می شود و اگر گفته شود در بین سال چهل بوده از روز ولادت تا روز مبعث سی و نه سال و چهار ماه و ده روز می شود و تفاوتش تقریباً هشتماه می شود پس احتمال اول اقرب مجازاً هست از احتمال دوم

و در بحار استکه ولادت آنحضرت در عهد سلطنت کسری انوشیروان عادل بوده بعد از گذشتن چهل و پنجسال از سلطنت او و بعد از گذشتن پنجاه و پنج روز یا چهل روز از قصه اصحاب الفیل انتهی

مخفی نماند که عام الفیل سالی بود که نجاشی سلطان حبشه وزیر خود ابرهه بن صباح را بالشگر زیادی و چهارصد فیل روانه نمود بجانب مکه معظمه که آنجا را خراب کنند و احجار آنجا را بدریای مکه اندازند پس خداوند منان قهار بحجاره از سجیل آنها را معذب فرمود و در سوره مبارکه فیل اشاره باین قصه فرموده و در این قضیه بود که جناب عبد المطلب فرمود « انا رب الابل وان للبيت رباً »

**فصل سوم : در تعیین ساعت رحلت حضرت خاتم انبیاء (صلی الله علیه وآله وسلم) و یوم آن از ایام هفته و در تعیین ماه رحلت و یوم آن از ایام ماه و در تعیین سال رحلت آن بزرگوار و در علت رحلت آنحضرت و در این چهار امر است**

**امر اول: در تعیین ساعت رحلت و یوم آن از ایام هفته**

اما ساعت رحلت در بحار از مناقب نقل فرموده و قبض قبل ان تغیب الشمس و اما یوم رحلت: مرحوم مجلسی می فرماید اشهر بین علمای خاصه و عامه آنستکه روز دوشنبه بوده

**امر دوم : در تعیین ماه رحلت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و روز آن از ایام**

علامه مجلسی در جلاء العیون میفرماید اکثر علمای شیعه را اعتماد آنکه رحلت آن بزرگوار روز بیست و هشتم ماه صفر بوده و اکثر علمای عامه دوازدهم ربیع الاول گفته اند

و کلینی از خاصه باین قول قائل است و قول اول اصح و اشهر است انتهی

و در بحار از امالی شیخ طوسی (ره) نقل کرده و سومی رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) فی اثنی عشر مضت من ربیع الاول یوم الاثنین ودفن لیلہ الاربعاء انتهی

و محتمل است فرمایش کلینی و شیخ طوسی علیهما الرحمه نقیه باشد نه اختیاراً

## امر سوم : در تعیین سال رحلت آنحضرت

علامه مجلسی (ره) در جلاء العیون می فرماید خلافتی نیست که وقت رحلت از سن شریفش شصت و سه سال گذشته بود .

و در اصول کافی و بعضی از کتب معتبره رحلت را در سال دهم از هجرت فرموده اند

و در تهذیب و بعضی کتب معتبره دیگر سال یازدهم از هجرت فرموده اند

و ممکن است که گفته شود اختلاف بین سنه ده و بازده لفظی و صوری باشد نه واقعی چون اگر سنه هجرت از زمان هجرت که غره ربیع المولود است اعتبار شود رحلت در سنه دهم می شود و اگر از اول محرم سال هجرت اعتبار شود رحلت در سنه یازدهم می شود

و در اصول کافی است که ولادت شریف چهل سال قبل البعثه بوده و بعد از بعثت سیزده سال در مکه معظمه اقامت فرموده و دهسال در مدینه طیبه انتهی

و در بحار نقل فرموده اتفاق امامیه را بر آنکه مبعث شریف در بیست و هفتم ماه مبارک رجب بود و سابقاً گفته شد که ظاهراً مبعث شریف در ماه رجب بین سال چهل و یک بوده پس از روز ولادت تا روز بعثت چهل سال و چهار ماه و ده روز می شود و ظاهراً هجرت در غره ربیع المولود بین سال سیزدهم از بعثت واقع شده بهمان علنی که در امر سوم از فصل دوم گفته شد که اقرب مجازاً باشد پس از روز بعثت تا روز هجرت دوازده سال و هفت ماه و سه روز می شود تقریباً که از سیزده سال چهار ماه و بیست و هفت روز کمتر می شود و اگر گفته شود بین سال چهاردهم بوده از زمان بعثت تا هجرت سیزده سال و هفتم ماه و سه روز می شود پس احتمال اول اقربست بسیزده تمام از دوم و ظاهراً رحلت نیز در بین سال دهم از هجرت واقع شده بهمان علت که گفته شد که از روز هجرت تا روز رحلت بنا مختار دهسال الاسبه روز می شود تقریباً پس از روز ولادت تا روز رحلت بنا بر مختار شصت و دو سال و یازده ماه و ده روز می شود تقریباً .

## امر چهارم : در علت رحلت حضرت خاتم انبیاء (علیه السلام)

شیخ الطایفه در تهذیب می فرماید « قبض مسموما »

و در بحار از بصائر الدرجات محمد بن الحسن الصفار از حضرت صادق (علیه السلام) روایت می کند فرمود زن یهودیه آنحضرت ترا مسموم نمود در ذراع ذبیحه و آن جناب ذراع و شانه ذبیحه را دوست می داشت و کراحت می داشت گوشت سرین ذبیحه را چون نزدیک است بمحل بول حیوان و چون حاضر نمود آن زن یهودیه ذراع مسموم را پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) قدری میل فرمود

پس آن ذراع بسخن آمد عرض کرد یا رسول الله من مسموم می باشم

آنحضرت واگذار آنرا او آن زهر در وجود مقدس آن بزرگوار اثر کرد آنحضرت از دنیا رحلت فرمود و در ناسخ التواریخ است که آنزن یهودیه دختر حارث یهودی خیبری و برادر زاده مرحب خیبری بود که هر دورا امیرالمؤمنین (علیه السلام) کشت حضر ترا بگوشت و شد و بر غاله مسموم نمود.

## فصل چهارم: در ذکر زوجات محترمت آن بزرگوار و در این دو امر است

### امر اول: در ذکر اسماء زوجاتیکه قبل از حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از دنیا رفتند و آنها دو نفر بودند

الاولی که نسبش با پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در قصی متحد می شود و اول زوجه که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) تزویج فرمود آن محترمه بود و تا آن مخدره در دنیا بود آنحضرت زوجه دیگری اختیار نفرمود چنانکه تا صدیقه کبری سلام الله علیها در دنیا بود حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) زوجه دیگری اختیار نفرمود

و جناب خدیجه افضل زوجات آنحضرت بود و تمام اولادهای حضرت مخدره مکرمه جناب خدیجه کبری بنت خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصی بود

رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) از آن مخدره بود غیر جناب ابراهیم که از کنیزی بود مسماه به ماریه قبطیه

و در مصباح المتهجدی است که تزویج آن مخدره در دهم ربیع الاول بود و در آنحال از سن شریف حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بیست و پنج سال گذشته بود

و احمد (محمدظ) بن الحسن الحر العاملی (ره) در در المسلموک فرموده که در آنحال از سن شریف جناب خدیجه چهل سال گذشته بود  
انتهی

و در کافی است که آن مخدره یکسال قبل الهجره از دنیا رحلت فرمود

و مجلسی (ره) در مرآة العقول فرموده که اشهر آنستکه رحلت آن مخدره سه سال قبل الهجره بوده که سال دهم از بعثت باشد

چنانچه سید مؤمن شبلنجی در نور الابصار و جزری در اسدالغابه فرموده اند که وفات حضرت ابیطالب در اول ذیقعد در سال دهم از بعثت بوده

و در اخبار خاصه استکه وفات خدیجه کبری سه روز بعد از وفات حضرت ابیطالب بوده پس بنابراین روز رحلت آن مخدره در چهارم ذیقعد الحرام خواهد بود در سن شصت و شصت و پنج سالگی

و در مصباح شیخ استکه وفات جناب ابیطالب در بیست و ششم ماه رجب بود پس رحلت آن مخدره در بیست و نهم ماه رجب خواهد بود و از زوجات حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) همین مکرمه در مکه معظمه رحلت فرمودند و در قبرستان معلی دفن شدند و قبل از حضرت رسول این مخدره دو شوهر اختیار کرده بود چنانچه در اصابه است شوهر اولش ابی هاله بن زراره بود و شوهر دومش عقیق بن عائد بود بعد از ایند و پیغمبر این مخدره را تزویج فرمود

الثانیه زینب بنت خزیمه المکنه بام المساکین بود که حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) او را در سال سوم از هجرت در مدینه طیبه تزویج فرمود و اول زوجه عبدالله جحش بود بعد که عبدالله در غزوه احد شهید شد حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) او را تزویج فرمود و آن مخدره بعد از چندماه از دنیا رحلت کرد و در بقیع دفن شد



## امر دوم : در ذکر زوجاتی که بعد از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از دنیا رفتند معروف و مشهور آنستکه آنها نه نفر بودند

الاولی سوده دختر زمعه بود و این مخدره را حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) یکسال بعد از رحلت خدیجه کبری و قبل از هجرت تزویج فرمود و سابقاً گفتیم نسب جناب سوده منتهی می شود بجناب لوی بن غالب جد هشتم حضرت خاتم انبیاء و این مخدره در مدینه طیبه در اواخر حکومت و خلافت عمر بن الخطاب از دنیا رحلت فرمود و قبل از حضرت رسول این مخدره زوجه سکران بن عمرو بود و سکران در حیشه از دنیا رفت

الثانیه عایشه دختر ابابکر بود و مادر عایشه و عبد الرحمن بن ابی بکر ام رومان بنت عامر بن عمیر بود و پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در مکه معظمه بعد از رحلت خدیجه کبری و قبل از تزویج سوده در ماه شوال او را تزویج فرمود و زفافش بعد از تزویج سوده در ماه شوال سال اول هجرت در مدینه طیبه واقع شد در حالتیکه عایشه ده ساله بود پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پنجاه و سه ساله بودند و در میان زوجات آن بزرگوار همین یکزن باکره بود و باقی تیبه بودند که زوجه آنحضرت شدند و عایشه درسته پنجاه و هفت هجری در مدینه از دنیا رفت و در بقیع دفن شد

الثالثه حفصه دختر عمر بن الخطاب بوده مادر حفصه و عبدالله بن عمر و عبدالرحمن بن عمر زینب بنت مظنون خواهر جناب عثمان بن مظعون بود پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) او را در سال سوم از هجرت در مدینه تزویج فرمود و قبل از حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) حفصه زوجه خنیس بن عبدالله بن السهمی بود و حفصه در سنه چهل و پنج هجری در مدینه طیبه از دنیا رفت

الرابعه مخدره محترمه ام السله دختر ابیرامیه حدیفه بن مغیره بن عبدالله بن عمرو بن مخزوم بن یقظه بن مره جد ششم حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) بود والده ماجده آن محترمه عاتکه است و در اعلام الوری است که مخدره ها تکه بنت عبدالمطلب بوده

و بعضی گفتند بنت عامر بن ربیع بن مالک بوده و این مخدره بعد از خدیجه کبری افضل سائر زوجات آن بزرگوار بود و اول آن مخدره زوجه پسر عمش ابوسلمه بن عبد الاسد بن مغیره بن عبد الله بود . پس جناب ابوسلمه و ام سلمه پسر عمو و دختر عموی یکدیگر بودند

و از اعلام الوری معلوم می شود که پسر خاله و دختر خاله یکدیگر هم نیز می باشند چون می فرماید مادر ابوسلمه بره بنت جناب عبدالمطلب بوده و آنحضرت او را بسال چهارم از هجرت در مدینه طیبه تزویج فرمود و در سنه شصت و یک هجری در مدینه طیبه از دنیا رفته و در بقیع دفن شد و گفته شد که این مخدره آخر بن زوجات آنحضرت بود که از دنیا رحلت فرمود

الخامسه زینب دختر جحش بن رباب المکنه بام الحکم بود و والده ماجده آن مخدره امیه بنت جناب عبدالمطلب است و این مکرمه خواهر ابوینی عبدالله بن جحش است پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آن محترمه را در سال پنجم از هجرت تزویج فرمود و قبل از حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) جناب زینب زوجه زید بن حارثه بود

و در بحار استکه پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) اور اخطبه نمود از برای غلامش زید بن حارثه آنمخدره حاضر نشد و گفت من دختر عمه تو باشم و زوجه غلام شما بشوم

برادرش جناب عبدالله هم راضی نشد آیه شریفه نازل شد « وما كان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضى الله ورسوله امراً ان يكون لهم الخيره من امرهم الى ان قال تعالى فلما قضى زيد منها وطراً زوجناكها لكيلا يكون على المؤمنين حرج في ازواج ادعائهم »

چون زيد را مردم بر پیغمبر میخواندند و جناب زینب بنت جحش در سال بیستم هجرت از دنیا رحلت فرمود و در بقیع دفن شد

السادسه جویر به دختر حارث بن ابی ضرار است که در سنه پنجم از هجرت نیز او را تزویج فرمود و در سنه پنجاه و شش هجری در مدینه از دنیا رحلت فرمود و قبل از آنحضرت زوجه مالک ابن صفوان بود.

السابعه رمله المکنه بام حبیبه بنت ابی سفیان و خواهر معاویه است و بعضی اسم او را هند گفته اند و او اول زوجه عبدالله بن جحش بن رباب بود و در سال هفتم از هجرت آن جناب او را تزویج فرمود و در سال چهل و چهارم هجری در مدینه از دنیا رحلت فرمود

الثامنه صفیه دختر حیین اخطب که از سبایای خیبر و از اسباط لای بن یعقوب و از ذراری جناب هارون برادر حضرت موسی است و در سال هفتم هجری نیز حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) او را تزویج فرمود و قبل از آنحضرت زوجه سلام بن مسلم بود و بعد زوجه کنانه بن ربیع شد بعد زوجه حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و در سال پنجاهم هجری از دنیا رحلت فرمود و در بقیع دفن شد

التاسعه مکره میمونه بنت حارث بن جون بود و قبل از حضرت رسول زوجه عمیر بن عمرو الثقفی بود بعد زوجه ابی زید بن عبدالعامری شد و بعد زوجه حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) شد و این مخدره دو خواهر ابوینی داشت یکی لبابه الکبری زوجه عباس بن عبد المطلب و مادر فضل و عبدالله و عبیدالله و قتم و معبد و عبد الرحمن است که تمام اینها اولادهای عباس و لبابه الکبری میباشند و کنیه لبابه ام الفضل است و دیگر لبابه الصغری است که زوجه ولید بن مغیره بن عبدالله بن مخزوم و والده خالدین ولید است

و ایضاً این مکره سه خواهر امی داشتند یکی جناب اسماء و جناب سلمی و جناب سلامه که بنات عمیس بودند

و اسماء اول زوجه جناب جعفر بن ابیطالب (علیه السلام) و عبد الله بن جعفر از او متولد شد بعد زوجه ابابکر و محمد بن ابا بکر از او متولدش و بعد زوجه حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) شد و یحیی بن علی از او متولد شد

وسلمی بنت عمیس زوجه جناب حمزه بن عبدالمطلب است

وسلامه زوجه جناب عبدالله بن کعب است و والده این شش مخدره هند بنت عوف بن زهر بن حرب بود که در باره او پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود «انها أكرم الناس اصهاراً»

الحاصل جناب میمونه بعد از خدیجه کبری و جناب ام السلمه افضل زوجات پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود و در سنه هفتم هجری تزویج شد به پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و در سنه پنجاه و یک هجری از دنیا رحلت فرمود و قبر شریفش در ارض سرف است که از نواحی مکه است

وزوجات دیگر هم از برای حضرت پیغمبر گفته اند

پس معلوم شد که این زوجات حضرت در مدینه طیبه تزویج شدند بخیر خدیجه و عایشه و سوده که این هر سه در مکه معظمه تزویج

شدند

ص: 22



و ایضاً معلوم شد که زوجات آن بزرگوار بعد از رحلت آنحضرت از دنیا رفتند غیر از جناب خدیجه و جناب زینب بنت خزیمه

و ایضاً معلوم شد که زوجات آنحضرت در مدینه از دنیا رفتند غیر از جناب خدیجه و جناب میمونه که جناب خدیجه در مکه و جناب میمونه در سرف از دنیا رحلت فرمودند و همانجا دفن شدند

و در اصول کافی از حضرت صادق (علیه السلام) روایت می کند که صدق پیغمبر (ص) زوجاتش را دوازده اوقیه و نیم بوده و اوقیه چهل در هم است که مجموع پانصد در هم می شود و اما ماریه قبطیه بنت شمعون کنیز آن حضرت بود که صاحب اسکندر به مقوقس آن مخدره را با بغله شهباء و اشیاء دیگر برسم هدیه خدمت آن بزرگوار فرستاد و جناب ابراهیم از آن مکرمه متولد شد و آن محترمه ده سال هجدهم هجری از دنیا رحلت فرمود و قبرش در بقیع است

### فصل پنجم : در ذکر اولاد امجاد آنحضرت

از اصول کافی مستفاد می شود که آن بزرگوار از خدیجه کبری سه پسر داشت و چهار دختر جناب قاسم و زینب و رقیه و ام کلثوم که قبل از بعثت متولد شدند و جناب الطیب و الطاهر و فاطمه زهرا (علیها السلام) که بعد از بعثت متولد شدند

و از مناقب ابن شهر آشوب مستفاد می شود که حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از خدیجه کبری دو پسر داشت و چهار دختر قاسم و عبد الله و هما الطاهر و الطیب و از این عبارت معلوم می شود که الطاهر لقب جناب قاسم است و الطیب لقب جناب عبدالله

و در بحار از منتقی گزارانی نقل فرموده که الطاهر و الطیب هر دو لقب جناب عبدالله است و از سایر زوجات آنحضرت ابتدا اولادی نداشت و جناب ابراهیم از ماریه قبطیه بود پس حضرت چهار دختر داشتند و اما سه یا چهار پسر داشتند

و بدانکه تمام اولادهای پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در مکه متولد شدند مگر جناب ابراهیم که در مدینه منوره متولد شد

و ایضاً تمام اولادهای آنحضرت قبل از آنجناب از دنیا رفتند غیر از فاطمه زهراء (علیها السلام) که چندی بعد از آن بزرگوار از دنیا رحلت فرمود

اما جناب قاسم قبل از بعثت در مکه متولد شد و قبل از بعثت هم از دنیا رحلت فرمود با بعد از هفت شب یا بعد از دو سال از ولادتش

و در اصباغه است که قاسم اول مولودی بود که از آن مخدره متولد شد و بواسطه او مکنی شد آن بزرگوار به ابوالقاسم

و اما جناب عبدالله در مکه متولد شد و در کودکی از دنیا رفت

و اما جناب ابراهیم در سال هشتم هجری متولد شد

و در مصباح المتعجلین است که جناب ابراهیم در هیجدهم ماه رجب از دنیا رحلت فرمود و در اسدالغابه از واقعی نقل کرده که جناب ابراهیم هیجده ماهه بود که از دنیا رحلت فرمود و قبر شریف آنجناب در بقیع معروفست

و اما مکرمه زینب در سال پنجم از تزویج جناب خدیجه کبری به پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) متولد شد و



در سال هشتم هجری در مدینه طیبه از دنیا رحلت فرمود در سن سی و یکساله و این مکرمه زوجه ابو العاص بن ربیع بن عبدالعزی بن عبد الشمس بن عبدمناف بود که از جناب عبد مناف رسته او با پیغمبر خاتم منفصل می شود و تزویج آن مخدره بابی العاص قبل از بعثت و قبل از حرام شدن دختران بکفار بود .

و نقل شده که ابو العاص در جنگ بدر اسیر شد و زینب قلاده که حضرت خدیجه کبری باو داده بود نزد پدر بزرگوارش فرستاد بجهت فدای شوهر خود

چون حضرت نظرش بقلاده افتاد یاد کرد خدیجه کبری را و رقت فرمود و از صحابه طلب فرمود که فدای او را ببخشند و او را بدون فدا آزاد کنند اصحاب چنین کردند حضرت بابی العاص شرط کرد چون بمکه برود زینب را خدمت پدر بزرگوارش فرستد و بشرط خود وفا نمود و زینب را فرستاد و بعد خود بمدینه آمد و اسلام اختیار نمود و چندی بعد از رحلت جناب زینب شوهرش ابو العاص از دنیا رفت

و مادر ابو العاص هاله بنت خویلد است که ابو العاص و جناب زینب دختر خاله و پسر خاله بودند و از آنها دختری مخلف شد مسماه با مامه که حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام) بحضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) وصیت فرمود که بعد از وفات من امامه دختر خواهرم را تزویج فرما و جناب امامه درسته پنجاه هجری از دنیا رحلت فرمود

و اما رقیه (علیها السلام) بعد از ولادت حضرت زینب متولد شد و در سال سوم هجری در مدینه شهید شد در سن بیست و سه سالگی

و علت شهادتش این بود که این مخدره زوجه عثمان بن عفان بن ابی العاص بود و پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خون مغیره بن ابی العاص عموی عثمان را مباح فرمود

عثمان مغیره را در خانه خود پنهان نمود وحی نازل شد که مغیره در خانه عثمان است حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بحضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند شمشیر بردار برو بخانه عثمان و مغیره را بقتل برسان عثمان دانست و او را بخدمت حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آورد و سه روز مهلت گرفت که از مدینه خارج شود. بعد که عثمان از خدمت حضرت بیرون شد حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود « اللهم العن مغیره بن ابی العاص والعن من یؤوبه والعن من یحمله والعن من یطعمه والعن من یسقیه والعن من یجهزه والعن من یعطیه سقاء او حذاء او رشاء او رعاہ » و یکنفر از منافقین مرتکب تمام آن اموری که مورد لمن آن بزرگوار شده بود گردید و مغیره را برد در منزل خود جای داد و غذا و آب داد و اسباب سفر برای مغیره فراهم کرد و روز چهارم او را از شهر مدینه خارج کرد

پس وحی نازل شد حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) بحضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) و عمار یا سر را فرستادند و مغیره را بقتل رسانیدند

عثمان بتهمت اینکه جناب رقیه بیدر بزرگوارش خبر داده بمکان مغیره آن مخدره را بسیار زد و آن مخدره بیدر بزرگوارش خبر داد

پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود « ما اقیح بالمرئئ ذات حسب و دین فی کل یوم تشکوزوجها »

الحاصل چهار مرتبه عثمان آن مخدره را صدمه زد در مرتبه چهارم پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بحضرت امیر (علیه السلام) را فرستادند و فرمودند شمشیر بردار و برو بخانه عثمان و دختر هم خود را گرفته بیاور و اگر همان مانع شود او را بقتل برسان



حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) بخانه عثمان تشریف آورده و جناب رقیه را آورد خدمت پیغمبر آن مخدره مظلومه پشت خود را برهنه کرد چشم پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بجراحت های پشت آن مخدره افتاد فرمود: « قتلک قتله الله » و روز چهارم جناب رقیه از دار دنیا رحلت فرمود

و در روایت است که حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بر سر قبر رقیه ایستاد و دعا کرد و فرمود: «الحقی بلغنا عثمان بن مظعون پس فرمود من دانستم ضعف و ناتوانی او را و از خدا خواستم که او را از فشار قبر ایمن نماید

و در اعلام الوری است که این مخدره اول زوجه عتبه بن ابی لهب بود و او خیلی این مخدره را ظلم کرد و مطلقه نمود پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: « اللهم سلط علی عتبه کلبا من کلابک فتناوله الاسد و بعد عثمان آن مخدره را تزویج کرد و از او عبدالله بن عثمان متولد شد و در صغیری از دنیا رفت چون خروسی بچشم آن طفل منقار زد پس مریض شد و از دنیا رفت

و رحلت این مخدره در سال دوم هجرت بود چون در اصابه است و قتیکه زیدین حارثه آمد و بشارت داد بفتح بدر عثمان سر قبر رقیه بود و معلوم است که جنک بدر در سال دوم هجرت بود

و اما مخدره مکرمه ام کلثوم اسم شریفش آهسته بود و بعد از جناب رقیه بعثمان تزویج شد لذا عثمان را ذوالنورین میگویند

و جناب ام کلثوم در شعبان سال هفتم یا سال نهم از هجرت از دنیا رحلت فرمود

و در اصابه است که ام کلثوم با همشیره مکرمه اش فاطمه زهراء (علیه السلام) و غیر او از عیالات پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) وارد مدینه شدند و بعد از شهادت همشیره مکرمه اش رقیه عثمان او را تزویج نمود در سال سوم از هجرت و در شعبان سنه نهم از هجرت در مدینه از دنیا رحلت فرمود و اولادی نیاورد در خانه نشمان

## **فصل ششم: در ذکر بعضی از حالات شریفه اعمام و عمت حضرت خاتم النبیین (صلی الله علیه وآله وسلم) و بعضی از حالات اولاد آنها مجملاً**

بدانکه آن بزرگوار برادر و خواهر نسبی نداشتند نه ابوینی نه ایی و نه امی و اما برادر و خواهر رضاعی داشتند یعنی برادر و خواهری که اولاد نسبی مرضعه آنحضرت بوده مثل مسروح که از ثویبه بود و مثل عبدالله و انیه و جذامه که از حلیمه سعدیه بودند و این چهار نفر اولاد های نسبی ثویبه و حلیمه سعدیه مرضعه آن جناب بودند و برادر و خواهری که اولاد رضاعی مرضعه آن بزرگوار بودند مثل جناب اباسلمه زوج اول ام السلمه که او را بعد از حضرت رسول شیر داده و مثل حضرت حمزه عموی آنجناب و مثل عبدالله بن جحش که این سه اولاد رضاعی ثویبه بودند که کنیز ابی لهب و مرضعه حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود و مثل ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب که اولاد رضاعی حلیمه سعدیه بود و مثل جناب عثمان بن مظعون چنانچه سابقاً در مقدمه گفته شد

و ایضاً آنحضرت خال و خاله نداشتند نه نسبی و نه رضاعی و اما اعمام و عمت متعدد داشتند چون حضرت عبدالمطلب ده پسر داشت و شش دختر اما پسران عبدالمطلب:

اول حارث یا حرث است دوم زیر سوم حبل چهارم ضرار پنجم مقوم ششم ابولهب

هفتم جناب عبدالله هشتم جناب ابو طالب نهم جناب حمزه دهم جناب عباس و بعضی دوازده پسر گفتند و بعضی سیزده

و اما دختران عبدالمطلب شش نفر بودند و زیادتر گفته نشده

الاولی امیمه الثانیه بره الثالثه عاتکه الرابعه صفیه الخامسه اروی السادسه ام الحکم الملقبه به بیضاء

و از پسرهای عبدالمطلب از شش نفرشان اولاد عقب افتاد

اول از حارث یا حرث که بزرگترین فرزندان جناب عبدالمطلب بود و بآن سبب آنحضرت را ابو الحارث می گفتند و او پنج پسر داشت

منجمله ابوسفیان بن حرث بود که برادر رضاعی حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و از شعراء معروف بود و در سنه بیستم از هجرت در مدینه طیبه از دنیا رحلت فرمود

و منجمله جناب عبیده بن حارث که در غزوه بدر کبری شهید شد

دوم از زیر در کتاب اسعاف الراغبین که در حاشیه نور الابصار شبلنجی طبع شده نوشته «واما الزبیر فولد له عبد الله وضباعه وام الحکم»

و در مجالس المؤمنین است که عبدالله بن زبیر بن عبدالمطلب در غزاه روم شریعت شهادت چشید دخترش ضباعه زوجه جناب مقداد بن اسود الکندی بود

و در کافی است که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) تزویج فرمود ضباعه بنت زبیر بن عبدالمطلب را بجناب مقداد تا مردم تاسی بنمایند و بدانند که اکرم خلق در نزد خداوند متقین می باشند

و در عمده الطالب است که اولاد زبیر بن عبدالمطلب منقرض شدند

سوم از جناب عبدالله که حضرت خاتم الانبیاء (صلی الله علیه وآله وسلم) از آن بزرگوار متولد شد

چهارم از جناب ابو طالب که چهار پسر داشت طالب و عقیل و جعفر و امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) و مابین هر یک از این چهار پسر ده سال فاصله بود و دو دختر داشت یکی امهانی که اسم شریفش فاخته بود که زوجه ابی وهب هییره بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم القریشی بود و دیگر جمانه که زوجه ابی سفیان بن حارث بن عبدالمطلب و والده عبدالله بن ابی سفیان حرث بن بود و تمام اینها از جناب فاطمه بنت اسد بودند

پنجم از ابولهب و او سه پسر داشت عتبه و عتیبه و معتب و مادر اینها ام جمیل بنت حرب خواهر ابوسفیان است که خداوند در سوره مبارکه تبت او را توصیف بحماله الحطب فرمود

و در مجالس المؤمنین است که فضل بن عباس بن عتبه بن ابی لهب شاعر معروفی بود و او است صاحب قصیده معروفه در حق امیر المؤمنین (علیه السلام) که مطلع آن اینست ما کنت احسب هذا الامر منصرفات عن هاشم ثم منها عن ابی الحسن الیس اول من صلی بقبلتهم و أعلم الناس بالایات والسنن و آخر الناس عهداً بالنبی و من جبریل عون له فی الغسل و الکفن و بعضی گفتند که این اشعار از حسان بن ثابت است بعد میفرماید و اصح آنست که این اشعار از ربیع بن حارث بن عبدالمطلب است انتهى

ششم از جناب عباس که مکنی بود به ابی الفضل و او نه برداشت و سه دختر :

و اول از پسرهای جناب عباس فضل بن عباس بود و بواسطه او عباس مکنی شد به ابا الفضل و در حجه الوداع با پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بود و هنگام غر آنحضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را امداد نمود و در غزوه فتح مکه و در غزوه حنین با پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بود و درس بیست و دو سالگی از دنیا رحلت کرد بمرض طاعون

ص: 26

دوم از پسرهای جناب عباس عبدالله بود که افضل اولادهای او بود (1) و روز فوتش محمد بن الحنفیه فرمود: «الیوم مات ربانی هذه الامه»

و تاریخ رحلت و مدفن ایشان در مقدمه گذشت که در طائف رحلت فرمود و در آنجا دفن شد و قبرش در طائف معلوم است

و در مدح عباس و عبدالله بن عباس روایات زیادی وارد شده و بعضی از روایات هم در قدح ایشان وارد شده

منجمله در ششم بحار از تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت باقر (علیه السلام) روایت کرده که شخصی خدمت حضرت زین العابدین (علیه السلام) رسید عرض کرد این عباس گمان می کند که هر آیه که در قرآن مجید نازل شده میداند که در چه روز نازل شده و در باره که نازل شده

پس پدر بزرگواریم با و فرمود که باین عباس بگو که آیه «ومن كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى واضل سبيلا» درباره که ناز شده و همچنین آیه «ولا ينفعكم نصحي ان اردت ان انصح لكم ان كان الله يريدان بقويكم» و همچنین آیه «يا ايها الذين آمنوا اصبروا وصابروا و رابطوا».

پس آن شخص آمد نزد ابن عباس و سؤال کرد از او این آیات را

ابن عباس گفت آنکسی که بتو امر کرده میخواهم مرا با او مقابل نمائی تا از او سؤال نمایم که عرش را خداوند از چه خلق فرموده و طول و عرض او چقدر است و او چگونه است؟

پس آنمرد خدمت پدر بزرگواریم رسید فرمود آیا جواب داد؟

عرض کرد نه

فرمود لکن من جواب میدهم بعلم و بنور اما قوله تعالى «ومن كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى و اصل سبيلا» درباره ابن عباس و پدرش نازل شده و اما قوله تعالى «ولا نفعكم نصحي ان اردت ان انصح لكم» درباره پدرش نازل شده الی آخر الروایه

و منجمله احمد بن محمد بن عبد ربه اندلسی در جلد سوم عقد الفرید نوشته وقتیکه ابن عباس والی بصره بود امیر المؤمنین (علیه السلام) کاغذ عتاب آمیزی نوشت با و و او در جواب کاغذ جسورانه نوشت بحضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) و از فقراتش اینست «وایم الله لئن القی الله بما فی بطن هذه الارض من عقیانها و مخبتها و بما علی ظهرها من طلاعها ذهابا احب الی من القی الله و قد سفکت دماء هذه الامه لانال بذلك الملك و الامر و ابعث الی عملك من احببت فانی ظاعن و السلام» فی منتهی الارب عقیان بالكسر زر خالص که در زمین پیدا گردد و خباء پنهان کرده

و منجمله در کامل بهائی از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) در زمانی که خلافت در دست دیگران بود دائما می فرمود: «والله لو كان حمزه و جعفر حیین ما طمع فینا ابو بكر و لكن ابتلیت بجلفین جافین عقیل و عباس

و در منتهی الامال از شیخ صدوق روایت کرده که روزی جبرئیل بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد و قبای سیاهی پوشیده بود و کمر بندی بروی آن بسته بود و خنجری بر آن زده بود



حضرت فرمود جبرئیل این چه زی است

عرض کرد اینزی فرزندان عمتو عباس است یا محمد وای بر فرزندان تو از فرزندان عم تو عباس

ص: 27

---

1- وکان یسمى البحر لسعه عمله ویسمى حبر الامه ، و در استیعاب اسنکه حضرت پیغمبر (علیها السلام) در حق او فرمود اللهم علمه الحکمه وتأویل القرآن و در اسدالغا به استاد ابن عباس روایت کرده انه رای جبرئیل مرتین

پس حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از خانه بیرون آمد و بعباس فرمود ای هم وای بر فرزندان من از فرزندان تو عباس مر  
ضکرد یارسول الله اگر رخصت می دهی آلت مردی خود را قطع می کنم

حضرت فرمود قلم جاری شده در آنچه واقع خواهد شد

سوم از اولاد جناب عباس بن عبدالمطلب عبید الله بن عباس است و او یکسال از عبد الله بن عباس کوچکتر بود

و در بحار از این ابی الحدید نقل کردم و حاصلش آنستکه بعد از شهادت حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) مصوبه متوجه تسخیر عراق  
گردید بحضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) خبر رسید در کوفه تشریف برد بمنبر و خطبه خواند و مردم را ترغیب فرمود که خارج  
شوند به نخيله تا تکلیف معین شود احدی جواب باحضرت نداد جناب عدی بن حاتم ایستاد و گفت من پسر حاتم طالی هستم سبحان  
الله چقدر قبیح است که امام شما را بخواند و شما جواب ندهید و کلماتی گفت در تهییج مردم

حضرت متوجه او شد و درباره او دعا فرمود

بعد قیس بن سعد بن عباده با بعضی دیگر حرکت نمودند و مثل کلمات عدی بن حاتم عرض کردند حضرت درباره آنها هم دعا فرمود

پس آنبزرگوار از کوفه بیرون شد و بجانب نخيله روانه شد مغیره بن نوفل بن حرث را بجای خود در کوفه نشانید و در نخيله سه روز اقامت  
نمود تا آنکه جمعیت زیادی از مسلمین در نخيله جمع شدند بعد حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) عبیدالله بن عباس را امیر بر  
لشگر قرار داد و او را بادوازده هزار نفر روانه فرمود بجهت جلوگیری از لشگر معویه و فرمود اگر اورا حادثه روی دهد امیر بر لشگر جناب  
قیس بن سعد بن عباده باشد

پس عبیدالله بن عباس رسید بلشکر معویه و چون فردای آنروز شد مصوبه کسی را فرستاد نزد عبیدالله بن عباس و گفت حضرت امام  
حسن (علیه السلام) فرستاده نزد من و حاضر شده بجهت صلح و تسلیم امر را بمن پس اگر توهم اطاعت نمائی از من تو متبوع خواهی بود و  
الاداخل خواهی شد در حالتی که تابع باشی و اگر داخل شوی هزار هزار درهم بتو خواهم داد نصف آنرا نقداً میدهم و نصف دیگر را  
وقتیکه داخل کوفه شدم

عبید الله بن عباس بان فریفته شد و شبانه ملحق شد بعسکر معویه

پس چون صبح شد و مسلمین منتظر بودند که عبیدالله بن عباس حاضر شود و با او نماز گذار ندخبر شدند که او ملحق شده بلشگر معویه

پس قیس بن سعد بن عباده با مسلمین نماز خواند و بعد از نماز خطبه خواند و مسلمین را امر بصبر و تثبیت نمود مسلمین اطاعت نمودند و  
جمعاً حرکت نمودند بجانب لشگر معویه

پس بسر بن ارطاه ملعون از لشگر معاویه خارج شد و صیحه زد وای بر شما ای اهل عراق چرا مقاتله کنید و حال آنکه امیر شما با معاویه  
بیعت نموده و امام شما صلح نموده و معاویه کاغذی نوشت بجانب قیس

و او را بجانب خود دعوت کرد در جواب نوشت لا و الله مرا ملاقات نخواهی کرد مگر با نیزه



چون مصوبه مأیوس شد از متابعت قیس نوشت :

اما بعد «فانك يهودى بن يهودى تشقى نفسك وتقتلها وآخره»

جناب قیس در جوابش نوشت :

اما بعد «فانك و أن بن و تن دخلت في الاسلام كرها واقمت فيه فرقاً وخرجت منه طوعاً الى آخره.»

چهارم از اولادهای عباس جناب قشم بن عباس بود

در اصابه است که لبابه الکبری الملقبه بام الفضل زوجه عباس بن عبدالمطلب به پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) عرض کرد من در خواب دیدم گویا عضوی از اعضاء شما در خانه من است

حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود متولد می شود از دخترم فاطمه پسری که تو او را تیر می دهی به فرزندت قتم پس متولد شد حضرت مجتبی (علیه السلام) و عبد الله بن عباس گفت که او آخر العهد بحضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود چون او آخر کسی بود که از قبر پیغمبر بیرون آمد

و در زمان مصوبه جناب قشم بن عباس با سعد بن عثمان بن عفان بجانب سمرقند رفت و در آنجا شهید شد

و قبر جناب قشم در سمرقند معروف است

واما بقیه اولادهای عباس که معبد و عبدالرحمن و کثیر و صبیح و سمیر و تمام باشند حالاتشان را حقیر در جایی ندیدم

و در اصابه است که تمام بن عباس خوردترین اولاد عباس و اشد قریش بود در بطش و شجاعت و جناب عباس می فرمود تموا بتمام فصاروا عشره و مادر تمام امولد بودانتھی

و از پنج نفر عمت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) که دخترهای حضرت عبدالمطلب باشند اولاد متخلف شد

اول امیمه که زوجه جحش بن رباب بود و از آن مخدره متولد شد جناب عبدالله که در بدر و احد حاضر بود

وایضاً از امیمه متولد شد زینب بنت جحش زوجه حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) دوم بره که زوجه عبد الاسد بن هلال المخزومی بود و از آن مخدره متولد شد ابو سلمه بن عبد الاسد که قبل از جناب پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) زوج جناب ام السلمه بود

سوم عاتکه زوجه ابی امیه بن مغیره المخزومی بود و از او متولد شد ام السلمه علی نقل

و در اسد الغابه است که از آنمخدره متولد شد زهیر و عبدالله ابنی ابی امیه که این دو برادران ابی ام السلمه زوجه پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بودند

مخفی نماند که از اسدالغابه و کتاب الاصابه چنین معلوم می شود که والده جناب ام السلمه عاتکه زوجه ابی امیه بن مغیره بود و نوشته اند که والده عاتکه عامر بن ربیعہ بوده

وایضاً نوشته اند که عاتکه بنت عبدالمطلب عمه بیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) زوجه ابی امیه بن مغیره والدجناب ام السلمه زوجه پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بوده

پس بنا بر نقل ایندو مورخ بصیر ابی امیه بن مغیره دو زوجهای مسماه بما تکه بوده و یکی از این دو عاتکه دختر عامر بن ربیعہ بوده و از او متولد شده ام السلمه و دیگری دختر عبدالمطلب بود و از او متولد شد عبدالله وزهیر

چهارم صفیه زوجه عوام بن خویلد و از آن مخدره متولد شد زبیر بن عوام

پنجم ام حکیم که زوجه کریز بن ربیعہ بن حبیب بن عبد شمس بن عبد مناف است وام حکیم

مادر اروی بنت کریز مذکور است و اروی مادر عثمان بن عفان و ولید بن عقبه است

واما از اروی بنت عبدالمطلب اولادی نشد که مانده باشد

و مخفی نماند که از اعمام پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) کسانی که مشرف بایمان شدند جناب ابوطالب (علیه السلام) و حمزه و عباس بود و از عمات آن جناب هم صفیه و اروی و عاتکه بود چنانچه از مناقب ابن شهر آشوب مستفاد می شود

وایضاً استفاده می شود که اصغر اعمام آنحضرت سنا جناب عباس بود مو آخر کسیکه از اعمام پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از دنیا رفت جناب عباس بود و آخر کسیکه از عمات آن بزرگوار از دنیا رفت مخدره صفیه والده زبیر بن عوام بوده

وایضاً استفاده می شود که جناب عبدالله و جناب ابوطالب و جناب زبیر والده این سه بزرگوار فاطمه بنت عمرو بن عائد بوده

و در کافی از حضرت صادق (علیه السلام) روایت فرموده دو کان زبیر بن عبدالمطلب اخا عبدالله ابی طالب (علیه السلام) لا بیهما وامهما؟

و در مناقب استکه حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) سه ربه داشتند همدین ابی هاله الاسدی که والده اش جناب خدیجه بود و عمرو بن ابو سلمه وزینب که ایندو از جناب ام السلمه بودند

### **فضل هفتم: در ذکر حواریین و حالات بعضی از اصحاب و شعراء و مادحین آنحضرت و در این سه امر است**

#### **امر اول: در ذکر حواریین حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) و آنها سلمان و ابی نروم ندادند**

و در ثامن بحار الانوار از اختصاص شیخ مفید (ره) از حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) روایت کرده که فرمودند: اذا كان يوم القيمة نادى مناد اين حواری محمد بن عبدالله رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) الذين لم ينقضوا العهد ومضوا عليه فيقوم سلمان والمقداد بن اسود و ابوذر قال ثم ينادى اين حواری على بن ابی طالب وصی رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) فيقوم عمرو بن الحمق الخزاعی و محمد بن ابی بكر و میثم بن التمار مولا بنی اسد و اویس القرنی قال ثم ينادى المنادی اين حواری حسن بن علی و ابن فاطمه یحیی بنت محمد رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) فيقوم سفیان بن ابی لیلی الهمدانی و حذیفه بن اسید الغفاری قال ثم ينادى اين حواری الحسين بن علی (علیه السلام) فيقوم كل من استشهد معه ولم يتخلف عنه ثم ينادى اين حواری علی بن الحسين (علیه السلام) فيقوم جبیر بن مطعم و یحیی بن ام الطویل و ابو خالد الکابلی و سعید بن المسیب ثم ينادى اين حواری محمد بن علی (علیه السلام) و حواری جعفر بن محمد (علیه السلام) فيقوم عبدالله بن شريك العامري و زرارہ بن اعین و برید بن معوبه المجلی و محمد بن مسلم الثقفی ولیث بن البختری المرادی و عبدالله بن ابی یعقوب و عامر بن عبدالله بن خزاعه و حجر بن زائد و حمران بن اعین ثم ينادى سائر الشيعه مع سائر الائمة يوم القيمة فهؤلاء أول الشيعه الذين يدخلون الفردوس وهؤلاء أول السابقين و اول المقربين و اوز المحبورين التابعين

و در عیون الاخبار الرضا (علیه السلام) از حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت کرده فرمودند: خلفت الارض لسبعه بهم یرزقون و بهم بمطرون و بهم ینصرون ابوذر و سلمان و مقداد و عمار و حذیفه و عبدالله بن مسعود قال علی (علیه السلام) و انا ام ..... هم الذين شهدوا الصلوه علی فاطمه علیها السلام

بدانکه جناب سلمان افضل همه صحابه و حواریون آن بزرگوار می باشد

و در بحار از مجالس مفید از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده لایمان عشر درجات فالمقداد فی الثامنه و ابوذر فی التاسعه  
والسلمان فی العاشره

و از رجال کشی روایت کرده که خدمت حضرت باقر (علیه السلام) ذکر جناب سلمان شد فرمودند ذاك سلمان المحمدي ان سلمان منا  
اهل البيت

و از شیخ صدوق روایت کرده که اسم جناب سلمان روز به بن جیشوزان بود و او وصی وصی حضرت عیسی (علیه السلام) بود

و از اختصاص از حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت کرده که فرمود سلمان بحر لا ینزف و کنز لا ینفد سلمان منا اهل  
البيت سلسل یمنح الحکمه ویؤتی البرهان

یعنی سلمان دریائست تمام شدن ندارد و گنجی است که قطع شدن و فنا ندارد سلمان از ما اهل بیت است و آب شیرینی است که عطا می  
کند حکمت را و می آورد حجت را

و شاید از این عبارت استفاده شود که جناب سلمان مشمول آیه تطهیر است و شاید نظیر این عبارت باشد آنچه در بحار در زیارت حضرت  
سلمان نقل فرمود که یکی از فقراتش اینست :

«السلام عليك يا من خلط ايمانه باهل البيت الطاهرين»

و در زیارت دیگر می فرماید «السلام عليك يا من تميز من اهل الايمان»

بعد مجلسی می فرماید در بعضی از سخ مصححه است «يا من لم يميز من اهل الايمان»

پس مراد از اهل ایمان اهل بیت علیهم السلام اند

ولنعلم ما قيل لعمرک ما الانسان الا بدینه \* فلا تترك التقوی اتکالا علی النسب \* لقد رفع الاسلام سلمان فارس \* وقد وضع الشرك القریب  
ابالهب \* اذا الغصن لم ینموا وان کان شعبه \* من الثمرات اعتده الناس فی الحطب

و بفارسی گفته :

قطع نظر کنید ز فرزند ناخلف \*\*\* عضوی که فاسد است علاجش برید نست

و در اسدالغابه است که وفات سلمان در آخر خلافت عثمان سنه سی و پنج هجری بوده

و مجلسی در بحار میفرماید در بعضی از تواریخ است که اقل آنچه از سن جناب سلمان گفته شده است دویست و پنجاه سال است و اکثر  
سیصد و پنجاه سالست و قبر شریف آن جناب در مدائن است که از آنجا تا بغداد تقریباً هشت فرسخ است

و در نزدیکی قبر آنجناب قبر حذیفه بن یمان است اول که از بغداد می روند زیارت حضرت سلمان مشرف می شوند بعد بفاصله ربع فرسخ تقریباً بطاق کسری می رسد بعد بفاصله ربع فرسخ تقریباً قبر جناب حذیفه بن الیمانست

و در بحار از مجالس مفید از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده « ما من اهل بیت الا وفيهم نجيب وانجب النجباء من اهل بيت السوء محمد بن ابي بكر » قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) حذيفه بن اليمان من اصفياء الرحمن وابصركم بالحلال والحرام و عمار بن ياسر من السابقين والمقداد بن الاسود من المجتهدين ولكل شيئي فارس و فارس القرآن عبد الله بن عباس (ره)

و مخفی نماناد که اسم جناب یمان حسل یا حسیل است که در غزوه احد شهید شد و دو برش جناب صفوان بن حسل و جناب سعید بن حسل که دو برادر حذیفه بودند و در غزوه صفین در رکاب حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) شهید شدند



و جناب حذیفه از بزرگان اصحاب خاتم الانبیاء (صلی الله علیه وآله وسلم) و ساکن کوفه بودند و در بحار است که جناب حذیفه چهل روز بعد از بیست مردم بحضرت امیر المؤمنین (ع) مهر مدائن از دنیا رفت

و در اسدالغابه است که رحلتشان بعد از شهادت عشان بود چهل شب در سنه سی و شش مجری

و ظاهراً بعد از جناب سلمان افضل صحابه و حواری بین حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) جناب ابی در غفاری باشد

و در بحار از مجالس مفید (ره) از حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت می کند که فرمودند:

« ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء علی ذی لهجه اصدق من ابی ذر یعیش وحده ویموت وحده وبعث وحده ویدخل الجنة وحده »

یعنی سایه نینداخت آسمان سبز و برندااشت زمین غبار آلود سخنگویی را که راستگوتر باشد از ابی ذر غفاری (ره)

و قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) « من اراد ان ينظر الی زهد عیسی بن مریم فلینظر الی ابی ذر »

و از کشف الیقین سید بن طاوس (ره) از معویه بن ثعلبه روایت شده گفت رفتیم بعبادت ابی ذر در مرض فوتش گفتیم وصیت بنما

فرمود وصیت کرده ام با امیر المؤمنین (علیه السلام)

گفتیم به عثمان

گفت نه بلکه با امیر المؤمنین (علیه السلام) بحق « واللله انه لمربی الارض وانه لربانی هذه الامه ولو قد فقد تموه لا نکر تم الارض ومن علیها »

یعنی امیر المؤمنین (علیه السلام) بهار زمین است و زمین باو آباد است و او عالم ربانی است در این امت و اگر او از میان شما برود کارهای قبیح و منکر در زمین بسیار خواهید دید

و در بحار می فرماید در اکثر روایات است « انه لزر الارض بالزء المكسوره المعجمه ثم الرء المشدده المهمله وفي النهايه وررها الذی تسكن اليه ای قوامها »

و در تفسیر علی بن ابراهیم از دختر اباذر نقل کرده که من شبی در نزد قبر پدرم اباذر خوابیده بودم در خواب شنیدم که پدرم تهجد می کند بقرآن چنانچه در حیوش تهجد می کرد

عرض کردم پدرجان خداوند با شما چه معامله کرد؟

هرمود دخترک من وارد شدم پیروردگار کریم رضی غنی و رضیت عنه و اگر منی و حیانی فاعملی ولا تختری

و در اسدالغابه است که جناب ابی ذر در سنه می و دو در ربذه از دنیا رحلت فرمود و جناب عبد الله بن مسعود بجزانه اش نماز کرد و در همان موضع دفن شد در ربذه و ربذه بین ینبوع و مدینه طیبه است

و معلوم است که بعد از جناب سلمان و ابی در در میان صحابه احدی جلالت قدر مقداد بن اسود الکندی نمیرسد

چنانچه مرحوم مجلسی (ره) در بحار از اختصاص مفید از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمود « انما منزله المقداد بن اسود في هذه الامه كمنزله الالف في القرآن لا يلزق بها شيءي »

یعنی منزلت مقداد در این است مانند منزلت الف است در قرآن که حرف دیگر باو نمی چسبد

ص: 32

و دیگران در کمال بلونمی رسند و هیچ آلاشی ندارد

و از رجال کشی روایت کرده « مابقی احد الا وقد جال جوله الا المقداد بن الاسود فان قلبه كان مثل زبر الحديد »

یعنی هیچیک از صحابه نماند مگر آنکه بعد از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) قلبش حرکتی کرد مگر مقداد بن الاسود که او در تصلب در حق مثل باره آهن بود

و از حضرت باقر (علیه السلام) روایت شده که فرمودند و ارتد الناس الا ثلاثه سلمان و ابوذر و مقداد قال قلت فصار قال قد كان حاص حيصه ثم رجع والذي لم يشك و لم يدخله شيئى فالمقداد. قوله (عليه السلام) حاص حيصه: یعنی میل کرد یکنوع میل کردنی و بعد برگشت و پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) تزویج فرمود ضباعه بنت زیر بن عبدالمطلب را بقداد برای آنکه مردم در کفویت رعایت حسب ها و نسب ها نکنند و بهر که مؤمن است دختر بدهند

و در اسدالغابه استکه جناب مقداد پر عمرو بن ثعلبه بن مالك البهرانی است و اینکه معروف شده است بمقداد بن اسود این اسود ابن عبد یغوث زهری است که اسود بن عبد یغوث او را تینی نمود پس نسبت داده شد باو

و در اصابه این حجر عسقلانی است « اتفقوا على انه مات سنه ثلاث وثلثين في خلافة عثمان وهو ابن سبعين سنه »

و در بحار از جامع الاصول ابن اثیر نقل کرده جناب مقداد در سنه سی و سه هجری در جرف که يك فرسخی مدینه طیبه است از دنیا رحلت فرمود در سن هفتاد سالگی و مردم جنازه آنجناب را بر روی دوش ها آوردند بمدینه طیبه و در بقیع دفن کردند

### **امر دوم : در علو همت و مواسات بعضی از اصحاب کبار حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم)**

منجمله در بحار از تفسیر علی بن ابراهیم روایت کرده و حدیث مفصل است و محل شاهد آنست که عمرو بن جموح رضی الله عنه با ابی جهل در غزوه بدر کبری مقاتله نمودند پس عمرو بن جموح ضربتی بران ابوجهل زد و ابو جهل هم ضربتی بدست عمرو بن جموح زد که دست او از بازو قطع شد و پیوست آویخته شد . پس عمر و دست بریده اش را بزیر پای خود گذارد و قوت نمود و دسترا جدا کرد باز مشغول جنگ شد

و منجمله ایضا در بحار از تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده که حنظله بن ابی عامر دختر عبد الله بن ابی سلول را تزویج نمود در ليله که صبحش غزوه احد بود و از حضرت پیغمبرص اجازت خواست که شبرا نزد عیالش بسر برد این آیه نازل شد «انا المؤمنون الذین آمنوا بالله ورسوله فاذا استأذنوك لبعض شأنهم فاذن لمن شئت منهم»

پس پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) اذن داد او را و رفت مزد زوجه اش و با او واقعه نمود صبح در حال جنابت بیرون شد و حاضره هر که قبال گردید و شید شد و قبل از خروجش بسعر که قتال زوجه اش فرستاد نزد چهار نفر از انصار و شهادت گرفت آنها را بموانعه نمودن شوهرش

با او گفتند چرا چنین کردی»

گفت دیشب در خواب دیدم که گویا آسمان شکافته شد و حنظله رفت با آسمان دو مرتبه آسمان آمد دانستم که حنظله شهید خواهد شد و ترسیدم که مبادا حامله شده باشم و شاهدی نداشته باشم و او را ملائکه غسل دادند لذا ملقب شد بغسیل الملائکه و پدرش ابی عامر فاسق بود و به اتفاق قریش در احد بجنک پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آمده بود

و منجمله در مجمع البیان در ذیل آیه شریفه « ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصه » فرموده و گفته شده این آیه شریفه نازل شده درباره هفت نفر که در غزوه احد تشنه بود بی آبی آوردند که کفایت یکنفر از آنها را می کرد

پس نزدیکی از آنها بردند گفت بده بفلان نزد او بردند گفت بده بدیگری تا آنکه آب بتمام هفت نفر دور زد و همه از تشنگی مردند چون آب را ایثار کردند و هیچیک نیاشامیدند .

و گفته شده فقیری آمد خدمت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) عرض کرد یا رسول الله « اطعمنی فانی جائع »

پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرستاد نزد زوجاتش بخانه هیچیک غذایی یافت نشد فرمود آیا کسی هست که این مرد را امشب مهمان کند

پس مردی از انصار او را مهمان نمود و برد بمنزل خود و حال آنکه در منزلش بغیر قوت اطفالش چیزی یافت نمی شد همان غذا را حاضر کرد بجهت آن مهمان و چراغ خانه خود را خاموش کرد و زوجهاش اطفالرا مشغول نمود تا آنها را خواب ر بود و مرد و زن دهان خود را طعم می کردند که مهمان گمان کند که اینها غذا میخورند تا وقتی که میهمان سیر شد و مرد وزن گرسنه خوابیدند پس چون صبح شد هر دو آمدند خدمت حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آن بزرگوار نظر فرمود بآنها و تبسم فرمود و این آیه را تلاوت کرد:

« ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصه » انتهی

و در کلمه طیبیه از مشکوه الانوار سبط شیخ طبرسی روایت کرده که نزد کسی کله گوسفند بریان کرده بود آورد نزدیکی از صحابه آن صحابی گفت برادر من با عیالش احوج از من هستند پس هدیه را برد نزد آن دیگری و هکذا برد نزد هفت نفر یا نه نفر از صحابه پس آیه نازل شد مخفی نماناد که ظاهراً این تفاسیر از اهل سنت باشد چون مسلم است نزد شیعه که آیه شریفه در شأن حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) نازل شده

و منجمله در انوار نعمانی از ابی قدامه شاهی روایت کرده که گفت من امیر جیش بودم در بعضی از غزوات

پس رفتم بشهری و مردم را ترغیب نمودم بجهاد و ذکر نمودم فضیلت جهاد و شهادت در راه خدا را و اسب خود را سوار شدم و آمدم بمنزل خود ناگاه دیدم زنی آمد و فریاد زد یا ابا قدامه پس من اعتنائی بنده آن زن نکردم گفتم « ما هکذا افعال الصالحین »

پس من توقف کردم آن زن آمد نزد من ورقعه بایسته داد بمن و با چشم گریان برگشت من آنکاغذ را باز کردم دیدم نوشته : ای ابی قدامه تو دعوت نمودی مردم را بجهاد و ثواب آنرا بجهه مردم بیان نمودی و من قدرت بر جهاد ندارم لکن دو گیسوی خود را قطع نمودم و فرستادم که آنها را قید اسب خود قرار دهی شاید خداوند باینجهت که من گیسوانم را بند اسم مجاهد فی سبیل الله قرار دادم مرا بیامرزد

پس چون صبیحه روز قتل شد دیدم جوان خردسالی بدون زر مو خود و سیر پیاده مبارزت میندک من نزد او رفته و گفتم ای جوان خوف آنستکه اسبها تاخت و تاز نمایند و ترا پایمال کنند برگرد بمحل خود

پس آن جوان گفت آیا بمن میگویی برگردم و حال آنکه خداوند در قرآن مجید فرموده «یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحماً فلاتولهم الابدار»

پس گفت ای ایی قدامه سه تیر بقرض من بده گفتم ای جوان حال وقت قرض دادنست؟

پس التماس زیادی کرد گفتم من بقرض تو می دهم بشرط آنکه اگر خداوند منت گذارد بتو شهادت را مرا روز قیامت شفاعت نمائی قبول کرد من سه تیر باو دادم رها کرد کافری کشت تیر دیگری رها کرد کافر دیگری کشت بعد رو کرد بمن گفت السلام عليك سلام مودع ناگاه ظالمی تیری به پیشانی آن جوان زد جوان سرش را بفرپوس زین گذارد من رفتم نزد او گفتم ای جوان وعده که بمن کردی فراموش نکنی

گفت بلی و من بتو حاجتی دارم وقتی که بشهر وارد شوی خورجین مرا بمادرم بده و مادر من همان زنی هست که گیسویش را بتو داد که قید اسب خود بنمائی اینرا گفت و از دنیا رفت

پس من قبری حفر نمودم و او را دفن کردم ناگاه زمین او را بیرون انداخت اصحاب گفتند شاید این بی اذن مادر آمده بجهاد

پس من دور کعت نماز خواندم و دعا کردم ناگاه صدائی شنیدم که گفت «یا ابا قدامه اتر کولی الله» الی آخر الروایه

و منجمله در مجمع البیان در ذیل آیه شریفه «لقد تاب الله علی النبی والمهاجرین والانصار الذین اتبعوه فی ساعه الصرہ من بعد ما کاد یزیغ قلوب فریق منهم الخ»

فرموده که این آیه شریفه نازل شد در غزوه تبوک و در آن غزوه ده هر از مسلمین بودند که یک شتر داشتند و هر ساعتی یک نفر سوار میشد و نه نفر دیگر پیاده بودند و غذای آنها جوسبوس نگرفته بود و خرما می خورد و هرگاه گرسنگی بر یکی از آنها شدت می کرد یک خرما بدهان می گذارد و می مکید باندازه که طعم خرما را می چشید و برفیقش می داد و هکذا او هم می چشید و برفیقش می داد تا آخرشان در آخر هسته اش باقی می ماند

و منجمله در روضه الانوار محقق سبزواری از حدیث بن یمان روایت کرده که در غزوه تبوک بسیار کس از تشنگی شهید شدند من آبی بدست آوردم و بر هم خود را طلبیدم که آب بیاشامد و نفس آخرین او بود از تشنگی گفت آنرا بده بهشام نزدیک هشام رفتم او نیز حواله بدیگری کرد نزدیک سومی رفتم دیدم او از تشنگی هلاک شده بود نزدیک هشام رفتم دیدم او نیز از تشنگی هلاک شده بود نزدیک پسر عمم رفتم دیدم او هم هلاک شده بود و هر سه از تشنگی مردند و آبرای ایشار کردند

### **امر سوم: در ذکری از شعراء و مادحین حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم)**

بدانکه اشهر آنها حسان بن ثابت بن منذر بن حزام الانصاری بود و حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) درباره اش فرمود لازلت مؤیداً بروح القدس ما کان شعرك فینا اهل البیت .

و گفته شده اصدق بیت قالته العرب قول حسان بن ثابت فی حق رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم)



وما حملت من ناقة فوق كورها \*\*\* ابر واوفي ذمه من محمد (صلى الله عليه وآله وسلم)

و نظير این بیت است شعر دیگر حسان که در مدح آن بزرگوار گفته :

وما فقد الماضون مثل محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) \*\*\* وما مثله حتى القيمة يفقد

چنانچه گفته شد اصدق کلمه قالها لبید : الاكل شيئي ما خلا الله باطل وكل نعيم لامحاله زائل و در روضات از شیخ مفید نقل کرده که حسان بعد از حضرت رسول (صلى الله عليه وآله وسلم) انحراف زیادی نمود از حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) و مردم را دعوت میکرد بیاری نمودن از معاویه

و از بعضی تألیفات اصحاب نقل کرده «ان حسان من الهمج الرفاع الذین کانوا یمیلون مع کل ریح وان عناده لعلی (علیه السلام) ظاهر»

و از تقریب ابن حجر نقل کرده که وفات حسان بن ثابت سنه پنجاه و چهار بود و او معاصر بود با نابغه داعشی

## **فصل هشتم : در بعضی از تواریخ مهمه متعلقه بحضرت خاتم الانبیاء (صلى الله عليه وآله وسلم) از زمان ولادت تا زمان بعثت**

### **اما وقایع مهمه سال اول ولادتشان**

در کافی است که آنحضرت دو ماهه بود که والد ماجدشان حضرت عبدالله بن عبدالمطلب از دنیا رحلت فرمود در مدینه طیبه

و قطب راوندی و بعضی دیگر از بزرگان فرمودند که آنبزرگوار در حمل بود که جناب عبد الله رحلت فرمود و در بحار از منتقی گازرانی نقل کرده که جناب عبدالله در سن هفده سالگی تزویج فرمود جناب آمنه را و در سن بیست و پنج سالگی آن بزرگوار از دنیا رحلت فرمود در حالتیکه حضرت پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) در حمل بود

و قبر شریف جناب عبدالله در میان شهر مدینه طیبه در دار النابغه است

### **واما وقایع مهمه سال چهارم از سن شریف آن بزرگوار**

#### **اشاره**

در کافی است والد ماجده آن بزرگوار آمنه بنت وهب از دنیا رحلت فرمود در حالتی که حضرت پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) چهار ساله بود

و قبر شریفش در ابواء است و آن موضعی است بین مکه و مدینه و بعضی گفته اند جنازه شریفش را حمل کردند بمکه معظمه

و در بحار میفرماید صواب قول اول است

و در سال هشتم از سن شریفش بود چنانچه در اصول کافی است که جناب عبدالمطلب از دنیا رحلت فرموده

و در هر آت العقول از محمد بن اسحق روایت کرده که هست سال و دو ماه و ده روز از سن شریف پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم)

گذشته بود که جناب عبدالمطلب جد بزرگوارش از دنیا رحلت فرمود

و مخفی نماناد که اگر مراد سال قمری باید روز رحلت حضرت عبدالمطلب روز بیست و هفتم جمادی الاول می شود

ص: 36



و اگر مراد سال شمسی باشد نه قمری تقریباً بیست و هفتم ماه شعبان می شود

و در مصباح المتعجلین است که حضرت عبدالمطلب در دهم ربیع المولود از دنیا رحلت فرمود و این منافی است با روایت محمد بن اسحق بنا بر هر دو احتمال

و در ناسخ است که در سنه وفات جناب عبدالمطلب بود ظهور حاتم طائی ابن عبدالله که در جود و سخا ضرب المثل بود

و در جلاء العیون است که نه سال از سن شریف پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) گذشته بود که انوشیروان عادل از دنیا رفت

و در روایت است که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود ولدت فی زمن الملك العادل انوشیروان انتهی

و بیست و پنج سال از سن شریف پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) گذشت علی ما فی المصباح که جناب خدیجه کبری را تزویج فرمود در دهم ربیع المولود

و در بحار از منتقی کازرانی نقل فرموده که در آنحال جناب خدیجه کبری چهل ساله بودند و قبل از حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) این مخدره دو شوهر کرده بود اول ابوهاله یمنی بود دوم عتیق بن عائذ مخزومی یا بالعکس

و بیست و هشتسال یاسی سال از سن شریفش گذشته بود که حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) متولد شد

تنبیه - در بعضی از قصص و شواهد بر عدالت انوشیروان و سخاوت حاتم طائی ذکری از آنها شد و ذکر می شود در ضمن دو امر :

### **امر اول : در شواهد بر عدالت انوشیروان**

منجمله در کتاب خریده العجالب است که سلطان روم رسولی فرستاد بجانب سلطان عجم انوشیروان چون چشمش بر عظمت سلطان عجم و بزرگی طاق کسری افتاد دید سلطان به سریر سلطنت نشسته و ملوک در خدمتش حاضرند و دید در یکی از اطراف ایوان اعوجاجی است سبب پرسید؟

گفتند این اعوجاج خانه مجوزی بود که راضی نشد بفروزش انوشیروان هم راضی نشد باجبار او و خانه آن عجوز باعث اعوجاج این ایوان شد.

پس آن سفیر قسم یاد کرد که «هذا الاعوجاج احسن من الاستقامه» و اینعمل سلطان را نه در گذشته کسی دیده و نه در آینده کسی خواهد دید

جزای حسن عمل بین که روزگار هنوز \*\*\*\* خراب می نکند بارگاه کسری را

و منجمله محقق سبزواری در روضه الانوار روایت کرده که مأمون در زمان خلافت خود روزی به مدائن رفت و در اطراف ایوان کسری گردش میکرد و بنظر اعتبار بآن عمارت های عالی نظر میکرد یکی از علماء در مجلس او روایتی از حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل کرد که فرموده بدن سلطان عادل در قبر نمی پوسد

مامون گفت اگر چه در صدق این روایت نبوی شبهه و شکی نیست لکن می خواهم حال انوشیروان را بدانم

پس تفحص نمودند تا قبر او را یافتند و سر قبر را شکافتند دیدند آن سلطان عادل تر و تازه پس در میان قبر مثل کسی استکه میان قبر خوابیده  
باشد

ص: 37

مأمون تعجب کرد روی او را بوسید و در انگشتان او چند انگشتر دید و بر نگین هر يك از آنها پندی نوشته بود:

بريك نگین نوشته بود با دوست و دشمن مدارا كنيد

و برنگین دیگری نوشته بود در کارها مشورت كنيد تا مقصود حاصل شود

و برنگین دیگری نوشته بود قناعت كنيد تا عیش خرم يابيد

پس مأمون امر کرد که آن خاک را با عطر بیالودند و سر قبر را پوشانیدند

و منجمله در در المسلوک نوشته است که روزی کسری انوشیروان رفت بمکان مرتفعی چشمش بزن خوش صورتی افتاد پرسید شوهر این زن کیست؟

گفتند زن بعضی از خدمه خودتان هست کاغذی بآن خادم داد و او را روانه یکی از قراء اطراف نمود

کسری رفت بمنزل آن زن چشم آن زن بسطغان افتاد از جای خود حرکت نمود و زمین را بوسید پس کسری آنزن را بسوی خود دعوت نمود

زن امتناع نموده گفت ای سلطان اگر من این عمل را بجهت خود بپسندم بجهت شما نخواهم پسندید چون شما سلطان السلاطین هستید و فعل قبیح لائق بمقام سلطنت نیست آیا نشنیده اید قول شاعر را

ساترک مالکم من غیر ورد \*\*\* و اذکر کثره الورد فیه

اذا وقع الذباب علی طعام \*\*\* رفعت بدی و نفسی تشتهیه

و تجتنب الاسود و رود ماء \*\*\* اذا كان الکلاب و لغن فیه

و یرتجع الکریم خمیص بطن \*\*\* ولا یرضی مواکله السفیه

باز هم کسری اصرار کرد زن این شعر را خواند

تا الله ما قال قائل ابداً \*\*\* قد یأکل اللیث فضله الذئب

پس کسری از منزل آنزن خارج شد بعد شوهر آنزن آمد و وارد منزل شد آثار ورود کسری را در منزل دید زن را بمنزل پدرش فرستاد

پدر زن داماد خود را برد نزد کسری و گفت ایسلطان اینمرد از من بوستانی خریده و آنرا تصرف نموده و از میوه آن خورده او را بوئیده حال بدون علت و سببی بمن بر گردانیده

داماد عرض کرد سلطان من در این بوستان اثر پای شیر را دیدم لذا با و برگردانیدم که مباد امر اهلاک کند

کسری مطلب را فهمید فرمود بلی شیر داخل بوستان تو شد لکن استفاده نکرده مایوسانه برگشت پس آنمرد آنزن را بمنزل خود برد و محبتش

و منجمله در مجموعه ورام است که روزی کسری انوشیروان بقصد شکار اسب دوانید پس از غلامان خود دور افتاد بکوخی رسید دید زنی دم آن کوخ نشسته زن کسری را تکلیف کرد کسری پیاده شد و داخل کوخ شد بعد از لمحّه دختر آنزن از بیابان آمد و با او گاوی بود

آنزن برخاست و گاورا دوشید شیر بسیاری از پستان او آمد و کسری نظر می کرد در قلب خیال کرد که از برای هر گاوی خراجی بسته شود چون شیر زیادی از آنها دوشیده می شود

چون قدری از شب گذشت آنزن بدختر خود گفت گاورا بدوش

دختر مشغول دوشیدن شد دید پستان گاو شیر ندارد فریاد زد مادر والله سلطان نیت ظلم

کرده چون پستان گاو شیر ندارد

کسری نزد خود تعجب نمود که ایندختر نمی داند من کسری هستم و نیت ظلم کرده ام و الله چنین ظلمی نخواهم کرد

پس قدری گذشت مادر فریادزد دختر خود را که برخیز گاورا بدوش دختر مشغول دوشیدن پستان گاو شد شیر فراوانی داد دختر فریاد زد مادر را گفت و الله نیت سلطان برگشت

چون صبح شد غلامان آمدند بسراغ کسری و او را بردند بقصر خود کسری امر کرد آزن را با دخترش حاضر کردند و بآنها احسان زیادی نمود بعد بدختر فرمود از کجا دانستی که سلطان نیت ظلم کرده بود؟

آزن گفت من مدتی است در اینمکان هستم هر وقت سلطان قصد عدالت می کند بیابان ها سبز و تعیش ما زیاد می شود و هر وقت نیت ظلم می کند بیابان های ما خشک و معیشت بماضیق می شود و مواد نفع از ما قطع می شود

و نظیر این در حیوه الحیوان از ابن خلکان در ترجمه جلاء الدوله ملکشاه سلجوقی حکایت کرده که واعظی داخل شد بر او و از جمله مواعظش گفت یکنفر از اکاسره در مقام تفرج از عاکرش جداشد رسید بدر باخی داخل شد دید دختر کی آنجا هست از او آب طلبید که بیاشامد دختر آب شکری بایخ جبهه سلطان حاضر نمود سلطان آشامید خوشش آمد گفت این شکر را از کجا آوردی دختر گفت در این باغ فی بعمل میآید آن نی هارا فشار می دهیم و از آنها این آب شکر فشرده می شود سلطان گفت برو بفشار به بینم دختر سلطانرا نمی شناخت رفت آن نی ها را فشار داد از او آب شکر جاری شد سلطان گفت خوب است ما عوض این باغ ملک دیگری باین ها بدهیم و این باغ را برای خود نگهداریم بعد از ساعتی دید دختر گریه کنان بر می گردد گفت نیت سلطان تغییر کرده سلطان گفت از کجا دانستی دختر گفت ما از این نی ها آنچه می خواستیم آب شکر می فشاردیم بدون زحمت والان هر چه کردیم آب شکر نیامد سلطان نیتش را برگردانید گفت حالا برو نظر کن چون رفت فشرده آنچه خواست از آنها آب شکر فشرده خوشحال برگشت نزد سلطان

و منجمله در زینه المجالس است که بادشاهی از عالمی سؤال کرد که سبب عدالت انوشیروان چه بود؟ آن عالم فرمود که انوشیروان گفت مر ایکنظر اعتبار متنبه کرد:

روزی در عنفوان جوانی بشکار رفته بودم و سواران بهر طرف می تاختند ناگاه پیاده سنگی بیای سگی زد پای آن سگ بشکست چند قدم آن پیاده رفت اسبی لگد بوی زد پای آن پیاده بشکست چند قدم آن اسب رفت پایش بسوراخی فرو رفت پای آن اسب بشکست من بخود آمدم و گفتم دیدی که چه کردند و چه دیدند

مخفی نماناد که از بعضی آیات و اخبار استفاده می شود که ظلم بعباد از معاصی است که مجازاتش دردار دنیا بشخص می رسد و روایات و حکایات در این باب زیاد است و حقیر بعضی از آنها را در کتاب غایه الامال فی موجبات حسن خواتیم الاعمال ذکر کرده ام و در اینجا قناعت می کنم بذکر یک حکایت

در کلمه طیبه از کتاب عشریه نقل کرده که مردی با عیالش مشغول غذا خوردن بودو غذایشان مرغ بریانی بود و از آن می خوردند پس سائلی در خانه اظهار جوع و گرسنگی کرد پس آنمرد بآن سائل صیحه زد و او را از در خانه اش دور کرد زمانی نگذشت که آنمرد فقیر شد و نعمت از او سلب شد و از پریشانی زوجه خود را طلاق داد

پس آنزن زوجه دیگری شد روزی باشوهر دومی مشغول غذا خوردن بود و اتفاقاً غذای ایشان مرغ بریانی بود ناگاه سائلی در خانه اظهار جوع و گرسنگی نمود مرد بزوجه اش گفت قدری نان با قدری از

ص: 39

آن مرغ بریان شده بدست آنسائل بدهد

چونزن درب منزل بآنسائل نظر کرد دید سائل شوهر اولی او است گریه کنان آمد نزد شوهر دومی از سبب گریه سؤال نمود

زن گفت این مسائل شوهر اول من بود وقصه خود را که با شوهر اول غذا می خورده وسائل را رد کرده از برای شوهر دومش نقل کرد

پس شوهرش گفت و الله من بودم آنسائل اولی که آمدم در منزل و سؤالی نمودم و شوهرت صیحه بروی من زد

### **امر دوم : در شواهد بر سخاوت حاتم بن عبدالله بن سعد طائی**

منجمله در مواعظ المتقین است که روایت شده است جماعتی حمله آوردند به طائفه طی پس حاتم سوار بر اسب شد و نیزه در دست گرفت با قبیله طی رفت بجانب آنها و دشمن را منهزم نمود پس بزرگ آنها گفت ای حاتم نیزه ات را بده بمن نیزه اش را داد بوی

طائفه طی گفتند چرا خود را بمعرض هلاکت در آوردی و هرگاه دشمن روی آورد نیزه در دست نداری ترا بقتل میرساند

گفت می دانم ولکن چه بگویم در جوابش وقتی که گفت بمن ببخش بغیر آنکه باو بدهم

و منجمله روایت شده وقتیکه حاتم از دنیا رفت برادرش خواست جانشین او بشود مادرش گفت هیهات که تو جانشین او بشوی و الله چقدر فرق است بین خلقت شما دو نفر وقتی که حاتم بدنیا آمدهفت روز شیر نخورد تا وقتیکه طفل دیگری که در همسایگی ما بود يك پستان مرا بدهان گرفت آنوقت حاتم دهان پستان دیگر من گذارد اما تو وقتیکه بدنیا آمدی يك پستان مرا بدهان گرفتی و پستان دیگر مرا بدست چگونه می توانی تو بجای او بنشینی

و منجمله در مواعظ المتقین استکه در حدیث است یحصن فی النار من النار انوشیروان بعدالته و حاتم بسخاونه

و در کلمه طیبه از حضرت رضا (علیه السلام) روایت کرده که حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) به عدی بن حاتم فرمود که خداوند برداشت از پدر تو عذاب سخت را بسخاوت نفس او

و چون دختر حاتم را اسیر کردند و نزد پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آوردند حال پدر خود را عرض کرد پس حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) بوی احسان و اکرام نمود و خلعت و راحله بخشید و او نزد برادرش عدی که بشام فرار نموده بود رفت و او را ترغیب نمود که خدمت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) مشرف شود

چون عدی خدمت آنحضرت رسید حضرت ردای مبارک را از دوش نازنین برداشت و برای عدی پهن کرد و خود بروی زمین نشست و جناب عدی بن حاتم در رکاب حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) خدمت ها کرد و اینهمه از نتایج جود پدر بود - انتهی

**فصل نهم : در بعضی از تواریخ مهمه متعلقه بحضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از زمان بعثتشان تا زمان هجرتشان از**

**مکه معظمه بمدینه منوره**

بدانکه در اصول کافی و مصباح شیخ است که آنبزرگوار روز بیست و هفتم ماه رجب مبعوث به نبوت شد

و در بحار از مناقب ابن شهر آشوب نقل می کند که خداوند مبعوث فرمود بیغمیر (صلی الله علیه وآله وسلم) را بعد از چهل سال از عمر شریفش و نازل شد « یا ایها المدثر قم فانذر»

و از این عباس روایت شده که خداوند عالم وحی فرستاد باوروز دوشنبه بیست و هفتم رجب در حالتیکه از سن شریفش چهل سال گذشته بود

و فرموده که اتفاق امامیه است که آنحضرت در بیست و هفتم رجب مبعوث به نبوت و رسالت

ص: 40



گردید و سابقاً گفتیم که ظاهراً مبعث شریف در بین سال چهل و چهل و یک واقع شده پس از روز ولادت تا روز مبعث اگر مراد سال قمری باشد کما هو الظاهر چهل سال و چهار ماه و ده روز می شود بهمان بیانی که مکرراً گفته شده و لا بد است در این مقام از ذکر دو امر

## امر اول

در بحار از مناقب نقل می کند و حاصلش آنستکه از برای بعثت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) درجات و مراتبی است. منها منامات صادقه که آنبزرگوار می دید

و شاهد بر این در اصول کافی است که چون آنحضرت سی و هفت سال از عمر شریفش گذشت در خواب می دید که گویا کسی نزد او می آید و می گفت یارسول الله در حالتی که در آنحال شبانی می کرد

پس آنبزرگوار نظر می فرمود بسوی آنکس می فرمود تو کیستی؟ عرض می کرد من جبر نیلم که خداوند عالم مرا فرستاده بسوی تو که ترا پیغمبر خود گرداند

و منها جبرئیل تا سه سال خدمت آنحضرت می رسید و صدای جبرئیل را می شنید و تعلیم می کرد باو یک یک از احکام خداوند عالم را و لکن خود جبرئیل را نمی دید و قرآن هم نازل نشده بود و در این مدت پیغمبر مبشر بود لکن مبعوث نشده بود

و در روایت است که بیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خلوت در غاری کرده بود پس شنید که منادی فریاد می کند یا محمد یا محمد پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) غش کر در روز دوم هم همین ندا را شنید تشریف آورد بمنزل خدیجه کبری فرمود «ز ملونی زملونی فوالله لقد خشیت علی عقی» پس خدیجه کبری آنحضرت را دلداری داد.

و منها در حین نزول قرآن باو امر و نواهی آنبزرگوار مبعوث گردید به پیغمبری و نازل شد یا ایها المدثر و لکن مأمور نشد با چهار و اعلان نبوت خود و در آنوقت اسلام آوردند حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) و خدیجه کبری و زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب

و منها بعد از سه سال از بعثت مأمور شد بعموم انداز و اجهار بنبوت و نازل شد «فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین» و نزل قوله تعالی «وانذر عشیرتک الاقربین»

و منها عبادات مشروع نشد در مدت اقامت آنحضرت در مکه معظمه بغیر طهارت و نماز که بر خود پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرض و بر امت سنت شد

و در سنه نهم از بعثت بعد از معراج نماز بر امت واجب شد و بعد از تشریف آوردن بمدینه طیبه یک یک از احکام الهی فرض شد برایشان

و مراد از بعثت در سن چهل سالگی همان مرتبه از بعثت است که قرآن و اوامر و نواهی نازل شد و خطاب شد یا ایها المدثر قم فانذر

## امر دوم

با تفاق فریقین اول کسی که از مردان ایمان با آنحضرت آورد حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) بود و اول کسی که از زنان اسان با آنبزرگوار آورد خدیجه کبری بود

و از سن شریف حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) در آنوقت دوازده سال یا ده سال گذشته بود

و از سن شریف خدیجه کبری پنجاه و پنجسال گذشته بود

و در مرآت العقول در باب مولد امیر المؤمنین (علیه السلام) از فصول شیخ مفید نقل فرموده

ص: 41

که اجماع نموده اند امت بر آنکه امیرالمؤمنین (علیه السلام) اول مردی بود که تصدیق و اجابت کرد پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را و اختلاف نکرده در این احدی از اهل علم حتی عثمانیه که طعن زدند در ایمان آن حضرت و گفتند بواسطه صغر سن و عدم بلوغ بعد تکلیف ایمان او از روی معرفت نبوده بلکه از روی تلقین و تقلید بوده

و اما ایمان ابابکر و عمر در حال کمال عقل و از روی یقین و معرفت بوده و ایمان عن تقلید مساوی نیست با ایمان عن معرفه بجهت آنکه امیرالمؤمنین در روز بعثت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) هفتساله بود و کسیکه باین سن باشد کامل العقل نخواهد بود

و بعد شیخ مفید (ره) جواب داده اولاً بمقتضای اخبار کثیره سن شریف حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) در وقت بعثت یازده سال بوده یا دوازده ساله چون در بعضی از اخبار است که حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بیست و هشت ساله بود که علی بن ابیطالب (علیه السلام) متولد شد

و در بعضی از اخبار است که سی و سه سال از عمر شریفشان گذشته بود و لذا اختلاف است که امیرالمؤمنین در وقت شهادت شصت و پنج ساله بود یا شصت و سه ساله چون مسلم است که درسته چهلم از هجرت رحلت فرموده و این اختلاف بجهت اختلاف در وقت ولادتشان هست

و ثانیاً بلوغ بحد تکلیف معتبر است در احکام شرعیه نه در احکام عقلیه و منافاتی ندارد صفر سن با کمال چنانچه در قصه یحیی فرموده «و آتیناه الحکم صبیاً»

و در قصه عیسی (علیه السلام) فرموده «فاشارت الیه قالوا کیف نکلم من کان فی المهد صبیاً قال انی عبدالله آتانی الکتاب و جعلنی نبیاً»

و مفسرین فرموده اند فی قوله تعالی «وشهد شاهد من اهلها» که آن شاهد طفلی بود در مهد که شهادت داد بر برائت یوسف و تهمت را از او زائل نمود و گفته نشود که معلوم نیست ایمان علی (علیه السلام) از روی معرفت باشد بلکه محتمل است که از روی تلقین و تقلید باشد چون در جواب می گوئیم که ایمان تلقینی و تقلیدی قابل نیست که مورد فخریه و مدح باشد نزد دوست و دشمن و احتجاج بشود باو نزد دشمن و از مناقب جلیله و فضایل عظیمه شمرده شود چنانچه پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بفاطمه زهراء سلام الله علیها فرمود «اما ترضین انی زوجتک اقدمهم اسلاماً»

و ایضاً پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود «لقد صلت الملائکه علی و علی علی (علیه السلام) سبع سنین و ذلك انه لم یکن احد یصلی من الرجال غیری و غیر علی»

و حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) در مواقع عیدیه بسبفت در ایمان فخریه کرد

منجمله قوله (علیه السلام) «اللهم انی لا اعرف من هذه الامه عبداً عبدک قبلی»

و منجمله قوله (علیه السلام) «انا الصدیق الاکبر آمنت قبل ان یؤمن ابو بکر و اسلمت قبل ان یسلم»

و منجمله قوله (علیه السلام) : «لعثمان انا خیره نک و منهما عبدت الله قبلهما و عبدت الله بعدهما»

و منجمله قوله (علیه السلام) «سبقتکم الی الاسلام طراً علی من کان من فهمی و علمی»

الحاصل اگر ایمان تقلیدی باشد صدق دین و ایمان و اسلام نخواهد کرد و صدق عبادت نمی کند و در مقام محاجه و مخاصمه گفته نخواهد شد انتهى حاصل ما نقل عن المفيد رفع الله مقامه

و چهل و پنج سال از سن شریف پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) گذشته بود که اشاره فرمود بجمعی از مؤمنین که هجرت بنمایند بجانب حبشه

ص: 42

جمعی از مؤمنین مثل بلال بن رباح و جناب عمار بن یاسر وارد ساختند و جناب یاسر پدر عمار را اینقدر زدند که از دنیا رحلت کرد

و والده جناب عمار جناب سمیه از طعن حربہ ابو جہل بن ہشام شہید شد و آنمکرہ و شوہرش جناب یاسر اول شہید و شہیدہ در اسلام بودند بعد بامر پیغمبر (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) جمعی از مؤمنین رفتند بحبشہ، نجاشی سلطان حبشہ آنها را خیلی اکرام کرد و این ہجرت در ماہ رجب سنہ یںجم بعثت واقع شد و این ہجرت اولی است

و ہجرت ثانیہ ہجرت بزرگی بود کہ جناب رسول خدا (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) با اصحاب بسوی مدینہ طیبہ کوچ فرمودند و مهاجرین حبشہ را ہشتادوسہ مرد شمرند علاوہ بر زنان و اطفال و از مهاجرین حبشہ بود عثمان بن عفان بازوجہ اش جناب رقیہ بنت خاتم النبیین (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) و جناب جعفر بن ابیطالب بازوجہ اش اسماء بنت عمیس و در ارض حبشہ از او پسری آورد مسمی بعبد اللہ و جناب عبد اللہ جحش بازوجہ اش ام حبیبہ دختر ابی سفیان، و از آن جملہ بودا بوسلمہ با زوجہ اش ام السلمہ و جناب عبد اللہ بن مظعون و جمعی دیگر از مسلمین

و در کافی استکہ پنج سال بعد البعثہ صدیقہ طاہرہ (علیہا السلام) متولد شد انتہی

و ولادت آن مخدرہ در بیستم جمادی الثانیہ بودہ چنانچہ در باب سوم ذکر خواهد شد انشاء اللہ ظاہراً از روز بعثت تا روز ولادت مخدرہ چہار سال و دہ ماہ و بیست و سہ روز بودہ بہمان جہت کہ مکرر گفتہ شد

و پنجاہ سال از سن شریف پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ گذشتہ بود کہ جناب خدیجہ کبری از دنیا رحلت فرمود

چنانچہ در مرآت العقول استکہ اشہر آنستکہ خدیجہ کبری سہ سال قبل از ہجرت از دنیا رحلت فرمود انتہی

بنابراین سن جناب خدیجہ کبری در وقت رحلت شصت و پنج سال بود چون سابقاً گفتیم کہ وقت تزویج پیغمبر (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) این مخدرہ را آن بزرگوار بیست و پنجسالہ بود و جناب خدیجہ کبری چہل سالہ بود

وایضاً پنجاہ سال از سن شریف پیغمبر (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) گذشتہ بود کہ جناب ابو طالب از دنیا رحلت فرمود

و در بحار از منتقی کازرانی نقل فرمودہ کہ سہ سال قبل از ہجرت جناب ابو طالب از دنیا رحلت فرمود و سن شریفش زیادہ بر ہشتاد سال بود و در همان سال ہم جناب خدیجہ کبری از دنیا رحلت فرمود و سن شصت و پنج سالگی

و از کتاب المعرفہ نقل فرمودہ کہ وفات خدیجہ کبری سہ روز بعد از رحلت حضرت ابوطالب (علیہ السلام) بود و اغلب فاصلہ رحلت این دو بزرگوار را سی و پنج روز نوشتہ اند انتہی

و در اصول کافی است کہ یکسال قبل از ہجرت جناب خدیجہ کبری از دنیا رحلت فرمود انتہی

و فرمایش مرحوم کلینی مخالف است با آنچه از کتب تواریخ نقل شدہ

و در مصباح المتہجدین است کہ روز بیست و ششم ماہ رجب جناب ابو طالب اردنیا رحلت فرمود

و در اسدالغابہ است کہ در اول ذیقعدہ سال دہم از بعثت جناب ابو طالب از دنیا رحلت کرد و گفتہ شدہ در نیمہ شوال از آن سال بود و سہ

روز بعد جناب خدیجه کبری از دنیا رحلت فرمود

ص: 43

الحاصل پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از فوت ایندو بزرگوار خیلی محزون شد لذا آن سال را عام الحزن نامیدند و قبر شریف جناب ابوطالب و جناب خدیجه کبری در مکه معظمه در قبرستان معلی معروفست

و پنجاه و دو سال از سن شریف حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) گذشته بود که بمعراج تشریف بردند قبل الهجره

و در بحار از تفسیر واقدی نقل کرده که در شب شنبه هفدهم ماه رمضان ششماه قبل از هجرت آن حضرت بمعراج تشریف بردند

و در تفسیر مجمع البیان در ذیل آیه شریفه «سبحان الذي اسرى بعبدہ لیلا من المسجد الحرام» فرموده «قالوا كان ذلك الليل قبل الهجره بسنه»

ونعم ما قیل

سبحان من خص بالاسراء رتبه \*\*\* بقربه حیث لا کیف و تمثیل

بالجسم اسرى وان الروح خادمه \*\*\* له من الله تعظیم و تبجیل

و در مدح براقش بفارسی گفته شده

براقی شتابنده مانند برق \*\*\* سناش چو خورشید در نور فرق

و دیگری بفارسی گفته

برق رفتار بر براق نشست \*\*\* تازیش زیرو تازیانه بدست

هر چه را دید زیر گام کشید \*\*\* شب لگد خوردومه لگام کشید

و جامی می گوید

گلی بردند ز آن دهلیزه پست \*\*\* بان درگاه بالادست بر دست

قدم زنك حدوث از جان اوشست \*\*\* وجوب آرایش امکان اوشست

و در اصول کافی است که راوی از حضرت صادق (علیه السلام) سؤال کرد که چند مرتبه پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بمعراج تشریف بردند؟

فرمودند دو مرتبه

و صدوق در خصال از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمود «عرج بالنبی الی السماء مائه وعشر بن مره وما من مره الأوقد أوحی الله عز وجل فیها النبی بالولایه لعلی (علیه السلام) والائمه (علیه السلام) اکثر مما أوصاه بالفرائض» انتهى

و ممکن است گفته شود منافاتی بین ایندو روایت نیست بآنکه معراج پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دو مرتبه باجد شریف بود و بقیه باروح شریف بود یا گفته شود دو مرتبه در مکه معظمه بمعراج تشریف بردند و بقیه را در مدینه طیبه با گفته شود دو مرتبه تا عرش عروج فرمودند و بقیه را تا آسمان

و مرحوم مجلسی میفرماید توجیه اول اظهر است و از این بیان ظاهر می شود مراد از عبارت دعاء ندبه بنابر بعضی از نسخ دعا که میفرماید و عرجت بروحه الی سمائك

## **فصل دهم : در بعضی از تواریخ مهمه متعلقه بحضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از زمان هجرت از مکه معظمه بمدینه طیبه تا زمان رحلتشان**

### **اشاره**

در فصول المهمه ابن صباغ مالکی نوشته بعد از آنکه در مکه معظمه جمعی به پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ایمان آوردند مشرکین مکه بآنها اظهار عداوت می کردند مسلمین طاقت نیاوردند از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) اسیدان نمودند در هجرت نمودن بمدینه

ص: 44



حضرت اذن داد و مسلمین خفاء تك تك هجرت نمودند بمدينه طيبه و اولشان على ماقيل ابوسلمه بن عبد الاسد المخزومی بوده شوهر جناب ام السلمه وقيل مصعب بن عمير بوده و بعد از ورود مسلمین بمدينه طيبه انصار آنها را بمنزل خود می بردند یاری می کردند و با آنها مواساه می نمودند پس مشرکین خبردار شدند که جمعی از مسلمین هجرت نموده اند بمدينه طيبه رؤساء قریش شدند به دارالندوه که محل مشورتشان بود که با پیغمبر چه باید کرد و آنها ده نفر بودند که از آنها بودشيبه و عتبه ابني ربيعه و ابي و امیه ابني خلف و ابو جهل بن هشام و عقبه بن ابر معط و هر يك را بی دادند مقبول نیفتاد مگر رأی ابو جهل که گفت از هر يك از قبایل قریش يك نفر انتخاب شود و با شمشیر بدست يكمرتبه هجوم آورند به پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و هر کدام شمشیری بآنحضرت بزنند که خونش در میان قبائل عرب متفرق شود و بنی هاشم نمی توانند با همه قریش طرفیت کنند و راضی می شوند بدیه گرفتن این رأی را سائرین پسندیدند

پس جبرئیل آمد خدمت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و آن حضرت را خبر دار نمود از عزم قریش و عرض کرد امشب بمکان خود نروید و علی (علیه السلام) را بجای خود بخوابانید

پس پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) علی را خبر دار کرد و مشتی خاک برداشت و دعانی خواند و آن خاک را پاشید بجانب مشرکین گویا چشم مشرکین از دیدن پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) کور شد و پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از مکه معظمه خارج شد و رفت بغار ثور و ابو بکر هم ملحق شد بآن حضرت و هر دو داخل غار شدند عنکبوت ها آمدند دم غار را تارزدند و دو کبوتر هم آمدند دم غار و آنجا تخم گذاردند و روی تخم نشستند

چون شب شد علی (علیه السلام) بجای پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خوابید مشرکین با شمشیرهای برهنه بقصد کشتن پیغمبر آمدند دیدند علی (علیه السلام) بجای پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خوابیده

پس بیرون شدند بطلب پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و در شعب و جبال مکه هر قدر نفحس کردند پیغمبر (علیها السلام) را ندیدند حتی آنکه دم غار هم آمدند دیدند عنکبوت ها تار زده اند و کبوترها تخم گذارده اند عقبه بن ربيعه گفت اگر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) اینجا می رفت تار عنکبوت سالم نمی ماند و کبوترهای وحشی می پریدند در آن حین ابا بکر ترسید و مضطرب شد پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود « لا تحزن ان الله معنا »

و در روایت است که در شبی که امیر المؤمنین (علیه السلام) بجای پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خوابید خطاب رسید بجبرئیل و میکانیل که من بین شما دو نفر اخوت قرار دادم و عمر يك کدام از شما را بیشتر قرار دادم از عمر دیگری آیا کدام يك ایتار می کنید عمر طولانی را به برادرتان

پس هر يك اختیار نمودند عمر طولانی را

خطاب رسید نظر نمائید بوی زمین و به بینید چگونه علی (علیه السلام) حیوه خود را ایتار نموده ببردش پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و بجای او خوابیده و جان خود را فدای جان پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نموده بروید بسوی زمین و حفظ کنید او را از دشمنان

پس آمدند بسوی زمین و جبرئیل بالای سر امیر المؤمنین (علیه السلام) نشست و میکانیل سمت پاهای آن حضرت و ندا می کرد بخ بخ من مثلك یابن ابی طالب خداوند مباحات فرمود بتو در مجمع ملائکه بس نازل فرمود این آیه شریفه را « ومن الناس من بشری نفسه ابتغاء

الحاصل پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) سه شبانه روز میان غار بود تا مشرکین مأیوس شدند از آن حضرت و در این سه شبه اسماء ذو النطاقین دختر ابی بکر و زوجه زبیر بن عوام از برای آن حضرت آب و نان در غار حاضر می کرد بعد از سه شبانه روز پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بتوسط اسماء پیغام داد بامیر المؤمنین (علیه السلام)

که امشب سه شتر در فلان موضع حاضر باشد

پس امیرالمؤمنین (علیه السلام) سه شتر با اریقط بن عبدالله اللیثی بآن موضع فرستاد نیم شب چهارم حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و ابابکر سوار شده آمدند بجانب مدینه طیبه

در مصباح المتهدجین و بعضی از کتب معتبره فرموده اند که آن بزرگوار در شب پنجشنبه غره ماه ربیع الاولی سنه سیزدهم از بعثت از مکه معظمه تشریف برد بغار ثور و امیرالمؤمنین (علیه السلام) بفراش پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خوابید و جانش را فدای جان آن حضرت فرمود و در شب چهارم همان ماه از غار ثور حرکت فرمود بجانب مدینه طیبه و روز دوشنبه دوازدهم همان ماه هنگام زوال وارد شد بمحله قبا و در آنجا پنج شبانه روز توقف نمود و فرمود که تا برادرم علی (علیه السلام) بمن ملحق نشود وارد مدینه نشوم

و سابقاً گفته شد ظاهراً هجرت آن حضرت در ربیع الاول سال سیزدهم از بعثت بود که از مبعث مقدس تا هجرت از سن شریف حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دوازده سال و هفت ماه و سه روز بوده تقریباً بنابر این در وقت هجرت از سن شریف حضرت پیغمبر پنجاه و دو سال و یازده ماه و سیزده روز گذشته بود

و در ناسخ التواریخ است که در سنه هجرت از هبوط حضرت آدم (علیه السلام) شش هزار و دویست و شانزده سال شمسی گذشته بود و هرسی و دو سال شمسی سی و سه سال قمری می شود چون سال شمی سیصد و شصت و پنج روز و ربعی می شود تقریباً و سال قمری سیصد و پنجاه و چهار روز می شود تقریباً پس سال قمری از هبوط تا هجرت مقدس شش هزار و چهارصد و ده سال قمری و سه ماه می شود تقریباً

الحاصل چند روز بعد از ورود حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) بمحله قبا حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) و حضرت فاطمه زهراء (علیه السلام) و جناب ام کلثوم بنت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) و جناب فاطمه بنت اسد و جناب سوده بنت زمعه زوجه آن حضرت و ام ایمن مادر اسامه بن زید بن حارثه از مکه معظمه وارد شدند بر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آن وقت همه با هم وارد مدینه طیبه شدند و مسلم است که حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) بعد الهجره تقریباً ده سال در مدینه طیبه تشریف داشتند

## و اما وقایع مهمه که در این ده سال واقع شده

در سال اول تشریح شد جمعه و زیاد شد عدد رکعات نماز و روز دوازدهم (1) ماه ربیع الاول سال اول از هجرت مستقر شد فرض نماز حضری و سفری و مسجد قبا در این سال بنا نهاده شد

وایضاً در این سال عقد مواخات بین مهاجر و انصار بسته شد

وایضاً در این سال جناب عثمان بن مظنون و جناب اسعد بن زراره از دنیا رحلت فرمودند و در بقیع دفن شدند

و گفته شده اول کسی که از مهاجرین در بقیع دفن شد عثمان بن مظعون بود و اول کسی که از انصار در بقیع دفن شد اسعد بن زراره بود رحمه الله علیها

و در حموه القلوبست که در ذیحجه سال دوم عثمان بن مظعون که از زهاد و ربیب حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) بود از دنیا رحلت فرمود

و مخفی نماناد که معنی ریب درست معلوم نیست شاید که مراد تربیت شده باشد چون دیده نشده در نقلی که مادر جناب عثمان بن مظعون زوجه حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) باشد

و کلینی از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده که زوجه عثمان بن مظعون خدمت حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) آمد گفت یا رسول الله عثمان روزها روزه می دارد و شب ها مشغول عبادت می شود و بنزدیک من نمی آید

ص: 46

---

1- در انوار نعمانیه و تقویم المحسنین و اختیارات دهم ع 2 و کفعمی و شیخ مفید و صاحب جنات در 120 ع 2 و در عجائب المخلوقات در 2ع 14 ذکر نموده اند و در اینجا شاید کاتب اشتباه کرده باشد (ج)

حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) غضبناك از خانه بیرون آمد و نعلین خود را بدست گرفته بود تا بخانه عثمان آمد و او را در نماز دید عثمان چون از نماز فارغ شد بخدمت حضرت آمد حضرت باو فرمود که ای عثمان حقتعالی مرا برهبانیت نفرستاده است بلکه مرا بشریعت سهل و آسانی فرستاده روزه می دارم و نماز می کنم و بازانان خود نزدیکی می کنم پس هر که فطرت و دین مرا خواهد باید بسنت و طریقت من باشد و از سنت مت نکاح

وایضاً در سال اول واقع شد زفاف عایشه به پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

و ایضاً در این سال عبد الله بن زبیر بن عوام از مادر خود اسماء ذو النطاقین بنت ابا بکر متولد شد.

و در مصباح المتهجدین استکه عبدالله بن زبیر در نیمه جمادی الآخر سنه هفتادوسه هجری در مکه معظمه مقتول شد

وایضاً در این سال زیاد بن ابیه از مادرش متولد شد و مادرش سمیه است که معروف بود بزنا و پدر زیاد مجهول بود لذا او را نسبت بمادر می دادند و زیاد بن سمیه می نامیدند

و ایضاً در این سال ولید بن مغیره بن مخزوم بن یقطه بن مره بن کعب بجهنم واصل شد و این ولید پدر خالد بن ولید است که از شجعان قریش بود و ولید بن مغیره عموی ابو جهل بن هشام بن مغیره است وایضاً عموی جناب ام السلمه بنت امیه بن مغیره است و زوجه او که مادر خالد بن ولید باشد لبابه الصغری دختر حارث بن جونست و لبا به خواهر ابوینی میمونه بنت حارث زوجه حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) است

در این سال اخوت قرارداد بین مهاجرین و انصار

## و اما وقایع سال دوم از هجرت مقدسه

و در این سال فرض شد روزه و جهاد با کفار

و در اصابه ابن حجر و خلاصه الوفا استکه در اینحال رقیه دختر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از دنیا رحلت فرمود و وقتیکه زید بن حارثه آمد خدمت حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) و بشارت داد بوقه بدر عثمان بر قبر رقیه بود که او را دفن می کردند

و ایضاً در این سال جناب زینب (علیها السلام) دختر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از مکه بمدینه طیبه وارد شد

و در این سال در ماه شعبان روزه واجب شد و پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) امر فرمود بزکوه فطره

و در این سال غزوه بدر کبری واقع شد با کفار قریش

بدانکه در روایتی وارد شده که هر گاه کسی نذر کند که در اهم کثیره تصدق کند باید هشتاد در هم تصدیق کند زیرا که حقتعالی فرمود ولقد نصرکم فی مواطن کثیره ومواطن کثیره که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) جهاد کرد و خدا او را یاری نمود هشتاد موطن بود

و در مجمع البیان فرموده غزواتیکه خود پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بنفس نفیس تشریف بردند سی و شش غزوه بود و در نه غزوه از این سی و شش غزوه آن بزرگوار خود جهاد فرمود

اول غزوه بدر کبری دوم غزوه احد سوم غزوه خندق چهارم غزوه بنی قریظه پنجم غزوه بنی المصطلق ششم غزوه خیبر هفتم غزوه فتح مکه هشتم غزوه حنین نهم غزوه طائف، و غزوه بدر کبری اعظم فتوحات اسلام بود و این جنگ با کفار قریش بود

و در تفسیر فخر رازی است که در این غزوه عده مسلمین ثلث عده کفار بودند چون عده

ص: 47

مسلمین سیصد و سیزده نفر بودند موافق عدد اصحاب طالوت که بر جالوت غالب شدند و علم اسلام بدست امیر المؤمنین (علیه السلام) بود و عده کفار قریب هزار نفر بودند

پس خداوندیاری کرد مسلمین را بملائکه و در آن غزوه نه نفر از مسلمین شهید شدند

منهم جناب عبیده بن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم و آن بزرگوار ده سال از حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) سنا بزرگتر بود و از کفار قریش جمعی بدرک واصل شدند از آنها بود عتبه بن ربیع بن عبد الشمس بن عبدمناف و عتبه پدرهند مادر معاویه است و ولید بن عتبه و برادرش شیبه بن ربیع که هر سه بشمشیر حضرت امیر المؤمنین بدرک واصل شدند

چنانچه در روایت علی بن ابراهیم استکه وقتیکه عتبه و برادرش شیبه و پسرش ولید بمیدان آمدند

از اینطرف هم علی بن ابیطالب و حمزه بن عبدالمطلب و عبیده بن حارث بن عبدالمطلب هم بمیدان رفتند پس عبیده بر عتبه حمله کرد و ضربتی بر سر عتبه زد که سرش بدو نیم شد و عتبه ضربتی بپاهای عبیده زد که هر دو پایش قطع شد و هر دو بزمین افتادند و حمزه و شیبه چندان حمله بیکدیگر کردند

که شمشیرهایشان کند شد و امیر المؤمنین ضربتی بدوش راست و لیدزد که از زیر بغلش بیرون آمد حضرت فرمود که ولید بدست چپ دست بریده را چنان بر سر من زد که گمان کردم آسمان بر سر من

وارد آمد و گریخت بجانب پدرش عتبه

پس حضرت از عقب او رفت و ضربت دیگر بران اوزد و او را انداخت بر زمین مسلمانان فریاد زدند یا علی ببین چگونه شیبه بحمزه چسبیده امیر المؤمنین (علیه السلام) متوجه او شد و چون حمزه بلندتر بود از شیبه فرمود باعم طأطأ رأسك حمزه سر خود را میان سینه شیبه برد امیر المؤمنین (علیه السلام) ضربتی بر سر شیبه زد که نصف سرش را پراند

پس آمد نزد عتبه و هنوز رمقی از او باقی بود و او را بقتل رسانید

بس حمزه و امیر المؤمنین (علیه السلام) عبیده را برداشتند بردند نزد حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و بهمان ضربت عتبه جناب عبیده بدرجه شهادت رسید

و عتبه بن ربیع ملعون سبطی داشت مسمی بمحمد بن ابی حذیفه بن ربیع و از موالیان و شیعیان حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) بود و عامل آن بزرگوار بود در مصر و معاویه پسر عمه محمد بود او را تکلیف نمود که حضرت امیر رادشنام دهد و از او بیزاری جو بد محمد امتناع نمود آخر معاویه او را ایذاء بسیار نمود محبوس ساخت تا شاید بدشنام امام اقدام نماید مؤثر نیفتاد

و منهم حنظله بن ابو سفیان بن حرب بود برادر معاویه

و منهم ابو جهل بن هشام بن مغیره بود و در سادس بحار استکه جناب عمرو بن جموح ضربتی و رانش زد و او ضربتی بدست عمرو زد که دستش از باز و جدا شد و بیوست او بخته شد

پس عمرو دست بریده را بزیر پا گذاشت و قوت کرد و دست را جدا کرد باز مشغول جنگ شد آخر الامر ابو جهل ملعون بشمشیر جناب عبد الله بن مسعود که سد و جناب عمرو بن جموح در عزوه احد - هیدسن

و منهم نوفل بن خو بلد بود که شمشیر حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) درک و اصل شد

و منهم عاص بن أمیه بن عبد شمس بن عبد مناف و که ایضاً ه ایضاً تشر امیر المؤمنین (علیه السلام) کشته شد

ص: 48



و در انوار العلویه از واقدی نقل کرده که شیطان بشکل سراقه بن جشعم مدلجی بر آمد و تحریص می کرد کفار را برقتال و خبر داد غلبه آنها را بمسلمین

پس بشارت داد پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) مؤمنین را بجنودی از ملائکه که جبرئیل در یمین آن جند بود و میکائیل در یسار و اسرافیل در قلب آنها پس ابلیس ندا داد «انی بری منکم انی اری مالا ترون»

الحاصل مجلسی (ره) در حیوه القلوب می فرماید مقتولین از کفار در جنگ بدر هفتاد نفر بودند که نصف از آنها بشمشیر امیرالمؤمنین (علیه السلام) کشته شدند و نصف دیگر بتیغ ملائکه و بشمشیر سایر صحابه هلاک شدند و هفتاد نفر از کفار را هلاک کردند

و منهم نصر بن حارث بن عبدالمطلب

و منهم عقبه بن ابی معط

و منهم ولید بن مغیره که عبد الله بن جحش او را اسیر کرد و آن ملعون استکه در مکه جسارت نمود و آب دهن بصورت نازنین پیغمبر انداخت و بعد از غزوه بدر بامر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) این دو نفر را بدرک واصل نمودند و بعد از مراجعت کفار از غزوه بدر بمکه معظمه جناب ام الفضل زوجه جناب عباس بن عبدالمطلب ضربتی به ابولهب زد که مبتلی بمرض عدسه شد و بآن مرض از دنیا رفت

و بدر اسم موضعی است در بین مکه و مدینه طیبه

و در مصباح المتهدجین است که روز هفدهم ماه رمضان روز فتح بدر است

و در انوار العلویه است که غزوه بدر کبری هیجده ماه بعد از ورود حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) مدینه طیبه بود

و در بحار از منتقی کازرانی نقل کرده که در سال دوم از هجرت تحویل شد قبله مسلمین از بیت المقدس بکعبه معظمه و در روز سه شنبه نیمه شعبان (1) پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در مسجد قبلتین که مسجد قبا می گویند نماز ظهر بجای می آوردند در رکوع رکعت دوم بودند که مامور شد استقبال نماید بکعبه پس منحرف شد بجانب کعبه معظمه لذا آنرا مسجد القبلتین نامیدند بعد مؤمنین پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) عرض کردند یا رسول الله آیا نمازهای ما تا بحال ضایع بوده آیه نازل شد و ما کان الله لیضیع ایمانکم و در سال سوم از هجرت جناب فاطمه زهراء (علیها السلام) تزویج شد بامیر المؤمنین (علیه السلام) و اصح اینستکه این مطلب در شب پنجشنبه بیست و یکم محرم الحرام واقع شده چنانچه در جلاء العیون علامه مجلسی (ره) از شیخ مفید (ره) و ابن طائوس و اکثر اعظام علماء نقل فرموده اند پس سن آن مخدره در وقت زفاف نه سال و هفت ماه و یک روز بوده تقریباً

و مرحوم شیخ در مصباح و ابن شهر آشوب در مناقب فرموده اند که روز اول ذیحجه الحرام پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) تزویج نمود فاطمه زهراء (علیها السلام) را بامیر المؤمنین (علیه السلام)

و از کافی و دروس و تهذیب استفاده می شود که زفاف حضرت زهراء (علیها السلام) قبل از سال سوم از هجرت بود چون ولادت حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) را در نیمه رمضان سال دوم از هجرت نوشته اند

و مخفی نماناد استبعاد این قول چون در کافی و دروس ولادت مخدره را در سال پنجم از بعثت فرموده اند بنابر این باید در بین هشت سال یا نه سال مخدره تزویج شده باشد

و ایضاً در این سال تزویج شد حفصه دختر عمر بن الخطاب بحضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم)

ص: 49

---

1- هر چند در منتظم ناصری نیمه شعبان ذکر کرده و احتمال می رود که اشتباه شده باشد چه آنکه کفعمی و ناسخ و غیرهما در نیمه رجب نقل کرده اند و در عجائب المخلوقات 16 شعبان گفته (ج)

وایضاً تزویج شد زینب بنت خزیمه بخاتم انبیاء (صلی الله علیه وآله وسلم)

وایضاً در این سال نازل شد آیه تیمم

و ایضاً در این سال واقع شد غزوه احد با کفار قریش و ظاهراً غزوه احد اصعب از تمام غزوات بود بر آن بزرگوار در تفسیر فخر رازی است که عده مسلمین حاضر غزوه احد هزار نفر بودند و عده کفار سه هزار نفر بودند و رئیس مشرکین در غزوه احد ابوسفیان بن حرب بود

و در بحار از اعلام الوری شیخ طبرسی نقل فرموده که عده مسلمین در این غزوه هفتصد نفر بودند و عده کفار دوهزار نفر بودند علی ای حال در غزوه احد مثل غزوه بدر عده مسلمین ثلث عده کفار بودند تقریباً

و در ارشاد مفید است که لواء مسلمین در آن غزوه بدست مصعب بن عمیر بود که شهید شد و لواء کفار بدست طلحه بن ابی طلحه بن عبد العزی بن عبد الدار بن قصی بن کلاب بود که او را کبش الکتبیه می نامیدند آن ملعون آمد میان، میدان امیر المؤمنین (علیه السلام) مقابلش آمد فرمود تو کیستی گفت من طلحه بن ابی طلحه هستم شما کیستید فرمود من علی بن ابیطالب هستم پس آن حضرت بیک ضربت

آن ملعون را جهنم فرستاد

پس علم را برادرش مصعب برداشت آمد میان میدان جناب عاصم بن ثابت تیری بجانب او روانه کرد و او را بجهنم فرستاد بعد علم را غلامش صواب که خیلی شجاع و دلاور بود برداشت و آمد بمیدان هر دو دستش از شمشیر امیر المؤمنین (علیه السلام) قطع شد و علم را بدو بازوی خود چسبانید امیر المؤمنین (علیه السلام) ضربتی بفرق آن ملعون زد و او را بجهنم فرستاد

پس لشکر کفار منهزم شدند و مسلمین مشغول جمع نمودن غنیمت شدند و امیر المؤمنین (علیه السلام) و بعضی از خواص صحابه در اطراف پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بودند و اصحاب شعب که ریستان جناب عبدالله بن عمرو بن حزام پدر جناب جابر بود گفتند ما هم می خواهیم غنیمت جمع کنیم چنانکه باقی جمع می کنند جناب عبدالله فرمود که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بمن امر کرده که از مکان خود حرکت نکنم سخن او را گوش نکردند و مشغول شدند بجمع غنیمت و جناب عبدالله را تنها گذاردند

پس خالد بن ولید بآن جناب حمله کرد و او را شهید نمود بعد خالد بن ولید روی کرد بکفار و اشاره نمود به پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و گفت اینست آنکسی که شما می خواهید بیک مرتبه کفار حمله آوردند پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با شمشیر و تیر و نیزه و سنک اصحاب هم دست از غنیمت جمع نمودن کشیدند و مشغول جنگ شدند تا هفتاد نفر از اصحاب کشته شدند و اصحاب روی بفرار گذاردند بخیر از امیر المؤمنین (علیه السلام) که متصل شمشیر میزد و کفار را از پیغمبر دور می کرد و جناب ابودجانه انصاری و جناب سهل بن حنیف نیز که این دو نفر هم شمشیر بدست گرفته بالای سر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ایستاده بودند بغیر مخدره نسبیه جراحه المکنه بای عماره بنت کمی مازنیه و امیر المؤمنین (علیه السلام) اینقدر جنک کرد که شمشیرش شکست، آمد خدمت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آن حضرت ذوالفقار را باو دادند باز مشغول محاربه و مدافعه از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) شدند، ندایی از آسمان رسید «لاسیف الاذو الفقار و لا فتی الاعلی (علیه السلام)» و در آن غزوه نود جراحه بیدن امیر المؤمنین (علیه السلام) وارد شد

و این شهر آشوب از کتب معتبره عامه روایت کرده که در غزوه احد شانزده ضربت عظیم بپس مبارک حضرت امیر وارد شد و در هر

ضربتی بزمین می افتاد و جبرئیل آن حضرت را بلند می کرد و در این غزوه مغیره بن عاص کافر سنگی به پیشانی و سنگی بدست نازنین پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) زد و عتبه بن ابی وقاص کافر برادر سعید بن ابی وقاص سنگی بر لب و دندان نازنین حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) زد و

ص: 50

گفته شد که دندان رباعی آنحضرت از طرف زیرین شکست

و خطاب رسید با رسول الله یاد کن علی را باین کلمات « ناد علیا مظهر العجائب تجده عوناً لك فی النوائب کلهم وهم سینجلی بولایتك یاعلی یاعلی یاعلی» و شیطان ملعون در مدینه صیحه زد قتل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) و جناب ابودجانه انصاری اینقدر جنک کرد و جراحت بر بدن او وارد شد که جراحت ها بدن او را ضعیف نمود و شجاعت و جلالت قدر او معروف و معلوم است و در جنگ یمامه شهید شد

و بروایتی زنده بود و در صفین در رکاب حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) حاضر شد و اسم ابودجانه سماک بن خرشه است و از قبيله خزرج بوده و در آن غزوه جمعی از مسلمین شهید شدند

منجمله جناب حمزه بن عبدالمطلب و او برادر رضاعی حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود که از ثویبه الاسلامیه که مرضعه پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود شیر خورده بود و سنا چهار سال از حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بزرگتر بود بنا بر این جناب حمزه در غزوه احد تقریباً شصت ساله بوده والده ماجده اش هاله بنت اهیب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب بن مره بود که دختر عم جناب آمنه بنت وهب بن عبدمناف بن زهره بن کلاب بود

و قاتل جناب حمزه و حتی غلام جبیر بن مطعم بود به تطمیع هند جگرخوار بنت عتبه بن ربیعہ مادر معوبه بن ابی سفیان چون عتبه پدر هند و ولید برادرش و شیبہ عمش در غزوه بدر کبری بدرک واصل شدند از شمشیر حضرت امیر و جناب حمزه بن عبدالمطلب و بعد از شهادت جناب حمزه و حتی شکم آن بزرگوار را بشکافت و جگرش را بیرون آورد و برد نزدیک هند

آن ملعونه او را گرفت و بمکید و بینداخت و گوشواره و گردن بند و دستبند خود را بوحشی داد و وحشی هند را بر سر نعش جناب حمزه آورد هند کارد کشید گوش و بینی و بعضی از اعضاء دیگر جناب حمز مرا برید و آن بزرگوار را مثله نموده و آن اعضاء را با خود برد و وقتی که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آمد ببالین حمزه و چشمش بجسد همش افتاد و دید او را مثله کرده اند فرمود « واللہ ما وقفت موقفاً اغیظ علی من هذا المکان لان مکننی الله من قریش لا مثلن سبعین رجلاً منهم »

پس جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد «فان عاقبتهم فعاقبوا بمثل ما عوقبتهم به و لئن صبرتم فهو خیر للصابرین» بس پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود من صبر می کنم

و چه خوب گفته در این مقام حکیم سنائی غزنی

داستان پسر هند مگر نشنیدی \*\*\* که از او و سه کس او پیمبر چه رسید

پدر او لب و دندان پیمبر بشکست \*\*\* پسر او سر فرزند پیمبر برید

او بناحق حق داماد پیمبر بستاد \*\*\* مادر او جگر عم پیمبر بمکید

بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد \*\*\* لعن الله یزیدا و علی آل یزید

و در اصابه است وقتیکه وحشی قاتل حضرت حمزه ایمان آورد و توبه کرد حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود «غیب

وجهك عنى ياوحشى لا اراك»

و در روايت استكه وحشى غلام جبير گفت من در جاهليت بهترين مردم را كشتم كه جناب حمزه باشد و در حال مسلمانى بدترين خلق خدا را كشتم كه مسيلمه كذاب باشد كه مدعى نبوت شد

و از جمله شهداء احد بود جناب عبد الله بن جحش بن رباب پسر اميه بنت عبدالمطلب و برادر ابوينى

ص: 51

و منهم مصعب بن عمير بن هاشم بن عبد مناف بن عبدالدار بن قصي بن كلاب

و منهم عمرو بن الجموح که دستش در غزوه بدر قطع شد

و منهم يمان پدر حذيفه که یکی از مسلمين بگان آنکه از مشرکين است در اثنای گرمی جنگ اوراشهید کرد

و منهم عبد الله بن عمرو بن حزام انصاری پدر جناب جابر

و منهم عمرو بن ثابت که در همان اوقات مسلمان شد و شهید شد که فرمودند او يك رکعت نماز نکرده است و داخل بهشت می شود

و منهم خارجه بن زيد

و منهم حنظله بن ابي عامر که ملائکه او را غسل دادند و غسيل الملائکه او را لقب نهادند

و منهم سعد بن ربيع که پيغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند از سعد بن ربيع که خبر دارد؟ چون من دیدم در فلان موضع دوازده نفر نیزه دار اطرافش را گرفته اند

یکی از اصحاب رفت و دید در میان قتلی افتاده ندا کرد او را جواب نداد گفت پيغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) از تو سؤال کرده پس مثل جوجه از جای جستن کرد گفت آیا پيغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) هست؟

آن صحابی گفت بلی پيغمبر در حیوه است

گفت: الحمد لله بعد گفت سلام مرا بقومم از انصار برسان و بگو بآنها والله شما نزد خداوند عذری ندارید اگر به بینید يك خاری بیدن پيغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) بخلد و حال آنکه شمازنده باشید بعد نفسی کشید و از دنیا رفت

پس آن صحابی آمد خدمت پيغمبر آنچه دیده بود عرض کرد پيغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود « رحم الله سعداً نصرنا حيا و اوصى بنا ميتاً »

و در حیوه القلوب مجلسی می فرماید که حضرت پيغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) در روز جمعه چهاردهم شوال در احد نزول اجلال فرمود و در شنبه پانزدهم قتال واقع شد و شهادت جناب حمزه را بعضی از معتمدین در هفدهم شوال نوشته اند و قبر جناب حمزه و سایر شهداء در احد است که يك فرسخی مدینه طیبه باشد .

و در سال چهارم از هجرت خمر حرام شد بحکم آیه شریفه « یسئلونک عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و انهما اکبر من نفعهما » بعد از نزول آیه « و من ثمرات النخیل و الاعناب تتخذون منه سکرراً و رزقا حسناً »

و ایضاً در این سال فاطمه بنت اسد والده ماجده جناب امیر المؤمنین (علیه السلام) و جناب زینب بنت خزیمه زوجه حضرت رسول ص از دنیا رحلت فرمودند و قبر شریف هر دو در بقیع است

و ایضاً در این سال حضرت پيغمبر ص جناب ام السلمه را تزویج فرمودند

و در بحار از منتقی گزارانی نقل کرده که در سوم شعبان سال چهارم متولد شد حضرت سیدالشهداء و در اول ذیقعده الحرام همین سال  
واقع شدغزوه بدر صغری

و در سال پنجم از هجرت مقدسه آن بزرگوار زینب بنت جحش بن رباب عمه زاده خود را تزویج نمودند که همشیره جناب عبد الله بن  
جحش باشد

و در آن سال آیه شریفه حجاب نازل شد

ص: 52



و در آن سال غزوه خندق واقع شد که او را غزوه احزاب هم می گفتند و این جنگ با کفار قریش و جهودان بنو نضیر و بنو قریظه و قبيله بنی غطفان بود وعده مسلمین سه هزار نفر بودند وعده کفار ده هزار وتقریباً عده مسلمین ثلث عده کفار بود مثل جنگ بدر واحد از مسلمین در آن غزوه شش نفر شهید شدند

منهم جناب سعد بن معاذ بن نعمان که کافری در غزوه خندق تیری برك اکحل او زد و در غزوه بنی قریظه زخم او منفجر شد اینقدر خون آمد که بدحال شد و بعد بهمان صدمه از دنیا رحلت فرمود و پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بجنازه او نماز خواند و او را بخاک سپرد و بواسطه سوء خلقش با اهلش پیغمبر ص فرمودند قبر بدن سعد را فشاری داد

و از مشرکین هم جمعی کشته شدند

منهم عمرو بن عبدود که او را فارس لیل می گفتند و با هزار سوار مقابلی می کرد و اسب خود را بجولان آورد و آمد میان میدان و این اشعار را انشاء کرد:

ولقد بححت من النداء بجمعکم هل من مبارز \*\*\* و وقت اذ جن الشجاع موقف البطل المناجز

انی كذلك لم ازل متسرعاً نحو الهزاهز \*\*\* ان الشجاعه والسماحه في الفتى خیر الغرائز

امیر المؤمنین (علیه السلام) بعد از استیذان از خاتم النبیین (صلی الله علیه وآله وسلم) آمد میان میدان و در جواب عمرو فرمود

لا تعجلن فقد اناک مجیب صوتک غیر عاجز \*\*\* ذونیه وبصیره والصدق منجی کل فائز

انی لارجو ان اقیم علیک نائحه الجنائز \*\*\* من ضربه نجلاء یبقی ذکرها عند الهزاهز

ولقد دعوت الی البرازفتی یجیب الی المبارز \*\*\* یعلوک بیضا صارماً کالملاح حتفاً للمناجز

و در این وقت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود برز الایمان کله الی الشریک کله

و در ارشاد و غیر اوست که در هر مرتبه که عمر و مبارز می طلبید امیر المؤمنین علیه السلام از جای خود حرکت می کرد بجهت مبارزت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرمود بنشین بانتظار آنکه دیگری حرکت کند باقی مسلمین همه ساکت کان علی رؤسهم الطیر از خوف عمرو بن عبدود پس چون عمرو مکرر طلب مبارز نمود و آن اشعار خواند پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) علی را طلبید و عمامه از سر خود برداشت و بسر علی پیچید و شمشیر خود بکمر علی بست و درباره اودعا فرمود

امیر المؤمنین (علیه السلام) آمد مقابل عمرو آن اشعار را انشاد کرد و فرمود ای عمر و تو در جاهلیت می گفتی هر که از من سه حاجت بخواهد من یک حاجت او را برآورده می کنم

حاجت اول من آنت که شهادت دهی بوحدانیت خدا و بر سالت حضرت خاتم النبیین (صلی الله علیه وآله وسلم)

عمر و گفت از این حاجت بگذر

حضرت فرمود حاجت دوم من آنست که برگردی بجای خود و با مسلمین جنگ نکنی

عمر و گفت نخواهد شد که زن های قریش بنشینند و بایکدیگر حدیث بنمایند

حضرت فرمود حاجت سوم من آنستکه تو هم مثل من پیاده شوی و با من مقاتله نمائی

عمر و خنده کرد و گفت من گمان نمی کردم که احدی از عرب این تکلیف را بمن بنماید و من میل ندارم که با شخص کریمی مثل تو مقاتله کنم و حال آنکه پدر تو با من رفیق بوده

حضرت امیر (علیه السلام) فرمود من میل دارم با تو مقاتله نمایم

پس عمر و از اسب پیاده شد و شمشیرش را مثل شعله آتشی کشید و غضبناک رو کرد بامیر المؤمنین (علیه السلام) آن حضرت سپر حایل کرد آن ملعون شمشیر وارد نمود که سپر را دو نیم کرد و سر نازنین آن حضرت

ص: 53

و در انوار العلویه است که حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود ای عمرو تو فارس عرب هستی خودت کافی نیستی بجهت مقابلی با من که استعانت جسته و از برای خود کمک خواسته

پس عمرو نظر بیشتر سرخود نمود امیر المؤمنین (علیه السلام) در کمال سرعت با شمشیر آبدار هر دو پای او را قطع نمود عمر و افتاد بر روی زمین امیر المؤمنین (علیه السلام) نشست بالای سینه اش بیکدست محاسنش را گرفت و بدست دیگر سرش را جدا کرد و سرش را آورد خدمت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود یا علی مکرته قال نعم یا رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) الحرب خدیعه

و پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود (ضربه علی یوم الخندق افضل من عبادہ التقلین یا افضل من اعمال امتی الی یوم القیمه )

و در ارشاد مفید و غیر اوست که چون عمر و کشته شد و خیر قتلش را بخواهرش دادند آمد سر نمش عمرو دید زره و خودش را از بدنش بیرون نیاورده اند گفت «کانت منیته علی ید کفو کریم» بعد انشاه کرد:

لو کان قاتل عمرو غیر قاتله \*\*\* لکنت ابکی علیه آخر الابد

لکن قاتل عمرو لا یعاب به \*\*\* من کان یدعی قدیماً بیضه البلد

و غزوه احزاب در هفدهم شوال واقع شد و مدت محصور بودن مسلمین را بعضی نیست روز و بعضی زیاده نوشته اند

و این غزوه در نزدیکی مدینه طیبه در طرف مسجد فتح واقع شد

و ایضاً در این سال و بعد از غزوه خندق غزوه بنی قریظه واقع شد که در آن لغزوه مسلمین با یهودان بنی قریظه مقاتله نمودند

و این قتال و جنگ نیز در ماه شوال سنه پنجم هجرت واقع شد

و در این غزوه ابی لبابه بن عبد المنذر الانصاری بواسطه خیانت به پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پانزده شبانه روز خود را بستون مسجد پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بست تا آنکه آنحضرت او را بشارت بقبول توبه داد و او را از ستون مسجد باز نمود

و در این غزوه بنی قریظه، مسلمین مردان بنی قریظه را اسیر نمودند و بحکم پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با دست بسته وارد مدینه کردند آنگاه خندق حفر نمودند و ایشان را که نهصد نفر بودند حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) وزیر بن عوام بر لب خندق سر بردند

و از جمله آنها بود کعب بن اسد که رئیس قبیله بود وحی بن اخطب پدر صفیه زوجه حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) که امیر المؤمنین (علیه السلام) هر دو را با شمشیر گردن زدند

و در سال ششم از هجرت مقدسه فرض شد حج بیت الله الحرام و آیه کریمه « و اتموا الحج والعمرة لله » نازل شد

و ایضاً در این سال حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) با جمع کثیری تشریف بردند بجانب مکه معظمه کفار قریش جدا مانع شدند آنحضرت را از ورود بمکه

پس آن جناب چند نفر رسول فرستاد بسوی کفار که مقصود نه جنگ است بلکه مقصود ورود بجهت طواف و تشریف بخانه کعبه است

رسولان آمدند نزد کفار آنچه نصیحت کردند اثری نکرد

ص: 54

پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) عثمان بن عفان را باده نفر دیگر روانه فرمودند بعد از مدتی خیر آوردند که کفار عثمان و آن ده نفر را بقتل رسانیدند

آن بزرگوار فرمود از اینجا بروم تا سزای قریش را ندهم

و در آنجا درختی بوده اصحاب حضرت در پای آندرخت با آنحضرت بیعت نمودند و آن یعت رابعه الرضوان نامیدند

و اشاره بهمین بیعت فرموده در قرآن مجید « لقد رضي الله عن المؤمنين اذ يبايعونك تحت الشجرة الخ »

و در این مبیعه هزار و پانصد نفر از مسلمین حاضر بودند آخر الامر قضیه با اهل مکه بمصالحه انجامید

و ایضاً در این سال پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نامه نوشت بخسرو پرویز کوری پادشاه عجم که او بدین مجوس بود و او را دعوت بدین اسلام فرمودند

این نامه مبارکه یکسری رسید در خشم شد و از غرور سلطنت نامه مبارکه آنحضرت را پاره کرد و این خبر به پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) رسید فرمودند مزق کتابی مزق الله ملکه

و ایضاً آنحضرت نامه نوشتند بنجاشی پادشاه حبشه و او را بدین اسلام دعوت فرمودند و آن شاه با سعادت نامه آنجناب را بر سر و چشم نهاد و مشرف بدین اسلام شد

و ایضاً نامه بقیصر روم که هر قل نام بود نوشتند و او را بدین اسلام دعوت فرمودند قیصر در آنوقت به بیت المقدس بود چون نامه را برای او خواندند بعد از تحقیق حقانیت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) معلومش گردید لکن جرئت نکرد اسلامش را ظاهر کند

و ایضاً نامه نوشتند به مقوقی والی اسکندریه که سلطان قبطیان بود و او را بدین اسلام دعوت فرمودند

اوهم نامه شریفه را تلاوت نمود و عریضه بآن بزرگوار عرض کرد و دو کنیز که یکی ماریه نام داشت و دیگری شیرین و هر دو خواهر بودند با يك استر سفید که دلدل نام داشت بعنوان تحفه خدمت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روانه نمود

آنحضرت هم ماریه را بعد از تشرف بدین اسلام تصرف فرمود و از او بری عطا شد مسمی با براهیم و شیرین را عطا فرمود بحسان بن ثابت

و بدانکه در حیوه القلوب استکه تمام سلاطین روم لقبشان قیصر است و تمام سلاطین فارس لقبشان کسری است و تمام سلاطین ترك لقبشان خاقان است و تمام سلاطین قبطیان لقبشان فرعون است و تمام سلاطین یمن لقبشان تبع است و تمام سلاطین حبشه لقبشان نجاشی است

و در سال هفتم از هجرت مقدسه تزویج فرمود آنحضرت ام حبیبه دختر ابوسفیان را که اول زوجه عبد الله بن جحش بود

و ایضاً در این سال جناب میمونه بنت حارث را تزویج فرمود

و ایضاً در این سال غزوه خیبر واقع شد بعد از غزوه بنی المصطلق و غزوه حدیبیه و علم پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در دست

امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود و آن بزرگوار را درد چشی عارض شد و مسلمانان از بیرون قلعه با یهودان محاربه میکردند و یهودان خندقی بردور قلعه خود کردند که مشکل بود گرفتن قلعه یکروز مرحب یهودی که بشجاعت مشهور بود با لشگر زیادی از قلعه بیرون آمدند و متعرض جنگ شد

ص: 55

پس حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) علم را بدست ابابکر دادند و با گروه مهاجر و انصار او را بجنک فرستادند او رفت و شکست خورد و برگشت روز دیگر علم را بدست عمر بن الخطاب دادند او هم قدری راه رفت گریخت و برگشت حضرت فرمودند اینها صاحب علم نیستند

فرمود لا اعطين الرايه غداً رجلاً كراهاً غير فرار يحب الله ورسوله و يحبه الله ورسوله و علم را بامير المؤمنين (عليه السلام) سپردند و اول کسی که از يهودان خيبر بميدان جنک امير المؤمنين (عليه السلام) آمد حارث جهود برادر مرحب بود حضرت امير المؤمنين (عليه السلام) او را بيکضريت بدرک فرستاد

چون مرحب برادر خود را کشته دید مانند دیوی بميدان آمده در حالی که دوزره پوشیده بود و دو عمامه بسر گذارده و سنگی مانندسنگ آسیا سوراخ کرده و اور اسپر خود قرارداده بود مانند اژدهائی آمد و این رجز را می خواند

انا الذي سميتني امي مرحب \*\*\* شاكي السلاح بطل مجرب - الخ

پس حضرت امير المؤمنين (عليه السلام) فرمود:

انا الذي سميتني امي حيدره \*\*\* ضرغام آجام وليث قوره - الخ

آن بزرگوار باذو الفقار چنان ضربتی بفرق او زدند که خود آهنين و سنک آسیا که سپر خود قرار داده بود و بدن نحسش را دوباره کردند و ملانکه در صوامع ملکوت فریاد زدند:

لاقتي الاعلى لاسيف الاذو الفقار الخ

پس مسلمين حمله آوردند و از جهودان بسيار کشتند بعد عنتر خيبری و ياسر بميدان آمدند حضرت امير المؤمنين مثل شیر بر آنها حمله فرمود آنها را از دم شمشير آبدار بدرک روانه فرمود

پس آنحضرت خود را بکنار خندق رسانید و آنطرف خندق جستن فرمود و درب قلعه خيبر را که از آهن بود بدست مبارک گرفت و بقوت بداللهی حرکتی داد که تمام آن قلعه بلرزه در آمد و از آن لرزه صفيه دختر حى بن اخطب از روی تخت خود بزير افتاد و در صورتش جراحتی واقع شد

پس امير المؤمنين (عليه السلام) آن درب آهنرا کند و بر روی خندق پل قرار داد و چون قد آن از پهنای خندق کوتاه تر بود آنحضرت آن در را روی دست نازنين گرفت و بطرف خندق می آورد جمعيت که گنجایش داشت بر روی آن در قرار می گرفتند اميرالمؤمنين آنها را بانطرف خندق می رساند و خود آنحضرت در يوم شوری فرمودند

قد انشدكم بالله هل فيكم احد احتمال باب خيبر حين فتحها فمشى به مائه ذراع ثم عالجه بعده اربعون رجلا فلم يطيقوه غيرى قالوا الا ابن ابي الحديد در یکی از قصائدش چه خوب گفته

( يا قالع الباب التي عن هزها \*\*\* عجزت اكف اربعون واربع )

و در ارشاد مفید است که اصحاب و اهل تواریخ نوشتند که چون مسلمین از خیبر مراجعت نمودند هفتاد نفر جمع شدند تا توانستند در خیبر را حمل نمایند

و در مصباح المتهجدین است که فتح خیبر و قتل مرحب در یوم بیست و چهارم ماه رجب بود و در روز فتح خیبر جناب جعفر بن ابی طالب با زوجه اش اسماء بنت عمیس از حبشه مراجعت فرمود بجانب مدینه منوره و پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود ما ادری بایه ما انا اشد فرحا بفتح خیبر ام بقدم جعفر

و در غزوه خیبر بوده که زینب بنت حارث خیبری برادر زاده مرحب که پدر و عمویش امیر المؤمنین (علیه السلام) کشته شدند حضرت پیغمبر را مسموم نمود و گفتند که از اثر زهر بوده که آنحضرت شهید شد

ص: 56



و از جمله اسراء خيبر بود صفيه دختر حى بن اخطب و اورا پيغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) از برای خود اختيار فرمود و او سيده قوم بنى نضير و قبيله بنى قريظه بود

و از ذرارى لاوى بن يعقوب و از اسباط هرون برادر حضرت موسى بن عمران بود

و در سنه هشتم هجرى بود که پيغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) تزويج فرمود ميمونه بنت حرث را در سرف و او آخر زوجه بود که تزويج فرمود کمافی البحار

و در سال هشتم از هجرت مقدسه جناب ابراهيم بن رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) از مادر خود ماريه قبطيه متولد شد

و در اين سال منبر جبهه حضرت رسول (صلى الله عليه وآله وسلم) ساختند و ستون حنانه که سابقاً تکیه گاه پيغمبر بود از مفارقت آنحضرت ناله کرد که همه اصحاب ناله او را شنيدند

و در سادس بحار از جابر روايت کرده که پيغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) وقت خطبه خواندن بدرخت خرمايى تکیه می کرد پس زنی از انصار عرض کرد يا رسول الله غلامی دارم که نجار است اذن ميدهی بگويم منبری بسازد که بر روی آن خطبه بخوانی پيغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) اذن داد

پس منبر سه پایه ساختند و آن بزرگوار روز جمعه خطبه را بالای منبر خواند

و در اين سال زينب بنت رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) از دنيا رحلت فرمود

و در اين سال عمرو بن عاص و خالد بن وليد بمدينه طيبه وارد شدند و اظهار ايمان نمودند

و ايضاً در اين سال غزوه موته واقع شد و موته از اراضى شام است و از آنجا تما بيت المقدس دو منزل مسافت است و در اين غزوه جنگ مسلمين با هر قل سلطان روم و شرحبيل بن عمرو غانى بود

و علتش اين بود که حضرت پيغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) در سنه هشت هجرى کاغذی فرستاد نزد ملك روم قيصر بدست حارث بن امير الازدى چون حارث بارض موته رسيد شرحبيل بن عمرو غانى او را ملاقات نموده سؤال نمود کجا می روی گفت ميروم بشام گفت تو قاصد محمدی گفت بلى امر کرد که دستهای او را بستند و گردنش را زدند خيبر بحضرت پيغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) رسيد خيلى بر آن بزرگوار ناگوار آمد و بمسلمين خبر قتل حارث را دادند پس مسلمين بهيجان آمدند و رفتند بجانب شام در ماه جمادى الثانيه

و در اين غزوه حضرت رسول (صلى الله عليه وآله وسلم) خودشان تشریف نبردند بلکه تائبه الوداع که نزديك مدينه است لشگر مسلمين را مشايعت فرمودند و بعد برگشتند بمدينه و حضرت اميرالمومنين (عليه السلام) هم در آن غزوه تشریف نداشت و ظاهراً بعد از غزوه احد اشد تمام غزوات بر وجود نازنين پيغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) وسایر مسلمين اين غزوه موته بود و آن بزرگوار در ارض جرف که لشگر اسلام را تعداد فرمود سه هزار نفر بودند و عده لشکر کفار که سردارشان شرحبيل بود و از بزرگان رجال قيصر روم بود علاوه بر صدهزار نفر بودند و در آن غزوه امير لشکر جناب جعفر را قرارداد و فرمود که اگر او کشته شود امير زيد بن حارثه باشد و اگر او هم کشته شود امير عبدالله بن رواحه باشد و در آن غزوه هر سه بزرگوار شهيد شدند

اما جناب جعفر پس از قطع نمودن دو دست ناز نیش او را شهید کردند در حالی که سال از حضرت امیر (علیه السلام) اسن بودند و جناب جعفر پنجاه یا نود جراحت بر بدن ناز نیش وارد شده بود

ص: 57

و در مجالس المؤمنین است همینکه جعفر در معرکه قتال بیفتاد هیچیک از کفار بواسطه هیبت و سطوتیکه از او در میدان مشاهده کرده بودند گرد او نتوانستند گشت تا سر مبارک او را بریدند لشکر دشمن حمله کردند و او را بنیزه از زمین دور بودند و در آن هنگام پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در مدینه بر منبر بود و رفع حجاب شد آن معرکه را مشاهده کرد همینکه جعفر را از زمین ربودند پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روی مبارک باسماں کرد عرض کرد الهی پسر عمم را رسوا مساز در آن ساعت حقتعالی اور ادو بال بخشید تا از سرنیزه ها پرواز نمود و بروصنه فردوس پرید و از اینجهه او را ذوالجناحین و طیار گفتند که امیر المؤمنین (علیه السلام) در مقام فخریه می فرماید ؛

محمد النبي اخي و صهری \*\*\* و حمزه سیدالشهداء عمی

و جعفر الذي یصبح ویمسی \*\*\* یطیر مع الملائکه ابن امی

و بنت محمد سکنی و عرسی \*\*\* مشوب لحمها بدمی و لحمی الخ

و در روایتی است که خداوند دو بال از زمره بوی کرامت فرمود که با ملائکه در بهشت طیران می کند

و در وقت شهادت جعفر من مبارکش چهل و یکسال بود تقریباً و ایشان شوهر اسماء بنت عمیس بودند و جناب عبدالله بن جعفر شوهر حضرت زینب بنت امیرالمؤمنین (علیه السلام) از او متولد شد

واما زید بن حارثه غلام خدیجه کبری بوده و او را به پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بخشید و حضرت او را آزاد فرمود و جناب ام ایمن را با و تزویج فرمود و اسم آن مخدره بر که است و اول آن مخدره زوجه عبید حبشی بود و از او ایمن متولد شد و ایمن در غزوه حنین شهید شد و بعد از عبید حبشی ام ایمن زوجه زید بن حارثه شد و از او اسامه متولد شد و در روایت است وقتیکه خبر قتل جناب جعفر بن ابیطالب و جناب زید بن حارثه بن شراحیل پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و به آن بزرگوار گریه کرد فرمود اخوای و مونسای و محدنای و خداوند در قرآن مجید اسم هیچیک از اصحاب حضرت خاتم النبیین و سایر انبیارا نبرده بغیر اسم جناب زید را که فرموده (فلا قضی زید منها و طراً الخ)

و در حبیب السیر است که جناب زید در وقت شهادت پنجاه و پنج ساله بود

واما عبدالله بن رواحه وقتیکه روانه شد بجانب موته زید بن ارقم را که طفل یتیمی بود و عبدالله بن رواحه او را در حجر خود ترتیب داده بود روی شتر ردیف خود سوار کرده بود در ضمن چند شعری خبر مرگ خود را بزید بن ارقم گفت زید گریه کرد و قبر جناب جعفر طیار و زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه در موته است

و در عمده الطالب است که هر سه بزرگوار در يك قبر دفن شدند وقتیکه خبر شهادت جعفر و زید بن حارثه را به پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دادند آن بزرگوار گریه کرد و فرمود اخوای و مونسای و محدثای

و در بحار از شعبی روایت کرده که جناب عبدالله بن جعفر فرمود که هرگاه از عمم امیرالمؤمنین (علیه السلام) چیزی می خواستم و از من منع میکرد او را بحق پدرم جعفر قسم می دادم بمن مرحمت می فرمود وقتی که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خبر قتل جعفر را شنید و آمد بمنزل جعفر بزوجه آن اسماء فرمود کجا هستند اولادهای جعفر آنها را حاضر کرد پس پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آنها را بوئید و از چشم های نازنیشان اشک جاری شد اسماء عرض کرد یارسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) مگر خبری از جعفر (علیه

پس اسماء مشغول صبیحه و ناله شد بعد پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آمد بمنزل فاطمه زهراء علیها السلام آن مخدره هم خبر مرک جعفر را شنید فریاد زد و اعمام پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود علی مثل جعفر (علیه السلام) فلتبک الباکیه و امر کرد که از برای اولاد جعفر طعامی مهیا نمائید چون آنها مشغول عزاداری هستند و فکر

غذائی برای خود نیستند

و ایضاً در بیستم رمضان سال هشتم فتح مکه معظمه واقع شد که خداوند در قرآن مجید فرموده:

لتدخلن المسجد الحرام انشاء الله آمین معلقین رؤسکم ومقصرین لا تخافون

پس پیغمبر خاتم (صلی الله علیه وآله وسلم) و امیر المؤمنین (علیه السلام) با دوازده هزار نفر از مسلمین روانه شدند بجانب مکه و ابوسفیان بن حرب آمد بجانب مدینه طیبه بتوسط عباس بن عبدالمطلب خود را خدمت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) رسانید و اظهار ایمان نمود پس مراجعت نمود بمکه معظمه و قریش را تهدید بکثرت لشکر اسلام نمود

پس جناب رسولخدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با مسلمین آمدند تا بذی طوی رسیدند آنگاه خالد بن ولید با جمعی از ابطال را مامور فرمود که برود بجانب مکه و لواها و علمهای اسلام را بمنتهای عمارات مکه نصب نماید عکرمه بن ابی جهل با جمعی از قریش آمدند و سر راه بر خالد و مسلمین گرفتند خالد هفتاد نفر از کفار را بقتل رسانید

پس ابوسفیان و حکیم بن حزام فریاد زدند که ای معشر قریش بیهوده خویشتن را عرضه شمشیر نکنید پس بعضی گریختند و بعضی بخانه خود پنهان شدند پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با مسلمین وارد مکه معظمه شدند و بخانه امهانی همشیره امیر المؤمنین (علیه السلام) نزول اجلال فرمودند

بعد از صرف طعام تشریف برد بجانب مسجد الحرام در حالتیکه سوره مبارکه « انا فتحنا » را تلاوت می فرمود از ناقه بزیر آمد و قصد تخریب اصنام و اوثنان را فرموده در آن هنگام سیصد و شصت بت در اطراف خانه کعبه معظمه نصب نموده بودند در موضعی که دسترس نبود و آنها را فرود آوردند و بزرگ تمام بتان هبل نام داشت آن بزرگوار بهر يك از بتان که می رسید با چوبی که در دست داشت اشاره می فرمود و می خواندند «قل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل كان زهوقاً» و آن بتان بيك اشاره برو می افتادند و چند بت بزرگ را در دیوار خانه کعبه نصب نموده بودند

امیر المومنین سلام الله علیه عرضکرد یارسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) پای مبارك بردوش من بگذارید و بتان را بزیر افکنید پیغمبر فرمودند تو پای بر کتف من بگذار پس علی (علیه السلام) پای برکتف آن جناب گذارد و بتان را بزیر انداخت.

ولنعم ما قیل:

قيل لي قل لعلی (علیه السلام) مدحاً \*\*\* مدحه یخمد ناراً موقده

قلت لا اقدم في مدح امره \*\*\* ضل ذو اللب الی ان عبده

والنبي المصطفى قال لنا \*\*\* ليله المعراج لما صعده

وضع الله بظهري يده \*\*\* فاحس القلب ان قد برده

وعلی واضع اقدامه \*\*\* في محل وضع الله يده

بعد پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بلال بن ریحاح فرمود بروید پیام خانه کعبه معظمه واذان بگویید

و در مزار بحار در مقام ذکر ایام زیارت حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) فرموده

و یوم صعوده علی کتف النبی لحطه الاصنام وهو العشرون من شهر رمضان

و ایضاً در این سال بعد از فتح مکه معظمه غزوه حنین واقع شد و در این غزوه مسلمین با قبیله کفار هوازن جنگ کردند و خداوند یاری

فرمود مسلمین را به قبیله از ملائکه

ص: 59

مسلمین ابابکر عجب نمود و لذا مسلمین شکست خوردند و گریختند و باقی نماند با پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) مگر که نه نفر از بنی هاشم بودند عباس بن عبد المطلب و فضل بن عباس بن عبدالمطلب و ابوسفیان و نوفل و ربیعہ بنو حرث بن عبدالمطلب و عبدالله بن زبیر بن عبدالمطلب و عتبہ و معتب ابنی ابی لهب بن عبد المطلب و امیر المؤمنین (علیه السلام) هم در مقابل پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) شمشیر می زد و یک نفر هم از غیر بنی هاشم باقی ماند که ایمن پسر ام ایمن باشد و او در آن غزوه شهید شد بشمشیر مالک بن عوف رئیس قبیله هوازن و این آیه شریفه نازل شد

« لقد نصرکم الله فی مواطن کثیره ویوم حنین اذا عجبکم کثرتکم الی آخر الایه »

پس حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) شمشیر کشید و بکفار حمله کرد و می فرمود:

انا النبی لا کذب \*\*\* انا ابن عبد المطلب

و بجناب عباس بن عبدالمطلب فرمود ندا کند یا معشر الانصار با اصحاب بیعه الشجره یا اصحاب سوره البقره پس اصحاب از دور و نزدیک عرض کردند لیبک لیبک یا رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) و در اطراف آن حضرت جمع شدند حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) جمعی از کفار طایفه هوازن و ثقیف را بقتل رسانیدند

منجمله چهار نفر از شجاعان را بقتل رسانید که هر یک را بدونیم فرمود حتی ذکر و بیضتین شان را بدونیم فرمود و چهار هزار نفر از کفار و دوازده هزار شتر و غنیمت زیادی از کفار بدست مسلمین آمد و بقیه کفار فرار نمودند و غزوه حنین در آخر ماه رمضان یا اول شوال سنه هشتم هجری بوده و حنین اسم وادی می باشد بین مکه و طائف

و در سال نهم از هجرت غزوه تبوک واقع شد و در این غزوه مسلمین رفتند بچنگ لشکر روم و عده مسلمین بیست و پنج هزار نفر بودند و پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در ماه رجب متوجه جنگ تبوک شد و در ماه شعبان به تبوک رسید و بقیه از شعبان را با چند روز از ماه رمضان در تبوک توقف فرمود و در آن غزوه امیر المؤمنین (علیه السلام) را در مدینه گذاردند و دشمنان گفتند علی را نبرد چون بردن او را شوم دانست

امیر المؤمنین (علیه السلام) شمشیر و سلاح خود را برداشت و روانه شد در جرف خدمت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) رسید فرمودند یا علی چرا آمدی حضرت (علیه السلام) سخن منافقین را عرض کرد فرمودند

« یا علی الاترضی ان تکون منی بمنزله هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی وانت خلیفتی فی امتی واخی فی الدنیا والآخره » و منافقین که در مدینه مانده بودند قصد کردند که علی را بقتل رسانند لذا حفره کندند طولانی در بین راه مدینه و روی او را بحصیری پوشانیدند که وقتی که علی سلام الله علیه از خدمت حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) مراجعت فرماید میان آن حفره بیفتد و بر سرش بریزند و او را هلاک نمایند

پس در مراجعت اسب آن حضرت و اصحاب گرامش از روی حصیر عبور ننمودند کید منافقین فاسد و ضایع گردید پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با عسکر اسلام تشریف بردند به تبوک و فوآندی در آن سفر از برای مسلمین حاصل شد

اولا نخبه بن رویه که پادشاه ایله بود قبول جزیه نمود و حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) نامه ورقم امان برای او نوشت

ثانياً خالد بن وليد با جمعی از مسلمین مأمور شدند بگرفتن دومه الجندل واکیدر پادشاه آنجا را گرفتند و داخل در دومه الجندل شدند  
اکیدر التماس نو در او را رها کردند و غنیمت زیادی خدمت

ص: 60



پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرستاد و خواهش صلح نمود

ثالثاً چون خبر ورود آن حضرت به تبوک به هر قل سلطان روم رسید و معلومش گردید که صفاتی که باید در پیغمبر خاتم موجود باشد در آن بزرگوار موجود است بقوم خود ایمان و اسلام را عرضه نمود ابا و امتناع نمودند و خود او در باطن ایمان و اسلام آورد و چون از سلطنت خود می ترسید اظهار ایمان و اسلام خود را نکرد و پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) مامور جنگ آنها نشد و معاودت بمدینه فرمود

رابعاً چهل نفر از منافقین که همراه پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بودند عزم نمودند وقتی که شتر آن بزرگوار بالای عقبه برسد کدوها پر از ریگ نمایند و بزیر دست و پای شتر آن جناب بریزند تارم کند و پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بزیر افتد و صدمه بر وجود مبارکش وارد آید چون چنین کردند ناچه آن حضرت قدم از قدم برداشت و مکر منافقین فاسد گردید و خداوند حافظ آن وجود مبارک بود و تبوک موضعی است در بین شام و مدینه و از آنجا تا مدینه چهارده منزل است و تا شام پانزده منزل

و در این سال حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) عمالی معین فرمود برای اخذ زکوه

و ایضاً در این سال مأمور شد ابابکر با چهل نفر که برود بسکه و آیات سوره برانه و بمردم بخواند جبرئیل نازل شد بر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و سلام خداوند رحمن را بر آن حضرت عرض کرد و عرض کرد یا رسول الله لا یؤدیها عنک الا انت او رجل منک

پس آن بزرگوار امیرالمؤمنین (علیه السلام) را روانه فرمود که آیات برانه را از ابابکر بگیرد و بر اهل مکه بخواند

و در هزار بحار از ایام زیارتی حضرت امیر (علیه السلام) فرموده و یوم نصبه لتبلیغ آیات برانه و عزل ابی بکر عنه و هو اول ذیحجه الحرام و گویا در آخر همین سال قصه مباحله حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با نصاری نجران واقع شد چون وارد شد که این امر در ماه ذیحجه بعد از فتح مکه معظمه واقع شد لابد در ذیحجه حجه الوداع که سال دهم است نبوده که حکایت غدیر خم واقع شده

پس در ذیحجه سال قبلش بوده که سید و عاقب و حارثه و جمعی از نصاری نجران حاضر شدند که با پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) مباحله نمایند و پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) هم با امیر المؤمنین (علیه السلام) و فاطمه زهراء و حسنین علیهم السلام بعد از بعد از چهار مجلس که مباحثه نمودند با اهل نجران و فرمایشات پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را قبول نکردند حاضر شدند بجهه مباحله نمودن و ایشان یکدیگر را منع نمودند از مباحله نمودن با پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و آیه شریفه در این باب نازل شد

« قل تعالو اندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم الی آخره » و از این آیه استفاده می شود که علی نفس پیغمبر است و حسنین فرزندان حضرت رسولند

و ایضاً در این سال ام کلثوم بنت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) زوجه عثمان بن عفان از دنیا رحلت فرمود

و در سال دهم از هجرت مقدسه نبوی (صلی الله علیه وآله وسلم) در هیجدهم ماه رجب جناب ابراهیم پسر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از دنیا رحلت فرمود و سن شریفش هیجده ماه بود و قبر شریفش در بقیع معلوم است و آن سنه را حجه الوداع نامیدند که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بجهه الوداع تشریف فرما شدند و در مراجعت از مکه آن حضرت با جمعیت زیادی بغدیر خم رسیدند در هیجدهم شهر ذیحجه الحرام و آن موضعی است در نزدیکی جمعه



پس در آن منزل جبرئیل نازل شد بر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و این آیه مبارکه را آورد

يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس

پس آنحضرت امر فرمود منبری ترتیب دادند از سنگ از جهاز شتر و تشریف بردند بالای آن و خطبه طولانی انشاء فرودند در حضور هفتاد هزار نفر یا صد و بیست هزار نفر از مسلمین و امیر المؤمنین سلام الله علیه را روی منبر بالای دست بلند فرمودند و او را منصور فرمود از جانب مالی :- وصی و جانشین خود قرارداد

دوباره جبرئیل در شد بر آن بزرگوار و از جانب خداوند این آیه شریفه را آورد «اليوم يسئ الذين كفروا من دينكم فلا تخشوهم و اخشون اليوم اكملت لكم دينكم واتم نعمه ورضيت لكم الإسلام دينا»

پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود الحمد لله على كمال الدين و تمام النعمه ورضى الرب برسالتى و الولاية لعلی من بعدى و جبرئیل فرمود

« والله ما رأيت كالیوم قط ما اشد و ما اكد لابن عمه انه يعقدله عقداً لا يحله الا كافر بالله العظيم ورسوله الكريم وبل طویل لمن حل عقده - - عمر بن الخطاب گفت بخ بخ لك يابن ابيطالب اصبحت مولای مولا كل مؤمن ومؤمنه

و در كنز الفوائد از هناد بن سرى نقل کرده گفت امیرالمؤمنین را در خواب دیدم فرمود بخوان اشعار كمیت را این اشعار خواندم :

و یوم الدوح یوم غدیر خم - الی آخره

حضرت فرمودند

و لم ار مثل ذلك الیوم یوماً \*\*\* و لم ار مثله حقاً اضیعا

و عمرو عاص بفرمان پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بیعت کرد با امیر المؤمنین (علیه السلام) و این اشعار را انشاء کرد

بآل محمد عرف الصواب \*\*\* و فی آیاتهم نزل الكتاب

و هم حجج الاله على البرایا \*\*\* بهم و بجدهم لا یستراب

ولا سیما ابو حسن على \*\*\* له فی الحرب مرتبه تهاب

طعام سیوفه مهج الاعادی \*\*\* و فیض دم الرقاب له شراب

على الدر و الذهب المصفی \*\*\* و باقی الناس کلهم تراب

هو البكاء فی المحراب لیلا \*\*\* هو الضحاک اذا اشتد الضراب

هو النبأ العظيم و فلك نوح \*\*\* و باب الله و انقطع الخطاب

وحسان بن ثابت این اشعار را انشاء کرد :

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم \*\*\* بخم و اسمع بالرسول منادیا

وقال فمن مولاکم وولیکم \*\*\* فقالوا ولم یبدو اهناء التعادیا

بعد که حسان اشعارش را تمام کرد پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود لا تزال باحسان مؤیداً بروح القدس ما نصرتنا بلسانک، حارث بن نعمان فہری ملعون سینہ اش تنگ شد و تعرضاتی پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) کرد آن گاہ سرسوی آسمان نمود و گفت:

« اللهم ان کان ما قاما محمد حقاً فامطر علینا حباء " من السماء یکو. قمہ فی اولنا وآیہ فی آخرنا ان کل ما قال محمد کذباً فانہار بہ نقینک

ص: 62

پس سنگی بر سرش آمد و از دبرش خارج شد و بدرک واصل شد جبرئیل نازل شد و این آیات را آورد «سأل سائل بعذاب واقع» الی آخرها

بعد که از غدیر خم پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) حرکت فرمود بجانب مدینه طیبه در بین راه منافقین اتفاق نمودند که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را بقتل برسانند و آنها بروایت حدیفه بن یمان چهارده نفر بودند طلحه بن عبدالله و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص پدر عمر بن سعد و ابی عبیده بن جراح که اینها باعتقاد اهل تسنن از عشره مبشره هستند و معویه بن ابی سفیان و عمرو بن عاص که اینها از قریش بودند و ابو موسی اشعری و مغیره بن شعبه و اوس بن حدثان و ابوهریره و ابوطلحه انصاری و این پنج نفر از غیر قریش بودند و بعضی دیگر از منافقین در بین راه بمقصود خود نرسیدند

پس وارد مدینه طیبه شدند و در منزل یکی از اینها چهارده نفر جمع شدند و صحیفه میثومه نوشتند که خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بر هم زنند و باطل نمایند و این صحیفه میثومه بخط سعد بن عاص بود و جمعی هم که آنجا حاضر بودند شاهد بر صحیفه شدند

منجمله ابوسفیان بن حرب بود و عکرمة بن ابی جهل و صفوان بن امیه و خالد بن ولید و جمعی دیگر از منافقین و این صحیفه در محرم سنه یازدهم از هجرت مقدسه نوشته شد و او را بدست ابو عبیده بن جراح که ملقب بامین قریش بود سپردند و اثر و نتیجه این صحیفه میثومه همان ظلمها و بدعتهایی بود که در دین پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) گذاردند

وایضاً در این سال ذوالکلام که از اسباط حسان بن تبع بود و ادعای خدایی داشت بتوسط جریر بن عبدالله البجلی اسلام آورد

و ایضاً در این سال مسیلمه کذاب ابن کثیر بن حبیب بن حارث بن عبد الحارث مدعی نبوت شد و قریب صد هزار نفر در اطراف او جمع شدند و در زمان مسیلمه دو نفر دیگر هم مدعی نبوت شدند یکی سجاح دختر حارث بن سوید بود که در کذب بوی مثل زندقه فیکال اکذب من سجاح و شیث بن ربیع ملعون مؤذن او بود و مسیلمه کذاب سجاح را بزوجیت اختیار نمود و دیگر اسود بن کعب عنسی که ملقب بذی الحمار بود، اما مسیلمه در زمان خلافت ابی بکر خالد بن ولید بایست هزار نفر از مسلمین مأمور شد بدفع او مسلمین ثبات قدم نمودند و مسیلمه با اصحابش رو بفرار گذاردند و وحشی که قاتل حضرت حمزه بود حربه بمسیلمه زد و او را بدرک فرستاد لذا از وحشی نقل شده که گفت قتلت فی الکفر خیر الناس و فی الاسلام شر الناس

و اما سجاح گفته شده که در زمان ممویه اسلام اختیار کرد و اما اسود بن کعب در آخر امر با ابو موسی اشعری بحضر موت گریختند و فیروز دیلمی که خواهر زاده نجاشی بود با جمعی از اهل صنعاء او را بقتل رسانیدند .

و در سال یازدهم از هجرت مقدسه چون حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نزدیک رحلتش بود اراده که منافقین را از مدینه بیرون فرستد چون خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر آنها خیلی خیلی ناگوار بود

پس در ماه صفر که ماه آخر عمر شریف آن بزرگوار بود امر فرمود که مسلمین آماده جنگ بالشگر روم شوند و باسامه بن زید بن حارثه امارت لشگر داد و فرمود جهزوا جيش اسامه لعن الله من تخلف عن جيش اسامه

پس آن بزرگوار بشدت مریض شد و اسامه هم با جمعی از لشگر از مدینه بیرون شدند بعضی

از منافقین با سامه گفتند کجا می رویم اینک پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از دنیا می رود و اگر مدینه را خالی بگذاریم خلافت امیر المؤمنین (علیه السلام) مستقر خواهد شد

پس کسی نزد عایشه فرستادند و از حال پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) استبصار نمودند عایشه پیغام فرستاد که پیغمبر را از این مرض بهبودی نخواهد بود منافقین که این پیغام را شنیدند بمدینه مراجعت نمودند خبر بان بزرگوار دادند فرمود آگاه باشید که من از این مردم و از این قوم براءت میجویم و در بیست و هشتم صفر همان سال یازدهم هجری حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از دنیا رحلت فرمود چنانچه در فصل سوم ذکر شد

## **فصل یازدهم : در تاریخ ولادت با سعادت خاتم الانبیاء (صلی الله علیه وآله وسلم) نسبت بتواریخ ولادت بعضی از انبیاء عظام و بعضی از بزرگان اهل عالم چنانچه از بعضی کتب تواریخ معتبره مستفاد می شود**

بدانکه ولادت با سعادت آن بزرگوار شهباز و صد و شصت و سه سال بعد از هبوط حضرت آدم (علیه السلام) بوده بسته شمسی

و اما بسنه قمری تقریباً شش هزار و سیصد و پنجاه و پنج سال قمری و هفت ماه می شود چون هر سی و دو سال شمسی تقریباً سی و سه سال قمری می شود و حضرت آدم (علیه السلام) نهصد و سی سال در دنیا زندگانی کرد

و در درالمحلوك استکه مدفن آن بزرگوار در مسجد خیف است و گفته می شود در جبل ابوقییس است

و از اخبار معتبره استفاده می شود که در نجف اشرف است و حضرت حواء بعد از فوت حضرت آدم (علیه السلام) فوت شد و قبرش ایضا در جبل ابوقییس است

و ولادت حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پنج هزار و هشتصد و هشتاد و سه سال بعد از ولادت شیث هبه الله بن آدم بود و حضرت شیث نهصد و دوازده سال در دنیا زندگانی کرد و قبر جناب شیث در خارج شهر موصل است چنانچه قبر جرجیس پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در خود شهر مزبور است و قبر جناب دانیال پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در شوش است و شوش از توابع شوشتر است و پنجهزار و سیصد و سی و سه سال بعد از ولادت حضرت ادریس (علیه السلام) بود و اسم شریف ادریس اخنوخ بن یارد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم صفی الله که بین حضرت ادریس و حضرت آدم (علیه السلام) شش پدر فاصله بود و جناب ادریس (علیه السلام) مسمی بود بمثلث چون هم پیغمبر بود و هم سلطان و هم حکیم و او اول کسی بود که استخراج کرد علم حکمت و علم نجوم و علم ریاضیات و حکمت طبیعی و الهی را و او اول کسی بود که بقلم خط نوشت و معروف است که اول کسی بود که خیاطی کرد

و جناب ادریس در سن سیصد و شصت و پنج سالگی باآسمان عروج فرمود و چهار هزار و پانصد و یک سال بعد از ولادت حضرت نوح نجی الله بن ملک بن ادریس بود ادریس بود که بین حضرت نوح (علیه السلام) هشت پدر بود کذا فی الناسخ

و در کتاب سبائك الذهب است که اجماع علماء هست که خداوند قرار د بعد طو

جمیع خلقتش را از صلب حضرت نوح و عمر آن جناب را مختلف فرموده اند

و در در المسلموك از ابن عباس (ره) روایت کرده که عمر آنجناب هزار و چهارصد سال بوده و دویست و پنجاه سال قبل از بعثت و نهصد و پنجاه سال بعد البعثة و قبل الطوفان و دویست سال بعد از طوفان و قبر جناب نوح در نجف اشرف است و دو هزار و هشتصد و چهل سال بعد از ولادت حضرت ابراهیم خلیل الله (علیه السلام) بود

و عمر شریف حضرت ابراهیم صد و هشتاد سال بود و قبر شریف آن بزرگوار و قبر حضرت اسحق بن ابراهیم و جناب ساره خاتون زوجه ابراهیم در شهر الخلیل است که نزدیکی بیت المقدس معروف است و از شهر مزبور تا کنعان قریب نیم فرسخ است

و حضرت ابراهیم پسر تارخ بود بالحاء المهمله و قیل بالمعجمه و تارخ بن شاروح بن ارغو بن فالغ بن عامر بن شانح بن ارفخشذ بن سام بن نوح بود که بین حضرت ابراهیم و حضرت نوح نه پدر فاصله بود کذا فی الناسخ

پس بین حضرت ابراهیم و حضرت آدم ابوالبشر هیچده پدر فاصله بود

و در فقیه و غیر اوست که قبر حضرت اسمعیل بن ابراهیم و والده اش حضرت هاجر و جمعی از انبیاء، در میان حجر اسمعیل است در مکه معظمه و در نزدیکی زنجانست قبریکه منسوبست بابو العرب قیدار بن اسمعیل بن ابراهیم و دو هزار و ششصد سال بعد از ولادت حضرت یعقوب بن اسحق بن ابراهیم بود و عمر حضرت یعقوب صد و چهل و هفت سال بود و قبر حضرت یعقوب و حضرت یوسف بن یعقوب نیز در شهر الخلیل معلوم است

و دو هزار و پانصد و چهل و هفت سال بعد از ولادت حضرت شعیب پیغمبر ابوالزوجه حضرت موسی بوده و عمر شعیب پیغمبر دویست و بیست سال و قبر شریف آن بزرگوار در بیت المقدس است و بلعم باعور برادرزاده شعیب بود

و دو هزار و چهار صد و پانزده سال بعد از ولادت موسی کلیم الله (علیه السلام) بود و حضرت موسی و برادرش هرون پسران عمران بن مصهر بن ناهث بن لاوی بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم خلیل الله بودند

و در مجمع البیان است که حضرت موسی (علیه السلام) شش ماه از هرون کوچکتر بود و عمر شریف حضرت موسی صد و بیست سال بود و قبر شریفش در شش فرسخی بیت المقدس است و عوج بن عنق بدست موسی بدرک رسید

و دو هزار و سیصد و نود سال بعد از ولادت حضرت یوشع بن نون وصی حضرت موسی (علیه السلام) و خواهر زاده حضرت موسی بود و عمر شریف یوشع صد و بیست سال بود و قبر شریف آن جناب در کفر حارس است که دهی است از شام و در خارج کاظمین قبله مسجد برانا نیز قبر پست منسوب به یوشع

و هزار و هشتصد و سی سال بعد از ولادت حضرت داود پیغمبر (علیه السلام) بود و عمر شریف حضرت داود هفتاد سال بود

و هزار و هفتصد و هفتاد و دو سال بعد از ولادت حضرت سلیمان پیغمبر (علیه السلام) بود و عمر شریف آن بزرگوار پنجاه و یکسال بود و قبر شریف حضرت داود و سلیمان (علیه السلام) در بیت المقدس است

و هزار و هفتصد و نود سال بعد از ظهور حضرت لقمان بود و مدت عمر شریفش دویست سال بود و قبر شریفش در ایله است که شهری

است در کنار دریای قلزم و گفته شده که اواخر حجاز و اول شاماتست و او شهر یهودیانست و از عمال فلسطین است

ص: 65



و در روضاتست که قبر حضرت لقمان در طبریه است که سه منزلی شام باشد

و ایضاً در روضاتست که از تلامذه لقمانست جاماسب برادر گشتاسب و جاماسب در علم نجوم ماهر بود و در فارس مدفونست

و ایضاً از تلامذه لقمانست فیثاغورث و در علم موسیقی او بسیار ماهر بود و بقراط حکیم شاگرد جاماسب است و سقراط حکیم تلمیذ بقراطست و افلاطون حکیم تلمیذ سقراطست و ارسطو تلمیذ افلاطونست و بلیناس حکیم تلمیذ ارسطو است و جالینوس حکیم تلمیذ بلیناس و بطلمیوس حکیم تلمیذ جالینوس است - انتهی

و هزار و چهار صد و سی و پنج سال بعد از ظهور یونس بن متی بوده و متی اسم مادر حضرت یونس (علیه السلام) بود و احدی از انبیاء مشهور باسم مادرشان نبود مگر جناب یونس و حضرت عیسی بن مریم کذافی در السلوک و تاریخ گزیده لکن در ناسخ نوشته که منی اسم پدر یونس است

و شیخ صدوق (ره) از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده که داود عرض کرد پروردگار اخبار بده مرا از قرین و رفیقم در بهشت و حی رسید که قرین تو در بهشت متی پدر یونس است داود «ع» اذن گرفت که دیدن کند او را پس داود (علیه السلام) با سلیمان فرزندش رفتند بسراغ متی دیدند منزلش از سقف خرما است سؤال کردند از وی گفتند در بازار هیزم فروشان است آمدند دیدند جمعی حاضر و منتظرند سؤال کردند از متی آن جماعت گفتند ما هم منتظر ایشان می باشیم نشستند تا وقتیکه جناب متی آمد و بالای سرش پشته هیزمی بود فریاد زد که کیست بخرد از من جنس طبیبم را به پول طیب بعضی از آن جماعت او را خریداری نمودند.

بعد حضرت داود و حضرت سلیمان بوی سلام کردند جناب متی این دو بزرگوار را برد بمنزل خود و در بین راه قدری طعام خرید و برد بمنزل و آرد کرد و نان پخت و بجهت این دو بزرگوار حاضر نمود با قدری نیک و یک مطهره آبی و خود هم نشست و با ایشان مشغول غذا خوردن شد در هر وقت بر داشتن بسم الله می گفت و بعد از فرو بردن الحمد لله می گفت بعد عرض کرد پرودگارا بکه نعمت داده بمثلی که بمن نعمت کرامت فرمودی چشم و گوش و قوت دادی تا آنکه رفتم بسوی گیاهی نگاشته بودم و محافظت نکرده بودم او را آوردم فروختم و از تمن او نانیکه من نه زراعت او را کرده بودم و نه زحمت او را کشیده بودم او را غذای من فرمودی و بیل و شهوت آن غذا را خوردم این را گفت و گریه کرد حضرت داود سلیمان گفت ای پسر برخیز برویم که من بنده شاکر تر از این ندیده ام سزاوار است که منزلت بلندی در بهشت داشته باشد و قبر جناب یونسی معلوم نیست چون در شریعه کوفه قبه ایست منسوب باشان، و ابن طائوس در ضمن آداب کوفه زیارتی برای ایشان ذکر کرده و در شرقی دجله کنار شهر موصل در بالای تپه صحن و مسجد و قبه و قبر و ضریحی است منسوب بایشان و در تحیه الزائر حاجی نوری نور الله مضجعه میفرماید مظنون همین است و در بیت المقدس نیز قبه و قبری است منسوب بایشان :

و هزار و سیصد و چهل و دو سال بعد از ظهور عدن بن ادد بن از در بن همیع بن نبت بن حمل بن قیدار بن اسمعیل بن ابراهیم خلیل بود که بین جناب عدنان و حضرت ابراهیم هفت پدر واسطه بود کذافی الناسخ و عدنان جدیستم حضرت پیغمبر است و بین عدنان و حضرت آدم بیست و شش پدر فاصله بوده و هزار و صد و چهل سال بعد از ظهور زردشت حکیم بود که مجوسیان او را پیغمبر می دانند و بعضی گفتند که اصل زردشت از

آذربایجان بوده و در علم نجوم مهارت تامی داشت و مدتی از آنجا مسافرت نمود با حکماه هند و روم و مصر صحبت نمود و از ایشان نیرنجات و طلسمات آموخت و در زمان گشتاسب ادعای پیغمبری کرد کتاب نوشت دبستان نام نهاد که هیچکس آن را نمی فهمد و مدعی آن بود که سخن خدا را کسی نمی فهمد بغیر رسول خدا و بعد او را تفسیر نمود مسمی بزند دو مرتبه او را تفسیری نمود مسمی به پازند و در سال سوم از سلطنت گشتاسب ظاهر شد

و نهصد و هشتاد و چهار سال بعد از ظهور افلاطون حکیم بود و عمر افلاطون هشتاد و یک سال بود و در ماکارونیه که از بلدان یونانست مدفونست و او استاد ارسطو است که ارسطو طالیس نامند و او را معلم اول گویند و عمر ارسطو شصت و هشت سال بود قبرش در اصطاعیر است که از اراضی یونانست

و هشتصد و هشتاد و یکسال بعد از ظهور نضر بن کنانه جد دوازدهم پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) الملقب بالقریش بود و پانصد و هشتاد و شش سال بعد از ظهور حضرت زکریای پیغمبر (علیه السلام) بود و قبر زکریا در شهر حلب معروف است چنانچه قبر پسرش یحیی بن زکریا در بیروت است.

و پانصد و هفتاد و هشت سال بعد از ولادت حضرت عیسی بن مریم روح الله (علیه السلام) بود و مریم دختر عمران بن ماتان بود و ماتان به بیست و هفت پدر میرسد به یهود بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم خلیل الرحمن و بین عمران پدر مریم و عمران پدر موسی کلیم الله هزار و هشت سال فاصله بود کذافی تفسیر الصافی

و پانصد و چهل و هفت سال بعد از عروج حضرت عیسی بن مریم بود باسماں و قبر حضرت مریم در بیت المقدس معروف است چنانچه محراب مریم و محراب حضرت زکریا و کرسی حضرت سلیمان که در آنجا خدا را یاد می کردند در بیت المقدس است و در دو فرسخی بیت المقدس دهی است که او را ناصره الجلیل می نامند ولادت حضرت عیسی (علیه السلام) آنجا بود و ترسایان را از اینجهت نصرانی گویند ،

و پانصد و نوزده سال بعد از وفات حضرت کعب بن اوی جد حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود.

و سیصد و بیست و دو سال بعد از ظهور اصحاب کهف بود.

و سیصد و شانزده سال بعد از جلوس شاپور ذوالاکتاف بن هرمز بن ترسی بن بهرام بن هرمز بن شاپور بن اردشیر بود که اردشیر اول سلطان از طبقه چهارم از سلاطین عجم است که آنها را ساسانیان گویند

و چهل و یک سال بعد از ظهور مزدک بود و او در زمان سلطنت قباد دعوی پیغمبری نمود و مال و زن همه را مشترک گردانید. کذافی تاریخ گزیده و انوشیروان بن قباد او را بقتل رسانید و چهل و پنج سال بعد از جلوس انوشیروان عادل بن قباد بود و بلاش و جاماسب هر سه پسران فیروزند فیروز و هرمز پسران یزدجرد بن بهرام گور ابن یزدجرد بن بهرام بن شاپور ذوالاکتاف می باشند

و مخفی نماند که جمیع این سنوات سنه شمسی است نه سنه قمری و سنه شمسی عبارت است از سیصد و پنج روز و پنج ساعت و چهل و هشت دقیقه و پنجاه و یک ثانیه که از شش ساعت، بازده دقیقه و نه ثانیه کمتر است و سنه قمری غالباً سیصد و پنجاه و چهار روز است چون غالباً سنه قمری شش ماه سلخ دارد و شش ماه سلخ ندارد و ممکن است چهار ماه متوالی سلخ داشته باشد و زیاده بر این دیده نشده و نیز ممکن است سه ماه متوالی سلخ نداشته باشد و زیاده بر این دیده نشده

پس هر سی و سه سال قمری سی و دو سال شمسی می شود تقریباً

ص: 67

بدانکه از سعادات عظیمه است دفن در حرم الله و مکه معظمه شرافت مکه معظمه بر همه مسلمین معلوم است چون مکه منسوب است بذات مقدس احدیت و حرم الله است و از اول مرکز شیعه بوده . ابن حجر مکی در اوایل کتاب صواعق می گوید در ماه رمضان سنه نهصد و پنجاه در مکه معظمه شیعیان و رافضه زیاد بودند .

و در بعضی از مجامع است ان الشرفاء كانوا من قديم الايام في الحرمين الشريفين وما بينهما من الشيعة الاماميه ولم يوجد من غيرهم الا الشاذ النادر

در مزار بحار از محاسن برقی روایت کرده از عبدالله بن هرون بن خارجه گفت شنیدم از حضرت صادق (علیه السلام) که می فرمود من دفن في الحرم امن من الفرع الاكبر يوم القیمة قلت من بر الناس وفاجرهم قال (علیه السلام) من بر الناس وفاجرهم

وایضاً از محاسن از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده قال (علیه السلام) من مات بين الحرمين بعثه الله في الامن يوم القیمة اما ان عبد الرحمن بن حجاج و ابا عیبه منهم (اقول) عبد الرحمن بن حجاج ظاهر عبد الله الرحمن بن حجاج البجلي الكوفي است

و در رجال کبیر استوکان ثقه تنبا و جیها وکان وکیلا لابی عبدالله الصادق (علیه السلام) وکان ابو عبد الله (علیه السلام) یقول یا عبد الرحمن کلم اهل المدینه فانی احب ان یری فی رجال الشیعه مثلك

و در دار السلام نقل کرده که جناب علام فهام شیخ مهدی ملا کتاب که از معاریف و بزرگان علماء نجف اشرف و صاحب کرامات و خوارق عادات بود عزم زیارت بیت الله الحزام نمود شخصی از بزرگان علماء بایشان عرض کرد اگر روز عرفه زیارت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) مشرف شوید ثواب حج و زیارت را درک خواهید فرمود

جناب شیخ مهدی در جواب فرمود مرا وادار نگرد بر این عزم مگر دو امر

اول اشتیاق بیاغ بهشتی که در اخبار وارد است که آن باغ بهشتی مختص است بکسی که در راه مکه از دنیا برود و شاید من در ذهاب یا ایاب از دنیا بروم و بآن قصر بهشتی فائز شوم، دوم اشتیاق فائز شدن بملاقات حضرت بقیه الله فی الارضین حضرت حجه بن الحسن (علیه السلام) و مجتمع شدن با آنحضرت در مکان واحد در عرفات چون در اخبار وارد است که آن بزرگوار همه ساله حاضر می شود در عرفات الی آخر و انصافاً بزرگتر از همه فیض های حج درک در عرفات است هم مجلس شدن با حضرت حجه الله (علیه السلام) را

و بدانکه روایت بسیار غریبی در باب و قوف در عرفات وارد شده

و در فروع کافی از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده که شخصی از پدر بزرگوارم سؤال کرد در حالی که از عرفات مراجعت می کرد عرض کرد یا بن رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) آیا خداوند دعای تمام این خلق را اجابت میفرماید پدر بزرگوارم فرمود احدی باین موقف توقف نمی کند مگر آنکه خداوند او را بیامرزد اعم از آنکه مؤمن باشد یا کافر و آنها سه درجه هستند مومنی هست که خداوند گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد و او را از آتش جهنم آزاد فرماید و این است قوله تعالی ربنا آتانا فی الدنیا حسنه و فی الآخره حسنه و قنا عذاب النار أولئك لهم نصیب مما کسبوا والله سریع الحساب

و مومنی هست که خداوند گناهان گذشته او را بیامرزد و گفته شود باو که در مابقی از عمرت عمل نیکوی بجای آور و اینست قوله تعالی «  
فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه و من تأخر فلا اثم علیه لمن اتقی الی ان قال (علیه السلام)» و کافری هست که باین موقف توقف بنماید  
بجهت طلب زینت دنیا اگر توبه

ص: 68

کند از شرك خداوند گناهان او را بپامرزد و اگر توبه نکند از شرك خداوند اجر او را خواهد داد در دنیا و او را محروم از اجر و قوف در این موقف نخواهد فرمود و این است قوله تعالى من كان يريد الحيوه الدنيا وزينتها نوف اليهم وهم فيها لا يبخون اولئك ليس لهم في الآخره الا النار وحبط ما صنعوا فيها وباطل ما كانوا يعملون

اما قبور بزرگانی که در مکه معظمه وحوالی و اطراف آنست

منها قبر جناب اسمعیل بن ابراهیم خلیل است و قبر والده ماجده اش جناب هاجر که قبر هر دو در مسجد الحرام میان حجر اسمعیل است و اولاً هاجر در میان حجر اسمعیل دفن شد بعد جناب اسماعیل نزد مادرش مدفون شد

و منها قبور شریفه هفتاد نفر از انبیاء بین رکن یمانی و رکن عراقی است که رکن حجر الاسود باشد چنانچه در هدیه الزائرین است « وفي التالي الاخبار عن ابي عبدالله (عليه السلام) قال دفن ما بين الركن اليماني والحجر الاسود سبعون نبياً ماتهم الله جوعاً »

و در ناسخ است که قبر جناب صالح پیغمبر (علیه السلام) در مکه معظمه بین رکن و مقام است

و منها قبور شریفه جناب عبدمناف و جناب عبدالمطلب و جناب ابوطالب و جناب خدیجه کبری و قبور مقدسه این چهار بزرگوار در مکه معظمه در قبرستان محلی است که معروف است به قبرستان ابوطالب و معلوم و معین است

و در مصباح المتهدجین است که حضرت عبدالمطلب در روز دهم ربیع المولود از دنیا رحلت فرمود و جناب ابوطالب در روز بیست و ششم رجب المرجب از دنیا رحلت فرموده انتهى

و در اخبار خاصه است که وفات جناب خدیجه کبری سه روز بعد از وفات جناب ابوطالب است پس وفات مخدره در روز بیست و نهم رجب المرجب بوده سه سال یا یکسال قبل از هجرت

و بدانکه فرقه حقه شیعه اتفاق فرموده اند بر طهارت این بزرگواران از نجاست شرك و کفر و خدمات جناب ابوطالب و جناب عبدالمطلب و جناب خدیجه کبری بوجود مقدس پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) معلوم و کوشش های ایشان در ترویج دین اسلام بر همه کس واضح است

و بدانکه در نزدیک مقبره جناب خدیجه کبری بنای عالی و مقبره و ضریحی است که اهل مکه او را نسبت میدهند بقبر جناب آمنه بنت وهب والده ماجده حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ولیکن معلوم نیست که قبر آن مخدره در آن موضع باشد بلکه ظاهراً در ابواء است که بین مکه و مدینه است

و علامه مجلسی (ره) در بحار الانوار می فرماید مدفن جناب عبدالله و آمنه ابوین حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) معلوم نیست در این از منه و ما مطلع نشدیم بر مدفن ایندو بزرگوار

و منها قبر الشيخ المعظم الشيخ محمد مصنف شرح استبصار ابن المحقق الشيخ حسن صاحب المعالم ابن شيخ زين الدين الشهيد الثاني ولادته في سنه نهصد و هشتاد بود و رحلتشان شب دو شنبه دهم ذیقعده الحرام سنه هزاروسی بوده و در قبرستان معلی دفن شد نزدیک قبر خدیجه کبری (علیها السلام)

و در مستدرک است که از زوجه اش نقل شده که در ليله رحلت از جنازه شان صوت قرآن تا صبح می شنیدند و فرمود سلطان عراق مکرر کاغذ نوشت و ایشان را از مکه طلب کرد که برود بعراق در کمال لطف و تواضع مخارج بجهت راه معین کرد که بایشان بدهند و ایشان آباء فرمودند بعضی از اصحابشان عرض کردند اگر نمی روید اقلاً جواب کاغذشان را بنویسید فرمود اگر کاغذ بدون دعا بنویسم لایق بشان او نیست و اگر دعا بنویسم نهی داریم از دعا کردن با مثال او بعد که خیلی الحاح و التماس کردند جوابی بنویسند بعد التأمل فرمود حدیثی وارد شده که جائز است دعا نمودن از برای این اشخاص بطلب هدایت کردن و کاغذی در جواب سلطان نوشت و از برای او طلب هدایت فرمود

ومنها قبر جناب شیخ زین الدین بن شیخ محمد بن شیخ حسن بن الشہید الثانی

و در مستدرک است که ایشان سنه هزار و نه متولد شد و در سنه هزار و هفتاد و سه در مکه معظمه از دنیا رحلت فرمود و در نزدیکی قبر والد ماجدش در قبرستان معلی دفن شد

و ایشان برادر شیخ علی بن شیخ محمد است صاحب حاشیه بر شرح لمه که از تلامذه مرحوم شیخ بهایی است

و در روایات در ضمن ترجمه شیخ زین الدین فرموده « کان عالماً فاضلاً متبحراً ثقه صالحاً عابداً ورعاً شاعراً »

و تلمذ او خدمت پدرش محمد و خد معمولی محمد امین استر آبادی بودم و تصنیفی ابداً نوشت از شدت احتیاط و از خوف شهرت

و مخفی نماناد که جناب شیخ حسن صاحب معالم که پدر شیخ محمد و پسر شیخ زین الدین شهید ثانی است هم و خال گرام جناب آقا سید محمد صاحب مدارکست چون پدر صاحب مدارک السید الزاهد العابد علی الحسینی الموسوی دختر شهید ثانی را تزویج کرد و از آن مخدره متولد شد سید محمد صاحب مدارک و شهید ثانی والده آقاسید علی را مرحوم شهید ثانی تزویج فرمود و از او متولد شد جناب شیخ حسن و این دو بزرگوار خدمت مقدس اردبیلی و ملا عبدالله یودی تلمذ نمودند

و جناب شیخ حسن در قر به جمع که محل تولدش بود در اول محرم سنه هزار و یازده هجری از دنیا رفت در سن پنجاه و دو سالگی و همانجا دفن شد

و جمیع از قراء جبل عامل است و ایندو بزرگوار زیارت مشهد مقدس مشرف نشدند که مبادا مکلف شوند بدیدن شاه عباس اول و حال آنکه اعدل سلاطین شیعه بود

واما شیخ زین الدین شهید ثانی را در مملکت قسطنطنیه با در طریق قسطنطنیه جهت عناد مذهبی شهید نمودند درسته نهصد و شصت و شش در سن پنجاه و چهار سالگی

و بعضی از معتمدین نوشتند که شهید ثانی را در مکه معظمه بامر سلطان سلیم گرفتند در پنجم ربیع الاول سنه خمس و ستین و تسع ماه و چهل روز او را در مکه معظمه حبس نمودند بعد از راه دریا بردند بقسطنطنیه و در میان دریا او را کشتند و سه روز بدنش افتاده بود بعد بدن شریفش را میان دریا انداختند

و بدانکه در بیت شهید ثانی سه نفر مسمی به شیخ زین الدین بودند و سه نفر مسمی به شیخ علی الکبیر والاوسط والصغیر و تمامشان از مبرزین علماء و فضلاً بودند

اما شیخ زین الدین الکبیر اسم خود مرحوم شهید ثانیست و شیخ زین الدین اوسط شیخ زین الدین محمد بن الحسن بن الشیخ زین الدین الشہید بود المدفون مع ایه فی المکه المعظمه و شیخ زین الدین الصغیر شیخ زین الدین بن شیخ علی بن محمد بن حسن بن زین الدین الشہید بود

و اما شیخ علی کبیر الشیخ علی بن شیخ حسن بن زین الدین الشہید برادر شیخ محمد بن شیخ حسن بود و شیخ علی اوسط الشیخ علی بن محمد بن الشیخ حسن بن الشیخ زین الدین الشہید بود صاحب مصنفات کثیره مثل کتاب در المنظوم و در المنثور و حاشیه بر شرح لمعه



و ایشان در اصفهان از دنیا رفته در سن نود سالگی در سنه هزار و صد و سه

و شیخ علی صغیر شیخ علی بن زین الدین بن محمد بن شیخ حسن بن شیخ زین الدین الشهید

ص: 70

الثاني رحمه الله عليهم

ومنها قبر العالم المتبحر آقاميرزا محمد بن علي بن ابراهيم الاسترآبادي صاحب رجال كبير المسمى بمنهج المقال ورجال متوسط ورجال صغير وصاحب آيات الاحكام

و مرحوم استاد اكبر آقاي بهباني تعليقه بر رجال كبيرشان نوشته رحلتش در سيزدهم ذيقعه سنه هزار و بيست و هشت بود و در قبرستان معلى دفن شد

و در مستدرک از مرحوم مجلسي در اول بحار و از مرحوم آقاي بهباني در تعليقه شان بكتاب منهج المقال و جمعي ديگر نقل مي کند که از ايشان تعبير بسيد کرده اند

و از شيخ سليمان بحراني نقل کرده قال هو مولانا خاتم المحدثين ميرزا محمد بن علي استرآبادي الحسيني قدس سره

و مجلسي در سيزدهم بحار نقل ميکند که جماعتي از سيد سند آقا ميرزا محمد استرآبادي نقل کرده اند که گفت شبي من مشغول طواف بيت الله بودم ناگاه جوان خوش سيما و صبيح المنظري آمد و مشغول طواف شد پس چون نزديک شد بمن دسته گل قرمزي در غير اوانش بمن لطف کرد من گرفتم و بوئيدم عرض کردم ايندسته گل از کجاست ايسيد و مولاي من؟ فرمود از خرابات است بعد غايب شد آقا از من و اورا من نديدم

و بعضي اسناد اينواقعه را بشيخ محمد سبط شهيد ثاني مي دهند که سابقاً ذکر شد و شايد از براي هر دو اينواقعه واقع شده باشد

و منهم محمد امين بن محمد شريف الاخباري الاسترآبادي صاحب كتاب فوائد المدنيه شاگرد جناب آقاميرزا محمد استرآبادي سابق الذكر و صاحب مدارك وصاحب معالم بود و در سنه هزار و سي و شش در مکه معظمه از دنيا رحلت فرمود و در قبرستان معلى دفن شد

و صاحب روضات از ايشان تعبير خوبي نمي کند لکن علامه نوري بر تعبير سيد صاحب روضات ايراد مي کند

و منهم السيد الجليل النبيل المحدث الامين محمد مؤمن بن دوست محمد الحسيني الاسترآبادي الشهيد المجاور بمکه معظمه صاحب كتاب الرجعه

و در امل الامل است که ايشان عالم و فاضل و محقق و فقيه و محدث بودند و شهيد شدند و ساکن مکه بودند

و در فيض القدسي است که ايشان داماد محدث خبير محمد امين استرآبادي بودند و از سادات عقيليه هستند و شهادتشان در سنه هزار و هشتاد و هشت بود در مکه معظمه بدست اعداء دين و ايشان استاد علامه مجلسي (ره) بودند و علت شهادتشان اين بود که در آن سالي که شيخ حر عاملي هم مشرف بود بمکه معظمه جماعتي از اترک خيلي از اعاجم شيعه را کشتند بجهه اتهامشان العياذ بالله بتلويث بيت الله الحرام

و اجمالش آنستکه بعضي از خدمه بيت الله الحرام ملتفت شد بتلويث بيت الله الحرام پس اطلاع داد باهل مکه خواص اهل مکه و سرفايشان جمع شدند و گفتند اين جسارت از احدی صادر نشده مگر از رفضه و بايکديگر عهد کردند که هر که معروف است به تشيع او را بکشند پس اترک و بعضي از اهل مکه



جمع شدند در مسجد الحرام و در مسجد آنوقت پنج نفر از معارف شیعه بودند که از آنها بودسید محمد مؤمن استرآبادی تمام آن پنج نفر را بقتل رسانیدند و شیخ حر عاملی بتوسل بعضی از شرفاء مکه نجات یافت

و در مستدرک استکه سیدهو من شخص من متعبد متزهده بود

و منهم السید الشهدید بایدی اهل السنه آقامیرزا زین العابدین بن نور الدین الحسینی الکاشانی و این سید تقیه ومحدث و از جمله تلامذه ملا محمد امین استرآبادی بود و در مکه معظمه بعلت تشیع او را شهید کردند

و او را در قبری که در حال حیوه خود مهیا کرده بود در قبرستان معلی در نزد قبر آقامیرزا محمد الاسترآبادی و مولا محمد الاسترآبادی دفن کردند و ایشان مؤسس بیت الله الحرام بودند بعداز انهدام

و خلاصه اینواقعه چنانچه در مستدرک است آنست که روز چهار شنبه نهم شعبان سنه هزار و سی و نه سیل عظیمی در مکه معظمه داخل شد و آن سیل داخل جوف کعبه معظمه شد و بقدر یکقامت و یکوجب و دو انگشت مضموعه آب در خانه کعبه ایستاد و بواسطه آن سیل در مکه معظمه چهار هزار و دو نفر مردند

از آنجمله بود معلمی و سی طفل که در میان مسجد بودند و همه هلاک شدند و در فردای آن که روز پنجشنبه بود اطرافخانه کعبه منهدم شد

و مرحوم آمیرزاین العابدین گنت من متفکر بودم که هر گاه مخالفون اساس بیت الله را بنهند هر آینه افتخار شیعه از بین می رود چون اساسش اولاً از حضرت خلیل الله بود بعد از خاتم النبیین (صلی الله علیه وآله وسلم) بعد از حضرت زین العابدین (علیه السلام) در زمان حجاج چنانچه در حج کافی است پس من تضرع نمودم بدرگاه الهی که محروم نفرماید اهل ایمان را از این سعادت پس در آن ایام شخصی در خواب دید که جناز محضر سیدالشهداء (علیه السلام) را در مقابل کعبه گذارده اند و حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بجزایزه آن بزرگوار نماز می خواند با جمیع انبیاء و من هم خدمت حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) حاضر بودم پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) رو کرد بمن و فرمود جناز مرا بردار و در جوف کعبه معظمه دفن کن اینخواب را که برای من نقل کرد فهمیدم امام را دفن نمی کند مگر امام و منصب دفن امام حسین (علیه السلام) حق امام زین العابدین است

و این اشاره استکه وضع اساس بیت الله که از مناصب آن بزرگوارانست تقویض بین شده و قلبم مطمئن شد و در روز سه شنبه سوم جمادی الثانیه هزار و چهل شروع کردند بخراب کردن تتمه بناء و از عجائب الطاف الهی بمن این شد که وکیل و مباشرینی که سلطان روم فرستاده بود مرید من شدند که هر چه من می گفتم از اطاعت من خارج نبودند و تمام اطراف خانه کعبه را خراب نمودند مگر رکنی که در او حجر الاسود است و درشب یکشنبه بیست و دوم جمادی الثانیه سنه هزار و چهل رأیشان قرار گرفت که اساس بیت را در صبیحه آن بنیاد نمایند

پس تضرع نمودم و از پروردگار سوال نمودم که مرا موفق نماید و موسس خانه خود بنماید و من متفکر بودم که با حضور شریف مکه و شیخ حرم وقاضی و وکیل و علماء مکه و خدام بیت چگونه من موفق خواهم شد وقت سحر غل نمودم و داخل مسجد الحرام شدم و چون وقت نماز صبح شد یکنفر از آنها بامر الهی حاضر نشدند مگر مباشر بعضی از عملجات

پس چون مباشر مرا دید گفت یاسید زین العابدین « اقره الفاتحه فقرأتها و دعوت بعدها بدعاء الموسوم بدعاء سریع الاجابه المروى فى الكافى اوله اللهم انى استلک باسمک العظیم الاعظم الاجل الاکرم المخزون المکنون الخ و دعوت السلطان ظاهراً و نويت به الحجه عجل الله فرجه واخذت الحجر المبارك للركن الغربى و ناولني محمد حین البرقوتى وهو من الصلحاء اول طاس فيه الساروج فطرحته في زاويه الركن الغربى وانتشرته وقلت بسم الله الرحمن الرحيم ووضعت الحجر عليه في موضع اساس ابراهيم (عليه السلام) وقد باشرت بنفسى مقدار ثلثه اذرع من جهه الارتفاع من تمام الاوض الذى فيه الميزاب والحمد لله الى آخر ما ذكره من كيفية البناء»

و از مدفونین در قبرستان معلی است عبدالله بن عمر بن الخطاب « وهو من العبادله الخمه المطلحه عند اهل التسنن » وهم عبد الله بن عمر و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عباس و عبدالله بن مسعود و عبدالله بن جعفر

### واما مدفونین در حوالی مکه معظمه

منهم جناب میمونه بنت حارث بن جون زوجه حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) که در قبرستان سرف است و آن در دو فرسخی مکه معظمه است

و منهم جناب آمنه بنت وهب والده ماجده حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و قبر ایشان در ابواء است و آن موضعی است بین مکه و مدینه

و حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) چهار ساله بود که این مخدره از دنیا رفت

و منهم جناب عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب قبر ایشان در طائف است و عبدالله بن زبیر او را از مکه اخراج کرد رفت بطائف و در سنه هفتاد و هفت هجری از دنیا رحلت فرمود در سن هشتاد سالگی

و منهم جناب عبد الله بن اسمعيل بن بزيق که از اصحاب حضرت باقر (عليه السلام) و حضرت صادق (عليه السلام) و موسی بن جعفر (عليه السلام) و حضرت امام رضا (عليه السلام) بود و قبر ایشان در فیل است و فیل قریه است در نزدیکی مکه

و در جامع اللطيف في فضل مکه والبيت الشريف از زهير نقل کرده که قبر جناب حواء و شیث بن آدم در کوه ابوقبیس است و نقل شده که اینکوه افضل جبال مکه است و اقرب جبال است بمکه

و در کتاب عجائب المخلوقات است که از خواص کوه ابوقبیس آنست که کسیکه در آن سر بریان شده ذبیحه بخورد از دردسر ایمن گردد

و بعد از جبل ابوقبیس افضل جبل حراء است که کوه ثور بوده باشد و در آن جبل و پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) مبعوث شد نبوت ورسالت

و بعد از آن افضل غار تور است که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با ابابکر در آن پنهان شدند سه شبانه روز از کید کفار قریش و از غار ثور تا مکه معظمه دو میل راه است

و در ارض فح که اسم چاهی است در يك فرسخی مکه مکه معظمه تقریباً کشته شد جناب حسین بن علی بن حسن بن حسن بن علی بن ابيطالب (عليه السلام)

و این بزرگوار بعد از موت مهدی بن منصور دوانیقی خروج فرمود در مدینه طیبه در ذیقعدہ سنہ صد و شصت ہجری

و در مقاتل الطالبیین است کہ سبب خروج حسین بن علی صاحب فح این بود کہ خلیفہ ہادی

ص: 73

ابن مهدی شخصی را والی مدینه کرد و او جانشینی داشت از اولاد عمر بن الخطاب و آن ملعون بسیار با اولاد علی بن ابیطالب (علیه السلام) اسامه و بدی کرد و حکم کرد که همه روزه حاضر شوند در مسجد . جامع و با خلیفه نماز بخوانند

پس شیعیان اجتماع نمودند خدمت حسین بن علی صاحب فخر و آن بزرگوار خروج فرمود و مدینه را تصرف نمود با جمعی از سادات علوی و جمعی از اهل بیت خود بقصد مکه معظمه خارج شد .

و در این سال بعضی از عباسیین با لشکر و جیش زیادی بقصد حج کردن خارج شده بودند پس چون بارض فخر رسیدند جیش عباسیین با آنها تلافی نمودند و وقت نماز صبح روز ترویه سال صدو شصت و نه هجری مشغول محاربه شدند

پس لشکر عباسیین حمله نمودند بلشکر حسین بن علی صاحب الفخر و در آن حمله اکثر اصحاب آن بزرگوار را بقتل رسانیدند و بعد بخود آن بزرگوار حمله کردند تا آن بزرگوار را نیز شهید نمودند با جمعی و سرهای نازنیشان را از بدن جدا کردند و سرها را آوردند نزد موسی بن عیسی و عباس بن محمد العباسیین در حالتی که جمعی از اولادهای امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) حاضر بودند و حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) در آن مجلس تشریف داشتند

پس موسی بن عیسی از آنحضرت سؤال نمود که این سر حسین بن علی است ؟

فرمود بلی « انا لله و انا الیه راجعون مضمی واللہ مسلماً صالحاً صواماً آمراً بالمعروف ناهياً عن المنکر ما کان فی اهل بیته مثله »

و در عمده الطالب از حضرت جواد (علیه السلام) روایت کرده که فرمود « لم یکن لنا بعد الطف مصرع اعظم من فخر »

و از تاریخ بیهقی نقل شده که در وقعه فخر جناب حسین بن علی صاحب فخر با صد نفر از اصحابش کشته شد

و دعبل خزاعی در قصیده طولانی خود اشاره بهمین قضیه می کند

قبور بکوفان و آخری بطیبه \*\*\* و آخری بفرخ نالها صلواتی

و در بحار از حضرت باقر (علیه السلام) روایت می کند که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در زمین فخر نازل شدند و نماز خواندند و در رکعت دوم گریان شدند اصحاب هم گریان شدند

چون پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از نماز فارغ شد فرمود بعد از رکعت اول جبرئیل نازل شد عرض کرد یا محمد ان رجلاً من ولدک یقتل فی هذا المكان و اجر الشہید معه اجر شہیدین ایضاً در روایت است که حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) باین مقام که رسید نماز خواند و فرمود « یقتل هیئنا رجل من اهل بیتی فی عصابه تسبق ارواحهم اجسادهم الی الجنه » الحاصل ظاهراً قبر شریف تمام مقتولین در فخر در همان زمین فخر باشد

خاتمه

اشاره

در مستدرک از جامع الاصول ابن اثیر نقل می کند از حضرت پیغمبر (ص) که فرمودند « ان الله یبعث لہذہ الامہ فی رأس کل ماہ سنہ من

یجدد لها دینها»

شاید مراد آنست که در سر هر صد سالی از برای تجدید و ترویج دین محمدی یکنفر از علماء و از سلاطین برانگیخته می شود و لا بد است در مقام از ذکر دو امر

ص: 74



## امر اول : در مجدد دین در رأس هرمانه از علماء اعلام

اما مجدد مآه اولی حضرت امام اولی حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) بودند و رحلت ایشان علی الاصح روز دوشنبه ماه ذیحجه سنه صد و چهارده هجری بود

و مجدد مائه ثانیه حضرت امام رضا (علیه السلام) بودند و رحلت ایشان سلخ ماه صفر سنه دویست و سه و یا دویست و دو بود و احوالات ایند و بزرگوار در ابواب آتیه ذکر خواهد شد انشاء الله

و مجدد مائه ثانیه جناب ثقه الاسلام محمد بن یعقوب الكلینی بود و آن جناب اخبار و احادیث اصول اربع مائه و غیره را مرتب نمود و از اول کتاب طهارت تا آخر دیات هر حدیثی را در جای خود ذکر فرمود و احادیث اصول را نیز در ابوابی جدا ذکر فرمود و در مدت بیست سال کتاب کافی را جمع آوری فرمود و آن کتاب اضبط و اتقن کتب شیعه شد

و ایشان در زمان سلاطین آل بویه بوده اند که سلطنت عمادالدوله باشد و او اول سلاطین آل بویه بود

و در مستدرک از نجاشی نقل فرموده که رحلت جناب کلینی در بغداد سنه سیصد و بیست و نه بود سنه تناثر نجوم و مقبره شریفه شان در بغداد و در نزدیک جسر معروف

و در روضات استکه رحلت ایشان در ماه شعبان سنه مذکور بود

و در این سال جناب علی بن محمد المصری که آخر نواب خاصه حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه بود از دنیا رحلت فرمود

و ایضاً در این سال علی بن بابویه القمی پدر شیخ صدوق از دنیا رحلت فرمود

و مجدد مائه رابعه جناب علم الهدی السید المرتضی المسمی به علی بن حسین بن موسی بن محمد بن ابراهیم بن موسی بن جعفر (علیه السلام) بوده ولادت ایشان در سنه سیصد و پنجاه و پنج بود و رحلتشان در بیست و پنجم ربیع المولود سنه چهارصد و سی و شش بود و محل دفنشان گفته خواهد شد

و در شرح ابن ابی الحدید استکه شیخ مفید در خواب دید که صدیقه طاهره وارد شده براو و با آن مخدره بود دونور دیده اش حسنین (علیه السلام) و تسلیم کرد ایند و فرزندش را بشنوخ مفید و فرمود علمهما الفقه

از خواب متعجباً بیدار شد چون صبیحه روز بعد شد داخل شد بر او در مسجد فاطمه بنت الناصر و کنیزان در اطرافش جمع بودند با دو پسرش محمد رضی و علی مرتضی

پس شیخ مفید از جای خود حرکت کرد و بمخدره سلام کرد

مخدره فرمود باشیخ « هذان ولدان قد احضرتهما الیک لتعلمهما الفقه »

پس شیخ گریه کرد و خواب خود را بجهت مخدره نقل کرد و تعلیم داد این دو آقازاده را و مفتوح شد برایشان از انواع علوم و فضایل آنچه مشهور است در آفاق دنیا .

مرحوم ثقه الاسلام نورى ميفرمايد والده ماجده اين دو آقا فاطمه بنت الحسين بن احمد بن حسن الناصر الاصم صاحب ديلم ابن على بن حسن بن على بن حسين بن على بن ابيطالب (عليه السلام) بوده و اين سه بيت را در روح و ريحان از سيد مرتضى نقل کرده :

ص: 75

عُتبت على الدنيا فقلت الى متى \*\*\* اكابد هما يؤسه ليس ينجلي

اكل شريف قد على بجدوده \*\*\* حرام عليه العيش غير محلل

فقال نعم يا بن الحسين رميتكم \*\*\* بسهم عنادی حين طلقني على (عليه السلام)

و بعضی از علماء نوشته اند که مجدداً رأس مائه رابعه شیخ مفید المکنی به ابی عبدالله والسی بمحمد بن محمد بن نعمان است که حضرت امام زمان (علیه السلام) دو یا سه تویع شریف از برای او ارسال فرمودند

و در عنوان يك تویع نوشته بود « للاح السدید والولی الرشید الشیخ المفید ابی عبدالله محمد بن محمد بن نعمان ادام الله اعزازه »

و کتبی که این بزرگوار تألیف فرمودند و مناظراتشان با علماء اهل خلاف در کتب رجال مسطور است

و در روضات است که تولدشان در یازدهم ذی قعدة الحرام سنه سیصد و سی و شش یا سی و هشت بوده و رحلتشان در شب جمعه سوم ماه رمضان سنه چهارصد و سیزده بوده و سید مرتضی بجزاه شان نماز خواند و در رواق مطهر کاظمین دفن شد

و جناب سید مرتضی و شیخ مفید نیز در زمان سلطنت عضدالدوله دیلمی این رکن الدوله این عماد الدوله بود که از سلاطین آل بویه بوده اند

و مجدد مانه خامه امین الاسلام ابی علی فضل بن الحسن الطبرسی بود صاحب کتاب مستطاب مجمع البیان فی تفسیر القرآن المجید

و ایشان در عصر سلاطین سلجوقیه بودند مثل الب ارسلان و طفر لیبک و نحو آنها رحلتشان در شب عید قربان سنه پانصد و چهل و هشت بوده در سن نود سالگی و مدفنشان در میان قتلگاه مشهد مقدس معلوم است

وفی الروضات نقل انه دفن فی مغتسل الرضا و جهت تسمیه آن محل بقتلگاه آنست که در اواخر دولت صفویه باشاره عبدالله خان افغان آنجا قتل عام واقع شد لذا آن محل را قتلگاه نامیدند و پسر ایشان رضی الدین ابو نصر حسن بن فضل صاحب مکارم الاخلاق است سبط ایشان ابو الفضل علی بن حسن بن فضل صاحب کتاب مشکوه الانوار است

و مجدد مانه سادسه سلطان المحققین محمد بن محمد بن الحسن الطوسی المعروف به خواجه نصیر الطوسی بود که وزیر هلاکوخان بن تولی خان بن چنگیز خان بود و چنگیزخان اول سلاطین مغولیان بود که اینها بعد از سلاطین خوارزم شاه در ایران سلطنت کردند و ترویج نکرده احدی از علماء اعلام مذهب حقه امامیه را بمثل مرحوم خواجه نصیر تولدشان در شنبه یازدهم جمادی الاولی سنه پانصد و نود و هفت بود و رحلتشان در آخر روز دوشنبه یوم الغدیر سنه ششصد و هفتاد و دو بود و قبرشان در رواق بالاسر حرم کاظمین معلومست

و مجدد مائه سابعه العلامه علی الاطلاق حسن بن یوسف بن مطهر الحلی بود الملقب به آیه الله العلامه

و از مستدرک استفاده می شود که علامه همشیره زاده مرحوم محقق اول بوده

و ایضاً در علم اصول و فقه تلمیذ محقق بوده و در علم حکمت و کلام تلمذ نزد مرحوم خواجه نمود

و مرحوم علامه سبب شد از برای تشیع سلطان محمد الملقب به شاه خدا بنده این

ص: 76

غازان خان این ابا قاحان این هلاکو خان ابن تولی خان این چنگیز خان و از ریاض العلماء نقل شده که جناب آیه الله از تمام مردم ازهد و اتقی بود

و بدانکه ولادت علامه حلی در شهر حله بیست و دوم ماه رمضان سنه ششصد و چهل و هشت بود و رحلتشان در شنبه یازدهم محرم الحرام سنه هفتصد و شش بود و قبرشان در نجف اشرف معلومست

و مجدد مائه ثامنه الشیخ الشهید السعید محمد بن جمال الدین المعروف به الشهید الاول بوده که تلمیذ فخر المحققین بسر علامه حلی بوده در اوایل امرش و شهادتشان در نهم جمادی الاولی سنه هفتصد و هشتاد و شش بود او در عصر سلطنت امیر تیمور خان بود که اول سلاطین تیموریان است

و مجدد مائه تاسعه الشیخ علی بن عبد العال الکرکی العاملی بود شارح قواعد الاحکام المدعو بمروج المذهب الامامیه

و بعضی از اهل تسنن اور امخترع مذهب شیعه می دانند

و در حقش گفته شده که بعد از مرحوم خواجه نصیر طوسی (ره) احدی مثل محقق ثانی اعلاء اعلام مذهب جعفری را نکرد

و حکایت شده که در عهد شاه طهماسب بن شاه اسمعیل یکروز مرحوم محقق باسفیر روم که سنی بسیار متعصبی بود در مجلس سلطان حاضر بودند

سفیر بمحقق عرض کرد تاریخ اختراعی مذهب شیعه مذهب ناحق است که سنه نهصد و شش می شود که در آن سنه شاه اسمعیل صفوی که اول سلاطین صفویه بود بسطنت نشست که نبش بحضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) می رسد

و مقصود سفیر روم این بود که اختراع مذهب شیعه از زمان سلاطین صفویه بود

مرحوم محقق بداهتا در جواب فرمود ما عرب هستیم و لسان ما بر لغت عرب جاریست نه لغت عجم و در لغت عرب باید مذهب را اضافه کرد بضمیر متکلم و باید گفت مذهبنا حق نه مذهب ناحق که عجمی بشود

و در روضات الجنات از تاریخ جهان آرا نقل کرده که جناب محقق ثانی در نجف اشرف در روز غدیر سنه نهصد و چهل از دنیا رفته در زمان شاه طهماسب و تاریخ رحلتشان مقتدای شیعه است و ظاهراً قبرشان در نجف اشرف است و محلش معلوم نیست

و پسرشان شیخ عبدالله کرکی تاریخ رحلتشان سنه نهصد و نود و سه بوده و تاریخ آن ابن مقتدای شیعه است

و در روضات استکه محل دفنشان در مشهد مقدس در میان دارالسیاده مبارک است

و مجدد مائه عاشره شیخ الاسلام و المسلمین بهاء المله والدین محمد العاملی الشهیر بالشیخ البهائی بود ولادتش در بعلبک روز پنجشنبه هفدهم محرم سنه نهصد و پنجاه و سه بود و رحلتشان دوازدهم شوال سنه هزار و سی و یک بوده و قبر شریفش در مشهد مقدس معروف است

و ایشان وزیر مرحوم شاه عباس اول این سلطان محمد بن شاه طهماسب بن شاه اسمعیل بود

و مجدد ماته حادی عشر البحر المواج مولانا محمد بن باقر بن محمد تقی بن مقصود علی الاصفهانی الشهیر بالمجلسی بود

و این بزرگوار خیلی ترویج فرمود مذهب شیعه را بلکه شاید ترویج ایشان کمتر از ترویج

ص: 77

خواجه نصیر الدین طوسی و محقق ثانی نبوده

و در مستدرک از تحفه عبدالحق ناصبی نقل کرده که گفته « لوسمی دین الشیعه بدین المجلسی لکان فی محله »

و در دار السلام از مرحوم صاحب جواهر نقل کرده که فرمود مجلس بسیار بزرگی را در خواب دیدم که در آن جماعتی از علماء حاضر بودند و بر درب او جمعی از اصحاب ایستاده بودند من اذن گرفتم و داخل شدم ناگاه دیدم جمعی از علماء متقدمین و متأخرین در آنمجلس حاضرند و در صدر مجلس علامه مجلسی است تعجب کردم سؤال نمودم از بواب چرا علامه مجلسی از همه مقدم تر نشسته ؟

جواب دادند چون در نزد ائمه معروف است به باب الائم

و جهت آنکه باین منزلت رسیده آنستکه در میان شیعه سنت نمود چاوش را از برای زوار و از آقا احمد بن آقا محمد علی بن آقا باقر البهبهانی در کتاب مرآت الاحوال نقل کرده که نیست بلدی از بلاد کفر که خالی باشد از تصانیف مرحوم مجلسی

و نقل کرده یکوفتی جمعی میان کشتی نشسته بودند که کشتی شان طومانی شدیس اهل کشتی خود را بتعب زیادی بجزیره از جزایر کفار رسانیدند که در آن جزیره ابداء اثری از آثار اسلام نبود

پس شخصی آنها را مهمان کرد و معلوم شد که اینمرد مسلمانان

گفتند جمیع اهل بلد کفارند چه شد شما مسلمان شدید ؟

آنمرد رفت میان خانه اش و کتاب حق الیقین را آورد و گفت من و اهل بیتم ببرکت این کتاب مسلمان شدیم

ولادتشان سنه هزار و سی و هفت موافق جامع کتاب بحار الانوار و رحلتشان روز بیست و هفتم ماه رمضان سنه هزار و صد و یازده بود موافق با این مصراع :

ماه رمضان که بیست و هفتش کم شد \*\*\* تاریخ وفات باقر اعلم شد

و قبر شریفش در اصفهان معروف است

و ایشان در عهد شاه سلطنا نحسین بود که آخر سلاطین صفویه است

و مجدد ماله ثانی عشر معلم الفقهاء والمجتهدین مولانا آقا محمد باقر بن محمد اکمل البهبهانی بود تولدش در اصفهان در سنه هزار و صد و هفده یا هیجده بود و رحلته 200 بلای معلی سنه هزار و دو بیست و هشت بود و مرقد شریفش در رواق مطهر حضرت سید الشهداء (علیه السلام) سمت پائین پای مقدس شهداء معلوم است

و ایشان در عصر سلطان محمدخان قاجار ملقب به اخته این محمد حسنخان بن فتحعلی خان قاجار بود

و مجدد مائه ثالث عشر آیه الله الحاج میرزا محمد حسن الشازی این میرزا محمود الحسینی بود رحلتشان در سامراه در شب چهارشنبه بیست و چهارم ماه شعبان سنه هزار و سیصد و دوازده بود

و قبر شریفشان در نجف اشرف جنب باب طوسی معروفست

و ایشان در عصر مرحوم ناصرالدین شاه قاجار ابن محمد شاه ابن عباس مینا این فتحعلی این حسینقلی خان این محمد حسنخان این فتحعلی خان قاجار بود

ص: 78



## امر دوم: در مجدد و مروج دین اسلام در راس هر ماه از سلاطین

بدانکه در کتاب تیمور نامه از میرسید شریف که در عصر امیر تیمور بود مکتوبی نقل اتفاق علماء خلف بر اینست که در هر صد سالی بعد از حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه وآله وسلم) از برای رواج دین محمدی (صلی الله علیه وآله وسلم) مجددی می انگیزد

در سرمایه اولی مجدد دین محمدی (صلی الله علیه وآله وسلم) عمر بن عبدالعزیز بود که چون دین اسلام بواسطه لعن و طعن خوارج بامیر المؤمنین (علیه السلام) ضعیف شده بود او بر طرف کرد و تجدید دین نمود

و در سرمایه ثانیه مجدد دین محمدی (صلی الله علیه وآله وسلم) مأمون الرشید بود که هفتاد و دو مذهب باطل را بر طرف و منسوخ نمود و حضرت علی ابن موسی الرضا (علیه السلام) را بخراسان طلبید و ویرا ولیعهد خود قرار داد و باذن او در مملکت تصرف نمود

و در سرمایه ثالثه مجدد دین محمدی (صلی الله علیه وآله وسلم) مقتدر بالله عباسی بود چون قوم قرامطه که رئیس ایشان ابوطاهر بود بمکه معظمه مستولی شدند و سی هزار محرم را در روز عرفه بقتل رسانیدند و حجر الاسود را از رکن خانه کعبه بر کردند و بلاد اسلام را خراب نموده قتل و غارت نمودند با بنجهه دین اسلام ضعیف شد مقتدر بالله عباسی شمشیر کشید و ایشان را برانداخت و دین اسلام را رواج داد

و در سرمایه رابعه مجدد دین محمدی (صلی الله علیه وآله وسلم) عضد الدوله دیلمی این رکن الدوله این عمادالدوله بود که بواسطه فسق و فجور مطیع لامر الله عباسی و ظلم های وی و اتباعش دین اسلام ضعیف شده بود و در بلاد اسلام انواع فسق و منهیات شیوع یافته بود عضدالدوله او را معزول نمود و پسر وی الطایع بالله را ولیعهد خود گردانید عضدو الدوله خود مرج دین شد و رفع بدع را نمود .

و در سرمایه خامسه مجدد دین محمدی (صلی الله علیه وآله وسلم) سلطان سنجر بن ملکشاه بود که شیخ احمد جامی و حکیم سنائی معاصر وی بودند و سلطان مرید آنها بود

و در آن ایام ملاحظه دین اسلام را ضعیف نموده بودند سلطان بقلع و قتل آنها مبادرت نمود و در اطاعت و متابعت دین اسلام مبالغه نمود

و در سرمایه سادسه مجدد دین محمدی (صلی الله علیه وآله وسلم) هلاکوخان بن تولی خان بن چنگیز خان بود و او درسته ششصد و پنجاه و سه دولت اسمعیلیه را منقرض نمود بعد عازم تسخیر بغداد شد و بهمراهی مرحوم خواجه نصیر طوسی بواسطه عداوتی که با خلفای عباسی داشت بدستیاری محمد بن که وزیر مستعصم عباسی بود با هلاکوخان همدست شدند و هلاکوخان بغداد را تصرف نمود و مستعصم بالله خلیفه را ششم ماه صفر سنه ششصد و پنجاه و شش که مطابق است با هندسه لفظ خون بقتل رسانید و سلطنت بنی العباس را منقرض نمود و دین محمدی (صلی الله علیه وآله وسلم) را ترویج کرد و بدعت را از بین زایل نمود

و در سرمایه سابعه مجدد دین محمدی (صلی الله علیه وآله وسلم) سلطان محمد بن ارغون خان ابن ابغا خان این هلاکوخان ابن تولی خان این چنگیز خان الملقب به خدابنده بود که در اول شوال سنه هفتصد و نوزده از دنیا رفت (1)

و چون بگوشش رسید که دین محمدی (صلی الله علیه وآله وسلم) بمرتبه ضعیف شده که در نماز بعد از شهادتین صلوات بر محمد و آل محمد نمی فرستند بمسجد جامع سلطانیه رفت و حکم کرد باحضر علماء اسلام

1- در 716 بوده چنانکه در منتظم ناصری و غیره است و شاعر گفته: (از هفتصد و شانزده چونه ماه گذشت از تاج و کلاه و سروری شاه  
گذشت) (ج)

و از فضایل صلوات بر محمد و آل محمد سؤال کرد

علماء باتفاق گفتند بحکم خدای تعالی صلوات بر محمد و آل محمد باید فرستاد

و جمعی از علما گفتند که امام شافعی نماز را بدون صلوات بر محمد و آل محمد فاسد می داند و جمعی گفتند که امام اعظم بدون صلوات مکروه می داند آنوقت از علماء سوال کرد که چرا بر آل سائر انبیاء صلوات نمی فرستند و بر آل خاتم النبیین باید صلوات فرستاد علماء از جواب عاجز شدند سلطان گفت مرا دو جواب بنظر می رسد

اولاً چون دشمنان گفتند که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ابتر است خداوند خود آنها را ابتر فرمود که نسل ایشان منقطع شد و اگر هم باشد کسی ایشانرا نمی شناسد و نام ایشان را نبرد و اما ذریه پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) اینقدر شدند که تعداد ایشان را جز خداوند کسی نداند و در صلوات بر ایشان بمتابعت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) اثبات وجود ذریه ایشان است

ثانیاً چون ادیان همه انبیاء در معرض نسخ و تبدیل بود بخلاف دین محمدی (صلی الله علیه وآله وسلم) که تا قیامت تغییر و تبدیل در آن نیست پس بر متابعان آن حضرت لازم است که در صلوات بر آن حضرت اولاد او را نیز ذکر کنند تا بر امت معلوم شود که حامیان دین محمد و حافظان شریعتش و وارثان علوم انبیاء ایشانند که متابعت و حرمت ایشان را لازم دانند

چون سلطان این کلمات فرمود همه زبان بصلوات بر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و آل او گشودند

آنگاه سلطان فرمود چون اول آل محمد علی است و آخر ایشان محمد مهدی موعود است ما را استکه در ملک محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) بدون اذن اولادش تصرف نکنیم و اگر کنیم غاصبیم پس اذعان نمودند

پس سلطان محمد امر کرد که باید خطبه بنام اهل بیت بخوانند و سکه بنام ایشان بزنند

و در سرمایه ثامنه مجدد دین محمدی (صلی الله علیه وآله وسلم) امیر تیمور صاحب قران است که در امصار و اقطار عالم شریعت را رواج داد و سادات و علماء را اعزاز و احترام نمود و باذن او ذریه آل رسول در مملکت تصرف کردند انتهى اقول

و در مائه تاسعه مجدد دین محمدی (صلی الله علیه وآله وسلم) شاه اسمعیل الصفوی الموسوی است که اول سلاطین صفویه باشد و درسته نهصد و شش که مطابق با هندسه مذهبنا حق خروج بسیف فرمود

و مرحوم محقق ثانی شیخ علی کرکی مدد این سلطان دین محمدی را تزویج نمود

و در مائه عاشره مجدد دین محمدی (صلی الله علیه وآله وسلم) شاه عباس الصفوی الموسوی ابن سلطان محمد بن شاه طهماسب بن شاه اسمعیل بود که شر از بکیه را که عبدالله خان ازبک و پسرش عبدالمؤمن خان از یک و اتباعشان باشد دفع نمود.

و بعدد دو وزیر عالم زاهد متقی مرحوم میرداماد و مرحوم شیخ بهائی دین محمدی (صلی الله علیه وآله وسلم) را تزویج نمودند

و این سلطان درسنه نهصد و هشتاد و نه بسطنت نشست

و بعضی گفتند تاریخ جلوسش ظل الله است که نهصد و نود و هفت باشد و درسنه هزاروسی و هشت در مازندران از دنیا رحلت فرمود

و در ماه حادی عشر مجدد دین محمدی (صلی الله علیه وآله وسلم) نادر شاه افشار بود که در سنه هزار و صد

ص: 80

و چهل و سه نادر شاه کلات را فتح نمود و در یازدهم جمادی الاخر سنه هزار و صد و شصت و یک (1) در فتح آباد قوچان مقتول شد و جنازه اش را در مشهد مقدس دفن کردند

و او بسیار دین را ترویج نمود و اسباب روسفیدی مسلمین و ایرانیان شد حتی هندوستان و ترکستان و افغان نمود و بسیاری از تشریفات بقاع مطهره را نادرشاه نمود

و در ماته ثانی عشر مجدد دین محمدی (صلی الله علیه وآله وسلم) فتحعلی شاه قاجار ابن حسینقلی خان این محمد حسنخان ابن فتحعلی خان قاجار بود که بعد از عمش محمد شاه اخته بتخت سلطنت نشست و گفتند تصرفاتش در امور سلطنتی باجازه مرحوم میرزای قمی بود

و در سنه هزار و دویست و یازده بسطنت نشست و در سنه هزار و دویست و پنجاه در سفر اصفهان از دنیا رحلت نمود و مدفش در قم معلوم است و یادگاری های زیادی در مشهد مشرفه دارد خصوص در مشهد مقدس

ص: 81

---

1- سال کشته شدن نادر مسلم است که شصت بوده چنانکه در کتب تواریخ مضبوط است و در نیمه شهر ج 2 بوده و در روضه الصفا که 11 ذکر شده ظاهراً اشتباه از کاتب است (ج)

**باب دوم : در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام) و در علت وفات و محل دفن مخدره و در تعیین اولاد و اقارب و در بعضی از تواریخ متعلقه بآن مخدره و در بعضی از قبور متبرکه واقع در مدینه طیبه و حوالی آن و در این باب نه فصل و یک خاتمه است**

### **فصل اول : در اسم و لقب و کنیه و نسب آن مخدره**

بدانکه اسم شریفشان فاطمه است و اشهر القابشان زهراء است و اشهر کنای آن مخدره ام الائمه النجباء النقباء و ام اییها میباشد والد ماجدشان حضرت خاتم النبیین (صلی الله علیه وآله وسلم) بود والده ماجده شان جناب خدیجه کبری ام المؤمنین بنت خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصى و جانب قصى جد حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است

ووالده خدیجه کبری فاطمه بنت زائده بن اسم بن رواحه بن حجر بن عبد بن معیض بن عامر بن لوی بن غالب بن فهر است و جناب خدیجه کبری خواهر ابوینی عوام پدر زیر است که اهل تسنن زبیر را از عشره مبشره می دانند

و جناب صفیه بنت عبدالمطلب زوجه عوام و مادر زبیر بود که زیر عمه زاده جناب پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) و خالوزاده حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام) است

و جناب خدیجه کبری اول زوجه عتیق بن عائد مخزومی بود و دختری آورد جاریه نام داشت و بعد از آن تزویج شد به ابوهاله بن منذر الاسدی و از اوهم پسری آورد هند نام و بعد از این دو شوهر زوجه حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) شد و مسلماً از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) چهار دختر آورد

و اما پسرهای آن مخدره از بعضی از اخبار مستفاد می شود که سه پسر آورده

و از بعضی از روایات دو پسر و شرح حالات آن بزرگواران در باب اول مذکور شد فراجع

و جناب ورقه بن نوفل بن اسد ی بن نوفل بن اسد بنی هم جناب خدیجه کبری بودند و مادر ورقه و عدی بن نوفل آمنه دختر جابر بن سفیان و خواهر تابط شراً می باشد و عدی بن نوفل از جناب عمر و عثمان حاکم حضر موت بود

و در کتاب اصابه از عایشه روایت کرده که گفت حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از خانه بیرون نمی شد مگر آنکه توصیف میکرد خدیجه کبری را

یکروز غیرت مرا وادار کرد عرض کردم یارسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) خدیجه دن پیری بود خداوند او را از تو گرفت و تبدیل فرمود بزنی جوان بهتر از او

پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) غضبناک شد فرمود « لا والله ما ابدلني الله خيراً منها آمنت از کفر الناس و صدقتی اذ کذبني الناس وواستنی بما لها اذ منی الناس ورزقنی منها الولد دون غيرها من النساء»

عایشه گفت نزد خود عهد کردم ابداً یاد از آن مخدره نزد پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نکنم

## **فصل دوم : در تعیین یوم ولادت باسعادت آن مخدره از ایام هفته و در تعیین ماه ولادت و یوم آن از ایام ماه و در تعیین سال ولادت و در این دو امر است**

### **امر اول : در یوم ولادت از ایام هفته و ماه ولادت آن از ایام ماه**

ظاهراً خلاف معتد به نباشد که آن مخدره در مکه معظمه روز جمعه بیستم ماه جمادی الثانیه متولد شده بلی در هزار بحار فرموده « ویستحب زیارتها فی الاوقات الشریفه مثل یوم ولادتها و هو یوم العشرین من جمادی الآخره او العاشر منه علی قول

### **امر دوم : در سال ولادت باسعادت این مخدره**

مرحوم کلینی (ره) در کافی و علی بن شهر آشوب در مناقب و شهید در دروس و طبرسی در دلائل الامامه و بعضی دیگر از علماء فرموده اند آن مخدره پنج سال بعد البعثه متولد شد که چهل و پنج سال از سن شریف حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) گذشته بود

و در بحار از شیخ مفید در حدائق الریاض و از شیخ طوسی و کفعمی در مصباحین نقل فرموده که دو سال بعد البعثه آن مخدره متولد شد که از سن شریف حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) چهل و دو سال گذشته بود

و از هامه روایت شده که ولادت آن مخدره پنجسال قبل البعثه بوده که در آنوقت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سی و پنج ساله بوده

و علامه مجلسی در جلاء العیون می فرماید اصح واشهر قول اول است

و سابقاً گفتیم که بعثت شریف روز بیست و هفتم ماه رجب بوده و ظاهر آنستکه ولادت مخدره در جمادی الثانیه اواخر سال چهارم از بعثت بوده نه جمادی اواخر سال پنجم چون اول اقرب است به پنجسال تمام از یوم بعثت از دوم

بنابر این روز ولادت مخدره چهار سال و دو ماه و بیست و سه روز بعد از یوم بعثت بوده تقریباً و سابقاً گفته شد از بعثت شریف تا روز هجرت مقدس که غره ربیع المولود باشد دوازده سال و هفت ماه و سه روز : تقریباً پس سن مخدره در روز هجرت هفت سال و هشت ماه و ده روز می شود تقریباً

**فصل سوم : در تاریخ رحلت مخدره مکرمه ظاهراً مسلم است نزد علماء و مورخینوایضاً مسلم از اخبار است که رحلت مخدره در سال رحلت حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود و سابقاً گفتیم که اصح آنست که رحلت حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در سنه یازدهم از هجرت مقدسه بود پس رحلت مخدره هم یازدهم از هجرت بوده**

**اشاره**

وایضاً ظاهراً خلاف معتد به نباشد که رحلت مخدره روز سه شنبه بوده چنانچه در روایت طبرسی ذکر خواهد شد

و اما ماه وفات و یوم آن از ایام ماه بین خاصه و عامه اختلاف بسیار است

ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین فرموده از هشت ماه زیاد گفته نشده و از چهل روز کمتر گفته نشده و اقتضای می کنیم بذکر چهار قول که اصح از باقی اقوال است

اول - شیخ طوسی و کفعمی در مصباحین رسید بن طاوس در اقبال و حاجی نوری در تحیه الزائرین و جمع کثیری از متأخرین علماء میفرمایند که وفات آن مخدره در سوم جمادی الثانیه بوده و بعضی از روایات هم باین مضمون وارد شده

منجمله در بحار از کتاب دلائل الامامه لمحمد بن جریر الطبری الامامی از ابو بصیر از حضرت صادق (علیه السلام) روایت فرموده « قال (علیه السلام) قبضت فاطمه فی جمادی الآخره یوم الثلاثاء لثلث خلون منه سنه احدی عشر من الهجره »

دوم - مرحوم کلینی (ره) در کافی میفرماید آنمخدره بعد از پدر بزرگوارش هفتاد و پنج روز زندگانی کرد

و باین مضمون روایت هم وارد شده و بنابر مختار کلینی که رحلت حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را دوازدهم ربیع الاول میدانند و رحلت حضرت زهراء (علیها السلام) را هفتاد و پنج روز بعد از رحلت حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می داند باید رحلت مخدره را در اواخر ماه جمادی الاولی بدانند نه در اواسط آن و همین هم استفاده می شود از روایتی که از اختصاص نقل شده که حضرت صادق (علیه السلام) می فرماید بعد از ذکر قضیه گرفتن نامه فدک را از صدیقه طاهره (صلی الله علیه وآله وسلم) در بین راه و پاره کردن نامه را می فرماید « فرضت و مکثت خمس و سبعین یوماً مریضه لماضر بها فلان ثم قبضت »

سوم - شهید در دروس می فرماید « وقبضت (علیه السلام) بعد ایها (صلی الله علیه وآله وسلم) بنحو مائه یوم »

چهارم - ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین می فرماید « الا ان الثبت فی ذلك ماروی عن ابی جعفر محمد بن علی (علیه السلام) انها توفیت بعده بثلاثه اشهر » و اقوال نادره دیگر هم هست که داعی بتعرض آنها نیست و ظاهراً اصح اقوال قول اول باشد و ممکن است تطبیق آن سه قول دیگر را هم بر این قول

اما قول دوم که قول کلینی باشد از بعضی از بزرگان نقل شده که در زمان سابق رسم الکتابه سبعین و تمین بر نهج واحده نوشته می شد پس محتمل است که اصلاً نسخه خمس و تمین بوده تقریباً مطابق می شود با سوم جمادی الاخره



اما قول سوم و چهارم هم تقریباً مطابق با همین قول باینکه گفته شود بنا بر قول سوم متعرض نقص چند روز نشده اند و بنا بر قول چهارم متعرض چندروز زیاده نشده اند

پس اقوی این شد که آن مخدره روز سه شنبه سوم جمادی الاخره سنه یازدهم هجری از دنیا رحلت فرموده و در وقت رحلت از سن شریف مخدره بنا بر مختار هفده سال و یازده ماه و سیزده روز گذشته بود تقریباً

## و اما ساعت رحلت مخدره

در کشف الغمه روایتی نقل می فرماید و در آخر آن روایت است « و ماتت علیها السلام بعد العصر »

و در بحار از حضرت صادق (علیه السلام) روایت می کند « قال (علیه السلام) ماتت فاطمه (ع) ما بین المغرب والعشاء » پس بنا بر مختار در باب ولادت و رحلت مخدره سن شریفشان در وقت رحلت هفده سال و یازده ماه و سیزده روز بوده

## فصل چهارم : در علت وفات و وصیت های مخدره و محل دفنشان

### اشاره

اما علت وفات مخدره را علمای اعلام مفصلاً و مشروحاً نوشته اند و حقیر عذر می خواهم از ذکر آنها

## و اما وصیت های آن مخدره

در بحار از روضه الواعظین روایت کرده که بامیر المؤمنین (علیه السلام) وصیت کرد که بعد از او امامه دختر خواهرش زینب را تزویج کند و از برای او نعشی ترتیب دهد و آنکه حاضر نشوند بجنزه اش کسانیکه با و ظلم کرده اند و حقش را غصب کرده اند و نماز نخواند بر جنازه او احدی از آنها و از اتباعشان و او را در شب دفن کند وقتیکه همه چشم ها بخواب برود

و در انوار البهیة ثقه الاسلام محدث قمی از مصباح الانوار از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده که صدیقه طاهره (سلام الله علیها) بامیر المؤمنین (علیه السلام) وصیت کرد که وقتی که من از دنیا بروم خردت مرا غسل بده و کفن کن و نماز بخوان و وارد میان قبر بنما و خاک بروی من بریز و نزد سر من بنشین مقابل صورت من و زیاد قرآن تلاوت بنما و دعا کن بجهت آنکه آنساعت ساعتی است که میت محتاج است بانس گرفتن با زنده ها و وصیت میکنم در باره اولادم خیر را، بعد مخدره ام کلثوم را بخود چسبانید فرمود وقتیکه بالغ بشود اثاثیه منزل را امیرالمؤمنین (علیه السلام) باو بدهد بعد خداوند کفیل او خواهد بود

و در روایت است که در وقت ارتحال صدیقه طاهره (سلام الله علیها) امیر المؤمنین (علیه السلام) و حسنین در منزل نبودند حسنین که وارد شدند دیدند مادرشان رو بقبله خوابیده حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) مادر را حرکت داد دید از دنیا رفته رو کرد بپدرش حضرت امام حسن (علیه السلام) فرمود « یا ابا آجرك الله فی الوالده » بعد از منزل بیرون شدند پدر بزرگوارشان را خبردار نمودند

حضرت امیر (علیه السلام) بمحض شنیدن غش کرد آب بصورت نازنیش پاشیدند تا بهوش آمد رفت بمنزل دید کاغذی بالای سر مبارك صدیقه طاهره است نوشته بود

« بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما اوصت به فاطمه بنت رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) اوست وهى تشهد

ص: 85

ان لا اله الا الله و ان محمداً عبده ورسوله و ان الجنة حق و النار حق و ان الساعة آتية لا ريب فيها و ان الله يبعث من في القبور باعلى انا فاطمه بنت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) زوجتي الله منك لاكون لك في الدنيا و الآخرة انت اولي بي من غيري حنطني و نغسل و كفني بالليل و صل علي و ادفني بالليل و لا تعلم احد او استودعك الله و اقره علي و لذي السلام الي يوم القيمة

و در فتن و محن بحار از اختصاص از عبدالله بن سنان روایت کرده « لما حضرتها الوفاه دعت عليا (ع) اما ان تضمن والا اوصيت الي ابن الزبير فقال علي (عليه السلام) انا اضمن و صيتك يا بنت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) قال سئلتك بحق رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) اذا انامت ان لا يشهداني و لا يصليا علي الي آخره »

اقول محتمل است که مراد پر زبیر بن عوام باشد و محتمل است که مراد پر زبیر بن عبدالمطلب عموی حضرت پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) باشد و هو الاقرب.

## و اما محل دفن آن مخدره

مرحوم علامه مجلسی در مزار بحار میفرماید اصح آنستکه آن مخدره در خانه خود مدفونست

و در اصول کافی از محمد بن محمد بن ابی نصر روایت می کند « قال سئلت ابا الحسن (عليه السلام) عن قبر فاطمه (عليه السلام) فقال دفنت في بيتها فلما زادت بنياميه في المسجد صارت في المسجد »

مخفی نماند که بیت مخدره که موضع قبر اوست همان موضعی که فعلا پشت سر قبر حضرت رسول (صلى الله عليه وآله وسلم) است و ضریحی دارد که منسوبت بقبر شریف آن مخدره «

و در عاشر بحار از کشف الغمه نقل میکند که فرمود الظاهر و المشهور ما نقله الناس و ارباب التواريخ و السير انها دفنت في البقيع

و شاهد بر این روایتی است که در بحار در باب دفن حضرت مجتبی (عليه السلام) روایت فرموده که حضرت سیدالشهداء (عليه السلام) بنی هاشم فرمود « الله الله لا تضيعوا وصيه اخي و اعدلوا به الي البقيع فانه اقسام علي ان انا منعت من دفنه مع جده ان لا اخاصم فيه احداً و ان ادفنه بالبقيع مع امه »

و بعضی گفتند که مدفن آن مخدره در روضه مقدسه میان قبر و منبر است

الحاصل چون آن مخدره را بنا بوصیت خودشان شب غسل داد کسانیکه باو ظلم کردند در پای جنازه اش حاضر نشوند و جنازه اش را تشییع نکنند

و بعضی از موثقین روایتی نقل کرده اند که از جمله وصایای این مخدره بود که قبر شریفش را مساوی با زمین قرار دهد

و در بعضی از روایات است که حضرت امیر المؤمنین (عليه السلام) چهل صورت قبر ترتیب داد باین جهت کسی مطلع بر محل دفن آن مخدره نشد مفاد اکثر اخبار و مذهب اکثر علماء شیعه آنستکه مدفن شریفشان در خانه شان میباشد که واقع است میان روضه مطهره

و بعید نیست که این قبری که در حرم مطهر ائمه بقیع است منسوب به فاطمه زهراء (عليها السلام) قبر فاطمه بنت اسد (عليه السلام) باشد

و آن بقعه که در آخر بقیع است منسوب به فاطمه بنت اسد است قبر سعد بن معاذ باشد چنانچه در کتاب خلاصه الوفای اخبار دارالمصطفی همین را اختیار نموده ،

ص: 86

## فصل پنجم : در کیفیت تزویج فاطمه زهراء (سلام الله عليها) بامیر المؤمنین (علیه السلام) و ذکر می شود اجمالاً در ضمن هفت امر

### امر اول : بدانکه زوج حضرت فاطمه (علیه السلام) در دنیا و آخرت منحصر است بامیر المؤمنین (علیه السلام)

چنانکه آنها نقل شد که فرمود « یا علی انا فاطمه بنت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) زوجنی الله منك لا کون لك فی الدنیا و الآخرة الی آخره »

و خداوند در قرآن مجید فرموده « هو الذی خلق من الماء بشراً فجعله نسباً وصهراً و کان ربك قدیراً »

و در بحار از کنز کراچکی از ابن عباس روایت کرده قال ص نزلت الایه فی النبی (صلی الله علیه وآله وسلم) حیث زوج علیا ابنته وهو ابن عمه فکان له نسیا و صهراً »

و در عیون اخبار باسناد خود از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت کرده که فرمود جبرئیل بر من نازل شد و گفت یا محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) خداوند می فرماید لولم اخلق علیاً (علیه السلام) لما کان لفاطمه ابنتک کفو علی وجه الارض آدم فمن دونه »

و در بحار باین مضمون و قریب باین مضمون روایات زیادی نقل فرموده و از این روایات استفاده می شود افضلیت این مخدره بر تمام انبیاء و مرسلین و اولوالعزم از آنها

و ایضا در بحار از امالی شیخ صدوق از موسی بن جعفر (علیه السلام) روایت کرده که یکروز پیغمبر نشسته بود که ملکی داخل شد که بیست و چهار سرداشت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود یا جبرئیل من هرگز ترا اینصورت ندیده ام

عرض کرد من جبرئیل نیستم من محمود ملک هستم خداوند مرا فرستاد سوی شما که تزویج کنی نور را بنور فرمود که را به که ؟

عرض کرد فاطمه را به علی (علیه السلام)

ملک که مراجعت کرد پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دید بین کتفین او نوشته محمد رسول الله علی وصیه

فرمود از چه وقت بین کتفین تو این نوشته شده ؟

عرض کرد قبل از خلقت آدم به بیست و چهار هزار سال

### امر دوم : در خطبیکه در تزویج این مخدره خوانده شده

منها خطبه حضرت احدیث الحمد ردائی و العظمه کبریائی و الخلق کلهم عبیدی و امائی زوجت فاطمه امتی من علی صفوتی اشهدوا ملائکتی و منها خطبه راحیل در آسمان

در بحار از مناقب از ام سلمه از حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت کرده اند که خداوند امر فرمود بهشت و حوریان را زینت کنند و بدرخت طوبی امر فرمود که حلی و حلل بخود بردارد و



بملائکه امر فرمود که در آسمان چهارم در بیت المعمور جمع شوند و برضوان خازن بهشت امر فرمود منبر کرامت را در بیت المعمور نصب کند و بر احویل که احسن منطقاً و احولی لغه از تمام ملائکه ها بود امر فرمود که بالای منبر برود و خطبه بخواند پس رفت بالای منبر و در مجمع ملائکه هفت آسمان این خطبه را خواند :

الحمد لله الاول قبل اوليه الأولين الباقي بعد فناء العالمين الى آخره ومنها خطبه حضرت خاتم النبیین (صلی الله علیه وآله وسلم) در حضور جمعی از اصحاب : « الحمد لله المحمود لنعمته المعبود بقدرته المطاع بسلطانه المرهوب من عذابه المرغوب اليه فيما عنده النافذ امره في ارضه و سمائه الى آخره »

بعد فرمود من شاهد میگیرم شما را که تزویج کردم فاطمه را بعلی چهار صد مثقال نقره اگر علی (علیه السلام) راضی بشود

و در آنوقت علی (علیه السلام) حاضر نبود در مجلس بعد که تشریف آورد پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود من مأمور شده ام که دخترم فاطمه را تزویج نمایم بتو و تزویج کردم بچهار صد مثقال نقره آیا تو هم راضی شدی؟ عرض کرد راضی شدم یا رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) پس پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بسجده افتاد فرمود : جعل الله فيكم الخير الكثير الطيب وبارك فيكما

ومنها خطبه خود حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام)

ایضاً در مناقب استکه پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بامیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود یا علی خطبه بخوان ؟ پس این خطبه را خواند :

« الحمد لله الذى قرب من حامديه و دني من سائليه و وعد بالجنة من يتقيه و انذر بالنار من يعصيه الى ان قال و النكاح مما أمر الله به و يرضيه و اجتماعنا مما قدره الله و اذن فيه و هذا رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) زوجنى ابنته فاطمه على خمس مائه درهم و قدر ضيقت فاسئلوه و اشهدوا

### امر سوم : در صدق زهراء (علیها السلام)

از خطبه حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) استفاده شد که صدق فاطمه زهرا و چهار صد مثقال نقره بوده است و چهار صد مثقال شرعی هیجده نخودی سیصد مثقال صیرفی بیست و چهار نخودی می شود و بقران بیست و چهار نخودی سی تومان می شود

و از خطبه حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) و بعضی روایات دیگر استفاده می شود که صدق آن مخدره پانصد در هم بوده و در هم شرعی دوازده نخود و سه خمس نخود است پس هر چهل درهمی بیست و درهم درهم يك مثقال صیرفی می شود که پانصد درهم شرعی دویست و شصت و دو مثقال و نیم مثقال صیرفی می شود و بقران بیست و چهار نخودی بیست و شش تومان و دو قرآن و نیم می شود

و از بعضی روایات استفاده می شود که صدق مخدره خمس دنیا و ثلث بهشت و چهار نهر از نهرهای دنیا است.

در بحار از مناقب از حضرت باقر (علیه السلام) روایت کرده که جبرئیل به پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) عرض کرد و جعلت فعلتها من علی (علیه السلام) خس الدنيا و ثلث الجنة و جعلت لها في الارض اربعة انهار الفرات و نيل مصر و نهران و نهر بلخ و زوجها انت يا

محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) بخمس مائه درهم تکون سنه لامتك

و در بحار از مصباح الانوار از حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت کرده که فرمود یا علی خداوند

ص: 88



تزییح فرمود فاطمه را بتوو قرارداد صداقش را تمام زمین پس هر کس راه برود بروی زمین و دشمن تو باشد راه رفتنش حرام است

و در بحار از امالی طوسی از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمود خداوند مهر قرار داد از برای فاطمه ربع دنیا را و مهر قرارداد بهشت و جهنم را که دشمنانش را داخل جهنم کند و دوستانش را داخل بهشت کند بعد فرمود « و هي الصديقه الكبرى و على معرفتها دارت القرون الاولى »

و مخفی نماناد که از آخر این روایت بعضی از شئونات این مخدره في الجملة معلوم می شود و ممکنست گفته شود تمام اینها مهریه آنسخره بوده و در هر روایتی يك جزء از آن گفته شده

و از مناقب نقل فرموده که اصح آنستکه مهر به مخدره علی الظاهر پانصد درهم بوده

### امر چهارم : در بعضی از کیفیات ليله زفاف مخدره

در بحار از امالی شیخ طوسی از جابر بن عبدالله روایت کرده که گفت چون شب زفاف صدیقه طاهره (سلام الله علیها) شد پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ناقه شهباء را آورد و بر روی آن قطیقه کشید بفاطمه زهراء (علیه السلام) فرمود سوار شو و بسلمان فرمود مهار ناقه را بگیرد و پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) هم در پای ناقه راه میرفت در بین راه دید جبرئیل با هفتاد هزار ملک و میکائیل با هفتاد هزار ملک آمدند بسوی زمین پیغمبر ص فرمود بجهت چه آمده اید؟

عرض کردند بجهت زفاف فاطمه زهراء، پس جبرئیل و میکائیل و سائر ملائکه تکبیر گفتند و از آنشب تکبیر در عروسی ها سنت شد

و در روایت کشف الغمه استکه جبرئیل مهار نامه را گرفت و اسرافیل رکاب گرفت و میکائیل ناقه را می راند

و در مناقب استکه پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود دختران عبدالمطلب و زن های مهاجر و انصار با فاطمه (علیه السلام) همراهی کنند در رفتن بخانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) و اظهار مسرت نمایند و رجز بخوانند و تکبیر بگویند و آنمخدره را بناقه یا بغله شهباء سوار کرد و خود حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و حمزه و عقیل و جعفر و اهلبیت با شمشیرهای برهنه از پشت سر می رفتند و زوجات پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از پیش روی ناقه رجز می خواندند

جناب ام سلمه می گفت :

سرن بعون الله یا جارات \*\*\* و اشکر نه في كل حالات

و اذکرن ما انعم رب العلی \*\*\* من کشف مکروه و آفات

فقد هدانا بعد کفر وقد \*\*\* انعتنا رب السموات

و سرن مع خیر نساء الوری \*\*\* تغدی بعمات و خالات

یا بنت من فضله ذو العلی \*\*\* بالوحي منه و الرسالات

بعد عايشه كُفّت :

يا نسوه استرن بالمعاجر \*\*\* واذكرن ما يحسن في المحاضر

واذكرن رب الناس اذ قد خصنا \*\*\* بدينه مع كل عبد شاكر

والحمد لله على افضا له \*\*\* والشكر لله العزيز القادر

سرن بها فالله اعلى ذكرها \*\*\* وخصها منه بطهر طاهر

ص: 89

بعد حفصه گفت :

فاطمه خير نساء البشر \*\*\* ومن لها وجه كوجه القمر

فضلك الله على كل الوری \*\*\* بفضل من خص باى الزير

زوجك الله فتى فاضلا \*\*\* اعنى علياً خير من في الحضر

و در كشف الغمه از اسماء روايت کرده که گفت وقت رحلت خديجه كبرى من حاضر بودم ديدم آن مخدره گريه مى کند عرض کردم چرا گريه مى کنی و حال آنکه مثل پيغمبر خاتم (صلی الله عليه وآله وسلم) شوهری داری که ترا بشارت بهشت داده ؟

فرمود گريه من بجهت آنستکه در شب زفاف دختر بايد يك زنى همراهش باشد که اسرار و دردهای دل خود را باو بگويد و حوائجش را بر آورد و دختر من تازه سن است و ميترسم کسی نباشد در شب زفاف با او همراهی کند

عرض کردم با سيدتى اگر من تا آنوقت زنده بودم عهد مى کنم که در عوض شما اين کار را تحمل نمايم

چون شب زفاف مخدره شد پيغمبر (صلی الله عليه وآله وسلم) امر فرمود که زنها بيرون شوند همه بيرون شدند بغير از من پيغمبر (صلی الله عليه وآله وسلم) مراديد فرمود تو کیستی؟

عرض کردم اسماء

فرمود نشيدى که گفتم زنها بيرون روند

عرض کردم چرا لکن من خواستم بعهدى که با جناب خديجه كبرى کرده ام و فاکنم پس قصه را نقل کردم پيغمبر (صلی الله عليه وآله وسلم) گريستند

و مجلسی ميفرمايد اسماء بنت عميس در وقت زفاف صديقه طاهره در حبشه بوده و در روز فتح خيبر وارد مدینه شده و اين اسماء که حاضر بوده وقت زفاف صديقه طاهره اسماء بنت يزيد انصاری بوده انتهى مخفی نماناد که اسماء بنت عميس در وقت رحلت خديجه كبرى هم در مدینه نبوده و ممکن است گفته شود که جناب اسماء بنت عميس در وقت رحلت خديجه كبرى و اوقات زفاف صديقه طاهره مشرف شده بمدینه از حبشه و بعد دو مرتبه مراجعت کرده بحبشه و با شوهرش در روز فتح خيبر آمده باشد بمدینه طيبه چون در بعضی از اخبار تصريح شده با اسماء بنت عميس

واما اسماء بنت يزيد الانصاریه در خيرات حسان استکه دختر يزيد الاشهلی است و پدرش از صحابه و خود نیز صحابه بوده و بفصاحت بيان موصوف است

روزی از طرف سائر زنان صحابه خدمت حضرت رسالت پناهی (صلی الله عليه وآله وسلم) مشرف شد عرض کرد «بایى انت وأمى يارسول الله (صلی الله عليه وآله وسلم) انا وافده النساء اليك ان الله عز وجل بعثك الى الرجال والنساء كافة فآمننا بك وبالهلك وانا معاشر النساء محصورات قواعد بيوتكم و مقضى شهواتكم وحاملات اولادكم وانكم معشر الرجال فضلتم علينا بالجمع والجمعات وعباده

المرضى وشهود الجنائز والحج بعد الحج وأفضل من ذلك الجهاد في سبيل الله عز وجل و ان الرجل منكم اذا خرج حاجاً و معتمراً او مجاهداً حفظنا لكم اموالكم و عزلنا اتوابكم و ربينا لكم اولادكم افلا نشارككم في هذا الاجر و الخير « پس حضرت رسول (صلى الله عليه وآله وسلم) روى باصحاب کرد فرمود مقاله در اين خصوص بهتر از آنکه اين زن بيان نموده شنیده ايد؟

عرض کردند گمان نمی کنیم هیچ زنی باين حسن محاضره رسیده باشد

ص: 90

بعد پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود ای خاتون بدان و بزندهای دیگر برسان که اگر نسوان با ازواج خود خوشرفتاری کنند و آنها را از خود خوشنود دارند همین عمل آنها با تمام اصالح خیر به که گفتی معادل می باشد

### امر پنجم : در جهازیه فاطمه زهراء (علیه السلام)

در بحار از امالی طوسی از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده از جدش امیر المؤمنین (علیه السلام) که فرمود حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) بمن فرمود یاعلی برخیز و زره خود را بفروش و قیمت آنرا بیاور پس برخاستم و زره خود را فروختم و قیمت آنرا آوردم خدمت حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم)

پس يك كف از آن در اهم را به بلال داد و گفت از برای فاطمه بوی خوش خریداری کن و دو كف از آن درهم را داد به ابو بکر که برو بیازار و از برای فاطمه بگیر آنچه را با و محتاج است از جامه و اثاث البیت و عمار بن یاسر و بعضی از صحابه را از پی او فرستاد پس همگی رفتند بیازار و هر يك از ایشان آنچه را اختیار می کردند به ابی بکر نشان می دادند و بمصلحت او می خریدند

پس پیراهنی خریدند بهفت درهم و مقنعه خریدند بچهار درهم و قطیفه خیبریه و سریری گرفتند که میانش از لیف خرما بود و دو فراش از جامه های مصری گرفتند که یکی را از لیف خرما بر کرده بودند و دیگری را از پشم و چهار متکی گرفتند از پوست طائف که میانش را از علف اذخر پر کرده بودند و پرده از پشم و حصیر هجری و دست آسیایی و بادیه مسی و ظرفی برای آب خوردن از پوست و کاسه چوبی از برای شیر و مشک آبی و مطهره بقیرانده و سبوی سبزی و کوزه هایی از پس آوردند خدمت حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) حضرت اینها را بدست می گرفت و ملاحظه می نمود و می فرمود خداوندا مبارك گردان اینرا بر اهل بیت من

و بروایتی آب از دیدگان شریفش ریخت و سر بجانب آسمان بلند کرد و فرمود خداوندا برکت ده بگروهی که بیشتر ظرف های ایشان سفالست

و در روایت است که ام ایمن عرض کرد بارسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) اگر خدیجه می بود هر آینه دیده او روشن می شد بزفاف فاطمه زهراء (علیها السلام)

### امر ششم : در نثار لیله فاطمه زهراء (علیها السلام)

در بحار از امالی روایت کرده که ام ایمن به پیغمبر عرض کرد یا رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) فاطمه را تزویج کردی و چیزی بسر او نثار نکردی

فرمود ای ام ایمن وقتیکه فاطمه تزویج شد بامیر المؤمنین (علیه السلام) خداوند امر فرمود باشجار بهشتی که نثار نمایند از حلی و حلال و یاقوت و زمرد و استبرق بهشتی

و سید حمیری فرمود :

نصب الجلیل الجبرئیل منبرا \*\*\* فی ظل طوبی من متون زبرجد

شهد الملائكة الكرامور بهم \*\*\* و كفى بهم و بر بهم من شهد

و تناثر طوبى عليهم لؤلؤاً \*\*\* و زمرداً متتابعاً لم يعقد

و شيخ بهائی در كشكول از والدش شيخ حسين عاملی نقل کرده كه در مسجد كوفه در

ص: 91

قرمزی دیدم که بر او نوشته بود

انا در من السماء نثرونی \*\*\*یوم تزویج والد السبطين

كنت اصفی من اللجين بياضاً \*\*\* صبغتني دماء نحر الحسين

و در بحار از مناقب روایت کرده که خداوند وحی فرمود بدرخت طوبی که نثار نماید در و یاقوت را پس حور العین مبادرت می نمودند جمع کردن آنها و فخریه می کردند که هذا تحفه خیر النساء

### امر هفتم : در تاریخ تزویج و زفاف فاطمه زهراء (علیها السلام)

بدانکه اول و اشرف تمام زوجات حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) صدیقه طاهره (علیها السلام) بود

و در بحار از خزازقی روایت کرده که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در حیوه خدیجه کبری زوجه دیگر اختیار نکرد نه حره و نه کنیز و همین قسم بود امیر المؤمنین (علیه السلام) در حیوه فاطمه زهرا (علیها السلام)

و در تهذیب از ابی بصیر از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده که خداوند حرام فرمود زنها را بامیر المؤمنین (علیه السلام) مادامی که فاطمه زهراء در حیوه بود

ابو بصیر عرض کرد چگونه؟ فرمود چون فاطمه زهراء (علیها السلام) طاهره بود و حیض نمی دید انتهی چون فاطمه زهراء عذری نداشتکه علی زوجه دیگر اختیار کند یا مراد این باشد که فاطمه زهراء (علیها السلام) ممتاز بود در جلالت قدر و عظمت شان از تمام زنها برتر بود و لذا سزاوار نبود که زنی

همری با او بنماید

و در مصباح المتهجدین استکه روز اول ذیحجه الحرام پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) تزویج فرمود فاطمه را بحضرت امیر المؤمنین (علیه السلام)

و علامه مجلسی در جلاء العیون می فرماید شیخ مفید و ابن طاوس و اکثر اعظام علما، ذکر کرده اند که این مزاجت با سعادت در شب پنجشنبه بیست و یکم ماه محرم از سال سوم از هجرت واقع شد و منافات ندارد که تزویج مخدره در اول ذی الحجه باشد و زفاف در بیست و یکم محرم باشد

و گفته شد ولادت مخدره در جمادی الاخره پنج سال بعد البعثه و ظاهراً در آخر سال چهارم بعثت بوده که از روز بعثت تا روز ولادت مخدره چهار سال و ده ماه و بیست و سه روز گذشته سن مخدره در وقت هجرت هفتسال و هشتماه و ده روز بوده چون گفته شد که از روز بعثت تا روز هجرت بنا بر مختار دوازده سال و هشتماه و ده روز بوده پس در حین زفاف مخدره بنا بر مختار نه سال و هفتماه و یک روز می شود

و از سن شریف حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) چنانچه گفته خواهد شد بیست و پنجسال و ششماه و هشت روز گذشته بود تقریباً

و در اصول کافی و تهذیب و دروس ولادت مخدره را در سال پنجم از بعثت نوشته و ولادت حضرت مجتبی (علیه السلام) را در نیمه ماه رمضان سال دوم از بعثت نوشته اند بر این غایه ما می‌کن باید وقت زفاف مخدره هشت سال و هفت ماه داشته باشد و این بعید است

### **فصل ششم : در ذکر مجملی از حالات اولاد امجاد این مخدره**

بدانکه اولاد این مخدره منحصر است بحضرت امام حسن مجتبی و حضرت امام حسین

ص: 92



عليهما السلام و بجناب محسن سقط شده و بحضرت زينب كبرى و بحضرت ام كلثوم كبرى سلام الله عليهم اجمعين

اما احوالات حضرت امام حسن و حضرت سيد الشهداء سلام الله عليهما در باب چهارم و پنجم ذكر خواهد شد انشاء الله تعالى

و اما جناب محسن شهيد شد و قاتل آن مظلوم را در اخبار مفصلاً نوشته اند كه از ذكر آنها عذر مى خواهم .

و در كتاب احتجاج روايت مفصلى نقل فرموده و از فقرات آن روايت است كه حضرت مجتبى (عليه السلام) به مغيره بن شعبه فرمود ( و اما انت يا مغيره فانك الله عدد و لكتابه نابد و لنيبه مكتب و انت الزاني وقد وجب عليك الرجم الى ان قال ع و انت ضربت فاطمه بنت رسول الله ص حتى ادميتها و القت مافي بطنها الخ )

و در سيزدهم بحار از مفضل بن عمر از حضرت صادق (عليه السلام) روايت مفصلى نقل کرده و در آن روايت استكه روز قيامت خديجه كبرى و فاطمه بنت اسد جناب محسن سقط شده را روى دست گرفته صيحه زنان وارد محشر ميشوند و فاطمه زهراء مى گويد « هذا يومكم الذي كنتم توعدون اليوم تجد كل نفس ما عملت من خير محضراً و ما عملت من سوء تو دلوان بينها و بينه امدأ بعيداً »

بعد حضرت صادق (عليه السلام) اينقدر گريه كرد كه محاسن شريفش ترشد و فرمود روشن مياد چشمى كه اين مصيبت را بشنود و گريان نشود مفضل عرض كرد چه مى فرمايى در قوله تعالى « واذا الموءودة سئلت باى ذنب قتلت » فرمود يا مفضل موءودة والله محسن است و كسيكه غيراين بگويد او را تكذيب كنيد

و اما جناب زينب الكبرى بسيار مجلله و مكرمه بود و اين مخدره ملقبه بود بعقيله بنى هاشم چنانچه ابوالفرج در مقاتل الطالبين درباره عون بن عبدالله بن جعفر بن ابيطالب ميفرمايد د و امه زينب المقيله بنت علي بن ابيطالب و امها فاطمه بنت رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) الى ان قال و العقيله هى التى روى ابن عباس عنها فقال حدثتني عقيلتنا زينب بنت علي (عليه السلام) «

بعد نقل مى كند از آن مخدره خطبه حضرت فاطمه زهراء (عليها السلام) را در امر فدك و عجب است كه آن مخدره در آن زمانيكه صديقه كبرى خطبه فدك را خواند با صغر سن شريفش چگونه آن خطبه را ضبط فرموده

و در احتجاج طبرسى از حزام اسدى رو اينكرده كه وقتيكه اهلبيت را وارد كوفه نمودند اومات زينب بنت علي بن ابيطالب (عليه السلام) الناس بالسكوت قال حزام الاسدى لم اروا لله خفره قط انطق منها كانها تنطق و تفرغ على لسان امير المؤمنين (عليه السلام) و قد اشارت الى الناس بان انصتوا فارتدت الانفاس و سكنت الاجراس

پس خطبه غرائى خواند تا آنكه بعد از فراغ از خطبه حضرت امام زين العابدين (عليه السلام) درباره اش فرمود « انت بحمد الله عالمه غير معلمه و فهمه غير مفهمه »

از اين خطبه شريفه و فرمايش حضرت زين العابدين ع جنبه ولايت و علميت و جلالت قدر و رفعت شأن و كمال عقل و دانش و علو منزلت و طلاقت لسان و فصاحت بيان حضرت زينب (عليها السلام) معلوم مى شود و همچنين از خطبه كه در مجلس يزيد اين مخدره انشاء فرمود

و در اثبات الوصيه مسعودى نقل مى كند از خديجه بنت محمد بن علي الرضا (عليه السلام) ان الحسين (عليه السلام) اوصي الى اخته

زينب بنت علي (عليه السلام) في الظاهر فكان ما خرج من علي بن الحسين في زمانه من علم ينسب

ص: 93

الی زینب بنت علی (علیه السلام) ستر اعلیٰ علی بن الحسین ع و تقیه و اتقاء علیه انتهی و هذا فضیله عظیمه للمخدره سلام الله علیها

و از مناقب عظیمه این مخدره آنستکه علی الظاهر چهار مرتبه حفظ وجود مبارک امام را نمود چنانکه ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی و این مخدره تزویج شد به پسر عمش جناب عبدالله بن جعفر الطیار

و در بحار از خزازقی نقل فرموده که از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت کرده که نظر فرمود باولاد علی و جعفر طیار و فرمود « بناتنا لبنینا و بنونا لبناتنا »

و جناب زینب از جناب عبدالله چهار پسر داشت و یک دختر علی و عون و عباس و محمد و ام کلثوم

و در مقاتل ابو الفرج استکه عون بن عبد الله بن جعفر الطیار که والده ماجده او زینب الکبریٰ عقیده بنی هاشم بود در کربلا شهید شد در رکاب خال گرامش حضرت سیدالشهداء (علیه السلام)

و در کامل بهائی استکه در کربلا دو پسر از حضرت زینب شهید شد جناب عون و جناب محمد ابنی عبدالله بن جعفر الطیار و مسلما حضرت زینب (علیها السلام) در وقعه طف تشریف داشتند و باسیری بشام تشریف بردند

و در کتب معتبره تاریخ ولادت و رحلت و محل دفن این مخدره دیده نشده بجز اینکه معلوم است در حیوه حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) متولد شد

و از اخبار مستفاد می شود که حضرت زینب بعد از حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) متولد شده و جناب ام کلثوم بعد از حضرت زینب و ظاهراً قبر حضرت زینب در شام است و معروفست به زینبیه و زیارتگاه عامه مسلمین است

و در هدیه الزائرین از علامه نوری ره نقل فرموده که در مدینه طیبه قحطی و غلا شد جناب عبدالله بن جعفر با مخدره جناب زینب خاتون تشریف بردند بشام بجهت فرار از قحطی و در همان موضعی که فعلا مزار و مرقدشان هست و معروفست بزینبیه توقف فرمودند پس مخدره مریضه شد و از دنیا رحلت فرمود و در همان موضعی که منزلشان بود دفن شد

و اما آنکه دو مرتبه اسیر شده باشد چنانچه بعضی گفته اند معلوم نیست

و در قناطر السباع مصر مزاری است معروف بمزار حضرت زینب خاتون و ممکنست که مزار مصر محل دفن یکی از بنات این مخدره یا محل دفن یکی از اسباط ائمه اطهار (علیه السلام) بوده باشد که مسمی بوده باین اسم و قریب بهمین مضامین در خیرات حسان است

و از این بطوطه نقل فرموده که در یک فرسخی دمشق مشهدام کلثوم بنت امیر المؤمنین (علیه السلام) است و اسم اسمخدره زینب بود و پیغمبر ص او را مکنی فرمود به ام کلثوم بجهت شباهتش بخاله اش ام کلثوم دختر حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) انتهی

و معلوم استکه در حیوه حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دختری زینب نام از حضرت امیر (علیه السلام) بغیر عقیده بنی هاشم نبوده

و در کامل بهائی استکه مخدره ام کلثوم خواهر حضرت سید الشهداء علیه السلام وفات شود در دمشق

واما جناب ام كلثوم بنت فاطمه (عليها السلام) اين مخدره اسم شريفش رقيه الكبرى بود چنانچه در عمده الطالب است و او نيز خيلى  
جلالت قدر داشت و زوجه عمر بن الخطاب بود

ص: 94

و در بحار از سید ابن طاوس در طراف روایت کرده از حضرت صادق (علیه السلام) چون خواستگاری نمود عمر از ام کلثوم حضرت امیر ع عذر آورد که او بچه است عمر آمد نزد عباس بن عبدالمطلب گفت آیا در من عیبی هست؟

عباس گفت مگر چه شده گفت خواستگاری نموده ام نزد پسر برادرت و او مراد کرده قسم بخدا از برای شما کرامتی نخواهم گذارد و دو شاهد اقامه می کنم انه سرق ولا قطعن یمینه پس عباس آمد خدمت حضرت امیر (علیه السلام) و او را خبر داد بگفته عمر و استدعا کرد که امر را واگذار باو نماید امیر المؤمنین (علیه السلام) امر مخدره را واگذار عباس فرمود و مرحوم اعتماد السلطنه در کتاب حجه السعاده می نویسد زمانی که اسراء را وارد مجلس یزید کردند سفیر ملک روم حاضر بود گفت یزید اینها از چه طایفه و از چه قبیله اند؟

یزید گفت از قبیله بنی هاشم و نام صاحب این سر حسین بن علی است

گفت کدام علی؟

یزید گفت داماد پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

سفیر گفت یکی از دختران علی زوجه عمر بن الخطاب بود؟

یزید گفت مگر تو زوجه عمر دختر علی بن ابیطالب را می شناسی؟

سفیر گفت آری آنوقت این مخدره را من دیدم از زوجه امپراطور با شأن تر بود الخ و این مخدره در وقعه طف حاضر نبود چنانچه در همین کتاب حجه السعاده می فرماید نقله حدیث از طرق معتبره نقل نموده اند که جناب ام کلثوم دختر امیر المؤمنین (علیه السلام) و فاطمه زهراء (علیها السلام) والده زید بن عمر و رقیه بنت عمر در حیوه حضرت مجتبی ع در مدینه طیبه از دنیا رحلت فرمود و رحلت او و فرزندش زید در یکروز اتفاق افتاد و تقدم و تأخر موت احدهما معلوم نشد الی ان قال و ام کلثوم بنت علی که نام شریفش در وقعه طف در همه جا مذکور می شود و خطب و اشعار با و منسوب می گردد ام کلثوم دیگر است از سایر زوجات امیر المؤمنین علیه السلام چون علی القول الصحیح امیر المؤمنین (علیه السلام) را از بنات دوزینب بود و دوام کلثوم زینب کبری زوجه عبد الله بن جعفر بود و ام کلثوم کبری زوجه عمر بن الخطاب بود و هر دو از صدیقه طاهره بودند و زینب الصغری و ام کلثوم آمدند الصغری از سایر امهات بوجود آمدند

و شیخ حر در وسائل الشیعه از عمار یاسر روایت کرده اخرجت جنازه ام کلثوم بنت علی و ابنها زید بن عمر و فی الجنازه الحسن والحین و عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس و ابوهریره فوضعوا جنازه الغلام مما یلی الامام والمرثه ورائه وقالوا هذا هو السنه

پس معلوم شد که جناب ام کلثوم بنت فاطمه در وقعه طلف اصلا در دنیا نبوده و مستفاد از روایت مذکوره آنکه جناب ام کلثوم کبری در مدینه طیبه از دنیا رفت و ظاهراً قبر شریفشان هم در مدینه طیبه باشد

واما تاریخ ولادت و رحلتشان معلوم نیست همینقدر معلوم شد که این مخدره در حیوه حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) بدنی آمد و در حیوه حضرت مجتبی (علیه السلام) از دنیا رفت

## فصل هفتم: در ذکر خدمت گذاران صدیقه طاهره (علیها السلام)

منجمله جناب ام ایمن بود و اسم او برکه اطلیبه است و این مخدره حبشیه بود و حاضه حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) بود

و در اصابه است که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود ام ایمن امی بعد امی و یقول (صلی الله علیه وآله وسلم) لام ایمن یا امه و هر وقت باو نظر می کرد می فرمود او بقیه اهل بیت من است

و روایت کرده که در یکی از اسفارش ام ایمن تشنه شد در حالتی که صائمه بود و آب هم نداشت و عطش او شدت کرد

پس ناگاه از آسمان دلو سفیدی نازل شد ام ایمن او را گرفت و آشامید و می فرمود بعد از آن هرگز من تشنگی ندیدم حتی روزهای بلند روزه می گرفتم و ابداً تشنه نمیشدم

و گفته: ام ایمن در خلافت عثمان از دنیا رفت و بعضی گفتند پنج ماه بعد از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از دنیا رفت بعد در مقام جمع بین دو قول می فرماید بدانکه آنکه پنجماه بعد از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از دنیا رفت ام ایمن حاضنه پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و آنکه در خلافت عثمان از دنیا رفت او کنیز ام حبیبه بود چون اسم هر دو برکه و کنیه هر دو ام ایمن بود و هر دو حبشیه بودند انتهی آنمخدره اول زوجه عبید حبشی بود و ایمن از او متولد شد بعد از او زوجه زید بن حارثه شد و از او اسامه بن زید بن حارثه متولد شد و ام ایمن کنیز حضرت عبدالله بدر حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) بود یا کنیز آمنه والده حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و علی ای حال ام ایمن به پیغمبر منتقل شد و زوج او زید بن حارثه در جاهلیت اسیر شد و حکیم بن حزام او را در بازار عکاظان خرید و برای جناب خدیجه آورد و خدیجه او را به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بخشید و مردم او را زید بن محمد می خواندند و آیه شریفه و ما جعل ادعیاتکم ابنائکم ذلکم قولکم بافواهم الخ در باره او نازل شد

و جناب زید در جنگ موته شهید شد و اسامه بن زید از کسانی بود که از امیر المؤمنین (علیه السلام) عزلت جست و از جهاد با آنحضرت تفاصل ورزید و در روز رحلت حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ام ایمن خیلی گریه میکرد از سبب گریه اش سؤال کردند گفت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) که از دنیا رفت من میدانستم ارتحال پیغمبر را و گریه من بر انقطاع وحی الهی است که همیشه بخانه ما نازل میشد کذافی کتاب الاصابه و کتاب خیرات حسان

و بدانکه در روز وفات حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) اسامه بیست ساله بود

و در مجالس المؤمنین از علامه حلی روایت نموده از حضرت باقر (علیه السلام) که آن حضرت فرمود اسامه آخر امر رجوع بحق نمود پس نگوئید درباره او مگر خیراتهی

بعد میفرماید و روایت نموده اند که عمر بن خطاب بجهه اسامه بن زید پنج هزار دینار از بیت المال مقرر کرده و از برای پسر خود عبدالله دو هزار دینار

عبدالله گفت اسامه را بر من ترجیح دادی و حال آنکه من از غزوات حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دیده ام آنچه را که او ندیده

عمر گفت بجهت آنکه پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) او را از پدر تو بیشتر دوست می داشت



مؤلف گوید که خلیفه جهت تفصیل دادن او را فرموده جهتش این بود که اسامه را بسیم وزرو وعده امارت منصرف نماید از متابعت بنی هاشم

و بعد از وفات رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) اسامه در دار القری سکونت اختیار کرد و در آخر خلافت مصوبه در ارض حرف از دنیا رفت .

و منجمله جناب فضه نوبیه کنیز آنمخدره بود

در مصباح کفعمی استکه فضه باب فاطمه (علیها السلام) بود

و از اصول کافی استفاده می شود فضه روز عاشورا در کربلا بود وقتیکه لشکر کفر اراده کردند اسب بر جسد طاهره بتازند فضه خاتون از حضرت زینب استیدان نمود که شیری را که در آن سرزمین بود بمددکاری بخواهد رفت و فضه بآن شیر گفت و آنشیر آمد بقتلگاه ابن سعد گفت فتنه لا تثیروها انصرفوا

و جناب فضه بیست سال ابداً تکلمی نکرد مگر بآیات کریمه قرآنی

در عاشر بحار از مناقب روایت کرده از ابوالقاسم قمری گفت در بیابان از قافله دور افتادم بزنی افتاد گفتم تو کیستی این آیه را تلاوت کرد و قل سلام فسوف یعلمون پس سلام کردم گفتم چه می کنید در این بیابان این آیه را تلاوت کرد من یهدی الله فلا مضل له گفتم از جنی یا از انس این آیه را تلاوت کرد :

یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد گفتم از کجا میآئی این آیه را تلاوت کرد ینادون من مکان بعید گفتم قصد کجا داری این آیه را تلاوت کرد والله علی الناس حج البیت گفتم چند وقت است از قافله دور افتاده گفت ولقد خلقنا السموات والارض فی سته ایام گفتم آیا طعامی میل داری گفت و ما جعلناهم جداً لا یأکلون الطعام

پس باو طعام خورانیدم گفتم تعجیل کن در رفتن گفت لا یکلف الله نفساً إلا وسعها گفتم ترا بردیف خود سوار کنم گفت لو کان فیهما الهه الا الله لفسدتا

پس من پیاده شدم و آنزن را سوار کردم گفت الحمد لله الذي سخر لنا هذا

پس چون بقافله رسیدیم گفتم شما در قافله کی را دارید گفت با داود انا جعلناک خلیفه فی الارض وما محمد الا رسول یا یحیی خذ الکتاب بقوه یا موسی انی انا الله بس من آن چهار اسم را ندا کردم دیدم چهار جوان آمدند بطرف آنزن گفتم ای زن اینها کیانند گفت المال والبنون زینه الحیوه الدنیا

پس چون رسیدند بآن زن گفت یا ابت استأجره ان خیر من استأجرت القوی الامین پس آن جوانها بمن احسان نمودند گفت و الله یضاعف لمن یشاء

پس زیاده احسان کردند پس از آنها سؤال کردم این زن کیست گفتند این زن مادر ما فضه کنیز حضرت زهراء (علیها السلام) است و مدت بیست سالست که تکلمی نمی کند مگر بآیات قرآنی



و اعجب از این آنستکه سبط آن مخدره مستجاب الدعوه بوده

در مناقب از مالک دینار روایت کرده گفت در بیابان مکه زن ضعیفه دیدم که بر دابه لاغری سوار است

پس چون بوسط راه رسیدیم دابه آن زن از راه رفتن بازماند دیدم آن زن سر به آسمان بلند کرد و عرض کرد الهی لافی بیٹی ترکنتی ولا الی  
بیٹک حملنتی فوعزتک و جلالک لو فعل بی هذا

ص: 97

پس ناگاه دیدم شخصی را که از بیابان آمد ناقه در دست گرفته گفت سوار شو

پس پس آزن سوار شد و آن ناقه مثل برق حرکت کرد پس چون بطوافگاه رسید دیدم آن زن طواف میکند

پس قسم دادم او را که تو کیستی گفت اناشهره بنت مسکه بنت فضه خادمه الزهراء

و در روایت است که ام ایمن و فضه بعد از صدیقه طاهره نتوانستند در مدینه طیبه توقف نمایند و رفتند بمکه معظمه

و جناب اسماء بنت عمیس هم خدمت زیادی کرد بانمخدره مکرمه مخصوصاً در حال زفاف مخدره و در سر جنازه آنمخدره شق جیب کرد و گریه کرد و بعضی از خصوصیات جناب اسماء در ضمن حالات میمونه زوجه حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) گفته شد

و در مناقب است که در هنگام وصیت صدیقه طاهره اسماء و ام ایمن حاضر بودند و حضرت صدیقه فاطمه زهراء با اسماء وصیت فرمود که اگر از دنیا برود غسل ندهد او را مگر اسما و امیر المؤمنین علیه السلام و حضرت صدیقه با اسماء فرمودند که من قبیح می دانم بدن زنا بنوعی حمل کنند که مردم او را بر روی سریر بینند اسماء عرض کرد من در ارض حبشه دیده ام کیفیت سریر و تابوت را از برای بر روی مخدره تابوتی بهمان نحو ساختند :

### فصل هشتم : در بعضی از تواریخ و وقایع متعلقه بصدیقه طاهره (علیها السلام)

واقعه اولی در سال اول هجرت چون پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) وارد مدینه طیبه شدند نامه نوشتند بامیر المؤمنین (علیه السلام) در مکه معظمه که حرکت بفرماید بجانب مدینه و نامه را دادند به ابواقد اللیثی چون نامه بآن بزرگوار رسید امیر المؤمنین (علیه السلام) با جمعی مخفیانه از مکه بیرون شدند و فاطمه زهراء و فاطمه بنت اسد و فاطمه بنت زبیر بن عبد المطلب را با خود از مکه حرکت دادند و از برای این فواطم هودجی ترتیب داد و ابو واقد و ایمن پر ام ایمن را بر شتر فواطم گماشت و فواطم را بسرعت سوق می نمودند بجانب مدینه طیبه امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود ارفق بالنسوه ابواقد انهن من الضعائف واینمخدرات اول المهاجرات بودند از مکه معظمه بمدینه طیبه.

و در ناسخ التواریخ است که چون رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بمدینه طیبه اقامت فرمود پانصد درهم و دو شتر دادند بابورافع و زید بن حارثه که بروند بمکه معظمه و حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام) و جناب ام کلثوم بنتی رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) و جناب سوده بنت زمعه زوجه رسول الله ص و جناب ام ایمن و اسامه بن زید بن حارثه را حرکت دهند و بیاورند بمدینه طیبه چون وارد مکه معظمه شدند عبدالله بن ابی بکر هم مادر خود امرومان و دو خواهر خود عایشه و اسماء ذو النطاقین زوجه زبیر را در حالتیکه حامله بود بعبد الله بن زبیر کوچ داد و باتفاق طلحه بن عبدالله و جمعی دیگر وارد مدینه طیبه شدند و بعد از ورود بقبا اسماء ابوبکر عبدالله زبیر را وضع حمل نمود :

واقعه ثانیه در شب پنجشنبه بیست و یکم ماه محرم از سال سوم هجرت واقع شد تزویج

امیر المؤمنین و فاطمه زهراء علیهما السلام چنانچه سابقاً گفته شد.

واقعه ثالثه در عقد الفرید استکه بعد از آنکه با ابابکر بیعت کردند امیر المؤمنین (علیه السلام) و عباس وزیر در خانه فاطمه نشستند ابابکر عمر را فرستاد که اینها را از خانه بیرون آورد که با ابابکر بیعت کنند و گفت اگر حاضر نشدند آنها را بقتل برسان عمر آتش حاضر کرد که خانه را آنها بوزاندیس صدیقه طاهره فرمود یا بن خطاب اجنت لتحرق دارنا عمر گفت بلی یاداخل شوید در بیعت ابابکر الی آخر الروایه

و تفصیلش را علماء شیعه و سنی در کتب خود نوشته اند

و در بعضی از اخبار استکه خالد بن ولید ملعون شمشیر کشید که گردن آن بزرگوار را بزند آن بزرگوار حمله کرد بآن ملعون آن مامون آقارا قسم داد و دست از او برداشت جناب مقداد و سلمان و ابوذر و عمار یاسر و بریده بن حبیب اسلمی داخل خانه شدند که یاری کنند امیر المؤمنین (علیه السلام) را نزدیک بود فتنه بزرگ شود فرمودند دعوه و ایای فان الله امرنی الا اجاهدکم فی هذا الوقت

پس ریسمانی بگردن آن بزرگوار انداختند تا بمسجد ببرند حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام) حامل شد بین علی ع و آن جماعت که بعضی از مصائب و آلام بر آن مخدره وارد شد و حضرت صادق ع فرمودند و ماتت حین ماتت وان فی عضدها مثل الدمج الخ.

واقعه رابعه چند روز بعد از واقعه سابقه آدم فرستادند بسوی فدک که وکیل مخدره را بیرون کنند و فدک را تصرف کنند

پس مخدره آمد نزد آنها و فرمود چرا میراث مرا از پدرم منع کردید و وکیل مرا از فدک خارج نمودید گفتند شهود خود را که شهادت بدهند که فدک مال تو هست حاضر کن

مخدره گفت شهود من شوهر من امیر المؤمنین (علیه السلام) است و دو فرزندم حسنین (علیه السلام) و ام ایمن و اسماء بنت عمیس که در آن وقت زوجه ابابکر بود

پس آن بزرگواران شهادت دادند بفرموده مخدره

گفتند اما علی (علیه السلام) فزوجها و فی روایه قال اما علی (علیه السلام) فیجر النار الی قرصه و اما الحسن و الحسین ابناها و فی روایه قال انهما صغیران

و اما ام ایمن فمولاتها و فی روایه قال انت امرأه و لا نجیز شهاده مرأه و حدها و فی روایه قال لا تقبل شهاده عجمیه لا تفصح

و اما اسماء بنت عمیس کانت تحت جعفر بن ابیطالب فهی تشهد لبنی هاشم و قد کانت تخدم فاطمه و کل هؤلاء یجرون الی انفسهم. صدیقه طاهره مهموماً مراجعت نمود و بعد مکرر مخدره رفت نزد آنها آخر الامر روایت است که کاغذی نوشته دادند بمخدره که فدک را بوی رد نمایند الخ.

مخفی نماناد فدک موضعی است بخبیر بین او و مدینه دو منزل است و تاخیر کمتر از یک منزلست و فدک را که غضب کردند در دست غاصبین بود و در زمان خلافت عثمان بن عفان عثمان او را طیول داد بر عمش مروان بن حکم و در دست آل مروان بود تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز بن مروان بن حکم بس عمر بن عبدالعزیز اقرار نمود بحقیقت مخدره و فدک را رد کرد بحضرت امام محمد باقر (علیه السلام) تا وقتیکه عمر بن عبدالعزیز از دنیا رفت باز فدک را



یزید بن عبد الملک غضب نمود تا زمان سفاح قدک وارد کرد بحسن بن حسن بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) باز منصور فدک را غضب کرد مهدی عباسی او را رد کرد به بنی فاطمه باز هادی بن مهدی او را غضب کرد بعد مامون او را رد کرد باولادهای فاطمه زهراء (علیها السلام) و تا زمان متوکل دست اولاد های آن مخدره بود و آنها در آن زمان مستغنی بودند زمان متوکل که شد باز او غضب نمود

و در مناقب ابن شهر آشوب استکه هرون بحضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) گفت حدود فدک را بفرما تا من رد کنم برای شما فرمودند يك حد اوعد نست حد دوم سمرقند است حد سوم افریقیه است حد چهارم سیف البحر است

هرون گفت پس از برای ما چیزی باقی نمیماند یعنی ای هرون تمام مملکتی که در دست تو می باشد در حکم فدک است و غضب است و حق ما خاندان است.

الحاصل بعد امیر المؤمنین (علیه السلام) در حضور اصحاب اتمام حجت فرمود و حقانیت خود و مخدره مکرمه فاطمه زهرا را بر ابابکر و عمر و سایرین از صحابه ثابت فرمود بعضی گفتند دیدی علی با ما چه کرد اگر یکمرتبه دیگر چنین احتجاج بفرماید امر ما فاسد خواهد شد تکلیف چیست؟

گفتند تکلیف آنستکه و اداریم بقتل امیر المؤمنین گفتند که این تکلیف را بنمائیم؟

گفتند بخالد بن ولید

پس فرستادند خالد بن ولید را حاضر نمودند گفتند ما تکلیف بزرگی بتو داریم

خالد گفت آنچه امر کنید اطاعت می کنم و لو بقتل علی بن ابیطالب (علیه السلام)

گفتند مطلب همین است برو بمسجد وقت نماز صبح پهلوی او بایست چون سلام نماز داده شد گردن امیر المؤمنین را بزن

در احتجاج طبرسی استکه جناب اسماء بنت عمیس که زوجه ابابکر بود این سخن را شنید و خادمه اش را فرستاد بخانه امیر المؤمنین (علیه السلام) و گفت ان الملاء یأتمرون بك لیقتلوك

پس جاریه آمد و این آیه را خواند امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود

رحمها الله قولی لمولاتك فمن یقتل الناکثین والقاسطین و المارقین آمدند مسجد بجهت اداء نمودن نماز صبح در حال تشهد پشیمان شد و قبل از سلام دادن سه مرتبه گفت یا خالد لا تفعل ما امرتك السلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

امیر المؤمنین (علیه السلام) ملتفت شد بخالد بن ولید فرمود اگر نهیت نکرده بود تو مرا می کشتی گفت ای واللہ لوضعتہ فی اکثرک شعراً حضرت فرمودند کذبت لام لك من یفعله اضبق حلقه است منك .

و در روایت ابی ذر غفاری است که امیر المؤمنین ع بانگشت سبابه و وسطی خالد را چنان فشار داد که خالد جامه اش را نجس کرد و صیحه کشید و با بزمین می زد

پس ابو بکر عمر را فرستاد نزد عباس بن عبد المطلب که شفاعت بنماید و خالد را از ید امیر المؤمنین (علیه السلام) نجات دهد

عباس آمد خدمت امیر المؤمنین (علیه السلام) و قسم داد بحق القبر و من فیه و بحق دونور دیده اش و فاطمه زهراء (علیها السلام) که دست از خالد بر دارد و پیشانی آن بزرگوار را بوسید امیر المؤمنین دست از خالد بر داشت

بیان لوضعتہ فی اکثرک شعراً یعنی شمشیر را بر سر تو می نهادم چون سر از همه اعضای بدن مویش بیشتر است و است بکسر همزه بمعنای دبر است یعنی کسی که شمشیر بر سر من بزند حلقه دبرش از دبر تو تنگ تر است و کفی بهذاذ لا والذما

ص: 100

## فصل نهم: در ذکر بعضی از قبور متبرکه و بقاع شریفه واقع در مدینه طیبه و اطراف آنست

### اشاره

بدانکه می توان گفت در مدینه طیبه و اطراف آن زمینی نیست مگر آنکه معصومی قدم بر آن زمین گذارده و هوائی نیست مگر آنکه معصومی در آن هوا تنفس فرموده و این ادعا را در باره غیر این زمین مقدس نمیتوان نمود و اغلب معصوم زادگان و اصحاب کرام در آن زمین مقدس مدفونند

و در هزار بحار از کامل الزیاره روایت کرده که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود من مات في احد الحرمين مکه والمدینه لم يعرض الی الحساب ومات مهاجراً الی الله وحشر يوم القیمة مع اصحاب بدر

و در خلاصه الوفاء فی اخبار دار المصطفی از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت کرده که فرمود المدینه مهاجری فیها مضجعی ومنها مبعثی حقیق علی امتی حفظ جیرانی ما اجتنبوا الكبائر و من حفظهم کنت له شفیعاً او شهیداً يوم القیمة و من لم یحفظهم سقی من طینه الخبال قیل للمزنی وماطینه الخبال قال عصاره اهل النار

و در آن کتاب اخبار زیادی نقل کرده در فضیلت دفن در مدینه طیبه و بقیع

و از مالک روایت نموده که در مدینه طیبه ده هزار نفر از صحابه کرام مدفونند لکن قبور شریفه اغلب معلوم و معین نیست چون در سابق رسم نبوده بناء ساختن و قبه قرار دادن بر قبور ولوح بر روی قبر گذاشتن لذا با این طول زمان فعلا قبر اغلب مخفی مانده و بعضی از قبور شریفه فعلا معلوم است و از برای آنها قبه و بنایی ساخته شده و لابد است در مقام از ذکر دو امر:

### امر اول: در قبور شریفه که در مدینه و در بقیع است

منها قبور شریفه شش نفر معصومی که در مدینه طیبه مدفونند

قبر مقدس حضرت رسول ص و قبر مقدس صدیقه طاهره و قبر مقدس حضرت امام حسن مجتبی و قبر مقدس حضرت امام زین العابدین و قبر مقدس حضرت امام محمد باقر و قبر مقدس حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهم اجمعین و موضع قبر مقدسشان معلوم و معین است مگر موضع قبر حضرت صدیقه طاهره (علیها السلام) که در چند جا محتمل است و ظاهر واضح آنست که قبر مقدس ایشان در میان حرم مقدس حضرت پیغمبر است که ضریح مطهرشان خلف ضریح حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) واقع می شود

در روح و ریحان است که قبه مطهره ائمه بقیع را جناب مجد الملك ابوالفضل اسعد بن محمد بن موسی اردستانی بنا نمود و ایشان مستوفی مملکت سلطان برکیارق بن ملکشاه بن الب ارسلان بن طغرل بیک بن میکائیل سلجوقی بود و مجد الملك در چهارصد و ونود و دو بدست لشگر بر کیارق مقتول شد که لشگریان بدنش را پاره پاره کردند چنانچه در مجالس المؤمنین است فرموده و او شیعه خالص بود و آثار خیریه او زیاد است

منجمله بقعه مبارکه ائمه بقیع صلوات الله علیهم اجمعین

و در بعضی از تواریخ است که اصل آن بقعه را الناصر لدین الله عباسی بسر المستضی بالله بنا نمود در حدود سنه پانصد و شصت و

متحمل است که بناء الناصر بالله بعد از تخریب بناء مجد الملك بوده باشد

و منجمله بنای چهار طاق جناب عثمان بن مظعون در بقیع و اهل تسنن گمان می کنند

ص: 101



که آن مقام عثمان بن عفان است

و منجمله بناء حرم و رواق مطهر کاظمین (علیه السلام) و گویا آن آثار تا زمان سلاطین صفویه بوده بعد بفرمان شاه عباس صفوی دو گنبد مطهر را بنا نمودند و طلای دور گنبد شریف را مرحوم آقا محمد شاه شهید نمود و بعضی از تعمیرات آن بقعه مبارکه را مرحوم شیخ عبدالحسین شیخ العراقین بامر مرحوم ناصرالدینشاه نمود

و منجمله بناء قبه حضرت عبدالعظیم چنانچه در مجالس المؤمنین است که از آثار مجد الملك مشهد سید عبدالعظیم است در ری

و منها قبر شریف عبدالله بن عبدالمطلب که در میان شهر مدینه معروف است و حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) دو ماهه بود که والدشان از دنیا رحلت فرمود

و در بحار می فرماید مدفن جناب عبدالله و جناب آمنه معلوم نیست در این ازمنه و ما مطلع نشدیم بر مدفن این دو بزرگوار انتهی

و منها قبر جناب ابراهیم بن رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) که در بقیع معلوم است و یوم وفاتشان هیجدهم ماه رجب سنه دهم از هجرت بوده

و منها قبور شریفه بنات رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) که جناب زینب و جناب ام کلثوم و جناب رقیه باشد و قبر شریفشان در بقیع معلوم است

و در کتاب خلاصه الوفاء سید علی سمهودی نقل کرده که اینمخدرات در بقعه عثمان بن مظعون مدفونند

و منها قبور شریفه زوجات پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در بقیع معروف است و در آن قبه است قبر مالک بن انس بن مالک که از ائمه اربعه اهل تسنن است و منها قبر فاطمه بنت اسد والده ماجده حضرت امیر (علیه السلام) و اقرب آنستکه قبر شریف ایشان در حرم ائمه بقیع وصل بدیوار حرم مطهر باشد و رحلتشان سال چهارم هجرت بوده و سن شریفشان در حدود هفتاد بوده

و منها قبر جناب عباس بن عبدالمطلب که روز جمعه دوازدهم ماه رجب سنه سی و دو هجری از دنیا رحلت فرمود و قبر جناب عباس متصل است بقبور ائمه بقیع و یک ضریح محیط بهمه است و قبر ایشان در یمین کسی است که میان حرم مطهر روی بقبله بایستد و قبور مطهره ائمه اطهار در یسار است

و منها قبر جناب صفیه بنت جناب عبدالمطلب والده زبیر بن عوام که در بقیع نزدیک بیاب بقیع معروف است

و منها قبر جناب حلیمه سعدیه مرضعه حضرت رسول ص که در بقیع معروف است

و منها قبر جناب عقیل بن ابیطالب در بقیع معروف است و در سنه پنجاه هجری در سن نودوشش سالگی از دنیا رحلت فرمود و بعضی گفتند قبر جناب عقیل در شام است و در آنجا وفات یافته و منها در بقعه منسوب بجناب عقیل است قبر جناب عبدالله بن جعفر شوهر جناب زینب خاتون بنت امیر المؤمنین (علیه السلام) که در جود مشهور آفاق بوده و در سال هشتاد هجری وفات یافت در سن نود سالگی

و در عمده الطالب است که عبدالله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر بن ابیطالب را



ابو مسلم مروزی در هرات محبوس کرد تا از دنیا رفت و قبر ایشان در هرات معروف است

ومنها قبر محمد بن الحنفیه که در بقیع نوشته اند و در سنه هشتاد و سه هجری از دنیا رحلت فرمود و در بقیه دفن شد کمافی مجالس المؤمنین

و در وفیات الاعیان است که گفته شده که آن بزرگوار از ترس عبدالله بن زبیر گریخت به طائف و آنجا از دنیا رحلت فرمود و گفته شده در ایله از دنیا رفته و ایله آخر خاک حجاز و اول خاک شام است

ومنها قبر مخدره جناب زینب بنت علی ع زوجه جناب عبدالله بن جعفر و بعضی قبر ایشان را در زینبیه شام نوشته اند و مرحوم حاجی نوری ره همین را ترجیح داده و منها قبر جناب حسن بن حسن المجتبی (علیه السلام) شوهر جناب فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) که در مدینه طیبه از دنیا رفت در سن سی و پنج سالگی و قبرش در بقیع است

ومنها قبر جناب اسمعیل بن جعفر الصادق (علیه السلام) که مرقد شریفشان در سور بلد مقابل قبور ائمه بقیع است و طریقتش از میان مدینه طیبه است و جماعت اسمعیلیه قائلند بامامت این بزرگوار و در حیوه پدر بزرگوارشان از دنیا رحلت فرمود

ومنها قبر جناب عبد الله بن محمد بن یوسف بن موسی بن عبد الله المحض بن الحسن بن الحسن بن المجتبی (علیه السلام) که در بقیع است

ومنها قبر جناب مقداد بن اسود و سابقا گفتم که این بزرگوار در سنه سی و سه هجری در هفتاد سالگی در حرف که یکفر سخی مدینه است از دنیا رحلت فرمود و جنازه اش را بر روی دست ها بمدینه طیبه آوردند و در بقیع دفن نمودند

و در شهروان قبری است که معروف است بقبر مقداد و شاید او قبر بعضی از مشایخ عرب باشد و احتمال می رود که قبر شیخ جلیل فاضل مقداد بن عبدالله الحلی صاحب شرح باب حادی عشر باشد چون در روایات وفات ایشان را در شهروان احتمال داده

ومنها قبر جناب جابر بن عبدالله الانصاری که در سنه هفتاد و چهار یا هفتاد و هفت هجری در مدینه از دنیا رحلت فرمود و بعضی گفته اند جناب جابر آخر صحابه است که از دنیا رحلت فرمود و این سخن صواب نیست چون عمرو بن حرث قرشی که در کوفه ساکن بود در سال هشتاد و پنج هجری از دنیا رحلت نمود در سن ود و هفت سالگی و همچنین سهل بن سعد ساعدی انصاری در سنه هشتاد و هشت هجری وفات نمود در سن نود و شش سالگی

و در اسد الغابه است که او آخر کسی بود که از اصحاب حضرت رسول در مدینه باقی مانده بود و خودش گفت لومت لم تسمعوا من احد یقول قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) وانس بن مالک خادم حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) در سنه هجرت ده ساله بود و در سنه نود و یک هجری در دو فرسخی بصره از دنیا رفت و همانجا دفن شد و او آخر کسی بود از صحابه که در بصره از دنیا رفت کذافی اسد الغابه همچنین ابوظیفیل عامر بن وائله در عام احد متولد شد و در سنه صد هجری در مکه معظمه از دنیا رفت و در اسد الغابه است که او آخر کسی بود از صحابه که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را دیده بود و از دنیا رفت چنانچه خود گفت ما علی وجه الارض الیوم رجل رأی النبی غیری.

و در عاشر بحار است که روز عاشوراء حضرت سید الشهداء (علیه السلام) بلشگر مخالف خود را معرفی می فرمود

فرمود و ان كذبتمونى فان منكم من ان سئتموه عن ذلك اخبركم اسئلوا جابر بن عبدالله

ص: 103

الانصاری و ابو سعید الخدری و سهل بن سعد الساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک یخبر و کم انهم سمعوا من رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) هذه المقالة لي ولاخي

و مخفی نماناد که زید بن ارقم در کوفه سنه شصت و هشت وفات نمود و یتیمی بود در حجر عبدالله بن رواحه و با او بود در غزوه موته کذا فی اسد الغابه .

و منها قبر جنب مالك اشتر در مجالس المؤمنین است که آن بزرگوار در حوالی قلزم بعسل مسموم شهید شد و جنازه شان را حمل نمودند و در مدینه طیبه دفن نمودند

و منها قبر جناب عثمان بن مظعون و او اول کسی است از مهاجرین که در بقیع دفن شد

و منها قبر جناب اسعد بن زراره که در شوال سال اول هجرت از دنیا رحلت فرمود و او اول کسی است از انصار که در بقیع دفن شده و قبر شریف این دو بزرگوار در رحاء است و او مقبره ایست در وسط بقیع

و منها قبر جناب سعد بن معاذ که در اقصاء بقیع است و گفتند قبر شریف سعد در همان قبه ایست که منسوب بجناب فاطمه بنت اسد است

و منها قبر جناب عبدالله بن مسعود که در سنه سی و دو هجری در مدینه طیبه از دنیا رحلت فرمود و در بقیع دفن شد.

و منها قبر جناب شیخ احمد بن زین الدین الاحسائی البحرانی است که در سنه هزار و دویست و چهل و سه هجری از دنیا رفت در منزل حدیه که سه منزلی مدینه است و سنش قریب به نود سال بود

و منها قبر ابابکر و عمر بن الخطاب در مدینه طیبه معلوم است و قبر عثمان بن عفان در بقیع است

و قبر سعد بن وقاص که او بنیاد کوفه را نمود و در سنه پنجاه و پنج هجری در سن هفتاد و چهار سالگی از دنیا رفت در بقیع است و قبر سعد بن زید که پسر هم عمر بن خطاب بود و خواهرش عاتکه که زوجه عمر بود و خواهر عمر فاطمه زوجه سعید بود و در سال پنجاه و یک هجری در سن هفتاد و چهار سالگی از دنیا رفت در بقیع است و قبر عبدالرحمن بن عوف هم در بقیع است

و این شش نفر را اهل تسنن از عشره مبشره می دانند و نسبت اینها در مقدمه گفته شد و تاریخ فوت آنها هم فی الجمله در مقدمه گفته شد که این روایت را شیعه قبول ندارند و در باب سوم هم انشاء الله تعالی تاریخ فوت بعضی را مفصلاً ذکر خواهیم نمود و در مدینه طیبه قبر بسیاری از امام زادگان عظام است

### **امر دوم : در قبور شریفه که در حوالی و اطراف مدینه طیبه است**

منها قبور شریفه که در احد یکفر سخی مدینه طیبه است مثل قبر جناب حمزه بن عبد المطلب و جناب عبدالله بن جحش خواهرزاده جناب حمزه و این دو در یک قبر و یک بقعه هستند که او را والده ناصر الدین الله العباسی بناء نموده درسته پانصد و هشتاد و این عبدالله جحش برادر زینب بنت جحش زوجه حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود

و ايضاً در احد است مدفن جمعی از شهداء احد که سابقاً در وقایع سنه سوم از هجرت گفته شد.

ص: 104

و ایضاً گفته شد که جناب حمزه روز هفدهم شوال سنه سوم هجری شهید شد

و منها قبر جناب حسن امیر بن زید بن الحسن المجتبی (علیه السلام) جد حضرت عبدالعظیم بن عبد الله بن علی الشدید ابن حسن امیر و قبر حسن امیر در جاجر است و آن موضعی است بین مکه و مدینه و محتمل است قبر جناب زید پدر حسن امیر در جاجر باشد و محتمل است که در بقیع باشد و سن جناب من امیر هشتاد و پنج بود و سن جناب زید بن الحسن المجتبی زیاده بر نود سال بود

و منها قبر جناب محمد بن ابراهیم بن حسن بن امیر بن زید بن الحسن المجتبی و قبر شریف ایشان در صفراء است که از محال مدینه است و منها قبر جناب شریف محمد ذی النفس الزکیه بن عبد الله المحض بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) که بامر منصور دوانقی آن بزرگوار را در نیمه رمضان سنه صد و چهل و پنج هجری شهید نمودند و مرقد شریفش در مسجد کبیر است در طرف شرقی جبل سلع و آن جبل معروفی است در مدینه طیبه

و در عمده الطالب است که بر جناب محمد جناب عبدالله بن محمد در کابل شهید شد

و منها قبر جناب علی اصغر بن علی بن الحسن الشهید بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) و قبر جناب احمد بن عون بن محمد الحنفیه بن علی بن ابیطالب که قبر شریف این دو بزرگوار در ینبوع شش منزلی مدینه کنار دریاست

و منها قبر شریف جناب علی بن جعفر الصادق (علیه السلام) الملقب به عریضی که در عریض یکفر سخی مدینه طیبه معروف است و در خارج شهر قم مقبره ایست منسوب بایشان و همچنین در خارج شهر سمنان لکن اصح و اشهر اولست چنانچه مختار علامه نوریست در خاتمه مستدرک و آن بزرگوار را برادرشان موسی بن جعفر (علیه السلام) تربیت کرد و از برای ایشان تصانیف کثیره است و ادراک خدمت چهار امام با پنج امام را فرمود

و منها قبر جناب ابوذر غفاری که در ربذه است و آن موضعت بین ینبوع

و مدینه طیبه

و منها قبر جناب عبیده بن حارث بن عبدالمطلب که در ربذه نزدیک قبر جناب ابوذر است و آن بزرگوار بود که در غزوه بدر کبری عتبه بن ربیع بن عبد الشمس بن عبد مناف را بجهنم داخل نمود که در سابق گفته شد

و در حیوه الحیوان است که در ربذه قبر یحیی بن اکثم قاضی القضاة و فیه ایضا و روی ان رجلا- قال لیحیی ایها القاضي کماکل فقال فوق الجوع و دون الشیع قال فکم اضحك قال حتی یسفر و جهك ولا یعلو صوتك قال فکم ابکي قال لا تملمن البکاء من خشیه الله قال فکم اخفی عملی قال ما استطعت قال فکم اظهر منه قال ما یقتدی بک البر ویؤمن عنک قول الناس

و منها قبر جناب محمد بن اسمعیل بن بزیع که در فید است بالبدال المهمله و او منزلی است بین مکه و مدینه

و در رجال کبیر است که او و احمد بن حمزه در عداد وزراء بودند و از اصحاب حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) بود و گویا زمان حضرت صادق و حضرت رضا و حضرت جواد را هم درک کرده است

بدانکه زنهایی را که خداوند در قرآن مجید صراحتاً یا کنایه مدح فرموده یازده زن است،

ص: 105



الاولی - جناب حواما در آدمیان است قال تعالی « فی سوره البقره خطاباً لادم یا آدم اسکن انت وزوجک الجنه»

الثانیه - جناب ساره زوجه حضرت ابراهیم قال الله تعالی « فی سوره الذاریات قالو الاتخف انا رسل ربک و بشروه بغلام علیم فاقبلت امرأته فی صره فصکت وجهها و قالت عجوز عقیم »

یعنی وقتیکه ابراهیم را بشارت دادند با سحوق ساده زوجه ابراهیم روی آورد بجماعت پس لطمه زد صورتش را از روی تعجب و گفت من پیری هستم که اولاد نمی زایم و این مخدره سییء الخلق بود .

چنانچه در جواهر السنیه از حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت کرده که حضرت ابراهیم شکایت نمود بسوی پروردگار خود از سوء خلق زوجه اش جناب ساره پس وحی رسید با ابراهیم که مثل زن مثل ضلع و استخوان پهلو که کج است اگر بخواهی او را راست نمائی می کشند و اگر بحال خود بگذاری بهره مند می شوی صبر کن بسوء خلق ساره

الثالثه جناب ام کلثوم زوجه حضرت زکریا قال تعالی « کیهعص ذکر رحمہ ربک عبده زکریا از نادى و به نداء خفياً قال رب انى وهن العظم منى واشتعل الرأس شیباً ولم اکن بدعانتک رب شقبا وانى خفت الموالى من ورائى و کانت امرأتى عاقراً فهب لی من لدنک ولیاً یرثنى و یرث من آل یعقوب و اجعله رب رضیا»

الرابعه - جناب بلقیس زوجه حضرت سلیمان قال الله تعالی فی سوره « النمل انى وجدت امرأه تملکهم و اوتیت من کل شیء ولها عرش عظیم» الخامسه - رحمہ بنت مزاحم بن یوسف بن یعقوب زوجه حضرت ایوب قال الله تعالی فی سوره ص « وهبنا له اهله و مثلهم معهم رحمہ منا و ذکرى الاولی الالباب» السادسه - صفوراء زوجه حضرت موسی بن عمران قال الله تعالی « فی سوره القصص قال انى اریدان انکحک احدی ابنتى هاتین على ان تأجرنى ثمانى حجج فان اتممت عشراً فمن عندک »

السابعه - زلیخا زوجه حضرت یوسف قال الله تعالی « فی سوره یوسف و قال الذى اشتراه من لامرأته اکر مى مثواه عى ان ینفعنا او نتخذہ ولداً و قال الله تعالی حکایه عن لسانها الان حصحص الحق انار اودته عن نفسه»

در جلد پنجم بحار از علل الشرایع از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمود زلیخا استیذان نمود که داخل بشود بحضرت یوسف غلامان گفتند بزلیخا که ما می ترسیم ترا ببریم نزد یوسف گفت من نمی ترسم از کسی که از خدا می ترسد

پس چون داخل شد یوسف فرمود میبینم ترا که رنگت تغییر کرده ؟

زلیخا گفت « الحمد لله الذى جعل الملوك بمعصيتهم عبيداً وجعل العبيد بطاعتهم ملوكاً»

یوسف فرمود تراچه وادار نمود که با من چنین کردی؟

عرض کرد « حسن وجهک »

فرمود چه خواهی کرد اگر ببینی پیغمبر آخرالزمان را که اسمش محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) است و جمالش از من بهتر است و اخلاش از من نیکوتر و سخاوت و جودش از من زیادترب؟

زلیخا گفت راست می گوئی

فرمود از کجا دانستی که من راست می گویم؟

گفت همچنانکه اسم شریفش را بردی محبتش در قلب من جای گرفت

ص: 106

وحی الهی رسید ای یوسف زلیخا راست می گوید و من زلیخا را دوست می دارم چون او محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را دوست میدارد پس خدا امر فرمود بیوسف که زلیخا را تزویج کن

الثامنه - جناب آسیه بنت مزاحم زوجه فرعون قال الله تعالى « في سورة القصص وقالت امرأت فرعون قره عين لي ولك لا تقتلوه على ان ينفضا او تتخذنه ولداً وهم لا يشعرون وقال تعالى في سورة التحريم ضرب الله مثلا للذين آمنوا امرأت فرعون اذ قالت رب ابن لي عندك بيتا في الجنة ونجني من فرعون وعمله ونجني من القوم الظالمين »

و در خصال از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت کرده که فرمود سه نفر کافر نشدند بخداوند بقدر طرفه العینی مؤمن آل یسن وعلی بن ابیطالب (علیه السلام) و آسیه زوجه فرعون

و در عاشر بحار از ابن بابویه از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت کرده فرمود بهشت مشتاق است چهار زن مریم بنت عمران آسیه زوجه فرعون و هی زوجه النبی (صلی الله علیه وآله وسلم) فی الجنة و خدیجه بنت خویلد زوجه پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در دنیا و آخرت و فاطمه بنت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم)

التاسعه مریم بنت عمران والده حضرت عیسی (علیه السلام) و خداوند در چند موضع از قرآن مجید از این مخدره یاد فرموده و اصرح آیات شریفه در مدح این مخدره قوله تعالى في سورة آل عمران واذ قالت الملائكة يا مريم ان الله اصطفاك وطهرك واصطفاك على نساء العالمين يا مريم اقتني لربك واسجدي واركعي مع الراكعين ، و بالصرحة در قرآن مجید اسم زنی برده نشده بغیر حضرت مریم

وفي البحار من الطبرسي قال ابو جعفر (عليه السلام) معنى الآية اصطفاك من ذرية الانبياء و طهرك عن من السفاح واصطفاك لولادة عيسى من غير فحل وخرج بهذا من ان تكون تكراراً

العاشره - خدیجه بنت خویلد زوجه خاتم النبیین (صلی الله علیه وآله وسلم) قال تعالى « في سورة اضحى و وجدك عائلا فاغنى في معانى الاخبار عن ابن عباس و جدك عائلا يعنى فقيراً عند قومك يقولون لا مال لك فاغناك الله بمال خديجه » و این مخدره اول کسی هست از زنان که ایمان آورد به پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

در امالی طوسی از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت کرده که فرمود اول کسیکه ایمان آورد پیغمبری من از مردان علی بن ابیطالب (علیه السلام) بود و از زنان خدیجه کبری بوده

و در بحار از تفسیر عیاشی از حضرت باقر (علیه السلام) از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت کرده که فرمود در شب معراج وقتیکه خواستم از آسمان ها بوی زمین مراجعت نمایم گفتم جبرئیل آیا تو بزمین حاجتی داری گفت حاجت من آنستکه سلام خداوند و سلام مرا بخدیجه برسان

الحادي عشر - فاطمه بنت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) و خداوند در چند موضع از قرآن مجید مدح فرموده این مخدره مکرمه را

منها سورة مبارکه هل اتی

در عاشر بحار از مناقب نقل کرده که از حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) سؤال کردند که خداوند سوره مبارکه هل اتی را نازل

فرمود در شان اهل بیت و تمام نعت های بهشتی را در او یاد کرده بغیر حور العین فرمود این بجهت اجلال اطمه زهرا (علیها السلام) است

ومنها تأویل لیله القدر باین مخدره شده

چنانچه در عاشر بحار از تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمود « انا انزلناه فی لیله القدر اللیله فاطمه والقدر الله فمن عرف فاطمه حق معرفتها فقد ادرك لیله القدر » و شاید استفاده شود از این روایت شریفه که مثل فاطمه زهراء مثل لیله القدر است

ص: 107

و چنانچه کسی ليله القدر را نמידاند چه شب است همچنين کسی فاطمه زهراء (عليها السلام) را نمی داند چه مخدره مكرمه است .

ومنها تأويل شده ليله مبارکه باين مخدره

در يازدهم بحار است که يهودی سؤال کرد از حضرت موسى بن جعفر (عليه السلام) چه چیز است تفسير باطنی حم والكتاب المبين انا انزلنا في ليله مبارکه الخ؟

فرمود اما حم محمد است که حروفش ناقص شده و اما كتاب مبين امير المؤمنين است و اما ليله مبارکه فاطمه زهراء است و اما قوله تعالى ( وفيها يفرق كل امر حكيم اي يخرج منها خير كثير فرجل حكيم فرجل حكيم ورجل حكيم )

ومنها تعبير فرموده از اين مخدره بشكوه و بزجاجه

در تفسير على بن ابراهيم از حضرت صادق (عليه السلام) روايت کرده فرمود « الله نور السوات والارض مثل نوره كمشكوه فاطمه فيها مصباح الحسن (عليه السلام) المصباح الحسين (عليه السلام) في زجاجه الزجاجه كانه كوكب درى فاطمه كانه كوكب درى بين نساء اهل الدنيا يوقد من شجره مبارکه توقد من ابراهيم (عليه السلام) لا شريقه ولا غريبه ولا يهوديه ولا نصرانيه يكاد زيتها يضى يكاد العلم ينفجر منها ولولم تمسسه نار نور على نور امام بعد امام يهدى الله لنوره من يشاء يهدى الله بالائمه من يشاء »

ومنها تعبير فرموده از مخدره باحدى الكبر

در عاشر بحار از تفسير فرات بن ابراهيم از حضرت باقر (عليه السلام) روايت کرده في قوله تعالى انها لاحدى الكبر نذيراً للبشر قال (عليه السلام) يعنى فاطمه

ومنها تعبير فرموده از مخدره به بحر

در يازدهم بحار از مناقب از اين عباس روايت کرده که فاطمه از گرسنگی و برهنگی گريه ميکرد پيغمبر فرمودند فاطمه قناعت کن بشوهرت بخدا قسم که على سيد است در دنيا و آخرت پس پيغمبر اصلاح فرمود بين على و فاطمه خداوند اين آيه را نازل فرمود «مرج البحرين يلتقيان يقول انا الله ارسلت البحرين على بن ابيطالب (عليه السلام) بحر العلم و فاطمه بحر النبوه يلتقيان يتصلان انا الله اوقعت الوصله بينهما ثم قال بينهما برزخ مانع يمنع على بن ابيطالب ان يحزن لاجل الدنيا و يمنع فاطمه ان تخاصم بعلمها لاجل الدنيا فباي آلاء ربكما يا معشر الجن والانس تكذبان بولايه امير المؤمنين (عليه السلام) او حب فاطمه الزهراء واللؤلؤ الحسن والمرجان الحسين لان اللؤلؤ الكبار والمرجان الصغار

ومنها تعبير فرموده از آن مخدره به نساتنا در آيه مباهله

در بحار از طبرسى نقل کرده در قوله تعالى و نساتنا فرموده اتفاق کردند که مراد بناتنا فاطمه زهراء است بجهت آنکه حاضر نبود در قضيه مباهله از زنها بغير آنمخدره و فرموده در ضمن قوله تعالى و انفسنا که احدى ادعا نکرده که در مباهله بغير على و فاطمه و دو پسرش (صلى الله عليه وآله وسلم) حاضر بوده اند و لابد داعی غير مدعو است

پس مراد بانفسنا امير المؤمنين است که نفس پيغمبر است

و سه زن را هم خداوند در قرآن مجید مذمت فرموده یکی زوجه نوح پیغمبر دوم زوجه لوط یغمبر قال الله تعالی فی سوره التحريم ضرب الله مثلا للذین کفروا امرئ نوح و امرأه لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخاتتاھما

در تفسیر مجمع است که زوجه نوح کافره بود بمردم می گفت که نوح مجنون است و اگر کسی نوح انسان می آورد خیر می داد بخار از قوم نوح و زوجه لوط - مدار قوم لوط و

ص: 108

های او این بود خیانت این دو والا زوجه هیچ پیغمبری هرگز بخیه نمی شود گفته شده که اسم زوجه نوح واغله واسم زوجه لوط و اهله بود سوم زوجه ابولهب قال تعالی تبت یدا ابی لهب وتبما اغنی عنه ماله وماکسب سیصلي ناراً ذات لهب وامرأته حماله الحطب في جیدها حبل من مد و اسم او ام جمیل بود خواهر ابوسفیان بن حرب و مادر عتبه و معتب و لابد است در مقام از ذکر مطلب مهمی و آنستکه از سعادت عظیمه است زوجه عقیفه صالحه

چنانچه در فروع کافی از حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت کرده که خداوند در حدیث قدسی فرموده که اگر بخواهم از برای بنده مسلم خیر دنیا و آخرت را جمع کنم قرار می دهم از برای او قلبی خاشع و لسانی ذاکر و بدنی در بلاصابر و زوجه صالحه که مرور نماید او را وقتی که نظر نماید باو و حفظ نماید جان و مال او را و وقتی که غائب شود از او

و بدانکه عفاف و صلاحیت زوجه درجات و مراتبی دارد و اعلا درجات آن آنستکه زوجه عالمه و عارفه و عقیفه باشد و این نعمت عظمی از برای بعضی بزرگان موجود شده در حالتیکه آن زوجه از غیر اهلیت عصمت و طهارت بوده چون آنها عفاف و صلاحیتشان معلوم است منجمله زوجه مولی العالم الفاضل ملا مقصود علی المتخلص بالمجلسی والده مولی محمد تقی المجلسی وجده مولی محمد باقر المجلسی و دختر مولی کمال الدین درویش محمد بن الشیخ حسن العاملي

در کتاب فیض قدسی استکه آن مخدره عارفه و مقدسه و صالحه بود وقتی از برای شوهرش جناب المولی مقصود علی مسافرتی اتفاق افتاد دو فرزندش جناب ملا محمد تقی و ملا محمد صادق را برد نزد جناب العالم العابد الزاهد المولی عبدالله الشوشتری بجهت تحصیل علم و خواهش نمود که مواظبت بفرماید در تعلیم این دو فرزندش و رفت بسفر نزدیک عیدی شد جناب المولی عبدالله سه تومان داد بمولی محمد تقی المجلسی که در ضرور با نشان صرف کنند

ملا محمد تقی عرض کرد من نمی توانم این وجه را بدون اذن والده صرف کنم بعد که از والده اجازه خواست مخدره گفت پدر شما از برای مخارجتان معین فرموده روزی چهارده غاز بیکمی و مدتی است بهمین اندازه مخارج کرده اید و اگر این مبلغ را اضافه صرف کنید و حال شما بوسعت بگذرد این مبلغ تمام می شود و شما هم عادت اولیه تان را فراموش خواهید کرد

پس لا بد می شویم برویم نزد مولانا ملا عبدالله و غیر او و اظهار فقر و پریشانی نمائیم و این سزاوار نیست بعد که جناب ملا عبد الله شنید در حقشان دعا فرمود

منجمله المخدره المکرمه آمنه بیکم زوجه مولانا محمد صالح مازندرانی شارح کافی بنت مولی محمد تقی المجلسی و همشیره مولانا العلامه المجلسی و والده آقای محمد هادی مترجم قرآن مجید و صاحب تصنیفات کثیره

در فیض قدسی از ریاض العلماء نقل کرده که آن مخدره فاضله و عالمه و متقیه بود و شوهرش ملا محمد صالح باغایت فضلیکه داشت گاهی حل بعضی از عبارات قواعد را از او سؤال میکرد و فرمود یکرروز جناب ملا محمد تقی رفت بمنزل و دخترش الفاضله المقدسه المجتهدة البالغة فی العلوم حد الکمال آمنه بیکم را طلبید فرمود من اراده کرده ام تر اتزویج نمایم بمردیکه در غایت فقر و منتهای فضل و صلاح است و این موقوف است باذن شما

مخدره عرض کرد فقر عیب مرد نیست جناب ملا محمد تقی مجلس عالی ترتیب داد و مخدره





را تزویج فرمود بمولا محمد صالح

چون شب زفاف شد جناب مولا محمد صالح داخل شد بر مخدره و برقع از صورت مخدره برداشت و جمال مخدره را دید رفت بگوشه حجره و حمد و شکر الهی را بجای آورد و مشغول مطالعه شد

اتفاقاً مسئله حلش بر او مشکل شد هر قدر فکر کرد نتوانست آن مسئله را حل نماید مخدره آمنه بیگم بحسن فراستی که داشت ملتفت شد وقتی که مولی محمد صالح رفت بجهه تدریس مخدره مسئله را در کمال خوبی حل نبود و نوشت و گذارد در محل مطالعه زوجش

چون شب شد ملا محمد صالح نشست بجهه مطالعه دید کاغذی آنجا افتاده برداشت دید مخدره مسئله را در کمال خوبی حل فرموده سجده شکر بجا آورد و تا صبح مشغول عبادت شد بشکرانه این موهبت کبری جناب المولی محمد تقی بدامادش گفت اگر این زن پسند شما نیست غیر او را بشما تزویج کنم

عرض کرد مطلب این نیست که شما گمان کرده اید بلکه من در مقام شکر الهی باین موهبت عظمی و چنین زوجه عالمه صالحه هر قند خود را بتعب اندازم در عبادت نمیتوانم يك ذره از این عنایت الهی را شکر گذاری نمایم

مخفی نماناد که در این حکایت از این مخدره بمجتهده تعبیر شده

و منجمله زینت اهل الفضل والاخلاص و شیخه الشیعه فاطمه المدعوه بست المشایخ چنانچه در روضات الجنان تعبیر فرموده معنی ست المشایخ یعنی سیده رواه اخبار و رئیسه نقله الاثار و کتبه این مخدره ام الحسن بود بنت الشیخ الشهید السعید ابو عبدالله محمد بن شیخ جمال الدین المکی المدعو بالشهید الاول

و در روضا تست که این مخدره عالمه و فاضله و فقیهه و عابده بود و خدمت والد ماجدش جناب شهید اول تلمذ نموده بود و والدش از او مدح می کرد و امر می فرمود مردم را رجوع نمودن با نمخدره در مسائل حیض و احکام نماز

و در هستدر کست که سید تاج الدین بن معیه استاد شهید اول اجازه داد باین مخدره و بوالد ماجد و به برادرش محمد و علی

و هکذا فاسد بودن زوجه نیز درجات و مراتبی دارد و اعلی درجات و مراتب فساد زوجه آنست که جاهله و بد اخلاق و غیر عقیفه باشد

چنانچه در کتاب من لا یحضره الفقیه از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمود اغلب اعداء المؤمن زوجه السوء

در تفسیر علی بن ابراهیم است که هود پیغمبر زارع بود و زراعتش را آبیاری می کرد قومش آمدند در خانه و .. ق الباب کردند عیالش آمد پشت در گفت شما کیستید؟

گفتند ما اهل فلان بلد هستیم که زراعتهای ما خشک شده آمده ایم که حضرت هود دعا کند و خداوند باران رحمت بر ما نازل فرماید

زن هود گفت اگر او مستجاب الدعوه می بود درباره خود دعا می کرد که زراعتش از خشکی نسوزد گفتند هود کجا است؟

گفت در فلان موضع آن جماعت آمدند خدمت حضرت هود عرض کردند یا نبی الله زراعت های ما از بی آبی خشک شده از خدا بخواه که باران رحمت بر ما نازل فرماید



حضرت هود دورکعت نماز کرد و دعا کرد و فرمود بروید بمنزلتان که باران بر شما نازل شود عرض کردند یا نبی الله درب منزل شما رفتیم زنی آمد و بما چنین و چنان گفت

فرمود او عیال منست و من از خدا خواسته ام که خداوند او را باقی بدارد عرض کردند چرا چنین دعا میفرمائی فرمود بجهت آنکه خداوند مؤمنی را خلق نکرده مگر آنکه از برای او عدوی است که او را اذیت می کند و اگر دشمن من کسی باشد که من مالک او باشم بهتر است که دشمنی باشد که او مالک من باشد .

و در لئالی الاخبار است که جمعی رفتند درب منزل شیخ ابوالحسن خرقانی که او را دیدن نمایند چون دق الباب کردند عیالش آمد پشت درب گفت که را می خواهید؟

گفتند شیخ را می خواهیم که از او دیدن کنیم عیالش آنچه نسبت به بود بشیخ داد انجماعت تعجب کردند گفتند خود شیخ کجا هست؟ گفت رفته بیابان هیزم هست؟ گفت رفته بیابان هیزم جمع کند انجماعت آمدند به بیابان دیدند شیخ هیزمها را بار بربک شیری کرده و خودش هم بالای آن هیزم ها نشسته و یک مساوی هم در دست گرفته عوض تازیانه.

انجماعت تعجب نمودند از آنچه دیدند و از آنچه زنش در باره اش گفته بود مطلب را بشیخ عرض کردند که زنت درباره تو چنین و چنان گفت

شیخ فرمود من باین مقام نرسیدم مگر بصبر کردن و تحمل نمودن اذیت های این عیال .

و در جلد پنجم بحار از کتاب قصص الانبیاء روایت کرده باسانید خود از حضرت باقر (علیه السلام) که فرمود در بنی اسرائیل مرد عاقل متمولی بود و یک زن عقیفه داشت و از او پسری خداوند مرحمت فرمود که شبیه بود باو در شکل و شمایل و یک زن غیر عقیفه داشت از او هم دو پسر داشت چون وقت احتضارش رسید گفت اموال من مال یکی از شماها باشد چون از دنیا رفت هر یک از آن پر مدعی شدند که من آن بسری هستم که پدر مالش را برای من داده با یکدیگر مخاصمه کردند پس ترافع نمودند خدمت قاضی او گفت بروید نزد سه برادری که از آل بنی غانم هستند از آنها سؤال کنید

رفتند نزد یکی از آنها دیدند پیر مرد افتاده ایست از او سؤال کردند او گفت بروید نزد برادرم که اسن و اکبر از من است از او سؤال کنید آمدند نزد برادر وسطی دیدند مرد میانه سالی است گفت بروید نزد برادرم که اسن و اکبر از من است و از او سؤال کنید رفتند نزد او دیدند او بنظر کوچک تر از هر دو اینها هست تعجب کردند گفتند اولاً از حال خود اینها سؤال کنیم سؤال کردند که شما را بزرگتر از آن دو برادر دیگر معرفی نمودند و حال آنکه از هر دوی آنها کوچک تر بنظر ما هستید

گفت بلی اما برادر اولی که نزدش رفتید از هر دوی ما سنش کمتر است لکن زوجه بد اخلاقی دارد و صبر می کند باخلاق بد او از ترس آنکه مبادا مبتلا بیلای اعظمی بشود که نتواند صبر بر آن می کند و سوء اخلاق زوجه اش او را این قسم پیر کرده و اما برادر وسطی زوجه ای دارد که گاهی او را اذیت می کند و گاهی او را مسرور می کند و اما من زوجه دارم که همه اوقات مرا مسرور می کند و ابداً مکروهی از او بمن نرسیده اذا شباب و جوانی من محفوظ مانده الخ

والحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین



## باب سوم : در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت با سعادت و رحلت حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) و در تعیین زوجات و اولاد و اقارب و حواریین و بعضی از تواریخ متعلقه بآن بزرگوار و در ذکر قبور متبرکه واقع در کوفه و نجف اشرف و حوالی و اطراف آن و در این باب مقدمه و دوازده فصل و یکخاتمه است

### اما مقدمه

بدانکه اوصیاء حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دوازده نفر بودند که اول آنها حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) است و آخر آنها حضرت حجه بن الحسن (علیه السلام) است و علماء از برای انحصار عدد ائمه بدوازده مناسباتی بیان کرده اند .

منجمله آنکه این عدد مطابق است با حروف لا اله الا الله و با عدد حروف محمد رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) و با عدد حروف امیر المؤمنین (علیه السلام) و با عدد حروف علی بن ابیطالب (علیه السلام) و با عدد حروف بعضی از اسماء الحسنی و با عدد حروف محبهم فی الجنة و با عدد حروف عدوهم فی النار

و منجمله آنکه این عدد مطابقت با عدد قباء بنی اسرائیل که در سوره مائده می فرماید « ولقد اخذ الله ميثاق بني اسرائيل و بنا منهم اثني عشر نقيباً »

و در مجمع البیان فرموده نقیب قوم مثل کفیل وضمین است که می شکافد اسرار را و از این قبیل است نقاب المرئنه و مناقب که بمعنی فضائل است

و منجمله آنکه این عدد مطابق است با عدد اسباط بنی اسرائیل که در سوره اعراف می فرماید « و قطعناهم اثنتی عشره اسباطاً امما و اوحینا الی موسی اذ استفاه قومه ان اضرب بعصاك الحجر فانبجست منه اثنتا عشره عینا قد علم کل اناس مشربهم »

در مجمع البیان فرموده و صحیح آنکه اسباط در اولاد اسحق بمنزله قبائل است در اولاد اسماعیل یعنی متفرق گردانیدیم اولاد یعقوب را بدوازده فرقه چون اولاد یعقوب دوازده نفر بودند و از برای هر یک از آنها اولاد و نسلی بود پس هر فرقه از آنها سبط و امتی شدند

و منجمله اینکه این عدد مطابق است با برجهای آسمان و ماه های سال و با عدد ساعات شب و روز

و منجمله آنکه پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود الاثمه من قریش و قریش لقب نصر بن کنانه است و هر کس از اولاد نصر بن کنانه باشد او قرشی است

پس اول کسیکه متصف شد بصفتم قرشی بودن جناب مالک بن نصر بن کنانه است که جدد و از دهم پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است چنانچه در مقدمه کتاب گفته شد و مرکز دائره شرافت وجود نازنین پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است که از او سلسله قرشیه و سلسله امامت منفصل می شود و هر یک مانند دو خطنند که از مرکز محمدی (صلی الله علیه وآله وسلم)

منفصل می شوند و هرگاه آخر خط خارج از مرکز بطرف قرشی دوازده باشد لا بد از طرف خط امامت هم دوازده خواهد بود چون محال است دو خط خارج از مرکز دایره بطرف محیط متفاوت باشد

## فصل اول : در اسم و لقب کنید و نسب آن بزرگوار

بدانکه اسم شریف آنجناب علی است و اشهر القاب شریفه امیرالمؤمنین (علیه السلام) است و اشهر کنیه های آنحضرت ابوالحسن است

و در بعضی از روایاتست که چون حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) متولد شد ابوطالب او را بسینه چسبانید و دست فاطمه بنت اسد را گرفت و بسوی ابطح آمد و ندا کرد :

یارب یاذا الفق الدجی \*\*\* و القمر المبتلج المضیء

بین لنا من حکمک المقضی \*\*\* ماذا تری فی اسم ذا الصبی

ناگاه مثل ابر چیزی از روی زمین پیدا شد نزدیک ابو طالب آمد ابوطالب او را هم نیز بسینه خود چسبانید و بخانه برگشت چون صبح شد دید که لوح سبزیست و در آن نوشته شده :

خصصتها بالولد الزکی \*\*\* والظاهر المنتجب المرضی

فاسمه من شامخ من شامخ علی \*\*\* علی اشتق من العلی

پس ابو طالب اسم نور دیده اش را علی نامید و آن لوح را در زاویه راست کعبه آویخت و چنان آویخته بود تا زمان هشام بن عبد الملك که او را فرود آورد و بعد از آن ناپیدا شد

و والد ماجد آن بزرگوار ابو طالب بن عبدالمطلب است و والد ماجده جناب ابو طالب و جناب عبدالله پدر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و جناب زبیر بن عبدالمطلب فاطمه بنت عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم بن یقظه بن مره بن کعب است و اسم جناب ابوطالب عمرانت و سایر اولادهای عبدالمطلب با این سه بزرگوار برادر و خواهر ابی بودند نه ابوینی

و والده ماجده حضرت امیر (علیه السلام) جناب فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است

و والده ماجده فاطمه بنت اسد فاطمه بنت رباحه بن حجر بن عبد الله بن معیض بن وهب بن ثعلبه بن وائله بن عمرو بن شهاب بن مهارب بن فهر است

و فاطمه بنت اسد با جناب ابو طالب دختر عم و پسر عم اصلی بودند و اول هاشمیه ایست که در خانه هاشمی اولاد آورد و پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) او را مادر خطاب می کرد

در امالی صدوق است و قتیکه امیرالمؤمنین (علیه السلام) خبر فوت والده اش را به پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) عرض کرد پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود او والده من بود بعد عمامه و جامه اش را داد که فاطمه را بآنها کفن کنند و خود پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بجنازه اش نماز خواند و چهل تکبیر بجنازه اش گفت فرمود چون چهل صف از ملک بجنازه اش نماز خواندند و پیغمبر

(صلی الله علیه وآله وسلم) در قبر فاطمه بنت اسد خوابید و او را تلقین فرمود و درباره اودعا کرد

و در مرآت العقول است که امامیه اتفاق نموده اند بر اسلام جناب ابو طالب

و شیخ صدوق در رساله اعتقادیه میفرماید و روایت شده که جناب عبدالمطلب حجه الهی بود و جناب ابو طالب وصی ایشان بوده

و در تاسع بحار در حق جناب ابو طالب فرموده « وقد اجمعت الشیعه علی اسلامه وانه قد آمن

ص: 113

بالنبي في اول الامر ولم يعبد صنما قط بل كان من اوصياء ابراهيم واشتهر اسلامه من مذهب الشيعة حتى ان المخالفين كلهم نسبوا ذلك اليهم وتواترت الاخبار من طرق الخاصه والعامه في ذلك وصنف كثير من علمائنا ومحدثينا كتاباً مفرداً في ذلك كما لا يخفى على من تتبع كتب الرجال»

و ابن ابى جمهور احسالى در كتاب مجلى در باره حضرت ايطالب فرموده: والذي ثبت عن ائمه الهدى وعن جميع علماء اهل البيت انه كان مسلماً موحداً مصداقاً بوحدانيه الله و رساله نبيه چنانچه از اشعار جناب ايطالب هم معلوم می شود که فرمود:

ولقد علمت بان دين محمد \*\*\* من خير اديان البريه دينا

و در مجالس المؤمنین از جامع الاصول ابن اثیر جزری شافعی نقل کرده که گفت اجمع اهل البيت علی ایمانه واجماع اهل البيت حجه و در فصل نهم از باب اول گفته شد که جناب ابو طالب سه سال قبل از هجرت از دنیا رحلت فرمود در مکه معظمه در حالی که سن شریفش زیاده بر هشتاد سال بود و قبر شریفش در مکه معظمه دو قبرستان معلی معروف و ایضاً گفته شد که فاطمه بنت اسد در سال چهارم از هجرت در مدینه طیبه از دنیا رحلت فرمود لکن من شریفشان راضبط نکرده اند و قبر شریفش علی الاصح در میان حرم ائمه بقیع است و معروف است

### **فصل دوم : در تاریخ ولادت باسعادت حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام)**

مرحوم مجلسی می فرماید مشهور بین محدثین و مورخین خاصه و عامه آنست که آنحضرت در روز جمعه سیزدهم ماه رجب بعد از سی سال از عام الفیل در جوف خانه کعبه متولد شد

و شیخ طوسی در مصباح بسند صحیح از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده که ولادت با سعادت آن بزرگوار روز یکشنبه هفتم ماه شعبان واقع شد و قول اول اشهر است انتهي

و در باب اول گفته شد که مختار در تاریخ ولادت حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آنست که حضرت در عام الفیل متولد شد

پس بنا بر این هنگام تولد حضرت امیر (علیه السلام) از سن شریف حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) سی سال و سه ماه و بیست و شش روز گذشته بوده تقریباً چون ظاهر آنست که ولادت حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) در رجب بعد از سنه سی از ولادت حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) بوده

و در مصباح المتجهدين از این عیاش نقل فرموده که در آنحال حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) بیست و هشت ساله بود

و در بحار از مناقب موفق خوارزمی نقل می کند که متولد نشد در جوف خانه کعبه قبل از حضرت امیر (علیه السلام) احدی و در آنوقت از سن شریف پیغمبر بیست و هشت سال گذشته بود لکن نزد مشهور اصح همان قول اولست

و این فضیلت ولادت در جوف کعبه از خصائص حضرت امیر (علیه السلام) است چون اشرف اماکن حرم الله است و اشرف بقاع حرم مکه معظمه است و اشرف مواضع مکه معظمه مسجد الحرام است و اشرف مواضع مسجد کعبه است



پس امیر المؤمنین (علیه السلام) در سید ایام که روز جمعه باشد در شهر حرام که ماه رجب باشد در

ص: 114

جوف بیت الله الحرام متولد شد و سوای امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آن مکان شریف کسی متولد نشده

و نعم ماقال حجه الاسلام الحاج سید اسمعیل الشیرازی (ره) :

ان یکن یجعل الله البنون \*\*\* و تعالی الله عما یصفون

لا عزیر ولا لا ابن مریم \*\*\* فولید البیت احری ان یكون (1)

وقال السید الداماد قدس سره :

در کعبه قل تعالوا از مام که زاد \*\*\* از بازوی باب حطه خیبر که گشاد

بر ناقه لا یؤدی الا که نشست \*\*\* بردوش شرف پای گرامی که نهاد

وله :

در مرحله علی نه چونست و نه چند \*\*\* در خانه حق زاده جانش سوگند

بی فرزندی که خانه زادی دارد \*\*\* شک نیست که باشدش بجای فرزند

وله :

گویند که نیست قادر از عین کمال \*\*\* بر خلقت شبه خویش حق متعال

نزدیک شد آنکه رنگ امکان گیرد \*\*\* در ذات علی صورت این امر محال

و حکیم سنائی گفته:

اسدالله در وجود آمد \*\*\* در پس پرده آنچه بود آمد

و سید حمیری فرموده:

ولدته فی حرم الاله وامنه \*\*\* والبيت حیث فنائه والمسجد

بیضاء طاهره النیاب تقیه \*\*\* طابت وطاب ولیدها والمولد

فی لیله غابت نحوس نجومها \*\*\* و بدت مع القمر المنیر الاسعد

مالف فی خرق القوابل مثله \*\*\* الا ابن آمنه النبی محمد (صلی الله علیه وآله وسلم)

**فصل سوم : در تاریخ رحلت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و اشاره اجمالی به بذکر قاتل آن بزرگوار و مدفن شریفشان ولا**

## اشاره

علامه مجلسی می فرماید مشهور میان علماء شیعه آنستکه آن حضرت در شب جمعه نوزدهم ماه مبارک رمضان در وقت طلوع فجر صادق ضربت بفرق نازنیش خورد از دست عبد الرحمن بن ملجم مرادی بمعاونت وردان بن خالد و شیب بن بجره و اشعث بن قیس و قطامه بنت اخضر علیهم لعنه الله و چون تلتی از شب بیست و یکم ماه رمضان در گذشت روح مقدسش بریاض قدس پرواز نمود

واقوال نادره دیگر هم هست و مشهور آنستکه عمر شریف آن حضرت در وقت رحلت شصت و سه سال بوده

و از حضرت امام محمد باقر و امام محمد تقی (علیه السلام) روایت کرده اند که عمر شریفشان شصت و پنج سال بود انتهى

مخفی نماند که مشهور بلکه شاید متفق علیه باشد که رحلت حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام)

ص: 115

پس این اختلاف در سن مبارك آن حضرت منشا همان اختلاف در تاریخ ولادتست که در فصل دوم گفته شد نه آنکه درسته رحلت اختلافی باشد

پس حاصل آنچه مشهور است در باب ولادت و رحلت حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و در باب ولادت و رحلت حضرت امیر (علیه السلام) آنستکه علی المشهور در حین ولادت حضرت امیر (علیه السلام) از سن شریف حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) سی سال و سه ماه و بیست و شش روز گذشته بود تقریباً و در حین بعثت حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) از سن شریف آن حضرت ده سال و چهارده روز گذشته بود و در حین هجرت حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از سن شریف حضرت امیر (علیه السلام) بیست و دو سال و هفت ماه و هفده روز گذشته بود تقریباً و گفته شد که از بعثت شریف تا هجرت مقدس دوازده سال و هفت ماه و سه روز بوده و در روز رحلت حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از سن شریف حضرت امیر (علیه السلام) سی و دو سال و هفت ماه و چهارده روز گذشته تقریباً چون گفته شد که از هجرت مقدسه تا روز رحلت حضرت پیغمبر ده سال و سه روز بود تقریباً و از روز رحلت پیغمبر تا روز رحلت حضرت امیر (علیه السلام) پست و نه سال و شش ماه و بیست و سه روز بوده تقریباً چون گفته شد که ظاهراً رحلت حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) در بیست و هشتم ماه صفر سنه یازده هجری بوده و رحلت حضرت امیر (علیه السلام) در بیست و یکم رمضان سنه چهل هجری بوده پس از سن شریف حضرت امیر (علیه السلام) در حین رحلت شصت و دو سال و دو ماه و هفت روز میگذرد تقریباً و در این مدت که حضرت امیر (علیه السلام) بعد از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در دنیا بود بیست و چهار سال و نه ماه و بیست روز خلفاء ثلاثه خلافت نمودند باین کیفیت که دو سال و چهار ماه ابابکر خلافت نمود با آن سه روزیکه از رحلت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) گذشته بود که خلیفه شد چون در مصباح المتعجلین است که روز بیست و هفتم جمادی الآخر سنه سیزده ایا بکر از دنیا رحلت کرد و ده سال و شش ماه و دوروز عمر بن الخطاب خلافت نمود.

و در زاد المعاد است که روز بیست و نهم ذیحجه الحرام سنه یست و سوم هجری عمر از دنیا رفت و بعد از عمر یازده سال و یازده ماه و هیجده روز عثمان خلافت نمود با آن سه روزیکه بعد از عمر عثمان بن عفان خلیفه شد

و مرحوم مجلسی از کتاب عدد القویه علی بن یوسف بن مطهر الحلی نقل فرموده که در هیجدهم ذی الحجه الحرام سنه سی و پنج هجری عثمان کشته شد در سن هشتاد و دو سالگی و او را در بقیع دفن کردند الباقی از مدت زندگانی حضرت امیر (علیه السلام) بعد از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) چهار سال و نه ماه و سه روز بود تقریباً که حق بمرکز قرار گرفت و خلافت ظاهر یه منتقل شد بحضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام)

### امردوم در اشاره اجمالیه بذکر قاتل آن بزرگوار

بدانکه حاصل آنچه معتمدین از مورخین نوشته اند آنستکه عبد الرحمن بن ملجم مرادی وبرکه بن عبد الله و دادو به این سه تن از خوارج بودند و بجنگ نهران نرفته بودند و هر يك بعهدہ گرفتند که یک نفر را بقتل برسانند عبدالرحمن بن ملجم مرادی بعهدہ گرفت قتل امیر المؤمنین (ع) را وبرکه بن عبد الله بعهدہ گرفت کشتن معویه بن ابی سفیان را و دادو یه غلام عمرو بن بکر تمیمی عهده گرفت قتل عمرو بن العاص را و قرار گذاردند وقت نماز صبح نوزدهم ماه مبارك رمضان هر سه اقدام نمایند بر آنچه عهده گرفته اند.

پس برکه بن عبدالله در ليله موعود رفت بسجد شام و شمشیری بمعويه بن ابی سفیان زد و قدری از گوشت پای مصوبه از استخوان جدا شد بعد او را گرفتند و شکرانه مؤده دادن بقتل امیر المؤمنین (علیه السلام) معوبه او راها نمود

و دادویه در ليله موعود رفت بمسجد مصر و در آنشب بعلت مرضی که عارض عمر وعاص شده بود خود بمسجد نیامد و خارجه بن ابی حنیفه را که قاضی بلد بود بجای خود بنماز فرستاد و دادویه اشتباهاً او را بقتل رسانید اهل مصر او را گرفتند و در عوض قاضی کشتند

و اما عبدالرحمن بن ملجم مرادی لعنه الله علیه در کوفه بمنزل قطاعه ملعونه بنت اخضر بود و اوزنی بود بسیار صبیح المنظر و پدر و برادرش از خوارج بودند و در جنگ نهروان بدست مسلمین کشته شده بودند قطامه ملعونه مزاجت خود را باین ملجم مرادی وعده نمود بکابین قتل امیر المؤمنین (علیه السلام)

و ابن ملجم با مجاشع بن وردان و شیب بن بحره واشعث بن قیس که هر چهار نفر از خوارج بودند و در کشتن حضرت امیر (علیه السلام) بایکدیگر مواضعه نموده بودند در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان سنهٔ چهارم از هجرت بسجد کوفه حاضر شدند امیر المؤمنین (علیه السلام) آمد میان مسجد و مشغول نماز شد چون سر از سجده رکعت اول برداشت شیب بن بحره فریاد زد یا علی الله الحکم لا لك ولا لاصحابك پس شمشیرش را فرود آورد بطاق مسجد فرود آمد ناگاه عبدالرحمن ملجم فریاد زد یا علی الله الحکم لا لك ولا لاصحابك شمشیرش را فرود آورد بغرق نازنین حضرت امیر (علیه السلام) وارد شد بهمان موضعی شمشیر عمر و بن عبدود وارد شده بود

پس آن زرگوار فرمود فزت برب الکعبه

بدانکه از اخبار معتبره استفاده می شود که ابن ملجم ملعون را صبح روز بیست و یکم بامر حضرت امام حسن (علیه السلام) بجهنم فرستادند بهمان قسم که حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) وصیت فرمود و اینکه نزد عوام معروفت که روز بیست و هفتم کشته شد اصلی ندارد

و اشعث بن قیس همان ملعون نیست که مخالفت نمود امیر المؤمنین (علیه السلام) را و نصب کرد ابو موسی اشعری را برای حکمیت بین لشگر حضرت امیر (علیه السلام) و لشگر معویه و باین سبب فتنه خوارج بر پا باشد

و در اصول کافی از حضرت صادق (علیه السلام) روایت می کند که اشعث بن قیس شریک شد در قتل حضرت امیر ع و دخترش جمده مسموم نمود حضرت مجتبی (علیه السلام) را و پسرش محمد شریک شد در قتل حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) و زوجه اشمت ام فروه خواهر ابی بکر بن ابی قحافه بود و اشمت چهل روز بعد از شهادت حضرت امیر (علیه السلام) بدرک واصل شد

### ام رسوم در اشاره اجمالیه بمدفن شریف آنحضرت

علامه مجلسی ره در بحار الانوار می فرماید اجماع شیعه و متواتر نزد ایشانست خلفا عن سلف تا میرسد به ائمه اطهار (علیه السلام) که امیر المؤمنین (علیه السلام) مدفونست در غری در همین موضعی که فعلا- معروفت نزد خواص و عوام لیکن در بعضی از منته بین مخالفین فی الجمله اختلافی بوده و سبب این اختلاف مخفی بودن قبر شریف بوده و معروف نبود مگر نزد خاص الخاص از شیعه تا زمان سفاح که حضرت صادق (علیه السلام) وارد شد بحیره پس ظاهر نمود قبر مقدس را برای شیعیان و از آن روز تا این زمان مزار کافه شیعه است

و مرحوم سید اجل عبد الکریم بن احمد بن طاوس کتابی نوشته در تعیین قبر شریف حضرت

ص: 117

امیر المؤمنین (علیه السلام) مسمی به فرحہ الفری و در آن کتاب اخبار متواتره در اینخصوص جمع فرموده انتھی حاصل ما فی البحار

و در کلمه طیبہ از ارشاد القلوب دیلمی از عبداللہ بن حازم روایت کرده گفت روزی باہرون از کوفہ بیرون شدیم بجانب غربین پس آہوانی را دیدیم، بازہا و سگان شکاری را بجانب آنها روانہ کردیم ساعتی آہوان را دوانیدیم آہوان پناہ بردند بہ پشتہ بازہا و سگان معلم برگشتند رشید متعجب شد

پس آہوان از پشتہ بیرون آمدند دو دفعہ بازہا و سگان را بسوی آنها مراجعت دادند دفعہ دیگر نیز آہوان پناہ بردند رشید خیلی تعجب کرد گفت بروید بجانب کسی کہ عمرش از ہمہ بیشتر است او را حاضر کنید پس پیرمردی را از بنی اسد آوردند رشید گفت خبر بدہ مرا کہ این پشتہ چیست پیرمرد گفت خبرداد بمن پدرم از پدرانش کہ در این پشتہ قبر حضرت علی بن ابیطالب (علیہ السلام) است و خداوند اور احرم قرار دادہ هیچ چیز باو پناہ نمی برد مگر اینکہ در امانست

و بروایت ابن خلکان پیرمرد گفت پدرم مرا باین موضع می آورد و زیارت می کرد و می گفت من باحضرت صادق (علیہ السلام) زیارت این مکان آمدیم و آنجناب می فرمود من با پدرم حضرت باقر (علیہ السلام) زیارت این مکان آمدیم و پدرم حضرت باقر می فرمود من با پدرم حضرت علی بن الحسین (علیہ السلام) زیارت این مکان آمدیم و علی بن الحسین میفرمود من با پدرم حسین بن علی (علیہ السلام) زیارت اینکان آمدیم و حسین بن علی می فرمود در اینمکان موضع قبر امیر المؤمنین (علیہ السلام) است

پس ہرون فرود آمد از اسب خود و آب طلبید و وضو گرفت و در آن پشتہ نماز کرد و دعا کرد و گریست و خود را بہ خاک مالید و امر کرد قہ در آنجا بنا کنند کہ چہار در داشتہ باشد

و محدث قمی نقل کردہ کہ بعضی گفته اند کہ رشید امر کرد از خشت پختہ بنائی بر قبر آنحضرت نہادند و از طین احمر قہ بر او زدند و از پس او الناصر لدین اللہ کرہ بعد کرہ زیارت قبر مطہر آنحضرت رفت و مستنصر عباسی ضریحی ساخت

و از ابن خلکان نقل کردہ کہ اول اساسی کہ بر قبر مقدس حضرت امیر (علیہ السلام) واقع شد بنای رشید بود و امر کرد آنموضع را تحجیر کنند و در ایام دولت سامانیہ و بنی حمدان در بنای آن ازدیادی شد و در ایام دیالمہ و بنی بویہ امر آن بالا گرفت و عضدالدولہ دیلمی (رہ) تعمیر مشہد شریف نمود و خدمت نیکوئی بعمل آورد انتھی

و در تاریخ گزیدہ است کہ مشہد امیر المؤمنین ع و حسین ع و باروی مدینہ را عضدالدولہ دیلمی ساخت و عاقبت بمرض صرع در گذشت و بمشہد امیر المؤمنین علی دفن شد

و مخفی نماناد کہ جهت اختفاء قبر مقدس آنحضرت خوف از خوارج و دشمنان بود کہ مبادا نبش قبر کنند و اہانتی بجد مطہر بنمایند لکن خوارج تلافی از جسد مطہر فرزندش حضرت سید الشهداء (علیہ السلام) نمودند

و در دار السلام است کہ چون سلطان مراد کہ از سلاطین آل عثمانست مشرف شد زیارت نجف اشرف در سر چہار فرسخی کہ چشمش بقیہ شریفہ افتاد از اسب پیادہ شد امراہ دولت از سبب پیادہ شدنش سئوال کردند گفت چون چشمم بہ بہ شریفہ افتاد اعضایم بلرزہ آمد بحینی کہ قدرت سواری نداشتم لذا پیادہ گفتمند راہ دور است خوبست تغال نمائید بقرآن مجید تغال نمود و قرآن مجید را باز کرد اول شدم

پس پیاده با پای برهنه رفت تا مشرف شد بحرم مطهر حضرت امیر (علیه السلام) چون چشمش بموضع دو انگشت مبارک افتاد سؤال کرد از حکایت او بجهتش نقل کردند قصه مره بن قیس را پس یکی از دشمنان گفت این از جعلیات روافض است و اصلی ندارد.

پس سلطان مراد گفت از خود حضرت می خواهم ظهور کذب و صدق او را چون روز دیگر شد مطلب گویا باو منکشف شد و امر کرد زبان آن مرد را قطع کردند.

قصه مره بن قیس چنانچه در دار السلام از عالم جلیل سید نصر الله حائری نقل کرده آنستکه مره بن قیس مرد کافری بود مال و خدم و حشم زیادی داشت یکروز صحبت آباء اجداد طایفه اش شد گفتند تمام آنها را علی بن ابیطالب (علیه السلام) بقتل رسانیده سؤال کرد که قبر علی بن ابیطالب (علیه السلام) کجاست گفتند بنجف اشرف آنملعون با دو هزار سوار و چند هزار پیاده آمد. بسمت نجف اشرف بعد از شش روز که با اهل نجف محاربه نمود داخل بلد شد و آن خبیث رفت میان روضه مقدسه گفت یا علی تو پدران و اجداد مرا کشتی و قصد کرد که قبر مطهر را نبش کند دو انگشت مثل ذوالفقار از میان ضریح مطهر بیرون شد و بکر آن ملعون زد و او را دو نیم کرد و آن دو نیمه مان ساعت سنک سیاه شد اهل نجف آنها را بردند و پشت شهر انداختند که هر کس زیارت نجف میرفت آنها را لگد می کرد و از خواصش این بود که هیچ حیوان بر او نمی گذشت مگر آنکه بر او بول می کرد بعد بعضی از جهال او را بردند بمسجد کوفه و بمرور ایام از بین رفت یکی از علماء فرمود خذل الله من اخرج هذا الملعون من تلك القبه المقدسه وابطل هذه المعجزه الباهره

و گنبد مطهر نجف اشرف را نادرشاه طلا نمود و زنجیر طلا را از سقف ایوان آویزان کرد در حدود سنه هزار و صد و پنجاه و نه .

و در انوار العلویه است وقتیکه نادرشاه خواست داخل صحن مقدس حضرت امیر (علیه السلام) بشود جرئت نکرد امر کرد زنجیر طلائی بگردنش بیندازند و او را مثل سگ بکشند و ببرند بدرب صحن مقدس احدی جرئت نکرد که اقدام باین عمل بنماید ناگاه دیدند شخصی از بیابان آمد و زنجیر طلا را بگردن نادر انداخت و او را کشید بدرب صحن مقدس نادر شاه مشرف شد و زیارت کرد و برگشت بعد هر قدر تجسس کردند که آنشخص را بیابند یافت نشد و وقتی که گنبد مقدس را تذهیب نمودند سؤال کردند از نادر که فوق قبه مقدس چه نقش کنند

گفت نقش کنید یدالله فوق ایدیهم

فردای آن روز وزیر نادرشاه گفت سلطان سواد نداشته و این کلام بزبانش الهام شده و اگر قبول ندارید از او سؤال کنید سؤال کردند که چه فرمودید نقش کنیم در فوق قبه مقدسه ؟

گفت همان چیزی که دیروز گفتم

بعد گفتند بمناره شریفه چه نقش کنیم؟ چهار مرتبه گفت الله اکبر وقتیکه میرزامهدی خان نظر کرد باعداد این حروف دید مطابقت با تاریخ مناره

و در سنه هزار و دویست و چهار بامر محمدشاه اخته در طهران ضریح نقره ساختند و تقدیم آستان مقدس حضرت امیر (علیه السلام) نمود



و در سنه هزار و دویست و شش ایضاً محمدشاه امر کرد که گنبد مطهر حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) را طلا کردند

ص: 119

در غایه الامال (1) محدث قمی از کتاب فلك النجاه عالم جلیل آقا سیدمهدی قزوینی نقل فرموده که گفت شنیدم از مشایخ خود که تقه بودند يك نفس کشیدن نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) معاد است با عبادت چهار صدسان

و نیز از مزار علام فہام شیخ خضر نقل فرموده کہ از حضرت رضا (علیه السلام) روایت شده کہ يك روز در جوار امیرالمؤمنین (علیه السلام) بودن بہتر از عبادت ہفتصد سال تمام و بیتوتہ نزد قبر حضرت امام حسین (علیه السلام) مقابل عبادت ہفتاد سالست انتہی

### فصل چہارم : در ذکر زوجات محترمت حضرت امیر (علیه السلام)

بدانکہ مسلم و معلومست کہ مقدم از ہمہ زوجات آنحضرت و افضل و اشرف آنہا صدیقہ طاہرہ فاطمہ زہراء (علیہا السلام) می باشد و حالات این مخدرہ اجمالاً در باب دوم گفتہ شد

و در بحار از خزازقی روایت کردہ کہ پیغمبر (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) در حیوہ خدیجہ کبری زوجہ دیگر اختیار نفرمودہ نہ حرہ و نہ امہ و ہمین قسم بود امیرالمؤمنین (علیہ السلام) در حیوہ فاطمہ زہراء (علیہا السلام)

و در تہذیب از ابی بصیر از حضرت صادق (علیہ السلام) روایت کردہ کہ خداوند حرام فرمود زنها را بامیر (علیہ السلام) مادامی کہ فاطمہ زہراء در حیوہ بود

ابو بصیر عرض کرد چگونه؟ فرمود چون فاطمہ زہراء طاہرہ بود و حیض نمیدید انتہی الثانیہ جناب امامہ بنت ابی العاص والدہ مکر مہاش زینب دختر حضرت رسول (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) بود و جناب زینب خواہر ابوینی حضرت زہراء بود چنانچہ جناب خدیجہ کبری خواہر ابوینی ہالہ مادر ابی العاص بود

پس جناب زینب و ابی العاص دختر خالہ و پسر خالہ یکدیگر بودند و امیرالمؤمنین (علیہ السلام) این مخدرہ را حسب الوصیت فاطمہ زہراء تزویج نمود و در بحار از کتاب قوت القلوب روایت کردہ کہ حضرت امیر (علیہ السلام) نہ شب بعد از وفات صدیقہ طاہرہ امامہ را تزویج نمود

و در اصابہ ابن حجر عسقلانی است کہ تزویج امامہ سہ شب بعد از رحلت حضرت صدیقہ طاہرہ علیہا السلام بود

وفی الصحیحین ان النبی کان یصلی و هو حامل امامہ بنت زینب و ابی العاص بن ربیع انتہی الثالثہ خولہ بنت جعفر بن قیس المشہورہ بالحنفیہ واو از اولاد بکر بن وائل است و در خلافت ابی بکر این مخدرہ اسیر شد

و در تاسع بحار از خرائج روایت کردہ کہ حاصل بعضی از فقراتش اینست کہ جابر بن یزید جمعی از جابر بن عبداللہ انصاری روایت کردہ کہ گفت وقتیکہ اسراء یمامہ را وارد نمودند بہ ابی بکر در آنہا بود خولہ حنفیہ چون چشم خولہ بجمعی افتاد رو کرد بقبر مقدس پیغمبر (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) و نالہ کرد و صدا را بگریہ بلند کرد عرض کرد السلام علیک یا رسول اللہ و علی اہلبیتک من بعدک ہؤلاء امتک سبوا ناسی النوب والدیلم واللہ ما کان لنا من ذنب الا المیل باہل بیتک

آنوقت رو کرد بجمعی فرمود شما چرا ما را اسیر کردید و حال آنکہ ما اقرار داریم بشہادت لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم)

گفتند چون شماز کوه نمی دهید فرمود بر فرضی که مردها زکوه نمی دهند ما زنها چه تقصیر

ص: 120

---

1- منتهی الامال است (1)

داریم از جوابش عاجز شدند

پس طلحه و خالد هر يك جامه انداختند بجانب او

فرمود من برهنه نیستم که جامه بجانب من انداختید گفتند مقصود آنست که هر کدام زیادتیر بدهد ترا باو بدهند

فرمود واللہ کسی مالک من نمی شود و کسی مرا بزوجیت اختیار نخواهد کرد مگر کسیکه خبر بدهد که من در اول ولادتم چه سخن گفتم

مردم متحیر شدند و زبان هایشان لال شد ابو بکر گفت چه شد شما را گفتند جهت مطلبی که از این زن شنیدیم

ابوبکر گفت چون این زن سیده قوم خود هست و چنین روزی را ندیده لذا مبهوتست و نفهمیده سخن میگوید

جناب حنفیه گفت واللہ ماقلت الاحقا وقسم بحق صاحب این قبر که دروغ نگفتم و سکوت کرد پس طلحه و خالد جامه های خود را برداشتند و جناب حنفیه در گوشه مجلس نشست

پس امیر المؤمنین (علیه السلام) وارد شد و قصه را بجهت آن بزرگوار نقل کردند فرمود حنفیه صادق است و سخن حنفیه را در وقت ولادتش نقل فرمود و گفت این نوشته است در لوحی که با خود حنفیه است

پس جناب حنفیه لوح را بیرون آورد دیدند مطلب همانست که امیر المؤمنین (علیه السلام) فرموده بدون کم و زیاد

ابابکر گفت خذها یا ابا الحسن بارك الله لك فيها الى آخر الروايه

و در مقاصد العلویه است که امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند وقتیکه از مادر زائیده شدی ندا کردی لا اله الا الله محمد رسول الله عما قليل سيملكني سيد سیکون له ولد منی

پس مادرت همین سخن را در لوحی از رصاص نوشت و او را دفن کرد در همان موضعی که از مادر زائیده شدی و در آن شبی که مادرت خواست از دنیا برود وصیت کرد بتو باین امر و چون وقت اسیری تو شد همی نداشتی مگر آنکه همان لوح را دست آوری پس تو آن لوح را گرفتی و بیازوی راست خود بستی آن لوح را بده که من صاحب آن لوح هستم و من پدر آن پر هستم که اسمش محمد است الخ .

الرابعه جناب ام البنین بنت حزام بن خالد بن ربیعہ که از قبیله بنی الکلاب بود و از این جبهه بود که در کربلا وقتیکه شمر ملعون که از قبیله بنی الکلاب بود امان خط از این زیاد برای حضرت ابا الفضل العباس و برادرانش آورد فریاد زد این بنواختی و مقصودش اولاد ام البنین بود که اطلاق بنواختی کرد

در عمده الطالب است که امیر المؤمنین (علیه السلام) برادرش عقیل فرمود برای من زنی خطبه کن که برادرانش از شجعان عرب باشند که من او را تزویج نمایم و برای من يك پسر شجاعی بزاید چون جناب عقیل عالم باحساب و انساب عرب بود عرض کرد ام البنین کلابیه را تزویج فرمائید که در میان قبایل عرب کسی شجاع تر از پدران او نیست حضرت امیر (علیه السلام) هم آن مخدره را تزویج فرمود

الخامسه اسماء بنت عمیس که اول زوجه جناب جعفر بن ابیطالب بود و از او سه پسر آورد اول جناب عبدالله بن جعفر شوهر حضرت زینب بنت علی (علیه السلام) دوم عون سوم محمد

و این سه پسر در حیشه متولد شدند و بعد که جناب جعفر در موته شهید گردید ابی بکر بن

ص: 121

ابی قحافه اسماء را تزویج نمود و جناب محمد بن ابی بکر از او متولد شد و بعد از رحلت ابو بکر حضرت امیرم او را تزویج نمود و جناب یحیی متولد شد و نسب جناب اسماء در باب اول در مقام ذکر جناب میمونه زوجه حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) گفته شد

السادسه لیلی بنت مسعود بن خالد الدارمیه التمیمیه .

السابعه ام السعید بنت عروه بن مسعود الثقفی عمه جناب لیلی بنت ابی مره بن عروه بن مسعود الثقفی زوجه حضرت سیدالشهداء (علیه السلام)

الثامنه محیاه بنت امره القیس بن عدی الکلبیه و این غیر امره القیس بن عابس است که از شعراء معروف بود

در اصابه استکه امیرالمؤمنین (علیه السلام) ملاقات فرمودند امره القیس بن عدی را و فرمود من علی بن ابیطالب برهم پیغمبر هستم و اینها پسران من هستند از دختر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و ما میل کردیم در مزاجت با تو

پس امره الفیس دخترش محیاه را تزویج نمود بامیر المؤمنین (علیه السلام) و از او دختری آورد که در صغیری از دنیا رفت و دخترش سلمی را تزویج نمود بحضرت امام حسن (علیه السلام) و دخترش رباب را تزویج نمود بحضرت سیدالشهداء (علیه السلام)

التاسعه صهباء بنت عباد بن ربیعہ

العاشره ام حبیبہ بنت ربیعہ .

و در منتهی الامال استکه از این زوجات مکرمات حضرت امیر (علیه السلام) چهارزن بعد از رحلت حضرت امیر (علیه السلام) حیوه داشتند جناب امامه و جناب ام البنین و جناب لیلی التمیمیه و جناب اسماء و بقیه زوجات در حیات حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) از دنیا رحلت نمودند و بعد از حضرت امیر (علیه السلام) این مخدرات شوهری اختیار نکردند

حتی نقل شده که مغیره بن نوفل و ابوالهیجاء بن ابی سفیان بن حارث خواستار تزویج امامه شدند آن مخدره از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) حدیث کرد که فرموده جایز نیست زنان انبیاء و اوصیاء را بعد از ایشان کسی تزویج نماید

### **فصل پنجم : در ذکر اولاد امجاد حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام)**

بدانکه در عدد اولاد آن بزرگوار اختلافست و اصح چنانچه در ارشاد شیخ مفید است آنستکه آن بزرگوار بیست و هشت اولاد داشتند دوازده پسر و شانزده دختر :

اول از آنها که اکبر اولادهای آن حضرت بود حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) بود

دوم حضرت امام حسین (علیه السلام)

سوم حضرت محسن

چهارم حضرت زینب الکبری

پنجم حضرت ام کلثوم الکبری و این پنج بزرگوار از حضرت صدیقه کبری فاطمه زهراء (علیها السلام) متولد شدند و احوالات حضرت امام حسن (علیه السلام) در باب چهارم و احوالات حضرت سید الشهداء در باب پنجم ذکر خواهد شد انشاء الله و احوالات جناب محسن و حضرت زینب و حضرت ام کلثوم در باب دوم گفته شد .

ص: 122

ششم جناب محمد بن الحنفیه والده ماجده شان خوله بنت جعفر بن قیس الحنفیه است المکنی بابو القاسم و این بزرگوار بعد از حضرت امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) اکبر ذکور از اولاد حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) بودند

و در عمده الطالب است که ایشان در ماه ربیع الاول سنه هشتاد و یک از دنیا رحلت فرمود در سن شصت و پنجسالگی انتهی

بنابر این ولادتشان در سنه شانزده هجری بوده و فرموده لم یجتمع اسم رسول الله و کنیته لاحد غیره والده ماجده اش خوله است المعروفه بالحنفیه و جماعت کیسانیه او را مهدی آخر الزمان میدانند و میگویند آن بزرگوار در کوه رضوی غایب شده و بعضی از کیسانیه اعتقادشان این بود که بعد از امام حسن و امام حسین (علیه السلام) او خلیفه بود

و ابن ابی الحدید از جاحظ نقل می کند قال و اما محمد الحنفیه فقد اقر الصادر والوارد فقد اقر والحاضر والبادی انه کان واحده ورجل عصره وکان اتم الناس تماما و کمالا انتهی

و از آن بزرگوار در غزوه صفین شجاعتهای نمایانی بروز کرد

و در کشف الغمه است که بجناب محمد گفتند که پدر بزرگوارت ترا بمیدان روانه می کند و بغل می کند در فرستادن حسن و حسین را بمیدان جنگ ، فرمود « هما عیناه وانا یده والانسان یقی عینیه بیده »

و مرتبه دیگر این سخن را بوی گفتند فرمود انا ولده وهما ولدا رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) و سابقاً گفته شد که قبر ایشان در بقیع یادر طائف است

هفتم و هشتم و نهم و دهم جناب عباس و جعفر و عثمان و عبدالله این چهار بزرگوار از جناب ام البنین بنت حزام بن خالد متولد شدند و هر چهار نفر در کربلا بیاری حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) شهید شدند و احوالات والده ماجدهشان و کیفیت شهادتشان و بعضی از فضائلشان در باب پنجم ذکر خواهد شد انشاء الله

یازدهم جناب یحیی بن علی ع والده ماجده اش اسماء بنت عمیس بود و در مناقب است که این بزرگوار در حیات حضرت امیر (علیه السلام) از دنیا رفت دوازدهم و سیزدهم جناب محمد الاصغر المکنی بابی بکر و جناب عبیدالله والده ماجده این دو بزرگوار لیلی بنت مسعود الدارمیه التیمییه است

و در ارشاد است که این دو بزرگوار هم در کربلا بیاری حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) شهید شدند و کیفیت شهادتشان در باب پنجم ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی

و در زیارت ناحیه مقدسه از اولادهای حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) که در کربلا شهید شدید اسم پنج نفر را ذکر می کند جناب عباس و جعفر و عثمان و عبدالله و محمد را واسم عبیدالله برده نشده چهاردهم و پانزدهم جناب عمر الاطرف و جناب رقیه و این دو توأمین متولد شدند والده ماجده شان ام حبیبیه بنت ربیع است

اما جناب عمر الاطرف در تذکره سبط بن جوزی است که آنجناب هشتاد و پنجسال زندگانی کرد و نصف میراث امیر المؤمنین (علیه السلام) را حیازت نمود شخص فاضلی بود و تزویج اسماء بنت عقیل بن ایطالب را پس متولد شد از او محمد و موسی و ام حبیب و جناب



عمر الاطرف از تمام پسرهای امیرالمؤمنین (علیه السلام) کوچکتر بود و بعد از تمام اولادهای آنحضرت از دنیا رفت

ونسف حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) در اولاد ذکور از پنج نفر باقی ماند از حضرت مجتبی

ص: 123

و حضرت سیدالشهداء و جناب محمد حنفیه و حضرت عباس و جناب عمر الاطرف

و از سایر اولاد ذکور آنحضرت نسلی باقی نماند و وجه آنکه آن بزرگوار را عمر الاطرف گفتند در مقابل عمر الاشرف ابن علی بن الحسین است چون فضیلت جناب عمر الاطرف از طرف پدر بزرگوارش بود چون از حضرت صدیقه طاهره نبود

و اما عمر بن علی بن الحسین هم از نسل امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود و هم از فاطمه زهرا (علیها السلام)

و عمر بن علی بن ابیطالب در ینبوع از دنیا رفت و جناب محمد بن عمر الاطرف آمد خدمت علی بن الحسین (علیه السلام) و بزمین افتاد و دست آنحضرت را بوسید حضرت زین العابدین (علیه السلام) دختر خود خدیجه را تزویج با او فرمود

و در عمده الطالب است که فرزند او جناب عیدالله بن محمد بن عمر الاطرف قبرش در بغداد معروفست و صاحب نذوراتست

و اما رقیه بنت امیرالمؤمنین (علیه السلام) که خواهر ابوینی عمر الاطرف بود

در مناقب است که او زوجه جناب مسلم بن عقیل بود و از او متولد شد جناب عبدالله بن مسلم و از زیارت ناحیه مقدسه استفاده می شود که جناب عبدالله بن مسلم و ابی عبدالله بن مسلم هر دو در کربلا شهید شدند.

شانزدهم و هفدهم ام الحسن و رمله والده ماجده این دو مخدره ام سعید بنت عروه بن مسعود الثقفیه بود

و در منتهی الامال است که ام الحسن زوجه جمده بن هبیره پسر عمه اش امهانی بود و بعد از او جعفر بن عقیل او را نکاح کرد

و از زیارت ناحیه مقدسه معلوم می شود که جعفر بن عقیل در کربلا شهید شد

و در عمده الطالب است که رمله زوجه هیاج عیدالله بن ابی سفیان بن حارث بن عبدالمطلب بود هیجدهم نفیسه در عمده الطالب است که کنیه این مخدره ام کلثوم الصغری بود و این مخدره زوجه کثیر بن عباس بن عبدالمطلب بود

نوزدهم زینب الصغری در عمده الطالب است که این مخدره زوجه جناب محمد بن عقیل بود یستم رقیه الصغری در اعلام الوری است که این مخدره زوجه عبدالرحمن بن عقیل است و از زیارت ناحیه مقدسه استفاده می شود که جناب عبد الرحمن بن عقیل در کربلا شهید شد

بیست و یکم امهانی در عمده الطالب است که او زوجه عبدالله بن عقیل بود

بیست و دوم امامه که زوجه صلت بن عبدالله بن نوفل بن حرث بن عبدالمطلب بود

بیست و سوم فاطمه در عمده الطالب است که او زوجه محمد بن ابی سعید بن عقیل بود

و از زیارت ناحیه مقدسه استفاده می شود که او در کربلا شهید شد

و در بحار از قرب الاسناد از عنبسه العابد روایت کرده که فاطمه دختر امیرالمؤمنین (علیه السلام) اینقدر عمرش طولانی شد که حضرت

صاډق (عليه السلام) او را ډيد

و از امالي شيخ صډوق استفاده مي شود كه فاطمه بنت امير المؤمنين (عليه السلام) در كربلا بوده و باسيري بشام رفته روايتش در باب پنجم ذكر مي شود

بيست و چهارم خديجه و در عمده الطالبت كه او زوجه عبدالرحمن بن عقييل بود

و در ذخيره الدارين سيد عبدالمجيد حايري ذكر نموده كه فاطمه و خديجه بنتي

ص: 124

امیرالمؤمنین (علیه السلام) هر دو در کربلا بودند و از شدت عطش و دهشت روز عاشورا شهید شدند

بیست و پنجم میمونه در عمده الطالبست که آن مخدره زوجه عبدالله الاکبر بن عقیل بود

بیست و ششم ام الکرامه

بیست و هفتم جمانه

بیست و هشتم ام سلمه

و این بازده مخدره از مادرهای متفرقه بودند پس معلوم شد که صبا یای حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) زوجه بنی اعمامشان بوده اند چنانچه در بحار الانوار از خزازقی روایت کرده که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نظر فرمود باولاد علی و جعفر پس فرمود بناتنا لبنینا و بنونا لبناتنا

و در خرائج راوندی است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) پسرهای خود را جمع کرد و آنها دوازده پر بودند فرمود خداوند دوست داشته که قرار بگذارد در من سنتی را از یعقوب پیغمبر (علیه السلام) زیرا که او هم پسرانش را جمع کرد و آنها هم دوازده نفر بودند و فرمود من شمارا وصیت می کنم بحضرت یوسف پس بشنوید و از او اطاعت کنید و من هم وصیت می کنم شما را بحسن و حسین پس بشنوید از این دو و اطاعت کنید این دو را

### فصل ششم : در ذکر اجمالی از احوالات اقارب و خویشان حضر امیر المؤمنین (علیه السلام)

در باب اول اشاره اجمالی به ذکر اعمام و عمات آن بزرگوار شد

بدانکه آن حضرت سه برادر داشت و دو خواهر طالب و عقیل و جعفر و ام هانی که اسمش فاخته بود و جمانه

اما طالب اسن از همه و از او اولادی نماند و سه سال قبل الهجره از دنیا رحلت فرمود در سن پنجاه سالگی و ده سال از عقیل بزرگتر بود و در عمده الطالبست که کفار قریش مجبور نمودند طالب را برفتن بجنک بدر پس آن بزرگوار مفقود شد و خبری از او ظاهر نشد و گفته شده که اسب خود را تاخت میان دریا و در دریا غرق شد

و اما عقیل ده سال اسن بود از جعفر و از همه مردم اعلم بود با نساب عرب و از مدینه رفت بمکه و از مکه رفت بشام و در شام حکایات زیادی دارد بامعویه .

منجمله مصوبه امر کرد که برود بالای منبر و برادرش امیرالمؤمنین (علیه السلام) راسب کند پس عقیل رفت بالای منبر فرمود ایها الناس ان معویه امرنی ان العن علیا الالفنوم

و منجمله در تاریخ ابن خلکانست که روزی مصوبه بجلاء مجلس خود که عقیل هم تشریف داشت گفت آیا می شناسید ابی لهب را که خداوند در قرآن مجید فرموده تبت یدا ابی لهب اهل شام گفتند نه. معویه گفت او هم این مرد است و اشاره کرد بعقیل فوراً عقیل فرمود

ای مردم آیا می شناسید زن ابولهب را که خداوند در قرآن مجید فرمود وامراته حماله الحطب في جیدها حبل من مسد نه. گفت او همه این مرد است و اشاره کرد بمعویه چون ام جمیله که زوجه ابی لهب بود دختر حرب بن امیه و خواهر ابوسفیان بود بعد گفت ای عمویه وقتیکه بآتش جهنم در آتی خواهی دید که عم من

ص: 125

ابولهب همه ترا در زیر انداخته پس انصاف خواهی داد که کدامیک بهترند

و در عقد الفرید استکه روزی مصوبه گفت دلیل بر حقانیت من آنکه عقیل با ما هست عقیل گفت بلی در غزوه بدرهم من با شما بودم

و اما جبهه آنکه عقیل از مدینه بشام رفت

در عمده الطالبست که امیر المؤمنین (علیه السلام) هر روز بعقیل بتدر قوت خود و عیالش جو مرحمت می کرد جناب عقیل هم چندروز از جوها قدری ذخیره کرد تا اندازه ای که بشود قدری خرما و قدری روغن و قدری نان مهیا کند برای عیالش بعد که آن طعام را ترتیب داد گواراشان نبود آن طعام تا امیر المؤمنین (علیه السلام) از او میل بفرماید

پس حضرت را دعوت نمود آن حضرت تشریف برد

پس طعام را حاضر کرد فرمود این طعام را از کجا مهیا کردی عرض کرد تفصیلش را. فرمود آیا بعد از عزل آنچه عزل کردی بقبه شمارا کافی بود عرض کرد بلی فردا که مستمری همه روزه اش را از جو داد همان مقدار که چند روز کم کرده بود تا تهیه این طعام را دیده بود کم کرده و فرمود اگر این مقدار ترا کافیت حلال نیست که من زیادتر بدهم

جناب عقیل غضبناکند پس آنحضرت آهنی را بآتش قرمز کرد و در حالتیکه عقیل غافل بود برد نزد صورت عقیل چون ملتفت شد بفرع در آمد و آهی کشید فرمود چه شد که تو از این حدیده جزع می کنی و مرا در معرض آتش جهنم می داری عقیل گفت والله میروم نزد کسی که بمن طلا و خرما بدهد این بود که آمد بشام نزد معاویه .

و در شرح این ابی الحدید استکه اولیکه وارد شد بسعویه مصوبه امر کرد از برای او کرسی نصب کردند بر روی آن کرسی نشست و جلسانش اطرافش نشستند و امر کرد صد هزار درهم بوی دادند يك روز ممویه بعقیل عرض کرد خبر بده بمن از لشگر من و لشگر برادرت امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود گذشتم بعسکر برادرم امیر المؤمنین شبشان مثل شب پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود و روزشان مثل روز پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود و من در میان آنها ندیدم مگر نماز گذار و نشنیدم مگر قرائت قرآن و بعسکر تو گذشتم جمعی از منافقین دیدم بعد فرمودای معویه این کیست که بست راست تو نشسته مصوبه گفت این عمرو عاص است فرمود اینست آن کسی که درباره او شش نفر مخاصمه کردند

بس غالب شد بر آنها جزار قریش گفت این دیگری کیست معویه گفت این ضحاک بن قیس فهری است عقیل گفت و الله پدرش از برای جهانیدن حیوان نر بر ماده خیلی مسلط بود بعد فرمود این دیگر کیست مصوبه گفت ابوموسی اشعریست عقیل گفت این پسر زن دزد است که مادرش خیلی دزدی می کرد معویه گفت درباره من چه می گوئی خواست در باره او آنچه می داند از بدی بگوید که غضب جلساء او فرو بنشیند.

جناب عقیل فرمود مرا معذور بدار معویه گفت باید بگوئی عقیل گفت حمامه را می شناسی معویه گفت حمامه کیست چیزی نگفت برخاست و روانه شد مصوبه فرستاد نزد زن نسابه و او را حاضر کرد گفت حمامه کیست زن نا به گفت در امان هستم گفت در امانی گفت حمامه جده تو مادر ابوسفیانست که در جاهلیت زانیه و صاحب رایت و علم بود معویه گفت من از شما زیاد شدم غیظ نکنید و غضبناک نباشید

و بس است در سعادت و فضیلت جناب عقیل آنکه شش نفر از اولاد او در نصرت حضرت سید الشهداء شهید شدند جناب مسلم بن عقیل و جعفر بن عقیل و عبدالرحمن بن عقیل که این سه داماد

ص: 126

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بودند و جناب عبدالله بن مسلم بن عقیل و ابی عبدالله بن مسلم بن عقیل و محمد بن ابی سعید بن عقیل چنانچه در فصل سابق گفته شد و حضرت ایطالب بیلی عقیل را دوست می داشت

ایضاً در شرح ابن ابی الحدید است که یکسالی در مدینه قحط بر غلا شد حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بعمش جناب حمزه و جناب عباس فرمود خوبست ما زحمت جناب ابو طالب را کم کنیم در اینزمان قحطی و بعضی از عیالات او را کفالت کنیم آمدند نزد جناب ابو طالب (علیه السلام) و گفتند خوبست از این اطفال بعضی را با بدهید که ما کفالت بکنیم

جناب ایطالب فرمود عقیل را بجهت من بگذارید و آن سه نفر را شما کفالت نمایند چون آن بزرگوار خیلی محبت داشت بعقیل پس عباس طالب را کفالت نمود و حمزه جعفر را و حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) را

پس پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) امیر المؤمنین را مربی و کفیل بود بسن شش سالگی و جناب عقیل در سنه پنجاه هجری از دنیا رحلت فرمود در سن نود و سه سالگی و بعضی فوت و مدفن این بزرگوار را در مدینه می دانند و بعضی در شام

و در کامل بهائی از حضرت باقر (علیه السلام) رو اینکرده که حضرت امیر در ایامیکه خلافت بدست دیگران بود می فرمود والله لو کان حمزه و جعفر حسین ما طمع فینا ابوبکر ولکن ابتلیت بجلفین جافین عقیل وعباس.

واما جعفر الطیار ده سال اسن بود از حضرت امیر و در سنه هشتم از هجرت در غزوه موده شهید شد بعد از آنکه هر دو دستش در راه خدا قطع شد و در عوض خداوند دو بال باو مرحمت و کرامت فرمود که در بهشت با ملائکه پرواز می کند و در وقت شهادت تقریباً من شریفش چهل و یک سال بود

و در عمده الطالبست که جناب جعفر هشت پسر داشت و مادر همه اسماء بنت عمیس بود لکن عقب جناب جعفر منحصر شد از جناب عبدالله بن جعفر زوج حضرت زینب و جناب عبدالله در سنه هشتاد یا در سنه نود در مدینه یا در ابوا از دنیا رفت و در بقیع دفن شد

و در انوار العلویه است وقتی که سید الشهداء خواست برود جانب عراق عبدالله بن جعفر عازم شد با آن بزرگوار بیرون شود سیدالشهداء (علیه السلام) راضی نشد چون عبدالله مکفوف البصر بود و چشم هایش نابینا بود عرض کرد باسیدی حال که راضی نمی شوی من در خدمت باشم اذن بده دو پر من در رکابت حاضر شوند

حضرت قبول فرمودند و چون خبر شهادت حضرت سیدالشهداء بمدینه رسید جناب عبدالله بن جعفر و غلامش از وقعه کربلا سؤال کردند خبر شهادت دو فرزندش را شنید غلامش که مربی این دو طفل بود گفت اینست آنچه از سیدالشهداء بما رسید.

عبدالله گفت این سخن را بیدالشهداء جسارت کردی خواست عصا بر آن غلام بزند فرار کرد بعد ابداً او را در منزل خود راه نداد

و از زیارت ناحیه مقدسه استفاده می شود که دو پسر جناب عبدالله بن جعفر در کربلا شهید شدند یکی جناب عون بن عبد الله بن جعفر و دیگری محمد بن عبد الله بن جعفر و محتمل است که هر دو از حضرت زینب سلام الله علیها بودند.

و روایت شده که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بعبد الله بن جعفر گذشت و او بعدادت اطفال چیزی از گل ساخته



بود فرمودند چه می‌کنی باین عرض کرد می‌خواهم بفروشم فرمودند پولش را چه می‌کنی عرض کرد خرما بخرم و بخورم پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود اللهم بارك في صفقة يسينه بعد از این چیزی نخرید مگر اینکه فائده می‌نمود

و در عقد الفرید است که جناب عبدالله بزن فقیره مال زیادی داد عرض کردند این زن ترا نمی‌شناخت و بعتاء قلیل راضی بود فرمود اگر او مرا نمی‌شناخت من خودم را می‌شناسم و اگر او بعتاء کم راضی بود من راضی نبودم مگر بعتاء زیاد.

و از بعضی از تواریخ نقل شده که فرزدق شاعر آمد نزد مروان بن حکم و از او عطیه طلبید پس او اباه کرد از اعطاء جناب عبدالله بن جعفر فرمود چه مقدار متوقع بودی که مروان بتو بدهد گفت سالی هزار اشرفی؟ فرمود چند سال امید داری که زندگی بنائی گفت چهل سال عبدالله بغلامش فرمود وکیل مرا حاضر کن او را حاضر کرد فرمود چهل هزار اشرفی بفروزد بدو گرفت و خوشنود مراجعت کرد.

و گفته شده که مردی قدری شکر آورد بمدینه طیبه که او را بفروشد کساد شد و کسی شکر از او نخرید گفتند اگر بروی نزد عبد الله بن جعفر او خواهد خرید و پول شکرت را خواهد داد آمد خدمت آن بزرگوار عرض کرد جناب عبدالله شکرها را از او گرفت و نثار کرد بفقراء چون آن مرد که دید فقراء آن شکرها را می‌برند عرض کرد فدایت شوم خود من هم بردارم فرمود بردار فرمود پول شکرت چه می‌شود عرض کرد چهار هزار فرمود باو دادند و دو مرتبه آمد مطالبه پول شکرش را کرد باز امر کرد چهار هزار بوی دادند سه مرتبه مطالبه کرد باز امر کرد چهار هزار بوی دادند بعد فرمود این دوازده هزار :

پس آنمرد متعجبا برگشت و انشاد کرد

لا خیر فی المجددی فی الخیر تسئله \*\*\* فاستمطروا من قریش خیر مخدع

تخسأل فیہ اذا حاورته بلها \*\*\* من جوده وهو وافی العقل والورع

که او

و از اولاد جناب عبدالله بن جعفر طیار است جناب عبدالله بن معویه بن عبدالله بن جعفر را بامر ابو مسلم مروزی در هرات حبس نمودند تا درسته صد و هشتاد و سه از دنیا رفت و قبرش در هرات مزار معروفیت.

و در مجالس المؤمنین است از استیعاب نقل فرموده که جناب محمد بن جعفر بن ابیطالب و جناب عون بن جعفر هر دو در شوشتر شهید شدند و قبر جناب محمد در یک فرسخی دزفول است که از توابع شوشتر است و بنای عالی دارد انتهی .

و در بین ری و قزوین جناب محمد بن عبدالله بن اسمعیل بن ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن ابی الکرام ابن محمد بن علی بن عبد الله بن جعفر بن ابیطالب (علیه السلام) کشته شده و در بالنجه حبسه است قبر قاسم بن احمد بن عبدالله بن قاسم بن اسحق بن عبدالله بن جعفر الطیار.

واما ام هانی بنت ابو طالب زوجه هبیره بن ابی وهب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم القرشی بود و اسم آنمخدره فاخته بود و از هبیره چهار پسر آورد جمده و هانی و عمرو و یوسف و در فصل پنجم ذکر شد که جناب جمده بن هبیره زوج ام الحسن بن امیر المؤمنین بود و در فصل نهم ذکر خواهد شد که جناب جمده بن هبیره یکی از آن پنج نفر از قریش است که با حضرت امیر (علیه السلام) بود.



و در رجال کبیر است که عتبه بن ابی سفیان بجناب جعدہ بن ہبیرہ گفت کہ این اظهار شجاعتی کہ در جنگها میکنی از قبل خالویت امیرالمؤمنین است جناب جعدہ فرمود اگر خالوی تو مثل خالوی من می بود از پدرت فراموش می کردی ، و حضرت امیرالمؤمنین جعدہ را امارت خراسان داد

و اما جمانہ بنت ابو طالب زوجہ جناب ابی سفیان بن حارث بن عبدالمطلب برادر رضاعی حضرت پیغمبر (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) بود و والدہ جناب عبداللہ بن ابی سفیان بود و تمام این چہار پسر و دو دختر خداوند بجناب ابو طالب دادہمہ از جناب فاطمہ بنت اسد بودند و امیرالمؤمنین (علیہ السلام) برادر با خواہر ایمی تنها یا امی تنها نداشتند و همچنین اخوہ رضاعی ہم نداشتند

و در مناقب است کہ خال آن بزرگوار حنین بن اسد بن ہاشم بود وخالہ آنحضرت خالہ بنت اسد بود و ربیب آن بزرگوار محمد بن ابی بکر بود.

### فصل ہفتم : در ذکر حواریین حضرت امیر (علیہ السلام)

بمقتضای بعضی از اخبار معتبرہ کہ سابقاً ذکر شد آنها چہار نفر بودند.

اول جناب عمرو بن حمق الخزاعی

فی البحار ان عمرو بن الحمق کان صاحب رسول اللہ ص ثم صاحب امیر المؤمنین (علیہ السلام)

وفی الانوار العلویہ و لما قتل امیر المؤمنین (علیہ السلام) طلبہ معویہ لیقتلہ فکان لا یأوی الکوفہ فبعث لہ معویہ الامان والمواثیق والعہود ان لا يتعرض لہ بوه فدخلہ فقبض علیہ وقتلہ

و در روایت است انہ کان من امیر المؤمنین (علیہ السلام) بمنزلہ سلمان من رسول اللہ (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) و زیاد بن ایینہ آن بزرگوار را از کوفہ خارج کرد تشریف برد بموصل و در خارج موصل از ترس دشمن میان غاری پنهان شد و ماری او را گزیدہ و از دنیا رحلت فرمود لشگر از شہر موصل خارج شدند بطلب او و بعد از تفحص میت او را میان غار دیدند سر نازنین او را از بدن جدا کردند و برنیزہ نصب نمودند و بشام برای مقویہ ہدیہ بردند و این اول سری بود کہ در اسلام بنیزہ نصب شد و بدن نازنین او را اغلامش کہ زاہر نام داشت در ظہر شہر موصل دفن نمود و قبرشان نزد شیعیہ مزار معروفیست و زاہر غلام آنجناب همانست کہ در کربلا در رکاب حضرت امام حسین شہید شد

و در زیارت ناحیہ مقدسہ است السلام علی زاہر مولی عمرو بن الحمق الخزاعی

در مجالس المؤمنین است کہ جناب عمرو بن الحمق در سنہ پنجاہ ہجری از دنیا رحلت فرمود .

دوم از حواریین آن بزرگوار جناب میثم بن یحیی التمار است کہ از بزرگان تابعین و خواص اصحاب حضرت امیر (علیہ السلام) است و صحبت پیغمبر (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) رادرك نکرد

و در منہج المقال از رجال کشی روایت می کند کہ جناب میثم ملاقات نمود حبیب بن مظاهر اسدی را کہ ہر دو سوار اسب بودند جناب حبیب بہ میثم فرمود گویا می بینم مردی را کہ موی پیش سر ندارد و شکمش بر گوشت است و در بازار از کوفہ بطیخ می فروشد و او را

بدوستی اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بدار زده اند و شکمش بر روی دار شکافته می شود .

پس میثم فرمود منهم می شناسم مردی را که رنگش مایل بحمره است و از برای او دو گیسوی بافته شده است و بیرون می شود بیاری پسر دختر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و کشته می شود و سرش را در بازارهای کوفه

ص: 129

می گردانند اینرا بیکدیگر خبر دادند و از هم جدا شدند.

پس کسانی که حاضر بودند گفتند مادرغ گوتر از این دو نفر ندیدیم هنوز آنجماعت متفرق نشده که جناب رشید هجری از راه عبور فرمود و از آن جماعت از حبیب و میثم سؤال فرمود آن جماعت گفتند ما احدی را اکذب از این دو نفر ندیدیم و اینها بیکدیگر چنین و چنان گفتند و رشید گفت خدا رحمت کند میثم را فراموش کرد بگوید صد در هم زیاده می دهند بحامل سر حبیب بن مظاهر این سخن را فرمود و تشریف برد

آنجماعت گفتند والله این شخص از هر دوی آنها کاذبتر بود .

پس نگذشت زمانیکه دیدند جناب میثم بدر بن حریث بدار کشیده شد و نگذشت زمانیکه دیدند سر جناب حبیب بن مظاهر را بنیزه نصب کردند و او را در رکاب حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) شهید کردند و آنچه را که خبر داده بودند بچشم خود دیدند .

و در اصابه ابن حجر است که حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) روزی بمیثم تمار فرمود که تو را بعد از من بگیرند و حربه بتو بزنند چون روز سوم بشود از دماغ و دهان تو خون جاری شود و محاسن تو خون آلود شود و تو را بدر بن منزل عمرو بن حریث بدار آویزند و بتو نشان دهم آن نخله را که تو بشناخه آن بدار آویزان شوی .

پس حضرت امیر (علیه السلام) نشان داد باو نخله را و میثم میرفت پای آن نخله و آنجا نماز می خواند و می گفت مبارک باد تو را و ملاقات کرد عمرو بن حریث را و فرمود من مجاور تو هستم پس نیکو مجاورت کن مرا

عمرو بن حریث گفت اراده داری خریداری کنی خانه ابن مسعود را یا خانه ابن حکیم را و او نفهمید مقصود میثم را

و جناب میثم در سال اخیر بحج مشرف شد و داخل شد بام سلمه ام المؤمنین فرمود تو کیستی ؟

گفت من میثم تمارم فرمود پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خیلی وصیت تو را بامیر المؤمنین (علیه السلام) می کرد پس عرض کرد حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) کجا هست فرمود در حائط خود هست عرض کرد من میل داشتم سلام با و برسانم لکن ملاقات من با او نزد پروردگار عرش است انشاء الله

بعد ام سلمه عطر طلبید جناب میثم محاصل خود را معطر نمودام السلمه فرمود عنقریب این محاسن بخون خضاب می شود بعد آمد بگونه ابن زیاد او را طلبید گفت امیر المؤمنین بتو چه خبر داده که من باتو معامله میکنم.

جناب میثم گفت بمن فرموده که ابن زیاد تو را بدار آویزان می کند و فرمود تو اول کسی هستی که تو را لجام می کنند

ابن زیاد گفت من مخالفت می کنم او را و جناب میثم را با مختار محبوس نمود پس میثم بمختار گفت تو از حبس بیرون می شوی و طلب خون سید الشهداء (علیه السلام) می نمائی و می کشی این کی را که می خواهد ترا بقتل برساند الخ انتهی ما عن اصابه

و در انوار العلویه از خالد تمار روایت کرده گفت من با میثم تمار در فرات بکشتی نشسته بودم پس بادی وزیدن کرد جناب میثم نظر بیاد

نمود فرمود سرکشتی را محکم ببندید این باد عاصف است و الساعه معویه در شام از دنیا رفت هفته بعد قاصد از شام آمد و خبر مرگ مصوبه را در شام در همان ساعت آورد.

و در ارشاد مفید است که جناب میثم را بامر عبید زیاد بدار زدند و بالای دار مناقب و فضائل حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بیان می فرمود با بن زیاد خبر دادند که میثم تو را رسوا کرد پس امر کرد جناب میثم والجمام نمودند و اول کسی را که در اسلام لجام نمودند این مظلوم بود .

و ایضاً در ارشاد فرمود که جناب میثم ده روز قبل از ورود حضرت سید الشهداء (علیه السلام) بکربلا

ص: 130

شهید شد بامر عبیدالله بن زیاد بنابر این قتل جناب میثم در عشره آخر ذی الحجه الحرام سنه شصت هجری بوده

سوم از حواریین حضرت امیر جناب محمد بن ابی بکر بن ابی قحافه بوده و مادر جناب محمد اسماء بنت عمیس بود و مادر عایشه و عبد الرحمن و اسماء ذوالنطاقین ام رومان بنت عامر بن عمیر بن عبد شمس بود و جناب محمد در سنه حجه الوداع متولد شد و از شیعیان خاص امیر المؤمنین (علیه السلام) بود با مادرش اسماء بنت عمیس در خانه آنحضرت بود و مربی تربیت آن بزرگوار بود و از پستان شیع شیر خورده بود و در مروج الذهب است که او را عابد قریش می گفتند.

و در رجال کبیر از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت کرده ان المحامده تأبی ان بعض الله قلت المحامده قال محمد بن جعفر و محمد بن ابی بکر و محمد بن ابی حذیفه و محمد بن امیر المؤمنین (علیه السلام)

و بدانکه در زمانیکه امیر المؤمنین بغزوه صفین تشریف داشت جناب محمد بن ابی بکر در مصر والی بود و جناب مالک اشتر در رکاب حضرت امیر بصفین بود و بعد از اختتام غزوه صفین حضرت امیر (علیه السلام) حکومت مصر را بمالک تقویض فرمود و بعد از آنکه جناب مالک اشتر در حوالی قلزم شهید شد امیرالمؤمنین (علیه السلام) حکومت مصر را ثانیاً بجناب محمد بن ابی بکر تقویض فرمود و مصوبه هم بعد از فوت مالک تصمیم نمود بجهت فتح مصر و عمروعاص را با شش هزار نفر از ابطال روانه نمود بجناب مصر چون نزدیک مصر رسیدند معویه بن خدیج با جمعی از عثمانیه که در مصر و حوالی بودند ملحق شدند بعمر و خاص و طلب خون عثمان بن عفان را از جناب محمد نمودند و جناب محمد بن ابی بکر نامه نوشت بکوفه و از حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) استمداد نمود کاغذ محمد بن ابی بکر که بحضرت امیر رسید حضرت خطبه خواندند و مردم را ترغیب فرمودند بجهاد و مالک بن کعب را بادو هزار نفر مأمور فرمود بروند بیاری جناب محمد بن ابی بکر و عدد اصحاب جناب محمد بن ابی بکر دو هزار نفر بود و جناب کنانه بن بشر هم با دو هزار نفر از مصر بیرون شدند بیاری جناب محمد و آنها مشغول محاربه بودند بالشکر عمروعاص و جناب محمد بن ابی بکر با دو هزار نفر دیگر بجای ماندند و لشکر عمروعاص و اصحاب معویه بن خدیج بر کنانه بن بشر حمله آوردند و او را بدرجه شهادت رسانیدند و جمعیت زیادی از اصحاب او را هم بقتل رسانیدند.

چون خبر شهادت جناب کنانه و اصحاب او بجناب محمد رسید اصحاب جناب محمد از اطراف او متفرق شدند و جناب محمد ماند با جمعیت قلبی

پس عمر و عاص و معویه بن خدیج قصد او را نمودند جناب محمد باهمان عده قلبی که باقی مانده بود بیرون شد و قتال شدید نمود.

پس اصحاب محمد کشته شدند و آنبزرگوار تنها ماند خود را در میان خرابه انداخت معویه بن خدیج دانست داخل خرابه شد و جناب محمد را با دست بسته جلب نمود و عبدالرحمن بن ابی بکر که در میان لشکر عمروعاص بود فریاد زد لا والله هرگز نمیگذارم برادرم را باینقسم بقتل آورند عمر و عاص بسعویه بن خدیج پیغام داد که محمد را بقتل نرسان معویه بن خدیج اطاعت نکرد و گفت کنانه بن بشر را بقتل برسانید و من دست از محمد بردارم هیهات اکفارکم خیر من اولئکم ام لکم برائه فی الزبر و جناب محمد اظهار عطش فرمود آن ملعون گفت خدا مرا سیراب نکند اگر بتو یک قطره آبی بدهم شما عثمان را از آب منع کردید و الله من ترا بقتل میرسانم تا از حمیم جهنم بیاشامی آن بزرگوار فرمود یابن الیهودیه النساجه لیس ذلك الیک اما والله لو کان سیفی یدی ما باختم منی هذا.

پس آن ظالم نزدیک رفت و سر نازنین محمد را از بدن جدا نمود وجد نازنین او را در شکم





حمار مرده کرد و باتش سوزانید.

و در انوار العلویه است که گفته شده آنبزرگوار را سوزانیدند در حالی که در او رمقی بود چون خبر شهادت محمد بخواهرش عایشه رسید جزع شدیدی کرد و گفت هذا جزاء من عقه اهل

و در شرح ابن ابی الحدید است وقتیکه عایشه خبر فوت برادرش محمد را شنید خیلی جزع و اضطراب کرد و در قنوت و تعقیب هر نمازی لعن می کرد معویه بن ابی سفیان و عمرو و عاص و معویه بن خدیج را و عیال محمد و اولادش را برد نزد خود و قسم خورد که تازنده است گوشت بریان شده نخورد و وقتی که حجاج بن عزیمة الانصاری از شام آمد خدمت حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) گفت من هیچوقت اهل شام را مرور ندیدم بمثل آن روزی که خبر قتل محمد بن ابی بکر بشام رسید حضرت فرمود آگاه باش که حزن ما بقتل محمد باندازه سرور اهل شام بلکه چندین مقابل زیادتر بود و بامیر المؤمنین عرض کردند که شما خیلی جزع می فرمائید بقتل محمد فرمود چگونه جزع نکنم و حال آنکه او ربیب من بود و برادر اولاد من بود و منم پدر او بودم و او را اولاد خود محسوب می نمودم انتهی .

و اما مالک بن کعب را که امیر المؤمنین با دوهزار نفر از کوفه بیاری محمد روانه فرمود چون پنج منزل از کوفه بیرون شدند خبر قتل و حرق محمد را شنیدند بکوفه مراجعت کردند و چون خبر قتل محمد را بامیر المؤمنین ع دادند خطبه خواند و از فقرات آن خطبه است الاوان محمد بن ابی بکر قد استشهد و قتل فعند الله نحسبه ثم استعبر باکیاً و قال (علیه السلام) رحم الله محمداً لقد کان لی باراً فعلی مثل محمد نحزن الی آخر

و در روایتی فرمود کان الله عبداً صالحاً ولنا ولداً صالحاً

و از تاریخ طبری استفاده می شود که قتل محمد بن ابی بکر رضی الله عنه در ماه صفر سنه سی و هشت هجری در سن بیست و هشت سالگی بود و در مصر قبریست منسوب بجناب محمد بن ابی بکر و شاید مدفن بعضی از اعضاء او یا محل قتل او باشد و عادت سنیان اینست که چون بقبر جناب محمد می رسند پشت بقبر آنجناب می کنند و فاتحه بجهت پدر او می خوانند و حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) درباره او فرمود محمد ابنی من صلب ابی بکر

و در روایت استکه انجب النجباء من اهلبیت السوء محمد بن ابی بکر

و در مجالس المؤمنین استکه حضرت باقر (علیه السلام) فرمودند محمد بن ابی بکر با حضرت امیر بیعت نمود به برائت از شیخیه و مؤید اینست اشعار او

یا ابانا قد وجدنا ماصلح \*\*\* خاب من انت ابوه وافتضح

انما اخرجني منك الذی \*\*\* اخرج الدر من الماء الملح

انسیت العهد فی خم وما \*\*\* قاله المبعوث فیہ و شرح

تا آنکه می گوید :

یا بنی الزهراء انتم عدتی \*\*\* ویکم فی الحشر میزانی رجع

و اذا صح ولائي لكم \*\*\* لا ابالي اي كلب قد نبح

عجب است كه اهل تسنن معاويه را چون برادر ام الحبيب زوجه پيغمبر و دختر ابو سفيان و خواهر معاويه بود خال المؤمنين گفتند و محمد بن ابى بكر را كه برادر عايشه است خال المؤمنين نگفتند .

ص: 132

و ايضاً شيعه را چون منكر خلافت شيخين مى باشند كافر ورافضى خوانند

اما معاويه را كه منكر خلافت حضرت امير و دشمن او هست مسلمان دانند با آنكه شمشير بر روى خليفه پيغمبر كشيده و جناب محمد فرزندی داشت مسمى بقاسم و ام فروه والده حضرت صادق دختر قاسم بن محمد بن ابى بكر است و جناب قاسم بن محمد بن ابى بكر از فقهاء سبعة مدینه طيبه بود و مادر جناب قاسم دختر يزدجرد و همشيره شهر بانو بود كه جناب قاسم با حضرت امام زين العابدين پسر خاله يكديگر بودند چنانچه در بحار از هشام كلبى روايت كرده

و در اصول كافى از حضرت صادق (عليه السلام) روايت كرده كه فرمود كان سعيد بن مسيب وقاسم بن محمد بن ابى بكر وابو خالد الكابلى من ثقات على بن الحسين (عليه السلام) چهارم از حواريين حضرت امير المؤمنين (عليه السلام) جناب اويس بن انيس القرني اليمنى بود. و در مجالس المؤمنين فرموده كه حضرت پيغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) در شأن او نفس الرحمن و خير التابعين فرمود و فرمود انى لانشق روح الرحمن من طرف اليمن

و منقولت كه سلمان از حضرت پيغمبر سؤال نمود كه آن شخص كيست حضرت فرمود ان باليمن شخصاً يقال له اويس القرني يحشر يوم القيمة امه واحده يدخل في شفاعته مثل ربيعه ومضر الامن راه منكم يقرأه مني السلام

و منقولت كه اويس در بعضى از شبها ميگفت هذا ليله الركوع و در بعضى از شبها مى گفت ليله السجود وتا صبح مشغول ركوع يا سجود بود يكى گفت اى اويس چون طاقت دارى كه شبهاى باين درازى بر ركوع يا سجود پردازى گفت كجاست شب دراز كاشكى از ازل تا ابد يكشب بودى به ركوع يا بسجود آخر بردمى و در آن ناله هاى زار زار كردمى

به نيمه شب كه همه مست خواب خوش باشند \*\*\* من و خيال تو و گريه هاى درد آلود

و اويس در يمن شترباني كردى و از اجرت شترباني مادر صالحه صادقه خود را نفقه دادى روزى از مادر اجازت خواست تا به مدینه بزيارت حضرت رسول (صلى الله عليه وآله وسلم) رود مادرش گفت برو لکن اگر پيغمبر صلى الله عليه وآله در خانه نباشد توقف نكنى چون بزيارت رفت حضرت پيغمبر بخانه نبودند بجانب يمن برگشت چون پيغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) بخانه آمد نورى در خانه ديد كه هرگز ندیده بود فرمود بدر خانه كسى آمده عرض كردند بلى از بس شترباني آمده اسم او اويس بود تحيتى فرستاد و برگشت حضرت فرمود آرى اين نور اويس است كه در خانه ماهد يه گذاشته و رفته

و در ارشاد است كه امير المؤمنين (عليه السلام) وقتيكه مى خواستند بغزوه صفين وارد شوند بمحلى كه ذى قار مى ناميدند نشست بجهت اخذ بيعت از لشگر خود فرمود از جانب كوفه هزار نفر نه كم و نه زياد بيايند كه با من بيعت كنند بر مردن ابن عباس مضطرب شد كه مبادا كم و زياد شود

پس عده كسانيكه از كوفه آمدند براى بيعت شمرده نهدند و نود و نه نفر بودند

ابن عباس گفت انا لله وانا اليه راجعون چه باعث شد كه امير المؤمنين چنين فرمايشى فرمود بر اين بينها شخصى آمد كه قبای صوف در بر داشت با شمشير و سير نزيديك شد عرض كرد يا على دستت را بده بيعت كنم فرمود بچه قسم بيعت مى كنى

عرض كرد بسمع و طاعت و قتال در مقابل شما تا شهيد شوم يا آنكه خداوند فتح بدهد فرمود اسم تو چيست؟ عرض كرد اويس است

عرض كرد بلى فرمود الله اكبر شنيدم از پسر عمم پيغمبر خاتم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود يا على تو درك مى كنى مردى را از امت من كه اسم او اويس قرنى است كه بشهادت از دنيا مى رود و داخل مى شود در شفاعت او مثل قبيله ربيعه ومضير

پس اين عباس گفت چشم من روشن شد و مسرور شدم و جناب اويس در غزوه صفين در ركاب اميرالمؤمنين شهيد شد و در شماره زهاد ثمانيه است و جناب ثقه الاسلام نهاوندى در كتاب

بنیان رفیع حالات ایشان را مفصلاً مرقوم فرموده اند و این احقر هم اجمالاً ذکر می کنم

بدانکه چهار نفر آنها صاحب زهد و ورع و پرهیزکاری و از اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) بودند و چهار نفر دیگر از اصحاب معاویه بودند

اما چهار نفر از اصحاب امیرالمؤمنین بودند

اول اویس قرنی بود که فی الجمله ذکر احوالشان شد

دوم جناب ربیع بن خثیم الاسدی الکوفی بود

و در روضات الجنات نقل فرموده که جناب ربیع بن خثیم بیست سال در امور دنیوی تکلم فرمود مگر آنکه یکی از تلامذه اش گفت در قریه شما مسجدی هست عرض کرد بلی فرمود آیا پدرت زنده است عرض کرد نه فوراً پشیمان شد و بخود گفت ای ربیع صحیفه عملت را سیاه کردی و دیگر ابدأ در امور دنیوی تکلم نکرد تاخیر قتل حضرت سیدالشهداء را شنید

پس یکی از لشگریان که در واقعه کربلا حاضر فرمود «جئتم بها ای بروس شهداء معلقات علی اسنه الرماح فوالله لقد قتلتهم صفوه لوادر کهم رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) لقبول افواههم وأجلسهم فی حجره ثم قره اللهم فاطر السموات والأرض عالم الغیب والشهادة انت تحکم بین عبادك فیما كانوا فیه یختلفون و بعد از آن ابدأ تکلم نکرد تا از دنیا رفت»

و از مرحوم شیخ بهائی (ره) در جواب سؤال شاه عباس نقل شده که نوشت بسططان عصر بعرض می رساند که خواجه ربیع علیه الرحمه از اصحاب امیر المؤمنین (علیه السلام) بود و در نزد آن حضرت بسیار مقرب بود و در کشتن عثمان بن عفان هم نیز دخلی داشت و در وقتیکه لشکر اسلام بخراسان بجهاد کفار می رفتند جناب خواجه همراه بود و در آنجا فوت شد و از حضرت رضا (علیه السلام) منقولست که فرمود ما را از آمدن خراسان فائده نرسید بغیر زیارت خواجه ربیع

و جناب خواجه ربیع ابن خثیم در حدود سنه شصت و سه هجری از دنیا رحلت فرمود و قبر شریفش در یک فرسخی مشهد مقدس معروف است بمزار خواجه ربیع انتهی مافی الروضات

و در کتیبه بقعه خواجه بنخط علی رضای عباسی نوشته شده قال الرضا (علیه السلام) ما حصل لی من القدوم بخراسان الا زیاره ربیع بن خثیم

و در مجمع البحرین از ابن ابی الحدید نقل می کند «فی شرح خطبته (علیه السلام) عند توجههم الی صفین قال نصر فاجاب علیا جل من الناس الا ان اصحاب عبدالله بن مسعود اتوه و فیهم الربیع بن خثیم وهم یؤمنذ اربعمأه رجل فقالوا یا امیر المؤمنین (علیه السلام) انا قد شککنا فی هذا القتال علی معرفتنا بفضلک ولا غنابنا ولا بک وبالمسلمین عنمن یقاتلوا العدو فولنا بعض هذه الثغور نکن تم تقاتل من اهله فوجه علی (علیه السلام) بالربیع بن خثیم علی ثغر الری فکان أول لواء عقده علی (علیه السلام) بالكوفه لواء ربیع بن خثیم انتهی» روایتی که در قدح ایشان هست همین روایت است استفاده می شود که ایشان هم العیاذ بالله از مشککین بوده اند و جواب ممکنست گفته شود اولاً از این روایت معلوم نمی شود که جناب ربیع قائل باین کلام یا راضی بگفتن اینکلام بود

وثنائاً از اصحاب خاصه ائمه اطهار که مسلم است مراتب تقوی و دیانتشان از این قبیل کلمات زیاد دیده شده که در مقام صلاح گفته اند نه از دوی تعرض و ایراد و انکار بآن حضرت بوده متن کلمات سفیان بن ابی لیلی که از حواریین حضرت مجتبی (علیه السلام) بود و کلماتی که بنظر خیلی از ایشان غیر مناسب بود بحضرت مجتبی (علیه السلام) عرض کرد مثل قوله یا مذل المؤمنین وقوله یا مسود الوجوه ونحواینها و مثل کلمات حجر بن عدی که از خواص اصحاب حضرت امیر (علیه السلام) بود و عرض کرد اما و الله لوددت انک

ص: 134

مت و متنامعك ولم نر هذا اليوم

چون ممکنست که این کلمات را بلحاظ دشمنان گفته باشد یا بفهم خود بعضی محذورات را در صلح و مقاتله دیده باشند لهذا ائمه اطهار ترتیب آثار کفر و فسق باین کلمات نمی دادند .

در تاریخ گزیده است که ربیع بن خثیم الکوفی والی قزوین بود از قبل مرتضی علی (علیه السلام) و اینبزرگوار عموی همام بن عباد بن خثیم بود که وقتی که از امیرالمؤمنین صفات شیعه را شنید صیحه کنید و مغشیا علیه افتاد بر روی زمین اور احركت دادند دیدند از دنیا رفته سوم از زهاد ثمانیه که از اصحاب امیر المؤمنین (علیه السلام) بود هرم بن حیان بن قیس است و در رجال است و کان زاهداً تقیامع علی علیه السلام

چهارم جناب عامر بن عبد قیس است و در رجال است عامر بن عبد القیس من الزهاد الثمانیه علی (علیه السلام) وعن الکشی عن علی بن محمد بن قتیبه قال سئل ابو محمد من الزهاد الثمانیه فقال بن خثیم وهرم بن حیان و اویس القرنی و عامر بن عبد قیس کانواع علی (علیه السلام) ومن اصحابه وکانوا زهادا اتقیاء الخ انتهى مافی الرجال  
اما آن چهار نفر که از اصحاب و یاران علی (علیه السلام) نبودند

اول حسن بن ابی الحسن البصری بود که رئیس قدریه است که با هر طایفه بمقتضای میل او رفتار می کرد و او را وسیله کسب و ریاست خود قرار داده بود و او روز اول ماه رجب سنه صد و ده از دنیا رفت در سن هشتاد و هشت سالگی و گویند مادرش خیره کنیز امسلمه بودم و گاهی حسن شیر از پستان ام سلمه آشامیده و از برکت پستان او حکمت و فصاحت لسان نصیب او شده و ابن سیرین بصری هم که علم تعبیر داشت بعد از او بفاصله صدروز از دنیا رفت و قبر هر دو در بصره است مقابل یکدیگر و بس است در مذمت او که در وقعه جنک جمل و جنک صفین و جنک نهروان یاری نکرد حضرت امیرالمؤمنین را و در وقعه طف یاری نکرد حضرت سیدالشهداء علیه السلام را بلکه دارد که در وقعه طف باقتیبه بن مسلم فراراً رفت بطرف خراسان بجهه فرار از این بلیه کبری و فتنه عظمی .

در روضات می فرماید که حضرت امیر (علیه السلام) حسن بصری را دید که وضو می سازد و اسراف می کند در آب وضو حضرت فرمود (لا تسرف فی وضوتک) حسن بصری جسارت نمود عرض کرد شما اسراف نکردید که اینقدر خون مسلمین را در وقعه جمل و صفین و نهروان ریختید؟

حضرت فرمود گویا تو محزونی بریختن خون آنها ای شیطان عرض کرد بلی! حضرت نفرینش کرد که همیشه اوقات محزون باشد، این بود که بعد از نفرین حضرت همه وقت محزون بود مثل کسیکه از دفن یکنفر از اقاربش برگشته باشد یا مثل کسیکه مرکبش را گم کرده باشد.

و از امیر سید حسین سبط محقق کرکی از حال حسن بصری سؤال کردند فرمود «لاشک فی ان هذا السن لیس بحسن و یجب لعنه وهو اعدا عدو لأمیر المؤمنین (علیه السلام) السمی علی لسانه بسامری هذه الامه»

و حضرات اهل تسنن وقتیکه اسم او را می برند بالام تعظیم اسم می برند و وقتیکه اسم مقدس حسنین علیهما السلام را میبرند بدون لام تعظیم یاد می کنند

دوم ابا مسلم خولانی بود که از اصحاب مصوبه است و مردم را تحریص می نمود بقتال امیر المؤمنین (علیه السلام) سوم مسروق بن الابدع بود که عشار بود از جانب ممویه و بعمل عشاری مرد در رصافه که موضعی است پائین واسط و قبرش هم در رصافه است

چهارم اسود بن یزید النخعی بود

ص: 135



## فصل هشتم: در مختصری از حالات بعضی دیگر از خواص اصحاب امیر المؤمنین (علیه السلام) منجمله جناب عمار بن یاسر بود که از بزرگان صحابه حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و بعد ملازم خدمت حضرت امیر (علیه السلام) شد

و در انوار العلویه است در ایام عمر والی کوفه شد و در کوفه فضایل امیر (علیه السلام) را نشر می داد خبر بعمر بن الخطاب رسید او را عزل نمود چون بمدینه آمد عمر گفت آیا محزون شدی از عزل شدن از کوفه؟

فرمود مسرور نبودم بمنصوب بودن از جانب تو چگونه محزون می شوم بعزل نمودن

و جناب عمار در خلافت عثمان در میان بازار باآواز بلند فضایل حضرت امیر (علیه السلام) را نقل می کرد عثمان او را طلبید و امر کرد او را اینقدر زدند که استخوان پهلوی او شکست و مراعات نکرد پس مصاحبت او را با پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) انتهی

و در رجال کبیر است که در غزوه بدر و سایر غزوات خدمت حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) حاضر بود و دو هجرت کرد یکی بحیثه و دیگری بمدینه طیبه و در صفین در رکاب حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) شهید شد در سن نودوسه یا نود و چهار

و از حمران بن اعین روایت کرده که از حضرت باقر (علیه السلام) سؤال کرد چه می فرمائید در باره عمار سه مرتبه فرمود رحم الله عماراً قاتل مع امیر المؤمنین (علیه السلام) و قتل شهیداً بعد گفت من نزد خودم گفتم منزلتی اعظم از این نمی شود

پس حضرت متوجه بمن شد فرمود شاید تو می گوئی که عمار مثل سلمان و ابی ذر و مقداد است هیئات عرض کردم از کجا دانست که آن روز شهید می شود فرمود چون جنگ صفین شدت کرد آمد خدمت حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) عرض کرد یا علی هو هو یعنی امروز همان روز موعود است حضرت فرمود برگرد بصف قتال دو مرتبه عرض کرد همان جواب را شنید مرتبه سوم عرض کرد حضرت فرمود بلی امروز است روزه و عود

عمار برگشت بصف قتال و می گفت «الیوم القی الاحبه محمداً و حزبه»

وکنیه عمار ابو یقظان بود و در غزوه صفین ابو العادیه فزاری با نیزه خود زخمی بجناب عمار زد و او را از اسب انداخت و سر نازنین او را از بدن جدا کرد خبر بامیر المؤمنین (علیه السلام) دادند بسیار محزون شد و آمد بیالین عمار نشستم هموماً و مضموماً این اشعار را فرمود:

الا ایها الموت الذی هو قاصدی \*\*\* ارحمنی فقد اغنیت کل خلیل

اراک بصیراً بالذین احبهم \*\*\* کانک تنحو نحوهم بدلیل

بعد فرمود انا لله وانا الیه راجعون و فرمود هر که بر قتل عمار غمگین نباشد او را از مسلمانی بهره نیست

و پدر جناب عمار یاسر بن عامر را در مکه معظمه بقتل رسانیدند و او اول مردی است که در اسلام در راه دین شهید شد

و مادر عمار مخدره سمیه است که در مکه معظمه کفار او را اذیت بسیار نمودند و او صبر کرد آخر الامر ابوجهل ملعون نیزه بر آن مخدره زد و او را شهید نمود و او اول زنی است که در

و در وقت شهادت شیر بجهت عمار آوردند پس تبسم کرد و گفت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده آخر شرابی که در دنیا میاشامی شیر است

حنظله بن خویلد گفت من نزد معاویه نشسته بودم دو نفر آمدند و هر يك مدعی بودند که من قاتل عمارم عبدالله بن عمر گفت من شنیدم از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) که فرمود تقتله الفئه الباغیه

و منجمله جناب مالک بن حرث الاشر النخعی بود و اختصاص او بامیر المؤمنین (علیه السلام) اظهر من الشمس است

و در رجال است که امیر المؤمنین (علیه السلام) وقتی که مالک شهید شد فرمود « لقد کان لی کما کنت لرسول الله » و کلماتی فرمود:

منجمله فرمود والله در مالک و ما مالک لو کان من جبل لکان فنداً ولو کان من حجر لکان صلداً اما والله لیهدن موتک عالماً ولیفرحن عالماً علی مثل مالک فلتبک البواکی وهل مرجو کمالک هل موجود کمالک وهل قامت النساء علی مثل مالک یعنی اجر مالک باخدا باد اگر مالک کوهی بود کوه عظیمی بود و اگر سنگی بود سنک صلب سخت بزرگی بود تا آنکه فرمود اما والله هلا که قد اعز اهل المغرب واذل اهل المشرق وقال علیه السلام لا اری مثله بعده ابداً

و این بزرگوار در مقام حلم احلم ناس بود

چنانچه در روایتی که روزی جناب مالک از میان بازار می گذشت در حالتیکه لباس های فاخر پوشیده بود یکنفر از اهل بازار که جناب مالک را نمی شناخت جسارتی بوی کرد جناب مالک ابدماً متعرض نشد و تشریف برد آن مرد شناخت که مالک اشتر است بسیار واهمه کرد و گفت مادر من بعضی من بنشیند که او را نشناختم رفت بطلب جناب مالک که از او عذر خواهی نماید دید که در میان مسجد نماز می خواند بعد از فراغ از نماز رفت که عذر خواهی نماید جناب مالک فرمود والله داخل مسجد نشدم مگر بجهت آنکه از برای تو طلب مغفرت نمایم

و کیفیت شهادت جناب مالک چنانچه در اخبار معتبره است آنستکه بعد از فراغ حضرت امیر ع از غزوه صفین درسته سی و هشت هجری حکومت مصر را تفویض فرمود بجناب مالک اشتر و محمد بن ابی بکر را از حکومت عزل فرمود و جناب مالک تشریف برد بجناب مصر بشهر قلمز که سه منزلی مصر است رسید نافع غلام عثمان ابن عفان سمی در میان عمل نمود و بآن بزرگوار خوراند و بان سبب شهید شد

مسعود بن دحرجه این خبر را بمعویه فرستاد او از شنیدن این خبر خیلی شاد و خرم گردید پس میان جماعت آمد و فریاد کرد اما بعد فانه کان لعلی بن ابیطالب (علیه السلام) بدان یمینان قطعت أحدهما یوم صفین وهو عمار بن یاسر وقد قطعت الاخری الیوم وهو مالک .

و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه فرمود اگر کسی سوگند یاد کند که خداوند تعالی در عرب و عجم خلق نکرد مانند مالک اشتر مگر استاد او علی بن ابیطالب را گمان ندارم در سوگند خود گناهی کرده باشد و حضرت امیر (علیه السلام) درباره او فرمود که اشتر برای من چنان بود که من برای حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بودم بعد گفته و کان فارساً شجاعاً رئیساً من اکابر الشیعه و عظمائها شدید التحقق بولاء امیر المؤمنین (علیه السلام)

و گفته شده که حضرت امیر پنج نفر را لعن میکرد مهویہ و عمرو و عاص و ابوعور سلمی و حبیب بن مسلمہ و برس بن بسر بن اوطات را

ص: 137

و معویه هم پنج نفر را لعن میکرد آنحضرت و دو نور دیده اش و عبدالله بن عباس و مالک اشتر را

و در مجالس المؤمنین است که جناب مالک اشتر در حوالی قلزم بصل مسموم شهید شد و جنازه شریفش را حیل نمودند بمدینه طیبه و در آنجا دفن کردند و بعد از شهادت مالک باز دو مرتبه حکومت مصر را بمحمد بن ابی بکر تفویض فرمود

منجمله بود جناب حجر بن عدی

کان من ابرار اصحاب امیر المؤمنین و کان ذا علم و حلم و شجاعه و کرم و فصاحه و کان من الزهاد و العباد و زهد و عبادتش معروف بود و در هر شب و روزی هزار رکعت نماز جای می آورد و حضرت امیر (علیه السلام) از کیفیت قتلش باو خبر داده

مسعودی در مروج الذهب فرموده که درسته پنجاه و سه هجری مصوبه حجر بن عدی کندی را بقتل رسانید و او اول کسی است که بقتل صبر در اسلام کشته شد و در هنگام گرفتاری جناب عمرو بن حمق حجر بن عدی در کوفه محبوس بود بامر زیادین اینه و بعد از فوت عمرو بن حمق زیاد بن ابیه ایشان را با نه نفر از اصحابش از اهل کوفه و چهار نفر از غیر اهل کوفه مغلولاً روانه کرد بشام نزد معویه .

پس چون چند میل از کوفه دور شد دختر حجر این اشعار را انشاد کرد :

ترفع ایها القمر المنیر \*\*\* لملك ان تری حجراً یسیر

یسیر الی معویه بن حرب \*\*\* لیقتله کذا زعم الامیر

ویصلبه الی بایی دمشق \*\*\* و تأکل من محاسنه النسور الا یا حجر حجر بنی عدی \*\*\* تلقتک السلامه و السرور

جربنی الا یالیت حجراً مات موتاً \*\*\* ولم ینحر کما تحر البعیر

فان تهلك فکل عمید قوم \*\*\* الی هلك من الدنیا یسیر

و چون نزدیک دمشق رسیدند خبر بسعویه دادند و او مرد اموریك چشمی را باستقبالشان فرستاد چون نزدیک حجر آمد یکنفر از اصحاب حجر گفت نصف از ما کشته خواهند شد و نصف دیگر نجات خواهند یافت بقیه اصحاب گفتند از کجا می گوئی؟

گفت نمی بینید که این مرد یك چشم دارد .

پس چون آنمرد رسید به حجر و اصحابش گفت مصوبه مرا امر کرده تو را با اصحاب بقتل برسانم یا رأس الضلال و معدن الکفر و الطفیان مگر اینکه از کفر خود برگردید و علی را لعن کنید و از او براثت جوئید جناب حجر و نصف اصحاب فرمودند الصبر علی حد السیف لایر علینا مما تدعوننا الیه ثم القدوم علی الله علی نبیه و وصیه احب الینا من دخول النار

و نصف دیگر براثت جستند از امیر المؤمنین (علیه السلام) بعد آن ملعون آمد که جناب حجر را بقتل برساند فرمود بگذار تا دورکعت نماز بخوانم بعد از فراغ نماز آن ملعون گفت آیا از کشته شدن می ترسی فرمود چگونه می ترسم و حال آنکه من قبر محفوری و سیف مشهوری و کفن منشوری ندیده ام

پس آن ملعون نزدیک آمد و آن بزرگوار را با کسانیکه با او موافقت کرده بودند از اصحابش بقتل رسانید و بعضی قتل جناب حجر بن عدی را درسنه پنجاه و یک نوشته اند و قبر جناب حجر در شام معروفست .

و در اصابه است وقتی که مصوبه امر کرد بقتل جناب حجر آن بزرگوار وصیت کرد که قید و آهن را از من بردارید و خون بدن مرا نشوئید که روز قیامت همین قسم با معاویه

ص: 138

و در بعضی از کتب است حجر بن عدی برادر طرماع بن عدی است صاحب این اشعار

یا ناقتی لا تزعری من زجری و شری قبل طلوع الفجر بخیر رکبان و خیر سفر الخ

و این اشتباه است چون حجر بن عدی کندی کوفی بود و طرماع بن عدی طالی بود.

و منجمله بود در شید هجری بضم الراء در رجال گبیر است که امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود ای رشید چگونه است صبر تو اگر دهی بنی امیه را بخواهد و هر دو دست و هر دو پا و زبان ترا قطع کند عرض کرد یا امیر المؤمنین عاقبت آمرزش و بهشت است؟ فرمود ای رشید تو در دنیا و آخرت با من خواهی بود.

راوی گفته و الله چندی نگذشت که عبیدالله زیاد فرستاد و او را دعوت کرد بوی خود و تکلیف نمود با و برائت جستن از امیر المؤمنین را جناب رشید امتناع نمود از برائت جستن ابن زیاد گفت مولای تو بتو خبر داده که بچه قدم کشته خواهی شد؟ فرمود خلیل من بمن خیر داد که تو مرا می طلبی و تکلیف میکنی به برائت از مولایم و من اباہ می کنم پس تو دست ها و پاها و زبان مرا قطع می کنی

عبید زیاد گفت والله من تکذیب می کنم او را

پس امر کرد که دست ها و پاها و زبان او را قطع کردند و زبانش را باقی گذارد

پس مردم اطراف او جمع شدند فرمود بیاورید کاغذ و دوات تا بگویم برای شما اخبار آتیه را تا روز قیامت

پس ابن زیاد حجام فرستاد و زبان او را قطع نمودند و از دنیا رفت و حضرت امیر المؤمنین او را رشید البلیا نامیده بود و با و علم بلایا و منایا تعلیم کرده بود و یکی که می رسید می گفت تو بردن کذا می میری و بدیگری می گفت تو بقتل گذاری کشته می شوی و بهمان قسم که می فرمود همان قسم می شد.

و در روایتست که یکروز امیر المؤمنین (علیه السلام) با اصحابش تشریف برد بنخلستانی و در زیر نخله نشستند و قدری رطب از آن چیدند و خدمت حضرت گذاردند که میل فرماید رشید هجری عرض کرد یا امیر المؤمنین چقدر رطب خوبی است فرمودند رشید آگاه باش که ترا بهمین درخت آویزان می کنند.

پس رشید روزها می رفت نزد آن درخت و او را آب میداد تا امیر المؤمنین از دنیا رفت يك- روزی رشید رفت در نزد آن درخت دید شاخه آن درخت را بریده اند گفت اجل من نزدیک شده تا اینکه غلام ابن زیاد آمد گفت اجابت کن امیر را رشید تشریف برد نزد ابن زیاد گفت از دروغ های مولایت امیر المؤمنین (علیه السلام) بجهت من نقل کن رشید گفت والله من دروغ نمی گویم و مولایم دروغ نفرموده و بمن خبر داده که دست ها و پاها و زبان مرا قطع خواهی کرد این زیاد گفت والله الآن ما او را تکذیب می کنیم

پس امر کرد دست ها و پاها و زبان او را قطع نمایند و اما زبان او را قطع نکنند پس او را با دست و پای قطع شده آوردند میان بازار و از امور عظیمه بمردم خبر می داد خبر باین زیاد دادند امر کرد زبان او را قطع کردند و او را بهمان شاخه نخله بدار آویختند و سابقاً قصه او با میثم تمار و حبیب بن مظاهر گذشت.

و منجمله کمیل بن زیاد النخعی که از کبار تابعین بود و در سنه هشتاد و سه هجری این بزرگوار را بامر حجاج بقتل رسانیدند در سن نود  
سالگی

و در ارشاد مفید است وقتی که حجاج والی کوفه شد کمیل بن زیاد را طلبید جناب کمیل

ص: 139

گریخت حجاج عطایای طایفه وقوم کمیل را منع نمود چون کمیل چنین دید گفت من مرد پیری هستم و عمر من گذشته و سزاوار نیست که قوم من از عطایاشان ممنوع شوند بواسطه من

پس کمیل خود را بدست خود تسلیم حجاج نمود آنملعون کمیل را که دید گفت من خیلی میل که راهی بتو بیابم

کمیل گفت از عمر من چیزی باقی نمانده لکن موعد خداوند است و بعد از قتل حسابست و امیر المؤمنین سلام الله علیه بمن خبر داده که تو قاتل من خواهی بود .

حجاج گفت بلی توشریک بوده ای در قتل عثمان بن عفان و امر کرد سر آن مظلوم را با شمشیر از بدن جدا نمودند و دعای کمیل که در شب های جمعه و شب نیمه شعبان خوانده می شود منسوب بایشانست

وایضاً در امالی صدوق است که امیرالمؤمنین دست کمیل را گرفت و برد بصحرا و آهی کشید و فرمود الناس ثلاثه عالم رباني و متعلم علی سبیل النجاه و همج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح لم یستضیوا بنور العلم ولم یلجاؤا الی رکن وثیق با کمیل العلم خیر من المال العلم یحرمک وانت تحرس المال و المال تنقصها النفقه و العلم یزکوا بالانفاق یا کمیل العلم دین یدان الله به یکسب الانسان الطاعه فی حیاته و جمیل الاحدوثة بعد وفاته یا کمیل مات خزان الاموال و العلماء باقون ما بقى الدهر اعیانهم مفقوده و امثالهم فی القلوب موجوده آه آه ان هیهنا و اشار بیده الی صدره لعلماً جمماً لو اصبحت له حمله بل اصب له لقتناً غیر مامون یستعمل آله الدین فی الدنيا الی آخره

و منجمله بود جناب قنبر مولی امیر المؤمنین در ارشاد مفید است که روزی حجاج بن یوسف ثقفی گفت من میل دارم که یکنفر از محبین ابو تراب را بیابم و تقریباً الی الله خون او را بریزم

اصحابش گفتند ما کسی را که قدیمی تر باشد از قنبر غلامش سراغ نداریم

پس فرستاد عقب قنبر و او را آوردند حجاج گفت تو قنبری فرمود بلی گفت کنیه ات ابو همدان است فرمود بلی گفت تو بنده علی بن ابیطالب هستی فرمود بنده خدا هستم و علی و لسی نعم من است گفت از دین علی تبری و بیزاری بجوی فرمود و مرا راهنمایی کن بدینی که افضل از دین علی باشد.

گفت حال که تبری از دین او نمی جوئی پس هر قسم کشتن را اختیار میکنی بگو تا ترا بآن قسم بقتل برسانم فرمود اختیار باخود تو بهر قسم که تو مرا بقتل برسانی من هم ترا بهمان قسم بقتل می رسانم و بتحقیق که خبر داده بمن امیر المؤمنین (علیه السلام) که موت من بذبح است ظلماً

پس حجاج امر کرد بذبح او

و از حضرت صادق (علیه السلام) روایت شده که از برای امیرالمؤمنین (علیه السلام) غلامی بود مسمی بقنبر و خیلی آن حضرت را دوست می داشت و وقتی که آقا از منزل بیرون می شد قنبر هم باشمشیر پشت سر آنحضرت بیرون می شد یکشب حضرت فرمود قنبر چرا پشت سر من می آید؟

عرض کرد بجهه آنکه مبادا صدمه بوجود مبارکت وارد شود فرمود تو از اهل آسمان مرا محارست میکنی یا از اهل زمین عرض کرد از



اهل زمین فرمود اهل زمین نمی توانند بمن صدمه برسانند مگر باذن خداوند عزوجل برگرد پس قنبر بر گشت.

و در انوار العلویه از بعضی کتب نقل کرده که قنبر از اولاد پادشاهان بود و چون حضرت امیر (علیه السلام) شهید گردید قنبر می رفت و هیزم جمع می کرد و می فروخت و از وجه او تحصیل قوتی می کرد .

و در رجال کبیر روایت شده که از او سؤال کردند تو غلام کیستی گفت مولای من کسی

ص: 140

است که ضرب بسیفین و طعن بر محین و صلی القبلتین و بایع البیتین و هاجر الهجرتین و لم یکفر بالله طرفه عین انا مولی صالح المؤمنین و وارث النبیین و خیر الوصیین و اکبر المسلمین و یعسوب المؤمنین و نور المجاهدین و رئیس البکائین و زین العابدین الخ

و مرحوم ثقه الاسلام نوری می فرماید که تویه تل کوچکی است بین نجف اشرف و از بزرگان اصحاب حضرت امیر (علیه السلام) در او مدفونند مثل جناب کمیل که قبر ایشان معلوم است و از ما بقی اتری نیست و فرموده گمانم رشید هجری که جلالت قدرش خیلی از کمیل بیشتر است قبرش در تویه باشد و همچنین محتمل است که قبر جناب قنبر غلام حضرت امیر (علیه السلام) که او را بامر حجاج که حاکم کوفه بود گردن زدند در تویه باشد.

و در مجالس المؤمنین است که قبر قنبر غلام حضرت امیر (علیه السلام) در حمص است که بین کونه و جمعی شام و حلب است .

و منجمله بود جناب عدی بن حاتم طائی و وجهه اسلام عدی بن حاتم این بود که چون لشکر اسلام زنان قبیله طی را اسیر نمودند و بمدینه آوردند از جمله اسراء بود دختر حاتم طائی چون او را نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) آوردند آن زن عرض کرد من دختر حاتم طائی هستم برادر من عدی بن حاتم فرار کرد بر من منت گذار و مرا آزاد کن روز اول پیغمبر با و جوابی نفرمود. روز دوم با اشاره امیر المؤمنین (علیه السلام) باد این عرض را کرد حضرت او را بخشید و او را بمحل خود برگردانید باین سبب عدی بن حاتم رغبت با سلام نمود و مشرف شد خدمت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) حضرت و ساده خود را برای وی گسترد و در با روایتی رداء مبارک را برای او پهن کرد و فرمود :

« اذا اتاکم کریم فاکرموه » و در حرب جمل و صفین و نهران ملازم رکاب حضرت امیر (علیه السلام) بود و در حرب جمل یک چشم او ضایع شد. در مروج الذهب مسعودی فرموده که عدی بن حاتم داخل شد بمعویه گفت اولادت را چه کردی گفت آنها در رکاب امیر المؤمنین شهید شدند معویه گفت آیا از انصاف است که اولاد خودش زنده بمانند و اولاد تو کشته شوند

عدی بن حاتم فرمود آیا از انصاف است که علی کشته شود و تو زنده بمانی معویه گفت هنوز از قصاص خون عثمان باقی مانده و او را بر طرف نمی کند مگر خون شریفی از اشراف یمن غرضش خون عدی بود

عدی بن حاتم فرمود والله قلب های ما که مبعوض دارد ترا در سینه های ما هست و شمشیرهای ما که با تو مقاتله کردیم بشانه های ما هست و بدرستی که قطع حلقوم و رسیدن جان بسینه آسان تر است بر ما از شنیدن سخن سوئی درباره مولان امیر المؤمنین (علیه السلام) الخ

و در اصابه است که عدی بن حاتم در سنه نهم هجری اسلام اختیار کرد و حاضر شد جنگ جمل و جنگ صفین را با امیر المؤمنین (علیه السلام) بعد ساکن کوفه شد و عمرش بصدویست رسید و بعد از سنه شصت هجری از دنیا رحلت فرمود بسیار جواد بود و شخصی آمد نزد او و از او صد درهم طلب کرد عدی گفت من پسر حاتم طائی هستم از من صددر هم تمنی می کنی والله بتو نخواهم داد .

و منجمله بود قیس بن سعد بن عباد و او در جنگ جمل و صفین از امیر المؤمنین (علیه السلام) مفارقت نکرده و در جنگ صفین کوشش ها نمود و بعد از حضرت امیر با امام حسن مجتبی (علیه السلام) بود و چون مصوبه عبید الله بن عباس را بفریفت و او رفت نزد مصوبه جناب قیس بن سعد برخاست و خطبه خواند و کوشش زیادی کرد در یاری حضرت مجتبی (علیه السلام) بعد که حضرت مجتبی صلح فرمود با معویه جناب قیس رفت بمدینه طیبه و انزواء اختیار نمود تا در سنه شصت از دنیا رحلت فرمود

و از رجال کشی نقل شده که سعد بن عبادہ ده پسر داشت و هر يك در نصرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

ص: 141

کوشیدند و طول قامت سعد و هر يك از پسرانش ده شیر بود باشبار خودشان و سعدابا و جداً در جاهلیت و در اسلام بزرگ قوم خود بود.

و در اسدالغابه است که سعد بن عبادہ با ابابکر و عمر بیعت نکرد و چون خلافت به عمر رسید بسعد بن عبادہ گفت یا بیعت کن یا از مدینه بیرون شو سعد گفت در شهری که تو امیر باشی بودن من در آن شهر حرامست لذا از مدینه رفت بشام و او را قبیله بسیار در اطراف دمشق بود هر هفته در قریه میرفت نزد قبیله و خویشان خودروزی در بین راه تیری بوی زدند و او را شهید نمودند.

و در مجالس المؤمنین است که خالد بن ولید تیری بوی زد و او را شهید کرد و از خوف مردم گفتند اجنه او را کشتند و این شهر را از زبان اجنه ساختند

قد قتلنا سید الخزرج سعد بن عبادہ \*\*\* فر میناه بسهمین فلم نخط فؤادہ

و قبر سعد بن عبادہ در غوطه دمشق مشهور و معروف است.

### **فصل نهم : در ذکر بعضی از منافقین که خیلی عداوت و دشمنی داشتند با حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه**

در رجال کبیر از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده که در زمان حضرت امیر (علیه السلام) پنج نفر از قریش همراه حضرت امیر (علیه السلام) بودند و سیزده قبیله همراه معویه بودند و آن پنج نفر جناب محمد بن ابی بکر و جناب هاشم بن عتبہ بن ابی وقاص المرقال و جناب جعدہ بن ابی ہبیره المخزومی همشیره زاده حضرت امیر (علیه السلام) و محمد بن ابی حذیفہ بن عتبہ بن ربیعہ و ابن ابی العاص بن ربیعہ داماد حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) انتھی

اقول جناب هاشم ابن عتبہ ابن ابی وقاص پسر عموی عمر سعد ملعون بود ببین سعادت شقاوت چه می کند که هر دو از اصل واحد بودند و جناب هاشم بآن حد از سعادت بود و عمر سعد بآن حد از شقاوت

و در مجمع البحرین است که در غزوه صفین که حضرت امیر (علیه السلام) علم را بوی داد سرعت کرد در محاربه با کفار و ارقلت فی سیرها ای سرعت لذا او را مرقال گفتند

و در اصابه است که در جنگ صفین علم امیر المؤمنین (علیه السلام) بدست هاشم مرقال بود و گفته چون خبر قتل عثمان بکوفه رسید جناب هاشم به ابو موسی گفت بیا بیعت کن با بهترین این امت علی بن ابی طالب (علیه السلام) ابو موسی گفت تعجیل مکن جناب هاشم دست خود را بدست دیگر گذارد گفت ایندست مال من و ایندست مال علی (علیه السلام) و این اشعار را انشاد کرد

ابایع غیر مکتوث علیاً \*\*\* ولا اغشی امیراً اشعریا

ابایعه و اعلم ان سارضی \*\*\* بذاک الله حقاً والنبیا

و این بزرگوار و جناب عمار یاسر در وادی از اودیه های صفین شهید شدند

واما جناب محمد بن ابی حذیفه بن عتبہ بن ربیعہ برادر زاده هندزوجه ابی سفیان و مادر معویه بود

و این بزرگوار مردم را تحریم می کرد بخلع عثمان

و در اصابه است که او کاغذها مینوشت از زبان زوجات حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در طعن بر عثمان و اهل مصر بیست نمودند با جناب محمد بامارت مصر بغیر جماعتی که از آنها بود معویه بن خدیج ملعون قاتل جناب محمد بن ابی بکر وقتی که مصوبه می رفت بغزوه صفین اول آمد بمصر و بخدعه جناب محمد بن ابی حذیفه را با جمعی گرفت و اور امحبوس نمود و بعد آن بزرگوار را بقتل رسانید

و اما جعدہ ابن ابی هبیره المخزومی والده ماجده اش ام هانی بنت حضرت ابی طالب بود و اسم امهانی فاخته بود کذافی الاصابه

و اما ابن ابی العاص در سابق گفته شد که ابو العاص مادرش هاله بنت خوبلد بود خواهر جناب خدیجه کبری و پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) تزویج فرمود دختر بزرگ خود را که زینب باشد بایبی الماس و از منخدره دختری آورد امامه که زوجه حضرت امیر (علیه السلام) بود و پسر ابی العاص همراه حضرت امیر (علیه السلام) بود

و بدانکه چند نفر از قریش و غیر قریش از منافقین با حضرت امیر (علیه السلام) عداوت زیادی داشتند

اول از آنها خالد بن ولید بن مغیره بن عبدالله بود که پسر هم جناب ام السلمه بنت امیه بن مغیره زوجه حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود و مادر خالد لبابه الصغری دختر حارث مود و خالد ملعون بسیار دشمن حضرت امیر (علیه السلام) بود و بفاطمه زهراء (علیها السلام) هم خیلی دشمنی کرد و بسیار مرد شجاعی بود و در سنه بیست و یکم هجری بجهنم واصل شد در شهر حمص و نسب او در مقدمه کتاب گفته شد

دوم از آنها عمر و بن عاص بن وائل بن هاشم بن سعید بن عمر بن همص بن کعب بن لوی بن غالب بود که مرد بسیار محیلی بود و عمده جنگ جمل و جنگ نهران و جنگ صفین از حیل او بود و مادر او نابغه بنت حرمله بود و بسیار زناکار بود ولید بن مغیره و عثمان بن حارث و نصر بن حارث بن کلد و ابوسفیان بن حرب و عاص بن وائل در طهر واحد با او زنا کردند و به مرو آستن شد بعد که وضع حمل نمود تمام این جماعت مدعی شدند که فرزند ما می باشد بعد خود نابغه عاص بن وائل را اختیار کرد

و حضرت مجتبی (علیه السلام) در مجلس مصوبه بعد از کفریات و جساراتی را که شنید در جواب عمرو عاص فرمود « اما انت یا عمرو عاص الثانی اللعین الابتر فانما انت کلب اول امرک امک البغیه وانک ولدت علی فراش مشترک فتحاکمت فیک رجال قریش منهم ابوسفیان بن حرب و ولید بن مغیره و عثمان بن الحارث و النصر بن الحارث بن کلد و العاص بن وائل کلهم یزعم انک ابنه فقلبهم علیک من قریش الامهم حبا و اخبثهم نسبا و قال العاص بن وائل ان محمداً رجل ابتر لا ولد له فلو قدمات انقطع ذکره فانزل الله تعالی ان شائنک هو الابتر الخ «

و عاص پدر عمرو از جمله مستهزئین به پیغمبر ص بود و آیه شریفه انا کفیناک المستهزئین در باره این ملمون نازل شد و عمرو عاص در سنه چهل و سوم هجری در مصر بجهنم واصل شد در سن نود سالگی سوم از آنها زیاد بن ابی سفیان بود که او را زیاد بن ایه و زیاد بن سمیه و زیاد بن عبید الثقفی هم می گفتند و مادر او سمیه بود و او را بز نازانید

ولهذا بدرش معلوم نبود آخر الامر از جانب معویه حاکم کوفه بود و حکم کرد که تمام مردم از حضرت امیر (علیه السلام) برائت جویند و آنبزرگوار را العیاذ بالله لعن و سب کنند و هر کس امتناع



می کرد او را بقتل می رسانید و خانه اش را خراب می کرد همان وقت آنملمون بمرض طاعون گرفتار شد و روز سه شنبه چهارم ماه مبارك رمضان سنه پنجاه و سه هجری در کونه بدرک واصل شد و عداوتهائی که در ضمیر خود داشت و میخواست بحضرت امیر (علیه السلام) اظهار کند پسر ملمونش عبید زیاد بنور دیده اش سیدالشهداء اظهار نمود

چهارم مغیره بن شعبه بن ابی عامر بن مسعود بن معتب الثقفی بود که خیلی مکار بود و در اصابه از قبیصه روایت کرده که گفت اگر مدینه هشت در داشته باشد و ممکن نباشد بیرون شدن از دری از آن درها مگر بمکر و خدعه هر آینه مغیره از تمام آن درها بمکی و خدعه بیرون می شود انتها

و او یکی از چهار نفری است که از مکارین شمرده شده اند معویه بن ابی سفیان و عمروعاص و مغیره بن شعبه و زیاد بن ابیه (لع)

و حاضر شدن ابابکر و عمر در سقیفه بني ساعده و اخذ بیعت از مردم بمکر او بود

و در زمان عمر بن الخطاب در کوفه بمنبر رفت و حضرت امیرع را لعن کرد و مغیره حاکم بصره بود و با ام جمیل در سنه هجدهم هجری ز ناکرد و بعد با جنابت رفت میان مسجد و مقدم ایستاد که نماز بگذار دا بو بکره غلام حضرت پیغمبر ص دست بر سینه اوزد و او را عقب کشانید خبر بعمر بن خطاب دادند او را عزل کرد و ابوموسی را بحکومت بصره نصب کرد

و حضرت مجتبی (علیه السلام) در مجلس میثوم معویه بمغیره فرمودند «و اما انت یا مغیره بن شعبه فانک لله عدو و لکتابه نابذ و لنبیه مکذب و انت الزانی و قد وجب علیک الرجم و شهد علیک العدول البرره الانمیا، الی ان قال (علیه السلام) و انت ضربت فاطمه بنت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) حتی ادمیتها و الفت مافی بطنها استدلالا لا منک لرسول الله ص و مخالفه منک لامره و انتها کالحرمته»

و در سال پنجاهم هجری از جانب مصوبه دو مرتبه حاکم کوفه شد و در آن سال در کوفه بدرک واصل شد

پنجم اشعث بن قیس الکندی بود فتنه حکمین در صفین و خروج خوارج در جنگ هروان آن ملعون شد زوجه آن ملمون ام فروه خواهر ابی بکر بود و دخترش جعده بنت اشعث قاتل حضرت مجتبی (علیه السلام) و پسر او محمد بن اشعث بجنگ حضرت سید الشهداء (علیه السلام) حاضر شد و خود آن ملمون شریک ابن ملجم بود در قتل امیرالمؤمنین (علیه السلام) و چهل روز بعد از شهادت حضرت امیر (علیه السلام) در کوفه بجهنم واصل شد در سن شصت و سه سالگی

و در فتن بحار از ابن ابی الحدید نقل کرده کل فساد کان فی خلافه امیر المؤمنین (علیه السلام) و کل اضطراب حدث فاصله الاشعث بن قیس

ششم ولید بن عقبه بن ابی معط بن ابان بن ابی عمرو بن امیه بن عبد الشمس بن عبد مناف بود و در حال مرضش حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) با جمعی بعیادتش آمدند بحضرت مجتبی عرض کرد اتوب الی الله تعالی مما کان بینی و بین جمیع الناس الا ما کان بینی و بین ابیک انی لا اتوب منه

و مادر ولید اروی بنت کریز بن ربیعہ است

پس ولید با عثمان بن عفان برادر مادری هستند و ولید برادرش خالد بن عقبه در یوم فتح مکه اظهار اسلام نمودند پیغمبر (صلی الله علیه

وآله وسلم) ولیدرا بقبیله بنی المصطلق فرستاد و بدروغ خبر آورد که ایشان مرتد شده اند این آیه نازل شد ان جائکم فاسق بنبأ فتینوا

ص: 144



وقعه امارت او در کوفه و شرب خمر او و نماز صبح بجماعت چهار رکعت گذاردن در مسجد کوفه در قضایای سال سیام هجری گفته می شود انشاء الله

ولذا او بولید فاسق معروف بود و بعد از قتل عثمان ببصره رفت و از آنجا برقه رفت و در رقه بدرک واصل شد .

و حضرت مجتبی در مجلس می شوم معویه بولید فرمودند:

واما انت یا ولید بن عقبه فوالله ما ألومك ان تبغض علیا وقد جلدك في الخمر ثمانین جلدہ وقتل اباك صبراً بیده یوم بدر ام کیف تسبه وقد سماه الله مؤمناً فی عشر آیات من القرآن و سماك فاسقاً وهو قول الله افمن كان مؤمناً كمن كان فاسقاً لا یستون و قوله تعالی ان جائك فاسق نبأ فتابینوا الخ .

و عقبه بدر ولید بن عقبه بن محط در مکه جسارت کرد و آب دهان نجسش را بصورت نازنین پیغمبر انداخت و بعد از غزوه بدر بامر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) او را بدرک واصل نمودند .

هفتم مروان بن حکم بن ابی العاص بود و این ملمون پسر عم عثمان بن عفان ابن ابی العاص بود و وزیر و دبیر و کاتب عثمان بود و مادر مروان امیه بنت علقمه بن صفوان بن امیه است .

و مروان در سال دوم هجری متولد شد و در ماه رمضان در سنه شصت و پنج هجری بدرک واصل شد و پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پدر او حکم بن ابی العاص را از مدینه طیبه اخراج نمود و از آنجا رفت بطائف و در آنجا بود تا زمان خلافت عثمان او را طلب نمود بمدینه و مروان را خیط باطل می نامیدند چون بلند قامت و لاغر اندام بود و عداوت های او و اولادش مثل عبد الملك بن مروان و ابراهیم بن ولید بن عبد الملك بن مروان با حضرت امیر (علیه السلام) و با اولاد طاهرینش معلومت و حضرت مجتبی (علیه السلام) در آن مجلس می شوم معویه فرمودند:

واما انت یا مروان فلست انا سببتك ولا سببت اباك ولكن الله لعنك ولعن اباك و اهل بیتك و ذریتك و ماخرج من صلب ابیک الی یوم القیمه علی لسان نبیه محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) الی ان قال (علیه السلام) و صدق الله و صدق رسوله یقول الله تبارک و تعالی والشجره الملعونه فی القرآن و تخوفهم فما یزیدهم الا طغیاناً کبیراً وانت یا مروان و ذریتك الشجره الملعونه فی القرآن الخ .

هشتم عبدالله برزبیر بن عوام بود که بیالای منبر در حق حضرت امیر (علیه السلام) سخن ناشایسته گفت و چهل جمعه صلوات فرستاد بعد از آنکه اولاد آنحضرت هنگام ذکر او بعجب می افتند و تکبر می نمایند

و این عبدالله بر اسماء ذو النطاقین بنت ابی بکر است و مادر اسماء ام رومان بود که زوجه ابابکر و مادر اسماء ذو النطاقین و عایشه و عبد الرحمن بن ابی بکر بود

و از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده که فرمود ما زال الزبیر منا اهل البیت حتی نشاء ابنه عبدالله فاقده .

و در جنگ جمل با خاله خود عایشه و پدر خود زبیر با حضرت امیر مقاتله نمود و او مرد شجاعی و فصیحی بود لکن بخیل و بد خو بود و در سال شصت و پنج هجری بعد از بدرک رفتن یزید مردم با او بخلافت بیعت کردند و بر حجاز و یمن و عراق و خراسان دست یافت و

روز شنبه هفدهم جمادی الاولی یا جمادی الاخره در مکه معظمه کشته شد در سنه هفتاد و سه هجری در سن هفتاد و سه سالگی چون تولدش سنه اول هجرت بود

ص: 145

نهم ابو هريره الدوسى بود و مصوبه جماعتى از صحابه و تابعين را تكليف نمود كه در توهين امير المؤمنين جمل حديث بنمايند و اصحاب ابو هريره و مغيره بن شعبه و عمرو عاص قبول اين ملعنت را نمودند و از تابعين عروه بن زبير قبول نمود و ابو هريره معروف بدروغ بستن بر پيغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم)

و از امير المؤمنين (عليه السلام) روايت شده كه فرمود الا ان اكذب الناس على رسول الله ابو هريره الدوسى و بسيار مرد احمقى بود در زمانى كه حاكم مدينه بود بين كوچه راه مى رفت خودش مى گفت الطريق الطريق قد جاء الامير و در سال پنجاه و هشت هجرى بجهنم واصل شد در سن هفتاد و هشت سالگى و دوس قبيله ايست در يمن •

دهم شريح بن حارث الكندى بود و عمر بن الخطاب او را بقضاوت كوفه فرستاد و منصوب نمود و شصت سال در كوفه قضاوت كرد مگر سه سال از زمان خلافت عبدالله بن زبير كه او را از قضاوت عزل نمود و بعد از فوت عبدالله بن زبير تازمان حجاج بن يوسف الثقفى باز قضاوت كوفه را داشت و حجاج او را از قضاوت عزل نمود و عمر او را بعضى صد سال نوشتند و بعضى زياده برصد سال وفوت او را در بين منه هفتاد و هشتاد از هجرت مختلف نوشته اند

و مخفى نماند كه اعدا عدد آن بزرگوار معويه بن ابوسفيان بود و قصه هاى عداوت او را علما در كتب خود مبسوطاً و مشروحاً مرقوم فرموده اند كه محتاج بذكر آنها نيست خصوصاً اهل مملكت خود را فرمان داد كه امير المؤمنين (عليه السلام) راسب كنند و از او براءت جويند .

و در شرح اين ابى الحديد است كه از بنى اميه بسعويه گفتند يا امير المؤمنين تو بمقصود خود رسيدى ديگر خوست كه ترك كنى لعن و سب آن بزرگوار. معويه گفت نه والله ما اترکه حتى يربو عليها الصغير ويهرم عليها الكبير ولا يذكر له ذاك فضلاً يعنى قسم بخدا ترك نميكنم سب آن بزرگوار را تا آنكه اطفال صغير بعداوت آنحضرت بزرگ بشوند و بهمين قسم تربيت يابند و بزرگان بعداوت آنحضرت پير شوند واحدى فضلى از براى آن بزرگوار ذكر نكند.

و در روضات است كه معويه در قنوتات نمازش سب ميكرد امير المؤمنين (عليه السلام) را و در خطبش اظهار مى كرد براءت از آنحضرت را .

و از ابن ابى الحديد نقل کرده كه مصوبه به سمره بن جندب صد هزار درهم وعده كرد كه روايت كند كه ايه و من الناس من يعجبك قوله فى الحيوه الدنيا ويشهد الله على ما فى قلبه و هو الد الخصام و اذا تولى سعى فى الارض ليفسد فيها و يهلك الحرث والنسل والله لا يحب الفساد در باره امير المؤمنين نازل شده و آيه و من الناس من يرى نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد در باره معويه سمره قبول نكرد تا آنكه چهارصد هزار درهم داد و آن ملعون قبول كرد .

و از اين اثور نقل کرده كه حريز بن عثمان رجبى ملعون ناصبى از دشمنان امير المؤمنين بود و اين ملعون همه روز و شب هفتاد مرتبه سب مى كرد حضرت امير را و فرموده است و كانت بنوا اميه اذا سمعوا بمولود اسمه على قتلوه انتهى .

و برادر ملعون معويه عتبه بن ابى سفيان در بنى اميه احدى افصح از او نبود و در مجلس مصوبه بحضرت مجتبى (عليه السلام) گفت وان اباك شر قریش و سخنهاى زشت ديگر هم گفت و حضرت مجتبى (عليه السلام) از او جواب ها دادند :

منجمله فرمود انك عندى لست بكفو عبد عبد على فارد عليك واعاتبك ولكن الله عز وجل لك ولا بيك وامك واخيك لبالمرصاد.

و انصافا هيچ فضيلتى از اين بزرگتر و بالاتر نمى شود كه بنى اميه با آن قدرت و سلطنتى كه داشتند هشتاد سال از اميرالمؤمنين تبرى مى جستند و مردم را امر بسب آنبزرگوار مى نمودند و امر بجمل احاديث در دم آن حضرت مى نمودند و هر كس از محبين امير المؤمنين و شيعيان آنبزرگوار را كه مىديدند يا كسى را كه محبت على متهم مى نمودند گردن مى زدند معذلك اينقدر فضائل حضرت امير (عليه السلام) آفاق را بر کرده و رذالت طبع و خباثت نفس و كفر سريره جماعت بنى اميه را بر همه مردم واضح و آشكارا کرده است اينست كه شاعر مى گويد:

لقد كتموا آثار آل محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) \*\*\* محبيهم خوفا و اعدائهم بغضا

فابرز من بين الفريقين نبذه \*\*\* بها ملا الله السموات والارض

و اين مضمون كلام و اقديست كه گفت ما بين الكتمانين قدملاء الخافقين

و بعضى ديگر از مبغضى حضرت امير (عليه السلام) بودند كه اعتنائى بذكر آنها نيست

منهم سمره بن جندب ملمون ومنهم انس بن مالك ومنهم زيد بن ارقم ومنهم جرير بن عبدالله البجلي ومنهم كعب الاحبار كه عالم جهودان و خبر ايشان بود و در يمن بدست حضرت امير اسلام اختيار كرد ظاهراً در زمان خلافت عمر بن خطاب بمدينه آمد و در زمان خلافت امير المؤمنين (عليه السلام) در حمص بود آمد نزد مصوبه و او را تحريص نمود بجنك امير المؤمنين (عليه السلام)

و مبهم حسن بن ابى الحسن البصرى بود كه در سنه صدوده هجرى در سن هشتاد و هشت سالگى از دنيا رفت و با پنج نفر از ائمه معصومين (عليه السلام) هم عصر بود و در جنك جمل حاضر نشد بسيارى حضرت امير (عليه السلام) و همچنين در كربلاهم حاضر نشد دربارى حضرت سيدالشهداء (عليه السلام) و اين حسن بصرى از زهاد ثمانيه است و از آن چهار نفرىست كه دشمن اميرالمؤمنين (عليه السلام) بودند

**فصل دهم : در بعضى از وقايع مهمه و تواريخ متعلقه بزمان خلافت واقعى حضرت امير (عليه السلام) از سنه يازده هجرى كه سنه رحلت حضرت پيغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) بود و تا آخر سنه سى و پنج هجرى كه عثمان بن عفان از دنيا رفت**

بدانكه در اوایل سنه يازدهم هجرى پيغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) مسلمين را بردارى اسامه بن زيد متوجه فرمود بجانب روم و فرمود خدا لعنت كند هر كه تخلف كند از جيش اسامه و شايد مقصود آنبزرگوار اين بود كه چون مى دانست رحلتش نزديك شده خواست منافقين در مدينه طيبه نباشند كه مبدا اخلال در خلافت امير المؤمنين (عليه السلام) بنمايند

پس بعضى از منافقين ملتفت شدند بشدت مرض پيغمبر ص و آن كه اگر آن بزرگوار از دنيا برود و اينها در مدينه نباشند امر خلافت حضرت امير مستقر و ثابت خواهد شد لذا از جيش اسامه تخلف ورزیدند و همان اوقات پيغمبر از دنيا رحلت فرمود بعد از سه روز از رحلت آن حضرت انصار جمع شدند

در سقيفه بنى ساعده كه خليفه براى پيغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) تعيين نمايند و انصار دو قبيله بودند يكي قبيله خزرج و ديگرى قبيله اوس حباب بن منذر بن جموح كه از قبيله خزرج و از انصار بود بمهاجرين گفت منا امير و منكم امير بعضى از مهاجرين گفتند نحن

المهاجرون اول الناس اسلاما و اكرمهم احسابا و اوسطهم دارا و احسنهم وجوها و امهم برسول الله ص رحما و انتم اخواننا في الاسلام

ص: 147

وشرکائنا فی الدین نصرتم وواستیم فجزاکم الله خیراً فنحن الامراء وانتم الوزراء

بعضی از انصار سعد بن عبادہ را کہ رئیس قبیله خزرج بود تعیین کردند و ابوالنعمان کہ رئیس قبیله اوس بود راضی بخلافت سعد نشد مغیره بن شعبه در آن مجلس حاضر بود فوراً این خبر را بای بکر و عمر رسانید پس این دو نفر باعبیده بن جراح وارد شدند بسقیفه بنی ساعده و در همان روز و همان مجلس بعد از مذاکرات زیادی اول عمر بای بکر بیعت نمود بعد ابی عبیده جراح و بعد قبیله اوس و بعد مشهور نمودند کہ اجماع امت شد برخلافت ابی بکر و پیغمبر فرموده لا تجتمع امتی علی خطاه و حال آنکہ اجماع امت نبود چنانچه در بحار از ابان بن تغلب از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده کہ بعد از تقریر امر خلافت بر ابابکر دوازده نفر از صحابه علانیه انکار خلافت ابی بکر را نمودند شش نفر از دوازده نفر از مهاجرین بودند و شش نفر از انصار خالد بن سعد بن العاص و سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و بریده بن الخصیب الاسلمی و ابو الهیثم بن تیہان و خزیمه بن ثابت الملقب بذی الشہادتین و سهل بن حنیف و عثمان بن حنیف و ابی بن کعب و ابویوب انصاری

و این دوازده نفر از مهاجر و انصار علانیه انکار نمودند خلافت ابی بکر را و بنی هاشم و زبیر بن عوام و عتبہ بن ابی لہب و براء بن عازب ہم با ابی بکر بیعت نکردند تمام اینها مایل بحضرت (علیه السلام) بودند و همچنین سعد بن عبادہ کہ رئیس قبیله خزرج بود با جمعی از قبیله خزرج نیز با ابی بکر بیعت نکردند و قیس پسر سعد بن عبادہ گفت اگر خلافت حق ابابکر بود چرا باید پیغمبر اسامه ابن زید را بر او و عمر بن خطاب امیر نماید

الحاصل آن دوازده نفر از مهاجر و انصار اراده نمودند بروند مسجودا بابکر را از منبر فرود آورند با او مقاتله نمایند حضرت امیر مانع شد و فرمود بروید میان مسجد و آنچه از پیغمبر شنیده اید بای بکر بگوئید تا تأکید حجتی بشود باو

پس آن دوازده نفر روز جمعه پنجم رحلت حضرت پیغمبر می آمدند میان مسجد و سخنانی کہ از پیغمبر درباره حضرت امیر (علیه السلام) شنیده بودند بای بکر گفتند و او را موعظه زیادی نمودند ابابکر گفت ولیتکم و لست بخیر کم اقیلونی اقیلونی

و حضرت امیر (علیه السلام) در خطبه ششقیه اشاره بهمین می فرماید :

فيا عجباً بیناهو یستقیلها فی حیاته اذعقدھا لآخر عدوفاته

پس عمر بن خطاب اقاله ابابکر را از خلافت شنید غضبناک از جای خود برخاست و فریاد زد : انزل عنا بالکعب (لکم) یعنی ناکس و احمق اذا کنت لا تقوم بحجج القریش لم اقمت نفسک هذا المقام و الله لقد همت ان اخلعک واجعلها فی سالم مولا ابی حذیفه

پس ابابکر از منبر فرود آمد و رفت بمنزل خود و سه روز بمسجد نیامد روز چهارم عمر بن خطاب و خالد بن ولید و معاذ بن جبل و سالم مولا ابی حذیفه با سه هزار نفر دیگر شمشیرهای خود را برهنه کردند آمدند درب خانه ابی بکر و او را بمسجد بردند و باین اسباب خلافت را از امیر المؤمنین گرفتند

و در سنه دوازدهم هجری ابابکر ابو عبیده بن جراح را بر تمام لشگر سپهسالار نمود و عمرو و عاص را سردار لشگر نمود و هرقل سلطان روم لشگر زیادی فرستاد جهت دفع عرب پس بین مسلمین و سپاه روم قتال واقع شد و جمعی از مسلمین کشته شدند.

وایضاً در اینحال ابابکر لشگر زیادی سرداری خالد بن ولید روانه نمود به یمامه جهت



قتال با مسیلمه کذاب که مدعی نبوت شده بود و جمع کثیری دور او جمع شده بودند و جنگ شدیدی واقع شد و صد و پنجاه نفر از اصحاب پیغمبر ص در آن جنگ شهید شدند و مسیلمه گذاب بدست وحشی قاتل جناب حمزه سید الشهداء بدرک واصل شد که خود و حتی گفت قتل خیر الناس فی الجاهلیه و شهرهم فی الاسلام مرادش از خیر الناس جناب حمزه بن عبدالمطلب است و از شر الناس مسیلمه کذاب به است و ایضاً در اینسال ابو العاص بن ربیع شوه جناب زینب بنت رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) که خواهرزاده جناب خدیجه کبری بود از دنیا رحلت فرمود و مادر ابو العاص هاله بنت خویلد بود

و در سنه سیزدهم هجری ابو بکر تجهیز لشگری نمود بجانب شام بسپهسالاری ابو عبیده بن جراح و در هفتم جمادی الآخر سنه سیزده هجری ابو بکر مریض شد و در آن حال عمر بن الخطاب را جانشین و خلیفه خود نمود و از دنیا رفت و اغلب اهل تسنن وفات ابابکر را در شب چهارشنبه بیست و دوم جمادی الآخر سنه سیزدهم نوشته اند که مدت مرخص پانزده روز طول کشید و در سن شصت و سه سالگی از دنیا رفت.

و در مصباح شیخ طوسی می فرماید روز بیست و هفتم جمادی الآخر از دنیا رفت در سنه سیزدهم هجری و بنا بر قول شیخ مدت خلافت ابابکر دو سال و سه ماه و بیست و هفت روز بوده چون سه روز بعد از رحلت حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بخلافت نشست و پدر ابابکر ابی قحافه بن عثمان بن عامر بن کعب بن سعد بن تیم بن مره بن کعب است و در مقدمه بعضی از خصوصیات نسبی ابابکر ذکر شد و در جناب مره بن کعب نسب ابابکر با نسب خاتم انبیاء ص متحد می شود ابأواماً

و بعد از فوت ابابکر بلافاصله عمر بمسند خلافت نشست بنص ابابکر و در ابتداء خلافت عمر جنگ مسلمین باعجم واقع شد و سردار لشکر اسلام ابو عبیده ثقفی پدر جناب مختار بود که از بزرگان اصحاب حضرت پیغمبر بود و در آن جنگ ابو عبیده ثقفی و جمعی از مسلمین و صد هزار نفر از اعاجم کشته شدند و آخر الامر فتح با مسلمین شد

و در سنه چهاردهم هجری عتبه بن عروه المازنی بامر عمر از مدینه آمد بعراق و شهر بصره را بنا نمود و در اینحال ابو عبیده بن جراح فتوحاتی در بلاد روم نمود و شهر شام و حمص را فتح نمود و خالد بن ولید را بر حصار حمص بگذاراد و خود بجانب بعلبک روانه شد و آنجا را هم فتح نمود

و ایضاً در اینسال عمر بن الخطاب پسر خود را که شراب خورده بود در حضور اصحاب بقانون شرع حد زد

و ایضاً در ماه رمضان همین سال عمر نماز تراویح را بدعت نمود و آن چنانست که نمازهای نافله که در لیالی ماه رمضان وارد است و از عهد پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) مردم آنها را فرادی بجامی آوردند عمر گفت خوبست مردم این نماز را بجماعت بخوانند مقرر نمود که هر چهار رکعت را مردم بایک پیش نمازی بعمل آورند از برای راحت آن پیش نماز از این جهت نماز تراویح نامیدند

و در سنه پانزدهم هجری هر قل سلطان روم لشگر خود را طلب نمود برای جنگ مسلمین و عمرهم لشگر زیادی بسررداری ابو عبیده بن جراح فرستاد و در آن جنگ ماهان کافر عمودی بفرق جناب مالک اشتر زد و قدری از چشم مالک چاک خورد و از آن روز مالک ملقب به اشتر شد

و در اینسال وقعه قادسیه در عراق واقع شد که مسلمین بایزدجرد مجوس سلطان ایران



جنگ کردند عده مسلمین که حاضر بجنگ شدند هفت هزار نفر بودند و سردارشان سعد بن ابی وقاص بود و عده مجوسیان هفتاد هزار نفر بودند و رئیس ایشان دستم مجوسی بود ممدلك لشگر اسلام غلبه نمودند و رستم را بقتل رسانیدند باسی هزار از مجوسیان و در آن جنگ جناب عمرو بن ام مکتوم مؤذن حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) شهید شد و بعد از فتح نمایان مسلمین و سعد وقاص رفتند بسمت مدائن و داخل ایوان کسری شدند و آنچه زینت در آنجا بود بغنیمت بردند و یزدجرد پادشاه عجم از آنجا فرار نمود

و در آنسال ابو قحافه پدر ابابکر و سعد بن عباده رئیس قبیله خزرج از دنیا رفتند

و در عقد الفرید است که عمر شخصی را فرستاد بشام که دعوت نماید سعد بن عباده را به بیعت نمودن باوی پس آن شخص وارد شد دعوت نمود او را به بیعت باوی سعد امتناع نمود پس او تیری بجانب سعد بن عباده رها کرد و او را بقتل رسانید و بعضی گفتند که میان حمام تیری باو زدند و او را بقتل رسانیدند پساجنه بر او گریه کردند و گفتند:

نحن قتلنا سید الخزرج سعد بن عباده \*\*\* ورمیناه بسهمین فلم تخط فؤاده

و در سنه شانزدهم هجری عمر بن الخطاب حکومت مدائن را بجانب سلمان واگذار نمود

و ایضاً در اینسال مسلمین شهر حلوان را فتح نمودند و آن شهر آبادی بود که در عراق بعد از کوفه و بصره و بغداد شهری بآبادی او نبود و ضلحا حلوان مخروبه است در نزدیک قصر شیرین واقع است و معروف است به پل ذهاب و گفته شد که در اوست قبر جناب احمد بن اشعری که از اکابر اصحاب ائمه اطهار و از وکلای امام زمان عجل الله تعالی فرجه بود

و در سنه هفده هجری سعد وقاص پدر عمر سعد بامر عمر بن الخطاب بناء شهر کوفه و مسجد آنرا نهاد

و در اینسال بیت المقدس بدست لشگر اسلام فتح شد و کعب الاحبار که در بیت المقدس میان علماء یهود بسیار خبر نامداری بود بدست عمر بن الخطاب اسلام اختیار نمود و ایضا در اینسال مسلمین بسر کردگی ابو عبیده بن جراح شهر حلب را فتح نمودند و هرقل از انطاکیه فرار نمود بجانب قسطنطنیه

و در سنه هجده هجری ابو عبیده بن جراح در شهر حمص بمرض وراء از دنیا رفت و از او نسلی نماند و سنش پنجاه و هشت سال بود و معاذ بن جبل را نایب خود نمود و امارت لشگر را باو واگذار نمود وجد ابو عبیده را در شهر اردن بخاک سپردند و اردن ناحیه ایست و در او است طبریة و صور و عنا و بعد از چندروز عبدالرحمن بن معاذ بن جبل نیز بمرض و باه از دنیا رفت و بعد خود معاذ نیز بمرض و باه از دنیا رفت

و در اصابه است که در تمام غزوات معاذ خدمت حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود و در غزوه بدر کبری در سن بیست و یکساله بود و وقتی که معاذ خواست از دنیا برود عمر و عاص را نایب خود نمود و عمر و عاص بر جنازه معاذ نماز خواند

و ایضا در اینسال بلاد جزیره از قبیل رقه و عین الورد و حران و خابور و قرقیسار رأس العین و نصیبین و سنجار و میافارقین و آمد و عسقلان بدست لشگر اسلام بسر کردگی عیاض بن غنم فتح شد

و ایضاً در اینحال عمر بن الخطاب حکومت شام را بمعویه بن ابو سفیان داد و حکومت بصره را با بوموسی اشعری و قضاوت کوفه را

و ايضاً عمر الخطاب در اينسال مسجد الحرام را وسيع نمود و در مدينه طيبه خانه عباس

ص: 150

ابن عبدالمطلب و خانه مروان بن حکم را خرید و جزء فضاء مسجد پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نمود

و ایضاً در اینسال عمر بن الخطاب تاریخ هجری را وضع نمود

و در سنه نوزده هجری اهواز بشمشیر ابو موسی اشعری فتح شد و اهواز از بلاد خوزستان است که مشهور است بعربستان و آن ناحیه بزرگیست بین واسط بصره و شیراز و پایتخت اهواز بلده شوشتر است

و ایضا در اینسال شهر تکریت و موصل بششیر عبدالله بن منعم فتح شد

و ایضاً در اینسال یزید بن ابی سفیان برادر معویه از دنیا رفت و در سنه بیستم هجری شهر شوشتر بدست ابوموسی اشعری فتح شد و شهر مصر و اسکندریه بشمشیر عمر و غاص فتح شد و مدتی عمر و غاص در مصر حکومت نمود و فسطاط مصر را عمر و غاص بنا نمود

و ایضاً در اینحال عمر بن الخطاب سعد بن ابی وقاص را از حکومت کوفه عزل نمود و جناب عمار یاسر را حاکم کوفه نمود و سعد و قاص را سپهسالار کل لشکر اسلام نمود

و ایضا در اینسال زینب بنت جحش بن ریاب زوجه حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) از دنیا رحلت نمود در مدینه طیبه و قبر او در بقیع است

و در سنه بیست و یکم هجری عمر بن الخطاب سعد بن ابی وقاص را از سپهسالاری لشکر اسلام عزل نمود این خبر به یزدجرد بن شهیار سلطان عجم رسید و صد و پنجاه هزار مرد دلاور در شهر نهاوند به سپهسالاری فیروزان حاضر نمود و جناب عمار یاسر که حاکم کوفه بود چون این مطلب را شنید بعمر بن الخطاب خبر رسانید عمر خواست لشکر اسلام را از شام و مصر و سایر شهرها جمع آوری نماید و بجنگ یزدجرد روانه نماید و خودش هم همراه لشکر برود امیر المؤمنین (علیه السلام) صلاح ندانست عمر از مدینه حرکت نماید فرمود چون مدینه مرکز مملکت و پایتخت اسلام است و حراست او واجب است

و ایضا صلاح ندانست که لشکر از شام بطلبد و فرمود مملکتی را که بزحمت زیادی گرفته شده سزاوار نیست که از لشکر خالی بماند مبادا هر قل سلطان روم بفهمد و از کمین بیرون شود و مسلمانان را بقتل برساند و دو مرتبه شام را تصرف نماید عمر عرض کرد یا علی پس رای چه چیز است؟

فرمود رای اینست که تو در مدینه بمانی و مرد شجاعی و دلیری را امیر لشکر اسلام کنی و بجنگ اعاجم روانه نمایی که اگر مغلوب شوند تو در جای خود بمانی که دوباره تجهیز لشکر نمائی و فرمودند از مسلمانان کسیکه لایق امارت لشکر اسلام را دارد نعمان بن مقرن مزنی است

پس عمر بن الخطاب این رای را پسندید و نامه بنعمان نوشت و او را مأمور نمود که بسپهسالاری لشکر اسلام برود بجنگ اعاجم

و او که نامه را خواند بازباز از سی هزار مرد جنگی روانه شد بجانب نهاوند و پس از مقاتله زیادی آخر الامر فتح بالشکر اسلام شد

و این جنگ را مسلمین فتح الفتوح نامیدند و یزدجرد فرار کرد و سلطنت عجم منقرض شد

و ایضا در اینسال شهر اصفهان بشمشیر مسلمین و سرداری ابو موسی اشعری فتح شد

و ایضا در اینسال جناب بلال بن ریحاح الحبشی مؤذن حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) در شهر شام بمرض طاعون در سن هفتاد  
سالگی از دنیا رحلت فرمود و قبر شریفش در باب الصغیر دمشق معروفست

ص: 151

و جناب بلال در غزوه بدر واحد و سایر غزوات حاضر بود در رکاب حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم)

و در اصابه است که اسم مادر بلال حمامه بود و حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بین او و بین ابو عبیده بن جراح اخوت قرار داد و اول غلام امیه بن خلف بود و او خیلی ظلم می کرد باین بزرگوار و در روزهای بسیار گرم او را در بطحاء مکه به پشت می خوابانید و سنگ بزرگی روی سینه اش می گذاشت و می گفت یا باید باین حال بمیری یا کافر شوی بمحمد (صلی الله علیه و آله وسلم) و او در اینحال می گفت احد احد پس ابوبکر با و گذشت و او را خرید و آزاد کرد پس ملازم شد حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) را و در جمیع غزوات در رکاب حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) مشرف بود

و ایضا در اینسال حسن بصری متولد شد و خالد بن ولید بن مغیره بن عبدالله مخزومی وفات یافت و قبر او در حمص است

و این خالد بن ولید مادرش لبابه الصغری بنت حارث همشیره ابوینی جناب میمونه زوجه پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بود و همشیره امی جناب اسماء بنت عمیس بود

و خالد از شجعان قریش بود و خیلی از بلدان مسلمین بشمشیر او فتح شد و خالد بر عم ابوجهل و جناب ام سلمه زوجه پیغمبر است و جد خالد مغیره بن عبدالله است و او غیر مغیره بن شعبه ملعون است که بسیار محیل و مکار بود و فتنه سقیفه بنی ساعده را او برپا نمود

و در سنه بیست و دوم هجری شهر همدان و دماوند و گرگان و طبرستان و قومس و دامغان و بسطام را مسلمین فتح نمودند برداری نعیم بن مقرن برادر نعمان

و ایضاً در اینسال مسلمین شهر آذربایجان و باب الابواب و بلنجر و خزر را فتح نمودند بسر داری بکر بن عبدالله

و ایضا در اینسال ابی بن کعب که کاتب وحی و استاد عبدالله بن عباس بود از دنیا رحلت نمود .

و ایضا در اینسال فارس را که شیراز باشد با توابع آن برداری ابو موسی اشعری و حکم بن ابی العاص برادر عثمان بن ابی العاص الثقفی و مجاشع عمری مختار ثقفی مسلمین فتح نمودند .

و ایضا در اینسال مسلمین خراسان را برداری احنف بن قیس فتح نمودند

و در سنه بیست و سوم هجری مسلمین کرمان را بسر داری عبدالله بن ابی و سهیل بن عدی فتح نمودند

و ایضا در اینسال مسلمین سجستان را که سیستان باشد تا سرحد قندهار برداری عمروعاص و عبدالله بن عمر بن الخطاب فتح نمودند

و ایضا در اینسال عمر بن الخطاب عزم سفر بیت الله نمود و زوجات مطهرات پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را نیز با خود برد و عبد الرحمن بن عوف همه جا پیش روی هودج ایشان بود و عثمان بن عفان پشت سر هودج ایشان

و چون عمر بمدینه طیبه مراجعت نمود مغیره بن شعبه که حاکم کوفه بود با غلامش ابولولو المسمی به فیروز آمدند بمدینه

یکروز ابولولو از دست مغیره آمد بشکایت نزد عمر بن الخطاب که مولای من مغیره از من ماهی صدر هم می خواهد و تحصیل این وجه بر من گران است فرمان بده تا مغیره بر من تخفیف دهد. عمر گفت صنعت تو چیست ؟



ابولؤلؤ صنایع خود را اظهار کرد و گفت من از همه این صنایع آسیای بادی را نیکوتر میسازم عمر گفت با این صنایع که داری ماهی صددرهم بر تو گران نیست خواست از نزد او بیرون شود عمر گفت میتوانی آسیای بادی برای من بسازی؟

گفت آسیائی بسازم که آوازه آن بتمام دنیا برسد و از نزد عمر بیرون شد عمر گفت اینفلام مرا تهدید بقتل نمود

روز بعد از مسجد خارج شد و دست جناب عبد الله بن عباس را گرفت و گفت اجل من گویا نزدیک شده نمیدانم این امر خلافت را بکه تفویض نمایم؟

گفت چه می گوئی در حق علی (علیه السلام) و حال آنکه قرابت و شجاعت و فضیلت و سبقت در اسلامش معلوم است؟

عمر گفت راست می گوئی لکن در طبع او مزاحی است و خیلی مایل است بخلافت

ابن عباس گفت چه می گوئی درباره عثمان بن عفان؟

عمر بن الخطاب در جواب ابن عباس گفت اگر او والی امر بشود بنی امیه را بر رقاب مردم مسلط می نماید و بروایتی گفت و اما تو ای عثمان والله سرگین بهتر است از تو

گفت چه می گوئی درباره طلعه گفت او مردیست متکبر و بروایتی گفت تو رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) را آزرده کردی بسبب کلمه که روز نزول آیه حجاب گفتی

ابن ابی الحدید میگوید که چون آیه حجاب نازل شد طلحه گفت چه فایده دارد که امروز زنان پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) حجاب کنند چون از دنیا برود ماز نانش را نکاح می کنیم آیه شریفه نازل شد و ماکان لکم آن تؤدوا رسول الله ولا ان تنکحوا ازواجه من بعدها بدأ

گفت چه می گویی درباره زبیر بن عوام گفت او مرد شجاعی است لکن او بسیار بخیل است از تا بشام در بقیع بجهت یکصاع جو سخن میگوید و بروایتی گفت تو بد خو و مفسدی گاهی انسانی گاهی شیطانی

گفت چه می گوئی در باره سعد وقاص؟

عمر گفت او مرد لشکر کشی است لکن قابل خلافت نیست و بروایتی گفت تو مرد متکبر و متعصبی و بکار خلافت نمی آئی واگر ریاست دهی با تو باشد از عهده آن بر نمیایی

گفت چه می گویی درباره عبدالرحمن بن عوف گفت او مرد ضعیف القلبی است

بعد گفت ای ابن عباس اگر معاذ بن جبل با سالم مولی حدیفه یا ابو عبیده بن جراح زنده می بودند لایق و شایسته خلافت بودند

اقول ایها المسلمین ببینید که بیوفائی دنیا و بی اعتباری آن چه می کند که امیر المؤمنین (علیه السلام) با این فضایل از معاذ بن جبل و سالم و ابو عبیده پست تر شد نزد ایشان الحاصل بعد از چند روز عمر در مسجد مشغول نماز بود که ابولؤلؤ با کارد دو سره شش زخم خنجر برآورد و یکی از آن زخمها بزیر ناف عمر واقع شد عمر بر زمین افتاد و این قضیه در بیست و ششم ذی الحجه الحرام سنه بیست و سه هجری بود

پس عمر ابو طلحه انصاری را نزد خود طلبید و گفت بعد از فوت من باید تو با پنجاه نفر از انصار باشمشیره‌های کشیده شش نفر را در خانه عایشه حاضر کنی علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد و قاص و عبدالرحمن بن عوف را و سه روز آنها را مهلت دهید بعد اگر چهار نفر

ص: 153



یا پنج نفر بطرفی رفتند و دو نفر یا یکنفر بطرفی آن دو نفر با یکنفر مخالف را بقتل رسانید و اگر سه نفر بطرفی رفتند و سه نفر بطرفی دیگر صواب با آن طرفیست که عبدالرحمن بن عوف در اوست و آن سه نفر دیگر را گردن بزنید و اگر بعد از سه روز بر امری اتفاق نکردند هر شش نفر را گردن بزنید و بقتل برسانید

و در روز آخر ذی الحجه الحرام پیست و به هجری عمر از دنیا رفت در سن شصت و سه سالگی و روز اول محرم او را دفن کردند پس مدت خلافت عمر ده سال و شش ماه و سه روز بوده تقریباً

مخفی نماناد که ابولؤلؤ نامش فیروز بود و بعضی از بزرگان گفتند که ابولؤلؤ از اسراء نھاوند بود

و در روایات است که عبدالرحمن المکنی باین جوزی گفته زن های عجم وقتی که می خواهند اولادشان را بترسانند می گویند لولو آمد اصل کلمه ابولولو بوده چون وقتی که خلیفه را کشت رعبی از او در قلوب مردم افتاد بعد از کثرت استماع لولوشد

و نسب عمر ابا و اما در مقدمه کتاب گفته شد

عجب است که چرا سلمان و اباذر و مقداد و عمار را که از بزرگان صحابه و مسلم بین الفریقین بودند داخل مشورت نکرد اگر در جواب گفته شود که چون اینها از قریش نبودند جزء نکرد در مشورت چون روایت شده که پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود الناس تبع لقریش فی الخیر والشر

وایضا اتفاق کردند عامه و خاصه علی ان الامامه لا تكون الا فی قریش

گفته خواهد شد اولاً معاذ بن جبل و سالم مولا حدیفه هم از قریش نبودند چرا گفت اگر آنها زنده می بودند لایق خلافت بودند

و ثانیاً چرا عباس که هم پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بود و از قریش هم بود جزء مشورت نکرد اگر گفته شود که این شش نفر که جزء کرد همه از عشره مبشره بودند گفته خواهد شد که سعد بن زید هم از مبشره بود چرا او را جزء و دخیل در مشورت نکرد و حال آنکه در آنوقت حیات داشت و در ارشاد مفید است و قتیکه عمر خلافت را شوری قرار داد میان شش نفر بکیفیتی که آنها ذکر شد

امیر المؤمنین (علیه السلام) دست عبدالله بن عباس را گرفت فرمود پسر عباس قوم دشمنی نمودند با ما و باشما چنانچه با خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در حیاتش دشمنی کردند قسم بخدا اینها را بسوی حق بر نمی گرداند مگر شمشیر ابن عباس عرض کرد چه شده فرمود مگر نشنیدی که عمر گفته اگر دو نفر از این شش نفر بیعت کردند یا یکنفر و دو نفر دیگر بیعت کردند بایکدیگر پس بوده باشید با آن سه نفریکه عبد الرحمن میان آنها هست و بکشید آن سه نفری را که عبدالرحمن میان آنها نیست

ابن عباس عرض کرد بلی شنیده ام فرمود آیا نمیدانی که عبدالرحمن پر عم سعد وقاص است و عثمان صهر عبد الرحمن است گفت بلی عمر می دانست که سعد وقاص و عبدالرحمن و عثمان مختلف نمی شوند در رأی و اگر هر کدام از اینها با کسی بیعت کردند آن دو نفر دیگر هم با او هستند و مخالفشان را بقتل می رسانند و باکی ندارند که طلحه و زبیر کشته شوند و قتیکه منم کشته شوم بخدا که اگر عمر زنده بماند با و می فهمانم سوء رایش را قدیماً و حدیثاً و اگر بمیرد روز قیامت با او مخاصمه خواهیم کرد

اقول اینکه فرمود عثمان صهر عبدالرحمن است چون عبدالرحمن شوهر ام کلثوم خواهر



امی عثمان و خواهر ابوینی ولید فاسق بن عقبه بن ابی معط بود

و بعضی گفتند که خواهر عبدالرحمن هم زوجه عثمان بود

و بعد از فوت عمر مجلس شورائی ترتیب دادند و اینشش نفر حاضر مجلس شدند عبدالرحمن بن عوف گفت کیست از شما که حق خود را بدیگری بدل کند طلحه بن عبد الله حق خود را بعثمان بخشید و زبیر بن عوام حق خود را بامیر المؤمنین (علیه السلام) پسرخال خود بخشید

چون زبیر پسر صفیه بنت عبدالمطلب بود و سعد وقاص حق خود را بعبد الرحمن بن عوف بخشید

چون هر دو اولاد زهره بن کلاب بن مره بودند.

پس حق منحصر باین سه نفر شد

و عبدالرحمن آمد بمسجد و در مجمع اصحاب بامیر المؤمنین (علیه السلام) عرض کرد انا ابا یعک لتعمل بکتاب الله و سنه رسوله و سیره ابی بکر و عمر حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود بل علی کتاب الله و سنه رسوله (صلی الله علیه و آله وسلم) و اجتهادرای بعد عبدالرحمن این مکلمات را بعثمان گفت و او قبول کرد تا سه مرتبه عبدالرحمن گفت و عثمان قبول کرد مرتبه سوم عبدالرحمن با عثمان بیعت کرد و دیگران هم بیعت کردند بغیر بنی هاشم و جمعی از کبار صحابه مثل عمار بن یاسر و مقداد بن اسود و جمعی دیگر از بزرگان و هریک در حضور مردم سخن ها گفتند بعثمان و این قضیه سه روز بعد از قتل عمر بن خطاب بود.

و در سنه بیست و چهارم هجری عثمان عمال خود را مأمور بشهرها نمود

و در اینسال مرض رعاف در مدینه طیه شایع شد و سراقه بن مالک بهمین مرض از دنیا رفت و لذا آن سال را سنه الرعاف نامیدند

و در اینسال عثمان بمروان بن حکم پسر عمش منصب وزارت داد و فدک را که ملک طلق فاطمه زهراء (علیها السلام) بود به مروان واگذار نمود و در دست آل مروان بود تا زمان عمر بن عبد العزیز

و در سنه بیست و پنجم هجری عثمان سعد وقاص را از حکومت کوفه عزل نمود و برادر مادریش ولید بن عقبه بن ابی معطرا بحکومت کوفه نصب نمود و آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا ان جائکم فاسق نبیاء در باره اینملعون نازل شد و بعد از فوت عثمان مصوبه را تحریص بقتل حضرت امیر (علیه السلام) می نمود آخر الامر در شهر رقه که از بلاد بین النهرین است بجهنم واصل شد و عقبه پدر ولید آن ملعونست که در مکه معظمه آب دهن بصورت نازنین پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) انداخت و در جنک بدر با مشرکین بود و بدرک واصل شد

وایضاً در اینسال عثمان بمکه مشرف شد و اراضی که عمر بن خطاب در اطراف مسجد الحرام خریده بود که مسجد را وسیع کند و اجل او را مهلت نداد عثمان آن اراضی را جزء مسجد الحرام نمود.

و در سنه بیست و ششم هجری عثمان بن عفان عثمان بن ابی العاص بن بشیر ثقفی را مأمور بحکومت فارس نمود و این عثمان بن ابی العاص را پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بحکومت طائف فرستاد و عمر بن الخطاب او را از حکومت طائف معزول کرد و حکومت عمان و بحرین را بوی داد

و در سنه بیست و هفتم هجری مسلمین افریقیه را فتح نمودند بسرداری عبدالله بن سعد بن ابی سرح که حاکم مصر بود و مملکت اندلس را فتح نمودند بسرداری عثمان بن عبدالله بن نافع و عبد الله بن حصین و در سنه بیست و هشتم هجری عثمان ابوموسی اشعری را از حکومت بصره معزول نمود

ص: 155

و عبدالله بن عامر را حاکم بصره نمود و عبدالله بن عمر بن الخطاب را از حکومت سجستان عزل نمود و برادرش عاصم بن عمر را بجای او نصب نمود

و ایضا در اینسال عثمان بن احنف بن قیس را حاکم مملکت خراسان نمود

و ایضا در اینسال بزید بن معویه لع متولد شد

چون در مصباح المتعجلینت که روز چهاردهم ربیع الاول سنه شصت و شش هجری یزید بن معویه بدرک واصل شد در سن سی و هشت سالگی

در سنه بیست و نهم هجری عثمان مشرف به بیت الله شد و سرپرده سلطنتی درمنی نصب کرد و این از آداب جاهلیت بود و نماز عصر را درمنی و عرفات چهار رکعت بجای آورد و این بر مسلمین خیلی ناگوار آمد

و در سنه سی ام هجری عثمان بن عفان برادر مادریش ولید بن عقبه بن ابی معط را از حکومت کوفه عزل نمود و سعد بن عاص را بحکومت کوفه نصب کرد و جهت عزل ولید این شد که یکروز ولید مست بمسجد آمد و نماز را چهار رکعت بجای آورد اهل کوفه شکایت او را بعثمان نمودند عثمان صبح ولید را با دو نفر که شاهد برفقش بودند بهدینه طلبید پس عثمان بآن دو نفر شاهد گفت شما دیدید که ولید شرب خمر کند گفتند ما ندیدیم لکن دیدیم که خبرقی کرد و ریشش آلوده بخمر بود؟

پس آن دو شاهد را حدزد و متعرض ولید نشد خبر بامیر المؤمنین (علیه السلام) دادند فرمودند توای عثمان حدود الهی را معطل نمودی و شاهد را بجای فاسق حد زدی پس عثمان حد شرب بولید زد و او را از حکومت کوفه عزل نمود.

و در مواعظ المتقین از انسان العیون حلبی شافعی قل کرده که ولید بن عقبه هر شب تا بصبح شرب خمر می کرد در یکشب چون مؤذن اذان صبح را گفت آمد بمسجد کوفه و نماز را بجماعت چهار رکعت بجای آورد و در رکوع و سجودش می گفت اشرب واسقی بعد در نماز قبل از سلام شراب راقی کرد و سلام داد و گفت زیادتربخوانم ابن مسعود گفت لا زادك الله خيراً ولا من معنك الینا

وایضا در اینسال عثمان تمام مصاحف را از امصار و بلدان طلبید و مصحفی را که ابوبکر بجهت خود نوشته بود و بعد آن مصحف بدست عمر بن خطاب رسید و بعد آن مصحف بدست حفصه دختر عمر بود آن مصحف را گرفت و به زید بن ثابت گفت از روی این مصحف مصحفی بنویسند و باقی مصاحف را امر کرد بآتش سوختند

و در سنه سی و یکم هجری ابو طلحه انصاری در سفر دریا وفات نمود

و ایضا در اینسال ابوسفیان بن حرب پدر معاویه که اسمش صخر بود در مدینه طیبه از دنیا رفت و در بقیع دفن شد در سن نود و چهار سالگی چون تولدش ده سال قبل از عام الفیل بوده

و ایضا در اینسال حکم بن ابی العاص که پدر مروان و عموی عثمان بن عفان و پسرعم ابوسفیان بود در مدینه طیبه بدرک واصل شد و پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) او را سب نمود و از مدینه اخراج کرد و رفت بطائف و همین قسم در آنجا بود تا زمان خلافت عثمان که او را بمدینه آورد

و در اینسال یزدجرد که آخر سلاطین فرس و عجم بود هلاک شد و مملکت فرس از اکبر ممالک اسلام شد  
و در سنه سی و دوم هجری جناب عباس بن عبدالمطلب عموی حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از دنیا

ص: 156

رحلت فرمود در روز جمعه دوازدهم ماه رجب در سن هشتاد و هفت سالگی

و در مجالس المؤمنین فرموده در ماه رمضان سنه سیودو از دنیا رحلت فرموده و ولادتش دو سال قبل از ولادت پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بوده و در بقیع دفن شد

و ایضاً در این سال جناب عبدالله بن مسعود از دنیا رحلت فرمود در سن شصت سالگی

و ایضاً در این سال عبدالرحمن بن عوف از دنیا رحلت کرد در سن هفتاد و پنج سالگی

و ایضاً در این سال ابوالدردا که قاضی شهر شام بود در شام وفات نمود

و ایضاً در این سال مسلمین، نیشابور را فتح کردند

و در سنه سی و سوم هجری زبان های مردم بلعن و طعن و ذکر قبائح اعمال عثمان گشوده شد و مشغول بید گوئی او شدند

و ایضاً در این سال جناب مقداد بن اسود الکندی در حرف که یکفرسخی مدینه طیبه است از دنیا رحلت فرمود در سن هفتاد سالگی و مردم جنازه او را بروی دست ها بمدینه طیبه آوردند و در بقیع دفن کردند کذا نقل عن جامع ابن اثیر

و در دارالسلام فرموده است که در اینال عایشه مطالبه نمود از عثمان میراثش را از پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) عثمان گفت آیا تو و حفصه و مالک بن اوس شهادت نداده اید که پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود نحن معاشر الانبیاء لانورث و بهمین روایت حق فاطمه زهراء دختر پیغمبر را باطل نمودید و حال آمده مطالبه ارث مینمائی عایشه سخن های زشت زیادی گفت بعثمان عثمان رفت بالای منبر گفت ان هذه الزعراء عدوه الله ضرب الله مثلها و مثل صاحبها حفصه في الكتاب فقال امرأه نوح وامرأه لوط كاتتا تحت عبد بن من عبادنا صالحين فخاتتاها الى قوله وقيل ادخلا النار الداخلين فقالت له يا عدو الله انما سماك رسول الله نعتل اليهود الذی باليمن ولاعنته ولاعنها وحلفت ان لا تسكنه بمصر ابداً و خرجت الى مكة وقالت اقتلوا نعتلا قبل الله نعتلا الى آخره

اقول قوله زعراء بروزن حمراء زن کم موو تنك موی نعتل بالثناء المثلثة مردیکه بسیار موی ریش و بدنش باشد منتهی الارب

و در سنه سی و چهارم هجری اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) قبایح اعمال عثمان را بر ورقه نوشتند و آن ورقه را بعمار یاسر دادند که ببرد نزد عثمان عمار آورد و عثمان چند سطر آنرا خواند و بغضب درآمد و بغلامان خود امر کرد اینقدر جناب عمار را زدند که افتاد پس خود پیش آمد اینقدر لگد و کفش برشکم و اسافل اعضای او زد که علت فتق بهم رسانید و بیهوش شد و تا نصف شب بیهوش بود و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء از جناب عمار فوت شد

و ایضاً در اینسال عثمان مال زیادی به بنی امیه بذل نمود و بمروان بن حکم و زید بن ثابت زیاد برصد هزار دینار از بیت المال مسلمین داد جناب اباذر که شنید باواز بلند قرائت می کرد والذین یکنزون الذهب والفضه ولا ینفقونها في سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم خبر بعثمان دادند بسیار خشمناک شد یکرروز عثمان در مجلسی که جمعی حاضر ما ضیر بودند رو کرد بمردم گفت آیا جائز است که والی از بیت المال مسلمین چیزی بفرضیه بردارد؟ کعب الاحبار گفت لا بأس بذلك جناب ابوذر فرمود یابن اليهودیتین اتعلمنا دیننا و جناب ابوذر غفاری عصائیکه در دست داشت چنان بر سر کعب الاحبار زد که سرش شکست عثمان بغضب شده و اباذر را اخراج نمود بشام و در شام بسیار

طعن میزد بمعویه تا اینکه کار بجائی رسید که معوبه او را در زندانی حبس کرد و نامه بعثمان نوشت و از او تکلیف پرسید عثمان بمعویه نوشت که اباذر را روانه نماید بدنه بایک قائد درشتی که شب وروز او را امان ندهد

ص: 157



پس جناب ابوذر را با بنقسم بمدینه آوردند ابوذر که چشمش بعثمان افتاد بین ایشان مذاکرات زیادی شد عثمان متغیر شد گفت ای اباذر کدام موضع را از همه جا دشمن تر داری گفت ربه را عثمان حکم کرد به مروان که ابوذر را با زوجهاش امذر بر بده روانه کند و بعد از چند روز جناب ابوذر در ربه مریض شد و از دنیا رحلت فرمود

و در سنه سی و پنج هجری قریب بهزار نفر از مصر آمدند بمدینه و همچنین از بصره و کوفه و جمعی از مهاجر و انصار جمع شدند و تعرض نمودند بعثمان که چرا عم خود حکم بن ابی عاص را که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از مدینه طرد فرمود و خارج نمود بمدینه پس آوردی و چرا عبدالله بن ابی سرح را که پیغمبر خوش را هدر کرده بود والی مصر نمودی و دختر خود را بمروان بن حکم تزویج کردی و عبدالله بن عامر را والی بصره نمودی و ولید بن عقبه را والی کوفه نمودی و حال اینکه اینها معین بفسق و فجور بودند و چرا کتاب خدا را پاره نمود و او را سوختی و چرا دوستان خدا و پیغمبر را بتقدر زجر و اذیت نمودی و از مدینه اخراج نمودی و در جنگ احد چرا پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را تنها گذاردی و گریختی و چرا در جنگ بدر حاضر نشدی و امثال این تعرضات را بسیار نمودند

پس روز جمعه عثمان رفت بمنبر مردم شورش کردند و بسر او ریختند پس عثمان مغشياً علیه افتاد بر زمین و حضرت مجتبی و سعد بن ابی وقاص وزید بن ثابت مردم را از عثمان دفع نمودند و عثمان را بمنزلش رسانیدند عثمان در منزل خود محصور شد

بعد از آن رأی مسلمین بر آن قرار گرفت که عبدالله بن ابی سرح را از مصر عزل نماید و جناب محمد ابن ابی بکر را والی مصر بگرداند عثمان قبول نمود و چنین کرد جناب محمد بن ابی بکر روانه شد با جمعی از مهاجر و انصار بجانب مصر در بین راه دیدند قاصدی از مدینه بتعجیل می رود بطرف مصر او را تفتیش نمودند دیدند با او کاغذی است بمهر عثمان و در او نوشته بود بعبد الله بن ابی سرح که در حکومت خود ثابت هستی سخن محمد بن ابی بکر را قبول نمما او را غفلتاً بقتل برسان

پس محمد بن ابی بکر با مهاجر و انصاری که همراهش بودند بمدینه مراجعت فرمود و صحابه را جمع نمود و کاغذ عثمان را بآنها نشان داد عثمان مغیره بن شعبه و عمر و عاص را نزد آن جماعت فرستاد که ترضیه خاطر آنها را بدست آورد کشته شدند و پس مردم دشنام زیادی به آن دو نفر و بعثمان دادند و اهل مصر و مهاجر و انصار جمعیت نمودند و در خانه عثمان را سوختند و آنوقت مروان بن حکم و سعد بن عاص و مغیره بن حارث و عبد الله بن عبد الرحمن و سایر خویشان و اقارب عثمان با پانصد مرد مشغول قتال با آن جماعت شدند و جمعی آن بوم را یوم الدار گفتند

پس جناب محمد بن ابی بکر داخل شد وریش عثمان را گرفت و کنانه بن بشر عمودی بفرق عثمان زد و سودان بن عمران تیغی بوی زد و جناب عمرو بن حمق بروی سینه عثمان نشست و او را نه طمن زد تا از دنیا رفت در سن هشتاد و دو سالگی

پس یکنفر از زن های او که نائله نام داشت فریاد کشید و لطمه بصورت می زد و مردم ریختند میان منزل عثمان و خانه او را غارت نمودند

و روز قتل عثمان صبیحه عید اضحی (1) یاعید غدیر بود سنه سی و پنج هجری

ص: 158

و تا سه روز نعشش بروی زمین ماند آخر الامر او را در مقبره جهودان دفن کردند و مدت خلافت عثمان یازده سال و یازده ماه و نه روز یا هفده روز بود غیر آن سه روزی که بین قتل عمر و نصب عثمان فاصله بود

و نسب عثمان ابأواماً در مقدمه کتاب گفته شد

## **فصل یازدهم : در بعضی وقایع مهمه که در خلافت ظاهر یه حضرت امیر (علیه السلام) خلیفه بلافضل حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) واقع شد از سنه سی و شش هجری تا سنه چهل هجری که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) از دنیا رحلت فرمود**

بدانکه در روز جمعه بیست و پنجم ذی الحجه الحرام همان سال مردم میان مسجد پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) بیعت نمودند

و در ارشاد مفید است که بعد از قتل عثمان کسانی که در ظاهر از بیعت با امیر المؤمنین (علیه السلام) تخلف نمودند عبدالله بن عمر بن الخطاب بود و سعد بن ابی وقاص و حسان بن ثابت و اسامه زید بن حارثه

و در سنه سی و شش هجری مسلمین با ناکثین قتال نمودند و مسمی شد بجنک جمل

و در ارشاد مفید است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعد از بیعت مردم فرمودند امرت بقتال الناکثین والقاسطین والمارقین و مراد از قتال ناکثین همان جنک جمل است و مراد از قتال قاسطین جنک صفین است و مراد از قتال مارقین جنگ نهر روان است

وابتداء قتال ناکثین در سنه سی و شش هجری برد و تفصیلش چنانست که چون امیر المؤمنین (علیه السلام) بیت المال را بین مسلمین بالسویه قسمت فرمودند لذا طلحه و زبیر و سعد بن عاص و مروان بن حکم از قریش کینه قلبی خود را ظاهر کرده و آغاز مخالفت نمودند عایشه بنت ابو بکر روانه شد بجانب مکه معظمه که مردم را بشورانند بر امیر المؤمنین (علیه السلام) بسبب قتل عثمان و این مطلب نه از جبهه محبتی بود که بعثمان داشت چنانچه در وقایع سنه سی و سوم معلوم شد بلکه از جهت عداوتی بود که با امیر المؤمنین (علیه السلام) داشت

معویه از شام کاغذی نوشت به زبیر بن عوام در مدینه طیبه که من از اهل شام بیعت گرفتم که من خلیفه باشم و بعد از من تو خلیفه باشی و بعد از تو طلحه بن عبدالله و چون بصره و کوفه بشما نزدیکت آیند و شهر را بفرمان خود در آورید و سوق عسکر نمائید و بخونخواهی عثمان مردم را بوی خود دعوت کنید که علی بر شما سبقت نگیرد

پس زبیر کاغذ معویه را خواند و مضمونش را بطلحه گفت و بعنوان بهانه جوئی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) خواهش نمود امارت کوفه را برای خود و امارت بصره را برای طلحه آن بزرگوار بمشورت ابن عباس ابا فرمود در حالتی که اهل بصره و کوفه خبر قتل عثمان را شنیده بودند و با امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیعت کرده بودند

پس طلحه و زبیر و جمعی دیگر از منافقین از مدینه حرکت کردند بجانب مکه معظمه و بهمراهی عایشه از مکه عازم بصره شدند بجهه فتنه انگیزی و مقاتله با امیر المؤمنین (علیه السلام)

و چون آنحضرت آگاه شد از حرکت ماشه و طلحه و زبیر بجانب بصره آنبزرگوار هم با جمعی از مدینه حرکت فرمود و تشریف برد بجانب بصره و سهل بن حنیف برادر جناب عثمان بن حنیف را در مدینه خلیفه خود گردانید

چون طلحه و زبیر خبردار شدند از حرکت آن بزرگوار بجانب بصره آنهاهم تعجیل نمودند در سیر نمودن چون نزدیک بصره رسیدند جناب وزان بن حنیف که از جانب امیرالمؤمنین (علیه السلام) حاکم بصره بود مردم بصره را حاضر نمود بجهت مقاتله با طلحه و زبیر آنها هم شیخون زده وارددار الاماره بصره شدند و جمعی از مستحفظین را مقتول نمودند و جناب عثمان بن حنیف را هم گرفتند و محاسن و شارب و ابروهای او را تراشیدند و خود او را رها نمودند

امیر المؤمنین (علیه السلام) وارد شد بگونه و از آنجا با جمعی از مسلمین تشریف بردند ببصره و هر قدر نصیحت فرمود طلحه و زبیر و همراهان آنها را ابداً اثر نکرد آخر الامر روز پنجشنبه نوزده جمادی الاولی سنه سی و شش هجری لشکر امیر المؤمنین (علیه السلام) با ناکثین که لشکر طلحه و زبیر و عایشه باشند مشغول مقاتله شدند

و در مناقب است که بر میمنه لشکر امیر المؤمنین (علیه السلام) مالک اشتر نخعی و سعد بن قیس بود و بر میسره عمار یاسر و شریح بنهانی بود و بر قلب لشکر محمد بن ابی بکر و عدی بن حاتم بود و بر جناح زیاد بن کعب و حجر بن عدی بود و بر کمین عمرو بن حمق و جندب بن زهیر بود و بر رجاله ابوقتاده انصاری بود و علم در دست محمد حنفیه بود

و در مجالس است که در جنگ جمل يك چشم جناب عدی بن حاتم ضایع شد

و زمخشری در ربیع الابرار نوشته که مصوبه کاغذی نوشت بعدی بن حاتم و او را بمتابعت خود دعوت نمود پس عدی در جواب ایندو بیت را نوشت :

تجادلني معوبه بن صخر \*\*\* وليس الى الذي يبغي سبيل

يذكرني اباحسن عليا \*\*\* وحظي في ابى الحسن جليل

و جناب عدی در جنگ صفین و نهروان هم در رکاب حضرت امیر (علیه السلام) بود

و در روایت است وقتی که عدی خدمت پیغمبر ص آمد و اسلام آورد آن بزرگوار خوشحالی تمامی فرمود و ردای مبارك خود را جهت او بگسترانید و فرمود اذا اتاكم كريم فاکرموه

واز مروج الذهب مسعودی نقل شده که در غزوه جمل علمدار لشکر امیر المؤمنین (علیه السلام) جناب محمد بن الحنفیه بود امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود احمل على القوم بس محمد حمله کرد در حالتی که از لشکر مخالف تیر و نیزه می بارید

پس قدری محمد تأمل فرمود امیر المؤمنین (علیه السلام) باقائمه شمشیر بر بدن محمد زد و فرمود در كك عرق امك و علم را از دست محمد گرفت و حمله فرمود بلشگر جمل و اصحاب آنبزرگوار هم حمله آوردند بانها فما كان القوم الا كراما داشتند به الريح في يوم عاصف

الحاصل در همان روز اول جنگ مروان بن حکم تیری بجانب لشکر امیرالمؤمنین (علیه السلام) رها نمود و خطاء برك اکحل طلحه بن

عبدالله وارد شد و طلحه بآن سبب از دنیا رفت در سن شصت و چهار سالگی وزیر آنروز از جنگ بجانب وادی السباع گریخت و در آنجا عمرو بن جر موز در حالتی که زیر در خواب بود چند زخم بوی زد و سر او را جدا نمود و بدن او را در وادی السباع بزیر خاک نمود و سر او را آورد در بصره نزد امیرالمومنین (علیه السلام) بر زمین گذارد حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) غمگین شد و فرمود چرا زییر را کشتی علی شمشیر زییر را گرفت و جنبش داد و فرمود :

ص: 160

سیف طال ماجلی به الکرب عن وجه رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم)

عمرو بن جرمور عرض کرد با علی جایزه مرا عطا کن فرمود انی سمعت رسول الله من یقول بشر قاتل ابن صفیه بالنار

عمرو بن جرموز از نزد امیر المؤمنین (علیه السلام) بیرون شد گفت نمیدانم باشما بنی هاشم چگونه توان معاشرت نمود اگر کسی در راه شما تیغ بکشد و کسی را بکشد بشارت بدوزخ دارد و اگر بروی شما تیغ بکشد کافر گردد

الحاصل من زیبر در آنوقت شصت و هفت سال یا هفتاد و پنجسال بود و زیر پر صفیه عمه یغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود و برادر زاده خدیجه کبری و داماد ابابکر بود عبدالله و معصب و عاصم د عروه و هنذر اولاد زیبر بودند از اسماء دختر ابابکر و کانت ملقبه بذی النطاقین

و در جامع اللطیف است که طلحه وزیر هر دو روز پنجشنبه دهم جمادی الاخر سنه سی و شش هجری کشته شدند و قبر طلحه و زیبر در بصره است

و در مصباح شیخ طوسی است که در نیمه جمادی الاولی فتح شد بصره بدست امیر المؤمنین (علیه السلام) و بنا بر نقلی عمرو بن جرموز قاتل زیبر با جماعتی از خوارج در نهروان بشمشیر اصحاب امیر المؤمنین (علیه السلام) کشته شدند

الحاصل در جنگ جمل سرداران لشگر امیر المؤمنین (علیه السلام) مثل محمد بن الحنفیه و محمد بن ابی بکر و مالک اشتر نخعی و خزیمه بن ثابت الملقب به ذی الشهادتین و جناب عمار یاسر و جناب عمرو بن حمق خزاعی و هانی بن عروه کوفی عدی بن حاتم طائی اسبهارا جولان آورده و همت نمودند که علم صریان را که شتر عایشه باشد دستگیر نمایند

و در آن غزوه از انصار عایشه تقریباً دست نود و هشت نفر که مهار ناقه عایشه را گرفته بودند قطع شد

آخر الامر لشگر امیر المؤمنین (علیه السلام) شتر عایشه را عفر نمودند و آن شتر سینه بر زمین نهاد و عایشه امان آورد

پس امیر المؤمنین (علیه السلام) نزدیک هودج عایشه آمد و فرمود: « یا عایشه اهكذا امرک رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) ان تفعلی »

عایشه عرض کرد یا ابالحسن ظفرت فاحسن و ملکت فاسجح یعنی یا علی حالا که ظفر یافتی احسان بفرما و حال که مالک شدی جود بفرما

و در روضه الصفا است که در حرب جمل مالک سه مرتبه بر جماعتی که در اطراف شتر عایشه بودند حمله آورده و در هر مرتبه یک پای شتر عایشه را قطع نمود و در آن غزوه لشگر امیر المؤمنین (علیه السلام) بیست هزار نفر بودند و هزار و هفتصد نفر از پیاده و سواره شهید شدند

منجمله جناب زید بن صوحان عبدی و سبحان بن صوحان که هر دو برادرهای صعصعة بن صوحان و از بزرگان لشگر امیر المؤمنین (علیه السلام) بودند شهید شدند

و منجمله بود مسلم مجاشعی

و در مجالس المؤمنین است که در روز حرب جمل چون شاه ولایت تصمیم و عزم بر قتال نمود مصحف مجید را طلبید و بدست مبارک خویش گرفت و فرمود کیست که این مصحف را از من بگیرد و مردم را بمضمون آن دعوت کند؟

ص: 161

مسلم مجاشعی دست برد که مصحف را بگیرد حضرت فرمود بر من معلوم است که هر کس او را بگیرد دستش را قطع می کنند و بعد باید مصحف را بدست چپ بگیرد او را نیز قطع کنند و بعد باید بسینه چسباند آخر الامر سرش را جدا کنند

مسلم بعد از دو مرتبه که حضرت امیر (علیه السلام) فرمود عرض کرد « لا عليك يا امير المؤمنين فهذا قليل في ذات الله » و مصحف را گرفت همان که حضرت امیر (علیه السلام) فرموده بود چنان شد و آخر الامر بدرجه شهادت فائز گرد.

و اصحاب جمل که لشگر عایشه باشند سی هزار نفر بودند و از آنها سیزده هزار نفر کشته شدند که منجمله بود طلحه و زبیر

بعد عایشه مراجعت نمود بسمت مدینه طیبه و امیر المؤمنین (علیه السلام) عبدالله بن عباس را والی بصره فرمود و خود مراجعت فرمود بجانب کونه

و ایضا در اینسال جناب سلمان فارسی و جناب حذیفه بن الیمان بقول بعضی در مدائن از دنیا رحلت فرمودند و قبر شریف هر دو بزرگوار در نزدیکی طاق کسری معروف است و اسم بمان حتیل بن جابر است حسیل بالحاء والسين المهملتین ویاء بعده لام کذا فی الاصابه

وایضاً از اواخر ماه ذی القعدة الحرام سنه سی و شش هجری تامه صفر سنه سی و هشت مجری حضرت امیر (علیه السلام) با جمع کثیری از مسلمین حاضر بودند در صفین بجهت قتال با قاسطین که لشگر معویه باشند

چون مدت چهارده ماه غزوه صفین طول کشید و عدد لشکر امیر المؤمنین (علیه السلام) صد و بیست هزار نفر بودند و عدد لشگر معویه از سیصد هزار نفر زیادتر بودند

و در این مدت چهارده ماه بین لشگر امیر المؤمنین (علیه السلام) و لشگر مصوبه صد و ده رزم واقع شد

در سنه سی و هفتم هجری ماه محرم عسکرین در صفین بودند لکن ترك جنك کرده بودند

و چون روز چهارشنبه غره شهر صفر سنه سی و هشت شد عسکرین و بودند عسکرین مشغول مقاتله شدند و در هر روز از ایام عشر اول این ماه جنك نمایانی بین عسکرین واقع شد تا روز پنجشنبه نهم صفر قتال شدیدی بین العسکرین واقع شد و جمع کثیری از جانبین کشته شدند و او را جنك یوم الخمیس نامیدند

الحاصل جنك طفین بطول انجامید

و گاهی خود امیر المؤمنین (علیه السلام) میان میدان حمله می کرد و لشگر معویه از دم شمشیرش مثل تکرک بخاک میریختند و مثل مور و ملخ فرار می کردند تا کار از شدت مقاتله و محاربه بجایی رسید که سعویه عزم فرار نمود

و در یکی از حملات امیر المؤمنین (علیه السلام) چشم عمروعاص بعلی (علیه السلام) افتاد اندامش مرتعش شد امیر المؤمنین عنیزه باو حواله نمود بدامن زره او آمد از پشت اسب بروی زمین افتاد امیر المؤمنین چون شیر خشمناک بسر او آمد او را بجهنم واصل کند عمروعاص مکار بود هر دو پای خود را باز نمود و عورت نجس خود را منکشف کرد

حضرت صورت مبارک خود را بر گردانید آن ملعون برخاست فرار نمود آمد نزد معاویه و قصه را نقل نمود و معویه گفت عورت خود را تشکر

نما که تو آزاد شد مو بنده عورت خود هستی

ایضاً در یکی از حملات امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیزه حواله کرد به بسر بن ارطاه که از شجعان لشگر معوبه بود او نیز اقتداء بعمرو  
عاص نمود و همین حيله را بکار برد امیر المؤمنین (علیه السلام) صورت

ص: 162



نازنین برگردانید او هم برخاست و فرار نمود

الحاصل عسکرین همین قسم در ضفین بودند گاهی جنگ می کردند و گاهی مکاتیب بیکدیگر می نوشتند و گاهی وسائلی بجهت اصلاح بین العسکرین سعی می نمودند تا سنه سی و هشت هجری شد ماه محرم عسکرین ترك مقاتله نمودند چون از اشهر حرام بود

و چون ماه صفر سی و هشت هجری شد باز عسکرین صف آرائی کردند بجهت محاربه و مقاتله نمودن

و خاتمه جنگ صفین جنگ ليله الهير بود که شب جمعه یازدهم ماه صفر سنه سی و هشت باشد که در آنشب سپاه شام از شدت سرما مانند کلب صدا می کردند ( چون هر یر صدای کلب را می گویند )

و از صبح پنجشنبه عسکرین مشغول جنگ و محاربه شدند و در شب جمعه مجار به شدت کرد و ساعت بساعت شدت جنگ زیادتر میشد امیر المؤمنین (علیه السلام) ذوالفقار در دست گرفت و بر اسب رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) سوار شد و شمشیر می زد و بهر شمشیری که میزد تکبیر می گفت و شجاعی را بخاک می افکند

و علامه مجلسی می فرماید که مقتولین بدست امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آن شب از پانصد نفر علاوه بودند و تاصبح مشغول جنگ بودند و چند مرتبه ذوالفقار خمیده شد و آن بزرگوار بازانوی مبارک راست میکرد

و در مجالس المؤمنین است که حضرت امیر (علیه السلام) در جنگ صفین این اشعار را میخواند :

انا علی صاحب الصمصامه \*\*\* و صاحب الحوض لدی القیمه

اخو نبی الله ذو العلامه \*\*\* قد قال اذ عنی العمامه

انت اخي ومعدن الكرامه \*\*\* ومن له من بهدی الامامه

الحاصل در غزوه صفین از لشکر امیرالمؤمنین (علیه السلام) جمعی شهید شدند

منجمله جناب عمار بن یاسر بوده که ابو العادیه فزاری با نیزه خود زخمی بآن بزرگوار زد و او را از اسب انداخت و آن ملعون سرمبارکش را از تن جدا نمود خبر بامیر المؤمنین (علیه السلام) دادند بسیار محزون شد حضرت آمد بیالین عمار و سر او را برانو نهاد و بر فوت او بسیار افسرده شد و این اشعار را بیالین عمار انشاء کرد :

الا ایها الموت الذی هو قاصدی \*\*\* ارحنی فقد اغنیت کل خلیل

اراک بصیراً بالذین أحبهم \*\*\* کانک تنحو نحوهم بدلیل

بعد فرمود: انا لله و انا الیه راجعون و فرمود هر که بر قتل عمار غمگین نباشد او را از مسلمانی بهره نیست

و در وقت شهادت عمار من او را از نود و یکسال کمتر ضبط نکرده اند و پدر جناب عمار جناب یاسر بن عامر است که در مکه معظمه او را مشرکین بقتل رسانیدند و او اول مردی است در اسلام که در راه دین شهید شد

و مادر عمار جناب سمیه است که کفار او را در مکه معظمه اذیت بسیار نمودند و او صبر کرد آخر الامر ابوجهل ملعون نیزه بران او زد و او را شهید نمود و او اول زنی است که در اسلام در راه دین شهید شد

و منجمله از شهدای صفین بود جناب اویس بن انیس القرنی که سابقا در ضمن حواری بین امیر المؤمنین (علیه السلام) اجمالا- از احوالانشان ذکر شد

ص: 163

و منجمله جناب هاشم بین عتبه بن ابی وقاص بود برادر زاده سعد بن ابی وقاص که ملقب بود بمرقال و از شجاعان معروف بود و این بزرگوار در صفین مجاهده زیادی کرد حرث بن منذر ملعون بر آن جناب حمله کرد نیزه بآن بزرگوار زد و او را از اسب انداخت در حالتی که شکمش شق شده بود در آن حال دید عبیدالله بن عمر خطاب که از لشگر معاویه بود کشته شده و افتاد به پهلویش جناب هاشم خود را بروی او انداخت و چنان پستان های او را بدنجان گرفت که اثر دندان هایش در پستان او ظاهر شد بعد هاشم بروی سینه عبیدالله از دنیا رحلت فرمود اصحاب حضرت امیر جزیع زیادی نمودند و جمعی از اصحاب قراء در اطراف بدن کشته شده بروی زمین افتادند پس امیرالمؤمنین (علیه السلام) بآنها عبور کرد چشمش باین شهداء افتاد فرمود (جزی الله خیراً عصبه اسلمیه صباح الوجوه صر هو احوال هاشم)

و منجمله پسرش عتبه بن هاشم مرقال بود که بعد از پدرش علم را برگرفت و حمله کرد به اهل شام عاقبت شهید شد

و منجمله بود محمد بن جعفر بن ابی طالب و در هدایت الانام محدث قمی فرموده از حضرت رضا (علیه السلام) منقول است که محامده ابادارند از معصیت خداوند عزوجل و اراده فرمود محمد بن جعفر بن ابی طالب مقتول در صفین را و محمد بن ابی بکر و محمد بن ابی حذیفه پسردائی معاویه و مقتول بامر او را و محمد بن امیر المؤمنین (علیه السلام) را

و منجمله خزیمه بن ثابت بن فاکهه بن ثعلبه الانصاری بود کنیه او ابوعمار است و لقبش ذوالشهادتین است چون پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) گواهی او را بمنزله دو گواه اعتبار فرمود

و منجمله عبدالله بن بدیل بن ورقاء بود با برادرش عبدالرحمن بن بدیل و ایندو برادر از بزرگان اصحاب امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بودند و قصه شجاعت عبدالله و حمله نمودن او تا خیمه مصوبه در صفین معروفست

و منجمله مالک بن التیهان الانصاری بود المکنی با بوالهثیم

و منجمله صفوان بن حذیفه بن یمان و سعید بن حذیفه بن یمان بود که بوصیت پدر بزرگوارشان با حضرت امیر (علیه السلام) بیعت نمودند و در جنگ صفین شهید شدند

و از لشگر معاویه هم خیلی بدرک واصل شد

منجمله عبیدالله بن عمر بن الخطاب بود و مادر او ملیکه بنت جریول بود و این غیر عبدالله بن عمر است چون مادر عبدالله زینب بنت مظعون خواهر عثمان بن مظعون بود و منجمله ذو الکلام بود که از اکابر یمن بود و پسر عم کعب الاحبار است

و منجمله حرث غلام مصوبه بود که بشمشیر امیرالمؤمنین (علیه السلام) بدرک واصل شد

و منجمله حرب غلام دیگر ممویه بود که بنیزه قنبر غلام امیر المؤمنین (علیه السلام) بدرک واصل شد و منجمله همام بن قبیصه بود که بدست عدی بن حاتم طائی بدرک واصل شد

و منجمله مرقع بن منصور بود و در آن غزوه جناب ابویوب انصاری شمشیر کشید و خود را بصفوف لشگر زد و جمعی را بدرک فرستاد و خود را بخیمه معاویه زد معاویه ملعون از طرف دیگر بگریخت ابویوب مراجعت نمود اصحاب خود را سرزنش زیادی نمود آنوقت مرقع

بن منصور آمد بمیدان و جناب ابویوب را بمبارزت طلبید ابو ایوب مثل شیر دلاور بمیدان تاخت بینشان چند ضربت شمشیر و نیزه ردو بدل شد از یکدیگر جدا شدند لشگریان گمان کردند که ایندو سوار از یکدیگر سلامت جدا شدند و مرقع بن منصور سواره از میدان مراجعت نمود چون نزدیک لشکر معویه رسید

ص: 164

سر یک طرف بخاک افتاده و بدن بطرف دیگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود واللہ لانا من ثبات رأس الرجل اشد تعجبا منی لضربه وان کان الیها ینتھی وصف الضارب یعنی قسم بخدا هر آینه من از سر بریده این مرد بر بدنش تعجیم بیشتر است از ضربت دست ابو ایوب اگرچه اینهم از قوت بازوی زننده است . و ابوایوب انصاری در زمان معویه بجنک روم رفت و در اثناء وصول بآن دیار مریض شد و از دنیا رحلت فرمود و نزدیک سور شهر استنبول اور ادفن نمودن دو مرقد او محل استقاء مسلمین و نصاری میباشد کذا فی مجالس المؤمنین

الحاصل در آن عروه مخصوصاً دو لیلہ الہریر خود وجود مقدس حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) و اصحابشان مخصوصاً مالک اشتر و محمد حنفیہ خیلی از اصحاب معویه را کشتند

و فردای لیلہ الہریر کہ جمعہ یازدهم ماہ صفر سنہ سی و ہشت باشد معاویہ عمروعاص را طلبید و علاج فرونشستن آتش حرب را از او سؤال نمود عمرو خاص گفت علاج پیشرفت در اینکار آنستکہ امرکنی بہر یک از لشکر شام کہ قرآنی ہمراہ دارند بر سر نیزہ ہا نصب کنند و بلشکر عراق بگوئیم کہ باما بکتاب خدا رفتار کنند کہ باینوسیله بین لشکر اسلام مخالفت افتد

معوویہ این رأی را پسندید و امر کرد لشکر قرآن ہا را بر سر نیزہ ہا نصب کردند و آنچه از مصاحف حاضر بود پانصد قرآن بود و قرآن خط عثمان را بر سر چہار نیزہ نصب کردند و قرآنہا را مقدم صفوف نگاہ داشتند

چون صبح دوازدهم ماہ صفر شد لشکر عراق مہیای جنگ شدند دیدند لشکر شام چنان تمہیدی کردہ اند و فریاد میزدند یا معشر العرب اللہ اللہ فی دینکم ہذا کتاب اللہ بیننا و بینکم

امیر المؤمنین (علیہ السلام) فرمودند اللہم انک تعلم انہم ما الکتاب یریدون فاحکم بیننا و بینہم پس فرمود ای لشکر مسلمین بدانید کہ اہل شام خود را مغلوب شما دیدند و بر جان خود ترسیدند و توسلشان بقرآن از مکر و حیلہ و خدعہ است و من ہمہ روزہ آنہا را بکتاب خدا دعوت می کردم و اجابت نمی کردند و من اولی ہستم باجرای احکام قرآن و متابعت آن و معویہ و عمروعاص مطیع و تابع قرآن نیستند

ناگاہ اشعث بن قیس کندی با بیست ہزار نفر از میان لشکر امیر المؤمنین (علیہ السلام) حرکت کردند در حالتی کہ پیشانی ہای ایشان از کثرت سجود پینہ بستہ بود و بعضی از آنہا حافظ قرآن مجید بودند فریاد زدند یا علی اجابت کن اہل شام را بحکمیت خدا والا ما توراً بقتل می‌رسانیم همان قسم کہ عثمان بن عفان را کشتیم با دست بستہ تو را تسلیم اہل شام خواهیم نمود

امیر المؤمنین (علیہ السلام) فرمود وای بر تو ای اشعث اینگونہ سخنان مگو و اختلاف کلمہ میان مسلمین میفکن سزاوار نیست کسی مرا بکتاب خدا بخواند و من اجابت نکنم معویہ و اصحابش قصدشان کتاب خدا نیست بلکہ مقصودشان فرار از دست مسلمین است و کتاب خود را بہانہ نمودہ اند و بدانید کہ ہر کہ اطاعت و متابعت من بنماید اہل بہشت خواهد بود و ہر کہ مخالفت نماید مرا مستحق نیران خواهد بود الحاصل آنچه نصیحت فرمود بآن قلوب قاسیہ اتری نکرد

و مقالات و مکاتیب بین لشکر عراق و شام زیاد واقع شد تا آخر الامر قرار بر این شد کہ ہر یک از عسکرین حکمی از جانب خود منصوب و معین نماید و آنچه آندو نفر صلاح می دانند و حکم کنند طرفین بآن راضی باشند معویہ و لشکر شام عمروعاص را بجهت حکمیت معین کردند

امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود ان كان ولا بد اولاً حکم عبدالله بن عباس باشد و اگر راضی باو نمی شوید مالک اشتر نخعی باشد

اشعث بن قیس کندی و جماعت قراه لشگر امیر المؤمنین (علیه السلام) که بعد از این از جمله خوارج شدند گفتند ما راضی بحکمیت این دو نفر نیستیم بلکه ما راضی هستیم حکمیت عبدالله بن قیس المکنی ایندو به ابو موسی اشعری حضرت امیر المؤمنین ع لخصبناک شد و فرمود لا رأي لمن لا يطاع پس اطاعت فرمایش حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) را نکردند

و ابو موسی اشعری با عمرو و عاص در دومه الجندل که قلعه ایست بین مدینه و شام جمع شدند که حکم بنمایند بین العسکرین

عمرو و عاص گفت معلوم است که معویه طلیق بن طلیق است و حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) هم قاتل عثمان را در جوار خود پناه داده منم و یه را از امارت خلع می کنم و تو هم علی را خلع کن و بعد از خلع ایندو اگر صلاح بود عبدالله بن عمر را نصب بخلافت بنمائیم و اگر صلاح بود امر را بشوری گذرانیم

ابو موسی این رأی را پسندید و گفت فردا حاضر شویم و اینسخن را بگوئیم

پس عمرو و عاص دوستان خود را خبر داد که فردا حاضر شوند و بگفته ابو موسی شاهد باشند

چون فردا جمعیت زیادی در مجلس حاضر شدند ابو موسی بعمر و عاص گفت تو برپا بایست و معویه را از امارت خلع کن تا منم علی را خلع کنم

عمرو و عاص مکار گفت من هرگز بر توسبقت نجویم و حال آن که تو مقاسم ابوبکر و عامل عمر بن الخطاب هستی و در ایمان و هجرت از من اسبق هستی

عبدالله بن عباس گفت ای ابو موسی ابن نابغه تو را فریب می دهد

ابو موسی بسخن ابن عباس گوش نکرد و گفت ایها الناس انی قد خلعت علیا و معویه فاستقبلوا امرکم و ولوا من رأیتم لها اهلا و انگشتر خود را از دست بیرون کرد و گفت من علی را از خلافت خارج کردم و ساکت شد . بعد عمرو و عاص مکار ملعون گفت ایها الناس شنیدید که ابو موسی چه گفت منم علی را از خلافت خلع نمودم و ثابت نمودم خلافت را برای معویه بن ابی سفیان که او احق است بخلافت از علی و چنانچه ابو موسی انگشتر خود را از دست بیرون کرد در خلع علی (علیه السلام) من انگشتر خود را در انگشت می کنم در نصب معویه

پس ابو موسی و عمرو و عاص فحش و دشنام بسیاری بیکدیگر گفتند و دست بگریبان یکدیگر شدند و اصحاب امیر المؤمنین (علیه السلام) مضطرب شدند و شریح قاضی تازیانه بر سر عمرو و عاص کشید از ترس اصحاب امیر المؤمنین ع و شماتت مردم بیرون شد و بر ناقه خود سوار ابو موسی شد و رفت بمکه معظمه و مجاور بیت الله الحرام شد

و مخفی نماناد که صفین موضعیت کنار شط فرات واقع بین موصل و حلب و نزدیکت به رقه

و بدانکه مصوبه دو سال قبل البعثت متولد شد و در سنه شصت هجری نیمه ماه رجب از دنیا رفت در سن هفتاد و پنج در شهر شام

و عمرو و عاص اول مکار در دنیا بود و نسبش در فصل سابق گفته شد و خطایی هم که حضرت

ص: 166

امام حسن (علیه السلام) در مجلس معویه بعمر و عاص فرمود ذکر شد و در سنه چهل و سه هجری در سن نود بجهنم واصل شد و ابو موسی اشعری اسمش عبدالله بن قیس بن سلیم بود و او در سنه چهل و سه هجری یا پنجاه و سه از دنیا رفت در سن شصت و سه یا هفتاد و سه و اختلاف نموده اند که در مکه از دنیا رفته یا در کوفه

واشعث بن قیس ملمون در فصل سابق گفته شد که خودش تصمیم قتل امیر المؤمنین و را نمود و پسرش محمد بن اشعث تصمیم قتل سید الشهداء (علیه السلام) را نمود و دخترش جمده تصمیم قتل حضرت مجتبی (علیه السلام) را نمود و اشعث بن قیس شوهر فروه خواه را با بکر بود و این ملعون چهل روز بعد از شهادت امیر المؤمنین (علیه السلام) در کوفه بدرک واصل شد

الحاصل در وقتیکه امیر المؤمنین علیه السلام مشغول جنگ صفین بود جناب محمد بن ابی بکر در مصر حکومت داشت

و در سنه سی و هشت جناب مالک اشتر و محمد بن ابی بکر شهید شدند چنانچه در فصل هفتم و هشتم ذکر شد

و همچنین جناب محمد بن ابن حذیفه بن ربیع بن عبد شمس از دنیا رحلت فرمود چنانچه در تاریخ طبری است و جناب محمد بن ابی بکر و محمد بن ابی حذیفه از آن پنج نفر قریشی هستند که از اول امر با حضرت امیر (علیه السلام) بودند چنانچه در اول فصل نهم همین باب ذکر شد

و در سنه سی و نهم هجری امیر المؤمنین با مارتین که خوارج باشند مقاتله فرمودند

بدانکه بعد از فراغ حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) از غزوه صفین حرقوص بن زهیر که او را ذو الشدیه می گفتند و رئیس خوارج بود با زرعه بن مالک و اشعث بن قیس کندی مواضعه نمودند که اگر فرصت پیدا کنند با امیر المؤمنین (علیه السلام) مقاتله نمایند و در آنحال امیر المؤمنین (علیه السلام) هزم جیش و تجهیز لشکر فرموده که برود بشام و با معویه مقاتله نماید

پس آن بزرگوار و حسنین و سایر فرزندان آن بزرگوار و بزرگان بنی هاشم و جمعی از مسلمین از کوفه بجانب نخيله (1) روانه شدند و جمعیت لشکر امیر المؤمنین (علیه السلام) بیست هزار نفر بودند و عبدالله بن عباس که والی بصره بود با احنف بن قیس و هزار و پانصد نفر از اهل بصره ملحق شدند با امیر المؤمنین (علیه السلام)

چون جماعت خوارج شنیدند که علی (علیه السلام) با لشکر خود روانه نخيله شدند خوارج هم در حروراء جمع شدند و رأی دادند بامارت و ریاست عبدالله بن وهب که در خوارج بکثرت عبادت و زهد معروف بوده و حرقوص بن زهیر البجلي المعروف بذی النديه جد احمد حنبل و حرکت نمودند بجانب نهر روان که از آنجا بروند بمدائن. امیر المؤمنین (علیه السلام) مکتوبی نوشت به عبدالله بن وهب امیر خوارج، به یزید بن حصین و پیروان ایشان و آنها را دعوت فرمود بجنگ با معویه

عبد الله بن وهب مکتوب امیر المؤمنین (علیه السلام) را خواند و مقاصد امیر المؤمنین (علیه السلام) گفت بعلی بگو تو برای خداوند غضب نکردی آنوقت که بر حکمین راضی شدند حال توبه کن نادعوت تو را تورا اجابت نمائیم

و خوارج روانه شدند بجانب نهر روان در بین راه مسلمین را خیلی اذیت و آزار نمودند

منجمله عبدالله بن حباب را که عامل امیر المؤمنین (علیه السلام) بود در نهر روان او را کشتند



خبر بامير المؤمنين (عليه السلام) رسيد دانست كه خيال خوارج آنستكه چون مسلمين كوفه را خالى

ص: 167

---

1- نخيله تصغير نخله موضع قرب الكوفه على سمت الشام وحروراء بفتحيتين و سكون الواو و راء آخرى و الف ممدوده قريه بظاهر الكوفه  
وقبل موضع على ميلين منها مراصد.

گذارند و بجانب شام میروند آنها هم بروند و کوفه را تصرف نمایند

لذا امیرالمؤمنین (علیه السلام) از رفتن بشام منصرف شدند و روانه شدند بجانب نهروان

در بین راه اشعث بن قیس و عمرو بن حرث و شیبث بن ربیع و جریر بن عبدالله البجلی و بعضی دیگر از منافقین از عسکر امیر المؤمنین (علیه السلام) تخلف ورزیدند و با سوسماری بیعت کردند

وقبلا امیر المؤمنین (علیه السلام) بآنها فرموده بود که شما چنین خواهید کرد و بشیبث بن ربیع و عمرو بن حرث فرموده بود که شما با فرزند من حسین (علیه السلام) قتال خواهید کرد

و در بحار از تفسیر نجاشی از مردی از انصار روایت کرده گفت من واشعث بن قیس کندی و جریر بن عبدالله البجلی در پشت شهر کوفه بودیم سوسماری بر ما گذشت اشم و جریر باو گفتند السلام علیک یا امیر المؤمنین بجهت اظهار نفاق و عداوت با حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام)

الحاصل چون امیر المؤمنین (علیه السلام) نزدیک نهروان رسید دو فرسخ از خوارج دور تر فرود آمدند و آن بزرگوار جناب عبدالله بن عباس و جناب صعصعه بن صوحان و جناب قنبر را فرستاد نزد خوارج آنچه نصیحت کردند اثری نکرد خود امیر المؤمنین (علیه السلام) تشریف بردند و احتجاجاتی فرمود اثر نکرد

آخر الامر تصمیم فرمود بر مقاتله و عده خوارجی که حاضر نهروان بودند دوازده هزار نفر بودند که اینها از کثرت سجود و عبادت پیشانی هایشان پینه بسته بود و شبها تا بحر عبادت می کردند و روزها روزه می گرفتند و تلاوت قرآن می نمودند لکن چون بجهالت عبادت می کردند کافر شدند و بر امام زمان خود خروج کردند

و در هنگام جنگ امیر المؤمنین (علیه السلام) رایت امان را داد بدست جناب ابو ایوب انصاری و آن رایت را بگوشه رزمگاه نگاه داشت که هر که بخواهد از خوارج امان آورد

و هشت هزار نفر از خوارج ملحق شدند بلشگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) و چهار هزار دیگر بشمشیر امیر المؤمنین (علیه السلام) و اصحابش کشته شدند مگر نه نفر که سالم ماندند و از لشگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) همه سالم ماندند مگر نه نفر که شهید شدند و امیر المؤمنین (علیه السلام) قبلا باصحاب خود فرموده بودند نقاتلهم ولا یقتل منا عشره ولا یلم منهم عشره

و مخفی نماناد که نهروان ناحیه وسیعه ایست بین واسط و بغداد و در آن چند بلد است منها اسکاف که موطن جناب محمد بن احمد اسکافی است

و در سنه چهلم هجری که سال آخر عمر حضرت امیر (علیه السلام) بود سفیان بن عوف با جمعی از اهل شام بحکم معویه شهر انبار را غارت نمودند

و جناب حسان بن حسان را که از قبل امیر المؤمنین حاکم انبار بود با جمعی دیگر از محبین امیر المؤمنین (علیه السلام) بقتل رسانیدند و گوشواره و دست برنجن و خلخال از گوش و دست و پای زنان کشیدند

اینخبر بامیر المؤمنین (علیه السلام) رسید مضموم شد و جناب سعید بن قیس همدانی را با هشت هزار نفر عقب سفیان بن عوف روانه فرمود بسرعت تا قنسرین و ارض صفین رفتند او را نیافتند مراجعت نمودند بکوفه و به امیر المؤمنین (علیه السلام) خبر دادند در آنوقت آن بزرگوار بسیار محزون بود چنانچه قدرت بر قیام نداشت

یکروز در میان مسجد نشست و سعید بن قیس را طلب فرمود و امر کرد این خطبه را بر مردم بخوان خطبه جهادیه را خواند و از فقرات آن خطبا است:

ص: 168

« قوله (عليه السلام) هذا اخو غامد قد وردت خيله الانبار وقد قتل حسان بن حسان البكري و ازال خيلكم عن مسالحها وقد بلغني ان الرجل منهم كان يدخل على المراه المسلمه و الاخرى المعاهده فينتزع حجلها و قلبها و قلائدها و رعاتها ما تمنع منه الا بالاسترجاع و الاسترحام ثم انصرفوا و افرين مانال رجلا منهم كلم و لا اريق له دم فلو ان امرء مسلماً مات من بعد هذا اسفاً ما كان به ملوما الخ »

بيان - انبار شهری بود در کنار شریعه فرات در غربی بغداد که او را شاپور ذوالاکتاف بنا نمود و ابو العباس سفاح در آنجا اقامت نمود تا از دنیا رفت و در او قصور و ابنیه ساخت کذا فی مراصد الاطلاع

قوله (عليه السلام) اخو غامد یعنی مصوبه برادر سفیان بن عوف غامدی

قوله (عليه السلام) و ازال خيلكم عن مصالحها یعنی زایل گردانید سواران شمارا از حدیکه سلاح داران نگه می دارند آنرا از تاخت دشمن

قوله (عليه السلام) حجلها و قلبها ، حجل خلخال است و قلب دست برنجن است و قلائد گردن بند است و رعات گوشواره

قوله (عليه السلام) مانال رجلا منهم كلم ، كلم یعنی جراحت

و مخفی نماناد که در ماه مبارك رمضان همان سال چهلم هجری و در صبح نوزدهم بود که ضربت بفرق نازنین حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) زدند و در شب بیست و یکم ماه بود که آن بزرگوار از دنیا رحلت فرمود چنانچه سابقاً گفته شد

**فصل دوازدهم : در ذکر قبور متبرکه معصومین و معصوم زادگان و صحابه و تابعین و بزرگان از علماء و سلاطین که در نجف اشرف و کوفه و حوالی این دو بلد شریف موجود است و در این فصل شش امر است: امر اول در فضیلت کوفه و نجف اشرف**

## اشاره

در مجالس المؤمنین است که چون سلطنت از بنی امیه به بنی العباس انتقال یافت همه اهل کوفه بواسطه تشیع و محبتشان بخاندان امیر المؤمنین (علیه السلام) راضی بخلافت اولاد عباس نبودند و در ایامی که منصور دوانیقی کوفه را مقر سلطنت خود قرار داده بود نزدیک شد که کوفیان لشکر او را بر او عاصی نمایند ناچار منصور از آنجا بیرون آمد و طرح بنای بغداد را نمود و آنجا را دار الخلافه خود نمود

و از احتجاج طبرسی نقل کرده که چون معوبه از وفات حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) مطلع شد در مقام انتقام از شیعیان برآمد بهیچکس از او آنقدر بلیه نرسید که باهل کوفه رسید زیرا که اکثر اهل کوفه شیعه بودند و زیاد بن ابیه ملعون اهل کوفه را می شناخت

لذا مصوبه حکومت عراقین کوفه و بصره را با و داد و آن ملعون شیعیان را بدست آورد در زیر هر سنک و کلوخی بقتل می رسانید بعضی را گردن میزد و بعضی را دست و پا می برید و بعضی را بدار میکنید و بعضی را چشم می کند و بعضی را از خانمان آواره می ساخت و چنان کرد که در آنجا کسی از شیعیان ظاهر نماند

و از شیخ طوسی در کتاب امالی از عبدالله بن ولید روایت کرده که گفت در زمان بنی مروان خدمت حضرت صادق (علیه السلام) رفتم آنحضرت از من و رفیقانم پرسید که شما چه کسانیدید؟ گفتند از اهل کوفه ایم

حضرت فرمود در هیچ بلدی اینقدر دوست نداریم که در کوفه داریم بعد فرمود ايتها العصابة ان الله هديكم با مرجهله الناس فاحببتمونا و ابغضنا الناس و با يعتمونا و خالفنا الناس و وافقتمونا و كذبنا الناس فاحياكم الله محيانا و اماتكم مماتنا الخ انتهى مافی المجالس

و در ناسخ التواریخ از کتاب فرجه العزی سید عبد الکریم بن طاوس روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) اراضی بین کوفه و نجف را تا بحیره خرید از دهقانان آن حدود چهل هزار درهم و جماعتی را بر آن معامله شاهد گرفت

بعضی از اصحاب عرض کردند چنین زمینی که نه آب دارد و نه گیاه گران ایتیاغ فرمودید

فرمود شنیدم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) که فرمود «کوفان یحشر من ظهرها سبعون الفاً یدخلون الجنة بغیر حساب فاشتهت ان یحشروا فی ملکي» بدانکه از سعادات عظیمه است دفن در نجف اشرف

ثقه الاسلام ثوری در کلمه طیبیه از کتاب حبل المتین سید شمس الدین رضوی سرکشیک روضه مقدسه رضویه (علیه السلام) نقل کرده از جناب مولی محمد تقی خادم روضه علویه که شبی کلیددار حضرت امیر (علیه السلام) آن حضرت را در خواب دید فرمودند جنازه می آورند بر استری که یک چشم آن استر و صاحب جنازه کور است مگذار او را در حریم من دفن کنند صبح که شد کلید دار خواب خود را برای خدام نقل کرد همه بیرون رفتند و منتظر جنازه شدند ناگاه جنازه بهمان علامت دیدند او را مانع شدند از دخول در نجف اشرف

کلیددار دفعه دیگر حضرت امیر (علیه السلام) را در خواب دید فرمودند آیا منع نکردم تو را عرض کرد مولای من منم منع کردم فرمودند فلان شخص چند درهم رشوه گرفت و او را دفن کرد

بروایتی چون صبح شد قبر او را شکافتند دیدند در گردش زنجیر محکمی استکه طرف دیگر او وصل است بزیر صندوق مرقد شریف حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام)

و در دار السلام از ارشاد دیلمی از جماعتی از صلحاء نجف اشرف نقل کرده که شخص صالحی در خواب دید از هر قبریکه در نجف اشرف است چه در شهر نجف و چه در اطراف و خارج آن ریسمانی کشیده شده بقیه مطهره حضرت حبل المتین امیر المؤمنین (علیه السلام) پس این اشعار را انشاد کرد :

اذا مت فادفني الي جنب حيدر \*\*\* ابي شبر اكرم به و شبير

فليس اخاف النار عند جواره \*\*\* ولا اتقى من منكر و نكير.

فعار على حام الحمى وهو في الحمى \*\*\* اذا ضل في البیداء عقال بعير

و مخفی نماناد لطف این شعر اخیر یعنی عار و ننگ است بر نگهبان و بزرگ يك حوزه و حال آنکه خود او در میان آن حوزه و آن جمعیت باشد پس گم بشود در بیابان زانوبند شتری و این اشعار را در روضات نسبت به شیخ ابراهیم کفعمی داده و حال آنکه عصر او خیلی متأخر بوده از عصر دیلمی

وایضاً در دار السلام از قاضی همدانی نقل کرده که شخص صالحی گفت شب باران باری من در مسجد کوفه بودم دیدم جمعی درب حرم جناب مسلم را می کوبند و با آنها جنازه بود او را بردند و درصفا مقابل قبر جناب مسلم گذاردند بعد یکنفر از آن جماعت در خواب دید

که گویا شخصی بدیگری می گوید ماصورت این میت را ببینیم که بدانیم حساب او را باید بخواهیم یا نه چون صورتش را باز کردند گفتند بلی قبل از گذشتن از رصافه بجانب نجف اشرف باید حساب او را می خواستیم لکن حال باقی نماند از برای ما حق پرسشی ، از خواب بیدارشد و خوابش را نقل کرد و جنازه را زود حمل نمودند بجانب نجف اشرف

ص: 170

## امر دوم : در قبور معصومین که در نجف اشرف و کوفه موجود است

الاول قبر مقدس حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) که معلوم است رزقنا الله تعالی زیارته

الثانی والثالث قبرین شریفین حضرت آدم صلی الله و حضرت نوح نجی الله که هر دو ضجیعین حضرت امیر المؤمنین عاند چنانچه در زیارت شریفه است السلام عليك وعلى ضجیعك آدم و نوح

در ناسخ التواریخ است که حضرت آدم روز هشتم نisan مطابق یازدهم محرم در مکه معظمه وفات نمود و حضرت حواء بعد از یکسال در مکه معظمه وفات نمود و قبر هر دو در غار ابو قییس است

و در هنگام طوفان نوح جسد مبارك حضرت آدم را در سفینه سوار کرد و بعد از فرود آمدن از کشتی در نجف اشرف مدفون ساخت

و مدفن حضرت نوح را هم در نجف اشرف نوشته‌اند مطابق اخبار وارده و زیارات مأثوره الرابع والخامس جناب هود و صالح که در زیارت است : وعلى جاریک هود و صالح و قبر شریف ایندو بزرگوار در وادی السلام است

و لکن در ناسخ التواریخ است که جناب هود چهار صد و شصت و چهار سال در دنیا زندگانی کرد و در غاری از جبل حضرموت تختی از سنگ مرمر است و جد مبارك حضرت هود را بر روی او نهادند

و حضرت صالح (علیه السلام) بعد از دویست و هشتاد سال زندگانی در مکه معظمه از دنیا رحلت فرمود و مدفن شریفش میان رکن و مقام است انتهی

و مرحوم ثقه الاسلام نوری در تحیه الزائرین می فرماید و آنچه در وادی السلام نسبت می دهند بایشان سند درستی ندارد

السادس در شریعه کوفه بقعه ایست منسوب بحضرت یونس پیغمبر (علیه السلام) و در شرقی دجله در مقابل شهر موصل صحن وقبه و ضریح و قبری است منسوب بآنجناب و در بیت المقدس نیز قبه و قبری است منسوب بایشان

السابع در کنار شط فرات چند فرسخی کوفه مرقدی است که معروف است. به قبر حضرت ذی الکفل

## امر سوم : در قبور شریفه معصوم زادگانی که در نجف اشرف و کوفه و حوالی ایندو بلد موجود است

منهم جناب زیدبن علی بن الحسین (علیه السلام) که آن بزرگوار را در روز دو شنبه دوم ماه صفر سنه صد و بیست هجری در کوفه بقتل رسانیدند و در کناسه کوفه چهار سال بالای دار بود و در روز هفتم از قتل آن بزرگوار اذن الله تعالی فی هلاکت بنی امیه و طایفه زید به منسوب بآن بزرگوارند .

و در بعضی از اخبار است که آن بدن نازنین را بعد که از دار فرود آوردند سوزانیدند و خاکسترش را بر باد دادند بنا بر این از برای آنیز رگوار قبری نخواهد بود

ومنهم جناب مسلم بن عقیل بن ایطالب که نائب خاص حضرت سید الشهداء (علیه السلام) بود





و از شهداء در راه آن بزرگوار بود و قبر شریفش در جنب مسجد کوفه معروفست

و منهم جناب آقا سید ابراهیم که قبرشان مقابل قبر میثم تمار است در سمت راست کسبکه از کوفه بنجف اشرف مشرف می شود

و در هدیه الزائرین است که بعضی احتمال داده‌اند که این قبر جناب ابراهیم بن عبدالله المحض بن حسن بن حسن المجتبی (علیه السلام) باشد که او را قتیل باخمری می نامند

و از شعر دعبل خزاعی معلوم می شود که قبر جناب ابراهیم مرقوم در خود باخمری می باشد و اشاره بهمین است که دعبل در قصیده طویله اش می گوید :

واخری بارض الجوز جان محلها\*\*\* و قبر بیا خمری لدی القریات

و با خمراء قریه ایست نزدیک کوفه و از آنجا تا کوفه شانزده فرسخ است و محتمل است که قبر جناب ابراهیم الغمر (1) بن حسن بن الحسن المجتبی (علیه السلام) باشد برادر جناب عبدالله المحض

و در عمده الطالب در ترجمه ابراهیم الغمر می فرماید: و هو صاحب الصندوق بالكوفه یزار قبره و محتمل است که این قبر جناب ابراهیم الطباطبای ابن اسمعیل الدیاج ابن ابراهیم الغمر بن حسن بن حسن المجتبی (علیه السلام) باشد .

و منهم جناب حسن جناب حسن مثلث ابن حسن بن حسن المجتبی (علیه السلام)

و منهم جناب ابراهیم بن حسن بن حسن المجتبی (علیه السلام)

و منهم جناب عبدالله محض ابن حسن بن حسن المجتبی (علیه السلام) که والد ماجد این هر سه حسن مثنی بوده و والدهشان فاطمه دختر حضرت سیدالشهداء بود

و منهم جناب علی الزاهد ابن حسن بن حسن المجتبی (علیه السلام) که پدر جناب حسین صاحب فح باشد و جناب حسین در فح که دو فرسخی مکه معظمه است با جمعی از سادات شهید شدند بامر موسی الهادی بن محمد مهدی بن ابی جعفر المنصور الدوانیقی

و منهم عیسی بن اسمعیل بن جعفر بن ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر الطیار که این پنج نفر با جمعی دیگر از سادات در زندان هاشمیه بظلم منصور دوانقی از دنیا رحلت نمودند و قبرشان هم در همان میان زندان هاشمیه است و هاشمیه شهری بود در حوالی کوفه که منصور دوانیقی او را بنا نموده و بعضی احتمال داده اند که زندان هاشمیه همان مقبره سید ابراهیم باشد که مقابل مقبره جناب میثم تمار است

### امر چهارم : در مقابر صحابه و تابعین که در نجف اشرف و کوفه و حوالی آنها معلوم می باشد

بدانکه کوفه از اول مقر شیعیان بوده و در سماء و العالم از حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت کرده فرموده مدینتنا و محلنا و مقر شیعتنا . و از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده فرمود قریه تحبنا و نحبها و در خطبه نهج البلاغه است می فرماید وانی لا علم انه

ما اراد بك جبار سوء الا ابتلاه الله بشاعل و رماء بقاتل

و از شرح نهج البلاغه کیدری نقل شده که فرمود از جمله جبابره که خداوند آنها را مبتلی کرد زیاد بن ابیه بود که مبتلا شد بفلج و پسرش عبید زیاد بود که مبتلا شد بجذام و حجاج بن یوسف بود که در شکمش تولید مار شد تا هلاک گردید و پسرش یوسف بود که مبتلا شد به برص و پسی. و از

ص: 172

---

1- غمر بفتح النین المعجمه آب بسیار و جوانمرد بسیار احسان سخی - منتهی الارب

رواه احادیث و اخبار اهل بیت زیاد مدفونند و موضع قبر اغلب آنها معلوم نیست

و در هدیه الزائرین از کتاب صراط المستقیم از تاریخ ابن جوزی نقل کرده که ابوالغنائم که از عباد و محدثین اهل سنت است گفت که در کوفه سیصد نفر از صحابه پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از دنیا رفتند و مدفون در کوفه گشتند و قبر هیچ یک از ایشان معلوم نیست  
انتهی

در روایاتست که اول کسیکه از اصحاب حضرت پیغمبر دفن شد در نجف اشرف خباب بن ارت بود که در غزوه بدر هم حاضر بود و در جنگ صفین و نهروان هم با حضرت امیر (علیه السلام) حاضر بود و در کوفه از دنیا رفت و امیر المؤمنین علیه السلام بجزایزه اش نماز خواند و فرمود رحم الله خبابا اسلم راغباً وهاجر طائعاً وعاش مجاهداً وابتلى فى جسمه احوالا ولن يضيع الله اجر من احسن عملا

و قبر جناب کمیل بن زیاد النخعی الیمانی که از کبار تابعین و از اصحاب سر امیر المؤمنین (علیه السلام) بود در تویه است و ان تل کوچکی است نزدیک مسجد حنانه واقع در بین کوفه و نجف اشرف

و در تحیه الزائرین علامه نوری فرموده گمانم آنست که قبر جناب رشید هجری که قدر جلالت قدرش خیلی از کمیل بالاتر است در تویه باشد

و قبر احنف بن قیس که در حلم باو مثل میزنند نیز در تویه است بلکه قبر جبار عنید زیاد بن ابیه پدر عبید زیاد و قبر یره بن شعبه و نیز قبر ابو موسی اشعری لعنه الله علیهم در تویه باشد انتهی

و در سابق اجمالی از حالات جناب کمیل و جناب رشید و جناب قنبر گفته شد

### **امر پنجم : در مقابر بزرگان از علماء اعلام که در نجف اشرف مدفونند**

الأول رئیس الاعاجم و شیخ الطائفة الحقه علی الاطلاق ابو جعفر الثالث محمد بن الحسن الطوسي تولدش در طوس ماه رمضان سنه سیصد و هشتاد و پنج بود و رحلتش شب بیست و دوم محرم الحرام سنه چهارصد و شصت بوده مطابق با کلمه شفیع

و قبر شریفش در نجف اشرف میان مسجد طوسی فعلا واقع شده و وجه آنکه ایشان را ابو جعفر تالت گفتند چون شیخ کلینی ثقه الاسلام و شیخ صدوق رئیس المحدثین و شیخ طوسی شیخ الطائفة اسم هر سه محمد بوده و کنیه هر سه ابو جعفر و شیخ طوسی در سن بیست و سه سالگی از طوس بیگداد رفت و مدتی خدمت شیخ مفید و سید مرتضی مشغول تلمذ بود و بعد از رحلت سید مرتضی در سنه چهارصد و سی و شش مدتی در بغداد زندگانی کرد و مدتی در نجف اشرف تا از دنیا رحلت فرمود

الثاني مجدد مذهب الامامیه علی رأس المائه السابعة آیه الله العلامة علی الاطلاق حسن بن یوسف بن مطهر الحلی تولدش در حله نوزدهم ماه رمضان سنه شش صد و چهل و هشت بود و رحلتش ایضا در حله شب شنبه یازدهم محرم الحرام سنه هفتصد و بیست و شش بود و مدفونشان در حجره ایست میان ایوان طلای صحن نجف اشرف در سمت راست کسیکه داخل رواق مقدس مطهر می شود

و در کتاب هدایه الاثمه در لفظ علم از بعضی از افاضل نقل کرده که یافت پنج صد جلد از مؤلفات علامه بخط خود علامه غیر آنچه بخط خودشان نیست از تصنیفاتشان

الثالث المقدس علی الاطلاق احمد بن محمد الاردیلی رحلتش در نجف اشرف سنه نهصد و نود و سه بود و مدفنش در حجره میان ایوان  
طلای صحن مطهر در سمت چپ کسبکه داخل رواق مطهر می شود

الرابع بحر العلوم علی الاطلاق السید مهدی بن سید مرتضی الطباطبائی البروجردی تولدش در کربلای معلی شب جمعه از ماه شوال سنه  
هزار و صد و پنجاه و پنج بود و رحلتش در نجف اشرف

ص: 173

سنه هزار و دویست و دوازده بود مطابق با فریب و مدفنش در نجف اشرف نزدیک مسجد طوسی است

الخامس فخر الدین الطریحی صاحب مجمع البحرین رحلتش در نجف اشرف سنه هزار و هفتاد (1) و پنج بود و قبرش در نجف اشرف محله براق معروف است السادس فقیه اهل البیت الشیخ جعفر بن شیخ خضر النجفی رحلتش در نجف اشرف اواخر ماه رجب سنه هزار و دویست و بیست و هفت بود و مدفنشان در نجف اشرف معروف و قبه عالیه دارد و در مقبره آن مرحوم است قبر اولادهای ایشان جناب شیخ موسی و شیخ علی و شیخ حسن

السابع فحل الفحول الحاج ملا احمد بن مهدی النراقی استاد الشیخ الاجل خاتم المجتهدین الشیخ مرتضی الانصاری رضوان الله علیهما رحلتش در قصبه نراق بود که ده فرسخی کاشان است در ماه ربیع الاول سنه هزار و دویست و چهل و چهار بمرض و با مرحوم شد و جنازه شریفش را نقل نمودند بنجف اشرف

و در روضات از یکی از فضلاء تلامذه اش نقل میکند که گفت در یکی از منازل جنازه اش را در مکان نزیهی گذارده بودند و در اطرافش قراء مشغول تلاوت بودند و چون هوا گرم بود و ایشان هم جسیم بودند من خائف بودم که مبادا جنازه شریف متعفن شده باشد چون نزدیک رفتم و استشمام کردم دیدم از جنازه بوی خوشی ساطع است نظیر بوی مشک از فرو تا جنازه اش را وارد نجف اشرف نمودند اصلاً بدن شریف تغییر نکرده بود و در میان صحن مطهر پشت سر مبارک دفن شد و سنک ممتازی هم در بالای قبرشان مفروش است

الثامن السید الاجل صاحب المقامات و الکرامات السید محمد باقر القزوینی خواهرزاده سید بحر العلوم رحلتش در لیله عرفه سنه هزار و دویست و چهل و شش است و مزارش در نجف اشرف معروف است و گنبد عالی دارد

التاسع السید الزاهد العابد التقی السید محمد مهدی القزوینی ابن سید حسین بن احمد برادرزاده مرحوم سید محمد باقر سابق الذکر و ایشان چون مهاجرت نمودند محله و مشغول هدایه مردم شدند از برکت انفاس ایشان قریب بصد زار نفر شیعه امامی مخلص شدند رحلتش دوازدهم ربیع المولود سنه هزار و سیصد و مدفنش در نجف اشرف مقابل مقبره شیخ محمد حسن صاحب جواهر و گنبد عالی دارد

العاشر الشیخ الامام والعلامه الفهامة فخر المجتهدین مولانا الشیخ محمد حسن بن شیخ باقر صاحب جواهر الکلام رحلتش غره شعبان المعظم سنه هزار و دویست و شصت و شش بوده دو سال بعد از سنه جلوس مرحوم ناصر الدینشاه بتخت سلطنت و مقبره مرحوم شیخ در نجف اشرف محله عماره معروفه و گنبد عالی دارد (2)

الحادی عشر خاتم الفقهاء و المجتهدین المنتهی الیه ریاسه الامامیه الحاج شیخ مرتضی بن المرحوم العید المولی محمد امین الانصاری المنتهی نسبه الشریف الی جابر بن عبدالله الانصاری ولادتش سنه هزار و دویست و چهارده هجری بود مطابق با غدیر و رحلتش شب شنبه هیجدهم هم ماه جمادی الآخره سنه هزار و دویست هشتاد و یک بود مطابق با فراغ و برادرشان شیخ منصور د تاریخ شیخ انصاری گفته غدیر سال ولادت فراغ سال وفات و ایضاً مطابق است با ظهر الفساد و بغار سی سال عمر شیخ

ص: 174

1- هشتاد و پنج بوده چنانکه در فوائد الرضویه و هدیه ا حباب (ج)

2- مخفی نماند که وفات آنبرگوار در غره شعبان (1266) بوده است چنانکه در نخبه القال و فوائد الرضویه و غیرهماست و در اینجا دو

سال کمتر ذکر شده و در مآثر دو سال زیاد تر ذکر شده و (1268) نوشته و هر دو اشتباه است (ج)

و تاریخ وفاتش شصت و هفت و رحلتش شب شنبه هیجدهم ماه جمادی الآخره سنه هزار و دویست و هشتاد و یک بود و قبرشان در باب القبله صحن حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است طرف چپ کسبکه از بازار داخل صحن مطهر می شود و در جوار عالم زاهد شیخ حسین نجف طاب ثراه دفن شد و در مستدرک است که شیخ حسین در زهد و کثرت عبادت ضرب المثل وهم عصر باسید بحرالعلوم بوده

الثانی عشر مجدد مذهب الامامیه علی رأس المائه الرابعه عشر الحاج میرزا محمد حسن الشیرازی ابن میرزا محمود الحسینی رحلتش در شب بیست و چهارم شعبان سنه هزار و سیصد و دوازده یکسال قبل از رحلت ناصر الدینشاه قاجار و مدفن شریفش در نجف اشرف معلوم است

الثالث عشر السید المحقق التحریر السید صدر الدین محمد بن سید صالح الموسوی العاملی والدیشان دختر شیخ علی بن محی الدین ابن شیخ علی ابن شیخ محمد بن شیخ حسن بن الشهد الثانی بوده و زوجیشان دختر شیخ جعفر کبیر بوده و تصنیفات زیادی دارد توطنشان در اصفهان بود آخر الامر مشرف شد بنجف اشرف و در شب جمعه چهاردهم محرم الحرام سنه هزار و دویست و شصت و دو از دنیا رحلت فرمود و در یکی از حجرات صحن مقدس نجف اشرف طرف بالا سر مبارک دفن شد و ایشان والد ماجد حجه الاسلام آقاسید اسماعیل صدرند و در آن مقبره دفن است مرحوم میرزا مسیح مجتهد طهرانی که چندروز بعد از وفات سید مرحوم از دنیا رفت

و مخفی نماناد که آقا سید صدر الدین الموسوی صاحب عنوان غیر سید صدر الدین رضوی صاحب شرح وافیه است و مقابل مقبره مرحوم شیخ انصاری حجره ایست که مقبره مرحوم حاج سید اسدالله ولد مرحوم آقاسید محمد باقر حجه الاسلام که در سنه هزار و دویست و نوداز دنیا رحلت فرمود و او از اجله تلامذه صاحب جواهر بود

الرابع عشر ابن بقیه محمد بن ابی جعفر قاسم بن حسین بن بقیه الحسینی الحلی صاحب کتاب معرفه الرجال ونهایه الطالب فی نسب آل ایطالب وسید احمد نابه کتاب عمده الطالب را از ایشان اخذ کرده و ایشان در هشتم ربیع الثانی سنه هفتصد و هفتاد و شش از دنیا رحلت فرمود در حله و جنازه شان را آوردند بنجف اشرف دفن کردند

الخامس عشر السید الجلیل النبیل عمید الدین عبد المطلب بن سید مجد الدین ابی الفراس محمد بن علی بن الاعرج الحسینی الحلی المشتهر بعمیدی واثی علیه الشهد الاول کثیرا، شارح تهذیب و همشیره زاده علامه حلّی و از احفاد جناب حسین الاصغر بن علی بن الحسین (علیه السلام) بودند تولدشان شب نیمه شعبان سنه ششصد و هشتاد و یک بود و رحلتش در بغداد سنه هفتصد و پنجاه و چهار بوده و نعش او را از بغداد حمل نمودند و در نجف اشرف دفن کردند

السادس عشر العالم الجلیل مقداد بن عبدالله الحلّی الاسدی صاحب کنز العرفان فی فقه القرآن و التتقیح و شرح باب حادی عشر و شرح نهج السیر شدین و کان فراغه منه سنه هفت صدو نود و یک و در روضاتست که ایشان مجاور نجف اشرف بودند حیا و میتا و در امر حالات ایشان می فرماید و احتمال قوی می رود که بقعه واقعه در نزدیک نهروان و بغداد مدفن این مرد جلیل باشد که وصیت فرموده باشد او را در کنار راه زوار دفن نمایند

السابع عشر مجدد مذهب الامامیه فی رأس مائه التاسعه المحقق الثانی و الشهد الثالث علی بن عبد العال الکرکی که در عهد سلطان طهماسب اول مسموما شهید شد در نجف اشرف یوم الغدیر نهصد و چهل تاریخ فوته مقتدای شیعه

الثامن عشر السيد محمد باقر الداماد ابن سيد شمس الدين الاستر آبادي رحلتشان سنه هزار و چهل و يك بود و بعضی از اجله گفته اند قبرشان در زیر عتبه درب رواق مطهر حضرت امير المؤمنين (عليه السلام) است وقتی که از ايوان داخل رواق می شوند

التاسع عشر الشيخ الفاضل الجليل مولانا الشيخ ابراهيم بن سليمان القطيفي و ايشان از علمای مائه تاسعه و از تلامذه مرحوم محقق كركي بودند

در روضات است المجاور حياً وميتاً بالفري

و در لؤلؤ است که حضرت امام زمان سلام الله عليه وارد شد بر او بصورت مردی که می شناخت او را آقا فرمودند چه آيه است در قرآن که ابلغ واعظم است در موعظه شيخ عرض کرد ان الذين يلحدون في آياتنا يخفون علينا فمن يلقي في النار خير ام من ياتي اينما يوم القيامة اعملوا ما شئتم انه بما يعملون بصير آنجناب فرمود راست گفتمی ای شيخ و بیرون تشریف برد شيخ از اهلبیت خود پرسید که آیا این شخص بیرون رفت گفتند ما کسی را ندیدیم که وارد شود یا خارج شود

العشرون حسين بن ميرزا رفيعا الملقب بسطان العلماء مات في حدود سنه أربع وستين بعد الالف في بلده الاشرف ونقل جنازه الى النجف الاشرف

الحادی والعشرون مفخر الشيعه و نجم الائمة رضی الدين محمد بن حسن الاسترآبادی وهو من اعاجيب الزمان الذي به افتخار العجم على العرب ومباهات الشيعه على سائر فرق الاسلام مات سنه ست وثمانين وست مائه

الثاني والعشرون رضی الدين ابوالحسن على بن جمال الدين احمد بن يحيى الحلبي که از آيه الله علامه روايت می کند و شهيد اول از او روايت می کند وفاتش غروب روز عرفه سنه هفتصد و پنجاه و هفت و قبرش در نجف اشرف است و مزیدی بطنی است از بنی اسد معروف و از قدیم شيعه بوده اند الثالث والعشرون نجيب الدين محمد بن جعفر بن محمد بن نما الحلبي استاد محقق الاول والشيخ يوسف والد العلامة و ايشان صاحب كتاب مثير الاحزان در رحلتش در نجف اشرف بود سنه شش صد و چهل و پنج

الرابع والعشرون در روز بيست و هفتم ماه صفر سنه هزار و سيصد و سه مرحوم حاج شيخ جعفر شوشتری در كرنند از دنيا رحلت فرمود و در اوائل همان شب تناثر نجوم شد که خودم بچشم خود دیدم و قبرش در یکی از حجرات صحن حضرت امير طرف بالای سر واقع شده و در همان حجره است قبر مرحوم حاجی میرزا حسن آشتیانی

الخامس والعشرون السيد اسمعيل البهبهاني الطهراني پدر مرحوم آقا سيد عبدالله شهيد وجد جناب آقاسيد محمد بن عبدالله وفات آقاسيد اسمعيل در شب ششم ماه صفر سنه هزار و دويست و نود و پنج بود در طهران و جنازه شان را حمل نمودند بنجف اشرف و آنجا دفن نمودند و پسرشان جناب آقاسيد عبدالله در طهران مقتول شد سنه هزار و سيصد و بيست و نه

السادس والعشرون مخفی نماناد این چند نفر از اعلام را که محل دفنتشان معلوم نبود متاخر ذکر نمودیم

و بدانکه قبور شريفه بسیاری از اعلام و علماء عصر در نجف اشرف موجود است و چون بنای این کتاب بر اختصار بود لذا ذکر نکردیم مثل آيه الله الخراساني محمد كاظم بن شيخ حسين الهروي رحلتشان بيستم ذیحجه الحرام هزار و سيصد و بيست و نه بود و مثل آيه الله سيد محمد كاظم يزدي و حلتشان بيست و هشتم ماه رجب هزار و سيصد و سی و هفت بود و مثل حجه الاسلام حاجی میرزا



حسين

ص: 176

این میرزا محمدتقی نوری ولادتشان در هیجدهم ماه شوال سنه هزار و دویست و پنجاه و چهار بود و رحلتشان هزار و سیصد و بیست و محل دفنشان معلوم است .

و مثل حاجی شیخ محمد علی نجف صاحب کتاب اتقان المقال في احوال الرجال که روز جمعه 17 رمضان در سنه هزار و سیصد و بیست و دو در نجف اشرف برحمت الهی پیوست

و مثل آقا شیخ حسن ممقانی وفاتش روز بیستم ماه محرم سنه هزار و سیصد و بیست و سه و قبرش در نجف معروف است

و مثل مرحوم حاجی سید اسدالله اصفهانی پسر مرحوم حاجی سید محمد باقر حجه الاسلام سنه هزار و دویست و نود و قبرش در نجف معروف است

و مثل مرحوم حاجی میرزا فتح الله مشهور باقای شریعت اصفهانی وفاتش روز نهم ربیع الاول سنه هزار و سیصد و سی و نه و قبرش در نجف معروف است .

و مثل مرحوم حاجی سید حسین کوهکمری وفاتش بیست و چهارم ماه رجب سنه هزار و دویست نود و موقبرشان در نجف مشهور است .

و مثل مرحوم آخوند ملاعلی نهاوندی صاحب تشریح الاصول وفاتش سوم ربیع الثاني سنه هزار و سیصد و بیست و دو و قبرشان در نجف معروف است .

و مثل مرحوم آخوند ملا محمد فاضل البزدانی وفاتش روز ششم ربیع الثاني سنه هزار و سیصد و شش و شش قبرش در نجف اشرف .

و مثل مرحوم آقا شیخ موسی ولد مرحوم آقا شیخ جعفر صاحب کشف الغطاء و پدرشان مرحوم شیخ جعفر فرمود لم یزل الفقه علی بکارته لم یمسه احد الا الشهید الاول وانا وولدی موسی وفاتش در روز یازدهم ماه شعبان سنه هزار و دویست و چهل و یک و قبرشان در نجف معروف است

و مثل مرحوم حاجی میرزا حبیب الله رشتی رحلتش در نجف اشرف در سنه هزار و سیصد و دوازده و مقبره اش مقابل مقبره مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی است .

و مثل حاجی میرزا حسین حاجی میرزا خلیل المتوفی سنه هزار و سیصد و بیست و شش

### **امر ششم : در سلاطین مدفونین در نجف اشرف**

منهم عضد الدوله ابن رکن الدوله دیلمی و او از سلاطین دیالمه است و او اول کسی است که ملقب شد شاهنشاه چنانکه در تاریخ گزیده است و سلاطین دیالیه شیعه مذهب بودند و عضدالدوله معاصر بود باشیخ مفید و خیلی از مرحوم شیخ تجلیل می کرد و از آثار خیریه او است تجدید عمارت حرم حضرت امیر (علیه السلام) و در بغداد هشتم شوال سنه سیصد و هفتاد دو و یاسه از دنیا رحلت فرمود و وصیت رد که او را در نجف اشرف در روضه مبارکه دفن نمایند

و منهم مرحوم شاه عباس الاول الصفوی الموسوی ابن سلطان محمد بن شاه طهماسب الاول ابن شاه اسماعیل سر سلسله سلاطین

صفویه و جمعی از بزرگان گفتند که جنازه ایشان را از فرح آباد مازندران که در آنجا از دنیا رحلت فرموده در سنه 1038 حمل نمودند  
بنجف اشرف و در رواق مطهر حضرت امیر (علیه السلام) تحت عتبه مقدسه درب حرم مطهر سمت پائین پای مبارک دفن کردند  
و منهم محمد شاه قاجار الملقب باخته ابن محمد حسن خان ابن فتحعلی خان قاجار و محمد شاه اخته اول سلسله سلاطین قاجاریه است

و در سنه 130 از دنیا رفت و جنازه اشرا حمل نمودند بنجف اشرف و در حجره میان روان بالاسر مطهر دفن کردند .

ص: 177

(خاتمه) بداته بعضی از مشاهیر علماء اعلام بدرجه قصوری از سعادت فائض گردیدند بطوریکه ممکن است که گفته شود در حقشان که ایشان مرتکب فعل مکروه بلکه مرتکب فعل مباح نشدند فضلا از ارتکاب حرام و آنها چند نفر بودند

الاول السيد الاجل على بن موسى بن طاوس ، مرحوم ثقه الاسلام نوری در مستدرک فرموده ما اتفقت كلمه الاصحاب على اختلاف مشاربهم و طريقتهم على صدور الكرامات عن احمد ممن تقدمه او تأخر عنه غيره و در موضع دیگر می فرماید يظهر من مواضع من كتبه خصوصاً كتاب كشف المحجبه ان باب لقائه اياه الى الحجبه صلوات الله عليه كان له مفتوحاً قد ذكرنا بعض كلماته فيها في رسالتنا جنه المأوى انتهى

و در دار السلام فرموده قال السيد الاجل رضی الدین علی بن طاوس فی کتاب فتح الابواب اعلم انني اعتبرت الذي ربما ذكروا بانه مباحات كالاكل و الشرب و ليس الشباب و النوم و عد اشياء من المباحات الى ان قال فما وجدت شيئاً من هذه التي يسمونها مباحاه الا و عليه ادب من الاداب الى ان قال وانما وجدت المباحاه الخاليه من الادب مختصه بغير المكلفين من العباد و الدواب و الحيوانات انتهى و معلوم است كسيكه اين مقاله را بگويد لا بد تارك مباحاتست .

و در عمده الطالبت و قتيكه هلاكوخان وارد بغداد شد و معتصم عباسی را بقتل رسانيد منصب نقابت النقباتي را داد بجناب سيد رضی ایشان خواستند استعفاء نمایند مرحوم خواجه نصير طوسی منع که کرها این منصب را قبول کرد تا آنکه فرموده و يقال انه كان يعرف اسم الله الاعظم و بد و پسرش می فرمود که من مکرر استخاره کرده ام که بشما تعليم بدهم اسم اعظم را پس نهی کرده شده ام و اسم اعظم در کتب من نوشته شده بر شما باد بمطالعه آنکتب انتهى

و در مستدرک از مجموعه شهيد نقل کرده که وفات او صبح دوشنبه پنجم ذيقعد الحرام سنه ششصد و شصت و چهار بوده و مولد او روز پنجشنبه نیمه محرم سنه پنجصد و هشتاد و نه بوده و قبرشان محتمل است در نجف اشرف باشد و لکن در خارج حله قبه عاليه است منسوب باو و جناب سيد على بن موسى بن طاوس برادر سيد احمد بن موسى بن طاوس است و سيد احمد پدر سيد عبد الكريم و مادر هو والد سيدين دختر شيخ الطائفه است و والده سيد على و سيد احمد بنت شيخ سعيد ورام بن ابی فراس است پس سيدين سبط اين دو بزرگوارند و ابناء طاوس از احفاد داود بن حسن بن حسن المجتبی (عليه السلام) هستند که داود رضيع حضرت صادق (عليه السلام) بود و عمل ام داود منسوبست باو .

الثانى العالم الجليل المولى عبدالله التستري الزاهد .

در دار السلام است که پسرش المولى حسنعلی در مقام موعظه فرمود يا بنی انی بعدما امرنی مشائخی رضوان الله عليهم بالعمل برائی ما ارتكبت مباحاً ولا مندوباً الى الان حتى الاكل و الشرب و النوم و النكاح اوقال الجماع و كان بعد ذلك باصابعه و كان لفظ النكاح او لفظ الجماع دابع ما عده باصبغه انتهى .

و هو أصدق من ان بتقوه في مقالته غير مخ الحقيقه

و در روضات بعد از نقل این قضیه از خط جدش فرموده آنچه در بعضی از مواضع دیده می شود که بعضی از علماء فرموده اند مدت سی سال است که از من صادر نشده از احکام خمسہ بغير واجب و مندوب اشاره باین جناب است

و در تاریخ عالم امر است که وفات ایشان در اصفهان شب یکشنبه بیست و ششم محرم الحرام



سنه هزار و بیست و یک بوده و ایشان از تلامذه مولانا احمد الاردیبیلی بودند و جنازه شان را اولاً دفن نمودند در مقبره جناب اسماعیل بن زید بن الحسن بعد از اصفهان بردند بکر بلائی معلا و در آن بقعه شریفه دفن کردند

و در دارالسلام از شرح صحیفه سید نعمت الله نقل کرده که بعد از فوت مرحوم آخوند ملاعبدالله بعضی از مجتهدین ایشان را در خواب دیدند بهیئت نیکی و مکان بلندی پس سؤال کرد از سبب آن فرمود سبب آن آنستکه در دست من یک سیبی بود و از مسجد جامع اصفهان بیرون شدم در بین راه بطفلی رسیدم آن سیب را بآن طفل دادم آن طفل خوشحال شد باین واسطه من باین درجه و مقام رسیدم بعد می فرماید بگمانم که فرمود آن طفل یتیم بود

و نظیر این حکایت در دارالسلام از خزائن نراقی از مرحوم مجلسی نقل کرده که یکی از علماء که شاید امیر محمد صالح خاتون آبادی داماد مرحوم مجلسی بوده نقل میکند که یکسال بعد از فوت مجلسی او را در خواب دیدم و گله کردم که با آنکه تعاهد کرده بودی که بخواب من درائی چرا بعد یکسال بخواب من در آمدی گفت ابتلا آتی داشتیم و الان فی الجمله از آنها فارغ شدم گفتم بشما چه گذشت گفت مرا در موقف خطاب الهی و اداشتند ندا رسید چه آورده عرض کردم عمرم را صرف نمودم در تصنیف و تألیف احادیث و اخبار و تفسیر خطاب رسید بلی مصدر کردی کتبت را باسم سلاطین و خوشنود بودی که مردم آنها را مدح می کنند مدح مردم و رضاء سلاطین اجر تو خواهد بود از آنها عرض کردم عمرم را صرف نمودم در امامت جماعت خطاب رسید بلی لکن خوشحال می شدی وقتی که جماعت زیاد بودند و بد حال میشدی اگر جماعه کم بودند این عمل هم لایق ما نیست حاصل هر چه عرض کردم رد کردند تا آنکه تمام حسناتم رد شد پس خطاب رسید که تو در نزد ما یک عمل مقبول داری و آن آنستکه یک روز گلابی در دست بود زنی بر تو گذشت و طفل صغیری پشت سرش چشم آن طفل بان گلابی افتاد بمادرش گفت من گلابی میخوام پس آن گلابی را بدست آن طفل دادی طلباً لمرضات الله آن طفل خوشحال شد بهمین یکعمل خدا از من در گذشت و تجاوز کرد

الثالث الشيخ الشهيد السعيد محمد بن جمال الدين المكي العاملي المعروف بالشهيد الاول ودر روضات الجناتست وکان بعد مولانا المحقق علی الاطلاق افقه جميع فقهاء الافاق متوحد ایشان در حدود فقه و قواعد احکام مسلم است مثل تفرّد شیخنا الصدوق در نقل احادیث اهل بیت کرام و مثل تسلّم شیخ مفید و سید مرتضی در اصول و کلام و شیخ طوسی در سعه دائره و کثرت اساتید و تلامذه .

و مرحوم ثقه الاسلام نوری در دارالسلام فرموده قال الشهيد رحمه الله عليه في قواعد و من الخسران صرف الزمان في المباح وان قل لانه ينقص من الثواب ويخفض من الدرجات وناهيك خرابا بان تتعجل ما يفنى و تخر زياده نعيم بيقى انتهى

و معلوم است صدور این کلام از چنین عالم جلیل کاشف است از علو مراتب کمالش و آنکه او عمل می کرده بآنچه فرموده

و در روضات است که شهادت ایشان در نهم جمادی الاولى سنه هفصد و هشتاد و شش بود و آن بزرگوار را حضرات اهل تسنن در دمشق اولاً بشمشیر کشتند بعد بدنش را بدار زدند بعد سنک بارانش کردند.

و در مستدرکست بعد بدنش را سوختند

و عدل او بود در جهات فضل و ورع و تقوی و وصول بدرجه شهادت الشيخ زين الدين الملقب

در مستدرک از شيخ على بن محمد بن شيخ حسن بن شيخ زين الدين الشهيد نقل کرده که جدش شيخ شهيد در خواب دید یکجائی را که گویا بهشت است و در آنمکان کرسی ها گذارده اند بالای بر کرسی یکی از مشاهیر علماء نشسته اند و پهلوی کرسی شهيد کرسی خالی است که بر او کسی نشسته پس سؤال کرد که این کرسی از آن کیست گفتند مهيا شده بجهه شما از آنوقت دانستکه شهيد خواهد شد

و در معام شرح بر کتب شهيد بر آمد مثل لمعه والفيه ونغليه

و در روضات از تلميذ ایشان شيخ محمد عودی نقل کرده که بعد از ذکر جمله از مدائح او فرموده لم يصرف لحظه من عمره الا فن اكتساب فضيله ووزع اوقاته فيما يعود نفعه في اليوم والليله اليه، بعد صاحب روضات می فرماید ولم اجد الى هذا الزمان الذي هو من حدود ثلث وستين وماتين بعد الالف احدا من العلماء الاجله يكون بجلاله قدره وسعه صدره و عظم شان وارتفاع مكانه و شهادت شهيد ثانی در شهر اسلامبول بود بجهه تشيع شان در سنه نهصد و شصت و شش در سن پنجاه و چهار و سه روز بدن نازنين او افتاده بود روی زمین بعد از سه روز بدن نازنين او را انداختند میان دریا

و در روضات از کتاب مقامات سيد نعمه الله جزائری نقل کرده که بر خطهای خون نازنين او دیدند رسم شده الله الله پس در خارج شهر بنائی نهادند و نامیدند بمقبره ميرزا زين الدين

و از بعضی از مؤلفات شيخ بهائی نقل کرده که يکروز مرحوم شهيد ثانی از مصرع خود با شيخ گذشت همينکه چشمش بانمکان افتاد رنگش پرید فرمود در این مکان خون شخص بزرگی ریخته می شود بعد معلوم شد که مراد خودشان هست و در بعضی از مواضع است که دیده شد که در آن شب يکه او را بقتل رسانیدند از بدنش نوری ساطع است بسمت آسمان و در آن نور رقعہ دیدید که در يکطرف آن نوشته است رب انی مغلوب فانتصر و بر طرف ديگر آن رقعہ نوشته است انکنت عبدی فاصطبر

الرابع العالم الرباني المولى احمد بن محمد الاردبيلي

در جلد اول بحار ميفرمايد والمحقق الاردبيلي في الورع والتقوى والزهد والفضل بلغ الغايه القصوى ولم اسمع بمثله في المتقدمين والمتاخرين

و در لؤلؤه البحرين است انه لم يسمع بمثله في الزهد والورع له مقامات وكرامات ذكره الشيخ المجلسي ره في البحار في جمله من رأى القائم صلوات الله عليه و در روضات می فرمایند امره في الثقة والجلاله والفضل والنباله والزهد والديانه والورع والامانه اشهر من ان نؤدى مكانه او تنصدي بيانه وكيف وقدسيه ذاته و ملكوتيه صفاته مما يضرب به الامثال في العالم كالخلق الجميل من النبي والشجاعه من الوصي والسماحه من الحاتم انتهى

و در كلمه طيبه از سيد جزائری نقل کرده که مرحوم مقدس اردبيلي در سال گرانی تقسيم می کرد با فقراء آنچه داشت از اطعمه و می گذارد بجهه خود باندازه یکی از ایشان در یکی از سالهای گرانی چنین کرد عيالش درخشم شد و گفت مرا و فرزندان مرا در چنین سالی واگذاشتی که از مردم سؤال کنیم پس رفت بمسجد کوفه برای اعتكاف چون روز دوم شد مردی در خانه آمد و با او بود

چند بار گندم پاك و آرد نرم نيكو و بسيار خوبى

گفت اين را صاحب منزل فرستاده براى شما و او معتكف است در مسجد كوفه چون مقدس پس از اعتكاف برگشت زنش گفت طعاميكه فرستادى با اعرابى طعام نيكوئى بود

پس حمد الهى را بجاي آورد و او را از آنطعام خبرى نبود

و در مستدرک از سيد جزائرى نقل کرده ان المولى احمد الاردبيلي كان له من العلم رقبه قاصيه و من الزهد والتقوى والورع درجه اقصى الى ان قال :

که بعضى از مجتهدين مرحوم مقدس اردبیلی را بعد از فوتشان در خواب دیدند بزى حتى و لباس زیبایی که از حرم مطهر حضرت امير المؤمنين (عليه السلام) خارج شد

پس سؤال کردند چه عمل شما را باين مرتبه و درجه رسانيد تا ما هم مرتكب شويم در جواب گفت بازار اعمال كساد است و نفع نبخشيد ما را بغير ولايت و محبت صاحب اين قبر

و معلوم است كسيكه شهادت اين بزرگان داراى ايندرجه از مقامات باشد مرتكب مكروه بلكه مباح نمى شود فضلا از ارتكاب حرام

و در لئالى الاخبار است انه لم يمد برجله للنوم فى اربعين سنه ولم يصدر عنه فيها فعل مباح فضلا عن الحرام والمكروه

و در انوار نعمانيه است که از ورعش اين بود که حيوانى اجاره مى کرد که از نجف برود بزيارت كاظمين وقت مراجعت بعضى از شيعيان كاغذ مى دادند که ببرد بنجف اشرف كاغذها را بجيب خود مى گذارد و پياده مى رفت بنجف اشرف مى فرمود از صاحب حيوان اجازه حمل اين كاغذ را ندارم

و دميرى در حيوه الحيوان نقل کرده که عبدالله بن مبارك در شام فلمى عاريه کرد پس سفرى براى او اتفاق افتاد چون بانطاقيه رسيد يادش آمد که قلم عاريه نزد او مانده پس پياده مراجعت کرد بشام و قلم را رد کرد و برگشت

و شيخ بهائى در كشكول نقل کرده که مخلوط شد گوسفند حرامى ميان گوسفندان كوفه پس يکنفر از اهل ورع که از عباد كوفه بود تا هفت سال اجتناب کرد از خوردن گوشت گوسفند چون پرسيد که گوسفند چند مدت در دنيا مى ماند گفتند هفت سال

و در كلمه طيبه نقل کرده از سيد بن طاوس که احتياط فرموده از خوردن طعاميكه براى غير خدا ترتيب داده شد بجهه نهى از خوردن حيوانيكه بغير نام خداي تعالى كشته شده باشد و نقل شده که جناب مقدس اردبیلی در سفر زيارت مخصوص حضرت سيدالشهداء که از نجف اشرف مشرف مى شد بکربلاى معلی نماز خود را جمع مى نمود و مى فرمود مى ترسم سفرم سفر معصيت باشد چون طلب علم واجب است و زيارت امام حسين (عليه السلام) مستحب

و از مكارم اخلاق آن جناب نقل شده که در يکى از اسفار او يکنفر از زوارها که آنجناب را نمى شناخت گفت جامه هاى مرا ببر لب آب آنها را بشور چرکشان را بگير آن بزرگوار قبول کرد و جامه هاى اوراشست و شو داد آورد که تسليم وى کند آنمرد آنجناب را شناخت و خجالت کشيد و مردم او را تويخ نمودند آن بزرگوار فرمود چرا او را ملامت مى کنيد مطلبى نشده حقوق برادران مؤمن زياده از اين است



و رحلتشان در نجف اشرف بوده سنه ثلث وتسعين وتسعماه و ایشان معاصر بودند با میر داماد و با شیخ بهائی و قبر شریفشان در حجره  
ایوان نجف اشرف است بسمت دست چپ کسبکه از ایوان

ص: 181

برواق مطهر مشرف می شود و در آن حجره است خزانه حضرت امیر (علیه السلام) و اتفاقاً این گوهر گران بها مضبوط شد در خزانه حضرت امیر (علیه السلام)

الخامس بحر العلوم والعلامة السيد محمد مهدی بن سید مرتضی الطباطبائی و آن بزرگوار کسی است که کرامات و ملاقاتش حضرت حجه ع را بتواتر ثابت شدم و بعد از مرحوم سید علی بن طاوس احدی در این فضیلت سبقت نگرفته است ایشان را و کافی است در مراتب و مقامات ایشان کم شیخ فقیه اکبر الشیخ جعفر النجفی صاحب کاشف الغطاء با آن رابت فقاقت و زهد و ریاست که داشت خاك كفش سید بحر العلوم را بحنك عمامه اش میمالید و معلوم است کسیکه باین درجه و مرتبه باشد لابد مجتنب از مکروهات خواهد بود

در دار السلام است که والد ماجد سید در شب ولادت سید در خواب دید که حضرت رضا (علیه السلام) شمعی با محمد بن اسمعیل بن بزیع فرستاد در پشت بام خانه سید روشن گردند

و در کلمه طیبیه از مرحوم حاجی شیخ جعفر شوشتری ره نقل کرده که حاکم بروجرد روزی بدیدن عالم جلیل سید مرتضی پدر بحر العلوم رفت بعد از مراجعت چون بصحن خانه رسید بحر العلوم را که در آن وقت بحسب سن در شمار اطفال محسوب می شد ملاقات کرد ایشان را محاکم شناسانیدند حاکم ایستاد و اظهار مهربانی زیادی کرد و رفت

پس سید بوالدش عرض کرد باید مرا از این شهر بیرون فرستی که می ترسم هلاك شوم فرمود چرا گفت بجهت آنکه قلبم را از آن ساعتیکه حاکم اظهار مهربانی کرد مائل باو می بینم و آن بغضی که باید حاکم ظالم داشته باشم ندارم دیگر در اینجا نباید ماند

پس این شد سبب هجرت ایشان از آن بلد انتهی

و ایضاً در آن کتاب از آخوند ملازین العابدین سلماسی تلمیذ بحر العلوم نقل می کند که: شبی فقیه اجل سید جواد عاملی صاحب مفتاح الکرامه فرمود که کسی در خانه را کویید دانستم که خادم بحر العلومت خود شتابان رفتم در خانه خادم گفت شام سید را پیش روی او گذارده اند و منتظر شما هستند بتعجیل روانه شدم چون چشم سید بمن افتاد فرمود آیا از خداوند نمیترسی و حیا نمی کنی عرض کردم که چه روی داده

فرمود مردی از برادران و همسایگان تو از بقال همه روزه برای خود و عیال خود خرما زاهدی قرض میگرفته و بغیر او متمکن نبود و هفت روز برایشان گذشته که گندم و برنج نچشیده اند و بغیر خرما زاهدی نخورده اند و امروز رفت که از آن بقال خرما بگیرد بجهت شامشان بقال گفت قرض تو بغلان مبلغ رسیده پس حیا کرد و از او چیز نگرفت و خود و عیالش امشبه گرسنه هستند و بی شام بسر می برند و تو خوش می گذرانی و می خوری و خانه او بخانه تو متصلت و می شناسی او را

پس مرحوم سید جواد گفت واللہ مطلع نبودم باحوال اوسید فرمود اگر مطلع بودی بحال اورشام می خوردی والتفات باو نمی کردی هر آینه یهودی بودی و غضب من بتو بجهت تجسس نکردن تست از حال برادران و همسایگان بگیر این مجموعه را و خادم من بر میدارد او را و در خانه بدستت می سپارد باو بگو خوش داشتم با تو شام بخورم و این کیسه پول را در زیر فرش او بگذار و مجموعه را برای او بگذار و برنگردان و سید فرمود من شام نمی خورم تا تو برگردی و خبر دهی که او شام خورده و سیر شده

پس جناب سید جواد با آن خادم رفتند بخانه آن مؤمن و مجموعه از دست آن خادم گرفت و در را کوبید و وارد شد بر آنشخص و گفت خوش داشتم امشب با تو غذا بخورم مؤمن فقیر گفت این غذا طبخ نفیسی است که عرب نمی تواند این قسم طبخ کند و من نمی خورم تاخیر ندهی مرا بامر او اصرار کرد از کیست سید قضیه را نقل کرد مؤمن گفت والله مطلع نشد برقصه من احدی از همسایگان من چه رسد بدورها

معلوم شد که سید بکرامت مطلع شده و اسم آن مؤمن شیخ محمد عاملی بود و آنچه در کیسه بود شصت عدد شوس بود که اسم پول های آن زمان بود انتهی

و در مستدرک از شیخ ورع شیخ محمد تقی تلمیذ سید نقل کرده که سید بحرالعلوم از نجف اشرف روانه شد بکربلای معلی و با او بود جماعتی و یک مردی بود که تنها میرفت و هر جا سید فرود می آمد او هم نازل می شد و همینکه سید حرکت میکرد او هم حرکت می کرد در بین راه سید اشاره کرد با و نزدیک آمد و دست سید را بوسید بعد سید احوال چند نفر مرد و چند بچه و چند زن را واسمهم از اهل بیت و از همسایه های او قریب بچهل نفر سؤال کرد آن مرد هم یک یک جواب می داد و آن مرد از اهل عراق نبود و لهجه او هم لهجه اهل عراق نبود

پس ما از سید سؤال کردیم که اینمرد کیست؟

فرمود از اهل بمنست عرض کردیم شما چه وقت به یمن تشریف برده اید که ایشان را می شناسید

سید فرمود: سبحان الله لو سألتني من الارض شبرا شبرا لاخبرتك بها تولد سید بحر العلوم در کربلا در ماه شوال شب جمعه سنه هزار و صد و پنجاه و پنج بوده و رحلتشان در سنه هزار و دویست و دوازده بود تاریخش هر یک از چهار فقره است که در این مصراع از شعرا واقعست یغرب غریب غریب بغری

و جناب سید بحر العلوم علاوه بر فضائلیکه داشت اشعار بسیار ملیحی در مراثی و در فقه فرموده و دره سید معروفست خیلی میل کردم بعضی از اشعار ملیح دره را نقل کنم

منجمله در باب غسل جمعه بعد از ذکر جو از تقدیمش در روز پنجشنبه می فرماید:

وان تمكنت اداء فاعد \*\*\* ولو قضاء و قضاء لاتعد

منجمله در احکام جنائز می فرماید:

لاتنس ذکر هادم اللذات \*\*\* ان لم تجبه فهو جاءت

منجمله در نماز صبح که یکر گفتش در وقت واقع شود می فرماید:

وهی اداء لا اداء و قضاء \*\*\* ولا قضی کما ارتضاء المرتضی

منجمله در ذکر سجده می فرماید:

والذکر فیہ کالکوع الا \*\*\* ان العظیم مبدل بالاعلی

و بدانکه بسیاری از علماء دارای کرامات باهره بودند و ما بعضی از آنها را که قریب بعصر بودند ذکر می کنیم تیمنا

منجمله السید الجلیل صاحب المقامات والکرامات السید محمد باقر القزوینی که سابقاً در مدفونین نجف اشرف تاریخ فوت و محل  
دفنشان گفته شد

در مستدرک از سید مهدی قزوینی برادرزاده شان نقل کرده که من با هم گرامی و جمعی در کشتی نشسته بودیم ناگاه باد شدیدی وزیدن  
گرفت که کشتیمان خیلی متلاطم شد و در میان جماعت مردی بود که خیلی ترسان و هراسان شد و حالش منقلب شد و گریه می کرد و  
متوسل بابی الائمه امیر

ص: 183

المؤمنين (عليه السلام) بود وسيد محمد باقر مثل کوهی نشسته ابا اضطرابی نداشت

پس چون سيد ملتفت باضطراب و جزع او شد فرمود يا فلان چرا مضطرب شدی مگر نمیدانی باد و رعد و برق همه منقاد و مطیع امر الهی هستند بعد طرف عبايش را جمع کرد و اشاره کرد بباد گویا مگی بود که برید و بعد فرمود قریهان آن کشتی آرام شد

و گفته شده ایشان در سنه هزار و دوست و چهل و شش از دنیا رفتند و این سيد جلیل و برادرزاده اش سيد مهدی قزوینی و خال گرامش سيد بحرالعلوم هر سه از کسانی بودند که مکرر فائز شدند بملاقات حضرت حجه الله ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و منجمله العالم المؤید السید الشریف المسجد میر شجاعت علی الموسوی الرضوی النجفی المعروف بالهندي که در عصر سيد بحر العلوم و شیخ جعفر کبیر بوده

غلامش گفت من خدمت سيد بودم که از هند می آمد بنجف اشرف بعضی از اوقات میان کشتی عقدی از جیش بیرون می آورد که در او بود انواع جواهرات ساعتی بآنها نظر می کرد دو مرتبه میان گذاشت و مسافرها ملتفت نمی شدند لکن ناخدا از بالای کشتی ملتفت شد و آن جواهرات را نشان کرد و سيد ملتفت نبود که او ملتفت شده

پس ناخدا خواست حيله بنماید و آن مقدر را از سيد بگیرد فریاد زد میان کشتی که با من عقدی بوده از جواهر علامت و نشانیش این و این و دیشب از من سرقت شده باید من لباس ها و اسباب های شمارا تفتیش نمایم و مشغول تفتیش شد

جناب سيد دانستکه اگر این عقد از جیب او بیرون شود اهل کشتی تصدیق ناخدا را خواهند نمود و خواهند گفت سيد دزدی کرده این عقد را پس سيد آن عقد را انداخت میان دریا و عرض کرد :

يا امیر المؤمنین این امانت من است نزد شما واحدی مطلع نشد باین عمل سيد پس چون ناخدا دیگران را تفتیش نمود مشغول تفتیش سيد شد چیزی نیافت پس مأیوسانه مراجعت کرد و چون کشتی بجزیره از جزائر رسید اهل کشتی فرود آمدند سيد فرمود بمن خیلی من میل بماهی دارم رفتم یکماهی بزرگ متعفنی در دست کسی دیدم بسید عرض کردم چنین ماهی متعفنی من در بازار دیدم فرمود همانرا بخر

پس او را خریدم چون شکمش را چاک دادم دیدم آن عقد بهمان علامت ها از شکم ماهی بیرون شد آوردم نزد سيد و سيد شکر الهی را بعمل آورد

و فرزند ارجمندش میرهاشم النجفی هم دارای کرامات زیادی بود که علام فهم شیخ محمود عراقی در دار السلام نوشته

و منجمله العالم الجلیل والمحقق النبیل جناب آقا میرزا ابو القاسم الجیلانی القمی صاحب قوانین

در دار السلام عراقی از آقا حسین کزازی نقل کرده که بعد از وفات میرزای قمی شخصی از اهل شیروان قفقازیه همیشه ملازم و خدمتگذار مقبره مرحوم میرزا بود بدون توقع اجر و عوضی یکروز از او سؤال کردند که چه چیز وادار کرده ترا بر این خدمت مجانی؟

گفت من از اعزه اهل شیروان بودم و ثروت زیادی داشتم پس بقصد زیارت بیت الله الحرام

وزیارت قبور ائمه انام از بلد خود حرکت نمودم و بعد از فراغ از حج و از زیارت قبور مدینه منوره بقصد زیارت ائمه عراق بکشتی نشستم در حین سوار شدن کشتی همیان من افتادمیان در یا امید من قطع شد و حیران ماندم که چه کنم بعضی از اثاثیه خود را فروختم و گذران کردم تا خودم را بنجف اشرف رسانیدم رفتم میان حرم مطهر حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) و متوسل بآن بزرگوار شدم در خواب دیدم آن بزرگوار بمن فرمود غصه مخور برو بقم و همیانت را از عالم جلیل میرزا ابو القاسم قمی مطالبه کن .

بیدار شدم و تعجب نمودم که همیان من بدریای عمان افتاده چگونه بمن میرسد رفتم بهم درب منزل میرزای قمی خادمش گفت آقا در خواب است صبر کن تا از خواب بیدار شود گفتم من مرد غریبی هستم و اراد شرکت دارم خادم بطریق تعرض گفت خودت درب خانه را بزن چون درب را کوبیدم صدای میرزا بلند شد یا فلان صبر کن الساعه آمدم و مرا باسم من خواند تعجب من زیاد شد ناگاه جنابش در را باز کرد و عین همیان سر بسته مرا از زیر عبا بیرون کرد و بمن داد و فرمود برو بولایت خود و تازنده هستم باحدی خبر ندهی پس همیان را گرفتم و دستش را بوسیدم و رفتم بشیروان

یکروز قصه خود را بجهت عیالم نقل کردم تعجب زیادی کرد گفت اگر چنین شخص جلیلی را دیدی باید مادام الحیوه ملازم خدمتش می شدی بر گشتم بقم شنیدم که از دنیا رحلت فرموده پس قصد کردم همیشه ملازم و خادم قبر شریفش باشم و منجمله رئیس الشیعیه و شیخ الطائفه الحقه الشیخ مرتضی انصاری ابن محمد امین الدزفولی الشوشتری

وایضاً در دار السلام از شیخ محمد طه نجفی از شیخ جواد المعروف بابن النجف نقل کرده که گفت شنیدم از بعضی از همسایگان که در محله خویش بودند گفت مردی از رفقاء من یکروز آمد نزد من گفتم من خیلی مبتلا بضیق معیشت هستم و از برای شیخ مرتضی انصاری وجوهات زیادی آوردند با من همراهی کن برویم و حظ وافر از آن مال سرقت نمائیم؟

من حاضر نشدم التماس زیادی کرد گفتم من میآیم لکن داخل خانه نمی شوم و مباشر سرقت خود را نمیکنم آنچه تو برداشتی قسمت می کنیم راضی شد چون نیمه شب رفتیم بدرب منزل شیخ من آنجا توقف کردم و رفیقم بحیله وارد منزل شد بعد از هنیئه برگشت مضطربا و انگشتانش را بدنانش می گریه گفت امر عجیبی دیدم که تا نبینی تصدیق نخواهی کرد

گفتم چه دیدی گفت رفتم پیام بیرونی که از آنجا بروم پیام اندرونی و داخل اندرونی شوم دیدم يك شیر بسیار مهیبی بالای بام اندرونی ایستاده و سرش را بزیر انداخته ترسیدم و مراجعت کردم

رفیقش گفت قوه واهمه بر تو غالب شده و من تصدیق نمی کنم تو را مگر آنکه مشاهده کنم با یکدیگر رفتیم به پشت بام خارج و آن جا خواستیم برویم به پشت بام داخل دیدیم شیر مهیبی لب بام داخل ایستاده هر دو ترسان و لرزان مراجعت نمودیم

و منجمله العالم الجلیل الشیخ مهدی المعروف به ملا کتاب النجفی

مرحوم ثقه الاسلام نوری فرموده نماند عبادتی از واجبات و مستحبات مگر آنکه بجای آورد آنرا حتی آنکه یکروز ملتفت شد بروزه سه روزی که حضرت امیر (علیه السلام) و فاطمه زهرا و حسنین

بجای آوردند و نانشان را به یتیم و مسکین و اسیر دادند و سوره هلاتی در مدحشان نازل شد پس عزم کرد که چنین روزه بگیرد مخفياً از اهل و عیالش چون بعد از زوال روز سوم شد حالت غشوه بر ایشان عارض شد و اهل و عیالش گمان کردند که شیخ از دنیا رفته مردم خبر دار شدند و آمدند بجهه تشیع جنازه

پس طیبی آمد و نبض آنمرحوم را گرفت گفت شیخ زنده است و مرضی ندارد بغیر ضعف گرسنگی تا وقتیکه غذا مهیا کردند و بدهان شیخ ریختند اول مغرب شد بحال آمد

یکوقتی شیخ جواد عاملی که از تلامذه شیخ بود آمد بمجلس درس شیخ در و جناتش آثار حزن و اندوه مشاهده کرد فرمود چرا اینقسم محزونی

عرض کرد مردی که از من سی شاهی طلبکار بود مرا میان بازار دید و از من مطالبه کرد و بعضی از سخن های نالایق بمن گفت

شیخ فرمود علی دینک غصه مخور ترا حواله میکنم بصراف حقیقی بعد فرمود یا شیخ جواد برخیز ترا حواله کردم بحضرت امیر (علیه السلام) و از آنحضرت مطالبه کن

شیخ جواد برخاست و مشرف شد میان حرم مطهر حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) و حواله شیخ را عرض کرد هنوز سخنش تمام نشده بود که کیه میشاهی داشت میان مشتش گذارده شد مجلس درس متفرق نشده بود که شیخ جواد کیسه را شیخ نشان داد ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء

و منجمله در قصص العلماء است جناب آخوند ملاحسن یزدی که از معاریف و مشاهیر عباد و متقین بود و ایشان در بدو امر ساکن یزد بود و حاکمی از جانب فتحعلی شاه آمد نیز دو بسیار متعدی و ظالم بود و جناب آخوند بعد از یاس دادرسی سلطان برعیت امر فرمود که او را بافتضاح از یزد اخراج نمودند

خبر بفتحعلی شاه رسید آن مرحوم آخوند را از یزد طلبید لدی الورود آخوند سلطان از واقعه یزد سؤال کرد و میل داشت که آخوند این انتساب را از خود سلب کند

آخوند فرمود که حاکم ظالم بود و من خواستم شر او را رفع کنم لذا امر کردم باخراجش سلطان متغیر شد و امر کرد باوردن چوب و فلک که آخوند را سیاست کرده باشد

پس در حضور سلطان پاهای آخوند را بغلک کردند سلطان بامین الدوله گفت آخوند یقیناً تقصیر ندارد و این کار را رعایا بدون اجازه آخوند کرده اند

مقصود سلطان تلقین جواب بود باخوند، ایشان با آنکه پاهایشان بغلک بود متغیرانه فرمود چرا دروغ بگویم من حاکم را بیرون کردم بسبب ظلم بمردم و رعایا تقصیری ندارند

سلطان اشاره کرد بامین الدوله که توسط کند امین الدوله توسط کرد پای آخوند را از فلکه باز کردند آخوند رفت بمنزل خود شب شد مرحوم سلمان در عالم رو با رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را دید دو انگشت پای مبارکش را بسته اند

عرض کرد پاهای مبارك شما را كه بسته؟ فرمود تو بستی

سلطان عرض كرد من چنین بی ادبی نکرده ام

فرمود حکم نکردی که پاهای آخوند ملاحسن را بستند

پس پادشاه با خوف از خواب بیدار شد خدمت آخوند خلعت فاخری فرستاد و اذن داد بر جوع ایشان بوطن آخوند برگشت رفت بکر بلای  
معلی و آنجا بود تا از دنیا رحلت فرمود و فرموده

ص: 186



مرحوم فتحعلی شاه خواست که دختر خود ضیاءالسلطنه را تزویج پر آخوند ملا حسن بکند مرحوم آخوند راضی نشد

و منجمله مرحوم حاجی محمد ابراهیم کلباسی همسایه داشت مشغول لهو و لعب بود حاجی کسی را فرستاد که موعظه اش کند این قبایع را ترك کند

آن شقی در جواب گفت بحاجی بگو غل بخایه من بگذارد

آن شخص همین مضمون را بحاجی عرض کرد حاجی عرض کرد خداوندا منکه نمی توانم فل بخایه او بگذارم فوراً بیضه آنمرد فاسق ورم کرد و همانشب از دنیا رفت

و منجمله جناب مستطاب آقا سید عبدالله توسلی نقل کرد قریب باین مضمون که زواری از اهل خراسان دو الاغ خرید و با عیال و اطفالش پیاده و سواره مشرف شد بکر بلای معلی یعقوبیه که رسید يك الان با خورجینش را دزد برد و مؤنه سفرش هم میان خورجین بود این بیچاره اطفال را يك الاغ سوار کرد و خودش و عیالش پیاده مشرف شدند بسامری بعد از زیارت حضرت عسکر بین علیهما السلام مشرف شد خدمت مرحوم آیه الله حاجی میرزا حسن شیرازی (ره) درب منزل آخوند ملا عبدالکریم ملازم مرحوم میرزا فرمود تو فلانکس خراسانی هستی که الاغت را دزد برده

گفت بلی و رفت خدمت مرحوم میرزا در حالتیکه جمعیت زیادی خدمت آن مرحوم بودند میرزا نگاه تندی باو کرده و او را نزدیک طلبید و بیست و پنج قرآن باو داد و فرمود پسرت بمکه مشرف شده و شنیده که تو با عیال و اطفال مشرف شده بکر بلای معلی جهت مخارج تو صد تومان بدست حاجی خراسانی داده مشرف میشوی بکر بلای معلی و میان ایوان حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) آنشخص خراسانی را ملاقات خواهی کرد و صد تومان را بنو خواهد داد و این بیست و پنج قرآن بجهت مخارجت از اینجا تا کربلا

آنشخص خراسانی متعجبانه از خدمت مرحوم میرزا بیرون شد و رفت بکر بلای معلی میان ایوان شخصی را از اهل خراسان دید بعد از مصافحه با و گفت الان میان حرم مطهر یکی از حاجیهای خراسانی که از مکه مراجعت نموده سراغ ترا میگیرد حرف او تمام نشده بود که آن حاجی از حرم مطهر بیرون شد و میان ایوان اینشخص را ملاقات کرد و صد تومان را که پرش فرستاده بود با و داد آنمرد خراسانی نزدیک شد که از کثرت تحیر دیوانه بشود

منجمله حکایت شیخ محمد حسین اصفهانی که حالاتش در آخر تفسیر سوره بقره نوشته شده و ایشان این شعر را در وقت فوتشان مکرر می کرد:

آنکه دایم هوس سوختن ما می کرد \*\*\* کاش میبود دم مرگ و تماشا می کرد

مخفی نماند که غالب از علماء اعلام (رض) صاحب کرامات و مکاشفات بودند لکن حقیر در این مختصر کرامات بعضی از متأخرین از علماء اعلام را تیمناً ذکر نمودم

والحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً

**باب چهارم : در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت و وفات حضرت مجتبی (علیه السلام) و در تعیین اولاد و اقارب و در بعضی از تواریخ مهمه متعلقه بزمان امامت آن بزرگوار و در بعضی از قبور متبرکه سادات حسنی (علیه السلام) و در این باب هشت فصل و یک خاتمه است**

**فصل اول : در اسم و لقب و کنیه و نسب آن بزرگوار بدانکه اسم شریفش حسن است و اشهر القاب شریفه زکی و مجتبی است و کنیه شریفش ابو محمد است پدر بزرگوارشان علی بن ابیطالب (علیه السلام) است والده ماجده شان فاطمه زهراء سلام الله علیها می باشد**

**فصل دوم : در تعیین یوم ولادت آن بزرگوار از ایام هفته و در تعیین ماه ولادت و یوم آن از ایام ماه و در تعیین سال ولادت**

علامه مجلسی (ره) در جلاء العیون میفرماید شیخ مفید و شیخ طوسی (ره) و اکثر اعظام علماء ذکر کرده اند که ولادت شریف امام حسن (علیه السلام) در شب سه شنبه نیمه ماه مبارک رمضان سال سوم هجرت بود انتهی

و مرحوم کفعمی (ره) در مصباح و کمال الدین بن طلحه در مطالب السؤل و سبط ابن جوزی در تذکره و ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین تصریح فرموده اند که ولادت با سعادت آنحضرت در سال سوم هجرت نبوی (صلی الله علیه وآله وسلم) بوده

اقول ظاهراً اختلافی نباشد که ولادت حضرت مجتبی (علیه السلام) در مدینه طیبه سه شنبه نیمه ماه رمضان المبارک بوده اما آنکه در شب سه شنبه بوده یا روز سه شنبه محل اختلافست

در ارشاد و مناقب فرموده اند در شب سه شنبه بوده

و در دروس فرموده که روز سه شنبه بوده

و همچنین محل اختلاف است که در چه سال بوده؟ اکثر فرموده اند که در سال سوم

و در کافی و تهذیب و دروس است که سال دوم هجری بوده

و بملاحظه آنچه گفته شد در تاریخ ولادت و زفاف صدیقه طاهره (علیه السلام) معلوم می شود که اصبح قول اولست

و اقوال نادره دیگر هم هست که دامی بر ذکر آنها نیست

## **فصل سوم : در تعیین یوم رحلت حضرت مجتبی (علیه السلام) از ایام هفته و در تعیین ماه رحلت و یوم آن از ایام ماه و در تعیین سال رحلت و سبب**

### **اشاره**

آن

علامه مجلسی (ره) در جلاء العیون فرموده اشهر میان علمای امامیه آنستکه شهادت آنحضرت در آخر ماه صفر واقع شد و عمر شریف آنحضرت در آنوقت بچهل و هفت سال رسیده انتهى

و بدانکه خلافی نیست که وفات آنحضرت روز پنجشنبه بوده

و ایضاً خلاف معتد به نیست که وفات آن بزرگوار در ماه صفر بوده و لکن اختلاف در دو امر است:

امر اول - آنکه آیا در کدام روز از ایام صفر بوده و در این سه قول است :

اول آنکه در آخر ماه صفر بوده

و مجلسی (ره) فرموده است که این قول اشهر است

و در اصول کافی است و مضی فی شهر صفر فی آخره .

دوم آنکه در هفتم صفر بوده چنانچه در دروس و مصباح کفعمی است و قبض مسموماً یوم الخمیس سابع صفر

سوم آنکه دوشب بآخر ماه صفر باقی بوده چنانچه در مناقب ابن شهر آشوب است و اصح قول اولست

امر دوم - درسته رحلت حضرت مجتبی (علیه السلام) و در آن نیز اقوالی است :

منها آنکه در سال پنجاه رحلت فرمود چنانچه از مجلسی معلوم شد که فرمود عمر شریف آنحضرت در وقت رحلت بچهل و هفت رسیده بود و اشهر در باب ولادت هم که فرمودند سنه سوم هجرت بوده بس رحلت سنه پنجاه می شود

و در ارشاد مفید است و مضی لسبيله فی شهر صفر سنه خمسين من اللهجره

و در کافی از ابی بصیر از حضرت صادق (علیه السلام) روایت می کند قبض الحسن بن علی و هو ابن سبع واربعم سنه فی عام خمسين

ومنها آنکه در سال چهل و نهم هجری بوده چنانچه در اصول کافی است و مضی فی شهر صفر فی آخره من سنه تسع و اربعین و مضی وهو  
ابن سبع و اربعین سنه و اشهر

و در دروس فرموده و قبض بها مسموماً یوم الخمیس سابع صفر سنه تسع و اربعین

و اقوال نادره دیگر هم هست واضح قول اولست

ص: 189

پس مختار این شد که ولادت آنحضرت روز سه شنبه نیمه ماه رمضان سال سوم از هجرت بوده

و رحلت آنحضرت روز پنجشنبه آخر ماه صفر سال پنجاهم از هجرت بوده پس بنا بر این سن شریف آنحضرت در وقت رحلت چهل و شش سال و پنجاه و نیم بوده

و از سن شریف حضرت صدیقه طاهره (علیها السلام) در وقت ولادت حضرت مجتبی (علیه السلام) ده سال و دو ماه و بیست و پنج روز گذشته بود تقریباً

و از سن شریف حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیست و پنجسال و دو ماه و دو روز گذشته بود تقریباً روز بود .

و در حین رحلت حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) سن حضرت مجتبی (علیه السلام) هفت سال و پنج ماه و سیزده روز بود.

و در حین رحلت پدر بزرگوارش سن شریفش سی و هفت سال و شش روز بوده پس مدت امامت آنحضرت بنا بر مختار نه سال و پنج ماه و نه روز بوده تقریباً

## و اما قاتل آن بزرگوار و سب رحلتی

چنانچه در ارشاد مفید است این بود که چون معویه عزم نمود که از برای پسرش یزید اخذ بیعت نماید سمی روانه نمود نزد جعد بن اشعث بن قیس زوجه حضرت مجتبی (علیه السلام) با هزار درهم و وعده کرد که اگر آن بزرگوار را بقتل برساند او را تزویج نماید بفرزندش یزید پلید پس آن ملعونه آن سم را بحضرت مجتبی (علیه السلام) خوراند حضرت چهل روز مریض بود و بعد از دنیا رحلت فرمود

مخفی نماناد که جعد پدرش اشعث بن قیس بود و مادرش ام فروه خواهر ابو بکر بن ابی قحافه بود .

## فصل چهارم : در عدد زوجات حضرت مجتبی (علیه السلام) و سب کثرت تزویج آن بزرگوار

### اشاره

از این شهر آشوب و بعضی دیگر از محدثین نقل شده که حضرت امام حسن (علیه السلام) دو بیست و پنجاه زن تزویج فرموده و گفته شد سیصد زن تزویج فرموده

و در بحار از کتاب عدد نقل کرده : تزویج سبعین حره و ملک مائه و ستین امه فی سایر عمره

و در محاسن برقی از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده که مردی آمد خدمت حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) عرض کرد یا امیر المؤمنین (علیه السلام) آمده ام بمشورت کردن چون امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) و عبدالله بن جعفر خطبه نمودند دختر مرا حضرت فرمود : « المستشار مؤتمن اما الحسن فانه مطلق النساء ولكن زوجها للحسين (علیه السلام) فانه لابنتك خیر »

و در بحار از مناقب روایت کرده که حضرت امام حسن (علیه السلام) خواستگاری فرمود دختر عبد الرحمن بن حارث را

عبد الرحمن سرش را بزیر انداخت گفت و الله کسی روی زمین عزیز تر نیست نزد من از شما و شما خیلی زن طلاق می دهید و می ترسم

که دختر مرا طلاق بدهید قلبم از شما بر گردد و حال آنکه

ص: 190

شما پاره تن پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) هستید پس اگر شرط فرمائی که دختر مرا طلاق ندهی بشما تزویج می کنم حضرت سکوت فرمود و برخاست و بیرون شد و فرمود عبدالرحمن خیال دارد دخترش را طوقی کند و بگردن من اندازد

## و اما سبب کثرت تزویج آن بزرگوار

در کامل بهائی استکه مخدره شهر بانو هر شبه بکر بودی چون حوران بهشت و پیغمبر خبر داده بود که در میان حسن و حسین هر کرا زنی افتد که هر شبه بکر بود ائمه از صلب و ذریه او باشند امام حسن (علیه السلام) از این سبب زن بسیار کردی و چون سبب نیافتی طلاق دادی

حسین (علیه السلام) روزی به حسن (علیه السلام) گفت ای برادر خاطر مرنجان و آنچه که طلب داری از تو در گذشت و من یافتم حسن (علیه السلام) دانستکه ائمه از صلب او نیستند انتهی

و ممکن است سببش این باشد که مردم افتخار میکردند که یکشب دخترشان ضجیع آن بزرگوار بشود

چنانچه در اصول کافی از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده که حسن بن علی پنجاه زن طلاق داد پس امیر المؤمنین (علیه السلام) در کوفه بیا ایستاد و فرمود « یا معشر اهل الکوفه لا تتکحوا الحسن فانه رجل مطلق » پس شخصی از جای خود برخاست و گفت بلی « واللّه لتتکحنه انه ابن رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) و ابن فاطمه فان اعجبه امک وان کره طلق

و مؤید اینست آنچه در مناقب ابن شهر آشوب روایت کرده که تمام این رنهای پشت سر جنازه حضرت مجتبی (علیه السلام) با پای برهنه حاضر شدند و اگر مکره می بودند در طلاق خود این قسم تشییع نمی کردند

و در روایتیستکه آن بزرگوار دختر مردی را خطبه نمود « قال له انی مزوجک و اعلم انک ملق طلق فلق ولکنک خیر الناس نسباً و ارفعهم جداً و ابا»

و ممکنست علت کثرت طلاق آن بزرگوار بیان جواز این امر باشد چون نفوس ایه عالیه در اوائل اسلام آباء داشتند از طلاق زوجات خود بلکه اعتقاد حرمت این امر را داشتند

و ممکنست سبب کثرت تزویج آن حضرت این باشد که مأمور بود من الله بکثرت تزویج و این اکبر و اعظم امتحانات آن بزرگوار بود چون عمده اطاعت و انقیاد بنده آنستکه اطاعت بنماید در آنچه مخالف با میل و طبع بنده است و میل اولیه نفوس مقدسه معصومین (علیها السلام) مخالفت با هوای نفس است و معاشرت بانسوان و کثرت مزاجت در آنها مخالف با هوای نفس است مثلاً باطاعت نمودن بخوردن و آشامیدن شکر و شربت انقیاد بنده معلوم نمی شود و اما باطاعت نمودن در اکل حنظل کمال امتحان حاصل می شود و از اینستکه عقل کل خاتم النبیین (صلی الله علیه وآله وسلم) نه زن اختیار فرمود و همچنین بزرگ امتحان عقل امثال قوله تعالی بود که فرمود: ادبر فادیر آن وقت خطاب رسید: « ما خلقت خلقاً هو احب الی منک بک اتیب و بک اعاقب و ایاک آمر و ایاک انهی »

## فصل پنجم: در ذکر اولادهای حضرت مجتبی (علیه السلام) و اسماء شریفه آنها بدانکه در ارشاد مفید استکه آن حضرت هشت پسر داشت و هفت دختر اما پسرهای آن حضرت

### اشاره

الاول - زید بن الحسن که اکبر اولادهای آن بزرگوار بود و شریف بنی هاشم بود و صدقات حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) در دست این بزرگوار بود تا حیوه داشت و در سن صد سالگی از دنیا رحلت فرمود

و در عمده الطالب است عاشر ماه سنه و مات بین مکه و مدینه بموضع یقال له جامز و مادر ایشان و مادر ام الحسن و ام الحین ام بشر بنت ابی مسعود انصاری بود و نام ابی مسعود عقبه بن عمرو یا عقبه بن ثعلبه خزرجیه است و ایشان مدعی امامت نشدند و هیچیک از شیعیان هم مدعی امامت ایشان نشد

الثانی - حسن بن الحسن والد ماجده شان خوله بنت منصور الفزاریه است و این بزرگوار بسیار جلیل و فاضل و صاحب ورع بود و گویا حضرت مجتبی (علیه السلام) خیلی علاقه خاطر داشت باین بزرگوار لذا اسم شریف خود را در حیوتش بوی مرحمت فرمود و صدقات حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در دست این بزرگوار بود و در وقعه کربلا حاضر بود و جراحات هم در آن وقعه پیدانشان رسید و از کثرت جراحت میان میدان افتاده و بعد که سرهای شهداء را خواستند از بدن جدا کنند سر آن بزرگوار را خواستند جدا کنند اسماء بن خارجه ملعون و ساطت نمود که سر آن بزرگوار را از بدن جدا نکنند چون اسماء بن خارجه نسبتی داشت با والده حسن مثنی بعدهم با اهل البیت ایشان را اسیر کردند و اسماء بن خارجه در کوفه او را از لشکر ابن سعد گرفت و زخمهای بدن او را مداوا نمود تا روی بالتیام نهاد و آن بزرگوار را روانه مدینه طیبه نمود

آخر الامر بعد از چند سال ولید بن عبدالملک بن مروان شخصی از منافقین را نزد آن بزرگوار چندسال روانه کرد و آنحضرت را مسموم نمود و در مدینه طیبه در سن سی و پنجسالگی از دنیا رحلت فرمود قبل از برادرش جناب زید و در بقیع دفن شد

و در اعلام الوری روایت شده که آن بزرگوار از عمش سیدالشهداء (علیه السلام) یکی از دخترانشان را خطبه نمود

سید الشهداء (علیه السلام) فرمود من اختیار مینمایم دخترم فاطمه را چون شبیه است بمادرم فاطمه زهراء (علیها السلام) و آنمخدره در منزل جناب حسن مثنی سه پسر آورد:

اول - جناب عبدالله محض دوم - جناب ابراهیم الغمر سوم - حسن مثلث

و در عمده الطالب است که حسن بن الحسن خواستگاری کرد دختر مصوره بن محزمه را در حالتیکه فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) زوجه اش بود عرض کرد هرگاه تو تزویج کنی دختر مرا ببند نعلینت هر آینه من قبول تزویج می کنم ولکن پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: انما فاطمه بضعه منی یرضینی ما ارضاها و یسخطنی ما اسخطها و من میدانم که اگر فاطمه زهراء حیوه می داشت و تو بر دختر او زوجه دیگر می گرفتی موجب سخط آن مخدره می شد



حاصل آنستکه مسوره گفت من میترسم که اگر دخترم را بشما تزویج کنم و حال آنکه فاطمه بنت الحسین زوجه شما هست موجب سخط والغضب فاطمه زهراء (علیها السلام) بشود

و جناب فاطمه شوهرش جناب حسن مثنی را بسیار دوست می داشت

و وقتی که جناب حسن مثنی از دنیا رفت جناب فاطمه بر سر قبر او خیمه زد و یکسال بر سر قبر شوهرش مشغول گریه و ناله بود و بعد از یکسال مراجعت نمود بمنزل خود ناگاه ندائی شنید که گوینده می گوید هل وجدوا ما فقدوا و دیگری در عقب سر او گفت بل ینسوا فانقلبوا و در تذکره سبط است که بعد از رحلت جناب حسن مثنی جناب عبد الله بن حسن والده ما جده اش فاطمه را بزوجیت داد به عبدالله بن عمرو بن عثمان بن عفان بفرمان والده آن مخدره پس از او متولد شد جناب محمد دیباج

الثالث - از اولادهای حضرت مجتبی (علیه السلام) عمر بن الحسن المجتبی (علیه السلام)

الرابع - قاسم بن الحسن المجتبی (علیه السلام)

الخامس عبدالله بن الحسن المجتبی (علیه السلام)

و در اعلام الوری مرحوم طبرسی فرمود؟ کان عبدالله بن الحسن قد زوجه الحسین ابنته سکینه فقتل قبل ان یبنی بها و والده ماجده ابن سه کنیزی بود ام ولد و هر سه در کربلا شهید شدند چنانکه در ارشاد است

و در لهوف فرموده که زیدین حسن و عمر بن حسن و حسن بن حسن (علیه السلام) از جمله سبایاتی بودند که با اهل البیت اسیراً وارد کوفه شدند

و در زیارت ناحیه مقدسه بجای عمر بن الحسن ابو بکرین حسن الزکی را جزء شهداء فرموده .

السادس - عبد الرحمن بن حسن

فی الارشاد خرج مع عنه الحسین (علیه السلام) الی الحج فتوفی بالابواء و هو محرم - وابواء منزلی است بین مکه و مدینه و مادر ایشان هم کنیزی بوده ام ولد

السابع - حسین بن الحسن الملقب بالاثرم و جهت آنکه آن بزرگوار را اترم نامیدند چون دندان جلو دهان مبارکش شکسته بود

الثامن - طلحه بن الحسن که او را طلحه الجواد می نامیدند و مادر جناب حسین بن الحسن وطلحه بن الحسن وفاطمه بنت الحسن ام اسحق بنت طلحه بن عبدالله التیمی بود کذا فی عمده الطالب و تقه الاسلام قمی

در منتهی الامال فرموده طلحاتیکه معروف بوجود بودند شش تن بودند.

اول - طلحه بن عبدالله التیمی واورا طلحه الفیاض می نامیدند که باعتقاد اهل تسنن از عشره مبشره است

دوم - طلحه بن عمر بن عبد الله بن معمر التيمي واورا طلحه الجود مي گفتند

سوم - طلحه بن عبد الله بن خلف واورا طلحه الطلحات مي گفتند يعني اجود از تمام جوادها چون اسم طلحه بواسطه شهرت داشتن مسمي بان بجود مثل اسم حاتم است و اين طلحه الطلحات قبرش در سيستان است كه شاعر مي گويد

رحم الله اعظما دفنوها \*\*\* بجستان طلحه الطلحات

چهارم طلحه بن عبدالله بن عوف و اورا طلحه الخير مي ناميدند

پنجم طلحه بن عبدالرحمن بن ابي بكر واو معروف بود بطلحه الدراهم

ششم طلحه بن الحسن المجتبي (عليه السلام) و او ملقب بود بطلحه الجواد انتهى

ص: 193

ام الحسن و ام الحسین که ایندو مخدره خواهر ابوینی جناب زید بن الحسن بودند

و فاطمه که این مخدره خواهر ابوینی جناب حسین اثرم وطلحه بن الحسن بود

وام عبدالله و فاطمه و ام سلمه و رقیه هر يك از مادرهای متعدد بودند

و ام الحسن زوجه عبدالله بن زبیر بن عوام بود کذافی عمده الطالب

وام عبدالله بنت الحسن زوجه حضرت زین العابدین (علیه السلام) والده ما جده امام محمد باقر (علیه السلام) و حسن و حسین و عبد الله الباهر بود و این مخدره در صبايای حضرت مجتبی (علیه السلام) بجلالت قدر و بزرگواری ممتاز بود

و بعضی گفتند که والده امام محمد باقر ام الحسن بنت الحسن المجتبی بوده

واما ام سلمه زوجه جناب عمر الاشرف ابن زین العابدین بود

واما رقیه بنت الحسن زوجه عمرو بن منذر بن زبیر بن عوام بود چنانچه در عمده الطالبست و در ذخیره الدارین سید عبدالمجید حائری نوشته ام الحسن و ام الحسین دختران امام حسن مجتبی والدهشان ام بشر بنت مسعود الانصاری بود و ایندو مخدره با عاتکه بنت مسلم بن عقیل که هفت ساله بود در کربلا بودند وقتیکه لشگریان بخیم طاهرات ریختند هر سه در زیر سم ستوران هلاک شدند

و در عمده الطالب است که از اولادهای حضرت مجتبی (علیه السلام) از هیچیک عقبی باقی نماند مگر از دو پسر و یکدختر که جناب زید و جناب حسن مثنی و جناب ام عبدالله که والده مکرمه حضرت باقر (علیه السلام) باشد چنانچه از اولادهای حضرت سید الشهداء از هیچیک عقبی باقی نماند مگر از يك پسر و یکدختر که حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) و فاطمه بنت الحسین باشد که زوجه حسن مثنی و والده جناب عبدالله محض و ابراهیم و حسن مثلث بود

**فصل ششم : در ذکر بعضی از حالات شریفه نبیره های حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) و گفته شد که از پسرهای بلاواسطه آن بزرگوار دو نفر عقب داشتند یکی جناب زید و یکی جناب حسن بن حسن المثنی و بقیه پسرهای آنحضرت بلا عقب بودند و لابد است در این مقام از ذکر دو مقصد :**

**مقصد اول : در حالات شریفه بعضی از اولادهای جناب زید بن حسن بن علی بن ابیطالب (علیه السلام)**

و در عمده الطالب است که آن بزرگوار يك پسر داشت مسی به حسن امیر و یکدختر داشت مسماه به نفیسه و مادر حسن امیر و نفیسه لبابه بنت عبدالله بن عباس بن عبد المطلب بود و اول لبابه زوجه جناب عباس بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) بود و چون حضرت عباس در کربلا شهید شد جناب زید بن حسن او را تزویج فرمود و از او جناب حسن امیر و مخدره نفیه متولد شد

و حسن بن زید بن حسن المجتبی (علیه السلام) از قبل منصور امیر و حاکم مدینه بود و عقب جناب زید منحصر بود از او

و او بسیار عاقل و بزرگوار بود و با بنی العباس کمال خلطه و آمیزش را داشت و بلباس ایشان که جامه سیاه بود ملبس می شد

چون شعار بنی العباس لباس سیاه بود و شعار بنی هاشم لباس سبز و جناب حسن امیر در سنه صد و شصت در سن هفتاد و پنج سالگی در حاجز که نزدیک مدینه طیبه است از دنیا رفت و در همان حاجز دفن شد و زمان منصور و مهدی و هادی و رشید را دریافت و ایشان با بنی هم خود عبد الله محض و پسرانش محمد و ابراهیم بینوئی داشت

وقتیکه ابراهیم قتیل باخمیری را شهید کردند و سرش را میان طشتی گذارده برابر منصور گذاردند حسن امیر حاضر بود منصور گفت صاحب این سر را می شناسی؟

گفت بلی می شناسم و گریه کرد

واما مخدره نفیسه او را ست نفیسه نامند و ست بمعنی خانم است و آن مخدره بسیار زاهد و متقیه بود .

و قبر شریف ست نفیسه در قاهره مصر مزار معروفیست و مردم مصر بسیار از آن مخدره تعظیم می کنند و با و سوگند یاد می کنند و بسیاری از علماء نسابه گفتند: نفیسه دختر جناب حسن امیر ابن زید بن الحسن المجتبی (علیه السلام) است

و در خیرات جسان است : ست نفیسه دختر حسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابیطالب ع که در خاک مصر مدفونست و مزارش زیارتگاه خاص و عامست و به طاهره و کریمه الدارین ملقبه می باشد در سال صد و چهل و پنج هجری در مکه معظمه متولد شده و در مدینه منوره بازهدو عبادت بسر برده با جناب اسحق المؤمن بر حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) هم بالین بود و از آن صلب پاك يك بر و یکدختر آورد قاسم و ام کلثوم

پس از آن با شوهر و فرزندان خود بمصر رفته و بعد از سمت سال که آنجا بودند ماه رمضان سنه دویست و هشت از دنیا رحلت فرمود پس از ارتحال شوهرش می خواست او را بمدینه منوره حمل کند اهل مصر استدعا نمودند که آن نعش پاك را بمصر سپارد قبول فرمود بعد جناب اسحق با دو فرزندش بمدینه طیبه مراجعت فرمودند

و آن مخدره قائم اللیل و صائم النهار بود

و می گویند در ظرف سه شبانه روز یک مرتبه غذا می خوردند

و در حال احتضار روزه دار بود و جمعی مسئلت نمودند که روزه را افطار کند گفت سبحان الله سی سال است که مسئلت کرده ام که صائم از دنیا بروم چگونه از آرزوی سی ساله دست بکشم

و در وقت احتضار این بیت را می خواند :

اصرفوا عنی طیبی و دعونی و حبیبی زادنی شوقی الیه و غرامی و نجیبی

و در آنوقت که ست نفیسه در مصر بود امام شافعی ساکن مصر بود و بزیارت ست نفیسه می رفت و از پس پرده طلب ادعیه خیریه می

نمود

و در آنزمان احمد بن طولون در مصر حکومت داشت و ظلم و تعدی زیادی می نمود اهالی

ص: 195

مصر بحضرت ست نفیسه شاکی شدند

فرمود چه روز احمد سوار می شود؟

عرض کردند فلان روز مخدره در آنروز سر راه احمد آمد چون موکب او رسید او را صدا کرد احمد پیاده شد و بخدمتش شتافت مخدره صفحه بدست وی داد که در آن نوشته بود:

« ملکتتم فاسرفتم و قدرتم فقهرتم فقد علمتم ان اسهام الاسحار نافده غیر مخطئه لا سیما فی قلوب او جمعتموها واجساد اعریتموها اعملوا ماشستم فانا صابرون و جوروا فانا مستجیرون و اظلموا فانا الی الله مستظلمون فیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون »

احمد بن طولون که این کاغذ را خواند استغفار کرد و دست از تعدی و ظلم خود کشید و در دار السلام از اسعاف الراغبین روایت کرده و قتیکه اهل مصر استدعا نمودند که مخدره را در مصر دفن کنند جناب اسحق مؤتمن راضی نشد پس پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را در خواب دید فرمودند:

« یا اسحق لا تعارض اهل مصر فی نفیسه فان الرحمه تنزل علیهم ببرکتها »

و از عبد الوهاب شعرانی از شاذلی روایت کرده که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در عالم رؤیا فرمودند

« اگر ترا حاجتی باشد بسوی خداوند پس نذر کن از برای نفیسه طاهره ولو یکدرهم تا خداوند حاجتت را برآورد »

و مخدره بدست خود قبرش را حفر کرد و همه روزه می رفت میان قبرش و نماز می خواند و میان قبرش شهزاد مرتبه ختم قرآن فرمود

و در وقت احتضار روزه دار بود و قرائت فرمود سوره مبارکه انعام را چون باین آیه شریفه رسید لهم دار السلام عند ربهم از دنیا رحلت فرمود

و جناب حسن امیر هفت پسر داشت

اول - جناب قاسم بن الحسن الامیر بن زید بن الحسن المجتبی (علیه السلام) و مادرش ام السلمه دختر جناب حسین اثرم بن الحسن المجتبی بود .

دوم - جناب علی الشدید بن الحسن الامیر سوم - جناب زید بن الحسن الامیر

چهارم - جناب ابراهیم بن حسن الامیر پنجم - جناب عبدالله بن حسن الامیر

ششم - جناب اسحق بن حسن الامیر هفتم - جناب اسماعیل بن حسن الامیر

و احوالات این هفت نفر از احفاد حضرت مجتبی (علیه السلام) در ضمن هفت مطلب ذکر می شود

مطلب اول - در ذکر اولادهای جناب قاسم بن حسن امیر و او چهار پسر داشت و دو دختر.

اما پسرهای او:

اول - جناب عبد الرحمن الشجری ابن قاسم بن الحسن الامیر ومنسوبست به شجر و او قریه است از قراء مدینه طیبه و از اولادهای او است جناب علی بن عبد الرحمن بن قاسم بن الحسن الامیر که در قریه از قراء ری کشته شد

وایضاً از اولادهای او است جناب محمد بن ابراهیم بن علی بن عبدالرحمن شجری که در کجور طبرستان ساکن بود و بوفور زهد و عبادت از سایر سادات ممتاز بود .

وایضاً از اولادهای اوست جناب حسن بن قاسم بن حسن بن علی بن عبدالرحمن شجری

ص: 196

الملقب به داعی صغیر و او در شهر آمل شهید شد و ایضاً از اولادهای اوست جناب محمد بن حسن بن عبد الرحمن الشجری که در سامری مدفون است.

و حسن بن ابراهیم بن علی بن عبد الرحمن الهجری که در نیشابور در حبس ابن طاهر در سال دویت و شصت هجری از دنیا رحلت فرمود

و اولاد و احفاد جناب عبدالرحمن الشجری زیادند

دوم - جناب محمد البطحانی ابن قاسم بن الحسن الامیر و بطحانام وادئست در مدینه طینه و از اولادهای اوست حسن بن شرفشاه ابن عباد بن محمد بن حسین الاطروش ابن علی بن محمد البطحانی که جناب حسن بن شرفشاه جد سادات گلستانه است که ساکنند در اصفهان و ایضا از اولادهای محمد البطحانیست جناب حمزه بن عیسی بن محمد البطحالی که در طبرستان شهیدش نمودند

سوم - جناب حمزه بن قاسم بن الحسن الامیر ابن زید بن الحسن المجتبی (علیه السلام) چهارم - جناب حسن بن قاسم بن الحسن الامیر ابن زید بن الحسن المجتبی (علیه السلام) و امادو دختر او :

یکی خدیجه بود که زوجه پسر عمش جناب عبد العظیم مدفون درری است و دیگری عبیده

زوجه بسرعم خود طاهر بن زید بن حسن بن الحسن المجتبی است

که در حبس

مطلب دوم - در ذکر حالات اولادهای جناب علی الشدید ابن حسن الامیر منصور از دنیا رفت و از احفاد این بزرگوار است جناب عبد العظیم بن عبدالله بن علی الشدید بن الحسن الامیر بن زید بن الحسن المجتبی المکنی به ابو القاسم المدفون فی الری و احوالاتشان در خاتمه ذکر می شود (انش)) مطلب سوم - در ذکری از اولادهای جناب ابو طاهر زید بن حسن الامیر و اولادهای او

ساکن در صنعاء بمن هستند چون مادرشان از اهل صنعاء بوده مطلب چهارم - در ذکری از اولادهای جناب ابراهیم بن حسن امیر و از اولادهای اوست جناب محمد بن حسن بن محمد بن زید بن ابراهیم بن حسن الامیر و این بزرگوار در صفراء که از محال مدینه است از دنیا رحلت فرمود.

مطلب پنجم - در ذکری از اولادهای جناب عبدالله بن حسن الامیر و از اولادهای اوست جناب زید بن عبد الله بن حسن الامیر و این امامزاده گریخت با هواز و در آنجا مأخوذ شد و کشته شد



وایضاً از احفاد اوست جناب محمد بن عبدالله بن زید بن عبد الله بن حسن الامیر که در نیشابور

میان محبس از دنیا رفت

مطلب ششم در ذکری از اولادهای جناب اسحق بن حسن الامیر ابن زید بن حسن المجتبیع و او را پسری بود هرون نام معروف بکوکبی و از احفاد اوست جناب محمد بن جعفر بن هرون بن اسحق بن حسن الامیر که در شهر آمل مازندران رافع بن الیث او را شهید کرد و قبر او در آمل مازندران زیارتگاه معروف

مطلب هفتم در ذکری از اولادهای اسمعیل بن حسن الامیر که او را اسمعیل جالب الحجاره میگفتند و از احفاد او است جناب احمد بن اسمعیل جالب الحجاره و احمد به بخارا سفر کرد و در آنجا

و ایضاً از احفاد اوست جناب امیر حسن الملقب بالداعی الکبیر بن زید بن محمد بن اسمعیل جالب الحجاره ابن حسن الامیر و مادر مکرمه ایشان بنت عبد الله الاعرج بن حسین الاصغر ابن علی بن الحسین بن علی بن ایطالب بود و در سنه دویست و پنجاه هجری در طبرستان خروج کرد و در سنه دویست و هفتاد وفات نمود و در ایام سلطنتش چند نفر از سادات حسینی را بقتل رسانید یکی حسین بن احمد بن محمد بن اسمعیل بن محمد بن عبدالله الباهر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود دوم عبید الله بن علی بن حسین بن حسین بن جعفر بن عبید الله بن حسین الاصغر بن علی بن الحسین بن علی بن ایطالب (علیه السلام) و ایشان از جانب داعی حکومت قزوین و زنجان را داشتند و بواسطه تهاجم موسی بن بغا باین دو بلد ایشان بطبرستان گریختند و داعی کبیر هر دو تن را حاضر ساخت و در بر که آب غرق نمود تا هر دو جان بدادند آنگاه جسد ایشان را در سردایی انداخت و قتیکه یعقوب لیث بطبرستان وداعی در دیلم بود جسد ایشان را از سرداب بیرون آورد و بخاک سپرد و قتل ایندو سید جلیل در سنه دویست و پنجاه و هشت هجری بود سوم از مقتولین داعی کبیر جناب حسن بن محمد بن جعفر بن عبید الله بن حسین الاصغر بن علی بن الحسین بن علی بن ایطالب بود المعروف بسید عقیقی که او را دامی کبیر دست بگردن بسته حاضر نمود و گردن نازنینش را با شمشیر بزد و دیگر جمعی از اهل طبرستان را باخود دشمن دانست قصد کرد که آنها را بقتل برساند پس چندی تمارض نمود و بعد آوازه مرگ خود را منتشر نمود پس در جنازه گذاردند و بسجد آوردند تا بوی نماز کنند چون مردم در مسجد جمع شدند آنگاه جمعی که با آنها مواضعه نموده بود از جای جستند و درهای مسجد را بستند و داعی نیز شاکی السلاح از تابوت بیرون جست و شمشیر کشید و جمعی را بقتل رسانیدند و این داعی کبیر اولادی نداشت نه ذکور وانه اناث و برادری داشت محمد بن زید الحسنی و او بعد از برادرش ملقب شد بداعی و مدتی بر ملک طبرستان سلطنت نمود آخر الامر محمد بن هرون سرخی صاحب اسمعیل بن احمد سامانی با او مبارزت نمود باغواهی معتضد خلیفه عباسی و جمعی از لشکر بخارا در برابر او آمدند و آنجناب را از پشت زین بزمین انداختند و این قضیه درسته دویست و هشتاد و هفت در نیم فرسخی استرآباد واقع شد کذا فی حیب السیر و در روح و ریحان از مجالس نقل می کند که در شرح احوالات سادات گیلان می فرماید که محمد بن زید پس از برادر بحکومت نشست و اوست اول کسی که قبه بر سر مرقد امیرالمؤمنین (علیه السلام) ساخت و محمد بن زید برادر حسن بن زید بن محمد بن اسمعیل جالب الحجاره ابن حسن امیر است که او در سال دویست و پنجاه هجری در طبرستان خروج کرد و بر آن ممالک استیلا یافت و در روز دوشنبه بیست و سوم ماه رجب سنه دویست و هفتاد بجوار مغفرت الهی پیوست و مدت سلطنتش قریب به بیست سال بود

و ابو مقاتل از شعراء زمان او بود که قصیده در مدح او گفته که مطلعش اینست

(الله فرد و این زید فرد)

چون داعی اینرا شنید بخاک تضرع افتاد گفت بگو:

(الله فرد و این زید عبد)

## اشاره

و جناب حسن مثنی بسیار جلیل و فاضل بود و گویا حضرت مجتبی بسیار علاقه خاطر بوی داشت و لذا اسم شریفش را در حیوه خود بآن بزرگوار داد و آن بزرگوار در وقعه طف حاضر بود و جراحاتی هم بر بدنش رسید و از کثرت جراحت میان میدان افتاد بعد اسماء ابن خارجه توسط نمود او را نگشتند و در کوفه زخم های بدن او را مداوا نمودند تا ملتئم شد آن بزرگوار رفت بمدینه طیبه

آخر الامر ولید بن عبدالملک بن مروان او را مسموماً شهید نمود در مدینه در سن سی و پنج و در بقیع دفن شد و آنجناب سه پسر داشت از فاطمه بنت الحسن و دو دختر

اول - جناب عبدالله المحض دوم - جناب ابراهیم العمر سوم - جناب حسن مثلث .

و دو دختر؛ یکی زینب بود و دیگری ام کلثوم

و سه پسر و دو دختر هم داشتند از غیر فاطمه بنت الحسن

اول - داود دوم - جعفر که مادر این دو امولد بود

سوم محمد و مادر او رمله بنت سعد بن زید بن عمرو بن نوفل عدویست و رقیه و فاطمه .

اما دخترانشان شرح حالشان معلوم نیست بغير آنکه زینب عیال عبدالملک بن مروان بود و فاطمه زوجه معویه بن عبد الله بن جعفر طیار بود

اما پسرهای حسن مثنی

اول جناب عبدالله المحض پسر بزرگ جناب حسن بن حسن المثنی بود .

و از اولادهای حسن مجتبی او اول کسیست که از حسنین متولد شد که از جناب پدر منتهی می شود بحضرت مجتبی و از جانب مادر منتهی می شود بحضرت سیدالشهداء (علیه السلام) لذا ملقب بمحض شده یعنی در علوی بودن و فاطمی بودی خالص است

چنانچه حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) از اولاد حضرت سیدالشهداء اول کسیست که از حسنین متولد شد که از جانب پدر بحضرت سیدالشهداء منتهی می شود و از جانب مادر بحضرت مجتبی (علیه السلام) چون والده اش ام عبدالله بنت حضرت مجتبی (علیه السلام) بود

و جناب عبدالله المحض شیخ بنی هاشم بود و اجمل و اکرم واجود وافضل مردم بود .

وقتی بآن بزرگوار گفتند شما چگونه افضل مردم شدید فرمود لان الناس کلهم تمنوا ان یکونوا منا ولا تمنی ان نکون من احد

و اجمال حالات جناب عبدالله محض آنستکه بعد از ضعف دولت بنی امیه و بنی مروان بعضی از بنی هاشم متفق شدند که با جناب محمد صاحب نفس الزکیه و جناب ابراهیم قتیل باخمیری پسرهای عبدالله محض بیعت بنمایند حضرت صادق باین امر مصلحت ندید بعد از چندی سفاح بن عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس بن عبدالمطلب که اول خلفاء بنی العباس بود بخلافت قرار گرفت آنوقت جناب عبدالله محض و هر دو پسرشان در کوفه تشریف داشتند و سفاح هم در کوفه بود جناب محمد و جناب ابراهیم از ترس سفاح مخفی شدند و سفاح خیلی جناب عبدالله محض را احترام

ص: 199

می کرد گاهی سؤال میکرد که پسران تو محمد و ابراهیم کجا هستند و جناب عبد الله هم در جواب طفره میزد تا اینکه سفاح از دنیا رفت و خلافت بمنصور قرار گرفت

عازم شد برقتل محمد و ابراهیم و جوایسی معین نمود تا ایشان را پیدا کنند

وقتی منصور عازم بیت الله شد در بین راه مشرف شد بمدینه طیه روزی جمعی از بزرگان بنی هاشم و جناب عبدالله را بنام دعوت کرد و گفت پسرهای تو کجا هستند؟ قسم بخدا من ترا رها نکنم تا ایشانرا نزد من حاضر نکنی و حکم کرد که عبدالله و جناب ابراهیم غمرو شش نفر از فرزندان و برادران آنها را در غل و زنجیر کشیدند و بر شتران نشاندند که آنها را ببرند بکوفه

جناب عبدالله بمنصور گفت ما هکذا فعلنا باسیر کم یوم بدر یعنی در آنروز که جدشما عباس اسیر شد پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با و مهربانی کرد و فرمود او را مقید نکنید و توامروز مارا مقید می کنی

منصور ملعون جسارت کرد گفت اخساً یا بن اللغناء

جناب عبدالله فرمود ای امهاتی تلخن افاطمه بنت الحسین (علیه السلام) ام فاطمه بنت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) ام خدیجه بنت خویلد منصور در جواب چیزی نگفت و امر کرد ایشان را بجانب کوفه کوچ دهند و کسی را گماشت که جناب عبدالله را مغلول نموده و پسرهای او را دستگیر نمایند

جناب عبدالله فرمود قسم بخدا محنت من از محنت یعقوب زیادتر است چون او را از دوازده پسر يك پسر مفقود شد و از من خواهش می کنند دو پسر خود را تسلیم قاتل نمایم والله اگر آنها در زیر قدمهای من باشند قدم خویش را بر ندارم

و در روایتست وقتیکه عبدالله و برادرانش را از مدینه مغلولاً می بردند از درب منزل حضرت صادق عبور دادند حضرت از شکاف در بایشان نگریست و گریه زیادی کرد و فرمود والله ما وقت الانصار لرسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) یعتهم لقد بايعوه علی ان یقوا نفسه وولده مما یقون منه نفوسهم و اولادهم والله لا یفلح قوم تخرج بهؤلاء علی هذه الصوره

و ایشانرا همین قسم مغلولاً بردند به ریزه در آنجا سلاسل و اغلالشان را زیاد و صعب تر کردند. منصور بجهت آزدن قلب جناب عبدالله برادر مادری او را که محمد بن عبد الله بن عمر و بن عثمان بن عفان باشد امر کرد از میان مجلس بیرون آوردند اینقدر تازیانه باو زدند که بدنش کبود و چشمش معیوب شد و دو مرتبه آوردند پهلوی عبدالله محض حبس کردند

چون جناب فاطمه بنت الحسین بعد از رحلت حسن مثنی تزویج شد بعبد الله بن عمر و بن عثمان بن عفان و از او پری آورد محمد نام. الحاصل آن بزرگوار را بهمین قسم آوردند تا وارد کوفه نمودند و آنها را در زندان هاشمیه حبس کردند

در خبر است وقتیکه جناب عبدالله محبوس بود جناب محمد و ابراهیم بلباس عرب های بادیه نشین نزد پدر آمدند عرض کردند: اگر بفرمائی آشکار شویم

فرمود: «ان منعکما ابو جعفران تعیشا کریمین فلا یمنعکما ان تموتا کریمین»

یعنی اگر مانع است منصور که شما بعزت زندگانی کنید مانع نیست که شما بعزت بمیرید

و این بزرگوار سه سال یا پنج سال در زندان هاشمه محبوس بودند تا وقتی که محمد و ابراهیم خروج کردند و سر آنها را برای منصور آوردند  
آنگاه منصور امر کرد که جناب عبدالله را در میان زندان بقتل رسانیدند

ص: 200

و در روایت است که جناب عبدالله در عید اضحی سنه صد و چهل و پنج در سن هفتاد و پنج سالگی از دنیا رفت و قبر شریفش در زندان هاشمیه یاد رکوفه است

دوم از اولادهای حسن مثنی جناب ابراهیم الغمر ابن الحسن بن الحسن المجتبی (علیه السلام) که برادر اعیانی جناب عبدالله محض بود و آن بزرگوار هم مدت سه سال یا پنج سال در زندان هاشمیه با برادرانش محبوس بود و در سال صد و چهل و پنج در سن شصت و نه سالگی میان محبس از دنیا رفت

در عمدة الطالب استکه قبرش در کوفه مزار شیعیان است و صندوقی دارد و شاید قبرشان بقعه ایست که در طرف راست کی استکه از کوفه بنجف اشرف مشرف می شود مقابل قبر میثم تمار و معروف است بمزار و مرقد سید ابراهیمی

و جهت ملقب شدنشان بغمر در فصل دوازدهم از باب سوم ذکر شد

سوم جناب حسن بن الحسن بن الحسن المجتبی (علیه السلام) او نیز برادر اعیانی جناب عبدالله محض و ابراهیم الغمر است و در شهر ذیقعدة الحرام سنه صد و چهل و پنج در سن شصت و هشت سالگی در میان زندان هاشمیه از دنیا رحلت فرمود

و محتمل استکه قبر تمام اینادات که در زندان هاشمیه از دنیا رفته اند در همان میان زندان هاشمیه باشد

و هاشمیه شهری استکه منصور دوانیقی (لع) بنا نمود در نزدیکی شهر انبار

و بعضی احتمال داده اند که زندان هاشمیه مقبره سید ابراهیم استکه محاذی مقبره جناب میثم تمار است

چهارم جناب جعفر بن حسن بن حسن المجتبی (علیه السلام) او نیز در حبس منصور بود لکن او را رها کردند مراجعت بمدینه طیبه فرمود و در سن هفتاد سالگی از دنیا رحلت فرمود

پنجم جناب داود بن حسن بن حسن المجتبی (علیه السلام) المکنی با بی سلیمان او نیز در حبس منصور بود مادرش مشرف شد خدمت حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) و التماس کرد

حضرت دعای استفتاح را باو تعلیم فرمود که عمل ام داود باشد

و مادرش آن عمل را در نیمه رجب بجای آورد جناب داود از حبس خلاص شد و در مدینه طیبه در سن شصت سالگی از دنیا رحلت فرمود

ششم جناب محمد بن حسن بن حسن المجتبی (علیه السلام) از او عقبی نقل نشده و عقب از آن پنج نفر دیگر از اولادهای جناب حسن بن حسن المجتبی می باشد

ولا بد است در مقام از ذکر پنج مطلب ؛

**المطلب الأول : در ذکری از حالات و مقابر بعضی از اولادهای جناب عبدالله المحض**

بدانکه جناب عبد الله المحض شش پسر داشت :

اول جناب محمد صاحب النفس الزكية وقتيل احجار الزيت و جناب محمد در سنه مائه متولد شد بلاخلاف كما في عمدة الطالب و در نیمه رمضان یا بیست و پنجم رجب سنه صد و چهل و پنج هجری (1)

ص: 201

---

1- خوبست که ماخذ این هر دو قول ذکر شود چه آنکه در یازدهم بحار و هم شرح شافیه 14 شهر صیام ذکر شده از سال مذکور (ج)



در مدینه طیبه در سن چهل و پنجسالگی مقتول شد و قبر شریفش در نزدیک حصار مدینه طیبه است و معروف است

و جهت آنکه او را صاحب نفس زکیه گفتند آنستکه وقتیکه پسرهم منصور عیسی بن موسی بن علی بن عبد الله بن عباس بن عبدالمطلب بالشکر زیادی در پشت مدینه طیبه با اصحاب و لشکر محمد صاحب نفس زکیه رزم و قتال نمودند و لشکر محمد شکست خورد آن بزرگوار دانستکه دیگر ظفر نمی یابد و ظفر با او نیست داخل خانه شد و دفتر اسامی کسانی را که با او بیعت کرده بودند با آتش سوزانید تا کسی ایشانرا نشناسد از این جهت ملقب شد بنفس زکیه

و از حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت شده که فرمودند یقتل باحجار الزیت من ولدی نفس زکیه

(و احجار الزیت موضعی است در مدینه که مردم بنماز استسقا در آنجا حاضر می شوند و جناب محمد را در آنجا بقتل رسانیدند)

و جناب محمد شش پسر داشت :

اول - عبدالله ملقب به اشتر که بعد از قتل پدرش جناب محمد باراضی کابل تشریف برد و در شعبه کوهی که مسمی بود به علج مقتول شد و سر او را نزد منصور حلمون آوردند

دوم - علی بن محمد که در زندان هاشمیه از دنیا رحلت فرمود

سوم - طاهر بن محمد بن عبدالله محض

چهارم - ابراهیم بن محمد

پنجم - حسن بن محمد المکنی به ابی الزفت که در یاری حسین بن علی صاحب الفخ او را دست بگردن بسته سر از بدنش جدا نمودند

ششم - یحیی بن محمد بن عبد الله المحض

و از هیچیک از اولادهای محمد صاحب نفس الزکیه عقب و نسلی نماند بغیر از عبدالله اشتر

و از احفاد اوست ابوالعلی واسطی نقیب الکوفه ابن محمد بن حسن الاعور بن محمد الکابلی ابن عبدالله الاشر ابن محمد صاحب نفس زکیه ابن عبدالله المحض ابن حسن بن حسن المجتبی (علیه السلام)

دوم - از پسرهای عبدالله المحض ، ابراهیم قتیل با خمیری ابن عبد الله المحض بود

و در کتاب وافی است: باخمیری بالموحدة والنخاء المعجمة والراء قرية بقرب الکوفه بها قبر ابراهیم بن عبد الله بن الحسن بن علی (علیه السلام)

و در آن موضع جناب ابراهیم بالشکر منصور رزم نمایانی نمود و جمع کثیری با او بیعت کرده بودند

منجمله ابو حنیفه امام الحنفیون .

آخر الامر جناب ابراهيم بدست لشكر منصور دوانيقى شهيد شد و در همان موضع دفن شد

و اشاره بقبر همين ابراهيم نموده دعبل خزاعى در حضور حضرت رضا (عليه السلام) كه عرض مى كند:

وأخرى بارض الجوزجان محلها\*\*\* وقبر بياخمرى لى الغربات

و سر نازنين ابراهيم را در طشت نهاده در كوفه نزد منصور ملعون حاضر نمودند شهادتش در بيست و پنجم ذيقعه سنه صد و چهل و پنج بود در سن چهل و هشت سالگى

و محتمل است قبري كه محاذى قبر ميشم تمار و معروفست بقبر سيد ابراهيم قتيل با خمرى باشد نه قبر ابراهيم غمر ابن الحسن المثنى

ص: 202

و از اولادهای جناب ابراهیم قتیل با خمیری است عبدالله بن ابراهیم قتیل با خمیری ابن عبد الله المحض که در مصروفات نمود

وایضاً سادات بنی الازرق که در ینبوع هستند از احفاد ابراهیم الازرق بن عبدالله بن الحسن بن ابراهیم قتیل با خمیری هستند

سوم از پسرهای عبدالله المحض موسی الجون بن عبدالله المحض بود از ابوالحسن عمری نقل شده که وقتی منصور دوانیقی جناب عبدالله المحض را در زندان حبس کرده بود گاهی جناب موسی الجون را میطلبید و با و هزار تازیانه میزد و آن بزرگوار را بمدینه فرستاد که از برادرانش خبر آورد که کجا هستند

پس موسی از مدینه گریخت بجانب مکه و در آنجا بود تا برادرانش محمد و ابراهیم کشته شدند و منصور هم بدرک واصل شد و نوبت خلافت پسرش مهدی بن منصور رسید

در آن سال مهدی زیارت بیت الله مشرف شد در هنگامیکه مشغول طواف بود موسی الجون نزدیک رفت فرمود: ایها الخلیفه مرا امان ده تا ترا بموسی الجون بن عبدالله المحض دلالت کنم

مهدی گفت: لك الامان ان دللتني عليه

پس موسی الجون فرمود منم موسی الجون بن عبدالله

مهدی گفت ترا که می شناسد و شهادت می دهد بصدق تو:

فرمود حسن بن زید و موسی بن جعفر (علیه السلام) و حسن بن عبید الله بن عباس بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) پس آنها گواهی دادند و مهدی خط امان بوی داد و بود تا زمان هرون الرشید

یکروز برهرون وارد شد و در بساط رشید پای شریفش لغزید و افتاد روی زمین هرون خنده کرد موسی فرمود این سستی از ضعف روزه است نه از ضعف پیری

و آن جناب در سوئقه مدینه طیبه وفات نمود

و مسعودی در مروج الذهب از مفضل بن عمر روایت میکند که عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر بن عوام نزد هرون الرشید سعایت نمود از جناب موسی الجون هرون جناب موسی الجون را طلبید سخن زبیر را با و گفت فرمود من او را باین سخنش قسم می دهم عبدالله گفت قسم یاد می کنم فرمود بگو: تقلدت الحول والقوة دون حول الله وقوته الى حولی وقوتی ان لم یکن ما حکیته عنک حقاً

زبیر همین قسم را یاد نمود

موسی الجون فرمود: الله اکبر فانی سمعت أبي عن جدي امير المؤمنين (عليه السلام) عن رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) قال ما حلف احد هذا اليمين كاذباً الا عجل الله تعالى له العقوبة قبل ثلث

و در همانروز عبد الله بن مصعب بمرض جذام از دنیا رفت

و از جناب موسی الجون اولاد و احفاد زیادی متخلف شد :

منجمله عبد الله بن محمد امین بن یوسف الاخضر بن ابراهیم بن موسی الجون

و منجمله داود بن شیخ صالح بن عبد الله بن موسی الجون که این دو در محبس وفات نمودند و در بقیع دفن شدند و منجمله محمد بن صالح بن عبد الله بن موسی الجون که معروف به شهید است و قبرش در بغداد زیارتگاه است و اینکه بعضی این مقبره را قبر محمد بن اسمعیل بن جعفر الصادق (علیه السلام) می دانند درست نیست

جناب محمد بن صالح مناقب زیادی دارد و شعر بسیار نیکو می گفت و در بغداد از دنیا رحلت

ص: 203

فرمود و از اعقاب او در حجاز زیادند و ایشانرا صالحیون میگویند و از این سلسله است آل ابی الضحاک

و منجمله سید علی مهنا که سؤالاتی از مرحوم علامه حلی فرموده از احفاد موسی الجونست و صاحب کتاب عمدة الطالب فی انساب آل ایطالب از احفاد سید مهنا میباشد و در هفدهم ماه صفر سنه هفتصد و بیست و هشت در شهر کرمان از دنیا رفت وهو احمد بن علی بن حسین بن علی مهنا

و منجمله ابوالبرکات حسن بن جعفر که از احفاد موسی الجونست و بسیار شجاع بود

در عمدة الطالب است که خواهرش چند درهم فرستاد نزد او که گندم در عوض باو بدهد پس در اهم را گرفت آنها را با انگشت خود مالید از قوتی که داشت سکه اش محو شد پس گندم باو داد و درهم را رد کرد که اینها معیوب است همشیره اش یکمشت از گندم ها را میان دستش مالید از قوت دستش آرد شد گندم ها را رد کرد که معیو پست

و در بقیع است مزار ابراهیم بن موسی بن عبدالله بن موسی الجون و مزار جناب عبدالله بن محمد بن یوسف بن موسی الجون

و منجمله غالب شرفاء مکه معظمه و مدینة طيبة از احفاد الجون می باشند

چهارم از اولادهای عبدالله المحض یحیی صاحب دیلم ابن عبدالله المحض بود

و جهت آنکه ملقب شد بصاحب دیلم آنستکه آن امامزاده معظم از خوف هرون الرشید فراری شد بدیار دیلم و اهل آن حدود با وی بیعت کردند و با و گرویدند از اینجهت معروف شد صاحب دیلم

پس هرون الرشید فضل بن یحیی بن خالد البرمکی را با جمعیت بسیاری فرستاد برای گرفتن جناب یحیی چون لشکر بطالقان رسیدند فضل مکاتیبی بوالی طبرستان و سایر اعیان بعنوانی محبت آمیز نوشت و مکتوبی نیز با وعده امان برای یحیی فرستاد باتحف کثیره وقضاة ورؤساء آن بلد محفة نوشتند و او را مهر کردند که هرون صدمه به یحیی نخواهد رساند.

آخر الامر فضل بن یحیی بجناب یحیی بن عبدالله المحض امان خط داد و جناب یحیی بهمراهی فضل نزد رشید آمد و رشید بعد از ورود یحیی او را بسیار تجلیل کرد و خلعتی باو داد با دویست هزار دینار و یحیی بآن اموال قروض جناب حسین بن علی صاحب فخر را ادا نمود چون او دویست هزار دینار مقروض بود

الحاصل رشید مدتی ساکت بود لکن کینه یحیی در قلبش بود لذا گاهی یحیی را حاضر می کرد و باو عتاباتی می کرد یحیی خط امان را بیرون کرد و هب بن وهب ابو البختری خط امان را از جناب یحیی گرفت و او را از جهاتی باطل کرد و امر کرد بریختن خون آنمظلوم

هرون از این امر خیلی خوشنود شد و امر کرد هزار هزار و ششصد هزار درهم بابو البختری دادند و او را منصب قضاوت داد و امر کرد یحیی را بزندان بردند

و بعد از چندی جناب یحیی را حاضر نمود وقضاة و شهودی طلبید که ببینند با و آسیبی نرسیده یحیی که حاضر شد هر يك با او سخنی گفتند و آنجناب ساکت بود

گفتند تو چرا سخنی نمی گویی اشاره بدهان خود کرد زبان خود را بیرون آورد دیدند از شدت زهر مثل زغال سیاه شده

ص: 204

پس آن جماعت برخاستند بروند هنوز بوسط خانه نرسیده که آن بزرگوار از شدت زهر بروی در افتاد کذافی مقاتل الطالبین

و بعضی قضیه موسی الجون را با عبدالله بن مصعب که در سابق گفته شد درباره یحیی صاحب دیلم نوشته اند که جناب یحیی عبدالله را با ینقسم سوگند داد فرمود بگو برلت من حول الله وقوته الی حولی و قوتی انکنت کاذباً

و در روایت است که هنوز کلام زیری تمام نشده بود که هلاک شد

و در مجالس المؤمنین است که رشید امر کرد جناب یحیی را محبوس نمایند و در ایام حبس آن بزرگوار را مسموم نمودند و در آن حال از دنیا رفت

و از تاریخ طبری معلوم می شود که شهادت ایشان در سنه صد و هفتاد و شش بوده

و بعضی گفتند که جناب یحیی در میان محبس بجوع و عطش از دنیا رفت

و بعضی گفتند رشید امر کرد او را زنده خوابانیدند و ستونی از سنگ و ساروج بر روی او بنا کردند تا جان داد و اولادهای آن جناب زیاد بودند

منجمله ابراهیم و محمد و صالح و سلیمان ابناء یحیی بن احمد بن محمد بن یحیی صاحب دیلم و این چهار امامزاده را بدخان و دود مقتول نمودند و جسدانشان را در بقیع دفن کردند

و این جناب یحیی صاحب دیلم غیر جناب یحیی بن زید بن علی بن الحسین است که در جوز جان که جرجان باشد شهید شد و مقصود از شعر دعبل هم که میگوید و آخری بارض الجوز جان محلها همان یحیی بن زید است که صحیفه سجادیه را روایت فرموده

پنجم از پسرهای جناب عبدالله المحض جناب سلیمان بن عبدالله المحض بود و آن بزرگوار هم از کسانی بود که با حسین بن علی صاحب فخر در سن پنجاه و سه سالگی شهید شد

و از اولادهای اوست جناب محمد بن سلیمان بن عبدالله المحض که آن بزرگوار را با پدرش در جنگ فخر شهید نمودند

ششم از پسرهای جناب عبدالله المحض جناب ادریس بن عبدالله المحض بوده ایشان در غزوة فخر با لشکر عباسی قتال نمودند و بعد از قتل حسین بن علی صاحب الفخر و جناب سلیمان بن عبدالله بن المحض جناب ادریس فرار نمود و از حربگاه باتفاق راشد غلام خود بشهر فاس و طنجه و مصر گریخت و از آنجا باراضی مغرب سفر کرد و آخر در آنجا بتخت سلطنت نشست

آخر الامر هرون الرشید سلیمان بن جریر را روانه کرد نزد جناب ادریس و آن بزرگوار را مسموماً شهید نمود و خود گریخت راشد خبردار شد و از ققای او بتسجیل روانه شد و او را بدرک واصل کرد

و بعد که ادریس از دنیا رحلت فرمود زنی داشت از بربریه که حامله بود راشد غلام ادریس تاج سلطنت برشکم او نهاد و بعد از چهار ماه از فوت پدرش آن طفل متولد شد پسر او را می نمودند باسم پدرش ادریس

و از حضرت امام رضا (علیه السلام) روایت شده که فرمودند رحم الله ادریس بن ادریس فانه کان نجیب اهل البیت و شجاعهم والله ماترك

و جناب ادريس بن ادريس در افريقيه بر بروالى بود و مسموما شهيد شد

و اولاد جناب ادريس بن ادريس در بلاد مغرب زياد شدند مثل جزيره حضراء و شهر سوس



اقصى و شهر فاس و شهر قرطيه و شهر اندلس و شهر تاهرت و شهر زيتون

و از جمله احفاد جناب ادریس بن ادریس است جناب علی بن عبدالله التاهرتي ابن المهلب بن محمد بن يحيى بن ادریس بن ادریس

و او از جانب مصر بر سالت رفت بغزنین نزد سلطان محمود غزنوی به نیشابور که رسید مردم او را بعداوت مذهب گرفتند و بحضور سلطان محمود بردند بغزنین علماء و فقهاء در مجلس حاضر شدند و در مجلس سلطان قتل جناب علی بن عبدالله را واجب دانستند و او را بقتل رسانیدند والقادر بالله خليفة عباسی شنید بسیار شاد شد

### **المطلب الثاني : در ذکرى از حالات و مقابر بعضى از اولادهاى جناب ابراهيم الغمر ابن حسن بن حسن بن على بن ابيطالب**

و او برادر اعیانی جناب عبدالله محض است ابا و اما

و در عمدة الطالب است ولقب بالغمر لوجوده و یکنی بایى اسمعیل و کان سید أشریفاً روى الحديث وهو صاحب الصندوق في الكوفة و یزار قبره و قبض علیه ابو جعفر المنصور مع اخيه عبدالله المحض و توفي في حبه سنة خمس و اربعين و مائة وله تسع وستون سنة

و عقب او منحصر است از جناب اسمعیل الדיباج ابن ابراهيم الغمر ابن الحسن المثنى

و عقب اسمعیل از دیباج از دو پسر بود :

اول - حسن بن اسمعیل الדיباج و او را درون الرشید بیست و دو سال در زندان محبوس نمود و بعد که نوبت خلافت بمأمون رسید او را رها نمود و در سن شصت و سه سالگی از دنیا رحلت فرمود و احفاد او زیاد هستند

منجمله محمد المصرى ابن حسن بن اسمعیل الדיباج و قبر او در مصر مزار معروفیست

و منجمله على بن محمد المصرى

و مادر جناب علی بن محمد معیه انصاریه بود و از اسباط زید بن حارثه بود و اولادهاى او منسوبند به معیه مثل عبد الله بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن معیه الملقب بالشعراني

و مثل تاج الدین محمد بن قاسم بن حسین بن علی بن معیه الملقب بشعراني

و جناب محمد بن قاسم صاحب تصانیف و تألیفات زیادى بود مثل کتاب هداية الطالب في نسب آل ابى طالب و کتاب اخبار الامم و کتاب سبائك الذهب و غیر اینها و آل معیه اعراف است نسبشان از غیرشان

دوم - ابراهيم بن اسمعیل الדיباج بود و جناب ابراهيم ملقب بود بطباطبا

و جهت اینکه ملقب شد باین لقب آنست که پدرش جناب اسمعیل وقتیکه جناب ابراهيم کودک بود خواست برای او جامه بدوزد فرمود

پیراهن می خواهی یا قبا؟

و بواسطه آنکه زبانش دارای حروف نارسا بود گفت طباطبا

و بعضی گفته اند طباطبا بزبان نبطیه است یعنی سید السادات

و جناب ابراهیم طباطبا بسیار جلیل القدر و عظیم الشان بود و عقاید خود را بعرض

ص: 206

و سادات طباطبا منسوب باین بزرگوارند و اغلب آنها از اولاد و احفاد جناب قاسم بن ابراهیم طباطبائی میباشند و لقب جناب قاسم بن ابراهیم رسی بود و سادات بنی الرسی در مصر و شام و بغداد زیادند

و بعضی از سلسله سادات طباطبایی ها از اولاد محمد بن ابراهیم طباطبا میباشند مثل سید جلیل نبیل بحر العلوم علامه طباطبائی السید مهدی بن سید مرتضی بن سید محمد البروجردی

و بعضی از سلسله طباطبا از اولاد حسن بن ابراهیم طباطبا است مثل جناب ابو محمد عبدالله بن احمد بن علی بن حسن بن ابراهیم طباطبا الحجازی الاصل المصری الدار والوفات کان طاهر أکر یماً فاضلاً کانت ولادته سنه ست وثمانین ومائتین وتوفی فی الرابع من رجب سنه ثمان واربعین وثلث مائة ودفن بقرافة مصر الصغری وقبره معروف و مشهور باجابة الدعاء کذا فی تاریخ ابن خلکان

### **المطلب الثالث : در ذکری از حالات و مقابر بعضی از اولادهای جناب حسن بن حسن بن الحسن المجتبی علیه السلام**

منهم علی الزاهد ابن الحسن المثلث بود الملقب بنی الثغفات در محبس منصور دوانیقی در سجده رفت چون او را حرکت دادند دیدند از دنیا رفته و وفات او در بیست و ششم محرم سنه صد و چهل و شش واقع شد در سن چهل و پنج

و او بمرتبه در عبادت حضور قلب داشت که در بین راه مکه مشغول نماز بود افعی داخل جامه او شد مردم فریاد زدند که افعی داخل جامهات شده آنجناب ابداً اعتنایی نکرد همچنان مشغول بنماز خود بود تا افعی از جامه او بیرون شد

روایت شده که منصور ملعون بنی الحسین را در زندانی حبس نمود که از تاریکی شب و روز را تمیز نمی دادند و وقت نماز را نمی دانستند مگر بتسبیح واوراد علی بن الحسن المثلث

و از اولادهای علی الزاهد است جناب حسین بن علی الزاهد و این بزرگوار با جمعی از سادات علوی و حسنی در زمین فخر شهید شد در حالیکه بلا عقب بود و کیفیت شهادتشان مجملاً در باب نه- ذکر خواهد شد

و جناب حسین بن علی الزاهد صاحب فخر برادری داشت مسمی بحسن بن علی الملقب بمکفوف و عقب جناب حسن مثلث از او باقی است

### **المطلب الرابع : در ذکری از احوالات بعضی از اولادهای جناب جعفر بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب (علیه السلام)**

و از اولادهای ایشان در راوند کاشان و همدان و قزوین و مراغه زیادند و از اولادهای اوست جناب فضل الله بن علی بن عبید الله بن محمد بن عبید الله بن محمد بن عبد الله بن حسن بن علی بن محمد السلیق

## المطلب الخامس : در ذکری از حالات بعضی از اولادهای جناب داود بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب (علیه السلام)

و آن بزرگوار رضیع حضرت صادق و داماد حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) بود که جناب ام کلثوم دختر حضرت سجاد (علیه السلام) زوجه جناب داود بود

و مراد از رضیع یعنی حضرت صادق (علیه السلام) از مادر او شیر خورده دون عکس

چنانچه در بحار از اقبال سید نقل فرموده ان المنصور لما حبس عبدالله بن حسن وجماعة من آل ابیطالب وقتل لديه محمد و ابراهيم اخذ داود بن الحسن بن الحسن وهو ابن دایة أبي عبدالله جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام) لان ام داود ارضعت الصادق بلبن ولدها داود وحمله مكبلا بالحديد الخ

و در عمدة الطالب است که منصور دوانیقی جناب داود بن حسن را در زندان محبوس نمود حضرت صادق (علیه السلام) بمادرش دعاء امداد را که استفتاح باشد تعلیم فرمود و در نیمه رجب بجای آورد و از برکت آن دعا جناب داود از حبس خلاص شد و در مدینه طیبه در سن شصت سالگی از دنیا رحلت فرمود

و از احفاد جناب داود است جناب ابو الفضائل احمد و برادرش جناب رضی الدین ابنی موسی بن جعفر بن محمد بن احمد بن محمد بن محمد الطاوس بن اسحق بن حسن بن محمد بن سلیمان بن داود بن حسن بن حسن المجتبی (علیه السلام)

## فصل هفتم : در ذکر حواریین و بعضی از اصحاب حضرت مجتبی (علیه السلام)

### اشاره

اما حواریین این بزرگوار دو نفر بودند

چنانچه در بحار از اختصاص شیخ مفید (ره) از حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) روایت شده قال اذا كان يوم القيمة نادى مناد این حواری الحسن بن علی (علیه السلام) ابن فاطمة بنت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) فيقوم سفیان بن ابی لیلا الهمدانی وحذيفة بن اسيد الغفاری

و جناب سفیان بود که بحضرت مجتبی عرض کرد السلام عليك يا مذل المؤمنين

و بعضی عذر آوردند از این سخن و گفته اند که اینخن را از روی محبت عرض کرده نه از روی جسارت و عناد :

واما حذيفة بن اسيد از جمله صحابة حضرت پیغمبر ص بود و از کسانی بود که تحت شجره پا پیغمبر بیعت کرد و در کوفه از دنیا رحلت فرمود .

## واما جواب حضرت مجتبی (علیه السلام)

در عاشر بحار از مناقب نقل می کند : وبوابه قیس بن ورقاء المعروف بسفینه و رشید الهجری و يقال میثم التمار و قیس بن ورقاء اول غلام جناب ام سلمه بود و او را آراه کرده بود و بعد خادم

ص: 208

حضرت پیغمبر شد و روایت شده که یکروز رسول خدا ص با اصحاب طی مسافرت فرمود متاعیکه با خود حمل داشتند سنگینی کرد پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) باو فرمود : احمل فانما انت سفینه از آن روز سفینه نام یافت و احوالات رشید هجری و میثم تمار در باب دوم ذکر شد فراجع

و در عاشر بحار از مناقب نقل کرده که از جمله اصحاب حضرت مجتبی ع بود : عبدالله بن جعفر الطیار و مسلم بن عقیل و عبدالله بن عباس و حبابه بن جعفر الوالبیه و حذیفه بن اسید و الجارود بن المنذر و سفیان بن ابی لیلا الهمدانی و عمرو بن قیس المشرقی و ابو صالح کیسان بن کلیب و ابو مخنف لوط بن یحیی الازدی

الی ان قال و اصحابه من خواص ابیه حجر بن عدی و رشید الهجری و رفاعه و کمیل و میب و قیس و عمرو بن والله و عمرو بن حمق و زید بن ارقم و سلیمان بن سرد الخزاعی و جابر بن عبدالله الانصاری و سلیم بن قیس و حبیب بن مظاهر و اصبع بن نباته و الاعور و غیرهم ممن لا تحصی کثره

اقول جناب عبدالله بن جعفر الطیار سابقا گفته شد که والده اش اسماء بنت عمیس بود و زوجه مکرماهش زینب خاتون بنت امیر المؤمنین (علیه السلام) بود و او اول مولودی بود از مسلمین که در ارض حبشه متولد شد و در منتهای کرم وجود بود و او را بحر الجود می گفتند

و اما جناب مسلم بن عقیل در کوفه بیاری حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) شهید شد

و جناب عبدالله بن عباس از بزرگان اصحاب حضرت پیغمبر ص و تلمیذ جناب امیر المؤمنین (علیه السلام) بود و افضل اولاد جناب عباس بود تولدش سال قبل الهجرة بود و در سنه شصت و هفت در طائف از دنیا رحلت فرمود. و حبابه بن جعفر الوالبیه در شرطه الخمیس خدمت امیر المؤمنین (علیه السلام) رسید گفت چه چیز است علامت امامت بس آن بزرگوار اشاره فرمود بستگی و بخاتم شریف با و نقش کرد و فرمود اگر کسی مدعی امامت باشد و چنین علامت از او ببینی بدانکه او اما مست و بعد از امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمد خدمت حضرت مجتبی (علیه السلام) و همین علامت را از آن بزرگوار دید ایمان آورد و همچنین خدمت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) آمد و همین علامت را دید ایمان آورد و خدمت حضرت امام زین العابدین حضرت باقر (علیه السلام) و حضرت صادق (علیه السلام) و حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) و حضرت رضا (علیه السلام) مشرف شد همین معجزه و علامت را از آنها مشاهده نمود و ایمان آورد و بعد از نقش حضرت امام رضا (علیه السلام) نه ماه که گذشت حبابه از دنیا رحلت نمود و تمام روایتش در مدینه المعاجز است

و جارودین المنذر الکندی، النحاس از اهل کوفه بود و در رجال از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده : انه ثقة ثقة

و عمرو بن قیس المشرقی در رجال است گفت: من و پسر عمم در قصر بنی مقاتل خدمت سیدالشهداء (علیه السلام) رسیدیم در وقتیکه تشریف می برد بکوفه سلام کردیم بآن حضرت. پسر عمم عرض کرد یا ابا عبدالله این رنگ موی محاسنتان خضابست یارنک موی شریفان هست؟ فرمودند خضابست و ما بنی هاشم زود محاسنمان سفید می شود بعد حضرت رو نمود بما فرمود شما آمده اید جهت نصرت و یاری من؟ گفتم من مردی هستم کبیر السن و کثیر المیال و در دست من امانات است از مردم و می ترسم امانات مردم ضایع شود پر عمم نیز همین قسم گفت، فرمود پس شما بروید از این سرزمین که صدای غربت مرا نشنوید چون هر کس صدای غربت مرا بشنود و مرا یاری نکند بر خدا حقست که او را برو جهنم اندازد



ابو مخنف لوط بن یحیی الازدی در مجالس المؤمنین از شیخ طوسی نقل کرده که پدرش یحیی از اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود و او مؤلفات زیادی دارد منجمله مقتل سی الشهداء (علیه السلام) و این مقتل که منسوب است بابی مخنف و فعلاً بطبع رسیده مقتل ابی مخنف لوط بن یحیی نیست

ورفاعه بن شداد و مسیب بن نجبه از اصحاب حضرت امیر (علیه السلام) و حضرت مجتبی (علیه السلام) بودند و مسیب از بزرگان تابعین و عظماء زهاد بود

و در مناقب نجبه را بفتح نون و فتح باء موحدہ ضبط نموده

وقیس ظاهراً قیس بن سعد بن عباده است که از اصحاب حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) بود و خودش و پدرش با ابوبکر بیعت نکردند

و در رجالست که او درسنه شصت هجری از دنیا رفت و او موی محاسن نداشت انصار میگفتند ما دوست داریم که از برای قیس لحيه ابتیاع آیم از اموال خودمان و معدلك بسیار جمیل بودوانس مالك گفت که قس بن سعد از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بمنزله صاحب شرطه بود از والی و از یونس بن عبدالرحمن روایت کرده که سعد بن عباده شش اولاد داشت و همه آنها پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را یاری کردند و جناب قیس و سعد قدهر يك ده و جب بود بوجب های خودشان ووجب هر يك از آنها مثل ذراع یکی از ما بود

و سعد همیشه اوقات سید و آقا بود هم در زمان جاهلیت و هم در اسلام و پدرش و جدش و جد جدش همه اوقات صاحب شرف و سیادت بودند

عمر و بن والله المکنی به ابو الطفیل بعضی او را از کیسانیه دانسته اند که قائلند با مامت جناب محمد بن الحنفیه ودرذیل لوای مختار در آمدند

وزیدین ارقم مدنی خزرجی در حق حضرت امیر (علیه السلام) کتمان شهادت نمود و از اینجهت کور شد و سلیمان بن سرد خزاعی از بزرگان اصحاب و تابعین بود و او درروز جنگ جمل از جیش امیر المؤمنین (علیه السلام) تخلف نمود و لکن در طلب خونخواهی حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) خروج نمود

وسلیم بن قیس الهلالی العامری الکوفی مرد بسیار بزرگی بود و کتاب سلیم بن قیس که به ابان بن ابی عیاش سپرد معروفست

واصبغ بن نباته مجاشعی الکوفی از اصحاب شرطة الخمیس است و آنها شش هزار نفریادم هزار نفر بودند که با حضرت امیر (علیه السلام) بیعت کردند که در راه او یا کشته شوند باظفر یابند

و جهت اینکه آنها را شرطة الخمس گفتند احتمال دارد که از شرط بمعنی علامت باشد چون آنها علامت مخصوصی داشتند که باو شناخته می شدند و احتمال دارد که این شرط بمعنی تهیه باشد چون آنها مهیا بودند جهت دفع خصم و خمیس بمعنی جیش است و جهت آنکه آنها را خمیس نامیدند آنستکه آنها پنج گروه بودند میمنه و میسر و مقدم و ساق و قلب



واعور نام او حارث همدانیست که حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود

باحار همدان من یمت یرنی \*\*\* من مؤمن او منافق قبلا الخ

ص: 210

## فصل هشتم : در بعضی از تواریخ متعلقه بزمان امامت حضرت مجتبی (علیه السلام)

اما وقایع سال چهل هجری بعد از فوت و شهادت پدر بزرگوارش

بدانکه روز جمعه بیست و یکم ماه رمضان سال چهل هجری پدر بزرگوارش امیرالمؤمنین (علیه السلام) از دنیا رحلت فرمود و در همانروز مردم با حضرت مجتبی (علیه السلام) بیعت کردند

جناب عبدالله بن عباس فریادزد معاشر الناس هذا ابن نبيكم و وصی امامكم فبايعوه

و محمد بن جریر طبری نقل کرده که اول کسیکه با حضرت مجتبی بیعت کرد جناب قیس بن سعد بن عباده بود پس آن حضرت عمال بمن و حجاز و عراق را بر سر عمل خود باقی داشت و همچنین حکام آذربایجان و خراسان و کرمانرا و جناب عبدالله بن عباس را بایالت بصره فرستاد و زیاد بن ابیه که بفرمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) در بعضی از محال شیر از حکومت داشت همچنانش منصوب داشت و دو ماه تمام بعد از شهادت حضرت امیر (علیه السلام) حضرت مجتبی (علیه السلام) در کوفه اقامت فرمود

معویه کافر کاغذی به زیاد بن ابیه نوشت چون از او بیم مخالفت داشت و او را تهدید بقتل نمود و جاسوسی ببصره فرستاد و جاسوسی بکومه پس عبدالله بن عباس والی بصره جاسوس بصره را بقتل رسانید و نامه به حضرت مجتبی (علیه السلام) عرض کرد که با معاویه در مقام مقاتله بر آید و مکاتیبی بین معاویه و حضرت مجتبی (علیه السلام) رد و بدل شد آخر الامر معاویه آغاز جنگ نمود و شصت هزار نفر لشکر در خارج شهر شام مهیا نمود و ضحاک بن قیس فهری را در شام بنیابت خود بازداشت

خبر به حضرت مجتبی (علیه السلام) رسید در مسجد جامع کوفه بمنبر تشریف برد و خطبه خواند و مردم را بجهاد دعوت فرمود مردم سکوت نمودند جناب عدی بن حاتم کلماتی گفت و بر اسب خود نشست و به نخيله که لشکر گاه حضرت مجتبی (علیه السلام) بود با جمعی روانه شدند و او اول کسی بود که حاضر لشکر گاه شد و حضرت مجتبی هم با جمعی روانه نخيله شدند و مغیره بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب را در کوفه جانشین خود فرمود وعده لشکریکه بعنوان نصرت آن حضرت در نخيله جمع شدند از مواره و پیاده چهل هزار نفر بودند و عبیدالله بن عباس را که برادر کوچک عبدالله بن عباس بود با دوازده هزار نفر از ابطال مقدمه فرستاد رفتند تا از فرات گذشتند و در اراضی مسکن نزول نمودند

معویه هم با لشکرش طی مسافت کرد و در اراضی مسکن فرود آمد پس عبیدالله بن عباس لشکر خود را تحریص فرمود روز دیگر از دو جانب آغاز جنگ نمودند جمعی از فتنین مقتول و مجروح شدند چون شب شد معاویه ملعون نامه به عبیدالله بن عباس نوشت بدین مضمون: ان الحسين قدرا سلني في الصلح وهو مسلم الامر الى فان دخلت الان في طاعتي كنت مطبوعاً والادخلت وانت تابع ولك ان اجبتي الان ان اعطيك الف الف درهم اعجل لك في هذا الوقت بنصفها واذا دخلت الكوفة النصف الاخر

پس عبیدالله بن عباس همانشب بجانب معاویه رفت آن در اهم را گرفت

چون صبح شد مردم بر آن انتظار داشتند که ابن عباس بیرون شود و نماز بگذارد او را نیافتند ناچار جناب قیس بن سعد بن عباده بالشکریان نماز گذارد و خطبه خواند و لشکر را امر بصبر در جهاد. فرمود مصوبه آنچه کاغذ نوشت بجانب قیس و وعده داد اثر نکرد و در جواب نامه آن ملعون نوشت لا والله لا تلقاني ابداً الا بيني وبينك الرمح



بعد مجدداً معویه بجناب قیس نامه نوشت و مطلعش این بود اما بعد فانك يهودي ابن يهودی جناب قیس هم در جواب نوشت بدین مضمون اما بعد فانك وتن بنوتن دخلت في الاسلام كرهاً واقعت فيه فزعاً وخرجت منه طوعاً الخ و بزرگان کوفه که از اصحاب حضرت مجتبی بودند در پنهانی با معویه مراسلاتی داشتند

حضرت مجتبی (علیه السلام) بر آنها مطلع شد پس آن بزرگوار از دیر عبدالرحمن کوچ فرمود بجناب مدائن و در صبحگاهی در قریه ساباط مدائن فرود آمد و از خاطر شریفش گذشت که در این منزل لشکر را امتحان فرماید چون آن حضرت عرض کرده بودند که معویه به عمرو بن حرث و شیبث بن ربیع و گروهی از معاریف لشکریان امام حسن (علیه السلام) نوشته بود که هر کس حضرت امام حسن مجتبی را شهید بنماید او را دویست هزار درهم بدهد و رئیس لشکر شامش بنماید و دختر خود را بنکاح او در آورد از اینجهت حضرت مجتبی همیشه با درع وزره راه می رفت و خواست لشکر خود را امتحان فرماید پس مردم را ندا دادند که الصلوة جامعة مردم جمع شدند و آن حضرت بر منبر تشریف بردند و خطبه خواندند چون از منبر فرود آمدند مردم روی یکدیگر کردند و گفتند از این سخنان چه فهمیدید و اراده آن حضرت را چگونه یافتید؟ جماعتی گفتند که اراده دارد خلافت را بمعویه سپارد و با او صلح کند گروهی که در باطن مذهب خوارج داشتند گفتند کفر و الله الرجل

و بروایتی در اینوقت مردی بدروغ فریاد کرد ای مردم بدانید که لشکر عراق شکست خوردند و فیس بن سعد بن عباده بدست سپاه شام کشته شده پس مردم از غلبه حضرت مجتبی (علیه السلام) يك باره مأیوس شدند و بر آن حضرت شوریدند و بسرا پرده آن حضرت ریختند و هر چه یافتند بتاراج بردند و مصلی از زیر پای حضرت کشیدند و ظالمی ردا از دوش نازنین آن حضرت کشید و برد پس جمعی از خواص آن حضرت لشکریان را دور نمودند و بفرموده آن حضرت اسب حاضر نمودند آن حضرت سوار شد و طریق مدائن را پیش گرفت چون خواست از تاریکی ساباط مدائن بگذرد جراح بن سنان که از قبیله بنی اسد بود از کمین در آمد و لجام اسب آن حضرت را گرفت و گفت الله اکبر یا حسن اشرك ابوك ثم اشركت انت و در دست او معولی بود چنان بر ران آن حضرت زد که گوشت را چاك زد و استخوان را آزرده نمود پس آن حضرت شمشیری حواله آن ملعون کرد و عبدالله بن حنظله و جمعی از اصحاب آن حضرت جمع شدند و آن ملعون را گرفتند و اینقدر بر سرش کوفتند که بدرک واصل شد پس آن بزرگوار را بر سریری نهادند و بدائن بردند و مشغول مداوا و معالجه گردیدند در آن حال زید بن وهب جهنی وارد شد بر آن حضرت و آن بزرگوار دردمند یافت عرض کرد یا بن رسول الله مردم متحیرند چه صلاح می بینی

فرمود اری والله معویه خیر لی من هؤلاء یزعمون انهم لی شیعة ابتغوا قتلی وانتهبوا تقلی و اخذوا مالی الخ

و از آن طرف چون معاویه شوریدن لشکر را بر امام حسن دانست کاغذی بر آن حضرت نوشت یا بن عم لا تقطع الرحم الذي بینک و بینی فان الناس قد غدروا بك وبابیک من قبلک. و مکاتیب صنایع لشکر عراق را خدمت آن حضرت فرستاد که نوشته بودند بمعویه بجناب ماکوچ نما چون راه بما نزدیک کنی حسن را دست بگردن بسته نزد تو بفرستیم و اگر بخواهی او را بشمشیر بقتل برسانیم و از آن بزرگوار خواهش صلح نمود و بر عهده گرفت که آنچه حضرت مجتبی فرمان دهد اجابت نماید پس ناچار و ناگزیر آن حضرت قبول صلح با معویه نمود بشرائط معلوم و کتاب صلحنامه آن

حضرت نوشت و بعدالله بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب که مادرش هند دختر ابو سفیان بود سپرد

و از جمله شروط مصالحه خط این بود که مردم در قنوت سب علی (علیه السلام) را ترك کنند بجای آن سلام و تحیت بر آنحضرت بفرستند ،

بالجمله در روز بیست و پنجم ربیع الاول سال چهل و یکم هجری امر مصالحه استوار شد

بعد از وقوع صلح حضرت مجتبی (علیه السلام) از مدائن بجانب کوفه طی طریق فرمود و وارد خيله شد و مصوبه هم از طرف مسکن کوچ نمود با لشکر خود وارد نخيله شد و امر کرد که مردم حاضر شوند

و معویه بر منبر بالا- رفت و خطبه خواند منجمله از فقراتش این بود واللہ اني ما قاتلتکم لتصلوا ولا لتصوموا ولا لتحجوا ولا لتزکوا انکم لتفعلون ذلك و انما قاتلتکم لا تأمر علیکم وقد اعطاني الله ذلك وانتم کارهون الا وان کل شيء اعطيت الحسن بن علی تحت قدمی هاتین لافى به الحاصل در غرة ربیع الثانی سال چهل و یکم هجری معویه بر اریکه سلطنت مستقر گردید و ابتداء خلافت بنی امیه از اینوقت بود

و در تاریخ الخلفاء سیوطی است که ابتداء بتخت خلافت نشستن مصوبه در ربیع الاخر یا جمادی الاول سنه چهل و یک بود و انقضاء دولت بنی امیه بدست ابی مسلم خراسانی در ذیحجه سنه صد و سی و دو بوده که مروان حمار بن محمد بن مروان بن الحکم که آخر خلفاء بنی امیه و بنی مروان بود بدرک واصل شد

و گفته شده که تمام خلافت بنی امیه و بنی مروان نود و یکسال و هشت ماه بود تقریباً و از این مدت هشت سال و چهار ماه مدت خلافت عبدالله بن زبیر بود الباقی از برای خلافت بنی امیه هشتاد و سه سال و چهار ماه که تحقیقاً مطابق می شود با هزار ماهی که در قرآن مجید فرموده لیلۃ القدر خیر من الف شهر

وابتداء خلافت بنی العباس از سنه صد و سی و دو بود که با ابوالعباس سفاح عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب مردم بیعت کردند کما فی کامل ابن اثیر

و آخر خلفاء بنی العباس المستعصم بالله عباسی بود و در سنه ششصد و پنجاه و شش که تاریخ خون باشد هلاکوخان قصد کرد بغداد را و مستعصم عباسی را بقتل رسانید خود مالک بغداد و عراقین شد

و مدت خلافت بنی العباس تقریباً پانصد و بیست و چهار سال بود کذا فی تاریخ در السلوک بنابراین مدت خلافت ظاهر به حضرت مجتبی (علیه السلام) ششماه و چند یوم بود

و معویه مدتی در کوفه بر مسند حکومت قرار گرفت و مردم کوفه با او بیعت کردند و اینال را عام الجماعت گفتند لاجماع الامه فیه علی خلیفه واحد لکن قیس بن سعد بن عباده با معویه بیعت نکرد آنچه مصوبه عطایا و نوید بوی داد برای بیعت حاضر نشد گفت اني حلفت ان لا القاه الا ببني و بينه الرمح والسیف

بعد معویه از حضرت مجتبی (علیه السلام) خواهش نمود که حضرت سید الشهداء (علیه السلام) با او بیعت کند حضرت مجتبی (علیه السلام) فرمود یا معویه لا- تکرهه فانه لا یبایع ابدأ او یقتل ولن یقتل حتی یقتل اهل بیته وان یقتل اهل بیته حتی یقتل اهل الشام مخفی

نماناد که ضرب ممول بران شریف آن بزرگوار در ربیع الاول سنه چهل و یک هجری بوده چنانچه در عاشر بحار از کشی روایت می کند  
ووتب اهل عسکر الحسن (علیه السلام) بالحسن

ص: 213

في شهر ربيع الاول فانتهبوا فسطاطه واخذوا متاعه وطعنه ابن البشر الاسدي في خاصرته

و در مصباح المتهجدین است وفي اليوم الثالث والعشرين من رجب طعن الحسن بن علی علیهما السلام

و ايضاً در سن چهل و يك هجری بود که در کوفه مصويه صناید قریش را جمع کرد منهم عمرو بن عثمان و عمرو بن ابی العاص و عتبة بن ابی سفیان و ولید بن عقبه بن ابی معط و مغیره بن شعبه لعنة الله عليهم اجمعين و حضرت مجتبی (علیه السلام) را هم در آن مجلس حاضر کرده بود

و هر يك از آن اشقیاء سخنانی گفتند که مسلمانی سزاوار نیست بسلمانی چنین سخنها بگوید و آن بزرگوار بهر يك جواب های شایسته فرمودند

بند که مهوان بن حکم ملمون هم بآن حضرت جسارتی کرد آن حضرت جواب او را فرمود در آخر معويه لعنة الله عليه تجارت بزرگی بآن بزرگوار کرد فوتب معويه فوضع یده علی فم الحسن (علیه السلام) و تمام روایت در احتجاج طبرسی است

و ايضاً درسته چهل و يك هجری حضرت مجتبی (علیه السلام) از کوفه عزم مسافرت مدینه طیبه را فرمود با اهل و عشیره خود و بعد از خروج آن بزرگوار از کوفه معويه ملعون به ولید بن عقبه بن ابی برادر مادری عثمان گفت یا ابا و هب هل رمت قال نعم و سموت کنایه از آنکه در طلب خون عثمان خوب تلافی نمودم و کار را با تنها رسانیدم؛ ولید گفت زیاده از آنچه می خواستیم بجای آوردی و چون معويه بر اراضی عراق استیلا یافت و از بزرگان قبائل بیعت گرفت و حضرت مجتبی بمدینه تشریف برد آن ملعون با اطمینان خاطر روانه بجانب شام شد

و شاید در اواخر سنه چهل و يك بوده قضیه عصای زهر آلود چنانچه در کامل بهائی است و حاصل آنستکه حضرت امام حسن (علیه السلام) از مدینه طیبه عزم موصل فرموده که هوای آنجا سرد است مروان بن حکم که حاکم مدینه بود کاغذی بمعويه نوشت که حضرت مجتبی (علیه السلام) چند مرتبه زهر خورده و در او اثری نکرده از کار او غافل مباش

معويه صوفی کوری را طلبید و چند دینار در هم بوی داد و آن مرد کور موصلی با عصائی که سنانش زهر آلود بود نزد آنحضرت آمد و دعوی محبت کرد و در خدمت آن بزرگوار تردد می نمود پس روزی بعزم زیارت آنحضرت آمد و دست نازنین آنحضرت را بوسید و سنان عصارا به پشت پای حضرت گذارد بقوت تمام فشار داد مردم جمع شدند خواستند او را بکشند حضرت مانع شدند و از آنجا حضرت تشریف برد بجانب شام

و در سنه چهل و دوم هجری عمروعاص ملعون که والی مصر بود در مصر بدرک واصل شد و در در المسلوک است که در سنه چهل و سوم هجری بدرک واصل شد

و ايضاً در اینسال حجاج بن یوسف الثقفی ملمون از مادرش متولد شد

و درسته چهل و سوم هجری مستورد بن علقمه خارجی خروج کرد با جمعی از خوارج در نزدیکی مدائن مغیره بن شعبه که حاکم کوفه بود معقل بن قیس را با سه هزار نفر مردمان شجاع بجهت دفاع آنها روانه نمود و از آن جنگ هیچیک از خوارج جان سلامت نبردند الا عبدالله بن عقبه که شتابانه بجانب کوفه شتافت

و در سنه چهل و چهارم هجری عبدالله بن قیس المکنی به ابو موسی اشعری بدرک واصل شد و او مردی بود خفیف اللحیه : قصیر القامة ،  
قلیل الخدعة لذا عمرو عاص ملعون اور افریب دان در خلع امیر المؤمنین (علیه السلام)

ص: 214



و ایضاً در این سال ام حبیبه بنت ابی سفیان که خواهر مصوبه و زوجه پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود از دنیا رفت در مدینه طیبه و مروان بن حکم که حاکم مدینه بود بر او نماز خواند

و ایضاً در سنه چهل و چهارم هجری کابل فتح شد

و ایضاً در این سال مصوبه زیاد بن ابیه را ملحق پدرش ابوسفیان نمود

و درسته چهل و پنجم هجری خصه دختر عمر بن الخطاب زوجه پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از دنیا رفت و مادر او و عبدالله بن عمر زینب بنت مظمونست

و نیز در اینسال زید بن ثابت انصاری در مدینه طیبه در سن پنجاه و شش سالگی از دنیا رفت

و همچنین در اینسال عبدالرحمن بن خالدبن ولید در حمص از دنیا رفت

و ایضاً جناب عثمان بن حنیف برادر سعد در اینسال از دنیا رحلت فرمود و در سنه چهل و شش هجری هرم بن حیان ازدی وفات نمود که یکی از عمال عمر بن خطاب و از جمله فقهاء بصره و در شماره زهاد ثمانیه است

و نیز در اینسال عبدالله بن ابی اوفی برادر زید بن ابی اوفی در کوفه وفات نمود

و در اینسال قثم بن عباس بن عبدالمطلب در سمرقند شهید شد

و در چهل و هفت هجری معویة بن ابی سفیان عبدالله پسر عمرو عاص را از حکومت مصر معزول کرد و حکومت آنجا را بمعویة بن خدیج ملعون قاتل جناب محمد بن ابی بکر سپرد

یکوقتی معویة بن خدیج برخوردار به عبدالرحمن بن ابی بکر که از اسکندریه مراجعت می کرد عبد الرحمن بوی گفت معویة حق ترا مراعات نمود در کشتن برادرم محمد وایالت مصر را بتو واگذار نمود معویة بن خدیج گفت من بطمع ایالت مصر برادرت را نکشتم بلکه او را بخون عثمان کشتم

و در سنه چهل و هشت هجری مالک بن هبیره بالشکر قابلی از جانب معویة مأمور شد جنگ کردن با سپاه روم و جنگ صعبی نمود و عقبه بن عامر الجهنی بالشکر زیادی بفتح جزائر مأمور شد و غنائم فراوانی بدست آورد

و در سنه چهل و هشت هجری مغیره بن شعبه ملعون که حاکم کوفه بود بدرک واصل گردید در سن هفتاد سالگی بعد از وفات مغیره مصوبه حکومت کوفه را با نظام حکومت بصره بزید بن ابیه واگذار نمود پس زیاد بن ابیه سمرة بن جندب را که از دشمنان حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) بود در بصره بنیابت گذارد و خودش بکوفه آمد

و ایضاً در اینسال حضرت مجتبی (علیه السلام) هند دختر سهیل بن عمرو را تزویج فرمود چون ممویة به ابوهیره نوشت که هند را از برای یزید نکاح کند ابوهریره رفت بطرف منزل هند در بین راه بحضرت مجتبی (علیه السلام) رسید فرمودند کجا میروی عرض کرد بخانه هند دختر سهیل که او را برای یزید تزویج کنم آن بزرگوار فرمودند مرا هم نزد او تذکار نما که هر که را خواهد زوجه او شود ابوهریره نزد هند

آمد از جانب یزید بن معویه خواستگاری نمود او را و فرمایش حضرت مجتبی (علیه السلام) را گفت هند گفت ابو هریره چه صلاح میدانی برای من؟ ابو هریره گفت من حضرت مجتبی (علیه السلام) را اختیار می کنم، پس هند خود را بحضرت مجتبی تزویج نمود

و در ایضا در اینسال مصوبه مروان بن حکم را از حکمرانی مدینه طیبه معزول نمود بعد از

ص: 215

و درسته پنجاهم هجری علی المختار حضرت مجتبی (علیه السلام) از دنیا رحلت فرمود در آخر ماه صفر در سن چهل و هفت سالگی

## خاتمه

## اشاره

در قبور متبرکه بعضی از انبیاء عظام و امام زادگان ذوی العز و الاحترام

بدانکه احترام و تکریم و تعظیم قبور متبرکه ایشان عقلاً و شرعاً لازمست و علماء تصریح فرموده اند باستحباب زیارت قبور شریفه و لابد است در مقام از ذکر دو امر

### امر اول - در قبور متبرکه بعضی از انبیاء عظام

بدانکه از سابق معلوم شد که قبر مقدس حضرت آدم و حضرت نوح در نجف اشرفست

و در وادی السلام قبه بقعه ایست منسوب بجناب هود و صالح وثقة الإسلام نوری فرموده سند درستی ندارد

و در شریعه کوفه بقعه و قبه ایست منسوب بحضرت یونس (علیه السلام)

و در کنار شط فرات چند فرسخی کوفه مرقد حضرت ذوالکفل است

و در بیت المقدس است قبر شریف حضرت داود و حضرت سلیمان

و ایضاً در بیت المقدس است قبر حضرت مریم مادر عیسی و قبر جناب آسیه زوجة فرعون

و در نزدیک بیت المقدس است قبر حضرت عزیر و جناب راحیل مادر حضرت یوسف

و در دو فرسخی بیت المقدس دهیست که او را ناصرة الخلیل نامند و در او بود ولادت حضرت عیسی (علیه السلام) و ترسایان را از اینجهت نصرانی نامند

در يك منزلی بیت المقدس است شهر قدس الجلیل و در اوست قبر حضرت ابراهیم خلیل و قبر حضرت اسحق بن ابراهیم و قبر حضرت یعقوب بن اسحق و قبر حضرت یوسف بن یعقوب و قبر جناب ساره زوجه حضرت ابراهیم که این قبور متبر که در قدس الخلیل در مناره ایست زیر زمین و از قدس الخلیل تاکنعان نیم فرسخ است

و در شش فرسخی بیت المقدس است قبر حضرت موسی کلیم الله

و در مجمع البیان است از سعید بن جبیر روایت کرده که جنازه حضرت یعقوب را از مصر حمل نمودند به بیت المقدس در میان تابوتی از چوب ساج و از اینجهت یهودیان امواتشان را نقل می دهند به بیت المقدس و بعد از فراغ از دفن حضرت یعقوب حضرت یوسف بر گشت بمصر و بعد از پدر بزرگوارش بیست و سه سال زندگانی کرد، وقتیکه از دنیا رفت وصیت کرد که او را نزد قبور پدرانش دفن کنند

و بعضی گفته اند که آنحضرت دفن شد در مصر بعد حضرت موسی (علیه السلام) استخوان های او را بیرون کرد و برد در بیت المقدس نزد پدرش دفن کرد

و بدانکه اکثر انبیاء بنی اسرائیل از بیت المقدس و شام مبعوث شدند که شریعتشان در عالم منتشر گردید .

و در شهر حلب است قبر حضرت زکریا

و در دو منزلی بیت المقدس استموته و در اوست قبر جناب جعفر بن ابی طالب و جناب زید بن

ص: 216

حارثه و قبر جناب عبدالله بن رواحه

و در سه منزلی بیت المقدس استقبر حضرت یوشع وصی حضرت موسی

و در قبلی مسجد برانا است قبر جناب یوشع (علیه السلام)

و در بیروت است قبر حضرت یحیی

و در شام مسجدی است معروف بسجد یحیی و در آن مسجد قبری است با ضریح مجتبری منسوب بآن حضرت

و در شهر موصل است قبر حضرت جرجیس پیغمبر

و در بیرون شهر موصل است قبر شیث هبه الله

و در شوش که شش فرسخی شهر شوشتر است قبر دانیال پیغمبر است و بارگاه عظیمی دارد

و در دو فرسخی شوشتر مزار است منسوب بحضرت شعیب (علیه السلام)

و در خارج حله قبر است منسوب بایوب نبی

و در مسجد الحرام میان حجر است قبر حضرت اسمعیل بن ابراهیم و والده ماجده اش هاجر با جمعی از پیغمبران دیگر

و از حضرت باقر (علیه السلام) منقولست که ما بین رکن و مقام مملو است از قبور پیغمبران

و از حضرت صادق (علیه السلام) مرویست که ما بین رکن یمانی و حجر الاسود هفتاد پیغمبر مدفونند

و در اخبار زیارت مخصوصی برای انبیاء بنظر نرسیده مگر بجهت حضرت آدم و نوح که در باب زیارت حضرت امیر (علیه السلام) زیارت ایندو بزرگوار هم ذکر شده

## امر دوم - در قبور متبرکه بعضی از امامزادگان محترم

### اشاره

بدانکه تمام امامزادگان محترم لازم التعظیم اند و تعظیم آنها تعظیم آباء کرام و اجداد عظامشان هست و رعیت حق ندارند سخن ناروانی در باره آنها بگویند باید از تمام آنها تجلیل و احترام نمود

و در تاسع بحار است که سید مهنا از علامه حلی سؤال نمود که چگونه جناب محمد حنفیه و جناب عبدالله بن جعفر و امثال ایشان از نصرت حضرت سید الشهداء (علیه السلام) تخلف ورزیدند

علامه در جواب فرمود که ارکان ایمان توحید و عدالت و نبوت و امامت و معاد است و این بزرگواران اجل قدرأ واعظم شأنأ هستند که

معتقد برخلاف حق باشند و ممکنست علت تخلف ایشان این بوده که علم به بلیات وارده بر آن بزرگوار نداشتند و با کاغذها و نوشتجات اهل کونه احتمال غدر و مکن در باره آنها ندادند

و شاید بعضی از آنها علت تخلفشان این بود که در حال حرکت حضرت سید الشهداء (علیه السلام) مریض بودند چنانچه درباره جناب محمد حنفیه نقل شده

و در بحار از تفسیر عیاشی از مفضل بن عمر روایت کرده که سؤال کردند از حضرت صادق (علیه السلام) از قوله تعالی وان من اهل الكتاب إلا لیؤمنن به قبل موته

حضرت صادق (علیه السلام) فرمود هذه نزلت فینا خاصة ان لیس رجل من ولد فاطمه (علیه السلام) یموت ولا یخرج عن الدنيا حتی یقر لامامه بامامته كما اقروا لیس یوسف حین قالوا تالله لقد اترك الله علینا و ممکنست که از این روایت استفاده شود که جمیع سادات با ایمان و عقاید حقه از دنیا می روند

وفى العيون من الرضا (عليه السلام) قال النظر الى ذريتنا عبادة فقيل له يابن رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) النظر الى الائمة منكم عبادة ام النظر الى جميع ذرية النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) فقال بل النظر الى جميع ذرية النبي عبادة مالم يفارقوا منهاجه ولم يتلوثوا بالمعاصي و تلا ان الذين يوفون الله ورسوله لعنهم الله فى الدنيا والاخرة واعدلهم عذاباً أليماً

و ممکنست گفته شود معاصی صادره از سادات اقبیح و اشد تأثیراً هست از معاصی صادره از غیر ایشان چون روحشان الطف است و نفوسشان اشرف و بدنشان اطیب است و لذا در قرآن مجید میفرماید یا نساء النبى لستن کلحد من النساء و قال تعالى و من یأت منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین و در معانی الاخبار از حضرت زین العابدین (علیه السلام) روایت کرده که فرمود لحننا کفلان من الاجر و لمسیئنا ضفان من العذاب چون هر چیزی که خیلی لطیفست زود متأثر می شود چنانچه رنگ سفید از تمام الوان زودتر متأثر می شود چون الطف الوان است و همچنین آب چون لطیف است زود کدر می شود و بتجر به معلومت که عداوت نمودن بسادات هم زود اثر می کند

در اوائل شرح صحیفه از زید بن علی بن الحسین (علیه السلام) از حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت کرده فرمود شنیدم از پیغمبر ص فرمود: نحن بنوا عبد المطلب ما عادانا بیت الاوقد خرب ولاها دانا کلب الاوقد جرب و من لم یصدق فلیجرب

بدانکه در غالب بلاد مسلمین قبر امامزادگان محترم موجود است که بلا واسطه یا بیک واسطه بمعصوم می رسند و قبورشان محل نزول رحمت و برکات و ملاذ در ماندگانست و مکرر از بسیاری از آنها کرامات و خوارق عادات مشاهده می شود چون در زمان خلفاء بنی امیه مخصوصاً زمان معاویه و زیاد بن ابیه و حجاج بن یوسف تقفی و همچنین زمان خلفای بنی العباس مخصوصاً زمان منصور و هرون الرشید بسیاری از امامزاده ها را شهید کردند

چنانچه در روایت شیخ صدوق از حمید بن قحطبه دوسی که گفت او قاتیکه هرون الرشید در طوس بود نصف شبی عقب من فرستاد و من حاضر شدم گفت کیف طاعتک لا امیر المؤمنین تا آنکه در مرتبه سوم گفتم بالنفس و المال و الاهل و الولد و الدین آنملمون خنده کرد و در همان نصف شب امر کرد که شصت نفر از ذریه فاطمه و علی را بقتل رسانیدم و بسیاری از امامزادگان محترم را میان دیوار بگچ و آجر گرفتند

چنانچه در عیون روایت کرده که چون منصور دوانقی بغداد را بنا نمود سادات را طلب می کرد و بهر يك که می رسید او را در جوف دیوار می گذارد یکروز سید حسن الوجهی از اولاد امام حسن مجتبی (علیه السلام) را آوردند و به بناه امر کرد که او را جوف دیوار بگذارد بناء دلش بحال آن جوان سوخت و در دیوار فرجه گذارد و عرض کرد غصه مخور نصف شب خودم می آیم و تو را از جوف دیوار خارج می کنم چون نصف شب شد بناه رفت و آن سید جلیل را از جوف دیوار خارج کرد و گفت من ترسیدم که روز قیامت جد تو پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) خصم من باشد موهای سر او را با آلت گجکاری قطع نمود و گفت خون من را حفظ کن و در این شهر زمان آقا زاده فرمود پس خبر مرا بمادرم بده و موهای مرا نشانه ببر که مادرم بداند من نجات یافته ام و خیلی جزع و اضطراب نکند و منزل مادرش را نشان داد و آن جوان رفت معلوم نشد کجا رفت بعد بناء گفت من رفتم بمنزل مادرش بهمان نشانه که داده بود دیدم صدای ضجه و گریه مثل زنبور عسل بگوשמ خورد دانستم که این صدای گریه مادر این جوان است خبر سلامتی جوانش را باو دادم و موهای او را هم دادم و برگشتم و بسیاری از امام زاده های محترم جلاء وطن نمودند و مختفی بودند تا از دنیا رفتند

چنانچه از کتاب مقاتل الطالبین نقل شده که محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسین (علیه السلام) پدرش گفت من دوست دارم که عمویم جناب عیسی بن زید را ببینم فرمود میروی بکوفه و بغلان محل می نشینی گندم گون از آنجا می گذرد که پیشانی اش آثار سجود است و شتری دارد که دوشمشک آب بر او حمل کرده و قدمی بر نمی دارد مگر تکبیر و تسبیح و تهلیل و تقدیس می کند همان شخص عموی تو عیسی هست

جناب محمد بن محمد بن زید گفت من رفتم بکوفه و در همان موضع نشستیم دیدم شخصی متصف بهمان اوصاف از راه عبور کرد پس بر خاستم دست و پای او را بوسیدم عمویم عیسی فرمود تو کیستی گفتم برادر زاده تو محمد بن محمد هستم پس شترش را خوابانید و در سایه دیواری نشست و از احوال و اقارب و دوستانش که در مدینه بودند سؤال نمود بعد از من وداع کرد و فرمود دو مرتبه نیائی نزد من که می ترسم مشهور بشوم و مردم عارف به نسب من بشوند

واضح است که عیسی بن زید در اوقاتی که مستتر بود در کوفه عیالی گرفت و خداوند دختری باو مرحمت فرمود دختر کبیره شد جناب عیسی از برای بعضی سقاها آب کشی می کرد و آن سقا پسر جوانی داشت خیال کرد که دختر عیسی بن زید را از برای جوان خود خطبه نماید در حالتیکه نمی دانست جناب عیسی را از چه قبیله است و نسبش بکه منتهی می شود ما در آن جوان رفت بخواستکاری منزل جناب عیسی زوجه جناب عیسی که فهمید بسیار خشنود شد که نزدیک بود عقلش از شوق و شمع پرواز کند پس بشوهرش جناب عیسی اظهار کرد آن جناب متحیر شد که چه جواب بگوید

چون آن زن نسب شوهرش را نمی دانست پس جناب عیسی دعا کرد که آن دختر بمیرد و دعایش مستجاب شد و آن دختر از دنیا رفت گریه جناب عیسی شدت کرد و خیلی جزع می کرد از موت دختر خود بعد یکی از اصحاب و اصدقاء جناب عیسی گفت اگر از من سؤال میکردند که اشجع اهل زمین کیست من از تو تجاوز نمیکنم و تو از فوت دختری چنین جزع و اضطراب می کنی عیسی فرمود والله جزع و اضطراب من نه از فوت دختر است بلکه بجهت آنست که ایندختر مرد و ندانست که بضعه و پاره تن پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است

و در شرح صحیفه سید جلیل سید علی خان است که جناب عیسی در کوفه از دنیا رفت در سن شصت سالگی و نصف عمرش را از خوف بنی العباس مستور و پنهان بود

الحاصل وقتیکه سادات ذوی العز و الاحترام شنیدند که حضرت رضا (علیه السلام) تشریف برد بخراسان و مأمون آنحضرت را ولیعهد خود نمود سادات روی آوردند بجانب عجم بقصد تشرف خدمت حضرت رضا (علیه السلام) که شاید امنیت و رفاهیتی بر ایشان حاصل شود بعد که شنیدند حضرت را در خراسان شهید کردند آقا زاده ها هر کدام بهر کجا که بودند واقف شدند تا از دنیا رحلت فرمودند

بنابر این محتمل است که غالب این بقاع و قبور شریفه منتسبه بآن بزرگان صحیح لکن چون مردم در مقام ضبط اسامی آن بزرگواران و ضبط نسبشان نبودند و رسم هم نبوده در که سنگ لوحی روی قبر بگذارند لذا غالب آن بزرگواران اسم شریفشان و موضع دفنشان بر ما مخفی مانده

و بدانکه امامزادگان عظام طبقات و اصنافی هستند



## صنف اول

امامزاده هائیکه علاوه بر شرافت نسبیہ شأن و جلالت قدرشان معلومست و محل دفنشان هم معلومست و استحباب زیارتشان هم بالخصوص از ائمه اطهار ماتور است و زیارت مخصوص هم جهت ایشان وارد شده مثل حضرت ابا الفضل العباس بن امیر المؤمنین و مثل: خرت علی اکبر بن الحسین و مثل: سیدة جلیله حضرت فاطمه بنت موسی بن جعفر (علیه السلام) که در قم مدفونست و مشهور است بحضرت معصومه زیارت مخصوصی هم برای ایشان از ائمه معصومین رسیده

و مرحوم مجلسی ره در مزار بحار می فرماید مطلع نشدم بروایتی که در زیارت امامزاده گان عظام نماز زیارت وارد شده باشد و علماء در زیارت حضرت عباس بن علی (علیه السلام) نماز زیارت نوشته اند لکن بروایتی دیده نشده و بعضی از علماء منع فرموده اند از نماز در زیارت غیر معصوم مگر بقصد اهداء ثواب انتہی

و نیز در تحفة الزائرین فرموده که محتمل است زیارت حضرت معصومه جزء روایت نباشد و از تألیف علماء بوده باشد بلی یکنفر از غیر معصومین هم جلالت قدرش معلومت هم محل دفنش و هم زیارت مأثوری دارد علاوه امتیاز مخصوصی هم دارد و آنجناب حمزة بن عبدالمطلب است که در احد يك فرسخی مدینة طیبہ مدفونست و امتیاز مخصوص ایشان آنستکه در زیارت ایشان نماز زیارت هم وارد است

و در تحفة الزائرین از آداب زیارت معصومین فرموده که در وقت زیارت پشت بقبله و روی به معصوم بایستد

و اما در زیارت غیر معصوم جمعی گفته اند که روی بقبله در عقب ضریح بایستد انتہی

و در بحار است که حضرت معصومه در سال دویست و يك هجری بجهت شوق ملاقات برادر بزرگوارش از مدینہ بجانب خراسان آمد چون آن مخدره بساوه رسید مریضه شد سؤال فرمود که تا قم چه مقدار مسافت عرض کردند ده فرسخ فرمود مرا بقم ببرید چون بسمت قم آمد طایفه اشعریین باستقبال آنحضرت آمدند و موسی بن خزرج بن سعد که بزرگ آنها بود از همه سبقت گرفت و مهار ناقه آنمخدره را بدوش خود کشید و وارد ساخت بمنزل خود در قم و بعد از هفده روز از ورودش بقم مخدره از دنیا رحلت فرمود و او را در بابلان دفن کردند

و در هدیه الزائرین از تاریخ قم از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمود از برای حقتعالی که مکه باشد و برای حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) حرمیست که مدینہ باشد و برای حضرت امیر (علیه السلام) حرمیت که کوفه باشد و از برای ما اهل البیت حرمیست که بلد قم باشد و بعد از این دفن می شود در آنجائزنی از اولاد من نامیده می شود بفاطمه هر که او را زیارت کند بهشت از برای او واجب است

و بدانکه درقبه حضرت فاطمه جماعت بسیاری از بنات فاطمیہ و سادات علویہ مدفونند مثل جمله از دختران حضرت جواد (علیه السلام) و از دختران موسی مبرقع مثل ام محمد و خواهرش میمونه دختران حضرت جواد (علیه السلام) و بریہیہ دختر موسی مبرقع .

## صنف دوم

امامزاده هائی که جلالت قدر و محل دفنشان معلومت و استحباب زیارتشان هم بالخصوص مأثور است لکن زیارت مخصوصی از ائمه

اطهار بجهت ایشان وارد نشده مثل جناب عبد العظیم

ص: 220

ابن عبد الله بن علی الشدید بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) که در ری مدفونست و از اکابر محدثین و علماء و زهاد و عباد و از اصحاب حضرت جواد الائمه و حضرت هادی بوده

و در تحفة الزائرین از ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده که مردی از اهل ری خدمت حضرت امام علی النقی (علیه السلام) مشرف شد حضرت از او پرسید کجا بودی؟ عرض کرد بزیارت حضرت امام حسین (علیه السلام) فرمود. اگر زیارت می کردی حضرت عبدالعظیم را هر آینه مثل کسی بودی که زیارت حضرت امام حسین (علیه السلام) را کرده باشد

و در مزار بحار از نجاشی از احمد بن محمد بن خالد برقی روایت کرده که حضرت عبد العظیم وارد ری شد در حالتیکه گریخته بود از سلطان و در خانه یکی از شیعیان در سردایی منزل فرمود و در آنجا عبادت خدا را میکرد روزها روزه می گرفت و شب ها مشغول عبادت بود و گاهی مستتراً می رفت بزیارت قبر یکه مقابل قبر شریف خودش هست و میفرمود این قبر یکی از اولادهای موسی بن جعفر است ظاهراً مراد قبر حضرت حمزه بن موسی بن جعفر باشد و بمرور ایام خبر شیعیان ری رسید تا آنکه اکثر آن بزرگوار را شناختند

بس یکی از شیعیان پیغمبر را در خواب دید و فرمود مردی از اولاد من جنازه اش از سکه الموالی حمل می شود و دفن می شود در نزدیکی درخت سیب در باغ عبدالجبار بن عبد الوهاب پس از خواب بیدار شد رفت نزد عبدالجبار که آندرخت و آنمکان را بخرد عبدالجبار گفت بجهت چه می خواهی خوابش را نقل کرد عبدالجبار گفت منم آن خواب را دیده ام و من آندرخت و آن باغ را وقف کرده ام حضرت عبدالعظیم و بر شیعیان که اینجا دفن بشوند پس حضرت عبدالعظیم مریض شد و از دنیا رفت وقتیکه برهنه شان کردند که غسل بدهند در جیش کاغذی دیدند و در آن نسب خود را نوشته بود «انا ابو القاسم عبد العظیم بن عبد الله بن علی بن حسن الامیر بن زید بن الحسن المجتبی ع ابن علی

بن ابیطالب (علیه السلام)»

و از منتخب طریحی نقل شده که گفته شده از کسانی که از طالبین زنده دفن شده جناب عبدالعظیم حسنی است درری «ظاهراً مراد اینست که یعنی باجل خودش مرد او را نکشته اند نه اینست که واقعا زنده دفن کرده باشند و الله اعلم»

و مرحوم ثقة الاسلام نوری در خاتمه مستدرک رساله صاحب عباد را که در احوالات حضرت عبدالعظیم نوشته نقل فرموده و در اوست که ایشان پسری داشتند مسمی بمحمد که بزهدت و کثرت عبادت معروف بود

و از کتاب منتقله نقل شده که ایشان منتقل شدند بسامری و در اراضی بلد و دجیل وفات نمود

و مرحوم علام آقا میرزا فتح الله شریعت اصفهانی از نقل اینقضیه از منتقله احتمال می دادند که قبر منسوب بامامزاده سید محمد در نزدیک بلد منسوب باشد بجناب محمد بن عبد العظیم لکن مشهور آنستکه او قبر سید محمد بن علی الهادیست

چنانچه حموی در معجم البلدان فرموده که جناب سید عبد الکریم بن احمد بن طاوس می فرماید در بلد است قبر جناب محمد بن علی الهادی و اوست که بجهت فوتش حضرت گریبان چاک زد

و در روح و ریحانست که باید رحلت حضرت عبدالعظیم در اوائل سنه دویست و پنجاه باشد چهار سال قبل از رحلت حضرت هادی و مثل جناب قاسم بن موسی الکاظم که در هشت فرسخی جله مدفونست



مرحوم ثقة الاسلام نوری در تحیة الزائرین فرموده حدیثی در السنه معروفه قریب باین مضمون که حضرت رضا (علیه السلام) فرمود هر کس قادر بزیارت من نیست زیارت کند قاسم برادر مرا

بعد فرموده این روایت جالی دیده نشده و تاکنون کسی از اصل آن نشان نداده ولکن جلالت قدر و علو مرتبه جناب قاسم معلومست چنانچه محل دفنشان در هشت فرسخی حله معلومست

ثقة الاسلام کلینی در اصول کافی از یزید بن سلیط از حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) روایت کرده که آنحضرت در راه مکه بود فرمود خبر دهم ترا ای ابا عماره بیرون آمدم از منزلم پس وصی قرار دادم پسرم حضرت رضا (علیه السلام) را و شریک گردانیدم با او پسران خود را در ظاهر و وصیت کردم باو در باطن و اگر امر راجع بمن بود هر آینه قرار می دادم امامت را در برم قاسم بجهة محبت من او را ولکن ابن امر راجع بخداوند است قرار می دهد او را هر کجا که می خواهد الخ

### صنف سوم

امامزاده هائی که جلالت قدر و محل دفنشان معلوم است لکن استحباب زیارتشان بالخصوص وارد نشده

منهم جناب اسمعیل بن جعفر الصادق (علیه السلام) که جلالت قدر و محل دفنشان در مدینه طیبه معلومست در اکمال الدین است که چون جناب اسمعیل خواست از دنیا برود حضرت صادق (علیه السلام) جزع زیادی کرد بعد که چشم های پر رابست از منزل بیرون رفت در حالیکه قبای تازه پوشیده و امر و نهی می کرد اصحاب عرض کردند یا بن رسول الله فدایت شویم از شدت جرعیکه در شما دیدیم گمان نداشتیم تا مدتی از شما منتفع شویم حضرت صادق فرمود انا اهل البيت نجزع عالم تنزل المصیبة فاذا نزل صبرنا

و در شرح صحیفه است که رحلت ایشان سنه صد و سی و سه بوده

و منهم جناب احمد بن موسی الکاظم المعروف بشاه چراغ

و در ارشاد است: وکان احمد بن موسی رجلاً کریماً جلیلاً ورعاً وکان ابوالحسن موسی (علیه السلام) یحبه ویقدمه ووهب له ضیعة المعروفة بالسیرة ویقال ان احمد بن موسی اعتق الف مملوک

و منهم جناب محمد بن موسی الکاظم

در ارشاد است و کان محمد بن موسی من اهل الفضل و الصلاح و کان لیلته کلها متوضاً و یصلی و این دو بزرگوار برادر ابوبینی بودند و جلالت قدر و محل دفنشان در شیراز معلومست و از برای هر یک قبه رفیعه عالیه است

و منهم جناب سید محمد بن علی الهادی (علیه السلام) و قبر شریف ایشان در نزدیکی بلد است یک منزلی سامری و ایشان بجلالت و قدر بروز کرامات معروفند و صورت کتیبه ضریح شریفش اینست

هذا مرقد السيد الجلیل ابي جعفر محمد بن الامام ابي الحسن علی الهادی (علیه السلام) عظیم الشان جلیل القدر و كانت الشیعة تزعم انه الامام بعدا بیه مع فلما توفی نم ابوه علی اخیه ابی محمد الزکی و قال له احدث الله شکراً فقد احدث فیک امرأ خلفه ابوه فی المدینة طفلاً و قدم علیه فی سامری مشتدا و نهض الرجوع الی الحجاز لما بلغ بلد علی تسعة فراسخ مرض و توفی و مشهده هناك و لما توفی شق ابو محمد

(عليه السلام) ثوبه وقال في جواب من عا به عليه قدشق موسى على اخيه هرون

ورحلت آن امامزاده معظم در حدود سنأ دويست و پنجاه و دو بود

ومنهم مخدره مكرمه حكيمه خاتون بنت الامام محمد بن على الجواد (عليه السلام) و همشيره حضرت

ص: 222

هادی و عمه حضرت عسکری (علیه السلام) و این مخدره درك خدمت چهار امامرا : مود و حضرت هادی مکرمه محترمه نجس خاتون والدة ما جده امام زمان را بوی سپرد که احکام دینش را باو بیاموزد و بعد از وفات حضرت عسکری منصب سفارت داشت از جانب حضرت حجة و آن مخدره اول کسی است که چشمش بجمال حضرت حجة روشن شد و آن بزرگوار را بوسید و باغوش گرفت

و قبر شریفش در پائین پای قبر حضرت عسکریین معلومست و ضریح مخصوصی دارد و بعضی از عوام که حلیمه خاتون می نامند اشتباه و غلط است.

و قبر ملیکه آفاق مخدره نجس خاتون والدة ماجدة حضرت حجت در میان ضریح مطهر حضرت عسکریین پشت سر قبر مقدس امامین همامین است.

وثقة الاسلام قمی در اواخر مفاتیح الجنان فرموده که معروف در نزد قبر عسکریین قبور جمله از سادات عظام که از جمله آنهاست جناب حسین پسر امام علی نقی (علیه السلام) و فرمود من بر حال او مطلع نشدم لکن آنچه بنظرم می رسد آن نکه سیدی جلیل القدر و عظیم الشان بوده زیرا که از بعضی روایات استفاده کردم که از حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) و برادرش جناب حسین بن علی تعبیر بسبطن می کردند و تشبیه می کردند ایندو برادر را بدوسبطن پیغمبر امام حسن و امام حسین (علیه السلام)

و در روایت ابو الطیب است که صدای حضرت حجت (علیه السلام) شبیه بود بصدای حسین (علیه السلام)

و در شجرة الاولیاء تألیف سید عقبه محدث سید احمد اردکانی در ذکر اولاد حضرت امام علی نقی است که حسین فرزند آن حضرت از زهاد و عباد بود و با مامت برادر خود اعتراف داشت انتهی

و منجمله جناب محسن بن ابی عبدالله الحسین (علیه السلام)

در معجم البلدان حموی است که بوش کوهیست در غربی حلب که معدن مس بوده و لیکن حال باطل شده از زمانی که عبور دادند اسراء اهل البیت حضرت سید الشهداء (علیه السلام) را و یکنفر از زوجات آنحضرت حامله بود و در آنجا فلش را سقط نمود و هر قدر مخدره طلب آب و نان فرمود جوابی ندادند و علاوه دشنام دادند پس آن خدر، نفرین فرمود از آن وقت هر که در آن کوه کار کرد ریح و منفعتی نبرد

و در قبله آن کوه مقبره ایست معروف بشهد السقط و سقط نام محسن بن حسین (علیه السلام) است انتهی .

و در آن کوهست مقبره ابن شهر آشوب صاحب مناقی

و منجمله جناب محمد بن جعفر الطیار

در کتاب تحفة العالم سید جلیل و عالم نبیل سید عبداللطیف بن ابوطالب الموسوی الشوشتری که او از دودمان جلیل سید نعمت الله جزائری است فرموده :

در محاربه شوشتر که خلیفه ثانی لشکر فرستاد بجهت تسخیر ملك عجم و تسلط ایشان بر شوشتر و محاربه ایشان با هرمرزان محمد بن جعفر طار زخم های منکر برداشت در مراجعت بدزفول داعی حق را لبیک گفت و در خارج شهر دزفول دفن شد

ومنجمه عبد الله بن الحسن الدكة ابن الحسين الاصغر ابن زين العابدين (عليه السلام)

ص: 223



ایضاً در کتاب تحفة العالم استکه قبر ایشان در قبله شهر شوشتر واقع است و عمارت عالی دارد که او را مستنصر عباسی بنا نموده و قاضی نور الله در مجالس المؤمنین احوالات این بزرگوار را اجمالاً ذکر فرموده و منهم جناب ابی حمزه امیر علی بن حمزة بن موسی الکاظم (علیه السلام)

در عمدة الطالب استکه قبر ایشان در شیراز خارج باب استخر است

و منهم جناب سید علی بن الامام محمد الباقر (علیه السلام) که قبرشان در خارج شهر کاشانست و معروف است با مامزاده مشهد

و در روضات او را از قبور معلوم الانتساب فرموده

و منهم جناب احمد بن علی الامام محمد الباقر (علیه السلام) و قبر شریف ایشان در باهات اصفهان در جاده محله خواجه است

و منهم جناب ابو عبدالله الحسین بن علی بن داود بن عبدالله بن محمد الرئیس بن علی الزیبي ابن عبدالله الجواد بن جعفر الطیار

در عمدة الطالب استکه قبر ایشان در قزوین است

و منجمله جناب عبدالله بن معویة بن عبد الله بن جعفر الطیار

در عمدة الطالب استکه ایشان سنه صد و بیست و پنج در زمان خلافت مروان حمار که آخر خلقاء بنی امیه بود ظهور فرموده و امرش بالا گرفت و جمعیت او زیاد شد تا در سنه صد و بیست و نه ابو مسلم مروزی ایشان را گرفت و برد بهرات و در آنجا محبوس بود و همان قسم محبوس در زندان بود تا در سنه صد و هشتاد و سه در میان مجس از دنیا رفت و قبر شریفش در هرات مزار معروفیت و در حبیب السیر است که مالک بن هشیم خرامی که والی هرات بود بامر ابو مسلم امر کرد فرشی بدهان او نهادند تا نفسش قطع شد

و منجمله جناب یحیی بن زید بن علی بن الحسین (علیه السلام) والده ماجده اش ربطه بنت ابی هاشم عبدالله بن محمد الحنفیه (علیه السلام) بود

در شرح صحیفه استکه چون جناب زید را شید کردند جناب یحیی رفت بسوی نیشابور اهل نیشابور استدعا نمودند که آنجا بماند فرمود « بلدة لم ترفع فيها لعلی (علیه السلام) رایة لاحاجة لي في المقام بها »

و از آنجا تشریف برد بسرخس و ششماه در سرخس ماند تا هشام بن عبدالملک از دنیا رفت و ولید بن عبدالملک بخلافت نشست نوشت بنصر بن سیار والی خراسان که در طلب او برآید نصر بن سیار او را در بلخ گرفت و مقید و محبوس نمود ولید نوشت بنصر بن سیار که او را رها نماید

پس جناب یحیی آمد بجوزجان و جمعی از اهل جوزجان و اهل طالقان با و ملحق شدند نصر بن سیار سالم بن احور را فرستاد و سه روز با آن بزرگوار مشغول مقاتله سه روز با آن بزرگوار مشغول مقاتله بود تا آنکه عصر روز جمعه سنه صد و بیست و پنج آن مظلوم را شهید کردند در سن هیجده سالگی و سر نازنین او را فرستادند نزد ولید بن یزید آن ملعون همسر نازنین را فرستاد نزد مادر یحیی ربطه بمدینه طیبه آن سر را در آغوش



مادرش گذاردند مادرش بآن سر نظر کرد گفت شردتموه عنی طویلا و اهدیتموه الی قتیلا صلوات الله علیه بکرة وأصیلا انتهی

و در بعضی از کتب تواریخ استکه بدن نازنین یحیی را بدار آویختند و همین قسم رویدار بود تا ابو مسلم مروزی بخراسان استیلا یافت آن بدن نازنین را فرود آورد و بر آن بدن شریف نماز خواند و دفن کرد

و اشاره بقبر شریف یحیی است شعر دعبل خزاعی

و اخری بارض الجوزجان محلها\*\*\* و قبر یا خسری لدی القریات

و صحیفه سجادیه که زبور آل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) و انجیل اهل بیت است از ایشان نقل شده

و جوزجان که مدفن جناب یحیی بن زید است در نزدیکی گنبد قابوس بین استرآباد و بجنورد واقع است .

و منجمله جناب حسین بن زید بن علی بن الحسین (علیه السلام) الملقب بذی الدمعه

در شرح صحیفه استکه در صفر من پدر بزرگوارش جناب زید را شهید نمودند و حضرت صادق (علیه السلام) او را تربیت کرد و تعلیم نمود و درسنه صدوسی و پنج یاسنه صدوچهل از دنیا رحلت فرمود و قبر شریفش در حله سیفیه مزار مشهوریست

و منجمله صاحب روضات میفرماید از جمله قبور معلومه استقبر جناب ابو الحسن الملقب بزین العابدین علی بن احمد بن عیسی الملقب بالرومی ابن محمد بن علی العریضی ابن جعفر الصادق (علیه السلام) و مرقد شریفشان در اصفهان قبه عالیه و صحن وسیعی دارد

و منجمله حسین بن علی بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب صاحب فح که ایشان با از سادات در فح که یکفر سخی مکه معظمه است شهید شدند و در همان زمین فح هم دفن شدند و در باب نهم تفصیلش ذکر خواهد شد انشاء الله و جناب علی پدر حسین ملقب بود بعلی عابد

و در منتهی الامال روایت کرده که منصور بنی الحسن را در زندانی حبس کرد که از تاریکی شب و روز را تمیز نمی دادند

و گاهی جناب عبدالله المحض به برادر زاده اش جناب علی عابد می فرمود می بینی ابتلا و گرفتاری ما را آیا از خدا نمی خواهی که ما را از این زندان نجات دهد؟

علی گفت ای هم همانا برای مادر بهشت درجه استکه نمیرسیم بآن درجه مگر باین بلیه یا بچیزی که اعظم از این بلیه باشد و نیز از برای منصور در جهنم مرتبه ایست که نمی رسد بان مگر آنکه بجای آورد آنچه بما می بینی از بلیه پس صبر میکنیم بر این شدائد و باین زودی راحت می شویم چه مرگ ما نزدیک شده پس سه روز پیش نگذشت که در میان زندان از دنیا رفتند و علی بن الحسن العابد در سجده از دنیا رحلت فرمود

عبدالله عمویش بگمان آنکه در خواب است گفت فرزند برادر مرا بیدار کنید چون اور احركت دادند دیدند از دنیا رفته

و وفات او در بیست و ششم محرم سال صد و چهل و شش واقع شد و عمر شریفش چهل و پنج سال بود



امامزاده هائیکه جلالت قدرشان معلومت و اما محل دفنشان معلوم نیست

مثل جناب علی بن الامام جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام)

در اصول کافی از محمد بن حسن بن عمار روایت شده که گفت من در خدمت جناب علی بن جعفر نشسته بودم در مسجد مدینه ناگاه جناب محمد بن علی الجواد (علیه السلام) داخل مسجد شد پس علی بن جعفر بدون ردا از جا جستن کرد و دست حضرت جواد را بوسید و او را تعظیم کرد

حضرت جواد فرمود اجلس باهم رحمك الله فقال یاسیدی کیف اجلس وانت قائم

پس چون علی بن جعفر برگشت بمحل خود اصحابش او را سرزنش می کردند و گفتند تو عمومی پدر آنحضرت هستی معذلك اینقسم اظهار کوچکی میکنی

گفت سکوت کنید و دست بمحاسن خود گرفت و فرمود وقتیکه خداوند قابل ندانست این پیرمرد را و این جوانرا اهل دانسته و امامت را در او قرار داده بس من منکر شوم فضل او را نعوذ بالله مما تقولون بل اناله عبد

و در رجال کبیر است و کان علی بن جعفر راویة للحديث سدید الطریق شدید الورع کثیر الفضل ولزم اخاه موسی (علیه السلام)

واها محل دفنشان در سه موضع قبه و بقعه ایست منسوب بایشان

اول - در عریض که یکفر سخی مدینه طیبه است و قبه و بارگاهی دارد

دوم - در خارج بلده قم که ایضاً قبه و صحن وسیع و بارگاه مرتفعی دارد سوم - در خارج شهر سمنان که ایضاً قبه و صحن و بارگاهی دارد

و مرحوم ثقة الاسلام نوری در خاتمه مستدرک تصریح فرموده که قبر ایشان در عریض است و ایشان اصلاً بجم نرفته اند و محتمل است که قبری که در قم و در سمنان است قبر بعضی از احفاد ایشان باشد

ومثل جناب حمزة بن الامام موسی بن جعفر الکاظم (علیه السلام) و ایشان برادر ابوبنی جناب احمد بن الامام موسی الکاظم (علیه السلام) و جناب محمد است المدفونین فی الشیراز و جلالت قدر ایشان معلومست

و اما محل دفنشان در چهار موضع محتمل است

اول - در نزدیک قبر حضرت عبدالعظیم قبه و صحن و بارگاه و ضریح نقره دارد

و در روایتست که مادامی که حضرت عبدالعظیم در ری بود پیوسته زیارت میکرد قبری را که در مقابل قبر اوست و ظاهراً همین قبر جناب حمزه باشد

دوم - در وسط شهر قم قبه و بقعه ایست معروف بقبر جناب حمزة بن موسی الکاظم (علیه السلام)

سوم - در تاریخ عالم آر است که امامزاده حمزه بقول اصح در سوسفید ترشیز مدفونست و قبه و صحن و مرقد شریفی دارد ( و سوسفید در خارج دروازه ترشیز است و ترشیز از جمله ولایات خراسان است )

چهارم - در جزیره که در جنوب حله است بین دجله و فرات قبری است مشهور بقبر حمزة بن موسی الکاظم (علیه السلام)

و ثقة الاسلام نوری در تحیة الزائرین فرموده این شهرت بی اصلست و قبر جناب حمزة

ص: 226

بن موسی الکاظم همانست که در ری هست نزدیک قبر حضرت عبدالعظیم و اینکه در خارج حله است قبر جناب حمزه بن قاسم بن علی بن حمزه بن حسن بن عبید الله بن عباس بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) است

و مثل جناب محمد بن الامام جعفر الصادق الملقب بدیاج که جلالت قدرش معلومست

و اما محل دفنش در چهار موضع محتملست :

اول - در چهارده بین چشمه علی دامغان و هزار جریب مازندران و در آنجا قبه و بارگاه بسیار مرتفعی دارد که بامر شاهرخ ساخته شده

دوم - در بسطام در قبله بقعه بایزید بقعه ایست منسوب بایشان

سوم - در جرجانست چنانچه در کامل ابن اثیر است

چهارم - در سرخس است چنانچه در مطلع الشمس از کتاب تجارب السلف نقل فرموده و در ارشاد است که ایشان در خراسان از دنیا رفتند

و در مطلع الشمس میفرماید مدفن محمد بن جعفر از روی یقین در چهارده است

و مخفی نماناد که از جمله قبور معلومه است قبر جناب موسی مبرقع ابن محمد بن علی الرضا (علیه السلام) و جناب احمد بن محمد بن موسی المبرقع که قبر شریفشان در قم است و بقعه و صحن عالی دارند

ص: 227

## باب پنجم : در اسم و لقب و کنیه و نسب و ولادت و شهادت حضرت خامس آل عبا ارواحنا فداه و در تعیین زوجات و اولاد و اقارب و حواریین و بعضی از تواریخ متعلقه بآن بزرگوار و در قبور متبرکه بعضی از بزرگان که در کربلای معلی و حوالی آن واقعست و در این باب دوازده فصل و یکخاتمه است

### فصل اول : در اسم و لقب و کنیه و نسب آن بزرگوار

اسم شریف آنحضرت حسین است ، اشهر القابشان سید الشهداء علیه السلام است و اشهر کنای آن بزرگوار ابی عبدالله است والد ماجدشان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) والدۀ ما جدمشان صدیقه کبری فاطمه زهرا است سلام الله علیهم اجمعین .

بدانکه احدی از انبیاء و مرسلین و اوصیاء مقربین شرافت و فخر نسبییشان بحضرت سیدالشهداء می رسد . چون شرافت در نسب یا شرافت جد و جده است یا بشرافت پدر و مادر یا بشرافت اولادیا بشرافت برادر و خواهر یا بشرافت عمومه و خنوله و جمیع این اسباب شرافت در حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) جمع بود دون سائرین جد ایشان حضرت ایطالب است که شیخ صدوق در رساله اعتقاداتشان روایت می فرماید که جناب عبدالمطلب حجت الهی بود و جناب ایطالب وصی پدر بزرگوار خود بود و جده ایشان فاطمه بنت اسد بود که مجلسی در مرآت العقول میفرما به جمیع امت اتفاق نمودند بر اسلام اینمخدره و حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود او مادر من است .

و جد امی شان حضرت سید الانبیاء والمرسلین و خاتم النبیین (صلی الله علیه وآله وسلم) اشرف کل مخلوقات بود و جده امیشان جناب خدیجة کبری ام المؤمنین بود ووالد ما جده شان سید الاوصیاء المقربین بود ووالده ماجد، شان سیده نساء العالمین بود برادر بزرگوارش حضرت امام حسن سید اسباط الانبیاء بود و خواهر مکرمه اش زینب کبری بود که حضرت زین العابدین (علیه السلام) در باره اش فرمودند انت بحمد الله عالمة غیر معلمة وفهامة غیر مفهامة . عم کرامش حضرت جعفر بن ایطالب و حضرت حمزة سید الشهداء بود خال مکرمش جناب ابراهیم بن رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) بود تا باینجد از شرافت نسبییه با حضرت مجتبی شریک بودند لکن مزیت حضرت سید الشهداء (علیه السلام) آنستکه والائمه من ذریته و حضرت مجتبی (علیه السلام) اولادش با بنشرافت نبودند

و چه بسیار خوب فرموده سید بحر العلوم

سبط النبي ابو الاطهار والده الكرار مولا امام الدين صارمه



صنوا الزكي جي قلب البتول له \*\*\* اقسومة ليس فيها من يقاسمه

و ديگری گفته :

الام فاطمة و الاب الكرار \*\*\* لا اب في الانام كذا و لا ام كنى

وقال آخر : نسب كان عليه من شمس الضحى \*\*\* نوراً و من فلق الصباح عموداً

و باين تقريب كه گفته شد مى توان گفت كه اشرف جميع نساء عالميان حبا و نسباً حضرت زينب سلام الله عليها مى باشد و در عمده الطالب است و ارضه ام الفضل زوجه عباس بن عبد المطلب بلبن قتم بن عباس

و در بعضى از اخبار است كه آن بزرگوار از پستان هيچ زنى شير نخورد گاهى از زبان جدش پيغمبر مى مكيد گاهى از ابهامش چنانچه در كافى از حضرت رضا (عليه السلام) روايت كرده قال ان النبي ص كان يؤتى به الحسين (عليه السلام) فيلقمه لسانه فيمصه فتجرى ولم يرضع من انثى

و نیز از حضرت صادق (عليه السلام) روايت شده كه فرمود قال (عليه السلام) لم يرضع الحسين (عليه السلام) من ولا من انثى يؤتى به النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) فيضع ابهامه فى فيه فيمص منها ما يكفيه اليومين و الثلث فبنت لحم الحسين (عليه السلام) من لحم رسول الله ودمه من دمه و لم يولد لستة اشهر الاعيسى بن مريم (عليه السلام) و الحسين بن على (عليه السلام) و سيد بحر العلوم مى فرمايد.

لله مرتضع لم يرتضع ابدا \*\*\* من ثدى انثى و من طه مراضعه

## فصل دوم : در تاريخ ولادت باسعادت حضرت سيد الشهداء (عليه السلام)

علامه مجلسى در جلاء العيون ميفرمايد اشهر ميان علماء اماميه آنستكه ولادت آنحضرت در مدينه مشرفه در سوم ماه شعبان سال چهارم از هجرت واقع شده و بعضى پنجم ماه مذكور گفته اند و شيخ طوسى در تهذيب فرموده كه ولادت آنحضرت در آخر ماه ربيع الاول بوده و در سال سوم هجرت و اين خلاف مشهور است انتهى و شيخ شهيد در دروس فرموده: ولد (عليه السلام) بالمدينة آخر ربيع الاول سنة ثلاث من الهجرة انتهى

و جهت اختيار مرحوم شيخ الطائفة و مرحوم شهيد آخر ربيع الاول سنة سوم هجرى را آنستكه مختار نزد ايشان و جمعى ديگر از بزرگان اينست كه ولادت حضرت مجتبى در نيمه رمضان سال دوم هجرى بوده

و در روايت معتبر هم وارد شده كه بين ولادت حضرت مجتبى (عليه السلام) و حامله شدن بحضرت حسين (عليه السلام) يك ظهر كه ده روز باشد فاصله بوده و مدت حمل سيد الشهداء (عليه السلام) بمقتضى روايت معتبره شش ماه بوده پس موافق مى شود با اواخر ربيع الاول سنة سوم هجرى

پس معلوم شد كه مختار مرحوم مجلسى آنست ولادت با سعادت آن بزرگوار روز پنجشنبه سوم ماه شعبان سنة چهارم هجرى بوده و همين هم اصحت و بنا بر آنچه اختيار شده آنحضرت در وقت رحلت حضرت پيغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) شش سال و شش ماه و بيست و پنج روزه بوده و در وقت رحلت حضرت صديقه طاهره (عليها السلام) شش سال و دو ماهه بوده و در وقت رحلت حضرت امير

المؤمنين (عليه السلام) سى و شش سال و چهل و هشت روزه بوده و در رحلت حضرت مجتبی (عليه السلام) چهل و پنج سال و شش ماه  
بیست و هفت روزه بوده

ص: 229

## فصل سوم : در تعیین ساعت رحلت حضرت سید الشهداء (علیه السلام) و یوم آن از ایام هفته و در تعیین ماه رحلت و یوم آن از ایام ماه و در تعیین سال رحلت و در تعیین قاتل آن بزرگوار و در عده لشکر ابن سعد و مدفن شریف حضرت سید الشهداء (علیه السلام)

### اشاره

و در این چهار مطلب است :

### مطلب اول

بدانکه خلاف معتنی به دیده نشده که شهادت آن بزرگوار در عاشر محرم الحرام سنه شصت و یک هجری بوده چنانچه در کافی وارشاد و تهذیب و لهوف و سایر کتب معتبره تصریح فرموده اند

بنابر این سن حضرت سیدالشهداء در وقت شهادت پنجاه و شش سال و پنجاه و هفت روز بوده و مدت امامت آن بزرگوار بنا بر مختار ده سال و ده ماه و ده روز بوده

و مرحوم فرهاد میرزا در قمقام فرموده ، خلافتی نیست که روز عاشورا شمس در بیست و یکم برج میزان بود و از منجمین عهد مرحوم فتحعلی شاه نقل کرده که استخراج این مطلب را از زیج محمد شاه هندی نموده اند

وایضاً می فرماید ابتدای جنگ از دو ساعت از روز گذشته بود و انتهای قتال هشت ساعت و نیم از روز رفته بوده بنابر این دو ساعت و چهل و هشت دقیقه بغروب مانده خاک مصیبت بر سر اهل عالم ریخته شد و این موافق است با روایتی که در مصباح المتهجدین از عبدالله بن سنان نقل می کند که گفت : داخل شدم بر حضرت صادق (علیه السلام) در روز عاشوراء الی ان قال و قلت یا سیدی فما قولك في صومه فقال صمه من غير تبییت و افطره من غير تسمیت ولا تجعله یوم صوم کمالا و لیکن افطارك بعد صلوة العصر بساعة علی شربة من ماء فانه في مثل ذلك الوقت من ذلك الیوم تجلت الهیجاء من آل الرسول و انكشفت الملحمة عنهم و في الارض منهم ثلثون صریعاً من موالیهم و لو كان رسول الله في الدنيا حیا لكان صلوات الله علیه هو المعزی بهم قال و بکی ابو عبدالله حتی اخضلت لحيته به موعه

یعنی راوی عرض کرد یا سیدی چه می فرمایید در روزه روز عاشورا ؟ حضرت فرمود روزه بگیر بدون آنکه شب نیت روزه بکنی و افطار بنما روزه ات را بدون آنکه شاد باشی از افطار نمودن و تمام روز را روزه مگیر و بوده باشد افطارت یکساعت بعد از نماز عصر بشربت آبی که در مثل اینوقت از روز عاشورا برداشته شد قتال از آل پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و بر طرف شدوقه عظیمه از ایشان الخ

در تذکره سبط ابن جوزی است و کان مقتله یوم الجمعة ما بین الظهر والعصر لانه صلی صلوة الخوف باصحابه

واما روز شهادت آن بزرگوار از ایام هفته در این چهار قول است

قول اول آنکه روز عاشورا روز جمعه بود

چنانچه در ارشاد است تم نزل (علیه السلام) یوم الثاني من محرم الحرام سنه احدی وستین

و در جای دیگر می فرماید: نهض عمر بن سعد الی الحسین عشية يوم الخميس لتسع مضین من المحرم

ص: 230

و در مقتل ابو الفرج می نویسد: تولد آن بزرگوار پنجم شعبان سنه چهارم از هجرت بود مو شهادتشان روز جمعه دهم ماه محرم سنه شصت و يك هجری بود

و مرحوم اعتضاد السلطنه در حاشیه مقتل ابو الفرج از مقتل عوالم نقل می کند. و كان اول محرم الذي قتل فيه يوم الاربعاء اخرجنا ذلك بالحساب الهندي من سائر الزيجات

و در قمر مقام از استیعاب ابن عبدالبر و از تاریخ یافعی نقل می کند که آن بزرگوار را روز جمعه شهید کردند

وسید مومن شبلیجی در نور الابصار گفته و كان يوم الذي قتل فيه الحسين رضي الله عنه يوم الجمعة عاشر محرم سنه احدى وستين واضح هم همین قول است

قول دوم - آنکه روز عاشورا چهارشنبه بوده

چنانچه در مصباح المتهجدین از عبدالله بن سنان از حضرت صادق (علیه السلام) روایت نموده در ضمن حدیثی که بعضی از آن در اوایل همین مطلب ذکر شد بعد قوله بدموعه ثم قال ان الله جل ذكره لما خلق النور خلقه يوم الجمعة في تقديره في اول يوم من شهر رمضان وخلق الظلمة في يوم الاربعاء يوم عاشوراء

و مؤید اینست آنچه مرحوم اعتضاد السلطنه در حاشیه مقاتل فرموده که اگر قائل شدیم که شهادت حضرت ابی عبدالله در سنه شصت و يك هجری بوده محل شبهه نخواهد بود از هر زیجی که استخراج نمایم روز عاشورا، چهارشنبه بوده

قول سوم آنکه روز عاشوراء شنبه بوده

چنانچه در بحار از مناقب نقل کرده: و مضى قتيلا يوم عاشوراء وهو يوم السبت العاشر من المحرم قبل الزوال ودر لهوف از کتاب مولد النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) و مولد الاوصياء شيخ مفيد از حضرت صادق ع روایت مفصلی نقل می فرماید و در آن روایت است وقتیکه حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) از مکه حرکت فرمود افواجی از مؤمنین جن آمدند خدمت آنحضرت عرض کردند یا مولانا ما از شیعیان و انصار شما هستیم اگر امر بفرمائید بقتل دشمنان ما همه آنها را بقتل می رسانیم - حضرت فرمود نخوانده این آیه شریفه را قل لو كنتم في بيوتكم لبرز الذين كتب عليهم القتال الى مضاجعهم فاذا اقمتم في مكاني فيما يمتحن هذا الخلق المتعوس وبماذا يخبرون و من ذا يكون ساكن حضرتي وقد اختاره الله لي يوم دعى الارض الى ان قال (عليه السلام) ولكن تحضرون يوم السبت و هو يوم العاشوراء الخ - قوله المتعوس التمس بالتامو العين والسين المهملتين الهلاك

قول چهارم - آنکه عاشورا، روز دوشنبه بوده

چنانچه در اصول کافی است: وقبض (عليه السلام) في شهر محرم من سنه احدى وستين من الهجرة و له سبع وخمسين سنه واشهر. قتله عبید الله بن زیاد لعنه الله بكر بلا في يوم اثنين لعشر خلون من المحرم

و محتمل است که این قول تقیة باشد نه مختاراً چون حضرات عامه شهادت حضرت سیدالشهداء را روز دوشنبه میدانند

و در مقاتل ابو الفرج است: واما ما تقوله العامة انه قتل يوم الاثنين فباطل قالوا بلا رواية

مخفی نماناد که آنچه از اصول کافی نقل شده که سن شریف آن حضرت در وقت شهادت پنجاه و هفتسال و چند ماه بوده منافی نیست با آنچه سابقاً اختیار شد در سن شریف آنحضرت چون مختار ثقة الاسلام کلینی ولادت آن حضرت در سال سوم هجری بوده و مختار علامه مجلسی و جمعی در سال چهارم هجری بوده و گفته شد که اصح همین است پس سن شریف در وقت شهادت پنجاه و شش سال و قدری می شود

ص: 231

و بدانکه در شب و روز عاشورا از سنه شهادت تا باین تاریخ عجایب و معجزات زیادی واقع شده لکن بعضی از آنها همه ساله دیده می شود :

منجمله محدث خیبر وفاضل کم نظیر آقای نهاوندی در کتاب راحة الروح الرياض الشهادة نقل فرموده که در یکی از بلاد روم از سنک صورت شیری ساخته شده چزن روز عاشورا می شود از چشم های آن شیر تا بشام خون جاری می شود و اهل آن بلد چندان گریه و ناله می کنند که نزدیک باشد خود را هلاک کنند

منجمله بتواتر شنیده شده که در زراباد قزوین درختی است کهن سال و همه ساله ظهر روز عاشورا ناله از آن درخت شنیده می شود و از یکشاخه از شاخه های آن درخت خون میجوشد و مردم در اطراف آن درخت مشغول عزاداری و گریه وزاری هستند.

منجمله در بندی در اسرار الشهادة می فرماید که اکثر اهل چین بت پرستند و قریب بچهارصد خانه سنی هستند و قریب بسی یا چهل خانه شیعه امامی هستند و این جمعیت شیعه از اول محرم تا روز هفتم در میدان وسیعی هیزم جمع می کنند و روز هفتم آنها را آتش می زنند و تا روز دهم آن هیزم ها مانند کوره آهنگری می وزد و روز عاشوا مانند دریا آتش موج میزند و مؤمنین جمع می شوند در مسجد یکه قریب بآن میدان واقع است با بدن و پای برهنه که بغیر ساتری ندارند پس حلقه حلقه می زنند و نوحه می کنند و بسر و سینه می زنند تا آنکه برای ایشان حالت عجیبی روی میدهد و بآن حال می روند میان آتش بعضی تا کمر میان آتش فرو می روند و بعضی تا زانو و میان آتش راه می روند.

وایضاً نقل فرموده که در دکن که از توابع حیدر آباد هند است گودال مدور بزرگی حفر می کنند که عمق آن تقریباً صد ذرع است. پس درخت های بسیار بزرگ تهرندی که آتش آن بغایت سوزنده است از ریشه قطع می کنند و میان آن گودال می اندازند و آنها را از شب هفتم تا شب عاشورا می سوزانند تا آنکه آن گودال مانند دریای آتش شعله و موج میزند چون نیمه شب عاشورا بشود اهل آنشهر از پیر و جوان و طفل ممیز از منزلهای خود بیرون می شوند و از آب چاهیکه نزدیک آن مکان است غسل می کنند و برهنه می شوند و لنگی بجهت ستر عورت بکمر می بندند پس عریان و پابرنه وصیحه زنان و نوحه خوان و شاه حسین گویان و علمها را جلو آنها می کشند و بجانب میدان آتش روانه می شوند در حالتیکه در اطراف چاه جمعی ایستاده اند و آتشر باد می زنند که خاکستر آن برود پس اول بزرگ ایشان با نیزه بلندی که در دست دارد داخل آتش می شود و دیگران شاه حسین گویان و سینه زنان متابعت او را می کنند و همه در میان آتش مانند روی زمین راه می روند و گویا در بمبئی هم این دأب مرسوم باشد.

و منجمله در کتاب ریاض الشهادة است که در بلاد هندوستان تمامی هنود و بت پرستان در دهه عاشورا بوضعی تعزیه داری و ماتم سرانی می کنند که اگر مسلمانان به بینند از عزاداری خود شرمند می شوند و در دهه عاشورا نه آب می خورند و نه نان و نه باز نان خود معاشرت می کنند و میان خاکستر می نشینند و غالب آنها بدن خود را با تیغ و غیر آن پاره می کنند.

و در نواحی شاه جهان آباد ملکی هست که طایفه از هنود آنجا توقف دارند و ایشان اطفال خود را بر کوهی می برند و نام حسین را بر زبان جاری نموده از سر کوه پرتاب می کنند و چون از کوه پائین میآیند اطفال خود را سالم می یابند و نواحی چند در آنسر زمین می باشد که کروورها و لکها از مال خود صرف ته ز به داری می کنند و منجمله حکایت عابد و کوه الوند که در امرسوم از فصل هشتم از باب دوازدهم ذکر خواهد شد انشاء الله .

### اشاره

معلومست که یزید بن معاویه بن ابی سفیان که مدعی خلافت بود امر نمود بوالی کوفه عبیدالله بن زیاد بن ابیه که اعداد لشکر نموده روانه نماید بجنگ حسین بن علی (علیه السلام) آنملعون هم لشکری فراهم نمود و بسر کردگی عمر سعد روانه نمود به کربلا بجنگ آن بزرگوار

و اما مباشر قتل آنمظلوم اصح و اشهر آنست که شمر بن ذی الجوشن الضبابی الکلابی بوده چنانچه در زیارت ناحیه مقدسه است و شیخ مفید در ارشاد و شیخ طبرسی در اعلام الوری و ابن شهر آشوب در مناقب و بعضی دیگر از بزرگان همین را اختیار فرموده اند

و از شیخ صدوق در امالی رسید بن طاوس در لهوفو ابو الفرج در مقاتل و ابن حجر در صواعق استفاده می شود که مباشر قتل سنان بن انس نخعی بوده و در تاریخ طبری از هشام کلبی و او از ابو مخنف نقل کرده: قتله سنان بن انس النخعی لعنه الله و در عمدة الطالبستو الصحيح انه سنان بن انس

و از محمد بن طلحة شافعی در مطالب السنول و علی بن عیسی الاربلی در کشف الغمه استفاده می شود که خولی بن یزید اصبحی بوده و از تذکره سبط ابن جوزی نقل شده: ان حصین بن نمیر رماه بهم ثم نزل فذبحه وعلق رأسه في عنق فرسه ویتقرب به الی ابن زیاد لعنة الله عليهم اجمعين

### فذلکة در حالات بعضی از قاتلین حضرت سیدالشهداء: یزید بن معاویه و عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد و شمر بن ذی الجوشن لعنة الله عليهم اما یزید بن معاویه

در مصباح المتجهدين اسنکه روز چهاردهم ربیع الاول سنه شصت و شش هجری یزید بن معاویه بک واصل شد در سن سی و هشت سالگی و در شفاء الصدور فرموده. در تاریخ انتقال یزید خلافی نیست بلکه بالاتفاق در سال شصت و چهارم بوده و در قمقام نقل کرده که از ابوالفرج از حال یزید سؤال کردند گفت ده سال خلافت کرد. سال اول سیدالشهدا را بقتل رسانید سال دوم اهل مدینه را قتل عام نمود و سال سوم مکه را محاصره نمود و خانه کعبه را بصدمه منجنیق خراب کرد و مادر یزید میسون نام بود و بسیار فصیح و بلیغ بود و اشعاری منسوب باوست که مطلعش اینست.

للبس عبائة و تقر عینی \*\*\* احب الی من لبس الشغوف

### و اما عبیدالله بن زیاد

در شفاء الصدور است که عبیدالله بن زیاد در سنه بیست و هشت یا بیست و نه هجری متولد شد و در سنه شصت و هفت هجری بدست جناب ابراهیم بن مالک اشتر بدرک واصل شد بس سن آنسلمون ازل و ابد در وقته طف سی و نه سال یاسی و هشت سال بوده تقریباً و پدر ملمونش زیاد بن ابیه و زیاد بن سمیه درسته پنجاه و سه از هجرت بدرک واصل شد کما فی حجة السعادة و سابقاً گفته شد که در سال اول هجرت بدنیا آمد پس من نحس زیاد بن ابیه ملعون پنجاه و سه سال بوده

و مادر زیاد بن ابیه سمیه نام است که معروف بود بزنا و از ذوات الاعلام بود چنانچه مادر عبیدالله زیاد هم که مرجانه باشد از ذوات الاعلام و



و مخفی نماناد که ظاهراً ابن زیاد از یزید و از ابن سعد و شمر اخبث واردل بوده و شاهد بر ارز باد است

منجمله در تاریخ طبری است که این زیاد نوشت با بن سعد که بعد از آنکه حسین و اصحابش را شهید کردی تمثل بهم فانهم لذلك مستحقون وان قتلت حسينا فلوطى الخيل صدره و ظهره خانه عاق قاطع ظلوم

و منجمله آنکه آن ملعون راضی شد که اهل بیت بآن حالت وارد مجلس بشوند در حالتیکه اذن عام داده بود بمردم چنانچه در تاریخ طبری و تاریخ ابن اثیر است لیست زینب (علیها السلام) ابنة فاطمة (علیه السلام) ارذل ثيابها و تنکرت و سخت بها امانها و قریب باین شیخ مفید فرموده در ارشاد و منجمله شیخ صدوق در امالی - فرمود لما جیه براس الحسین (علیه السلام) امر فوضع بین یدیه فی طشت من ذهب و جعل یضرب بقضیب فی یده علی ثنایاه و یقول لقد أسرع الشیب الیک یا ابا عبدالله و منجمله قصد نبود که در مجلس عام بزینب سلام الله علیها اهانت و جسارت بنماید و مخدر مرا بقتل برساند

و منجمله امر نمودن بقتل حضرت زین العابدین (علیه السلام)

و منجمله آن جسارت هائیکه آن ملعون در حضور اهل بیت اظهار نمود

در تذکره سبط ابن جوزی از هشام کلبی نقل می کند که این زیاد در مجلس بحضرت زینب گفت : الحمد لله الذی فضحکم و تلکم و اکنب احدوثنکم الخ

و از ابن ابی الدنیاء نقل کرده که ابن زیاد جمع کرد مردم را در مسجد و خطبه خواند و گفت الحمد لله الذی قتل الکذاب بن الکذاب الحسین و شیعته فقام الیه عبدالله بن عقیف الازدی الخ

و منجمله در کامل بهایی است آن امین چون چشم بسر حسین انداخت از خرمی بخدمت قضیبی در دست داشت بر ثنایای امام می زد زید بن ارقم حاضر بود و او از مشایخ کبار و اصحاب حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) بود گفت ارفع قضیبک من هاتین الشفتین فوالله الذی لا اله الا هو لقد رایت شفقی رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) ما لا احصیه یرشفهما الخ و لکن یزید ملعون باین اندازه از قساوت قلب نبود

ابن اثیر جوزی در کامل نوشته : وقتیکه ابن زیاد زجر بن قیس و جماعتی را با روس مقدسه روانه کرد بنزد یزید و زجر بن قیس بشارت داد او را بقتل حضرت سید الشهداء (علیه السلام) قال قدمعت عینا یزید و قال کنت ارضی من طاعتکم بدون قتل الحسین (علیه السلام) لعن الله ابن سمیه اما والله لوانی صاحبته لعفوت عنه فرحم الله الحسین (علیه السلام) ولم یصله بشتی و قریب منه فی حیوة الحیوان للدمیری الا آنکه دمیری در عوض زجر بن قیس شمر بن ذی الجوش را نوشته

و در ارشاد شیخ مفید است که یزید ملعون زنان و اطفال را در مجلس خود طلبید فرأی هیئة قبیحة فقال قبح الله ابن مرجانه لو کانت بینکم و بینه قرابة و رحم ما فعل هذا بکم ولا بحث بکم علی هذه الحالة .

و در مجلس ابن زیاد ابدارقت و انقلابی از آنسلمون در اخبار و تواریخ دیده نشده و همچنین قساوت قلب ابن زیاد از عمر سعد هم بیشتر بود در تاریخ طبری است که وقتیکه حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) روی زمین افتاده بود خواهر مکرمه اش حضرت زینب از خیمه ها بیرون شد در حالتیکه گوشواره در گوش نازنینش حرکت می کرد فرمود: یا عمر بن سعد ایقتل ابو عبدالله وانت تنظر الیه راوی گفت دیدم اشک چشم عمر بن 12 سعد بصورت و محاسن نحس جاریست و آنسلمون صورت از آن مخدره برگردانید



در اربعین مرحوم حاجی میرزا محمد قمی است که روز قتل عثمان بن عفان متولد شد.

و مؤید اینست روایتی که از امالی شیخ صدوق از اصبع بن نباته نقل شده در زمانیکه امیر المؤمنین (علیه السلام) در کوفه تشریف داشتند یکروز خطبه خواند و فرمود سلونی قبل ان تقدونى ، سعد و قاص سئوال کرد آن بزرگوار جوابی فرمود و فرمود و ان في بيتك لخلا يقتل الحسين ابني و عمر بن سعد يومئذ بدرج بين يديه

یعنی عمر سعد در آنروز افتاده حرکت می کرد جلوی روی پدرش

و در شفاء الصدور از تقریب این حجر نقل شده که بعضی گمان کرده اند که او از صحابه است و این غلط است

و یحیی بن معین جزماً اخبار کرده که ولادت عمر سعد روز موت عمر بن خطاب بوده و شاید فی الجملة مؤید این بوده باشد تسمیه او بعمر انتهی

و اصح این قولست چون روایتی که از اصبع بن نباته نقل شده بغایة ضعیف است جهت قدح در سندش و قرائن برخلافش چون سعد از قدماء و مهاجرین و طرف تردید خلافت بود و بسیار محترم بود و مقتضی این نوع تشدد در جواب آن نبود

پس بنا بر مختار عمر سعد در وقعه طف سی و شش ساله بوده و بنا بر مختار صاحب اربعین بیست و پنجساله بوده تقریباً

و در ارشاد شیخ مفید است که عمر سعد پیدالشهداء (علیه السلام) گفت جماعتی از سفهاء گمان می کنند که من قاتل شما هستم حضرت فرمود آنها سفها نیستند بلکه علماء هستند آگاه باش از گندم ری نخواهی خورد مگر قلیلی

در تاریخ طبری است که این زیاد کاغذی نوشت و ایالت ری را به ابن سعد واگذار نمود و تکلیف نمود او را که برود بجنگ حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) ابن سعد تمنای عفو نمود ابن زیاد گفت پس کاغذ امارت ری را رد کن ابن سعد گفت بمن مهلت بده تا فکر کنم

عمر سعد با هر يك از ناصحین خود که مشورت کرد او را نهی کردند از رفتن بکر بلا هم شیریه زاده اش حمزه بن مغیره بن شعبه گفت ای خال مبادا بجنگ حسین (علیه السلام) بروی و رحمت را قطع کنی و اگر سلطنت زمین از تو باشد و دست از او برداری بهتر است از آنکه خدار املاقات کنی بخونایی - عبدالله (علیه السلام) آخر الامر ملعون اولین و آخرین واقع شد و در کتاب هدایة الانام محدث قمی فرموده که در روز سوم محرم الحرام عمر سعد وارد کربلا شد

مخفی نماناد که سعد بدر عمر فی الجملة اذعان داشت بفضایل امیرالمؤمنین (علیه السلام)

چنانچه در مروج الذهب از محمد بن جریر الطبری نقل کرده که سعد در نزد مصوبه قسم یاد کرد که اگر برای من يك خصلت از خصال علی بود دوست تر بود نزد من از هر چه آفتاب بر او تائیده .

اول او داماد پیغمبر ص است دوم فرزندانى که خدا بوی کرامت فرموده

سوم پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در روز فتح خیبر در حقیقت فرمود لاعطین الراية رجلا یحب الله ورسوله و یحبه الله ورسوله کرار  
غیر فرار یفتح الله علی بديه چهارم آنکه در غزوة تبوک بعلی فرمود الا ترضی ان تكون منی بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبي بعدي

ص: 235

و محدث قمی دام ظلّه در نفس المهموم فرموده که عمر سعد را بامر جناب مختار بن ابی - عبیده تقضی بدرک واصل نمودند درسته شصت و شش هجری و قاتل او ابو عمره کیان التمار بود و بعد که آنلمرنا بقتل رسانیدند پسرش حفص بن عمر را نیز بامر جناب مختار بجهنم واصل نمودند انتهى

و گویا ابن سعد بعد نادم شد از قبح عمل خود

در تذکره سبط استکه بعد از آنکه ابن زیاد امر کرد بقتل عبدالله بن عقیف قام عمر بن سعد من عند ابن زیاد یرید منزله الی اهله وهو یقول فی طریقہ مارجع احد مثل ما رجعت اطعت الفاسق ابن زیاد الظالم الفاجر وعصیت الحاکم العدل وقطعت القرابة الشریفة وهجرت الناس وكان کلما مر علی ملاء من الناس اعرضوا عنه وکلما دخل المسجد خرج الناس منه وکل من راه قدسیه فلزم بیته الی ان قتل

### و اما شمر بن ذی الجوشن

اسم ذی الجوشن شرحیل بن قرط الضبابی الصحابی بود

و در شرح قاموس اسنکه ذی الجوشن گفتند او را بجهت آنکه اول عربی استکه پوشیده است زره را با آنکه پادشاه کسری او را جوشن داده بود

و مادر شعر معروفه بود بزنا و بدنائت فطرت و خبث ذات

در ذخیره الدارین از هشام کلبی روایت کرده که زن ذی الجوشن خارج شد که برود از مکان خود بمکان دیگر در بین راه تشنه شد از شبانی آب طلب کرد گفت آبت نمیدهم تا مقصود مرا حاصل کنی

پس آنزن تمکن نمود آن شبان با او واقعه نمود زن ذی الجوشن حامله شد بشیر انتهى

از اینجهت است که وقتیکه این ملعون روز عاشوراء نداء کرد باواز بلند : یاحسین انجلت بالنار قبل یوم القیمة

حضرت فرمود کیست این ندا کننده گویا شمر بن ذی الجوشن است؟ گفت بلی ، فرمودند: یابن راعی المعزی انت اولی بها صلیا، کذافی تاریخ الطبری

وایضاً در موضع دیگر می نویسد که بعد از آنکه جناب زهیر بن القین لشکریان را موعظه کامل فرمود شمر بن ذی الجوشن تیری بجانب او رها کرد و گفت : اسکت اسکت الله قامتک ابرمتنا بکثرت کلامک فقال له زهیر یابن البوال علی عقبیه ما ایاک اخاطب انما انت بهیمة واللّه ما اظنک تحکم من کتاب الله آیتین فابشر بالخزی یوم القیمة والعذاب الالیم الخ

و این ملعون شمر پیس بوده

چنانچه دمیری در حیوة الحیوان از ابن عبدالبر روایت کرده که بحضرت صادق (علیه السلام) عرض کردند که آیا تعبیر خواب تأخیر می افتد؟

فرمود بلی پنجاه سال چون پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در خواب دید سگ پیسی می خورد خون آن بزرگوار را پس تعبیر فرمود که  
مرد پیسی حسین بن علی پیر دختر مرا بقتل می رساند پس شمر بن ذی الجوشن قاتل حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) شد و او پیس بود  
، پس تأخیر افتاد تعبیرش بعد از پنجاه سال

و در مناقب ابن شهر آشوب است که در وقت سحر شب عاشوراء حضرت سیدالشهداء (علیه السلام)

ص: 236

خوابش ربود بعد بیدار شد فرمود الساعه در خواب دیدم گویا چند سگ بر من حمله کردند که بدنشان بگزند مرا و در میان آنها سگ پیسی بود که او از همه بمن بیشتر حمله می کرد و گمان می کنم قاتل من مرد پیسی است از میان این قوم

و ظاهراً شمر از یزید و ابن زیاد و از عمر بن سعد من نحسش زیادتر بوده چون شمر در غزوه صفین جزو عسکر امیرالمؤمنین بود و در میان جنگ مبارز طلب می کرد

چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه فرموده

و در شفاء الصدور از کامل بهائی نقل می فرماید در سنه شصت و شش شمر ملعونرا بامر جناب مختار بقتل رسانیدند

و ابن حجر مکی در صواعق نوشته و خس شمر قاتل الحسین بمزید تکال و او طئوا الخیل صدره و ظهره لانه فعل ذلك بالحسین (علیه السلام)

### مطلب سوم در عده لشکر ابن سعد که در کربلا حاضر بودند

و عده آنها را در روایات مختلف نقل کرده اند و لکن اصح و مستفاد از اخبار معتبره آنست که سی هزار نفر بودند

چنانچه در امالی شیخ صدوق از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده که سیدالشهداء (علیه السلام) روزی داخل شد بر حضرت مجتبی (علیه السلام) چون نظر فرمود برادرش گریه کرد. حضرت مجتبی (علیه السلام) فرمود چه چیز ترا بگریه در آورد عرض کرد از آن ظلم ها و ستم هائیکه نسبت بشما نموده اند

حضرت مجتبی (علیه السلام) فرمود زهر خوراندند و مرا بقتل رسانیدند لکن روزی مثل روز تو نخواهد بود یا ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) که سی هزار نفر اطراف تو جمع می شوید و همه ادعا می کنند که از امت جدمان پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می باشند و تورا و اولاد و برادرانت را بقتل می رسانند

و ایضاً در امالی از ابو حمزه ثمالی روایت کرده که زین العابدین (علیه السلام) نظر فرمود بجناب عبد الله بن عباس بن علی بن ابیطالب و گریه کرد و فرمود روزی بر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) سخت تر نگذشته از روز احد که حمزه بن عبدالمطلب شهید شد و بعد یوم موته که جناب جعفر بن ابیطالب (علیه السلام) شهید شد بعد فرمود ولا بوم کیوم الحین که جمع شدند سی هزار نفر و گمان می کردند که از این امت هستند و همه تقرب می جستند بسوی خدا بر ریختن خون شریفش و آن بزرگوار آنها را بخدا متذکر می کرد و آنها متعظ نمی شدند تا آنکه آن مظلوم را شهید کردند بظلم و عدوان

و سید بن طاوس در لهوف می فرماید ولقد کان (علیه السلام) یحمل فیهم وقد تکملوا ثلاثین الفا

و بعضی عده لشکر ابن سعد لعین را کمتر گفته اند حتی سبط ابن جوزی در تذکره مینویسد چهار هزار و پانصد سواره و پیاده بودند و شاید عذر مقللین رعایت خوف از بنی امیه باشد یا طمع ایشان یا نخواستند در تواریخ نوشته شود که سی هزار نفر از امت جمع شدند و اقدام نمودند بر ریختن خون ذریه پیغمبر خود

و از بعضی خیلی زیاد از سی هزار استفاده می شود



و در بحار از محمد بن ابيطالب روايت مى كند و تقدم الحسين (عليه السلام) حتى وقف بازاء القوم فجعل ينظر الى صفوفهم كأنهم السيل  
ونظر الى ابن سعد واقفا في صناديد الكوفة فقال (عليه السلام) الحمد لله

ص: 237

الذي خلق الدنيا فجعلها دار فناء وزوال الخ

و از اشعار رجزیه آنحضرت است که می فرماید :

و ابن سعد قد رمانی عنوة\*\*\* بجنود کو کوف انهاطلین

في مجمع البحرين: المنوة القهر والغلبه و وكف البيت بالمطر و العين بالدمع سال قليلا وهاطل باران پیوسته و پیاپی بارنده

و از کامل بهائی منقولست : وجعل عمر بن سعد على ميمنة عمرو بن الحجاج الزبيدي و على مسيرته شمر بن ذى الجوشن وعلى الخيل عروة بن قيس الاخسى وعلى الرجال شبت بن ربعي اليربوعي التميمي واعطى الراية دريداً مولاه

## مطلب چهارم در مدفن آن بزرگوار

### اشاره

اما جسد مطهر بالضروره در كربلاى معلی در تحت قبة منوره مدفونست.

و در کشکول شیخ بهائی است که روایت شده حضرت سید الشهداء (علیه السلام) اطراف قبر مقدس خود را چهار میل در چهار میل از اهل نینوا و غاضریه خریدند بشصت هزار درهم و بعد این زمین را تصدق فرموده بر اهل نینوا و غاضریه و شرط فرمود بر آنها که زوار قبرش را راهنمایی نمایند بر سر قبرش و زوارش را سه شب میهمان بنمایند

پس این زمین بر اولاد و دوستان حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) حلال و برد شمنان آنها حرام است و بر این زمین است برکت

وسید جلیل رضی الدین بن طاوس فرموده جهت آنکه بعد از صدقه دادن آن زمین را بر اهل نینوا و غاضریه حلال شده بر اولاد و دوستان آن بزرگوار آنستکه آنها وفاء بشرط ننمودند و عدم وفاء بشرط را روایت نموده محمد بن داود در باب نوادر زیارات انتهى مافی الکشکول

و در کامل بهائی است که امام حسین (علیه السلام) را تنها دفن کردند و علی بن الحسین را در پائین پای آن بزرگوار و عباس بن علی (علیه السلام) را بر کناره فرات آنجا که شهید شده بود دفن کردند و باقی را قبری کنند و جمله شهداء را در آن قبر نهادند

و حربن یزید را اقبای او در جائیکه شهید شده بود دفن کردند

و در نفس المهموم است د و یظهر من رواية الشيخ الطوسی (ره) : ان بنی اسد جاؤا ببارية جديدة و فرشوا بها تحت الحسین (علیه السلام) فانه قدروى عن الدیزج قال اتيت في خاصة غلmani فقط فاني نبشت فوجدت بارية جديدة و عليها بدن الحسین بن علی (علیه السلام) و وجدت منه رائحة المسك فتركت البارية على حالها و بدن الحسین (علیه السلام) على البادية و أمرت بطرح التراب عليه و اطلقت عليها الماء «

و اما مدفن بیر آن بزرگوار ، در آن احتمالاتی است

### احتمال اول

اصح واشهر آنستکه حضرت سید سجاد (علیه السلام) آن سر مقدس را از شام بکربلا آوردند و با بدن مطهر دفن نمودند

چنانچه مجلسی (ره) در عاشر بحار می فرماید ؛ والمشهور بین علمائنا الامامیه انه دفن راسه مع جده ولده علی بن الحسین (علیه السلام)

ص: 238

## احتمال دوم

در بحار می فرماید اخبار زیادی دلالت دارد که در نجف مدفونست

و در کامل الزيارة از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده و قال (علیه السلام) انك اذا اتيت الغری رایت قبرین قبراً كبيراً وقبراً صغيراً أفاما الكبير فقبر امیر المؤمنین (علیه السلام) واما الصغير فراس الحسین بن علی (علیه السلام)»

## احتمال سوم

در حج جواهر الکلام از مفضل بن عمر روایت کرده که حضرت صادق (علیه السلام) گذشتند بر قائم مائل در طریق نجف اشرف پس دو رکعت نماز خواندند عرض کردند این چه نماز بود که بجای آوردید؟ فرمود هذا موضع رأس جدی الحسین (علیه السلام) وضعوه هنا بعد مرحوم شیخ می فرماید ، و ممکن است که این مکان موضع دفن سر مقدس بوده باشد و اشاره فرمود بمصیبت عظیمه که ممکن نیست تقوه بآن

مخفی نماناد جهت نامیدن آن بنا را بقاء معلوم نشد و اما جهت آنکه مائل گفتند :

در تحية الزائرین علامة نوری فرموده در شبی که جنازه حضرت امیر را حرکت دادند و بردند که در نجف اشرف دفن کنند عبور جنازه مقدسه بآن بنا افتاد بجهت احترام و تعظیم آنحضرت چون رکوع کننده خم شد پس آنرا مائل وحنانه نامیدند

## احتمال چهارم

در بعضی از اخبار است که یزید ملعون سر نازنین را فرستاد بمدینه طیبه نزد عمرو بن سعید بن عاص والی مدینه و عمرو امر کرد سر نازنین را در بقیع نزد مادرش فاطمه زهراء دفن نمودند

## احتمال پنجم

در بعضی از کتب نقل شده که : اثر مقدس مطهر را سه روز در دمشق مصلوب نمودند بعد در خزینة بنی امیه گذاردند تا زمان خلافت سلیمان بن عبدالملک بن مروان پس به پنج دیباج پوشانید و با جمعی از اصحاب خود بآن سر نازنین نماز خواند و آن سر مقدس را در مقابر مسلمین دفن نمودند

و در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز امر کرد آن موضع را نبش نمودند و سر مقدس را از آنجا برداشتند بعد ندارد که چه کرد لکن ظاهر از طریقه او آنستکه فرستاده باشد و با جسد مطهر دفن نموده باشد

## احتمال ششم

از جماعتی از اهل مصر نقل شده که مدفن سر نازنین در مصر است و آن موضع را مشهد - الکریم می نامند

و از معجزه و از کرامت آنسر مقدس آنکه با اینهمه صدمات بهیچ وجه کهنه و مندرس نشد و ترو تازه بود و کیفیت دیر راهب و معجزه معرفی نمودن خود را بکلمه چندی که فرمود: انا الغریب انا المظلوم انا الشیهد و قرائت قرآن نمودن آنسر مقدس که در روایات معتبره وارد شده شاهد بر این مطلب است

ص: 239

## فصل چهارم : در ذکر زوجات محترمت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام)

بدانکه عده زوجات آنحضرت ترا حقیر بتفصیل در جایی ندیده ام بلی مسلم و مستفاد از اخبار از برای آن حضرت چند نفر از زوجاتست

منها مخدره مکرمه شهر بانویه بنت یزدجرد آخر سلاطین فرس و اینمخدره والده حضرت زین العابدین (علیه السلام) است که و در فصل چهارم از باب چهارم ذکری از این مخدره شد

و از کامل بهائی نقل شده که این مخدره هر شبه بکر بود مثل حوریان بهشتی و در باب ششم هم احوالاتشان اجمالاً ذکر خواهد شد انشاء الله

و منها مخدره مکرمه لیلا بنت ابی مرة بن عروة بن مسعود بن معتب الثقفی بود والده ماء. حضرت علی اکبر المقتول فی یوم الطف و عروة بن مسعود عموی شعبه بن ابی عامر بن مسعود الثقفی بود پدر مغیره بن شعبه و او یکی از دو مرد بزرگی است که خداوند در قرآن مجید یاد فرموده از لسان کفار قریش چنانچه این اثر در اسد الغابه از قتاده نقل کرده فی قوله تعالی : لولا انزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم : این کلام را ولید بن مغیره المخزومی گفت ، لو کان ما یقول محمد حقاً انزل القرآن علی او علی عروة بن مسعود الثقفی قال والقریتان مکه والطائف وکان عروة یشبه بالمسیح فی صورته انتهى

وایضاً در ترجمه بشر بن هلال گفته سادات در اسلام چهار نفرند بشر بن الهلال العبیدی و عدی بن الحاتم الطائی و سراقه بن مالک المدلجی و عروة بن مسعود الثقفی

و در اصابه ابن حجر از حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل کرده قال مثل عروة مثل صاحب یسین دعی قومه الی الله فقتلوه

و از جابر از حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت کرده که فرمود: عرض علی الانبیاء قال ورایت عیسی فاذا اقرب من رأیت به شیهاً عروة بن مسعود

و منها مخدره مکرمه رباب بنت امرء القیس بن عدی الکلبی و اینمخدره والده ماجدة جناب عبدالله بن الحسین و مخدره سکینه خاتون بود و این امرء القیس غیر امرء القیس بن عابس الکندیست که از شعراء معروف و صاحب قصیده معروفه «قفانیک» است که از سبعة معلقه است

و در قمر مقام از هشام کلبی نقل کرده : قال وکانت الرباب من خیار النساء وافضلهن

و جناب ام القیس پدر رباب از اشراف و از خاندان بزرگ عرب بود و مخدره رباب خیلی مورد توجه حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) بود

و در اغانی است که چون مخدره رباب بدیدن ارحام خود می رفت دخترش جناب سکینه را همراه خود می برد و مفارقت این دو مخدره باعث کسر خاطر شریف حضرت سیدالشهداء میاد و این شعر را می فرمود:

کان اللیل موصول بایل \*\*\* اذا زارت سکینه والرباب

و در تذکره سبط ابن جوزی این سه شعر را نسبت بحضرت سیدالشهداء داده

العمر اننى لاحب داراً \*\*\* تكون بها سكينه والرباب

ص: 240

ولست لهم وان عابوا مطيعاً\*\*\* حيوتي او يغيبني التراب

و در اصبا به همان شعر اول را نسبت بآن حضرت داده

و در کامل ابن اثیر نقل میکند که جناب ریاب در کربلا بود و با اهل البیت به اسیری بنام رفت و بعد از مراجعت بمدینه طیبه اشراف قریش او را خواستگاری نمودند و قبول نکرد گفت: ما کنت لا تخذ بعد رسول الله حمواً یعنی بعد از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پدر شوهری اختیار نمی کنم و یکسال بعد زنده بود و ابدا از میان آفتاب بسایه وزیر سقف نرفت تا بغصه و غم از دنیا رحلت فرمود:

و گفته شده آن مخدره یکسال سر قبر حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) اقامت فرمود بمدرت بمدینه و بغم و اندوه از دنیا رحلت فرمود

واز ابوالفرج نقل شده که این ابیات رار باب در مرتبه حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) گفته:

ان الذي كان نوراً يستضاء به\*\*\* بكرلاء قتيل غير مدفون

سبط النبي جزاك الله صالحه\*\*\* عنا و جنب خسران الموازين

قد كنت لي جبلاً صعباً لوذبه\*\*\* قد كنت تصحبنا بالرحم والدين

من لليتامى ومن للسائلين و من\*\*\* یعنی و یاوی الیه کل مسکین

والله لا ابتغى صهراً بصهرکم\*\*\* حتی الهیب بین الرمل والطين

و در کافی از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده: چون حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) شهید شد زوجة کلییه آن حضرت ماتم آنحضرت ترا بر پا نمود و آن قدر آن مخدره و کنیزانش گریه کردند که اشک چشمشان خشک شد بغیر از یکنفر از کنیزان که اشک چشمش خشک نشد و جاری بود او را طلبید فرمود چه کردی که اشکت خشک نشده؟ عرض کرد من سوئق می آشامم: پس مخدره امر کرد که سوئق طبخ کنند تا قوت بیابد بگریه کردن و اهدی الی الکابیه جونا لتستعین بها علی ماتم الحسین، فلما رات الجون قالت ماهذه قالوا هدیة اهدیها فلان لتستعین بها علی ماتم الحسین فقالت لسنافی عرس فما نضع بها ثم امرت بهن فاخرجن من الدار فلما أخرجن من الدار لم يحس بها حس كانها طرن بين السماء والارض ولم ير فمن بعد خروجهن من الدار اثر

در منتهی الارب استکه سوئق آرد گندم و جو است که بریان شده و تف داده شده باعث تقویت مزاج می شود

و منها مخدره ام اسحق بنت طلحة بن عبد الله التيميه است والده مكرمه فاطمه بنت الحسن و طلحه باعتقاد اهل تسنن از عشره مبشره است و ام اسحق اول زوجه حضرت مجتبی (علیه السلام) بود و جناب حسین بن حسن و طلحه بن الحسن المجتبی از این مخدره متولد شدند

و در قمر مقام از ابوالفرج اصفهانی نقل کرده که وقتیکه حضرت مجتبی خواست از دنیا رحلت بفرماید برادرش حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) را طلبید فرمود برادر من از این زن راضی هستم نگذارید که او از خانه های شما خارج شود

و منها مخدره قضاعیه والده ماجدة جناب جعفر بن الحسین



و در ارشاد است که جناب جعفر در حیات پدر بزرگوارش از دنیا رحلت فرمود و اولادی از او باقی نماند

ص: 241

## فصل پنجم: در اولاد امجاد حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) و اسماء شریفه آن

شیخ مفید ره در ارشاد و امین الاسلام طبرسی در اعلام الوری و احمد بن مهنی در عمدة الطالب و بعضی دیگر از علماء اعلام فرموده اند که آنحضرت شش اولاد داشته چهار پسر و دو دختر جناب علی بن الحسین الاکبر که کنیه اش ابو محمد بوده - علی بن الحسین الاصفی که کنیه اش ابوالحسن بوده و در کربلا شهید شده - وجعفر بن الحسین - و عبدالله بن الحسین و مخدره فاطمه خاتون و مکرمه سکینه خاتون بنتی الحسین .

لکن پسری که از آن بزرگوار بعد از خودشان باقی ماند و صاحب نسل و اولاد شد منحصر است بجناب علی بن الحسین زین العابدین (علیه السلام) چنانچه در عمدة الطالبست اینست که شاعر می گوید:

و علی السجاد محراب الدعاء \*\*\* آدم الال علی بن الحسین

و حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده می فرماید. یزید بن معاویه چهارده پسر داشت و جناب امام حسین (علیه السلام) در وقت شهادت خود یک پسر بیش نداشت معذالک در تمام اقطار عالم عدد ایشان از ستاره ها بیشتر است و از فرزندان یزید باقی نیست

و اما جناب علی بن الحسین زین العابدین (علیه السلام) تفصیل حالاتشان در باب ششم ذکر خواهد شد انشاءالله

و اما جناب ابو الحسن علی بن الحسین علی الاکبر و جناب عبدالله بن الحسین احوالاتشان در فصول بعد نیز ذکر خواهد شد انشاءالله

و اما جعفر بن الحسین والده ماجده اش از قبيله قضاعیه بود

و در ارشاد است که جناب جعفر در حیات حضرت سید الشهداء (علیه السلام) از دنیا رحلت فرمود و اولادی از او باقی نماند

و اما جناب فاطمه بنت الحسین والده ماجده این مخدره ام اسحق بنت طلحة عبدالله بن التیمیه است و جناب فاطمه را حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) به برادر زاده اش جناب حسن بن الحسن تزویج فرمود و آن مخدره از جناب حسن مثنی سه پسر آورد؛

اول عبدالله المحض بن حسن بن حسن المجتبی (علیه السلام) دوم ابراهیم الغیر سوم حسن المثلث و حسن مثنی در سن سی و پنج سالگی در مدینه طیبه از دنیا رحلت فرمود

در ارشاد است که جناب فاطمه یکسال تمام روی مرقد وی خیمه زد و بر سر قبر وی نشست روزها روزه می گرفت و شب ها را بعبادت بسر می برد و بعد امر فرمود که خیمه را برچینند و در آن حین شنید هاتقی می گفت؛ هل وجد واما فقدوا و دیگری می گفت: بل یثوا فانقلبوا، انتهى

بعد بفرمان والده اش تزویج شد به عبدالله بن عمرو بن عثمان بن عفان چنانچه سابقاً از تذکرة سبط ابن جوزی نقل شد

و در ناسخ است که فاطمه را از کمال و جمال بحورالعین تشبیه می کردند

و در خبر است که در ایامیکه فاطمه زوجة حسن مثنی بود جناب حسن خواست تا دختر مسور بن مخزومه را تزویج کند

فقال له المسور والله يا بن رسول الله لو خطبت ابنتي بشم ذلك لزوجتك ولكن رسول الله

ص: 242

قال انها فاطمة بضعة مني يرضيني ما ارضاها و بسخطني ما اسخطها وانا اعلم انها لو كانت حية فتزوجت علي ابنتها اسخطها ذلك

يعني اگر خطبه نمایی دختر مرا به بند کفشت من تزویج میکنم اورا بتو لکن پیغمبر فرموده فاطمه پاره تن منست مرا خوشنود می کند آنچه که فاطمه را خوشنود کند و مرا بغضب بیاورد آنچه که فاطمه را بغضب آورد - و من می دانم اگر فاطمه حیوة می داشت و من دخترم را بر دختر او تزویج می کردم موجب سخط و غضب آن مخدره می گردید

و در وسائل از شیخ صدوق از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمود لاتحل لاحدان یجمع بین ثنتین من ولد فاطمه ان ذلك یبلغها فیشق علیها قلت یبلغها فیشق علیها قال ای والله

و از جهت این روایت بعضی حکم کرده اند بکراهت جمع بین دو فاطمیه و بعضی بحرمت آن

و کافی است در فضیلت این مخدره که حضرت سید الشهداء (علیه السلام) وصیت خطش را باین مخدره سپرد

چنانچه در اصول کافی از حضرت محمد باقر (علیه السلام) روایت کرده که چون هنگام شهادت حضرت سید الشهداء (علیه السلام) رسید دختر بزرگ خود جناب فاطمه را طلبید نامه پیچید و وصیت خط ظاهره خود را باو داد چون حضرت زین العابدین (علیه السلام) مرض اسهال داشت و مردم گمان نمی بردند که از آن مرض صحتی یابد و بعد از صحت جناب فاطمه وصیت نامه را بوی تسلیم کرد و اکنون آن وصیت خط نزد ما موجود است

راوی عرض کرد فدایت شوم در آن وصیت نامه چه نوشته بود؟

فرمود در او می باشد والله آنچه محتاجت اولاد آدم باو از زمان خلقت آدم تا زمانی که دنیا فانی شود والله در آن هست حدود حتی ارش خدش

و سبط ابن جوزی در تذکره می گوید جناب فاطمه در سال صد و هنده که جناب سکینه از دنیا رحلت فرمود این مخدره نیز در مدینه طیبه از دنیا رحلت فرمود

و در کتاب حبیب السیر است که مخدره فاطمه بنت الحسین در سنه صد و ده از دنیا رحلت فرمود در خلافت هشام بن یزید بن عبدالملک بن مروان

و مخدره جناب فاطمه از حضرت سکینه اکبر است چنانچه جزری در کامل می گوید؛ فقالت فاطمة بنت الحسین وکانت اکبر من سکینه ابنا رسول الله سبایا یزید

و اما جناب سکینه خاتون بنت الحین مشهور بین العوام بفتح سین وکسر کافست

و در قاموس بضم سین و فتح کاف ضبط کرده و می گوید: سکینه برون جیهینه دختر حسین با امینه بوده ووالده ماجده این مخدره و جناب عبدالله بن الحسین رباب بنت امره القیس بود و علاقه حضرت سید الشهداء (علیه السلام) باینمخدره و والده اش از اشعاری که سابقاً گفته شد معلوم می شود

و از ابن قتیبه در بارة جناب سكينه نقل شده كه فرمود؛ و لها السيرة الجميلة و الكرم الوافر والعقل التام  
و در حبيب السیر است كه او را عقيله قریش میگفتند و آن مخدره از ملكه فصاحت و بلاغت حظ عظيمی داشت  
و دمیری در حيوة الحيوان از فائق نقل کرده كه. سكينه بنت الحسين (عليه السلام) آمد نزد

ص: 243

مادرش رباب در حالت صفر و او گریه می‌کرد در باب گفت چرا گریه می‌کنی؟

سکینه گفت: «مرت بی‌دبیره فلسعتی بایرة ارادت تصغیر دبرة وهی النحلة سمیت بذلك لتدبیرها فی عمل العمل» انتهى

و ابو الفرج در آغانی نقل کرده که مخدره سکینه مزاحه بود پس او را زنبوری گزید مادرش جناب رباب بمخدره گفت یاسیدتی چه شده ترا؛  
خنده کرد و فرمود «لعتنی دبیره مثل الاییره او جعتنی قطره»

یعنی مراگزید زنبور کوچکی مثل سرسوزن و کمی مرا بوجع در آورد

و کافی است در فضائل اینمخدره که سیدالشهداء (علیه السلام) بآن مخدره یاخیره النسوان خطاب فرمود چنانچه در منتخب نقل کرده «  
فاقبلت سکینه وهی صارخة وکان یحبها حباً شديداً فضمها الی صدره و مسح دموعها بکمه» (قال (علیه السلام) «:

سیطول بعدی یاسکینه فاعلمی \*\*\* منک البکاء اذا لحمام دهانی

لا تحرقی قلبی بدمعک حسرة \*\*\* مادام منی الروح فی جسمانی

و اذا قتلت فانت اولی بالذی \*\*\* تأتینه یا خیره النسوان

و مرحوم طبرسی در اعلام الوری میفرماید و کان عبد الله بن الحسن (علیه السلام) قد زوجه الحسین ابنته سکینه فقتل قبل ان یبني بها

و از آغانی ابو الفرج نقل شد که شوهر اول سکینه جناب عبد الله بن الحسن المجتبی (علیه السلام) بود قال فقتل عنها ولم یلد له و بعد از آنکه  
آن بزرگوار روز عاشوراء شهید شد مصعب بن زبیر بن عوام آن مخدره را تزویج نمود

و در حبیب السیر است که بعد از مصعب زوجه عبد الله بن عثمان بن عفان شد

و از تاریخ ابن خلکان نقل شده که وفات جناب سکینه در مدینه طیبه روز پنجشنبه پنجم ماه ربیع المولود سنه صد و هفده هجری واقع شد

و اما سن آن مخدره معلوم نیست و گویا در وقعه طف در سن نوان بود چنانچه در شعر منسوب بحضرت سیدالشهداء (علیه السلام) تعبیر  
بخیره النسوان فرموده

و شاهد بر این آنستکه آن مخدره در وقعه طف مزوجه بوده پیسر عمش عبدالله بن حسن (علیه السلام) که در کربلا شهید شد چنانچه از  
اعلام الوری و آغانی نقل شد آنفاً و محتملست که در صغر سن ولایة عقد شده باشد

و بدانکه از اخبار معتبره و از فرمایشات بعضی از علماء از برای حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) دوپسر دیگر نیز بوده

اول - جناب محمد بن الحسین (علیه السلام) که بنقل محمد بن طلحة وابن الخشاب و عبدالله بن مسلم بن قتیبه در کتاب الامامة  
والسیاسة ایشان جزء شهداء یوم الطف بوده اند

و در کتاب عقد الفرید نقل کرده و اسراتنی عشر غلاماً من بنی هاشم و فیهم محمد بن الحسین (علیه السلام) و علی بن الحسین (علیه

و در موضع دیگر نقل میکنند از محمد بن الحسین (علیه السلام) بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) قال اتی بنازید بن معویہ بعد ماقتل الحسین ونحن اثنی عشر غلاماً وكان اکبرنا یومئذ علی بن الحسین (علیه السلام) فادخلنا علیه و كان کل واحد منا مغلوله یده الی عنقه الخ

دوم - جناب محسن بن حسین (علیه السلام)

در نفس المهموم از معجم البلدان حموی نقل می کند که جوشن کوهی است در غربی حلب که او معدن مس قرمز است و او باطل شد زمانیکه عبور دادند باو اسراء اهل بیت را و یکی از زوجات حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) حامله بود و طفلش را سقط نمود و هر قدر آن مخدره طلب آب و نان کرد در عوض دشنام بمخدره دادند آن مخدره نفرین کرد از آن وقت هر که در آن کوه کار بکند ربعی نمی بیند و در قبله آن کوه مزاری است که معروف است به مشهد السقط واسم سقط محسن بن الحسین است انتهى

در نقشة المصدور می فرماید و اهل حلب تعبیر می کنند بمزار شیخ محسن بفتح حاء و تشدید سین مهمله و در آن کوه قبر جمعی از بزرگان شیعه است

منها مقبرة قطب المحدثين ابن شهر آشوب صاحب مناقب

ومنها مقبرة سيد أجل الى المكارم بن زهرة الحسيني الحلبي

ومنها قبر احمد بن منير العاملي انتهى

و در قمر مقام فرموده که محدثین و مورخین پسرهای حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) را از شش تن علاوه نوشته اند

و ابن اثیر در کامل از برای آن حضرت هفت پسر نوشته و در سابق گفته شد که نسل باقیمانده از حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) منحصر است بحضرت امام زین العابدین (علیه السلام) و از يك دختر که جناب فاطمه بنت الحسین زوجه جناب حسن مثنی بوده باشد و عبدالله محض ابن الحسن المثنی ابن الحسن المجتبی (علیه السلام) و ابراهیم و حسن مثلث از این مخدره متولد شدند چنانچه اولاد باقیمانده از حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) از دو پسر است که زید بن الحسن و حسن بن الحسن باشند و از يك دختر است که ام عبدالله زوجه حضرت علی بن الحسین و مادر امام محمد باقر (علیه السلام) است

### فصل ششم : در عده حواریین حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) و ذکر بعضی از فضایل آنها عموماً

در باب اول در ضمن حواریین حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) گفته شد که روز قیامت منادی ندا می کند این حواری الحسین بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) فیقوم کل من استشهد معه

اما در عدد حواریین و اصحاب حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) که روز عاشوراء در رکاب مقدس آقا بدرجه رفیعه شهادت رسیدند بین علماء و مورخین اختلاف است اصح و اشهر آنستکه شهداء یوم الطف بغیر حضرت سیدالشهداء هفتاد و دو نفر بودند

چنانچه شیخ مفید در ارشاد و شیخ طبرسی در اعلام الوری و ابن اثیر در کامل و اغلب مورخین فرموده اند که سی و دو نفر آنها در شب عاشورا از عسکر ابن سعد ملعون بآنحضرت ملحق شدند و هفده نفر از بنی هاشم بودند الباقی پستو سه نفر بقیه اصحاب بودند

و در تاریخ طبری از ابی مخنف نقل کرده قال وعباً الحسین (علیه السلام) اصحابه وصلی بهم صلوة الغداة وکان معه اثنان وثلثون فارساً واربعون راجلاً



و بعضی از اخبار دلالت دارد بر آنکه آنها هفتاد و هشت نفر بودند

چنانچه دمیری در حیوة الحیوان نقل کرده که ابن زیاد ملعون حضرت امام زین العابدین (علیه السلام)

ص: 245

و مخدرات را با شمر بن ذی الجوشن و جماعتی روانه کرد نزد یزید بن مصوبه بعد از ورودشان بشام دخلوا علی یزید بن معویه و معهم رأس الحسین فرمی به بین بدی یزید ثم تکلم شمر بن ذی الجوشن لع

یا امیر المؤمنین ورد علینا هذا فی ثمانیة عشر رجلا من اهل بیته وستین رجلا من شیعه الخ

و در زیارت ناحیه مقدسه هشتاد و دو نفر اسم بر فرموده هفده نفر از بنی هاشم و شصت و پنج نفر از غیر بنی هاشم

و مورخ ثقه معتمد علی بن الحسین بن علی الهذلی الامالی المعروف بالمسعودی در مروج الذهب فرموده فعدل الی کربلا وهو فی مقدار خمسمائة فارس من اهل بیته واصحابه و نحو مائة راجل الی ان قال و کسانی که در رکاب حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) شهید شدند هشتاد و یکتن بودند تا آنکه میفرماید و کشته شد با آن بزرگوار از انصار چهار نفر و باقی مقتولین و شهداء از سائر عرب بودند و سید بن طاوس در لهوف می فرماید روی عن الباقر (علیه السلام) انهم كانوا خسة و اربعین فارساً و مائة راجل و ممکن است وقت ورودشان بزمین کربلا همراهان حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) علاوه بر هزار بوده باشند لکن کسانی که در رکاب مقدس شهید شده اند همان هفتاد و دو نفر بوده اند

و شاهد بر این روایتی است که در دمه الساکیه از نور العین از حضرت سکینه نقل میکند بعد از آنکه حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) در شب عاشوراء خطبه خواند فرمود هر که کراهت دارد یاری ما را در این شب برود

سکینه خاتون فرمود واللہ ماتم کلامه الا و تفرق القوم من نحو عشرة و عشرين فلم یبق معه الا ما ینقص من ثمانین و یزید من سبعین

و مخفی نماناد که این عده از حواریین حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) غیر آن جماعتی بودند که قبل از روز عاشورا در راه حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) شهید شدند مثل جناب مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و قیس بن مصهر الصیداوی با عبدالله بن یقطر که برادر رضاعی حضرت سید الشهداء (علیه السلام) بود و او غیر عبدالله بن عقیف است که بعد از یوم الطف شهید شد و غیر مجروحینی هستند که شهید نشدند مثل حسن بن حسن المثنی

و اما بعضی از فضائل حواریین حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) عموماً

الاولی - آنکه حواریین حضرت سید الشهداء (علیه السلام) از خداوند خوشنود بودند و خداوند هم از آنها خوشنود بود

چنانچه در عاشر بحار از کنز کراچکی از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده فرمود قرائت کنید سوره والفجر را در نمازهای فریضه و نافله تان که او سوره حسین بن علی است

ابو اسامه عرض کرد چگونه سوره آن بزرگوار است

فرمود آیا نشنیده ای که در آخر سوره میفرماید : یا اینها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیه مرضیه

مقصود از نفس مطمئنه حسین بن علی (علیه السلام) است و او صاحب نفس مطمئنه راضیه مرضیه است و اصحاب او از آل محمد راضون هستند از خداوند روز قیامت و خداهم از آنها راضی است الخ

الثانيه - حوارين حضرت سيد الشهداء (عليه السلام) با وفاترين و بهترين اصحاب انبياء و ائمه اطهار (عليه السلام) بودند

چنانچه در ارشاد مفيد از حضرت امام زين العابدين (عليه السلام) روايت کرده که نزدیک مغرب

ص: 246

روز تاسوعا حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) اصحاب خود را جمع آوری نمود و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود اما بعد فانی لا اعلم اصحاباً اوفی ولا خیراً من اصحابی ولا اهل بیت ابرولا اوصل من اهل بیتی فجزاکم الله خیراً

و در زیارت ناحیه مقدسه است « السلام علیکم یا خیر انصار السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار »

مخفی نماند که از این روایت شریفه استفاده می شود افضلیت اصحاب آن بزرگوار بر اصحاب همه انبیاء و اوصیاء حتی بر اصحاب خاتم النبیین (صلی الله علیه وآله وسلم) و اصحاب امیر المؤمنین (علیه السلام) و جهت افضلیت ایشان بر همه اصحاب انبیاء و ائمه اطهار اینست که نوعاً هر وقت اصحاب انبیاء و بعضی از ائمه اطهار بغزوه میرفتند عده شان باندازه عده دشمن بوده یا نصف یا ثلث آنها بودند و احتمال خلاصی خود و مولایشان را می دادند بلکه احتمال ظفر و نصرت و بدست آوردن اموال و غنیمت می دادند و بر فرض علمشان بشهادت خود احتمال خلاصی و نجات بنیه شریفه مولایشان را می دادند

و اما اصحاب و حواریین حضرت سید الشهداء (علیه السلام) عددشان اولاً هزار یک عده دشمن بود و ثانیاً علم داشتند که ظفر و نصرت نخواهند داشت

ثانیاً علم داشتند که اگر یاری سید الشهداء را بنمایند خودشان و مولایشان شهید خواهند و اگر یاری نکنند مولایشان شهید خواهد شد بمقتضای فرمایشاتی که مکرر از خود حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) شنیده بودند و لکن خودشان نجات می یابند معذک اقدام نمودند به نصرت و یاری آن بزرگوار و با این فرض فائده و ثمر شهادتشان و برداشتن دست از جان و مال و حیثیاتشان این بود که بسبب یاری نمودن آنها چند ساعتی بنیه مقدس امام زمان و حجت عصر نگهداری شد و شهادت آقا قدری بتأخیر افتاد

ولنعم ما قیل فی حقهم :

و ذی المروة والوفاء انصاره \*\*\* لهم علی الجیش اللهم زفر

طهرت نفوسهم الطیب اصولها \*\*\* فعناصر طابت لهم و حجور

فتمثلت لهم القصور وما بهم \*\*\* لولا تمثلت القصور قصور

ما اشتاقهم للموت الا دعوة \*\*\* الرحمن لا ولدانها والحوار

الثالثة - اسماء شریفه حواریین حضرت سید الشهداء در لوح محفوظ ثبت بود نه یکنفر کم میشد و نه یکنفر زیاد میشد و در بحار از مناقب ابن شهر آشوب نقل کرده قال عنف ابن عباس علی ترکه الحسین فقال ان اصحاب الحسین (علیه السلام) لم ینقصوا رجلاً ولم یزیدوا رجلاً نعرفهم باسمائهم من قبل شهودهم ومحدث قمی دام ظلّه در نفس المهموم فرموده : و قال محمد بن الحنفیه و ان اصحابه عندنا لمکتوبون باسمائهم واسماء آبائهم

الرابعة - حواریین حضرت سید الشهداء کانی هستند که احدی بر آنها سبقت نگرفته و احدی از متأخرین هم بمقامات شامخه آنها نمیرسند چنانچه در تهذیب از حضرت صادق (علیه السلام) روایت که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) گذارش بکر بلا افتاد فرمود مناخ رکاب و مصارع شهداء لا یسبقهم

من قبلهم ولا يلحقهم من كان بعدهم

و در تاسع بحار از خرائج راوندی از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) روایت کرده که فرمود مناخ رکاب و مصارع عشاق شهداء لا یسبقهم من کان قبلهم ولا یلحقهم من بعدهم

و مخفی نماناد که در اخبار معتبره تعبیر بعشق خیلی کم دیده شده و در کافی شریف از حضرت طاووق (علیه السلام) روایت کرده انه قال قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) افضل الناس من عشق العبادۃ فعانقها واحبها بقلبه و باشرها بجید مو تفرغ لها فهو لا یبالی علی ما اصبح من الدنیا علی مرأ و یشر

ص: 247

ولنعم ما قيل :

السابقون الى المكارم والعلی \*\*\* والحائزون غداً حياض الكوثر

لولا صوارمهم ووقع نبالهم \*\*\* لم يسمع الاذان صوت مكبر

الخامسه - حواربين حضرت سيدالشهداء درجه شان از تمام شهداء بلندتر است

چنانچه در عاشر از امالی از جبله مكيه روايت کرده كه ميشم تمار فرمود يا جبله اعلمي ان الحسين بن على سيدالشهداء يوم القيمة ولاصحابه على سائر الشهداء

درجه السادسة - حواربين حضرت سيدالشهداء از زهاد و عباد بودند چنانچه سيد در لهوف فرموده و بات الحسين (عليه السلام) و اصحابه تلك الليلة و لهم دوى كدوى النحل ما بين راع و قائم وقاعد فعبر عليهم في تلك الليلة من عسكر عمر بن سعد اثنان و ثلثون رجلا و كذا كانت سجية الحسين في كثرة صلوته و كمال صفاته. و ذكر ابن عبدربه في الجزء الرابع من كتاب المقدم قال قيل لعلى بن الحسين (عليه السلام) ما اقل ولدائك قال ع العجب كيف ولدت له كان يصلى فى اليوم واللييلة الف ركعة فمتى

كان يفرغ للنساء انتهى

الارشاد فقام (عليه السلام) الليل كله يصلى ويستغفرو يدعوا ويتضرع وقام اصحابه كذلك يصلون ويدعون ويستغفرون انتهى ولنعم ما قيل :

لله قوم اذا ما الليل جنهم \*\*\* قاموا من الفرش للرحمن عبادا

و يركبون مطايا لا تملهم \*\*\* اذا هم بناد الصبح قد نادى

هم اذا ما بياض الصبح لاح لهم \*\*\* قالوا من الشوق ليت الليل قد عادا

هم المطيعون في الدنيا لسيدهم \*\*\* و فى القيمة سادوا كل من سادا

الارض تبكي عليهم حين تفقدهم \*\*\* لانهم جعلوا للارض او تادا

واقوى شاهد بر مراتب تقوى وزهد حواربين آن بزرگوار آنستکه آنها با مراتب مودت و محبتیکه بآن حضرت داشتند و بچشم خود دیدند وحدت و غربت و مظلومیت سيد و مولایشان را و با مراتب اشتیاقی که بشهادت داشتند معذلك بمیدان نمی رفتند تا از صید و مولایشان اذن می گرفتند با حکم عقل بحسن بلکه بوجوب جهاد در رکاب مقدس امام زمان چون حجة بالغه الهیه حاضر بود بدون اذن بیدان نرفتند و این از مناقب سامیه ایشان بود چنانچه وقتیکه منافقین آمدند در خانه امیر المؤمنین (عليه السلام) بعضی از بنی هاشم و خواص از اصحاب حاضر بودند و به چشم خود دیدند ظلم های نگفتنی که بآن بزرگوار و بزوجه محترمه اش فاطمه زهراء (عليها السلام) وارد کردند و خون در بدن هایشان می جوشید و اگر دست بقائمة شمشیر میزدند تمام منافقین را بجهنم واصل می کردند معذلك چشمشان بود بلبهای نازنین امیر المؤمنین (عليه السلام) که بیک اشاره آنها را تباه کنند لکن چون مأذون نشدند تمام این ظلم ها را دیدند و خون دل خوردند و بدون اجاره امامشان دست بشمشیر نکردند و این اعلى فضیلتی بود از برای اصحاب امیر المؤمنین (عليه السلام)

السابعه - حوار بين حضرت سيد الشهداء (عليه السلام) علو همتشان باندازه بود كه باقلت عددشان و اشتغالشان بعبات معذلك در شب عاشوراء خندقى در اطراف حيمه طاهرات حفر كردند و چون آب نداشتند چوب ونى در اور پختند كه فردا آنها را آتش بدهند از خوف آنكه مبادا فردا وقتى كه با دشمن مشغول محاربه باشند دشمن خود را بنخيم طاهرات برساند

در امالى شيخ صدوق از حضرت زين العابدين (عليه السلام) روايت کرده فرمود ثم ان الحسين امر بحفيرة فحضرت حول عسكرة شبه الخندق و امر فحشيت حطبا و صبح عاشوراء كه حضرت مهياى

ص: 248

جنگ شد امر فرمود که آن هیزم ها و نی ها را آتش بزنند که مبادا لشگر خود را بخیمه ها برساند

الثامنة - حوار بين حضرت سيد الشهداء ع جماعتی بودند که نصرت دین خدا بعلو همت آنها واقع شد

مسعودی در مروج الذهب فرموده که خداوند دین خود را نصرت فرمود بهزار مرد سیصد و سیزده نفر از اصحاب طالوت پیغمبر بودند و سیصد و سیزده نفر از اصحاب حضرت رسول خاتم بود در غزوة بدر کبری و سیصد و سیزده نفر اصحاب قائم (علیه السلام) اندالباقی شصت و یک نفر که روز عاشوراء در رکاب حضرت سيدالشهداء (علیه السلام) شهید شدند

ثقة الاسلام نوری ره فرموده که آنچه مسعودی فرموده در عده اصحاب حضرت سيد الشهداء (علیه السلام) خلاف مشهور بین اصحاب سیر و تواریخ است بجهت آنکه اصحاب آنحضرت را که در کربلا شهید شدند از هفتاد و دو تن کمتر ندیده ام و احتمال دارد که مراد مسعودی اصحاب از غیر بنی هاشم باشد و گفته شد که بنی هاشم را بجهة غلبه شرافتشان و اتحادشان با وجود مقدس حضرت سيدالشهداء ع در عداد اصحاب ذکری از آنها فرموده انتهى

پس عده از اصحاب غیر بنی هاشم تقریباً مطابق می شود با آنچه سابقاً از حیوة الحيوان دمیری نقل شده ولنعم ما قیل فی حقهم

لهفی لرب صر عوا فی کربلا \*\*\* کانت بها آجا لهم متدانیة

نصروا ابن بنت نبیهم طوبی لهم \*\*\* نالوا بنصرتهم مراتب سامیه

التاسعة حوار بين حضرت سيدالشهداء دوستان واقعی هستند

در تهذیب از حضرت باقر ع روایت کرده قال مر علی (علیه السلام) بکربلا فی اثین من اصحابه فلما بها تفرقت عیناه للبعاء ثم قال (علیه السلام) هذا مناخ رکابهم و هذا ملقی رحالهم و هی هنا مهراق دمائهم طوبی لك من تربة عليك تراق دماء الاحبة

العاشره - حوار بين حضرت سيد الشهداء (علیه السلام) کسانی هستند که بجهت تواضع زمین کربلا خداوند باو اکرام نمود و او را مضجع منور حضرت سيدالشهداء (علیه السلام) و حوار بين آن بزرگوار قرار داد

چنانچه در بحار از کامل الزیارة از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده فرمود وقتیکه قطعه های زمین بعضی بعضی تقاخر نمودند زمین کربلا- گفت انا ارض الله المقدسة المباركة الشفاء فی تربتی و مالی ولا فخر بل خاضعة ذلیلة لمن فعل بی ذلك ولا فخر علی من دونی بل شکر الله فاکرمها الله و زادها بتواضعها شکر الله بالحسین (علیه السلام) واصحابه ولنعم ما قیل فی حقها

هي الطفوف فطف سبعا بغناها \*\*\* فما لمكة معنى مثل معناها

ارض ولكنما السبع الشدادلها \*\*\* دانت و طاطا اعلاها لادناها

وكيف لا وهي ارض ضمننت جثا \*\*\* ما كان ذلك لا والله لولاها

فيها الحسين وقتيان له بذلوا \*\*\* في الله اي نفوس كان زكاهها



الحادي عشر - حوار بين حضرت سيد الشهداء (عليه السلام) كسانی هستند كه سلمان بانها اطلاق اخواني فرمود

چنانچه در نفس الرحمن از رجال كشی از مسیب بن نجبة الغزاري روايت کرده : قال لما اتانا سلمان الفارسي قادمًا تلقيناه فيمن تلقاه فسار الي كربلاء فقال هذه مصارع اخواني هذا موضع رحالهم و هذا مناخ ركابهم و هذا مهراق دمائهم يقتل بها ابن خير النبيين و يقتل بها خير الاخيرين

ص: 249

الثاني عشر - حوار بين حضرت سيدالشهداء (عليه السلام) سادات شهداء هستند روز قیامت

در نفس المهموم از شیخ بن نما از حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت کرده قال (صلی الله علیه وآله وسلم) و ذكرت ما يصنع بهذا ولدى الحسين (عليه السلام) كاني به وقد استجار بحرمي وقبري فلا يجار فيرتحل الى ارض مقتله ومصرعه ارض كربو بلاه فتتصره عصابة من المسلمين اولئك سادات شهداء امتي يوم القيمة در تحفة الزائرین از فقرات زیارت شهداء است انتم سادات الشهداء في الدنيا والآخرة و انتم السابقون والمهاجرون والانصار ولنعم ما قيل

فلم ترعين مثلهم في زمانهم \*\*\* ولا قبلهم في الناس اذا انا يافع

اشد قراعاً بالسيوف لدى الوغى \*\*\* الاكل من يحمى الذمار مقارع

في مجمع البحرين ايضع الغلام اذا شارف الاحتلام ولم يحتلم

الثالث عشر - حوار بين حضرت سيدالشهداء قتلاه نبين و آل نبين هستند

در عاشر بحار از معانی الاخبار از حضرت امام زين العابدين و روایت کرده قال كان الحسين بن علي (عليه السلام) يضع قتلاه بعضهم على بعض ثم يقول قتلانا قتلاه النبيين و آل النبيين

و در بحار از كامل الزياره از كعب الاحبار روایت کرده . يقول أول من لعن قاتل الحسين بن علي (عليه السلام) ابراهيم الخليل و امر ولده بذلك و اخذ عليهم العهد والميثاق ثم لعنه موسى بن عمران و امر امته بذلك تم لمنه داود و امر بني اسرائيل بذلك ثم لمنه عيسى و اكثر فقال (عليه السلام) يابني اسرائيل العنواقاتله و ان ادر كنم ايامه فلا تجلسوا عنه فان الشهيد معه كالشهيد مع الانبياء مقبل غير مدير

الرابع عشر - حوار بين حضرت سيدالشهداء با مولايشان در زمان رجعت رجوع می کنند در حالتی که بر سر آنها خود مذهب باشد

في نفة المصدر و روى في قوله تعالى : ثم ردنا لكم الكرة عليهم خروج الحسين (عليه السلام) في سبعين من اصحابه عليهم البيض المذهبة لكل بيضة و جهان المؤدون الى الناس ان هذا الحسين (عليه السلام) قد خرج لا يشك المؤمنون فيه ولنعم ما قيل

بيض الوجوه كريمة احابهم \*\*\* شتم الافوف من الطراز الاول

يخشون حتى ماتهر كلابهم \*\*\* لا يستلون من السواد المقبل

الخامس عشر - حوار بين حضرت سيدالشهداء (عليه السلام) اولياء الله و اوصياء الله و اوداء الله و ماهرون و مهديون و ابرار هستند

در تحفة الزائر از حضرت صادق ع روایت کرده كه بصفوان جمال فرمود ثم توجه الى الشهداء و قل السلام عليكم يا اولياء الله و احبائه السلام عليكم يا اصفياء الله و اودائه الى قوله (عليه السلام) طبتم و طابت الارض التي فيها دفنتم و فرتم والله فوزا عظيماً

و ايضاً در زیارت روز اربعين از جابر بن عبدالله الانصاري حكایت شده ثم توجه الى زيارة الشهداء و قال السلام على الارواح المنية بقبر ابي عبدالله (عليه السلام) السلام عليكم يا شيعة الله و شيعة رسوله و شيعة امير المؤمنين (عليه السلام) و الحسن و الحسين السلام عليكم يا طاهرون السلام عليكم يا مهديون السلام عليكم يا ابرار

السادس عشر - حوار بين حضرت سيدالشهداء نزد اهل آسمان معروفند چنانچه ستاره های آسمانی نزد اهل زمین معروفند

در عاشر بحار از تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده قال كان الحسين مع امه تحمله فاخذه النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) وقال لعن الله قاتلك و لعن الله سالبك و لعن الله المتوازين عليك و حكم

ص: 250

الله بيني وبين من اعلن عليك قالت فاطمة الزهراء (عليها السلام) باب اي شيء تقول قال يابنتاه ذكرت ما يصيبه بعدى و بعدك من الاذى والظلم والغدر والبغى وهو يؤمنذ في عصبة كانهم نجوم السماء يتهادون الى القتل وكانى انظر الى معسكرهم والى موضع رحالهم وتربتهم

في منتهى الارب (تهادى يكديگر را هديه دادن و پيشرو شدن و سبقت گرفتن) و نعم ما قيل

قوم اذا اقتحم العجاج رايتهم \*\*\* شمساً وختل وجوههم اقماراً

و اذا الصريخ دعاهم لملمة \*\*\* بذلوا النفوس و فارقوا الاعمارا

السابع عشر - حوار بين حضرت سيد الشهداء (عليه السلام) جماعتى بودند كه اگر حضرت پیغمبر آنها را میدید دهانشان را می بوسید و آنها را در کنار خود می نشانید

در عاشر بحار از تفسیر تعلبی روایت کرده قال ربیع بن خثیم لبعض من شهد قتل الحسین (عليه السلام) جئتم بها ای برؤس الشهداء (عليه السلام) مطلقاً علی اسنه الرماح فوالله لقد قتلتم صفوة لو ادركهم رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) لقبول أفواههم واجلهم في حجره ثم قرء اللهم فاطر السموات والارض عالم الغيب والشهادة انت تحكم بين عبادك فيما كانوا فيه يختلفون

الثامن عشر - حوار بين حضرت سيد الشهداء (عليه السلام) از كثر اشتياقى كه بشهادت در ركاب مقدس سيد و مولایشان داشتند الم نیزه و نیرو شمشیر را احساس نمی کردند

چنانچه در عاشر بحار از خرائج راوندی از حضرت باقر (عليه السلام) روایت کرده كه حضرت سيد الشهداء (عليه السلام) باصحاب خود فرمود ان رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) قال يا بنى انك ستساق الى العراق وهى ارض قد التقى بها النبيون (عليه السلام) و اوصياء النبيين وهى ارض تدعى عمورا وانك تستشهد بها ويستشهد معك جماعة من اصحابك لا يجدون الم مس الحديد وتلى قلنا يا ناركونى برداً وسلاماً على ابراهيم يكون الحرب برداً وسلاماً عليك وعليهم

و در رجال كبير از كشى روایت کرده و كان حبيب من السبعين الرجال الذين نصرروا الحين و لقوا جبال الحديد و استقبلوا الرماح بصدورهم و السيوف بوجوههم و هم يعرض عليهم الامان و الاموال فيأبون و يقولون لا عذر لنا عند رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) ان قتل الحسين (عليه السلام) و مناعين نظرت حتى قتلوا حوله انتهى

يعنى : حبيب از آن هفتاد نفر مردانى بود كه يارى کردند سيد الشهداء (عليه السلام) را و ملاقات کردند كوهى آهن را و استقبال نمودند تير ها را بينه هايشان و شمشيرها را بصورت هايشان و عرضه داده مى شد بآنها امان و اموال پس اباى مى نمودند از قبول آن مى گفتند ما عذرى نداريم فرداى قيامت در حضور پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) هرگاه سيد الشهداء (عليه السلام) شهيد بشود و چشم هاى ما باز باشد و بينيم تا آنكه همه در اطراف آقا شهيد شدند

و اين ابى الحديد در شرح نهج البلاغه مى فرمايد و ان سيد اهل الالباء الذي علم الناس الحمية و الموت تحت ظلال السيوف اختياراً على الدنيا ابو عبدالله الحسين عرض عليه الامان او يستسلم فانف من الذل «

چنانچه در اشعار رجزيه اش مى فرمايد:

الموت خير من ركوب العار \*\*\* و العار اولی من دخول النار

و حواریین این سید اهل الالباء هم مربی تربیت آنبزرگوار و دارای نفوس ابیه بودند و راضی بدنائت نمی شدند و نعم ما قیل

ص: 251

بنفسی و آبائی نفوس ابیة \*\*\* یجرعها كأس المنیة مترف

و هم خیر من تحت السماء باسرههم \*\*\* واکرم من فوق السماء واشرف

التاسع عشر - حوارین حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) کسانی بودند که حضرت احدیت جلت آلائه خود متولی قبض ارواح مقدسه آنها گردید و ملائکه از آسمان نازل شدند و اجساد مقدمه آنها را بماء الحیوان بهشتی غل دادند و بطیب بهشتی خوط نمودند و بحلل بهشتی کفن کردند و چند صف از ملائکه بر آنها نماز خواندند

چنانچه در عاشر بحار از کامل الزیارة از حضرت زین العابدین (علیه السلام) از زینب کبری (علیها السلام) از ام ایمن از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از جبرئیل روایت کرده و فیه فاذا برزت تلك العصابة الى مضاجعها تولى الله عز وجل قبض ارواحها بیده وهبط الى الارض ملائكة من السماء. السماء، السابعة معهم آتية من الياقوت والزمرد مملوءة من ماء الحیوة وحلل من حلل الجنة وطیب من طیب الجنة فغسلوا جثتهم بذلك الماء والبسوها الحلل و خطوها بذلك الطیب و صلی الملائكة صفاصفا علیهم

العشرون - حوارین حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) در دنیا منازل بهشتی خود را باعجاز حسینی دیدند در علل الشرایع از عماره از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده گفت عرض کردم خبرده بمن از اصحاب حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) و از اقدامشان بمردن

حضرت فرمود « انهم كشف لهم الغطاء حتى رأوا منازلهم من الجنة فكان الرجل منهم يقدم على القتل ليبادر الى الحوراء ليعانقها والى مكانه من الجنة »

و در نفس المهموم از قطب راوندی از ابو حمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) روایت کرده فرمود من در شب عاشوراء با پدر بزرگوارم بودم پدرم با صحابشان فرمودند « هذا الليل فاتخذوه جنة فان القوم انما يريدونني ولو قتلوني لم يلتفتوا اليكم و انتم في حل و سمة فقالوا لو الله لا يكون هذا ابداً فقال انكم تقتلون غدا كلکم ولا يفلت منكم رجل قالوا الحمد لله الذي شرفنا بالقتل معك ثم دعا فقال لهم ارفعوا رؤسکم و انظروا فجعلوا ينظرون الى مواضعهم و منازلهم من الجنة و هو يقول لهم هذا منزلک يا فلان فكان الرجل يستقبل الرماح و السیوف بیده و وجهه ليصل الى منزله من الجنة »

و در زیارت ناحیه مقدسه است لقد كشف الله لهم الغطاء و نعم ما قيل:

قوم اذا نودوا لدفع ملمة \*\*\* و الخيل بين مدعس و مکردس

لبسوا القلوب على الدروع و اقبلوا \*\*\* يتهافتون الى ذهاب النفس

الحادی و العشرون - حوار بین حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) بمحض شهادت داخل در بهشت میشوند و معانقه با حور العین می کنند

در امالی از سالم روایت کرده « قال سمعت كعب الاحبار يقول ان في كتابنا ان رجلا من ولد محمد رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) يقتل ولا يجف عرق دواب اصحابه حتى يدخلون الجنة فيعانقون الحور العین فمر بنا الحسين فعلته هو هذا قال نعم »

وايضاً در امالى از هرثمه بن مسلم روايت كرده قال غزو نامع على بن ابيطالب صفيين فلما انضر فنا نزل بكربلا وصلّى بها الغداة ثم رفع اليه من تربتها فشمها ثم قال (عليه السلام) واهالك ايتها التربة ليحشرن منك اقوام يدخلون الجنة بغير حساب

ص: 252

و مصداق متیقن از آنطائفه حواریین حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) هستند الثانی والعشرون - حواریین حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) روز عاشورا، از دست پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و علی (علیه السلام) آب آشامیدند

در دار السلام از امالی شیخ طوسی از سدی روایت کرده که او بمردی گفت تو قطران می فروشی گفت نه والله من قطر انرا ندیده ام الا آنکه من روغن فروش بودم در لشکر ابن سعد در کربلا پس در خواب دیدم که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و امیر المؤمنین (علیه السلام) آب می دهند بشهد

من از حضرت امیر طلب آب کردم آب بمن نداد از پیغمبر طلب آب کردم نظر فرمود بمن گفت تو نبودی که در کربلا- اعانت کردی دشمنان ما را پس فرمود او را از قطران بنوشانید پس یک شربت از قطران بمن آشامانیدند از خواب بیدار شدم و تا سه روز قطران بول می کردم و هنوز عفونت قطران بامن باقیست

در مجمع البحرین است که قطران چیز است که می مانند بیدن شتر كرك پس از تندی و حرارتش کر کی او می سوزد و نعم ما قیل :

والله اقوام فدهته نفوسهم \*\*\* فکان لهم عز علی الدهر خالد

توفو اعطاشاً بالمرآه کانیا \*\*\* لهم بالمنايا في الطفوف مواعد

الثالث والعشرون - حواریین حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) در روز عاشورا پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خون شریفشان را ضبط فرمود در میان شیشه

در کامل ابن اثیر و در تذکره سبط ابن جوزی است از ابن عباس روایت کرده گفت دیدم پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را در شبی که حسین را در روز آن شهید کردند و بدست پیغمبر شیت بود که میان آن خون جمع فرموده بود عرض کردم یارسول الله این چه خونست؟ فرمود خون نازنین حسین و اصحاب اوست او را می برم نزد خداوند تعالی جلت عظمته

پس ابن عباس صبح مردم را خبر دار کرد از قتل حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) و خوابش را نقل کرد بعد معلوم شد که در همانروز سیدالشهداء (علیه السلام) در کربلا شهید شده

الرابع والعشرون - حواریین حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خود مباشر حفر قبر و دفن آنها گردید

در عاشر بحار از امالی طوسی از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده فرمود یروز ام سلمه صبح کرد در حالتیکه گریان بود گفتند چرا گریه می کنی؟

ام سلمه فرمود فرزندم حسین را بقتل رسانیدند فرمود از وقتیکه پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از دنیا رحلت فرموده بود اورادر خواب ندیده بودم و شب گذشته دیدم پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را که محزون و متغیر الحال است عرض کردم جهت حزن و تغیر حال شما چه چیز است؟ فرمود دیشب از برای حسین و اصحابش قبر حفر می نمودم و ایضاً از مناقب ابن شهر آشوب از ابن عباس روایت کرده گفت من در منزل خوابیده بودم ناگاه از خانه ام سلمه صدای عظیمی بلند شد و شنیدم که می گفت ای دختران عبدالمطلب مرا یاری کنید



و با من گریه کنید که سید و مولای شما حسینر شهید کردند گفتند از کجا دانستی؟

فرمود پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را الساعة در خواب دیدم غبار آلوده و پریشان پس علتش را سؤال کردم فرمود فرزندم حسین و اهل بیت و اصحابش را کشتند و من آنها را دفن کردم

ص: 253

فرمود پس من نظر کردم بآن خاکی که از جبرئیل از کربلا آورده بود بجهت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و گفته بود هر زمانی که این خاک مبدل بخون شد حسین را شهید کنند پس پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آن خاک را بمن داد و فرمود او را در شیشه بگذار و قتیکه نظر کردم بآن قاروره و آن خاک دیدم خون از شیشه جوشش میزند

خیلی مناسب است که به پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) این اشعار عرض شود شاعر عرب به بنی نزار که جد اعلای حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است خطاب می کند :

انزار ضنوا برود النهان \*\*\* فحسین علی البسیطة عار

طأطوا الرؤس ان رأس حسین \*\*\* رضوه فوق القنا الخطار

لا تبدو الکم عن الشمس ظلاً \*\*\* ان فی الشمس مهجة المختار

حق الا تکفونوا علویاً \*\*\* بعد ما کفن الحسین بوار

لا تشقوا لآل فهر قبوراً \*\*\* و ابن طه ملقی بلا اقبار

هتکوا من نسائکم کل خدر \*\*\* هذه زینب علی الا کوار

و نظیر این مرتبه است مرتبه شیخ علی بن شیخ جعفر :

الا من مبلغ عنی قریشاً \*\*\* ببطحاء المشاعر والحرام

فلا حملت عوانتکم سیوفاً \*\*\* ورأس السبط فوق الرمح سامی

ولا رکبت فوارسکم خیولاً \*\*\* و صدر السبط مرضوض العظام

ولا حجبت کرائمکم خیاماً \*\*\* و رحل السبط منهوب الخیام

ولا تقع الغلیل لکم روآء \*\*\* و نجل محمد فی الطف ظامی

ولا بلغ العظام لکم صبی \*\*\* و یذبح طفله قبل الفطام

الخامس والعشرون - حواریین حضرت سید الشهداء (علیه السلام) کسانی بودند که مولایشان آنها را بشارت داد بجنان واسعه و نعیم دائمه

در بحار از معانی الاخبار از حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) روایت کرده و لما اشد الامر بالحسین بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) نظر الیه من کان ممة فاذا هو بخلافهم لانهم كلما اشد الامر تغیرت الوانهم وارتعدت فرائصهم ووجلّت قلوبهم وکان الحسین (علیه السلام) وبعض من معه من خصائصه تشرق الوانهم و تهدی جوارحهم وتسکن نفوسهم فقال بعضهم لبعض انظروا لا یبالی بالموت فقال لهم الحسین (علیه السلام) صبراً بنی الکرام فما الموت الا قنطرة یعبر بکم عن البؤس والضراء الی الجنان الواسعه والنعیم الدائمة

فايكم يكره ان ينتقل من سجن الى قصر وما هو لا عدائكم الا كمن ينتقله من قصر الى سجن وعذاب ان ابي حدثني عن رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) ان الدنيا سجن المؤمن وجنة الكافر والموت جسر هؤلاء الى جناتهم وجر هؤلاء الى جحيمهم ما كذبت ولا كذبت «

السادس والعشرون حوار بين حضرت سيدالشهداء (عليه السلام) كساني بودند كه دشمن آنها را مدح و ستايش نمود

در شرح شافيه ابي فراس روايت کرده > قبل لرجل شهد يوم الطف مع عمر بن سعد ويحك اقتلت ذرية رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) قال عضضت بالجدل انك لو شهدت ماشهدنا لفعلت ما فعلنا ثارت علينا عصابة ايديها في مقابض سيوفها كالاسود الضاربه تحطم الفرسان يمينا وشمالا وتلقى انفها على الموت لاقبل الامان ولا ترغب في المال ولا يحول حائل بينها وبين الورود على حياض المنيه والاستبلاء

ص: 254

على الملك فلو كففنا عنهم رويدا لانت على نفوس المسكر بعداً غيره فماذا كنا فاعلين لا ام لك»

یعنی بیکی از کسانیکه در کربلا با لشگر پسر سعد بود گفتند وای بر تو آیا تو ذریه پیغمبر را بقتل رسانیدی

آنشخص گفت سنك دهان تو اگر میدیدی آنچه ما دیدیم توهم همین کار مارا می کردی برانگیخته شدند بسوی ما جماعتی که دست های آنها بقبضه های شمشیرشان بود مانند شیران درهم شکننده از یمین و شمال خود را بدهان مرك میزدند و امان قبول نمی کردند و رغبتی هم در مال دنیا در دل نداشتند و هیچ چیز بین ایشان و مرك حائل نبود که یا باید استیلای بر ملك بیابند یا وارد بر حیاض مرك بشوند اگر با آنها رزم و قتال نمی کردیم تمام ما را از دم شمشیرشان هلاک می کردند مادر نباشد ترا چگونه ما از قتال خود داری می کردیم ولنعم ما قیل :

جادوا بانفسهم في حب سيدهم \*\*\* والوجود بالنفس اقصى غاية الجود

وقال آخر :

این الحماة حماة آل محمد \*\*\* بالطف این شباهم و کهول

صرعی بلا غل علی وجه الثری \*\*\* رضتهم بالحاضرات خیول

الحاصل حواریین حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) از کثرت علاقه و محبتی که بمولایشان داشتند البته راضی بودند تیر بجشم آنها بخورد و خاری بیای سید و مولایشان نخلد و چقدر خوب گفته شاعر زیان حال آنها را

جان بزیر قدمت خاک توان دید ولی \*\*\* گرد بر گوشه نعلین تو نتوان دیدن

گر باین چاه زنخدان توره بردی خضر \*\*\* بی نیاز آمدی از چشمه حیوان دیدن

با وجود قد و بالای تو کوته نظریست \*\*\* در گلستان شدن و سرو خرامان دیدن

**فصل هفتم : در ذکر بعضی از فضایل شهداء از بنی هاشم که در یوم الطف در رکاب حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) شهید شدند**

**اشاره**

بدانکه در عدد شهداء از بنی هاشم در یوم الطف بغیر وجود مقدس حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) اقوالی است

منها آنکه آنها هفده نفر بودند

در امالی از ابن عباس روایت کرده که امیرالمؤمنین (علیه السلام) هنگامی که بصفین تشریف می برد وارد زمین کربلا شد فرمود « هذه ارض كرب و بلاء یدفن فیها الحسین (علیه السلام) و سبعة عشر رجلا من ولدی و ولد فاطمة »

اقول - مسلماً همه آنها از اولاد علی و فاطمه زهراء نبودند

پس محتملست من باب تخلیب باشد و محتملنت که مراد این باشد که بعضی از اولاد من هستند و بعضی از اولاد فاطمه بنت اسد

چنانچه در قمقام از این نما نقل کرده قالت الروات کنا اذا ذکرنا عند محمد بن علی الباقر (علیه السلام) قتل الحسین قال (علیه السلام)  
قتلوا سبعة عشر انسانا کلم ارتکضوا فی بطن فاطمة بنت اسد ام علی (علیه السلام)

ص: 255

و در زیارت ناحیه مقدسه هم اسم شریف هفده نفر از بنی هاشم بغیر وجود مقدس حضرت سیدالشهداء برده شده پنج نفر از اولاد حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) جناب عباس (علیه السلام) و عبدالله و جعفر و عثمان و محمد و سه نفر از اولاد حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) جناب قاسم و عبدالله و ابو بکر

و دو نفر از اولاد حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) حضرت علی اکبر و عبد الله رضیع المسمی بعلی اصغر و دو نفر از اولاد جناب عبد الله بن جعفر بن ابیطالب جناب عون و محمد

و دو نفر از اولاد جناب عقیل بن ابیطالب جناب جعفر و عبدالرحمن

و دو نفر از اولاد جناب مسلم بن عقیل عبدالله و ابی عبدالله

و یکنفر از اولاد ابی سعید بن عقیل محمد

و منها - آنکه شهداء از بنی هاشم بغیر وجود حضرت سیدالشهداء هیچده نفر بودند

در امالی شیخ صدوق از ریان بن شیب از حضرت رضا (علیه السلام) روایت کرده فرمود یا بن شیب ان كنت باکیاً لشیئی فابك الحسین بن علی بن ابی طالب ع وانه ذبح كما بذبح الکبش و قتل معه من اهل بيته ثمانية عشر رجلا ما لهم في الارض شبيهون

و در ارشاد مفید است که عبدالله بن ربیع حمیری گفت من در دمشق نزد یزید بن معویه بودم که زجر بن قیس داخل شد یزید گفت : وای بر تو چه خبرداری !

گفت بشارت باد ترا ای امیر بفتح و نصرت بر ما وارد شد حسین با هیچده نفر از اهل بیتشان و شصت نفر از شیعیانشان و ما عرضه داشتیم بر آنها تسلیم شدن و داخل در حکم عبیدالله بن زیاد شدن یا قتال نمودن را پس اختیار نمودند قتال را پس ما بر آنها از تمام جوانب احاطه کردیم تا آنها را بقتل رسانیدیم

و در حیوة الحیوان دمیریست قال و دخلوا علی یزید بن معویه و معهم رأس الحسین فرمی به بین یدی یزید تم تکلم شمر بن ذی الجوشن فقال یا امیر المؤمنین ورد علينا هذا یعنی الحسین في ثمانية عشر رجلا من اهل بيته وستين رجلا من شيعته فسرنا اليهم الخ.

و منها - آنکه شهداء بنی هاشم بغیر وجود مقدس سیدالشهداء بیست نفر بودند چنانچه ابوالفرج در مقاتل گفته و اقوال نادره دیگر هم هست و ما در این مختصر ذکر میکنیم اسماء مقدسه شهداء از بنی هاشم و اسماء قاتلین آنها را در ضمن پنج مقصد

### مقصد اول در ذکری از اولادهای امیر المؤمنین (علیه السلام) که در رکاب

#### اشاره

حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) شهید شدند منهم حضرت ابا الفضل العباس بن امیر المؤمنین (علیه السلام) و لا بد است در مقام از ذکر هفت امر

## امر اول - در رفعت شأن و علو مرتبه و مقامات حضرت ابی الفضل

در امالی شیخ صدوق از ابو حمزه ثمانی از حضرت امام زین العابدین روایت کرده که آن بزرگوار نظر فرمود بجناب عبیدالله بن عباس بن علی بن ابی طالب و گریان شد و فرمود روزی شدیدتر نگذشت بر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از روز احد که کشته شد در او جناب حمزه اسدالله و اسد الرسول و بعد از آنروز روز موته که کشته شد در او جناب جعفر بن ابیطالب (علیه السلام) بعد فرمود نیست روزی مثل روزی

ص: 256

حسین (علیه السلام) که جمع شدند سی هزار نفر و گمان می کردند که از امت پیغمبرند و همه تقرب می جستند بسوی خدا بریختن خون آن مظلوم و آن بزرگوار خدارا بیاد آنها می آورد و آنها متعظ نشدند تا آنکه او را بظلم و عدوان بقتل رسانیدند بعد فرمود خداوند رحمت کند عمویم عباس را پس بتحقیق جان خود را ایثار نمود و امتحان کرده شد و جانش را بقربان برادر خود نمود تا آنکه دو دست او را قطع نمودند

پس خداوند در عوض دو بال بوی مرحمت فرمود که با ملائکه در بهشت طیران میکند چنانچه بجعفر بن ابیطالب دو بال عطا فرمود وان للعباس عند الله تبارک و تعالی منزلة یغبطه بها جمیع الشهداء یوم القيمة انتهى

مخفی نماند که از این کلام اخیری مقاماتی از برای حضرت ابی الفضل استفاده می شود و ممکنست شود مقام او شامخ تر و رفیع تر است از مقام و درجات تمام شهداء در رکاب حضرت خاتم النبیین (صلی الله علیه و آله وسلم) و حضرت امیر المؤمنین و حضرت امام حسن علیهما السلام و بقیه شهدایی که در یاری حضرت سید الشهداء (علیه السلام) بدرجه رفیعة شهادت رسیدند. و اینکه فرمود رحم الله عمی (1) العباس شاید از غیر امام شایسته نباشد که در باره مثل حضرت ابی الفضل رحمه الله بگوید چنانچه محدث قمی از سید مرتضی علم الهدی در باره حضرت علی اکبر (علیه السلام) زیارتی نقل می کند و از فقرات آن زیاد تست یا کریم الاب یا کریم النفس یا کریم الجد الی ان یتناهی لقد رضعکم الله من ان یقال رحمکم الله و افتقر الی ذلك غیرکم من کل من خلق الله

و در عمدة الطالب از مفضل بن عمر از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده قال کان عمنا العباس بن علی ناقد البصیرة صلیب الایمان جاهداً مع ابی عبداللہ ع و ابلی بلاء حسناً و مضی شهیداً و دم العباس فی بنی حنیفه و قتل وله اربع و ثلاثون سنه

و در مقاتل الطالبین از حری بن ابی العلی روایت کرده ان ولد العباس بن علی یسمونه القاء و یکنونه ابا قریة و فی العباس بن علی یقول الشاعر

احق الناس ان یتبکی علیه \*\*\* فتی ابکی الحسین بکربلاء

اخوه وابن والده علی (علیه السلام) \*\*\* ابو الفضل المصنوع بالدماء

و من واساه لا یتنبه شیئی \*\*\* و جادله علی عطش بماء

الی ان قال وکان العباس رجلاً - وسیما جمیلاً - یرکب الفرس المطهم و رجلاه تخطان فی الارض و کان یقال له قمر بنی هاشم و کان لواء الحسین بن علی (علیه السلام) معه یوم قتل (علیه السلام)

### **امر دوم - در وفاء و فتوت و مواسات حضرت ابی الفضل (علیه السلام)**

واقوی شاهد بر این آنستکه دو مرتبه عرض امان بر آن حضرت (علیه السلام) و برادرانش نمودند معذک دست از نصرت و باری حضرت سید الشهداء علیه السلام بر نداشتند

در تاریخ طبری از ابی مخنف روایت کرده که عبدالله بن ابی المحل بن حزام برادرزاده جناب ام البنین بنت حزام با بن زیاد گفت. اصلح الله الامیران بنی اختنا مع الحسین عفان رأیت ان تکتب لهم امانا فعلت و نعمت عین فامر کاتبه فکتب لهم امانا فبعث به عبدالله بن ابی محل مع مولی له یقال له کره ان فلما قدم علیهم دعاهم فقال هذا امان بحث به خالکم فقال له الفئنة اقرء خالنا السلام وقل له ان لا حاجة



النافيا، انكم امان الله خير من امان ابن سميه

و ايضا نقل فرموده و جاء شمر حتى وقف على اصحاب الحسين عليه السلام فقال اين بنواختنا فخرج اليه العباس و جعفر و عبدالله و عثمان بنو علي بن ابيطالب عليه السلام فقالوا ما تريد فقال انتم

ص: 257

---

1- لفظ علي الحافي است چه آنکه در روايت که در امالي و خصال شيخ صدوق است لفظ همی ندارد (ج)

یا بنی اختی آمنون فقالت له الفئة لعنك الله ولعن امانك اتؤمننا وابن رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) لا امان له

وفي رواية فنادته العباس بن علي عليه السلام تبت يدك وبئس ماجئتنا به من امانك يا عدو الله اتأمر ان نترك اخانا وسيدنا الحسين عليه السلام وندخل في طاعة اللعناء واولاد اللعناء

بدانکه رسم عربست که دختران قبیله خود را خواهر می گویند و جناب ام البنین چون از قبیله بنی الکلاب بود و شمر ملعون هم از همان قبیله بود لذا تعبیر به بنواختی کرد

و در ارشاد مفید است که عصر تاسوعا که حضرت سید الشهداء خطبه خواند بعد فرمود هذا الليل قد فشيكم فاتخلوه جملاً ثم ليأخذ كل رجل منكم يد رجل من اهل بيتي ثم تفرقوا في سواد كم وملائتكم فان القوم انما يطلبونني فقال له اخوته وابناء وبنواخيه وابنا جعفر لم نفعلك ذلك لتبقى بعدك لا ارانا الله ذلك ابدأ بد أهم بهذا لقول العباس بن علي عليه السلام واتبعه الجماعة عليه فتكلموا بمثله و نحوه قوله فاتخذوه جملاً يعني تمام شب راسیر کنید - و کافیسست در وفاء ومواسات حضرت ابی الفضل همین مطلب که در بحار از تألیفات بعضی از اصحاب نقل فرموده حتی دخل العباس الماء فلما اراد ان يشرب غرفة من الماء ذكر عطش الحسين عليه السلام واهل بيته فرمى الماء وملاء القرية الخ ونعم ما قيل

بذلت ايا عباس نفسا نفيسه \*\*\* لنصر حسين عز بالجد عن مثل

اييت التذاذ الماء قبل التذاذه \*\*\* نحن ضال المرء فرع على الاصل

فانت اخو السبطين في يوم مفخر \*\*\* وفي يوم بذل الماء انت ابوالفضل

### امرسوم - در بیان شجاعت حضرت ابوالفضل

عبدالله بن مسلم بن قتيبة در كتاب الامامة والسياسة و ابراهيم بن محمد بيهقي در كتاب محاسن و مساوي روايت کرده اند که حضرت سید الشهداء و اصحابش خواستند آب بیاورند لشگر ابن سعد حائل شدند بين اصحاب آنحضرت و بين آب فرات - شهر ملعون فریاد زد لا تشربون ابدأ حتى تشربون من الحميم بس جناب ابا الفضل به برادرش عرض کرد آیاما برحق نیستیم فرمود چرا ما بر حقیم . پس ابوالفضل حمله نمود بر آنجماعت و آنها را از کنار آب فرات دور کرد اصحاب وارد شریعه شدند و آب آشامیدند و بجهت اطفال و مخدرات هم آب آوردند و کافیسست در شجاعت حضرت ابوالفضل روز عاشوراء که هیچکس از شهداء خود را بشریعة فرات نرسانیدند بغير حضرت ابوالفضل و برادر بزرگوارش حضرت سیدالشهداء (عليه السلام)

در بحار است چون روز عاشوراء حضرت ابی الفضل فریاد العطش اطفال را شنید سوار شد و نیزه بدست و مشک بشانه انداخت و روانه شد جانب فرات چهار هزار نفر که موکل آب فرات بودند اطرافش را گرفتند و آن مظلوم را تیرباران کردند حضرت هم ابدأ اعتناء نکرد هشتماد نفر از آنها را بجهنم فرستاد و خود را بشریعة فرات رسانید

و چه خوب می فرماید شیخ علی بن شیخ جعفر رحمهما الله

اذا ركع الهندي يوماً بكفه \*\*\* لدى الحرب فالها مات منه سواجد

و چیزی که مانع شد آن بزرگوار را که شجاعت خود را ظاهر نماید این بود که آنحضرت عمده هم و مقصدش این بود که مشک آبی خیمه  
ها باطفال اهل حرم برساند این بود سعیش رسیدن بخیمها بود گویا آقامور با از میان نخلستان خواست خود را بخیمه گاه برساند از طریق  
متعارف لشگریان هم بجنبش آمدند ناگاه نوفل بن ازرق و بروایتی زید بن ورقاء از پشت نخله بیرون آمد و دست راست

ص: 258

آن حضرت را قطع نمود جناب ابو الفضل بجلدی و چابکی مشك بدوش چپ انداخت و شمشیر بدست چپ گرفت می گفت

و الله ان قطعتموا يميني \*\*\* اني احامن ابدأ من ديني

و عن امام صادق اليقين \*\*\* نجل النبي الطاهر الامين

و با دست چپ جنگ می کرد ناگاه حکیم بن طفیل شمشیری بدست چپ نازنینش زد و دست چپش را قطع نمود ابو الفضل (علیه السلام) مشك بدنجان گرفت و میگفت

يانفس لا تخشى من الكفار \*\*\* و ابشرى برحمة الجبار

مع النبي السيد المختار

قد قطعوا بيغيهم يساري \*\*\* فاصلهم يا رب حر النار

چون هر دو دست نازنینش را از بدن جدا نمودند فرصت نیافت که اظهار شجاعت بنماید والا عباس بن علی ذخیره پدرش امیر المؤمنین (علیه السلام) بود بجهت روز عاشوراء که حسینش را یاری بنماید چنانچه در عمدة الطالبت که امیر المؤمنین (علیه السلام) به برادرش عقیل که عالم بود به انساب عرب فرمود که يك زنی از برای من اختیار کن که از اولاد شجعان باشد من او را تزویج نمایم و يك پسر شجاعی بزاید عقیل عرض کرد ام البنین کلایه را تزویج بفرما که در میان عرب کسی اشجع از پسران او نیست

### امر چهارم - در کثرت علاقه و محبت حضرت سیدالشهداء بحضرت أبي الفضل

در تاریخ طبری است که روز تاسوعا شمر کاغذی آورد از عبید زیاد بجهت پر سعد و در آن کاغذ نوشته بود :

«اگر حسین و اصحابش داخل در حکم من شدند آنها را سالمأ نزد من روانه کن والا با آنها مقاتله کن تا همه را بقتل برسانی و بعد از شهادت آنها را مثله کن که مستحق همین عقوبت هستند فاذا قتلت حسینا فاطونی الخیل صدره و ظهره فانه عاق قاطع ظلوم ، پس اگر اطاعت بنمائی ماجزای مطیعین تو میدهیم و اگر اطاعت نمیکنی سرکردگی لشکر را واگذار بنما بشمر»

وقتیکه ابن سعد کاغذ را خواند فریاد زد : یا خیل الله اركبي وبالجنة ابشری

پس لشکر ابن سعد روی آوردند بخیم طاهرات ابو الفضل خدمت برادر مشرف شد عرض کرد یا اخی اتاك القوم

حضرت فرمود یا عباس ار کب بنفسی انت یا اخی و از لشکریان يك امشبى را مهلت بگیر پس مهلت گرفت بعد از آنکه لشکر یکدیگر را ملامت نمودند در مهلت ندادن انتهی

مخفی نماناد بزرگی قوله (علیه السلام) بنفسي انت یا اخی

و در بحار می فرماید ارباب مقاتل گفتند که چون ابی الفضل شهید شد حضرت فرمود

«الآن انكسر ظهري وقلت حيلتي»

گویا از آثار مرگ برادر آنست که پشت شخص می شکند

در خامس بحار از طبرسی از عبدالله بن دینار روایت کرده که حضرت لقمان بسفری رفته بود چون از سفر مراجعت کرد غلامش را در بین راه ملاقات کرد فرمود پدرم چه شد؟

غلام گفت از دنیا رفت لقمان گفت «من مالك امر خود شدم» فرمود عیالم چه شد؟

ص: 259

گفت از دنیا رفت - فرمود فراشم تجدید شد پرسید خواهرم چه شد؟ گفت از دنیا رفت لقمان فرمود « هورت من مستور شد » فرمود برادر من چه شد؟ عرض کرد از دنیا رفت فرمود پشت من شکست «

حاجی محمدرضای ازری خوب نوحه سرائی کرده از لسان حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) ببالین حضرت ابی الفضل و ما بعضی از اشعارش را ذکر می کنیم

یوم ابوالفضل استجار به الهدی \*\*\* والشمس من کدر العجاج لثامها

فمن المعزی السبط سبط محمد \*\*\* یفتی له الاشراف طأطأ هامها

واخ کریم لم یخنه بمشهد \*\*\* حیث السراة کیا بها اقدامها

وهوی علیه ما هنالك قائلا \*\*\* الیوم بان عن الیمین حسامها

الیوم سار من الکتائب کبشها \*\*\* الیوم غاب عن الهداة امامها

الیوم آل الی التفرق جمعنا \*\*\* الیوم حل من البنود نظامها

الیوم خر عن الهدایة بدرها \*\*\* الیوم حب عن البلاد غمامها

الیوم نامت اعین بك لم تتم \*\*\* و تسهرت اخری فعز منامها

محدث جلیل حاجی ملاعلی تبریزی از سید فاضلی از علماء عرب نقل میکند که ازری این مصراع را گفت «یوم ابوالفضل استجار به الهدی»

یعنی « روز عاشورا روزی بود که سیدالشهداء (علیه السلام) پناه برد برادرش حضرت ابوالفضل » خیال کرد شاید این مصراع مقبول حضرت سید الشهداء (علیه السلام) نباشد لذا مصراع دیگر را نگفت - پس حضرت سید الشهداء (علیه السلام) را در خواب دید فرمود

« صحیح است آنچه گفته روز عاشوراء من پناه بردم به برادرم ابوالفضل » و مصراع دوم را حضرت فرمود « و الشمس من کدر العجاج لثامها »

یعنی آنوقت که من پناه بعباس بردم آفتاب از تیرگی غبار محرکه کربلا نقابی پیدا کرده بود (1)

## امر پنجم

بدانکه اعظم مصائب روح مقدس حضرت ابی الفضل وقتی بود که تیر به مشگ آب ابوالفضل رسید و امید آنظاوم ناامید شد، و شاید بواسطه همین ناامیدی و دلشکستگی بمنصب باب الحوائجی فائز گردید .

و اعظم مصائب بدن مقدس حضرت ابوالفضل وقتی بود که آن بدن نازنین که از کثرت تیر مثل مرغ پر برآورده بود با فرق شکافته و دو

دست قطع شده از بالای اسب به زمین واقع شد دوستی هم که نداشته تیرها را از بدن بکشد آیا سرتیرها با اعضای باطنیه آنمظلوم چه کرد؟

مسلماً ظاهر بدن و اعضای باطنیه از شمشیر و نیزه و نوک تیرها ریزه ریزه شد

بدن نازنین علی اکبر قطعه قطعه شد و اما این بدن نازنین هم قطعاتی شد که دست های نازنین را جدا کردند و هم ریزه شد چون دست

نداشته که فی الجملة جلوگیری کند و وقتی که از اسب بیفتد ستون بدن قرار دهد

و اعظم مصائب سر نازنین حضرت ابوالفضل علاوه بر عمودی که بفرق شریفش وارد شد

ص: 260

---

1- شبهه نیست که آنزرگوار باب الحوائج و قاضی الحاجات است و هم شبهة نیست که در السنه وافواء دوستان خود آنحضرت مشهور

است و ملقب است باب الحوائج ولکن از القاب آن سرور بشمار نیامده (ج)

همان است که در تذکره سبط ابن جوزی از هشام کلبی از قاسم بن اصبح مجاشعی روایت کرده گفت وقتی که سرهای شهدا را وارد کوفه می کردند سواری را دیدم که سر جوان امرد و بی محاسنی را بگردن اسبش آویخته و صورت آن جوان مثل ماه شب چهارده بود وقتیکه اسب سرش را بزیر می برد آن سر نازنین بزمین میرسید

از آن سوار سؤال نمودم این سر کدام مظلوم است بگردن اسب آویخته ای؟ گفت سر عباس بن علی، گفتم تو سواره کیستی؟ گفت حرمله بن کاهل الاسدی

قاسم گفت چند روزی نگذشت که دیدم صورت حرمله سیاه شده

تنبیه - در ناسخ التواریخ است که بعضی از علماء نوشته اند که عباس بن علی (علیه السلام) در شب عاشوراء شهید شد و بیشتر از اهل سیر خبر شهادت آنحضرت را در روز عاشوراء نگاشته اند چون از پسرهای امیر المؤمنین (علیه السلام) دو تن عباس نام بود یکی را عباس الاکبر و آن دیگری را عباس الاصغر می نامیدند تواند شد که عباس الاصغر در شب عاشوراء شهید شده باشد و عباس الاکبر در روز عاشوراء، و عباس الاصغر در شب عاشوراء بطلب آب شتافت و سعادت شهادت یافت انتهى

و در عمدة الطالب است که جناب عباس الاصغر ابن امیر المؤمنین (علیه السلام) و عمر بن علی (علیه السلام) و رقیه بنت امیر المؤمنین (علیه السلام) مادرشان صهباء الثعلبیه بوده و عباس الاکبر ابن امیر المؤمنین و عثمان و جعفر و عبدالله مادرشان ام البنین بود

و محدث جلیل جناب ملا علی در وقایع الایام کویا تقویت می فرماید همین احتمال ناسخ التواریخ را و می فرماید ما حاصله که حضرت ابی الفضل از برادرش بزرگتر بوده و گفته شده که در قضیه طف سی و چهار ساله بوده و بعید است شخص باین سن امرد باشد علاوه آنکه صاحب تذکره تغییر بغلام کرده و غلام جوان نوری را می گویند

پس محتمل است که دو نفر عباس نام از اولاد امیر المؤمنین (علیه السلام) در کربلا شهید شده باشد جناب عباس الاصغر روز تاسوعا شهید شده باشد و آن بزرگوار باشد که در دروازه کوفه سر نازنینشان بگردن اسب آویخته بوده و غلام امرد بوده - و جناب عباس الاکبر که ابوالفضل و باب الحوائج است روز عاشوراء شهید شده باشد

## امر ششم

بدانکه اسم شریف حضرت ابوالفضل عباس است و عدد او بحساب هندسه صد و سی و سه است و مطابق است با باب حسین

و از ختوم مجربه است که اگر کسی در مجلس واحد صد و سی و سه مرتبه بگوید یا کاشف الكرب عن وجه الحسین (علیه السلام) اکشف کربی بحق اخیک الحسین بعدد هندسه لفظ عباس خداوند حاجتش را برآورده خواهد فرمود

واما لقب شریف آقا قمر بنی هاشم و باب الحوائج وسقا است

گویا هر کس که تشنه هر چه باشد متوسل به ابی الفضل بشود سیراب خواهد شد اعم از آنکه تشنه آب باشد یا تشنه علم باشد یا تشنه اولاد باشد یا تشنه حج و زیارت باشد، و بنابراین دو لقب متحد المضمون می باشد

واما کنیه شریفش ابوالفضل و ابو القریه است



واما من شريف در وقت شهادت سى و چهار سال بود چنانچه سابقاً از عمدة الطالب نقل شده

ص: 261

و اما قاتل آن بزرگوار چنانچه در زیارت ناحیه مقدسه است زید بن ورقاء و حکیم بن الطفیل الطالی بود

### **امر هفتم - در ذکرى از اولاد و احفاد حضرت ابى الفضل العباس بن امير المؤمنين (عليه السلام)**

در عمدة الطالب است که آن بزرگوار دو پسر داشت : عبيدالله و فضل و مادر ايندو لبا به بنت عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بود و جناب عبيدالله بن عباس بن امير المؤمنين (عليه السلام) از علماء و دانشمندان بود و عقب حضرت ابى الفضل از عبيدالله است چون فضل بلا عقب بود

و جناب عبيدالله دو پسر داشت: يکى عبدالله و ديگرى حسن

و عقب جناب عبيدالله بن عباس از حسن بن عبيدالله است چون عبدالله بن عبيدالله بلا عقب بود و مادر حسن بن عبيدالله بن عباس بن امير المؤمنين (عليه السلام) دختر عبدالله بن معبد بن عباس بن عبدالمطلب بود و بسيارى از اولاد و احفاد جناب حسن بن عبيدالله بن عباس از اهل علم و ادب و حديث و اخبار بودند :

منهم جناب عباس بن حسن بن عبيدالله بن عباس بن امير المؤمنين (عليه السلام) در عمدة الطالب است « وهوا كبر ولد ايه و كان سيداً جليلاً قال البخاري ما رأى هاشمى اعضب لساناً منه

و در بحار از تاريخ بغداد نقل کرده که ایشان آمدند ببغداد در ایام هرون الرشيد واو خیلی از ایشان اکرام و احترام می کرد و بعد از هرون مأمون هم خیلی بایشان اکرام می کرد

و جناب عباس بن حسن فاضل و شاعر و فصیح اللسان بود

و بعضی گمان کرده اند که از اشعر اولاد ابیطالب است

و منهم جناب جعفر بن فضل بن حسن بن عبيدالله بن عباس بن امير المؤمنين (عليه السلام) و ملقب است بغريب و قبرش در شیراز است و مشهور است بسيد حاجى غريب

و منهم عبيدالله بن على بن ابراهيم بن حسن بن عبيدالله بن عباس بن امير المؤمنين (عليه السلام) که از علماء و دانشمندان عصر خود بود و تمام شهرها و بلدها را گردش کرد و کتابی جمع کرده بود در فقه اهل البيت مسمى بجعفریه و در سنه سيصد و دوازده در مصر وفات فرمود

و منهم جناب ابراهيم بن محمد بن عبدالله بن حسن بن عبيدالله بن عباس بن امير المؤمنين (عليه السلام) که در قزوین کشته شد و ظاهراً قبرش هم در قزوین است

و منهم حمزة بن قاسم بن على بن حمزة بن حسن بن عبيدالله بن عباس بن امير المؤمنين (عليه السلام) که قبرشان نزديك حله سيفيه است

چنانچه ثقة الاسلام نوری در تحية الزائرین فرموده و بعضی اشتباها می گویند که او قبر حمزة بن موسى الكاظم است و حال آنکه قبر ایشان ظاهراً در حضرت عبدالعظيم باشد

الثاني - از شهداء از اولاد امير المؤمنين (عليه السلام) جناب عبدالله بن امير المؤمنين (عليه السلام) بود و در مقاتل الطالبين است كه سن شريف آنحضرت در وقت شهادت بيست و پنجسال بود و قاتل او هاني بن ثيت الحضرمي (لع) بود

الثالث جناب جعفر بن امير المؤمنين (عليه السلام)

ص: 262

در مقاتل است که سن شریفش نوزده سال بود و قاتل او خولی بن یزید الاصبیحی لعنة الله عليه بود

الرابع - جناب عثمان بن امیر المؤمنین (علیه السلام)

در مقاتل است که سن شریف آن بزرگوار بیست و یکسال بود و قاتل او مردی بود از بنی دارم (لع)

و والده ماجده این چهار نفر ام البنین بنت حزام بن ربیعہ بود و حزام پدر ابی المحل بود که پسرش عبدالله بن ابی المحل امان خط از ابن زیاد بجهت این چهار پسر عمه خود گرفته بود و روایتش سابقاً گفته شد

وایضاً حزام برادر لبید شاعر ابن ربیعہ بود

در مقاتل الطالبین است که ام البنین خارج میشد بقبرستان بقیع و بر پسرانش ندبه می کرد باسوز و حرقة شدیدی و اهل مدینه جمع می شدند و می شنیدند گریه آن مخدره را و مروان بن حکم حاکم مدینه هم می آمد و گریه آن مخدره را می شنید و گریه می کرد

وثقة الاسلام قمی در نفثة المصدور چند شعری از مراثی آنخدره را نقل فرموده

لا تدعونی ویک ام البنین \*\*\* تذکرینی بلیوث العرین

کانت بنون لی ادعی بهم \*\*\* والیوم اصبحت ولا من بنین

اربعة مثل نسور الربی \*\*\* قد واصلوا الموت بقطع الوثین

یالیت شعری اکما اخرجوا \*\*\* بان عباسا قطیع الیمین

وایضاً از مراثی آن مخدره است

یا من رای العباس کر علی جماهیر النقد \*\*\* و وراء من ابناء حیدر کل لیت ذی لبد

انبتت ان ابني اصیب براسه مقطوع ید \*\*\* ویلی علی شبلی امال براسه ضرب العبد

لو کان سیفک فی یدیک لما دنی منک احد

الخامس - از اولادهای امیر المؤمنین (علیه السلام) که در کربلا شهید شدند جناب محمد بن امیر المؤمنین (علیه السلام) بود

و در مقاتل است که والده ماجده او امولد بود و قاتل او مردی بود از قبیله ابان بن دارم (لع)

این پنج نفر شهداء از اولاد امیر المؤمنین هم را در زیارت ناحیه مقدسه اسم برده اند

و در مقاتل الطالبین فرموده روز عاشورا شش نفر از اولاد امیر المؤمنین (علیه السلام) در رکاب حضرت سیدالشهداء (علیه السلام)

شهید شدند و ششمی میفرماید ابی بکر بن علی بن ایطالب است و مادر او لیلی بنت مسعود بود و قاتل او مردی بود از قبیله همدان

و از مداینی نقل کرده انه وجد فی سافیه مقتولا لا یدری من قتله

و در ارشاد می فرماید ششمی جناب عبیدالله بن امیر المؤمنین (علیه السلام) بود که باجناب محمد الاصغر از يك مادر بودند و والده هردو لیلی بنت مسعود الدارمیه بود و فرموده ابو بکر کنیه جناب محمد الاصغر بوده که در کربلا شهید شده

و در عقد الفرید ایندو شعر را نسبت به دختر عقیل بن ابیطالب داده که در مرتبه حضرت سید الشهداء (علیه السلام) گفته

ص: 263

سنة كلهم الصلبي على (عليه السلام) \*\*\* قد اصيبوا وخمسة لعقيل

**مقصد دوم : در ذکر سه نفر از اولاد حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) که روز عاشورا شهید شدند**

**اشاره**

اول - در بعضی از فضایل و مناقب حضرت قاسم بن الحسن (علیه السلام) ولا بد است در مقام از ذکر چهار امر

**امر اول - در رفعت شأن و علو مرتبه و مقامات حضرت قاسم**

در مدینه المعجزه از ابی حمزه ثمالی از حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) روایت کرده که در شب عاشورا حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) اقارب و اصحابش را جمع آوری کرد فرمودای قوم من فردا کشته می شوم و هر يك از شما که با من باشید کشته خواهید شد واحدی از شما باقی نخواهد ماند

اصحاب عرض کردند الحمد لله الذی اکرنا ینصرک و شرفنا بالقتل معک اولاً ترضی ان نکون معک فی درجتک یا بن رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم)

حضرت فرمود جزاکم الله خیراً و از برای آنها دعای خیر فرمود

جناب قاسم عرض کرد منم کشته می شوم؟

حضرت فرمود یا بنی مرک نزد تو چگونه است؟

عرض کرد عمو مرک در کام من از غسل شیرین تر است

فرمود بلی والله عمویت قریانت بشود تو هم کشته میشوی بعد از آنکه بیلاء عظیمی مبتلا شوی و پسر عبد الله رضیع هم کشته می شود و تمام روایت در مقصد ثالث ذکر خواهد شد

بیان قوله یاعم الموت عندی احلی من العسل، این سخن حضرت قاسم نظیر سخن علی اکبر است در منزل تعبیه که بیدر بزرگوارش عرض کرد اذلاً نبالی بالموت وکاشف است از کمال معرفت وقوت ایمان این دو آقا زاده

قوله بعد ان تبلوا بیلاء عظیم - محتمل است که بلاء عظیم حضرت قاسم همان نیزه باشد که پیش از نازنین حضرت قاسم زدند

در منتخب طریحی است که شیبه بن سعد شامی نیزه پیش از نازنین حضرت قاسم زد که سر نیزه از سینه اش بیرون شد پس قاسم از روی اسب افتاد بر روی زمین و میان خونس دست و پا میزد در آنحالت فریاد زد با عماه ادرکنی

و این حالت و مصیبتش نظیر حالت و مصیبت پر عمش حضرت علی اکبر است که در روایت « کان یتقلب فی دمه و نادى یا ابتاه علیک منى السلام » چنانچه در مقصد ثالث ذکر خواهد شد (انش)

و محتمل است که بلاء عظیم حضرت قاسم بن حسن این باشد که هنوز روح در بدن نازنینش بود که بدن مقدسش پایمال سم ستوران شد چنانچه در ارشاد است وقتی که حضرت سیدالشهداء آمد ببالین حضرت قاسم دید عمر بن سعید ازدی می خواهد سر نازنین حضرت قاسم را از بدن جدا نماید حضرت شمشیری حواله آن ملعون کرد دستش را سپر نمود دست نحسش از مرفق جدا شد صیحه زد لشکر ابن سعد حمله نمودند که آنملمون را از دست حضرت نجات دهند پس آنملعون پایمال سم ستوران شد تا بجهنم واصل شد

بعد که غبار برطرف شد دیدند سیدالشهداء (علیه السلام) بیالین قاسم ایستاده و قاسم مشغول جان دادن است و پاها را بر زمین می سایید الخ و معلوم است لشکری که بجهت انفاذ بدن عمر بن سعید آمده بودند معذک بدنش پایمال شد تا بجهنم واصل شد ، لابد بدن نازنین حضرت قاسم هم روی زمین افتاده بوده بدن آنمظلوم هم در حال حیوة پایمال سم ستوران شد

### **امر دوم - در صباحت وجه و شجاعت حضرت قاسم**

در لهوف می فرماید «و خرج غلام کان وجهه شقة القمر»

و شاید بهمین جهت بود که حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) عمامه نازنین آقازاده را دو نیم کرد و بصورت نازنینش انداخت که این طلعت نورانی از انظار دشمنان پوشیده باشد

و در منتخب است که حضرت قاسم شجاعی را که مقابل با هزار سوار بود بجهنم واصل نمود

و در ارشاد فرموده اذخرج علينا غلام کان وجهه شقة القمر في يده سيف و عليه قيض وازار و نعلان قد انقطع شسع احدهما الخ

ممکنست استفاده نمود که حضرت قاسم اعتنائی جمعیت دشمن نداشت که زره نپوشیده و بند نعلین قطع شده روی بصف قتال نمود

### **امر سوم - در کثرت علاقه و محبت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) بحضرت قاسم**

و شواهد بر این زیاد است

منجمله حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) در وداع هیچ يك از شهداء غش نکرد مگر در وداع حضرت قاسم

در عاشر بحار از محمدبن ابیطالب و غیر او روایت فرموده ثم خرج عبد الله بن الحسن بن علی و فی اکثر الروایات انه القاسم بن الحسن ع وهو غلام صغیر لم يبلغ العلم فلما نظر الحسين اليه اعتنقه وجعلا یبکیان حتی غشی علیهما

و منجمله حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) در اول امر اذن نداد که آقازاده بمیدان برود مگر بعد از الحاح و التماس و بوسیدن دست و پای هم بزرگوارش

در بحار از محمد بن ابیطالب روایت کرده ثم استأذن الحسين (علیه السلام) في المبارزة فابي ان يأذن له فلم يزل الغلام يقبل يديه ورجليه حتی اذن له

و منجمله وقتیکه حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) ناله حضرت قاسم را شنید بتعجیل آمد بیالین حضرت قاسم و بیالین سائر شهداء ندارد که باین عجله آمده باشد

در ارشاد است فقال باعماه فجلی الحسين (علیه السلام) کما یجلی الصقر

و منجمله آنکه حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) با این آقازاده معاملاتی فرمود که با جوان هیچده ساله علی اکبر فرموده بود:



اولاً - آنکه بحضرت قاسم خطاب یا بنی فرمود چنانچه در امر اول گفته شد

وثنائياً - وقتی که ببالین قاسم آمد لشکر را نفرین کرد

و در ارشاد است والحسین (علیه السلام) يقول بعدا لقوم قتلوك ومن خصمهم يوم القيمة فيك جدك

ص: 265

چنانچه در بالین حضرت علی اکبر لشکر را صوماً نفرین کرد و ابن سعد را خصوصاً

و ثالثاً چنانچه صورت بصورت علی اکبر گذارد ببالین حضرت قاسم که آمد سینه اش را بسینه قاسم چسبانید

در تاریخ طبری است وقد وضع الحسين (عليه السلام) صدره على صدره قال الراوي فقلت في نفسي ما يصنع به فجاء به حتى القاء مع ابنه على بن الحسين (عليه السلام)

الحاصل از آنچه گفته شد معلوم می شود که حضرت سیدالشهداء بحضرت علی اکبر و بحضرت قاسم بیک نحو محبت داشت و یک چشم نظر می فرمود و هر دو را مثل هم تربیت فرمود چنانچه حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) حسنین را یک چشم نظر می فرمود و یک نحو تربیت فرمود

و حضرت قاسم هم علاقه و محبتش بعم گرامش زیاد بود

در عاشر بحار است وقتی که جناب قاسم آمد بیدان گریه می کرد و رجز می خواند

ان تنكروني فانا ابن الحسن \*\*\* سبط النبي المصطفى المؤمن

هذا حسين كالا سير المرتهن \*\*\* بين اناس لاسقوا ثوب المزن

گویا در اول امر لشکر نفهمیدند سر گریه قاسم را که بجهت یتیمیش گریه می کند یا بجهت عطش وقتی که گفت؛ « هذا حسين كالا سير المرتهن » جهت گریه اش معلوم شد که غربت عم بزرگوارش هست

### **امر چهارم - در سن شریف این آقا زاده محترم و قاتل او**

#### **اشاره**

در کتب معتمده من شریف آقا زاده را معین نفرموده غیر آنکه در تاریخ طبری تعبیر بگلام کرده و گلام كودك را میگویند و بعضی گفتند و هو غلام صغير لم يبلغ الحلم

و در زیارت ناحیه مقدسه است السلام عليك من حبيب لم يقض من الدنيا وطراً ولم يشف من اعداء الله صدرأ حتى عاجله الاجل

و در مقتل منسوب بابی مخنف است که جناب قاسم چهارده ساله بوده

#### **اما قاتل آن بزرگوار**

در زیارت ناحیه مقدسه است لمن الله قاتلك عمر بن سعيد بن نفيل الازدی

الثانى از سه نفر آقا زاده حضرت مجتبی رت مجتبی که در کربلا شهید شدند جناب عبدالله بن الحسن المجتبی بود

و در ارشاد شیخ مفید است فرموده فخرج عبد الله بن الحسن بن علي وهو غلام لم يراهق من عند النساء فشد حتى وقف الى جنب عمه الحسين فلحقته زينب بنت علي لتحبه فقال لها الحسين (عليه السلام) احبسيه يا اختى وامتنع عليها امتناعا شديدا وقال والله لا افارق عمى واهوى ابهرين كعب الى الحسين بالسيف فقال له الغلام ويلك يا بن الخبيثة اتقتل على قضره ابهر بالسيف فاتقاها الغلام بيده واطنها الى الجلد فاذا يده معلقة ونادى يا عماء فاخذة الحسين فضمه اليه وقال با بن اخي اصبر على ما نزل بك واحتسب في ذلك الخير فان الله يلحقك بابالك الصالحين

وقال السيد فرماه حرملة بن كاهل بسهم فذبحه وهو في حجر عمه الحسين (عليه السلام)

الثالث از سه نفر آقا زاده های حضرت مجتبی که در کربلا شهید شدند جناب ابو بکر بن الحسن المجتبی بود

ص: 266

و قاتل او عبد الله بن عقبة الفنوی بود (لع)

و والده هر سه آقازاده کنیز ام ولد بوده

و در کامل بهائی است که جناب قاسم و جناب عبدالله بعد بلوغ نرسیده بودند

**مقصد سوم : در ذکر دو نفر از اولادهای حضرت سید الشهداء (علیه السلام) که در کربلا شهید شدند الاول - در بعضی از فضایل و مناقب حضرت ابو الحسن علی اکبر (علیها السلام) ولابد است در مقام از ذکر هفت امر**

### **امر اول در رفعت شأن و علو مرتبه و مقامات حضرت علی اکبر**

بدانکه این آقازاده در حجر عمش حضرت مجتبی (علیه السلام) و پدرش حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) تربیت یافته البته در حد قصوی از معرفت و کمال خواهد بود

در کافی و فقیه و تهذیب از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده قال ثم تقوم فتأتي ابنة عليا (علیه السلام) و هو عند رجله فتقول السلام عليك يا بن رسول الله السلام عليك يا بن امير المؤمنين السلام عليك يا بن الحسن والحسين

و گفته شود ثلثة من ولدك ومن عليك ومن زوجك

که حضرت مجتبی (علیه السلام) مربی و معلم حضرت علی اکبر بوده که فرمودند انما الالباء ثلثة من ولدك و من عملك و من زوجك

وسید در لهوف فرموده که حضرت سید الشهداء (علیه السلام) وقت ظهر وارد شد بمنزل تعلیبه و آنجا بخواب رفت چون بیدار شد فرمود شنیدم که هاتقی می گوید انتم ترعون و المنایا تسرع بکم الی الجنة

پس نور دیده اش علی (علیه السلام) عرض کرد یا ابته افسنا علی الحق

حضرت فرمود بلی یا بنی واللہ الدی الیه مرجع العباد فقال یا ابه اذا لا نبالی بالموت فقال الحسین (علیه السلام) جزاک اللہ یابنی خیر ماجزی ولداً عن والده

و در جلاء العیون روایت را از حضرت زین العابدین (علیه السلام) نقل کرده و تصریح فرموده که این سخن را حضرت علی اکبر پدرش عرض کرد

و ایضاً در لهوف فرمود و خرج علی بن الحسین وکان من اصبح الناس وجهاً واحسنهم خلقاً فاستأذن اباه فی القتال فاذن له ثم نظر الیه نظر آیس منه وارخی (علیه السلام) عینه و بکی ثم قال اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام اشبه الناس خلقاً و خلقاً و منطقاً برسولك و کنا اذا اشتقنا الی نبيك نظرنا الیه فصاح (علیه السلام) وقال یا بن سعد قطع الله رحمك كما قطعت رحمی

و در بحار از ارباب مقاتل روایت کرده قالوا ورفع الحسین (علیه السلام) شیبته نحو السماء وقال اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام اشبه الناس خلقاً و منطقاً برسولك و کنا اذا اشتقنا الی رسولك نظرنا الی وجهه الهم امنعهم برکات الارض وفرقهم تفریقاً

ومزقهم تمريق و اجعلهم طرائق قدد أو لا ترض الولاة عنهم ابدأ فانهم دعونا لينصرونا تم عدوا علينا يقاتلوننا صاح الحسين بعمر بن سعد  
مالك قطع الله رحمتك ولا بارك الله لك في امرك وسلط الله عليك من يذبحك بعدى على فراشك كما قطعت رحمتى ولم تحفظ قرابتي من  
رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) ثم الحسين رفع صوته وتلا ان الله اصطفى

ص: 267

آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم

بیانات - قوله ثم نظر نظر آیس - معلومست که نظر نمودن پدر باولاد انحایی دارد گاهی از روی محبت و سرور است و و گاهی از روی حسرت و اندوه است و گاهی از روی یاس و ناامیدی است و از این قبیل بود نظر نمودن حضرت سیدالشهداء بفرزندش علی اکبر وقتی که روانه میدان شد

قوله: و رفع شیبته نحو السماء - کانه این يك نحو استغاثه بود از حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) بدرگاه الهی

قوله اللهم اشهد علی هؤلاء القوم الخ - گویا حضرت سیدالشهداء باین فقره ثابت نمود از برای جوانش جمیع صفات حمیده و کمالات صوریه و معنویه را بلکه از این فقره استفاده می شود که در آنروز علی اکبر در اخلاق حمیده و در حسن و جمال و در فصاحت و بلاغت نظیر نداشته بلکه استفاده می شود افضلیت حضرت علی اکبر از جمیع حواریین حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و حضرت امیرالمؤمنین و حضرت مجتبی (علیه السلام) و حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) علاوه آنکه تاکید فرمود این تشبیه را بقوله . و کنا اذا اشتقنا الی نبيك نظرنا الی وجهه چون روز عاشورا چهار نفر از خمسه ، حاضر نبودند که آنمظلومرا یاری نمایند لکن اشبه مخلوقات پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) حاضر بود که علی اکبر باشد چنانچه معلوم شد و همچنین امیر المؤمنین حاضر نبود لکن اشبه مخلوقات به امیرالمؤمنین حاضر بود که ابی الفضل العباس باشد مثل آنکه امیرالمؤمنین با پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) مواسات نمود و جانش را در مقام مواسات در معرض فدای جان پیر در آورد عباس هم روز عاشورا و جانش را فدای برادر کرد و چنانچه امیر المؤمنین عسفا و علمدار لشکر پیغمبر بود عباس هم روز عاشورا سقا و علمدار لشکر برادر بود و چنانچه امیر المؤمنین با فرق شکافته از دنیا رفت عباس هم با فرق شکافته از دنیا رفت

وهكذا فاطمه زهرا حاضر نبود لکن اشبه زنان بآن مخدره حاضر بود که صدیقه صغری و زینب کبری باشد و همچنین حضرت مجتبی (علیه السلام) حاضر نبود که برادرش را نصرت کند لکن اشبه خلق بحضرت مجتبی حاضر بود که حضرت قاسم باشد

قوله - وتلی ان الله اصطفى آدم و نوحاً الخ - و مناسبت خواندن حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) این آیه شریفه را عقب جوانش آنستکه چون این آیه شریفه از ادله عصمت انبیاء و ائمه اطهار است گویا آقا اشعار فرمود از تلاوت این آیه بر اینکه این آقا زاده هم درجه و هم شأن با انبیاء و اوصیاء می باشد

قوله - اللهم امنعهم برکات الارض الخ - از این نفرین حضرت ابعدالله لشکررا عموماً و این سعد را خصوصاً اندازه حرقت قلب نازنین حضرت سیدالشهداء در مفارقت جوانش فی الجملة معلوم می شود که بآن حد از صبری که در وجود مقدس حضرت سیدالشهداء بود که امام زمان عرض می کند ولقد عجت من صبرك ملائكة السموات مع ذلك کویا صبرش بآخر رسید که لشکر را عموماً ر ابن سعد را خصوصاً نفرین فرمود

قوله یا بن سعد قطع الله رحمتك الخ - چون سعد وقاص برادرزاده جناب آمنه والده ماجده حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بود و نسب حضرت سیدالشهداء و عمر سعد در جناب کلاب بن مرة متحد می شود چنانچه در مقدمه کتاب گفته شد

**امر دوم در شجاعت این آقا زاده محترم**

در بحار می فرماید ثم حمل علی بن الحسین علی القوم وهو يقول

انا علی بن الحسین بن علی (علیه السلام) \*\*\* نحن و بیت الله اولی بالنبی (صلی الله علیه وآله وسلم)

اضربکم بالسيف حتى یشنی \*\*\* ضرب غلام هاشمی علوی

ص: 268

ولا ازال اليوم احمى عنابى \*\*\* تالله لا يحكم فينا ابن الدعى

و شد على الناس مراراً حتى زج الناس من كثرة من قتل منهم وروى انه قتل على عطشه مائة وعشرين رجلاً ثم رجع الى ابيه وعد اصابته جراحات كثيرة فقال يا ابه العطش قد قتلني ونقل الحديد اجهدي فهل الى شربة من ماء سبيل اتقوى بها على الاعداء

فبكي الحسين (عليه السلام) وقال يا بني يعز علي محمد و علي بن ابيطالب (عليه السلام) و علي ان تدعوهم فلا يجيبوك و تستغيث بهم فلا يجيبوك يا بنيها لسانك فاخذ بلسانه فمصه و دفع اليه خاتمه و قال امسكه في فيك و ارجع الى قتال عدوك فاني ارجوانك لا تسي حتى يسقيك جدك بكاسه الا وفي شربة لا تظماء بعدها ابدأ فرجع الى القتال وهو يقول

الحرب قد بانث لها الحقائق \*\*\* و ظهرت من بعدها مصادق

والله رب العرش لا تفارق \*\*\* حموعكم او تغمد البوارق

فلم يزل يقاتل حتى قتل تمام المأتين ثم ضربه منقذ بن مرة العبدى لع علي مفرق رأسه ضربة صرعته و ضربه الناس باسيافهم ثم اعتنق فرسه فاحتمله الفرس الى عسكر الاعداء فقطعوه بسيوفهم ارباً ارباً

بيانات - قوله ثم رجع الى ابيه وقد اصابته جراحات كثيرة - آیا پيدر مظلومش چه گذشت كه ميوه دلش را باينحالت ديد؟

قوله يا ابه العطش قد قتلني الخ. سر اينكه از پدر آب طلبيد با آنكه می دانست پدر آب ندارد شايد خواست باين بهانه بشود كه از دهان پدر چشمه های علم و معرفت بچشد يا آنكه از پدر آب طلبيد بطريق اعجاز چون نظيرش را ديده بود

در مدينة المعاجز از عبدالله بن محمد روايت کرده قال شهدت الحسين بن علي وقد اشتهى عليه ابنه علي الأكبر عنبافى غيراوانه و ضرب (عليه السلام) بيده الى سارية المسجد فاخرج له عنبا و موزاً فقال عليه السلام ما عند الله لا ولياته اكثر

قوله يا بني هات لسانك - شايد غرض آقا اين بود كه باين بهانه لب های جوانش را ببوسد

قوله : و دفع اليه خاتمه - محتملست كه نكين انگشتر از جواهراتی بوده كه خاصيتش اطفاء نائرة عطش باشد چنانچه بعضى همين خاصيت را در لعل بدخشان فرموده اند

قوله : فاني ارجوانك لا تسي الخ - معلومست تا شخص عزيزش را مشرف بهلاكت نبيند و مأیوس از زندگانی او نباشد هرگز چنين تمنائی نمی كند كه تا شام نكشد مگر از دست جدش سيراب شود

قوله - فلم يزل يقاتل حتى قتل تمام المأتين گویا بعد از حضرت ابي عبد الله (عليه السلام) و جناب ابي الفضل شجاعتي كه از اين آقازاده بروز كرد از احدی بروز نكرد روز عاشورا با آن حد از عطش كه فرمود العطش قد قتلني دويست نفر را بقتل رسانيد

قوله - ثم ضربه منقذ بن مرة العبدى على مفرق رأسه و ضربه الناس ثم اعتنق فرسه فاحتمله فرمود دون حمله شايد نکته اش اين باشد كه چون مركب آقازاده از اسب های خاصه حضرت پيغمبر بوده و گویا از آن شمشيري كه بفرق نازنين آقا زاده وارد شده بود طاقت سواری نداشت و اسب هم می خواست بدن مجروح بزمين نيفتد لذا بهر طرفی كه بدن نازنين ميل می كرد اسب هم به همان طرف ميل می كرد



که نگهداشتن اسب بدن نازنین را بر پشت خود بنشقت بود لذا تعبیریه احتمال فرمود

ص: 269

## امر سوم - در محبت این آقا زاده پدر بزرگوارش و محبت حضرت ابی عبدالله الحسین بحضرت علی اکبر

در بحار از بعضی از کتب مقاتل نقل کرده : فلما بلغت الروح التراقي قال رافعاً صوته يا ابتاه هذا جدی رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) قدسقانی بكاسه الاوفی شربة لا اظمء بعدها ابدأ وهو يقول العجل العجل فان لك كاسا منخورة حتى تشربها الساعة فصاح الحسين (عليه السلام) وقال قتل الله قوما قتلوك يا بني ما اجرتهم على الرحمن وعلى انتهاك حرمة الرسول على الدنيا بعدك الحفی

وابو الفرج در مقاتل الطالبین گفته : وجعل بكركرة بعد كرة حتى رمى بسهم فوق في حلقة فخرقه و اقبل يقلب في دمه ثم نادى يا ابتاه (عليه السلام) هذا جدی رسول الله من يقرئك السلام ويقول عجل القدوم البنوا شهق شهقه وفارق الدنيا

وفي اللهوف فجاء الحسين حتى وقف عليه ووضع خده على خده

وفي الارشاد و انهملت عيناه بالدموع ثم قال ع على الدنيا بعدك العفی و خرجت زينب (عليها السلام) اخت الحسين (عليه السلام) مسرعة تنادى يا اخيام وابن اخياه وجاءت حتى اكبت عليه فأخذ الحسين (عليه السلام) رأسها فردها الى الفسطاط و امر فتیانہ فقال احملوا اخاكم فحملوه حتى وضعوه بين يدي الفسطاط الذي كانوا يقاتلون امامه

بیانات - کثرت محبت حضرت علی اکبر پدر بزرگوارش از اینجا معلوم می شود چون وقتی که سواره بود و لشکر بدن شریفش را قطعه قطعه کردند پدر بزرگوار را بیاری خود نطلبید که مبدا حرقت قلب نازنیش زیاد شود

و همچنین وقت افتادن از اسب هم نطلبید و حال آنکه سائر شهداء آقا را در اینحال بیالین خود تمنا کردند بلکه وقتیکه روی زمین میان خون خود دست و پا می زد آن وقت با پدر خدا حافظی کرد و پدر را بشارت داد که غم تشنگی مرا مخور که جدم مرا سیراب کرد بلکه در نفس آخرین که روح نازنیش بترقوه رسید و از سائر بدن روح خارج شد آن وقت پدر بزرگوارش را خبردار نمود اشکال در اینست که این صدا چگونه بگوش پدر بزرگوارش رسید خصوصا با آن نیری که بگلوی نازنیش

وارد شده بود

و در روضة الصفا است که حضرت بیالین علی اکبر صدا را بگریه بلند کرد و تا آن زمان صدای گریه حضرت سیدالشهدا را نشنیده بودند  
انتهی

معلومست که نفوس کریمه اینه هرگز در مقابل سسی هزار لشکر دشمن گریه بلند نمی کنند مگر آنکه جانش بلب برسد بلکه آقا بگریه بلند اکتفاء نکرد و علاوه صورت بصورت جوانش گذارد و انصافا هیچکس بغیر ذات الهی از غم های دل ابی عبدالله در سر نعش جوانش خبردار نیست

در کتاب من لا یحضره الفقیه از ابن ابی لیلیا روایت کرده که بحضرت صادق عرض کردند ای شیئی احلی مما خلق الله عز وجل فقال (عليه السلام) الولد الشاب فقال فایشی امر مما خلق الله فقال فقده فقال اشهد انکم حجج الله علی خلقه و در کتاب اثنی عشریه است که حضرت پیغمبر ص از جبرئیل سؤال کرد که آیا ملائکه می خندند و می گریند؛ عرض کرد بلی، در سه وقت می خندند و در سه وقت می گریند

اما سه وقتی که از روی تعجب می خندند!

اول - مردی که روزها بکار لغو مشغولست و شب که نماز عشاء می کند باز مشغول لغو می شود ملائکه می خندند و می گویند : « سیر نشدی در این درازی روز ای غافل آیا در این يك

ص: 270

دوم - دهقان که حد مشترک میان زمین خود و دیگری را میزند و چنین وانمود می کند که سهم خود را تعمیر می کنم و غرضش آنست که از زمین پهلوی زمین خود قدری بگیرد ملائکه می خندند و می گویند سیر نشدی بگریب زمین خود آیا باین مقدار سیر می شوی؟!!

سوم - زن بی حجابی که بمیرد و قبر او را بپوشانند برای آنکه کسی مطلع بر حجم بدن او نشود پس ملائکه می خندند و می گویند: وقتی که مرغوب بود بدن او را نپوشانیدید حال که متفر شده او را می پوشانید؟! اما سه وقتیکه ملائکه می گریند

اول - غریبی که از خانه خود بیرون می شود بطلب علم پس مرگ او را برسد

دوم - مرد پیر وزن پیر که آرزوی فرزند بکنند خداوند بایشان فرزند روزی فرماید پس آنها خوشنود شوند و گویند که او خادم ماهست در آخر عمر ما و مشایعت کننده جنازه ما است، پس مرگ او برسد در حیوة پدر و مادر - ملائکه میگریند بعد از گریه پدر و مادر بر اولادشان

سوم - یتیم که از خواب بیدار شود و گریه کند که مادرش بشتابد بسوی او و از خواطرش برود مردن مادر چون دایه بشنود فریاد بزند بصدای مهبیی که چرا گریه می کنی؟ چون یتیم صدای او را بشنود متذکر مرگ والده اش می شود پس به ناامیدی ساکت می شود در آنوقت ملائکه بحال آن طفل گریان می شوند و مرحوم حاجی شیخ جعفر شوشتری می فرماید روز عاشوراء ابی عبدالله (علیه السلام) موتی داشت وقتلی موتش وقتی بود که ببالین علی اکبر آمد و چشمش بقدر عنای جوانش افتاد

قوله (علیه السلام) علی الدنيا بعدك العفی غالب کدورات و تغییرات واقعه در دنیا شاید از اثر همین نفرین سیدالشهداء باشد

قوله و خرجت زینب الخ - شاید جهت آمدن مخدره ببالین علی اکبر این بود که کثرت علاقه و محبت حضرت سیدالشهدا را بجوانش میدانست آمد که برادرش را از سر نعش علی حرکت بدهد از خوف آنکه مبادا سر نعش علی اکبر روح شریفش از بدن مفارقت کند.

## امر چهارم

بدانکه معلوم نیست والده مکرمه حضرت علی اکبر لیلی در که بالا حاضر بوده بلکه معلوم نیست در وقعه طف مخدره حیوة داشته

و از عبارت زیارت ناحیه مقدسه که دارد و جعلنا الله من ملائیک و مرافیک و مرافقی جدک و اییک وهمک و اخیک و امک المظلومة - معلوم نمی شود که مخدره حیات داشته یادر کربلا حاضر بوده و بعضی از بزرگان فرموده اند که اگر مکرمه لیلی در کربلا حاضر می بود جرئت نمیکردند باین قسم اهل بیت را اسیر و دستگیر نمایند از ترس مؤاخذه یزید چون والده مخدره لیلی میمونه بنت ابی سفیان بن حرب است که خواهر معویه باشد پس مخدره لیلی از پدر منسوب بود به بنی ثقیف و از مادر به بنی امیه و لذا ابو الفرج اصفهانی در مقاتل نوشته قال صعوبة من أحق الناس بهذا الامر یعنی بالخلافة قالوا انت قال لا اولی الناس بهذا الامر علی بن الحسین بن علی جده رسول الله و فیه شجاعة بنی هاشم و سخاء بنی امیه و زه و بنی ثقیف

پس مخدره لیلی عمه زاده یزید بود و اگر در کربلا می بود هرگز جرئت نمی کردند که این قسم علم بکنند

## امر پنجم

از زیارت ناحیه مقدسه معلوم می شود که حضرت علی اکبر اول شهید از اهل بیت اطهار بود

ص: 271

که میفرماید السلام علی اول قتیل من نسل خیر سلیل من سلالۃ ابراهیم الخلیل

و همین مختار طبری وابن اثیر و شیخ مفید و سید بن طاوس است

و محتمل است که مراد اولیت در شأن و مرتبه باشد

چنانچه میگویند فلان اول عالم یا اول تاجر بلد است و بعضی گفتند که اول شهید از اهل البیت جناب عبدالله بن مسلم بن عقیل بوده

### **امر ششم - در سن شریف حضرت علی اکبر**

علامه مجلسی در جلاء از محمد بن ابیطالب نقل فرموده که آنبزرگوار در وقعه طف هجده ساله بود که پنجسال از حضرت زین العابدین کوچک تر بود و می فرماید اصح همین است

و در ارشاد است می فرماید نوزده ساله بوده

و شهید در در دروس و کفعمی فرمودند که بیست و پنجساله بوده که دو سال از حضرت زین العابدین بزرگتر بوده

و محتمل است که این قول اقوی باشد

اولا - بجهت آنکه جمهور محدثین و مورخین علی شهید را علی اکبر نوشته و حضر زین العابدین (علیه السلام) را علی اصغر

وثانیاً - در مقاتل فرموده که حضرت زین العابدین در مجلس یزید فرموده: وکان لی اخ اکبر منی سمی علیا فقتلوه

وثالثاً - ایضا در سرائر و در مقاتل در احوالات حضرت علی اکبر فرموده اند ولد علی بن - الحسین (علیه السلام) فی خلافة عثمان و قدروی عن جده علی بن ابیطالب (علیه السلام) و کفی و شهید اول در دروس اختیار همین را فرموده اند

### **امر هفتم**

### **اشاره**

بدانکه از بعضی از اخبار استفاده می شود که حضرت علی اکبر در یوم الطف مزوجه و صاحب اولاد بوده

چنانچه در کافی است که راوی از حضرت رضا (علیه السلام) سؤال کرد که آیا می شود مردی تزویج نماید زنی را و ام ولد پدر آن زن را؟

فرمود بلی پس عرض کرد بما خبر رسیده که حضرت زین العابدین (علیه السلام) تزویج فرمود دختر حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) و کنیز ام ولد حضرت مجتبی را حضرت فرمود چنین نیست بلکه حضرت زین العابدین تزویج فرمود دختر امام حسن (علیه السلام) و کنیز امولد علی اکبر را که در کربلا شهید شد انتهى و در زیارت مأثوره از شمالی از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده که در زیارت علی بن الحسین (علیه السلام) المقتول بالطف بگوئید

صلی الله علیک وعلی عترتک واهل بیتک و آبائک و ابنائک

الثانی از دو نفر از اولادهای حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) که در کربلا شهید شدند جناب عبدالله بن الحسین (علیه السلام) بود

ولا بد است در مقام از ذکر پنج امر

ص: 272

## امر اول - در رفعت شأن و علو مرتبه و مقامات حضرت عبدالله بن الحسین (علیه السلام)

سید در لهوف می فرماید : ولما رای الحسین (علیه السلام) مصارع فتیانہ و احبته عزم علی القوم بمهجتہ

و نادى هل من ذات يذب عن حرم رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) هل من موحد يخاف الله فيناهل من مغيث يرجوا الله باغاتنا هل من معين يرجوها عند الله في اعانتنا فارتفعت اصوات النساء بالعويل فتقدم الى باب الخيمة وقال لزينب (عليها السلام) ناوليني ولدى الصغير حتى اودعه فاخذه واومى اليه ليقبله فرماه حرمله بن كاهل الأسدى لع بسهم فوقع في نحره فذبحه فقال لزينب خذيه ثم تلقى الدم بكفيه فلما امتلاء تارمى بالدم نحو السماء ثم قال عليه السلام هون على ما نزل بي انه بعين

و سبط ابن جوزى نقل فرموده: فنودى عن الهوى دعه يا حسين (عليه السلام) فان له مرضعا في الجنة ومحمد بن طلحة در مطالب السؤل فرموده: انه كان له ولد صغير فجائه سهم فقتله فرمله وحفر له بسيفه وصلى عليه ودفنه

بیانات - قوله ؛ فذبحه - معلومست که شان تیر سوراخ کردندست و شان شمشیر و کارد ذبح کردن گویا سرتیر مثل شمشیر و کارد پهن بوده و رگ های گردن آن طفل را قطع نموده که اطلاق ذبح فرمودند

قوله - فقال لزينب خذيه - معلوم می شود که این طفل درب خیمه ها شهید شده مقابل چشم مادر و عمه ها و خواهرها بخلاف سایر شهدا که بیدان رفتند و شهید شدند

پس خدا می داند که در وقت شهادت این طفل بچه اندازه بود حرقت قلب نازنین حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) و مخدره رباب والدة ماجدة این طفل و خواهرها و عمه های این طفل و معلوم نیست که این تیر بگلولی نازنین این طفل باین کیفیت وارد شد تیر خودش افتاد بزمین یا سید الشهداء (علیه السلام) آن تیر را از گلولی آن طفل بیرون کشید ؟

در این فرض خدا می داند وقت بیرون کشیدن تیر بر آن طفل چه گذشته اگر حیوة داشته و بر پدر بزرگوارش چه گذشته باشد

قوله - رمى بالدم نحو السماء : در زیارت ناحیه مقدسه است السلام علی عبدالله الرضيع المرمى الصريح المتشطح دما المصعد دمه نحو السماء

شاید سر انداختن خون آن مظلوم را بآسمان این باشد که مراتب عبودیت و فناء حسینی را اهل آسمان ببینند و همت عالی او معلوم شود که در راه حق طفل رضیع خود را سپردین جدش قرار داد

یاسرش اینست که خواست قطره از خون گلولی این طفل رضیع بزمین نرسد که مبادا زمین منخسف شود یا حبه از زمین نروید

با اینست که آسمان را مشرف نمود و او را گنجینه خون این طفل وضع قرار داد

و در لهوف از حضرت باقر رو اینکرده که فرمود از آن خون قطره برنگشت بسوی زمین

قوله فرمله وحفر له بسيفه وصلى عليه ودفنه



و شاید سرمالیدن خون آفازاده بیدنش این باشد که خواست روز قیامت این بدن بخون آلوده را شفیع امتان جدش قرار دهد

و شاید سر نماز خواندن بر این آقا زاده این باشد که شهادت این طفل رضیع بزرگ

ص: 273

امتحان حبیبی بود که باعث تعجب انبیاء و اولیاء و ملائکه ملاء اعلیٰ و مقربین و کروبین بود که تمام از او تعجب نمودند گویا بنماز اداء شکر الهی را بر توفیق یافتن باین منوبت و مصیبت عظمی نمود چون اعلا ار مغان حسینی است

و بعضی از بزرگان تعبیر کردند از این طفل بقرآن بغلی حضرت ابی عبدالله (علیه السلام)

و شاید سر دفن نمودن این طفل رضیع این بود که حفظ دین جنش را فرمود که مبادا لشگریان سر نازلین این طفل را جدا نمایند و بر نیزه نصب کنند و بشهرها و بیابان ها بگردانند و باعث اعراض مردم بشود از دین اسلام چون در تمام ملل و نحل طفل رضیع مورد ترحم و رقت است

و محتملست سر دفن بدن شریف این طفل این بود که مبادا چشم زنان و اطفال وقت ورود بقتلگاه بیدن این طفل مظلوم افتد و رقت و حرقت قلب شریفشان زیاد شود یا مبادا لشگریان بدن نازنین این طفل را پایمال سم ستوران نمایند - یا مبادا این بدن نازنین سه روز میان آفتاب

گرم بماند

قوله (علیه السلام) هون علی مانزل بی انه بعین الله : از این عبارت استفاده می شود شدت حرقت و سوزش قلب شریف حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) چون در وقت شهادت این طفل کسی زنده نبود از اقارب و اصحابش که حضرت را تسلیت بدهد لذا خودش را باین کلمه تسلیه داد

قوله فنودی عن الهوی دعه یا حسین (علیه السلام) فان له مرضعا فی الجنة گویا باین کلمه خداوند متعال قلب شریف آنحضرت را تسلیه فرمود.

## امر دوم

بدانکه مصداق محقق از مظلوم نزد جمیع مذاهب و ملل و عالم طفل رضیعت بلکه شاید مظلوم بقول مطلق منصرف باین آقا زاده باشد

## امر سوم

بدانکه در قضیه طف سرهای همه شهداء را از بدن جدا نمودند بغیر سر دو نفر یکی همین طفل رضیع را و دیگر سر جناب حر بن یزید الریاحی را که قبیله اش جسد او را از میان شهداء بیرون بردند که مبادا سر نازنین او را از بدن جدا نمایند یا بدن نازنین او را پایمال سم ستوران نمایند

ایکاش قبیله بنی هاشم هم بودند و چنین می کردند که بدن نازنین حضرت سید الشهداء (علیه السلام) و جوانانش پایمال سم ستوران نمی شد

و در انوار نعمانیست که چون شاه اسمعیل صفوی مالک شد بغداد را مشرف شد بکر بلا و امر فرمود که قبر جناب حر را شکافتند دیدند عصابه که حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) بر سر حر بسته هنوز باقیست

از زیارت ناحیه مقدسه و از روایت مدینه المعاجز که سابقاً نقل شد که فرمود حتی یقتل عبدالله وهورضیع و از خطاب آسمانی که فرمود :  
دعه فان له مرضعة فی الجنة استفاده می شود که این آقازاده رضیع و شیر خوار بوده و ظاهراً در شهداء طف طفل رضیعی سوای جناب عبد  
الله الرضیع نبوده و از بعضی از اخبار استفاده می شود که اسم شریفش علی اصغر بوده چنانچه در یکی از زیارات

روز عاشورا است و علی و لیدك علی الاصغر الذی فجعت به و در جلاء العیون است که بعضی او را علی اصغر می نامند

## امر پنجم در تعیین سن شریف این آقا زاده

در کتب متعدده و معتبره من شریف آقازاده معین نشده و در مقتل منسوب بابی مخنف است که وله من العمر ستة اشهر و در ذخیره الدارین از حدائق الوردیه روایت کرده : قال ولد للحسین (علیه السلام) فی الحرب وامه ام اسحق بنت طلحة بن عبد الله التیمیة زوجة الحسین (علیه السلام) فاتی به و هو قاعد فاخذه فی حجره و لباه بریقه و شماه عبد الله فیینما هو كذلك اذماه عبدالله بن عقبه الفنوی و قیل هانی بن ثبیت الحضرمی بسهم فنحره الخ

## مقصد چهارم : در ذکری از دو نفر شهداء از اولاد جناب عبدالله بن جعفر بن ابیطالب

الاول جناب عون بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب

و در مقتل ابوالفرج است که والده ماجدة او حضرت زینب الكبرى عقيلة بني هاشم بنت امیر المؤمنین و فاطمة زهراء بود و قاتل آن بزرگوار عبدالله بن قطیبة التیهانی بود

و در بحار از مناقب نقل کرده : انه برز قائلا ( ان تنکروني فانا بن جعفر ) ( شهید صدق فی الجنان ازهر ) ( یطیر فیها بجناح اخضر ) ( کفی بهذا شرفاً فی المحشر )

الثانی جناب محمد بن عبد الله بن جعفر الطیار بود والده او خوصاء بنت حفصة بن ثقیف بود و آن مخدره از طایفه بکر بن وائل است و قاتل آن بزرگوار عامر بن نهشل التیمی بود

و در کامل بهائی است که محمد و عون هر دو از بطن مخدره زینب خواتون دختر حضرت امیر (علیه السلام) و فاطمه زهراء هستند

و جزری در کامل نوش وقتی که خبر دادند بجناب عبدالله شهادت دو پسرش را غلام جناب عبدالله گفت هذا مالقینا من الحسین (علیه السلام) فحذفه ابن جعفر بنعله وقال یابن اللخناء اللحین تقول هذا والله لو شهدته لا حببت ان لا افارقه حتی اقتل معه

و در مقاتل ابوالفرج است که سه نفر از اولاد عبدالله بن جعفر در کربلا شهید شدند سومی عبدالله بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب بود و والده ایشان خوصاء بود

و ابن شهر آشوب در مناقب میفرماید که مصوبه نوشت بمروان بن حکم که عامل او بود در مدینه که خطبه نماید ام کلثوم الصغری دختر عبدالله بن جعفر را از برای یزید

مروان بجناب عبدالله خبر داد عبدالله گفت امر او بدست خالش سید الشهداء (علیه السلام) هست چون ام کلثوم الصغری دختر حضرت زینب بود

پس عبدالله خبر داد بحضرت سید الشهداء (علیه السلام) حضرت فرمودند از خداوند طلب خیر میکنم اللهم وفق لهذه الجارية رضاك من

آل محمد ص تا آنکه فرمود انی قد زوجت ام کلثوم بنت عبد الله بن جعفر بنت زینب الكبرى بنت فاطمة بنت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) من ابن عمها القاسم بن محمد بن جعفر الطیار علی اربع مائة وثمانین درهما وقد نحلتهما ضیعتنا بالمدينة الخ

و در کتاب ذخیره الدارین از ارباب مقاتل نقل میکنند که روز عاشوراء جناب قاسم بن محمد بن جعفر بن ابیطالب هم در رباب حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) شهید شد

ص: 275

## مقصد پنجم : در ذکری از پنج نفر شهداء یوم الطف که از اولاد جناب عقیل بن ابیطالب بودند

الاول جناب جعفر بن عقیل است و والده ایشان خوصاء بنت عمر است که معروف بود بثر بن عامر وقاتل او بشر بن سوط الهمدانی لعنة الله علیه بود

الثانی جناب عبد الرحمن بن عقیل بن ابیطالب است و والده اوام ولد است وقاتل او عمر بن خالد بن اسد الجهنی بود لعنة الله علیه

و در مقاتل است که سه نفر از اولاد بلا واسطه عقیل در کربلا شهید شدند

عبدالله الاکبر بن عقیل و عبدالله الاصغر بن عقیل و مادر این دوام ولد بوده و جعفر بن عقیل و از سابق معلوم شد که هر سه اینها داماد حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بودند

الثالث جناب عبدالله بن مسلم بن عقیل است

در تاریخ طبری و مقاتل ابو الفرج است که والده ماجده او جناب رقیه بنت امیر المؤمنین (علیه السلام) است و ظاهراً کنیه جناب رقیه ام کلثوم الصغری بوده چون در عمدة الطالب است که زینب الصغری زوجه جناب محمد بن عقیل بود و ام کلثوم الصغری زوجه جناب مسلم بن عقیل بود

وقاتل جناب عبد الله بن مسلم بن عقیل عامر بن صعصعه بود

و در بحار از محمد بن ابیطالب نقل کرده قال اول من برز من اهل بیت الحسین (علیه السلام) عبدالله بن مسلم بن عقیل وهو یرتجزو یقول الیوم القی مسلما وهو ابی وفتیة بادو اعلى دین النبی (صلی الله علیه وآله وسلم) الخ

وفی الارشاد تم رمی رجل من اصحاب عمر بن سعد یقال له عمرو بن صبیح عبدالله بن مسلم بن عقیل بسهم فوضع یده علی جبهته یتقیه فاصاب السهم کفه ونفذ الی جبهته فسمرها به فلم یستطع تحریکها ثم انتحی علیه آخر برمحہ فطعنه فی قلبه فقلته

و در کامل ابن اثیر است که جناب مختار فرستاد عقب زید بن رفاد و آن ملعون حاضر شد گفت من تیری رها کردم بجانب عبدالله بن مسلم بن عقیل آن مظلوم دست خود را به پیشانی گذارد که خود را از الم آن حفظ کند وقتی که آن تیر به پیشانی آنجوان نشست گفت اللهم انهم استقلونا واستدلونا پس اینها را بقتل برسان چنانچه ما را بقتل رسانیدند بعد تیر دیگری بجانب او رها کردم بسینه ناز نیش آمد خود را بآن جوان رسانیدم که از دنیا رفته بود پس من آن تیر را که بسینه اش نشسته بود کشیدم خواستم تیر پیشانیش را بکشم حرکت دادم چوب تیر بیرون شد و پیکان به پیشانیشماند الی آخره

الرابع جناب ابو عبدالله بن مسلم بن عقیل است و مادرشان کنیزی بوده ام ولدو قاتل او نیز عمرو بن صبیح الصیداوی لعنة الله علیه بود

الخامس جناب محمد بن ابی سعید بن عقیل است و والده او نیز ام ولد بوده و قاتل او لقیط بن باسر الجهنی بود لعنة الله علیه

در ابصار العین است قال اهل السیر نقلا من حمید بن مسلم الازدی انه قال لما صرع الحسین خرج غلام مذکور یلتفت یمینا وشمالا فشد علیه فارس فضر به فسألت عن الغلام فقیل محمد بن ابی سعید و عن الفارس فقیل لقیط بن ایاس الجهنی

و فرموده است که روز عاشورا، پنج طفل صغیر در رکاب حضرت سیدالشهداء شهید شدند جناب محمد بن ابی سعید بن عقیل و جناب قاسم بن حسن و جناب عبدالله بن حسن و حضرت علی اصغر بن الحسین و شاب قتل ابوه فی المعركة

ص: 276

و در بحار از مفضل خوارزمی نقل کرده و خرج غلام من تلك الابنية وفي اذنيه درتان و هو مذعور فجعل يلتفت يمينا وشمالا و قرطاه  
يذبذبان فحمل عليه هاني بن ثبيت لعنه الله فقتله وصارت شهر بانويه تنظر اليه ولا تتكلم كالمدهوشة

و در تاريخ طبري از هشام كلبي روايت کرده اذخرج غلام من آل حين (عليه السلام) وهو مسك بعود تلك الابنية عليه ازار و قميص وهو  
مذعور يلتفت يمينا و شمالا فكاني انظر الى درتين في اذنيه تذبذبان كلما التفت از اقبل رجل يركض حتى اذادني منه مال عن فرسه ثم  
اقتصد الغلام فقطعه بالسيف

پس معلوم شد که از ابناء عقيل در كربلا پنج تن شهيد شدند بخير جناب مسلم بن عقيل در كوفه شهيد شد اين بود که وقتی که خبر قتل  
حضرت سيدالشهداء بمدينه رسيد

چنانچه در کامل بهائي است و خرجت ابنة عقيل بن ابي طالب و معها نسائها حاسرة تلوى ثوبها وهي تقول

ماذا تقولون انقال النبي لكم \*\*\* ماذا فعلتم وانتم آخر الامم

بهترتي و باهلي عند مفتقدى \*\*\* منهم اسادى و قتلى ضر جوا بدم

ما كان هذا جزائي اذ نصحت لكم \*\*\* ان تخلفوني بسوه في ذوى رحمي

## فصل هشتم : در ذکری از فضائل بعضی از شهداء از غير بنی هاشم که در يوم الطف شهيد شدند

### اشاره

وماذکر می کنیم در اين مختصر اسم بيست و سه نفر از آنها را که حقير از برای آنها علاوه بر شهادتشان فضائل خاصه در کتب معتبره دیده  
ام در ضمن بيست و سه امر که جمعاً از بنی هاشم و غير بنی هاشم اسم چهل نفر از شهداء بتفصيل برده شده باشد

### امر اول در ذکری از جناب ابو القاسم حبيب بن مظاهر الاسدي الصحابي

در مجالس المؤمنین قاضی نور الله فرموده است که حبيب بن مظاهر مرد باکمال و جمال بوده و در واقعه کربلا کهن سال بوده است قرآن  
مجيد را من اوله الى آخره حفظ داشته در هر شبی يك ختم قرآن مجيد تلاوت می کرده و بخدمت حضرت رسالت پناه صلى الله عليه و  
آله مشرف گشته و از ایشان احاديث شنیده و بملازمت حضرت مرتضى على (عليه السلام) مدت ها معزز و محترم بوده

و در ابصار العين مي فرمايد كان صحابياً رأى النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) ذكره ابن الكلبي وقال اهل السيران حبيباً نزل الكوفة  
وصعب عليا (عليه السلام) في حروبه كلها وكان من خاصته وحمله علومه قالوا ولما ورد مسلم بن عقيل الى الكوفة ونزل دار المختار و  
اخذت الشيعة تختلف اليه قام منهم جماعة من الخطباء تقدمهم عابس الشاكري وتناه حبيب الخ

وملاحظ حسن يزدی (1) در روضة الشهداء می فرمايد که حبيب بن مظاهر کهن سال بود و بخدمت پيغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) رسيد  
و از ایشان احاديث شنيد

و در نفس الرحمن از محمد بن قيس روايت کرده قال لما قتل حبيب بن مظاهر هذذلك حسين (عليه السلام) وقال عند ذلك احتسب نفى



بیان در منتهی الارب هد سخت و بران کردنست

و در فصل ششم از باب سوم گذشت که جناب حبیب با میثم تمار ملاقات نمودند و بیکدیگر اخبار از مغیبات دادند

ص: 277

---

1- مخفی نماند که مرحوم آخوند ملا حسن صاحب مهیج و مؤلف روضة الشهداء ملاحسین کاشفی است (ج)

و در رجال میرزا محمد از رجال کشی روایت کرده حکایت مزاح جناب حبیب را در روز عاشورا قال ولقد مزح حبیب بن مظاهر الاسدي فقال له بریر بن خضیر الهمدانی وكان یقال انه سید القراء یا اخی لیس هذه بساعة ضحك قال فای موضع احق من هذا بالسرور والله ما هذا الا ان تمیل علینا هذه الطغاة بسیوفهم فتعائق الحور العین

و در عاشر بحار الانوار روایت شده که پیغمبر خاتم (صلی الله علیه وآله وسلم) روزی با جماعتی از اصحابش مرور کرد در طریقی دیدند چند نفر بچه با یکدیگر بازی می کنند پس پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نزدیک یکی از آن اطفال نشست و پیشانی او را بوسید و با او ملاطفت کرد و او را پهلوی خود نشانید و بسیار می بوسید او را پس سؤال کردند از علتش فرمود روزی دیدم این طفل را که با حسینم بازی می کند و دیدم که این طفل خاک زیر قدم حسین را برداشته بصورت و چشم هایش می کشد پس منم او را دوست می دارم چون او فرزند مرا دوست می دارد و خبر داد جبرئیل که این طفل از انصار حسینم خواهد بود در واقعه کربلا

و در تقریرات مرحوم حاج شیخ جعفر تستری احتمال داده که آن طفل حبیب بن مظاهر بوده و جناب حبیب صاحب میسرة اصحاب حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) بوده روز عاشورا، و او از کسانی بود که کاغذ بحضرت سیدالشهداء (علیه السلام) نوشت و او را دعوت نمود بآمدن بکوفه

و در ابصار العین است که اهل تاریخ گفتند که حبیب و مسلم در کوفه از برای حضرت سید الشهداء اخذ بیعت می کردند و وقتی که حضرت سید الشهداء (علیه السلام) وارد کربلا شدند حبیب و مسلم مخفیا آمدند بکر بلا شب ها راه می رفتند و روزها پنهان می شدند و در وقتیکه حضرت سیدالشهداء استیذان فرمود بجهة نماز ظهر حسین بن تمیم گفت انها لا تقبل منك جناب حبیب فرمود گمان کردی که نماز پر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) قبول نیست و نماز تو قبول است ای حمار بس حصین بن نمیر حمله کرد بحیب جناب حبیب شمشیر بصورت اسب آن ملعون زد از اسب بزمین افتاد اصحاب حصین حمله آوردند بحیب آنجناب هم شمشیر میزد و رجز می خواند ( انا حبیب وای مظهر فارس هیجاء و حرب تسعر ) الی آخره تا آنکه کثیری از آنجماعت را بقتل رسانید پس بدیل بن مریم حمله کرد بحیب و شمشیر بآن مظلوم زد و ظالمی نیزه زد پس جناب حبیب افتاد بروی زمین حصین بن تمیم ملعون شمشیری بر نازنین او زد و ملعونی سرش را از بدن جدا نمود بس حصین ملعون سر او را بخردن اسبش آویخت و میان لشکر جلوه داد الی آخره

### امر دوم در ذکر از جناب جابر بن عروة الغفاری

الصحابی در شرح قصیده ایی فراس نقل می فرماید تم برز جابر بن عروة الغفاری وکان شیخاً کبیراً و قد شهد مع رسول الله بدرأ وحنینا فجعل بشد وسطه بعمامة تم شد حاجبه بعصابة حتی رفعها عن عینیه والحسین (علیه السلام) ینظر الیه وهو یقول شکر الله سعیک یا شیخ فحمل ولم یزل یقاتل حتی قتل ستین رجلا واستشهد رضی الله عنه

### امرسوم در ذکر از جناب عبد الرحمن بن عبدالب انصاری

الصحابی در اصابه از ابن عقده در کتاب موالات نقل کرد که ایشان از کسانی هستند که روایت کرده حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه را از حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

و در ابصار العین از حدائق الوردیة نقل کرده که امیر المؤمنین (علیه السلام) تعلیم فرمود باو قرآن را و تربیت کرد او را

و عبد الرحمن باحضرت سیدالشهداء (علیه السلام) بود از مکه تا کربلا و مقابل آنحضرت شهید شد در حمله اولی و قال السروی انه قاتل و

قتل رضي الله عنه انتهى

ص: 278

## امر چهارم در ذکری از جناب مالک بن انس الکاهلی الصحابی

در نفس المهموم احتمال قوی داده است که مالک بن انس الکاهلی انس بن حارث الکاهلی الصحابی باشد

و در اسد الغابة از انس بن حارث نقل کرده که از پیغمبر میشنیدم که می فرمود ان ابني هذا يقتل بارض من ارض العراق فمن ادر که فلینصره فقتل مع الحسين رضی الله عنه وقریب منه ما قاله العقلاني في الاصابه

وفي اسد الغابة وجاء الى الحسين (عليه السلام) عند نزوله كربلا والتقى معه ليلا فيمن ادركته السعادة وفي ابصار العين وروى اهل السيرانه لما جائت نوبته استأذن الحسين (عليه السلام) في القتال فاذن له وكان شيخاً كبيراً فبرز الخ

## امر پنجم در ذکری از جناب مسلم بن عوسجة الاسدی الصحابی

المکنی بابی حجل - در اسد الغابة از عوسجة بن مسلم از پدرش مسلم روایت کرده قال رأيت رسول الله بال ثم توضاء ومسح على خفيه - وابن حجر عسقلانی در اصابه گفته مسلم والد عوسجه قال ابن حيان له صحبة

و معلوم شد که جناب مسلم بن عوسجة هم اسم پدرش عوسجة بوده و هم اسم پسرش

و در ابصار العين میفرماید قال ابن سعد في طبقاته وكان صحابياً ممن رأى رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) وروى عنه الشعبي وكان فارساً شجاعاً لمذكر في المغازي والفتوح الاسلاميه

اقول مراد با بن سعد صاحب كتاب طبقات محمد بن سعد البصرى است که کاتب واقدی بودم و در سنه دویست و سی از دنیا رفته

در زیارت ناحیه مقدسه است السلام علی مسلم بن عوسجة الاسدی القائل للحسين وقد اذن له في الانصراف نحن نخلى عنك وبم نعتذر الى الله من اداء حقك ولا والله حتى اكر في صدورهم رمحي واضر بهم بسيفي ما ثبت قائمه في يدي ولا افارقك ولو لم يكن معي سلاح اقاتلهم به لقدفتمهم بالحجارة تم لا افارقك حتى اموت معك وكنت اول من شرى نفسه واول شهيد من شهداء الله قضى نحبه ففرت ورب الكعبة وشكر الله لك استقدامك ومواساتك امامك از مشى اليك وانت صريع فقال يرحمك الله يا مسلم بن عوسجة وقرمه فنهتم من قضى نحبه ومنهم من ينتظر وما بدلوا تبديلا الخ

و در ارشاد است بعد قوله لقدفتمهم بالحجارة قال والله لا نخليك حتى يعلم الله انا قد حفظنا غيبة رسوله فيك اما والله لو علمت اني اقتل ثم احیی ثم أحرق ثم احی ثم ازرى يفعل ذلك می سبعین مرة مافارقتك حتى القى حمامي دونك وكيف لا افعل ذلك وانما هی قتلة واحدة ثم هی الكرامة التي لا انقضاء لها ابداً انتهى

و در نفس المهموم است که مسلم بن عوسجه رحمه الله وکیل جناب مسلم بن عقيل بود در قبض اموال وبيم اسلحه و اخذ نمودن بيعت انتهى

و در ارشاد مفید است که وقتی که حضرت سیدالشهداء (عليه السلام) امر فرمود آتش بخندق دور خیمگاه بیندازند شمر بن ذی الجوشن ملعون فریاد زد یا حسین تعجلت بالنار قبل يوم القيمة حضرت فرمود با بن راعية المعزی انت اولی بها صلياً

پس مسلم بن عوسجة قصد کرد تیری بجانب او رها کند حضرت او را منع کرد مسلم عرض کرد این فاسق از دشمنان خدا و از بزرگان  
جبارین است حضرت فرمود من دوست ندارم که ابتداء نمایم بقتال

و در تاریخ طبری است که بعد حضرت مرکب خود را سوار شد و باواز بلند فریاد زد ایها الناس

ص: 279

بشنوید قول مرا تعجیل نکنید تا موعظه نمایم آنچه سزاوارست که بشما بگویم پس اگر قبول کردید و قول مرا تصدیق کردید و انصاف دادید که باعث سعادت شما خواهد بود و اگر قبول نکردید و انصاف ندادید فاجمعوا امرکم و شرکانکم ثم لا یکن امرکم علیکم غمة الی آخر الایة همینکه مخدرات حرم صدای حضرت را شنیدند همه صیحه زدند و صدا را بگریه بلند کردند حضرت برادرش ابوالفضل و نور دیده اش علی را روانه فرمود که مخدرات را ساکت کنند و فرمود گریه زیاد خواهید کرد چون رفتند که مخدرات را ساکت کنند حضرت فرمود لا یبعد ابن عباس راوی می گوید ما چنین گمان کردیم وقتیکه آقا گریه زنها را شنید یاد کرد از عبدالله بن عباس چون او حضرت را منع کرد که زن در این سفر همراه ببرد بعد که زنها ساکت شدند حضرت شروع فرمود بموعظه کردن الی آخر

الحاصل در ارشاد فرموده وقتی که مسام بروی زمین افتاد حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) با جناب حبیب بن مظاهر بیالین او آمدند جناب حبیب گفت عز علی مصر گفت عز علی مصرعک یا مسلم ابشر بالجنة فقال له مسلم قولاً ضعيفاً بشرک الله بخیر فقال له حبیب لولا انی اعلم انی فی اترك من ساعتی هذه لاحببت ان توصینی بكل ما اهمک قال بل اوصیک بهذا رحمک الله و اهوی بیده الی الحسنین (علیه السلام) ان تموت دونه قال افعل برب الکعبة

و در تاریخ طبری است فنادی اصحاب عمرو بن الحجاج قتلنا مسلم بن عوسجة الاسدی فقال شبت بن ربیع لبعض من حوله من اصحابه تکلتم امهاتکم انما تقتلون انفسکم بایدیکم و تذللون انفسکم لغيرکم تفرحون ان یقتل مسلم بن عوسجة اما والذی اسلمت له لرب موقف له قدرایته فی المسلمین کریم لقدرایته یوم سلق اذریجان قتل ستة من المشرکین قبل تمام خیول المسلمین افیقتل منکم مثله و تفرحون

و در ابصار العین است وقتی که مسلم بن عوسجة شهید شد جاریه داشت صیحه می زد و می گفت و اسیداه یا بن عوسجته

و مخفی نماناد بعضی گفتند جناب مسلم در جنگ مغلوبه صبح عاشورا شهید شد و بعضی گفتند بمیدان آمد و مبارز هم طلبید و شهید شد

### امر ششم در بعضی از فضایل جناب بریر بن خضیر الهمدانی التابعی

در ابصار العین است کان بریر شیخاً تابعیاً ناسکاً قاریاً للقرآن من شیوخ الفراء

وفی العاشر ثم برز بریر بن خضیر الهمدانی بعد الحروکان من عباد الله الصالحین الی ان قال و کان بریر اقرء اهل زمانه و جناب حاجی میرزا محمد قمی در اربعین می فرماید قبل از شروع بقتال سید الشهداء بریر بن خضیر را امر فرمود که نزد آن قوم برود و ایشان را موعظه کند و بریر را اهل کوفه سیدالقرء می نامیدند و حافظ قرآن بود چون شروع بموعظه نمود لشکر مشغول خنده کردن شدند و او را تیرباران نمودند حضرت سید الشهداء چون چنین دید نزدیک آنجماعت آمد و خواست تکلم فرماید لشکر مخالفین شروع نمودند بهلهله و اصوات منکره

و در لهوف است بعد از آنکه حضرت سید الشهداء (علیه السلام) در عذیب الهجانات خطبه خواند قام

بریر بن خضیر فقال والله یابن رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) لقد من الله بك علينا ان تقاتل بین یدیک و تقطع فیک اعضاءنا ثم  
یکون جدک شفیعنا یوم القیمة

و در موضع دیگر میفرماید که چون صبح عاشوراء شد سیدالشهداء (علیه السلام) امر فرمود خیمه زدند فامر بحفنة فیها مسک کثیر وجعل  
عندها نورة ثم دخل لیطلى فرومیان بریر بن خضیر یضاحک عبد الرحمن فقال له عبد الرحمن یا بریر اتضحک ما هذه ساعة ضحک و لا  
باطل فقال بریر لقد علم قومی انی ما احببت الباطل کهلا ولا شاباً وانما افعل ذلك استبشارا بما نصیر الیه فوالله ما هو الا ان تلقى هؤلاء  
القوم باسیافنا فعالجهم بها ساعة ثم فاتق الحور العین

وایضاً می فرماید و خرج بریر بن خضیر الهمدانی وكان زاهدا عابدا

و در مطالب السنول محمد بن طلحه شافعی است که در کربلا بریر بر عمر سعد داخل شد و باو سلام نکرد عمر سعد گفت سلام شعار  
اسلام است بربر گفت اگر شما مسلمان بودید اقدام بریختن خون پر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نمی کردید فهذا ماء الفرات یشرب  
منه کلاب السواد وخنایزرها وهذا الحسین بن علی و اخوته و نسائه و اهل بیته یموتون عطشا قد حلت بینهم و بین ماہ الفرات و عترت پیغمبر  
(صلی الله علیه وآله وسلم) در این بیابان نزدیک شده از تشنگی هلاک شوند و همه حیوانات سیرانند

پس عمر سعد سر بزیر انداخت و اشعاری انشاء کردو از آن اشعار است

فوالله ما ادری و انی لواقف \*\*\* علی خطر لا ارتضیه و مینی

واترك ملك الری والری منیتی \*\*\* ام ارجع مطلوباً بقتل حسین

و فی قتله النار التي لیس دونها \*\*\* حجاب و ملك الری قره عین

و در ابصار العین است که چون جناب حر کار را بر حضرت سیدالشهداء علیه السلام تنک گرفت آقا اصحاب را جمع فرمود و خطبه خواند  
که اولش اینست

اما بعد فان الدنيا قد تغیرت الی آخره جناب بریر از جای خود حرکت نمود و بر خواست و گفت والله یابن رسول الله صلی الله علیه وآله  
لقد من الله بك علينا ان قاتل بین یدیک تقطع فیک اعضاءنا حتی یکون جدک یوم القیمة بین ایدینا شفیعاً لنا فلا افلح قوم ضیعوا ابن بنت  
نبیهم وویل لهم ماذا یلقون به الله واف لهم یوم ینادون بالویل والشور فی نار جهنم

و در زیارت ناحیه مقدسه اسم بریر را ندارد و شاید مراد از یزید بن حصین الهمدانی المشرقی القاری جناب بریر باشد

و در ابصار العین فرموده فی ضبط هذا الاسم و فی ضبط اسم امه خلاف فقد کتب فی کتب الرجال یزید بن حصین انتهى

### امر هفتم در ذکری از جناب نافع بن هلال الجملی التابعی ره

در لهوف است که وقتیکه در عذیب الهجانات حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) خطبه خواند قام نافع بن هلال الجملی فقال والله ما  
کرهنا لقاء ربنا فانا علی نیاتنا و بصائرنا نوالی من والاک و نعادی من عاداک

در دمعة الساكیه از مؤلفات بعضی از معاصرین خود از شیخ مفید روایت کرده قال لما نزل الحسین (عليه السلام) في كربلاء كان اخص اصحابه به و اكثرهم ملازمة له نافع بن هلال سيمافي مظان الانقياد لانه كان حازماً بصيراً بالسياسة

در نفس المهموم از طبری نقل کرده قال وكان نافع بن هلال البجلي قد كتب اسمه على افواق

ص: 281



نبله فجعل یرمی بها مسمومة

و در ناسخ از صاحب روضة الاحباب تقلکرده نافع بن هلال الجملي جوانی بود بدیع جمال و نیکو اندام تا آنکه می گوید هفتاد تیر در خدنگ داشت با هر تیری فارسی را بخاک هلاک انداخت

و در تاریخ طبری است که چون حضرت سیدالشهداء بعذیب الهجانات رسید چهار نفر از کوفه سواره آمدند بیاری آنحضرت جناب نافع بن هلال الجملي بود و مجمع بن عبدالله العائنی بود با پسرش و جنادة بن حرث السلمانی بود و دلیلشان طرماح بن عدی بود که بر اسب خود سوار بود و این اشعار را می خواند

یا ناقتی لاترعی من زجری \*\*\* و شمری قبل طلوع الفجر

بخیر رکبان و خیر سفر \*\*\* حتی تحلی بکریم الفخر

الماجد الحر رحیب الصدر \*\*\* اتی به الله لخیر امر

ثبت ابقاء بقاء الدهر

وایضاً در تاریخ طبریست که چون جناب عمرو بن قرطه الانصاری شهید شد برادرش علی در لشکر ابن سعد بود از میان جمعیت لشکر ابن سعد بیرون شد و فریاد زد یا حسین یا کذاب الغررت اخي وقتلته حضرت فرمود انی لم اخر اخاك ولكن هداه الله و اضلك علی گفت قتلتی الله ان لم اقتلك اواموت دونك بعد ملعون حمله کرد بر حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) جناب نافع بن هلال بر آن ملعون حمله کرد چنان شمشیری بر او زد که از اسب بزمین افتاد لشکر ابن سعد بجولان آمدند جناب نافع شمشیر میزد و رجز می خواند

ان تکرونی قانا ابن الجملي \*\*\* دینی علی دین حسین بن علی (علیه السلام)

و در بحار است فقتل ثلاثة عشر رجلاً فکسروا عضديه واخذ اسيراً فقام الیه شمر فضرب عنقه و در ابصار العین است که بضبط قدما هلال بن نافع غلط است و صحیح نافع بن هلال است و جملي منسوبست بجمل که بطنی است از قبیله مذحج و در کتب بجلی ضبط کرده اند و او غلط واضح است

### امر هشتم در ذکرى از جناب ابى تمامه عمرو بن عبد الله الصائدي او الصيداوي التابعي

در ابصار العین است کان ابوتمامه تابعیا وکان من فرسان العرب و وجوه الشيعة ومن اصحاب امير المؤمنين (علیه السلام) الذين شهدوا معه مشاهدة ثم صحب الحسن (علیه السلام) بعده وبقى في الكوفة فلما توفي معوية كاتب الحسين (علیه السلام) و لما جاء مسلم بن عقيل الى الكوفة قام معه وصار يقبض الاموال عن الشيعة بامر مسلم فيشتري بها السلاح و كان بصيراً بذلك الى آخره

و در تاریخ طبری است که چون عمر سعد وارد کربلا شد کثیر بن عبدالله الشعبی را فرستاد خدمت حضرت که سؤال کند آقا چرا باین زمین آمده کثیر آمد بجانب حضرت ابو تمامه چون آن مامون را دید گفت اصلحك الله يا ابا عبد الله قد جانتك شر اهل الارض و اجراه علی دم وافتکه آمد بسوی تو شریرترین اهل زمین و جرى ترین آنها ریختن خون و دلیر ترین آنها و رفت ابوتمامه جلوان ملعون گفت شمشیرت را بگذار خدمت حضرت مشرف بشو کثیر گفت لا والله من پیغامی دارم بشنوید می گویم و الا بر میگردم او تمامه فرمود پس

من قبضه شمشیرت را میگیرم آنوقت خدمت حضرت یرو پیغامت را بگو راضی نشد ابوتمامه گفت پس پیغامت را یمن بگو تا بحضرت عرض کنم چون تو مرد فاجری هستی نمی گذارم باین حال بر حضرت وارد شوی کثیرا با کرد و برگشت نزد عمر سعد آن وقت عمر سعد قره بن قیس تمیمی را خدمت حضرت روانه کرد که پیغام بدهد

ص: 282

در بحار است که ابو ثمامه بسید الشهداء عرض کرد یا ابا عبدالله بنفسی لك الغداء اني ارى هؤلاء قد اقتربوا منك ولا والله لا تقتل حتى اقتل دونك انشاء الله و احب ان القى ربي وقد صليت هذه الصلوة التي قد دني وقتها قال فرغ الحسين (عليه السلام) رأسه ثم قال ذكرت الصلوة جعلك الله من المصلين الذاكرين نعم هذا اول وقتها قال سلوهم ان يكفوا عنا حتى نصلی فقال لهم الحصين بن تميم انها لا تقبل فقال له حبيب بن مظاهر لا تقبل رعمت الصلوة من آل رسول الله ويقتل منك يا حمار الخ

مخفی نماناد که حواریین اباعبدالله الحسين در تمام افعال و اعمال و کردارشان مقتدی بودند بسید و مولای خود ابی عبدالله الحسين (عليه السلام) نه آنکه اختصاص بنمازشان داشته باشد

### امر نهم در ذکری از جناب عابس بن شيب الشاکری

در ناسخ او را از تابعین و اصحاب امیر المؤمنین (عليه السلام) نوشته

و در نفس المهموم از تاریخ طبری نقل کرده وقتیکه جناب مسلم بن عقیل وارد کوفه شد در خانه مختار بن ابیعبیده ثقفی ناز لشد و جمعی از شیعیان و محبین حضرت سیدالشهداء (عليه السلام) خدمتش شرفیاب شدند جناب مسلم کاغذ حضرت سید الشهداء (عليه السلام) را برای شیعیان قرائت نمود شیعیان شروع بگریه نمودند فقام عابس بن شيب الشاکری فحمد الله واثی علیه فقال اما بعد فاني لا اخبرك عن الناس ولا اعلم مافي انفسهم وما اغرك منهم ولكن والله اخبرك بما انا موطن نفسي عليه والله لا جينکم اذا دعوتم ولا قاتلن معکم عدوکم ولاضرين بسيفی دونکم حتى القى الله لا اريد بذلك الا ما عند الله

و در نفثة المصدر است انه كان من رجال الشيعة رئيساً شجاعاً خطيباً ناسكاً متهجداً و كانت بنوشاكر وهم بطن من همدان من المخلصين بولاء امير المؤمنين ع وكانوا من شجعان العرب و حماتهم وكانوا يلقبون فتيان الصباح وفي زيارت الناحية المقدسة السلام عليك يا عابس بن ابى شيب الشاکری اشهد انك مضيت على ما مضى عليه البديون والمجاهدون في سبيل الله

و در بحار از محمد بن ابیطالب نقل کرده قال فتقدم عابس فسلم على الحسين و قال يا ابا عبدالله اما والله ما امي على وجه الارض قريب ولا بعيد اعز على ولا احب الى منك ولو قدرت على ان ارفع عنك الضيم او القتل بشيئي اعز على من نفسي و دمی لفعلت السلام عليك يا ابا عبد الله اشهد اني على اباعبدالله هداك وهدى ابيك ثم مضى بالسيف نحوهم قال ربيع بن تيم فلما رايت عرفته و قد كنت شاهدته في المغاذي وكان اشجع الناس فقلت ايها الناس هذا اسد الاسود هذا ابن شيب لا يخرجن اليه احد منكم فاخذها بس ينادى الا رجل فلم يتقدم اليه احد فنادى عمر بن سعد ويلكم ارضحوه بالحجارة فرموا بالحجارة من كل جانب فلما رأى ذلك القى درعه و مغفره ثم شد على الناس قال فوالله لقد رايتا يطرد اكثر من ماتين من الناس ثم انهم تعطفوا عليه من كل جانب فقتلوه واجتزوا رأسه فرايت راسه في ايدي رجال ذوى عدة هذا يقول انا قتلته والاخر يقول انا قتلته فاتوا عمر بن سعد فقال لا تختصموا هذا لم يقتله انسان واحد

وفي الابصار العين ثم رمى به لنحو الحسين (عليه السلام)

### امر دهم در ذکری از جناب شوذب بن عبدالله الهمداني

التابعی مولی شاکر - ثقة الاسلام حاجي نوری نورالله مرقده میفرماید و شاید مقام شوذب اعلا از مقام عابس باشد چون در حق شوذب گفتند وكان ابی شوذب متقدما في الشيعة انتهى

و در ابصار العين است و كان شوذب من رجال الشيعة و جوهها ومن الفرسان المعدودين و كان حافظا للحديث حامله عن امير المؤمنين (عليه السلام) و قال صاحب الحدائق الورديه و كان شونب يجلس للشيعة

ص: 283

فیاتونه للحديث وكان وجهها فيهم

و ايضا در نفس المهموم است که جناب عابس بجناب شوذب گفت امروز چه اراده داری شوذب گفت خیال من آنست که بهمراهی تو مقابل پسر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) جنگ کنم تا کشته شوم عابس گفت گمان منهم در باره تو همین بود فتقدم بین یدی ابی عبد الله (علیه السلام) حتی یحتسبک كما احتسب غیرک من اصحابه و حتی احتسبک انا فانه لو كان معی الساعة احدانا اولی به منی بک لسرني ان يتقدم بین یدی احتسبه فان هذا يوم ینبغي لنا ان نطلب الاجر فيه بكل ما تقدر علیه فانه لاعمل بعد اليوم وانما هو الحساب فتقدم فسلم علی الحسين علیه السلام ثم مضت فقاتل حتى قتل رحمة الله علیه

و در لؤلؤ و مرجان ثقة الاسلام حاجی نوری می فرماید که شاکر قبیله ایست در یمن از طائفه همدان و عابس از آن قبیله بوده است و مولی را که اضافه بقبیله می نمایند مراد حلیف است یعنی هم قسم که شخصی از قبیله بجهت تقویت خود نزد قبیله می رود با آنها هم قسم می شود

پس آن قبیله در شدت و سختی او را یاری می کنند بنحوی که در قبائل عرب مرسوم است یا مولی بمعنی نزیل است یعنی از قبیله خود بجهة بعضی از افراض مثل وسعت معاش یا فرار از اعداء هجرت می کند و در قبیله دیگر نازل می شود و بقواعد آنها رفتار می کند و شوذب حلیف قبیله شاکر یا نزیل آنها بود نه آنکه غلام و تابع آنها بوده چنانچه در اذهان رسوخ دارد چون غلام را نسبت بطائفه و قبیله نمی دهند

پس معلوم شد که چهار نفر اول از این ده نفر از شهداء از صحابه حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بودند و شش نفر دیگر از تابعین بودند و درک صحبت حضرت امیر المؤمنین را کرده بودند

### امر یازدهم در ذکرى از جناب زهير بن قين البجلي القائل للحسين (عليه السلام)

كما في زیارت الناحية المقدسه وقد اذن له في الانصراف لا والله لا يكون ذلك ابدأ اترك ابن رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) اسیرا في يد الا اعداء وانجوا انا لا اراني الله ذلك اليوم

و در ارشاد مفید است که بعد از آنکه آقا خطبه عصر روز عاشورا را خواند که از فقرات او است اما بعد فانیل اعلم اصحابا اوفی ولا خیرا من اصحابی ولا- اهل بیت ابرولا اوصل من اهل بیته فجزاکم الله عنی خیرا الا وانی لا اظن یوما لنا من هؤلاء الا وانی قد اذنت لکم فانطلقوا جمیعا فی حل لیس علیکم حرج منی و لازمام هذا اللیل قد غشیکم فاتخذوه جملا- پس جمعی اظهار جان فشانی نمودند

منجمله جناب زهیر بن قین عرض کرد و الله لو ددت انی قتلت ثم نشرت ثم قتلت حتى اقتل هكذا الف مرة وان الله يدفع بذلك القتل عن نفسك وعن انفس هؤلاء الفتیان من اهل بیتک. وسید بن طاوس در لهوف فرموده در عذیب الهجانات که در نزدیکی کوفه است بعد از آنکه حر ملاقات نمود حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) را و آقا خطبه خواند فقام زهیر بن القین فقال قد سمعنا هداك الله یا بن رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) مقاتلتك ولو كانت الدنيا لنا باقية وكنا فيها مخلصين لاثرتنا النهوض معك على الاقامه فيها

و در تاریخ طبرست که روز عاشورا، وقتیکه جناب زهیر بن قین لشکر ابن سعد را موعظه کرد شمر ملعون گفت اسکت اسکت الله فامتک ابرمتنا بکثرة کلامک



پس زهیر در جواب فرمود یابن البوال علی عقبیه ما ایاک اخاطب انما انت بهیمه واللہ ما اظنک تحکم من کتاب اللہ آیتین وابشر بالخزی یوم القيمة والعذاب الالیم فقال له شمر ان اللہ قاتلک وصاحبک من ساعة قال اقبال الموت تخوفنی فوالله للموت معه احب الی من الخلد معکم الخ

و مخفی نماناد که از این عبارت که جناب زهیر بشمر فرمود یابن البوال علی عقبیه

و روایت ارشاد که حضرت سید الشهداء (علیه السلام) باو فرمود یا بن راعیه المعزی استفاده می شود دنائت و خبائث نسب شراباً و اما که پدرش مثل شتر بعقب بول می کرد و مادرش هم گوسفند پران بود

و در تذکره سبط ابن جوزی است و کان زهیر بن القین قد قتل مع الحسین (علیه السلام) و قالت امراته الغلام له و اذهب فکفن مولاک فذهب فرای الحسین (علیه السلام) مجرداً قال اکفن مولای و ادع الحسین (علیه السلام) لا و اللہ فکفته ثم کفن مولاه فی کفن آخر

و در ارشاد مفید است فجعل زهیر بن القین فی میمنه اصحابه و حبیب بن مظاهر فی میسرة اصحابه و اعطی رایته العباس اخاه

و در ابصار العین فرموده کان زهیر رجلاً شریفاً فی قومه نازلاً فیهم بالكوفه شجاعاً له فی المغازی مواقف مشهورة و مواطن مشهودة و کان اولاً عثمانیا فحج سنه ستین فی اهلہ ثم عاد فوافق الحسین (علیه السلام) فی الطریق فهده اللہ وانتقل علویاً و فرموده چون حضرت نماز خوف را خواند زهیر مشغول مقاتله شد قتالیکه مثلش دیده نشده و شبیهش شنیده نشده و رجز می خواند

انا زهیر و انا بن القین \*\*\* انودکم بالسيف عن حسین

ان حسینا احد السبطين \*\*\* من عترة البر التقی الزین

ذاک رسول اللہ غیر مین \*\*\* اضربکم ولا اری من شین

یا لیت نفس قسمت قسمین

بعد برگشت آمد مقابل حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) ایستاد گفت

فدتک نفسی هادیا مهدیا \*\*\* الیوم التی جدک النبیا

و حسنا والمرتضی علیا \*\*\* و ذو الجناحین الفتی الکیما

و اسدالله الشهید الحیا

و با حضرت وداع کرد رفت بمیدان مشغول قتال شد کثیر بن عبدالله شعبی و مهاجرین اوس تمیمی او را شهید کردند

### امر دوازدهم در ذکرى از جناب سعد بن عبدالله الحنفی

در زیارت ناحیه مقدسه است السلام علی سعد بن عبدالله الحنفی القائل للحسین وقد اذن له فی الانصراف لا واللہ لا نخلیک حتی یعلم

الله انا قد حفظنا غيبة رسول الله صلى الله عليه وآله فيك والله لو اعلم انى اقتل ثم احى ثم احرق ثم ازرى و يفعل ذلك في سبعين مرة ما فارقتك حتى القى حمامي دونك وكيف لا افعل ذلك وانما هي موة او قنلة واحدة ثم هي الكرامة التي لا انقضاء لها ابدا الخ

و در كتاب لهوف است و حضرت صلوة الظهر فامر الحسين (عليه السلام) زهير بن القين و سعيد بن عبدالله الحنفى أن يتقدما امامه بنصف من تخلف معه ثم صلى بهم صلوة الخوف فوصل الى الحسين سهم فتقدم سعيد بن عبدالله الحنفى و وقف يقيه بنفه مازال و لا تخطى حتى سقط الى الارض وهو يقول اللهم العنهم لعن عاد و ثمود اللهم ابلغ نبيك عنى السلام و ابلغه ما لقيت من الم الجراح فاني اردت توأبك

ص: 285



في نصره ذرية نبيك ثم قضى نحبه رضوان الله عليه

قوله ولا تخطى يعني كام بر نداشت تا وقتیکه افتاد بر زمین

و در ابصار العین از ابی مخنف روایت کرده که چون سید الشهداء (علیه السلام) نماز ظهر را بجای آورد بطریق خوف لشکر نزدیک شدند و آقا را تیر باران کردند جناب سعید پیش روی آقا بدن خود را هدف تیرها گردانید گاهی صورتش را جلوی تیر می داد گاهی سینه اش را گاهی دستش را گاهی پهلویش را و نمی گذاشت تیرها بر بدن سیدالشهداء (علیه السلام) وارد شود تا وقتی که افتاد بر روی زمین عرض کرد اللهم العنهم لعن عاد و ثمود تا آنکه نگاه کرد بجانب آقا عرض کرد اوفیت یا بن رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) قال نعم انت امامی فی الجنة ثم فاضت نفسه النفیسة

### امر سیزدهم در ذکری از جناب محمد بن بشر الحضرمی

في للهوف وقيل امحمد بن بشر الحضرمي في تلك الحال قد اسر ابنك بثغر الری فقال عند الله احتسبه ونفسی ما كنت احب ان يؤسروانا ابقى بعده قسمم الحسين (عليه السلام) قوله فقال رحمك الله انت في حل من يعني فاعمل في فكاك ابنك فقال اكلتني السباع حيا ان فارقتك قال فاعط ابنك هذه الانواب البرود يستعين بها في فدا اخيه فاعطاه خمسة اثواب قيمتها الف دينار

قوله بثغر الری یعنی سرحد برود جمع برد

و جناب شیخ محمد سماوی در ابصار العین می فرماید کان بشر من حضر موت وكان تابعيا الى ان قال انه قتل في الحملة الاولى

و در زیارت ناحیه مقدسه می فرماید السلام علی بشر بن عمر الحضرمی می شکر الله لك قولك للحین علیه السلام وقد اذن لك في الانصراف اكلتني اذا لسباع حيا اذا فارقتك واسئل منك الركبان واخذلك مع قلة الاعوان لا يكون هذا ابدا

و مخفی نماناد که ظاهراً يك شخصی است که در اسم شریفش اختلاف واقع شده

در لهوف محمد بن بشر الحضرمی فرموده و در زیارت ناحیه مقدسه بشر بن عمر الحضرمی فرموده

### امر چهاردهم در ذکری از جناب حر بن یزید الریاحی

در تاریخ طبریست ما حاصله وقتیکه حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) از منزل اشراف حرکت فرمودند بجانب کوفه در بین راه حر بن یزید الریاحی بامقدار هزار نفر سواره آمدند سر راه حضرت سید الشهداء (علیه السلام) حضرت آثار تشنگی در لشکر حر مشاهده فرمود بجوانان فرمودند که آنها را آب دادند علی بن طمان محاربی در آخر لشکر حر بود آقا دانستند که خودش و اسبش تشنه است او را واسبش را بدست مبارک نازنین خود آبداد وقت نماز شد بحجاج بن مسروق فرمود اذ ان بگوید بعد آقا خطبه خواند و بمؤذن فرمود اقامه بگوید

پس بحر فرمود می خواهی تو با اصحاب خود نماز بخوان جناب حر عرض کرد شما نماز بخوانید تاما هم با نماز مشا نماز بخوانیم نماز ظهر را بجای آوردند وقت عصر نماز عصر راهم خواندند بعد حضرت سید الشهداء (علیه السلام) خطبه خواند و در آخر خطبه فرمود اگر شما کراهت دارید از ورود ما بگونه و رای شما از آنچه بما نوشته اید و پیغام داده اید بر گشته

پس من بر می‌گردم حر عرض کرد ما از این کاغذها و پیغام‌ها اطلاعی نداریم سید الشهداء (علیه السلام) بعقبه بن سمعان فرمود اخرج  
الخرجین الذین فیها کتبهم الی

ص: 286

پس دو خرچینکه مملو از کاغذ بود ریخت پیش روی حضرت سید الشهداء (علیه السلام) حر عرض کرد ما نیستیم از کسانیکه بشما کاغذ نوشته اند و ما مأمور هستیم تا شما را وارد بر عیدالله زیاد در کوفه نکنیم از شما جدا نشویم سیدالشهداء (علیه السلام) فرمود الموت ادنی الیک من ذلك یعنی مرگ بتو نزدیکتر است از آنکه بتوانی مرا وارد کوفه بنمائی سیدالشهداء (علیه السلام) باصحاب فرمود بر خیزید و سوار شوید اصحاب سوار شدند و مخدرات را هم سوار کردند در محمل ها خواستند برگردند حر مانع شد آقا فرمودند تکلنک امک چه اراده داری حر عرض کرد اگر غیر تو از عرب کسی اسم مادر مرا می برد من جواب او را میدادم لکن والله من نمی توانم اسم مادر شمارا ببرم مگر بوجه احسن

و در تذکره سبط ابن جوزی است بعد از آنکه روز عاشوراء سیدالشهداء (علیه السلام) ندا فرمود شبث بن ربعی و قیس بن اشعت و زید بن حرث را و فرمود شماها بمن کاغذ نوشتید گفتند ما خبر از آن کاغذها نداریم آنوقت حر بن یزید که از بزرگان اهل کوفه بود گفت بلی والله قد کاتبناکونحن الذین اقدمناک فابعد الله الباطل و اهله والله لا اختار الدنيا على الاخرة ثم ضرب راس فرسه و دخل في عسکر الحسين (علیه السلام) فقال له الحسين (علیه السلام) سهلا واهلا انت والله الحرفي الدنيا والآخرة

و در بحار از این نما نقل کرده که حر بسید الشهداء (علیه السلام) عرض کرد وقتیکه ابن زیاد مرا فرستاد بجنک شما از عقب سر آوازی شنیدم ابشر باحر بخیر بس من ملتفت شدم کسی را ندیدم گفتم والله نیست این بشارت و حال آنکه من بجنک. سید الشهداء میروم و در نفس خود خیال نمی کردم که یاری شمارا خواهم کرد حضرت فرمود لقد اصبت اجراً وخيراً

و در لهوف است قال فمضى الحرووقف موقفا من اصحابه واخذه مثل الافکل فقال له المهاجر بن اوس والله ان امرک لمرب و لو قيل لي من اشجع اهل الكوفة لما عدوتک فما هذا الذي اری منك فقال والله اني اخير نفسي بين الجنة والنار فوالله لا اختار على الجنة شيئاً ولو قطعت و احرقت تم ضرب فرسه قاصداً الى الحسين (علیه السلام) و یده على رأسه وهو يقول اللهم اليک انبت فتب على فقد اربعت قلوب اوليائك واولاد بنت نبيک و قال للحسين (علیه السلام) جعلت فداک انا صاحبک الذي حبک عن الرجوع بک وما ظننت ان القوم يبلغون منك ما ادری وانا تائب الى الله تعالى فهل ترى لی من توبة فقال الحسين (علیه السلام) نعم يتوب الله عليك الى ان قال ثم استشهد فحمل الى الحسين (علیه السلام) فجعل يمسح التراب عن وجهه و يقول انت الحر كما سمتک امک حر في الدنيا والآخرة وحر که آمد بمیدان این رجز را انشاد کرد

انی انا الحر و مأوی الضیف \*\*\* اضرب في اعناقکم بالسيف

عن خير من حل بارض الخيف \*\*\* اضرب بکم ولا اری من حيف

و در در المسلمو کست که منتهی می شود نسب شیخ محمد بن الحسن الحر العاملي صاحب وسائل و برادرشان شیخ احمد بن حسن صاحب در السلوک بجناب حر بن یزید الرياحي وفي کامل البهائي و دفن الحر بن یزید في موضعه الذي قتل فيه دفنه اقاربه

واما مدفن جناب حر در همین موضعیکه فعلا بقعه و قبرشان موجود است مدرک واضحی غیر سیره مستمره ندارد و شیخ شهید هم در دروس فرموده و هرگاه زیارت کرد حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) را پس زیارت کند فرزندش علی بن الحسين را و زیارت کند شهدا را و برادرش عباس را و حر بن یزید را الخ و این صریح است که قبر جناب حر در آن زمان در همین موضع معروف بوده لکن در ارشاد فرموده فاما اصحاب الحسين (علیه السلام) رحمة الله عليهم الذین قتلوا معه فانهم دفنوا حوله ولسنا نحصل لهم اجدائنا على التحقيق الا انا لا نشک ان الحائر محیط بهم رضی الله عنهم.

و در کامل بهائی است که دفن شد حر بن یزید در موضعی که کشته شد در آن موضع دفن کردند

ص: 287

از لهوف نقلشده که سیدالشهداء (علیه السلام) در بالین او خاکها را از صورت حر پاک می کرد و می فرمود انت الحر کما سمتک امک حر فی الدنيا والآخرة از این روایت مستبعد می شود که مدفن جناب حر این موضع و این قدر دور باشد والله العالم

### امر پانزدهم در ذکرى از جناب وهب بن عبدالله الكلبي

قال السيد في اللهوف و خرج وهب بن جناح الكلبي فاحسن في الجدل و بالغ في الجهاد وكان معه امراته و والدته فرجع اليهما و قال يا امة ارضيت ام لا فقالت الام ما رضيت حتى تقتل بين يدي الحسين (عليه السلام) و قالت امراته بالله عليك لا تقجعني بنفك فقالت له امه يابني اعزب عن قولها و ارجع فقاتل بين يدي ابن بنت نبيك تنل شفاعة جده يوم القيمة فرجع فلم يزل يقاتل حتى قطعت بداء فاخذت امه عمودا فاقلت نحوه و هي تقول فداك ابي و امي قاتل دون الطيبين حرم رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) فاقبل كي يردا الى النساء فاخذت بجناب توبه و قالت لن اعود دون ان اموت معك فقال الحسين (عليه السلام) جزيتم من اهل بيتي خيراً ارجعي الى النساء رحمك الله فانصرفت البهن ولم يزل الكلبي يقاتل حتى قتل رضوان الله عليه

وفى نفس المهموم فذهب امراته تسح الدم عن وجهه فبصر بها شمر فامر غلاماً له فضربها بعمود كان معه فندخها و قلها و هي اول امراة قتلت في عسكر الحسين (عليه السلام)

وفي البحار و رمى برأسه الى مسكر الحسين فاخذت امه الرأس فقبلته ثم رمت بالرأس الى عسكر ابن سعد فاصابت به رجلا فقتلته ثم شدت بعمود الفسطاط فقتلت رجلين فقال لها الحين ارجعي يا ام وهب انت و ابنك مع رسول الله ص فان الجهاد مرفوع عن النساء

و در امالی شيخ صدوق است که وهب بن عبدالله نصرانی بود خودش و مادرش بدست حضرت سيد الشهداء (عليه السلام) اسلام آوردند و بدانکه روز عاشوراه یکن در رکاب حضرت سیدالشهداء (عليه السلام) شهید شد که زوجه جناب وهب بود و غلام شمر او را بقتل رسانید

و در ابصار العين است که اسم آن ملعون رستم بوده و دوزن مقاتله کردند لکن شهید نشدند یکی مادر جناب وهب بود و دیگری مادر جناب عمرو بن جناده که بعد ذکر خواهد شد و رجز خوانده انا عجوز في النساء ضعيفة

و در زیارت ناحیه مقدسه جناب وهب را اسم نبرده بلکه اسم عبدالله بن عمیر کلبی را برده و ظاهراً هر دو یک موضوع باشد

و در ابصار العين هم عبدالله بن عمیر فرموده که مادرش و زوجه اش در کربلا بودند و زوجه اش ام و حب شهیده شد

الحاصل معلوم نیست که قتل في يوم الطف پدر بوده یا پر و اسم جد اعلایشانهم معلوم نیست که جنابت

چنانچه در ابصار العين فرموده یا جناح است چنانچه در لهوف فرموده امر شانزدهم در ذکرى از فضائل جناب حنظلة بن اسعد الشيامي

در نفس المهموم است که حنظله در مقابل حضرت سیدالشهداء و ایستاد و هرچه تیر و نیزه و شمشیر می آمد صورت و گلوی و سینه خود را سپر می کرد و فریاد می زد یا قوم اني اخاف عليكم يوم التناد يوم تونون مدبرين مالکم من الله من عاصم و من یضلل الله فما له من هاد یا

قوم لا تقتلوا

ص: 288

الحسين فيسحتكم بعداب وقد خاب من افترى الى ان قال فاستقدم وقاتل قتال الابطال و صبر على احتمال الاهوال حتى قتل رحمة الله عليه

بيان في ابصار العين الشيامي بالشين المعجمة والباء المفردة والالف والميم والياء منسوب الى شبام و او موضعی است بشام

### امر هفدهم در ذکری از فضائل جناب سوید بن عمرو بن ابی المطاع الخثعمي

در لهوف است و كان شريفاً كثير الصلوة فقاتل قتال الاسد الباسل وبالغ في الصبر على الخطب النازل حتى سقط بين القتلى

و در کامل ابن اثیر نقل کرده که آخر کسیکه از اصحاب حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) باقی ماند جناب سوید بن عمرو بود که با بدن مجروح میان کشته های شهدا و افتاد پس شنید که لشکریان می گویند کشته شد حسین (علیه السلام) و در خود آفاقه دید و کاردی با او بود با آن کارد ساعتی مقابله کرد تا شهید شد رحمة الله عليه

### امر هیجدهم در ذکری از جناب عمرو بن قرطه الانصاري

در لهوف است که بعد از شهادت جناب مسلم بن عوسجه جناب عمرو بن قرطه الانصاري بیرون شد از حضرت سید الشهداء (علیه السلام) اذن گرفت حضرت اذن داد و او در پیش روی حضرت مثل مشتاقین بشهادت مقاتله کرد و کوشش نمود در خدمت بسلطان السموات بس جمع کثیری از لشکر ابن زیاد را بجهنم فرستاد و جمع کرد بین درستی و جهاد و هر تیر و شمشیر یکه بطرف حضرت میامد دستو بدنش را سپر می کرد و راضی نمی شد که آسیبی ببدن مقدس حضرت وارد شود تا وقتیکه بدن نازنینش پر از جراحت شد پس توجه نمود بجانب حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) عرض کرد با بن رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) هل رضیت فرمود بلی تو در بهشت جلو روی من خواهی بود پس بجدم پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) سلام مرا برسان و بگو حین هم از عقب میاید

### امر نوزدهم در ذکری از دو جوان جابریان سیف بن حارث بن سریع و مالک بن عبد بن سریع

در تاریخ طبری است که این دو پر هم یکدیگر و برادر امی یکدیگر بودند روز هاشوراء آمدند خدمت حضرت ابی عبدالله (علیه السلام) و گریه می کردند حضرت فرمود ای دو برادرزاده من چرا گریه می کنید والله من گمان می کنم که شما همین ساعت چشم هایتان روشن شود عرض کردند فدایت شویم والله ما بجهت خودمان گریه نمی کنیم بلکه گریه ما بجهت غربت شما است که دور شما را احاطه کرده اند و ما قدرت نداریم دفع دشمن از شما بکنیم حضرت فرمود خداوند بشما بهترین جزای متقین را بدهد که شما با من بجانتان مواسات می کنید پس با حضرت وداع کردند و رفتند و مقاتله نمودند تا کشته شدند رحمة الله علیهما

### امر بیستم در ذکری از جناب زاهر بن عمر الکندی

که صاحب جناب عمرو بن الحمق است که از حواریین حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) بود

و در ابصار المین از شیخ طوسی و غیر او نقل کرده که از احفاد جناب زاهر است محمد بن سنان زاهری که از رواة حضرت رضا و حضرت جواد سلام الله علیهما است

### امر بیست و یکم در ذکری از فضائل آن جوانیکه پدرش در مصر که شهید شده بود

رحمة الله علیه در بحار از محمد بن ابیطالب روایت کرده که مادر اینجوان همراهش بود در زمین کربلا مادرش گفت اخرج یابنی و قاتل بین یدی ابن رسول الله فخرج فقال الحسین (علیه السلام) هذا شاب قتل ابوه و لعل امه تکره خروجه فقال الشاب امی امرتني بذلك فبرزو هو يقول

امیری حسین و نعم الامیر \*\*\* سرور فؤاد البشیر النذیر

علی و فاطمة والداه \*\*\* فهل تعلمون له من نظیر

له طلعة مثل شمس الضحی \*\*\* له غرة مثل بدر منیر

و قاتل حتی قتل رضوان الله علیه و حز رأسه و رمی به الی عسکر الحسین (علیه السلام) فحملت امه راسه و قال احسنت یا بنی یا سرور قلبی و یا قرّة عینی ثم رمت برأس ابنها رجلاً فقتلته و اخذت عمود خیمة و حملت علیهم و هي تقول:

انا عجوز فی النساء \*\*\* ضعيفة خاوية بالية نحيفة

اضر بكم بضربة عنيفة \*\*\* دون بنی فاطمة الشریفة

و ضربت رجلین فقتلتهم فامر الحسین بصرفها و دعائها

و در نفس المهموم است انی احتمال ان يكون هذا الفتی ابن مسلم بن عوسجة الاسدی لما قد حکى عن روضة الاحباب قریباً من ذلك لا بن مسلم بن عوسجة بعد ان ذکر قتل والده رضوان الله علیهما و مثله فی روضة الشهداء و یحتمل ان يكون هو ابن مسعود بن حجاج التمیمی فی الزيارة الناحية المقدسه السلام علی مسعود بن حجاج و ابنه و در ذخیره الدارین در شرح این فقره از زیارت ناحیه مقدسه السلام علی جنادة بن الکعب بن حرث الانصاري الخزرجی و ابنه عمرو بن جنادة از حدائق الوردیه نقل می کند که پسر جناده عمرو و غلام صغیری بود غیر مراهق نه سال از سن شریفش گذشته بود و در روایتی یازده سال پس بعد از شهادت جناده در معرکه مادرش گفت نور دیده بیرون شوو یاری کن حسین را الی آخر ما نقلنا عن البحار تقریباً

و بدانکه اطفال غیر بالفیکه روز عاشورا شهید شدند پنج نفر بودند

اول جناب قاسم بن حسن (علیه السلام)

دوم جناب عبدالله بن حسن (علیه السلام)

سوم جناب عبد الله الرضیع ابن الحسین (علیه السلام)



چهارم جناب محمد بن ابی سعید بن عقیل

پنجم از غیر بنی هاشم بود جناب عمرو بن جنادة الانصاري

وایضا بدانکه روز عاشوراه سه سر از سرهای شهداء را بجانب حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) انداختند یکی سر همین جوان را و دیگر سر وهب بن عبدالله را و دیگری سر جناب عابس بن شیب شاکریرا

### **امر بیست و دوم در ذکرى از جناب جون بن ابى مالك مولى ابى ذر الغفارى**

یعنی آزاد شده ایی در خماری بوده در لهوف است و كان عبداً اسوداً فقال له الحسين انت في اذن منى فانما تبعتنا طلباً للعافية فلا تبتل بطريقنا فقال يا بن رسول الله انا في الرخا الحس قصاعكم وفي الشدة اخذ لكم والله ان ريحي

ص: 290

لسنتن وان حبی للثیم ولونی لاسود فتنفس علی بالجنة فتطیب ریحی ویشرف حسینی و بیض وجهی لا و الله لا افارقکم حتی یختلط هذا  
الدم الاسود مع دعائکم آمد بیدان و رجز خواند

کیف ترى الفجار ضرب الاسود \*\*\* بالمشرفی و القنا المید

ینب من آل النبی احمد

ثم قاتل حتی قتل رضوان الله علیه

وفی العاشر من محمد بن ابیطالب فوقف علیه الحسین (علیه السلام) وقال اللهم بیض وجهه وطیب ریحہ واحشره مع الابرار وعرف بینہ  
وبین محمد و آل محمد علیهم السلام

وروی عن الباقر (علیه السلام) عن علی بن الحسین (علیه السلام) ان الناس كانوا یحضرون المعركة و یدفنون القتلی فوجدوا جو ناجد عشرة  
ایام یفوح منه رائحه المسک رضوان الله علیه

ودر حاشیه نفس المهموم محدث جلیل حاج شیخ عباس قمی میفرماید و گفته اندگان ای جون بصیراً بمعالجه آلات الحرب واصلاح  
السلاح

### امر بیست وسوم در ذکرى از غلام ترکی که در رکاب حضرت شهید شد

در عاشر از محمد بن ابیطالب روایت کرده ثم خرج غلام ترکی کان للحسین (علیه السلام) وكان قاریا للقرآن فجعل یقاتل ویرتجز فقتل  
جماعة تم سقط صریعا فجاء الحسین فبکی ووضع خده ففتح عینیه فرأى الحسین (علیه السلام) فتبسم ثم صار الی ربه

وفی ابصار العین للمحدث الثقة الشیخ محمد السماوی قال کان واضح غلاما ترکیا شجاعا قاریا وكان للحرث السلما نی فجاء مع جنادة بن  
حرث للحسین (علیه السلام) كما ذكره صاحب الحدائق الوردیه

و محتملست که این غلام ترکی اسلم بن عمرو باشد

در ابصار العین است کان اسلم من موالی الحسین (خ) وكان ابوه ترکیا و از بعضی از اهل سیر و مقاتل نقل کرده که رفت بیدان و مقاتله  
کرد تا کشته شد وقتی که افتاد بزمین سیدالشهداء (علیه السلام) رفت ببالینش در حالتی که در او رمقی بود پس آن بزرگوار او را در آغوش  
گرفت و صورت بصورت او گذارد پس او تبسمی کرد و گفت کیست مثل من و حال آنکه پسر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) صورت  
بصورت من نهاد بدروح از بدنش مفارقت نمود

تنبیه بدانکه کسانی که مبارزت نمودند از اصحاب حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) زیاده بر اینها بودند و ما قناعت و اقتصار نمودیم  
بذکرى از همین بزرگواران از شهداء

و از مناقب ابن شهر آشوب استفاده می شود که تقریباً چهل نفر از اصحاب سیدالشهداء (علیه السلام) در حمله اولی که جنک مغلوبه واقع  
شد و تمام لشکر ابن سعد بر لشکر سیدالشهداء (علیه السلام) حمله آوردند شهید شدند و اسم شریف آنها مضبوطست

و در آن حمله اول از لشکر ابن سعد خیلی جهنم واصل شدند لکن چون عدد آنها زیاد بودند مقتولین آنها بنظر نمی آمد

و اما لشکر سیدالشهداء (علیه السلام) چون عددشان کم بود یکنفر از آنها که شهید میشد بنظر می آمد و بعضی نوشتند که جنگ مظلوم به بین مسکر ایمان و کفر در روز عاشوراء سه مرتبه واقع شد و در هر مرتبه جمعی از لشکر حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) شهید شدند

ص: 291

## فصل نهم: در ذکری از شهادتی که قبل از عاشوراء یا بعد آن بیاری حضرت ابی عبدالله (علیه السلام) در کوفه شهید شدند بامر عبیدالله بن زیاد

### اشاره

الاول جناب مسلم بن عقیل بن ابی طالب (علیه السلام) بود و لا بد است در مقام از ذکر شش امر

### امر اول

در رفعتشان و علو مرتبه - مقامات جناب مسلم

من جمله در امالی شیخ صدوق ره از ابن عباس روایت کرده قال علی لرسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) انک لتحب عقیلاً قال ای والله انی لا حبه حین حباله وحبالحب ایطالب لموان ولده لمقتول فی محبة ولدک فقدمع علیه عیون المؤمنین وتصلی علیه الملائكة المقربون ثم بکی رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) حتی جرت دموعه علی صدره ثم قال الی الله اشکوا ما تلقی عبرتی من بعدی و منجمله در ارشاد است که حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) کاغذی نوشتند باهل کوفه و از فقراتش آنست که نوشت وانا باعت الیکم اخي وابن علی وقتی من اهلبیتی مسلم بن عقیل (علیه السلام)

### امر دوم

در ذکری از شجاعت حضرت مسلم در بحار از محمد بن ایطالب روایت کرده بعد از آنکه جناب مسلم جمی از لشکریان را بقتل رسانید محمد بن اشعث از این زیاد مدد طلبید ابن زیاد گفت ترا بقتال بجنک یکفر فرستادیم و اینقدر از لشکر ترا بقتل رسانید پس چه خواهی کرد اگر ترا روانه کنیم با حسین بن علی (علیه السلام) محمد بن اشعث گفت ایها الامیراتطن انک بعثتی الی بقال من تعالی الکوفه او الی جرمقانی من جرامة الحیرة اولم تعلم ایها الامیر انک بعثتی الی اسد ضرغام و سیف حسام فی کف بطل همام من آل خیر الانام

و در بحار از کتب مناقب نقل کرده ان مسلم بن عقیل کان مثل الاسد وکان من قوته انه یاخذ الرجل بیده فیرمی به فوق البیت

و در ناسخ التواریخ است که آن بزرگوار با آنکه غریب و یکنته بود و میان کوچه پیاده جنک می کرد مع ذلك یکصد و هشتاد نفر از آنجماعة را جهنم روانه فرمود

### امر سوم

در محبت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) بحضرت مسلم در ارشاد است که در بین راه کوفه جناب عبد الله بن سلیمان و منذر بن مشتعمل از بکر بن شعبة الاسدی شنیدند که گفت لم اخرج من الکوفة حتی قتل مسلم بن عقیل وهانی بن عروة ورایتهما یجران بارجلهما فی السوق این دو نفر این خبر را بحضرت سید الشهداء (علیه السلام) عرض کردند آقا مکرر فرمود انا لله و انا الیه راجعون رحمة الله علیهما یردد ذلك مراراً الی ان قال لآخر فی العیش بعد هؤلاء الفتة الخ

و این فقره اخیره فی الجملة شبیه است بفرمایش آن بزرگوار ببالین حضرت علی اکبر (علیه السلام) که فرمود علی الدنيا بعدک العفی

و همچنین حضرت مسلم هم خیلی محبت داشت بحضرت سیدالشهداء (علیه السلام)

در ارشاد می فرماید بعد از آنکه حضرت مسلم را در کوفه دستگیر نمودند گریه می کرد شخصی عرض کرد ان من یطلبم مثل الذی تطلب  
اذا نزل به مثل الذی نزل بك لم یبک فرمود واللہ من جهة

ص: 292

خودم گریه نمی کنم ولكن گریه من بجهة کسانی است که روی می آورند بجهة بسر عمم حسین و اولاد او است بعد بمحمد بن اشعث فرمود یا عبدالله من می دانم که تو نمی توانی مرا امان بدهی اما می توانی کی را روانه کنی از زبان من نزد پسر عمم ابی عبدالله (علیه السلام) که با اهل بیتش از مکه معظمه بجانب کوفه خارج شده یا خارج می شود و با و عرض کند که مسلم مرا فرستاده نزد شما و خود او بدست دشمن اسیر است و گمان ندارد تا شام زنده بماند و عرض می کند پدر و مادرم بقریان تو باد برگرد و مغرور نگرداند تو را و عدهای اهل کوفه

و ایضاً در ارشاد است که از جمله وصایاتی که جناب مسلم به پسر سعد فرمود این بود و ابعث الی الحسین من برده

## امر چهارم

در مصائب خاصه جناب مسلم بن عقیل

اولاً غربت این مظلوم بود بلکه میتوان گفت جناب مسلم از خود حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) هم غریب تر بود

ثانیاً در ارشاد است که از پشت بام دست های نی را اهل کوفه آتش می زدند و بر سر این مظلوم می ریختند و حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) همه قسم مصیبت داشت لکن مصیبت آتش را نداشت

ثالثاً در ارشاد مفید است و قتیکه مسلم وارد شد باین زیاد بینشان مکالماتی شد فاقبل ابن زیاد بستمه ویشتم الحسین (علیه السلام) وعلیا و عقیلا و اخذ مسلم لا یکلمه و این نحو مصیبت راسائر شهدا، نداشتند

رابعاً در ارشاد است که این زیاد امر کرد آن مظلوم را بالای قصر دارالاماره به برند و سر نازنیش را از بدن جدا کنند و بدنش را از بالای قصر پائین قصر اندازند جناب مسلم فرمود لو کان بینی و بینک قرابه ما قتلتنی کتابه از آنکه تو از قریش نیستی

خامساً این مظلوم را باریسمان بیای مبارک میان بازار کوفه می کشیدند چنانچه در ارشاد است

و سادساً بدن نازنین این مظلوم را بعد از شهادت بدار زدند چنانچه مسعودی در مروج الذهب می فرماید تم امر ابن زیاد بجهة مسلم فصلبت و حمل راسه الی دمشق

## امر پنجم

در اسم شریف والده جناب مسلم و زوجه آن مظلوم ابن قتیبه در کتاب الامامة والسیاسة می گوید که والده جناب مسلم کنیزی بود ام الولد و اسم شریفش علیه بود و زوجه آن بزرگوار رقیه بنت امیر المؤمنین (علیه السلام) بود

و در انوار العلویه از کتابی که غزالی از برای خوارزم شاه تألیف کرده نقل می کند که جناب عقیل وارد شد بمعویه معویه صد هزار درهم باو داد از منزل مصوبه که بر می گشت در بین راه چشمش بکنیزی افتاد که قیمتش چهل هزار درهم بود برگشت نزد مصوبه و اظهار نمود که آن کنیز را معوبه برای او ابتیاع نماید مصوبه گفت این کنیز را چه می کنی عقیل گفت پسری بیاورد که اگر بتو غضبناک شود گردن ترا بشمشیر بزنند مصوبه امر کرد آن کنیز را بجهة او خریدند پس متولد شد از آن کنیز عبد صالح مسلم بن عقیل و جناب مسلم رفت بشام و ضیعة فروخت بمعویه خبر بحضرت سیدالشهداء (صلی الله علیه وآله وسلم) رسید بمعویه نوشتند که من اجازه نمی کنم معامله جناب

مسلم را مصوبه فرستاد نزد مسلم کاغذ حضرت سیدالشهدا را (علیه السلام) و گفت و جهیکه گرفتی رد کن جناب مسلم در جواب فرمود  
نیست از تو نزد من بغیر آنکه گردنت را بشمت بر بزنم پس معویه خندید گفت و الله پدرت همین تهدید را بمن کرد

ص: 293

قبل از آنکه مادرت را بخورد ووجه را جناب مسلم واگذار نمود

## امر ششم

## اشاره

در بعض از تواریخ متعلقه جناب مسلم بن عقیل

بدانکه در مقام از این ابی الحدید تلکرده که چون عقیل از دنیا رحلت فرمود مسلم هیچده بود و گفتیم سابقاً که جناب عقیل در سنه پنجاه هجری از دنیا رحلت فرمود پس حضرت مسلم در وقت شهادت که سنه شصت بود بیست و هشت ساله بوده

و در مروج الذهب مسعودی می فرماید فخرج مسلم من مکة فی النصف من شهر رمضان حتی قدم الکوفه لخمس خلون من شوال والامیر علیها نعمان بن بشیر الانصاری و قاتل جناب مسلم بگترین حمران احمری بود

و در ارشاد است و کان خروج مسلم بن عقیل بالکوفه یوم الثلثالثمان مضین من ذی الحجة سنه ستین وقتل رحمة الله علیه یوم الاربعاء لتسع خلون منه یوم عرفه وکان خروج الحسین (علیه السلام) من مکة الی العراق فی یوم خروج مسلم بالکوفه وهو یوم الترویة

و در تذکره سبط از هشام کلبی نقل می کند که خروج حضرت سید الشهداء (علیه السلام) از مدینه طیبه بمکه معظمه دو شب مانده بآخر ماه رجب سنه شعبت هجری بوده و داخل مکه شد روز جمعه سوم ماه شعبان و بیرون شد از مکه روز سه شنبه هشتم ماه ذیح جة سنه مزبوره روز خروج مسلم بن عقیل بکوفه انتهى

الثانی جناب هانی بن عروة المرادی بود که با جناب مسلم در کوفه شهید شد و فضائل ایشان زیاد است

و در حبیب السیر قل کرده بروایتی که آن پیر عزیز هشتاد و نه سال از عمرش گذشته بود و بشرف صحبت حضرت رسالت (صلی الله علیه وآله وسلم) مشرف گشته بود انتهى

و مسعودی در مروج الذهب نقل فرموده که جناب هانی عیبی زیاد فرمود ان لزیاد این هندی بلاء حسنا و انا احب مکافاتہ به فهل لك فی خیر قال ابن زیاد وما هو قال تشخی الی اهل الشام انت و اهل بیتک سالمین باموالکم خانه قد جاء حق من هو احق من حقل و حق صاحبک قال ابن زیاد ادنوه منی فادنوه منه قضر ب وجهه یقضیب کان فی یده حتی کر انفهو شق حاجبه و نثر لحم و جنته و کسر القضیب علی وجهه و راسه الی آخر

وایضا مسعودی نقل کرده که جناب هانی شیخ قبیلہ مراد و زعیم آنها بود وقتی که سوار میشد چهار هزار زره پوشیده و هشت هزار پیاده در رکاش حاضر بودند

و عسقلانی در اصا به گفته و کان یعنی هانی من خواص علی

و از طبقات ابن سعد نقل کرده که جناب هانی علاوه بر نود سال سن شریفش بوده بعد می گوید بنابراین جناب هانی زیاده بر چهل سال درک نموده حیوة پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را



و در ارشاد است بعد که جناب مسلم را بقتل رسانیدند جناب هانی را از میان مجلس بادت بسته آوردند میان بازار گوسفند فروشان که او را هم بقتل آورند فریاد زد و امنحجاء ولا مدحج لی الیوم وامذحجاء واین مذحج پس چون دید کسی یاری او را نمیکند فریاد زد آیا عصبایی با کاردی یا سنکی یا استخوانی نیست که با او از خود محافظت نمایم پس غلامان این زیاد او را محکم گرفتند

ص: 294

گفتند گردن خود را بلند کن فرمود من جان خود سخی نیستم و افانت نمی کنم شما را در قتل خود پس رشید غلام ترکی ابن زیاد آنمظلوم را بقتل رسانید

و در منتخب است وقتی که مسلم وهانی را بقتل رسانیدند قبیله مذحج سوار بر اسب ها شدند مسلم وهانی را از دست کسان این زیاد گرفتند و آنها را غسل دادند و دفن کردند

و در نفس المهموم است وورد انه قد ادرك النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) وتشرف بصحبته وكان يوم قتل ابن تسع وثمانين سنة

و در ابصار العين است کانهانی صحابيا کا یه عروة وكان معمرًا وكان هو وابو من وجوه الشيعة وحضرامع امير المؤمنين عليه السلام حرويه الثلثة

و لكن ثقة الاسلام نوری در کتاب لؤلؤ و مرجان فرموده حال هانی تا کنون درست مکشوف نشده و نزد علماء هنوز جدوثاقت نرسیده سید اجل بحر العلوم در رجال خود زحماتی کشیده تا مدحی برای او پیدا کرده اما نه بانجا که در قطار شهداء کربلا آید انتهی

الثالث جناب قیس بن مصهر الصیداوی در ارشاد است ما حاصله که چون حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) بمنزل جاهز از بطن الرمه رسید کاغذی بتوسط قیس بن مصهر الصیداوی فرستاد بسوی کوفه و گفته شده بتوسط عبدالله بن یقطر برادر رضاعی آن بزرگوار و علی الظاهر خبری از شهادت جناب مسلم بن عقیل نداشت و در آن کاغذ بود که من روز سه شنبه هشتم ذی حجه روز ترویبه از مکه معظمه حرکت کردم و همین روزها وارد میشوم بر شما والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته جناب قیس

کاهن بن مصهر حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) را بر داشته روانه شد بجانب کونه بقادسیه که رسید حصین بن نیر اور اگر گرفته برد نزد عبیدزید

و در روایت است که چون بنزدیک کوفه رسید حصین بن نمیر ملعون او را خواست تفتیش جناب قیس کالهد حضرت سیدالشهدا مرا بیرون کرد و جوید حصین بن نمیر او را برد نزد عبید زیاد چون مقابل عبید زیاد آمد پرسید تو کیستی فرمود من مردی هستم از شیعیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) و پسرش حسین بن علی ابن زیاد گفت چرا کاغذ را جویدی فرمود بجهة آنکه تو نفهمی چه نوشته شده ابن زیاد گفت از که بود بسوی که فرمود از حسین بن علی (علیه السلام) بود بسوی اهل کوفه که اسم آنها را نمی دانم ابن زیاد لعین غضب شد گفته الله دست از تو بر ندارم تا مرا خبر دهی باسما آن جماعت و یا بروی بمنبر ولمن کنی حسین بن علی (علیه السلام) و پدر و برادرش را والا- ترا پاره پاره میکنم پس قیس رفت به نبر و بعد از حمد و ثنای الهی وصلوة بر پیغمبر ص خیلی ترحم فرمود بر علی و حسن و حسین صلوات الله عليهم اجمعین ولمن فرمود عبید زیاد و پدرش و مادرش و طفلة بنی امیه را بعد فرمود ایها الناس من رسول حسین بن علی هستم بسوی شما و او را در فلان موضع گذاردم اجابت کنید او را پس ابن زیاد امر کرد او را از منبر بزر آورند و از بالای قصر با دست بسته بزیر انداختند استخوان های بدنش درهم شکست لکن رمقی داشت ظالمی آمد و سرش را از بدن جدا نمود

بیان بطن الرمه سر دوراهی است از برای کسانی که از مدینه می آیند یکره بکوفه می رود و یک راه بصره می رود

و در ابصار العين است که عبد الله بن یقطر الحمیری مادرش حضانت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) را مینمود نه آنکه مرضعه او بود چنانچه قیس بن ذریح حضانت حضرت مجتبی را نمود چون در خبر صحیح وارد شده که سیدالشهداء (علیه السلام) شیر نخورد از غیر پستان فاطمه زهراء انتهی



بلکه از بعضی از اخبار استفاده می شود که از پستان هیچ زنی شیر نخورد نه از پستان مادرش و نه از زن دیگر بلکه از ابهام و زبان جد بزرگوارش شیر می مکید کما قال السید بحر العلوم (ره)

لله مرتضع لم یرتضع ابدأ\*\*\* من ندی انثی و من طه مرضعه

و در ابصار العین از اصابه عسقلانی نقل کرده که عبدالله بن یقطر صحابی بوده لانه لدة الحسین (علیه السلام) یعنی او هم سن بوده با حضرت سیدالشهداء (علیه السلام)

و از کتاب لولو و مرجان ثقة الاسلام نوری استفاده می شود که جناب قیس بن مصهر الصیداوی و جناب عبدالله بن یقطر هر دو رسول حضرت سید الشهداء (علیه السلام) بودند جهت اهل کوفه و هر دو را ابن زیاد بقتل رسانید چنانچه ابوذر بن سلیمان غلام یا آزاد کرده و رسول آنجناب بود بسوی اهل بصره و شهادت او هم بدست رجس غدار ابن زیاد بود

### الخامس - جناب عبدالله بن عقیف از دی بود

در لهوف است که بعد از قتل حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) ابن زیاد ملعون رفت بمنبر گفت

« الحمد لله الذي اظهر الحق واهله ونصر امير المؤمنين و اتباعه وقتل الكذاب بن كذاب »

ناگاه جناب عبدالله بن عقیف از جای خود حرکت کرد و او از خیار شیعه و از زهاد بود و چشم چپش در جنگ جمل کور شده بود و چشم راستش در جنگ صفین و همیشه ملازم مسجد اعظم بود و روز تا شام نماز می خواند فرمود یا بن مرجانه ان الكذاب ابن كذاب انت و ابوك و من استعملك و ابوه یا عدو الله اتقتلون ابناء النبیین و تتكلمون بهذا الكلام علی منابر المؤمنین

راوی گفت این زیاد متغیر شد گفت کیست این متکلم؟

عبدالله گفت انا المتكلم با عدو الله اتقتل الذرية الطاهرة التي قد اذهب الله عنها الرجس و ترهم انك علی دین الاسلام و اغوثاه این اولاد المهاجرین والانصار لا ينتقمون من طاغيتك اللعين بن اللعين علی لسان محمد رسول رب العالمین

راوی گفت غضب ابن زیاد ملعون شدت کرد گفت عبدالله عقیف را نزدیک بیاورید

پس آدم های ابن زیاد او را گرفتند که ببرند اشراف از قبیله ازد اتفاق نمودند او را از دست آدم های ابن زیاد گرفتند و از مسجد خارج کردند

ابن زیاد گفت بروید و اینکور را بیاورید نزد من

پس خیر بقبیله ازد رسید جمع شدند و مقاتله شدیدی واقع شد و جمعی مقاتله شدیدی واقع شد و جمعی کشته شدند تا وارد شدند اصحاب ابن زیاد بمنزل عبدالله عقیف او را گرفتند آوردند نزد ابن زیاد مکالمات زیادی بینشان واقع شد تا اینکه ابن زیاد امر کرد گردن او را زدند و بدن او را بدار کشیدند

### السادس والسابع طفلان صغیر جناب مسلم بن عقیل

شیخ صدوق در امالی روایت میکند که بعد از قتل حضرت سید الشهداء (علیه السلام) ایندو طفل را اسیر نموده بردند بکوفه نزد ابن زیاد آن ملعون زندانبان را طلبید ایندو طفل یکسال میان زندان محبوس بودند بعد بامر آنظالم شهید شدند

ص: 296

## فصل دهم: در ذکر اسامی اسرائیکه از اهل البیت یوم الطف در کربلا حاضر بودند و اسیر شدند

### اشاره

وما ذکر می کنیم اسامی مقدسه آنچه را که مطلع شده ایم از ایشان درضمن دو امر:

### امر اول در ذکر مردان اسیر شده

### اشاره

اول - حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) بود

در نفس المهوم از این نما نقل کرده قال علی بن الحسین (علیه السلام) ادخلنا علی یزید و نحن اثنی عشر رجلا مغلولون

و در عقد الفرید است که بین حضرت علی بن الحسین و یزید مکالماتی شد بعد یزید گفت ماترون یا اهل الشام فی هؤلاء فقال له رجل منهم لا تتخذ من کلب سوء جروا لعنة الله علیه وعلی کلامه

### دوم - حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) بود

چنانچه جناب حسن بن علی بن محمد الطبری که معاصر محقق و علامه بوده در کتاب کامل بهائی که تألیف کرد او را از برای بهاءالدین جوینی و بسیار کتاب معتبر است فرموده؛

عمر سعد ملعون روز عاشوراء و روز یازدهم تا بوقت زوال کربلا بود و پیران و معتمدان را موکل بر امام زین العابدین (علیه السلام) و دختران امیر المؤمنین (علیه السلام) و دیگر زنان اهل بیت گردانید و جمله بیست زن بودند و امام زین العابدین (علیه السلام) آنروز بیست و دو ساله بوده و امام محمد باقر (علیه السلام) چهار ساله بوده و هر دو در کربلا بودند حقتعالی ایشان را محفوظ داشت و در کتاب اثبات الوصیه است وقتیکه وارد شدند اهل بیت به یزید بن معویه حضرت باقر (علیه السلام) دو سال و چند ماه از سن شریفش گذشته بود

یزید با اهل مجلس خود مشورت کرد در امر حضرت زین العابدین (علیه السلام) پس اشاره کردند بقتل آنبزرگوار و سخن بسیار زشتی گفتند که سزاوار نیست تکرار شود

پس حضرت باقر حمد و تباهی الهی را بجای آوردند و یزید لعنة الله فرمودند: جلساه توچنین اشاره نمودند بتو بخلاف آنچه جلساء فرعون به اشاره کردند گفتند: « ارجه و اخاه » یعنی تأخیر بینداز از او و برادرش و اینها اشاره نمودند بکشتن ما این سببی داشت یزید گفت: سببش چه بود؟

فرمودند: جالسین فرعون حلال زاده بودند جالین تو ولد الزنا هستند چون انبیاء و اولاد انبیاء را نمی کند مگر حرامزاده

پس یزید سر بزیر انداخت و امر کرد که اهل بیت را از مجلس بیرون بردند

در عقد الفرید ابن عبد ربه اندلی از جناب محمد بن الحسین روایت کرده قالاتی بنایزید بن معویہ بعد ماقتل الحسین (علیه السلام) ونحن اثنی عشر غلاما وكان اكبرنا يومئذ علي بن الحسين (عليه السلام) فادخلنا عليه وكان كل واحد منا مغلوله يده الى عنقه وعبد الله بن مسلم بن قتيبه در ككتاب الامامة والسياسة مینویسد و ذكروا ان ابا مشعر قال حدثني محمد بن الحسين بن علي (عليه السلام) قال دخلنا على يزيد

اثني عشر غلاماً مظللين في الحديد وعلينا قميص

تا آنکه می گوید یزید با اهل شام مشورت کرد گفت یا اهل الشام ماترون فی هؤلاء مقال النعمان بن بشیر یا امیر المؤمنین اصنع بهم ما کان یصنع بهم رسول الله ص لورایهم بهذه الحال فقالت فاطمة بنت الحسین بایزید بنات رسول الله سبایا قال فبکی یزید حتی کادت نفسه تفیض وبکی اهل الشام علت اصواتهم الخ

### **چهارم - جناب عمر بن الحسین**

در لهوف است و دعا یزید علیه لعائن الله بعلی بن الحسین (علیه السلام) و عمر بن الحسین وکان عمر صغیراً یقال ان عمره احدى عشر سنه فقال له اتصارع هذا یعنی ابنه خالداً فقال عمر لا ولكن اعطنی سکیناً ثم اقاتله فقال یزید شنشنة اعرفها من اخزم هل تلد الحية الا الحیه و در تاریخ طبری این حکایت را درباره عمر بن الحسن بن علی (علیه السلام) نقل کرده

### **پنجم - جناب حسن بن الحسین**

در کامل ابن اثیر است و استصغر الحسن بن حسن بن علی و امه خوله بنت منصور بن ریان الفضائری

### **ششم - جناب زید بن الحسن المجتبی (علیه السلام)**

### **هفتم - جناب عمر بن الحسن المجتبی (علیه السلام)**

در لهوف است و روی مصنف کتاب المصابیح ان الحسن بن الحسن المثنی قتل بین یدی عمه الحسین فی ذلك اليوم سبعة عشر نقا واصابه ثمانیه عشر جراحة فوقع فاخذه خاله اسماء بن خارجة فصله الى الكوفة و داواه حتى بره و حمل المدينة و كان معهم ایضاً زیدو عمر ولد الحسن السبط علیهم السلام انتهى

### **هشتم - جناب محمد بن عمر بن الحسن المجتبی**

در هشتم بحار از تقریب المعارف ابو الصلاح نقل کرده فرمود روایت کرده اند از عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) که گفت دیدم محمد بن عمر بن الحسن را وهو الذي كان مع الحسین (علیه السلام) بکر بلاو كانت الشيعة تنزله بمنزلة ابي جعفر يعرفون حقه و فضله الخ

و این نهایت تمجید است که شیعه او را نازل منزله حضرت باقر (علیه السلام) می دانستند و همان قسم حقش و فضلش را می شناختند با حضور پدر بزرگوارش جناب عمر

الحاصل اسماء شریفه بقیه از مردان اسیر شده را حقیر بدست نیاوردم چون مقتضای آنچه نقل شده از این نما و از عقد الفرید آنستکه مردان دوازده نفر بودند که وارد شدند بر یزید بن معویه



الاولی - حضرت زینب کبری الثانیه - جناب ام کلثوم الثالثه جناب ام کلثوم الثالثه - جناب فاطمه الرابعه جناب صفیه الخامسه - جناب رقیه السادسه - جناب ام هانی

که این شش نفر مخدرات دختران حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) بودند حضرت زینب از فاطمه زهراء (علیها السلام) بود و پنج دختر دیگر از سایر زوجات حضرت امیر بودند

و در منتخب طریحی است وقتیکه عبال الله را داخل نمودند بریزید بن مصوبه آن لعین نظر

کرد بر آنها و از یکیک سؤال نمود در حالتیکه آنها بسته شده بودند بریسمان بلندی پس گفته شد این ام کلثوم کبری است و این ام کلثوم صغری است و این صفیه است و این اممانی است و این رقیه دختران امیر المؤمنین (علیه السلام) هستند

و در امالی شیخ صدوق از فاطمه دختر امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل کرده ثم ان یزید علیه لعائن الله امر بناء الحسين (علیه السلام) فجلس مع علی بن الحسين (علیه السلام) في مجلس لا یکنهم من حر ولا برد حتی تقشرت وجوههم

السابعه جناب فاطمه بنت الحسين (علیه السلام) و بایشان مصائب زیادی وارد شد

منجمله - در ارشاد است قالت فاطمة بنت الحسين ولما جلسنا بین یدی یزید رق لنا قام الیه رجل من اهل الشام أحمر فقال یا امیر المؤمنین هب لی هذه الجارية یعیننی و كنت جاریة و ضیئة فارصت و ظننت ان ذلك جائز لهم فاخذت بثیاب عمی الخ

و شیخ صدوق در امالی و طبری در تاریخ خود این قضیه را روایت کرده الا اینکه بجای فاطمه بنت الحسين (علیه السلام) فاطمه بنت امیر المؤمنین (علیه السلام) فرموده

الثامن - جناب سکینه بنت الحسين (علیه السلام) و مصائب اینمخدره زیاد است

در فصول المهمه است لما ادخل نساء الحسين والرأس بین یدی یزید لعنة الله علیه فجعلت فاطمه و و سکینه تتطاولان لتنظرا الی الرأس وجعل یزید یستره عنهما فلما رأينه محن و اعلن بالبكاء فیکت لبکائهن ناء یزید و بنات معاویه فولولن و اعلن اصواتهن الی آخره

التاسعه - آن دختری که در خرابه شام از دنیا رحلت فرموده و شاید اسم شریفش رقیه بوده و از صبابای خود حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) بوده چون مزاری که در خرابه شام است منسوبست باین مخدره و معروف است بمزارست رقیه

و در کامل بهائی روایت کرده که زنان اهل بیت در حال اسیری مخفی می داشتند بر اطفال شهادت پدرشان را و می گفتند پدران شما بفلان سفر رفته و باز می آیند

وقتیکه ایشان اداخل خانه یزید نمودند یکدختر چهار ساله از سیدالشهداء (علیه السلام) شبی از خواب برخاست و گفت پدرم حسین (علیه السلام) چه شد؟ و بکجا رفت؟ الساعه او را در خواب دیدم

جمله زنان و کودکان سخت بگریه در آمدند و فغان و شورشی از ایشان برخاست یزید کافر خوابیده بود از خواب بیدار شد گفت چه خبر است؟ پس واقعه را تحقیق نمودند و فضیه را ببیزید گفتند آن ملعون امر کرد سر نازنین پدر او سیدالشهداء را ببرند جهت آن طفل پس سر نازنین را در میان طبقی نزد آن طفل گذاردند

پرسید این چه چیز است؟ با و گفتند سر پدر بزرگوارت می باشد آن طفل بترسید و صیحة بلندی زد و رنجور شد و در آنروز جان بجان آفرین تسلیم نمود و در بعضی از تألیفات اصحاب روایت شده بطریق مبسوطی و در آخر آن روایت می نویسد که آن مظلومه سر نازنین پدر را شناخت لبها را بر لب مبارک پدر گذاشت و گریه زیادی کرد تا فاش نمود چون حرکتش دادند دیدند آن طفل از دنیا رفته

العاشره - جناب رباب بنت امرء القیس زوجة مکرمه حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) والدة مکرمه حضرت سکینه خاتون و حضرت عبد الله رضیع

در نفس المهموم از اخبار الدول محمد بن جرير الطبری الامامی نقل کرده که جناب رباب با حضرت سيدالشهداء بود در سفر کربلا  
و جزو اسراء اهلبیت بود در سفر شام بعد که مراجعت کردند

ص: 299

بمدینه اشرف و بزرگان قریش او را خواستگاری کردند گفت ما کنت لا تخذ حموا بعد رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) یعنی بعد از پیغمبر ص پدر شوهری اختیار نخواهم کرد و یکسال بعد زنده بود و ابدأ در زیر سقف رفت تا از غصه و غم از دنیا رفت.

الحادی عشر - جناب شاه زنان بنت کسری که ایضا زوجه مکرمه حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) بود و در منتخب طریحی از شعبی روایت کرده که در شام خواهر یزید گفت ایتکن سکینه بنت الحسین (علیه السلام) و بین این دو مذاکراتی شد بعد عاتکه دختر یزید گفت اینکس شاه زنان ابنة کسری انوشیروان بس فرمودها انا بنت الملك وانا زوجة ابن رسول الله المقتول ظلما الخبر.

الثانی عشر - والدة ماجدة جناب محسن بن الحسین (علیه السلام) در نفس المهموم از معجم البلدان حموی نقل کرده که جوشن کوهی است در غربی حلب که معدن مس بود و لکن حال باطل شده از زمانیکه عبور کردند بر او اسراء اهل بیت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) و یکنفر از زوجات آنحضرت حامله بود و در آنجا طفلش راسقط نمود و هر قدر آنمخدره طلب نان و آب نمود جوابی ندادند و علاوه دشنام دادند پس آن مخدره نفرین نمود از آن وقت هر که در آن کوه کار کرد ریح و منفعتی نبرد و در قبله آن کوه مقبره ایست معروف بمشهد السقط و سقط نام محسن بن الحسین است انتهى:

و در آن کوه است مقبره ابن شهر آشوب صاحب کتاب مناقب و محتمل است که والده جناب محسن جناب رباب یا جناب شاه زنان بوده باشد

الثالث عشر - دختر جناب مسلم بن عقیل ، در منتخب طریحی است بعد از آنکه حضرت در بین راه خبر مسلم بن عقیل و هانی را شنیدند و قیل و کان لمسلم بنت عمرها احدی عشر سنه مع عیال الحسین فلما قام من مجله جاء الى البنت و قربها من منزلة فحست البنت بالشر و كان الحین مسح على رأسها و ناصيتها كما يفعل بالایتام فقال البنت یاعم ما رأيتك قبل هذا اليوم تفعل بی مثل ذلك اظن انه قد استشهد والدی فلم يتمالك الحین من البكاء وقال لها بابنية انا ابوك وبناتی اخواتك فصاحت و نادت بالویل والشبور انتهى

و ظاهراً این مخدره خواهرزاده حضرت سیدالشهداء بوده که در این سن حضرت او را روی زانو نشانیده و اظهار ملاحظت فرموده چون سابقاً گفته شد که جناب رقیه المکنی بام کلنوم الصغری بنت حضرت امیر المؤمنین زوجه جناب مسلم بن عقیل بوده

الرابع عشر - جناب فضه در اصول کافست لما قتل الحسین (علیه السلام) اراد القوم ان یوطئوا الخیل فقالت فضة لزینب یاسیدتی ان سفینة کسر به فی البحر فخرج الی جزیرة فاذا هو باسد، الی ان قالت والاسد رابض فی ناحية فدعیني امضي الیه فاعلمه ما هم صانعون غدا الخ :

بیان - فضه همان جاریه حضرت فاطمه زهراء هست که فضه نوییه باشد و سفینه لقب غلام حضرت پیغمبر است که اسمش قیس با نجران یا درمان یا مهران بوده :

الخامس عشر - آن جار به که در کربلا حاضر بود.

در لهوف است لما قتل الحسین (علیه السلام) جانت جاریة من ناحية خیم الحسین (علیه السلام) فقال لها رجل یا امة الله ان سیدک قتل قالت الجاریة فاسرعت الی سیداتی وانا اصیح فقمن النساء فی وجهی و صحن

السادس عشر - مادر جناب وهب بن عبدالله الکلبی

السابع عشر -- مادر آنجوانیکه پدرش در معرکه شهید شده بود

ص: 300

مخفی نماناد که این پنج مخدره اخیره اگرچه تصریحی ندارد که بشام رفته باشند لکن . ظاهراً با مخدرات بوده اند و اسیر شده اند و حقیر اسامی شریفه باقی مخدر اتیرا که در کربلا بوده اند و اسیر شده‌اند از کتب معتبره معتمده بدست نیاورده ام لکن معلوم است که از کنیزان جمعی خدمت مخدرات بوده اند

چنانچه در کامل ابن اثیر و در تاریخ طبری است فلما ادخلوهم علی ابن زیاد لبست زینب ارذل ثیابها وتكرت وحفت بها اماتها

و در بعضی از کتب معتبره دیگر هم وارد است این مضمون پس استفاده شد که حضرت زینب کنیزهای متعدده داشته اند و لابد باقی مخدرات کنیز داشتند

و بدانکه در بعضی از زیارات مؤلفه است السلام علی عاتکه وصفیه در سابق معلوم شد که جناب صفیه اسم دختر امیر المؤمنین (علیه السلام) است و در کربلا هم حاضر بوده

و در معجم البلدان از یاقوت حموی نقل کرده که عاتکه بنت زید بن عمر و بن نفیل بود و از جمله زوجات حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) بود و ندارد که در کربلا هم بوده یانه و اینمخدره مرثیه کرد زوج مکرم خود را

واحسیناه فلانسیت حسیناً\*\*\* اقصدهته اسنه الاعداء

غادروه مکربلاء صریعاً\*\*\* لا سقی الغیث بعده کربلاء

و در ناسخ است که عاتکه دختر زید بن عمرو بن نفیل و خواهر سعید بن زید بود که باعتقاد اهل تسنن از عشره مبشره بوده

و بدانکه افضل تمام این مخدرات حضرت زینب خاتون (علیها السلام) بود که در باب دوم بعضی از فضائل این مخدره مکرمه ذکر شد لکن بزرگتر فضائل این مخدره دو فضیلت است

اول آنکه این مخدره علی الظاهر وصی حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) بود چنانچه در نفس المهموم از اثبات الوصیه مسعودی ره از مخدره مکرمه خدیجه بنت محمد بن علی الرضا (علیه السلام) نقل می کند

انه ای الحسین (علیه السلام) اوصی الی اخته زینب بنت علی (علیه السلام) سترأ علی بن الحسین (علیه السلام) وتقیه و اتقاء علیه

و این منافاتی ندارد با آنچه سابقاً گفته شد که حضرت وصیت خطش را بدخترش فاطمه سپرده باشد کمالات یخفی

فضیلت دوم اینست که اینمخدره چند مرتبه حفظ بنیه مقدسه حضرت زین العابدین (علیه السلام) را فرمود

اول - در روز عاشوراء وقتیکه لشکر ابن سعد ریختند بخیمه ها برای نهب و غارت نمودن

در نفس المهموم از اخبار الدول نقل کرده و هم شمر علیه ما يستحقه بقتل علی الاصغر وهو مریض فخرجت زینب بنت علی بن ابیطالب (علیه السلام) وقالت لا والله لا یقتل حتی اقتل فیکف عنه

دوم - در روز یازدهم عاشوراء وقتیکه اهل بیت وارد قتلگاه شدند

در کامل الزیاره ابن قولویه از قدامة بن زائده از پدرش روایت کرده از حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) و در آن روایت است که فرمود لما اصابنا بالطف ما اصابنا وقتل ابی (علیه السلام) وقتل من كان معه من ولده و اخوته و سائر اهله و حملت حرمه و نسائه علی الاقتاب یراد بنا الکوفه و جعلت انظ الیهم صرعی ولم یواروا فعظم ذلك فی صدري و یشتد لما اری منهم قلقی فکادت نفسي تخرج و تبینت ذلك منی عمی زینب بنت علی الکبری فقالت مالی اراک تجود بنفسک یا بقیة جدی و ابی و اخوتی

ص: 301

فقلت وكيف لا- اجزع و اهلع وقداری سیدی و اخوتی و صومتی و ولدی و اهلی مصرعین بدمائهم مرمین بالعراء ملین لا یکنون ولا یوارون ولا یعرج علیهم احدولا یقربهم کانهم اهلبیت من الدیلم

بعد صدیقه صفراء امام را تسلیه می دهد و حدیث ام ایمن را می خواند

سوم در مجلس ابن زیاد ملعون و قتیکه بین حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) و ابن زیاد ملعون مکالماتی رد و بدل شد

در ارشاد است منصب ابن زیاد وقال و بك جراً لجوابی وفیک بقیة للرد علی اذهبوا به فاضربوا عنقه فتعلقت به زینب عمته وقالت یابن زیاد حسبك من دماننا واعتنقة وقالت واللہ لا- افارقه فان قتلته فاقتلنی معه فنظر ابن زیاد الیها و الیه ساعة ثم قال عجباً للرحم واللہ انی لاظنهاودت انی قتلتها معه دعوه فانی اراه لما به

و در لهوف است فسمعت به عمته زینب (علیه السلام) فقالت یا بن زیاد انك لم تبق لنا احداً غیر هذا الصبی فان كنت عزمت علی قتله فاقتلنی منه فقال علی (علیه السلام) لعمته اسکتی باعمة حتی اكلمه الخ

چهارم - در مجلس یزید ملعون

چنانچه در دمعة الساکبه از بعضی از نسخ ابی مخنف نقل می کند وقتی که در مجلس یزید بن معویة زین العابدین (علیه السلام) آیه شریفه را تلاوت فرمود « ما اصاب من مصیبة فی الارض الی قوله واللہ لا یحب کل مختال فخور » منصب یزید وقال خذوه و اضربوا عنقه فقالت ام کلثوم و یلک یا یزید ما کفاک ما فعلت بنا وقد ارویت الارض من دم اهل البیت (علیه السلام) وقد بقی هذا الطفل اتریدان تقطع نسل رسول اللہ - قال الراوی فابکت کل من کان حاضراً فقال له لعنه اللہ بعض جلسائه سنلتک باللہ یا یزید الا ما عفوت عنه فانه صغیر السن ولا یجب علیه القتل فامر اللعین بتخلیته

## فصل یازدهم : در بعضی از تواریخ متعلقه بزمان امامت حضرت سیدالشهدا (علیه السلام)

### اما وقایع سال پنجاهم هجری بعد از شهادت حضرت مجتبی (علیه السلام)

بدانکه در ماه شعبان سال پنجاه هجری مغیره بن شعبه که حاکم کوفه بود در کوفه بدرک واصل شد در سن هفتاد سالگی و بعد از موت مغیره مصوبه زیاد بن ابیه را که حاکم بصره بود حاکم کوفه هم نیز نمود خود زیاد آمد بگونه و سمره بن جندب ملعون را در بصره بجای خود گذارد

و در این سال معویة بن خدیج را از حکومت مصر عزل نمود و سلمة بن مخلد را والی مصر نمود

و در اینسال جناب عقیل بن ابیطالب (علیه السلام) از دنیا رحلت فرمود

### و اما وقایع سال پنجاه و یک

منجمله آنکه مصوبه بتمام حکام بلدان نوشت انظروا من اقامت علیه البینة أنه یحب و اهل بینه فامحوه من الدیوان واستقطوا عطاله و رزقه

چون اینحکم بعمل رسید دست بقتل و غارت شیعیان گشودند و بسیاری از مردم را به تهمت تشیع بقتل آوردند





و منجمله در این سال جناب عمرو بن حمق و جناب حجر بن عدی که هر دو از خواص شیعیان امیر المؤمنین (علیه السلام) بودند از دنیا رحلت فرمودند و تفصیله در باب سوم ذکر شد

و منجمله در این سال ممویه ابن ابی سفیان فرزند خود یزید را بالشکر زیادی مأمور نمود یفتح قسطنطنیه و در آنجنگ جناب ابویوب انصاری که اسمش خالد بن زید بود از دنیا در گذشت و جد او را در کنار سور قسطنطنیه بخاک سپردند و مردم روم برای او بنای عالی ساختند و قنادیلی آویختند و در آنجا استشفا میجستند

## اما وقایع سال پنجاه و دو

منجمله در این سال جناب میمونه بنت حارثه زوجه یغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از دنیا رحلت فرمود

و منجمله در این سال ابو موسی اشعری که نامش عبدالله بن قیس بود از دنیا رفت

و منجمله در این سال جریر بن عبدالله البجلی از دنیا رحلت نمود

و منجمله در این سال حسان بن ثابت انصاری که شاعر بی بدلی بود در سن صد و بیست سالگی از دنیا رحلت نمود

و منجمله بعضی نوشتند که در این سال بود شهادت جناب حجر بن عدی که در جنگ صفین امیر میمنه لشکر علی بن ابیطالب (علیه السلام) بود و در جنگ نهران امیر میسر و زیاد بن ابیه که امیر عراق بود در باره او سعایت کرد نزد معویه و معویه او را طلبید بشام و در نزدیکی شام سراو و سی و پنج تن از اصحاب او را بریدند و بنزد معویه بردند

## اما وقایع سال پنجاه و سه

منجمله در این سال در چهارم ماه رمضان زیاد بن ابیه بدرک واصل شد بمرض طاعون و در تاریخ ابن اثیر است که زیاد بمعویه نوشت که من امور عراق را بدست چپ اداره نمودم و دست راستم فارغ است امور حجاز را با واگذار کن معویه عهد حجاز را با و نوشت اهل حجاز چون شنیدند جمع شدند و با و نفرین کردند طاعون بانگشت راستش زدو هلاک شد و قبرش در تویه است نزدیک قبر جناب کمیل و مغیره بن شعبه و ابو موسی اشعری و احنف بن قیس کذافی کامل ابن اثیر

و منجمله ربیع بن زیاد الحارثی که حاکم خراسان بود در این سال از دنیا رفت

و منجمله وردان غلام عمرو عاص ملعون در این سال از دنیا رفت

## اما وقایع سال پنجاه و چهار

و منجمله در این سال اسامة بن زید و حکیم بن حزام و ابوقتاده از دنیا رفتند

و منجمله در این سال سوده بنت زمعه بن قیس زوجه یغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از دنیا رحلت فرمود

و منجمله در این سال توبان غلام حضرت رسول در حمصی از دنیا رحلت کرد

و منجمله در این سال معویه سعد بن عاص را از حکومت مدینه عزل کرد و مروان بن حکم را حاکم مدینه گردانید

و منجمله در این سال مصوبه عید ز باد را حاکم خراسان نمود

### **و اما وقایع سال پنجاه و پنج**

منجمله سعد بن ابی وقاص که بقول اهل تسنن از عشره مبشره بود از دنیا رفت در سن هشتاد و دو سالگی و او آخر کسی بود از عشره مبشره که از دنیا رفت و در بقیع دفن شد

ص: 303

و منجمله در این سال سحبان وائل وفات کرد و او در بلاغت و فصاحت نظیر نداشته و ضرب - المثل است

و منجمله در این سال کعب بن عمر و الانصاری و ارقم بن ارقم از دنیا رفتند

### واما وقایع سال پنجاه و شش

منجمله مصوبه ملعون پسرش یزید ملعون را بولایت عهد خود منسوب نمود و از مردم بیعت گرفت و حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) و جناب عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر بن عوام انکار نمودند فرمان معاویه را

و ایضاً در این سال معاویه عبدالله بن زیاد ملامون را از حکومت خراسان عزل نمود و سعید بن عثمان بن عفان را بحکومت خراسان نصب نمود

و در حبیب السیر است که سعید بعد از ضبط حدود خراسان لشکر بماوراء النهر بقصد تسخیر بخارا کشید و بعد از فیصل دادن و گرفتن بخارا لشکر بقصد تسخیر سمرقند کنید و در آنجا محاربان سخت اتفاق افتاد و جناب قشم بن عباس بن عبدالمطلب در بعضی از آن جنگها شهید شد

و منجمله در این سال جویریة بنت حارث زوجة حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از دنیا رحلت فرمود و او در مدینه بخاک سپردند

### اما وقایع سال پنجاه و هفت

منجمله در این سال مصوبه مروان بن حکم را از حکومت مدینه عزل نمود و ولید بن عقبه بن ابی سفیان را بحکومت نصب نمود

و ایضاً در این سال مصوبه حکومت کوفه را ضحاک بن قیس داد و حکومت بصره و ایران و خراسان را بعبد الله بن زیاد بن ابیه داد

و ایضا در این سال شداد بن اوس که از عباد و زهاد بود در بیت المقدس از دنیا رفت و در آنجا دفن شد

و ایضا در این سال یقول بعضی عبدالرحمن بن ابیبکر که برادرایی و امی عایشه بود در نزدیکی مکه معظمه از دنیا رفت و مادرش ام رومان بود

و ایضا در این سال عایشه زوجه پیغمبر ص از دنیا رحلت کرد در شب سه شنبه هفدهم ماه رمضان در سن شصت و هفت سالگی و ابوهریره بروی نماز خواند و او را در بقیع دفن کردند

و در کامل بهائی است که مصوبه بمکه رفت که از برای یزید بیعت بگیرد عایشه تهدید فرستاد برای وی که برادر محمد را کشتی و برای یزید بیعت می گیری عمرو عاص بمویه گفت اگر عایشه بتو تشنیع زند خلق بر تو خروج کنند معاویه ابوهریره و شرحبیل را با هدایای بسیار نزدی فرستاد که باوی صلح کند . برادر او عبدالرحمن را ولایت دهد و امثال اینها - روزی پیغام فرستاد که توقع است ام المؤمنین مارا بتشرف خود مشرف سازد و چاهی کند و بآهک بر کرد و فرش گرانیمایه آنجا بهن کرد و کرسی بر سر او نهاد وقت نماز خفتن او را خواند و گفت چندین هزار درهم نثار خواهم کرد

عایشه با غلام هندی بیرون آمد و بر خر مصری سوار شد و معویه او را اعزاز کرد و بدان کرسی اشاره کرد که بنشیند چون نشست فرو شد بآن چاه در حال مصوبه گفت غلام و خر را بکشتند و در میان آن چاه انداختند و خاک ریختند مردم در اختلاف افتادند برخی گفتند عایشه بمدینه رفت. بعضی گفتند به یمن رفت و حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) و جماعت خاصان مویه حال را میدانستند لذا حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) ترکه او را بوارثان اوداد

و ایضا در ایصال بروایت بعضی ابو هریره عبد الرحمن الدوسی وفات نمود چنانچه در حبیب السیر است

## و اما وقایع سال پنجاه و هشت

در اینسال عقبه بن عامر جهنی در مصروفات نمود و در فسطاط مصر مدفون گشت

و ایضا در اینسال جبیر بن مطعم بن نوفل از دنیا رحلت کرد

و ایضا در اینسال سمرة بن جندب ملعون از دنیا رفت

## و اما وقایع سال پنجاه و نه

در اینسال معویه خواهر زاده خود عبد الرحمن بن ام الحکم را از کوفه عزل نمود و نعمان بن بشیر را بحکومت کوفه نصب کرد

و ایضا در اینسال عبدالرحمن بن زیاد بن ابیه از معویه رقم حکومت خراسان را گرفت و در خراسان بود تا حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) ارواحنا له الفداء در کربلا شهید گردید

و ایضاً در اینسال اسامة بن زید بن حارثه از دنیا رحلت کرد علی نقل

و ایضا در اینسال قیس بن سعد بن عباده در مدینه طیبیه از دنیا رحلت فرمود و بعضی از مراتب شجاعت و فضایل او در سابق گفته شد

و ایضا در اینسال سعید بن عاص که مدتی حاکم مدینه بود از دنیا رحلت کرد

و ایضاً در ایصال عبدالرحمن بن خالد بن ولید از دنیا رفت

و ایضا در اینسال عبدالله بن عامر بن کریر در مکه از دنیا رفت و در عرفات دفن شد

## و اما وقایع سنه شصت هجری

در اینسال معویه بن ابی سفیان ملعون در شام از دنیا رفت در غره ماه رجب یا نیمه آن یا بیست و دوم آن در سن هفتاد و پنجسالگی و بعد از فوت معویه بن زید کاغذی نوشت به پسر عمش ولید بن عتبة بن ابی سفیان که حاکم مدینه بود که بیعت بگیرد از حسین بن علی (علیه السلام) و از عبدالله بن زبیر و از عبدالله بن عمر هر دو عبدالله که شنیدند از مدینه فرار نمودند بمکه معظمه حضرت سید الشهداء هم امتناع فرمود از بیعت نمودن تا آنکه حضرت در شب یکشنبه دوشب مانده از ماه رجب از مدینه طیبیه بیرون شد بقصد مکه معظمه با اهل بیت و جمع کثیری از بنی هاشم و آن بزرگوار تلاوت می فرمود این آیه شریفه را « فخرج منها خائفاً یتربق قال رب نجنی من القوم الظالمین » و روز سوم شعبان وارد مکه معظمه شد و تلاوت می فرمود: ولما توجه تلقاء مدین قال عسی ربی ان یتهدینی سواء السبیل و چون اهل کوفه شنیدند هلاکت مصوبه را و خروج حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) را بجانب مکه معظمه شیعیان جمع شدند بخانه سلیمان بن صرد الخزاعی و کاغذی نوشتند بحضرت سید الشهداء که تشریف بیاورید بجانب کوفه و آن کاغذها را بتوسط عبدالله بن مسمع و عبدالله بن وال فرستادند خدمت حضرت بعد بفاصله دوازده روز باز کاغذهایی نوشتند بتوسط قیس بن مصهر الصیداوی و عبدالرحمن عبدالله الارحبی خدمت حضرت فرستادند بعد بفاصله چندروز کاغذها نوشتند و بتوسط هانی بن هانی السبعی و سعید بن عبدالله الحنفی روانه کردند

الحاصل تا آنکه عده کل کاغذها بدوازده هزار رسیده بود در تمام آنها بشارت بود بهلاکت معویه و توهین بیزید و استدعاء تشریف آوردنشان را بکوفه و تمام آن کاغذها از معاریف اهل کوفه

ص: 305

بود نظیر جناب حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه و سلیمان بن صرد و شیب بن ربیع و رفاعه بن شداد و مسیب بن نجبه و حجار بن ابهر و عروه بن قیس و عمرو بن حجاج و امثال اینها

و شیعیان بصره هم جمع شدند بخانه ماریه بنت منقذ العبدی که از شیعیان بود و آنها هم کاغذها نوشتند و طلب کردند قدوم شریف حضرت را ببصره این بود که حضرت پر عمش جناب مسلم را بجانب کوفه فرستاد چنانچه سابقاً گفته شد و خود آن بزرگوار هم در هشتم ماه ذی الحجة الحرام که یوم الترویة بود از مکه معظمه خارج شد و روز دوم محرم سنه شصت و یک هجری بکربلائی معلی رسید

## **فصل دوازدهم : در بعضی از فضایل زمین کربلا و بعضی از مقابر شریفه بزرگانی که در کربلائی معلی مدفونند**

### **اشاره**

ولا بد است در مقام از ذکر دوامر :

### **امر اول - در بعضی از فضائل زمین کربلا**

مخفی نماند که فضائل آن زمین مقدس زیاد است و ما ذکر می کنیم بعضی از آنها را تیمنا

الاول - آنکه زمین کربلا افضل و اشرف است از زمین مکه

اولا : بجهت آنکه زمین کربلا علت خلقت زمین مکه معظمه است

در بحار از کامل الزیارة از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده فرمود زمین کعبه فخریه کرد و گفت « کدام زمینت مثل من و حال آنکه خانه خدا به پشت من واقع شده و مردم میانند بجانب من از هر شسته و راه دور و من قرار داده شده ام حرم و محل امن الهی » پس خداوند وحی فرمود بسوی او که کن و آرام بگیر نیست فضیلتی که بتو داده شده در مقابل آن فضیلتی که بزمین کربلا داده ام مگر بمنزله سوزنی که فرو برود در آب دریا پس از آب دریا بردارد و اگر نباشد زمین کربلا من بتو فضیلت نمی دادم و اگر نمی بود آن وجود شریفی که زمین کربلا در بر دارد من ترا خلق نمی کردم و خلق نمی کردیم آن خانه را که باو فخریه میکنی پس آرام بگیر و مستقر باش و بوده باش عقب و متواضع و ذلیل و خوار و الا غضب میکنم بتو و ترا می برم بآتش جهنم

و ثانیاً ؛ بجهت آنکه زمین کربلا بیست و چهار هزار سال قبل از زمین مکه حرم امن الهی واقع شد

در بحار از کامل الزیارة از حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) روایت کرده فرمود خداوند اخذ کرد زمین کربلا را حرم امن و مبارک خود قبل از آنکه زمین کعبه را خلق کند و او را حرم خود قرار دهد به بیست و چهار هزار سال و چون روز قیامت می شود این زمین کماهی با تربت نورانی اش بلند می شود و نهاده می شود در افضل باغی از باغ های بهشتی که ساکن نمی شود او را مگر پیغمبران و مرسلین یا فرمود اولوالعزم از رسل و آن زمین مقدس روشنائی میدهد بین باغ های بهشتی چنانچه روشنائی می دهد ستاره دری در بین ستاره ها از برای اهل زمین که نورش خیره میکند چشم های اهل بهشت را



و فریاد میزند انا ارض الله المقدسة الطيبة المباركة التي تضمنت سيد الشهداء (عليه السلام) و سيد شباب اهل الجنة

الثانية - ابن زمين كربلا بقعه مبارکه ایست که خداوند در قرآن مجید یاد فرموده

در تهذیب از حضرت صادق (عليه السلام) روایت کرده فرمود شاطي الواد الايمن الذي ذكرها الله في القرآن هو الفرات والبقعة المباركة هي كربلاء بلدة طيبة

الثالثة - ابن زمين مقدس اطهر بقاع روى زمين واعظها حرمة هست

در بحار از کامل الزیارة از ام ایمن از حضرت پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) روایت کرده که فرمود جبرئيل آمد نزد من و اشاره نمود بسيد الشهداء (عليه السلام) و گفت سبطك هذا مقتول في عصابة من ذريتك و اهل بيتك و اخيار من امتك بصفة الفرات بارض تدعى كربلاء من اجلها تكثر الكرب و البلاء على اعدائك و اعداء. ذريتك في اليوم الذي لا يتقضى كربه ولا تقنى حرته و هي اطهر بقاع واعظها حرمة و انها لمن بطحاء الجنة

الرابعة - ابن زمين مقدس يك باغيست از باغ های بهشتی

در بحار از کامل الزیارة از حضرت صادق (عليه السلام) روایت کرده فرمود قبر حضرت سيد الشهداء (عليه السلام) بیست ذراع در بیست ذراع باغيست از باغ های بهشت و از این زمین است معراج باسماں و نیست ملك مقرب و پیغمبر مرسلی مگر آنکه از خداوند سؤال می کنند که زیارت نمایند این زمین را فوجی هبوط می نمایند و فوجی صعود می کنند

الخامسة - حور العين از ملائکه نازله از آسماں تمنی می کنند هدیه آوردن این تربت مقدس را در بحاو از مزار کبیر روایت میکنند که حور العين وقتیکه ببیند یکنفر از ملائکه را که هبوط می کنند بسوی زمین طلب هدیه می کنند از او تسبیح و تربت را از خاک قبر حضرت سيد الشهداء (عليه السلام)

السادسة - مستحب است نهادن تربت با میت میان قبر و مخلوط نمودن حنوط میت را بتربت مقدس

در غیبت شیخ طوسی است که نوشت عبدالله بن جعفر حمیری بحضرت حجت (عليه السلام) و سؤال کرد آیا جایز است در قبر میت از خاک تربت بگذارند یا نه؟ فرمود بلی می گذارند و مخلوط می کنند بحنوط میت انشاء الله

و در خصائص است که روایت شده زن زانیه اولادش را بدست خود می سوزانید چون از دنیا رفت و اور دفن کردند زمین او را دور انداخت مکرر پس بتعلیم یکنفر از ائمه (عليه السلام) قدری از تربت حضرت سيد الشهداء با او دفن کردند بعد زمین او را دور نینداخت

السابعة - مستحب است سجده نمودن باین تربت مقدس

در مصباح المتهدجين از معوية بن عمار روایت کرده که فرمود حضرت صادق (عليه السلام) خريطة زردی داشت که در او تربت حضرت سيد الشهداء (عليه السلام) بود وقت نماز که میشد همان تربت را در موضع سجودش میریخت و سجده بر او میکرد و میفرمود سجده بر تربت حضرت سيد الشهداء (عليه السلام) پاره می کند حجب سبع را

الثامنه - آنكه خداوند شفار ادر اين تربت مباركه قرارداد .

در امالی شیخ طوسی از محمد بن مسلم روایت کرده گفت شنیدم از حضرت باقر و از حضرت

ص: 307

صادق (علیه السلام) که فرمودند ان الله عوض الحسين (عليه السلام) من قتله ان جعل الامامة من ذريته والشفاء في تربته و اجابة الدعاء عند قبره ولا تعد ايام زائره جائيا وراجعا من عمره

در مزار بحار از کامل الزیاره از ابیهاشم جعفری روایت کرده گفت داخل شدم بحضرت هادی (علیه السلام) در حالتیکه آن بزرگوار تبادار و علیل بود فرمود یا اباهاشم بفرست مردی را از دوستان ما برود بحائر و دعا کند بجهت شفاء من گفت من بیرون شدم از خدمت آنحضرت و مقابل شدم با علی بن بلال با و گفتم آنچه مولا یم بمن فرموده بود و از او خواهش کردم برود بحائر بجهت دعاء نمودن برای آن حضرت گفت سمعاً و طاعة ولكن من میگویم که حضرت هادی افضل است از حائر و دعای خودشان از برای خود افضل است از دعای من برای ایشان در حالی ابیهاشم گفت من بحضرت عرض کردم آنچه علی بن بلال گفت فرمود بعلی بن بلال بگو که پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) افضل بود از خانه کعبه و از حجر الاسود معذلك دور خانه طواف میکرد و استلام حجر می نمود و از برای خداوند بقعه هائیت که دوست میدارد در آن بقعه ها دعا بشود و اجابت بفرماید و حائر از آن بقعه ها است

التاسعة - مباحث نمودن این زمین مقدس بر سایر زمین ها

در بحار از کامل الزیاره از صفوان جمال از حضرت صادق (صلی الله علیه و آله وسلم) روایت کرده فرمود و ان كربلاء و ماء الفرات اول ارض و اول ماء قدس الله تبارك و تعالی و بارك علیها فقال لها تكلمي بما فضلك الله قالت انا ارض الله المقدسة المباركة الشفاء في تربتي و مالی ولا فخر بل خاضعة ذليلة لمن فعل بی ذلك ولا فخر علی من دوني بل شكر الله فاكرمها و زادها بتواضعها و شكر الله بالحسين (عليه السلام) و اصحابه

العاشره - جميع ملانکه این خاک مقدس را استشمام نمودند

در بحار از کامل الزیاره روایت کرده که ملکی که آمد خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و خبر قتل حضرت سیدالشهداء را داد ملکی بود که نازل شد بدریا و بالش را پهن کرد بدریا و صیحة زد و گفت یا اهل البحار البسوا اتواب الحزن فان فرخ الرسول مذبح بعد تربت مقدس را بالش بر داشت و عروج کرد باسماں و باقی نماند ملکی در آسماں مگر آنکه آن تربت مقدس را بوئید و اثری از آن تربت در او ماند و بر قاتلین آن بزرگوار لمن کرد و در روایت دیگر فرمود وهو يفوح كالمسك

و در روایتی از حضرت زین العابدین (علیه السلام) نقل کرده که فرمود من زیارت کردم قبر پدر بزرگوارم پس بوی سیب از قبر شریفش استشمام نمودم پس اگر از شیعیان و زائرین قبر مقدس بخواهد بفهمد در وقت سحر مشرف بشود تا بیاید بوی سیب را اگر از روی اخلاص باشد

و بدانکه از اعظم سعادات است دفن در کربلاء معلی و ما ذکر می کنیم در این مقام سه حکایت مختصر

الاول - در کلمة طيبة ثقة الاسلام نوری از جناب ملا کاظم هزار جریبی تلمیذ علامة بهیانی در کتاب تحفة المجاور نقل کرده از سید جلیل جناب آقا میرسید علی صاحب ریاض فرمود در عصر پنجشنبه عادت داشتم برفتن زیارت قبوری که در نزدیکی خیمگاه است پس شبی در خواب دیدم که رفتم بآن مقابر پس دیدم بلدرا که خالی از عبارتست و بجای همه عمارات قبر است پس متفکر و متوحش شدم و شنیدم که هاتقی می گوید خوشا حال کسیکه در این ارض مقدس مدفون شود اگر چه با هزاران گناه باشد از هول قیامت بسلامت در رود و هیئات که کسی در اینجا مدفون نشود از هول قیامت بسلامت در رود



الثانی - نیز در کلمه طیبه از علامه بهبهانی نقل فرموده گفت در خواب دیدم حضرت سید الشهداء (علیه السلام) را عرض کردم سید و مولای من آیا سنوالم می کنند از کسیکه دفن شده باشد در جوارشما فرمود کدام ملک است که او را این جرئت باشد که از او سؤال کند

الثالث - در دار السلام از مرحوم میرزا محمد شهرستانی که از اجله علماء بوده نقل کرده که من مجاور بودم در کربلاء معلی و حاجی حسینعلی نام خواتون آبادی که از اهل صلاح بود مجاور نجف اشرف بود و او مرا ترغیب می کند بمجاورت نجف اشرف و میگفت مجاورت کر بلائی معلی موجب قساوت قلب می شود پس شبی در خواب دیدم که در رواق بالای سر مطهر حضرت امیر مقابل شبک هستم و حاجی حسینعلی هم آنجا هست و بر عادت خود باز منکر مجاورت در کربلا گردید پس دیدم که مولایم حضرت صاحب الزمان هم آنجا تشریف دارند حاجی بحضرت عرض کرد شما اینجا تشریف دارید و مردم میروند بسامره زیارت شما فرمودند من در آنجا هم نیز هستم بعد فرمود احدی را از کربلا بسوی جهنم نمی برند دو مرتبه اشاره فرمود بقبر مقدس حضرت امیر (علیه السلام) فرمود بحق امیر المؤمنین (علیه السلام) احدی را از کربلا بوی جهنم نمی برند پس بخاطرم گذشت که قسم معصوم بجهت انکار حاجی حسینعلی هست مجاورت کربلا را بعد فرمود بشرط آنکه یکشب در آنجا بیتوته کند من چنین فهمیدم که مقصود حضرت از بیتوته قیام بعبادت است عرض کردم ما میخوایم در شبها تا طلوع شمس - حضرت فرمود اگر چه بخواید تا طلوع شمس و همین خواب سبب شد که من اختیار نمودم مجاورت کربلائی معلی را تا زنده باشم

### امردوم - در بعضی از مقابر شریفه امامزادگان و علمانیکه در کربلائی معلی وحله و حوالی این دو بلد مدفونند

#### اما مقابر بعضی از بزرگان که در کربلائی معلی مدفونند

عمده قبور شریفه شهیدانست که در رکاب ظفر انتساب حضرت سید الشهداء علیه السلام شهید شدند چنانچه در هدیه الزائرین از مزار مرحوم سید مهدی قزوینی نقل فرموده که مستحب است زیارت کسانی که در راه حضرت امام حسین (علیه السلام) شهید شده اند چه آنها که در حائر نزد آنحضرت مدفونند و چه آنان که بیرون از حائرند مثل: حضرت عباس و جناب حبیب بن مظاهر و جناب حربن یزید الریاحی و جناب مسلم بن عقیل و جناب هانی بن عروه و جناب عون بن عبدالله بن جعفر الطیار  
انتهی .

و شهید در دروس فرموده و هر گاه کسی زیارت کرد حضرت سیدالشهداء را زیارت کند فرزندش علی بن الحسین را و زیارت کند شهدا را و برادرش حضرت عباس و حربن یزید را انتهی .

و بدانکه اشخاصی که در راه حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) روز عاشورا شهید شدند غالباً قبر مقدسشان در پای قبر مقدس حضرت علی اکبر است مگر قبر مقدس حضرت ابی الفضل العباس که مسلماً در همین موضعی است که مزار مؤمنین است و قبر جناب حبیب بن مظاهر که در میان رواق مطهر است و قبر شریف جناب حربن یزید الریاحی که در یکفر سخی کربلاء معلی است و قبر جناب عون بن عبدالله بن جعفر الطیار که در دو فرسخی کربلاء معلی است و بعضی از معتمدین گفتند که جناب حر در میدان جنگ کشته شد و حضرت سید الشهداء (علیه السلام) بیالینش آمد لکن وقتی که طایفه بنی الریاح شنیدند که لشگریان اراده دارند اجساد مقدسه را پایمال سم ستوران نمایند این بدن مقدس را

بردند در یکفر سخی دفن کردند که پایمال سم ستوران نشود لکن ثقة الاسلام نوری این نقل را تکذیب می نماید

و جناب عون هم تعاقب از لشگریان فرمود تا این موضع و در آنجا لشگریان هجوم آوردند و او را شهید نمودند و همان موضع هم دفن کردند و صحت اینهم معلوم نیست اگرچه در این موارد سیره کافست و مسلما سیره قطعیه است که در این اماکن شریفه مؤمنین از سابق بعناوین مذکوره زیارت می کردند و شاید قبر جناب جون مولی ابی ذر هم در حفیره نباشد که سایر شهداء را دفن کردند.

چون در بحار از حضرت زین العابدین روایت کرده جماعتی که حاضر شدند بجهت دفن شهداء جون را بعد از ده روز دیدند بوی مشک از او ساطع است و سزاوار است که مؤمنین زیارت کنند قبر شریف طفلان مسلم را که در نزدیک مسیب معروفست و بقعه و بارگاهی دارند و بعضی استبعاد نموده اند بودن قبر طفلان مسلم را در این موضع چون بمقتضای خبر امالی شیخ صدوق آنها را در کوفه در کنار شط فرات

شهید کردند و سرشان را بردند نزد ابن زیاد و جدشان را در آب انداختند و نهر فرات از می آید بکوفه و از مسیب تا کوفه شاید زیاده بر پانزده فرسخ باشد و معقول نیست که آب آنها را سر بالا باین موضع آورده باشد و بعید است که جنازه آنها را از آب گرفته باشند و باین محل بعید دفن کرده باشند

و بعضی از بزرگان از علماء گفته اند که در سابق نهری از کوفه جاری بوده باراضی زیر شط تا بسیب چون آن اراضی از شط گودتر است و آن اراضی را زراعت می کردند و از آن نهر آب میدادند و گفتند فعلا هم علامتی از آن نهر موجود است و جسد طفلان را میان آن نهر انداخته بودند نه میان شط بزرگ و آب که جدشان را باین موضع رسانید از آب گرفتند دفن کردند و سیره مستمره هم هست که مؤمنین متوجه باین مکان بودند بعنوان زیارت ایندو طفل

### **واما سایر قبور متبرکه که در آن زمین مقدس است از مشاهیر امامزادگان عظام و علمای ذوی العز و الاحترام**

الاول حضرت سید ابراهیم المجاب ابن محمد العابد بن الامام موسی بن جعفر الکاظم (علیه السلام) وقبر شریفش در آخر رواق بالای سر مبارک است و ضریح برنجی هم دارد

الثانی - سید المنعم ابو احمد حسین بن محمد الأعرج بن موسی الی السبحة بن ابراهیم المرتضی بن موسی الکاظم (علیه السلام) والد سیدین السنیدین الید المرتضی والسید الرضی

در عمدة الطالب است او در سنه چهارصد در بغداد رحلت فرموده و در خانه خود دفن شد بعد او را نقل کردند بکربلای معلی

و در تاریخ ابن اثیر است که ولادت والد ماجد سیدین در سنه سیصد و چهار بوده

الثالث السید المعظم علم الهدی ذو الثمانین مجدد المذهب الامامیه فی رأس المائة الرابعة ابو القاسم علی بن الحنین السابق ذکره الملقب بالسید المرتضی

ولادت آن بزرگوار در سنه سیصد و پنجاه و پنج بود و رحلتشان در بیست و پنجم ربیع المولود سنه چهار صدوسی وشش بود

الرابع - السيد الزاهد العابد محمد بن الحسين الملقب بالسيد الرضى برادر ابوينى سيد مرتضى تولدش سنه سيصد و پنجاه و نه بود و رحلتشان روز يكشنبه ششم محرم سنه چهارصد و شش بود.

و اين دوسيد جليل را در كاظمين دفن نمودند هر يك را در خانه خودشان در موضعيكه الحال صورت قبرشان موجود است و بعد مثل والد ماجدشان جسدشان را حمل نمودند به كربلاى معلی و در جوار جدشان دفن شدند

و حجة الاسلام آقا سيد حسن صدر كاظمينى دامت برکاته شفهاً فرمودند كه قبر شريف اين دو امامزاده و قبر والد ماجدشان پشت سر واقع است كه از قبر مقدس تا قبر اين سه بزرگوار تقريباً پنج ذراع فاصله است و فرمودند بعضى از ثقات كه ميان سرداب مقدس مشرف شده اند صورت قبر اين سه آقازاده را ميان سرداب ديده اند

و در حاشيه عمدة الطالب خوش خط قديمى بخط ملاحسين كتابدار نجفى نوشته بود كه قبر شريف ابو احمد الحسين و قبر الرضى والمرضى پشت سر قبر مطهر است بفاصله دو ذراع و شبرى و از براى هر يك از قبور ايشان سكوي بلند از سنك مر مر است و در هر سكولى هم با بيست كه بسجد جامع پشت سر مطهر باز مى شود بعد ميگويند و هي معروفه مشهوره يعرفها كل احد قدس الله ارواحهم .

الخامس - السيد الجليل النبيل السيد على بن محمد على الطباطبائي صاحب الرياض خواهر زاده علامه بهبهانى و زوج ابنته تولدشان در ربيع المولود سنه هزار و صد و شصت و يك بود و رحلتشان در سنه هزار و دويست و پانزده بود (1) و قبر شريفش در رواق مطهر قريب بمقبره علامه بهبهانى است پاتين پاى قبور مقدسه شهداء

السادس - قبر السيد المفخم آقا سيد محمد ابن سيد على صاحب الرياض الملقب بالمجاهد صاحب كتاب مفاتيح و مناهل كه نواده دختری مرحوم علامه بهبهانى و داماد مرحوم آقا سيد مهدي بحر العلوم بود

تولدشان در سنه هزار و صد و هشتاد بود و رحلتشان در كربلاى معلی سنه هزار و دويست و چهل و دو بود و قبر شريفش در اواسط بازار بين الحرمين است و جهت آنكه ايشانرا سيد مجاهد مى گویند آنست كه مرحوم فتحعلى شاه قاجار شنيد كه حضرات روسيه خيلى تعدی مى كنند ببلاد اسلاميه عازم شد كه با آنها دفاع كند و استدعا نمود از مرحوم سيد كه با موكب سلطنت تيمنا حاضر شود كه باشعه انوارش مستنير شوند سلطان هم با ساير ملازمين در نهايت احترام تجليل و اكرام زيادى از ايشان كرد.

بعد بواسطه رشوه گرفتن بعضى از رؤسای عسكر منهزم شدند و بمرحوم سيد در مراجعت عساكر خيلى اذيت و آزار مى كردند بعضى سخريه مى كردند و بعضى سب مى كردند مقابل رویش بجهت آنكه نفهميدند علت منهزم شدنشان چه بود و مى گفتند علت عدم اهليت سيد بود از براى مطايعت عسكر اسلامى

تا آنكه در مراجعت رسيدند بقزوين و مرحوم سيد در قزوين اقامت فرمودند تا از شر

ص: 311

---

1- بلکه وفات آن بزرگوار در 31-1 بوده است چنانکه در ترجمه او در محلش ذکر شده و صاحب نخبه المقال در تاريخ فوتش فرموده (صاحب الرياض قدحل -1231) (ج)

عسکریان آسوده شد لکن بهمین غم بود تا نگذشت زمانیکه سید بیستر مرض افتاد و بهمین غصه از دنیا رفت و بعد از فراغ از تجهیز جنازه ایشان را باسرع وقت حمل نمودند بکر بلاء معلی و در محل مزبور دفن کردند رحمة الله علیه کذافی الروضات

السابع - السيد الاجل آقا سید ابراهیم ابن سید محمد باقر القزوینی صاحب ضوابط الاصول رحاتشان در حدود سنه هزار و دو بیست و چهل و شش بوده و قبر شریفشان در حجره درب صحن کوچک حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) است در سمت راست کسیکه می رود بیازار حضرت ابوالفضل و در همان مقبره دفن است جناب فاضل تحریر ملا محمد حسین الاردکانی الیزدی و رحلت ایشان در حدود سنه هزار و سیصد بوده .

الثامن - صاحب المقامات العالیة فی العلم والعمل جمال الدین احمد بن محمد بن فهدالحلی صاحب عدة الداعی و غیر آن

رحلتشان در سنه هشتصد و چهل و یک بوده و قبر شریفشان در کربلای معلی جنب خیمه گاه معروف و گنبد عالی دارد و سید صاحب ریاض تبرک میجست بمزار شریف ایشان

التاسع - العالم المؤید المدد الشیخ ابراهیم ابن علی بن الحسن العاملي الكفعمي صاحب کتاب بلد الامین والمصباح و غیرهما و تاریخ ولادت رحلتشان معلوم نیست الا آنکه تاریخ تصنیف کتاب مصباح در سنه هشتصد و نود و پنج بوده و محتمل است قبر شریفشان در کربلای معلی باشد و اشعاری در مقام وصیتش فرموده

و از آن اشعار است

فاني رأيت العرب يحمي نزيلها \*\*\* و يمنعه من ان ينال بضير

فكيف بسيط المصطفى ان يزود من \*\*\* يجاوره ناو بغير نصير

و عار على حام الحمى وهو فى الحمى \*\*\* اذا ضل فى البيداء عقال بعير

و مخفی نماند که این شعر اخیر خیلی مناسب است که در میان بقاع مطهره معصومین (علیه السلام) خوانده شود

و در روضات الجنات در ذیل ترجمه کفعمی دارد که یکی از ثقات اهل علم جبل عامل نقل کرده که فرموده در این نزدیکی ها زارعین زمینی را در دیار جبل عامل شیار می کرد سر جوق بند شد بسنگی آنستگرا از جای خود حرکت داد پس تابوتی از سنگ نمایان شد و شخصی میان آن تابوت بود فوراً از میان حرکت کرد و گفت هل قامت القیامه دوباره در میان تابوت خوابید آنمرد زارع از دیدن این قضیه هراسان شده مراجعت بقلعه نمود و واقعه را نقل کرد مردم قلعه رفتند بانمکان و آن تابوت را ملاحظه نمودند دیدند بر سنگ تابوت کنده شده هذا قبر ابراهیم بن علی الكفعمی معلوم شد که آنقیر شیخ ابراهیم کفعمی صاحب مصباح است

العاشر - العالم الزاهد الورع التقی المولی عبدالله التستری تلمیذ مولانا الاردبیلی و ایشان روز بیست و ششم محرم الحرام سنه هزار و بیست و یک در اصفهان از دنیا رحلت فرمود و ایشان را در مقبره امامزاده سید اسمعیل بامانت سپردند بعد نقل کردند بمشهد شریف سیدالشهداء (علیه السلام) و در تحت قبه آن بزرگوار دفن کردند و موضع قبرشان غیر معلوم و ایشان غیر مولانا عبدالله التستری الشهدی فی البخارا هستند و ظاهراً هر دو در يك عصر بودند



الحادى عشر - الشيخ الجليل يوسف بن احمد البحرانى صاحب كتاب الحقائق

ص: 312

تولدشان سنه هزار وصد و هفت بوده و رحلتشان ماه ربیع المولود سنه هزار وصد و هشتاد و شش بوده و مدفنشان در نزدیک شباکی هست که مقابل قبور شهداء مفتوح است

الثاني عشر - المولى العلامة المحقق محمد باقر بن محمد اكمل البهبهاني

تولدشان در کربلاى معلی سنه هزار و صد و هیجده بوده و رحلتشان ایضاً در کربلاى معلی در سنه هزار و دویست و هشت بوده و والده آقای بهبهانی دختر آقانور الدین بن محمد صالح مازندرانی شارح اصولی کافی بوده و والده شیخ نورالدین آمنه خاتون دختر مرحوم ملا محمد تقی مجلسی بوده چون آخوند ملا محمد صالح داماد مجلسی اول بود

لذا ایشان از مجلسی اول بعد و از مجلسی دوم بخال تعبیر می فرماید الثالث عشر - العالم الفقيه جناب آخوند ملا حسن یزدی مؤلف کتاب مهیج الاحزان و این حوم از علماء عصر مرحوم فتحه لیشاه بود و آخر الامر مجاور کربلاى معلی شد و آنجا دفن شد و محل دفنشان راحقر معلوم نیست

الرابع عشر - استناد الفقهاء في عصره محمد شريف بن ملاحسن على مازندراني الملقب بشريف العلماء که مرحوم شیخ مرتضی الانصاری نزد آن مرحوم تلمذ نمودند و در کربلاى معلی سنه هزار و دویست و چهل و پنج از دنیا رحلت فرمود و سنش بین سی و چهل بود و در سرداب میان منزل خود دفن شد و منزل و مقبره شان در نزدیک در قبله صحن مطهر حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) معروف است

الخامس عشر - العالم الكامل العامل ابن حمزه صاحب کتاب وسیله و قبر ایشان در نزدیک قبرستان وادی است در دروازه تویریج

السادس عشر المحقق التحرير الشيخ محمد حسين بن شيخ عبد الرحيم الطهراني از قریه ایوان کیف بوده و صاحب فصول و برادر شیخ محمد تقی صاحب حاشیه بر معالم بود وفاتش در حدود سنه هزار و دویست و شصت و یک بوده و مقبره شان مقبره صاحب ضوابط است و بقبر صاحب فصول در درب صحن کوچک طرف راست کسبیکه از بازار بین الحرمین داخل صحن حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) می شود و در مقبره شیخ محمد حسین صاحب فصول است قبر جناب آخوند ملا آقای دربندی صاحب کتاب اسرار الشهداء رحلتشان در سنه هزار و دویست و هشتادوشش بود (1)

السابع عشر العالم الجليل مرحوم شيخ عبد الحسين بن شيخ على الطهراني شيخ العراقيين رحلتشان در بیست و دوم رمضان سنه هزار و دویست هشتاد و شش بوده و قبرشان در مقبره جنب باغ سلطانی معروف است

الثامن عشر الفقيه النبيه حاج شيخ زين العابدين بن كربلائي مسلم المازندراني الحائري که در پانزدهم ذیقعده الحرام سنه هزار و سیصد و نه از دنیا رحلت فرمود و قبرشان در جنب باب قاضی الحاجات معروف است و ولد ایشان جناب آقاشیخ حسین که از اجله علماء بود در روز صبح چهارشنبه دوازدهم ماه شوال المکرم سنه سیصد و سی و نه بود و در مقبره والدشان دفن شد

ص: 313

1- وفات آنبزرگوار در سنه هزار و دویست و هشتادوشش بوده است چنانکه در مآثر و هدیة الاحباب و فوائد الرضویه است و نظر بماده تاریخی که صاحب فصوص الیواقیت فرموده 1285 بوده و آن تاریخ این است و مذا تانا نیه ارخته \*\*\* قد طار روحه الی عرش العلی (ج)

التاسع عشر آية الله آقا ميرزا محمد تقی الشيرازي که در سوم ذی الحجة الحرام سنه هزار و سيصد و سی و هشت مرحوم شده و قبر شريفشان در صحن مقدس حضرت سيدالشهداء (عليه السلام) در زاوية جنوبي نزديك تكيه بكتاشيها معروف است

العشرون الزاهد الورع التقى مرحوم آقاسيد مرتضى الكشميري که در حدود سنه هزار و سيصد و بيست از دنيا رحلت فرمود و قبر شريفش در حجره هنديها نزديك درب زينبيه معروف است و در آن مقبره است قبر صاحب الاخلاق الحميده آخوند ملا حسين قلی همدانی که در حدود سنه هزار و سيصد و ده بوده

الحادی والعشرون المولى عبدالصمد الهمداني المتوطن بالحائر المقدس حيا ومينا وايشان از تلامذه آقای بهبهانی بودند و روز عيد غدیر هزار و دويست و شانزده بدست حضرات وهابيه شهيد شد و رئيس طائفة وهابيه سعود بود که مالك حرمين شريفين شد و مقابر شريفه ائمه بقیع را خراب نمود و تصرفاتی در دين خدا نمود و جمع کثیری از ساکنین کربلاي معلی را بقتل رسانيد و در کربلاي معلی هتاکي زياد نمودند و اسب هايشان را در میان صحن مطهر بستند و آنچه نفایس در میان حرم مطهر بود همه را بردند و ضريح مقدس را کردند و صندوق مقدس را شکستند و هاون قهوه شان را بالای سر مطهر میان حرم گذاردند و کوبیدند و زهر دل خود کردند و باشقيا وفجار خوراندند و در اواخر سنه هزار و دويست و پنجاه و هشت نیز بحکم مجيد پاشا والی بغداد در کربلاي معلی قتل عام واقع شد و در این قضيه هم جمع کثیری ادعلاء و سادات و زوار و مجاورين کشته شدند و در روضات است که قریب ده هزار نفر از رجال و اطفال کشته شدند و اموال زيادی هم بغارت بردند

و در ماه صفر سنه هشتصد و شصت طائفة از مشعشه غالين که رئيسشان علی بن محمد فلاح حاکم جزائر و بصره بود جمعی از کربلا و نجف اشرف را بقتل رسانيده و بقيه را هم اسير کرده

الثاني والعشرون محمد بن اسماعيل المكنى بابو علی الرجالی صاحب كتاب منتهی المقال في علم الرجال که از تلامذه صاحب رياض بود و در سنه هزار و دويست و پانزده در کربلاء معلی از دنيا رحلت فرمود و موضع قبرش بر حقیق معلوم نیست

الثالث والعشرون جناب محمد علی ابن محمد البلاغي النجفی شارح اصول کافی سبط ايشان جناب حسن بن عباس بن محمد علی

در كتاب تنقيح المقال فرموده كان جدی محمد علی البلاغي وجه من وجوه علمائنا المجتهدين المتأخرين تقه عين صحيح الحديث و اوضح الطريقة جيد التصانيف منها شرح اصول الكافي

ومنها شرح الارشاد للعلامة رحلتش در کربلاء معلی بود و در حرم مطهر حضرت سيدالشهداء (عليه السلام) دفن شد در ماه شوال سنه هزار هجری

الرابع والعشرون جناب حاجی ميرزا علی الفقی ابن سيد حسن ابن العلامة السيد المجاهد السيد محمد ابن العلامة السيد علی الطباطبائي الحائري صاحب رياض و فاتهمان ششم ماه صفر سنه هزار و دويست و هشتاد و نه بود و مرقدش در بين الحرمین معروف است

الخامس والعشرون جناب علام فهام ملا محمد صالح بن ملا محمد البرغانی برادر ملا محمد

تقی شهید ثالث و این دو برادر از تلامذه سید مجاهد و والدشان صاحب ریاضی بودند و ایشان تصنیفات زیادی دارند در فقه و احادیث صاحب معدن البکاء و مخزن البکاء و غیرها و او در آخر عمرش ساکن کربلای معلی شد و همانجا از دنیا رحلت فرمود و قره العین فرزند ایشان بود مصداق یخرج المیت من الحي السادس والعشرون جناب العلامة آخوند ملا حسین الاردکانی که بحرز اخری بود استاد حاجی میرزا محمد حسین شهرستانی داماد میر سید علی حائری یزدی رحلتش سنه هزار و سیصد و پنج بود در کربلاء معلی و قبرشان در آنجا معلوم است

و در کربلاء معلی است قبور بعضی از سلاطین شیعه امامیه مثل مظفر الدینشاه ابن ناصر الدینشاه ابن محمد شاه ابن عباس میرزا ابن فتحعلی شاه قاجار و مثل محمد علی شاه ابن مظفر الدینشاه و قبر این دو سلطان در کربلای معلی در حجره بین مسجد پشت سر مطهر و رواق شریفه است و معروف است و انصافاً مدفن ایندو سلطان مغبوط همه مسلمین واقع شده

و اما قبور متبرکه امام زادگان عظام و بزرگان از علمائیکه در حله سیفیه که اسم غیر معروفش بادل است مدفونند

الاول حضرت قاسم بن موسی الکاظم سلام الله علیه که ایشان از جمله امامزادگانی هستند که هم جلاله قدرشان معلوم است و هم محل دفنشان

الثانی حضرت حسین بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب الملقب بذی الدمعة و دی العبرة و جهة ملقب شدن ایشان باین لقب آنستکه ایشان در نماز شب بسیار گریه میکردند و او را حضرت صادق (علیه السلام) تربیت فرموده و علم و افری با و عنایت فرموده و بسیار عابد و زاهد بودند

و در عمدة الطالب است که در سنه صد و سی و پنج از دنیا رحلت فرمود و قبر شریفش در حله معروف است

الثالث حضرت حمزة بن قاسم بن علی بن حمزة بن حسن بن عبید الله بن عباس بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) المکنی بابو یعلی و قبر شریفش در جنوب حله در جزیره بین دجله و فرات واقع است

و از نجاشی درباره ایشان نقل شده که فرمود ثقة جلیل القدر و مشهور آنستکه این قبر حمزة بن موسی الکاظم است

و مرحوم ثقة الاسلام نوری در تحیة الزائرین فرموده که این شهرت بی اصل است چون قبر حمزة بن موسی الکاظم همانست که درری جنب قبر شریف حضرت عبد العظیم است و این قبریکه در حله است قبر جناب حمزة بن قاسم است که گفته شد از احفاد حضرت ابالفصل العباس است و می فرماید تصریح باین فرمود حضرت حجة عصر صلوات الله وسلامه علیه در حکایت تشرف سید العلماء جناب آقای سید مهدی قزوینی خدمت آنحضرت و حکایتش را در تحیة و دار السلام نقل فرموده

الرابع السيد الاجل الاورع الازهد الاتقی صاحب الکرامات الباهرة رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن احمد بن محمد بن محمد بن محمد الملقب بالطاوس لحسن جماله و وجهه و ملقب شدنشان باین لقب جهت این بود که جمالشان بسیار نیکو بود و دو قدمش مناسب حسن و جمالش نبود و محمد طاوس ابن اسحق بود و جناب اسحق شبو روزی هزار رکعت نماز میخواند با نصد رکعت برای خودش و پانصد رکعت برای والد ماجدش چنانچه از مجموعه شیخ شهید نقل شده و والد اسحق حسن

بن محمد بن سلیمان بن داود بود و جناب داود رضیع حضرت صادق بود و عمل ام داود منسوب بایشان است ابن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام ووالده ماجده سید رضی بنت شیخ زاهد ورام بن ابی فراس صاحب مجموعه ورام بوده ووالده والدشان جناب موسی (کنا) بنت شیخ الطائفة الشیخ ابو جعفر الطوسی بوده و در نامه دانش وراست که شیخ طوسی بهر دو دخترش جده ابن طاوس و مادر ابن ادریس اجازه داد تا از مؤلفات وی و از کتب اصحاب روایت کنند و این معنی کاشف از جلالت این دو خواهر است پس معلوم می شود که مادر ابن ادریس هم دختر شیخ الطائفة بوده و هرگاه در کتب ادعیه و زیارات و ذکر زاهدین و من تشرف بلقاء الحجة اطلاق ابن طاوس بنمایند مراد جناب علی بن طاوس است باعدم قرینه برخلاف

و در مستدرک از مجموعه شهید اول نقل فرموده که تولد جناب علی بن طاوس روز پنج شنبه نیمه محرم سنه پانصد و هشتاد و نه بوده و رحلتشان صبح دوشنبه پنجم ذی قعدة سنه ششصد و شصت و چهار بوده بس عمر شریفشان هفتاد و پنج سال بوده و در بستان خارج شهر حله قبر و بقعه عالی است منسوب باین بزرگوار که مردم زیارت می کنند و تبرک می جویند باو و بعضی نقل کردند که فوت مرحوم سید در بغداد بوده بنا بر این بعید است که فوت در بغداد باشد و مدفن در حله بلکه مدفن در بغداد یا کاظمین خواهد بود و محتمل است قبر ایشان در نجف اشرف باشد بر حسب وصیتی که فرموده چنانچه در مستدرک صورت وصیت را ذکر فرموده

الخامس السيد الامجد جمال الدين احمد بن موسى بن جعفر اخ السيد علی بن طاوس رحمه الله ابا و اما و صاحب کتاب بشری فی الفقه و غیر او از کتب معتبره و هر گاه در کتب فقهیه و رجال اطلاق ابن طاوس بنمایند مراد ایشانند با عدم قرینه برخلاف

و در روضاتست که رحلتشان در حدود سنه ششصد و هفتاد و سه بوده و قبرشان در حله سیفیه مزاری است که مردم تبرک می جویند باو

السادس المفخم المکرم غیاث الدین عبد الکریم بن احمد بن طاوس صاحب کتاب فرحة الغری و غیر او و ذکر والد ماجد و هم گرامشان آنها کردید وقوة حافظه و ذکاوت این سید جلیل ضرب المثل است بین العلماء و در روضات از رجال حسن بن داود نقل فرموده که جناب سید عبد الکریم در چهار سالگی مستغنی شد از معلم و استبدادی ندارد چنانچه نقل شده که فاضل هندی صاحب کاشف اللثام فرمود فرغت من المعقول والمنقول ولن اکمل ثلاث عشر سنه و شرعت فی التصنیف ولن اکمل اثني عشر سنه و نسبت به علامه حلی نقل شده که در صغر سن بدرجه رفیعه اجتهاد رسید و مردم جهت تقلیدشان انتظار بلوغشان را داشتند و هرگاه در کتب احادیث و اخبار اطلاق سید بن طاوس بشود مراد جناب عبد الکریم بن احمد بن طاوس است و مرحوم سید عبد الکریم در ماه شعبان سنه ششصد و چهل و هشت متولد شد و در شوال سنه ششصد و نود و سه از دنیا رحلت فرمود و در حله مزار معروفی است منسوب بایشان

و از رجال حسن بن داود نقل شد که در ترجمه سید عبد الکریم می فرماید حائری المولد حلی المنشأ الکاظمی الخاتمة و بعید است که فوت سید در بلده طیبه کاظمین باشد و قبر شریفشان در حله السابغ نجم الدین ابو القاسم جعفر بن حسن بن ابی زکریا الحلی الملقب بالمحقق علی الاطلاق

صاحب الشرايم گفته شده ولادتشان در كوفه سنه ششصد و يك بوده

و در مستدرکست که رحلتش در ربیع الآخر سنه ششصد و هفتاد و شش بوده و قبر شریفش در حله مزار معروفی است و قبّه عالیّه و خدا می دارد که ابا عن جد وراثه خدمت می کنند

الثامن - جناب ابو عبدالله محمد بن احمد بن ادریس الحلّی صاحب کتاب سرائر و تاریخ ولادتشان گفته اند که در سنه پنجمصد و پنجاه و هشت بعد بلوغ رسید

و در مستدرک است که وفاتشان در سنه پنجمصد و نود و هشت بوده بنابراین سن شریفشان پنجاه و پنجسال بوده

و در هدایة الانام است که رحلت ایشان در هیجدهم شوال بوده

و در روضات مدفشان را معین نکرده و ظاهراً مدفشان در حله بوده بدانکه مرحوم ابن ادریس قائل است بعدم حجیت اخبار آحاد

و ایضا قائل است بنجاست کسی که متدین بمذهب شیعه نباشد

و ایضا در وضوء قائل است بجواز غسل از اسفل باعلی و در این سه فتوی موافق است با مرحوم سیدمرتضی علم الهدی و ایضاً قائل است بنجاست ولد الزنا ولو ظاهراً انّی عشری باشد

التاسع جناب ورام بن ابی فراس بن ادریس که از احفاد ابراهیم بن مالک الاشر النخعی بوده صاحب کتاب مجموعه ورام و سابقاً گفته شد که ایشان جد امی والده والد جناب علی بن طاوس و احمد بن طاوس الحلّی بوده

و در روضات تاریخ ولادت و رحلت و مدفشان را معین نفرموده و محتمل است که مدفن شریفشان در حله باشد

و در هدایة الانام است که رحلت ایشان روز دوم ماه شوال سنه ششصد و پنج بوده

العاشر جناب یوسف بن علی بن مطهر الحلّی والد ماجد مرحوم علامه حلّی

و در روضات ایضاً تاریخ ولادت و رحلت و مدفشان را معین نفرموده و ظاهراً در حله مدفون باشند

الحادی عشر جناب ابوطالب محمد بن العلامة الحلّی الملقب بفخر المحققین که گفته شده در ده سالگی بمرتبه اجتهاد رسیده تولدشان در شب دوشنبه بیستم جمادی الأولى سنه ششصد و هشتاد و دو بوده و رحلتشان شب جمعه (1) پانزدهم جمادی الآخر سنه هفتصد و هفتاد و يك بوده

و در روضات ایضا مدفشان را ذکر نکرده و ظاهراً آنستکه در حله باشد

الثانی عشر جناب یحیی بن حسن بن حسین بن علی بن محمد بن بطریق الحلّی صاحب کتاب عمده و غیر آن ایضا

و در روضات تاریخ ولادت و رحلت و محل دفنشان را معین نفرموده غیر آنکه فرموده که او روایت می کند از عماد الدین طبری و او

روایت میکند از شیخ ابو علی ولد جناب شیخ الطایفه الشیخ الطوسی رحمة الله علیه و محتمل است که مدفن ایشان هم در حله باشد

الثالث عشر ابن سعید الحلی ابورکریا یحیی بن احمد بن یحیی بن الحسن بن سعید الهذلی المعروف بالشیخ نجیب الدین الهدلی پسر عم محقق حلّی و سبط صاحب سرائر و از مصنّفات او است جامع الشرائع

ص: 317

---

1- بلکه 25 صحیح است چنانکه در بسیاری از کتب است (ج)

و نزهة ولادتش سنه شش صد و شصت و يك بود و رحلتش شب عرفه سنه ششصد و هشتاد نمو بود و قبر شريفش در حله است

الرابع عشر سيد حيدر حلي شاعر معروف و گفتند يكوقتي و باه شديد در عراق پديدار شد مرحوم سيد خطاب كريم بحضرت حجة (عليه السلام) عرض كرد (يا بن الامام العسكري ومن شرفة الله و بنوره انتجبه) (غضب الاله وانت رحمته يا رحمة الله اظفتي غضبه) رحلت ایشان در سال هزار و سيصد و چهار بوده در حله و ظاهراً قبر شانهم در حله است

خاتمة بدانکه جمعی از علماء شیعه رضوان الله تعالى عليهم اجمعين بدرجه شهادت فائز گردیدند و از این جهت اقتداء نمودند بسید الشهداء سلام الله عليه

الاول افقه الفقهاء الملقب بالشهيد الاول الشيخ محمد بن الشيخ جمال الدين المكي ابن الشيخ شمس الدين محمد السبطي العاملي الجزيني تولد ایشان در سنه هفتصد و سی و چهار بوده

و در مستدرک الوسائل است که آن بزرگوار یکسال در دمشق محبوس بود و بعد بفتوای قاضی عباد بن جماعة ملعون و امام مالکی بتعصب مذهبی آن بزرگوار را در روز پنجشنبه نهم جمادی الاولى سنه هفتصد و هشتاد و شش در دمشق بقتل رسانیدند و بدن نازنینشرا بدار زدند بعدستک باران کردند و بعد او را سوختند لعنة الله عليهم اجمعين

الثانی افضل المتأخرين الملقب بالشهيد الثاني الشيخ زين الدين بن شيخ علي الجبعي العاملي ولادتشان در سیزدهم ماه شوال سنه نهصد و یازده بود

در مستدرک کست که قاضی صیداء نوشت بسلطان سلیمان رستم پاشا که شخصی در این بلاد پیدا شده است مبدع و خارج از مذاهب ارجه سلطان امر کرد باحضر ایشان در حالتیکه ایشان مشرف شده بودند بحج بیت الله الحرام پس آن بزرگوار را گرفتند و بردند ببلاد روم و او را در کنار دریا بقتل رسانیدند و در آنجا جماعتی از ترکمانیه بردند و دیدند که در آنشب نور از آسمان هبوط میکند و صعود مینماید پس او را در آنجا دفن کردند و قبه بر قبر او بنا نمودند و سر نازنین او را بردند نزد سلطان روم در سنه نهصد و شصت و پنج

و در روایتی استکه آن بزرگوار را در مسجد الحرام گرفتند و در یکی از خانهای مکه چهل روز حبس کردند بعد ایشانرا بردند بقسطنطنیه و در آنجا بقتل رسانیدند و بعد از سه روز که بدن روی زمین افتاده بود بکن نازنینش را بدریا انداختند و بدانکه این لقب شریف شهید منحصر است در نزد جمیع علماء باین دو و گویا این لقب از برای این دو لقب سماوی و تشریف الهی است

الثالث الشيخ الامام مروج الاحكام الشيخ علي ابن حسين بن عبد العال الكركي المشهور بالمحقق الثاني و ایشان در نجف اشرف در یوم غدیر سنه نهصد و چهل که مطابق است با مقتدای شیعه شهید شدند

و در مستدرک از شیخ حسین بن عبدالصمد الحارثی والد شیخ بهائی نقل فرموده که ایشان تصریح فرموده که مرحوم شیخ محقق قدقتل شهیدا والظاهر انه قتل بالسم انتهى

و اذقیه عصر خود صاحب جواهر نقل کرده که فرمود کسیکه جامع المقاصد و وسائل و جواهر داشته باشد بی نیاز است در مقام استنباط احکام شرعیه از کتاب دیگر و فرموده ایشان مدتی در شام تحصیل فرمودند و مدتی در مصر بعد مسافرت فرمود بعراق عرب و مدتی آنجا مشغول تحصیل بود بعد مسافرت فرمود ببلاد عجم در زمان سلطنت شاه اسمعیل الصفوی متصل مشغول ترویج و اعلاء اعلام ذهاب



جعفریہ را می نمود و بعضی از اهل تسنن اور املقب کرده بودند بمخترع مذهب الشیعہ

ص: 318

و در روایات است که در عصر ایشان سفیری از جانب سلطان روم آمد خدمت شاه اسماعیل وقتیکه مرحوم محقق در مجلس سلطان تشریف داشت چون سفیر جناب محقق را شناخت باب مباحثه و گفتگورا باز نمود و گفت یا شیخ تاریخ اختراع مذهب شیعه امامیه مذهب ناحق است که نهصد و شش باشد که ابتداء سلطنت صفویه باشد فوراً محقق ملهم شد و در جوابش فرمود ما عربیم و زبان ما بلغت عرب جاریست و باید اضافه کرد مذهب را بضمیر متکلم و گفت مذهبنا حق نه مذهب ناحق که عجمی بشود فیهت الذی کفر

الرابع المولی الجلیل شهاب الدین عبدالله بن محمود بن سعید الشوشتری ثم المشهدی الخراسانی المعروف بالعقاب

در مستدر کست که ایشان مدتی در مشهد مشغول تدریس و هدایت و ارشاد بودند و اوقاتی که شاه عباس ماضی صفوی در مشهد بود متصل او را نصیحت و موعظه میفرمود تا آنکه در سنه نهصد و نود و هفت که طائفه از یکیه غالب شدند و مشهد را تصرف نمودند ایشانرا گرفتند و بردند نزد رئیسشان عبدالؤمن خان ملعون و گفتند این شخص رئیس رافضه است عبدالؤمن خان ایشانرا فرستاد بخاری نزد پدر ملعونش عبدالله خان از بک

و در بخاری با علماء اهل سنت مباحثه کرد و بر تمام آنها غالب شد بعد علماء بخاری بعد الله خان گفتند که توشکی در حقیقت مذهب خود نداری چرا راضی میشوی بمباحثه با این رافضی را که باعث اختلال اذهان عوام می شود و لا بد است کسی که مبتدع و مخالف با مذهب ما هست کشته شود پس عبدالله خان امر کرد او را با خنجر الماس شهید نمودند و بعد جد شریفش را در میدان بخاری بآتش سوختند انتھی

الخامس - السید المؤید والعالم المسدد السید قاضی نور الله ابن شریف الدین الحسینی الشوشتری مصنف مجالس المؤمنین و احقاق الحق در مقام نقض بر ابطال الباطل فضل بن روزبهان اصفهانی که در رد بر احقاق الحق علامه حلی نوشته و مصنف کتاب صوارم المهرقه که در رد صواعق ابن حجر مکی نوشته

در مستدر کست که ایشان رفتند با کبر آباد هند و مذهب خود را مخفی میداشت و از مخالفین تقیه میکرد و مسائل فقهیه را بمذاهب اربعه میدانستند و سلطان اکبر شاه و اکثر مردم اعتقادشان این بود که ایشان سنی هستند و چون سلطان مطلع بر علم و فضل او شد ایشان را قاضی القضاة نمود و سید هم قبول کرد بشرط آنکه در هر موردی حکم کند بر طبق یکی از مذاهب اربعه بهر قسمی که اجتهادش اقتضاء کند پس سلطان شرطش را قبول کرد و در هر مسئله فتوای میداد بر وفق مذهب کسیکه فتوای او مطابق باشد با مذهب امامیه و در خفاء مشغول تصنیف و تألیف بود تا اینکه سلطان اکبر شاه از دنیا رفت و پسرش جهانگیر شاه بجای او نشست و بعضی از علماء مخالفین مطلع شدند که سید شیعه است پس سعایت کردند نزد سلطان و ادله اقامه نمودند بر تشیع او سلطان گفت باین ادله که شما گفتید تشیع ایشان ثابت نمی شود تا آنکه يك نفر از مخالفین اظهار تشیع کرد و مدتی ملازم ایشان شد و مطلع شد بکتاب مجالس المؤمنین و بعد از الحاح زیادی این کتاب را گرفت و استنساخ کرد و آن وسیله تشیع سید ثابت شد و بسطان گفتند در کتابش چنین و چنان نوشته و باید بر او حد جاری شود و فلان عدد دره باورده شود پس چنین کردند

و بعضی گفتند نواصب او را در بین راه گرفتند و برهنه اش کردند و با چوبهای خاردار اینقدر زدند که اعضایش قطعه قطعه شد و قبر شریفش در اکبر آباد هند معروف است مردم زیارت می کنند و تبرک میجویند و سنش قریب بهفتاد سال بود و تاریخ وفاتش در سنه تسع عشر بعد الالف بود

این شعر از آثار فکر اوست (ره)

وه کاین شب هجران تو بر ما چه دراز است \*\*\* گوئی که مگر صبح قیامت سحر او است

السادس السيد تاج الدين محمد بن مجدالدین جد سید رضی آری صدیق علی بن طاوس

در مستدر کست که سید تاج الدین واعظ بود و سلطان محمد شاه خدابنده خیلی اعتقاد داشت بایشان و ایشانرا نقیب النقباء تمام ممالک فرمود وزیر سلطان با جمعی از امراء دولت سلطان باوی عداوت ورزیدند چون مذهب آنها را ابطال فرموده بود پس چون سلطان محمد از دنیا رفت جناب سید تاج الدین را با دو پسرش شمس الدین حسین و شرف الدین علی را تسلیم نمودند بقاتل پس قاتل آنها را برد کنار شرط بغداد

و اول دو پرسید را بقتل رسانیدند بعد عوام بغداد و حنابله ریختند بسر جناب تاج الدین و او را قطعه قطعه نمودند و گوشتش را از عداوت خوردند و محاسنش را کردند و هر طاقه موی محاسنش را يك اشرفی می فروختند و قتل ایشان در ذیقعه سنه هفتصد و یازده بود در بغداد

السابع المحدث العلامة السيد محمد مؤمن بن دوست محمد الحسيني الاسترابادی صاحب کتاب الرجعه و داماد محدث خبیر محمد امین استرابادی و کیفیت شهادتشان چنانچه در مستدرک از شیخ حر عاملی نقل میکند اینست که فرمود من در سنه هزار و هشتاد و هشت مشرف شدم بمکه معظمه و در آنبال اترک اهل تسنن در مکه معظمه جمعی از اعاجم را کشتند باتهام آنها را العیاذ بالله بتلویت بیت شریف وقتیکه بعضی از خدمه بیت الله مطلع شدند بتلویت بیت شریف خبر منتشر شد خواص اهل مکه و شریف برکات و قاضی جزم نمودند که این تجری از رفضه است پس عازم شدند که هر يك از رفضه را که مشهور است برفض او را بقتل برسانند و حال آنکه احدی که شمه از عقل و اسلام داشته باشد چنین جرئتی نمی کنند پس اترک و بعضی از اهل مکه داخل مسجد الحرام شدند و پنج نفر از شیعیان را در آنجا دیدند و بقتل رسانیدند که از جمله آن پنج نفر بود جناب آقا سید محمد مؤمن و ایشان مرد متعبد مسنی بودند و معروف بودند بتشیع پس شیعیان مختفی شدند و از آنها بود جناب شیخ حر عاملی رحمة الله علیهم

الثامن العالم الفاضل الشهید بایدی اهل السنه امیر زین العابدین ابن نور الدین مراد الحسينی الکااشی نزیل مکه المعظمة وایشان از اجله تلامذ ملا محمد امین الاسترابادی بودند و بجهت تشیعشان در مکه معظمه شهید شدند و در قبریکه خودشان در حال حیوة در قبرستان ابوطالب مهیا کرده بود دفن شد نزدیک قبر میرزا محمد الاسترابادی صاحب رجال و مولا محمد امین استرابادی صاحب فوائد المدینه و شیخ محمد سبط شهید ثانی و ابن سید جلیل مؤسس بیت الله الحرام بود که در نهم ماه شعبان سنه هزار و سی و نه سیل عظیمی داخل مسجد الحرام شد و داخل جوف خانه کعبه شد و بقدر يك قامت شبیری آب بالا آمد و چهار هزار و ده نفر بسبب این سیل تلف شدند

منجمله معلمی بود با سی طفل که همه هلاک شدند و طفلی از خانه کعبه معظمه عم رسول الله



و بقیه خانه را هم خراب کردند و در وقت تعمیر اتفاق چنین افتاد که حجر الاسود بدست این سید جلیل نصب شد کذافی المستدرک

التاسع العالم المؤید الشیخ الشہید حسن بن محمد بن ابی بکر الهمدانی الدمشقی که ایشان و پدرشان از اکابر علماء شیعه بودند

در مستدرک کست که پدرشان آقا شیخ محمد رفض نمی‌کرد و آقا شیخ حسن پسرشان غلوداشت در رفض و نزد قاضی شرف الدین مالکی در دمشق ثابت نمودند رفض او را و آنکه او تکفیر کرده شیخین را پس قاضی حکم کرد که گردن او را بزنند پس ایشانرا بردند بسوق الخیل در یازدهم جمادی الاولی سنه هفتصد و چهل و چهار و گردن زدند

العاشر الشیخ الثقة المفضل ابو علی محمد بن احمد بن علی الحافظ الواعظ الفارسی النیسابوری الملقب بقتال مصنف کتاب روضة الواعظین

و در روضات از رجال ابن داود نقل می کنند که ایشانرا عبدالرزاق الملقب بشهاب الاسلام رئیس نیشابور شهید نمود و گویا ایشان از تلامذه شیخ طوسی بودند

الحادی عشر السید العلامة آقا میرزا محمد مهدی بن میرزا هدایت الله الموسوی الاصبهانی المجاور فی المشهد الرضوی و ایشان را نادر میرزا سبط نادرشاه بقتل رسانید در سنه هزار و دوست و هفده و در میان حرم مطهر حضرت رضا (علیه السلام) در میان صفه شاه طهماسب مدفونست و ایشان از تلامذه مرحوم آقا باقر بهبهانی هستند مثل مرحوم سید مهدی بحر العلوم و مرحوم میرزا محمد مهدی شهرستانی و مرحوم ملا مهدی نراقی

الثانی عشر العالم الفقیه الحاج ملا محمد تقی ابن محمد البرغانی القزوینی برادر مرحوم حاجی ملا صالح برغانی و ایشان در سنه هزار و دوست و شصت و چهار که سنه رحله مرحوم شیخ محمد حسن صاحب جواهر بود (1)

و ایضاً سنه جلوس مرحوم ناصر الدین شاه بود در میان محراب بظلم حضرات بایه خذ لهم الله شهید شدند در قزوین و قبرشان مزار معروفی است

الثالث عشر مولانا الشیخ فضل الله نوری که ایشان را در اوائل مشروطیت دولت ایران در سیزدهم ماه رجب سنه هزار و سیصد و بیست و هفت در دار الخلافه طهران بدار کشیدند و ایشان از اجله تلامذه مرحوم آیه الله حاج میرزا حسن الشیرازی بودند و داماد مرحوم حجة الاسلام حاجی میرزا حسین نوری رحمة الله علیه بودند

و جهة صلب ایشان این شد که ایشان اصرار داشتند که باید مقید باشد مشروطه ایران بمشروطه مشروعیه باین جهة خیلی از بزرگان علماء کشته شد مثل جناب آقاسید عبدالله ابن سید اسمعیل البهبهانی قتل فی طهران سنه هزار و سیصد و بیست و نه و مثل مرحوم ملاقربانعلی زنجایی که ایشانهم در کاظمین مسموما شهید شدند بجهة فتنه مشروطه ایران و مثل مرحوم حاجی میرزاخوئی صاحب شرح نهج البلاغه

ص: 321

وغيرها ومثل مرحوم حاجی شيخ محمد باقر اصطهباناتی که اینها از اجله علماء بودند در فتنه مشروطه ایران شهید شدند که در صحف و مجلات نوشته شده

الرابع عشر مولانا الشيخ عبد الصمد الهمداني صاحب تصانيف عديدة و ایشان از تلامذه آقای بهبهانی بودند و ایشان بدست حضرات وهابيه شهید شدند در كربلاء معلى در چهارشنبه هيجدهم ذیحجة الحرام سنه هزار و دويست و شانزده و رئيس این طائفه سعود ملعون بود که حرمين شريفين را مالك شد و مقابر شريفه ائمه بقیع را خراب کرد و مذهب حنبلی بود و قضیه اش مفصلاً در امر سیزدهم از فصل ششم از باب دهم ذکر خواهد شد انشاء الله

و مخفی نماناد که بعضی دیگر از کبار علماء اعلام هستند که بسعادت شهادت نائل شدند لکن حقیر مطلع بکیفیت شهادت آنها نشدم و بعضی از علماء بمرحوم محقق کرکی اطلاق شهید ثالث می کنند و بعضی بمرحوم المولی عبدالله التستری و بعضی بمرحوم قاضی نور الله التستری و بعضی بمرحوم حاجی ملا محمد تقی برغانی ولا مشاحه في الاصطلاح الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلى الله على محمد و آله الطاهرين المعصومين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين

ص: 322

## اشاره

در ضمن اموری

### امر اول - در مراثی حضرت سید الشهداء (علیه السلام)

## اشاره

دوازده بند محتشم کاشی رحمة الله علیه

باز این چه شورش است که در خلق عالم است \*\*\* باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین \*\*\* بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است

این صبح تیره باز دمید از کجا کز او \*\*\* کار جهان و خلق جهان جمله در هم است

گویا طلوع می کند از مغرب آفتاب \*\*\* کاشوب در تمامی ذرات عالم است

گر خوانمش قیامت کبری، بعید نیست \*\*\* این رستخیز عام که نامش محرم

در بارگاه قدس که جای ملال نیست \*\*\* سرهای قدسیان همه بر زانوی هم است

جن و ملک بر آدمیان توجه می کنند \*\*\* گویا عزای اشرف اولاد آدم است

خورشید آسمان و زمین نور مشرقین \*\*\* پر رورده کنار رسول خدا حسین (علیه السلام)

بند 2

بر خوان غم چو عالمیان را صلا زدند \*\*\* اول صلا بسلسله انبیاء زدند

نوبت بر اولیاء چو رسید آسمان طپید \*\*\* زان ضربتی که بر سر شیر خدا زدند

آندر که جبرئیل امین بود خادمش \*\*\* اهل ستم پهلوی خیر النساء زدند

پس اخگری از آتش الماس ریزها \*\*\* افروختند و بر حسن مجتبی زدند

وز تیشه ستیزه در آندشت کوفیان \*\*\* بس نخل ها ز گلشن آل عبا زدند

پس ضربتی کز آن جگر مصطفی درید \*\*\* بر حلق تشنه خلف مرتضی زدند

اهل حرم دریده گریبان گشاده مو \*\*\* فریاد بر در حرم کبریاء زدند

بند 3

کاش آنزمان سرادق گردون نگونشدی \*\*\* وین خرگه بلند ستون بی ستونشدی

کاش آنزمان بر آمدی از کوه تا بکوه \*\*\* سیل سیه که روی زمین قیر گونشدی

کاش آنزمان زآه جگر سوز اهل بیت \*\*\* يك شعله برق خرمن گردون دونشدی

کاش آنزمان که این حرکت کرد آسمان \*\*\* سیماب وار روی زمین سکو نشدی

می کاش آنزمان که پیکر او شد درون خاک \*\*\* جان جهانیان همه از تن برون شدی

کاش آنزمان که کشتی آل نبی شکست \*\*\* عالم تمام فرقه دریای خون شدی

ص: 323



این انتقام گرنه فتادی بروز حشر \*\*\* با این عمل معامله دهر چون شدی

آل نبی چه دست تظلم در آورند \*\*\* ارکان عرش را بتزلزل در آورند

بند 4

کشتی شکست خورده طوفان کربلا \*\*\* در خاک و خون طپیده بمیدان کربلا

گر چشم روزگار بر افواش میگریست \*\*\* خون میچکید از سر ایوان کربلا

نگرفته دست دهر کلابی بغیر اشک \*\*\* از انگل که شد شگفته بستان کربلا

از آب هم مضایقه کردند کوفیان \*\*\* خوش داشتند حرمت مهمان کربلا بودند دیو و دد همه سیراب و میمکید \*\*\* خاتم زقحط آب آب سلیمان کربلا

ز آن تشنگان هنوز بعیوق میرسد \*\*\* فریاد العطش زیبابان کربلا

آه از می که لشگر اعداء نکرده شرم \*\*\* کردند رو بخیمه سلطان کربلا

بند 5

چون خون حلق تشنه او بر زمین رسید \*\*\* جوش از زمین بذروه عرش برین رسید

نزدیک شد که خانه ایمان شود خراب \*\*\* از بس شکستها که بارکان دین رسید

نخل بلند او چو خسان بر زمین زدند \*\*\* طوفان بر آسمان زغبار زمین رسید

باد آن غبار چون بزار نبی رساند \*\*\* گرد از مدینه بر فلك هفتمین رسید

یکباره جامه در خم گردون بنیل زد \*\*\* چون این خبر بعیسی گردون نشین رسید

پرشد زمین ز غلغله چون نوبت خروش \*\*\* از انبیاء بحضرت روح الامین رسید

کرد این خیال وهم غلط کارکان غبار \*\*\* تا دا من جلال جهان آفرین رسید

بند 6

ترسم جزای قاتل لو چون رقم زنند \*\*\* یکباره بر جریده رحمت قلم زنند

دست عتاب حق بدر آید ز آستین \*\*\* چون اهلیت دست بر اهل ستم زنند

آه از دمی که با کفن خونچکان بخاک \*\*\* آل نبی چه شعله آتش علم زنند  
فریاد از آزمان که جوانان اهل بیت \*\*\* گلگون کفن بعرصه محشر قدم زنند  
که زد بهم صفشان شور کربلا \*\*\* در حشر صف زنان صف محشر بهم زنند  
از صاحب حرم چه توقع کنند باز \*\*\* آن ناکسان که تیر بصید حرم زنند  
ترسم کزین گناه شفیمان روز حشر \*\*\* دارند شرم کز کنه خلق دم زنند  
پس برستان کنند سری را که جبرئیل \*\*\* شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل

بند 7

روزی که شد بنیزه سر آن بزرگوار \*\*\* خورشید سر برهنه بر آمد ز کوهسار  
موجی بجتیش آمد و برخاست کوه کوه \*\*\* ابری بیارش آمد و بگریست زار زار  
گفتی تمام زلزله شد خاک مطمئن \*\*\* گفتی فتاد از حرکت چرخ بیقرار  
عرش آنچنان بلرزه در آمد که چرخ پیر \*\*\* افتاد در گمان که قیامت شد آشکار  
آن خیمه که گیسوی حورش طناب بود \*\*\* شد سر نگون ز نگون ز باد مخالف حباب وار  
جمعی که پاس محملشان داشت جبرئیل \*\*\* گشتند بی عباری و محمل شتر سوار  
تا آنکه سر زد این عمل از امت نبی \*\*\* روح الامین ز روی نبی گشت شرمسار  
وانگه زکوفه خیل حرم رو بشام کرد \*\*\* نوعی که عقل گفت قیامت قیام کرد

ص: 324

در حربگاه چون ره آن کاروان فتاد \*\*\* شور و نشور و وا همه را در گمان فتاد  
هم بانك نوحه فلفله در شش جهت \*\*\* هم گریه یه بر ملایك هفت آسمان فتاد  
هر جا که بود آهوئی از دشت پاکشید \*\*\* هر جا که بود طایری از آشیان فتاد  
شد وحشتی که شور قیامت بیاد رفت \*\*\* چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد  
هر چند بر تن شهداء چشم کار کرد \*\*\* بر زخمهای کاری تیر و سنان فتاد  
ناگاه چشم دختر زهراء در آن میان \*\*\* بر پیکر شریف امام زمان فتاد  
بی اختیار نعره هذا حسین از او \*\*\* سر زد چنانکه آتش از او در جهان فتاد  
پس با زبان پر گله آن بضعة بتول \*\*\* رو در مدینه کرد که با ایها الرسول

این کشته فتاده بهامون حسین تست \*\*\* و بن صید دست و پازده در خون حسین تست  
وین نخل ترکز آتش جانسوز تشنگی \*\*\* دود از زمین رسانده بگردون حسین تست  
این ماهی فتاده بدریای خون که هست \*\*\* زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست  
این خشک لب فتاده ممنوع از فرات \*\*\* کز خون اوزمین شده جیحون حسین تست  
این فرقه محیط شهادت که روی دشت \*\*\* از موج خون او شده گلگون حسین تست  
این شاه کم سپاه که باخیل اشک و آه \*\*\* خر گاه از اینجهان زده بیرون حسین تست  
این قالب طپان که چنین مانده بر زمین \*\*\* شاه شهید نا شده مدفون حسین تست  
پس روی در بقیع بزهرهء خطاب کرد \*\*\* مرغ هوا و ماهی دریا کباب کرد

کای مونس شکسته دلان حال ما ببین \*\*\* ما را غریب و بی کس و بی اقربا ببین  
اولاد خویش را که شفیعان محشرند \*\*\* در ورطه عقوبت اهل دعا ببین

در خلد بر حجاب دوکون آستین فشان \*\*\* و اندر جهان مصائب ما بر ملا بین  
نی نی در اچو ابر خروشان بکربلا \*\*\* طوفان سیل فتنه و موج بلا موج بلا بین  
تنهای کشتگان همه در خاک و خون نگر \*\*\* سرهای سروران همه بر نیزها بین  
آن تن که بود پرورشش در کنار تو \*\*\* غلطان بخاک معركة کربلا بین  
با بضعة الرسول ز ابن زیاد داد \*\*\* کو خاک اهلیت رسالت بیاد داد

بند 11

ای چرخ غافلای که چه بیداد کرده \*\*\* و ز کین چها باین ستم آباد کرده  
کام یزید داده از کشتن حسین (علیه السلام) \*\*\* بنگر کرا بقتل که دلشاد کرده  
در ظلمت این بس است که باعترت رسول \*\*\* بیداد کرد خصم و تو امداد کرده  
ای زاده زیاد نکرده است هیچگه \*\*\* نمرود این عمل که تو شداد کرده  
بهر خسی که بار درخت شفاوت است \*\*\* در باغ دین چه با گل و شمشاد کرده  
با دشمنان دین نتوان کرد آنچه تو \*\*\* با مصطفی و حیدر و اولاد کرده  
حلقی که بود بوسه که مصطفی مدام \*\*\* آزرده اش ز خنجر فولاد کرده  
که سم تو دادمی که بمحشر درآوردند \*\*\* از آتش تو دود بحشر درآوردند

ص: 325

خاموش محتشم که دل سنگ آب شد \*\*\* بنیاد صبر و خانه طاقت خراب شد

خاموش محتشم که از این شعر جانگداز \*\*\* مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد

تا چرخ سفله بود خطائی چنین نکرد

با هیچ آفریده جفائی چنین نکرد

### وصال شیرازی (ره) فرموده

زینب چهیدید پیکری اندر میان خون \*\*\* چون آسمان زخم تن از انجمش فزون

میحد جراحی نتوان گفتنش که چند \*\*\* پامال پیکری نتوان دیدنش که چون

خنجر در آن نشسته چه شهیر که در هما \*\*\* پیکان از او دمیده چه مژگان از جفون

گفت این بخون طیبده نباشد حسین من \*\*\* این نیست آنکه در بر من بود تاکنون

یکدم فزون نرفت که رفت از کنار من \*\*\* اینزخمها به پیکر او چون رسید؟ چون؟

گر این حسین قامت او از چه بر زمین \*\*\* و این حسین رایت او از چه سرنگون؟

گر این حسین من سر او از چه بر سنان \*\*\* و این حسین من تن او از چه فرقه خون؟

یا خواب بوده ام منوگم گشته است راه \*\*\* یا خواب بوده آنکه مرا گشته رهنمون

میگفت و میگریست که جانسوز ناله \*\*\* آمد ز حنجر شد لب تشنگان برون :

کانی عندلیب گلشن جان آمدی؟ بیا!

ره کم نگشته خوش بنشان آمدی بیا

وله

آمد بگوش دختر زهرا چه این خطاب \*\*\* از ناقه خویش را بزمین زد باضطراب

چون خاک جسم پاک برادر ببر گرفت \*\*\* بر سینه اش نهاد رخ خود چو آفتاب

گفت ای گلو بریده سر انورت کجاست \*\*\* وز چیست گشته پیکر پاکت بخون خضاب

کاروان که آرام نیست خیز \*\*\* مارا بیر بمنزل مقصود و خوش بخواب

من یکتن ضعیفم ویک کاروان اسیر \*\*\* وین خلق بی حسیت و دهری بر انقلاب

از آفتاب پوششان باز چشم خلق؟ \*\*\* اندوه دل نشانشان پاکه التهاب

زین العباد را زد و آتش کباب بین \*\*\* سوز تب از درون و برون سوز آفتاب

گر دل بفرقت تونهم کوشکیب وصبر \*\*\* ور می تورو بشام کنم کو توان و تاب

دستم زچاره کوته و راه دراز پیش \*\*\* نه عمر من تمام شود نه جهان خراب

لغتی چو با برادر خود شرح راز کرد \*\*\* رو در نجف نمود و در شکوه باز کرد

کای گوهر یکه چون تو نپرورده نه صدف \*\*\* پروردگانت زار و تو آسوده در نجف

داری خبر که نور دو چشم تو شد شهید؟ \*\*\* افتاد شاهباز نو از شرفه شرف؟

توساقی بهشتی و کوثر بدست تست \*\*\* وین کودکان زارتو از تشنگی تلف

این اهلیت تست بدینگونه دستگیر \*\*\* ای دستگیر خلق نگاهی باینطرف

وله

لباس کهنه پوشید زیر پیرهنش \*\*\* مگر که بر نکشد خصم به منش زنتش

لباس کهنه چه حاجت که زیر سم ستور \*\*\* تنی نبود که پوشند جامه یا کفش

ص: 326

که گفت از تن او خصم برکشید لباس \*\*\* لباس کی بود او را که پاره شد بدنش  
مه جسم قامت زهراه چنان لگد کویست \*\*\* کر آن توان بیدر برد بوی پیرهنش  
زمانه خاک چمن را بیاد عدوان داد \*\*\* تو درختان که چه شد ارغوان و یاسمنش  
عیالش ارنه بهمره در این سفر بودی \*\*\* از او خبر نرسیدی بمردم وطنش  
دهان کجا که نماید تلاوت قرآن \*\*\* مگر که روح قدس ساخت حرفی از دهنش  
زدستگاه سلیمان فلک نشان نگذاشت \*\*\* بغیر خاتمی آنهم بدست اهرمنش  
جوادی خراسانی (ره) فرموده

در شب قتل چه بینایی طفلان را دید \*\*\* زینب غمزده را شاه شهیدان طلبید  
گفت ای خواهر فیدیده بی یاور من \*\*\* یک زمانی بنشین در برم ای خواهر من  
خالی از اشک کن این دیده چون دریا را \*\*\* تا بگویم بتو من واقعه فردا را  
مگرت نیست بخاطر که چه می ذوالمن \*\*\* زد ندا گفت زنان را که خدا گفتی من  
عهد با حق چو بستیم تو باما بودی \*\*\* خود ز روز ازل اندر سر سودا بودی  
تو مهین دختر زهرایی و ناموس رسول \*\*\* پرورش یافته جسم تو در آغوش بتول  
باغ جنت گلی از گلشن روی تو بود \*\*\* پر تو مهر فلک برقع روی تو بود  
اندرین دشت چه از کینه این قوم شریر \*\*\* شوم کشته و گردی تو بعد ظلم اسیر  
این مپندار سویت کس بشقاوت نکرد \*\*\* که تواند بتو با چشم حقارت نگرد  
سوی خورشیدا گردیده صد مسکینست \*\*\* او بلند از نظر مردم کوتاه بین است  
حال بایید که تو اندر سر پیمان باشی \*\*\* با همه درد رضا از دل و از جان باشی  
باش آگه که اجل دست گریبان منست \*\*\* این شب آخر عمر من و یاران منست  
آخر عمر من و اول بی یاری تست \*\*\* شب قتل من و ایام گرفتاری تست  
این مبادا که تو فردا زهیاهوی خسان \*\*\* دست بر سینه زنی برکشی از قلب فغان

فرق خون گرنگری اکبر مه سیمارا \*\*\* باید از گریه تو خاموش کنی لیلا را

حلق اصغر شود از تیر جفا چون سیراب \*\*\* نگذاری که بر آرد ز جگر بانک رباب

جسم داماد داماد چه فردا شود آغشته بخون \*\*\* نگذاری که عروسش شود از خیمه بیرون

دست عباس جوانم چو بیفتد از تن \*\*\* خواهرش را نگذاری که نماید شیون

سر اطفال تو از تن چو نمایند جدا \*\*\* در اشک تو مبادا شود از دیده رها

اندر آندم که مرا بنگری آغشته بخون \*\*\* نخراشی رخ و از خیمه نیائی بیرون

سینه من شکنند چون ز جفا شمر لمین \*\*\* نکنی ناله و افغان ز دل زار و حزین

فرض ای غمزده فردا که در این دشت بلا \*\*\* بستان شد سرهفتاد و دو خورشید لقا

جمع در دور خود اطفال پریشانم کن \*\*\* گریه بر حال خود ای خواهر نالانم کن

که پس از من به بی درد گرفتار شوی \*\*\* سر برهنه بر کوچه و بازار شوی

وله

خواهر برو بخیمه که جانم بر آمده \*\*\* عمرم تمام گشته اجل بر سر آمده

خواهر برو بخیه که از بهر کشتنم \*\*\* شمر لعین گرفته بکف خنجر آمده

خواهر برو که نوک سنان ساخت کارمن \*\*\* کامم دگر ز فیض شهادت بر آمده



خواهر برو که حالت جاندا دتم رسید \*\*\* زین تر و نیزه که بر این پیکر آمده

خواهر برو بخیمه که بهر عبادتم \*\*\* قد خمیده حضرت پیغمبر آمده

خواهر برو بخیمه که با خیل اولیاء \*\*\* بایم علی به تعزیت اکبر آمده

خواهر بخیمه رو که پی پی چشم بستم \*\*\* زهرا گشوده موی و بچشم تر آمده

خواهر برو که ناله ام از زخم تیر نیست \*\*\* یادم ز تیر خلق علی اصغر آمده

این غیرتم کشد که بگویند کوفیان \*\*\* زینب بقتلگه سر بی معجز آمده

کردند منشیان بی این شرح را رقم \*\*\* جودی چه شد که نام تو سر دفتر آمده

وله

خواهر برو که کار حسینیت تمام شد \*\*\* خواهر برو صبح امید تو شام شد

خواهر برو که طایر روحم ز سر شده \*\*\* بس نوک تیزه بر جگرم کارگر شده

خواهر برو مدار دگر انتظار من \*\*\* خواهر برو که نوک سنان ساخت کار من

خواهر برو که دیده ام از خوندل تر است \*\*\* چشمم بزیر تیغ سوی نعش اکبر است

خواهر برو که زندگی من حرام شد \*\*\* دیگر بخیمه آمدن من تمام شد

خواهر برو میباش نمک بر جراحتم \*\*\* خواهر برو نماید دشمن شمانتم

رو در حرم که ننگری ای بیقرینه ام \*\*\* کز ضرب چکمه شمر شکسته است سینه ام

بر گرد تا نظر نکنی زیر دشنه ام \*\*\* برگرد تا که ننگری اینگونه تشنه ام

وله

مهلتی تا بسوی قبله کشم پایش را \*\*\* سایه از معجز نیلی کنم اعضایش را

ترکنم ز اشک روان لعل گهر سایش را \*\*\* سیر بینم دم مردن رخ زیبایش را

که دگر وعده دیدار قیامت باشد \*\*\* برود سوی سفر خیر و سلامت باشد

زیر خنجر چو حین ناله زینب بشنید \*\*\* چشم بگشود زهم خواهر خود را طلبید

گفت با او که مرا هم باآخر برسید \*\*\* دگر از زندگی من بنما قطع امید  
رو سوی خیمه که هنگام گرفتاری تست \*\*\* آخر عمر من و اول بی یاری تست  
رو سوی خیمه پرستاری اطفالم کن \*\*\* گریه حال خود اینخواهر نالانم کن  
نالہ بر درد دل عابد بیمارم کن \*\*\* جمع در دور خود اطفال پریشانم کن  
که پس از من بیسی درد گرفتار شوی \*\*\* سر برهنه بر کوچه و بازار شوی  
پس بناچار سوی خیمه روان شد زینب \*\*\* بفرغان آمد و نومید ز جان شد زینب  
دید چون شام سیه روز جهان شد زینب \*\*\* بار دیگر سوی میدان نگران شد زینب  
دید جن و ملک وارض و سما میگرد \*\*\* بر نی سر شاه شهداء می گرد  
وله

بابا بنگر سوز دل و چشم پر آبم \*\*\* از سوی تو عازم بسوی شام خرابم  
نگذشته از قتل تو زمانی که بیستند \*\*\* این قوم جفا پیشه بزنجیر و طنابم  
این يك زندم کعب نی آن سیلی بیداد \*\*\* فریاد که هر لحظه ز قومی بعدابم  
بابا ز تو هر لحظه مرا بود سئوالی \*\*\* از چیست که اکنون ندهی هیچ جوابم  
بردار سر از خاک که این قوم جفاجو \*\*\* بردند ز سر معجر و از چهره نقابم  
اینزخم که بر جسم تو بیرون ز حسابست \*\*\* در سوز من دلشده تا روز حسابم

ایرفته سرت برنی وی مانده تنت تنها \*\*\* ماندی تو و بنهادیم ما سر به بیابانها  
 ایکرده بکوی دوست هفتاد و دو قربانی \*\*\* قربانشومت اینرسم ماند از تو بدورانها  
 قربانی هر کس شد با حرمت و نشیدیم \*\*\* دست و تن قربانی افتد به بیابانها  
 اینگونه تنت از تیغ کردند دو صد پاره \*\*\* قصاب نزد ساطور بر پیکر قربانها  
 از خون گلوی تو ایندشت گلستان شد \*\*\* این سیر گلستان کرد سیرم ز گلستانها  
 ریحان خط اکبر بر گرد رخ انور \*\*\* برد از دل ما یکسر یادگل وریحانها  
 ما جمع پریشانیم هم بی سر و سامانیم \*\*\* بردار سرو و بنگر این بیسرو سامانها  
 اطفال حزین یکسر بی چادر و بی معجر \*\*\* پاها همه در زنجیر سرها بگریانها

وله

آخر از کوی تو بادیده گریان رفتم \*\*\* آمدم با تو و بالشکر عدوان رفتم  
 گرتو با جمله شهیدان سوی جنت رفتی \*\*\* من سوی شام بهمراه اسیران رفتم  
 خاطر جمع و دل آسوده نو میباش که من \*\*\* فرق بی معجر و گیسوی پریشان رفتم  
 ایشه تشنه جگر این توو اینشط فرات \*\*\* آب نوش آب که من بالب عطشان رفتم  
 بعد از این بانك عطش نشنوی ایشاه که من \*\*\* با یتیمان بسوی کوفه ویران رفتم  
 عهد ما بود که تو کشته شوی بر لب آب \*\*\* تو وفاکردی و من برسر پیمان رفتم  
 چاک پهلوی تو دیدم من و از پنجه غم \*\*\* سینه را چاک زدم همچو گریبان رفتم  
 خاک بر فرق من و خواهری من که ترا \*\*\* جسم صد چاک فکندم به بیابان رفتم  
 بر نعش تو نگذاشت بمانم چون شمر \*\*\* با سر پاک تو ای مهر درخشان رفتم  
 جودیا شرح غم غمزدگان کن کوتاه \*\*\* که زهوش از اثر ناله و افغان رفتم

وله

مگر بکر بیلا آب قیمت جان بود \*\*\* که از عطش بفلک ناله یتیمان بود  
کفن دریغ مگر بود بهر شاه شهید \*\*\* که تا سه روز تنش روی خالک عریان بود  
بزیر سایه چتر ذر ابن سعد لعین \*\*\* عزیز فاطمه در آفتاب سوزان بود  
ز کینه فرقه بی پرو زدند آتش \*\*\* سرادقی که در او جبرئیل دربان بود  
بروی نعش علی اکبر جوان لیلا \*\*\* چه موی خویشتن آشفته و پریشان بود  
گلوی جمله تر از آب خوشگوار فرات \*\*\* بحلق خشک علی اصغر آب پیکان بود  
ز آب و نان همه سیروز کربلا تا شام \*\*\* سکینه تشنه آب و گرسنه نان بود  
سوار شام سراسر سوار بر مرکب \*\*\* پیاده عابد بیمار زار و نالان بود  
بشام جمله خلایق بخواب خوش همه شب \*\*\* ز شام تا بسحر زینب اندر افغان بود  
نهاد خولی بی دین بروی خاکستر \*\*\* سریکه مهر رخس رشک باغ رضوان بود  
فغان که ریخت یزید شرابخوار شراب \*\*\* بر آنرخی که لبش به ز آب حیوان بود  
نه آب بود و نه نانی نه شمعی و نه چراغی \*\*\* چه گشت کنج خرابه مقام و منزل ما

امشب شب غریبی اولاد مصطفی است \*\*\* زینب اسیر شمر و حسین سرزتن جداست  
 از خیمه های سوخته بس دود بر فلک \*\*\* رخسار ماه و چهره خورشید بیضیاست  
 اطفال بی پدر و به بیابان در آفتاب \*\*\* آن يك سر برهنه و آن يك برهنه پاست  
 شصت و چهار زن همه بسته بریسمان \*\*\* یكرا چورعد ناله و یكرا چه نی نواست  
 لیلا بآه و ناله چومجنون بکومودشت \*\*\* اکبر هزار پاره ز شمشیر اشقیا است  
 بیرق نکون و منک تهی سینه برزرخم \*\*\* عباس را جدا ز بدن دست از جفاست  
 گوش عروس زار پرازخون زگوشوار \*\*\* داماد را زخون گلو دست و با حناست  
 گهواره مانده خالی و اصغر بمهد خاک \*\*\* از سینه رباب ز غم ناله سیا است  
 مهر رخ سکینه ز سیلی و تشنگی \*\*\* نیمی چه ماه تیلی و نیمی چه کهرباست  
 بر روی تخت زر پسر سعد سنگدل \*\*\* عریان بروی خاک تن سبط مصطفی است  
 در دست ساریبان ستمگر شکسته تیغ \*\*\* از بند بهر بند دو دست حسین جداست  
 اینظلم جودیا بکه گویم که بعد قتل \*\*\* جسم حسین بریر سم اسب توتیا است

این بانک درای کاروانست \*\*\* یازینب زار در فغان است  
 در شب شده آفتاب طالع \*\*\* یا رأس حسین برسنان است  
 بر نیزه سر چو ماه عباس \*\*\* یا چارده ماه آسمان است  
 رعد است بناله یا که لیلا \*\*\* در ماتم اکبر جوان است  
 گیسوی عروس و خون داماد \*\*\* یا سنبل تر بگلستان است  
 از ابر بهار ژاله ریزد \*\*\* یا چشم سکینه خونچکانست

چرا از هم‌رهان دوش ای سرخونین جدا بودی \*\*\* چرا برخاک و بر خاکستری دیشب کجا بودی؟  
که بر روی جراحات سرت پاشیده خاکستر! \*\*\* مگر درد ترا اینگونه دارویی دوا بودی؟  
به مهمانی چرا در خانه بیگانگان رفتی! \*\*\* بریدی از چه با ما روزی آخر آشنا بودی؟  
گرفتار جفای شمر ما بودیم دیشب را \*\*\* تو در دست که ای سر تا سحر که مبتلا بودی  
ترا چون بودسر در کوفه تن در کربلا جانا \*\*\* دل ما سوی کوفه چشم ما در کربلا بودی  
یکی گوید ترا جا بود در کنج تنور ای سر \*\*\* یکی گوید بزیر طشت پنهان از جفا بودی  
نه در خورد تو بود ای گنج شایان کنج مطبخها \*\*\* تو آخر روزی ای سر زینت عرش خدا بودی  
پس از کشتن سری در ماسوی کی شد بدین خواری \*\*\* همانا از ازل ایسر سوا از ماسوی بودی  
هماندم دست جودی کاین مصیبت رارقم کردی \*\*\* خدایا کاش تن از جان و جان از تن جدا بودی

وله

ز دوری رخت ایسر دلم بجان آمد \*\*\* عجب عجب که ترا یاد بی کسان آمد  
کدام جلوه ز سر برده طایر هوشت \*\*\* چه شد که از همه یکباره شد فراموشت

ص: 330

گهی ز مهر نگاهی بما اسیران کن \*\*\* گهی تسلی احوال فی نصیبان کن

نمک بس است همین بر جراحت دل من \*\*\* که قاتل تو بود روز و شب مقابل من

مر تو گر بستان پیشرو بقافله شد \*\*\* پیاده از عقب ت پای من پر آبله شد

در این سفر شدی آزرده گرز محنت راه \*\*\* زیاد تر تو ندیدی ز من مشقت راه

ز ره رسیدی و بهر چه دلشکسته شدی \*\*\* پیاده آمده ام من چرا تو خسته شدی

شکسته فرق من از چه رخ تو خون آلود \*\*\* نخورده آب لب من لب تو از چه کبود

کبودی لب ت ای گوشوار عرش مجید \*\*\* اگر غلط نکنم هست جای چوب یزید

وله

پس از تو جان برادر چه رنجها که کشیدم \*\*\* چه شهرها که نگشتم چه کوچه ها که ندیدم

بسخت جانی خود اینقدر نبود گمانم \*\*\* که بی تو زنده ز دشت بلا بشام رسیدم

برون نمود در آن دم چو شیر پیر هنت را \*\*\* بتن ز پنجه غم جامه هر زمان بدریدم

چه ماه چهارده دیدم سر ترا بر نی \*\*\* هلال و ارز بار مصیبت تو خمیدم

زدم بچوبه محمل سر آن زمان که سر نی \*\*\* بنوک نیزه خولی سر چو ماه تو دیدم

ز تازیانه و طعن سنان و طعنه دشمن \*\*\* دگر ز زندگی خویش گشت قطع امیدم

میان کوچه و بازار شام پای برهنه \*\*\* سر از خجالت نامحرمان بجیب کشیدم

شدم چو وارد بزم یزید ببازوی بسته \*\*\* هزار مرتبه مرگ خداز خدا طلبیدم

هنوز بر کف پایم نشان آبله پیدا است \*\*\* براه شام ز بس از جفا پیاده دویدم

ولی باین همه غم شاد از آنم ایشه خوبان \*\*\* که قد جان جهان دادم و غم تو خریدم

وله

شمیم جانفزای کوی بام \*\*\* مرا اندر مشام جان در آید

گمانم کربلا شد عمه نزدیک \*\*\* که بوی مشک ناب و عنبر آید

بگوشم عمه از گهواره گور \*\*\* در این صحرا صدای اصغر آید

مهار ناقه را يك دم نگهدار \*\*\* که استقبال لیلا اکبر آید

مران ایسار بان یکدم که داماد \*\*\* دم راه عروس مضطر آید

ولی ای همه دارم التماسی \*\*\* قبول خاطر زارت گر آید

که چون اندر سر قبر شهیدان \*\*\* ترا از گریه کام دل بر آید

در این صحر امکان منزل که ترسم \*\*\* دوباره شمر دون با خنجر آید

همای شیرازی (ره) فرموده

ای فلک تاکی بآل مصطفی ناسازگاری \*\*\* در جهان تاکی عزیزان خدا را خوار داری

چون اسیران فرنک وروم اندر شام و کوفه \*\*\* اهل بیت احمد مختار را بردی بخواری

چارمین شمع هدایت را ولایت در ولایت \*\*\* در غل و زنجیر بردی چون غلامان تیاری

از ستم بی پرده کردی بانویی کاندلر حریمش \*\*\* فخرها میکرد جبریل امین در پرده داری

گفت زینب با سر سلطاندین کای جان خواهر \*\*\* سوختم از دوریت تا چندم از خود دور داری

کی گمانم بود بی روی تو یکدم زنده باشم \*\*\* ای عجب تو کشته و من زنده با صد گونه خواری



ای برادر چون پسندی در کف نامحرمانم \*\*\* همتت چون شد؟ حمیت کو؟ کجا آن بردباری

سر برهنه، پا برهنه، دیده گریان مو پریشان \*\*\* با چنین حالت بدست ناکسانم چون سپاری

نالہ بیمار هر دم میزند آتش بجانم \*\*\* يك نفس دیگر ندارم طاقت بیمار داری

ای شهنشاه دو عالم از هما یاد آور آندم \*\*\* کز بی امر شفاعت تاج بر سر میگذاری

وله

ای شهیدی که لب تشنه بریدند سرت \*\*\* لاله سان سوخت زداغ علی اکبر جگرت

تشنه لب هیچ مسلمان نکشد کافر را \*\*\* توجه کردی که لب تشنه بریدند سرت

تشنه و بیکس و دلخسته و بی یار و غریب \*\*\* نه طیبی بکنار و نه انیسی بیرت

کس پهلوی تو نشست بجز خنجر و تیر \*\*\* کس نیامد بجز از ناوک پیکان بیرت

بر لب خشک تو آبی پر سعد نریخت \*\*\* با وجودی که بدی ساقی کوثر پدرت

نالہ فاطمه خشک و تر عالم سوزد \*\*\* گر لب خشک ترا بنگرد و چشم ترت

واژگون چون نشد اینطشت که در بزم یزید \*\*\* دید سر زینب دلسوخته در طشت زرت

گاه در شام بطشت زرو گاهی در دیر \*\*\* که بخاکستر و گاهی بنانست سرت

نامه تشنه لبان را برای باد صبا \*\*\* بر تربت زهراء اگر افتد گذرت

بگوای بانوی جنت سری از غرفه بر آر \*\*\* غرقه در لجه خون بین تن شمس و قمرت

تو دل آسوده از چشمه کوثر سیراب \*\*\* دخترانت همه لب تشنه و بی سر پسرت

روزی آخر خبری از دل بیمار پرس \*\*\* مگر از حالت بیمار نباشد خبرت

حجة الاسلام تبریزی میفرماید

بر

زینب چو دید پیکر آتشه بروی خاک \*\*\* از دل کشید ناله بصد درد سوزناک

کای خفته خوش بیستر خون دیده باز کن \*\*\* احوال ما ببین و سپس خواب ناز کن

ای وارث سریر امامت بیای خیز \*\*\* بر کشتگان بی کفن خود نماز کن  
طفلان خود بورطه بحر بلا نگر \*\*\* دستی بدستگیری ایشان در از کن  
برخیز صبح شام شد ای میر کاروان \*\*\* ما را سوار بر شتر بی جهاز کن  
یا دست ما بگیر و از ایندشت بر هراس \*\*\* بار دگر روانه بسوی حجاز کن  
وله

ای زداغ توروان خون دل از دیده حور \*\*\* بی تو عالم همه ماتمکده تا نفضه ای صور  
ز تماشای تجلای تو مدهوش کلیم \*\*\* سرت سر انا الله و سنان نخله طور  
دیر ترسا و سر سبط رسول مدنی \*\*\* آه اگر طعنه بقرآن زند انجیل و زیور  
تا جهان باشد و بوده است که دادست نشان \*\*\* میزبان خفته بکاخ اندر و مهمان بتنور  
سر بیتن که شنیدست بلب سوره کهف \*\*\* یا که دیده است بمشکاة تنور آیه نور  
جان فدای تو که از حالت جانبازی تو \*\*\* در تف ماریه از یاد بشد شور نشور  
قدسیان سر بگریبان حجاب ملکوت \*\*\* حوریان دست بگیسوی و پریشان ز قصور  
غرق دریای تحیر ز لب خشک تو نوح \*\*\* دست حسرت بدل از صبر تو ایوب صبور  
کوفیان دست بتاراج حرم کرده دراز \*\*\* آهوان حرم از واهمه در شیون و شور  
انبیاء محو تماشا و ملایک مبهوت \*\*\* شمر سر شار تمنا و تو سر گرم حضور

میرزا عمان سامانی اصفهانی میفرماید

خواهرش بر سینه و بر سر زنان \*\*\* رفت تا گیرد برادر را عنان

سیل اشکش بست بر شه راه را \*\*\* دود آهش کرد حیران شاه را

در قفای شاه رفتی هر زمان \*\*\* بانگ مهلا مهلاش آسمان

کایسوار سر گران کم کن شتاب \*\*\* جان من لختی سبکتر زن رکاب

تا بیوسم آن رخ دلجوی تو \*\*\* تا ببویم آن شکنج موی تو

شه سرا با گرم شوق و مست ناز \*\*\* گوشه چشمی با نسو کرد باز

دید مشکین موئی از جنس زنان \*\*\* بر فلک دستی و دستی بر عنان

زن مگو مرد آفرین روزگار \*\*\* زن مگو بنت الجلال اخت الوقار

زن مگو خاک درش نقش جبین \*\*\* زن مگو دست خدا در آستین

پس ز جان برخواهر استقبال کرد \*\*\* تا رخس بوسد الف را دال کرد

همچو جان خود در آغوشش کشید \*\*\* این سخن آهسته در گوشش کشید

کای عنان گیر من آیا زینبی؟ \*\*\* یا که آه درد مندان در شبی

جان خواهر در غم زاری مکن \*\*\* با صدا بهرم عزا داری مکن

پیش پای شوق زنجیری مکن \*\*\* راه عشق است این عنانگیری مکن

با تو هستم جان خواهر همسفر \*\*\* تو بیا این راه کوی من بسر

خانه سوزان را تو صاحبخانه باش \*\*\* با زنان در هم‌رهی مردانه باش

معجز از سر پرده از رخ و مکن \*\*\* آفتاب و ماه را رسوا مکن

حجة الاسلام نهانندی فرموده

سوی سپاه کفر شه بی سپاه رفت \*\*\* دین بی پناه ماند چو آن دین پناه رفت

ز افلاکیان شرارفعان تازمین رسید \*\*\* وز خاکیان بچرخ برین دود آه رفت

آه از دمیکه عصمت کبری بقتلگاه \*\*\* با خیل اشک و آه بروقت شاه رفت

افتاده دید جسم برادر بخون و خاک \*\*\* زد شعله زناله که تا مهر و ماه رفت

بر سر نهاد دست و بدامان فشاند اشک \*\*\* ناچار پیش دشمن خود داد خواه رفت

کای سنگدل ترحمی آخر ببین ز جور \*\*\* لب تشنه زیر تیغ حسین بیگناه رفت

مقبل (ره) فرموده

در یگانه دریای مجمع البحرین \*\*\* بخون طیبید کرب و بلا امام حسین

نه ذو الجناح دگر تاب استقامت داشت \*\*\* نه شاه تشنه لبان بر جدال طاقت داشت

هو از جور مخالف چو قیرگون گردید \*\*\* عزیز فاطمه از اسب سرنگون گردید

بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد \*\*\* اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد

لاخر

ای اشک ماتمت برخ ملت آبرو \*\*\* وی از طفیل خون تو اسلام سرخ رو

اسلام زنده کردی و خود کشته گشته \*\*\* وی یافته ز فیض تو دین نبی علو

ص: 333

گر آبرو بروی تو بستند کوفیان \*\*\* آوردی آب رفته اسلام را بجو

بی برده اهل بیت تو گشته شتر سوار \*\*\* لیکن نمودی برده اسلام را رفو

شد گردن تمام جهان بسته پیش تو \*\*\* آندم که گشت عابدین تو زنجیر در گلو

در رتبه امامت تو گفتگو نماند \*\*\* زینب چو با یزید لعین کرد گفتگو

جانم همیشه جانب صحرای کربلاست \*\*\* یارب بر آر آنچه بدل دارم آرزو

لاخر

ایدل بیا و ساز کن اسباب ناله را \*\*\* بنیاد کن حدیث غم این رساله را

خون عزیز ساقی کوثر بخاک ریخت \*\*\* ساقی بیا لب خون کن پیاله را

کشتند آهوان حرم را یزیدیان \*\*\* خون در دلت دایم از اینغم غزاله را

چون دودمان ختم رسالت بیاد رفت \*\*\* کوفی بخط جور نوشت این رساله را

بر والی دمشق که یا ایها الامیر \*\*\* لبریز کن ز باده عشرت پیاله را

کز دودمان فاطمه کشتیم هر که بود \*\*\* کردیم بر سنان سر چندین سلاله را

بردیم اهل بیت نبی را بقتلگاه \*\*\* گفتیم کز جگر نکشند آه و ناله را

لیلا بروی نعش علی اکبر جوان \*\*\* خوش میسرود ناله کنان این مقاله را

کای نور دیده از غم خال تو سوختم \*\*\* ای داغ بر دل از غم خال تولاله را

حیفست این کلاله مشکین بخاک و خون \*\*\* بنشین دمی که شانه زخم اینکلاله را

دادیم از طپانچه سزای سکینه را \*\*\* خوش میفشاند عارض گلبرگ هاله را

میاوریم نزد تو اینک دوان دوان \*\*\* پای پیاده دخترکان سه ساله را

واصل خوشست صاحب ما شاید از کرم \*\*\* زینت دهد بمهر قبول این مقاله را

ناصرالدین شاه قاجار فرموده

یکنا گهروی ز صدر زین افتاده \*\*\* آویزه عرش بر زمین افتاده

افسوس که در واقعه کرب بلا \*\*\* از خاتم انبیاء نگین افتاده

میرزای صبوری ملك الشعراء خراسانی فرموده

فلك باعترت خیر البشر لختي مدارا کن \*\*\* مدارا کن آل الله و شرم از روی زهراه کن

فلك آن شب که خرگامولایت را زدی آتش \*\*\* دو کودک از میانگمشد بگرد ایچرخ و پیدا کن

بصحرا ام کلثوم است وزینب هر دو در گردش \*\*\* تو هم با این دو خاتون جستجو در کوه و صحراکن

اگر پیدا نگشتند این دو طفل بی پدر امشب \*\*\* مهیای عقوبت خویش را از بهر فردا کن

وله

فلك در کربلا آل علی را میهمان کردی \*\*\* مهیا آب و نان بایست شمشیر و سنان کردی

حریم مصطفی را از حرم تا کربلا خواندی \*\*\* هلاک از تشنه کامی بر لب آب روان کردی

غزالان حرم را تاختی از یثرب و بطحا \*\*\* گرفتار درنده گرگهای کوفیان کردن

فلك بی خانمان گردی تو اولاد پیمبر را \*\*\* نمودی از وطن آواره و بی خانمان کردی

ص: 334

## امر دوم - مراثى حضرت ابي الفضل العباس (عليه السلام)

سيد جعفر حلى فرموده

عيسيت وجوه القوم خوف الموت \*\*\* والعباس فيهم ضاحك متبسم  
قلب اليمين على الشمال وغاص \*\*\* في الأوساط يحصد للرؤس ويحطم  
وثني ابو الفضل الفوارس نكما \*\*\* فراوا شد نبا تهم ان يهزموا  
بطل تورث من ايه شجاعة \*\*\* فيها انوف بنى الضلالة ترغم  
ما كرزو باس له متقدما \*\*\* الا وفر ورأسه المتقدم  
قسماً بصارمه الصقيل و انتى \*\*\* في غير صاعقة السماء لا اقسام  
لولا القضاء لمحى الوجود بسيفه \*\*\* والله يقضى مايشاء ويحكم  
فند ايهم بان يصول فلم يطق \*\*\* كالليث اذا اظفارة تتقلم  
فشى المصرعه الحسين و طرفه \*\*\* بين الخيام وينه متقسم  
فاكب منحنيا عليه و دمعه \*\*\* صبح البسيط كانما هو عندم  
قد رام بلئمه فلم ير موضعا \*\*\* لم يدمه عن السلاح فيلثم  
نادى و قد ملاء البوادى صيحة \*\*\* صم الصخور لهولها تنالم  
ء اخي من يحمى بنات محمد \*\*\* ان صرن يسترحمن من لا يرحم  
هذا حسامك من يذل به العدى \*\*\* و لوك هذا من به يتقدم

لاخر

فلما رآه السبط ملقى على الثرى \*\*\* يعالج كرب الموت والدمع اهلا  
فجاء اليه و الفؤاد مفرح \*\*\* و نادى بقلب بالهموم قد ابتلا  
اخي كنت عونى في الامور جميعها \*\*\* ابا الفضل يا من كان للنفس با ذلا  
يعز علينا ان نراك على الثرى \*\*\* طريحا ومنك الوجه اضحى مر ملا

شیخ کاظم ازری فرموده

فمن المعزى السبط سبط محمد \*\*\* بفتى له الاشرافطأطأ هامها

و هوى عليه ما هنالك قائلاً \*\*\* اليوم بان عن اليمين حسامها

اليوم سار عن الكتائب كبتها \*\*\* اليوم غاب عن الهداه امامها

اليوم آل الى التفرق جمعنا \*\*\* اليوم حل عن البنود نظامها

اليوم خر عن الهداية بدرها \*\*\* اليوم غب عن البلاد غمامها

اليوم نامت امين بك لم تنم \*\*\* و تهدت اخرى فعز منامها

حجة الاسلام تبریزی در شهادت حضرت ابو الفضل (عليه السلام) فرموده

حیدرانه آن سلیل ذوالفقار \*\*\* خویش را زد یکنه بر صد هزار

تیغ آتشبار زاد بو تراب \*\*\* کرد در صحرا روان خون جای آب

ناگهان کافر نهادی از کمین \*\*\* کرد با تیغش جدا دست از بمین

ص: 335



از کمین ناگه سیه دستی به تیغ \*\*\* بر فکندش دست دیگر بی دریغ  
هر دو دست او چو گشت از تن جدا \*\*\* مشک با دندان گرفت آن با وفا  
ناگهان تیری فرود آمد بمشک \*\*\* علویان از دیده باریدند اشک  
وه چه گویم منچه آمد بر سرش \*\*\* کز فراز زین نگونشد پیکرش  
من نیارم شرح آن را باز گفت \*\*\* از عمود آهنین باید شنفت  
چون نگون از مرکب آمد بر زمین \*\*\* زد بر در آسمان روح الامین  
زاد حیدر با هزاران عجز و ذل \*\*\* رو بخیمه کرد کای سلطان کل  
دست من کرد از تو خصم دون جدا \*\*\* هین تو دستم گیر ای دست خدا  
شاه دین از خیمه از خیمه آمد بر سرش \*\*\* دید در خون گشته غلطان پیکرش  
میرزا عمان سامانی فرموده  
روز عاشورا بچشم بر ز خون \*\*\* مشک بر دوش آمد از شط چون برون  
شد بسوی تشنه کامان ره سپر \*\*\* تیر باران بلا را شد سپر  
پس فرو بارید بر وی تیر تیز \*\*\* مشک شد بر حالت او اشک ریز  
اشک چندان ریخت بروی چشم مشک \*\*\* تا که چشم مشک خالی شد ز اشک  
تا قیامت تشنه کامان ثواب \*\*\* میخورند از رشحه آنمشک آب  
بر زمین آب تعلق پاک ریخت \*\*\* وز تعین بر سر او خاک ریخت  
محزون رشتی فرموده  
رسانید خود را چو شهباز حق \*\*\* بیالین وی دید نیمی رمق  
تنی دید مانند جان در برش \*\*\* مسبک پریشان چو مغز سرش  
برادر چه کردی لوای مرا \*\*\* بده گوش جانانوی مرا  
توسقا و لب تشنه گشتی شهید \*\*\* امیدم بدی گشته ام نا امید

مرا بی جمال تو عالم سیاه \*\*\* شده منخسف ای مرا مهر و ماه

که بنموده دست تو از تن جدا \*\*\* نبودش مگر خوف روز جزا

جودی خراسانی علیه الرحمة فرموده

بخون غلطان چرائی ای علمدار سپاه من \*\*\* نظر بگشا و بنگر یکزمان برسوز آه من

ز پشت زین چه افتادی شکست از بارغم پشتم \*\*\* ز جا خیز ای که در هر غم بدی پشت و پناه من

بیالین تو گر دیر آدمم اینک مرنج از من \*\*\* که دورت کوفیان از چهارسو بستند راه من

بچشمم روز روشن تیره شد چونشب ز داغ تو \*\*\* گشا ای نور چشمان دیده بین روز سیاه من

بهر عضویت که آرم دست ز آن عضویت جدا باشد \*\*\* کدامین سنگدل کشتت چنین ای بی پناه من

ز بهر جرعه آبی سکینه بر در خیمه \*\*\* ستاده منتظر آن طفل زار بی گناه من

خوشم از آنکه یکشب زندگی بعد از توام نبود \*\*\* اگر نه روز شب میشد ز آه صبحگاه من

من آن طاقت ندارم کز جمالت دیده بردارم \*\*\* بزیر تیغ خواهد بود بر رویت نگاه من

## امرسوم - در مرثی حضرت علی اکبر (علیه السلام)

ابوالحسن تهامی فرموده

حکم المنیة فی البریة جاری \*\*\* ما هذه الدنيا بدار قرار

فالعیش نوم و المنیة یقظة \*\*\* و المره بینهما خیال سار

یا کوکباً ما کان اقصر عمره \*\*\* و کذا تكون کواکب الاسعار

عجل الخسوف الیه قبل أوانه \*\*\* فغشاه قبل مظنة الابدار

ان تحتقر صغرا غرب مفخم \*\*\* یبدوا ضئیل الشخص للنظار

ان الکوکب فی محل علوها \*\*\* لترى صغاراً وهی غیر صغار

ابکیه ثم اقول معتذراً له \*\*\* و فقت حین ترک الام دار

فاذا نظفت فانت اول منطقی \*\*\* و اذا سكنت فانت فی مضماري

و بعضی مضمون این اشعار را بفارسی گفته اند

چه زود بود ایپسر؛ که همچو کوکب سحر \*\*\* غروب کردی از نظر اجل بشد دچار تو

اگر کنم تکلمی، کلام اولم توئی \*\*\* سکوت اگر کنم دمی دلت داغدار تو

چان بخیمه رو کنم، چه ناله و فغان کنم \*\*\* چه چشم خونفشان کنم، ز روی گلغذار تو

سکینه من از عطش، فتاده و نموده غش \*\*\* چسان باو بگویمش، که شد خزان بهار تو

شیخ علی پسر شیخ العراقین فرموده

شه عشاق خلاق محاسن \*\*\* بکف بگرفت آن نیکو محاسن

بآه و ناله گفت ای داور من \*\*\* سوی میدان کین شد اکبر من

بخلق و خلق و از رفتار و گفتار \*\*\* بد این نورسته همچون شاه مختار

بنا گه منقد آن غدار خونخوار \*\*\* سمند افکند سوی شاه بی یار

شد از شمشیر آن مردود گمراه \*\*\* عیان شق القمر از فرق آنشاه

سوی لشگر گه دشمن شدی تفت \*\*\* ندانستم کرا برد و کجا رفت  
همیدانم که جسم و جان جانان \*\*\* مقطع گشت چون آیات قرآن  
چه رفت از دست شاه عشق دلبنده \*\*\* روان شد از بی گم گشته فرزند  
عقایی دید ناگه پر شکسته \*\*\* علی افتاده زین از هم گسسته  
سری بی افسر و فرقی دریده \*\*\* جانان بسته جان و زخود بریده  
توانایی شدش از تن ز سر هوش \*\*\* گرفت آن پیکر خونین در آغوش  
چو آوردند تمثال پیمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) \*\*\* برون از خیمه آمد دخت حیدر  
دوان شد سوی خمش بر گزیده \*\*\* بدنبالش زنان داغ دیده  
چنان زد صیحه لیلائی جگر خون \*\*\* که عقل ماسوی گردید مجنون  
حجة الاسلام تبریزی فرموده  
سر نهادش بر سر زانوی ناز \*\*\* گفت کای بالیده سرو سرفراز

اید رخشان اختر برج شرف \*\*\* چونشدی سهم حوادث را هدف

ای بطرف دیده خالی جای تو \*\*\* خیز تا بینم قد و بالای تو

پیش از این بابا دلمراخونمکن \*\*\* زاده لیلی مرا معجون مکن

ای نگارین آهوی مشکین من \*\*\* با تو روشن چشم عالم بین من

خیز تا بیرون از این صحرا رویم \*\*\* نک بسوی خیمه لیلای رویم

رفتی و بردی زچشم باب خواب \*\*\* اکبرای بی تو جهان بادا خراب

تو سفر کردی و آسودی زغم \*\*\* من در این وادی گرفتار الم

محزون رشتی فرموده

گل ارغوانیش پژمرده دید \*\*\* قد سرو او را چه افسرده دید

چنان گشت از خویش بی اختیار \*\*\* که رفت از کفش صبر و تاب و قرار

جووانا تو بودی هلال پدر \*\*\* بهر ورطه بودی جلال پدر

که زد تیغ بر فرق زیبای تو؟ \*\*\* که افکند این قد رعناى تو؟

تو صد پاره و من زغمها هلاک \*\*\* من از عمر سیرو تولى چاکچاک

در آغوش بگرفت آن پاره تن \*\*\* که گویا دوروحد در یکبدن

وله

گلزار نبی گشته تهی از همه گلها \*\*\* افغان ز دل زینب خونین جگر آمد

لیلی شده در دشت بلا یکسره معجون \*\*\* وقتیکه باو مردن اکبر خیر آمد

یعقوب فراموش نمود از غم یوسف \*\*\* اندم که حسین بر سر نعش پسر آمد

تاریک شد اندر نظرش عالم فانی \*\*\* بی تاب چه پهلوی ضیاء بصر آمد

بگرفت تن یوسف خودتنگ در آغوش \*\*\* یعقوب صفت ناله اش از سینه بر آمد

کای تازه جوان منکه ندیدم ز تو کامی \*\*\* عمر پدر از بعد تو دیگر بر آمد

چو لیلی مانده ز آب دیده مجنون وار با در گل \*\*\* عنان توسن اکبر گرفت و گفت راز دل

الا ای نوجوان رحمی بمن در حالت پیری \*\*\* ز دنبال تو می آیم من ایفرزند تأخیری

من آن لیلای صحرای الستم کز ازل بستم \*\*\* بگردن همچو مجنون از خم زلف توز نجیری

ترا ای نو جوان شبها بعهد ناز پروردم \*\*\* بامیدی که امروزم بگیری دست در پیری

وله

اندر بحر خون افکند لنگر شبه پیغمبر \*\*\* بصحرای بلا شد آشکارا شورش محشر

بجولانگاه آمد شهواری ماه رخساری \*\*\* سوار مرکب دلدل و قاری ررف آثاری

خدییوی کز وجودش آسمان سائر زمین ثابت \*\*\* شه گلگون سواری حیدر کرار کرداری

خدییو خافقین یعنی حسین آن شاه کونینی \*\*\* که از خون شهیدان ریخت عشقش طرح گلزاری

نظر میکرد در مقتل بنعش شبه پیغمبر \*\*\* بگردون میکشید از بی کسی آه شرر باری

جودی خراسانی علیه الرحمه فرموده

نونهال من بیا تا همچو گل بویت کنم \*\*\* این دم آخر نظر بر روی نیکویت کنم  
همچو نور از دیده ام ای نورچشمانم مرو \*\*\* تا ز مژگان شانه بر سنبل مویت کنم  
سوی قربانگه روانی ای ذبیح من بیا \*\*\* سرمه از دود دل بر چشم جادویت کنم  
پیش رویم یکزمان بخرام ایرو روان \*\*\* تا تسلی دل از آن قد دلجویت کنم  
کعبه ام روی تو بود و قبله ام ابروی تو \*\*\* باش یکدم سجده بر محراب ابرویت کنم  
وای بر من کز جفا باید از کوفه تا بشام \*\*\* همرهی با قاتل بیرحم به خویت کنم  
ای دریغا شمر نگذارد دمی در قتلگه \*\*\* از دل خونین فنان اندر سر کویت کنم  
رأس تو در رو برویم تا چهل منزل دریغ \*\*\* خصم نگذارد دمی تا یکنظر سویت کنم

وله

بابا بیا که تیغ جفا ساخت کار من \*\*\* برگی نچیده گشت خزان نوبهار من  
بابا ز پا فتادم و جانم بلب رسید \*\*\* دست اجل گرفت ز کف اختیار من  
قاتل مرا ز خنجر کین پاره پاره کرد \*\*\* رحمی نکرد بر مژه اشکبار من  
تا بر تنم بود رمقی بر سرم بیا \*\*\* بنگر بوقت مرگ بر احوال زار من  
از تیغ ظلم رشته عمرم زهم گسیخت \*\*\* لیلا بگو دگر نکشد انتظار من

وله ایضاً

وه چو اکبر قدش افکنده ز پاطوبی را \*\*\* نور بخشیده رخس مهرجهان آرا را  
گیسویش کرده سیه پوش شب یلدا را \*\*\* کرده مجنون ز غم فرقت خود لیلا را  
که یاد از مه رخسار پیمبر میکرد \*\*\* از فروغ رخ او دیده منور میکرد  
زلف بر عارض او عود به مجمر میکرد \*\*\* لب لعلش بسخن قصه کوثر میکرد  
وه چه اکبر که برخ شبه پیمبر باشد \*\*\* وه چه اکبر که ببازوی چه حیدر باشد

تشنگان را چه غم او ساقی کوثر باشد \*\*\* شافع امت جدش صف محشر باشد  
دید شهزاده چوبی یاری شاهنشاه دین \*\*\* پی تعظیم پدر خم شد و بوسید زمین  
گفت ایداده شرف فرش تو بر عرش برین \*\*\* خادم بارگه خاص تو جبریل امین  
نالہ اصغر بی شیر ز جان سیرم کرد \*\*\* العطش زاری اطفال زمین گیرم کرد  
غم بی یاری تو حالت تصویرم کرد \*\*\* حکم تقدیر عجب بردم شمشیرم کرد  
شاه گفتا بدلم خوش که خیالی دارم \*\*\* در گلستان جهان تازه نهالی دارم  
روز را همچو تو خورشید مثالی دارم \*\*\* شب ز ابرو و رخت بدر و هلالی دارم  
دل لیلا ز غم مرگ تو گردید خراب \*\*\* خانه صبر من از داغ تو گشته است خراب  
از چه بر کشته شدن میکنی اینقدر شتاب \*\*\* نوجوان اکبر من هست ترا وقت شباب



بود امیدم که ترا جان پدر شاد کنم \*\*\* حجله عیش ترا بندم و داماد کنم

خاطر زار خود از قید هم آزاد کنم \*\*\* دل خود شاد از آن قد چو شمشاد کنم

اید ریغ زفت زهر الم نوشیدم \*\*\* عوض خلعت شادی گفت پوشیدم

ای قدت سرو خرامان ورخت ماه تمام \*\*\* مهر بنموده فروغ از مه رخسار تو وام

پیش رویم دمی ایرو خرامان بخرام \*\*\* او بره میشد و میگفت حسین در هر گام

حیف از این سرو خرامان که ز با می افتد \*\*\* آه کاین مرغ خوش الحان ز نوا می افتد

عندلیب کاشانی در مصیبت علی اکبر فرموده

علی اکبر، الا ای طره ات هر تار زنجیری \*\*\* باین معنون سر گشته از آن زنجیر تدیبری

تمنای کربلا داری بقربانی \*\*\* نمی آید ندا، مادر مکن تجیل، تأخیری

ز بس هوش ز سر برده تمنای بهشت و حور \*\*\* نمیگویی که خود دارم عالم مادر پیری

ببالینت نخواهیدم چه شبها با دو صد زحمت \*\*\* بامیدی که در پیری بعالم دست من گیری

زدستم میروی اکنون نماند بر من دلخون \*\*\* بجز يك جان بر حسرت بغیر آه شبگیری

امر چهارم در مراثنی حضرت علی اصغر

سید بحر العلوم فرموده

هل من مغيث يغيث الال من ظماء \*\*\* بشربة من نمير مالها خطر

هل راحم يرحم الطفل الرضيع فقد \*\*\* جف الرضاع وما للطفل مصطبر

هل من نصير محام او اخي حسب \*\*\* يرعى فما حاموا ولا نصروا

تلك الرزايا لوان القلب من حجر \*\*\* اصم كان لادنا من ينظر

حجة الاسلام تبریزی میفرماید

شه گرفت آن طفل مهد اندر کنار \*\*\* یافت دری در دل دریا قرار

آری آری مه که شد دورش تمام \*\*\* در کنار خور بود او را مقام

برد آن مه را بسوی رزمگاه \*\*\* کرد رو با شامیان رو سیاه

گفت کای کافر دلان به سکال \*\*\* که برویم بسته اید آب زلال

شاه در گفتار و کودك گرم خواب \*\*\* که ز نوک ناوکش دادند آب زلال

در کمان بنهاد تیری حرمله \*\*\* اوفتاد اندر ملایک غلغله

رست چون تیر از کمان شوم او \*\*\* پر زنان بنشست بر حلقوم او

چون در بد آن حلق تیر جانگداز \*\*\* سر ز بازوی یدالله کرد باز

تا کمان زه خورده چرخ پیر را \*\*\* کس ندیده دو نشان یک تیر را

شه کشید آن تیرو گفت ای داورم \*\*\* داوری خواه از گروه کافر

نیست این نوباوه پیغمبرت \*\*\* از فصیل ناقه کمتر در برت

ص: 340

میرزا عمان سامانی اصفهانی فرموده

وه چه طفلی ممکنات اورا طفیل \*\*\* دست یکسر کاینات اورا بذیل

شمه خلد از رخ زینده اش \*\*\* آیتی کوثر ز شکر خنده اش

اشرف اولاد آدم را پسر \*\*\* لیکن اندر رتبه آدم را پدر

از علی اکبر بصورت اصغر است \*\*\* لیک در معنی علی اکبر است

ظاهراً از تشنگی بی تاب بود \*\*\* باطناً سرچشمه هر آب بود

یافت کاندز بزم آنسلطان ناز \*\*\* نیست لا یقتر از اینگوهر نیاز

محزون رشتی فرموده

رباب پریشان ز داغ پسر \*\*\* روان کرد سیلاب اشک از بصر

که ای طفل معصوم مظلوم من \*\*\* ز پیکان تیرت که داده لب

چرا زرد شد روی گلنار تو \*\*\* چسان بنگرم حلق خونبار تو

چرا لب فرو بسته از نوا! \*\*\* ز یاقوت لبها نما نغمه ها

بنه رو بیستان من راز کن \*\*\* گشال لب دمی دیده را باز کن

که دارد نشان صید اندر قباط \*\*\* شود ذبح صیاد اندر نشاط

فدای تو ای اصغر مهوشم \*\*\* ز مژگان بزن آب بر آتشم

شدی فارغ ای اصغر شیرخوار \*\*\* من و رنج و غمهای اینروزگار

در آغوش روح القدس راحتی \*\*\* نداری بمادر دگر حاجتی

جودی خراسانی علیه الرحمه فرموده

اصغرا گر ز عطش تشنه و بیتاب شدی \*\*\* بروی دست پدر خوب تو سیراب شدی

شمر رحمی نه اگر بر دل بیتابت کرد \*\*\* نوک تیر ستم حرمله سیرابت کرد

گفت پیکان چه بگوش تو که مدهوش شدی \*\*\* چه شنیدی که بیکمرتبه خاموش شدی

طایر هوش ز سر رفت ز مد هوشی تو \*\*\* ناله من بفلک رفت ز خاموشی تو  
نور چشمها بگشا دیده زهم خواب بست \*\*\* بردیم طاقت از ایندل بیتاب بس است  
بود امیدم که توام یار بهر حال شوی \*\*\* بزبان آئی و همصحبت اطفال شوی  
هوسم بود هم آواز بمادر باشی \*\*\* نقل مجلس شب دامادی اکبر باشی  
گر دلم سوخت پس از مرگ عزیزان دگر \*\*\* سوخت داغ غم تو جان من ای جان پسر  
زانکه اندر دم جان دادنت ایدل خسته \*\*\* دستهای تو بدی خسته و پایت بسته  
سینه بگداخت از اینفم که تو با ایندل ریش \*\*\* دست و پائی نزدی در دم جان دادن خویش

وله

جان مادر ز برم از چه جدا گشتی تو \*\*\* همره باب گرامی بکجا رفتی تو؟  
دل مجروح من از هجر چرا خستی تو \*\*\* از چه ای بلبل من لب زنوا بستی تو  
یکجا رفتی و اینک ز کجا آمده \*\*\* با فقاق رفتی و خاموش چرا آمده؟

ص: 341

چشم بگشا و بین دیده گریان مرا \*\*\* بر ز افلاک نگر ناله و افغان مرا  
آتش از نو مزن این سینه سوزان مرا \*\*\* پنجه آور و بخراش تو پستان مرا  
شیر اگر نیست مرا شیر جان میدهمت \*\*\* ز سر شك مژگان آبروان میدهمت  
هوسم بود که تو لب بسخن بگشائی \*\*\* هر زمان عقده غم از دل من بگشائی  
غنچه لب به تکلم بچمن بگشائی \*\*\* نیست راهت نمایی و دهن بگشائی  
تو گشائی لب و من سیر مکم غبغب تو \*\*\* تو سخن گوئی و من بوسه زنم بر لب تو  
اندر ایندشت که لرزان جگر شیر شود \*\*\* قالب شیر دلان صورت تصویر شود  
نام آب آنکه برد طعمه شمشیر شود \*\*\* تو چه گفتی که گلویت هدف تیر شود  
وای بر جان من و آه ز مظلومی تو \*\*\* حیف ای نور دل و دیده ز محرومی تو  
طفل را جای اگر بر لب کوثر باشد \*\*\* عوض شیر بکامش همه شکر باشد  
چشم او باز همی جانب مادر باشد \*\*\* دل زار تو ز من از چه مکدر باشد  
امر پنجم در مرثی حضرت قاسم (علیه السلام)

حجة الاسلام نهانندی فرموده

شد چوبی بار و معین سبط رسول مدنی \*\*\* عازم معرکه شد سرو ریاض حسنی  
تیغ بگرفت ز ماه نوو آراست بخویش \*\*\* سرو سان گلبن حسرت کفن یاسمنی  
با دوصد ناله زبور شه اورنك دنا \*\*\* اذن بگرفت و بر آمد بیر قوم دنی  
شیرسان عزم ختا کرده و آنقوم شدند \*\*\* رو به آسای گریزان ز غزال ختنی  
مادرش گرم فغان کردن و او گرم جدال \*\*\* لشکر اندر پی او او پی لشکر شکنی  
تا که بارید بر او سنك قضا امر قدر \*\*\* بازویش ماند ز رزم آری و رایت فکنی  
گشت شق القمر آندم که شد آن در یتیم \*\*\* رخس از خون جبین رنك عقیق یمنی  
تیشه ظلم عدو کرد ز بیداد سپهر \*\*\* اندر آنعرصه از آشاخه گل ریشه کنی

شد نگو نساړ چو از باد سیه لاله سرخ \*\*\* خفت خاک چو از داس نهال چمنی

خواندم خود و شه آمدو دید از ره کین \*\*\* طوطی خوش سخنش ماند ز شیرین سخنی

برکشید از دل پر درد چنین ناله که کرد \*\*\* سوزش اندر دل نه چرخ برین شعله زنی

صله شعر تو آنست تجلی که بعشر \*\*\* دستگیر تو شود رحمت دادار غنی

مرحوم ناصرالدین شاه در مصیبت حضرت قاسم فرموده

چو اعدا دید قاسم را که در گردن کفن دارد \*\*\* همه گفت از ره نحسین عجب وجه حسن دارد

رخش چون پرتو افکن شد در آنوادی فلك گفتا \*\*\* خوشا حال زمین را کو مهی در پیرهن دارد

لبش پژمرده همچون گل ز سوز تشنگی اما \*\*\* تو گوئی چشمه کوتر در این شیرین دهن دارد

ص: 342

چو بلبل شور انگیزد در آواز رجز خوانی \*\*\* بشوق نوگلی کو در میان آن چین دارد  
کشیده تیغ خون افشان ز ابرو در صف هیجا \*\*\* تو گوئی ذوالفقار اندر کف خود بوالحسن دارد  
چنان آشوب افکند اندر آن صحرا ز خونریزی \*\*\* پس از حیدر نه در خاطر دگر چرخ کهن دارد  
چه بی انصاف بودی آن جفاجویان سنگین دل \*\*\* چه جای نیزه و خنجر در آن سیمین بدن دارد  
ز هر سو لشگر عدوان هجوم آورد چون ظلمت \*\*\* بصید شاهبازی جمله کوزاغ و زغن دارد  
فکندند از سریر زین سلیمان وار آتشی را \*\*\* بلی اندر کمین دایم سلیمان اهرمن دارد  
چه سرو قد او زینت گلستان بلا را شد \*\*\* بگفتا تاب سم اسب کی همچون بدن دارد  
مرا دریاب یا عاز روی مرحمت اکنون \*\*\* که مرغ روح شوق دیدن بایم حسن دارد  
حجة الاسلام تبریزی فرموده

قاسم آن نوباوه باغ حسن \*\*\* گوهر شاداب دریای سخن  
چهارده ساله جوان نونهای \*\*\* برده ماه چهارده شب را بسال  
در حیا فرزانه فرزند حسن \*\*\* در شجاعت حیدر لشگر شکن  
با زبان لا به نزد شاه شد \*\*\* خواستار عزم قربانگاه شد  
گفت شه کای رشک بستان ارم \*\*\* رو تو در باغ جوانی خوش بچم  
بوی خون میآید از دامان دشت \*\*\* نیست کس ر از آن امید بازگشت  
کی روا باشد که این رعنا نهال \*\*\* گردد از سم ستوران پایمال  
کی روا باشد که اینروی چوورد \*\*\* غلطد اندر خون بمیدان نبرد  
گفت قاسم کای خدیو مستطاب \*\*\* ای تو ملک عشق را مالک رقاب  
گرچه خود من کودک نورسته ام \*\*\* لیک دست از کامرانی شسته ام  
من بمهد عاشقی پرورده ام \*\*\* خون بجای شیر مادر خورده ام  
کرده در روز ولادت کام من \*\*\* باز با شهد شهادت مام من

ننك باشد در طريق بندگی \*\*\* بر غلامان بی شهنشہ زندگی

زندگی را بی تو بر سرخاک باد \*\*\* کامرانی را جگر صد چاک باد

میرزا عمان سامانی اصفهانی میفرماید

یکی در یتیم از رشته عشق \*\*\* بر آمد تا که گردد کشته عشق

بچرخ دلبری بد اولین ماه \*\*\* بکلك عشق باش دومین شاه

بعجز و لابه و نیکو بیانی \*\*\* یتیم آسا بصد شیرین زبانی

بخاک پای آتشه سود رخسار \*\*\* بگفت ای از تو پیدا عرش دادار

غم بی یاریت ای داور داد \*\*\* مرا درد یتیمی برده از یاد

چوشد آتشه باذن جنك خوشنود \*\*\* همه اهل حرم را کرد بدرود

جودی علیه الرحمہ فرموده

عمو فدای تو گردم بدار دست از جنك \*\*\* مکن مقاتله شاهها دمی نمای در نك

ص: 343



تو جنگ میکنی و جان برفت ز اعضايم \*\*\* شکست زیر سم اسب استخوانهايم

بیا بیا که رسیده است وقت مردن من \*\*\* بیا بیا که بود وقت جان سپردن من

عمر بچشم یتیمی بمن نگاه مکن \*\*\* بماتمم بحرم منع اشک و آه مکن

بگو که حجله گورم سیاه پوش کنند \*\*\* ز ناله تازه عروس مرا خوش کنند

ز جور قوم جفا پیشه دل دو نیم منم \*\*\* برس بداد من بینوا یتیم منم

میان اهل حرم مادرم غریب بود \*\*\* ستم کشیده و افکار و بی نصیب بود

کند چو از غم من آه و ناله وزاری \*\*\* بگویی تا بدهندش ز مهر دلداری

از این بلیه رها چون شوی بخاطر شاد \*\*\* در آن شبی که علی اکبرت شود داماد

سر مزار مرا هم دمی چراغان کن \*\*\* ز روی لاله رخان تربتم گلستان کن

امر ششم - در مرثی جناب عبدالله بن حسن

بود طفلی ز حسن در حرم آل عبا \*\*\* یوسف یثرب و بطحا و عزیز زهرا

حسنی وجه و حسین خلق و پیمبر سیما \*\*\* بسته از شادی قاسم بر پنجه حنا

رخ او مصحف و گیسوی سیه بسم الله \*\*\* عمر کوتاه ولی نام نکو عبدالله

مایل دیدن سلطان شهیدان گردید \*\*\* از سرا برده روان جانب میدان گردید

چرخ از کجروی خویش پشیمان گردید \*\*\* شور محشر بصف ماریه گردید پدید

مادر و عمه و عم زاده بشور افتادند \*\*\* همه در واهمه و شور و نشور افتادند

حوریان هم بتأسف ز قصور افتادند \*\*\* همه بر سایه آن لمعه نور افتادند

مادرش غنچه پستان بر دست نهاد \*\*\* گفت این شیر که خوردی تو گوارایت باد

یک پسر را بحضور تو نمودم داماد \*\*\* رفت و تا صبح قیامت بدلم داغ نهاد

مرو از دیده و بر هم مشکن اعضايم \*\*\* ورنه من از عقبت سینه زنان می آیم

زینش گفت که ای شمع سرا پرده ناز \*\*\* میکشم من قدم ناز تو بر چشم نیاز

بود امیدم که تو ما را برسانی بحجاز \*\*\* رشته عمر تو کوتاه شد و امید دراز

گفت شهزاده حسین هم غریبم تنهاست \*\*\* گل گلزار نبی خار چشم اعداست

او بخون من بسراپرده نشینم نه رواست \*\*\* خاك عالم بسرم اینچه حیا و چه وفاست

الغرض اهل حرم را بحرم برگرداند \*\*\* خویشان را بحضور شه لب تشنه رساند

شه دین در برش آورد و در اشک فشاند \*\*\* سینه بر سینه نهاد و بکنارش بنشاند

ص: 344

گفت ای جان گرامی بکجا آمده؟ \*\*\* تیر میبارد از این قوم چرا آمده؟

گفت شهزاده که از راه وفا آمده ام \*\*\* جان همو بسلام بسلام شهزاده آمده ام

میرزا عمان سامانی اصفهانی فرموده

یکی طفلی برون آمد ز خرگاه \*\*\* سوی شه شهروان چون قطعه ماه

هوای دیدن شه داشت بر سر \*\*\* بدی شهزاده قاسم را برادر

در آن دم خواهر انرا گفت آنشاه \*\*\* که اینکودک برون نایدز خرگاه

ندارند این جماعت رحم بر ما \*\*\* نه بر کودک نه بر پیر و نه برنا

گریزان از حرم گردید آنماه \*\*\* دوان تا رفت در آغوش آنشاه

شهش بگرفت همچون جان شیرین \*\*\* بگفت ای یادگار یار دیرین

چرا بیرون شدی از خرگه ایجان \*\*\* نمی بینی مگر پیکان بران

بنا که کافری ز آن قوم گمراه \*\*\* حوالت کرد تیغی بر سر شاه

ز بهر حفظ شه کودک حذر کرد \*\*\* بر آن تیغ دست خودسپر کرد

جدا گردید دست کودک از تن \*\*\* بشه گفتا ببین چون کرد با من

چو دیدش حرمله آن کفر بد بخت \*\*\* بزد بر سینه اش تیری چنان سخت

که کودک جان بداد و بیمحابا \*\*\* پرید از دست شه تا نزد بابا

امر هفتم در مدح جون مولی ابی ذر

شیخ علی پسر شیخ العراقین فرموده

شهش فرمود کلی عبد وفادار \*\*\* تو آزادی از این میدان پیکار

تو تابع آمدی مارا براحت \*\*\* میفکن خویش را در رنج و زحمت

غمین شد جان جون سخت پیمان \*\*\* بشه گفت اینخن با چشم گریان

پروردم تنی بیرنج و زحمت \*\*\* ز باقی مانده از خوان نعمت

نمک نشناسی ایشه از بلیسی است \*\*\* فدا گشتن جزای کاسه لیبسی است

نسب باشد لثیم و چهره ام تار \*\*\* تنم بی قدر و خونم همچو مردار

بمن منت نه ای دادار گردون \*\*\* که گردد رشك مشك نافه ام خون

اجازت یافت چون آن با سعادت \*\*\* روان شد سوی میدان شهادت

بگفت ایقوم به کیش سیه روز \*\*\* غلامی هستم از این شاه فیروز

سیه رنگی نباشد از قصورم \*\*\* چو خالی بر رخ زیبای حورم

در شهادت جون مولی ابی ذر علیه الرحمه

یکی ماه رخسار با فرو جاه \*\*\* تنفر نمود از غلام سیاه

غلام سیه چهره شد تنگدل \*\*\* بگفتا بدو کای بت سنگدل

که ماجمله تاریک و گر روشنیم \*\*\* همه عندلیبان یک گلشنیم

ترا آنکه رخسار چون بدر داد \*\*\* مرا صورت لیلة القدر داد

اگر قطره از سیاهی من \*\*\* بروی تو افتد بوجه حسن

ص: 345

از آن خال حسنت یکی می شود \*\*\* گرفتار حسن تو بیحد شود

وگر از بیاض تو برعکس کار \*\*\* برویم شود نقطه آشکار

مرا خلق مبروس خوانند و شوم \*\*\* گریزند از من بهر مرزوبوم

مرا می سزد کز تو بگیرم کنار \*\*\* ترا می نمی زبید از من فرار

در شهادت حر بن یزید

پسر شیخ العراقین فرموده

روانشد سوی جیش رحمت حق \*\*\* بحق پیوست و با حق گشت ملحق

بگفت ایشه منم آن عبد گمراه \*\*\* که بگرفتم سر راهت به اکراه

دل آزادگان عشق یزدان \*\*\* شکستم من بنادانی و طغیان

خطایم بخش ای شاه عدو بند \*\*\* گنه از بنده و عفو از خداوند

یم عفو ازل شد در تلاطم \*\*\* گنه گردیده از آن نامور گم

ز خوشنودی نمیگنجید در پوست \*\*\* که گشتم قابل قربانی دوست

چو بخشیدش خطا شاه خطا بخش \*\*\* روانشد سوی میدان فارس رخس

بگفت ای قوم به کیش زنا زاد \*\*\* همان حرم و لکن گشتم آزاد

امیری بر گزیدم در دو عالم بود \*\*\* که باشد بهترین فرزند آدم

بود حق آشکارا از ضمیرش \*\*\* نبی پیدا ز سیمای منیرش

## باب ششم : در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت و شهادت حضرت علی بن الحسین زین العابدین (علیه السلام)

### اشاره

و در تعیین زوجات و اولاد و اقارب و حواریین و بعضی از تواریخ متعلقه بآن بزرگوار و در تعیین بعضی از قبور متبرکه بعضی از بزرگان و امامزادگان عظام که در مصر و شام و حلب و بعضی از بلاد دیگر عثمانیه است

و در این باب هفت فصل است و یک خاتمه

### فصل اول : در اسم و لقب و کنیه و نسب آن بزرگوار

اسم شریف آنحضرت علی است و اشهر القاب آن بزرگوار زین العابدین (علیه السلام) و اشهر کنایشان ابوالحسن

والد ماجدشان حضرت سید الشهداء (علیه السلام)

والدة ماجده شان جناب شهر بانو بنت یزدجرد سلطان الاعاجم و آخر ملوک الفرس ابن شهریار بن پرویز بن هرمز بن کسری انوشیروان العادل بن قباد بن فیروز بن یزدجرد بن بهرام گور بن یزدجرد بن بهرام بن شاپور ذوالاکناف بوده

و مشهور آنستکه اسم آنمخدره شهر بانویه بوده و خلاف است که آن مخدره در زمان خلافت عمر اسیر شده یا در زمان خلافت عثمان یا در زمان خلافت حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام)

در اصول کافی از حضرت باقر (علیه السلام) روایت کرده چون وارد شد دختر یزدجرد بر عمر بن الخطاب مشرف و مطلع شدند بر او دخترهای مدینه چون داخل مسجد شد از نور صورت آن مخدره مسجد روشن شد، عمر بآن مخدره نظر کرد آنیکر مه صورتش را گرفت و فرمود «اف بیروح بادا هرمز» یعنی روز هرمز سیاه باد که اولادش این قسم اسیر و دستگیر شده اند

عمر گفت مرا دشنام می دهی قصد کرد آن مخدره را زجر کند و اذیت برساند پس حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند تو حق نداری که باو الم و آزاری برسانی خود مخدوه برخیزد و یکنفر از مسلمین را بشوهری خود اختیار کند

پس آنمخدره بر خاست و دست بر سر نازنین سیدالشهداء و گذارد - بعد امیر المؤمنین (علیه السلام) بسید الشهداء (علیه السلام) فرمود هر آینه زائیده می شود از برای تو از این زن بهترین اهل زمین پس متولد

شد علی بن الحسین (علیه السلام)

و گفته می‌شد به علی بن الحسین ابن الطیرتین فخیره الله من العرب هاشم و من العجم فارس روی ان ابا الاسود الدلیلی قال فیه شعراً :

وان غلاماً بین کسری و هاشم \*\*\* لا کرم من نیطت علیه التمام

و در مناقب است که امیر المؤمنین (علیه السلام) بعمر فرمودند : ان النبی (علیه السلام) قال اکر مواکریم کل قوم وان خالفو کم وهؤلاء الفرس کرماء فقد القوا الینا السلام

و مخفی نماناد که مسلم است این بزرگوار در خلافت حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) متولد شد و از این مخدره متولد نشد مگر علی بن الحسین (علیه السلام)

و در بحار از عیون اخبار الرضا از حضرت رضا (علیه السلام) روایت کرده که عبدالله بن عامر بن کریم چون خراسان را فتح نمود دو دختر بزجرد بن شهر بار را فرستاد نزد عثمان بن عفان و او یکی را بخشید بامام حسن و دیگری را بامام حسین و هر دو در حال نفاس از دنیا رحلت کردند

و در بحار میفرماید این قول اقرب است بصواب و بعید نیست که عمر در روایت اول تصحیف عثمان باشد

و در ارشاد مفید است که حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) حرث بن جابر الجعفی را مباشر ایالت بعضی از بلاد مشرق نمود پس دو دختر یزدجرد بن شهریار را خدمت امیر المؤمنین (علیه السلام) فرستاد بمدینه طیبه پس آنحضرت هم یکدختر را بحضرت سید الشهداء و عطا فرمود که از او متولد شد حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) و یکدختر را تزویج نمود بجناب محمد بن ابی بکر که از او متولد شد جناب قاسم بن محمد بن ابی بکر پس قاسم و حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) دوپسر خاله یکدیگر می شوند مخفی نماناد که از روایات معتبره استفاده می شود که جناب شهر بانویه والده ماجده حضرت زین العابدین در مرض نفاس از ولادت آن بزرگوار از دنیا رحلت فرمود لکن از بعضی از روایات استفاده می شود که شهر بانویه در یوم الطف بوده

چنانچه در روایت این شهر آشوب است و جاؤا بالحرم اساری الا شهر بانویه فانها القت نفسها فی الفرات

و محتمل است که شهر بانویه نامی که در سرادقات عصمت و خیم طاهره بوده غیر والد ماجده حضرت زین العابدین (علیه السلام) بوده باشد والله العالم

## فصل دوم : در تاریخ ولادت با سعادت حضرت امام زین العابدین (علیه السلام)

بدانکه اختلاف کردند در روز و مامو سال ولادت آن بزرگوار

اما یوم ولادت با سعادت

پس در دروس و مصباح کفعمی است که روز یکشنبه بوده

و در مناقب و فضول المهمه است که روز پنجشنبه بوده و در اعلام الوری طبرسی است که روز جمعه بوده واضح اولست

واما ماه ولادت

شيخ مفيد و شيخ طوسي و سيد بن طاوس مي فرمايند ولادت با سعادت حضرت علي بن

ص: 348



الحسین (علیه السلام) در نیمه جمادی الاولی بوده و در دروس و فصول المهمه است که پنجم ماه شعبان بوده

در مناقب و اعلام الوری است که نیمه جمادی الاخره بود و اصح قول اول است

و اما سال ولادت

پس در کافی و ارشاد و دروس و مناقب و اعلام الوری و مصباح کفعمی و فصول المهمه است که در سنه سی و هشت هجری بوده

و در مصباح شیخ طوسی است که در سنه سی و شش هجری بوده و اصح قول اولست پس در سنه معلوم شد که اصح در ولادت این بزرگوار آنستکه روز یکشنبه پانزدهم ماه جمادی الاولی و هشت هجری بوده

### فصل سوم : در تاریخ رحلت و تعیین قاتل آن بزرگوار

و ظاهراً خلافی نیست که آن بزرگوار در روز شنبه از دنیا رحلت فرمود و ایضاً خلافی معتد به نیست که رحلتشان در ماه محرم بوده

و اما یوم آن از ماه :

پس در مصباح شیخ و مصباح کفعمی و کتاب تاریخ شیخ مفید است که در بیست و پنجم ماه محرم بوده ، و در اعلام الوری و روضه الواعظین و کشف الغمه است که در هیجدهم ماه محرم بوده و در دروس است که در دوازدهم ماه محرم بوده و اصح قول اولست

و اما سال رحلت

پس در اصول کافی و ارشاد مفید و دروس است که در سنه نود و پنج هجری بوده

و در مصباح شیخ و کامل ابن اثیر است که در سنه نود و چهار بوده، و صاحب تذکره الخواص سبط ابن جوزی این قول را اختیار کرده و گفته است لانها تسمى سنه الفقهاء لكثرة من مات فيها من العلماء وكان علي بن الحسين سيد الفقهاء مات في اولها ثم مات في هذه السنه سعيد بن المسيب وسعيد بن جبیر وعروة بن زبیر وعامة فقهاء المدينة

لكن اصح قول اولست

پس معلوم شد که مختار در رحلت آن بزرگوار روز شنبه بیست و پنجم ماه محرم سنه نود و پنج بوده پس عمر شریفشان بنا بر مختار پنجاه و شش سال و هشت ماه و ده روز بوده که در وقت رحلت حضرت امیر المؤمنین دو سال و چهار ماه و شش روز از سن شریفشان گذشته بود و در حین رحلت حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) از سن شریف حضرت زین العابدین (علیه السلام) یازده سال و نه ماه و پانزده روز بود و در حین رحلت حضرت سیدالشهداء ع از سن شریف آنحضرت بیست و دو سال و هفت ماه و بیست و پنج روز گذشته بود

پس مدت امامت آن بزرگوار سی و چهار سال و پانزده روز بوده

و اما قاتل آن بزرگوار

در مناقب ابن شهر آشوب است توفی فی ملک ولید بن عبد الملک بن مروان بن حکم

ص: 349

و در اقبالست وضاعف العذاب علی من قتله وهو الولید ، و از ابن طلحه نقل شده سمه الولید بن عبدالملک و در مصباح کفعمی است سه هشام بن عبد الملک وکان فی ملک ولید بن عبدالملک بن مروان بن حکم ، و این بزرگوار در مدینه از دنیا رحلت فرمود و در قبه جناب عباس بن عبدالمطلب در بقیع دفن شد

و سید مؤمن شبلنجی در نور الابصار مینویسد و دفن فی القبر الذی دفن فیہ عمه الحسن بن علی بن ابیطالب (علیه السلام)

### **فصل چهارم : در اسماء شریفه زوجات و اولادهای حضرت امام زین العابدین (علیه السلام)**

اما زوجات آنحضرت

بمقتضای بعضی از اخبار آن بزرگوار يك زوجه نکاحی بیش نداشت که فاطمه بنت حض امام حسن بود امکانی به ام عبدالله و این مصره والده ماجده حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) بود بقیة زوجات محترمات آن بزرگوار کنیز و ام الولد بودند

اما اولادهای حضرت امام زین العابدین (علیه السلام)

از ارشاد شیخ مفید استفاده می شود که حضرت زین العابدین (علیه السلام) یازده پسر داشته و چهار دختر

اما پسرهای آن بزرگوار

اول محمد الباقر (علیه السلام) که والده ماجده شان ذکر شد دوم عبدالله الباهر سوم الحسن چهارم- الحسین الاکبر و این سه از يك مادرند و مادرشان امولد بود پنجم زید الشهید ششم عمر اشرف مادر این دو هم ام ولد بوده هفتم - الحسین الاصغر هشتم - عبد الرحمن نهم سلیمان و مادر این سه هم ام ولد بوده دهم - محمد الاصغر یازدهم - علی که اصغر اولادهای آن حضرت بوده و مادرشان ام ولد بوده

واما دخترها

اول خدیجه که مادر این مخدره هم ام ولد بوده دوم - فاطمه سوم علی - چهارم ام کلثوم و مادر این سه دختر هم ام ولد بوده

و در کتاب عمدة الطالب است که نسل حضرت زین العابدین (علیه السلام) از هفت نفر از پسرانشان باقی است

اول امام محمد باقر (علیه السلام) و نسل شریف آن بزرگوار را در باب هفتم ذکر خواهیم کرد انشاء الله

دوم - جناب عبد الله باهر بن زین العابدین (علیه السلام) و جهت ملقب شدنشان باهر حسن جمالش بود

و در عمدة الطالب است که والده ایشان و حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) ام عبدالله بنت الحسن المجتبی (علیه السلام) است و نسل او منحصر است از جناب محمد الارقط ابن عبدالله الباهر بن زین العابدین و

جهت ملقب شدنش بارقظ این بود که محدود بود و در بحار از قرب الاسناد از مفضل بن قیس روایت کرده قال ابوالحسن الاول (علیه السلام) و هو يحلف ان لا يكلم محمد بن عبد الله الارقظ ابداً فقلت في نفسي هذا يأمر بالبر والصله ويحلف ان لا يكلم ابن عمه ابداً قال فقال (عليه السلام) هذا من برى به هو لا يصبر ان ينكرنى ويعيبنى فاذا علم الناس انى لا اكلمه لم يقبلوا منه وامسك عن ذكرى فكان خير اله. ونسل محمد ارقظ منحصر است از جناب اسماعيل بن محمد الارقظ و در بحار است که مادر اسمعيل بن الارقظ ام سلمه خواهر حضرت امام جعفر صادق (عليه السلام) بود و در اصول کافی از جناب اسمعيل بن محمد الارقظ روایت کرده که گفت من در ماه رمضان مريض شدم مرض شديدى بنى هاشم حاضر شدند بجهت حمل جنازة من پس مادرم مضطرب شد

حضرت صادق (عليه السلام) خالوى من فرمود بمادر من که خواهرش باشد برود پشت بام خانه در زیر آسمان دورکعت نماز بخواند بعد از سلام بگوید اللهم انك وهبته لى و لم يك شيئاً اللهم و انى استوهبكه مبتدءاً فاعر نيه پس مادر اسماعيل چنین کرد فوراً اسماعيل شفا یافت و نشست و نسل اسماعيل ل محمد الارقظ منحصر است از دو پریكى حسين الملقب بالبنفسج و دیگری محمد و اولاد و احفاد ایشان زیاد بودند در مصر و شیراز و قم و طهران و سایر بلدان و پسر دیگری داشت محمد ارقظ که اسمش قاسم بود

در کتاب زینت المجالس از اصمعی روایت کرده که هادی عباسی برادر هرون الرشید که ظالم بی باک سفاکی بود در ایام خلافت خود قاسم بن محمد بن عبد الله بن زین العابدین بن حسین بن علی بن ابیطالب (عليه السلام) که از کبار سادات بود و بزور علم و عمل و حلیه و رع و تقوی آراسته بود نزد خود طلبید گفت تو کیستی گفت من قاسم بن محمد بن محمد از اولاد رسول الله صهادی مادر او را دشنام داد و گفت ترا چنان بکشم که هیچکس را چنان نکشته باشند قاسم فرمود آنچه نسبت به ادر من گفتی بمادر تو انساب است چون او دف زن و رقص بود و پدرت او را از بیت المال مسلمانان و حقوق مؤمنان خریده و اما آنکه گفتی تر بکشم مرا از کشتن مترسان که من از اهلیتی هستم که قتل عادت ایشان است و شهادت را شرف خود می دانند پس آن ظالم فرمان داد که تمام اعضا او را بمقراض قطع کردند و او بخود نیچید و آهی نکشید و بعد از مدت قلیلی هادی عباسی بجهنم واصل شد

و ایضا در زینة المجالس است که قاسم بن محمد ارقظ بسری داشت محمد بن قاسم که در جوز جان خروج کرد و آن مملکت را تصرف نمود معتصم بن هرون عباسی عبدالله بن طاهر ذو الیمینین را بمحاربه او فرستاد - عبدالله بعد از محاربه زیادى او را اسیر کرد و در زندان حبس نمود و از سرما بیم آن بود که هلاک شود عبدالله طاهر فرمود تا او را از زندان بیرون آورند الی آخر قضیه

سوم - جناب حسن بن علی بن الحسین بن زین العابدین

و از اولادهای اوست مخدره مکرمه والده سیدین سندین السید المرتضی والسید الرضی

فی دار السلام ان امهما فاطمة بنت الحسین بن احمد بن الحسن الناصر الاصم صاحب الدیلم ابن علی بن الحسن بن علی بن الحسین زین العابدین (عليه السلام) التي تشكل في رؤيا شيخنا المفيد بشكل طمة الزهراء (عليها السلام)

چهارم - جناب زید الشہید ابن زین العابدین المکنی بابی الحسین

و در عمده الطالب است و گفته می شود باو حلیف القرآن

و در ارشاد است و کان زید بن علی بن الحسین (علیه السلام) عین اخوته بعد ابی جعفر (علیه السلام) و افضلهم و کان عابداً ورعاً فقیها سخياً شجاعاً و ظهر بالسیف یأمر بالمعروف وینہی عن المنکر و یطلب بثارات الحسین

و روایت شده که جناب زید از شرارت و جلادت خالد بن عبدالملک بشام آمد و داخل شد به هشام بن عبدالملک بن مروان بن حکم ، هشام گفت تو امید خلافت داری و ترا چه با خلافت و حال آنکه مادر تو کنیزی بوده

جناب زید فرمود احدی اعظم منزلة عند الله از پیغمبر مبعوث شده نیست و او پر کنیزی بوده که مادر اسمعیل بن ابراهیم باشد و از تو کمتر نیست مردی که پدرش رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) و امیر المؤمنین است پس هشام از جای خود جستن نمود و میر غضبش را طلبید و گفت امشب زید باید در میان عسگر من نماند زید خارج شد و فرمود: « لم یسکره قوم قط حر السیوف الاذلوا » و این کلمه را بهشام رساندند دانستکه جناب زید خروج می کند هشام گفت گمان می کنید که این خاندان برچیده شده اند بجان خودم قسم است برچیده نمی شود خاندانی که مثل زید خلف آنها باشد و جناب زید روانه شد بجانب مکه معظمه

هشام بن عبدالملک فرستاد او را از مکه گرفتند با جناب داود بن علی بن عبدالله بن عباس بن امیر المؤمنین (علیه السلام) و محمد بن عمر بن امیر المؤمنین (علیه السلام) و روانه کرد بکوفه نزد یوسف بن عمرو و الثقفی جهت طی شدن دعوی که خالد قمری با آنها داشت بعد از طی آن دعوی یوسف بن عمرو آنها را رها کرد پس شیعیان کوفه با جناب زید بیعت نمودند هر که ثابت ماند او را زیدیه نامیدند و هر که تخلف نمود او را و فضنه

و آن بزرگوار درسنه صد و بیست و یک خروج کرد و یوسف بن عمرو و الثقفی و جماعت کثیری با وی مقاتله نمودند پس راشد غلام یوسف بن عمرو و الثقفی تیری پیشانی او زد تیر را که بیرون آوردند جان بجان آفرین تسلیم کرد و او را در ساقیه آبی دفن کردند خبر بیوسف بن عمرو و الثقفی رسید آن ملون امر کرد جسد نازنین او را بیرون آوردند و سر نازنین او را فرستادند بشام نزد هشام بن عبدالملک و بدن نازنین او را در کناسه کوفه بدار زدند چهار سال آن بدن نازنین بروی دار بود و در درالملوک از ابن عیاش نقل کرده که جناب زید پنج سال در کوفه بالای دار بود عریاناً و احدی عورت او را ندید و در شرح صحیفه است که عنکبوت بصورت او تار تنیده بود و صورتش را ستر کرده بود و همین قسم آن بدن نازنین بالای دار بود تا سنه صد و بیست و پنج که هشام بن عبدالملک بدرک واصل شد و ولید بن یزید بن عبدالملک الملقب بجبار عنید بجای او بخلافت نشست و حکم کرد جناب یحیی بن زید را در جوزجان شهید کردند و سر نازنین او را بجهت ولید بشام هدیه فرستادند ولید نوشت بیوسف بن عمرو و الثقفی خذ عجیل اهل العراق فانزله من جذعه واحرقه بالنار ثم انسه بالیم نسفا پس یوسف بن عمرو امر کرد آن بدن نازنین را از دار فرود آوردند و باآتش سوختند و خاکسترش را در میان کشتی نمودند و بآب فرات ریختند انتهی (ج 22)

و در ارشاد مفید است که شهادت آن بزرگوار روز دو شنبه دوم ماه صفر سنه صدویست بود و سن نازنینش در وقت شهادت چهل و دو سال بود

و در بحار از عیون الاخبار روایت کرده که جناب زید در چهارشنبه غره صفر در کوفه خروج کرد و روز جمعه سوم صفر شهید شد و در تاریخ طبری از واقعی نقل کرده که شهادت ایشان سنه صدویست و یک بوده

و از هشام کلبی از ابی مخنف روایت کرده که در سنه صدویست و دو بوده انتهی

و در شرح صحیفه از جناب یحیی روایت مفصلی نقل می فرماید و در آن روایت است ، انابی کان اعقل من ان یدعی ما لیس له بحق انما قال ادعواکم الی الرضا من آل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) عنی بذلک ابن عمی جعفر الخ

وایضاً در شرح صحیفه است و قتیکه خبر قتل جناب زید را بحضرت صادق (علیه السلام) دادند فرمود انا لله وانا الیه راجعون انه کان نعم العبد ان عمی کان رجلاً لدنیانا و آخرتنا مضمی و الله فمی شهیداً کشهداء استشهدوا مع رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) وعلی والحسن والحسین (علیه السلام)

و از جریر بن ابی حازم روایت کرده قال رأیت النبی (صلی الله علیه وآله وسلم) فی المنام مسنداً الی خشبة زید بن علی (علیه السلام) وهو یقول هكذا یفعلون بولدی و از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده فرموده مضمی واللله عمی زید شهیداً مثل مامضمی علیه علی بن ابيطالب واصحابه انتهی

و در ارشاد شیخ مفید است که خیلی از شیعه اعتقاد نمودند در او امامت را

و جهت اعتقادشان این بود که آن بزرگوار خروج فرمود و می خواند مردم را بوی پسندیده شده از آل محمد و مردم گمان می کردند که مرادش خودش باشد و حال آنکه مراد خودش نبود چون می دانست که مستحق امامت برادرش حضرت باقر بود و آن بزرگوار هم در وقت رحلت وصیت فرمود بفرزندش حضرت صادق (علیه السلام)

و مرحوم سید علیخان در شرح صحیفه فرموده که خداوند اذن داد در هلاکت بنی امیه بعد از قتل زید بن علی بن الحسین (علیه السلام) بهفت روز

الحاصل کسانیکه قائلند بامامت جناب زید بعد از حضرت باقر (علیه السلام) آنها را زیدیه می گویند و در مروج الذهب است که آنها هشت فرقه بودند و اکثر آنها فرقه جارودیه هستند که از اصحاب ابن جارود و زیاد بن منذر میباشند و این چند شعر از جناب زید بن علی بن الحسین (علیه السلام) نقل شده

نحن سادات قریش و قوام الحق فینا \*\*\* نحن الانوار التي من قبل کون الخلق کنا

نحن منا المصطفى المختار والمهدی منا \*\*\* فبنا قد عرف الحق وبالحق اقمنا

سوف یصلاه سعید من تولی الیوم عنا

و در اول شرح صحیفه مرحوم سید علیخان پنج حدیث مسلسل از جناب محمد بن زید الشهید روایت فرموده از پدرش از برادرش حضرت باقر (علیه السلام) از پدرش حضرت زین العابدین (علیه السلام) از پدرش حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) از پدرش حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) از حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) وما تیمنا آن پنج حدیث شریف را ذکر می کنیم

ص: 353

## حديث اول

بالسند المسلسل قال على سمعت رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) يقول وقد سئل باى لغة خاطبك ربك ليلة المعراج قال خاطبني بلسان على فالهمنى ان قلت يارب خاطبتنى ام على (عليه السلام) فقال يا احمد انا شئى ليس كالا شياء لا اقاى بالناس ولا اوصف بالشبهات خلقتك من نورى و خلقت عليا من نورك اطلعت على سرائر قلبك فلم اجد في قلبك احبمن على بن ابيطالب فخاطبتك بلسانه كيما يطمئن قلبك

بيان - بلسان على (عليه السلام) اى بلهجتة والشبهات الامثال

## حديث دوم

بالاسناد المتقدم قال على قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) ان عليا لاخيشن في ذات الله

بيان اخيشن على وزن أفضل وتصغيرش بجهت دلالت بر تعظيم است مثل قوله دو بهية تصفر فيها الانامل واخيشن مصغر افعل التفضيل است يعنى على (عليه السلام) كثير الخشونة است في ذات الله وشديد التصلب والتشدد است فى الاوامر الالهيه وذات الله عبارتست عما يضاف اليه من الاحكام والحدود و الا و امر

## حديث سوم

بالاسناد المتقدم قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) ان عليا مسوس في ذات الله

بيان - وكان شبه تشدهه وتصلبه في الامور الالهية وعدم ملاحظة لومة لاهم بالمجنون الذي لا يبالي بما يقال فيه من لوم او مدممة

## حديث چهارم

بالاسناد المتقدم قال ان عليا قال كان لرسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) سر قلما عشر عليه

بيان - هذا دليل على اطلاع على (عليه السلام) عليه دون غيره و الا فللكل احد سر قلما عشر عليه ولو لا اطلاعه عليه لما علم ولا اخبر بان له سراً .

## حديث پنجم

بالا سناد المتقدم من على بن ابيطالب (عليه السلام) يقول سمعت رسول الله يقول نحن بنو عبدالمطلب بالاسناد ما عادانا بيت الاوقد خرب ولاها وانا كلب الاوقد جرب ومن لم يصدق فليجرب

بيان بيت اى اهلييت مثل قوله تعالى واسئل القرية اى اهل القرية

و در عمدة الطالب است كه اولاد جناب زيد منحصر بود بچهار پسر



اول - جناب یحیی بن زید بود والده ماجده اش ربطه بنت ابی هاشم عبدالله بن محمد الحنفیه رضی الله عنه بوده

و در شرح صحیفه است که چون جناب زید را شهید کردند جناب یحیی رفت بمدائن یوسف بن عمرو و الثقفی فرستاد در طلب او از آنجا رفت به ری و از ری رفت بنیشابور استدعا نمودند که آنجا بماند فرمود بلده لم ترفع فیها لعلی (علیه السلام) وآله رایة لاجابة لی فی المقام بها و از آنجا تشریف برد بسرخس و ششماه در سرخس نزد یزید بن عمرو تمیمی ماند تا آنکه هشام بن عبدالملک بدرك واصل شد و ولید بن یزید بن عبدالملک بخلافت نشست نوشت بنصر بن سیار والی خراسان که در

ص: 354

طلب او بر آید نصر بن سیار او را در بلخ گرفت و مقید و محبوسش نمود و نوشت بیوسف بن عمرو الثقفی والی کوفه و او هم نوشت بولید بن یزید ولید هم نوشت بنصر بن سیار که او را رها نماید پس جناب یحیی آمد بجوزجان و در آنجا جمعی از اهل جوزجان و اهل طالقان با و ملحق شدند نصر بن سیار سالم بن احوز را فرستاد و سه روز با جناب یحیی مشغول مقاتله شد تا آن که عصر روز جمعه سنه صد و بیست و پنج آن مظلوم را شهید کردند در سن هیجده سالگی و سر نازنین او را فرستادند بشام نزد ولید بن یزید و آن ملعون هم سر نازنین را فرستاد نزد جناب مادر یحیی زیطه و در آغوش مادر گذاردند مادرش نظر کرد گفت: شرد تموه عنی طویلا واهدیتموه الی قتیلا صلواة الله علیه بکرة و اصیلا و آنکسی که سر نازنین یحیی را از بدن جدا کرد سورة بن الحر بود و کسی که بدنش را برهنه کرد عبری بود و هر دو را ابو مسلم مروزی گرفت و دست و پایشان را قطع کرده بدار آویخت و از برای یحیی بن زید عقبی نبود (ره) انتهی در کتب تواریخ است که بدن نازنین را بدار آویختند و همین قسم روی دار بود تا ابو مسلم مروزی بخراسان استیلا یافت آن بدن را فرود آورد و بر آن بدن شریف نماز خواند و دفن کرد و اشاره بقبر یحیی است شعر دعبل خزاعی

و اخری بارض الجوزجان محلها \*\*\* و قبر باخمري لدى القربات

و صحیفه سجادیه که زبور آل محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) و انجیل اهل البیت باشد از ایشان نقل شده و جوزجان که مدفن جناب یحیی بن زید است در نزدیکی کنید قابوس میباشد و گنبد قابوس بین استر آباد و بجنورد است

و بقعه جناب یحیی را علاءالدوله در زمان مرحوم ناصرالدین شاه بنا نمود چون سابقاً معروف که در آن قبه زیارتگاهی است ایسان که آنجا رفتند امر فرمودند بحفر قبر آن بزرگوار سه نرم تقریباً که حضر نمودند رسیدند بعد آن بزرگوار دیدند بالای سنک لحد خشت کاشی است نیم ذرع در نیم ذرع که بیک طرف بخط کوفی سوره یس نوشته بطرف دیگر نوشته بود بخط کوفی جلی هذا قبر جناب یحیی بن زید بن علی بن الحسین (علیه السلام) « بعد مرحوم علاءالدوله امر کرد بتعمیر آن قبر مطهر و آن خشت را بالای قبر گذارد

همین قسم بود تا زمان ورود روس ها بگنبد قابوس آن خشت را از بالای سر قبر مقدس دزدیدند و بردند و در مقدمه کتاب قابوسنامه مجملی از نسب قابوس بن اسکندر بن قابوس ملقب بعنصر المعالی بدینگونه نوشته قاموس معرب کاوس است و نام جد او کلوس بن وشمگیر بن مرداویج بن زیاد دیلمی است و این طبقه را دیالمه آل زیار خوانند و آل قابوس در گرگان و گیلان و دار البرز در مدت یکصد و شصت سال حکمرانی داشته اند و از نژاد سلاطین سامانیان بوده اند و قابوس از جانب خلیفه عباسی عنصر المعالی لقب داشته و جدش شمس المعالی و امیر منوچهر برش فلك المعالی و نوشیروان بن منوچهر شرف المعالی لقب داشتند و عنصر المعالی کتاب قابوسنامه را در نصیحت پسرش گیلان شاه نوشته و خود در چهارصد و شصت و دو در گذشته و بیست و یک سال حکمرانی کرده

الحاصل گنبد قابوس منسوب بایشانستو از کتاب قابوسنامه معلوم می شود که مرد حکیم ءالمی بوده

دوم از اولادهای جناب زید جناب حسین بن زید بود الملقب بذی الدمعة و ذی العبرة جهت کثرت بکاتشان

در شرح صحیفه است که در صغر سن بود که پدرش جناب زید را شهید کردند و حضرت صادق (علیه السلام) تربیت کرد او را و تعلیم نمود

و در سنه صد و سی و پنج یا صد و چهل از دنیا رحلت فرمود و سابقاً گفته شد که قبر شریف ایشان در حله سیفیه مزار مشهوریست و از احفاد او است سید محمد گیسو دراز ابن یوسف بن علی بن محمد بن یوسف بن حسین بن محمد بن علی بن حمزة بن داود بن زید بن جندی بن حسین بن فدان بن محمد الاکبر من عمر بن یحیی بن حسین ذی الدسمة و جناب سید محمد گیسو دراز در کلبه که موضعیت از نواحی عمان مدفونست

و ایضا از احفاد اوست جناب طاهر بن محمد بن حسن بن حسین بن عیسی بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن الحسین (علیه السلام) که قبرشان در صحن مطهر حضرت عبدالعظیم است و بقعه و گنبد عالی دارند

سوم از اولادهای جناب زید عیسی بن زید است

و در شرح صحیفه است که تولدش در محرم سنه صد و نه بوده و رحلتشان در کوفه سنه صد و شصت و نه بوده و نصف عمرش را از خوف بنی العباس مخفی بود چون با جناب ابراهیم بن عبدالله المحض قتیل باخری خروج کرد و او علمدار جناب ابراهیم بود و ابراهیم امر را بعد از خود با او قرار داده بود بعد که ابراهیم را شهید کردند آن بزرگوارینهان شد تا از دنیا رفت و اوراموتم الاشبال می نامیدند چون وقتی شیری را که صاحب چند اولاد بود بقتل رسانید

و در خاتمه باب چهارم از عمدة الطالب نقل شده کیفیت ملاقات نمودن محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسین (علیه السلام) عمش عیسی بن زید را در بصره

چهارم از اولادهای جناب زید جناب محمد بود و او اصغر اولادهای جناب زید بود و در نهایت فضل و صلاح بود

و در شرح صحیفه حکایت فرموده که روزی در مکه معظمه منصور دوانقی دانه جواهر فاخری نشان داد بجناب محمد بن زید و آن جناب فرمود که این جواهر مال هشام بن عبدالملک است و بمن خبر داده اند که این جواهر نزد پسر هشام محمد بود و از اولاد هشام غیر او کسی باقی نمانده و فعلاً محمد بن هشام در مکه معظمه است منصور از آن عداوتی که با هشام داشت به ربیع گفت فردا که مردم نماز صبح را در مسجد الحرام بجای آورند تمام درهای مسجد را ببند لخیر یک در و هر که می خواهد از مسجد خارج شود او را بشناس و از آن یکدر خارج شود بس ربیع چنین کرد محمد بن هشام فهمید مطلوب جلب و اخذ او می باشد پس متحیر شد که چه بکند؟ محمد بن زید او را دید متحیر است و او را نمی شناخت فرمود تو کیستی و چرا متحیری محمد بن هشام گفت اگر بگویم کیستم در امان هستم؟ فرمود در امانی و خلاصی تو برده منست گفت: من محمد بن هشام بن عبدالملک هستم شما کیستید؟ فرمود من محمد بن زید هستم محمد بن هشام که شناخت و فهمید که پدرش قاتل پدر او بوده تسلیم مرگ شد

جناب محمد بن زید فرمود بتو باسی نیست تو که قاتل پدر من نبوده آسوده باش و لکن مرا معذور بدار اگر برای خلاصی تو سخن زشتی بگویم یا مکر و هوی از من بته رسد محمد بن هشام

گفت مختارید پس جناب محمد بن زید رده پسر هشام را برو روی او انداخت و او را کشید آورد حاجب و چند سیلی بصورت پسر هشام زد و فرمود بر بیهوشی که این خبیث از کوفه بمن شتر کرایه داده ذهاباً و ایاباً و حال شترها را بکرایه داده بجمعی از اهل خراسان دو نفر حارس بامن همراه کن که این جمال از دست من نگریزد پس دو نفر حارس با محمد بن هشام و محمد بن زید رفتند چون از مسجد دور رفتند فرمود یا خبیث آیا شتری را که بمن کرایه دادی بمن خواهی داد عرض کرد بلی - جناب محمد بن زید بان دو حارس فرمود مراجعت کنید بعد که آن دو حارس مراجعت کردند محمد بن هشام گفت بای انت وامی الله اعلم حیث يجعل رسالته و یکدانه جواهر نفیسی قدیم جناب محمد نمود عرض کرد تشریفی بقبول هذا

فرمود انا اهل بیت لا تقبل علی المعروف ثنا و من اعظم این را بتو واگذار نمودم که خون پدرم زید باشد لکن پنهان باش تا منصور از مکه خارج شود چون خیلی اصرار دارد در گرفتن تو انتهی

و جناب سید علیخان شارح صحیفه کامله از اعقاب جناب محمد بن زید الشهید است

و در عمدة الطالب است جناب محمد بن محمد بن زید الشهید را در سنه دویست و دو مأمون ملعون در مرو مسموم نمود بظلم

و بدانکه در نیم فرسخی نیشابور بقعه ایست معروف با مامزاده محروق و در دور صندوق قبر شریفش نوشته وهو محمد بن محمد بن زید بن سجاد و هو علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) و بارگاه و حرم و کاشی های معرق و صحن بسیار عالی دارد

و در مطلع الشمس است که او را بفرمان یزید بن مهلب حاکم خراسان مقتول و محروق نمودند

پنجم - از اولادهای حضرت امام زین العابدین که صاحب اعقاب بودند جناب عمر الاشرف بن زین العابدین (علیه السلام) بود

و در عمدة الطالب است که ایشان برادر ابوینی زید شهید بودند و جهت اینکه ایشان را صر الاشرف نامیدند بالنسبة بجناب عمر الاطرف بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) است چون عمر الاشرف نائل بود بفضیلت ولادت از امیر المؤمنین (علیه السلام) و فاسمه زهراء لهذا اشرف بود از هم پدرش که فضیلت او از یکطرف بود که امیر المؤمنین (علیه السلام) باشد لذا این بزرگوار را اشرف گفتند و او را اطرف نامیدند و نسل جناب عمر الاشرف منحصر بود از جناب علی اصغر المحدث و از ایشان اولاد و احفاد زیادی باقی ماند و از اولادهای اوست جناب ناصر الحق و ناصر کبیر ابو محمد حسن بن علی بن حسن بن علی اصغر بن عمر الاشرف بن زین العابدین (علیه السلام) و او در سلك اتباع محمد بن زید بن اسمعیل جالب الحجاره ابن حسن الامیر ابن زید بن حسن المجتبی (علیه السلام) بود که در نیم فرسخی استرآباد لشکر اسمعیل سامانی جناب محمد بن زید را شهید کردند جناب حسن بن علی مردم را بطلب خون آنجناب دعوت کرد و جمع کثیری با آنجناب بیعت کردند و ناصر الحق در آمل مازندران سنه سیصد و چهار از دنیا رحلت فرمود

و در حبیب السیر است که ناصر کبیر دو پسر داشت یکی ابوالحسن احمد که در آمل از دنیا رفت در اواخر ماه رجب سنه سیصد و یازده

و دیگر ابو القاسم جعفر که در گیلان از دنیا رفت سنه سیصد و دوازده ششم - از اولادهای حضرت زین العابدین (علیه السلام) که صاحب اعقاب بودند جناب حسین الاصغر بن زین العابدین (علیه السلام) بود

و از مستدرک استفاده می شود که این بزرگوار برادر ابوینی حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) بود چون فرموده الراوی عن ابیه السجاد (علیه السلام) و عن اخیه لاییه و امه ابی جعفر الباقر و عن عبته فاطمه و كان الصادق (علیه السلام) يقول علی الحسین من الذین یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً

و در ارشاد است و كان حسین بن علی بن الحسین فاضلاً ورعاً و روی حدیثاً کثیراً عن ابیه علی بن الحسین (علیه السلام) و عمته فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) و اخیه ابی جعفر

و روی احمد بن عیسی قال حدثنا ابی قال كنت اری الحسن بن علی بن الحسین (علیه السلام) یدعوا فکنت اقول لا- یضع یده حتی یتجاب له فی الخلق جمیعاً

و روی حرب الطحان قال حدثنی سعید صاحب الحسین بن صالح قال لم اراحداً اخوف من الحسین بن صالح حتی قدمت المدینة فرایت الحسین بن علی بن الحسین فلم ارشد خوفا منه کانما ادخل النار ثم اخرج منها لشدة خوفه انتهى ما عن الارشاد و معلوم نیست که مراد حسین بن علی بن الحسین الاکبر است یا حسین بن علی بن الحسین الاصغر است

و در مناقب است که والده جناب اسمعیل بن جعفر الصادق و عبدالله الافطح بنت الحسین الاصغر بن زین العابدین است و جناب حسین الاصغر بن علی بن الحسین در سنه صد و پنجاه و هفت از دنیا رفت و در بقیع دفن شد

و اولاد جناب حسین الاصغر سه نفر از آنها را حقیر صاحب اعقاب دیدم

اول عبدالله الا- عرج بن حسین الاصغر که ابو العباس سفاح بوی ضیعه داد که هر سالی هشتاد هزار دینار حاصل او بود و او را صرف محتاجین از سادات و علویات مینمود بخراسان تشریف برد ابو مسلم مروزی بخایت از او تعظیم و احترام نمود و سادات کوفه که در نجف اشرفند از احفاد عبد الله الاعرج بن حسین الاصغر بن علی بن الحسین (علیه السلام) اند

و ایضا از احفاد عبدالله اعرج است جناب ابی الحسن علی بن محمد الجوانی ابن عبدالله الاعرج

در دار السلام است و کان سیداً جلیل القدر عظیم الشأن رفیع المنزلة حسن الشمایل جم الفضائل عالماً عاملاً فاضلاً تقياً نقیاً صاحب الحسن الرضا (علیه السلام) الی طریق خراسان و روی عنه الحدیث وله مصنفات عدیده جلیلة فی کثیر من العلوم انتهى

دوم - حسن بن حسین الاصغر بن زین العابدین (علیه السلام) و از احفاد اوست علی مرعشی بن عبدالله بن محمد السلیق ابن حسن بن حسین الاصغر و سادات مرعشی منسوبند باو. اولاً آنها آمدند بمازندران و از آنجا بعضی رفتند بشوشتر و از آن اولاد است جناب قاضی نور الله الشوشتری صاحب کتاب مجالس المؤمنین و کتاب احقاق الحق و غیر این دو و بعضی از سادات مرعشی رفتند باصفهان و بعضی از آنها رفتند بقزوین

سوم - علی بن حسین الاصغر بن زین العابدین (علیه السلام) و از احفاد اوست جناب ابو القاسم علی بن



محمد بن نصر بن مهدی بن محمد بن علی بن عبد الله بن عیسی بن علی بن حسین الاصغر ابن زین العابدین ع و این بزرگوار در ون که از قرای شمیرانات طهران است مدفون است و معروف است به امامزاده

قاضی صابر

هفتم - از اولادهای جناب زین العابدین (علیه السلام) که صاحب اعقاب بودند جناب علی اصغر بن زین العابدین (علیه السلام) بود آن بزرگوار کوچکترین اولادهای حضرت زین العابدین (علیه السلام) بود و نسل جناب علی اصغر از فرزندش جناب حسن افضس است و از ایشان اولاد و احفاد زیادی بجای ماند و از احفاد اوست جناب عبدالله الابيض ابن عباس بن محمد بن عبدالله الشهید ابن حسن الافضس ابن علی الاصغر ابن زین اما بدین (علیه السلام) و قبرشان در یکطرف صحن مقدس حضرت عبدالعظیم است

و جناب عبدالله الشهید ابن حسن الافضس را هرون طلبید و در میان زندان حبس نمود آخر الامر روز نوروزی جعفر برمکی گردن او را زد و سر نازنینش را شست و شو داد و هدیه فرستاد جهت هرون الرشید و پر جناب عبدالله الشهید محمد مادرش زینب دختر موسی بن عمر بن علی بن الحسین (علیه السلام) بود

و جناب محمد را متعصم عباسی مسموم نبود و هما ن ساعت از دنیا رفت و ایضاً از احفاد اوست جناب احمد بن قاسم بن محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن زین العابدین در مقاتل است که او را در سه منزلی ری صعاليك و دزدها بقتل رسانیدند و آن بزرگوار متوجه نساء و ابی ورد بود

### **فصل پنجم : در ذکری از حواریین و اصحاب حضرت امام زین العابدین (علیه السلام)**

و در فصل ششم از باب اول از بحار از اختصاص شیخ مفید از حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) روایتی ذکر شد که روز قیامت منادی ندا کند این حواری علی بن الحسین (علیه السلام) بایستند جبیر بن مطعم و یحیی بن ام الطویل و ابو خالد الکابلی و سعید بن مسیب و ایضا در بحار از اختصاص شیخ مفید از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده فرمود ارتدالناس بعد الحسین (علیه السلام) الاثله ابو خالد الکابلی و یحیی بن ام الطویل و جبیر بن مطعم ثم ان الناس لحقوا و کثروا و در بحار از مناقب روایت کرده و من رجاله من الصحابه جابر بن عبدالله الانصاری و سعید بن مسیب بن حزن و چند نفر از تابعین را از اصحاب آن حضرت می شمارد من جمله ابو حمزه ثمالی و ابان بن تغلب و فرزندق شاعر را می فرماید و کلن با به یحیی بن ام الطویل

اقول اما یحیی بن الطویل

در رجال است کان یحیی بن ام الطویل یدخل مسجد رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) و یقول کفر نابکم و بدا بیننا و بینکم العداوة و البغضاء و عن أبي جعفر قال اما یحیی بن ام الطویل فکان یظهر الفتوة و کان اذا مشی فی الطريق وضع الخلق علی رأسه و یمضغ اللبان و یطول ذیله فطلبه الحجاج و قال تلعن ابا تراب و امر بقطع یدیه و رجلیه وقتله

و اما ابو خالد الکابلی اسمش وردان و لقبش کنکر بود

و در رجال کبیر است که ابو خالد خدمت میکرد جناب محمد حنفیه را مدتی وشك نداشت که او امامت تا آنکه یکرز آمد خدمت محمد حنفیه عرض کرد ترا قسم میدهم بحرمت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و امیر المؤمنین (علیه السلام) و بحرمت نماز که بمن خبرده که تو امام مفترض الطاعة هستی فرمود یا ابا خالد تو مرا قسم دادی امام بر من و جمیع مسلمین علی بن الحسین (علیه السلام) است

پس آمد خدمت امام زین العابدین (علیه السلام) و اذن دخول خواست حضرت فرمود: مرحباً بك يا كنكر ما كنت لنا بزائر ما بدالك فينا پس ابا خالد بسجده شکر افتاد و گفت الحمد لله الذي لم يستي حتى عرفت امامي

حضرت فرمود چگونه امام خود را شناختی عرض کرد تو مرا با سمی خواندی که مادرم در حین ولادت مرا بآن اسم خوانده و بآن اسم مسمی نموده بود محمد حنفیه مرا دلالت کرده بود و حال فهمیدم که تو امام مفترض الطاعة هستی

و اما سعید بن مسیب :

در بحار از مناقب روایت کرده و من رجاله من الصحابه جابر بن عبدالله الانصاری و عامر بن وائلة الكناني و سعید بن مسیب بن حزن کان ربه امیرالمومنین و قال زین العابدین (علیه السلام) سعید بن مسیب اعلم الناس بما تقدم من الآثار. و سعید بن مسیب از جمله فقهاء سبعة است که بعد از صحابه بودند و قعه عامه منتهی بآنها می شود و تمامشان در مدینه در يك عصر بودند و افضل فقهاء سبعة سعید بن مسیب بود و تولدش سال دوم خلافت عمر بود و رحلتش سنه نود و چهار بود

دوم از آنها جناب قاسم بن محمد بن ابی بکر بود الملقب بدیاج جدامی حضرت صادق (علیه السلام)

و در روضات از قرب الاسناد روایت کرده انه ذکر عند الرضا (علیه السلام) القاسم بن محمد و سعید بن مسیب و قال كانا على هذا الامر و در کافی از حضرت صادق روایت کرده کان سعید بن المسیب و القاسم بن محمد بن ابی بکر و ابو خالد الکابلی من ثقات علی بن الحسین (علیه السلام)

سوم ابو ایوب سلیمان بن یسار برادر غطا غلام میمونه زوجه حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) رحلتش سنه صد و هفت بوده .

چهارم عبیدالله بن عبدالله عقبه که از سادات تابعین بوده و یکسال قبل از حضرت زین العابدین از دنیا رفت

پنجم مروة بن زبیر بن عوام که در سنه نود و چهار از دنیا رفت

ششم ابوبکر عبدالرحمن بن حارث القرشي برادر زاده ابی جهل بن هشام بود رحلتش سنه نود و چهار بوده و آن سال را سنه الفقهاء نامیدند

هفتم - خارجه بن زید بن ثابت الانصاری مات سنه تسع و تسمین وقد جمعهم بعض العلماء في بيتين:

الا ان من لا يقتدى بائمة\*\*\* ققسمته ضيزي من الحق خارجه

فخذهم عبیدالله عروة قاسم\*\*\* سعید سلیمان ابو بکر خارجه

و يقال ان من خواصها انها تزيل الصداع من الرأس اذا اعلقت عليه كما ذكر في بعض التواريخ المعتمدة من الجمهور كذا في الروضات





وأما سعيد بن جبیر :

مولانا بنی اسد نزیل مکہ و کان یسمی جهید العلماء و یقرء القرآن فی رکعتین قبل و ما علی وجه الارض احد الا وهو محتاج الی علمه و در بحار از روضة الواعظین از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده که سعید بن جبیر اقتداء میکرد بعلی بن الحسین (علیه السلام) و آنبزرگوار هم مدح و ثنا میکرد او را و نبود سبب قتل حجاج جناب سعید بن جبیر مگر جهت همین امر و ذکر شده که چون داخل شد سعید بن جبیر بر حجاج بن یوسف الثقفی حجاج گفت : انت شقی بن کسیر؟ جناب سعید فرمود مادرم بهتر می دانسته که اسم مرا سعید بن جبیر گذارده حجاج گفت: چه میگوئی در باره ابابکر و عمر در بهشتند یا جهنم؟

سعید فرمود: اگر من داخل بهشت یا جهنم رفتم و اهل آنها را دیدم میدانم ایندو در بهشتند یا در جهنم گفت: چه میگوئی درباره خلفاء گفت من وکیل آنها نیستم حجاج گفت کدام يك از خلفاء را بیشتر دوست میداری فرمود هر کس خالق من از او خوشنود تر باشد حجاج گفت : خالق تو از کدام خوشنود تر است؟ فرمود علم ذلك عند الذی یعلم سرهم و نجویهم حجاج گفت اباه کردی که مرا تصدیق نمائی: فرمود من دوست نداشتم که ترانکذیب بنمایم

واما ابو حمزه ثمالی : اسمش ثابت بن دینار بود

و در رجال کبیر کشی از فضل بن شاذان روایت کرده که حضرت رضا (علیه السلام) فرمودند ابو حمزه شمالی در زمان خود مثل سلمان فارسی بود در زمان خود بجهت آنکه او خدمت کرد چهار نفر از ما را حضرت علی بن الحسین و محمد بن علی الباقر و جعفر الصادق (علیه السلام) و هم مقداری از زمان موسی بن جعفر (علیه السلام) را

وفي رواية ابو حمزة في زمانه کلمان في زمانه و ذلك انه خدم اربعة منا و یونس في زمانه کسلمان الفارسي في زمانه انتهى

و رحلتش سنه صدو پنجاه بود و در منهج الدعوات از ابو حمزه ثمالی روایت کرده که گفت روزی مشرف شدم خدمت حضرت باقر (علیه السلام) دیدم ابهای مبارك حضرت حرکت می کند چون نظرش بمن افتاد فرمود از دیدن این حال در فکر افتاده ای که من چه کلمات بر زبانم جاری است؟ عرض کردم بلی فدایت کردم فرمود قسم بخدا من تکلم نمودم بکلماتی که احدی بان کلمات تکلم نمی کند مگر آنکه خداوند مهمات دنیا و آخرت او را کفایت می کند

ابو حمزه گفت عرض کردم چه شود که آن کلمات را بمن تعلیم نمایی فرمود ای ابو حمزه هر کس از بی مهمی از خانه بیرون شود و این کلمات را بر زبان آورد البته مهمش بر آورده شود و آن کلمات این است

بسم الله الرحمن الرحيم حسبى الله توكلت على الله اللهم انى اسئلك خیر امورى كلها واعوذ بك من خزی الدنيا وعذاب الآخرة

اما ابان بن تغلب بن رباح

في كتاب الرجال انه ثقة جليل القدر عظيم المنزلة في اصحابنا لقي ابا محمد على بن

الحسين (عليه السلام) و ابا جعفر و ابا عبدالله (عليه السلام) وقال ابو جعفر الباقر اجلس في مسجد النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) و افت الناس فاني احب ان يرى في شيعتي مثلك وقال ابو عبدالله (عليه السلام) لما اتاه نعيه اما والله لقد اوجع قلبي موت ابان مات سنه احدى واربعين ومائة في حياة ابي عبدالله (عليه السلام)

واما فرزدق الشاعر المكنى بابي فراس : اسم شريفش همام بود

و در مروج الذهب است که کمیت شاعر برادر زاده فرزدق بود و در تشیع و محبت آل رسول از اقران خود ممتاز بود و در کتاب رجال کبیر است که هشام بن عبد الملك مروان مشرف شد بزیارت بیت الله مشغول طواف بود خواست استلام حجر نماید از کثرت جمعیت ممکن نشده ناگاه حضرت علی بن الحسین (عليه السلام) تشریف آورد مشغول طواف شد چون بحجر الاسود میرسید مردم کوچه می دادند که استلام بفرماید

پس هشام در غضب شد مرد شامی بهشام گفت: یا امیر المؤمنین کیست این جوان؟ گفت نمی شناسم (که مردم رغبت نکنند بآن بزرگوار) آنگاه فرزدق شاعر حاضر بود گفت من میشناسم شامی گفت کیست او یا ابا فراس؟ پس بالبدیهه قصیده انشاد کرد که بعضی از اشعار او اینست

هذا الذي تعرف البطحاء وطأته \*\*\* والبيت يعرفه والحل والحرم

ما قال لا قط الا في تشهده \*\*\* لولا التشهد كانت لانه نعم

يغضى حياء ويغضى من مهابته \*\*\* فما يكلم الا حين يتبسم

من معشر حبههم دين و بغضهم \*\*\* كفرو قريهم منجا و معتصم

مقدم بعد ذكر الله ذكر هم \*\*\* في كل فرض ومختوم به الكلم

محدث قمی از محقق بهبهانی از جد خود تقی مجلسی نقل کرده که عبدالرحمن جامی در سلسله الذهب این قصیده را بفارسی نظم کرده و گفته زنی از اهل کوفه فرزدق را بعد از مرگ در خواب دید پرسید که خداوند با تو چه کرد فرزدق گفت خداوند تعالی مرا آمرزید بیب این قصیده که در مدح حضرت علی بن الحسین (عليه السلام) گفتم .

جامی گفته سزاوار است خداوند تمام اهل عالم را بیامزد ببرکت این قصیده

مخفی نماند که این ابی فراس فرزدق غیرابی فراس حمدانی صاحب قصیده شافیه است که در ظلم بنی عباس و مظلومیت اهل بیت طاهره گفته

نقل است که چون ابی فراس در پی قصیده شافیه را در زمان تسلط بنی العباس و خلافت آنها گفت امر کرد لشکر را که شمشیرها را از غلاف بکشند پانصد شمشیر از غلاف دریاری او کشیده شد آن وقت در میان لشکر ایستاد شروع کرد بخواندن قصیده که مطلعش این است:

الحق ميتضم والدين محترم \*\*\* و فيىء آل رسول الله مقتسم - الخ

و اين قصيده را جناب آقا سيد محمد الملقب بامير الحاج شرح کرده و بطبع رسيده و اين ابى الفراس پر عم سيف الدوله حمدان ملك حلب است و رحلت اين ابى فراس هشتم ربيع الثانى سنه سيصد و پنجاه و هفت بوده .

ص: 362

و در روضات از تاریخ ابن عساکر نقل کرده وقتی که فرزدد از دنیا رفت جریر شاعر گریه کرد گفتند چرا گریه میکنی و حال آنکه فرزدد چهل سالست که ترا هجو می کند گفت از من دور شوید فوالله ما تساب رجلا ن ولا تناطح كبشان فمات احدهما الاتبعه الآخر من قریب فمات جریر بعده باربعین یوماً

## **فصل ششم : در بعضی از وقایع متعلقه بشهادت حضرت سید الشهداء (علیه السلام) که در زمان امامت حضرت علی بن الحسین زین العابدین (علیه السلام) واقع شد**

### **واقعه اول : که در سال شصت و یکم واقع شد واقعه اسیری اهل بیت عصمت و طهارت بود**

در ارشاد است که سعد سر نازنین حضرت سید الشهداء (علیه السلام) را همانروز عاشوراء با خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم ازدی روانه کرد نزد عبیدالله بن زیاد و امر کرد که باقی رؤس شهداء را هم قطع کردند باشمر و قیس بن اشعت و عمرو بن حجاج روانه کوفه نمود و خود ابن سعد بقیه روز عاشورا و روز یازدهم را تازوال ماند بعد با اهل بیت و حضرت زین العابدین (علیه السلام) روانه شد بکوفه

از این روایت استفاده می شود که تمام رؤس مقدسه را روز عاشوراء از بدن جدا نمودند و روانه کوفه نمودند و بعد از رفتن این سعد جمعی از بنی اسد آمدند و بر اجساد مقدسه شهداء نماز خواندند و آنها را دفن کردند و او برای سایر شهداء از اهل البیت و اصحاب حفره در پائین پای قبر مقدس حضرت علی اکبر حفر نمودند و همه اجساد مقدسه شهداء را در آن حفره دفن کردند و حضرت عباس (علیها السلام) را در موضعیکه الان قبر مقدسش هست دفن نمودند

و در رجال کشی از حضرت صادق (علیه السلام) روایت شده که از آنبزرگوار سؤال کردند که آیا که متولی تجهیز حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) گردید

فرمود جد بزرگوارم حضرت زین العابدین (علیه السلام) عرض کردند کجا بود آنبزرگوار؟ فرمود در کوفه بدست عبیدالله زیاد محبوس بود

و در امالی شیخ صدوق است به از بیرون شدن اهل بیت از مجلس ابن زیاد ملعون ثم امر بعلی بن الحسین (علیه السلام) فضل و حمل مع النسوة والسبايا الى السجن فحبسوا في السجن وضيق باب السجن عليهم .

و در لهوف است ثم امر ابن زیاد لعنه الله بعلی بن الحسین (علیه السلام) واهله و حملوا الى دار الى جنب المسجد الاعظم فقالت زينب بنت علی غ لا تدخلن علينا عربیة الا ام ولد او مملوكة فهن سبین کم اسبينا

و در ارشاد شیخ مفید است و لما اصبح ابن زیاد بعث برأس الحسین (علیه السلام) قدیر به في سلك

وأيضاً از ارشاد شیخ مفید استفاده می شود که اهل بیت روز دوازدهم محرم وارد کوفه شدند، می فرماید: ولما وصل رأس الحسين (علیه السلام) و وصل ابن سعد من غديوم وصوله و معه بنات الحسين (علیه السلام) و اهله الخ

و مستفاد از روایات و تواریخ معتبره آنستکه خولی ملعون حامل رأس شریف شد از حرصی به جایزه این زیاد داشت عصر عاشوراء که از کربلا- سر نازنین را حمل نمود نیمه شب یازدهم سر مقدس را بکوفه رسانید چون در تاریخ طبری گفته: «اقبل خولی بن یزید برأس الحسين (علیه السلام) واراد القصر فوجد باب القصر مغلقا فاتی منزله فوضعه تحت اجانة في منزله الخ»

و از لهور استفاده می شود که اهل بیت اطهار در کوفه ماندند تا وقتیکه ابن زیاد کاغذ نوشت بیزید و خبر داد او را بقتل حسین (علیه السلام) و خبر اهل بیت او را بیزید داد

یزید جواب نوشت و امر کرد عبید زیاد را که سر نازنین سیدالشهداء را با سرهای مبارک اصحاب آن بزرگوار با عیال الله روانه شام نماید، و لابد فرستادن نامه ابن زیاد بشام و برگشتن جواب از یزید ملعون یکماه طول میکشد و در ابتدای اهل بیت ظاهراً میان زندان محبوس بودند

چنانچه از روایت طبری استفاده می شود: « فقیه عن هشام عن عوانة بن حکم الكلبي قال لما قتل الحسين (علیه السلام) وجي بالانقال والاسارى حتى وردوا بهم الكوفه الى عبید الله بن زیاد فبينما القوم مجتمعون اذ وقع حجر في السجن معه كتاب مربوط وفي الكتاب خرج البرید بامرکم في يوم كذا و كذا الى یزید بن معويه وهو سائر في كذا كذبو ما وراجع في كذا و كذا فان سمعتم التكبير فایقنوا بالقتل وان لم تسمعوا تكبيراً فهو الامن انشاء الله قال فلما كان قبل قدوم البرید بیومین او ثلاثة اذا حجر قد القى في السجن معه كتاب مربوط في الكتاب اوصوا و اعهدوا فانما ينتظر البرید يوم كذا و كذا فجاء البرید ولم یسمع التكبير وجاء كتاب بان سرح الاسارى قال فدعى عبید الله بن زیاد محضر بن ثعلبه و ذی الجوشن لعنهم الله فقال انطلقوا بالنقل والرأس الى امیر المؤمنین یزید بن معويه لعنه الله قال فخرجوا حتى قدموا على یزید و لما وصلوا الى دمشق نادى محضر بن ثعلبه على باب یزید جتنا برأس احمق الناس و الامهم فقال یزید ما ولدت ام محضر الام و احمق منه ولكنه قاطع ظالم الخ»

و از این روایت استفاده شد که سرهای نازنین را با امراء اهل البيت يك مرتبه از کوفه حرکت دادند

و در کامل بهائی است که سر نازنین را روز اول ماه صفر داخل شهر دمشق نمودند

و در نفس المهموم از کفعمی و از شیخ بهائی و از محدث کاشانی همین قسم نقل فرموده و مسلماً در همان سنه شهادت بوده

و اما تاریخ ورود اهل البيت به شام در جایی دیده نشده مگر در کامل بهائی که می فرماید روز چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول اهل بیت بشام وارد شدند

اما توقفتشان در شام معلوم نیست چند مدت بوده

و در امالی شیخ صدوق است ثم یزید لعنه الله امر ببناء الحسين (علیه السلام) نحس مع علی بن

الحسين في محبس لا يکنهم من حر ولا برد حتى تقشرت وجوههم

و در لهوف است ثم امر بهم الی منزل لا یکنهم من حر ولا برد فاقاموا به حتى تقشرت وجوههم

و در کامل بهائی است ثم ان یزید امر برأس الحسين وسائر الرؤس من اهل بينه واصحابه ان یصلب علی ابواب البلد وفيه ايضاً رأسه صلب علی منارة جامع دمشق اربعين يوماً وسائر الرؤس علی ابواب المساجد وابواب البلد و يوماً علی باب دار یزید

و از این روایت ممکنست استفاده شود که وقوف اهلیت در محبس شام زیاده بر چهل روز بوده .

و در نفس المهموم از بصائر الدرجات از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده وقتیکه حضرت زین - العابدین با اهلیت وارد شدند بریزید آن ظالم آنها را در منزل مخروبه جای داد که بعضی بعضی گفتند یزید ما را با اینخرا به منزل داده جهت اینکه این منزل بر سر ما خراب شود وماهلاک شویم پس زندانبان ها بزبان رو می گفتند این جماعت اسراء می ترسند که منزل برشان خراب شود و فردا همه را از این خرابه بیرون بیاورند و بقتل برسانند .

و از این اخبار استفاده می شود که مخدرات اهلیت را در مدتیکه میان محبس کوفه باشام بودند تهدید بقتل می نمودند و در نفس المهموم از علامه مجلسی و از محدث نوری قدس سرهما از دعوات راوندی روایت کرده که چون حمل نمودند زین العابدین (علیه السلام) را بسوی یزید آن ملعون قصد کرد آن مظلوم را گردن بزند پس آن بزرگوار را در مقابل خود نگه داشت و تکلم میکرد که شاید آن مظلوم سخنی بفرماید که موجب قتلش بشود آن بزرگوار جواب او را میداد و در دست مبارکش تسبیح بود مبارکش تسبیح بود و اور امیگردانید و با یزید هم سخنی میفرمود یزید گفت من با شما سخن می گویم و شما جواب مرا میدهید و تسبیح میگردانید؟ حضرت فرمود خبر داد مرا پدرم که چون نماز صبح را بخوانند و فارغ شوند با احدی تکلم نکنند تا تسبیح بدست بگیرند و بگویند

اللهم انی اصبحت اسبحك واحمدك و اهللك و اکبرك و امجدك بعدد ما ادير به سبحتی و تشیخ را دور بدهد و آنچه بخواهد تکلم بکند بدون آنکه تسبیحی بگوید ثواب تسبیح برای او نوشته می شود و این حرز است از برای او تا شب که برود میان فراش خوابش و چون شب میان فراش خود رفت باز همین ذکر را بگوید و تسبیح را زیر سر بگذارد از برای او ثواب نوشته می شود تا صبح یزید گفت من با احدی از شما خانواده صحبتی نمیکنم مگر آنکه مرا جواب میدهید به آنچه خیر و صلاح من میباشد و از آن حضرت عفو نمود و امر نمود به رها نمودن آن بزرگوار

و در نفس المهمومست بعد که یزید اظهار ندامت و معذرت نمود و اذن داد که اهلیت اظهار از برای شهاده عزاداری نمایند تمام هاشمیات و ترشیات که در شام بودند لباس های سیاه پوشیدند و سه روز یا هفت روز بر شهاده کربلا گریه میکردند و عزاداری می نمودند

الحاصل از مجموع این احادیث و تواریخ معلوم می شود که اهلیت اطهار مسلماً دو ماه در شام توقفشان طول کشید بعد روانه مدینه طیبه شدند

و در لهوفست و لما رجع نساء الحسين (علیه السلام) و عیاله من الشام وبلغوا العراق قالوا للدلیل مرینا علی طریق کربلا فوصلوا الی موضع المصرع فوجدوا جابر بن عبدالله الانصاری رحمه الله و

جماعة من بنی هاشم و رجالا من آل رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) قد وردوا لزيارة قبر الحسين فوافوا في وقت واحد الخ

و ثقة الاسلام نوری در لؤلؤ و مرجان از جعفر بن نما نقل کرده در کتاب مثير الاحزان و اینکتاب بیست و چهار سال بعد از وفات سید بن طاوس تألیف شده و حاصل ترجمه آنکه آل الله چون در مراجعت از شام بعراق رسیدند بدلیل راه فرمودند ما را از راه کربلا ببر

چون بسر قبر مطهر رسیدند جابر بن عبدالله را با جماعتی از مردان بنی هاشم که بزیارت آنحضرت بودند ملاقات کردند و در یکوقت بانجا رسیدند مشغول نوحه و زاری شدند و بنای تعزیه داری را گذاشتند و زنان قبایل عرب که در آنطرف بودند جمع شدند و چند روز در آنجا باین شغل

آمده مشغول بودند

و مخفی نماناد که اینقول مستبعد است چنانچه مرحوم حاجی نوری استبعاد فرموده

اولا - بجهت آنکه خود سید در کتاب اقبال در اعمال روز بیستم صفر می فرماید ورود اهل بیت در کربلا در اربعین بعید است زیرا که عبید زیاد نوشت بیزید واقعه را و اذن خواست در حمل که اهل بیت بشام و بعد جواب رسید ایشان را حمل کرد بشام و اینرفتن قاصد بشام و برگشتن از شام اقلا بیست روز طول می کشد

و در روایت است که در شام یکماه ایشان را در جایی منزل دادند که ایشانرا از سرما و گرما نگاه نمی داشت

وثانیا - آنکه احدی از اجلاء فن اشاره باین قضیه نکرده اند مثل ارشاد و تاریخ طبری و تاریخ کامل در هیچیک ذکری از سفر عراق نشده

و در مصباح شیخ طوسی (ره) است وفي يوم العشرين من صفر كان رجوع حرم سيدنا ابي عبدالله (عليه السلام) من الشام الى مدينة الرسول ص وهو اليوم الذي ورد فيه جابر بن عبد الله بن حزام الانصاري صاحب رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) من المدينة الى كربلاء لزيارة قبر ابي عبدالله (عليه السلام) و ظاهر عبارت آنستکه روز اربعین از شام حرکت کردند نه آنکه وارد مدینه شدند چه از دمشق تا مدینه کمتر از یکماه سیر قافله متعارف نشود

وثالثا - تفصیل ورود جابر بکربلا در کتب معتبره موجود است و ابدأ ذکر از ورود اهل بیت و ملاقات ایشان جابر را ندارد چنانچه عماد الدین طبری شیخ ابو القاسم که از تلامذه ابو علی پر شیخ طوسی است در کتاب بشارت المصطفی روایت کرده از اعمش که از بزرگان محدثینست و او از عطیه بن سعد بن جناده عوفی و کوفی که اونیز از روات امامیه است روایت کرده که گفت با جابر بیرون رفتیم بجهت زیارت حضرت سیدالشهداء و آنگاه شرح داد کیفیت ورود خود و جابر را بکربلا - و اجمالش آنستکه جابر غسل کرد و خود را شبیه بمحرمان نمود و بسعد خوشبو کرد و چون نایبنا بود عطیه دست او را بقبر مطهر رسانید پس بیهوش شد آب بر او باشید بحال آمد پس بسوز دل سخنان جگر سوز بحضرت عرض کرد آنگاه بر شهداء سلام کرد و در آخر کلامش گفت ما نیز شریک بودیم در آن امری که داخل شدید یعنی مقاتله و نصرت حضرت سید الشهداء علیه السلام و شهادت . عطیه گفت: مارنجی نکشیدیم و شمشیری نزدیم و سرهای این جماعت از بدن جدا و زانیشان بیوه و



فرزندانشان یتیم شدند چگونه در اجر با ایشان شریکیم؟

در جواب حدیث نبوی را که خود شنیده بود ذکر کرد که هر کس دوست دارد عمل قومی را با ایشان در ثواب آنعمل شریک باشد الخ

از این روایت معلوم می شود که اهل بیت را ملاقات نکردند و الا- چگونه می شود عطیه ذکری نکرده باشد انتهى حاصل ما فی اللؤلؤ والمرجان

و در حبیب السیر است که یزید مامون سرهای شهداء را تسلیم نمود بحضرت زین العابدین و آن یزرگوار هم سرها را ملحق با بدان طیبه نمود در روز بیستم از صفر بعد توجه فرمود بجانب مدینه طیبه و این اصح اقوالست انتهى

و مخفی نماند که بمقتضای آنچه در سابق ذکر شد بعید است که اهل بیت تا اربعین سال بعد در شام توقف فرموده باشند و ابعداً از این آنستکه بعضی گفته اند که اهل بیت اربعین سال اول وارد کربلا شدند و دیدند جناب جابر بن عبدالله را با بعضی از بنی هاشم بجهت زیارت حضرت سید الشهداء (علیه السلام) مشرف شده اند

الحاصل جمع بین اخبار معتبره و فرمایشات علماء و مورخین ممکن نمی شود مگر آنکه گفته شود آن مخدرات و قتیکه از کوفه بشام میرفتند روز اربعین وارد کربلا شدند و دیدند جناب جابر برای زیارت مشرف است و روز اربعین سال بعد جابر نیز زیارت مشرف شده بود و حضرت زین العابدین با اهل بیت هم مشرف شده باشند بکربلا و سر نازنین را ملحق نموده باشند ببدن مقدس

### **واقعه دوم: خروج جناب سلیمان بن سرد شیخ الشیعه با جماعت توأین بجهت مطالبه خون سید الشهداء (علیه السلام)**

و حاصل آن چنانچه از تاریخ طبری و کامل استفاده می شود آنستکه بعد از شهادت حضرت سید الشهداء شیعیان کوفه جمع شدند بخانه جناب سلیمان بن سرد خزاعی که شیخ و رئیس شیعیان کوفه بود و درك نموده بود صحبت حضرت خاتم الانبیا (صلی الله علیه وآله وسلم) را

و ایشان با چند نفر رؤسای شیعه مثل مسیب بن نجبة الفزاری که از اصحاب امیر المؤمنین بود و مثل رفاعه بن شداد البجلي و عبدالله بن سعد بن نفیل الازدی و عبدالله بن وال التیمی و شیعیان را تحریص نمودند بقتل قتله حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) و مسیب بن نجبه و رفاعه بن شداد خطبه خواندند و ریاست شیعه را واگذار نمودند بسلیمان بن سرد خزاعی و سلیمان کاغذی نوشت بمدائن به سعد بن حذیفه یمانی و دعوت نمودند او را و سایر شیعیان مدائنا بمساعدت خود پس سعد

خواند بجهت شیعیان مدائن و اجابت نمودند ایشانرا

و يك کاغذی هم سلیمان به مثنی بن مخربة العبدی نوشت ببصره و او و شیعیان بصره را نیز بمساعدت خویش خواند آنها هم اجابت نمودند و مشغول شدند شیعیان کوفه بجمع نمودن آلات حرب و مردم را دعوت نمودند بطلب خون سیدالشهداء و شیعیان دسته دسته با ایشان بیعت می کردند

تا در چهارم ربیع الاول سنه شصت و چهار یزید ملعون بدرك واصل شد و در آن هنگام امارت

عراق از جانب یزید با عبیدالله بن زیاد بود و آن ملعون عمرو بن حرث مخزومی را از جانب خود بحکومت واداشته بود و بعد از هلاکت یزید اصحاب سلیمان خدمتش جمع شدند و گفتند اگر فرماندهی بعمر و بن حرث بتازیم و مردم را بیاری اهل بیت اطهار دعوت نمائیم و از قتل حضرت سیدالشهداء انتقام بکشیم

پس سلیمان گفت تعجیل در این امر نشاید چون قتل آن بزرگوار از اشراف کوفه و فرسان عرب هستند و این عده شما کافی آنها نیستند بهتر آنستکه شما داعیان خود را بفرستید و مردم را بیاری و نصرت خود بخواهید پس جماعت تواین بفرمان سلیمان قیام نمودند و گروهی ایشان را اجابت نمودند.

و مختار بن ابوعبیده هم بعد از ششماه که از قتل یزید گذشت در روز جمعه نیمه ماه رمضان سنه شصت و چهارم هجری بگونه وارد شد و هشت روز بآخر ماه رمضان همان سال روز جمعه عبدالله بن یزید انصاری از جانب عبدالله بن زبیر بامارت کوفه مأمور شد با ابراهیم بن محمد بن طلحه که او امیر بود بخراج کوفه

و ظاهراً از زمان ورود مسلم بن عقیل بگونه تا شهادت حضرت سید الشهداء ابن زیاد ملعون جماعتی از شیعیان را حبس نموده بود و بعد از قتل حضرت سیدالشهداء ابن زیاد ایشان را رها کرد و که بیکدیگر میرسیدند یکدیگر را ملامت می کردند و اظهار ندامت و خطا میکردند که آن مظلوم را خود خواندند و او را یاری نکردند پس مختار سلیمان را ترغیب بخروج می نمود سلیمان متعذر بود بقلت عددشان

مختار مأیوس شد و بخانه خویش شیعیان را طلیید و گفت: سلیمان مردیست پیر و خرفت شده و او را در محاربه بصیرتی نیست من از جانب محمد حنفیه که مهدی این امت آمده ام کاغذی هم از محمد حنفیه اطهار نمود که نوشته بود « ای مختار تو از مکه بگونه برو و شیعیان را ترغیب بر خروج بنما در طلب خون سیدالشهداء (علیه السلام) مختار مردم را از اطراف سلیمان پراکنده نمود و بسوی خوود دعوت مینمود

در این وقت عمر بن سعد و ثبث بن ربعی لع بمردم کوفه گفتند سلیمان برای شما بهتر است از مختار و بمختار بتازید و او را مغلول نموده بزندانش افکنید پس مردم اطراف خانه مختار را گرفتند و قاطر او را حاضر نمودند و او را سوار کرده بزندانش بردند

القصة بعد که مختار را حبس نمودند سلیمان با چهار هزار از اهل کوفه از جماعت تواین روانه شدند بجانب نخيله و از آنجا دو نفر را جناب سلیمان فرستاد که بروند بسجد جامع کوفه و فریاد بزنند بالثارات الحسین (علیه السلام) و جناب سلیمان رأیش این بود که بروند بشام و عبیدالله بن زیاد را که رفته بود بشام بقتل برسانند

و بعضی رایشان این بود که برگردند بکوفه چون عمده قتل حضرت سیدالشهداء در کوفه بودند مثل عمر سعد و شمردی بن الجوشن و غیر این دو آخر الامر روانه شدند بجانب شام و از شام هم عبیدالله زیاد با سی هزار نفر از سپاه شامیان روانه شدند و در عین الورد عسکرین یکدیگر تلافی

(ج 23)

چون روز هشتم از قتالشان شد که بیست و دوم جمادی الاولی سنه شصت و پنجم بود جناب سلیمان گفت اگر من کشته شدم امیر شما مسیب بن نجبه است و اگر او کشته شود امارت با عبدالله بن سعد بن نفیل است و اگر او هم کشته شود امارت با عبدالله بن وال است و اگر او هم کشته شود امارت با رفاعه شداد است و در آن روز از دو طرف صف آرائی کردند و حصین بن نمیر در قلب لشکر شام بود و جناب سلیمان در قلب لشکر کوفه بود پس حصین بن نمیر سلیمان را بگوشه برد و با و گفت مروان بن حکم از دنیا رفت و مردم با پسرش عبدالملک بیعت کردند و امر سلطنت او در شام مستقر شد و شما خود را بیهوده بکشتن ندهید و بر گردید بجانب کوفه سلیمان فرمود: این زیاد را تسلیم ما کنید و اطاعت عبدالملک را هم از گردن ما بردارید و با ما اتفاق کنید که این امر را یکی از اهل بیت پیغمبر واگذار کنیم پس دو طرف سخن یکدیگر را قبول نکردند و مشغول محاربه شدند و جمع کثیری از سیاه شام مفتون و مجروح گردیدند حصین بن نمیر ملعون امر کرد که اطراف شیعیان و توابین را گرفته تیر باران نمایند ناگاه تیری بر حنک جناب سلیمان وارد شد و افتاد بروی زمین و از دنیا رحلت نمود

پس لشکر تن بمرک دادند و مسیب بن نجبه قدم پیش نهاد و او را هم شهید کردند بعد عبدالله بن سعد نوفلی شهید شد بعد عبدالله بن وال شهید شد چون آن روز شام شد رفاعه بن شداد نظر باصحاب خود نمود و امر کرد مجروحین را سوار نمودند در همان دل شب رفاعه شداد بکوفه رسید مختار بن ابی عبیده در کوفه میان زندان محبوس بود خبر باو دادند تسلیه نامه از میان زندان به رفاعه بن شداد و سایر شیعیان نوشت بجهت شهادت جناب سلیمان و شیعیانی که در عین الورد شهید شدند

و در استیعاب است که سر جناب سلیمان بن سرد و جناب مسیب بن نجبه را حمل نمودند بشام نزد عبدالملک بن مروان بن حکم

و در قمر مقام است که عمر سلیمان بن سرد در حین شهادت نود و سه سال بود

### **واقعه سوم : خروج مختار ابن ابو عبیده ثقفی برای خونخواهی از قتل حضرت سیدالشهداء (علیه السلام)**

و این در سنه شصت و شش هجری بود و لقب جناب مختار کیسان بود و تولد او در عام الهجرة بود پدرش ابو عبیده ثقفی از نیکان بود و در زمان خلافت عمر بن الخطاب ابو عبیده سپهسالار لشکر اسلام بود و خواهر مختار صفیه زوجه عبدالله بن عمر بن الخطاب بود

و در تاریخ طبری است که بعد از قتل حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) عبدالله بن زیاد جناب مختار را طلبید و گفت تو بودی که در مقام نصرت مسلم بن عقیل بر آمدی؟ و چوب خود را چنان بصورت مختار زد که چشمش معیوب شد بعد امر کرد آن جناب را میان زندان حبس کردند و بعد از مدتی از میان زندان نامه به عبد الله بن عمر بن الخطاب شوهر خواهر خود نوشت که مرا بستم و ظلم حبس نمودند سفارشی بنما در باره من بعید الله بن زیاد که مرا رها کند و السلام»

چون نامه بعبد الله بن عمر رسید خواهر مختار صفیه خبر شد گریه و جزع نمود شوهرش عبدالله عمر کاغذی نوشت باین زیاد وی رارها نماید لذا او را رها نمود لکن سه روز مهلت داد که از کوفه خارج شود

جناب مختار رفت بمکه معظمه و مدتی در مکه بود و بعد مراجعت نمود بجانب کوفه ثانیاً عبدالله بن یزید انصاری والی کوفه جناب مختار را حبس کرد تا وقتیکه عبدالله بن زیر عبدالله بن یزیده انصاری را از کوفه عزل نمود و عبدالله بن مطیع را حاکم کوفه گردانید

جناب مختار ایضاً نامه نوشت بعبد الله بن عمر شوهر خواهرش از میان زندان و بتوسط او از زندان خارج شد و بمنزل خود رفت متدرجا شیعیان دور او جمع شدند

منافقین عبدالله مطیع گفتند اگر می خواهی امارت تو استقامت پیدا کند باید مختار را حاضر کنی و او را بزندان بیفکنی عبدالله بن مطیع زائده بن قدامه را عقب مختار روانه نمود که او را نزد خود احضار نماید

جناب مختار مطلب را دانست خودش را بناخوشی زد و تمارض نمود خبر بعبدالله مطیع دادند که مریض است و از آمدن معذور است

جناب مختار یاوران خود را طلبید گفت وقت آن رسیده که خروج نمائیم و خون پسر پیغمبر را طلب کنیم در این حال عبدالرحمن بن شریح وارد کوفه شد و بزرگان اهل کوفه را دید و گفت می خواهد مختار خروج نماید و خون پسر پیغمبر را طلب کند و می گوید جناب محمد حنفیه مرا مأمور نموده باین امر نمیدانم در دعوی خود صادق و راستگوست یا خیر؟ برویم بمدینه و از جناب محمد حنفیه سؤال کنیم اگر اجازت فرمود در متابعت وی اطاعت کنیم و اگر نهی فرمود دوری کنیم

این رأی را پسندیدند و بمختار گفتند چند روز ما را مهلت بده تا ما هم اسلحه خود را فراهم و بمتابعت تو خروج نمائیم پس جمعی از بزرگان شیعیان رفتند بمدینه خدمت جناب محمد و مطلب را بآنجناب عرض کردند

فرمود میرویم خدمت حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) که امام من و شما هست و آنچه فرمود اطاعت کنید آمدند خدمت حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) و بعرض آنحضرت رسانیدند

فرمود یاعم لوان عبداً زنجياً تعصب لنا أهل البيت لوجب على الناس موازرته وقد وليتک یاعم هذا الامر فاصنع ما شئت پس جناب محمد فرمود بخدا قسم من دوست میدارم که خداوند داد مارا از دشمنان ما بگیرد

چون این چند نفر اینخنان را از حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) و محمد حنفیه شنیدند معاودت بکوفه نمودند و بمردم خبر دادند امر خروج مختار قوت گرفت و جمعیت زیادی دور او جمع و بعضی گفتند جناب ابراهیم بن مالک اشتر چون پدر بزرگوارش در شجاعت و جلالت مشهور است و صاحب قوم و عشیره است اگر او با ما موافقت نماید امید است بر دشمنان ظفر بیاییم و غلبه جوئیم و فتح و نصرت باما باشد

و او را دعوت نمائید اگر اجابت نمود فیها والا خود

بمنزل او میروم و از او استدعا می‌نمایم پس جمعی از بزرگان بمنزل وی رفتند و از او همراهی و مساعدت خواهش نمودند

فرمود قبول می‌کنم بشرط آنکه زمام امر و نهی و امارت با من باشد آنجماعت سکوت نمودند و مراجعت نمودند خدمت جناب مختار و باو گفتند فرمایش جناب ابراهیم را در این اثنا کاغذی آمد از جناب محمد حنفیه و در آن کاغذ تحریر فرموده بود بقتال با قتل حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) و مخصوصا ابراهیم بن مالک را امر فرموده بود که مساعدت و همراهی بنماید با شیعیان و با جناب مختار جناب مختار با جمعی از وجوه اصحابش رفتند بمنزل ابراهیم و کاغذ جناب محمد حنفیه را باونشان دادند - خواند کاغذ را و در همان مجلس جناب ابراهیم بیعت نمود با جناب مختار و بعشیره خود خیر داد که بیایند. با مختار بیعت کنند و رأی ایشان بر این تعلق گرفت که شب پنجشنبه پانزدهم ربیع الاول سنه شصت و شش خروج نمایند

و از آنطرف عبدالله مطیع که والی کوفه بود شبث بن ربیع ملعون را با سه هزار کس و راشد بن ایاس را با چهار هزار کی مأمور نمود که از دو جانب روی بمختار نهند

جناب مختار هم جناب ابراهیم را با هفتصد نفر بمقاتله راشد روانه کرد و نعیم بن هبیره را با سیصد و شصت نفر بقتال شبث بن ربیع روانه کرد لشکری که با جناب ابراهیم بودند بالشکر راشد مشغول مقاتله شدند و جمع کثیری را از لشکر راشد بقتل رسانیدند و خود راشد رئیسشان بشمشیر خزیمه بن خصر مقتول شد

لکن اصحاب نعیم بن هبیره بعد از غالبیت مغلوب شدند و نعیم هم مقتول شد - جناب ابراهیم حمله فرمود باصحاب شبث بن ربیع آنها فرار نمودند و در خانه های کوفه مخفی شدند

عبدالله بن مطیع عمرو بن حجاج را با دو هزار نفر و شمر بن ذی الجوشن را با دو هزار نفر روانه کرد بدفع جناب ابراهیم و خود ابن مطیع هم با جمع کثیری بیرون شد در کناسه کوفه جناب ابراهیم حمله فرمود باین مطیع و جماعتی که در اطراف او بودند پراکنده شدند و ابن مطیع و اشراف غیر از عمرو بن حرث ملعون در قصر متحصن شدند ابراهیم قصر را به روز محاصره نمود آخر الامر کار بر آنها سخت شد و بصلاح دید شبث بن ربیع عبدالله مطیع امان خواست ابراهیم آنها را امان داد از قصر بیرون شدند

مختار بقصر دار الاماره رفت و نشست و بزرگان قبایل در خدمتش حاضر شدند و همه با او بیعت نمودند - ابن مطیع با جمعی شبانه جانب بصره رفتند پس مختار شروع بتعیین حکام و امرآه بجهت ولایات نمود

منجمله عبدالرحمن بن سعید را بدیار موصل امر کرد و قبلا از جانب ابن زبیر محمد بن اشعث امیر بود در موصل و بعد از انعزال آمد بگونه با مختار بیعت نمود و در اثناء جناب مختار خبردار شد که عبیدالله بن زیاد ملعون بموصل وارد شده

پس مختار بزید بن انس اسدی را با سه هزار نفر بجنگ او فرستاد

ابن زیاد هم ربیعه بن مخارق الفنوی را با سه هزار کس و عبدالله بن جمله الختمی را با سه هزار کس بجنگ یزید بن انس روانه کرد

در روز عرفه شصت و ششم هجری مقاتله عظیمی واقع شد تا آنکه سپاه ابن زیاد منهزم

شدند و ربیعة بن مخارق کشته شد پس لشگر این زیاد با خود آن ملعون روی بشام نهاده و فرار کردند و لشگر مختار روی بکوفه نمودند در اینحال تابعین عبدالله بن مطیع بمنزل شبت بن ربعی شدند شکایتهای زیاد از مختار نمودند و رایشان برقتال با مختار شد چون مختار قصد ایشانرا دانست از دارالاماره بیرون شد و جناب ابراهیم اشتر و تابعینشان اطراف مختار جمع شدند از آنطرف شمر بن ذی الجوشن و محمد بن اشعث و عمر بن سعد بن ابی وقاص و سائر منافقین و شبت بن ربعی اجتماع نموده و مشغول قتال و جنگ شدند آخر الامر تابعین جناب مختار مخصوصاً جناب ابراهیم بن اشتر قتله حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) را تماماً بقتل رسانیدند و تفصیل و کیفیت قتل آنها در کتب مبسوطه مسطور است

و قتل عمر بن سعد و پسرش حفص و شمر و خولی بن یزید و عمر و بن حجاج و حکیم بن طفیل و مره بن منقذ و سنان ابن انس و حرمله بن کاهل و بجدل بن سلیم و سایر ملاحبان گویا در اواخر سنه شصت و شش هجری واقع شد در کوفه

و ثانیاً مختار ابراهیم بن مالک را بجنک عبید الله بن زیاد فرستاد در بیست و دوم ذیحجه سنه شصت و شش با هفت هزار نفر چنانچه در صواعق است یا هشت هزار نفر چنانچه از یافعی نقل شده روانه شدند بجانب موصل و از شام هم ابن زیاد با هشتاد هزار نفر حرکت کرد بجانب موصل جناب ابراهیم در پنج فرسخی موصل جنگ نمایانی نمود با لشکر ابن زیاد و جمع کثیری از لشگر ابن زیاد بجهنم واصل شدند منجمله حصین بن نمیر ملعون که بشمشیر شریک بن حزیم بجهنم

واصل شد

جناب ابراهیم فریاد زد الایا شیعة الحق الا یا انصار الدین، اینک مطلوب شما عبیدالله زیاد قاتل حسین بن علی است مبادا از معر که جان بسلامت بیرون برد

حاصل جنگ طول کشید تا آنکه در روز عاشوراء سنه شصت و هفت ابن زیاد ملعون بشمشیر جناب ابراهیم بجهنم واصل شد و جثه پلیدش را سوختند و سر نحسش را با سر حصین بن نمیر و شریبیل بن ذی الکلاع و جمعی از رؤسای شامیان بردند بکوفه نزد مختار و عدد کشتگان از شامیان بقول ابن نما هفتاد هزار نفر بودند بعد مختار سرهای ملعونه را فرستاد بمکه نزد محمد حنفیه و او هم فرستاد نزد حضرت سیدالساجدین آن بزرگوار سجده افتاد و فرمود:

« الحمد لله الذی ادرك لی ثاری من عدوی و جزى الله المختار خیرا »

و در روایت امالی شیخ طوسی است که سر ابن زیاد را بر نی زدند و فرستادند نزد عبدالله بن زبیر بادی وزیدن گرفت و آن سر نحس از فراز نی افتاد و ماری پدید آمد رفت میان بینی آن ملعون

الحاصل این وقعه مشهور است به وقعه الخازر چون جنگ کنار نهر خازر واقع شد

## فصل هفتم: در بعضی از تواریخ متعلقه بزمان امامت حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) بغیر آنچه در فصل سابق ذکر شد

### اما وقایع سنه شصت و یک هجری

منجمله در این سال یزید بن معاویه سلم بن زیاد را والی خراسان و سجستان نمود و سلم بن زیاد برادر خود یزید بن زیاد را عامل سجستان نمود و طلحة بن عبد الله الخزاعی را که طلحة الطلحات باشد عامل کابل نمود بعد اهل کابل نقض عهد وی نمودند آن وقت سلم بن زیاد طلحة بن عبد الله الخزاعی را طلبید و او را والی سجستان نمود و او در سجستان از دنیا رفت

و منجمله در این سال یزید بن معاویه عمرو بن سعید را از امارت مدینه عزل نمود و ولید بن عتبة بن ابی سفیان را والی مدینه نمود

و منجمله در اینسال بروایت یافعی جناب ام السلمه زوجه حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) و جناب میمونه زوجه دیگر آن حضرت از دنیا رحلت فرمودند

### اما وقایع سنه شصت و دو هجری

منجمله در اینسال محمد بن علی بن عبد الله بن عباس که پدر سفاح و منصور دوانقی است بروایت ابن اثیر متولد گردید

و منجمله در اینسال بریده بن خضیب اسلمی در بلده مرو وفات نمود چنانچه در کتاب حبیب السیر است و مینوید مرقدش در مرو زیارتگاه معروفی است و بریده اسلمی از بزرگان اصحاب حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) بود

و منجمله در اینسال مسروق بن اجدع در مصر وفات نمود و نیز ابو مسلم عبد الله الخولانی که از اجله تابعین و اصحاب حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) بود از دنیا رحلت کرد

و منجمله در اینسال عبد الله بن زبیر کاغذی نوشت بیزید و شکایت نمود از والی مدینه ولید بن عتبة بن ابی سفیان بس یزید پسر هم خود واید بن عتبة را عزل نمود و پسر هم دیگر خود عثمان بن محمد بن ابی سفیان را والی مدینه گردانید و او جوانی بود مغرور و تجربه نکرده پس جماعتی از اشراف اهل مدینه روانه شدند بشام که همراه آنها بود عبد الله بن حنظله غسیل الملائکه و عبد الله بن ابی عمرو بن حفص بن مغیره المخزومی و منذر بن زبیر پس وارد شدند بر یزید آنها را اکرام نمود و جایزه زیادی بآنها داد چون مراجعت کردند بمدینه مشغول شدند بدشنام دادن بیزید و گفتند ما از نزد کسی آمده ایم که دین ندارد و شراب میخورد و سک بازی میکند و شاهد باشید که ما یزید را از خلافت خلع نمودیم و بیعت نمودند با عبد الله بن حنظله بن ابی عامر بر خلع یزید بن معاویه و عامل یزید عشان بن محمد بن ابی سفیان را با بنی امیه و دوستانشان که نزدیک هزار مرد میشدند محاصره نمودند در خانه مروان بن حکم و آن محصورین کاغذ نوشتند بیزید « که ما در خانه مروان محصور شده ایم فیاغوثاه یا غوثاه »

و کاغذ را دادند بعبد الملك بن مروان رفت در ثنیة الوداع کاغذ را داد به حبیب بن کوا و

گفت دوازده شبه میروی بشام و دوازده شبه بر میگردی شب بیست و چهارم در همین مکان خودم منتظر جواب هستم

کاغذ را برد بشام در حالیکه یزید بواسطه مرض نقرسی که در پایش بود پاهایش را در میان طشت آب گذارده بود کاغذ را گرفت خواند فرستاد نزد مسلم بن عقبه البری و او را با دوازده هزار نفر روانه کرد بجانب مدینه و گفت حصین بن نمیر سکونی را خلیفه خود قرار داده سه روز آنها را مهلت بده اگر اجابت کردند ترفیها و الا با آنها مقاتله نما پس اگر بآنها ظفر یافتی سه روز مباح گردان از برای لشکر اموال و دواب اهل مدینه را و از راه حره داخل مدینه شو دست از حضرت علی بن الحسین باز دار و با او نیکی شما و تجلیل و تکریم زیادی از وی بنما چون او با مردم مدینه موافقت نکرد و او را بخلافت دعوت کردند قبول نفرمود و چون اصرار مردم زیاد شد از مدینه خارج شد بیکی از ضیاع خود رفته و در آنجا مشغول عبادت می باشد

الحاصل خبر مسلم ولشکر شام که با اهل مدینه رسید غوغای عظیمی بلند شد و بمحاصره بنی امیه کوشیدند و گفتند قسم بخدا که ما دست از شما بر نداریم تا شما را بکشیم یا عهد نمائید و قسم یاد نمائید که با مردم شام همراهی نکنید پس بنی امیه چنین عهد و قسم یاد نمودند و آنها را از مدینه خارج نمودند تا در وادی القری مسلم ولشکر شام را ملاقات نمودند مسلم بن عقبه اول عمر و بن عثمان بن عفان را طیبید و از حالات مدینه سؤال نمود گفت با اهل مدینه عهد نموده ابو قسم یاد کرده ام که باشما معین و همراه نباشم

مسلم بن عقبه او را از نزد خود راند و گفت قسم بخدا اگر نه پسر عثمان بودی ترا بقتل می آوردم و سایر بنی امیه هم گفتند از ما عهد گرفته اند که با شما همراهی نکنیم و ما تقض عهد خود نکنیم لکن عبد الملک بن مروان داخل معاهدین نبوده از او سؤال کن مسلم اور اطلبیده از او سؤال نموده و دستور العمل خواست عبد الملک گفت چون نزدیک مدینه رسیدی لشکر خود را در نخيله فرود آور که آنها از تعب راحت شوند و از طرف حره (که نام موضعیت در شرقی مدینه) روی بقتال گذار و چنین باشد که از صبح تا بظهر مقاتله طول نکشد که آفتاب از پشت لشکر تو باشد و روبروی اهل مدینه و برق شمشیر و نیزه های شما چشم آنها را خیره کند و از آنها چشم لشکر شمار اخیره نکند

بالجمله مسلم بدستور عبد الملک بن مروان رفتار نمود و بعبد الله بن مطیع عدوی و بعبد الله بن حنظله غسیل الملائکه که ایندو رئیس و سردار مردم مدینه بودند پیغام فرستاد که شما طریق مسالمت را پیشه دارید تا باشما یکی بشویم و روی بمکه معظمه نهیم و در قلع و قمع ابن زیر پردازیم اهل مدینه قبول نکردند از مسلم تا آنکه مشغول محاربه شدند جناب عبد الله بن حنظله با شجاعان اهل مدینه اول مرتبه روی نهاد بسپاه شام و آنها را فراری نمودند لکن بعد مسلم رایت خود را بحرکت در آورد و مردم شام را ترغیت بقتال نمود لشکر شام جنبش در آمدند تا آنکه جمعی از بزرگان مدینه را بقتل رسانیدند

منجمله جناب عبد الله بن حنظله را با سه تن از پسرانش

و منجمله زبیر بن عبدالرحمن بن عوف و فضل بن عباس بن ربیعه بن حارث بن



عبدالمطلب و حمزة بن عبدالله بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب و عباس بن عقبه بن ابي لهب بن عبدالمطلب و محمد بن ثابت بن قیس برادر مادری عبد الله بن حنظله و عبد الله بن زید بن عاصم و محمد بن عمرو بن حزم الانصاری و جمع کثیری از سایر قریش و از انصار و چهار هزار تن از سائرین مقتول شدند

الحاصل اینقدر مسلم و لشکر شام از اهل مدینه بقتل رسانیدند که خون مثل جوی میان کوچه های مدینه جاری شد آنوقت بلشکر اذن داد که مدینه را نهبو غارت نمایند و گفت امیر شما بحکم امیر المؤمنین یزید خون و مال مردم مدینه را بر شما مباح گردانید

و در تاریخ الخلفاء سیوطی است که عده مقتولین در وضعه حره از قریش و انصار سیصد و شصت نفر بودند انتهی و عده مقتولین از غیر قریش و انصار از زنها و اطفال را نوشته است

وایضا در تاریخ الخلفاء نوشته قتل فیها خلق من الصحابة و من غیرهم و نهبت المدینه و افتض فیها الف عذراء فانا لله وانا الیه راجعون و تا سه روز مردم شام مشغول نهب و غارت و خون ریختن از ضعفاء و بیچارگان بودند و هر کس از اهل مدینه توانست بجانبی گریخت منجمله ابو سعید خدری در غار کوهی پنهان شد

الحاصل بعد از سه روز منادی از جانب مسلم ندا داد و لشکریان را از غارت و نهب باز خواند و گفت هر کس سر بیعت با یزید دارد در امانت پس هر کس با او بیعت نکرد او را بقتل رسانید مثل عبدالله بن ربیع سبط ام السلمه زوجه پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و مثل ابوالجهم بن حذیفه العدوی و مثل معقل بن سنان الاشجعی و جمع دیگر و عمرو بن عثمان بن عفان را طلبید و موی سر و ریش او را یک یکنند و بشفاعت عبدالملک مروان از ریختن خون او در گذشت لکن بحضرت علی بن الحسین (علیه السلام) صدمه نرساند بواسطه سفارشی که یزید کرده بود و الاشقاوت و قساوت مسلم بن عقبه از شمر و امثال او کمتر نبود لذا بعد از وقعه حره مسلم را مصرف می نامیدند از کثرت ریختن خون مسلمین

و در کامل ابن اثیر است که وقعه حره کموقعه کشتن مسلم اهل مدینه را باشد دو شب مانده باخر ماه ذی حجه سنه شصت و سه هجری بوده

و در منتهی الارب است که حرم موضعی است بظاهر مدینه زیر راقم و بها کانت وضعة الحرة ایام یزید (لم) وایضا در سال شصت و سه جناب ربیع بن خثیم الکوفی که از جمله زهاد ثمانیه بود در خراسان از دنیا رحلت فرمود و قبر شریفش در یک فرسخی مشهد مقدس معروفست

### واما وقایع سنه شصت و چهار از هجرت

در اینسال مسلم بن عقبه محاصره نمود عبدالله بن زبیر را چون یزید بسلم بن عقبه (لم) نوشته هر وقت از مدینه فارغ شدی بجانب مکه معظمه برو و بقلع و قمع ابن زبیر پرداز لهذا مسلم که از قتل و نهب اهل مدینه فارغ شد شرح واقعه را ببیزید نوشت و خود خیمه بیرون زد بعزم مکه معظمه و قتل عبدالله بن زبیر و خراب نمودن خانه خدا را در بین راه آثار مرگ و هلاکت در خود مشاهده نمود حصین بن نمیر ملمون را بسوی خود خواند و سرداری لشکر را بوصیت یزید باو واگذار نمود و گفت ملاحظه نکنی که اینخانه خانه خداست و احترامش لازمست چون حرمت اطاعت امیر المؤمنین یزید از او بالاتر است و گفت منجیق ها را نصب کن و از خرابی خانه خدا و قتل اقارب

و خویشان پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پرهیز مکن این کلمات را گفت و بدرک واصل شد در بیست و سوم محرم سنه شصت و چهارم

بعد از وفات مسلم حصین بن نمیر با لشکر شام وارد مکه شدند در بیست و ششم ماه محرم سنه شصت و چهار آن ملعون حکم کرد بکوه ابوقیس و اطراف مکه منجیق ها را نصب نمودند که خانه خدا را خراب کنند

در اینوقت عبدالله بن زبیر با اهل مکه و جماعتی که از اهل مدینه در وقعه حره فرار کرده بودند و سایر کسانی که با عبدالله زبیر بیعت کرده بودند و اطراف او جمع شده بودند از مکه بیرون شدند و مشغول مقاتله شدند و بقیه ماه محرم و تمام صفر تا سوم ماه ربیع الاول اصحاب حصین بن نمیر با اصحاب عبدالله بن زبیر مقاتله نمودند تا آنکه اصحاب عبدالله بن زبیر مغلوب شدند و جمعی از آنها کشته شدند منجمله مصعب بن عبدالرحمن بن عوف و مسور بن مخزومه بن نوفل صحابی و غیر ایشان و اصحاب حصین بن نمیر آتش و سنک از منجیق ها می انداختند و خانه خدا را ویران کردند

و در تاریخ الخلفاء سیوطی است که آن آتش بپرده خانه خدا رسیده پرده و سقف خانه و در خانه و آن دو شاخ کبشیکه در فدیه حضرت اسمعیل (علیه السلام) جبرئیل آورده بود و در سقف خانه کعبه جای داده بودند بسوخت و در آن حال ابن زبیر و مختار بن ابوعبیده و جمعی دیگر پناهنده بخانه خدا بودند لذا خود را ابن زبیر العائد بالیث نامید و در آن سنگ بارانی اغلب خانه های مکه خراب شد و خیلی از مردم مکه هلاک شدند

و در تاریخ طبری است که این قضیه خرابی خانه کعبه در سوم ماه ربیع الاول سنه شصت و چهار بود همین قسم عبدالله بن زبیر را در محاصره داشتند تا غره ربیع الاخر سنه شصت و چهار خبر مرگ یزید ملعون بانها رسید که در چهاردهم ماه ربیع الاول سنه شصت و چهار بدرک واصل شد در قریه حواریین که از قرای حمص و از اراضی شامست

و در عقد الفرید است که عبدالله بن زبیر با اهل مکه در یکطرف حجر نشسته بود و اهل شام هم تیروسنک بانها می زدند پس تیری مقابل ابن زبیر بزمین افتاد ابن زبیر گفت در این يك خبری هست پس او را برداشت دید نوشته است « یزید بن معاویه روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الاول از دنیا رفت

پس ابن زبیر فریاد زد یا اهل الشام با اعداء الله و معرفی بیت الله علام تقتلون وقد مات طاغیتکم الی آخره اهل شام تصدیق نکردند تا آنکه خبر بحصین بن نمیر رسید بعبدالله بن زبیر پیغام داد که در ابطح یکدیگر را ملاقات کنیم و در ابطح یکدیگر را ملاقات کردند در بین مذاکره اسب حصین نمیر روٹ انداخت کبوترهای حرم آن روٹها را می بالیدند و حصین بن نمیر اسب خود را از یکطرف کشید که مبادا اسب کبوتر حرم را لگد کند ابن زبیر گفت تتحرزون من هذا وانتم تقتلون المسلمین في الحرم بعد ابن نمیر به ابن زبیر تکلیف خلافت را کرد و گفت با تو بیعت می کنم بشرط آنکه با ما بیایی بشام

ابن زبیر امتناع کرد ابن نمیر با اصحابش از طریق مدینه روانه شام شدند با جمعی از بنی امیه که در مدینه بودند

واز وقایع سنه مزبور این بود که بعد از فوت یزید در اینال پسر او معاویه بن یزید بجای پدر بر تخت خلافت نشست و چهل روزیاسه ماه خلافت نمود بعد از دنیا رفت

و بعد از فوت معویة بن یزید اهل شام با مروان بن حکم بیعت کردند و او را خلیفه شناختند حصین بن نمیر وارد شام شد و خبر عبدالله بن زبیر را با و رسانید مروان رأیش این بود که برود با ابن زبیر بیعت کند بخلافت، ابن زیاد ملعون از عراق وارد شد و از اراده مروان مطلع شد و بهروان گفت تو کبیر قریش و سید آنها هستی و من حیا می کنم تو با ابن زبیر بیعت نمائی پس مروان را از بیعت با ابن زبیر منصرف گردانید

و ایضا در اینسال ضحاک بن قیس و نعمان بن بشیر و جمعی دیگر بدست لشگر مروان کشته شدند که رئیس آنها عبیدالله بن زیاد بود و جهت مقاتله مروان با آنها این بود که آنها تمایل داشتند بیعت با ابن زبیر

و ایضا در اینسال شداد بن اوس بن ثابت برادر زاده حسان بن ثابت و مسور بن مخزومه و ابو برزه اشهلی و ولید بن عتبة بن ابی سفیان و بعضی دیگر از دنیا رفتند

### واما وقایع سنه شصت و پنج هجری

علاوه بر واقعات سابقه از شهادت جناب سلیمان بن سرد و اصحابش در روز بیست و چهارم ماه رمضان همین خیط باطل وزغ بن وزغ و ملعون بن ملعون موت مروان بن حکم در اینسال بدرک واصل شد در سن شصت و سه سالگی در شهر دمشق چون تولد مروان در سال دوم از هجرت بود و در المملوک است زوجه مروان مادر خالد بن یزید بن معویه بود که اول زوجه یزید بوده .

### واما وقایع سنه شصت و شش هجری

علاوه بر قتل جناب مختار و جناب ابراهیم بن مالک اشتر قتله حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) را در اینسال این بود که عبد الملک بن مروان بجای پدر بخلافت نشست در سوم رمضان سنه شصت و شش هجری

و ایضا در اینسال عبدالله بن زبیر محمد بن الحنفیه را با کسانیکه با او بودند و هفده نفر از بزرگان کوفه در مکه معظمه حبس نمود در زمزم جهت انکار نمودن اینها بیعت ابن زبیر را و آنها را تهدید بقتل و سوختن نمود در وقت معلومی اگر نصرت و بیعت نکنند باوی و جناب محمد حنفیه کاغذی بمنختار نوشت و از او استنصار و یاری جست

و جناب مختار جیش زیادی از کوفه روانه کرد بسررداری عبدالله الجدلی و بعضی دیگر پس اینها داخل در مسجد الحرام شدند و فریاد میزدند « یا لثارات الحسین » تا رفتند در زمزم را شکستند و داخل شدند بمحمد حنفیه و از او استیدان حاصل نمودند که با این زیر نزع و قتال نمایند اذن نداد و فرمود من حیا میکنم و قتال در حرم را حلال نمی دانم جناب محمد و همراهانش را رها نمودند و با جندی که مختار روانه کرده بود آمدند بمدینه طیبه

و در مصباح شیخ است که در چهاردهم ربیع الاول سنه شصت و شش هجری یزید بدرک واصل شد و نیز در اینسال زید بن ارقم انصاری از دنیا رحلت فرمود

علاوه بر بدرک رفتن این زیاد و حصین بن نمیر و جمعی از اهل شام بهمت والای جناب ابراهیم ابن مالک در اینسال عبدالله بن زبیر حارث بن ابی ربیع را از امارت بصره عزل نمود و برادرش مصعب را بحکومت بصره نصب نمود و جماعتی از اهل کوفه مثل شبث بن ربیع ملعون و محمد بن اشعث کندی ملعون از کوفه آمدند بصره نزد مصعب بن زبیر و فریاد واغوثاه کشیدند و شکایت نمودند که مختار عبید و غلامان ما را بر ما مسلط گردانیده و از او خواهش نمودند که برود بقتال با مختار پس مصعب بن زبیر با جمع کثیری آمدند بجانب کوفه

جناب مختار دانست محمد بن اشعث رفته بجانب مصعب امر نمود خانه او را خراب کردند و همچنین خانه بعضی دیگر از کسانی که با محمد بن اشعث رفته بودند بصره بشکایت نمودن نزد مصعب بن زبیر و اموال آنها را هم غارت نمودند و اصحاب مختار که دانستند مصعب با جمع کثیری از جانب بصره می آید از اطراف مختار متفرق شدند جناب مختار خطبه خواند و مردم را ترغیب نمود بمقاتله با مصعب پس مختار با همراهان خود از کوفه خارج شدند و فتنین صف آرائی نمودند در آن معرکه از همراهان مصعب جمعی کشته شدند منجمله کشته شدند منجمله محمد بن اشعث کندی ملعون بود آخر الامر اصحاب مصعب جناب مختار را بقتل رسانیدند و سرش را در دارالاماره کوفه نزد مصعب حاضر نمودند و قبر جناب مختار در زاویه مسجد جامع کوفه معروفست و در این جنگ جناب ابراهیم در کوفه حاضر نبود چون بعد از قتل این زیاد جناب ابراهیم در موصل توقف فرمود وقتل جناب مختار در چهاردهم رمضان سنه شصت و هفت هجری بود و من جناب مختار در وقت شهادت شصت و هفت سال بود

و ایضاً در این سال بعد از قتل مختار و اصحابش مصعب بن زبیر جناب عبدالرحمن و عبدالرب پسران جناب حجر بن عدی را بقتل رسانید

و ایضاً عمران بن حذیفه بن الیمان را بقتل رسانید

و ایضاً در این سال جناب جناده بن امیه که از اصحاب حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود درک نموده بود زمان جاهلیت را از دنیا رحلت فرمود

## و اما وقایع سنه شصت و هشت هجری

در این سال عبیدالله بن الحر الجعفی کشته شد و او از بزرگان و فضلاء و خیار قوم خود بود و در هنگام شهادت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) عبیدالله بن الحر الجعفی مخفی بود و بعد از قتل آن جناب ابن زیاد او را طلبید گفت کجا بودی؟ گفت مریض بودم و بعد از مذاکراتی از نزد ابن زیاد خارج شد و سوار بر اسب خودش رفت بمنزل خود در شاطی الفرات تا آنکه یزید بجهنم واصل شد بعد عبیدالله الحر رفت بمدائن و آنچه اموال و خراج جهت سلطان می بردند قسمتی برای خود و اصحابش می گرفت لکن متعرض اموال مردم نمیشد تا آنکه مختار ظاهر شد و شنید طغیان او را پس زوجه عبیدالله حر را گرفت و حبس نمود

عبیدالله حر شنید خود و اصحابش وارد کوفه شدند درب زندان را شکستند زوجه اش را با سایر زنهایی که در محبس بودند بیرون آوردند و با مختار در ستیزه بود تا آنکه مختار کشته شد

و بعضی گفتند با مختار بیعت کرد و با جناب ابراهیم رفت بموصل لکن حاضر نشد با او بقتال ابن زیاد (لع) و تمارض نمود بعد با سید نفر وارد انبار شد و آنچه از بیت المال که در انبار بود همه را غارت نمود و مختار امر کرد خانه اش را خراب کردند و زوجه اش را حبس نمودند و عبیدالله بن حر آمد بکوفه و کرد آنچه که گفته شد تا آنکه مختار کشته شد آن وقت نزد مصعب سعایت نمودند و بین مصعب و عبیدالله بن حر عداوت واقع شد عبیدالله حر با عساکر مصعب جنگها و رزمها نمود و آخر الامر خود را در آب فرات انداخت و هلاک شد

وایضا در این سال جناب عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب در طائف از دنیا رحلت فرمود و قبرش در طائف مشهور است در سن هفتاد و یک سالگی و ایضا در اینسال عدی بن حاتم طائی از دنیا رحلت نمود در سن صد و بیست سالگی و ایضا در اینسال ابو واقد لیبی از دنیا رفت

وایضا در شب هفدهم ماه رمضان همین سال عایشه از دنیا رفت.

و در کامل بهائی است که او را بتدبیر معاویه میان چاه آهکی انداختند چون او منکر بود اخذ بیعت مصویه را برای یزید ملعون

### اما وقایع سنه شصت و نه

در این سال ابوالاسود دیلی در بصره از دنیا رفت در سن هشتاد و پنجسالگی و ایضا در اینسال بامر عبدالمک بن مروان عمرو بن سعد بن عاص را که مدتها حاکم مدینه بود بقتل رسانیدند

و ایضا در اینسال بفرمان عبدالملک بن مروان صخره قدس را بنیان کردند

### و اما وقایع سنه هفتاد

در اینسال عاصم بن عمر بن خطاب جد امی عمر بن عبدالعزیز بن مروان از دنیا رفت

و ایضا در اینسال عمرو بن حباب بن جعدة السلمی مقتول شد

### اما وقایع سنه هفتاد و یک هجری

در اینسال عبدالملک بن مروان از شام قصد عراق کرد که مصعب بن زبیر را بقتل برساند و آن بلاد را تصرف کند و مصعب در این وقت در بصره بود و از آنجا آمد بکوفه و جناب ابراهیم اشتر را که والی موصل و نصیبین بود طلبید و او را مقدمه الجیش روانه نمود آمدند تا رسیدند باراضی مسکن و آنجا را لشکرگاه خود نمودند و خود مصعب هم روانه شد از آن طرف عبدالملک با برادرش محمد روانه شدند تا به فرسنگی لشکرگاه مصعب فرود آمدند عبدالملک نامه ها نوشت برؤسای عراق و آنها را بسوی خود خواند تمام نفاق نمودند و بعبد الملک ملحق شدند بغیر جناب ابراهیم اشتر که از آن فتوت و غیرتی که داشت اعتنائی بنامه او نکرد تا آن که آنهاز مقاتله نمودند عبدالملک برادرش محمد بن مروان را بمیدان فرستاد تنور قتال گرم شد و محمد بن مروان بشمشیر جناب ابراهیم بخاک هلاک افتاد جنگ شدت نمود آخر الامر اصحاب ابراهیم از دور او پاشیدند او یک تنه حمله کرد لشگر شام از هر جانب بسوی او تاختند و او را بقتل رسانیدند و سر او را از بدن جدا نمودند بردند نزد عبدالملک و جسد او را سوختند بعد لشگر شام جرئت یافته حمله نمودند باصحاب مصعب

مصعب خود یکه و تنها حمله آورد هر چند او را امان دادند قبول نکرد تا آن که بشمشیر زانده بن قدامه بسرعم مختار کشته شد و سر او را

نزد عبدالملك حاضر نمودند عبدالملك بشكرانه اين امر بسجده درآمد آن گاه روی بگونه نمود و انتظام امور كوفه و تعيين حكام و عمال خود نمود و قتل مصعب بن زبير واشتر در سيزدهم جمادى الاولى سنه هفتاد و دو بود

ص: 379

و ایضا در این سال براء بن عازب انصاری مکنی بایی عباره که از مشاهیر صحابه بود وفات نمود و صاحب استیعاب گوید که او در حرب جمل و صفین و نهروان در رکاب امیر المؤمنین (علیه السلام) حاضر بود و بعد از آن در کوفه سکونت داشت تا از دنیا رفت در اینسال عبدالله بن حازم حاکم خراسان در نیشابور مقتول شد

و ایضا در اینسال عبیده سلمانی که از جمله تلامذة واصحاب امیر المؤمنین (علیه السلام) بود و از فقهاء و تابعین بود از دنیا رفت و چون با جناب سلمان بسیار مصاحبت داشت او را سلمانی گفتند و نسبت دادند بسلمان

و ایضا در اینسال عبدالملک بن مروان مأمور کرد حجاج بن یوسف الثقفی را که برود بمکه بمحاربه عبدالله بن زبیر با دو یا سه هزار سوار حجاج با لشکر آمدند بطائف لشکر حجاج بجانب عرفات رفتند و ابن زبیر جماعتی را بعرفات فرستاد که با لشکر حجاج مقاتله نمایند و همه روزه لشکر حجاج غالب و لشکر ابن زبیر مغلوب می شدند تا آنکه ضعف ابن زبیر بر حجاج معلوم شد حجاج نامه بعبد الملک نوشت اگر عده از لشکر بمن برسانی بزودی مکه معظمه را فتح نمایم عبدالملک طارق را با پنجهزار نفر روانه کرد و در اواخر ذی الحجه سنه هفتاد و سه در مکه بحجاج پیوست

و اما حجاج در ماه ذیقعدہ احرام حج بسته بمکه وارد شد لکن طواف خانه و سعی و صفا و مروه نکرده چون ابن زبیر او را مانع بود و ابن زبیر هم در اینسال بمنی و عرفات از ترس لشگر حجاج نرفت و قربانی خود را در مکه معظمه نمود و حجاج بکوه ابو قبیس و جبل قعیقمان که هر دو مشرف بمکه بودند استیلا یافت و در آن دو کوه مناجیق نصب کرد و سنک و آتش بمکه معظمه افکند و از آن آتش پرده کعبه بسوخت و در خانه را نیز آسیب رسانید عبدالله بن عمر باو پیغام داد که از خدا بترس چه تو در ماه حرام و در بلد حرامی و از تمام نقاط مردم بحج مشرفند احجار و آتش انداختن را موقوف کن تا مردم باطمینان حج خود را بعمل آورند حجاج دست بر داشت تا مردم از اعمال خود فارغ شدند پس حجاج امر کرد که هر کس از هر کجا آمده است بمکان خود بر گردد و چنان سنگ با منجیق ها میانداختند که سنک بمصلای ابن زبیر رسید مردم از اطراف ابن زبیر پراکنده شدند و غالب آنها به لشگر حجاج ملحق شدند ، ابن زبیر چون اینحال را دید نزد مادرش اسماء ذو النطاقین دختر ابابکر آمد درد دل بمادر خود کرد مادرش در جواب گفت اگر میدانی بر حقی و دعوی بر حق میکنی از بی حق برو و باک از شهادت نداشته باش و اگر بر حق نیستی چرا خود و مردم را بکشتن میدهی گفت مادر از آن ترسم که مرا مثله کنند و بدار آویزند

قالت يا بني ان الشاة لا تتألم بالسليخ

الحاصل آن شب را ابن زبیر بعبادت بسر برد صبح خود را مکمل و مسلح نمود با لشگر شام مشغول محاربه گردید چند نفر از لشکر شامیان بشمشیر ابن دبیر کشته شدند چون لشگر شام این شجاعت را از او مشاهده کردند یکمرتبه بر وی حمله ور شدند ابن زبیر صفوف را درهم شکست چندان که آن جماعت را بحجون رسانید چون حجاج نگران گردید که آنجماعت با آن کثرت تاب مقاومت ابن زبیر را ندارند سخت آشفته خاطر و غمگین گردید و از مرکب پیاده شد و مردم را بحرب او برانگیخت پس مردم شام یکمرتبه حمله آوردند علمدار ابن زبیر را بقتل رسانیدند و علم را اصحاب حجاج در دست گرفتند و ابن زبیر با دو غلامش حمله کردند بر آنها ناگاه سنگی بر روی او افکندند که پیشانیش شکست و خون بصورتش جاری شد چون اهل شام چهره خونین او را دیدند بر او حمله

کردند و خود و دو غلامش را بقتل رسانیدند در روز سه شنبه دهم ماه جمادی الاخر سنه هفتاد و سه چنانچه مسعودی نوشته یا در نیمه جمادی الثانیه سنه هفتاد و سه چنانچه در مصباح شیخ فرموده بعد حجاج امر کرد سرش را جدا کردند و آن سر و سر عبدالله بن صفوان و سر عماره بن عمرو بن حزام را فرستاد نزد عبدالملک بن مروان و جسد او احکم کرد منکوسا بدار آویخته و بعد از چندی واگذار بمادرش اسماء نمودند اوهم تغسیل و تکفین نمود و در حجون که قبرستان مکه معظمه است دفن کرد و بعد از هفت روز از دفن عبدالله مادرش نیز از دنیا رحلت کرد

و در درالمخلوک است از هشام بن عروه بن زبیر روایت میکند که عثمان بن عفان در یوم الدار عبدالله بن زبیر را خلیفه نمود و باینجهت ادعای خلافت کرد

وقتیکه او را بدار آویخته بودند عبدالله بن عمر شیخی میخواست برود بمسجد الحرام ناگاه چشمش بجثه ابن زبیر افتاد که او را منکوساً بدار زده اند گفت لان علاک رجلاک لطالما وقتت علیهما فی مصلاک

و بعد از سه ماه از قتل عبدالله زبیر عبدالله عمر از دنیا رفت انتهی و عبدالله زبیر در حین شهادت هفتاد و دو ساله بود چون در سال اول هجرت اول مولودی که از مهاجرین بدنیا آمد در مدینه طیبه او بود و در وقت قتل عبد الله بن زبیر حجاج ملعون بیست و سه ساله بوده چون تولدش در سنه چهل و یک بوده و ایضا در اینسال بعد از کشتن حجاج عبدالله بن زبیر را عبدالملک بن مروان امارت مدینه طیبه را بوی تفویض کرد و ایضا در اینسال ابو سعید خدری از دنیا رفت و اسم او سعد بن مالک الخزرجی است

و ایضا در مرآت العقول از شهید ثانی نقل فرموده که جابر بن عبدالله انصاری در مدینه سنه هفتاد و سه از دنیا رحلت فرمود در سن نود و چهار سالگی

و در کتاب اصابه است که جابر بن عبد الله بن عمرو بن حزم بن ثعلبه الانصاری پدرش یکی از نقبای دوازده گانه بود انتهی و جابر در آخر عمر چشمش نابینا شد و او مفتخر شد از جانب رسول خداص بتبلیغ سلام بحضرت باقر و در روایت است که حضرت باقر (علیه السلام) تشریف برد بعیادت او و احوال او را پرسید عرض کرد حالی دارم که موت را از حیات و فقر را از غنی و مرض را از صحت بهتر می خواهم حضرت فرمودند: ما چنین نیستیم آنچه خدا بخواهد ما او را دوست میداریم اعم از موت و حیات و فقر و غنی و مرض و صحت

و از مناقب اوست که در غزوه بدر و سایر غزوات خدمت حضرت رسول مشرف بود و او آخر کسی است از اصحاب که در مدینه از دنیا رفته و ایضاً در اینسال عوف بن مالک اشجعی و رافع بن خدیج انصاری و مالک بن مسمع ابوغان بگری و معویة بن خدیج قاتل محمد بن ابی بکر از

دنیا رفتند

وایضا در اینسال معبد بن خالد الجهنی در سن هشتاد سالگی از دنیا رفت

وایضا عبد الرحمن بن عثمان بن عبدالله از دنیا رفت و او برادر زاده طلحه بن عبدالله است

وایضا محمد بن خاطب در اینسال از دنیا رفت و او اول کسی است بعد از پیغمبر مسمی شد به محمد



و ايضا در اينسال عاصم بن حمزة سلوكي و مالك بن أبي عامر اصبحي جد امام مالك از دنيا رفت

ص: 381

## اما وقایع سنه هفتاد و چهار

در اینسال حجاج بن یوسف را که عبدالله زبیر بنا نموده بود خراب کرد و به بناء اول بنانمود وایضاً در این سال عبدالملک بن مروان بکر بن وشاح را از امارت خراسان عزل نمود و امارت آن صوب را به امیه بن عبدالله خالد بن اسیل اسیل واگذار نمود :

## اما وقایع سنه هفتاد و پنج هجری

در اینسال عبدالملک حجاج را از مدینه طیبه عزل نمود و او را والی عراق گردانید و یحیی بن حکم بن ابی العاص را والی مدینه قرار داد و ایضاً در اینسال حجاج از کوفه رفت ببصره و عروه بن مغیره بن شعبه را خلیفه خود در کوفه قرار داد چون حجاج وارد بصره شد عبدالله بن جارود وهذیل بن عمران و عبد الله بن حکیم وزیاد المجاشعی با جمعی از اهل بصره آغاز مخالفت نمودند و با یکدیگر عهد نمودند که حجاج را از عراق بیرون کنند پس ریختند بخیمه حجاج و آنچه دستشان رسید از اموال او بغارت بردند پس بین فتنین جنک و قتال شدیدی واقع شد و علی الظاهر ظفر با عبدالله بن جارود بود ناگاه تیری از عسکر حجاج بعبد الله رسید و از دنیا رفت و در آن جنک عبدالله بن انس بن مالک الانصاری که از اصحاب ابن جارود بود با جمعی دیگر کشته شدند و در آن وقت پدرش انس زنده بود و وارد شد بر حجاج و گفت : « لا مرحبا لك ولا اهلا بك يابن الخبيثة شيخ ضلالة جوال في الفتن مرة مع ابی تراب و مرة مع ابن الزبير و مرة مع ابن جارود »

و چند سخن زشت بوی گفت و از مجلس خارج شد و شکایتی نوشت بعبدالملک بن مروان و او کاغذی بحجاج نوشت و در آن کاغذ خیلی عتاب بوی کرد نوشت: اما تذكر حال آبائك في الطائف حيث كانوا ينقلون الحجارة على ظهورهم ويحتفرون الابار بايدهم الى آخره پس حجاج رفت نزد انس و از او خیلی عذرخواهی کرد

## اما وقایع سنه هفتاد و هفت

در اینسال شیبب بن عتاب بن ورقاء وزهرة بن حوبه با حجاج مقاتله نمودند لشگری برداری عبدالرحمن روانه کرد و هر دو را بقتل رسانیدند

## اما وقایع سنه هفتاد و هشت

در اینسال شریح بن حارث قاضی در کوفه وفات نمود در سن صد و بیست سالگی

و در اینسال شریح بنهانی مذحجی که در خدمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) مصاحبت داشت از دنیا رحلت فرمود در غزوه سجستان و ایضاً در اینسال عبد الملک بن مروان امیه بن عبدالله بن خالد را از حکومت خراسان و سیستان معزول نمود و این دو شهر را جزو ایالت عراق و در تحت تصرف حجاج قرار داد و حجاج ملعون مهلب بن ابی صفره را با مارت خراسان منصوب نمود

## اما وقایع سنه هفتاد و نه هجری

در اینسال عبدالرحمن بن عبدالله بن مسعود هذلی از دنیا رحلت فرمود

## واما وقایع سنه هشتاد هجری

در اینسال مهلب بن ابی صفره حاکم خراسان از رود بلخ عبور نمود و با مردم ماوراء النهر



محرابه نبود

وقایع زمان امامت حضرت امام زین العابدین

و ایضاً در اینسال ابوحنیفه متولد شد

و ایضاً در اینسال عبدالله بن ابی اوفی از دنیا رفت و او آخر کی است از اصحاب که در کوفه از دنیا رفت و ایضاً در اینسال سوید بن غفله از دنیا رفت

و ایضاً در اینسال جناب عبد الله بن جعفر بن ابیطالب از دنیا رحلت فرمود در سن هفتاد و دو سالگی و بعضی زیاده گفته اند تا سنه نود و او آخر کسی است از بنی هاشم که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را دیده باشد وجود و سیاحت و جلالت قدرش مشهور آفاق و این بزرگوار شوهر حضرت زینب دختر حضرت زهرا (علیها السلام) است

و ایضاً در اینسال به نقل جزری در کامل جناب محمد بن امیر المؤمنین (علیه السلام) سید التابعین از دنیا رحلت فرمود در مدینه طیبه در اول محرم و بقولی در ماه ربیع الاول و والده اش خوله بنت جعفر بن قیس بود و جماعت کیسانیه بعد امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) او را امام و مهدی آخر الزمان میدانند و میگویند در جبال رضوی که کوهستان یمن است و بکوهستان عمان وصل می شود منزل فرموده و زنده است تا آنکه خروج کند و بعضی مختار بن ابی عبیده تقفی را از اینجماعت می شمارند و جناب سید اسمعیل حمیری را نیز از این جماعت می شمارند و می گویند در بدایت امرکیانی بوده و بمذهب جعفری از دنیا رفت و این شعر را گفت

تجعفرت باسم الله و الله اکبر \*\*\* وایقنت ان الله یعفو و یغفر

### اما وقایع سال هشتاد و یک

در اینسال عبدالرحمن بن محمد بن اشعث با حجاج بن یوسف الثقفی آغاز مخالفت ورزید و جنگ خیلی شدیدی کرد

### اما وقایع سال هشتاد و دو

در ایتال مهلب بن ابی صفره والی خراسان در قره زاغول که از قراء مرو بود از دنیا رفت و پسرش مغیره بن مهلب نایب الایالت خراسان در خراسان وفات نمود و پردیگرش یزید بن مهلب والی خراسان شد

وایضا در اینسال ابوامامه باهلی که صید بن عجلان نام داشت در مکه معظمه از دنیا رفت

در حبیب السیر است که او در جنگ صفین در رکاب حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود و او آخر کسیست از صحابه حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) که در مکه وفات نمود و عمر او را صد و شصت و شش سال نوشته اند و بعضی وفات او را سنه نود و یک نوشته اند و ایضاً در ایال خالد بن یزید بن معویه از دنیا رفت

### اما وقایع سال هشتاد و سه

در اینسال جناب کمیل بن زیاد النخعی بظلم حجاج شهید شد و عمر شریفش نود سال بود و ایشان از اصحاب سر حضرت امیرالمؤمنین

(علیه السلام) بودند

و در اینسال حجاج شهر واسط را بنیاد کرد

و ایضا در اینسال وائلة بن الأسقع که از اصحاب صفة بود و متصف بفضل و شجاعت بود در شام از دنیا رفت در سن صد و پنجاه سالگی  
و او آخر کسیست از صحابه که در دمشق از دنیا رفت

ص: 383

## و اما وقایع سنه هشتاد و چهار

در اینسال محمد بن مروان در ارمنیه جنگ نمود و بسیاری از کنیسه‌ها را بسوخت از اینجهت اینسال را سنه الحریق نامیدند

## و اما وقایع سنه هشتاد و پنج

در اینسال عبدالرحمن بن محمد اشمیت که جنگهای نمایان با حجاج کرد آخر الامر در اراضی کابل مقتول شد سرش را جدا نمودند و نزد حجاج فرستادند

وایضا در اینسال حجاج یزید بن مهلب را از حکومت خراسان معزول نمود و مفضل بن مهلب را بامارت منصوب نمود

وایضا در اینسال موسی بن عبدالله بن حازم در ترمذ مقتول شد وایضا عبدالعزیز بن مروان بن حکم از دنیا رفت و ایضا در اینسال مردم با ولید بن عبدالملک بیعت نمودند بولایت عهد و ایضا در اینسال عمرو بن حرث مخزومی که در ایام هجرت متولد شده بود از دنیا رحلت کرد و ایضا در اینسال بامر محمد بن مروان شهر اردبیل را بنیاد نمودند

## و اما وقایع سنه هشتاد و شش

در اینسال خلیفه عبدالملک بن مروان در شام از دنیا رفت روز چهارشنبه چهاردهم شوال

در تاریخ الخلفاء سیوطی است که ولادتش در سال بیست و ششم هجری بوده بنا بر این عمرش شصت سال بوده و بعد از دفن عبدالملک پسرش ولید بن عبدالملک بجای پدر بخلافت نشست

وایضا در اینسال قتیبه بن مسلم از جانب حجاج بحکومت خراسان منصوب شد

وایضا در اینسال مسلمة بن ام السلمه که ریب حضرت رسول (علیه السلام) بود از دنیا رحلت نمود

وایضاً در اینسال عبدالله بن حارث زیدی در مصر از دنیا رفت و او آخر کسی است از صحابه که در مصر وفات نمود و ایضا بقول یافعی در اینسال صید بن عجلان باهلی مکنی بای اماره در مکه معظمه از دنیا رفت و او آخر کسیست از صحابه که در سن صد و شصت و شش سالگی در مکه از دنیا رفت

و ایضا در اینسال عبدالله بن ابی اوفی اسلمی از دنیا رفت و بقول بعضی او آخر کیست از صحابه پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) که در کوفه وفات کرد

وایضا او آخر کیست که در بیعة الرضوان حاضر گشت

## و اما وقایع سال هشتاد و هفت

در اینسال ولید بن عبدالملک بن مروان هشام بن اسمعیل را از حکومت مدینه طیبه عزل نمود و پسر عمش عمر بن عبدالعزیز بن مروان را حاکم مدینه نمود

و ایضا در اینسال عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب در مدینه و بقولی در یمن از دنیا رحلت نمود

و ایضا در اینسال بسر بن ابی اریطه بدرک و اصل شد و اوقاتل عبدالرحمن و قتم پران عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب است

و ایضا در اینسال ولید بن عبدالملک در ماه ربیع الاول بعمر بن عبدالعزیز نوشت که حجرات زوجات حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) را جزو مسجد نماید و از نواحی و اطراف آن بقدری ابتیاع کند که مسجد

(ج 24)

ص: 384

دویست ذراع در دویست ذراع بشود عمر بن عبدالعزیز چنین کرد

### واما وقایع سنه هشتاد و هشت

در اینسال سهل بن سعد بن ساعدی در سن صد سالگی از دنیا رفت و بعضی گفتند که او آخر کسی است از صحابه که از دنیا رفت

### واما وقایع سال هشتاد و نه

در اینسال ولید بن عبدالملک خالد بن عبدالله القری راوالی مکه معظمه گردانید

### واما وقایع سنه نود

در اینسال بخارا و طالقان بدست مسلم بن قتیبه والی خراسان فتح شد

وایضا در ایال انس بن مالک انصاری خادم حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) وفات کرد و در سنه وفات و در تاریخ عمر او اختلاف زیادی کرده اند

### واما وقایع سال نود و یک

در اینسال ولید بن عبد الملک خالد بن عبدالله را امارت مکه داد

### واما وقایع سال نود و دو

در اینسال سلمة بن عبد الملک در اراضی روم جنگ کرد و شهر اندلس را فتح نمود

### واما وقایع سال نود و سه

در اینسال قتیبة بن مسلم والی خراسان شهر سمرقند را فتح کرد

و در اینسال ولید بن عبدالملک عمر بن عبدالعزیز را از امارت حجاز عزل نمود

### واما وقایع سال نود و چهار

در اینسال حجاج بن یوسف سعید بن جبیر را شهید نمود برای خروج او با عبدالرحمن بن محمد بن اشعث ، و مرحوم مجلسی (ره) در جلاء می نویسد یاضعی که از علماء سنت است میگوید حجاج بعد از شهادت سعید بیست روز زنده بود و حجاج ملمون جمعی از موالیان و شیعیان علی (علیه السلام) را بقتل رسانید

منجمله کمیل بن زیاد و سعید بن . و جناب قنبر غلام حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) را که حکم کرد سر ناز نیز او را مثل گوسفند از بدنش جدا کردند و نیز در اینسال عروة بن زبیر از دنیا رفت و سابقاً گفته شد که حضرت زین العابدین (علیه السلام) را در بیست و پنجم ماه محرم سنه نود و پنج شهید کردند در مدینه طیبه و تاریخ قتل و تعیین قاتل آن بزرگوار سابقاً گفته شد فراجع



مخفی نماناد در کامل ابن جوزی است که حجاج بن یوسف در شوال سنه نود و پنج بدرک واصل شد در سن پنجاه و چهار سالگی و مدت بیست سال آن ملعون والی عراق بود و در این مدت این ملامون خیلی ظلم کرد و خیلی از بزرگان را بقتل رسانیدند و گویا اخبث و ارذل و اشقی از او در عالم کم دیده شده باشد

و در معجم البلدان است که کوثر قریه است در طائفه حجاج در آن قریه معلمی اطفال را می کرد و در کتاب وفيات الاعیان است که حجاج و پدرش در طائف معلم اطفال بودند بعد حجاج خادم روح بن زنباع وزیر عبدالملك شد

ص: 385

و در زينة المجالس است که روزی شعبي حجاج را از ظلم و تعدی منع مینمود

حجاج دیناری طلبيد و وزن و عیار او را ملاحظه کرد و گفت این را بپیر بازار و از صرافان استفسار بنما؟

شعبي رفت بیازار نزد صرافان - آنها بااحتمال آن که دینار را بآنها بدهد بعضی گفتند دینار سبک است

و بعضی گفتند کم عیار است سخن هر يك برخلاف دیگر بود

شعبي دینار را برگردانید و سخنهای صرافان را گفت حجاج گفت پیر نزد فلان صراف باو نشان ده شعبي رفت نزد او و دینار را نشان داد آن مرد گفت این دینار در وزن و عیار تمام است اگر خواهی در عوض درهم نقره بدهم؟ شعبي گفت از حجاج ظلمی بتورسیده؟ جواداد که من از دولت او آسوده ام و او ظلم دیگران را از من باز دارد، شعبي تعجب کرد آمد نزد حجاج و قصه را نقل کرد حجاج گفت چون اهل زمانه در حق یکدیگر ظلم کنند خداوند کسی را بگمارد که بایشان ظلم کند و هر کس که دیگری ستم نکند

## فصل هشتم : در ذکر بعضی از قبور متبرکه و واقعه در معظم بلاد عربستان

### اشاره

و ذکر می شود آنها در ضمن اموری

و بدانکه ذکر این فصل در این باب مناسبتی ندارد و لکن حقیر مقید هستم که در ضمن هر بایی قبور بعضی از بزرگان را ذکر کنم که یاد و تذکر خیری از آنها شده باشد

### امر اول - در قبور شریفه و واقعه در بیت المقدسی

در خصال از حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت کرده اند که خداوند اختیار فرمود از بلدان چهار بلد را و فرمود « والتین والزیتون وطور سینین وهذا البلد الامین »

التین المدینه و الزیتون بیت المقدس وطور سینین الکوفه وهذا البلد الامین مکه المعظمه

و در عقد الفرید است که بیت المقدس محل بستن براق است که در شب معراج پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) سوار بر آن شد ، و در مسجد بیت المقدس است باب داود پیغمبر و باب سلیمان و باب حطه که خداوند در قرآن مجید فرموده « و قولوا حطه » و باب محمد و باب التوبه و باب الرحمه و ابواب الاسباط و باب الخضر و باب السکینه ، و در اوست محراب مریم بنت عمران و محراب زکریا الذي بشرته فيه الملائكة یحیی و هو قائم یصلی فی المحراب و محراب یعقوب و کرسی سلیمان ، و در مسجد اقصی است محراب حضرت عیسی (علیه السلام) و موضع قدم شریفشان

و در وسط صحن مسجد اقصی است قبة الصخره که يك پارچه سنك سرخ مسطح بزرگی در فضاء قبه معلق ایستاده بود

و در بستان السیاحه است شب معراج که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از مسجد اقصی عروج فرمود این صخره هم



عقب سر آنحضرت بلند شد حضرت منعش فرمود لذا همین قسم معلق در وسط هوا بود تا حدود سنه پانصد هجری که زن حامله زیر صخره رفت یکمرتبه ملتفت شد که صخره در هوا معلق است از ترس وضع حمل نمود پس بامر محی الدین اعرابی دوستون و پایه از سنگ در زیر صخره زدند که زنان و اطفال نترسند از رفتن بزیر صخره؛ و سابقاً گفته شد که در بیت المقدس است قبر حضرت داود (علیه السلام) و حضرت سلیمان (علیه السلام) و قبر حضرت مریم (علیه السلام) مادر عیسی (علیه السلام) و قبر جناب آسیه زوجه فرعون

و در نزدیکی بیت المقدس است قبر جناب عزیز و قبر راحیل مادر حضرت یوسف

و در دو فرسخی بیت المقدس است ناصرة الخلیل و در او بود ولادت حضرت عیسی و ترسایان را از اینجهت نصرانی گویند، و در شش فرسخی بیت المقدس است قبر حضرت موسی (علیه السلام) و در يك منزلی بیت المقدس است شهر قدس الخلیل و در اوست قبر حضرت ابراهیم و قبر حضرت اسحق بن ابراهیم و یعقوب بن اسحق و یوسف بن یعقوب و سارة زوجه حضرت ابراهیم و تمام این قبور شریفه در مغارة است زیر زمین و از شهر قدس الخلیل تا کنعان نیم فرسخ است

و قبر شریف جناب جعفر بن ایطالب و جناب زید بن حارثه و جناب عبدالله بن رواحه در موته است که دو منزلی بیت المقدس است، و در سه منزلی بیت المقدس است قبر حضرت یوشع و می حضرت موسی (علیه السلام)

## امر دوم - در قبور شریفه واقعه در شام

### اشاره

در بحار از قصص الانبیاء از حضرت باقر (علیه السلام) روایت کرده که فرمود خوب زمینی است زمین شام و بد طایفه هستند اهل شام قال الله تعالی ادخلوا الارض المقدسة التي كتب الله لكم - یعنی الشام و در روضات از ابوبکر خوارزمی نقل کرده که گفت جنات الدنيا اربع غوطة دمشق و صفد سمرقند و شعب بوان و ابلة البصرة و افضلها غوطة دمشق، و از عجائب دمشق است مسجد جامع جامع که او را ولید بن عبدالملك بنا نمود و خراج هفت سال مملکت را خرج کرد در آن مسجد و بسیار مسجد عالی هست، و جبل ربوه در يك فرسخی دمشق است که خداوند در قرآن مجید فرموده « و آوینا هما الی ربوة ذات قرار و مین »

و اکثر انبیاء از بیت المقدس و شام مبعوث شدند که شریعتشان در عالم منتشر شد

## و اما قبور متبرکه واقعه در شام و حوالی آن

منها قبر حضرت زینب بنت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) (1) و فاطمه زهراء (علیها السلام) که در يك فرسخی شهر شام معروف است

و منها قبر حضرت سکینه بنت الحسین (علیه السلام) (2) و حضرت ام کلثوم بنت امیر المؤمنین (علیه السلام) از غیر صدیقه طاهره

ص: 387

---

1- مسلم نیست که قبر آن مخدره در آنجا باشد هر چند محتمل مشهور است و بعضی تصریح نموده که مدفن آن مکرمه در مدینه می باشد بالجمله در این مقام گفتگو بسیار است که سزاوار نیست بطور قطع نوشت که قبر بی بی در آنجا است (ج)

2- بودن این دو قیر از این دو مکرمه غیر معلومست و می بایست ماخذ این دو نسبت ذکر شود و فقط بر شهرت اکتفا نشود چه آنکه ( رب مشهور لا اصل له ) بلکه بعض مورخین بزرگ ذکر نموده که وفات جناب سکینه در مدینه بوده (ج)

و منها مرقد مظر رأس الحسين (عليه السلام) (1)

و منها قبر جناب رقيه بنت الحسين (عليه السلام) که در خرابه شام مدفونست

و عالم جلیل شیخ محمد علی شامی که از جمله علماء و محصلین نجف اشرفست بحقیق فرمود که جد امی بلا واسطه من جناب آقا سید ابراهیم دمشقی که نسبش منتهی می شود به سید مرتضی علم الهدی و سن شریفش علاوه بر نود بود و بسیار شریف و محترم بود سه دختر داشتند و اولاد ذکور نداشتند شبی دختر بزرگشان در خواب دید جناب رقيه بنت الحسين (عليه السلام) را که فرمود

« پدیرت بگو بوالی بگوید آب افتاده میان قبر و لحد من و بدن من در اذیت است بگو بیاید وقبر و لحد مرا تعمیر کند »

دخترش بسید عرض کرد سید از ترس حضرات اهل تسنن بخواب اثری مترتب نمود

شب دوم دختر وسطی سید همین خواب را دید باز بیدر گفت ترتیب اثری نداد

سوم دختر صغری سید همین خواب را دید و بیدر گفت ایضا ترتیب اثری نداد

شب چهارم خود سید مخدره رقيه را در خواب دید که بطریق عناب فرمودند که « چرا والی را خبردار نکردی ؟ »

سید بیدار شد صبح را رفت نزد والی شام و خوابش را بوالی شام نقل کرد

والی امر کرد علماء و صلحاء شام از سنی و شیعه بروند و غسل کنند و لباس های نظیف در بر کنند بدست هر کس قفل درب حرم مقدسه باز شد همان کس برود و قبر مقدسه او را نبش وجد مطهره را بیرون بیاورد تا قبر مطهر را تعمیر کند بزرگان و صلحاء از شیعه و سنی در کمال آداب غسل کردند و لباس نظیف در بر کردند قفل بدست هیچیک باز نشد مگر بدست مرحوم صید جد سید که مشرف میان حرم شدند معول هیچیک بزمین اثر نکرد مگر معول سید ابراهیم . بعد حرم را خلوت کردند و لحد را شکافتند دیدند بدن نازنین مخدره میان لحد و کفن آن مخدره مکرمه صحیح و سالم است لکن آب زیادی میان لحد جمع شده پس سید بدن شریف مخدره را از میان لحد بیرون آورد و روی زانوی خود نهاد و سه روز همین قسم بالای زانوی خود نگه داشت و متصل گریه میکرد تا آنکه لحد مخدره را از بنیاد تعمیر کردند اوقات نماز که میشد سید بدن مخدره را بر بالای شیئی نظیفی میگذاشت بعد از فراغ باز بر می داشت و بر زانو می نهاد تا آنکه از تعمیر قبر و لحد فارغ شدند سید بدن مخدره را دفن کرد و از معجزه این مخدره در این سه روز سیدنه محتاج بغذا شد و نه محتاج بآب و نه محتاج بتجدید وضوه بعد که خواست مخدره را دفن کند سید دعا کرد خداوند پری باو مرحمت نماید - دعای سید مستجاب شد و در این سن پیری خداوند بار پسری مرحمت فرمود مسمی به سید مصطفی

بعد والی تفصیل را بسلاطین عبدالحمید نوشت او هم تولیت زینبیه و مرقد شریف رقيه و مرقد شریف ام کلثوم و سکینه را باو واگذار نمود و فعلا هم آقای حاجی سید عباس پسر آقا سید مصطفی پسر آقا سید ابراهیم سابق الذکر متصدی تولیت این اماکن شریفه است انتهی

و گویا این قضیه در حدود سنه هزار و دوویست و هشتاد بوده

1- در اینجا بیانی لازم است و شاید محل سر شریف باشد نه مرقد (ج)

ومنہا قبر جناب عقیل بن ابیطالب کہ بعضی مورخین در شام نوشته اند و بعضی در مدینہ طیبہ

ومنہا قبر شریف جناب ہاشم بن عبد مناف جد امجد حضرت پیغمبر (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) کہ در غزہ است کہ از محال شام در دو فرسخی عقلاں است

ومنہا قبر جناب حجر بن عدی و اصحابش کہ بامر مصوبہ او و اصحابش را بقتل رسانیدند و در شام قبر شریفشان معلوم است

و در اصابہ است وقتیکہ مصوبہ امر کرد بقتل جناب حجر - آن بزرگوار وصیت کرد کہ قید و آہن را از من بی نداشتی و خون بدن مرا نشوئید کہ در قیامت با مصوبہ ہمین قسم مخاصمہ می نمایم و قتل او در سنہ پنجاہ و سہ ہجری بود و مدفن او در جنب مسجد الاقصی است

ومنہا قبر جناب بلال بن ریحاح حبشی مؤذن حضرت پیغمبر ص رحلتشان در دمشق بود بمرض طاعون سنہ ہیجده ہجری و مدفنش در باب الصغیر شامست و در حاشیہ رجال کبیر از بعضی کتب اصحاب از عبداللہ المحض روایت کردہ کہ بلال بیعت نکرد با ابا بکر عمر بن خطاب گریانش را گرفت گفت جزای ابا بکر کہ ترا آزاد کرد این بود کہ با او بیعت نکردی بلال گفت اگر مراد راہ خدا آزاد کردہ جزای او با خدا خواهد بود و من بیعت می کنم با کسی کہ پیغمبر او را خلیفہ قرار ندادہ و آن کسی کہ خلیفہ پیغمبر هست بیعت او در گردن ما هست تا روز قیامت عمر گفت بلال امان برای تو نیست و در مدینہ نمان برویشام

و در روایت است وقتیکہ بلال از بلاد حبشہ مشرف شد خدمت حضرت پیغمبر (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) این شعر را بلسان حبشہ انشاد کرد

ارہ برہ کنگرہ \*\*\* کری کری مندرہ

حضرت پیغمبر (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) بحسان بن ثابت فرمود مضمون این شعر را بحر بی نظم کن گفت :

إذا المکارم فی اناتنا ذکرک \*\*\* فانما بک فینا یضرب المثل

و در حیوة القلوب است در فتح مکہ کہ چون وقت نماز ظهر شد پیغمبر (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) بلال را امر کرد برود پیام کعبہ و اذان بگوید ہمینکہ صدای بلال باذان بلند شد عکرمہ پسر ابو جہل گفت مرا بد می آید کہ این مرد مانند خری بر پیام کعبہ فریاد می کند و خالد بن اسید گفت الحمد لله کہ پدر من زندہ نیست کہ این صدا را بشنود !

ومنہا قبر ابوالدردا و ام الدردا و اسم ابوالدردا عویمر بن عامر بود

و در اصابہ است کہ معاویہ قضاوت دمشق را در زمان خلافت عمر باو داد و دو سال از خلافت عثمان مانده بود کہ ابوالدردا از دنیا رفت

ومنہا قبر سعد بن عبادہ انصاری سید قبیلہ خزرج در قریہ حوران از غوطہ دمشقت

و در کتاب اسد الغابہ است کہ سعد بن عبادہ با ابا بکر و عمر بیعت نکرد چون خلافت بعمر رسید روزی میان بازار بسعد بن عبادہ رسید گفت ای سعد با بیعت کن یا از این شہر بیرون شو سعد فرمود در شہری کہ تو امیر باشی ماندن من در آن شہر حرامست - لہذا از مدینہ رفت بشام و او را قبیلہ بسیاری در اطراف دمشق بود ہر ہفتہ در قریہ میرفت نزد خویشانش، روزی از قریہ بقریہ دیگر میرفت از باغی کہ در



رهگذار بود تیری بوی زدند و او را شهید کردند

ص: 389

و در مجالس المومنین است که خالد بن ولید تیری بوی زد و او را شهید نمود و از خوف عامه گفتند که اجنه او را کشته اند و این شعر را بزبان اجنه گفتند

قد قتلنا سید الخزرج سعد بن عباد \*\*\* فرمینه بهمین فلم نخط فواده

و در اصابه است که رحلت جناب سعد در سنه پانزده هجری بود

و از رجال کشی نقل شده که سعد بن عباد ده پسر داشت و هر يك در نصرت حضرت رسول کوشیدند و طول قامت سعد و پسرانش هر يك ده شبر بود باشبار خودشان و شیر ایشان باندازه ذراع دست ما بوده و جناب سعد اباً و جداً در جاهلیت و اسلام بزرگ قوم بود و جناب قیس بن سعد در جنگ جمل وصفین از حضرت امیر (علیه السلام) مفارقت نکرد و در جنگ صفین کوشش ها نمود و بعد از حضرت امیر (علیه السلام) با حضرت مجتبی (علیه السلام) بود و چون معویه عبیدالله بن عباس را بفریفت و او ملحق شد بمعویه جناب قیس خطبه خواند و کوشش می کرد در یاری حضرت مجتبی (علیه السلام) بعد که حضرت با مصوبه صلح فرمود جناب قیس رفت بهینه و انزواری اختیار فرمود و مشغول عبادت بود تا از دنیا رحلت نمود در سنه شصت هجری

و منها در معرة نعمان است که از بلاد شام است قبر ادیب کامل ابو العلاء احمد بن عبدالله المعروف بابي العلاء المعری و ایشان از سه سالگی بمرض آبله هر دو چشمشان کور شد و اشعار ایشان بسیار ممتاز است

و از اشعار ایشان است:

مسح الرسول جبینه فله بريق في الخدود \*\*\* ابواه من عليا قریش جده خير الجدود

در بحار است که عبدالسلام قزوینی ثم البغدادی بابي العلاء گفت آیا تو در مصیبت اهل البيت شعری گفته ای مثل بعضی از شعراء قزوینی؟

معری گفت شعراء قزوینی چه شعر گفته اند عبدالسلام گفت می گویند:

رأس ابن بنت محمد ووصیه \*\*\* للمسلمین علی قنائة یرفع

والمسلمون بمنظر وسمع \*\*\* لا جازع منهم ولا متوجع

بعد مصری آن شعر سابق را گفت :

و معروف است که یکروز معری ایراد گرفت بسید علم الهدی گفت :

ید بخمس ماین مسجداً ودیت \*\*\* ما بالها قطعت في ربع دینار

سید مرتضی در جواب فرمود :

عز الامانة الحلاها وارخصها \*\*\* ذل الخيانة فافهم حكمة الباری

دیگری از اهل مجلس در جواب معری گفت:

هناك مظلومة غالت بقيمتها \*\*\* وهنا ظلمت هانت على الباری

و دیگری گفت :

فلما كانت امينة كانت تبينة فلما خانت هانت

ولادت ابوالعلا در معره بود روز بیست و هفتم ربیع الاول سنه سیصد و شصت و سه و رحلتش ایضا در معره بود سنه چهارصد و نه

و بدانکه در مدینه طیبه دو قبیله بود از انصار حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) یکی قبیله اوس بود که رئیس آن قبیله چند نفر بودند

ص: 390

منهم جناب خزيمه بن ثابت ذوالشهادتين بود که در صفين شهيد شد در رکاب حضرت امير (عليه السلام)

ومنهم جناب حنظله بن ابي عامر بود المعروف بغسيل الملائکه که در غزوه احد شهيد شد

ومنهم جناب سعد بن معاذ بود که در غزوه کفار تيري بوي زدند و بعد از يکماه از دنيا رفت درسنه پنجم هجری و در اصابه است که اوسيد الاوس بود

قبيله دوم قبيله خزرج بود و رئيس آن قبيله نیز چند نفر بودند منهم جناب سعد بن عباده بود

و منهم جناب معاذ بن جبل بود که در سنه هفده هجری در شام بمرض طاعون از دنيا رفت در سن سی و چهار سالگی و منهم جناب ابي بن کعب بود که درسنه سی از هجرت در خلافت عثمان از دنيا رحلت فرمود - و منها قبر جناب محمد بن ابراهيم النعماني که از تلامذه کليني بود مصنف کتاب غيبت و کتاب نثر اللثالی و تفسير نعماني وغير اينها

و منها قبر جناب قطب الدين محمد بن محمد الرازي الوراميني البويهی که منسوب بود بآل بويه و بسلاطين ديالمه صاحب شرح شمسيه و شرح مطالع

و گفته شده که شهيد اول و محقق ثاني شهادت دادند بسعادت ايشان وثقه الاسلام نوری در مستدرک می فرمايد اقوی آنستکه ايشان شيعه بودند و از تلامذه علامه حلی بودند و در ذيقعه سنه هفتصد و شصت و شش در دمشق از دنيا رفت و در صالحيه دمشق دفن شد

و منها قبر محمد بن علی بن محمد المغربي الاندلی المكي الشامي الملقب بمحيی الدين اعرابی مصنف کتاب فتوحات مکی و بعضی از او تعبير می کنند بماحی الدين و او مماثل و معاصر بود با شيخ عبدالقادر جيلانی رحلتش در ربيع الاول سنه ششصد و سی و هشت بود و قبرش در صالحيه دمشق معروفست

و منها المعلم الثاني محمد بن طرخان المكنی بايی نصر الفارابي التركي ابن خلکان مينويسد که او بزرگترين فلاسفه مسلمين بود و شيخ ابو علی سينا از تصنيفات او منتفع ميشد و ايشان از فاراب رفتند ببغداد و از آنجا بمصر و از آنجا بدمشق و وارد شد بسيف الدوله والی دمشق بری اترک و در مجلس جمعی از فضلاء نشسته بودند سيف الدوله گفت بنشين فارابی رفت تا مسند سيف الدوله و او را عقب نموده بر مسند وی نشست سيف الدوله با بعضی از وزراء بزبان مخصوصی که کسی آن لسان را نمی دانست گفت اين شيخ چقدر بی ادب است من از او مسائلی سؤال می کنم اگر جواب نداد امر می کنم او را از مجلس بيرون برند فارابی بهمان زبان گفت امير صبر کن و عواقب امر را ملاحظه کن

سيف الدوله تعجب کرد گفت: آیا تو اين زبان را میدانی؟ فرمود من زياده از هفتاد زبان را می دانم، و با علماء در هر فتي صحبت کرد که بر همه آنها فايق شد بعد از میان خريطه اش چیزی بيرون آورد و او را كوئ نمود بقسمی نواخت که تمام اهل مجلس بخنده افتادند و دو مرتبه قسم ديگر كوئ کرد و نواخت که تمام اهل مجلس بگریه افتادند مرتبه سوم قسمی كوئ کرد و نواخت که تمام اهل مجلس بخواب رفتند حتی جواب هم خوابیدند فارابی هم از مجلس بيرون شد کذافی روضات الجنات

و او در سنه سیصد و نه در دمشق از دنیا رفت و در ظاهر دمشق دفن شد و در روضة الصفاست که او را شهید نمودند

و منها قبر ابراهیم بن ادهم بلخی که در سنه صد و شصت و یک در شام از دنیا رفت و در خارج بیت المقدس هم قبریست منسوب باو و در مجالس المؤمنین فرموده که ابراهیم ادهم سلطان زاده بود دست کشید و جلای وطن نمود و آمد بشام و سببش این شد که روزی سر از دریچه قصر خود بیرون کرد دید مرد فقیری در سایه قصر او نشسته نان می خورد بعد که غذایش تمام شد آب آشامید و در کمال راحت و آسودگی خوابید ابراهیم با خود گفت دنیا و سلطنت را چه می کنم و حال آنکه نفس بدین مقدار قانعست آنگاه از قصر خود فرود آمد و پشت پا بسلطنت و ریاست دنیا زد و از بلخ کوچ نمود و طریق سیاحت را پیش گرفت

و در روضات از رجال محدث نیشابوری نقل فرموده که ابراهیم ادهم در اول امر از ملوک بلخ بود و بعضی سبب تو به اش را این گفتند که یکروز با لشکرش رفت بشکار چون وقت لهذا خوردن شد بره بریانی در سفره حاضر کردند ناگاه طایری آمد و همان بریان شده را با منقارش برداشت و پرواز کرد ابراهیم گفت باید در این حکمت و سری باشد امر کرد بغلامانش که بروند و منزل این طایر را بشناسند و حقیقت حال را بدست آورند پس جماعتی از لشکریان بر اسب ها سوار شدند عقب آن طایر رفتند دیدند داخل مغاره کوهی شد لشکریان هم رفتند میان آن غار دیدند شخصی با دست و پای بسته برو افتاده و آن طایر آن گوشت را با منقارش ریز می کند و بدهان آن شخص می گذارد پس لشکریان دست و پای آن شخص را باز نمودند و او را آوردند نزد ابراهیم ادهم

عرض کرد من تاجری بودم از این وادی با مال التجاره ام می گذشتم جماعتی از دزدها بسر من ریختند و مال التجاره مرا گرفتند و دست و پای مرا بستند و در میان این مغاره انداختند و الان هفت روز می شود که من اینجا افتاده ام و همین طایر از برای من طعام می آورد و وقتی که تشنه می شوم به منقارش برای من آب می آورد و مرا سیراب می کند ابراهیم یکمرتبه متنبه شد و گریه کرد و گفت وقتیکه خداوند کریم ضامن روزی بندگانش هست و آنها را بهر قسیکه هست روزی میدهد پس چرا شخص خود را بتعب بجهت روزی خود بیندازد و اینقدر وزر و وبال خلایق را تحمل نماید پس خود را از سلطنت خلع نمود و هر چه داشت از حطام دنیا همه را واگذار نمود و زهد را پیشه خود قرار داد

و نقل کرده که ابراهیم ادهم بعد از آنکه تو به کرد و جلا وطن نمود در یکی از شهرها باغبانی می کرد یکروز شخصی آمد دم بالغ و از او میوه خواست - ابراهیم آباد کرد آن ظالم تازیانه بر سر او زد ابراهیم سرش را بزیر انداخت و گفت: اضرب رأسا طال ما علی الله آن مرد ابراهیم را

شناخت رمشغول عذر خواهی شد ابراهیم گفت الرأس الذي يليق بالاعتذار تركته ببلخ

و منها قبر ابوالحسن التهامی الشامي علی بن محمد بن الحسن صاحب قصیده معروفه :

حکم المنية في البرية جار \*\*\* ما هذه الدنيا بدار قرار

و از این قصیده است این شعر: ( یا کوبها ما کان اقصر عمره الخ ) و او در نهم جمادی الاولی سنه چهار صد و شانزده از دنیا رحلت کرد و ظاهراً او را بقتل رسانیدند

گویند بعد از فوتش کی او را در خواب دید از او پرسید که خدا با تو چه کرد؟ گفت حق تعالی مرا آمرزید بسبب شعری که در مرتبه فرزند صغیرم گفتم:



و منها قبر أبي العلاء المعري أحمد بن عبدالله التنوخي که از تلامذه زمخشری بود و از اعاجیب دنیا بود در سنه سیصد و شصت و سه متولد شد و در سال سوم ولادت یا چهارم از مرض آبله کور شد و نزد پدرش تحصیل می کرد در معره و چون صیت فضائل و کمالات سید علم الهدی راشنید مشرف شد بمجلس سید مرتضی و چون کور بود مردم را لگد کوب کرد و رفت خدمت سید یکنفر گفت من هذا الکلب؟

معری گفت سگ کسی است که هفتاد اسم برای سگ نداند؛ سید چون شنید دانستکه او ابوالعلاء معری است و او را احترام کرد، بعد از مدتی برگشت بمعره و عزلت اختیار کرد.

چه خوب گفته ضیاء الدین کاشی :

از اهل زمانه با کشیدن خوش تر \*\*\* در گوشه عزلت آر میدن خوشتر

زنهار ضیاء علاج چشمت نکنند \*\*\* اوضاع زمانه را ندیدن خوشتر

### امر سوم - در قبور شریفه واقعه در جبل عامل

#### اشاره

بدانکه اهل شام و جبل عامل اقدمند در تشیع از سائرین در اهل الاهل شیخ حر آملی ره فرموده هنگامی که پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از دنیا رفت شیعه خالص نبود مگر چهار نفر سلمان و ابی ذر و مقداد و عمار بعد چند نفری متابعت نمودند آنها را و آنها دوازده نفر بودند بعد بتدریج زیاد شدند تا بهزار و زیاده رسیدند تا در زمان عثمان که جناب اباذر را فرستاد بشام و جمع کثیری را در شام شیعه کرد بعد ممویه از آن عداوتی که داشت آن بزرگوار را از شام بیرون کرد بقرای جبل عامل و از برکت ایشان اهل جبل عامل تشیع را اختیار نمودند بعد که عثمان از دنیا رفت حضرت امیر المؤمنین از مدینه تشریف آورد بکوفه اکثر اهالی کوفه و اطرافش از برکت حضرت امیر (علیه السلام) شیعه شدند و چون عمال حضرت امیر (علیه السلام) باطراف منتشر شدند هر یک که داخل هر بلدی میشدند اکثر اهالی آن بلد شیعه می شدند ببرکت او تا آنکه حضرت رضا (علیه السلام) از مدینه تشریف آورد بخراسان ببرکت حضرت رضا (علیه السلام) قراه و بلدان بین راه و اهل خراسان شیعه شدند پس معلوم شد که سبقت نگرفته اهل شام و جبل عامل را در تشیع مگر جمع قلیل محصوروی انتهی

و در مجالس المؤمنین است که قریه از قریه های جبل عامل نیست مگر آنکه از او جمعی از علماء امامیه بیرون شدند

و نقل شده که در عصر شهید ثانی در تشیع جنازه ای در قریه از قراه جبل عامل هفتاد مجتهد حاضر بودند

و در لؤلؤ البحرین فرموده که عدد علماء جبل عامل قریب بخرمسه عده علماء هستند و هم مؤلفاتشان خمس مؤلفات سایر علماء هست تقریباً و حال آنکه قرای جبل عامل کمتر از صد یک سایر بلدان شیعه است

و معاریف از علماء جبل عامل شهید اول و شهید ثانی و شیخ علی کرکی و شیخ بهائی و شیخ حسن صاحب معالم و سید محمد صاحب مدارک و شیخ حرعاملی رحمة الله هستند

## واما قبور شريفه واقعه در جبل عامل

منها قبر شريف جناب سيد محمد بن على الموسوى الجبعى صاحب كتاب مدارك كه در سنه نهصد و چهل و شش متولد شد و در شب هيجدهم ربيع الاول سنه هزارونه از دنيا رحلت فرمود در قريه جميع و در آنجا هم دفن شد و منها قبر الشيخ الجليل الشيخ حسن بن شيخ زين الدين الشهيد الثانى

ص: 393



صاحب معالم تولدشان در قریه جمع بود سنه نهصد پنجاه و نه و در همان قریه از دنیا رحلت فرمود در اول محرم سنه هزار و بازده و همانجا دفن شد و از آثار طبع شریف اوست این اشعار:

اليلة الحشر لابل لیل عاشور \*\*\* انفحة الصور لابل نفت مصدور

لیل به خسفت بدر الهدی اسفا \*\*\* واصبح الدین فیه کاسف النور الخ

و بدانکه جناب شهید ثانی مادر جناب آقا سید علی پدر جناب آقا سید محمد صاحب مدارک را تزویج فرمود و از آن مخدره جناب آقا شیخ حسن صاحب معالم متولد شد و دختر خود را شهید ثانی تزویج فرمود بریب خود جناب آقا سید علی و از آن مخدره صاحب مدارک متولد شد پس جناب آقا شیخ حسن صاحب معالم هم عموی مادری صاحب مدارکست و هم خالوی پدری او

و محتملست قبر جناب ابراهیم بن علی بن حسن العاملي الکفعمی نیز در جبل عامل باشد

و در روضات از بعضی از ثقات نواحی جبل عامل نقل می کند قریب باین مضمون که وقتی در جبل عامل زارعی زمین را با گاو شخم می کرد برای زراعت کردن ناگاه سرجوق بنک بزرگی برخورد و آنرا از زمین کند مرده را با کفن دید در زیر آن سنک که مثل شخص متحیر متوحشی سر از خاک برداشته و بطرف راست و چپ نظر میکرد آنگاه گفت آیا قیامت برپا شده ؟ « اینرا گنت و بیفتاد آن شخص زارع نیز افتاد روی زمین و غش کرد چون بهوش آمد و تفتیش از حقیقت امر کردند دیدند روی سنگ قبر نوشته: هذا قبر ابراهیم بن علی الکفعمی انتهى

### امر چهارم - در قبور شریفه واقعه در مصر

بدانکه در مصر از امامزادگان جمع کثیری مدفونند

منجمله جناب عبیدالله بن علی بن ابراهیم بن حسن بن عبدالله بن امیر المؤمنین (علیه السلام)

و منجمله در قاهره مصر مدفونست نفیسه بنت حسن بن زید بن الحسن المجتبی (علیه السلام) که در باب چهارم گفته شد

و منجمله ابو محمد عبدالله بن احمد بن علی بن حسن بن ابراهیم طبا ابن اسمعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) الحجازی الاصل المصری الدار والوفات کانت ولادته سنه ست و ثمانین و مأتین و در حلقه سنه ثمان و اربعین و ثلاث مائة و دفن بقرافة مصر وقبره معروف ومشهور باجابة الدعاء کذا فی تاریخ ابن خلکان

و اما از علماء شیعه: جناب ابو حنیفه شیعه، نعمان بن ابی عبد الله محمد بن منصور مصنف جوامع الکلم و دعائم الاسلام و غیر ایندو و او اول مالکی مذهب بود و بعد شیعه شد و در مصر در سنه سیصد و شصت و سه از دنیا رحلت فرمود

و در مصر است قبر ثوبان بن ابراهیم المعروف بنی النون مصری که در ذیقعه سنه دوست و چهل و پنج از دنیا رفت و در قرافه صغری دفن شد و بقعه و مشهد عظیمی دارد و محمد بن ادریس امام شافعیه هم در مصر مدفونست که از ائمه ارجه اهل تسنن است می گویند نسبش منتهی می شود بحضرم عبد مناف جد اعلاى حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و بعضی از تواریخ متعلقه بابن ادریس در باب هشتم ذکر خواهد شد انشاء الله

و ايضاً در مصر است قبر دميرى محمد بن موسى المصري الشافعي صاحب حيوۃ الحيوان وفاتش در قاهره مصر بود سنه هشتصد و هشت  
و دميره قربه بزرگى است بمصر و در مصر است قبر عمر و بن عاص بن وائل بن هشام بن سعيد بن سهم بن عمرو بن مصيص بن كعب بن  
لوى كه در عيد فطرسته پنجاه و يك در سن نود و سه سالگى در مصر بدرک واصل شد

ص: 394

این اشعار منسوب است باو :

بال احمد عرف الصواب \*\*\* و في ابياتهم نزل الكتاب

هم حجج الاله على البرايا \*\*\* بهم و بجدهم لا يستراب

و لا سيما ابو حسن على (عليه السلام) \*\*\* له في الحرب مرتبة قهاب

طعام سيوفه نهج الاعادي \*\*\* و فيض دم الرقاب لها تراب

و ضربته ضربته كبيعته بخم \*\*\* معاقدها من القوم الرقاب

على الدر و الذهب المصفي \*\*\* و باقي الناس كلهم قراب

هو البكاء و في المحراب ليلا \*\*\* هو الضحاك اذا اشتد الضراب

هو النعيما العظيم و فلك نوح \*\*\* و باب الله و انقطع الخطاب

وسيد مؤمن شبلنجی در نور الابصار از شعرانی نقل کرده که مخدره سکینه و فاطمه دختران حضرت سيد الشهداء (عليه السلام) در قاهره مصر مدفونند و مخدره محترمه زينب بنت امير المؤمنين (عليه السلام) و فاطمه زهراء (عليه السلام) نیز در مصر مدفونست در قناطر السباع انتهى

و بعضی این ابیات را نسبت داده اند با بن الفارض شاعر مشهور و جمعی تصریح بتشیم او نموده اند و ابن فارض هم در قاهره مصروفات نمود سنه ششصد و وسی و دو کذا في هدية الاحباب للمحدث قمی

و در ذیل حالات حضرت زينب (عليه السلام) مطالبی ذکر میکند که منجمله از آنها آنستکه آیا جایز است کسانیکه از مادر منتسب اند پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) لباس سبز که علامت سیادت هست بپوشند یا نه؟ در جواب فرموده که بودن این لباس علامت از برای سیادت مدرکی در کتاب و سنت ندارد و در زمان قدیم هم این لباس علامت سیادت نبوده بلکه در سنه هفتصد و هفتاد و سه سلطان مصر ملك اشرف این را علامت از برای سیادت قرار داده

و در سنه هزار و چهار سید محمد شریف متولی باشی مصر امر کرد اشراف را که جلو او راه روند و بر سرشان عمامه سبز بگذارند و جهت آنکه اختیار شد لباس سبز از برای اشراف این بود لباس سیاه شعار بني العباس بود و لباس زرد شعار یهود بود و لباس کبود شعار نصاری بود، لذا لباس سبز را شعار اشراف و سادات قرار دادند و در این مقام جابر بن عبدالله اندلسی اعمی گفته :

جعلوا لابناء الرسول علامة \*\*\* ان العلامة شأن من لم يشهر

نور النبوة فی وسیم و جوههم \*\*\* یعنی الشریف عن الطراز الاخضر

و ظاهراً مدفن شریف مخدرتان حضرت فاطمه و سکینه در مدینه طیبه باشد و مدفن شریف حضرت زينب (عليه السلام) در شام باشد

بدانکه در سابق مملکتی اعظم از مملکت مصر نبوده و خداوند درسی موضع از قرآن مجید صراحة و کنایة یاد از او کرده و فرعون که ادعای الوهیت کرد گفت « ایس لی ملک مصر وهذه الانهار تجری من تحتی افلا تبصرون» و بسیاری از حکماء در مصر اقامت داشتند مثل : افلاطون و بطلیوس و سقراط و ارسطاطالیس و جالینوس - و در از منہ سابقه ارباب علوم و حکما بمصر می رفتند برای تحصیل علوم و حکم و بسیاری از انبیاء در مصر متولد شدند مثل حضرت موسی (علیه السلام) و برادرش حضرت هرون و یوشع بن نون - و بسیاری از انبیاء داخل مصر شدند مثل : حضرت ابراهیم خلیل (علیه السلام) و یعقوب (علیه السلام) و یوسف (علیه السلام) و اسباط و ارمیا و دانیال و لقمان حکیم و از اهل مصر بود مؤمن آل فرعون که خداوند در قرآن مجید یاد فرموده و همچنین آسیه بنت مزاحم زوجة فرعون و سحره فرعون و اول

ص: 395

کسی که ساکن مصر شد شیث بن آدم (علیه السلام) بود - و قاهره مصر را که مصر جدید باشد جوهر علام معزالدین علوی احداث نمود

واژ ابنیه عجیبه او اهرام مصر است و آن عبارت است از گنبد‌های بزرگ که حکماء سلف ساخته اند و بعضی گفتند بانی آن عمارات حضرت ادريس پیغمبر است و آن گنبد‌ها در دو فرسخ مسافت تعمیر یافته و کوچکترین آن گنبد‌ها از بزرگترین عمارات اهل عالم بزرگتر است - از آن جمله سه گنبد بزرگست باز از آن سه گنبد دو گنبد بزرگتر است و آنها را هرمان گویند و هر يك از آن دو گنبد چهار صد در چهار صد گز است و ارتفاعش نیز چهار صدگز است - و گنبد‌هاییکه از آنها کوچکتر است سیصد در سیصد گز است و صعيد مصر ناحیه ایست بمصر در جنوب در جنوب فسطاط و در صحرای صعيد مصر مغارهاییست که مردگان در آن افتاده اند و ادویه بان مرده ها زده اند که بدنشان تغییر نکند و بعضی گفتند که مومیایی مصری از مردگان حاصل شود و آن بهترین مومیایی هاست و عین الشمس از حدود مصر است و بقولی تختگاه فرمون بوده و درختی که روغن بلسان از او حاصل شود در عین الشمس است

### امر پنجم - در قبور شریفه واقعه در حلب و طرابلس و حمص

اما بزرگانی که در حلب مدفونند

منهم الشيخ الفقيه ابو الصلاح في الدين عبد الله الحلبي مصنف كتاب كافي در فقه که از قبل استادش سيد مرتضى علم الهدی در بلاد حلبی منصوب شده بود برای امور دینیه اهل حلب

و در روضات الجنات تاریخ ولادت و رحلت مدفونشان را ذکر نکرده و ظاهر آدر حلب باشد

و منهم السيد الجليل الفقيه ابو المكارم حمزة بن علي بن زهرة بن حسن بن زهرة بن علي بن محمد بن محمد بن احمد بن محمد بن حسين بن اسحق بن جعفر الصادق (عليه السلام) المعروف بالسيد بن زهرة الحلبي صاحب كتاب غنية در فقه و نسب شريفش بدوازده واسطه بحضرت صادق (عليه السلام) منتهی می شود خودشان و پدرشان و جدشان و برادر و برادر زاده شان از اکابر علماء بودند و بنوزهره خاندان معروفی هستند در حلب - ولادتشان در ماه رمضان سنه پانصد و بازده بوده و رحلتشان پانصد و هشتاد و پنج بود و در روضات مدفونش را معین نفرموده و محدث قمی فرموده که قبر ایشان در حلب است در صفحه جبل جوشن در نزد مقبره مجناب محسن بن حسين بن علي بن ابيطالب (عليه السلام)

و منهم محمد بن علي بن شهر آشوب الروي المازندراني که از تلامذه احمد بن علي الطبرسي صاحب كتاب احتجاج بوده وفاتش شب جمعه بیست و دوم ماه شعبان سنه پانصد و هشتاد و هشت بوده و در سن نود و نه سال و مدفونش در صفحه کوهیست در ظاهر حلب در نزدیکی قبر جناب محسن بن سيد الشهداء (عليه السلام) و اسم آن کوه کوه جوشن است و در آنجا قبر جمعی از علماء و بزرگان شيعه است مثل جناب احمد بن منير

و در تاریخ ان خلکان است که تولد احمد بن منير سنه چهار صد و هفتاد و سه بود در

طرابلس و رحلتش در جمادی الاخرة سنه بانصد و چهل و هشت بود بحلب و دفن شد بجبل جوشن نزدیک مزاری که آنجا هست و بلوح قبرش نوشته است .

من زار قبری فلیکن موقنا \*\*\* ان الذي القاه يلقاه

غير حم الله امره زارنی \*\*\* وقال لي یرحمك الله انتهى

و در بین موصل و حلبست ارض صفین و در اوست قبر شهداء صفین مثل جناب عمار و مثل جناب اویس و خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین و غیر اینها و صفین در نزدیکی رقه واقعست

و منهم ابو العلاء احمد بن عبد الشنوخى المعرى الادیب الشاعر المعروف بفساد العقیده تولدش در معره بود و او قصبه ایست در نواحی حلب در بیست و هفتم ربیع الاول سنه سیصد و شصت و سه هجری و هر دو چشمش در کوچکی نابینا شده و در دوازده سالگی شاعر ماهری شد و مدتی در حلب تحصیل کرد بعد آمد ببغداد و در محضر شریف سید مرتضی حاضر می شد

و در نامه دانشورانست که روزی با شریف سید مرتضی در حد شرعی سارق معارضه کرد و این شعر را انشاد کرد .

ید بخمس مابن عسجداً ودیت \*\*\* ما بالها قطعت في ریع دینار

تناقض مالنا الا السکوت له \*\*\* و ان نلوذ بمولانا من النار

سید فوراً فرمود :

عز الامانة اغلاها و ارضها \*\*\* ذل الخيانة فافهم حکمة الباری

و ابوالعلاء در مرتبه حضرت خامس آل عبا (علیه السلام) این شعر را گفته

مسح الرسول جبینه فله بریق في الخدود \*\*\* ابواه من علیا قریش جده خیر الجدود

الحاصل ایشان در سال چهارصد و چهل و نه هجری در معری وفات نمود و آنجا دفن شد و حسب الوصیت این شعر را بر قبرش نوشتند

هذا جنات ابی علی \*\*\* و ما جنیت علی احد

و این شعر دلالت دارد بر آنکه این مرد بلا عقب بوده و اولادی نداشته و بدانکه حلب شهر بزرگیست بارض شام و حضرت خلیل الرحمن (علیه السلام) گوسفندانش را می دوشید و شیرش را روزهای جمعه تصدق میداد لذا او را حلب نامیدند و در حمص که در میان حلب و دمشق واقعست قبری از مشاهیر علماء بنظرم نیامده بغیر آنکه در مجالس المؤمنین است که قبر جناب قنبر غلام حضرت امیرع و قبور اولاد جعفر بن ایطالب رضی الله عنهم در آنجاست ، و در طرابلس قبر جناب عبدالعزیز بن براج صاحب کتاب کامل و موجز است در فقه و ایشان قاضی بودند در طرابلس و از تلامذه سید مرتضی و شیخ طوسی است ولادتش در مصر بود و در آنجا نشو و نما کرد و ایشان خلیفه شیخ طوسی بودند در بلاد شام و در طرابلس شب جمعه نهم شعبان سنه چهار صد و هشتاد و یک از دنیا رفت و سن شریفش زیاده بر هشتاد بود

**امر ششم - در ذکر بزرگانیکه در بحرین مدفونند**

منهم الشيخ میثم بن علی بن میثم البحرانی شارح نهج البلاغه که سه شرح دارد کبیر و متوسط

ص: 397

وصغير وفاتش در سنه ششصد و هفتاد و نه بود و قبر شريفش در بلاد بحرين در قريه هلتاست که از قراء ثلاثه ماحوز است و قبرش مزار مؤمنين می باشد

و ایشان شرح نهج البلاغه را باسم خواجه عطا ملك جوینی حاکم خطة بغداد نوشت و فوت مرحوم خواجه جوینی شیمی روز چهارم ذيقعدة الحرام سنه ششصد و هشتاد و يك بود

ومنهم الشيخ حسين بن عبدالصمد بن شمس الدين الجبعي العاملي الحارثيست والد شيخ بهائي و نسبش منتهی می شود بحارث همدانی که از خواص حضرت امير (عليه السلام) بود و حضرت امير باو فرمودند (يا حار همدان من يميت يرني \*\*\* من مؤمن او منافق قبلا) الخ تولد مرحوم شيخ حسين در اول محرم سنه نهصد و هيچده بود و رحلتش در هشتم ربيع الاول سنه نهصد و هشتاد و چهار بود در بحرين در بلد حجر دفن شد و ایشان شيخ الاسلام قزوين بودند و مدت هفت سال در آنجا ترويج ميکردند بعد بامر شاه طهماسب رفتند بهرات و هشت سال در آنجا ترويج کردند بعد رفتند ببلاد بحرين و در آنجا از دنيا رفتند

و مرحوم شيخ بهائي در مرثبه والدش اين دو شعر را فرموده:

اقت يا بحر بالبحرين فاجتمعت \*\*\* ثلاثة كن امثالا و اشباها

حويت من درر العليا ما حوبا \*\*\* لكن درك اعلاها و اغلاها

ومنهم السيد هاشم بن سليمان بن اسمعيل الحسيني البحراني التوبلي صاحب تفسير برهان و معالم الزلفی و مدینه المعاجز و غير اينها

و در جواهر در مبحث عدالت ميفرمايد عدالت حسن ظاهر است نه ملكه و الافلا يمكن الحكم بعدالة شخص ابدأ الا في مثل المقدس الارديلي والسيد هاشم على ما ينقل من احوالهما رحلتشان سنه هزار و هفت بود در قريه توبل که از قرای بحرینست و آنجا هم دفن شد و قبرش مزار معروفیست و بعضی فرموده اند که مراد صاحب جواهر سيد هاشم نجفیست که از جمله زهاد و عباد بوده

و در روضاتست که مرحوم شيخ جعفر كبير در مقام تمجيد والد ماجدش شيخ خضر می فرمايد :

« وكان الفضلاء والصلحاء يتزاحمون على الصلوة خلفهاى خلف الشيخ خضر والسيد السند الواحد الاوحد واحد عصره و فرید دهره العابد الزاهد والراکع الساجد العالم العامل والفاضل الكامل المرحوم المبرور مولانا السيد هاشم النجفي رحمه الله تعالى قال في حقه من اراد ان ينظر الى وجه من وجوه اهل الجنة فلينظر الى وجه الشيخ خضر و لما حضرت السيد الوفاة اوصى ان يقف الشيخ خضر على غسله الى آخره »

ومنهم الشيخ ميثم بن معلى جد شيخ ميثم صاحب شرح نهج البلاغه که از اجله علماء عصر خود بوده و قبر شريفش در قريه از قراء ماحوز است و ماحوز از اعمال بحرینست - و منهم علامة الزمان ابوالحسن سليمان بن عبدالله بن على البحراني صاحب مصنفات كثيره كان عالماً في جميع العلوم علامة في جميع الفنون و ایشان از تلامذه مرحوم مجلسی و سيد هاشم بحرینی صاحب تفسير برهان بوده و لادتش در نيمه ماه رمضان سنه هزار و هفتاد و پنج بود و رحلتش هفدهم ماه رجب سنه هزار و صد



و بیست و چهار بوده و قبرش در مقبره شیخ میثم جدا بن میثم شارح نهج البلاغه است و منهم الحبر النبیل ملا عبدالله بن نور الله البحرانی صاحب کتاب عوالم کبیر که در او جمع کرده اخبار اهل بیت را در چند مجلد و ایشان از تلامذة مجلسی مرحوم است محدث و متتبع و ماهر در اخبار بوده و از کسانیست که اعانت کرد مجلسی را در تألیف بحار مثل محدث جلیل سید نعمت الله جزائری و در روضات مدفنش را معلوم نکرده شاید مدفنش در بحرین بوده باشد

و منهم احمد عبدالله بن سعید البحرانی المعروف بابن المتوج صاحب تصانیف عدیده و او از مشایخ احمد بن فهد حلّی است و در باره حافظه شان گفته اند انه مافطن شیئاً فنیسیه و قیل فی حقّه فی بعض الاجازات خاتم المجتهدین المنتشر فتواه فی جمیع العالمین شیخ مشایخ الاسلام و قدوة اهل النقض و الابرام

و در فوائد الرضویه از بعضی مجامع نقل کرده که قبر شریفش معروف در جزیره اکل و آن جزیره صالح پیغمبر است و می گویند از جمله بلاد بحرین است

و بدانکه بحرین از بلاد قدیم است که شیعه نشین بوده و اهلس متصلب در دین بوده اند و از امثال مشهور است خرب الله بلاد بحرین یعنی بحرین خراب شود که اهاس بروند بایر بلاد و آنها را تربیت کنند ، و بحرین ناحیه ایست بین بصره و عمان و در کنار دریا واقع است و حاکم نشین آن دیار هجر است بضمهاء و از او ست رشید هجری که شأن با

میثم تمار بود

### امر هفتم : در ذکر بزرگانیکه در بصره مدفونند اعم از آنکه سعید باشند یا شقی شیعه باشند یا سنی

منهم الشیخ الورع خلیل بن احمد البصری اللغوی النحوی العروزی و ایشان علم عروض را استنباط نمودند و پانزده بحر در آوردند و در روضات و کان فاضلاً صالحاً عالماً عابداً زاهداً عاملاً حکیماً و کان افضل الناس فی الادب و قوله حجة فیه و اختراع علم العروض و فضله اشهر من ان یذکر و کان امامی المذهب کما ذکره العلامة فی القسم الاول من الخلاصة و هو استاد سیبویه و در مجالس المؤمنین است که سلیمان والی اهواز کاغذی بخلیل نوشته التماس نمود که برود باهواز بجهت تأدیب و تعلیم اولادش خلیل چون کاغذ را خواند نسان خشگی را بیرون آورد گفت نزد من غیر این نان نیست و مادامی که آن هست احتیاج بسلیمان ندارم قاصد گفت چه در جواب والی بگویم خلیل ایباتی در جواب گفت که مطلعش اینست

ابلع سلیمان انی منك فی سعة \*\*\* و فی غنی غیر انی لست ذامال الخ

در تاریخ ابن خلکانست که چون آن قطعه بسلیمان رسید راتبه که سابقاً بخلیل می داد قطع نمود خلیل این شعر را بجهت او نوشت

ان الذي شق فی ضامن \*\*\* لی الرزق حتی یتوفانی الخ

از نصر بن شمیل منقول است که خلیل قدرت بر دوفلس نداشت و تلامذة او بعلم او کسب اموال می نمودند و از ذکاوت او آنستکه نزد کسی دوائی بود از برای رفع تاریکی چشم که مردم بسیار منتفع می شدند و چون آنمرد فوت نمود شخصی نزد خلیل آمد و اظهار تأسف نمود بقوت آن طبیب



و احتیاج خود را اظهار نمود خلیل گفت آیا نسخه آن دو هست؟ آن شخص گفت نه خلیل گفت ظرفی ر که آن دارو را در آن می ساختند موجود است گفت بلی آنظرف را نزد او آوردند استشمام نمود و بقوه شامه هر يك از اجزاء آن دارو را دانست و آن دارو را ساخته بمردم داد و از او منتفع شدند بعد نسخه آن دارو را در کتب آن طیب دیدند که اجزاء آن شانزده بود پانزده آن همان اجزائی بود که خلیل فرموده بود و در روضاتست که خلیل موعظه می کرد مردم را جاهلی از راه گذشت این شعر را انشاد کرد

و غیر تقی یا امر الناس بالتقی \*\*\* طیب یداوی الناوی و هو علیل

پس خلیل در جواب او گفت :

اعمل بعلمی ولا تنظر الی عملی \*\*\* ینفعک علمی ولا یضررک تقصیری

و در رجالست که خلیل بن احمد اول کسیست که حروف معجم را در این يك بیت جمع کرد

صف خلق جود کمثل الشمس اذ بزغت \*\*\* یحظى الضجیع بها نخلا بقنطار

یعنی وصف کن خلق جودی را که مثل خورشید است زمانیکه تا بان شود که رهانیده می شود همخواه بسبب آن خلق و یک درخت خرما را چهل اوقیه از طلا می کند و خلیل در سنه صد متولد شد و در سنه صد و هفتاد و پنج در بصره از دنیا رفت

و منهم صدر الدین محمد بن ابراهیم المشهور بملا صدری صاحب کتاب تفسیر و شرح اصول و کتاب اسفار و غیر اینها و او از تلامذه میر داماد و شیخ بهایی بود و پدرزن مرحوم ملا حسن قبض و ملا عبد الرزاق لاهیجی الملقب بغیاض بزد و در سنه هزار و پنجاه در طریق حج در بصره از دنیا رحلت فرمود

و گفتند در وقت رحلتش این شعر را می خواند :

آنکه دایم هوس سوختن ما می کرد \*\*\* کاش میآمد و از دور تماشا می کرد

و منهم سفیان بن سعد بن مروق الصوفی الکوفی المعروف بسفیان الثوری ولادتش سنه نود و پنج بود و رحلتش در بصره سنه صد و شصت و یک بود

و در روضات است که سفیان اخبار زیادی از حضرت صادق (علیه السلام) نقل کرده

و منجمله فرمود یا سفیان دو خصلت است که هر که ملازم آنها بشود داخل بهشت می شود عرض کرد آن دو خصلت چه چیز است؟ فرمود احتمال ما تکره اذا احبه الله وترک ما تحب اذا ابغضه الله و منجمله فرمود؟ یا سفیان ، ثق بالله ان کنت مؤمناً وارض بما قسم الله لك تكن غنياً و احسن مجاورة من جاورك تكن مسلماً ولا تصحب الفاجر فيعلمك من فجوره و شاور في امرك الذين يخشون الله عز وجل فقلت يا بن رسول الله زدنې فقال يا سفیان من اراد عزا بلا عشرة و غنى بلا مال و هيبه بلا سلطان فلينتقل من ذل معصية الله الى عز طاعته فقلت يا بن رسول الله زدنې فقال يا سفیان امرنی والدى بثلث و نهاني عن ثلث و كان فيما قال يا بنى من يصحب صاحب السوء لا يسلم و من یدخل مداخل السوء یتهم و من لا یملك لسانه یندم ثم انشدنی (عود لسانك قول الحق تحظ به \*\*\* ان اللسان لما عودت تعتاد) و نیز روایت شده که سفیان ثوری گفت در بعضی از سنین بحج مشرف شدم در بین راه رفتم بمدينة طيبه و از حضرت صادق (علیه السلام)

سؤال کردم مرا راهنمایی نمودند رفتم خدمتش درب خانه آنحضرت را کوبیدم فرمود کیست؟ گفتم سفیان نوری در را باز کرد فرمود مرحبا یا سفیان - عرض کرد یا بن رسول الله چرا از مردم عزلت و دوری فرموده فرمودند : یا سفیان، فد الزمان و تغیر الاخوان

(ج 20)

ص: 400

وتقلبت الاعيان فرأيت الانفراد اسكن للفؤا دامعك هيئى تكتب فيه قلت نعم فقال اكتب

لا تجزعن لوحدة و تفرد \*\*\* و من التفرد في زمانك فازود

ذهب الاخاء فليس ثم اخوة \*\*\* الا التملق باللسان و باليد

فاذا نظرت جميع ما بقلوبهم \*\*\* ابصرت سم نقيع ثم الاسود - الخ

و در حيوۃ الحيوانست که از سفیان ثوری سؤال کردند از عثمان و علی (علیه السلام) گفت اهل بصره قائلند بتفضیل عثمان و اهل کوفه قائلند بتفضیل علی (علیه السلام) گفتند تو چه می گوئی؟ گفت من کوفی هستم یعنی من قائلم بتفضیل علی (علیه السلام) رحلت سفیان در سنه صد و شصت و یک بود در سن شصت و چهار سالگی

و منهم حسن بن أبي الحسن البصرى که از زهاد ثمانیه بود و از آن چهار نفری بود که نه با معاویه بودند نه با امیر المؤمنین (علیه السلام) و در فصل هفتم از باب سوم تفصیل حالش ذکر شد و او غره رجب سنه صدوده در سن هشتاد و هشت در بصره از دنیا رفت و قبرش در بصره معروفست

و در روضات الجنات است که حسن بصری گفت امورات دنیا بر پانزده وجه است، پنج امر از عادیاتست، اکل و شرب و مشی و نوم و نکاح - و پنج امر بتعلیم است: ادب و کتابت و تیراندازی و فصاحت و صناعت و پنج امر بتقدیر الهی است حسن و فقر و غنی و عمر

و ایضا از کلمات اوست. یا من یطلب من الدنيا مالا یلحقه اترجو ان تلحق من الآخرة مالا تطلبه یعنی ای کسی که طلب می کنی دنیا را و نمی رسی بآن آیا آرزو داری که برسی به آخرتی که طلب نمیکنی

و از کتاب منتظم ابی الفرج ابن الجوزی البغدادی از حسن بصری نقل کرده گفت روزی من در کعبه معظمه بودم دیدم جوانی را که صورتش مثل ماه شب چهارده بود گریه و تضرع می کند و این اشعار را میخواند

الا ایها المأمول في كل حاجة \*\*\* شکوت الیک الضر فارحم شکایتی

الایار جالی انت کاشف کربتی \*\*\* فهب لی ذنوبی کلها واقض حاجتی

اتیت بافعال قباح رذیة \*\*\* فما فی الوری خلق جنی کجنایتی

فرادی قلیل لا اراه مبلغی \*\*\* اللزاد ابکی ام لبعده مسافتی

اتحرقنی بالنار یا غایة المنی \*\*\* فاین رجائی ثم این مخافتی

حسن گفت نزدیک رفتم دیدم حضرت زین العابدین است عرض کردم با سلالة النبوة ما هذه المناجات و البكاء وانك من اهل بیت قال عزوجل في حقهم. انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهیراً - حضرت فرمود بگذار این سخنها را « خلقت الجنة لمن اطاعة و لو كان عبداً حبشياً و خلقت النار لمن عصاه و لو كان حراً قرشياً (در اکثر نسخه ها بجای حراً سیداً است) و قال (صلی الله علیه وآله وسلم) ایتونی باعمالکم لا بانسابکم

و منهم بن دينار البصرى - در روضات است که او با ابراهيم ادهم از غلامان حضرت صادق (عليه السلام) بود رحلتش در بصره سنه صد و بيست و يك بود و قبرش بازاء قبر حسن بصرى معلوم است و سبب توبه مالك دينار را مختلف گفته اند

در روضات است که مالك بن دينار گفت من در اول امر منهمك در معصيت و در شرب خمر

بودم کنیزی خریدم و خداوند از او بمن دختری مرحمت فرمود و من مشعوف بودم به آن دختر پس چون براه رفتن اوفتاد محبتش در قلب من زیاد شد و با او انس گرفتم و او هم با من انس گرفت و وقتی شراب حاضر می کردم که بیاشامم دامن مرا می گرفت و می کشید که شرابها بالای جامه من می ریخت چون آن دختر دو ساله شد از دنیا رفت پس من خیلی غمگین شدم از فوت آن دختر چون شب نیمه شعبان شد و آنشب شب جمعه بود شراب زیادی آشامیدم و آن شب نماز عشاء را خوانده بخواب رفتم در عالم خواب دیدم قیامت بر پا شده و خلائق محشور شده اند

من هم میان آنها بودم ناگاه صدائی شنیدم چون نظر کردم پیشت سرخود دیدم اژدهای بسیار بزرگی در پشت سرمست و دهان باز کرده بجهت من پس گریختم و پیر مرد نیکو لباسی را دیدم گفتم مرا پناه بده گفتم من عاجزم که بتوانم برو بالای این کوه که در اوست و دافع مسلمین اگر ودیعه در آنجا داشته باشی ترا یاری می کند پس رفته بالای آن کوه و آن اژدها هم پشت سر من آمد بس ملکی فریاد زد پرده از پیش چشم اینشخص بردارید چون پرده برداشته شد دیدم اطفال زیادی که صورتشان مثل ماه شب چهارده بود آنجا حاضرند اژدها آمد نزدیک من که مرا هلاک نماید ناگاه یکی از اطفال فریاد زد باطفال، دیگر وای بر شما بروید و او را از دست دشمن نجات دهید، دیدم اطفال فوج فوج آمدند بجانب من ناگاه دیدم دختر صغیره منم آمد با اطفال چون مرا دید گریه کرد و گفت والله این پدر منست پس دستش را بجانب آن اژدها حرکتی داد و گریخت بعد آمد و بالای زانوی من نشست و گفت: یا ابه الم یأ للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله بس من گریه کردم و گفتم ای دخترک من آیا شما قرآن را می خوانید؟ گفت ما از شما بهتر می دانیم قرآن را و معانی خفیه و نکات دقیقه او را بهتر می فهمیم از شما گفتم ایدختر خبر بده بسن که این اژدها چه بود؟ گفت اعمال سیئه تو بود. گفتم شماها در اینکوه چه می کنید؟ گفت ما اطفال مسلمین در اینجا منتظر شماها هستیم تا روز قیامت که شما را شفاعت کنیم - مالك گفت من از خواب بیدار شدم و شراب ها را ریختم بزمین و از معاصی خود توبه کردم

و روایت شده که مالك بن دینار گفت من عابدی را که زاهد در دنیا بود ملاقات کردم گفتم مرا وصیتی بنما - گفت ان استطعت ان یکون بینک و بین اهل الدنيا حائط من حدیة فافعل قال زدنی قال اقلل من معرفة الناس قال زدنی و یحک قال اقطع طمعک من المخلوقین تسکن ملکوت السماء

یعنی اگر بتوانی بین خود و بین اهل دنیا دیواری از آهن قرار بدهی چنین کن گفتم زیادتر وصیت کن گفت آشنایان خود را کم کن - گفتم زیادتر وصیت کن گفت طبعت را از مخلوقین قطع کن تا ساکن شوی ملکوت سموات را

و منهم محمد بن سیرین البصری و او صد روز بعد از حسن بصری از دنیا رفت در روز نهم شوال سنه صد و ده هجری و سی نفر اولاد آورد از یک زن نوزده پرو بازده دختر و این از عجایب است که از یکزن اینقدر متولد شود و ضدیت او با حسن بصری زیاد بود بحیثی که در امثال گفته شده جالس اما الحسن و اما ابن سیرین علی سبیل منع الجمع لاعلی منع الخلو - و شاید همین باعث تقارب اجلشان شد چنانچه در حکایت جریر و فرزدق آنها ذکر خواهد شد - و در تعبیر رویا بسیار نظر صائبی داشت شخصی از او سؤال کرد که در خواب دیدم اذان می گویم تعبیرش چیست؟ گفت بمکه می روی، دیگری از او همین خواب را سؤال کرد که در خواب دیدم اذان می گویم تعبیرش چیست؛ باین شخص بر خلاف

اولی جوابداد باین معنی که گفت دستت بسرقت قطع می شود

سؤال کردند جهت اختلاف در تعبیر را گفت در اول سیمای حسن دیدم تعبیر کردم به آیه شریفه « فاذن فی الناس بالحج » و در دومی هیئت بد دیدم تعبیر کردم به آیه شریفه « فاذن مؤذن ایتها العیر انکم لسارقون » و کسی دیگر در خواب دید بمنبر خطبه می خواند، ابن سیرین تعبیر کرد بخلافت و سلطنت - و دیگری همین خواب را سؤال کرد تعبیر نمود بیالای دار رفتن یا بیرون و میان تابوت خوابیدن و زنی در خواب دید که ماری را می دوشد از ابن سیرین تعبیرش را پرسید گفت مرد فاسق هوا پرستی با تو مقاربت می کند و دیگری در خواب دید چشم راستش از پشت بیرون شده و داخل شده در چشم چپ تعبیر از این سیرین پرسید فرمود تو دو پسر داری؟ گفت بلی، فرمود پسر بزرگت با پسر کوچک فجور می کند

و در چهاردهم بحار الانوار است که تعبیر رویا گاهی بمناسبت آیات شریفه و اخبار معصومین می شود و گاهی بمناسبت اسماء تعبیر می کنند و گاهی بند آنچه در خواب دیده شده تعبیر می شود و از قبیل تعبیر از آیات آنکه « کشتی » را به « نجات از مهلکه » تعبیر می کنند لقله تعالی: « فانجیناه واصحاب السفینة » و « مرض » را به « نفاق » لقله تعالی: « فی قلوبهم مرض مرض » و « لباس » را به « زن و شوهر » لقله تعالی: « هن لباس لکم وانتم لباس لهن »

و از قبیل تعبیر از احادیث است آنکه « غراب را تعبیر به « رجل فاسق » می کنند لان النبی (صلی الله علیه وآله وسلم) « سماه فاسقا » و « فاره » را به « مرأه فاسقه » لانه « سماه فویسته » و « ضلع » را به « مرأه » لقله (صلی الله علیه وآله وسلم) « انها خلقت من ضلع اعوج » و « کندن حفیره » را به « مکر و خدعه » لقله لهم . « من حفره حفیره لآخیه وقع فیها »

و از قبیل تعبیر به اسماء است . آنکه از راشد» تعبیر به « رشد » می کنند و از « سالم » به « سلامت » و از « سفر جل » به « سفر » و از « سوسن » به « سوه »

و از قبیل تعبیر به ضد است آنکه از « خوف » تعبیر به « امن » می کنند لقله تعالی .

« ولنبد لنهم من بعد خوفهم امناً » و از « امن به « خوف » و از « بکاه » به « فرح » اگر گریه بدون صیحه باشد و الا تعبیر بمصیبت می شود و از « ضحك » به « حزن » « اگر تبسم نباشد » و الا تعبیر برور می شود انتهی

محدث قمی نقل فرموده که مهدی عباسی در خواب دید که صورتش سیاه شده از معبرین تعبیر خوابش را سؤال کرد عاجز ماندند مگر ابراهیم کرمانی گفت از تو دختری بدنیا می آید! گفت از کجا دانستی؟

گفت لقله تعالی: « و اذا بشر احدهم بالانثی ظل وجهه مسوداً وهو کظیم »

و فرموده ابن سیرین مؤدب اولاد حجاج بود و حکایات تعبیرات او معروف است و این علم تعبیر که روزی او شد برای آن بود که تشبیه پیدا کرد بحضرت یوسف (علیه السلام) چون علم تعبیر در حضرت یوسف بروز و ظهور داشت لذا نسیمی هم باین سیرین و زید و جهة تشبیهش بحضرت یوسف این بود که چنانچه آنحضرت مبتلا شد بکید زوجه عزیز مصر و خود را پاکیزه نگهداشت ابن سیرین نیز مبتلا شد بکید زنی و خود را مبتلا نکرد از آنچه بعضی گفتند در تعبیر باین مرتبه رسید و حکایتش چنین است که ابن سیرین کسب بزازی داشت و او را جمال زیبایی بود زنی عاشق او شد گفت اجناس بزازی بمنزل او ببرد که او بقیمت خوب بخرد چون ابن سیرین وارد خانه او شد آن زن کام خود را





از ابن سیرین خواست! و هر قدر او مذمت از زناکرد فایده نبخشید بلکه آتش او تیز تر گردید!

لاجرم ابن سیرین بهانه از نزد او بیرون شد و بدن خود را بنجاست آلوده نمود و بزنی وارد شد؛

چون نظر زن بوی افتاد و آن هیئت قبیح را دید از او تنفر جست و او را از نزد خود بیرون کرد، ابن سیرین این را غنیمت دانسته و از اجناس خود چشم پوشید و از خانه بیرون شد. انتهی

و منهم الحریری ابو محمد قاسم بن علی بصری صاحب مقامات حریری وفاتش در بصره بود سنه پانصد و شانزده

و منهم فرزددق الشاعر همام بن غالب المجاشعی المکنی به ابی فراس که اشعار زیادی در مدح حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) گفته است و در سابق گفته شد که این ابی فراس غیر ابی فراس حارث بن سعید حمدا نیست صاحب قصیده میمیه که مطلعش اینست.

الحق مهتضم والدين محترم \*\*\* وفي آل رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) مقتسم

که این قصیده اش در مظلومیت اهل بیت اطهار و ظلم بنی العباس بود نقل کردند و قتیکه ابی فراس این قصیده را گفت زمان استیلاء خلفاء بنی العباس بود امر کرد که لشگرش شمشیرها را از غلاف کشیدند پانصد شمشیر کشیده شد آنوقت میان لشکر شروع نمود بخواندن این قصیده میمیه - و این ابی فراس در سنه سیصد و پنجاه و هفت کشته شد و وقتی که خبر فنگش را بمادرش دادند از شدت جزع چشم های خود را کند

و منهم جریر بن عطیه شاعر و او با فرزددق بسیار ضدیت و معاندت داشت و قتیکه خبر فوت فرزددق را بجریر دادند گریه کرد گفتند آیا گریه می کنی از فوت کسی که چهل سالست او ترا هجو می کند و تو او را هجو می کنی گفت دور شوید فوالله ما تساب رجلان ولا تناطح کیشان فمات احدهما الاتبعه الآخر عنقریب و موت این دو شاعر در سنه صد و ده بوده و قبر هر دو در قبرستان بصره است

و منهم عبد الملك بن قریب اللغوی البصری الملقب بالاصمعی صاحب خبرهای مضحکه و قصه های غریبه، منجمله اصمعی گفت بولی نزد زنی امانت گذاردم وقتی که مطالبه کردم آن زن منکر شد زیرا بردم نزدیکی از مشایخ او را قسم دادم و قسم خورد شیخ گفت من یقین کردم که این صادق است اصبحی گفت گویا نشنیده این آیه را

« ولا تقبل السارقة یمیناً \*\*\* و لو حلفت برب العالمینا »

شیخ گفت راست گفتمی و آن زن را تهدید نمود زن اقرار کرد و امانت مرا داد - شیخ گفت : در چه سوره است این آیه

اصمعی گفت در سوره :

« الاهی بصحنک فاصبحینا \*\*\* و لا تبقی خمور الاندرینا »

شیخ گفت سبحان الله من بگمانم در سوره « انا فتحناک فتحاً مبیناً » است و نظیر اینست آنچه در روضات از سیوطی نقل کرده که در ذیل ترجمه عبدالله بن رواحه انصاری فرموده که او کنیزی داشت پنهان از عیالش - یگروز زوجه اش دید عبدالله بن رواحه بالای سینه آن کنیز خوابیده و مشغول است پس آن زن کارد بزرگی برداشت آمد بجانب شوهرش ، گفت ای زن چه شده ترا گفت اگر آن مکانی که ترا دیدم

همان مکان می بودی این کارد را بتو فرود می آوردم - گفت مگر مرا کجا دیدی گفت بالای سینه جاریه - گفت من نبودم، گفت تو بودی و اگر راست می گوئی چند آیه

ص: 404

از قرآن بخوان چون پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نهی فرموده که جنب قرآن بخواند، پس عبدالله خواند این اشعار را

شهدت بان وعد الله حق \*\*\* وان النار مثوی الکافرینا

گفت زیادتربخوان - گفت:

وان العرش فوق الماء طاف \*\*\* وفوق العرش رب العالمینا

و تحمله ملائکة کرام \*\*\* ملائکة الاله مقربینا

پس آزن گفت آمنت بالله و چشمم را تکذیب میکنم پس ابن رواحه بجهت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل کرد پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خنده کردند بقسمی که نواجذ شریفش نمودار شد

و در بعضی از کتب معتبره است که اصمعی کنیز خوش صورتی را دید که در صورتش خالی بود و در پاهایش خلخال پس اصمعی گفت اسم تو چیست: گفت کعبه گفت این خال بر صورتت چیست: گفت حجر الاسود اصمعی گفت اذن بده که حجر الاسود را ببوسم - گفت لا- تنالها الا بشق الانفس پس گفت من یک کیه از درهم بوی دادم گفت الان میل داری طواف کن میل داری تقبیل حجر الاسود کن و میل داری که داخل حرم شو و منجمله اصمعی گفت در سنه مجاعة دیدم اعرابی با عیالش در میان کوچه نشسته و می گوید

یا رب انی جالس کما تری \*\*\* و زوجتی قاعدة کما تری

و البطن ما جائع کما تری \*\*\* فما تری فیمن تری فیما تری

اصمعی گفت داخل شدم بر آن اعرابی و او نشسته بود روی حصیر صغیری بمن اشاره کرد بنشین گفتم جای بر شما تنگ می شود گفت

الدنیا باسرها لاسع متباغضین \*\*\* و شبرا فی شبر یسم متحابین

و منجمله اصعی گفت من از جامع بصره خارج شدم شخص عربی آمد بجانب من گفت از کجا میآئی گفتم از موضعیکه تلاوت قرآن می کنند - گفت بخوان از برای من بعضی از آیات قرآنی را من شروع نمودم بخواندن سوره و الذاریات تا رسیدم بقوله تعالی و فی السماء رزقکم و ما توعدون گفت بس است پس ناهه اش را نحر کرد و گوشتش را بمردم قسمت کرد و شمشیر و تیرو کمانش را شکست و رفت پی کارش؛ بعد اصمعی گفت من با هرون مشرف شدم بمکه معظمه در حین طواف دیدم کسی بصدای ضعیف مرا می خواند نظر کردم دیدم همان مرد اعراییست که لاغر شده و رنگش زرد شده بود گفت بخوان همان سوره مبارکه را؛ خواندم تا رسیدم به آیه و فی السماء رزقکم و ما توعدون صیحه کشید و گفت قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا بعد خواندم فورب السماء والارض انه لحق مثل ما انکم تتطقون عرب صیحه کشید و گفت یا سبحان الله الذی اغضب الجلیل حتی حلف لم یصدقوه بقوله حتی الجاه الی الیمین این را سه مرتبه گفت و روح از بدنش مفارقت کرد

و در خزائن نراقی از اصمعی روایت کرده که مردی آمد نزد جاریه امرء القیس و سؤال کرد صاحب تو چه شده جاریه گفت:

ذهب الی الفیفاء لیفتی الفنی \*\*\* فاذا فاء الفتی یفی

یعنی: صاحب من رفته است بضر ا بجهت آنکه برگردد قافله پس هرگاه برگردد سایه خورشید صاحب منم بر می گردد.

ص: 405

و منجمله اصمعی گفت من در بصره مرد خوش صورت و خوش لباسی را دیدم که مشغول دخل و خرج خود است خواستم عقلش را اختبار کنم گفتم سیدنا کنبه شما چه چیز است گفت :

عبد الرحمن الرحيم مالك يوم الدين ! اصمعی گفت من خنده کردم دانستم عقلش کم است

مخفی نماناد که دانستن کمی عقل این مرد از حدیث حضرت صادق (علیه السلام) معلوم می شود که فرمود تعبیر عقل الرجل في ثلاث: في طول لحيته وفي نقش خاتمه وفي كنيته ومنهم شيخ عبد السلام بصری در انوار نعمالی است که سلاطین بیرقهای خود می نوشتند « لا اله الا الله محمد رسول الله الشيخ عبد السلام ولي الله » یكروز شیخ در مسجد بصره میان نماز گفت « كخ كخ » چون از نماز فارغ شد مریدان گفتند چرا در نماز چنین گفتی گفت دیدم سگی داخل مسجد الحرام شد رفت تا نزدیک باب كعبه من او را دور کردم مریدها از این مکاشفه تعجب کردند یکی از مریدها آمد نزد عیالش که شیعه بود کرامت شیخ را نقل کرد ضعیفه گفت شیخ را بمنزلت دعوت کن پس آن مرد شیخ را دعوت کرد و به آن زن گفت از برای شیخ و اصحابش طامی ترتیب بده چون شیخ و اصحابش وارد شدند و سفره طعام وسینی ها را گذاردند بالای هر سینی به مرغ بریانی بود و مرغ سینی شیخ را در زیر طعام گذارده بود شیخ که بسینی خود نگاه کرد متغیر و غضبناک شد و دست بطعام بلند نکرد که چرا در سینی من مرغ نگذازدید؟ یکمرتبه آن زن شیعه داخل شد و مرغ را از زیر طعام بیرون کشید و فرمود: یا شیخ تو از بصره سك را میان مسجد الحرام دیدی و نمازت را قطع کردی چگونه مرغ بریان را زیر لقمه طعام ندیدی - پس شیخ گفت هذه رافضية خبيثة و بیرون شد و شوهر آن زن شیعه شد

و بدانکه از جمله مدفونین در بصره است طلحة بن عبدالله که قبرش میان بصره است و زبیر بن عوام که قبرش خارج بصره است و این دو باعتقاد اهل تسنن از عشره مبشره هستند

و ایضا انس بن مالك که خادم حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود قبرش در وادی السباعست که شش فرسخی بصره و ایضاً حلیمه سعدیه مادر رضاعی حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) در بصره از دنیا رفت

## خاتمه

چون والده ماجده امام زین العابدین (علیه السلام) مخدره شهر بانویه بود بنت یزدجرد بن شهریار بن پرویز بن هرمز بن کسری انوشیروان العادل بن قباد بن فیروز بن یزدجرد بن بهرام بن شاپور ذوالاکتاف و در فصل هشتم از باب اول بیعضی از شواهد بر عدالت انوشیروان اشاره شد مناسب دیدم عدالت و اخلاق حمیده بعضی از سلاطین عجم اشاره کنم

منجمله جناب عبدالله بن طاهر ذو الیمینین ابن الحسن که اعدل سلاطین طاهره بود

علامه سبزواری ملا محمد باقر در روضة الانوار می نویسد که روزی زنی آمد در خراسان نزد عبد الله بن طاهر و تظلم و شکایت نمود از برادر زاده عبدالله که والی هرات بود و گفت من منزلی داشتم که از پدرانم بمن ارث رسیده و برادر زاده تو مقابل خانه من میدانی ساخته و منزل را از من به بها خواست ندادم و بدون رضایت و اجازه من منزل مرا ویران کرد و داخل میدان نمود حال آمده ام که داد مرا بگیری عبدالله بن طاهر فوراً سوار شد و رفت بهرات و یکی از خواص خود حکم کرد عورت را براحت و آسایش ببرد بهرات امیر عبدالله وارد شد و برادرزاده اش را طلبید و گفت من ترا بر سر خلائق

از بهر آن و اداشتم که ظلم نکنی و خانه مردم را خراب نکنی چرا باین زن ظلم کردی؟ عرض کرد من ظلم نکرده ام و بهاه آن را نزد امینی سپرده ام. سلطان عادل گفت هنر تو از ظلم تو بیشتر است نشنیده که فرمود لا یحل مال امر علی امره الا بطیب نفسه بس امر کرد که خانه او را بسازند و همه روزه خود و برادر زاده اش را امر کرد برود و عملگی بنماید و اوهم چنین کرد

و منجمله لیث صفار پدر یعقوب بن لیث که سر سلسله سلاطین صفاریه و عادل آنها بود

در حبیب السیر است که لیث صفار بدر یعقوب در سیستان شبی نقب زد بخزانه والی حاکم سیستان زر و جواهر واقمشه و امتعه بسیار سرقت کرد وقتی که خواست از خزانه بیرون شود پایش بچیز شفاف صلبی خورد، او را جواهر پنداشت بجهت امتحان بزبان زد دید نمکست اموالی را که جمع کرده بود بجهت رعایت حق نیک بخزانه گذارد و بیرون شد رفت بمنزل خود صبح خزانه دار دید درب خزانه باز است داخل شد چشمش با موال جمعنده افتاد متحیر شد - رفت نزد حاکم سیستان صاحب خزانه کیفیت را عرض کرد حاکم تعجب کرد و امر کرد منادی فریاد کند که هر کس این حرکت را کرده در امانست بشتابد نزد حاکم لیث صفار رفت نزد حاکم - سؤال کرد: بچه سبب صرفنظر کردی از این اموال و جواهرات عرض کرد بجهت آنکه رعایت حق نمک را نمودم و قضیه را نقل کرد از آنروز لیث صفار ترقی کرد تا آنکه خود او و اولاد و احفادش بدرجه سلطنت رسیدند

و منجمله اسمعیل سامانی که سر سلسله سلاطین سامانیه و عادل آنها بود

در زینة المجالس است که امیر اسمعیل سامانی در روزهای برف و سرما سوار میشد و گردش می کرد که اگر کسی حاجتی داشته باشد با و عرض کند و در محلات میرفت و مردم را صدقه میداد - با و گفتند سلاطین در این روزها از خانه بیرون نمی شوند فرمود در این روزها غریبان و ستم رسیدگان پریشان تر می باشند و چون مهم ایشان ساخته شود دعای با اثری می کنند

و در تاریخ کامل ابن اثیر است که محمد بن عبدالله بلعمی گفت از امیر اسماعیل شنیدم که فرمود در سمرقند روزی با برادرم اسحق نشسته بودیم محمد بن نصر فقیه وارد شد جهت اجلال علم او برخاستم چون آن فقیه رفت برادرم اسحق بمن گفت تو امیری هر گاه بجهت رعیتی بر خیزی مهابت تو میرود و گفت در همان شب پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را در خواب دیدم بازوی مرا گرفت و فرمود یا اسماعیل ثابت می ماند ملک تو و ملک فرزندان تو بسبب اجلالیکه به آن عالم کردی، پس حضرت خطاب فرمود برادرم اسحق و فرمود رفت ملک تو و فرزندان تو بسبب استخفافی که به آن عالم کردی

و در روضة الانوار است که اسمعیل سامانی پادشاه خراسان روزی عالمی آمد نزد وی، او را تعظیم بسیار نمود چون رفت او را هفت قدم مشایعت کرد - شب حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) را در خواب دید فرمود ای اسماعیل یکی از علماء امت مرا عزیز داشتی من از حضرت حق خواستم که ترا در دنیا عزیز دارد و هفت قدم او را مشایعت کردی دعا کردم که هفت تن از نسل تو پادشاهی کنند،

و منجمله احمد معز الدوله دیلمی برادر حسن رکن الدوله و علی صادالدوله دیلمی

بدانکه سلاطین آل بویه که سلاطین دیالمه باشند تماماً شیعه خالص و محب الله اطهار بودند مخصوصاً احمد معز الدوله که می توان گفت عادل سلاطین دیالمه بود وقتیکه سلطنت نشست حکم کرد در بغداد بدرب های مسجد کردند: لعن الله معویة بن ابی سفیان و لعن الله من غصب فاطمة فدکا و لعن الله من متع ان یدفن الحسن (علیه السلام) عند قبر جده و من نفی اباذر النظاری و من اخرج العباس من الشوری





و شیعیان بغداد اذن داد که بجهت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) عزاداری بنمایند و در آن سال روز عاشوراء شیعیان عزاداری کاملی نمودند و دکاکین خود را بستند و گل بصورت مالیدند و جامه های خود را دریدند و موکنان و مویه کنان در میان بازارها توجه می کردند و عید غدیر آن سال را عید مفصل بسیار با شکوهی گرفتند

ووفات معز الدوله در هفدهم ربیع الثانی سنه سیصد و پنجاه و شش بود و سر سلسله سلاطین آل بویه عبادالدوله بود وعده آنها پانزده نفر بود و مدت سلطنتشان صد و بیست و شش سال بود و بویه که پدر عمادالدوله باشد از اهل دیلم بود و مردی فقیر و صیاد ماهی بود و امیر المؤمنین (علیه السلام) از ایشان خیر داده بقوله: ویخرج من دیلمان بنو الصیاد الی ان قال ثم یتقوی امرهم حتی یملکوا الزوراء و یخالفوا الخلفاء قال قائل یا امیرالمؤمنین فکم مدتهم فقال (علیه السلام) ماة او تزيد قليلا کذا فی هداية الانام للمحدث القمي

و منجمله سبکتکین پدر سلطان محمود که سرسلسله سلاطین غزنویه است

در روضة الانوار است وقتی امیر عادل سبکتکین در نیشابور از عالمی شنید که حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود از جانب حق بمن فرمان رسید که بدنیا اطمینان مکن که ترا برای او نیافریدم و بنماز مواظبت کن که نصرت مؤمنان در آنست و از مخلوقات هیچ طمع مدار که بدست ایشان چیزی نیست و بمن توکل کن که بازگشت بنست سبکتکین بگوش گرفت و بنا گذارد که نماز شب بخواند فرزندش سلطان محمود که بزرگ شد او را هم بنماز و ادار کرد تا روزیکه سلطان محمود اراده کرد که با خاقان ترکستان در بلخ مصاف نماید نیم شب برخاست و به آب غسل کرد و مشغول نماز شب شد و آنشب برف می بارید گفتند: امیر امشب کار با من است و فردا کار با خداست و بعد از صبح روی به آسمان نمود عرض کرد: خداوندا از ما دو نفر هر کدام برای بندگی اصلحیم او را نصرت ده چون از دعا فارغ شد بمرکب اقبال سوار شد وفتح عظیمی نمود.

و در زینة المجالس از طبقات ناصری نقل کرده که در اوائل سبکتکین غلام البتکین امیر الامراء خراسان بود و زیاده بریک اسب در طویله نداشت وقتی از نیشابور بعزم شکار بیرون شد ماده آهوئی دید با بره خود چرا می کند سبکتکین اسبراند و آن بره آهو را شکار کرد چون چند قدم رفت بعقب سرش نظر کرد دید ماده آهو می آید و اضطراب می کند سبکتکین را بر او رحم آمد و بره آهو را رها کرد دید ماده آهو بره را جلو انداخت و بشعف تمام روانه شد و هر لحظه روی به آسمان میکرد و بسبکتکین می نگریست آنشب را سبکتکین گرسنه خوابید حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را در خواب دید فرمود ای سبکتکین بجهت شفقت و مهربانی که ماده آهو کردی تو پادشاه بزرگی خواهی شد با بندگان خدا بشفقت و مهربانی رفتار کن

و منجمله سلطان محمود سبکتکین که اعدل سلاطین غزنویه بود

و در هداية الانام محدث قمی فرموده که ایشان در اول حنفی مذهب بودند و چون عبدالله بن احمد الملقب بقفال المروری الشافعی نماز خواند با پوست سگ دباغی شده که ربع آن بنجاست آلوده بود و وضو با آب نیید گرفت و بفارسی تکبیر گفت و عوض سوره دو برك سبز گفت و بدون رکوع دو دفعه سر بزمین زد بدون فصلی و تشهد خواند و در آخر شرطه داد سلطان دانستکه این مذهب ابوحنیفه

صحیح نیست لذا از مذهب ابو حنیفه اعراض کرد و بمذهب شافعی داخل شد و در ماه صفر سنه چهارصد و بیست و یک در غزنین از دنیا رحلت کرد.

در زینة المجالس است که شبی سلطان محمود در مهد ناز راحت نموده بود دید خوابش نمیرد فهمید آه مظلومی پشت سر دارد شمشیر بکمر بسته از قصر بیرون شد بسجده رسید آواز ناله بگوشش رسید وارد مسجد شد دید مظلومی سر بسجده گذارده و می گوید : « یا من لا تأخذه سنه ولا نوم ، محمود در بروی مظلومان بسته سلطان گفت چه هم داری ؟ گفت : یکی از خواص سلطان در بدنامی حرم من میکوشد سلطان گفت منم محمود هر وقت آمد مرا خبرده و بغلامان دربار هم سپرد که هر وقت این شخص بدربار آید سلطان را خیر دار کنند شب بعد آن مرد رفت بدربار سلطان محمود را خیر دادند سلطان شمشیر بکمر بست و با آن مرد روانه شد چون وارد خانه شد دید حرف آنمرد صدقت فوراً چراغ را خاموش کرد و سر آن مرد خائن را از تن جدا کرد و بعد چراغرا روشن کرد و سلطان بسجده افتاد و غذا طلبید صاحبخانه قدری نان خشک آورد سلطان میل فرمود بعد سؤال نمود که چرا چراغ را خاموش کردید؟ سلطان فرمود گمان نمی کردم غیر اولاد من کسی جرئت این عمل شنیع را بنماید چراغرا خاموش کردم که روی او را نبینم مبادا محبت پدری مرا از قتل او مانع شود بعد فهمیدم که او نبوده سجده شکر گذاردم

و در تاریخ گزیده است که همیشه سلطان محمود مردد بود در حدیث العلماء ورثة الانبیاء و در حتمیت قیامت و در صحت نسب او که آیا از سبکتکین است یا نه : شبی از میان بازار می گذشت و علامش شمعدان طلائی در دست داشت جلو سلطان محمود می برد سلطان دید طلبه درب مدرسه کتاب در در دست دست دارد در وقت اشکال عبارتی می رفت در دکان بقالی و کتاب را باز می کرد و اشکالش را حل میکرد و بر می گشت بدرب مدرسه همچنین مکرر دید سلطان دلش بحال وی بسوخت شمع و شمعدان طلا بختید همان شب جمال مبارك حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را در خواب دید فرمود : یا بن سبکتکین اعزك الله في الدارين كما اعززت وارثی - هر سه مشکل سلطان باین فرمایش حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) حل شد

و در روضة الانوار است که در ایام بیماری سلطان محمود اسباب نقایسیکه در دنیا تحصیل کرده بود از نظر او می گذرانیدند و آنها نظر حسرت می کرد و پارچه در دست گرفته و زار زار می گریست و منجمله سلطان ملکشاه ابن الب ارسلان بن طغرل بیک بن میکائیل بن سلجوق که از جمله سلاطین سلجوقیه بود

در زینة المجالس است که سلطان ملکشاه در اصفهان بشکار رفت در قریة نزول اجلال فرمود جمعی از خواص و غلامان او دیدند گاو ماده بیصاحبی میان بیابان است او را گرفته کشتند و کباب نمودند و خوردند اتفاقاً آن ماده گاو مال زن بیوه بود که سه طفل یتیم داشت که بشیر او نعیش می کردند چون پیرزن خبر شد آمد بسر پل زاینده رود و در وقتیکه سلطان می خواست از آنجا عبور کند پیرزن پیرزن گفت ای پسر الب ارسلان اگر سر پل زاینده رود داد خواهی مرا نکنی بجلال ذو الجلال که تر اسرپل صراط نگه می دارم سلطان پیاده شد گفت این سر پل را اختیار می کنم پیر

زن تقصیل گاو و غلامان را بعرض سلطان رسانید سلطان امر کرد هفتاد گاو بان زن دادند و غلامان را هم ادب کرد بعد از وفات ملکشاه پیرزن خود را بخاک می مالید و می گفت خداوندا پسر الب ارسلان بالتیمی خود بمن چنین احسان کرد و تو اکرم الاکرمینی اگر بار نفضل کنی چه می شود و در آن ایام یکی از زهاد سلطان را در خواب دید از حالش پرسید جواب داد که اگر شفاعت آن پیر زن نبودی که سر پل زاینده رود بدادش رسیدم وای بر من بودی

وسلطان ملکشاه روز دهم سنه چهار صد و شصت و پنج کشته شد در اصفهان و در آنجا دفن شد

و منجمله سلطان سنجر بن ملکشاه بن الب ارسلان بن طغرل بیک ابن میکائیل بن سلجوق و ممکنست گفته شود که او اعدل سلاطین سلجوقیه بود

و علامه سبزواری در روضة الانوار فرموده که سلطان سنجر یک وقتی میرفت به طالقان کودکی از اهل طالقان بسر دیوار منزلشان نشسته بود و نظاره میکرد سلطان از دور نظر کرد بگمانش مرفیست آنجا نشسته کمان کشید و تیری انداخت بسینه کودک خورد و از بام افتاد و هلاک شد سلطان فرمود بروند و آن صید را حاضر کنند ببینند چه مرغیست غلامان بناخت رفتند و آنکودک را بریری نهاده خدمت سلطان آوردند چون سلطان کودک را بانحال دید گریه زیادی کرد و امر کرد که آنجا خیمه بزنند و اولیای آن طفل را حاضر کنند پدر آن طفل فقیر پیر مردی بود چون او را حاضر کردند امر کرد طشتی را پر از طلا نمودند و شمشیری بر روی او نهادند و نزد پدر آن طفل گذاردند سلطان فرمود اینست تیغ و سر و اینست طشت و زر هر یک را که می خواهی اختیار کن که مرا طاق عقاب در قیامت نیست آن مرد زمین را بوسید و سلطان را عفو کرد سلطان آن طشت زر را بوی داد با رقم حکومت طالقان و آن مرد از ارباب ثروت گردید و صاحب مکت شد

و در حبیب السیر است که در سنه پانصد و پانزده والده سلطان سنجر فوت شد اعظام علماء و اکابر فضلاء بجهت اداء نماز بجزانزه مهد علیا حاضر شدند سلطان آنجماعت فرمود که باید از شما کسی پیش نمازی کند که مدت العمر عبداً فریضة قضا نکرده باشد تمام آن جماعت توقف نمودند سلطان سنجر بنفس نفیس خود پیش ایستاد و سایرین آن سعادت مند اقتدا کردند و نیاز گذاردند

و سلطان سنجر در ماه صفر منه پانصد و پنجاه و دو از دنیا رحلت کرد

و منجمله سلطان الجایتو محمد بن ارغونخان بن ابقا خان ابن هلاکوخان المغولی الملقب بشاه خدا بنده که افضل و اعدل سلاطین مغول بود و شیعه کامل شد برکت علامه حلی

و در مجالس المومنین از تاریخ حافظ ابروی منصب نقل کرده که سلطان شاه خدا بنده در خاطرش گذشت حقیقت مذهب شیعه امامیه ولذا امر کرد که علماء فریقین را در مجلس حاضر کردند و در میان آنها بود از علماء امامیه علامه حلی (ره) بس سلطان امر کرد که شیخ نظام الدین عبدالملک مراغی که افضل علماء شافعیه بود با علامه در مسئله امامت بحث کند بس علامه براهین قاطعه بر او غالب شد و خلافت حضرت امیر المؤمنین و فساد ادعا خلفاء ثلاثه را ثابت نمود بحیثیکه از برای احدی شبهه نماند چون نظام الدین این اندازه علم را دید مبهور شد و شروع نمود بتحسین و ذکر محامد علامه و گفت قوت ادله علامه در غایت ظهور است الا آنکه سلف طریقی را اخذ کردند و خلف هم بجهت آنکه شق عصای مسلمین نشود بهما طریقی مشی نمودند

و مجلسی اول در شرح فقیه از جماعتی از اصحاب نقل فرموده که سلطان شاه خدا بنده کرد یکوقتی بزوجه اش غضبناک شد پس گفت انت طالق ثلاثا بعد پشیمان شد علماء اهل سنترا جمع و سؤال نمود همه گفتند این زن سه طلاقه شده محتاج بمحلل است سلطان گفت آیا در این مسئله خلا نیست؟ گفتند نه - پس یکنفر از وزراء سلطان گفت عالمیست در حله و او قائل است بطلان این طلاق سلطان کاغذی نوشت بعلامه و او را حاضر نمود علماء اهل تسنن بسطان گفتند که این مرد مذهب باطلی دارد و رافضی است و ضعیف العقل است سلطان فرمود بیاید تا دیده شود که چه میگوید و فرستاد عقب علماء مذاهب ارجه و چون علامه داخل شد کفش های خود را بدست گرفت و داخل مجلس شد و گفت السلام علیکم و پهلوی سلطان نشست علماء مذاهب بسطان گفتند ما نگفتیم این شخص ضعیف العقل است سلطان فرمود سرش را از خود او سؤال کنید مخالفین علامه گفتند چرا بجهت سلطان بخاک نیفتادی و سجده نکردی و ترک آداب نمودی فرمود پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) سلطان حقیقی بود و تحیت و درود باو سلام بود و خداوند هم در قرآن فرموده (فاذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم تحیه عند الله مبارکه طیبه) و خلافی نیست بین شیعه و سنی که سجده از برای غیر خدا جایز نیست بعد گفتند چرا پهلوی سلطان نشستی فرمود مکانی غیر اینجا نبود (و آنچه علامه می فرمود بعربی مترجم بجهت سلطان فارسی میکرد) گفتند چرا کفشت را بدست گرفتی و این سزاوار مجلس سلطان نبود فرمود ترسیدم که حنفیه او را بدزدند چنانچه ابو حنیفه کفش پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را دزدید علماء حنفی فریاد زدند حاشا و کلا کی ابو حنیفه زمان پیغمبر بود و حال آنکه نشو و نمای او دو بیست سال بعد پیغمبر بود فرمود فراموش کردم شاید ابن ادریس شافعی کفش پیغمبر را دزدیده علمای شافعی گفتند تولد شافعی هم در روز وفات ابو حنیفه بوده فرمود شاید مالک بن انس دزدیده علماء مالکیه دادشان بلند شد که کی مالک زمان پیغمبر بود

فرمود شاید احمد حنبل دزدیده داد علماء حنبلی بلند شد که کی احمد زمان پیغمبر بوده پس علامه رو کرد بسطان فرمود اینها رؤسای مذاهب اربعه بوده اند که هیچیک در زمان پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و صحابه نبوده اند و اگر در میان اینها افضل تری یافت شود که بر خلاف فتوای این چهار نفر فتوی بدهد جایز نمی دانند عمل بقول آنکی را که افضل است و ما طایفه شیعه متابعت می کنیم علی بن ابیطالب (علیه السلام) را که نفس پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و برادر او پسر عم او و وصی اوست بعد فرمود علی ای حال طلاقی که سلطان زوجه اش را داده باطل است چون شرط طلاق حضور عدلین است و در حالتیکه سلطان طلاق گفته عدلین حاضر نبودند بعد شروع نمود در بحث با علماء مذاهب و همه را ملزم فرمود پس سلطان محمد در همان مجلس شیعه شد و فرستاد بتمام بلدان و اقالیم که خطبه باسم دوازده امام بخوانند و سکه باسم آن بزرگواران بزنند و فرمود در اطراف مساجد و مشاهد اسماء مقدسه آنها را نقش کنند و چقدر ترویج فرمود مذهب شیعه را و ابن سلطان عادل در شب عید فطر سنه هفتصد و شانزده هجری در شهر سلطانیه که در نزدیک قزوینست و بنای خود او اوست از دنیا رحلت فرمود و همانجا هم دفن شد (ره)

و مناسب دیدم که در مقام کرامتی از مرحوم علامه نقل کنم

در مجالس المؤمنین است و در بعضی از کتاب معتبره دیگر که یکی از علماء اهل سنت کتابی دورد ملهم شیعه امامیه نوشته بود و مردم را با و گمراه می کرد و از ترس آنکه مبادا بدست

یکی از علمای شیعه برسد و او را رد بنویسند بکسی عاریه نمی داد جناب علامه حلی بتدابیری آن کتاب را یکشنبه عاریه گرفت که هر قدر بتوند از او بنویسد تا نصف شب قدری از کتاب را نوشت که خواب بر او غالب شد حضرت حجة ارواحنا له الفداء ظاهر شده فرمود یاشیخ کتاب را بمن واگذار کن و خود بخواب چون مرحوم علامه آخر شب که از خواب بیدار شد دید تمام آن کتاب از کرامت حضرت حجة (علیه السلام) نوشته شده

و علامه نوری این حکایت را نقل کرده با تفاوتی فرمود چون قدری از آن کتاب را نوشت او را کسالت عارض شد پس دید مردی بصفت اهل حجاز از در داخل شد و سلام کرد و نشست آنگاه فرمود یاشیخ تو مطر بکش از برای من و من می نویسم پس شیخ مسطر می کشید و آن شخص مینوشت و از سرعت کتابت مطر باو نمی رسید چون صبح شد کتاب هم تمام شد و فرموده: استنساخ آن کتاب نمی شد مگر در یکسال یا زیاده

و منجمله امیر تیمور گورگان ابن امیر توغان که سلسله سلاطین تیموریه است و نیب امیر تیمور بانسب چنگیز خان در قومنه خان که پدر چهارم چنگیز و پدر نهم امیر تیمور است متحد می شود در کلمه طیبه است که محمد بن الحسن بن خالد المکی از بعضی از قرآن که بسر قبر تیمور لنگ قرائت می کرد نقل کرده گفت من هر وقت بر سر قبر امیر تیمور قرائت میکردم چون خلوت میشد می خواندم خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه» و بسیار تلاوت می کردم این آیات را تا آنکه شبی در خواب دیدم که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نشسته و تیمور لنگ در پهلوی آنحضرت نشسته - گفتم ای دشمن خدا تو باین مقام رسیده که پهلوی پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بنشیننی خواستم دستش را بگیرم بر خیزانم از پهلوی پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) حضرت فرمود بگذار او را چون ذریه مرادوست میداشت پس ترسان بر خاستم و ترك کردم آنچه را که در خلوت می خواندم

و منجمله شاه اسماعیل صفوی که جداعلای آنها شیخ صفی بود و شیخ صفی روز دوازدهم محرم الحرام سنه هفتصدوسی پنج از دنیا رحلت فرمود و قبرش در اردبیل است که صر سلسله سلاطین صفویه است و ابتدا سلطنت مبارکه او نهصد و شش بوده که مطابقت با مذهبنا حق و بفارسی باشمشیر ائمة

و در روضات است که یکی از دشمنان دین بشیخ اجل مروج مذهب حقه محقق کرکی گفت دلیل بر بطلان مذهب شما آنستکه ترویج آن از ابتداء سلطنت صفویه شده که سنه نهصد و شش باشد و آن مطابق می شود با عدد مذهب نا حق شیخ در جواب فرمود که زبان ماعربی است بعربی بگو تا مطابق با مذهبنا حق بشود

و در فوائد الرضویه از صاحب ریاض العلماء نقل میکنند که فرموده جد اعلاى سید علی خان حویزای سید محمد بن فلاح از شاگردان ابن فهد بوده و ابن فهد برای او رساله تألیف کرده و ذکر فرموده در او وصیت های چندی منجمله دره آن رساله خبر داده از ظهور شاه اسماعیل ماضی و گفته که حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) در جنگ صفین بعد از شهادت عمار یاسر خبر داده بیاره از ملاهم و اخبار غیبیه از طلوع چنگیز و ظهور شاه اسماعیل ماضی و در آن رساله وصیت فرموده کسانی را که والی شوند در حویزه و درك کنند زمان شاه اسماعیل ماضی را که اطاعت کنند او را بجهت ظهور حقیقت او و بروز غلبه او و ماذکر کردیم بشرح این روایت و این وصیت را در کتاب ترجمه جاماسب نامه طالبان تفصیل بآنجا مراجعه نمایند بعد صاحب فوائد الرضویه می فرماید وقتیکه

شیخ ابن فهد این خبر را ذکر کرده هنوز دولت صفویه طلوع نکرده بود بلکه شاه اسمعیل ماضی اول در آن وقت متولد نشده بود چون وفات ابن فهد در سنه هشتصد و چهل و یک بوده و ولادت شاه اسمعیل ماضی در سنه هشتصد و نود و دو بود و رحلتش در نوزدهم رجب سنه نهصد و سی بود

و در کتاب محافل المؤمنین که از مؤلفات محمد شفیع حسینی است از کتاب غیبت شیخ طوسی از حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت کرده که فرمود یخرج رجل من الدیلم یملأ الجبال والسهل والوعور خوفاً و مهابةً ویسرع الناس الی طاعته البر و الفاجر و یؤید هذا الدین و ایضا از حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت کرده انه قال ص یخرج بقزوين ورجله اسمه اسم النبی یسرع الناس الی طاعته المشرك والكافر یملأ الجبال خوفاً أنتهی

و دیلم محله ایست از محلات قزوين و ووعور کوهیست و اسم شاه اسمعیل اسم حضرت اسمعیل پیغمبر ابن ابراهیم است

و منجمله شاه طهماسب بن شاه اسماعیل جد شاه عباس الصفوی

در انوار نعمانی است مقدس اردبیلی کاغذی نوشت بجهت اعانت سیدی بشاه طهماسب چون کاغذ بشاه رسید برای تعظیم کاغذ مرحوم مقدس از جای خود حرکت کرد و چون خواند دید جناب مقدس فرموده با و برادر فرمود کفنش را حاضر کردند و آن رقیمه شریفه را میان کفن خود گذارد و وصیت فرمود که چون مرا دفن کردند کاغذ را زیر سر من گذارید که با نگیرین احتجاج کنم که من کسی هستم که ملا احمد اردبیلی مرا برادر خطاب کرده

و منجمله شاه عباس الصفوی الموسوی ابن سلطان محمد مکفوف ابن شاه طهماسب ابن شاه اسماعیل

در انوار نعمانی است که شخصی تقصیر بزرگی کرده بود در سلطنت شاه عباس از ترس سلطان رفت بنجف اشرف پناهنده شد بحضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و از مرحوم ملا احمد اردبیلی استدعا نمود که کاغذی برای شاه عباس بنویسد که از تقصیر او بگذرد و مرحوم مقدس کاغذی نوشت باین عبارت بانی ملک عاریت عباس بداند اگر چه این مرد اول ظالم بوده اکنون مظلوم می نماید چنانچه از تقصیر او بگذری شاید حق سبحانه و تعالی پاره از تقصیرات ترا بگذرد کتبه بنده شاه ولایت احمد الاردبیلی « سلطان جواب نوشت و بعرض میرساند عباس که خدماتیکه فرموده بودی بجان منت داشته بتقدیم رسانید امید که این محب را از دعای خیر فراموس نکنید - کتبه کلب آستان علی، عباس صوفات شاه عباس کبیر جمعه آخر ماه جمادی الاولی سنه هزار و چهل و هشت بود

مخفی نماند که در میان سلاطین نادرشاه افشار معروف بود بظلم و سفک دماء معذ لك دارد وقتی که خواست مشرف شود بنجف اشرف امر کرد زنجیر طلائی بگردن او بستند و گفت همین قسم سرزنجیر را گرفته ببرید بصحن مقدس حضرت امیر (علیه السلام) هیچیک از اتباع او جرئت نکردند که چنین اهانت نسبت بوی بنمایند ناگاه شخصی که کسی او را نمی شناخت ظاهر شد و سر زنجیر را گرفته او را داخل صحن مطهر نمود بعد هر قدر گردش کردند او را نیافتند

و در دار السلام محدث نوری از حاجی ملا ابو الحسن مازندرانی نقل فرموده که هر وقت اسم سلطان محمدخان قاجار الملقب باخته نزد او ذکر می شد او راسب و لعن می کرد بجهت اعمال شنیعه که از او صادر شده بود از قتل مسلمین و اسیری زنان و غارت اموالشان پس شبی در

خواب دید که از درب طوسی داخل صحن مقدس حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) شد خواست از کفش داری داخل ایوان طلا بشود دید مرد بی موی که دندانهای بلندی داشت او را مانع شد از دخول و دست او را گرفته برد مقابل بعضی از حجر اتیکه نزدیک بود بباب مسجد خضرا گفت دیدم میان حجره جمعی هستند بزی سلاطین و در آخر مجلس مرد کوتاه قامتی بود که محاسن مدوری داشت بعد آنمرد بی موی بمن گفت ای فلانی خداوند کسی را که از من بد تر بود او را آمرزیده که نادرشاه باشد و اشاره کرد بهمان مرد کوتاه قامت آخر مجلس و گفت چرا مرا سب و لعن می کنی پس نادر شاه سرش را از حجره بیرون کرده گفت آقا محمد خان تاکی دست از مزاح خود بر نمیداری بگذار آخوند برود بی کارش او شقاوت و اعمال شنیعه ما را دیده اما سعه رحمت و وسعت عطوفت و مهربانی حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را ندیده آخوند ملا ابوالحسن گفت من بعد هر وقت در نجف اشرف از نزد قبر محمدخان می گذشتم بجهت او طلب مغفرت میکردم

و حالات بعضی از سلاطین سابقاً ذکر شد و بعضی هم بعد از این ذکر خواهد شد انشاء الله

الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

## باب هفتم : در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت و شهادت حضرت امام محمد باقر (علیه السلام)

### اشاره

و در تعیین زوجات و اولاد و اقارب و حواریین و بعضی از تواریخ متعلقه بآن بزرگوار و در تعیین بعضی از قبور متبرکه امامزادگان و علماء اعلام که در ممالک هندوستان و افغانستان و ترکستان واقع

و در این هفت فصل است و یکخاتمه

### فصل اول : در اسم و لقب و کنیه و نسب آن بزرگوار

بدانکه اسم شریف آنحضرت محمد است و اشهر القابشان باقر است که حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آن بزرگوار را باین لقب ملقب فرمود در ارشاد شیخ مفید از جابر بن عبدالله الانصاری روایت فرموده که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بوی فرمودند یوشک ان تبقى حتى تلقى ولدألى من الحسين (علیه السلام) یقال له محمد یقر علم الدین بقرا فاذا لقیته فقرأه منی السلام - و کنیت آن بزرگوار ابو جعفر است والد ماجدشان حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) و والده ماجده شان فاطمه بنت الحسن بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) بود المکناة به ام الحسن و قبل ام عبدالله پس حضرت باقر (علیه السلام) علویست از علویین و فاطمی است از فاطمیین و من ولد الحسنین است

و در اصول کافی از حضرت باقر (علیه السلام) روایت کرده فرموده مادر من پای دیواری نشسته بود پس دیوار مشرف شد بخراب شدن و صدائی بگوش مادرم رسید مادرم بدست خود اشاره کرد فرمود لا وحق المصطفی ما اذن الله لك في السقوط یعنی ساقط مشو بحق حضرت مصطفی (صلی الله علیه وآله وسلم) که خداوند اذن نداده ترا در ساقط شدن پس دیوار همین قسم معلق ماند تا مادرم از پای دیوار گذشت آنوقت دیوار فرود آمد و پدرم صد اشرفی تصدیق داد و حضرت صادق درباره این مخدره فرمود كانت حدیقة ولم تدرك في آل الحسن امرأة مثلها و مخدره ام الحسن یا ام عبد الله والده ماجده حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) و جناب عبدالله الباهر است

### فصل دوم : در تاریخ ولادت باسعادت حضرت امام محمد باقر (علیه السلام)

بدانکه شیخ الطایفه در مصباح و امین الاسلام طبری در اعلام الوری و ابن شهر آشوب در

ص: 415



مناقب و علامه مجلسی در جلا میفرماید ولادت آن بزرگوار روز جمعه فره ماه رجب سنه پنجاه و هفت هجری بوده و شهید اول در دروس فرموده روز دو شنبه سوم شهر صفر سنه پنجاه و هفت بوده و در اصول کافی و ارشاد مفید و بعضی از کتب معتبره دیگر تصریح فرموده اند که ولادت آن بزرگوار در سنه پنجاه و هفت بود اما تعیین روز و ماه آن را نکرده اند پس معلوم شد که در سنه ولادت اختلافی نیست و اگر هم باشد معنی به نیست و اما در ماه ولادت و روز آن اختلاف است و اصح قول اول است که روز جمعه غره ماه رجب بوده

## فصل سوم : در تاریخ رحلت آن بزرگوار

اما سال رحلت را کلینی در کافی و شیخ مفید در ارشاد و ابن شهر آشوب در مناقب و طبرسی در اعلام الوری و جزری در کامل فرموده اند که در سنه صد و چهارده بوده (1) و بعضی سنه صد و پانزده گفته اند و اشهر قول اولست

و اما ماه رحلت و یوم آن شهید در دروس و کفعمی در مصباح فرموده اند روز دوشنبه هفتم ذیحجه الحرام بوده و در اعلام الوری و روضه الواعظین است که در ذیحجه بوده بدون تعیین یوم آن پس معلوم شد که سن شریف آن بزرگوار در وقت رحلت پنجاه و هفت سال و پنج ماه و هفت روز بوده که سه سال و شش ماه و ده روز با جدش حضرت سید الشهداء (علیه السلام) بوده و بعد از رحلت جد بزرگوارش سی و چهار سال و پانزده روز با پدر بزرگوارش حضرت زین العابدین (علیه السلام) بوده و نوزده سال و دو ماه و دوازده روز بعد از پدر بزرگوارش مدت امامتش بوده و قاتل آن بزرگوار ابراهیم بن ولید بن یزید بن عبدالملک است چنانچه در اقبال سید بن طاوس در زیارت آنحضرت می فرماید و ضاعف العذاب علی من شرك فی دمه و هو ابراهیم بن ولید و ابن بابویه میفرماید قتل مسموماً بامر ابراهیم بن ولید بن یزید بن عبدالملک لع و در مصباح کفعمی است سمه هشام بن عبدالملک و مجلسی از قطب راوندی از حضرت صادق (علیه السلام) روایت میکند که عبدالملک بن مروان زین مسمومی فرستاد بمدینه طیبه که حضرت باقر (علیه السلام) بروی آن سوار شود بس آن زین را بر اسب زدند حضرت بر روی آن سوار شه و بدن نازنین آن بزرگوار از شدت زهرورم کرد و آثار موت در خود مشاهده فرمود پس وصیت های خود را بفرزندش فرمود و از دنیا رحلت کرد

و مخفی نماند که این روایت شریفه منقوله از راوندی ظاهراً ناقص است چون خواهد آمد انشاء الله که عبدالملک بن مروان بن حکم در سنه هشتاد و شش از دنیا رفت و حضرت باقر (علیه السلام) در سنه صد و چهارده بیست و هشت سال بعد پس باید هشام بن عبدالملک بن مروان باشد که در خلاف هشام بن عبدالملک و بامر او ابراهیم بن ولید بن یزید بن عبدالملک آن بزرگوار را مسموم نمود و قبر شریفش در بقیع است در قبه جناب عباس بن عبدالملک در جنب قبر پدر بزرگوار و هم بزرگوارش امام حسن مجتبی (علیه السلام)

ص: 416

1- حقیر در تاریخ وفات آنحضرت عرض نموده ام (سال فوت محمد بن علی یك محمد بور دو عشر علی) (ج 26)

## فصل چهارم: در تعیین زوجات و اولادهای حضرت امام محمد باقر (علیه السلام)

اما زوجه آنحضرت آنچه در کتب معتبره دیدم آنستکه آن بزرگوار دو زوجه دائمه داشته: اول ام فروه بنت جناب قاسم بن محمد بن ابی بکر بود که والده ماجده حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) و جناب عبدالله بود پس در حضرت صادق (علیه السلام) جمع شد قبيلة بنی هاشم و قبيلة بنی تیم که قبيله ابی بکر باشد زوجه دوم آنحضرت ام حکیم بنت اسد بن مغیره الثقفیه بود که والده ماجده جناب ابراهیم و جناب عبیدالله بود و مادر بقیه اولادهای حضرت باقر کنیز ام الولد بودند

و اما اولادهای حضرت باقر - در اعلام الوری و ارشاد مفید است که آن بزرگوار پنج پسر داشت و دو دختر

اول - حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) دوم جناب عبد الله سوم جناب ابراهیم چهارم جناب عبیدالله پنجم جناب علی ششم زینب و مادر این دو کنیزی بوده امولد هفتم ام سلمه و مادر ایشان هم ام ولد بوده، و در مناقب ابن شهر آشوب می فرماید آنحضرت هفت اولاد داشته پنج پسر و دو دختر و همه قبل از حضرت باقر (علیه السلام) از دنیا رفتند بغير حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام)

و در ارشاد مفید است که جناب عبدالله برادر ابو بنی حضرت صادق (علیه السلام) بود و مشارالیه بود بفضل و صلاح و روایت شده که عبدالله بن محمد داخل شد بر شخصی از بنی امیه آن ملعون اراده کرد که آن جناب را بقتل برساند فرمود لا تقتلنی اکن الله علیک عوناً و اترکني اکن لك علی الله عوناً یعنی من شفاعت می کنم از تو نزد خداوند و شفاعت من قبول می شود، پس آن ملعون قبول نکرد و آن بزرگوار را بهم مقتول نمود

و در روایات از جمله قبور معلومه اولاد ائمه قبر سید علی بن محمد الباقر (علیه السلام) را شمرده که واقع است در خارج بلده کاشان و مشهور است با مامزاده مشهد و قبر پسرش را جناب احمد بن علی الباقر که در بلده اصفهان واقع است در محله که جاده خواجه است و احوالات بقیه اولاد های حضرت باقر (علیه السلام) را در جایی ندیدم

و در عمدة الطالب است که عقبی از حضرت باقر و باقی نماند جز از حضرت صادق (علیه السلام) باجماع علماء نسب و کسیکه خود را نسب دهد بحضرت باقر (علیه السلام) از غیر فرزندش حضرت صادق (علیه السلام) نیست خلافتی در کذبش چنانچه از پسرهای حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) عقبی نماند جز از فرزندش حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) و هم از حضرت رضاع عقبی نماند جز از فرزندش حضرت جوادالائمه (علیه السلام) و از حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) عقبی نماند جز از حضرت حجة بن الحسن (علیه السلام)

## فصل پنجم: در ذکر حالات بعضی از اصحاب و حواریین حضرت امام محمد باقر (علیه السلام)

در باب اول از اختصاص نقل شده که از حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) روایت کرده که روز قیامت

منادی ندا کند ( این حواری محمد بن علی و حواری جعفر بن محمد (علیه السلام) ؟ ) پس بایستند عبدالله بن شریک العامری و زرارة بن اعین و برید بن معویة العجلی و محمد بن مسلم الثقفی الطائفی و لیث بن البختری المرادی المکنی به ابو بصیر و عبدالله بن ابی یعفر و عامر بن عبدالله بن خداعه و حجر بن زائده و حمران بن اعین

وفی البحار عن المناقب بابه جابر بن یزید الجعفی واجتمعت العصابة علی ان افقه الاولین ستة وهم اصحاب ابی جعفر و ابی عبدالله (علیه السلام) زرارة بن اعین و معروف بن خربوذ المکی و ابو بصیر الاسدی و فضیل بن یسار و محمد بن مسلم الطائفی و برید بن معویة العجلی اما عبدالله بن شریک : مکنی بود به ابی المحجل و در کتاب منهج المقال از حضرت باقر (علیه السلام) روایت کرده فرمود کانی بعبد الله بن شریک العامری علیه عمامة سوداء و ذوابتها بین کتفیه مصعدا فی کهف الجبل بین یدی قائمنا اهل البيت فی اربعة الف مکبرون و بکرون و در این کلام اشاره برجعت است که از اصول عقاید ائمه دین است

واما زرارة بن امین الشیبانی الکوفی : در رجال ابن ابی داود است که او از روایت حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق و حضرت امام موسی کاظم بود و اصدق اهل زمان خود و افضل ایشان بود و حضرت امام صادق (علیه السلام) در بارة او فرمود لولا زرارة لظننت ان احادیث ابی (علیه السلام) لتذهب

وایضا از حضرت صادق روایت شده که فرمود ما احد احیا ذکرنا و احادیث ابی الازرار و ابو بصیر لیث المرادی و محمد بن مسلم و برید بن معویة العجلی و لولا هؤلاء ما کان احد استنبط هؤلاء حفاظ الدین و امناء ابی علی حلال الله و حرامه و هم السابقون الینا فی الدنیا و السابقون الینا فی الآخرة .

وایضا از حضرت صادق روایت شده که فرمود احب الناس الی احیاء و امواتا اربعة برید بن معویة المجلی و زرارة و محمد بن مسلم و الاحول و هم احب الناس الی احیاء و امواتا

و در رجال از جمیل بن دراج روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت صادق (علیه السلام) که فرمود اوتاد الارض و اعلام الدین اربعة محمد بن مسلم و برید بن معاویة المجلی و ابو بصیر لیث بن البختری المرادی و زرارة بن اعین

و در فوائد الرضویة است که زراره مردی وسیم و جسم و ابیض اللون بود و در جدل و مخاصمه در کلام امتیازی تمام داشت و هیچکس را قدرت آن نبود که در مناظره او را مغلوب سازد الا آنکه کثرت عبادت او را از کلام و اداشته بود متکلمین شیعه در سلك تلامیذ او بودند و هفتاد سال عمر کرد و زراره در سنه صد و پنجاه از دنیا رحلت فرمود

و اما برید بن معویة العجلی ، در مجالس المؤمنین از کتاب خلاصه نقل کرده که او وجهی است از وجوه و از بزرگان اصحاب و ثقة و فقیه بود و صاحب محل و منزلت بود نزد ائمه (علیه السلام) و ابو عمرو کشی فرموده هو من اتقت العصابة علی تصدیقه و ممن اتقادوا له بالفقه

واما محمد بن مسلم بن ریاح الثقفی الکوفی و او مردی صاحب مال و بسیار عالیقدر بود و کشی از عبدالله بن ابی یعفر روایت کرده که گفت خدمت حضرت صادق (علیه السلام) عرض کردم که همه

وقت خدمت شما نمی توانم رسید و گاهی می شود مسئله از من سؤال می کنند و از جواب او عاجزم حضرت فرمود چرا از محمد بن مسلم سؤال نمی کنی که او مسائل دین را از پدرم شنیده و نزد او وجیه و صاحب قدر بود

و در مجالس المؤمنین از کشی روایت کرده که اجماع طائفه امامیه است بر تصدیق محمد بن مسلم و انقیاد از برای او در فقه

و از زراره نقل شده که محمد بن مسلم و ابو کر به رفتند نزد شریک قاضی و شهادت دادند در امری پس شریک گفت: فاطمیان جعفریان - چون محمد بن مسلم و ابو کر بیه شنیدند بگریه افتادند شریک گفت چرا گریه می کنید گفتند چون تو ما را نسبت بگروهی دادی که راضی نیستند که ما از شیعیان ایشان باشیم بجهت نقصانی که در ماهست و اگر تفضل کنند و ما را ببندگی قبول کنند منت بر ما نهاده اند، پس شریک تبسم نمود و گواهی ایشان را قبول کرد

و در بحار از اختصاص از ابن ابی عمیر روایت کرده گفت شنیدم از عبدالرحمن بن حجاج و حماد بن عثمان که می گفتند ما کان احد من الشیعة افقه من محمد بن مسلم

و از جناب محمد بن مسلم منقولست که گفت میهزار حدیث از حضرت باقر (علیه السلام) اخذ نمودم و شانزده هزار حدیث از حضرت صادق اخذ نمودم، در رجال کشی نقل کرده انه ممن اجتمعت العصابة علی تصدیقه من اصحاب ابی جعفر و ابی عبدالله و الانقیاد له بالفقه، و او را کتابی است در ابواب حلال و حرام و ایشان در سنه یکصد و پنجاه از دنیا رحلت فرمودند

و اما لیث بن بختری المکنی به ابی بصیر و به ابی محمد و او از هر دو چشم نابینا بود

در منهج المقال از جمیل بن دراج روایت کرده قال سمعت ابا عبدالله یقول بشر المخبثین بالجنة برید بن معاویة العجلی و ابا بصیر لیث بن البختری المرادی و محمد بن مسلم و زرارة اربعة نجباء امناء الله علی حلاله و حرامه لولا هؤلاء انقطعت آثار النبوة و اندرست

و ایضا در منهج المقال در ضمن حالات ابو بصیر لیث بن البختری روایت کرده گفت داخل شدم بر حضرت باقر (علیه السلام) عرض کردم آیا شما قادر هستید بر آنکه مرده زنده کنید و اکمه و ابرص شفا بدهید فرمود باذن الله - بعد فرمود نزدیک بیا، نزدیک رفتم؛ بعد فرمود نزدیک بیا، نزدیک رفتم؛ دست مبارک را بصورت و چشم های من کشید پس چشمم بینا شد و آسمان و زمین و خانه را دیدم فرمودند آیا دوست داری که چشمت بینا باشد و از برای تو باشد آنچه بر سایر مردم است روز قیامت از حساب و ثواب و عقاب یا عود نمائی بحال اول و از برای تو باشد بهشت خالص؟ عرض کردم میل دارم مثل حال اول عاجز باشم پس دستی بصورت من کشید و چشمم مثل اول نابینا شد

و بدانکه در اصحاب باقر (علیه السلام) دو نفر مکفوف و نابینا بودند و هر دو مکنی بودند بایی بصیر یکی لیث بن البختری المرادی و دیگر عبدالله بن محمد الاسدی

و در منهج المقال از کشی روایت کرده ان ابا بصیر الاسدی احد ممن اجتمعت العصابة علی تصدیقه و الاقرار له بالفقه، و ابو بصیر یحیی بن القسم الحذاء المكفوف از اصحاب حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) و حضرت امام رضا (علیه السلام) بوده پس سه نفر از روایات ظاهراً مکنی بودند بایی بصیر و معروف از این سه ابو بصیر و افضل آنها لیث بن البختری المرادیست

واما عبدالله بن أبي يعفور مكنتى بوده به ابو محمد

و در رجال از حضرت صادق (عليه السلام) روایت کرده فرمود ما وجدت احداً يقبل وصيتي ويطيع امرى الا عبدالله بن ابي يعفور

وايضا از زیدین الی اسامه روایت کرده فرمود داخل شدم بر حضرت صادق (عليه السلام) بجهت تودیم با آنحضرت فرمود یا زید مالکم و الناس قد حملتم الناس علی ابي والله ما وجدت احداً يطيعنى ويأخذ بقولى الا رجلاً واحداً أرحمة الله عليه عبدالله بن ابي يعفور فانى امرته و اوصيته فاتبع امرى و اخذ بقولى انتهى

و اما عامر بن عبدالله بن :خداعه درباره ایشان اخبار مدح و اخبار دم هر دو وارد شده لذا حال ایشان مجهولست

و اما حجر بنزاده فى الرجال من النجاشي حجر بن زائدة الحضرمي روى عن ابي جعفر و ابي عبدالله ثقة صحيح المذهب صالح من هذه الطائفة انتهى

واما حمران بن اعين الشيباني برادر جناب زرارة بن اعين بود ، و در رجال كبير از رجال كشى از حمران بن اعين روایت کرده که بحضرت صادق ع عرضکرد ما اقلنا لو اجتمعنا على شاة ما افينها قال فقال (عليه السلام) الا اخبركم باعجب من ذلك قال قلت بلى قال المهاجرون و الانصار ذهبوا و اشار بيده الا ثلثة و در این فرمایش اشاره است بآن که حمران از خواص شيعه بوده مثل سلمان و ابي ذر غفارى و مقداد بن اسود ، و على بن يقطين از مشايخ نقل کرده که حمران و زرارة و عبدالملك و بكر و عبدالرحمن این پنج نفر اولاد امين بودند و همه در ديشان مستقيم بودند و چهار نفر از اينها در زمان حضرت صادق (عليه السلام) از دنيا رفتند و باقى ماند زرارة امين تا عهد حضرت امام رضا (عليه السلام)

وايضاً حمران بن اعين روایت کرده که بحضرت صادق (عليه السلام) عرض کردم من با خدا عهد کرده ام که از مدینه خارج نشوم تا مرا خبر بدهی از آنچه از شما سؤال کنم - فرمود سؤال کن عرض کردم آیا من از شيعيان شما هستم ؟ فرمود بلى ، در دنيا و آخرت

و از حضرت صادق (عليه السلام) روایت کرده فرمود حمران بن اعين مؤمن لا يرتد والله ابدأ

وايضاً از حضرت صادق (عليه السلام) روایت کرده فرمود ما وجدت احداً أخذ بقولى و اطاع امرى و حدا حلوا اصحابى غير رجلين رحمهما الله تعالى عبد الله بن ابي يعفور و حمران بن اعين اما انها مؤمنان خالصان من شيعتنا اسمائهما عندنا في كتاب اصحاب اليمين الذى اعطى الله محمداً (صلى الله عليه وآله وسلم)

و اما جابر بن يزيد الجعفي، في منهج المقال عن عبد الحميد بن أبي العلاء قال دخلت المسجد حين قتل الوليد فاذا الناس مجتمعون فاتيتهم فاذا جابر الجعفي عليه عمامة خز حمراء واذا هو يقول حدثني وصي الاوصياء و وارث علم الانبياء محمد بن على (عليه السلام) قال فقال الناس جن جابر جن جابر

وفيه ايضاً عن جابر بن يزيد الجعفي قال حدثني ابو جعفر سبعين الف حديث لم احدث بها احداً قط ولا احدث بها احداً ابدأ قال جابر قلت لابي جعفر (عليه السلام) جعلت خدك انك قد حملتني وقرأ عظيمما بما حدثتني به من ذكركم اللى لا احدث به احداً فرما جاش فى صدرى حتى يأخذني منه شبه الجنون قال يا جابر فاذا كان كذلك فاخرج الى الجبانة واحفر حفيرة و دل رأسك فيها ثم قل حدثني محمد بن على بكذا وكذا



وفيه عن النجاشي ان جابر بن يزيد الجعفي لقي ابا جعفر و ابا عبدالله (عليه السلام) و مات في ايامه سنة ثمانى و عشرين و مانه

و اما معروف بن خربوذ بالخاء المعجمة المفتوحة و الراء المشددة و الذال المعجمة بعد الواو و باء الموحدة في الرجال من فضل بن شاذان قال دخلت على محمد بن ابي عمير و هو ساجد فامال السجود فلما رفع رأسه ذكرت له طول سجوده فقال كيف ولو رأيت جميل من دراج ثم حدثنا انه دنا على جميل بن دراج فوجده ساجداً فاطال السجود فلما رفع رأسه قال له محمد بن ابي عمير السجود فقال له كيف لو رأيت معروف بن خربوز

و اما فضيل بن يسار در رجال است كان ابو عبدالله اذا نظر الى الفضيل بن يسار مقبلاً قال بشر المختبين وكان يقول ان فضيلاً من اصحاب ابي واني لاحب الرجل ان يحب اصحاب ابيه

وقال الكشي انه ممن اجتمعت العصابة على تصديقه و الاقرار له بالفقه و عن ابراهيم بن عبد الله قال كان ابو عبد الله اذا رأى الفضيل بن يسار مقبلاً قال بشر المختبين من اراد ان ينظر الى رجل من اهل الجنة فلينظر الى هذا وقال غاسل فضيل بن يسار اني لاغسل ابن يسار وان يده لتسبقني الى عورته فخبرت بذلك ابا عبدالله (عليه السلام) فقال رحم الله الفضيل بن يسار وهو منا اهل البيت

### **فصل ششم : در بعضی از تواریخ متعلقه بزمان امامت حضرت باقر (علیه السلام)**

#### **اما وقایع بقیه سنه نود و پنج هجری در اینسال سعید بن جبیر بن هشام الاسدی**

الکوفی که از بزرگان تابعین بود نامر حجاج بن یوسف الثقفی ملعون او را شهید نمودند و گفته شد که او در شبان سنه نود و پنج شهید شد و او در علم تغیر شاگرد عبدالله بن عباس بود.

در حبیب السیر است که ایشان در یکرکعت نماز در مسجد الحرام يك ختم قرآن می نمودند و از احمد بن حنبل نقل کرده که حجاج سعید بن جبیر را کشت در زمانی که تمام روی زمین محتاج بعلم او بودند

در مجالس المومنین است که حجاج ملعون بعد از شهادت سعید بن جبیر چهل روز زیاده زنده نبود و در شب سیزدهم ماه رمضان همان سنه نود و پنج بجهنم واصل شد و گفته شد که اگر هر امتی خبیث خود را بیرون آورد و در مقابل آنها حجاج را بیرون آوریم خبث او بر همه غلبه کند و او خیلی از شیعیان را بقتل رسانید

منجمله جناب کمیل و قنبر و عبدالرحمن بن ابی لیلی و یحیی بن ام الطویل و آخر کنی را که کشت سعید بن جبیر بود و عدد مقتولین او صد و بیست هزار بودند .

و در مرض مرگش بارها بیهوش میشد و باز بیهوش می آمد و میگفت «چه میخواهد از من سعید بن جبیر؟» و سن سعید چهل و نه سال بود و قبر او در واسط است

و در رجال ابی علی است که سبب عداوت و کینه حجاج با وی و قتل او شدت اتصالش بود بحضرت زین العابدین (علیه السلام) و فرموده وقتی که وارد کردند سعید بن جبیر را بحجاج گفت انت شقی بن کسیر

فرمود مادر من بهتر میشناخته مرا که اسم مرا سعید بن جبیر گذارده حجاج گفت ابابکر و عمر در بهشتند یا جهنم فرمود اگر داخل جهنم یا در بهشت شوم میدانم که در بهشتند یا در جهنم حجاج گفت چه اعتقاد داری درباره این دو فرمود من وکیل آنها نیستم - گفت کدام يك محبوب ترند نزد تو فرمود هر کدام خداوند از او راضی تر است گفت خداوند از که راضی تر است فرمود علمش نزد خداوند است الذي يعلم سرهم و نجویهم - گفت میل نداری مرا تصدیق بنمائی فرمود میل ندارم ترا تکذیب کنم و نیز در اینسال سعید بن مسیب که از فقهای سبعة مدینه بود بعد از شهادت حضرت زین العابدین (علیه السلام) از دنیا رحلت کرد .

و در کتاب رجال از حضرت باقر (علیه السلام) روایت کرده قال ان سعید بن مسیب رضي الله عنه اعلم الناس بما تقدمه من الآثار و افهمهم في زمانه و فيه انه عاش تسع وسبعين و في حاشية الرجال عن اسحق بن جرير قال قال ابو عبدالله (علیه السلام) كان سعید بن المسیب وقاسم بن محمد بن ابی بکروا بوخالد الکابلي من ثقات علی بن الحسين (علیه السلام)

و نیز در اینسال ابو بکر بن حارث بن هشام بن مغیره که از فقهاء سبعة مدینه و از سادات مدینه و برادرزاده ابی جهل بود از دنیا رحلت کرد و نیز در اینسال عروة بن زبیر بن عوام از دنیا رفت و ایشان هم از فقهای سبعة مدینه طيبة است .

و بدانکه فقهاء سبعة کسانی هستند که بعد از صحابه بودند و علم را از صحابه اخذ نمودند و فقه عامه منتهی بآنها شد و بعد از صحابه فتوی از آنها اخذ می کردند اول خارجه بن زید بن ثابت الانصاری بود، دوم ابو ایوب سلیمان بن یسار بود که مملوک میمونه زوجه پیغمبر بود، سوم قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق بود جد امی حضرت صادق (علیه السلام) ، چهارم عبیدالله بن عتبہ ، پنجم سعید بن مسیب و او افضل فقهاء سبعة بود، ششم ابو بکر بن عبدالرحمن بن حارث، هفتم عروة بن زبیر بن عوام.

و نیز در اینسال عبدالله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس الملقب به منصور دوانقی از مادر متولد شد و نیز در اینسال حجاج بن یوسف الثقفی علیه اللعنه بدرك واصل شد و او بسیار خبیث النفس و سیتی الفطرة و قی القلب بود مسعودی در مروج الذهب می فرماید پنجاه هزار مرد و سی هزار زن در زندان حجاج محبوس بودند و از آن جمله شانزده هزارتن برهنه و عریان بودند از یکی از زندانیان پرسیدند که چند سالست محبوسی گفت دوازده سال

و در تفسیر نیشابوری است در ذیل قوله تعالی « ولا تلمزوا انفسکم بالالقباب » که حجاج ملعون صد و بیست هزار مرد را بقتل صبر مقتول نمود و وقتیکه بجهنم واصل شد میان زندانش سی و سه هزار محبوس بودند که آنها بی تقصیر بودند و از محاضرات راغب نقل شده که روزی حجاج رفت بمسجد جامع صدای ضجه شدیدی شنید پرسید چه صدا هست گفتند اهل زندان از شدت گرما ضجه می کنند گفت بگوئید آنها «اخذتوا فیها ولا تکلمون» و در محبش صد و چهار هزار مرد و بیست هزار زن محبوس بودند که بعضی از آنها برهنه از لباس بودند و این ملعون خیلی حریص بود بقتل اخبار خصوص سادات و تأسف میخورد که چرا حاضر نبوده در وقعه طف که معین برقتل حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) بشود

و در روایات است که این ملعون سه هزار از قبور نجف اشرف را نبش کرد در طلب جثه امیر المؤمنین (علیه السلام) پس ظفر نیافت بر آن

و در تاریخ کامل است که پنج روز بآخر ماه مبارك رمضان سال نود و پنج حجاج ملعون در



شهر واسط بدرک واصل شد در سن پنجاه سالگی و گورش مستور است و این ملمون بیست و دو سال در عراقین حکومت نمود و در در المسلمون است که حجاج در سنه هفتاد و چهار خانه کعبه را خراب کرد و حجر الاسود را از خانه خارج نمود بعد حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) او را در محل خودش نصب فرمود و فرموده که حجاج در زمان خلافتش یکروز رفت بالای منبر گفت خداوند مرا مسلط کرد بر شما باعمال سیئه که مرتکب هستید و اگر من بمیرم شما از ظلم خلاصی نخواهید داشت با این اعمال سینه که دارید و اگر من نباشم به بدتر از من مبتلا خواهید شد بعد این شعر را خواند:

وما من بدالا يدالله فوقها \*\*\* ولا ظالم الا سيلى بظالم

یعنی دستی نیست مگر آنکه دست خداوند فوق آن دست است کما قال تعالی بدالله فوق ابدیهم و ظالمی ظلم نمی کند مگر آنکه مبتلا می شود بظالم دیگری و امر کرد حجاج که هر کس را حراس ببینند که در شب بعد از نماز عشاء میان بازارها راه می رود گردش را بزنند یکشب دیدند که چهار نفر مست شراب میان بازار راه می روند حراس اطراف آنها را گرفتند گفتند شما کیستید که مخالفت کرده اید حکم امیر را و شب راه می روید یکی از آن چهار نفر این رباعی را خواند

انا ابن من دانت الرقاب له \*\*\* ما بين مخزومها و هاشمها

ثانیه بالرغم وهی صافرة \*\*\* یاخذ من مالها و من دمها

یعنی من پسر کی هستم که تمام مردم ذلیل و پستند از برای او از بنی مخزوم و بنی هاشم و همه می آیند نزد او برغم انف و حال آن که آنها خوار و پستند و می گیرد آن کس مال آنها را و میریزد خون آنها را

جر اس خیال کردند که این شخص از اقارب خلیفه است دست از قتل او برداشتند

بعد از دو می سؤال کردند تو کیستی این رباعی را خواند

انا ابن الذی لا ینزل الدهر قدره \*\*\* وان نزلت یوماً فوف تعود

تری الناس افواجا الی ضوء ناره \*\*\* قیام له من حوله و قود

یعنی من پسر کسی هستم که روزگار قدر و جاه او را پست نمی کند و اگر وقتی پست کند باز بلند میکند و می بینی مردم را که بروشنایی او فوج فوج می روند بعضی در اطراف ایستاده بعضی نشسته باشند حراس گمان کردند که این شخص پر اشرف قبیله عربت دست از قتل او برداشتند

بعد از سومی سؤال کردند این رباعی را خواند.

انا ابن الذی یعلوا الرقاب بسیفه \*\*\* و یضرب اعناق الرجال القشاعم

و ما ذاك من دخل ولا هو ثایر \*\*\* و لکنه حاوی الغنا و المکارم

یعنی من پسر کسی هستم که گردن دوستانش بلند میباشد بواسطه شمشیر او میزند گردن کانی را که با او گردن فرازی و گردن بلندی می

کنند و نیست این از علت و عیب و نه از قبیل مداومت کنندگان بر کاری بعد از فتور وستی در آن و لکن او حاوی و جامع است فنا و مکارم اخلاق را حراس گمان کردند که او پسر حاکم عرب است دست از قتل او برداشتند

بعد از چهار می سؤال کردند این رباعی را خواند .

انا ابن الذی خاص الصفوف بعزمه \*\*\* و قومها بالسيف حتى استقامت

رکاباه لا تنفک رجلاه منهما \*\*\* اذ الخيل في يوم الكريهة ملت

ص: 423

یعنی من پسر کسی هستم که میجنباند صفوف لشگر را بعزم و بقصد خود و نگهداری می کند صفوف لشگر را بشمشیر خود تا آنکه مستقیم بشوند و دو پای او از رکاب منفک نمی شود زمانیکه اسبها در روز جنگ سخت بشدت حرکت داده شوند

حراس گمان کردند که او پر اشجع عربست و دست از قتل او برداشتند

چون صبح شد حراس این چهار نفر را بردند نزد حجاج و تفصیل را نقل کردند معلوم شد که اولی پر حجام است و دومی پسر فال بین است و سومی پسر میر غضب است و چهارمی پسر حالك و بافنده است پس حجاج از فصاحت و بلاغت اینها تعجب کرد با این پستی نسبشان و آنها را رد کرد پس بجالسین گفت: «با ولادتان ادب تعلیم کنید والله اگر ادب اینها نبود الان حکم میکردم که گردن اینها را میزدند» بعد این رباعی را خواند

کن ابن من شئت واكتسب ادبا \*\*\* یکفیک مضمونه عن النسب

ان الفتی من یقولها انا ذا \*\*\* لیس الفتی من یقول کان ابي

یعنی پسر هر کس که می خواهی باش و کسب ادب بنما کفایت میکند ترا ادب داشتن از نسب بلند داشتن و جوانمرد کسی است که بگوید من دارای این صفت محموده هستم نه کسی که بگوید پدرم دارای این صفت بوده

و نقل شده که یکروز حجاج داخل شد بزوجهاش هند دختر نعمان بن بشیر انصاری دید زوجه اش به آینه نظر میکند و میخواند

و ما هند الا مهرة عربية \*\*\* سلیلة افراس تحللها بغل

فان ولدت فعلا فلله درها \*\*\* وان ولدت بغلا فجاء به البغل

یعنی نیست هند مگر زن روشن روی عربیه از نسل مردمان شجاع دلاور که او را قاطری بخود حلال کرده بود پس اگر اولاد فصل نری بزاید جزای او با خدا خواهد بود و اگر اولاد جاهل ناقابل بزاید از آنستکه پدرش قاطر بوده پس حجاج از شنیدن این اشعار در غضب شد و او را طلاق داد و چند هزار درهم بدست یکی از اصحابش بجهت او فرستاد از بابت صداقیه اش پس آن نزد هندو خبر داد او را که حجاج او را طلاق داده و دراهم را بجهت صداقیه اش داده هند گفت این دراهم از آن تو بمژده بشارتی که بمن دادی که من از دست این سک بنی ثقیف خلاص شدم پس خبر بعبدالملك بن مروان رسید از هند خواستگاری کرد هند در جواب گفت من یکظرفی هستم که سک دراو ولوغ کرده باشد عبدالملك نوشت تطهیر ظرفی که سک در او ولوغ کرده سهل است و جدیت کرد در طلب او ، هند شرط کرد که من زوجه تو می شوم بشرط آنکه حجاج زمام ناقه مرا بدست گرفته پیاده و با پای برهنه از معره که مرکز هند بود بشام بکشاند پس عبدالملك فرستاد نزد حجاج و او را امر کرد که باید پیاده با پای برهنه زمام ناقه هند را گرفته از معره بیاورد بشام حجاج حاضر شد و چنین کرد

### اما وقایع سنه نود و شش هجری

در اینسال جبار عنید ولید بن عبدالملك بن مروان قاتل حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) بجهنم واصل شد در نیمه جمادی الاخره وجد نحش را در باب الصغیر دمشق دفن نمودند و نیز

در اینسال قتیبه بن مسلم باهلی که امیر خراسان بود مقتول شد و در تاریخ وفیات الاعیان است که قتل قتیبه در ماه ذیحجه سال نود و شش در فرغانه واقع شد ( و فرغانه مدینه واسعه ایست در ماوراء النهر بین او و سمرقند پنجاه فرسخ است ) و بعد او یزید بن مهلب بن ابی صفره قریب ده سال در خراسان حکومت نمود و کاشغر و سمرقند و بخارا و خوارزم را یزید بن مهلب فتح نمود و از خاقان چین باج و هدیه گرفت

و نیز در اینال محمد بن اسامة بن زید بن حارثه از دنیا رفت

واما وقایع سنه نود و هشت هجری در اینسال موسی بن نصیر که از جمله تابعین بود و موصوف بود بکمال عقل و فضل و تقوی و ظهور شجاعت و دیانت در راه مکه معظمه از دنیا رحلت فرمود

و اما وقایع سنه نود و هفت هجری در اینسال یزید بن مهلب مملکت جرجان و طبرستان را فتح نمود

و نیز در اینسال ابوهاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) را سلیمان بن عبدالملک بن مروان بزهر جفا شهید نمود والده ابوهاشم نافله بود و ابوهاشم وصی پدرش محمد بن الحنفیه بود و در حمیمه از دنیا رفت و همانجا هم مدفون گردید ) و حمیمه از اعمال همان است و در طریق شام واقع است )

### واما وقایع سنه نود و نه هجری

در روضه الانوار نقل کرده که جعفر بر مکی پدر خالد بر مکی در اینسال آمد بدمشق و او اول بدین مجوس بود و در نوبهار بلخ که آتشکده بود بیاد اصنام و پرستش آتش می گذرانید تا آنکه نور اسلام در دلش تایید و مسلمان شد یکرزی سلیمان بن عبدالملک در انجمن وزراء و امرآه گفت اگر مملکت و پادشاهی من از سلیمان بن داود زیاد تر نباشد کمتر نیست الا- آنکه باد و دیووحوش و طیور در فرمان سلیمان بن داود بودند و مرا نیست - یکتن از دانایان گفت بهتر چیزی که مملکت را آباد میکنند وزیری است که دانا و عاقل باشد و آن جعفر بر مکی است و در بلخ است و پدرانش همی بوزارت موسوم بودند اکنون از همه جهت هیچکس در خور وزارت تو نیست بجز جعفر بر مکی سلیمان امر کرد بوالی بلخ نوشتند که جعفر را بدمشق فرستند و آنچه بخواهد از او مضایقه نکنند پس جعفر در کمال عظمت آمد بدمشق

و ایضا در اینسال عمر بن عبدالعزیز بن مروان بن حکم بن ابی العاص بن أمیه بن عبد الشمس بن عبد مناف از جانب سلیمان بن عبدالملک ولیعهد گردید و کنیت عمر بن عبدالعزیز ابو حفص است و مادرش ام عاصم دختر عاصم بن عمر بن خطاب است تولدش در سال شصت و یک هجری در قریه از قرای مصر بود و در آنوقت پدرش والی مصر بود

وایضا در اینسال سلیمان بن عبد الملک بن مروان در قریه رایق از دنیا رفت و در همان قریه دفن شد و از رایق تا حلب چهار فرسخ است و بعد که سلیمان بن عبدالملک از دنیا رفت عمر بن عبدالعزیز بجای او بخلافت نشست

### واما وقایع سنه صد هجری

:



در اینسال محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب داعیان خود را باطراف روانه کرد و مردم را بسوی خود دعوت نمود و محمد بن علی از جمله عباد و زهاد بود و دو پسر داشت یکی عبدالله سفاح و دیگر عبدالله منصور دوانقی و سبب انتقال خلافت بینی العباس این بود که چون بعضی از مردم شیعه را اعتقاد این بود که بعد از حضرت سید الشهداء (علیه السلام) امامت منتقل شد بمحمد حنفیه و این جماعت را کیسانیه می نامند و بعد از محمد حنفیه میگویند امامت منتقل شد پسرش عبدالله بن محمد بن حنفیه المکنی با بوهاشم و چون ابوهاشم رفت بدربار سلیمان مروان در بین راه رسید بارض حمیمه که از اعمال شام است و در آنجا ملاقات نمود محمد بن علی بن عبدالله بن عباس را و بین ایند و مصاحبت و مراقبت کاملی حاصل شد بعد ابوهاشم نزد سلیمان بن عبدالملک رفته او علم و فصاحت و فضایل او را دید از وی خوفناک شد و قتیکه ابوهاشم از نزد خلیفه بیرون شد خلیفه کسی را گماشت که در بین راه شیر مسموم بوی بخوراند و ابوهاشم احساس سم در خود آهنگ حمیمه نمود که محمد بن علی در آنجا جای داشت و چون ابوهاشم را فرزندی نبود خلافت را بمحمد بن علی بن عبدالله بن عباس واگذار کرد و ابوهاشم وفات نمود و شیعیان او جمع شدند و با محمد بن های بیعت نمودند و حمیمه قریه ایست که از علی بن عبدالله بن عباس و بعد از او فرزندان وی رسید و سفاح و منصور هر دو در آن قریه متولد شدند و در آن قریه نشو و نما یافتند و از آنجا منتقل شدند بکونه

و نیز در اینسال ابو الطفیل عامر بن والله در مکه معظمه وفات نمود و او آخر کسیست آن از صحابه وفات یافته

و نیز در اینسال مسلم بن یار فقیه از دنیا رفت و او در شمار عباد بصره و فقهای که سامان بود

و نیز در اینسال ابو امامه اسعد بن سهل بن حنیف از دنیا رحلت کرد و او در عهد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) متولد شده بود و پیغمبر او را بنام و کنیه جد مادریش ابو امامه اسعد بن زراره نام و کنیه نهاد و ابو امامه جد مادریش قبل از وقعه بدر وفات نمود و او اول کسی بود از انصار که در بقیع دفن شد

و نیز در اینسال محمد بن جبیر بن مطعم وفات نمود

## واما وقایع سال صدویکم هجری

در بیست و پنجم ماه رجب اینسال عمر بن عبد العزیز بن مروان بن حکم از دنیا رفت و نیز در اینسال محمد بن مروان بن حکم بجهنم واصل شد

و نیز در اینسال یزید بن مهلب ببصره آمد و یزید بن عبدالملک بن مروان را از خلافت خلع نمود و اهل بصره با او بخلافت بیعت نمودند

## واما وقایع سال یکصد و دو هجری

در اینسال یزید بن عبدالملک بن مروان برادرش مسلمة بن عبد الملک را با جمع کثیری از سپاه شام بجنک یزید بن مهلب روانه کرد و یزید بن مهلب هم با یکصد و بیست هزار جمعیت حاضر شد در حدود انبار بجهت مقاتله با لشگر شام جنک مغلوبه شد و مدتی بطول انجامید مروان بن مهلب که در بصره بود و مردم را باعانت برادرش یزید بن مهلب تحریرص

میکرد و حسن بصری مردم را باز میداشت از محاربه با لشکر شام بالجمله در روز چهاردهم ماه صفر سنه صدو دو لشکریان از طرفین عازم قتال گردیدند بعضی از برادران یزید بن مهلب مقتول شدند ناگاه خود یزید بن مهلب با جمعی از سپاه بصره دست بشمشیر نموده حمله بر شامیان نمودند گرد و غبار بسیار حرکت کرد چون گرد و غبار فرو نشست و از جنگ باز ایستادند یزید بن مهلبرا دیدند مقتول گردیده

مخفی نماناد یزید پر مهلب بن ابی صفره بود و کنیه مهلب ابو سعید بود و در سال هشتاد هجری در قریه زاهول من قری مروالروذ از دنیا رفت و اینوقت والی خراسان بود پس یزید پسرش در سن سی سالگی بجای پدر نشست بعد بعایت حجاج بن یوسف الثقفی عبدالملک بن مروان او را معزول ساخت

و در ناسخ التواریخ است که علماء تاریخ اتفاق کرده اند که در دولت بنی امیه از آل مهلب کریم تری نبوده چنانچه در دولت بنی عباس هیچ طائفة بجود و کرم آل برمک نبود

### واما وقایع سنه صدو سه هجری

در اینسال ابی عمر و عامر بن شراحیل شعبی کوفی تابعی از دنیا رفت ، زهری گوید علماء چهار تن باشند این هسیب است در مدینه شعبی است در کوفه حسن است در بصره مکحول است در شام

### واما وقایع سنه صدو چهار هجری

در اینسال ابی العباس عبدالله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس متولد شد در ماه ربیع الاخره و لقب ابی العباس سفاح است

و نیز در اینسال عبدالرحمن بن حسان بن ثابت انصاری از دنیا رفت ، و نیز موسی بن طلحة بن عبدالله از دنیا رفت

### اما وقایع منه صدو پنج هجری

در اینسال در بیست و پنجم ماه شعبان یزید بن عبد الملك بن مروان بجهنم واصل شد و نیز در اینسال بعد از موت یزید بن عبد الملك بن مروان برادرش هشام بن عبد الملك بخلافت و سلطنت نشست

و نیز در اینسال عکرمه بن عبدالله غلام عبدالله بن عباس از دنیا رحلت نمود و او اصلش از بربر مغرب زمین بود و حکومت در شمار علماء بزرگ روزگار بود و نیز در اینسال ضحاک بن مزاحم از دنیا رفت

و نیز در اینسال دو پسر عبدالله بن عمر بن الخطاب از دنیا رفتند که یکی عبیدالله بن عبدالله بن عمر بود و مادرش صفیه دختر عبیده تقفی خواهر مختار بن ابو عبیده بود و دیگر عبد الله بن عبدالله بن عمر بود و مادرش ام ولد بود ، و نیز در اینسال ابان بن عثمان بن عفان از دنیا رفت

و نیز در اینسال عبادة بن خزیمه بن ثابت انصاری از دنیا رفت

و نیز در اینسال کثیر بن عبد الرحمن خزاعی شاعر عاشق مره از دنیا رفت

و اما وقایع سنه صد و شش هجری در اینسال حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) و حضرت امام

ص: 427



جعفر صادق (علیه السلام) بامر هشام بن عبدالملک تشریف بردند بشام و کیفیتش چنانچه سید بن طاوس در کتاب امان الاخطار از حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت کرده آنستکه هشام بحج مشرف شد فرمود من هم با پدرم حضرت باقر (علیه السلام) حج رفته بودیم پس روزی حضرت صادق (علیه السلام) در مجمع مردم فرمود «الحمد لله الذي بعث محمداً بالحق نبياً واکرمنا به فنحن صفوة الله على خلقه وخيرته من عباده و خلفائه فالسعید من اتبعنا والشقی من عادانا و خالفنا

پس سلمة بن عبدالملک این خبر را برادرش هشام داد فرمود در مکه معظمه هشام متعرض ما نشد چون بدمشق رسید و ما بمدینه برگشتیم هشام قاصدی فرستاد نزد حاکم مدینه که پدر بزرگوام و مرا بدمشق روانه کند ما حرکت کردیم چون وارد دمشق شدیم سه روز ما را اذن ندادند که بر او وارد شویم روز چهارم شد ما را بمجلس خود طلبید - چون وارد شدیم آن ملعون بالای تخت سلطنت نشسته بود و لشکر خود را مکمل و مسلح دوصف مقابل خود بازداشته بود و بزرگان قومش در حضور او مشغول تیر اندازی بودند

چون چشم هشام پیدر بزرگوام افتاد گفت با بزرگان قوم تیراندازی بنما - پدرم فرمود اکنون من پیر شده ام از من تیراندازی بر نمی آید آن ملعون قسم یاد کرد که ترامعاف نمیدارم و بیکی از مشایخ بنی امیه اشاره کرد که کمان و تیر خود را پیدرم بدهد پدرم کمان را از آن مرد گرفت تیری بچله کمان گذارد و بمیان نشانه زد تیر دوم بالای تیر اول آمد و او را بدو نیم کرد و میان نشانه محکم نشست چند تیر همین قسم انداخت رنگ نحس هشام متغیر شد و در تیرنهم بیتاب شد گفت نیک انداختی ای ابو جعفر و تو ماهرترین عرب و عجم هستی در تیر اندازی و عازم قتل پدرم شد و سر بزیر انداخت و تفکر میکرد و من و پدرم در مقابل او ایستاده بودیم و ایستادن ما بطول انجامید پدرم در خشم شد و نظر باآسمان میکرد و آثار غضب از جبین نازنینش ظاهر گردید

چون هشام این حالت را در پدرم مشاهده نمود از غضب آن حضرت ترسید و او را بالای تخت خود طلبید و بالای دست خود نشانید گفت آیا نسبت ما و شما که همه از فرزندان عبد منافیم یکی نیست پدرم فرمودند چنین است ولیکن خداوند ما را مخصوص گردانید بمکنون سر خود و بآنچه دیگران را بآن مخصوص نگردانیده و در آنجلس هشام سؤالات زیادی نمود آن حضرت جواب دادند پس ساعتی هشام سر بزیر انداخت بعد سر بلند کرد و گفت هر حاجت که داری از من بخواه پدرم فرمود اهل و عیال من از بیرون آمدن من در وحشت و خوفند مرا رخصت ده که مراجعت نمایم هشام گفت رخصت دادم که همین روز مراجعت نمایند پس پدرم با او وداع نمود و من هم وداع کردم و چون از منزل هشام بیرون شدیم دیدیم بمنتهای میدان جماعت زیادی نشسته اند پدرم پرسید اینها کیستند و گفتند قیسان و رهبانان نصاری هستند و در اینکوه عالمی دارند که اعلم علماء ایشانست و هر سالی یکمرتبه نزد او میآیند و مسائل خود را سؤال می کنند و امروز برای آن جمع شده اند

پس پدرم نزد ایشان رفت و من هم رفتیم پدرم سر خود را بجامه خود پوشید که او را نشانند و با آن گروه نصاری بان کوه بالا رفت و چون نصاری نشستند پدرم نیز نشست و ترسایان مندها برای عالم خود انداخته بودند عالم را از عبادت خانه بیرون آوردند و بر روی آن مسندها نشانیدند و آن عالم بسیار معمر بود و بعضی از حواریین حضرت عیسی را دریافته بود و از پیری ابروهای او بروی چشمش افتاده بود پس ابروهای خود را بحریر زردی بر سر بست و چشم هایی خود را آنعالم نصرانی مثل چشم های افعی بحرکت در آورد و بحاضران نظر کرد چون خبر بهشام رسید از محارم خود کی

را فرستاد که ببینند بین پدرم و آن عالم چه گفتگو می شود چون نظر آن عالم بیدرم افتاد، عرض کرد تو از مایی یا از امت مرحومه؟

پدرم فرمود از امت مرحومه پرسید از علماء ایشان هستی یا از جهالشان فرمود از جهال ایشان نیستم عرض کرد آیا من سؤال کنم با شما سؤال می کند؟ فرمود تو سؤال کن - عالم گفت ای جماعت نصاری غریب است که مردی از امت محمد بمن می گوید تو از من سؤال کن که سزاوار است مسائل چندی از او سؤال کنم؟

عرض کرد خبر ده مرا از ساعتی که نه از شب است و نه از روزه پدرم فرمود ساعت ما بین الطلوعین است گفت پس او چه ساعت است فرمود او از ساعات بهشت است و در این ساعت بیماران بهوش می آیند و دردها ساکن می شود و کسیکه شب بخواب نرفته در این ساعت بخواب می رود نصرانی گفت راست فرمودی مرا خبر ده از آنکه شما ادعا می کنید که اهل بهشت می خورند و می آشامند و از آنها بول و غایطی جدا نمی شود نظیر آن در دنیا چیست؟

فرمود طفل در شکم مادر می خورد از آنچه مادر می خورد و چیزی هم از او جدا نمی شود نصرانی گفت تو نگفتی که من از علمای ایشان نیستم؟ حضرت فرمود من گفتم از جهال آنها نیستم نصرانی گفت مرا خبر ده از آنچه دعوی می کنند که میوه های بهشتی هر چه تناول کنند چیزی از آنها کم نمی شود باز بحال خود باقیست آیا نظیری در دنیا دارد؟ فرمود نظیر آن در دنیا چراغست که اگر صد هزار چراغ از او بیفزوند نور او کم نمی شود نصرانی گفت مسئله از تو سوال کنم از جواب او عاجز شوی حضرت فرمود سؤال کن

گفت خبر ده مرا از مردی که با زن خود نزدیکی کرد و آن زن بدو پسر حامله شد و در یکساعت متولد شدند و در یکساعت مردند و در وقت مردن یکی پنجاه سال از عمرش گذشته بود و دیگری صد و پنجاه سال

حضرت فرمود آند و عزیز و عزیز بودند که مادرشان در یکساعت به آنها حامله شد و در یکساعت آنها را متولد نمود و سی سال با یکدیگر بودند و حقتعالی عزیر را میراند و بعد از صد سال او را زنده کرد و بیست سال دیگر با برادر خود زندگانی کرد و هر دو در یکساعت فوت شدند پس نصرانی از جای خود حرکت نمود و گفت از من داناتری را آورده اید که مرا رسوا کنید بخدا قسم تا اینمرد در شام است من با شما سخن نخواهم گفت هر چه میخواهید از او سؤال کنید

بروایتی چون شب شد آن عالم بنزد آنحضرت آمد و معجزاتی مشاهده کرد و مسلمان شد چون این خبر بهشام رسید و خبر مباحثه حضرت باقر (علیه السلام) با نصرانی در شام منتشر شد و باهل شام علم و کمال او ظاهر شد آن ملمون جایزه برای پدرم فرستاد و ما را بزودی روانه مدینه کرد و قبل از ما قاصدی بسرعت فرستاد که در شهرهای بین راه ندا کنند که دو پسر جادوگر ابوتراب محمد بن علی و جعفر بن محمد که من ایشانرا بشام طلبیده بودم میل بترسایان نموده و دین ایشان را اختیار کردند پس هر که بایشان چیزی بفروشد یا بایشان سلام کند یا مصافحه کند خونس هدر است

چون قاصد بشهر مدین رسید بعد از آن ما وارد شدیم به آن شهر، اهل مدین درها را بروی ما بستند و ما را دشنام دادند و ناسزا علی بن ابیطالب (علیه السلام) گفتند: هر قدر همراهان ما مبالغه کردند درب را نمی گشودند و آذوقه بما نمی دادند چون ما نزدیک دروازه رسیدیم پدرم با ایشان بدارا سخن گفت

فرمود از خدا بترسید ما چنان نیستیم که بشما گفته اند و اگر چنان باشیم شما با یهود و نصاری معامله می کنید چرا از معامله با ما امتناع دارید گفتند شما از یهود و نصاری بدترید زیرا که ایشان جزیه می دهند و شما جزیه نمی دهید هر قدر پدرم نصیحت کرد سودی نبخشید و گفتند در را نمی گشایم تا شما و چهار پایان شما هلاک شوید چون حضرت اصرار آن اشرار را دید فرمود ای جعفر تو از جای خود حرکت مکن و کوهی در آن نزدیکی بود که مشرف بشهر بود آنحضرت بکوه برآمد و رو بجانب شهر کرد و آیاتی را که خداوند در قصه شعیب نازل فرموده بود خواند تا آنجا که می فرماید بقیة الله خیر لکم انکنتم مؤمنین ، پس فرمود مائیم بخدا بقیة الله در زمین، پس باد سیاه تیره برانگیخته شد و صدای آنحضرت را بگوش اهل مدین رسانید و ایشان را دهشت عظیمی عارض شد و بر بام ها بر آمدند و بجانب حضرت نظر کردند پس مرد بیری که پدرم را به آنحالت مشاهده کرد صدای بلند ندا کرد از خدا بترسیدای اهل مدین که اینمرد در موضعی ایستاده که وقتی که شعیب قوم خود را نفرین کرد باین موضع ایستاده بود بخدا قسم که اگر در را نگشایید مثل آن عذاب بر شما نازل می شود، پس در را گشودند و ما را میان شهر راه دادند و بما طعام دادند و ما روز دیگر از آنجا بیرون شدیم

پس والی مدینه آن قضیه را بهشام نوشت آن ملعون نوشت که آن مرد پیر را بقتل برسانند و بروایت دیگر آنمرد پیر را طلبید و پیش از رفتن نزد هشام برحمت الهی واصل شد

و ایضاً در این سال طاوس بن کیسان الخولانی الهمدانی که از بزرگان تابعین بود از دنیا رفت و در در المسلمون است که منصور از عبدالله بسرطاوس استدعا کرد که از پدرت برای ما حدیثی نقل کن گفت پدرم روایت کرده ان اشد الناس عذاباً یوم القیمة رجلاً شرکه الله فی سلطانه فادخل علیه الجور حکمه ، منصور ساعتی سکوت نمود بقسمیکه خوف این شد که عبدالله را بقتل برساند بعد سر بلند کرد بعدد الله گفت قلم و دوات مرا بده عبدالله داد منصور گفت چرا اطاعت نکردی گفت ترسیدم معصیتی بنویسی ومن شریک بشوم ترا در معصیت الخ

واما وقایع سال یکصد و هفت هجری در اینسال خالد برمکی مامور شد از جانب هشام بتعمیر مدینه بلخ

واما وقایع سنه یکصد و هشت هجری در اینسال قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق که از فقهاء سبعة مدینه طیبه بود از دنیا رحلت کرد و مادر قاسم بن محمد دختر یزدجرد است و با حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) پسر خاله بودند و قاسم بن محمد بن ابی بکر پدر ام فروه والده ماجده حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) است

واما وقایع سنه صد و نه هجری در اینسال ابو الحارث بن اسود الدالی البصری از دنیا رفت

واما وقایع سنه صد و ده هجری در اینسال حسن بن ابی الحسن البصری از دنیا رفت و او از زهاد ثمانیه و از بزرگان تابعین بود و مادرش خیره کنیز ام سلمه زوجه حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) بود و گاهی که مادر حسن از وی دور میشد جناب ام سلمه پستان خشک خود را بدهان او می نهاد و بکرامت آن مخدره شیر بحلق حسن جاری میشد و گویند این حکمت و فصاحت از برکت آنست؛ و ابو عمرو بن العلی می گفت از حسن بصری و حجاج بن یوسف الثقفی فصیح تر نیافتم گفتند از این دو تن کدام يك گفت حسن بصری

ابن خلکان میگوید وفات حسن بصری در نیمه ماه رجب سنه صدوده هجری بوده و مسعودی در مروج الذهب میفرماید ابو سعید حسن بصری وقت فوتش هشتاد و نه سال داشت

و نیز در اینسال ابن سیرین ابو بکر محمد از دنیا رفت در سن هشتاد سالگی

و نیز در اینسال ابی فراس همام بن غالب معروف به فرزدق از دنیا رفت و نیز در اینسال جریر بن عطیه شاعر از دنیا رفت بعد از فوت فرزدق بچهل روز یا ششماه و چون جریر فوت فرزدق را شنید گریه کرد و گفت زندگی منمهم بآخر رسید چون کم اتفاق افتد که ضدی یا صدیقی بمیرد و صاحبش از عقبش نرود و در سابق گفته شد که اسم فرزدق همام بن غالبست و کنیه اش ابوفراس صاحب قصیده « هذا الذی تعرف البطحاء وطأته الخ » در مدح حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) و این غیر ابی فراس حارث بن سعید بن حمدان است صاحب قصیده میمیه « الحق مهتضم

والدین محترم» که در مدح آل رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) و ذم بنی العباس است و سید محمد امیر حاج او را شرح فرموده و کتاب شرح قصیده ابوفراس طبع شده و این ابی فراس در سنه سیصد و پنجاه و هفت از دنیا رحلت فرمود

و اما وقایع سنه صد و یازده در اینسال عتبه بن سعد کوفی از دنیا رفت و از تاریخ یافعی نقل شده که حجاج عتبه را چهار صد تازیانه زد که حضرت امیر (علیه السلام) بنماید عتبه تحمل کرد و ناسزا نگفت

و اما وقایع سنه صد و دوازده در این سال مفتی شام ابو عبدالله مکحول وفات نمود و از تاریخ یافعی نقل شده که مکحول فتوی نمیداد مگر اینکه می گفت لا حول ولا قوه الا بالله هذا رائی ورائی یخطی و یصیب

و اما وقایع سنه صد و سیزده در اینسال فقیه حجاز عطاء ابن ابی ریاح از دنیا رحلت کرد در سن هشتاد و هشت و در حبیب السیر است که در اینسال بروایتی علی بن عبدالله بن عباس وفات یافت و او در هفدهم ماه رمضان سنه اربعین متولد شد که حضرت امیر (علیه السلام) در نوزدهم همان ماه و همان سال از شمشیر ابن ملجم (لع) ضربت بفرق نازینش وارد شد و کنیه علی بن عبدالله ابو الحسن بود و عبد الملك بن مروان بسبب عداوتی که بامیر المؤمنین (علیه السلام) داشت روزی بوی گفت نام و کنیه خود را تغییرده که من نمی خواهم کی باین اسم و باین کنیه باشد لذا علی کنیه اش را بایی محمد تغییر داد از خوف او و گفته است که علی کوچکترین اولادهای عبدالله بن عباس بود و اجمل ترین آنها بود و جسدی جسیم و لحيه طویل و پاهای بزرگ داشت و طول قامتش بمرتبه بود که هرگاه طواف می کرد چنین گمان میرفت که او سواره است و مردم پیاده و کفشی که گنجایش بای او را داشته باشد یافت نمی شد و علی باطول قامتش تا منکب و شانۀ پدرش عبدالله بود و عبدالله تا منکب پدرش عباس بود و عباس تا منکب پدرش جناب عبدالمطلب بود

و جناب علی بن عبدالله بن عباس نزد اهالی حرم معزز و محترم بود اما ولید بن عبد الملك بن مروان دو مرتبه آنجناب را تازیانه زد اول بجهت آنکه لبابه بنت عبدالله بن جعفر بن ابیطالب را بحباله خویش در آورد و لبابه قبل از آن زوجه عبد الملك بن مروان بود روزی عبد الملك سیبی دندان زد نزد لیا به انداخت لبابه با کارد موضع دندان او را قطع کرد و بقیه

را خورد عبد الملك سبب برسید؟

گفت بجهت آنکه از گند دهان تو اذیت نیابم، عبد الملك در غضب شد و او را طلاق داد، بعد علی بن عبدالله او را تزویج نمود

مرتبه دوم ولید امر کرد او را تازیانه زوند و بر شتری واژگون نشانیدند و گرد بازارها گردانیدند و ندا کردند که علی بن عبدالله بن عباس کذابست چون بولید رسانیده بودند که علی بن عبدالله گفته امر خلافت باولاد من انتقال خواهد یافت انتهی مافی حبیب السیر

و در سابق گفته شد که حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) در هفتم ذیحجه سنه صد و چهارده بزره جفا شهید شد.

## فصل هفتم: در مقابر شریفه بعضی از امامزادگان و از علماء اعلام که در هندوستان و افغانستان و ترکستان واقع است

### اشاره

ولا بد است در مقام از ذکر سه امر:

### امر اول - در قبور شریفه واقعه در هندوستان

منجمله در اکبر آباد هند است قبر سید جلیل نبیل القاضی نور الله بن سید شریف الدین المرعشی الشوشتری صاحب کتاب مجالس المؤمنین و کتاب احقاق الحق که در رد کتاب ابطال الباطل فضل بن روزبهان نوشته شده و کتاب ابطال الباطل در رد کتاب نهج الحق علامه حلی نوشته شده

وایضا این سید جلیل مصنف کتاب صوارم المحرقه فی رد کتاب صواعق المحرقه این حجر مکی است و این غیر ابن حجر عسقلانی مصنف کتاب اصابه فی احوال الصحابه است چون ابن حجر عسقلانی از علماء ماله ثامنه بوده و خیلی متعصب و عنود بوده و اما ابن حجر مکی از علماء ماله عاشره بوده و بسیار متعصب و عنود بوده و معاصر بوده با مرحوم شیخ بهائی ره الحاصل ایشانرا در هندوستان بسبب تألیف کتاب احقاق الحق شهید نمودند و گفتند که نواصب او را در بین راه گرفتند و برهنه کردند و بدنش را با چوب خار دار اینقدر زدند که اعضایش از یکدیگر منفصل شد

و در فوائد الرضویه از تذکره مولی الفاضل الکامل شیخ علی ملقب بحزین که از علماء هند است و معاصر بوده با مرحوم مجلسی نقل میفرماید که سید قاضی نورالله شوشتری ره از مخالفین تهیه میکرد و مذهبش را از سنیان مخفی می داشت و در مسائل فقهیه مذاهب ائمه اربعه اهل تسنن بسیار ماهر بود ولذا سلطان اکبر شاه و اکثر مردم اعتقادشان این بود که ایشان سنی هستند و چون سلطان مراتب علم و فضل او را فهمید او را منصب قاضی القضاة داد و سید هم قبول کرد بشرط آنکه در موارد حکم کند بر وفق یکی از مذاهب اربعه بهر قسم که اجتهاد خودش مقتضی بشود و فرمود چون خودم مجتهدم مقید نمی شوم بمذهب یکی معین از مذاهب اربعه از هر چهار مذهب حکم خارج خواهد بود سلطان شرطش را قبول کرد و در موارد حکم می کرد بر وفق مذهب امامیه و اگر در موردی اعتراض

(ج 27)

بایشان می کردند الزام میفرمود آنها را که بر وفق یکی از مذاهب اربعه است و در خفا مشغول بود بتصنیفات و تألیفات خود تا آنکه سلطان اکبر شاه فوت کرد و پسرش سلطان جهانگیر شاه بجای او بسطنت نشست و بعضی از علماء مخالفین فهمیدند که ایشان بمذهب شیعه امامیه هستند پس شهادت دادند نزد سلطان بتشیع او و آنکه ایشان ملتزمند که در احکام بر وفق مذهب امامیه فتوی بدهند نه بر وفق مذهب ائمه اربعه سلطان گفت در اول که قبول قضاوت را نمود این شرط را کرده و باین ثابت نمی شود شیعه بودن او

پس علماء اهل تسنن حيله ها کردند که تشیع او را بر سلطان معلوم کنند و حکم قتل او را از سلطان بگیرند پس یکنفر را وعده زیادی دادند که برود نزد ایشان تلمذ کند و اظهار تشیع بنماید و یکی از تصانیف ایشان را که دلالت بر تشیعشان بکند بدست آورد، پس آن خبیث مدتی ملازم ایشان شد و مدتی اظهار تشیع نمود تا آن که ایشان مطمئن شدند و کتاب مجالس المؤمنین بنظر آن خبیث رسید الحاح زیادی نموده او را گرفت و استتساخ نمود و بنظر سلطان و علماء عامه رسانید و شیعه بودن ایشان ثابت شد و بسطان گفتند که قاضی در کتابش چنین و چنان نوشته است و باید بر او حد جاری شود .

سلطان گفت حدش چه چیز است گفتند حدش آنست که فلانه عدد تازیانه بر او بزنند ، گفت امر با شماست پس آن منافقین اینقدر تازیانه بوی زدند که شهید شد و قبر شریفش در اکبر آباد هند زیارتگاه است و فعلاً مشهور است با کره و عمر شریفش در وقت شهادت هفتاد سال بود و والد بزرگوارش نیز از اهل علم و حدیث بوده انتهی

و رحلتش در سنه نهصد و نود بود (1) و تاریخ رحلتشان بفارسی گفته شده : «سید نورالله شهید شد» و منجمله در بنارس هند است قبر محمد بن ایطال المشتهر به علی بن ایطال بن عبدالله الجیلانی صاحب دیوان کبیر و رسائل کثیره تولدش در اصفهان بود سنه هزار و صد و سه و رحلتش در بنارس هند بود سنه هزار و صد و هشتاد و یک و مرقدش مزار معروفیست و او محمد بن ایطال شارح جعفر به است و غیر محمد بن ایطال الحائری است صاحب مقتل معروف

و منجمله در حیدر آباد هند است قبر جناب الشیخ حسین بن شهاب الدین بن حسین الکرکی مصنف شرح نهج البلاغه و کتاب هدایة الابرار و او اشعار بسیار نیکی دارد خصوصاً در مدح اهل البیت و در مواعظ و نصایح و از اشعار اوست که در قصیده اش می گوید:

فخاض امیر المؤمنین بسیفه \*\*\* لظاها و املاک السماء له جند

وصاح علیهم صیحة هاشمیه \*\*\* تکاد لها شم الشوامخ تنهد الخ

وایضاً از اشعار اوست

ولقد تأملت الزمان و اهله \*\*\* فرایت نار الفضل فیهم خامده

فتن تجوش و دولة قد حازها \*\*\* اهل الرذالة والعقول الفاسده

فقلو بهم مثل الحديد صلابه \*\*\* واکعهم مثل الصخور الجامده

1- اشتباه شده است بلکه هزار و پانزده بوده چنانکه در نجوم السماء است و شاهد دیگر تاریخ مذکور در متن (ج)

فرايت ان الاعتزال سلامة\*\*\* وجعلت نفسی و او عمر و الزانده

رحلتشان در حيدر آباد بود سنه هزار و هفتاد و شش در سن شصت و هفت سالگی وايضاً در حيدر آباد هند وفات نمود فاضل كامل جعفر بن كمال الدين البحرانی كه ايشان مدتی در شیراز بودند بعد مسافرت فرمود ببلاد هند و خدمت سلطان عبدالله قطب شاه رسيد و در حيدر آباد متوطن شد و مرجع ملت و دولت گردید - ولنعم ما قيل:

ما احسن الدين والدنيا اذا اجتماعا\*\*\* واقبح الكفر و الافلاس بالرجل

و در سنه هزار و هشتاد و هشت در حيدر آباد وفات فرمود

و منجمله در لگناهور است قبر محمد قلی بن محمد حسين بن حامد حسين بن زين العابدين الموسوی النيشابوری الهندی والد جناب اجل مير حامد حسين هندی و نسب شريفش منتهی می شود به ميرسيد شريف الدين كه در حادثه هلاكوخان از نيشابور بجانب هندوستان هجرت فرمود ولادتش روز دوشنبه پنجم ذيقعدة الحرام سنه هزار و صد و هشتاد و هشت بود و در خدمت سيد دلدار علی تحصیل علم فرمود و استادسيد محمد بن دلدار علی بود و در اكثر علوم مشهور آفاق شد و جناب مير محمد قلی تصنيفات زيادی دارد و برود هر يك از ابواب تحفه اثني عشرية شاه عبدالعزيز دهلی سنی كتابی نوشته

و منها كتاب تشييد المطاعن وكشف الضفائر ومنها كتاب سيف ناصري ومنها كتاب تغليب المكائد ومنها كتاب برهان العادات ومنها كتاب مصارع الافهام ومنها كتاب تقريب الافهام و كتاب ديگر كه در فوائد الرضويه ذكر فرموده

رحلت آن بزرگوار در نهم محرم الحرام سنه هزار و دويست و شصت و هشت بود در بلده لکنهور و در حسينيه خود دفن شد و ايشان سه پسر داشتند یکی جناب سيد اعجاز حسين بود صاحب تصنيفات كثيره رحلت ايشان در هفدهم شوال سنه هزار و دويست و هشتاد و شش بود و ديگری سيد سراج الحسين بود برادر صاحب عباقت الانوار صاحب تصنيفات عديده رحلت ايشان بيست و هفتم ربيع الاول سنه هزار و دويست و هفتاد و دو بود

فرزند سومی ايشان حضرت حجة الاسلام والمسلمين سيد مير حامد حسين صاحب عباقت الانوار است و گویا از صدر اسلام تاکنون کسی بدین منوال تصنيفی نکرده در اثبات امامت و گفته شد كه در كتابخانه ايشان قريب سی هزار مجلد كتاب بود از كوچك و بزرگ و در هيچدهم ماه صفر سنه هزار و سيصد و شش از دنيا رحلت فرمود و در بلده لکنهور نزديك قبر پدرشان دفن شدند و قبر شريف ايشان و پدر بزرگوارشان زيارتگاه مسلمين است

و بدانكه عباقت كتب متعدده است در تحقيق و بيان سند و شرح بعضی از احاديث مسلمة بين شيعة و سنی منجمله دو كتاب آن در بيان سند و شرح حديث غدیر خم است، منجمله در سند و شرح حديث طير مشوی و منجمله در سند و شرح حديث منزلت، و منجمله در سند و شرح حديث انا مدينة العلم و علی بابها و ايشان معاصر ثقة الاسلام حاجی نوری بودند، و ولد ارجمند ايشان جناب سيد ناصر حسين ادام الله تعالی برکات و جوده در جميع علوم و کمالات وارث پدر و جد خود می باشد و چه خوب گفته شاعر:



زنده است کسیکه در دیارش \*\*\* باشد خلفی بیادگارش

و منجمله در لکنهور است قبر جناب عالم تحریر سید دلدار علی بن السید محمد معین النقی الیهندی صاحب تصانیف عدیده استاد جناب سید محمد قلی پدر میر حامد حسین وفاتشان در نوزدهم رجب سنه هزار و دویست و سی و پنج بود و دفن شد در لکنهور در حسینیہ کہ خود بنا نموده بود

و منجمله سید العلماء السید حسین بن سید دلدار علی کہ از افاضل عصر خود و صاحب تصنیفات کثیره است تولدش سنه هزار و دویست و یازده بود و رحلتش سنه هزار و دویست و هفتادوسه بود و در لکنهور در حسینیہ نزد مقبره پدرش دفن شد

و منجمله السید الجلیل سید محمد تقی ابن سید العلماء السید حسین بن سید دلدار علی کہ از اجله علماء و صاحب تصنیفات کثیره است رحلتش در لکنهور بود در چهاردهم ماه رمضان سنه هزار و دویست و هشتادونه و در لکنهور در حسینیہ خودش دفن شد

و منجمله العالم النبیل الحاج سید محمد ابراهیم بن سید محمد تقی بن سید العلماء السید حسین بن سید دلدار علی الیهندی صاحب تصانیف کثیره رحلتش در بیستم جمادی الاولی سنه هزار و سیصد و هفت بود

و منجمله العالم الجلیل السید علی محمد بن سید محمد سلطان العلماء ابن سید دلدار علی صاحب تصانیف کثیره ولادتش چهارم شوال سنه هزار و دویست و شصت بود و رحلتش در چهارم ربیع الثانی سنه هزار و سیصد و دوازده بود و در لکنهور میان حسینیہ دفن شد

و ایضاً در لکنهور استقبر جناب علام فہام احمد بن نصر اللہ الدبیلی التستوی السندی (ره) در مجالس المومنین است کہ پدر ایشان قاضی تنہ و رئیس سند بود و از تابعان ابوحنیفہ و ہوا- خواہان او بود لکن پسرش جناب احمد در عنفوان جوانی توفیق رفیق او شدہ از ظلمات مذہب خود ہدایت بنور تشیع جست و برکت حضرت امیر (علیہ السلام) شیعه شد و تفصیلش را در کتاب مجالس نقل فرمودہ و از جملہ لطائف تعریفات او آنکہ در پشت بعضی از کتب خود نوشتہ بود قال ابوحنیفہ یجوز النکاح بغير ولی خلافا للنبی حیث قال لا نکاح بغير ولی وقال الشافعی یجوز الاکل لكل متروک النسمیہ عامداً خلافا للہ تعالی حیث قال ولا تاکلوا مما لم یذکر اسم اللہ علیہ واثہ لفق

و مؤید اینست آنکہ زمخشری در ربیع الابرار از یوسف بن اسباط کہ او نیز از رجال مخالفان است نقل نموده کہ میگفت رد ابوحنیفہ علی رسول اللہ (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) اربع مائۃ حدیث او اکثر قیل له ما ذاق قال رسول اللہ (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) للفرس سہمان وللرجل سہم واحد وقال ابوحنیفہ لا اجمل سہم بہیمۃ اکثر من سہم المؤمن و اشعر رسول اللہ (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) البدن وقال ابوحنیفہ الاشعار مثله وقال (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) الییمان بالخیار مالم یفترقا وقال ابوحنیفہ اذا وجب البیع فلاخیار وکان (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) یقرع بین نسانہ اذا اراد سفرأ و اقرع اصحابہ وقال ابوحنیفہ الفرعة قمار

و جناب احمد بن نصر اللہ تألیفاتی دارند : منجمله رسالہ تریاق فاروق و از دلائل حسن عقیدہ او آنکہ آخر بحسن خاتمہ نیز فائز گردید و در دارالخلافتہ لاہور بدرجہ شہادت رسید و در حظیرہ میر حبیب اللہ مدفون شد رحمۃ اللہ علیہ

و منجمله در آشمیر است قبر جناب یوزاسف حکیم در آخر قصه یوزاسف و بلوهر در عین الحیوة میفرماید: یوزاف از شهر سولابطه که مملکت پدرش بود حرکت کرد و بشهرهای بسیار رفت و مردم را هدایت نمود تا آنکه آخر الامر بشهر کشمیر آمد پس زمین کشمیر را آبادان کرد و تمامت آن ولایت را هدایت و ارشاد نمود و در آنجا ماند تا اجلش رسید بیکی از شاگردانش فرمود که برای مدفن او عمارتی بسازد و سر خود را بمغرب گذارد و پای خود را بمشرق و ازدنیا رحلت فرمود و ضللا قبرش در کشمیر مزار معروفی است

### امر دوم - در قبور شریفه واقعه در افغانستان

اما در کابل و قندهار و غزنین حقیر قبری سراغ ندارم بلی در غزنین قبر سلطان محمود غزینی ابن سبکتگین است که در سنه چهار صد و بیست و یک در غزنین از دنیا رفت و آنجا دفن شد .

و محتملست که قبر حکیم سنائی غزینی در آنجا باشد و در مجالس المؤمنین حکیم سنائی را در عداد حکماء شیعه امامیه می‌شمارد و این رباعی از ایشان است :

ای سنائی بقوت ایمان \*\*\* مدح حیدر بگویس از عثمان

با مدیحش مدائح مطلق \*\*\* زهق الباطل است و جاء الحق

رحلتش سنه پانصد و بیست و پنج بود و گویا قبرش در دیار غزنین است

و اما قبور شریفه واقعه در هرات - منجمله قبر شریف جناب عبدالله بن معویة بن عبدالله بن جعفر الطیار، در عمدة الطالب است که ایشان در سنه صد و بیست و پنج در آخر خلفاء بنی مروان خروج فرمود بخلیفه عباسی و امرش بزرگ شد و جمعیت او زیاد شد و در سنه صد و بیست و نه ابو مسلم مروزی ایشان را گرفت و برد بهرات و آنجا محبوس نمود همین قسم در حبس بود تا سنه صد و هشتاد و سه که در زندان از دنیا رفت و قبرشان در هرات مزار معروفی است و قبرش معروف است بمزار سادات ، و در حبیب السیر است که مالک بن هشام خزاعی که والی هرات بود بامر ابو مسلم او را بقتل رسانید باین قسم که امر کرد فرش در دهانش کردند تا نفسش قطع شد

و منجمله امیر حسینی مصنف زادالمسافرین و نزهة الارواح و غیر اینها در شانزدهم شوال سنه هفتصد و هیجده در هرات رحلت فرمود و در بیرون گنبد مقبره جناب عبدالله بن معویة بن عبدالله بن جعفر الطیار دفن شد

و منجمله قبر جناب خواجه عبدالله الانصاری ابن الشیخ ابی منصور محمد الانصاری

در حبیب السیر است که ایشان از احفاد ابویوب انصاری هستند و ابویوب از صحابه کبار است و قبرش در قسطنطنیه است - ولادت جناب خواجه عبدالله در سنه سیصد و نود و شش بود و رحلتش در حدود سنه چهار صد و هشتاد و یک بود و قبر شریفش در نعه کازران هرات است

و در فوائد الرضویه از ایشان نقل کرده که گفت سیصد هزار حدیث بهزار هزار سند حفظ کردم ، و مناجات خواجه عبدالله انصاری معروف است و ما بعضی از فقراتش را تیمنا ذکر می کنیم :

عرض می کند: الهی یکتائی و بیهمتائی و قیوم و توانائی و بر همه چیز دانائی و در همه حال بینائی و از عیب مصفائی و از شریک مبرائی اصل هر دوائی شاهنشاه و فرمانروائی معزز بتاج کبریائی مسند نشین استغنائی - الهی چون توانستم ندانستم و چون دانستم نتوانستم - الهی اگر چه بی طاعت ندارم اما جز تو کسی را ندارم ای دیر خشم زود آشتی - الهی من غلام آن معصیتم که مرا بعد از آورد و از آن طاعت بیزارم که مرا بعجب آورد - الهی اگر تو مرا بجرم من بگیری من ترا بکرم تو بگیرم کرم تو از جرم من بیش است - الهی همچنان بید بخود میلرزم که مباد آخر بجوی نیزم - الهی عاجز و سرگردانم و درمانده و حیرانم - الهی اگر دوستی نکردم دشمنی هم نکردم. اگر چه بر گناه مصرم اما بر یگانگی تو مقررم - الهی دست گیر که دست آویز نداریم بپذیر که پای گریز نداریم

بگشای دری که در گشاینده توئی \*\*\* بنمای رهی که ره نماینده توئی

من دست بهیچ دستگیری ندهم \*\*\* کایشان همه فانیاند و پاینده توئی

الهی از معصیت ما دوست تو محمد مصطفی (صلی الله علیه وآله وسلم) اندوهگین می شود و دشمن تو ابلیس شاداگر عقوبت کنی باز دوست تو اندوهگین شود و دشمن تو شاد - الهی دو شادی بدشمن روا مدار و دو اندوه بردوست مگذار

ای لطف عمیم تو تو خطا پوش همه \*\*\* وی حلقه بندگیت برگوش همه

بردار خدا یا ز کرم بار گناه \*\*\* در روز فروماندگی از دوش همه

الهی هر که را عقل دادی چه ندادی و هر که را عقل ندادی چه دادی - الهی اگر کاسنی تلخ است از بوستان است و اگر عبدالله مجرم است از بوستان است

من بنده عاصیم رضای تو کجاست؟ \*\*\* تاریک دلم نوروضیای تو کجاست

ما را تو بهشت اگر بطاعت بخشی \*\*\* آنمزد بود لطف و عطای تو کجاست

الهی هر که ترا شناخت هر چه غیر تو بود بینداخت

آنکس که ترا شناخت جانرا چه کند \*\*\* فرزند و عیال و خانمان را چه کند

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی \*\*\* دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

الهی چون در تونگرم از جمله تاجدارانم و تاج بر سر و چون بر خود نگرم از جمله خاکسارانم و خاک بر سر الهی عمر خود بر باد کرد و بر تن خود بیداد کردم - الهی مگوچه آورده که رسوا شوم و مپرس چه کرده که روسیاه شوم - الهی ظاهرمان بس شوریده و باطنمان خراب و سینه مان پر آتش و چشممان بر آب گاهی در آتش سینه می سوزیم و گاهی در آب چشم غرقاب

پیوسته دلم دم از هوای تو زند \*\*\* جان در تن من نفس برای تو زند

گر بر سر خاک من گیاهی روید \*\*\* از هر برگی بوی وفای تو زند

الهی کاشکی عبدالله خاک بودی تا نامش از دفتر وجود پاک بودی

دی آمدم وز من نیامد کاری \*\*\* امروز ز من گرم نشد بازاری

فردا بروم بیخبر از اسراری \*\*\* نا آمده به بدی از این بسیاری

الهی توانگران بزرگ و سیم نازند و درویشان با « نحن قسمنا » سازند - الهی دیگران مست شراب و من مست ساقی مستی ایشان فانی و  
مستی من باقی

ص: 437

مست توام از باده و جام آزادم \*\*\* صید توام از دانه و دام آزادم

مقصود من از خانه و بتخانه توئی \*\*\* ورنه من از این هر دو مقام آزادم

الهی اگر مجرمم مسلمانم و اگر گناهکارم پشیمانم - الهی چون حاضری ترا چه جویم و چون ناظری ترا چه گویم و در تاریخ گزیده است از سخنان خواجه عبدالله انصاری

اگر بهواروی مگس باش و اگر بآب روی خس باش و اگر در آتی در باز است و اگر نیائی حق بی نیاز است هر که را این ده خصلت نیست مرگش بهتر است از زندگانی

با حق بصدق با خلق با نصاب با نفس بقهر با بزرگان بحرمت با کودکان بشفقت با دوستان بنصیحت با دشمنان معلم با دوستان ببذل با جاهلان بصمت با عالمان بتواضع؛ سرمایه همه گناهان جهل است امید رحمت ها صبر است دلیل همه نیکی ها عمل است داروی همه گناهان توبه است زوال همه نعمت ها ناشکری است

و منجمله قبر مولانا حسین بن علی الواعظ الکاظمی البیهقی السبزواری و ایشان تصنیفات زیادی دارند تفسیر کبیر جواهر التفسیر و تاجزو پنجم زیادتر نوشته نشده

و منجمله تغییر دیگری مسی بمختصر الجواهر و او تا آخر قرآن است و منجمله کتاب روضة الشهداء و کویا او اول کتابی بود که در مراتی بفارسی نظاماً و ثراً نوشته شده و آقایان مرتبه خوانها ایدهم الله تعالی او را تلقی بقبول نموده اند لذا این سلسله جلیله را روضه خوان نامیدند و او در مبادی امر بهرات رفت و ملازم امیر علی شیر سلطان هرات شد و تزویج کرد خواهر ملا عبدالرحمن جامی صوفی سنی را و باینجهت نزد اهل سبزواری متهم شد چون آنها خیلی متعصب در تشیع اند و شاهد بر این شعر ملای رومی است که می گوید:

سبزواری است این جهان کجمدار \*\*\* ما چه بو بکریم در وی خوار و زار

گفتند که مولانا حسین کاسفی سبزواری بجهت بعضی از مصالح بهرات رفت و مدتی بصحبت امیر علی شیر گرفتار شد و بدام هم دامادی ملای جامی پای بند شد مردم سبزواری باو بدگمان شدند و چون بعد از مدتی بسبزواری مراجعت کرد مردم خواستند او را امتحان نمایند تا آنکه روزی جناب مولانا مشغول موعظه بود در طی موعظه گفت دوازده هزار مرتبه جبرئیل بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نازل شد پیرمردی عصا در دست داشت پای منبر ایستاد گفت جبرئیل چند مرتبه بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) نازل شد مولانا متحیر ماند که اگر گوید نازل شد دروغ است و اگر بگوید نازل نشد مردم سبزواری باو بدگمان می شوند، تا آخر الامر گفت بیست و چهار هزار مرتبه

پیر مرد گفت بچه دلیل فرمود بدلیل آن که پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود «انا مدینه العلم و علی بابها» پس هرگاه جبرئیل دوازده هزار مرتبه بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نازل شده باشد که مدینه علم است باید بیست و چهار هزار در رفتن و آمدن بامیر المؤمنین (علیه السلام) نازل شده باشد، و از جمله شواهد شیعه بودن این ایشان ایندو بیت است:

ذریتی سؤال خلیل خدا بخوان \*\*\* وز لاینال عهد جوابش بکن ادا

گردد تر اعیان که امامت نه لایقست \*\*\* آنرا که بوده بیشتر عمر در خطا

و ایشان در هرات فوت کرد در حدود سنه نهصد و ده و همانجا هم دفن شد

ص: 438

و منجمله قبر جناب احمد بن حسین المدائنی المعروف به بدیع الزمان صاحب مقامات و مبدع آن ، در فوائد الرضویه است که او از اعاجیب زمان بود و در سنه سیصد و هفت مسموماً در هرات فوت کرد و حکایت شده که اوسکته کرد گمان کردند مرده است تعجیل کردند در دفن او چون قبرش را پوشانیدند در میان قبر بهوش آمد در وقت شب صدای او را شنیدند قبرش را شکافتند یافتند او را که دست خود را بر پیشش گرفته و از هول قبر وفات کرده و من اشعاره :

همدان لی بلد اقول بفضله \*\*\* لکنه من أقبیح البلدان

صبیانه فی القبح مثل شیوخه \*\*\* و شیوخه فی العقل کالصبیان

و در مدح شخصی بداهها گفت

حضرتی الذی هی کعبة المحتاج لا کعبة الحاج و مشعر الکرم لا مشعر الحرم و منی الضیف لا منی الحیف و قبله الصلوات لا قبله الصلوة و من مقالاته الرائقه بنقل صاحب الوفیات قوله

الماء اذا طال مکنه ظهر خبثه و کذا الضیف یسمح لقائه اذا طال بقاءه

یعنی میهمان زشت می شود ملاقات کردن او هر گاه طول بکشد اقامت او و قریب باینست قول شاعر :

میهمان گرچه عزیز است ولی همچونفس \*\*\* تنک میگردد اگر آید و بیرون نشود

و قبرش هم در هرات است

و منجمله قبر عبد الرحمن بن نظام الدین احمد بن محمد الدشتی الفارسی الحنفی الاشعری الملقب به المولی الجامی و از قصاید مشهوره اوست قصیده که مطلعش اینست

اصبحت زائراً لك یا شحنة النجف \*\*\* بهر نثار مرقد تو نقد جان بکف

و در روضات از سید امیر محمد حسین خواتون آبادی سبط مرحوم مجلسی ادلة تشیع ایشان نقل فرموده منجمله این شعرش که در کتاب سبحة الانوار است

پنجه و رکن اسداللهی را \*\*\* بیخ بر کن دو سه رویاهی را

بعد فرموده بمن خبر داد جدم علامه مجلسی از جدش مولی درویش محمد بن الحسن التطنزی از شیخ علی بن عبد العالی الکرکی که فرمود من همسفر بودم با فاضل جامی در سفر زیارت نجف اشرف و من از او تقیه می کردم و اظهار تشیع نمی کردم تا رسیدیم بیغداد یکروز رفتم بکنار دجله بجهت تنزه پس درویشی آمد و قصیده غرائی در مدح حضرت امیر (علیه السلام) خواند چون فاضل جامی شنید گریه کرد و بسجده افتاد و در سجده گریه کرد بعدسر از سجده برداشت و مداح را طلبید و جایزه قابلی بوی داد بعد رو کرد بمن گفت چرا از سبب گریه و سجود من سؤال نکردی گفتم جهش معلوم است چون خلیفه چهارم را مدح کرد لذا شما شکرماً و تعظیماً بسجده افتادید و گریه کردید

ملای جامی گفت حضرت امیر (علیه السلام) خلیفه اول بودند نه خلیفه چهارم و من الان تقیه را برداشتم بجهت خلوص مودتی که بین من و شما هست و بدانکه من شیعه امامی هستم لکن چون تقیه واجب من مذهبم را پنهان می دارم و این قصیده را که درویش خواند من گفته ام ولکن تخلص خود را در آخرش ذکر نکرده ام تقینا و من مرور شدم که قصیده من منتشر شده و مرضی طبایع گردیده بحیثی

ص: 439



که او را مداحان میخوانند و من از شوق گریه کردم و سجده شکر بجای آوردم

و نقل فرموده از بعضی از اصحاب و خدمه فاضل جامی که تمام کسانی که در منزل او بودند از خدام و عیالات و عشیره او همه شیعه امامی بودند و نقل کردند که او خیلی اصرار داشت در وصیت باعمال تقیه بالخصوص در سفر پس شکی نمیماند در شیعه بودن ایشان - بعد می فرماید ایشان خیلی ظریف و خوش محضر بودند یکروز در حضور اصحابش خواند

بسکه در جان فکار و چشم بیدارم توئی \*\*\* هر که پیدا می شود از دور پندارم توئی

یکی از اصحابش گفت بلکه خری از دور پیدا شود؟ ملا گفت « باز پندارم توئی » ولا یخفی مافیہ من اللطف واین رباعی از ایشان است:

فارقت ولا حیب لی الا انت \*\*\* احباب چنین کنند احسنت احسنت

ظن میبردم که در فراقم بکشی \*\*\* واللہ لقد فعلت ما کنت ظننت

اتتهی ما فی الروضات

و این عبدالرحمن جامی است شارح کافیه و این رباعی هم نیز از او است :

ای مبیچه دهر بده جام میم \*\*\* کامدز نزع سنی و شیعه قیم

گویند که جامیاچه مذهب داری \*\*\* صد شکر که سک سنی و خر شیعه نیم

و در مرآة البلدان این اشعار را نیز نسبت باوداده

سلام علی آل طه و یس \*\*\* سلام علی آل خیر النبیین

سلام علی روضه حل فیها \*\*\* امام بباهی به الملك والدين الخ

وایضا این رباعی را نسبت بوی میدهند :

نفحات وصلک او قدت جمرات شوقک فی الحشاء \*\*\* ز غمت بسینه ام آتشی که بزد زبانه کماتشاه

همه اهل مسجد و صومعه یی ورد صبح و دعای شب \*\*\* من و ذکر طرة طلعت تو من الغداة الی العشاء

و فرموده رحلتش سنه هشتصد و نود و سه هجری بوده در سن هشتاد و یک سالگی

و منجمله محمد بن عمر بن حسین بن علی الطبری الرازی المشهور به امام فخر الرازی الاشعری الشافعی ، و اهل تسنن ایشانرا رئیس رأس ماته سادسه مینامند چنانچه عمر بن عبدالعزیز را رئیس رأس ماته اولی و محمد بن ادریس شافعی را رئیس رأس ماته ثانیه و احمد بن شریح را رئیس رأس ماله ثالثه و ابو بکر باقلانی را رئیس رأس ماله رابعه می دانند و ابو حامد غزالی دارئیس رأس ماته خامه میدانند

ولادت امام فخر رازی در نیمه رمضان سنه پانصد و چهل و چهار بوده در ارض ری و رحلت ایشان در عید فطر سنه ششصد و شش بوده  
بهرات و قبرش در هرات معروفست

و این رباعی منسوب است باو:

درویشی جو و روی در شاه مکن \*\*\* وز دامن فقر دست کوتاه مکن

اندر دهن مار شو و مال مجو \*\*\* در چاه بزی و طلب جاه مکن

و منجمله در قصبه تایباد که از دهات بوشنج است در ده فرسخی هرات قبر شیخ رکن الدین ابو بکر تایبادی که در سنه هفتصد و نود و یک  
بوده

ص: 440

و این اشعار از اوست :

گر منزل افلاك شود منزل تو \*\*\* وز كوثر اگر سرشته باشد گل تو

چون مهر علی نباشد اندر دل تو \*\*\* مسکین تو و سعیهای بیحاصل تو

و در هرات است قبر شاهرخ میرزا پر امیر تیمور گورگانی که در بیست و پنجم ذیحجه الحرام سنه هشتصد و پنجاه در طبرک که نزدیک طهران است از دنیا رحلت نمود و جسدش را حمل نمودند بهرات و در مدرسه زوجه مکرمه اش مهدعلیا گوهر شاد آغا دفن شد

وایضا در همین موضعست قبر مخدره گوهر شاد آغا زوجه شاهرخ میرزا و بانی مسجد جامع مشهد مقدس چنانچه در کتاب حبیب السیر است .

و ایضا در همین موضعست قبر جناب بایسنقر بن شاهرخ پر گوهر شاد آغا که در هرات صبح شنبه هفتم جمادی الاولی سنه هشتصد و سی و هفت از دنیا رحلت نمود و خطش در کتیبه ایوان مقصوره مسجد گوهرشاد از نقایس دنیا محسوبست

و ایضا در هرات است قبر سلطان حسین بایقرا که در شب یازدهم ذیحجه الحرام سنه نهصد و یازده در هرات از دنیا رفت و در گنبد مدرسه که برای همین مصلحت بناموده دفن شد

و ایضا در هرات است قبر وزیر او امیر علی شیر بانی ایوان قبلی صحن عتیق مشهد مقدس و در سنه سنه نهصد و پنج در هرات از دنیا رفت و در گنبد مسجد جامع هرات که خود بنا نموده بود دفن شد

**امر سوم - در قبور شریفه واقعه در بلاد ترکستان که بلاد معظم او بخارا و سمرقند و بلخ است**

**اشاره**

و اما در بخارا قبر جناب شیخ ابوالمعالی باخزری است الملقب بسیف الدین که در سنه ششصد و پنجاه و هشت از دنیا رفت و مرقدش در بخارا است - روزی بر جنازه حاضر شد گفتند شیخنا این میت را تلقین فرما پیش روی آن میت ایستاد و این رباعی را خواند

گر من گنه جمله جهان گر دستم \*\*\* لطف تو امید است که گیرد دستم

گفتی که بوقت عجز دستم گیری \*\*\* عاجز تر از این مخواه کاکنون هستم

وایضا در بخارا جناب خاتم المجتهدین مولانا آخوند ملا عبدالله بن محمود التستری ثم المشهدی الخراسانی را بقتل رسانیدند و بدنش را در میدان بخارا سوختند و قتلش در حدود سنه هزار بود و کیفیت شهادتش اجمالا در خاتمه باب پنجم در مقام ذکر شهدا، از علماء گفته شد

**و اما در سمرقند است قبر شریف جناب قشم بن عباس بن عبد المطلب**

و در ناسخ التواریخ است که او آخر کسی بود که بعد از دفن حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از میان قبر شریف مقدس آن بزرگوار بیرون شد و حضرت امیر (علیه السلام) در زمان خلافت ظاهر به خود حکومت مکه معظمه را باو واگذار فرمود و او بالشکر اسلام بسمرقند آمد و در آنجا شهید شد و قبر شریفش در سمرقند است

و در بین جیحون و سمرقند است قبر ابو العباس جعفر بن محمد بن ابی بکر السمرقندی المستغفری صاحب کتاب طب النبی ودلائل النبوة و غیرهما

و خواجه نصیر الدین در آداب المتعلمین امر فرموده رجوع بآن را و فرموده ولا بد ان يتعلم

ص: 441

شیئاً من الطب ویتبرک بالاثار الواردة في الطب الذي جمعه الشيخ الامام ابو العباس المستغفري في كتاب طب النبي ابن عبات في الجملة شهادت میدهد بشیعه بودن او وفاتش در سنه چهار صد و سی و دو بود و قبرش بنسف است و او شهری است بین جیحون و سمرقند

و در سمرقند است قبر امیر تیمور گورگانی که اول پادشاه سلاطین گور کانیه است و در شب هفدهم ماه شعبان سنه هشتصد و هفت در سمرقند از دنیا رفت و در مقبره که در حیات خود ساخته بود دفن شد و از علماء اهل تسنن قبر محمد بن اسماعیل المعروف بالبخاری در سمرقند است مصنف صحیح بخاری که اصح کتب است نزد اهل سنت و باعتقاد علماء جمهور اونق و اقدم محدثین است فضلا و علما ورتبنا و جهت اشتها صحیح بخاری چنانچه بعضی از علماء فرموده اند اینست که او تظاهر نمود بعداوت اهل البیت و لذا خبر غدیر خم و حدیث سد ابواب و حدیث طائر مشوی را در کتاب خود نقل نکرده و ورود آیه تطهیر را در شان اهل بیت انکار نموده با اجماع مفسرین که در شان اهل بیت نازل شده و همچنین حدیث برائت را هم نقل نکرده بلکه گفته از برای خواندن سوره برائت را براهل مکه پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) کسی رامین نکرده و لاد بخاری سنه صد و نود و چهار بوده و رحلتش شب عید فطر سنه دویست و پنجاه و شش بود در قریه خرتک که از قرای سمرقند است و از آن قریه تا سمرقند سه فرسخ است

و مخفی نما ناد که شیخ اجل ابو محمد بن مسعود بن محمد بن عیاش العراقي الکوفي السمرقندي صاحب تفسیر عیاشی ظاهراً اصلاً از اهل سمرقند بوده و او از علماء شیعه بوده و عصرش در حدود عصر کلینی بوده و شیخ کشی صاحب رجال معروف از تلامذه او بوده لکن تاریخ رحلت و محل دفنشان معلوم نیست .

و هم چنین نجاشی ابوالعباس احمد بن العباس صاحب کتاب رجال معروف هم که جمیع علماء ما اعتماد باو دارند در همین عصر بوده تقریباً و لادش سنه سیصد و هفتاد و دو بود و رحلتش در قریه مطر آباد که دهی است در نواحی ساوه واقع شد سنه چهارصد و پنجاه و ایشان هم شیعه امامی بودند

و اما در بلخ حقیر قبر کسی را از بزرگان سراغ ندارم مگر اوحد الدین انوری و اشعاری نسبت باو می دهند که دلالت بر تشیع او می کند و وفاتش در بلخ بود سنه پانصد و چهل و هفت

و بدانکه در بلخ مقبره ای است که مشهور است بمزار شریف و بعضی از اهالی بلخ اعتقادشان آنستکه آن قبر مقدس حضرت امیر المؤمنین است و این اشتباه بسیار است و مدرک اشتباه چنانچه جناب آقاسید محمد نائب کلیددار نجف اشرف پسر مرحوم آقاسید حمید رفیعی از برای حقیر نقل کرد آنستکه فرمود در نجف اشرف کتابی دیدم در دست یکنفر از علماء و در آن نوشته بود که یکنفر از امرای بلخ مبتلا شد بمرض وجع المفاصل و هر قدر نزد اطباء معالجه نمود علاج نشد تا آنکه بالاخره متوسل شد بحضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) شب آنحضرت را در عالم رؤیا دید فرمود دواى مرض تو مالیدن روغن لاوولا است .

از خواب بیدار شد اطباء را طلبید و گفت روغن لاوولا چه روغن است ؟ همه گفتند نمی دانیم بعد علماء اهل تسنن را طلبید و از آنها سؤال نمود آنها هم گفتند ما نمیدانیم بعد بوزیرش گفت ایادر اطراف مملکت عالمی هست که ما از او سؤال نکرده باشیم! وزیر تخص کرد عرض کرد بلی در بلخ عالمی هست رافضی امیر حکم کرد که او را حاضر کنید چون حاضر شد از او سؤال کردند ؟

آن عالم رافضی گفت روغن لا ولا روغن زیتون است. گفت بچه دلیل؟ گفت بدلیل آنکه خداوند در قرآن مجید فرموده:

« الله نور السموات والارض مثل نوره كمشكاة فيها مصباح المصباح كانهما كوكب دري يوقد من شجرة مباركة زيتونة لا شرقية ولا غربية»

امیر روغن زیت رامالید وجع مفاصلش خوب شد این بود که امیر آن عالم رافضی خیلی محبت والطف نمود علماء اهل تسنن خیلی از این مطلب دلگیر شدند یکروز بامیر گفتند این عالم رافضی سب و لعن می کند معویه را

امیر بآن عالم شیعه اعتراض نمود گفت آیا این حرف راست است؟

گفت بلی: امیر گفت چرا؟ عالم گفت او سهل است بلکه منبای کسیکه او را والی دمشق نمود سب و لعن می کنم:

علماء اهل تسنن و امیر خلقشان بدتر تنگ شد!

عالم شیعه گفت بلکه عثمان هم سهل است من سب میکنم عمر را چون عثمان سینه ای است از سینات عمر!

امیر و علماء اهل تسنن رگهای بدنشان حرکت کرد!

عالم شیعه گفت لعن عمر هم سهل است من سب میکنم ابابکر را چون عمر سینه ای است از سینات ابابکر:

علماء اهل تسنن خواستند در مجلس او را بقتل برسانند امیر جلوگیری کرد از آنها و گفت جواز سب ابابکر چه چیز است؟

عالم شیعه بامیر گفت از خود انصاف می خواهم وقتیکه دختر عدی بن حاتم را اسیر کردند حضرت رسول بوی احسان و اکرام نمود و خلعت و راحله بخشید، و وقتیکه برادرش عدی بن حاتم خدمت حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آمد حضرت رداه مبارک را از دوش نازنین بر داشت و روی زمین بجهة عدی بن حاتم فرش کرد و خود روی زمین نشستند و حال آنکه در آنوقت هنوز آنها ایمان نیاورده بودند، عمل پیغمبر با پسر و دختر حاتم کجا و معامله ابابکر و عمر با دختر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در مسئله فدک کجا؟!

الحاصل اینرا که گفت امیر بلخ تصدیق کرد او را و شیعه شد و آن عالم اسمش علی بود واسم پدرش ابوطالب چون از دنیا رفت او را در همین موضع دفن کردند امیر بلخ بجهة قبر او بقعه و بارگاه ساخت و موقوفاتی قرار داد و معروف شد بقبر علی بن ابیطالب لکن در حبیب السیر کیفیت این مزار بلخ را بقسم دیگر نوشته (فراجع) لیکن خیلی از عرفاء و بعضی از علماء نجوم از بلخ بوده اند.

منهم ابراهیم بن ادهم البلخی و در خاتمه باب ششم گفته شد که قبر او در شام است و بعضی قبر او در حضر موت که از بلاد یمن باشد

و منهم محمد المشهور بالمولوی المعنوی صاحب کتاب مثنوی که از بزرگان علماء دیار بلخ بود و در زمان سلطنت سلطان خوارزم شاه از بلخ بیرون شد بعزم حج بیت الله الحرام و بعد از

مرورش ببلاد روم افتاد رفت بقصبه قونیه و بقیه عمرش را در آنجا ساکن شد تا از دنیا رفت از اینجهت مشهور شد به ملای رومی

و در روضات الجنات است که وفاتش در خامس جمادی الاخره سنه ششصد و هفتاد و دو بوده و ایشان از تلامذه شیخ عطار بودند و مدتی هم خدمت حکیم سنائی بوده و مدتی شمس الدین تبریزی را درك نموده و در مجالس المؤمنین میفرماید او از شیعیان خلص بوده و او این اشعار است

تو بتاریکی علی را دیده \*\*\* لاجرم غیری بر او بگزیده

و در جای دیگر می گوید:

رو می نشد از سرعلی کس آگاه \*\*\* زیرا که نشد کس آگه از سراله

یک ممکن و اینهمه صفات واجب \*\*\* لا حول ولا قوة الا بالله

و از کتاب عجائب البلدان نقل کرده که ملای رومی عالم مجذوبی بوده و در سلك عرفاء بوده و وقتی که شعر می گفت چهار نفر نویسنده حاضر بودند و اشعارش را در دفاترشان می نوشتند و گفته شده که سعدی شیرازی در زمان سیاحتش رسید ببلد ملای رومی و در محلی منزل کرد که آنجا تا محل ملای رومی مسافتی بود یکروز قصد کرد که مثل ملای رومی غزلی بگوید پس این مصراع را گفت (سر مست اگر در آئی عالم بهم بر آید) مصراع دومش را نتوانست بگوید پس رفت خدمت ملای رومی اول سخنی که ملا با او گفت این بود!

سر مست اگر در آئی عالم بهم بر آید \*\*\* خاک وجود مارا گرد از عدم بر آید

الی تمام العزل المعروف - پس شیخ سعدی دانست صفای باطن ملای رومی را

و در روضات از علاء الدین سمنانی تلکرده که آنچه مرا بعجب آورده از حال ایشان آن است که گاهی از خادمشان سؤال می کردند آیا در خانه چیزی یافت می شود که غذا بخوریم اگر خادم می گفت نه ، بسیار فرحناک و خوشنود میشد و می گفت الحمد لله الذي جعل في منزلنا شبها من منازل اهل البيت - و اگر خادم می گفت نعم در خانه از طعام مطبوخ و غیر مطبوخ یافت می شود می گفت امروز از منزل ما رائحة منزل فرعون استشمام می شود

و منهم شقیق بن ابراهیم البلغی المعروف در روضات از صاحب جامع الانوار نقل کرده که شقیق از تلامذه حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) بود و از آن بزرگوار هم روایت کرده و او جامع بود علوم رسمیه شرعیه را و معارف کشفیه ذوقیه را و او استاد حاتم اسم بود و رفیق ابراهیم ادهم و او را در بلاد ماوراء النهر شهید کردند سنه هشتاد و چهار باتهام رفض و قبرش در ناحیه ختلان است کذا في مجالس المؤمنین ( و در مرصدها است که ختلان قریب بسمرقند است ) و در روضات است که او بعید نیست که شیعه بوده نظر بغایت معرفتش و عدم ظهور چیزی که منافی با تشییش باشد بوجهی از وجوه علاوه آنکه این خلکان متعصب ناصبی که بنایش بر ذکر و فیات اعیان است ذکر از شقیق نکرده و این نیست مگر بجهت آنکه ایشان شیعه خالص بودند و تعصب او مانع از ذکر ایشان شده - و سبب تو به شقیق این شد که او از ابناء تجار و متمولین بود رفت بتجارت ببعضی از بلاد ترکیه در حوادث سن و داخل شد به بتخانه دید خادم آنجا محاسنش را تراشیده ، شقیق به آن خادم گفت: بدانکه تو صانعی داری حی و عالم او را عبادت کن نه





این پنهانی را که نفع و ضرر ندارند - خادم گفت اگر اعتقاد تو اینست پس خداوند قادر بود که رزق ترا در شهر خودت بدهد چرا زحمت بخود قرار داده و باینجا آمده بجهت تجارت ؟ شقیق متنبه شد و طریق زهد را پیشه گرفت

و در روضات است که حضرت صادق (علیه السلام) از شقیق سؤال فرمود که حال فتوت و جوانمردی شما بچه اندازه است عرض کرد حال ما اینست که اگر خداوند بما چیزی بدهد شکر می کنیم و اگر ندهد صبر می کنیم صبر میکنیم - حضرت فرمود سگ های مدینه هم همین حال را دارند - شقیق عرض کرد یا بن رسول الله فتوت شما بچه اندازه است فرمود اگر خداوند بما چیزی عطا فرماید ایثار می کنیم و اگر چیزی بماندهد شکر می کنیم

و در زینة المجالس است که روزی شقیق رفت نزد هرون الرشید ، گفت تولى شقیق زاهد جواب داد منم شقیق بن ابراهیم اما زاهد تولى چون من ترك دنیا کرده ام و نعیم آخرت را اختیار کرده ام و هنوز داد « هل من مزید » میزنم چگونه زاهد هستم زاهد تولى که بدنای بیقدار قناعت کرده و بهشت مخلد را ترك کرده - هرون گفت بمن نصیحت کن - شقیق گفت خداوند خانه دارد که جهنم باشد و ترا دربان آن سرا کرده و بیت المال و شمشیر و تازیانه بتو کرامت فرموده که باین سه چیز مردم را از جهنم باز داری هر که خلاف فرمان حق کند بتازیانه تأدیب کنی و هر که کسی را جراحی بزنی یا بکشد بشمشیر قصاص کنی و هر که محتاج شود او را از بیت المال کفایت بنمائی و اگر خلاف فرمان الهی بنمائی پیشرو جهنمیان باشی

و منهم حاتم بن عنوان البلغی الملقب بالاسم

و در روضات از امیر علی دقاق نقل کرده که زنی از او مسئله سؤال کرد ، در بین از آن زن بادی کنده شد خجالت کشید ، حاتم گفت ضعیفه بلندتر بگو که گوشم نمی شنود - ضعیفه خوشنود شد که حاتم کر است - از آن وقت ملقب شد به اصم

و ایضا نقل کرده که از مواعظ حاتم است که گفت مغرور نباید شد با ما کن صالحه چون هیچ مکانی اصلح از بهشت نیست معذلك حضرت آدم (علیه السلام) در بهشت دید آنچه دید مغرور نباید شد بحسن و جمال چون حضرت یوسف (علیه السلام) بحسن و جمالش دید آنچه دید و مغرور نباید شد بکثرت عبادت چون شیطان بعد از طول عبادت دید آنچه دید و مغرور نباید شد بکثرت علم چون بلعم باعور بکثرت علم و دارا بودن اسم اعظم دید آنچه دید و مغرور نباید شد بمصاحبت نیکان چون بعضی از صحابه و قریش با مصاحبیشان اشرف مخلوقات را منتفع نشدند از مصاحبت آن بزرگوار

و از کلمات حاتم اصم است ، المجلة من الشيطان الا فى خمس: اطعام الطعام اذا مر ضیفه - و تجهيز المیت - و تزویج البکر اذا ادركت - و قضاء الدين و التوبة من الذنب . و تمام اینها مأخوذ است از شرع مقدس و رحلت حاتم در خراسان بود در حدود سنه دویست و سی و هفت و

و منهم جعفر بن محمد بن عمر البلغی المنجم المشهور از بعضی از کتب نقل شده که یکی از بزرگان دولت سلطان مقصر شد سلطان خواست او را عتاب و عقاب بنماید پس او پنهان شد و فهمید که اگر سلطان از جعفر بن محمد بخواهد که مکان او را معین کند بیعضی از طرقی که خفیات را معین میکند می تواند معین کند فکری کرد که از حدس جعفر بن محمد خارج باشد و نتواند محلشرا

تعیین کند پس طشتی را پر خون کرد و در میان آن طشت خون هاون طلائی گذارد و بالای آنهاون چند روزی نشست بعد که سلطان مایوس شد از بدست آوردن آن مقصر جعفر بن محمد را طلبید گفت باید موضع این شخص را بجهت من معین کنی بس جعفر مشغول عمل استخراج شد بعد متحیرانه زمانی سکوت نمود سلطان گفت چرا متحیر هستی؟ گفت چیز عجیبی من دیدم و آن آنستکه می بینم این شخص بالای کوه طلائی نشسته و دریائی از خون محیط است بان کوه طلا و اطراف آن دریای خون حصار است از مس و چنین قضیه در عالم وجود ندارد سلطان گفت دو مرتبه استخراج بنما دو مرتبه هم گفت مطلب همین است که گفتم بعد که سلطان از او مایوس شد امر کرد منادی میان شهر ندا کند که شخص مقصر در امان است هر جا که هست ظاهر شود بعد که مقصر مطمئن شد آمد نزد سلطان و از او سؤال کرد کجا بودی مکانش را گفت - سلطان تعجب کرد از حسن حيله و از کیفیت استخراج جعفر بن محمد و رحلت جعفر بن محمد سنه دویست و هفتاد و دو و شاید مدفنش در بلخ باشد

و اما در فاراب حقیر قبر احدی از بزرگان را نمیدانم که در آنجا باشد لکن از فاراب است ابونصر اسماعیل بن حماد الجوهري الفارابي صاحب کتاب صحاح اللغة و او از اذکیاء عالم و اعجوبه های دهر بود و بسیار خط خوبی داشت بلکه بعضی گفته اند که خط او با خط ابن مقله امتیازی نداشت آخر الامر عقلش مختل شد و دو بال بخود بست که می خواهم پرواز کنم و از پشت بام منزلش افتاد و هلاک شد در نیشابور در حدود سنه سیصد ( و فاراب از بلاد ترکیه است و نزدیک تاجکن است )

وایضا از فاراب است معلم ثانی محمد بن احمد بن طرخان الفارابي الملقب بالملعم الثاني که در باب ششم اشاره اجمالی بحالات ایشان شد

تتمیم چون گفته شد که اول کسیکه از علماء فلاسفه اسلام اختیار کرد. فارابی بود مناسب است که بعضی از اولیات را ذکر کنیم چنانچه از روضات الجنات از سیوطی و غیر او نقل کرده

اول ما خلق الله القلم فقال له اكتب فكانه قال ما اكتب قال اكتب ما هو كائن الي يوم القيمة اول ما كتب القلم انا التواب اتوب على من تاب وفي رواية اول ما كتب على اللوح انا الله لا اله الا انا من رضى عنه والداه فانا عنه راض ومن سخط عليه والده فانا عليه ساخط اول آية نزلت بسم الله الرحمن الرحيم اول نصيحتي که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) باستانش فرمود این بود پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) باستانش فرمود این بود که علامت اعراض خداوند از بندهاش آنستکه بنده مشغول بشود با مورات بی فایده و مردی که یکساعت از عمرش در غیر عبادت الهی فوت شود سزاوار است که حسرتش زیاد شود اول ذنب عصی الله به الحمد. اول من قاس امرالدین برایه ابلیس اول من تكلم بالعربية هود (عليه السلام) وقيل يعرب بن قحطان اول من وضع النحو على بن ابيطالب (عليه السلام) اول من وضع الصرف معاذ الهراء اول من وضع اللغة على الحروف خليل بن احمد ، و هو اول من وضع علم العروض اول من صنف في البديع عبد الله بن المعتز أول من صنف في المعاني والبيان عبد القاهر الجرجاني اول من اخرج علم المنطق ارسطاطاليس من اهل استخراج في عهد اردشير بن دارا اول من وضع العباب بقراط اول من تكلم في الرياضيات اقليدس أول من تكلم في هيئات الفلك و اخرج علم الهندسه بطليموس الحكيم

اول کسیکه خط نوشت و خیاطی کرد حضرت ادريس بود و او اول کسی بود که تأثیر کواکب را کشف نمود و نظر فرمود در علم حساب و نجوم اول کسیکه علم کیمیا را اخذ کرد قارون بود اول

کسی که شعر فارسی گفت بهرام گور بود که گفت

منم آن بیل دمان و منم آن شیر بله \*\*\* نام من بهرام گور و کنیتم بوجبله

اول کسی که شعر عربی گفت حضرت آدم (علیه السلام) بود گفت حضرت آدم (علیه السلام) بود که در مرتبه پسرش ها بیل گفت :

فکل الارض مغبر قبیح \*\*\* تغیرت البلاد و من علیها

اول ذلتی که بر اعراب وارد شد از قتل حضرت سید الشهداء (علیه السلام) بود اول سری که در اسلام از شهری شهری بردند سر محمد بن ابی بکر بود

و در احادیث شیعه است که سر عمر و بن حمو بود اول کسیکه قبا پوشید سلیمان بن داود (علیه السلام) بود اول کسیکه عمامه بر سر نهاد اسکندر ذوالقرنین بود اول کسیکه عمامه سبز را علامت سیادت قرار داد ملک اشرف سلطان مصر بود در سنه هفتصد و هفتاد و سه و چقدر خوب گفته جابر بن عبدالله الاندلسی الاعمی ،

جعلوا لابناء الرسول علامة \*\*\* ان العلامة شأن من لم یشهر

نور النبوة في وسیم وجوههم \*\*\* یغنی الشریف عن الطراز الاخضر

اول قریه که بعد طوفان بناشد قریه ثمانین بود که او را حضرت نوح بنا نمود باسم هشتاد نفری که میان کشتی بودند و از غرق شدن نجات یافتند مسمی نمود ( و ثمانین بالای شهر موصل است )

اول شهری که بنا نمود حضرت نوح بعد از هبوط از کشتی شهر حران بود بعد شهر شام اول کسیکه خط نسخ را اختراع نمود بعد از آنکه مدار بخط کوفی بود محمد بن علی بن مقله الوزیر بود در زمان متوکل عباسی بعد یاقوت مستعصمی او را تکمیل نمود

اول کسیکه خط نسخ تعلیقی را اختراع نمود میر علی استاد میر عماد بود در عصر شاه عباس ثانی .

اول کسیکه خط شکسته را اختراع نمود شفیعاء عجمی بود بعد درویش که از متأخرین بود او را تکمیل نمود اول کسی که اختراع کرد نوروز را جمشید جم بود و او هم اختراع کرد حمام را

اول کسیکه نوره را احداث نمود سلیمان پیغمبر (علیه السلام) بود اول زمینی که خداوند در آن عبادت کرده شد نجف اشرف بود اول کسیکه دفن شد در نجف اشرف خباب بن الارب بود که از اصحاب حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود و در جنگ بدر و سایر غزوات حاضر بود و در جنگ صفین و نهروان هم در خدمت حضرت امیر (علیه السلام) حاضر بود آخر الامر آمدیکوفه و در کوفه از دنیا رفت

اول کسیکه مدرسه بنامود نظام الملک طوسی بود اول مدرسه که بنا نمود در بخارا بود اول کسیکه تاریخ عربی را وضع نمود عمر بن خطاب بود چنانچه ابتداء وضع تاریخ فرس قدیم در سنه سی و دو بود و ابتداء وضع تاریخ جلالی در سنه چهارصد و شصت و هفت بوده و ابتداء شرب توتون و تنباکو سنه هزار و دوازده بوده

اول چیزیکه از این امت برداشته می شود حیا و امانت است

اول کسیکه در سایه عرش مجید الهی ساکن می شود کسی است که قرض داری را مهلت بدهد

اول چیزی که در نامه عمل گذارده می شود خلق حسن است اول چیزی که از زنها سؤال می شود روز قیامت از نمازشان هست و از شوهر داری شان

ص: 447

اول جزئی از اجزاء انسان که در رحم مادر خلق می شود فرج اوست بعد خطاب می فرماید هذا امانتی عندك فلا تضعها الا في حقها -  
انتهی

مخفی نماند اول کسیکه امر کرد مردم در نماز تکفیر نمایند یعنی دست روی دست بگذارند عمر بن خطاب بود چنانچه علامه در تذکره می فرماید وقتی که اسراء عجم را که مجوس و گیر بودند آوردند نزد عمر مقابل او دست روی دست گذارده بودند عمر گفت گفت چرا چنین کرده اید؟ گفتند مادر مقام خضوع و تواضع از برای سلاطین خود چنین میکنیم - عمر گفت خوبست مردم در مقابل خداوند هم در حال نماز چنین بایستند و غافل شد که تشبیه بمجوس در احکام شرعیه قبیح است و آداب تشریف خدمت ملوک را نمی داند مگر اماناء و و زوای او و ملاحسن بن ملا عبدالرزاق لاهیجی در شمع الیقین میفرماید از بدع عمر بن خطاب است دست بستن در حال نماز که از افعال یهود و نصاری است

### خاتمه : در بعضی از حالات و تواریخ متعلقه بخلفا بنی امیه

که از تاریخ الخلفاء عبدالرحمن سیوطی و حیوة الحیوان محمد بن موسی الدمیری و مروج الذهب علی بن الحسین المسعودی و در الملوک محمد بن الحسن الحر العاملی و بعضی از کتب معتبره دیگر اخذ شده و در مقدمه کتاب گفته شد که خلفاء بنی امیه چهارده نفر بودند که بعد از خلافت حضرت امیر (علیه السلام) غصب خلافت نمودند

در تاریخ الخلفاء از یوسف بن سعد روایت کرده که بعد از صلح حضرت مجتبی (علیه السلام) بامعویه شخصی بآن بزرگوار عرض کرد سؤدت وجوه المؤمنین حضرت فرمود مرا ملامت مکن جدم پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در خواب دید که بنی امیه بمنبر او جستن می کنند مثل جستن قرده و میمون پس پیغمبر غضبناک شد این آیه نازل شد :

« انا انزلناه في ليلة القدر وما ادريك ماليلة القدر ليلة القدر خير من الف شهر يملكها بعدك بنو امية يا محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) »

و در روایتی بعد از این خواب پیغمبر تا زنده بود خندان نشد آیه شریفه نازل شد دوما جعلنا الرؤيا التي اريناك الا فتنة للناس ، و ترتیب خلفاء بنی امیه اینست:

اول - معویة بن ابی سفیان بن حرب بن امیه بن عبد الشمس بن عبد مناف بود

و مادر معویه هند جگر خوار بنت عتبة بن ربیعة بن عبد الشمس بن عبد مناف بود وقتیکه ابابکر سوق عسکر نمود بجانب شام معویه با لشکر مسلمین که رئیسشان یزید بن ابی سفیان بود روانه شد بشام یزید بن ابی سفیان در شام از دنیا رفت با بکرایالت شامات را بمعویه واگذار نمود همین قسم بایالت شامات مستقر بود تا دهم ربیع الاول سنه چهل و یک که حضرت مجتبی (علیه السلام) با او صلح نمود و معویه غصباً دارای منصب خلافت شد تا نیمه ماه رجب سنه شصت هجری که مصوبه از دنیا رفت - اینبود که گفته شد اقام معویة امیراً عشرين سنه و خليفة عشرين سنه وغالب اهل شام در روز تحکیم با معویه بیعت کردند و معویه بسیار آکول بود

و در شرح ابن ابی الحدید است که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) مصوبه را خواند دید غذا میخورد دو مرتبه خواند. از دید غذا میخورد فرمود: «اللهم لا تشبع بطنه» (ج 28)

شاعر عرب می گوید :

وصاحب لی بطنه کالهاویه \*\*\* کان فی أمعائه معویه

ایضاً فرمود که مصوبه جمعی از صحابه و تابعین را وادار نمود بوضع احادیث در مذمت حضرت امیر (علیه السلام)

و در سنه چهل و پنج معویه اخذ بیعت نمود از برای پسرش یزید بخلافت - واو اول کی بود که از برای پسرش اخذ بیعت نمود و کاغذی نوشت محاکم مدینه مروان بن الحکم بن ابی العاص بن امیه که از اهل مدینه بیست بگیرد از برای یزید بسنت ابا بکر و عمر بس عبدالرحمن بن ابی بکر گفت بلکه بسنت کسری و قیصر.

و در روایتی مروان خطبه خواند و تبلیغ نمود ولایت عهد یزید را ، عبدالرحمن بن ابی بکر سخنانی بوی گفت - مروان گفت آیا تو نیستی که خداوند در باره تو فرموده : و الذي قال لوالديه اف لكما : عبدالرحمن گفت آیا تو نیستی آن لعینی که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پدرت را لمن کرده ؟ و عایشه گفت دروغ گفت مروان این آیه درباره برادر من نازل نشده لکن پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) لمن فرمود حکم پدر مروان را در حالتی که مروان در صلب او بود و مروان به عضی بود از آن کسی که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) لمن فرموده

و در تاریخ گزیده است که مصوبه در هنگام فوتش بیکی از خواص خود گفت سه گناه بزرگ بر خود می دانم اول آنکه در امر خلافت که حق حضرت امیر (علیه السلام) بود طمع کردم و بتغلب مملکت را از او گرفتم دوم آنکه زوجه حضرت امام حسن (علیه السلام) را فریتم تا او را بزهر جفا شهید کردم سوم یزید را ولیعهد خود گردانیدم و در حبیب السیر از تاریخ حافظ ابرو نقل کرده که میگوید عجب است که بعضی از مسلمین می گوید مقاتله و مخالفت مصوبه با حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) موجب لعن و طعن معویه نیست چون او مجتهد بود و بر مجتهد بحثی نیست و این معنی از غایت تغافل و نهایت تجاهل است - و چه خوب میگوید سنائی شاعر،

داستان پسر هند مگر نشنیدی \*\*\* که از او و سه کس او پیمبر چه رسید

پدر او لب و دندان پیمبر بشکست \*\*\* مادر او جگر هم پیمبر بمکید

او بنا حق حق داماد پیمبر بگرفت \*\*\* پسر او سر فرزند پیمبر ببرید

بر چنین شخص کسی لعنت و نفرین نکند؟ \*\*\* لعن الله یزید و علی آل یزید

و در تاریخ الخلفاء از شعبی روایت کرده که گفت قضاة چهار نفر بودند عمر و علی و ابن مسعود و زید بن ثابت - و فطنها وزیر کها نیز چهار نفر بودند معاویه و عمرو عاص و مغیره و زیاد بن ابیه

وسن معویه در حال فوت هشتاد سال بود تقریباً و مدت خلافتش نوزده سال و چهار ماه و پنج روز بوده و قبرش در باب الصغیر شام است و در حیات الحیوان است چون مصوبه آثار مرگ در خود دید چشمش را سرمه کشید و سرش را روغن مالید و به سند خود تکیه نمود و بمردم اذن دخول داد و این شعر را انشا کرد

و تجلدى للشامتین اراهم \*\*\* انی لریب الدهر لا اتضع

مردی از علویین حاضر بود فرمود

وإذا المنية انشبت اظفارها \*\*\* الفيت كل تميمة لا تنفع

و کسانیکه از اعلام در خلافت مصوبه از دنیا رفتند حفصه وام حبیبه و صفیه و میمونه و سوده و جو بریه و عایشه زوجات حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و قثم بن عباس و عبیدالله بن عباس و صفوان بن امیه و زید بن ثابت و کعب بن مالک و جریر بن عبدالله البجلی و ابویوب الانصاری و سعد بن ابی وقاص و

ص: 449

سعید بن زید و عبدالرحمن بن ابی بکر واسامة بن زید و ابو هریره و ابوموسی الاشعری و حسان بن ثابت ولبید شاعر و بعضی دیگر از اعلام بودند ،

دوم - یزید بن معویه بود و مادر یزید، میسون بنت مجدل الکلبیه است ولادتش از مصباح استفاده می شود که سنه بیست و هشت هجری بود و بعد از پدرش معویه بخلافت نشست و در چهاردهم ربیع الاول سنه شصت و شش هجری چنانچه در مصباح شیخ است یزید بدرک واصل شد در سن سی و هشت سالگی و در حواریین شام دفن شد پس مدت خلافتش پنج سال و هشت ماه الا یکروز بود و در غالب کتب تواریخ است که بدرک رفتن یزید در چهاردهم ربیع الاول سنه شصت و چهار هجری بوده و در این مدت قلیله سه فتنه بسیار بزرگ از او در عالم صادر شد :

فتنه اول که اعظم مصائب و بلیات واقعه در عالم بود قتل حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) واهلیت و اصحابش بود و کیفیت اسیری مخدرات عصمت و طهارت بود که مثلش در عالم دیده نشده و نخواهد شد.

فتنه دوم - وقعه حره و قتل اهل مدینه بود و جهتش این شد که چون یزید متهتک در معصیت بود حتی آنکه در تاریخ الخلفاء از واقدی نقل کرده که عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه گفت والله ماخر جنا علی یزید حتی خفنا ان نرمی بالحجارة من السماء لانه رجل ینکح امهات الاولاد و البنات و الاخوات و یشرب الخمر و یدع الصلوة، لذا اهل مدینه او را از خلافت خلع نمودند خبر بیزید رسید آن ملعون جیش زیادی بسررداری مسلم بن عقبه روانه نمود بمقاتله با اهل مدینه و فرموده در آن قضیه از قریش و انصار سیصدو شش نفر مقتول شدند و شهر مدینه را غارت کردند و رفع بکارت هزار دختر بکر را نمودند

فتنه سوم بعد که جیش یزید از قتل و نهب مدینه فارغ شدند رفتند بمکه معظمه بجهت قتال ما عبدالله بن زبیر و مسلم بن عقبه المری امیر لشکر شام نرسیده بمکه معظمه بجهنم واصل شد در بیست و سوم محرم الحرام سنه شصت و چهار و حصین بن نمیر سکونی را خلیفه خود نمود و بهر سه قضیه در باب پنجم و ششم اجمالا اشاره شد

و ایضا در تاریخ الخلفاء است که شخصی نزد عمر بن عبدالعزیز نام یزید را برد گفت قال امیر المؤمنین یزید بن معویه - عمر بن عبدالعزیز گفت چرا بیزید امیر المؤمنین گفتی و امر کرد او را بیست و پنج تازیانه زدند و از حسن بصری نقل کرده که گفت امر این مردم را دو نفر فاسد کردند اول عمرو و عاص که در غزوه صفین گفت لشکر معاویه قرآن ها را سرنیزه بکنند چنین کردند و خوارج راضی بتحکیم شدند و مفسده این تحکیم تا روز قیامت باقیست دوم مغیره بن شعبه که عامل معاویه بود در کوفه معاویه او را معزول نمود وطلبید بشام مغیره تأخیر انداخت حرکت خود را - معاویه گفت چرا دیر آمدی گفت من از برای پسرت یزید از مردم اخذ بیعت نمودم که بعد از تو خلیفه باشد - معاویه گفت مردم کوفه بیعت کردند برخلافت یزید گفت بلی معاویه بشکرانه این مطلب دو مرتبه او را بحکومت کوفه منصوب نمود و این باعث شد که اینملعون با دعوی خلافت این نحو از اعمال سنیعه از او صادر شد که موجب تغییر و ننگ مسلمین شد و در خلافت یزید جناب ام السلمه ام المؤمنین از دنیا رحلت فرمود



و در حیات یزید مردم با او بیعت کردند و بعد از بدرک رفتن یزید دو مرتبه مردم با او بیعت کردند چندروزی که گذشت مردم را جمع نمود و رفت بالای منبر و گفت ایها الناس مرا صلاحیت منصب خلافت نیست و از عهده این امر بر نمی آیم اکنون بتکلیف خود داناترید هر که را خواهید بجهت خلافت معین کنید . اکابر و اعیان شام گفتند هر که را تو خلیفه بنمائی ما متابعت او را خواهیم نمود.

گفت من لذتی از خلافت نپسیدم تا تبعات تعیین خلیفه بعد را بنمایم و در هدایة الانام از شیخ بهائی نقل کرده که بجهة خوف از خدا و دانستن آنکه او شایسته خلافت نیست خود را خلع کرد و فرموده که روایت است که چون خود را خلع نمود مادرش بوی گفت کاش خون حیض میشدی و بوجود نمی آمدی گفت کاش چنین بودم و نمی دانستم که خدا را بهشت و جهنمی هست و بعضی از مورخین گفتند که قوله تعالی یخرج الحي من المیت شامل این جوان است و او چهل روز خلافت نمود در سن بیست و یکسالگی از دنیا رفت و قبر معویة بن یزید هم در شامست

چهارم از خلفاء بنی امیه بقول غالب اهل تواریخ که بدرک رفتن یزید را در سنه شصت و چهار گفته اند مروان بن حکم بن ابی العاص بن امیة بن عبد الشمس بن عبد مناف بود و او پسر عم عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه است و او در سال دوم هجرت متولد شد و در جنگ جمل مروان خطاء تیری بطلحة بن عبدالله زد و او را بقتل رسانید و بعد از معویة بن یزید بعضی از اهل شام با وی بیعت نمودند و غالب اهل مکه و مدینه و بعضی از اهل عراق با عبدالله بن زبیر بیعت کردند و پدر مروان حکم بن ابی العاص را پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) لعن کردند

در اصابه است که اصحاب داخل شدند بر حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) و آن حضرت حکم بن ابی العاص را لعن می کردند جبیر بن مطعم از پدرش نقل کرده گفت من با پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بودم که حکم بن ابی العاص گذشت پیغمبر فرمود ویل لامتی مسافی صلب هذا - و پیغمبر او را از مدینه اخراج نمود بطائف و با پسرش مروان رفت بطائف و در آنجا رانده شده بود تا وقتی که برادرزاده اش عثمان بن عفان بخلافت نشست و اذن داد او را که برگردد بدینه

و در مجلس میثوم معویة که صنادید بنیامیه حاضر بودند و هر يك از آنها بحضرت مجتبی (علیه السلام) توهینی کردند و حضرت جواب هر يك را داد منجمله بمروان فرمود : « واما انت يا مروان فلست انا سببتك ولا سببت اباك ولكن الله عز وجل لعنك ولعن اباك واهل بيتك وذريتك و ماخرج من صلب ابيك الى يوم القيمة على لسان نبيه محمد صلى الله عليه آله صدق الله وصدق رسوله يقول الله تبارك و تعالی والشجرة الملعونة في القرآن ونخوفهم مما يزيدهم الاطغیاناً كبيراً» انت يا مروان و ذرینث الشجرة الملعونة في القرآن

و در یازدهم بحار از اختصاص شیخ مفید روایت کرده که وارد شد سعد الخیر ابن عبدالملک بن عبدالعزیز بن عبدالملک بن مروان برادرزاده عمر بن عبدالعزیز بحضرت باقر (علیه السلام) و آن بزرگوار او را سعدالخیر نامیده بودند در حالتی که گریه می کرد

حضرت فرمود یا سعد چرا گریه می کنی ؟ گفت چگونه گریه نکنم و حال آنکه از شجره ملعونه هستم که در قرآن مجید یاد فرموده - حضرت فرمود تو از آنها نیستی اموی منا اهل البيت آیا نشنیدی قول خدایتعالی را که حکایت ابراهیم را می فرماید و من تبعنی فانه منی

و در حیوة الحیوان است و قتیکه مروان متولد شد او را بردند خدمت حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آن حضرت فرمود اندنواله علیه وعلی من ینخرج من صلبه لعنة الله الا المؤمن منهم وقلیل ماهم این قول آخری باید اشاره باشد بحکایت سعد الخیر ابن مروان بن حکم و حکم بن ابی العاص در سنه سی و دو هجری بجهنم واصل شد و عموی مروان مغیره بن ابی العاص، پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خون او را مباح فرمود عثمان او را در خانه خود پنهان کرد و وحی رسید که مغیره در خانه برادرزاده اش عثمان است پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بامیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود شمشیر بردار و برو بخانه عثمان و مغیره را بقتل برسان عثمان دانست و مغیره را آورد بخدمت حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و سه روز مهلت گرفت که او را از مدینه خارج نماید بعدا که عثمان از خدمت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خارج شد پیغمبر فرمود اللهم العن من یؤویه والعن من یحمله والعن من یطعمه والعن من یسقیه والعن من یجهزه والعن من یعطیه سقاء أو حذاء اورشاء اور عام و یکنفر مرتکب تمام آن امور شد پس وحی نازل شد پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) امیر المؤمنین (علیه السلام) و عمار یاسر را فرستاد مغیره را بقتل رسانیدند

و در عقد الفرید است که تولد مروان بن حکم در مکه معظمه دو سال بعد از هجرت بود و بدرک رفتش در شام سوم ماه رمضان سنه شصت و پنج هجری بود و سبب بدرک رفتش این شد که مروان عاتکه بنت هاشم بن عتبه بن ربیع را که زوجه یزید بن معویه و مادر خالد بن یزید بود تزویج نمود یکوقتی مروان خواست برود بمصر اسلحه خالد را عاریه گرفت بعد از مراجعت خالد اسلحه خود را که بمروان عاریه داده بود مطالبه کرد مروان نداد خالد اصرار کرد مروان متغیر شد بخالد گفت یا بن رطبه الاست کنایه از آنکه پدرت مفعول بوده

خالد گریه کنان رفت نزد مادرش عاتکه مادرش گفت غصه مخور دو مرتبه مروان چنین سخنی بتو نخواهد گفت مروان داخل منزل شد و قتیکه خوابید عاتکه امر کرد کنیزان فرشی بالای صورت او انداختند و او را خفه کردند بعد از خانه بیرون شدند فریاد زدند یا امیر المؤمنین یا امیر المؤمنین پسر مروان عبدالملک خبر شد آمد به عاتکه گفت اگر نبود که مردم میگفتند یک زنی پدر ترا بقتل رسانیده هر آینه من ترا قصاصاً بقتل میرسانیدم؛ اما چکنم از حرف مردم می ترسم .

پنجم از خلفاء بنی امیه عبدالملک بن مروان بود

ولادت عبد الملك سنه بیست و شش هجری بود و فوتش در شوال سنه هشتاد و شش بود

در در المسلمو کست که در مرض موت عبد الملك بن مروان بار گفتند چگونه میبینی حال خود را با امیر المؤمنین گفت قال الله مالی ولقد جتتمونا فرادی كما خلقناکم اول مرة و ترکتم ماخولناکم وراء ظهورکم ثم قال تلك الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علواً فی الارض و لافساداً و العاقبة للمتقین - وقال عند موته لیبتی کنت غسالاً آکل بکسب یدی يوماً فیوماً و لم آل من امر الناس شیئاً

یعنی : ای کاش من لباس شوئی می بودم و از لباس شوئی امرم می گذشت و والی مردم نمیشدم

فبلغ ذلك أبا حازم المدني فقال الحمد لله الذي جعلهم اذا حضرهم الموت يتمنون ما نحن فيه ولا تتمنى عند الموت ما هم فيه

و در تاریخ خلفا سیوطی است اگر نبود عیبی در عبدالملک مگر آنکه حجاج بن یوسف را والی بر مسلمین نمود در شقاوت و ملعنت او همین کافی بود چون حجاج بیست و دو سال در عراقین حکومت نمود و جمعی از صحابه و تابعین را بقتل رسانید و چقدر از مسلمین را محبوس نمود و بعضی از

مساوی حالات او در فصل ششم از باب سابق ذکر شد فراجع

و بدانکه از زمان بدرک رفتن یزید بن معاویه که چهاردهم ربیع الاول سنه شصت و شش باشد کما فی المصباح تا نیمه جمادی الثانیه هفتاد و سه که عبدالله بن زبیر در مکه کشته شد که شش سال و یازده ماه و دوازده روز باشد خلافت بنی امیه غیر مستقر و متزلزل بود

در ایام خلافت عبدالله بن زبیر بعضی از اعلام از دنیا رفتند مثل عبدالله بن عباس و جابر بن عبد الله انصاری و عدی بن حاتم الطائی و سلیمان بن صرد الخزاعی و نعمان بن بشیر و زید بن ارقم و در قبه ایام خلافت عبد الملك بن مروان هم جمعی از اعلام از دنیا رفتند مثل جناب محمد بن الحنفیه که در سنه عبد الملك هشتاد و یک از دنیا رحلت فرمود

و جناب عبدالله بن جعفر الطیار که در سنه هشتاد از دنیا رحلت فرمود و اسماء بنت ابابکر مادر عبدالله بن زبیر و سوسید بن غفلة و شریح قاضی و عمرو بن حرث

ششم از خلفاء بنی امیه ولید بن عبد الملك بن مروان بود

والده او عاتکه دختر یزید بن مصوبه بود و این ملعون شقاوت را از دو طرف ارث برد. ولادتش سنه چهل و پنج هجری بود و در نیمه جمادی الاخره سنه نود و شش در شام بجنهم واصل شد

و در تاریخ الخلفاء است کان الولید جباراً ظالماً. و از عمر بن العزیز روایت کرده وکان الولید بالشام و الحجاج بالعراق و عثمان بن جناده بالحجاز و قرة بن شریک بمصر امتلئت الارض والله جوراً - و این ملعون قاتل حضرت زین العابدین (علیه السلام) بود و ولید مملکت هند و اندلس و خوارزم و سمرقند و کابل و فرغانه را فتح نمود و مسجد حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) را وسعت داد و قبه صخره بیت المقدس را او بنا نمود و مسجد جامع دمشق را که جامع بنی امیه گویند او بنا نمود و گفتند خراج هفت ساله شام در او خرج شد

و در حیوة الحیوان است که چهارصد صندوق که در هر صندوقی بیست و هشت هزار اشرفی بود مصارف او شد و گویا این شعر درباره او گفته شده

سمعتك تبنى مسجداً من خیانة \*\*\* وانت بحمد الله غیر موفق

کمنفقة الایتام من کسب خرجها \*\*\* لك الویل لا تزني ولا تتصدق

و ولید مسجد حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) را وسعت داد در مدینه و مسجد اقصی را عمارت نمود و وضع منارات از مخترعات ولید بن عبد الملك است و ولید بجهت هر شخص زمین گیری خادمی معین کرد و بجهت هر کوری عصاکشی معین کرد، و در ایام خلافت ولید جمعی از اعلام از دنیا رفتند مثل انس بن مالک و سهل بن سعد ساعدی و سعید بن مسیب و سعید بن جبیر که حجاج او را مقتل رسانید

هفتم از خلفاء بنی امیه سلیمان بن عبد الملك بن مروان بود

و در تاریخ الخلفاء است که او عمر بن عبدالعزیز را مثل وزیر خود قرارداد را او امر او را امتثال میکرد و عمال حجاج ملمون را عزل نمود و کسانی را که در زندان حجاج محبوس بودند رها کرد و نماز در اول وقت را احیا نمود بعد از آنکه بنی امیه نماز را از اول وقت بتأخیر انداخته

و از این سیرین نقل کرده گفت رحم الله سليمان افتتح خلافته باحياته الصلوة لمواقيتها و اختتمها

ص: 453

باستخلاف عمر بن عبدالعزیز ولادت سلیمان سنه شصت هجری بود و رحلتش روز جمعه دهم ماه صفر سنه نود و هشت یا نودونه هجری بود و قبرش در آبق است که از اعمال جبل قنسرینست و او شهری بوده در دو منزلی حلب

و در در المسلوک است که بعد از اینکه سلیمان بن عبد الملک جعفر برمکی را از بلخ بجهت وزارت خود بشام طلبید که در فصل ششم از باب سابق گفته شد وقتیکه جعفر برمکی وارد شد سلیمان خوشنود شد و از جای خود حرکت کرد و او را اذن جلوس داد قدری نگذشت که صورت سلیمان در هم کشیده شد و گفت لاحول ولا قوة الا بالله و بجعفر برمکی گفت بر خیز از نزد من حاجب آمده و جعفر را از جای خود حرکت داده خارج نمود و هیچکس جهش را نفهمید

چون مجلس خلوت شد یکی از ندماء خلیفه عرض کرد شما جعفر را از بلخ طلبیدید بعد حاضر شد او را از خود دور کردی سلیمان گفت اگر از راه دور نیامده بود امر می کردم گردنش را بزنند چون با اوسم قاتل بود

آن مرد رفت نزد جعفر و تفصیل را با و گفت و سؤال نمود که با تو سم قاتل بود؟ گفت والان هم آن سم با من هست در زیر نگین انگشتر من چون سلاطین از پدرانم طلب اموال می کردند و آنها را عذاب می کردند و من ترسیدم که خلیفه بمن چنین تکلیفی بکند لهذا سمی باخود بر داشتم ک خود را باین سم هلاک بنمایم و مبتلا بذلت و اهانت نشوم

پس آن مرد آمد نزد سلیمان و او را خیردار نمود از قصد جعفر - سلیمان تعجب کرد و جعفر را او را مخلع نمود و پهلوی خود نشانید بعد جعفر از سلیمان سؤال کرد که از کجا دانستید که با من سم قاتل است سلیمان گفت با من دو خرزه و دو مهره است که از خواص آنها اینست که اگر در مکانی حاضر باشند و سمی هم حاضر بشود این دو مهره حرکت می کنند و وقتیکه تو وارد شدی این دو مهره حر نمودند و وقتیکه خارج شدی این دو مهره ساکن شدند فهمیدم که با تو سم است بعد از آن دو مهره را باز کرد و نشان داد مثل دو جزع یمانی بود

و در حیات الحیوان است که روز جمعه سلیمان بن عبد الملک از حمام بیرون شد حله سبزی پوشید و عمامه سبزی گذاشت و بر فراش سبزی نشست و اطرافش سبزه چید و بآئینه نظر کرد و گفت پیغمبر ما رسول بود و ابابکر صدیق و عمر فاروق و عثمان صاحب حیا بود و علی شجاع بود و معویه حلیم بود و یزید صبور بود و عبد الملک سائس بود و ولید جبار بود و من پادشاه جوان هستم بعد بیرون شد که برود بنماز جمعه زنی میان صحن منزل این رباعی را خواند

انت نعم المتاع لو كنت حيا \*\*\* غير ان لا بقاء للانان

لیس فیما بدالنا منك عیب \*\*\* عابه الناس غیر انک فان

بعد از فراغ از نماز مراجعت نمود بمنزل سؤال نمود از آن که چه گفتمی وقتیکه من از منزل خارج شدم گفت من بشما چیزی نگفتم و شمارا ندیدم - سلیمان گفت انا لله و انا الیه راجعون خبر مرگ بمن رسید و جمعه دیگر از دنیا رفت

و در کتاب هدایة الانام محدث قمی فرموده که سلیمان بن عبد الملک معروف بود بکثرت اکل گویند هر روزی صدر طل عراقی طعام میخورد که زیاده از یازده من و نیم تبریز باشد انتهی

هشتم از خلفای بنی امیه عمر بن عبد العزیز بن مروان بن حکم بود که بعد از پسر



عمش سلیمان بخلاف نشست والده او ام عاصم بنت عاصم بن عمر بن خطاب است و زوجه اش فاطمه بنت عبدالملک بن مروان بود و شاعر در حق او گفت

بنت الخليفة والخليفة جدها \*\*\* اخت الخليفة و الخليفة بعلمها

ولادتش در حلوان بود که قریه ایست از قراء مصر شب عاشوراء سنه شصت و یک هجری و در دهم ماه رجب سنه صدوده در دیر سمعان که از اعمال حمص است مسموماً از دنیا رحلت نمود

و در حیات الحیوان است اولی که عمر بن عبدالعزیز بخلاف نشست داخل مسجد شد و رفت بالای منبر گفت: « ایها الناس، مبتلا شدم باین امر بدون آنکه خودم طالب باشم و بدون آنکه مسلمین صلاح بدانند و من خود را از خلافت خلع نمودم و بیعتم را از گردن شما برداشتم پس شما اختیار کنید از برای خلافت غیر مرا » - یکمرتبه مسلمین صیحه کشیدند انا قد اخترناک ورضیناک امیرنا باليمن والبرکة

و چون ساکت شدند عمر خطبه خواند و در آخر خطبه گفت « ایها الناس من اطاع الله وجبت طاعته ومن عصی الله فلا طاعة له اطيعونی ما اطعت الله فان عصيته فلا طاعة لي عليكم » بعد از منبر فرود آمد و داخل دار الخلافه شد و امر کرد پرده ها را کنند و فرشها را جمع نمودند و امر کرد همه آنها را فروختند و شمن آنها را داخل در بیت المال مسلمین نمودند

و در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز جامه ها و عمامه ها و پیراهن و قبا و ردا و کفش او را قیمت نمودند و قیمت تمام آنها مساوی با دوازده در هم شد

و در مروج الذهب است که عمر بن عبدالعزیز در جوانیش از غلامش خیانتی دید خواست او را انتقام نماید غلام گفت آیا تو خیانت بمولای خود نکرده گفت چرا گفت آیا مولای تو در مجازات توشتاب کرد عمر فوراً متنبه شنو او را آزاد کرد و این موجب توبه او شد

و بروایتی غلام بعمر گفت بیاد آور شبی را که صبحش روز قیامت است و در وقت مناجات بسیار میگفت یا حلیملاً لا یعجل علی من عصاه و در مجموعه ورام است که از کلمات عمر بن عبدالعزیز است و ان امره لیس بینه و بین آدم اب حی الفریق فی الموتی

و در تاریخ الخلفاء از حضرت باقر روایت کرده قال (علیه السلام) عمر بن عبد العزيز نجیب بنی امیه وانه ببعثت یوم القیمة امة وحده

و از قیس روایت کرده قال مثل عمر فی بنی امیه مثل مؤمن آل فرعون و موسی بن اعین گفت در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز گوسفند و گرگ در یک مکان می چریدند و گرگها ابداً متعرض گوسفندها نمی شدند یکشب دیدم گرگها متعرض گوسفندها شدند گفتم لا بد مرد صالح عمر بن عبد العزيز هلاک شده بعد که خبر رسید معلوم شد عمر همان شب هلاک شده

و مسلمة بن عبد الملك گفت رفتم بعبادت عمر بن عبدالعزیز دیدم در برش پیراهن چرکینی است بزوجه اش فاطمه دختر عبدالملک بن مروان گفتم چرا جامه اش را تنظیف نمیکنی گفت و الله جامه دیگر ندارد که عوض کند

و در روایت است که عمر بن عبدالعزیز فهمید که زوجه اش فاطمه یک جواهر قیمتی دارد که پدرش عبدالملک باو داده بود که مثل و مانند نداشت شوهرش گفت یا راضی شو که داخل در





بیت المال مسلمین بشود یراضی شو که ترا طلاق بدهم من راضی نمیشوم با تو و ایندانه جواهر در یک باشم فاطمه عرض کرد من ترا اختیار می کنم و آن دانه جواهر را داخل بیت المال مسلمین نمود بعد که عمر یزید از دنیا رفت برادر فاطمه یزید بن عبدالملک بمسند خلافت نشست گفت اگر بخواهی آندانه جواهر را بتو برگردانم فاطمه گفت نه والله من زنی نیستم که در حیات شوهرم اطاعت وی کنم و بعد از فوتش عصیان وی نمایم و فاطمه گفت از وقتی که عمر بن عبدالعزیز بخلافت نشست ابدأ غسل نکرد نه از جنابت و نه از احتلام چون روزها مشغول قضای حوائج مسلمین ورد مظالم عباد بود و شبها مشغول عبادت بود

و در خیرات حسان است که مادر فاطمه زوجه عمر بن عبدالعزیز عاتکه بنت یزید بن معویه بود

و در روضة الانوار محقق سبزواری فرموده بعد از فوت عمر بن عبدالعزیز او را در خواب دیدند و از حال او سؤال کردند گفت یکسال مرا در پرده حجاب نگهداشتند بجهت آنکه سوراخی در پلی بود و پای گوسفندی در آن فرورفت و مجروح شد بمن عتاب کردند که چون مصالح عباد با تو بود چرا در امور تهاون کردی که این حیوان صدمه بخورد

و در در المسلموک است که طاوس کیسان خولانی نوشت بعمر بن عبد العزیز : ان اردت ان یکون عملک خیراً فاستعمل اهل الجنة - فقال عمر کفی بها موعظة یعنی نوشت که اگر بخواهی تمامی کارهای تو خوب باشد کارهایت را بمؤمنین که اهل بهشتند واگذار کن عمر گفت همین موعظه مرا کافیت

و حکایت شده که عمر بن عبدالعزیز غلامی داشت که او را خازن بیت المال مسلمین نموده و عمر سه دختر داشت روز عرفه دخترها آمدند نزد پدرشان و گفتند زنها و دخترهای رعیت ما را املامت می کنند که شما دخترهای خلیفه هستید و شما یک پیراهن نو ندارید که امروز در بر کنید عمر بن عبدالعزیز از گفته دخترها خیلی محزون شد خازن را طلبید گفت مبلغی از خزانه بجهت من بقرض بردار سرمایه که شد از مشاخره خود قرض را اداء میکنم که بجهت این دخترها پیراهن نوی بگیرم خازن گفت یا امیر المؤمنین شما اطمینان دارید که ماه زنده خواهید بود که دینتان را ادا کنید

عمر فرمود نه والله یکنفس بخود امید زندگی ندارم بعد بدخترانش فرمود شما شهوتتان را فرو نشانید چون داخل بهشت نمی شود مگر کسیکه شهوتش را فرو نشانند

و در تاریخ الخلفاء از عمر و بن مهاجر نقل کرده که نفقه عمر بن عبدالعزیز هر روزی دو در هم بود

و در جنة العالیه از بعضی از تفاسیر نقل فرموده که روز عیدی عمر بن عبدالعزیز از برای نماز عید بمصلی رفت بعد از فراغ از نماز عرض کرد خداوندا مرا مشمول رحمت خود گردان چون خودت فرموده ای ( ان رحمة الله قریب من المحسنین ) و اگر من از محسنین نیستم از صائمین هستم که فرموده ای :

( والصالین والصلوات اعد الله لهم مغفرة و اجراً عظیماً )

و اگر از صائمین بشمار نیایم امید که از مؤمنین محسوب گردم که فرموده ای ( وکان بالمؤمنین رحیماً ) و اگر از مؤمنین نباشیم داخل در اشیاء هستم که «رحمتی وسعت کل شیء» و اگر

چنین هم نباشم پس من از مصیبت زدگان باشم زیرا که مصیبتی بالاتر از محرومی از رحمت تو نیست و درباره مصیبت زدگان فرموده ای

،

«والذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انالله و انا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة و اولئک هم المهتدون» پس بواسطه مصیبت زدگی من بر من رحم بفرما

و در روضه الصفاء است که یکنفر از اطباء اهل کتاب در محفلی که اعیان و اشراف بنی امیه حاضر بودند بتعلیم عمر بن عبدالعزیز دختر او را خواستگاری نمود عمر گفت این وصلت نمی شود چون ما مسلمانیم و شما کافرید طیب گفت پس چگونه پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) دختر بعلی بن ایطالب (علیه السلام) داد

عمر گفت او یکنفر از بزرگان مؤمنین بود طیب گفت پس چرا لمن او را جایز میدانید عمر بحاضرین گفت چرا جواب او را نمی دهید

همه ساکت نشستند و سر بر زیر انداختند آنوقت عمر قدغن کرد که کسی آنحضرت را سب نکند و در خطبه بعوض سب این آیه را تلاوت نمود:

« ان الله یأمر بالعدل والاحسان و ایتا ذی القربى و ینهى عن الفحشاء والمنکر والبغی یعضکم لعلکم یتقون »

و از آنستکه سید جلیل رضی طاب ثراه می فرماید

یا بن عبد العزیز لو بکت العین فتی من امیه لیکتیک \*\*\* انت نزهتنا من السب والقذف فلو امکن الجزاء الجزیتک

و بدانکه در میان خلفاء بنی امیه عمر بن عبدالعزیز امتیازات حسنه زیادی دارد

منجمله آنکه نهی کرد مردم را از سب حضرت امیر (علیه السلام) و حال آنکه اتباع مصوبه و بنی امیه از سنه چهل و یک که ابتداء خلافت مصوبه بود تاسته نود و نه که ابتدای خلافت عمر بن عبدالعزیز بود آن بزرگوار را در خطبه منابر سب میکردند که شاعر می گوید

و علی المنابر تعلنون بسبه \*\*\* و بسیفه نصیت لکم اعوادها

و منجمله عمر بن عبد العزیز فدک و منافع او را رد کرد بحضرت امام محمد باقر (علیه السلام) و منسوبین بحضرت امیر ع را محبت و احسان مینمود بخلاف اقربا خویشرا و در روضه الصفا از حضرت باقر روایت کرده که فرمود در میان هر قومی مرد صالح و نیکوکاری میباشد و از بنی امیه عمر بن عبدالعزیز است

و از فاطمه بنت الحسین سید الشهداء (علیه السلام) روایت شده که همیشه عمر بن عبدالعزیز را مدح و ثنا میکرد و میفرمود که اگر او زنده بودی ما را بهیچ کس حاجت نبودى انتهی

و منجمله عمر بن عبدالعزیز تفضیل داد بنی فاطمه را بر بنی امیه در مناقب از حضرت باقر (علیه السلام) روایت کرده فرمود لما ولی عمر بن عبدالعزیز اعطانا عطایا عظیمة و دخل علیه اخوته فقالوا ان بنی امیه لا یرضون منک بان تفضل بنی فاطمه فقال افضلهم لانی سمعت حتی لا ابالی الا اسمع رسول الله کان یقول ان فاطمة شحنة منی (کذاء) یسرنی ما اسرها و یولنی ما اسالها فانا اتبع سرور رسول الله واقعی



و منجمله عمر بن عبد العزیز قاتل بود بفضیلت حضرت امیر (علیه السلام) بر سایر خلفاء چنانچه این ابی الحدید در نهج البلاغه میفرماید که جماعتی از بنی امیه قائلند بر فضیلت حضرت امیر (علیه السلام) بر خلفاء ماضین و از ایشان است خالد بن ابی العاص و عمر بن عبدالعزیز و حکایاتی هم در این خصوص نقل می کند و قصه سعد الخیر ابن عبد الملک بن مروان گذشت

نهم از خلفاء بنی امیه یزید بن عبد الملک بن مروان بود

و او بعد از پسر عمش عمر بن عبدالعزیز بخلافت نشست و در بیست و پنجم ماه شعبان سنه صد و پنج از دنیا رفت در سن سی و هفت سالگی

در حیات الحیوان است که وفاتش در اربل بود و او را بروی دوشها آوردند بدمشق و بین باب حباییه و باب الصغیر دفن کردند

و در حبیب السیر است که یزید بن عبدالملک بن مروان در آخر عمرش بولایت اردن با کنیزی که محبوبه او بود در بوستانی صحبت میداشت و یزید دانه های انگور را بجانب او می افکند و او بدنجان میگرفت ناگاه دانه انگوری بحلق جاریه جسمته بسیار بسلفید تا از دنیا رفت یزید پلید یکهفته آن میت را نگهداشت و چند مرتبه باوی مباشرت کرد آخر الامر بنا بر ملامت یکی از مقربان آن جاریه را دفن کرد و اندوهناک از سر مقبره او بازگشت و مدت هفت روز با کسی صحبت نکرد و در همان ایام بجهنم واصل شد انشدکم بالله ببینید چه اشخاص دنیا پرست و نفس پرستی مدعی خلافت حضرت خاتم النبیین (صلی الله علیه و آله وسلم) شدند

دهم از خلفای بنی امیه هشام بن عبد الملک بن مروان بود

و او در ششم ربیع الآخر سنه صد و بیست و پنج از دنیا رفت در سن پنجاه و سه و مدت خلافتش نوزده سال و هفت ماه و یازده روز بود و قبرش در رصافه شامست و رصافه موضعیست در نزدیکی شام در قرب رقه که خود هشام او را بنا نموده بود (در حیات الحیوان است که عبدالملک بن مروان در خواب دید که در محراب چهار مرتبه بول کرد سعید بن مسیب تعبیر کرد که چهار نفر از اولاد او بخلافت می نشینند و همچنین هم شد اول ولید بن عبد الملک بود دوم سلیمان بن عبد الملک سوم یزید بن عبدالملک چهارم هشام بن عبد الملک

و او بسیار صاحب سیاست بود و اموال زیادی جمع کرده بود و موصوف بود ببخل و حرص و گفته شده بقدر یکه او مال جمع کرد هیچیک از خلفاء اینقدر مال جمع نکردند

و در مروج الذهب است ان السواس من بنی امیه ثلاثة معویه و عبدالملک و هشام و در در المملوک نقل کرده وقتیکه هشام بحج مشرف شد لباس های او را بششعه شتر حمل نمودند و وقتیکه از دنیا رفت کفن نداشت و اینقدر بدنش روی زمین باقی ماند تا متعفن شد چون برادر زادهش ولید بن یزید بن عبدالملک دشمن هشام بود و بعد از فوتش جمیع اموالش را ضبط کرد حتی کفنی از برای او نگذاشت و در ناسخ التواریخ است وقتیکه هشام از دنیا رفت یازده پسر داشت و بهر پسری دو کروور دینار ارث رسید و عمر بن عبدالعزیز هم که از دنیا رفت یازده پسر داشت و بهر پسری یکدینار و نیم ارث رسید اولاد عمر بن عبدالعزیز بقدری صاحب ثروت شدند که یک تن از ایشان صد هزار سوار را برصد هزار اسب در جهاد فی سبیل الله تجهیز می نمود و اما اولاد هشام بن عبدالملک چنان فقیر شدند که بعضی از ایشان بتافتن تون حمام رزق خود را تحصیل می نمودند

و حکایت محمد بن هشام بن عبد الملك و محمد بن زید بن علی بن الحسین در فضل چهارم از باب ششم گفته شد و در حبیب السیر از شیخ احمد بن اعثم نقل کرده که روزی هشام بن عبد الملك بن مروان با جمعی از ملازمان خود رفت در ناحیه از نواحی شام بشکار ناگاه گرد و غبار بسیاری از دور مشاهده کرد با غلامش رفیع نام رفت بطرف آن غبار دید کاروانی بارتجارت بسته از شام می رود بگونه و بزرگ آن کاروان پیرمردی بود که آثار صفا و انوار معرفت از بشره او لامع بود هشام بآن پیر سلام کرد گفت ای پیرمرد تو از چه قبیله هستی و حسب و نسب تو چیست؟ پیرمرد گفت تو حسب و نسب مرا چه می خواهی و الله اگر من عزیزترین قبایل عرب باشم بتو سودی ندارد و اگر دلیل ترین قبایل باشم بتو زیانی ندارد هشام خنده کرد گفت ظاهراً شرم میکنی که حسب و نسب خود را بیان کنی؟

پیرمرد گفت این تصور بر خلاف واقع است بلکه چون کراهت چهره و قباحت هیئت ترا دیدم دانستم دثت حسب و نسب ترا شکر الهی را بجا آوردم از علو خاندان و سمو دودمان خود هشام گفت تو از چه قبیله هستی؟ پیرمرد گفت از قبیله بنی الحکم

هشام گفت عجب قبیله تنک آور ناپسندی داری، خوب میکنی که از مردم پنهان داری پیرمرد گفت چرا بی سبب از اکابر و اشراف عرب عیب جوئی میکنی مگر حسب و نسب تو چیست؟ هشام گفت من از قریشم پیرمرد گفت در میان قبیله قریش اشراف عالی مرتبه و اراذل بی معرفت هر دو بافت می شود، تو از کدام طایفه هستی؟

هشام گفت من از بنی امیه هستم پیرمرد خندید گفت الحق عزیز قوم و شریف قبیله : شرمت بیاید از این نسب، عارت بیاید از این حسب مگر نمیدانی که بنی امیه در جاهلیت سود پول می خورده اند و در اسلام با عترت طاهره حضرت خیر الانام چه عداوت ها ورزیدند رئیس شما خمار بود در غزواتی که جهت مسلمین اتفاق افتاد و شما حاضر بودید روی بهزیمت و فرار گذاریدید و بمقتضای اخبار صحیحه شما از اهل جهنمید و عجب است که از قبایح اعمال خود شرم ندارید یکی از بزرگان قبیله شماعغان پدر عثمان است و او بمرض ابنه مبتلا بود و این اشعاری را که عفان در مفارقت معشوق خود گفته دلیل واضح و شاه مصدقی است برای این مطلب می گوید:

یا جوار الحمی عذیبه یا جواری لا یلینه کیف لا انقل النقار قد حجوا عنی مولامینه کم تلومونی علی رجل بوسقانی ثم ساعیه (کذا)

و دیگر از بزرگان قبیله شما عتبه بن ربیع بن عبد الشمس بن عبد مناف بود پدر هند جگرخوار که در غزوه بدر کبری علم مشرکین بدست او بود

و دیگر از بزرگان شما ابو سفیان صخر بن حرب بود که هم خمار بود و او در جاهلیت کفار را بجنک با سید ابرار ترغیب و تحریر می کرد و بعد هم که بحسب ضرورت اظهار اسلام کرد همه اوقات بطریق غدر و نفاق سلوک می نمود و دیگر معویه بن ابی سفیان است که خبث و سوه عقیده بمثابه بود که با ولی خدا و وصی حضرت خاتم النبیین مقاتله نمود و زیاد بن ابیه پلید را بیدر خود ابوسفیان ملحق نمود - و حدیث صحیح الولد للفراش و للعاهر الحجر را عمل نکرد بلکه بعکس نمود الولد للعاهر و للفراش الحجر - و پسر بد اختر خود را ولیعهد خود نمود و بر اهلیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) مسلط کرد

و دیگر از بزرگان شما عقبه بن ابی معط بن ابان بن ابی عمرو بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف است که از جهودان صفوریه بود و حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) او را از قریش نمی کرد شما نسب او را

بخود ملحق کردید آخر الامر حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) با مر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بیک ضربت سر او را از بدن جدا کرد

و دیگر از بزرگان شما پسر ملعون عقبه است که ولید فاسق باشد برادر مادری عثمان بن عفان که دائم الخمر بود و وقتی که امارت کوفه را داشت صبحی مستمیان محراب ایستاد و نماز صبح را چهار رکعت بجا آورد و گفت عجب نشاطی دارم می خواهید چند رکعت دیگر بگذارم و این قضیه بر عثمان ثابت شد او را حد زد - و خداوند آیه شریفه « ان جائکم فاسق نبأ » را درباره او نازل فرمود

و دیگر از بزرگان شما حکم بن ابی العاص و برادرش مغیره بن ابی العاص و پرش مروان است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بر هر سه لعنت فرموده و دیگر از بزرگان شما عبدالملک بن مروان است که اشراف و صالحین را خوار نموده و اشرار و فجار را بنصرت برگزیده و مقرب ترین مردم نزد او حجاج بود که فسق و ضلالت او؟ مسلمین واضح و معلوم است و قضیه منجیق نهادن بخانه کعبه معلوم و مشهور است و ظلم هائیکه آن ملمون بر اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و بر اولیاء و صحابه و تابعین نمود بتواتر ثابت و محقق است و یکی از نوان شما هند ملعونه است دختر عتبه بن عبد شمس بن عبد مناف که علی و زیور خویش را بجهت وحشی فرستاد که جناب حمزه را شهید نمود بعد جگر آن بزرگوار را بیرون کشیده بود برد ندهند آن ملعونه او را مکید از عداوتیکه با آن حضرت داشت

و دیگر از نسوان شما ام جمیله خواهر ابوسفیان زوجه ابی لهب است که آیه حمالة الحطب در شأن او نازل شده و ایضاً شجره ملعونه در قرآن مجید بالاتفاق کنایه از بنی امیه است

الحاصل از بیانات فصیحة بلیغه این پیر مرد هشام و غلامش رفیع مبهوت و مدهوش شدند بعد که آمدند فرستاد فرستاد عقب آن مرد که او را بقتل رساند؛ پیر از غایت فراست هشام را شناخته بود و بلباس مبدل که کسی او را نبیند و نشناسه ملبس شده و بی راهه رفت تا رسید بگونه و در ایام خلافت هشام جمعی از اعلام از دنیا رفتند

مثل قاسم بن محمد بن ابی بکر جد امی حضرت صادق (علیه السلام) و ابوظفیل عامر بن وائله الصحابی و مخدره فاطمه و سکینه بنتی الحسین و گویا بامر هشام بن عبدالملک بن مروان ابراهیم بن ولید بن عبد الملک بن مروان که خلیفه سیزدهم از خلفاء بنی امیه است حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) را مسموم نمود

یازدهم از خلفاء بنی امیه ولید بن یزید بن عبدالملک بن مروان بود و او مشهور بود بولید فاسق که قرآن را پاره کرد و با منکوحه های پدرش وطی کرد و بر که از شراب درست کرده بود و خود را در آن می افکند و چندان می آشامید که اثر نقص در بر که ظاهر می شد

و بجهت استظهارش بمنکرات و تظاهرش بکفر و به زندقه اهل شام اجماع نمودند بخلع او و او را بقتل رسانیدند

در حیوة الحیوان است لم یکن فی بنی امیه اکثر ادمانا للشرب واشد تهتکاً واستخفافاً بامر الامة من ولید بن یزید

یکروز تقال نمود بقرآن مجید آیه شریفه آمد « فاستفتحوا وخاب کل جبار عنید » پس مصحف را در هم جوید و انشاد کرد

اتوعدني بجبار عنید \*\*\* فها انا ذاك جبار عنید

اذا ما جنتر بك يوم حشر \*\*\* فقل يارب مزقني الولید



چند روزی نگذشت که بیدترین اقسام قتل کشته شد و سرش را در شهر گردش دادند و بعد بیاب قصر آویختند پس ببلندتر موضعی از سور بلد آویختند و بعضی گفتند که آن پلید نسبت بحضرت ختمی مرتبت این شعر را گفت

ایلعب بالخلافة هاشمي \*\*\* بلا حق اتاه ولا کتاب

فقل الله یمنعنی طعامی \*\*\* وقل الله یمنعنی شرابی

و در حدیث وارد شده که فرمودند لیكونن فی هذه الامة رجل یقال له الولید و هو شر من فرعون پس علماء تأویل کرده اند بولید بن یزید و در تاریخ الخلفاء است که تولد ولید در سنه نود بود و قتلش در جمادی سنه صدویست و شش بود

دوازدهم از خلفای بنی امیه یزید بن ولید بن عبد الملك بود و او اول خلیفه بود که مادرش کنیز بود و ملقب بود بیزید ناقص چون عطیات مردم را ناقص و کم کرد و او بسیره عمر بن عبدالعزیز مشی میکرد و اهل عبادت و صاحب ورع بود و پسر عمش ولید بن یزید را او بقتل رسانید و خود او فجائاً فوت نمود در جمادی الاخره یاهفدهم ذیحجه سنه صدویست و شش در بحرا که قریه ایست از قراء دمشق و در همانجا دفن شد و در وقت فوت سنش چهل سال بود

سیزدهم از خلفای بنی امیه ابراهیم بن ولید بن عبد الملك بن مروان بود که بعد از برادرش یزید بن ولید بخلافت نشست و در هفدهم صفر سنه صدویست و هفت مروان الحمار خروج نمود و ابراهیم را از خلافت خلع نمود و ابراهیم با مروان الحمار ابن محمد بن مروان بن حکم که چهاردهم از خلفای بنی امیه بود بیعت کرد و مروان الحمار بخلافت نشست تا دوازدهم ربیع الاول سنه صدویست و دو چنانچه در مصباح شیخ است که دولت بنی المروان منقرض شد و در ذیحجه الحرام همان سنه صالح بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب عموی سفاح مروان الحمار را در قریه از قرای مصر بقتل رسانید بهمت والای ابومسلم مروزی

و در حبیب السیر از حمزه اصفهانی نقل کرده که ابو مسلم در سنه مائة هجری در اصفهان متولد شد و در کوفه نشو و نما کرد و در نوزده سالگی خدمت ابراهیم امام پسر عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس و برادر سفاح و منصور رسید و او چون در ناصیه ابومسلم آثار اقبال مشاهده کرد در سنه صدویست و هشت او را با مارت خراسان فرستاد و او در خراسان مردم را بخلافت عباسیان دعوت می نمود جمع کثیری دست بیعت بوی دادند و ابراهیم امام مکتوبی با ابو مسلم نوشت که در آخر ماه رمضان سنه صدویست و نه خروج نماید بر مروانین - این بود که عید رمضان همان سال ابو مسلم امر کرد سلیمان کثیر را که خطبه عید را بنام عباسیان بخواند - بعد ابو مسلم کاغذی نوشت بنصر سیار که قبل از ابو مسلم از جانب بنی امیه و الی خراسان بود و او را دعوت نمود به بیعت نمودن با عباسیان نصر متحیر ماند که چه کند - بعد از هشت ماه غلام خود یزید را با چند هزار سوار بمحاربه ابو مسلم روانه کرد بعد از محارباتی یزید و اصحاب نصر سیار شکست خورده مراجعت نمودند نصر سیار پریشان خاطر شد و بیعت کنندگان با عباسیین از اطراف خراسان با ابو مسلم ملحق شدند

ابو مسلم عزم نمود مبارزت با نصر سیار را، نصر دانست که تاب مقاومت با ابو مسلم را ندارد لهذا بجانب ری فرار نمود و در ری مریض شد او را بمحفه نشانیده بودند بساوه و در ساوه از دنیا رفت



و ابو مسلم بعد از فرار نصر سیار تمام ممالک خراسان را متصرف شد و در مروایت اقتدار بر افراشت و هر يك از اصحاب نصر سیار و مروانیه را که میدید بقتل می رسانید و بقیه تفصیلش در خاتمه باب هشتم ذکر خواهد شد انشاء الله

و خروج جناب عبد الله بن معویة بن عبد الله بن جعفر طیار و شهادت آن جناب و خروج ضحاک قیس و انتقال دولت بنی امیه به بنی العباس در ایام خلافت مروان الحمار واقع گردید پس معلوم شد که از ابتداء خلافت معویة بن ابی سفیان که دهم ربیع الاول سنه چهل و یک باشد تا انتهای خلافت بنی المروان که دوازدهم ربیع الاول سنه صد و سی و دو باشد نود و یکسال و دو روز که مطابق می شود با هزار و نود و دو ماه و دو روز تقریباً - و در سوم ماه رجب سنه شصت و شش هجری عبدالله بن زبیر در مکه معظمه بخلافت نشست و اهل مکه با وی بخلافت بیعت کردند تا نیمه ماه جمادی الاخره سنه هفتاد و سه که عبدالله بن زبیر در مکه معظمه کشته شد بجندی که عبدالملک بن مروان برداری حجاج بن یوسف الثقفی فرستاده بود پس مدت خلافت عبدالله بن زبیر شش سال و یازده ماه و دوازده روز بود الباقی از خلافت بنی امیه هشتاد و چهار سال و بیست روز می شود که مطابق با هزار و هشت ماه و بیست روز بوده باشد

و در تفسیر آیه شریفه «ليلة القدر خیر من الف شهر» تفسیر بهزار ماهی شده که مدت سلطنت بنی امیه بوده تقریباً

والحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً

## باب هشتم : در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت و شهادت حضرت مبین الحقایق والدقایق امام جعفر صادق علیه السلام

### اشاره

و در تعیین زوجات و اولاد و اقارب و حواریین و بعضی از تواریخ متعلقه بزمان امامت آن بزرگوار و در قبور متبر که واقع در بلده طیبه قم و در آن هشت فصل است و یکخاتمه

### فصل اول : در اسم و لقب و کنیه و نسب آن بزرگوار

اما اسم شریف آن حضرت جعفر است و اشهر القاب آن بزرگوار صادق است و اشهر کنای آن بزرگوار ابو عبدالله است و در بحار از مناقب از محاسن برقی روایت کرده که حضرت صادق (علیه السلام) بضریس کنانی فرمودند چرا پدرت ترا ضریس نامید عرض کرد پدر شما چرا شما را جعفر نامید؟ حضرت فرمود پدر تو از جهالت اسم ترا ضریس نامیده چون ضریس اسم یکی از اولادهای شیطان است و اما پدر بزرگوار من بعلم و معرفت اسم مرا جعفر نامیده؛ چون جعفر اسم نهریست در بهشت و شیخ صدوق (ره) در کتاب علل الشرایع از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت کرده که فرمود هرگاه متولد شود پسر من جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) پس نام بگذارید او را صادق چون از اولاد او شخصی ظاهر شود اسم او جعفر است که مدعی امامت بشود بدون حقی و او را کذاب می گویند انتهى (مراد جعفر بن علی الهادیست)

و اما نسب شریف آن بزرگوار: والد ماجدشان حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) والده ماجده شان در اصول کافی و غیر آن از کتب معتبره است که ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق بود و والده ام فروه اسماء بنت عبدالرحمن بن ابی بکر بود و در عمدة الطالب است که حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند ولدنی ابو بکر مرتین و يقال له عمود الشرف

و ایضا در اصول کافی از حضرت صادق روایت کرده که سعید بن مسیب و قاسم بن محمد بن ابی بکر و ابو خالد کابلی از ثقات حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) بودند بعد فرمود: وکانت امی ممن آمنت واتقت و احسنت والله يحب المحسنين قال وقال ابی (علیه السلام) یا ام فروه انی لا ادعو الله لمذنبی شیعتنا فی الیوم واللیلة الف مرة لانا نحن فیما ینوبنا من الرزایا نصبر علی ما نعلم من الثواب وهم یصبرون علی ما لا یعلمون - بیان النوب نزول الامر و مسعودی در اثبات الوصیة فرموده و کان

ابوها القاسم من ثقات اصحاب علي بن الحسين (عليه السلام) و كانت من اتقى نساء زمانها و روت عن علي بن الحسين (عليه السلام) احاديث منها قوله (عليه السلام) لها يا ام فروه اني لادعو لمذنبني شيعتنا في اليوم والليلة الف مرة لانا نصبر على ما تعلم وهم يصبرون على ما لا يعلمون وهذه الرواية نظير ما في الكافي باسناده عن ابي عبدالله (عليه السلام) قال (عليه السلام) انا صبرو شيعتنا اصبر منا قلت جعلت فداك كيف صاروا شيعتكم اصبر منكم قال لانا نصبر على ما نعلم وشيعتنا يصبرون على ما لا يعلمون

و محدث قمى در انوار البهيه مي فرمايد مخدره ام فروه والده حضرت صادق (عليه السلام) خواهرى داشت ام حكيم كه عيال اسحق بن عبدالله بن جعفر بن ابيطالب بود و آن مخدره از اسحق بسرى آورد مسمى قاسم و او بسيار جليل القدر بود و امير يمن بود و قاسم بسرى آورد مسمى بداود المكنى بابي هاشم الجعفرى البغدادي العالم الورع الثقة الجليل و جناب ابي هاشم درك كرد حضرت رضا و بقيه ائمه اطهار را و از وكلاى ناحيه مقدسه بود و در آل ابي طالب كى مثل او نبود در علونب در زمانش چون به پدر منتهى مى شود بجناب جعفر بن ابي طالب قاسم و اسحق و عبدالله و در جمادى الاول سنه دويست و شصت يك در بغداد از دنيا رفت و قبرش مزار مشهورى است چنانچه مسعودى تصريح فرموده انتهى

### **فصل دوم : در تاريخ ولادت با سعادت آن بزرگوار**

در اصول كافى و ارشاد مفيد است ولد ابو عبدالله سنه ثلث وثمانين وقال ابن شهر آشوب ولدع بالمدينة يوم الجمعة عند طلوع الفجر ويقال يوم الاثنين لثلاث عشر ليلة بقيت من شهر ربيع الاول سنه ثلث وثمانين من الهجرة وكذا في روضة الواعظين و اعلام الورى وقال الشهيد في الدرر وس ولد بالمدينة في يوم الاثنين، سابع عشر شهر ربيع الاول سنه ثلاث وثمانين بس معلوم شد كه ولادت آن حضرت طلوع فجر روز هفدهم ربيع الاول سال هشتادوسه بوده ولى در روز آن از آن هفته خلاف است كه آيا روز جمعه بوده يا روز دوشنبه ؟

### **فصل سوم : در تاريخ رحلت و شهادت آن بزرگوار**

در اصول كافى و ارشاد مفيد و روضة الواعظين است و مضى في شوال سنه ثمان واربعين ومائة وله خمس وستون سنه وفي الدرر وس وقبض (عليه السلام) في شوال وقيل في منتصف رجب يوم الاثنين سنه ثمان واربعين ومائة وفي اعلام الورى ومضى (عليه السلام) في النصف من رجب و يغال في شوال سنه ثمان واربعين ومائة معلوم شد كه اصح در باب شهادت آن بزرگوار آن تکه در ماه شوال سنه صد و چهل و هشت بوده چنانچه مجلسى در جلاء العيون فرموده خلافي نيست كه رحلت آن بزرگوار در سال صد و چهل و هشت واقع شد و اشهر آنستكه در ماه شوال بوده و بعضى دو شنبه پانزدهم ماه رجب سنه مذکور گفته اند انتهى لكن كسانيكه ماه شوال گفته اند تعيين روز را نكرده اند مگر در جنات الخلود گفته بيست و پنجم ماه شوال سنه صد و چهل و هشت بوده است . بنا بر مختار مدت زندگاني

(ج 29)

ص: 464

این بزرگوار شصت و پنجسال و هفت ماه و هشت روز بوده

و بنا بر مختار در تاریخ رحلت امام زین العابدین و حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق سلام الله علیهم اجمعین آن بزرگوار یازده سال و ده ماه و هشت روز با جدش حضرت امام زین العابدین بوده و بعد از جد بزرگوارش نوزده سال و ده ماه و دوازده روز با پدر بزرگوارش حضرت باقر (علیه السلام) بوده و بعد از پدر بزرگوارش سی و سه سال و ده ماه و هیجده روز مدت امامتش بوده و ده سال که از زمان سلطنت منصور دوانقی گذشت بامر آن ملعون آن حضرت را مسموم نمودند و گفتند که انگور مسموم بآنحضرت خورائیدند و آنحضرت به آباء گرامش ملحق شد و بالاتفاق آن حضرت در بقیع در پهلوئی پدر بزرگوارش وجد تاجدارش و عم گرامش حضرت مجتبی (علیه السلام) مدفون شد

و در دمهة الساکیه از مسعودی نقل کرده که بر روی قبر آن بزرگوار در بقیع سنگی است که بر او نوشته است بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله میبد الامم ومحیی الرمم هذا قبر فاطمة بنت رسول الله سيدة نساء العالمين وقبر الحسن بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) وعلی بن الحسین بن علی بن ابیطالب و محمد بن علی و جعفر بن محمد صلوات الله علیهم اجمعین

و بدانکه منصور دوانقی خیلی ظلم و اذیت بحضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) کرد و همیشه اوقات در مقام خاموش نمودن آن نور الهی بود و در در السلوک از کافی روایت کرده که منصور دوانقی یمحمد بن اشعث گفت از برای من شخص صاحب عقلی طلب کن که آنچه من باو سفارش نمایم چنان اشعث خالوی خود فلان بن مهاجر را همین نمود منصور او را طلبید فرمود یا بن مهاجر این اموال را بگیر و برو بمدینه طیبه خدمت حضرت صادق و عبدالله المحض بن الحسن بن حسن المجتبی (علیه السلام) و جمعی دیگر از سادات اهل مدینه و بگو من مرد غریبی هستم از اهل خراسان و شیعیان شما که در خراسانند این اموال را بجهت شما فرستادند بعد که مالها را گرفتند بگو من واسطه هستم قبض رسیدی بمن بدهید که من بصاحبانش نشان بدهم مقصودش این بود که بهانه بدست آورد و صدمه بوجود نازنین حضرت صادق (علیه السلام) برساند

پس ابن مهاجر آن اموال را گرفته آمد بمدینه بعد برگشت منصور گفت چه شد عرض کرد اموال را گرفتند و قبض رسید دادند بغير حضرت صادق که در میان مسجد خدمتش رسیدم و آن حضرت نماز میخواند صبر کردم تا از نماز فارغ شد و بر خاست تشریف برد من از عقبش روانه شدم توجهی بمن کرد فرمود ای مرد از خدا بترس و مغرور نکن اهلبیت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را چون اینها قریب العهدهند بدولت بنی المروان (کنایه از اینکه در دولت بنی المروان باینها ظلم و تعدی زیادی شده و اموالشان بغارت رفته) عرض کردم مگرچه شده ای پسر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

حضرت سرش را نزدیک من آورد و تمام وقایع بین من و ترا خبر داد گویا آن حضرت میانه ما بوده امنصور گفت یا بن مهاجر هیچوقت نیست که اهلبیت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در میان آنها محدثی نباشد و امروز محدث میان اهلبیت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) حضرت جعفر بن محمد (علیه السلام) است

و در کشف الغمه است که حضرت صادق ع فرمود علمنا غابر و مزبور و نکت في القلوب و نقر في الاسماع وان عندنا الجفر الابيض و مصحف فاطمه و ان عندنا الجامعه فيها ما يحتاج الناس اليه

پس راوی سؤال کرد از تفسیر این کلمات فرمود اما غابر علم است بر آنچه بعد حادث می شود



واما مزبور علم است بانچه قبل بوده و اما نکت در قلوب الهام استواما نفر در اسماع حدیث ملائکه است که ما کلام آنها را می شنویم و شخص آنها را نمی بینیم

واما جفر احمر و عالی است که در اوست سلاح پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و بیرون نمی شود تا وقتیکه قائم ما اهل بیت قیام فرماید

واما جفر ایض و عالی است که در اوست تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود و سایر کتبی که از جانب حضرت احدیت نازل شده

واما مصحف فاطمه (علیها السلام) در اوست حوادثی که واقع می شود در اسماء ملوک زمین تا روز قیامت

واما جامعه کتابی است که طول او هفتاد ذراع است که حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) املاء فرموده و حضرت امیر ع او را بدست خود نوشته و در اوست والله جمیع آنچه مردم محتاجند تا روز قیامت حتی در اوست آرش خدشه و جلد هو نصف جلد و در ارشاد مفید است که منصور دوانقی امر کرد به ربیع حاجب که حضرت صادق (علیه السلام) را احضار نماید چون حاضر شد چشم منصور بآنحضرت افتاد گفت خداوند مرا بکشد اگر ترا بقتل نرسانم آیا با سلطنت من معارضه میکنی و عقب فتنه می گردی حضرت فرمود من چنین نکرده ام و طالب فتنه هم نیستم و اگر بتو چیزی گفته اند دروغ گفته اند و بر فرضی که راست گفته باشند بحضرت یوسف ظلم کرده اند و عفو کرد و حضرت ابوب مبتلا بیلیات شد و صبر کرد و بسلیمان عطا شموشکر کرد و اینها پیغمبران بودند و تو هم نسبت باین ها میرسد منصور گفت فلان بن فلان بمن خبر داده که تو چنین و چنان کرده حضرت فرمود او را حاضر کن منصور او را حاضر کرد و رو کرد با و گفت آیا تو نشنیده ای از جعفر بن محمد که چنین و چنان فرموده گفت چرا حضرت فرمود من او را قسم میدهیم آن مرد گفت قسم می خورم حضرت فرمود بگو برکت من حول الله وقوته والتجأت الی حولی وقوتی لقد فعل جعفر بن محمد کذا و کذا» پس آن مرد امتناع کرد بعد از هنیئه قسم یاد نمود ساعتی نگذشت که بجهنم واصل شد حضرت فرمود پاهای او را گرفته بکشید و از مجلس بیرون برید (لع)

رییم گفت وقتیکه حضرت داخل بمنصور شد دیدم لب های نازنین حضرت حرکت می کند و هر قدر حرکت می کرد غضب منصور فرو می نشست تا وقتیکه منصور از غضب خود فرو نشست و از آن بزرگوار راضی شد چون حضرت خارج شد از نزد منصور عرض کردم یا بن رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) چه دعا خواندید که غضب منصور فرو نشست

فرمود دعا کردم بدعاء جدم حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) عرض کردم او چه دعاهست

فرمود اینست یا عدتی هند شدتی و یا فوتی عند کر بنی احر سنی بعینک التي لا تنام و اکتفتی برکنک الذی لا یرام ربیع گفت من ایندعا را حفظ کردم و هر وقت بشدت گرفتار میشدم همین دعا را می خواندم خداوند فرج میفرمود

### **فصل چهارم : در احوالات اولادهای حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) و زوجات آن بزرگوار**

اما زوجه آن بزرگوار ظاهراً منحصر بود بمخدره فاطمه بنت الحسین الاصغر هم بزرگوارش چنانچه در ارشاد است

و در عمدة الطالب است که مخدره فاطمه زوجه حضرت صادق (علیه السلام) بنت الحسین الاترم

ابن حسن المجتبی ابن علی بن ابیطالب (علیه السلام) است

واما اولاد حضرت صادق (علیه السلام) از ارشاد شیخ مفید و از مناقب استفاده می شود که آن بزرگوار ده اولاد داشتند هفت پسر و سه دختر اسمعیل که اکبر اولاد آن بزرگوار بود و عبدالله افطح که اکبر بعد از اسمعیل بود - و ام فروه و والده ماجده این سه فاطمه بنت الحین الاصغر بن زین العابدین (علیه السلام) بود و در عمدة الطالب است که والده این سه فاطمه بنت الحسین الاثرم بن الحسن المجتبی (علیه السلام) بود و حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) واسحق و محمد و والده ماجده این سه بزرگوار حمیده ام ولد بود

وعباس و علی و اسماء و فاطمه که والده هر يك ام ولد بودند

اما اسماعیل بن جعفر الصادق (علیه السلام) در عمدة الطالب است که معروف بود به اسماعیل الاعرج و اکبر اولادهای آنحضرت بود و آن بزرگوار خیلی او را دوست میداشت و در حیات حضرت صادق (علیه السلام) از دنیا رفت در عریض و بر بالای دوش ها او را حمل نمودند و بقیع دفن نمودند در سنه صدوسی و شش و در شرح صحیفه است که رحلت جناب اسماعیل صدوسی و سه بود

و در اکمال الدین است که چون جناب اسماعیل خواست از دنیا برود حضرت صادق (علیه السلام) جزع زیادی کرد بعد که چشم های پسر را بست از منزل بیرون رفت در حالتی که قبای تازه پوشیده بود امر و نهی میکرد اصحاب عرض کردند یا بن رسول الله فدایت شویم از شدت جزعیکه در شما دیدیم گمان نداشتیم تا مدتی از شما منتفع بشویم حضرت فرمود انا اهل البيت نجزع مالم تنزل المصيبة فاذا نزل صبرنا

و در ارشاد مفید است که بعد از حضرت صادق (علیه السلام) مردم سه فرقه شدند فرقه ناجیه حقه قائل شدند با امامت موسی بن جعفر (علیه السلام) و فرقه قائل شدند با امامت محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق (علیه السلام) و آنها قائلند بآنکه امامت حق اولاد او و اولاد اولاد او است تا آخر الزمان و فرقه که سازند قائل شدند بحیوة جناب اسماعیل و از این فرقه اخیره فعلا کسی معروف نیست و این دو فرقه را اسماعیلیه می نامند انتهی ما حاصله

و در عمدة الطالب است و قتیکه رشید رفت بحجاز محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق (علیه السلام) رفت نزد هرون گفت آیا خبر داری که در روی زمین دو خلیفه است که اموال و خراج نزد آنها جمع می شود

هرون گفت منو که محمد گفت تو و موسی بن جعفر (علیه السلام) و بعضی از اسرار را بهرون گفت پس هرون امر کرد که حضرت موسی بن جعفر را بگیرند و کنند و همین سعایت سبب شد از برای شهادت آن بزرگوار و محمد بن اسماعیل پسری داشت مسمی جعفر و او پسری داشت مسمی به محمد الملقب بحیب چون همه مردم او را دوست می داشتند و فرزند آنجناب حیب بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق (علیه السلام) در بلاد مغرب سکنی داشتند و از اولاد او چهارده نفر در دیار مغرب و مصر خلیفه شدند و در آخر دولت بنی العباس و ابتداء خلافت آنها از سنه پانصد و شش بود و دو بیست و هفتاد و چهار سال سلطنت کردند و ایشان را سلاطین اسماعیلیه نامند، و در مقاتل الطالبین است که جناب حسین بن علی بن محمد بن علی بن اسماعیل بن جعفر الصادق (علیه السلام) در تفلیس که از بلاد ارمنیه است کشته شد و ظاهراً قبرشان هم در تفلیس است

واما عبدالله افطح بن جعفر الصادق در رجال است که او اکبر برادرانش بود بعد از

جناب اسماعیل و منزلت و مقامش نزد حضرت صادق (علیه السلام) از سایر اخوانش کمتر بود و او متهم بود بمخالفت با پدرش حضرت صادق (علیه السلام) در ارشاد است که بعد از پدر بزرگوارش مدعی امامت شد بدلیل اکبریت و جماعتی هم با مامت او معتقد شدند و آنها را فطحیه نامیدند و چون دانستند ضعف دعوی او را قائل شدند با مامت حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) و جهت ملقب شدن با فطح چنانچه از رجال کشی نقل شده آنستکه او افطح الرأس با افطح الرجلین بود یعنی سرش با پاهایش بهن بود و ایشان نود روز بعد از حضرت صادق (علیه السلام) از دنیا رفتند و در رجال کبیر است که بعد از هفتاد روز از دنیا رحلت کرد و روایت شده که حضرت صادق (علیه السلام) بحضرت موسی بن جعفر فرمودند یا بنی ان اخاک سیجلس مجلسی و بدعی الامامة بعدی فلاتنازعه بکلمة فانه اول اهلی لحوقاً بی

واما اسحق بن جعفر الصادق (علیه السلام) در ارشاد است و کان اسحق بن جعفر من أهل الفضل والصلاح والاجتهاد و روی عنه الناس الحدیث والاثار و کان اسحق یقول بامامة اخیه موسی بن جعفر و روی عن ابیه انه نص بالامامة علی اخیه موسی انتهى

وفی عمدة الطالب فاما اسحق بن جعفر الصادق یکنی أبا محمد ویلقب بالمؤتمن ولد بالعریض وکان من اشبه الناس برسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) امه وام اخیه موسی الکاظم وکان محدثاً جلیلاً و کان سفیان بن عتیبه اذا روی عنه یقول حدثنی الثقة الرضی اسحق بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین (علیه السلام)

و این بزرگوار شوهر سیده نقیه بنت حسن الامیر بود المدفونة فی که در باب چهارم گفته شد و آن بزرگوار جد سادات بنی الزهره است مثل علی بن ابراهیم این محمد بن ابی الحسن ابن زهره ابن علی بن محمد بن محمد بن احمد بن محمد بن الحسین بن اسحق بن جعفر الصادق (علیه السلام)

و اما محمد الملقب بالدیاج ابن جعفر الصادق فی الارشاد وکان محمد بن جعفر سخیا شجاعاً و کان یصوم یوماً ویفطر یوماً و زوجه مکر مهاش خدیجة بنت عبدالله بن حسن بن حسن المجتبی بود و آن مخدره فرمود روزی جناب محمد بن جعفر الصادق از منزل با لباسی خارج نمیشد که بر گردد و آن لباس را در برداشته باشد بلکه آن لباس را بمردم می پوشانید و در هر روز یک گوسفند ذبح می کرد بجهت میهمان هایش و جناب محمد در سنه صد و نود و نه بمکه خروج کرد بمأمون و جمعی هم او را متابعت و همراهی نمودند مأمون عیسی جلودی را فرستاد بجهت قتال باوی بس جمعیت او را متفرق نمودند و آنحضرت را گرفته فرستاد بخراسان نزد مأمون - چون رسید نزد مأمون او را اکرام نمود و جایزه قابلی باو داد و در خراسان در نزد مأمون توقف نمود الی ان قال وتوفی محمد بن جعفر بخراسان

و در عیون اخبار الرضا از بیهقی نقل کرده که در سنه دو بیست هجری مأمون رجاه ابن الی الضحاک را با یاسر خادم از خراسان روانه کرد بجهت اشخاص و حاضر نمودن حضرت علی بن موسی الرضا و جناب محمد بن جعفر الصادق و در عمدة الطالب است و اما محمد الدیاج ابن جعفر الصادق لقب بذلك لحسن وجهه ویلقب ایضاً بالمأمون و مات بجرجان و قبره بهاوله تسع و خمسون سنه و ولد محمد الدیاج اربع عشر بنتا و ثلاثة عشر ذكراً

و بدانکه در مدفن آن بزرگوار چهار قولست چنانچه سابقاً در خاتمه باب چهارم گفته شد

واما عباس بن جعفر الصادق (علیه السلام) در ارشاد است و کان العباس بن جعفر فاضلاً نبیلاً



واما علی بن جعفر الصادق فی الارشاد وكان علی بن جعفر راویة للحديث سدید الطریق شدید الورع والتقوی کثیر الفضل ولزم اخاه موسی وروی عنه شیئاً کثیراً من الاخبار

و در اصول کافی از محمد بن الحسن العمار نقل می کند گفت خدمت جناب علی بن جعفر نشسته بودم ناگاه داخل شد حضرت محمد بن علی الجواد بس علی بن جعفر از جای خود جستن کرد بدون حدائی و ردائی پس دست حضرت جواد را بوسید و او را تعظیم کرد حضرت فرمودند عمو بنشین خداوند ترا رحمت کند عرض کردم چگونه من بنشینم و حال آنکه شما ایستاده باشید پس چون علی بن جعفر برگشت بمکان اولش اصحاب او را سرزنش کردند و گفتند تو عموی پدر او هستی معذک این قسم احترام می کنی فرمود ساکت شوید و دست بمحاسن گرفت فرمود « اذا كان الله لم يؤهل هذا الشیبه و اهل هذا الفتی و وضعه حیث وضعه انکر فضله نعوذ بالله مما تقولون بلا ناله عبد » یعنی زمانیکه خداوند این پیر مرد را قابل امامت ندید و این جوانرا قابل دید آیا من منکر بشوم فضل او را پناه می برم بخداوند از آنچه شما می گوئید بلکه من بنده او هستم

و در عمدة الطالب است که کنیه جناب علی عربیسی ابو الحسن است و او اصغر اولاد حضرت صادق (علیه السلام) بود و در هنگام رحلت حضرت صادق (علیه السلام) این آقازاده طفل بود و کان عالماً کبیراً و روایت کرده از برادرش حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) و از عموی پدرش جناب حسین ذی الدمعة ابن زید الشهید ابن علی بن الحسین زین العابدین (علیه السلام) و آن بزرگوار زنده بود تا زمان حضرت امام علی الهادی (علیه السلام) را درک فرمود و در زمان امام دهم (علیه السلام) از دنیا رحلت فرمود و محل دفن علی بن جعفر در سه جا محتمل است چنانچه سابقاً در خاتمه باب چهارم گفته شد

و در روضات است که قبر سید ابوالحسن الملقب به زین العابدین بن علی بن احمد بن عیسی بن محمد بن علی العریضی بن جعفر الصادق (علیه السلام) در اصفهان است و مرقدش قبه عالیه دارد و اما ام فروه معلوم می شود که حضرت صادق (علیه السلام) باین مخدره خیلی علاقه داشته که اسم مقدس والده ماجده اش را باین مکرمه داده و در مناقب است که ام فروه را حضرت صادق (علیه السلام) تزویج فرمود بعموزاده اش پسر جناب زید بن علی بن الحسین (علیه السلام)

واما اسماء و فاطمه حالات ایندو مخدره را حقیر در جایی ندیده ام

## فصل پنجم: در ذکر حواریین حضرت صادق و بعضی از حالات اصحاب و مادحین آن بزرگوار

اما حواریین آنحضرت در باب هفتم در ضمن حواریین حضرت باقر (علیه السلام) معلوم شد

اما باب آن حضرت در مناقب است با به محمد بن سنان که از ولد زاهر مولای جناب باب عمر و بن حمق بوده و در باب پنجم گفته شد که زاهر از شهدا در رکاب حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) بود

و اما اصحابه سلام الله علیه فان اصحاب الحدیث قد جمعوا اصحاب الرواة منه من الثقة علی اختلافهم فی الاراء والمقالات فكانوا اربعة آلاف رجل

و در در المسلوک از شیخ مفید نقل کرده قال کان الصادق (علیه السلام) من بین اخوته خلیفة ابيه و

وصيه والقائم بالامامة من بعده وبرز عن جماعتهم بالفضل وكان ابيهم ذكراً واعظمتهم قدراً واجلهم في العامة والخاصة ونقل الناس عنه من العلوم ما سارت به الركبان وانتشر ذكره في البلدان ولم ينقل العلماء عن احد من اهل بيته مثل ما نقل عنه

وفي المناقب واجمعت العصابة على تصديق سنه من فقهاه وهم جميل بن دراج و عبدالله بن مسكان و عبدالله بن بكير و حماد بن عيسى و حماد بن عثمان و ابان بن عثمان انتهى

و اما جميل بن دراج برادر نوح بن دراج بوده

و از كشي نقل شده انه ممن اجمعت العصابة على تصحيح ما يصح عنه فيما يقول والا قرار له بالفقه ، و ايشان اكبر سنا بودند از برادرشان نوح بن دراج و در آخر عمر كور شدند و در ايام حضرت رضا (عليه السلام) از دنيا رفتند و از فضل بن شاذان روايت شده گفت داخل شدم بر محمد بن ابى عمير در حالتيكه او ساجد بود و سجده را طول داد چون سر از سجده بر داشت من طول سجده او را بوى گفتم گفت چگونه است اگر ببيني جميل بن دراج را

ابن ابى عمير گفت داخل شدم بر جميل بن دراج و حال اينكه او ساجد بود و سجده را طول ميداد بعد كه سر بر داشت ابن ابى عمير گفت سجده را طول دادى گفت چگونه است اگر ميديدى معروف بن خربوذ را

و اما عبدالله بن مسكان از رجال كشي روايت شده انه ممن اجمعت العصابة على تصحيح ما يصح عنه و تصديقهم لما يقول واقروا له بالفقه ، و در رجال از محمد بن مسعود روايت کرده كه اين مسكان داخل نمى شد بر حضرت صادق (عليه السلام) از ترس آنكه مبادا حق اجلال و احترام آنحضرت را ادا نکند

واما عبدالله بن بكير بن اعين برادر زاده زرارة بن امين بود و او فطحى مذهب بوده

و از رجال كشي نقل شده است ان عبد الله بن بكير ممن اجمعت العصابة على تصحيح ما يصح عنه واقروا له بالفقه

واما حماد بن عيسى در سنه دويست و نه از دنيا رفت و از كشي نقل شده اجمعت العصابة على تصحيح ما يصح عنه واقروا له بالفقه و فى رجال الكبير انه كان ثقة في حديثه صدوقاً

و ايضاً در رجال از حماد بن عيسى نقل کرده گفت داخل شدم بر حضرت ابو الحسن الاول (عليه السلام) كه حضرت موسى بن جعفر باشد عرض كردم فدائيت شوم از خدا بخواه كه بمن روزى بفرمايد خانه وزوجه و اولادى و خادمى و حج در هر سالى پس حضرت فرمود اللهم صل على محمد و آل محمد و ارزقه داراً و زوجة و ولداً و خادماً و الحج خمسين سنه چون فرمود خمسين دانستم زياده بر پنجاه سال زندگى نخواهم كرد و گفت من چهل و هشت حجه بجا آوردم و اينست خانه كه خداوند بمن روزى فرمود و ابنت زوجه من كه در پشت برده است و صدای مرا ميشنود و اينست پسر من و اينست خادم من كه خداوند تمام اينها را بمن مرحمت فرموده بعد از اين سخن دو حج ديگر بجا آورد چون سال سوم شد خواست مشرف شود بحج چون بموضع احرام رسيد رفت كه غسل احرام بنمايد سيلى آمد و او را غرق نمود و وفات او سنه دويست و نه بود و زياده بر نود سال عمر كرد و اصلش از كوفه بود و مسكنش در بصره بود

واما حماد بن عثمان در رجال است ثقة جليل القدر ، و از کی روایت شده و حماد ممن اجمعت العصابة علی تصحيح ما یصح عنه والاقرار له بالفقه

و اما ابان بن عثمان در رجال است اجمعت العصابة علی تصحيح ما یصح من هؤلاء و تصدیقهم لما یقولون و اقرؤا لهم بالفقه

مراد این شش تقریر از تنها هستند که ذکر شد

و در روضح سمویه از کشی روایت کرده که جماعتی از رواه هستند که اجماع نمودند اصحاب بر تصحيح ما یصح عنهم و اقرار نمودند از برای آنها بفقہ و فضل و ضبط و تقه بودن هر چند روایاتشان مرسل یا مرفوع باشد و بعضی از آنها فاسد العقیده هستند لکن وثاقتشان بدرجۀ قصوی می باشد و آنها سه طبقه هستند

طبقه اول شش نفر از اصحاب حضرت باقرع هستند و گفتند افقه اولین آن شش نفر هستند : زراره و معروف بن خربود و برید بن معویة المجلی و ابو بصیر الاسدی و فضیل بن یسار و محمد بن مسلم الطائفي - و گفتند افقه این شش نفر زراره بوده و بعضی در عوض ابو بصیر اسدی ابو بصیر مرادی را گفتند که لیث بن بختری باشد

طبقه دوم از اصحاب امام جعفر صادق ع هستند که اجمعت العصابة علی تصحيح ما یصح عنهم و آنها هم شش نفرند جمیل بن دراج و عبدالله بن مسکان و عبدالله بن بکیر و حماد بن عیسی و ابان بن عثمان و حماد بن عثمان

و از علامه نقل فرموده که عبدالله بکیر و ابان بن عثمان فطحی بودند ممذک اجمعت العصابة علی تصحيح ما یصح عنهما

طبقه سوم از اصحاب حضرت کاظم و حضرت رضا (علیه السلام) بودند که اجمعت العصابة علی تصحيح ما یصح عنهم و آنها هم شش نفرند یونس بن عبدالرحمن و صفوان بن یحیی و محمد بن ابی عمیر و عبد الله بن مغیره و حسن بن محبوب و احمد بن محمد بن ابی نصر

و بعضی عوض حسن بن محبوب حسن بن علی بن فضال را گفتند و بعضی فضالة بن ایوب را گفتند و بعضی عثمان بن عیسی را گفتند

و فرموده افقه تمام مذکورین در این طبقه یونس بن عبدالرحمن و صفوان بن یحیی است

و نقل می فرماید که مراسیل تمام این هیجده نفر بلکه بیست و دو نفر و مرافعشان و مقاطعشان در نزد اصحاب بمنزلة صحاح است انتهى

و از خواص حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) بود جناب هشام بن حکم و هشام بن سالم و محمد بن علی بن نعمان الاحول الملقب بمؤمن الطاق و معلی بن خنیس و اسحق بن عمار و معویة بن عمار و یونس بن یعقوب.

اما هشام بن حکم الکندی الشیبانی الکوفی از اعظام الله کلام و از کبار اعلام است و مهذب مطالب کلامیه و مروج مذهب امامیه بوده و شیر بینة تلامذه حضرت صادق (علیه السلام) بود و در سال صد و هفتاد و نه در کوفه وفات نمود و چون خبر فوت او بحضرت رضا (علیه السلام) رسید آن بزرگوار برهشام رحمت فرستاد و مباحثه او در بصره با عمرو بن عبیده رئیس ممنزله در بحار و غیر آن نوشته شده و

و در بحار يك باب ذكر فرموده در احتجاجات الهشام بن حكم فى الامامة و بدوامره وما آل اليه امره الى وفاته .

واما هشام بن سالم الجوالتي الجوزجاني الكوفى في رجال الكبير انه ثقة واما محمد بن على بن نعمان الا حول الملقب به مؤمن الطاق البجلي الكوفى الصيرفى و مخالفان از عداوت او را شيطان الطاق مى گفتند و ايشان با ابو حنيفه مذاكراتى داشتند

و در روايت است كه ابو حنيفه روزى به مؤمن الطاق گفت شما قائل هستيد بر جمت پس هزار درهم بمن بدهيد تا من در رجعت بشما هزار اشرفى بدهم جناب مؤمن طاق فرمود تو بمن يك كفيلى بده كه در رجعت بصورت انسان باشى نه بصورت خنزير تا من بتو اين مبلغ را بدهم

و در روايت است كه روزى مؤمن طاق با ابو حنيفه در كوچه هاى كوفه مى گذشت شخصى فرياد ميزد من يدلني على صبي ضال مؤمن طاق گفت صبي خال را من ندیده ام و اما شيخ ضال را اگر بخواهى اينست ( و اشاره كرد به ابو حنيفه )

و وقتيكه حضرت صادق (عليه السلام) از دنيا رفت ابو حنيفه بمؤمن طاق گفت مات امامك مؤمن طاق فرمود اما امامك فمن المنظرين الى يوم الوقت المعلوم ( كه مراد شيطان است )

واما معلى بن خنيس از غيبت شيخ طوسى نقل شده انه كان من قوام ابى عبدالله (عليه السلام) و كان محموداً عنده ومضى على منهاجه ، و آخر الامر او را در مدينه شهيد نمودند

واما اسحق بن عمار الصيرفى از شيخ طوسى نقل شده انه ثقه و اصله معتمد عليه

واما معوية بن عمار در كتاب رجال است كان وجهاً من اصحابنا متقدماً كثير الشأن عظيم المحل ثقه و درسنه صدو هفتادو پنج از دنيا رفت

واما يونس بن يعقوب در زمان حضرت امام رضا (عليه السلام) از دنيا رفت و حضرت امام رضا (عليه السلام) او را كفن كردند و در بقيع دفن كردند

واما مادحين حضرت صادق (عليه السلام) يكي اشجع السلمى بود

و در امالى شيخ طوسى است از حضرت موسى بن جعفر (عليه السلام) روايت كرده كه فرمود من خدمت پدر بزرگوام حضرت صادق (عليه السلام) بودم كه اشجع سلمى وارد شد كه آن بزرگوام را مدح كند ديد حضرت عليل و مريض است اشجع سكوت نمود حضرت فرمود بگو آنچه گفته عرض كرد

البيك الله منه عافية \*\*\* في نومك المعتري وفي ارقك

يخرج من جسمك السقام كما \*\*\* اخرج ذل السؤال من عنقك

حضرت بغلامش فرمود چه مقدار با تو هست عرض كرد چهارصد در هم فرمود بده او را به اشجع اشجع گرفت و تشكر نمود و مراجعت

کرد حضرت فرمود او را برگردانید ، چون بر رگشت عرض کرد یاسیدی بمن عطا فرمودی و مرا مستغنی نمودی دیگر چرا مرا برگردانیدی حضرت فرمود پدر بزرگوارم از پدرانم از جدم حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت کرده که فرمود « خیر العطاء ما ابقی وان ما اعطیتک لا یبقی » پس این انگشتر را بگیر من ده هزار درهم بشن و بهاه او داده ام هر وقت محتاج شدی او را بهمین قیمت بفروش

ص: 472

عرض کرد یا سیدی من خیلی بسفر میروم و در مواضع مخوفه واقع میشوم چیزی بمن تعلیم فرما که موجب طمأنینه قلب من باشد؟ فرمود اگر یکوقتی برامری خائف و ترسان شدی دست راست خود را بالای سر بگذار و باواز بلند بخوان افغیر دین الله بیغون وله اسلم من فی السموات والارض طوعا وکرها و الیه ترجعون اشجع گفت در وادی مبتلا شدم باجنه قاتلی گفت بگیرید اورا، پس من این آیه شریفه را تلاوت نمودم ناگاه قائلی گفت چگونه بگیریم او را و حال آنکه متوسل شده بآیه شریفه

و دیگر از مادحین آنحضرت سید اسمعیل بن محمد الحمیری بود صاحب قصیده لام عمرو باللوی مربع « در امالی شیخ طوسی از علی بن حسین بن ابی الحرب از پدرش روایت کرده گفت رفتم بعیادت سید اسمعیل بن محمد حمیری در مرض موتش در حالتی که او مشغول جان دادن بود دیدم در نزد او جمعی از همسایگانش که عثمانیه بودند نشسته اند وسید بسیار خوش صورت بود ناگاه در صورتش نقطه سیاهی ظاهر شد مثل مرکب کم کم زیاد شد تا آنکه تمام صورتش را گرفت، پس شیعیانی که حاضر بودند بسیار مضموم شدند و نواصبی که حاضر بودند اظهار سرور و شماتت نمودند پس قدری نگذشت که در صورتش لمعه سفیدی ظاهر شد کم کم زیاد شد تا آنکه تمام صورتش نورانی شد و انشاد کرد

كذب الزاعمون ان عليا \*\*\* لن ينجي محبه من هنات

قد وربى دخلت جنة عدس \*\*\* و عقالى الاله عن سيئات

فابشروا اليوم اولياء على \*\*\* و تولوا عليا حتى الممات

ثم من بعده تولوا بنيه \*\*\* و احداً بعد واحد بالصفات

بعد گفت اشهد ان لا اله الا الله حقا حنا واشهد ان محمداً رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) حقا حقا واشهدان عليا امير المؤمنين (عليه السلام) حقا حقا اشهد ان لا اله الا الله بعد چشم هایش را بر هم گذارد وروح از بدنش مفارقت نمود و این خبر منتشر شد و موافق و مخالف بجزنازه اش حاضر شدند

و در روایت کشی است وقتی که سید صورتش سیاه شد گفت هکذا يفعل باوليانکم یا امیر - المؤمنین پس صورتش مثل ماه شب چهارده روشن و نورانی شد و انشاد کرد

احب الذى من مات من اهل و ده \*\*\* تلقاه بالبشرى لدى الموت يضحك

و من مات يهوى غيره من عدوه \*\*\* فليس له الا الى النار مسلك

ابا حسن تفديك نفسى و اسرتي \*\*\* و مالي و ما اصبحت في الارض املك

ابا حسن اني بفضلك عارف \*\*\* و انى بحبل من هواك لممسك

وانت وصى المصطفى و ابن عمه \*\*\* وانا نعادي مبغضيك و تترك الخ

و در بحار از مؤلفات بعضی از اصحاب روا ینکرده از سهل بن ذبیان گفت داخل شدم بر علی بن موسی حضرت فرمود مرحبا بك یا بن

ذیان الساعه می خواستم عقب تو روانه کنم بجهت خوابی که دیشب دیده ام عرض کردم انشاء الله خیر است فرمود در خواب دیدم نردبانی که صد پایه دارد نصب شده برای من من رفتم بالای آن نردبان پس داخل شدم بقیه سبزی که ظاهرش از باطنش دیده میشد و دیدم جدم پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را که نشسته و در مقابلش شخص بزرگواری نشسته بود و دو طرفش دو جوان نشسته بودند که نور از صورتشان ساطع بود و يك مخدره هم نشسته بود و شخصی مقابل پیغمبر ایستاده بود پس پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) مرا دید فرمود مرحبا بك يا ولدی با علی بن موسی الرضا سلام کن بر پدرت

ص: 473

امیر المؤمنین (علیه السلام) من سلام کردم بعد فرمود سلام کن بر مادرت فاطمه زهراء ، من سلام کردم بعد فرمود سلام کن و با پدرت حسن و حسین من سلام کردم بعد فرمود: سلام کن بشاعر و ماح ما در دار دنیا سید اسمعیل حمیری بس سلام کردم و نشستم حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) رو فرمود بسید و گفت بخوان قصیده ات را ، پس خواند :

لام عمرو باللوی مربع \*\*\* طامة اعلامها بلقع

پس پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) گریه کرد تا رسید باین شعر

ورایة یقدمها حیدر \*\*\* ووجهه کالشمس اذ تطلع

پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و فاطمه زهراء و تمام کسانی که حاضر بودند بگریه افتادند و چون این شعر را گفت

قالوا له لوشنت اعلمتنا \*\*\* الی من الغایة والمفزع

پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دست هایش را با آسمان بلند کرد و عرض کرد خداوندا تو شاهدی بر من و بر این امت که من بآنها گفتم غایة و مفزع علی بن ابیطالب (علیه السلام) است و اشاره فرمود بامیر المؤمنین (علیه السلام) که مقابلش نشسته بود بعد سید که قصیده اش را تمام کرد پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نظر فرمود بمن فرمود ای علی بن موسی حفظ کن این قصیده را و امرکن شیعیان ما را بحفظ او و بآنها بگو که هر کس مداومت بنماید بخواندن این قصیده من ضامن میشوم برای او بهشت را انتهى و مخفی نماناد که این قصیده شریفه سید حمیری پنجاه و چهار بیت است و چقدر مضامین عالیه دارد

## **فصل ششم : در ذکری از وقایع مهمه که در زمان امامت حضرت صادق (علیه السلام) واقع شد گفتیم که ابتداء امامت این بزرگوار از ارتحال پدر بزرگوارش حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) بود که علی الاصح هفتم ماه ذیحجه سنه صد و چهارده هجری بوده**

و در سنه صد و پانزده هجری در شام و باه شدیدی پیدا شد و در خراسان بلای قحط و غلا شیوع یافت و ایضا در اینحال قاضی ابوسهل بن عبد الله بن بریده الاسلمی از دنیا رفت و هم در این اینسال ضحاک بن فیروز دیلمی از دنیا رفت

و در سنه صد و شانزده هجری قاضی کوفه حجار بن وثار از دنیا رفت

و در سنه صد و هفده هجری در سابق باب پنجم از تاریخ ابن خلکان نقل شد که مخدره سکینه بنت الحسین (علیه السلام) روز پنجشنبه پنجم ماه ربیع المولود سنه صد و هفده در مدینه طیبه از دنیا رحلت فرمود و در تاریخ ابن اثیر است که در سنه صد و هفده توفیت فاطمة بنت الحسین بن علی و سیکنة ابنة الحسین بن علی (علیه السلام)

و در سنه صد و هجده هجری علی بن عبدالله بن عباس بن عبد المطلب جد عبدالله سفاح و منصور دوانقی ابنی محمد بن عبدالله بن عباس بن عبد المطلب در حمیمه که از اعمال شامست در سن هفتاد و هفت سالگی از دنیا رفت و گفته شده که ولادتش در لیله شهادت حضرت امیر (علیه السلام) بوده و لذا پدرش اسمش را علی گذار و قال سمیته باسم احب الناس الی

و در سنه صد و بیست در ارشاد شیخ مفید است که شهادت جناب زید بن علی بن الحسین





روز دوشنبه دوم ماه صفر سنه صد و بیست بود و سن شریفش چهل و دو سال بود و میفرماید و کانزید عین اخوته بعدا بی جعفر (علیه السلام) و افضلهم و کان عابداً و رعاً فقیها سخیا شجاعا و ظهر بالسيف يأمر بالمعروف دینھی عن المنکر و یطلب بثارات الحسین و در تاریخ طبری از واقدی نقل می کند که شهادت آن بزرگوار در سنه صد و بیست و یک بوده و از هشام کلبی نقل می کند که از ابی مخنف روایت کرده که شهادت آن بزرگوار در سنه صد و بیست و دو بوده و علت شهادت جناب زید و کیفیت آن در باب ششم در ضمن احوالات اولادهای حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) ذکر شد فراجع و در کامل ابن اثیر است که ظهور جناب زید در سنه صد و بیست و یک بود و شهادتش سنه صد و بیست و دو بود

و در سنه صد و بیست و چهار محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب پدر سفاح و منصور دوانقی و ابراهیم الامام از دنیا رفت

و در سنه صد و بیست و پنج هشام بن عبد الملك بن مروان بجهنم واصل شد

و ایضاً در سنه صد و بیست و پنج ولید بن یزید بن عبدالمملك امر کرد یحیی بن زید بن علی بن الحسین را در جوزجان شهید نمودند و اجمال قصه شهادت ایشان در باب ششم در ذیل احوالات جناب زید گفته شد و در چهاردهم ماه صفر سنه بیست و هفت مردم با مروان الحمار بن محمد بن مروان بن الحکم در دمشق بیعت کردند و ابراهیم را از خلافت خلع نمودند و ابراهیم بن ولید هم با مروان بیعت کرد

و ایضا در اینسال عبدالله بن معویة بن عبدالله بن جعفر الطیار در کوفه ظهور نمود و مردم را بسوی خود دعوت نمود و ایضا در این سال سوید بن غفلة الجعفی در سن صد و بیست سالگی از دنیا رفت و از برقی نقل شده انه من اولیاء امیر المؤمنین (علیه السلام) و ایضا در اینسال ابو مسلم مروزی خروج کرد و در شرح شافیه است که اسم ابی مسلم ابراهیم بن عثمان بن بشار است که در سنه صد در اصفهان متولد شد و در کوفه نشو و نما کرد چون با نژده ساله شد ملحق شد با ابراهیم امام برادر سفاح بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب و اوامر کرد که اسمش را عبدالرحمن گذارد و کنیه اش را ابو مسلم و در سنه صد و بیست و چهار ابراهیم امام او را خفاء فرستاد بخراسان که مردم را دعوت کند بخلافت بنی العباس

و در سنه صد و بیست و هفت ابو مسلم خروج کرد و دولت بنی المروان را در هم شکست

و در سنه صد و بیست و هشت ضحاک بن قیس خارجی و عسکر او بدست مروان الحمار در یکی از اعمال ماردین کشته شد و در اینسال عاصم که از قرآء سبعة است و جابر بن یزید الجعفی و محمد بن مسلم از دنیا رفتند و ایضا در اینسال ابراهیم امام نوشت با صحابش در خراسان که من تسلیم نمودم امارت آن بلاد را بایی، مسلم حکم او حکم منست و امر او امر من

و در سنه صد و بیست و نه در آمل ابن اثیر است که جناب عبدالله بن معویة بن عبدالله بن الطیار را با دو برادرش حسن و یزید ابنی معویة بن جعفر الطیار را در شهر هرات محبوس نمودند با ابو مسلم مروزی بعد ابو مسلم نوشت بمالك بن هشام الخزاعی که والی هرات بود که جناب عبدالله را بقتل برساند و دو برادرش را رها کند و ایضا در اینسال ابو مسلم مستولی شد با قلیم خراسان و خود ابراهیم امام آمد بجانب عراق با هفتاد هزار سواره و اقبال نمود دنیا بر بنی العباس و ادبار نمود از بنی امیه

و در سنه صد و سی نصرین سیار که والی خراسان بود مردم را دعوت می کرد بهروان الحمار و ابو مسلم خراسانی و جمعی که با او بودند دعوت می کردند مردم را بیعت کردن ابراهیم الامام ابن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس برادر سفاح و منصور دوانقی - جمعی از خوارج بمن داخل مکه و مدینه شدند و مردم را دعوت میکردند بیعت عبدالله بن یحیی الکندی و او اسم خود را طالب الحق گذارده بود مروان الحمار لشگر زیادی فرستاد بجانب طائف و با خوارج مقاتله نمودند و عبدالله بن الکندی الملقب بطالب الحق از صنعاء یمن آمد بطائف و بین عبدالله و اتباعش از خوارج و بین جیش مروان مقاتله عظیمی واقع شد و در آن مقاتله عبدالله بن یحیی کشته شد و بقیه خوارج ملحق شدند ببلاد حضر موت و در حینی که لشگر مروان بن حمار مشغول مقاتله با خوارج بودند امر ابو مسلم که داعی عباسیین بود در خراسان غلبه یافت و نصر بن سیار که داعی بنی امیه بود در ضعف و مغلوبیت بود تا آنکه نصر بن سیار از خراسان خارج شد و آمد باوه و در آنجا اقامت نمود تا سنه صد و سی و یک از دنیا رفت و قبل از فوتش از ساوه کاغذی نوشت بمروان بن حمار که در حران بود و تفصیل ضعف حال خود و خروج خود را از خراسان و قوه ابو مسلم مروزی را نوشت در بین آنکه مروان بن حمار کاغذ نصر بن سیار را قرائت می کرد جاسوس های مروان کاغذی را که ابو مسلم نوشته بود با ابراهیم الامام که در یکی از قراه شام بود از دست قاصد گرفتند آوردند نزد مروان الحمار و در آن کاغذ نوشته بود تقویت کار خود و بیعت مردم خراسان را با ابراهیم الامام پس مروان الحمار کاغذ ابو مسلم را خواند و جایزه زیادی بقاصد داد و گفت کاغذ را ببرد نزد ابراهیم و باو گفت جوابش را گرفته بیاور نزد من

قاصد رفت نزد ابراهیم امام و کاغذ ابو مسلم را خواند و بخط خود جواب بابو مسلم نوشت و او را ترغیب نمود بجد و جهد نمودن در اخذ بیعت از مردم برای او این کاغذ را قاصد آورد نزد مروان حمار کاغذ را ضبط نمود و قاصد را هم حبس کرد و نوشت حاکم قریه از قرای شام که ابراهیم الامام در آن قریه بود او را دست بسته بفرستد در حران نزد مروان العمار چون وارد شد ابراهیم بمروان الحمار بین مروان و ابراهیم مذاکراتی شد و ابراهیم منکر شد از آنچه نوشته بود با بو مسلم، بعد مروان کاغذ ابراهیم را نشان داد و قاصد را حاضر کرد و گفت آیا می شناسی این شخص را و این خط را ابراهیم مطلب را دانست

بعد مروان حمار حکم کرد که ابراهیم امام و جمعی از بنی عباس را حبس نمودند در حران که نزدیک رقه است و آنجا دو ماه در محبس بودند - جمعی از موالیان مروان داخل محبس شدند و ابراهیم را در آنجا بقتل رسانیدند خبر قتل ابراهیم بینی العباس رسید خفیتا وارد کوفه شدند و جمع کثیری با ابوالعباس سفاح برادر ابراهیم الامام بخلافت بیعت نمودند در سیزدهم ربیع الثانی سنه صد و سی و دو

و در حبیب السیر است که روز جمعه از جمعات ربیع الاول یا جمادی الاولى سنه صد و سی و دو سفاح بحشمت هر چه تمام تر بمسجد جامع رفت و بر منبر برآمد و بر خلاف بنی امیه ایستاد و خطبه خواند و بجماعت نماز خواند .

مرتب دیگر بمنبر صعود نمود و خطبه فصیح و بلیغ آغاز کرد و چون در آنروز ضعفی تمام داشت بر بالای منبر نشست و عمش داود بن علی بیک درجه پائین تر ایستاده و خطبه را تمام کرد و گفت ای مردم

بدانید که بعد از فوت حضرت رسول ص خلیفه پای باین منبر نهاده مگر حضرت امیر (علیه السلام) و این که بر منبر نشسته بر شما پوشیده نماناد که این امر بما متعلق شد و از میان ما بیرون نرود تا وقتیکه عیسی ع از آسمان فرود آید و بعد ابو العباس سفاح لشکر زیادی فرستاد بسر داری عمش عبید الله بن علی بن عبدالله بن عباس بطلب مروان الحمار عبیدالله بن علی با لشگریان بجانب حران آمدند مروان الحمار با اهلش و سایر بنی امیه از حران خارج شدند و از فرات عبور نمودند پس عبیدالله بن علی حکم کرد که قصر او را در حران خراب کردند و بر خزائن و اموال او استیلا یافتند و مروان با همراهانش رفتند تا رسیدند بمصر عبیدالله بن علی هم بالشکر خود وارد شام شدند و جمع کثیری از بنی امیه و اتباع آنها را بقتل رسانیدند و بعضی از بنی امیه را فرستاد بکوفه نزد سفاح و سفاح آنها را بقتل رسانید بعد از آنجا عبیدالله بن علی روانه شد بجانب مصر و در بوسیر که از قرای مصر است بین لشکر مروان الحمار و لشکر عبید الله بن علی مقاتله عظیمی واقع شد

و در بیست و پنجم ذیحجه سنه صدوسی و دو مروان حمار را با جمع کثیری از بنی امیه بقتل رسانید و جهت آنکه ابو مسلم که اصلاً اصفهانی بود او را مروزی می نامند آنستکه ابو مسلم از ناحیه مرو خروج نموده و منسوب باور مروزی می نامیدند بغیر قیاس و جهت آنکه مروان ملقب شد بمروان الحمار آنستکه اهل جاهلیت کیرا که در قرن صد واقع شود حمار می نامیدند و از زمان صلح حضرت مجتبی (علیه السلام) با معویه که اول ملوک بنی امیه بود تا آخر ملوک بنی امیه که مروان حمار بود تقریباً صدسال گذشته بود

و مخفی نماناد که از مروج الذهب مستفاد می شود کسانیکه قائل بودند بخلافت بنی العباس دو طایفه بودند

اول - جماعت راوندیه بودند که میگویند احق مردم بخلافت بعد از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) جناب عباس بود چون بدلیل آیه اولوالارحام عباس مقدم بر سایرین بود و این طایفه تبری می جویند از ابا بکر و عمر و عثمان ولکن قائل بخلافت علی هستند با اجازه خود عباس بن عبدالمطلب چنانچه آنها نقل شد از داود بن علی عموی سفاح که روی منبر در کوفه گفت ایها الناس ، لم یقم فیکم امام بعد رسول الله من الاعلی بن ابیطالب (علیه السلام) وهذا لقائم فیکم یعنی ابو العباس السفاح

دوم جماعت کیسانیه بودند که میگویند امام بعد از حضرت سید الشهداء (علیه السلام) محمد حنفیه بوده و او وصیت کرد پسرش ابوهاشم و او وقتیکه خواست در شام از دنیا رحلت بفرماید وصیت کرد محمد بن علی بن عبد الله بن عباس و او وصیت کرد پسرش ابراهیم الامام ابن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس المقتول بحران و او وصیت کرد برادرش ابو العباس سفاح

و در سنه صدوسی و سه داود بن علی عموی سفاح و سه داود بن علی عموی سفاح و منصور هر که را در مکه و مدینه از بنی امیه دید بقتل آورد و خود او هم در دهم ماه ربیع الاول همان سال از دنیا رفت در مدینه طیبه

و در ذی حجه سنه صد و سی و چهار سفاح از حیره منتقل شد به انبار و در آنجا منزل نمود

و در سیزدهم ذیحجه سنه صد و سی و شش سفاح در انبار از دنیا رفته در سن سی و سه سالگی

و وزیر ابوالعباس ابو سلمه حفص بن سلیمان همدانی بود و قبلاً کسی معروف باین لقب نبود و بعد از فوت سفاح برادرش منصور دوانقی بخلافت نشست

و در شعبان سنه صد و سی و هفت منصور دوانقی ابو مسلم مروزی را در مدائن بقتل رسانید و ابو داود خالد بن ابراهیم الذهلی عامل خراسان شد چون ابو مسلم عزم نمود خلع منصور را از خلافت منصور ملتفت شد و عذر خواهی و استماله زیادی از او کرد و حيله زیادی نمود که او را بچنگ خود در آورد، ابو مسلم آمد نزد منصور منصور از او تعظیم نمود یگروز منصور بیست نفر مسلح پشت پرده مهیا کرد و گفت هر وقت دست بدست زدم وارد شوید و گردن ابو مسلم را بزنید ابو بو مسلم وارد شد بمنصور منصور بحيله شمشیر او را گرفت و در زیر فراش خود گذارد بعد يك يك از تقصیرات او را شمرد و یکمرتبه دست بدست زد آن بیست نفر با اسلحه بو مسلم را قطعه قطعه نمودند در بیست و پنجم ماه شعبان سنه صدوسی و هفت و در در الملوکست که ابو مسلم در جنگ ها از بنی امیه و اتباعشان هزار هزار نفر بجهنم فرستاد

و در سنه صد و چهل (1) منصور شروع نمود ببنای شهر بغداد

و در سنه صد و چهل و سه علماء اسلام شروع نمودند بتدوین حدیث و فقه و تفسیر پس ابن جریح در مکه و مالک الموطاء در مدینه و اوزاعی در شام و حماد بن سلمه در مصر و معمر در یمن و سفیان ثوری در بصره

و در سنه صد و چهل و چهار منصور تشدید نمود در محبس بر اولادهای حضرت مجتبی (علیه السلام) و در کامل ابن اثیر است که محبوسین منصور از اولادهای حضرت مجتبی (علیه السلام) پنج نفر از اولادهای حسن مثنی ابن الحسن المجتبی (علیه السلام) بودند عبدالله المحض والحسن المثلث و ابراهیم الغمر که این سه از فاطمه بنت الحسین سیدالشهداء (علیه السلام) بودند و جعفر بن الحسن المثنی و عباس بن الحسن المثنی و شش نفر از نبیره های جناب حسن مثنی بودند - اول سلیمان دوم - عبدا الله که هر دو پسران داود بن الحسن المثنی بودند سوم - محمد چهارم - اسماعیل پنجم - اسحق که این سه اولاد ابراهیم بن الحسن المثنی بودند ششم موسی بن عبدالله بن الحسن المثنی

و این بزرگواران در کوفه در محبس هاشمیه ماندند تا در محبس از دنیا رفتند و کسی نجات نیافت مگر چهار نفر سلیمان و عبدالله دو پسر جناب داود بن الحسن المثنی و اسحق و اسماعیل دو پسر جناب ابراهیم بن الحسن المثنی

و در سنه صد و چهل و پنج در ماه جمادی الاخره جناب محمد بن عبدالله المحض ابن الحسن بن الحسن المجتبی که از بزرگان اهل بیت بود در مدینه طیبه خروج نمود و عامل منصور را بقتل رسانید و حجاز را متصرف شد و جمله اهل مکه و مدینه تابع وی شدند و مالک بن انس که فقیه مدینه بود فتوی میداد که مردم یاری او را بنمایند چون این خبر بسمع منصور دوانقی رسید برادر زاده و ولیعهد خود عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس را روانه نمود بمدینه بجهت قتل نمودن با محمد صاحب نفس الزکیة تا آنکه جمعی از اصحاب محمد گریختند و جمعی کشته شدند

ص: 478

1- سزاوار بود که ماخذ این قول ذکر میشد چه آنکه در تاریخ نگارستان گوید در سنه خمس و اربعین و ماه بود که ابو جعفر شروع در بای بغداد نمود (ج)

آخر الامر محمد بن قحطبة ملعون شمشیری بسینه جناب محمد زد و او را بخاک انداخت و سر نازنین او را از بدن جدا کرد و فرستاد نزد منصور و عیسی بن موسی روانه شد زیارت بیت الله الحرام و منصور آن سر نازنین را فرستاد در زندان نزد پدرش جناب عبدالله محض ، چون نظر پدر پسرش افتاد گفت یرحمك الله یرحمك الله لقد قتلوك قواما صواما و بآن شخص که سر محمد را آورده بود فرمود قل لصاحبك قد مضى شطر من عمرک فی النعیم و بقی شطر البؤس

و در کامل است که در عصر روز دوشنبه چهاردهم ماه رمضان سنه صد و چهل و پنج جناب محمد را در مدینه شهید کردند و سر نازنین او را روانه نمودند بجهت منصور و جهت نامیده شدن او بصاحب نفس الزکیه این بود که - یقین بقتل و شهادت خود نمود آن دیوانی که در او اسماء کسانی بود که با او بیعت کرده بودند سوزانید که مبادا آن دیوان بعد از خودش منتشر شود و باعث گرفتاری آنها شود

و در وقت شهادت جناب محمد برادرش جناب ابراهیم در بصره بود و سه روز بآخر رمضان همان سال باقیمانده بود که خبر قتل جناب محمد بابراهیم رسید در بصره ابراهیم با جمعی روانه شد بکوفه

منصور هم نوشت برادرزاده اش عیسی بن موسی و حمید بن قحطبه در مکه که حاضر شوند بجهت مقاتله با جناب ابراهیم و در دیوان جناب ابراهیم اسم صد هزار نفر بود که با او بیعت کرده بودند و در بین اینکه ابراهیم از بصره بکوفه می آمد یکشب در میان عسکر خود خفاناً گردش میکرد صدای طنبور از لشگریان بگوشش رسید فرمود ما اطمع فی نصر عسکر فیه مثل هذا

الحاصل جناب ابراهیم با جمعی از اصحاب خود در مقابل جند عیسی بن موسی و حمید بن قحطبه که آنها هیجده هزار نفر بودند صف آرای کردند در باخمی که بین کوفه و واسط است و بکوفه نزدیکتر است و نائره جنک مشتعل شد در بین تیری بحنک جناب ابراهیم وارد شد، از اسب فرود آمد اصحاب دورش شدند حمید بن قحطبه بلشگر خود گفت حمله کنید باین جماعت و آنها را منهزم نمائید - اصحاب جناب ابراهیم بعضی مقتول و بعضی منهزم گردیدند - پس سر نازنین او را از بدن جدا نمودند و فرستادند نزد منصور دوانقی ملعون و در کامل این اثر است که شهادت جناب ابراهیم روز دوشنبه بیست و پنجم ماه ذیقعدة الحرام سنه صد و چهل و پنج بود و سنش در حین شهادتش چهل و هشت سال بود و قبر شریفش هم در باخمیست که دعبل خزاعی می گوید

و اخری بارض الجوزجان محلها\*\*\* وقبر بیا خمی لدی القریات

و حضرات زیدیه زید بن علی بن الحسین را امام پنجم میدانند و محمد صاحب نفس الزکیه ابن عبدالله المحض ابن حسن بن حسن المجتبی (علیه السلام) را امام ششم می دانند و برادرش ابراهیم قتیل باخمی را امام هفتم میدانند و مسعودی می فرماید باخمی شانزده فرسخی کوفه است و در روایت است که وقتی که سر جناب ابراهیم را بجهت منصور حاضر کردند امر کرد پدرشان جناب عبدالله المحض را در میان زندان بقتل رسانیدند در عید اضحی سنه چهل و پنج در سن هفتاد و پنج سالگی و بعضی از مطالب دیگر هم در باب چهارم ذکر شد فراجع و در این سنه صد و چهل پنج منصور از بنای بغداد فارغ شد

و در کامل ابن اثیر است که منصور مبلغ چهار هزار هزار و هشتصدوسی و سه درهم در بنای بغداد خرج کرد

مخفی نماناد که عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس ولیعهد بود بنص عمش سفاح چون سفاح ولایت عهد مسلمین را بعد از خود با منصور دوانقی برادرش قرارداد و بعد از منصور ولایت عهد مسلمین را با برادرزاده اش عیسی بن موسی قرار داد و در روز بیست و ششم محرم الحرام سنه صد و چهل و شش جناب علی بن حسن مثلث در زندان منصور رحلت فرمود

و در سنه صد و چهل و هفت عیسی بن موسی خود را از ولایت عهد مسلمین خلم نمود و مردم با مهدی محمد بن منصور دوانقی بیعت کردند بولایت عهد مسلمین

و در سنه صد و چهل و هشت در تاریخ کامل است که فضل بن یحیی بن خالد بن جعفر برمک متولد شد هفت روز قبل از تولد رشید هرون بن مهدی بن منصور دوانقی و مادر هرون که خیزران باشد او را از شیر هرون شیر داد بس فضل بن یحیی برمکی برادر رضاعی هرون بود و در شوال همین سال صد و چهل و هشت حضرت صادق (علیه السلام) را مسموم نمودند

## **فصل هفتم : بدانکه بعد از صحابه در مدینه طیبه در عصر واحد هفت نفر از فقهاء بودند که عامه اخذ فقه از آنها می نمودند**

### **اشاره**

اول جناب سعید بن مسیب بن حزن بود که او را سید التابعین می گفتند

در اصول کافی از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده قال (علیه السلام) کان سعید بن مسیب وقاسم بن محمد بن ابی بکر و ابو خالد الکابلی من ثقات علی بن الحسین و سابقا گفته شد که سعید بن مسیب از حواریین حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) بود و بعضی گفتند که او افضل تابعین است نزد اهل مدینه و او بس افضل تابعین است نزد اهل کوفه و حسن بصری افضل تابعین است نزد اهل بصره و رحلت سعید بن مسیب در سنه نود و چهار هجری بود در مدینه طیبه

دوم - جناب قاسم بن محمد بن ابی بکر بود الملقب بالدیاج جد امی حضرت صادق (علیه السلام)

و در بعضی از اخبار است که جناب قاسم داماد حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) و پسر خالوی آن حضرت بود

سوم - عروة بن زبیر بن عوام برادر عبدالله بن زبیر بود و او هم در مدینه طیبه سنه نود و چهار از دنیا رفت چهارم - خارجه بن زید بن ثابت بود و زید بن ثابت از بزرگان صحابه بود و خارجه بن زید در سنه نود و نه در مدینه از دنیا رفت پنجم - ابویوب سلیمان بن یسار بود برادر عطا غلام میمونه زوجه حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

در رجال است وقتیکه از سعید بن مسیب مسئله سؤال می کردند و می گفت بروید نزد سلیمان بن یار که او الیوم اعلم من بقی هست ششم ابو بکر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام القرشی بود و او را زاهد قریشی می گفتند و ابوجهل بن هشام عنوی پدرش بود و او در سنه نود و چهار در مدینه طیبه از دنیا رحلت نمود هفتم عبید الله بن عبدالله بن عتبه بود که از سادات تابعین شمرده میشد و یکسال قبل از حضرت زین العابدین (علیه السلام) از دنیا رفت

الحاصل بعد که این هفت نفر از دنیا رفتند مذاهب عامه در فروع متشکست شد و آرائشان مختلف شد بحیثی که ضبطش ممکن نبود از اینجهت ملجا شدند عامه در انحصار نمودن مذهب را

(ج30)

ص: 480



در فروع بچهار مذهب و این در سنه سیصد و شصت و پنج بود و در روضات از حدائق المقربین نقل فرموده که سید علم الهدی با خلیفه عباسی که القادر بالله باشد قرار گذارد که شیعیان صد هزار اشرفی با و بدهند که مذهب شیعه مثل مذاهب اربعه اهل تسنن علنی و بدون تقیه بشود سید حاضر شد و از عین المال خود هشتاد هزار اشرفی مهیا فرمود که بقیه را سایر شیعیان مهیا کنند لکن هزار افسوس که شیعیان بجهت قلت عدد و ضیق معیشت قادر نشدند بدادن آن

در روضات الجنات از کتاب الزام النواصب نقل کرده که چون چهار نفر از حضرت صادق اخذ روایت و علم مینمودند که از آنها بود ابو حنیفه و مالک بن انی منصور ملمون ترسید که خلافت و مملکت از وی خارج شود و مردم میل بآن بزرگوار بنمایند امر کرد بایی حنیفه نعمان بن ثابت کوفی و بمالک بن بن انس که از حضرت صادق (علیه السلام) عزلت نمایند و احداث مذهبی بنمایند غیر مذهب حضرت صادق (علیه السلام) که عمل بنمایند بقیاس و رأی و استحسان و اجتهاد بعد متابعت نمود ایندو نفر را محمد بن ادریس شافعی و احمد بن حنبل و مستقر شد مذهب اهل سنت در فروع باین چهار مذهب و شیعه امامیه رضوان الله تعالی علیهم باقی ماندند بمذهب حضرت صادق (علیه السلام) و لابد است در مقام از ذکر اموری :

### امر اول در ذکر از ابی حنیفه که یکی از ائمه اربعه اهل تسنن است و اول و اقدم آنهاست

بدانکه اسم او نعمان بن ثابت بن فردوس است و جدش از اهل کابل طخارستان بود و ولادتش در سنه هشتاد بود و در روایتی منصور امر کرد ابوحنیفه راده روز روزی ده تازیانه زدند و بعد حبس نمودند و بعد از چند روز از دنیا رفت در ماه رجب سنه صد و پنجاه و یک و در مقبره خیز رانیه بغداد دفن شد و در روضات از تاریخ بغداد نقل کرده که شافعی گفت نظر کردم در کتب ابی حنیفه دیدم در او صد و سی ورق بر خلاف کتاب و سنت فتوی داده و از سفیان و مالک و اوزاعی و شافعی نقل شده که گفتند متولد نشد در اسلام احدی که اشام باشد از ابی حنیفه ، و از مالک نقل شده که گفت فتنه ابی حنیفه ضررش بر است بیشتر است از فتنه ابلیس انتهی

و در حیات الحیوان دمیری در لغت قمری از ابن خلکان نقل کرده که یکی از سلاطین هند هدایائی فرستاد برای سلطان محمود بن سبکتکین و از جمله آنها طاهری بود بهیئت قمری و از خواص او این بود که هر وقت غذای مسمومی حاضر میشد از چشم های آن طایر اشک می ریخت و اشکش مثل سنک منجمد میشد و هر گاه او را می سائیدند و روی جراحات وسیع می گذاردند جراحات بهم می آمد بعد باین مناسبت گفته که عبدالملک جوینی امام الحرمین نقل کرده که سلطان محمود بن سبکتکین حنفی مذهب بود و بسیار حریص بود بعلم حدیث و اکثر احادیث را موافق می دید با مذهب شافعی یگروز فقهاء مذهب حنفی و شافعی را حاضر کرد بترجیح یکی از ایندو مذهب و بناشد دو رکعت نماز خوانده شود بمذهب حنفی و دو رکعت نماز خوانده شود بمذهب شافعی تا خود سلطان ترجیح بدهد قفال مروزی که از بزرگان علماء بود حاضر بود بر خاست و وضو ساخت و دو رکعت نماز با اجزاء و شرایط و ارکان و طمأنینه بعمل آورد و گفت این است نمازی که شافعی غیر این را جایز نمی داند

بعد دو رکعت نماز خواند بمذهب ابوحنیفه اولاً وضو ساخت با آب خرما و بعد پوست سگ دباغی شده را نجاست باو مالیده در بر کرده مگسها و پشه ها باو شدند، روی بقبله ایستاده و بفارسی تکبیر گفت بعد فارسی گفت دو برک سبز که ترجمه مدها مناسب ، بعد مثل مرغ سر بزمین

زد بدون طمأنینه و تشهد خواند و بعوض سلام ضرطه زد بدون آنکه سلام بدهد و گفت اینست نمازیکه بمذهب ابوحنیفه جائز است

پس سلطان متغیر شد و گفت اگر دروغ بگوئی ترا بقتل می رسانم، فقال کتب ابی حنیفه را حاضر نمود سلطان بمرد نصرانی امر کرد که آنها را بخواند، خواند معلوم شد همین نماز موافق است با مذهب ابوحنیفه سلطان از مذهب حنفی اعراض نمود و در کتاب مواعظ الممتقین است که يك روز ابوحنیفه در محضر اصحابش گفت که حضرت جعفر بن محمد کلماتی فرمود که مرا بتعجب آورده اولاً - فرموده خداوند در دنیا و آخرت دیده نمی شود چگونه می شود چیزی موجود باشد و دیده نشود؟

ثانیاً - فرموده شیطان روز قیامت بآتش معذب می شود و حال آنکه شیطان از آتش خلق شده چگونه شیئی معذب می شود بچیزی که از او خلق شده : ثالثاً - فرموده افعال عباد مستند بخود آنها می باشد و حال آنکه در آیات شریفه وارد است که تمام افعال مستند بخداوند است

جناب بهلول در مجلس حاضر بود کلوخی برداشته زد بر ابوحنیفه که سرش شکست و خون بصورت و محاسن ابوحنیفه جاری شد رفت بشکایت نزد خلیفه خلیفه بهلول را طلبید ؛ از سبب جنایت او سؤال کرد؟

بهلول فرمود ابوحنیفه در سه مسئله بحضرت صادق ایراد کرد و من باین کلوخ که بسر اوزدم جواب هر سه ایرادش را دادم، اولاً - گفت هر چه موجود است دیده می شود ، درد در سرش موجود است و دیده نمی شود

ثانیاً - گفت - شیطان چون از آتش خلق شده بآتش عذاب نمی شود و خود او از خاک است و بخاک متألم شد

ثالثاً - گفت اعمال عباد مستند است بخدا پس این شکستن سرش مستند بخدا است از من چرا شکایت دارد؟ خلیفه متعجب شد و بهلول از شکایت ابوحنیفه آسوده شد

و در روضاست که ابوحنیفه مشرف شد خدمت حضرت صادق (علیه السلام) بجهت استفاد علم و شنیدن حدیث حضرت بیرون شد در حالتی که بعضاتکیه فرموده بود ابوحنیفه عرض کرد یا بن رسول الله سن شما باندازه نرسیده که محتاج بعصا باشید فرمود چنین است که میگوئی لکن چون این عصای حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است خواستم باو تبرک بجویم ابوحنیفه جستن کرد که او را ببوسد حضرت دست نازنین خود را گشود و فرمود و الله تو میدانی که این بشره بشره حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است او را نمی بوسی و عصای حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را می بوسی

و ایضاً در روضاست از ربیع الابرار زمخشری از یوسف بن اسباط نقل کرده که ابوحنیفه چهار صد حدیث یا زیادتر احادیث نبوی را رد کرد

و از عیون و محاسن شیخ مفید نقل کرده که فتوای ابوحنیفه است اگر مردی عقد کند زنی را و بداند که آن زن مادر یا دختر یا خواهرش هست حد از او ساقط می شود و ولد هم باو ملحق می شود

ایضا فتوی داده که اگر مردی پارچه حریری به احلیش بپیچد و داخل کند در قبل زنی زنا نیست و حدی هم بر او وارد نمی شود ولکن سخن های غلیظ او را ردع می کنند و همچنین اگر مردی

لواط کند با غلامی حد بر او واجب نمی شود ولکن باید ردعش نمود

و کراماتی که از برای ایشان نفکرده اند زیاد است و ما اکتفا می کنیم بذکر يك کرامت گفت مختصری: در روضات از سید جزایری نقل کرده که حاکم بغداد طلب کرد علماء اهل سنت را شنیده ام که اگر کوری را ببرند تحت قبه حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) متوسل نمایند چشمش شفا مییابد و ابو حنیفه با آنکه امام اعظم است از او چنین کرامتی شنیده نشده

علماء اهل سنت جواب دادند که از ابوحنیفه هم چنین کرامات دیده می شود - حاکم گفت میل دارم که مثل این کرامت ببینم که با بصیرت بشوم در دینم

علماء مرد غریب فقیری را بطمع انداختند که بگوید من کور هستم و چند روز با عصا میان شهر بغداد راه بروم و بعد شب جمعه بروم سر قبر ابوحنیفه بیتوته کند و صبح بیرون شود و بگوید الحمد لله ببرکات صاحب این قبر چشمم بینا گردید آن مرد چنین کرد و شب جمعه را سر قبر ابوحنیفه بیتوته کرد که شد هر دو چشمش کور شده بود که ابتدا جایی را نمی دید؛ فریاد زد ایها الناس حکایت من کذا و کذاست و من مرد عبال مندی هستم حال با چشم کور چکنم خبر بحاکم بغداد رسید؛ حاکم اور اطلبید قصه خود را بجهت حاکم نقل کرد حاکم آن حضرات را ملتزم کرد که تا این شخص زنده است باید معاش او را بدهند انتهی و چقدر خوب تخلص جست یکنفر از مؤمنین از شر یکنفر حنفی مذهب آن مؤمن وضو ساخت و پاهای خود را مسح کشید دید بالای سرش شخص حنفی ایستاده فوراً پاهایش را شست آن مرد گفت چرا اول پاهایت را مسح کشیدی و بعد شستی گفت بلی این مسائل از خلافیه بین خدا و بین ابی حنیفه است چون خدا فرموده و امسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین - و ابوحنیفه گفته و اجبت غسل رجلین پس من مسح کردم از خوف خدا و غل کردم از خوف سلطان پس آنمرد حنفی خنده کرد و رفت

**امر دوم در ذکری از مالک بن انس که از ائمه اهل تسنن استبدش انس بن ابی عامر است نه انس بن مالک که صحابی بود و از آن ده نفری است که از خدمه حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بودند چنانچه بعضی گمان کرده اند و نسبت داده شد بصاحب تاریخ گزیده**

و در روضات است که ولادت مالک در سنه نود و پنج هجری بوده و فوتش در ربیع الاول سنه هفتاد و نه بوده و در بقیع دفن شده و مشهور نزد عامه آنست که مدت حمل مالک بن انس سه سال بود و مدت حمل امام شافعی چهار سال لکن در امام شافعی می گویند جهت طول کشیدن حملش این بود که انتظار می کشید موت ابی حنیفه را چون در روز فوت ابی حنیفه شافعی بدنیا آمدالکن جهت طول کشیدن حمل مالک معلوم نیست چه بوده و آیا او انتظار چه را داشته و در روضات است که مالک بن انس با کبرستی که داشت هرگز در مدینه طیبه سوار نمیشد و می گفت هرگز سوار نمی شوم در بلدی که در او جته رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) مدفونست

و ایضا نقل کرده که شخصی گفت رفتم بیعادت مالک در مرض موتش سلام کردم و نشستیم دیدم مالک گریه می کند؛ گفتم چرا گریه می کنی؟ گفت هیچکس سزاوارتر از من نیست بگریه کردن والله من راضی هستم که عوض هر مسئله که برای خودم گفته ام و برای خود فتوی داده ام صد هزار تازیانه بخورم و او از جمله تلامذة حضرت صادق علیه السلام بود

واز از مالک نقل شده که گفت مارات عین ولا سمعت اذن ولا خطر علی قلب بشر افضل من جعفر بن

محمد الصادق (علیه السلام) فضلاً وعلماً وعبادتاً وورعاً وکان ع لا یخلوا من احدى ثلث اما صائم او قائم او ذاکر وکان من عظماء العباد واکابر الزهاد الذین یخشون الله عز وجل

و وقتی که حضرت می فرمود قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) گاهی رنگ نازنین حضرت زرد می شد و گاهی سبز میشد بقسمی که کسی آن حضرت را نمی شناخت و مالک گفت: من خدمت حضرت صادق (علیه السلام) بمکه مشرف شدم وقت احرام هر قدر می خواست تلبیه بگویند صدای نازنینش در گلویش بند میشد بقسمی که نزدیک بود از راحله اش بزمین افتد من عرض کردم یا بن رسول الله لابد باید لبیک را بفرمائی چرا حالتت چنین منقلب می شود؟ فرمود یا بن ابی عامر چگونه جرئت کنم بگویم لبیک اللهم لبیک و میترسم پروردگارم در جواب بفرماید لا لبیک ولا سعیدک

و در جلد اول بحار از شیخ بهائی از شهید اول باسناد خود از عنوان بصری روایت کرده گفت من مرد پیری بودم که نود و چهار سال از سنم گذشته بود و سال ها بود که من می رفتم نزد مالک بن انس و از او کسب علم می کردم بعد رفتم خدمت حضرت صادق (علیه السلام) که از آن بزرگوار کسب علم بنمایم حضرت بمن فرمود من محل حاجت مردم هستم و معذک در هر ساعتی از ساعات شب و روز اذکار و اورادی دارم مرا از عبادت و اذکارم باز مدار چنانچه تا بحال می رفتی نزد مالک بن انس و از او کسب علم می کردی حال هم برو نزد او

گفت من بسیار مهموم و مغموم شدم و از خدمتش رفتم؛ فردای آنروز رفتم بحرم حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) و دو رکعت نماز خواندم و دعا کردم که خداوند قلب نازنین حضرت صادق (علیه السلام) را با من مهربان کند و روزی بفرماید بمن از علم آن بزرگوار بقدری که هدایت بیابم براه راست و مغموماً برگشتم بمنزلم و نرفتم نزد مالک بجهت آن محبتی که از حضرت صادق (علیه السلام) در قلبم جای گرفته بود و از خانه بیرون نمی شدم مگر بجهت ادا فرایض پس چون صبر من بآخر رسید و سینه من تنگ شد بعد از نماز عصر رفتم درب منزل حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) و اذن دخول خواستم؛ خادم حضرت بیرون شد گفت حاجت داری؟ گفتم غرضم سلام کردن بشریف است - گفت آقا در مصلی مشغول عبادت است پس من قدری نشستم تا بیرون شد خادم حضرت گفت ادخل علی بركة الله پس داخل شدم و سلام کردم و مشرف بجواب شدم؛ فرمود بنشین غفر الله لك نشستم

حضرت سر بزیر انداخت بعد سر بلند کرد و درباره من طلب توفیق فرمود از خدا و فرمود چه مسئله داری عرض کردم از خداوند سؤال کرده ام که قلب شما را بمن مهربان فرماید و روزی فرماید بمن از علم شما امیدوارم که خداوند حاجت مرا برآورده باشد فرمود علم بتعلیم نیست بلکه او نوری است که واقع می شود در قلب هر کس که خداوند او را هدایت بفرماید تا آنکه عرض کردم حقیقت بندگی چه چیز است فرمود سه چیز است

اول - آنکه بنده در آنچه در دست دارد خود را مالک نداند چون عبید مالک مالی نیستند تا آنکه مالشان را صرف کنند در مصرفی که خدا فرموده و آسان شود بر آنها اتفاق نمودن

دوم - آنکه بنده خود را مدیر در امری نداند تا آنکه مصائب دنیا بر او آسان شود

سوم - آنکه تمامی اشتغالش در اطاعت اوامر الهی و ترک نواهی او باشد تا آنکه مشغول همراه و مباحثات با مردم نباشد پس هرگاه گرامی بفرماید بنده اش را باین سه خصلت خوار می شود در



نزد او دنیا و شیاطین و خلق طلب نخواهد کرد دنیا را بجهت تفاخر و تکاثر و طلب نمی کند آنچه را که در نزد مردم است بجهت عزت و بلندی و اوقاتش را باطل نخواهد کرد و این اول درجه تقوی است قال الله تبارک و تعالی تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الارض و لا فساداً و العاقبة للمتقين. عرض کردم یا بن رسول الله بمن وصیت بفرما فرمود ترا وصیت می کنم به نه امر که سه چیز آن در ریاضت نفس است و سه چیز در حلم است و سه چیز در علم است پس حفظ کن آنها را و تهاون ننما آنها عنوان بصری گفت من قلبم را فارغ نمودم بجهت حفظ آنها - حضرت فرمود اما آن سه چیزی که در ریاضت است :

اول - آنکه حذر کن از آنکه بخوری چیزی را که میل نداری که این باعث حماقت و بلاهت می شود دوم - آنکه نخوری مگر در وقت گرسنگی سوم - آنکه غذای حلال بخوری و وقت خوردن اسم خدایا یاد کنی و متذکر شوی حدیث حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) را که فرمود بر نمی کند آدمی ظرفی را که بدتر باشد از شکمش و وقتیکه لابد شدی از برای غذا خوردن ثلث شکمت را از برای طعام قرار بده و ثلثش را از برای آب و ثلثش را از برای نفس کشیدن

و اما آن سه چیزی که در حلم است

اول - آنکه اگر کسی بتو بگوید « اگر يك كلمه بد بگوئی ده كلمه بد می گویم ؟ » « بگو اگر ده كلمه بد بگوئی يك كلمه بد نمی گویم » دوم - آنکه اگر کسی ترا دشنام دهد بگو اگر راست میگوئی از خداوند سؤال میکنم که مرا بیامرزد و اگر دروغ می گوئی از خدا سؤال می کنم ترا بیامرزد سوم آنکه اگر کسی بتو وعده دشنام بدهد تو وعده بده او را بنصیحت و دعا

و اما آن سه چیزی که در علم است :

اول - آنکه از علماء سؤال کن آنچه را که نمیدانی و مبادا در سؤال آنها را برنجانی دوم آنکه مبادا عمل کنی برایت در امری و در جمیع امور عمل کن با احتیاط و بگریز از فتوی دادن چنانچه از شیر می گریزی سوم - ولا تجعل رقبتك للناس جسراً - یعنی رقبه خود را جسر و پل قرار مردم بر او سوار شوند (کنایه از آن که خود را مطیع مردم مکن که هر چه بگویند اطاعت کنی)

بعد فرمود برخیز و فاسد منما بر من اذکارم را - من مردی هستم که ضنین و بخیلیم باوقات خود والسلام علی من اتبع الهدی

### **امر سوم در ذکری از محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان بن ثابت بن عبید بن**

یزید بن هاشم بن مطلب بن عبد مناف القرشی المشتهر بالامام الشافعی که از ائمه اربعه اهل تسنن است

در مقام آقا محمد علی بن آقا باقر البهبهانی فرموده در جواب کسیکه سؤال کرد از توجیه روایتی که وارد شده که جناب آمنه حامله شد بحضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در لیالی تشریق بمنی با آنکه تولد آن بزرگوار در ماه ربیع الاول بود و لازمه این آنکه مدت حمل یا کمتر از شش ماه باشد یا اکثر از يك سال در جواب آن شخص فرمود اقل مدت حمل انسان شش ماه است بالنص والاجماع و در طیور مدت

خواهید نشان روی تخم بیست و یکروز است و درسك چهل روز و درگر به دو ماه است و در گوسفند پنج ماه است و در شتر و اسب والاخ و امثال اینها یکسال کامل است و در فیل دو سالست و بعضی گفته اند هفت سال و بعضی گفته اند یازده سال و اکثر حمل انسان نزد اکثر امامیه نه ماه است و نزد بعضی یکسال است و نزد شافعی و اتباعش چهار سالست

و طایفه عامه اجماع نموده اند که امام شافعی چهار سال در شکم مادر باقی ماند بانظار موت امام اعظم ابی حنیفه و تولد شافعی در روز فوت ابوحنیفه بود و این را حضرات عامه از کرامت این دو نفر شمرده اند الی آخره پس معلوم شد که ولادت شافعی در سنه صد و پنجاه و یک و قوت او هم در یوم جمعه آخر ماه رجب سنه دویست و چهارده بوده و قبرش در قرانه مصر معروف است و امام شافعی تلمذ نمود نزد محمد بن الحسن الشیبانی و او از تلامذة ابوحنیفه و مالک بن انس بود و در سابق گفته شد که ایندو از تلامذه حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) بودند و شافعی اشعار فاخره دارد که بعضی از آنها را در این مختصر ذکر می کنم

منجمله در مقام مناجات این رباعی را می گوید :

يارب اعضاء الوضوء عنقتها \*\*\* من فضلك الوافي وانت الوافي

والعنتى يرى فى الفنى اذا لغنى \*\*\* فامنن على الفانى بعنتى الباقي

و منجمله در مقام موعظه می گوید :

يقولون اسباب الفراغ ثلاثة \*\*\* و رابعها خلوه و هو خيارها

وقد ذكروا مالا و امانا و صحناً \*\*\* ولم يعلموا ان الشباب مدارها

و نیز این رباعی را گفته :

محن الزمان كثيرة لا تنقضى \*\*\* و سروره يأتيك كالأعياد

تأتى المكاره حين تأتى جملة \*\*\* و ترى السرور يأتيك كالفلتات

و منجمله در مدح حضرت امیر (علیه السلام) گفته :

لو ان المرتضى ابدى محله \*\*\* لسخر الناس طراً سجداً له

و مات الشافعي و ليس يدري \*\*\* على ربه ام ربه الله

وصاحب حديقة الشيعة مي فرماید: بعضی از شافعی سؤال کردند از اوصاف حضرت امیر (علیه السلام) گفت چه بگویم در حق کسیکه دوستانش مدائحش را کتمان کردند تقیناً و دشمنانش مناقش را پنهان نمودند عداوتاً معذک شایع شد از مناقب او آنقدر که مشرق و مغرب را بر کرد و سید تاج الدین عاملی همین معنی را بشعر در آورده :

لقد كتموا آثار آل محمد ص \*\*\* محبيهم خوفاً و اعدائهم بعضاً

فأبرز من بين الفريقين نبذة \*\*\* بها ملاء الله السموات والارضاً

و منجمله در مدح اهل البيت كفته :

اذافى مجلس ذكروا عليا \*\*\* و شبليه و فاطمة الزكية

يقال تجاوزوا يا قوم هذا \*\*\* فهذا من حديث الرافضية

هربت الى المهيمن من اناس \*\*\* يرون الرفض حب الفاطمية

ص: 486



على آل الرسول صلوة ربي \*\*\* ولعنته لتلك الجاهليه

و ابن حجر در صواعق اين اشعار را نسبت شافعی داده :

يا اهل بيت رسول الله حبكم \*\*\* فرض من الله في القرآن انزله

كفاكم من عظيم الفخر انكم \*\*\* من لم يصل عليكم لا صلوة له

و در فصول اين اشعار را نسبت بشافعی داده :

يا را كباقف بالمحصب من منى \*\*\* واهتف بساكن خيفها والناهض

سحرا اذا فاض الخجيج الى منى \*\*\* فيضاً كملتطم الفرات الفائض

ان كان رفضاً حب آل محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) \*\*\* فليشهد الثقلان انى رافضى

و منجمله در بحار است كه شافعی در مرثيه حضرت سيد الشهداء (عليه السلام) گفته :

تاوب غمى و الفؤاد كتيب \*\*\* و ارق نومي فالرقاد غريب

ومما نفى جسمى و شيب لمتى \*\*\* تصاريف ايام لهن خطوب

فمن مبلغ عنى الحسين رسالة \*\*\* وان كرهتها انفس و قلوب

قتيل بلا جرم كان قميصه \*\*\* صبيغ بماء الارجوان خضيب

تزلزلت الدنيا لال محمد \*\*\* فذلك ذنب لست منه اتوب

الحاصل اين اشعار شهادت می دهد بمحبت و دوست داشتن امام شافعی حضرت اميرالمؤمنين (عليه السلام) و اهل بيت اطهار را

### امر چهارم در ذكرى از احمد بن حنبل بن هلال الشيباني المروزي

و منتهى می شود نسبش به ذى النديه ملعون رئيس خوارج و او از ائمه اربعه اهل تسنن است تولدش در ماه ربيع الاول سنه صدو شصت و چهار بود و فوتش در يازدهم ربيع الاول سنه دويست و چهل و يك بود و در مقبرة دار الحرب بغداد دفن شد و در مقام مع مى فرمايد قبرش در اين زمان بى اثر است چون در دجله بغداد منخف شده و احمد از اصحاب امام شافعی و خواص او بود و در مناقب ابن شهر آشوب از صاحب كتاب معرفة الرجال نقل کرده كه گفت: عداوت احمد حنبل اميرالمؤمنين (عليه السلام) را آنستكه جدش ذو النديه را حضرت امير المؤمنين (عليه السلام) در نهران بقتل رسانيد و احمد درك كرد چهار نفر از ائمه معصومين را و در زمان حضرت هادى (عليه السلام) از دنيا رفت پس معلوم شد كه از اين چهار نفر ائمه اهل تسنن دو نفر از عرب بودند و دو نفر از عجم

بدانکه محدثین اهل سنت که صاحبان صحاح سته هستند غالب آنها از اصحاب و از تلامذه احمد بن حنبل اند و تمام آنها از عجمند ،

اول از آنها محمد بن اسمعیل المعروف بالبخاری صاحب کتاب صحیح بخاری است و او باعتقاد علماء جمهور اوثق محدثین و اقدم آنها بود رتبتا و فضلا ولادتش روز سیزدهم شوال سنه صدو نود و چهار بود و فوتش شب عید فطر سنه دویست و پنجاه و شش بود به خرتناک سمرقند و بخارا

ص: 487

حاکم نشین بلاد ماوراء النهر است و بین او و سمرقند هشت روز مسافت است

و او اخذ حدیث از جماعتی کرده بود که منجمله احمد حنبل است و در سابق گفته شد که جهت اشتهار صحیح بخاری از سایر صحاح آنستکه ایشان در کتابشان تظاهر نمود بعداوت با امیرالمؤمنین چون روایت غدیر خم را نقل نکرد و همچنین حدیث طایر مشوی را و همچنین حدیث سد ابواب را و منکر شده ورود آیه تطهیر را در شأن اهلبیت با اجماع مفسرین در نزولش در اهلبیت و هکذا

دوم از آنها ابی داود سلیمان بن اشعث الازدی السجستانی البصری بود که صاحب کتاب سنن است و از اصحاب احمد بن حنبل است و فاتهش در بصره بوده روز جمعه نیمه شوال سنه دویست و هفتاد و پنج و سجستان معرب سیستان است یا منسوب است بسجستان که قریه ایست از بصره

سوم از آنها مسلم بن حجاج نیشابوری بود و صحیح مسلم از صحاح معتبره حضرات است اوهم از اصحاب احمد بن حنبل است و فاتهش درسته دویست و شصت و یک بوده

چهارم از آنها ابن ماجه محمد بن محمد القزوینی بود و او سوای کتاب صحیح کتابی دارد در تفسیر و کتابی دارد در تواریخ و فاتهش در قزوین سنه دویست و هفتاد و سه او هم درک صحبت احمد بن حنبل را نموده

پنجم از آنها محمد بن عیسی السلمی الترمذی بود و او ضریر و مکفوف البصر بود و از تلامذه محمد بن اسمعیل بخاری بود و از اهل ترمذ بود و در ترمذ وفات نمود سنه دویست و هفتاد و نه (و ترمذ برون فلغل از شهرهای ماوراء النهر است)

ششم از آنها احمد بن شعیب المعروف بالنسائی بود و نساء از شهرهای خراسان است بین او و بین سرخس دو منزل است و او صاحب کتاب سنن است که از جمله صحاح سته است در نزد جمهور

و در روضات است که او بسیار مایل بود به تشیع و کتاب خصائص را تصنیف کرد در فضیلت اهلبیت و اکثر روایاتش از احمد حنبل است گفتند چرا کتابی در فضیلت صحابه نوشتی؟ جوابداد چون وارد دمشق شدم دیدم اهل اینجا خیلی از حضرت امیر (علیه السلام) منحرفند خواستم آنها هدایت بیابند از خواندن این کتاب یگروز از او سؤال کردند از معویه گفت من فضلی از برای او نمی دانم مگر آن که پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند لا اشبع الله بطنک

و اهل دمشق نسالی را خارج نمودند رفت برمله که از ارض فلسطین است همانجا مشغول عبادت بود تا از دنیا رفت در سنه سیصد و سه چنانچه ابن خلکان نوشته

و در مستدرک از کشف الظنون نقل کرده که مجموع احادیث صحیح بخاری بغیر مکرراتش دو هزار و شصت و یک حدیث است و مجموع احادیث صحیح ابی داود بغیر مکرراتش چهار هزار و هشت حدیث است و مجموع احادیث مسلم بغیر مکرراتش چهار هزار حدیث است و فرموده عدد اخبار باقی صحاح سته معلوم نیست و تمام این شش نفر صاحبان صحاح سته از عجم بودند

**امر ششم**

غالب از محدثین امامیه رضوان الله علیهم از عجم بودند منجمله صاحبان کتب اربعه محمد بن ثالته



اول جناب ثقة الاسلام ابو جعفر الاول محمد بن يعقوب الكليني الرازي صاحب كتاب شريف كافي

دوم جناب رئيس المحدثين ابو جعفر الثاني محمد بن علي بن بابويه القمي صاحب كتاب شريف من لا يحضره الفقيه

سوم جناب شيخ الطائفة الحقه ابو جعفر الثالث محمد بن الحسن الطوسي صاحب تهذيب و استبصار و اين محمد بن ثلثه صاحب كتب اربعة اوثق محدثين شيعه هستند چنانچه اين كتب اربعة مدار احكام الهيه هستند از اصول و فروع و اوثق اين سه جناب محمد بن يعقوب الكليني است چنانچه اصح و اضبط كتب اربعة كتاب شريف كافي است

و در مستدرک از شهيد در ذکری نقل فرموده که احاديث كافي زياد تر است از مجموع احاديث صحاح سته علماء جمهور وعده كتب كافي سى و دو كتاب است انتهى و از خط علامه نقل فرموده که اخبار كافي را ضبط کرده اند شانزده هزار و صد و نه حديث است و اين كتاب شريف را در مدت بيست سال جمع فرموده و جميع احاديث مسنده احاديث مسنده كتاب فقيه سه هزار و نهصد و سيزده حديث است و مراسيلش دوهزار و پنجاه حديث است و جميع احاديث استبصار پنجهزار و پانصد و يازده حديث است و احاديث تهذيب عددش معلوم نيست

ورحلت ثقة الاسلام كليني در ماه شعبان سنه سيصد و بيست و نه بود ( سنه تناثر نجوم ) و قبر شريفش در بغداد معروف است و در همان سال علي بن محمد سمري که از سفرای اربعة بود از دنيا رحلت فرمود و همچنين جناب علي بن حنين بن بابويه قمی پدر مرحوم شيخ صدوق نیز در همانسال رحلت فرمود و رحلت رئيس المحدثين شيخ صدوق محمد بن علي بن بابويه درسته سيصد و هشتاد و يك بود و قبر شريفش در نزديك تهران مشهور است و ايشان تقريباً سيصد كتاب تصنيف فرمودند و رحلت شيخ الطائفة محمد بن الحسن الطوسي در آخر محرم سنه چهارصد و پنجاه و هشت بود و قبر شريفش در نجف اشرف معروف است

و منجمله از عجم بودند صاحبان كتب اربعة محمد بن اربعة از متأخرين

مثل جناب علامة المجلسي محمد باقر بن محمد تقى المجلسي صاحب كتاب بحار الانوار

و مثل جناب محمد محسن ابن شاه مرتضى المشتبه بالفيض الكاشي صاحب كتاب وافي

و مثل جناب محمد بن الحسن الحر العاملي صاحب كتاب وسائل الشيعه و مثل جناب الحاج ميرزا محمد حسين النوري صاحب كتاب مستدرک الوسائل

الحاصل تمام اينها از عجم بودند و اينها تماماً دليلند بر فضل عجم .

**فصل هشتم : در قبور متبرکه شريفه امامزادگان عظام و بزرگان از روان و از علماء اعلام که در شهر قم مدفونند**

**اشاره**

( و عذر عدم مناسبت تامه اين فصل با اصل باب چنانست که در باب ششم و هفتم ذکر شد ) و لابد است در مقام از ذکر سه امر

## امر اول در قبور شریف امامزادگانی که در آن محل شریف مدفونند

و بعضی از آن قبور متبرکه منوره صحت انتسابشان بآن بزرگواران معلومست و بعضی از آن قبور را نسبت داده‌اند لکن صحت انتسابش معلوم نیست

منها قبر مقدس فاطمة الملقبة به معصومه بنت الامام موسی بن جعفر الکاظم (علیه السلام) و قبر مقدس ایشان در قبرستان بابلان مزار معلومی است باقبه و بارگاه و ضریح نقره و حرم با شکوه و رواقهای متعدده و دو صحن مقدس باشکوه و گنبد طلایی دارد و در بحار از تاریخ قم نقل کرده که جامع آن تاریخ جناب حسن بن محمد حسن الشیبانی بوده و آن کتاب را جهت صاحب بن عباد نوشته و گویا در حدود سنه سیصد نوشته شده و فعلا گویا نسخه آن وجود ندارد و در سنه هشتصد و پنج حسن بن علی بن عبد الملك القمی این کتاب را ترجمه کرده

الحاصل از آن کتاب نقل فرموده که این مخدره مکرمه در سنه دویست و یک بعد از یکسال از خروج حضرت امام رضا (علیه السلام) از مدینه بجانب خراسان مخدره هم از مدینه طیبه بطلب برادر خارج شد وقتی که باوه رسید مریضه شد فرمود که از اینجا تا بقم چه مقدار مسافت است؟ عرض کردند ده فرسخ است به خادمشان فرمود برابر بقم مردم قم که شنیدند باستقبال مخدره آمدند

موسی بن خزر بن سعد اشعری رسید بمخدره مهارناقه او را گرفت وارد کرد در قم بمنزل خود هفده روز بعد از ورودش بهم از دنیا رحلت فرمود، پس موسی بن خزر امر کرد بدن نازنین او را غسل دادند و کفن کردند و بر جنازه مخدره نماز خواند و در زمینی که ملک خودش بود مخدره را دفن نمود و روی قبر مقدسش سقفی از بوریا زد تا آنکه مخدره زینب بنت محمد بن علی الجواد قبه بالای قبر مقدسش ساخت

و از ابن بابویه روایت کرده که چون حضرت معصومه (علیها السلام) از دنیا رحلت فرمود او را غسل دادند و کفن کردند و بردند بقبرستان بابلان و قبرش را حفر کردند بعد قبیلہ سعد اشعری اختلاف نمودند که آیا مخدره را که داخل میان قبر بکند تا آنکه مرد صالح بیرمردی را اختیار نمودند

ناگاه دیدند دو سوار لنام بسته از طرف بیابان آمدند چون نزدیک جنازه رسیدند پیاده شدند و بر آن جنازه مقدسه نماز خواندند و جنازه را نازل میان سرداب نموده دفن کردند بعد از میان سرداب بیرون شدند و رفتند و شناخته نشدند و روز و ماه و سال رحلت مخدره معلوم نیست

و در مزار بحار است که حضرت رضا (علیه السلام) بسعد اشعری فرمود ندهر کس آن مخدره را زیارت کند و حق او را بشناسد بهشت از آن اوست

از این روایت استفاده می شود که رحلت این مخدره قبل از رحلت حضرت رضا (علیه السلام) بوده بیکسال یا دو سال

و در روح و ریحان است بنیاد گنبد مطهر حضرت معصومه درسته پانصد و بیست و نه بامر شاد بیگم دختر عماد بیک انجام یافت و طلای گنبد مطهر حضرت معصومه و بنای مدرسه فیضیه با سنگ های مرمر دور ضریح با درب طلای حرم مطهر از مرحوم فتحعلی شاه است که در سنه هزار و دویست و سیزده تعمیر کرده و گوی کوچکی که مکمل بجواهرات است در بالای سر آویخته و میان آن شدهای مروارید قیمتی است باز نجیر طلا و حقه جواهر و قنادیل طلا و نقره نیز از آن مرحوم است



و این دوربای از آن مرحوم نقل شده:

خاقانم و و یکجهان گناه آوردم \*\*\* در حضرت معصومه پناه آوردم

میر نبی و حب علی را یا رب \*\*\* بر درگه کبریا گواه آوردم

رباعی دیگر :

خاقانم و امانده ز دیهیم و کلاه \*\*\* ز اورنگ خلافت شده دستم کوتاه

اندر حرمت بسکنت جسته پناه \*\*\* یا فاطمه اشفعی لنا عند الله

و در سماء و العالم است که سه مخدره از بنات حضرت جواد الائمه (علیه السلام) در جنب مدفن و قبر مخدره معصومه مسمی بفاطمه دفن شدند مخدره زینب و مخدره ام محمد و مخدره میمونه

و دو مخدره دیگر از بنات موسی المبرقع ابن محمد الجواد (علیه السلام) در جنب مدفن مخدره فاطمه دفن شدند مخدره بریهیه و مکرمه میمونه بنتی موسی المبرقع ، و دو مخدره از کنیزان این خانواده در جنب قبر مخدره فاطمه بنت موسی بن جعفر (علیه السلام) دفن شدند ام اسحق جاریه محمد بن موسی المبرقع و ام حبیب جاریه الی علی محمد بن احمد بن مو احمد بن موسی المبرقع

و منها قبر شریف موسی المبرقع ابن محمد الجواد (علیه السلام) است

و در روایت است اول کسیکه از سادات رضوی از کوفه بقم آمدند این بزرگوار بود که در سنه دویست و پنجاه و شش بقم آمد و همیشه برقع بصورت وی بود که در شب چهارشنبه هشتم ربیع الآخر سنه دویست و نودوشش از دنیا رحلت فرمود و او را در خانه که معروف بود بسرای محمد بن حسن بن ابی خالد الاشعری دفن کردند

و منها قبر شریف محمد بن موسی المبرقع است و فاصله بین قبر شریف ایشان و قبر پدر بزرگوارشان موسی المبرقع تقریباً هشت ذراع است و بقعه ایشان بزرگتر است از بقعه پدر بزرگوارشان

و منها قبر شریف ابو علی محمد الاعرج بن احمد بن موسی المبرقع است که در یکشنبه سوم ربیع المولود سنه سیصد و پانزده در قم رحلت فرمود و در مقبره عم بزرگوارش محمد بن موسی المبرقع دفن شد

و منها قبر جناب احمد بن محمد بن الاعرج ابن احمد بن موسی المبرقع است که نقیب قم بود و روز پنجشنبه نیمه ماه صفر المظفر سنه سیصد و پنجاه و هشت در سن چهل و شش سالگی از دنیا رحلت فرمود و در مقبره محمد بن موسی المبرقع دفن شد

و مخفی نماناد که اما مزادگان در نزدیکی قبر موسی المبرقع زیاد مدفونند

منها در خارج شهر قم در دروازه شهر کاشان قبه و بقعه بسیار عالی است و گویا از آثار قدیمه باشد منصوب بجناب علی بن جعفر (علیه السلام)



و در بحار است که ظاهراً ایشان در عربض که يك فرسخی مدینه است مدفونست انتھی و در مقبره قم که منسوب بجناب علی بن جعفر (علیه السلام) است قبریست منسوب بجناب محمد بن موسی بن اسحق ابن ابراهیم العسکری ابن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر (علیه السلام) و در کنار قبرستان علی بن جعفر و دو قبریست منسوب بابو العباس احمد بن محمد بن حسین بن حسن بن حسین بن حسین الافطس ابن زین العابدین و منهم در داخل شهر قم قبریست منسوب بجناب حمزة بن موسی الكاظم (علیه السلام) و قبه و بقعه عالی دارد در استخر شیراز هم بقعه ای است منسوب بایشان و سلاطین صفویه که از نسل ایشانند در آنجا

قبره و بنای عالی بنام شریف ایشان بنا نمودند و همچنین در ترشیز که از اعمال مشهد مقدس است ایضاً بقعه ایست منسوب بایشان لکن مختار مرحوم مجلسی و مرحوم حاجی نوری آنستکه قبر ایشان در ری جنب قبر حضرت عبدالعظیم است چنانچه در باب نهم ذکر خواهد شد انشاء الله

و منها ایضاً در داخل شهر قم قبریست منسوب بجناب سلطان محمد شریف ابن علی بن حمزة القمی ابن احمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله الباهر ابن الامام زین العابدین (علیه السلام) و این قبر شریف واقع است در محله که آن محله را باسم او می خوانند و از برای او اعقابی است که بعضی از آنها نقباء و ملوک ری می باشند و در انوار المشعشعین از تاریخ قم نقل می کند که چهار قبر از اولادهای جناب عبدالله الباهر پسر حضرت زین العابدین (علیه السلام) در قبرستان قم هستند

اول از آنها قبر حمزة بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله الباهر ابن الامام زین العابدین علیه السلام المعروف بحمزة القمی

دوم ولد ارجمندشان ابو جعفر محمد بن الحمزة القمی سوم ولد دیگرشان علی بن حمزة القمی

چهارم نواده ایشان علی بن محمد بن حمزة القمی - و گویا قبر این بزرگواران در مقبره ایست که منسوب است بنواده محترمشان جناب سلطان محمد شریف ابن علی بن محمد بن حمزة القمی و میفرماید سه قبر از اولادهای جناب عمر الاشرف بن زین العابدین (علیه السلام) در قبرستان بابلان است که موضع قبرشان معلوم نیست

اول احمد بن علی بن محمد بن علی بن عمر بن زین العابدین (علیه السلام) دوم پسر ایشان حسن بن احمد سوم نواده ایشان احمد بن حسن بن احمد انتهی

و منها در داخل شهر قم مقبره ایست منسوب بجناب ابراهیم بن احمد بن موسی الکاظم (علیه السلام)

و منها در داخل شهر قم مقبره ایست منسوب بمحمد بن موسی بن جعفر (علیه السلام)

الحاصل ظاهراً امامزادگان محترم بقدری که در قم و اطراف آن مدفونند در هیچیک از بلاد عجم اینقدر مدفون نیستند و در مستدرک از ترجمه تاریخ قم نقل فرموده که اول کسیکه از سادات حسینی وارد شد بقم ابوالحسن حسین بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق علیه السلام بود بعد فاطمه بنت موسی بن جعفر (علیه السلام) بعد موسی المبرقع بعد حسن بن علی بن محمد الملقب بدیاج ابن الصادق و شرح حال هر يك راهم بیان فرموده بعد فرموده اول کسیکه از اولاد علی بن جعفر وارد قم شده حسن بن عیسی بن محمد بن علی بن جعفر الصادق بوده با پسرشان بعد شرح حال ایشان را در آن کتاب ذکر کرده

### **امر دوم در قبور شریفه بزرگان از روایتیکه در قم مدفونند**

اول جناب زکریا بن آدم ابن عبد الله بن سعد الاشعری القمی

در کتاب رجال از زکریا بن آدم روایت کرده که بحضرت رضا (علیه السلام) عرض کرد انی ارید الخروج عن اهل بیتی وقد کثر السفهاء فیهم فقال لا تفعل فان اهل بیتک یدفع عنهم بك كما یدفع عن اهل بغداد بابی الحسن الکاظم (علیه السلام) وقال الرضا (علیه السلام) انه

المأمون على الدين والدنيا. وعن محمد بن قولويه عن علي بن مسيب الهمداني قال قلت للرضا (عليه السلام) شقتي بعيدة ولست اصل اليك في كل وقت فممن أخذ معالم ديني قال (عليه السلام) من زكريا بن آدم القمي المأمون على الدين والدنيا

الحاصل مدائح ایشان زياد است و قبرشان در شيخان كبير است و بقعه و گنبد كاشي دارند

دوم ابو جرير زكريا بن ادريس عبدالله بن سعد بن عبدالله الاشعري پسر عم جناب زكريا بن آدم الاشعري و او از رواة حضرت صادق (عليه السلام) و حضرت موسى بن جعفر الكاظم (عليه السلام) و حضرت رضا (عليه السلام)

ص: 492

می باشد و جناب سعد بن عبدالله الاشعری صاحب بصائر الدرجات است فوت ایشان در بیست و هفتم شوال بود و موضع دفنشان معلوم نیست و در رجال از زکریا بن آدم رو اینکرده قال دخلت علی الرضا من اول الليل في حدثان موت ابی جریر فستلني عنه وترحم ولم يزل يحدثني واحده حتى طلع الفجر فقام فصلی الفجر وقبر ایشان هم در شیخان کبیر است و معروفست

سوم قبر جناب آدم بن اسحق بن آدم بن عبدالله بن سعد بن عبدالله الاشعری القمی که برادر زاده جناب زکریا بن آدم باشد و قبر ایشان هم در شیخان بزرگ قم معروفست

چهارم جناب علی بن ابراهیم بن هاشم القمی صاحب کتاب تفسیر و غیر او - و بسیار شخص جلیل صحیح المذهبی بوده و از مشایخ مرحوم کلینی است و قبرشان در شیخان صغیر است در پشت سر قبر محمد بن قولویه بفاصله شعت قدم که کنار قبرستان بابلان واقع می شود مقابل درب غسلخانه و چهاردیوار هم اطراف قبرشان هست و والد ما جدشان جناب ابراهیم بن هاشم از بزرگان رواه بوده و او اول کسی بود که در قم نشر فرموده احادیث ائمه اطهار را و شاید قبر ایشان هم در شیخان صغیر باشد

پنجم جناب ابو الحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی شیخ القمیین وفقیههم و ثقتهم زوجه داشتند بنت محمد بن موسی بن بابویه که دختر عمشان باشد و از آن مخدره اولادی نشد نوشت بجناب حسین بن روح که از حضرت حجة سلام الله علیه بخواهد که خداوند باو اولاد فقیهی مرحمت فرماید جواب آمد که از برای شما از این عیال اولادی نمی شود لکن مالک جاریة دیلمیه میشوی خداوند از آن جاریه بتود و پسر فقیه مرحمت میکند که یکی جناب حسین بن علی بن بابویه باشد و یکی جناب محمد بن علی بن بابویه الصدوق باشد و حضرت عسکری (علیه السلام) تویع شریف بایشان مرقوم فرمودند و در آن مواعظ و نصایحی فرمودند و مرحوم شهید در ذکری فرموده اصحاب اخذ فتاوی از رساله علی بن بابویه می نمودند از کثرت اعتمادی که بایشان داشتند

و در مستدر کست که ایشان سینه سیصد و بیست و نه که سینه تناصر نجوم باشد از دنیا رحلت فرمود و در آنوقت جماعتی در بغداد نزد علی بن محمد السیمری بودند فرمود رحم الله علی بن الحسین ابن بابویه عرض کردند او زنده است فرمود امروز از دنیا رفته پس خبر رسید که همان روز از دنیا رحلت فرموده و در همین سال جناب علی بن محمد السیمری و جناب محمد بن یعقوب الکلینی از دنیا رحلت فرمودند و قبر علی بن بابویه در کنار قبرستان بابلان است که قبرستان بزرگ قم باشد و گنبد و بارگاه و بقعة عالی دارد

ششم جناب محمد بن قولویه والد ماجد مرحوم شیخ ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه صاحب کامل الزیارة وایشان معاصر با مرحوم کلینی بودند و قبرشان هم در قبرستان قم نزدیک بقعة جناب علی بن بابویه است و اطراف قبرشان هم چهار دیوار دارد

هفتم احمد بن اسحق بن عبد الله بن سعد بن مالک الاحوص الاشعری القمی و ایشان شیخ قمیین بودند و احادیث از حضرت جواد و حضرت هادی و حضرت عسکری سلام الله علیهم روایت میکند و وکیل حضرت عسکری بوده و خدمت حضرت حجة (علیه السلام) مشرف شده و در قم مقابل مسجد امام در میان بازار قبریست منسوب بایشان و در رجالست که احمد بن اسحق نوشت بجناب حسین بن روح و استیذان نمود در رفتن بحج پس اذن داد و جامه فرستاد نزد او احمد بن اسحق گفت حسین بن روح خبر مرگ مرا داده پس از حج مراجعت نمود و در حلوان که پل ذهاب باشد از دنیا رحلت نمود و در همانجا مدفون شد و بقعه مختصری هم دارد و حلوان فعلا معروفست پل ذهاب و در بدر المشعشعین

است ظاهراً در این بقعه که در قم است یکی از احفاد حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) مدفونست

هشتم ریان بن شیب در مجالس المؤمنین است که او خال معتصم خلیفه عباسی است و ثقة است و روایت از حضرت رضا (علیه السلام) کرده و او ساکن قم بود و مظنون آنستکه قبرش در قم است

نهم الصفار محمد بن الحسن القمی وفاتش در قم بود سنه دویست و نود

و مخفی نماند که بسیاری از روایات اخبار از اهل قم بوده اند و در مستدرکست که اینها از قم رجال میکردند بیلاذ بعیده بجهت اخذ حدیث از جمله آن مثل احمد بن محمد بن عیسی و احمد بن بن محمد البرقی و احمد بن محمد بن عبدالله الاشعری و حسین بن سعد القمی و محمد بن اسحق القمی و شاید غالب اینها در قم مدفونند و از مرحوم حاجی کلباسی رحمه الله علیه نقل شده که وقتی که می آمد بقم در مزار قم پای برهنه الله راه می رفت و می فرمود مملو است این مزار شریف از علماء و از رواة

و محدث قمی در فوائد الرضویه فرموده که در کتابی دیدم که در زمان علی بن بابویه القمی در قم دویست هزار محدث بوده و ظاهراً و جهش این بود که در آن زمان عوام و خواص همه عمل بحدیث می کردند و احادیث را حفظ می نمودند

### امرسوم در قبور شریفه بزرگان از علماء که در این بلده شریفه مدفونند

اول ابوالحسن سعید بن هبة بن الحسن الراوندی المعروف بالقطب الراوندی صاحب کتاب خرائج و جرایح و قصص الانبیاء و لب اللباب و دعوات و غیر اینها و بعضی دعوات را نسبت بسید ابوالرضا فضل الله الراوندی داده اند مثل مرحوم مجلسی ره لکن محدث نوری در خاتمه مستدرک در مقام شرح حال کتب تصریح فرموده که این اشتباه است بلکه کتاب دعوات تصنیف قطب راوندی است و از برای قطب راوندی شرحی است بر نهج البلاغه المسمی بمنهاج البراعة و او از شروح معروفه است و بعضی میگویند اول من شرحه ایشانند و لکن در هستدرک است اول کسیکه شرح کرده نهج البلاغه را ابی الحسن محمد بن حسین بن حسن بیهقی است الملقب بقطاب الدین الکیدری و کیدر قصبه ایست از بیهق و بیهق ناحیه ایست از خراسان و حاکم نشین او سبزواری است و این مرحوم قطب راوندی از مشایخ بن شهر آشوب است و محدث قمی در حاشیه نفته المصدر نوشته توفی القطب الراوندی فی ضحی الاربعاء یوم الرابع عشر من شوال سنه ثلاث و سبعین و خمس مائة و قبر شریفشان در صحن جدیدقم معلوم است و راوند قریه ایست از قراء کاشان واقع است بین کاشان و اصفهان

و مخفی نماند چند نفر از علمای اعلام ملقب اند

منهم قطب الدین راوندی جناب سعید بن هبة الله الراوندی که بعضی از حالاتشان اجمالاً ذکر شد

و منهم قطب الدین الکیدری جناب محمد بن الحسن بن الکیدری السبزواری شارح نهج البلاغه و تاریخ فراغش او اخر شعبان سنه پانصد و هفتاد و شش بوده و ایشان شیعه مذهب بودند و اسم شرح نهج البلاغه شان «حدائق الحقایق» است

و منهم قطب الدین الرازی جناب محمد بن محمد الرازی الوریانی البویهی شارح مطالع و شمسیه و صاحب کتاب المحاکمات و در روضات از شهید اول و محقق ثانی نقل کرده که ایشان شهادت دادند بسعدت وی و در امل الامل است که ایشان از تلامذه علامه حلّی بودند و در دوازدهم ذیقعد سنه هفتصد و هفتاد و شش از دنیا رحلت فرمود و در صالحیه دمشق دفن شد

ومنهم قطب الدين الاشكوري جناب محمد بن شيخ على اللاهيجي الاشكوري مصنف كتاب

ص: 494

محبوب القلوب وایشان هم شیعه بودند و از تلامذه میر داماد بودند

و در امل الامل است انه فاضل عالم جلیل القدر له مصنفات منهار ساله في العالم المثالي وهو من المعاصر بن انتهى بس معلوم شد که ایشان معاصر باشیخ حر عاملی بودند

ومنهم قطب الدين جناب السيد حيدر الموسوي التوني در مجالس المؤمنین است که نسب شریفش چنانچه خود در اشعاد خود فرموده منتهی می شود با مامزاده عبدالله بن امام موسی الکاظم و بسیار از خوارق عادات از وی بظهور رسیده از آن جمله آهن بدست مرتضوی نشان ایشان موم گردید چنانچه سید المتالیهین میر حیدر آملی در قصص داودی از کتاب نصوص آن تصریح فرموده ودر مجالس المؤمنین است که مشهور است وقتیکه بزیارت آستانه مقدسه حضرت امیر مشرف شد چون بان آستان ملایک پاسبان رسید برسنگی که در برابر روضه متبرکه بر دیوار منصوب بود تکیه داده بیکای ایستاده تا مدت هفت روز اصلا حرکت نکرد و چیزی نخورد و نیاشامید و منتظر رخصت بود تا آنکه نیمه شب هشتم از روضه متبرکه آواز هولناکی بیرون آمد که ساکنان نجف از خواب رمیدند و در اثناء آن آواز چنین بگوششان رسید که فرزند من حیدر را دریابید چون اطراف روضه تفحص نمودند و از نام و نسب او پرسیدند دانستند که مراد حضرت امیر (علیه السلام) او بوده لذا همگی بیای بوس او مشرف شدند و ایشان سر سلسله جماعت صوفیه حیدریه بوده رحلتش سنه ششصد و هیجده بوده و قبرش در تبریز معروف است و در آثار العجم است که در تشیع او مجال سخن نیست

ومنهم قطب الدين العبادي الواعظ المروزي در تاریخ ابن خلکانست که تولدش در مرو بود سنه چهارصد و نود و یک و فوتش در بغداد بود روز پنجشنبه سلخ ربیع الآخر سنه پانصد و چهل و هفت و مدفنش در مقابر قریش در حظیره شیخ جنید است

ومنهم قطب الدين النیشابوري الترشيري الشافعی ابوالمعالی مسعود بن محمد بن مسعود مولدش در ترشیز سیزدهم ماه رجب سنه پانصد و پنج بود و رحلتش در سلخ رمضان سنه یانصد و هفتاد و هشت در شهر دمشق و مقبره اش در شام نزدیک مقبره صوفیه معروفست

ومنهم قطب الدين الكازروني محمود بن مسعود الكازروني المعروف بعلامة شیرازی

و در روضات است که او خالوی شیخ سعدی بود و شاگرد خواجه نصیر طوسی

گویند در مجمعی از شیعه و سنی از او سؤال کردند از افضلیت حضرت امیر (علیه السلام) و ابو بکر در جواب فرمود :

خير الوری بعد النبي من بنته في بيته \*\*\* من في دجی لیل العمی ضوء الهدی في زیته

و مولد ایشان در شیراز بودسته ششصد و چهل و چهار و بعد ساکن تبریز شد و در بیست و چهارم ماه رمضان سنه هفتصد و ده در تبریز از دنیا رفت و قبرش در چرنداب تبریز است نزدیک قبر بیضاوی

ومنهم قطب الدين المحیی استاد ملاجلال و مکاتبات معروف بمکاتبات قطب محیی که بفارسی نوشته شده از منشئات ایشان است و ایشان استاد ملا جلال دوانی است و در مستدرک فرموده این قطب که اخیراً ذکر شد از علماء عامه است

دوم از علماء مدفونین در قم جناب المولی عبد الرزاق بن علی اللاهیجی الجیلانی صاحب شوارق و مشارق و گوهر مراد و غیر اینها که ملقبند به فیاض و داماد مرحوم ملا صدری و هم جناب با مرحوم فیض اند و درسنه هزار و پنجاه و یک در قم رحلت فرمود و قبر شریفش در

شرقی قبرستان بزرگ قم نزدیک شیخان است و در روضات است که دختر ملا صدری که بخانه فیض بود

ص: 495



پدر شکایت کرد که خواهر من عیال فیاض است که صیغه مبالغه است و من عیال فیض هستم پدرش گفت لقب شوهر تو بهتر است چون او عین فیض است

سوم - جناب المولی محمد المدعو بقاضی سعید القمی شارح توحید صدوق در چهار مجلد و بسیار با تحقیق و دقت نوشته شده و ایشان فقیه و قاضی قم و از تلامذه مرحوم فیض بوده و با مرحوم فیاض کفرسی رهان بودند

و در روضات از ریاض العلماء نقل کرده المولی محمد سعید الملقب بحکیم کوچک کان معظماً عند الشاه عباس الثاني وقد قرأ الحکمیات علی المولی عبد الرزاق اللاهیجی بقم و اقام بها حتی مات الخ و تاریخ رحلت و موضع قبر ایشان هم معلوم نیست

و در روضات فرموده که رحلت ایشان در حدود سنه هزار و صد بوده و از ایشان تصنیفات زیادی نقل فرموده

چهارم - المولی میرزا حسن بن مولی عبدالرزاق لاهیجی صاحب کتاب شمع الیقین

و در روضات در ضمن حالات راوندی فرموده در مقبره شیوخ واقعه در وسط مزار کبیر قم جمعی از علماء هستند منهم الاقا میرزا حسن المزبور لکن تاریخ ولادت و رحلتشان معلوم نیست

پنجم المولی میرزا ابو القاسم بن مولی محمد حسن الجیلانی الملقب بفاضل القمی صاحب کتاب قوانین و غنائم و جامع الشتات ولادتشان سنه هزار و صد و پنجاه و دو بوده و رحلتشان سنه هزار و دویست و سی و یک بوده و در تاریخ فوتشان گفته شد (از اینجهان جنان صاحب قوانین رفت) هزار و دویست و سی و سه ، ( و این مصرع تاریخ هم صحیح است ولکن باید از این بیک الف حساب شود چنانچه بی الف خوانده می شود از ولد مؤلف )

و نقل شده که قبل از فوتشان سید محمد باقر حجة الاسلام در خواب دید که عصا از دستش افتاد پس از این خواب خبر فوت میرزا بسید رسید و کرامات میقله از ایشان زیاد است و قبرشان در وسط شیخون کبیر است و بقعه مختصری هم دارند و در روضات است که ایشان قتیل الحافظه الماورد فی النبوی المشهور ان اقل ما اوتیت هذه الامه قوة الحافظة و صباحة المنظر

و در قصص العلماء فرموده که میرزای قمی بعد از فراغ از تحصیل تشریف برد بیکی از قرای جا بلاق توطن فرمود اهل آن قریه قدر ایشان را ندانستند و ملای آن قریه در مقام استخفاف میرزا برآمد روزی اهل آن قریه مجمعی داشتند و مرحوم میرزا را هم در مجلس دعوت نمودند ملا باهل قریه گفت بمیرزا بگوئید ماری بنویسد و ایشان بمرحوم میرزا همین تکلیف را نمودند میرزا لفظ مار را نوشت (میم والف وراء) پس ملا شکل مار و صورت او را کشید ( سرگنده و دنباله باریک و کشیده ) و باهل قریه نشان داد که شما ملاحظه کنید که مار اینست یا آنچه میرزا نوشته چون اهل قریه سواد نداشتند نوشته ملارا گفتند مار اینست نه نوشته میرزا آن مرحوم زیاد متأثر شد تا آنکه کار توهینشان بجائی رسید که دو نفر آمدند خدمت میرزا بقصد توهین ایشان ، گفتند ما با یکدیگر مرافعه داریم من می گویم از او حدث صادر شده و او می گوید حدتی صادر نشده، میرزا چون این توهین را دید گریه کرد و دست ها را بدعا بلند کرد و عرض کرد خداوندا بیش از این ذلت مرا نخواه که طاقت ندارم این بود که از آن قریه بیرون شد و آمد بقم و رسید بمقامات عالیه که باید برسد ببرکت حضرت معصومه (علیها السلام)

بلی توقف در دهات این محذور ادارد و ملای رومی خوب گفته :

(ج 31)

ص: 496

ده مرو، ده مرد را احمق کند \*\*\* مرد حق را کافر مطلق کند

ششم الشيخ الافقه محمد بن الحسن الصفار صاحب كتاب بصائر الدرجات

و از روضات استفاده می شود که ایشان معاصر با مرحوم کلینی بوده اند و فرموده در قم دفن شدند لکن تاریخ ولادت و رحلت و محل دفنشان را بالخصوص معین نکرده

هفتم - ابو جعفر محمد بن علی النیشابوری صاحب کتاب لغة القرآن و فراغ از تألیف آن سنه پانصد و شصت و دو بوده

و در روضات است که قبرشان قریب بمقبره سنی فاطمه است المعروفة بمعصومه (علیها السلام) مردم او را زیارت می کنند و تبرک می جویند باو

هشتم محمد طاهر بن محمد حسین القمی صاحب شرح تهذیب الاصول و غیر آن رحلتشان در سنه هزار و نود و هشت و معاصر بوده با مرحوم ملا محمد تقی مجلسی و قبرشان در شیخون کبیر است خلف مرقد زکریا بن آدم القی المأمون علی الدین والدنیا و ما بین قبر این دو بزرگوار قبر حجة الاسلام آقای حاجی سید جواد قمی است که در ماه صفر سنه سیصد و سه هجری از دنیا رحلت فرمود نهم مرحوم آقا شیخ فضل الله النوری صهر مرحوم حاجی میرزا حسین النوری الشهید والمصلوب فی طهران فی اوائل مشروطية الايران رحلتشان در سنه هزار و سیصد و بیست و هفت بوده و قبرشان در یکی از حجرات صحن جدیدقم موجود است و در آخر باب پنجم در ذکر شهداء از علماء یادی از آن مرحوم شده

دهم ابو عبدالله محمد بن خالد القمی و فرزند او شیخ اجل اقدم احمد بن محمد بن البرقي صاحب کتاب محاسن و برقی منسوبست ببرقه در قم و احمد برقی در سنه دویست و هفتاد و چهار وفات کرد در قم و قبر شریفش در این زمان معلوم نیست

یازدهم - جناب آقاسید ریحان الله که از اجله علماء طهران بود فرزند مرحوم آقا سید جعفر کشفی فوت ایشان در طهران بیست و نهم رجب سنه هزار و سیصد و بیست و هفت و جنازه شان حمل شده قم

دوازدهم حاجی سید جواد قمی و ایشان در ماه صفر سنه هزار و سیصد و سه در قم وفات کرد و قبرشان در جوار قبر زکریا بن آدمست

و مخفی نماند که در قم بسیاری از روات و محدثین و امامزادگان لازم التعظیم و از علمای اعلام مدفونند رحمة الله علیهم بلکه بسیاری از سلاطین شیعه قبرشان در قم موجود است مثل مرحوم شاه عباس الثانی الصفوی الموسوی و ایشان رود دامغان فوت نمودند و جدش را حمل نمودند بقم و در میان رواق حضرت معصومه (علیها السلام) دفن کردند و مرحوم شاه صفی اول بر شاه صفی میرزا ابن شاه عباس اول وفوت شاه صفی در کاشان بود و جدش حمل شد بقم و در رواق مطهر دفن شد و مرحوم شاه سلیمان و سلطان حسین موضع دفنشان هم در میان حرم و رواق معلومست

و مثل مرحوم فتحعلی شاه قاجار که روز پنجشنبه نوزدهم جمادی الاخره سنه هزار و دویست و پنجاه در اصفهان از دنیا رحلت فرمود چنانچه در ناسخ است و قبرشان در یکی از حجرات صحن مقدس عتیق حضرت معصومه در قم موجود است

و مثل مرحوم محمد شاه ابن عباس میرزا ابن فتحعلی شاه و قبر ایشان در حجره در صحن عتیق موجود است و تاریخ فوت مرحوم

محمدشاه نواده فتحعلی شاه چنانچه در ناسخ التواریخ است شید و شنبه پنجم ماه شوال سنه هزار و دویست و شصت و چهار در طهران

بود

ص: 497

و مثل مرحوم میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم که در اوائل مشروطیت ایران او را بقتل رسانیدند و قبرش در یکی از حجرات صحن جدید است که خود آن مرحوم بانی آن صحن بوده و تاریخ بنای او این آیه شریفه است «نصر من الله وفتح قریب» (هزار و سیصد و سه) باشد

### خاتمه : در عدد خلفاء بني العباس ومختصری از حالات آنها

در مجالس المؤمنین است که خلفاء بني العباس سی و هفت نفر بودند و مدت سلطنتشان از جمعه چهاردهم ربیع الاول سنه صدوسی و دو بود تا شب چهار شنبه چهاردهم ماه صفر سنه ششصد و پنجاه و شش که مطابقت با هندسه (خون) که پانصد و بیست و شش سال تقریباً مدت خلافتشان طول کشید و قدماء و فضلاء ایشان شیعه بودند که حضرت امیر (علیه السلام) را بعد از پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) خلیفه بلا فصل می دانستند و لکن چون در زمان هر يك از ایشان یکی از ائمه اطهار بودند که حقیقه خلافت حق آنها بود و ملك هم عقیم بود لهذا در مقام حبس و اذیت و مدافعه و مقاتله با حضرات معصومین (علیها السلام) بودند و در غالب اوقات اظهار عقیده اهل سنت را می نمودند تا از هجوم شیعه و طرفیت ائمه معصومین (علیه السلام) در امان باشند

و از تاریخ یافعی نقل کرده که سبب انتقال خلافت بینی العباس این بود که اعتقاد حضرات کیسانیه است که خلافت بعد از حضرت سید الشهداء (علیه السلام) منتقل شد بجناب محمد حنفیه و چون جناب محمد حنفیه از دنیا رحلت فرمود شیعیان او اعتقاد نمودند بخلافت هاشم پسر محمد حنفیه چون او را بامر عبد الملك بن مروان در شام مسموم نمودند و خواست از دنیا برود و عقبی نداشت خلافت را وصیت نمود بمحمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبد المطلب و کتب خود را باو سپرد و شیعه را بمتابعت او امر فرمود

و چون محمد بن علی بن عبدالله خواست از دنیا برود خلافت را وصیت نمود بیسر خود ابراهیم امام و مروان حمار که آخر خلفای بنی امیه بود ابراهیم امام را حبس نمود ابراهیم دانست که مروان حمار او را بقتل می رساند خلافت را وصیت نمود ببرادر خود عبدالله سفاح و عبدالله سفاح اول کسی هست از اولاد عباس بن عبدالمطلب که متولی خلافت شد انتهی کلام یافعی و مضمون آن علی رغم انف ملا سعد تفتازانی است در اینکه شیعه در زمان ملوک بنی امیه شیوع و کثرت تمامی داشته و در میان ایشان کتب شرعیه بوده انتهی مافی مجالس المؤمنین

و در در المسلمون است ان رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) اعلم عنه العباس بن عبد المطلب ان الخلافة تؤل الی ولده فلم یزل ولده یتوقعون ذلك ویتحدثون به فیما بینهم وعن علی بن عبدالله بن عباس انه قال واللہ لتکونن الخلافة فی ولدی حتی یاتیهم العلیج من خراسان

اول از خلفاء بني العباس ابو العباس عبدالله بن سفاح ابن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بود و در حیات الحیوان است که روز جمعه سیزدهم ربیع الاول سنه صدوسی و دو با او بخلافت بیعت نمودند و وزیر او اباسلمه بود و او اول کسی هست که ملقب شد بوزیر

و در روضة الصفا است که صبح جمعه ابو العباس در کوفه (علیه السلام) با اتبا خود سوار شد آمد

بدار الاماره مروان حمار و از آنجا بمسجد جامع رفت بالای منبر ایستاد و خطبه خواند بخلاف بنی امیه که ایشان نشست خطبه می خواندند و چون در آن روز ضعفی داشت بالای منبر نشست و همش داود بن علی بیک درجه پائین تر ایستاده خطبه را تمام کرد و آخرین کلام داود با اهل کوفه این بود که میان شما و پیغمبر شما هیچ خلیفه بحقی پای بمنبر ننهاده مگر علی بن ابیطالب (علیه السلام) و این امام که بر منبر است

و در مجالس المؤمنین است چون خلافت بسفاح رسید اولادهای خلفای بنی امیه بمحضر او حاضر میشدند آنها را گرامی میداشت و بکرسیهای زر می نشاند یكروز حاجب را گفت فردا دیوان عطا بگشا و چون این قوم حاضر شدند بگو امیر المؤمنین امروز عطا خواهد داد و يك از اهلیت را بشمار و قاتلان ایشان را ذکر کن حاجه روز دیگر که شد بنی هاشم و بنی امیه را جمع کرد و گفت کجاست حسن بن علی بن ابیطالب و حسین بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) گفتند بنی امیه ایشان را شهید کردند

گفت کجاست زید بن علی بن الحسین (علیه السلام) گفتند بنی امیه او را شهید کردند و بدنش را سوزانیدند و خاکسترش را بچاه ریختند

و همچنین يك از بنی هاشم را که بنی امیه کشته بودند یاد می کرد می گفتند بنی امیه او را شهید کرد

بعد سفاح گفت بنی امیه چه کسان بودند؟

گفتند پدران همین کسانی که در حضور تو بکرسی های زر نشسته اند سفاح فرمود شمشیرها کشیدند و تمام آنها را جهنم واصل نمودند

و در حیات الحیوان از ابوالفرج بن جوزی نقل کرده که سفاح یكروز خطبه می خواند که عصا از دستش افتاد سفاح فال بدزد پس یکنفر از اصحابش بر خاست و عصا را داشت داد بدست سفاح و این شعر را انشاد کرد

فالقت عصاها و استقر بها النوی \*\*\* کماقر عینا بالایاب المسافر

و از این خلکان نقل کرده که یكروز سفاح نظر کرد بآینه گفت اللهم عمرنی طویلا فی طاعتک متمتعا بالعافیة

پس سخنش تمام نشده بود شنید طفلی بطفل دیگر می گوید الاجل بینی و بینک شهران و خمسة ایام پس نظیر نمود از کلام او و بعد از دوماه و پنجروز سفاح از دنیا رفت و از سنش سی و دو سال و شش ماه گذشته بود و مدت خلافتش چهار سال و نه ماه بود انتهى

و موت سفاح در ذیحجه سنه صدوسی و شش بود و در شهر انبار او را دفن کردند

دوم از خلفای بنی العباس ابو جعفر عبدالله منصور لع ابن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بود

در مجالس المؤمنین است که خست او باندازه بود که از دانق مضایقه می کرد لذا مشهور شد به دوانی و چون در اوایل خلافت منصور علویین با او در مقام مخالفت بودند و شیعه را از متابعت او منع می نمودند که خلافت حق اولاد علی است

منصور با اهل سنت اظهار موافقت نمود که بامداد آنها هجوم علویین را از خود دفع کند لاجرم منصور قسم خورد خورد گفت

والله لارضمن انفی و انوفهم و ارفع علیهم بنی تیم و بنی علی قسم بخدا که بینی خود و بینی



علویین را برخاک خواهیم مالید و علی رغم ایشان بنی تیم و بنی عدی را که ابابکر و عمر باشد بر حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) تقدیم خواهیم نمود

پس بمقتضای قسم خود عمل نمود و در خطبه ذکر خلفای ثلاث را بر ذکر حضرت امیر (علیه السلام) مقدم نمود و دشمنی آل علی را آشکار نمود و خیلی از سادات و علویین را مقتول نمود و خیلی از بنی فاطمه را در زیر دیوار جامع منصور دفن کرد و محمد و ابراهیم پسران جناب عبدالله المحض را بامر منصور بقتل رسانیدند و چند مرتبه عزم نمود که حضرت جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام) را بقتل رساند گاهی اژدهائی بنظرش می آمد که می خواست تختش را بلعد

گاهی جدش حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بنظرش میرسید آخر الامر آن ملعون حضرت صادق (علیه السلام) را بقتل رسانید

الحاصل ظلمهای آن ملعون بر فراری و اولاد پیغمبر زیاد بود

و در المسلموك است که منصور در مکه معظمه شب ها طواف میکرد و بعد از نماز صبح میرفت بمنزل خود

یکشب مشغول طواف بود شنید گوینده میگوید اللهم انی اشکو الیک ظهور البغي و الفساد فی الارض ، منصور آن گوینده را طلبید گفت چه بود که از تو شنیدم

گفت اگر در امانم بتو بگویم گفت بلی در امانی

آنمرد گفت آنکسی که طمع بر او غلبه کرده و بین او و حق حائل شده و باعث ظهور ظلم و فساد در روی زمین شده توهستی چون خداوند امور بندگانش را بتو واگذار فرموده و تو بغفلت گذرانیدی و بین خود و مسلمین دیواری حائل نمودی از گنج و آجر و درهایی قرار دادی از آهن و حاجبهائی قرار دادی که با آنهاست اسلحه و وزیرهای ظالم و اعوانی فاجر اتخاذ کردی که اگر اراده احسان بکسی بنمائی ترا یاری نمی کنند و اگر اراده سوئی بنمائی ترا باز نمی دارند و آنها را اقوی نمودی به ظلم بمردم و وادار نکردی آنها را بفریاد رسی مظلومی و سیر کردن گرسنه ای و پوشیدن برهنه ای بر شد بلاد از فساد و ظلم

بعد فرمود یا امیر المؤمنین من سفر کردم بیلاذ چین و پادشاه آنجا کوشش گر بود و او گریه میکرد و زراه باو گفتند چرا گریه میکنی

گفت گریه من نه بجهت آنستکه گوشم کر شده بلکه بجهت آنستکه مظلومین درب داد میزنند و من صدای آنها را نمی شنوم لکن حال که گوش ندارم چشم دارم امر کرد منادی فریاد کند میان مردم که احدی جامه قرمز نپوشد مگر کسیکه بر او ظلم شده باشد و خود سلطان سوار فیل میشد که مظلومین را بیابد و آنها را یاری کند

بعد گفت یا امیر المؤمنین او با آنکه مشرک بالله بود اینقسم بدن خود را بتعب میانداخت و تو که میگوئی من مؤمن بالله و برعم پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) هستم خود را بجهت مسلمین بتعب نمی اندازی و حریص بجمع اموال هستی و حال آنکه جمع اموال بجهت یکی از سه امر است

یا بجهت اولاد است و تو میدانی بچه که از مادر متولد می شود مالی ندارد و خداوند باوروزی میدهد و توروزی او را نمی دهی



یا بجهت استحکام سلطنت است و تو دیدی پیشینیان خود را که اموال جمع کرده و اسلحه

ص: 500

حاضر نموده شان فایده بحالشان نداشت

یا بجهت تحصیل مقام است و حال آنکه مرتبه فوق این مقام و مرتبه که داری نیست مگر آنکه عمل صالح بنمائی

پس منصور گریه زیادی کرد و گفت یا لیتنی ام اخلق وتم اك شيئا بعد مؤذن اذان گفت و منصور مشغول نماز شد چون از نماز فارغ شد آنمرد را طلبید او را نیافتند گفته شد که او حضرت خضر (علیه السلام) بوده

و در حیوة الحیوان است که ابو جعفر منصور در نزدیک مکه معظمه دید بدیواری ایندو بیت نوشته شده است

ابا جعفر حانت وفاتك و انقضت \*\*\* سنوك و امر الله لا بد واقع

ابا جعفر هل كاهن او منجم \*\*\* لك اليوم من ريب المنية دافع

بعد که خواند یقین کرد اجلش رسیده و بعد از سه روز از دنیا رفت و فوت منصور در روز ششم ذیحجه سنه صدو پنجاه و هشت بود در بتر میمون که نزدیک مکه معظمه است و از سنش شصت و سه سال گذشته بود و مدت خلافتش بیست و یکسال و یازده ماه و چهارده روز بود انتهی و از آثار منصور است بناء شهر بغداد

سوم از خلفای بنی العباس ابو عبدالله محمد بن ابي جعفر المنصور است الملقب بالمهدی ابي و در در السلوك است که در سنه صدو شصت مهدی بن منصور مسجد حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) را وسعت داد و در این سنه نسب زیاد بن ابیه را رد کرد از ابي سفیان و او را ملحق کرد بعیید رومی بعد از آنکه مصوبه او را ملحق کرده بود بایی سفیان و در سنه صد و شصت و هفت مهدی عباسی مسجد الحرام را وسعت داد

و روایت شده که داخل شد شیب بن شیب بر مهدی عباسی گفت با امیرالمؤمنین خداوند بتو دنیا داد توهم قدری از محبتش خود را برعبت بده، مهدی گفت چه بدهم برعبت گفت عدالت خود را بذل کن میان رعیت که اگر رعیت از عدالت تو آسوده بخواب روند توهم در میان قبر آسوده خواهی بود بعد فرمود حذر کن یا امیرالمؤمنین از شبی که روز ندارد و از روزیکه شب ندارد الخ

و مهدی عباسی اول پسر خود موسی الهادی را ولیعهد خود کرده بود و او را بحکومت جرجان فرستاده بعد او را خلع نمود و ولایت عهد خود را پسر دیگر خود هرون الرشید داد و موسی را از جرجان طلبید اطاعت نکرد و از جرجان حرکت ننمود

بعد خود مهدی عباسی روانه شد بجانب جرجان چون رسید به ماسبذان طعام خورد و گفت من داخل خانه میشوم و میخوابم مرا بیدار نکنید تا خودم بیدار شوم پس رفت خوابید اصحاب هم خوابیدند یکوقت بیدار شدند دیدند مهدی گریه می کند بسرعت آمدند و از سبب گریه اش سؤال کردند گفت مردی آمد درب خانه ایستاد و این اشعار را خواند

كاني بهذا القصر قد باد اهله \*\*\* و اوحش منه رجه و منازل

و صار عميد القوم من بعد بهجة \*\*\* و ملك الى قبر عليه جناده

فلم يبق الا ذكره و حديثه \*\*\* تنادي عليه محولات حلايله

بعد از ده روز زنده بود و از دنیا رفت در بیست و دوم محرم سنه صد و شصت و نه و قبر مهدی در ماسبدان است ( و ما سبدان نزدیک  
نهایند است ) و سنش چهل و سه سال بود و مدت خلافتش ده

ص: 501

سال و يك ماه بود و مهدی عباسی در سنه صدو شصت لشکری فرستاد بجهت دفع حکیم بن عطاء مقنع ساحر ملعون بخراسان و او مردی کلاچ کوتاه قدی بود از اهل مرو و چون خیلی بد شکل بود برای خود صورتی درست کرد از طلا و بالای صورت می گذارد لذا مقنع می گفتند

و آن ملعون مدعی نبوت شد و بعد مدعی ربوبیت شد و میگفت خداوند حلول کرده بصورت آدم و جد بصورت نوح و هكذا تا زمان ابو مسلم مروزی که بصورت او حلول نمود و میگفت ابو مسلم افضل است از یغمبر و قلعه بنا نمود اسم آن قلعه سنم بود در ماوراء النهر - و جمعی از گمراهان مردم او را متابعت کرده بودند و او را سجده می کردند

بعد که جیش مهدی عباسی وارد شدند چهارده ماه با او مقاتله کردند و هفتصد نفر از آنها را یقتل رسانیدند و خود مقنع را در میان قلعه سنم محصور نمودند در سنه صدو شصت و سه تا آنکه بالاخره اصحابش را خود بقتل رسانید و خود را هم هلاک نمود که در باب نهم در وقایع سنه صد و شصت و سه ذکر خواهد شد انشاء الله

چهارم از خلفای بنی العباس ابو محمد موسی الهادی این مهدی بن منصور بود والده او و هرون الرشید کنیزی بود ام الولد اسمش خیزران بود و تولد هادی درری بود و در تاریخ الخلفاء است که مروان بن ابی حفصه قصیده در مدح موسی الهادی گفت گفت صد هزار درهم قدرها بهتر می خواهی یاسی هزار درهم قدرها بهتر می خواهی یاسی هزار درهم که در دیوان برای تو نوشته شود که همه ساله بدهند بتو مروان گفت هم صد هزار نقد را هم میهزار همه ساله را موسی گفت هر دو را نقدا باو بدهید

و در خلافت هادی بود که جناب حسین بن علی بن حسن بن حسن بن حسن المجتبی (علیه السلام) در مدینه طیبه خروج نمود و مدینه را تصرف کرد با جمعی از سادات علوی و اهل بیت خود بعزم مکه معظمه حرکت فرمود آخر الامر عباسین آن بزرگوار را با جمعی از همراهانش بقتل رسانیدند در فخر که از او به مکه معظمه است در روز ترویبه سنه صدو شصت و نه و قبر مقتولین فخر در خود فخر است و در آنجاست قبر عبدالله بن عمر بن خطاب

و رحلت هادی در شب شنبه شانزدهم ربیع الاول سنه صدو هفتاد بود در سن بیست و چهار سالگی و مدت خلافتش یکسال و یکماه و نیم بود و در همین شب هم مأمون بن هارون متولد شد

پنجم از خلفای بنی العباس ابو جعفر هارون الرشید بن مهدی بن منصور بود

تولد هارون هم مثل برادرش هادی درری بود در ذیحجه سنه صدو چهل و هشت و مادر او خیزران بود که در سنه صدو هفتاد و سه از دنیا رفت و هارون با هادی عباسی از يك پدر وازيك مادر بودند وفضل بن یحیی بر مکی هفت روز قبل از هارون متولد شد و مادر فضل بن یحیی رشید را شیر داد و خیزران مادر رشید فضل بن یحیی را شیرداد

و رشید دختر عموی خود زیده بنت جعفر بن منصور دوانقی را تزویج نمود در سنه صد و هفتاد و سه هارون پسر خود محمد امین را که از زبیده بود ولیعهد خود نمود در سن پنجالگی و در سنه صد و هفتاد و شش یحیی بن عبدالله بن حسن بن حسن المجتبی (علیه السلام) در دیار دیالمه خروج کرد و جمع کثیری در تحت علم او مجتمع شدند و چون خبر برشید رسید فضل بن یحیی بر مکی را بدفع آنجناب مأمور نمود و او با پنجاه هزار نفر متوجه بجناب یحیی شدو نوشته جاتیکه دال بر تحذیر وی از مخالفت و مبنی بر ترغیب بر موافقت بود نزد جناب یحیی فرستاد و آن



جناب فرمود که اگر بخط هارون امان نامه محتوی بر شرائط کذا و کذا جهت من بیاوری همراه تو بغداد میروم فضل همین مطلب را بهارون نوشت هارون مسرور شد فوراً کاغذی برطبق میل یحیی نوشت و ارسال داشت چون آن کاغذ بنظر شریف یحیی رسید همراه فضل برمکی ببغداد نزد هارون رفت در اول هارون او را اکرام کرد و بعد نقض عهد نموده آن بزرگوار را مقتول نمود که در فصل ششم از باب چهارم ذکر شد

و در شرح شافیه از کتاب تسلیة المجالس از یحیی بن مغیره رازی نقل کرده گفت من نزد حریر بن عبدالحمید بودم که شخصی از اهل عراق وارد شد حریر سؤال نمود از احوال اهل عراق گفت هرون الرشید امر کرد بقطع درخت سدره که در زمین کربلا بود حریر گفت الله اکبر حدیثی رسیده بود از حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) که فرمود لعن الله قاطع الدرہ سه مرتبه و ما نمی فهمیدیم معنی این حدیث را تا این زمان

مخفی نماند که درخت سدره علامت قبر مقدس حضرت سید الشهداء (علیه السلام) بود که در باب الدر صحن مقدس حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) بوده مقصود هارون این بود که کسی قبر آن بزرگوار را نیابد و بزیارت آنحضرت نرود

و در تاریخ الخلفاء از جاحظ نقل کرده که از برای رشید اسباب ریاست بقدری جمع شد که از برای احدی این اسباب جمع نشد

منها وزیر او آل برمک بودند و قاضی او ابو یوسف بود و شاعر او مروان بن ابی بود و حاجب او فضل بن ربیع بود و معنی او ابراهیم موصلی بود و زوجه او زبیده و هرون کنیزی داشت حبشی با جمال وزیرک و قاری قرآن شی باو گفت پشت از من کن کنیزک گفت قال الله تعالی وأتوهن من حیث امرکم الله ، هارون گفت نسائکم حرث لکم فاتوا حرثکم انیستم کنیزک گفت آن آیه منسوخ است بآیه مبارکه واتوالیبوت من ابوابها

و نظیر این حکایت است که شبی مهلب بن ابی صفره بدیمه مطر به را طلبید چون خواست با او مقاربت کند بدیمه مطر به گفت وفار التور مهلب فوراً گفت ساوی الی جبل یعصمنی من الماء

و هرون شاعری داشت ابو العتاهیه اسمعیل بن قاسم بن یزید که در حضر و سفر از او مفارقت نمیکرد نقل کرده که یکروز هارون مجلس خود را بیاراست و غذاهای مختلف رنگین مهیا نمود و با ابو العتاهیه روی کرد و گفت نعم دنیوی را که خداوند بمن داده وصف کن بداهه گفت

عش ما بدالك سالما في ظل شاهقة القصور \*\*\* تسعى اليك بما اشتهيت لدى الرواح وفي البكور

فاذا النفوس تقعقت في ضيق حشرجة الصدور \*\*\* فهناك تعلم موقنا ما كنت الا في غرور

همینکه هارون شنید اینقدر گریه کرد که محاسنش ترشد

و در حیات الحیوان است که وفات هارون الرشید در شب شنبه سوم جمادی الاخره درسنه صدو نود و سه بود در سن چهل و هفت سالگی و مدت خلافت رشید بیست و سه سال و یکماه بود بعضی زیاد ترهم گفته اند و در مرتبه او شاعر گفت

غربت في الشرق شمس فلها عيني تدمع \*\*\* مارا يناقظ شمساً غربت من حيث تطلع

و در تاریخ گزیده است که بهلول عم زاده هرون بود روزی نزد خلیفه رفت دید خلیفه عمارت عالی ساخته بهلول گفت خطی باین عمارت  
بنویس بهلول باذغالی نوشت

ص: 503

رفعت الطین و وضعت الذین رفعت الجص و وضعت النص

ان کان من مالک فقد اسرفت و ان الله لا یحب المرفین

و ان کان من مال غیرک فقد ظلمت و ان الله لا یحب الظالمین

و ظلم هائیکه هرون الرشید بحضرت موسی بن جعفر ع کرد زیاد است از حبس در محبس های تاریک و مقید نمودن آن حضرت را تا آنکه آخر الامر آنبزرگوار را مسموم نمود

ششم از خلفاء بنی العباس محمد امین بن هرون الرشید بود، و او اول کی هست از بنی العباس که هم پدرش هاشمی بوده و هم مادرش هاشمیه چون مادرش زبیده بنت جعفر بن منصور بوده ولادت محمد امین سنه صدو هفتاد بود و بعد پدرش بخلافت نشست در سنه صدو نود و سه در سن بیست و سه سالگی

و در سنه صدو نود و چهار محمد امین برادرش قاسم مؤتمن را عزل نمود و این مایه وحشت عبدالله مأمون شد

و بعضی گفتند که فضل بن ربیع وزیر محمد امین دانست که اگر خلافت عبدالله مأمون برسد او را زنده نخواهد گذارد لهذا فضل بن ربیع سعایت کرد که محمد امین برادرش عبدالله مأمون را که ولیعهد او بود عزل کرد

و بعضی علت عداوت بین محمد امین و عبدالله مأمونرا این گفتند که محمد امین فرستاد نزد مأمون که موسی پسر او را مقدم بدارد بر خود و ملقب نمود پسرش موسی را به الناطق بالحق مأمون راضی نشد باین امر لهذا محمد امین عبدالله مأمون را از ولایت عهد خلم نمود و مردم را وادار نمود که با پسرش موسی الناطق بالحق بیعت نمایند بولایت

و در سنه صدو نود و پنج بلادهمدان و نهاوند و قم و اصفهان را واگذار نمود بعلی بن عیسی بن ماهان و او را با چهل هزار جمعیت روانه نمود بجانب خراسان با قیدی از نقره که لشگر مأمون را متفرق نماید و مأمون را با این قید مقید نموده بیاورد ببغداد عبدالله مأمون که شنید طاهر بن الحسین ذی الیمینین را اچهار هزار نفر فرستاد جلو لشکر علی بن عیسی و بینشان محارباتی واقع شد

آخر الامر فتح با طاهر ذو الیمینین شد و علی بن عیسی بن ماهان را بقتل رسانید و لشکرش را متفرق نمود و سرش را جدا نمود برد نزد مأمون و او را در بلدان گردش دادند

چون خبر بامین رسید پشیمان شد از حلع مأمون و امر محمد امین همه روزه در ادبار بود و امر مأمون در اقبال و غالب عباسیین و ارکان دولت ملحق شدند بجند مأمون

و در اوائل سنه صدو نود و هشت طاهر بن حسین ذی الیمینین باشمشیر برهنه داخل بغداد شد و بعد از چند شب امر کرد که جمعی از اهاجم وارد شدند بمنزل محمد امین و او را با شمشیر از ذبح نمودند و سرش را بردند نزد طاهر بن حسین، او را فرستاد نزد مأمون وقتیکه چشم مأمون بسر محمد امین افتاد خیلی بر او دشوار آمد و به طاهر بن حسین کینه ور شد و همین قدم عداوت باوی داشت تا از دنیا رفت

و در حیات الحیوان است که یكروز مأمون وارد شد بزبیده مادر محمد امین دید زبیده تکلم می کند بکلامی که نمی فهمید - گفت یا اماه آیا مرا نفرین می کنید چون محمد امین پسرت را کشته ام؟





گفت نه والله يا اميرالمؤمنين - گفت پس چه می گفتی؟ گفت عفو کن و مرا معذور بدار گفت لابدی که بگویی گفت با خود متذکر این مطلب بودم که یکروز من با پدرت رشید شطرنج بازی کردیم بشرط هر که ببرد آنچه از طرف مقابل بخواهد چنین کند، پس رشید غالب شد گفت باید برهنه دور قصر راه روی، هر چه من عذر خواستم تیر نکرد پس برهنه شدم و اطراف قصر گردش کردم

دو مرتبه بهمین شرط بازی کردیم این مرتبه من غالب شدم گفتم باید بروی میان مطبخ و با قبیح ترین کنیز و بد شکل ترین آنها و طی کنی؛ هرون الحاح کرد که خراج یکسال مصر را بالتمام بدهد که او را معذور بدارم راضی نشدم و دست هرون را گرفته بردم میان مطبخ پس جاریه قبیح تر و بدصورت تر از مادر تو مراحل نام ندیدم؛ گفتم باید با همین کنیز و طی کنی پس و طی کرد و نطقه تو منعقد شد، پس در واقع خودم سبب شدم از برای قتل پسر

بعد مأمون گفت خداوند لعنت کند اصرار نمودن را چون من اصرار کردم چنین خبری بمن داد و قتل محمد امین در بیست و پنجم ماه محرم سنه صد و نود و هشت بود در سن بیست و هشت سالگی

هفتم از خلفای بنی العباس، عبدالله مأمون این هرون الرشید بود تولدش شب جمعه ربیع الاول سنه صد و هفتاد بود در همان شب هادی بن مهدی برادر ابوینی هرون از دنیا رفت مادرش کنیزی بود مراجل نام که در مرض نفاس ولادت عبدالله مأمون از دنیا رفت و او اعلم و افضل تمام خلفاء بنی العباس بود

و در تاریخ الخلفاء است که مأمون معروف بود به تشیع و سنش از برادرش محمد امین يك سال بزرگتر بود و جهت اینکه هرون اولاً محمد امین را ولیعهد خود گردانید با آنکه مأمون از او بزرگتر بود اصرار مادرش زبیده بود و میل طایفه بنی هاشم و وزیر مأمون فضل بن ربیع ذوالریاستین بود و ولیعهدش حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) بود

در سنه دویست و یک برادر خود قاسم مؤتمن را از ولایت عهد عزل نمود و حضرت رضا (علیه السلام) را ولیعهد خود نمود و دراهم و دینار را با اسم آنحضرت سکه زد.

و دختر خود را بان بزرگوار تزویج نمود و امر کرد لباس سیاهی که شمار عباسیین بود ترك کردند و لباس سبز پوشیدند

و این امور بسیار بر بنی عباس گران آمد و بمأمون خروج کردند و مردم با همش ابراهیم بن مهدی بیعت نمودند پس مأمون بیرون شد بجانب عراق که با ابراهیم بن مهدی مقاتله کند تا آنکه حضرت رضا (علیه السلام) در خراسان از دنیا رحلت فرمود در ماه صفر دویست و سه

پس نوشت ببغداد که شما نقض بیعت مرا نمودید بواسطه ولیعهد نمودن من حضرت رضا (علیه السلام) را و آن حضرت از دنیا رفت - عباسیین از بغداد جواب زشتی بوی نوشتند

پس خود مأمون روانه بغداد شد و در ماه صفر سنه دویست و چهار وارد بغداد شد ابراهیم بن مهدی از ترس مأمون پنهان شد

عباسیین بمأمون گفتند لباس سبز را تغییر بدهد بلباس سیاه مثل سابق، مأمون اجابت کرد بعد گفتند که باولاد علی بن ابیطالب مهربان تر هستی تا اولاد عباس و ولایت عهد را بحضرت رضا دادی و به بنی العباس ندادی؟



مامون گفت خواستم تلافی کنم از امیرالمؤمنین (علیه السلام) چون ابا بکر ابداً بینی هاشم امارت نداد و همچنین عمر و عثمان و اما امیر المؤمنین عبد الله بن عباس را والی بصره کرد و عبیدالله بن عباس را والی یمن کرد و معبد بن عباس را والی مکه نمود و قثم بن عباس را والی بحرین، و هریک از اولاد عباس را والی یکصفی کرد و من مجازات نمودم که حضرت رضا (علیه السلام) را ولیعهد خود نمودم، و در سنه دویست و ده مأمون بوران بنت حسن بن سهل را تزویج نمود و حسن بن سهل بسر عروس و داماد رقمه ها و قبالات املاک نثار کرد و یک سینی پر از جواهر بر سر آنها نثار کرد و دوستانه دویست و یازده مأمون امر کرد که منادی ندا کند که من بیزارم از کسیکه از مصوبه بخوبی یاد کند و ایضا ندا کند که افضل خلق بعد از پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) علی بن ابیطالب است

و مأمون روز پنجشنبه هیجدهم ماه رجب سنه دویست و هیجده در بندون که از شهرهای روم است از دنیا رفت و نعشش را بردند بطرسوس دفن کردند و قبر هیچ پدر و پسری از خلفاء بدوری قبر هارون و مأمون از یکدیگر نیست چنانچه قبور اولادهای عباس هم از یکدیگر دور است قبر عبدالله در طائف است و قبر عبیدالله بن عباس در مدینه است و قبر فضل بن عباس در شام است و قبر قسم بن عباس در سمرقند است و قبر معبد بن عباس در افریقیه است

و در روضه الانوار است که شبی مأمون را خواب نمیرد ندیمش را طلبید که جهت او قصه بگوید ندیم گفت با امیرالمؤمنین در موصل بومه یعنی جندی بود و در بصره بومه، بومه موصل دختر بومه بصره را خواستگاری کرد جهت پسرش گفت اجابت نمیکنم مگر آنکه صد مزرعه خراب صدق دختر من قرار دهی بومه موصل گفت مراقدرت بر آن نیست و لکن اگر والی ولایت تا یک سال دیگر حکومت داشته باشد میتوانم این صدق را بعهده بگیرم مأمون از این سخن متنبه شد

هشتم از خلفاء بنی العباس، المعتصم بالله محمد بن هرون الرشید بن مهدی بن منصور بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بود، تولدش در ماه رمضان سنه صد و هشتاد و هشت بود و بعد از عبدالله مأمون مردم با او بیعت کردند و در نوزدهم ربیع الاول سنه دویست و بیست و هفت در سامری که بناء خود او بود از دنیا رفت و همانجا هم دفن شد و معتصم اول کسی هست از خلفاء عباسیین که خود را مضاف پروردگار نمود و گفته شد معتصم بالله و او را خلیفه مثنی می گویند چون هشتم از خلفاء عباسیین و هشتم از اولاد حضرت عبدالمطلب و هشتم از اولاد هرون الرشید بود هشت سال و هشتماه و هشت روز سلطنت کرد و هشت اولاد ذکور و هشت اولاد انات از او متخلف شد

و در نفحة الیمن نقل کرده که مرد عربی داخل شد بر معتصم او را مقرب و ندیم خود گردانید و محرم بحرم معتصم شد که اذن وی داخل بحر مش میشد وزیر معتصم حد ورزید خواست حيله بنماید که او را از نظر معتصم بیندازد

یکروز وزیر آن عرب را بمنزل خود دعوت نمود و غذائیکه سیر و پیاز داشت بوی خورانید و گفت مبادا با این گند دهان نزد خلیفه بروی که او از کند و بوی پیاز و سیر خیلی بدش میآید وزیر رفت نزد معتصم گفت این عرب میگوید دهان خلیفه متعفن است و من از کند دهان او متاذی هستم

خلیفه متغیر شد آن عرب را طلبید وارد شد در حالتیکه آستین بدهان خود گرفته از ترس آنکه مبادا خلیفه از بوی سیر و پیاز اذیت بشود

خلیفه گمان کرد که حرف وزیر صحیح است و این عرب شامه اش را گرفته که گند دهان خلیفه را نشنود پس کاغذی نوشت خلیفه ببعض از عمالش که بمحض رسیدن کاغذ بتو گردن حامل کاغذ را کاغذ را داد بآن عرب و گفت بیر نزد فلانی و زود جوابش را بیاور، عرب کاغذ را گرفته آورد درب قصر خلیفه وزیر او را ملاقات کرد گفت کجا میروی عرب گفت خلیفه این کاغذ را بجهت فلانی نوشته میبرم باو برسانم

وزیر گمان کرد که خلیفه پولی بجهت عرب حواله کرده بعرب گفت من دو هزار اشرفی بنو میدهم که کاغذ را بمن بدهی برسانم و هر چه در آن نوشته از آن من باشد و ترا از زحمت رسانیدن کاغذ راحت کنم

عرب گفت آنچه بفرمائی اطاعت میکنم کاغذ را بوزیر داد و دو هزار اشرفی گرفت ، و وزیر کاغذ را برد نزد عامل خلیفه بمحض آنکه کاغذ را خواند امر کرد گردن وزیر را زدند

بعد از چند روز خلیفه از حال وزیر سؤال کرد گفتند دیده نمی شود عرب را طلبید قصه را نقل کرد

خلیفه گفت خداوند بکشد حسد را که باعث قتل وزیر شد بعد منصب وزارت را داد بآن عرب اینستکه در اخبار معتبره وارد شده من حفر بئراً لآخیه یوشک ان یوقع فیه

سید جزائری در زهر الربیع فرموده که در اصفهان مردی عصائی بزوجه اش زد اتفاقاً زوجه اش بآن عصا از دنیا رفت بدون آنکه قصد قتل او را داشته باشد زوج از اقارب زن ترسید آمد نزد مردی مشورت کرد در امر او آنمرد مستشیر گفت جوان صبیح منظری را بر میان خانه و او را پهلوی ضعیفه بقتل برسان و وقتیکه اقارب آن جوان مؤاخذه کردند بگو این جوان با زوجه من مواجهه میکرد و من هر دو را کشتم مرد ساده قبول کرد رفت درب منزلش ایستاد جوان صبیح منظری از راه گذشت او را بیهانه برد میان خانه و بقتل رسانید و پهلوی عیالش خوابانید بعد از ساعتی اقارب زن شدند شوهر همان قسم که آنمرد تعلیش داده بود بآنها گفت گفتند خوب کردی آنمرد محیل مستشیر جوان صبیح منظری داشت شب دید جوانش نیامد رفت نزد آن مرد ساده گفت آنچه گفتم اطاعت کردی گفت آری گفت بینم آن جوانرا همینکه نظر کرد دید مقتول برش بوده پر خاک بر سر ریخت و معلوم شد من حفر بئراً لآخیه یوشک ان یوقع فیه صحیح است

و در کتاب اثنی عشریه است که مردی روزی با عیالش مشغول غذا خوردن بود و در میان سینی شان مرغ بریان شده . پس سائلی آمد در خانه او را مایوس نمودند اتفاق افتاد که آن مرد فقیر شد و زنش را طلاق داد و آن زن شوهر دیگر اختیار نمود روزی شوهر با او غذا می خورد و مرغ بریانی نزد ایشان بود ناگاه سائلی درب خانه سؤال کرد آن مرد بعیالش گفت این مرغ را بده باین سائل آن زن مرغ را برد نزد سائل چون نظر کرد دید شوهر اولش هست مرغرا باو داد و گریان برگشت شوهر از سبب گریه اش سؤال کرد گفت سائل شوهر اول من بود و نقل کرد قصه محروم نمودنشان آن سائلرا شوهرش گفت والله من بودم آن سائل اولی که از درخانه ردم کردید

الحاصل معتصم بالله ظلم بسیار بزرگش این بود که قاتل حضرت جواد الائمه (علیه السلام) بود

نهم از خلفای بنی العباس ، ابو جعفر الواثق بالله هرون بن معتصم بود ولادتش بیست و یکم ماه شعبان سنه صد و نود و شش بود و در بیست و چهارم ذی الحجة الحرام سنه دو بیست و سی

و دو در سامری از دنیا رفت آنجا هم دفن شد و در معراج السعادة است که او با آل علی نیکوئی های بسیار کرد این کثیر شامی در تاریخ خود گفته که واثق بالله آنقدر احسان بآل ابیطالب کرد که در وقت مردن او هیچیک از ایشان نمانده بود که فقیر باشد و چون موت او نزدیک شد فرمود تا فراش را از زیر پای او برداشتند آنگاه روی خود را بر زمین نهاد و گفت یا من لا یزول ملکه ارحم من یزول ملکه

دهم از خلفای بنی العباس جعفر متوکل بن معتصم بن هرون الرشید بود برادر الواثق بالله و او موصوف باسانه خلق و شرارت نفس بود و پیوسته مرتکب اعمال شنیعه بود و همیشه اوقات زوار مشاهده مشرفه را اذیت و آزار میکرد و وزیرش فتح بن خاقان بود آخر الامر باشاره پسرش منتصر بن متوکل عباسی او را جهنم واصل کردند در چهارم شوال سنه دویست و چهل و هفت و مدت سلطنتش بقول مسعودی چهارده سال و نه ماه و نه روز بود و در هدایة الانام از امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت کرده فرموده و عاشرهم اکفرهم یقتله اخص الخلق به، و در حبیب السیر است که از غایت شقاوت متوکل سنه دویست و سی و شش امر کرد که روضه مقدسه حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) را هموار زمین ساخته جهت زراعت آب بآن ببندند هر چند سعی کردند آب بقبر مقدس جاری نشد و آبهاروی یکدیگر سوار شدند و امر کرد گاو ببندند گاوها نیز قدم از قدم بر نداشتند و این سبب حیرت خلایق شد لذا آن زمین را حائر نامیدند و متوکل در مجلس بزم خود با ندیماناش ظرافت های ناخوش میکرد گاهی امر میکرد که شیری را در میان مجلس بزم خود بله می کردند و گاهی امر میکرد ماری در آستین بیچاره ئی سر میدادند چون او را زخم زدی بتریاق مداوا نمودی

گاهی امر میکرد سبوی پر از عقرب را بمجلس آورده می شکستند آن جانورها در مجلس پراکنده میشدند و هیچکس را قدرت حرکت نبود لهذا جمعی از اترک حاضر شدند و ریختند بقصر متوکل فتح بن خاقان خود را بروی متوکل انداخت اترک شمشیرها را کشیده هر دورا بجهنم واصل نمودند و در روضات است که در عصر متوکل بود که خط نسخ را محمد بن علی بن مقله وزیر متوکل اختراع نمود و قبل از آن خط کوفی دایره بود خط نسخ را یاقوت مستعصمی که از اقران ابن علقمی وزیر بود تکمیل نمود بعد در عصر میرعلی استاد میرعماد که در عصر شاه عباس ثانی بود خط نسخ تعلیقی اختراع شد و خط شکسته را میرزا شفیعه عجمی اختراع نمود بعد درویش که از متاخرین بود او را تکمیل نمود

و بدانکه مادر متوکل کنیزی بود ام ولد و از سادات و نجباء عصر خود بود در تذکره سبط ابن جوزی روایت کرده از احمد بن خصیب گفت من منشی سیده مادر متوکل بودم پس روزی خادمی نزد من آمد از جانب سیده و با او بود کیسه که در او هزار اشرفی گفت سیده میگوید این وجه را تقسیم کن میان مستحقین که از پاکیزه ترین مالهای منست و بنویس برای من نام اشخاصی را که بآنها میدهی تا آنکه منبعد هم آنچه از این اموال بدست من آید تقسیم بآنها بنمایم

این خصیب گفت آدمم و از رفقاء خود مستحقین را پرسیدم و نام آنها را نوشتم و سیصد اشرفی بین آنها تقسیم نمودم و بقیه هزار اشرفی نزد من باقی ماند نصف شب صدای درب خانه بلند شد پرسیدم کیست گفت فلان مرد علوی هستم و او در همسایگی من بود رخصت دادم داخل شد پرسیدم

چه کارداری گفت گرسنه ام يك اشرفی بوی دادم شکر کرد مرا و رفت زوجه ما گفت که بود این مرد که این وقت از شب آمدم گفتم فلان مرد علوی که همسایه ما بود و اظهار گرسنگی کرد با و يك اشرفی دادم زوجه ام گریه کرد و گفت آیا حیا نکردی که مثل چنین مردی روی بتو آورد و تو باو يك اشرفی دادی و حال آنکه میدانی استحقاق او را برخیر آنچه نزد تو از آن اشرفی ها باقی مانده بده بآن مرد علوی سخن آن زن بقلب من اثر کرد برخاستم و عقبش رفتم و کیسه اشرفی را بالتمام باو دادم چون مخانه برگشتم پشیمان شدم که اگر این خبر بمتوکل برسد از عداوتی که او بعلوین دارد مرا بقتل میرساند زوجه ام بمن گفت مترس و توکل کن بعدا و بناه بیر بجد علوین در این سخن بودیم که در خانه را زدند و مشعل ها و چراغ ها بدست غلام ها ظاهر شد و گفتند سیده ترا میطلبند

پس ترسان برخاستم و روانه شدم چون اندکی راه رفتم رسولان در پی یکدیگر می رسیدند تا مرا واداشتند پشت پرده سیده خادم بمن گفت سیده پشت پرده است پس شنیدم که صدای گریه سیده بلند است گفت ای احمد خدا بتو و زوجه ات جزای خیر بدهد در این ساعت خوابیده بودم پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نزد من آمد و فرمود خداوند ترا جزای خیر بدهد و بزوجه احمد بن خصیب معنی این کلام چه چیز است قضیه را برای او نقل کردم و او گریه میکرد پس فرستاد غلامانش را اشرفی ها و جام هائی آوردند و گفت این برای آن مرد علوی و این برای زوجه ات و آنچه آوردند معادل صد هزار درهم بود بود آنها را گرفتم و آمدم درب خانه علوی را کوبیدم از اندرون خانه صدایش بلند شد که بده آنچه با تو هست ای احمد و بیرون آمد و گریه میکرد از سبب گریه اش پرسیدم گفت چون بمنزل خود آمدم زوجه ام برسد که آیا چه کردی آگاهش کردم گفت برخیز دو رکعت نماز بخوانیم و در حق سیده و احمد بن خصیب و زوجه اش دعا کنیم پس نماز خواندیم و دعا کرده خوابیدیم پس رسول خدا را در خواب دیدم که فرمود شکر ایشان بجا آوردم در باب احسانی که بتو کردند در این ساعت برای تو چیزی می آورند قبول کن او را انتهی و بزرگترین شقاوت های متوکل این بود که آن ملعون قاتل حضرت امام علی الهادی (علیه السلام) بود

یازدهم از خلفاء بني العباس ابو جعفر محمد المنتصر بالله ابن المتوکل بن المعتصم بن هرون بود.

ولادتش نهم ربیع الثانی سنه دویست و بیست و دو بود و در ششم ربیع الثانی سنه دویست و چهل و هشت در سامرا از دنیا رفت در سن بیست و شش سالگی و چون او قاتل پدرش متوکل بود عمرش خیلی کوتاه شد و مدت سلطنتش ششماه و یکروز بود و در تاریخ الخلفاء است که یکروز منتصر امر کرد فرشی از خزانه متوکل بیرون آوردند و مجلس را با و مفروش نمودند و در وسط آن فرش دایره بود و در میان دایره صورت سواره بود که تاجی بر سر او نقش کرده بودند و در اطراف آن دایره خطوطی بفارسی نوشته بودند معتصم کسی را طلبید که آن خطوط را بخواند آنکس گفت نوشته است من شیرویه بن کری بن هرمز هستم پدرم را بقتل رسانیدم لذا زیاده بر شش ماه زندگانی نکردم و چون منتصر قاتل پدرش متوکل بود صورت نحشش تغییر کرد و امر کرد آن فرش را سوختند و او بافته شده بود بطلا

دوازدهم از خلفاء بني العباس ، المستعین بالله احمد بن المعتصم بود، برادرش

موکل وعموی منتصر خلیفه سابق ولادتش چهارم رجب سنه دویست و بیست و یک بود و روز سوم شوال سنه دویست و پنجاه و دو سعید حاجب او را بقتل رسانید

سیزدهم از خلفاء بنی العباس، ابو عبدالله المعتز بالله محمد بن متوکل بود، ولادتش بازدهم ربیع الاخر سنه دویست و دو بود و در اول ماه شعبان سنه دویست و پنجاه و پنج صالح وصیف او را بقتل رسانید

چهاردهم از خلفای بنی العباس، المهندی بالله محمد بن الواثق بالله ابن المعتصم بالله این هرون الرشید بود،

ولادتش پنجم ربیع المولود سنه دویست و نوزده بود و دو شانزدهم ماه رجب سنه دویست و پنجاه و شش بدست موسی بن بنا ترکی مقتول شد و علتش این بود که الهندی بالله بابک ترکی را که معروف بود بظلم بقتل رسانید بعد اترک هجوم آوردند و خلیفه را بقتل رسانیدند و او موصوف بود بزهد و ورع و مثلش در خلفاء بنی العباس مثل عمر بن عبدالعزیز بود در خلفاء بنی امیه و در حبیب السیر است که تقلید عمر بن عبدالعزیز را فرمود در امر بعروف و نهی از منکر و ظرف های طلا و نقره که در خزانه بود در هم شکست و مردم را از غنا و شراب منع نمود پانزدهم از خلفاء بنی العباس، المعتمد بالله احمد بن المتوکل بود، ولادتش در بیست و دوم محرم سنه دویست و بیست و نه بود و در نوزدهم رجب سنه دویست و هفتاد و نه در بغداد از دنیا رفت و او بسیار فی القلب و خبیث النفس بود و در تاریخ الخلفاء نقل کرده که در یکروز احمد معتمد در بصره سیصد هزار نفر را بقتل رسانید و آن ملعون قاتل حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) بود

شانزدهم از خلفای بنی العباس، ابو العباس المعتضد بالله احمد بن المتوکل بود، ولادتش در ذینده دویست و چهل و دو بو و بعد از عمش المعتمد بالله بخلاف نشست و در بیست و دوم ربیع الاخر دویست و هشتاد و نه از دنیا رفت و پدرش یکسال قبل از او از دنیا رفته بود و در بحار از مناقب ابن شهر آشوب از حضرت امیر (علیه السلام) نقل می فرماید در آن خطبه که احوالات خلفاء بنی عباس را نقل میفرماید: سادس عشرهم اتضاهم للنعم

بعد فرموده المعتضد بالله در خوابدید که حضرت امیر بوی فرمودند اذا جلست علی سریر الخلافة فاحن الی اولادی پس چون بخلاف نشست دوست میداشت علوین را و بآنها احسان میکرد لذا موصوف شد بقضاء الذمه و صلة الرحم

هفدهم از خلفاء بنی العباس ابو محمد المکتفی بالله علی بن معتضد بود تولدش در فره ربیع الاول سنه دویست و شصت و چهار بود و در شب یکشنبه دوازدهم ذیعقده الحرام سنه دویست و نود و پنج از دنیا رفت و در خلفاء بنی العباس هیچیک اسمش علی نبود مگر او دوست داشت امیر المؤمنین (علیه السلام) و اولاد آن حضرت را یکروز یحیی شاعر در مجلس او قصیده خواند که در آن قصیده فضیلت داده بود اولاد عباس را بر اولاد علی المکتفی گوش نداد قصیده را و اجازه نداد که آن قصیده را بخواند کذا فی حیاة الحیوان

هیجدهم از خلفاء بنی العباس أبو الفضل المقتدر بالله جعفر بن المعتضد بود تولدش در رمضان سنه دویست و هشتاد و دو بود و در بیست هفتم شوال سنه سیصد و بیست شخص از اهل بربر او را با شمشیر ذبح نمود و سرش را بنیزه نصب کردند و بدنش را بدار آویختند و در روز



چهاردهم ذیحجه الحرام سنه سیصد و هیجده عدو الله ابو طاهر قرمطی با جمعی از قرامطه در روز ترویبه در میان مسجد الحرام جمعی از حجاج را بقتل رسانیدند و جسد آنها را میان چاه زمزم انداختند و حجر الاسود را از محلش کردند و او را با گرز آهنی شکستند و بردند بجانب بحرین و در تاریخ الخلفاست که در بین راه چهل شتر در زیر او هلاک شدند و زیاده بر بیست سال نزد آنها بود بعد درسته سیصد و سی و نه در خلافت المطیع الله ابن المقتدر بالله حجر الاسود را بر شتر لاغری بار کردند برگردانیدند بمسجد الحرام و کیفیت وضع حجر الاسود در هشتم فصل از باب نهم در احوالات جناب ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه ذکر خواهد شد

نوزدهم از خلفاء بنی العباس ، ابو المنصور القاهر بالله محمد بن المعتضد بالله بود، برادرش المقتدر بالله ولادتش سنه دویست و هشتاد و شش بود و در جمادی الاولی سنه سیصد و سی و نه از دنیا رفت و القاهر بالله در سنه سیصد و بیست و دو از خلافت خلع شد و اترک او را گرفته بچشمش میل کشیدند و قاهر بالله تا زمان خلافت المطیع الله زنده ماند و در حیوة الحیوان است که در ایام جمعه مثل سایر گدایان در جامع منصور بغداد گدائی می کرد و می گفت ایها الناس تصدقوا علی بالامس کنت امیر المؤمنین وانا الیوم من فقراء السلمین فئلت عنه فقیل لی انه القاهر بالله

بیستم از خلفاء بنی العباس ، ابو العباس الراضی بالله محمد بن المقتدر بالله ، المقتدر بالله ، بود تولدش سته دویست و نود و هفت بود و در نیمه ربیع الاول سنه سیصد و بیست و نه از دنیا رفت و از محاسن کارهای او رد فدک است بورئه حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام) و تا زمان او نه دفعه بلکه ده دفعه فدک غصب شده ورد شده

بیست و یکم از خلفاء بنی العباس ، ابو اسحق المتی بالله ابراهیم بن المقتدر بالله بود ، ولادتش در حدود سنه دویست و نود و نه بود و در شعبان سنه سیصد و پنجاه و هفت از دنیا رفت لکن در سنه سیصد و سی و سه او را پسر عمش ابوالقاسم المستکفی بالله عبد الله بن المکتفی بالله مکحول نموده و از خلافت خلع نمود و خود او بمسند خلافت نشست

بیست و دوم از خلفای بنی العباس ، المستکفی بالله عبدالله بن المکتفی بالله بود و در زمان خلافت المستکفی بالله احمد بن بویه داخل بغداد شد المکتفی بالله با و خلعتی داد و او را ملقب نمود بلقب معز الدوله و برادرش علی بن بویه را ملقب نمود بلقب عمادالدوله و برادرشان حسن بویه را ملقب نمود بلقب رکن الدوله و الستکفی خود را ملقب نمود بامام الحق و باین القاب سکه زد، و در حیوة الحیوان از وفیات الاعیان ابن خلکان نقل کرده که بویه پدر علی عمادالدوله و حسن رکن الدوله و احمد معز الدوله مرد صیادی بود که معیشت او منحصر بود بصید ماهی و در تاریخ الخلفاء است که بویه در خواب دید که از احلیش عمود آتشین بیرون شد که تمام دنیا را فرو گرفت خوابش را نقل کرد تعبیر کردند که اولاد تو در دنیا سلطنت خواهند کرد و باندازه که آتش احلیت دنیا را گرفته سلطنت آنها هم دنیا را فرا خواهد گرفت

و بویه سه اولاد داشت بترتیبی که ذکر شد و چون عمادالدوله مالک شیراز شد اصحاب و چند او طلب تنخواه و رسوم نمودند و چیزی نداشت که بآنها بدهد و نزدیک بود که سلطنتش منحل شود یکروز پیشت خوابیده بود متفکر و مضموم بود ناگاه دید ماری در سقف خانه از سوراخی بیرون شد و سوراخ دیگر رفت خاتف شد و غلامانش را طلبید و فرمود نردبانی حاضر کنند و آن مار را بقتل رسانند چون غلامان رفتند بالای سقف دیدند غرفه ایست بین دو سقف چون غرفه را شکافتند دیدند

در آن صندوق هایی است و میان آنها پانصد هزار اشرفیست او را آوردند نزد عمادالدوله او هم قسمت نمود بین چند و لشگر خود

و در تاریخ الخلفاء است که یکروز عمادالدوله سوار اسبی بود و دست و پای اسبش فرو رفت بزمین پس امر کرد زمین را کنند يك گنجینه بیرون شد و فرموده که بویه جد سلاطین بویه مرد فقیر و درویشی بود و معز الدوله سنه سیصد و سی و چهار المستکفی بالله را از خلافت خلع نمود و دیالمه ریختند میان قصر خلیفه و آنچه بود همه را بغارت بردند و پسر عث المطیع الله ابو القاسم فضل بن مقتدر را بجای او بخلافت نصب کردند

بیست و سوم از خلفاء بني العباس ، المطیع لله ابو القاسم فضل بن مقتدر بود ، ولادتش در سنه سیصد و پنجاه و يك و در محرم سنه سیصد و شصت و چهار از دنیا رفت و در تاریخ الخلفاء است که درسته سیصد و پنجاه و يك زمان خلافت المطیع الله شیعیان بغداد به درهای مساجد نوشتند لعنت معاویه را و لعنت کسیرا که فدک را از فاطمه زهرا غصب کرد و لعنت کسی را که منع کرد حضرت امام حسن را که در حرم جدش پیغمبر دفن کنند و لعنت کسی را که اباذر را از مدینه اخراج کرد و ایضاً نوشته که در خلافت المطیع الله بود که احمد بن بویه معز الدوله امر کرد در مصر در اذان حي علی خیر العمل بگویند

و در سیصد و پنجاه و دو روز عاشوراء احمد بن بویه معز الدوله حکم کرد در بغداد دکاکین را ببندند و طباخین طبخ نکنند و علمها نصب کنند و زنها مویها پریشان کنند و لطمه بصورت ها بزنند و اقامه ماتم بر حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) بنمایند و این اول روزی بود که در بغداد نوحه گری بر حضرت سید الشهداء (علیه السلام) نمودند و در عید غدیر آن سال جشن زیادی گرفتند و در آن سال نزد ناصر الدوله دیلمی دو مرد آوردند که پهلوهاشان بیکدیگر چسبیده بود و عمرشان بیست و پنجساله بود و اینها دو شکم و دوناف و دو معده و هر يك دو کف و دو ذراع و دوران و دو احلیل داشتند و اوقات جوع و عطش و پولشان مختلف میشد و یکی از این دو مرد دیگری زنده بود پس ناصرالدوله اطباء را جمع کرد که بلکه بشود ایندورا از هم جدا کنند اظهار عجز نمودند بعد از چندی آنمرد زنده از تعفن آن مرده مریض شد و از دنیا رفت و در سنه سیصد و نه اذن دادند در مصر بگفتن حی علی خیر العمل و شروع نمودند به بنا نمودن جامع از هر و در سنه سیصد و شصت مؤذن در شام علنا گفت حی علی خیر العمل

و در سنه سیصد و شصت و سه المطیع الله شل شد و در زبانش نقلی پیدا شد و پسرش الطائع الله را بخلافت نصب کرد

بیست و چهارم از خلفاء بني العباس ، ابو بکر الطائع الله عبد الکریم بن المطیع الله بود ، و در سنه سیصد و پنج حسن بن بویه الملقب برکن الدوله ممالکی که در دستش بود بین اولادش قسمت کرد فارس و کرمان را پسرش عضدالدوله داد و ری و اصفهان را پسر دیگرش مؤید الدوله داد و همدان و دینور را بیسر دیگرش فخرالدوله داد و در سنه سیصد و هفتاد و دو عضدالدوله رکن الدوله از دنیا رفت و گویا او اعداد سلاطین دیالمه بود و گفته شد در باب سوم که قبر او در نجف اشرف و عضدالدوله سه بر داشت صمصام الدوله و شرف الدوله و بهاء الدوله و فخر الدوله پسری داشت که ملقب بود بمجدالدوله

الحاصل بعد از فوت عضدالدوله خلیفه الطائع الله بجای او پسرش مصمام الدوله را بسلطنت نشاید و در سنه سیصد و هفتاد و سه مؤید الدوله بر رکن الدوله دیلمی از دنیا رفت و در شب عید از سنه سیصد و نود و سه الطائع الله از دنیا رفت

(ج 32)

بیست و پنجم از خلفای عباسیین، ابو العباس القادر بالله احمد بن اسحق بن المقتدر بالله بود و در سنه سیصد و هشتاد و هفت فخر الدوله بسررکن الدوله از دنیا رفت والقادر بالله سلطنتوری و اطرافش را به پسر فخرالدوله رستم الملقب بمجدالدوله داد

و در سنه چهارصد و بیست و دو القادر بالله از دنیا رفت و چهل و یکال خلافت نمود و در ایام خلافت او صاحب بن عباد وزیر مؤید الدوله از دنیا رفت

بیست و ششم از خلفای عباسیین ابو جعفر القائم بامر الله عبد الله بی القادر بالله بود، و در زمان خلافت او سنه چهارصد و پنجاه و یک عقد صلح واقع شد بین سلطان ابراهیم بن مسعود بن محمود بن سبکتکین سلطان غزنین و بین جنرل بیک ابن سلجوقا پدر الب ارسلان و برادر

طغرل بیک سلطان خراسان، و در سنه چهارصد و شصت و هفت القائم بامر الله از دنیا رفت

بیست و هفتم از خلفای عباسیین ابو القاسم المقتدی بامر الله عبدالله بن محمد بن القائم بامر الله بود و در حمل بود که پدرش از دنیا رفت

و در زمان خلافت او بود که نظام الملك منجمین واجمع کرد و نوروز را در اول نقطه حمل قرار دادند و قبل از این در نیمه حوت نمود و در سنه چهار صد و هشتاد و هفت المقتدی بامر الله از دنیا رفت

بیست و هشتم از خلفای عباسیین ابو العباس المستظهر بالله احمد بن المقتدر بالله بود و در زمان خلافت او سنه چهار صد و هشتاد و نه کواکب سبعة بخیر زحل جمع شدند در برج حوت پس منجمان حکم کردند که امسال طوفان نوح واقع خواهد شد و مستظهر بالله این معنی را از ابن عیسی منجم تفتیش نمود ابن عیسی گفت در زمان نوح سبعة سیاره بالتمام در سرطان جمع بودند و حال شش کواکب از کواکب سبعة در حوت جمع شده اند بغیر زحل بنابر آن طوفان بان درجه نخواهد بود بلکه قریب بطوفان نوح واقع خواهد شد و در همان سال حجاج وارد شدند بدار المناقب وسیل عظیمی آمد که اکثر حاج غرق شدند و درسته یا نصد دوازده المستظهر بالله از دنیا رفت

بیست و نهم از خلفای عباسیین ابو منصور المسترشد بالله ابن فضل بن المستظهر بالله بود و او در مراغه شهید شد در شانزدهم ذیقعه سنه پانصد و نه

سی ام از خلفای عباسیین ابو جعفر الراشد بالله منصور بن المسترشد بالله بود بعد از پدرش بخلافت نشست و در سنه پانصدوسی و دو در خارج اصفهان اور اجماعتی از اعاجم بقتل آوردند سی و یکم از خلفای عباسیین ابو عبدالله المقتفی لامر الله محمد بن المستظهر بالله بود و در سنه پانصد و پنجاه از دنیا رفت

سی و دوم از خلفای عباسیین ابوالمظفر المستنجد بالله یوسف بن المقتفی لامر الله بود و در سنه با نصد و شصت و شش از دنیا رفت و او همانست که قبل از خلافت در خواب دید که ملکی فرود آمد و بدست او چهارخ نوشت معبر گفت خلافت تو در سنه خمس و خمسين و خمس ماه خواهد بود و چنین هم شد

سی و سوم از خلفای عباسیین ابو محمد المستضیی بنور الله الحسن ابن المستنجد بالله بود و در سنه با نصد و هفتاد و پنج از دنیا رفت

سى و چهارم از خلفای عباسیین ابو العباس الناصر الدین الله احمد بن المستضی بنور الله بود و در سنه ششصد و بیست و دو از دنیا رفت و کان له خادم اسمه بمن کاغذی بخلیفه

ص: 513

نوشت و در او عتاباتی کرده بود خلیفه در جواب نوشت بمن یمن یمن یمن ثمن ثمن

سی و پنجم از خلفای عباسیین ابو نصر الظاهر بامر الله محمد بن الناصر لدین الله بود وفاتش در سنه ششصد و بیست و سه بود

سی و ششم از خلفای عباسیین ابو جعفر المستنصر بالله منصور بن الظاهر بامر الله بود و در روز دهم جمادی الثانیه سنه ششصد و چهل از دنیا رفت

سی و هفتم از خلفای عباسیین ابو احمد المستعصم بالله عبدالله بن المستنصر بالله و او آخر خلفای عباسیین بود و فرزند بیست و سوم از اولادهای عباس بن عبدالمطلب بود

و در حبیب السیر است که چون منکوقا آئین تولیخان بن چنگیز خان تاج سلطنت بر سر نهاد و لشکر تبار اطراف و یرا گرفتند و هزم تسخیر ممالک را نمود هلاکوخان برادر خود را بصوابدید محقق خواجه نصیر طوسی روانه فرمود بجهت تسخیر بغداد

و چون این خبر بغداد رسید ابن علقمی وزیر مستعصم خلیفه چون شیعه بود بتعصب مذهبی در صدد استیصال خلیفه عباسی بر آمده در خلوت بستعصم گفت فلا- تمام سلاطین حلقه اطاعت و بندگی خلیفه را بگوش نموده ممدک مصلحت نیست سالی اینقدر از اموال مصروف لشگریان گردد خوب است خلیفه رخصت دهد که غالب لشگریان بشغل و صنعتی مشغول شوند که مرسوم آنها جزء خزانه سلطنتی شود

خلیفه از غایت محبتی که بمال دنیا داشت این رأی را پسندید و لشگریان را عذر خواسته و خودش در منتهای غفلت مشغول عیش و طرب گردید

ابن علقمی قاصدی نزد هلاکوخان فرستاد و او را از کیفیت دولت خواهی خویش مسبوق نمود هلاکوخان در ماه رمضان سنه ششصد و پنجاه و پنج از النک همدان رفت بجانب بغداد چون خبر ببغداد رسید خلیفه با ابن علقمی مشورت کرد

عرض کرد لشکر مغول چه عرضه دارند که سپاه بغداد را شکست دهند اگر زنهای بغداد از پشت بامها لشکر مغول را سنگباران کنند همه را هلاک خواهند کرد ابن علقمی از ذکر این سخنان واهی خلیفه را غافل می ساخت

ناگاه خبر بخلیفه دادند که هلاکو خان با لشگریان فراوانی نزدیک بغداد رسیده

خلیفه دو نفر از سرکرده های بزرگ را باده هزار نفر از لشکر فرستاد مقابل هلاکوخان و لشگریان تبار و چون سپاه بغداد مقابل لشکر مغول و تبار رسیدند جنگ مغلوبه شد و لشگریان خلیفه مغلوب گردیدند

خلیفه از این علقمی که دشمن باطنی و دوست ظاهری او بود مصلحت پرسید

ابن علقمی فرمود که لشکر مغول و تبار را باسانی نتوان علاج نمود مصلحت چنانست که خلیفه خود برود نزد هلاکوخان با اجناس نفیه و نقود بیحد و با او بمسالمت امر را خاتمه دهد

مستعصم این رأی را پسندید روز یکشنبه چهارم ماه صفر سنه ششصد و پنجاه و شش با دو پسرش و بسیاری از علماء و سادات در بین

خوف و رجاء رفت نزد هلاکوخان

چون وارد شد هلاکوخان خلیفه و دو پسرش را توقیف نموده و با ملازمان خود در باب خلیفه مشورت نمود همه باتفاق صلاح را در قتل خلیفه دانستند لذا امر بقتل خلیفه با جمعی از عباسیین نمود

ص: 514

و بعد از او احدی از عباسیین لوای خلافت بر پا نمود

پس معلوم شد که مدت سلطنت عباسیین پانصد و بیست و چهار سال بوده

و معلوم شد که پنج نفر از خلفای بنی العباس بودند که سه نفر اولاد بلا واسطه شان بخلافت نشستند :

اول - خلیفه پنجم هرون الرشید

دوم - خلیفه هشتم المتعصم بالله

سوم - خلیفه دهم المتوکل علی الله

چهارم - خلیفه شانزدهم المعتضد بالله

پنجم - خلیفه هیجدهم المقتدر بالله

الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی الله علی سیدنا محمد خاتم النبیین و اهل بیته الطاهرین المعصومین

ص: 515

## باب نهم : در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت و شهادت امام هفتم حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام)

### اشاره

و در تعیین زوجات و اولاد و اقارب و بعضی از تواریخ مهمه متعلقه بزمان امامت آن بزرگوار و در ذکر قبور متبرکه واقعه در کاظمین و بغداد و در آن هشت فصل است و یکخاتمه

### فصل اول : در اسم و لقب و کنیه و نسب آن بزرگوار

اما اسم شریف آن حضرت موسی است و اشهر القاب آن بزرگوار کاظم

در در المسلوک است لقب بالکاظم لانه کان یحسن الی من یرمی الیه

و اشهر کنای آن حضرت ابوالحسن است و این بزرگوار را ابوالحسن الاول می گویند اگر چه کنیه حضرت امیر (علیه السلام) هم ابو الحسن بود و همچنین کنیه حضرت زین العابدین (علیه السلام) معذک از این بزرگوار در کتب اخبار تعبیر به ابوالحسن الاول می کنند و از حضرت رضا (علیه السلام) به ابی الحسن الثانی و از حضرت هادی (علیه السلام) بابی الحسن الثالث

و در عمدة الطالب است که مردم میگویند موسی بن جعفر (علیه السلام) باب الحوائج الی الله است و من نفهمیدم معنی آنرا تا آنکه دیدم در کتاب منتظم که از تصنیفات ابوالفرج بن جوزی است که احدی طلب نمیکند از خداوند حاجتی را پس قصد کند قبر حضرت موسی بن جعفر را مگر آنکه خداوند حاجت او را بر می آورد و من و غیر من چند مرتبه اینرا تجربه کرده ایم انتهى

و اما نسب شریفشان والد ماجدشان حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) والده ماجد مشان کنیزی بود ام ولد مسماة به حمیده بر بریه و بعضی اندلسیه گفته اند

و در اصول کافی است عن معلى بن خنيس ان ابا عبدالله ع قال حميدة مصفاة من الادناس كسبيكة الذهب مازالت الاملاك تحرسها حتى ادیت الی کرامة من الله لی والحجة من بعدی

یعنی حضرت صادق (علیه السلام) فرمود حمیده صافت از خبائث و چرکینی ها مانند شمشه طلا ملائکه محافظت می کردند او را تا رسانید بمن گرامی کردن از جانب خدای تعالی مرا و حجت بعد مرا

وایضا در اصول کافی است که حضرت باقر (علیه السلام) باین مخدره فرمود اسم تو چه چیز است

عرض کرد حمیده فرمودند حميدة في الدنيا محمودة في الاخرة اخبرني عنك ابكر انت ام تيب قالت بكر



فرمود چگونگی و حال آنکه در دست کنیز فروشها چیزی نمی ماند مگر آنکه او را فاسد می کنند

عرض کرد بلی مولای من می نشست در موضعی که مردان نسبت بزنان می نشینند پس مرد سر سفید محاسن سفیدی می آمد و با و سیلی میزد تا از جای خود حرکت می کرد و همین قسم شد مراراً

پس حضرت باقر (علیه السلام) بنور دیده اش حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند خذها اليك فولدت خير اهل الارض موسى بن جعفر (علیه السلام)

و در عیون بسند معتبر از علی ابن میثم روایت کرده که حمیده مادر امام موسی (علیه السلام) از جمله اشراف و بزرگان عجم بود

## فصل دوم : در تاریخ ولادت با سعادت آن بزرگوار

در اصول کافی و ارشاد مفید است ولد ابوالحسن موسی بالابواء سنه ثمان وعشرين و مائة (وابواء منزلی است بین مکه و مدینه )

و در دروس است که تولد آن بزرگوار در ابواء روز یکشنبه هفتم ماه صفر سنه صد و بیست و هشت بوده و گفته شده سنه صد و بیست و نه

و مجلسی در جلاء العیون فرموده که اشهر آنستکه ولادت آن بزرگوار در ابواء روز یکشنبه هفتم ماه صفر سنه صد و بیست و هشت بوده

## فصل سوم : در تاریخ رحلت و شهادت حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام)

### اشاره

در مصباح المتجهدين واعلام الوری وروضه و مناقب و دروس و كشف الغمه است که رحلت آنحضرت بیست و پنجم رجب بوده سنه صد و هشتاد و سه

در روضه و مناقب روزش راهم تعیین کرده که روز جمعه بوده

و در اصول کافی و ارشاد مفید است که رحلت آن بزرگوار ششم رجب سنه هشتاد و سه بوده در بغداد در حبس سندی بن شاهک و در عیون است که پنجم ماه رجب سنه مزبور آن حضرت شهید شد

وفي المجلد الأول من المستدرک فی باب نوادر ما يتعلق بابواب الدفن نقل عن الشيخ أبي محمد الحسن بن موسى النوبختي في تاريخ وفات الامام موسى بن جعفر قال وفي رواية اخرى انه (عليه السلام) دفن بقيود هوانه (عليه السلام) اوصى بذلك وذلك نظير ما قاله السيد عليخان في الدرجات الرفيعة في ترجمة حجر بن المدي خاصة اصحاب امير المؤمنين (عليه السلام) وكيفية شهادته قال ثم قال يعني حجر لمن حضره من اهله لا تطلقوا مني حديداً ولا تخلوا عني دماً فاني لاق معوية غداً على الجادة انتهى

و مرحوم مجلسی در جلاء العیون فرموده اشهر در شهادت آنحضرت آنست که روز جمعه بیست و پنجم ماه رجب سال صد و هشتاد و سه هجری بوده

پس بنا بر مختار در تاریخ ولادت با سعادت و رحلت آن بزرگوار سن شریفشان در زمان رحلت پنجاه و پنجسال و و پنجاه و هیجده روز بوده و بنا بر مختار در تاریخ رحلت حضرت صادق (علیه السلام) این بزرگوار بیست سال و هشت ماه و هیجده روز با پدر بزرگوارش حضرت صادق (علیه السلام) بوده و سی و چهار سال و نه ماه بعد از پدر بزرگوارش امامت فرموده

و در وقایع الایام مرحوم آخوند ملاعلی سیستانی از مناقب نقل فرموده قال وفي سنة ثلث وثمانين ومائة قبض موسى بن جعفر (عليه السلام) في الحبس ببغداد فداء للشيعة لأنه روى ان الله غضب على الشيعة بافشاتهم اسرار الائمة اراد ان يستأصلهم بالعذاب فاخبر موسى بن جعفر (عليه السلام) باني مستأصل شيعتك هذه السنة فقال (عليه السلام) يارب احب ان اندى شيعتى بنفى و تقونهم على الارض فاماته الله شهيداً تلك السنة فداء للشيعة

ولابد است در مقام از ذکر دوامر

### امر اول در ذکر قاتل آن بزرگوار

در اصول کافی است که حضرت موسی بن جعفر و در بغداد در حبس سندی بن شاهک از دنیا رفت و هرون در ماه رمضان سنه صد و هفتاد و نه بعمره مفرده مشرف شد و بعد از فراغ مشرف شد بمدينه طيبه و در بيستم ماه شوال همانسال حضرت را بهمراه خود بحج برد بعد از راه بصره مراجعت نمود و آنحضرت را در نزد عیسی بن جعفر ابن ابی جعفر المنصور در بصره محبوس نمود

در کتاب هداية الانام محدث قمی فرموده که روز هفتم ذیحجه حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) را وارد بصره نمودند و مدت یکسال در بصره محبوس بودانتهی

و بعد از آن حضرت را طلبید در بغداد و در نزد سندی بن شاهک محبوس نمود و در زندان سندی بن شاهک از دنیا رفت انتهی

وفي عمدة الطالب ولما ولي هرون الرشيد الخلافة قبض عليه و حبه عند الفضل بن يحيى بن خالد البرمكى ثم اخرجته من عنده فسلمه الى السندي بن شاهك ومضى الرشيد الى الشام و امر يحيى بن خالد السندي بقتله و قيل انه سمه و قيل بل لف في بساط و غمر حتى مات الخ

و در عيون اخبار الرضا روایت می کند که در سال پانزدهم از سلطنت هرون الرشید حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) مسموماً شهید شد و سندی بن شاهک بامر رشید آنحضرت را در محبس معروف بخانه مسیب مسموم نمود

و در اصول کافی است که علی بن اسمعیل بن جعفر الصادق ع رفت نزد هرون الرشید و گفت ماظننت ان في الارض خليفتين حتى رايتك و رأيت على موسى بن جمعر يسلم عليه بالخلافة

و در مقاتل الطالبین است که علی بن اسماعیل بن جعفر الصادق داخل شد بهرون گفت : اموال از مشرق و مغرب حمل می شود خدمت حضرت موسی بن جعفر و قریه خریده بسی هزار دینار و اسم اویسریه است آن دینارها را حاضر کرد فروشنده گفت من دینار کذائی میخوامم آن دنانیر را گرفت و دنانیری که می خواست باو داد پس رشید دو يستهزاد در هم بعلی بن اسماعیل داد و همانسال هرون بمکه رفت و اول رفت بمدينه طيبه مقابل قبر پیغمبر من عرض کرد يا رسول الله من معذرت می خواهم از اراده که در باره موسی بن جعفر دارم می خواهم او را حبس کنم چون اراده دارد که بین است تفرقه اندازد پس امر کرد آن بزرگوار را در میان مسجد پیغمبر می گرفتند بردند نزد هرون



هرون ملعون دو محمل بر روی دو بغله گذارده با جمعی از غلامانش روانه کرد یکی را بجانب بصره فرستاد و حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) را میان محمل نهاد و دیگری را فرستاد بجانب کونه محض آنکه مردم همه کند و سفارش خود را بمردم تهمه کند و سفارش کرد که حضرت را در بصره تسلیم کنند بعیسی بن جعفر بن منصور دوانیقی برادر زبیده خواتون زوجه هرون که او حضرت را محبوس نماید پس او يك سال حضرت را محبوس نمود بد نوشت بهرون که حضرت را بدیگری بسیار دوالا او را رها خواهم نمود نوشت هر قدر خواستم باو ایرادی بگیرم توانستم .

پس هرون کسی را فرستاد که حضرت را از بصره بردند بیغداد و تسلیم نمودند بفضل بن ربیع و مدتی حضرت در نزد او محبوس بود بعد خبر دادند بهرون که حضرت موسی بن جعفر نزد فضل بن ربیع در رفاهیت وسعه است پس حضرت را از فضل بن ربیع گرفتند و تسلیم نمودند

بسندي بن شاهک

ثم دعی بالندي و امره فلفه علی بساط وقد الفراشون النصاری علی وجهه فلما مات (علیه السلام) ادخل فی علیه الفقهاً ووجوه اهل بغداد فنودی هذا موسی بن جعفر قدمات فانظروا الیه فجعل الناس ينظرون وجهه وهومیت

وظاهراً مقبره شریفه حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) را شاه اسمعیل که اول سلاطین صفویه است تعمیر کرد چنانچه در یکی از غرفه های ایران شرقی بکاشی معرق نوشته شده

### امر دوم در مدت حبس حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام)

در رجال کبیر درضمن حالات جناب علی بن یقظین وزیر هرون چند روایت نقل می کند که آنها صریح است در آنکه آقا چهار سال در زندان محبوس بود.

و در اصول کافی است که مسافر گفت: من هر شب رختخواب حضرت رضا (علیه السلام) را در دهلیزخانه فرش می کردم حضرت همه شب بعد از عشاء تشریف می آورد و بخواب میرفت تا مدت چهار سال بعد يك شبی حضرت رضا نیامد بمنزل عیالاتش مضطرب شدند روز که شد سؤال کردند معلوم شد که دیشب حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) از دنیا رفته و حضرت بیالین پدر بزرگوارش تشریف برده ، و در دمه الساکیه از بعضی از اخبار نقل کرده که حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) یکسال در بصره نزد عیسی بن جعفر بن ابی جعفر منصور دوانقی محبوس بود و رشید ملعون امر کرد آن حضرت را بقتل برساند و او امتناع کرد بعد آن حضرت را بردند در بغداد نزد فضل بن ربیع حبس نمودند و بار امر کرد که آن بزرگوار را بقتل آورد او هم با کرد بعد آن حضرت را نزد فضل بن یحیی بن خالد البرمکی حبس نمودند و از او هم خواهش نمودند که حضر ترا بقتل برساند او هم آبا و امتناع نمود بعد خود یحیی بن خالد البرمکی مباشر قتل آن حضرت گردید و بعضی گفتند سندی بن شاهک ملعون آن حضرت را در طعام مسموم یا در رطب مسموم بقتل رسانید انتهى

و در عیون از علی بن ابراهیم از پدرش روایت کرده که گفت شنیدم از یکنفر از اصحابمان که می گفت هرون الرشید حضرت موسی بن جعفر را محبوس نمود چون شب شد حضرت ترسید که هرون او را بقتل برساند پس آن بزرگوار تجدید وضو فرمود و چهار رکعت نماز کرد بعد باین دعوات دعا کرد:

« یا سیدی نجنی من هرون وخلصنی من یده یا مخلص الشجر من بین رمل و طین و یا مخلص اللبن



من بین فرث و دم و یا مخلص الولد من بین مشیمة و رحم و یا مخلص النار من بین الحديد والحجر و یا مخلص الروح من بین الاحشاء  
والامعاء خلصنی من ید هرون»

پس هرون در خواب دید که مرد سیاه صورتی شمشیر بالای سرش نگاهداشته و میگوید موسی بن جعفر را رها کن والا با شمشیر گردنت  
را میزنم پس هرون از هیبت آن شخص از خواب بیدار شد و بحاجب گفت برو میان زندان و موسی بن جعفر را رها کن حاجب آمد میان  
زندان و حضرت را رها کرد و گفت اجابت کن خلیفه را پس گریان و مهموم و محزون آیسا من حیوته آمد نزد هرون در حالی که اندامش  
میلرزید فرمود سلام علی هرون آن ملعون جواب سلام داد و سه خلعت بر آنبزرگوار پوشانید و سوار بر اسب خود نمود و اکرامش نمود و  
آن بزرگوار در هر پنجشنبه میرفت نزد هرون تا آنکه دو مرتبه آن حضرت را محبوس نمود و تسلیم کره بدست سندی بن شاهک لع و آن  
ملعون آن حضرت را بزهر شهید نمود

و در کتاب ابن عساکر است که ربیع بن یونس بن محمد بن کیسان حاجب منصور دوانقی بود و بعد وزیر او شد و پسرش فضل بن ربیع  
حاجب هرون الرشید شد و پسر فضل عباس بن فضل بن ربیع حاجب محمد امین بود و فوت ربیع در سنه صد و شصت و نه بود انتهی  
و در خامس بحار روایت کرده وقتی که حضرت یوسف از زندان بیرون شد بدرج زندان نوشت « هذا قبور الاحیاء و بیت الاحزان و شماعة  
الاعداء » الخ

### **فصل چهارم: در ذکر اولادهای حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام)**

در ارشاد مفید است که آن حضرت سی و هفت اولاد داشت هیجده پسر داشته و نوزده دختر و اما پسرهای آن بزرگوار علی بن موسی  
الرضا الامام (علیه السلام) و ابراهیم و عباس و قاسم و اسمعیل و جعفر و هرون و حسن و احمد و محمد و حمزه و عبدالله و اسحق و حبة  
الله و زید و المحن و الفضل و سلیمان

و اما دخترهای آنحضرت فاطمة الكبرى و فاطمة الصغری و رقیه و حکیمه و ام ابیها ورقیة الصغری و کلثوم و ام جعفر و لبابه و زینب و  
خدیجه و علیه و آمنه و حسنیه و بریهه و عایشه و ام سلمه و میمونه و ام کلثوم

و مادرهای تمام اولادهای موسی بن جعفر (علیه السلام) ام ولد و کنیز بودند و معلومست که افضل تمام اولادهای حضرت موسی بن  
جعفر حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) بوده که در باب بعد فی الجملة از حالات شریفه ایشان ذکر خواهد شد انشاء الله

اما ابراهیم ملقب است با ابراهیم المرتضی - و این غیر ابراهیم مجابی است که در کربلا میان رواق مدفونست چون او پسر محمد العابد  
ابن موسی الکاظم است چنانچه در باب پنجم گفته شد و این جناب ابراهیم المرتضی پدر چهارم جناب سید مرتضی و سید رضی است  
چون ایندو آقا پسران ابواحمد حسین بن موسی الابرش ابن محمد الاعرج ابن موسی ابی السبخة بن ابراهیم المرتضی ابن موسی الکاظم  
(علیه السلام) بودند

و در عمدة الطالب است که ابراهیم المجاب بن محمد العابد ابن موسی الکاظم است و

قبر ایشان در رواق مطهر حضرت سید الشهداء (علیه السلام) است و اما قبر ابراهیم المرتضی را معین نفرموده اند

در ارشاد است و کان ابراهیم بن موسی شجاعاً سخیا کریماً و در زمان مامون امیر یمن بود از قبل محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) و خروج نمود در مکه بمأمون درسه دوپست و تشریف برد بجانب یمن و اینقدر از اهل یمن را بقتل رسانید که او را ابراهیم جزار گفتند و مستولی شد بیمن

و اما عباس بن موسی الکاظم در بحار از اختصاص روایت فرموده و حاصل بعضی از فقراتش آنستکه بعد از رحلت حضرت موسی بن جعفر جناب عباس رفت نزد ابو عمران طلحی قاضی مدینه و شکایت نمود از حضرت رضا (علیه السلام) جناب اسحق بن جعفر الصادق (علیه السلام) حاضر بود گریبان جناب عباس برادر زاده اش را گرفت فرمود انک لسفیه ضعیف احمق و قاضی مدینه هم اعتنائی بگفته جناب عباس نکرد خبر بحضرت رضا (علیه السلام) رسید حضرت برادرش عباس فرمود «انا اعلم انه انما حملکم علی هذا الغرائم والدیون» یعنی برادر من میدانم شمارا قرضداری و پریشانی و ادار نمود بر این شکایت کردن بعد فرمود یا سعید بروقرضهایش را معین کن و آنچه قرض دارد ادا کن بعد فرمود و الله دست از مواسات و احسان شما بر نمیدارم تا وقتیکه روی زمین را هم میروم و شما آنچه میخواهید بگوئید

و در عمدة الطالب است که جناب عباس بن موسی الکاظم (علیه السلام) چند پسر داشت

منجمله قاسم بن عباس بن موسی الکاظم بود خودش و نسبش را مخفی می کرد از ترس بنی العباس و رفت بسور مدینه و سبزه کاری میکرد و از شمن او قوتش را تحصیل میکرد و احدی او را نمی شناخت و نسبش را نمی دانست و اهالی آن محل اعتقاد داشتند بزهد و عبادت آن بزرگوار با آنکه او را نمیشناختند در آنجا خداوند با و دختری کرامت فرمود

و سید تاج الدین محمد بن معیه حسینی (ره) فرموده که جناب قاسم دوستی داشت اراده کرد برود بمکه معظمه پس آمد که با جناب قاسم وداع کند فرمود من بتو حاجتی دارم که همین دخترم را ببری بمدینه طیبه وقتیکه آنجا رسیدی سؤال کن از خانه فلانی و این صبیبه را آنجا بسیار و مراجعت کن

آنمرد اطاعت کرد و آن دختر را برد و بآن خانه سپرد قدری نگذشت که صدای گریه از آن خانه بلند شد و در تمام مدینه منتشر شد از بعضی سؤال کردم گفت الان خبر رسید که جناب قاسم بن عباس از دنیا رحلت فرموده و مردی از اهل عراق دخترش را آورده پس من تعجب کردم چون برگشتم بخارج مدینه خبر دادند بوفات آنمرد پس من خبر دار کردم مرد مرا که آنمرد قاسم بن عباس بن موسی الکاظم است و او را در همان موضع دفن کردند و بجهت او حرمی ساختند و قبر شریفش زیارتگاه است انتهی و نظیر این قصه است قصه عیسی بن زید که در فصل چهارم از باب ششم گفته شد

و اما جناب قاسم بن موسی الکاظم بسیار جلالت قدر داشت

در اصول کافی از حضرت موسی بن جعفر روایت کرده که آنحضرت در بین راه مکه بایی عماره فرمود اگر امر راجع بمن میبود قرار میدادم امامت را در پسر قاسم بجهت محبت و مهربانی من با او و لکن امر راجع بخداوند عزوجل است قرار میدهد هر جا که بخوهد الخ و علامه مجلسی

فرموده از جمله امامزاده هائیکه هم جلالت قدرش معلوم است و هم موضع قبرش امامزاده قاسم فرزند موسی بن جعفر است و قبر شریفش در هشت فرسخی حله زیارتگاه عامه خلق است

واما اسمعیل بن موسی بن جعفر صاحب کتاب جعفریات

در منهج المقال است که ایشان ساکن مصر بودند و تولدشان هم در مصر بود کتب مہبوة دارند که از پدر بزرگوارش و از پدرانش نقل فرموده و از علامه بهبهانی نقل شده که فرمود کثرت تصانیف اسمعیل بن موسی دلیل است بر مدح او انتھی و ایشان صاحب اعقاب بودند که بعضی در مصر و بعضی در شام و بعضی در آذربایجان و بعضی در طبرستان ساکن بودند

واما احمد بن موسی الکاظم المشهور به شاه چراغ

در ارشاد است و کان احمد بن موسی کریماً جلیلاً ورعاً و کان ابو الحسن موسی یحبه و یقدمه و وهب له ضیعتہ المعروفۃ بالیسریۃ و یقال ان احمد بن موسی اعتق الف مملوک و از جناب اسمعیل بن موسی روایت کرده فرمود پدر بزرگوارم اولادش را برد بقریه از قرای مدینه و با جناب احمد بن موسی (علیه السلام) بیست نفر از خدم و حشم بودند که اگر احمد می ایستاد آنها هم می ایستادند و اگر احمد می نشست آنها هم می نشستند

و در بدیع الانوار از لب الانساب نقل کرده که جناب احمد بن موسی الکاظم هزار قرآن بخط خود تحریر نموده و در بغداد سکنی داشت چون خبر شهادت حضرت رضا (علیه السلام) را شنید بسیار محزون شد و از بغداد خروج نمود بجهت طلب خون برادرش و با او سه هزار نفر غلامان بودند و سه هزار از اقوام و عشایر آن بزرگوار با و ملحق شدند آمد بجانب خراسان چون بقم رسید حاکم قم بالشکر زیادی برای محاربه از شهر قم خارج شد و با آنجناب مصاف نمود و جمع کثیری از سادات هاشمی و فاطمی شهید شدند که مزار آنها در قم مشهور است و آنجناب از قم حرکت کرده آمد به اسفراین که در ناحیه خراسانست و در میان دو کوه فرود آمد و قبرش در آنجا هست انتھی

بعد صاحب بدائع الانوار می فرماید حق آنست که آنجناب از خراسان مراجعت کرد و در شیراز وفات کرد

صاحب مجدی گوید که قبر احمد بقعه و گنبد طلا و صحن و خدمه بسیاری دارد و مرقد شریفش مطاف و مزار عامه مسلمین است و ایشان از امامزاده‌ها نیست که هم جلالت قدرشان معلومست و هم موضع قبرشان

واما محمد بن موسی الکاظم برادر ابوی بنی جناب احمد بودند

در ارشاد است و کان من اهل الفضل و الصلاح و از کنیز رقیه بنت موسی بن جعفر روایت کرده که محمد بن موسی تمام شب را وضو میساخت و نماز می خواند بعد ساعتی می خوابید باز بر میخاست و صدای ریختن آب وضویش را می شنیدم باز وضو می گرفت و نماز میخواند تا صبح و نشد که من او را ببینم و و متذکر شوم قول الله تعالی را که میفرماید کانوا قلیلاً من اللیل ما یهجمون انتھی

و در عمدة الطالب است که ابراهیم الضریر ابن محمد بن موسی الکاظم (علیه السلام) فهو المعروف بالمجانب و قبره بمشهد الحسین (علیه السلام) معروف انتھی و گویا قبرشان در زاویه شمالی رواق مطهر حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) باشد و علی بن ابراهیم المجانب قبرش در سیرجان کرمانست کذا فی بدائع الانوار و جناب احمد المشهور بشاه چراغ و جناب محمد در شیراز مدفونند و از برای هر یک بقعه





گنبدی طلا و ضریح و حرم بسیار عالی میباشد که شیعیان بمرقد ایشان تبرک میجویند

و در کاخک گناباد مقبره ایست منسوب جناب محمد بن موسی الکاظم (علیه السلام) و بقعه و بارگاه و موقوفات مفصلی دارد

و اما جناب حمزه بن موسی الکاظم برادر ابوینی جناب احمد و محمد است و بسیار جلیل بود قبر ایشان در نزدیک قبر حضرت عبد العظیم است بقعه و ضریح نقره و صحن و صحن و بارگاه مفصلی دارد

و در تاریخ عالم آرای عباسی است که امامزاده حمزه بقول اصح در سو سفید ترشیز مدفونست و مرقد شریفشان مطاف مردم آنولایت است انتهی و احتمال میرود که این قبری که در سوسفید ترشیز است قبر حمزه بن موسی بن جعفر (علیه السلام) باشد چون در عمده الطالب فرموده که حمزه بن حمزه رفت بخراسان و در بدایع الانوار است از کتاب لب الانساب نقل کرده که حمزه بن موسی بن جعفر مدفون در سیرجان کرمان است و جناب علی بن حمزه بن موسی در خارج باب اسطخر شیراز مدفونند و مرقد شریفشان مزار معروفی است چنانچه در عمده الطالب است و سلسله سادات سلاطین صفویه منتهی می شود بجناب حمزه بن موسی الکاظم (علیه السلام)

باین تفصیل که شاه سلطان حسین آخر سلاطین صفویه بود و متصل شد سلطنتش بفتنه افغانه در اصفهان و او پسر شاه سلیمان بود و او پسر شاه صفی ثانی بود و او پسر شاه عباسستانی بود و او پسر شاه صفی اول بود و او پسر صفی میرزا بود که او را شهید کردند و بسطنت ترسید و او پسر شاه عباس اول بود و او پسر سلطان محمد مکفوف بود که معروف بود بخدا بنده و او برادر شاه اسمعیل ثانی بود و این دو پسران شاه طهماسب بودند و او پسر شاه اسماعیل اول است و او سلسله سلاطین صفویه است

و ابتداء از گیلان خروج نمود با بعضی از مریدهای صوفیه خود در سنه نهصد و شش در سن چهارده سالگی و در سن سی و نه سالگی از دنیا رحلت فرمود و او مروج مذهب تشیع شد پس ایشان تقریباً بیست و پنج سال سلطنت کردند و پسرش شاه طهماسب تقریباً پنجاه و چهار سال سلطنت کرد و پسر او شاه اسماعیل ثانی زیاده بر یکسال ظاهراً سلطنت نکرد و بنفرین سید المحققین السید حسین بن سید ضیاء الدین سبط محقق ثانی شیخ علی کرکی در بدو سلطنت از دنیا رفت و جهت نفرین سید این شد که شاه اسماعیل ثانی با مر پدرش شاه طهماسب مدتی در قلعه از قلعه های قره داغ محبوس بود و چون شاه اسماعیل اول و شاه طهماسب خیلی مذهب حقه شیعه را ترویج کردند علماء اهل سنت قلبشان مملو از حقد و کینه بود مثل میرزا مخدوم ملعون صاحب نواقض الروافض و جمعی از قلندرهای خبیث در زمان حبس شاه اسماعیل ثانی مشغول اغواء و اضلال او شدند و او را از رویه پدر و جدش منصرف نمودند و قلب او را از علماء شیعه منقلب نمودند و وقتیکه پدرش شاه طهماسب از دنیا رحلت فرمود و شاه اسماعیل ثانی بتخت سلطنت نشست با اهل ایمان اظهار معاندت نمود خصوصاً با علمانشان و خصوصاً با این سید جلیل سبط محقق کرکی حتی آنکه خواست سکه ها تیرا که پدر و جدش و نقش کرده بودند ائمه اطهار را خواست آن اسماء مقدسه را حک نماید بیهانه آنکه آنها بدست کفار می افتد و آنها را مس می کنند جناب سید فهمید فرمود می خواهی آنها را حک کنی بکن و لکن این شعر حیرتی شاعر را نقش کن

هر کجا نقشی است بر دیوار و در \*\*\* لعن بو بکر است و عثمان و عمر

سلطان که شنید کینه اش از سید زیاد شد یکشب شاه اسماعیل ثانی با معشوقش مست از خانه

بیرون شد و در آن حالت سید حسین سبط را تهدید میکرد بقتل سید شنید همانشب دعای علوی مصری را خواند و از خداوند خواهش نمود که او را باشد نکال اخذ نماید سلطان از نفرین سید هلاک شد فجأة یا مسموماً

بعد از او برادرش سلطان محمد خدابنده ده سال سلطنت کرد بعد که پسرش شاه عباس اول بعد رشد رسید او را بسطنت نشاند و او چهل و چهار سال سلطنت کرد بعد از او نواده اش شاه صفی اول چهارده سال سلطنت کرد و در قم از دنیا رفت بعد از او پسرش شاه عباسانی بیست و شش یا زیاده سلطنت کرد بعد از او پسرش شاه صفی ثانی تقریباً دو سال سلطنت کرد بعد از او پسرش شاه سلیمان سلطنت کرد و بعد از او پسرش شاه سلطان حسین که آخر سلاطین صفویه بود سلطنت کرد

و اما جناب عبد الله بن موسی الکاظم در اثبات الوصیة است که بعد از شهادت حضرت رضا (علیه السلام) هشتاد نفر از علماء و فقهاء و از شیعیان امصار مشرف شدند بمکه معظمه و بعد رفتند بمدینة طیبه که خدمت حضرت جواد الائمه (علیه السلام) شرفیاب شوند وارد شدند بخانه حضرت جعفر بن محمد الصادق و بر روی فرش نشستند ناگاه عبدالله بن موسی بیرون شد و در صدر مجلس نشست و شخصی برخواست و ندا کرد هذا ابن رسول الله هر کس می خواهد سؤالی بنماید سؤال کند پس یکنفر گفت چه می فرمایی در باره مردی که بزوجه اش بگوید انتطالق عدد نجوم السماء عبدالله گفت سه طلاقه می شود آن جماعت شیعه متحیر و مغموم شدند شخص دیگری گفت چه می فرمایی در باره مردی که با حیوانی جمع شود گفت دستش را قطع می کنند و صد تازیانه باو میزنند و او را نفی بلند می کنند پس مردم ضجه و گریه کردند و متحیر بودند که چگونه بر خیزند و بروند و اینها از مقدار مشرق و مغرب حجاز و مکه و عراقین بودند

ناگاه دری از صدر مجلس باز شد و موفق خادم بیرون شد و عقب سر او حضرت جواد الائمه بود در حالتی که دو پیراهن در برداشت و بك لنك عدنی و از برای عمامه اش دو گوشه بود که یکی را از جلو انداخته و دیگری از عقب سر پس آقا سلام کرد و نشست و مردم همه ساکت در مقابلش نشستند سائل اول عرض کرد یا بن رسول الله چه می فرمایید درباره مردیکه بزوجه اش بگوید « انت طالق عدد نجوم السماء » حضرت جواد (علیه السلام) فرمودند افر، کتاب الله عز وجل « الطلاق مرتان فامسك بمعروف او تسريح باحسان » سائل عرض کرد عم تان فتوی داد که آن زن سه طلاقه است حضرت فرموده ای هم از خدا بترس و فتوی مده با آنکه اعلم از تو هست سائل دومی عرض کرد یا بن رسول الله چه می فرمایی درباره مردیکه با حیوانی جمع شده باشد حضرت فرمود آن مرد تعزیر می شود و پشت آن حیوان را داغ می کنند و از شهر او را خارج می کنند عرض کرد عموتان چنین فتوی داده حضرت فرمود لا اله الا الله یاعم انه لعظیم عند الله ان تقف غداً بین یدیہ فیقول لك لم افیت عبادی بمالم تعلم وفي الامة من هو اعلم منك

عبدالله بن موسی عرض کرد دیدم برادرم حضرت رضا را که در این مسئله دومی چنین جواب داد حضرت جواد (علیه السلام) فرمود پدرم حضرت رضا (علیه السلام) این جواب را داد بسائلی که سؤال کرد از نباشی که قبر زنی را نبش کرده باشد و با او فجور کرده باشد و گفتش راد زدیده باشد پس فرمود باید دستش را قطع کنند چون سرقت کرده و باید او را نفی بلند کنند چون با میت فجور نموده انتهی

و در استر آباد است قبریکه منسوبت بجناب عبدالله بن موسی الکاظم (علیه السلام)

و در مجالس المؤمنین است که مشهد امامزاده عبدالله و فضل و سلیمان اولاد امام موسی کاظم در آبه است که دو فرسخی ساوه باشد که از محال قم است و آبه همیشه شیعه نشین بوده بخلاف ساوه که ساکنان او سنی بوده اند و همیشه بین ساکنین این دو نزاع مذهبی بوده و اما جناب اسحق بن الامام موسی کاظم، در رجال کبیر است که ایشان از اصحاب حضرت رضا (علیه السلام) بودند

و در عمدة الطالب است که ایشان اولاد زیادی داشتند و از اولادهای اوست ابو جعفر محمد الصورانی ابن الحسن بن الحسین بن اسحق بن موسی کاظم (علیه السلام) قتل بشیراز و قبره بها - و ظاهراً قبر شریفش در نزدیک باب اسطخر باشد

واما عبدالله بن موسی کاظم المکنی بابی الدنيا ابو القاسم اولادش معروفند بینی ابی الدنيا کذا فی عمدة الطالب

واما مظهر قهر الجبار زید النار ابن موسی کاظم در مجالس المؤمنین است چون جناب ابراهیم بن موسی کاظم (علیه السلام) المعروف به ابوالسرایا در کوفه خروج نمود و محمد مشهور به ابن طباطبا را از قبل خود نایب حضرت رضا (علیه السلام) نموده و او را بر خود و سایر تابعان امیر نموده بود زید النار را بتسخیر بصره فرستاد و زید مثل شعله نار ببصره مستولی شد، خانه های بنی العباس را سوخت و نخلستان های ایشانرا آتش زد باین سبب او را زید النار گفتند و آخر او را گرفته نزد مأمون بمرود بردند و در آنجا وفات یافت - انتهی و این قضیه درسته صد و نود و نه بود و در بحار از عیون اخبار الرضا روایت کرده که حضرت رضاع به زیدالنار فرمودند: یا زید اغترک قول سفلة اهل الکوفة ان فاطمة احصنت فرجها فحرم الله ذریتها علی النار وذلك للحسن و الحین خاصة ان کنت ترى انک تعصى الله و تدخل الجنة و موسی بن جعفر اطاع الله و دخل الجنة فانت اذا اکرم علی الله من موسی بن جعفر (علیه السلام) والله ما ینال احد ما عند الله عز و جل الا بطاعته و زعمت انک تناله بمعصيته فقال له زید:

انا اخوک و ابن ابيک فقال له ابو الحسن (علیه السلام): انت اخی ما اطعت الله عز و جل ان نوح (علیه السلام) قال رب ان ابنی من اهلی الخ - فقال الله عز و جل: یا نوح انه لیس من اهلیک فاخرجه الله من ان یکون من اهله بمعصيته

و در بحار است که جناب زید بن موسی کاظم در سامراء از دنیا رحلت فرمود

و در عمدة الطالب است چون زید النار خانه های اهل بصره را سوزانید و نخلستانشان را آتش زد حسن بن سهل با او محاربه کرد و بر او غلبه یافت و او را روانه کرد مقیداً بمرود نزد مأمون او هم زید را فرستاد خدمت برادرش حضرت رضا (علیه السلام) و از جرائم او درگذشت حضرت رضا (علیه السلام) قسم یاد فرمود که ابداً با او تکلم نکند - بعد مأمون جناب زید را زهر خوراند و از دنیا رحلت فرمود و قبرش در مرو است انتهی

واما حالات شریفه بقیه پسرهای حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) و حالات شریفه بنات آن بزرگوار را احقر در جایی ندیده ام بغير جناب فاطمه ملقبه بمعصومه (علیها السلام) که در قم مدفونست و جناب آمنه که در مصر مدفونست کما فی عمدة الطالب و ظاهراً تمام اولادهای حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) مادرهانشان ام ولد بودند نه حره و نه معقوده بلکه شاید آن بزرگوار ابداً زوجه معقوده نداشته اند

و بدانکه در صحن کاظمین دو قبر است با بقعه و قبّه عالیّه و آنها را نسبت میدهند که دو فرزند حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) اند و جناب سید العلماء آقا سید مهدی قزینی در کتاب مزار

فلك النجاة فرموده که از اولاد ائمه دو قبر بیست مشهور در مشهد امام موسی کاظم (علیه السلام) لکن معروف نیستند و بعضی گفته اند که یکی از آن دو قبر مسمی است بعباس بن موسی که در حق او قدح شده انتهى و در هدیه الزائرین فرموده که در لوح زیارتشان نوشته یکی ابراهیم و یکی اسمعیل و شاید قبری که معروف باسمعیل است همان عباس بن موسی باشد چه آنکه اسمعیل که کتاب جعفریات از او نقل شد ظاهراً آنستکه در مصر باشد و اما ابراهیم پس حضرت امام موسی را دو ابراهیم بوده و ظاهر آنستکه این همان ابراهیم اکبر است که مکنی است بایی السرایا انتهى

و در کتاب عمدة الطالب است که حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) شصت اولاد داشت بیست و هفت پسر و سی و سه دختر انتهى و از پسرهای موسی بن جعفر است جناب محسن بن موسی بن جعفر (علیه السلام) که قبرش در فراهان نزدیک قم است و معروفست بزاهد محسن

### فصل پنجم: در ذکر حالات بعضی از اصحاب حضرت موسی کاظم (علیه السلام)

در بحار از فصول المهمة روایت کرده که شاعره السید الحمیری و با به محمد بن المفضل

و ایضا در بحار از اختصاص روایت کرده من اصحابه علی بن یقظین و علی بن سوید السائی و محمد بن سنان و محمد بن ابی عمیر الازدی و اجمال حالات هر يك اینست:

اما محمد بن المفضل ظاهراً مراد محمد بن المفضل بن عمر الجعفی باشد که در کتاب رجال ایشان را از اصحاب موسی کاظم (علیه السلام) شمرده

و اما علی بن یقظین ابن موسی البغدادی، در رجال کبیر است و کان ثقة جلیل القدر منزلة عظيمة عند ابی الحسن موسی عظیم المکان فی الطائفة - وایشان وزیر هرون الرشید بودند

و ایضا در رجال کبیر روایت کرده وقتیکه حضرت موسی بن جعفر تشریف آورد عراق علی بن یفدین بحضرت عرض کرد: اماتری حالی و ما انا فيه فقال له يا علی ان الله تعالى اولياء مع اولياء الظلمه ليدفع بهم عن اوليائه وانت منهم يا علی

و در روایت دیگر فرمودند و قال ابو الحسن ان الله مع كل طاغية و زيراً من اوليائه يدفع به عنهم . و از سلیمان بن حسن کاتب علی بن یقظین نقل شده گفت من یکسال عطیات علی بن یقظین را ضبط نمودم بصد و پنجاه هزار نفر احسان کرده بود اقل عطایش بهر يك هفتصد درهم بود و اکثرش ده هزار درهم

و از عبدالله بن یحیی الکاهلی روایت کرده گفت من در خدمت حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) بودم دیدم علی بن یقظین روی بحضرت می آورد پس حضرت ملتفت وی شدند فرمودند من سرهان بری رجلا من اصحاب رسول الله ص فلینظر الی هذا المقبل پس مردی از اصحاب عرض کرد او از اهل بهشت است؟ فرمودند من شهادت می دهم که او از اهل بهشت است

و ولادت علی بن یقظین در کوفه سنه صد و بیست و چهار و رحلتش منه صد و هشتاد و

و پدرش یقظین در سنه صد و هشتاد و پنج از دنیا رحلت فرمود انتھی ما عن الرجال

و در کلمه طیبه از مجموع الرائق نقل کرده از یقظین والد علی که گفت مردی والی اهواز بود از منشیان یحیی بن خالد و باقی مانده بود برده من مالیات دیوانی آنقدر که باید تمام مالم را میدادم که آسوده بشوم و شنیدم که او از شیعیان است پس ترسیدم و از اهواز فرار نمودم بسمت مکه معظمه؛ بعد از فراغ از اعمال حج رفتم بمدینه خدمت حضرت صادق (علیه السلام) و مطلب را بحضرت عرض کردم؛ فرمود باکی نیست بر تو؛ و در رقعہ کوچکی نوشت؛

« بسم الله الرحمن الرحيم - ان الله في ظل العرش ظلا لا يملكها الا من نفس عن مؤمن كربة واعانه بنفسه او صنع اليه معروفاً ولو بشق تمر وهذا اخوك والسلام»

پس مهر کرد آن رقعہ را و بمن داد و فرمود بوالی اهواز برسانم

پس چون برگشتم باهواز شب بمنزل والی رفتم و گفتم من رسول حضرت صادق (علیه السلام) ناگاه والی با پای برهنه بیرون آمد چون چشمش بمن افتاد سلام کرد و میان دو چشمم را بوسید و گفت ای سید من تو رسول مولای منی؟ گفتم آری - گفت فدای تو دو چشمانم پس گرفت دست مرا د گفت ای سید من بچه حال گذاردی آقای مرا؟ گفتم بخوبی پس سه مرتبه مرا قسم داد و دادم باورقمه آن حضرت را آن را گرفت و بوسید و بچشمانش گذارد گفت ای برادر بفرما امر خود را گفتم در دفتر برزومه من چند هزار درهم است و در او تمام شدن و هلاک شدن منست پس دفتر را طلبید و محو کرد آنچه برزومه من بود و بمن خطی داد ببرائت ذمه من از آنها پس طلبید صندوق های اموال خود را و بالمناصفه تقسیم کرد و همچنین اسب ها و جامه ها و سایر مایملکش را با من تصیف کرد و پیوسته میگفت ای برادر آیا خوشنود شدی؟ گفتم آری واللہ و افزوده شد بر سرورم پس چون موسم حج شد گفتم تلافی نمی کنم این برادرم را بچیزی که بهتر باشد از رفتن بحج و دعای برای او و رفتن خدمت مولایم حضرت صادق (علیه السلام) و شکر گذاری از او پس رفتم بجانب مکه و راهم را قرار دادم از مدینه رفتم خدمت حضرت صادق (علیه السلام) چون داخل شدم بر حضرتش آن بزرگوار را مسرور دیدم فرمود ای فلان چه شد کار تو بافلان

بس خبر خود را عرض کردم رخساره آن جناب میدرخشید از سرور عرض کردم ای مولای من آیا شما خوشنود شدید فرمود قسم بخدا که مرور کرد پدرهای مرا و مرور کرد خداوند را انتھی

و در دمعة الساکبه از عیون المعجزات سید علم الهدی روایت فرموده از محمد بن علی الصیرفی گفت اذن گرفت ابراهیم جمال که وارد شود بر علی بن یقظین وزیر پس اذن نداد و او را مانع شدند و در همان سال علی بن یقظین بحج مشرف شد و وارد شد بمدینه طیبه و استیذان نمود که وارد شود به حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) حضرت او را مانع شد فدای آن روز علی بن یقظین حضرت را ملاقات کرد عرض کرد ای سید من گناه من چه بود که شما مرا مانع شدید؟

حضرت فرمود من ترا مانع شدم چون تو برادرت را مانع شدی و خداوند سعی ترا قبول نمی کند تا وقتی که ابراهیم از تو بگذرد؟ عرض کرد ای سید من در اینوقت ابراهیم جمال کجاست که او را از خود راضی و خشنود کنم و من مدینه و ابراهیم در کوفه است حضرت فرمود چون شب شود برو بقیع بتنهایی بدون آنکه کسی بفهمد از اصحابت و آنجا مرکب نجیبی است بر او سوار شو

پس علی بن یقطین رفت بقیع و سوار شد قدری بگذشت که خود را درب خانه ابراهیم دید در را کوبید و گفت منم علی بن یقطین

ابراهیم از میان خانه گفت علی بن یقطین چه می کند بدرب خانه من؟

ص: 527

علی فریاد زد که امر من بزرگست و قسم داد که اذن دخولش بدهد چون داخل شد گفت ای ابراهیم مولای من مرا قبول نکرد تا از من بگذری ابراهیم گفت خدا ترا پیامرزد علی بن یقظین قسم داد ابراهیم را که پایش را بصورت او بگذارد ابراهیم ابا کرد دو مرتبه او را قسم داد ابراهیم چنین کرد و علی بن یقظین میگفت اللهم اشهد بعد سوار مرکب شد و خود را درب خانه موسی بن جعفر دید دق الباب کرد پس حضرت او را اذن دخول داد

واما علی بن السوید الحالی منسوب الی الساعة قرية بالمدينة

و در رجالست انه ثقة من اصحاب الرضا (علیه السلام)

واما محمد بن السنان الزاهری از الزاهر مولی عمرو بن حمق خزاعی است و جناب زاهر از جمله شهداء در رکاب سیدالشهداء (علیه السلام) است و علماء درباره او مختلف گفته اند از شیخ مفید نقل شده که فرمود انه ثقة و از شیخ طوسی نقل شده انه ضعه

اما محمد بن ابی عمیر و اسم ابی عمیر زیاد بن عیسی است بغدادی الاصل والمقام کان جلیل القدر عظیم الشان والمنزلة عندنا وعند المخالفین

و در رجال از کشی نقل کرده اند ممن اجمع اصحابنا علی تصحیح ما یصح عنه و اقواله بالفقه والعلم

وقال الشيخ الطوسی رهانه اوثق الناس عند الخاصة والعامة وانسکهم واورعهم واعدبهم ادرك من الائمة ثلثة موسی بن جعفر ولم یروهنه وروی عن ابی الحسن الرضا والجواد (علیه السلام) و در اوائل ذکری شیخ شهید فرموده ان الاصحاب اجمعوا علی قبول مراسیله

و در تهذیب در باب دین روایت کرده از ابراهیم بن هاشم که محمد بن ابی عمیر رضی الله عنه تمام اموالش از دستش رفت و فقیر شد و از مردی ده هزار درهم طلبکار بود و آنشخص قرض دارخانه محل سکناى خود را فروخت و پولش را آورد نزد محمد بن ابی عمیر فرمود این چه چیز است عرض کرد طلبی است که از من داری فرمود ارث بتو رسیده گفت نه فرمود ضیعه و ملکى فروخته ای گفت نه فرمود پس این وجه از کجا بدست تو آمده گفت خانه محل سکناى خود را فروختم که دینم را ادا کنم جناب ابی عمیر فرمود حدثنی ذریح المحاری عن الصادق (علیه السلام) انه قال لا یخرج الرجل عن مسقط رأسه بالدین فرمود بردار این پول را والله من فعلا محتاج بیکدر هم هستم اما اینوجه در ملک من داخل نمی شود

و در رجال است که او را مأمون چهار سال حبس نمود و او نود و چهار کتاب تصنیف کرده بود خواهرش وقتی که او در حبس بود کتب او را از ترس زیر زمین دفن کرد و همه کتب ضایع شد بعد از محفوظات خود و از آن احادیثی که قبلا از او بدست مردم بود حدیث میگرد

و ایضاً در رجال کبیر است که بعد از شهادت حضرت رضا (علیه السلام) ابن ابی عمیر را بامر مأمون الرشید جلب نمودند و او را محبوس نمودند با شدت وضیق و آنچه داشت از او گرفتند

و از فضل بن شاذان نقل کرده که سعایت نمودند از ابن ابی عمیر نزد سلطان که او اسماء شیعیان اهل عراق را میداند پس سلطان امر کرد اسامی شیعیان عراق را بگو ابن ابی عمیر امتناع کرد. سلطان حکم کرد که او را برهنه کردند و صد تازیانه بیدن شریفش زدند و بسیار متألم شد نزدیک بود که اسماء شیعیان را بگوید



ناگاه شنید صدای محمد بن یونس بن عبدالرحمن را که گفت یا محمد بن ابی عمیر، اذکر موفقک بین یدی الله عز وجل پس این ندا موجب قوت و صبرش شد

(ج 33)

ص: 528

و ایضاً از فضل بن شاذان تلکرده که گفت رفتم بعراق دیدم کسی را که عتاب میکند برفیقش و میگوید تو مردی هستی عیالیند و محتاجی جهت معاشرت به کتابت و من ایمن نیستم که چشت از طول سجود کور شود او در جواب گفت وای بر تو، اگر چشم کسی از طول سجود کور شود باید چشم های ابن ابی عمیر کور میشد چون او بعد از نماز صبح که سر بسجده شکر میگذاشت سر بلند نمی کرد مگر وقت زوال شمس

و فرمود که سندی بن شاهک ملعون ابن ابی عمیر را بامر هرون صدو بیست چوب زد بجهت تشییش و او را حبس نمود تا آنکه او صد و بیست و یک هزار درهم داد که از حبس هرون نجات یافت گفت من گفتم ابن ابی عمیر متمول بود گفت بلی مالک پانصد هزار درهم بود و کنیه ابن ابی عمیر ابا احمد بود وکان من اوثق الناس عند الخاصة والعامه

و رحلتشان درسته دویست و هفده از هجرت مقدسه بود و فرموده محمد بن ابی عمیر افقه وافضل و اصلح بود از یونس بن عبدالرحمن انتهی ما نقلنا من الرجال

و از اصحاب آن بزرگوار است صفوان بن مهران جمال اسدی که حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) باو فرمود، یا صفوان، کل شیء منک حسن جمیل ما خلا شیئا واحدا و ذکرع اکرائه جماله من آخرها، و او جد محمد بن احمد بن عبدالله بن قضاة بن صفوان الجمال بود

و محمد بن احمد همان کسی است که در محضر سلطان با قاضی موصل در امامت مباحله کرد چون قاضی از مجلس برخاست تب کرد و همان دستش که در مباحله کشیده بود سیاه شد و ورم کرد و روز دیگر هلاک شد

و مجلسی اول در شرح فقیه چون این قضیه را نقل میکنند میفرماید و حکایت میرزا مخدوم شریفی در مجلس شاه اسمعیل ثانی و مباحله نمودن میر مرتضی با او و اخراج او در روز سوم مباحله از مملکت ایران مشهور است

## **فصل ششم : در ذکر بعضی از ظلمهای عظیمی که بر اقارب و عشیره این بزرگوار در زمان امامت آنحضرت وارد شد**

و آنها چند قضیه بود :

قضیه اول که خیلی عمده بود قتل جناب حسین بن علی عابد بن حسن بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) است که معروفست بصاحب الفتح

در مقام است که این آقازاده با جمعی از علویین در مدینه طیبه خروج فرمود در شهر ذیقعدده الحرام سنه صد و شصت و نه در زمان خلافت هادی بن مهدی بن منصور دوانقی

و جهت خروج ایشان چنانچه ابوالفرج اصفهانی نقل فرموده این بود که هادی عباسی اسحق بن عیسی بن علی را والی مدینه نمود او عبدالعزیز بن عبدالله را که از اولاد بلاواسطه عمر بن خطاب بود از جانب خود در مدینه جانشین نمود و او بسیار ظالم و فاسق و متهتک بود در معاصی و او با طالبین بسیار بدرفتاری کرد و ملجأ سود آنها را بخروج نمودن پس جناب حسین صاحب فخر با جمعی از علویین خروج نمودند

منهم يحيى و سليمان و ادريس اولادهای جناب عبدالله بن الحسن المثنى و منهم جناب عبدالله

ص: 529

افطس پسر حسن مثلث و منهم جناب ابراهیم بن اسمعیل الطباطبا و منهم عمر بن الحسن بن علی بن حسن مثلث و منهم عبدالله بن اسحق بن ابراهیم بن حسن مثنی و منهم عیسی بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) که جمعاً بیست و شش نفر از اولاد حضرت امیر (علیه السلام) بودند با ده نفر از حاجیان و جمعی از موالیان جمع شدند و سایر مردم نیز با ایشان اتفاق نمودند و خروج کردند و چون مؤذن اذان صبح را گفت داخل مسجد شدند و افطس بر مناره بالا- رفت و مؤذن را مجبور نمود بگفتن «حی علی خیر العمل»

عمری خلیفه مدینه چون این صدا شنید گریخت و از مدینه خارج شد

جناب حسین نماز صبح را در مسجد کرد و بر منبر برآمد و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود منم فرزند رسول خدا و بر آمده ام بر منبر رسول خدا ص و شما را دعوت میکنم بسنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) مردم بعضی با او بیعت کردند

حماد بربری بربری که داروغه مدینه بود با جمعی بر در مسجد آمد چون خواست از مرکب پیاده شود جناب یحیی بن عبدالله المحض چنان شمشیری باو زد که سپرو خود و کلاهش را دو نیم کرد آنملعون از اسب پرید و یحیی حمله کرد بلشگر او همه گریختند

و در آنحال مبرک ترك که از امرآه خلیفه عباسی بود بقصد حج بمدینه داخل شد چون خبر خروج حسین را شنید بوی پیغام داد که نمی خواهم مبتلا- بجنک توشوم جمعی را بر لشگر من بفرست اگر چه ده نفر باشد که بهانه باشد برای گریختن من جناب حسین چنین کرد امبرک گریخت بجانب مکه جد جناب حین و اصحابش رفتند بجانب مکه معظمه چون بفتح که یکفرسخی مکه معظمه هست رسیدند با سیصد نفر از سادات و موالی لشگرهای هادی خلیفه عباسی براند هرون باستقبال ایشان آمدند و در آنال از بنی العباس عباس بن ابی محمد و سلیمان بن جعفر و موسی بن عیسی بحج آمده بودند و مبرک ترك و حسن حاجب و حسین بن یقطین نیز بایشان ملحق شدند و این جمعیت زیاد در برابر جمعیت جناب حسین ایستادند در روز هشتم ذیحجه سنه صد و شصت و نه اول عرض امان کردند و گفتند ما ضامن شما میشویم که خلیفه بشما اذیت و ضرری ترساند جناب حسین قبول نفرموده و قتال عظیمی در بینشان واقع شد و پیوسته لشگر مخالف فریاد امانشان بلند بود و با عدد قلیل جمع کثیری از مخالفین را بقتل رسانیدند

تا آنکه محمد بن سلیمان از عقب ایشان برآمد و اکثر لشگر حسین را با جمعی از سادات و موالیان و خود جناب حسین را بقتل رسانیدند و جمعی از سادات را اسیر کردند

و در مروج الذهب است که بعد القتل اقاموا ثلاثة ایام لم یواروا حتی اكلتهم السباع و الطیر الی آخره و از حضرت امام محمد تقی (علیه السلام) مرویستکه بعد از واقعه کربلا واقعه بر سادات عظیمتر از «جنک فع» واقع نشد

چون آن لشگر سرهای شهدا را نزد موسی بن عیسی و عباس بن ابی محمد آوردند حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) هم با جمع کثیری از سادات حسنی در آن مجلس حاضر بودند موسی و عباس از حضرت امام موسی پرسیدند این سر حسین است فرمود بلی انالله و انا الیه راجعون جاها قسم که از دنیا رفت مسلمان و صالح و بسیار روزه گیرنده و امر کننده بود به نیکی ها و نهی کننده بود از بدی ها و و در میان سادات حسنی مثل خود نداشت

و چون اسیران از سادات را نزد هادی خلیفه بردند امر کرد همه را بقتل رسانیدند و در همان

روز هادی خلیفه از دنیا رفت

و دعبل خزاعی در قصیده تائیه مشهوره اشاره کرده

افاطم قومی یا ابنة الخیر فاندبی \*\*\* نجوم سموات بارض فلات

قبور بکوفان و اخری بطیبة \*\*\* و اخری بفتح نالها صلواتی

و فح (فتح فا و تشدید خاه) موضعیت در یکفرسخی مکه معظمه از راه مدینه و قبور شهداء فح در آنجاست در میان حصاری

و در مروج الذهب این اشعار را در مرتبه جناب حسین نقل کرده

فلا بکین علی الحسین بمولدة و علی الحسن و علی ابن عائكة الذی ابقوه لیس له کفن ترکوا بفتح فدوة فی غیر منزله الوطن کانوا کراما قتلوا  
لاطائشین ولا جبن فلوا الذلة عنهم غسل الثیاب من الدرن هدی العباد بجدهم فلهم علی الناس المنن

از این اشعار استفاده می شود که والده جناب حسین صاحب فح عاتکه نام بوده

و در در المسلموك است که عمر جناب حسین وقتی که در فح شهید شد بیست و شش سال بوده که قضیه دوم از قضایای عمده که در زمان امامت حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) واقع شد

قتل جناب یحیی صاحب الدیلم ابن عبدالله المحض ابن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) بود

و در عمدة الطالب است که بعد از شهادت جناب حسین صاحب فح یحیی صاحب دیلم گریخت و رفت بدریار دیلم و مردم در اطراف او جمع شدند و اهل آن بلاد با او بیعت کردند و امرش بزرگ شد.

هرون الرشید شنید و ترسید از زوال سلطنتش پس نوشت به فضل بن یحیی برمکی که یحیی بن عبدالله المحض ترس او در دل و چشم من هست آنچه می خواهد باو بده و شر او را از من دفع کن فضل بن یحیی برمکی با چند خود جانب یحیی بن عبدالله المحض رفت بدیلم و او را تحذیر و ترغیب نمود و امان خط مؤکدی بجناب یحیی بن عبدالله داد و یحیی بن عبدالله آمد بمدینه طیبه

و در مقاتل الطالبیین روایت کرده که جناب یحیی بن عبدالله المحض جزء اصحاب حسین صاحب فح بود بعد از آنکه اصحاب فح شهید شدند جناب یحیی مدتی در شهرها مستور اگر دش میگرد فضل بن یحیی بن خالد برمکی از مکان او مطلع شد گفت از آنجا کوچ کند و برود بدیلم و کاغذی هم نوشت که احدی متعرض او نشود پس آن بزرگوار وارد شدند، بدیلم هرون خبردار شد از مکان یحیی پس فضل بن یحیی را والی نواحی مشرق خراسان نبود و امر نمود او را که بذل امان نماید از برای

اگر او قبول کند

فضل آمد بیلاذ دیلم نزد جناب یحیی و امان داد او را بامضاء هرون، جناب یحیی هم قبول کرد بعد هرون فضل بن یحیی را با جناب یحیی طلبید ببغداد چون جناب یحیی ببغداد وارد برشید شد رشید خلعت و جایزه زیادی جناب یحیی داد و مدتی جناب یحیی ببغداد ماند و رشید بهانه جوئی میگرد که جناب یحیی را بگیرد و حبس نماید

تا آنکه جمعی از حجاز وارد شدند به رشید منجمله عبدالله بن مصعب بن عبدالله بن زبیر و

ص: 531

و هب بن وهب ابو البختری بود و با یکدیگر قسم یاد کردند که در باره یحیی سعایت نمایند نزد رشید و چنین کردند رشید یحیی را طلبید و او را نزد مسرور محبوس نمود و در حبس بود مدتی تا آنکه در محبس از دنیا رفت در سنه صد و هفتاد و شش و او را در مقابر قریش دفن کردند و ایضاً در مقاتل است که یگروز رشید جناب یحیی را در مجلس حاضر نمود و عبدالله بن مصعب را هم طلبید ابن مصعب در حضور هرون گفت یحیی مرا دعوت نموده بیعت با خود جناب یحیی فرمود با امیر المؤمنین آیا شما تصدیق می کنید ابن مصعب را و حال آنکه او پسر عبدالله زیر است که چهل جمعه در خطبه اش صلوات بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و آل او نفرستاد مردم ایراد گرفتند گفت چون پیغمبرص اهل بیت سوئی دارد دوست نمیدارم که آنها خوشنود شوند باین مطلب عبدالله بن زبیر بود که ظلم زیادی کرد بعد شما عبدالله بن عباس حتی آنکه روزی گاوی نزد عبدالله بن عباس ذبح کردند دیدند جگرش قطعه قطعه است علی بن عبدالله بن عباس بیدرش گفت نمی بینی جگر این گاو چگونه قطعه قطعه است گفت ابن زبیر جگر پدرت را هم این قسم قطعه قطعه کرده بعد ابن زبیر جناب ابن عباس را نفی کرد بطائف چون خواست از دنیا برود پسرش جناب علی بن عبدالله بن عباس را طلبید گفت وقتی که من از دنیا رفتم برو در شام نزد اقاربت از بنی عبدمناف پس جناب عبدالله مصاحبت یزید بن معاویه را بر مصاحبت عبدالله بن زبیر مقدم داشت الی ان قال و مع ذلك این ابن مصعب بود که با برادر من ابراهیم قتیل باخمیری بیدرت مهدی عباسی خروج کردند و علاوه اشعاری ابن مصعب گفته منجمله این شعر است

قوموا بیعتکم تنهض بطاعتنا \*\*\* ان الخلافة فیکم یا بنی حسن

صورت رشید متغیر شد ابن مصعب گفت بالله الذي لا اله الا هو و بایمان البيعة ان هذا الشعر ليس له

پس یحیی فرمود والله یا امیر المؤمنین این شعر را نگفته بغیر خود او و من هرگز قسم نخورده ام قبل از امروز نه بر است و نه بدروغ و وقتیکه بنده خداوند را در قسمش تمجید نماید حیا میفرماید که بنده را معاقب سازد بگذار که من او را قسم بدهم بقسمی که احدی کذباً باین نحو قسم نمی خورد مگر آنکه معجلاً- هلاک می شود ، رشید گفت قسم بده بآن نحو فرمود بگو برکت من حول الله وقوته واعتصمت بحولی وقوتی وتقلدت الحول والقوة من دون الله استکبارا علی الله و استغناء عنه و استعلاء علیه ان كنت قلت هذا الشعر بس ابن مصعب امتناع نمود هرون بغضب شد فضل بن ربیع به ابن مصعب گفت قسم یاد کن ابن مصعب بهمین نحو قسم یاد نمود جناب یحیی دست بشانه اش زد و فرمود . قطعت والله عمرک والله لا تفلح بعدها پس ابن مصعب از موضع خود حرکت نکرد که مبتلای بجذام شد و بعد از سه روز بجهنم واصل شد

چون او را بقبرستان سپردند قبر منخف شد و او را بخود فرو برد و غبار عظیمی از قبر بیرون شد و بعد ذلك هرون یحیی را در منزل تنک و تاریکی حبس نمود شبی آمد و آن مظلوم را طلبید و صد عصا ببدن نازنین او زد باز امر کرد اور احبس نمودند دو مرتبه شب دیگر آمد او را طلبید ثانیاً عصا ببدن آن مظلوم زد ثالثاً باز شبی آمد و او را طلبید گفتند مریض است بعد از چندی جناب یحیی از دنیا رفت بعضی گفتند حیوانات درنده را مدتی گرسنه داشتند بعد آن بزرگوار را در میان دار السباع انداختند و او را خوردند و از ادیس بن محمد بن یحیی بن عبدالله المحض روایت کرده که می فرمود قتل جدی بالجوع والعطش في الحبس انتهى ماهو القصد من مقاتل الطالبین

و در تاریخ طبری قضیه قتل یحیی را از وقایع سنه صد و هشتاد و شش نوشته و از آنچه گفتیم

معلوم شد که ایشان در بغداد شهید شدند

قضیه سیم از قضایای عمده که در زمان امامت موسی بن جعفر (علیه السلام) واقع شد شهادت جمعی از سادات است بدست حمید بن قحطبه طالی لعنة الله علیه

در عیون اخبار الرضا از عبیدالله بزاز نیشابوری روایت کرده گفت بین من و حمید ابن قحطبه طالی طوسی معامله بود یکوقتی از نیشابور رفتم بطوس خیر ورود من حمید بن قحطبه رسید مرا احضار نمود در وقت زوال ماه رمضان وارد شدم سلام کردم و نشستم طشت و ابریقی آوردند حمید بن قحطبه دست خود را شست بن هم گفت دست خود را شستم مانده و طعام حاضر کردند متذکر شدم که ماه رمضان است مانده و طعام نخوردم

حمید بن قحطبه گفت چرا نمیخوری گفتم نه مریضم و نه مسافر و نه علتی دارم که موجب افطار بشود و شاید در امیر علتی باشد که روزه خود را افطار میکند

گفت علتی ندارم و گریه کرد بعد از آنکه از طعام خوردن فارغ شد سؤال کردم که ملت گریه شما چه بود ؛

گفت وقتیکه هرون الرشید در طوس بود شبی مرا طلبید وارد شدم دیدم شمشیر کشیده و خادمی هم مقابلش ایستاده هرون گفت چگونه است اطاعت تو امیر المؤمنین را گفتم بالنفس والمال سر خود را بزیر انداخت و بمن اذن مراجعت داد

هنوز بمنزل خود در نك نکرده بودم غلامش آمد گفت اجب امیر المؤمنین گفتم انا الله و انا الیه راجعون و ترسیدم که قصد قتل مرا کرده باشد رفتم نزد رشید سرش را بلند کردو گفت کیف طاعتك لامیر المؤمنین گفتم بالنفس والمال والاهل والولد تبسمی کرد و مرا اذن مراجعت داد

باز بمنزل خود درنگ نکرده بودم غلامش آمد گفت اجب امیر المؤمنین حاضر شدم رشید سرش را بلند کرد گفت کیف طاعتك لامیر المؤمنین گفتم بالنفس والمال و الاهل والولد والدین

پس رشید خنده کرد و گفت این شمشیر را بگیر با این غلام برو و آنچه می گوید اطاعت کن

گفت شمشیر را گرفتم و با غلام آمدم تا رسیدیم بمنزلیکه درش بسته بود غلام در را باز کرد دیدم در وسط آن منزل يك چاهی است و در اطراف آن منزل اطاق استحرب يك حجره را باز کرد دیدم بیست نفر از سادات از اولاد علی و فاطمه با گیسوها افتاده و در آن حجره هستند بعضی جوان بودند و بعضی پیر مرد غلام گفت امرامیر المؤمنین است که این بیست نفر را بقتل برسانی پس غلام يك را آورد من گردن میزدم و جثه شان را غلام میان آنچه می انداخت بعد درب حجره دیگر را باز کرد در آنجا هم بیست نفر از سادات علوی و فاطمی بودند غلام اینها را هم يك يك حاضر کرد و گفت خلیفه امر کرده که اینها را هم گردن بزنی و بقتل برسانی

من هم يك يك را گردن زدم و غلام هم جثه شان رامیان چاه می انداخت

بعد که حجره ثالث را باز کرد دیدم آنجا هم بیست نفر از اولاد علی و فاطمه مقیدید غلام يك يك را می آورد من هم گردن میزدم آخری پیر مردی بود موهایش ریخته بود گفت



« تبالک یا میثوم ای منرک یوم القیمة اذا قدمت علی جدنا رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) وقد قتلت من اولاده ستین نفساً قد ولدهم علی وفاطمه »

پس بدن من لرزید این پیر مرد را هم کشتم جسدش را غلام میان چاه انداخت

ص: 533

حمید گفت وقتیکه من شصت نفر از اولاد پیغمبر و علی و فاطمه را در یکشب بقتل رسانیده ام نماز و روزه چه فایده دارد بحال من وشک ندارم که مخلد در آتش جهنم خواهم بود انتهی

مخفی نماناد که از تاریخ طبری استفاده می شود که هرون در سنه صدو نود و سه مریضاً بخراسان وارد شد و در نیمه شب شنبه سوم جمادی الاخره همین سال از دنیا رفت در مشهد مقدس در خانه حمید بن ابی خانم در چهاردهم ربیع الاول سنه صدوهفتاد بمسند خلافت نشست و در بیست و هفتم ذیحجه الحرام سنه صدوچهل و هشت هرون بدنیا آمده که مجموع عمرش چهل و پنجسال بوده و مدت خلافتش بیست و سه سال بوده

**فصل هفتم : در ذکر وقایع مهمه که در زمان امامت حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) واقع شد و گفتیم که ابتداء امامت این بزرگوار از حین ارتحال پدر بزرگوارش حضرت صادق (علیه السلام) بود و گفتیم اصح در باب شهادت حضرت صادق آنستکه در ماه شوال سنه صدوچهل و هشت بوده**

و اشهر در باب شهادت حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) آنستکه روز جمعه بیست و پنجم ماه رجب سنه صدوهشتاد و سه بوده پس مدت امامتشان سی و چهار سال و نه ماه می شود

و در بقیه آن سال سلیمان بن مهران الکابلی که مشهور بود ان الکابلی که مشهور بود به اعمش از دنیا رفت

و در تاریخ یافعی است که هشام بن عبدالملك بجهت اعمش نوشت که مدائح عثمان بن عفان و مثالب علی بن ابیطالب (علیه السلام) را بجهت من بنویس

اعمش کاغذ را که خواند میان دهان گوسفندی کرد که بجاید قاصد گفت چه جواب بهشام بدهم اعمش گفت جواب او همین است قاصد اصرار کرد اعمش در جواب نوشت

بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد فلو كان لعثمان مناقب اهل الارض ما نفعتك و لو كان لعلی (علیه السلام) مساوی اهل الارض ما اضرتك

و در سنه صدوچهل و نه منصور از بنا و تعمیر شهر بغداد فارغ شد

و در منته صدو پنجاه منصور جعفر بن سلیمان را از ایالت مدینه عزل نمود و جناب حسن امیر ابن زید بن حسن المجتبی (علیه السلام) را والی مدینه طیبه نمود

و ایضا در اینسال جعفر بن ابی جعفر المنصور پدر زبیده در بغداد از دنیا رفت

و در اینسال ابو حنیفه در بغداد از دنیا رفت و در در المسلوک است که او از اهل بابل یا کابل بوده

و در سنه صدو پنجاه و یک منصور برش مهدی را از خراسان طلبید که او را ملاقات نماید و در اینسال منصور شروع نمود بساختن رصافه را در جانب شرقی بغداد بجهت پرش مهدی و از برای او سور و خندق و میدان و بستانی قرارداد (ورصافه محله ایست بیگداد)

و در سنه صد و پنجاه و دو خوارج معن بن زائده شیبانی را که حاکم سجستان بود بقتل رسانیدند در بست (که شهر بست در بین سیستان و غزنین و هرات)

ص: 534

و او معروف بود بعدالت و شجاعت و جود، شاعر میگوید:

ایا جود معن ناج معنا بحاجتی \*\*\* فلیس الی معن سواک شفیع

و در زینة المجالس است نوبتی سیصد نفر اسیر آوردند نزد معن بن زائده معن فرمان داد بقتل ایشان جوانی بین آنها بود گفت های امیر ترا بخدا سوگند مارا نکشی تا بما آبی بیاشامانی معن فرمان داد تا همه را آب دادند

همان پسر برخاست گفت یا ایها الامیر ما میهمان تو شدیم و اکرام ضیف بر همه کس لازمست پس معن همه را آزاد کرد

و در حبیب السیر از تاریخ یافعی روایت کرده که روزی پیاده به معن بن زائده رسید گفت: ای امیر مرا سوار کن

معن شتر و اسب و استر والاغ و کنیزی بوی داد و گفت اگر میدانستم که خداوند مرکوبی غیر از اینها خلق کرده ترا نیز بر آن سوار می کردم و یکدست لباس هم از حریر بوی انعام نمود و فرمود اگر لباسی غیر اینها از حریر میسر بودی آنرا نیز بتو میدادم

و در ایامی که معن والی یمن بود حکایت نمود که وقتی منصور در طلب من جدیت نمود و من در بغداد مخفی بودم و میترسیدم که مبادا کسی پیمرا بازیابد از اینجهت هیئت خود را تغییر داده برشتری نشستم و عبائی پوشیده بجانب بادیه رفتم چون از دروازه بغداد خارج شدم شخص سیاه چرده که شمشیری حمایل داشت دست زد و زمام شترم را گرفت و شتر را خوابانید و دستهای مرا گرفت و من متوهم شدم گفتم چیست ترا؟

گفت تولى آنکس که امیر المؤمنین ترا، میطلبد گفتم من کیستم؟ گفت معن بن زائده

گفتم بترس از خدا، من معن نیستم

گفت دست از اینسخن بردار من ترا خوب میشناسم

پس من عقدی از جواهر که همراه داشتم بیرون آوردم و بوی دادم گفتم این جواهر باضعاف مضاعف و جهیست که منصور بتو بدهد اینرا بگیر و چنان پندار که مرا ندیدی که خون من ریخته نشود مرا ندیدی

آن سیاه بآن عقد جواهر نگاه کرد پس از آنکه غایت قیمت آن بر او منکشف شد گفت از تو چیزی سؤال می کنم اگر موافق واقع جواب گفتی دست از تو بر می دارم؟ گفتم بپرس گفت امروز تو بصفت جود و سخاوت موصوفی خبر ده مرا که هرگز تمامی مال خود را بکسی بخشیده گفتم نه گفت نصف مال خود را بخشیده گفتم نه همچنین سؤال کرد تا بعشر رسید، من شرم داشتم بگویم نه گفتم بگمانم بخشش من باین درجه رسیده

گفت این سهلست و من سیاه پیاده هستم و ماهی بیست در هم از منصور بمن میرند و قیمت این جواهر چندین هزار دینار است اکنون اینرا من بتو بخشیدم تا بدانی که در عالم کسی هست که سخاوتش از تو بیشتر است و بجود خود متعجب نباشی، آنگاه عقد را بکنار من انداخت و رفت هر چه ندا کردم جوابی نداد

و در اینسال حمید بن قحطبه والی خراسان، در کابل جنک کرد

و در سنه صد و پنجاه و سه عبید پسر دختر ابی لیلاقاضی کوفه از دنیا رفت و بجای او

ص: 535

شريك بن عبدالله النخعي قاضي كوفه شد

و ايضا در اينسال امر كرد منصور بپوشيدن كلاه بلند كه ابودلامه شاعر گفت

و كنا ترجى من امام زيادة\*\*\* فزاد الامام المصطفى في القلانس

تراها على هام الرجال كانها\*\*\* دنان يهود جللت بالبرانس

و در سنه صدو پنجاه و چهار منصور رفت بجانب شامو بيت المقدس

و در سنه صدو پنجاه و پنج منصور پسرش مهدى را روانه كرد بجهت ساختن شهر رافقه (بالراء والفاء بلد متصل البناء بالوند)

و در سنه صدو پنجاه و هشت در ششم ذيحجة الحرام منصور بن محمد بن على بن عبدالله بن عباس در بئر ميمون كه در نزديكى مكه معظمه است از دنيا رحلت كرد در سن شصت و چهار سالگى

و از هشام كلبي نقل شده كه هلاكت منصور در سن شصت و هشت بوده و در بشر ميمونيا در حجون كه قبرستان مكه معظمه است دفن شد و در پنجشنبه نوزدهم ذيحجه همانسال مردم در بغداد با پسر بزرگ منصور كه مهدى عباسى باشد بيعت نمودند

و در سنه صد و پنجاه و نه حميد بن قحطبه والى خراسان در خراسان از دنيا رفت

و در سنه صدو شصت جناب خليل بن احمد بصرى در بصره از دنيا رفتو بعضى از وقايع و حالات ايشان در فصل هشتم از باب ششم در ضمن مدفونين در بصره ذكر شد و گفتيم كه علم عروض را او استخراج نمود و در در المسلوك است وقتيكه او مشغول علم عروض بود پسرش بر او وارد شد و او بر آن حال ديد بيرون شد و بمردم گفت پدرم ديوانه شده مردم بر او وارد شدند و او را در آنحال ديدند گفتند پسرت چنين مى گويد؟ پسرش گفت

لو كنت تعلم ما اقول عذر تنى\*\*\* او كنت اعلم ما تقول عدلتكا

لكن جهات مقالتي فذلتي\*\*\* و علمت انك جاهل نذرتكا

و از كلمات خليل بن احمد بصرى است < ان لم تكن في هذه الطائفة يعنى اهل العلم اولياء الله فليس الله ولى غيرهم واولياء الله الذين يتولونه بالطاعة ويتولاهم بالكرامة و هم الذين ادوا فرائض الله واخذوا بسنن رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) وتورعوا عن محارم الله وزهدوا في عاجل الدنيا ورغبوا فيما عند الله لاخوف عليهم من لحوق مكروه ولاهم يحزنون بفوات مأمول

وايضا درسته صدو شصت مردم با موسى الهادي ابن مهدى الخليفة بولايت عهد بيعت كردند و در اينسال مهدى خليفه مسجد پيغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) را وسعت داد

و در سنه صدو شصت و يك سفيان ثورى و ابراهيم بن منصور زاهد از دنيا رفتند در مجمع البيان است كه به ابراهيم گفتند چه شده است ما را كه دعا ميكنيم و باجابت نميرسد گفت چون شما خدا را شناختيد و اطاعت او را نكرديد و پيغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) را شناختيد و سنتش را متابعت نكرديد و قرآن را شناختيد و باوصيل نكرديد و نعمت الهى را صرف كرديد و شكر او را بجای نياورديد و

بهشت را دانستید و او را طلب نکردید و جهنم را فهمیدید و از او نگریختید و شیطان را شناختید و او را اطاعت می کنید و مرگ را دانستید و خود را مهیا بجهت مردن نکردید و مردم هایتان را دفن کردید و از آنها عبرت نگرفتید و از عیوب خود فراموش نکرده مشغول عیب جوئی مردم شد بدالغ

ص: 536

و در سن صد و شصت و دو عبد الرحمن بن زیاد قاضی افریقیه از دنیا رفت و سنش زیاده بر نود بود و سبب موتش آن بود یکروز ماهی خورد باشیر یحیی بن ماسویه طبیب حاضر بود گفت اگر طب صحیح است باید این مرد امشب بمیرد و همانشب هم مرد

وایضا جناب ابراهیم بن ادهم بلخی که از ابناء ملوک بود و در زهد و عبادت مشهور بود از دنیا رحلت فرمود و همچنین سیبویه استاد نحویین در اینسال از دنیا رحلت کرد

و سفیان ثوری هم بقولی در اینسال از دنیا رفت

و در سنه صد و شصت و سه ، ابو الاشهب جعفر بن حیان در بصره و بکار بن شریح قاضی موصل از دنیا رفتند

وایضا حکیم بن عطاء الملقب به المقنع بجهنم واصل شد و او مرد ساحر و شعبده بازی بود و قصیر القامة و کریه المنظر بود و بجهت آنکه صورت قبیحش را مردم نینند چهره از طلای احمر ترتیب داده بود که بر روی خود می کشید و باین سبب مقنع می گفتند و منزل او در مرو بود آخر الامر به ماوراء النهر رفت و دعوی الوهیت نمود

و آن ملمون در سحر و شعبده بسیار مهارت داشت و مدت دوماه هر شب از چاه مانند ماه صورتی مدور و منور بیرون می آورد که دو فرسخ در دو فرسخ روشنایی می داد

و مهدی عباسی که خروج او را شنید ابو سعید جرشلی را بالشگر ظفر اثر بماوراء النهر فرستاد و ابو سعید مدتی او را محاصره نمود بعد که مقنع فهمید ظفر باتگر اسلام است تمام لشکر خود حتی نسوان و صبیان را مسموم نمود آنگاه اجساد آنها را سوزانید و خود را در خم نیز اب انداخت تا جمیع اجزایش در میان تیزاب بگداخت

بعد از این جاریه که از مقنع گریخته بود و مخفی شده بود بیرون آمد و پیام قلعه رفت فریاد زدای لشگر اسلام اگر مرا امان دهید در قلعه را بکشایم ابو سعید او را امان داد و کیفیت واقعه را از کنیزك معلوم کرد مو از جهالت مقنع متعجب شدند

و خروج مقنع در سنه صد و پنجاه و نه بود و بدرک واصل شدنش در سنه صد و شصت و سه بود کذافی تاریخ حبیب السیر

و در سنه صد و شصت و شش ، مهدی بن منصور اخذ بیعت کرد از برای پسرش هرون الرشید بولایت عهد بعد از برادرش موسی الهادی بن مهدی بی منصور و ملقب شد هرون در اینسال به رشید

و در سنه صد و شصت و هفت امر کرد مهدی بن منصور بتوسعة مسجد النبي (صلی الله علیه وآله وسلم)

و در سنه صد و شصت و هشت حسن الأمیر ابن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) از دنیا رحلت فرمود

و در سنه صد و شصت و نه مهدی خلیفه ابن منصور الدوانقی از دنیا رحلت نمود در بیست و دوم محرم الحرام در قریه ماسبذان و قبرش هم در همانجا می باشد ( و ماسبذان در طرف نهر وان است دریمین حلوان از برای کسیکه قاصد همدانست و در او قبر مهدی عباسی است و فعلا اثری از او نیست ) و مدت خلافتش ده سال و یکماه بود و عمرش چهل و سه سال بود و در همان روز فوت مهدی خلیفه مردم با پسرش موسی الهادی بیعت کردند بخلافت





وایضا در اینسال حسین بن علی بن حسن بن حسن بن حسن المجتبی (علیه السلام) قتیل فح ظهور فرمود و در هشتم ذیحجه الحرام همین سال آن بزرگوار با جمعی از سادات حسنی در فح شهید شدند و در فصل سابق فی الجملة از کیفیت شهادتشان و قتلشان ذکری شد

و در سنه صد و هفتاد موسی الهادی خلیفه این مهدی بن منصور از دنیا رفت شب جمعه نیمه ماه ربیع الاول در عیسی آباد (واو محله ایست در شرقی بغداد)

وایضا در اینسال نافع که یکی از قراء سبعة است از دنیا رفت

و ایضا در همان شب فوتهدای مردم با برادرش هرون الرشید بیعت کردند و مادر موسی ورشید خیزران یمانیه بود و تولد رشید دوری آخر ذیحجه سنه صد و چهل و هشت بود

و ایضا در همان شب نیمه ربیع الاول سنه صد و هفتاد عبدالله مأمون متولد شد لذا آنشب به ليله هاشمیه اشتهار یافت زیرا که خلیفه مرد و خلیفه بتخت سلطنت نشست و خلیفه متولد شد

و در شوال همین سال محمد امین بن هرون الرشید از زبیده بنت جعفر بن منصور متولد شد پس مأمون شش ماه از امین بزرگتر بود

و در سنه صد و هفتاد و سه خیزران مادر رشید در بغداد از دنیا رفت و او را در مقابر قریش دفن کردند

و در سنه صد و هفتاد و پنج جناب یحیی صاحب دیلم ابن عبدالله المحض ابن حسن بن حسن المجتبی (علیه السلام) در دیلم خروج فرمود

و ایضا در اینسال رشید از برای پسرش محمد امین عقد ولایت عهد بست و او را ملقب نمود بامین از حرصی که مادرش زبیده داشت باین امر

و در سنه صد و هفتاد و شش جناب یحیی صاحب دیلم در بغداد در حبس هرون از دنیا رفت در سن هشتاد و چهار و در مدینه طیبه او را دفن کردند

و در سنه صد و هشتاد: سیبویه استاد نحو بین در قریه بیضاء که از قرای شیراز است از دنیا رفت و در در المسلموك است در وقت مردن که سرش بزناوی برادرش بود برادرش گریه میکرد سیبویه چشم باز کرد و این شعر را انشاد کرد

اخین کنا فرق الدهر بیننا \*\*\* الی الغایة القصوی ومن یامن الدهرا

و جهت آنکه او را سیبویه گفتند چنانچه خطیب بغدادی گفته آنستکه سیبویه خوش صورت بود دو طرف صورتش مثل دوسیب سرخ با طراوت بود

و ایضا در این سنه علی بن حمزة المعروف بالكسائی النحوی که یکی از قراء سبعة است درری از دنیا رفت

وایضا ابو یوسف قاضی که اکبر اصحاب ابو حنیفه بود از دنیا رفت و قبرش در صحن کاظمین معروف است

و در سنه صد و هشتاد و دو رشید بیعت گرفت از برای عبدالله مأمون بولایت عهد بعد از امین و او را والی خراسان تا همدان نمود و ملقب نمود او را بمأمون

و در سنه صد و هشتاد و سه در بیست و پنجم ماه رجب حضرت موسی بن جعفر الکاظم (علیه السلام) به رطب مسموم شهید شد

ص: 538

بدانکه از سعادت عظیمه است ورود جنازه بحرم مطهر کاظمین (علیه السلام) ثقة الاسلام نوری در دار السلام از عالم جلیل ملا اسمعیل سلماسی از والد ماجدش العالم العامل الكامل المولی زین العابدین سلماسی قلکرده و حکایتش مفصل است و حاصلش آنستکه درسنه هزار و دویست و چهل و شش که سنه طاعون عام در تمام دیار بود آب دجله زیاد شد که بلد مقدس کاظمین را آب گرفته و آب افتاد میان صحن مقدس پس جمعی از کاظمین بکشتی نشسته رفتند بسامراء و کاظمین خلوت شد و چهل روز درب صحن مقدس بسته بود بعد متولی آستانه مقدسه بجهة خاطر من امر کرد که درب صحن مقدس را باز کردند من داخل صحن مقدس شدم دیدم ملاعلی نامی که از اهل علم و فضل بود میان صحن است و معلوم شد که در تمام این چهل روز میان صحن بوده گفتم در این مدت از کجا تعیش می کردی گفت عجب اعتقاد ضعیفی داری این آیه شریفه را تلاوت کرد «و فی السماء رزقکم وما توعدون»

پس فهمیدم در این مدت روزیش از غیب میرسیده پس در حرم مطهر را باز کردم و مشرف شدم میان حرم مطهر و بعد همه روزه وقت ظهر یکمرتبه درب حرم را باز می کردند و من مشرف میشدم و زیارت می کردم و نماز می خواندم و بیرون میشدم و در را می بستند یکرز در خواب دیدم که میان حرم مطهر مشغول زیارت هستم و کسی غیر من میان حرم بیست بعد در عالم رؤیا دیدم جنازه را داخل صحن مقدس نمودند از درب پایین پای مبارک که با او نه نفر یا زیاده تا دوازده نفر بودند و با جنازه دو نفر سفید پوش بودند بهیشتی که در خواب فهمیدم اینها ملکند که موکلند بجنازه پس آمدند تا رسیدند بنزدیک ایوان شریف دیدم مولایم موسی بن جعفر (علیه السلام) را که در میان حرم مقدس است و خطاب فرمود باند و نفر و بزبان فارسی فرمود (جرات تا اینجا؟) پس آندو خجالت کشیده بگوشه رفتند جنازه را آوردند میان حرم مطهر و زیارت مختصری دادند سؤال کردم که این جنازه کیست؟ اسم کی را بردند که من او را می شناختم که آدم بد عملی و متهتک و متجری در معاصی است پس من تعجب کردم که این آدم مجرم و معصیت کار چه شد که امرش باین درجه از رافت و اشفاق آقارسید

پس از شدت شغف و امیدواری بشفاعت ائمه اطهار مراقبت و گریه دست داد و از خواب بیدار شدم پس وضو ساختم و داخل حرم مطهر شدم چون ایستادم میان حرم در همان موضعی که در خواب ایستاده بودم دیدم جنازه همان شخصی را که در خواب دیده بودم آوردند و او را از یارت مختصری دادند و بالجمله ابدا اختلافی با آنچه در خواب دیده بودم نداشت الا در ظاهر بودن حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) و حضور ملکین

پس من مبهور شدم و سؤال کردم از آن میت دیدم همان کسی هست که در خواب از برای من اسم برده اند بعینه انتهی

لکن آخوند ملا زین العابدین اسم آن شخص را نبرد که مبادا مفتضح و رسوا شود و در این فصل سه امر است

اما از امامزادگان عظام در صحن مطهر کاظمین دو قبر است با بقعه و گنبد و کاشی منسوب بدو فرزندان حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) که در فصل پنجم فی الجمله اشاره شد

و ایضا در بلده طیبه دو بقعه شریفه است نوب، بسید مرتضی علم الهدی و برادر بزرگوارش سید رضی و بقعه جناب سید مرتضی در بازار است که منتهی می شود بیاب قبله صحن مقدس و از او شبکه مفتوح است بیا زار و صحن مختصری هم دارد و بقعه جناب سید رضی جامع نهج البلاغه در کوچه ایست قریب بیازاریکه مقبره برادرش سید مرتضی علم الهدی هست لکن در باب پنجم شد که قبر شریف ایندو امامزاده محترم در کربلای معلی است و محل دفنشان و تاریخ ولادت و رحلتشان نیز بیان شد

و شاید این دو موضعیکه در کاظمین است موضعیست که اول آنجا دفن شده اند بعد جسدشان را حمل نموده اند بکربلای معلی و آنجا دفن کرده اند

و ظاهراً در کاظمین از مقابر شریفه امامزادگان عظام زیاد باشد چون معروف بمقابر قریش لکن اسماء شریفه و مقابر متبر که شان برای احقر معلوم نیست

و اما بزرگان از علمای اعلام که در کاظمین مدفونند

اول الشیخ الاجل السعید محمد بن محمد بن نعمان المفید که عامه و خاصه بکثرت فضائل آن جناب معترفند و از ابن حجر عسقلانی نقل کرده که گفت شیخ مفید را منتهی است بگردن هر يك از امامیه و از خطیب و غیر او نقل شده که گفت خداوند بصوت او اهل سنت را راحت داد و گفته شد در تشییع جنازه او هشتاد هزار شیعه حاضر بودند و کافی است در فضل او توقیعاتی که حضرت صاحب الزمان (علیه السلام) با و نوشته اند و در روضاتست که تولد ایشان در روز یازدهم ذیقعدة الحرام سنه سیصد و سی و شش یا هشت بوده و رحلتشان در شب جمعه سوم ماه رمضان سنه چهارصد و سیزده بوده و مرحوم سید مرتضی بجنازه شان نماز خواند و در رواق پائین پای امامین دفن شدند و در روضاتست انه من اجل مشایخ الشیعة ورئیسهم واستادهم وکل من تأخر عنه استفاد منه وفضله اشهر من ان یوصف فی الفقه و الکلام و الروایة اوثق اهل زمانه و اعلمهم انتهت ریاست الامامیة الیة فی وقته تا آنکه می فرماید قریب بدویست کتاب تصنیف کرده و از آنجمله است کتاب مقنعه و کتاب ارشاد و کتاب العیون و المحاسن و روایتشان غالباً از شیخ جلیل ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه است از شیخ صدوق هم روایت فرموده و جمع کثیری هم از بزرگان علماء از ایشان روایت کرده اند مثل شیخ طوسی و نجاشی و سالار بن عبد العزیز دیلمی و سید مرتضی و سید رضی و شیخ ابو الفتح کراچکی. و حضرت حجة الله مولانا صاحب الزمان صلوات الله علیه سه تویع بایشان مرقوم فرمودند در سه سال هر سالی يك تویع و عنوان هر سه تویعشان اینست للاخ السدید والولي الرشید الشیخ المفید ابی عبدالله محمد بن محمد بن نعمان ادام الله اعزازه

بعد از این عنوان در هر تویع کتابتی و مطالبی ذکر فرموده اند و مسلم است که در غیبت کبری از حضرت حجة الله تویع از برای احدی صادر نشد مگر از برای شیخ مفید و نقل شده که وقتیکه او را دفن کردند دیدند روی قبر مقدسش بخط حضرت حجة الله نوشته شد

لاصوت الناعي بفقدك انه \*\*\* يوم على آل الرسول عظیم

ان كان قد غيب في جدث الثرى \*\*\* فالعدل و التوحيد فيك مقيم

و القائم المهدي يفرح كلما \*\*\* تليت عليك من الدروس علوم

و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه فرموده که شیخ مفید در عالم رؤیا دید صدیقه طاهر (علیها السلام) را که حسن و حسین (علیه السلام) با آن مخدره بود فرمود یا شیخ علم ولدی هذین الفقه و شیخ مفید با سید مرتضی علم الهدی در مسئله مباحثه و مجادله کردند قرار دادند که مطلب را نوشته از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سؤال کنند مسئله را نوشته گذاردند بالای مرقد آنحضرت صباح آنروز دیدند در جواب نوشته شده الحق مع ولدی و الشیخ معتمدی و در روضات از فهرست شیخ طوسی نقل کرده که روزی دیده نشده مثل روز وفات شیخ مفید از کثرت ازدحام رکثرت گریه بر او

و مناظرات و حکایاتش با مخالفین زیاد است

منجمله ابن ادریس در آخر سرائر فرموده که یکروز شیخ مفید در مجلس علی بن عیسی رمانی بود مرد بصری از علی بن عیسی سؤال کرد از صحت حدیث غدیر و حدیث بودن ابابکر با پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در غار؟

علی بن عیسی گفت: خبر غار درایتست و خبر غدیر روایت است و درایة مقدم است بروایت بعد که آنمرد بصری رفت جناب شیخ مفید فرمود چه می گوئی درباره کسی که مقاتله با امام عادل بنماید، گفت او کافر است، بعد گفت فاسق است، فرمود چه میگوئی در باب امیر المؤمنین (علیه السلام) امام عادل بود؟ گفت بلی فرمود طلحه و زبیر در جنگ جمل با او مقاتله کردند؟ گفت بلی لکن بعد توبه کردند فرمود جنگشان با امیر المؤمنین (علیه السلام) درایتست و توبه شان روایت و درایت مقدمت بر روایت

علی بن عیسی رمانی نوشت انت المفید حقاً - بعد خبر مناظر مشان بعضدالدوله دیلمی رسید خیلی مفید را اکرام نمود و جوائز زیادی باو داد

مؤلف گوید شاید غرض شیخ مفید نیز عایشه و معاویه هم بوده که عایشه در جمل با حضرت امیر (علیه السلام) مقاتله کرد و معاویه در جنگ صفین و تقیة اسم آندورا نبرده است

دوم الشیخ الاقدم الاعظم ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه القمی استاد شیخ مفید و صاحب کتاب کامل الزیارة و او از کلینی روایت میکند - و از بزرگان اصحاب سعد بن عبدالله القمی بوده

و ایشان سی سال قبل از رحلتشان که سنه سیصد و نه باشد مشرف شد بزیرت بیت الله الحرام چون در آنسال قرامطه حجر الاسود را می بردند بمکه معظمه که بجای خود نصب کنند، شیخ جعفر بن قولویه آرزوی تشرف بقاء حضرت حجة ع قصد حج کرد که وقت نصب حجر الاسود خدمت آن حضرت مشرف شود چون بغداد رسید مریض شد لذا نایبی گرفت و بمکه فرستاد و رقمه نوشت و باو گفت این رفعه را میدهی بآنکس که حجر الاسود را نصب کند « و در آن رقمه سؤال کرده بود از مدت عمر خود و از آنکه از این مرض خوب می شود یا نه » آنشخص مشرف شد بمکه معظمه روزی که می خواستند حجر الاسود را نصب کنند مردم جمع شده بودند قدری پول بخادم کعبه داد که او را نزدیک رکن جای دهند که ببیند چه کس حجر را نصب می کند هر کس که حجر را گذارد اضطراب کرد و افتاد تا آنکه شخصی گندم گون نیکو روئی آمد و حجر را برداشت و بجای خود گذارد حجر بجای خود مستقر شد صدای مردم بلند شد و آن شخص از همان راهی که آمده بود برگردید من عقب آن آقا رفتم و مردم را از خود بزحمت دور میگردم و دنبال او می رفتم و مردم خیال کردند



که من دیوانه شدم لذا راه برای من باز میکردند و من بتعجیل و آن آقا آهسته و با وقار میرفت معذلك باو نمیرسیدم - تا رسیدم بجائی که کسی نبود آقا روی بین کرد و فرمود بیاور آنچه با تو هست رقمه را بدستش دادم بدون آنکه آنرا ملاحظه کند، فرمود باو بگو که از این علت خوفی بر تو نیست و سی سال دیگر خواهی مرد پس مراگریه روی داد و دیگر نتوانستم حرکت کنم، این را فرمود و رفت پس نایب جناب شیخ از مکه مراجعت کرد و این خبر را بشیخ، داد چنان شد که آن حضرت خبر

داده بود

و در روضاتست که در سنه سیصد و ده قرامطه که جمعی از خوارج بودند و رئیس ایشان ابوطاهر سلیمان قرمطی حاکم بحرین بود در روز ترویبه داخل مکه شدند و اموال حاج را غارت کردند و قتل عظیمی در مکه و شعبات و نواحی آن نمودند حتی در مسجد الحرام بلکه در جوف کعبه معظمه و مقتولین را در مسجد و در چاه زمزم دفن کردند و امر کرد در خانه را کنند و پرده خانه را قطعه قطعه کردند و بین اصحاب خود قسمت نمودند و حجر الاسود را بردند بهجر که از بلاد بحرین است و در هجر بود که در سنه سیصد و سی و نه که قرامطه حجر الاسود را برگردانیدند بمکه که در جای خود نصب کنند

الحاصل این يك خرابی بود که در خانه کعبه واقع شد و بمقتضای بعضی از اخبار و تواریخ این بیت شریف مکرر خراب شد:

منجمله در ایام یزید بن معویه بدست حصین بن نمیر کافر واقع شد و قتیکه خواست عبدالله بن زیر را بگیرد و بعد از این بفاصله یازده روز آنملمون جهنم واصل شد

و منجمله در سنه هزار و سی و نه مسجد و خانه کعبه از صدمه سیل خراب شد و آب در جوف کعبه بقدر دو قامت بالا آمد و بسبب آن سیل و خرابی چهار هزار و چهل و دو نفر هلاک شدند منجمله که معلم اطفال بود و منزلش در مسجد الحرام بود با سی نفر اطفال کوچک همه در میان مسجد الحرام هلاک شدند و قریب به ثلث کعبه از طرف میزاب خراب شد و سید اجل الامیر زین العابدین الکاشانی که از تلامذه مولانا محمد امین استرآبادی و از مجاورین مکه معظمه بود سعادت یافت بتأسیس آن

الحاصل رحلت جناب شیخ ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه درسته سیصد و شصت و نه بوده و قبرشان در رواق مطهر کاظمین پائین پای مبارک نزدیک قبر مرحوم شیخ مفید است و ایشان خالوی محمد بن احمد بن علی بن حسن بن شاذان القمی است استاد شیخ کراچکی

سوم - علامه البشر سلطان الحکماء و المتکلمین محمد بن محمد بن الحسن المشهور به خواجه نصیر الدین

و در مستدر کست که ولادتشان در شنبه یازدهم جمادی الاولی سنه پانصد و نود و هفت بوده در طوس و اصلا از اهل جهرودقم بوده اند و رحلتشان در بغداد روز شریف غدیر سنه ششصد و هفتاد و دو بوده و قبر شریفش در رواق بالای سر قبر مطهر کاظمین (علیه السلام) معلومست

و در فوائد الرضویه از ابن داود نقل کرده که فرمود خواجه نصیرالدین در درس محقق اول حاضر شد

محقق خواست بجهت احترام خواجه درس را ترك کند ، خواجه نگذاشت لذا درس را با تمام





رسانید در بین درس گفتن رشته کلام باینجا منتهی شد که محقق فرمود مستحب است تیا سر در قبله خواجه گفت و جهی از برای استحباب تیا سر بنظر نمی آید بجهت آنکه تیا سر اگر از قبله است بخیر قبله حراست و اگر از غیر قبله است بقبله واجبست پس راهی از برای استحباب تیا سر نیست محقق فرمود تیا سر از قبله است بقبله خواجه ساکت شد و رساله در این باب نوشت و جهت خواجه فرستاد و خواجه پسندید او را

و آن رساله را این فهد در مهلب نقل فرموده بعد می فرماید که استحباب تیا سر برای اهل عراق و من والا هم است و این بنا بر آنستکه قبله عید حرم باشد و جهات حرم مختلف است و سمت یار که به بیشتر است از بین آن پس تیا سر انحرافت از قبله بقبله لا منها الی غیرها ولا من غیرها الیها انتهى و از تحقیقات مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی است چنانچه در شرح دیباچه قواعد علامه فخر المحققین نقل فرموده در شرح حدیث شریف که حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بامیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود

«یا ابا الحسن ، ان امة موسى افرقت على احدى وسبعین فرقة فرقة ناجية والباقية في النار وان امة افرقت على اثنين و سبعین فرقة فرقة ناجية والباقيون في النار وان امتی سفترق على ثلث و سبعین فرقة فرقة ناجية والباقيون في النار فقلت يا رسول الله من فمن الفرقة الناجية فقال من المتمسك بما انت و اصحابك عليه

مرحوم خواجه فرموده سایر فرق مسلمین مشترکند در اصول معتبره در ایمان

و اما فرقه امامیه با تمام فرق مسلمین مختلفند در اصول معتبره در ایمان پس اگر یکی از آن فرق هفتاد و دو ناجی باشند باید همه هفتاد و دو فرقه ناجی باشند نه فرقه واحده و فرقه که مخالفند با سایر فرق در اصول ایمانی همان فرقه امامیه است نه غیر آنها و سید جزائری بعد از نقل این عبارت میفرماید که جمیع فرق غیر امامیه اجماع کرده اند که شهادتین مناط نجات اند لقله من « من قال لا اله الا الله دخل الجنة »

اما فرقه امامیه اجماع دارند که نجاتی نیست مگر بدوستی اهل البیت تا حضرت حجة الله في الارضین و به برائت از دشمنان ایشان علاوه بر شهادتین پس این فرقه مابینند با جمیع فرق در آنچه موجب نجات از مهالك می شود - و مؤید اینست فرمایش حضرت رضا (علیه السلام) که در ورود به نیشابور فرمود « بشر وطها وانا من شروطها »

و در مقام حکایت لطیفی از جناب خواجه نقل فرموده که در سفری مرحوم خواجه سوار کشتی شد و در آن کشتی سی نفر مسلمان بودند و سی نفر یهودی ناگاه دریا بموج آمد و کشتی متلاطم شد یحینی که مشرف شد بغرق شدن، رأی تمام اهل کشتی باین قرار گرفت که قرعه بزنند قرعه باسبم هر که آمد او را میان دریا بیندازند، همین قسم بکنند تا کشتی سبک بشود پس مولانا خواجه حيلة کرد و ساکنین کشتی را در حوضه مدوری نشانید باین قسم که بعد از هر چهار نفر مسلمان پنج نفر یهودی نشانید و بعد از هر دو نفر یهودی یک نفر مسلمان نشانید، پس شروع نمودند بقرعه ( نه نه می شمردند و نهمی را میان دریا می انداختند )

باین حيله تمام یهودی ها را میان دریا انداختند و مسلمان ها سالم ماندند - و این مطلب از جمله کرامات خواجه شمرده شده انتهى و استاد این حقیر علام فهام آقا سید حسن کاشی نقل کرده : وقتی که خواجه رفت بغداد این حاجب سنی متعصب میت علم و فضل او را شنید خواجه خواست

از شط عبور کند این حاجب گفت او را میان شط انداختند ابن حاجب گفت استهزاء: اعجبنی تلمبه قلب نازنین خواجه سوخت  
«خصوصاً از این کلمه ابن حاجب»

بعد از اینکه هلاکوخان مسلط شد بیغداد بسعی خواجه و مستعصم عباسی را بقتل رسانید ابن حاجب از ترس پنهان شد هر چه کردند او را نیافتند خواجه حکم کرد بهر منزلی از منازل بغداد گوسفندی بوزن معینی بدهند و بعد از چند روز او را بگیرند نه وزنش کم شده باشد نه زیاد صاحب منزل ابن حاجب نزد وی آمده و چاره پرسید

ابن حاجب گفت روزی بوزن معین با و علوفه بدهند و همه روزه هم يك بچه گرگی باو نشان دهند صاحب خانه ابن حاجب چنین کرد بعد از چند روز که گوسفندان را پس گرفتند همه گوسفندان یا چاق شده بودند یا لاغر بخیر گوسفندی که بمنزل ابن حاجب داده بودند که بوزن روز اول

باقی مانده بود

خواجه فرموده ابن حاجب در همین منزل است او را گرفته بیاورید رفتند و ابن حاجب را گرفته بردند نزد خواجه امر کرد ابن حاجب را ببرند میان زندان حبس نمایند چنین کردند بعد از چند روز ابن حاجب زندانبان را تهدید نموده از ترس او را رها کرد خبر بخواجه دادند خواجه خیلی خلقش تنگ شد هر قدر تفحص نمودند ابن حاجب را نیافتند خواجه دروازه بانها را طلبید و فرمود از حال تا چند روز دیگر هر که بخواهد از دروازه عبور کند انگشت سبابه و وسطی را مقابل او نگه بدارند بگویند « این چند است » اگر جواب متعارف داد او را رها کنند و اگر جواب غیر متعارف داد او را گرفته نزد خواجه حاضر نمایند پس چند روز هر که از دروازه عبور میکرد چنین میکردند و جواب میداد که « دو تا است » تا یکروز صبحی دیدند مرد ژولیده فقیری میخواهد از دروازه عبور کند انگشت سبابه و وسطی را مقابل او نگهداشتند گفتند « این چند است »

گفت « این هفت هندسه است و اگر معکوس نگهداشته شود هشت هندسه می شود! »

او را گرفته آوردند نزد خواجه فرمود این مرتبه از برای تو نجاتی نیست امر کرد او را در جوف نمذ پیچیده اینقدر با با روی زمین بمالند که امعانش از دبرش خارج شود

چون خواستند چنین کنند سنی ها فریاد زدند اگر چنین کنید آسمانها خراب می شود

خواجه فرمود چنین کنند اگر آسمان ترق پورقی کرد او را رها کنند والا بمالند تا هلاک شود! چنین کردند تا ابن حاجب هلاک شد لع

و قریب باین مضامین در کتاب قصص العلماء نقل فرموده لکن از جهاتی این قصه را تکذیب می کنند والله العالم

(چون وجه کذب این حکایت واضح است بدا بهتر بود که اصلاً این حکایت موضوع، در این کتاب ذکر نمیشد جهت کذب آنست که فوت ابن حاجب چنانکه در وفیات الاعیان و کتب دیگر است و احقر نیز در سوانح الایام خود ذکر کرده در 26 شوال 646 بوده و استیلای هلاکوخان در بغداد و انقراض دولت بنی العباس در سنه «خون بوده که سنه ششصد و پنجاه و شش می شود پس دوازده سال پس ارفوت ابن حاجب می شود ازولد مؤلف)

و در قصص العلماء نقل فرموده وقتیکه مادر هلاکوخان از دنیا رفت بعضی از اعظم علماء عامه به هلاکوخان عرض کردند در میر نکیر و منکر از اعتقادات و از اعمال اموات سؤال می کنند و

(ج 34)

ص: 544

والده شما عوام است و سر رشته جواب را ندارد خوبست که خواجه نصیر الدین را در قبر او همراه کنی که جواب نکیر و منکر را بگوید :

خواجه ملتفت شد که علماء عامه چنین گفته اند بهلاکوخان فرمود سؤال نکیر و منکر در قبر برای همه کس ثابت است و برای شما سلاطین نیز هست پس مرا برای خود داشته باشید وفلان عالم که از اعظام علماء عامه است برای مادرت بفرست که جواب نکیر و منکر را بدهد

پس هلاکوخان حکم کرد آن عالم سنی رازنده در قبر مادرش گذاردند و خاک مذلت بر سر او ریختند لع ؛

در روضات نقل فرموده بمرحوم خواجه در مرض موتش گفتند آیا وصیت نمی کنی که جدت را حمل نمایند بنجف اشرف ؟ فرمود نه چون حیا میکنم از سید و مولایم موسی بن جعفر (علیه السلام) که بگویم نقل کنند جسد مرا از ارض مقدس کاظمین بجای دیگر

و مرحوم خواجه بمنزله وزیر هلاکوخان بود که از اعظام سلاطین تا تاریخ و منوا بود و با موبک سلطان تشریف برد بیغداد بجهت ارشاد و هدایت خلق و قطع دایره خلافت و سلطنت بنی العباس و ایشان استاد علامه حلی و سید عبدالکریم ابن طاوس و جمعی دیگر بودند و تصنیفات

ایشان زیاد است

چهارم غیاث الدین عبد الکریم ابن احمد بن محمد الطاوس بن اسحق بن حسن بن محمد بن سلیمان بن داود بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب (علیه السلام)

و داود همان رضیع حضرت جعفر الصادق بود و عمل ام داود منوبت باو و جناب سید عبدالکریم صاحب تصنیفات عدیده است و این بزرگوار اوحد عصر خود بود و ولادتشان در شعبان سنه ششصد و چهل و هشت بود و در حلثشان در شوال سنه ششصد و نود و سه بود و محل ولادت و مدفنش معلوم نیست غیر آنکه در کتاب امل الامل است و کان اوحد زمانه حائری المولد حلی المنشاء بغدادی التحصیل الکاظمی الخاتمه پس ظاهر آنستکه مدفنش هم در کاظمین بوده (1)

و در هدیه الاحباب فرموده در حله مزار شریفی است منتسب با و انتهی

و ایشان از تلامذه پدرش و عمویش و علامه حلی و محقق طوسی بود

و از این داود نقل شده که جناب سید عبد الکریم در چهار سالگی مستغنی از معلم شد و استبعادی ندارد چون بعضی از علماء در صباوت بدرجه اجتهاده رسیدند

منجمله علامه حلی که در صباوت بدرجه اجتهاد رسید و مردم انتظار می کشیدند بلوغشان را که تقلیدشان بکنند

و منجمله پسرشان فخر المحققین که در ده سالگی بدرجه اجتهاد رسید چنانچه در فوائد الرضویه است

و منجمله فاضل هندی که شروع نمود بتصنیف و حال آنکه دوازده سالش کامل نشده بود و فارغ شد از تحصیل معقول و منقول و حال آنکه سیزده سالش کامل نشده بود

---

1- پس احقر گوید چون مسلم نیست نزد مؤلف بودن قبر آن مرحوم در کاظمیه اولی بود که در قبور مسلمه در آنجا شمرده نشود از ولد مؤلف)

و ایضا در فوائد الرضویه است که از شیخ الرئیس ابو علی سینا نقل شده که گفت چون بده سالگی رسیدم در بخارا تعجب میکردند از من پس شروع کردم بفقہ و چون بدوازده سالگی رسیدم فتوی میدادم در بخاری بذهب ابو حنیفه پس شروع کردم بعلم طب و تصنیف کردم کتاب قانون را و من بسن شانزده سالگی بودم

و از ابراهیم بن سعید جوهری روایت شده که گفت دیدم يك بچه چهار ساله را آوردند نزد مأمون عباسی و این طفل قاری قرآن بود و ناظر در رأی و اجتهاد و هر وقت گرسنه میشد گریه می کرد از جوع

و بدانکه والد جناب سید عبد الکریم جناب احمد بن موسی صاحب کتاب بشری بود و والده جناب سید احمد و برادرش جناب سید علی بن طاوس دختر جناب شیخ و رام بن ابی فراس صاحب کتاب مجموعه و رام بوده و والده ما جدہ جناب سید موسی پدر جناب سید احمد و سید علی بن طاوس دختر جناب شیخ طوسی بوده که مرحوم شیخ طوسی باین دخترش و بدختر دیگرش که بعضی میگویند والده شیخ محمد بن ادريس حلی است اجازه داد که جمیع مصنفات خودش و مصنفات اصحاب را نقل کند و عموی جناب سید عبد الکریم جناب سید علی بن موسی است صاحب کتاب اقبال و لهوف و جمال الاسبوع و غیر اینها الملقب بسید رضی الدین

و از علامه حلی نقل شده که سید رضی الدین ازهد و اعبد اهل زمان خود بود و ایشانرا در مقامات معرفت و زهد اول می شمارند و مراد از سید بن طاوس که در کتب ادعیه و زیارات و در السنه و اخواه شیعہ است ایشان هستند چنانچه مراد از سید بن طاوس که در کتب فقهیه است برادرش جناب احمد بن طاوس است و مراد از سید بن طاوس که در کتب اخبار است جناب سید عبد الکریم بن احمد بن طاوس است

و سید عبد الکریم بن احمد بن طاوس دو پسر داشت یکی محمد دیگری علی الملقب برضی الدین چنانچه عموی بزرگوارش علی بن موسی بن طاوس نیز دو پسر داشت یکی محمد و دیگری علی الملقب برضی الدین صاحب کتاب زوائد الفوائد که در اسم و لقب با پدرش شریک بود پنجم الشیخ احمد بن محمد بن یوسف البحرانی صاحب کتاب ریاض المسائل و کتاب بلغة الرجال و در روضات می فرماید نزد من ایشان اعلم علمای بحرین بوده اند رحلتشان در سنه هزار و صد و دو بوده بطاعون عراق و مدفنش در جوار کاظمین ع است لکن محل دفنش را معین نفرموده

و این غیر شیخ احمد احسانی رئیس طائفه شیخیه است

ششم ابو عبدالله حسین بن احمد بن حجاج الملقب بابن الحجاج کان فاضلاً شاعراً ادیباً امامیاً صاحب قصیده معروفه

یا صاحب القبة البيضاء علی النجف \*\*\* من زار قبرك و استشفی لذيک شفی

و گفته شده که او در شعر بمرتبه امره الفیس بوده

و در روضات از کتاب انوار المصیبه نقل فرموده که شخصی خواب دید که مشرف شده بحرم حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) در حالتیکه حضرت صدیقه طاهره و سایر ائمه اطهار هم تا حضرت

صادق (علیه السلام) آنجا تشریف داشتند و محمد بن قارون که ایراد می گرفت باشعار ابن حجاج در خدمت ایشان ایستاده بود ناگاه ابن حجاج مشرف شد گفت من بمحمد بن قارون گفتم نظر کن به این حجاج گفت من او را دوست نمی دارم که با و نظر کنم ناگاه حضرت صدیقه طاهره (علیها السلام) نظر مغضبانه به محمد بن قارون کرد فرمود عبدالله بن حجاج را دوست بدار بدرستی که هر که او را دوست ندارد از شیعیان ما نیست بعد از بین ائمه سخن بلند شد که فرمودند هر کس ابو عبدالله بن حجاج را دوست ندارد مؤمن نیست

ورحلت ابن حجاج روز سه شنبه بیست و هفتم جمادی الاخره منه سیصد و نود و یک بود و در جوار کاظمین (علیه السلام) دفن شد

و در هدیه الزائرین از ابن خلکان نقل فرموده که قبر ابن حجاج در پائین پای حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) است بر حسب وصیت خودش و وصیت کرد که بلوچ قبرش نقش کنند (و کلیهم باسط ذراعیه بالوصید)

هفتم- السید المسدد المؤید عبدالله بن محمد رضا الحسینی الکاظمینی الشهیر به شبر صاحب کتاب مثیر الاحزان و کتابی در فقه

و ایشان در حدود سنه هزار و دویست و چهل بودند لکن تاریخ ولادت و رحلتش در دست نیست ( بلکه رحلتش معلومت و آن در ماه رجب سنه هزار و دویست و چهل و دو بوده چنانکه در فوائد الرضویه است در سن 54 سالگی

و دیگر آنکه تألیفات آن بزرگوار بسیار بوده و از پنجاه جلد متجاوز و هر چند یکی از آنها کتاب مثیر الاحزان است لکن تعبیر از ایشان بصاحب مثیر الاحزان نیکو نباشد زیرا که صاحب مثیر الاحزان معروف که در دست است و طبع شده ابن نما است ، پس از ابن نما تعبیر صاحب مثیر الاحزان بجا است نه از مرحوم شبر

و مخفی نماند که مثیر الاحزان دیگری نیز بعربی طبع شده و در دست می باشد در دو جلد جلدی نثر و جلدی اشعار و آن از شریف بن عبد الحسین بن صاحب جواهر است - از ولد مؤلف و قبرش در حجره ایست میان رواق مطهر کاظمین وقتیکه از باب القبله وارد می شوند بدست

راست کسیکه داخل رواق مطهر می شود

هشتم - السید الجلیل الاوحد السید محسن الکاظمینی

رحلتش در حدود سه هزار و دویست و چهل بوده و قبرش در کاظمین در کوچه قریب بصحن مطهر است در طرف شمالی آن و معروفست

و از زهد آن بزرگوار نقل شده چیزی نداشت که چراغش را بر روی او بگذارد لذا آجر یا کلوخی نزد خود می گذاشت و چراغش را بر روی او می نهاد

و در مستدرک از عالم عامل ملازین العابدین سلماسی نقل کرده گفت در خواب دیدم قصر عالی رفیعی که درب وسیعی داشت و دیدم بدر و دیوارهای او میخ هایی زده بودند از طلا گفتم صاحب این قصر کیست؟ گفتند سید محسن کاظمینی

پس من تعجب کردم گفتم منزلش در کاظمین صغیر بود و باب صغیری داشت از کجا این منزل مال او شده؟ گفتند چون داخل شد از این باب صغیر خداوند باو فرمود این منزل عالی کبیر را





نهم - الشيخ اسدالله بن حاجی اسمعیل الکاظمینی

صاحب کتاب «مقایس الانوار» ورحلتش در سنه هزار و دوست و بیست بوده و ظاهر از روضات آنستکه مدفنش در کاظمین بوده لکن محلش معلوم نیست

دهم محمد بن عبد النبي بن عبد الصانع المحدث الاسترآبادی جداً والنیشابوری أبأوالهندي مولداً المعروف به میرزا محمد الاخباری

شبهه نیست در غایت فضل و وفور علم و جامعیت او فنون معقول و منقول را و کتب زیادی تصنیف کرده، در روضات است که هشتاد جلد کتاب تصنیف کرد، لکن مرحوم شیخ جعفر صاحب کاشف الغطاء تعبیر می کند از او به عدو العلماء و کاغذی نوشت یمرحوم فتحعلی شاه و در اوقبایح افعال و مفسدات اعتقادات این مرد را نوشت؛ و نوشت « میرزا محمد کم لا مذهب له » تولدش روز دوشنبه بیست و یکم ذیقعده الحرام سنه هزار و صد و هفتاد و هشت بود در حدود سنه هزار و دوست و سی و سه از جانب جناب آقا سید محمد مجاهد طباطبائی امر بقتلش صادر شد و او در بلده کاظمین بود پس عامه مردم هجوم آوردند و او را بقتل رسانیدند

یازدهم - محمد بن احمد بن داود بن علی القمی البغدادی شیخ قمیین وقت خود بود صاحب کتاب هزار کبیر و شیخ نجاشی و علامه او را مدح و ثنا گفته اند و او در سنه سیصد و شصت و هشت وفات نمود و در مقابر قریش دفن شد

دوازدهم - الشيخ الفاضل جواد بن سعد الله بن جواد البغدادی الکاظمینی

و ایشان اصلاً از اهل کاظمین بودند و از آنجا رحلت فرمود باصفهان و غالباً خدمت شیخ بهائی (ره) تلمذ می فرمود تا آنکه از خصیصین شیخ بهائی شد و بامر شیخ بهائی شرحی بر کتاب «زبده» و شرحی بر خلاصه الحساب نوشت و رسائل دیگری دارد که همه معروفند

سیزدهم السید اسمعیل الصدر ابن صدر الدین الموسوی العاملي

و سید صدرالدین پدر مرحوم آقا سید اسمعیل داماد مرحوم آقا سید جعفر صاحب کشف الغطاء بوده رحلتش در روز سه شنبه دوازدهم جمادی الاول سنه هزار و سیصد و سی و هشت بوده و قبر شریفشان در رواق مطهر کاظمین (علیه السلام) سمت پائین بای مبارک محاذی قبر مرحوم شیخ مفید است تقریباً

و مرحوم عالم کامل آقا شیخ اسماعیل قانینی (ره) نقل کردند که یکی از مخدرات هند و از زوجات نواب های آن دیار که خیلی معروف بود بتشخص و بتمول و از ارادت کیشان مرحوم صدر بود، یکوقتی مشرف شد بسامره مبارکه و بعد از زیارت حضرت عسکرین (علیه السلام) با یک دلیلی رفت بمنزل مرحوم صدر بجهت تشرف خدمت بانوی محترمه ایشان صبیبه جناب علام فهام آقا سید محمد هادی کاظمینی (ره) و وارد منزل شد کسی راندید سر میان حجرات کرد کسیرا ندید؛ سر میان مطبخ کرد دید مخدره پای دیث نشسته آتش روشن میکنند عرض کرد بی بی بمنزل تشریف ندارند

(خود آن مخدره بی بی عیال آقا بود خجالت کشید بگوید من هستم) فرمود مشرف شده بحرم مطهر آن زن برگشت

بعد که آقای صدر تشریف آورد بمنزل مخدره عرض کرد امروز نواب هندی آمد بمنزل سراغ کرد که بی بی تشریف ندارد در حالتیکه من مشغول طبخ بودم خجالت کشیدم که باین حال مرا بی بی خطاب کرد عذر آوردم خوبست خادمه بجهت من معین فرمائید



آقا فرمود البته سزاوار بود خجالت بکشی که شما را بی بی گفته چون بی بی کسی بود که دوازده موضع چادرش از لیف خرما وصله دار بود

بی بی کسی بود که اینقدر دستاس کشیده بود که از دستش خون جاری شده بود «شما کجا بی بی کجا؟»

چهاردهم - صفوة الفقهاء سيد حيدر بن سيد ابراهيم الحسيني البغدادي الكاظميني جد سادات متوطنين در كاظمين معروف بآل سيد حيدر وفاتشان سنه هزار و دويست و شصت و پنج بود و مدفشان در رواق مطهر كاظمين است در قرب قبر شيخ مفيد (ره)

پانزدهم - ابو علي حسن بن هاني المعروف به ابي نواس الشاعر الشهير صاحب القصايد المعروفة ولادته سنه صد و چهل و پنج بود و رحلتش در بغداد سنه صد و نود و پنج بود و دفن شد در مقبره شونيزه كذا في تاريخ ابن خلكان و در مرصد است شونيزه يه مقبره ايست به بغداد و در او مدفونست جنيد و سري سقطي .

و ابو نواس در زمان حضرت رضا (عليه السلام) بود چنانچه ابوفراس در زمان حضرت علي بن الحسين عليه السلام بود

و بدانکه در زاويه صحن مطهر كاظمين است قبر ابا يوسف يعقوب بن ابراهيم قاضي القضاء بغداد، در نامه دانشوران است که ابو يوسف گفت در زمانیکه مشغول تحصیل بودم راه معیشت بر من چنان تنگ بود که مخارج جزئیة فراهم نمیشد از فرط فقر بهای کاغذ را نداشتم، بزحمت زیاد کتف گوسفند را بدست آورده افادات استادم را ثبت می کردم

روزی از محضر استادم رفتم بمنزل از درد مجاعه بعیالم شکایت کردم و غذا خواستم آن زن استخوانهای کتف را که در مدت استفاده اندوخته بودم در سفره نزد من ریخت و گفت آنچه بخانه آورده اینست آن کردار بر من خیلی گران آمد تا آنکه می نویسد: جهت خلطه او باهرون الرشید این بود که مرد یهودی در همسایگی قاضی بود و بر در خانه خود ساباطی بنا کرد که بهمسایگان ضرر داشت قاضی آن یهودی را ممانعت کرد

یهودی (از روی طعن) گفت هر وقت محفه (هودج) تو باین مقام رسید من او را خراب میکنم روزی هرون فریفته کنیزکی شد خواست با او مضاجعت کند ، خواطرش آمد که این کنیزك مال زیده عیالش هست از او کناره گرفت

زیبده (که عیال هرون بود) مطلع شد و زیاد رنجش حاصل نمود و با هرون زیاد درشتی کرد و گفت ای جهنمی از من دور شو!

هرون گفت اگر من دوزخی هستم تو از قید زوجیت من مطلقه هستی در حال هر دو از گفته خود نادم شدند زیبده گریان و خلیفه مضطرب شد امر نمود خلیفه تا علماء بغداد را حاضر نمودند و در این مسئله استفتاء نمود هیچیک جوابی که تسلی خاطرشان بشود ندادند خلیفه بسیار متحیر شد پرسید از علماء کی باقی مانده؟

گفتند مردی بسیار فقیر از تلامذه ابو حنیفه اسمش ابا یوسف است هرون امر کرد فی الحال ابا یوسف را حاضر نمودند علمائی که در صدر مجلس بودند ابدأ بوی اعتنا نکردند و قاضی ابو یوسف در صف النعال نشست هرون مسئله را سؤال نمود

ابو یوسف گفت خلیفه هرگز خیال گناهی را کرده که خوف از خدا ترامانع شود

هرون حکایت کنیز را به ایی یوسف گفت

قاضی گفت بیقین بدان که تو از اهل بهشتی

خلیفه و علماء که حاضر بودند گفتند بچه دلیل میگوئی؟

گفت بنص قرآن مجید که می فرماید ( و اما میخاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هي المأوی )

هرون بسیار مسرور شد گفت خلعتی بوی پوشانیدند و او را بمحنة سوار کردند بجانب خانه اش آوردند ابو یوسف چون بسابط خانه یهودی رسید گفت او را خراب کنند

و در کتاب زهر الربیع است که در عهد شاه سلیمان صفوی سنه هزار و هفتاد و دو قرب روضة مباركة کاظمین (علیه السلام) زمین را بجهت مهمی حفر نمودند ناگاه قبری ظاهر شد که بر لوح او نام و نشان ابو یوسف نوشته بود پس از آن براو بنیادی بنا نمودند

و در تاریخ گزیده است که از دولت هرون در یکشب پنجاه هزار دینار بقاضی ابو یوسف که شاگرد ابوحنیفه بود رسید چون برادر هرون ابراهیم کنیزی داشت که بسیار جمیله بود و قسم خورده بود که نه او را بفروشد و نه او را بکسی بخشد

هرون عاشق وی شد و او را از برادرش طلب نمود ابراهیم از قسم خوردنش پشیمان شد که مبادا خلیفه غضب نماید و او را اذیت کند، چاره از ابو یوسف طلب کرد گفت نصفش را بفروش بهرون و نصفش را ببخش - ابراهیم چنین کرد و نصفش را فروخت بهرون به پانزده هزار اشرفی و نصف دیگرش را بخشید بهرون و هرون هم در عوض پانزده هزار اشرفی دیگر بخشید به ابراهیم بشکرانه آنکه قاضی ابو یوسف باو چنین حيلة تعلیم کرده بود تمام سی هزار اشرفی را بقاضی بخشید

هرون خواست همانشب باوی مقاربت کند و بدون استبراء جایز نبود از قاضی چاره پرسید قاضی گفت کنیز را بغلام خود عقد کن و او قبل از دخول طلاق دهد تا آن عقد و طلاق قبل از دخول مانع از استبراء گردد

هرون چنین کرد بعد غلام راضی نشد هرون ده هزار اشرفی بغلام داد که راضی شود و راضی نشد هرون از قاضی حيله سؤال کرد

قاضی گفت کنیز را بغلام ببخش تا عقد قهراً منفع شود هرون بسیار خوشوقت شد و ده هزار دینار که می خواست بغلام دهد بقاضی داد

هرون در شب اول صد هزار دینار بکنیز داد کنیز هم ده هزار دینار آنرا بقاضی داد بشکرانه آنکه او را بخلیفه رسانیده بود جمعاً پنجاه هزار اشرفی یکشب بقاضی رسید انتهى

و در در السلوک است که ابو یوسف گفت پدرم در حال صغیری من از دنیا رفت مادرم مرا گذارد نزد تصاری من همه روزه بدون اجازه استادم میرفتم بمجلس درس مادرم می آمد دست مرا می گرفت می برد نزد استادم چون معلم دید من خیلی حریصم بتحصیل علم و همه روزه می گریزم و بمجلس درس حاضر میشوم و مادرم مرا زجر می کند و از مجلس درس حرکت میدهد بمادرم عتاب کرد

مادرم گفت چرا طفل مرا فاسد میکنی آخر این طفل یتیم است من چرخ ریزی می کنم و جهت این طفل معیشتی فراهم می کنم



معلم بمادرم گفت بگذار تحصیل علم بکند که فالوده با روغن پسته که بسیار غذای لذیذی است بخورد مادرم گفت تو پیر مرد حرف شده و عقلت زایل شده و از نزد او بیرون شد

من هم مشغول تحصیل علم شدم تا بدرجه رسیدم که قاضی بغداد شدم و در سفره هرون با او هم غذا میشدم یکروز در سر سفره فالوده با روغن بسته حاضر بود بمن تکلیف خوردن نمودنم خواطرم آمد از حرف معلم خود الخ

و ایضا در کاظمین قبر نصر الله بن اثیر الدین محمد حزری برادر مبارک بن اثیر صاحب نهاییه ابن اثیر و جامع الاصول و برادر علی بن اثیر صاحب کامل التواریخ و اسد الغابة في معرفة الصحابة و خود نصر الله صاحب کتاب مثل السائر است وفاتش سنه ششصد و سی و هفت بوده در بغداد و بخاک رفت در جوار امامین همایین علیهما السلام و آن دو برادر دیگر در موصل وفات کردند و قبرشان در موصلت کذا نقل المحدث القمی (ره)

و ایضا در کاظمین است قبر جناب فرهاد میرزا معتمدالدوله ابن عباس میرزا ولیعهد فتحعلی شاه صاحب کتاب قمقام زخار و جام جم و غیرهما و بانی صحن مقدس کاظمین (علیه السلام)

و ایشان در سنه هزار و سیصد و پنج در طهران از دنیا رفت و جنازه شان را حمل نمودند بکاظمین و در حجره درب صحن مقدس دفن کردند

### امر دوم در مقابر شریفه بزرگانیکه در بغداد مدفونند

بدانکه از امامزادگان محترم و از رواة و اصحاب ائمه (علیه السلام) در بغداد زیاد است منجمله چهار نفر نائب خاص حضرت ولی الله الاعظم (علیه السلام)

در هدیه الزائرین محدث قمی فرموده از جمله تکالیف زوار در ایام توقف در بلده طیبه کاظمین رفتن ببغداد است بجهت زیارت چهار نائب خاص امام عصر صلوات الله علیه که اگر هر یک از آنها در بلاد بعیده بودند سزاوار بود که انسان منازل بعیده طی کند ورنج و تحب بکشد و بفیض زیارت آنها نائل گردد زیرا که در میان تمام اصحاب خاص ائمه بزرگی و جلالت قدر ایشان کی نمیرسد قریب بهفتاد سال بمنصب سفارت و وساطت میان امام عصر (عجله) و رعیت فالز شدند و بر دست ایشان کرامات بسیار جاری گردید و گفته شده که بعضی از علماء قائل بعصمت ایشان شده اند انتهی

اول ایشان جناب ابو عمر عثمان بن سعید الاصدی است که حضرت هادی (علیه السلام) نص بر عدالت و امانت او فرمود و وکالت و نیابت از حضرت امام علی نقی الهادی و امام حسن عسکری علیهما السلام نیز داشته قبر شریفش در کوچه ایست نزدیک سرایه و دارالحکومه که در آن حیات مختصری و درخت سدری است و قبّه مختصر و صندوق کوچکی هم دارد

و در بحار از غیبت شیخ طوسی نقل فرموده است قال فاما السفراء السدو حون في زمان الغيبة فاولهم من نصبه ابو الحسن علی بن محمد العسکری و ابو محمد الحسن بن علی بن محمد ابنه وهو الشيخ الموثوق به ابو عمر عشان بن سعید العمری و كان اسديا ويقال له السمان

و از حضرت هادی (علیه السلام) روایت کرده که فرمود هذا ابو عمر والثقة الامین ما قاله لكم فنی یقوله وما اداء اليکم فنی یؤديه وقال ابنه الحسن العسکری هذا ابو عمر والثقة الامین ثقة الماضي وثقتي في المحیی والسلمات فماقاله لكم فمنی یقوله وما ادى اليکم فمنی یؤديه

الى ان قالو لمامات حسن بن

ص: 551



علی (علیه السلام) حضر غسله عثمان بن سعید رضی الله عنه وارضاه وتولی جمیع امره من تکفینه و تحنیطه و تقبیره فی ظواهرها و کانت توفیعات صاحب الامر عجل الله فرجه تخرج علی یدی عثمان بن سعید وانه ابی جعفر محمد بن عثمان الی شیته وخواص ابیه ابی محمد بالامر والنهی والاجوبه عما تسئل الشیعه عنه اذا احتاجت الی السؤال فیہ بالخط الذی کان ینخرج فی حیوة الحسن (علیه السلام) فلم تزل الشیعه مقیمه علی عدالتهم الی أن توفی عثمان بن سعید رحمه الله ورضی عنه وقله ابنه ابو جعفر و تولى القيام به و حصل الامر كله مردوداً الیه والشیعه مجتمعمة علی عدالته وثقته و ام انته

وكرامات و خوارق عادات بدست او جاری شده و کتابها در فقه تصنیف فرموده مشتمل بر آنچه از حضرت عسکری (علیه السلام) و از حضرت حجة الله (علیه السلام) وازوالدش شنیده

وقال الكليني خرج التوقيع الى الشيخ ابی جعفر محمد بن عثمان بن سعید العمري قدس الله روحه فی التعزية بابیه رضی الله عنه انا لله و انا الیه راجعون تسليماً لامره ورضاً بقضائه عاش ابوك سعيداً ومات حميداً فرحمه الله والحقه باوليائه ومواليه فلم يزل مجتهداً في امرهم ساعياً فيما يقربه الى الله عز وجل واليهم نصر الله واقاله عثرته وفي فصل آخر اجزل الله لك النواب و احسن لك العزاء رزيت و رزينا و اوحشك فراقه و اوحشنا فسرره الله في منقلبه وكان من كمال سعادته ان رزقه الله ولداً مثلك يطفه من بعده ويقوم مقامه بامرہ و يترحم عليه و اقول الحمد لله فان الانفس طيبة بمكانك وما جعله الله عز وجل فيك وعندك اعانك الله وقواك وعندك ووقفك وكان لك وليا وحافظاً وراعياً انتهى حاصل ما اردنا نقله عن البحار

دوم از نواب اربعه حضرت حجة الله (علیه السلام) جناب ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید الاسدي بود که بعد از پدر بزرگوارش قائم مقام او شد بنص حضرت حجة عصر عجل الله فرجه و قریب پنجاه سال بمصنوب جلیل نیابت خاصه مفتخر بود و در غیبت شیخ طوسی است که در آخر جمادی الاول سنه سیصد و پنج رحلت فرمود و در بغداد نزدیک قبر والده اش دفن شد و قبر شریفش نزدیک قبر شیخ عبد القادر است و بقعه و صحنی دارد و در آنجا معروفت بشیخ خلانی

و در بحار از شیخ صدوق از محمد بن عثمان روایت کرده که فرمود والله ان صاحب هذا الامر ليحضر الموسم كل سنه يرى الناس ويعرفهم ويرونه ولا يعرفونه

قال محمد بن عثمان رضی الله عنه و رأيت صلوات الله عليه متعلقاً باستار الكعبة في الستجار وهو يقول اللهم انتقم بي من اعدائك

و علی بن احمد دلال نمی گفت داخل شدم با بی جعفر محمد بن عثمان دیدم جلو صورتش تخته گذارده و نقاشی آیات قرآنی بر او نقش می کند و در اطراف او اسماء ائمه اطهار را نقش می کند گفتم یاسیدی این تخته چه چیز است گفت این مال قبر من است که بر او تکیه نمایم و من همه روزه داخل قبر میشوم و یک جزو از قرآن تلاوت می کنم پس دست مرا گرفته و قبرش را بمن نشان داد و گفت چون روز فلان از ماه فلان از سال فلان بشود من از دنیا می روم و در این قبر دفن میشوم و این ساجه و تخته هم با من خواهد بود پس من تاریخش را نوشتم منتظر بودم ببینم در آنروز این امر واقع خواهد شد یا نه پس در همان روز ابو جعفر محمد بن عثمان از دنیا رحلت فرمود

سوم از نواب خاصه حضرت حجة الله (علیه السلام) جناب ابو القاسم حسین بن روح نوبختی بود

و در بحار از غیبت شیخ طوسی نقل کرده که مشایخ و بزرگان شیعه شك نداشت که اگر حادثه از برای جناب محمد بن عثمان عارض شود و از دنیا رحلت فرماید قائم مقام او جعفر بن احمد بن مقبل خواهد بود یا پدرش از کثرت خصوصیتش باجناب محمد بن عثمان حتی

آنکه در آخر عمرش طعامی

ص: 552

نمیخورد مگر آنچه در منزل جعفر بن احمد یا پدرش بسازند و جناب جعفر بن احمد فرمود در وقت رحلت محمد بن عثمان حاضر بودم و نزد سرش نشسته بودم و با او صحبت می کردم و ابو القاسم حسین بن روح در نزد پاهای او نشسته بود جناب محمد بن عثمان در آنحالت بمن توجه کرد و فرمود که مأمور من شده ام که وصیت کنم با بی القاسم حسین بن روح و او را خلیفه خود بنمایم پس من از نزد سر محمد بن عثمان برخاستم و دست جناب حسین بن روح را گرفتم و او را در بالای سر جناب محمد نشانیدم و خود سمت پاهایش نشستم

و در روایتست که جناب ابو القاسم اعقل مردم بود نزد مخالف و موافق و عامه نیز تعظیم میکردند او را بسیار تقیه می فرمود حتی آنکه بایشان گفتند که غلام دربان تو معاویه را سب نموده او را از خدمت خود عزل نمود و بیرون کرد و در ماه شعبان درسته سیصد و بیست و شش جناب حسین بن روح از دنیا رحلت فرمود و قبر شریفش در بغداد آخر کوچه است در وسط بازار عطاران است و آنجا بقعه و صحن مختصری دارد

چهارم از نواب خاصه حضرت حجة الله جناب ابو الحسن علی بن محمد سمري بود که آخر نواب خاصه حضرت حجة الله (علیه السلام) بود و بعد از جناب حسین بن روح بمنصب نیابت فائز گردید و در نیمه شعبان سنه سیصد و بیست و نه که سنه تناثر نجوم بود برحمت الهی واصل گردید و خیلی از علماء و محدثین شیعه در آنال از دنیا رحلت فرمودند

منجمله ثقه الاسلام کلینی و منجمله علی بن بابویه القمی والد شیخ صدوق و بعد از فوت ایشان ابتداء غیبت کبری شد و قبر شریف جناب علی بن محمد در میان باز احر اجانست نزدیک محراب بزرگی که آنجا هست و در روضات از تاریخ اخبار البشر نقل کرده که از وقایع سنه سیصد و بیست و هشت است موت ابی عمیر احمد بن عبد ربه و ابوسعید استخری شیخ شافعیه و ابن مقله خطاط و این سنور قاری و ابی بکر انباری و ابی الحسن المزنی و محمد بن یعقوب الکلینی و در غیبت شیخ طوسی از حسن بن احمد نقل کرده گفت من در بغداد بودم در سنه که در آن سنه ابو الحسن علی بن محمد السمري رحلت فرمود پس چندی مانده بفوتش توقیعی صادر شد از حجة عصر عجل الله فرجه که نوشته بود:

بسم الله الرحمن الرحيم باعلی بن محمد السمري اعظم الله اجر اخوانك فيك فانك ميت ما بينك و بين سنه ايام فاجمع امرک ولا توص الى احد فيقوم مقامك بعد وفاتك فقد وقعت الغيبة النامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالى ذكره وذلك بعد طول الامد وقسوة القلوب و امتلاء الارض جوراً و سيأتي من بدع المشاهدة الا فمن ادعى المشاهدة قبل خروج السفيناني و الصيحة فهو كذاب مفتر و لاحول و لا قوة الا بالله العلي العظيم

و بعد از شش روز رفتیم بعیادتش دیدیم مشغول جان دادنت گفتیم وصی بعد از شما کیست فرمود لله امر هو بالغه و از دنیا رحلت فرمود

و بدانکه از زمان ولادت حضرت حجة الله الاعظم امام عصر ارواحنا له الفداء تا ابتداء غیبت کبری هفتاد و چهار سال می شود علی الاصح بدون کم و زیاد چون ولادت حضرت حجة علی الاصح نیمه ماه شعبان سنه دویست و پنجاه و پنج بوده و بعضی دویست و پنجاه و شش گفته اند بعدد هندسه نور و رحلت جناب علی بن محمد السیمري هم در نیمه شعبان سنه سیصد و بیست و نه بوده چنانچه گفته شد و از ابتداء زمان امامت حضرت حجة الله (علیه السلام) تا ابتداء غیبت کبری شصت و نه سال و شش ماه و هفت روز می شود چون رحلت حضرت عسکری (علیه السلام) علی الاصح در هشتم ربیع المولود دویست و شصت بوده و

غیبت کبری هم گفتیم در نیمه شعبان سیصد و بیست و نه بوده و در این مدت این چهار بزرگوار از نواب معروف و مشهور بودند و سفراه دیگر هم بودند لکن غالباً این چهار نفر واسطه بودند میان ولی عصر و شیعیان و از مناصب ایشان رسانیدن رقمه های حوائج خلق است بآنحضرت و حال هم نیز باین منصب شریف مفتخرند و باید عرایض شیعه و رقاع حاجتشان بتوسط این بزرگواران بآن حضرت برسد

منجمله مرحوم ثقة الاسلام نوری در نجم الثاقب از انیس العابدین نقل میکند از کتاب سعادات ما لفظه دعاء التوسل از برای هر مهمی و حاجتی

بسم الله الرحمن الرحيم توسلت اليك يا ابا القاسم محمد بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابيطالب النبأ العظيم والصراط المستقيم وعصمة اللاحين بامك سيدة نساء العالمين وبآبائك الطاهرين وبامهاتك الطاهرات بيس و القرآن الحكيم والجبروت العظيم وحقيقة الايمان و نور النور و كتاب مسطوران تكون سفيري الى الله تعالى في الحاجة لفلان بن فلان

و اسم خود آن صاحب حاجت و پدرش را بنویسند و این رقعہ را در گل پاکی بگذارند و در آب چاه یا آب جاری بیندازند و در آنحال بگویند یا سعید بن عثمان و یا عثمان بن سعید اوصلأ قصتی الی صاحب الزمان (علیه السلام) بعد می فرماید نسخه چنین بود لکن بملاحظه روایات و طریقه بعضی از علماء باید چنین باشد باعثمان بن سعید و یا محمد بن عثمان الخ والله العالم انتهى

و اما از علماء امامیه که مدفونند در بغداد

اول - الشيخ الاجل ثقة الاسلام محمد بن يعقوب بن اسحق الكليني الرازي صاحب كتاب كافي اصول و فروع و روضه اش که جمعا هشتاد هزار بیت است و در مدت بیست سال تألیف نمود و منت و حق بزرگی بر شیعیان دارد و در سابق اشاره ببعضی از مقامات و تواریخ متعلقه بایشان شد و در روضات از علامه طباطبایی از کتاب ذکری شهید نقل فرموده که احادیث کافی زیادتر است از مجموع احادیث صحاح سته اهل تسنن و رحلتشان در ماه شعبان سنه تناثر نجوم بود که سنه سیصد و بیست و نه باشد و قبر شریفش در بغداد معروف است همینکه شخص از جسر عبور کند و داخل بازار شود بفاصله چند قدم شباکی بطرف چپ معلوم می شود و سیدهاشم بحرانی فرموده که بعضی از حکام بغداد بناء قبر مرحوم کلینی را دید سؤال کرد که این قبر کیست گفتند قبر یکی از علماء شیعه است امر کرد که قبر را خراب کردند دیدند بدنی صحیح و سالم با کفن سالم میان قبر خوابیده نه بدن تغییر کرده و له کفن و یک طفل صغیری هم با او مدفونست که گویا پسرشان باشد با کفن سالم بس امر کرد که خاک بر روی بدن ریختند و بقعه هم روی قبرش بنا نمودند انتهى و او اول کسی است که اخبار را مبوب کرده و کتاب شریف کافی اوثق واضبط کتب شیعه است و قبر پدرش جناب یعقوب بن اسحق در کلین مزار معروفی است

دوم در هدیه الزائرین از مزار فلك النجاة مرحوم سید محمد باقر قزوینی نقل کرده اند که باشیخ کلینی قبر دیگر . هست که گفته شده است که قبر کراچکی یا قبر کیدری شارح نهج البلاغه ست انتهى

و مراد از شیخ کراچکی محمد بن علی الکراچکی است صاحب کتاب کنز الفوائد که شاگرد سید مرتضی و شیخ طوسی است و در روضات از یافعی نقل فرموده که در سنه چهارصد و چهل و نه رحلت فرمود رأس الشیعة ابو الفتح کراچکی و مدفنش را ذکر فرموده و سابقاً در باب ششم احتمال دادیم که



مدفن ایشان در طرابلس شام باشد و بعضی از مقامات و مراتب ایشان سابقاً اشاره شد و مراد از کیدری جناب محمد بن حسین بن حسن البیهقی النیشابوری است المشتهر بقطب الدین الکیدری شارح نهج البلاغه الموسوم بحدائق الحدائق و او اول شرحیست که بر نهج البلاغه نوشته شده

و در روضات میفرماید در نسخه عتیقه از شرح نهج البلاغه دیده شده که نوشته شده بود وقع الفراغ من تصنیفه فی آخر شعبان المعظم سنه ست و سبعین و خمس ماه و بدانکه بیهق ناحیه ایست وسیعه بین نیشابور و بلاد قومس و حاکم نشین او سبزوار است و او از بلاد شیعه است قدیماً و حدیثاً و اهلش در تشیع مشهورترند از اهل خاف و باخرس در تشیع و (کیدر) از قرای بیهق است و مدفنشان را در روضات ذکر فرموده اند والله العالم

سوم از علما امامیه که در بغداد مدفون است، جناب ابو الفتح علی بن عیسی الاربلی صاحب کتاب کشف الله، و فراغش از تألیف این کتاب در شب بیست و یکم ماه رمضان سنه ششصد و هشتاد و هفت بوده و ایشان دیوان شعری دارند در مدائح ائمه اطهار ص و از اشعار ایشان است:

عرج علی ارض الغری وقف به \*\*\* والشم تراه وزره خیر مزار

وقل السلام علیک یا خیر الوری \*\*\* و بالهداة السادة الاربار

و در روضات او را با ینقسم توصیف کرده الوزیر الکبیر والعالم التحریر بهاء الدین ابوالحسن علی بن عیسی الاربلی بعد از چند سطر میفرماید ثم ان هذا الرجل قد یوصف فی بعض الکلمات المتأخرین بالوزیر وهو غلط و اشتباه الخ

و قبر شریفش در بغداد است در نزدیک جسر و فعلاً واقعت در میان منزل کار گذاری ایران و تاریخ ولادت و وفاتش صحیحاً در دست نیست (اربل بروزن دعبل در دو منزلی موصل است)

### **امر سوم - در قبور بزرگان از خلفای بنی العباس و از علماء اهل تسنن که در بغداد و اطراف آن مدفونند و در قبور بزرگان از عرفاء و صوفیه که در آن زمین مدفونند**

و در روح و ریحان است که در رصافه بغداد قبر بیست و و چهار نفر از خلفای بنی العباس است اول آنها مهدی عباسی است و آخر آنها معتصم است و عجب است که قبور تمام اینها محو و نابود شده و قبور متبرکه معصومین همه بحمد الله مزین و محترم می باشند

و اما مدفونین از علمای اهل سنت:

اول - ابو حنیفه نعمان بن ثابت بن فردوس اول ائمه اربعه اهل تسنن وفاتش در سنه صد و پنجاه و یک بود و قبرش در نزدیک جسر بین کاظمین و بغداد است و معروفست به امام اعظم

دوم - احمد بن حنبل بن هلال الشیبانی و او امام چهارم از ائمه اربعه اهل تسنن است ولادتش در بغداد سنه صد و شصت و چهار بوده و رحلتش در بغداد روز جمعه دوازدهم ماه ربیع الاول ربیع دویست و چهل و یک بوده و قبرش در این زمان غیر معلومست و گویا فعلاً قبرش منخسف شده میان دجله بغداد

در تاریخ گزیده است که یاقوت مستعصی خطاط در سنه دویست و نود و هفت بعهد مقتدر

ص: 555

خلیفه از دنیا رفت و بنزدیک قبر احمد بن حنبل مدهونست

سوم - ابوالفرج عبدالرحمن بن علی الحنبلی البغدادی الواعظ الملقب به ابن جوزی صاحب کتاب الاذکیاء و غیرها و نسب او چنانچه ابن خلکان گفته منتهی می شود بشانزده واسطه به قاسم بین محمد بن ابی بکر ولادتش سنه پانصد و ده بود و رحلتش در روز دوازدهم ماه رمضان سنه پانصد و نود و هفت بود و مدفنش در بغداد معلومت کذا فی الروضات

و می فرماید بعید نیست که عبدالرحمن بن جوزی شیعه بوده و تقیة اظهار تسنن می کرده و ایشان اجوبة لطیفه حاضره داشتند که بعضی از آنها مشعر است بر تشیعش: منها مارواه الجمهور که از ابن جوزی در حضور فتنین سؤال کردند ابابکر افضل است یا علی فوراً گفت من کان بنته فی بینه - صراحتاً نگفت که افضل امیرالمؤمنین است بلکه عبارتی گفت که محتمل باشد مراد ابابکر باشد

و منها سؤال کردند از ابن جوزی از عبد الله گفت الی کم اقول اربعة اربعة اربعة

صراحتاً نگفت دوازده است بلکه سه مرتبه گفت: چهار، چهار چهار که دوازده می شود

و نظیر اینست در فقره از جواب که مردی سنی بشیعه گفت آیا تو عایشه را دوست میداری مرد شیعه بناصبی گفت آیا تو دوست میداری که کسی عیال ترا دوست بدارد مرد ناصبی گفت نه

شیعه گفت پس تو چگونه راضی میشوی که کسی بگوید من حرم پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را دوست میدارم

و در محاضرات راغب است که کرد مؤمن طاق را پس شمشیرش را کنید بروی مؤمن طاق گفت چه میگوی دربارۀ علی و عثمان

مؤمن طاق فرمود «انا من علی و من عثمان بریتی» یعنی من از علی هستم و از عثمان بیزارم بهمین از چنگ خارجی راحت شد

و منها یکوقتی ابن جوزی بالای منبر بود گفت سلونی قبل ان تفقدونی پس زنی از جای خود برخاست گفت شبی علی رفت بمدائن نزد سلمان و مراجعت کرد صحیح است ابن جوزی گفت آری آن زن گفت عثمان سه روز بدنش در مزابل افتاده بود و علی هم حاضر بود صدقت گفت بلی گفت پس باید علی برحق باشد و عثمان بر باطل یا بعکس

ابن جوزی گفت اگر تو بدون اذن شوهرت از خانه بیرون شده لعنت خدا بر تو و اگر باذن شوهرت بیرون شده لعنت خدا باو

آن زن گفت عایشه که بجنک علی رفت بدون اذن پیغمبر بود یا باذن پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پس ابن جوزی سکوت کرد و از منبر فرود آمد

و منها از بعضی از علماء بحرین نقل شده که از ابن جوزی سؤال کردند که فاطمه افضل است یا عایشه گفت عایشه لقوله تعالی فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجۀ، فاطمه فدکش را گرفتند سکوت کرد و عایشه تجهیز لشکر کرده و محاربه با علی کرد که از عسکرین هیچده هزار نفر کشته شدند

و ایضاً ابن جوزی گفت زنهای عجم وقتی که میخواهند اولادشان را بترسانند می گویند لولو آمد اصل این کلمه لؤلؤ بوده چون وقتی که خلیفه را ابولؤلؤ کشت رعبی از او در قلوب مردم افتاد





بعد از کثرت استعمال لولو شد و حسب الوصیة ابن اشعار را بر قبرش نوشتند :

يا كثير الصفح ممن كثر الذنب لديه \*\*\* جائك المذنب يرجو العفو عن جرم يديه

انا ضيف وجزاء الضيف احسان اليه

و ابن جوزی سبطی دارد مسمى بیوسف بن قز اعلی صاحب کتاب تذکره خواص الامة في ذکر خصائص الائمة تاریخ وفاتش سنه ششصد و پنجاه و چهار بوده و قزاغلی ترکی است (دختر زاده)

(و این ابوالفرج بن جوزی غیر ابوالفرج اصفهانی است علی بن الحسین صاحب کتاب اغانی و مقاتل الطالبین و این ابوالفرج هم درسنه سیصد و پنجاه و شش در بغداد از دنیا رفت و قبرش در بغداد است و این زیدی بوده و بعضی گفتند که از اولاد هشام بن عبدالملک بوده و جناب صاحب عباد خیلی اهتمام داشت بکتاب اغانی لکن بتجربه معلوم شده شنامت او

چهارم - الشیخ عبد القادر الجیلانی امام فرقه قادریه از فرق صوفیه الملقب بالقدس الاعظم و بازی الله الاشهب ولادتش در سنه چهار صد و هفتاد بوده و رحلتش در سنه پانصد و شصت و قبرش در بغداد معلومست

پنجم - معروف الکرخي البغدادي رحلت معروف در سنه دویست بوده و قبرش در بغداد است و در نزد اهل بغداد معروف است بتریق مجرب

ششم - حسین بن منصور الحلاج البیضاوی الشیرازی البغدادي الملعون

و او را در سنه سیصد و نه بامر المقتدر بالله العباسی کشتند و بدنش را سوختند و خاکسترش را بدجله بغداد ریختند و جدش مجوسی بود و بعضی از علماء گفتند یا لیه کان علی دین جده و مصاحبت نمود با ابوالقاسم الجنید و اکثر علمای عصرش فتوی دادند باباحه دم او

هفتم - ابو نصر بشر بن عبدالرحمن المعروف بالحافي

و در روضات است که اصلش مروزی بوده بعد ساکن بغداد شد

در مجالس المؤمنین از منہاج الکرامه نقل کرده که حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) از نزد خانه بشر می گذشت آواز غنا و ساز شنید و کنیزی در خانه ایستاده دید سؤال فرمود ای کنیزك صاحب تو آزاد است یا بنده کنیز گفت آزاد است حضرت فرمود راست گفتی اگر او بنده میبود از خدا اندیشه مینمود پس آن کنیز باندرون رفت و ماجرا را بیشتر نقل کرد بشر متنبه شد و با پای برهنه بیرون شد تا ملاقات کرد حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) را و عذرخواهی کرد و گریه نمود و بدست آن بزرگوار توبه کرد و خجالت کشید از عمل زشتش و پشیمان شد

و منقولست که در مرض موت بشر بعضی از دوستان بیالینش حاضر بودند گفتند می خواهیم قدری قاروره ترا نزد طیب بیریم گفت واگذارید مرا الطیب امرضنی مبالغه کردند تا قاروره او را نزد طیب نصرانی بردند

طیب نگاه کرد متحیر شد گفت اگر این قاروره از نصرانی است از راهی خواهد بود که خوف الهی جگرش را پاره کرده و اگر از

مسلمانست از بشر حافی خواهد بود و او را نزد من دوائی نیست زود خود را باو برسانید که خواهد مرد گفتند از بشر حافی است فوراً طیب  
زنار را کند و گفت اشهد ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله من بعد رفتند نزد بشر که بشارت بدهند او را با سلام نصرانی چون چشم  
بشر به آن

ص: 557

جماعت افتاد گفت آیا نصرانی مسلمان شد؟ گفتند بلی که خبر داد بشما؟

فرمود چون شما از نزد من خارج شدید مرا خواب ریود دیدم گوینده گفت یا بشر ببرکت مالک اسلم الطیب النصرانی

بعد از یکساعت از دنیا رفت و در عاشوراء سنه دویست و بیست و شش در سن هفتاد و شش سالگی از دنیا رفت و قبرش در بغداد مشهور است

و در تاریخ گزیده است که سبب سعادت او آن بود که در راه کاغذ پاره یافت بر آن نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم او را خوشبو نمود و جای نیکوفهاد هاتقی ندا داد ابونصر نام ما را مطیب گردانیدی در مکافات آن نام ترا در دنیا و عقبی مطیب گردانیدیم

و نظیر این وارد شده که منصور بن عمار در اول حال بین راه کاغذ پاره یافت باو نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم جائی نیافت بنهد بخورد ببر ببرکت او در علم کت او در علم بر وی گشوده شد و در جنب قبر بشر حافی است قبر خطیب بغدادی

هشتم - ابو القاسم حسین بن محمد بن مفضل بن محمد المعروف بالراغب الاصفهانی

صاحب مفردات راغبو محاضرات راغب و بعضی احتمال دادند تشیع او را و این اشعار از اوست :

ز صد هزار محمد که در جهان آید \*\*\* یکی بمنزلت و جاه مصطفی (صلی الله علیه وآله وسلم) نشود

و گرچه عرصه عالم پر از علی گردد \*\*\* یکی بعلم و سخاوت چو مرتضی نشود

جهان اگرچه زموسی و چوب خالی نیست \*\*\* یکی کلیم نگردد یکی عصا نشود

و علاوه از اهل بیت معصومین خیلی روایت می کند و از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) تعبیر به امیر المؤمنین مطلق می کند

و در کتاب محاضرات حکایات ظریفه نوشته:

منجمله نوشته : چهار نفر اقتدا نمودند به یحیی نامی و او «قل هو الله» را غلط خواند ، بعد از نماز یکی از آن چهار نفر مأمومین گفت:  
(اکثر یحیی غلطا فی قل هو الله احد)

دیگری گفت (قام یصلی دائماً حتی اذا اعیاقعد)، سومی گفت (کانما لسانه سه بحبل من مسد) ، چهارمی گفت (یز حرفی محرابه زحیر  
حبلی للولد)

و منجمله در کتاب محاضرات است که صیبی بمعلمش گفت در خواب که بدن من آلوده به عذره است و بدن شما آلوده بعسل است؟

گفت این کاشف از اعمال سوء تو و از اعمال صالحه من است

گفت هنوز من خوابم را نگفتم که دیدم که تو بدن مرا می لیزی و من بدن ترا !!

و من جمله نقل شده که مردی در بصره چشمش بزنی افتاد، گفت من باین خوبی و باین تازه روئی زنی ندیدم و این نیست مگر بجهت آنکه غم و غصه نداشته؟ زن گفت غمی که من داشته و دیده ام احدی نداشته و ندیده شوهر من روز عید اضحی گوسفندی ذبح کرد و من دو پسر داشتم مثل دودانه در جواهر پسر بزرگ برادر کوچکش گفت بیا بتو نشان بدهم که پدرم بچه کیفیت گوسفند را ذبح کرد او را گرفت و سرش را جدا کرد وقتی که من رسیدم دیدم خون از رگ های گردن بچه جاری است! پسر بزرگ خالف و ترسان رفت بطرف بیابان گرگ او را پاره پاره کرد

پدرشان که فهمید رفت عقب پسر بزرگ در میان بیابان از شدت حرارت هلاک شد و من در دنیا باقی مانده ام غریب و تنها!!

آن مرد گفت ای زن تو چگونه صبر کردی باین اندازه از هم و غم

گفت چه کنم اگر برای هم و غم علاجی می دیدم غم نمی خوردم لیکن چه کنم که علاج نمی بینم

في الروضات وكانت وفاته سنة خمس وستين و خمس مائة والظاهر انها اتفقت في بغداد لانه كان ساكنا فيه

نهم - ابن دريد محمد بن حسن بن دريد بصرى صاحب كتاب جهره و مقصوره

محدث قمی فرموده که این شهر آشوب او را از شعراء اهل بیت (علیه السلام) شمرده و از شعر اوست:

اهوى النبي محمداً و وصيه \*\*\* و ابنه وابنته البتول الطاهرة

اهل العباء فاني بولائهم \*\*\* ارجو السلامة والنجا في الاخره

واری محبة من يقول بفضلهم \*\*\* سببا يجير من السبيل الجائره

ارجو بذالك رضی المهیمن وحده \*\*\* يوم الوقوف على ظهور الساهره

وفاتش در بغداد بود در ماه شعبان سنه سیصد و بیست و یک

دهم - در بغداد است قبر ابو محفوظ معروف به کرخی عرفاء و صوفیه را در حق وی عقیده فراوانی است و او را مستجاب الدعوه و از موالیان حضرت رضا (علیه السلام) دانند و او درسته دویست در بغداد از دنیا رفت و در آنجا دفن شد

یازدهم - الشیخ عبد الحمید بن محمد بن محمد بن حسین بن ابی الحدید المدائنی المعروف به ابن ابی الحدید، شارح نهج البلاغه

موالیا لاهل بیت العصمة والطهارة وان كان فی زی اهل السنه و الجماعة منصفاً غاية الانصاف و معترف بود به «ان الحق يدور مع والد الحسنين»

و در روضات می فرماید این ابی الحدید در میان علماء عامه بمنزلة عمر بن عبدالعزیز است در میان خلفاء بنی امیه پس چنانچه درباره عمر بن عبدالعزیز است «بعشر يوم القيمة امة واحدة»

همچنین ابن ابی الحدید هم محشور می شود بهیئت علیحده و بسیاری از علماء عامه قائلند بتشیع او تولدش روز دوشنبه غرة ذیحجة الحرام سنه یانصد وه تادوشش بود و رحلتش در بغداد سنه ششصد و پنجاه و پنج بوده - وشواهد بر تشیع او زیاد است

منجمله آنکه در کتابش خطبة شقشقیه را نقل میکند و حال آنکه خطبة شریفه صریح است در شکایت حضرت امیر (علیه السلام) از بعضی از غاصبین

و منجمله آنکه در اول شرح نهج البلاغه می گوید «الحمد لله الذي قدم المفضول على الافضل المصلحة اقتضاها التكليف»

و در فوائد الرضویه از سید محمد حسن زنوزی صاحب کتاب ریاض الجنة نقل می کند که گفت من از استاد خود مرحوم میرزا محمد مهدی شهید مشهدی شنیدم که فرمود وقتی من شرح ابن ابی الحدید را مطالعه می کردم ظن متأخم بعلم حاصل کردم تشیع از شبی در فکر بودم که در کتب و تصانیف خود شهادت بدهم بتشیع او چون صبح شد صحیفه مؤمنه که ابداً سواد نداشت و عوام صرف بود و من او را می شناختم نزد من آمد در کمال اضطراب و تشویش گفت

ص: 559

فلان، آیا ابن ابی الحدید نامی در میان مسلمین میباشد؟ گفتم بلی گفت دیشب در عالم رؤیا دیدم تابوتی از آتش در جایی گذارده اند و مردی را میان آن تابوت آتشین می سوزانند و شعله آتش از آن بلند شده و بوی تعفن از آن می آید بعدی که مردم از آن تعفن مشرف بهلا کنند و آن مرد در میان تابوت با ينظر و آنطرف می گردد و تضرع والحاج میکند، من را از مشاهده آن حال خوف و هراسی روی داد پرسیدم اینمرد کیست؟

گفتند ابن ابی الحدید است که او را بسبب تسنن عذاب می کنند! از دهشت واقعه از خواب بیدار شدم و هنوز اثر آن خوف در دل من باقیست

فرمودند: من یقین کردم که خداوند خواسته که مرا از اعتقاد به تشیع او برگرداند، پس از آن اعتقاد نادم شدم

دوازدهم - المورخ الخبیر محمد بن جریر بن غالب الطبری صاحب التفسیر الکبیر و التاریخ ولادتش سنه دویست و بیست و چهار بود در آمل مازندان و رحلتش در سوم شوال سنه سیصد و ده بود در بغداد

در مقام می فرماید محمد بن جریر دو نفرند یکی محمد بن جریر بن غالب الطبری است که صاحب تاریخ و تفسیر مشهور است و او شافعی المذهب بود و دیگری محمد بن جریر بن رستم الطبری است صاحب کتاب مستر شد و ایضاح و غیر ایندو و شبیه نیست که او شیعه بوده و بعضی از کتب منسوبست بطبری و معلوم نیست که مراد کدام يك از این دو طبری هست

و در روضات است که کتاب آداب الحمیدم از محمد بن جریر الطبری است و معلوم نیست که از کدامیک از آنهاست و در اوست که حرث بن روح از پدرش از جدش روایت کرده که باولادش گفت ای اولادهای من هرگاه امر بزرگی بشما زوی آورد یا هم و غمی بر شما عارض شد پس شب با طهارت در فراش و لحاف طاهری تنها بخواید و هفت مرتبه سوره والشمس و هفت مرتبه سوره واللیل را بخوانید بعد بگوئید: «اللهم اجعل لی من امری هذا فرجا و مخرجا»

و بخواید پس در شب اول با شب سوم با شب پنجم و گمان میکنم گفت یا در شب هفتم شخصی در خواب تو بیاید و بگوید خلاصی تو در این امر عظیم در اینست

راوی گفت: در دوسری بر من عارض شد که نمیدانستم علاج آنرا پس من همین عمل را جای آوردم در شب اول در عالم رؤیا دو نفر آمدند نزد من، یکی نزد سر من نشست و دیگری نزد پاهایم بعد یکی از این دو بدیگری گفت بدنش را مس کن!

پس تمام بدن مرا مسح کرد، بیک موضعی از سرم که دستش رسید گفت: «این موضع از سرت را حجامت کن» چنین کردم درد سرم خوب شد و من این امر را بکی نگفتم ام مگر آنکه بمحض عمل کردن علاج شده است

و در روضات از بعضی اعظام روایت میکند هرگاه کسی بخواهد یکی از انبیاء یا از ائمه یا با یکی از والدین یا یکی از مؤمنین را در خواب بیند پس بخواند سوره و الشمس و اللیل و قدر و جحد و اخلاص و معوذتین را بعد بخواند سوره اخلاص را صد مرتبه و صد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد و بخوابد بطرف راست با طهارت و با لباس طاهر و در فراش طاهر و غذای طیب و قلب صاف و صفای خاطر و عزم جازم و یقین صادق پس او می بیند او می بیند هر که را بخواند انشاء الله و





هر چه بخواهد با او سخن می گوید

و در دار السلام محدث نوری از عبد الحق دهلوی در کتاب تاریخ مدینه نقل کرده کسیکه بخواهد پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را در خواب ببیند مداومت نماید بصلوات فرستادن بر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با طهارت باین صیغه: «اللهم صل علی محمد و آله وسلم كما تحب»

و ایضا نقل فرموده مداومت نمودن بصلوات بر پیغمبر صباين صیغه همین سعادت را بیابد (اللهم صل علی روح محمد فی الارواح اللهم صل علی جده فی الاجساد اللهم صل علی قبره فی القبور)

## خاتمه

چون در خاتمه باب ششم و هفتم و هشتم احوالات بعضی از سلاطین و خلفاء ذکر شده مناسب دیدم که در خاتمه این باب احوالات بعضی از وزر آن شیعه امامیه را که دارای علم و فضل و کمال وجود بودند ذکر کنم که در تذکر حالات آنها مواعظ و نصایح بلیغه است:

منهم ابو سلمة بن سلیمان همدانی بود و او بسیار علاقه و محبت داشت بآل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم)

و در زمانیکه ابو مسلم مروزی خروج بمروانیان نمود بعضی از امرآه خراسان را بتسخیر ممالک عراق نامزد کرد و مکتوبی با بوسلمه نوشت و در آن نوشته از او بوزیر آل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) تعبیر نمود با و چون امرآه ابو مسلم ولایت عراقین را تصرف نمودند و بکوفه رسیدند حسن بن قحطبه که امارت لشگر ابو مسلم با او بود ابوسلمه را ملاقات نموده مکتوب ابو مسلم را بوی داد ابو سلمه اکابر و اشراف اهل کوفه را در مسجد جمه نموده نوشته ابو مسلم را خواند و خود مشغول امور وزارتی گردید

در این اثناء ابو العباس سفاح و برادرش منصور که تا آنزمان از ترس مروانیان پوشیده بودند بکوفه رسیدند ابوسلمه داعیه داشت که یکی از اولاد علی بن ابیطالب را بخلافت نصب کند لذا سه کاغذ بسه نفر از اولاد علی بن ابیطالب نوشت و التماس کرد که خلافت را قبول کنند

اول بحضرت صادق (علیه السلام) دوم بعبد الله بن حسن بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) سوم بعمر بن زین العابدین (علیه السلام) اما هیچیک قبول نفرمودند مسئول ابو سلمه را بلکه حضرت صادق (علیه السلام) کاغذ را نا خوانده سوزانید در آنوقت امرآه خراسان منزل عباسیان را دانسته آنها را از کنج اختفاء بیرون آورده و سفاح را بر سریر خلافت نشانیدند

و چون عباسیان دانستند میل ابو سلمه را که میخواهد خلافت با اولاد علی بن ابیطالب (علیه السلام) باشد درصدد قتل او بر آمدند لکن بدون مشورت ابو مسلم جرئت نکردند باین امر اقدام کنند از این جهت سفاح برادر خود منصور را روانه کرد بخراسان نزد ابو مسلم چون منصور وارد شد بابو مسلم لوازم خدمتگذاری را بعمل آورد منصور کیفیت حال را با ابو مسلم گفت ابو مسلم گفت من و ابو سلمه از جمله غلامان امیرالمؤمنین هستیم اگر پای از حد خود بیرون کنیم البته قتل ما واجب است

منصور مقضی المرام از خراسان مراجعت کرد بکوفه رسید شنید که ابو سلمه از دنیا رفته

و منهم جناب علی بن یقظین وزیر هرون الرشید

در رجال کبیر است که حضرت موسی بن جعفر بعلی بن یقظین فرمودند تو ضامن بشوبك



خصلت را تا من ضامن بشوم برای توسعه خصلت را عرض کرد یا بن رسول الله سه خصلتی که شما ضامن می شوید چه چیز است؟

فرمود اما سه خصلتی که از برای تو ضامن می شوم آنستکه ابتدا بتوالم آهن نرسد و بفقر و فاقه گرفتار نشوی و محبس و زندان راهم نبینی عرض کرد يك خصلتی که من ضامن بشوم چیست؟ فرمود ضامن بشو برای من که هر وقت دوست ما بیاید نزد تو او را اکرام نمائی علی بن یقظین ضامن این مطلب شد حضرت هم برای او ضامن آن سه مطلب شدند

وایضا روایت کرده وقتیکه حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) تشریف آوردند بعراق علی بن یقظین خدمت حضرت عرض کرد آیا نمی بینید حال من و کثرت گرفتاری و ابتلائات مرا

حضرت فرمودند یا علی ان الله تعالی اولیاء مع اولیاء الظلمة لیدفع بهم من اولیائه و انت منهم یا علی یعنی از برای خداوند دوستانی هست در در خانه ظالمین که دفع می کند ظلم و شدائد را بواسطه آنها از موالیان خود و تو از آنها هستی یا علی

در مجالس المؤمنین روایت کرده که یکی از شیعیان خدمت حضرت صادق (علیه السلام) رسید عرض کرد یا بن رسول الله مرا مهمی است نزد سلطان و وسیله در آن در گاه ندارم خدمت شما آمدم که تدبیری در آن باب بفرمائید حضرت فرمود برو بدرگاه سلطان و منتظر بشو تا مردی باین صفت و این صفت به بینی و سعی کن که در خلوت خود را باد برسانی آنگاه با و بگو که حضرت صادق (علیه السلام) مرا نزد تو فرستاد تا کار مرا در درگاه سلطنت انجام دهی آنشخص شیعه رفت بدرگاه سلطان و منتظر شد تا آنمرد آمد در خلوت او را دید و پیغام حضرت را رسانید آنشخص اهتمام زیادی نمود نزد سلطان و حاجت او را بر آورده کرد و آنشخص مقضی المرام مشرف شد خدمت حضرت صادق (علیه السلام) عرض کرد یا بن رسول الله آن حاجبی که مرا نزد او فرستادی چون نام ترا شنید از فرح و نشاط نزدیک بود بیهوش شود در آن حال رفت نزد سلطان و کار مرا انجام داد و دوستی چنان بدرگاه دشمنان چه کار دارد حضرت فرمود حاکم و سلطانی نباشد الا آنکه بعضی از موالیان ما بدرگاه او ملازم باشند چون بعضی از موالیان ما آنجا حاجت و مصلحتی باشد به تمشیت آن قیام نماید و در رجالت که محمد بن اسماعیل بن بریغ وزیر بود و او از حضرت رضا (علیه السلام) روایت کرده :

قال ان الله تبارک و تعالی بابواب الظالمین من نور الله به البرهان و ممکن له فی البلاد لیدفع بهم عن اولیائه ویصلح الله بهم امور المسلمین لانهم ملجأ المؤمنین من الضرر والیهیم یفرع ذو الحاجة شیعتنا بهم یومن الله روعة المؤمن فی دار الظلم أولئك هم المؤمنون حقا أولئك نورهم تضيء منه القیمة خلقوا والله للجنة و خلقت الجنة لهم فهنیئاً لهم ما علی احدکم ان لوشاء لنال هذا كله قال قلت بماذا جعلني الله فداک قال یكون معهم فیسرنا بادخال السرور علی المؤمنین من شیعتنا فکن منهم یا محمد

و من جمله محمد بن الحسین المعروف باستاذ ابن عمید القمی وزیر بی نظیر و صاحب بن عباد از زمره اصحاب او بود و بواسطه صحبت او معروف شد بصاحب او وزیر رکن الدوله دیلمی بود و در علوم فلسفه و نجوم مهارت تامی داشت

و از تاریخ مصر نقل شده که چون صاحب بن عباد بیغداد رفت و مراجعت کرد استاد ابن عمید سؤال نمود که بغداد را چون بدی صاحب بن عباد گفت بغداد فی البلاد کالاستاد فی العباد

وایضا روایت نموده که روزی صاحب بن عباد بعد از وفات ابن عمید از در سرای او می گذشت و بیرون آن سراهیچکس را ندید پس این ابیات را انشاد کرد

ايها الدا لم علاك اكتباب \*\*\* اين ذاك الحجاب و الحجاب

اين ما كان الدهر يفزع منه \*\*\* فهو اليوم في التراب تراب

ص: 562

وفات و زیرا بن عمید در سنه سیصد و پنجاه و نه بود

و منجمله اسمعیل بن عباد طالقانی الملقب به کافی الکفاة المعروف به صاحب بن عباد و او اعجوبه دهر و نادره دوران و بسیار فاضل و ادیب بود و علماء و فضلاء نزد او محل منیعی داشتند و در درس او شش نفر بودند که کلمات او را بتلامذه می رسانیدند و ابن خلکان گفته : نقل کتبش محتاج بود چهار صدشتر و او وزیر و کافی مهمات مملکت سلطان فخرالدوله دیلمی بود لذا ملقب شد بکافی الکفاة

و در هر شب از شبهای ماه رمضان هزار نفر را افطار میداد و فخرالدوله امر نمود بحفر بئری وصاحب بن عباد یکی از منشیها فرمود يك كاغذی در این خصوص بنویسد چون این منشی با صاحب بن عباد بدبود صاحب هم مخرج (راه) نداشت لذا منشی تعهد کرد و کافلی نوشت که کلمه از کلمات او بدون (راء) نباشد که صاحب در خواندن او خجالت بکشد پس نوشت امر امیر الامراء عمره الله ان ان يحضر بترفی طریق الماره ليشرب منه الصادر والوارد حرر ذلك في رابع شهر رمضان المبارك بورك فيه الی يوم المحشر «

پس صاحب که دید او را عیناً قرائت نمود بعباراتی که ابتدا (رام) ندارد ، خواند « حکم اعدل الحکام طول الله مده حیوته ان يعمل قلیب فی سبیل المسلمین لینتفع منه العادی والزائح وکتب فی اوائل ایام الصیام المیمون لازال میمونا الی يوم القيمة »

و حکمی انه قبل له قال ارم رمحك وارکب فرسك فقال الی قناتك واعل جوادک

مولدش سنه سیصد و بیست و شش واقع شد در طالقان بین قزوین و ابهر و رحلتش در شب جمعه بیست و چهارم صفر سیصد و هشتاد و پنج واقع شد در ری و جنازه اش را حمل نمودند باصفهان و در خانه خود او دفن نمودند و بعضی در پای جنازه او زمین را سجده می کردند از بزرگان دیالمه و غیر هم

قبرش در محله باب طوقچی در میدان کهنه اصفهانست و قبه دارد و مرحوم حاج محمد ابراهیم کرباسی امر بتجدید عمارت او فرمود و مداومت بزینت او داشت معروفست هر کس بزینت او یکهفته نمی گذرد که چیزی باو میرسد و ایشان اشعار بسیار خوبی گفته اند منجمله قوله

ابا حسن لو كان حبك مدخلی \*\*\* جهنم كان الفوز عندی جحیمها

فکیف یخاف النار من هو مؤمن \*\*\* بان امیر المؤمنین (علیه السلام) قسیمها

وایضا فرموده :

لعمرک ما الانسان الا بدینه \*\*\* فلا تترك التقوی انکالا علی النسب

فقد رفع الاسلام سلمان فارس \*\*\* وقد وضع الشرك الشريف ابالهب

وایضا فرموده

لوشق عن قلبی یری وسطه \*\*\* سطران قد خطا بلا کاتب

العدل و التوحید فی جانب \*\*\* وحب اهل البيت فی جانب

و از جمله اشعار صاحب بن عباد است که در باب شوق خود بزیارت حضرت رضا (علیه السلام) گفته و شیخ اجل ابن بابویه در صدر کتاب عمون الاخبار که تألیف آن بعنوان تحفه صاحب بوده این اشعار را نوشته

یا سائراً زائراً الی طوس \*\*\* مشهد طهر و ارض تقدیس

ص: 563

ابلیغ سلامی الرضا و حط علی \*\*\* اکرم رمس لخیر مرموس

وله ایضا :

قالت تحب معاویه \*\*\* قلت اسکتی یا زانیه

قالت اسات جوابیه \*\*\* فاعدت قولی ثانیه

یا زانیة یا زانیه \*\*\* یا بنت الفی زانیه

احب من شتم الوصی علانیه \*\*\* فعلی یزید لعنة وعلی ابیه ثمانیه

وعلوین وسادات و علماء نزد او مکانت و ثانی داشتند و علماء را بتصنیف و تألیف تشویق می فرمود و بجهت خاطر او شیخ فاضل حسن بن محمد قمی تاریخ قم را تألیف کرد

وایضا شیخ صدوق بجهت او عیون اخبار الرضا را تصنیف کرد و مصدر کرد کتابش را بدو قصیده از او و تعالی بجهت او تصنیف کرد یتیمه الدهر را و سالی پنج هزار اشرفی می فرستاد ببغداد بجهت فقهاء آنها

وصاحب بن عباد اعجوبه دهر و نادره دوران بود و در تشیع و حب اهل البیت اوحد زمان خود بود حتی آنکه اهل اصفهان مذهب تشیع را نسبت بوی می دادند و می گفتند ( فلانی بدین ابن عباد است )

و منجمله شرف الدین ابو طاهر بن سعد القمی و اروزیر ملکشاه سلجوقی بود و بغایت متدین و متشرع بود و قبل از رسیدن بمنصب وزارت مدت چهل سال عامل مرو بود و مدت وزارتش سه ماه بود که بریاض رضوان شتافت

و در مجالس المؤمنین از صاحب جامع التواریخ نقل می فرماید مرقد شرف الدین در جوار روضه طیبه امام هشتم علی بی موسی الرضا (علیه السلام) واقع است حقیر از بعضی از اشراف مشهد مقدس شنیدم که قبر ابوطاهر فی وقبر سلطان سنجر در نزد قبرستان قتلگاه دم زنجیر است و بقعه مختصری هم دارند

و منجمله مؤید الدین ابو طالب محمد بن علی العلقمی بود که از اکابر وزراء بوده و شعرا در مدح او قصاید لطیفه نظم کردند

\*(شعر)\*

ان الوزارة لم یکن کفولها \*\*\* الا الوزیر محمد بن علقمی

و ابن ابی الحدید معتزلی شرح نهج البلاغه را باسم او نوشته و هزار دینار زر سرخ با خلعت لایق باو داد تا در سنه ششصد و پنجاه و چهار که هلاکوخان از ممالک شرقی بقصد تسخیر ولایت غربی نهضت نمود رایت عزیمت بجانب دار السلام بغداد بر افراخت و خواجه نصیر الدین محمد الطوسی در آن حین از حبس ملاحظه نجات یافت و از هلاکوخان انواع محبت دید و همراه او روانه شد بجانب بغداد، ابن علقمی هم فرصت دید و قاصد پی در پی فرستاد و ایشان را بتوجه نمودن ببغداد ترغیب نمود هلاکوخان بالشکر فراوان روی بوی دار السلام بغداد نمود



روز یکشنبه چهارم صفر سنه ششصد و پنجاه و پنج مستعصم خلیفه با هر دو پسرش ابو بکر و عبد الرحمن و بسیاری از دانشمندان عازم ملاقات هلاکوخان گردید چون وارد شد هلاکوخان خلیفه و دو پسر با دو سه نفر از خدام او را در اردو متوقف گردانید و در باب ابقاء و افناه او با خواجه نصیر الدین و دیگران مشورت نمود همه بر قتل خلیفه متفق شدند امر فرمود تا مستعصم را بنمد پیچیدند و بزمین مالیدند نابندهای اعضای او از یکدیگر جداشد کذا فی مجالس المؤمنین

ص: 564

و منجمله حسین بن علی المعروف بوزیر المغربی

و ایشان دختر زاده محمد بن ابراهیم بن جعفر نعمانی است صاحب کتاب غیبت وزیر سلطان احمد بن یزدان الکردی سلطان دیار بکر و اطراف و حوالی آن بود

و ایشان تصنیفات زیادی دارند و اشعار بسیار ملیح گفته اند منجمله در باره جوان حسن الوجه که موی سرش را تراشیده بود گفته

حلقوا شعره لیکوه قبحاً\*\*\* غیره منهم علیه وشحا

کان قبل الحلاق لیلاً و صبحاً\*\*\* ضحوا ليله و ابقوه صبحا

و ایشان در سیزدهم ماه رمضان سنه چهار صد و هیجده در میا فارقین وفات کرد و بر حسب وصیت خود او جنازه اش را حمل نمودند بنجف اشرف و در خارج نجف اشرف دفن کردند

و منجمله حسن بن محمد المهلبی که وزیر معز الدوله احمد بن بویه الدیلمی بود

و ارتقا قدر و اتساع صدر و علو همت وجود کف او معروف و مشهور بود، قبل از آنکه بمنصب وزارت برسد بسیار فقیر و پریشان بود

یکوقتی سفری نمود در بین راه میل خوردن گوشت نمود قدرت نداشت بجهت فقر و پریشانی پس این اشعار را انشاد کرد

الاموت یباع فاشتر به\*\*\* فهذا العیش مالا خیر فیه

الاموت لذیذ الطعم یأتي\*\*\* یخلصنی من الموت الکریه

اذا ابصرت قبراً من بعید\*\*\* و ددت لو اننی مما یلیه

و رحلت او در بیست و هفتم ماه شعبان سنه سیصد و پنجاه و دو بود در راه واسط و او را در مقابر قریش دفن کردند کذافی تاریخ ابن خلکان و فیه اشاره الی تشیعہ

و منجمله خواجه شمس الدین محمد جوینی وزیر هلاکوخان بود و او را شهید نمودند در روز چهارم ماه شعبان سنه ششصد و هشتاد و نه

و این رباعی در شهادت او گفته شده

از رفتن شمس از افق خون بچکید\*\*\* مه روی بکند و زهره گیسو ببرد

شب جامه سیه کرد در آن ماتم و صبح\*\*\* برزد نفس سرد و گریبان بدرید

و منجمله خواجه نظام الملک حسن بن اسحق الطوسی که وزیر جلال الدوله سلطان ملکشاه ابن الب ارسلان بود و تاریخ جلالی که در تقاویم نوشته منسوب است باو خواجه در یازده سالگی از حفظ قرآن مجید فارغ شد

و در حیب السیر است یقوتی خواجه از الب ارسلان اجازه گرفت که مشرف شود بمکه معظمه اسبابش را فراهم نمود و خیمه بجهت حرکت بخارج شهرزد ناگاه شخص مریضی کاغذی داد بیکی از ملازمان خواجه که بدهد بخواجه چون خواجه خواند گریه زیادی کرد بقسمیکه آن شخص از دادن کاغذ پشیمان شد چون از گریه ساکت شد فرمود آنشخص که این رقعہ راداده حاضر کنید آنچه گردش کردند او را ندیدند

بعد خواجه رقعہ را داد بملازمان خواندند دیدند نوشته « من دیشب پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را در خواب دیدم فرمود بحسن بگو حج تو همینجا هست بمکه چرا می روی من بتو گفتم ملازم این ترک

ص: 565

باش ووظایف ارباب حاجت را بر آور و بفریاد در ماندگان برس

از اینجهت خواجه فسخ عزیمت نمود و گفت هر وقت صاحب این خواب را ببینید بمن برسائید

بعد از مدتی او را دیدند گفتند وزیر ترا طلبیده جواب داد وزیر نزد من امانتی داشت باورسانیدم نه او را بمن کاریست و نه مرا باو

و خواجه در هرات و بغداد و بصره و اصفهان و بلدان دیگر بقام خیریه زیاد بنا نموده منجمله در بغداد مدرسه نظامیه از ابنیه خیریه اوست و بسیاری از علماء مثل غزالی و ابواسحق شیرازی در مدرسه نظامیه بغداد تحصیل کرده اند

و ایضا در حبیب السیر است خواجه مجله نوشت و شهادت بزرگان را در آن درج نمود و وصیت نمود که در جوف کفش با او دفن کنند

شیخ ابواسحق نوشت « خیر الظلمة حسن کتبه ابواسحق » خواجه توضیح او را که دید گریه کرد و گفت سخن راست اینست و بعد از شهادتش بزرگی او را در خواب دید از حالش پرسید گفت بواسطه سخن و کلمه راستی که شیخ ابواسحق نوشت خداوند مرا آمرزید

و در زینة المجالس از کتب تواریخ نقل کرده هر گاه تحفه بمجلس خواجه نظام الملک می آوردند خواجه او را بحضار قسمت می نمود

روزی باغبانی سه دانه خیار نارس نزد وی آورد خواجه هر سه دانه را خورد و فرمود هزار در هم باو بدهند سؤال نمودند گفت آن خیارها تلخ بود ترسیدم اگر بدیگری بدهم طاقت نیاورد و اظهار کند و این بیچاره خجالت بکشد

و در روضة الانوار است بسطان ملکشاه گفتند نظام الملک در هر سال از خزانه نهصد هزار خلعت بعلماء و صلحاء و زاهدان و عابدان میدهد و شما را از آن نفعی نیست و بآن مبلغ لشکر جراری میتوان فراهم نمود سلطان ملکشاه اینسخن را بخواجه گفت

خواجه فرمود باین زر میتوان لشگری ترتیب داده که ایشان دشمنان را بشمشیر يك ذرعی و به تیری که رفتنش سیصد ذرع باشد دفع کنند و من باین زر برای تو لشگری ترتیب دهم که از اول شب تا صبح دستها را بدعا بلند کنند بدرگاه الهی شمشیر همت بابر برسانند و تیر دعا از هفت آسمان گذرانند و لشگر و من و تو در پناه ایشانیم سلطان گریه کرد و او را تحسین نمود

و منجمله ابوالفضل اسعد بن محمد بن موسی مجد الملک شیعی وزیر برکیاروق

و از برای او است آثار حسنه مانند قبة ائمه بقیع (علیه السلام) و مشهد امام موسی و امام محمد تقی (علیه السلام) و مشهد حضرت عبدالعظیم و غیر ذلك

و او را درسنه چهارصد و نود و دو بقتل رسانیدند و او از اهل براوستان بود « براوستان قریه ایست از قرای قم »

تعمیم مخفی نماناد باندازه که از وزرا آل برمک سخاوت وجود بروز نمود از احدی از وزرا و از سلاطین آن اندازه از جود و کرم بروز نکرده و نخواهد کرد و بقسمی که دنیا با آنها کجروی نمود و ادبار کرد با احدی بآن قسم ادبار نکرد

بدانکه برمک که جد بر امکه بود از مجوسهای بلخ و خادم بیت النار بود و اسمش جعفر بود ملقب به (برمک) وزیر سلیمان بن عبد الملک بن مروان بود که از بلخ او را طلبید بجهت



وزارت خود (تفصیلات در باب هفتم گفته شد)

پسر او خالد وزیر ابو العباس سفاح بود که اول خلفای بنی العباس است و خالد در سنه صد و شصت و پنج از دنیا رفت در سن هفتاد و پنج سالگی و پسر او یحیی بن خالد وزیر هرون الرشید بود و بعد ناظر بر حرم و بر اموال او شد یحیی بسیار مرد جوادی بود شاعر می گوید

سئلت الندی هل انت حر فقال لا \*\*\* ولکننی رق لیحیی بن خالد

فقلت اشتراء قال لا بل ورائه \*\*\* توارثتني عن واحد بعد واحد

و در روضه الانوار علامه سبزواری نقل میکند شخصی گفت از پدرم شنیدم که در همه عالم کی در هوا هزار هزار درهم نبخشید بغیر یحیی بن خالد

سؤال کردم بخشش در هوا چگونه می شود گفت وقتی بجهت یحیی بن خالد از ضیعه اش هزار هزار درهم آوردند او در خانه نهاد و از حرم بیرون شد خواست سوار شود جمعی از مستحقین و ارباب حوائج بدرخانه ایستاده بودند یحیی بن خالد یکپایش را در رکاب کرده بود و یکپایش در هوا بود گفت «این هزار هزار درهم را باین فقراء بدهید»

و هیچکس بعد از وی سخاوت او را نکرد

و در در المسلموکست در اوقاتیکه هرون غضبناک بوده به برامکه بغلامش صالح گفت برو نزد منصور بن زیاد و بگوده هزار هزار درهم برده تو هست باید تا مغرب این وجه را بدهی، اگر نداد سرش را از بدن جدا کن بیاور نزد من مبادا دست خالی برگردی صالح رفت نزد منصور بن زیاد و فرموده هرون را بوی گفت منصور گفت هلاک شدم و الله، قسم خورد که جمیع اسباب و ما یملکش باندازه صد هزار درهم نمی شود

من گفتم چاره در کار خود بکن که من نمیتوانم مخالفت کنم فرمایش امیرالمؤمنین را گفت ای صالح اجازه بده که من اهل و اولادم را وداع کنم و وصیت کنم صالح گفت من با منصور رفتیم بخانه اش بعد از آنکه مطلب را بآنها گفت صدای گریه و فریاد از خانه او بلند شد من بمنصور گفتم شاید خداوند فرج ترا درید بر امکه قرار داده باشد بیا برویم نزد آل برامکه پس منصور گریه کنان و صیحه زنان رفت نزد یحیی بن خالد برمکی و قصه خود را نقل کرد یحیی بسیار مضموم شد و یکساعت سرش را بزیر انداخت گریه کرد بعد سر بلند کرد کنیزش را طلبید گفت در خزانه چه مقدار از درهم موجود است گفت پنج هزار هزار درهم گفت همه آن دراهم را حاضر کردند بعد پیغام داد پسرش فضل، گفت من خیال دارم که ضیعه بخرم آنچه از دراهم موجود داری بفرست پس فضل دو هزار هزار درهم فرستاد

بعد پیغام داد پسرش جعفر او هم دو هزار هزار درهم فرستاد جمعاً شد نه هزار هزار درهم منصور گفت ای مولای من من دست بدا من شما انداخته ام و خلاصی و نجات خود را از تو می خواهم یحیی سر بزیر انداخت و گریه کرد بغلامش گفت امیرالمؤمنین بیکی از کنیزان من جواهر پر قیمتی داده برنزد او و آن جوهره را از او گرفته بیاور - آورد - یحیی بصالح گفت این جواهر را من از تجار بدویست هزار درهم خریده ام و او را هرون داد بکنیز من این دراهم را و این جوهره را بپیر نزد هرون و بگو منصور بن زیاد را بمن بخشد صالح اینها را با منصور برد نزد هرون

در بین راه منصور تمثال جست شعری درزم یحیی برمکی، خواند

و ما ثقة علی ترکتمانی\*\*\*ولکن خفتما ضرب النبال

صالح گفت و الله کسی در روی زمین از تو بدتر نیست و از آل برامکه بهتر نیست که ترا از کشتن

ص: 567

نجات دادند و عوض تشکر اینقسم مذمت از آنها می نمائی بعد رفتیم نزد هرون وقصه را بالتمام بجهت هرون نقل کردیم غیر قضیه حق شناسی منصور بن زیاد را که مبادا هرون بغضب افتد و او را بقتل برساند

پس رشید آن جواهر را رد کرد بان کنیز و گفت ما اهل بیتی هستیم که پس نگیریم آنچه بدیگری احسان کرده باشیم و از منصور ابن زیاد بان درهم در گذشتم صالح با منصور آمد نزدیحیی و قصه را بجهت او نقل کرد و گفت منصور بن زیاد تمثیل بچنین شعری در مذمت شما نمود

یحیی گفت وقتی که انسان در نکبت عظیم باشد سینه اش تنگ می شود و سخنی که می گوید از قلبش نمی گوید و از منصور عذر خواهی کرد صالح تعجب نمود گفت لا يعود الفلک الدواران یخرج مثلك الی الوجود فوا اسفاه کیف یموت ویتواری فی التراب رجل مثلك

وایضا نقل کرده بین یحیی بن خالد برمکی و عبدالله بن مالک خزاعی در باطن عداوت بود لکن از برای احدی اظهار نمی کردند و سبب عداوت بین دو این بود که هرون بسیار دوست میداشت عبدالله بن مالک را باندازه که مالک را باندازه که یحیی بن خالد و اولادش می گفتند «عبدالله سحر کرده هرون را» مدت بیست سال این عداوت در قلبشان بود که باحدی اظهار نمی کردند پس رشید عبدالله بن مالک راوالی ارمنیه نمود

بعد شخصی از اهل عراق که سرمایه اش تمام شده بود و بسیار فقیر و پریشان شده بود توصیه خطی نوشت از زبان یحیی بن خالد بعبد الله بن مالک و خود آنمرد کاغذ را برد بارمنیه نزد عبدالله

چون عبدالله کاغذ را باز کرد و خواند خیال کرد که این کاغذ از یحیی نیست و این مرد تقلب کرده پس آنمرد گفت من می نویسم بیغداد اگر این نوشته از یحیی بن خالد بود اگر بخواهی من بتو اماره بعضی از بلاد را میدهم و اگر بخواهی دویست هزار درهم پول میدهم و اگر حيله کرده و دروغ گفته امر می کنم دو هزار چوب بتو بزنند پس امر کرد آنمرد را در حجره حبس نمودند و نوشت بوکیلیش در بغداد که کاغذی بمن رسید توصیه بجهت شخصی از یحیی بن خالد و من گمان می کنم که دروغ است تو تحقیق کن و مطلب را بنویس پس وکیل عبدالله کاغذ را خواند برد نزد یحیی و باو داد یحیی راخواند و تأمل کرد و گفت فردا خبر می دهم که جواب بنویسی

بعد یحیی بندماء و اصحابش گفت اگر کسی از زبان من بدروغ کاغذی بدشمن من نوشته باشد با او چه باید کرد هر يك از اصحابش یکنوعی از سیاست و عذاب نسبت باو گفتند یحیی گفت تمام شما خطا کردید و از خست نفستان چنین گفتید و همه شما می دانید چقدر عداوت و دشمنی است بین من و او والان خداوند این مرد را واسطه قرار داده بجهت اصلاح بین من و او والهام نموده او را که کینه بیست ساله بین من و او برداشته شود پس سزاوار است که من او را تصدیق نمایم و بنویسم بعبدالله که کرامت و احسانش را باین مرد زیاد کند اصحابش او را تصدیق نمودند و درباره او دعا کردند پس یحیی کاغذی نوشت بعبدالله بن مالک بخط خود و نوشت که آن کاغذ را من بخط خود نوشته ام و فرستاده ام مرجو از کرم و علو همت شما آنستکه با و اندازه شون خود احسان کنید و حرفت او را مراعات کنید و کاغذ را مهر کرد و بوکیل عبدالله داد و کاهن را روانه کرد نزد عبدالله بن مالک چون کاغذ بعبد الله رسید او را باز نمود و خواند بسیار مسرور شد و آن مرد را طلبید گفت امارت را می خواهی باعطای دویست هزار در هم را آنمرد گفت عطارا عبدالله امر کرد دویست هزار درهم دادند باده اسب عربی و بیست ناقة نجیب و ده غلام و کنیز با اسب هائی که بر آنها سوار بودند با بعضی از جواهرات نفیسه شمیمه و آنمرد را با خدم و حشم خود روانه کرد ببغداد و آنمرد در اول ورودش رفت بمنزل یحیی بن خالد



زمین را بوسید.

یحیی گفت تو کیستی؟ گفت من از جور زمانه مرده بودم تو مرا زنده کردی، من از لان شما کاغذ دروغی بردم نزد عبدالله بن مالک و بمن چنین و چنان احسان کرد و تمام اینها را من از فضل و احسان شما میدانم .

یحیی گفت تو احسان کردی بین که باعث شدی عداوت دیرینه ما مبدل شد بمحبت و صداقت تو منت بر ما داری نه ما بتو ومنهم بتو میبخشم آنچه عبدالله بتو بخشیده پس امر کرد مثل آن عطیات را باو دادند

و در در المسلمو کنت که یقطین بن موسی بهرون گفت یا امیرالمؤمنین مولای من ابراهیم امام بمن خبر داد که پنجم از خلفاء بنی العباس وزراء و کتابش با و غدر و مگر می کنند و اگر آنها را نکشد آنها او را بقتل می رسانند هرون گفت نرا بخدا قسم ابراهیم امام چنین گفت؟ گفت بلی و این سبب شد که هرون از آل بر امکه برگشت و تصمیم بقتل آنها نمود و از این اثر نقل کرده که اقوی الاسباب از برای زوال دولت بر امکه این بود خاله برمکی خود را باستار کعبه آویخته بود در آخر حجی که مشرف شده بود و می گفت اللهم ان كان رضاك ان تسلبني نعمك عندي فاسلبني اللهم ان كان رضاك ان تسلبني اهلي و ولدي فاسلبني الا الفضل

و شنیده شد که میگفت اللهم ان ذنوبی جمعة عظيمة لا يحصيها غيرك اللهم ان كنت تعاقبني فاجعل عقوبتي بذلك في الدنيا وان احاط ذلك بسمعي و بصري و مالي و ولدي حتى تبلغ رضاك و لا تجعل عقوبتي في الآخرة فاستجيب له

و یحیی برمکی در میان زندان رشید در رقه از دنیا رفت درسته صدو نود در سن هفتاد سالگی وقتیکه خبر موتش برشید رسید گفت الیوم مات اعقل الناس

و یحیی بن خالد چهار پسر داشت :

اول فضل بن یحیی و او مدتی وزیر هرون شد و در سخاوت مشهور آفاق بود و محاسن اخلاق او ضرب المثل بود

و از سلطان عمادالدین نقل شده که گفته کان فضل بن یحیی من محاسن الدنيا لم یرفی العالم مثله

و در حبیب السیر است که مولودی خداوند بفضل بن یحیی مرحمت فرموده بود و شعراء در تهنیت آن مولود شعر گفته بودند فضل بن یحیی بمحمد بن زید دمشقی گفت می خواهم از تو در این باب نظمی بشنوم ولویك شعر باشد محمد گفت من تأمل نمودم و این دویت را گفتم

و یفرح بالمولود من آل برمك \*\*\* ولا سیما ان كان من ولد الفضل

و یعرف فيه الخیر عند ولادة \*\*\* یبذل الندی و المجدو الجودو الفضل

چون فضل شنید مسرور گشت ده هزار هزار بوی صله کرد محمد بن زید دمشقی گفت من از آن اموال ملك و عقار خریدم و مکتب زیادی تحصیل نمودم و بعد از ابتلاهی آل برمك چندی که گذشت من بحمام رفتم بحمامی گفتم دلاکی نزد من بفرست حمامی پسر صبیح منظری فرستاد و در اثناهی که آن پر خدمت مرا می کرد محبت های آل برمك بذهن من گذشت و آن رباعی را خواندم آن پسر از شنیدن آن رباعی فش کرده و افتاد بروی زمین چنانچه من گمان کردم که دیوانه شده از حمام بیرون شدم بحمامی گفتم روا باشد مصروعی بفرستی که

خدمت من نماید حمامی گفت والله مدتی این جوان رد من در این حمام خدمت می کند ابداً اثر صرع و جنون در او دیده نشده

ص: 569

چون آن جوان افافه یافت از سبب عروض اینحال پرسیدم گفت گوینده این دو بیت کیست گفت من گفت درباره که گفته گفتم درباره پسر فضل بن یحیی برمکی گفت آن پسر کجاست؟ گفتم نمی دانم گفت آن من هستم

محمد بن زید گفت از شنیدن احوالات آن جوان مدهوش شدم گفتم ای جوان من پیر شده ام و اولادی ندارم و آنچه که دارم از انعام پدر تو هست اکنون من اعتراف دارم که آنچه که دارم از آن تو باشد پس آب از دیده های آن جوان جاری شد گفت والله آنچه پدرم بتو بخشیده هرگز باز نستانم هر چند محتاج باشم هر قدر من مبالغه کردم اثری نبخشید.

و در المملوك حکایت کرده که یکرز حاجب فضل بن یحیی عرض کرد شخصی در خانه گمان کرده که نسبت دارد بشافضل بن یحیی گفت داخل شود ناگاه دید شخص نورانی و نیکو هیبتی وارد شد و سلام کرد به فضل ، فضل باو اذن نشستن داد و بعد از ساعتی گفت چه حاجت داری عرض کرد کهنگی لباسم می رساند حاجتم را

فضل فرمود ترا چه نسبت است بمن عرض کرد من سه نسبت دارم با شما

اولا ولادت من در شب ولادت شما بود و ثانیاً اسم من مشتق از اسم شما هست و ثالثاً من در همسایگی شما هستم. فضل بن یحیی فرمود اما همسایگی ممکن است و اسم هم گاهی موافق اسم دیگری می شود و اما ولادت از کجا دانستی که ولادت من و تو در یکشب بوده عرض کرد مادرم می گفت شبی که من ترا زائیده ام بمن گفتند امشب خداوند یحیی بن خالد پسری داده و اسمش را فضل گذاشته از اینجهت مادر من اسم مرا فضیل نام گذاشت که مصفر اسم شما هست بجهت حقیری قدر من ، فضل خنده کرد گفت سن تو چقدر است؟ عرض کرد سی و پنجسال

فرمود راست گفتمی سن منم همین است، بعد بغلامش امر کرد که آنچه از همسرش گذشته بجهت هر سالی هزار درهم باو بدهند و علاوه امر کرد ده هزار اشرفی باو دادند و خلعت فاخری هم با و پوشانیدند و بر مرکبی او را سوار نموده از نزد فضل بیرون شد

و فضل بن یحیی برادر رضاعی هرون بود و از خیزران مادر هرون شیر خورده بود و تولدش هفت روز قبل از ولادت هرون بود

و در سنه صد و نود و سه میان محبس هرون از دنیا رفت در سن چهل و پنجسالگی و چون خبر فوتش برشید رسید گفت مرك منم نزدیک شد و رشید هم در همانسال از دنیا رفت

دوم - از اولادهای یحیی بن خالد جعفر بن خالد بود و مرتبه اش نزد هرون خیلی بلند شد حتی آنکه حکومت می کرد در اموال و اولاد هرون الرشید و جعفر هم مثل فضل برادرش سخی بود.

و در زینت المجالس است که در عهد مأمون جوانی از معاریف آنچه داشت فروخت و خرج کرد آخر الامر فقیر شد هر قدر فکر کرد کسی را نیافت که اظهار حاجت کند رفت سر قبر جعفر برمکی شب را تا بصبح گریه کرد نزدیک صبح خوابش برد در واقعه دید جعفر را باو گفت ای عزیز اینجا که افتاده ایم دستمان بجایی نمی رسد بجز از کفن در فلائه ویرانه که منزل ما بود آفتابه پر از زر مدفونست بیرون آور و صرف و خرج کن بیدار شد رفت بآن محل زر را بدست آورد نزد صرافان رفت که خرج کند صرافان گمان کردند که گنجینه یافته خبر بمأمون دادند او را طلبید سؤال کرد این زر را از کجا آورده تفصیل را نقل کرد، مأمون گفت بگذارید برود زشت باشد که جعفر مرده بخششی نماید و مأمون زنده بستاند



و در در المسلموکست که جعفر بن یحیی بسیار فصیح و با فطانت بود، یکوقتی شخص یهودی از علم نجوم استخراج نمود سنه فوت هرون را چون برشید گفت بسیار مهموم شد جعفر برمکی آن یهودی را طلبید فرمود تو گفته که رشید فلانه وقت از دنیا می رود یهودی گفت آری من گفته ام جعفر فرمود عمر خودت بچه قدر می رسد یهودی عمر طویلی از برای خود گفت: جعفر گفت او را بقتل برسان تا بفهمی کذب او را در عمر تو چنانچه دروغ گفته در عمر خود پس رشید او را کشت و بدار آویخت و غش برطرف شد

وفطانت جعفر بن یحیی باندازه بود که از دور نظر می کرد بدست کاتب که کاغذ می نوشت و بحرکت قلم کاغذ را می خواند و در سنه صد و هشتاد و هفت هرون جعفر بن یحیی را بقتل رسانید در روز اول ماه صفر در سن سی و هفت سالگی چون خبر پدرش دادند که هارون جعفر را بقتل رسانید گفت همین قسم پسرش کشته خواهد شد

گفتند هرون امر کرد که منازل شما را خراب کنند گفت همین قسم منازلشان خراب خواهد شد

در حیوة الحیوان است که هرون امر کرد که سرش را کنار جسر بغداد بدار آویختند و بدن او را قطعه قطعه کردند و هر قطعه را بدروازه آویزان کنند بعد امر کرد اعضاء بدن او را سوختند

و ایضا فرموده که حکایت شده که علیا بنت مهدی عباسی برادرش هرون بعد از قتل جعفر برمکی گفت یاسیدی از قتل جعفر برمکی تا بحال من از برای تو روز مروی ندیدم چرا جعفر را بقتل رسانیدی هرون گفت با حیاتی واللله لو علمت ان قبیضی هذا یعلم السبب لحرقته

و در حیب السیر است که علت قتل جعفر برمکی این شد که هرون خواهرش عباسه را بعقد جعفر درآورد مشروط بآنکه در غیر حضور او با هم نشینند بعد از اصرار هرون جعفر راضی شد و عباسه را باهم تزویج نمود و مدتی باین حال ماندند بعد عباسه عاشق شد جعفر را و مراده کرد جعفر ابا نمود از خوف بر جانش پس عباسه خود را بیچاره دید متوسل شد بعنایه مادر جعفر و التماس زیادی کرد که مرا عوض جاربه بفرست نزد پسر جعفر چون عتابه در هر روز جمعه جاریه بگری جهت جعفر روانه می کرد او هم با او وطی نمی کرد تا شرب نبیذ نکند

الحاصل این دو در اینحالت با یکدیگر خلوت نمودند عباسه حامله شد بمولودی و بدون اطلاع هرون آن مولود متولد شد عباسه از ترس برادرش هرون آن طفل را بقباله داد و او را بمکه معظمه روانه کرد زبیده خاتون بجعفر بی محبت شد تفصیل را بهرون رسانید رشید خیلی متغیر شد و غضبناک شد و عازم مکه معظمه شد و جعفر را امر کرد با او بیاید وقتی که جعفر خواست سوار شود اسطربلاب طلبید که ساعت خوبی بجهت حرکتش معین کند و منزلش کنار دجله بود دید شخص ملاحی میان کشتی سوار است و با خود می خواند (تدبر بالنجوم ولست تدری ورب البیت یفعل ما یرید) پس اسطراب را بزمین زد و با هرون سوار شد و عباسه قاصدی بمکه فرستاد که آن طفل را از مکه معظمه ببرند بیمن

چون رشید بمکه رسید و تحقیق نمود دانست صدق قول زبیده خواتون را این بود که عازم شد بقتل جعفر و قطع و قلع آل بر امکه و بعد از مراجعت از مکه بیاسر غلامش امر کرد بقتل جعفر پس یاسر شبانه وارد شد بجعفر بدون اذن و اجازه - جعفر گفت ای یاسر من مسرور شدم از آمدن تو و محزون شدم از ورودت بدون اذن

گفت ای جعفر امر بزرگتر است از این بدرستی که امیرالمؤمنین هرون بمن امر کرده سر ترا ببرم نزد او الساعة جعفر افتاد بقدم های یاسر التماس کرد مهلت بده وصیتی بکنم یاسر اذن داد وصیت های خود را کرد جعفر فرمود ای یاسر من بر تو خیلی حق دارم می شود مجازات

بنمایی گفت بگو چکنم، گفت

ص: 571

میروی نزد هرون و بگو من جعفر را بقتل رسانیده ام اگر دیدی پشیمان شد من احیا شده ام از دست تو و نعمت زیادی هم بتو خواهم داد و اگر او را پشیمان ندیدی بیا و مرا بقتل برسان

یاسر گفت این امر نمی شود جعفر گفت پس من با تو بیایم تا نزدیک قصر رشید اگر باز امر بکشتن من کرد من حاضرم مرا بقتل برسان. یاسر گفت این کار را می کنم

پس جعفر را همراه خود برد تا نزدیک قصر هرون هرون فریاد زد کیستی گفت منم یاسر گفت کیست با تو گفت جعفر

هرون گفت سر او را بیاور نزد من پس یاسر سر او را جدا کرد و برد نزد هرون گذارد : پس هرون نگاه طولانی بوی کرد، بعد دو نفر از غلامانش را طلبید و امر کرد سر یاسر را از بدن جدا کنند، گفت چون من نمی توانم قاتل جعفر را زنده به بینم - پس آن دو نفر حاضر شدند، سر یاسر را از بدن جدا کردند ؛

از این حکایت معلوم می شود که علت غضب رشید بآل بر امکه همین حرکت جعفر بود و معلوم شد که جعفر بن یحیی اصغر سنا بوده از برادرش فضل بن یحیی و معلوم شد که اول جعفر کشته شده بعد پدرش یحیی در میان زندان از دنیا رفته بعد برادرش فضل بن یحیی

الحاصل بعد از شهادت جعفر بن یحیی، هرون الرشید امر کرد یحیی بن خالد را با برادرش محمد بن خالد و پسر دیگرش فضل بن یحیی حبس نموده و مسرور خادم و هرثمه بن اعین را حافظ بر آنها نمود و میان زندان بر آنها بشدت گذشت؛

و جعفر هفت سال وزارت هرون را کرد و هرون پسرش مأمون را با و تسلیم کرد که تربیت نماید:

و در نقلی هرون در حدود سنه صد و هشتاد و هشت کاغذی نوشت بسندی بن شاهک بگرفتن یحیی بن خالد و فضل بن یحیی و اولاد و اخوان و قریباتشان را و امر نمود بقید و حبس آنها و یحیی بعد از چهار سال و فضل بن یحیی بعد از پنج سال در میان زندان از دنیا رفتند :

سوم از اولادهای یحیی بن خالد محمد بن یحیی بود و او بصفت علو همت موصوف بود

چهارم موسی بن یحیی بود و او در شجاعت و جلالت بی نظیر بود

بدانکه آل برمک مدتی وزارت نمودند و بحشمت و بمکننت و سخاوت آل برمک احدی برابری نمی توانست بنماید و احسانی که از اولاد برمک بعامه مردم رسید از هیچ وزیری اینقدر احسان نرسید معذک تمامشان منقرض شدند بواسطه ظلم هائی که با اولاد پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خصوصاً بحضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) نمودند

و در زینة المجالس است از زمان ادم ع الی یومنا هذا هیچ وزیری بحتمت و سخاوت آل برمک برابری نمیتواند بنماید چون از اول خلافت رشید تا زمانی که رشید بر برامکه غضبناک شد تمام فتق و رتق و حل و عقد و قبض و بسط امور ممالک عالم در قبضه اختیار یحیی و اولاد نامدارش بود لیکن وقتی هم اقبالشان برگشت و ادبارشان گرفت آل برمک اسوء حالا از تمام مردم شدند؛ حتی آنکه هرون حکم کرد که هیچکس از طوائف مدح و ثنای برمکیان را بر زبان نیاورد

در حبیب السیر است، شخصی بهرون عرض کرد پیر مردی همه شبهه در منازل آل برمک بالای کرسی بر آمده ثنای آل برمک را مینماید و فضایل و کمالات ایشان را بمردم می گوید هرون دوغضب شد امر کرد باحضر آن پیر مرد او را حاضر نمودند

هرون حکم نمود بقتل او پیرمرد استدعا نمود که قدری او را مهلت دهند تا شمه از حال خود معروض بدارد، رشید گفت بگو

ص: 572



پیر مرد گفت من : منذر بن مغیره شعبی هستم و پدران من از اکابر شام بوده اند و از حوادث روزگار فقیر شدم و از کمال اضطراب با عیال و اطفال جلاء وطن اختیار نمودم ، خود را بیغداد رسانیدم عیال و اطفالم را میان مسجدی نشانیدم خود بامید اینکه کسی مرا پناه دهد بدرون شهر آمدم میان بازار دیدم جمعی از معاریف با یکدیگر میروند با خود گفتم لابد اینها بدعوتی می روند و از گرسنگی مجال صبر نداشتم از عقب آن جمع روانه شدم ناگاه بدر ب سرای عالی رسیدم و بطفیل آنجماعت وارد آن مجلس شدم در گوشه نشستم و از کسیکه پهلوی من بود پرسیدم این منزل کیست؟

جواب داد منزل فضل بن یحیی است و مجلس انتقادش بجهت اجرای عقد نکاح است

بعد از فراغ از عقد طبق های زر را آوردند، نزد هر کس طبقی نهادند و طبقی نیز بمن دادند بعد از آن تمسکات ضباع و عقار نثار کردند که هر کس قباله بگیرد آن مزرعه از آن وی باشد؛ سه تمسک بدست من افتاد

آنگاه مجلس برهم خورد چون قصد نمودم که از منزل خارج شوم غلامی دست مرا گرفت برگردانید ( یقین کردم که زرها و تمسکات را می خواهند از من پس بگیرند ) مرا بردند نزد فمل، فضل گفت من ترا میان مردم غریب دیدم خواستم حالت ترا بدانم ؟

من قصه خود را بجهت او نقل کردم فضل گفت حالا متعلقان تو کجا هستند ؟ گفتم در فلان مسجد فرمود خاطر جمعدار که ما اسباب فراغ قلب ترا مهیا گردانیم غلامش را طلبید و بگوش او سخنی گفت و خلعت فاخری بمن پوشانید

آنروز مرا نگهداشت، چون شب شد غلامی مرا بسرای دلگشایی برد. من متعلقات خود را آنجا دیدم بعد از این قضیه ملازمت بر مکیان را اختیار نمودم اکنون اگر من مدح ایشان نکنم کفران نعمت ایشان را کرده ام رشید چون این حکایت را شنید اشک بر صورتش جاری شد و هزار اشرفی در حق وی انعام نمود

و در در السلوکت : محمد بن غسان گفت داخل شدم بر مادرم در روز عید قربان دیدم عجزه نزد مادرم نشسته با لباس های مندرس بمادرم گفتم این زن کیست گفت عتابه مادر جعفر بن یحیی برمکی است!

سلام کردم ، باو گفتم روزگار باشما چه کرد؟ گفت لابد در ما عیبی بوده که خداوند نعمتش را از ما سلب فرمود

گفتم فی الجمله از حالات خود بمن ، خبرده گفت چندین سال بود که من دارای چهارصد غلام و کنیز بودم ، معذک گمان می کردم که پسر من بمن ظلم می کند و فعلا حال من این شده که امروز آمده ام بطلب دو پوست گوسفند قربانی که یکی را زیرانداز و یکی را روی انداز خود بنمایم !

محمد بن غسان گفت من گریه کردم و دلم خیلی سوخت چند دینار داشتم بآن زن دادم نزدیک شد که از سرور و فرح بمیرد

و در خیرات حسان است محمد بن غسان از عتابه سؤال کرد از آنچه دیدی کدام مشکل تر است این دو بیت را خواند

كل المصائب قد تمر علی الفتی \*\*\* فنهون غیر شماتة الحساد

ان المصائب تنقضی اسبابها \*\*\* وشماتة الاعداء بالمرصاد

بعد از آن گفت مشکل ترین چیزها مرک است!

گفتم مگر مرک را دیده این دو بیت را خواند:

ص: 573

لا تحسبن الموت موت البلاء \*\*\* لكنما الموت سؤال الرجال

كلاهما موت ولكن ذا \*\*\* اشد من ذلك لذل السؤال

و در روایات نقل می کند احمد بن محمد بن خلکان المعروف به این خلکان بشش واسطه نسبش منتهی می شود به یحیی بن خالد برمکی

مخفی نماند که غالباً از وزراء که حالاتشان دیده شده دارای دیانت، فضل، معرفت، جود، کرم و سخاوت بودند، باید همچنین باشند والا قابلیت این منصب جلیل را نخواهند داشت

در عصر ما وزیر مرحوم ناصر الدین شاه میرزا علی اصغر خان اتابک در دیانت و جود و کرم یگانه عصر خود بود

و همچنین مرحوم ملاجهان میرزا قوش بیگی و صدر اعظم سلطان بخاری در اخلاق و جود و کرم بی نظیر بودند و هر دو اینها در حدود سنه هزار و سیصد و بیست از دنیا رحلت فرمودند

الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلى الله على سيدنا محمد خاتم النبيين و اهل بيته الطاهرين المعصومين

ص: 574

و در تعیین زوجات و اولاد و اقارب و بعضی از تواریخ مهمه متعلقه بزمان امامت آن بزرگوار و در ذکر قبور منبر که واقعه در مشهد مقدس و در بلد اطراف آن و در وقایع تاریخی مشهد مقدس بعد از شهادت آن حضرت تا باین زمان و در آن هشت فصل و یکخاتمه است

**فصل اول : در اسم و لقب و کنیه و نسب آن بزرگوار**

اما اسم شریفشان علی است و اشهر القاب آنحضرت رضا است

و جهت ملقب شدن آن بزرگوار به رضا صدوق در عیون از احمد بن ابی نصر بزنطی روایت کرده گفت خدمت حضرت جواد (علیه السلام) عرض کردم جمعی از مخالفین را اعتقاد آنستکه پدر بزرگوارت را مأمون به رضا ملقب گردانید چون راضی بولایت عهد شد فرمود دروغ گفتند، بلکه ملقب به رضا شد چون خداوند و پیغمبر و ائمه از او راضی بودند گفتم هر يك از پدرانیت چنین بودند و این اختصاص بحضرت رضا ندارد

فرمود بلی سایر پدرانم را موافقان راضی بودند بامامت آنها و دشمنان راضی نبودند و اما با مامت پدرم همه کس راضی شد و اقرار بجلالت و بزرگی او نمود از دوست و دشمن انتهی

و بدانکه رضا بحساب جمل (هزارویک) است شاید اشاره بآن باشد که این بزرگوار مظهر هزار و یک اسم الهیست و آئینه تمام نمای اسماء الهیست، چه خوش گفته شاعر :

ایدل شه طوس در جهان باب هدی است \*\*\* خاک در او ملاذ هر شاه و گداست

تعداد رضا هزار و یک باشد و او \*\*\* مجلای اتم جمله اسماء خداست

و اشهر کنای آن بزرگوار ابو الحسن الثانی است

واما نسب شریفشان ، والد ماجدشان حضرت موسی بن جعفر الکاظم (علیه السلام) والده ماجده شان نجمه با تکتیم و اسماء دیگر هم از برای آن مخدره گفته اند و در عیون اخبار الرضا رو اینکرده چون حمیده المصفاة والده حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) نجمه والده مکرمه حضرت رضا (علیه السلام) را خرید، دو خواب دید حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را ، فرمود یا حمیده ،

هپی نجمة لابنك موسى فانه سيلد لك منها خير الارض فوهبتها له فلما ولدت لها الرضا (عليه السلام) سماها الطاهرة وكانت لها اسماء منها نجمه واروى وسكن وسمان وتكتم وهو آخر اسامياها

وايضاً در عيون الاخبار در وصف اين مخدره روايت ميكند و كانت من افضل النساء في عقلها ودينها واعظامها لمولاتها حميدة المصفاة حتى انها ما جلست بين يديها منذ ملكتها اجلالها فقالت لابنها موسى (عليه السلام) يا بني ان تكتم جارية ما رايت قط افضل منها ولست اشك ان الله تعالى سيظهر نسلها ان كان لها نسل وقد وهبتها لك فاستوص خيراً بها فلما ولدت لها الرضا (عليه السلام) سماها الطاهرة فكان الرضا (عليه السلام) يرتضع كثيراً فقالت اعينوني بمرضعة فقيل لها انقص الدر فقالت لا اكذب والله ما نقص ولكن على ورد من صلوتي وتسيحي وقد نقص منذ ولدت انتهى

و شاعر در شرافت نسب اين بزرگوار می گوید :

الا ان خير اناس اماً ووالداً \*\*\* ورهطاً و اجداداً على المعظم

انتنا به للعلم والعلم ثامناً \*\*\* اماما بؤدى حجة الله تكتم

و در عيون ميفرمايد و امه ام ولد تسمى تكتم عليه استقر اسمها حين ملكها ابوالحسن موسى (عليه السلام) و بعضى اسم اين مخدره را خيزران المرسيه گفتند : و بعضى شقراء النوبيه

## فصل دوم : در تاريخ ولادت با سعادت آن بزرگوار

بدانکه در يوم ولادت و ماه و سال ولادت آن بزرگوار علماء اختلاف فرموده اند

اما يوم ولادت: اصح آنستکه يوم پنجشنبه بوده چنانچه شيخ صدوق در عيون و شيخ شهيد در دروس و کفعمی در مصباح فرموده اند

و شيخ طبرسى در اعلام الورى و ابن شهر آشوب در مناقب روز جمعه فرموده اند

اما ماه ولادتشان: اصح آنستکه يازدهم ذى القعدة الحرام بوده چنانچه در اعلام الورى و دروس و مصباح کفعمی اختيار فرموده اند

و در عيون و مناقب است که يازدهم ربيع المولود بوده

و ابن طلحه در مطالب السؤل ميفرمايد يازدهم ذيحجة الحرام بوده

اما سال ولادت: اصح آنستکه درسنه صد و چهل و هشت هجرى بوده سال رحلت حضرت امام جعفر صادق (عليه السلام) ، همين مختار كافي و ارشاد مفيد و اعلام الورى و دروس و مصباح كفعمى و كامل ابن اثير است

و در عيون و مطالب السؤل است که سنه صد و پنجاه و سه بوده پنجسال بعد از رحلت حضرت صادق (عليه السلام)

پس معلوم شد على الاصح که ولادت آن بزرگوار روز پنجشنبه يازدهم ذيقعدة سنه صد و چهل و هشت بود و مکان ولادت با سعادت هم مسلماً مدینه طيبه بوده

حقیر در تاریخ ولادت عرض کرده ام:

(ج 36)

ص: 576

چون بود امام هشتمین وجه الحق (53) تاریخ ولادتش بود وجه الحق قول دیگر بمولد آن شاه (147) الله الحمد گشته شو آگاه

(از والد مؤلف)

و در عیون اخبار الرضا (علیه السلام) از نجمه خواتون والده آنبزرگوار روایت کرده فرمود وقتیکه من حامله شدم بفرزندم حضرت رضا (علیه السلام) ملتعت بثقل حمل خود نمی شدم و در خواب صدای تسییح تهلیل و تمجید از میان رحم خود می شنیدم پس می ترسیدم در عالم خواب و چون بیدار میشدم چیزی نمی شنیدم چون وضع حمل خود نمودم آقازاده دست های خود را بزمین نهاد و سر خود را باسماں بلند کرد و لب های خود را حرکت میداد گویا تکلم می کرد

پس حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) داخل شد فرمود هنیئاً لك يا نجمه كرامة ربك ، پس آن بزرگوار را در خرقه سفیدی پیچیدم و بدست پدر بزرگوارش دادم، اذان بگوش راستش و اقامه بگوش چپش فرمود و آب فرات طلبید و حنك شریفش را بآب فرات برداشت ، بعد فرمود خلیه فانه بقية الله في ارضه

### فصل سوم : در تاریخ رحلت آن بزرگوار و قاتل آنحضرت و سب قتلشان و خلفاء جور زمان امامتشان

#### اشاره

امر چهارم در صدمات روحانی که از زمان ورود حضرت رضا (علیه السلام) به مرو تا زمان شهادتشان بر آن بزرگوار وارد شد که هر يك از آنها از هزار تیر سه شعبه زهر آلود بقلب مبارك حضرت اثرش بیشتر بود و اما اشاره می کنیم بعضی از آنها

منجمله در عیون اخبار الرضا روایت کرده و مختصر آن روایت اینست بعد از آنکه مأمون از مردم بیعت گرفت بولایتعهد حضرت رضا (علیه السلام) و بیلدان نوشت و درهم و دینار را باسم مبارك آنحضرت سکه زد و امر کرد خط آه باسم مبارك آنحضرت خطبه بخوانند

ایام عیدی شد مأمون استدعا کرد که حضرت بنماز عید تشریف ببرد ؟ حضرت ابا فرمود ، مأمون اصرار کرد

حضرت فرمود اگر مرا معذور نداری من میروم بنماز عید همان قسمی که جدم پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و

ص: 580

امیر المؤمنین (علیه السلام) بنماز عید تشریف می بردند، عرض کرد هر قسم که می خواهید تشریف ببرید، بمردم امر کرد که مرد وزن صغیر و کبیر تکبیر گویان بروند در خانه حضرت رضاع و منتظر باشند تا حضرت بیرون تشریف بیاورد

چون خورشید طالع شد، حضرت غسل فرمود، عمامه سفیدی بر سر نازنین پیچید یکطرف عمامه را بسینه نازنین و طرف دیگر را ما بین کتفین انداخت، دامن ها را بکزد، عصایی در دست گرفت برهنه بیرون شد و نظر بجانب آسمان فرمود و چهار مرتبه تکبیر گفت که گویا همه جمادات آنحضرت را جواب می دادند باین قسم روانه شد بمصلی و مردم صداها را بگریه بلند کردند بقسمی که همه مرو یکپارچه ضجه و گریه شد:

فضل بن سهل خود را بمأمون رسانید گفت اگر حضرت رضا (علیه السلام) باینقسم بمصلی برود همه مردم شیفته او خواهند شد صلاح اینست که او را برگردانی!

پس مأمون فرستاد که حضرت مراجعت فرماید، آن بزرگوار کفش های خود را پوشیده مراجعت فرمود: انتهی

انشدکم بالله ببینید این چه اندازه از توهین بود که بحضرت وارد نمود؟

و منجملة ایضا در عیون روایت کرده:

روز جمعه که حضرت از مسجد جامع حرکت می کرد دستها را بدعا بلند می فرمود عرض می کرد اللهم ان کان فرجی مما انا فیه بالموت فعجل لی الساعه انتهی

معلوم است که تا دست شخصی از چاره منقطع نشود و کارد به استخوان نرسد تمنای مرگ خود را نمی کند؛

و منجمله ایضا در عیون اخبار الرضا روایت کرده و مختصرش اینست وقتیکه مأمون حضرت رضا (علیه السلام) را ولیعهد خود نمود مدتی باران حبس شد دشمنان حضرت گفتند «از وقتیکه مأمون حضرت را ولیعهد خود نمود باران قطع شد!»

این خبیر بمأمون رسید از حضرت استدعا نمود که تشریف ببرد بدعاء باران، حضرت وعده فرمود بروز دوشنبه چون روز موعود شد تشریف برد بصحرا و جمعیت زیادی هم حاضر شدند حضرت دعا فرمود - پس قطعه ابری ظاهر شد حضرت فرمود این ابر از شما نیست بلکه مال فلان بلد است همچنین تاده ابر و در هر ابری می فرمود مال شما نیست در ابر یازدهمی فرمود این ابر مال شما هست بروید بمنزلتان تارحمت الهی بر شما نازل شود

چون داخل منازلشان شدند اینقدر باران نازل شد که اودیه و حیاض وزمین های پست پر آب شد حساد و منافقین بمأمون گفتند «راضی مشو این شرف که خلافت باشد از آل عباس خارج شود و منتقل باولاد علی بن ابیطالب بشود»

مأمون اظهار ندامت کرد که حضرت را ولیعهد خود نمود

حمید بن مهران (لع) حاضر بود گفت امر مخاصمه حضرت رضا (علیه السلام) را بمن واگذار کن تا من برسانم قصور آنحضرت را بجهت ولایت عهد



مأمون گفت ( ماشيني احب الی من هذا ) یعنی چیزی نزد من محبوب تر نیست از این مطلب، حمید بن مهران (لع) گفت وجوه اهل مملکت وقضاة وفقها را در مجلس حاضر کن

ص: 581

پس مأمون مجلس وسیعی ترتیب داد و حضرات را حاضر کرد و هر يك در محل خود نشستند : حضرت هم در مسند خود نشست

حمید بن مهران بحضرت عرض کرد مردم در وصف شما اسراف می کنند و اگر مطلع شوید تبری خواهید نمود منجمله شما با جمعی از مسلمین دعا فرمودید در آمدن بارانی که معتاد بود آمدنش و باران نازل شد این را معجزه از برای شما می دانند و این امیر المؤمنین (مأمون) از همه مردم افضل است و او شمارا باین مقام و مرتبه رسانیده و در باره او مردم این مدایح و اوصاف را نمی گویند

حضرت فرمود یاد نمودن تو صاحب خود را که بمن چنین محل و منزلتی داده او بمن منزلتی نداده مگر بمثل منزلت دادن عزیز مصر بیوسف ( یعنی مأمون محل و منزلت خود را بمن داده و او غاصب حق من بوده)

حمید بن مهران جسورانه عرض کرد یا بن موسی تو از حد خود تجاوز کردی بارانی که در فصل نازل شده از کجا بدعای شما بوده نه بدعای دیگران اینرا از معجزه خود قرار دادید : گویا معجزه ابراهیم خلیل را آورده ( که سر جدا شده طیور را بدست گرفت و آنها را خواند اعضای متفرق شده بسر کوه ها بسرها ملحق شدند و پرواز کردند باذن الهی) و اگر شما هم راست می گوئید باین دو صورت شیری که بسند مأمون نقش شده اشاره کنید مجسم و ذی روح بشوند و بجان من بیفتند پس حضرت غضبناک شد بآن دو صورت شیر صیحه زد و فرمود « دو تکما الفاجر» یعنی بگیری این فاجر را ؟

یکمرتبه آن دو صورت شیر مجسم و ذی روح شدند پریدند بجان آن فاجر تمام اعضای او را خوردند و خودش را لیسیدند بعد بلسان فصیح عرض کردند پاولی الله ماذا تأمرنا ان نعمل بهذا ( اشاره کردند بمأمون ) مأمون غش کرد او را بهوش آوردند دو مرتبه همین عرض را کردند حضرت فرمود امری در باره من هست باید او این امر را اجرا بنماید ، بر گردید بصورت اولی خود الخ

حقیر می گویم گویا این ملعون قبلا فکر کرده بود چون از آنحضرت معجزه خواست فوق معجزات انبیاء و اوصیاء چون شاید این دو شیر در و ساده صورت بوده اند و باعجاز حضرت مجسم و ذی روح شده اند

## اشاره

و در این چهار امر است

## امر اول در تاریخ رحلت آنحضرت

بدانکه در یوم و ماه و سال رحلت آن بزرگوار نیز علماء اختلاف فرموده اند اما یوم رحلت علی الاصح یوم جمعه بوده چنانچه در عیون و مناقب و روضة الواعظین اختیار فرموده اند

و در مصباح کفعمی روز پنجشنبه فرموده

اما رحلت اصح آنستکه ماه صفر بوده چنانچه در کافی و ارشاد مفید و دروس و مصباح کفعمی و تاریخ طبری و تاریخ کامل فرموده لکن در کافی و ارشاد و دروس تعیین روز فرموده اما در تاریخ طبری و تاریخ کامل روز آخر ماه صفر فرموده

و در مصباح کفعمی روز هفدهم ماه صفر فرموده و در عیون الاخبار رحلت آن بزرگوار را در بیست و یکم رمضان المبارک فرموده

و در مناقب و اعلام الوری بیست و سوم ماه رمضان فرموده اند

و در عدد القویہ تألیف شیخ فقیه علی بن یوسف بن مظهر الحلّی (ره) بیست و سوم ماه ذی القعدة الحرام فرموده

اما سال رحلت اصح آنستکه سنه دویست و سه از هجرت مقدسه بوده چنانچه در کافی و عیون الاخبار و ارشاد مفید و اعلام الوری و روضه الواعظین و مصباح کفعمید مطالب السؤل و تاریخ طبری و تاریخ کامل فرموده اند

ص: 577

و در مناقب سنه دویست و دو از هجرت فرموده

پس معلوم شد علی الاصح رحلت آن بزرگوار روز جمعه آخر ماه صفر سنه دویست و سه از هجرت بوده

بنابر مختار در تاریخ ولادت و رحلت آن بزرگوار سن شریفشان در وقت رحلت پنجا مو چهار سال و سه ماه و نوزده روز بوده تقریباً و بنا بر مختار در باب رحلت حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) آنحضرت سی و چهار سال و هشت ماه و چهارده روز با پدر بزرگوارش بودم و نوزده سال و هفت مامو پنج روز بعد از پدر بزرگوارش بر مسند خلافت و امامت مستقر و فائز بوده

### امردوم در تعیین قاتل آن بزرگوار

و او مأمون بن هرون الرشید ملعون بود

و در بحار است چنانچه مختار شیخ صدوق و شیخ مفید و غیر ایندو از جمله علماء شیعه است آنست که آن بزرگوار شهید شد به سمی که مأمون بان بزرگوار خوراند

و از اخبار کثیره معتبره هم استفاده می شود که آنحضرت را بسم شهید نمودند

و از علی بن عیسی الاربلی و از سید علی بن طاوس الحلّی نقل فرموده که انکار فرمودند که آنحضرت مسموما شهید شده باشند

و در تاریخ طبری و تاریخ کامل است ثم ان علی بن موسی (علیه السلام) اکل عنباً و اکثر منه و مات فجأة و ذلك في آخر صفر

و در ارشاد مفید است و قتیکه حضرت رضا (علیه السلام) را به انار مسموم نمود و آنحضرت از دنیا رفت مأمون یک شبانه روز موت آنحضرت را مخفی داشت بعد فرستاد بسوی محمد بن جعفر الصادق و جماعتی از آل ایتالب که آنوقت حاضر بودند و خبر فوت حضرت را بآنها داد و اظهار حزن نمود و بآنها جسد نازنین حضرت را نشان داد که ببینید حضرت صحیح البدن از دنیا رفته

و در تاریخ الخلفاء است مأمون معروف بود به تشیع و لذا میل داشت که مردم آن بزرگوار را کنند انتهی و در روح و ریحان است عبدالله مطرف در محضر مأمون در مدح حضرت رضا (علیه السلام) گفت ما اقول في طينة عجنت بطين الرسالة و فهرست بماء الوحي هل ينفح منها الامك الهدى و عنبر التقى

و نعم ما قيل

بيض الوجه كريمة احسابهم \*\*\* شم الانوف من الطراز الاول انتهی

و در سابق گفته شد که مأمون در نیمه ربیع المولود سنه صد و هفتاد متولد شد در شبی عمویش هادی بن مهدی بن منصور از دنیا رفت و روز پنجشنبه هیجدهم ماه رجب سنه دویست و هیجده مأمون از دنیا رفت در بین بدنون از ارض روم و نعشش را بردند بطرسوس که شهریت بین حلب و انطاکیه دفن کردند و مادر مأمون کنیزی بود امولد و اسمش مراحل بود

**امر سوم در سبب خروج مأمون با حضرت رضا (علیه السلام) و فضل بن سهل ذو الریاستین از مرو بقصد بغداد و سبب قتل مأمون حضرت رضا (علیه السلام) را**

در عیون اخبار الرضا از یاسر خادم وایتکرده یکروز مأمون آمد خدمت حضرت رضا (علیه السلام) بایک کاغذ طولانی حضرت خواستند پیش پای مأمون حرکت کنند قسم داد که حرکت نفرماید بعد صورت حضرت را بوسید و مقابل روی حضرت نشست و شروع نمود بخواندن کاغذ که بخنفر از عمالش نوشته بود (لشکر اسلام فلانه قریه از قرای کابل را فتح کرده اند)

لذا مأمون اظهار مسرت کرد

ص: 578

حضرت فرمود آیا مرور شدی از فتح قریه از قرای مشرکین

مأمون عرض کرد آیا این موجب سرور نخواهد بود حضرت فرمود از خدا بترس در باره امت محمد ص اینک ضایع کرده امور مسلمین را واگذار کرده آنها را بکی که حکم میکند در میان آنها بخیر حکم الله و تو در این بلاد نشسته و اعراض کرده از بیت هجرت و مهبط وحی الهی و بمهاجرین و انصار ظلم می کنی و دهری بر آنها می گذرد نمی یابند کیرا که شکایت باو بنمایند و دستشان هم بتو نمی رسد پس از خدا بترس و برو بجانب بیت النبوه و معدن مهاجرین و انصار آیا نمیدانی که والی مسلمین مثل عود است در وسط خیمه هر که بخواید باید دستش با و برسد

مأمون عرض کرد یا سیدی، شما چه رأی می دهید؟

فرمود رأی من آنستکه دار الخلافه ات را محل پدران و اجدادت قرار دهی و نظر کنی در امور مسلمین و آنها را واگذار بغیر نکنی؛ عرض کرد رأی همانست که شما فرمودید، عازم بر حرکت شد جانب بغداد

اما سبب قتل آنبزرگوار از بعضی اخبار چنین مستفاد می شود چون بنی العباس دیدند که مأمون برادرش محمد امین را بقتل رسانید و بوران دختر حسن بن سهل را جهت خود تزویج نمود و لباس سیاهی که زی بنی العباس بود تغییر داد و خود را ملبس بلباس سبز نمود و شنیدند که دخترش ام حبیب را تزویج بحضرت رضا (علیه السلام) نمود و دختر دیگر خود ام الفضل را تزویج بحضرت جواد نمود و حضرت رضا (علیه السلام) را ولیعهد خود گردانید، دانستند که عنقریب خلافت از خاندان بنی العباس خارج خواهد شد و بخاندان امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) استقرار خواهد یافت لذا مأمون را از خلافت خلع نمودند و با عمش ابراهیم بن مهدی بن منصور بیعت کردند

چون این خبر بمأمون رسید دانست که فضل بن سهل بغیر صواب رأی داده بولایت عهد حضرت رضا (علیه السلام) از اینجهت در مقام قتل حضرت رضا و فضل بن سهل برآمد

و در جلاء العیون از اباصلت روایت کرده که مأمون ولا یتعهد خود را بحضرت رضا (علیه السلام) تفویض کرد برای آنکه مردم بفهمند که آقا مایلت بدنیا و محبت آقا از دل های مردم کم شود دید این موجب زیادتى اخلاص و محبت شد بعد علماء جمیع فرق را جمع نمود که با حضرت مباحثه کنند شاید بر آنحضرت غالب شوند، آنهم بعکس نتیجه داد و روز بروز آثار علم و کمال و رفت و جلال آن بزرگوار زیاد تر جلوه گر میشد

پس نائره حد در کانون سینه اش مشتعل شد و بقتل آنحضرت اقدام نمود

و در کتاب هدایة الانام محدث قمی فرموده در ششم ماه رمضان سنه دویست و یک مردم با حضرت رضا (علیه السلام) بیست نمودند بولا یتعهد

و در ارشاد مفید است مأمون با فضل بن سهل ذوالریاستین و حضرت رضا (علیه السلام) از مرو بیرون شدند بقصد رفتن بغداد

در یکی از منازل کافلی از حسن بن سهل کموالی عراق بود برادرش فضل بن سهل رسید که بمن از حساب نجوم چنین معلوم شده که روز چهارشنبه فلان ماه بتو از گرمی آهن و گرمی آتش ضرری خواهد رسید



من علاج او را چنین میدانم که تو و مأمون و حضرت رضا (علیه السلام) در آنروز بحمام بروید و حجامت بنمائید تا این نحوست از شما دفع شود مأمون بحضرت رضا (علیه السلام) عرض کرد حضرت فرمود من نمیروم بحمام و صلاح هم نسدانم که تو و فضل هم بحمام بروید

مأمون اطاعت کرد، لکن فضل بن سهل همان روز حمام رفت در سرخی و جماعتی با شمشیرهای برهنه ریختند بحمام و فضل بن سهل را بقتل رسانیدند کسان فضل این را از مکر مأمون دانستند شدند که او را بقتل برسانند مأمون متوسل شد بحضرت رضا (علیه السلام)، آنحضرت مردم را متفرق فرمود

و در تاریخ طبری است که قتل فضل بن سهل در روز جمعه سوم شعبان سنه دویست و دو بوده در سن شصت سالگی، بعد از سرخس مأمون با حضرت رضا (علیه السلام) حرکت نموده و آمدند تا رسیدند به سناباد نوقان و حضرت رضا (علیه السلام) را در آنجا به سم جفا شهید نمودند

مخفی نماناد بنا بر نقل طبری که قتل فضل بن سهل را در سوم شعبان دویست و دو نوشته منافاتی ندارد که قتل حضرت رضا (علیه السلام) در آخر ماه صفر سنه دویست و سه باشد چون بمقتضای بعضی از اخبار معتبره مأمون ملعون مدتی آن بزرگوار را در سرخس مفیداً محبوس نمود

و در عیون اخبار الرضا از عبدالله بن صالح المروزی روایت کرده گفت رفتم در منزلی که حضرت رضا (علیه السلام) را در آن منزل حبس کرده بودند در سرخس در حالتیکه آن حضرت را مقید نموده بودند، پس من از زندان بان حضرت اذن دخول خواستم؟ گفت ممکن نمی شود بر آنحضرت وارد شوی، چون آن بزرگوار روز و شبی هزار رکعت نماز می خواند و حال در مصلاهی خود مشغول مناجات است الخ

بنا بر این مأمون اقلاً حضرت رضاع را مدت هفت ماه در سرخس مشهد و بین راه متوقف نمودند، و در روضات الازوار است که مأمون بعد از قتل فضل نزد ما درش فرستاد که اگر چیزی از ما یملک فضل هستو قابلیت نزد ما بفرست مادر فضل صندوقچه نزد مأمون فرستاد که مهمور و مقفل بود

چون سر او را گشودند حریر پاره بیرون آمد که فضل بخط خود نوشته بود و مدت حیات و وقت رحلت خود را معین کرده بود که در فلان روز میان آب و آتش کشته گردد

### فصل چهارم : ذکری از زوجات و اولاد آن بزرگوار

ظاهراً زوجة آن بزرگوار منحصر است بام حبیب دختر مأمون و همچنین اولاد حضرت هم که بعد از خودشان باقی ماند منحصر بود بحضرت جواد الائمه سلام الله علیه چنانچه در ارشاد مفید است ومضى الرضا على بن موسى ولم يترك ولداً تعلمه الا ابنة الامام بعده ابا جعفر محمد بن علی (علیه السلام) وکان سنه یوم وفات ابیه سبع سنین واشهرأ

و در بحار از اعلام الوری و مناقب نقل کرده که کان للرضاع من الولد ابنة ابو جعفر محمد بن علی الجواد (علیه السلام) لا غیر



و از دلائل حمیری از حنان بن سدید روایت کرده قال قلت لابی الحسن الرضا ایكون امام لیس له عقب فقال ابو الحسن (علیه السلام) اما انه لا یولد لی الا واحد ولكن الله ینشیء ذریته کثیرة

و از تاریخ گزیده حمدالله مستوفی نقل شده که شاهزاده حسین مدفون در قزوین از فرزندان آن بزرگوار است

و محدث قمی در فوائد الرضویه از بحار مسنداً از بکرین احنف روایت کرده حدثنا فاطمة بنت علی بن موسی الرضا قالت حدثنی فاطمة وزینب و ام کلثوم بنات موسی بن جعفر (علیه السلام) قالت حدثنا فاطمة بنت جعفر بن محمد (علیه السلام) قالت حدثتني فاطمة بنت محمد بن علی (علیه السلام) قالت حدثتني فاطمة بنت علی بن الحسين (علیه السلام) قالت حدثتني فاطمة و سکينة ابنتي الحسين بن علی (علیه السلام) عن ام کلثوم بنت علی عن فاطمة بنت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) قالت سمعت رسول الله من يقول لما اسرى بی الی السماء دخلت الجنة فاذا انا بقصر من درة بیضاء مجوفة و علیها باب مکمل بالدر والیاقوت و علی الباب ستر ورضعت رأسی فاذا مکتوب علی الباب لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی القوم و اذا مکتوب علی الستر بخ بخ و اذا من مثل شیعة علی فدخلته فاذا انا بقصر من عقیق احمر مجوف وعلیه باب من فضة مکمل بالزبرجد الاخضر و اذا علی الباب ستر فرضت رأسی فاذا مکتوب علی الباب محمد رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) علی وصی المصطفى و اذا علی الستر مکتوب بشر شیعة علی بطیب المولد فدخلته فاذا انا بقصر من زمرد اخضر مجوف لم ارا حسن منه و علی باب من یاقوت حمراء مکملة باللؤلؤ و علی الباب ستر فرضت رأسی فاذا مکتوب علی الستر شیعة علی هم الفائزون فقلت حبیبی جبرئیل لمن هذا فقال یا محمد ص لابن عمک و وصیک الترتیبة علی بن ابیطالب (علیه السلام) یحشر الناس کلهم یوم القيمة حفاة عراة الا شیعة علی و یدعو الناس باسماء امهاتهم ما خلا شیعة علی فانهم یدعون باسماء آبائهم فقلت حبیبی جبرئیل و کیف ذاک قال لانهم احبوا علیا خطاب مولدهم

الحاصل از تاریخ گزیده و از این روایت شریفه استفاده می شود که حضرت رضا (علیه السلام) پسری بغیر حضرت جواد (علیه السلام) و دختری داشته اند و ممکن است گفته شود که حضرت رضاع در حیوة اولاد متعدد داشته اند لکن بعد از رحلت منحصر بود اولادشان بحضرت جواد الائمه (علیه السلام) و علی ای حال اولاد آن حضرت چه یکنفر باشد یا زیاده تماماً از کنیز بوده اند

## فصل پنجم : در ذکری از اصحاب و مادحین آنحضرت

### اشاره

و در این دو امر است

### امر اول در ذکر اصحاب آنبزرگوار

در بحار از مناقب روایت کرده کان با به محمد بن راشد و من تقاته احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی و محمد بن فضل الکوفی الازدی و عبد الله بن جندب البجلی و اسمعیل بن سعد الاشعری و احمد بن محمد الاشعری و من اصحابه الحسن بن علی الخزار و یعرف بالوشاء و محمد بن سلیمان الدیلی و علی بن الحکم الانباری و حماد بن عثمان و سعد بن سعد و حسن بن سعید الاهوازی و محمد بن

سنان و بکر بن محمد الازدی و ابراهیم بن محمد الهمدانی و محمد بن احمد بن غیلان و اسحق بن معویة الخضیبی

و در ارشاد مفید است فمّن روی النصر علی الرضا علی بن موسی (علیه السلام) بالامامة من ابيه و اشارة اليه منه بذلك من خاصه و تقاته و اهل الورع و العلم و الفقه من شبعته داود الرقی و محمد بن اسحق بن عمار و علی بن یقطین و نعیم القابوسی و الحسین بن المختار و زیاد بن مروان المخزومی و داود بن سلیمان و نصر بن قابوس و داود بن زری و یزید بن سلیط و محمد بن سنان انتهى

اجمالی از احوالات بعضی از این بزرگان

اما محمد بن راشد در رجال است انه ثقة

اما احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی در رجال است ایشان از اهل کوفه بودند و منزلت زیادی نزد حضرت رضا (علیه السلام) و حضرت جواد الائمه (علیه السلام) داشته ثقة جلیل القدر اجمع اصحابنا علی تصحیح ما یصح عنه و اقواله بالفقه مات سنه احدی و عشرين و مأتین

و اما محمد بن الفضل الکوفی الازدی در رجال است انه ثقة من اصحاب ابی الحسن الرضا (علیه السلام)

و اما عبدالله بن جنبد البجلي الکوفی در رجال فرموده کان من اصحاب الکاظم و الرضا (علیه السلام) و قال ابو الحسن (علیه السلام) ان عبد الله بن جنبد لمن المخبّتين

و قال الشيخ الطوسی رحمه الله انه کان وکیلاً لابی ابراهیم و ابی الحسن الرضا (علیه السلام) و کان عابداً رفیع المنزلة لديهما و لمات عبد الله بن جنبد قام علی بن مهزیار مقامه

و اما اسمعیل بن سعد الاشعری القمی در رجال است انه ثقة من اصحاب الرضا (علیه السلام)

و اما احمد بن محمد الاشعری هو احمد بن محمد بن عیسی بن عبدالله بن سعد الاشعری القمی

در رجال است هوشیخ القمیین و وجهها و نقیبها لقی ابا الحسن الرضا و ابا جعفر الثاني و ابا محمد الحسن العسکری (علیه السلام) و کان ثقة وله كتب

در حاشیه کتاب رجال است که هم پدرش جناب ادیس بن عبدالله بن سعد الاشعری و پسرش جناب زکریا بن ادیس و اولاد عم پدرش زکریا بن آدم ابن عبدالله ابن سعد الاشعری و برادرش اسحق بن آدم بن عبدالله بن سعد و پسرش آدم بن اسحق بن آدم بن عبدالله بن سعد الاشعری و غیرهم و جوه اجلة روات الحدیث مذکور فی الرجال

و اما حسن بن علی بن زیاد الوشاء البجلي الکوفی در رجال است که اوسط الیاس صیرفی است و روایت کرده از جدش الیاس که در وقت احتضار گفت شاهد باشید و این ساعت ساعت دروغ نیست شنیدم از حضرت صادق (علیه السلام) که فرمود والله لا یموت عبد یحب الله و رسوله و یتولی الائمة فتسه النار ثم اعاده الثانية و الثالثة من غیران استله

و از احمد بن محمد بن عیسی الاشعری که سابقاً ذکر شد روایت کرده گفت خارج شدم بگونه در طلب حدیث پس ملاقات کردم حسن

بن علی وشارا و تمنا کردم که بیرون آورد کتاب علاه بن رزین و کتاب ابان بن عثمان احمر را پس بیرون آورد

احمد بن محمد بن عیسی گفت دوست می دارم که اجازه بدهی که این دو کتاب را من نقل کنم، فرمود چرا عجله داری حال برو و بنویس بعد اجازه میدهم ، گفت من ایمن نیستم از تغییرات حدثان که شب و روز باشد

ص: 584

حسن بن علی الوشا گفت اگر می دانستم علم حدیث چنین طالبی دارد زیاد تحصیل می کردم بجهت آنکه من درك كردم در این مسجد نهصد نفر را که همه می گفتند حدیثی جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام)

واما محمد بن سلیمان الدیلمی البصری له کتاب یرمی بالغلو

واما علی بن الحسن الانباری او تلمیذ ابن ابی عمیر بوده نظیر ابن فضال و ابن بکیر و در رجال فرموده انه ثقة جلیل القدر

واما حماد بن عثمان الملقب به ذو الناب ثقة جلیل القدر من اصحاب الرضا (علیه السلام) و من اصحاب الکاظم (علیه السلام)

وقال الکشی وحماد بن عثمان ممن اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنه والاقرار له بالفقه مات سنه تسعين ومائة بالكوفة

واما سعد بن مالک الاشعر القمی فی الرجال انه ثقة روى عن الرضا وابی جعفر (علیه السلام)

واما حسن بن سعید بن حماد بن مهران مولی علی بن الحسین کوفی اهوازی یکنی ابا محمد وهو اخوجین بن سعید صاحب تصانیف کثیره

واما محمد بن سنان پس درباره او اختلاف کرده اند شیخ مفید او را توثیق فرموده و شیخ طوسی او را تضعیف فرموده

واما بکر بن محمد الازدی در رجال است ایشان برادرزاده سدید صیرفی بوده و کان ثقة و عمر عمراً طویلاً

واما ابراهیم بن محمد الاشعری القمی و او برادر فضل بن محمد بود

حسن بن علی بن فضال از ایندو برادر روایت می کند

واما محمد بن احمد بن غیلان او از اهل کوفه بوده و موثق است

واما داود بن کثیر الرقی در رجال از شیخ طوسی نقل کرده انه ثقة

و از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده انه امر اصحابه ان ینزلوه منزلة المقداد من رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم)

و از ابی عبدالله البرقی روایت کرده که حضرت صادق (علیه السلام) نظر فرمود بداود و حال آنکه او پشت کرده بود فرمود من سره أن ینضر الی اصحاب القائم فلینظر الی هذا

و از احمد بن الیاس رو اینکرده که به ابی عبدالله عاصمی گفت داود بن کثیر بن ابی خالد چه وقت از دنیا رحلت کرد گفت بعد از سه دویت؛

گفت چقدر بعد گفت بعد از رحلت حضرت رضا (علیه السلام) بقلیلی

و ایشان غیر داود بن قتم بن اسحق بن عبدالله بن جعفر بن ایطالب است المکنی به ابی هاشم الجعفری که از اهل بغداد است

و ثقة جلیل القدر عظیم المنزلة عند الائمة الاطهار (علیه السلام) و از روات حضرت رضا (علیه السلام) و حضرت جواد و حضرت هادی

و حضرت عسكرى سلام الله عليهم بوده

و در رجال است كه خدمت پنج نفر از ائمه اطهار رسیده حضرت رضا (عليه السلام) و حضرت جواد و حضرت هادى و حضرت عسكرى و حضرت حجة سلام الله عليهم اجمعين

واما محمد بن اسحق بن عمار بن حيان التغلبي الصيرفي ثقة وفي الارشاد انه خاصته واهل الورع والعلم والفقہ من شيعته من ثقاته و

ص: 585

واما علی بن یقظین در باب نهم اجمال حالاتشان ذکر شد

واما نعیم القابوسی قال المفید أنه من خاصة ابي الحسن موسى و ثقاته و من اهل العلم و الورع و الفقه من شیعته

واما حسین بن مختار او واقفی بود

و در رجال از این عقده روایت کرده قال انه کوفی ثقة، و منافاتی نیست که واقعی باشد و ثقه باشد

واما نصرین قابوس و او بیست سال وکیل حضرت صادق بود، و در ارشاد مفید است که او از خواص حضرت صادق و از ثقات او بوده و از اهل علم و ورع و ثقه بوده اما داود بن زریبی فی ارشاد المغیدانه من خاصة ابي الحسن موسى (علیه السلام) و ثقاته و من اهل الورع و العلم و الفقه من شیعته

واما یزید بن سلیط فهو زیدی من اصحاب الکاظم (علیه السلام)

و ثقة الاسلام نوری از رجال کشی روایت کرده که یونس بن یعقوب از خاصان حضرت رضاع بود و در مدینه فوت شد و حضرت رضا کفن و حنوط برای او فرستاد و امر فرمود جمیع غلام های خود را و غلام های پدر و جدش را که در جنازه او حاضر شوند

و در آنجا مسطور است که موکل بقیع گفت سریر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نزد منست پس هر گاه مردی از بنی هاشم بمیرد سریر صدائی می کند و در شبی که یونس مرد سریر صدائی کرد چون روز شد آمدند سریر را از من گرفتند و گفتند او آزاد کرده حضرت صادق بود که در عراق منزل داشت

و در رجال کبیر است که حسن بن علی بن فضال از مخصوصین حضرت رضا (علیه السلام) بود و بسیار جلیل القدر و عظیم المنزله و زاهد و ورع و ثقه بود

و در روایات وارد شده که او بیرون میشد بسوی صحرائی سجده میکرد و طیور می آمدند و بر روی بدن او می نشستند مثل آنکه بر روی جامه بنشینند و وحوش می آمدند و بر دور او چرا می کردند و از او تنفر و دوری نمی کردند چون انس با و گرفته بودند

و در کتاب فوائد الرضویه محدث قمی از کتاب کمال الدین نقل کرده از حسن بن علی بی فضال که گفت شنیدم از حضرت رضا (علیه السلام) که می فرمود بدرستی که خضر آشامیده از آب حیات پس او زنده است و نمیرد تا وقتی که دمیده شود در صور و او می آید نزد ما پس سلام می کند بر ما پس ما می شنویم صوت او را و نمی بینیم شخص او را و بدرستی که او حاضر می شود هر جا که ذکر شود و کسی که ذکر کرد او را از شما پس سلام کند بر او الخ

از این روایت استفاده می شود استحباب سلام نمودن بحضرت خضر

### **امر دوم - در ذکری از حجاب و بعضی از شعراء و مادحین آن بزرگوار که در عصر خود آنحضرت بودند**

اما حاجب آن بزرگوار معروف کرخی بوده مجلسی در بحار از مناقب الابرار نقل میفرماید که والدین معروف کرخی نصرانی بودند، معروف را بعلم گذاردند در صباوت، پس معلم گفت بگو « خداوند ثالث ثلاثه است! »

معروف می گفت « بل هو الواحد » ، معلم معروف رازد معروف گریخت و خدمت حضرت

ص: 586

رضا (علیه السلام) مشرف شد و اسلام آورد، بعد آمد بمنزلشان و در را کوبید!

پدرش گفت کیست کوبنده در گفت منم معروف گفت بچه دین هستی گفت بدین اسلام!

پس پدرش مسلمان شد ببرکت حضرت رضاع، بعد معروف گفت تمام خدماتم را موقوف کردم مگر خدمت مولایم علی بن موسی (علیه السلام) را

در مجالس المؤمنین از مکاتیب مولانا قطب شیرازی نقل کرده که شخصی بوداع معروف کرخی آمد و اراده سفر داشت معروف گفت هر حاجتی که داشته باشی بحرمت سر معروف کرخی از خداوند بخواه که حاجت برآورده بشود آن شخص تعجب کرد که معروف چقدر تزکیه نفس خود میکند

معروف گفت این برای آن می گویم که سالها سرم را باستان حضرت رضا (علیه السلام) نهاده ام

و ایضاً در مجالس است که تاجری خواست خدمت حضرت رضا (علیه السلام) مشرف شود که آنحضرت درباره اش دعائی بفرماید اتفاقاً در آنحال حضرت مشغول عبادتی بودند، معروف قلم و کاغذ بدست گرفت و چند کلمه نوشت و بان شخص داد و فرمود اگر موج در با حرکت کند آنچه در این رقعہ نوشته ام بدریا بخوان که موج دریا ساکن شود

رقعه را گرفت روانه سفر شد در اثناء راه بدر یا نشست، یکمرتبه در با متلاطم شد، آن رقعہ را بیرون آورد بخیال آنکه دعایی از حضرت رضا (علیه السلام) نوشته است چون رقعہ را باز کرد دید نوشته «ایدریا بحق معروف کرخی که دربان حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) است از جوش و خروش بایست!»

آن شخص از غایت اعراض رقعہ را بدریا انداخت، بمجرد رسیدن رقعہ بدریا از جوش و خروش ساکن شد آنشخص و رفقایش دانستند که این حرمت معروف بیمن تشرف بدربانی حضرت رضا (علیه السلام) می باشد که ببرکت او دریا از اضطراب ساکن شد

از آن زمان تا بحال معمولست نزد تجار که بمحض آنکه در دریا آثار موج و طوفان ظاهر شود او را بحق معروف کرخی مقید بوصف دربانی حضرت امام رضا (علیه السلام) قسم می دهند و تجربه کرده اند که از اضطراب و موج می افتد

و در اربعین بهائی است که معروف کرخی بحضرت صادق ع عرض کرد اوسنی یا بن رسول الله من فقال ع اقلل معارفك قال زدنی قال (علیه السلام) انکر من عرفت منهم، ورحلت معروف در سه دویست و نود و یک بوده و قبرش در بغداد معروفت و طایفه صوفیه او را از مشایخ خود می دانند و می گویند سلسله ما منتهی می شود باو

در تذکره شیخ عطار است که شیعه بدرب خانه حضرت رضا (علیه السلام) غلو کردند، پهلوی معروف شکست و بیمار شد، سری سقطی حاضر بود گفت مرا وصیتی کن گفت قبل از آنکه من بمیرم پیراهن مرا صدقه بده می خواهم از دنیا برهنه بیرون شوم چنانچه دنیا آمده ام!

واما شعراء و مادحین حضرت رضا (علیه السلام)

متهم ابونواس شاعر در عیون اخبار الرضا روایت کرده چون مأمون حضرت رضا (علیه السلام) را ولیعهد خود قرار داد مأمون به ابی نواس گفت تو میدانی منزلت حضرت رضا (علیه السلام) را نزد من چرا مدح نکردی آن بزرگوار را؟ ابونواس گفت:



قيل لى انت اوحـد الناس طرا\*\*\* في فنون من الكلام الانبيـه

لك من جـوهر الكلام بديع\*\*\* يشـر الدر في يدى مجتنيه

ص: 587

فعلى ماتركت مدح ابن موسى \*\*\* و الفصال التي تجمعن فيه

قلت لا اهتدى لمدح امام \*\*\* كان جبرئيل خادما لاييه

پس مأمون عطا کرد با و آنچه بتمام شعراء عطا کرده بود

و ايضا روايت کرده که روزی حضرت رضاع از منزل مأمون بیرون شد و بر استری سوار بود ابونواس خدمتشان رسید عرض کرد با بن رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) ایاتی در مدح شما عرض کرده ام میل دارم شما بشنوید ایات مرا فرمود بخوان گفت

مطهرون نقيات ثيابهم \*\*\* تجرى الصلوة عليهم اينما ذكروا

من لم يكن علوياً حين تنسبه \*\*\* فماله في قديم الدهر مفتخر

فاله لما غدا خلقاً فاتقنهم \*\*\* صفاكم و اصطفاكم ايها البشر

وانتم الملاء الاعلى وعندكم \*\*\* علم الكتاب و ما جاءت به السبور

پس حضرت فرمود اشعاری در مدح ما گفته که احدی قبل از تو اینقسم ما را مدح نکرده بغلام خود فرمود سیصد اشرفی باو داد و قاطری هم که بر او سوار بود بایی نواس عطا فرمود

و در بحار از امالی طوسی روایت کرده از محمد بن ابراهیم بن کثیر گفت داخل شدیم بر ابي نواس حسن بن هانی و عیادت کردیم او را در مرض موتش پس عیسی بن موسی الهاشمی به ابي نواس گفت تو در آخر روز از ایام دنیا و اول روز از ایام آخرت هستی و بین تو و پروردگارت تبعاتی هست پس توبه کن بسوی خداوند عزوجل

ابونواس گفت مرا تکیه بدهید ، چون نشست گفت مرا می ترسانید بمعصیت خداوند و حال آنکه حدیث کرد مرا حماد بن سلمه از انس بن مالک که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود لكل نبي شفاعة وانا خبأت شفاعتي لاهل که الكبائر من امتی يوم القيمة افتری الاکون منهم

در در المسلوک حکایت کرده که مأمون با رشید گفت هر گاه دنیا خود را وصف کند زیاده از آنچه ابي نواس وصف کرده نمیتواند وصف کند قال:

إذا امتحن الدنيا لبيب تكشفت \*\*\* له عن عدو في ثياب صديق

و ايضاً در در المسلوک از شافعی نقل کرده گفت داخل شدیم بر ابي نواس در حالت نزاعش گفتیم چه مهیا کرده بجهت امروز گفت:

ولما انقضى عمري وضاعت مذاهبي \*\*\* جعلت الرجاء مني لعفوك اسلما

تعاضمني ذنبي فلما قرنته \*\*\* بعفوك ربي كان عفوك اعظما

ان كان لا يرجوك الا محسن \*\*\* فمن الذي يدعو ويرجو المجرم

ادعوك رب كما امرت تضرعاً \*\*\* فاذا رددت يدى فمن ذا يرحم

مالي اليك وسيلة الا الرجا \*\*\* وجميل عفوك ثم انى مسلم

و ايضا اين رباعى را ابو نواس گفته در حق معصومين (عليهم السلام)

انا مولى لامام جبه فرض علينا \*\*\* و اوالى ولديه حسنا ثم حسينا

فهم عنزة شخص جاء مبعوثاً الينا \*\*\* جبل فجرت منه اثنتى عشرة عينا

و ديگرى در اين مقام مى گويد :

شفيعى نبى و البتول و حيدر \*\*\* و سبطاه و السجاد و الباقر المجدى

و جعفر و الناوي ببغداد و الرضا \*\*\* و نجل الرضا و العسكرىان و المهدي

ص: 588

و منهم دعبل بن علی الخزاعی بود و او قصیده تائیه را در مرو حضور آنبزرگوار انشاد کرد که تقریباً صد و بیست بیت است و از آن اشعار است قوله

افاطم لوخلت الحسین مجدلاً \*\*\* و قد مات عطشاناً بشط فرات

إذا للطمت الخد فاطم عنده \*\*\* و اجریت دمع العین فی الوجنات

افاطم قومی یا ابنة الخیر و اندبی \*\*\* نجوم سماوات بارض فلات

قبر بکوفان و اخری بطیبة \*\*\* و اخری بفتح نالها صلواتی

و اخری بارض الجوزجان محلها \*\*\* و قبر بیا خمري لدى القربات

و قبر ببغداد لنفس زکیة \*\*\* تضمنها الرحمن فی الغرفات

و چون باین شعر رسید حضرت فرمود آیا ملحق نکنم باشعار تو دو بیت که قصیده ات تمام شود؟ عرض کرد چرا یا بن رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) حضرت فرمود:

و قبر بطوس بالها من مصیبة \*\*\* الحت علی الاحشاء بالزفرات

الی العشر حتی یبعث الله قائماً \*\*\* ینخرج عنا الغم و الكربات

دعبل عرض کرد قبر کیست آن قبری که در طوس است؟ حضرت فرمود قبر من است، و اینکه حضرت فرمود (و قبر بطوس یالها من مصیبة)

(ظاهراً مصیبت قبر شریف همین بود که در عصر دهم ربیع الثانی هزار و سیصد و سی حضرات روس ها آن قبر مقدس را تیرباران کردند و تفصیلش (انشا) ذکر خواهد شد)

بعد دعبل گفت:

علی بن موسی ارشد الله امره \*\*\* و صلی علیه افضل الصلوات

قبر ببطن النهر من جنب کربلا \*\*\* معرسه مننها بشط فرات

توفوا عطاشاً بالعرء فلیتتی \*\*\* توفیت فیهم قبل حین وفاتی

تا آنکه گفت:

اری فیتهم فی غیرهم منقسماً \*\*\* و ایدیم من فیتهم صفرات

و در کشف الغمه است وقتی که دعبل این شعر را گفت حضرت رضا (علیه السلام) گریه کرد. فرمود صدقت یا خزاعی - تا اینکه دعبل رسید باین شعر

اذا و تروا مدوا الی و اتر بهم \*\*\* اکفا عن الاوتار منقبضات

حضرت دست های نازنین خود را بیکدیگر مالید و فرمود اجل والله منقبضات

و در عیون از دعبل نقل کرده که گفت :

اری امیة معذورین ان قتلوا \*\*\* ولا اری لبنی العباس من عدر

اربع بطوس علی قبر الزکی به \*\*\* انکنت تربع من دین علی فطر

قبران فی طوس خیر الناس کلهم \*\*\* وقبر شرم هذا من العبر

ما ینفع الرجس من قرب الزکی وما \*\*\* علی الزکی بقرب الرجس من ضرر

هیئات کل امره رهن بما کسبت \*\*\* له یداه فخذ ماشئت اوفذر

وایضا در عیون از پسر دعبل روایت کرده که گفت وقت احتضار ، پدرم رنگش تغییر کرد و زبانش گرفت و صورتش سیاه شد پس خیال کردم که از مذهب حق رجوع کرده، بعد از سه روز در خواب دیدم که جامه های سفید در بردارد گفتم پدرجان خداوند با توجه کرد؟

ص: 589

گفت آنچه تو دیدی در وقت اختصار جهت آن بود که من در دنیا شارب الخمر بودم و بعد از موت، پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را دیدم، فرمود دعبل تو هستی؟ عرض کردم بلی؛ فرمود بخوان آنچه در مصیبت اولادم گفته عرض کردم:

لا اضحك الله من الدهر ان ضحكت \*\*\* و آل احمد مظلومون قد قهروا

مشردون نفوا عن عقر دارهم \*\*\* كانهم قد جنوا ماليس يغتفر

حضرت فرمود احسنت و شفاعت نمود درباره من و جامه های بدن مبارکش را بمن عطا فرمود

منهم علي بن عبدالله الخافي است. در عيون الاخبار است که او این اشعار را در مرتبه حضرت رضا (علیه السلام) گفته:

يا ارض طوس سقاك الله رحمته \*\*\* ماذا ضمننت من الخيرات يا طوس

طابت بقاعك في الدنيا وطاب بها \*\*\* شخص ثوى بنا آباد مر موسى

شخص عزيز على الاسلام مصرعه \*\*\* فى رحمة الله مخمور و مغموس

يا قبره انت قبر قد تضمنه \*\*\* حلم و علم و تطهير و تقديس

فخراً بانك مضبوط بجثته \*\*\* و بالملائكة الاطهار محروس

في كل عصر لنا منكم امام هدى \*\*\* فربعه آهل منكم و مانوس

امست نجوم سماء الدين آفلة \*\*\* وظل اسد الثرى قد ضمها الخيس

غابت ثمانية منكم و اربعة \*\*\* ترجي مطالعها ما حنت العيس

حتى متى يظهر الحق المنير بكم \*\*\* فالحق في غير كم داج و مطموس

و در عيون است که بعضی از جاریه های مأمون آیند و شعر را گفتند در مرتبه حضرت رضا (علیه السلام)

سقیاً لطوس و من اضحى بها قطنا \*\*\* من عترة المصطفى ابقى لنا حزنا

اعنى ابا الحسن المأمول ان له \*\*\* حقا على كل من اضحى بها شحنا

**فصل ششم: در بعضی از تواریخ متعلق بطوس و بمشهد مقدس و در ضمن بعضی از تواریخ متعلقه بزمان امامت حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) هم ذکر خواهد شد**

**اشاره**

و در این فصل مقدمه و چهارده امر است

اشاره

در مطلع الشمس از نزهة القلوب حمدالله مستوفی نقل کرده طوس را جمشید پیشدادی ساخته بعد خراب شد بعد از آن طوس بن نوذر عمارت کرد او را و بنام خود او را مشهور کرد و نوقان یکی از شهرهای طوس است و در اوست قبر مطهر حضرت رضا (علیه السلام)

و در کوهستان نوقان معدن سنگی است که از آن دیک می سازند

و نوقان در زمان طاهریه پایتخت خراسان بود و بعد آن طایفه نیشابور پایتخت خراسان گردید و عظمت نوقان از میان رفت

ص: 590

و در معجم البلدان است که طوس شهریست از خراسان و از اقلیم چهارم است و طول آن هشتاد و یکدرجه است و عرض آن سی و هفت درجه است و در ده فرسخی نیشابور است و مشتمل است بر دو شهر یکی طایران و دیگری نوقان و زیاده از هزار قریه و آبادی در شهر طوس است انتهى

و از کاتب چلبی نقل شده که طوس در زمان عثمان بن عفان سنه بیست و نه هجری فتح شد و قصبه که دار الملک طوس است طایران مینامند و قصبه دیگر آن نوقان است و بین آند و قصبه شش فرسخ است و در جانب قبله طوس دروازه ایست که در آن قبر سه هزار ولی هست و در جانب شرقی آن قبر محمد غزالی است و در گنج دانش است که در خلافت عثمان مردم خراسان شوریدند عثمان سعید بن عاص را با مارت خراسان فرستاد و عبدالله عامر را معاون او قرار داد چون سعید بن عاص بخراسان رسید و وارد نیشابور شد لشگری بطوس فرستاد و آن نواحی را تا ایورد و نماه گرفت بعضی را بصلح و بعضی را بجنگ

و در بستان السیاحه است که ولایت خراسان محتویست بر چهار بلوک :

اول - طخارستان که مملکت بلخ باشد دوم - مرو شاه جهان - سوم - الشابور چهارم - هرات .

واما نوقان باین اختصار فعلیه که یکی از محلات مشهد مقدس است نبوده محتمل است که در آن زمان تا خواجه ربیع جزو نوقان بوده و خواجه در همین مدفن خود در حالت حیاتش ساکن بوده و آباد بوده نه در محلی که خالی از سکونت بوده

و اما سنابات محتملت که اسکندر ذوالقرنین او را بنا نموده باشد و آب سناباد را هم اوجاری کرده باشد

و در اثبات الوصیه مسعودی از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که گفت دیدم در دست فاطمه زهرا (علیها السلام) لوح سبزی را که در او کتاب سفیدی بود که شباهت داشت نورش بنور خورشید عرض کردم پدر و مادرم بقرنات این لوح چه چیز است آن مصدره فرمود: لوحی است که خداوند هدیه فرمود به پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و در اوست اسم پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و اسماء الله اطهار (علیه السلام) که يك بيك اسم می برد تا میرسد باسم مقدس حضرت رضا (علیه السلام) می فرماید ان المکتب بعلی ولی و ناصری مکتب بکل اولیائی یقتله عفريت متکبر یدفن بالمدينة التي بناها العبد الصالح الی جنب شر خلقی حق القول منی لاقرن عینیه بمحمدابنه و خلیفته من بعده و وارث علیه الخ

از این روایت ممکن است استفاده شود که اسکندر ذوالقرنین بلده سناباد را بنا نموده نه بقعه مبارکه را چنانچه بعضی اشتباه نموده و بقعه را بقعه اسکندریه نامیده اند و در بعضی از تواریخ است که در سناباد باغستانی بوده متعلق بحمید بن قحطبه طائی والی خراسان و در آن باغ عمارتی بود مقام ایالتی خود و چون هرون در خراسان از دنیا رفت او را در باغ حمید بن قحطبه دفن کردند و مأمون برای قبر پدرش بقعه بنا نمود

و در روضة الصفا مرحوم رضا قلیخان امیر الشعراء می نویسد مشهد مقدس شهریست دلگشا و مدینه ایست روح افزا و سناباد سابقا قریه بوده از توابع شهر طوس و او در نزهت بدان مشابه بوده است که در شانش فرمودند « واللہ روضة من ریاض الجنة » و چون آن قریه مدفن امام ثامن شد بتدریج آبادی یافت و شهر طوس ویران گردید تا بجایی رسید که گرداگرد با رویش دو فرسنگ شد و دویست قلعه و قریه آباد بلکه زیاده تر در اطراف آن واقعت و فعلا شهر طوس یکی از قرای مشهد مقدس است چه



خوب گفته خیام نیشابوری :

مرغی دیدم نشسته بر باره طوس \*\*\* در پیش نهاده کله کیکاوس

با کله همی گفت که افسوس افسوس \*\*\* کو بانگ جر سپاوچه شد ناله کوس

### **امر اول - در تاریخ متعلقه بطوس و بمشهد مقدس در ماه اول هجرت**

در سنه بیست و نه هجری عبدالله بن عامر خراسان و جرجان و طالقان و فاراب و بلخ را فتح نمود، در خلافت عثمان بن عفان

در سنه سی و هفت هجری حضرت امیر (علیه السلام) خواهر زاده خود جعدة بن هبیره را مأمور بخراسان فرمود و تا نیشابور آمد اهالی نیشابور از او اطاعت نکردند، برگشت بمدینه طیبه

در سنه چهل و پنج خراسان و سیستان و هند و بحرین جزء جمع زیاد بن سمیه شد و سلطنت معویه بواسطه زیاد قوت گرفت

در سنه پنجاه و یک ربیع بن زیاد الحارثی از طرف زیاد بن سمیه حکمران خراسان گردید و پنجاه هزار نفر از اهالی بصره و کوفه را با اهل و عیال بخراسان آورد و طغیان اهالی فارس و قهستان را آرام نمود (قهستان معرب کوهستانست و شهر معروفش قاین است)

در سنه پنجاه و چهار عبیدالله زیاد از جانب مصوبه مأمور خراسان شد و از جیحون عبور نمود و تا جبال بخارا اردو کشی کرد و غنیمت بیشماری بدست آورد

در سنه پنجاه و شش سعید بن عثمان بن عفان والی خراسان شد و از جیحون عبور نمود و سمرقند و ترمذ را فتح نمود و در این جنگ جناب قشم بن عباس بن عبدالمطلب کشته شد و در سمرقند دفن شد

در حدود سنه شصت و سه جناب ربیع بن خثیم که از زهاد ثمانیه است در مشهد مقدس از دنیا رحلت فرمود و مرقدش در یکفر سخی مشهد مقدس معلومست

در سنه هفتاد و هشت عبدالملک بن مروان خراسان و سیستان را جزء ابواب جمعی حجاج بن یوسف ثقفی قرار داد و مهلب بن ابی صفره از قبل حجاج حاکم خراسان شد و عبدالله بن ابی بکره حاکم سیستان شد

در سنه هشتاد و دو مهلب بن ابی صفره که حاکم خراسان بود با اصل کش که در سه فرسخی جرجان است صلح نمود و بعد از چند روز از دنیا رفت و پسرش یزید بن مهلب حاکم خراسان شد

در سنه هشتاد و شش قتیبه بن مسلم والی خراسان شد و در ماوراء النهر فتوحاتی کرد

در سنه نود و شش قتیبه کاشغر را فتح نمود و تا اطراف چین تاخت و تاز نمود و از خاقان چین جزیه گرفت و در نتیجه فتوحات نمایان قتیبه را در خراسان کشتند

در سنه نود و هفت مزید بن مهلب از جانب سلیمان بن عبدالملک حاکم خراسان شد

در سنه نود و هشت اشالی جرجان بانی شدند و یزیدین مهلب چهل هزار نفر از اهالی جرجان را بقتل رسانید تا آن انقلاب ساکت شد

در سنه صد عمر بن عبدالعزیز یزید بن مهلب را از حکومت خراسان عزل نمود

### **امر دوم - در تواریخ مهمه متعلقه بطوس و بمشهد مقدسه در مائه ثانیه از هجرت**

در دوازدهم صفر سنه صد و دو یزید بن مهلب بانی شهر استرآباد مقتول شد (ج 37)

ص: 592

در سنه صد و بیست نصر بن سیار کنانی والی خراسان شد

در سنه صد و بیست و چهار ابتدای ظهور ابو مسلم مروزی بود که کاغذها نوشت به نصر بن سیار که او را از خلافت بنی امیه و بنی مروان منزجر کند و دعوت کند مردم را بخلافت بنی العباس نصر همراهی نکرد آخر الامر بینشان منجر بقتال شد

در سنه صد و سی نصر بن خیار از ابو مسلم خاتمشد، فراراً از مرو آمد برخی و رفت بطنوس و ابو مسلم قحطبه را مأمور نمود که بضرب شمشیر ولایت طوس را از اتباع نصر سیار گرفت پس از آن نصر سیار بطرف جرجان حرکت کرد

در سنه صد و سی و پنج ابو مسلم در خراسان استیلا یافت و داخل مرو شد و در دار الاماره مرو نشست

در سنه صد و سی و هفت ابو مسلم رفت جانب بغداد، منصور دوانقی در شهر انبار بود بواسطه سوء ظنی که با بو مسلم داشت غفلتاً او را دستگیر نمود و حضوراً امر نمود بقتل او

در سنه صد و چهل و هشت حضرت رضاع متولد شد و در این سنه نیز حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) از دنیا رحلت فرمود

در سنه صد و پنجاه و نه مقنع مروی در خراسان مدعی الوهیت شد

و در اینسال حمید بن قحطبه در خراسان از دنیا رفت

در سنه صد و هفتاد و سه هرون از برای پسرش محمد امین اخذ بیعت نمود

در سنه صد و هفتاد و پنج هرون ممالک متصرفی خود را بین سه برش قسمت نمود محمد امین را والی شام و عراق نمود و عبدالله مامون را والی از همدان تا آخر خاک مشرق زمین نمود و قاسم مؤتمن را والی حویزه و ثغور نمود

در سنه صد و هشتاد هرون علی بن عیسی من ماهان را والی خراسان نمود

در سنه صد و هشتاد و سه هرون الرشید از برای عبدالله مأمون بیست گرفت که بعد از محمد امین خلیفه باشد و بعد از مأمون پر دیگرش قاسم مؤتمن خلیفه باشد

و در ماه رجب همین سنه حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) در زندان بغداد بزهر جفا شهید شد از ظلم هرون الرشید و امامت منتقل شد بحضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و از این تاریخ تا سنه دویست و سه که سنه شهادت حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می باشد مطلق تواریخ زمان امامت آنحضرت مفصلاً ذکر می شود انشاء الله

در سنه صد و هشتاد و هفت هرون جمعی را فرستاد بمنزل جعفر بن یحیی بن خالد البرمکی و او را حاضر نمودند و هرون غلامش را امر کرد گردن او را با شمشیر زد در روز اول ماه صفر و اجمالاً حالاتش در خاتمه باب سابق گفته شد

و ایضا در این سنه فضیل بن عیاض کوفی سمرقندی در مکه معظمه وفات کرد و او زاهد مرتاض بود و در اول امر از قطاع الطریق بود در بین ابیورد و سرخس یکوقتی عاشق دختری شد شب از دیوار خانه آن دختر بالا میرفت که خود را بمعشوقه خود برساند شنید کسی می خواند این آیه شریفه را «الم بأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله»

فضیل گفت « بلی واللہ قد آن وقتہ » پس از دیوار خانہ فرود آمد و رفت بخرابہ دید در آنجا جماعتی از مسافرین هستند بعضی می گویند مہیا شوید بجهت بار کردن و بعضی دیگر می گویند صبر کنید تا صبح شود چون فضیل بن عیاض در راہست و راہزنی می کند می ترسیم ما را غارت کند فضیل مطلع

ص: 593

بقبايح عمل خود شد و توبه کرد و مجاور بيت الله شد

و در حبيب السير است که فضيل بن عياض پسری داشت علی نام که در زهد و عبادت افضل از پدرش بود و در اول جوانی وفات نمود

سببش آن شد وقتی در مسجد الحرام پهلوی چاه زمزم ایستاده بود شنید کسی این آیه شریفه را تلاوت کرد « وتری المجرمین یومئذ مقرنین فی الاصفاد »

پس از شنیدن این آیه علی بن فضیل صیحه زد و از دنیا رفت

در سنه صد و هشتاد و نه هرون الرشید آمد بجانب ری با عبدالله مأمون و قاسم مؤتمن و علی بن عیسی بن ماهانرا که والی خراسان بود طلبید و او هدایا و جوایز زیادی بجهت هرون آورد و و بعد از چهارماه هرون او را بجانب خراسان روانه کرد و خود هرون هم بجانب بغداد روانه شد

و در اینسال فضل بن سهل ذوالریاستین و برادرش حسن بن سهل بدست یحیی برمکی اسلام آوردند و یحیی فضل بن سهل را خادم خاص مأمون قرار داد از اینجهت بود وقتی که فضل بن سهل بمنصب وزارت رسید حقوق آل برمکه را مراعات می کرد

و در این سنه علی بن حمزة الاسدی الکوفی المعروف بالكسائي در شهر ری از دنیا رفت و او از قراء سبعة است و در علم نحو سر آمد علماء بود

در سنه صد و نود در ماه محرم یحیی بن خالد البرمکی در میان زندان هرون از دنیا رفت در سن هفتاد سالگی و ایضا در این سنه یحیی بن اشعث که از اعیان ماوراء النهر بود دختر هم خود را که بسیار جمیله و متموله بود جهت خود عقد نمود و جهت ضرورتی عیالش را در سمرقند گذارد و خود رفت ببغداد نزد هرون الرشید، سفرش طول کشید عیالش خواست از حباله او بیرون شود و شوهر دیگر اختیار کند چاره نیافت رافع بن لیث بن نصر بن سیار از این معنی واقف شد طبعش بحرکت آمد، بانزن پیغام داد که اگر خواسته باشی از قید زوجیت یحیی بن اشعث خارج شوی مشرک هو تا عقد تو منفسخ شود آنگاه ایمان بیاور و شوهر دیگر اختیار کن

آنزن چنین کرد بعد از انقضاء عده اش ایمان آورد و رافع بن لیث او را بزوجیت اختیار نمود چون این خبر بسمع یحیی بن اشعث رسید رفت نزد رشید و شکایت بوی نمود هرون متغیر شد کافلی به علی بن ماهان که حاکم خراسان بود نوشت که زوجه یحیی را از رافع بستاند و رافع را حد بزند و اطراف بازارها بگرداند

علی بن ماهان این مهم را به سلیمان بن حمید عامل سمرقند رجوع نمود حسب الحکم بتقدیم رسانید این مطلب باعث آن شد که رافع جمعی را با خود متفق نمود و علم مخالفت با خلیفه را بر افراخت و سلیمان بن حمید را بقتل رسانید

در سنه صد و نود و یک هرون علی بن عیسی بن ماهان را از خراسان عزل نمود و هرثه بن امین را والی خراسان نمود

در سنه صد و نود و دو هرون از رقه آمد ببغداد بقصد رفتن بخراسان بجهت محاربه با رافع بن لیث بن نصر بن سیار در حالتی که مریض بود پس فضل بن سهل ذوالریاستین خادم مأمون بمأمون گفت خراسان جزء ابوا بجمعی تو هست و معلوم نیست که هرون از این مرض خوب شود و محمد امین برادرت مقدم است از تو اگر پدرت در این سفر بمیرد شاید برادرت ترا از ولا یتعهد خود مزل کند خوبست که از پدرت

بخواهی در این سفر همراه پدرت بروی پس مأمون از پدرش خواهش کرد

ص: 594

هرون اجابت نمود و مأمون را همراه خود آورد بخراسان

و در این سنه فضل بن یحیی البرمکی برادر رضاعی هرون در میان محجس هرون از دنیا رفت در سن چهل و پنجسالگی

و در سنه صد و نود و سه مقاتله بین هرثمه بن اعین که والی خراسان بود از جانب هرون و اصحاب رافع بن لیث بن نصر بن سیار والی سابق خراسان واقع شد و هرثمه ظفر یافت و بخارا را فتح نمود و بشیر برادر رافع را اسیر کرد فرستاد بخراسان نزد هرون و هرون در شدت مرض بود بشیر گفت یا امیر المؤمنین من با تو محارب بودم خداوند ترا بر من ظفر داد حال آنچه رضای خداوند هست با من رفتار کن هرون گفت والله لولم یبق من اجلی الا ان احرك شفتي بكلمة لقلت اقلوه

یعنی اگر از عمر من باقی نمانده باشد مگر همینقدر که لبم را حرکت بدهم بکلمه می گویم بشیر را بکشید بعد جلاد را طلبید و امر کرد بشیر را بقتل رسانیدند و بدنش را چهارده قطعه کردند و هرون مغمی علیه شد و کسانیکه حاضر بودند متفرق شدند و هرون از دنیا رفت

و در تاریخ طبریست که چون هرون بخراسان میآمد در جرجان مرضش شدت کرد و مأمون رایست و سه روز قبل از فوتش روانه مرو کرد و خودش آمد بخراسان و در نیمه شب شنبه سوم جمادی الاخرة سنه صد و نود و سه از دنیا رفت در سن چهل و پنجسالگی و پسرش صالح بجنانه اش نماز خواند و فضل بن ربیع و اسمعیل بن صبیح و مرور خادم در آنوقت پیالیش حاضر بودند وجد او را در خانه حمید بن قحطبه که قبلا والی خراسان بود و در قریه سناباد عمارتی و باغ و خانه ساخته بود دفن نمودند

و در در السلوکست که یحیی بن اکثم گفت وارد شدم برشید گفت آیا میدانی این شعر را که گفته :

الخیر ابقی و ان طال الزمان به \*\*\* و الشر اخبث ما اوعیت من زاد

یعنی خوبی باقی میماند و اگرچه زمان طول بکشد و بدی خبیث ترین توشه ایست که انسان او را خیره کرده باشد یحیی گفت این شعر مال عبید بن ابرص است و او قصه دارد هرون گفت بروید عبید را حاضر کنید چون عبید حاضر شد رشید گفت قصه تو چه چیز است که اینشعر را گفته عبید گفت من یکسالی جحج مشرف شدم یکروز بسیار گرمی در وسط بیابان شنیدم صدای ضجه و صیحه قافله را سؤال کردم چه شده گفتند خود برو خبر بگیر چون رفتم جلو قافله دیدم افعی سیاهی مثل تنه درختی سرراه قافله را گرفته و مثل گاو و شتر نعره میزند پس خانف گشته از راه منحرف شدم آن افعی آمد و جلو قافله را گرفت احدی از اهل قافله جرئت نکرد نزدیک برود من گفتم خودم را فداء قافله می کنم

پس مشك آب بدوش انداختم و شمشیر کشیده در دست گرفته آمدم مقابل آن افعی و خود دیدم که افعی جستن کند و مرا ببلعد چون چشم افعی بمشك آب افتاد بجای خود ایستاد و دهانش را باز کرد دانستم که آن افعی تشنه است من سرمشك را میان دهان افعی باز کردم چون افعی سیر آب شد راه خود را گرفته و رفت همه اهل قافله تعجب کردند

رفتم بمکه معظمه در مراجعت مکه معظمه نیمه شبی بهمان منزل رسیدیم قافله منزل نمودند من رفتم کنار قافله قضاء حاجت نمودم و وضو ساختم و چند رکعت نماز خواندم و خوابیدم چون بیدار شدم دندم از قافله هیچ خبر و اثری نیست من متحیر و متفکر شدم که در این نیمه شب میان بیابان خلوت چکنم ناگاه صدای هانتقی را شنیدم و شخصی را نمی دیدم می گفت

يا ايها الشخص المفضل مركبه \*\*\* وليس معه من انيس يركبه

دونك هذا البكر خذه فاركيه \*\*\* و بكرك الميمون هذا فاجنبه

حتى اذا ما الليل زال غيبيه \*\*\* و مال عن افق السماء كوكبه

فحط عنه رحله و سيبه

پس دیدم ناچه نزد من ایستاده و ناچه خودم هم پهلوی او ایستاده بود پس من سوار آن ناچه شدم و ناچه خود من هم همراه بود بقدر ده میل از راه را که طی کردم صبح طالع شد و رسیدم بقافله من از آن مرکب پیاده شدم بمركب خودم سوار شدم گفتم ای ناچه که مرا از هم و غم نجات دادی ترا قسم می دهم به آن خداوندی که من و ترا خلق کرده تو که هستی که در این بیابان بمن احسان کردی و از مهالك مرا نجات دادی ناگاه آن ناچه بسخن درآمد گفت

انا الشجاع الذي الفيتي رمضا \*\*\* والله يكشف ضر الحائر الصادي

فجدت بالماء لما من حامله \*\*\* تکر ما منك لم تمنن با نکادي

فالخير ابقی و ان طال الزمان به \*\*\* والشرا خبث ما اوعيت من زاد

هذا جز آنک منی لا امن به \*\*\* فاذهب حميدار هاك الخالق الهادی

پس معلوم شد که این ناچه همان افعی سیاهست که سر راه را گرفته بود چون عبید بن ابرص باو احسان کرده و او را سیراب کرده بود آن افعی هم با و احسان کرد و در بیابان او را از مهالك نجات داد پس هرون گفت لا یضیع المعروف این وضع

درسنه صدو نود و چهار محمد امین بصلاح دید وزیرش فضل بن ربیع امر کرد که در منابر فرزندش موسی بن محمد را دعا بنمایند و از این جهت بین محمد امین و عبدالله مأمون مخاصمه واقع شد

و جهت دیگر که موجب کدورت بین محمد امین و عبدالله مأمون شد این بود که بعد از هرون وزیرش فضل بن ربیع نقض بیعت نمود با عبدالله مأمون و آمد بحراق نزد محمد امین و دانستکه اگر خلافت بعبدالله مأمون برسد او را زنده نخواهد گذارد لذا سعی نمود نزد محمد امین که عبدالله را از ولایت عهد خلع نماید

و در کامل بهائی ره استکه در این سنه شقیق بلخی زاهد در غزوه کولان از دنیا رفت کولان از بلاد ما وراء النهر است

و ایضا در این سنه حفص بن غیاث النخعی قاضی کوفه از دنیا رفت و اوصاحب قرائت معروف است و ایضا در این سنه عمرو بن عثمان قنبر الشهور به سیبویه از دنیا رفت و سنش زیاده بر چهل سال بود

در سنه صدو نود و پنج محمد امین اسم عبدالله مأمون را از خطبه انداخت و در عوض اسم پسرش موسی را گذارد و باشاره وزیرش فضل بن ربیع امر کرد به علی بن عیسی بن ماهان که برود بخراسان بمحاربه عبدالله مأمون و حکومت همدان و اصفهان و قم را هم داد به علی بن عیسی عبدالله مأمون باشاره وزیرش فضل بن سهل امر کرد طاهر بن حسین بن مصعب الخزاعی ملقب به ذی الیمینین را که برود ببغداد



بمحرابه محمد امين اين دو عسكر در رى بيكدیگر رسیدند و ملاقات نمودند و ینشان جنك مغلوبه شد طاهر حمله کرد و سرعلی بن عیسی را از بدن جدا کرد همین باعث غلبه طاهر شد و در آنروز طاهر ملقب شد بذى الیمینین چون بهر دو دست شمشیر گرفته جنك میگرد بعد طاهر بن

ص: 596

حسین نوشت بفضل بن سهل و او را خبر داد بفتح خود فضل کاغذ طاهر را برد نزد مأمون و او را بشارت داد بفتح طاهر

وایضا در این سنه محمدامین امر کرد پولهایی را که با اسم برادرش عبدالله مأمون سکه خورده بود در خراسان از دراهم و دنانیر کسی بر ندارد و ایضا در اینسال محمد امین ملقب نمود پسرش موسی را در حالتیکه طفل صغیری بود به الناطق بالحق و پسر دیگرش را که اسمش عبدالله بود ملقب نمود به القائم بالحق

و ایضا در اینسال سفیانی در شام خروج کرد و اسم او علی بن عبدالله بن خالد بن یزید بن معویة بن ابی سفیان بود و مادرش نفیسه بنت عبیدالله بن عباس بن علی بن ابیطالب بود و می فرمود انا من شیخی صفین یعنی علیاً و صعوبه خروجش در شام در سن نود سالگی بود و مردم از او تعلیم علم میکردند و مدعی خلافت شد

محمدامین حسن بن علی بن عیسی بن ماهان را بحرب او فرستاد و او اصحاب سفیانی را منهزم نمود و سفیانی را بقتل رسانید و سرش را فرستاد نزد محمد امین

در سنه صدو نود و هفت طاهر بن حسین ذو الیمینین و هرثمه بن اعین محاصره نمودند در بغداد محمد امین را و کار را بر او سخت گرفتند

در سنه صدو نود و هشت یکشنبه بیست و چهارم ماه صفر طاهر بن الحسین جمعی از اعاجم را فرستاد بخانه محمد امین او را بقتل رسانیدند و در روز پنجشنبه نوزدهم جمادی الاولی سنه صدو نود و سه مردم با محمد امین بخلافت بیعت کرده بودند پس مدت خلافت محمد امین چهار سال و نه ماه و پنج روز بود چنانچه در تاریخ طبری است و از برادرش مأمون ششماه کوچکتر بود و طاهر بن حسین سر محمد امین را فرستاد بمر و نزد عبدا لله مأمون در مروج الذهب است بعد از کشته شدن محمد امین بعضی از خدامش وارد شدند بمادر محمد زبیده خواتون بنت جعفر بن منصور دوانقی چرا در خانه نشسته و حال آنکه امیرالمؤمنین (محمد) کشته شده زبیده فرمود ، وای بر شما چکنم من ؟ گفتند خروج کن و خون محمد را مطالبه کن چنانچه عایشه خروج نمود بطلب خون عثمان بن عفان

زبیده فرمود اخالام لك ما للنساء و مطالبه الثار و منازلة الابطال بعد امر فرمود که لباس سیاه حاضر نمودند و او را پوشید و بجهت محمد مشغول عزاداری و سوگواری شد

سیوطی می گوید لم یوجد عباسیه اکتفتها الخلافه سواها لان جدها المنصور و زوجها الرشید و ابناها الامین و کان لها ضیاع و اموال لا تحصی و انفتت مالا - عظیماً فی سبیل الله انتهى و قنات آبیکه در مکه معظمه جاریست و منبعش از کوه عرفانست از خیرات جاریه این مخدره است

و در در المسلمو کست که بی بی زبیده بجهت آوردن این آب را از دوازده فرسخی بمکه معظمه هزار هزار و هفتصد هزار اشرفی خرج کرد

در کتاب وقایع الایام واعظ تبریزی است که اهل تواریخ بنای شهر تبریز را نسبت به بی بی می دهند و می فرماید در یکفر سخی شهر تبریز در جانب مشرق قناتی است از خیرات جاریه آنمخدره از شیخ اجل عبدالجلیل رازی نقل شده که زبیده خواتون شیعه بوده و مشهور است که دارای علم اکسیر بوده و او را تبعارض شد از جهت تغییر آب و هوا به تبریز آمد و تب او رفع شد و شاید بدین جهت این شهر را تبریز می نامند

و خیراتی که از این مخدره بروز کرده زیاد است شبی در خواب دید که تمام مردم با او وطنی کردند تعبیر کردند که از توحیری بروز خواهد کرد که همه مردم از او منتفع شوند انتهی و بعد از قتل محمد امین عبدالله مأمون بخلافت مستقر شد و از مرونوشت بظاهر بن حسین که عراق و بلاد جیل و فارس و اهواز و حجاز و یمن را که در دست طاهر بود تسلیم نماید بحسن بن سهل برادر فضل بن سهل ذوالریاستین و خود طاهر را والی موصل و شام و بلاد مغرب نمود

در سنه صد و نه جناب محمد بن ابراهیم الطباطبا ابن اسمعیل الدبیاح ابن ابراهیم الغمر بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) در کوفه خروج نمود در روز پنجشنبه دهم جمادی الاخره و مردم را دعوت مینمود به بیعت نمودن با حضرت رضا (علیه السلام) و عمل نمودن بکتاب و سنت و سردار لشکرش سری بن منصور المکنی بابی السرایا و جهت خروجش این شد که هاشمیین و بزرگان کوفه از گرفتن مأمون بلدان مرقومه را از طاهر بن حسین و تفویض نمودن آنها را بحسن بن سهل چنین فهمیدند که فضل ذوالریاستین تمام کارها را از دست مأمون گرفته و تمام امور راجع باو شده لهذا در کوفه و باقی شهرها گفتگوی زیاد شد

الحاصل چون خبر خروج محمد بن ابراهیم بحسن بن سهل رسید در بغداد حسن بن سهل زهیر بن مسیب را باده هزار سوار روانه کرد جنگ محمد بن ابراهیم در کوفه بین عسکرین جنگ عظیمی واقع شد و اصحاب جناب محمد بن ابراهیم اصحاب زهیر را شکست دادند و اموالشان را گرفتند

در روز پنجشنبه دوم ماه رجب سنه صد و نه محمد بن ابراهیم طباطبا فجتاً از دنیا رحلت فرمود

در تاریخ طبری است سری بن منصور المکنی بابو السرایا جناب محمد را مسموم نمود چون از شکست دادن ابن طباطبا اصحاب زهیر راو حیاطت نمودن اموال و اسلحه و دو اب آنها را و انقباد مردم از جناب محمد بن طباطبا ابوالسرایا فهمید که امر راجع باو نخواهد شد با بودن محمد و مردم اطاعت از او نخواهند کرد لذا آن بزرگوار را مسموم نمود و بجای او جناب محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسین را نشانید و لکن تمام امور بدست خود ابو السرایا بود بعد فضل بن سهل عبدوس بن محمد المروری را با چهار هزار نفر روانه نمود بجهت مقاتله با ابو السرایا و قتال شدیدی بین اصحاب ابوالسرایا و اصحاب عبدوس واقع شد آخر الامر اصحاب ابوالسرایا اصحاب عبدوس را مقتول و مجروح نمودند و طالبین در بلاد منتشر شدند و حسن بن سهل رفت بنهروان

ابوالسرایا در کوفه دراهم و دنانیر سکه زد و بآنها نقش کرده بود « ان الله يحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص »

و لشکری فرستاد بواسطه ووالی آنجا عبدالله بن سعد الحرشی بود از قبل حسن بن سهل بس اصحاب ابوالسرایا واسطه را تصرف نمودند

چون حسن بن سهل دید عاجز است از طرفیت با ابوالسرایا روانه کرد عقب هرثمه بن اعین که قبلا والی کوفه بود و هرثمه آنوقت در حلوان بود هرثمه آمد بکوفه و بین اورا ابوالسرایا مقاتله عظیمی شد تا آنکه ابوالسرایا مغلوب شد و او را گرفته آوردند بنهروان نزد حسن بن سهل

در سنه دو بیست هرون بن محمد المروری برادر عبدوس ابوالسرایا را بقتل رسانید و سرش را در میان مکر حسن بن سهل گردانیدند از وقت خروج سری بن منصور المکنی بابو السرایا

تا وقتی که کشته شد ده ماه طول کشید - بعد حسن بن سهل جماعتی را فرستاد بمکه و بمدینه طیبه و یمن و امر کرد آنها را بمحاربه نمودن با طالبین

ایضا در این سنه خروج زید النار برادر حضرت رضاع بود این قدر از منازل عباسیان را سوخته بود که او را زید النار گفتند حسن بن سهل آن بزرگوار را اسیر نمود بعد جناب زید امان خواست او را امان دادند

ایضا در این سنه حسن بن سهل جناب محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسین (علیه السلام) را که ابوالسرایا او را بجای محمد بن ابراهیم الطباطبایا نشانیده بود روانه کرد بخراسان نزد مأمون در در السلوکست که در این سنه جناب ابراهیم المجاب ابن موسی الکاظم علیه السلام از دنیار حلت فرمود ایضا در این سنه بعد از فراغ هر تمه از قتال با ابوالسرایا آمد بجانب مرو و چون فضل بن سهل سعایت زیادی از هر شه کرده بود مأمون امر کرد او را در میان زندان حبس نمودند

در کامل ابن اثیر است که او در میان محبی از دنیا رفت و در تاریخ طبری است که او را میان محبس کشتند

ایضا در اینسال اولاد جناب عباس را از مردوزن شماره کردند عده شان سی و سه هزار نفر بودند ایضا در اینسال مأمون ملعون رجاء بن ضحاک را با جمعی از مرو روانه کرد که حضرت علی بن موسی (علیه السلام) را با جمعی از طالبین از مدینه طیبه بیاورد بمر و

در عیون اخبار الرضا روایت کرده وقتیکه مأمون از کشته شدن برادرش محمد امین راحت شد در مسند خلافت مستقر شد عریضه نوشت خدمت حضرت رضاع که تشریف بیاورد بخراسان حضرت عندها آوردند مأمون هم مکرر نوشت تا آنکه حضرت دانستکه جز از حرکت چاره ندارد ، این بود که حرکت فرمود بجانب خراسان انتهی جهت اصرار مأمون هم شاید بن بود که مأمون میدانست کثرت علم و فضایل و اخلاق حمیده این بزرگوار را و آنکه آقا در مرکز دیانت که مدینه طیبه باشد متوقف است و مدینه هم از مرکز سلطنت که مرو باشد دور است لذا خوف نمود که مبادا مردم با حضرت رضاع بیعت کنند و مأمون را از خلافت خلع کنند از اینجهت اصرار نمود که حضرت را از مدینه طیبه حرکت دهد و بیاورد بمر و

در عیون از بیهقی روایت کرده که فضل بن سهل ذوالریاستین بمأمون گفت تقرب بجوی بخداوند بصله رحم پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و بیعت نمودن با حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) تا جبران شود ظلمهائی که پدرت نسبت بخاندان نبوت و رسالت کرد پس مأمون رجاء بن ضحاک و یاسر خادم را فرستاد بمدینه طیبه که حضرت رضا (علیه السلام) و محمد بن جعفر الصادق (علیه السلام) را بیاورند برو چون حضرت رضا (علیه السلام) برو تشریف آورد مأمون آنحضرت را ولیعهد خود نمود و بتمام بلدان هم نوشت این مطلب را و امر کرد سکه باسم مقدس آنحضرت زدند و مردم را امر کرد لباس سبز پوشند و لباس سیاهی که شعار بنی العباس بود از خود خلع کنند و دختر خود ام حبیب را حضرت رضاع تزویج نمود و تمام اینها در یکروز واقع شد

ایضا در عیون است وقتیکه حضرت رضا (علیه السلام) خواست از مدینه خارج شود آمد بوداع قبر جدش حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) محول سجستانی گفت من دیدم مکرر وداع می فرمود باز بر میگشت بجانب قبر مقدس پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و صدای نازنین را بگریه و ناله بلند می کرد گفت من نزدیک رفتم و سلام کردم و حضرت را تهنیت گفتم فرمود من از جوار جدم خارج میشوم و در زمین غربت از دنیا میروم در جنب هرون دفن میشوم

و روایت کرده حضرت رضا (علیه السلام) فرمود وقتیکه خواستم از مدینه خارج شوم عیالم را جمع



نمودم و آنها را امر کردم که بر من گریه کنند تا من صدای آنها را بشنوم بعد فرمود آگاه باشید که من هرگز بسوی عیالم بر نمی گردم

در کشف الغمه الزامیه بن علی نقل می کند که گفت من در مکه خدمت حضرت رضا (علیه السلام) بودم در آن سفری که تشریف برد بخراسان پس حضرت رضا (علیه السلام) طواف کرد و در مقام ابراهیم مشغول نماز طواف شد و حضرت جواد (علیه السلام) روی دوش موفق بود و او را طواف میداد پس حضرت جواد در حجر اسمعیل مهموماً نشست موفق بحضرت رضا (علیه السلام) عرض کرد فدایت شوم آقازاده در حجر نشسته و حرکت نمی فرماید حضرت رضا (علیه السلام) تشریف آورد نزد نور دیده اش ، سبیرا سؤال فرمود ، عرض کرد چگونه بر خیزم و حال آنکه می بینم شما وداع می کنید خانه کعبه را يك نوع وداعی که گویا نمی گردید بسوی او

در عیون الاخبار روایت کرده مامون بحضرت رضا (علیه السلام) نوشت که از راه کوفه وقم تشریف نیارود چون در این دو شهر شیعیان زیاد بودند ترسید مبادا شیعیان مانع بشوند لذا حضرت از راه بصره و اهواز و شیراز تشریف آوردند

در مطلع الشمس است آنچه از خط سیر آنحضرت معلوم شده آنست که آن بزرگوار از بصره باهواز و عربستان و ایران عبور فرمودند و در آنوقت شهر ارجان آباد بودم و حاکم نشین اهواز بود و می گویند آثار مسجدی که منسوبست بحضرت رضا (علیه السلام) فعلا در بلدان جان معروف آنگاه تشریف آوردند فارس و در آنجا از خاک اصفهان بر خلاف راه قم عبور فرمودند تا آنکه وارد شدند نیشابور و در آنجا در محله بلاش آباد منزل فرمودند انتهی

در کشف الغمه از کتاب تاریخ نیشابور روایت کرده وقتیکه حضرت رضا (علیه السلام) وارد نیشابور شد در میان مهدی نشسته بود بالای قاطر شهباه پس در میان بازار دو نفر از ائمه که حافظ احادیث بودند یکی ابورر مه رازی و دیگری محمد بن اسلم الطوسی رحمهما الله عرض کردند ایها السید ابن السادة ، ایها الامام ابن الاثمه ایها السلالة الطاهرة المرضیة ایها الخلاصة الزاکیة النبویه ، بحق آبائک الاطهرین واسلافک الاکرمین الا ادیتنا وجهک المبارکة المیمونة ورویت لنا حدیثا عن آبائک عن جدک نذکرک به

پس بغله حضرت توقف نمود و پرده هودج برداشته شد چشم های مسلمین بطلعت مبارک روشن شد دو گیسوی نازنین او مثل دو گیسوی پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود، مردم همه ایستاده نظر می کردند. بعضی صیحه میزدند بعضی گریه می کردند و بعضی جامهای خود را می جویدند ، و بعضی خود را بخاک ها می غلطانیدند و بعضی گردن می کشیدند که باز جمال نازنین را به بینند تا آنکه وقت زوال شد اشک های مردم مثل انهار جاری بود

ائمه وقضاة نیشابور فریاد زدند معاشر الناس گوش بدهید وساکت شوید و اذیت نکنید پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را در باره ذریه اش پس حضرت رضا (علیه السلام) حدیث شریف سلسله الذهب را املاء فرموده و بیست و چهار هزار قلمدان سوای دواتها بیرون شد و این حدیث شریف را نوشتند قال (علیه السلام) حدیثی أبي موسى بن جعفر الكاظم و قال حدیثی ابی جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام) قال حدیثی ابی محمد بن علی الباقر (علیه السلام) قال حدیثی ابی علی بن الحسین (علیه السلام) قال حدیثی ابی حسین بن علی (علیه السلام) شهید ارض کربلاه قال حدیثی ابی امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) شهید ارض الکوفه قال حدیثی اخي و ابن عی محمد رسول الله (علیه السلام) قال حدیثی جبرئیل قال سمعت رب العزة سبحانه وتعالی يقول كلمة لا اله الا الله حصنی ومن دخل حصنی امن من عذابی «

صدق الله سبحانه وصدق جبرئيل وصدق رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) والائمة عليهم السلام

در روایت امالی است وقتیکه راحله حضرت رضا (علیه السلام) براه افتاد حضرت ندا فرمود: بشروطها وانا من شروطها

في رواية اخرى قال ولاية علي بن ابيطالب حصني ومن دخل حصني امن من عذابي

و ممکن است گفته شود باتحاد مضمون این دو روایت، چون لا-اله الا-الله کلمه توحید است و علی بن ابیطالب کلمه تکوینی توحید است

مخفی نما ناد که از روایت کشف الغمه استفاده می شود که اقلاً جمعیتی که باستقبال حضرت رضا (علیه السلام) نماناد رفتند صد هزار نفر بودند والا کی ممکن است که بیست و چهار هزار قلمدان میانشان یافت شود و محدث قمی در فوائد الرضویه فرموده در کتابی دیدم که چون حضرت رضا (علیه السلام) به نیشابور رسید محدثین آن بلاد در خانه آن حضرت ایستاده بودند و نقل شده که در آن زمان در نیشابور سیصد هزار محدث بوده از خاصه و عامه چنانچه نقل شده که در زمان علی بن بابویه القمی در قم از محدثین دویست هزار محدث بوده و ظاهراً و جهش آنست که در آن زمان عوام و خواص همه عمل بحديث می کردند و احادیث را حفظ می کردند

در عیونست حضرت رضا (علیه السلام) در نیشابور وارد شد بمحله قزوینی ها، و در او حمامی بود و چشمه بود که آبش کم شده بود و آن چشمه چند پله در گودی بود، پس حضرت تشریف برد در میان آن چشمه و غسل کرد و نماز خواند و فعلاً هم مردم میروند میان آن چشمه و بقصد تبرک غسل می کنند، و از آب او می آشامند و در پشت آن چشمه نماز می خوانند و حوائج خود را از خداوند می خواهند و مستجاب می شود و آنچه مشهور است که چشمه معروف بعین کهلان حقیر می گویم محتمل است که چشمه همان چشمه قدمگاه باشد و آن چشمه معروف بحمام الرضا (علیه السلام)

و در عیونست که حضرت از آنجا حرکت فرمود و رسید بقرية الحمراء عرض کردند یا بن رسول الله وقت زوال است آیا نماز نمی خوانید؟ حضرت پیاده شد؛ فرمود آب بجهت وضو حاضر کنید . عرض کردند آب موجود نیست حضرت با دست نازنین زمین را گود کرد، چشمه آبی ببرکت دست نازنین ظاهر شد آن بزرگوار با تمام همراهانش از آن چشمه وضو گرفتند و اثر آن چشمه تا امروز باقی است.

اقول قرية الحمراء؛ فعلاً معروف بده سرخ که در نیم فرسخی شریف آباد و شش فرسخی مشهد مقدس واقع در عیونست حضرت از آنجا تشریف آورد بناباد، و پشت نازنین داد بکوه سنگ تراشان و فرمود (اللهم انفع به وبارک فیما ینحت منه بعد امر فرمود که از او هر کاره بسازند و تمام غذاهایش را در میان او طبخ کنند و از آنروز مردم هدایت یافتند بآن کوه و ظاهر شد ببرکت دعای آنحضرت در آنکوه

بعد حضرت تشریف برد، و داخل شد بخانه حمید بن قحطبة طائی و تشریف برد میان قبه هارونی و بدست نازنین خطی کشید بیکطرف قبه و فرمود هذه قبتی و فیها ادفن و سیجعل الله هذا المكان مختلف شیعتی و اهل محبتی

و در مطلع الشمس است حضرت از سناباد تشریف برد بسرخس و از سرخس بمر و نزول اجلال فرمود

و در فوائد الرضویه محدث قمی فرموده که شخصی از اهل کرون که قریه ایست از قرای اصفیان و جمال حضرت رضا (علیه السلام) بود در سفری که تعریف می آورد بخراسان، چون خواست آن جمال





مراجعت کند عرض کرد یا بن رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) مرا شرافت ده چیزی از خط خود که من تبرک بجویم و این مرد از عامه بود

پس حضرت نوشته با و مرحمت فرمود و در او نوشته بود «کن محباً لآل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) وان كنت فاسقاً، ومحباً لمحبيهم وان كانوا فاسقين»

و در آخر آن مکتوب شریف است: قال ابوذر رضی الله عنه . قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم)، يا اباذر اوصيك فاحفظ لعل الله ان ينفعك به جاور القبور و تذكر بها الاخرة وزرها احياناً بالنهار و لاتزرها بالليل و گفته شده که این نوشته شریف نزد بعضی از اهل قریه کرون موجود است انتهى

در ارشاد مفید است وقتیکه حضرت تشریف برد بمر و، مأمون تعظیم و اکرام نمود از آن حضرت بعد فرستاد خدمت آن حضرت؛ عرض کرد من میخواهم خود را از خلافت خلع کنم و خلافت را واگذار نمایم بشما حضرت فرمود اعیز بالله یا امیر المؤمنین من هذا الکلام وان یسمع به

دو مرتبه مأمون فرستاد خدمت حضرت عرض کرد حال که از قبول خلافت اباه دارید لا بدید که ولایت عهد مرا قبول فرمائید

باز حضرت امتناع شدیدی فرمود

مأمون حضرت را طلبید در مجلس خلوتی که غیر حضرت رضا (علیه السلام) و مأمون و فضل بن سهل کسی نبود، بحضرت عرض کرد من می خواهم امر خلافت را تسلیم و واگذار نمایم بشما

حضرت فرمود الله الله یا امیر المؤمنین؛ لاطاقة لی بذلك ولا قوة لی علیه

مأمون گفت ولایت عهد خود را بشما واگذار می کنم

حضرت فرمود مرا معذور بدار

مأمون حضرت را تهدید کرد بحضرت عرض کرد سر بن خطاب شوری را در میان شش نفر قرار داد که یکی از آنها جد تو امیر المؤمنین (علیه السلام) بود و شرط کرد که هر يك از اینها که مخالفت نمایند گردش را بزنند حال شما لا بدید از قبول نمودن ولا یتعهد

حضرت ناچار قبول فرمود بشرط آنکه در امر و نهی و قضاء و افتاء و عزل و نصب دخالت نفرماید مأمون قبول کرد

در عیون است مأمون دو ماه اصرار میکرد که حضرت ولیعهد او باشد حضرت قبول نمی فرمود تا آنکه بالاخره آن حضرت را تهدید بقتل نمود که حضرت راضی شد انتهى

و شاید غرض مأمون این بود که. بر دم بفهماند که حضرت رضا که دنیا را ترک کرده تزهت بوده نه زهد لهذا حال که ریاست و دنیا بجهتش میسر شد قبول فرمود و علاوه آنکه مأمون خواست خلافت خود را اثبات نماید باعطاء منصب ولیعهدی بحضرت رضا (علیه السلام) چون لازمه قبول ولایت اثبات خلافت او خواهد بود و شاید علل و مصالح دیگر هم بوده در واگذاری ولا یتعهد خود را بحضرت رضا (علیه

**امرسوم - در تواریخ مهمه متعلقه بطوس وبمشهد مقدس در ماه ثالثه از هجرت**

در سنه دویست و یک در تاریخ طبری است که در سه شنبه دوم ماه رمضان مأمون بیعت گرفت از برای حضرت رضا (علیه السلام) بولایت عهد و آنحضرت را بعد از خود خلیفه مسلمین قرارداد و سماه الرضا من آل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) و برادرش قاسم مؤتمن را از ولایتعهد خلع نمود.

ص: 602

بعد که مأمون ولا یتعهد خود را بحضرت رضا (علیه السلام) تقویض نمود علماء واصحاب مقالات را جمع نمود که با حضرت مباحثه کنند ، در واقع آن علومی که در سینه نازنین جدش امیر المؤمنین (علیه السلام) ماند که فرمود «وان هنا لعلماً جمماً و اشار الی صدره الشریف» آن علوم از این عالم نبیه بروز و ظهور نمود چنانچه در زیارت جوادیه است «السلام علی من کسرت له وسادة والده امیر المؤمنین (علیه السلام) حتی خصم اهل الکتب وثبت قواعد الدین»

در کتاب کفایة الموحدین از قاضی ابوالفرج بغدادی روایت کرده که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده ظاهر می شود از صلب موسی بن جعفر (علیه السلام) علی که نامیده می شود برضا و او موضع علم و معدن حلم است بعد فرمود بازی المقتول فی ارض الغریة

از اباصلت هر وی روایت کرده حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) پسرهایش می فرمود هذا اخوکم علی بن موسی عالم آل محمد ص فاسئلوه عن ادیانکم واحفظوا ما یقول لکم فانی سمعت ابی جعفر بن محمد یقول لی ان عالم محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) لفی صلبک ولیتی ادرکته فانه سمی امیر المؤمنین (علیه السلام)

مأمون در مرو مجلس مفصلی تشکیل داد که علماء مذاهب و ملل را در آن مجلس حاضر نمود منجمله جائلیق نصاری و رأس الجالوت یهودی و رؤساء صائبین و هیر بذاکبر و اصحاب زردشت و فسطاط رومی و حضرت رضاع با آنها مباحثه فرمود که تمام اصحاب ملل اعتراف نمودند بمراتب علم و فضل حضرت رضا (علیه السلام) ، روایتش در عیون و احتجاج طبرسی مفصلاً ذکر شده

در سنه دویست و دو مأمون دختر خود ام حبیب را تزویج نمود بحضرت رضا (علیه السلام) و امر کرد که مردم لباس سبز بپوشند و بقیه الوان را خلع کنند

ایضاً در این سنه مأمون از مرو بیرون شد بقصد عراق و بغداد و حضرت رضا (علیه السلام) و فضل بن سهل ذوالریاستین را هم همراه خود حرکت داد تا رسیدند بسرخس و در سرخس میان حمام بحیله فضل بن سهل را بقتل رسانیدند

و در سابق از تاریخ طبری نقلند که قتل فضل بن سهل در روز جمعه سوم ماه شعبان سنه دویست و دو بوده در سن شصت سالگی

در وفیات الاعیان است که غالب مسعودی خالوی مأمون او را در میان حمام بقتل رسانید و جهت ملقب شدن فضل بن سهل به ذی الریاستین این بود که فضل هم ریاست کشوری داشت و هم ریاست لشگری و او اول مجوس بود بدلالیت یحیی بن خالد برمکی مسلمان شد و بمنصب

وزارت نائل شد

الحاصل بعد از فضل بن سهل مأمون حرکت نمود و وارد شد بسناباد و مدتی سر قبر پدرش هرون اقامت نمود و در آنوقت حضرت رضا (علیه السلام) مریض بودند

در سنه دویست و سه در آخر صفر حضرت رضا (علیه السلام) را بزهر جفا شهید نمودند، مأمون امر کرد آنحضرت را نزد قبر پدرش هرون دفن کردند و نوشت بحسن بن سهل برادر فضل بن سهل و او را خبر داد از شهادت حضرت علی بن موسی و آنچه وارد شده بر او از مصیبت بسبب رحلت آن بزرگوار و نوشت باهل بغداد و بنی العباس « سبب انزجار و کدورت شما از من این بود که من حضرت رضا (علیه السلام) را ولیعهد خود نموده بودم حال آنحضرت از دنیا رحلت فرمود - و مردم را دو مرتبه دعوت نمود به بیعت با خود »

اهل بغداد و بني العباس جواب بسيار غليظ و درشتی باو دادند

ص: 603

در سنه دویست و پنج مأمون عمل مشرق زمین را به طاهر بن حسین ذی الیمینین داد و تا آخر زمان طاهر به دار الملک آنها مرو شاه جهان بود (از مرو تا بهر یک از طوس و بخارا و هرات شصت فرسخ است)

در سنه دویست و هفت در شنبه بیست و پنجم جمادی الاخره طاهر بن حسین ذی الیمینین در مرو وفات نمود در سن چهل و هفت سالگی - و طاهر یک چشم داشت لذا شاعر می گوید :

یا ذا الیمینین وعین واحده \*\*\* نقصان عین و یمین زانده

کذا فی تاریخ ابن خلکان

در فردوس التواریخ است که طاهر ذوالیمینین در خلافت مأمون شمشیرها زد و گردنکشان را مطیع مأمون گردانید و در نزد مأمون قرب زیادی داشت و در باطن اخلاص زیادی بایمه اطهار (علیه السلام) داشت بعکس یحیی بن خالد برمکی

از معجم البلدان نقل کرده که طاهر بن حسین و اولادش مدت شصت و دو سال در خراسان حکومت نمودند

در سنه دویست و چهارده مأمون ولایت خراسان را به عبدالله بن طاهر بن حسین داد

در سنه دویست و هیجده در صبح شنبه هیجدهم ماه رجب مأمون در بدنشون که از بلاد روم است از دنیا رفت در سن چهل و هشت سالگی بعد از آنکه بیست سال تقریباً خلافت کرده بود و نعلش او را در طرطوس که از بلدان روم است دفن کردند

در سنه دویست و نوزده جناب محمد بن قاسم بن علی بن الحسین (علیه السلام) اهالی طالقان و خراسان را بامامت حضرت امام محمد تقی (علیه السلام) دعوت می کرد و در باطن این دعوت پیشرفت نمود و بذریع محبت اهلیت در سرزمین خراسان پاشیده شد

در سنه دویست و بیست در آخر ماه ذیقعدة الحرام حضرت امام محمد تقی (علیه السلام) از دنیا رحلت فرمود بظلم معتصم بن هرون الرشید ملعون

در سنه دویست و پنجاه و سه یعقوب بن لیث صفار که در سیستان خودش و پدرش مسگر بودند خروج نمود و سیستان را تصرف کرد بعد لشکر بخراسان کشید و طاهریان را که در خراسان از جانب بنی العباس حکومت داشتند مقید نمود و بیستان روانه کرد و دست بنی العباس را از حکومت خراسان کوتاه کرد بجزای ظلم هائی که حضرت رضا (علیه السلام) نموده بودند بعد رفت بیگداد بقصد تسخیر آن و مقهور نمودن معتمد بالله خلیفه عباسی را لکن از عهده برنیامد و در نزدیکی بیگداد شکست خورد

در سنه دویست و شصت و پنج یعقوب بن لیث از دنیا رفت بعد برادرش عمرو بن لیث بجای او بسلطنت نشست

در کتاب عقد العلی للموقف الاعلی است که در تاریخ کرمان نوشته شده خلیفه به عمرو بن لیت فرمود از نیشابور بیرون شود و او را باولاد طاهر بدهد عمر و توقف کرد با وی گفتند فرمانبرداری خلیفه عین فرض است

گفت ولایتی را چون از دست دهم که حشیشها الریاس و ترابها النقل و حجرها الفیروزج یعنی (گیاه او ریاس است و خاک او خوردنی است که مثلش در روی زمین یافت نمی شود و سنک او فیروزه است) و شاید مراد از ترابها النقل معدن نمکی است که در نیشابور است



وارد شده که حجاج بن یوسف اصفهان را بعاملی داده که سنگ آن سر مه است و گیاه آن زعفران است و مگس آن زنبور عسل است

در تاریخ گزیده است عمرو بن لیث بیست و دو سال سلطنت کرد و کار او عروج تمام یافت و رافع بن هر نمه با او مخالفت کرد

عمرو بن لیث با او محاربه نمود و او را منهزم ساخت، رافع پناه بسطون خوارزم برد او هم غدر نمود و رافع را کشت و سرش را نزد عمرو بن لیث فرستاد

کار عمرو بن لیث قوت گرفت و طمع در مملکت خوزستان و عراق عرب نمود و با معتمد خلیفه طریق مخالفت پیمود

خلیفه عباسی اسمعیل سامانی را بفرمود که با عمر وین لین محاربه کند - و در ربیع الاخر سنه دویست و هشتاد و چهار اسماعیل سامانی با دوازده هزار مرد جنگی بجنک عمرو بن لیث رفت گذارشان بکوچه باغی افتاد که در او درخت سیبی بود اسمعیل سامانی غلامی را گماشت تا ببیند کسی از سیب آن درخت تصرف می کند یا نه

همه لشگریان گذشتند و يك سبب آندرخت را تصرف نکردند، اسمعیل سجده شکر بجای آورد که سیاست و عدالت او در لشگر خود بدین مرتبه رسیده، آخر الامر اسمعیل به عمرو بن لیث غالب شد و او را گرفته در زندان محبوس نمود، یکی از غلامان از کنار محبس گذشت عمر و بوی گفت برای من غذائی مهیا کن

او پاره گوشتی در دست داشت او را در هر کاره انداخت و جوشانید رفت که حویجی تحصیل کند سگی سر میان هر کاره کرد که استخوان گوشت را بردارد دهانش سوخت سر بتسجیل بیرون آورد حلقه هر کاره بگردنش آویخته و می دوید! عمر بشدت خنده کرد پرسیدند موجب خنده ات چیست؟ گفت امروز صبح طبخ می گفت سیصد شتر کمست بجهت حمل اسباب مطبخ زیادتر لازمست و این هنگام مشاهده می کنم که سگی باسانی تمام مطبخ مرا میبرد « تعز من تشاء وتذل من تشاء » درسنه دویست و نود و سه حاکم خراسان و سیستان وری و اصفهان و ترکستان اسمعیل سامانی بود - و اسمعیل مؤسس سلطنت سامانیان بود

بعد از اسمعیل پسرش احمد بن اسمعیل سلطنت نشست و بعد از احمد پسرش نصر بن احمد سلطنت نشست و بعد از نصر پسرش نوح بن نصر و بعد از او پسرش عبدالملک بن نوح سلطنت نشستند و در آنوقت البتکین برادر سبکتکین از جانب عبدالملک بن نوح در خراسان حکومت داشت

بدانکه محدث قمی فرموده در اوائل ماه ثلثه سه نفر طبیب ماهر بودند و مسمی بودند به ابن ماسویه واکمل و اشهر ایشان یوحنا طبیب بوده و او درسنه دویست و چهل و سه وفات نمود و نیز ماسویه را ادویه مجربه ایست :

منجمله آنکه چون چنددانه فندق را قبل از طعام بخورند اگر ادویه سمیه در آن طعام باشد رفع ضرر آنرا نماید

منجمله آنکه مالیدن حمار وحشی بصورتی که کلف دارد کلف او را می برد

منجمله اگر در ابتدای آبله پای طفل را حنا ببندند و هر روزه مکرر کنند از حدوث آبله و ضرر آن حفظ نماید

## امر چهارم - در تواریخ مهمه متعلق به طوس و بمشهد مقدس در ماه رابعه از هجرت

در روز چهاردهم ذیحجه سنه سیصد و هفده قرامطه حجاج مکه را کشتند و جامه کعبه را و بودند و خانه های مکه را غارت کردند و حجر الاسود را کردند و بهجر بردند

در حاشیه مجمع البحرین از بهائی نقل کرده که در سنه سیصد و ده قرامطه داخل مکه شدند در موسم حج و حجر الاسود را بردند بهجر و ده سال حجر نزد آنها باقی ماند و خلق زیادی را کشتند و از جمله مقتولین جناب علی بن بابویه بود که مشغول طواف بود در بین شمشیری باوزندند افتاد بروی زمین افتاد و انشاد کرد :

تری المحیین صرعی فی دیارهم \*\*\* کفتیة الکهف لا یدرون کم لبثوا

در روز دهم شوال سنه سیصد و بیست و هشت ابن مقله کاتب از دنیا رفت که شاعر می گوید

(فصاحة سحبان و خط ابن مقله الخ) و او بود که خط را از کوفیت نقل کرد

در سنه سیصد و پنجاه منصور بن نوح برادر عبدالملک بن نوح بسطنت نشست و البتکین سلطنت او را صحه نگذاشت و بر او باغی شد و شهر غزنین را تصرف نمود و لشگر منصور سامانی را شکست داد و او اول سلاطین غزنویان بود

و در همین سنه معز الدوله احمد دیلمی بشیعیان بغداد اذن داد که بجهت حضرت سیدالشهداء علیه السلام عزاداری کنند و شیعیان در آنسال در بغداد روز عاشورا عزاداری کاملی نمودند و دکاکین را بستند و گل بصورت مالیدند و جامه های خود را دریده موکنان و مویه کنان در میان بازارها و کوچه ها نوحه گری مینمودند و عید غدیر آنسال را شیعیان جشن مفصلی گرفتند

و در عیون اخبار الرضا فرموده که در سنه سیصد و پنجاه و دو شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه القمی رحمة الله علیه باجازه رکن الدوله حسن دیلمی مشرف شد بزیارت مشهد مقدس رضوی و قدری که از راه آمد رکن الدوله ایشان را بر گردانید و گفت این مشهد مبارکی که بزیارت او میروی منم مشرف شده ام و هر حاجت که از خدا خواسته ام ببرکت این مشهد شریف برآورده شده از شما استدعا می کنم که مرا از دعاء خیر فراموش نکنید و از نیابت من زیارت کنید و سلطنت سلاطین دیالمه از سنه سیصد و بیست و یک بود تا سنه سیصد و هفتاد و نه و همه سلاطین دیالمی شیعه بودند و بزرگترین سلاطین دیالمه عضدالدوله پسر رکن الدوله بود و او بانی مرقد مطهر حضرت امیر المؤمنین بود در نجف اشرف و گویا در عصر سلاطین دیالمه و سلاطین سامانیه مرقد مطهر حضرت رضا (علیه السلام) پیاره از تزیینات مزین شده و مورد توجه زوار و مؤمنین بوده

و در سنه سیصد و شصت و شش نوح بن منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل السامانی بتخت سلطنت نشست و فخر الدوله دیلمی برضد وی حرکت نمود

وایضا در اینسال البتکین از دنیا رفت و بعد از او برادرش سبکتکین پدر سلطان محمود بر غزنین مسلط شد و در روز هشتم ماه شوال سنه سیصد و هشتاد و دو عضدالدوله دیلمی شیعه با اخلاص امیر المؤمنین (علیه السلام) وفات نمود و ایشان مصارف زیادی به صرف تعمیر بقعه مبارکه امیرالمؤمنین (علیه السلام) و حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) نمود





در سنه سیصد و هشتاد و پنج امیر سبکتکین با پسرش سلطان محمود که در نیشابور بودند، شنیدند که عبدالله وزیر از ایشان سعایت نموده نزد نوح بن منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل سامانی لهذا رفتند بطوس خدمت نوح بن منصور غبار کدورت را برطرف نمودند

و دو نفر دشمن بزرگ او را که فائق و ابوعلی باشد که با فخر الدوله دیلمی بر ضد نوح بن منصور سازش نموده بردند در اندرخ که از قرای طوس است منهزم ساختند و سبکتکین بدر سلطان محمود ملقب شد بناصر الدوله و سلطان محمود ملقب شد بیمین الدوله

در سنه سیصد و هفتاد و هفت امیر سبکتکین از دنیا رفت و پسرش سلطان محمود بجای پدر بسلطنت نشست و خراسان و سیستان و عراق و کرمان و بلوچستان و زابلستان و هندوستان را شرقاً و غرباً تصرف نمود

و سلطان محمود در عاشوراء سنه سیصد و شصت متولد شد و او محب علماء بود و شعراء قابل را او تربیت کرد مثل فردوسی و عسجدی و عنصری و فرخی

در سنه سیصد و هشتاد و نه دولت سامانیه منقرض شد و مدت سلطنت سامانیه صد سال بود و پایتختشان بخارا بود

### **امر پنجم - در تواریخ مهمه متعلقه بطوس و مشهد مقدس در ماه خامنه از هجرت**

در سنه چهار صد و بیست و یک سلطان محمود غزنوی از دنیا رحلت کرد در سنه چهار صد و سی و دو طغرل بیک بن میکائیل بن سلجوق که اول سلاطین سلجوقیه بود بتخت سلطنت نشست و وزیرش منصور بن محمد الکندری الملقب به عبدالملک بود، و بواسطه عداوتی که این وزیر ملعون با رافضیه و شافعیه داشت امر کرد مدت ها در مناظر خراسان رافضیه و شافعیه را که ناشر مناقب اهل بیت بودند لعن می کردند باین جهت علماء رافضیه و شافعیه از خراسان فرار کردند و کسی جرئت نمیکرد بزیارت این مرقد شریف مشرف شود و تقدیم ارادت بنماید و نواصب و خوارج عقائدشان پیشرفت نمود، آخر الامر این وزیر ملعون بکیفر عمل خود گرفتار شد که هیچکس باین سوء خاتمه گرفتار نشده خونش در مرو ریخته شد و مذاکیرش در خوارزم دفن شد و جمجمه و دماغش در نیشابور دفن شد و پوست بدنش را کردند و میانش را پر از گاه کردند و بکرمان برای خواجه نظام الملک فرستادند

در سنه چهار صد و پنجاه و پنج طغرل بیک از دنیا رفت و برادرزاده او الب ارسلان بن طغرل بیک بن میکائیل بن سلجوق بسلطنت نشست وزیر او جناب خواجه نظام الملک طوسی رحمة الله علیه بود و البارسلان سلطان بسیار بزرگ عادل بود و بتأیید این وزیر عالم عاقل مفسد مذهبی اصلاح شد و علماء رافضیه و شافعیه که از ترس دشمنان فرار کرده بودند به مساعدت خواجه نظام الملک بخراسان مراجعت فرمودند، و مرقد مطهر حضرت رضا (علیه السلام) کم کم مورد توجه شیعیان و توسل آنان گردید

در سنه چهار صد و شصت و سه الب ارسلان بتصویب وزیرش خواجه نظام الملک ملکشاه پسر خود را ولیعهد خود گردانید

و الب ارسلان در حدود خوارزم با بعضی از سرکشان محاربه سختی نمود و بآنها ظفر یافت و مراجعت نمود بطوس و پیشرف طواف مرقد مطهر حضرت رضا (علیه السلام) نائل شد

در سنه چهار صد و شصت و پنج الب ارسلان از دنیا رفت و جسد او را در مرو شاه جهان دفن کردند

وجد برش جلال الدین ملکشاہ بجای پدر بسلطنت نشست و تاریخ جلالی که در تقویم نوشته می شود منسوب است باو و بعد او پسرش برکیارق بن ملکشاہ بسلطنت نشست

در سنه چهار صد و هشتاد و یک رعایای مرو بدرگاه وزیر خواجه نظام الملک شکایت نمودند از حاکم خود، خواجه این خدمت را بعهدہ شرف الدین ابو طاهر بن سعید القمی واگذار فرمود

در مجالس المؤمنین است که ابو طاهر بن سعید القمی مدت چهل سال عامل مرو بود و ابتداء آن در زمان سلطنت سلطان ملکشاہ بن الب ارسلان بود و انتہاء آن در زمان سلطان سنجر بن ملکشاہ بن الب ارسلان بن طغرل بیک بود

و چون نظام الملک از دنیا رفت سلطان سنجر منصب وزارت را بشرف الدین ابو طاهر القمی تفویض نمود و مدت سه ماه بمسند وزارت مستقر بود که از دنیا رحلت فرمود و او بغایت متدین و متشرع بود و قبرش در جوار قبر مطهر حضرت رضا (علیه السلام) می باشد انتہی

بنا بر این رحلت ابو طاهر القمی در حدود سنه پانصد و بیست بوده و موضع دفنش معلوم نیست

### **امر ششم - در تواریخ مهمه متعلقه بطوس و بمشهد مقدس در ماه سادسه**

در سنه پانصد و چهل و هشت طایفه از اتراک غز که معروف بودند به تاتار و مغول بسلطان سنجر یاغی شدند و قصد کردند خراسان را

در کامل ابن اثیر است فمروا بطوس و هی معدن العلماء والزهاد فنهبوا وسبوا نسائها وقتلوا رجالها و خربوا مساجدها و مساکن اهلها ولم یسلم من جمیع ولایة الطوس الا البلد الذي فیه مشهد علی بن موسی الرضا (علیه السلام) انتہی

از این عبارت استفاده می شود که سنا با در نوقان در آن تاریخ شهری بوده و ببرکت مرقد مطهر از حمله مغول و تاتار سالم مانده و این بزرگ اعجازی است از برای این مرقد مطهر چون در آن تاریخ نه دولت استیلائی داشته و نه ملت، و لذا در آن حمله جمعی از علماء طوس شهید شدند مثل ملا محمد مارشگی و نقیب علویین علی الموسوی و اسماعیل بن محسن خطیب طوس و غیر ایشان

در سنه پانصد و پنجاه و دو سلطان سنجر ابن ملکشاہ ابن الب ارسلان ابن طغرل بیک ابن میکائیل ابن سلجوق سلطان خراسان و ماوراء النهر در مرو از دنیا رفت و همانجا دفن شد در سن هفتاد و سه سالگی

در سنه پانصد و پنجاه و شش انقلاب و حوادثی در طوس و نیشابور از حمله مغول و تاتار واقع شد اشد از حمله سابق در تاریخ ابن اثیر است در آن انقلاب نیشابور بکلی منهدم شد و تمام ابنیه علمیه که در طوس بود از میان رفت از آنجمله (مسجد عقیلی) که مجمع علماء اهل فضل بود خراب شد و کتابخانه نفیس بسیار بزرگی دچار حریق شد و در آن انقلاب هشت مدرسه حنفی و هفده مدرسه شافعی خراب شد و پنج کتابخانه محروق و هفت کتابخانه بغارت طوس تاراج شد

و نهبوا طوساً نهباً فاحشا و حفروا المشهد الذي لعلی بن موسی (علیه السلام) وقتلوا کثیراً ممن فیه



از این عبارت استفاده می شود که انقلاب این متنه از فتنه هشت سال قبل اشد و سخت تر بوده چون در فتنه سابق ابداً متعرض مشهد مقدس نشدند و در این فتنه متعرض شدند لکن متعرض قبه مبارکه نشدند

در سنه پانصد و نود و نه چنگیزخان جد هلاکوخان بسلطنت نشست و چین و ترکستان را گرفت و خاک او متصل شد بخاک سلطان محمد خوارزم شاه و تقریباً تمام ایران را چنگیزخان متصرف شد سلطان محمد راه فرار را پیش گرفت و ممالک او زیر پای لشگر چنگیز پامال شد و اول شهری که چنگیزخان از ممالک خوارزم شاه تصرف نمود بخارا بود لشگر مغول در بخارا سواره داخل مساجد شدند و شهر بخارا را سوزانیدند و چهار شهر معتبر خراسان را که بلخ و هرات و مرو و نیشابور باشد سپاهیان چنگیزخان بریاست پسرش تولیخان خراب و ویران نمودند و مقتولین این بلاد را چندین کرور نوشته اند!

### امر هفتم - در وقایع مهمه متعلقه بطوس و مشهد مقدس در ماه سابقه

در سنه ششصد و شانزده چنگیزخان از راه جام بطوس آمد هر کجا اظهار اطاعت می کردند ابقاتشان میداشت و هر کجا سرکشی می کردند آنها را سرکوب و مستأصل می نمود و قرای شرقی طوس از قبیل نوقان و غیره همه مطیع شدند و نجات یافتند و رسولانی فرستاد بطوس و مطالبه خراج کرد جواب ندادند لذا در قرای طوس قتلی بافراط نمود

در سنه ششصد و هنده چنگیزخان اهل مرو را قتل عام نمود!

و این اثر در کامل و ابن ابی الحدید در شرح خطبه ملاحم مینویسد در يك روز هفتصد هزار نفر را بقتل رسانیدند و قبر سلطان سنجر را در مرو نبش کردند و او را آتش زدند بعد لشگر مغول و تاتار بامر چنگیزخان آمدند بنیشابور و همان رفتاری که با اهل مرو کرده بودند با اهل نیشابور هم همان رفتار را کردند بعد طایفه از آنها آمدند به طوس با اهل طوس هم همان رفتار را کردند که با اهل مرو و نیشابور کرده بودند

ثم عبدوا الی طوس فنهبوا وقتلوا اهلها و خربوها و خربوا الشهد الذي فيه علی بن موسی الرضا (عليه السلام) والرشيده حتى جعلوا الجميع خراباً ثم ساروا الی هرات انتهى

پس معلوم شد که این حمله از دو حمله سابق اشد و سخت تر بوده چون در این حمله متعرض مشهد مقدس شدند و جمیع را خراب کردند - لکن معلوم نیست که قبه مبارکه و مرقد مطهر حضرت رضا (عليه السلام) را خراب کرده باشند

ايضا در این سنه سلطان محمد خوارزمشاه از دنیا رفت و پسرش جلال الدین جای او بسلطنت نشست

بدانکه طایفه مغول و تاتار دو طایفه صحراگرد و وحشی بودند و در نواحی شرقی سکنی داشتند و اراضی مسکونی آنها را مغولستان و تاتارستان می نامیدند گاهی از مساکن خود حرکت نموده مثل سیل هجوم باطراف می نمودند و اسباب انقلاب بودند و دولت غالباً بزحمت آنها مبتلا بود و از همه آنها سخت تر حملات چنگیزخان ممول بود که بهر جای روی می آوردند آبادی ها را خراب

می کردند و مردم را قتل عام مینمودند از مرد و زن پیر و جوان نمی گذشت و خیر خرابی دنیا تصدی نداشتند لذا چنگیزخان در اسرع وقتی آسیا و ممالک اروپا را متصرف شد و چنگیز از طایفه مغول بود و بزحمت زیادی قبایل مختلفه را مطیع خود نمود

در سنه ششصد و بیست و چهار چنگیزخان در مرو از دنیا رفت و ممالک متصرفی خود را میان چهار پسرش قسمت کرد و سلطنت ایران را پسرش تولیخان داد

در سنه ششصد و بیست و هشت تولیخان از دنیا رفت و دو پسر داشت: منکولا آن و دیگری هلاکوخان و ریاست مغول به منکونا آن رسید و او ریاست ایران را به برادرش هلاکوخان واگذار نمود

در سنه ششصد و پنجاه و سه هلاکوخان از جیحون عبور نمود و به طوس آمد بعد عازم تسخیر بغداد شد و مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی بواسطه عداوتی که با خلفاء بنی العباس داشت و جناب محمد بن علقمی وزیر مستعصم عباسی که شیعه و محب اهل بیت بود ( چنانچه در مجالس المؤمنین فرمود ) با هلاکوخان همدست شدند و بغداد را تصرف کردند و مستعصم خلیفه را در قشم ماه صفر سنه ششصد و پنجاه شش که مطابق است با کلمه ( خون ) بقتل رسانیدند و سلطنت بنی العباس را منقرض کردند

ابتداء سلطنت بنی العباس سنه صد و سی و دو بود که عبدالله سفاح بهراهی ابو مسلم مروزی بخلافت، نشست پس مدت خلافت بنی العباس پانصد و بیست و چهار بود، بعد هلاکوخان آمد به آذربایجان و مراغه را پایتخت خود قرارداد

در سنه ششصد و شصت و سه هلاکوخان در مراغه مسموماً از دنیا رفت در سن چهل و هشت سالگی

در سنه ششصد و هفتاد و سه ارخونخان این ابا آقاخان ابن هلاکوخان که قریب سی سال ایالت بلدان خراسان بوی تعلق داشت در طوس از دنیا رفت

در سنه ششصد و نود و پنج در زمان سلطنت غازان خان این آقاخان ابن هلاکوخان این چنگیز خان داود بن براق از ماوراء النهر بخراسان آمد و اکثر بلاد را سوزاند خاصه طوس و مشهد و نیشابور را

### **امر هشتم - در وقایع مهنة متعلقه بطوس و بمعهد مقدس در ماه ثامن از هجرت**

در سنه هفتصد و سه نبیره هلاکوخان الجایتو خان ابن ارغون خان ابن ابا آقاخان ابن هلاکوخان المسمی به سلطان محمد خدا بنده بسلطنت نشست

و او بدست علامه حلی تشیع را اختیار نمود و سایر سلاطین مغول مذاهب و ادیان مختلفه داشتند و سلطان محمد خدا بنده بسیار سعی نمود در تعمیر خرابی های چنگیزخان و تولیخان و حضرات مغول و تا تاریخ که در مشهد مقدس کردند و امر کرد در جمیع ممالک ایران خطبه بنام شریف دوازده امام (علیه السلام) خوانده شود و در خاتمه باب ششم اجمالی از قضایای ایشان را نقل کردم

و او در شب عید فطر سنه هفتصد و پانزده در شهر سلطانیه که بناء خود او بود از دنیا رفت و در آنجا دفن شد و سلطانیه در نزدیکی شهر زنجانست



در سنه هفتصد و هیجده در زمان سلطنت سلطان ابوسعید بن سلطان محمد خدابنده شاهزاده یساور از جلگه هرات قصد تسخیر خراسان و مازندران جام رسید و حکامی که از جانب سلطان ابوسعید در طوس بودند همه مشغول عشرت بودند و لشگرشان پراکنده بود ناگاه شاهزاده یساور خود را بایشان زد و تمام اموالشان را غارت کرد

وایضا در سلطنت ابوسعید امیر چوپان بخیال قتال با وی با هفتاد هزار سوار وارد مشهد مقدس شد و در آنجا امراء خراسان با وی عهد کردند که از او برنگردند

در سنه هفتصد و سی و چهار قاضی شمس الدین ابن بطوطه از طریق جام مشرف شد بمشهد مقدس حکایتش در مطلب چهارم از فضل هفتم ذکر خواهد شد (انش)

در سنه هفتصد و سی شش در شب بیست و پنجم شعبان المعظم امیر تیمور متولد شد و در اینسال سلطان ابوسعید بن سلطان محمد خدابنده در قراغ از دنیا رفت و نقش او را آوردند به سلطانیه و نزدیک قبر پدرش دفن کردند و بعد مدتی ایران ملوک الطوائف بود چند زمانی امیر چوپان سلطنت کرد و او سه پر داشت امیرحسین خان و شاه عمر و امیر تیمورتاش و چند زمانی پسرهای امیر چوپان سلطنت کردند

در سنه هفتصد و هفتاد و یک امیر تیمور خروج کرد و اغلب ممالک روی زمین را تصرف نمود

در سنه هفتصد و هفتاد و سه بامر ملک اشرف شعبان بن حسین عمامه سبز مختص شد بسادات چنانچه شاهر میگرد :

اطراف تیجان انت من سندس \*\*\* خضر با علام علی الاشراف

و الاشراف السلطان خصصهم بها \*\*\* شرفاً لفرقهم من الاطراف

ونعم ما قیل :

جعلوا لابناء الرسول علامة \*\*\* ان العلامة شأن من لم یشهر

نور النبوة فی وسیم و جوههم \*\*\* یغنی الشریف عن الطراز الاخضر

در سنه هفتصد و هشتاد و سه امیر تیمور وارد طوس شد و حاجی بیک جانی از جانب امیر تیمور حاکم طوس بود دفائن و خزائن بسیار بدست آورده بود سودای سلطنت مستقله خراسان در دماغ او جای گرفت امیر تیمور هم ایالت خراسانرا بپسرش میرزا امیرانشاه داد و او با حاجی بیک جانی جنگ های نمایان کرد آخر الامر حاجی یک جانی فرار نمود لشگر میرزا امیرانشاه ریختند میان شهر طوس و دست بتاراج و غارت بر آوردند و شهر طوس را بیابان ظفر کردند و زنان و دختران طوسرا موی کشان از میان شهر بیرون کشیدند و پرده عصمت آنها را برداشتند و آنها بدست ناکسان افتادند و از آبادی های آن نواحی اثری نماند و قریب بده هزار نفر کشته شدند و از کشتگان در دم دروازه ها مناره ها بر آوردند و امیرانشاه فتح نامه ها باطراف نوشت

و در بستان السیاحه است که در کروفر امیر تیمور و لشکر کشی هایش بامر او شهر طوس خراب شد بقیه مردم آمدند بمشهد مقدس و در اطراف مرقد حضرت رضا (علیه السلام) جمع شدند و برای خود خانه از گل ساختند و تعیش می کردند



## **امر نهم - در وقایع متعلقه بطوس و بمشهد مقدس در ماه ناسعه از هجرت**

در سنه هشتصد و هفت در شب هفدهم شعبان المعظم امیر تیمور در انزار فاریاب از دنیا رفت و

ص: 611

نعش او را حمل نمودند و در سمرقند دفن کردند و تولد امیر تیمور در شب بیست و پنجم ماه شعبان سنه هفتصد و سی و شش بوده در ظاهر بلده کش از بلاد ماوراء النهر و او اغلب ممالک روی زمین را تصرف کرد و او چهار پسر داشت :

اول پیر محمد که ولیعهد پدر بود و در سنه هشتصد و نه بدست پیرعلی که از امراه تیموریه بود کشته شد

دوم آقا میرانشاه که در سنه هشتصد و ده در محاربه با قرايوسف ترکمان در آذربایجان کشته شد.

سوم عمر شیخ که در ربیع الاول سنه هفتاد و شش از دنیا رفت

چهارم سلطان شاه رخ که پادشاه شرع پرور و معدلت گستری بود و تومنه خان پدر نهم امیر تیمور و پدر چهارم چنگیزخان است که نسب این دو سلطان در تومنه خان متحد می شود و بعد از فوت امیر تیمور میرزا شاهرخ پرش بسلطنت نشست و مدت چهل و سه سال مستقلا در ایران سلطنت کرد و میرزا شاهرخ امیر سید خواجه را در بطوس فرستاد که قلعه بلده طوس را تعمیر نماید مردم طوس که دور مرقد مطهر جمع شده بودند راضی نشدند بمعادوت بطوس و آن محل شریف را مأمّن

خود قرار دادند

در سنه هشتصد و نه میرزا شاهرخ حکومت طوس و جنوشان و کلات و خیزها را بمیرزا الغ بیک پسرش تفویض نمود و او مرد عالمی بود مخصوص در علوم ریاضی

در سنه هشتصد و دوازده بامر او منجنیق در پشت سمرقند زیجی ساختند مثل غیاث الدین جمشید کاشانی و قاضی زاده رومی و ملاعلی قوشچی و در اینسال شاهرخ بمشهد مقدس ورود فرمود و ساداتی را که متولی آن بقعه مبارکه بودند اکرام نمود

در سنه هشتصد و چهارده والده گوهر شاد آغا در مشهد مقدس وفات کرد و در جوار حضرت رضا (علیه السلام) دفن شد

در سنه هشتصد و هیجده میرزا بایستقر پر میرزا شاهرخ از طرف پدرش حکومت طوس و استرآباد و مضافات این بلد منصوب شد

در سنه هشتصد و بیست و یک مسجد گوهرشاد با تمام رسید در همین سال شاهرخ از هرات به زیارت مشهد مشرف شد و قنديل طلائیکه وزن آن سه هزار مثقال طلا بود تقدیم آستانه مقدسه نمود و بگنبد مطهر آویختند

و بناء مسجد جامع ، زوجه اش گوهر شاد بیگم بنظرش بسیار جلوه کرد

در سنه هشتصد و هشتاد و دو از هرات شاهرخ بزیارت مشرف شد و نزاعی که بین سید زین العابدین مشهدی و خواجه سیدعلی مهنه بود برداشت و خواجه سید علی از عداوتی که بسید زین العابدین داشت شاهرخ عرض کرد که سیدزین العابدین سب شیخین کرده و شهودی اقامه کرد شاهرخ سید زین العابدین را بهرات برد و آنجا تازیانه زد از این مطلب معلوم می شود که شیعه در آنزمان در مشهد زیاده بوده لذا سیاست سید زین العابدین را در هرات داد

در سنه هشتصد و پنجاه و یک در صبح یکشنبه بیست و پنجم ذیحجه الحرام میرزا شاهرخ از دنیا رفت در نزدیک شهرری جسد او را حمل بهرات و در مدرسه گوهرشاد بیگم نزد قبر زوجه اش دفن کردند و او پنج پسر داشت



اول میرزا الخ بیک که بعد از پدر بسلطنت رسید دوم میرزا ابراهیم سلطان که آثار خیریه او در شیراز زیاد است منجمله مدرسه دارالصفی سوم میرزا بایسنقر که خطش بسیار ممتاز است در کتیبه اطراف ایوان مقصوره مسجد گوهرشاد، روی کاشی خطوط او موجود و ممتاز است چهارم میرزا سیور، پنجم میرزا محمد جوگی و تمام اینها در حیوة پدر از دنیا رفتند بغیر میرزا الخ بیک، و میرزا بایسنقر سه برداشت « میر علاء الدین - میرسلطان محمد - میر بایر »

در ریاض السیاحه است که در سنه هشتصد و شصت و یک میرزا سلطان ابوسعید بن سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور در هرات گوهرشاد بیگم را بقتل رسانید

در سنه هشتصد و پنجاه و پنج مسجد شاه در آخر بازار ساخته شد

در سنه هشتصد و هفتاد و دو یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقرین میرزا شاهرخ بن امیر تیمور نبیره گوهرشاد بیگم سلطان ابوسعید را بقصاص جده اش بقتل رسانید قبر گوهر شاد آغا و قبر شوهرش شاهرخ میرزا و قبر پسرش میرزا بایسنقر در هرات است میان مدرسه که گوهر شاد آغا ساخته

در سنه هشتصد و هشتاد و پنج سلطان حسین بایقرا ابن میرزا منصور بن میرزا بایقرا ابن شیخ عمر ابن امیر تیمور یادگار محمد نبیره گوهرشاد آنها را در نزدیک هرات بقتل رسانید در تاریخ فوتش گفته شد

شد شهر صفر شهید و هم شهر صفر \*\*\* از سال شهادتش دهد باز خبر

### **امر دهم - در وقایع مهمه متعلقه بطوس و بمشهد مقدس**

در ماه عاشره از هجرت درسته نهصد و پنج، میرزا محمد حسین بدیع الزمان با پدرش سلطان حسین بایقرا مخالفت نمود بعد از آنکه جمعی از امراء واسطه شدند، سلطان حسین از تقصیرات پسرش در گذشت و او را بخلاص طلا و کمر بند مرصع زینت بخشید و بایالت طوس و مشهد و مقدس و ایبورد و نساء مفتخر گردانید

در سنه نهصد و شش در یازدهم جمادی الاولی امیر علی شیر وزیر سلطان حسین بایقرا در هرات از دنیا رحلت فرمود و قبرش هم در هرات است و او مقدم همه امراء و وزراء، مساجد و مدارس و بقاع خیریه در هرات و خراسان و اطراف آن زیاد بنا نمود

ایضا در سنه نهصد و شش ابتداء جلوس شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن ابراهیم بن شیخ خواجه علی بن شیخ صدرالدین موسی بن شیخ صفی الدین اسحق بن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ صالح بن قطبشیخ الدین بن صلاح الدین رشید بن محمد الحافظ بن فیروزشاه بن زرین کلاه بن محمد بن حسن بن ابراهیم بن جعفر بن اسماعیل بن محمد بن احمد الاعرابی بن قاسم بن حمزة بن الامام موسی الکاظم (علیه السلام) بود و شاه اسماعیل در عنفوان جوانن بسریر سلطنت نشست

تاریخ جلوسش مطابق است با کلمه مذهبنا حق از محقق ثانی در این باب قصه لطیفی نقل شد در خاتمه باب اول

در سنه نهصد و یازده سلطان حسین میرزای بایقرا از دنیا رحلت کرد در سن هفتاد سالگی در موضع بابا الهی از توابع بادغیس که از اعمال هرات و مرو زور است و نعش او را بعد از چهار روز بردند به هرات و در گنبدی که جهت خود ساخته بود دفن کردند و او معین علماء

طلاب

ص: 613

بود و در هرات مدرسه بسیار عالی جهت طلاب ساخته که در ایران و توران آن کم نظیر است و در زمان او ده هزار طالب علم در هرات جمع بودند

در سنه نهصد و شانزده شاه اسمعیل متوجه خراسان شد و آنوقت خراسان دست محمدخان شیپانی از بک بود که از احفاد چنگیزخان است

شاه اسمعیل با وی جنگ کرد و او را بقتل رسانید و خراسان را جزء ممالک متصرفه خود گردانید و لشگر شاه اسمعیل معروف بودند بقرل باش چون کلاهشان قرمز بود بشکل تاج درویشان و دوازده ترك داشته بعدد دوازده امام والان هم بعضی از درویش سمان قسم کلاه دارند

در سنه نهصد و هیجده جانی بیک سلطان و عبیدالله خان از يك از سلاطین ماوراء النهر از جیحون گذشت و متوجه خراسان شدند و هرات را محاصره کردند بعد از چندی میان این دو سردار مخالفت افتاد دست از محاصره کشیدند متوجه دیار خود شدند

بعد تیمور سلطان در حدود مرغاب بعبدالله خان پیوست و آندو سردار باتفاق یکدیگر به طرف مشهد مقدس آمدند و از مرو تا اسفراین را در تحت تصرف در آوردند بعد از چند ماه لشگر شاه اسمعیل بخراسان نزدیک شدند و از بکها بماوراء النهر شتافتند

در سنه نهصد و سی در نوزدهم ماه رجب شاه اسمعیل در محال سراب از دنیا رحلت فرمود نعش او را بردند باردیبل و در حفره مقدمه صفویه دفن نمودند در جوار جدش شیخ صفی

شاه اسمعیل وقت رحلت سی و هشت ساله بود، مدت بیست و چهار سال باستقلال سلطنت کرد رحمة الله علیه

در سنه نهصد و سی و یک در اوایل سلطنت شاه طهماسب بن شاه اسماعیل، بواسطه حوادث سن و اختلاف امراء قزلباش اختلالی در امور خراسان پیدا شد و این اختلال در ماوراء النهر بسمع عبیدالله خان از بک رسید، از بنی اعمام محمد خان از يك بطمع تصرف خراسان بداهة این رباعی را گفت :

باز جانم هوس ملک خراسان دارد \*\*\* تن پیجان شده من هوس جان دارد

روح بخش است شمالش خودم روح الله \*\*\* مگر او نیز هوای پل مالان دارد

در سنه نهصد و سی و چهار شاه طهماسب بقصد مقاتله عبیدالله خان از بک بطرف خراسان آمد و مشهد را تصرف کرد بعد از راه جام رفت بجانب هرات و شکست فاحشی بلشگر عبیدالله خان داد و خود مراجعت بقزوین نمود بعد هم چند مرتبه عبیدالله خان بسمت خراسان تاخت و تاز نمود و هر دفعه شکست خورده مراجعت کرد تا آن که در سنه نهصد و چهل و شش عبیدالله خان از به در بخارا کشته شد

در سنه نهصد و پنجاه و یک محمد سلطان از بک در مشهد مقدس قتل عام نمود

در سنه نهصد و هشتاد و چهار شاه طهماسب در مشهد مقدس از دنیا رحلت فرمود قبرش هم در میان حرم مطهر در صنفه شاه طهماسب مشهور است

در سنه نهصد و هشتاد و هفت اوقاتی که عباس میرزا که شاه عباس کبیر باشد حاکم هرات بود و مرتضی قلی خان برناک ترکمان حاکم

مشهد مقدس بود بین این دو امیر رقابت و برودت بود. علی قلی خان شاملو بیگلریگی هرات عباس میرزا را با لشکر زیادی از هرات برداشته بقصد فتح مشهد مقدس و غلبه بر مرتضی قلیخان، در نزدیکی مشهد تلافی عسکرین شد و لشکر مرتضی

ص: 614

قلیخان شکست خورده مغلوب شدند در این معرکه میر عبدالکریم متولی مشهد مقدس که مرد عالمی بود مقتول شد

مرتضی قلیخان مرد به نده و کریمی بود و مداخل مشهد مقدس کفایت معاش او را نمی کرد لذا قنادیل و شمعدان های طلا و نقره روضه متبر که را سکه زد و صرف علوفه و مرسومات لشگر کرد درسته نهصد و هشتاد و نه چون خبر نزاع امراء خراسان بسمع سلطان محمد پدرشاه عباس کبیر رسید محمد خان ترکمان را برای اصلاح بخراسان فرستاد از آنطرف علی قلی خان شاملو بیگلریگی هرات شاه عباس کبیر پسر سلطان محمد را در خراسان بسطنت معرفی کرد و کلیه خراسان را از تحت سلطنت سلطان محمد خارج کرد و بتصرف شاه عباس داد

در سنه نهصد و نود و شش عبدالله خان از بک باغواي علیقلی خان شاملو از جیحون گذشت و وارد مشهد مقدس شد و مرشد قلیخان عباس میرزا را از مشهد بقزوین برد و بتخت سلطنت نشانید و تاریخ جلوس شاه عباس ظل الله است

در سنه نهصد و نود و هفت عبدالله خان از بک از جانب هرات آمد بمشهد و نهب وفارت زیادی نمود صلحاء و اتقیاء مشهد کاغذ موعظه با و نوشتند که شاید دست از خرابی و غارت بردارد فضلاء از بکیه جوابی نوشتند و مولانا محمد مشکک رستمداری در جواب علماء جوابی مرقوم فرمود که انشاء الله بعد ذکر خواهد شد انصافاً جوابهای مولانا محمد مشکک بسیار متین و نافع است

در اواخر همین سال شاه عباس برای نظم خراسان و رفع شر از بکیه عزیمت مشهد مقدس نمود و در شاهرود مرشد قلیخان را بقتل رسانید

در سنه نهصد و نود و هشت عبدالمؤمن خان ولد عبدالله خان از بک که حاکم بلخ بود بالشکر زیادی بقصد تسخیر مشهد حرکت کرد و چهار ماه شهر مشهد را محاصره کرد و بعد از تصرف حکم بقتل عام نمود حتی سادات و صلحاء و علماء را که پناه به آستان مقدس امام (علیه السلام) برده بودند نیز بقتل رسانید بقسمی که در روضه مقدسه خون مثل سیلاب جاری شد و شاعر در این مقام گفته :

هنوز اگر بفشارند خاک مشهد را \*\*\* سفینه از شط خون تا بکربلا برود

در روضه مقدسه آنچه اثاثیه و قنادیل طلا و نقره و شمعدان و فروش و ظروف بود همه را از بکها بغارت بردند و بعضی کتب و قرآنهایی که در ایام متماد به از اقصی بلاد اسلام جمع و قرآن هایی که بخط ائمه معصومین (علیهم السلام) نوشته شده بود بدست از بک های بیدین افتاد و قریب هزارشتر از مشهد مقدس اجناس حمل نمودند و تا سه روز در مشهد مقدس قتل و غارت می کردند

چه خوب گفته شاعر :

مکن مکن که دره جور را کناره نباشد \*\*\* مکش مکش که پشیمان شوی و چاره نباشد

و از جمله نقایی که عبدالمؤمن خان از بک از مشهد غارت نمود قطعه الماسی بود بقدر تخم مرغی که قطب الدین شاه دکنی تقدیم آستانه مقدسه کرده بود

منجمله میل طلایی بود فوق ضریح مطهر که مرحوم شاه طهماسب وقف کرده بود، تمام اینها را عبدالمؤمن خان حمل نمود بجانب هرات و بقیه زن و مردیکه باقی مانده بودند در اطراف عبدالمؤمن خان شقی بفریاد و ناله برآمدند آن شقی گفت دو شیشه پر آب کنید و از بالای مناره پرت کنید اگر نشکست من اعتقاد می کنم و دست





از قتل شما بر می دارم

چنین کردند؛ شیشه ها نشکست عبدالمؤمن خان دست از قتل آنها برداشت

مدفونین در قبرستان قتلگاه مقتول در آنوقه بودند لذا آزمین را قتلگاه گفتند

جهت اینکه عبدالمؤمن خان شقی امر بقتل و نهب و غارت نمود این بود اوقاتی که آن شقی و لشگرش در خارج شهر خیمه زده بودند، شبی علی بیک مؤذن بالای گلدسته حضرت رضا (علیه السلام) مناجات می کرد عبدالمؤمن خان از چادر بیرون آمد گوش داد شنید که علی بیک سب و لعن خلفاء را می کند

عبدالمؤمن خان گوش خود را فرا گرفته میان خیمه رفت و قسم یاد کرد که متنفسی را در مشهد زنده نگذارد!

بدانکه عبدالمؤمن خان و پدرش عبدالله خان از بیک بسیار متعصب و شقی النفس بودند و فاضل روزبهان متعصب ملعون معلم و مربی عبدالله خان از بیک بود و کتاب مقاصد المتکلمین را آن ملعون که در اصول عقاید اهل سنت نوشته است با اسم عبدالله خان رقم کرد و کتاب ابطال الباطل را در نقض کشف الحق علامه حلی رحمه الله آنملعون نوشته و بعد مرحوم قاضی نور الله شوشتری کتاب احقاق الحق را نوشت و از کلمات و کتب اهل سنت نقض بر آنملعون فرمود

اولا می گوید قال المصنف رحمه الله مرادش علامه حلی است بعد می فرماید قال الناصب حفصه الله مرادش فاضل روزبهان است - بعد میفرماید صورت مرده شکر الله سمیه

این کتاب احقاق الحق و کتاب عقبات میر حامد حسین هندی بهترین همه کتب است بجهت اثبات حقانیت مذهب شیعه بادلله که از کتب خود اهل تسنن است

### **امر یازدهم - در وقایع مهمه متعلقه بطوس و مشهد مقدس در ماه حادی عشر از هجرت**

در سنه هزار و یک شاه عباس بطرف خراسان حرکت فرمود و تا چمن دادگان آمد و بعضی از ولایات خراسانرا که در تصرف از بکیه بود بدون نزاع در تصرف او درآمد

در سنه هزار و دو عبدالمؤمن خان مجدداً بخراسان آمد، نیشابور و سبزوار را از تصرف شاه عباس منتزع نمود و چندی در مشهد توقف نمود و از آنجا رفت ببلخ

در سنه هزار و هفت عبدالله خان از بک بدر عبدالمومن خان سابق الذکر در ماوراء النهر بدرک واصل شد، عبدالمؤمن خان بجای پدر در سمرقند جلوس نمود از شقاوتی که داشت جمعی از امراه از بکیه و از خویشان خود را بقتل رسانید بعضی از امراه از بکیه قصد قتل عبدالمؤمن خان را نمودند و او را بضرب تیر جهنم واصل کردند مدت سلطنت او در ماوراء النهر بعد از پدرش شش ماه بود، این بود که هرج و مرج میان امراه از بکیه پیدا شد و مشهد و هرات و سایر ممالک خراسان در تصرف شاه عباس کبیر درآمد

در سنه هزار و هشت مجدداً شاه عباس بشهد مقدس مشرف شد و زمستان را در مشهد مقدس ماند و بخدمت خادمی باشی گری آن آستان قدس مفتخر شد، شبی با مقرض فتیله شمع ها را می گرفت مرحوم شیخ بهائی بداهتاً این رباعی را انشاء کرد:



پیوسته بود ملایک علیین \*\*\* پروانه شمع روضه خلد آئین

مقراض باحیاط زن ایخادم \*\*\* ترسم ببری شهیر جبریل امین

دیگری در این مقام این رباعی را گفته :

از بهر طواف شه فردوس حریم \*\*\* جبریل زهرش آید و حوران زنعیم

عمداً بر خود بردم مقراض دند \*\*\* شاید که بدینوسیله گردند مقیم

احقر نیز عرض کرده ام :

هر شب زشعف ملایک از خلد برین \*\*\* آیند بخراسان بطواف شه دین

خواهند چو پروانه شمع حرمش \*\*\* سوزند شوند بردرش خاک نشین

(ولد مؤلف)

در سنه هزار و نه یار محمد میرزا که از شاهزادگان از بکیه بود به اصفهان خدمت شاه آمد و الماس گران بهایی پیشکش آورد، معلوم شد که این الماس از نذورات سرکار فیض آثار بوده که در ثقلب عبدالمؤمن خان بدست از بکیه افتاده بود و این همان الماسی است که سابقاً گفتیم محمد خان دکنی تقدیم آستان قدس کرده بود

مرحوم شاه عباس آن الماس را بفتوای علمای مصر بروم فرستاد و بقیمت زیادی فروختند و ازوجه او املاک مرغوبه خریده وقف نمودند

در سنه هزار و ده شاه عباس از اصفهان پیاده به مشهد مشرف شد

در سنه هزار و یازده شاه عباس بعد از فراغ از جنگ بلخ به مشهد آمد و از آنجا به اصفهان رفت

در سنه هزار و شانزده شاه عباس از قزوین با جمع قلیلی بمشهد مقدس مشرف شد و در این سفر املاک و نفایس زیادی وقف چهارده معصوم (علیه السلام) نمود

در سنه هزار و هیجده شاه عباس حکومت مشهد را به شاه نظر خان تقویض کرد و مهربان خان قاجار را از حکومت مشهد عزل نمود و حکومت مرو را بوی داد

در سنه هزار و بیست شاه عباس عمارات کهنه قدمگاه نیشابور را احیاء فرمود

در سنه هزار و بیست و یک جنازه اسماعیل خان پسر شاه عباس را از اصفهان حمل بمشهد مقدس نمودند و در جوار حضرت رضا (علیه السلام) دفن کردند

در سنه هزار و سی و یک شاه عباس از فتح قندهار فارغ شد و بمشهد مقدس مشرف شد و مرحوم میرزا ابوطالب رضوی را متولی آستان

در سنه هزار و سی و دو محراب خان حاکم مرو و بانی ( مسجد محرابخان در محله نوقان و حوض انبار و قلعه محرابخان و سایر ابنیه خیریه )  
در مرو از دنیا رفت و جنازه او را حمل بمشهد مقدس نمودند

در سنه هزار و سی و پنج میرزا ابو طالب متولی مشهد مقدس که در سفر عراق و عربستان باشاه عباس رفته بود هنگام مراجعت بطرف  
خراسان مریض شد و به طهران که رسید از دنیا رحلت فرمود و جنازه او را حمل نمودند بمشهد مقدس و در جوار حضرت رضا (علیه  
السلام) دفن نمودند

در سنه هزار و سی و هفت در صبح پنجشنبه بیست و چهارم جمادی الاولی شاه عباس کبیر در فرح آباد مازندران از دنیا رحلت فرمود ( با هندسه مطابقت با ظل حق ) و جنازه اورا حمل نمودند بجانب اصفهان بکاشان که رسیدند ایشانرا در پهلوی امامزاده پشت مشهد دفن کردند

و بعضی گفتند که قبر ایشان در نجف اشرف در زیر عنبه که از پایین پای حرم مطهر داخل حرم مبارك مي شوند لذا جنت مکانش می گویند

و مدت سلطنت ایشان تقریباً چهل و هفت سال طول کشید و آثار خیر به این پادشاه زیاد است

در مازندران شهر اشرف و فرح آباد از آثار اوست همچنین بندر عباس منسوب بایشان است و رباط ها و مساجد و مدارس و ابنیه خیریه ایشان در دنیا زیاد است مخصوصاً در اصفهان از قبیل عمارت چهل ستون مسجد شاه پل خواجو بر روی زاینده رود و نحو ذلك در مشهد مقدس و نجف اشرف هم ابنیه خیریه شان زیاد است

مورخین فرنک می نویسند کمتر پادشاهی از سلاطین دنیا بقدر شاه عباس برعیت و مملکت خود خیر رسانید، شاه عباس در حسن عمل اول پادشاه از سلاطین شیعه بلکه از سلاطین ایران بلکه از سلاطین دنیا است

در سنه هزار و پنجاه و دو شاه صفی که نواده شاه عباس کبیر باشد از دنیا رحلت کرد در کاشان امراء ایران بعد از فوت شاه صفی سه جنازه از کاشان به سه نقطه حمل کردند یکی بنجف یکی به قم یکی بمشهد مقدس که معلوم نباشد شاه صفی کجا مدفونست

لکن جدش در آن جنازه بود که بقم آوردند و در رواق مطهر قم قبرش معروف و ضریح چوبی هم دارد بعد او برادرش شاه عباس ثانی بسطنت نشست

در سنه هزار و هفتاد و هشت شاه عباس ثانی از دنیا رحلت نمود قبر او در زاویه غربی رواق مطهر حضرت معصومه است و صندوق منقشی از آهن دارد

بعد از او پسرش شاه سلیمان بتاعت سلطنت نشست مدارس و ابنیه خیریه در عهد این سلطان در مشهد مقدس زیاد ساخته شده

### **امر دوازدهم - در وقایع مهمه متعلقه بطوس و بمشهد مقدس در ماه ثانی عشر هجری**

در سنه هزار و صد و شش شاه سلیمان از دنیا رحلت کرد و قبر ایشان هم در رواق مطهر حضرت معصومه است و ضریح آهنی دارد

جد از او پسرش شاه سلطان حسین بتخت سلطنت نشست مفت سلطنت او سی سال بود در زمان سلطنت او هرج و مرج در ایران زیاد اتفاق افتاد

در سنه هزار و صد و نه میرزا داود مستوفی خاصه شاه سلطان حسین بتولیت مشهد مقدس مشرف شد

در سنه هزار و صد و بیست و دو که ابتدای اختلال سلطنت شاه سلطان حسین بود ملك محمود سیستانی که در طون بود مشهد مقدس را بحیثه تصرف در آورد و در کمال استقلال بحکمرانی آن پرداخت در حالتیکه فتحعلی خان قاجار این شاه قلیخان ابن مهدیخان ابن ولی

خان جد سلاطین قاجاریه که در خواجه ربیع مدفونست از جانب شاه سلطان حسین صفوی در

ص: 618

بعد ملك محمود در مشهد و بعضی از ولایات خراسان تسلطی یافت و دعوی سلطنت نمود و تاج کیانی بر سر نهاد

در سنه هزار و صد و سی اسد ابدالی قادری بتسخیر مشهد آمد بعد از تسخیر هرات و قراء. مدت سی و پنج روز اهالی مشهد را در محنت و مشقت انداخت و شهر را محاصره نمود بعد معجزات زیادی از قبر مقدس بروز نمود آنملعون فرار کرد!

حکایتش در واقعه سی و هشتم تحفة الرضویه نقل شده

در سنه هزار و صد و سی و چهار محمد خان افغان از هرات بعزم گرفتن مشهد مقدس آمد و اطراف آنشهر مقدس را احاطه کرد باز هم از آن قبر مقدس معجزاتی ظاهر شد و او فرار نمود این حکایت هم در تحفة الرضویه نقل شده

در سنه هزار و صد و سی و پنج در روز بیست و ششم شوال افغانه بریاست سلطان محمود افغان اصفهان را محاصره نمودند و آبونان را بر اهالی اصفهان حبس نمودند

آخر الامر اهل اصفهان تسلیم شدند افغانه ریختند باصفهان و خیلی از اعیان و اشراف اصفهان را کشتند

سلطان حسین را با برادران و فرزندان در محبس حبس نمودند همین قسم در محبس بودند تا آنکه محمود رئیس افغانه بدرک واصل شد و برش سلطان اشرف ملعون بجای او نشست بامر آنملعون حمام ها و مساجد و مدرسه های اصفهان را خراب کردند

در سنه هزار و صد و سی و نه شاه طهماسب ثانی پسر شاه سلطان حسین صفوی با فتحعلی خان جد سلاطین قاجاریه بجانب مشهد رفته و شهر را محاصره نمودند، در همین محاصره بود که نادر قلی بك افشار که بعد نادر شاه شد از طرف شاه طهماسب قورچی باشی شد و ایضا در همین محاصره فتحعلی خان قاجار بشهادت رسید و در جوار خواجه ربیع دفن شد الحاصل بعد از دو ماه محاصره بهیچ قسم ممکن نشد برای قشون شاه طهماسب و نادر غلبه نمودن بر ملك محمود سیستانی

آخر الامر میر محمد نامی که از ملازمان ملك محمود بود دروازه میرعلی امویه را که در شرقی مشهد است در شب فرۀ ربیع الثانی گشود و نادر وارد شهر شد شهر مشهد وارك کلیه به شاه طهماسب مسلم شد

ملك محمود سیستانی کسوت درویشان را اختیار نمود و در یکی از حجرات صحن مقدس توقف نمود بعد از چندی نادر بسلك محمود سوء ظنی پیدا کرد او را با اتباعش بقتل رسانید و حکومت مشهد را نادر پیرش رضا قلیخان داد

در سنه هزار و صد و چهل بامر سلطان اشرف ملعون در بیست و دوم محرم سلطان حسین صفوی را در میان زندال بقتل رسانیدند و اهل و عیالش را اسیر کردند و اموالش را غارت نمودند مردم بعد از مدتی نعش او را بقم بردند و در قبله قبر مخدره حضرت معصومه (علیها السلام) بعاصله چهار ذراع دفن نمودند و قبرش مفروش است بسنک مرمر ممتازی بعد از سلطان حسین شاه طهماسب ثانی بتخت سلطنت نشست



در سنه صد و چهل و سه نادر هرات را فتح کرد و وارد مشهد شد فاطمه سلطان بیگم خواهر ابوینی شاه طهماسب ثانی را بجهت پرش رضاقلی میرزا حاکم مشهد تزویج نمود چون خبر مصالحه شاه طهماسب را با دولت عثمانی شنید باین مصالحه راضی نشد عریضه شکایت آمیزی بشاه نوشت و با سپاه خراسان بطرف اصفهان حرکت کرد

در سنه صد و چهل و چهار نادر شاه شاه طهماسب را از سلطنت خلع نمود و محبوساً از راه بزد بمشهد فرستاد به رضاقلی میرزا پسرش که حاکم مشهد بود سپردند تا هنگام سفر نادرشاه به هندوستان شاه طهماسب را از مشهد بسبزوار بردند حکم رضاقلی میرزا محمد حسنخان قاجار پر فتحعلی خان او را مقتول ساخت

شاه طهماسب را که شاه عباس ثالث باشد نادر شاه در سن هفت ماهه بتخت سلطنت نشانید و حکم کردسکه باسم او بزنند

در سنه هزار و چهل و هشت نادرشاه اسم شاه عباس ثالث را از سکه برانداخت و دودمان صفویه را یکباره مصدوم نمود و خود بتاعت سلطنت نشست

در تاریخ جلوس نادرشاه بعضی گفتند این کلمه را « الخیر فیما وقع » و بعضی گفتند « لاخیر فیما وقع »

پس معلوم شد که مدت سلطنت سلاطین صفویه دویست و چهل و دو سال بوده

در سنه هزار و صد و پنجاه و سه نادرشاه بعد از فتوحات هندوستان و ترکستان و خوارزم وارد ارض اقدس شده قندیل طلای مینای مرصعی که نذر فتح هندوستان بود و قفل مرصعی که نذر تسخیر ترکستان بود هر یک را در جای خود وضع کرد و دو ماه در مشهد توقف نمود و نصر الله میرزا پسر خود را حکمران خراسان نمود

در سنه هزار و صد و شصت و یک در شب یکشنبه یازدهم جمادی الاخره نادرشاه در فتح آباد قوچان مقتول شد نعشش را حمل نمودند بمشهد مقدس و در مقبره نادری دفن شد پس مدت سلطنت نادر شاه سیزده سال بود

بعضی در ماده تاریخ فوت او گفته اند «نادر بدرک رفت»

لکن حقیر این تعبیر را خوش ندارم چون آنها حکایتی گفته می شود که کاشف است از حسن عاقبت او الحاصل بعد از قتل نادرشاه علیقلی خان برادر زاده اش که از کشته شدن عمش خبر دار شد آمد بمشهد مقدس و خود را علی عادل شاه نامید و سکه بنام خویش زد و از او موقوفات زیادی ماند بجهت دار الشفاء مبارکه سهراب غلام خود را بکلات فرستاد شاهزادگان نادری را با جواهرات و خزانه بدست آورد و رضاقلی میرزا را که مکحول بود با نصر الله میرزا و امام قلی میرزا که هر سه پسر نادر شاه بودند در مشهد مقتول نمود و شاهرخ میرزا بر رضاقلی میرزا را محبوس نمود

در اواخر همین سال امراء و اهالی خراسان علی شاه را از سلطنت خلع نمودند و شاهرخ میرزا بر رضاقلی میرزای پسر نادرشاه را بسلطنت اختیار نمودند و بحکم او عادلشاه را مقتول ساختند و جد او را در قتلگاه مقابل غسلخانه دفن کردند

بعد از چندروزی امراء خراسان شاهرخ را نیز معزول و مکحول نمودند و سید محمد داماد سلطان حسین و دختر زاده شاه سلیمان صفوی را بسلطنت اختیار نمودند ، روز جلوسش سه شنبه



آن سید جلیل پسرش میرزا داود را متولی آستان قدس نمود بعد از چندی امراء خراسان آن سید بزرگوار را نیز مکحول نمودند بعدد مرتبه سلطنت را به شاهرخ شاه نوه نادرشاه دادند در عهد شاهرخ شاه در بلای عظیم بشهد روی آورد

یکی نزاع بین او و پسرش نصر الله میرزا بود دیگری هجوم آوردن احمد شاه درانی افغان که بخیال تصرف مشهد افتاد بعد از فتح هرات تا اطراف مشهد تاخت و تاز نمود و برج و باروی مشهد را که محکم دید بعنوان زیارت داخل شهر مشهد شد و محمد خان افغان را بعنوان پیشکاری شاهرخ معین کرد و در باطن مسلط شاهرخ نمود و خود روانه نیشابور شد بخیال تسخیر استرآباد و مازندران

چون بسبزواری رسید آنجا شکست خورد از آنجا به هرات رفت و محمد خان افغان را احضار نمود بعد شاهرخ فریدون گرجی را حاکم مشهد نمود، نصرالله میرزا پر شاهرخ حد برد و فریدون خان را بقتل رسانید و خود متصدی امور گشت

شاهرخ پسرش نصر الله میرزا را نزد کریم خان زند فرستاد بشیراز و امور کشوری و لشکری را بپسر دیگر خود نادر میرزا مفوض کرد

نصر الله میرزا بعد از شش ماه بمشهد معاودت نمود و نادر میرزا را از مشهد خارج نمود و خود متصدی امور شد شاهرخ هم از ترس پناهنده بآستان مقدس گردید نصر الله میرزا بحرم مشرف شده پای پدر را بوسید و او را چهار باغ معاودت داد

در سنه هزار و صد و هفتاد و دو محمد حسن میرزا پر فتصلی خان قاجار الملقب باخته در استرآباد مقتول شد بدست شیخ علیخان زند و سر او را آوردند بطهران که ببرند نزد کریم خان زند کریم خان امر کرد آن سر را با کمال اعزاز و احترام در حضرت عبدالعظیم دفن کردند و سن او در وقت کشته شدن چهل و پنج سال بود

در سنه هزار و صد و هشتاد و دو دوباره باز احمد شاه درانی افغان با جمعی از افغانه از قندهار بمشهد مقدس آمد و ایلات را هم عنوان جهاد دینی حرکت داد با جمع کثیری و چند زنجیر فیل و چند عراده توپ همراه آورد و شهر را محاصره کرد

نصر الله میرزا پسر شاهرخ ابن رضاقلی ابن نادرشاه با کمال شجاعت در دفاع او مقاومت نمود و هزار نفر از افغانه را بقتل رسانید آخر الامر کار بمصالحه خاتمه یافت و احمد شاهیرانی بقندهار مراجعت نمود

نصر الله میرزا هم رفت بشیراز نزد کریم خان زند و برادرش نادر میرزا را متصدی امور کرد نادر میرزا هم دست تعدی بآستان مقدس گشوده و خشت های طلای گنبد مطهر را با سر طوق گنبد مطهر را که مکمل بجواهرات بود بمصرف رسانید و قالی زربفت را که در آنوقت هفت هزار تومان قیمت داشت سوزانید و هفتصد تومان از طلای آنها بد نمود و درب جواهر نشان را که شاه عباس نصب کرده بود نیز کند و بمصرف رسانید

مدت شش سال در مسند حکومت مستقر بود و آنچه توانست تعدی کرد

آخر الامر مير محمد خان عرب زنگولی که حاکم طیس بود نادر میرزا را دستگیر نمود و بطیس برد و تیمور خان افغان بهوا خواهی نادر میرزا قشون زیادی بمشهد فرستاد و شهر را محاصره نمود

آخر الامر مصالحه بر این شد که نادر میرزا را به هرات فرستند بعد نصر الله میرزا برادر نادر میرزا از شیراز آمد و مشهد مقدس را تصرف نمود

در سنه هزار و صد و نود و یک حسین قلی میرزا پسر محمد حسن میرزای قاجار الملقب بجهان سوز شاه پدر فتحعلی شاه از دنیا رفت در سن بیست و هفت ساله و مدفنش در استرآباد است

در سنه هزار و صد و نود و سه در روز سه شنبه سیزدهم ماه صفر کریم خان زند در شیراز از دنیا رفت و اوسلطان با رأفتی بود و از رفت او نقل کردند روزی در دیوان مظالم زیاد نشست و از کثرت تظلم مردم خسته شد چون خواست مراجعت کند در بین راه شخصی فریاد خود را بتظلم بلند کرد

کریمخان پرسید کیستی؟ گفت من مرد تاجری هستم آنچه داشته ام از من سرقت کرده اند

کریمخان گفت وقتی که سرقت کردند تو کجا بودی؟ گفت در خواب بودم

گفت چرا بخوابی و محافظت مالت را نکنی؛ عارض گفت چنین خیال کردم که تو بیداری

کریمخان خوشش آمد از این جواب بوزیرش حکم کرد که آنچه از او سرقت کرده اند عوضش را از خزانه بدهند

در سنه هزار و دو بیست محمد شاه قاجار ملقب به اخته ابن محمد حسن خان ابن فتحعلی خان قاجار در طهران بتخت سلطنت نشست و محمد شاه سر سلسله استقراری سلاطین قاجاریه است

### **امر سیزدهم در وقایع مهمه متعلقه بمشهد مقدس در ماه ثالث عشر هجری**

در سنه هزار و دو بیست و پنج محمد شاه عازم خراسان شد و در آنوقت شهر مشهد بتصرف نصر الله میرزا ابن شاهرخ میرزا ابن رضاقلی میرزا ابن نادرشاه بود و محمد شاه در نیشابور توقف نمود و صادق خان شقاقی را مأمور بمحاصره مشهد مقدس نمود و بعد از دو روز شهر را از تصرف نصر الله میرزا نوه نادر شاه خارج نمودند و صادق خان مرحوم میرزا مهدی شهید را با شاهرخ مکحول پدر نصر الله میرزا باستقبال محمد شاه فرستاد

محمد شاه روانه مشهد مقدس شد و از یکفرسخی پیاده بعته بوسی آستان قدس مشرف شد

بیست و یکروز در مشهد توقف نمود و همه روز در عداد خدام مشغول خدمتگذاری بود و فتحعلی بیگ کوتول را متولی نمود

بعد از چندروز شاهرخ را با اولادهایش بمازندران فرستاد و او در بین راه مازندران از دنیا رفت و ایالت شهر مشهد را بمحمد ولیخان قاجار داد و پنج عدد قندیل طلای به لؤلؤ و جواهرات که هر یک بوزن پنج من بودند تقدیم آستان قدس نمود و خود مراجعت کرد بطهران

در سنه هزار و دویست و شش محمد شاه امر کرد گنبد مطهر حضرت سید الشهداء (علیه السلام) را طلا کاری نمودند

در سنه هزار و دویست و دوازده شب دوشنبه یازدهم ذیحجه الحرام محمد شاه اخته

ص: 622

در حوالی تفلیس کشته شد بدست سه نفر از ملازمانش در سن پنجاه و شش و جدش را بنجف اشرف بردند و در یکی از حجرات رواق مطهر دفن کردند

و در دارالسلام از جناب ملا ابوالحسن مازندرانی مجاور کربلای معلی نقل کرده که او از جناب آقا محمد مجاور سامرای مبارکه نقل می فرماید که ایشان هر وقت اسم محمد شاه اخته را می شنیدند سهو لعن می کردند بواسطه اعمال شنیعه که از او نقل شده بود از قتل مسلمین و اسیری زن هایشان و نهب اموالشان فرمود یکشب خواب دیدم که داخل صحن حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) شدم پس خواستم نعلین خود را بکنم و داخل ایوان مطهر بشوم دیدم مرد بی مولی که دندانهای درازی داشت مرا مانع شد از دخول ایوان و دست من را گرفت آورد مقابل یکی از حجرات صحن مقدس

دیدم میان آنحجره جمعی هستند بلباس سلطنتی در آخر مجلس شخصی کوتاه قامت بود که محاسن مدوری داشت بعد آنمرد بی موبمن گفت: یا فلان خداوند آمرزیده کسی را که از من بد تروسک تر بوده و اشاره کرد بآن مرد کوتا مقامت و گفت این نادر شاه است - پس چرا مرا اینقدر سب و لعن میکنی نادرشاه سرش را از میان بیرون آورد و گفت آقا محمد خان تا یکی دست از مزاح خود بر نمیداری بگذار آخوند برودپی شغلش بجهت آنکه او شقاوت و اعمال شنیعه ما را دیده و اماسعة رحمت الهی و وسعت میدان عطوفت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را ندیده

فرمود از وقتی که من این خواب را دیده ام هر وقت از سرقبر محمد شاه گذشته ام فاتحه برای او خوانده ام و طلب مغفرت برای او کرده ام بعد از محمد شاه برادر زاده اش فتحعلی شاه ابن حسین قلی خان بن محمد حسن خان ابن فتحعلی خان قاجار بسلطنت نشست و نادر میرزای پسر شاهرخ از هرات آمد و مشهد را تصرف نمود

فتحعلی شاه بعزم سرکوبی نادر میرزا از طهران بمشهد مقدس آمد و شهر را محاصره کرد آخر الامر نادر میرزا تسلیم شد و از طرف فتحعلی شاه حاکم مشهد شد باز نادر میرزا بجانب مشهد آمد و شهر را محاصره کرد و باحترامات مرقد مطهر حضرت رضاع عملیاتی اعمال نداشت از بستن توپ و غیره بالاخره امر محاصره را واگذار نمود بحسین خان قاجار و خود بجانب طهران مراجعت نمود در ایام محاصره نادر میرزا دست با ثانیه حرم مطهر گشود و زینتهای حرم و ضریح مقدس و قنادیل را تاراج نمود و باسم خود سکه زد

آخر الامر اردوی سلطنتی باجازه مرحوم میرزا مهدی شهید متمکن از تصرف در چند برج از شهر شدند و داخل شهر شدند نادر میرزا بحریم مطهر متحصن شد

در پنجم رمضان همین سال مرحوم شهید را با تبریزین شهید کرد و خود فرار نمود حسین خان قاجار شهر را تصرف نمود و بعد از چند ساعت نادر میرزا را دستگیر نموده او را سوار الاغی نمودند مظلولا در میان شهر گردش دادند و بعد بطهران فرستادند و مرحوم فتصلی شاه او را بخون خواهی مرحوم شهید اعدام نمود

در این سنه بود که ضایفه ظالم و هابیه هجوم آور شدند بقبر مقدس حضرت سید الشهداء (علیه السلام) و صندوق مطهر را سوزاندند

بدانکه عبدالوهاب نامی از اعراب بادیه بسفر بصره رفت و یکنفر از علماء بصره از او توجه

کرد و او را تعلیم داد و از آنجا آمد باراضی ایران و در اصفهان متوقف شد و مشغول شد بتحصیل علم نحو و صرف و معانی و بیان وقفه و اصول آخر الامر مدعی اجتهاد شد و گفت خلفاء هر يك مجتهد بودند که استخراج احکام از کتاب الله می نمودند و خیلی چیزها را بدعت دانست منجمله بنای قباب عالیہ بر قبور انبیاء و ائمه (علیه السلام) را

منجمله تذهیب بقاع بزر و سیم و وقف نمودن اشیاء نفیسه را بر مضاجع متبرکه و طواف مراقد ایشانرا بر تقبیل عنبه و اشرك دانست و مرتکبین این اعمال را بابت پرستان برابر نهاد و از اصفهان رفت بوطن خود و عبدالعزیز نام که از مشایخ غرب بود باوی هم اعتقاد شد

سعود که فرزند بزرگ عبد العزیز بود و شجاعت زیادی داشت یادوازده هزار نفر آمد بسمت نجف که قبر مبارک حضرت امیر را خراب کند و موقوفات قبه شریفه را بگیرد و زائرین آنحضرت را بگمان آنکه بت پرستند مقتول سازد سعود بالشکر خود آمدند بنجف اشرف و چند مرتبه بورش آوردند نتوانستند داخل حصار نجف اشرف شوند و بعد از آنجا آمدند بکربلاء معلی در صبح روز غدیر و پنج هزار تن را از مرد و زن مقتول ساختند و ضریح مبارک را درهم شکستند و آلات و زر و سیم و جواهرات و لثالی که سال های دراز از هر کشوری بدانجا برده بودند و خزینه کرده بودند هارت نمودند و قنادیل طلا و نقره و خشت های طلای ایوان را کنده و بعد از شش ساعت تمام این اموال را بستران بار کردند و بردند

در روضاتست و قتیکه طایفه و هابیه وارد کربلائی معلی شدند کردند آنچه کردند عزم کردند بقتل جناب آقاسید علی صاحب ریاض و عیالاتش و نهب اموالشان - سید عیالات خود را جای دیگر که مأمن بود فرستاد و خودش ماند بایک طفل شیر خوار حضرات و هابیه بخانه ریختند سیدرا بچه رایفل گرفت و رفت در یکی از بالاخانها که هیزم خانه بود در زیر سبیدی پنهان شد و آنطفل را بینه چسباند متوکلا علی الله تاچه شود آنملعون ها تمام خانه را گردش کردند سید را ندیدند آنگاه آمدند بالاخانه سیدرا ندیدند بعد هیزم ها را برداشتند يك يك بر روی سید می گذاشتند تا تمام هیزم ها را بر داشتند سیدرا ندیدند مأیوسانه بیرون شدند حق تعالی ایشان را کور کرد و بچه را ساکت کرد و الهم آنجناب را و هم آنطفل را بقتل می رسانیدند پس در مقام هنگ احترام قبه منوره حسینی و بر آمدند و با اسبان داخل صحن مطهر شدند و رفتند میان بقعه مبارکه و آنچه از اشیاء نفیسه در میان حرم بود بغارت بردند

قلعوا ضریحه الشریف و کسروا صندوقه المنیف و وضعوا هاون القهوة فوق رأس الحضرة المقدسه علی وجه التخفیف و دقوها و طبخوها و شربوها الی آخر ما قال انتهى

جناب حاج ملا علی تبریزی سلمه الله تعالی در حاشیه وقایع الایام فرموده که احمد بن عبدالعلیم بن عبد السلام ابن تمیمه حرانی که معاصر علامه حلی بود صاحب کتاب منهاج السنه مؤسس مذهب و هابیه است و این کتاب را در رد منهاج الکرامه علامه حلی نوشته که مشحون از کفریات است عامه سال ها تخصص نمودند تا این کتاب را بدست آورده طبع نموده اند و موجب ترویج این مذهب فاسده شد است و حجة الاسلام آقاسید حسن صدر کتابی در رد کتاب منهاج السنه نوشته و الحق خدمت بزرگی با سلام کرده است

در سنه هزار و دوست و سی و دو اهالی خراسان از حکومت محمد ولی میرزا پسر فتحعلی

(ج 39)

ص: 624

شاه شاکي شدند و او را معزول کردند و شاهزاده حسين علي ميرزا ابن فتحعلي شاه ملقب بشجاع السلطنه حکومت منصوب شد

در اين سال شجاع السلطنه شهر هرات را محاصره نمود آخر الامر مصالحه باين شد که هر سالی پنجاه هزار تومان بايران بدهند و خطبه هم باسم سلطان ايران بخوانند و سکه هم باسم او بزنند و در اينسال جناب آخوند ملا اسمعيل از غدی که از اکابر علماء وعرفاء بود رحلت فرمود قبرش در قبرستان قتلگاه نزديک قبر مرحوم مير محمد تقی الرضوی الشهير بمير خدائی هست

در سنه هزار و دويست و سی و سه فتح خان افغان وزير محمود شاه افغان بطمع تسخير مشهد افتاد وشجاع السلطنه والی مشهد اردوی او را در حدود کافر قلعه تلاقی نموده آنها را شکست داد فتح خان گلوله بر داشت افغان ها هزيمت نمودند شجاع السلطنه پس از غارت اردوی افغانها منصوراً بمشهد مراجعت کرد فتحعلي شاه بتشکر اين امر بزيارت مشهد مقدس مشرف شد و به بناء صحن مقدس جديد امر فرمود و درب مرصع ضريح منور را که سمت پائين ضريح مبارك است نصب کرد

در سنه هزار و دويست و چهل و سه شجاع السلطنه از حکومت خراسان معزول شد و اسمعيل ميرزا پسر فتحعلي شاه بحکومت منصوب شد

در سنه هزار و دويست و چهل و هفت بواسطه بی نظمی خراسان عباس ميرزا پسر فتحعلي شاه که وليعهد و نایب السلطنه بود منصوب بحکومت خراسان گرديد و خراسان بورود وليعهد امن گرديد و حاجی ميرزا موسی خان از جانب فتحعليشاه بتوليت منصوب شد و او برادر ميرزا ابوالقاسم قائم مقام است

در شب پنجشنبه دهم جمادی الثانيه هزار و دويست و چهل و نه عباس ميرزا در مشهد از دنيا رحلت کرد در سن چهل و پنجسالگی و در آخر دار الحفاظ مبارك دفن شد و پسر عباس ميرزا محمد ميرزا وليعهد جدش فتحعليشاه گرديد و از محاصره هرات آمد بمشهد مقدس و بمراسم عزا داری پدرش قيام نمود

در سنه هزار و دويست و پنجاه محمد ميرزا از خراسان احضار به طهران شد و حکومت مشهد واگذار شد بقهرمان ميرزا و در اينسال فتحعليشاه در سفر اصفهان مرحوم شد در سن شصت و چهار سالگی در روز پنجشنبه نوزدهم جمادی الاخره و در یکی از حجرات صحن مقدس قم ايشان را دفن کردند

در جلد دوم دار السلام فرموده که مرحوم حاجی ملا-علي کئی از برای من نقل کرد که يکروز من دوساعت قبل از ظهر در میان حرم حضرت سيدالشهداء (عليه السلام) سمت بالای سر مبارک نشسته بودم و فکر می کردم در حل مسئله ای که مشکل شده بود برای من ديدم کانه شخصی در وسط غبار يا ابر رقیقی هست

نظر کردم ديدم خاقان منفور فتحعلي شاه قاجار است قبای بلندی پوشيده که اطرافش مرصع است بمرواريد ظاهراً و در هر بازویش دودانه يا سه دانه بازويند جواهر است بهیئتیی که در بعضی از تصاویرش مکرر دیده بودم ديدم داخل حرم شد از دری که نزديک قبر حبيب بن مظاهر و طرف بالای سر مبارك است و دست و بدنش را بشبکه های ضريح مطهر گذارد و زیارت مختصری کرد و بعد از سمت پشت سر مبارك آمد بجانب قبر حضرت علي بن الحسين (عليه السلام) وسایر شهداء (عليه السلام) و از نزديک من مرور



کرد چند دقیقه که گذشت من ملتفت شدم و متحیر و متعجب شدم، با خود گفتم چه شود که دفعتا سلطان بیاید و کسی ملتفت نشود و خبر آمدنش انتشار پیدا نکند

پس من برخاستم و رفتم که دو مرتبه او را ببینم دیدم نیست و حرم خلوت بود آمدم درب حرم چند نفر از سادات خدام را دیدم نشسته اند در درب رواق، گفتم مبادا بآنها بگویم مرا نسبت بجنون بدهند پس سؤال کردم چنین شخصی باین اوصاف که چنین محاسن و چنین قبالی داشت ندیدید گفتند نه! رفتم از تمام کفشداری ها پرسیدم، همه گفتند ما چنین شخصی ندیدیم من بکسی نگفتم تا آنکه شنیدم مرحوم حاجی ملا محمد بن حاجی لطفی هم او را بهمان حالت در آنعالم دیده بود پس تاریخ گذارده بود و تاریخش موافق بود با تاریخ فوت آن مرحوم و اما من تاریخ نگذاشتم، لکن معلوم است که همان اوقات آن مرحوم فوت کرده بود

الحاصل بعد از رحلت فتحعلی شاه محمد میرزا ابن عباس میرزا ابن فتحعلی شاه بتاعت سلطنت نشست و میرزا ابو القاسم قائم مقام را که شخص با کفایتی بود صدر اعظم نمود و لکن در سال دوم سلطنت محمد شاه قائم مقام از دنیا رفت و حاجی میرزا آقاسی صدراعظم شد در سنه هزار و دویست و پنجاه و یک الله یار خان آصف الدوله والی خراسان شد و او بانی دار السعاده مبارکه است

در سنه هزار و دویست و شصت و شصت فتنه میرزا علی محمد باب آشکارا گردید و او پسر میرزا رضای بزاز شیرازی بود مدتی در کربلای معلی تلمیذ سید کاظم رشتی بود که بهترین تلامذ شیخ احمد احسانی بوده

علی محمد بطریقت شیخ احمد مشی میگرد و مشغول ریاضات شاقه محرمه بود

آخر الامر او را در تبریز محبوس نمودند بامر میرزا حسین وزیر نظام با دو نفر از مرید هایش یکی سید حسین یزدی و دیگری ملا محمد علی نوذری بعد بحکم علماء تبریز در سال دوم جلوس ناصر الدین شاه هر سه را بجهنم واصل نمودند بعد از آنکه ملاحسین بشرویه و حاجی محمد علی بار دیگر از این طایفه را در قلعه شیخ طبرسی در سال اول جلوس ناصرالدینشاه بجهنم واصل کرده بودند

در سنه هزار و دویست و شصت و دو در شب هیجدهم ماه ربیع الثانی ربیع الثانی حاجی میرزا موسی خان متولی آستانه برادر میرزا ابو القاسم قائم مقام از دنیا رحلت فرمود

بعد از آنکه پانزده سال تولیت نمود در پشت سر مبارک قبرشان معلوم است و او سید بسیار جلیلی بود

نمیش منتهی می شود بجناب سید حسین بن علی اصغر ابن الامام زین العابدین (علیه السلام) و از نعمت های الهی باین سلسله محترمه آنست که خاتم شریف حضرت زین العابدین (علیه السلام) در این سلسله محترمه است بعد از فوت مرحوم حاجی میرزا موسی خان تولیت آستان قدس جناب حاجی میرزا عبدالله خوئی تقویض شدو آصف الدوله از ایالت خراسان معزول شد و ایالت خراسان تقویض شد پسرش محمد حسن خان سالار و پسر دیگرش محمدخان هم بیگلربیگی مشهد بود این دو برادر بالاتفاق بنام مخالفت با دولت را گذاردند و طغیان بدولت نمودند

در سنه هزار و دویست و شصت و سه حشمت الدوله با لشکر زیادی مأمور مشهد شدند محمد حسن خان سالار بدشت اخال فرار نمود بعد که حشمت الدوله وارد مشهد شد سالار حمله بمشهد کرد و میرزا محمد خان برادرش هم داخله را مغشوش کرد و میرزا عبدالله خوئی متولی باشی در درب مسجد گوهرشاد بضرب گلوله رجب بهادر کشته شد و قریب بر هفتصد نفر از قشونیان دولتی کشته شدند و بقیه قشون را در ارك محاصره نمودند با حشمت الدوله

در سنه هزار و دویست و شصت و چهار مرحوم ملا- محمدتقی قزوینی مجتهد بفرمان دختر برادرش قره العین بنت ملا محمد صالح مجتهد قزوینی شهید شد و قره العین نامش زرین ناج بود و پدرش ملا محمد صالح از اجله علماء و مجتهدین بود و شوهرش ملا محمد پسر عمش ملا محمد تقی از اجله علماء بود و اوزن فاضله بود رویش چون قمر و مویش چون مشک از فر بود در علوم عربیه و تفسیر و علم حدیث حظی داشت از سوء قضاء او شیفته میرزا علی محمد باب شد و طریقه او را پیش گرفت و حجاب را از بین برد داشت و یک زن را بنکاح نه مرد تجویز کرد

اصحاب میرزا علی محمد باب از جمال او حظ وافر می بردند گاهی او را شمس الضحی و گاهی بدر الدجی نامیدند و گاهی خود را آراسته میکرد و چون واعظان اصحابش را موعظه می کرد و آنها لب های او را می بوسیدند و ملا محمد تقی عم او او را از خود طرد و دفع کرد قره العین که همه علماء را واجب القتل می دانست حکم بقتل او نمود و در اول صبح که مشغول نماز بود در مسجد او را مقتول نمودند لذا مشهور شد بشهید ثالث خود قره العین از قزوین بیرون شد و از داعیان باب شد. در آنسال محمد شاه ابن عباس میرزا ابن فتحعلی شاه در شب سه شنبه شوال المکرم فوت نمود در سن چهل و یکسال و یازده ماه و جنازه اش را در یکی از حجرات صحن شریف دفن کردند و آثار خیریه او زیاد است :

منجمله ضریح نقره حرم حضرت ابی الفضل (علیه السلام) و منجمله قبه شیخ فرید الدین عطار در نیشابور و مزار شیخ ابوالحسن در خرفان در همانسال هم مرحوم شیخ محمد حسن صاحب جواهر از دنیا رحلت فرمود چون خبر فوت محمدشاه در مشهد باردور رسید حشمت الدوله بایار محمد خان هراتی بطرف هرات گریختند و قشونیه ها هم بطرف طهران فرار کردند، مشهد منحصر شد بقوای سالار

ناصر الدین شاه پسر محمد شاه در طهران بتخت نشست در سن هفده سالگی و شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه را مأمور بفتح خراسان فرمود خراسانی ها هم از لابدی همدست با سالار شده بودند حمام السلطنه که وارد خاک خراسان شد با سام خان ایلخانی پسر رضاقلی خان زعفرانلو خراسانی ها سر او علناً از سالار تیری جستند و بزرگان مورد الطاف دولت شدند حسام السلطنه شهر را محاصره کرد و اردوی دولتی هم در خواجه ربیع سکنی کردند طرفین حملاتی یکدیگر نمودند قحط و غلا در شهر شدید شد سالار هم دست تعدی بآستان قدس گشوده قنادیل طلا و نقره و طلاهای ضریح مقدس و نقره درهای حرم مطهر را کنده و باسم خود سکه زد و علماء و بزرگان شهر را محبوس نمود

این امور موجب اغتشاش داخل شهر شد دولتیان موقع را مغتنم شمردند یورش آوردند بجانب شهر

در سنه هزار و دویست و شصت و شش در نهم جمادی الاولی سالار پناهنده بحرم مطهر شد حسام السلطنه هم مشرف شد بآستان مقدس و محبوسین سالار را آزاد کرد، حسن خان سالار و محمدخان برادرش و اصلائنخان پر سالار را بجزای عملشان بقتل رسانید و قبر این سه میان باغ خواجه ریم پشت سر مزار خواجه است

پس معلوم شد که فتنه سالار که قلمه بندی شد از شصت و دو شروع و در شصت و شش ختم شد بعد از فتنه سالار تقریباً دو سال تولیت آستان قدس با مرحوم حاجی شیخ عبدالرحیم مجتهد بروجردی بود که بر نهج شرع مقدس تولیت فرمود

در سنه هزار و دویست و شصت و نه مرحوم حاجی میرزا هاشم مجتهد پدر جمعی از بزرگان علماء خراسان از دنیا رفت

در سنه هزار و دویست و هفتاد شاهزاده فریدون میرزا فرمانفرما حاکم مشهد شد و میرزا فضل الله خان وزیر نظام برادر مرحوم میرزا آقاخان صدر اعظم نوری متولی باشی شد و تعمیرات مهمه در آستان قدس نمود

منجمله رباط سناباد را که درب صحن عتیق بود خراب کرد، کاروانسرای تجار تی و بازارچه ودکاکین معتبره ساخت معروف است بسرای امیر نظام و نهر خیابان را باجر و ساروج محکم ساخت و سنک های بزرگ در کنار او نصب کرد و دکاکین خیابان را منظم ساخت و عرض خیابان را از پایه دکاکین رو بقبله تا پایه دکاکین پشت بقبله بیست و هشت ذرع قرار داد و عمارت روی حوض انبار صحن عتیق را ساخت و موسوم کرد بدار التولیه

در سنه هزار و دویست و هفتاد و دو وزیر نظام از تولیت عزل شد و میرزا محمد حسین عضد الملک قزوینی بتولیت منصوب شد و از خدمات او آنکه امر فرمود در فوق بازار وزیر نظام عمارتی ساختند ایضاً مسمی بدار التولیه نمود و روزها را بجهت خدام آستان قدس ایشان مقرر فرمودند و دیگر در زمان تولیت ایشان میرزا محمد صادق قائم مقام جوف حرم مطهر را آئینه کاری نمود و قرار حفاظ بالاسر و توحید خانه و پایین با در زمان او داده شد و درب کتابخانه مبارکه میان ایوان دا میرزا ابراهیم خان خمسه در زمان تولیت عضد الملک نقره نمود و ایوان طلای صحن جدید و درب طلای پیش روی مبارک بمباشرت ایشان طلا شد

در شانزدهم ربیع الثانی همین سال فریدون میرزا فرمانفرما والی مشهد مقدس مرحوم شد و در ایوان شرقی وسط دار الحفاظ مدفون شد و شاهزاده حسام السلطنه بحکومت منصوب شد

در سنه هزار و دویست و هفتاد و سه حسام السلطنه مأمور یفتح هرات شد و در غره ربیع الاول هرات را فتح نمود پس از مصالحه ایران و انگلیس یکی از شرایط صلح این بود که قشون ایران هرات را تخلیه کنند تا قشون انگلیس هم بوشهر را تخلیه کنند

در سنه هزار و دویست و هفتاد و چهار حسام السلطنه از ایالت خراسان عزل شد و شاهزاده حمزه میرزای حشمت الدوله بایالت خراسان منصوب شد

در سنه هزار و دویست و هفتاد و پنج عند الملک متولی باشی درب طلای پائین پای مبارک را طلا کرد و تأسیس مهمانخانه زواری را نمود و حشمت الدوله در اواخر این سال بمرو اردو کشی نمود

در سنه هزار و دویست و هفتاد و هفت حشمة الدوله از ایالت خراسان معزول شد و شاهزاده حسام السلطنه دو مرتبه والی خراسان شد و عضد الملک از تولیت معزول شد و حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک شیرازی بتولیت منصوب شد بعد از چندی قوام الملک از تولیت معزول و میرزا جعفر خان مشیر الدوله منصوب شد و ایشان در نظم امور خاصه در ضیافت زواری و شام خدام سعی جمیل نمود و دار الشفا سابق را که مقابل درب مسجد جامع بود تغییر داد و آورد به طرف بالا خیابان و آن سابقی را کاروانسرای کرد مسمی به سرای ناصریه و در این سال مرحوم حاجی سید محمد قصیر از دنیا رحلت فرمود و در حجره آخر پشت سر مبارک آنحضرت دفن شد

در سنه هزار و دویست و هشتاد و یک ثانیاً عضد الملک بتولیت منصوب شد و حسام السلطنه از ایالت معزول شد شاهزاده جلال الدوله بسر ناصر الدینشاه بایالت منصوب شد در جمادی الثانیه همین سال مرحوم شیخ مرتضی انصاری در نجف اشرف از دنیا رحلت فرمود

و ایضاً در این سال حاجی میرزا عسکری امام جمعه مشهد صاحب املاک کثیره از دنیا رحلت فرمود

در سنه هزار و دویست و هشتاد و چهار در دهم ماه صفر مرحوم ناصر الدین شاه زیارت مشهد مقدس مشرف شد و جقه سلطنتی را تقدیم آستان مقدمه نمود که فعلاً در میان حرم مطهر در بالای طاق بالای سر مطهر منصوب است در هیجدهم ربیع المولود از مشهد مقدس حرکت فرمود بجانب طهران

در ایام توقف مرحوم ناصرالدین شاه قاجار مرحوم محمد خان قاجار که ملقب به سپهسالار بود و پیشکار جلال الدوله بود از دنیا رفت و در صفا توحید خانه مبار که پشت پنجره فولاد دفن شد و در اینسال عضد الملک از تولیت عزل شد و مرحوم میرزا محمد خان مجد الملک بتولیت منصوب شد (وگویا تولد حقیر جامع این مختصر هم در این سال بوده)

در سنه هزار و دویست و هشتاد و پنج و بای شدیدی در مشهد ظاهر شد و مرحوم جلال الدوله والی خراسان بآنمرض از دنیا رحلت کرد و قبرش در ایوان وسطی غربی دار الحفاظ است محاذی قبر فریدون میرزا فرمانفرما و حشمة الدوله حمزه میرزا ثانیاً والی خراسان شد

در سنه هزار و دویست و هشتاد و هفت معین الملک متولی آستان قدس شد

در سنه هزار و دویست و هشتاد و هشت قحطی و مجاعه شدیدی در خراسان و غیر او از بلدان ایران شد

و در اینسال حمام السلطنه ثالثاً والی خراسان شد و حاجی سلطان محمد میرزای سیف الدوله بتولیت مفتخر گردید و در آخر این سال حمام السلطنه معزول شد و حسین خان شهاب الملک شاهسون والی خراسان شد و او بانی حوض امیر واقع در اواخر قبرستان و بانی رباط میان دشت بود

در سنه هزار و دویست و نود میرزا سعید خان مؤتمن الملک متولی آستان قدس شد

در سنه هزار و دویست و نود و دو شهاب الملک از ایالت خراسان معزول و ظهیر الدوله ولد محمد ناصر خان قاجار حاکم شد

در سنه هزار و دویست و نود و سه تلگراف از طهران کشیده شد بمشهد مقدس و ایالت خراسان تفویض به رکن الدوله برادر مرحوم ناصرالدینشاه شد



در سنه هزار و دو بیست و نود و هفت میرزا سعیدخان مؤتمن الملک از تولیت عزل شد و وزیر امور خارجه شد و تولیت نیز به رکن الدوله والی خراسان تفویض شد و میرزا مصطفی خان ولد میرزا سعید خان نایب التولیه شد

در این سال میرزا حسین خان سپهسالار والی خراسان و متولی آستان قدس شد و در بیست و یکم ذیحجه همان سال در مشهد مقدس فوت کرد و بقولی در بیست و دوم بوده چنانکه نظام العلماء در انیس الادباء فرموده و سال آن هزار و دو بیست و نود و هشت بوده چنانکه در تاریخش گفته شد « سپهسالار صد حیف از جهان رفت و قبرش در صفة بزرگ دار السیاده مبارکه است

در سنه هزار و دو بیست و نود و هشت نهم صفر مرحوم حاجی میرزا نصر الله مجتهد در مشهد مقدس از دنیا رحلت فرمود و قبرش میان حرم مطهر صفة بالاسر مبارک است

در بیست و یکم محرم هزار و سیصد مرحوم میرزا محمد صادق رضوی ناظر کل آستانه مقدسه از دنیا رفت و تبرش میان حرم مطهر پشت سر مبارک است

روز یازدهم شوال اینسال مرحوم ناصر الدین شاه بعتبه بوسی حضرت رضاع مشرف شد و در غره ذیقعدة الحرام از مشهد حرکت کرد بجانب طهران

### **امر چهارم - در وقایع مهمه متعلقه به طوس و بمشهد مقدس در ماه رابع عشر هجری**

در سنه هزار و سیصد و یک دار السیاده مبارکه را آئینه کاری نمودند و نعش میرزا اسماعیل خان مؤتمن الملک حمل بمشهد مقدس شد و در راهرو کشیک خانه دفن شد و در شوال این سال عبد الوهاب خان آصف الدوله شیرازی بایالت و تولیت آستان قدس مشرف شد ، و در اینسال نعش استاد غلامرضا که از مشایخ و اقطاب بود و از سلسله نعمت الهی بود از طهران حمل بمشهد مقدس شد و در دار السعاده مبارکه دفن شد

در سنه هزار و سیصد و سه در ماه صفر مرحوم حاجی ملا عبد الله مجتهد کاشانی از دنیا رحلت فرمود و در توحید خانه مبارکه دفن شد

و در اینسال مرحوم حاجی شیخ جعفر شوشتری مصنف کتاب فوائد المشاهد و خصائص الحسینیة و منهج الرشاد از نجف اشرف بزیارت مشهد مقدس مشرف شد و مدت چهل روز اقامت فرمود و بمنجر تشریف میرد و در مراجعت در لیلۃ تناثر نجوم در کردند مرحوم شد و جنازه شان را بنجف اشرف نقل کرده و دفن کردند

مخفی نماند که کتاب فوائد المشاهد را آن مرحوم تصنیف فرموده بلکه آن کتاب مواعظ شافیه آنجناب است که مرحوم آقاشیخ محمد طالقانی در مجالس موعظه شان حاضر شده اند و هر چه از زبان درر بار آنجناب صادر شده آقا شیخ محمد مرحوم در مجلس نوشته اند و مجموعه خموده اند و اسم او را فوائد المشاهد و نتائج المقاصد نام گذارده اند نه اینکه تألیف خود آنجناب است چنانکه هر کس بآن کتاب نظر نموده معلوم است بر او

و در این سال آصف الدوله عزل شد و فرمان فرما بایالت و تولیت منصوب شد و صنعت چینی سازی را در مشهد دائر نمود و آب قنوات و رودخانه ها را سنجیده از تمام قنوات آب مسجد



سبکتر بود و از تمام رودخانه ها رود خانه دولت آباد

در سنه هزار و سیصد و چهار رکن الدوله ثانیاً بایالت و تولیت مفتخر گردید

در سنه هزار و سیصد و شش مرحوم آیه الله حاجی میرزا حسن شیرازی حکم بتحریم استعمال توتون و تنباکو فرمود و عموم طبقات استقبال نمودند و قلیانهای بلور را شکسته و تنباکوها را آتش زدند

در سنه هزار و سیصد و هشت میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان بایالت و تولیت مفتخر گردیده

در سنه هزار و سیصد و نه و بای شدیدی بروز کرد، در آن و با جمع کثیری از علماء و سایر طبقات رحلت کردند

در سنه هزار و سیصد و ده مرحوم حاجی شیخ عبدالرحیم مجتهد بروجردی مرحوم شد و در دارالسیاده دفن شد

در اینسال مؤید الدوله پسر حسام السلطنه بایالت منصوب شد و میرزا محمد علی صدر الممالک بتولیت آستان قدس مفتخر شد

در سنه هزار و سیصد و دوازده و آخر شعبان مرحوم آیه الله حاج میرزا حسن شیرازی در سامره مبارکه رحلت فرمود و در نجف اشرف دفن شد

در اینسال آصف الدوله شاهسون بایالت خراسان منصوب شد

در سنه هزار و سیصد و سیزده در ماه ذیقعدہ مرحوم ناصرالدین شاه ابن محمد شاه در طهران شهید شد در میان حرم حضرت عبدالعظیم بضرب ششلول میرزا رضای کرمانی بعد از چهل و نه سال سلطنت در سن شصت و شش سالگی

در سنه هزار و سیصد و چهارده در ماه صفر مرحوم حاجی شیخ محمد تقی بجنوردی مرحوم شد و در دارالسیاده مبارکه مقابل قبر مرحوم حاج شیخ عبدالرحیم دفن شد در اینسال رکن الدوله ثالثاً بایالت و مدبر الدوله بتولیت منصوب شد

در سنه هزار و سیصد و هفده نیرالدوله بایالت و صدیق الدوله بتولیت منصوب شد آثار خیریه نیر الدوله در مشهد زیاد است

منجمله احداث آب منبع و آوردن آنرا بمسجد جامع

منجمله تسطیح کردن کتل شریف آباد و غیر اینها

در سنه هزار و سیصد و نوزده رکن الدوله رابعاً بایالت و نصیر الملک شیرازی به تولیت منصوب شد

در سنه هزار و سیصد و بیست و سه آصف الدوله شاهون ثانیاً بایالت و میر سید کاظم تبریزی داماد مرحوم ناصرالدینشاه بتولیت منصوب شد

در سنه هزار و سیصد و بیست و چهار مرحوم حاج شیخ حسنعلی مجتهد طهرانی در مشهد مرحوم شد و در صفا قوام شیرازی دفن شد در اینسال سام الدوله بتولیت منصوب شد



ايضا در اينسال مظفر الدين شاه ابن ناصرالدين شاه از دنيا رفت و در چهاردهم جمادى الثانيه همين سال دستخط صادر شد و مشروطيت را برعيت داد و روز بفوتش مانده نظامنامه مشروطيت

ص: 631

تمام شد بامضاء مظفر الدین‌شاء و محمدعلی شاه ولیعهد و میرزا نصر الله خان مشیرالدوله که صدر اعظم ایران بود

در سنه هزار و سیصد و بیست و پنج در ماه رجب میرزا علی اصغرخان صدر اعظم را در جلوخان مجلس شورا عباس آقای ترک بضرپ ششلول مقتول نمود و نحشش را در یکی از حجرات صحن جدید قم که از آثار خیریه خود او بود دفن کردند

در سنه هزار و سیصد و بیست و شش صاحب اختیار بایالت و پسر صدر الممالک به تولیت منصوب شد

در اینسال در دوازدهم رجب مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری را در طهران بدار زدند و مرحوم حاج میرزا حبیب مجتهد در مشهد مرحوم شد

در سنه هزار و سیصد و بیست و نه در ذیحجه مرحوم آیه الله آخوند ملا محمد کاظم خراسانی در نجف از دنیا رحلت فرمود

در سنه هزار و سیصد و سی در ایالت پر رکن الدوله و تولیت آقای مرتضی قلیخان نائینی گنبد و حرم مطهر حضرت غریب الغریب را تیر باران کردند

انصافا این مصیبت تجدید کرد مصیبت یوم الطف را چنانچه در زیارت جوادیه است

«السلام علی الامام الرؤف الذی هین احزان یوم الطفوف»

و خود آنحضرت هم بدخبل خزاعی از مصیبت قبر نازنینش خبر داد که فرمود (1)

وقبر بطوس یالها من مصیبة \*\*\* الحت علی الاحشاء بالزفرات

مرد وقتی که این شعر حضرت را می شنیدند نمی دانستند مصیبت قبر مقدس چه چیز است تا این مصیبت عظمی واقع شد آنوقت فهمیدند مقصود حضرت رضا (علیه السلام) را

اجمالش این است:

در اوائل محرم سنه مرقوم مسکر و قشون روس با توپ و قورخانه و شیپور زنان وارد مشهد مقدس شدند تا چندروز همین قسم بود و جمعیت زیادی وارد شدند با افسرها و صاحب منصب هایشان و در ارك منزل میکردند رکن الدوله رسما از آنها پذیرایی می کرد

قنسول روس اظهار می کرد: ما این عده از قشون را برای حفظ رعیت خود وارد کرده ایم!

چون فهمید که رؤسا و اشراف با او ضدیت ندارند لذا یوسف خان هراتی را واداشت که در نزدیکی قبرستان میرهوا مجلسی ترتیب داد و اظهار می کرد که ما مشروطه نمی خواهیم واحمدشاه

ص: 632

1- نمی توان که بنحو جزم نسبت داد که مراد مصیبت قبر بوده زیرا که اولاً ضمیر لها قصه و شانست و من مصیبة بیان آنرا می نماید و این

شایع است بین ادباء و فصحاء نه اینکه راجع بقبر باشد چه آنکه قبر مل کر استعمال شده و می شود و ثانیاً آن مصیبتی که «الحت الخ» مصیبت خود آنحضرت است نه مصیبت قبر وگرنه به بسیاری از قبور ائمه اهانت رسیده بالخصوص بقبور الله بقیع و مصیبت قبری که «الحت الخ» قبر جدش حسین علیه السلام است از نبش و غیره کمالات یخفی - ولد مؤلف)

را بسلطنت نمی شناسیم بلکه سلطان ما ایرانی ها محمد علی شاه است و جمعی از مردمان ساده و بی خبر را دور خود جمع کرد و چند روز بعد سید محمد یزدی طالب الحق و نایب علی اکبر هم به همین مقصود مجلسی در نوقان ترتیب دادند و طالب الحق نطق می کرد که دمکراتی ها بایی هستند، نظمیه و عدلیه و مالیه و سایر اداره ها را ما نمی خواهیم و تمام اهل ادارات بایی و کافرند!

کم کم مجلسشان قوت گرفت، طالب الحق و نائب علی اکبر با اتباعشان آمدند به مسجد گوهرشاد یوسف خان با اتباعش آمدند بصحن جدید منزل نمودند

طالب الحق روزها بمنبر می رفت، می گفت: مردم نترسید مقصود ما آن است که محمد علی شاه را می خواهیم که با او دست بیعت بدهیم، فریاد میزد مردم هوشیار باشید که دین و مذهب شما را بایی ها بردند

کم کم عده شان زیاد شد، یوسفخان در صحن جدید حجره بالاسر حوض انبار منزل کرده بود، طالب الحق در حجره بالای کفشداری مسجد، تفنگدارها هم در میان مسجد و صحن و بازار متفرق بودند، در اوایل ماه ربیع الاول الواطها و او باشها اطراف یوسف خان جمع شدند و او را «سردار» می گفتند او هم سه پایه در میان صحن گذارده مقصرین خود را شلاق میزد و متصل نوید میداد که محمد علی شاه عنقریب زیارت مشرف می شود، سالارالدوله با قشون فراوان بقوچان رسیده! یکنفر از قشونی ها و از اجزاء ادارات جرئت نمی کردند میان بست و حرم و صحن و مسجد بیایند، و اگر احیاناً یکی از آنها را میدیدند میبردند نزد یوسف خان و از آنشخص باقسام مختلفه هتک و ضرب و شتم میکرد و پول می گرفت

کار بجایی رسید که تجار و کسبه بالمره اطاق ها و دکاکین را بسته دست از کار کشیدند، شبی نبود که دکان با منزلی را خراب نکنند و اموالش را بغارت نبرند، از متمولین شهر پول گزافی به بهانه های متعدده می گرفتند

یوسف خان با محمدقوش آبادی نیشابوری که از اشرار معروف بود و اسمعیل ترشیزی از سربازهای گارد نظامی و جمعی از افغان ها و از اشرار شهر که تقریباً پانصد نفر میشدند گلدسته ها و سردرهای صحنین را سنگر داده بودند!

عصرها جمعیت میان صحن جدید جمع میشد، یوسف خان نطق مفصلی میکرد و کاغذهای جعلی از زبان محمد علی شاه بجهت مردم می خواند، آنها را بشارت میداد باعطای خلعت و منصب

سید محمد طالب الحق و نایب علی اکبرخان نوقانی و جمعی از اشراف محلات گلدسته های مسجد و سردرهای مسجد را سنگر کرده بودند!

تا اوائل ربیع الثانی ایندو طائفه از متجاسرین در این دو مرکز بودند و دیوانی ها کمیسارها و گلدسته های مسجد شاه را سنگر کرده بودند و در این مدت مکرر این دو دسته با یکدیگر زدو خورد کردند و در هر مرتبه جمعی از مظلومین کشته و مجروح میشدند

از اوائل ربیع الثانی مفسده شدت کرد بقسمی که احدی جرأت نمی کرد از منزلش خارج شود و همه شب تا یصبح صدای گلوله متصل از مواضع متعدده شهر مشهد مقدس بلند بود

وایضاً از اوائل ماه مزبور جمعی از سالداتهای روسی در چند مرکز از اطراف بست مبارك بالای بام ها چانه زده بودند بهانه حفظ رعایای خود



تا صبح روز شنبه دهم ربیع الثانی که دهم عید نوروز هم بود سنه هزار و سیصد و سی حقیر میان مسجد جامع بوم شخص بادکوبه که دکان و مغازه بزرگی داشت نزدیک بست بالا خیابان و یکعده از روس ها بالای دکان او چاتمه زده بودند با حال بسیار مضطربی آمد با اشک جاری آهسته گفت هر خاکی دارید بسر بریزید که امروز عصر توب بگنبد مطهر خواهند بست

حقیر گفتم از کجا شما دانستید؟

گفت علاوه بر آنکه بما رعایای خود خبر کردند امروز صبح بهین آورده اند و جلو توب ها ریخته اند و این علامت آنست که توب از مواضع متعدده خواهند زد که بانبار دود بیکدیگر حالی کند که یکمرتبه از اطراف شلیک کنند

حقیر مضطر بانه رفتم بمنزل مرحوم آقا میرزا ابراهیم خراسانی باعتماد آنکه حضرات متجاسرین از ایشان شنوایی دارند بلکه بامر ایشان جمعیت متجاسرین متفرق شوند و نثره خاموش شود و این تنگ ابدی از برای ما خراسانی هائیکه در این عصر هستیم باقی نماند

آقا فرمود این احتمال خیال فاسدی است و ابدأ روس ها چنین جرّتی نخواهند کرد که باول معبد مسلمین توپ ببندند و اگر می خواهید رأی داده شود اقلاً دوازده نفر از علماء حاضر بشوند تا آنچه تکلیف معین شود رفتار شود

حقیر بفوریت رفتم درب منزل یک یک از علماء و آنها را بتعجیل روانه کردم بمنزل آقا میرزا ابراهیم قریب بزوال هم خودم رفتم در آن مجلس آقای مرتضی قلیخان متولی باشی با عبدالحمید خان مترجم قونسولگری روس حاضر بودند

عبدالحمید خان گفت ژنرال قونسول سلام رسانیده و گفته تا دو خروب اگر این جماعت متجاسرین خلع اسلحه کردند و دکاکین باز شد فیها والا بضرب گلوله توپ باید اینها را از اطراف آستانه مقدسه متفرق بنمائیم

همه اهل مجلس حیران و متفکر شدند مرتضی قلیخان گفت متفرق کردن متجاسر بن صحنین با من و متفرق نمودن متجاسرین مسجدی ها با همه شما آقایان علماء

بناشد حقیر و آقای حاجی شیخ مرتضی بجنوردی و آقای حاج سید عباس شاهرودی و آقا سید جعفر شهرستانی که اخ الزوجه طالب الحق بودند برویم بموعظه متجاسرین مسجدی ها

رفتیم میان راه دیدیم بازار و کوچه ها خلوتست و در حمام شاه و درب کاروانسرای بانگ و دوب مسجد جامع سالدات زیادی با تفنگ ایستاده بودند و روی بام مسجد و میان گلدسته ها و میان صحن مسجد جامع جمع کثیری از متجاسرین تفنگدار بودند و همچنین میان کفش داری و میان پله های اطاق بالا لکن میان اطاق فوق کفش داری طالب الحق بود با چند نفر از رؤسای متجاسرین بعد از نشستن و تشریفات مجلسی به طالب الحق گفتیم که قونسول روس چنین پیغام داده طالب الحق تبسمی کرده گفت عجب شماها ساده هستید و از میان جیش کاغذی بیرون کرد که بروسی نوشته بودند و بفارسی خودشان ترجمه کرده بودند که چنین و چنان میگوئیم لکن هرگز باول معبد مسلمین چنین جسارتی نخواهیم کرد و معلوم شد او بروسی نوشته بود که چنین خواهیم کرد و مترجم تعمیه چنین ترجمه کرده

بعد ما بالتماس گفتیم استدعاء ما آنستکه این دو مطلبی که قنسول گفته بشود که بهانه بجهت او نباشد ، طالب الحق بحقیر گفت خودت برو بالای منبر از زبان علماء بگو گفتم بروم، گفت اگر



بروی در پایه اول منبر بدنت را از دم گلوله سوراخ سوراخ می کنند

بعد شخصی آمد بگوش نایب علی اکبر چیزی گفت او بسیار مضطرب از اطاق بیرون شد ما هم بر خاسته بیرون شدیم میان مسجد آمدیم دیدیم تمام تفنگی ها از پشت بام ها آمده اند میان مسجد و غیر تفنگی ها کسی میان مسجد نبود حقیر از میان دارالسیاده آمدم دم ایوان صحن عتیق یکی از دربانان کشیک اول گفت فلانی از میان خیابان مرو که بسیار خطرناک است از پشت قبرستان بروید بمنزل حقیر معجلاً از پشت قبرستان آمدم بمنزل تقریباً دو ساعت بغروب مانده بود که صدای توپ های شربل و توپ های قلعه کوب بلند شد از چند موضع بقعه مبارکه را توپ میزدند یکی از کاروانسرای ملک دیگری از پشت بام سرای بانگ و دیگر از قنصولگری و دیگر از باغ خونی و دیگر از درب دروازه پائین خیابان بهانه ظاهره متفرق نمودن اشرار بود لکن در باطن مقصودشان هدم قبر مبارکه بود از دو ساعت بغروب مشغول شدند و نزدیک آمدند با توپهای مسلسل تا اول غروب آفتاب که وارد صحن مطهر شدند زوار و متحصنین میان حرم مطهر رفته و درهای حرم را بستند

روس ها یکدسته شان با توپ های مسلسل رفتند پشت بام حرم مطهر و از پنجره های پشت بام ضریح مقدس و حرم مطهر را گلوله باران کردند و یکدسته شان با توپ و مسلسل آمدند میان دارالسیاده و از شبکه های پنجره نقره بحرم مطهر و بضریح مقدس توپ میزدند و یکدسته از پشت پنجره صحن مطهر بحرم و ضریح توپ میزدند

تقریباً از جمعیتی که میان حرم و رواق ها و پشت بام حرم و میان صحن بودند هفتاد نفر از شیعیان کشته شدند بعضی میان حرم مثل آن جوان شوشتری بالای سر مطهر که دستهایش بشبکه های ضریح مطهر بود که گلوله توپ بیشتش خورد و مثل شیخ نیشابوری بالای سر مطهر نشسته بود و سر بچه اش را بدا من گرفته گلوله توپ نصف سر آن طفل را برداشته و بعضی میان دارالسیاده از گلوله کشته شدند مثل سید شیرازی که از جمله زهاد و اوتاد بود و بعضی میان ایوان طلای صحن عتیق مثل ملا حیدر قادری و بعضی پشت بام حرم مطهر مثل سید چراغچی در بان کشیک اول

الحاصل تا دو ساعت از شب گذشته بحرم و ضریح مطهر توپ میزدند در حالتیکه جمعیت متحصنین میان حرم فریاد و فغان و گریه شان بلند بود و مرتضی قلیخان متولی باشی هم میان حرم بود

آخر الامر متولی باشی دستمالی بسر عصباً نمود از شکاف درب توحید خانه به طرف ایوان طلا بیرون کرده علامت امان آوردن، روس ها شیپور زدند و توپ زدن را موقوف نمودند و داخل حرم مطهر شدند و چند نفر از مسلمین فققازی ها که رعیت روس بودند مأذون شدند و آنها کشته ها را از میان حرم گرفته میآوردند میان صحن عتیق مقابل درب مدرسه میرزا جعفر می خوابانیدند و متحصنین حرم و رواق و صحنین را هم آنچه زنده مانده بودند از زن و مرد خارج نموده همه را در گوشه صحن طرف گنبد الله وردیخان نشانیده که تقریباً سیصد نفر بودند و اینها بهوای آنکه این آستانه مقدسه مأمّن خلق است پناهنده شده بودند و آنشب هم سرد و بارانی بود چونشب یازدهم نوروز بود و فردا شد روس ها اذن دادند که اسراء خارج شوند و کشته ها را هم ببرند دفن نمایند از یکی از آن اسراء سؤال کردم که آنشب بشما چه گذشت گفت تمام زن و مرد تا بصبح گرسنه و تشنه و سرمای زیادی خوردیم خصوصاً وقتیکه باران شدت کرد ما میان باران بودیم اما روسها با پای چکمه داخل رواق و حرم مطهر شدند



الحاصل چهار شبانه روز حرم و رواقها و صحنین در تصرف روسها بود از کشیک اول تا کنیک پنجم و احدی از مسلمین و خدمه و زوار راهی بشرف آستانه مقدسه نداشتند

روز چهاردهم ربیع الثانی که کشیک پنجم بود چند نفر از در بانها آمدند درب منزل حقیر گفتند روس ها اذن ورود بحرم مطهر داده اند متولی باشی فرموده که شما بیاید جهت تطهیر حرم و رواق ها

حقیر اداء للتکلیف از منزل با چند نفر از طلاب بزودی رفتیم به طرف صحن مطهر، درب صحن بسته بود، درب را کوبیدیم دربان باشی درب را باز کرد وارد شدیم، دیدم توپ ها در غرفه های طرف قبله محاذی حرم مطهر گذارده، سالدات های روسی هم پشت توپ ها ایستاده و جمعی از سالدات ها هم طرف ایران عباسی محاذی ایوان طلا و پنجره بالای اسبها سوار نشسته باینطرف محن هم سمت ایوان طلا-مر ترضی قلیخان متولی باشی و حاج سیدحسین نائب التولیه عرب و حاجی میرزا عبدالمجید ثقة الاسلام و بهاء التولیه، هر یک جارویی در دستشان و بهین اسبها را جاروب می کردند! حقیر مبهوتانه نشستم روی زمین! متولی باشی آمد، کیفیت تطهیر را مذاکره میکرد؛ حقیر نمیفهمیدم که چه جواب بدهم؛ بعد از مدتی با جمعی از اهل علم و خدام مشرف شدیم دیدیم چه حرم و چه رواق هایی!

فرش ها خونین، زمین و دیوارها و شبکه های ضریح مطهر خونین

بعد بدقت عین خونها را زایل نموده و به آب قلیل شبکه های مبارک و دیوارها را تطهیر نموده و چهار کر آب آورده زمین حرم مطهر را تطهیر نمودیم بعد دارالسیاده و توحید خانه و دارالسیاده و راهرو کشیک خانه را

بعد از چند روز با جمعی از خدام و در بانها فرشهای حرم مطهر و رواق ها را میان گاری انداختند بردیم بفیض آباد در دو فرسخی و دوشب آنجا ماندیم بزحمت زیادی ازاله عین و تطهیر نمودیم چند ماه بعد گنبد مطهر را چوب بندی کرده بودند بجهت تعمیر، حقیر از جوف گنبد مطهر مشرف شدم فوق گنبد، از آنجا دریچه بود بسمت محذب گنبد نزدیک سرطوق، شریف، بچشم خودم دیدم که تقریباً هیجده جای گنبد مبارک از ضرب توپ شربل سوراخ شده بود و آن گلوله ها بجوف گنبد افتاده بود هر قالب توپی مثل قند سی سیری بود شکلا و حجماً، علاوه شکلا و حجماً، علاوه بر توپهایی که بگنبد رسیده و سوراخ نکرده بودند!

جگرم سوخت آتش گرفتم علاج هم نداشتم

الحاصل بعد از چندی یوسف خان و طالب الحق هر دو بجزای عملشان رسیدند یوسف خان را روس ها کشتند که تحریکاتشان را بروز ندهد طالب الحق هم در طرف بغداد کشته شد

پنجمه بیش از این قضیه نگذشت که جنک اروپا بواسطه قتل ولیعهد اطریش بر پا شد. میتوان گفت که در این قضیه الحق حضرت رضا (علیه السلام) از زوار مجاورینش نگهداری فرمود

نظیر این قضیه در مزار بحار از جماعتی از ثقات نقل فرموده که در محاصره روم نجف اشرف را اهل نجف در دروازه ها را بستند، بعد که طول کشید و اعداء ظفر نیافتند گلوله توپ و تفنگ مثل باران بر آنها می ریختند و یکی از آنها بکسی بر نمیخورد حتی آنکه اطفال در میان کوچه ها منتظر بودند که کی گلوله میافتند که با او بازی کنند!

بلکه روزی دختری دست خود را بالا کرده بجهت حاجتی گلوله آمد و از آستین او داخل شد و از پیراهنش بیرون شد و آسیبی باو نرسید

یکی از صلحاه هیبی در خواب دید حضرت امیر (علیه السلام) را که در دستش سیاهییبی بود، پس از سبب او پرسید؟ فرمود از بسکه گلوله ها را از شما برگردانیدم

الحاصل دهم ربیع الثانی 1330 حکم دهم محرم را پیدا کرد، در همه بلاد مسلمین عموماً و در خراسان خصوصاً در مجالس متعدده مشغول عزاداری و سوگواری شدند، در اینقام شعرای عرب و عجم قصاید زیادی گفته اند

در سنه هزار و سیصد و سی و یک ایالت مفوض شد به نیرالدوله و تولیت به ظهیر الاسلام

در سنه و هزار و سیصد و سی و چهار ایالت مفوض شد به ناصرالدین میرزا

در سنه هزار و سیصد و سی و ششگرانی شدیدی در تمام بلدان ایران پیدا شد و ایالت مفوض شد به نایب السلطنه پسر ناصرالدین شاه

در سنه هزار و سیصد و سی و نه ایالت مفوض شد به قوام السلطنه در سنه هزار و سیصد و چهل کلنل محمدتقی میرزا رئیس ژاندارمری مشهد باغی شد در خراسان یکپارچه آتش روشن شد آخر الامر در حدود قوچان کشته شد

در سنه هزار و سیصد و چهل و یک ایالت مفوض شد به نظام السلطنه و تولیت به آقای مرتضی قلیخان

در سنه هزار و سیصد و چهل و دو ایالت مفوض شد به سردار اسعد بختیاری و تولیت به آقای قائم مقام رضوی

در سنه هزار و سیصد و چهل و سه ایالت مفوض شد به حشمت السلطنه و تولیت به مرتضی قلیخان

در سنه هزار و سیصد و چهل و چهار ایالت مفوض شد به وثوق السلطنه و تولیت به آقای محمد ولیخان اسدی الملقب به مصباح السلطنه

انصافاً ایشان از ابتدای تولیتشان تا بحال که تقریباً پنجسال می شود همه قسم مساعی جمیله خود را در تنظیم و ترمیم و تعمیر و تأسیس ابنیه خیریه متعلق باستان ملایک پاسبان مبذول فرمودند بقسمی که حقیقتاً موجب سرافرازی و آبرومندی مسلمین شده است، گویا در هیچ عصری از اعصار سابقه چنین تعمیرات و تأسیسات ابنیه خیریه در این آستانه مقدسه کسی نشان ندارد

اولاً- در این مدت قلیله ظاهراً علاوه بر یک کرور تومان مصارف تعمیرات داخله حرم محترم و روان های مطهر و صحنین شریفین و دار التشریفات و میهمانخانه مبارکه و بستهای اطراف روضه مقدسه شده است پس از فرش زمین و ترمیم دیوارها و تزیین کاشی ها و کسر تذهیب و تقضیض ایوانها و گلدسته ها و ابواب مقدسه و کشیدن چراغ برق و امثال اینها

ثانیاً ظاهر علاوه بر یک کرور تومان مصارف تأسیس ابنیه مستحدثه متعلق بروضة مطهرة رضویه شده از قبیل دکاکین بست خیابان علیا و سفلی و دکاکین احهانی در خیابان شاه رضا و تأسیس دار الشفاء مبارکه و دارالتربیه و دار العجزه و ابنیه که در باغ عنبر تأسیس شده که تمام اینها متعلق باستانه

مقدسه و در کمال استحکام و زیبایی ساخته شده

ثالثاً شاید در این مدت قلیل يك کرور تومان مصارف تعمیر قنوات و مزارع املاك موقوفات آستانه مقدسه شده

رابعاً در این چند سال خیلی از رقبات املاك موقوفه آستانه مقدسه مبارکه که بالمره موضوعش از بین رفته بود بهمت ایشان از غاصبین گرفته شده

چنانچه یکنفر از موثقین اجزاء دارالانشاء اداره محترم گفت قبل از تولیت ایشان تمام عواید آستانه تقریباً سالی دو بیست و بیست هزار تومان بود و امساله عوایدش بیک کرور و نیم رسیده

## فصل هفتم : در بعضی از تواریخ روضه مقدسه و مساجد و مدارس واقعه در ارض اقدس

### اشاره

و در این فصل چهارده مطلب است

### مطلب اول - در خصوصیات قبر مطهر حضرت رضا (علیه السلام)

بدانکه بقعه مبارکه تقریباً در وسط شهر واقع شده

در عیون و ارشاد است که حضرت رضاع را در خانه حمید بن قحطبه دفن نمودند در قریه سنابلد که بقدر یکصد رسیدن از نوقانست از ارض طوس و در اوست قبر هرون الرشید و قبر حضرت رضاع در قبله او واقع است

در بحار از خراج روایت کرده ما ملخصه وقد تقدم في وصيته ع ان يحفر قبره مما يلي الحائط بينه وبين قبر هرون ثلثة اذرع وتجدون سمكة من نحاس وعليها كتابة بالعبرانية هذه روضة علي بن موسى (عليه السلام) وتلك حفرة هرون الجبار

یعنی حضرت رضا (علیه السلام) قبلاً وصیت فرموده بود که قبر مقدسش را نزدیک دیوار حفر کنند و بین قبر حضرت و قبر هرون سه ذراع فاصله باشد و در میان قبر من ببینید ماهی از مس که باو نوشته شده بعبرانیه که اینست روضه مقدسه علی بن موسی (علیه السلام) و اینست خغیره هرون الرشید

و از این روایت شریفه استفاده می شود که صفه بالاسر مبارک در آن زمان مسدود بوده چون فرمود مبايلي الحائط ويلي بمعنای نزدیکست بنابراین محتمل است که سر نازنین حضرت زیرشبهه های ضریح مطهر یا خارج از ضریح مطهر باشد پس خیلی سوء ادبست که مؤمنین بالاسر نزدیک ضریح مطهر بروند

و در عیون از اباصلت هروی روایت کرده و حاصل آنچه مقصود از روایت است اینست که حضرت رضا (علیه السلام) باو فرمود داخل بشو این قبه را که در او قبر هرون است و خاك چهار طرف قبر او را بیاور گفت رفته و آوردم حضرت فرمود ناولني هذا التراب و هو من عند الباب یعنی آن خاکی را که از نزدیک در قبه آورده که در پشت سر قبر هرون واقع می شود بدو دادم حضرت بونید فرمود اینجا بجهت من قبر حفر می کنند و سنگی ظاهر می شود که اگر تمام گلنگداران خراسان جمع شوند نمی توانند آن سنگ را از جای خود حرکت دهند با

ذره از آنها جدا کنند بعد خاک بالاسر و پائین پای قبر هرون را طلیید و برید همین فرمایس را فرمود بعد خاک قبله هرون را طلیید و بوئید،  
فرمود

ص: 638

اینست خاک قبر من، در این موضع برای من قبر حفر کنند و قبر مرا هفت درجه حفر کنند، از برای قبر من لحدی بکنند دو ذراع و شبری خداوند او را وسعت میدهد آنقدری که بخواهد

آنگاه از جانب سر رطوبتی ظاهر شود پس بآن دعایی که بتو تعلیم میکنم تکلم کن تا بقدرت الهی آب جاری گردد و قبر پر آب شود و ماهی ریزه چند در آن آب ظاهر شود آنگاه ماهی بزرگی ظاهر شود که آن ماهیان ریزه را برچیند، در آنحال دست بآب گذار و آن دعایی که بتو تعلیم میکنم بخوان تا آن آب بزمین فروو، رود و آن اعمال نکنی مگر در حضور مأمون

بعد که حضرت از دنیا رفت آنچه فرموده بود بظهور آمد

چون ماهی بزرگ ماهیان کوچک را برچید یکی از وزراء مأمون گفت حضرت رضا (علیه السلام) بتو فهمانید که مثل ملک و پادشاهی شما بنی العباس مثل این ماهیانست، عنقریب بساط سلطنت شما برچیده می شود و حق تعالی شخصی را بشما مسلط می سازد که چنانچه این ماهی بزرگ ماهیان خورد را چید آن شما را از روی زمین براندازد.

از این روایت شریفه استفاده می شود صدف پشت سر که صدف شاه طهماسب باشد نیز در آن زمان مسدود بوده و از آنجا دری باز بوده بحرم مطهر

آنشخصی که بساط سلطنت بنی العباس را برچید هلاکوخان بود بسعی و همت والای جناب خواجه نصیر الدین طوسی

الحاصل از این روایات ظاهر می شود که قبر هرون تقریباً در زاویه شمالی حرم مطهر بوده و از دیوار پشت سر تا قبر هرون اقل سه ذراع فاصله بوده و از دیوار بالا سر تا قبر هرون افلا چهار ذراع فاصله بوده که ممکن بوده در یکی از این دو طرف قبر مقدس حضرت رضاع را حفر نمایند، و از قبر هرون هم تا قبر مقدس تقریباً هشت ذراع فاصله بوده

بنا بر این قبر مقدس در وسط دیوار پیش روی مبارک و پشت سر واقع نشده بلکه فضای پیش روی مبارک تقریباً دو ذراع زیادتر است از فضای پشت سر وضع صندوق مطهر و ضریح مبارک هم شاهد بر همین است و اینکه قبر هرون در وسط قبه باشد خلاف مستفاد از روایاتست

ظاهراً قبر مقدس میان سرداب باشد، چون امین تعمیرات گفت وقتیکه فرش حرم مطهر را عوض می کردند از پشت سر مبارک شکافی برداب باز شد و راه سرداب مقدس هم از نزدیک قبر مرحوم حاجی میرزا موسی خان است و میگفت من بله اول سرداب را دیده ام

چقدر مناسب است که در این مقام این شعر گفته شود

غربت في الشرق شمس فلها عيني تدمع \*\*\* ماراً یناقط شمساً غربت من حیث تطلع

### مطلب دوم - در خصوصیات و تواریخ صندوق مبارک و ضریح مقدس

بدانکه تاریخ وضع صندوق مبارک از قدیم است قدر مسلمش در حدود سنه پانصد بوده

چنانچه در روایات از کتاب ثاقب المناقب نقل کرده: انوشیروان مجوسی اصفهانی دارای مقام و منزلتی بود نزد سلطان محمد خوارزمشاه

، پس سلطان محمد اورا بسفارت فرستاد بمرو نزد سلطان سنجر و او مبتلا بود به برص، چون این مرض موجب تنفر طبایع است میترسید  
با این

ص: 639

چون رسید بمشهد مقدس بعضی باو گفتند اگر داخل بشوی باین قبه مبارکه زیارت و تضرع کنی و صاحب این قبه را شفیع کنی بدرگاه الهی، اجابت می فرماید و آنمرض ترا شفا عطا می فرماید گفت من مجوس هستم شاید خدام حرم مطهر مرا مانع بشوند از دخول میان حرم مطهر؟

گفتند لباست را تغییر بده که کسی ترا نشناسد

انوشیروان مجوسی چنین کرد پناه بقبر مقدس برد، تضرع و التماس نمود که خداوند مرض برص او را از او برطرف کند

چون از حرم بیرون شد بدستش نگاه کرد ابدأ آثار برص ندید، بعد لباس هایش را کند و بدنش را نگاه کرد ابدأ از برص اثری درخود ندید

پس مسلمان شد و اسلامش نیکو شد و از برای قبر مقدس شبه صندوق درست کرد از نقره

پس معلوم می شود که در حدود سنه پانصد که زمان سلطنت سلطان سنجر باشد از برای حرم مطهر خدایمی بوده و لابد اثاثیه داشته

و در مطلب چهارم ذکر خواهد شد که در سنه هفتصد و سی و چهار که ابن بطوطه مشرف شد قبر مطهر صندوقی داشته از چوب و ملبس بوده بصفه های نقره و صندوق مبارك فعلاً از چوب است و روی آنرا تشک طلا کوبیده اند و برعقبه صندوق اسم شاه عباس در کمال مذلت و حقارت کنده شده و مرش ضریح مطهر خشت بلور است و وسعت زمین ضریح مطهر طرف پائین با نیم ذرع است و طرف دیگر تقریباً شش کره است و اما ضریح مبارك مسلماً در حدود سنه هزار از برای مرقد مطهر ضریح بود و اما قبل از آن معلوم نیست چنانچه در حکایت عبدالؤمن از بک گذشت که از جمله نفاسی که از مشهد مقدس غارت نمود منجمله قطعه الماسی بود بقدر تخم مرغی و منجملة میل طلائی بود فوق ضریح مطهر که شاه طهماسب وقف کرده بود و محتملست که وضع ضریح در زمان شاه اسمعیل شده باشد و مرقد مطرسه ضریح دارد و هر سه فولاد است و هر ضریحی طولاً پنج دهنه است و عرضاً سه دهنه

و ضریح اول که نزدیک صندوق مبارکست در پیشانی اطراف آن سوره مبارکه ملائی بخط ثلث کتیبه شده و تاریخش معلوم نیست و محتمل است که او را شاه اسمعیل نصب کرده باشد

ضریح وسط در هر قبه از شکیه های آن چهار دانه یا قوت اصل در چهار گوشه آن و یکدانه زمرد اصل در وسط آن بالای ورق طلای ضخیمی مثل انگشتر نصب است و قبه های آن مسطح است و علاوه بر دو هزار قبه دارد و در طرف بالای سر (1) در پیشانی این ضریح مقدس دو سطر بخط نستعلیق طلاکوب کرده اند و در آن اسم شاهرخ ابن رضاقلی میرزا ابن نادرشاه افشار است که بوقف و نصب این ضریح و قبه های مرصع چهار گوشه ضریح مبارك موفق گردید سنه هزار و صد و شصت و دو (تاریخ آن 1160 میباشد چنانکه احقر خود دیدم)

و میرزا سعیدخان در اوقاتیکه تولیت آستانه مقدسه داشت بجهت حفظ این جواهرات شبکه های مس مطلا روی این ضریح گذارد که جواهراتش محفوظ بماند

و ضریح سوم که مورد تقبیل و استلام زوار و مؤمنین است طولش ده ذراع است و عرضش

---

1- بلکه طرف پیش روی مبارك جانب پائین پای شریف است که بالای درب ضریح مقدس است (ج 40)



شش ذراع است و ارتفاع آن تقریباً چهار ذراع است و بانی آن معلوم نیست و در دهنه وسط پائین پای مبارك درب مرصع جواهر نشانی است که مرحوم فتحعلی شاه در سنه هزار و دوست و سی و سه تقدیم نمود بشکرانه شکست دادن فتح خان افغان وزیر سلطان محمود افغان را و در آن دانه های فیروزج و یاقوت و زمرد و لعل منصوبست بیالای تنکه طلا که بعضی بدرشتی بسته و بادام است

و این درب ضریح مطهر نیست بلکه درب ضریح مطهر روی قبله و نزدیک زاویه جنوبی است و در پیشانی آن روی صفحه مطلا بخط بسیار جلی نقش شده هی و الله روضة من ریاض الجنة) و این جزء روایتی است که در عیون از حضرت رضا (علیه السلام) روایت کرده است

قال ان بخراسان لبقعة یاتی علیها زمان تصیر مختلف الملائكة و لا یزال فوج ینزل من السماء و فوج یصعد الی ان ینفخ فی الصور فقیل له یا بن رسول الله والی بقعة هذه قال هی بارض طوس و هی والله روضة من ریاض الجنة ، ولنعم ما قیل

ای روضه تو مطاف انس و جنه \*\*\* وی خاک درت ز آتش دوزخ جنه

محروم از این روضه مکن کامده است \*\*\* بین الجبلین روضة من جنه

مخفی نماند که صندوق و ضریح مقدس تقریباً شش گره منحرف است بجنوب و خود حرم مطهر هم تقریباً سه گره منحرف است جنوب چنانچه از درب پیش روی مبارك معلوم می شود که جمعاً انحرافش جنوب تقریباً نه گره می شود

و گمانم سرش آنستکه در روضات از محقق ثانی نقل کرده که اهل خراسان و اهل عراق جدی را ما بین الکتفین خود قرار دهند و خیلی از محازیب را از ایشان مائل بجنوب فرمودند و شاید ضریح مطهر و صندوق مبارك هم در سلطنت شاه اسمعیل صفوی بفرمایش محقق ثانی متیاسراً بنا نهاده شده باشد

و شیخ بهائی رساله دررد ایشان نوشته مسماة به تحفة اهل الایمان فی قبله عراق العجم و خراسان و فرموده قبه مشهد ما بین نقطه جنوب و مغربست

و فوق ضریح مطهر شبکه مطلا است و فوق آن شیروانی است از چوب که روی آن تنکه طلا کشیده شده و بالای آن شیروانی پوشش های ضریح مقدس که بسیار اعلاست انداخته می شود و در وسط آن شیروانی یکسر طوق طلای جواهر نشانی است و در دو طرف آن مرطوق دو قبه جواهر

نشان است

### مطلب سوم - در خصوصیات و تواریخ متعلق بحرم مبارك

بدانکه حرم مطهر مربع است و تقریباً ده ذرع و نه گره در دم ذرع و نه گره و زمین حرم مطهر مفروش است بسنک مرمریشم نمائی که در بعضی آنها اشکال و صور غریبه دیده می شود و لذا قیمت زیادی دارد و از عتیقه های دنیا محسوبست

و ازاره اطراف حرم مطهر خشت های کاشی چینی نمایی است که در آنها آیات قرآنی و اخبار شریفه نوشته شده و بعضی از آنها خشت های کوبی شکل و مشن بال دار است و معروف بخشت های سلطان سنجر

در بعضی از آنها رقم شده و ترکان زمرد ملکه بنده سلطان محمود شهید بتاریخ شهر الله

ص: 641

المبارك سنة اثني عشر وخمس ماه»

در قرآنخانه مبارکه سیپاره ایست بخط ترکان زمرد ملکه در سنین پانصد هجری وقف روضه مقدسه رضوی ع کرده

( ابن سلطان محمود شهید غیر سلطان محمد بن ملکشاه ابن البارسلان سلجوقی است) بعضی از خشت های ازاره حرم مطهر مثنی هز کوکبی است ، در یکی از این خشت ها این رباعی نوشته شده:

بادا هزار بار فزونتر سلام حق \*\*\* بر تو ابا غریب خراسان امام حق

مشتاق حضرت توام ای سید شهید \*\*\* حقا که هستم ازدل و از جان غلام حق

قائمه عبدالله بن محمود - سنه اثني عشر وست ماه

در خشت ازاره دیوار پیش روی مبارک قریب بزایوه جنوبي نزدیک بزمین این رباعی نوشته شده:

ای شحنه شرع و شوهر باک بتول \*\*\* از بازوی تورو نوق آئین رسول

در عالم علوی و جهان سفلی \*\*\* بی حب و ولای تو عمل نیست قبول

در دیوار قبلی حرم دو محراب است یکی به طرف زاویه جنوبی و دیگری به طرف زاویه غربی و محراب دیگری در قبه صفا که میرود بمسجد بالاسر

در هر يك از این سه محراب بخط کاشی بر جسته درشت بسیار ممتازی سوره مبارکه دقل هو الله احد و آیات شریفه و اخبار معتبره نقش شده

در آخر محراب غربی بکاشی بر جسته نقش شده « في ربيع الاخر سنة اثني عشر وست ماء » در بالای ازاره اطراف حرم بخط کاشی بر جسته بسیار درشت ممتازی نوشته شده سوره مبارکه انا فتحنا و تاریخ این کتیبه در صفا شاه طهماسب است في اثنین من جمادی الآخرة سنه ستین وسبع مائة مجربة

پس معلوم شد که تاریخ کاشی های ازاره میان حرم بعضی پانصد و دوازده سال است ، بعضی ششصد و دوازده ، بعضی هفتصد و شصت ممکن است از اینها استفاده می شود که داخله حرم محترم در این سه تاریخ تزینات و تشریفاتی داشته

در فوق این کتیبه شریفه در اطراف حرم قصیده بخط میرزا حسینقلی خوش نویس روی سنک مرمر حجاری شده، آن قصیده چهل و چهار بیت است و مطلعش این است

تبارك الله از این روضه همایون فر \*\*\* که بر تر از دو جهانست نزد اهل نظر

تاریخ این قصیده هزار و دوستر هشتاد و هفت است

فوق آن تا سقف حرم را مرحوم میرزا اصادق خان قائم مقام بامر مرحوم ناصرالدین شاه آئینه کاری نمود ، در زیر آئینه ها ورقه هایی است  
بشکل گل و ریاحین از طلا و لاجورد و این تزئین در حدود سنه هزار و دویست و هشتاد و دو شده ادر تولیت میرزا محمد حسین  
عضدالملک قزوینی

در منطقه حرم مطهر بخط خطاط مشهور علی رضا العباسی بطلای بسیار ممتاز جلی سوره مبارکه «یسبح الله» بخط ثلث نوشته شده

ص: 642

چهار صفه در چهار طرف حرم مفتوحست ، در بالای هر صفه نزدیک بمنطقه حرم مطهر خوانچه از جواهرات در کمال زیبایی نصب شده و در آنهاست جنه و شمشیر و خنجر جواهر نشان و تسبیح مروارید و غیرها که سلاطین و بزرگان وقف کرده اند

شاید قیمت این چهار خوانچه از يك كرور تومان متجاوز باشد، در فوق صفه بالاسر مبارك جقه سلطنتی ناصرالدین شاه در زیر آئینه نصب است که هنگام تشریف سینه هزار و دوست و هشتاد و چهار تقدیم نمود با بعضی از جقه های خواتین قاجاریه: از زمین حرم تا سقف آن تقریباً شانزده ذرع است چنانچه از سقف حرم تا سقف گنبد طلا نیز تقریباً چهارده ذرع است

صفه جنوبی بدار الحفظ مبارك باز می شود

صفه شرقی به کنید حاتم خان و بدار السعاده باز می شود ، این درگاه را شاه عباس کبیر درسته هزار رده که زیارت مشرف شد مفتوح نمود، يك زوج درب مرصع بجواهر هم در این درگاه نصب نمود که بعد نادر میرزا پسر شاهرخ ابن رضا قلی ابن نادرشاه او را کند و بمصرف خود رسانید صفه شمالی برواق پشت سر باز می شود در اوست قبر مرحوم شاه طهماسب الصفوی پسر مرحوم شاه اسمعیل و قبر مرحوم حاجی میرزا هدایت الله و از آن رواق می رود بتوحید خانه مبارکه

صفه غربی باز می شود بمسجد بالاسر و این مسجد بسیار شریف است، گویا همین مسجد است که در عیون الاخبار از حاکم رازی روایت کرده که گفت من در جوانیم خیلی عداوت و تعصب داشتم زوار حضرت رضا (علیه السلام) را برهنه می کردم و پول آنها را می گرفتم ، یکروز آهوئی در آن اطراف دیدم تازی عقب او فرستادم آهو پناهنده شد بدیوار مسجد تازی مقابل آهو ایستاد هر قدر سعی کردم تازی نزدیک آهو نرفت هر وقت آهو خود را از دیوار مسجد جدا میکرد تازی از او تعاقب می کرد باز آهو خود را بدیوار مسجد پناهنده میکرد تازی واقف میشد تا آنکه آهو داخل شد بفرجه که میان حرم مطهر بود گفت منم داخل شدم اثری از آن آهو ندیدم

از آنوقت نذر کردم که دیگر زوار حضرت رضا (علیه السلام) را اذیت نرسانم و هر وقت حاجتی دارم پناه باین قبر مطهر میبرم و از خداوند حاجتم را می خواهم و خداوند مستجاب میفرماید

مخفی نماناد از این روایت شریفه استفاده می شود که در آن اوقات اطراف قبر مقدس آبادی نداشته چون آهو در صحرا چرا میکنند نه در عمران و آبادی و شاید از آنروز حضرت را ضامن آهو گفتند که آهو پناهنده بقبر مقدسش شد و نجات یافت

و شاهد بر شرافت این مسجد شریف آنستکه علامه مجلی در تحفة الزائرین بسند معتبر از حضرت امام علی النقی (علیه السلام) روایت کرده که هر که را بسوی خداوند حاجتی باشد پس زیارت کند قبر جدم حضرت رضاع را باغل و نزد سر آنحضرت دو رکعت نماز بجای آورد و در قنوت نماز حاجت خود را از خداوند بطلبید بدرستیکه مستجاب می شود (انشا) مگر آنکه گناهی یا قطع رحمی سؤال کند بدرستیکه موضع آن حضرت بقعه ایست از بقعه های بهشتی انتهی

ظاهراً در زمان حضرت هادی هنوز صفه بالاسر مفتوح نشده و در مطلب اول گفتیم که بین قبر مقدس و دیوار بالای سر فاصله چندانی نبوده، پس نمازی که بالای سر مبارك خوانده می شود باید در همین مسجد خوانده شود

الحاصل طول این مسجد شریف از جنوب بشمال هفت ذرع است و عرض آن پنج ذرع است

و فراش این مسجد مبارك سنك مرمريشم نما است لکن نه بخوبی فرش تحت قبه مبارکه و ازاره این مسجد سنگ مرمراست و فوق سنگ مرمركاشی های معرق بسیار ممتازی است و فوق آن آئینه کاریست تا سقف و در منطقه این مسجد قصیده ایست از سرخوش هروی که مطلعش اینست

اندر این رخشنده منظر و اندرین فرخنده مسکن \*\*\* کامده است آرامگاه مظهر لطف مهیمن

تاریخش هزار و دویست و هفتاد و پنج است و این مسجد شریف سه صفه دارد

صفه شرقی آن همانست که میروود زیر قبه منوره

صفه غربی آن پنجره نقره دارد بدار السیاده مبارکه

صفه شمالی او قبر مرحوم حاجی میرزا نصر الله مجتهد و محمد ولی میرزا پسر فتحعلی شاه است و از این صفه میروود بمسجد پشت سرو طول آن مسجد از مغرب بمشرق است و تا راهرو مقبره حاجی میرزا موسی خان هفت ذرع و نیم است و عرض آن سه ذرع است و در اوست صفه که پنجره دارد بتوحید خانه مبارکه که در آن صفه است قبر مرحوم حاجی شیخ حسنعلی مجتهد طهرانی و حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک شیرازی و صفه دیگری است که پنجره دارد به راهرو سقاخانه و در اوست قبر مرحوم حاجی سید محمد قصیر و برادرشان حاجی میرزا حسن مجتهد

در بالای ازاره این مسجد قصیده ایست بخط نستعلیق بسیار درشت بستك محجر شده و اول قصیده در صفه ایست که میروود بسجد بالاسر و مطلعش اینست

این مسجد فرخنده که بر مسجد اقصی \*\*\* دارد شرف از مشهد سلطان خراسان

و در ماده تاریخش گفته شده :

خرم پی تاریخ طرازش بشنا گفت \*\*\* نیکو عملی ماند ز عباسقلی خان

(1262)

الحاصل از این مسجد پشت سر بتوسط صفه کوچکی میروود برواق پشت سروان صفه كوچك طولش از مغرب بمشرق دو ذرع و نیم است و عرضش دو ذرع

در این صفه است قبر مرحوم میرزا موسی خان و مرحوم حاجی میرزا حبیب مجتهد و بعضی می گویند ممر سر داب قبر مقدس حضرت هم از همین صفه است و از این صفه میروود برواق پشت سر که طول آن از جنوب بشمال تقریباً هفت ذرع است و عرض آن تا ممریکه می رود بمسجد زنانه شش ذرع و نیم است

طرف جنوب این رواق صفه شاه طهماسب است و طرف شمالش پنجره نقره و در نقره ایست که میروود بتوحید خانه مبارکه

در بالای ازاره این رواق پشت سر قصیده تا آنی بخط بسیار درشتی محجر شده و مطلع آن قصیده اینست:

زهی بمنزلت از عرش برده فرش تورونق \*\*\* زمین زمین تو محسود هفت کاخ مطبق

و در ماده تاریخش گفته :

پس از ورود سرود از برای سال طرازش \*\*\* زهی زمین تو مسجود نه رواق معلق

(1200)

و طرف شرقی این رواق مسجد زنانه است و آنمسجد هفت ذرع طول دارد از جنوب بشمال

ص: 644

و سه ذرع عرض دارد و فرش این امکانه شریفه که مسجد پشت سر و رواق پشت سر مبارك و مسجد زنانه باشد سنگ مرمر است و ازار اینها سنگ های منبت است که با قلم آهنین بقسمی منبت شده که حقیقتاً محیر العقول است و انسان مبهوت می شود که چقدر صنعت بخرج داده

### مطلب چهارم - در خصوصیات و تواریخ قبه مبارکه رضویه و گنبد شریف

بدانکه اصل حرم محترم را با پوشش اول که سطح مقعرش آئینه کاریست و فوق ضریح مقدس است عبدالله مأمون ساخت بجهت قبر پدرش هرون الرشید

تاریخ او تفصیلاً در دست نیست لکن اجمالاً معلومست که بعد از دفن پدرش هرون الرشید و قبل از شهادت حضرت رضا و ساخته شده و منافی نیست این باروایتی که جابر بن عبدالله الانصاری از حدیث قدسی نقل فرمود و در اوست تنصیص با مامت دوازده امام وقتی که میرسد باسم مقدس حضرت رضاع میفرماید یقتله عفریت مستکبر ویدفن فی المدینه التي بناها العبد الصالح الی جنب شر خلقی حق القول منی لاسرنه بمحمد ابنه الح

مراد بعبد صالح اسکندر ذی القرنین است که نوقان با طوس را او بنا نمود

و از این روایت استفاده نمی شود که حرم محترم را نیز اسکندر بنا نموده

گفتیم که ارتفاع این قبه مأمونی از زمین حرم تقریباً شانزده ذرع می شود و این قبه را که مأمون ساخته بود امیر سبکتگین پدر سلطان محمود خراب کرد از عداوتی که با خلفاء بنی العباس یا حضرت رضا (علیه السلام) داشت و گویا این خرابی در حدود سنه سیصد و نود بوده و تا وقتیکه سبکتگین زنده بود این مرقد مطهر مهجور و متروک بود و بعد پسرش سلطان محمود مرقد مبارك را بامر حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) ساخت

در کامل ابن اثیر است و جدد سلطان محمود عمارة المشهد بطوس الذي فيه قبر علی بن موسی الرضا والرشید و احسن عمارته وکان ابوه سبکتگین آخر به و کان اهل طوس یؤذون من یزوره ذلك انه رأى امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) فی المنام وهو یقول الی متى هذا فعلم انه (علیه السلام) یرید امر المشهد فامر بعمارته

در مطلع الشمس است که مباشر تعمیر سلطان محمود گنبد مطهر را سوری بن معتر حاکم نیشابور بود و بعد معلوم نیست که عمارت سلطان محمود خراب شده باشد حتی در حمله اخیر طایفه مغول و تاتار که سابقاً گفتیم این حمله اخیره اشد تمام حملات مغول و تاتار بود که ابن ابی الحدید و ابن اثیر نقل کردند و خربو المشهد الذي فيه علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و الرشید حتی جعلوا الجمیع خراباً با ثم صاروا الی هرات

چون از این حکایت معلوم نمی شود که حرم مطهر و قبر مبارکه مورد حمله و غارت و خرابی واقع شده باشد زیرا که آثار باقیه از سنه پانصد و دوازده و ششصد دوازده که پنجسال قبل از این حمله اخیریه بوده باشد هنوز در ازاره های حرم مطهر باقی است و اگر غارت و خرابی بحرم مطهر واقع شده بود این آثار از بین رفته بود پس شاید مراد این دو مورخ خیبر که نوشته اند و خربوا المشهد الخ ، سائر آبادی های مشهد باشد نه قبر مبارکه و حرم مطهر



در مجالس المؤمنین است که در عهد سلطان سنجر سلجوقی ابو طاهر قمی قبه مطهره را از مال خود اصالة یا وكالة از جانب سلطان سنجر عبارت نمود انتهى

ص: 645

ینظر حقیر عمارت ابو طاهر قمی تأسیس تازه بوده نه ترمیم تعمیر خرابی، و اساس تازه ابو طاهر همان بوده که گنبد فوق را ساخته که سطح محدبش مزین است بخشت های طلا چون از حدود سنه چهار صد که سلطان محمود قبه مبارکه را ساخته تا حدود سنه پانصد که ابو طاهر قمی قبه مبارکه را از مال خود اصالتاً یا وکالتاً ساخته معلوم نمی شود که در این مدت سانحه خرابی در قبه مبارکه روی داده باشد

در مطلع الشمس است که گنبد مبارك امام هشتم در زمان سلطنت سلطان سنجر ساخته شد و بنائیکه فوق مرقد مطهر است از سلطان سنجر است و مصالحش بسیار محکم و با دوامت، گویند در این بناء گل ارمنی با آب انگور و پشم بز مخلوط کرده که چنین بنای محکمی شده انتهی

ظاهراً مرادش همین گنبد فوق باشد

جهت اقدام سلطان سنجر باین بناه و عمارت بنا بر نقل بعضی از مورخین اینست که گفتند:

سلطان سنجر را پسری بود مبتلا شد بمرض مزمن، آنجوان بجهت معالجه و تغییر آب و هوا سفری نمود بطوس، در اراضی طوس روزی چشمش افتاد باهولی، او را تعاقب نمود، آهو داخل روضه مقدسه شد و پناه بآن مکان شریف برد

آنجوان هر چه کرد اسب داخل روضه مقدسه نشد!

تحقیق کرد دانست که اینجا روضه مقدسه حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) است مشغول استشفاء بدعاء و توسل بآن امام همام شد در همان ساعت شفا یافت

قضیه را بعرض پدرش رسانید. سلطان سنجر بشرف الدین ابو طاهر القی دستور داد و این بناه را ساخت بعضی این قضیه را نسبت بیسر ابو طاهر قمی داده اند

الحاصل قبه فوق ضریح مطهر در حدود سنه چهارصد هجری ساخته شده و بانی آن سلطان محمود غزنوی بود، گنبد مطهر فوق قبه سلطان محمود در حدود سنه پانصد هجری بود و بانی آن ابو طاهر قمی بود اصالتاً با وکالتاً از مال سلطان سنجر

از زمان ساختن هر يك از این دو بناء شریف تا بحال معلوم نیست سانحه خرابی روی داده باشد و اگر در تهاجم طائفه مغول و تاتار صدمه بقیه مبارکه یا بگنبد فوق وارد شده باشد تعمیرش بهمت والای سلطان محمد خدا بنده بوده که اول شیعه از سلاطین مغول است و بدست مرحوم علامه حلی شیعه شد و بسیار سعی کرد در تعمیر خرابی های چنگیز خان و پسرش تولیخان و حضرات مغول و تا تاریان که در مشهد مقدس و روضه منوره وارد کرده بودند

بدلیل آنکه از تحفة النظار قاضی شمس الدین علی بن بطوطه نقل شده که گفت در سنه هفتصد و سی و چهار هجری در عهد سلطان ابوسعید بن سلطان محمد خدا بنده از طریق جام بشهد مقدس مشرف شدم

قال والمشهد المکرم علیه قبة عظيمة في داخل زاوية تجاورها مدرسة و جميعها مليح البناء مصنوع الحيطان بالفاشي وعلی القبر دکابة خشب ملبسة بصفائح الفضة و علیه قنادیل فضة مطلقة و عتبة باب القبة فضة وعلی بابها ستر حریر مذهبة و هي مبسوطة بانواع البسط و ازاء هذا القبر قبر هرون الرشید انتهی

معلوم است که از سنه ششصد و هفده که حمله عظیمه طائفه مغول و تاتار بمشهد مقدس شد

ص: 646

که فرمودند و خربو المشهد الذی فیہ علی بن موسی الرضاع والرشد تا سنه هفتصد و سی و چهار که ابن بطوطه مشرف شد حرم مطهر ملیح البنا بود و بعضی از زینت ها داشته شخصی که این آثار خیریه از او بروز کرده باشد غیر سلطان محمد خدا بنده نبوده که سابقاً گفتیم او در سنه هفتصد و نه بسطنت نشست و در شب عید فطر سنه هفتصد و شانزده در شهر سلطانیه از دنیا رفت و از حکایت این بطوطه چند مطلب استفاده می شود

اول - آنکه در آن زمان در جوار حرم مطهر مدرسه و مسجدی بوده اما مسجد ظاهراً همین مسجد بالاسر مبارک است چون مسجد گوهر شاد در آن زمان نبوده و اما مدرسه اش معلوم نیست کجا بوده چون تمام مدارس حالیه مشهد مقدس تاریخشان بعد از تاریخ ورود ابن بطوطه بوده بمشهد مقدس

دوم - آنکه در آن زمان قبه مبارکه سالم بوده و دیوارهای حرم مطهر مزین بوده بخشت های کاشی

سوم - آنکه در آن زمان قبر مطهر حضرت صندوقی داشته ملبس بصفحه نقره و قنادیل و بعضی از زینت های دیگر هم داشته

چهارم - آنکه در آن زمان از برای قبر هرون آثار و علائمی بوده

بدانکه سطح محدب گنبد مطهر خشت های مس است که روی آنها را طلا کشیده اند و شاعر می گوید :

هفت هزار و هفتصد و هفتاد و هفت خشت طلا \*\*\* نصب شد بر گنبد سلطان علی موسی الرضا

در منطقه گنبد مطهر کتیبه ایست جلی بخط علی رضای عباسی که بصفحه نقش شده باین عبارت : بسم الله الرحمن الرحيم ؛ من عظام توفیقات الله سبحانه أن وفق السلطان الاعظم مولی ملوک العرب والعجم صاحب النسب الطاهر النبوی والحسب الباهر العلوی تراب اقدام خدام هذه الروضة المنورة الملكوتية مروج آثار اجداده المعصومين السلطان ابن السلطان ابو المظفر شاه عباس الحسيني الموسوی الصفوی بهادر خان فاستسعد بالمجيني ماشياً علی قدميه من دار السلطنة اصفهان الی زیارة هذا الحرم الاشرف وقد تشرف بزینة هذه القبة من خلص ماله فی سنه الف وعشر وتم فی سنه الف وست عشر» انتهى

انشدکم باللہ ملاحظه کنید که این شخص با این مرتبه و مقام عالی که دارد چه قسم اظهار حقارت باین دربار مقدس نموده

اولا خود را خاک قدم خدام این آستان قدس محسوب نموده

ثانیا با این مقام سلطنت که داشته از اصفهان پیاده زیارت حضرت مشرف شده

در مطلع الشمس است که شاه طهماسب گنبد مطهر را به آجرهای مطلا تذهیب نمود و یک منار قشنگی ساخت و او را نیز تذهیب نمود و دور مرقد ضریح طلائی نصب کرد

ایند و منافی بایکدیگر نیستند چون شاید تذهیب شاه طهماسب تا زمان شاه عباس محو شده با خشت های طلا را حضرات از بکیه سرقت نموده باشند یا بعضی را شاه طهماسب طلا کرده باشد و بعضی را شاه عباس

در زیر منطقه گنبد مطهر چهار ترنج است بچهار طرف که بانشاء محقق جلیل آقا حسین خوانساری بقطاع طلا نقش شده باین عبارت ( من

ميا من ممن الله سبحانه الذي زين السماء بزينة الكواكب ووضع هذا لقياب العلى بدرر الدوارى الثواقب ان استمد السلطان الاعدل  
الاعظم

ص: 647

والخاقان الاكرم الافخم اشرف ملوك الارض حسباً ونسباً واکرمهم خلقاً وادبا مروج مذهب اجداده الائمة المعصومين (عليه السلام) ومحبي مراسم آبائه الطيبين الطاهرين السلطان ابن السلطان شاه سليمان الموسوی الصفوي بهادر خان بتذهيب هذه القبة العرشية الملكوتية و تزئینها و تشرف بتجديدها و تحسينها اذ تطرق اليها الانكسار وسقطت لبناتها الذهبية التي كانت تشرق كالشمس في راجعة النهار بسبب حدوث الزلزلة العظيمة في هذه البلدة الطيبة الكريمة في سنة اربع وثمانين و الف-و كان هذا التجديد الجديد سنة ست وثمانين و الف كتبه محمدرضا الامامی) انتهى

این رباعی نیز را مرحوم آقا حسین فرموده:

ای باد عجب طرب فزا میائی \*\*\* از طرف کدامین کف پا میائی

از کوی که بر خاسته راست بگو \*\*\* ای گرد بچشم آشنا میائی

### مطلب پنجم - در خصوصیات و تواریخ رواق های مطهره

بدانکه رواق جنوبی حرم مطهر دار الحفاظ مبارکست که در قبله حرم مطهر واقع شد مو قبله دار الحفاظ مسجد گوهرشاد است

بانی این بیت مقدس هم گوهرشاد آغابانی مسجد جامعست زوجه مکرمه میرزا شاهرخ بن امیر تیمور، این بنای عالی مربع مستطیل است و طول آن از جنوب بشمال پانزده ذرع و نیم است و عرض آن هفت ذرع و نیم

مقابل در حرم مطهر صغه ایست که در او قبر عباس میرزا نایب السلطنه پر فتحعلی شاه و پدر محمدشاه است و از آن صغه پنجره ایست بمسجد گوهرشاد

در طرف راست کسبیکه از حرم خارج می شود اولاً صغه وسیعی است که می رود بدار السیاده . بعد دو صغه کوچکست که در صغه اول قبر جلال الدوله پسر ناصر الدینشاه است و در صغه دوم قبر سلطان مراد میرزای حسام السلطنه است پسر عباس میرزای نایب السلطنه و از این صغه ممریست بخزانه مبارکه حضرت رضا (علیه السلام)

در طرف چپ کسبیکه از حرم خارج می شود نیز صغه وسیعی است که می رود به راهرو کشیکخانه خدام و بکتابخانه مبارکه، بعد بقرینه طرف راست نیز دو صغه کوچکت که در صغه اول قبر فریدون میرزای فرمانفرما پسر نایب السلطنه است و در صغه دوم قبر رکن الدوله برادر ناصرالدینشاه است ازاره دار الحفاظ سنگ های مثبت است که با قلم ریز کنده شده باشکالی که حقیقتاً محیر العقول است در بالای ازاره در اطراف قصیده بنک محجر شده از حکیم قآنی و جمله آن اشعار چهل و هفت بیت است ، از آن قصیده است این چند شعر

زاده خیر البشر فرمانروای خیر و شر \*\*\* مهبط وحی و کرامت معدن صدق و صداد

بضعة موسی بن جعفر بو الحسن کز غیر حق \*\*\* جسته در مقصوره وحدت روانش انفراد

گرد علمش رازگونی عنده ام الکتاب \*\*\* ور بکاخش راه جوئی دونه خرط القتاد

مور و مارو نورو نارو وحش و طیر و انس و جان \*\*\* جمله زوجیند رزق و جمله زوخواهندزاد

بالای این کتیبه آئینه کاریست تا سقف که حسام السلطنه بانی آن بوده و زمین دار الحفاظ فعلاسنک مرمر است سابق بخش‌های کاشی بزرگ مفروش بود و در روی فرش کاشی دو دوده قصیده رسم بود که مطلعش این بود

زهی کاخ همایونی که رو بندش مدام از در \*\*\* خلائق خاک بامزگان ملایک گردا شهیر

رواق غربی حرم دار السیاده مبارکه است که طرف راست حرم واقعت و قبله اونیز

ص: 648

این بنای مبارك هم نیز از گوهر شاد آغا است - طولش از جنوب بشمال تقریباً سی و دو ذرع است و عرض آن مختلف می شود، وسطش مسدس طور است و این رواق بزرگترین رواق های حرمت از دار الحفظا که وارد دارالسیاده می شود مقابلش صفا و وسیعی است و در آن صفا مقبره مرحوم حاجی میرزا حسینخان سپهسالار اعظم که در سنه هزار و دویست و نود و هفت مرحوم شد و در این مکان دفن شد و پشت سر او اطاق ماندیست که در آن قبر جمعی از علمای اعلام است مثل مرحوم حاج سیدعباس شاهرودی و مرحوم حاج شیخ مهدی خالصی و مرحوم حاج ملا محمد علی فاضل و مرحوم آقامیرزا علی اکبر بروجری

از این قسمت مسدس که می رود به طرف جنوب مقابل دریست که بایوان مسجد جامع باز می شود و طرف راست کسی که می رود بمسجد جامع صفا ایستکه قبر مرحوم حاج شیخ عبدالرحیم مجتهد بروجری است و طرف چپ صفا که در او قبر مرحوم حاج شیخ محمد تقی مجتهد بجنوردی است و از این قسمت مسدس که به طرف شمال می رود مقابل دریست که بسقاخانه مبارکه باز می شود

طرف راست کسیکه می رود روآن در پنجره نقره ایست که پشتش مسجد بالاسر حرم مطهر است و طرف چپ مقابل پنجره نقره مسجد کوچکی است بسیار زیبا طول این مسجد چهار ذرع است و عرض آن سه ذرع و بعضی از علماء گفتند که حضرت رضا (علیه السلام) در این مسجد نماز گذارده و در کتیبه اینسجد اشعاری است مشتمل بر معصومین (علیهم السلام) و مطلعش اینست

صل یارب علی الشمس الضحی \*\*\* احمد المختار نور الثقلین

وزمین دارالسیاده مبارکه سنک مرمر است و ازاره آن بقدر نیم ذرع سنگ مرمر است و بالای آن باندازه یکذرع و نیم تقریباً کاشی معرق است و بالای آن قصیده ایست از مرحوم صبوری بخط نستعلیق از خطاط مشهور میرزا آقای خوشنویس که بسنک محجر شده و او هفتاد و چهاربیت است و مطلعش اینست

در گهی کائینه اش آئین عرش کبریاست \*\*\* قدسیانرا بر درش پیوسته روی التجا است

و تاریخش سنه هزار و سیصد است

در بالای ازاره صفا که می رود بدار الحفظا چند شعر بخط نستعلیق ممتازی حجاری شده و مطلعش اینست

بکاخ عالی شاهنشهی که بر در او \*\*\* نموده خرو انجم بمسکنت مسکن

مهین نتیجه موسی که کل خطه طوس \*\*\* زین مرقد او رشک وادی ایمن

و تاریخش هزار و دویست و هفتاد و یکست

در بالای دری که از دارالسیاده وارد دارالحفظا می شوند اشعاری بخط نستعلیق جلی کتیبه شده و از آن اشعار معلوم می شود که در سنه هزار و هشتاد و چهار در عهد شاه سلیمان که در مطلب سابق گفتیم زلزله شد که گنبد مطهر شکست خورد و خشت های طلای گنبد افتاد و این زلزله بدارالسیاده مبارکه هم خرابی وارد نمود و مرحوم شاه سلیمان که گنبد مطهر را مرمت و تعمیر نمود دارالسیاده مبارکه را هم تعمیر نمود در سنه هزار و هشتاد و چهار و آئینه این بیت شریف را رکن الدوله نمود بامر مرحوم ناصرالدینشاه در سنه هزار و سیصد





رواق شمالی حرم محترم توحید خانه مبارکه است در مطلع الشمس است که بانی آن مرحوم ملا محسن فیض است و طول آن از مغرب بشرق شانزده ذرع و نیم است و عرض آن مختلف می شود، در طرف جنوب در نقره و پنجره نقره مفتوح است بحرم مطهر که می رود برواق پشت سر روبروی آن در طرف شمال توحیدخانه مبارکه صفا ایست که در آن قبر مرحوم میرزا محمد خان سپهسالار است که در سنه هزار و دویست و هشتاد و چهار از دنیا رفت و در آن صفا دفن شد

پشت سر این صفا پنجره عالی است بصحن عتیق و طرف غربی توحیدخانه دری باز می شود به ایوان طلاق صحن عتیق و از طرف شرقی آن دری باز است بگنبد الله وردیخان و فرش زمین سنگ مرمر است و ازاره آن سنگها منبت است میل از دار الحفاظ، دیوار و سقف آن آینه کاری است مرحوم میرزا محمد خان پهسالار او را مرمت و تعمیر نمود.

رهاق شرقی حرم محرم که در پائین پای مبارک خارج می شود گنبد حاتم خان است طول آن از معرب بمشرق بازده ذرع است عرض آن هشت ذرع

از حرم که خارج می شود سمت راست راهیست که می رود براهرو کشیکخانه و طرف چپ راهی است که می رود بگنبد الله وردیخان و روبروی درب حرم صفا وسیعی است که می رود بدار السیاده

در سمت راست کسبیکه از حرم خارج می شود صفا ایست که در اوقیر مرحوم حمزه میرزای حشمت الدوله پسر عباس میرزای نایب السلطنه است

و فرش گنبد خانم خان سنگ مرمر است و ازاره آن سنگهای منبت است مثل ازاره دار الحفاظ و توحید خانه

فوق ازاره تقریباً بیست بیت قصیده ایست که مطلعش اینست

مهین سلاله زهراء علی بن موسی \*\*\* که مادحان درش را ملک کوبنه غلام

و در ماده تاریخش گفته

نوشته خامه خرم برای تاریخش \*\*\* از او همواره بماند بعالم این آثار

(1269)

فوق ازاره تا سقف کاشی معرق بسیار اعلا است که قیمتش از طلا بیشتر است

در تاریخ عالم آراء است که حاتم خان امین الدوله شاه عباس کبیر بوده و اصلاً اهل اردوباد بود و در سلطنت شاه عباس کبیر لقب اعتماد الدوله داشت و این لقب در آن زمان مرادف بود با صدر اعظم

در بعضی از تواریخ است که حاتم خان از احفاد مرحوم خواجه نصیر طوسی بوده و اولاد او در اردوباد آذربایجان سکنی دارند

در فردوس التواریخ مرحوم فاضل بسطامی فرموده حاتم خان بیگلربیگی مرد بوده و قبرش هم در زیر همین گنبد است که خود ساخته و آخر گنبد حاتم خان پنجره بزرگ آهنی بود و پشت آن پنجره مداحان مدح و منقبت میخواندند بعد که صحن جدید را ساختند آن زمین بین

گنبد حاتم خان و ایوان صحن جدید را الله یار خان آصف الدوله درسنه هزار و دوست و پنجاه و یک که والی خراسان بود بیت و رواقی  
ساخت مسمی نمود بدار السعاده انتهى

و عرض آن ده ذرم است از جنوب بشمال و طول آن دوازده ذرع است بغير دو صنفه بزرگی

ص: 650

که در جنوب و شمال آن هست که صفه جنوبی قبر مرحوم آقامیرزا ابراهیم خان امین السلطان پدر میرزا علی اصغرخان صدر اعظم است که درسته هزار و سیصد دفن شد

وصفه شمالی قبر مرحوم میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه است که درسته هزار و سیصد و یک نعشش را از طهران وارد مشهد مقدس نمودند و در همین موضع دفن کردند و زمین دار السعاده مبارکه و ازاره آن سنگ مرمر است و فوق ازاره قصیده مرحوم صبوری بخط بسیار خوب روی سنگ مرمر محجر شده مطلعش اینست

حبذا دار همایون سعادت دستور \*\*\* مرحبا کاخ فلک منظر خورشید ظهور

بارک الله حریمی که بود خاک درش \*\*\* سرمه چشم ملک غالیه طره حور

فوق آن تا سقف آینه کاری و بانی این تعمیرات از سنگ مرمر فرش و ازاره و کتیبه و آئینه کاری مرحوم میرزا علی اصغرخان اتابک اعظم است که بجهت خیرات روح والد خود چندین هزار تومان خرج کرد و این رواق مقدس را تزیین نمود

و در زاویه شرقی رواق های مقدسه گنبد اور دیکخان است و او بنائی است مثنی و بسیار مستحکم ساخته شده و اطول زمین او یازده ذرع است و اقصر آن هشت ذرع و نیم است تقریباً و زمین بخشش های کاشی مفروش است و ازاره او سنگ مرمر است و هشت صفه دارد و در صفها بخط ثلث بکاشی معرق بسیار ممتازی ولادت و رحلت معصومین سلام الله علیهم اجمعین و بعضی از احادیث معتبره نوشته شده از صفه شمالی آن میروند بتوحید خانه مبارکه و از صفه شرقی آن میروند بکفش داری صحن عتیق و از صفه جنوبی میروند بدار السعاده مبارکه و از صفه غربی آن میروند بگنبد حاتم خان و در این صفه این رباعی بخط نستعلیق بکاشی معرق نوشته شده

جبریل ز عرش آمد و حوران ز نعیم \*\*\* از بهر طواف شه فردوس حریم

عمداً بر خود بر دم مقرض دهند \*\*\* شاید که بدین وسیله گردند مقیم

و بانی این گنبد شریف الله وردیکخان است که در سلطنت شاه عباس کبیر بیگلربیگی فارس بود و بعد بواسطه نیکی و خدمات شایسته قابل همه قسم مراجع ملوکانه شد

آخر الامر شاه عباس او را احضار باصفهان فرمود و مفتخر نمود بایالت فارس ولکن در واقع منصب صدارت داشت درسته هزار و بیست و یک در شیراز از دنیا رفت و جنازه اش را حمل نمودند بمشهد مقدس و در زیر همان گنبدی که خود ساخته بود دفن شد و بین صفه جنوبی و شرقی صفه بزرگی است که از او میروند بدار الضیافه مبارکه و گویا اول درب حرم مطهر از همین راه بوده که می آمدند بگنبد اشوردیکخان و از آنجا مشرف میشدند بحرم مطهر چون در دارالضیافه سردر بسیار عالی هست و کاشی های معرق بسیار ممتازی دارد و دارالضیافه را جناب مستطاب اجل اشرف آقای حاج میرزا محمد علی قائم مقام رضوی دام اجلاله که رئیس و سرسلسله سادات رضویت در سنه هزار و بیست و پنج تعمیر قابلی کرد و ملکی را وقف فرمود و چند نفر حفاظ معین کرد که صبح و شام حاضر شوند و آنجا قرائت نمایند و از دیوار شرقی او راهی است بصحن جدید و از دیوار شمالی او بکراهی است بصحن عتیق وغالباً مجالس عمومی آستانه مقدسه در آنجا منعقد می شود و در زاویه جنوبی رواقهای مقدسه بیتی است مسمی براه کشیک خانه و طول آن از مغرب بمشرق تقریباً هشت ذرع است و عرض آن تقریباً هفت ذرع است و زمین آن سنگ مرمر است و ازاره آن سنگ سیاهست و فوق آن تاسقف



آئینه کاریست و در یست و در مغرب آن باب وسیعی است بدار الحفاظ و در مشرق آن باب وسیعی است بمدرسه علی تقی میرزا و ضلاً عنوان مدرسه بودن ندارد بلکه فوقانی غربی آن کتابخانه مقدسه و مرافق آن است و تحتانی آن کشیخانه خدام است و فوقانی جنوبی آن اطاق تشریفات است و بسیار باشکوه و طویل و عریض است و تحتانی آن حجرات خدام است و فوقانی شمالی آن حجره متعلق پیشخدمت باشی آستانه مقدسه است و تحتانی آن قهره خانه حضرتی است و فوقانی و تحتانی شرقی آن جزو حجرات صحن جدید است و مسکن سرکشیک ها و خدام است و در زاویه شمالی رواق های مقدسه بناه مربع مستطیلی است مسمی بر اهر و سقاخانه و طول آن از جنوب بشمال شش ذرع است و عرض آن پنج ذرع و نیم است و زمینش سنگ مرمر است و ازاره آن سنک سیاه و بالای آن سقف آئینه کاریست و در شمال آن درب وسیعی است که بایوان طلای صحن عتیق باز می شود و در جنوب آن درب وسیعی است بدار السیاده مبارکه و در مشرق آن نزدیک درب دار السیاده پنجره آهنی دارد بآخر مسجد پشت سر که قبر مرحوم حاج سید محمد قصیر است و در نزدیک درب ایوان طلا- نصف دائره گلدسته بالای ایوان طلا است که نصف دیگر آن میان دیوار است و در مغرب آن یکپارچه سنگاب مجوف بسیار بزرگ ضخیمی است که تقریباً دو کر آب می گیرد و در اطراف آن سنگاب بخط واضحی حجاری شده «السلطان المعظم شهنشاه الاعظم مولا ملوک العرب والعجم سلطان ارض الله حافظ بلاد الله مجد الممالك علاء الدولة والدين لحيات الاسلام والمسلمين ظل الله في العالمين كهف الثقليين سلطان الخافقين ذو المناقب و المناصب محمد بن مسعود اعز الله انصاره» بتاریخ اوائل شعبان سنه پانصد و هفتاد و هفت و پشت سر سقاخانه حجره ایست که فعلاً متعلق بحاجب التولیه است و فوق این حجره گنبد کاشی است و معلوم نیست که گنبد از کیست و بجهت چه ساخته شده

### مطلب ششم - در خصوصیات و تواریخ درهای واقعه در حرم مطهر و رواق های مقدسه

بدانکه در آستانه مقدسه دو درب طلا هست و هیجده درب نقره و سه درب چوبی که از طلا نفیس تر است :

اول درب طلائی که از دار الحفاظ داخل حرم مطهر می شوند

این درب در سنه هزار و دوویست و هفتادو دو در تولیت میرزا محمد حسین عضد الملک قزوینی طلا شد، آیات و احادیث زیادی در او به طلا نقش شده و در اطراف این در نوزده شعر از قصیده مرحوم میرزا محمد علیخان سروش بطلا نقش شده در آخر آن قصیده است :

گوئی این خرم حرم خلدی بود پر رنگ و بو \*\*\* لیک خلدی بر درش یکدسته ابلیس لعین

کلک مشکین بر درش از بهر تاریخش نوشت \*\*\* بوسه زن بر این در و یا نه بفردوس برین

در کاشی های اطراف چهار چوب اشعاری که منسوبست بمرحوم خواجه نصیر طوسی نوشته شده

لوان عبداً اتی بالصالحات خدا \*\*\* بود کل نبی مرسل و ولی

وصام ما صام صوام بلا ملل \*\*\* وقام ما قام قوام بلا کسل

و عاش فی الدهر آلافا مؤلفه \*\*\* عار من الذنب معصوم بلا زلل

فلیس فی الحشر یوم البعث ینفعه \*\*\* الا بحب امیر المؤمنین علی (علیه السلام)

در دورپایه درب پیش روی مبارک بر روی کاشی چینی مانندی بسیار ممتاز بخط ثلث برجسته

ص: 652

کتیبه ایست و در سمت بار کسبیکه وارد روضه مقدسه می شود مسطور است

«من عمل العبد المذنب علی بن محمد المقری فی تاریخ غرة جمادی الاولى سینه اثني عشر وست ماه غفر الله له ولوالديه ولجميع  
المؤمنين والمؤمنات بمحمد وعترته الطاهرين»

در پیشانی همین درب شعر ابی نواس را نوشته که در مدح حضرت رضا (علیه السلام) می گوید

مطهرون نقیات ثیابهم \*\*\* تجری الصلوة علیهم اینما ذکرُوا

من لم یکن علویا حین تنسبه \*\*\* فعاله فی قدیم الدهر مفتخر

الله لما بری خلقا فاتقنهم \*\*\* صفاکم واصطفاکم ایها البشر

فاتم الملاء الاعلی و عندکم \*\*\* علم الکتاب و ماجاءت به السور

دوم - درب طلای پائین پای مبارک که از گنبد حاتم خان وارد حرم مطهر می شود

این درب طلای خالص است و تاریخش هزار و دویست و هفتاد و چهار است

در ترنجهای او بعضی از احادیث شریفه بطلا نقش شده و مزین است باین قصیده که مشتمل است باسامی سامیه ائمه اطهار و آن پانزده  
بیت است، مطلعش اینست

صل یارب علی شمس الضحی \*\*\* احمد المختار نور الثقلین

و نیز این قصیده بسیار عالی از سروش در آن درب طلا نقش شده و او شانزده بیت است و مطلعش اینست :

زهی بروی خلاق در سعادت وفر \*\*\* در حریم علی بن موسی جعفر (علیه السلام)

در یکه خواهد رضوان ز پرده دارانش \*\*\* در یکه ساید کیوان بر آستانش سر

سپهر خواست که باشد بر این در از حجاب \*\*\* بدو چه گفت، بگفتم حجاب خویش مدر

بهشت گفت که هستم بصحن او مانند \*\*\* بدو چه گفت، بگفتم که آب خویش مبر

بجای حلقه زرین و حلقه سیمین \*\*\* زند بر در این بارگاه شمس و قمر

بعرش بالذ از این بقعه عالم سفلی \*\*\* بخلد نازد از این روضه توده اغبر

این درب نیز در تولیت مرتبه دوم عضد الملک طلا شده



سوم - درب نقره پشت سر مبارك که از توحيد خانه وارد حرم مطهر ميشوند

اين در مشبکست و طرفين آنهم پنجره نقره است، تاريخش هزار و دويست و نود و چهار است که در توليت ميرزا سعيد خان متولى وزير امور خارجه از نقره آستانه مقدمه که در خزانه موجود بود ساخته شده و در آن درب اشعار صبوري نقش شده، مطلعش اينست

اين در از کيست که از روى نياز \*\*\* عرش دادار ورا برده نماز

چهارم - درب نقره که از دارالسياده وارد دارالحفاظ ميشوند

بانى آن سلطان مراد ميرزاى حسام السلطنه پسر عباس ميرزاى نايب السلطنه است در آن قصيده صبوري ملك الشعراء نقش شده و آن بيست و هفت بيت است مطلعش اينست

اين در قدس از رواق کيست که سايد \*\*\* پاشنه بر نه رواق طارم اخضر

و در ماده تاريخش گفته :

گفت صبوري براى سال طرازش \*\*\* اکنون سلطان مراد يافته زين در

(1289)

ص: 653

مخفی نماناد لطف این مصراع تاریخ

پنجم - درب نقره که از سر کشیکخانه وارد دارالحفاظ میشوند

بانی آن نیز حسام السلطنه است، در آن نیز قصیده صبوری نقش شده و آن بیست و هشت بیت است، مطلعش اینست:

بیارگاه سپهر اشتباه سپهر اشتباه سبط رسول \*\*\* که جن وانس بنحاک درش بود محتاج

و در ماده تاریخش گفته

یکی نهاده بر این در سر ارادت و گفت \*\*\* نهاده اند براین در شهان عالم تاج

(1289)

ششم - درب نقره که از مسجد گوهرشاد آغا وارد دارالسیاده می شود

این درب را انیس الدوله زوجه ناصر الدین شاه بانی شد در سنه هزار و دویست و هشتاد و چهار که با مرحوم ناصرالدین شاه زیارت مشرف شد در ترنجهای آن بعضی از آیات شریفه و اخبار مقدسه نقش شده

در دوره این درب بخط نستعلیق بسیار خوب قصیده مینا نقش شده و آن بیست و سه بیت است از آن اشعار است این چند شعر:

نور حق طور تجلی پور موسی شاه طوس \*\*\* شبل زهراء سبط پیغمبر سلیل حیدرا

مظهر یزدان خداوند قضا فرمان رضا \*\*\* کاستان عالیش از عرش اعظم برترا

علت ایجاد عرش و کرسی و لوح و قلم \*\*\* باعث تکوین خاک و آب و باد و آذرا

ای نیابد شبه او غواص قدرت تا ابد \*\*\* گر برون آرد ز بحر آفرینش گوهرها

تلزم ایجاد را هم کشتی و هم ناخدا \*\*\* کشتی ابداع را هم بادبان هم لنگرا

هفتم - درب نقره که از راهرو سقاخانه وارد دارالسیاده مبارکه می شود بانی آن امین اقدس زوجه مرحوم ناصرالدین شاه است

در در ترنج بالای آن یکمصراع بطلا نقش شده « قال رسول الله ص » در زیر آن ایضا بطلا این بیت نقش شده

بدرگاه رضا در دولت شه ناصر الدین کرد \*\*\* این در را مهین بانوی عظمی نقره آگین

در ترنج بالای آن مصراع دیگر بطلا نقش شد و انا مدینه العلم و علی بابها «

در زیر آن ایضا بطلا این بیت نقش شده

بهر تاریخش یک آمد از عرش و گفتا \*\*\* از امین اقدس این درب مقدس یافت آئین

(1307)

هشتم - درب نقره که از کفشداری صحن عتیق وارد ایوان طلا می شود

در آن قصیده فرائی نقش شده ، مطلعش اینست

این در حالی که سوده جبهه خود را \*\*\* در بر آن نه روان گنبد مینا

در ماده تاریخش گفته شده

از پی تاریخ گفت حاجب این در \*\*\* باب جنانی گشوده گشته از اینجا

(1252)

ص: 654

در سلطنت محمد شاه و تولیت حاج موسی خان ساخته شده

نهم - درب نقره که از ایوان طلا براهرو سقاخانه میرود ، و در آن قصیده از پریشان نقش شده و از آن قصیده است

قدسیان بهر سلامش قافله در قافله \*\*\* عرشیان بهر طوافش کاروان در کاروان

بار بندند هر دم جانب ارض و سما \*\*\* بال بگشایند هر که بر مکان و لا مکان

با چنین رتبت بود یا لیتنی کنت تراب \*\*\* عرش را برخاک پاک حضرتش ورد زبان

در ماده تاریخش گفته :

کلك مشکین پریشان سال تاریخش نوشت \*\*\* درگه شاه ولایت بوسه گاه انس و جان

(1246)

این درب هم در تولیت حاجی میرزا موسی خان نقره شد

در چهارچوب این درب اشعاری بنقره رسم شده منجمله این شعر است خدیو خاک خراسان و شاه خطه طوس \*\*\* امین دین خداوند و  
شرع پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

در ماده تاریخش این شعر نقش شده

قلم گرفت بتاریخ سال سرخوش و گفت \*\*\* پناه اهل زمین در دو عالم است این دد

(1272)

معلوم می شود خود درب مقدس در تولیت حاجی میرزا موسی خان نقره شده و چهارچوب آن قبل از تولیت وزیر نظام نقره شده

دهم - درب نقره که از ایوان طلای صحن عتیق بقرآنخانه مبارکه مشرف میشوند

در ترنجهای این درب بعضی از آیات شریفه واحادیث نبویه نقش شده و بانی آن مظفرالدوله ابراهیم خان خمسه است در آن قصیده نقش  
شده و از آن قصیده است:

فروغ دیده زهراء علی بن موسی \*\*\* سلیل حیدر صفدر قسیم جنت و نار

مسیح درس سخن خواند درد بدانش \*\*\* وزان سپس دم جانبخش یافت در گفتار

تاریخش 1274 است

یازدهم - درب نقره که از ایوان طلا وارد توحید خانه مبارکه می شود و آنرا امیر نظام حسین علی خان گروسی تقدیم کرده در ترنجهای آن بعضی از سوره و آیات قرآنی و احادیث نبویه نقش شده و قصیده از سرخوش نیز در او نقش شده و در ماده تاریخ آن گفته

نکرده فکر بتاریخ سال سرخوش و گفت \*\*\* بحق حق که در این در نشد کسی مایوس

(1273)

دوازدهم درب نقره که از گنبد الله وردیخان وارد توحیدخانه مبارکه می شود

بانی آن زوجه سهام الدوله حاکم بجنورد است در حدود سنه هزار و سیصد و بیست تقدیم آستانه مقدسه شده

سیزدهم درب نقره که از مدرسه علینقی میرزا وارد راهرو کشیکخانه می شود، این درب را نصیر الملک شیرازی در زمان تولیتش از نقره آستانه مقدسه که در خزانه ذخیره شده بود ساخته است سنه 1319

ص: 655

چهاردهم - درب نقره که از ایوان طلای صحن جدید وارد راهرو دار السعاده می شود در ترنجهای این درب بعضی از احادیث نقش شده و قصیده در آن نقش است و در ماده تاریخش گفته

بمطلع سر مطلع افزود و گفتا \*\*\* زهی زین در فیض و باب مواهب

(1278)

در تولیت میرزا جعفرخان مشیرالدوله ساخته شده

پانزدهم - درب نقره که از راهرو دار السعاده وارد دارالسعاده می شود

و آن چهار ترنج دارد، در ترنج بالای مصراع چپ نقش شده بخط ثلث « فی ایام دولت السلطان الاعظم والخاقان العظم ابو المظفر ناصرالدین شاه قاجار خلد الله ملکه »

و در ترنج پایین همان مصراع نقش شده « وتشرف بتفضیض هذا الباب الشریف الواقع فی البقعة التي هي والله روضة من رياض الجنة ومن دخله كان آمنا»

و در ترنج بالای مصراع راست درب نقش شده «قد استعد مؤتمن السلطنة العلية مقرب الحضرة الرضوية ذوالریاستین میرزا فضل الله المتولی . ذو الشوكة البهية وزیر نظام »

و در ترنج پائین این مصراع نقش شده و باصابت سعایت تراب آستان سلطان ابوالحسن (علیه السلام) ابو الحسن الشریف الحسینی سرکشیک الخامس (1270)

شانزدهم - درب نقره که از صحن عتیق وارد کفشداری بزرگ می شود

بانی آن مشیرالدوله است که در سنه هزار و سیصد و بیست و سه در تولیت میرزا کاظم آقا داماد مرحوم ناصر الدین شاه تقدیم نمود

هفدهم درب نقره که از صحن عتیق وارد کفشداری کوچک می شود

بانی آن آصف الدوله شاهسون، است این درب هم در حدود تاریخ درب سابق ساخته شده

هیجدهم - درب نقره که از صحن جدید وارد کفشداری قائینی ها می شود، بانی آن مرحوم حاجی سید محمد رئیس التجار یزدی است در حدود سنه هزار و سیصد و سی و پنج هجری

نوزدهم دربی که از ممر سقاخانه می رود بدار السیاده پشت درب نقره که امین اقدس بانی آن بوده و این درب از چوب شمشاد است و منبت کاریست

در بالای چهار چوب این درب بخط برجسته در چوب جسته در چوب کنده شده «امر بتجدید الباب من خالص ماله العبد المذنب الراجی ناصر الدولة والدین شمس الدین الحبانی تقبل الله منه فی تاریخ سنه خمس وتلین و سبع ماه بعمل استاد علی النجار النیشابوری»

بیستم - دربی که از ایوان طلای صحن عتیق وارد توحیدخانه می شود پشت درب نقره که امیر نظام گروسی تقدیم کرده، این درب هم نیز از چوب شمشاد است، در حاشیه آن سوره مبارکه جمعه منبت کاری شده با بعض سوره قرآنیه دیگر

بیست و یکم دربی که از توحید خانه داخل حرم و رواق پشت سر می شود علاوه بر درب نقره و این درب هم از چوب شمشاد است و متش مشبکست

در حواشی و صفحه فوقش اشعار دعبل و خطبه که مشتمل است بر اسماء و القاب مقدسه چهارده معصوم بخط برجسته از چوب کنده شده

(ج 41)

ص: 656

در دوره چهار چوب طرف توحید خانه سوره مبارکه «عم» و سوره «سبح اسم ربك الاعلی») و بعضی از سوره و آیات شریفه دیگر بخط جلی منبت شده، محتملست که بانی و خطاط و تقار و نجار این سه درب یکی باشد انصافاً این سه درب بمراتب از درب طلا- نفیس تر و جلوهشان بیشتر است بلکه از عتیقه های دنیا محسوب می شود چون اینها منبت و ریزه کاری شده بقلم و سوره و آیات و احادیث بخط نیک بسیار اعلا در آنها منبت و منقش شده و خیلی عجب است که فولاد ضریح مطهر از کثرت تقبیل و استلام سائیده شده و خطوط این در بهای مقدسه با آنکه از چوب کنده شده و تاریخشان هم مقدمست از تاریخ نصب ضریح مقدس معذک نه سائیده شده و نه کنده شده

### مطلب هفتم - در خصوصیات و تواریخ صحن عتیق

و آن در شمال روضه مقدسه و پشت سر حرم مطهر است طول آن از مغرب بمشرق هفتاد و شش ذرعست و عرض آن شصت ذرع است جمعاً مساحت این صحن مقدس پنجهزار و صد و شصت ذرعست

بانی نصف جنوبی آن امیر علی شیر وزیر سلطان حسین بایقرا ابن میرزا منصور بن میرزا باقرا ابن شیخ عمر بن امیر تیمور بود که درسته هشتصد و هفتاد و دو این نصفه صحن را بنا نمود و یک در صحن امیر علی شیر فعلاً کشیکخانه در بانهاست و در دیگر محاذی آن بازار زرگرها است و در وسط آن ایوان طلا است

این ایوان مقدس آنچه زیر طاق است طولش از مغرب بمشرق نه ذرهست و عرضش هفت ذرع و نیم است و فرش زمین این ایوان سنگ مرمر است و ازاره آن سنگ مرمر یشم نمای قدنماست و می توان گفت سنگ های ازاره این ایوان مقدس از نفائس است و بالای ازاره کتیبه ایست که بعضی از احادیث در فضیلت زیارت حضرت رضا (علیه السلام) بفارسی بسنگ محجر شده بخط نستعلیق بسیار خوب

فوق این کتیبه خشت های طلا است تا سقف و در محراب ایوان قصیده به طلا نقش شده و آن قصیده بیست و پنج بیت است و مطلع آن قصیده اینست

حبدا این منظر اعلا که فردوس برین \*\*\* بر در صحنش چه زائر از صداقت جبهه ساست الخ

از این اشعار چنین مستفاد می شود که این ایوان مقدس را با گلدسته فوقش نادر شاه طلا کرده و در آخرش نوشته کتبه محمد علی بن سلیمان الرضوی غفر ذنوبهما فی شهور سنه خمس و اربعین ومائة و الف

این ایوان مقدس چهار غرفه فوقانی بالای چهار در نقره که در ایوان است دارد و در منطقه ایوان فوق این غرفها کتیبه در فضیلت زیارت حضرت رضا (علیه السلام) بعربی نقش شده

در پایه قبلی ایوان نزد راه رو سقاخانه قصیده از مرحوم ناصرالدین شاه بنک مرمر محجر شده و مطلعش اینست

بودی ز ازل ای سبب ایجاد عدم را \*\*\* نزد ملك العرش تو مقصود حرم را

بريك كف دست تو نهاده است خداوند \*\*\* گرداب عتاب خود و دریای کرم را

و در آخرش می گوید:





سلطانی عاصی است که در دام معاصی است \*\*\* رحمی که عقوبت نه روا صید حرم را

در کتیبه سر در ایوان طلا سوره مبارکه کهیعیص بخش کاشی رقم شده و در دوره آن بخط کوفی زرد بعضی از سوره مبارکه پس رقم شده

و در پیشانی این سر در باط زرد بسیار ممتازی بروی کاشی معرق مسطور است فی ایام دولة السلطان الاعظم والخاقان المعظم مالک رقاب الامم مولی ملوک العرب والعجم شاه سلطان حسین میرزا با بقرا خلد الله ملکه پهلوی ایوان طلا دو کفش داری بسیار با شکوهی است و خیلی مناسب است که این رباعی در آن درج شود

هذا الافق المبین قد لاح لیدک \*\*\* فاسجد متذللا و عفر خدیک

ناطور سینین فالحضض الطرف به \*\*\* هذا حرم العزة فاخلع نعلیک

ایضا این رباعی را که مرحوم ناصر الدین شاه فرموده:

در طوس جلال کبریا می بینم \*\*\* بی پرده تجلی خدا می بینم

در کفشکن حریم بود موسی \*\*\* موسی کلیم با عصا می بینم

دیگری گفته:

در کفشکنت سنده جبریل امین \*\*\* جاروب کشد بگیری حور العین

سازند بمبار کفش زوار ترا \*\*\* کحل البصر ملایک علیین

مکاره که بالای ایوان طلاحت ظاهر آشاه طهماسب پسر شاه اسمعیل صفوی او را ساخته چنانچه در مطلب چهارم از مطلع الشمس نقل شده

از اشعاریکه در محراب ایوان طلا نوشته شده که آنها ذکر شد معلوم شد که طلای این گلدسته را نادر شاه کرده و از تاریخ کتیبه گلدسته نیز معلوم می شود چون کتیبه اش صلوات بر حضرت رسول من و ائمه طاهرین است سنه 1142 هجری در زیر خشتهای طلا بعثت بنائی آیه شریفه انا فتحنا لك فتحا مبینا را نوشته .

نصفه شمالی این صحن عتیق را مرحوم شاه عباس کبیر بانی شده

چنانچه در تاریخ عالم آراست شاه عباس کبیر درسته هزار و صدو بیست و یک مشرف شد بزیارت حضرت رضا (علیه السلام) و امر فرمود که صحن مقدس را وسعت دهند و خیابانی از دروازه غربی شهر تا دروازه شرقی بسازند و آب چشمه کلیب را هم از دروازه مغربی داخل شهر کنند که از وسط شهر بگذرد تا برسد صحن مظهر و از دروازه غربی خارج شود مساران را احضار فرمود و بزودی مقصود سلطان را انجام دادند این آب چشمه کلیب است برکات زیادی دارد

در دار السلام از ثقة الاسلام نوری از کتاب حبل المتین سید شمس الدین نقل فرموده از کربلایی مؤمن گفت من در سفر زیارت حضرت

رضاء رفیق شدم با شخص کوری و غذای او را هر شبہ تعہد کردم تاوارد مشہد شدیم در میان کاروانسرای منزل کردیم

شب کہ شد آن رفیق کورمان نیامد

چون وقت سحر شد در عالم رؤیا دیدم گویا داخل صحن مظهر شدم در طرف پنجرہ شخص بزرگواری نشستہ بود و دو نفر مقابلش ایستادہ بودند

ناگاہ صدایی از میان حرم مظهر بلند شد کہ یکنفر می گفت : « اشفنی یا مولای »

ص: 658

پس آن بزرگوار یکی از آن دو نفر فرمود: چند قطره از این آب بدو چشمش بچکانید

پس من از خواب بیدار شدم غسل کرده و داخل حرم مصهر شده، دیدم رفیقم چشمهایش صحیح و سالم در میان حرم مشرفست

گفتم چه شد که شفا یافتی؟

گفت: آمدم زیارت رفتهم ببالا سر مطهر و از حضرت شفای چشمم را خواستم چیزی نفهمیدم بغیر آنکه چند نطره آب ریخت میان چشم و شفا یافت:

بعد معلوم شد همان وقتی بود که من آن خواب را دیده ام

گویا بعضی از تعمیرات یا بعضی از بناهای صحن شریف عتیق بهمت والای شاه عباس ثانی بوده چنانچه در دوجا اسم ایشان کتیبه شده

اول در پیشانی سر درب ایوان عباسی بخط زرد بسیار خوب نوشته است

( أمر بتعمیر هلا العمارة المباركة الرضویه السلطان الاعظم والخاقان المعظم مولا ملوك العرب والعجم السلطان بن السلطان ابو المظفر شاه عباس الثاني الصفوی الموسوی الحسينی بهادرخان کتبه محمد رضا الامامی فی سنه هزار و پنجاه و نه

دوم در بالای چهار چوب درب صحن بالا خیابان بخط ثلث نظیر این عبارت بسنک حجاری شده

مقابل ایوان طلا ایوان عباسی است ، طول و عرضش باندازه ایوان طلا هست در جوف ایوان عباسی کاشی های معرق بسیار ممتاز کار کرده اند

محرابی هم دارد مثل محراب ایوان طلا که دوره آن بخط ثلث نوشته شده

« درسنه تسع وخسین والف »

در میان محراب بخشش های کاشی نگاشته شده

«قدامر بتعمیر هذه العمارة المباركة الرضویه السلطان الاعظم والخاقان المعظم محمد شاه قاجار خلد الله ملكه واحسانه»

این ایوان مثل ایوان طلا چهار غرفه دارد در زیر هر غرفه نور و آیات قرآنی بر روی کاشی نگاشته

بدانکه چهار ایوان و چهار سر در بزرگ در چهار طرف صحن مقدس است که در منطقه و اطراف آن ایوانها سور قرآنی و آیات شریفه نوشته شده

در بالای محراب ایوان عباسی گلدسته طلائیست معانی گلدسته طلای بالای محراب ایوان طلا و او را نادرشاه افشار ساخته و طلا کرده

در مطلع الشمس است که نادرشاه امر کرد گلدسته بالای ایوان عباسی را بنا نمودند و تا مدت چهل روز او را تمام و تذهیب نمودند واسطه آنکه در حرم مطهر حاجتی از خدا خواسته بود چون آمد میان ایوان طلا حاجتش برآورده شد بناها را طلبد و امر کرد چهروز گلدسته را

باین اوصاف بسازند و او را بخش طلا تذهیب نمایند کتیبه این گلدسته نیز در صلوات بر حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) وائمه طاهرین (علیه السلام) است و در آخر رقم کرده «فی ذیقعدة الحرام سنه هزار و صد و چهل و پنج»

در سر درب صحن خیابان علیا وخیابان سفلی در طرف داخل صحن و خارج آن سور قرآنیه و

ص: 659

آیات شریفه واحادیث مقدسه بالای کاشی معرف و غیر معرق نوشته شده و در بالای سر درب خیابان علیا ساعت بزرگی نصب است چنانچه بالای سر در خیابان سفلی نقاره خانه حضرتی است و در پیشانی خارج سر در خیابان علیا بخط ثلاث این رباعی از مرحوم میرزا سعید خان متولی وزیر امور خارجه نوشته شده

در حضرت شه چه گفت باید لبیک \*\*\* اینجا نه سلام رسم باشد نه علیک

این وادی قدس است نگهدار ادب \*\*\* این عرش مقدس استفاخلع نعلیک

در بالای چهار چوب درب صحن خیابان سفلی یکپارچه سنگست بعرض دهنه در هلالی و در آن بازده شعر روی سنک محجر شده مطلعش اینست

در زمان شهنشہ دوران \*\*\* آن نسب بو تراب دین پرور

در ماده تاریخش فرموده

ها تقی گفت بهر تاریخش \*\*\* بهر فردوس ره بجوزین در

(1044)

بدانکه زمین صحن مقدس سنگ خارا هست و از وسط صحن نهر چشمه کلب جاری است که از دروازه بالا خیابان وارد می شود و از وسط خیابان همه جا می آید و از درب صحن علیا وارد صحن می شود و از درب صحن سفلی خارج می شود

در وسط صحن سقاخانه نادر است که او را نادر شاه ساخته و بخشش های طلا مزین نموده حوضش یکپارچه سنگ مرمر است که بامر نادرشاه از هرات آوردهاند که تقریبا به کر آب میگیرد و آنچه را که نادرشاه از مزرعه دهسنگ مالک بود وقف بر این سقاخانه نمود، در این صحن عتیق سه پارچه سنگ هست که در میان مشهد مستاز است

اول سنک سقاخانه مبارکه - دوم سنگی که بالای پل جوی آب گذارده شده در مقابل پنجره فولاد که سنگی بآن بزرگی و ضخیمی گویا در مشهد نباشد

سوم - سنک زیر نقاره خانه که بان مسطحی گویا سنگی در مشهد نباشد

### **مطلب هشتم - در خصوصیات و تواریخ صحن جدید و بست بالا خیابان و پائین خیابان**

اما صحن جدید - بنای فتحعلی شاهی است و آن در مشرق روضه مقدسه و پائین پای مبارک واقع است

طول آن از مغرب بشرق تقریبا هفتاد و دو ذرع است و عرض آن چهل و نه ذرعت جما به هزار و پانصد و بیست و هشت ذرع می شود و آنرا خاقان منفور مرحوم فتحعلی شاه قاجار بانی شد در سنه هزار و دو بیست و سی و سه و مرحوم حاجی میرزاموسی خان متولی باشی در سنه هزار و دو بیست و شصت در سلطنت محمد شاه ابن عباس میرزا ابن فتحعلی شاه کاشی کاری کرد

ایوان طلای صحن جدید که وصل بدار السعاده است طولش از شمال بجنوب ده ذرعت و عرضش همانقدر که زیر طاقت شش ذرعت و مرحوم میرزا محمد حسین عضد الملک در ایام حکومت حسام السلطنه بامر مرحوم ناصر الدین شاه قاجار او را طلا کرد در سنه هزار و دویست و هفتاد و دو

ص: 660

زمین این ایوان و ازاره آن سنگ مرمر است، در این ایوان کتیبه باطلا نگاشته شده و آن بیست و هشت بیت است ، مطلعش اینست

این بارگاه کیست که از خاک پاک طوس \*\*\* انوار او فکنده عرش برین عکوس

در اول این کتیبه بخط ثلاث نوشته اند: « سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین »

در طرف دیگر نوشته شده: «سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار» این ایوان طلای صحن جدید مثل ایوان طلای صحن عتیق چهار غرفه دارد و در وسط این صحن جدید سقاخانه ایست از یکپارچه سنگ سیاه باندازه سنکلب صحن عتیق و او را مرحوم میرزا رضا خان مؤتن السلطنه بانی بوده

مخفی نماند که صحن بمنزله بیرونی صاحب حرم است که اگر زواری بصاحب حرم وارد شوند بجهه منزل معطل نشوند و در حجرات اطراف صحن منزل کنند، باین نظر است که واقفین پول زیادی خرج می کنند و جهت مراقب مطهره صحن میسازند و در اطراف آن چنین حجرات فوقانی و تحتانی بنا می کنند ، حجرات فوقانی و تحتانی صحنین شاید علاوه بر صد و پنجاه حجره باشد ، لکن هزار افسوس که حجرات تحتانی محنین را تجار و اعیان مقبره برای خود ساخته اند و درب آنها را قفل نموده اند و راضی نمیشوند احدی قدم میان آن حجرات بگذارد و حجرات فوقانی را آنچه مرغوبت اعیان و اشراف آستانه مقدسه آنها را مقل نموده باسم خود ضبط کرده اند و کسیرا بحاریه هم را نمیدهند

اما بستین - بدانکه از دم بست بالا- خیابان تا دم بست پایین خیابان تقریبا سیصد و چهل ذر هست که از مقابل پنجره فولاد که محاذی ضریح مطهر است تقریبا تا درب هریک از دو بست صد و هفتاد ذر هست لکن چون پنجره فولاد در وسط حقیقی صحن عتیق نیست بلکه باندازه پانزده ذرع تقریبا مائست بدرب صحن پایین خیابان از اینجهت بست پایین خیابان اطولست از بست بالا خیابان

بدانکه در بست بالا خیابانست میهمانخانه حضرتی که همه روزه مقدار قابلی برنج طبخ می شود بجهت زوار حضرت رضا (علیه السلام) و بسیار هم منظم است خصوصا از زمان تولیت آقای اسدی که ایشان مهمانخانه را تعمیر قابلی کردند و غذاهم در کمال نظافت با خورشهای قابلی میرسید زوار و بمهمان های حضرت رضا (علیه السلام) و قسمت شمالی بست علیا را تازه تعمیر بسیار قابلی کرده با اساس صحیحی و می خواهند کتابخانه را بیاورند باینجا و بست پایین خیابان هم تازه تعمیر قابلی شده و زمین هر دو بست بنک خارا مفروش است

### مطلب نهم - در خصوصیات و تواریخ مسجد گوهر شاد آغا

در واقع این مسجد شریف صحن جنوبی روضه مقدسه است و بانی آن گوهرشاد آغازوجه شاهرخ این امیر تیمور است

سابقا گفتیم این مخدره در سنه هشتصد و بیست و یک این مسجد را ساخته و بانی آن شده واسم شریفش دو دو موضع مسجد بکاشی معرق ضبط شده :

یکی در کتیبه ایوان مقصوره که بخط برش میرزا بایستقر است

و دیگر در دیوار رو قبله ایران دارالسیاده مبارکه که انشاء الله مفصلا ذکر می شود



این مسجد مبارك در حسن بنا و زینت بکاشی معرق و در کثرت عبادت کم نظیر بلکه نظیر

ص: 661

است طول این مسجد از جنوب بشمال تقریباً پنجاه و سه فزاع و عرضش چهل و هشت ذرع است جمعا دو هزار و پانصد و چهل و چهار ذرع می شود و چون در اطراف آن شبستان های بزرگی است. این مساحت بنظر نماید در و دیوار و صفة های او اسماء الله و آیات قرآنی و احادیث شریفه است و ما اختصار می کنیم بذکر چهار ایوانیکه در چهار طرف این مسجد است

اول ایوان مقصوره که در جنوب مسجد واقع شده و آن ایوان گنبد بسیار عالی و دو گلدسته در دو طرف ایوان دارد و دهنه ایران مقصوره دوازده ذرع است و طول آن سی و چهار نوع است و عرض آن مختلف می شود و ارتفاع دهنه ایران بیست و پنج ذرع و نیم است و ارتفاع گنبد و گلدسته ها تقریباً سی و چهار ذرع است

در محراب ایوان مقصوره کتیبه ایست که در حاشیه محراب بکاشی معرق کتیبه شده آیه شریفه آیه الكرسي تا الی النور بزیادتی صدق الله العظیم و صدق رسوله الکریم و بخط کوفی زرد در میان همین کتیبه بعضی از آیات شریفه نوشته شده

کتیبه دیگر بیست در حاشیه محراب که بسنک مرمر بسیار سخت منبت شده بعضی از آیات قرآنی و پایه ایوان در داخل بعضی کاشی سنگ های مرمر تراشیده کار گذارده شده

در خارج دهنه ایوان کتیبه ایست بسیار درشت و واضح بخط بایستقر بن شاهرخ بن امیر تیمور پسر گوهر شاد آغا باین عبارت

« بسم الله الرحمن الرحيم قال الله تعالى انما يعمر مساجد الله تا آخر آیه شریفه وقال النبي صلى الله عليه و آله من بنى الله مسجداً ليدكر اسم الله في بنى الله له بينا في الجنة» تا اینجا خط بایستقر است از اینجا بعد گویا خط محمد رضای امامی است که نوشته :

« قد انشأت هذا المسجد الجامع الاعظم والبيت المحرم في ايام دولت السلطان المعظم والخاقان الاعدل الاكرم مولى ملوك العرب والحجم السلطان بن السلطان ابو المظفر شاهرخ بن امير تیمور گورکانی بهادر خان خلد الله ملكه وسلطانه و افاض على العالمين بره و عدله واحسانه الحضرة العليا والجليلة الكبرى شمس سماء العفة والسداد الموصوفة بالشرف والعز والرشاد گوهرشاد ابدت عظمتها و دامت عصمتها وكثرت بركاتها بالنية الصادقة القصوى والعقيدة الراسخة العظمى لحصول المأمول راجية من الله باحسن القبول من عين مالها لحسن مآلها واصلاح بالها يوم تجزى كل نفس اعمالها ابتغاء لوجه الله باز از لفظ الله تا آخر کتیبه خط بایستقر است و طلباً لمرضاته وشكراً على آلاته وحيداً على حماته فتقبلها ربها بقبول حسن الى ان قال كتبه راجيا الى الله بایستقر بن شاهرخ بن تیمور گورگانی في سنة احدى وعشرين وثمان مائة

در سرکتیبه بایستقر دو سطر است بخط خفی بکاشی معرق باین عبارت « اتفق تحريرها في اوائل شهر الله المبارك رجب المرجب سنة احدى وعشرين وثمان مائة »

در آخر کتیبه بقرینه سر کتیبه نیز دو سطر است باین عبارت « عمل عبد الضيف الفقير المحتاج العناية الملك الرحمن قوام الدين بن زين الدين شيرازي الطيان »

در خروجی جلو ایوان مقصوره طرف یمین بخط ثلاث بکاشی معرق نوشته « قال النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) المؤمن في المسجد كالسمك في الباء »

و در طرف یسار نوشته « المنافق في المسجد كالظير في النفس في شهر سنة احدى وعشرين وثمان مائة »

این سه تاریخ سنه هشتصد و بیست و یک است

ص: 662

در پیشانی ایوان مقصوره بخط ثلث بکاشی معرق زرد مرقوم است و العظمة والكبرياء والعزة والبقاء لخالق الارض والسماء ، و در آخرش دارد کتبه محمد رضا الامامي الاصفهاني سنه سبع وثمانين بعد الالف»

و در دو گلدسته ترنجهها دارد و تمامش اسماء الله است

در زیر مقرنس گلدسته ها کتیبه ایست بخط ثلث و تعمیریست و در هر دو این دو آیه شریفه مرقوم است «قال الله تبارك وتعالى يا ايها الذين آمنوا اذا نودي للصلوة (تا) لعلکم تفلحون کتبه محمد حسين الشهير بالمشهدی سنه هزارو دویست و هفتاد و چهار»

در پائین منارها قصیده بخط نستعلیق بر روی کاشی نوشته شده و آن هیجده بیت است و مطلعش اینست :

در آستان ملک پاسبان خسرو طوس \*\*\* رضا ولی خدا شاه آسمان خرگاه

علی سلالة موسى که کانات برند \*\*\* بر آستان جلالش ز حادثات بناه

و در آخرش دارد

چه شد ز رفعت تاریخ سال تعمیرش \*\*\* کمند فکرت مینای خورد بین کوتاه

سر از دریچه مؤذن برون نمود و سرود \*\*\* اذان اشهد ان لا اله الا الله

دوم - ایوان دارالسیاده که در شمال مسجد واقع شده و ایوان رو قبله اش می گویند در بالا سر درب نقره انیس الدوله بکاشی معرق بخط زرد درشت دو سطر باین عبارت نوشته است «قد وقع تعمیر هذا المسجد الجامع في ايام دولة الخاقان الاعظم شاه عباس الصفوی الحسينی من عين مال المغفور المبرور خواجه صفر الجیلانی بحی الفاضل الصالح التقی مولا ناحین خادم الجیلانی طلبا لنیل ثواب الاخری کتبه محمد حسین الشریف»

در طرف پیار این دو سطر جلی بخط خفی تر بکاشی معرق نوشته و این خط قدیمی است «الأمرة بعمارة هذا المسجد صاحب الرشده والرشاد المعظمة گوهر شاد»

در طرف یمین این دو سطر ایضا بخط خفی تر نوشته شده بکاشی معرق «قد وقع تعمیر هذا المسجد الجامع في ايام الدولة الخاقان شاه عباس من عين مال المنفور خواجه صفر جیلانی»

در پیشانی در نقره باخط بنائی بکاشی معرق زرد و زمینه لاجورد سبحان الله مکرر نوشته

در غربی این ایوان بخط بنایی نوشته

« قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا اذا نودي للصلوة من يوم الجمعة » الى آخر مو در انتهاء آن بخط خفی تر زرد نوشته استاد علی بناء سنه هزار و پنجاه و دو

در پیشانی مریکه از این ایوان میروند بکفشداری نزدیک بازار بزرگ بکاشی معرق نوشته (قدتم مرمة هذه العمارة في ايام سيد سلاطين

الزمان واعظم خواتين الدوران السلطان بن السلطان شاه سلطان حسين الصفوى الحسيني بهادرخان خلد الله ملكه و افاض على العالمين  
بره وعدله واحسانه) وتتمه اين كتيبه در مقابل او در پيشانی ميريكه از اين ايوان ميروند بكفشدارى نزديك پائين با مكاشى معرق نوشته است  
(حين تشرف بزيارة هذه الروضة الرضوبه و تقبيل تلك العتبة باهتمام مقرب سده السنه محمد كاظم بيكا القادم والناظر بهدا السجد الجامع  
كتبه محمدرضا الامامي «

در دهنه ايران دوره كلمه الله الباقي بخط ثلث بكاشى معرق و كلمه الملك لله بخط كوفي نيز بكاشى معرق مكرر نوشته شده

در جلو اين ايوان دو كتيبه است يكى سوره مباركه انا فتحنا و ديگر سوره مباركه تبارك لكن

ص: 663

هر دو نا تمام است و راقش محمد رضای امامی اصفهانی است

در پیشانی ایوان بخط زرد و زمینه لاجورد بکاهی معرق مرقومه ( لقد أمر بعبارة هذا البيت والمقام الذي كالمسجد الحرام السلطان الاعظم والحقان الاكرم ظل الله في العالم السلطان بن السلطان ابو المظفر سليمان الصفوى الموسوى الحسينى بهادرخان ادام الله تعالى نور عدله على بسيط الارضين و خلد خلال عاطفته على مفارق المؤمنين في سنة سبع وثمانين بعد الالف كتبه محمد رضا الامامى الاصفهانى

در جنبین پیشانی این ایوان در دو مربع کلمه جلاله بخط بنائی مرقوم شده پائین تر از آن در دو طرف مرجیت که کلیه محمد من مرقوم شده و پائین تر از آن در دو طرف مرجیت که بخط بنائی بکلمه علی (علیه السلام) مزین شده

سوم ایوان غربی که روی بمشرق است

در هر يك از دو طرف روی بقبله و پشت بقبله آن سه طاقست

در پیشانی طاق اول رو بقبله و در اول و دوم غرفه ای پشت بقبله بکاشی معرق بسیار ممتازی آیات کریمه و اسماء مقدسه مرقومست

اما طاق دوم و سوم رو بقبله و طاق سوم پشت بقبله پیشانیشان تعمیر پستی شده و در آنهاهم آیات کریمه مسطود است و کتیبه ایران سوره سیح اسم ربك الأعلى بکاشی معرق نوشته است لکن ناتمامت

در دو طرف پایه ایوان مقابل غرفها کلمه طیبه یا علی بخط بنائی مرقومست

چهارم - ایوان شرقی که روی بمغرب است جنب مصر پالین جمیع خطوطش معرق و قدیمی است

و آنهم در هر يك از طرف روی بقبله و پشت قبله سه غرفه دارد و در پیشانی این غرفه ها احادیث مقدسه بکاشی معرق بسیار ممتاز مرقوم است

در کتیبه صغه آخر روی بقبله این ایوان این حدیث نوشته شده «قال النبی من نصیب امتی من ناو جهنم کنصیب ابراهیم (علیه السلام) من نار نمرود»

این حدیث بجهت امت مرحومه خیلی وجد و حظ دارد فتأمل

در کتیبه صغه وسط روی بقبله ایران نوشته است «قال النبی (صلی الله علیه وآله وسلم) لو تعلمون ما اعلم لضحکتکم قليلا وليکیتم کثیراً» و در کتیبه صغه اول این ایوان روی بقبله نوشته شده «احب البلاد الی مساجدها و ابغض البلاد اسواقها»

و در کتیبه دور ایوان بقیه سوره مبارکه سبح اسم ربك الاعلی است که در ایران روبرو ناتمام گذارده شده و سوره مبارکه و العصر و در آخرش دارد کتبه ابراهیم فی سنه هزار و دو بیست و سی و شش و در دو طرف ایوان لفظ علی بخط بنایی در شکل مربعی نگاشته شد مولا بد است است از ذکر اموری

امر اول بدانکه مخدره گوهرشاد آغا مسلما شیعه امامیه بوده و در کمال اخلاص و حسن عقیده این مسجد را بنا نهاده و لذا می توان گفت که این مسجد مقدس اول معبد شیعه است و خیلی نادر است در ساعات یوم وليله که در این مسجد عبادتی نشود از نماز و تلاوت و دعا و

موعظه و تدریس و تهجد و نحو اینها و شوهرش میرزا شاهرخ بن امیر تیمور هم شاهرماً شیعه بوده و لکن هر دو تقیه می کردند

امر دوم بدانکه در وسط مسجد گوهرشاد سکو مانند یست مربع متساوی الاضلاع یازده ذرع در یازده ذرع و او معروف است بمسجد پیره  
زن

ص: 664

می گویند وقتیکه خواست گوشاھر شاد این مسجد را بسازد همین موضع خانه پیره زنی بود هر چه می خواست خانه اش را بفروشد پیره زن راضی نشد گفت خودم بانی میشوم و منزل خود را بمسجدیت وقف میکنم منزلش را با چاه آبی که در آن بود وقف مسجد کرد

امر سوم در غرفه نزدیک کفشداری طرف بار ایوان رو قبله سنك چهار پایه هست بزرگ و در آن بخط ثلث خفی کنده شده « الفقیر شمس الدین ابی جعفر الموسوی سنه اثنین وستین وثمان مائة » و بعضی احتمال داده اند که این سنگ روی قبر مقدس بوده در اول امر بعد که صندوق و ضریحی بجهت مرقد مطهر ساخته شده سنگ را آورده اند و در اینجا گذارده اند

امر چهارم - معلوم شد که اسم مقدس حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) در چند موضع از این مسجد مرسوم است لکن بخط بنائی و آن خط مخصوصی است غیر خط کوفی چون مقام تقیه بوده بخطوط معموله اسم مقدس حضرت امیرالمؤمنین را نوشتند

امر پنجم - معلوم شد که اسم گوهرشاد آغا در این کتیبه ها در دو جا مرسوم است یکی در کتیبه بایسنقر و یکی در یسار پیشانی در نقره ایوان روی قبله واسم شاهرخ شاه و اسم شاه عباس کبیر و اسم شاه سلیمان و اسم شاه سلطنا نحسین صفوی نیز مرسوم است که در زمان این سه نفر از سلاطین صفویه هم در این مسجد مبارک تعمیر شده امرششم - از سابق معلوم شد که درسته هشتصد و شصت و یک میرزا سلطان ابوسعیدین سلطان میرزا میرانشاه بن امیر تیمور در هرات گوهر شاد آغا را بقتل رسانید و قبرش در پانزده فرسخی هرات معروف است (1)

درسنه هشتصد و هفتاد و دو یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور نبیره گوهر شاد آغا سلطان ابوسعید را بقصاص جده اش بقتل رسانید درسته هشتصد و هفتاد و پنج سلطان حسین بن میرزایی منصور ای میرزا بایقرا ابن شیخ عمر بن امیر تیمور یادگار محمد نبیره گوهرشاد آغا را در نزدیک هرات بقتل رسانید  
مطلب دهم - در خصوصیات و تواریخ سائر مساجد معروفه واقعه در ارض اقدس

منجمله مسجد شاه که در آخر بازار سر پوشیده نزدیک حمام شاه است و آن يك بناه مرجی است واقع در زیر گنبد و آن بنا کتیبه بسیار ممتازی دارد که بکاشی زرد معرق اشعار مناجاتیه حضرت امیرع را نوشته اند که مطلعش اینست

لك الحمد يا ذا الجود والمجد والعلی \*\*\* تبارکت تعطی من تشاء و تمنع

و در پائین و بالای این کتیبه کاشی های بسیار ممتازی در دیوار منصوبست که بعضی از آن کاشی ها فعلا افتاده است و جلو این مربع جوف کنبد يك صفة ایست که از او وارد این بنای مربع میشوند و در اطراف این صفة بکاشی معرق بسیار مستازی صلوات بر چهارده معصوم نقش شده که يك يك را بالخصوص اسم برده و کتیبه دوره این صفة که بکاشی معرق بسیار ممتازی نوشته شده آیه شریفه « وما جعلنا القبلة التي كنت علیها » الخ

و در دو طرف این کتیبه اشعاری بفارسی بکاشی زرد معرق نوشته شده لکن چه فایده که غالب این کتیبه و این اشعار ریخته

و در دو طرف این بنای مربع زیر گنبد درب شبستان است که مخروبه شده است و گنبدش بسیار



1- ( احقر در کتاب سوانح الایام از بعضی تواریخ معتبره ذکر کرده ام که قبر گوهرشاد و شوهرش و پسرش هر سه در هرات در مدرسه ایست که خود آن محترمه بنا کرده است - ولد مؤلف)

بلند و عالی است لکن کاشی های گنبد ریخته و گلدسته‌هایش ترنجهای متعدد دارد که در آنها اسماء الله مرقوم است و تاریخش سنه هشتصد و پنجاه و پنج است که سی و چهار سال بعد از مسجد گوهرشاد ساخته شده

و بعضی می گویند بانی این مسجد حضرات ازبکیه بوده اند و باید چنین باشد و اختصاص بعامه داشته باشد اولاً بجهت انحراف قبله اش و ثانیاً بجهت آنکه در آن عصر جمعیت مشهد مقدس زیاد نبوده که احتیاج بچنین مسجد باشکوهی در نزدیکی مسجد گوهرشاد داشته باشد پس باید این مسجد مسجد قبيله و طایفه باشد و فعلاً صحن این مساجد بسیار کم است شاید عرضش بیست و پنج ذرع باشد و طولش شش ذرع تقریباً و ظاهراً در سابق بنای با وسعتی بوده والا این ایوان و این گنبد و گلدسته در چنین فضای تنگ مختصری بسیار زشت و مستهجن است

منجمله - مسجدیکه در کنار قبرشان قتلگاه است و معروف است بمسجد امام رضا

در سنگی که در دیوار غربی خارج مسجد نصب است بخط علیرضای عباسی بآن سنک کنده شده و در زمان پادشاه جمجاه مروج مذهب الله اثنی عشر علیهم صلوات الله الملك الا-کبر ابو المظفر شاه عباس بهادر خان تعمیر این بیت الله را نمود بنده در گاه مهدیقلی خان ایشک آقاسی باشی سنه هزار و یازده «

منجمله - مسجدی که در پائین خیابان روی حوض انبار واقع است

کتیبه اش بر روی کاشی معرق زرد بسیار عالی بخط علیرضای عباسی و در آخر آن کتیبه است اتفق الفراء من بناء هذا المسجد الشريف و المنيع اللطيف في ايام الملك العادل والسلطان الكامل المجاهد في سبيل الله السلطان بن السلطان و الخاقان من الخاقان ابو المظفر شاه عباس الثاني الحسيني الموسوي الصفوي بامر عبدة الوزراء و الامراء خواجه بيك كته عليرضا عمل محمد خليفه معمار سنه اثنين و حسين بعد الالف»

منجمله - مسجد نائب واقع در بالا خیابان قریب بمدرسه نواب و آن صحنی و به شبستان دارد که يك شبستان آن ضریبی است و یکی چوب پوش و یکی دیگر هنوز رویش باز است و گویا تاریخش با تاریخ مدرسه نواب مقارن بوده

منجمله مسجد صدیقیها واقع در بازار بزرگ قریب حمام شاه آنها هم نیز صحن و شبستانی دارد ضریبی زده

منجمله - مسجد محرابخان که واقع در بازار نوقان است و او مسجد عالی است و صحنی دارد و شبستانی که بالای حوض محرابخان حاکم مرو است که درسته هزاروسی دو در مرو از دنیا رفت و نعش او را بمشهد مقدس حمل نمودند و جوار حضرت رضا (علیه السلام) دفن کردند و او بانی مسجد و حوض زیر مسجد و قلعه محرابخان است که وقف آستانه مقدسه است:

منجمله - مسجد مقبل السلطنه واقع در خیابان سراب و او هم مسجد مستحکم بسیار عالی هست و بانی او ابوترابخان مقبل السلطنه است

منجمله - مسجد آقا حسین واقع در محله سراب آنها هم مسجد عالی است. و صحن وسیعی و شبستانی دارد

منجمله - مسجد ملا حیدر که در بازار سر شور است نزدیک حمام سالار بهادر

آنهم مسجد عالی است صحن و شبستانی عالی دارد اینها مساجد مصوره است و مساجد دیگر محله زیاد است لکن باین اندازه معمور نیستند

### مطلب یازدهم در خصائص و تواریخ مدارس مشهد مقدس

اول که اقدام مدارس مشهد مقدس است مدرسه دو در است که واقع است در اوائل بازار بزرگ و در کتیبه اش بر کاشی معرق بخط ثلث بسیار ممتاز نوشته است :

« بعد حمد الله و صلواته علی رسوله قداست هذه العمارة في الايام دولة سلطان الاعظم ظل الله في الارضين مغيث المسلمين ابي المظفر شاهرخ بهادرخان سلطان خلد الله ملكه و سلطانه باهتمام الامير الاعظم غياث الدين يوسف خواجه بهادر دامت معدلته تقبل الله منه في محرم سنه ثلث و اربعين و ثمان مائة »

و در میان مسجد مدرسه کتیبه بخط ثلث از گچ بریده شده و تاریخ کتیبه نیز سنه هشتصد و چهل و سه است و عجب کچی بوده که تا این تاریخ که پانصد سال می شود تقریباً عیب نکرده

و دو گنبد در زاویه غربی و جنوبی این مدرسه است که گنبد غربی کتیبه اش تمامی ریخته و اما گنبد جنوبی در دوره گنبد کاشی معرق بسیار ممتازی این ابیات نوشته است:

هزار نقش بر آرد زمانه و نبود \*\*\* یکی چنانکه در آئینه تصور ماست

بدست ما چه از این حل و عقد چیزی نیست \*\*\* بعیش ناخوش و خوش گرضنا دهیم رواست

بزیر گنبد خضراء چنین توان بودن \*\*\* که اقتضای قضاهاى گنبد خضر است

براین مقرنس مینا نوشته اند بزر \*\*\* که بر مدار و ثبات فلك امید خطاست

بغیر حسن عمل هر چه ز آدمی ماند \*\*\* در این سرای فرورای رفیق با دهبو است

و در میان این گنبد سنگ قبریست که اسم غیاث الدین والدین امیر یوسف خواجه بهادر نوشته است دوهوا بن الامیر الکبیر ناصب لواء المعدلة و واهب عطاء الموهبه ناصر الحق والدین امیر شیخ علی بهادر طاب ثراه وکان تاریخه فی الثالث والعشیرین من شهر الله المکرم شعبان المعظم سنه ست و ارجیل و ثمان مائة عمل العبد عطاء الله بن عبدالله اسلان و گویا امیر یوسف برامیر شیخ علی پسر امیر تیمور بوده که مدرسه باهتمام او ساخته شده و او در یازدهم ربیع الاول سنه هشتصد و چهل و شش در خوارزم فوت کرد و نعش او را در مشهد مقدس آوردند و در میان همین گنبد دفن کردند

و اما گنبد غربی این مدرسه محتمل است که مقبره امیر سیدی باشد که از امراه بورك تیموریه بوده است .

در مطلع الشمس است که امیر سیدی در سنه هشتصد و چهل و پنج در شیراز که مقر حکومتش بود فوت نمود و نقش او را آوردند بخراسان و در کتبه مدرسه که ساخته خودش بود دفن کردند .

و مدرسه که گنبد داشته باشد غیر این مدرسه بنظر نیست پس شاید بانی این مدرسه امیر سیدی بوده که باهتمام امیر غیاث الدین یوسف ساخته شده و در پیشانی درب مدرسه سنگی ایست که بخط نستعلیق در او تحجیر کرده اند کتیبه دور آن اسم شاه سلیمان الصفوی الموسوی است که بامر والعلما جده اش که مصداق و الامر الیک فانظری ماذا تأمرین مدرسه مبارکه بتعمیر زینت پذیر گردید سنه ثمان وثمانین بعد الالف من الهجرة

دوم - مدرسه پریراد خانم و این مدرسه در بازار بزرگ معانی مدرسه دو در است در مطلع الشمس است که این زن از جواری گوهرشاد آغاست و در همان وقت که خانم

ص: 667

او مسجد گوهرشاد را میساخت او نیز این مدرسه را بنا کرد و موقوفه از برای او قرار داد و در کتیبه مدرسه نوشته اند ما ملخصه قد وفق الله سبحانه لتعمیر هذه المدرسة المقدسة في ايام دولة سلطان المعظم والخاقان الاعظم ابو المصنور شاه سليمان الحسيني الصفوي خلد الله ملكه امير الامراء الكرام مصدر الخير و الاثار نجف قليخان بيگلريگي قندهار سنه احدى وتسعين بعد الالف من الهجرة و اين تاريخ تعمير مدرسه است نه بنای آن

سوم - مدرسه خيرات خان که واقع است در میان بست پايين خيابان و کتبه اين مدرسه بخط کوفي زرد بکاشی معرق است ما ملخصه « بسم الله الرحمن الرحيم لقد تم بناء هذه المدرسة المباركة المسماة بخيراتية في ايام دولة السلطان الاعظم الى أن قال ابو المظفر شاه عباس الثاني الصفوي الموسوي الحسيني وقد وفق لبنائها في حال حياته وبعد وفاته المرحوم المغفور خيراتخان في سنه سبع و حسين والف »

چهارم - مدرسه ميرزا جعفر درب آن واقع است در میان صحن عتيق و اين مدرسه بهترين مدارس مشهد است وضعاً و مکاناً و بنای آن بسيار عاليست و مزین است بکاشی معرق ممتاز و تاريخ آن سنه هزار و پنجاه و نه است لکن اين بنا رو بخرابی نهاده بود مرحوم حاج محمد ناصرخان ظهير الدوله در سنه هزار و دوست و هشتاد و پنج در ايام حکمرانی در خراسان آنرا مرمت و تعمير کرد و الان کمال رونق را دارد

و در کتبه ايوانهای او بالای کاشی معرق اخبار در فضيلت علم و علماء بخطهای بسيار درشت نوشته شده و گویند ميرزا جعفر بانی اين مدرسه خراسانی الاصل بود رفت بهندوستان و آنجا نوکر شخصی شد بعد از مدتی آن شخص از دنيا ميروء اموال او را حراج می کنند از جمله صندوق کهنه بود که ميرزا جعفر می دانست جوفش نقود و جواهراتست او را حراج کردند بدون احتمال آن که جوفش جواهراتست ميرزا جعفر او را بقیمت نازلی خریداری کرد و نقود و جواهر آن را سرمایه خود قرار داد و مشغول تجارت شد چون مال وافری بدست آورد قصد معاودت کرد بخراسان حاکم هند او را مانع شد و گفت اگر خيال معاودت داری بايد همان قسم که دست خالی باينجا آمده بودی برگردی ،

ميرزا جعفر در جواب گفت اين تکليف را با آنکه شاقست من قبول ميکنم بشرط آنکه مدت بيست سال عمر عزيزم را که در اين مملکت صرف تحصيل دولت و مکنت آن نموده ام بمن رد کنيد

از اين جواب حاکم را خوش آمد و اجازه داد که ميرزا جعفر بهر کجا که می خواهد برود اگرچه عمر او وفا نکرد که بوطن خود برسد لکن قبل از وفات قسمتی از اموال خود را خاص خيرات و مبرات نمود و از جوهی که بمشهد فرستاد اين مدرسه ساخته شده و موقوفاتی بجهت او وقف گرديد .

پنجم مدرسه فاضلخان واقع در بست بالا خيابان در سر درب اين مدرسه کتبه ايست بخط ريحان و دو سطر هم در پيشانی در بخط رقاع است و هر دو کتبه بستک منبت است و بسيار خوب نوشته شده و در آن کتبه است که اين مدرسه در زمان شاه عباس ثاني ساخته شده و بانی او ملا عبد الله تونی بوده باشاره و وصيت برادرش الفاضل الكبير والعالم المدقق التحرير علاء الملك المخاطب فاضلهان التونی در تاريخ هزار و هفتاد و پنج

و در مطلع الشمس است که اين مدرسه کتابخانه دارد که او را هفتاد هزار تومان قيمت می نمايند.



گویند واقف سرط کرده سه طایفه در این مدرسه منزل نکنند هندی و مارندرانی و عرب چه هندی ها بی حقیقت و دروغگو می باشند و مارندرانی ها جنگی و اعراب نا تمیز و کثیف هستند

از قرار مسموع طلبه عربی بمشهد آمد خواست در مدرسه فاضلخان ساکن شود رئیس مدرسه اجازه نداد و جهتش را بآن عرب اظهار داشت عرب دست های خود را باسماں باند کرد گفت ای فاضلخان خدا ترا رحمت کند که حرف راستی زده ای و این مدرسه موقوفات زیادی دارد از املاک و مستغلات .

ششم - مدرسه عباسقلیخان که واقع است در پایین خیابان در پیشانی ایوان مسجد این مدرسه در کاشی معرق بخط زرد کتیبه نوشته شده و در آن کتیبه است « این مدرسه در زمان سلطنت شاه سلیمان الصفوی الموسوی ساخته شده بتاریخ سنه هزار و هفتاد و هفت » و موقوفه او از املاک و حمام و دکاکین زیاد است لکن افسوس که چیزی بطلاب داده نمی شود و مدرسه هم مخروبه است .

و از عبارتی که در پیشانی این مدرسه نوشته شده معلوم می شود که عباسقلی خان بیگلر بیگی کل خراسان بوده

هفتم - مدرسه سمیعیه المشهور بمدرسه ملا محمد باقر در کتیبه درب این مدرسه بخط رقاع در سنک منبت شده و در آن کتیبه است ( در ایام سلطنت شاه سلیمان صفوی اینمدرسه ساخته شده باجازه مجتهد الزمان مولانا محمد باقر الخراسانی السبزواری صاحب کفایه در فقه از مال مولانا محمد سمیع در سنه هزار و هشتاد و سه ) و این مدرسه مستغلات زیادی دارد از کاروانسرای و دکاکین

هشتم - مدرسه سعیدیه المشهور بمدرسه پائین پا این مدرسه پشت مقبره شیخ بهائی واقع شده و سر درب این مدرسه بخط ثلث روی کاشی معرق کتیبه نوشته شده و الان ریخته شده و در کریاس مدرسه اشعاری کتیبه شده و در آخرش نوشته کتبه محمد رضا الامامی سنه هزار و هشتاد و هفت و در ایوان پشت بقبله آیات شریفه گچ بری شده و تاریخ آن سنه هزار و هشتاد و شش است بارقم محمدرضا امامی

و در مطلع الشمس است گویند بانی این مدرسه بهند رفته بجهت تحصیل معاش و اینقدر فقیر بود که در کوچه گدائی می کرد روزی یکنفر پیر مرد هندی او را دیده گفت اگر راضی شوی چشم های ترا ببندم و بخانه خود برم آنجا کار کن تا اجرت خوب بتو می دهم

آنمرد راضی شد پیر مرد هندی چشم های او را بست و از راه های پر پیچ و تاب او را بخانه خود بر دو چشم های او را باز کرد امر کرد زمین را حفر کند چون حفر کرد آنمرد هندی مسکوکات زیادی از طلا و نقره در آنجا دفن کرد شام چشمهای او را می بست و از راه مموج می آورد بجای صبحش چند روز همین کار شغلش بود و عقب وسیله می گشت که او را یکجا می برند تا روزی گربه بخانه آن هندی دید او را گرفته ذبح کرد و پوست او را بر از طلا کرد و در موقعی که کنی آنجا نبود گربه را و از دیوار با نظر انداخت و صدای افتادن او را شنید فهمید که میان گل افتاده وقتی که کارش تمام شد و اجرتش را گرفت با چشم بسته بجای هر روزه بر گشت بعد در صدد پیدا کردن گربه بر آمد او را میان گودال گلی یافت باینواسطه دیوار خانه هندی را فهمید که کجاست

زمانی نگذشت که آنمرد هندی از دنیا رفت ورثه او خواستند خانه هندی را بفروشند آن

شخص فقیر مزدور باهمان طلاهاییکه در پوست گربه بدست آورده بود خانه را تحریک و مالک آن تقود و دفینه هاشد و تمام آنها را حمل بایران نمود و قسمتی از آنها را صرف بناء این مدرسه نمود

نهم - مدرسه صالحیه المشهور بمدرسه نواب واقع در خیابان بالا در سر درب این مدرسه کتیبه خوش خطی بخط ثلث بسنه نقش شدم و در آن کتیبه است که « این مدرسه در زمان سلطنت شاه سلیمان الصفوی الموسوی ساخته شده از مال خالص نواب مستطاب عمدة السادات النجباء صدر الاسلام والمسلمین میرزا صالح النقیب الرضوی کتبه محمد صالح سنه هزار و هشتادوشش و این مدرسه نیز موقوفات زیادی داد

دهم مدرسه بهزادیه المشهور بمدرسه حاجی حسن واقع در بالا خیابان و از مدرسه نواب نزدیکتر است بآستانه مقدسه و در سر درب این مدرسه بخط رفاع کتیبه خوش خطی دارد و از او معلوم می شود که در زمان شاه سلیمان از مال ملک بهزاد ساخته شده تاریخش هزار و نود است

یازدهم - مدرسه بالاسر مبارک و در ایران مقابل درب مدرسه گچ بری شده بخط ثلث و از آن کتیبه معلوم می شود که این مدرسه نیز در زمان شاه سلیمان ساخته شده از خالص مال میرزا محمد وزیر کل خراسان و هرات در سال هزار و نود و یک و در این مدرسه و مدرسه پریزاد بجهت قربشان برواق دارالسیاده مبارکه ابداء مستراحی ندارد

دوازدهم مدرسه سلیمان خان اعتضاد الدوله که در نزدیک مسجد شاه و حمام شاه است ، گویا در حدود سنه هزار و دویست ساخته شده در زمان مرحوم امام محمد خان قاجار بعد متروک و مندرس ماند تا در سنه هزار و دویست و پنجاه و هفت پسر مرحوم نصرالله خان بزیارت مشرف شد و او را تعمیر کرد وضلا بسیار آباد و طلاب بافضلی دارد

سیزدهم مدرسه ملاتاجی المشهور بمدرسه مستشار واقع است در میان صحن عقیق ، تاریخ اصلش معلوم نیست لکن تعمیرش را میرزا رضای مستشار الملک کرده و تاریخ تعمیرش تقریباً در حدود سنه هزار و دویست و نود بوده

چهاردهم مدرسه عبدالله خان واقع در جنب پیر پالان دوز تاریخ اصلش معلوم نیست لکن تعمیرش نیز درسته هزار و دویست و نود و هفت بوده

پانزدهم مدرسه علی تقی میرزا جلب رواق مطهر بالین بای مبارک و علیقی میرزا از پسرهای فتحعلی شاه بوده و تاریخی در دست نیست وفعلا عنوان مدرسه بودن هم ندارد

شانزدهم مدرسه نوبانی او مرحوم حاجی ملا احمد کاشی بوده که در حدود هزار و سیصد ساخته شده

هفدهم مدرسه حاج رضوان واقع در عیدگاه چند حجره و چند طلبه زیاد تر ندارد و تاریخش معلوم نیست

هیجدهم مدرسه حاج آقا جان واقع در قبرستان قتلگاه گویا در حدود هزار و دویست و پنجاه ساخته شد و چند حجره و موقوفه مختصری دارد

**مطلب دوازدهم - در تاریخ سور و حصار بندی مشهد مقدس**



اولا - بدانکه سوری که در اطراف مشهد مقدس کشیده شده در سنه چهار صد و بیست و هشت بود که سوری بین معتز از جانب سلطان مسعود بن سلطان محمود حاکم

ص: 670

نیشابور بود و او طلعه مشهد را مرمت نمود و گنبد مطهر حضرت رضا (علیه السلام) را تعمیر کرد

و نسبت می‌دهند که حکیم فردوسی و پدر او بانیان سوری بن معتر بودند و میگویند بهمین جهت حکیم ابوالقاسم متخلص شد به فردوسی، و گویا این سور باندازه بود که حرم مطهر و رواق‌ها را احاطه داشته

ثانیاً درسته پانصد و یازده امیر علاء الدین فرامرز بن علی الملقب به عضدالدین باندازه سکنه مشهد دور بیونات آنها را سوری کشید

در زینة المجالس است که امیر علاء الدین فرامرز بن علی والد ارسلان خاتون زوجة القائم بامر الله عباسی بود و آن خاتون در قزوین کاریزی احداث نمود که مردم از او منتفع میشوند

و علاء الدین بغایت فاضل بود و تصنیفات زیادی از او ماند، نزد سلاطین سلجوقی مخصوصاً سلطان سنجر قرب و مکانت زیادی داشت مدر غزوه در رکاب سلطان سنجر شهید شد. از آثار او است صور مشهد که درسته پانصد و یازده تعمیر و بنا نمود انتهی

گویا این سور در حدود بست فعلی بوده و بعضی از معمرین گفته اند در نزدیک بست پائین خیابان حمامی است که در سابق مشهور بوده حمام خندق؛ حقیر احتمال می‌دهم که آن حمام پاچنار است که نزدست پائین خیابانست

ثانیاً در سلطنت میرزا شاهرخ بن امیر تیمور شوهر گوهرشاد آغا امیر سید خواجه را بطوس فرستاد که حصار شهر طوس را تعمیر نماید. مردم طوس که از حملات مغول و تاتار از طوس فرار کرده بودند و دور مرقد مطهر حضرت رضا (علیه السلام) جمع شده بودند راضی نشدند مراجعت نمایند بطوس و مشهد مقدس را مأمن خود قرار داده بودند، و چون جمعیتشان زیاد بود و قلعه مشهد کوچک بود امیرسید خواجه باندازه آن جمعیت حصاری در اطراف آنها کشید و این در حدود سنه هشتصد و هشت بوده

حقیر احتمال می‌دهم که این حصار امیرسید از طرف پائین خیابان تا حدود کوچه ساربان‌ها و از طرف بالا خیابان تا حدود بالغ تولیت باشد و فعلاً هم در باغ تولیت یک قطعه حصار بسیار ضخیم و قطوری دیده می‌شود مثل باره شهر و محتملست که این حد ساختمان حصار امیر سید خواجه باشد و در آنوقت مشهد بنا بتصریحات حافظ ابرو علی ما نقل دارای محلاتی بوده مثل محله کاریز، شاه آباد، دستجرد، چاه نو، منصوریه، ابو بکر آباد و از آن محلات فعلاً محله چاه نو با اسم سابق مانده

رابعاً در در مطلع الشمس است که شاه طهماسب بن شاه اسمعیل الصفوی شهر مشهد را بنا کرد یا بتوسیع آن پرداخت و این در حدود سنه نهصد و پنجاه بوده و فرموده این باروی که فعلاً در شهر مشهد مقدس هست که برجهای متعدده دارد ساختمان شاه طهماسب است و دوره حصار بندی شهر مشهد مقدس را چنانچه بعضی از معمارها تضمین کرده اند ده هزار و هشتصد و هشتاد و و ذرع سنجیده اند الکن فعلاً بیوتات زیادی در اطراف شهر بنا نموده اند مثل اراضی الندشت و گل خطمی و تقی آباد و طرف دروازه پائین خیابان و شاید در این محال مذکوره دو هزار خانه زیاد شده باشد

### **مطلب سیزدهم - بدانکه از القاب خاصه این زمین مقدس آنستکه او را دار مضیعه و بلاد غربت نامیده اند**

(تعبیر از آن بدار مضیعه و بلاد غربت شده نه اینکه از القاب خاصه باشد) ولد مؤلف

چنانچه شیخ صدوق در امالی و عیون از اباصلت هروی روایت کرده که گفت شنیدم



از حضرت رضا (علیه السلام) فرمود واللہ ما منّا الا مقتول شهید فقیل له من یقتلک یا بن رسول اللہ ص قال شر خلق اللہ فی زمانی یقتلنی بالسم ثم یدفنی فی دار مزیعة وبلاد غریبة الا- فمن زارنی فی غربتی کتب اللہ له اجر مائة الف شهید و مائة الف صدیق و مائة الف حاج و معتمر و مائة الف مجاهد و حشر فی زمرتنا و جعل فی الدرجات العلی فی الجنة رفیقنا

در این روایت حضرت توصیف فرمود مرقد مطهر خود را بدار مضمیمه و بیلاذ غربت و لا بد است در مقام از ذکر دو امر

امر اول - چرا این دار مقدس را توصیف فرمود بدار مضمیمه سرش معلوم است چون قدر و منزلت قبر مقدس بواسطه مجاورتش با قبر هرون الرشید ضایع شد بجهت آنکه اهل خراسان متغیر بودند از هرون و مأمون بلکه از بنی العباس چون با اینهمه جانفشانی های خراسانی ها در تأسیس دولت بنی العباس و انقراض دولت بنی امیه و بنی المروان معذک منصور با ابومسلم مروزی خراسانی چه کرد و مأمون با فضل بن سهل ذوالریاستین چه کرد و با طاهر بن حسین ذی الیمینین چه کرد از همه ظلمها بالاتر با حضرت رضا (علیه السلام) که او را از مدینه بخراسان طلبید چه کرد و قبه هم معروف بود بقبه هرونی علاوه بر آنکه ناصبی ها و خارجیها در بلاد خراسان انتشار داشتند اینها همه باعث شد که قبر مقدس حضرت در خراسان مهجور و ضایع ماند و کسی قدر و منزلت قبر مقدس را نمی دانست و ما در این مختصر چند روایت نقل می کنیم که شاهد بر ضایع شدن احترامات این قبر مقدس است

اول - درعیون اخبار الرضا روایت کرده که شخصی حمزه نام از مصر مشرف شد بزیارت حضرت رضا (علیه السلام) در طوس نزدیک غروب آفتاب رفت میان بقعه مبارک که زیارت و نماز زیارت خواند و در آنوقت زائری بغیر آن نبود بعد از نماز زیارت و نماز مغرب و عشا خادم قبر مطهر خواست آن مرد مصری را از حرم خارج کند و درب را ببندد

زائر مصری از خادم استدعا کرد که او را میان حرم بگذارد و درب را بر روی او بندد و هر جا می خواهد برود، چون از راه دور آمده بود و حاجتی هم بخارج شدن نداشت خادم اجابت کرد و او را میان حرم گذارد و درب را بر روی او بست او هم مشغول نماز و تضرع شد تا خسته شد، نشست سر بزانو گذارد که ساعتی راحت، کند چون سر برداشت دید در مقابل صورتش رقمه ایست که باو این بیت نوشته است

من سره أن یری قبراً برؤیته \*\*\* یفرج الله عنم زاره کرية

فلیات ذا القبر ان الله اسکنه \*\*\* سلاله من نبی الله منتجبه

زائر مصری برخاست و تا سحر مشغول نماز شد، دو مرتبه نشست و سر بزانو گذشت، چون سر برداشت دید آن رقعه بدیوار نیست صبح روشن شد و درب را باز کرد و بیرون شد!

از این روایت استفاده می شود که در آن اوقات حرم مبارک که اثاثیه منقوله نداشته که خادم راضی شد مرد مصری در آنجا بیتوته کند

وایضاً استفاده می شود که در آنزمان زوار بطور انفراد و انگشت نمائی زیارت مشرف می شدند که می گوید در آنوقت زائری بغیر او نبوده

دوم - در کشف الغمه از حافظ بن عبدالعزیز جنابذی از عبدالله بن محمد جمال روایت کرده گفت وقت غروب مشرف شدم بحرم حضرت رضا (علیه السلام) و قصد کردم آنجا بیتوته کنم، از زنی که خادمه



حرم مطهر بود سؤال کردم مانعی ندارد که شب میان حرم مطهر بمانم گفت نه من از آن زن چراغ گرفتم و گفتم در را ببندد

در بین شب آواز قرائت بگوشم آمد، خیال کردم شاید خادم یکی دیگر هم اذن ماندن میان حرم داده آمدم درب حرم دیدم بسته است چراغ هم خاموش شد

از میان قبر مطهر سوره مبارکه مریم بگوشم رسید، این آیه شریفه را باین قسم تلاوت فرمود «یوم یحشر المتقون الی الرحمن وفدا ویساق المجرمون الی جهنم وردا»

من این قرائت را نشنیده بودم بعد که مراجعت کردم بری رفتم نزد عباس بن فضل بن شاذان گفتم کسی این آیه شریفه را با ینقسم قرائت نموده

گفت بلی پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با ینقسم قرائت میفرموده

از این روایت استفاده می شود که در آن اوقات کلید دار حرم مطهر يك زنی بوده

وایضا استفاده می شود که در آن اوقات چراغی میان حرم مطهر رسماً روشن نمیشده

سوم در عیون اخبار الرضا روایت کرده از ابوطالب حسین بن عبدالله الطائی گفت شنیدم از محمد بن عمر نوقانی که گفت در بالا خانه خود در نوقان خوابیده بودم در شب تاریکی چون از خواب بیدار شدم نظر کردم بسناباد بطرفی که در او قبر مقدس حضرت رضا (علیه السلام) بود، دیدم سرتا سر مشهد مقدس را نور فرا گرفته گویا روز روشن است و من در امامت حضرت رضا (علیه السلام) شك داشتم و نمی دانستم بر حقست یا نه، مادرم هم عقیده بصاحب قبر مقدس نداشت من که این تجلی انوار او را مشاهده کردم بمادرم گفتم

مادرم گفت اینها خیالات شیطانست که تو کرده

شب دیگر که از شب سابق تاریکتر بود باز دیدم نور زیادی تمامت مشهد مقدس حضرت رضا (علیه السلام) را پر کرده، مادرم را خبر دار کردم او هم دید که تمام مشهد مقدس حضرت رضا (علیه السلام) را نور احاطه کرده پس مشغول حمد و ثنای الهی شدو من آمدم رو بقبر مطهر حضرت رضا (علیه السلام) چون بدرب حرم رسیدم دیدم بسته است گفتم خداوندا اگر امامت حضرت رضا (علیه السلام) بر حقست درب را از برای من بگشا چون دست بدرب گذاردم باز شد

در قلبم وسوسه کردم که شاید درب حرم بسته نبوده درب را کشیدم بطوریکه خیزه در از داخل حرم مطهر افتاد و یقین کردم که درب بسته شد

دو مرتبه گفتم خداوندا اگر حضرت رضا بر حقست درب را از برای من بگشا

پس دست بدرب گذاردم درب باز شد و داخل حرم شدم و زیارت کردم و نماز زیارت خواندم و اعتقاد نمودم با امامت حضرت رضا (علیه السلام) و هر روز جمعه از نوقان مشرف میشدم بزیارت حضرت رضاع و نماز میخواندم در نزد قبر آن حضرت

از این روایت استفاده می شود که اهالی نوقان در آنزمان فوق العاده متعصب بودند و احتمال نمیدادند که از این قبر مقدس کرامتی بروز

نماید لهذا مادر این مرد نوقانی گفت اینها خیالات شیطانی است

وایضا استفاده می شود که در آن اوقات درب حرم مطهر قفل داخلی داشته که خیزه می شده

این وضعیات مهجوری قبر مقدس تا اوایل عصر سلاطین دیالمه بوده که زوار تك تك بزیارت

ص: 673

قبر مقدس میامدند و خداوند هم کرامات و خوارق عادات از آن مکرر نشان میداد

بحمد الله تعالی در این از منہ خداوند چه تجلیاتی از برای این مرقد مطهر نشان داده و چه کرامات و معجزاتی از این قبر مشاهده می شود و چه دعواتی در تحت این قبه سامیه مستجاب می فرماید و هر سال میلیون ها از مسلمین از دور و نزدیک بزیارت این مرقد مطهر مشرف میشوند - زاد الله تعالی فی تشریفاتہ و تجلیاتہ

امر دوم که چرا این بلد مقدس را توصیف فرموده به بلاد غربت و حال آنکه غالب ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین در بلاد غربت از دنیا رحلت فرمودند

سرش اینست که هر قدر انسان از بلد مالوف خود دور تر باشد غربت او بیشتر باو مؤثر می شود خصوصاً اگر در آنجا نه اقربائی باشد و نه آشنایی و نه اهل لسانی

حال ملاحظه کن خراسان کجا؛ مدینه طیبه کجا و اگر حضرت رضا (علیه السلام) در خراسان خویشی یا دوستی می داشت البته آرزو و امید داشت که وقت مردن بیابانش بیاید و اگر حضرت چنین امیدی داشته چرا وقتی که مسموماً از منزل مأمون بخانه آمد به اباصلت امر فرمود که در خانه را ببندد (1)

چنانچه در امالی و عیون اخبار الرضا فرموده: «حتی دخل الدار و امران یغلق الباب ثم نام علی فراشه» لهادر خیلی از روایات از آنحضرت تعبیر بغریب کردند

منجمله در امالی از حضرت امیر المومنین (علیه السلام) روایت کرده که فرمود «سیقتل رجل من ولدی بارض خراسان بالسم ظلما اسمه اسمی و اسم ایه اسم ابن عمران موسی الافرمن زاره فی غربته غفر الله ذنوبه ما تقدم منها وما تأخر ولو كانت مثل عدد النجوم و قطر الامطار و ورق الاشجار» منجمله ایضا در امالی از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمود «یخرج رجل من ولد ابنی موسی اسمه اسم امیر المؤمنین (علیه السلام) و یدفن فی ارض طوس و هی بخراسان یقتل فیها بالسم و یدفن فیها غربیا من زاره عارفا بحقه أعطاء الله أجر من انفق قبل الفتح و قاتل

منجمله ایضا در امالی از حضرت صادق روایت کرده و قال یقتل حفدتی بارضی خراسان فی مدینه یقال لها طون من زاره الیها عارفاً بحقه اخذی بیدی یوم القیمه و ادخلته الجنة و ان کان من اهل الكبائر قلت جعلت فداک و ما عرفان حقه ، قال یعلم انه امام مفترض الطاعة لتخرب شهید من زاره عارفاً بحقه اعطا الله اجر سبعین شهیدا ممن استشهد بین یدی رسول الله علی حقیقه» (2)

منجمله در عیون از حضرت رضا (علیه السلام) روایت کرده که بدعبل فرمود «لا تنقض الایام واللیالی حتی بصیر طوس مختلف شیعتی و زواری الا لمن زادنی فی غربتی بطوس کان معی فی درجتی یوم القیمه منفوراً له»

منجمله در امالی از حضرت رضا (علیه السلام) روایت کرده قال «انی مقتول و مسموم و مدفون بارض غربه اعلم ذلك بعهد عهدالی ابی من ابنه من آباءه من رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) الافرمن زارنی فی غربتی انا و آباءنی شفعاته یوم القیمه و من کنا شفعاته نجی ولو کان علیه و زر الثقلین»

منجمله در خصال از حضرت رضاع رو اینکرده قال «من زارنی علی بعد داری اتیته یوم القیمه فی ثلث مواطن حتی اخلصه من احوالها اذا



- 
- 1- حال امام را باحال لغیر امام نمیتوان قیاس کرد که بگوئیم آرزو داشت دوستی بالینش باشد وانگهی اباضلت دوست بوده و جهت امر بدر بستن هم غربت نبوده بلکه امر دیگر است ولد مؤلف
- 2- محل شاه در این خبر نیست (ج)

منجمله در كفاية الموحدين از قاضى ابوالفرج بغدادى از حضرت رسول (عليه السلام) روايت کرده که فرمود ظاهر مى شود از صلب موسى بن جعفر (عليه السلام) على که ناميده مى شود برضا و او موضع علم و معدن حلم است و بعد فرمود «بابى المقتول بارض الغربة»

خيلي مناسب است که در اين مقام ذکر شود قصه علام فهام جناب آقا شيخ مهدى ملا کتاب

در فوائد الرضويه محدث قمى دامت برکاته حکايت فرموده از جناب آقا شيخ على گفت در سفرى که جناب آقا شيخ مهدى ملا کتاب مشرف شد بمشهد مقدس من در خدمت ایشان متکفل زحمات ایشان و امين مخارجات ایشان بودم چون وارد مشهد مقدس شدیم چند روزى گذشت دیدم يك فلس جهت مخارج باقى نمانده بهمان هاى مرحوم شيخ قضيه را گفتم آن بیچاره ها متحير شدند که چه خواهد شد

من آقا شيخ با جناب آقا شيخ مهدى مشرف شدیم حرم حضرت رضا (عليه السلام) و زيارت کردیم و نماز زيارت خواندیم ناگاه شخصی آمد بپهلوى شيخ نشست و يك كيسه پولی گذارد در میان دست شيخ مرحوم شيخ اشاره فرمودند که شايد اين كيسه پول را اشتباها میان دست من گذاردی آنمرد گفت آيا نمیدانى که هر امامى مظهر صفتى هستند و حضرت رضا (عليه السلام) متکفل احوال غربا هستند و اين کيه از حضرت رضا هست که بشمادادم و آنشخص رفت مرحوم شيخ متحير شد و اشاره کرد بين من كيسه را از دستشان گرفتم رفتم بيازار و غذای بسيار خوبى از برای شب مهيا کردم

مهمان هاى شيخ آمدند چشمشان باين غذا افتاد گفتند ما را مايوس کردى و حال آنکه غذای امشب از هر شب بهتر است ؟

من از برای آنها قضيه را نقل کردم و در میان کيه سيصد يا دو پست اشرفى بود.

نظير اين حکايت از شيخ حسين نجفى نقل شده که وقتى که مشرف شد بزيارت حضرت رضا و نفقه اش تمام شد ناگاه از شبکه هاى ضريح مقدس صدایى شنيد بزبان عربى فصيح گفتند : (لا تهتم اما علمت ان کل امام مظهر لامر والامام على بن موسى الرضا ضامن لامور الغرباء)

## مطلب چهاردهم - در ذکر اموری که لابد است از ذکر آنها

### امر اول - بدانکه باید زوار و مجاورين مشهد مقدس حتى الامکان چند چیز از آنها فوت نشود

اول نماز حاجت در بالای سر مطهر چنانچه علامه مجلسى در تحفة الزائر بسند معتبر از حضرت امام على النقى فرموده که هر که را بسوى خداوند حاجتى باشد پس زيارت کند قبر جدم حضرت رضاع را در شهر طوس و حال آنکه غسل کرده باشد و نزد سر آنحضرت دورکعت نماز بکند و در قنوت نماز حاجت خود را بطلبد بدرستى که مستجاب مى شود مگر آنکه از برای گناهی يا قطع رجمى سؤال کند

دوم خواندن نماز جعفر طيار نزد قبر مقدس حضرت رضا و چنانچه ايضا در تحفة الزائرین از حسين بن احمدقيه رازى روايت کرده که هر که زيارت کند حضرت امام رضا (عليه السلام) يا ديگرى از اينه را پس نماز جعفر را نزد قبر آنحضرت بجا آورد برای او نوشته شود بهر رکعتى ثواب کسی که هزار



حج و هزار عمره بجا آورده باشد و هزار بنده آزاد کرده باشد و هزار مرتبه در جهاد ایستاده باشد با پیغمبر مرسل و بهر گامی ثواب صد حج و صد عمره و صد بنده آزاد کردن داشته باشد و صد حسنه برای او نوشته شود و صد گناه از او محو شود

سوم زیارت کردن حضرت رضا (علیه السلام) را در اوقات خاصه مثل ماه رجب

چنانچه در مزار بحار از عیون اخبار الرضا بسند معتبر روایت کرده که محمد بن سلیمان از امام محمد تقی (علیه السلام) سؤال کرد که شخص حج واجب خود را کرده پس بمدینه رفت و حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را زیارت کرد و حق او را می شناخت و میدانست که او حجت خدا هست بر خلق پس سلام کرد بر آن حضرت و رفت بکربلا حضرت امام حسین را زیارت کرد و رفت بیغداد و حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) را زیارت کرد و رفت بشهر خود و در آنوقت خداوند اینقدر مال باو روزی کرد که دو مرتبه میتواند رفت کدام بهتر است که باز حج بکند یا برود بخراسان و پدرت امام رضا را زیارت کند

حضرت فرمود: بلکه برود بر پدرم سلام کند افضل است و باید که در ماه رجب باشد الخ و مثل روز بیست و سوم ذی القعدة الحرام

چنانچه مجلسی در بحار از بعضی از علمای عجم نقل فرموده که مستحب است زیارت مولانا الرضا (علیه السلام) در روز بیست و سوم ذی القعدة الحرام از نزدیک با دور و مثل روز بیست و پنجم ذی القعدة الحرام که یوم دحو الارض باشد و مثل روز اول ماه رجب الاصب

چنانچه مرحوم میرداماد در کتاب اربعة الايام فرموده ما حاصله که هر سالی چهار روز عظیم القدر است نزد خداوند متعال و اکرم ایام سال آن چهار روز است و آنروزها را در اصطلاح شرع شریف ایام اربعة می گویند

اول روز دحو الارض است که بیست و پنجم ذی القعدة الحرام است

دوم یوم الغدير است که هیجدهم ماه ذیحجه الحرام است

سوم یوم المولود حضرت خاتم النبیین که هفدهم ربیع الاول است

چهارم یوم المبعث است که بیست و هفتم ماه رجب است و این چهار روز در فضل و منزلت پنجم ندارند

و در هر سالی چهار شب هست که من حیث القدر والشرف پنجم ندارند و در اصطلاح شریعت مقدسه آن شبهارا لیالی اربعة می نامند

یکی شب اول ماه رجب دوم شب نیمه شعبان سوم شب عید فطر چهارم شب عید اضحی .

بعد فرموده که زیارت سیدنا و مولانا الرضا (علیه السلام) در روز دحو الارض افضل اعمال مستحبه و او کد آداب مسنونه است و همچنین زیارت آنحضرت در اول رجب الفرد بنایت مؤکد و محتوث علیه است انتهی علامه مجلسی در بحار می فرماید بدانکه زیارت آن حضرت در ایام فاضله و اوقات شریفه افضل است خصوصاً در ایامی که اختصاص بآنحضرت دارد مثل روز ولادتشان که یازدهم ذی القعدة الحرام باشد و روز و مانشان که آخر ماه صفر باشد یا هفدهم ماه صفر یا بیست و یکم بایست و سوم ماه رمضان و روزی که بیعت کردند با آنحضرت بخلافت که روز اول ماه رمضان باشد یا ششم آن .

سید بن طاوس در اقبال فرموده که روز ششم ماه رمضان دو رکعت نماز می خوانند هر



رکعتی يك محمد و بیست و پنج مرتبه سوره مبارکه قل هو الله احد بجهت آنکه طوق حضرت رضا (علیه السلام) در اینروز ظاهر شد

مجلسی می فرماید و مناسب است واقع ساختن این نماز را در روضه مقدسه حضرت رضا (علیه السلام) بعد از زیارت آن بزرگوار

چهارم احسان نمودن بخدام و نوکرهای حضرت رضا (علیه السلام) و باولاد و مجاورین قبر مقدس آن وصله و مهربانی و جوائز دادن بقدر میسور بایشان که احسان نمودن به آنها در واقع احسان به صاحب قبر مقدس است و سزاوار است که خدام و متولیان آن مکان شریف اهل خیر و صلاح وصاحبان دین و مروت باشند و صبر و تحمل نمایند نامالیماتی که از زوار میبینند و درشتی و خشونت به آنها نکنند و مسارعت نمایند در قضاء حوائج آنها و خبر گیری نمایند از حالات آنها

در مجالس المؤمنین است که در مکاتیب مولانا قطب الدین شیرازی مسطور است که کسی به وداع معروف کرخی آمد که می خواست بسفیری برود معروف بوی گفت که هرگاه حاجتی داشته باشی به حرمت سر معروف کرخی آنرا از خدا بخواه که مستجاب شود آنکس تعجب کرد که چگونه معروف تزکیه نفس خود می کند معروف گفت این برای آن می گویم که سالها این سر را بر آستانه علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نهاده ام (1)

و ایضا در السنه معروف است که روزی تاجری آمد خدمت حضرت رضا علیه السلام که آن حضرت دعایی درباره او فرماید که در سفر دریا از غرق شدن ایمن باشد اتفاقاً آن حضرت بعبادتی مشغول بود اذا معروف قلم و دواتی بدست گرفت برقعہ چند کلمه نوشت بآنشخص داد و گفت اگر امواج دریا بتلاطم در آمد آنچه در این رقعہ نوشته ام عمل کن که ساکت شود آنشخص رقعہ را گرفته روانه شد چون در اثناء سفر دریا آثار طوفان ظاهر شد آن رقعہ را بیرون آورد بخيال آنکه در اودعائی از حضرت رضاع نوشته شده دید نوشته ای دریا بحق معروف کرخی که دربان علی بن موسی است از جوش و خروش بایست

آنشخص از غایت اعراض و اضطراب آن رقعہ را بدریا انداخت بمجرد وصول رقعہ بدر یا جوش و خروش او بر طرف شد

از همانوقت تا الحال جمیع کسانی که بدریا سوار می شوند چون آثار موج در دریا می بینند او را بحق معروف کرخی مقید بوصف دربانی حضرت رضاع سوگند میدهند که اضطراب بایند و تجربه شده که مفید می افتد اتهی

پنجم رفتن بعضی از بیوتات مقدسه آستانه مبارکه مثل کتابخانه مبارکه بجهت زیارت خطوط شریفه معصومین (علیهم السلام) و کتب نفیسه که بخطوط خطاطین معروف نوشته شده ومذهب بتذهیبات لائقه است علاوه بر اینکه خیلی از کتب هست که نسخه اش منحصر است بکتابخانه مبارکه حضرت رضا (علیه السلام) و مثل خزانه مبارکه که در او اسباب های نفیسه است که بعضی از آنها يك کرور تقویم شده و مثل مهمانخانه مبارکه و کیفیت اطعام اغذیه لائقه قابله بزوار و بخدام و منتسبین بآن دربار ولایت مدار که چقدر با جلوه و شکوه است

ششم رفتن زیارت قبور بزرگان و علمائی که در این زمین مقدس مدفونند از قبیل جناب

خواجه ربیع و جناب شیخ طبرسی و شیخ بهائی و شیخ حر عاملی و سایر مزارات متبرکه که در فصل هشتم مفصلاً ذکر خواهد شد (انشاء)

## **امر دوم - بدانکه اگر کسی با صدق زیارت حضرت رضا (علیه السلام) مشرف شد مکاشفات و ملاطفتی از آن بزرگوار مشاهده خواهد نمود**

مرحوم حاج ملا- غلامحسین از غدی المشهور بحاجی آخوند که از موثقین و محبین احقر بود بلا واسطه نقل کرد که زنی از محارم و منسوبین ما که بسیار فقیره و مؤمنه بود سالی یک مرتبه از ازغد که چهار فرسخی مشهد مقدس است پیاده زیارت حضرت رضاع مشرف میشد و وقت برگشتن بجهت هر يك از اطفالیکه در قبيله بودند سوقاتی میآورد از قبیل کفش و کلاه و سینه بند و نحو این ها

ما می گفتیم شما که با دست خالی و پیاده میروی پول از کجا می آوری که اینها را می خری؟ میگفت وقتیکه میروم بحرم مطهر حضرت رامیان ضریح می بینم احوال مرا و احوال اطفال و عدد آنها را می پرسد و باندازه بمن پول میدهد که جهت اطفال سوقاتی بخرم مگر شما که زیارت می روید حضر ترا نمی بینید ما در جواب آنمه دره سکوت می کردیم و خیال کردیم که این زن زیارت می رود در مشهد تکدی میکند لذا اینفر که روانه مشهد مقدس شد منمهم پشت سرش آمدم دیدم آنزن رفت بمنزل یکنفر از ازغدیها منمهم در بیرون آن منزل منتظر شدم تا وقتیکه تجدید وضوء نمود و بیرون شد که زیارت مشرف شود منمهم عقب سرش رفتم تا داخل حرم مطهر شد و خود را به ضریح مطهر چسبانید منمهم درب حرم ایستادم تا از حرم خارج شد من رفتم نزدیک سلام کردم چشمش که بمن افتاد اظهار بشاشت کرد گفتم مقابل ضریح چقدر طول دادی گفت بلی حضرت از من احوالپرسی کرد و احوال اطفال قبيله را پرسید و پول بین داد که جهت اطفال سوقاتی بخرم دستش را باز کرد دیدم چندقران میان دستش هست

فهمیدم بواسطه اخلاص و صدق خود این زن رسیده است بآن مقامی که باید برسد هر چه کردم پولها را از او بگیرم که بجهتش سوقات بخرم راضی نشد و گفت باید خودم سوقات بخرم

امرسوم حقیر در این سن خود که علاوه بر شصت سال است معجزاتی از این مرقد مطهر حسا مشاهده کردم که ذکر آنها موجب تطویل است و قناعت می کنم بذکر دو قضیه از محسوسات خودم

منجمله - در صغر سن حقیر در مدرسه میرزا جعفر بمکتب میرفتم یکروز رفتم که خود خورشی ابتیاع نمایم درب صحن مقدس که رسیدم صدای صیحه وضجه از خیابان سفلی بلند بود من متحیر بودم ناگاه چیزی پهلوی من خورد افتادم بروی سنک و مدهوش شدم یکوقت بهوش آمدم دیدم در منزل میان بستر افتاده ام باز ثانیاً مدهوش شدم بعد معلوم شد که دو گاو از دو فرسخی شهر از ظلم صاحبشان گریخته فرش کنان آمده اند رو بصحن مقدس که متحصن شوند و هر دو مقابل پنجره زانو زده اند و در بین راه چند نفر را تنه زده اند که یکی از آنها من بد بخت بوده ام و از آن صدمه یکی از تنایای حقیر شکسته و میان لب سفلی فرورفته و جوش خورده و ضلا هم موجود است

منجمله کسی بحقیق امانتی داده بود که حفظ کنم و او باندازه تخم مرغی بود و از اتلاف او همه قسم خائف بودم لذا همیشه با خود داشتم و خیلی مواظب بودم در حفظ او صبحی رفتم بمدرسه نگاه کردم دیدم آن امانت نیست معجلاً آمدم بمنزل مرحومه والده لباس ها و میان منزل و هر جالی را که احتمال میداد تجسس نموده یافت نشد

حقیر گریه کنان مشرف شده میان حرم مطهر زاویه شرقی ضریح مقدس را بغل گرفتم تقریباً نیم ساعت گریه و التماس میکردم بعد گویا بقلبم افتاد دست بجیبم کردم دیدم هیتا امانت در میان جیبم هست

## فصل هشتم : در مقابر علماء و سلاطین و بزرگانی که در مشهد مقدس و بلدان متعلقه بآن مدفونند

### اشاره

بدانکه از سعادات عظیم است دفن در مشهد مقدس و حکایات و خواب هایی که در این مقام ذکر شده زیاد است و ما قناعت می کنیم بذکر بعضی از آنها :

منجمله در دار السلام ثقه الاسلام نوری از کتاب وسیله الرضوان سید فاضل شمس الدین محمد بن بدیع الرضوی که از رؤسای خدام روضه مقدسه رضویه بوده و او نقل می کند از کتاب عیون الزکاء که دو برادر بودند که یکنفر از طلاب علوم بود و دیگری از اتباع سلطان بود و او بسیار ظالم و جابر بود و متصل مسلمانان بتظلم می آمدند نزد برادر عالم آن بیچاره هم هر قدر نصیحت می کرد اتری نمی بخشید ، متصل از اعمال شنیعه برادرش که از اتباع سلطان بود در خجالت و انفعال بود پس برادر عالم تعهد کرد زیارت حضرت رضا (علیه السلام) را ، آمد بخانه برادرش که با او وداع کند برادرش را در خانه ندیدم با اهل بیتش وداع کرد و آمد بعزم خراسان چون برادرش بمزل آمد و مطلع بر قضیه شد بر اسب خود سوار شده و خود را پیرادرش رسانید که با او وداع کند ، بعد که از وداع برادر فارغ شدخواست بر گردد، فکر کرد که خوبست منمهم با برادرم مشرف شوم زیارت پس با برادرش وسایر زوار روانه شد بجانب مشهد مقدس

در بین راه بر حسب عادت خود بزوار ظلم می کرد و آنها را دشنام میداد ، زوار می نزد برادر عالم و شکایت می کردند او هم هر قدر نصیحت می کرد تیر نداشت و همیشه اوقات از زوار خجالت زده بود و نزد آنها سریزیر بود از اعمال زشت برادرش

تا آنکه برادر ظالم مریض شد و در بین راه از دنیا رفت زوار مسرور و خوشنود از فوت او شدند پس برادر عالم او را غسل داد و بر اسب آن میت جنازه او را حمل کردو همراه خود آورد بشهد و او را دور مرقد مطهر طواف داد مدر جوار حضرت رضا (علیه السلام) دفن کرد

چونشب شد در خواب دید که گویا زیارت نموده و از حرم خارج شده ، پس دید باقی در پهلوی صحن مقدس است داخل بالغ شد دید در فایت صفا و ضیاء است، انهار و اشجار و عمارت های عالیه در آن باغ هست و خدام زیادی هم حاضرند و شخص بزرگی در میان عبارت نشسته و در بین و



یارش صفوف زیادی از خدام ایستاده بودند آنشخص عالم متحیر شد که آیا این شخص متشخص کیست

ناگاه آنشخص از جای خود برخاست و آمد نزد آن عالم و بقدم های او افتاد

آن عالم نگاه کرد دید برادرش هست که دیروز او را دفن کرده گفت برادر تو از اتباع ظلمه بودی چه شد که باین مقام و مرتبه رسیدی گفت: برادر، تمام این نعمتها از برکات تو بمن رسید

بدانکه وقت احتضار، جاندادن بر من خیلی سخت و دشوار شد چون مرا میان تابوت گذاردند و او را بر اسب حمل کردند جنازه و اسب یکپارچه آتش شد، و دو نفر قبیح المنظر در کمال خشونت آمدند و بدستانشان حربه آتش بود، مرا متصل عذاب می کردند، من هر قدر بشما و سایر زوار استغاثه کردم فایده نبخشید و همیشه مطلب بودم تا داخل شهر مشهد شدیم، چون بصحن مقدس رسیدیم آندو نفر که مرا عذاب می کردند یکطرف ایستادند، جنازه و اسب بحال اصلی شان برگشتند و ابدا اثری از آتش باقی نماند پس جنازه مرا میان صحن گذارید و رفتید، آندو نفر هم از دور مقابل من ایستاده بودند حال منم متغیر بود، و هر قدر فریاد میزد، مرا از دست این دو نفر خلاص کنید کسی اعتنا بمن نمی کرد

پس شما عصر آمدید که جنازه مرا ببرید میان روضه مقدسه که طواف دهید، چون جنازه من داخل روضه مقدسه شد دیدم حضرت رضا (علیه السلام) بالای صندوق مطهر نشسته و شخص نورانی هم نزدیک بحضرت ایستاده پس من سلام کردم؟ حضرت صورت از من برگردانید آن مرد نورانی بمن گفت التماس کن که حضرت از تو عفو کند

پس من التماس کردم؟ حضرت اعتنائی بمن نکرد مرتبه دوم که مرا طواف می دادند باز آن مرد نورانی بمن گفت بحضرت التماس کن التماس کردم حضرت اعتنایی نکرد و صورت از من برگردانید چون مرتبه سوم شد که در طواف به آنمرد نورانی رسیدم گفت التماس کن و حضرت را قسم بده بحق جدش پیغمبر صلی الله علیه و آله که از تو بگذرد والا اگر از حرم بیرون شوی باز همان عذاب ها از برای تو خواهد بود

پس من حضرت را قسم دادم بحق جدش که از گناهان من بگذرد عرض کردم من زوار شما هستم و طاعت عذاب ندارم

پس حضرت توجهی فرمود به آن مرد نورانی فرمود: « لا یدعون لنا وجهاً للشفاعه »

یعنی از برای ما آبرویی نگذاشتند که شفاعت کنیم و کاغذی بمن مرحمت فرمود

چون خواستند جنازه مرا از حرم بیرون کنند آنکسی که جلو جنازه من بود فریاد زد هذا عقیق الرضا (علیه السلام)

پس مرا باین باغ آوردند و ابدا آندو نفر را ندیدم و باین نعمت ها نائل شدم و تمام اینها از برکات توشد که جنازه مرا باین مکان شریف دفن کردی و اگر جنازه مرا باین مکان نمی آوردی من تا روز قیامت معذب بودم

پس برادر عالم از خواب بیدار شد و مرور بود بمهربانی حضرت رضا (علیه السلام) بزوارش

منجمله در دار السلام از وسیله الرضوان نقل کرده از میر معین الدین اشرف که از صلحاء خدام روضه رضویه (علیه السلام) بود گفت من در دارالحفاظ خوابیده بودم در عالم رؤیا دیدم که از روضه مقدسه بیرون شدم جهت تجدید وضو چون رسیدم صنفه میر علی شیر دیدم



شدند و مقدم آنها شخص نورانی صبیح الوجه عظیم الشانی بود و پشت سر آن آقا جماعتی بودند که در دستشان کلنگ ها بود؟

چون بوسط صحن رسیدند آن آقای نورانی به آن کلنگ داره فرمودند. این قبر را بشکافید و این خبیث را بیرون بیاورید

سؤال کردم این آقای نورانی کیست؟ گفتند حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است چون شروع کردند بکندن قبر، ناگاه حضرت ثامن الائمه (علیه السلام) از میان حرم بیرون شد و آمد خدمت جدش حضرت امیر (علیه السلام) سلام کرد حضرت امیر (علیه السلام) جواب دادند بعد عرض کردند یا جداه، سوال می کنم که این میت را عفو کنی و تقصیراتش را بمن ببخشی حضرت امیر فرمودند نمی دانی که این فاسق فاجر شارب الخمر بوده حضرت رضا (علیه السلام) عرض کرد بلی، لکن در وقت فوتش وصیت کرد که مرا در جوار حضرت رضا دفن کنی چون پناه بمن آورد از شما امید عضو دارم حضرت امیر فرمود من او را بتو بخشیدم و تشریف برد پس من در کمال خوف و وحشت از خواب بیدار شدم و بعضی از خدام را از خواب بیدار کردم و با آنها آمدم بآن موضع دیدیم قبر تازه ایست که مقداری از خاکش هم بیرون ریخته شده سؤال کردم از صاحب قبر؟ گفتند قبر بعضی از اتراکست که دیروز دفن شده

منجمله مرحوم والد حقیر که تقریباً هفتاد سال در آستانه مقدسه مفتخر بود بخدمت فراشی گفت در اوایلی که من مشرف بخدمت فراشی شدم شخصی بود از اهل ازغد و بسیار زاهد و عابد بود آن شخص هم در همان کشیک ما خادم بود شب های خدمتش که میشد در دارالحفاظ مشغول تهجد و عبادت بود، وقتی که خیلی کسل میشد سرش را به عتبه مقدسه می گذارد که فی الجمله رفع کالتش بشود شبی این شخص سرش را به عتبه مقدسه گذارده بود در عالم خواب یا در بیداری (من خاطر نمی دانم که مرحوم پدرم چه قسم نقل فرموده)

شنید که درب ضریح مطهر باز شد

این شخص برخاسته بود که مبادا کسی میان حرم وقت در بستن مانده باشد فوراً از جای خود حرکت کرد که برود سرکشیک را خبردار کند

ناگاه دید درب حرم باز شد و یک آقای بزرگواری از میان حرم بیرون شد و درب دار الحفظهم باز شد آقا تشریف برد میان دارالسیاده

گفت منم از عقب آقا رفتم آقا تشریف برد میان ایوان طلا لب ایوان ایستاد منم در کمال ادب نزدیک محراب ایوان ایستادم دیدم دو نفر آمدند مقابل آقا در کمال خضوع و مذلت آقا فرمودند بشکافیه این قبر را و این خبیث را از جوار من بیرون ببرید (اشاره فرمود بطبری که میان صحن مقدس پشت پنجره شریف بود)

ناگاه آن دو نفر با کلنگ ها قبر را شکافتند و شخصی را با زنجیر آتشین بگردن از قبر بیرون آوردند و او را کشان کشان بطرف درب صحن بالاخیابان بردند ناگاه دیدم آن شخص روی خود را بجانب حضرت کرد عرض کرد یا بن رسول الله من خودم را مقصر و گنهکار می دانستم که وصیت کردم از راه دور بیاورند در جوار شما دفن کنند

حضرت فرمود او را برگردانید آن مرد عابد زاهد از مشاهده این مطلب مغمی علیه و بیهوش شد

سحر که سرکشیک و خدام حاضر شد فر که درب حرم مطهر را باز کنند دیدند آن شخص زاهد

یهوش و مغمی علیه افتاده بعد که بهوشش آوردند تفصیل را نقل کرد مرحوم پدرم گفت من با جمعی از خدام رفتیم آنجایی که نشان داد آثار نبش را بچشم خود دیدیم معلوم شد که قبر یکی از حکام توابع مشهد بوده که روز قبل او را در همین موضع دفن کردند

ولا بد است در مقام از ذکر هفت مقصد :

### مقصد اول در ذکر بزرگان از علمالیکه در محوطه ارض اقدس مدفونند

اول - الشیخ السعید امین الاسلام ابو علی فضل بن الحسن بن الفضل الطبرسی المشهدی صاحب تفسیر مجمع البیان که در نیمه ذیقعه الحرام منه پانصد و سی و چهار از تالیف او فارغ شد و ایشان والد جناب حسن بن فضل بن حسن الطبرسی صاحب کتاب مکارم الاخلاق هستند و سبط ایشان ابوالفضل علی بن الحسن صاحب کتاب مشکوة الانوار است و مرحوم شیخ طبرسی صاحب مجمع البیان در سبزواری مدرس بود و گویا ایشان در زمره مجتهدین از علماء بودند.

چنانچه در کتاب لمعه در مبحث رضا (علیه السلام) از ایشان نقل می کند قول بعدم اعتبار اتحاد فحل را در نشر حرمت برضا (علیه السلام)

از غرائب امرایشان قضیه ایست که مشهور است در السنه خواص و عوام

در روضات از صاحب ریاض نقل کرده که ایسان را سخته عارض شد و مردم گمان کردند که ایشان فوت کرده اند ایشانرا غسل دادند و کفن کردند و دفن نمودند در میان قبر ایشان بحال آمدند دیدند میان قبرند و راه فرارهم ندارند در همانحال نذر کردند که اگر از این محبس قبر نجات نیابند کتابی در تفسیر قرآن مجید تالیف کنند

اتفاقاً نباشی بقصد سرقت کفن ایشان قبر شانرا نبش کرد همینکه روی قبر را باز کرد مرحوم شیخ دست نباش را گرفت نباش خیلی مضطرب و متحیر شد

شیخ فرمود مترس من زنده هستم و سخته کرده بودم بخیال آنکه از دنیا رفته ام مرا آوردند دفن کردند و از غایت ضعف و نقاهت شیخ قادر بر خروج از قبر نبود نباش شیخ را بدوش خود گرفت و آورد بخانه اش شیخ با و خلعت و مال زیادی داد و آن مرد نباش هم توبه کرد و شیخ هم شروع نمود به تالیف کتاب مجمع البیان

و بعضی این قضیه را نسبت میدهند بمرحوم مولی فتح الله کاشی و میگویند بعد که از میان قبر نجات یافت تالیف نمود تفسیر منهج الصادقین را

در روضاتست ایشان در شب عید اضحی منه پانصد و چهل و هشت در سبزواری رحلت فرمود و نعش مقدسش را حمل نمودند بمشهد مقدس و در قبرستان قتلگاه دفن نمودند و در مجالس المؤمنین است « و دفن فی مغتسل الرضا » و این مصرع در لوح قبرشان ماده تاریخ نوشته شده

(گشت فرید زمان داخل مشهد زمین)

و در مستدر کست (انه صار شهیدا) ظاهراً شهادتشان بسم بوده و لذا معروف نشد

کتاب احتجاج طبرسی از مؤلفات جناب ابی منصور احمد بن ابی طالب الطبرسی است که از مشایخ علی بن شهر آشوب مازندرانی است و  
قبر ایشان در طبرس مازندران است

ص: 682

دوم مجدد رأس المائة العاشرة الشيخ البهائي محمد بن حسين بن عبدالصمد الحارثي العاملي

مجلسی اول در شرح من لا يحضره الفقيه از شهيد ثانی نقل کرده و در اجازه اش از برای شيخ حسين پدر شيخ بهایی تصريح بآنکه شيخ حسين پدر شيخ بهائي از اولاد حارث همدانی بوده که امير المؤمنين (عليه السلام) باو فرموده « يا حار همدان من يمت يرنى من مؤمن او منافق قبلا » و شيخ مرحوم مدنی در شام بود و اظهار ميکرد مذهب شافعه را

و در روضات است که يکروز اعلم علمای شافعی گفت آیا شيعه حجت قاطعی دارند بجهت اثبات حقانيت خود؟ شيخ فرمود حجت آنها زياد است گفت یکی از حجج ايشانرا برای من بيان کن

شيخ فرمود شيعه می گوید در صحيح بخاری از حضرت رسول (صلى الله عليه وآله وسلم) روايت کرده که فرمود فاطمة بضعة مني من اذاها فقد آذاني ومن الغضبها فقد اغضبني و بعد از چهار ورق روايت کرده « انها خرجت من الدنيا وهي غاضبة عليهما » يعنى على الشيخين

شيخ فرمود نمی دانم جواب اين ايراد شيعه چه چیز است

پس آن عالم شافعی سر بزير انداخت گفت: اين دروغ است بر بخاری و امشب من صحيح بخاری را مراجعه ميکنم

چون صبح شد آن عالم سنی بمن رسيد و خنده کرد و گفت من نگفتم رافضيه دروغ می گوید من صحيح بخاری را دیدم و بين دو حديث زياده از پنج ورق است چگونه شيعه گفته اند چهار ورق است

و شيخ بهائي اشعار بسيار مليحي بالعربية والفارسية فرموده

منجمله اين رباعي را فرمود و امر کرد در کفشداري حضرت امير (عليه السلام) بنويسند

هذا الافق المبين قد لاح لديك \*\*\* فاسجد متذلا و عفر خديك

ذاطور سينين فالحضض الطرف به \*\*\* هذا حرم العزة فاخلع نعليك

و نیز اين رباعي را در مقام اشتياق بزيارت حضرت رضا (عليه السلام) فرموده

ان جئت اقص قصة الشوق اليك \*\*\* ان جئت الى طوس فبالله عليك

قبل عنى ضريح مولاي وقل \*\*\* قدمات بهائيك بالشوق اليك

و در مقام مناجات فرموده

يارب اني مذنب خاطئي \*\*\* مقصر في صالحات القرب

وليس لي من عمل صالح \*\*\* ارجوه في الحشر لدفع الكرب

غير اعتقادى حب خير الورى \*\*\* و اله والمره مع ما احب

ودرموعظه فرموده

لا يغرنك من المرء رداء رقعته \*\*\* وقميص فوق كعب الساق منه رفعه

و جبين لاح فيه اثر قد قلعه \*\*\* اره الدرهم تعرف فيه او ورعه

وايضاً در موعظه فرموده

هر كه را توفيق حق آمد دليل \*\*\* عزلتى بگزيد و رست از قال وقيل

عزلت بى عين علم آن زلت است \*\*\* و ر بود بى زاء زهد آن علت است

منجمله شاه عباس كبير شبي میان حرم حضرت رضاع فتيله شمع ها را با مقراض مى گرفت

ص: 683

مرحوم شیخ بهائی حاضر بود بداهة این رباعی را بفارسی گفت

پیوسه بود ملايك علیین \*\*\* پروانه شمع روضه خلد برین

مقراض باحتیاط زن ای خادم \*\*\* ترسم ببری شهیر جبریل امین

مرحوم شیخ دارای بعضی از علوم سریه بود

منجمله در مستدرک ثقة الاسلام نوری (ره) فرمود که سید ماجد بن هاشم الحسینی العریضی البحرانی استاد مرحوم فیض رفت باصفهان خدمت مرحوم شیخ بهائی از او نهایت تعظیم و احترام را فرمود و اجازه بوی داد مشتمل بر تأدب عظیم و ثناء جمیل

نقلست که در محضر شیخ شخصی از سید مسئله پرسید سید جهت تأدب از شیخ آن مسئله را بنحو ایجاز جواب داد پس شیخ تسبیح تربتی در دست داشت وردی با و خواند آب از آن جاری شد از سید پرسید با این آب وضو جائز است یا نه؟ سید گفت جائز نیست بعلت آنکه این آب خیالی است نه آبی که از آسمان نازل شده باشد یا از زمین جوشیده باشد - شیخ جواب سید را پسندید

منجمله ایضاً از محبوب القلوب قطب الدین اشکوری نقل فرموده از شیخ عبدالصمد برادر شیخ بهایی (ره) که روزی مرحوم شیخ در مجلس شاه عباس حاضر بود سلطان بشیخ عرض کرد این شخص که سفیر ملک روم است می گوید از علماء بلاد ما اعمال عجیبه صادر می شود و در ایران شما این قبیل از علماء نیستند و بعضی از اعمالشان را سفیر شمرد

شیخ فرمود این علومی که شمردی اعتباری نزد ارباب کمال ندارد و در اثناء صحبت شیخ بند چاقچوری که پوشیده بود باز می کرد

شیخ عبدالصمد فرمود من تعجب داشتم که برادرم در این مجلس چه می کند و سلطان هم نظر میکرد، بعد از لحظه شیخ همان بند چاقچورش را انداخت نزد سفیر روم لکن یکطرف او را بدست خود محکم گرفته بود ناگاه آن بند چاقچور ازدهای عظیمی شد که تمام اهل مجلس برخاستند و فرار کردند پس شیخ او را کشید نزد خود و برگشت بصورت اولی، بعد شیخ فرمود این اعمال را من از بعضی درویش که در میدان اصفهان معرکه می گیرند و مقصودشان گرفتن پول است تعلیم گرفتم پس سفیر مفحم شده و خجلا از مجلس بیرون شد

در روضات از مجلسی اول نقل کرده که می گفت که شنیدم از شیخ بهائی که می فرمود پدران و اجداد ما در جبل عامل دائماً مشغول عبادت و از اصحاب کرامات و مقامات عالیه ای می بودند.

و نقل کرده از جدش شیخ شمس الدین که فرموده

روزی عرف عظیمی در دیار ما آمد، در منزل چیزی نبود که قوت عیالم بکنم، اطفال از گرسنگی گریه میکردند

پس جدمان به جدء مان فرمود اطفال را بنشان تا دعا کنم خداوند عالم بما طعام بدهد

پس جدمان به جدء مان فرمود قدری برف برداشت و رفت سر تنوری که گرم بود و باطفال فرمود؛ می خواهم بجهت شما نان طبخ کنم و برفها را مانند قرص نان بتنور میزد و جدمان مشغول دعا کردن بود

پس ساعتی نگذشت که جدء مان از تنور نان پخته بیرون کرد همه خوردند و شکر خدا را کردند





پس شیخ بهایی فرمود ماهم که در جبل عامل بودیم همین کرامات را داشتیم و چون به جم آمدیم و آب عجم را خوردیم این کرامات از ما سلب شد!

الحاصل مرحوم شیخ بهائی روز پنجشنبه هفدهم محرم الحرام منہ نهصد و پنجاه و سه در بعلبک که از بلاد جبل عامل است متولد شد و دوازدهم ماه شوال سنه هزار و سی در اصفهان از دنیا رحلت فرمود

و مرحوم ملا محمد تقی مجلسی حالات او را مفصلا در شرح عربی بر فقیه ذکر فرموده و می فرماید من بر جنازه او نماز خواندم و قریب به پنجاه هزار نفر با من بر جنازه نماز گذاردند و عجیبی نیست از اجتماع این عدد از مؤمنین بنماز بر جنازه شیخ چون در نماز بر جنازه آخوند ملا عبدالله شوشتری دارد که تقریباً صد هزار نفر اجتماع نمودند

و جسد مرحوم شیخ بهائی را قبل از دفن منتقل نمودند بمشهد مقدس و قبر شریفش در مشهد مقدس معلوم است و مقبره ایشان بین مسجد گوهرشاد و صحن جدید است و مقبره ایشان طولش از جنوب بشمال هشت ذرع است و عرضش چهار ذرع و نیم است و صندوق برنجی دارد در میان بعمه شان کتیبه ایست که معلوم می شود در تولیت عضد الملک این بقعه شریفه تعمیر شده سنه هزار و دویست و هشتاد و دو

و در صفة مقبره مرحوم شیخ گویا قبری است که بمناسبت او این اشعار نوشته شده است

شد از فراق تو جانا قد کشیده خمیده \*\*\* هزار خار مگیلان بیای دیده خلیده

شب گذشته بیاد تو مردمان دو چشم \*\*\* هزار غوطه بخون خورده تا سپیده دمیده

بشوره زار بود بیشتر چراگه آهو \*\*\* بحیرتم که غزالم چرا ز دیده رمیده

\*\*\*

ای خاک تیره دلبر ما را عزیز دار \*\*\* این نورچشم ما است که در بر گرفته

در روضات از بعضی از تصنیفات شیخ بهائی نقل کرده که گفت والد من شیخ حسین بن عبد الصمد الحارثی فرمود در مسجد کوفه نگین عقیقی یافت شد که بر او این دو بیت نوشته بود

انا در من السماء نثرونی \*\*\* یوم تزویج والد السبطين

کنت اصفی من اللجین بیاضا \*\*\* صبغتنی دماء نحر الحسین

بعد فرموده یابنده شیخ ما شهید اول بوده و سابقاً گفته شد که والد شیخ بهائی در قریه مصلی که از قراء بحرین است رحلت فرمود درسته نهصد و هشتاد و چهار

و برادر مرحوم شیخ بهایی شیخ عبدالصمد بود که شیخ بهائی صمدیه را بجهت او تصنیف کرد و او در سنه هزار و بیست در مدینه منوره از دنیا رفت و نعش او را آوردند بنجف اشرف و دفن کردند

و در مستدرک الوسائلست که شیخ بهائی زوجه فاضله عالمه محدثه فقیهه داشت صبیبه شیخ زین الدین علی المعروف بالمنشار العاملی و چهار هزار کتاب از مرحوم شیخ علی بازماند و تمام آنها بزوجه شیخ بهائی ارث رسید چون ایشان غیر آن مخدره اولادی نداشتند در اول شیخ علی منشار شیخ الاسلام اصفهان بود و بعد از ایشان منصب شیخ الاسلامی منتقل شد بشیخ بهائی

در فوائد الرضویه از ریاض العلماء نقل فرموده که فرمود ما شنیدیم از بعضی معمرین ایام حیات این مخدره را درک کرده بود که می گفت این مخدره در فقه و حدیث درس میفرمود و طایفه نزد او درس می خواندند

مخفی نماناد که بعضی از مخدرات بودند که مثل مخدره زوجه شیخ بهائی دارای

ص: 685

منجمله مخدره فاطمه بنت السید تاج الدین محمد بن معیة استاد شهید اول و این مخدره استاد فاطمه بنت شهید اول بوده

منجمله العالمة الفاضله العارفة بالفقه و علم الرجال حمیده خواتون بنت مولانا محمد شریف الروید شتی و پدر این مخدره از تلامذه شیخ بهایی بوده و این مخدره را خیلی تمجید می کرده اند و این مخدره حواشی بر کتاب استبصار نوشته و پدرش باین مخدره میگفت علامته بالتالین و دختر این مخدره نیز علامه فاضله بوده

منجمله فاطمه بنت الشیخ محمد بی احمد بن عبدالله بن حازم العکبری و این مخدره عالمه و فقیهه بود و از مشایخ سید تاج الدین محمد بن معیة الحسینی بود و شیخ شهید از او روایت کرده بتوسط سید بن معیه .

منجمله مخدره فاطمه بنت السید رضی الدین علی بن طاوس

سید در کتاب سعد السعود فرموده « وقتته مصحفاً تماماً اربعة اجزاء علی ابنتی الحافظة للقرآن الکریم فاطمة حفظة و عمرها دون تسع سنین » و مرحوم سید باین مخدره و بهمشیره اش که ایضا عالییه بود اجازه داده بود

منجمله مخدره بنت سید مرتضی علم الهدی که فاضله و عامله و جلیله بود روایت کرده از عمش سید رضی کتاب نهج البلاغه را و حکایت مخدره فاطمه بنت شهید اول و مخدره آمنه بنت مجلسی اول و مخدره والده مجلسی اول در باب دوم گفته شد فراجع

سوم الشیخ المحدث الفقیه محمد بن حسن بن علی بن محمد بن الحسین الحر العاملي صاحب کتاب وسائل الشیعه و جواهر السنیه و غیر این دو

در فوائد الرضویه محدث قمی فرموده که نسب شریف ایشان منتهی می شود بجناب حر بن یزید الریاحی تولد ایشان در شب جمعه هفتم ماه رجب سنه هزار و سی و سه بوده در قریه مشفر از قرای جبل عاملست (1)

( هفتم و جب اشتباه است بلکه هشتم رجب بوده کما اینکه خود در امل الامل ذکر فرموده ) ولد مؤلف

رحلت ایشان در بیست و یکم ماه رمضان سنه هزار و صد و چهار بوده و قبر شریفش در ایوان روی بقبله صحن عتیق یک ایوان مانده بمدرسه میرزا جعفر است و ایشان مدتی در اصفهان بودند بعد مشرف شدند به مشهد مقدس و مدت بیست و شش سال هم در مشهد ساکن بودند و شیخ الاسلام مشهد بودند

در فردوس التواریخ فاضل بسطامی فرموده که در مشهد منزلشان محله سرحوضان بوده در آخر رساله بدایة الهدایة فرموده واجبات هزار و صد و سی و پنج است و محرمات هزار و چهارصد و چهل و هشت است و مسلماً مرادشان اصول واجبات و محرمات والا شاید فروع هر یک از واجبات و محرمات خیلی زیادتر باشد.

و در روضاتست که یکوقتی در مجلس قضاوت نشسته بودند بعضی از طلاب خدمت ایشان شهادتی دادند کسی عرض کرد این طلبه زبده شیخ بهائی را در اصول می خواند شیخ شهادت او را رد کرد چون آن مرحوم از علماء اخباری بود، و در قوت نفسی و ذکاوتشان نقل کردند همزمانی که شیخ مرحوم در اصفهان تحصیل میکرد یکروز وارد شد بمجلس شاه سلیمان الصفوی الموسوی و قبل از استیذان پهلوی

مسند سلطان نشست سلطان متغیر شد گفت این شیخ کیست، گفتند از علماء عرب

ص: 686

شیخ حر عاملی است سلطان خواست ایشانرا توهینی بنماید

گفت یا شیخ فرق بین حر و خر چقدر است. شیخ فوراً فرمود یکمسنند است سلطان مفحم شد و سکوت نمود ولا یخفی ما فیہ من التعریض ودر جنب قبر شیخ حر در میان همان غرفه قبر پسرشان شیخ محمد رضا بن شیخ محمد الحر العاملی است که در شب شنبه دهم شعبان سنه هزار و صد و ده رحلت فرموده (بلکه در سیزدهم شعبان بود چنانکه در سوانح الایام احقر از فوائد الرضویه نقل کرده ام ولد مؤلف)

در تحفة الطوسیة است که والد جناب شیخ محمد الحر العاملی شیخ حسن عالم فقیهی بود و در سنه هزار و شصت و سه در بین راه مشهد مقدس نزدیک بسطام از دنیا رحلت فرمود و پسرشان شیخ زین العابدین جسد پدرش را آورد بمشهد مقدس و در طرف پای مبارک دفن کرد و در آنوقت مرحوم شیخ محمد الحر بمکه معظمه مشرف بود چون خبر فوت پدرشان را شنید اشعاری در مرتبه پدر گفت وجد جناب شیخ محمد الحر علی بن محمد عالم و فاضل و ادیب بود و از تلامذه شیخ حسن صاحب معالم و سید محمد صاحب مدارک بود و مسموماً در نجف شهید شد و پدرشان محمد بن الحسین الحر افضل اهل عصرش بود و از تلامذه شهید ثانی و داماد ایشان بود کذا فی الروضات

در فوائد الرضویه از شیخ حر نقل فرموده که در حاشیه امل الامل از عموی پدرش جناب محمد بن الحسین الحر العاملی نقل فرموده که روایت شده از طریق اهل البیت که هرگاه کسی بخواهد کاغذی بنویسد بجهت حاجتی اولاً بقلم بی مرکب بنویسد « بسم الرحمن الرحیم ان الله وعد الصابرين المخرج مما يكرهون والرزق من حيث لا يحتسبون جعلنا الله وایاکم من الذين لاخوف عليهم ولا هم يحزنون» بعد حاجتی را که دارد بنویسد که برآورده می شود انشاء الله تعالی

و جناب شیخ محمد الحر برادری داشتند جناب احمد بن الحسن الحر صاحب کتاب در الملوك في احوال الانبياء والاولياء والخلفاء والملوك که بسیار تاریخ خوبی است لکن افسوس که نسخه آن بطبع نرسیده و حقیر شخه خطی دارم و در این کتاب هم از آن نسخه خیلی نقل کرده ام

چهارم - المولی الفاضل الفقیه محمد باقر بن محمد مؤمن الخراسانی السبزواری و ایشان شاگرد مرحوم شیخ بهائی و استاد آقا مرحوم حسین خوانساری و اخ الزوجه ایشان بودند و محقق آقا جمال خوانساری همشیره زادشان بودند و ایشان امام جمعه اصفهان بودند و نزد شاه عباس ثانی قرب و مکانت زیادی داشتند و مدرسه ملا محمد باقر که نزدیک بست خیابان علیاست منسوب بایشانست و صاحب روضات تمجید زیادی از علمیت و تقوی ایشان می کند و تصنیفات ایشان زیاد است مثل کتاب ذخیره در شرح از شاد علامه و کتاب کفایة ایضا در فقه و کتاب روضة الانوار در مواعظ و رحلت ایشان در سنه هزار و نود بود و در ماده تاریخش این مصراع را گفتند « شد شریعت بیسر و افتاد از پا اجتهاد» نعششانرا از اصفهان حمل نمودند بمشهد مقدس و در سرداب مدرسه میرزا جعفر دفن کردند و قبر ایشان پشت مقبره شیخ حر عاملی واقع می شود

پنجم - المولی میرزا محمد بن حسن الشیروانی صاحب حاشیه معالم و غیر او و تصنیفات ایشان زیاد است و ایشان در اول ساکن نجف اشرف بودند و بعد شاه سلیمان صفوی ایشانرا باصفهان طلب نمود و ایشان در اصفهان تزویج کردند دختر مرحوم ملا محمد تقی مجلسی اولرا چون مرحوم مجلسی اول به پسر داشت و چهار دختر پسر اکبرشان المولی عزیز الله بود و پسر اوسطشان المولی عبدالله بود و پسر اصغرشان المولی العلامة ملا محمد باقر مجلسی بوده، دختر کبرای ایشان عالمه فاضله

صالحه آمنه بیگم زوجه آخوند ملاصالح مازندرانی شارح اصول کافی بود

دختر دو می ایشان زوجه مرحوم ملا محمد استرآبادی بود دختر سوم ایشان زوجه مولی میرزا محمد شیروانی بود، دختر چهارم ایشان زوجه مولی میرزا کمال الدین محمد شارح شافیه بود مرحوم مولی میرزا محمد شیروانی روز جمعه بیست و نهم ماه رمضان سنه هزار و نود و هشت در اصفهان از دنیا رحلت فرمود در سن شصت و پنجسالگی و جنازه شانرا حمل نمودند بمشهد مقدس و پهلوی قبر ملا محمد باقر سبزواری میان سرداب مدرسه میرزا جعفر دفن کردند و لوح مرقدشان سنک سفیدیست و این مرحوم استاد مولی محمد اکمل بهبهانی است و از تلامذه محقق خوانساری آقا حسین بود و با مرحوم آقا جمال پسر مرحوم محقق خوانساری مباحثات و مطایباتی دارد

منجمله یکوقتی میرزا محمد و آقا جمال بجائی میرفتند و هر يك بالاغی سوار بودند و آقا جمال همیشه لباس خوب و تیرمه می پوشید ناگاه در از گوش یکی از اینها بمصدق ان انکر الاصوات لصوت الحمیر شروع بفریاد زدن کرد، ملا میرزا محمد از اهل شیروان قفقازند از اهل شیروان قفقاز بود و آقا جمال از اهل اصفهان بود ملا میرزا باقا جمال گفت این الاغ اصفهانی می خواند، بعد از ساعتی آن الاغ شروع نمود بضرطه

زدن آقا جمال بملا میرزا محمد گفت این حیوان جسته جسته ترکی هم می گوید

پسر آن مرحوم الفاضل المشتهر المولی حیدر علی داماد علامه مجلسی بود

ششم - السيد السعيد الشهيد میرزا محمد مهدی ابن هداية الله بن طاهر و نیشان منتهی می شود بجناب محمد بن اسمعیل بن الامام جعفر صادق (علیه السلام) المشتهر بالشهيد الثالث شارح دروس و ایشان از تلامذه مرحوم آقای بهبهانی بودند و معروفست که چهار مهدی نام در حوزه درس آقای بهبهانی بدرجه قصوی از علم و عمل رسیده

اول - العالم الزاهد التقی السيد محمد مهدی الملقب به بحر العلوم

دوم - آقا میرزا محمد مهدی الشهيد صاحب العنوان

سوم - قدوة الفقهاء والمجتهدین المولی محمد مهدی النراقی صاحب جامع السعادات والد آخوند ملا احمد نراقی صاحب مستند و معراج السعاده

چهارم - العالم الربانی آقا میرزا محمد مهدی شهرستانی

ولادت مرحوم شهید ثالث سنه هزار و صد و پنجاه و دو بود و شهادتشان چنانچه در فوائد الرضویه است شب یازدهم ماه رمضان سنه هزار و دو بیست و هیجده بوده، علت شهادتشان این بود که نادر میرزا ابن شاهرخ میرزا ابن رضاقلی میرزا ابن نادرشاه افشار در بلاد خراسان طغیان نمود فتحعلی شاه لشگری بجانب خراسان فرستاد و مشغول مقاتله شد با نادر میرزا آخر الامر نادر میرزا میان شهر محصور شد و محاصره بطول انجامید

مرحوم شهید اشرف و بزرگان شهر را طلبید که در وقت معینی بلشگر سلطانی اطلاع بدهند که یورش بیاورند و شهر را تحویل بگیرند! نادر میرزا از این واقعه خبردار شد، در مقام انتقام از سید شهید برآمد سید با جمعی از بزرگان ملتجی بحرم مطهر شدند، نادر میرزا رفت

بسمت حرم ، سید دانست که اگر نادر میرزا روی بحرم آورد مراعات احترامات آن مکان شریف را نگه نخواهد داشت و خون مظلومین  
میان حرم ریخته خواهد شد لذا سید با جمعی از حرم بیرون شدند و

(ج 43)

ص: 688



آمدند بطرف بست بالاخیابان ، نزدیک مهمانخانه مبارکه که رسیدند مصادف شدند با نادر میرزا آن ظالم بعضی کلمات نالایق بسید گفت و اشاره کرد بهمراهانش که سید را بزنند؛ تیمور نامی نسفچی تبرزین بسر سید زد ، سید نشست روی زمین نادر میرزا چند لگد پهلوی آن سید جلیل زد، بعد از دو روز مرحوم سید باین صدمات از دنیا رحلت فرمود و در رواق پشت سر مبارك دفن شد

نادر میرزا فرار کرد و در حوالی رادکان او را گرفته آوردند و کشتند

در فوائد الرضویه است که قربان اردلان والد رمضان خانه کنه بیسی دروازه سراب را بتصرف عساکر دولت داد و کربلائی رمضان خانلو دروازه پائین خیابان را بروی لشگریان دولت مفتوح نمود و سپاه دولتیان وارد شهر شدند، نادر میرزا فرار نمود بجانب رادکان او را گرفته و در دار الباهره کشتند

نقل کردند وقتیکه مرحوم نور علی شاه که از اجله مشایخ نعمه اللهی بود مشرف شد بمشهد مقدس مرحوم شهید امر کرد گیسوان او را تراشیدند

مرحوم شهید ثالث چند اولاد برازنده کامل داشت اکبر و اعلم اولادهای ایشان جناب حاجی میرزا هدایت الله بود که در ماه رجب سنه هزار و صد و هفتاد و هشت متولد شد و روز سه شنبه هفتم ماه رمضان سنه هزار و دویست و چهل و هشت از دنیا رحلت فرمود و آقای میرزا محمد باقر مدرس نوشته که ایشان در میان صغه شاه طهماسب مدفونند

حاجی میرزا هدایت الله چند پسر برازنده داشت:

منجمله مرحوم حاجی میرزا هاشم که در ماه رجب سنه هزار و دویست و نه متولد شد و در سنه هزار و دویست و شصت و نه از دنیا رحلت فرمود و نزدیک قبر والد وجدش دفن شد و ایشان والد مرحوم حاج میرزا جعفر و مرحوم حاج میرزا محمد باقر و مرحوم حاج میرزا حبیب بودند و تمام اینها در رواق پشت سر مطهر مدفونند

منجمله مرحوم حاجی میرزا عسکری امام جمعه بود ولادتش ماه رجب هزار و دویست و یازده بود و رحلتش چهاردهم شوال هزار و دویست و هشتاد بود و مدفنش رواق پشت سر مبارکست از ایشان املاک و مستغلات و کاروان سرا و حمام مخلف شد که معروفند باسم امام جمعه در فتنه سالاری این دو برادر خیلی مساعدت با مردم نمودند و در فوت محمد شاه قاجار امام جمعه در طهران بود و ایشان بجنازه شاه نماز خواندند

منجمله مرحوم حاجی میرزا ذبیح الله بود که در سنه هزار و دویست و نود و هفت در نجف اشرف از دنیا رفت

منجمله مرحوم حاجی میرزا حسن مشیر آستان قدس بود

هفتم - السید الزکی ذو الورع والتقوی الحاج میرزا معصوم الرضوی ابن میرزا سید محمد رضوی ، ایشان در سنه هزار دویست و سی و دو برحمت الهی واصل شدند و در کفشداری صحن عتیق دفن شدند و ایشان دو پسر عالم زاهد داشتند

اول - جناب حاجی سید محمد المعروف بالسید القصیر صاحب کتاب مصابیح در فقه و ایشان از تلامذه آقای بهبهانی و شیخ جعفر کبیر و سید بحر العلوم بودند و مدتی هم در اصفهان خدمت حجة الاسلام و حاجی کرباسی تلمذ فرمودند بعد از چند سال بشهد مقدس

مشرف شدنند و مرجع

ص: 689

جميع طبقات مردم گردیدند، آخر الامر مبتلا بمرض فلج شدند و در آنحال جزم زیارت اعتاب مقدسه حرکت فرمودند و در قم از دنیا رحلت فرمود سنه هزار و دویست و پنجاه و سه در سن هفتاد و پنج سالگی و نمش شریفش را آوردند بمشهد مقدس و در حجره منتهای رواق پشت سر مبارك دفن شدند از مقبره ایشان پنجره ایست به راهرو سقاخانه وسید نصیر پسری داشت براننده که در عصر خود مرجع مسلمین بود مسمی به آقا میرزا احمد که در سنه هزار و سیصد و دوازده از دنیا رحلت فرمود و در مقبره والدش دفن شد

دوم - جناب حاج میرزا حسن المجهت پدر مرحوم حاج میرزا محمد و جد مرحوم آقا میرزا ابراهیم و ایشان مدتی در اصفهان خدمت شیخ محمد تقی صاحب حاشیه تلمذ فرمود و مدتی در کربلای معلی خدمت مرحوم سید محمد مجاهد پسر مرحوم صاحب ریاض تلمذ فرمود بعد مشرف شد بمشهد مقدس و ریاست عامه مشهد با ایشان شد و بجهت علماء تدریس، مینمود از تلامذه ایشان است مرحوم حاج میرزا نصر الله مجتهد و مرحوم ملا محمد صادق نیشابوری

در فتنه سالار نصیحت مشفقانه بوی زیاد فرمود و اثری نکرد تا آنکه کار سالار سخت شد سالار متوسل شد بسید مجتهد فایده نبخشید، سید مجتهد حرکت فرمود بعزم زیارت اعتاب مقدسه و بعد از اطفاء ناره سالاری از عتبات مراجعت فرمود و در ماه شعبان سنه هزار و دویست و هفتاد و هشت از دنیا رحلت فرمود و در نزدیک قبر برادرش سید قصیر دفن شد

هشتم - الفقیه المؤید مولانا السید محمد السبزواری ابن میرزا شاه قاسم و ایشان در سبزوار متولد شدند پس از تکمیل علوم در ارض اقدس متوطن شد و مشغول ترویج و نشر احکام گردید

شاهزاده نصرالله میرزا که نواده نادر شاه افشار بود ایشانرا مختصر نمود بمنصب امام جمعه و بعد از ایشان مفوض شد بشهید ثالث مصنفات این سید جلیل زیاد است

در سنه هزار و صد و نودو هشت از دنیا رحلت فرمود در سن هشتاد سالگی و قبر شریفش فعلا در یکی از حجرات شمالیه صحن جدید واقع شده

در فردوس التواریخ است وقتی که بناء صحن جدید را می نهادند بدن آن سید جلیل را تازه یافتند و از ایشان اولادی نماند لکن دو همشهر مزاده از ایشان ماند در منتهی در چه فضل و کمال بودند

اول - مولانا السید جعفر صاحب کتاب ریاض الانوار فی حالات الائمة الاطهار و ایشان معاصر بودند با سید شهید ثالث قریب بدویست جلد کتاب وقف بر طلاب فرمود و در حیات مرحوم شهید از دنیا رحلت فرمود و قریب بمقبره خالوی خود دفن شد

دوم - مولانا حاج میرزا عبدالله مدرس آستانه مبارکه و نایب الصداره ارض اقدس تحصیل علوم در نزد خال خود فرمود

نقل شده در سفری اکراد ریختند میان قافله که سید در آن قافله بود و همه را تاراج کردند بین نیشابور و سبزوار و تمام دارایی سید را بردند، برگشت بمشهد مقدس و مشرف شد میان حرم مطهر و شکایت کرد

در عالم خلیفه بزرگواری را دید که بدره باو داد چون بهوش آمد دید بسته در دست دارد شمرد صد تومان بود بآن و جه مشرف شد بمکه معظمه و زیارت عتبات عالیات



پس از مراجعت درسته هزار و دویست و نه از دنیا رحلت فرمود در سن هشتاد و هشت سالگی و محل دفنشان معین نیست

نهم - العالم الزاهد المتبحر الشيخ علی بن محمد بن حسن بن زین الدین الشهید الثانی صاحب حاشیه شرح لمعه و صاحب کتاب درالمنثور و غیر این دو

در امل الاصل است تولد ایشان سنه هزار و سیزده یا چهارده بوده

در روضات است که ایشان در اصفهان از دنیا رحلت فرمودند در سنه هزار و صد و سه

در تحفة الطوسیة محدث قمی فرموده جنازه شان را حمل نمودند بمشهد مقدس و در مدرسه میرزا جعفر دفن کردند - در همان مقبره است فرزند جلیلش شیخ حسین بن علی بن محمد بن حسن بن زین الدین الشهید

ظاهراً قبر این دو عالم جلیل در همان سردایی است که مقبره مرحوم سبزواری و مرحوم میرزا محمد شیروانی است

در فصل دوازدهم از باب اول گفته شد که قبر جناب شیخ محمد والد صاحب عنوان و شیخ زین الدین برادر صاحب عنوان مکه معظمه نزد قبر خدیجه کبری (علیها السلام) است

دهم - العالم الربانی الشیخ شمس الدین ابن جمال الدین البهبهانی ایشان از تلامذة مرحوم آقای بهبهانی وسید بحر العلوم بودند و متصل مشغول تصنیف و تالیف بودند و آخر الامر مشرف شد بمجاورت مشهد مقدس و در حجره تحتانی صحن عتیق محاذی قبه مبارکه سکنی نمود

و در فردوس التواریخ فاضل بسطامی فرموده که من پیوسته در خدمت آن بزرگوار مشغول تعلیم بودم و زهدشان باندازه بود که جمیع لباس های ایشان پنجقران ارزش نداشت و اکثر ایام بگرسنگی بشر می برد و گاهی که گرسنگی شان شدت میکرد سر بلند میکرد بطرف گنبد مطهر و می گفت دامن یحیی المضرطرا اذا دعاه و یکشف السوء ، واشکش جاری میشود در اینحال کنی هم یافت میشود و استخاره می کرد بعد یک پول با دو پول میداد همانرا نان خالی خریده میل می فرمود و شکر الهی را بجای می آورد باز مشغول تحریر میشد تا در ماه رمضان سنه هزار و دویست و چهل و هشت از دنیا رفت و مرقد شریفش در میان صفا همان حجره ایست که پنجاه سال در آنحجره تدریس می کرد بین ایوان عباسی و قبر مرحوم شیخ حر و از صفا مقبره شیخ شمس الدین تا صفا مقبره شیخ حر یک صفا فاصله است

یازدهم - السید الجلیل النبیل میر محمد تقی الرضوی الشهیر بمیر خدائی و ایشان معاصر بودند با شاه سلطان حسین صفوی و با نادرشاه افشار و زهد و تقوای ایشان مسلم تمام اهالی خراسان و عراق بود فضایل و کمالات و زهد میر محمد تقی در اصفهان بسمع مبارک سلطان حسین صفوی رسید و ایشانرا دعوت کرد که بروند باصفهان ایشان تشریف نبردند سلطان نوشت که تمام اهل خراسان مکلفند بفرستادن میر محمدتقی والا همه مقصر و مستحق غضب خواهند بود اهل مشهد آنچه التماس کردند فایده نبخشید آنوقت یک میر محمد تقی رضوی دیگری هم بود که او هم از زهاد و عباد بود او را راضی نمودند و فرستادند باصفهان که حکم سلطان اطاعت شود از آنوقت این دو میر که هر دو هم اسم و هم نسب و هم عصر بودند اولی مسمی شد بمیر خدائی و قبر شریفش در قبرستان قتلگاه معروف است

دومی مسمی شد بمیر شاهی و قبرش در قبرستان میر که در قسمت شرقی مشهد مقدس است



معروف و مشهور است و بقعه هم دارد که فعلاً مخروبه شده و بالای قبرشان سنگ مرمر بسیار ممتازی هم داشت که او را سرقت کردند و ایشان مدتی تولیت آستانه مقدسه را داشتند

شاید همین میر محمد تقی شاهی بوده باشد صاحب آن قضیه معروفه که در دار السلام ثقة الاسلام نوری از کتاب وسیلة الرضوان سیدشمس الدین رضوی نقل فرموده از حکیم حسنا که از خدام حرم مطهر حضرت رضا (علیه السلام) و شربت دار آستان قدس بود که گفت

من در دار الحفاظ مبارك خوابیده بودم در عالم خواب دیدم درب حرم مطهر باز شد و حضرت علی بن موسی (علیه السلام) از حرم بیرون شد و بمن فرمود برخیز و بگو مشعل ها را بالای مناره ها روشن کنند که جماعتی از زوار بحرین زیارت من می آمدند و در راه طرق تباهی شدند و راه را گم کردند و شب هم برف و بارانست مبادا اینها هلاک شوند و بروزد میرزا شاه تقی متولی و بگو مشعل ها را روشن کنند و با جماعتی از خدام بروند بطلب آنها و آنها را وارد شهر مشهد کنند

پس من از خواب بیدار شدم، بسر کشیک گفتم خوابم را تعجب کرد با او از حرم مطهر خارج شدیم از آسمان برف عظیمی می آید پس امر کرد مشعل ها را بالای مناره ها روشن کردند و با جماعت خدام رفتیم بمنزل متولی و قصه خوابم را بجهت متولی نقل کردم پس متولی امر کرد چند مشعل روشن کردند و با جماعتی از خدام رفتیم بجانب طرق نزدیک طرق دیدیم جماعتی از زوار بحرین می آیند پس آنها را وارد کردیم بمنزل متولی بعد که راحت و آسوده شدند از حالشان سؤال کردیم گفتند نیمه شب برف عظیمی می بارید و ما راه را گم کردیم هر قدر تفحص نمودیم راه را پیدا نکردیم تا آنکه دست و پایمان از شدت سرما از کار افتاد و ما مهبای مرک شدیم و از مرکب ها پیاده شدیم و دور هم جمع شدیم و فرش ها را بر روی خود انداختیم برف هم بشدت بالای ما می بارید و ما مشغول تضرع و گریه وزاری شدیم

در میان ما مرد صالحی بود از طلاب علم او را خواب ربود در عالم خواب حضرت رضا (علیه السلام) را دید فرمودند من امر کرده ام مشعل ها را بالای مناره ها روشن کنند بر خیزید و بجانب مشعل ها بروید و من متولی و خدام را گفته ام باستقبال شما بیایند

آنمرد صالح از خواب بیدار شد و برخاست و خوابش را نقل کرد ما برخاستیم روشنی مشعل ها را دیدیم قدری راه آمدیم شما را ملاقات کردیم

دوازدهم - الشيخ الفقيه عبد العال بن المحقق ثاني الشيخ علي بن عبد المال الكركي

در روضات است که میرداماد پسر خواهر جناب عبد العال ابن محقق ثانی بود چون پدر میرداماد میر شمس الدین داماد محقق ثانی بود

در مستدرک از علیقلیلخان داغستانی المعروف به شش انگشتی المتخلص به والله نقل می کند شیخ اجل محقق ثانی علی بن عبد العال حضرت امیر المومنین (علیه السلام) را در خواب دید که فرمودند تزوج بتک من میر شمس الدین یخرج منها ولدیکون وارثاً لعلوم الانبياء والأوصياء پس شیخ محقق دخترش را بوی تزویج فرمود و بعد از مدتی آن دختر از دنیا رفت قبل از آنکه اولادی بیاورد پس مرحوم محقق متحیر شد دو مرتبه در خواب دید که حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) فرمود «ما اردنا هذه الصبية بل البنت الفلانية» پس او را بمیر شمس الدین تزویج کرد و میرداماد متولد شد

الحاصل شیخ عبد العال این محقق شرحی بر رساله الفیه شهید اول نوشته ولادت ایشان شب جمعه 19 ذی‌عده الحرام سنه نهصد و بیست و شش بوده و رحلتشان درسته نهصد و نود و سه بود و تاریخ رحلتش ابن مقتدای شیعه است و تاریخ رحلت والدشان مقتدای شیعه است که نهصد و چهل باشد

در روایات از سید حسن بن سید حیدر عاملی نقل کرده که رحلتشان در بلده اصفهان بوده و در زاویه مقدسه منسوبه بحضرت زین العابدین (علیه السلام) دفن شد و بعد از سی سال تقریباً جنازه ایشانرا به اجازه شیخ فقیه علی بن هلال کرکی نقل کردند بمشهد مقدس و هر دو را در دارالسیاده مبارکه دفن کردند و فرموده علی بن هلال الکرکی در اصفهان رحلت فرمود در سنه نهصد و هشتاد و چهار و او غیر علی بن هلال الجزائری استاد محقق الکرکی است و درباره علی بن هلال الجزائری در مستدرک نقل فرموده که تسیح حضرت فاطمه (علیه السلام) را بتانی ذکر می کرد و زیاده بر یکساعت طول میداد چون هر کلمه او را بر زبان جاری می کرد اشکش بصورتش جاری میشد و محقق کرکی از او تعبیر بشیخ الاسلام و فقیه

اهل البیت فی زمانه می فرمود

سیزدهم - مولانا محمد رفیع بن الفرج الجیلانی الرشتی المجاور لمشهد الرضا حیاً و مینا المعروف به ملارفیها

در مستدرکست که ایشان بلا واسطه از علامه مجلسی نقل می کنند و زوجه ایشان دختر تحریر شیخ ابوالمعالی کبیر بوده و مادر زوجه شان دختر مرحوم آخوند ملا صالح مازندرانی بود و مادر مادر زوجه شان عالمه جلیله آمنه خواتون دختر مجلسی اول بوده و رحلت ایشان در عشر شصت بعد از هزار و صد بوده و سنشان قریب بصد سال بود و مدت چهل سال در مشهد مقدس تدریس می فرمود و مدتی هم در خدمت محمد بن حیدر الحسینی الطباطبائی النائینی المعروف بمیرزا رفیعا تلمذ کرد ایشان تصنیفاتی دارند در فقه و اصول و منظومه دارد بطرزنان و حلوی شیخ بهائی مسمی بنان و پنیر

چنانچه شیخ عارف لاهیجی نان و خرما می دارد و مفتی میرعباس که از علماء هند است نان و جوی دارد و عالم ربانی سید شهرستانی نان و دوغی دارد و تمام اینها نظیر نان و حلوی شیخ بهایی است

چهاردهم - محمد بن شیخ زین الدین بن حسام الدین بن حسن بن ابراهیم بن ابی جمهور الاحسائی صاحب کتاب غوالی اللئالی و کتاب مجلی و غیر این دو

و در مجالس المومنین است که ایشان بعد از فراغ از زیارت الله عراق مشرف شدند بزیرت مشهد مقدس رضوی (علیه السلام) واقامه به آن زمین مبارک فرمودند فاعطاه الله فی ذلك مناه و جعل عاقبته خیراً من اولاء

و در روایاتست که ایشان در سنه هشتصد و هفتاد و هشت مجاور مشهد مقدس بودند و در منزل جناب سید محسن بن محمد الرضوی القمی بودند و در آنجا با عالم هروی در حضور جمعی از علما و سادات و اشراف مباحثه کردند در اول امر آن عالم هروی از شیخ سؤال کرد شما چه مذهب دارید؟

فرمود: اما مذهب من در اصول آن چیز است که دلیل اقامه شود بر او و در فروع مذهب من بر فقه اهل البیت است هر وی گفت پس شما امامی مذهب هستید و شما امیر المومنین (علیه السلام) را خلیفه بلا فصل می دانید دلیل شما بر این مدعا چه چیز است شیخ فرمود: من محتاج باقامه دلیل نیستم چون هر دوی ما اتفاق داریم بر امامت و خلافت امیر المؤمنین (علیه السلام) لکن تو قائل هستی بواسطه و من



منكر

ص: 693

واسطه هستم پس تو مدعی هستی و باید اقامه دلیل بنمائی نه منکه منکره هروی گفت ، دلیل من اجماع است شیخ فرمود: اجماع بمعنای اکثریت مفید نیست قرآن مجید می فرماید: «کم من قلة قليلة قلبت فنة كثيرة باذن الله» و در جای دیگر می فرماید « وقليل من عبادى الشكور» اگر مراد اجماع اهل حل و عقد است که حاصل نشد از برای ابی بکر چون فضلاء و اهل حل و عقد در یوم سقیفه حاضر نبودند مثل علی و حسنین و عباس و عبد الله بن عباس وزیر و مقداد و عمار و سلمان و ابی ذر و جمع بنی هاشم و غیر اینها از کبار اصحاب که مشغول تجهیز پیغمبر ص بودند پس انصار فرصت یافتند و جمع شدند در سقیفه بنی ساعده و رأی دادند برخلاف ابابکر الخ

تفصیل بحث ایشانرا با عالم هروی قاضی نورالله شوشتری رحمة الله علیه در مجالس المؤمنین نقل فرموده و ظاهراً رحلت ایشان در حدود سنه نهصد بوده و از فرمایش صاحب مجالس المؤمنین معلوم می شود که رحلت ایشان در مشهد مقدس بوده لکن محلش معلوم نیست

پانزدهم - العالم الجلیل مولانا الشیخ حسین و ایشان از خانوادههای قدیمی مشهد مقدس اند مرحوم میرزا مهدی شهید ثالث از شاگردهای ایشان بوده

در فردوس التواریخ کراماتی نسبت بایشان میدهد و می فرماید ایشان در مسجد گوهرشاد تدریس میفرمود و ایشان از احفاد شیخ حافظ است که قبرش در ابرده شش فرسخی مشهد مقدس است که از جمله عرفاء و مرتاضین بوده و در اواخر ماه ثامنه بجوار رحمت الهی واصل شده انتهی رحلت جناب شیخ حسین در اواسط ماه ثانی عشر بوده و قبرشان میان صحن عتیق نزدیک پله ایستکه بسمت بازار بزرگ میروند و سنک روی قبرش ممتاز است بنک سفیدی و پسر ایشان آقا ابو محمد است و پسر آقا ابو محمد ایضاً شیخ حسین است و پرشیخ حسین حاجی میرزا ابوالحسن سرکشیک پنجم و حاجی شیخ ابو محمد متولی در سه نواب است

شانزدهم - العالم الجلیل الحاجی شیخ محمد بن شیخ حسن المشهدی و ایشان از تلامذه مرحوم صاحب ریاض و مرحوم شیخ جعفر کبیرند و تصنیفاتی دارد

منجمله شرحی بر دره بحر العلوم دارد

منجمله رساله شرق و برق و در مشهد مقدس مدرس و مربی طلاب و امام جماعت بوده و در سنه هزار و دویست و پنجاه و هفت در سن هفتاد و پنجسالگی از دنیا رفت و در دارالسیاده مبارکه پائین بله هایی که از مسجد گوهرشاد داخل می شود مدفونند

هفدهم - مولانا اسمعیل بن ملا حسن المودن الازغدی که از اکابر علماء و عرفاء عهد مرحوم فتحعلی شاه بود و سی سال در مشهد مقدس مجاورت داشت و در سنه هزار دویست و سی و یک رحلت فرمود و قبرش در قبرستان قتلگاه نزدیک قبر میر محمد تقی الرضوی الشهیر بمیر خدائی معروف و مشهور است و ممتاز است روی قبرش بسنک بزرگی

هیجدهم - السید الامجد المسجد السید حسین ابن العلام الفهام السید محمد صاحب المدارک الموسوی العاملی الجبعی

در روضات از اهل الاصل نقل فرموده انه كان عالماً فاضلاً فقیهاً قره علی لیه صاحب المدارک وعلی الشیخ بهاء الدین و ایشان شیخ الاسلام واقضی القضاة مشهد مقدس و مدرس بود در حضرت مقدسه رضویه و رحلت ایشان در سنه هزار و شصت و نه بوده

نوزدهم - العالم المؤید جناب ملا محمد رستم دادی المعروف بملا محمد مشکک و در سنه نهصد و نود و هفت وقتیکه عبدالله خان از

يك پدر عبد المؤمن خان از سمت هرات بمشهد مقدس آمد ونهب

ص: 694

وغارت و قتل زیادی نمود و صلحاء و اتقیاء مشهد مقدس کلفظ موعظه آمیزی بری نوشتند که دست از خرابی و غارت بازدارند فضلاء از بکیه صلحاء مشهد جوایی نوشتند که حاصل و منفحش آنستکه پوشیده نیست بر هیچ مسلمانی که تعرض باموال و بنفوس گوینده لا اله الا الله محمد رسول الله جایز نیست تا وقتی که از آنها افعال و اقوالیکه موجب کفر باشد صادر نشود و طائفه شیعه چون سب و لعن شیخین و ذی النورین و بعضی از زوجات طاهرات را جایز می دانند این کفر است و بر همه مسلمین قتل و رفع آنها لازم است و تخریب ابنیه و اخذ اموال و امتعه ایشان جایز است و اگر خلیفه زمان در جهاد با آنها که اجماعاً با قدرت و اجبت تسامح نماید چگونه از عهده جواب ملك متعال بیرون خواهد آمد و بچند دلیل سب و لعن شیخین و ذو النورین و بعضی از زوجات پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) کفر است

اولاً بجهت آنکه افعال و اقوال حضرت پیغمبر ص وحی است كما قال تعالی وما یطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی

و در احادیث کثیره پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) مدح فرموده ابا بکر و عمر و عثمان ذی النورین را پس سب و لعن آنها رد و انکار قول پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) می شود و آنها موجب کفر است كما قال تعالی و ما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امرا ان یکون لهم الخیره من امرهم

ثانیاً بر هر عاقلی واضح است که جماعتی که پیغمبر ص از آنها تعظیم و توقیر میفرمود سب و لعن آنها رد است بر افعال پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) ورد افعال پیغمبر کفر است

ثالثاً این خلفاء ثلثه مشرف شده اند بصحبت رسالت پناهی و طریقه خدمت و بیعت را مراعات نموده اند و سال ها در اعلاء کلمه حقه با کفار در رکاب حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) مقاتله نموده اند و البته ان ها ممدوح و مستحق ثواب خواهند بود خصوصاً کسانی که بمقتضای آیه کریمه لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبايعونک تحت الشجرة بشرف رضوان حضرت ملك منان مشرف شده اند و اولئك الذین هداهم الله فبهدهم اقتده ، و شك نیست که شیخین و ذی النورین از این جمله هستند پس سب و لعن آنها رد قول پیغمبر ص و عدم رضا بقول آنحضرت خواهد بود و آنها کفر است

رابعاً حضرت امیر المؤمنین که شجاعت و اهتمامش در اعلاء کلمه حقه معلوم بود با آنها مقاتله و محاربه نکرد بلکه وقتی که خلق مبایعه و متابعت نمودند با خلفاء ثلاثه آن بزرگوار هم مبایعه و متابعت فرمود با حضرات

خامساً ذی النورین و زوجات حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بمصاهرت و مخاطبه حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) مشرف و مکرم گشته اند و خداوند در قرآن مجید فرموده الخبیثات للخیثین و الخیثون للعیثات و الطیبات للطیبین و الطیبون للطیبات ، و نسبت خبثات بآنها دادن بکجا منجر خواهد شد نعوذ بالله من ذلك و اگر کسی بزوجه شخص بازاری چنین نسبت های شنیعه بدهد با تشخص چه میگذرد چه جای از آنکه کسی بهمخوابه پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) چنین سخن های زشت نسبت دهد اگر بعضی از شیعیان بگویند از ما امثال این سخنان صادر نشده و نخواهد شد گفته می شود که شما این مهملات را می شنوید و منع نمی کنید پس شما هم در حکم آنها خواهید بود

سادساً ابابکر مشرف شد بمصاحبت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) که در آیه غار می فرماید « اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا » پس منکر فضائل ایشان در کمال گمراهی و خذلان خواهد بود بلکه فی الحقیقه منکر و معارض قرآن مجید خواهد بود

بعد از تمهید این مقدمات معلوم شد که اتلاف اموال و محصولات و زراعات اهل مشهد معلی حلال خواهد بود و آیه شریفه « ولا تاكلوا

أموالكم بينكم بالباطل» و حديث شريف « لا يحل مال

ص: 695

امره مسلم الا بطیب نفسہ « مخصوص بمسلمین است و شامل نمی شود کسانی را که داخل در زمره کفارند و قتل و غارت اموال و سوختن و ویران نمودن زراعات و باغات اهل کفر جائز است و هیچکس را در آن خلافی نیست و از این قبیل است بعضی از مقالات و مهارت هایی که امیر المؤمنین (علیه السلام) در زمان خلافت خود فرموده و آنچه نوشته اند که اکثر ساکنین این دیار از ذریه پیغمبرند بر تقدیر صحت گویا آیه کریمه « انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح » را ننشیده اند و آنچه که نوشته اند که همه آنها صالحند صلاح فروع ایمان و اسلام است

بعد که مکتوب علماء ازبکیه بعلماء مشهد مقدس رسید جناب مولانا محمد مشکک رستمدادی که از علماء و از خدام روضه مقدسه رضویه بود از یک یک این ادله جواب کافی و شافی داد و خلاصه و حاصل مکتوب جناب آخوند ملا محمد رستمدادی از علماء ماوراء النهر این بوده است که نوشت:

من از روی انصاف کلمه چند بعرض می رسانم اگر قبول انظار حضرات شود فهو المراد والا

من آنچه شرط بلاغت با تو می گویم \*\*\* توخواه از سختم بندگان و خواه ملال

بعضی که تصدیق از علماء ماوراء النهر کرده اند بنا بر مثل مشهور است که چون تنها بقاضی روی راضی آئی و علماء اهل سنت چنین خاطر نشان عوام کرده اند که مذهب شیعه مبتدع و مخترع است و اصلی ندارد و بمجلس علماء و فضلاء مذهب اثنی عشری مشرف نشده اند که سخن و ادله آنها را بشنوند و از روی بصیرت اختیار احد المذهبین را بنمایند

اجمالاً احادیثی در کتب شیعه و سنی مضبوط شده و مسلماً احادیثی که متفق علیه بین شیعه و سنی است آنها معتمدند و احتیاط آنست که آنچه متفق علیه است بواسطه منافاتش با احادیث مختلف فیه متروک نشود زیرا که اهل اسلام فعلاً منحصرند باین دو فرقه که یا علی را خلیفه بلافصل می دانند یا ابو بکر را و علی را خلیفه رابع میدانند و قول ثالثی نیست . پس احادیث متفق علیه مجمع علیه اهل اسلام است و طرح مجمع علیه جایز نیست بعد از تمهید این مقدمات می گوئیم :

اما آنچه اول گفتید که سخن پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) وحی است بمقتضای آیه شریفه « و ما ینطق عن - الهوی ان هو الا وحی یوحی » و شیعه که منحت خلفاء را می کنند مخالفت وحی را می نمایند و مخالفت وحی هم کفر است

جوابش آنستکه باین دلیل قدح خلفاء ثلثه و بطلان خلافت آنها و بلکه کفر آنها ثابت می شود

چون در شرح مواقف آمدی که از بزرگان اهل تسنن است نوشته که در مرض موت حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) اختلافاتی بین اهل اسلام واقع شد

اولا پیغمبر در مرض موتش فرمود : ایتونی بقرطاس اکتب لکم شیئا لن تضلوا بعدی «

عمر راضی نشد گفت ، ان الرجل قلبه الوجل عندنا کتاب الله حسینا

پس صحابه اختلاف کرده اند تا آوازهها بلند شد حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آزرده شد فرمود برخیزید پیش من سزاوار نیست نزاع کنید این حدیث در اوائل صحیح بخاری و در اکثر کتب اهل سنت به عبارات مختلفه مذکور است

ثانياً حضرت در مرض موتش جمعی را مقرر فرمود که همراه اسامه بن زید بسفر بروند بعضی از جیش اسامه تخلف نمودند خبر به پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دادند حضرت بمبالغه تمام فرمود جهزوا جیش اسامه

ص: 696

لعن الله من تخلف عنه مع هذا خلفاء ثلاثة متابعت نکردند در کتب شیعه هم این دو مطلب مسطور است

پس می گوئیم فرموده پیغمبر بمنزله وحی است ورد عمر ردوحی است ورد وحی هم کفر است و کافر قابل خلافت نیست و هرگاه سلب قابلیت عمر ثابت شد لازم است که ابا بکر و عثمان هم خلیفه نباشند و الاخرق اجماع می شود چون اجماع سنی و شیعه است که قول ثالثی نیست ، با هر سه خلیفه اند یا کدام خلیفه نیستند و نیز تخلف از جیش اسامه موجب سب و لعن است و بالاتفاق خلفاء ثلاثة تخلف نمودند از جیش اسامه و دیگر اعتراف نمودید که فعل حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) وحی است پس اخراج آن حضرت پدر مروان را از مدینه وحی است و آوردن عثمان او را بمدینه و تفویض امور عظیمه بوی نمودن رد فعل حضرت رسول و کفر است

واما - آنچه ثانیاً گفتید که پیغمبر ص از خلفاء ثلاثة تعظیم و توقیر فرموده

جوابش آنستکه عقوبت قبل از صدور عصیان با آنکه معلوم الصدور باشد سزاوار نیست لذا حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) از عمل ابن ملجم ملعون خبر داد و عقوبت نفرمود

واما آنچه ثالثاً گفتید که آنها بصحبت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نائل شدند و بشرف رضوان حضرت رسول مشرف شدند

جوابش آنستکه رضایت حضرت رسول از بعضی از افعال آنها مثل بیعتشان محل شبهه نیست چون مسلماً بعضی از افعال حسنه مرضیه از آنها صادر شده و همچنین مسلماً بعضی از افعال قبیحه آنها صادر شده که خلاف عهد و بیعت است چنانچه غضب خلافت نمودند و حضرت فاطمه زهرا را آزرده کردند

و در صحیح بخاری است که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود : « من اغضبها فقد اغضبني » و مانع از وصیت حضرت رسول می شدند و تخلف از جیش اسامه نمودند و بغیر اینها که احصاء نمی شود و باین اعمال قبیحه مستوجب و مستحق سب و لعن گردیدند

و اما آنچه رابعاً گفتید که حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) شجاعت و اهتمامش در اعلاء کلمه حق معلوم بود معذک با خلفاء ثلثه مقاتلة نکرد بلکه مبیعت و متابعت می نمود

جوابش آنستکه ترك محاربه حضرت امیر (علیه السلام) برای قلت اتباع و بیم هلاکت اهل حق یا بجهت دیگر دلالت بر حقانیت آنها نمی کند

چون فرعون چهارصد سال بر مسند سلطنت بود و ادعاه خدائی کرد و خلق کثیری را گمراه نمود و همچنین شداد و نمرود - و حضرت احدیت با کمال قدرت ایشان را هلاک نکرد هر گاه در باره حقتعالی تاخیر در دفع خصم گنجد در باره بنده بطریق اولی خواهد بود و آنکه گفتید حضرت امیر با آنها مبیعه و متابعت فرمود وقوع آن بلا اکراه و بلا تقیه ممنوع است و تحقیقش در مقام نمی گنجد

و اما آنچه خاماً گفتید که عثمان و زوجات حضرت رسول ص بمصاهرت و مزاجت حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) نائل شدند و خداوند در قرآن مجید فرموده الخبیثات الخبیثین الخ

جوابش ، مراد این نیست که زوجین در اسلام و کفر و در ممدوحیت و مذمومیت من جمیع الوجوه شریکند چنانکه اگر مستحق بهشت یا دوزخ باشد دیگری نیز چنین باشد و الا منتقض می شود بزوجه حضرت نوح (علیه السلام) و حضرت لوط (علیه السلام) و همچنین



منتقض می شود بفرعون و آسیه زوجه او بلکه محتملنت که آیه الخبیئات للمغیین بزواج مؤل باشد بآیه کریمه الزانی لا ینکح الازانیة او

ص: 697

مشركة والزانية لا ينكحها الاذان او مشرك ولي نسبت خبث بزوجات محترمت دادن حرام و منتهی جسارتست و حاشا که شیعه چنین نسبتی بزوجات محترمت بدهند

لكن چون عایشه مخالفت نمود آیه مبارکه و قرن فی بیوتکن را و بصره آمد و با امام زمان که حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) باشد محاربه کرد و حضرت پیغمبر ص فرمود یا علی حربك حربی که این حدیث را فریقین نوشته اند از اینجهت عایشه مستحق لعن می باشد

و اما آنچه سادساً گفتید که خداوند ابوبکر را صاحب پیغمبر صخوانده در آیه هارو مصاحب پیغمبر قابل مذمت نیست

جوابش آنست که مصاحبت نظیر اخوتست چنانچه اخوت بین مسلم و کافر واقع می شود همچنین مصاحبت هم بین مسلم و کافر واقع می شود و شاهد بر این آیه شریفه است « یا صاحبی السجن، ارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار » ، که حضرت یوسف پیغمبر (علیه السلام) دو کسرا صاحب خود خوانده که بت پرست بودند انتهی

بیستم در فوائد الرضویه است که قبر حافظ رجب برسی صاحب کتاب مشارق الانوار را جایی نیافتم که ذکر کرده باشد موضع قبر اورامگر در کتاب یکی از صوفیه عصر خود که در آنجا نوشته قبر رجب برسی در مزار قتلگاه مشهد است در روضات است که تاریخ وفاتشان محقق نیست الا اینکه مرقدش در قصبه اردستان در وسط بستانست

محتملست مراد صاحب روضات این باشد که در اردستان قبر شارح کتاب مشارقست

(اردستان چند منزلی اصفهان است و قریه است بین حله و کونه)

تاریخ فوتش در دست نیست لکن تاریخ کتاب مشارق الانوار سنه هشت صد و یک بوده و ایشان شعرهای بسیار خوبی بعربی فرموده منجمله سید جزایری این اشعار را نسبت بایشان داده

العقل نور و انت معناه \*\*\* و الكون سر و انت مبداه

والخلق في جمعهم اذا جمعوا \*\*\* الكل عبد و انت مولاه

یا آیه الله في العباد و یا \*\*\* سر الاله الذی لا اله الا هو

فقال قوم با نه بشر \*\*\* و قال قوم بل هو الله

یا صاحب العشر و المعاد و من \*\*\* مولاه حکم و العباد و لاه

یا قاسم النار و الجنان غدا \*\*\* انت ملاذ الراجی و ملجاء

بیست و یکم جناب حاج ملا اسحق بن اسمعیل تربتی که از اجله علماء و مجاور مشهد مقدس بود و از تصنیفات ایشانست تعلیقاتی بر شرح لمعه و مردم کرامات زیادی نسبت بایشان داده اند و قبرشان در قبرستان قتلگاه پشت سر قدمگاهست

قبرش را در حیات خود بدست خود حفر کرده بود، روزها در کنار او سجاده می انداخت و عبادت میکرد کذافی فواید الرضویه

تاریخ لوح سنک مزارش هزار و دو بیست و سی و هشت است

بیست و دوم جناب آقامیر محمد حسین ابن میر محمد صالح خاتون آبادی ابن بنت مولانا محمد باقر المجلسي

در حاشیه روضات است که در شب دوشنبه بیست سوم شوال سنه هزار و صد و پنجاه و یک وفات کرد شیخ الاسلام والمسلمین میر محمد حسین خلف مرحوم میر محمد صالح خاتون آبادی و

ص: 698

نعششان را در جمعه همان هفته نقل کردند بمشهد مقدس رضوی انتهی

در کتاب فیض قدسی در باره ایشان فرموده : هو من اعاجیب الازمنة والدهور

و از قوت نفس ایشان نقل شده نادر شاه در اوایل سلطنتش مصر بود بقتل طایفه روم و اسیر نمودن و غارت اموالشان ( باعتقاد آنکه آنها کافرند )

چون وارد باصفهان شد از سید اسفندیار نمود سید فتوی داد بعدم جواز بر نادر خیلی گران آمد سید فرمود ما بخلاف حق فتوی نمی دهیم ولکن حاضریم که از مملکت شما خارج شویم

در روضات از ایشان نقل کرده که فرمود در عشر هزار و نود در سیل وادی تستر سنگی یافتند که بر او این کلمات بخط قرمز نوشته بود

« بسم الله الرحمن الرحيم - لا اله الا الله - محمد رسول الله - علی ولی الله قتل الامام الشهيد المظلوم الحسين بن الامام علی بن ابيطالب (عليه السلام) وكتب بدمه باذنه الله و حوله علی ارض وحصا و سيعلم الذين ظلوا أي منقلب ينقلبون »

آنسنگ را بردند نزد سلطان سلیمان صفوی او هم فرستاد نزد جدم علامه مجلسی ، اکثر حاذقین از حکاکین و اصحاب صناعت و اهل فطانت او را دیدند و تأمن نمودند و شهادت دادند که این خط قدرتی و از صنعت کسی نیست مرحوم سلطان سلیمان امر کرد او را بنقره نصب کردند که او را ببازویش ببندد نظیر این حکایت در سابق از پدر شیخ بهائی نقل شد

بیست و سوم جناب آقا میر علی المشهدی - در حبیب السیر است که ایشان بسیادت مشهور و در خط نستعلیق خط میر معروفست و تاریخ فوت و موضع دفنش معلوم نیست

بیست و چهارم شیخ محمد پیر پالان دوز - قبرش در مشرق روضه مقدسه است و مقبره و گنبد عالی دارد و در بالای سر درب او بستک سفید مربعی منقوش است ما ملخصه « در زمان سلطان محمد خدا بنده این بقعه ساخته شد فی تاریخ نهصد و هشتاد و پنج »

ظاهراً مراد بقبرینه تاریخش سلطان محمد صفوی پدر شاه عباس کبیر باشد چون این تاریخ مطابق با زمان سلطنت ایشان بوده

و قضایایی از مرحوم پیر پالان دوز نقل می کنند لکن چون مدرکش بنظر حقیر نرسیده بود متعرض ذکرش نشدم

بیست و پنجم - شیخ مؤمن (1) مقبره اش نزدیک ارك قبه و بارگاهی دارد و معروفست بگنبد سبز تاریخ بنای مزارش این بیت است

سال تاریخ این خجسته بنا \*\*\* بیت معمور قلب مؤمن دان

(1091)

معلوم نیست شیعه بوده یاسنی و ایشان غیر شیخ مؤمن واقف آب شیخ و تیمچه شال فروش ها می باشد چون مدفن ایشان در رواق مطهر در راهرو سقاخانه است

بدانکه بعضی از علماء مدفونین در مشهد از سلسله جلیله سادات رضوی هستند و ما ذکر می کنیم آنها را در خاتمه همین باب ، در زمان

خود احقرهم خیلی از بزرگان علماء در این زمین مقدس مدفون شده اند

ص: 699

---

1- (پیر وهم مؤمن چون حالاتشان را بزرگان ذکر نکرده اند سزاوار نبود که در ممداد علماء معلوم الحال ذکر شود بلکه در عنوان دیگر می بایست مذکور گردد - ولد مؤلف)

منجمله حاج میرزا نصر الله مجتهد تربتی که در عصر خود رئیس و اعلم علماء ارض اقدس بود در نهم ماه صفر سنه هزار و دو بیست و نود و هشت از دنیا رحلت فرمود و قبرشان در صفة عقب مسجد بالاسر مبارکست

منجمله مرحوم حاج شیخ عبدالرحیم مجتهد بروجردی که از تلامذه مرحوم صاحب جواهر است در سنه هزار و سیصد و ده (1) مرحوم شد و در دارالسیاده در میان صفة که طرف چپ کسی است که از مسجد گوهرشاد وارد دارالسیاده می شود دفن شد

منجمله مرحوم حاج شیخ محمد تقی بجنوردی و ایشان هم از تلامذه مرحوم صاحب جواهر است در شب چهاردهم ماه صفر سنه هزار و سیصد و چهارده از دنیا رحلت فرمود و قبرشان در صفة مقابل مقبره مرحوم حاج شیخ عبدالرحیم است

منجمله مرحوم حاج ملا عبدالله کاشی که از تلامذه مرحوم شیخ مرتضی انصاری بود در دهم ماه فرسنه هزار و سیصد و سه از دنیا رحلت فرمود و قبرشان در توحید خانه مبارکست (2) منجمله مرحوم حاج شیخ حسن علی طهرانی که از تلامذه مرحوم آیه الله حاج میرزا حسن شیرازی بود صبح شنبه چهاردهم ماه رمضان هزار و سیصد و بیست و پنج از دنیا رحلت فرمود و قبرشان میان حرم مطهر لب صفة قوام معروفست

منجمله مرحوم حاج شیخ مهدی خالصی کاظمینی در لیله سیزدهم ماه رمضان سنه هزار و سیصد و چهل و سه از دنیا رحلت فرمود و در اطاق صفة سپهسالار واقع در دارالسیاده دفن شد (3)

منجمله مرحوم حاج ملا محمد علی الشهیر بحاجی فاضل که استاد حقیر بود و در علم و فضل و تحقیق یگانه عصر خود بود در ربیع الاول هزار و سیصد و چهل و دو از دنیا رحلت فرمود و در مقبره مرحوم خالصی دفن شد (4)

منجمله مرحوم حاج سید عباس شاهرودی در هشتم شوال هزار و سیصد و چهل و یک از دنیا رحلت فرمود و در همان مقبره خالصی دفن شد

### **مقصد دوم در ذکر مشاهیر از سلاطین و امراء و شعراء معروفی که در ارض اقدس مدفونند**

اول مرحوم شاه طهماسب بن شاه اسماعیل بن سلطان حیدر الموسوی الصفوی وایشان سلطان دوم از سلاطین صفویه هستند رحلتشان در شهر سنه نهصد و هشتاد و چهار بوده و مدفنش میان حرم صفة پشت سر مبارکست و معروفست بصفة شاه طهماسب و ایشان در سن ده سالگی بسطنت نشستند و زیاده بر پنجاه و سه سال سلطنت کرد و معروف بود به عدالت و دیانت

دوم نادرشاه افشار بن امام قلی پوستین دوز افشار که از طایفه ترکمانیه بود در سنه هزار و صد متولد شد و بعد از فوت پدر و مادر دارایی خود را فروخت اسب و اسلحه خرید رفت بایبورد که یکمنزلی سرخس است و بین سرخس و فساء واقع می شود و وارد شد به باباعلی بیک که حاکم ایبورد و بزرگ ایل افشار بود و دختر او را بجهت خود تزویج کرد

ص: 700

1- بعضی از دوستان فوت او را در سلخ ع 2 (1309) ذکر کرده اند ولد مؤلف)

2- بعضی در یازدهم فرموده اند ولد مؤلف)

3- بلکه دوشنبه دوازدهم بود ولد مؤلف)

4- بلکه پنجشنبه 6 ع 2 بود - ولد مؤلف)

در سنه هزار و صدوسی و يك خداوند بنادر شاه از این زوجه اش پسری داد مسمی برضا قلی میرزا بعد از چندی باباعلی فوت کرد و خود بحکومت نشست و با ترکمان ها و اکراد زد و خورد میکرد و در آن اوقات شاه طهماسب ثانی پسر سلطان حسین صفوی در طبرستان در کمال عشرت گذران می کرد نادرشاه با و ملحق شد

در سنه هزار و صد و چهل و پنج نادر شاه شاه طهماسب پسر سلطانحسین را از سلطنت معزول نمود و پسر هشتمماه او را که مسی بود بشاه عباس ثالث بسطنت نامزد کرد و خود نادر میرزا تمام مملکت ایران را ضبط کرد و در واقع سلطنت ایران با او بود و در تاریخ الخیر فیما وقع که هزار و صدو و چهل و دشته باشد نادر شاه در صحرای موغان بریر سلطنت نشست و موغان بین اردبیل و تبریز است

در سنه هزار و صدو و پنجاه ملك كابل و هندوستان را فتح نمود

در سنه هزار و صدو و پنجاه و يك سندو نواحی آنرا فتح نمود

در شب یکشنبه یازدهم جمادی الاخره سنه هزار و صدو شصت و يك با غوای برادر زاده اش علی قلی خان در قلعه فتح آباد دو فرسخی قوچان مقتول شد و جسدش را آوردند بمشهد مقدس و در مقبره نادری دفن کردند بعضی در تاریخ سلطنتش گفتند «لاخیر فیما وقع» و در تاریخ فوتش گفتند نادر بدرک رفت ، لکن حقیر این تعبیر را خوش ندارم چون نادر هر چه بوده گویا خدماتش منظور نظر ائمه اطهار سلام الله علیهم واقع شده چنانچه از قصه رویای ملا ابوالحسن مازندرانی معلوم می شود که در فصل ششم همین باب از جمله وقایع سنه هزار و دویست و دوازده آنخواب گذشت فراجع

در اسرار الشهاده از سید اورع اتقی سید باقر خلخانی نقل کرده که فرمود

در خواب دیدم که در صحن نجف اشرف کرسی نوری نصب کرده اند و حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بالای آن کرسی نشسته و مردمان نورانی در اطراف آنحضرت ایستاده و امثال اوامر آقا را می کنند ناگاه دیدم آنحضرت اشاره فرمود که آنمرد را نزد من بیاورید رفتند بعد از لمعه بر گردیدند و پادشاه باسطوت و مهابت نادرشاه را حاضر کردند و او مثل میت در مقابل حضرت امیر ایستاد

حضرت در مقام مؤاخذه و عتاب بر آمد جمله از زلات و عثرات او را ذکر فرمود و او را خیلی ملامت و مذمت فرمود و در آنحال نادرشاه را حالت تسلیم ظاهر بود پس نادر شاه سر بلند کرد عرض کرد با ولی الله اذنم میدهید که کلامی عرض کنم فرمود بگو

عرض کرد یا امیرالمؤمنین آنچه فرمودی زیاده بر این اعتراف دارم وزلات خود را حصر نتوانم نمود لکن با وجود همه اینها کاری کرده ام که میخ بچشم اعداء تو کوبیده ام و ناصیبان و دشمنان ترا و دشمنان شیعیان ترا کور کرده ام فرمود چه کرده

عرض کرد تعمیر این قبه مبارکه و ایوان مقدس و تذهیب آنها بنحوی که شعاع آن عرصه امکان را روشن دارد چون حضرت این سخن را شنید متوجه بکسانیکه در اطراف او بودند شد و فرمودر است می گوید او را ببرید بمکانی که از برای او مهیا شده

پس آنگروه او را بردند بآن موضعی که حضرت اشاره فرمود سید مذکو گفت منم بر اثر آنجماعت رفتم دیدم او را داخل بستانی کردند منم در عقب آنها رفتم و داخل آن بستان شدم فوالله العظیم باغی مشاهده کردم که مانند آن ندیده بودم نادرشاه را دیدم که بلباس های فاخر سلطنتی مصلع گشته و بر تخت سلطنتی نشسته من پیش او رفتم و بر او سلام کردم و او را تهنیت گفتم و از





روی مزاح گفتم خوب خود را باین سخن از عقوبت معاصی نجات دادی گفت ای سید جلیل من این سخن را بخدمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) عرض نکردم مگر از روی حقیقت و واقعیت

الحاصل بعد از فوت نادر برادر زاده اش علی قلی میرزا بسطنت نشست و رضا قلی میرزا با بقیه اولادهای نادر را بقتل رسانید خیر شاهرخ میرزا پر رضا قلی میرزا را که چهارده ساله بود و بعد که علی قلی میرزا بسطنت نشست اسم خود را علیشاه نامید و بعضی او را عادلشاه نامیدند و ضریح مرصعی که نادر بجهت مقبره خود ساخته بود روی ضریح مطهر حضرت رضا نصب کرد و بعد ابراهیم خان برادر علیقلی میرزا خروج نمود و غالب شد و علیقلی میرزا را کور کرد و شاهرخ میرزاهم که نوه نادرشاه بود در خراسان خروج نمود و بسریر سلطنت نشست و علیقلی میرزا را با ابراهیم خان بقتل رسانید در سنه هزار و صد و هفتاد و پنج به مکافات و تقاص خون نادرشاه و اولاد او

بعد از چندی میر علم خان زنگولی حاکم طبرستان خروج نمود و بسطنت نشست و هر دو چشم شاهرخ میرزا را کور کرد

شاهرخ میرزادو پسر داشت یکی نادر میرزا و دیگری نصرالله میرزا و بین ایندو برادر تنافی بود و شاهرخ میرزا در زمان سلطنتش نادر میرزا را ولیعهد خود کرده بود و نصر الله میرزا را فرستاده بود بفارس نزد کریم خان زند الی آخر القصه

قبر رضا قلی میرزا پر نادر شاه در بالای کوچه افشارها طرف پشت بقبله خیابانست و فعلا از برای قبر او آثاری نیست

قبر علی قلی میرزا برادر زاده نادر شاه که بعضی او را علیشاه و بعضی عادلشاه می نامند در زیر گنبدیست که میان قبرستان قتلگاه نزدیک غسالخانه است

سوم در زیر گنبد خواجه ربیع بن خثیم است قبر مرحوم فتحعلیخان قاجار جد اعلای سلاطین قاجاریه و او پدر محمد حسن خان بود که مؤسس سلطنت قاجاریه است و او پدر محمد شاه اخته و حسین قلیخان پدر فتحعلیشاه و او پدر عباس میرزای ولیعهد و او پدر محمد شاه و او پدر ناصرالدین شاه و او پدر مظفرالدین شاه و او پدر محمد علیشاه و او پدر احمد شاه بود و در سلطنت او بود که رضاشاه پهلوی بتخت نشست و سلطنت قاجاریه منقرض شد

الحاصل بسامیت نادرشاه فتحعلیخان در دوازدهم محرم الحرام سنه هزار و صد و سی و چهار در سن سی و پنج سالگی در مشهد کشته شد و در مزار خواجه ربیع دفن شد و سنک مرمری که بالای قبر اوست قدش یکذرع و پانزده گره و نیم است که از دو ذرع نیم گره کم است و عرضش پانزده گره و نیم است و قطرش نیم ذرع است و در سنک لوح قبرش نوشته

سؤال از سال تاریخش چو کردم از خرد گفتا \*\*\* مقامش سایه طوبی پناهش لطف یزدانی

چهارم قبر شرف الدین ابو طاهر بن سعد القمی که بعد از فوت نظام الملک وزیر سلطان سنجر شد

در مجالس المؤمنین از جامع التواریخ نقل می کند که قبر ایشان در جوار روضه حضرت رضا (علیه السلام) است انتهی و بعضی از سادات اجله گفتند که قبر ابو طاهر کنار قبرستان قتلگاهست طرف راست کسی که میرود بقبرستان فعلا سر درش هست و بقیه اش مخروبه افتاده ایشان در حدود سنه چهار صد و هفتاد و پنج از دنیا رحلت فرمودند

پنجم - قبر غیاث الدین امیر یوسف (خواجه بهادر) این امیر شیخ علی بهادر است که از امراء بزرگ شاهرخ ابن امیر تیمور بود و حاکم خوارزم بود

در یازدهم ربیع المولود هشتصد و چهل و شش فوت کرد و نعش او را بشهد آوردند و در زاویه جنوبی مدرسه دو در که باهتمام او ساخته شده در زیر گنبد دفن کردند روی قبرش سنگ منبتی است و بر او نوشته قبر غیاث الدین امیر یوسف خواجه بهادر

ششم - قبر امیر سیدی صفوی که او هم از امراء بزرگ شاهرخ بود

در مطلع الشمس است که درسته هشتصد و چهل و پنج در شیراز که مقر حکومتش بود فوت کرد و نعش او را آوردند بخراسان و در گنبد مدرسه که ساخته بود دفن کردند

مدرسه که گنبد داشته باشد غیر مدرسه دو در نیست ، پس گویا قبر ایشان در زیر گنبد غربی مدرسه مزبور است، محتملست که بانی این مدرسه امیر سیدی صفوی بوده لکن باهتمام امیر یوسف خواجه بهادری ساخته شده

هفتم - قبر میرزا ابوالقاسم بابر بن بایسنقر بن شاهرخ بن امیر تیمور در مطلع الشمس است که ایشان درسته هشتصد و شصت بمرض مزن گرفتار شده از هرات آمد بمشهد و زیارت حضرت رضا (علیه السلام) مشرف شد و از معاصی خود توبه کرد و در مسجد جنب حرم بریاض مشغول شد، درسته هشتصد و شصت و یک در مشهد از دنیا رفت و در گنبدی که نزدیک بروضه حضر تست دفن شد ظاهراً مراد از مسجدی که جنب حرم بوده مسجد گوهر شاد است محتملست که مراد از گنبد گنبد بالای سقاخانه راهرو دار السیاده باشد و محتملست که مراد یکی از دو گنبد مدرسه دو در باشد

هشتم - قبر الله وردیخان سابقاً گفتیم در سینه هزار و بیست و یک جنازه او را با جنازه اسمعیل خان پسر شاه عباس کبیر بمشهد آوردند و الله وردی خان را در زیر گنبدی که خودساخته بود دفن کردند

مخفی نماناد که از امراء سلاطین قاجاریه خیلی در روضه متبرکه و رواق های مقدسه مدفونند که در سابق درضمن تواریخ رواق ها اشاره بآنها شد

نهم - جناب حسن بن اسحق بن شرفشاه حکیم ابوالقاسم الفردوسی الشیعی الامامی الملقب به حسان العجم

بعضی را اعتقاد آنست که شاعری در اسلام مثل فردوسی نیامده و او از دهقان های طوس بوده، گویند که اصلش از قریه رزون است (شش فرسخی مشهد) - بعضی گفتند اصلاً از قریه پاز است (چهار فرسخی مشهد)

حکیم انوری که ملك الشعراء زمان خود بود در مدح فردوسی گفته :

آفرین بر روان فردوسی \*\*\* آن همایون نهاد فرخنده

آن نه استاد بودوما شاگرد \*\*\* آن خداوند بود و ما بنده

در ریاض السیاحه حاجی زین العابدین شیروانی نوشته چون فردوسی متولد شد پدر او به خواب دید که بالای بامی رفته روی بجانب قبله

کرده نمره زد، جواب شنید آنگاه روی به یمین و یار کرده نمره زد، از هر جانب جواب شنید

صبح از شیخ نجم الدین که داناترین معبران بود تعبیر خوابش را سؤال کرد؟ شیخ فرمود پسر تو سخنگوی شود که آوازه او بهمه عالم برسد

ص: 703

فردوسی از کثرت جور و عنوان حاکم طوس از وطن خود خارج شد رفت بغزنین که بفرمان سلطان محمود ظلم او را از سر رعیت کم کند چون بنزنین رسیده شکایت از حاکم طوس نمود کی بسخن او گوش نکرد

یکروز وارد شد بمجلس عنصری شاعر و دو نفر از شاگردهای او که مسجدی و فرخی باشند آنجا حاضر بودند، عنصری بفردوسی گفت مجلس شعراء جز شاعر نباید کسی حاضر شود فردوسی گفت منمهم از شعر بهره دارم

عنصری بداهتاً گفت «چون عارضی تو ماه نباشد روشن»

مسجدی گفت «مانند رخت گل نبود در گلشن»

فرخی گفت «مزگانتهای همی گذر کند از جوشن»

فردوسی بداهتاً گفت «مانند سنان گیو در جنک پشن»

عنصری گفت مگر ترا از تاریخ ملك عجم وقوفی هست فردوسی گفت آری

عنصری او را برد نزد سلطان محمود گفت گمانم اگر کسی از عهده نظم تاریخ عجم بر آید این جوان خراسانی است فردوسی در مدح سلطان محمود بداهتاً گفت

چه كودك لب از شیر مادر بیشست \*\*\* بگهواره محمود گوید نخست

سلطان را بغایت خوش آمد و فردوسی را بنظم شاهنامه امر فرمود یکوقتی سلطان در مجلس شعراء خواهش نمود که رباعی در مدح آواز بگویند

فردوسی بداهتاً این رباعی را گفت

مست است همی چشم تو و تیر بدست \*\*\* کم کس که زیر چشم مست تو بجست

گر پوشند عارضت زره عذری هست \*\*\* کز تیر بترسد همه کس خاصه ز مست

سلطان محمود گفت: لله درك، مجلس ما را فردوس ساختی - بعضی گفتند از آنروز ملقب به فردوسی شد سلطان بخواجه حسن میمندی فرمود هر هزار بینی که فردوسی بگوید هزار متقال طلا بوی بدهد، لکن فردوسی قبول نمیکرد بقصد آنکه همه را یکمرتبه بستاند و صرف در بناه بند طوس بنماید

چون شاهنامه را تمام کرد سلطان محمود را خیلی خوش آمد با جماعت وزرای خود مشورت کرد که فردوسی را چه صله دهیم

بعضی گفتند پنجاه هزار درهم بعضی گفتند رافضی است و این مبلغ او را زیاد است و این ابیات را شاهد بر تشییش خواندند که فرموده

گفت آن خداوند تنزیل و وحی \*\*\* خداوند امر و خداوند نهی

که من شهر علمم علیم در است \*\*\* درست اینسخن قول پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است

منم بنده اهل بیت نبی (صلی الله علیه وآله وسلم) \*\*\* ستاینده خاک پای وصی (علیه السلام)

اگر چشم داری بدیگر سرای \*\*\* به نزد نبی و وصی گیر جای

بدین زادم و هم بدین بگذرم \*\*\* چنان دان که خاک پی حیدرم

هر آنکس که در دلش بغض علیست \*\*\* از آن خوار تر در جهان زار کیست

نباشد مگر بی پدر دشمنش \*\*\* که یزدان بسوزد در آتش تنش

الی آخره (ج 44)

ص: 704

بعد سلطان محمدمد شصت هزار در هم بوی داد، بعوض هر بیتهی یکدرهم چون شاهنامه شصت هزار بیت است که از اول زمان کیومرث تا زمان یزدجرد بن شهریار بشعر در آورده فردوسی بسیار غمین شد؟ دانشت که بجهت تشیع این قسم حقیق را ضایع کردند، ادا چند بیتهی به شاهنامه ملحق کرد، از آنجمله است :

ایا شاه محمود کشور گشای \*\*\* ز من گر نترسی بترس از خدای

نترسم که دارم ز روشن دلی \*\*\* بدل مهر آل نبی و ولی

اگر در کف پای پیلم کنی \*\*\* تن ناتوان همچو نیلم کنی

بر این زادم و هم بر این بگذرم \*\*\* ثنا گوی پیغمبر و حیدرم

منم بنده هر دو تا رستخیز \*\*\* اگر شه کند پیکرم ریز ریز

بسی سال بردم بشهنامه رنج \*\*\* که تا شاه بخشد مرا تاج و گنج

اگر شاه را شاه بودی پدر \*\*\* مرا بر نهادی بسر تاج زر

وگر مادر شاه بانو بدی \*\*\* مرا سیم و زر تا بزانویدی

الحاصل حکیم فردوسی در شهر سنه چهارصد و یازده از دنیا رفت در مسقط الراس خود که رزان یا باز باشد و نعش او را آوردند بشهر طوس و در جنب مزار عباسیه دفن کردند، گویا فعلا قبرش در اسلامیه است نزدیک شهر طوس

صاحب ترکه دولتشاهی سمرقندی نوشته : شیخ ابوالقاسم گوزکانی بر جنازه حکیم فردوسی نماز نکرد (که او عمر عزیز خود را در مدح مجوس صرف نموده!

در همانشب فردوسی را در خواب دید که در بهشت مقام بلند مرتعی دارد، گفت: این درجه را از کجا یافتی با آن که تمام عمر را در مدح مجوس صرف نمودی گفت: باین یک شعر که در مقام توحید گفتم خدا مرا آمرزید

جهان را بلندی و پستی توئی \*\*\* ندانم چه ای هر چه هستی توتی

شیخ از خواب بیدار شد، رفت سر قبر فردوسی و از او عذر خواهی نمود و بجهتش طلب رحمت نمود

مخفی نماناد که فردوسی بغیر شاهنامه اشعار زیادی در قصاید و مواعظ و نصایح دارد منجمله :

بسی رنج بردم بسی گفته خواندم \*\*\* ز گفتار تازی و از پهلوانی

بجز حسرت و جز و بال گناهان \*\*\* ندارم کنون از جوانی نشانی

بیاد جوانی کنون مویه دارم \*\*\* دریغ از جوانی دریغ از جوانی !

منجمله :

بیا بگوی که پرویز از زمانه چه خورد؟ \*\*\* برو بپرس که کسری ز روزگار چه برد؟

گر آن گرفت ممالک بدیگری بگذاشت \*\*\* و ر این گرفت خزائن بدیگری بسپرد

منجمله :

تا چند نهی بر دل خود غصه و درد \*\*\* تا جمع کنی سیم سپید و زر زرد

زان پیش که گردد نفس گرم تو سرد \*\*\* با دوست بخور که دشمنت خواهد خورد

منجمله :

مبادا که در دهر دیر ایستی \*\*\* مصیبت بود پیری و نیستی

ص: 705



دهم جناب آقا میرزا عبدالجواد جودی که در مصیبت اشعارش بسیار مؤثر و دلسوز استه بعضی از اشعارش در خاتمه باب پنجم ذکر شد رحلت ایشان در سنه هزار و سیصد و دو بود ، این مصراع تاریخ فوت ایشانست

«کند حسین بروز جزا شفاعت جودی»

قبرش در صحن جدید است در حجره دست چپ کسی که از صحن جدید بشیخ بهائی می رود

یازدهم مقبل شاعر که از اهل گلپایگان بود قبرش میان صحن عتیق مقابل ایوان طلا هست و لوح سنگ قبرش سنگ خارای ممتاز بسیار بزرگیست که بین ایوان طلا و سقاخانه واقعست ، این اشعار از او است :

در یگانه دریای مجمع البحرين \*\*\* بخون طپیده کرب و بلا امام حسین

نه ذو الجناح دگر تاب استقامت داشت \*\*\* نه شاه تشنه لبان بر جدال طاقت داشت

هوا ز جور مخالف پوقیر گونگردید \*\*\* عزیز فاطمه از اسب سرنگون گردید

بلند مرتبه شاهی زصدر زین افتاد \*\*\* اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد

اسم و تاریخ ولادت و رحلتش برحقیر معلوم نیست :

## مقصد سوم در ذکر قبور شریفه مشاهیر از امامزادگان و از صحابه و روانی که در اطراف مشهد مقدس و بلدان متعلقه بآن موجود است

بدانکه در اغلب قراء و بلدان متعلقه بمشهد مقدس بقاعیت منسوب بامزادگان محترم لکن حقیر مدرک صحیحی از برای آنها ندیده ام و ما اکتفا میکنیم بذکر بعضی از آن قبور شریفه که انتساب و شواهد صدقشان زیاد است

اول - در نیم فرسخی نیشابور است بقعه بسیار عالی که منسوب بجناب محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسین (علیه السلام) المشهور به امامزاده محروق در مطلع الشمس است که او را بفرمان یزید بن مهلب حاکم خراسان بقتل رسانیدند و بعد بدنش را سوزانیدند در عمده الطالب است و توفی محمد بن محمد بن زید بمرور سقاه المامون السم سنه اثنین وماتین قیل و هو این عشرين سنه ويقال انه كان ينظر الی کبده یخرج من حلقه قطعاً فیلقیه فی طست و یقلبه بخلال فی یده و بعید است که

کشته باشند و نعشانرا نیشابور آورده باشند

الحاصل ایشان بقعه بسیار عالی دارند در میان باغ باصفایی وقبه گنبد بسیار عالی از کاشی سبز دارند و بر کاشی کتیبه نوشته شده « السلطان الاعظم ابو المظفر طهماسب الصفوی الحسینی بهادرخان » و در میان آن باغ است قبر حکیم عمر خیام که در سنه پانصد و هفده وفات کرد و او با خواجه نظام الملک رفیق شفیق بود و اشعار و رباعیات بسیار ملیح شیرینی دارد

منجمله :

چون عمر بسر رسد چه بغداد و چه بلخ \*\*\* پیمانہ چو پر شوند چه شیرین و چه تلخ

خوشباش که بعد از من و تو ماه بسی \*\*\* از سلخ بخره آید از غره بلخ

و نیز این رباعی از اوست

مرغی دیدم نشستہ بر بارہ طوس \*\*\* در پیش نہادہ گلہ کیکاوس

با کلہ ہمی گفت کہ افسوس افسوس \*\*\* کو بانک جرسہا و چہ شد نالہ کوس

ص: 706

دوم در وسط بازار سبزوار مقبره و بقعه ایست منسوب جناب یحیی بن موسی بن جعفر (علیه السلام) که گنبد و صندوق و حرم عالی دارد و در پیش روی امامزاده پنجره آهنی است روی بیازار و از این بقعه داخل بقعه دیگری می شود و میگویند این قبر امامزاده حسن است که از نواده های حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) است در آن بقعه کتیبه از گچ بریده شده بسیار بزرگ است و آنچه از او باقی مانده و خواننده سوره مبارکه انا فتحنا می باشد سوم در قوچان کهنه قبر و صندوق و بقعه و بارگاه هیست که منوبت بسططان ابراهیم و می گویند ایشان فرزند حضرت امام رضا (علیه السلام) هستند و خدام و موقوفات زیادی هم دارد و در آنجا در لان اهالی معروف است که اصل قبه از سلطان محمد خوارزمشاه است و چون قبه با تمام رسید قبل از آنکه ایران و صحنی ساخته بشود خبر هجوم تاتاریان مشهور شد سلطان محمد با چنگیزخان مشغول زد و خورد شد از اینجهت منوی خود را نتوانست با تمام برساند

چهارم در بجنورد مقبره ایست منسوب بسططان سید عباس بن موسی الکاظم (علیه السلام) و بقعه عالی و بارگانی دارد و در زیر صندوق بنک قبرشان نوشته شده ( هذا مرقد مرحمت و غفران پناه سلطان سید عباس بن موسی الکاظم ع في سنة ثلث مائة )

پنجم در کلفك که بین قائن و گناباد است مقبره ایست منسوب بجناب سلطان محمد بن موسی الکاظم (علیه السلام) که بقعه و بارگاه و گنبد و موقوفات زیادی دارد

ششم در ترشیز که شش منزلی مشهد مقدس است قبریست که منسوب است جناب حمزة بن موسی الکاظم (علیه السلام) که جد سلاطین صفویه است و مقبره و صحن بسیار عالی دارد در اوائل کتاب عالم آرای عباسی است قبر جناب حمزة بن موسی الکاظم (علیه السلام) در آن محل است و موقوفات زیادی هم دارد

هفتم جناب احمد بن محمد بن جعفر بن حسن بن عمر بن علی بن الحسین (علیه السلام) در مقاتل الطالبین است که محمد بن میکائیل او را با پدرش برد بنیشابور اول پدرش از دنیا رفت بعد هم خودایشان

هشتم جناب محمد بن جعفر الصادق سلام الله علیه و ایشان بسیار جلیل القدر و عظیم الشان بودند شیخ مفید در ارشاد فرموده و کان محمد بن جعفر سعياً شجاعاً و کان یصوم یوماً و یخطر یوماً و یری رای الزیدیة فی الخروج بالسیف و مخدره خدیجه زوجه محمد بن جعفر که دختر جناب عبدالله بن حسن بود و ظاهراً دختر عبدالله المحض بوده باشد فرمود ، ما خرج من عندنا محمد قط فی ثوب یوما فرجع حتی یکوه و کان یدبح فی کل یوم کبش الأضیافه یعنی محمد روزی از نزد ما خارج نمی شود در جامه که برگردد تا آنکه جامه را بفقیر می پوشانید و هر روزی یک گوسفند بجهت میهمان هایش ذبح می کرد

این بزرگوار در سنه صد و نود و نه در مکه معظمه بسامون خروج کرد و حضرات زیدیه هم او را متابعت کردند عیسی جلودی با آن بزرگوار مقاتله کرد و جمعیت او را متفرق نمود و آنحضرت را گرفت و فرستاد نزد مأمون مأمون اکرام زیادی از ایشان نمود تا آنکه می فرماید « و توفی محمد بن جعفر بخراسان مع المأمون » پس مأمون سوار شد که برود تشییع جنازه او وقتی رسید که جنازه را بر داشته بودند مأمون پیاده شد و زیر جنازه رفت تا آنکه جنازه را نزد قبر بردند مأمون سر قبر ایستاد تا آنبزرگوار را دفن کردند انتهى ماهو المقصود من کتاب الارشاد

بدانکه در آخر باب چهارم گفتیم که در محل دفن ایشان چهار احتمال می‌رود

اول آنکه مدفن ایشان در سرخس باشد چنانچه در مطلع الشمس از هندو شاه کیرانی صاحب تجارب السلف نقل کرده و عبارت این است که در سرخس مدفون شد و اکنون تربت او مشهد عظیمی است

دوم آنکه مدفن ایشان در جرجان باشد چنانچه ابن اثیر در کامل در حوادث دویست و سه نوشته و فیها توفی محمد بن جعفر الصادق (علیه السلام) بجرجان و صلی علیه المأمون وهو الذي بايعه الناس بالخلافة بالحجاز

سوم آنکه مدفن ایشان در چهارده کلاته است و آن بین دامغان و هزار جریب مازندران و چشمه علی است و آن بزرگوار در چهارده کلاته بقعه و بارگاهی دارد و بقعه اش بر روی بلندی واقع شده و گنبد مجصص مثنی هم دارد در مطلع الشمس می فرماید مزار موجود در چهارده کلاته را بطور یقین می توان گفت مضجع امامزاده محمد بن جعفر الصادق (علیه السلام) است و بانی این بقعه و گنبد و بارگاه غیات الاسلام و المسلمین شاهرخ بهادرخان بوده پسر امیر تیمور گورکانی و تاریخش در سنه هشتصد بوده

چهارم آنکه مدفن ایشان در بسطام است که در آنجا بقعه ایست قبله قبر بایزید بسطامی و رواق و حرم مختصری هم دارد و قبه مخروطی ظریفی در بالای مزارشان ساخته اند و روی قبه را با کاشی ارزق بسیار اعلی مزین ساخته اند و معروف است که امامزاده محمد بن جعفر الصادق (علیه السلام) در این زمین مدفونند و او را حضرت صادق (علیه السلام) بسطام بایزید سپرده و سلطان او را بسطام آورده و در این شهر وفات نموده و در این موضع دفن شده و بعد از چندی سلطان بایزید خود وفات کرد و در پشت سر تربت امامزاده محمد بخاک رفته

مخفی نماناد بعد این احتمال چون بایزید در عهد معتمد خلیفه سنه دویست و شصت و خورده از دنیا رفت و حضرت صادق (علیه السلام) در سنه صد و پنجاه از دنیا رحلت فرموده و محتمل است که این بقعه مال یکی از احفاد حضرت صادق (علیه السلام) باشد و تاریخ تعمیر این بقعه سنه نهصد و شصت و هشت است و فرمایش شیخ منافاتی با این اقوال ندارد چون در سابق جرجان و چهارده کلاته و بسطام تماماً از خاک خراسان بوده چنانچه فعلاً سرخس از خاک خراسانست والله العالم و جهت خروج جناب محمد بن جعفر این شد که چون بنی العباس دولت بنی امیه را برانداختند و خود بخلاف نشستند بیهانه فرابیشان با حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) این مطلب بر علویین که شرف فرزندی حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) را داشتند گران آمد

لهذا جناب محمد بن عبدالله المحض که معروف بود به نفس زکیه در مدینه بمنصور خروج کرد و برادرش جناب ابراهیم شهید باخمی در بصره بمنصور خروج کرد و این دو امامزاده را عیسی بن موسی عباسی از جانب منصور شکست داد و بقتل رسانید و جناب حسین بن علی بن الحسن المثلث المعروف بصاحب الفخ در ملک حجاز بر موسی هادی عباسی خروج فرمود و او را شهید نمودند و جناب یحیی بن عبدالله المحض بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام المعروف بصاحب الدیلم به هرون خروج فرمود آخر الامر هرون آنبزرگوار را بقتل رسانید

جناب محمد بن ابراهیم بن اسمعیل بن ابراهیم المعروف بابن طباطبا در کوفه بمأمون خروج کرد و مردم را برضای از آل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) دعوت کرد ابوالسرایا سری بن منصور سردار لشگر او بود

و بالشكر عباسيان جنگ کرد و آنها را شکست داد و خودشان روز ديگر فجأه از دنيا ميروند

پس جناب محمد بن محمد زید بن علی بن الحسين (عليه السلام) بسن صباوت خروج کرد و ابوالسرايا او را وسیله خود قرار داد و در کوفه سکه زدو خطبه خواند و علویان را در اطراف بلاد بحکومت فرستاد پس سرداران حسن بن سهل بر جناب محمد دست یافتند و ابوالسرايا را گردن زدند و سر او را باجناب محمد بن محمد بنزد مأمون فرستاد

جناب ابراهيم بن موسى بن جعفر (عليه السلام) بيمن رفت و آن خطه را بگرفت و چندان کشتار کرد که او را جرار ناميدند

جناب زید بن موسى بن جعفر (عليه السلام) بصره را تصاحب کرد و چندان خانهای عباسيانرا بسوخت که او را زید النار گفتند و بعد که حسين بن حسن افطس خبر جناب محمد بن طباطبا و ابوالسرايا را شنيد خود و اصحابش آمدند خدمت جناب محمد بن جعفر الصادق (عليه السلام) و او را بخلافت دعوت کردند الی آخر القضيه نهم جناب يحيى بن زید بن علی بن الحسين (عليه السلام) آن بزرگوار در جوزجان که جرجان باشد مدفونست و جرجان هم از خاک خراسانست اشاره بقبر جناب يحيى شعر دعبل خزاعی

و اخرى بارض الجوزجان محلها\*\*\* و قبر بياخبری لدى الغربات

و قبر مبارك ايشان در جرجان نزديك گنبد قابوس بقعه و بارگاهی دارد و معروف است و گنبد قابوس بين استرآباد و بجنورد است و تفصيل قتل ايشان و تفصيل مقبرمشان در فصل چهارم از باب ششم گفته شد فراجع

ظاهراً انتساب اين قبر شريف بجناب يحيى از باقى قبور امامزاده گانیکه در خاک خراسان مدفونند اصح و اعتبارش بيشتتر باشد و اما از اصحاب و روات

اول جناب ربيع بن خثيم الاسدى الثورى اجمالاً حالالتشان در فصل هفتم از باب سوم ذکر شد و قبر شريفش در يکفر سخی مشهد مقدس مزار معروفی است و حرم و قبه و گنبد بسيار عالی دارد و ديوار مقبره اش خشتهای کاشی معرق بسيار ممتازی دارد رحلتشان در حدود سنه شصت و سه هجری بود

جناب همام بن عبادة بن خثيم برادر زاده ايشان بود که از حضرت اميرالمؤمنين (عليه السلام) از اوصاف مؤمنين سؤال کرد؟

حضرت آن خطبه را خواند همام صيحه زد و افتاد روی زمين و از دنيا رفت اين غير از ربيع بن خثيم است که از صحاب حضرت صادق (عليه السلام) بود و در تهذيب در باب طواف مريض روايتی از او نقل فرموده

دوم - ابو صلت عبد السلام بن صالح الهروى در رجالست انه ثقة صحيح روى عن الرضا وانه شيعي المذهب محب لال الرسول بل هو من خواص الشيعة رواياتی که در عيون و امالی و غير اين دو از ايشان نقل شده دانست بر تشيع ايشان و علماء عامه هم ذکر کرده اند که ايشان شيعه هستند

چنانچه از ذهبی در کتاب ميزان الاعتدال نقل شده که گفت عبد السلام بن صالح ابوصلت رجل صالح الا انه شيعی و از جعفی نقل شده انه رافضى خبيث

از اين جوزی نقل شده انه خادم الرضا (عليه السلام) در دو فرسخی مشهد مقدس نزديك قلعه طرق



مزارست منسوب بایشان و در سنک لوح قبرش تاریخ فوتش راسنه دویست و سه نوشته و در قم و سمنان هم مزارست منسوب بایشان

سوم فضل بن شاذان بن خلیل النیشابوری تته جلیل متکلم له عظم شان فی هذه الطایفه و صد و هشتاد کتاب تصنیف کرده

در حاشیه رجال فرموده که اگر کسی ملعت ایشان را بنماید از حمد است چون لازمه شهرت حمد مردم است با و چنانچه هامه ذکر کرده اند که چون بخاری صحیح خود را در کشمیر خود را در کشمیر جمع کرد او را آورد بسمرقند محدثین سمرقند که زیاده بر صد هزار بودند دور ایشان جمع شدند و ایشان هم در منبر بجهت محدثین سمرقند حدیث میکرد پس مشایخ سمرقند بایشان حد ورزیدند و حیل میجستند که او را از سمرقند خارج نمایند

یکرور یکنفر آنها از بخاری سؤال کرد «ما یقول شیخنا فی القرآن قدیم او حادث» پس بخاری این آیه را تلاوت کرد «ما یأتیهم من ذکر من ربهم محدث الا استمعوه وهم یلعبون»

علماء سمرقند گفتند هذا کفر و سنک و کفش زیادی باو زدند و او را از سمرقند خارج کردند

از آنجا آمد بیاری جمعیتی زیادتر از سمرقند دور او جمع شدند و همان معامله که اهل سمرقند با او کردند آنها هم همان معامله را کردند از بخاری آمد بنیشابور در زمان فضل بن شاذان و قریب سیصد هزار محدث دور او جمع شدند و از او صد حدیث سؤال کردند و احادیثی را که سؤال می کردند حرفی را تبدیل بحرفی کرده بودند

مثلا و او را تبدیل بخاء و فاه را تبدیل بواو کرده بودند یا نقل بالمعنی کرده بودند یا اسناد خبر را غلط و اشتباه کاری کرده بودند -2

پس بخاری گفت من این احادیث را نمی دانم بعد شروع کرد از اول و احادیث را صحیحا از حفظ خواند تا آخر در رجالت که فضل بن شاذان در بیهق بود خبر خوارج باو رسید از آنجا گریخت بسمت نیشابور و در بین راه خیلی تعب بوی رسید و مریض شد و از دنیا رحلت فرمود در سنه دویست و شصت و قبر شریفش در یکفرسخی نیشابور است و بقعه مختصری هم دارد

چهارم علی بن مهزیار الاهوازی و او از حضرت رضا (علیه السلام) و از حضرت جواد (علیه السلام) و حضرت هادی (علیه السلام) روایت کرده در رجالت و کان ثقة فی روایتی لا یطعن فیه صحیح الاعتقاد و چون خورشید طلوع می کرد بسجده می افتاد و از سجده حرکت نمی کرد مگر بعد از آنکه از برای چهل نفر از اخوان مؤمنین دعا می کرد آن وقت سر از سجده بر میداشت و از کثرت سجده پیشانیاش مثل زانوی شتر پینه بسته بود

در قبرستان کهنه خارج جاجرم بقعه ایست منسوب بایشان و گنبد مختصری هم که از گچ و آجر و سنگ ساخته شده دارد و توقیعاتی از حضرت جواد باو صادر شده و در یکی از آن توقیعات است که حضرت جواد (علیه السلام) نوشته بود فلو قلتانی لم ارمثلک لرجوت ان اکون صادقاً فجزاک الله جنات الفردوس نزلاً- فما خفی علی مقامک ولا خدمتک فی الحر و فی البرد و اللیل و النهار فاسئل الله اذا جمع للقیمة ان یجمع بیننا و بینک انه سمیع الدعاء

1- این قضیه در بغداد روی داده چنانکه در وفیات الاعیان است و هم در فیض العلام. ولدمؤلف

2- بلکه فقط عوض نمودن سند حدیث بوده که در علم در ایه آنرا مقلوب السند می گویند چنانچه احقر در هدیه المحدثین کرده ام نه آن

دو معنای قبل و لدمؤلف

ص: 710



## مقصد چهارم در ذکر مشاهیر از علماء شیعه که در خاک خراسان مدفونند

اول محمد بن الحسن الواعظ نیشابوری الملقب به قتال صاحب کتاب روضة الواعظین و تبصرة المتعظین ثقة جلیل او از مشایخ ابن شهر آشوب است، گاهی تعبیر می کنند از ایشان بشیخ شهید و گویا از تلامذة شیخ طوسی بودند در روضات از رجال ابن داود نقل کرده، انه متکلم جلیل القدر فقیه عالم زاهد و رع قتله ابوالمحاسن عبدالمحاسن عبد الرزاق رئیس نیشابور اللقب به شهاب الاسلام انتهى

از این عبارت چنین استفاده می شود که ایشانرا در نیشابور شهید کردند و قبرشان هم گویا در نیشابور باشد در فوالد الرضویه است که قتال یکی از اسامی بلبل است گویا ایشان راقتال گفتند بواسطه طلاقت زبانشان بود؟ چنانچه در عجم شایع است که واعظ و خطیب بلیغ را بلبل می گویند

دوم حجة الاسلام زین الدین ابو حامد محمد بن محمد بن احمد الغزالی الطوسی و قاضی نورالله در مجالس المؤمنین از ایشان تمجید می کند و بادلله ایشان را از شیعیان امامیه شمرده و میفرماید در سنه چهارصد و پنجاه در طوس متولد شد و در نیشابور نزد ابوالمعالی جوینی المشهور بامام الحارمین تحصیل علم نمود بعد جناب نظام الملك وزیر را ملاقات نمود و با جمعی از افاضل که خدمت ایشان بودند مباحثه کرد و بر آنها غالب آمد بعد رفت ببغداد و تدریس نظامیه بغداد باو تفویض شد اهل عراق شیفته او شدند و مدت دهال آنجا بود بعد بوطن برگشت انزوا اختیار نمود و مشغول تصنیف و تالیف شد - منجمه کتاب (احیاء العلوم) را تصنیف کرد ایشان تحب زیادی در تخطئه و تجهیل ابوحنیفه مینمودند مفتیان حنفی که در زمان سلطان محمود بودند بقتل وی فتوی دادند ، اما ضرری با و نرسید؟ تا در صباح روز دوشنبه چهاردهم جمادی الآخر سنه پانصد و پنج از دنیا رحلت نمود

از محمد بن ابی القاسم طوسی که از تلامذه غزالی است نقل کرده غزالی در راه حج خدمت حضرت شریف مرتضی رسید، حضرت سید اصول عقائد امامیه را بدلائل قاطعه و بیراهین ساطعه بر او ثابت گردانید و غزالی از مذهب اهل سنت برگردید و بمذهب امامیه داخل شد

چون غزالی از مکه مراجعت کرد برادر او احمد غزالی او را ملاقات کرد

گفت: شنیده ام که بقول شریف مرتضی مذهب شیعه را اختیار کرده و این معنی بغایت از تو جب است؟ محمد در جواب برادرش گفت: اگر در این مدت اختیار مذهب دیگر کرده بودم از من عجب بود، و این بیت را خواند:

دوست بر ما عرض ایمان کرد و رفت \*\*\* پیر گبری را مسلمان کرد و رفت

از شهید اول منقولست که ایشان حکم بکتب ملاقات غزالی شریف مرتضی را فرموده زیرا که وفات سید مرتضی درسته چهارصد و سی بوده و ولادت غزالی سنه چهارصد و پنجاه بوده - 1

مؤلف گوید: محتمل است که ملاقات حجة الاسلام با شریف ابواحمد پسر سید رضی بوده که بعد از عمش سید مرتضی شریف و نقیب علویین بوده - انتهى حاصل کلام صاحب المجالس

سید صاحب روضات انکار اکیدی می کند تشیع غزالی را و می گوید: اگر او شیعه باشد مصداقی از برای سنی باقی نمی ماند



اقول از کتاب سر العالمین غزالی که در آخر عمرش تصنیف کرده معلوم می شود که غزالی شیعه بوده چون حدیث غدیر خم را در آن کتاب نقل کرده و گفته عمر بن الخطاب در آنروز گفته «بخ بخ لك يا ابا الحسن اصبحت مولای و مولی كل مؤمن و مؤمنه» بعد گفته « و هذا رضا و تسلیم و ولایة و تحکیم ثم بعد ذلك غلب الهوى و حب الرياسة و حمل عبود الخلفه الی ان قال ثم ان ابابکر قال علی منبر رسول الله ص اقبلونی فلست بخیرکم و علی فیکم »

در روضات از مرحوم محقق کرکی نقل کرده که فرمود ، الغزالي منا و از مرحوم فیض در کتاب احیاء الاحیاء نقل فرموده شیعه بودن او را

الحاصل قبرشان در شهر طوس است که پنج فرسخی مشهد است و در تاریخ وفاتش محمد ایوردی این شعر را گفته

نصیب حجة الاسلام از این سرای سپنج \*\*\* حیات پنجه و پنج و وفات پانصد و پنج

فعلا- از برای قبرشان اثر موجودی نیست و مکان دفنشان هم معلوم نیست برادر حفة الاسلام غزالی احمد غزالی در علم و فقاہت تالی مرتبه حجة الاسلام غزالی بود و در سنه پانصد و هیجده یا پانصد و بیست در قزوین وفات کرد و قبرش هم در قرب مزار امامزاده اسمعیل می دانند که آنجا مزاری بوده دارای بقعه و صندوق مشهور با امزاده احمد لهذا یکی از بزرگان علماء در سلطنت محمد شاه قاجار حکم کرد آنمزار را خراب کنند که مردم افراء بجهل ، نشوند فعلا هم آن مزار مخروبه است

این رباعی از احمد غزالی نقل شده :

چون چتر سنجری رخ بختم سیاه باد \*\*\* با فقر اگر بود هوس ملک سنجرم

تا یافت جان من خیر از ذوق نیمه شب \*\*\* صد ملک نیم روز یک جو نمیخرم

سوم محمد بن حسین بن حسن البیهقی النیشابوری المشهور به قطب الدین الکیدری الشیعی الامامی مصنف کتاب حدائق الحقایق فی شرح نهج البلاغه او اول کسی هست که نهج البلاغه را شرح فرموده

در فوائد الرضویه است که نسب او منتهی می شود بخزیمه بن ثابت ذوالشهادتین و تاریخ فراهش از این شرح او اخر ماه شعبان سنه پانصد و هفتاد و شش بوده و کیدر قریه ایست از قریه های بیهق و بیهق اسم ناحیه ایست که حاکم نشین او سبزواری است و محتمل است که مدفن ایشان سبزواری باشد

چهارم ابو عمر و محمد بن عمر بن عبدالعزیز الکشی صاحب کتاب رجال از نجاشی نقل شده انه کان بصیراً بالاخبار حسن الاعتقاد و انه ثقہ عین و ایشان از تلامذه ابوالنصر محمد بن مسعود بن محمد بن عیاشی کوفی مفسر بوده المعروف بالعیاشی در کتاب هدایة الانام محدث قمی فرموده شیخ عیاشی تمام تر که پدرش را که سیصد هزار اشرفی بود اتفاق بر علم و حدیث کرد و خانه اش مثل مسجد مملو از علماء و محدثین بود

از معالم العلماء نقل شده که عیاشی اکبر اهل مشرق بوده علما و فضلا و ادبا و زیاده بر دوست کتاب تصنیف فرموده در روضاتست که کتاب رجال کشی فعلا موجود نیست و آنچه موجود است اختیارات کشی است که شیخ طوسی تصنیف کرده تاریخ ولادت و رحلت و محل دفنشان معلوم نیست و شاید مدفنشان در کش باشد و نجاشی ابو العباس احمد بن عباس بن محمد بن عبدالله النجاشی است

صاحب کتاب رجال معروف کہ جمیع علماء ما اعتقاد باو دارند و او را افضل کتب رجالیہ می دانند

ص: 712

ولادتش سنه سیصد و هفتاد و دو بوده و رحلتش در قریه مطیر آباد که از قراء سامر است سنه چهار صد و پنجاه و ایشان از اجله علماء شیعه است و کش بالفتح والتشدید قریه ایست در سه فرسخی جرجان و جرجان شهر عظیمی است بین خراسان و طبرستان و در نزدیک جرجان است گنبد قابوس بن وشمگیر و قابوس کنیه اش ابوالحسن و لقبش شمس المعالی بود و پدرش وشمگیر سلطان استرآباد و جرجان بود و بعد او پسرش بهروز نام بسلطنت نشست و بعد او پسر دیگرش قابوس به سلطنت رسید و او پدرزن فخر الدوله پر رکن الدوله دیلمی بود و در سنه چهار صد و یک قابوس را بقتل رسانید .

قبرش در جرجان مشهور است و بالای قبرش گنبدیست معروف بگنبد قابوس و شاعر وادیب بود از اشعار اوست

قل للذي صروف الدهر غير نا \*\*\* هل عاند الدهر الا من له خطر

اما ترى البحر يعلو فوقه جيف \*\*\* و تستقر باقصى قعره الدرر

فان تكن عبست عيد الزمان بنا \*\*\* و مسنا تمادى بوسه ضرر

ففي السماء نجوم لا عداد لها \*\*\* وليس يكف الا الشمس و القمر

در زینة المجالس است که هر گاه سطری از خط قابوس را صاحب بن عباد میدید می گفت : هذا خط قابوس ام جناح الطاوس

پنجم ابو القاسم محمود بن عمر بن محمد الملقب بجار الله الزمخشری و چون مدتی مجاور کعبه معظمه بود او را جار الله می گفتند و پایشان در بعضی از اسفار از برف و سرما قطع شهر از تصنیفات ایشانست تفسیر کشف که در مدحش گفته شده

ان التفاسير في الدنيا بلا عدد \*\*\* وليس فيها لسرى مثل كشاف

ان كنت تبغى الهدى فالزم قرائته \*\*\* فالجهل كالداء و الكشاف كالشافى

کتاب انموذج در نحو هم نیز از ایشانست

در روضات است که سید محدث علامه میر محمد حسین اصفهانی سبط علامه مجلسی فرموده از جمله علمایی که در ظاهر سنی و در باطن شیعه بودند زمخشری بوده و فرموده از مطالعه کتاب ربیع الابراشات مطلع شدم بکلامی که صریح است در شیعه بودن ایشان که قابل تاویل نیست در فوائد الرضویه از ابن خلکان نقل فرموده که زمخشری در بین راه مکه وارد بغداد شد سید هبة الله معروف بابن الشجری که از اکابر علمای امامیه بود چون از مقدم زمخشری خبردار شد بدیدن او رفت چون او را ملاقات کرد قدری صحبت علمی کردند این شعر را خواند

و استكثر الاخبار قبل لقائه \*\*\* فلما التقينا صفر الخبر الخبر

بعد این دوبیت را خواند:

كانت مسائلة الركبان تخبرني \*\*\* عن جعفر بن فلاح احسن الخبر

ثم التقينا فلا والله ما سمعت \*\*\* اذنى باحسن ما قدر اى بصرى

حاصل مضمون این اشعار اینست که قبل از ملاقات شما مدائح و توصیفاتى از شما مى شنیدیم بعد که شما را ملاقات کردیم از آن توصیفات چیزی در شما ندیدیم مضمون قول قائل وتسمم بالعیدی خیر من ان تره چون این شجری از تمثیل بایات فارغ شد زمخشری گفت از حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

ص: 713

روایت شده وقتیکه زید الخلیل که یکی از اشراف اصحاب حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود بصحبت حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نائل شد فرمود « یا زید ما وصف لی احد فی الجاهلیة فرایتہ فی الاسلام الا رایته دون ما وصف لی غیرک یعنی ای زید هیچکس در جاهلیت از برای من وصف نشده که در اسلام او را بدان صفت بیابم بلکه او را پست تر از آنچه وصف شده بود دیدم بغیر تو پس عبدالرحمن بن محمد انباری گفت من در محضر ابن الشجری و زمخشری حاضر بودم که با یکدیگر مکالمه کردند و تعجب کردم که چگونه ابن شجری بشعر و زمخشری بحدیث استشهاد نمودند بر یکدیگر تولد زمخشری سنه چهارصد و شصت و هفت بود و رحلتش در جرجان خوارزم بود روز عرفه سنه پانصد و سی و هشت و زمخشری وصیت کرد که بر لوح قبرش رباعی و بنویسند

الهی قد اصبحت ضیفک فی الثری \*\*\* وللضیف حق عند کل کریم

فهب لی ذنوبی فی قرای فانها \*\*\* عظیم و لا یقری بخیر عظیم

و زمخشر قریه بزرگی است از خوارزم و خوارزم ناحیه کبیره ایست که قصبه او جرجانیه است

ششم حاج ملا هادی بن ملا مهدی السبزواری مصنف شرح منظومه و غیر آنو او مرد حکیم عابد زاهدی بود تاریخ ولادت ایشان هزار و دو بیست و دوازده است مطابق کلمه غریب و رحلتش بیست و هشتم ذی الحجه الحرام هزار و دو بیست و هشتاد و نه بود و مدت عرش هفتاد و هشت سال بود مطابق با کلمه حکیم در تاریخ رحلتش گفته شد

تاریخ وفاتش از پیرسند \*\*\* گویم که نمرود زنده تر شد

قبرش در خارج شهر سبزواری بقعه و بارگاه و گنبدی دارد

در فوائد الرضویه است که بجهت این مرحومو مرحوم ملا علی قربوزی در طهران در یکروز تعزیه گرفتند ، چنانچه محمد بن درید و ابو هاشم جبائی در یکروز وفات کردند که مردم گفتند ، « مات علم اللغة والكلام »

ابن درید شیعه بود و این اشعار از ایشانست :

اهوی النبی محمداً (صلی الله علیه وآله وسلم) و وصیه \*\*\* و ابنیه و ابنته البتول الطاهره

اهل العباء فانی بولائهم \*\*\* ارجو السلامة والنجا فی الآخرة

واری محبة من یقول بفضلهم \*\*\* سبباً یجبر من السبیل الجائر

ارجو بذک رضی المهیمن وحده \*\*\* یوم الوقوف علی ظهور الساهر

### مقصد پنجم در ذکر مشاهیر از علمای امامیه و بزرگانیکه از خاک خراسان بودند و در غیر خراسان مدفونند

اول شیخ الطائفه ابو جعفر الثالث محمد بن حسن طوسی رحمة الله علیه که در نجف اشرف مدفونند

تاریخ ولادت و رحلتشان در فصل دوازدهم از باب سوم ذکر شد ایشان در سن بیست و سه سالگی از طوس بیغداد رفتند و مدت پنجسال

خدمت مرحوم شیخ مفید تلمذ فرمود - و بعد از ایشان مدت بیست سال خدمت سید مرتضی علم الهدی تلمذ فرمود و بعد از رحلت ایشان دوازده سال در بغداد توقف فرمود در سنه چهار صد و چهل و هشت در بغداد بین شیعه و سنی نزاع شد سنی ها ریختند بخانه مرحوم شیخ که در محله (کرخ) بود و اسباب خانه شیخ را غارت کردند و کتبش را سوختند

ص: 714



بعد شیخ مشرف شد بنجف اشرف و دوازده سال در نجف اشرف توقف فرمود و در سن هفتاد و پنج سالگی از دنیا رحلت فرمود در روضات است که جماعتی از علماء ذکر کرده اند که در میان شیعه بعد از شیخ طوسی تا هشتاد سال مجتهدی نبود و شیعیان عمل مینمودند بنهایه شیخ طوسی و معتنی بودند بفتاوی ایشان

در حیات شیخ جمعی از بزرگان وارد نجف اشرف شدند و سه روز روزه گرفتند و شب جمعه غل کردند و در میان حرم مطهر حضرت امیر متوسل به آن بزرگوار شدند که امر کتاب نهاییه و رجوع بفتاوی او بر آنها منکشف شود پس همه در خواب دیدند که حضرت امیر المؤمنین بانها فرمود ما صنف فی فقه اهل البیت کتاب یحق للاعتماد علیه والرجوع الیه مثل النهایة و ذلك لان مصنفه قد اخلص النیة فی الله سبحانه فلا ترتابوا فی صحة ما ذکر فیہ و اعملوا به و افتوا بمسائله فانه مغن من جهة حسن ترتیبه و تهذیبه عن سائر الکتب و مشتمل علی المسائل الصحیحة الخ

دوم خواجه نصیر الملة والدين محمد بن حسن طوسی که در کاظمین و میان رواق بالای سر مطهر مدفونست در باب نهم بعضی از حالات شریفشان ذکر شد و ایشان اصلاً اهل جهرود قم بوده اند لکن تولدشان و نشوونمایشان در طوس بوده و ایشان از تلامذه والدما جدشان بودند و والدش از تلامذه مرحوم فضل الله راوندی بود و فضل الله راوندی از تلامذه سید مرتضی رازی برادر مجتبی ابن الداعی است و او از تلامذه جعفر بن محمد دور بستی است و او از تلامذه سید رضی صاحب نهج البلاغه بود

چون صیت علمیت خواجه منتشر شد ناصر الدین حاکم قوهستان که از بزرگان امراء اسمعیلیه بود خواهان او شد و او را بقائن طلبید و نزد خود نگهداشت و مرحوم خواجه اخلاق ناصری را باسم او نوشت بعد ابن علقمی وزیر مستعصم خلیفه عباسی از خواجه نزد ناصر الدین سعایت کرد ناصرالد؟ بخواجه ظنین شد و مرحوم خواجه را مقیداً بقزوین نزد علاء الدین محمد پادشاه اسماعیلیه فرستاد در سنه ششصد و پنجاه و سه که هلاکوخان قصد اسماعیلیه را نمود جناب خواجه سلطان اسمعیلیه را وادار نمود بمسالمت هلاکوخان و باین سبب مقرب نزد هلاکوخان گردید

در سنه ششصد و هفتاد و دو خواجه با جمعی از اکرد از راه مراغه ببغداد تشریف برد ولادت با سعادتش در یازدهم جمادی الاولی منه پانصد و نود و هفت بود در طوس و رحلتش در بغداد روز غدیر سنه ششصد و هفتاد و دو بود و در رواق بالاسر کاظمین دفن شد

سوم ابو جعفر الرابع عماد الدین محمد بن علی بن حمزة الطوسی المشهدی المشتهر بعماد الطوسی والمکنی عند الفقهاء بابن حمزة الطوسی صاحب کتاب وسیله که از متون فقهیه مشهور است در کامل بهایی نسبت داده کتاب الثاقب و المناقب را بایشان و در روضات فرموده ایشان از تلامذه شیخ الطائفه شیخ طوسی هستند و تاریخ ولادت و رحلتشان معلوم نیست و در کربلائی معلی نزدیک قبرستان وادی ایمن قبری است که بقعه مختصری هم دارد و منسوب بایشانست و بعضی احتمال داده اند که او قبر حسن بن حمزة الحلبي باشد درباره ایشان در امل الامل فرموده کان عالماً فاضلاً فقیهاً جلیلاً القدر

چهارم عبدالله بن حمزة بن عبدالله بن جعفر بن الحسن بن علی بن النصیر الطوسی فاضل فقیه صالح له مؤلفات برویها العلامة عن ابيه عنه ونقل عن منتجب الدین انه فقیه ثقة وجه

تاریخ ولادت و رحلت و محل دفنشان معلوم نیست

پنجم - خواجه نظام الملك حسن بن علی بن اسحق بن عباس الطوسی الملقب بنظام اللک الطوسی در روضات از ابن خلکان نقل کرده که او از اولاد دهاقین بوده و مشغول شد بتحصیل علم فقه و حدیث و مدتی در بلخ خدمت علی بن شاذان کاتب بوده و از آنجا رفت بسر و نزد طغرل بیک پدر البارسلان او هم چون آثار علم و کمال دروی دید او را نزد پسرش البارسلان فرستاد و کاغذی بوی نوشت که باید خواجه مشیر و دبیر تو باشد

بعد که سلطنت منتقل به الب ارسلان شد در سنه چهارصد و پنجاه و شش بخواجه منصب وزارت دادو تمام امور در مدت بیست سال واگذار بمرحوم خواجه بود و همه اوقات در مجلسش فقهاء حاضر بودند بعد از الب ارسلان مدت پانزده سال در اصفهان وزیر پسرش سلطان ملکشاه سلجوقی بود و اول کسیکه بناء مدرسه نمود ایشان بودند که در چند شهرهای جامعه اسلامی مدرسه ساختند نظیر بغداد و بصره و هرات و نیشابور

ایشان نقل حدیث می کرد و می گفت من میدانم که قابل این نیستم می خواهم خودم را داخل در قطار نقله حدیث بنمایم و این رباعی از ایشان نقل شده

بعد الثمانین لیس قوه \*\*\* قد ذهب شرة العبوة

کانی والعصا بکفی \*\*\* موسی ولكن بلا نبوة

از تخلص الاثار نقل میکند در ذیل ترجمه طوس ینسب الیها الوزير نظام الملك الحسن بن علی بن اسحق لم یر وزیر ارفع منه قدرا ولا اکثر منه خیراً ولا انقب منه رأياً

ولادتش در طوس بود سنه چهار صد و هشت و دردهم ماه رمضان سنه چهارصد و هشتاد و پنج در قریه صحنه که نزدیک نهاوند است کشته شد

یکروز گفت در خلافت عمر بن خطاب در این موضع جمع کثیری از صحابه کشته شدند و در همانشب جوان صوفی بکارد او را بقتل رسانید جنازه ارا آوردند باصفهان و در مدرسه خودشان دفن کردند و شبیل الدوله دامادشان باین رباعی ایشان را مرثیه گفته

کان الوزير نظام الملك لؤلؤة \*\*\* نفیسة صالحها الرحمن من شرف

عزت فلم تعرف الايام قیمتها \*\*\* فردها غیرة منه الی الصدف

بعضی از حالاتشان در خاتمه باب نهم ذکر شد

ششم مولانا ملا عبدالله بن حاجی محمد التونی البشروی مصنف و افیه و شرح ارشاد علامه عالم فاضل فقیه صالح زاهد عابد در روضات از ریاض العلماء نقل میکند « انه کان من اورع اهل زمانه و اتقاهم بل کان ثانی مولانا احمد الارذیبلی »

ایشان مدتی در اصفهان تحصیل علم کردند بعد مشرف شدند بمشهد مقدس و آنجا توطن فرمودند بعد بعزم زیارت اعتاب مقدسه ائمه عراق با برادرشان جناب آقا ملا احمد حرکت کردند و مدتی در قزوین میهمان مولانا ملا خلیل قزوینی بودند بعد حرکت فرمود بجهت تقبیل اعتاب مقدسه الله عراق و در کرمانشاه از دنیا رحلت فرمود در سنه هزار و هفتاد و یک و در کرمانشاه نزدیک قنطره شاهی دفن شد و

در قصص العلماء است که روزی شاه عباس کبیر آمد میان مدرسه بدیدن جناب آخوند ملا عبدالله دید مدرسه خلوت است و طلبه ندارد سلطان فرمود چرا اینقسم مدرسه خلوت است و طلبه ندارد فرمود جوابش را بشما خواهم گفت

بعد که جناب آخوند تشریف برد ببازدید سلطان، شاه عباس اصرار کرد که از او حاجتی بخواهد، جناب آخوند فرمود حال که اصرار می کنی حاجت من اینست که من سوار شوم و شما جلواسب من تا سر میدان اصفهان پیاده راه بروید

سلطان از آن اتقیدادی که از علماء داشت قبول کرد آخوند سوار شد و سلطان پیاده جلو اسبش راه رفت که همه اهل اصفهان دیدند، پس آخوند سلطان را وداع فرمود و مراجعت کرد

یکروز باز سلطان آمد میان مدرسه بدیدن جناب آخوند دید مدرسه طلاب زیادی دارد سؤال فرمود چه شد که مدرسه سال ها خالی بود و حال مملو است از طلاب؟

جناب آخوند فرمود جهتش همان اجابت شما بود خواهش مرا که مردم دیدند علم اینقدر قرب و منزلت دارد مثل شاه عباس در رکاب عالم پیاده راه می رود

هفتم برادر جناب آخوند ملا عبدالله تونی جناب احمد بن محمد التونی البشروی صاحب حاشیه شرح لمعه و غیر او . در امل الامل است انه فاضل عالم زاهد عابد و رع من المعاصر بن وایشان ساکن مشهد بودند و تاریخ رحلت و محل دفنشان معین نیست

بدانکه بشرویه و تون دو قصبه هستند از طبس و طبس از اعمال خراسانست و فعلا نام تون را فردوس گذارده اند

هشتم - جناب آقا میرزا محمد بن عبد النبي بن عبد الصانع النشابوری المعروف به میرزا محمد الاخباری الامامی ولادتش در ذیعقده سنه هزار و صد و هشتاد و هشت بوده و مدتی مجاور نجف اشرف بود و مدتی در کربلای معلی بود و بعد مجاور کاظمین شد

ولادتش در دوشنبه بیست و یکم ذیعقده الحرام سنه هزار و صد و هشتاد و هشت بود و حدود سنه هزار دویست و سی و سه در کاظمین بامر جناب آقا سید محمد مجاهد پسر مرحوم صاحب ریاض او را بقتل آوردند و چون خیلی متجاهر و متجاسر بود در تخفیف علماء اعلام لهذا مرحوم حجة الاسلام سید محمد مجاهد حکم بقتل او فرمود و از مصدر حکومت بغداد هم امر بقتل او صادر شد و ایشان تصنیفات زیادی دارند

نهم - حسین بن علی الواعظ الکاشفی السبزواری صاحب روضة الشهداء و اخلاق محسنی و غیر این دو - ایشان در سنه نهصد و ده در هرات فوت کردند و قبرشان در هرات معلوم است

دهم - جناب آقا میرزا محمد الشهدی الطوسی صاحب تفسیر کنز الحقایق و بحر الدقائق این مولانا اسمعیل، ایشان از تلامذه مرحوم فیض بوده تاریخ ولادت و رحلت و محل دفنشان معلوم نیست

یازدهم - جناب حاجی محمد ابراهیم بن حاجی محمد حسن الکاخی الکرباسی مدرسه حاجی حسن که واقعت در خارج بست بالاخیابان منسوبست بوالد ماجد ایشان، تولد والدشان جناب حاجی محمد حسن در محله (حوض کرباسی بوده) (1)

تولد خود آن مرحوم در کاخک گناباد بود (2) در سنه هزار و صد و هشتاد و رحلتشان در اصفهان بود سنه هزار و دویست و شصت و دو قبرشان در صفهان معلومست

دوازدهم - جناب علاء الدین خواجه عظاملک جوینی حاکم بغداد که از اولاد

- 
- 1- جهت نامیدن این محله را بحوض کرباسی اینست که زنی از شیعیان بانی حوض آبی شد در این محل از پول چرخ ریزی ، لذا آن محله را عوض کرباسی نامیدند
  - 2- شش منزلی مشهد

ابو الحائى جوینی بودند و او مرد فاضل و شیعه کاملی بود، از مؤلفات اوست (تاریخ جهانگشا) ابن میثم شرح نهه البلاغه را بنام ایشان نوشته

اذ خیرات جاریه ایشان آنستکه در نجف اشرف نهری جاری کرد از شریعه فرات و زیاده برد هزار دینار زر سرخ در او خرج کرد

پسر او بهاء الدین محمد بود، حسن بن علی طبرسی کتاب کامل بهائی را باسم او نوشته و او هم شیعه امامی بود

برادر او شمس الدین محمد جوینی (الملقب بصاحب دیوان) بوده و او در زمان هلاکوخان بود در دوشنبه چهارم شعبان سنه ششصد و هشتاد سه و او را شبیه کردند

این رباعی در شهادت ایشان گفته شد :

از رفتن شمس از شفق خون بچکید \*\*\* مه روی بکند و زهره گیسو ببرد

شب جامه سیاه کرد از ماتم و صبح \*\*\* بر زد نفس سرد و گریبان بدرید

چون این رباعی را شیخ مصلح الدین (سعدی) شنید بسیار تمجید و تحسین کرد

### **مقصد ششم در ذکر مشاهیر از عرفاء و صوفیه از شیعه امامی که از خاک خراسان بودند یا در خاک خراسان مدفونند**

اول - ابو نصر احمد بن محمد جریر ابن عبدالله الجبلی الشیعی الجامی الخراسانی المعروف به زنده پیل صاحب کتاب نفحات الانس، در روضات است که او از اعظام ائمه صوفیه بوده و نسبش سی و پنج واسطه منتهی می شود بحضرت اسمعیل بن ابراهیم الخلیل

تولدش در قریه نابق بود که از توابع ترشیز است و ترشیز از بلدان خراسانست، هیجده سال در میان کوه های ترشیز مشغول ریاضت بود، بعد رفت بجام که سه منزلی مشهد است تقریباً مشغول هدایت و ارشاد خلق شد و نقل کردند که ششصد هزار نفر از متمردين آن نواحی بدست احمد جام توبه کردند و در آنجا کتبی تصنیف کرد از تصنیفات اوست کتاب (روضه المذنبین) که او را در سنه پانصد و بیست و شش تصنیف کرد باسم سلطان سنجر سلجوقی کتاب دیوانی دارد در اشعار

در مجالس المؤمنین است که شاه اسمعیل صفوی یکروز تقال نمود به دیوان شیخ احمد جامی جهت کشف حال شیخ که چه مذهب دارد؟ ناگاه در اول صفحه دست راست این قطعه فاخره آمد :

ای ز مهر حیدرم هر لحظه در دل صد صفاست \*\*\* از پی حیدر حسن ما را امام و رهنما است

همچو کلب افتاده ام بر خاک درگاه حسین \*\*\* خاک نعلین حسین اندر دو چشمم توتیا است

عابدین تاج سر و باقر دو چشم روشنم \*\*\* دین جعفر بر حقست و مذهب موسی رواست

ای موالی وصف سلطان خراسان را شنو \*\*\* ذره از خاک قبرش درمندان را شفا است

پیشوای مؤمنان است ای مسلمانان تقی \*\*\* گر تقی را دوستداری در همه مذهب رواست

عسکری نور دو چشم عالم و آدم بود \*\*\* همچو مهدی يك سپهسالار در میدان کجا است

قلعه خیبر گرفته آن شهنشاه عرب \*\*\* زانکه در بازوی حیدر نامه از لافتی است

شاعران از بهر سیم و زر سخنها گفته اند \*\*\* احمد جامی غلام خاص شاه اولیا است

ص: 718

ایضاً این رباعی از احمد جامی است:

گر منزل افلاک شود منزل تو \*\*\* وز کوثر اگر سرشته باشد گل تو

چون میر علی نباشد اندر دل تو \*\*\* مسکین تو و سعی های بیحاصل تو

وفات جامی چنانچه در تاریخ اخبار البشر است در حدود سنه پانصد و سی و شش بوده مطابق با ( احمد جامی قدس سره ) و قبرش هم در تربت شیخ جام بقعه و بارگاه عالی دارد و کاشیهای معرق بسیار خوب در مقبره اش کار شده

دوم - عبدالرحمن بن نظام الدین الملقب به مولی الجامی احتمال می رود که سنی باشد بخلاف احمد جامی بلکه قاضی نورالله در مجالس او را از متعصبین اهل تسنن شمرده با آنکه معروفست که او شیعه تراش، بوده، این اشعار از اوست:

اصبحت زائراً لك يا شحنة النجف \*\*\* بهر نثار مرقد تو نقد جان بكف

می بوسم آستانه قدر و جلال تو \*\*\* در دیده اشك عذر ز تقصیر ما سلف

ایضاً این رباعی از اوست

فارقت ولا حبيب لي الا انت \*\*\* احباب چنین کنند احسنت احسنت

ظن میبردم که در فراقم بکشی \*\*\*

والله لقد ضلت ما كنت ظننت

و او تصنیفات زیادی دارد نظیر سبعة جامی و نفحات القدس و شرح کافیه ابن حاجب المعروف بشرح جامی فی النحو و غیر اینها - در روضات از میر محمد حسین خاتون آبادی ( سبط علامه مجلسی ) نقل کرده اعتقادشان این بود که مولا جامی در ظاهر سنی بوده تقیه و در باطن شیعه بوده و ادله این اقامه فرموده:

منجمله این شعری که در کتاب (سبحة الابرار) است:

پنجه و رکن اسداللهی را \*\*\* بیخ برکن دو سه رویاهی را

و منجمله از محقق کرکی نقل فرموده که فرموده من همسفر بودم در راه نجف اشرف با مولای جامی و از او تقیه می کردم، رسیدم ببغداد کنار شط نشسته بودیم درویشی آمد و قصیده فرائی در مدح حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) خواند چون فاضل جامی شنید گریه کرد و سجده شکر بجای آورد و بان درویش جایزه داد بعد بمن گفت چرا سؤال نکردی از سبب گریه و سجده ام گفتم سببش معلوم است چون امیر المؤمنین و خلیفه چهارم است و تعظیمش لازم است باینجهت گریه کردی و سجده شکر بجا آوردی گفت نه بلکه امیر المؤمنین (علیه السلام) خلیفه اولست من در اینجا نباید از شما تقیه بنمائم

بدانکه من شیعه امامی خالص هستم و جبهه گریه و سجده من این بود که این قصیده مال خود منست و لکن تقیه تخلص خود را در او ذکر



نکردم و چون دیدم این درویش می خواند شکر کردم که مقبول طباع افتاده و این علامت وصول بدرجه قبول است

الحاصل ولادت ایشان سنه نهصد و هفده بوده و قبرش در هرات است و تاریخ فوتش را حقیر در جایی ندیدم

در قصص العلماء است که مرحوم فیض چشم چپم او معیوب بوده جامی این بیت را بجهت او فرستاد

رو به صفتا اگر تو رویاه نه \*\*\* چشم چپ تو راست بگو کور چراست

مرحوم فیض در جوایش این رباعی را فرستاد

ص: 719

در مذهب رندان جهان عین عطاست \*\*\* چپ کوری و راست بینی این شیوه ماست

رو به صفنا اگر تو رویاه نه \*\*\* بغض علی و آل بگو در تو چراست

بعد میگوید این قضیه مال جامی شاعر است که دیوانی دارد یوسف و زلیخا نه آنکه در حقمولانا عبدالرحمن جامی باشد چون عصر مرحوم فیض متأخر بوده از عصر عبدالرحمن چون ولادت فیض در سنه هزار و هفت بوده

سوم - امیر قاسم انوار معین الدین علی الموسوی که اصلا اهل آذربایجان بوده

در مجالس المومنین است که ایشان چهار مرتبه پیاده بسکه و مدینه مشرف شد و او اشعار بسیار ملیح و شیرینی گفته منجمله قصیده ایست که مطلعش اینست

ای عاشقان ای عاشقان هنگام آن شد کز جهان \*\*\* مرغ دلم طیران کند بالای هفتم آسمان

و آخر آن قصیده اینست

قاسم سخن کوتاه کن برخیز و عزم راه کن \*\*\* شکر بر طوطی فکن مردار پیش کرکسان

او در سه سالگی بعلم فائز شد چنانچه خود گفته

مرا علم از ازل در سینه دادند \*\*\* عجب علمی ولی درسی ندادند

ایشان از شاگردان سلطان صدرالدین بن شیخ صفی الدین جد سلاطین صفویه بود

رحلتش در قریه خرچرد از قصبه جام بود سنه هشتصد و سی و هفت و در همان قریه هم مدفون شد

چهارم - امیر مختوم پدرش امیر بهاء الدین از اهل مدینه طیبه بود آمد زیارت مشهد مقدسو در نیشابور عیالی اختیار کرد و میر مختوم از او متولد شد و در بزرگی بصحبت میر قاسم انوار فائز شد و بعد از چندی در خدمت میر قاسم در جام مرحوم شد و این اشعار میر مختوم است که در مدح

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفته

منزل آیات حکمت منبع سر وجود \*\*\* شاه مردان سر یزدان بحر احسان کان جود

مالك ملك ولايت كاشف اسرار غيب \*\*\* مطلع ديوان فطرت مقصد بود و نبود

عارف سر کمالت بر تر از کروبیان \*\*\* منکر قدر و جلالت کمتر از گبر و یهود الخ

گویا قبرش در جام نزدیک قبر میر قاسم انوار بوده باشد و میر قاسم در فوت او مرثیه گفته که مطلعش اینست

میر مختوم سفر کرد و وداعی فرمود \*\*\* همه دل‌های عزیزان بفراقش فرسود الخ

پنجم - قطب الدین حیدر مقدم طایفه حیدریان و او در زمان الناصر بالله عباسی بود و در سنه ششصد و هجده از دنیا رفت و قبرش در تربت حیدریه مقبره و گنبد و صحنی دارد و آنشهر را همبمناسبت دفن ایشان تربت حیدریه مینامند و این قطب الدین حیدر ظاهراً غیر قطب الدین حیدر تونی باشد که از اولاد حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است و قبرش در تبریز مشهور و معروف است

در مجالس المؤمنین است که بسیاری از خوارق عادات بدست وی جاری گردیده از آن جمله آهن بدست مرتضوی نشان وی موم گردیده و مشهور است که در وقتیکه بعزم زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام متوجه شد چون بآن آستان قدس رسید بسنگی که بدیوار روضه متبرکه نصب بود تکیه داده تا هفت روز حرکت نکرد و چیزی نخورد و نیاشامید و منتظر اشاره و رخصت بود تا آنکه در نیمه شب هشتم از روضه متبرکه آواز هائلی بیرون آمد که ساکنان نجف اشرف از خواب بیدار

(ج 45)

ص: 720

شدند و چنین بگوششان رسید که فرزند من حیدر را دریابید چون اطراف روضه را تفحص کردند اور ادیدند و از نام و نسب او سؤال کردند دانستند که او مراد حضرت امیرع میباشد لاجرم همگی بپایوس او مشرف شدند و فرمود بتواتر معلوم شده که از زمان رسیدن قطب الدین حیدر تونی بشهر تبریز اکثر ساکنین آندیار بمذهب حقه امامیه در آمدند انتھی

ششم - الشیخ فرید الدین العطار محمد بن ابراهیم النیشابوری صاحب کتاب تذکره الاولیاء و منطق الطیر و غیر اینها ولادت او در زمان سلطان سنجر بن ملکشاه بوده در سنه پانصد و سیزده در قریه کدگن که از توابع نیشابور و قریب بحیدریه است

در سنه ششصد و بیست و هفت در نیشابور شربت شهادت چشید بدست طائفه غزو تاتار و قبرش در نیم فرسخی نیشابور معلوم است و بقعه مختصری هم دارد و از مشایخ شیخ محمد ملای رومی صاحب مثنوی میباشد و در صباوت درک کرده صحبت قطب الدین حیدر موسوی را

این رباعی را نسبت باو داده اند

زسگان کویت ایجان که دهد مرانشانی \*\*\* که ندیدم از تو بوئی و گذشت زندگانی

زغمت چه مرغ بسمل شهروز می طپدم \*\*\* چو بلب رسید جانم پس از این دگر تو دانی

هفتم - حاج سید محمد بکتاشی المعروف بحاجی بکتاشی ولی نیشابوری ولادتش در نیشابور بود بعد رفت ببلاد روم و چهل سال در بلاد روم مشغول ریاضت بود و در سنه هفتصد و سی و هشت از دنیا رحلت فرمود و تاریخ وفاتش کلمه (بکتاشبه) است و محل دفنشان بر احقر معلوم نیست

هشتم - میرزا عبد الحسین الملقب به فیض علیشاه و ایشان پسر امام جمعه طیس بودند و برای تحصیل علم در دولت کریمخان زند باصفهان رفت و بعد از مدتی رفت شیراز و خدمت سید معصوم علیشاه رسید و در سنه هزار و صد و نود و نه در اصفهان رحلت کرد و قبرش در تخته فولاد اصفهان است و طیس از محال خراسان است و از آنجا تا مشهد مقدس ده منزل است تقریباً

نهم - آقا محمد علی الملقب به نور علی شاه پسر میرزا عبدالحسین سابق الذکر و او با پدرش رفت بشیراز و مرید سید معصوم علیشاه شد

در زمان مرحوم میرزا مهدی شهید ثالث نور علیشاه آمد بمشهد مقدس و میرزای شهید امر کرد که گیسوانش را تراشیدند و آخر الامر او را در شهر موصل مسموم نمودند و از قصائد اوست که در مدح حضرت امیر علیه السلام گفته

ای رخت مهر سپهر انما \*\*\* قامت سرو ریاض هل اتی

شرحی از موی تو و اللیل آمده \*\*\* آیتی از وصف رویت والضحی

از ازل بهر ثنایت تا ابد \*\*\* ذکر تسبیح ملک شد لافتی

در وجود اثبات الا کس نکرد \*\*\* تا نکردی نفی شرک از تیغ لا

عاشقان هستند در فرمان تو \*\*\* نقطه تسلیم و پرگار رضا

هر که شد مفتون زلف دلکشت \*\*\* مطلق آمد از قیود ماسوا

از تو خواهد یکنظر نور علی \*\*\* تا شود خاک وجودش کیمیا

و ایضاً از نور علیشاه است قصیده که مطلعش اینست

ص: 721

کرد شهنشاہ عشق در حرم دل ظهور \*\*\* قد زمیان بر فراشت رایت الله نور

موسی جان میشتافت در طلب جذبہ \*\*\* کرد تجلی زغیب بارقد نخل طور الخ

دہم آقا میرزا محمد الملقب بہ مشتاق علیشاہ و او از اہل تربت حیدریہ بود بعد رفت بہ کرمان و در ماہ رمضان سنہ ہزار و دوہست و شش بحکم جناب آخوند ملا عبداللہ کرمانی او را بقتل رسانیدند و قبرش در کرمان معروفست

یازدہم - شیخ ابو سعید فضل اللہ بن ابوالخیر و او ظاہراً از اہل مہنہ بودہ کہ از محال گناباد است و از آنجا تا مشہد پنج منزلست

گفتند کہ قبر ایشان بین سرحد خراسان و روسیہ است و او معاصر بودہ با شیخ ابوالحسن خرقانی و بین آنها و عارف مکاشفاتی بود و شیخ ابوالحسن خرقانی در سنہ سیصد و چہل و ہشت متولد شد و در شب عاشوراء سنہ چہارصد و بیست و پنج رحلت فرمود و در خارج قریہ خرقان کہ مولد او بود مدفون شد خرقان قریہ ایست از قراء بسطام کہ در نزدیکی شہرود است

در مطلع الشمس است بوعلی سینا چون مراتب علم و عرفان و مقامات شیخ ابوالحسن را استماع نمود بخرقان آمد و ابوالحسن زن بدخو و بد رفتاری داشت بوعلی آمد بدر سرای وی و از حال ابوالحسین جو یاشد زن گفت ای بندہ خدا آن زندیق سالوس را چہ میکنی و نا سرای زیادی بشیخ خرقانی گفت بوعلی دانست کہ شیخ در خانہ نیست بصحرا رفت دید پشتہ ہیزمی بر روی شیری بار کردہ و مثل در از گوشی او را میراند چشم شیخ خرقانی کہ بہ بوعلی سینا افتاد گفت من بار آن گرگ درندہ را کہ عیالش باشد میکشم کہ این شیر غرنندہ بارم را میکشد (در خاتمہ باب دوم این حکایت را از لثالی الاخبار نقل کردیم با جزئی تفاوتی)

این رباعی از شیخ خرقانی است

آندوست کہ دیدنش بیاراید چشم \*\*\* بی دیدنش از گریہ نیاساید چشم

ما را ز برای دیدنش باید چشم \*\*\* گر دوست نہ بیند بچہ کار آید چشم

دوازدہم - در قریہ صوفی آباد کہ از قراء سمنانست قبر احمد بن محمد بن احمد البیابانکی المشہور بعلاء الدین سمنانیست و گویند کہ او در ایام شباب ملازم ارغون خان بود و پدرش بمرتبہ وزارت بود پس شیخ را جذبہ گرفت و از خدمت ارغون خان دست کشید بخانقاہ رفت و لباس فقر پوشید

گویند در آخر ایام عمر میگفت آنچه مرا در آخر عمر معلوم شد اگر در اوائل عمر معلوم بودی ترک ملازمت سلطان را نمیکردم و در خفا خدا پرستی میکردم و در پیش ملوک مہمات مظلومان را کفایت مینمودم رحلت ایشان در سنہ ہفتصد و سی و شش بود

سیزدہم حاجی ملاسلطان گنابادی الملقب بسلاطین علی شاہ صاحب سعادت نامہ و غیر آن ولادتش در قریہ تودہ نیم فرسخی بیدخت گناباد بودہ شب سہ شنبہ بیست و ہشتم جمادی الاولی سنہ ہزار و دوہست و پنجاہ و یک و مدتی در سبزوار خدمت حاجی ملا ہادی سبزواری مشغول تحصیل علم حکمت و کلام بود بعد رفت باصفہان و دست ارادت داد بحاجی محمد کاظم اصفہانی بعد برگشت بہ بیدخت گناباد و مرشد طایفہ صوفیہ شد و در سحر شب ربیع المولود سنہ ہزار و سیصد و بیست و ہفت بدست بعضی از مریدہای خود کشتہ شد و قبرش در بیدخت گناباد در شش منزلی مشہد مقدس است

چهاردهم ابو عبد الرحمن احمد بن على بن الشعيب النسائي صاحب كتاب الخصائص و السنن

ص: 722

احد الصحاح است و کتاب خصائص در مناقب امیر المؤمنین علیه السلام است چون وارد دمشق شد و کتاب خصائص را تصنیف نمود اهل علم باو اعتراض کردند که تو چرادر فضیلت شیخین چیزی نوشته در جواب گفت چون داخل دمشق شدم دیدم خیلی از مردم از امیر المؤمنین علیه السلام منحرفند این کتاب را نوشتم بامید آنکه مردم هدایت بیابند پس مردم شام او را از مسجد بیرون کردند و کم کم او را از شام بیرون کردند رفت برمله که نزدیک بیت المقدس است و آنجا فوت کرد و گفته شده که وصیت کرد مرا حمل کنید بمکه و بین صفا و مروه دفن شد و فوتش در سنه سیصد و سه بود و نساء اسم بلده ایست بخراسان بین او و بین سرخس دو روز است و تا ایبورد یکروز

مقصد هفتم در ذکر مشاهیر از علمای اهل تسنن که از خاک خراسان بودند یا در خاک خراسان مدفونند

اول احمد بن شعیب النسائی جامع صحیح نسائی که از صحاح سته حضرات اهل تسنن است فوتش در سنه سیصد و سه بوده و محتملست که مدفنش در نسا باشد ، جهت نامیدن او را به نسا اینست چون مسلمین خراسان را فتح کردند آمدند به نسا دیدند آنجا یک نفر مرد پیدا نمی شود گفتند اهل اینجا همه زن هستند وزن هم که مقاتله نمیکند آنجا را واگذارند

دوم ابو الحسین مسلم بن حجاج نیشابوری که از اعظم و کبار نیشابور بود صحیح مسلم که از صحاح سته اهل تسنن است منسوبست بایشان و در سنه دویست و شصت و یک در زمان معتمد عباسی از دنیا رفت در قریه نصر آباد که از قرای نیشابور است و ظاهراً مدفنش هم آنجا باشد

سوم ابو بکر احمد بن حسین البیهقی الخسرو جردی الفقیه الشافعی و امام الحرمین جوینی در حق او گفته ما من شافعی المذهب الا وللشافعی علیه منة الا احمد البیهقی فان له على الشافعی منة وکان من اکثر الناس نصر المذهب الشافعی

فوت او در سنه چهارصد و پنجاه و هشت بود در نیشابور و جنازه اش را در بیهق دفن کردند «بیهق محلی است که حاکم نشین او سبزوار است خسرو جرد در یکفرسخی سبزوار است»

چهارم - ابوالمعالی امام الحرمین عبد الملك بن الشیخ عبد الله الجوینی الشافعی استاد الغزالی جهت ملقب شدنش بامام الحرمین این بود که مدت چهار سال در مکه معظمه تدریس میکرد و فتوی میداد بعد برگشت به نیشابور و در سنه چهارصد و هشتاد و هشت در قریه از قرای اسفراین که از محال سبزوار است از دنیا رفت و جدش را آوردند به نیشابور و در خانه خود دفن کردند

در تاریخ ابن خلکان است که بعد از چند سال جسد او را حمل نمودند بمقبره حضرت سید الشهداء علیه السلام و در جنب قبر پدرش شیخ عبدالله دفن کردند پدرش هم از اجله علمای شافعیه بود (جوین ناحیه ایست در نزدیک سبزوار چهار صد قریه و چهار صد قنات دارد)

پنجم - ابو اسحق ابراهیم بن محمد الاسفر الینی الملقب به رکن الدین الفقیه الشافعی مدرسه بزرگ نیشابور بجهت او بنا نهاده شد وفاتش روز عاشورای سنه چهارصد و هیجده بوده

جسدش را حمل نمودند به اسفراین و آنجا دفن کردند «اسفراین از محال سبزوار است و مستقط الرأس انو شیروان عادل بوده»



ششم ابو حامد احمد بن ابی طاهر الاسفر الیتمی الفقیه الشافعی انتهت الیه الیة الیاسة ببغداد در مجلس درسش جمعی از فقهاء حاضر میشدند ابن خلکان گفته و کان الناس یقولون لوراه الشافعی لفرح به . نقل شده یکی از فقهاء در مجلس مباحثه باو سخنهای زشت گفت ، شب آمد نزد ابو حامد بعدرخواهی کردن ابو حامد این رباعی را خواند :

جفاء جرى جهر الی الناس و انبسط \*\*\* و عذراتی سراً تاکد ما فرط

ومن ظن ان یمحو جلی جفائه \*\*\* خفی اعتذار فهو فی اعظم الغلط

یعنی ظلم است که توجهاً نزد مردم بد گوئی و بد گوئی تو میان مردم پهن شود و در پنهانی عذرخواهی کنی و کسیکه گمان کند ظلم آشکاری بعدر پنهانی محو می شود غلط عظیمی کرده

ولادتش سنه سیصد و چهل و چهار بود ، فوتش در بغداد سنه چهار صدوشش بود و در دارالحرب بغداد دفن شد

هفتم ابو الفتح محمد بن عبد الکریم الشهرستانی المتکلم علی مذهب الا شعری صاحب کتاب «ملل و نحل»

ولادتش سنه چهارصد و شصت و هفت بود «در شهرستان» و فوتش نیز در شهرستان بود در آخر شعبان سنه پانصد و چهل و هشت در روضات از تاریخ یافعی نقل کرده که شهرستان اسم است از برای سه شهر اول در خراسانت بین نیشابور و خوارزم و باو منسوبست صاحب کتاب ملل و نحل

و در کتاب کشکول از کتاب ملل و نحل نقل کرده که بعضی از مردم منکر محسوسات و معقولات همه هستند و میگویند «کلمافی الکون وهم او خیال» و آنها جماعت سوفسطائیه هستند و بعضی بمحسوسات قائلند لکن منکر معقولات هستند و آنها طبیعیون هستند و بعضی قائلند بمحسوسات و معقولات لکن منکر شرایع هستند و آنها صائیه هستند و بعضی قائل بمحسوسات و بمعقولات و با حکام شریعت هستند لکن نه بشریعت خاتم النبیین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و آنها یهود و نصاری و مجوس هستند و بعضی قائل بمحسوسات و بمعقولات و بشریعت خاتم النبیین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هستند و آنها مسلمانانند

هشتم عبدالملک بن محمد بن اسمعیل الثعالبی الملقب بالغراه النیشابوری مصنف کتاب «یتیمه الدهر» و «سمر البلاغه» و «فقه اللغه» و غیراینها

در حیات الحیوان است انه رأس المؤلفین و امام المصنفین در روضات است که ایشان خیلی مسافرت کردند و عجایب زیادی دیدند آخر الامر در باخزر نیشابور کشته شد سنه چهارصد و شصت و هفت و خوش هدر شد «باخزر نزدیک تربت حیدریه است»

نهم سعد بن عمر بن عبدالله التفتازانی الهروی الشافعی مصنف کتاب مطول در معانی و بیان و غیر او - ولادتش سنه هفتصد و بیست و دو بود و رحلتش در سمرقند بود روز دو شنبه بیست و دوم محرم سنه هفتصد و نود و دو نعلش را از سمرقند حمل نمودند بسرخس و آنجا دفن کردند (سرخس سه منزلی مشهد مقدس است)

و ملا سعد در مقام هجو یک نفر از علماء این شعر را گفت

ولست جديراً ان تكون مقدماً \*\*\* و ما انت الا نصيف ضد المقدم

یعنی تو قابل تقدم نیستی بلکه تو نصف ضد مقدمی که نصف مؤخر هستی «که خر باشد»

و ایضادر سرخس است قبر فضل بن سهل وزیر مأمون که در دوم شعبان سنه دویست و دو

ص: 724

اورا میان حمام بقتل رسانیدند

دهم ابو القاسم عبد الکریم بن هوازن الفقیه الشافعی مصنف کتاب تیسیر فی علم التفسیر و در حقیقت گفته شد «وهو من اجود التفاسیر»

مدتی در نیشابور خدمت ابی علی حسن بن علی النیشابوری المعروف بدقاق درس خواند و مدتی نزد محمد بن ابی بکر الطوسی و مدتی نزد ابو اسحق اسفرائینی

رحلتش سنه سیصد و هفتاد و شش بود در نیشابور در سن هشتاد و نه سالگی و در مدرسه نیشابور زیر پای استادش ای علی دقاق دفن شد

یازدهم - نظام الملة والدين حسن بن محمد بن الحسين الخراسانی المعروف بالنظام الاعرج النیشابوری صاحب تفسیر کبیر و شرح برشافیه در صرف المعروف بشرح نظام

وایشان از علمای رأس ماه تاسعه بودند و او هم عصر بود با ملا جلال دوانی و ابن حجر عقیلانی و اصلش و موطن اهل و عشیره اش در شهر قم بوده از اینجهت بعضی احتمال دادند تشیع او را چون شهر قم شهری است که بنای آن از اول بر تشیع بوده

دوازدهم علی بن محمد بن علی الحسینی الحنفی الجرجانی المشهور به سید میر شریف مصنف صرف میر و کبری و کتب دیگر - ولادتش سنه هفتصد و چهل بود در ولایت جرجان و فوتش در ششم ربیع الثانی سنه هشتصد و شانزده بود در شیراز و قبرش در شیراز است و این رباعی از نتایج افکار اوست

بیخوابی شب جان مرا گر که بکاست \*\*\* در خواب شدن ز روی انصاف خطاست

ترسم که خیالش قدمی رنجه کند \*\*\* عذر قدمش بسالها نتوان خواست

سیزدهم ابوالمعالی مسعود بن محمد بن مسعود النیشابوری الطرشیشی الفقیه الشافعی الملقب به قطب الدین ولادتش سنه پانصد و پنج بود و فوتش در آخر ماه رمضان سنه پانصد و هفتاد و هشت بود در دمشق و در مقبره صوفیه دفن شد و این رباعی از اوست

يقولون ان الحب كالنار في العشاء \*\*\* الا كذبوا فالنار تذكر و تخمد

وما هي الا جلوة من عودها \*\*\* قذی فهی لا تخبر و لا تتوقد

ترشیش در پنج منزلی مشهد مقدس است

چهاردهم - ابوالبرکات محمد بن الموفق الجنوشانی الملقب به نجم الدین الشافعی صاحب کتاب محیط فی شرح الوسیط و رفت بمصر و مدرس شد در مدرسه که مجاور قبر امام شافعی است ، ولادتش سنه پانصد و ده و فوتش سنه با نصد و هشتاد و هفت بود و مدفنش در زیر پای امام شافعی که بینشان يك پنجره است و جنوشان فعلا معروف است بقوچان و در سه منزلی مشهد است در مصر که بینشان یک پنجره است و جنوشان فعلا معروف است بقوچان و در سه منزلی مشهد مقدس است

پانزدهم معین الدین جاجرمی محمد بن ابراهیم فقیه شافعی در نیشابور ساکن بود و آنجا تدریس میکرد و همانجا وفات کرد سنه ششصد و سیزده (جاجرم قصبه ایست و اسطه میان نیشابور و جوین و جرجان)

شانزدهم جوهری ابو نصر اسمعیل بن حماد فارابی صاحب صحاح اللغة مسکنش در نیشابور بوده و خطش در نهایت خوبی بود بحدی که مقابله میکرد با این مقله و در حدود سنه چهارصد در نیشابور وفات کرد ظاهراً قبرش در نیشابور بود

ص: 725

هفدهم - الدقاق ابو علی حسن بن علی النیشابوری

وفاتش در نیشابور بود سنه چهارصد و پنج و قبرش در نیشابور است

هیجدهم فرید خراسانی العالم المتبحر ابو الحسن بن شیخ ابو القاسم بن حسین البیهقی و ایشان از اجله مشایخ این شهر آشوب بود و اول کسی هست که شرح کرد کتاب نهج البلاغه را

نوزدهم القفال المروزی ابو بکر بن عبد الله بن احمد الشافعی الفاضل الفقیه و او بسیار رحمت کشید در ترویج مذهب شافعی او سلطان محمود را از مذهب حنفی مذهب شافعی برگردانید بجهت نمازیکه بمذهب ابو حنیفه خواند وفاتش سنه چهارصد و هفده بوده و قبرش در سجستان است که سیستان باشد

بیستم ابوالفضل احمد بن محمد بن احمد نیشابوری صاحب کتاب مجمع الامثال وفاتش سنه پانصد و هیجده و قبرش در نیشابور است (میدان محله ایشیت در نیشابور)

مخفی نماند که حقیر ابدأً تصدیق از مسالك مختلفه مشتتته از قبیل صوفیه و شیخیه و سایر مسالك ندارم بغیر مسلك شیعه امامیه متشرعه که مطیع علمای اعلام و پیشوایان مذهبشان باشند و عمل بر سائل فتوائیه مجتهد عادل حی اعلم بنمایند باقی مسالك همه نوعاً دام هوام فریبی و جلب حطام دنیوی است اعاذنا الله من شرور انفسنا ومن شرور الشیطان الرجیم

مقصود از ذکر مقصد ششم و هفتم این بود که معلوم شود خاک خراسان مریست و فرد اکمل هر صنف و هر طایفه از خاک خراسان آمده

### **خاتمه : در ذکر مختصری از شجره طیبه مقدسه سادات رضویه و تقویه**

تقوة الاسلام و رکن السلمین آقا میرزا محمد باقر مدرس اول آستانه مقدسه رضویه رضوان الله علیه کتابی نوشته در سلسله مقدسه رضویه و اجمال آن کتاب شریف را در این خاتمه ذکر میکنم چون بناه ایشان بر استغراق و استقصاء بوده است و علاوه ایشان اسماء مقدسه اموات و احیاء این سلسله النور را ذکر فرموده حقیر اختصار نمودم بذکر بزرگان از گذشتگان آن سلسله النور ، ایشان اسماء مقدسه شانرا با اوصاف شایسته و لایقه ذکر فرموده و حقیر بدون اوصاف ذکر کرده ام طلباً للاختصار

حقیر ذکر میکنم این سلسله النور را از حضرت جواد الائمه علیه السلام ، ( جلو اسماء مقدسه هر يك از طبقات از امامزادگان محترم علامت ستاره (\*) گذارده می شود که طبقات معلوم باشد

بدانکه تمام سادات رضویه تقویه نیز هستند چون عقب باقیمانده از حضرت رضا علیه السلام منحصر است باعقاب حضرت جواد الائمه علیه السلام ، مثل آنکه اعقاب باقیه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منحصر است باعقاب حضرت صادق علیه السلام چنانچه در عمده الطالب تصریح فرموده

و همچنین عقب باقیمانده از حضرت امام حسن عسگری علیه السلام منحصر است بحضرت حجة الله (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و عقب باقیمانده از اولاد ذکور حضرت سیدالشهداء علیه السلام و منحصر است بامام زین العابدین علیه السلام

بدانکه اولاد بلاواسطه حضرت جواد الائمه علیه السلام که از از عقبی ماند بخیر حضرت امام علی النقی الهادی علیه السلام منحصر

است ظاهراً بجناب ابو جعفر موسى المبرقع (\*) ابن الجواد عَلَيْهِ السَّلَام اين امامزاده

ص: 726

محترم تا زمان بلوغش در مدینه طیبه مشرف بود بعد تشریف برد بکوفه در سنه دویست و پنجاه و

شش که سن شریفش در حدود چهل بود از کوفه منتقل شد بقم

از تاریخ قم نقل شده که اعراب قم بوی پیغام دادند که از جوار ما بیرون شو

پس آن بزرگوار بکاشان رفت و احمد بن عبدالعزیز بن دلف او را اکرام نمود و مقرر نمود که هر سالی هزار متقال طلا و اسب مسرجی بایشان بدهند پس دو نفر از رؤسای عرب از کوفه بسراغ ایشان بیرون شدند و تفحص ایشان را در قم نمودند و اهل قم را بسبب اخراج ایشان توییح زیادی کردند و رؤسای اعراب قم را بطلب ایشان فرستادند و ایشان را معزماً و محترماً وارد قم نمودند و از مال خود بجهت ایشان منزل و چند سهم از قرای تفرش را خریدند

بعد اخوانشان جناب زینب و ام محمد و میمونه صبایای حضرت جواد علیه السلام و دختر جناب موسی المبرقع بریهیه وارد بر ایشان شدند تمام آنها در قم بودند تا آنکه از دنیا رفتند و در نزد قبر فاطمه بنت موسی بن جعفر علیه السلام دفن شد

از کتاب سیادة السافة میرزا ابو القاسم رضوی قمی لاهوری نقل شده که ایشان از جمعی از اصحاب حضرت جواد علیه السلام نقل فرمودند که چون موسی البرقع کمال صباحت و ملاحت را داشت بنحوی که او را یوسف عصر خود میگفتند وقتی که از منزل خود خارج میشد برقع بصورت خود میانداخت جهت تحفظ از نظر مردم

و در شب چهارشنبه هشتم ربیع الاخر سنه دویست و نود و دو از دنیا رحلت فرمود و قبر شریفش در قم معروفست و جناب مستطاب آقای قائمقام رضوی دام اجلاله العالی مبلغ خطیری در تعمیر بقعه وصحن ایشان خرج کرده اند

مخفی نماناد که مراد از رؤسای عرب قم اشعریین هستند و آنها قبیله بودند در یمن کهسنه نود و چهار از یمن بقم آمدند و سبب آبادی قم شدند

و جناب موسی المبرقع بری داشت ابوالمکارم احمد \* ابن موسی المبرقع تاریخ رحلت و محل دفنشان معلوم نیست

جناب احمد پسری داشت ابو علی محمد الاعرج \* و ایشان بسیار فاضل و پرهیزکار و عاقل بودند مثل جدش برقع بصورت میانداخت در روز یکشنبه سوم ربیع الاول سیصد و پانزده در قم از دنیا رحلت فرمود و در مقبره جدش جناب موسی المبرقع دفن شد و تمام سادات رضوی مشهد مقدس و قم نسبشان منتهی بایشان می شود و جناب محمد الاعرج پسری داشت جناب ابو عبدالله احمد النقیب \*

و ایشان معاصر بودند با جناب حسین بن علی بن بابویه القمی و بعد از وفات ابو القاسم العلوی نقابت قم بوی تفویض شد

بدانکه معنای نقب بحث کردن و کاویدن است و عده مقصود از نقابت آنستکه چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم احکامی خاصه از برای ذوی القربی قرار داده بود و در اوائل خلافت بنی العباس بطون و اعقاب بنی هاشم زیاد شدند لذا محتاج شد بکسیکه نژاد و انساب بنی هاشم را بطنا بعد بطن بشناسد تا ذوی القربی معلوم شوند و اجر رسالت بایشان اداء شود و خارج النسب خود را داخل در نسب نکند و انساب محفوظ بماند لذا اشخاصی بودند که عالم با نساب بودند و اسم آن کسی را که عالم باین مطلب باشد نقیب نامیدند و از برای نقابت آدابی است که در علم انساب مقدمتا عنوان می کنند و





ضبط نسب گاهی بتسطیر می شود و گاه بتشجیر و چون بنی فاطمه از ریاست و تحکم بنی العباس تأنف و عار داشتند لذا نقیب الطالبین و نقیب العباسیین از اول جدا بودند و منصب نقابت بسیار محترم و صاحب آن زیاد معظم بود حتی زمانی منصب نقابت طالبیین و دیوان مظالم و امارت حاج باسید جلیل طاهر ذوی المناقب حسین بن موسی والد ماجد سید مرتضی و سید رضی بود و بعد از ایشان با سید رضی بود و بعد ایشان با سید مرتضی بود و در هر شهری نقیبی از جانب نقیب النقباء کل معین میشد

الحاصل جناب احمد نقیب در نیمه ماه صفر سنه سیصد و پنجاه و هشت در قم از دنیا رحلت فرموده و در بقعه جناب موسی المبرقع دفن شد

و در آن مقبره دو بقعه است یکی بزرگ دیگری کوچک و فاصله فیما بین این دو بقعه تقریباً بیست ذراع است و در بقعه کوچک دو صورت قبر است یکی قبر موسی مبرقع است و دیگر قبر احمد نقیب و در بقعه بزرگ اول کسی که دفن شد محمد بن احمد بن موسی المبرقع است

در مجالس المومنین است که نسب شریف سادات عظام رضوی مشهد مقدس و قم منتهی باحمد نقیب می شود و جناب احمد نقیب پسری داشت جناب ابو الحسن موسی \* و ایشان بسیار فاضل و متواضع و با اخلاق بودند در عنفوان جوانی نقابت سادات قم و کاشان بوی مفوض شد و عده سادات رضوی در زمان ایشان ذکورا و اناثاً سیصد و سی و یک نفر بودند و وظیفه هر یک از جانب سلاطین آل بویه ماهی سی من نان و ده درهم نقره بوده و سلاطین آل بویه از جناب موسی بن احمد نقیب بسیار تعظیم و تکریم مینمودند مثل فخر الدوله و عضدالدوله و تاج الدوله و جناب موسی بن احمد باکافی الکفایة ابو القاسم اسمعیل بن عباد بسیار خصوصیت داشتند و بینشان مکاتیب و مراسلاتی بود و ایشان ، سنه سیصد و هفتاد و پنج زیارت جدش حضرت رضا علیه السلام مشرف شد و تاریخ فوت و محل دفنشان معلوم نیست

جناب ابو الحسن موسی پسری داشت جناب ابو عبدالله احمد \* و ایشان هم اسم و کنیه بودند با جدشان جناب احمد نقیب تولد ایشان روز شنبه پنجم ماه صفر سنه سیصد و هفتاد و دو بود در قم و تاریخ رحلت و محل دفنشان معلوم نیست

مخفی نماناد تا احمد بن موسی بن احمد تاریخ مضبوطی مثل تاریخ قم در دست بود لکن بعد از ایشان تاریخی که وافی بتمام جهات باشد در دست نیست باید از کتب انساب و فرامین سلاطین از شجره نامهائی که بزرگان این سلسله نوریه در خانواده های خود داشته اند مخصوصاً سید جلیل و عالم نبیل میرزا شمس الدین محمد که از اجله علماء این سلسله جلیله است و در سنه هزار و صد و سی و پنج کتابی موسوم بوسیلة الرضوان تالیف فرموده و در دیباچه آن نسب خود را بیان فرموده بقیه سلسله نورانیه را بدست آورد

جناب احمد بن موسی پسری داشت جناب سید محمد \* که تمام سلسله سادات رضوی مشهد و قم منتهی به ایشان می شود

ایشان يك اصلی هستند که از او دوشاخه طوبی بوجود آمد اول از دوشاخه طوبی جناب عیسی بن محمد \* است و او پری داشت جناب بندار بن عیسی \* و او پسری داشت جناب سید ابو الفضل بن بندار \* و او پسری داشت جناب سید امیره بن ابو الفضل \* و او پسری داشت جناب سید ابو القاسم بن امیره \* و او پسری داشت جناب سید فادشاه بن ابوالقاسم \* و او پسری داشت رضی

الدین سید بن فادشاه\* و او پسری داشت مجدالدین سید علی بن سید حسین\* و او پسری داشت رضی الدین سید محمد\* بن سید علی

و ایشان یک اصلی هستند که از او دو شاخه ریحان بوجود آمد

اول از دو شاخه ریحان جناب السید الامجد السید محسن بن سید محمد\* بود و ایشان از اجله علماء و سادات گرام و اشراف بودند

شیخ محمد بن ابی جمهور الاحسائی کتاب شرح زادالمسافرین را با استدعاء ایشان تصنیف کرد و حین مجاورتشان در مشهد مقدس بحمایت جناب آقا سید محسن با ملای هروی مناظراتی کرد

در مجالس المؤمنین است که والد ماجد جناب آقا سید محسن الرضوی در زمان سلطان حسین میرزای بایقرا از قم بمشهد مقدس منتقل شد و جناب آقا سید محسن در مشهد مقدس بافاده علوم و ترویج مذهب اشتغال داشت و در سنه نهصد و سی و یک آقا محسن رضوی در مشهد مقدس از دنیا رحلت فرمود و تاریخ فوتش ادخلوها بسلام آمین است و محل دفنشان معلوم نیست ابن ابی جمهور در اول رساله مناظراتش با ملای هروی فرموده بعد الحمد و الصلوة اننی کنت فی سنه ثمان و سبعین و ثمان مائة مجاور المشهد الرضا علیه السلام و کان منزلی بمنزل السید الاجل و الکهف الاظل محسن بن محمد الرضوی القمی و کان من اعیان اهل المشهد و اشرافهم بارزاً علی اقرانه بالعلم و العمل - و جناب آقا سید محسن پسری داشت جناب آقا سید محمد مهدی\* محقق ثانی در اجازه که بایشان داده نوشته «و بعد فان السید السند الاوحد شرف اولاد الرسول خلاصة سلالة الزهراء البتول انموذج اسلافه الطاهرين نتيجة السادات المحجلین ذی النسب الطاهر الفاخر جامع الکمالات الانسیة و صاحب النفس القدسیه الفاضل الکامل العلامة شمس الملة والدین محمد الملقب بالسید العلامة مهدی بن المرحوم المبرور و المتوجح المحبور شرف السادات النقباء قدوة

لاجلاء الفضلا الاتقیاء محسن الرضوی المشهدی قدس الله روح السلف و ادام ایام الخلف صحبنی عند توجهی الی خراسان فی سنه ست و ثلاثین و تسعمائة و عند عودی متوجهاً الی بلدة الایمان قاشان الی آخر ما قاله «

و جناب آقا سید محمد مهدی پسری داشت جناب سید محمد علی\* و جناب آقا سید محمد علی پسری داشت جناب آقا سید محمد باقر\* و او پسری داشت جناب سید ابراهیم\* و او پسری داشت جناب سید محمد باقر\* و او پسری داشت العالم العلام و التحریر الفهام جناب سید صدر الدین\* مصنف شرح وافیه آخوند ملا عبدالله تونی و ایشان از بزرگان علماء بودند

در روضات از جدش سید جعفر بن السید حسین الموسوی نقل کرده که فرمود من در سفر با جناب سید صدرالدین بن محمد الرضوی هم سفر بودم در یوم النحر بمنی شخصی آمد که او را نمیشناختم در دست راستش کاردی بود سر بآسمان بلند کرد و بدست چپ حلقوم خود را کشف نمود و گفت

«اللهم ان کان هؤلاء یتقربون الیک بقربانیهم فانا اقرب الیک بقربان نفسی؟

یعنی: پروردگارا! اگر مردم تقرب میجویند بسوی تو قربانیهایشان من تقرب میجویم بسوی توبه قربان کردن خودم را!

بعد کارد را گذارد بگلوی خود و از گوش تا بگوش خود ذبح کرد و افتاد بروی زمین؟!!

بعید است که خداوند مؤاخذه فرماید بنده را که خود را در راه حق این قسم فانی بنماید!

رحلت جناب سید صدرالدین رضوی در عشر شصت بود بعد از هزار و صد در سن شصت و پنج

ص: 729

سالگی و او برادری داشت امیر سید ابراهیم بن محمد باقر و ایشان ساکن همدان بودند و او پسری داشت مسمی بسید محمد باقر که از بزرگان علماء اعلام بود

شاخه دوم از دو شاخه ریحانی که از جناب رضی الدین محمد پدر جناب آقا سید محمد محسنالرضوی جدا می شود جناب سید علی \* ابن سید رضی الدین محمد است و او پسری داشت سیداحمد \* و او پسری داشت سید مسعود \* و او پسری داشت سید سعید \* و او پسری داشت که متصف بود بعلم و فضل و کمال جناب سیدمحمدجعفر \* که از اجله فقهاء و زهاد و عباد بود در تاریخ عالم آراست که میر محمد جعفر بن میر محمد سعید از شیوه فقاهت و علوم منقول ترقی عظیمی کرد و بمرتبه اجتهاد رسید اما از فرط احتیاط دعوی اجتهاد نکرد چون بغایت متورع و متقی و پرهیز کار بود و از ماکول و مشروب شبهه ناک مجتنب بود جناب سید محمد جعفر پسری داشت العالم الفاضل میر محمد زمان \* و ایشان از اجله علماء بودند

مرحوم سید علی خان در سلافة العصر فرموده: میر محمد زمان بن محمد جعفر الرضوی المشهدی کان من عظماء علماء عصره توفی سنه احدى و اربعین بعد الالف

در اهل الاهل است: الامیر محمد زمان بن محمد جعفر الرضوی المشهدی کان فاضلاً عالماً فقیهاً حکیماً متکلماً له کتب منها شرح القواعد و قدقره عنده الشیخ زین الدین بن محمد بن حسن بن الشهید الثانی و صاحب حدائق در مبحث نماز جمعه از محدث کاشانی نقل کرده «وکان السیدان الجلیلان امیر محمد زمان ولد میر محمد جعفر و امیر معز الدین محمد رحمهما الله مواظبین علی هذه الصلوة بمشهد الرضا علیه السلام برهة من الزمان

و همچنین شیخ بهائی تجلیل زیادی از جناب میر محمد زمان فرموده از جناب میر محمد زمان چند پسر بوجود آمد: منهم میرشاه طاهر \* و منهم امیر غیاث الدین محمد و منهم جناب آقای میرحسن

در اهل الاهل فرموده که جناب آقا میر محمد زمان از علماء مشهد مقدس و معاصر شیخ حر بوده و کتابی در فقه استدلالی نوشته که تمام نشده میر شاه طاهر بن محمد زمان پسری داشت میر احمد \* و ایشان پسری داشتند میر طالب \* که معاصر بود با نصر الله میرزا ابن شاهرخ بن رضاقلی میرزا ابن نادرشاه

شاخه دوم از دوشاخه طوبائی که از جناب سید محمد \* ابن احمد بن موسی بن احمد النقیب منفصل می شود جناب آقا سید علی \* ابن سید محمد است و ایشان پسری داشتند جناب آقا سیدجعفر \* و ایشان پسری داشتند جناب سید ابو محمد \* و ایشان پسری داشتند جناب آقا میر عیسی \* و ایشان پسری داشتند جناب میر ابوالفتح \* و ایشان پسری داشتند جناب آقا میر علی \* و ایشان پسری داشتند جناب آقا میرحسن \* و ایشان پسری داشتند میر یار \* و ایشان پسری داشتند میر محمد \* و ایشان پسری داشتند میر محمود \* و ایشان پسر برگزیده داشتند میر شمس الدین محمد \*

در مجالس المؤمنین فرموده که سید نقیب میرشمس الدین محمد بسیزده واسطه بابی عبدالله احمد نقیب میرسد و میرزا ابو طالب از اولاد امجاد اوست و مدتی بنا بر تقویض پادشاه منفور بحکومت تبریز اشتغال داشت و الحال فرزندان و برادر زادگان ایشان در مشهد مقدس رضوی با غایت حشمت و شوکت ساکنند انتهی

جناب میر شمس الدین محمد پسر برازنده داشت جناب ابو صالح \* میر غیاث الدین عزیز

در حبیب السیر در مقام ذکر بعضی از سادات و نقباء و مشایخ و علمائیکه معاصر بودند با معز السلطنه و الخلافة سلطان حسین میرزای بایقرا میفرماید مقدم این طبقه سادات عظام و نقباء کرام روضه مقدمه رضویه اند و در اکثر اوقات این پادشاه خجسته سپاه امیر نظام الدین ذوالحی و امیر غیاث الدین عزیز و امیر علاء الملک را در اینتنام میمنت انجام بمنصب جلیل نقابت منصوب می نمود و چنانچه سزاوار علو منزلت و سمو مرتبت ایشان بود بمراسم آن امر قیام و اقدام می نمودند و این سه نقیب واجب الترحیب از سایر نقباء و سادات موسوی و رضوی باجتماع اسباب سعادت صوری و معنوی امتیاز تمام داشتند و همواره همم عالیه در ترویج و تعمیر مزار قدس آثار حضرت رضا علیه السلام و ضیافت صادر و وارد میگماشتند و تفوق و تقدم ایشان از آفتاب در وسط السماء ظاهرتر و حالا نیز امر نقابت آن سده سنیه و عتبه عالیه تعلق باولاد و امجاد آن سه بزرگوار دارد انتهی

میر غیاث الدین موقوفات زیادی بر اولادش وقف نموده در تاریخ نهصد و سی و دوو میر غیاث الدین عزیز یک اصلی هستند که از دو شاخه مرجان منفصل می شود

اول از آن دوشاخه مرجان جناب آقا میر محمد است \* و ایشان جد اعلائی سلسله جلیله ناظرها و تحلویدارها و خزانه دارها و وکیلها و نوابهای آستان قدس هستند و در زمان سلطان حسین میرزای بایقرا بودند و بر اکثر علماء و فقهاء مشهد مقدس مقدم بودند .

ایشان فرزند برازنده داشتند جناب آقا میرزا ابو طالب \* که بغایت بزرگ منش و عالیشان و بکثرت مال و ضیاء مرغو به منفرد و ممتاز بودند و اجله سادات خراسان خصوصاً مشهد مقدس به علو شأن و بزرگی آنجناب و خلف موفور الشرف او جناب آقا میرزا ابوالقاسم معترف بودند و جناب آقا میرزا ابو طالب املاکشان را وقف فرمودند بر ذکور از اولاد و ذکور از اولاد ذکورشان و ایشان از آن املاک موقوفه بهره ور بوده و هستند و ایشان در سلطنت شاه طهماسب اول از دنیا رحلت فرمود و قبر شریفش در بالای سکوی داخلی درب صحن خیابان طرف جنوب است و قبرش ممتاز است بسنگ مرمر بسیار بزرگی

و ایشان فرزند برازنده داشتند جناب آقا میرزا ابوالقاسم \* که از سادات عالی درجات مشهد مقدس بودند و مرحوم شاه طهماسب اول بایشان خیلی محبت داشت و ایشان دو پسر متقی صالحی داشتند یکی جناب آقا میرزا ابراهیم \* و آن مرحوم جزیک صبیبه اولاد دیگری نداشت المسمی به سلیمه بیگم که عیال پسرعمش جناب آقا میرزا بدیع ابن میرزا بوطالب ابن میرزا ابوالقاسم بن میرزا ابوطالب بود

لهذا در سنه هزاروسی هشت تمام املاک خود را وقف فرمودند بعضی را بر اولاد خود للذکر مثل حظ الانثیین و بعضی را بر عموم سادات رضوی ارض اقدس ذکوراً و اناثاً بالسویه و املاک موقوفه ایشان تقریباً دو مقابل املاک جدشان جناب آقا میرزا ابو طالب است و جناب آقامیرزا ابراهیم در سنه هزار و چهل و دو از دنیا رحلت فرمود و مرقد شریفشان در ایوان کوهسنگی معلوم است و این اشعار بکتابه میان ایوان بسنگ حجاری شده

این عمارت بدور شاه صفی \*\*\* بر زمین آمد از بهشت برین

حوض پیش عمارتش گوئی \*\*\* میدهد یاد کوثر و تسنیم

گفت فخر از برای تاریخش \*\*\*عالم است و مقام ابراهیم

پسر دیگر جناب آقا میرزا ابوالقاسم بن میرزا ابو طالب جناب میرزا ابوطالبست \* برادر جناب آقا میرزا ابراهیم و این دو برادر در ظل مرحم شاه عباس اول بمرتبه ترقی و نشو و نما رسیدند چون هر دو صغیر بودند که پدرشان جناب آقا میرزا ابوالقاسم از دنیا رحلت فرمود

در حبیب السیر است که الیوم سنه هزار و بیست و پنج هجری است هر دو برادر در ظل مرحمت شاهانه معزز و محترم و محسود اقراند

در سنه هزار و سی و یک که شاه عباس ماضی از تسخیر قندهار مراجعت کرد بمشهد مقدس تولیت آستان قدس را تفویض نمود بجناب آقامیرزا ابو طالب ابن میرزا ابوالقاسم الرضوی

در سنه هزار و سی و پنج در سفر عراق عرب و فتح بغداد جناب آقا میرزا ابو طالب همراه شاه عباس بود بعد از زیارت عتبات عالیات و مراجعت بمشهد مقدس آقامیرزا ابو طالب در تهران از دنیا رحلت فرمود و جسد مقدسش را آوردند بمشهد مقدس و در گنبد حاتم خان نزدیک عتبه مقدسه دفن کردند .

از جناب میرزا ابو طالب پسر برازنده بوجود آمد جناب میرزا محمد بدیع \*

در سنه هزار و هفتاد و چهار شاه عباس ثانی تولیت مشهد مقدس را بجناب میرزا بدیع ولد جناب آقا میرزا ابو طالب داد و زوجه ایشان سلیمه بیگم صبیبه جناب آقا میرزا ابراهیم که متولی موقوفات پدرش بود رتق و فتق امور مهمه موقوفه را بعهده شوهرش جناب آقا میرزا بدیع قرار داده بوده که نبابه عنها تصرفات شرعیه مینمود

واما موقوفات جد اعلایش میر غیاث الدین عزیز و جد ادنائش جناب آقا میرزا ابو طالب را جناب میرزا محمد بدیع باستحقاق و الاستقلال هر گونه تصرفات شرعیه مینمود

جناب میرزا محمد بدیع اصلی است که از او سه شاخه شہامت بوجود آمد

اول از آن شاخهای شہامت جیاب میرزا محمد حسن \* ابن میرزا محمد بدیع بود و از احفاد اوست جناب شهاب الدین الملقب بشهاب التولیه ابن میرزا محمد رضا ابن میر محمد علی بن میر محمد تقی بن میر محمد بن میر علی نقی بن میر محمد حسن بن میرزا محمد بدیع

دوم از آن شاخهای شہامت العالم الخبیر والفاضل الکامل البصیر جناب آقا میرزا شمس الدین محمد \* ابن میرزا بدیع بود صاحب کتاب وسیلة الرضوان فی معجزات سیدنا علی بن موسی الرضا علیه السلام و کتاب جبل المتین فی معجزات حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) و کتاب وسیلة الرضوان را در سنه هزار و صد و سی و پنج تألیف فرمود

ایشان صاحب مقاماتی بودند از علم و عمل و سرکشیک آستانه مقدسه بودند و ایشان معاصر بودند با جناب میر محمد تقی بن میر محمد باقر بن معز الدین محمد الرضوی النجعی المشهور بمیر محمد تقی الشاهی و با جناب میر محمد تقی خدائی

و ابن جناب میر شمس الدین پسری داشت جناب آقا میرزا عسکری \* و زوجه او آمنه خانم صبیبه حاج میرزا محمد جواهری بود و آن مخدره املاکی بر اولاد خود وقف نمود و جناب میرزا عسکری پسری داشت میرزا شمس الدین محمد \* که هم اسم وهم لقب با جدش

بود و جناب میرزا شمس الدین محمد پسرى داشت میرزا سید محمد \* خزانه دار آستان قدس و او پسرى داشت جناب میرزا آقای \* خزانه دار و آقایان خزانه دارهای آستان قدس از اولاد او هستند

ص: 732

سوم از آنشاخهای شهامت جناب میر غیاث الدین (۱) بن میرزا محمد بدیع است و ایشان پسری داشتند میرزا محمد ابراهیم\* که متولی آستانه مبارکه بود و جناب آقا میرزا محمد بدیع تولیت املاک جدش میرزا غیاث الدین عزیز وجد دیگرش میرزا ابوطالب را تفویض فرمود بجناب میرزا محمد ابراهیم و او بسیار جلیل و محترم بود

شخص حمامی که مدیر حمام میرزا ابراهیم مدفون در کوه سنگی بود روز دوازدهم ماه رجب سنه هزار و صد نزدیک غروب آفتاب در میان صحن عتیق مقابل ایوان طلا خنجری بجنابش زدو بهمان ضربت از دنیا رفت و در میان قرآنخانه ایوان طلای صحن عتیق دفن شد جناب میرزا ابراهیم پسری داشت آقا میرزا محمد ناظر\* این سید جلیل معاصر بود . باشاه سلطان حسین صفوی و گویا وقت رحلت جناب آقا میرزا ابراهیم این آقازاده صغیر بود و لذا تولیت از این خاندان خلع شد و نظارت بآنها داده شد

از ایشان سه شاخه عدالت بوجود آمد

شاخه اول جناب آقامیرزا حسین\* بود و از او پسری بوجود آمد جناب میر باقر\* و از او پسری بوجود آمد جناب میرزا عبدالحسین و از او دو پسر بازماند که هر دو فعلا در حیاتند

شاخه دوم از شاخهای عدالت جناب میرزا محمد مهدی\* این میرزا محمد ناظر بود که در زمان سلطنت شاهرخ نوه نادرشاه بصاحب جمعی آستان قدس و نائب الخدمه در پنج کشیک برقرار شد

و از جناب آقا میرزا محمد مهدی دو پسر باز ماندیکی جناب آقامیرزا هادی\* که در سلطنت شاهرخ بمنصب تحویلدار آستان مقدسه مفتخر شد و از ایشان پسری باز ماند جناب آقا میر محمد مهدی\* تحویلدار که در سنه هزار و دویست و هفتاد و شش از دنیا رفت و در گنبد حاتم خان دفن شد و از ایشان سه پسر معروفند یکی جناب آقامیرزا عبدالجواد\* مشرف روشنائی که در سنه هزار و سیصد و دوازده از دنیا رحلت فرمود و پسر ایشان جناب آقا میرزا هدایت\* مشرف درسنه هزار و سیصدوسی و سه از دنیا رحلت فرمود و بعضی از اولاد و احفاد ایشان فعلا در حیاتند

منجمله جناب مستطاب آقا میرزا طاهر که صاحب صنایع غریبه هستند و پسر ایشان جناب آقا میرزا مهدی تحویلدار جناب حاجی میرزا هادی\* تحویلدار بود و بعد از ایشان پسرشان میرا بوالحسن\* تحویلدار شد و بعد از ایشان برادرشان میرزا ذبیح الله\* مفتخر شد بمنصب خازن التولیه و در سنه هزار و سیصد و سی و سه رحلت فرمود و در گنبد حاتم خان نزدیک قبر پدر و جدش دفن شدو برادرشان جناب مستطاب آقای حاج میرزا اسدالله تحویلدار فعلا در حیاتند و پسر جناب میرزا ذبیح الله خازن التولیه جناب آقا میرزا مهدی\* خازن التولیه بود و در سنه هزار و سیصد و چهل و شش از دنیا رحلت فرمود و فعلا اولادشان در حیاتند و پسر دیگر جناب میرزا محمد مهدی این میرزا محمد الناظر جناب میرزا سید محمد\* است و ایشان در عهد نصر الله میرزا سبط نادرشاه بمنصب خادم باشی کشیک خامس مفتخر گردیدند و خادم باشی های کشیک خامس از اولاد این سید جلیلند و بسیار متدین میباشند

شاخه سوم از شاخهای عدالت جناب میرزا محمد رضی\* این میرزا محمد ناظر است که بعد از پدرش این آقا بمنصب جلیل نظارت مفتخر شد و تولیت املاک موقوفه جناب میر غیاث الدین عزیز و میرزا ابوطالب و میرزا ابراهیم بایشان منتقل شد در سلطنت نادرشاه افشار و در خدمات



دربار ولایت مدار آنچه در قوه اش بود با خلوص عقیده بظهور رسانید مخصوصاً در سنه هزار و صد و شصت و هشت که احمدشاه افغان بخیال تسخیر ایران افتاد و مشهد مقدس را محاصره کرد آن سید جلیل بحسن سلوک در مراعات تقیه امور آستان قدس را محفوظ و منظم داشت و الا- مظنه آن بود که آستان مقدسه مثل سایر محاصرات از بکیه بتاراج رود و از حسن رفتار سید جلیل فرمانی احمد افغان در خصوص نظارت این سید جلیل نوشت

از این منبع سیادت و نجابت و اجلال سه شاخه دیانت بوجود آمد

اول جناب میرزا محمد ابراهیم \* ناظر بود که در اواخر سلطنت زندیه و اوائل سلطنت فتحعلی شاه قاجار بود و فتصلی شاه صحن جدید را بدالالت ایشان ساخته و صبیبه ایشان عیال مرحوم حاج میرزاهاشم بود و از این مخدره دو صبیبه متولد شد که یکی عیال مرحوم حاج میرزا اسمعیل سبزواری بود والده جناب حاج میرزا محمد علی و حاج میرزا عبدالکریم و حاج میرزازین العابدین رئیس الطلاب برادرهای ابی حاج میرزا ابراهیم سبزواری و دیگری زوجه میرزا علی رضا این میرزا عبد الجواد بن میرزا محمد مهدی شهید بود والده حاج میرزا علینقی

جناب آقامیرزا محمد در سنه هزار و دویست و سی و سه از دنیا رحلت فرمود و در زیر عتبه مقدسه درب پائین پای حرم مطهر دفن شد جناب آقا میرزا محمد ابراهیم ناظر اصلی بود که از او سه شاخه سعادت بوجود آمد

اول جناب آقا میرزا محمد کاظم ناظر \* که بسیار جلیل القدر و عظیم الشان بود و ایشان فرزندی داشتند که صاحب کرامات و مقامات رفیعه بود جناب آقا میرزا محمد صادق ناظر \* و از ایشان کرامات زیادی نقل میکند

و حقیرهم بفیض زیارت ایشان نائل شدم و معروف است که درب صحن بر روی ایشان باز میشده و در روز هجدهم ماه صفر سنه هزار و سیصد از دنیا رحلت فرمود و قبر شریفش میان حرم مطهر در رواق پشت سر مبارکست

ایشان فرزند ارجمندی داشتند جناب حاج میرزا محمد کاظم ناظر \* که بسیار محترم و جلیل بود و در شوال هزار و سیصد و بیست از دنیا رحلت فرمود و قریب بقبر والد بزرگوارش دفن شد ایشان فرزندی داشتند حاج میرزا مهدی ناظر \* که بمرض سکنه از دنیا رحلت فرمود و نزدیک قبر پدر بزرگوار و جد امجدش دفن شد فعلاً منصب نظارت مفوض باآزاده محترم ایشانست که جناب مستطاب اجل عالی آقا میرزا عبدالله ناظر \* کل آستانه مقدسه و در حیاتند

دوم از شاخهای سعادت جناب حاج میرزا محمدنقی \* بود داماد مرحوم حاج میرزا هدایت الله پسر مرحوم حاج میرزا مهدی شهید ایشان در حدود سنه هزار و دویست و چهل و هشت از دنیا رحلت فرمود و ایشان سه پسر داشتند جناب آقا میرزا ابراهیم داماد میرزا عسکری امام جمعه و جناب میرزا محمد علی و جناب میرزا محمد حسین پدر مرحوم حاج میرزا علی اصغر رضوی و حاج میرزا محمد حسین در سنه هزار و سیصد و چهار از دنیا رحلت فرمود

سوم از شاخهای سعادت جناب حاج میرزا محسن \* است که عمو و پدر زن مرحوم حاج میرزا محمد صادق ناظر است و ایشان در دوم ذیقعدة الحرام هزار و سیصد در سن هشتاد و پنجسالگی

و در زیر عتبه مقدسه درب پائین پای مبارك دفن شد و ایشان بعد از فوت اخویشان حاجی میرزا محمد تقی عیال ایشانرا که صبیبه مرحوم حاجی میرزا هدایت الله پسر مرحوم شهید ثالث باشد بازدواج خود در آوردند از آن مخدره سه شاخه تقوی بوجود آمد

اول از شاخهای تقوی العالم الفاضل الجلیل آقای حاجی میرزا حسن \* ناظر مهمانخانه مبارکه و ایشان درسنه هزار و دویست و پنجاه متولد شدند و در لیالی احواء سنه هزار و سیصد و بیست و نه از دنیا رحلت فرمودند و نزدیک قبر والد ماجدشان دفن شدند ایشان پسری برارنده دارند جناب مستطاب اجل آقای حاج میرزا یحیی ناظر «دام مجده»

دوم از شاخهای تقوی السید المسجد الامجد آقای حاج میر سید محمد \* صدر آستانه مقدسه و ایشان درسنه هزار و دویست و پنجاه و سه متولد شدند و در ماه رجب سنه هزار و سیصد و پانزده از دنیا رحلت فرمودند و در زاویه رواق پشت سر مبارك دفن شدند ایشان پسری دارند که اول شریف و اول آقای مشهد مقدس است جناب مستطاب اجل عالی آقای قائم مقام التولیه \* دام اجلاله

سوم السید الجلیل النبیل آقای حاجی میرزا احمد (۱) و ایشان درسنه هزار و دویست و شصت و سه متولد شدند و در سنه هزار و دویست و چهل و دو از دنیا رحلت فرمودند و قبرشان در رواق پشت سر نزدیک قبر مرحوم حاجی میرزا نصر الله است و اولادهای برارنده ایشان فعلا در حیاتند مرحوم حاجی میرزا محسن سه پسر دیگر هم از زوجه دیگر غیر صبیبه مرحوم حاجی میرزا هدایت الله داشتند

دوم از سه شاخه دیانت که از مرحوم میرزا محمد رضی ناظر \* بوجود آمد جناب آقا میرزا محمد علی وکیل (۲) بود و پسر ایشان جناب آقا میرزا عبدالحی نواب \* از خراسان هجرت فرمود بدار العباد یزد و سادات نواب یزد از احفاد جناب آقا میرزا عبدالحی و بسیار مشخصند

سوم از شاخهای دیانی جناب آقا میرزا سید محمد \* است که ایشان هم از خراسان هجرت فرمودند بدار العباد یزد و مدتی وزارت دولت زندیه بایشان تعلق داشت از احفاد ایشانست جناب مستطاب ثقة الاسلام مرحوم آقا سید مرتضی یزدی این میرزا مهدی بن میرزا حسین خان بن میرزا سید محمد رضی ناظر و جناب آقا میرزا محمد رضی ناظر اولاد ذکور دیگر هم داشتند که حقیر اختصاراً ذکر نکردم

دوم از دو شاخه مرجان که از جناب میر غیاث الدین عزیز \* بن میر شمس الدین محمد جدا می شود جناب میر شمس الدین محمد \* است که سلسله نسب سرکشیکهای عظام منتهی بایشان می شود و ایشان پسری داشتند جناب میرزا ابو صالح \* و ایشان پسری داشتند جناب میرزا الغ \* که در بالای سر درب باغ خواجه ربیع از طرف بیرون برسنگی حجاری شده کلماتی و در آخر آن کلماتست بتاریخ هزار و سی و یک هجری بسعی کمترین غلامان دعاگو الغ الرضوی الخادم اتمام یافت و ایشان پسری داشتند مسمی بحاجی میرزا محسن الرضوی \* در سنه هزار و بیست و شش متولی آستان قدس شد جد اعلاى سرکشیک اول و دوم و چهارم ایشان املاک زیادی وقف نمودند بذکور از اولاد خود و بشرف مصاهرت جنت مکان شاه عباس اول اختصاص یافتند که مرحوم شاه عباس

صبیه خود فخر النساء بیگم را بنکاح آقا میر محسن الرضوی در آورد و از میرزا محمد علی سرکشیک چهارم نقل شد که جناب آقا میرزا محسن جدشان در زیر میزاب رحمت دعا کرده که عدد اولاد ذکورشان هیچوقت از شانزده نفر تجاوز نکند و گویا این دعا باجابت رسیده که هیچوقت اولاد ذکورشان زائد بر این عدد نیستند و از میر محسن الرضوی چند اولاد براننده متولد شد .

منجمله جناب آقا میرزا ابو صالح \* بانی مدرسه صالحیه الشهور بمدرسه نواب که در هزار و هشتاد و شش ساخته شده در عهد شاه سلیمان صفوی و املاک زیادی هم بر آن وقف نمود و در هزار و هشتاد و هفت مصلی خارج دروازه پائین خیابان را ساخت

بالجمله ایشان مصدر خیرات و مبرات بودند و بلقب صدر الممالکی مستقر شدند ، از ایشان عقبی باقی نمانده رساله تالیف نموده مسمی بدقائق الخیال که تمام رباعیات شعراء متقدمین و متاخرین را بترتیب حروف تهجی درج نموده حتی رباعیات خود را

از اشعار آنجنا بست این رباعی

گر نامه سفید و گر سیاهست مرا \*\*\* لطف تو بحشر عذر خواهست مرا

چون هست مر اوسیله چون کرمت \*\*\* دیگر چه غم از جرم و گناهست مرا

ایضا این رباعی را فرموده

بستم بتو پیمان درستی ز نخست \*\*\* هرگز نشوم در ره پیمان تو سس

برو نبود ز دوزخ و نار و جحیم \*\*\* عهدم تو از روز ازل هست درست

منجمله از اولادهای حاج میرزا محسن رضوی این میرزا الغ الرضوی جناب معصوم میرزا \* است که والده ماجده اش فخر النساء بیگم است صبیه مرحوم شاه عباس و نسل سرکشیکهای عظام بوی پیوسته می شود و او پسری داشت مسمی باسم جدش میرزا الغ \* که جد سلسله سرکشیک هاست و منتهی الیه آن سلسله است

میرزا الغ دو پسر داشت

یکی میرزا حیدر \* که جد سرکشیکهای چهارم بود و بمراتب کمال رسید و طبع موزونی داشت و این رباعی از اوست

یارب چه کنم که ناله ام بی اثر است \*\*\* هر شام چراغ طالعم تیره تر است

هر لحظه ز بسکه بشکنم تو به خویش \*\*\* هر تو به که میکنم گناه دگرست

و ایضا فرموده :

ای بنده نفس قدر شاهی بطلب \*\*\* فیضی زکرامت الهی بطلب

دنبال هوای نفس کافر تا کی \*\*\* این را بگذار و هر چه خواهی بطلب

و میرزا حیدر دو پسر داشت یکی میرزا مقیم\* که در طومار وقفنامهٔ علیشاه وی راسر کشیک نوشته و از وی دو پر باقیمانده یکی میرزا محمد حسین\* سرکشیک که بلا عقب بود و اوست مباشر بنای گلدسته پشت ایوان عباسی و اسمش در کتیبه گلدسته مرقومست

و دیگر میرزا خلیل\* والده اش رقیه سلطان بنت امامقلی ابن شاه عباس اول بود و وی را پسری بود میرزا ابراهیم\* و او را پسری بود میرزا عبدالغفور (۱) و او را پسری بود میرزا مرتضی\* و او را پسری بود میرزا حسن\* که بمنصب جلیل سرکشیکی چهارم مفتخر بود و او را پسری بود میرزا عبد الجواد\* سرکشیک چهارم و در سنه هزار دویست و نود و یک مرحوم شد و در رواق پس و پشت

(ج 49)

ص: 736

سر مبارك دفن شد و او را پسری بود مسمی بمیرزا محمد علی \* سرکشیک چهارم که بسیار عالم وفاضل وادیب بود و طبع شعر بسیار نیکوئی داشت ، در و بانی هزار و سیصد و نه از دنیا رفت و در جنب مقبره والدش دفن شد و از اشعار ایشان که در مصیبت فرموده تخمیس ایشان در مصیبت وصال است :

نگویم از گل و بستان و لاله و سمنش \*\*\* ز شاه تشنه لبان گویم و غم و محنش

بریده شد چه امید از حیات خویشتنش \*\*\* لباس کهنه بپوشید زیر پیرهنش

که تا برون نکند خصم به منش ز تنش

تنی که بودبسی پاکتر زلمعه نور \*\*\* قدی که بود دوصد باره به زنخله طور

بکهنه جامه مگر خواست سازدش مستور \*\*\* لباس کهنه چه حاجت که زیرسم ستور

تنی نماند که پوشند جامه یا کفنش

فلک نهاد چه برظلم از نخست اساس \*\*\* بلای سبط نبی را بکس مگیر قیاس

پس از شهادت آن شاه آسمان کریاس \*\*\* که گفت از تن او بر کشید خصم لباس

لباس کی بود او را که پاره شد بدنش

دلا بنال که غم چیره صبر مغلوبست \*\*\* بلا فزون از شکیبای صبر ایوبست

گمان مکن که خودا بند استان یعقوبست \*\*\* نه جسم یوسف زهرا چنان لگد کوبست

کز او توان به پدر برد بوی پیرهنش

بترکش ستمش تیری آسمان نگذاشت \*\*\* که برهلاک شه تشنه بر کمان نگذاشت

بخاندان نبی چرخ خانمان نگذاشت \*\*\* زدستگاه سلیمان فلک نشان نگذاشت

بغیر خاتمی ، آن هم بدست اهرمنش

سپهر کشتی دین را بموج طوفان داد \*\*\* فلک به اهرمنان خاتم سلیمان داد

کنون که چرخ ره سیل بر گلستان داد \*\*\* زمانه خاک چمن را بیاد عدوان داد

تو در فغان که چه شد ارغوان و یاسمنش

خود آن چمن که بر از لاله و سمن دیدی \*\*\* همه صنوبر و شمشاد و نارون دیدی

بنفشه و گل سوری و نسترن دیدی \*\*\* نه گل تو گر سرخاری از آنچمن دیدی

بیا و آب ده از جویبار چشم منش

در آن دیار بلا خواهرش وطن کردی \*\*\* بروی پیکر وی چاک پیرهن کردی

ز آب دیده خود غسل آن بدن کردی \*\*\* بلی ز خاک صبا بر تش کفن کردی

بیافتی اثری گر ز چشم مستحش

زاهل دین نه کسی را بر او گذر بودی \*\*\* نه غیر دشمن خونخواره اش ببر بودی

نه دوستان وطن را از او خبر بودی \*\*\* عیالش ار نه بهمراه در آن سفر بودی

از او خبر نرسیدی بمردم وطنش

مر آن لب و دهنی را که بود قوت روان \*\*\* ز جور جسم گهش سنگ خست و گه پیکان

که گفت کرد تلاوت سرش بنوک سنان \*\*\* دهان کجا که نماید تلاوت قرآن

مگر که روح قدس گفت حرفی از دهنش

ص: 737

و پسر جناب میرزا محمد علی سرکشیک چهارم نظام التولیه است

پسر دوم میرزا الغ بن معصوم میرزا بن میرزا محسن الرضوی جناب آقا میرزا محمد رضا است \* برادر میرزا حیدر واو جد سرکشیکهای اول و دومست و ایشان دو پسر داشتند

یکی میرزا محمد تقی \* که جد سرکشیک اول و نقیب ها بود و او پسری داشت مسمی به میرزا معصوم \* که در عصر علیشاه سرکشیک اول بود و او پسری داشت مسمی به میرزا محمد \* که سرکشیک اول و نقیب الاشراف بود و او پسری داشت مسمی به میرزا علی رضا \* که معاصر بود با فتحعلیشاه قاجار و سرکشیک اول و نقیب الاشراف بوده و سنش به نود رسید و او پسری داشت مسمی به میرزا محمد مهدی \* که سرکشیک اول و نقیب الاشراف بوده و در ذیحجه هزار و دویست و هفتاد و پنج از دنیا رفت و او پسری داشت مسمی به میرزا عبدالحسین \* که سرکشیک اول و نقیب الاشراف بود ؛ والده او دختر حاج میرزا عسکری امام جمعه مشهد مقدس بود و در سنه هزار و سیصد و یک بلوایی در مشهد مقدس شد در ایالت آصف الدوله شیرازی و ایشان را بطهران جلب نمودند در سنه هزار و سیصد و بیست از دنیا رحلت فرمود و در تحت گنبد حاتم خان دفن شد و او پسری داشت مسمی به میرزا علی رضا \* که سرکشیک اولست و فعلاً اختلال حواس دارند

پسر دوم میرزا محمد رضا بن میرزا الغ بن معصوم میرزا بن میر محسن الرضوی جناب میرزا محمد علی است \* که جد سرکشیک های کشیک دوم بود و او را پسری بود مسمی باسم جدش میرزا محمد رضا \* که سرکشیک دوم بود و او را نیز پسری بود مسمی باسم جدش میرزا محمد علی \* و او را پسری بود میرزا عبدالحی \* که سرکشیک دوم و معاصر بود با میرزا علی سرکشیک اول و با میرزا حسن سرکشیک چهارم میرزا عبدالحی پسری داشت مسمی بمیرزا جعفر \* که تمام اینها در کشیک دوم سرکشیک بودند و او را پسری بود مسمی بحاج میرزا ذبیح الله \* سرکشیک دوم ملقب بقوام التولیه و او را پسری بود مسمی بمیرزا جعفر \* ملقب بقوام التولیه

مخفی نماناد که از جمله سادات رضوی سادات اخوی هستند که ساکنند در طهران و نسبشان باین تفصیل است

السید حسن الاخوی ابن الحسین بن جعفر بن صالح بن جعفر بن صالح الدین بن طاهر بن میر محیی بن طاهر بن عماد الدین گری بن عمران بن عماد بن ابی طاهر بن عماد الدین بن عمران بن موسی المبرقع ابن الامام الهمام محمد الجواد علیه السلام

آقا محمد خان قاجار برادر زاده اش مریض شد بقسمی که اطباء عاجز از معالجه اش شدند ، بسید حسن مرقوم عرض کرد اگر دعا کنی که برادر زاده ام امشب خوب شود شریک در ملک و دولت من میباشی

سید مراجعت بمنزل خود نمود باکمال تضرع مشغول بدعا گوئی شد چون پاسی از شب گذشت مریض بهوش آمد گفت در واقعه دیدم سید حسن مرا شفا داد

صبح سیدرا احضار نمودند از پشت در همهمه شنید گمان کرد مریض از دنیا رفته از خوف جرئت رفتن نکرد ، ندا دادند : جای خوف نیست دعایت مستجاب شد بعد که داخل شد ، سلطان محمد گفت «اخیتک واشرکتک فی دولتی» از آنروز معروف شد به اخوی و اولادش مشهور باین لقب شدند

از اجله خانواده های سلسله سادات رضوی خانواده سید قصیر است لکن افسوس که سلسله نسبشان صحیحاً بدست نیامده اول سلسله شان که معلومست جناب آقا سید محمد الرضوی است





که تا اواخر سلطنت نادرشاه حیات داشت و در کشیک خامس مشرف بخدمت خادمی بود

در سنه هزار و صد و شصت و شش بواسطه ضعف مزاج استدعا نمود که فرمان خدمتش را به اسم آقازاده شان جناب آقا میرزا معصوم صادر نمایند و آقا میرزا معصوم از اجله علماء ارض اقدس بود و در سنه هزار و دویست و سی از دنیا رحلت فرمود و در میان کفشداری صحن عتیق دفن شد

و ایشان دو پسر برارنده ممتاز داشتند اکبرشان مرحوم حاج سید محمد قصیر بود دوم مرحوم حاج میرزا حسن مجتهد اجمال حالاتش در فصل هشتم همین باب ذکر شد

از اجله سادات رضوی میر تقی الدین المشهور بالشاهی ابن محمد باقر الرضوی ابن معز الدین محمد الرضوی النجفی اصلاً الطوسی مولداً و مسکناً بود و در مراتب عرفان و علم و عمل و در اعتبار و جلال فوق آنچه تصور بشود بوده و بتولیت آستان قدس مفتخر بوده

میر شمس الدین محمد رضوی صاحب وسیله الرضوان معاصر جناب میر بوده و از وی کراماتی نقل میکند

صاحب تکلمه اهل الاهل که معاصر با مرحوم میرشاهی بوده و بفیض صحبتش رسیده بود می نویسد تمام اوقات بر مستحبات و سنن مواظبت داشت و نظیر میر خدائی بود الا آنکه میر خدائی بظاهر شریعت بیشتر مقید بود و میر شاهی بجاده طریقت

نقل شده که در حین شنیدن اسم مبارك حضرت امیر علیه السلام حال سید متغیر میشد و چنان یا علی میفرمود که استخوان سینه اش صدا میکرد

وفاتش در مشهد مقدس شب عید قربان سنه هزار و صد و پنجاه بود و قبرش در قبرستان نیست که معروف است بقبر میر والد ماجدش میرزا محمد باقر بن معز الدین محمد الرضوی از محققین علماء و معاصر شیخ حر عاملی بوده و جناب معز الدین محمد جد میر تقی شاهی از اساتید مولانا محمد تقی المجلسی بوده چنانچه مجلسی در بحار الانوار تصریح بآن نموده انتهى کلام صاحب التکلمه

در حاشیه شجره طیبه آقای مدرس میفرماید که در کتاب اجازات بحار اجازه قاضی معز الدین محمد را از برای مولانا حسنعلی بن مولانا عبدالله التستری نقل فرموده و همچنین اجازه مولانا

حسنعلی را از برای والد ماجد خود محمد تقی المجلسی و باین لحاظ معز الدین محمد از اساتید محمد تقی المجلسی شمرده شده محتملست که قاضی معز الدین محمد که از اساتید مجلسی اول بوده غیر جد میر تقی شاهی بوده باشد و میر تقی شاهی مرید شیخ مؤمن کوچکست که مشهور است به (پیراستی) که قبرش در نزدیک خسرو جرد سبزوار کنار جاده است

از جمله سادات رضوی میر محمد تقی مشهور به میر خدائیسست که از اعظام سالکین بود و در حکمت عملی و نظری مسلم عصر خود بود دنیا را سه طلاق داد و زهد و تقوایش مسلم بود قبرش ظاهراً در قبرستان قتلگاه در زوایه شما لیست

از جمله سادات عظام رضوی مؤلف شجره طیبه آقای مدرس آقامیر محمد باقر رضویست رحلت ایشان در سنه سیصد و چهل و سه بود در سن هفتاد و سه سالگی در مشهد مقدس و ایشان را در نزدیک درب طلای پائین پای مبارك دفن کردند فضائل و مناقب ایشان زیاد است و ایشان پسر آقا میرزا اسمعیل بن حاج سید صادق بن میرزا ابوالقاسم بن میرزا حبیب الله بن میرزا عبدالله الرضوی است

اینست حاصل آنچه از کتاب مستطاب شجره طیبه ( تصنیف آقای مدرس نقل شده )

الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً

ص: 739

حضرت محمد بن علی التقی الجواد علیه السلام

و در تعیین زوجات و بعضی از حالات اصحاب آن بزرگوار و بعضی از تواریخ متعلقه بزمان امامتشان و در ذکر قبور متبرکه واقع در اصفهان و شیراز و طهران و توابع این بلدان در این باب هشت فصل و یکخاتمه است

### فصل اول : در اسم و لقب و کنیه و نسب آن حضرت اما اسم شریف (محمد) است و کنیه شریفشان (ابو جعفر) است

این بزرگوار در اسم و کنیه و در اسم والد ماجدش شبیه است بعدش (امام محمد باقر لذا این بزرگوار را ابی جعفر الثانی گفتند)

اشهر القابشان (تقی) و (جواد) است

در مجمع البحرین است ، سمی محمد الجواد التقی لانه اتقی الله تعالی فوقیه شر المأمون اذ دخل علیه باللیل وهو سکران فضر به بسیفه حتی ظن انه قتله فوقیه الله تعالی شره مخصوصا پدر بزرگوارش او را وصیت بجود فرمود

درعیون الاخبار از بزنی روایت کرده گفت خواندم کاغذی را که حضرت امام رضا علیه السلام به فرزندش حضرت جواد الائمه نوشته بود ، در آن کاغذ بود

«یا ابا جعفر بمن خبر رسیده وقتیکه سوار میشوی که از منزل خارج شوی غلامان ترا بجهت بعلی که دارند از باب الصغیر خارج می کنند که مبادا خیرت باحدی برسد بحقیکه من بتو دارم که دخول و خروجت را از باب الکبیر قرار بده هر وقت سوار میشوی درهم و دینار همراه خود داشته باش که احدی از توسؤال ننماید مگر آنکه عطائی با و بنمائی اگر اعمامت از تو چیزی بخواهند کمتر از پنجاه اشرفی بآنها ندهی ، اگر از عمانت چیزی بخواهند کمتر از بیست و پنج اشرفی بآنها ندهی و یاده را مختاری تا خداوند ترا برگزیده و بلند بنماید پس انفاق بنما و مترس از خداوند فقر و تنگدستی را»

و ما نسب شریفشان والد ماجدشان حضرت علی بن موسی الرضاعلیه السلام بود

والده ماجده شان (کمافی الکافی) ام ولد بوده و اسمش سبیکه نویه با خیزرانست

روایت شده که آن مخدره از اهل بیت ماریه قبطیه مادر حضرت ابراهیم پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است

در اثبات الوصیة مسعودی است که اسم والده حضرت جواد علیه السلام سبیکه است

«و انها كانت افضل نساء زمانها و روى انه ولد عليه السلام ليلة الجمعة لحدى عشر ليلة بقيت من شهر رمضان سنة خمس و تسمين و مائة فلما ولد قال ابو الحسن عليه السلام لاصحابه في تلك الليلة قد ولد لي شبيه موسى بن عمران فالق البحار قدست ام ولدته فلقد خلقت طاهرة مطهرة ثم قال بابي وامي شهيد يبكي عليه اهل السماء يقتل غيظاً ويغضب الله جل وعز على قاتله فلا يلبث الا يسيرا حتى يعجل الله به الى عذابه الاليم و عقابه الشديد»

در ارشاد از علی بن جعفر الصادق روایت کرده که حضرت رضا فرمودند: «یاعم الم تسمع ابی وهو يقول قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بابی ابن خیرة الاماء النوبیة یكون من ولده الطرید الشرید الموتور باییه و جده صاحب الغیبة فیقال مات او هلك او ای و ادسلك فقلت صدقت جعلت فداك در اصول کافی از یحییٰ صنعانی روایت کرده گفت من خدمت حضرت رضا علیه السلام مشرف بودم که حضرت جواد را خدمت پدر بزرگوارش آوردند حضرت فرمود «هذا المولود الذی لم یولد مولود اعظم بركة منه»

## فصل دوم : در تاریخ ولادت باسعادت آن بزرگوار

بدانکه اصح و اشهر آنستکه آنحضرت در شب جمعه نوزدهم ماه مبارک رمضان سنه صد و نود و پنج در مدینه طیبه متولد شد چنانچه در روضة الواعظین و مناقب این شهر آشوب و مطالب السؤل و اثبات الوصیه است در کافی و ارشاد و اعلام الوری و دروس است که در ماه رمضان سنه مرقومه متولد شد

و اما تعیین روز از هفته و از ماه را نفرموده اند پس معلوم شد که در سال ولادت اختلافی نیست و در ماه ولادت هم اختلافش نادر است

چون در مصباح شیخ طوسی از ابن عیاش نقل کرده «و خرج الی اهلی علی ید الشیخ الکبیر ابی القاسم رضی الله عنه فی مقامه عندهم هذا الدعاء فی رجب ، اللهم انی اسئلك بالمولودین فی رجب محمد بن علی الثانی وابنه علی بن محمد المنتجب الی آخره» و میفرماید ، و ذکر انه کان یوم العاشر مولد ابی جعفر الثانی

کفعمی در حاشیه بلد الامین بعد از ذکر کلام شیخ طوسی میفرماید ، بعضی از اصحاب در این مقام سؤال و جوابی دارند و آن اینست که اگر بگوئیم حضرت جواد و حضرت هادی علیه السلام در ماه رجب متولد نشدند پس چگونه حضرت حجة عجل الله تعالی فرجه الشریف میفرماید ، «اللهم انی اسئلك بالمولودین فی رجب الخ»

در جواب میگوئیم مراد توسل باین دو مولود است در ماه رجب نه آنکه این دو بزرگوار متولد در رجب شدند بعد خود کفعمی میفرماید این جواب صحیح نیست

اولاً بجهت آنکه این توجیه منافست باروایت ابن عیاش که شیخ در مصباح از او نقل کرده

ثانیاً بجهت آنکه تخصیص داشتن توسل باین دو بزرگوار در ماه رجب اگر بخصوصیت ولادتشان نباشد ترجیح بلا مرجح است

ثالثاً اگر امر چنان باشد که این مجیب گفته باید بفرماید «اللهم اني اسئلك بالامامين نه بالمولودين» انتهی ما عن الكفعمی

در اثبات الوصیة مسعودی روایت فرموده از کلثم بن عمران که بحضرت رضا علیه السلام عرض کرد، شما طفل کوچک را دوست میداری از خداوند بخواه که بشما پسری مرحمت کند؟ فرمود، خداوند بمن پسری مرحمت میکند که او وارث منست

پس چون متولد شد حضرت جواد علیه السلام کان علیه السلام طول لیلته ینافیه فی مهده، یعنی: حضرت رضاعلیه السلام در تمام شب ذکر خواب بجهت آقازاده میفرمود

وروایت کرده از زکریا بن آدم گفت خدمت حضرت رضا علیه السلام بودم که حضرت جواد الائمه وارد شد در سن چهار سالگی. پس دستش را زد بزمین و سرش را باآسمان بلند کرد و فکر زیادی کرد.

حضرت رضا میفرمود، جانم قربانت شود، چرا اینقدر فکر میکنی؟ عرض کردم یاد کردم از آن ظلمهائیکه بمادرم فاطمة زهرا، کردند اما والله لاخر جنهما ثم لاحرقتهما ثم لآزرنهما ثم لانسفنم ما فی الیم نسفاً

یعنی، آن دو نفر را از قبر بیرون میآورم و بدنشان را میسوزانم و خاکستر میکنم و خاکسترشان را بدریا میریزم،

پس حضرت رضا علیه السلام آقازاده را نزدیک طلبید و پیشانیش را بوسید و فرمود، بایی انت وامی تو سزاوار امامت هستی

### **فصل سوم: در تاریخ رحلت حضرت جواد الائمه علیه السلام**

اصح واشهر آنستکه آن بزرگوار روز آخر ماه ذیقعده الحرام سنه دو بیست و بیست از دنیا رحلت فرمود چنانچه در کافی وارشاد و دروس و اعلام الوری و مناقب نقل فرموده

و در اثبات الوصیة مسعودی نیمه ماه ذی الحجه از سنه مرقوم فرموده در روضة الواعظین ششم از ماه مزبور درسنه مذکور فرموده

پس بنا بر مختار سن شریفشان در وقت رحلت بیست و پنجسال و دو ماه و یازده روز بوده و در وقت رحلت پدر بزرگوارش هفت سال و پنج ماه و یازده روز بوده، هفده سال و نه ماه بعد از پدر بزرگوارش بمسند خلافت نشسته

### **فصل چهارم: در تعیین قاتل و سبب قتل آن بزرگوار**

اما قاتلشان معتصم خلیفه عباسی بود چنانچه در بحار از ابن بابویه قمی نقل کرده سم المعتصم محمد بن علی الجواد در مصباح کفعمی است سمه المعتصم و دفن فی مقابر قریش در صلوة همه روزه ماه مبارك رمضان و همه جمعه های تمام سال است «اللهم صل علی محمد بن علی امام

المسلمين الى قوله عليه السلام وضاعف العذاب على من شرك في دمه

اما سبب وعلت قتل آن بزرگوار در اثبات الوصية مسعودی روایت کرده وقتیکه حضرت جواد علیه السلام با زوجه اش (ام الفضل دختر مامون) از مدینه بعراق آمد ، معتصم و برادر ام الفضل (جعفر) عقب بهانه میگشتند که حضرت جواد را بقتل برسانند وقتیکه مطلع شدند که زوجه آن حضرت ام الفضل از آنحضرت منحرف شد بواسطه ترجیح دادن حضرت جواد علیه السلام والده ماجده حضرت هادی را بر آن ملعونه و آنکه از آن مخدره اولاد بوجود آمد و از آن ملعونه بوجود نیامد

معتصم خلیفه و جعفر بن مامون بآن ملعونه اشاره کردند که آنبزرگوار را مسموم نماید

آنملعونه هم خواهش برادر و عمویش را اجابت نمود و سمی در انگور رازقی نمود و در مقابل حضرت جواد علیه السلام نهاد آنبزرگوار قدری از آن انگور تناول فرمود

آنملعونه پشیمان شد و گریه میکرد حضرت فرمود : چراگریه میکنی ، والله خدا ترا بفقری مبتلا کند که نجات نداشته باشد و بیک بلائی گرفتار کند که دوا نداشته باشد

پس دعای آنحضرت مستجاب شد ، خداوند آنملعونه را بیک دردی گرفتار کرد در بدترین مواضع از بدنش و جمیع ما یملکش را صرف نمود و چاره دردش نشد آخر الامر محتاج بسؤال شد تا بجهنم واصل شد لعنة الله علیها در بحار از تفسیر عیاشی روایت کرده از صاحب بن ابی داود روزی ابن ابی داود برگشت از نزد معتصم عباسی در حالتیکه مغموم بود گفتم چرا اینقسم مغمومی گفت ایکاش بیست سال قبل مرده بودم و این روز را ندیده بودم

گفتم مگرچه دیدی ؟

گفت امروز حضرت محمد بن علی بن موسی نزد خلیفه بود سارقی آوردند که اقرار بدزدی نمود ، خلیفه اراده کرد تطهیر نمودن او را باقامه حد پس جمع کرد فقها را در مجلس خود و حضرت هم حاضر بودند پس سؤال کرد که از کجا دستش را باید قطع نمود من گفتم از بند دست بدلیل آیه تیمم که از آن آیه فهمیده می شود که حد بند دست است و جمعی هم با من موافقت نمودند و بعضی هم گفتند از مرفق باید قطع نمود بدلیل آیه وضوء که از این آیه فهمیده می شود که حد ید مرفق است

پس خلیفه توجه کرد بحضرت جواد علیه السلام عرض کرد شما چه میفرمائید ؟ و فرمود : فقهاء و قضاة گفتند

گفت شما بفرمائید فرمودند مرا معذور بدار عرض کرد شما را بخدا قسم میدهم که حکم الله راشما بفرمائید

فرمودند حال که مرا قسم دادی این هر دو طایفه خطا کردند در نقل فتواه بلکه باید دست سارق را از پنج انگشتان قطع نمود و کف دست را باقی گذارد خلیفه گفت بچه دلیل

فرمود بجهت آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده «السجود على سبعة اعضاء الوجه واليد والركبتين والرجلين

و هرگاه دستش را از بند یا از مرفق قطع کنند یدی باقی نمیماند که بر او کنند یدی باقی نمیماند که بر او سجده کند و خداوند تعالی فرموده «ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا وما كان الله لم يقطع» پس معتصم تعجب نمود و امر کرد که دست او را از مفصل اصابع و

انگشتانش قطع کنند

ابن ابی داود گفت قیامت من بر باشد و آراز و نمودم ایکاش زنده نمیبودم

ص: 743

پس بعد از سه روز ابن داود وارد شد بخلیفه گفت نصیحت خلیفه بر من واجب است و من سخنی میگویم که میدانم بگفتن اینسخن داخل جهنم میشوم خلیفه گفت آن سخن چه چیز است

گفت تو در مجلس خود فقهاء و علماء رعیت خود را جمع میکنی بجهت افتاء در امری از امور دینی و آنها خبر میدهند در مجلسیکه تمام وزراء و کتاب و قراء حاضرند و خلیفه سخن همه را طرد میکند و سخن اینمردی را که شطری از مردم قائل بامامت او هستند و او را سزاوارتر میدانند به امامت حکم بر طبق فرمایش او میکنید

پس صورت خلیفه متغیر شد و گفت جزاك الله عن نصيحتك خيرا

پس روز چهارم خلیفه امر کرد یکی از کتاب وزرایش که آنحضرت را در منزل خود دعوت کند پس آن کاتب دعوت نمود حضرت جواد اباکرد و فرمود تو میدانی که من حاضر نمیشوم بمجالس شما گفت من التماس میکنم که تشریف بیاوری بطعام خوردن و فرش مرا از پای نازنین خود متبرک بسازی بجهت آنکه فلان بن فلان که از وزراء خلیفه است دوست میدارد ملاقات شما را پس حضرت جواد تشریف برد بخانه آن کاتب همینکه طعام میل فرمود احساس سم فرموددا به خود را طلبید صاحب منزل گفت بفرمائید فرمود خارج شدن من از منزل تو بهتر است از برای تو

### **فصل پنجم : در ذکر زوجات و اولادهای حضرت جواد الائمه علیه السلام اما زوجه دائمی آنحضرت ام الفضل بنت مأمون است**

از بعضی از اخبار استفاده می شود که آنحضرت زوجه دیگری هم داشته از اولاد عمار یاسر چنانچه ذکر خواهد شد

مجلسی در جلاء العیون مینویسد چون مأمون را بعد از شهادت علی بن موسی الرضا علیه السلام مردم هدف طعن و ملامت نمودند میخواست خود را از آن جرم و خطا بیرون کند وقتیکه از سفر خراسان بیگداد آمد نامه بحضرت جواد علیه السلام نوشت بمدینه و آن جناب را باعزاز و اکرام تمام بیگداد طلبید

در مفتاح الفلاح شیخ بهائی است چون حضرت بیگداد تشریف فرما شد قبل از آنکه مأمون آن بزرگوار را ملاقات کند آنملعون بقصد شکار سوار شد در اثناء راه بجمعی کودکان رسید در میان راه ایستاده بودند و حضرت جواد علیه السلام هم میان آنها ایستاده بود چون اطفال کوکبه مأمون را مشاهده کردند پراکنده شدند و حضرت جواد علیه السلام از جای خود حرکت نکرد با نهایت وقار بجای خود ایستاد مأمون نزدیک آنحضرت رسید و از مشاهده انوار امامت و جلالت آن حضرت متعجب شد عنان کشید و در آنوقت از سن شریف حضرت جواد یازده سال گذشته بود مأمون سؤال کردای کودک چرا مانند باقی کودکان از سر راه دور نشدی و از جای خود حرکت نمودی حضرت فرمود ای خلیفه راه تنگ نبود که بر تو وسعت دهم و جرمی نکرده بودم که از تو بگریزم و گمان ندارم که بی جرم تو کسی را عقوبت بنمائی

مأمون از شنیدن این سخنان تعجب نمود و از مشاهده حسن و جمال او متحیر شد پرسید ای کودک شما چه نام دارید فرمود نام من محمد است گفت : پسر کیستی فرمود پسر حضرت علی بن



چون مأمون شناخت تعجبش زائل شد و آن شقی چون مجرم بود منفعل شد و روانه شد بصحرا نظرش به دراجی افتاد بازی از پی اورها کرد باز مدتی ناپیدا شد چون از هوا برگشت ماهی کوچکی در منقار داشت که هنوز بقیه حیاتی در او بود مأمون آن ماهی را گرفت و معاودت نمود چون بآنموضع اولی رسید باز دید اطفال متفرق شدند و حضرت از جای خود حرکت نکرد

مأمون عرض کرد ای محمد این چیست که در دست دارم حضرت فرمود، خداوند دریاهائی خلق کرده که ابر از آن دریاها بلند می شود و ماهیان ریزه با ابر بالا میروند و بازهای سلاطین آنها را شکار می کنند و پادشاهان آنها را در کف میگیرند و برگزیدگان سلاله نبوت را به آنها امتحان مینمایند

تعجب مأمون زیاد شد و آن حضرت را نزد خود طلبید و اعزاز و اکرام زیادی نمود و اراده کرد که دختر خود ام الفضل را به آنحضرت تزویج کند از ارشاد شیخ مفید استفاده می شود که حضرت جواد علیه السلام در وقت تزویج ام الفضل نه ساله بود بنا بر این همانسال رحلت حضرت رضا علیه السلام بوده که حضرت ام الفضل را تزویج فرمود

در جلاء العیون است که بعد از تزویج ام الفضل چون حضرت جواد از معاشرت مأمون منزجر گردید از مأمون رخصت طلبید و متوجه حج بیت الله الحرام شد با زوجه اش ام الفضل و از آنجا بمدینه جدش معاودت فرمود و در آنجا سکنی اختیار نمود در ارشاد است که ام الفضل از مدینه طیبه کاغذی نوشت پیدرش و شکایت نمود از حضرت جواد علیه السلام که آنحضرت بر سر من کنیزان را اختیار میکند مأمون در جواب نوشت ای دختر من ترا تزویج نکردم بحضرت جواد علیه السلام که حرام کنم بر او حلالی را دو مرتبه اینقسم شکایتها برای من ننویس انتهی

و اما اولاد حضرت جواد در ارشاد است آن حضرت چهار اولاد داشت دو پسر و دو دختر حضرت امام علی النقی الهادی و جناب موسی المبرقع و فاطمه و امامه اما احوالات حضرت هادی علی بن محمد النقی در باب دوازدهم ذکر خواهد شد انشاء الله

اما موسی المبرقع بن محمد الجواد علیه السلام هم در باب دهم ذکر شد فراجع

مخفی نماند حکیمه خاتون از صباپای محترمه حضرت جواد بود و آن مخدره بود که در وقت ولادت حضرت حجة الله سلام الله علیه ببالین نرجس خاتون بود قبرش در حرم حضرت عسکری علیه السلام ضریح مستقلی دارد و شاید فاطمه یا امامه که در ارشاد است اسم این مخدره باشد و حکیمه لقب او باشد

### **فصل ششم : در بعضی از احتجاجات و اخلاق کریمه حضرت جواد الائمه و اکتفا می کنیم بذکر چند روایت**

اول در احتجاج طبرسی است وقتیکه خواست مأمون دختر خود ام الفضل را تزویج نماید بحضرت جواد علیه السلام این مطلب بر عباسیون ناگوار آمد و ترسیدند که ریاست و سلطنت از خاندان حضرات بنی عباس خارج شود رفتند نزد مأمون گفتند ما میترسیم که اگر اینکار بشود خلافت و سلطنت از خاندان ما خارج شود و این عزت از ما سلب شود و تو میدانی که خلفاء قبل تو از اینها دوری

میکردند و اینها را تصغیر و تحقیر مینمودند و خداوند کفایت نمود مهمی که داشتیم از ولیعهد قرار دادن تو حضرت رضا علیه السلام را فالله الله که دو مرتبه ما را بهمی وارد نمائی که از آنهم رهایی جستیم و رأیت را از وصلت با ابن الرضا علیه السلام منصرف کن و با یکنفر از اهل بیت خود وصلت کن مأمون گفت اما عداوت شما با آل ابیطالب شما خود سبب آن بودید و اگر انصاف بنمائید آل ابیطالب اولی بخلافت هستند از آل عباس

اما آنکه گفتید خلفای سابقین با آنها چه قسم معامله میکردند آنها قطع رحم میکردند و پناه میبرم بخدا از این امر

و اما آنکه گفتید من با حضرت رضا علیه السلام چه کردم و الله پشیمان نیستم از آنکه من او را ولیعهد خود کردم من میخواستم خلافت را باو واگذار نمایم خودش امتناع فرمود که قبول کند

و اما آنکه من حضرت جواد علیه السلام را بجهت مصاهرت خود اختیار کردم چون آنبزرگوار در علم و فضل از تمام علماء ممتاز و برتری دارد با صفر سنش آخر الامر مأمون را راضی کردند که آنحضرت را امتحان کنند رفتند نزد یحیی بن اکثم که قاضی القضاة بود که از آن بزرگوار مسئله سؤال کند که از جواب عاجز بماند و وعده زیادی هم باو دادند

پس مأمون مجلس بسیار عالی ترتیب داد و حضرت جواد علیه السلام پهلوی مأمون در صدر مجلس نشست و سایر مردم برحسب مراتبشان هر يك جای خود نشستند یحیی بن اکثم مقابل روی حضرت نشست گفت فدایت شوم اذن میدهید که مسئله سؤال کنم فرمودند هر چه میخواهی سؤال کن

عرض کرد چه میفرمایید درباره محرمی که صیدی را بقتل برساند؟

حضرت فرمود در حل او را بقتل آورده یا در حرم؟ عالم بوده یا جاهل؟ عمدا بقتل رسانیده یا خطاء؟ حر بوده یا عبد؟ صغیر بوده یا کبیر؟ ابتداء تقصیرش بوده یا اعاده کرده؟ و آن صید از طیور بوده یا از غیر طیور؟ از صغار صید بوده یا از کبارشان؟ مقصر بوده بر فعلش یا نادم؟ و در شب بوده یا در روز محرم بعمره بوده یا بحج

یحیی بن اکثم مبهوت ماند وزبانش بلکنت افتاد! مأمون گفت الحمدلله علی هذه النعمة والتوفيق فی الرأی و رو کرد بحضرت جواد عرض کرد خطبه بخوان و دخترش ام الفضل را عقد کردم برای آنحضرت بمهر جده اش فاطمه زهرا (سلام الله علیها) که پانصد اشرفی بوده باشد بخواهش مأمون جواب يك از این شقوق را فرمود آنوقت حضرت یحیی بن اکثم فرمود منم از تو مسئله سؤال کنم؟ عرض کرد بفرما اگر بدانم میگویم والا از خود شما یاد میگیرم

فرمود خبر بده مردیکه اول صبح نظر کند بزنی حراماً چون روز بلند شده همان زن بر آن مرد حلال شد و وقت زوال آنزن بر آن مرد حرام شد وقت عصر حلال شد وقت مغرب حرام شد وقت عشاء آخر حلال شد نصف شب حرام شد وقت طلوع فجر حلال شد که در یکشنبه روز یکزن بر يك مرد چهار وقت حرام بود و چهار وقت حلال یحیی بن اکثم گفت والله من نمیدانم جواب او را!

حضرت فرمود این کنیز غیر بوده که اول صبح اجنبی نظرش با و حرام بود وقت نهار او را آن اجنبی خرید نظرش با و حلال شد وقت زوال او را آزاد کرد نظرش با و حرام شد وقت عصر او را تزویج کرد نظرش با و حلال شد وقت مغرب او راظهار کرد نظرش با و حرام شد وقت عشاء آخر کفاره ظهار داد نظرش با و حلال شد نصف شب او را طلاق داد نظرش با و حرام شد وقت طلوع فجر رجوع کرد نظرش با و حلال شد بعد مأمون رو کرد بحاضرین گفت آیا در میان شما کسی هست



که بتواند چنین جوابی بدهد

همه گفتند لا والله ان امير المؤمنين اعلم إلى آخر الرواية

دوم در اصول کافی از علی بن ابراهیم قمی از پدرش نقل میکند «وقال استأذنه قوم من اهل النواحي فاذن لهم فدخلوا فسلوه في مجلس واحد عن ثلثين الف مسألة فاجاب وله عشر سنين»

در بحار بوجهی جواب داده از اشکال آنکه چگونه می شود در يك مجلسی سی هزار مسئله سؤال کنند و جواب بفرمایند اول آنکه گفته شود کلام محمول است بر مبالغه دوم آنکه گفته شود بذهن انجماعت سؤالات کثیره بوده متفقه الجواب پس وقتی که جواب از یکی از آنها داد گویا جواب از همه داده شده سوم گویا بهترین اجوبه آنستکه اشاره شده باشد بکثرت آنچه استنباط می شود از کلمات موجز آنحضرت از احکام الهیه یا آنکه مراد از مجلس واحد مکان واحد باشد مثل منی و اگر چه در ایام متعدده بوده

سوم در بحار از عیون المعجزات روایت کرده چون حضرت رضا علیه السلام از دنیا رفت سن حضرت جواد علیه السلام هفت سال بود ، در بغداد و سایر شهرها در میان شیعه سخن زیاد شد

در کوفه جمعی از بزرگان شیعه و ثقاتشان در خانه عبد الرحمن بن حجاج حاضر شدند و گریه میکردند از رحلت حضرت رضا علیه السلام یونس بن عبدالرحمن گفت ، آیا تا وقتی که حضرت جواد علیه السلام بزرگ بشود حجت الهی که خواهد بود و مسائل و احکام الله را از که باید سؤال نمود پس ریان صلت بن از جای خود حرکت کرد و گلوی یونس را گرفت و سیلی بصورت یونس میزد و میگفت ، تواظهار ایمان میکنی و در باطن شك داری ؛ اگر این آقازاده از جانب خداوند منصوبست طفل یکروزه باشد مثل پیرمرد خواهد بود ، اگر از جانب خداوند منصوب نباشد پس او یکی از ما خواهد بود - پس جماعت روی کردند بیونس و او را سرزنش و تویخ نمودند !

در همانسال هشتاد نفر از فقهاء و علماء امصار رفتند بمدینه طیبه که خدمت حضرت جواد برسند ، پس وارد شدند بمدینه طیبه ، عبدالله بن موسی الکاظم بر آنها وارد شد و نشست به صدر مجلس :

شخصی ندا کرد : اینست پسر پیغمبرصلی الله علیه و آله و سلم ؛ هر کس هر چه میخواهد سؤال کند

پس اصحاب سؤالاتی کردند ، جوابهای ناپسندیده شنیدند ، شیعیان بسیار مغموم و مهموم شدند و برخاستند که بروند ناگاه دری از صدر مجلس باز شد و موفق خادم داخل شد و گفت ، اینست حضرت ابو جعفر الجواد علیه السلام ، برخیزید و استقبال نمائید

پس حضرت جواد علیه السلام داخل شد در کمال اجلال ، همه مردم ساکت و صامت بودند بعد آن مسائلی که از عمویش عبدالله بن موسی سؤال کرده بودند از آنحضرت سؤال کردند جوابهای شافی و کافی شنیدند

پس شیعیان خوشنود شدند و از برای آنحضرت دعا کردند ، عرض کردند عموی بزرگوارت چنین جواب داده فرمود ، لااله الا الله ، یاعم ، انه عظیم عند الله ان تقف غدا بین یدیه فبقول لك لم تقتی عبادی بمالم تعلم وفي الامة من هو اعلم منك

چهارم در اصول کافی از محمد بن حسن بن عمار روایت کرده گفت : در مدینه خدمت علی بن جعفر علیه السلام مشرف بودم و احدیثی که از برادرش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام شنیده بودم مینوشتم



ناگاه داخل شد بر او جناب ابو جعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، پس جستن کرد علی بن جعفر بدون رداء و دست آنحضرت را بوسید و تعظیم کرد، حضرت فرمود بنشین ای عم جناب علی بن جعفر عرض کرد، یا سیدی، چگونه بنشینم و حال آنکه شما ایستاده باشید؟

بعد که علی بن جعفر برگشت بمجلس خود اصحابش او را سرزنش کردند: گفتند تو عموی پدرش هستی و با او چنین معامله میکنی؟ گفت: ساکت شوید و دست بمحاسنش گرفت گفت اذا كان الله عز وجل لم يؤهل هذه الشیبة و اهل هذا العبی و وضعه حیث وضعه، انکر فضله نعوذ بالله مما تقولون بل اناله عبد

پنجم در بحار از کتاب بصائر الدرجات از علی بن خالد روایت کرده گفت: من در سامراء بودم خبر دادند که مردی از ناحیه شام در اینجا مقید و محبوس است و گفتند او مدعی نبوت شده! پس من خود را با و رسانیدم دیدم مردی است عالم و فهیم، گفتم، ای مرد قصه تو چه چیز است؟

گفت: من مردی هستم از نواحی شام در موضعیکه معروفست به (راس الحسین) خدا را عبادت میکردم در بینی که مشغول عبادت بودم بزرگواری آمد فرمود برخیز با من بیا

ناگاه خود را در مسجد کوفه دیدم فرمود: اینجا را میدانی کجاست؟

گفتم، بلی مسجد کوفه است پس حضرت نماز خواند و من هم نماز خواندم ناگاه خود را در مسجد مدینه دیدم آن بزرگوار نماز خواند من هم نماز خواندم و صلوات بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرستادم و از برای آنحضرت دعا کردم ناگاه خود را در مکه معظمه دیدم خدمت آنبزرگوار مناسک بعمل آوردیم

در این بین خود را در موضع عبادتم در شام دیدم و آن بزرگوار تشریف برد

چون سال بعد شد باز همان بزرگوار تشریف آورد و مرا بهمان اماکن طیبه برد و همان قسم عبادت کردیم چون فارغ شدیم مرا بشام برگردانید و قصد کرد که از من جدا بشود عرض کردم ترا قسم میدهم بحق خدائی که بتو این قدرت و توانایی را داده بمن خبر بدهید که شما کیستید

فرمود: من محمد بن علی بن موسی علیه السلام هستم پس خبر منتشر شد تا رسید بسمع محمد بن عبدالملک الزیات، پس فرستاد عقب من و مرا مقید نموده روانه کرد بعراق و مرا همین قسم محبوس نمودند گفتم، قصه خود را به محمد بن عبدالملک بگو بلکه تو را رها کند

گفت: کیست که قصه مرا باو برساند؟

پس کاغذ و قلم و دواتی حاضر کردم و قصه خود را نوشت و فرستاد بجهت محمد بن عبدالملک الزیات

در جواب نوشت، آن کسی که در یکشب ترا از شام بکوفه برد و از کوفه بمدینه و از مدینه بمکه و از مکه بشام بگو که ترا از محبس خارج کند علی بن خالد گفت من بسیار مهموم و مغموم شدم و گفتم بآن مرد که عزاء خود را نگهدار

بعد یک روز صبحی یعی رفتم که از او خبر بگیرم، دیدم لشگریان و زندانبانان و جمع زیادی تجسس از حال او می کنند گفتم چه شده

گفتند ، آن زندانی شامی دیشب مفقود شده نمیدانیم بزمین رفته یا طیری او را بهوا برده

علی بن خالد زیدی بود این اعجاز را که دید قائل بامامت حضرت جواد علیه السلام شد و اعتقادش صحیح شد

ص: 748

بیان - محمد بن عبدالملک الزیات وزیر متوکل بود و پدرش در بغداد روغن زیت میفروخت

### فصل هفتم: در وقایع مهمه که در زمان امامت حضرت جواد (علیه السلام) واقع شد

سابقاً گفتیم که حضرت رضا (علیه السلام) علی الاصح آخر ماه صفر سنه دویست و سه از دنیا رحلت فرمود مسموماً

و در مشارق الانوار است (ما حاصله) بعد از شهادت حضرت رضا (علیه السلام) حضرت جواد (علیه السلام) داخل شد بمسجد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و یک پله رفت بالای منبر، فقال: «انا محمد بن علی الرضا، انا الجواد، انا العالم بانساب الناس فی الاصلاب، انا اعلم بسرائرکم و ظواهر کم و ما اتم سائرون الیه علم منحنا من قبل خلق الخلق و بعد فناء السموات والارضین و لولا تظاهر اهل الباطل و دولة اهل الضلال و وتوب اهل الشک لقلت قولاً تعجب منه الاولون و الاخرون ثم وضع یده الشریفة علی فیه و قال یا محمد اصمت کما صمت آباءک من قبل»

در این سال زبیده (زوجه هرون) بنت جعفر بن ابی جعفر المصنور الدوانقی از دنیا رفت - کذا فی در المسلوک

در سنه دویست و چهار در نیمه ماه صفر مأمون وارد بغداد شد بعد از آنکه در جرجان یکماه توقف نمود، در هر منزلی دو روز و سه روز می ماند و در این سال مأمون ولایت حرمین شریفین را با عبیدالله بن الحسین بن عبیدالله بن عباس بن علی بن ابیطالب علیه السلام قرارداد و در اینسال ابوداود سلیمان بن داود الطیالی صاحب مسند ابی داود از دنیا رفت و در این سال هشام بن محمد السائب الکلبی النسابه از دنیا رفت

در سنه دویست و پنج مأمون امارت از بغداد را تا اقصی بلاد مشرق به طاهر بن الحسین (نوالیمینین) قرار داد

در سنه دویست و هفت در شنبه بیست و پنجم جمادی الثانیه طاهر بن الحسین ذوالیمینین در مرو از دنیا رفت در سن چهل و هفت سالگی در تاریخ ابن خلکان است که طاهر اعور بود (یکچشم داشت) چنانچه شاعر میگوید

یا ذا الیمینین و عین واحده \*\*\* نقصان عین و یمین زائده

و او قاتل محمد امین (برادر مأمون) بود ایضاً در این سال یحیی بن زیاد الملقب بالفراء از دنیا رفت و او معلم اطفال مأمون بود ایضاً در این سال واقدی از دنیا رفت - کذا فی در المسلوک

در سنه دویست و هشت موسی بن محمد امین از دنیا رفت - و نیز فضل بن ربیع وزیر هرون الرشید در ذیعقده آن سال از دنیا رفت و در این سال سیده نفیسه بنت حسین بن زید بن علی بن الحسین (علیه السلام) از دنیا رحلت فرمود و دفن شد بین مصر و قاهره در نزد قبر آسیه بنت مراحم (زوجه فرعون)

در سنه دویست و ده تزویج نمود مأمون دختر حسن بن سهل (برادر فضل بن سهل ذوالریاستین) را که جهیزیه اش چند هزار اشرفی بود



در سنه دویست و یازده مأمون امر کرد که منادی او ندا کند ، برئت الدمه ممن ذکر معاویه بخیر او قدمه علی احد من اصحاب رسول الله و ان افضل الخلق بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی بن ابیطالب علیه السلام

در سنه دویست و شانزده مأمون از بغداد رفت بیلا در روم و در نیمه ذیحجه آن سال از دمشق رفت به مصر

در سنه دویست و هیجده در هیجدهم ماه رجب مأمون در بزدون از ارض روم از دنیا رفت و جسدش را نقل کردند بطرطوس و آنجا دفن کردند ، بعضی را اعتقاد آنست که مأمون شیعه بوده و اسم او عبدالله و کنیه اش ابوالعباس بود

و در شعبان همین سال برادر مأمون المعتصم بالله ابو اسحق محمد بن هرون الرشید به خلافت نشست و معتصم با عباس بن مأمون در اول ماه رمضان آمدند بجانب بغداد از طرطوس

در سنه دویست و نوزده محمد بن قاسم بن عمر بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام در طالقان خراسان ظهور نمود و مردم را دعوت میکرد به پسندیده شده از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم که حضرت در طالقان خراسان ظهور نمود و مردم را دعوت میکرد به پسندیده شده از آل مع جواد الائمه علیه السلام باشد

آخر الامر او را گرفتند و فرستادند نزد عبدالله بن طاهر (والی خراسان) او هم آن بزرگوار را فرستاد نزد معتصم عباسی : آن ملعون او را نزد مسرور خادم حبس نمود ، و در لیلۀ عید فطر که مردم مشغول عید بودند از حبس گریخت

صبح دیدند میان محبس نیست ، معتصم گفت : هر کس خبر او را بدهد صد هزار دینار باو عطا می شود هر قدر تفحص کردند خبری از او نیافتند

و در این سنه معتصم احمد حنبل (امام الحنابله) را حاضر نمود و به بهانه اینقدر تازیانه بوی زد که بدنش پوست انداخت و او را مقیدا حبس نمود

در سنه دویست و بیست معتصم از بغداد بیرون شد جهت بنانهادن شهر سامراء

در سنه دویست و بیست و دو در کشف الغمه است که معتصم عباسی حضرت جواد را از مدینه طلبید بغداد دو شب مانده به آخر ماه محرم

و در آخر ذیقعه همانسال حضرت جواد علیه السلام در بغداد از دنیا رحلت فرمود علی الاصح

## **فصل هشتم : در ذکر امامزادگان و علماء و بزرگان مدفونین در اصفهان و شیراز و تهران و توابع این سه بلد**

### **اشاره**

مخفی نماند که ذکر این فصل در این باب مناسبتی ندارد لکن بملاحظه روایتی که در کتاب اربعة ایام میرداماد از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود «من لم یقدران یزورنا فلیزر صالحی اخوانه یکتب له ثواب زیارتنا و من لم یقدران یصلنا فلیصل حوائج اخوانه یکتب له ثواب صلتنا»

حقیر مقید شدم که در هر بابی قبور بعضی از بزرگان را ذکر کنم که یاد و تذکر خیری از

ص: 750

آنها شده باشد در این فصل شش امر است

## امر اول - در قبور شریفه امامزادگان واقعه در اصفهان

اول قبر شریف جناب احمد بن علی بن محمد باقر علیه السلام که واقعت در جاده محله خواجه چنانچه در روضات از ریاض العلماء نقل فرموده و قبر والد ماجدشان جناب علی بن محمد الباقر علیه السلام در کاشانست المعروف با امامزاده مشهد

دوم - قبر شریف سید ابو الحسن الملقب بزین العابدین علی بن نظام الدین احمد بن شمس الدین عیسی الملقب بالرومی ابن جمال الدین محمد بن علی العریضی ابن جعفر بن محمد الصادق علیه السلام و جد سادات امامیه است که معروفند در اصفهان و از برای مرقد مطهرش قبه عالیه و صحن وسیعی است واقع در قبرستان چملان

در روضات این دو قبر شریف را از قبور معلومه الانتساب می‌شمارد

سوم - قبر شریف جناب امامزاده اسمعیل الشهیر بالدیباچ و او واقعت در محله باغ همایون اصفهان و اعتبار صحیح هم شهادت می‌دهد بصدق این نسبت چون سلاطین در تشیید و تعمیر قبه مبارکه ایشان خرج های زیادی کرده اند و بعید است که تا حقیقت امر نزد علماء زمان خودشان ثابت نشده باشد چنین مخارج زیادی را متحمل بشوند و اسماعیل دیباچ گویا اسمعیل بن ابراهیم الغمر بن حسن المثنی باشد پدر جناب ابراهیم طباطبا

چهارم - قبر شریف جناب امامزاده هرون بن علی

در حاشیه روضاتست که در اوائل سنم مطلع شدم بکتابی از کتب انساب که خالی از اعتبار نبود و در او تصریح کرده بود که هرون بن علی قبرش در میدان کهنه اصفهانست و از اولاد حضرت امام علی النقی الهادی علیه السلام است

مخفی نماناد که اولاد بلاواسطه حضرت هادی چنانچه در ارشاد شیخ مفید است چهار پسر است که حضرت عسکری علیه السلام باشد و جناب حسین و جناب محمد و جعفر کذاب پس شاید ایشان اولاد بواسطه حضرت هادی باشند

پنجم - قبر شریف جناب امامزاده ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام که واقع است در یکی از بلوک اصفهان و او الان مشهور است با امامزاده نرمی کذاقی حاشیه الروضات

## امر دوم - در بزرگان از علمائیکه مدفونند در اصفهان

اول البحر المحیط مولانا محمد باقر بن محمد تقی المجلسی ولادتشان سنه هزار و سی و هفت بود مطابق با عدد (جامع کتاب بحار الانوار) و رحلتشان بیست و هفتم ماه رمضان سنه هزار و صدوده بود و بهتر تاریخی که جهت فوتشان گفته اند این بیت است

ماه رمضان که بیست و هفتش کم شد \*\*\* تاریخ وفات باقر اعلم شد

در این بیت هم روز وفات را می‌رساند و هم ماه وفات را و هم سال وفات را شأنش زیاده از آن است که ذکر شود و او مروج دین شیعه بود

از عبدالعزیز ناصبی دهلوی نقل شده که گفت اگر بنامند دین شیعه را بدین مجلسی هر آینه در محل خواهد بود زیرا که رونق آن از او شده

و محدث جزائری فرمود کسانی که تلمذ نمودند خدمت ایشان زیاده از هزار نفر بودند عدد ایبات مصنفات ایشان زیاده بر دو کرور و صدوده هزار

ص: 751

بیت است چون قسمت شود بر ایام عمرش که هفتاد و سه سال بوده نصیب هر روزی زیاده از پنجاه و سه بیت است قبر شریفش در جامع عتیق در بقعه والد ماجدش هست و در جوار او مدفونند جمعی از علماء مانند عالم ربانی ملا محمد صالح مازندرانی و جناب آقاهادی بن ملا محمد صالح و ملا مهدی فرمدی و میرزا محمد الماسی و ملا محمد علی استرآبادی رضوان الله علیهم اجمعین

در روضات قصه غریبی از بعضی از فقهاء نجف اشرف نقل کرده گفت در بعضی از اجازات سید نعمت الله جزائری دیدم که در اطراف بلاد گردش کردم بجهت تحصیل مراتب علم و کمال بعد شنیدم که علامه مجلسی در شهر اصفهان طلوع کرده رفته باصفهان بجهت اقتباس از انوار علمیه شان بعد التشراف و استفاده از برکات انفاس مقدسه ایشان خیلی مقرب شدم خدمت ایشان مثل یکنفر از اهل بیتشان شدم و در این مدت آثار عظمت و جلال و تزیین با ثواب زینت در ایشان خیلی مشاهده کردم این تمایل مرحوم بدنیا و اعتنا کردنشان بزخارف دنیوی خیلی سینه مرا تنگ کرد و در سینه ام ایراداتی بایشان داشتم و قدری در مقام تعرض بر آمدم خود را قاصر دیدم که بتوانم با ایشان مجادله و مباحثه بنمایم عرض کردم یا مولانا شما غواص بحار علم و من بمنزله ذره هستم در جنب شما و اگر سزاوار نمیدانید که من در اینموضوع با شما محاجه بنمایم با شما معاهده میکنم که هر کدام قبل از دیگری از دنیا برویم بخواب دیگری بیائیم تا منکشف شود که حق با من است یا با شما

بعد از چند روز مجلسی مریض شد و از دنیا رحلت فرمود مسلمین مصیبت زده شدند و مساجد و بازارها بسته شد تا هفت روز تمام طبقات مردم مشغول عزاداری شدند منهم مشغول شدم و فراموش کردم از معاهده که بین من و مجلسی واقع شده بود بعد از يك هفته من رفته سر قبر ایشان و قدری گریه کردم و قرآن خواندم و دعا کردم درباره ایشان تا آنکه مرا همانجا خواب برد در عالم خواب دیدم گویا ایشان از میان قبر بیرون شدند با لباسهای جمیله و هیئت حسنه

پس من متذکر شدم که ایشان فوت کرده اند جستن کردم و دو انگشت ابهام دستشان را گرفتم عرض کردم یا سیدی وعده که بمن داده بودی وقتش رسید خبر بده که چگونه مرگ شما را دریافت و وقت مردن و بعد از مرگ چه دیدید و حق در امر معهود با من است یا با شما؟

فرمود: یا ولدی چون من مریض شدم مرض من آنآ فأنأ شدت میکرد تا آنکه مرض بحدی رسید که بشر عاجز از تحملش بود پس من تضرع نمودم بدرگاه الهی عرض کردم خداوندا خودت در قرآن مجید فرموده ای «لا یكلف الله نفسا إلا وسعها» و میدانی که وجع باندازه رسیده که طاقت تحمل ندارم «ففرج علی برحمتك فرجاً عاجلاً قریباً و من علی بالنجاة من هذه العلة و الخلاص من هذه الشدة» در بینی که من با خدا اینقسم تضرع میکردم دیدم شخص جلیلی آمد ببالین من و نشست نزد پاهای من و از احوال من سؤال کرد پس شکوه های خود را که به پروردگار عرض می کردم بایشان گفتم بعد آن شخص کف دستش را گذارد بانگشتان پاهایم گفت دردش آرام گرفت گفتم بلی همانجائی که شما دست گذاردید دیگر درد نمیکند و آن شخص دستش را بالاتر میکشید و از حال من سؤال می کرد منهم جواب میدادم که راحت شدم تا آنکه دستش بسینه من رسید گویا الم و درد بالمره از من برطرف شد و دیدم جسد من افتاده روی زمین و منهم در گوشه خانه ایستادم حیران نظر میکردم بجسدم دیدم اهل و عیال و اقارب و همسایگان من اطراف جسد من گریه می کنند و صیحه میزنند و من بآنها میگفتم وای بر شما من بچنان بلیه بزرگی بودم و الان بحمد الله

(ج 47)

ص: 752

آن بلیه از من رفع شده شما چرا گریه میکنید از من ابداً نمی شنیدند و نصیحت مرا گوش نمیکردند تا آنکه جمعیت زیادی آمدند و عماري آوردند و نعش مرا میان عماري گذاردند و بردند به مختسل و منهم جلو جنازه میرفتم بعد از فراق از غسل بجنازه نماز خواندند و جنازه را آوردند بکنار قبر و من متحیر بودم که آیا باجسد چه میخواهند بکنند و مشغول حفر قبر بودند و من باخود خیال میکردم که اگر جسد را داخل میان قبر بکنند من از جسد مفارقت میکنم و میان قبر نخواهم رفت چون جسد را داخل میان قبر کردند من از شدت انسی که با جسد داشتم توانستم از او مفارقت کنم بی اختیار داخل قبر شدم و روی قبر را پوشانیدند

ناگاه منادی ندا کرد ای بنده من یا محمد باقر چه چیز مهیا کرده از برای امروز

من آنچه اعمال حسنه و اعمال صالحه داشتم شماره کردم از من قبول نشد

باز همان ندا را شنیدم و من مضطرب و متحیر شدم و دیدم مفر و مفرعی ندارم که توجه نمایم باو دربینی که من در این دهشت عظمی بودم یادم آمد که یکروز من سواره از بازار بزرگ اصفهان میگذشتم دیدم مردم در اطراف یکنفر از مؤمنین جمع شده اند و او را متهم نموده اند بفساد عقیده و او را میزدند و دشنام میدادند و نعل کفش بر سر و صورتش میزدند و مطالبه طلبشان را می کردند و من میشناختم او را که از صلحاء و مؤمنین است و طلب مهلت از طلبکارهای خود میکرد و آنها مهلت نمیدادند قلب من بحال آن مؤمن سوخت و گفتم تا یکی باید از این خلق تقیه کرد و از خداوند جلیل ترسم و بنده ضعیفش را اعانت نکنم پس من توقف کردم و فریاد زدم وای بر شما بیائید با من که هر قدر از این مؤمن طلبکار هستید بشما بدهم و آن مرد مؤمن را بردم میان منزل و خیلی او را عزت و احترام نمودم و تمام قروضش را ادا کردم همین عمل خود را پروردگار میان قبر عرض کردم از من قبول فرمود و مرا آمرزید و امر فرمود که در رحمت بروی من باز نمودند بجانب بهشت و قبرم را وسعت دادند و من منتعم هستم از جانب پروردگار بانواع نعمت و مانوس هستم بزیرت مؤمنین که بدیدن من میآیند و منتفع میشوند بدعوات صالحین و صدقات و

قرآات مؤمنین و من آیها را میبینم و آنها مرا نمی بینند

پس فرمود ای سید شریف اگر من عزت و عظمت در دنیا نمیداشتم و این نعمتهائیکه تو دیدی از برای من نمی بود چگونه میتوانستم این مرد مؤمن را یاری کنم و او را از چنگ این خلق رها کنم سید فرمود من از خواب بیدار شدم و دانستم که آنچه مجلسی در حیات خود از مال دنیا جمع کرده عین مصلحت دین و منفعت اسلام و مسلمین بوده

مخفی نماناد که جناب سید نعمت الله الجزائری الموسوی صاحب تصانیف کثیره است

در مستدرک از ایشان نقل کرده که فرمود جد ما سید شمس الدین قدس الله روحه گاوی داشت که روزها میرفت بچرا کردن روزی شیری آمد و شکم آن گاو را پاره کرد و همانجا ایستاد و از گوشت او ابتدا نخورد خبر بجد ما دادند ایشان همان ریسمانی که گاو را می بست همراه برد با جمعی از مردم و ریسمان را انداخت بگردن آن شیروار را کشید برد بمنزل خود و مردم حیران به او نظر میکردند و او را در منزل خود بست و گفت باید آن شیر عوض گاو زمین را بجهت من شخم کند همسایه ها گفتند این نمی شود و ما از او میترسیم التماس کردند سید شمس الدین آن شیر را رها کرد ولادت سید نعمت الله در سنه هزار و پنجاه بوده و رحلت آنمرحوم در قریه جامدر که از قراء خرم آباد است بوده در شب جمعه بیست و سوم ماه شوال سنه هزار و صد و دوازدمو ظاهر آمدنشان هم

در آنجا میباشد دوم جناب آخوند ملا محمد تقی بن مقصود علی اصفهانی والد علامه مجلسی

ایشان از بزرگان علماء و صاحب شرح من لا يحضره الفقيه بالفارسية والعربية بوده واسم شرح عربی شان روضة المتقين است ایشان شاگرد مرحوم آخوند ملا عبدالله شوشتری و شیخ بهائی بودند

حاجی نوری در فیض قدسی از شرح فقیه نقل کرده که فرمود من در اوائل بلوغم خیلی سعی میکردم در طلب مرضات الله و آرام نداشتم مگر بذکر الهی تا آنکه در بین نوم و یقظه دیدم که حضرت صاحب الزمان ایستاده بود در مسجد جامع قدیم اصفهان من سلام کردم و خواستم پای آن حضرت را ببوسم نگذاردند و مرا گرفتند پس من دست آن بزرگوار را بوسیدم و بعضی از مسائلی که بر من مشکل شده بود از آنحضرت سؤال کردم

منها آنکه سؤال کردم من وسواس دارم در نمازهایم و میگویم نمازهای من آن قسم که خواسته اند نیست و من مشغول هستم بنماز قضا خواندن لهذا موفق بنماز شب نمیشوم

از شیخ بهائی سؤال کردم فرمود نماز ظهر و عصر و مغرب را بقصد نماز شب بخوان و من هم چنین میکنم آیا نماز شب بخوانم یا نه

فرمود بخوان و اینقسم که تا بحال میکردی بفتوای شیخ بهائی متبعد چنین مکن و سؤالات دیگر هم کردم و جواب شنیدم بعد عرض کردم یا مولای من ممکن نمی شود که خدمتتان برسم پس بمن کتابی مرحمت کنید که باو عمل کنم فرمود من کتابی بجهت تو داده ام بمولی التاجی برو نزد او و کتاب را از او بگیر

من در عالم خواب رفتم نزد محمد التاج چون مرا دید گفت صاحب الزمان ترا فرستاده من عرض کردم بلی پس کتابی از جیش بیرون کرد و داد بدست من چنین فهمیدم که این کتاب دعاست او را بوسیدم و بالای چشم خود گذاردم و خواستم بر گردم خدمت حضرت حجه عجل الله تعالی فرجه الشریف که از خواب بیدار شدم دیدم آن کتاب در دست من نیست شروع کردم بتضرع و گریه کردن بجهت فوت آن کتاب تا طلوع فجر من مشغول شدم بفریضه صبح و تعقیبات آن بعد رفتم خدمت شیخ محمد تاج دیدم کتاب صحیفه کامله را مقابله می کنند و من مشغول گریه و تضرع بودم و نمیفهمیدم که چه میخوانند بعد از فراغ رفتم نزد شیخ محمد و خوابم را نقل کردم گفت بشارت باد ترا بعلم الهیة و معارف یقینیه قلبم آرام نشد گریه کنان از خدمت ایشان بیرون شدم گفتم خوبست از همان راهیکه دیشب در عالم خواب رفته ام از همان راه بروم شاید بمقصود برسم پس از همان راه رفتم دیدم مرد صالحی که اسم او حسن آقا بود و لقبش تاجا بود بمن رسید من باو سلام کردم فرمود فلانی بعضی از کتب و فقیه نزد من هست و طلاب که از من میگیرند عمل بشرائطش نمی کنند و تو عمل میکنی یا و بین آنچه را طالب هستی بردار و ببر من با ایشان رفتم بکتابخانه شان اول

کتابی که بمن داد همان صحیفه کامله بود که در خواب دیده بودم من مشغول گریه و زاری شدم و از خدمت او بیرون شدم و رفتم با نسخه شیخ محمد التاج مقابله کردم

الحاصل ولادت ایشان سنه هزار و سه بود و رحلت ایشان سنه هزار و هفتاد بود و در تاریخ فوتش این مصرع را گفته اند (افسر شرع اوفتاد و بیسرو پاگشت فضل)

(مقلوب همین تاریخ وفات مرحوم شیخ بهائی است (افسر فضل اوفتاد و بیسرو پاگشت شرع) قبر مبارکش در مقدم قبر ولد ارجمندش علامه مجلسی است

سوم المولى محمد صالح بن مولى احمد السروى الطبرسى شارح اصول كافى وروضه

ص: 754



کافی و اما فروع کافی را شرح نکرد با احتمال آنکه مبدا دارای رتبه اجتهاد نباشد

ایشان در اول بسیار فقیر بود و از شدت کهنگی لباس بمجلس درس نمی نشست و در خارج مدرس بگوشه مینشست و صدا را میشنید و مردم مجلس درس گمان میکردند که این شخص برای تکدی حاضر می شود تا آنکه مراتب فضل و علمش بر همه واضح شد

در مستدر کست که از شدت فقر مدت زیادی بچراغ بیت الخلا مطالعه میکرد و میفرمود «انا حجة علی الطلاب من جالب رب الارباب لانه لم یکن فی الفقر احد افقر منی و قد مضی علی برهة لم اقدر علی ضوء غیر ضوء المستراح»

ایشان بسیار قلیل الحافظه بودند فرمود وقتیکه از منزل بیرون میشدم منزل خود را گم می کردم و اسامی اولادم را فراموش میکردم و در سن سی سالگی مشغول بخواندن حروف تهجی شدم و خداوند مرا باین مرتبه از علم و معرفت رسانید

در قصص العلما است که ایشان یکوقتی رفتند بمنبر که موعظه کنند بالای منبر گفت بسم الله الرحمن الرحیم بس و فراموش کرد بعدش را مدتی ساکت نشست بالای منبر فرزند ارجمندش آقاهادی در پای منبر نشسته بود پدرش عرض کرد اگر القرآن الحکیم را فراموش کرده اید پائین آمدن از منبر را که فراموش نکرده اید از منبر فرود آید تا من بروم بمنبر و موعظه کنم

پس نباید طلاب بواسطه فقر و ناداری یا بواسطه قلت حافظه مایوس شوند و ترك تحصیل بنمایند و حکایت زوجه مکرمه شان آمنه بیگم بنت مجلسی اول در خاتمه باب دوم ذکر شد

رحلت ایشان در سنه هزار و هشتاد و یک بود در اصفهان و قبرشان در مقبره علامه مجلسی است و مرثیه طویله بر لوح قبرش نوشته شده و در تاریخ فوتش این مصراع نوشته شد (صالح دین محمد شده فوت)

چهارم المولی محمد بن حسن بن محمد الاصفهانی الملقب بالفاضل الهندی صاحب کتاب کشف اللثام فی شرح کتاب قواعد الاحکام و غیر آن ولادتشان سنه هزار و شصت و دو بود و نشو و نمایش در صفر من بیلااد هند بود و رحلتشان در اصفهان بود بیست و پنجم ماه رمضان سنه هزار و صد و سی و هفت و مرقد شریفش در شرقی بقعه تخت فولاد است کنار راه قافه رو که می رود بشیر از وقبر این مرحوم قبه و عمارتی ندارد چون در زمان رحلتش آتش فتنه افغان در اصفهان مشتعل بود که سر سلسله آن سلطان محمود بود و شهر را محاصره کردند آخر الامر اهل بلد مستاصل شدند لذا درهای شهر را باز نمودند امیرشان سلطان محمود با تمام اتباع و جنودش داخل شهر شدند و سلطان محمود بسریر سلطنت نشست در حدود سنه هزار و صد و سی و شش و حکم کرد که شاه سلطان حسین صفوی را حبس نمودند با برادرها و فرزندانش در اواخر جمادی الاولی سنه هزار و صد و سی و هفت و جمعی بزرگان دولت را امر کرد بقتل رسانیدند در بیست و پنجم ماه رمضان سنه مذکور سوم وفات فاضل هندی تا آن که سلطان محمود را شبه جنونی عارض شد او را حبس نمودند و در میان محبس بدرک واصل شد

بعد اشرف سلطان ملعون بجای محمود سلطنت نشست و آن ملعون قریب به پانصد حمام و مسجد و مدرسه را خراب کرد آخر الامر از جانب خاندکار روم جند کثیری آمد بجهت قاتله با اشرف و آن ملعون هم امر کرد که سلطان حسین ارا در میان حبس بقتل رسانیدند و بدن شریفش را بدون

غسل و کفن انداختند و اهل و عیالش را اسیر کردند و اموالش را غارت نمودند و خودش هم فرار کرد

بعد از مدتی نعش سلطان حسین را بردند بقم دفن کردند

اینواقع در بیست و دوم محرم الحرام سنه هزار و صد و چهل و دو بود الحاصل مرحوم فاضل هندی در صفر سن بدرجه اجتهاد رسید و خود فاضل هندی در کشف اللثام فرموده که فارغ شدم از معقول و منقول و حال آنکه سیزده سال را تمام نکرده بودم و فرمود که فخر المحققین قبل از ده سال کتب معقول و منقول را نزد پدرش علامه حلی خواند و از فضل خداوند بعید نیست که من سیزده ساله فارغ التحصیل شده باشم و شروع کردم بتألیف و تصنیف و حال آنکه پانزده سالگی نرسیده بودم

در مستدر کست که صاحب جواهر در جواهر مسئله نمی نوشت که کشف اللثام در نزدش حاضر نباشد و فرموده که اگر فاضل هندی در عجم نمی بود گمان نمی کردم که فقه بعجم رفته باشد ووالدش تاج الدین حسن که تاج ارباب عمامه بود در سنه هزار و پنجاه و هشت از دنیا رحلت فرمود

پنجم - مولانا محمد بن عبد الفتاح التتکابنی المازندرانی المشتهر بسراب صاحب کتاب سفینه النجاة فی اصول الدین و غیر آن و از تلامذه محمد باقر سبزواری بودند وفاتشان سنه هزار و صد و بیست و چهار بود

و ایشان حکایت عجیبی دارند

در روذاتست که مولانا محمد یکوقتی حرکت فرمودند جهت زیارت ائمه عراق (سلام الله علیها) دید کسی جلو راحله پیاده می رود هر وقتیکه در بین راه طی منزل می کند، و هر وقتری که بمنزل میرسد و پیاده می شود آن شخص از نظرشان غایب می شود

جناب آخوند تعجب زیادی کرد از اهل قافله از حال آنمرد سؤال کرد گفتند هر وقت به منزل میرسیم می آید و از ما طعامی میگیرید دیگر او را نمی بینیم تا وقت حرکت کردن پس چون وقت رحیل رسید جناب مولانا محمد دید آنشخص حاضر شد در طی طریق با و نظر کردد ید بهواراه می رود پلهایش را بزمین نمیگذارد جناب مولانا محمد را واهمه برداشت، آنشخص را نزدیک طلبید از حقیقت امرش سؤال کرد

گفت من مردی هستم از اجنه و بیک کربت عظیمی گرفتار شدم و باخداوند عهد کردم که اگر از این کربت نجات بیابم پیاده در رکاب یکنفر از علمای شیعه زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام مشرف بشوم و شنیدم که شما زیارت مشرف میشوید من غنیمت شمردم و در رکاب شما میروم زیارت

جناب مولانا سؤال کرد تو که از اجنه هستی چرا از مردم طعام میگیری در وقت ورود بمنزل

گفت من طعام میگیرم و بفقرای قافله بدل میکنم فرمود طعام شما طائفه اجنه چه چیز است گفت هر جا صورت ملیحی و جسد صبیحی را به بینیم از بنی آدم او را بسینه خود میچسبانیم و بو می کشیم و بهمان قوت میگیریم چنانچه آدمیان از طعام خوردن قوت میگیرند پس هر گاه ببینید یک نفر از بنی آدم اختلالی در دماغ و عقلشان یافت شد از اثر همین خواهد شد و علاجهش آنست که قدری از آب سداب بگیرند و بهتر آنستکه او با سرکه مخلوط کنند و قطره از دو سوراخ دماغ او بریزند آن جنی که او را مس کرده کشته می شود و آنشخص هم خوب می شود باذن خداوند چند منزل بعد وارد شدیم بر مردیکه بما خیلی اکرام و احسان نمود پس آنشخص جنی نزد من آمد



گفت صاحبخانه بگو همان خروس سفیدی که در خانه دارد بجهت شما ذبح کند بصاحبخانه گفتم او هم ذبح کرد

ساعتی نگذشت که صدای گریه و شیون از خانه آنمرد بلند شد صاحبخانه آمد نزد ما مکروب و محزون و گفت چون ما خروس را ذبح کردیم برای یکنفر از بنات ما شبۀ جنونی عارض شده و آن دخترک مغشی علیها بروی زمین افتاده و ما الان متحیریم در امر ایندختر و در معالجه مرضش فرمود من بصاحبخانه گفتم مترس و تعجیل مکن دوی دختر مصروع تو نزد منست پس گفتم قدری سداب حاضر کنید با قدری سرکه و ممزوج بهم نمودم و چند قطره از آن در یکی از دو سوراخ دماغ ریختم هما نساعت آندختر خوب شد و از جای خود حرکت نمود شنیدم که کسی ناله میکند و میگوید «آه خود بیک کلمه باعث قتل خود شدم»

فرمود بعد ما آنشخص جنی را ندیدیم که جلو راحله برود فهمیدیم که آن جنی بواسطه استعمال آب سداب کشته شده وفات مولانا محمد در روز غدیر مبارک سنه هزار و صد و بیست و چهار بود و قبر شریفش در اصفهان در آخر خیابان محله خواجه متصل بمقبره تخته فولاد است و قبه عالی و بنای رفیعی دارد

نظیر این حکایت در روضات نقل کرده از سید صفی الدین از عالم فاضل برهان الدین موصلی گفت ما از مصر عازم شدیم بجهت حج بیت الله الحرام در یکی از منازل اژدهایی دیدیم مردم حرکت کردند که او را بقتل برسانند پس پسر هم من او را بقتل رسانید ناگاه دیدیم که پسر عمم را ربودند و بردند هر قدر اهل قافله سعی کردند و با اسبها سوار شدند خواستند او را بر گردانند ممکن نشد چون عصر آن روز شد دیدم پسر عمم آمد باسکینه و وقار سؤال کردیم ترا کجا بردند و بتو چه گذشت

گفت وقتیکه من آن اژدها را کشتم مرا ربودند و بردند در میان طائفه از اجنه که بعضی می گفتند اینمرد پدر ما را کشته بعضی میگفتند برادر ما را کشته بعضی میگفتند پسر پسر عمم را کشته هجوم آوردند بر سر من . ناگاه رئیسشان گفت بگو «بالله وبالشریعة المحمدیه» من گفتم ، پس اشاره کرد بآنها که اینمرد را ببرید بشرع مقدس پس مرا بردند نزد شیخ کبیری که بدکه نشسته بود - چون رفتم مقابل آن شیخ گفت دست از او بر دارید ادعای خود را بکنید

اولادش گفتند این شخص پدر ما را کشته گفتم حاش لله ما زائرین بیت الله الحرام هستیم باین منزل که رسید رسیدیم اژدهایی ظاهر شد و من او را بقتل رسانیدم چون قاضی اجنه شنید گفت او را وا بگذارید چون شنیدم در بطن نخله از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود «من تریا بغیر زیه فقتل فلاذیه ولا قودله وفي رواية أخرى من خرج عن زیه قدمه هدر

ششم استاد الكل فی الكل عند الكل آقا حسین بن محمد الخوانساری صاحب مشارق الشموس فی شرح الدروس و غیر آن و ایشان از تلامذه مجلسی اول و میر ابوالقاسم فندرسکی بودند

در روضا تست که مرحوم آقا حسین فرمود زمستانی بر من در میان مدرسه اصفهان گذشت که بسیار سرد بود ابدأ قادر نبودم برای خود آتش روشن کنم و یک لحاف کهنه داشتم که بخود پیچیده بودم و در میان حجره قدم میزدم که شاید فی الجملة بدنم گرم شود

بعد از برکت علم کارش بجائی رسید که یكروز وارد شد بشاه سلیمان صفوی دید جبه نفیس بسیار عالی پوشیده که اطرافش را جواهرات دوخته بود و مثلش را چشم روزگار ندیده بود

جناب آقای خوانساری دستشرا در زیر آنجامه کرد و تمجید از آن جامه فرمود جد که آقا تشریف برد سلطان آن جامه را میان ساروقی بست و روانه نمود بجهت آقا حسین خوانساری در کمال عذر خواهی نمودن و گفت این لباس لیاقت جناب شما را ندارد لکن امیدوار هستم که او را رد فرمائید

مرحوم محقق سبزواری شوهر همشیره آقای خوانساری بود و آقای خوانساری شوهر همشیره محقق سبزواری بود اهل خوانسار خرس را (صاحب) میگویند یکرز با صاحب ذخیره از میان بازار اصفهان میگذشتند دیدند میت خرسی را انداخته اند بالای الاغی و میبرند که در خارج شهر بیندازند صاحب ذخیره اشاره کرد که این صاحب شما هست آقا فوراً فرمود الحمدلله الذی لم یزل حمل امواتنا علی اعناق احیائکم؟ اشاره کرد بآنکه خراسانیها را بحمار نسبت میدهند یکرز کسی از آقا پرسید آیا راست است که اهل خوانسار بخرس صاحب میگویند، فرمود بلی ایصاحب، رحلت ایشان در اصفهان بود در آخر سنه هزار و صد و هشت در تخته فولاد دفن شد در پشت سر نهر زاینده رود نزدیک بابا رکن الدین عارف و قبرش قبه و بارگاهی دارد و سنک قبرش یشم پر قیمتی بود بعد که افاغنه آمدند باصفهان آن سنک را شکستند بعد دوسنک مرمر بر روی قبر ایشان و قبر پسرشان آقال جمال فرش کردند و از کرامات مرقد ایشان آنست که زائرین مرقدشان از زائرین تمام مراقد آن مکان زیاد تر است در ماده تاریخش گفته شد «ادخلی جنتی» پسر ایشان جناب آقا جمال الدین ابن المحقق آقا حسین خوانساری صاحب حاشیه شرح لمعه و غیر آنست و در مطایبات کتب «کلثوم

نه» را گفته اند رحلتشان در اصفهان بود در بیست و ششم ماه رمضان سنه هزار و صد و بیست و پنج و در مزار تخته فولاد دفن شد نزد قبر والدشان آقا حسین خوانساری

هفتم المولی الزکی الشیخ محمد تقی بن الشیخ عبد الرحیم الطهرانی الرازی و اصلشان مسقط الرأس والدشان قریه ایوان کیف بود که به منزلی طهرانست صاحب حاشیه بر معالم و ایشان در عنفوان جوانی مشرف شد بزیارت عتبات عالیات و مدتی خدمت شیخ فقیه شیخ جعفر بن خضر النجفی صاحب کشف الغطاء تلمذ کرد مرحوم شیخ صبیبه مکرمه خود را تزویج کرد بشیخ محمد تقی و از آن مخدره خداوند پسر برارنده بمرحوم شیخ عطا فرمود مسمی بجناب حاجی شیخ محمد باقر والد ما جد جناب شیخ محمد تقی آقا نجفی و جناب حاجی شیخ محمد باقر تزویج فرمود دختر خاله خود را صبیبه مرحوم حجة الاسلام سید صدر الدین الموسوی العاملی که پدر مرحوم آیه الله آقاسید اسمعیل صدر باشد شیخ محمد تقی در نیمه ماه شوال المکرم سنه هزار و دویست و چهل و هشت از دنیا رحلت فرمود و در مقبره تخت فولاد اصفهان دفن شد ایشان برادر فقیه صالحی داشتند شیخ محمد حسین صاحب کتاب فصول و رحلت ایشان در کربلای معلی بود در حدود سنه هزار و دویست و شصت و یک و در درب صحن مقدس حضرت سیدالشهداء علیه السلام دفن شد پسر ایشان جناب حاجی شیخ محمد باقر در نجف اشرف از دنیا رفت در سال هزار و سیصد و یک و مفید ایشان جناب آقا شیخ محمد تقی آقانجفی روز سیزدهم ماه شعبان در اصفهان سنه هزار و سیصد و سی و دوازدهم دنیا رحلت فرمود و قبر شریفش در اصفهان معروفست و در آنسال جمعی از بزرگان علماء رحلت فرمودند

منجمله در طهران مرحوم محقق آقا میرزا سید حسین قمی

منجمله در قم مرحوم حاجی ملا غلامرضای محشی کتاب وسائل و مرحوم حاجی سید اسحق

هشتم - مولانا حجة الاسلام الحاج سید محمد باقر بن سید محمد تقی الموسوی الشفتی الجیلانی صاحب کتاب مطالع الانوار و تحفة الابرار و غیر ایندو و تلمذ ایشان نزد سید بحر العلوم و



میرزای قمی و آقا سیدعلی صاحب ریاض بود و اشتهاار ایشان و مرجعیت عامه مسلمین شان معلوم است

یکروز فتحعلی شاه در خارج شهر اصفهان میان عمارت خود نشسته بود دید فیلی را بار کرده می آورند بگمانش فیل را برای او می برند نگاه کرد دید او را از میان اردو گذرانیدند و بجانب شهر بردند سلطان استفسار کرد که فیل از کیست و بارش چه چیز است

بعرض رسانیدند که این فیل از مسلمانان هندوستان است و بارش تنخواهی است که از تجار هند از بابت وجوهات بجهت سید فرستاده اند چون فیل را نزد سید بردند بار آنرا قبض فرمود و خود فیل را بجهت سلطان فرستاد و گویا دولت و ثروت سید را در میان علماء اسلام هیچکس نداشت حتی سید مرتضی علم الهدی

منجمله وقتی که میخواست بمکه مشرف شود کتابخانه سید را قیمت کردند پنجاه هزار تومان بود و در وقتی که محمد شاه رفت باصفهان سید بر استری سوار شد بعزم دیدن سلطان و در پیش روی او سید علینقی عرب بنا بر عادتی که داشت مشغول شد بخواندن قرآن بلحن حجاز چون بنزدیک اردوی سلطان رسید این آیه را سید علینقی تلاوت کرد « قل اللهم مالك الملك تؤتی الملك من تشاء الخ » محمد شاه گفت یقین عزت بدست خداست که اینمرد را اینقدر عزت داده

چون رسید باردوی سلطان این آیه را تلاوت کرد « یاایها النمل ادخلوا مساکنکم لا يحطمنکم سلیمان و جنوده وهم لا یشعرون » پس یکمرتبه تمام سربازها و اعیان دولت ریختند بعضی دست سید را و بعضی پای سید را و بعضی سم استر سید را می بوسیدند محمد شاه حیرت کرد چون بدر سرای شاهی رسیدند سید علینقی این آیه را تلاوت کرد « اذا ارسلنا الی فرعون رسولا فعمی فرعون الرسول الخ »

الحاصل رحلت جناب سید در دوم ربیع الاول سنه هزار و دویست و شصت است و در قبه که خود جهت خود ساخته بود در مسجد و مدرسه بید آباد که خود بانی آن بود دفن شد و الان مقبره شان زیارتگاهی شده است مثل مقابر انبیاء و ائمه اطهار (علیه السلام)

ایشان پسر برارنده داشتند مولانا وسیدنا السید اسدالله که در نجف اشرف مدفونند و مقبره شان مقابل مقبره مرحوم حاجی شیخ مرتضی الانصاری است

نهم الحاج محمد ابراهیم بن محمد حسن الکلباسی صاحب کتاب اشارات وغیره و او از تلامذه آقای بهبهانی وسید بحرالعلوم و میرزای قمی بود و در نهایت زهد و ورع بود شخصی خدمت ایشان بجهت مهمی شهادت داد ایشان فرمودند پیشه تو چه چیز است او گفت من غسل

پس شرائط غسل را پرسید آنمرد بیان کرد و گفت وقتی که مامیت را کفن میکنیم یک سخن بگوش میت میگوئیم

حاجی فرمود چه میگوئید گفت میگوئیم «خوشا بسعادت تو که وفات کردی و برای ادای شهادت خدمت حاجی نرسیدی»

و اگر فقیری چیزی از او میخواست شاهد میخواست و شاهد را قسم میداد و آن فقیر را هم قسم میداد که این تنخواهی را که بتو میدهم اسراف نکنی بعد خرجی یکماهه را باو میداد

نقل است یکنفر از همسایگان آن مرحوم مشغول لهو ولعب وساز و طرب بود حاجی مرحوم کسی را نزد او فرستاد که این عمل را ترك کن آنمرد در جواب گفت به آقا بگو غل بخایه





من بگذارد آنشخص همین مطلب را باقا عرض کرد ظهر آقا تشریف برد بمسجد بعد از نماز رفت بمنبر موعظه کرد بعد از موعظه فرمود من  
صنعی مجاری یاد ندارم که غل بخایه این شخص بگذارم فوراً بیضه او ورم کرد و کم کم بزرگ شد و همانشب از دنیا رفت

در شفاء الصدور نقل کرده یکنفر از فضلاهی اهل منبر در محضر ایشان گفت حضرت سید الشهداء علیه السلام فرمود « زینب زینب »  
آنعالم باورع و تقوی به آواز بلند فرمود خدا دهانت را بشکند حضرت دو مرتبه فرمود « زینب زینب » رحلت این مرحوم در سنه هزار و  
دویست و شصت و دو بود و قبر شریفش در اصفهان معروفست

دهم المولی محمد بن المولی محمد رفیع الجیلانی المشهور بالبیاد الی اصفهانی

ایشان از اجله حکماء و متکلمین بوده اند و معاصر بوده با آقای بهبهانی و از تلامذه مولی میرزا محمد تقی الماسی بود که از احفاد مرحوم  
مجلسی است و مرحوم حاجی کلباسی و ملا علی نوری از تلامذه ایشان بودند

در روضات از حاجی کلباسی نقل میکند که فرموده در بعضی از سنین مجاعه منحصر بود طعام و خورش ایشان و عیالاتشان بخوردن  
هو بیج (زردک) تا ششماه با نهایت شعف و میل سلاطین از کثرت کراماتی که از ایشان دیده بودند خیلی مایل بودند بملاقات ایشان لکن  
ایشان کاره بودند و از تواضعشان این بود که بالاغ برهنه سوار میشد و بمسافات بعیده میرفت

رحلشان در سنه هزار و صدو نود و هفت بود و در مقبره مزار تخته فولاد دفن شد پشت دیوار مزار محقق خوانساری

یازدهم - السید المتکلم الحکیم محمد بن السید حیدر الحسینی الطباطبائی المشتهر بمیرزا رفیعا النائینی صاحب شرح اصول کافی و  
ایشان از مشایخ علامه مجلسی بودند رحلتشان در اصفهان بود در هفتم شوال سنه هزار و هشتاد در سن هشتاد و پنج و در مزار تخت فولاد  
دفن شد بامر شاه سلیمان صفوی بمرقدهش قبه عالیه نصب کردند

(نائین قصبه ایست از توابع اصفهان و از آنجا تا اصفهان ده فرسخ است)

و ایشان غیر ملا رفیعا هستند که مدفونست در مشهد مقدس - و ایضا غیر ملا رفیع واعظ قزوینی است صاحب کتاب ابواب الجنان که در  
سنه هزار و هشتاد و نه از دنیا رفت و در قزوین دفن شد

دوازدهم الشیخ ابو القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب الطبرانی صاحب معاجم ثلثة الکبیر - والوسیط - والصغیر تولدش سنه دویست و  
شصت است بطبریة شام و بین اوو شام سه منزلست و در او بحیره ایست و در آن بحیره سنگی است که گمان کرده اند قبر حضرت سلیمان  
پیغمبر است (در طبریة است قبر لقمان حکیم)

و بعد ایشان ساکن اصفهان شدند و در اصفهان از دنیا رفت سنه سیصد و شصت و قبرش پهلوئی قبر حممه است (بالحاء المهملة ثم  
المیمین ثم الحاء) که از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود

و در اصابه است که حممه از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می بود و در زمان عمر بجهت جهاد رفت به اصفهان و آنجا  
شهید شد

سیزدهم الفاضل الخبیر میرزا عبدالله بن عیسی الی اصفهانی ثم التبریزی المشتهر بالافندی صاحب کتاب ریاض العلماء

کتابخانه مرحوم علامه مجلسی در تصرف ایشان بود و از تلامذه مرحوم مجلسی بودند و از

ص: 760

علامه مجلسی تعبیر میکند باستاد الاستناد و از علامه سبزواری تعبیر میکند باستادنا الفاضل و از محقق خوانساری تعبیر میکند باستادنا المحقق و از مولانا میرزا الشیروانی تعبیر میکند به استادنا العلامة

و ایشان مشرف شدند بحج بیت الله الحرام و بین او و بین شریف مکه منافرت و شکر آبی واقع شد پس بقسطنطنیه رفته آنجا بود تا وقتیکه شریف مکه عزل شد از اینجهت ملقب شد بافندی و ایشان جامع صحیفه ثالثه سجادیه هستند ، صحیفه ثانیه سجادیه تألیف شیخ حر عاملی است رحلتشان در در عشر ثلثین بعد المآة و الالف من الهجرة المقدسه بود زمان رحلت فاضل هندی و اشتعال نائره افغانها در اصفهان

چهاردهم العالم الجلیل مولانا اسمعیل بن محمد حسین المازندرانی الشهور بالخاجوئی صاحب شرح مدارك در دو جلد و غیر آن و استاد آخوند ملا مهدی نراقی بودند در نزد نادرشاه افشار ایشان خیلی با ایهت و اجلال بودند و او قول احدی را مثل قول ایشان قبول نمیکرد لکن چون در عصر استیلای افغانها بود در بلاد ایران خصوصاً در بلد اصفهان لذا در کتب اصحاب ذکر زیادی از ایشان نشده و مصنفات آنها مشهور نشده رحلتشان در پانزدهم شعبان سنه هزار و صد و هفتاد و سه بود در اصفهان و مدفنشان در مزار تخته فولاد است و قریب بمقبره فاضل هندی

پانزدهم - الامیر ابو القاسم الفندرسکی و ایشان معاصر بودند با شیخ بهائی و قبرش در تخت فولاد اصفهان معروف است و فندرسک قریه ایست از قراء استرآباد

شانزدهم - رضی الدین رجب بن محمد بن رجب البرسی صاحب کتاب مشارق الانوار و او ساکن حله بود و اصلش از قریه برس است که واقع است بین حله و کوفه و ایشان از علماء اواخر هشتصد یا اوائل نهصد بودند

در روضاتست که مرقدش در وسط باغستانیست در قصبه اردستان که در چند منزلی اصفهان است و در باب سابق نقل شد که بعضی گفتند مرقد ایشان در مشهد مقدس در قبرستان قتلگاه است اگرچه عبارت روضات صریح نیست که این مقبره که در چندمنزلی اصفهان است قبر شیخ رجب برسی است بلکه محتملست که قبر شارح کتاب مشارق باشد نه قبر صاحب مشارق

هفدهم شیخ اوحدالدین مراغی - صاحب کتاب جام جم و ایشان در اصفهان سنه ششصد و هفتاد و هفت از دنیا رحلت فرمود و مرقدش در اصفهان معروفست و مردم اصفهان اعتقادی بوی دارند .

هیجدهم - الحکیم الماهر ابو علی احمد بن محمد بن یعقوب مسکویه الخازن الرازی الاصل اصفهانی المسکن صاحب کتاب تجارب الامم و کتاب طهارة الاعراق و غیر این دو محقق طوسی در دیباچه کتاب اخلاق ناصری خیلی تمجید و مدح از ایشان فرموده و در حدود ماه خامه در اصفهان از دنیا رحلت فرمود و قبر شریفش در محله خواجه است که از محلات اصفهانست و معروفست

نوزدهم - علی اکبر بن محمد باقر اللاهیجی الاصفهانی الفقیه المتکلم صاحب کتاب زبده المعارف و غیر او رحلتش در اصفهان بود سنه هزار و دوست و سی و دو مدفنش در تخت فولاد است قرب بمقبره مولانا اسمعیل خواجهوئی

بیستم - میرزا محمد تقی الماسی این میرزا کاظم ابن میرزا عزیز الله ابن مولانا محمد تقی المجلسی والده ماجده اش صبیبه علامه ملا محمد باقر مجلسی است جهت اشتهاش بالماسی این بود که والد ماجدش میرزا محمد کاظم در میان ضریح مطهر حضرت امیر (علیه السلام) سنک الماسی



نصب کرد که در آنوقت قیمتش هفت هزار تومان بود رحلتش در ماه شعبان سنه هزار صد و پنجاه و نه بود و قبرش در مقبره مرحوم علامه مجلسی است

بیست و یکم - حافظ ابو نعیم صاحب کتاب حلیة الاولیاء در فیض قدسی است که او از اجداد مرحوم مجلسی است رحلت ایشان در ماه صفر سنه چهار صد و سی بود در سن هفتاد و هفت سالگی و قبرش در اصفهان در محله شیخ مسعود معروفست و قبرش الان معروفست به (آب بخشان) روی قبرش نوشته بود، قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) مکتوب علی ساق العرش، لا اله الا الله وحده لا شریک له محمد بن عبدالله عبدی و رسولی ایدته بعلی بن ابیطالب (علیه السلام) رواه الشیخ الحافظ المؤمن الثقة العدل احمد بن محمد بن عبد الله سبط احمد بن یوسف البناء الاصفهانی الخ احمد بن یوسف البناء در محله خاجو مدفونست

بدانکه حافظ باصطلاح اهل درایه و حدیث بکسی میگویند که صد هزار حدیث با اساتیدش حفظ داشته باشد و حجت بر کسی اطلاق می کنند که سیصد هزار حدیث با اساتید حفظ داشته باشد و حاکم بر کسی اطلاق می کنند که حفظش محیط باشد بجمیع، اما در نزد قرآء و اهل تجوید حافظ بکسی اطلاق می کنند که قرآن را از حفظ بخواند در احسن تجوید بقرآءت عشر یا بقرآءت سبع یا بقرآءت واحده اقلا کذا فی الروضات

بیست و دوم - الشیخ ابو الفتوح اسعد بن محمود بن خلف المجلی الاصفهانی الملقب به منتخب الدین الفقیه الواعظ در روضات است که ایشان از علماء موصوف بعلم و زهد بودند و مشهور بود بعبادت و قناعت و بکدیمین و عرق جبین تحصیل روزی میکرد بشغل صحافی و فاتش شب بیست و سوم ماه صفر سنه ششصد بود و مرقدشان در اصفهان معروفست، در مجالس المؤمنین آن قبر را نسبت دادند بشیخ ابوالفتوح رازی شیعی مفسر معروف و این اسناد اشتباه است چون قبر شیخ ابوالفتوح رازی مفسر در حضرت عبدالعظیم است در ری

بیست و سوم - محمد بن محمد رضا القمی صاحب تفسیر کنز الدقائق در چهار مجله ایشان از تلامذة مرحوم علامه مجلسی بوده و مجلسی ثناء بلیغی از ایشان و از تفسیر کنز الدقائق فرموده بیست و چهارم مؤید الدین حسین بن علی الاصفهانی المنشی المعروف بالطغرائی صاحب

قصیده معروفه بلامیة العجم و از اشعار اوست

(اذا مالم تکن ملکا مطاعاً فکن عبداً لخالقه مطیعاً وان لم تملك الدنيا جمعياً كما تهواه فاتر کها جمعياً) ایشان وزیر سلطان مسعود سلجوقی بود و بعد او را بقتل رسانیدند

بیست و پنجم - جناب اسمعیل بن عباد طالقانی المعروف بکافی الکفاة و المشهور به صاحب بن عباد و او اعجوبه دهر و نادره زمان بود

بیست و ششم - جناب حسن بن علی بن اسحق الملقب بنظام الملك الطوسی و احوالات ایندو عالم جلیل در خاتمه باب نهم ذکر شد فراجع

بیست و هفتم - بابا رکن الدین مسعود بن عبدالله انصاری عارف مشهور نقل شده که شیخ بهائی ششماه قبل از رحلتشان از مزارستان اصفهان گذشت و از قبر بابا رکن الدین شنید که شیخنا در فکر خود باش پس شیخ بعد از شنیدن آنصدا پیوسته مشغول گریه و تضرع و مناجات باقاضی الحاجات بود و توجه بآخرت داشت تا وفات نمود وفات بابا رکن الدین سنه هفتصد و شصت و نه بود و قبرش در تخت فولاد اصفهان مزاری است معروف و بقعه و قبه و عالیه دارد



بیست و هشتم - جناب آقا میرزا محمد باقر بن زین العابدین الموسوی الخوانساری صاحب روضات الجنات و ایشان از تلامذه آقا شیخ محمد تقی محشی بر معالم بود وفاتش هشتم جمادی الاولی سنه هزار و سیصد و سیزده بود و قبرش در تخت فولاد است

بیست و نهم - میرزا رفیع الدین النائینی السید محمد بن حیدر الحسینی الطباطبائی سید الحکماء و المتألهین علامه زمانه و ایشان استاد علامه مجلسی بودند و تعلیقاتی دارند بر اصول کافی و شرح اشارات و صحیفه کامله و روایت میکنند از مولا عبدالله شوشتری و شیخ بهائی رحلتش سنه هزار و هشتاد و دو بود در اصفهان و مزارش در اصفهان مشهور است (این نام گذشت)

سی ام - جناب علامه فهام آقا میرزا محمد هاشم چهارسوقی برادر کوچک جناب میرزا محمد باقر خوانساری و در نجف اشرف از دنیا رحلت فرمود روز چهارشنبه هفدهم ماه رمضان سنه هزار و سیصد و هیجده و در وادی السلام دفن شد

سی و یکم - قبر میرزا محمد باقر هروی الاصل قزوینی المسکن اصفهانی المدفن صاحب کتاب طوفان البکاء موسوم بکتاب جوهری که در حدود سنه هزار و دو بیست و چهل و قدری از دنیا رفت و قبرش در اصفهان در محله آب بخشان معروف است :

سی و دوم - قبر جناب نظام الملک طوسی که فی الجمله حالاتش در خاتمه باب نهم ذکر شد رحلتش در اصفهان بود سنه چهارصد و هشتاد و پنج و قبر شریفش در پای چنار محله دار البطیخ معروف است و ایشان با سلطان ملکشاه بن الب ارسالان دریک مقبره مدفونند

### امر سوم - در قبور شریفه امامزادگان عظام واقع در شیراز

اول - بقعه مبارکه السید امیراحمد بن موسی الکاظم علیه السلام المعروف به شاه چراغ

در کتاب آثار العجم است که آنبزرگوار در عهد حضرت رضاعلیه السلام اراده کرد که برود به خراسان خدمت برادرش و از راه شیراز تشریف برد قتلخ خان نامی که از جانب مأمون حاکم شیراز بود چون خبر ورود آن بزرگوار را بخان ذبیان شنید با جمعی روانه شد بانجا و عند النلاقی بناء مقاتله بین الفریقین واقع شد ناگاه یکنفر از سپاه قتلخ خان فریاد زد که اگر مقصود شما رسیدن خدمت حضرت رضا علیه السلام است آن بزرگوار در طوس وفات یافته بمجرد شنیدن این خبر کسانیکه در اطراف امامزاده احمد بودند همه متفرق شدند مگر اقارب و خویشان آن بزرگوار و چون شاهزاده امکان مراجعت نداشت رفت بشیراز

مخالفین تعاقب نموده در آنمحل که الان مرقدشان هست آنبزرگوار بدرجه شهادت رسید و مرقد شریفش قبه و بارگاه و صحن و موقوفات زیادی دارد و تولیت آنها بدست فخر السالکین جناب میرزا جلال الدین محمد الحسینی الملقب بمجد الاشراف و اولاد ایشانست و آنها سر سلسله طائفه ذهبیه هستند و ضریح آن امامزاده را خاقان مرحوم فتحعلی خان شاه نقره کرد و درب حرمش از نقره است

دوم - بقعه مطهر سیدامیر محمد بن موسی بن جعفر علیه السلام است در آثار العجم است که ایشان با حضرت شاهچراغ از یک مادر ندوایشان هم بقعه و بارگاه و صحنی دارند و ضریح ایشان را معتمدالدوله نقره نمود و در طرف چپ آن بزرگوار مرقد کوچکی است و لوحی دارد که بر وی نقش شده است ابراهیم بن محمد بن موسی علیه السلام و میگویند فرزند آنحضرت است

سوم - بقعه مبارکه سید علاء الدین حسین بن موسی بن جعفر علیه السلام ایشان هم بقعه و

چهارم بقعه شریفه میر علی بن حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام و ایشان هم بقعه و بارگاهی دارند که واقعست در خارج شهر شیراز نزدیک دروازه اصفهان

پنجم - جناب سید تاج الدین غریب اسم مبارکش جعفر بن فضل بن جعفر بن علی بن ابیطالب علیه السلام و عوام الناس غلطاً او را سید حاجی غریب میخوانند و در سردا به آن بزرگوار دو قبر است یکی قبر سید جلیل سابق الذکر است دیگر میگویند قبر محمد بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام است و این بقعه شریفه محل استجابت دعاست و در مشاجر ایشان باین تربت مقدس رفته قسم یاد می کنند فوراً طرف ناحق را دردی عارض می شود

ششم - بقعه امامزاده ابراهیم و بعضی آن بزرگوار را از اولادهای حضرت موسی بن جعفر علیه السلام میدانند و آن بزرگوار هم بقعه و بارگاهی دارد

هفتم - بقعه خاتون قیامت . قدری دور از شهر است اسم شریفش ام کلثوم است بنت هرون الملقب بکولین بن اسحق بن حسن الامیر بن زید بن حسن المجتبی علیه السلام و چند نفر دیگر از احفاد جناب زید بن الحسن المجتبی علیه السلام در اطراف قبر این مخدره مدفونند

هشتم - در عمدة الطالب است که در شیراز است قبر جناب محمد الصورافی بن حسن بن حسین بن اسحق بن موسی الکاظم علیه السلام لکن دفنش را معین نفرموده

نهم - ایضا در عمدة الطالب است که در شیراز خارج باب استخر است قبر جناب علی بن حمزه بن موسی الکاظم علیه السلام

دهم در روضات است که در گرمی است که پنج فرسخی فساه و بیست و پنج فرسخی شیراز باشد قبر جناب علی بن احمد بن موسی المبرقع ابن محمد الجواد علیه السلام است صاحب کتاب استغاثه فی بدع الثلثة رحلتش در جمادی الاولی سنه سیصد و پنجاه و دو بوده

### **امر چهارم - در ذکر قبور شریفه بعضی از علماء شیعه و علماء اهل تسنن و عرفاء و شعراء مدفونین در شیراز**

اما علماء شیعه مدفونین در شیراز :

اول جناب امیر صدر الدین محمد شیرازی المکنی بابی بالمعالی و نسبش بچند واسطه منتهی می شود بحضرت امام زین العابدین علیه السلام و ایشان صاحب تصانیف عدیده هستند مثل حاشیه شرح مطالع و حاشیه شرح تجرید و حاشیه شرح کشف و در سنه نهصد و نه در شیراز بدست طائفة ترکمانیه مقتول شد و در مدرسه منصوریه دفن شد

دوم ولد ارجمند ایشان امیر غیاث الدین منصور بن امیر صدر الدین محمد صاحب کتاب تعدیل المیزان و ایشان در سنه نهصد و چهل و هشت در شیراز از دنیا رفت و قبر ایشان هم نیز در مدرسه منصوریه است و هر دو بزرگوار در یک بقعه مدفونند

سوم - جناب السید الادیب صدر الدین علیخان بن نظام الدین احمد بن میر مصوم المدنی المکی الهندی الشیرازی بدانکه چون خواهر شاه عباس تانی خواست مشرف شود زیارت حرمین شریفین جناب میر معصوم را همراه همشیره اش کرد بجهت تعلیم مسائل و مناسک حج در بین راه ایشان تزویج فرمودند آن مخدره را و بعد از زیارت حرمین شریفین از ترس شاه عباس معاودت به وطن نفرمودند





و مقیم شدند بمکه و از بطن خواهر سلطان جناب آقا سید احمد متولد شد و بعد آمدند بمدینه طیبه توطن فرمودند و در پانزدهم جمادی الاول سنه هزار و پنجاه و دو از جناب سید احمد جناب صدرالدین سید علیخان متولد شد ایشان صاحب شرح صحیفه سجادیه و کتاب سلافة العصر و غیر این دو هستند نسب شریفش به بیست و شش واسطه منتهی می شود جناب زید بن علی بن الحسین تولد ایشان در مدینه شریفه بود بعد مدتی ایشان مجاور مکه معظمه شدند بعد تشریف برد بحیدر آباد هند و مدتی در هند اقامت فرمود بعد دو مرتبه مشرف شد بزیارت بیت الله الحرام بعد آمد بشیراز و در مدرسه منصوریه مشغول شد بتدریس و تصنیف و در سنه هزار و صد و بیست از دنیا رحلت فرمود و قبرش در شیراز در شاه چراغ قرب قبر سید ماجد است

چهارم - جناب السید المسجد الامجد السید علیخان بن السید الزاهد العابد السید خلف بن سید عبد المطلب الحویزی الموسوی المشعشعی و به نوزده واسطه نسبش منتهی می شود بجناب سید احمد بن موسی الکاظم (علیه السلام) والی حویزه و ایشان تصنیفات زیادی دارند مثل کتاب منتخب التفاسیر و نکت البیان و غیر اینها

در مستدر کست که گمانم اکثر فوائد کتب سید نعمت الله شوشتری از تصانیف این سید جلیل مأخوذ است در انوار نعمانی است و کان السید عالما شاعرا صالحا ادبیا عابدا و کان حاکما علی بلاد العرب کالحویزه و ماوالا هاله دیوان نفیس و ما کنا نسمع فی مجلسه شیئا سوی روی جدنا عن جبرئیل عن الباری ابن سید جلیل و آبانشان از کسانی هستند که خداوند جمع فرموده بجهت آنها دنیا و آخرت را وظاهراً ایشان در حدود سنه هزار و صد از دنیا رحلت فرمودند و قبر شریفشان هم گویا در بقعه جد بزرگوارشان امامزاده احمد باشد و پدر بزرگوارشان سید خلف بن سید عبدالمطلب نیز از اجله علماء بود صاحب کتاب سیف الشیعه و مظهر الغرائب فی شرح دعاء عرفه لسیدنا ابی عبدالله الحسین علیه السلام که باشاره جناب آقا میرزا محمد استرآبادی صاحب رجال کبیر آن را شرح فرمود و این روایت در آن کتاب است

«روی عن ام الفضل زوجة العباس بن عبد المطلب مرضعة الحسین (علیه السلام) قالت اخذ منی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حسینا ایام رضاعه فحمله فاراق ماء علی توبه فاخذته بعنف حتی بکی فقال صلی الله علیه و آله و سلم مهلایا ام الفضل ان هذه الاراقه الماء يطهرها فای شیئی یزیل هذا الغبار عن قلب الحسین»

ایشان معاصر بودند با جناب شیخ بهائی و املاک و مزارع داشتند و حاصل آن را باین طریق بمصرف میرسانیدند آنچه بمصرف زکوة صرف میشد در دفتر بعلا مت حرف «زا» رقم میکردند و آنچه بمصرف صدقه صرف می شد بعلا مت حرف «ق» رقم میکرد دو آنچه بمصرف صله رحم صرف میشد بعلا مت حرف «ص» رقم میکردند و آنچه بمصرف واردین و شعراء و مخالفین مذهب صرف میشد که مقصودش ستر عرض خود بود و مؤمنین و فقرا را بر خود ایثار میفرمود و راضی نمیشد بجمع نمودن مال دنیا و اگر از مصارف مقرره چیزی زیاد می آمد میفرمود یارب لا تجعلنی من الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله ایشان بسیار زاهد و مرتاض بودند لباسهای درشت میپوشید و نان سبوس نگرفته میل میفرمود اقتداء باجداد طاهرینش علیه السلام عباداتش ضرب المثل بود و نمازهای نوافل و روزه های مستحبه از او ابدأ فوت نشد و در اکثر لیالی جمعه یکفر آن ختم میفرمود و جد بزرگوارش سید عبدالمطلب از اکابر فضلا عصر خود بود و جد اعلاشان سید محمد بن فلاح از تلامذه جناب شیخ احمد بن فهدالحلی بود

پنجم - جناب السید الجلیل ابو علی السید ماجد بن سید هاشم وایشان استاد مرحوم فیض

بودند در کتاب وافی فرموده «وكان هذا السيد محققاً مدققاً شاعراً اديباً ليس له نظير في جودة التصنيف وبلاغة التعبير وفصاحة التعبير ودقة النظر» رحلت ایشان در شیراز بوده سنه هزار و بیست و هشت و در بقعه مبارکه سید احمد بن موسی الکاظم علیه السلام دفن شد و قبر شریفشان در آنجا معروفست

ششم المولی محمد بن صدر الدین محمد بن ابراهیم الشیرازی و ایشان مرد عالم فاضل متکلم جلیلی بود و از تصنیفات ایشانست حاشیه بر شرح لمعه و رحلتشان در دولت شاه عباس ثانی است در عشر هزار و هفتاد هجری و والدشان جناب آخوند ملاصدری صاحب اسفار و شرح اصول کافی و غیر این بود و رحلتشان در بصره بود و در عشر خمسين بعد الالف من الهجرة المقدسه

و اما علماء اهل تسنن مدفون در شیراز

اول علی بن محمد بن علی الحسینی الحنفی الجرجانی الاسترآبادی الملقب بمیرسید شریف مصنف شرح مواقف و صرف میر و نحو اینها و ایشان در سنه هشتصد و شانزده از دنیا رفتند در شیراز و قبرش در بقعه دار الشفا هست در مجالس المؤمنین فرموده که ایشان شیعه بودند و در روضات نخطئه میفرماید شیعه بودن ایشان را و میفرماید پسرشان جناب شمس الدین محمد بن میر سید شریف شیعه بوده یکروز میر سید شریف از پسرش سؤال کرد تو درجه کدامیک از علماء را طالبی گفت درجه شما را فرمود تو کم هست هستی بجهت آنکه من طلب کردم درجه ابن سینا را و به اینمرتبه رسیدم و تو که ایندرجه را طالبی بهیچ مقامی نخواهی رسید

دوم - قاضی فضل الله بن روزبهان المسکنی بابو محمد بن ابی نصر صاحب کتاب مقاصد و کتاب تفسیر عرائس و کتاب الانوار فی کشف الاسرار و کتاب ابطال الباطل در نقض کشف الحق علامه حلی رحمت الله علیه بعد قاضی نورالله شوشتری کتاب احقاق الحق را نوشته در رد ابطال الباطل أولاً میفرماید «قال المصنف رفعه الله» مرادش علامه حلی است بعد میفرماید «وقال الناصب خفضه الله» مرادش قاضی روزبهانست بعد میفرماید «صورة رده شکر الله سمیه» مراد خودشان هست و آن کتاب و کتاب عباقت میر حامد حسین از بهترین کتبی هست که تألیف شده در رد علماء جمهور و درباره قاضی روزبهان شیخ بهائی فرموده

كان في الاكراد شخص ذوسداد امه ذات اشتها بالفساد بابها مفتوحة للداخلين

رجلها مرفوعة للفاعلين فهي مفعول بها في كل حال دابها تميز افعال الرجال

ولادتش در شهر فسا بود سنه پانصد و بیست و شش و رحلتش در شیراز بوده سنه ششصد و شش و قبرش در محله مال گفت است و بقعه عالی داشته و این رباعی از اوست

دل داغ تو دارد ار نه بفروختمی \*\*\* در دیده توئی و گرنه بر دوختمی

جان منزل تست و ر نه روزی صدبار \*\*\* در پیش تو چون سپند بر سوختمی

سوم - عمرو بن عثمان بن قنبر الفارسی البیضاوی و او امام نحویین و شاگرد خلیل بصری بود و در سنه صد و نود تقریباً از دنیا رفت و قبرش در شیراز محله سنگ سیاه است و جهت نامیدن آن محله را بسنگ سیاه آنست که نوع قبر سیبویه سنگ سیاه شفاف است باین مناسبت این محله را باین اسم نامیده اند

اما شعرای معروف مدفون در شیراز

اول شیخ مصلح الدین ابن عبدالله المتخلص به شیخ سعدی کازرونی و او خواهرزاده قطب الدین شیرازی است ، در سنه پانصد و هشتاد و نه متولد شد و در شوال سنه ششصد و نود و

ص: 766

يك از دنيا رحلت نمود و قبرش در شیراز معروفست در مدت عمر بصحبت جمعی از کبار رسیده :

منجمله شیخ صفی الدین اردبیلی منجمله امیر خسرو دهلوی منجمله شیخ شهاب الدین سهروردی منجمله شیخ عبد القادر جیلانی  
منجمله جلال الدین محمد مولوی رومی (صاحب مثنوی)

در روضات است سعدی در زمان سیاحت خود رفت نزد ملای رومی یکروز گفت من غزلی بطرز مثنوی بگویم ، گفت (سرمست اگر در  
آئی عالم بهم برآید)

هر چه کرد نتوانست مصرع دیگرش را بگوید پس رفت خدمت ملای رومی اول تکلمی که ملای رومی با او کرد گفت

سرمست اگر در آئی عالم بهم برآید \*\*\* خاك وجود ما را گرد از عدم برآید

الی آخر الغزل المعروف بس سعدی اعتقاد کامل نمود بصفای باطن ملای رومی

اساتید شعراء سعدی را یکی از ارکان اربعه ملك فصاحت و بلاغت دانند ، میگویند ارکان اربعه شیخ سعدی و حکیم فردوسی و حکیم  
انوری و شیخ نظامی است

سعدی را بلبل (هزار داستان) خوانند و دیوانش را نمکدان شعرا گفته اند

قاضی نور الله در مجالس المومنین اصراری دارد که سعدی شیعه بوده و اقوالش را حمل بر تقیه میکند در وصفش همین بس است که  
شخص عجمی اشعار عربی را بقسمی گفته که اساتید از شعرای عرب را قدرت بر آن نیست منجمله قوله

بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجمالہ حسنت جمیع خصاله صلوا علیه و آله

دیوان سعدی مشتمل است بر اشعار بسیار ملیحی ، منجمه لمه در مقام معرفت گفته

برك درختان سبزد نظر هوشیار \*\*\* هر ورقش دفترست معرفت کردگار

منجمله در مقام اظهار محبتش بحضرت امیر علیه السلام گفته

سعدیا شرمی بدار آخر چه میترسی؟ بگو \*\*\* نیست بعد مصطفی مولای ما الا علی

وایضا فرموده منم کزجان شدم مولای حیدر \*\*\* امیر المؤمنین آن شاه صفدر

علی کورا خدا بیشک ولی خواند \*\*\* بامر حق ولی کردش پیمبر الخ

منجمله در مقام موعظه و نصیحت فرموده

چه دوران عمر از چهل در گذشت \*\*\* مزن دست و یا کابت از سر گذشت \*\*\* چه شبیت در آید بروی شباب

شبت روز شد دیده برکن ز خواب \*\*\* چه باد صبا بر گلستان وزد \*\*\* چیدن درخت جوان را سزد \*\*\* نزیید ترا با جوانان چمید \*\*\* که بر  
عارضت صبح پیری دمید \*\*\* دریغا که فصل جوانی گذشت \*\*\* به لهُو و لعب زندگانی گذشت \*\*\* دریغا که بگذشت عمر عزیز \*\*\*  
بخواهد گذشت این دم چند نیز

وله ایضا ایدوست بر جنازه دشمن چه بگذری \*\*\* شادی مکن که بر سرت این ماجرارود

دامن کشان که میروود امروز بر زمین \*\*\* فردا غبار کالبدش در هوا رود

دنیا حریف سقله و معشوق بیوفا است \*\*\* چون میروود هرد آینه بگذار تا رود

بر سایبان حسن عمل اعتماد نیست \*\*\* سعدی مگر بمایه لطف خدا رود

وله ایضا شرف مرد بچود است و کرامت بسچود \*\*\* هر که این هر و ندارد عدمش به زوجود

ایکه در نعمت و نازی بجهان غره مشو \*\*\* که محالی در این مرحله امکان خلود

ویکه در شدت فقری ز پریشانی حال \*\*\* صبر کن این دو سه روزه بر آید معدود

خاک راهیکه بر او میگذری ساکن باش \*\*\* که عیونست و جفونست و خدود است و قدود

دنیی آن قدر ندارد که بر اورشك بری \*\*\* ای برادر که نه محمود بماند نه حسود

دست حاجت چه بری پیش خداوندی بر \*\*\* که کریمست و رحیمست و غفور است و ودود

کرمش نامتناهی نعمش بی پایان \*\*\* هیچ خواننده از این در نرود بی مقصود

وله ایضا گلی خوشبوی در حمام روزی \*\*\* رسید از دست محبوبی بدستم

بدو گفتم که مشکى یا عبیری \*\*\* که از بوی دلایز تو مستم

بگفتا من گلی ناچیز بودم \*\*\* ولیکن مدتی با گل نشستم

کمال همنشین در من اثر کرد \*\*\* وگر من همان خاکم که هستم

وله ایضا جامه کعبه را که میبوسند \*\*\* او نه از کرم پيله نامی شد

با عزیزی نشست روزی چند \*\*\* لا جرم در جهان گرامی شد

وله ایضا پسر نوح با بدان بنشست \*\*\* خاندان نبوتش گم شد

سك اصحاب كهف روزی چند \*\*\* پی نیکان گرفت و مردم شد

وله ایضا سالها بر تو بگذرد که گذر \*\*\* نکنی سوی تربت پدرت

تو بجای پدر چه کردی خیر \*\*\* که همان چشم داری از پسرت

وله ایضا هر دم از عمر میروند نفسی \*\*\* چون نگه میکنم نمانده کسی

ایکه پنجاه رفت و در خوابی \*\*\* مگر این چند روزه دریایی \*\*\* هر که آمد عمارت نوساخت

رفت و منزل دیگری پرداخت \*\*\* برک عیشی بگور خویش فرست \*\*\* کس نیارد ز پس تو پیشفرست

و در تاریخ گلستان سعدی فرموده :

ز ششصد فزون گشت پنجاه و پنج که پر در شد این نامه پر ز گنج

ولی این شعر منافیست در گلستان میگوید

در آن مدت که مارا وقت خوش بود \*\*\* ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود

دوم - جناب شمس الدین محمد بن شیخ کمال الدین المتخلص به خواجه حافظ شیرازی و او حافظ قرآن مجید بود رحلتش در سنه هفتصد و نود و یک هجری بود و قبرش در شیراز معروفست ، حافظ اشعار حکمت آمیزی فرموده منجمله در معرفت فرموده

گفتم بکام وصلت خواهم رسید روزی \*\*\* گفتا که نیک بنگر شاید رسیده باشی

و ایضا فرموده دوست نزدیکتر از من بمنست \*\*\* وین عجب تر که من از وی دورم

چکنم با که توان گفت که دوست \*\*\* در کنار من و من مهجورم

(این هم درست در نمی آید برای اینکه این شعر را سعدی در گلستان خود گفته است)

و ایضا فرموده

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد \*\*\* آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود \*\*\* طلب از گمشدگان لب دریا میکرد

پیدلی در همه احوال خدا با او بود \*\*\* او نمیدیدش و از دور خدایا میکرد

و منجمله در مقام محبتش بخاندان عصمت و طهارت علیه السلام میگوید

ایدل غلام شاه جهان باش و شاه باش \*\*\* پیوسته در حمایت لطف اله باش \*\*\* از خارجی هزار بار بیکجو نمیخرند \*\*\*

گوکوه تا بکوه منافق سپاه باش \*\*\* چون احمدم شفیع بود روز رستخیز \*\*\* گو این تن بلاکش من پر گناه باش

آنها که دوستی علی نیست کافر است \*\*\* گوزاهد زمانه و گوشیخ راه باش \*\*\* امروز زنده ام بولای تو علی

فردا بروح پاك امامان گواه باش \*\*\* قبر امام هشتم سلطان دین رضا \*\*\* از جان بیوس و بر در آن بارگاه باش

(ج 48)

ص: 768



دست نمیرسد که چینی گلی ز شاخ \*\*\* باری پای گلبن ایشان گیاه باش

مرد خدا شناس که تقوی طلب کند \*\*\* خواهی سفید جامه و خواهی سیاه باش

وایضا گفته در مذهب ما کلام حق ناد علی است \*\*\* طاعت که قبول حق بود یاد علی است

از جمله آفرینش کون و مکان \*\*\* مقصود خدا علی و اولاد علی است

وایضا فرموده مردی زکننده در خیبر پرس \*\*\* اسرار کرم ز خواجه قنبر برس

گر تشنه آب رحمتی ای حافظ \*\*\* سر چشمه آن ز ساقی کوثر پرس

وایضا فرموده جان بجان محمد سولست و آل او \*\*\* حقا بدین گوا است خداوند داووم

اشعار دیگری هم در دیوان حافظ هست که از آنها ظاهر می شود شیعه بودنشان . بلکه از بعضی اشعار مثنوی هم ظاهر می شود که ملای رومی هم شیعه بوده ، منجمله از این رباعی

راز بکشا ای علی مرتضی \*\*\* ای پس از سوء القضاء حسن القضاء

از علی آموز اخلاص عمل \*\*\* شیر حق را دان منزه از دغل

وایضا حافظ شیرازی گویا خطاب بحضرت امیر علیه السلام میکند

شب ظلمت و بیابان بکجا توان رسیدن \*\*\* مگر آنکه شمع رویت به رهم چراغ دارد

وله ایضا

شب رحلت هم از بستر روم در قصر حورالعین \*\*\* اگر در وقت جان دادن تو باشی شمع بالتیم

و منجمله در موعظه فرموده

مرا در منزل جانان چه امن و عیش چون هر دم \*\*\* جرس فریاد میدارد که بر بندید محملها

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل \*\*\* کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها

و له ایضا دلا بوز که سوز نو کارها بکند \*\*\* دعای نیمه شبی دفع صد بلا بکند

طیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک \*\*\* چه درد در تو نبیند که را دوا بکند

تو با خدای خود انداز کار و دل خوشدار \*\*\* که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند

بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است \*\*\* بیار باده که بنیاد عمر بر باد است

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود \*\*\* زهر چه رنک تعلق پذیرد آزاد است

نصیحتی کنمت یاد گیر و در عمل آر \*\*\* که این حدیث ز پیر طریقتم یاد است

مجو درستی عهد از جهان است نهاد \*\*\* که این عجوزه عروس هزار داماد است

چه گوئیست که بمیخانه دوش مست و خراب \*\*\* سروش عالم غییم چه مزده ها داده است

که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین \*\*\* نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است

تراز کنکرة عرش میزند صغیر \*\*\* ندانست که در این دامگه چه افتاده است

رضا بداده بده وز جبین گره بگشای \*\*\* که بر من و تو در اختیار نگشاده است

وله ایضا بال بگشا و صغیر از شجر طوبی زن \*\*\* حیف باشد چه تو مرغی که اسیر قفسی

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش \*\*\* وه که بس بیخبر از غلغل بانک جرسی

گفته شده چون خواجه حافظ در کمال بی تعینی میزیست بعد که از دنیا رفت بزرگان بتشییع جنازه او حاضر نشدند آخر الامر قرار بر این شد که اشعارش را که بسوفار بارها نوشته شده بود جمع آوری نمایند و طفل صغیری یکی از آن سوفارها را بیرون آورد آنچه مضمون اوست برطبق

آن عمل نمایند ، چون طفل یکی از آن سوفارها را برداشت نوشته بود :

قدم دریغ مدار از جنازه حافظ \*\*\* اگر چه غرق گناهست میروید بهشت

پس بزرگان بجنازه او حاضر شدند و بر او نماز گذاردند از آن روز خواجه را لسان الغیب خواندند

سوم - ملا محمد حسین هشیار قبرش در شیراز است این رباعی از اوست که در حالت نزع گفته

در حضرت تو روی سیاه آوردم \*\*\* طاعت نبدم بارگناه آوردم

نومیدم از آن در که امید مساز \*\*\* زیرا که زتو بتو پناه آوردم

چهارم - میرزا عبدالحسین ثابت این رباعی از اوست

چون شیر خدا تراست فریاد رسی \*\*\* خوشباش و مکن ز محشر اندیشه بسی

البته بورطه هلاکش ننهد \*\*\* آنکس که بود باعث ایجاد کسی

پنجم - میرزا محمد شفیع وصال شیرازی مراثی او مشهور و معروفست و درسنه هزار و دویست و شصت و دو از دنیا رفت و در بقعه

حضرت شاه چراغ مدفون شد و چند پسر برارنده داشت

اول - جناب وقار که اشعار و خط بسیار خوبی دارد دوم - میرزا محمود حکیم

سوم - میرزا محمد داودی که این هر سه اشعار بسیار ملیحی دارند

و در خضر ( هیجده فرسخی شیراز ) است قبر جاماسب برادر گشتاسب بن لهراسب در بالای کوهی و او از اجله حکمای عجم بوده

گویند کسی عارف نزد زردشت نموده و از شیراز است ملاصدری که قبرش در بصره است و قاضی بیضاوی که قبرش در تبریز است ، و

کریمخان زند که درسنه هزار و صد و شصت و چهار در غیر از بتخت سلطنت نشست و مدت سلطنتش سی سال بود در تاریخ وفاتش

گفته شد

کریم زند که از دار ببقار گذشت \*\*\* سه از نود نود از صد صد از هزار گلشت 1193

مخفی نماناد که ابی محمد ( نظامی ) چتری صاحب داستان خسرو و شیرین ، لیلی و مجنون ، مخزن الاسرارهم ظاهراً شیعه بوده و اصلاً

هم اهل چتره است و چتره از بلاد اران است ( اران بلاد وسیعه ای است که از اوست گنجه ، قره باغ ، شمکور ، دیلمقان ) و او معاصر با

خاقانی شاعر بود بسیار اشعار ملیحی دارد ، منجمله :

منتظران را بلب آمد نفس \*\*\* ای ز تو فریاد بفریاد رس

ماهمه جسمیم بیا جان تو باش \*\*\* ماهمه موریم سلیمان تو باش الخ

ایضا فرموده حکم چه بر عاقبت اندیشی است \*\*\* محتشمی مایه درویشی است

ملك سلیمان مطلب کان عباس است \*\*\* ملك همانست سلیمان کجاست

صحبت گیتی که تمنا کند \*\*\* با که وفا کرد که با ما کند

خاکشد آنکسکه درینخاک زیست \*\*\* خاک چه داند که درینخاک کیست

هر ورقی چهره آزاده ای است \*\*\* هر قدمی خاک ملکزاده ای است الخ

ایضا گفته

گل باد خزانیش برد \*\*\* آمد و پیری و جوانیش برد \*\*\* عیب جوانی نپذیرفته اند

پیری و صدعیب چنین گفته اند \*\*\* دولت اگر دولت جمشیدی است \*\*\* موی سفید آیت نومیدی است

فارغی از قدر جوانی که چیست \*\*\* تا نشوی پرندانی که چیست \*\*\* شاهد باغست درخت جوان

ص: 770

پیر شود بشکندش باغبان \*\*\* شاخ تر از بهر گل نوبر است \*\*\* هیزم خشک از پی خاکستر است

عهد جوانی بسر آمد مخسب \*\*\* روز شد اینک سحر آمد مخسب

وایضا فرموده

حدیث کودکی و خود پرستی \*\*\* رها کن کو خیالی بود و مستی \*\*\* چه از سی در گذشتی یا که از بیست

نمیشاید گرچون غافلان زیست \*\*\* نشاط عمر باشد تا چهل سال \*\*\* چهل رفته فروریزد پر و بال

پس از پنجه نماند تندرستی \*\*\* بصر کندی پذیرد پای سستی \*\*\* چه شصت آید نشست آید پدیدار

چه هفتاد آید افتد آلت از کار \*\*\* بهشتاد و نود چون در رسیدی \*\*\* بسا زحمت که از گیتی کشیدی

وز آنجا گر بصد منزل رسانی \*\*\* بود مرگی بصورت زندگانی \*\*\* چه در موی سیه آید سپیدی

پدید آید نشان ناامیدی \*\*\* ز پنبه شد بناگوش کفن پوش \*\*\* هنوز این پنبه بیرون ناری از گوش

و در جنات عالیه از حکماء نقل فرموده که انسان از حین تولد در ترقی است تا سی و چهار سالگی و از آن حد تا به چهل سالگی بیک حالت میماند و از چهل تا پنجاه همه ساله نقصان قوای انسان ظاهر می شود و از پنجاه تا شصت هر ماهی نقصان قوای انسان ظاهر می شود و از شصت تا هفتاد هر هفته نقصان قوای انسان ظاهر می شود و از هفتاد تا هشتاد هر روز نقصان قوا ظاهر می شود و از هشتاد تا نود هر ساعت نقصان قوا ظاهر می شود و از نود تا صد هر لحظه نقصان قوا ظاهر می شود

### امر پنجم - در ذکر قبور بعضی از امامزادگان مدفون در طهران

اول - السید الجلیل ابو القاسم عبد العظیم ابن سید عبدالله بن سید علی بن السید حسن الامیر ابن زید بن الحسن المجتبی (علیه السلام) و ایشان از اصحاب حضرت جواد و حضرت هادی سلام الله علیهما بودند و خیلی محترم بودند خدمت این دو بزرگوار و او را خیلی دوست میداشتند و دینش را بحضرت هادی عرضه داشت چنانچه شیخ صدوق باسائید معتبره نقل فرموده که حضرت عبدالعظیم علیه السلام فرمود داخل شدم بر حضرت هادی علیه السلام چون چشم حضرت هادی بمن افتاد فرمود مرحبا بك يا ابا القاسم أنت ولینا حقا بعد من گفتم یا بن رسول الله میخواهم دینم را عرضه دارم بشما اگر خوب است ثابت بمانم تا وقتیکه ملاقات نمایم خداوند عزوجل را؟

حضرت فرمود بگو یا ابا القاسم عرض کردم من اعتقاد اینست « ان الله تبارک و تعالی واحد لیس کمثله شیئی خارج من الحدین حد الابطال وحد التشیبه و انه لیس بجسم ولا صورة ولا عرض ولا جوهر بل هو مجسم الاجسام و مصور الصور و خالق الاعراض و الجواهر و رب کل شیئی و مالک جاعله و محدثه و ان محمداً عبده و رسوله خاتم النبیین فلا نبی بعده الی یوم القیمة و ان شریعته خاتم الشرایع فلا شریعة بعده الی یوم القیمة و اقول ان الامام و الخلیفة و ولی الامر بعده امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام ثم الحسن ثم الحسين ثم علی بن الحسين ثم محمد بن علی ثم جعفر بن محمد ثم علی بن موسی ثم محمد بن علی ثم انت » ، فقال علیه السلام و من بعدی الحسن ابنی فکیف للناس بالخلف من بعده « قال فقلت فکیف ذاک یا مولای » قال علیه السلام لانه لا یری شخصه ولا یحل ذکره باسمه حتی یرج و یماء الارض قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً « قال فقلت اقررت و اقول ان ولیهم ولی الله و عدوهم عدو الله و طاعتهم

طاعة الله ومعصيتهم معصية الله واقول ان المعراج حق والمسئلة فى القبر حق وان الجنة حق والنار حق و الصراط حق والميزان حق وان  
الساعة آتية لا ريب فيها وان الله يبعث من فى القبور واقول

الفرائض الواجبة بعد الولاية الصلوة والزكوة والصوم والحج والجهاد

ص: 771

فقال علي بن محمد عليه السلام با ابا القاسم هذا والله دين الله الذي ارتضيه لعباده فاثبت عليه ثبتك الله بالقول الثابت في الحياة الدنيا وفي الآخرة انتهى

یعنی خداوند تبارک و تبارک و تعالی واحد و یگانه است ذاتاً و صفاتاً و مثل و شبیهی ندارد و خداوند خارج است از حد ابطال و حد تشبیه چون گویا جماعتی صفاتی را که لایق است از برای حضرت احدیت از او نفی کردند و جماعتی صفاتی را که لایق امکانست از برای خداوند اثبات نمودند و خداوند جسم نیست و صورت هم نیست و عرض و جوهر نیست بلکه خداوند خالق اجسام و صور و اعراض و جواهر است و مربی و مالک و جاعل و خالق و احداث کننده هر چیزی هست و محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و رسول خدا و خاتم پیغمبران است و پیغمبری بعد از او نیست تا روز قیامت و شریعتش خاتم شرایع است و شریعتی بعد شریعت او نیست تا روز قیامت و امام و خلیفه و ولی امر بعد از خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و بعد از آن حضرت امام حسن و بعد آن حضرت امام حسین و بعد آن حضرت امام زین العابدین و بعد آن حضرت باقر و بعد آن حضرت صادق و بعد آن حضرت موسی بن جعفر و بعد آن حضرت علی بن موسی و بعد آن حضرت امام محمد تقی و بعد آن بزرگوار شما که حضرت هادی هستید امام و خلیفه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میباشید

بعد حضرت هادی علیه السلام فرمودند امام و خلیفه بعد از من حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرزند من است و اما مردم چه خواهند گفت از برای خلیفه بعد او

عرض کردم چگونه است این مطلب ای مولای من فرمود چون شخص او دیده نمی شود و جایز نیست که کسی اسم او را ببرد تا وقتی که خارج شود و زمین را پر از عدل و داد بنماید بعد از اینکه پر از جور و ظلم شده باشد

حضرت عبدالعظیم عرض کرد اقرار دارم بتمام اینها و میگویم دوست اینها دوست خدا و دشمن اینها دشمن خدا و طاعت اینها طاعت خدا و معصیت اینها معصیت خداست و میگویم معراج حق است و سؤال در قبر حق است و بهشت و جهنم و صراط و میزان برحق است و خداوند بر میانگیزاند تمام اموات را از قبورشان در روز قیامت و میگویم فرائض واجبه بعد از دوستی اهل البیت نماز و زکوة و صوم و حج و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر است پس حضرت هادی علیه السلام فرمودند یا ابا القاسم اینست و الله دین خداوند که پسندیده است از برای بندگانش پس ثابت بمان باین دین - خداوند ترا ثابت بدارد ماین اعتقادات در حیوة دنیا و آخرت انتهى

در منتخب شیخ طریحی است قبل ممن دفن من الطالیین حياً عبدالعظیم الحسنی بالری و محمد بن عبدالله بن الحسن المجتبی علیه السلام

از روح و ریحان چنین استفاده می شود که ایشان در حدود سنه دوست و پنجاه از دنیا رحلت فرمودند

پس این روایت که شیخ شهید از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که فرمودند من زار قبره و جبت له علی الله الجنة اخبار از مستقبل میباشد چون حضرت عبدالعظیم بنا بر این تقریباً چهل و هفت سال بعد از رحلت حضرت رضا بوده جهت ورود حضرت عبدالعظیم بری و فضیلت زیارت و بعضی از فضائلشان و معلومیت محل دفنشان اجمالاً در خاتمه باب چهارم گفته شد فراجع

بدانکه بنیان حرم مطهر و مشهد مقدس حضرت عبدالعظیم از مرحوم مجد الملک قمی است چنانچه در مجالس المؤمنین فرموده که از آثار مجد الملک است مشهد مقدس حضرت عبدالعظیم حسنی در شهر ری انتهی

از جمله آثار خیریه مجد الملک بقعه مبارکه ائمه بقیع سلام الله علیهم است

ایضاً از آثار خیریه اوست رواق و مشهد مطهر امامین همامین حضرت موسی بن جعفر و حضرت جواد الائمه سلام الله علیهما پس معلوم شد که ایشان حق عظیمی بر قاطبه مسلمین دارند و او مستولی بر مملکت سلطان بر کیارق بن ملکشاه بن الب ارسلان بن طغرل نیک بن میکانیل سلجوقی بوده و مجد الملک را در سنه چهارصد و نود و دو لشگریان بعداوت مذهبی از نزد سلطان کشیدند و اعضایش را قطعه قطعه نمودند و اعضای قطعه قطعه را میان تابوت گذارده بودند در جوار حضرت سیدالشهداء علیه السلام دفن کردند و این رباعی را شخص ملعونی از دشمنان گفته

روزی دو سه سر دفتر تزویر شدی \*\*\* جوینده ملک و مال و توفیر شدی

اعضاء تو هر یکی گرفت اقلیمی \*\*\* فی الجملة بیک هفته جهان گیر شدی

بنیان ایوان و رواق حضرت عبدالعظیم از شاه طهماسب بن شاه اسمعیل صفوی است در سنه نهصد و چهل و چهار و ضریح نقره آنبزرگوار از آثار خیریه مرحوم فتحعلی شاه قاجار است در سنه هزار و دوست و بیست و دو و طلاکاری گنبد مبارک از آثار خیر به مرحوم ناصر الدین شاه قاجار است و آئیه بندی و نقاشی ایوان مطهر حضرت عبدالعظیم از آثار خیریه میرزا آقاخان نوری صدر اعظم است

دوم - جناب حمزه بن موسی الکاظم علیه السلام است که بسیار محترم بود و از احفاد آنبزرگوارند سلاطین صفویه و ایضاً از احفاد اوست خاتم الفقهاء والمجتهدین جناب حاج سید محمد باقر حجة الاسلام الرشتی الاصفهانی - علامه مجلسی در تحفة الزائرین فرموده قبر شریف امامزاده حمزه فرزند حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نزدیک قبر حضرت عبدالعظیم است ظاهراً همان باشد که حضرت عبدالعظیم بزیارت او میرفت چنانچه در خاتمه باب چهارم از مزار بحار نقل شده که حضرت عبدالعظیم در سردابی منزل فرمود و در آنجا عبادت میکرد روزها روزه میگرفت و شبها مشغول عبادت بود و گاهی مستراً میرفت بزیارت قبری که مقابل قبر شریفش هست و میفرمود این قبر یکی از اولادهای حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است

ایضا در خاتمه باب چهارم گفته شد که قبر جناب حمزه در چهار موضع محتمل است لکن اصح چنانچه علامه مجلسی در تحفه و ثقة الاسلام نوری در تحفة الزائرین فرموده آنستکه قبر جناب حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام همانست که دوری هست انتهی

حرم حضرت حمزه وصل است بحرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام

سوم - جناب امامزاده عبدالله ایض ابن عباس بن محمد بن عبدالله الشهدی بن حسن الافطس ابن علی بن الامام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام و جهت نامیدن جناب ایشان را بعبد الله ایض آنستکه هر یک از امامزاده هائیکه اسمشان عبدالله است ملقب بلقب خاصی شدند که از یکدیگر ممتاز شوند ایشان را عبدالله ایض نامیدند چون بدن و رخسارش سفید بود و پدر حضرت عبدالعظیم را عبدالله قانه نامیدند چون حاکم قانه بود و پسر جناب حسن ابن حسن المجتبی علیه السلام را عبدالله محض نامیدند



چون از طرفین منتسب بود بصدیقه طاهره سلام الله علیها چون والده ماجده اش فاطمه دختر حضرت سیدالشهداء علیه السلام بود و عبدالله بن علی بن الحسین را عبدالله الباهر نامیدند بجهت حسن جمالش چنانچه عمر بن علی بن ابیطالب علیه السلام را عمر الاطرف نامیدند چون از یکطرف نسبش شرافت داشت و عمر بن علی بن الحسین را عمر الاشرف نامیدند چون والدهاش دختر حضرت مجتبی علیه السلام بوده و از دو طرف شرافت داشته

الحاصل مرقد شریف جناب عبدالله ایض نزدیک قبر حضرت عبدالعظیم است

چهارم - جناب حسین بن عبدالله الایض است که از بخاری نسابه نقل شده که در ری هست مزار کثیر الانوار جناب حسین بن عبدالله ایض که در سال سیصد و نوزده برحمت ایزدی پیوست

پنجم - جناب طاهر بن محمد بن حسن بن حسین بن عیسی بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن الحسین علیه السلام و مزار شریفش در یکطرف صحن مقدس حضرت عبدالعظیم معلوم است

ششم - جناب امامزاده قاضی صابر علی بن محمد بن نصر بن مهدی بن محمد بن علی بن عبدالله بن عیسی بن علی بن حسین الاصغر بن علی بن الحسین (علیه السلام) و این بزرگوار در علم نسب کمال امتیاز داشته و نسابه ری بوده و ایشان در حدود سنه پانصد و پنجاه و پنج هجری از دنیا رحلت فرموده و قبر شریفشان در ونک است و ونک از قرای ری است

هفتم - جناب امامزاده زید که قبر شریفش در وسط شهر تهران است در بازار بزازها و بر احقر معلوم نیست که نسب شریف ایشان منتهی بکدام یک از ائمه اطهار می شود و این بزرگوار بقعه و حرم و صحن بسیار قابلی دارد و در جوار ایشان مقبره ایست مشهور بسید ولی و احوالات ایشان را هم حقیر در جایی ندیدم

الحاصل در طهران و اطراف و دهات آن مقبرهائی منسوب به اولاد ائمه اطهار (علیه السلام) زیاد است لکن چون حقیر مدرک صحیحی از برای آنها ندیده ام ذکر نکردم

امر ششم در ذکر قبور بعضی از علماء و بزرگانیکه در طهران و اطراف آن مدفونند

اول - رئیس المحدثین جناب ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه العمی المشهور بالشیخ الصدوق

از نجاشی نقل شده که جناب علی بن حسین پدر شیخ صدوق بتوسط جناب حسین بن روح رضوان الله علیه که از نواب اربعه حضرت امام عصر ارواحنا له الفداء بود عریضه بحضرت بقیة الله نوشت و استدعا نمود که خداوند بوی فرزندی عطا فرماید پس حضرت در جواب مرقوم فرمودند دعانا الله لك بذلك وسترزق ولدین ذكرین خیرین لهذا غالباً شیخ صدوق فخریه میفرمود که من بدعوء امام ر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تولد یافته ام و جناب علی بن حسین پدر شیخ صدوق رئیس فقهاء و علماء قم بود و در سنه ثلاثر نجوم سیصد و بیست و نه از دنیا رحلت فرمود جمعی خدمت جناب علی بن محمد السیمری که نایب چهارم حضرت بقیة الله بود مشرف بودند فرمود رحم الله علی بن بابویه کسی عرض کرد علی بن بابویه زنده است فرمود امروز وفات یافت بعد خبر رسید که در همان روز مرحوم شده بود در قم و قبر او در قم معروفست

شیخ صدوق در اوائل سفارت جناب حسین بن روح متولد شد و کافیت در فضیلت جناب شیخ صدوق و برادرش جناب حسین بن علی

بابویه که ایندو بدعای حضرت حجة الله متولد شدند و حضرت در باره ایشان فرمود ولدین خیرین شیخ صدوق سیصد کتاب تصنیف فرمودند از قبیل کتاب من لا

ص: 774

یحضره الفقیه که از کتب اربعه شیعه است و کتب خصال و عیون و غیر اینها و رحلت ایشان در سنه سیصد و هشتاد و یک بوده در ری و قبرشان در نیم فرسای طهران نزدیک حضرت عبد العظیم است

در روایات است ما ملخصه که از جمله کرامات مرحوم شیخ صدوق آنستکه در حدود هزار و دویست و سی و هشت در مقبره مرحوم شیخ صدوق رخنه یافت شد خواستند اصلاح کنند رسیدند به سرداب قبر مقدس ایشان وارد سرداب شدند دیدند جثه شریفش میان قبر صحیح و سالم خوابیده در حالتیکه خیلی جسیم و وسیم بود و در اظفار و ناخنهایش اثر خضاب بود و این خبر در طهران منتشر شد و بسمع مرحوم فتحعلیشاه رسید خود سلطان با جمعی از علماء و ارکان دولت رفتند بجهت تحقیق و بعین قضیه را همان قسم که شنیده بودند دیدند

بس سلطان امر فرمود جسد آن ثلمه و رخنه و تجدید مرقد مطهر و تزئین او را با حسن ترین و من بعضی از اشخاصی که برای العین خود قضیه را دیده بودند ملاقات کردم و بهمین قسم برای من نقل کردند انتهی

نظیر این حکایت را ایضا نقل فرموده از کتاب روضة الواعظین سید هاشم بحرانی که یکی از حکام بغداد بناه قبر مرحوم کلینی را دید سؤال کرد که این قبر کیست گفتند قبر یکنفر از علما شیعه است از عداوتی که آنجا کم داشت باشیعه امر کرد قبر مطهر را نبش کنند چون نبش کردند دیدند بدن مطهر با کفن صحیح و سالم است نه بدن مبارک تغییر کرده و نه کفن يك طفل صغیری هم پهلوی ایشان مدفونست که گویا پسر خود ایشان باشد ایضا با بدن و کفن سالم پس امر کرد بپوشیدن قبر شریف و بقعه هم بر روی قبر مقدس نصب کردند انتهی

دوم مرحوم شیخ یعقوب بن اسحق الكلینی والد ماجد ثقة الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب الكلینی و ایشان در حدود سنه سیصد از دنیا رحلت فرمود قبر شریف ایشان در کلین است علی وزن زیر و آن قریه ایست موجود در وادی کرج بین طهران و قم و قبر مرحوم شیخ یعقوب در دست چپ است وقت رفتن اهل طهران ببلده طیبه قم و علی بن محمد رازی المعروف بحلان کلینی که از مشایخ حدیث و تفات اهل علم بوده خالوی جناب ثقة الاسلام محمد بن یعقوب بود کذا نقل عن النجاشی و مرحوم ثقة الاسلام در کافی از ایشان روایت میکند و کمال اعتماد باخبار مرویه از ایشان داشته

واما کلین بروزن امیر از دهات و رامین است و مدفن مرحوم شیخ یعقوب در آنجا نیست و در قاموس که نوشته کلین بروزن امیر مرقد شیخ یعقوبست نسبت باشتباه داده شده چنانچه بعضی از معتمدین تصریح باین فرموده اند

سوم الشیخ جمال الملة والحق والدین حسین بن علی الخزاعی النیشابوری الاصل المعروف بالشیخ ابی الفتوح الرازی المفسر بالفارسی المسمی بروض الجنان و ایشان از اعظام علماء تفسیر بودند و بعضی نقل فرمودند که ایشان تفسیر عربی و مفصلی هم دارند که در بیست مجلد است در روایاتست ما حاصله که از تفسیرشان ظاهر می شود که ایشان معاصر بودند با محمود بن عمر زمخشری صاحب کشف بنابر این گویا ایشان در حدود پانصد بوده اند و میفرماید تفسیر فارسی ایشان درو ناقه تحریر و تقریر و دقت نظر نظیر ندارد و تفسیر امام فخر رازی مقتبس از تفسیر ایشان است

در مستدرک الوسائلست که تفسیر مجمع البیان مختصری است از او و قبر شریفشان در حضرت عبدالعظیم در یکی از حجرات صحن حضرت حمزة بن موسی الکاظم است و بعضی مرقد ایشان

را در اصفهان نوشته اند و این اشتباه است بقبر شیخ ابو الفتوح اسعد بن ابی الفضائل المجلی

چهارم الفقیه التالیه ابو علی محمد بن احمد بن جنید البغدادی الملقب بالكاتب المشتهر بالاسکافی صاحب کتاب تهذیب الشیعه لاحکام الشریعه که مشتمل است بر عده از کتب فقهیه و اسکاف از نواحی نهر و انست و بین نهر و ان و بصره واقع است و او اول کسی است که اساس اجتهاد را تأسیس نمود در احکام شرعیه و جناب حسن بن ابی عقیل العمانی هم متابعت کرد ایشان را و از اسکافی و عمانی فقهاء تعبیر می کنند بقدمین

در روضات از شیخ طوسی نقل کرده قال عند ذکره انه كان جيد التصنيف الا انه كان يرى القول بالقياس فترك لذلك كتبه ولم يعول عليها ، بعد میفرماید اختلاف الفقهاء في مبانی الاحکام لا یوجب عدم الاعتبار بقولهم لانهم قديما و حديثاً كانوا مختلفين في الاصول التي تبني عليها الفروع مثل اختلافهم في خبر الواحد والاستصحاب في المفاهيم وغيرها من مسائل اصول الفقه و میفرماید گویا این جنید از علماء زمان غیبت صغری بوده و از صاحب فوائد نقل کرده و نسبت بقیل داده که وفات این جنید در ری بوده در سنه سیصد و هشتاد و یک سنه رحلت شیخ صدوق انتهى لکن محل دفنشان معین نیست

پنجم ابو محمد عبدالله بن جعفر بن محمد بن موسی بن جعفر بن محمد الدور بستی

در مجالس است که او از فقهاء شیعه امامیه است و در سال پانصد و شصت و شش بیغداد آمد و مدتی در آنجا بذكر احادیث مشغول بود و بعد بوطن خود مراجعت نمود و بعد از سنه ششصد از دنیا رحلت فرمود و نسب خود را منتهی میگرد بجناب حذیفه بن یمان که از اصحاب خاص حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود انتهى

قبر ایشان در دور بست است و جناب حسن بن جعفر دور بستی برادر عبدالله بن جعفر بفنون فضل و کمال متحلی بود و این اشعار از او است

بغض الوصی علامة معروفة \*\*\* کتبت علی جبهات اولاد الزنا

من لم یوال من الانام وصیه \*\*\* سیان عند الله صلی ام زنا

دور بست یکفرسخی طهرانست و حال آنقریه را طرشت مینامند بالشین المعجمه مخفی نما ناد که بیت ایشان بیت باشرافت و فضلی است و جد اعلاى ایشان جعفر بن محمد از اجله علماء بوده و تصنیفات زیادی دارد و معاصر بوده با مرحوم شیخ طوسی و حالاتش را در روضات مفصلاً ذکر کرده

ششم - ابوالحسن علی بن حمزة بن عبد الله الاسدی الکوفی المقرئ النحوی المشهور بالكسائی و ایشان را کسائی گفتند چون وقتیکه بمجلس درس حمزة بن زیات میرفت خود را به عبا میپیچید و او معلم محمد امین و عبدالله مأمون پسران هرون الرشید بود از محمدا لله مستوفی نقل شده که کسائی آمد نزد مأمون تا او را درس نحو بدهد مأمون مشغول شرب خمر بود پس ببرك گل مأمون این شعر را نوشت و برای او فرستاد

لنحو وقت وهذا الوقت للكاسی \*\*\* وان لی رغبة فی الورد والاس

یعنی از برای تعلیم نحو وقتی است و این وقت برای شراب خوردنست و من میل دارم ببوئیدن گل و آس پس کسائی در پشت آن در جواب نوشت

لو كنت تعلم ما فى النحو من حسين \*\*\* الهتك لذته من لذت الكاس

لو كنت تعلم من فى الباب قمت له \*\*\* سحباً على الوجه بل مشياً على الرأس

ص: 776

یعنی اگر بدانی لذتی را که در علم نحو است مانع می شود ترا از لذت شرب خمر و اگر بدانی که کیست در خانه تو صورت بزمین می کشیدی بلکه با سر بسوی وی میرفتی ایشان با هرون الرشید آمد ببری و در ری وفات کرد در سنه صدو هفتاد و نه در همان روز فوت کسائی محمد بن حسن شیبانی قاضی هم در ری وفات نمود که رشید گفت دفت الفقه والنحو بر سنویة واو قریه ایست از قراء ری وفعلا معلوم نیست که آنقریه کجاست یا اسمش را تغییر دادند یا خراب و ویران شده بدانکه کسائی یکی از قراء سبعة است که اجماع است بر حجیت قرائشان و صحت روایتشان و اتفاق اهل این صناعت است که از آن هفت نفر اصوب رأياً واحسن استنباطا و اکثر استیناسا بجواهر کلمات الهی جناب ابو بکر عاصم بن بهدلة الکوفی است و او اول است شاناً و جلاله ولذا رسم جمیع مصاحف بقرائت عاصم کوفی است و عاصم در سنه صدو بیست و هشت در کوفه از دنیا رفت - دوم از قراء سبعة کسائی است که گفته شد

سوم از قراء سبعة ابو عمارة حمزة بن حبيب کوفی است و او در سنه صدو پنجاه و شش در حلوان از دنیا رفت چهارم نافع بن عبدالرحمن المدنی است و در مدینه از دنیا رفت درسته صدو شصت و نه

پنجم عبدالله بن کثیر المکی است و او در مکه معظمه از دنیا رفت سنه صدو بیست

ششم ریان المکنی بایی عمرو بن علاء النحوی البصری است و او در کوفه از دنیا رفت سنه صدو پنجاه و چهار هفتم عبد الله بن عامر الشامی است و او در شام از دنیا رفت سنه صدو هیجده و بعضی ائمه قراءات را ده نفر شمردند و اضافه نمودند باین هفت نفر ابو جعفر مدنی و یعقوب بصری و خلف را

هفتم العالم العلام جناب حاجی ملا علی کنی مصنف توضیح المقال فی علم الرجال و غیر آن ولادتش سنه هزار و دویست و بیست بود در قریه کن که دو فرسخی تهرانت و ایشان مدتی در نجف اشرف خدمت صاحب جواهر تلمذ فرمودند بعد آمدند بطهران و ریاست روحانی عامه مملکت ایران با ایشان شد و در صبح پنجشنبه بیست و هفتم ماه صفر سنه هزار و سیصد و شش از دنیا رحلت فرمود در سن هشتاد و شش تقریباً و جنازه شانرا در کمال احترام و اجلال بردند بزایه مقدسه حضرت عبد العظیم دفن نمودند

نقل کردند وقتی نائب السلطنه پسر مرحوم ناصر الدینشاه وارد شد بمنزل حاجی کنی مرحوم حاجی چون درد پائی داشتند بعد از عذرخواهی نمودن پایشانرا دراز کردند بنایب السلطنه برخورد عرض کرد آقا منمهم پایم درد میکند اذن بدهید دراز کنم فرمود نایب السلطنه منکه پایم را دراز کردم دستم را جمع کردم توهم دستت را جمع کن و پایت را دراز کن

هشتم ابو الحسن جلوه ابن محمد الطباطبائی الاصفهانی الحکیم المتأله و ایشان از احفاد آقامیرزا رفیع الدین نائینی استاد علامه مجلسی هستند و در سنه هزار و دویست و سی و هشت در احمد باد کجرات متولد شد و در اصفهان تحصیل کرد پس از تکمیل در معقول تهران انتقال فرمود و در دارالشفاء توقف نمود و مشغول بتعلیم علوم حکمیه شد و در آنجا از دنیا رحلت فرمود و در جوار ابن بابویه بخاک رفت و قبرش در میان یکی از حجرات باغ آنجا معروفست

نهم نظام الدین ساوجی محمد بن حسین القرشی پدرش دوست شیخ بهائی بود چون وفات کرد شیخ بهائی او را تربیت نمود چون شیخ بهائی وفات نمود شاه عباس او را معظم داشت

و بامر شاه عباس کتاب جامع عباسی را تمام کرد و باین بزرگوار بعد از عزل ملا خلیل قزوینی از تدریس در حضرت عبدالعظیم منصب مدرسگی دادند و در همانجا رحلت فرمود و ظاهراً قبرش هم همانجا باشد

دهم مرحوم آقا سید صادق طباطبائی تهرانی وفاتشان روز شانزدهم ربیع الثانی سنه هزار و سیصد بود و قبرشان ظاهراً در حضرت عبدالعظیم است

یازدهم مرحوم آقا میرزا ابوالفضل صاحب کتاب شفاء الصدور روز هشتم صفر سنه هزار و سیصد و شانزده در طهران فوت شد و شاید مدفون در حضرت عبدالعظیم باشند

دوازدهم - در طهران فوت کرد اول عاشق حضرت سید الشهداء علیه السلام جناب آخوند ملا آقا ابن عابدین رمضان الدربندی صاحب کتاب خزائن و کتاب اسرار الشهاده و غیر این دو اخلاصش بحدی بود که بالای منبر هنگام مصیبت خواندن بی اختیار عمامه اش را بزمین میزد و لباسش را پاره میکرد و روز عاشوراء لباسهایش را از بدن خود میکند و لنگ بکمر می بست و گل بصورت و محاسن میمالید و خاک بسر میریخت بهمین هیئت میان کوچه و بازار و بالای منبر میرفت و از کتب احادیث خیلی احترام میکرد و مانند کلام الله میبوسید و بالای سر خود میگذاشت و بسیار تندخو و شدید الغضب بود کسی از آن مرحوم سؤال کرد آیا فضله امام پاکست یا نجس جناب آخوند سکوت کرد ثانیاً سؤال کرد بغضب فرمود چه سؤالی است فضله امام بریش من فضله من بریش تو و در سنه هزار و دویست و هشتاد و شش در طهران از دنیا رفت جنازه اش را حمل نمودند و بکر بالای معلی دفن کردند

محفی نماناد که در طهران وری قبور خیلی اعلام از علماء و روایتست و خیلی از بزرگان هم از خاک ری بودند و در غیر ری مدفونند و ما اختصاراً ذکر نکردیم

بدانکه در طهران فوت کرد حسن بن بویه دیلمی الملقب برکن الدوله والد عضدالدوله و مؤید الدوله و فخر الدوله و برادر وسطی علی عماد الدوله و احمد معز الدوله و در تاریخ ابن خلکان است که ایشان در دوازدهم محرم الحرام سنه سیصد و شصت و شش در سن هشتاد سالگی در ری از دنیا رفتند و مدفن ایشان معلوم نیست و در حضرت عبدالعظیم است قبر مرحوم ناصرالدینشاه قاجار که در سنه هزار و سیصد و سیزده از دنیا رحلت فرمود

## خاتمه

دوست دارم که در این خاتمه ذکر کنم بعضی از قضایای قصار غریبه حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه را که قلب شیعیان و محبین منور و روشن شود اول در تهذیب روایت کرده دو نفر در سفر با یکدیگر رفیق شدند ، وقت غذا خوردن یک نفر در سفره اش پنج قرص نان بود و رفیقش سه قرص ، شخص ثالثی از راه عبور میگرد تکلیفش کردند هر سه نفر با یکدیگر هشت قرص نان را خوردند بعد از فراغ آن شخص ثالث هشت در هم درهم کنار سفره گذاشت و رفت

صاحب سه قرص نان گفت این هشت در هم را نصف کنیم

صاحب پنج قرص نان گفت سه در هم مال تو که سه قرص نان داشته ای و پنج در هم مال من

که پنج قرص نان داشته ام با یکدیگر مخاصمه کردند آمدند خدمت حضرت امیر علیه السلام عرض کردند یا علی بین ما حکم حق بفرما حضرت هفت در هم داد بصاحب پنج قرص نان و یکدرهم داد بصاحب سه قرص نان فرمود آیا شما هشت قرص نانرا بقدر یکدیگر نخوردید، عرض کردند، چرا، فرمود پس هر یک از شما سه قرص نان خورده اید الا ثلثی پس از صاحب سه قرص نان این شخص وارد یک ثلث نان خورده و از صاحب پنج قرص دوان و یک ثلث خورده و عوض هر ثلث نان یکدرهم داده می شود

دوم - ایضا در تہذیب است مردی قید آهنی در پایش بود، قسم خورد که از جای خود حرکت نکند تا وزن قید را بداند خدمت حضرت امیر علیه السلام عرضحال خود را نمود حضرت فرمود پایت را با قید میان ظرف آب بگذار اندازه آب را نشان کن بعد قید را بالا بکش و عوض آن آهن بریز تا برسد باندازه اول و آن آهن را وزن کن تا وزن قید معلوم می شود

سوم ایضا در تہذیب از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده مردی در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم دو کنیز داشت، هر دو در یکشب زائیدند یکی پسر آورد و دیگری دختر، مادر دختر بچه اش را گذارد در گهواره پسر و پسر را گذارد بگهواره خود و گفت، «پسر مال منست» مادر پسر میگفت

«پسر مال منست»

پس رفتند بمحاکمه خدمت حضرت امیر علیه السلام آنحضرت فرمود شیر این دو را وزن کنند شیر هر کدام سنگین تر است پسر مال اوست

چهارم در فقیه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده مردی در زمان حضرت امیر علیه السلام از دنیا رفت پسری داشت و بنده هر یک ادعا میکردند که او پسر میت است و دیگری بنده است، آمدند خدمت حضرت امیر علیه السلام بمحاکمه حضرت فرمود در دیوار مسجد دو نقب و سوراخ بکنند بعد امر فرمود هر یک از این دوسرش را میان سوراخ کند، بقنبر فرمود، شمشیر بکش (آهسته فرمود اطاعت مکن آنچه بتو امر میکنم) و فرمود بزن گردن بنده را پس بنده سرش را بیرون کشید حضرت فرمود این بنده است، دیگری پسر میت است

پنجم در ارشاد مفید است دوزن در خلافت عمر بن خطاب نزاع کردند در باره طفلی هر یک ادعا میکردند که این طفل از منست بینہ و شاهدهی ہم نداشتند، محاکمه کردند نزد خلیفه خلیفه ہم متوسل بحضرت امیر علیه السلام شد حضرت آن دوزن را طلبید، هر قدر موعظه فرمود اثر نکرد چون از اصلاح آنها مایوس شد فرمود یک اره حاضر کنید، زنها گفتند اره چه میکنی فرمود این طفل را دونیم بکنم و بھر یک از شما نصف او را بدهم

ناگاہ یکی از آنها گفت یا ابا الحسن؛ ان کان ولا بد کذا من از حصه خود گذشتم، حضرت فرمود الله اکبر این پسر از تو هست که بر او رقت کردی آن زن دیگر اعتراف نمود که ولد مال دیگریست نه مال او

ششم در مطالب السؤل است در خلافت حضرت امیر علیه السلام هفت نفر رفتند بسفر در مراجعت یکنفر با آنها نبود عیال او آمد خدمت حضرت امیر علیه السلام عرض کرد با امیر المؤمنین علیه السلام شوهرم با این شش نفر بسفر رفته اینها بر گشته اند و شوهر من همراه نیست سؤال کردم از آنها بمن خبر ندادند از حالش گمان میکنم که اینها شوهر مرا کشته اند از شما خواهش دارم که آنها را بطلبید و مطلب را کشف کنید





حضرت امر فرمود آنها را حاضر کردند هر يك را در يك زاويه مسجد نشانيد و يكنفر باو موكل گردانيد كه مبادا با رفقايش صحبتی بکند بعد حضرت يكنفر از آنها را طلبيد و او از حال آنمرد سؤال کرد او منکر شد بعد حضرت باواز بلند فرمود الله اکبر

چون آن پنج نفر ديگر صوت حضرت امير را بتکبير شنيدند اعتقاد کردند که رفیقشان اقرار کرده و صورت حال را بحضرت عرض کرده بعد آنها را طلبيد تماماً اقرار کردند بقتل او (باعتماد آنکه رفیقشان بحضرت خبر داده قتل او را) اولی عرض کرد با امير المؤمنین عليه السلام رفقای من اقرار کردند و من اقرار نکردم حضرت فرمودند رفقای تو شهادت دادند پس او هم اقرار کرد که شريك آنها بوده در قتل او پس چون اعتراف همه کامل شد بقتل او حکم الله را درباره آنها جاری فرمود

هفتم در تهذيب از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده فرمود زنی از طايفه انصار عاشق جوانی بود هر چه کرد آنجوان حاضر نمیشد آخر الامر آنزن سفیدی تخم مرغ را گرفت ريخت بجامه ها و بران خود بعد گريبان آنجوان را گرفته آورد نزد عمر بن خطاب گفت اينمرد مرا در موضع کذائی گرفته و با من عمل قبيحی کرد اين هم علامت اوست عمر قصد کرد که حد زنار را بانمرد جاری کند جوان انصاری هم قسم میخورد بکذب آنزن

حضرت امير عليه السلام حاضر بود عمر عرض کرد يا اميرالمؤمنين شما چه ميفرمائيد؟ حضرت نظر فرمود بسفیدی که در جامه آن زن بود دانست که آنزن حيله کرده فرمود آب بسيار گرمی که بجوش باشد حاضر کنید و بريزيد بالای آن سفیدی که در جامه آنزن هست چنین کردند آن سفیدی پخته شد حضرت امير عليه السلام او را گرفت و بدهان زد طعمش را فهميد از دهان خود انداخت بزنی روی آورد و از او سؤال کرد ضعيفه اقرار کرد عقوبت عمر از آنجوان بر طرف شد

در ارشاد است که حضرت امير عليه السلام آنزن را بجهت ادعای باطلش تازیانه زد

هشتم در بحار از فضائل الشيعه نقل فرموده که روايت شده در خلافت عمر بن خطاب زنی در مدینه طفل ششماهه خود را بالای پشت بام گذارد طفل دست و پا بزمن گذارد و رفت سرناودان نشست مادرش ملتفت شد هر چه کرد آنطفل نیامد بيشت بام نردبان بديوار گذاردند دست به آن طفل نرسيد چون ناودان بلند بود و طفل هم سر ناودان نشسته بود مادر طفل صيحه ميزد اقارب طفل گريه میکردند آمدند نزد عمر بن خطاب او هم متحير ماند که چه بايد کرد

گفتند ما لهذا الاعلی بن ابيطالب عليه السلام یعنی نجات دهنده از برای این نیست بجز علی بن ابيطالب حضرت امير عليه السلام حاضر شد نظر بانطفل کرد آنطفل سخنی گفت که کسی نفهميد سخن او را پس فرمودند طفل دیگری مثل خودش حاضر کنید بعد که حاضر کردند آندو طفل بيکديگر نظر کردند و مثل اطفال با يکديگر سخنی گفتند پس آنطفل از بالای ناودان آمد بيشت بام، اهل مدینه خوشحال شدند که مثلش در مدینه دیده نشده بود

بعد از حضرت امير عليه السلام سؤال کردند آیا این طفل شما را که دید چه گفت؟ و آیا این دو طفل با يکديگر چه گفتند فرمود اما خطاب طفل بمن او سلام کرد بمن بامرة المؤمنین، منمهم جوابش را رد کردم و چون صغير بود با و تکلیفی نکردم و امر کردم طفل دیگری مثل خودش حاضر کنند تا بلسان اطفال با او سخن بگويد بعد که آنطفل حاضر شد گفت «يا اخي ارجع الى السطح ولا تحرق قلب امك وعشيرتك بموتك» یعنی برادر بيا پشت بام و قلب مادرت و خویشانت را مسوزان بمردن طفلی که بالای ناودان بود گفت برادر بگذار مرا که قبل از آنکه بالغ بشوم و شيطان بر



من مسلط شود بمیرم وهلاك شوم طفلی که بالای بام بود گفت بیا بیشت بام شاید تو بزرگ شوی و بالغ شوی خداوند از صلب تو پسری مرحمت بفرماید که دوست داشته باشد خدا ورسول ودوست داشته باشد این مرد را که علی بن ابیطالب سلام الله علیه باشد

پس آن طفل بکرامت خداوند بتوسط حضرت امیر علیه السلام از هلاکت نجات یافت

نهم در مناقب ابن شهر آشوب است جوانی آمد نزد عمر بن خطاب گفت پدر من وفات کرده و من طفل صغیری بودم و اموال پدرم را نزد تو آورده اند مال مرا رد کن عمر صیحه بوی زد و او را از نزد خود دور کرد آنمرد از نزد خلیفه بیرون شد در بین راه شکایت میکرد

حضرت امیر را ملاقات کرد فرمود بیاورید او را بمسجد جامع تا امر او معلوم شود پس آوردند او را بمسجد و تفصیل از آن مرد سؤال کرد

بعد فرمود هر آینه حکم کنم بحکمی که خداوند در فوق سموات بآن حکم فرموده و حکم نمیکند به آن مگر کسیکه خداوند او را برگزیده باشد از برای علمش بعد یکی از اصحابش فرمود بیل وکلنک حاضر کند و تشریف برد سر قبر پدر آن جوان فرمود قبر را بشکافید و یک استخوان از استخوانهای پهلوی او را بیرون آورید چنین کردند به آنجوان فرمود او را استشمام کند چون استشمام نمود خون از دو منفذ دماغش بیرون شد حضرت فرمودند این جوان اولاد این میت است

عمر گفت از آمدن خون از منفذ بینش مال باو تسلیم می شود فرمود بلی او احقست باین مال از همه مردم بعد امر فرمود بحاضرین که استشمام نمایند استشمام نمودند ، خون از بینی هیچیک جاری نشد دو مرتبه به آن جوان فرمود استشمام نماید همینکه استشمام نمود بازخون از منخر بینش جاری شد

فرمودند این پدر این جوان است اموال را تسلیم باو فرمود بعد فرمود واللہ دروغ نگفتم

دهم - ایضا در مناقب است بنده را آوردند نزد عمر بن خطاب که مولای خود را بقتل رسانیده بود امیر المؤمنین علیه السلام حاضر بود فرمود آیا تو مولایت را بقتل رسانیدی گفت بلی فرمود چرا بقتل رسانیدی گفت با من عمل قبیحی کرد لهذا او را بقتل رسانیدم

بعد باولیای مقتول فرمود آیا او را دفن کردید؟ گفتند بلی فرمود چه وقت؟ گفتند الساعه حضرت امیر بعمر بن خطاب فرمودند این بنده را تا سه روز ، حبس کن بعد از سه روز بگو اولیای مقتول حاضر شوند چون سه روز گذشت و اولیای مقتول حاضر شدند ، پس حضرت دست عمر خطاب را گرفت برد سر قبر مقتول و باولیای مقتول فرمود قبر او را شکافتند تا رسیدند بلحد میت فرمود میت خود را از قبر بیرون کنید چون نظر کردند دید کفن موجود است لکن بدن میان قبر نیست خبر دادند بحضرت امیر علیه السلام

فرمود الله اکبر الله اکبر واللہ من دروغ نگفتمد، شنیدم از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود هر يك از امت من که عمل کند عمل قوم لوط را و بهمان عمل از دنیا برود بعد از دفن سه روز زیاد تر در میان قبر خود نمیماند که ملحق می شود بقوم لوط ومحشور می شود بآنها»

یازدهم شخصی خدمت حضرت امیر علیه السلام رسید عرض کرد یا علی «علمنی من اقل عدد يتصح منه الكسور التسعة» حضرت بداهنا فرمود اضرب ایام اسبوعك في ایام سننك



ربعمش 630 ، خمسمش 504 ، سدمش 420 ، سبعش 360 ، ثمنش 310 ، تعش 280 : عشرش 252 420 است و همه اینها بدون کسر است و کمتر از این عددی نیست که تمام کسور تسعه در آن باشد بدون کسر

دوازدهم در بحار از جمعی از مفسرین مثل زجاج و غیر او نقل کرده و در تفسیر قوله تعالی «ولبثوا فی کهفهم ثلث مائة سنین وازدادوا تسعاً» گفتند

جماعتی از یهودیان بعد از رحلت حضرت رسول می آمدند بمدینه گفتند آنچه در قرآن است مخالف است با آنچه در تورات است چون در قرآن مجید است «ولبثوا فی کهفهم ثلث مائة سنین وازدادوا تسعاً» و در تورات است «ثلث مائة سنین» و این دو با یکدیگر مخالفست پس این امر بر صحابه مشکل شد ، مطلب بعرض حضرت امیر علیه السلام رسید فرمودند این دو با یکدیگر مخالف نیستند زیرا که معتبر نزد یهود سنه شمسی است و نزد عرب سنه قمریست ، تورات نازل شده بلسان یهود و قرآن نازل شد بلسان عرب و سیصد شمسی سیصد و نه سال قمری است

بیان - بعضی از علمای هیئت گفتند که سنه شمسی 365 روز و 5 ساعت و دقیقه و 12 ثانیه است و سنه قمری 354 روز است چون غالباً ششماه تمام است و ششماه ناقص و تفاوت بین سنتین تقریباً 11 روز و 6 ساعتست پس تقریباً هر 33 سال قمری 38 سال شمسی می شود و هر 100 سال قمری 97 سال شمسی می شود پس 309 سال قمری 300 سال شمسی می شود تقریباً

سیزدهم در خرائج روایت فرموده نه نفر برادر بودند در قبیله از قبایل عرب و اینها يك خواهر داشتند : باو گفتند که هر چه خداوند بما مرحمت کند از اموال دنیویه تو میدهیم که شوهری اختیار نکنی که بغیرت ما نمیگنجد

خواهر باین امر راضی شد و مشغول شد بخدمت برادرها و برادرها هم خیلی احترام میکردند از او تا آنکه خواهر حائض شد و از حیض طاهر شد رفت میان چشمه آبی که نزدیک خیمه شان بود غسل کند ناگاه علقه و کرمی از میان آب رفت بجوف آذن کم کم بزرگ شد و شکم آن زن بالا آمد برادرها گمان کردند که خواهرشان آبستن شده و خیانت نموده با آنها خواستند او را بقتل برسانند بعضی ببریم او را خدمت حضرت امیر علیه السلام که او حکم الهی را بفرماید آوردند او را خدمت حضرت و مطلب را عرض کردند

پس حضرت امر فرمود که طشتی حاضر کنند و او را پر از حماة و موشک گوشت نمایند و به آذن امر فرمود که میان آنطشت بنشینند همینکه آن علقه و کرم بوی آن موشکهای گوشت استشمام نمود از جوف آذن خارج شد

مردم گفتند یا علی (انت ربنا العلی الاعلی فانک تعلم الغیب)

پس حضرت به آنها صیحه زد و آنها را منع فرمود ، فرمود این مطلب را پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بمن خبر داده از جانب خداوند که در چنین ماهی و چنین ساعتی چنین امری واقع خواهد شد

چهاردهم در بحار از کتاب فضائل الشیعه روایت کرده

عمار گفت خدمت حضرت امیر علیه السلام بودم ناگاه صدای عظیمی که تمام مجامع کوفه را پر کرد بگوשמ رسید حضرت فرمود عمار برو ذوالفقار مرا حاضر کن و بعد برونگذار اینمرد باین زن ظلم کند اگر ترك ظلم کرد فبها و الا باهمین ذوالفقار او را مانع بشو ؛ عمار گفت ، رفتم دیدم مردی مهار ناچه را گرفته و زنی میگوید این ناچه از من است و مرد میگوید از منست به آن مرد گفتم امیر



المؤمنين تو را نهی فرموده از ظلم باین زن

آن مرد خبیث گفت ، علی مشغول کار خودش باشد و دستش را از خون مسلمین که در بصره به قتل رسانیده بشوید میخواهد شتر مرا گرفته باین زن دروغگو بدهد ، عمار گفت ، بر گشتم که خبر بمولایم امیر المؤمنین علیه السلام بدهم دیدم حضرت بیرون شد و آثار غضب بصورت نازنیشان ظاهر است فرمود ، وای بر تو ای مرد و ابگذار شتر این زن را آنمرد گفت شتر مال منست حضرت فرمود دروغ میگوئی ای ملعون

آن مرد گفت که شهادت میدهد این جمل مال این زن است ؟

فرمودند شهادی شهادت میدهد که احدی از اهل کوفه او را تکذیب نمیکند

آنمرد گفت اگر چنین شهادی شهادت بدهد من شتر را باین زن تسلیم میکنم

حضرت فرمود ؛ ای جمل خودت شهادت بده که مال کیستی ؟ آن جمل بلسان فصیح عرض کرد یا امیر المؤمنین علیک السلام ، من مدت نوزده سال است که مال این زن هستم حضرت بآنزن فرمود شترت را بگیر و برو و بیک ذوالفقار آنمرد را دو حصه کرد

پانزدهم در فروع کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده

جوانی را در میان خرابه دیدند که کارد خون آلوده در دستش بود و کشته دیدند آنجا افتاده که بخون خودش آلوده شده مردم آن جوانرا گرفته آوردند خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وقضیه را بآنحضرت عرض کردند حضرت بانجوان فرمود ، چه میگوئی ؟ عرض کرد ، یا علی من قاتل اینمرد هستم حضرت فرمود حال که خودش اقرار میکند او را ببرید و بقتل برسانید ؛ همینکه بردند او را بقتل برسانند مردی بتعجیل آمد گفت ، او را نکشید و بر گردانید خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برگردانیدند عرض کرد : یا علی والله این مرد قاتل او نیست بلکه او را من بقتل رسانیده ام

حضرت بانجوان اولی فرمودند ، چه وادار کرد ترا که چنین اقرار کردی عرض کرد یا امیر المؤمنین با این شهود و با این کارد خون آلود در دستم و با این مقتول بخون آلوده و منمهم بر سر او حاضر بودم چگونه میتوانستم انکار نمایم ؟ من در پهلوی این خرابه گوسفندی ذبح کرده بودم و مرا بول گرفت ، داخل خرابه شدم دیدم اینمرد بخون خود آغشته است ، من بسر او متعجبا ایستاده بودم که اینجماعت آمدند و مرا گرفته خدمت شما آوردند

حضرت فرمودند این دو نفر را ببرید خدمت نور دیده ام حضرت امام حسن تا حکم بفرماید آوردند و قضیه را نقل کردند حضرت مجتبی فرمود بپدر بزرگواریم عرض کنید اگر چه دومی قاتل این مرد است لکن اولی رازنده کرده ، خداوند در قرآن مجید فرموده (من احیا نفسا فکانما احیا الناس جمیعا) هر دورا رها کنند و دیه مذبوح را از بیت المال بدهند

شانزدهم در روض الجنان از ابو الفتوح رازی نقل کرده

چهل زن رفتند نزد عمر بن خطاب سؤال کردند از شهوت آدمی

گفت . مرد یکسهم از شهوت دارد وزن نه سهم گفتند چه شد که بجهت مردان با آنکه يك



سهم سهم از شهوت دارند زوجه دائمه و متعه و کنیز حلال شد و بجهت زنها با آنکه نه جزء از شهوت را دارند یکمرد بیش حلال نشد

عمر از جواب عاجز شد رفتند خدمت امیر المؤمنین علیه السلام هم مشکل را از او سؤال کردند حضرت امر فرمود که هر يك آنها يك شیشه آبی حاضر کنند بعد فرمود يك طشتی هم آوردند فرمود شیشه

ص: 783

های آب را بریزند میان طشت ، بعد فرمود آبهای شیشه های خود را جدا کنید عرض کردند ، امتیاز داده نمی شود آب هیچیک از شیشه ها

فرمود : بهمین جهت حلال نشد بجهت یکن زیاده از یکمرد تا در نسب و اولاد و میراث اشتباهی نشود

هفدهم در مناقب از اصیغ بن نباته روایت کرده

عمر بن خطاب حکم کرد پنج نفر زانی را سنگار کنند امیر المؤمنین علیه السلام فرمود خطا کردی

بعد یکی را آوردند ، فرمود : گردن بزیند دومی 10 آوردند فرورد سنگسار کنید سومی را آوردند فرمود حد بزیند چهارمی را آوردند فرمود نصف حد بزیند پنجمی را آوردند فرمود تعزیر کنید

عمر بن خطاب عرض کرد بچه جهت اینقسم احکام مختلفه فرمودید

فرمود اما اولی چون مرد ذمی بود که زنا کرده بود بزن مسلمه و خارج شده بود از ذمه ولذا امر بقتل فرمودم و اما دومی چون مرد محصنی بود که زنا کرده بود لذا امر بسنگسار فرمودم و اما سومی چون : ای غیر محصن بود لذا امر بعد زنا فرمودم (صد تازیانه) و اما چهارمی چون زانی عبد بود امر بنصف حد فرمودم (پنجاه تازیانه) و اما پنجمی چون دیوانه بود امر بته زیرش فرمودم عمر گفت حظی نیست در امتیکه در او تو نباشی یا اباالحسن

هیجدهم در مناقب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده

عقبه بن ابی عقبه چون از دنیا رفت امیر المؤمنین علیه السلام با جمعی از اصحاب و عمر بن خطاب به جنازه اش حاضر شدند حضرت بغلام عقبه فرمود عقبه از دنیا رفت عیال تو بر تو حرام است مبادا با او مضاجعت نمائی

عمر عرض کرد با امیر المؤمنین تمام قضایای شما عجیب است و این اعجب آنها است که کسی بمیرد و زوجه دیگری بزوجهش حرام شود

فرمود: بلی این غلام زوجه حره دارد که زوجه او وارث عقبه است و الیوم بعضی از شوهرش مملوک این زوجه شده و تزویج این زن عبدش حرامست تا وقتیکه زوجه اش او را آزاد کند بعد زوج آزاد شده او را تزویج کند

نوزدهم در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده

امیر المؤمنین علیه السلام با اصحاب نشستند بود مردی خدمت آنحضرت رسید ، عرض کرد ، یا امیر المؤمنین من با غلامی لواط کردم مرا تطهیر کن فرمود ای مرد برو بمنزل خود شاید تلخه زرداب تو بحرکت آمده باز نزد وی آمد ، همین را عرض کرد - حضرت همان جواب را داد تا سه مرتبه مرتبه چهارم که آمد حضرت فرمود ای مرد پیغمبر خدا در باره مثل تو یکی از سه حکم را فرموده هر کدام را میخواهی اختیار کن (یکی یک شمشیر بگردنت بزنی یا از کوه بلندی پرت کنند با دست و پای بسته یا بدنت را باتش بسوزانند) عرض کرد کدامیک سخت تر است فرمود سوختن باتش عرض کرد همین را اختیار میکنم پس برخوات و دو رکعت نماز خواند بعد عرض کرد (اللهم انی قد اتیت من الذنب ما قد علمته و انتی تخوفت من ذلك فجت الی وصی رسولک و ابن عم نبيک فسألته ان يطهرنی فخيرنی بثلاثة اصناف من العذاب اللهم فانی قد اخترت اشدھا اللهم فانی اسئلك ان تجعل ذلك كفارة

(ج 49)

ص: 784

لذنونى و ان تحرقنى بنارك في آخرتى بعد گريه كنان برخاست و نشست ميان حفيړه آتش در حالتى كه آتשהا شعله ميكشيد در اطرافش

پس امير المؤمنين عليه السلام و اصحابش بحال او گريه كردند پس حضرت باو فرمود برخيز يا فلان كه تو ملائكههاى آسمان و زمين را بگريه در آوردى خداوند توبه ترا قبول كرد

بيستم مسئله معروفه بديناربه در مطالب السؤل است امير المؤمنين عليه السلام از منزل خارج شده بود كه سوار شود يكپايش بر كاب بود زنى خدمتش رسيد عرض كرد يا امير المؤمنين برادر من مرده و از او ششصد دينار باز مانده و بمن از مال او يكدينار ارث داده اند استدعا ميكنم كه حق مرا گرفته بمن برسانى حضرت فرمود برادر تو از او مادري باقى مانده و زوجه و دو دختر و دوازده برادر و يكخواهر؟

عرض كرد بلى فرمود حق مادرت سدس است (صد دينار) حق زوجه اش ثمن است (هفتاد و پنج دينار) حق دو دختر ثلثان است (چهار صد دينار) الباقى بيست و پنج دينار ، حق هر برادري دو دينار است و خواهرش يكدينار پس حق تو رسیده برگرد بمنزل خود

بيان - گوي اين حكم از آن بزرگوار تقيناً صادر شده چون اگر تر كه ميت زياد بيايد از سهام مفروضه اهل تسنن زياده را بعصبه ميدهند كه اقارب پدرى باشد - لكن مذهب شيعه آنستكه زائد رد مى شود بر صاحبان سهام سوای زوج و زوجه و مادر اگر ميت پدرش حيات داشته باشد و اخوه متعددى ابي با ابوينى داشته باشد و سوای اخوه امى هرگاه جمع بشود با او احدى از جدوده امى يا از اخوه ابوينى يا ابي تنها مثل آنكه وارث ميت هم اخوه ابوينى باشد و اخوه امى تنها پس زائد رد مى شود باخوه ابوينى دون اخوه امى و چيزى بعصبه داده نمى شود در نزد شيعه

بيست و يكم - مسئله معروفه منبريه ايضاً در مطالب السؤل است

حضرت امير عليه السلام بالای منبر مشغول خطبه خواندن بود شخصى از پای منبر برخاست ، عرض كرد يا على دختر من شوهرش وفات نموده و بايد ثمن تر كه شوهرش را باو بدهند حال نه يك تر كه را داده اند استدعا ميكنم حق او را باو برسانى فرمود داماد تو دو دختر از او باقى مانده و پدر و مادر عرض كرد بلى فرمود ثمن تو تسع مى شود ، مشغول خطبه خواندن شد

بيان - گوي اين حكم هم از آنحضرت تقيناً صادر شده باشد چون اگر تر كه ميت كمتر باشد از سهام مفروضه بمذهب شيعه در اين فرض نقص بر بنت و بنات و اخت و اخوات ابوينى با ابي وارد مى شود نه بر ساير ورثه

بيست و دوم در شرح شافيه ابي فراس (از شرح بديعيه اين مقرى) نقل فرموده

سه نفر مخاصمه نمودند در قسمت نمودن هفده شترى كه مال آنها بود باين تفصيل

نصف آن مال يكى بود ثلث آن مال يكى ، تسع آن مال ديگرى و راضى نشدند كه شترى نحر بشود يا درهم و دينارى در عوض بذل شود تا قسمت آنها تعادل بشود

حضرت فرمود آيا راضى ميشويد كه يك شتر از من داخل شود تا اندازه سهام هر يك متعادل بشود عرض كردند بلى پس حضرت يك شترى از خود داخل شترها نمود ، مجموع شد هيچده شتر 9 شتر از او بصاحب نصف و 6 شتر بصاحب ثلث و 2 شتر بصاحب تسع و شتر خود را هم برگردانيد

بیان - مخفی نماناد که ظاهراً مالک این هفده شتر منحصر بوده باین سه نفر و کیفیت ملکیتشان هم بهمین نحو بوده الی آخره که نصف وثلث و تسع بوده از این قبیل قضایا از حضرت

ص: 785

امیر المؤمنین علیه السلام زیاد نقل شده و اقتصار نمودیم بذکر همین مقدار

تتمیم بدانکه افضلیت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از صحابه بلکه از جمعیت است بلکه از جمیع ممکنات بغیر حضرت خاتم النبیین (صلی الهه علیه و آله و سلم) از مسلماتیست بین موافق و مخالف

حتی آنکه سؤال کردند از یکی از علماء از فضائل آنبرگوار

گفت چگویم از فضائل کسیکه دشمنان فضائل او را از حسد و کینه کتمان نمودند و دوستان از خوف و تقیه کتمان کردند معذک فضائل او خافقین را پر کرده ولنعم ما قیل

لقد کتبوا آثار آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم \*\*\* محبهم خوفاً و اعدائهم بعضاً

فابرز من بین الفریقین نبذة \*\*\* بها ملاء الله السموات والارضاً

فاضل متعصب عنید فضل بن روزبهان در رد (کشف الحق) علامه حلی گفته انکار فضائل آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم کانکار رحمة البحر وسعة البر ونور الشمس وجود السحاب وسجود الملائكة لآتمرة له سوى الاستهزاء بمنكره وكيف يمكن انكار فضل جماعة هم اهل السداد وخزان معدن النبوة وحفاظ آداب الفتوة و افضلیة علی محبهم خوفاً و اعدائهم بعضاً مسلم باعتراف الصدیق و الفاروق وسایر الصحابه والمنقول عن الصدیق انه قال اقولونى فلست بخيركم و علی فيكم والمنقول من الفاروق انه قال في مواضع لولا علی لهلك عمر وقال ايضاً نعوذ بالله من قضية ليس فيها ابوالحسن انتهى

وقال ابو علی شيخ الرئيس في مقام افضليته عن سائر الصحابه واما علی بن ابيطالب فكان شمس

فلك الحقيقة و قطب سماء المعرفة وكان في بين اصحاب محمد كالمعقول فيما بين المحسوس انتهى

وفى تاريخ الخلفاء للسيوطى قال الامام احمد بن حنبل ماورد لاحد من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من الفضائل مثل ماورد لعلی رضی الله عنه انتهى

وقال محمد بن طلحه في مطالب السؤل ان عمر بن خطاب جمع اصحاب رسول الله يستشيرهم و فيهم علی بن ابيطالب فقال عمر بن خطاب قل يا ابا الحسن فانت اعلمهم و افضلهم ونقل عن عمر بن خطاب انه قال ای معضلة ليس لها ابو الحسن انتهى

ذكر سبط ابن جوزى في التذكرة فصلا في قول عمر بن خطاب اعوذ بالله من معضلة ليس لها ابو الحسن انتهى

قال ابن ابى الحديد في مقدمة شرح نهج البلاغه استولى بنو امية على سلطان الاسلام في شرق الارض و غربها واجتهدوا بكل حيلة في اطفاء نوره و التحريف عليه و وضع المعاتب و المعائب له و لعنوه على جميع المنابر و توعدوا مادحيه بل حبسوهم و قتلوههم و منعوا من رواية حديث يتضمن له فضيلة او يرفع له ذكراً فمأزاه الا رضعة و سموا وكان كالمسك كلما ستر انتشر و كلما كتم تضوع نشره و كالشمس لا تستر بالسحاب و كضوء النهار ان حجب منه عين واحد ادركته عيون كثيرة فهو رئيس الفضائل و ينبوعها و سابق مضارها الخ

عجب است كه مخالفين منكر نيستند افضليت حضرت امير المؤمنین علیه السلام را از حيث کمالات و فضایل ولكن ميگویند كه افضليت

منافی نیست با مفضولیت از حیث کثرت ثواب و اجر و ابوبکر اکثر ثواباً و اجراً بود از امیرالمؤمنین علیه السلام

و این سخن تمام نیست چون کثرت ثواب مترتب است بر علم و عمل و اگر معلوم شد که علی افضل است علما و عملا البته نوابش هم از غیر بیشتر است و آخر الامر کار بجائی رسید از هوان و

ص: 786

پستی دنیا که خود حضرتش فرموده الدهر انزلنی ثم انزلنی ثم انزلنی حتی قالو معاویة وعلی

مقامات علم و عبادت این بزرگوار نزد دوست و دشمن مسلم است

محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل از علقمة بن عبدالله روایت کرده گفت من در خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مشرف بودم شخصی سؤال کرد از امیرالمؤمنین علیه السلام پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود قسمت الحکمة عشرة أجزاء فاعلی علی تسمه اجزاء والناس جزءاً واحداً

در موضع دیگر گفته قال ابن عباس اعطی علی تسعة اعشار العلم و انه لاعلمهم بالعشر الباقي از حضرت امیر علیه السلام نقل کرده که شخصی از آنبزرگوار سؤال کرد از توحید و عدل فرمودند التوحیدان لاتوهمه والعدل ان لاتتهمه و این دو کلام با ایجاز و اختصارشان متضمنند جمیع آنچه را که متکلمین قصد کرده اند در کتب مبسوطه

ایضا از آن بزرگوار نقل کرده که آنحضرت فرمود لوشئت لا وفرت سبعین بعیراً من تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم و مناسب است این شعر در اینمقام

گر نبودی بای بسم الله پای بوتراب \*\*\* کج کلانیها نکردی بر سر ام الكتاب

وقال آخر

تویی آن نقطه بالای فاء فوق ایدیهم \*\*\* که درگاه تنزل تحت بسم الله را بایی

و این شعر هم در بلندی مضمون نظیر این دو شعر است

سایه پیغمبر ندارد هیچ میدانی چرا \*\*\* آفتابی چون علی در سایه پیغمبر است

ولنعم ما قیل فی حقه

ده عقل ز نه رواق وز هشت بهشت \*\*\* هفت اخترم از شش جهت این نامه نوشت

کز پنج حواس و چار ارکان و سه روح \*\*\* ایزد بدو عالم چه تو یک کس نسرشت

و دیگری گفته ای مصحف آیات الهی رویت \*\*\* وی سلسله ال ولایت مویت

سرچشمه زندگی لب دلجویت \*\*\* محراب نماز عارفان ابرویت

در فصاحت و بلاغت امیر المؤمنین علیه السلام امام فصحاء و سید بلغاء بود و حتی آنکه آن بزرگوار جمع فرمود بین فصاحت و بلاغت و حلاوت و ملاحات و از کتاب نهج البلاغه که مشتمل است بر کلمات شریفه و مواعظ بلیغه تعبیر می کنند باخ القرآن و در حق کلمات شریفه آنبزرگوار گفتند آنها دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوقین است ما بعضی از کلمات بلیغه قصار آنبزرگوار را تیمناً ذکر

میکنیم



منجمله در خصال از عامر شعبی روایت کرده که امیرالمؤمنین (علیه السلام) نه کلمه فرموده است بدهاۀه که پاک نموده چشمه های بلاغت را و یتیم کرده جواهر حکمت را سه کلام در مناجاتست

الهی کفی بی عزاً ان اکون لك عبداً وكفی بی فخراً ان تکون لی ربا انت کما احب فاجعلنی کما تحب

سه کلام در حکمت است

قیمة کل امره ما یحسنه وما هلك امرء عرف قدره والمرء مخبوء تحت لسانه

مه کلام در آداب است

امنن علی من شئت تکن امیره واحتج الی من شئت تکن اسیره و استغنن همین شئت تکن نظیره

منجمله در کلمات قصار حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است «اعجبوا لهذا الانسان ینظر بشحم و یتکلم بلحم و یسمع بعظم» یعنی پاک و منزه است خداوندی که مردم را با پیه چشم بینا نمود و بگوشت زبان گویا کرد و باستخوان گوش شنوا، گردانید، اما گویا شدن بگوشت زبان معلوم است

ص: 787

و اما دیدن بشحم چنانچه بعضی تصریح کرده اند رطوبت جلیدیه ایست که شعاع بصری از آن خارج می شود و بمرئیات اتصال مییابد و احساس حاصل می شود یا نقش مبصرات بتوسط هوای شفاف در آن رطوبت جلیدیه منتقل می شود و احساس حاصل می شود و اما شنیدن به استخوان مراد استخوانهای چهارگانه لطیفی است که در پشت پرده گوش است و مسمی است بعظم سندانی

در بحار از شیخ صدوق از حضرت رضا علیه السلام از آباء گرامش روایت کرده اصحاب جمع شدند و مذاکره کردند که الف اکثر دخولا هست در کلمات از باقی حروف امیر المؤمنین علیه السلام حاضر بودند بداهة خطبه خواندند بدون الف اینست : حمدت من عظمت منته و سبغت نعمته الی آخرها

در آخر نهج البلاغه خطبه نست بآن بزرگوار داده بدون نقطه که اولش اینست الحمد لله الملك المحمود المالك الودودو مصور کل مولود الخ ، در مطالب السؤل است و من بدیع کلامه فی التصحیف قوله خطاباً لمعاویه «عرك عرك فصار قصار ذلك ذلك فاحش فاحش فعلك فعلك بهذا تهدي» بعضی گفتند این کلمات چون بمعایه رسید نوشت علی قدری غلاقدری .

در زینة المجالس است که ابابکر و عمر بلند بالا- بودند و امیر المؤمنین علیه السلام مستوی الخلقه بود روزی هر سه براهی میرفتند امیرالمؤمنین علیه السلام در وسط بود عمر گفت یا ابا الحسن انت فی بیننا کنون لنا حضرت بداهة فرمود انا ان لم اکن فکنتم لا

بدانکه کلمه شریفه علی مطابق است با یمین پس اصحاب علی اصحاب یمینند و ایضاً مطابق

است با نمک پس «شناخت نمک هر که علی را شناخت»

وایضا این اسم شریف مطابق است با کلمه «طاق» اشاره بآنکه این بزرگوار در میان تمام مخلوقات الهی طاق و بی نظیر است ذاتاً و صفاتاً

ایضا مطابق است با مسیح اشاره بآنکه حقیقت ذکر و تسبیح از آن بزرگوار سر زد

ایضا مطابق است بحق با اشاره بآنکه علی مع الحق و الحق ممه بدور کلمادار

چنانچه علی بن ابیطالب مطابق است با کلمه نایب مناب نبی و با کلمه عطوف اشاره بآنکه مهربانی از او متوقع است و شیعه مطابق است با فرقه که در خصال از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود د «وان امتی ستفترق بعدی عنی ثلث و سبعین فرقة فرقة ناجية و اثنتان و سبعون فی النار»

ایضا حب علی ابن ابیطالب علیه السلام مطابق است با دین اسلام و سه نفری که غاصب خلافت آنحضرت بودند جمعاً در حالت رفع اولی مطابق است با آیه شریفه «انا من المجرمین منتقون» و اولی بالخصوص در حالت رفعی مطابق است با «درد بی دواء» و در حالت نصبی مطابق است با «اول مفسده» و دومی بالخصوص مطابق است با منکر که میفرماید «وینهی عن الفحشاء والمنکر» و ایضا مطابق است که میفرماید «انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس» الخ و سومی بالخصوص

مطابق است با شجره زقوم که میفرماید «ان شجرة الزقوم طعام الاثیم» .

کلمه یزید مطابق است با کلمه «بیحیا» و کلمه ابن زیاد مطابق است با «زنا زاده»

مخفی نماناد که بعضی کلمات تطابق زیرشان خیلی مناسبست دارد مثل دیوانگی با آسودگی و عبد با گناه و توبه با پشیمانی و علم با عمل و خواب با راحت و پیر با بی عقل و مال با عمل صلح با نزاع و صباح با مساء و نخود با کشمش و کلمه عقرب با کاشان و اصفهان با زیرك ولعل با نگین

و حساب با سهو و نجف الاشرف با جنت سرا و گورستان با دار القرار

الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً

ص: 788

## باب دوازدهم : در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت و رحلت

### اشاره

حضرت علی بن محمد النقی الهادی علیه السلام

و در تعیین زوجات و اولاد و بعضی از تواریخ متعلقه بزمان امامتشان و در ذکر قبور متبرکه واقعه در قزوین و مازندران و تبریز و همدان و کرمانشاهان

در این باب نیز هشت فصل و یکخاتمه است

### فصل اول : در اسم و لقب و کنیه و نسب آن حضرت

اما اسم شریف (علی) است و اشهر القابشان (نقی) و (هادی) است و کنیه شریفیان (ابوالحسن ثالث) است جد بزرگوارش حضرت رضا (علیه السلام) (ابوالحسن الثانی) بود و حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) (ابوالحسن الاول) بود والد ماجدشان حضرت امام محمد تقی علیه السلام بود ، والده ماجده شان (ام ولد) بود مسمی به سمانه المغربیة المعروفة بالسیده کذا فی البحار عن ابن عباس

در اثبات الوصیه مسعودی از علی بن مهزیار از حضرت ابی الحسن الهادی روایت کرده فرمود امی عارفة بحقی وهی من اهل الجنة ما یقربها شیطان مرید ولا ینالها کید جبار عنید وهی مکلونة بعین الله التي لا تنام ولا تتخلف عن امهات الصديقين والصالحين

### فصل دوم : در تاریخ ولادت با سعادت آن بزرگوار

مشهور و اصح آنستکه ولادت آن بزرگوار روز سه شنبه نیمه ذیحجه سنه دویست و دوازده هجری بود ، چنانچه در کافی و ارشاد و دروس و اعلام الوری و مناقب و روضة الواعظین نقل فرموده - بنا بر این سن شریف آن بزرگوار در حال شهادت پدر بزرگوارش و انتقال امامت بوی هفت سال و یازده ماه و نیم بوده - در کشف الغمه است ولادتشان روز جمعه دوم ماه رجب سنه دویست و دوازده بوده

در عمدة الطالب و مطالب السؤل است که در سنه دویست و چهارده بوده

شیخ الطائفه در مصباح از ابن عیاش روایت کرده که فرمود خرج الی اهلی علی ید الشیخ الکبیر ابی القاسم هذا الدعاء اللهم انی اسئلك بالمولودین فی رجب محمد بن علی الثانی و ابنه علی بن

محمد المنتجب وجه جمع بین این روایت شریفه و آنچه گفته شد که اشهر و اصح است در فصل دوم از باب یازدهم ذکر شد فراجع

در ارشاد است که محل ولادت آن بزرگوار در صریا بود (موضعی است در سه منزلی مدینه که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام او را بنا نموده)

## فصل سوم : در تاریخ رحلت آن بزرگوار

اما سال رحلتشان مسلم است که دویست و پنجاه و چهار بوده

واما ماه رحلت و روز آن مشهور آنستکه روز دوشنبه سوم ماه رجب بوده چنانچه در مصباح و دروس و مناقب و روضة الواعظین است و در ارشاد و اعلام الوری ماه رجب فرموده اند بدون تعیین روز آن و در کافی و مروج الذهب در بیست و ششم جمادی الثانیه فرموده اند

پس بنا بر مشهور سن شریفشان در وقت شهادت چهل و یکسال و شش ماه و هیجده روز بوده تقریباً و مدت اقامتشان سی و سه سال و هفت ماه و سه روز بوده تقریباً

(حقیر در تاریخ سال شهادت آنحضرت عرض کرده ام) (1)

محل دفنشان در سامراء مبارک که بوده ، بقعه مبارکه عسکریین از مرحوم احمدخان دنبلی است ، میان حرم مطهر را محمد علی خان هندی آئینه بندی کرده و ضریح مبارک از آثار خیریه سلطان حسین صفوی است و کاشی صحن مطهر و طاق نماها و منارها و طلای گنبد مطهر از آثار خیریه مرحوم ناصر الدین شاه قاجار است بتوسط مرحوم عضد الملک و در آنوقت سلطان از مرحوم حجة الاسلام حاجی شیخ عبدالحسین شیخ العراقین استدعا نمود که در سامرای مبارک که توقف فرماید تا اینخدمت با تمام برسد

در میان ضریح مطهر پشت سر امامین همامین قبر شریف ملکه آفاق مخدره نرجس خاتون والده ماجده حضرت بقية الله في الارضین ولی عصر ارواحنا له الفداء است

پائین پای مبارک امامین همامین مدفن مقدس جناب حکمیه خاتون صبیبه مکرمه حضرت امام محمد تقی علیه السلام که ضریح مخصوصی دارد و وصل ضریح مطهر امامین همامین است

و آن مخدره خدمت چهار امام را درک فرمود : حضرت جواد الائمه حضرت هادی ؛ حضرت عسکری ؛ حضرت بقية الله (سلام الله علیها)

## فصل چهارم : در قاتل آن بزرگوار

بعضی گفتند که قاتل آنحضرت جعفر بن معتصم بن هرون بود الملقب بالمتوکل

در اقبال فرموده از ادعیه شهر رمضان است این صلوات «اللهم صل علی محمد و آل محمد وصل علی علی بن محمد بن النقی الهادی وضاعف العذاب علی من شرك في دمه» وهو المتوکل

در دمعة الساکبه فرموده «قال الصدوق قتله المتوکل بالسم» و بعضی گفتند که قاتل آنحضرت

---

1- تاریخ شهادت علی هادی بی شبهه علی بن محمد باشد 254 ( ولد مؤلف )

المعتز بالله بن متوکل بود و بعضی گفتند المعتمد بالله بن متوکل بود و ممکن است جمیع بین این اقوال بآنکه گفته شود مباشر قتل آنحضرت المعتمد بالله بود با مر برادر بزرگترش المعتز بالله و سبب قتل آن حضرت آن آشهائی بود که متوکل ملعون مشتعل نموده بود از آن عداوتی که باولاد حضرت ابوطالب علیه السلام داشت و گویا متوکل اخبث و اذل تمام خلفاء بنی عباس بود چون خودش قاتل حضرت هادی و پدرش معتصم قاتل حضرت جواد الائمه بود و عمویش مأمون قاتل حضرت رضا (علیه السلام) بود و جدش هرون قاتل موسی بن جعفر (علیه السلام) بود و اقوی دلیل بر ذالت او آن ظلمهائی بود که بقبر مقدس حضرت سیدالشهداء علیه السلام و بزوار آنحضرت نمود

در تاریخ کامل است که در سنه دویست و سی و شش متوکل امر کرد که قبر مقدس حضرت سیدالشهداء را به منازل و خانه های اطرافش خراب کنند و آب ببندند و زمین را شخم کنند و منع کنند مردم را از رفتن زیارت آن بزرگوار

پس منادی متوکل در شهرها ندا کرد که بعد از سه روز هر کس را سر قبر مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام ببیند او را حبس و زجر نمایند پس همه مردم گریختند و ترك نمودند زیارت حضرت سید الشهداء (علیه السلام) را انتهى بعضی نوشتند که معذک شیعان حبس و زجر را بخود میدیدند و زیارت میرفتند

آخر الامر متوکل امر کرد هر که کس زیارت برود دست راستش را قطع کنند بازهم شیعیان و دوستان راضی میشدند که بروند زیارت و دستشان را قطع کنند

یک نفر از شیعیان خواست برود زیارت و دست چپش را گذارد که قطع کنند گفت چرا دست راست را بلند نکردی باید او را بلند کنی دست راستش را نشان داد که قطع شده بود و گفت قبلا یکسفر خواستم مشرف شوم راضی شدم که دست راستم را قطع کردند حال هم راضی شدم دست چپم را قطع کنند که زیارت حضرت سید الشهداء مشرف شوم

در مقاتل الطالیین نقل کرده که متوکل دیزج را که اول یهودی بود و بعد مسلمان شد فرستاد نزد قبر مقدس سیدالشهداء علیه السلام و امر کرد او را که قبر مقدسش را شیار نمایند و آثارش را محو کنند و خانه های اطرافش را خراب کنند پس دیزج روانه شد و خانه های اطراف قبر مقدس را خراب کرد و زمین او را قریب به دو پست جریب شیار نموده پس چون نزدیک قبر مقدس رسیدند احدی از مسلمانان نزدیک نرفتند و جمعی از یهودیان را وادار نمود که در هر سر یک میلی بکر بلا مانده بایستند و هر کس را که زیارت می رود گرفته ببرند نزد متوکل

بیان - جریب از زمین شصت ذراع در شصت ذراع است که هر جریبی تقریباً سه هزار و ششصد ذراع اندر ذراع می شود

از محمد بن حسن نقل کرده گفت من در آن اوقات از ترس مدتی بود که زیارت آن بزرگوار مشرف نشدم بعد با آنکه خود را در مخاطره دیدم حرکت نمودم زیارت آن حضرت و مردی هم از عطارها با من همراهی کرد و خارج شدیم بعزم زیارت روزها پنهان میشدیم و شب ها حرکت میکردیم تا رسیدیم باطراف غاضریة نصف شب روانه راه شدیم و اتفاقاً پاسبانها در خواب بودند رسیدیم نزدیک قبر مقدس و بعلامات قبر مقدس را یافتیم دیدیم صندوق روی قبر را کنده و سوخته اند و آب هم باطراف قبر جمع شده مثل خندق پس زیارت کردیم و بوی خوش از قبر مقدس استشمام نمودیم که هر گز چنین بوی خوشی استشمام نکرده بودیم و آن عطار که با من

بود گفت والله من

تا بحال چنین بوی خوشی استتمام نکرده ام پس وداع کردیم و اطراف قبر علاماتی گذاردیم و مراجعت نمودیم و چون متوکل کشته شد با جمعی از طالبین و شیعیان رفتیم و از برای قبر مقدس صندوق و علاماتی نهادیم

در بحار از عبدالله طوری روایت کرده گفت در سنه دویست و چهل و هفت من مشرف شدم بمکه معظمه بعد در مراجعت مشرف شدم بزیارت قبر حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) با خوف و ترس بعد متوجه شدم بزیارت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) دیدم گاوها را بآن زمین مقدس بسته اند که او را شیار نمایند پس بچشم خود دیدم که گاوها همینکه نزدیک قبر مقدس رسیدند هر قدر آنها را سوق میکردند و میزدند امتناع مینمودند از رفتن نزدیک قبر مقدس و بطرف چپ و راست میرفتند پس چون ببغداد رسیدم خبر قتل متوکل را شنیدم

در شرح شافیه از مثیر الاحزان نقل کرده که متوکل عباسی امر کرد که آب بقبر مقدس حضرت سیدالشهداء ببندند بیست و دو ذراع بقبر مقدس مانده آبها بروی یکدیگر جمع شدند بمثل دیوار پس نامیده شد حائر

ایضا در شرح شافیه از کتاب تسلية المجالس نقل کرده از یحیی بن مغیره رازی گفت من نزد حریر بن عبدالحمید بودم شخصی از اهل عراق وارد شد حریر سؤال نمود از احوال اهل عراق گفت هرون الرشید امر کرد بقطع درخت سدره که در زمین کربلا بود حریر گفت الله اکبر حدیثی بما رسید از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود لعن الله قاطع السدره سه مرتبه و ما نفهمیدیم معنی این حدیث را تا باین زمان

توضیح درخت سدره علامت قبر مقدس حضرت سیدالشهداء بود که در موضع باب السدره بود که یکی از درهای صحن مقدس است و مقصود هرون از قطع سدره این بود که کسی مطلع نشود بموضع قبر مقدس آن بزرگوار .

اما مادر متوکل گویا بسیار عقیقه و صالحه بود در باب هشتم از تذکره سبط ابن جوزی از احمد خصیب حکایت مفصلی نقل شده که آن مخدره هزار اشرفی به احمد خصیب داد از طیب اموالش که او را بمستحقین برساند و او اکثر آن وجه را داد بسید همسایه اش و شب حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دید و درباره او دعای خیر فرمودند و پدر متوکل المعتصم بالله در قساوت و شقاوت مثل متوکل نبود و بسیار خلیق و کثیر الحلم بود

در در المسلو کست که تمیم بن جمیل بر او خروج کرد معتصم گفت هر کس او را حاضر کند مال زیادی باو میدهم پس او را نزد معتصم حاضر نمودند معتصم امر کرد پوست گوسفندی بیندازند و شمشیر حاضر کنند و گردن تمیم را بزنند

چون تمیم نظرش بپوست و شمشیر افتاد یقین بقتل خود نمود

معتصم گفت : تمیم اگر عذری داری بیاور

تمیم گفت ان الذنوب لتخرس الالسن ولقد عظم الذنب وكبر الجرم ولم يبق الا عفوك او انتقامك و ارجوان يكون اقربهما اليك اليقهما بك و اشعاري انشاد نمود که از آنجمله است



ومن ذا الذى يأتى بعذر وحجة وسيف المنايا بين عينيه مصلت و ما جزعى من ان اموت وانى

لاعلم ان الموت شئى موقت ولكن خلفى صببية قد تركتهم و اكباد هم من خشية تنفتت الخ

پس معتصم دلش سوخت و گريه كرد و گفت تو را بدخترت بخشيدم و امر كرد صد هزار درهم

ص: 792

باو دادند و او را محترماً بشهر خود بر گردانید

مخفی نماند که بعضی از اوقات است که مقصر تقصیرش زیاد می شود باندازه که توقع و امید عفو ندارد خداوند مهربان القاء میفرماید بزبانش آنچه‌ی که منتقم رغبت و میل نماید بعفو و احسان نمودن بوی

در در المسلموك است که شخصی بهرون خروج کرد بقصد آنکه مملکت او را بگیرد هرون لشگر زیادی فرستاد و مال زیادی صرف کرد تا او را دستگیر نمودند و آوردند نزد هرون ، هرون گفت من تراچه مجازات نمایم که تلافی تقصیر تو باشد - آنشخص گفت اصنع بی ما ترید ان يصنع الله بك اذا وقتت بين يديه وهو اقدر عليك منك على و ذنبك اليه اعظم من ذنبي اليك يضى با من معامله کن آنچه میخواهی خداوند با تو معامله کند در آنروزیکه در مقابل او بایستی و قدرت خداوند بر تو بیشتر است از قدرت تو بمن و گناه تو بدرگاه الهی عظیم تر است از گناه من پیش تو پس هرون قدری سرش را بزیر انداخت بعد امر کرد او را رها کنند

بعضی از حاضرین گفتند خلیفه نباید مثل این شخص را رها کند و حال آنکه جمعی را بقتل رسانیده و اموال زیادی تلف نموده و این باعث تجری اهل فساد خواهد بود

هرون امر کرد دو مرتبه او را دستگیر نمودند پس آنمرد مقصر فهمید که خلیفه را پشیمان کرده اند از عفو ، چون حاضر شد نزد هرون عرض کرد خلیفه اطاعت مکن کسانی را که ترا مانع شدند از عفو و امید دارند بر انتقام که از اخلاق سیئه است ، اقتداء بنما بخداوند عالم چون از تو بدرگاه الهی خیلی سعایت و بدگوئی کرده اند و اگر خداوند قبول میفرمود بدگوئی مردم را درباره تو باید يك لحظه ترا زنده نگذارد و احسن كما احسن الله اليك

هرون او را رها کرد و باوا احسان نمود و غدغن کرد که احدی دو مرتبه از او سعایت ننماید

ابن جوزی در کتاب الادکیاء حکایت کرده که شخصی بزید بن ابیه خروج کرد زیاد باو ظفر یافت و آنمرد گریخت زیاد امر کرد برادر او را گرفته آوردند نزد او زیاد گفت اگر برادرت بر نگردد گردن ترا میزنم آنبرادر در گفت اگر کتابتی از امیر المؤمنین بیاورم قبول خواهی کرد و مرا رها میکنی ؟ زیاد گفت البته آنمرد گفت من کاغذی از پروردگار عالمین دارم که در قرآن مجید فرموده «ام لم ینبأ بما فی صحف موسی و ابراهیم الذی وفی الاتزر وازرة ووزر اخری»

پس زیاد امر کرد او را رها نمودند گفت حجت خود را تلقین نمود

## فصل پنجم : در مجملی از حالات اولادهای حضرت امام علی الهادی علیه السلام

آنحضرت زوجه حره نداشتند و تمام اولادهایشان از کنیز بود

در ارشاد شیخ مفید است حضرت هادی علیه السلام چهار پسر داشت و يك دختر

اول حضرت امام حسن عسگری علیه السلام دوم جناب حسین سوم جناب ابو جعفر سید محمد چهارم ابو عبدالله جعفر کذاب و اسم صبیبه شان علیه بود و احوالات حضرت عسگری در باب سیزدهم ذکر می شود انشاء الله واما جناب محمد بن علی الهادی المکنی بأبی جعفر

در عمدة الطالب از ابوالحسن عمری نسابه نقل کرده که جناب محمد اراده کرد حرکت بفرماید بجانب حجاز پس مسافرت کرد در حیات  
برادرش حضرت عسگری علیه السلام و چون رسید بیلد از

ص: 793

دنیا رحلت فرمود و قبر شریفش در بلد است و قبه و بارگاهی دارد و حضرت امام حسن عسگری (علیه السلام) با برادرش جناب محمد بسیار مأنوس بود

در ارشاد از علی بن جعفر روایت کرده گفت من حاضر بودم خدمت حضرت هادی علیه السلام و وقتی که نوردیده اش محمد از دنیا رفت حضرت هادی (علیه السلام) روی کرسی نشستند و اهل بیتش در اطراف بودند حضرت امام حسن عسگری هم در يك گوشه ایستاده بود پدر بزرگوارش رو کرد بحضرت عسگری علیه السلام فرمود یابنی احدث الله تعالی شکراً فقد احدث الله فیک امرا

در بحار میفرماید بیان فقد احدث الله امراً ای جملک اماماً بموت اخیک الاکبر قبلک

از فرمایش مفید استفاده می شود که حضرت سید محمد در حیات پدر بزرگوارش از دنیا رفت و ظاهر روایت عمدة الطالب اینست که بعد از پدر بزرگوارش از دنیا رفت ، از فرمایش علامه مجلسی استفاده می شود که جناب سید محمد اکبر سنا بودند از حضرت عسگری علیه السلام و از بعضی از اخبار استفاده می شود که حضرت عسگری علیه السلام اکبر سنا بودند از حضرت ابو جعفر سید محمد علیه السلام و اما ابو عبدالله جعفر بن علی الهادی علیه السلام

در احتجاج است که اسحق بن یعقوب بتوسط جناب محمد بن عثمان بن سعید مسائلی از حضرت حجة الله سؤال کرد پس توقیعی بخط مبارك حضرت صاحب الزمان صادر شد و در آن توقیع بود

و اما آنچه سؤال کردی از امر منکرین من از اهل و نی عم ما پس بدانکه بین خداوند و بین احدی قرابت نیست و کسی که مرا انکار نماید از من نیست و سبیل او سبیل پسر نوح است

و اما سبیل عمم جعفر و اولادش سبیل برادران یوسف است انتهى

این کاشف است از حسن خاتمه جناب جعفر و منافی نیست با این روایت خبری که شیخ صدوق در کتاب اکمال الدین از ابو خالد کابلی روایت کرده گفت سؤال کردم از حضرت علی بن الحسین علیه السلام که حجة و امام بعدشما کیست فرمودند فرزندم محمد است و اسمش در توریة باقر است که میشکافد علم را یکنوع شکافتنی و بعد از محمد فرزندش جعفر است و اسمش در نزد اهل آسمان صادق است عرض کردم یا بن رسول الله همه شما صادق هستید چه شد که اسم ایشان صادق است ، فرمود جدم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود وقتی که متولد شود فرزندم جعفر بن محمد بن علی بن الحسین علیه السلام او را صادق بنامید بدستیکه پنجمی از اولاد او اسمش جعفر است و او اجترأ و کذباً علی الله مدعی امامت می شود پس او در نزد خداوند جعفر کذاب است و مدعی است منصبی را که اهلیت او را ندارد الخ

و ممکن است که در آخر توبه کرده باشد در عمدة الطالب است که جعفر کذاب : اباکریز ادعا کرد که از برای او از پسر و دختر صدو بیست اولاد متولد شد و او در سنه دویست و هفتاد و یک از دنیا رفت در سن چهل و پنج و در سامراء مبار که در خانه پدر بزرگوارش دفن شد

**فصل ششم : در بعضی از احتجاجات و اخلاق کریمه حضرت امام علی الهادی علیه السلام**

و اختصار می شود بذکر پنج روایت :

اول - در شرح شافیه ابی فراس است قیصر روم یکی از خلفای بنی العباس نوشت «مادر انجیل دیده ایم که هر که سوره را بخواند که خالی از هفت حرف باشد خداوند جسدش را

ص: 794

بآتش جهنم حرام میکند (ث، ج، ز، ش، ظ، ف) و ما طلب کردیم در تورات و زبور و انجیل آن سوره را نیافتیم که هیچیک از این حروف در او نباشد آیا شما در کتب خود چنین سوره را دیده اید؟ « خلیفه علماء راجع کرد و سؤال نمود جواب ندادند

از حضرت علی بن محمد الرضا علیه السلام سؤال نمودند فرمود سوره حمد است که هیچیک از این حروف در او نیست - عرض کردند حکمت نبودن این حروف هفتگانه در این سوره مبارکه چه چیز است فرمود ثا (ثبور) جیم (جحیم) خا (خبیث) زا (زقوم) شین (شفاوت) ظا (ظلمت) فا (فرقت یا آفت) است

جواب حضرت هادی علیه السلام را روانه نمود نزد قیصر روم - چون جواب باورسید بسیار مسرور شد و همانجا اسلام آورد و با اسلام از دنیا رفت

دوم در بحار از خرائج روایت کرده از حاجب متوکل: شخص شعبده بازی از اهل هند وارد شد بر متوکل که مثل او شعبده بازی دیده نشده بود متوکل اراده کرد که حضرت هادی علیه السلام را خجالت بدهد بآن مرد شعبده باز گفت اگر حضرت هادی را خجالت بدهی هزار اشرفی بتو میدهم

آنمرد گفت قدری نان تازه نازک در سفره حاضر کن و مرا در پهلوی آنحضرت بنشان خلیفه چنان کرد، و وساده بود که در او صورت شیری بود حضرت یک طرف آن و ساده نشسته بود و لایعب هندی طرف دیگر - خوان طعام را حاضر نمودند حضرت دست کرد طرف یکی از آن نانها لایعب هندی کاری کرد که آن نان پرواز کرد بجانب هوا حضرت دست مبارك برد بطرف نان دیگر باز آن لایعب کاری کرد که آنهم طیران کرد بجانب هوا مردم خندیدند

پس حضرت هادی بصورت شیری که در آن و ساده بود اشاره کرد و فرمود بگیر این شخص را آن صورت شیر مجسم شد و آن مرد لایعب را بلعید و برگشت بصورت اولی خود پس مردم متحیر شدند حضرت از جای خود حرکت فرمود - متوکل التماس کرد که امر کند آن شیر او را برگرداند فرمود نمی شود تو مسلط کردی دشمنان خدا را بر اولیاء الله

نظیر این معجزه از جد بزرگوارش (حضرت رضا علیه السلام) در باب دهم نقل شد فراجع

مخفی نماناد بزرگی این نحو از اعجاز چون صورت شیری که در وساده بود شاید ابداً جسمیت نداشته و عرض ولون صرف بوده آن بزرگوار غیر مجسم را مجسمو ذیروح نمود و اور امطیع و فرمانبردار خود نمود، این بالاتر است از معجزه ابراهیم و موسی و عیسی علیه السلام

سوم در دمه الساکبه از ناقد المناقب از بلطون حاجب روایت کرده: پنجاه غلام از حبشه آوردند بجهت متوکل و امر کرد بآنها نیکی کنند بعد از یکسال حاجب گفت من در مقابل متوکل ایستاده بودم حضرت هادی علیه السلام وارد شد و در مجلس نشست متوکل امر کرد آن پنجاه غلام حبشی را حاضر کردند چون چشمشان بحضرت افتاد همه سجده افتادند متوکل فوراً از جای خود حرکت کرد و پشت پرده پنهان شد

حضرت هادی علیه السلام حرکت فرمودند و تشریف بردند، متوکل گفت وای بر تو ای بلطون! چه کردند این غلامان؟ گفتم و الله من ندانستم گفت از خود آنها سؤال کن، پس سؤال کردم از غلامان گفتند این آنکسی هست که سالی یکمرتبه بر ما وارد می شود و معالم دین ما را بما تعلیم میدهد و ده روز میان ما میماند و اوست وصی نبی مسلمین

پس متوکل امر کرد تمام آنها را سر بریدند بلطون گفت چون شب شد خدمت حضرت هادی علیه السلام

ص: 795

رسیدم فرمود امروز متوکل با آن غلامان چه کرد عرض کردم تمام آنها را بقتل رسانید - فرمود میل داری آنها را ببینی عرض کردم بلی فرمود داخل شو در پس پرده - چون داخل شدم دیدم تمام آنها نشسته اند و مقابل صورتشان میوه است که تناول می کنند

چهارم در کشف الغمه از محمدبن طلحه روایت کرده: یكروز حضرت هادی علیه السلام از معامراه تشریف برد بیکی از قریه ها بجهت مهم و حاجتی مرد اعرابی آمد بطلب آنحضرت گفتند بفلان قریه تشریف برده - آنمرد اعرابی رفت بان قریه خدمت آن بزرگوار رسید فرمود چه حاجت داری عرض کرد مرد عربی هستم از اعراب كوفه و از دوستان پدر بزرگوارت هستم و بر من بارشده قرض زیادی و ندیدم کسی را كه رو آورم باو برای ادای دین خود بغیر شما

پس حضرت باو دلخوشی داد و فرمود منم بتو حاجتی دارم مبادا مرا مخالفت نمائی

اعرابی عرض کرد مخالفت نمیکنم پس حضرت كاغذی بنخط خود مرقوم فرمود «بر ذمه من است از فلان اعرابی فلان مقدار» كه زیادتر بود از مقدار دین آن اعرابی و فرمود بگیر این خط را چون برسی بسامراء حاضر شو نزد من در وقتیکه جماعتی نزد من باشند پس مطالبه كن از من آن مبلغ را و سخن درشت بگو بمن در باقی ماندن طلبت نزد من مبادا مخالفت نمائی مرا

اعرابی عرض کرد اطاعت میکنم، خط را گرفت

چون حضرت برگشت بسامراء، اعرابی حاضر شد و خط را بیرون آورد و بسختی و درشتی مطالبه کرد، حضرت برفق و مدارا با او سخن میگفت و از او عذرخواهی میکرد و وعده میداد بویا نمودن آن

پس این قضیه را برای متوکل نقل کردند، امر کرد سی هزار درهم خدمت حضرت بیرند چون آوردند حضرت هادی علیه السلام و آنمرد اعرابی را طلبید و آن دراهم را با و داد و فرمود دین خود را ادا كن و باقی را در مؤنه عیالت صرف كن و ما را معذور بدار؛ پس اعرابی گرفت عرض کرد یا بن رسول الله قسم بخدا تمنای من کمتر بود از ثلث این مال «و لكن الله يعلم حيث يجعل رسالته»

نظیر این را در فوائد الرضویه فرموده روزی حضرت رضا علیه السلام داخل حمام شد شخصی در میان حمام بود كه آنحضرت را نمیشناخت، بحضرت عرض کرد بیامرا کیسه بکش: آنبزرگوار مبادرت

فرمود و مشغول بکیسه کشیدن او شد تا کیسه او را تمام کرد انتهى

حضرت رضا علیه السلام محض بر آوردن قضاء حاجت بذل جاه فرمودند و البته شیعیان كامل هم اقتدای به موالیان خود می کنند

در فوائد الرضویه است مقدس اردبیلی در یکی از اسفارش یکنفر مسافر كه او را نمیشناخت گفت جامه های مرا ببر سر آب بشوی و چرك آنها را بگیر

جناب آخوند قبول فرمود، جامه های او را شست و آورد و تسلیم وی نمود آنمرد او را شناخت و مردم او را توییح کردند جناب آخوند فرمود چرا او را توییح میکنید حق مؤمن بر من زیاده اینست مطلبی نشده

پنجم در دار السلام ثقة الاسلام نوری از سید عالم زاهد سید محمد هادی نقل فرموده فرمود من در حرم مطهر حضرت عسگری مشغول نماز بودم، احدی میان حرم غیر من نبود ناگاه مردی از اترك داخل حرم شد بعد از زیارت بزبان ترکی عرض کرد «یا بن رسول الله





خرجی من گم شده و شما میدانید که من چیزی ندارم که بوطن خود برگردم و خرجی من منحصر بهمین بود که از دستم رفت من دست ارشما بر نمیدارم تا خرجیم را از شما بگیرم: پنبه از گوشتان بیرون کنید، من باید پولم را از شما بگیرم؛ « امثال این کلمات را بحضرت عرض کرد

چون من سخنهای جسورانه اش را شنیدم (او بگمانش من زبان او را نمیفهمم) بر خاستم رفتم نزدیک آنمرد گفتم چقدر بی ادبی میکنی و بجرئت با امام و حجت خدا صحبت میکنی؛ و او را منع کردم از این نحو سخن گفتن

آنمرد (متغیرانه) گفت تو چرا بین من و بین امام مانع شدی بروپی کارت من بهتر امام خود را میشناسم و حق و احترامش را از تو بهتر مراعات میکنم،

فرمود من رفتم بزایه بالای سر مطهر ایستادم و آن مرد همین سخنانش را میگفت و اطراف ضریح مقدس گردش میکرد من متفکر بودم در امر او ناگاه صدائی مثل صدای زنجیر بلند شد دیدم یک کیسه پولی افتاد بالای سر ضریح، آنمرد طرف پائین پای مبارک بود؛ چون صدای کیسه پول را شنید آمد و کیسه پولش را شناخت و برداشت و مسرور و خوشنود شد رو کرد گفت دیدی کیسه پولم را چگونه از امام گرفتم بهمین سخنهایی که گفتم و تو از سخنهای من ترسیدی

گفتم کیسه ات را کجا گم کرده بودی گفت بین مسبب و کربلا

پس من تعجب کردم از صداقت و مقام و اخلاص این مرد و شکر نمودم پروردگاو خود را بآنچه دیدم از اعجازشان

و نظیر اینست حکایت زن صالحه و مؤمنه (از غدیه) که در فصل هفتم از باب دهم ذکر شد

در دار السلام است شخص ثقه گفت مردی از طیور حرم مطهر را ذبح میکرد پس امام را در خواب دید فرمود میخواهی ترا بقتل برسانم چنانچه تو طیور حرم مرا بقتل میرسانی و بمثل این کلمات او را تهدید فرمود

### **فصل هفتم: در ذکر بعضی تواریخ متعلقه بزمان امامت آن بزرگوار**

در باب یازدهم گفته شد که در آخر ماه ذیقعد سنه دویست و بیست حضرت امام محمد تقی علیه السلام از دنیا رحلت فرمود ایضا گفته شد که در اینسال معتصم عباسی سامرا را بنا نمود

در سنه دویست و بیست و دو خبر به معتصم عباسی دادند که عباس بن مأمون برادر زاده معتصم خیال دارد که خروج نماید و مدعی خلافت شود پس معتصم او را گرفت و تسلیم کرد بمردی و طعام باو خورانید و از آب منعش کردند تا از دنیا رفت و اول مأمون پسرش عباس را ولیعهد خود کرده بود یکروز شنید که عباس بغلا-مش گفت نصف درهم ببر و باقلا-گرفته برای من بیاور مأمون گفت تو لیاقت خلافت و ولایتعهدی مرا نداری و در تو امید رستگاری و صلاح نیست از کجا دانستی که از برای در هم نصف هست و برادرش معتصم بن هرون را خلیفه و ولیعهد خود قرار داد

در در المسلمونك از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده قال علیه السلام «اجتهد ان لاتكون دنى الهمة فانى مارايت شيئاً اسقط لقدر الانسان من دنائة هسته» و از عمر وعاص نقل کرده «قال المره



حيث وضع نفسه ان اعزها على مره ومن اذلها هان قدره» ونعم ما قيل

وما المره الا حيث يجعل امره \*\*\* ففى صالح الاعمال نفسك فاجعل

در سنه دويست و بيست و سه بابك خرمى و برادرش بدست حيدر بن كلوس كه ملقب به افشين بود و از بزرگان ماوراء النهر بود بفرمان معتصم عباسى كشته شد

در سنه دويست و بيست و شش معتصم افشين را كه حيدر بن كلوس باشد مسموم نمود و جسدش را بدار آويخت و در پنجشنبه هيچدم ربيع الاول سنه دويست و بيست و هفت معتصم در سامراء از دنيا رفت و آنجا دفن شد و پسرش هرون بن معتصم الملعب بالواثق بالله بخلافت نشست

در سنه دويست و سى و دو الواثق بالله از دنيا رفت و برادرش جعفر بن معتصم الملعب به المتوكل على الله بخلافت نشست

در سنه دويست و سى و سه متوكل وزير خود محمد بن عبدالملك الزيات را حبس نمود و در تنورى كه زيات او را اختيار كرده بود براى مقصرين از آهن كه در او ميخهائى بود و سر آن ميخها بداخل تنور بود و ممكن نبود بين آن تنور حركت كردن

در سنه دويست و سى چهار شيخ ابو يزيد طيفور بن عيسى بسطامى از دنيا رحلت كرد قبرش در بسطام معروفست

در سنه دويست و سى و پنج حسن بن سهل برادر فضل بن سهل ذوالرياستين از دنيا رفت

در سنه دويست و سى و هفت متوكل غضبناك شد بر احمد بن ابى داود قاضى و يحيى بن اكثم را احضار بسامراء نمود و او را قاضى انصنة كرد

و در اين سنه مردم سيستان جمع شدند و يعقوب ليث صفار را بسلطنت اختيار نمودند

در سنه دويست و چهل قاسم بن ابراهيم بن طباطبا بن اسمعيل ديباج بن ابراهيم بن عبد الله المحض ابن الحسن المثنى ابن الحسن المجتبى ابن على بن ابيطالب عليه السلام در مصر از دنيا رفت و ايشان از جمله ائمه زيديه بودند ، و در اينسال سلطان احمد كه از زهاد و عباد و صاحب كرامت و خارق عادت بود در قبة الاسلام بلخ از دنيا رفت و قبرش در پشت بند بلخ مشهور است

در سنه دويست و چهل و يك در جمعه اواسط ربيع الاول احمد بن سنبل شيبانى مروزي كه آخر الله اربعة اهل سنت است در سن هفتاد و هفت سالگى در دار السلام بغداد از دنيا رفت و قبرش بين بغداد و كاظمين نزديك تر ابو حنيفه است

در سنه دويست و چهل و دو يحيى بن اكثم تميمي قاضى القضاة در ربهه از دنيا رفت در حالتيكه از حج برگشته بود و قبرش در ربهه نزديك قبر جناب اباذر غفارى است

در سنه دويست و چهل و دو ابوالحسن محمد بن اسلم طوسى كه از جمله اصحاب حديث بود از دنيا رفت و گويا ايشان از رواة حضرت رضا عليه السلام و حضرت جواد عليه السلام و حضرت هادى عليه السلام است

در سنه دويست و چهل و سه ر جمادى الاخر ابراهيم بن عباس بن مأمون كاس نوشت بمدينه طيبه خدمت حضرت على الهادى عليه

السلام که تشریف بیاورد بسامراء آنحضرت هم با یحیی بن هرنامه تشریف آورد بسامره و در سامراء بود تا وقتیکه از دنیا رحلت فرمود

در بحار از شیخ مفید نقل فرموده که متوکل فرستاد عقب حضرت هادی و آنحضرت را از مدینه طیبه احضار نمود بسامراء مبارکه و با آن بزرگوار بود یحیی بن هرنامه و ده سال در سامراء تشریف داشت که از دنیا رحلت فرمود و اول ورودش آقا را وارد نمودند بخان الصعاليك صالح بن

ص: 798

سعید گفت من داخل شدم بحضرت هادی در روز ورودشان بسامراء عرض کردم قربانت شوم در همه جا

خیال دارند نور شما را خاموش کنند و شما را بخان الصعاليك وارد نمودند حضرت فرمود یا بن سعید تو اینجا را می بینی اشاره فرمود دیدم باغهای معطر و انهار جاری و قصرهای مرتفع و حور و ولدانیکه گویا مثل مروارید بودند چشمهای من خیره شد و تعجب من زیاد شد فرمود یا بن سعید هر کجا باشیم اینها برای ما میباشد و مادرخان الصعاليك نیستیم انتهى

و نیز از روضة الواعظین و اعلام الوری و عمدة الطالب نقل میفرماید که مدت اقامت حضرت هادی در سامراء ده سال و چندماه بود تا از دنیا رحلت فرمود

در سنه دویست و چهل و چهار متوکل رفت بجانب شام بعزم آنکه آنجا را دار السلطنه خود قرار دهد و دواوین سلطنتی را هم نقل کرد بانجا بعد از دوماه برگشت بسامراء چون آب شام را آب سنگینی یافت و بخود ناسازگار دید

در در المسلوك است که در اینسال متوکل یعقوب بن اسحق بن سکیت را که مؤدب اطفالش بود و امام نحو و لغت بود حاضر نمود و با و گفت حسنین را بیشتر دوست میداری یا دو پسر من معتزو مؤید را ابن سکیت گفت و الله قنبر خادم علی علیه السلام خیر منك و من ابیک - پس متوکل امر کرد زبانش را از قفا بیرون آوردند و هما ن ساعت از دنیا رحلت نمود رحمة الله علیه

سکیت بمعنی کثیر السکوت است

در شرح صحیفه سید علیخان است و کان ابن سکیت من اکابر علماء العربیة و عظماء -

الشیعة وهو من اصحاب الجواد والهادی علیه السلام و این رباعی از اوست

یصاب الفتی من عشرة بلسانه \*\*\* و لیس یصاب المرء من عشرة الرجل

فعرته فی القول یذهب رأسه \*\*\* و عثرته فی الرجل تبرء عن سهل

و ایشان یکی از قراء عشره است

در سنه دویست و چهل و پنج ذوالنون مصری از دنیا رفت

در سنه دویست و چهل و شش دعبل بن علی الخزاعی الشاعر از دنیا رفت در سن نود و هشت سالگی

در سنه دویست و چهل و هفت متوکل و فتح بن خاقان واجمعی از اترک بقتل رسانیدند بتحریک پسرش المنتصر بالله در شب چهارشنبه چهارم شوال و عمرش قریب بچهل سال بود و صبح که شد مردم خبر دار شدند منتصر بمردم گفت فتح بن خاقان پدرم را بقتل رسانید منهم فتح بن خاقان را بقتل رسانیدم و مردم به المنتصر بالله ابن متوکل بیعت نمودند

در اینسال ابراهیم بن سعید جوهری بغدادی از دنیا رفت

در سنه دویست و چهل و هشت یکشنبه پنجم ربیع الآخر منتصر بالله از دنیا رفت که بعد از پدرش ششماه تقریباً زندگانی کرد و ظاهراً

بتجربه رسیده کسیکه قاتل پدرش باشد باسعایت در قتل پدرش بنماید عمرش کوتاه می شود

در در المسلوك است كه منتصر اذن داد مردم را بزيارت قبر امير المؤمنين (عليه السلام) و حضرت سيد الشهداء عليه السلام وفدك را رد كرد باولادهای حضرت امام حسن و حضرت امام حسين عليه السلام بعد از او مردم با احمد بن معتصم برادر متوكل الملعب با لمستعين بالله بیست نمودند

ص: 799

در سنهٔ دویست و پنجاه یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ایطالب علیه السلام در کوفه ظهور نمود و مردم را دعوت میفرمود الی الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و او را در

کوفه بقتل رسانیدند و ظاهراً مرادشان از رضای آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم حضرت امام علی الهادی علیه السلام بوده

در اینسال حسن بن زید بن محمد بن اسمعیل بن زید بن حسن بن علی بن ایطالب علیه السلام در طبرستان ظهور فرمود و ایضاً احمد بن عیسی بن حسین الصغیر ابن علی بن الحسین بن علی بن ایطالب در ری ظهور فرمود

در سنه دویست و پنجاه و دو المستعین بالله را با مر برادر زاده اش المعتز بالله ابن المتوکل بقتل رسانیدند

## **فصل هشتم : در ذکر بعضی از امامزادگان محترم و علما و بزرگان مدفونین در قزوین و مازندران و تبریز و همدان و کرمانشاه**

### **اشاره**

ذکر می شود این فصل در ضمن پنج امر

### **امر اول در قبور شریفه واقعه در قزوین**

اول در - تاریخ گزیده است که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام متواریاً بقزوین آمد و در سرای داود بن عیسی بن سلیمان غازی نزول فرمود و آن بزرگوار را پسری بود مسمی بشاهزاده حسین در سن دو سالگی آنجا متوفی شد و محل دفنش معروف است

دوم - السید الجلیل صاحب الکرامات الباهره سید حسین بن ابراهیم بن محمد معصوم الحسینی القزوینی شارح شرایع محقق مرقد شریفش در قزوین مزار معروفیست نزدیک قبر والدش که مردم تبرک میجویند بآن تاریخ وفاتشان سنه هزار و صد و چهل و پنج بود جدشان آقا سید محمد معصوم در طبقه مجلسی اول بوده و رحلتشان سنه هزار و نود و نه بوده کذا فی الروضات

سوم المولی خلیل القزوینی ابن النازی فاضل عالم متکلم محقق مدقق فقیه محدث ثقه نقه صاحب شرح کافی فارسی المسمی بالصافی و شرح عربی آن المسمی بالشافی و شرح عده در اصول و غیر اینها ولادتش در قزوین سنه هزار و یک رحلتشان نیز در قزوین بود سنه هزار و هشتاد و نه و قبرشان در قزوین معروف است

حکایت شده بین ایشان و بین مرحوم فیض مناظره شد در مسئله ، بعد از مدتی در قزوین فهمید که حق با مرحوم فیض بوده فوراً یاده تشریف برد بکاشان بجهت آنکه اعتراف کند و عذر خواهی نماید از مرحوم فیض ، چون رسید بکاشان رفت درب خانهٔ فیض از پشت درب فریاد زد «یا محسن قداک المسی» مرحوم فیض صوت او را شناخت ، از منزل بیرون شد با او معانقه و اظهار تلافی نمود ، هر قدر مرحوم فیض اصرار کرد یکساعت در کاشان نماند و مراجعت فرمود بقزوین بجهت آنکه شائبه در اخلاصش پیدا نشود . ایضا حکایت شده : یکروز در کوچه های قزوین یک نفر از اهل دیوان ایشان را ملاقات نمود و در دستش براتی بود که از دیوان بکسی حواله جو کرده بودند





آنمرد گفت ببینید این حواله باسم کیست؟ وقتیکه خواند فرمود باسم منست، او را برد منزل و آن مقدار جورا باو تسلیم نمود!

آنمرد رفت چون شب شد جوها را ریختند پیش اسبها، ابداً دهان نزدند؛ مردم تعجب کردند خبر بگوش سلطان رسید جناب مولی غازی را شناخت خیلی از ایشان اجلال و احترام نمود

چهارم - رفیع الدین محمد بن مولی فتح الله المشتهر بالواعظ القزوینی صاحب کتاب ابواب الجنان فی امل الامل انه فاضل عالم واعظ من تلامذة مولانا الخلیل القزوینی رحلتشان در قزوین بود در ماه رمضان سنه هزار و هشتاد و نه در روضات فرموده بگمانم ایشان مؤلف کتاب حمله حیدریه بودند.

پنجم - محمد بن الحسن القزوینی المشتهر به (آقا رضی الدین) صاحب کتاب (شیر و شکر) و (لسان الخواص) و ایشان از تلامذة مرحوم غازی خلیل بودند، محتمل است که مدفن ایشان در قزوین باشد،

ششم - احمد بن محمد الطوسی الغزالی الشافعی برادر امام ابی حامد محمد غزالی صاحب (احیاء العلوم) کان واعظاً ملیحاً و قبرش در قزوین است این رباعی بفارسی از ایشان نقل شد:

بستردنی است آنچه بنگاشته ایم \*\*\* فکندنی است آنچه برداشته ایم

سودا بوده است آنچه پنداشته ایم \*\*\* دردا که بهره عمر بگذاشته ایم

هفتم - محمد بن عبد الرحمن القزوینی المشهور بالخطیب الدمشقی صاحب تلخیص المفتاح

سکاکی و رحلت ایشان در قزوین بود منه ششصد و بیست و سه این رباعی از اوست:

در جامه صوف بسته ز نار چه سود \*\*\* در صومعه رفته دل به بازار چه سود

ز آزار کان راحت خود میطلبی \*\*\* یک راحت و صد هزار آزار چه سود

هشتم - العالم العامل و الفقیه العادل حاجی ملا محمد تقی بن محمد البرغانی القزوینی

صاحب کتاب مجالس المتقین و غیر او - ایشان از تلامذة مرحوم سید صاحب ریاض بودند بعد از فراغ از تحصیل آمدند بطهران، بین ایشان و فتحعلی شاه شکر آبی واقع شد این بود که ایشان از تهران آمدند یقزوین و شیخ احمد احسائی را تکفیر نمودند. آخر الامر حضرات بایه ایشان را بین الطلوغین در میان محراب در بین سجده بد رجۀ رفیعۀ شهادت رسانیدند

کیفیت شهادتشان این بود: ایشان در سجده بودند که جمعی از بایه ریختند و نیزه بگلویشان زدند، سر از سجده بلند نکرده بود که حضرات هشت طعن نیزه بان مرحوم زدند، بعد از دو روز از دنیا رفتند و بدنش را در قزوین در جوار شاهزاده حسین در مقبره علیحده دفن نمودند در سنه هزار و دو بیست و شصت و چهار و مزار معروفیت برادر ایشان جناب حاجی ملا صالح برغانی صاحب کتاب مخزن البکاء بود، ایشان هم از تلامذة سید صاحب ریاض و ولد ارجمندش سید مجاهد بودند - رحلت و محل دفن ایشان ظاهراً در کربلای معلی بود و ایشان دختری داشتند (قره العین) که از اتباع بایه بود و او مصداق « یخرج المیت من الحی » بود.

حمد الله مستوفی قزوینی در تاریخ گزیده از حضرت رضا روایت کرده قال ، قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) قزوین باب من ابواب الجنة هی الیوم فی ایدی المشرکین و سیفتح علی یدی امین من

ص: 801

بعدي المفطر فيها كالصائم في غيرها وان الشهيد فيها يركب يوم القيمة على برازين من نور ينماق الى الجنة ثم لا يحاسب على ذنب اذنه و لا سيئى عمله وهو في الجنة خالد و يزوجن من الحور العين و يسقى من الالبان و العسل و السلسبيل فطوبى للشهيد فيها مع ماله عند الله من المزيد و بعضى از اخبار در مذمت قزوین وارد شده ،

منجمله در روضات از حضرت صادق (عليه السلام) روایت کرده اند انه قال الرى و قزوین و ساوة ملعونات و مشؤمات .

## امر دوم در قبور شریانه واقعه در مازندران

بدانکه در شهرهای مازندران از امامزادگان محترم زیاد مدفونند همچنین از علماء اعلام و حقیر مقابر بعضى از علماء واقع در مازندران را عرض میکنم

اول - عمادالدين ابو جعفر محمد بن أبى القاسم الطبرى الاملى فقيه ثقه صاحب كتاب بشارة المصطفى و ایشان از تلامذة شيخ ابو على پسر شيخ طوسى (رحمت الله عليه) بوده

در روضات از كتاب (بشارة المصطفى) نقل میفرماید روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم داخل شد بر حضرت امیر علیه السلام در حالی که مسرور بود ، سلام کرد ، جواب داد - امیرالمؤمنین (علیه السلام) عرض کرد یا رسول الله هرگز شما باین بشاشت وارد بر من نشده بودید ؟ فرمود بشارت باد ترا که همین ساعت جبرئیل بر من نازل شد و گفت خداوند بتو سلام میرساند و میفرماید «بشارت بده علی را که شیعیان اوچه مطیع باشند و چه عاصی از اهل بهشتند»

پس چون حضرت امیر علیه السلام شنید بسجده افتاد ، دستهایش را باسماں کرد و فرمود « خداوند را شاهد میگیرم که نصف حسناتم را بخشیدم بشیعیانم» امام حسن و امام حسین علیه السلام هم همین قسم فرمودند بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود شما اکرم از من نیستید ، منهم نصف حسناتم را بخشیدم بشیعیان علی علیه السلام خداوند عز و جل فرمود شما اکرم از من نیستید من تمام گناهان شیعیان و محبین علی را آمرزیدم

دوم ابو محمد حسن بن محمد الديلمی صاحب کتاب ارشاد و غیر او - (دیلم اسم طایفه است که در کوههای دیالم ساکنند واقع در قرب قزوین) ایشان معاصر با قریب العصر مرحوم علامه حلی بودند ، تاریخ ولادت و رحلت و محل دفنشان معین نیست نزد احقر و شاید قبرش در حوالی مازندران یا قزوین باشد این شهر از اوست :

لا تضر (کذا) الموت فی غم و لا فرح \*\*\* فالارض ذنب و عزرائیل قصاب

سوم - جناب احمد بن علی بن ایطالط الطبرسی الساری صاحب کتاب احتجاج و او از علماء ماه سادسه است چون از تلامذة اوست جناب محمد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی که در سنه پانصد و هشتاد و هشت از دنیا رحلت فرمود و محتملست که مدفنش در طبرستان باشد چون در روضات تاریخ ولادت و رحلت و محل دفنش را معین نفرموده .

چهارم - عمادالدين حسن بن علی الطبرى المشتهر به عمادالدين الطبرى صاحب کامل بهائی و جهت تسمیه اش بکامل این بود که عماد طبری این کتاب را تألیف کرد و او را تحفه نمود بوزیر معظم بهاء المذهب والدين محمد بن محمد الجوينی المشهور بصاحب دیوان متولی حکومت بلاد ایران در دولت سلطان هلاکوخان مغول در روضاتست که ایشان از اکابر شیعه و معاصر با مرحوم خواجه نصیر و

محقق اول بودند و تاریخ ولادت و رحلت و محل دفنش معلوم نیست الا آن که در سنه ششصد و هفتاد و سه کتاب کامل را باتمام رسانید و بود باصفهان خدمت صاحب امجد بهاء الدین محمد و محل دفنش محتملست در طبرس باشد و محتملست در اصفهان باشد . جهت آنکه مازندران را طبرستان مینامند چون آنجا جنگل زیاد است و آلت فاس که طبر باشد در آنجا خیلی

ص: 802

استعمال می شود و در دست میگیرند لذا گفتند طبرستان .

پنجم - المولی حسن الکاشی الاصل الاملی المولد والمنشأ الشیعی الامامی المعاصر للعلامة العلی ایشان از شعراء زمان سلطان محمد شاه خدا بنده بود و ابدأ در مدح غیر اهل البیت قصیده و شعری نگفته

در روضاتست که ایشان بعد از مراجعت از مکه معظمه مشرف شد بنجف اشرف و قصیده در مدح حضرت امیر المؤمنین علیه السلام انشاد کرد که اولش اینست

ای ز بدو آفرینش پیشوای اهل دین \*\*\* وی ز عزت ماح بازوی تو روح الامین

شب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را در خواب دید فرمودند تو از راه دور بر ما وارد شدی و بما حق ضیافت و حق صله شعر داری میروی بیصره و مسعود بن افلاح را ملاقات میکنی و سلام مرا باو می رسانی و باو بگو آن هزار اشرفی را که نذر من کرده اگر کشتی مال التجاره ات سالمأ بکنار دریای عمان برسد وفا کن بندرت و آن هزار اشرفی را بگیر و صرف کن در حوائج ایشان رفتند بیصره و بسعود بن افلاح پیغام حضرت امیر را گفتند نزدیک بود که آنمرد از خوشحالی غش کند گفت بعزت پروردگار که احدی از نذر من خبردار نبود و هزار اشرفی را با خلعت فاخری بوی داد و بفقراء بصره هم ولیمه داد انتهی تاریخ ولادت و رحلت و محل دفنشان معلوم نیست لکن چون محل ولادت و محل نشو و نمای ایشان شهر آمل بوده محتمل است که مدفش هم در آمل مازندران باشد

ششم - السید الجلیل مؤمن بن محمد زمان الحسینی الدیلی التتکابی المازندرانی صاحب کتاب تحفه حکیم مؤمن و اول کتابش را باسم سلطان شاه سلیمان الصفوی الموسوی کرده و ایشان از اطباء حاذق بودند در روضات تاریخ ولادت و رحلت و محل دفنشان را معین نکرده اند و محتمل است که دفنشان در مازندران بوده باشد

بدانکه خیلی از علماء اعلام و فحول از اهل مازندران بودند نظیر ابن شهر آشوب و شیخ طبرسی المدفون فی مشهد الرضا و محمد بن جریر بن رستم الطبری الاملی الشیعی الامامی صاحب کتاب دلائل الامامة و ایضاح و مستر شد و ایشان در ماه رابعه از دنیا رفتند و مثل محمد بن جریر بن یزید بن کثیر الطبری صاحب التفسیر و التاریخ و صاحب روضات میفرماید بگمانم او هم شیعه بوده و بر تشیع او اقامه فرموده

بدانکه از متاخرین جمعی از علماء اعلام از اهل مازندران بودند مثل جناب حاج ملا محمد اشرفی ابن ملا محمد مهدی ساکن بار فروش صاحب کتاب شعائر الاسلام وغیره و حاج شیخ زین العابدین مازندرانی ساکن کربلای معلی و حاج میرزا حسین نوری صاحب کتاب مستدرک و غیر آنها

در حاشیه روضات فرموده که مازندران اسم است از برای بلاد معروفه از ناحیه دارالمرز ایران و از بعضی از کتب معتبره از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده است که دانیال پیغمبر فرمود «مادخل طبرستان عاقل الاتحیر ولا سلطان عادل الاتغیر و ان اهلها محشوة بالنفاق و ما دخلها صالح الاوقد فسدوما خرج منها فاسد الاوقد صالح الفتنة منها تخرج والیها تعود اولها غریق و آخرها حریق» مازندران ولایت با صفا و وسیعی است و جنگل بسیار بزرگی دارد و درخت های آن همه قسم از میوه جات و مرکبات را دارد در آنجا معدن نفت بسیار ممتازی هست که دولت علیه ایران استفادهای بسیار زیادی از آن میبرد

**امر سوم - در ذکر بعضی از قبور علماء و بزرگانی که واقع است در تبریز**

اول الشيخ الامام ابو يعلى حمزة بن عبد العزيز الملقب بسلاار الديلمى كه از اهل ديلم جبلان ورشت بوده و او از تلامذة سيد مرتضى و  
شيخ مفيد است و از براى او تصنيفات زيادى است

ص: 803

منجمله کتاب مراسم و مقنع و غیر اینها و رحلت ایشان در روز شنبه ششم ماه رمضان سنم چهار صد و چهل و هشت بود و قبرشان در قریه خرو شاهست که در یک منزلی تبریز است

دوم - السيد الجليل سيد فضل الله ابن علي بن عبدالله الحسنی الراوندی الكاشانی مصنف کتاب نوادر وضوء الشهاب و غیر او و نسبش منتهی می شود بجناب جعفر بن الحسن المثنی و ایشان از مشایخ والد مرحوم خواجه نصیر طوسی بودند در روضات است که ایشان کاغذی نوشتند باصنفاً خدمت شیخ عبدالرحیم و این ابیات را درج کردند

شوقی الی مولای عبدالرحیم \*\*\* اعرض قلبی للعذاب الالیم

و اعجباً من جنة شوقها \*\*\* توقد فی الاحشاء نار الجحیم

در روضات تاریخ ولادت و رحلتشان را ذکر نکرده و گویا ایشان معاصر بودند با قطب راوندی جناب سعید بن هبة الله و محل دفنشان را معین نکرده لکن در ترجمه حمزة بن عبدالعزیز سلار از نظام الدین قرشی نقل فرموده که قبر سلار در قریه خسرو شاه تبریز است و در او هست مقبره قطب راوندی كما یقال

در ترجمه سعید بن هبة الله الراوندی میفرماید قبر ایشان در قم هست و آنچه در ترجمه سلار ذکر شد که در قریه خسروشاهست شاید مبنی بر اشتباه بقبر سید فضل الله است ابن علی الحسینی الراوندی

الحاصل از این عبارات احتمال می رود که قبر ایشان در خروشاه تبریز باشد .

دوم محمود بر مسعود الشیرازی الملقب بالعلامة الشیرازی الشافعی صاحب شرح قانون در طب و شرح حکمت الاشراف و غیر این دو ولادتش در شیراز بوده سنه ششصد و چهل رحلتش در تبریز بود در بیست و چهارم ماه رمضان سنه هفتصد و ده و قبرش در چرنداب تبریز است نزدیک قبر بیضاوی و ایشان درک کردند اواخر زمان فخر الدین رازی و شهاب الدین سهروردی و محیی الدین اعرابی را و خودشان از تلامذه خواجه نصیر طوسی بودند گویند در مجمعی از شیعه و سنی از اوسوال کردند که امیر المؤمنین علیه السلام افضل است یا ابابکر اینشعر را جواب گفت :

خیر الوری بعد النبی من بنته فی بیته \*\*\* من فی دجی لیل العمی ضوء الهدی فی دینه

در مستدر کست از ریاض العلماء نقل میکند که قطب الدین سعید بن هبة الله راوندی صاحب کتاب خرائج و جرایح و قطب الدین محمد بن حسن کیدری سبزواری شارح نهج البلاغه و قطب الدین محمد بن محمد رازی بویهی صاحب شرح مطالع و شرح شمسیه در منطق این سه مسلماً شیعه بودند اما قطب الدین شیرازی و قطب الدین المشهور بقطب المحیی این دو از علماء اهل سنت بودند

در روضات اختیار فرموده که قطب الدین رازی بویهی سنی بوده در مستدرک ادله ذکر میکند بر تشیع ایشان و خیلی تخطئه میفرماید از صاحب روضات

الحاصل این قطب شیرازی خالوی شیخ سعدی بوده ایشانهم طبع شعر داشتند و این رباعی را نسبت بایشان داده اند

یقولون کامات الشتاء كثيرة \*\*\* و ماهو الا واحد غیر مفتری



اذا صح كافي الكيس فالكل حاضر \*\*\* لذيك وكل الصياد يوجد في الفري

چهارم السيد العارف قطب الدين حيدر توني و نسب ايشان منتهى مي شود با مامزاده عبدالله ابن الامام موسى الكاظم (عليه السلام) و قبرشان در تبريز مشهور است و ايشان غير قطب الدين حيدر مدفون دو تربت حيدريه است در مجالس المؤمنين است كه ايشان مشرف شدند بنجف اشرف و بستگي

ص: 804

تکیه داد و ایستاد بیک پا و تا مدت هفت روز اصلاً حرکت نکرد هیچ نخورد و در شب هشتم از میان ضریح مطهر آواز هولناکی بلند شد که اهل نجف از خواب رمیدند و بگوش ایشان رسید که فرزند من حیدر را دریابید چون باطراف نظر کردند او را دیدند و از نام و نسبش سؤال کردند دانستند که مراد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام او است لاجرم همه به پای بوس رفتند و او را بشرف زیارت ضریح منور رسانیدند

پنجم - ابو الخیر عبد الله بن عمر بن محمد الفارسی البیضاوی الشافعی صاحب تفسیر بیضاوی و این تفسیر در حقیقت تهذیب و مختصر تفسیر کشف زمخشری است و رحلت او سنه ششصد و هشتاد و پنج بوده و دفن شد در چرنداب تبریز و بیضاء از شهرهای شیراز است و از آن شهر است حسین بن منصور حلاج که المقتدر بالله او را بقتل رسانید و حکم کرد که بدنش را بسوزانند

ششم - فخر الدین احمد بن الامام حسن الجار بردی الشافعی نزیل تبریز شارح شافیه ابن حاجب وفاتش در تبریز بود سنه هفتصد و و چهل و دو - از معاریف شعراء قبر خاقانی در تبریز است و هو ابراهیم بن علی الشیروانی وفاتش سنه پانصد و هشتاد و دو بوده و قبرش در سرخاب تبریز است ایضاً در سرخاب تبریز است قبر مولانا لسانی شیرازی که شاعر متین متشرعی بود و این رباعی از اوست

گر بند لسانی گلد از بندش \*\*\* و ر خاک شود وجود حاجتمندش

باید که ز مشرق دلش سرزند \*\*\* جز مهر علی و یازده فرزندش

در خیرات حسان از زن آذربایجانی این اشعار ملیح را نقل کرده

اگر بیاد دهم زلف عنبر آسارا \*\*\* بدام خویش کنم آهوان صحرا را \*\*\* گذار من بکلیسا اگر فقد روزی

بدین خویش کشم دختران تر سارا \*\*\* بیک نگاه دو صدمرده میکنم زنده \*\*\* خبر دهید زاعجاز من مسیحا را

نظیر اینست در بلندی مضمون این رباعی که منسوبست بوالده شوکت الدوله حاکم بیرجند

ای صبا از من بگو فرهاد بی بنیاد را \*\*\* در میان عشقبازان تخم نگی کاشتی

بیستون را بهر شیرین می بکندی العجب \*\*\* تیشه آهن چه میکردی تو مژگان داشتی

### **امر چهارم - در ذکر قبور بعضی از علماء و بزرگانیکه در همدان مدفونند اما از امامزادگان محترم**

اول قبر شریف جناب امامزاده یحیی بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) و بسیار عالی و باشکوهست بلکه از سایر مقابر شریفه آنجا شکوهش بیشتر است

دوم - مقبره منسوب به شاهزاده حسین ، میان شهر است و بسیار باشکوه و گنبد عالی دارد ،

در میان آن مقبره است قبر مرحوم حجة الاسلام حاج سید عبدالمجید الهمدانی رحمت الله علیه

سوم مقبره منسوب به جناب شاهزاده اسمعیل بن موسی الکاظم (علیه السلام) گنبد بسیار عالی دارد

چهارم - مقبره منسوب به شاهزاده حرث بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) که ایشان هم گنبد عالی دارند

پنجم - مقبره علویان و در آن خطوطی است که بگچ نقش شده بسیار عالی و قدیمیست

اما از علماء و بزرگان :

اول - المولی فتح الله بن مولى شکر الله الکاشارنی الشریف ایشان از علمای دولت

ص: 805

سلطان شاه طهماسب الصفوی بوده صاحب تفسیر منهج الصادقین بالفارسی در سه مجلد و تفسیر خلاصه المنهج در يك مجلد بزرگ ضخیم و تئیه الغافلین در ترجمه نهج البلاغه و كشف الاحتجاج در ترجمه احتجاج طبرسی که نسخه اش در خزانه شاه صفی در اردبیل دیده شده - رحلتشان در سنه نهصد و هشتاد و هشت بوده و تاریخش «ملا ذالفقهاء» است (908) و قبرش در همدانست و روی قبرشان سنک بزرگی انداخته اند

دوم - قبر باباطاهر که رباعیات بسیار خوبی دارد در مواعظ بهمان زبان لری خودش

منجمله خوشا آنان که الله یارشان بی \*\*\* که حمد و قل هو الله کارشان بی

خوشا آنان که دایم در نمازند \*\*\* بهشت جاودان بازارشان بی

و منجمله از آنروزی که ما را آفریدی \*\*\* بغیر از معصیت از ما ندیدی

خداوندا بحق هشت و چارت \*\*\* ز مو بگذر شتر دیدی ندیدی

سوم - قبر شیخ رئیس ابو علی حسین بن عبدالله بن سینا پدرش از اهل بلخ بود - ولادتش در یکی از قرای بخارا بود سنه سیصد و هفتاد و رحلتش در همدان بود سنه چهارصد و بیست و هفت و قبرش در همدان معروفست این اشعار از اوست

اسمع جمیع وصیتی واعمل بها \*\*\* فالطب مجموع بنظم کلامی \*\*\* واحفظ منیک ما استطعت فانه

ماء الحیوة تصب فی الارحام \*\*\*\* و اجعل غذآنک کل یوم مرة \*\*\*\* واحذر طعاماً قبل هضم طعام

بعضی گفتند که قبر ابو سعید ابوالخیر در همدان نزدیک قبر ابن سینا است و او در شب چهارم شعبان سنه چهارصد و چهل از دنیا رفت - بعضی گفتند قبر او در نیشابور است

و از همدان بود فاضل ادیب احمد بن حسین بن یحیی الهمدانی معروف به بدیع الزمان که از اعاجیب دهر بود و مسموماً در هرات از دنیا رفت سنه سیصد و نود و هفت و نقل شد که او سگته کرده بود گمان کردند از دنیا رفته تعجیل نمودند در دفن او و در میان قبر بهوش آمد ، مشغول مناجات شد صدای مناجاتش را شنیدند قبرش را شکافتند دیدند دست خود را بریش خود گرفته و از هول قبر وفات نموده این رباعی از اوست :

همدان لی بله اقول بفضله \*\*\* لکنه من اقبح البلدان

صبیا فی القبح مثل شیوخه \*\*\* و شیوخه فی العقل کالصبیان

مناسب دیدم که در این مقام حکایتی نقل کنم که ثقة الاسلام نوری از مولی زین العابدین سلماسی نقل کرده :

فرمود وقتی که ما از سفر خراسان مراجعت کردیم مرور کردیم بکوه الوند که در قبله همدان است رفعا مشغول شدند بنصب خیمه من نظر کردم بصفحه کوه چیز سفیدی بنظرم آمد تأمل کردم دیدم شیخ محاسن سفیدی است . جامه سفیدی برش هست و در صفة بلندی نشسته و اطراف خود را سنگهای بزرگ چیده بقسمی که سرش دیده میشد بس من نزدیک رفتم و سلام کردم التفاتی نمود بجانب من و با من انس

گرفت و آمد نزد من ، با او صحبت کردم ، دانستم که از فرق باطله نیست ، عیال و اولاد داشته و از آنها عزلت گرفته و باین مکان منزل کرده بجهت عبادت پروردگار و بعضی از عجایبی که دیده بود نقل کرد من جمله گفت :

من در ماه رجب باین مکان منزل گرفتم چون چند ماه گذشت یکشب در وقت مغرب مشغول نماز بودم ولوله عظیمی و صدای عجیبی بگوשמ رسید ، نمازم را مختصر کردم دیدم بیابان پر از حیوانات

ص: 806

است و همه توجه کردند بجانب من ، خیلی ترسیدم نگاه کردم دیدم در میان اینها حیوانات متضاده با هم هستند از قبیل شیر و ببر و گرگ و آهو و غیره و همه صیحه میزدند جمع شدند در محل من و سر بسوی من بلند کردند و بصداهای غریب و عجیب صیحه میکشیدند

گفتم بعید است که قصد اینها من باشم ، یکوقت بخاطرم گذشت که امشب شب عاشوراء است و این اجتماع و غوغا و صیحه در مصیبت حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام است چون منتقل باین مطلب شدم عمامه از سر انداختم و رفتم پائین و میگفتم «حسین حسین ، شهید حسین مظلوم حسین ، عطشان حسین» پس راه باز نمودند من در وسط ایستادم و آن حیوانات دور من حلقه زدند ، بعضی سر بزمین میزدند ، بعضی خود را بزمین میانداختند تا طلوع فجر ، چون صبح شد متفرق شدند و الان هیجده سالست که در هر شب عاشورا عادتشان اینست بعضی اوقات ماه بر من مشتبه می شود و از همین اجتماعشان من روز عاشورا را میشناسم

### **امر پنجم - در ذکر قبور شریفه بعضی از علماء که در کرمانشاه مدفونند**

اول قبر مرحوم ملاعبدالله التونی البشروی صاحب وافیه در اصول فقه و تاریخ فراغش

از او در سنه هزار و پنجاه و نه بوده و او را مولانا آقا سید محسن کاظمینی شرح فرموده

در روضات از ریاض العلماء نقل فرموده : « انه كان من اهل زمانه و اتقيهم بل كان ثانی المولى احمد الاردبیلی » و ایشان با برادرشان جناب آخوند ملا احمد تونی صاحب حاشیه شرح لمعه بعد از فراغ از تحصیل متوطن مشهد مقدس شدند بعد هر دو برادر بعزم زیارت اعتبار مقدسه ائمه عراق حرکت فرمودند که از طریق قزوین مشرف شوند در زمان مولانا خلیل القزوینی بعد که از قزوین حرکت نمودند جناب آخوند ملا عبدالله در کرمانشاه از دنیا رحلت فرمود در چهارم ربیع الاول سنه هزار و هفتاد و یک و در نزدیک پل شاه دفن شد در آخر قبرستان و بالای قبرش قبه ساختند که معروف باشد

دوم - قبر جناب آقا محمد علی بن آقا محمد باقر البهبهانی صاحب کتاب مقام و غیر آن . اهل کرمانشاه در حیات مرحوم والدشان التماس کردند که آقازاده را بفرستند به کرمانشاه آقا اذن دادند تشریف آوردند و در حدود سنه هزار دویست و شانزده از دنیا رحلت فرمود و قبرشان در کرمانشاه معروف است و قبه و بقعه عالی دارد .

سوم - قبر جناب احمد بن اسحق القمی که از اجله و معتمدین رواة اخبارند و قبرشان در حلوانست که فعلاً معروفت پیل ذهاب قریب برودخانه سرپل

### **خاتمه در بیان سه امر**

### **امر اول - در ذکر بعضی از حکایات در کرامت بعضی از اولیاء الله از غیر سلسله علمای اعلام**

چون در اصواب سابقه کرامت بعضی از علمای اعلام ذکر شد حقیر قناعت میکنم در این مختصر بذکر هشت حکایت

اول در مسکن الفوائد شهید الثانی از اوزاعی نقل کرده که گفت من در عریش مصر سایه بانی دیدم و در میان او مرد کوری بود که دست ها و پاهای او شل بود و میگفت لك الحمد سیدی و مولای اللهم انی احمدك حمداً یوافی محامد خلفك اذ فضلتنی علی كثير من خلقك تقضیلا . گفت : من نزدیک وی رفتم و سلام کردم گفتم خداوند ترا رحمت کند یکسوالی از شما



میکنم آیا جواب مرا میدهی؟ گفت: اگر بدانم جواب میگویم. گفتم چه فضیلت خداوند بتو کرامت فرموده که این قسم تشکر میکنی او را؟ گفت: مگر نمیبینی تفضلات الهی را بمن والله اگر خداوند تبارک و تعالی آتشی بفرستد که مرا بسوزاند و امر کند که کوهها بروی من ساقط شود و دریاها مرا غرق کند و زمین مرا در خود فرو ببرد من زیادتیر شکر او را میکنم و من بتو حاجتی دارم. گفتم آنچه میخواهی بگو گفت پسری دارم که در اوقات نماز مرا خبر دار میکند و وقت افطار بمن افطار میدهد و حال یکروز می شود که نزد من نیامده میتوانی او را بیایی؟ پس من تقریباً الی الله بسراغ او رفتم دیدم شیری او را پاره کرده و بروی زمین افتاده گفتم انا الله و انا الیه راجعون چگونه من خبر این پسر را بپدرش بگویم گفت رفتم نزد آنمرد سلام کردم جواب داد. گفتم خداوند ترا رحمت کند آیا تو مقرب تر هستی نزد خداوند با ایوب پیغمبر؟ گفت البته ایوب پیغمبر مقرب تر است نزد خداوند از من گفتم خداوند مبتلا کرد ایوب را و صبر کرد تا وقتیکه مردم از او دوری نمودند و آنچه تو بمن گفتی بروم و طلب نمایم رفتم دیدم شیر پسر را هلاک نموده و خداوند اجر ترا زیاد کند یکمرتبه آن مرد عاجز صالح گفت الحمد

لله الذي لم يجعل في قلبي حسرة من الدنيا بعد صيحة زد و افتاد بروی زمین نشستم او را حرکت دادم دیدم از دنیا رفته «

دوم - در حیات الحیوان دمیری نقل کرده که خداوند بشعوانه يك پسری داد و او را خوب تربیت کرد چون بزرگ شد بمادرش گفت ترا بخدا قسم مرا ببخش بخداوند گفت پسرجان صلاحیت ندارد که هدیه بشود بیادشاهان مگر اهل ادب و تقوی و توای پسرک من نمیدانی که خداوند از تو چه خواسته است آن پسر رفت مشغول تحصیل معرفت و تقوی شد تا آنکه یکروز آن پسر رفت بکوه که هیزم جمع کند با مرکبش پس مرکبش را بست و هیزم جمعکرد خواست که هیزمها را بمرکبش بار کند دید شیری مرکبش را پاره کرده، پس آن جوان دست بگردن آن شیر انداخت گفت یا کلب الله تو مرکب مرا هلاک کرده قسم بحق سید و مولای خود باید هیزمها را بار تو نموده ببری بمنزل من، پس هیزمها را بار آنشیر کرد و شیر هم در کمال اطاعت و انقیاد هیزمها را آورد تا رسید بمنزل شعوانه، آن جوان در را کوبید چون چشم مادرش باو افتاد دید که شیر مطیع او شده گفت الان قابل شده از برای خدمت خداوند پس او را بخداوند بخشید

جوان مادر را وداع نموده رفت و مشغول عبادت الهی شد

نظیر این قضیه در خاتمه باب یازدهم از سید شمس الدین جد مرحوم سید نعمت الله جزایری نقل شده و اعجاب از این درخاتمه باب دوم از شیخ ابوالحسن خرقانی نقل شد

سوم - در بحار از محاسن برقی روایت کرده که علی بن عاصم زاهد رفت بزیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام قبل از آنکه مشهد مقدس حضرت سیدالشهداء علیه السلام عمارتی داشته باشد ناگاه شیری آمد نزد او و او فرار نکرد از آنشیر دید در کف پای او خاری رفته که پایش باد کرده پس آن خار را از پای آنشیر بیرون آورد و پایش را فشار داد که کثافتها از پایش بیرون شد و قدری از عمامه اش را قطع کرد و پای آن شیر را با آن قطعه عمامه اش بسمت

ایضاً از محاسن برقی روایت کرده که بعضی از خواص حضرت امیر المؤمنین (ع) مشغول نماز بودند در حال سجود يك افعی خود را دور گردن او پیچید ابداً حالش تغییر نکرد بهمان قسم مشغول ذکر خداوند بود تا آنکه از دور گردن او باز شد بدون اینکه او حیل و چاره بکند



و روایت کرده که علی الزاهد ابن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام پدر جناب حسین صاحب فح مشغول نماز بود ناگاه يك افعی از سرکوه فرود آمد بجامه های او بالارفت و از گریبانش داخل شد و از پائین جامه هایش بیرون شد و ابدأ در نماز حالش تغییر نکرد

چهارم در دار السلام ثقة الاسلام نوری از کتاب زهرة الرياض از شخصی از اهل مکه نقل کرده که یکسالی در مکه معظمه قحطی شدیدی شد اهل مکه رفتند بعرفات بجهت استسفاء نمودن ما بوساً برگشتند هفته دیگر باز رفتند باستسفاء گفت دیدم غلام سیاه ضعیف و نحیفی آمد و دور کعت نماز خواند بعد بسجده رفت و در سجده اش گفت پروردگارا بعزت تو که من سر از سجده بر نمی‌دارم تا وقتیکه باران رحمت ببندگانت نازل بفرمائی ناگاه ابری ظاهر شد و باران شدیدی نازل شد پس آنغلام حمدالهی بجای آورد و برگشت بمکه معظمه منم عقب سرش آمدم دیدم داخل شد بخانه بنده فروشی و من مراجعت نمودم چون فردا صبح شد من قدری در هم برداشتم رفتم بخانه آن بنده فروش دق الباب کردم آن بنده فروش آمد گفت چه حاجت داری گفتم بنده می‌خواهم از تو ابتیاع کنم پس شصت نفر غلام آورد نزد من که در مکه نظیر نداشتند دیدم هیچیک آنغلام دیروزی نیستند گفتم غیر اینها دیگر غلامی نداری گفت چرا يك غلام سیاه می‌شومی دارم که با هیچکس سخن نمی‌گوید گفتم ببینم آورد دیدم همان غلام دیروزی است که مقصود من بود گفتم این غلام را چند خریده گفت هفت دینار لکن بيك دینار نمی‌ارزد من هفت دینار باو دادم و غلام را از او خریدم

آنغلام گفت تو چرا مرا خریدی گفتم من ترا نخردم که خدمت مرا بکنی بلکه خریدم که من خدمت ترا بکنم چون دیروز قرب و منزلت ترا نزد خداوند فهمیدم و قصه که دیروز دیده بودم برای او نقل کردم گفت ای سیدمرا آزاد کن گفتم، (انت حر لوجه الله) گفت الحمد لله این آزادی از مولای کوچک من بود تا چه قسم مولای بزرگ مرا آزاد کند پس وضو ساخت و دورکعت نماز خواند بعد دستهایش را به آسمان بلند کرد عرض کرد خداوندا تو میدانی از وقتیکه ترا شناخته ام معصیت ترا نکردم و همیشه از تو مسئلت مینمودم که سری که بین من و تو هست فاش نکنی حال که فاش کردی خداوندا روح مرا بسوی خود قبض فرما

ناگاه دیدم افتاد بروی زمین و از دنیا رفت پس من او را غسل دادم و کفن کردم بجنازه او نماز خواندم و او را دفن کردم لکن کفنش را نفیس نکردم شب که شد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم فرمود آیا تو از خداوند و از من حیا نکردی که ولیی از اولیاء خداوند مرد و تو کفن نفیس بدن او نپوشاندی آیا نمیدانی که او رفیق حضرت ابراهیم خلیل الرحمن است در بهشت

پنجم در لئالی الاخبار روایت شده هفت سال در بنی اسرائیل قحطی شد، حضرت موسی با هفتاد هزار نفر رفتند بطلب باران

وحی رسید چگونه دعاهای اینها را مستجاب نمایم و حال آنکه گناهان آنها بالای سرشان سایه انداخته و باطنهای اینها خبیث است و از عذاب و مگر من ایمن هستند بروید نزد سده از بندگان من که اسمش کرخ است که آن بیاید و دعا کند و مستجاب نمایم

حضرت موسی هر قدر از او سؤال کرد او را نیافت، تا یکروز از راهی میگذشت دید بنده سیاهی که در پیشانیش آثار سعده است میان راه می‌رود حضرت موسی علیه السلام نور ایمان شناخت فرمود فرمود اسم تو چیست

عرضکرد اسم من کرخ است، فرمود تو مقصود ما هستی رو بطلب باران، پس آن غلام

رفت بطلب باران و از کلماتش این بود گفت «یارب ما هذا من فعالك ومن عملك و ما الذى بدالك انقصت عليك عيونك ام عاندت الرياح من طاعتك ام اشتد غضبك على المذنبين الست غفارا قبل خلق الخطائين ام تخشى الفوت فتعجل بالعقوبة»

پس کرخ از جای خود حرکت نکرد تا باران رحمت بر بنی اسرائیل نازل شد

چون کرخ مراجعت کرد حضرت موسی استقبال فرمود او را کرخ عرض کرد دیدی با پروردگار چگونه مخاصمه کردم و چگونه خداوند با من انصاف فرمود

ششم در دار السلام شیخ محمود عراقی از بعضی از مجاورین نجف اشرف نقل فرموده گفت من اوقاتم را نوعاً صرف در خدمت زوار و مجاورین می‌کردم، پس یکشب در عالم رویا بگویشم رسید که منادی ندا کرد «ولیی از اولیاء الله در گلخن فلان حمام از دنیا رفته بر خیز و او را تجهیز کن» چون بیدار شدم دیدم ساعت نصف شب است از عسس و پاسبانها ترسیدم که از منزل خارج شوم، بعلاوه هوا هم بسیار سرد بود، گفتم «خواب حجیت ندارد» دو مرتبه خوابیدم

باز منادی مثل اول ندا کرد، بیدار شدم و مثل عذرهای سابق بقلیم خلجان کرد سه مرتبه خوابیدم باز منادی مثل اول ندا کرد، بیدار شدم گفتم دیگر جایز نیست مسامحه کردن بعد از این، پسر مرا بیدار کردم و چراغ روشن کردیم رفتیم بجانب آن حمام و داخل شدیم بگلخن چون نظر میان خاکسترها کردم دیدم یک چیزی بالای خاکسترها دیده می‌شود چون نزدیک رفتم یکسری بالای خاکسترها دیدم از شدت سرما که بقیه بدنش را میان خاکستر کرده بود و سرش را از خاکسترها بیرون گذارده بود بجهت تنفس و بهمین حالت از دنیا رفته بود

پس او را بیرون آوردیم و بذلت و فقر او گریه کردیم و گفتیم

ای بنده خدائی که بتو این مقام و منزلت را داده و راضی نشده تو باینحالت تا صبح بمانی کیستی و بچه عمل باینمقام و منزلت رسیدی؟ ناگاه صدائی شنیدیم که شخصیش را نمیدیدیم گفت، از صدق و راستگویی باین مقام رسیدم

هفتم در لئالی الاخبار از بعضی از کتب معتبره نقل کرده

در زمان خلیفه ثانی زن و شوهری بودند و عادت شوهر این بود که می‌آمد بمسجد و نماز می‌خواند و بعد از نماز تعقیب نخوانده از مسجد خارج میشد یکروز خلیفه بآنجوان عتاب کرد چرا نمازت بدون آداب و بدون تعقیب است

جوان چشمش پراشک شد، گفت، خلیفه مرا معذور بدار تو خبر از حال من نداری خلیفه گفت جهتش را بگو، گفت خلیفه فقر و پریشانی بر ما شدت کرده باندازه که خودم و زوجه ام یک قمیصی بیش نداریم یکنفر که میپوشیم دیگری برهنه میماند، من آن قمیص را میپوشم و می‌آیم بمسجد و نماز میخوانم بعد معجلاً میروم بمنزل که زوجه ام بپوشد و نماز گذارد، پس خلیفه و حاضرین بحال آنها گریستند؛ خلیفه خیلی قلبش رقت کرد و هشتاد در هم از بیت المال بآنجوان داد که بجهت عیالش لباس بگیرد جوان آن در هم را گرفت و آمد بمنزل نزد عیالش و قصه را بجهت او نقل کرد

زوجه گفت ای پست فطرت چرا سرت را اظهار نمودی و فقرت را افشا کردی و نعمت فقر را به متاع دنیا فروختی؟ قسم بعزت پروردگارم که اگر این در هم را رد نکردی من زوجه تو نخواهم بود ما اختیار نمودیم محنت دنیا را که از فیض سعادت آخرت باز نمایم پس آنجوان برگشت و دراهم را به خلیفه رد کرد چونشب شد زن و مرد هر دو خوابیدند قدریکه از شب گذشت زن از خواب بیدار شده



برخواست وضو ساخت و چند رکعت نماز بجای آورد بعد شوهرش را بیدار کرد و گفت برخیز وضو بساز و نماز بخوان ، بعد از فراغ آنزن گفت ، ایمرد ما مدتی بود که بفقر و مسکنت زندگانی میکردیم واحدی مطلع بر حال ما نبود والان حال ما منکشف شد میل ندارم زنده بمانم و میخواهم از خداوند که اجل و مرگ ما را برساند آیاتوهم ایشوهر با من موافقت مینمائی آنمرد گفت بلی پس هر دو بسجده رفتند و سجده شان طول کشید تا هر دو از دنیا رفتند

هشتم سید اجل آقامیر سید علی یزدی رحمة الله علیه در مجلس درس که حقیر حاضر بودم فرمود شخصی از نیکان اراده سفر بعیدی را نمود و زوجه صالحه داشت استدعا کرد از صدیقش که معروف بدیانت و امانت بود که روزی یکمترتبه بیاید درب منزل او که اگر زوجه اش حاجتی داشته باشد حاجتش را انجام دهد و رفت بسفر و رفیقش روزی یکمترتبه می آمد بجهت خبر گیری و سرپرستی و قضاء حوائج آنزن

یکروز بادی وزیدن گرفت و پرده را بلند کرد و چشمش بزوجه صالحه رفیقش افتاد دستش را بجانب آن زن بخیان بلند کرد آنزن صالحه گفت آیا حیا نمیکنی چه اراده داری آن مرد خجالت کشید و دست خود را جمع کرد و ترسید اگر رفیقش از سفر بیاید و مطلع شود جواب چه بگوید لاجرم جلاء وطن نموده و از آن بلدرفت بشهر دیگر که چشم رفیقش باو نیفتد بعد که وارد آن بلد دیگر شد سؤال نمود که ازهد و اتقی اهل این بلد کیست او را دلالت نمودند به شخصی و از بعضی دیگر حال آنشخص را سؤال نمود گفتند او فاسق ترین تمام اهل این شهر است اینمرد تعجب کرد و سؤال نمود که فسق اینمرد چه چیز است گفتند سه فسق علانیه دارد

اولا- لاطی است و همه اوقات جوان امردی همراه دارد ثانیا منزلش در میان محله یهودیان است و باقی مسلمین که در آن محله منزل داشتند منازلشان را فروختند و این شخص نفروخت گویا محبت و میلی باین طایفه یهودیان دارد ثالثا غالب شرابهایی این محله یهودیان را این مرد خریداری میکند

تعجب او زیاد شد گفت بروم تحقیق از این امر بنمایم منزل او را پرسید نشان دادند در محله یهودیان آمد درب منزل او دق الباب کرد آنشخص آمد در را باز کرد دید طفل امردی هم با اوست وارد منزل شد دید بوی شراب بشامه اش رسید فهمید که هر سه علامت واقع است و تعجب خود را به آن مرد اظهار کرد آن مرد گفت چه فسق به من نسبت داده اند

آنسه فسق علنی را با و گفت آنشخص گفت جواب تفصیلی دارم و جواب اجمالی اما جواب تفصیلی آنستکه اینطفل امرد بچه خود من است چون اطمینان بکسی ندارم لهذا همه اوقات او را با خود راه میبرم و مادر آنطفل را طلید و تصدیق از او نمود

و اما بوی شراب چون بعضی از جهال این بلد عصر پنجشنبه که مزد هفته خود را میگیرند می آیند از یهودیان این محل شراب میخرند این ننگ است بجهت ما مسلمانان لهذا من دحل هفته خود را جمع میکنم و آنچه بتوانم شراب میخرم و میان این چاه وسط حیاط میریزم که جوانان مسلمین حتی الامکان مبتلا بشرب خمر نشوند

واما منزل را یهودیان خواستند بقیمت زیادی بخرند و چون در اینخانه عبادت پروردگار شده بود من راضی بفروش نشدم که کفار در اینمنزل سکنی نمایند و اما جواب اجمالی آنستکه مردم اعتقاد بدیانت و امانت من نکنند که عیالشان را بمن بسپارند و من نظر خیانت به آنها بنمایم

که لابد شوم جلا وطن کنم

آنمرد گفت من بغایت متحیر شدم و دانستم که این شخص از اولیاء الله است که اخبار از غیب میدهد

امردوم بدانکه بهر قسمی که انسان در دنیا با بندگان خدا رفتار کند مردم بهمانقسم با او و اولادش رفتار خواهند کرد چنانچه در اخبار کثیره وارد شده «کما تدین تدان» و در آیه شریفه فرموده «فمن يعمل مثقال ذرة خیراً یره و من يعمل مثقال ذرة شراً یره»

قصص و حکایاتی که شاهد بر این مطلبند زیاد است و ما ذکر میکنیم بعضی از حکایات وارده در این مقام را در ضمن دو مطلب

مطلب اول در بعضی از حکایاتی که دلالت دارد بر آنکه جزای ظلم و اسائه به مخلوقات الهی سریعاً در دنیا بشخص ظالم میرسد علاوه بر جزاهای اخروی

در این مختصر قناعت میکنیم بذكره حکایت از کسانی که در دنیا عمل ظلم کردند و جزایش را در دنیا دیدند

حکایت اول در دار السلام ثقة الاسلام نوری از کتاب عقد الفرید روایت کرده

در زمان حضرت موسی علیه السلام مرد صالح فقیر و عیالمندی صید ماهی میکرد و از او قوتی بجهت عیالش تحصیل مینمود یکروز ماهی بزرگی بشبکه اش افتاد آن مرد فقیر خوشنود شد آن ماهی را گرفته برد بیازار که بفروشد و از ثمن او معیشت بنماید در بین راه ظالمی آنماهی را از او خواست جبراً بگیرد صیاد ممانعت نمود آن ظالم عصائی در دست داشت زد بسر صیاد و ماهی را از او غصباً گرفت بدون آنکه وجهی باو بدهد پس صیاد عرض کرد الهی خلقتنی ضعیفاً و خلقته قویاً فخذلی بحقی منه عاجلاً فقد ظلمنی ولا صبر لی الی الاخرة

بعد آنظالم ماهی را برد نزد زوجه اش امر کرد او را بریان کند ، چون او را بریان نمود و در مقابل شوهرش گذارد که میل نماید ناگاه ماهی دهان گشود و انگشت آن ظالم را گزید بقسمی که قرار و آرام از او گرفت ، رفت نزد طیب چون طیب چشمش بآن زخم افتاد گفت علاجش قطع انگشت است که سرایت بباقی دست نکند پس انگشت را قطع نمودند

درد شدیدی منتقل شد بکف دست آنظالم ، گفت باید از بند دست قطع نمود که الم سرایت بعضو نکند و هکذا هر عضوی را که قطع می کردند الم ووجع منتقل بعضو فوق آن میشد

پس از منزل خارج شد صیحه زنان و استغائه مینمود به پروردگار که این الم را از او دفع کند درختی را دید رفت سایه آندرخت خوابش برد ، در عالم خواب قائلی با و گفت ای مسکین تا کی اعضایت را قطع می کنی برو نزد آنمظلوم و او را از خود راضی کن

پس رفت در مقام تفحص از آن مظلوم برآمد و او را پیدا کرد و التماس نمود تا از او عفو کرد همان حال الم دستش ساکت شد و دستش بفضل و کرم الهی باو برگشت

خطاب رسید بحضرت موسی علیه السلام بعزت و جلال خود که اگر این مرد را از خود راضی نکرده بود تا زنده بود معذب بود بعداب من

حکایت دوم در زهر الربیع است

در اصفهان مردی عصائی زد بزوجه اش ، آنزن از آن عصا از دنیا رفت بدون آنکه تعمردور



قتلش داشته باشد، ترسید از قبیله آنزن و نمیدانست علاج این کار چه چیز است پس آمد نزد کسی و با او مشورت نمود، گفت علاجش آنستکه جوان صبیح منظری بمنزل خود ببری و او را بقتل برسانی و کشته او را پهلوی کشته عیالت خوابانی و قتیکه اقارب زوجه ات یا اقارب آنجوان مقتول فهمیدند بگو من دیدم این جوان با زوجه من زنا میکرد لذا هر دو را بقتل رسانیدم

پس آنزوج ساده لوح کلام آنمرد را تصدیق نمود رفت در خانه اش نشست دید جوان صبیح منظری از راه میگذرد او را طلبید و تکلیف بمنزل خود نمود جوان اجابت کرد وارد منزل او شد بجهت او غذا حاضر کرد بعد از صرف غذا او را بقتل رسانید و جسد او را پهلوی جسد عیالش خوابانید چون کسان زن خبر دار شدند آمدند نزد شوهرزن گفت من دیدم این جوان با او عمل قبیح میکند لذا هر دو را بقتل رسانیدم گفتند اگر چنین بوده خوب کرده

و آنمرد مستشیر جوان صبیح منظری داشت، شب دید جوانش نیامد بمنزل، رفت نزد آنمرد ساده لوح گفت آیا آنچه صلاح بینی نموده بودم بعمل آوردی؟ گفت بلی گفت به بینم آنجوانی را که بقتل رسانیده

پس او را داخل منزل نمود همینکه چشمش با آنجوان مقتول اتحاد دید پسر خودش بوده که کشته شده پس خاك پسر ریخت و ظاهر شد معنی فرمایش معصوم که فرمود «من حفر بئراً لآخیه المؤمن اوقعه الله فیه»

حکایت سوم در انوار نعمانی است

در زمان داود پیغمبر علیه السلام مرد فاسقی رفت بمنزل مرد فقیری که با عیال او زنا کند، چون مشغول شد به زنا بقلش گذشت که کسی باعیال او زنا میکند

چون آمد بمنزل دید مردی بالای سینه زوجه اش خوابیده، آنمرد را گرفته برد نزد داود پیغمبر علیه السلام که حدالهی را بر او جاری کند خطاب رسید ای داود باین مرد بگو «کما تدین تدان» چون تو بازن فلانی زنا کردی مردی بازن تو زنا کرد

حکایت چهارم ایضا در انوار نعمانی است

مرد سقائی در بلاد بخارا بخانه زرگری سی سال بود که آب میبرد وابدأ نظر سوئی از او سر نزد پس روزی مرد سقا بند دست زن آن زرگر را گرفت و او را تقبیل نمود و بخود چسبانید و بغیر جماع سایر حظوظ را از او برد

پس سقا خارج شد و شخص زرگر وارد منزل شد عیالش گفت امروز تو در بازار چه کرده هیچ کاری نکرده ام زن اصرار کرد گفت راست بگو

گفت زنی بند دست خود را مکشوف نمود که دست برنجن داخل دست خود کند چون بازوی او را دیدم بشهوت لمس کردم و او را بوسیدم و بغیر جماع سایر حظوظ را از او بردم

زن گفت الله اکبر مرد گفت چرا تکبیر گفتی؟ قصه مرد سقا را بجهت او نقل کرد

حکایت پنجم در دار السلام شیخ محمود عراقی از عالم ثقة شیخ عبدالحسین خوانساری حکایت کرده

در کربلاى معلى عطارى بود مشهور و معروف ، مريض شد جميع اجناس دكان و اثاث البيت منزل خود را بجهت معالجة فروخت ثمر  
نکرد ، جميع اطباء اظهار يأس نمودند ، گفت يكروز من

ص: 813



رفتم بعیادتش دیدم بسیار بدحال و مضطرب است و پسرش میگوید فلانه اسباب را ببر بازار و بفروش و پولش را بیاور که بمصرف خود صرف نمایم شاید راحت بشوم یا بمردن یا بخوب شدن گفتم معنی این حرف شما چه چیز است

دیدم آهی کشید گفت فلانی من بضاعت و سرمایه زیادی داشتم و جهت ترقی من این بود فلانه سینه مرضی در کربلا شایع شد که اطباء علاج او را منحصر کردند بآلیموی شیراز از اینجهت آب لیمو خیلی گران شد و کمیاب هم شد من قدری آب لیمو داشتم دوغ زیادی ممزوج باو نمودم که بوی آب لیمو از او فهمیده میشد و او را بقیمت آب لیموی خالص میفروختم تا آنکه منحصر شد آب لیمو بدکان من منم غش زیادی میزدم و میفروختم و سرمایه من از این مال مغشوش زیاد شد و در میان صنف خودم مشهور شدم به «ابوالالوف» تا آنکه مبتلا شدم باین مرض و هر چه داشتم فروختم و از برای من چیزی باقی نماند بغیر همین متاع گفتم این را هم بفروشند شاید خلاص شوم یا بمردن یا بخوب شدن

حکایت ششم در زهر الربیع نقل کرده

مرد صالحی زن عقیفه صالحه داشت ؛ روزی آنزن بشوهرش گفت تو قدر عصمت و عفت و صلاحیت مرا نمیدانی آنمرد گفت عفت و صلاحیت تو از عفت و صلاحیت منست زن گفت چنین نیست چون اگر زن غیر عقیفه باشد مرد نمیتواند از او جلوگیری بنماید

یکروز زن رفت میان بازار وقت مراجعت مردی گوشه لباس او را گرفت و دست بر داشت ، زن آمد بمنزل نزد شوهرش با و حکایت کرد که مردی میان بازار با من چنین کرد شوهرش گفت الله اکبر وقتیکه من طفل بودم زن بسیار جمیله را دیدم پس طرف لباس او را گرفتم و فوراً متنبه شدم و استغفار نمودم و دست برداشتم ، الان بمجازات عمل خود رسیدم

زن گفت حال دانستم که عفاف و صلاحیت زن از عفاف و صلاحیت شوهرش هست همان مقداری که بناموس غیری شوهرش خیانت کرده بود همان مقدار هم غم بناموس او خیانت کرد

حکایت هفتم ایضا در دار السلام عراقی است

در روایت حضرت موسی علیه السلام از خداوند خواست که بعضی از اسرار را برای او کشف نماید تحمل آن مشکل است ، حضرت موسی اصرار کرد خطاب رسید ، نزدیک فلان چشمه خود را پنهان کن تا مشاهده نمائی ، حضرت موسی رفت نزدیک آن چشمه و خود را میان شاخهای درختی که آنجا بود پنهان کرد پس دید سواری رسید سر آن چشمه ، پیاده شد . بدن خود را برهنه کرد و رفت میان آب و بیرونشد ، لباسهای خود را پوشید . همیان پولی از او افتاد ملتفت شد و رفت ، کودکی رسید آن همیان را بر داشت و روانه شد پس کوری عصا زنان بر سرچشمه آمد و نشست ، صاحب همیان برگشت بانجا و مطالبه همیان خود را از آن کور نمود ؟ او هم بدرستی خطاب رسید

پس صاحب همیان حربه به آن کور زد و او را بقتل رسانید و مراجعت کرد ، حضرت موسی عرض کرد پروردگارا ، چه حکمت بود که همیان را آن کودک بر داشت و عقوبت به آن کور بی تقصیر وارد شد خطاب رسید ، ای موسی در آن کودک مدتی نزد صاحب همیان مزدوری کرده بود و از دنیا رفته بود و اجرت او نزد صاحب همیان باندازه آنچه میان همیان پول بود باقیمانده بود پس آن کودک بحق خود رسید و اما آن کود پدر صاحب همیان را کشته بود و قاتل را خداوند بدست وارث

آری واللہ محتسب در بازار است «ان ربك لبالمصدق»

حکایت هشتم نوشته اند از انوشیروان پرسیدند عدالت را از چه آموختی؟ گفت قبل از زمان سلطنت از جانی عبور میکردم پیاده را دیدم که چوب دست خود را بپای سگی زد و پای او را شکست پس سواری بر آن پیاده گذشت و اسب او لگد زد و پای آن پیاده را شکست، پس آنسوار روانه شد پای اسب بسوراخ جانوری فروشد استخوان پای آن اسب بشکست دانستم که ظلم عاقبت ندارد

بی مناسبت نیست که در این مقام این قضیه را نقل کنم

در زینة المجالس است چون دولت انوشیروان روی در ترقی نهاد و ملوک اطراف خراجگذار دیوان وی شدند یکوقتی قیصر روم و خاقان چین و راجی هندوستان خدمت او آمدند در مدائن. انوشیروان از قیصر روم پرسید احب اشیاء در عالم نزد تو چه چیز است قیصر روم گفت چیزی محبوبتر نزد من نیست که شخصی از من حاجتی بخواهد و او را روا کنم بعد از خاقان چین همین سؤال را نمود گفت احب اشیاء نزد من آنستکه کسی مرا آزرده کند و چون بر او قادر شوم از او عفو کنم بعد از راجی هند این سؤال نمود گفت احب اشیاء نزد من آنستکه نکو کار بعدل من امیدوار باشد و بدکار از سیاست من خائف باشد انوشیروان فرمود احب اشیاء نزد من آنستکه بیگناه و تقصیر باشم تابی خوف و بیم زندگانی کنم

حکایت نهم در فروع کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده در ضمن آیه شریفه «و من عاد فینتقم الله منه» فرمود، مرد محرمی رویاهی را گرفت و آتش نزدیک صورت او برد رویاه صیحه میکشید و از او حدث صادر میشد رفقاییش او را منع کردند رویاه را رها کرد چون آنمرد خوابید ماری رفت میان دهانش چون بیدار شد صیحه میکشید و از او حدث صادر میشد به دمار ازدهاش بیرون شد

حکایت دهم در جنات عالیه است از روح البیان نقل میکند که چون رستم بن زال با اسفندیار مبارزه کرد با آن شجاعتیکه رستم داشت مغلوب اسفندیار گردید چندین حمله میان ایشان واقع شد و در هر حمله جراحی برستم از اسفندیار وارد میشد چون اسفندیار روئین تن بود حملات رستم بر او کارگر نمیشد

آخر الامر رستم با پدرش زال در امر اسفندیار مشورت کرد، گفت تو دست باو نیایی مگر آنکه تیری که دو سر داشته باشد تعبیه کنی و چشمهای اسفندیار را نشانه کنی که چشمهایش را نابینا کنی رستم بفرموده پدرش چنین کرد و چشمهای اسفندیار را نابینا نمود و بر او ظفر یافت سببش را چنین گفتند که اسفندیار در جوانی شاخه درختی در دست داشت و به آن شاخه بر سر و صورت طفل یتمی زد که او را نابینا کرد پس آن طفل آن شاخه را بزمین نشانید در زمان مجادله رسم با اسفندیار رستم از آن درخت شاخه شکست و او را تیری تراشید و بهمان تیر چشمهای اسفندیار را کور کرد

حکایت یازدهم - شخص تقه نقل کرد که من در مجلس مرحوم حاج ملا علی محمد نجف آبادی بودم در نجف اشرف و جمعی از علماء تشریف داشتند که منجمله بود جناب آقاشیخ محمد محلاتی ایشان از جناب حاجی ملا علی محمد سؤال کردند که بهترین اعمال بجهت رفع ظلم ظالم چه عمل است فرمود

بهرتر چیزی که ریشه ظالم را قطع میکند آنست که مظلوم شکایت باحدی نکند و امر را واگذار نماید به پروردگار خود بعد فرمود بگوقتی شیخ انصاری قدس سره با جمعی مشرف شدند زیارت کربلای معلی که



منجمله بود مرحوم حاج سید علی شوشتری که از اجله علماء و وصی مرحوم شیخ بود وقت مراجعت بنجف اشرف از راه تویرج بآب نشستند و آخر طراده را اجاره کردند از برای خودشان و رشان بمبلغ معینی وقتی که مرحوم شیخ خواست سوار شود کفش خود را گذارد بالای فرش یکنفر از مشایخ، اواز حمد و تعصبی که با مرحوم شیخ داشت بعضی از سخنهای زشت بمرحوم شیخ گفت که عجمها ادب و معرفت ندارند خصوصاً اهل شوشتر مرحوم شیخ ساکت بود و هیچ جواب نفرمود مرحوم حاج سید علی شیخ فرمود شیخنا ترحم علیه ولو بکلمة یعنی رحم کن یک کلام جوابش را رد کن باز هم شیخ یک کلمه جواب نگفت

عصر آنروز شیخ عرب قولنج شد و صبح جنازه او را از میان کشتی بیرون آوردند و دفن کردند انتهی . سوء عاقبت بین چه میکند که از حسد خود را هلاک نمود و مستوجب عذاب الهی شد .

بدانکه عجیبت قصه که در باب حمد گفته شده حکایتی است که ثقة الاسلام نوری در مستدرک فرموده و حاصلش آنستکه در ایام موسی الهادی برادر هرون الرشید در بغداد مرد متمولی بود و همسایه داشت که فقیرتر بود و بآن شخص متمول حسد ورزید و هر قدر میتواند در باره آن همسایه متمول سعایت میکرد و روز بروز حقد و حسد او زیاد تر میشد آخر الامر آن مرد حسود غلامی خرید و او را تربیت نمود یکروز مولایش به آن غلام گفت من ترا بجهت امر مهمی میخواهم نمیدانم اطاعت از من خواهی کرد یا نه

غلام گفت بنده مطیع سید و مولای خود میباشد والله ای مولای من اگر بدانم رضایت تو در آنستکه خود را به آتش بسوزانم یا به آب غرق کنم حاضرم

مولایش مرور شد و او را بسینه خود چسبانید و صورتش را بوسید غلام عرض کرد ای مولای من خبر بده که از من چه میخواهی گفت و قشش نشده یکسال بعد غلام را طلبید گفت من ترا بجهت امر مهمی میخواهم غلام گفت آنچه بفرمائی اطاعت میکنم گفت فلانهمسایه عداوت من با او بحدی رسیده که میخواهم او را بقتل برسانم غلام گفت الساعه او را بقتل میرسانم گفت نه قتل او را مستند بمن خواهند کرد من میل دارم تو مرا بقتل برسانی و جنازه مرا بیندازی پشت بام خانه همسایه که متهم شود و او را بقتل آورند

غلام گفت بعد از مردن تو شفائی برای قلب تو نخواهد بود من چگونه خود را راضی کنم بقتل شما و حال آنکه از پدر بین مهربانتر هستی گفت این سخنها را کنار بگذار من تو را بجهت این مطلب ذخیره کرده ام و از تو راضی نمیشوم مگر آنکه آنچه بنوگفتم اطاعت بنمائی غلام گفت حال که چنین میگوئی من کرها اطاعت میکنم مولا از غلام تشکر نمود چون آخر شب شد غلامش را بیدار کرد و کارد را با و داد و رفت بالا پشت بام خانه همسایه رو بقبله خوابید و بغلام گفت تعجیل کن بس غلام کارد را بحلقوم مولایش گذارد و اوداجش را قطع نمود برگشت خوابگاه خود خوابید و مولا هم بخون خود میغلطید عصر فردا مردم ملتفت شدند و بموسی الهادی خلیفه مطلب را رسانیدند

خلیفه آن همسایه محسود را طلبید و از او سؤال کرد و او مرد صالحی بود گفت ابدا خبر ندارم بعد غلام را طلبید غلام تفصیل را بخلیفه عرض کرد خلیفه آن مرد محسود را با غلام آزاد نمود

مخفی نماناد که در خاتمه باب هشتم در احوال معتصم حکایت مرد اعرابی و حسد بردن و زیرش نقل شد و همچنین در فصل هشتم از باب اول حکایت حاضر کردن زوجه مرغ بریان شده را نزد شوهرش و آمدن سائل ذکر شد فراجع که اینها هم شاهدند بر قول معصوم علیه السلام که فرمود « کما تدین تدان و الناس مجزیون باعمالهم ان خیرا فخیر و ان شرافتر »

مطلب دوم - در بعض حکایاتی که دلالت دارد بر آنکه جزای احسان و نیکی به مخلوقات الهی سریعاً در دنیا بشخص میرسد علاوه از جزایهای اخروی و در آخرت شخص را بمقامات عالیه میرساند علاوه بر جزایهای دنیوی در این مقام هم قناعت می شود بذکر ده حکایت :

حکایت اول - در پانزدهم بحار از ابی حمزه ثمالی روایت کرده خلاصه اش اینست مردی از ابناء انبیاء ثروت زیادی داشت و در راه خدا اتفاق میکرد بر فقراء و مضطربین ، بعد که از دنیا رفت عیالش همانقسم اتفاق میکرد و یک پسر داشت که بهر که میگذشت طلب رحمت بجهت پدرش میکردند آن پسر آمد نزد مادرش گفت : پدرم چه کرده که هر که مرا ببیند طلب رحمت به جهت او میکند گفت والد تو مرد صالحی بود و مال زیادی داشت که اتفاق میکرد بر ضعفاء و فقر آه و چون از دنیا رفت منم در اموال او همانکار را کردم تا آنکه جمیع اموال تمام شد آنجوان گفت پدرم مال خود را اتفاق میکرد و تو مال غیر را اتفاق کرده گفت راست میگوئی ای پسرک من ، بگمانم تو از من مؤاخذه نخواهی کرد ؛ گفت : مادر ذمه ترا بری کردم آیا از مال پدرم چیزی نزد شما باقی مانده گفت بلی در نزد من صد در هم باقیمانده گفت خداوند اگر بخواهد برکت دهد بهمین صددرهم برکت میدهد آنچه را گرفت و رفت بطلب فضل و نعمت الهی ، گذارش بجنانه افتاد که میان راه افتاده بود ؟ با خود گفت بهمین پول تجارت میکنم و طلب میکنم جزای آخرت را پس هشتاد در هم خرج تجهیز آن آن میت نمود و گفت اگر خدا بخواهد برکت بدهد بهمین بیست در هم

باقیمانده برکت میدهد پس رفت بطلب فضل و برکت الهی

مردی در مقابل او آمد از آنجوان سؤال کرد بکجا میروی ای بنده خدا گفت میروم بطلب

فضل و برکت الهی گفت آیا چیزی در دست تو هست که طالب فضل و کرم الهی هستی گفت بلی بیست درهم دارم گفت اگر دلالت کنم ترا بر امری آیا مرا شریک در نفعش میکنی جوان گفت بلی گفت ای جوان از این راه میروی میرسی بخانه که ترا ضیافت می کنند پس آنها را اجابت میکنی چون در خانه رفتی و نشستی خادم از برای تو طعام می آورد و با او یک گربه سیاهی است پس از خادم آن گربه را خریداری بنما ، او نمیفروشد ، پس تو الحاح کن آخر الامر آن خادم میگوید « او را بیست درهم میفروشم » پس او را ابتیاع کن و ذبح کن و سر او را بسوزان و مغز سرش را بیرون بیاور و بر بفلان شهر که سلطانش کور شده است و بگو « من چشم سلطانرا علاج میکنم » چون در سابق هرکس مدعی علاجش شده و نتوانسته علاج کند او را بدار آویخته اند . تو از کثرت مقتولین مترس و هرچه میخواهند با آنها شرط کن ، تا سه روز هر روز یک میل از مغز سر آن گر به چشمش بکش نه زیادت

پس آن جوان رفت و آنچه آنمرد خبر داده بود بعمل آورد در روز اول یک میل بچشم های سلطان کشید آثار نفع ظاهر شد

در روز دوم چشمهایش فی الجمله بینا شد در روز سوم چشمش مثل روز اول بینا شد سلطان

گفت ای جوان تو بر من حق عظیمی داری ، من دخترم را بتو تزویج میکنم گفت من يك مادری دارم که راضی نمی شود از او جدا شوم سلطان گفت میخواهی اینجا بمان میخواهی برو نزد مادرت ، پس دختر سلطان را تزویج کرد و یکسال آنجا ماند بعد عیالش را برداشت که ببرد نزد مادرش ، هر چه خواست سلطان باو داد و با زوجه اش روانه شد چون رسید بموضعی که آنمرد را دیده بود ، دیدهمان مرد نشسته گفت چرا وفا نمیکنی بعهد خود

گفت الساعه آنچه با منست دو نصف میکنم هر کدام را میخواهی اختیار کن گفت عیال را چه میکنی گفت او را هم نصف میکنم پس آنمرد گفت وفا کردی بعهد خود جمیع اموال و زوجه مال خودت ، من ملکی هستم که خداوند مرا فرستاده که جزای احسانت را بآن میت افتاده روی زمین بدهم و اینست جزای تو

حکایت دوم در کتاب وسائل الشیعه از ثواب الاعمال از حضرت رضاعلیه السلام روایت کرده که در بنی اسرائیل قحطی شدیدی شد زنی لقمه نانی داشت او را بدهان خود گذاشت که میل نماید سائلی فریاد زد یا امة الله الجوع آزن گفت در چنین وقتی سزاوار است که لقمه نان خود را صدقه بدهم پس آن لقمه را از دهانش بیرون آورد و او را بسائل داد

این زن طفل صغیری داشت با خود برد صحرا که هیزم جمع کند پس گرگی آن طفل را به دهانش گرفت و روانه شد صیحه مردم بلند شد مادر دوید عقب گرگ پس خداوند جبرئیل را فرستاد و آن غلام را از دهان گرگ گرفت و داد بمادرش و بآن زن گفت آیا راضی شدی لقمه لقمه يك لقمه دادی و يك لقمه گرفتی

حکایت سوم در لئالی الاخبار است که سبکتکین پدر سلطان محمود مرد صیادی بود و از امتعه دنیا چیزی نداشت بغیر اسبی یکروز سوار شد و رفت بجهت صید ، يك بچه آهوئی را صید کرد او را بترك اسبش بست و مراجعت کرد چون قدری راه رفت نظر کرد عقب سر خود دید ماده آهو می آید و بحسرت بچه اش نظر میکند پس دل سبکتکین بحال آن ماده آهو سوخت با خود گفت گر چه این بچه آهو بجهت من حلال و مباحست لکن ترحم بمادر او بهتر است بچه آهو را واگذارد بروی زمین و با مادرش رفت دید ماده آهو نظر میکند عقب سرش و گویا در باره او دعا میکند چون شب شد سبکتکین حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دید فرمود خداوند بتو سلطنت و دولت داد بواسطه شفقت و که باهو کردی و باید درباره رعیت هم همین قسم مهربانی بنمائی تا دولت و سلطنت تو مستقر شود پس زمانی طول نکشید که سبکتکین بسلطنت نشسته

حکایت چهارم در خزائن نراقی است که شخصی از صلحاء رفیقش را پس از مردن در خواب دید پرسید که خداوند با تو چه کرد گفت مرا در محضر الهی واداشتند خطاب رسید آیا دانستی برای چه ترا آمرزیدم گفتم باعمال صالحه ام خطاب رسید نه گفتم با خلاصم در بندگی خطاب رسید نه گفتم بفلان وفلان خطاب رسید نه بهیچیک از اینها ترا نیامرزیدم گفتم بچه سبب مرا آمرزیدی خطاب رسید بخاطررداری وقتی در کوچه های بغداد میگذشتی گربه کوچکی را دیدی که سرما او را عاجز کرده بود و او پناه میبرد بسایه دیوار از شدت سرما پس او را گرفتی و در میان پوستین خود که برداشتی جای دادی که او را از سرما ننگه داری گفتم آری ، فرمود چون بر آن گر به ترحم کردی ما هم بر تو ترحم کردیم

حکایت پنجم در ابواب الجنانست در شرح حدیث لکل کید حراء اجر روایت کرده

که مردی بود در بنی اسرائیل که بسیار عاصی و فاسق بود یکوقتی رفت بسفر در سرچاهی رسید دید سگی از کثرت عطش زبانش از کاهش بیرون شده آنمرد فاسق از دیدن آن سگ آتش بدش افتاد چون دلو و رسنی نداشت عمامه از سر گرفته و کاسه چوبینی که داشت بر سر عمامه بسته و از میان چاه بجهت آن سگ آب کشید و سگ را سیراب کرد

پس پیغمبر آن زمان خطاب رسید «انی قد شکرته له سمیه و غفرت له ذنبه لشفقته علی خلق من خلقی» پس این خبر بانمرد رسید از گناهان خود توبه کرد و از نیکان شد

حکایت ششم در کلمه طیبیه از مرحوم حاجی میرزا خلیل که در سداد و صلاح و فن طب سرآمد دهر بودند و مرحوم حاجی ملاعلی و حاجی میرزا حسین که هر دو برادر از مجتهدین و در زهد و ورع و تقوی در عصر خود بی نظیر بودند نقل میکند

فرمود من در علم طب چندان درسی نخواندم و استادی ندیدم همه این مهارت و بصیرت از برکت دادن يك قرص نان بود و تفصیله آنستکه در جوانی از طهران مشرف شدم بقم و گرانی عظیم و سختی که نان بزحمت بدست می آمد و آنزمان نزاع بود مابین دولت ایران و روس و اسراء روسها را

آورده بودند و در بلاد متفرق کرده بودند و من در یکی از حجرات دارالشفای منزل کرده بودم

روزی بیبازار رفتم و بزحمت زیادی نانی بدست آوردم و قصد منزل کردم در بین راه بزنی از اسراء نصاری رسیدم که طفلی در بغل گرفته بود و از گرسنگی رنگش زرد شده بود چون مرا دید گفت شما مسلمانان رحم ندارید که خلق را اسیر میکنید و گرسنه نگه میدارید پس مرا رقت آمد و آن نان را باو دادم و از او گذشتم آنروز چیزی نخوردم چون چیزی نداشتم تنها در منزل خود نشسته بودم ناگاه مردی داخل حجره شد گفت خانم مرا دردی عارض شده که بی طاقت گشته اگر طیبی سراغ دارید نشان بدهید تا از او دستوری سؤال کنم بزبانم جاری شد گفتم فلان چیز خوبست گمان کرد که من طیبیم رفت و آن دوا را مریض خورد فوراً حالش خوب شد

ساعتی نگذشت که همان مرد آمد بایک مجموعه که در او بود الوان اطعمه با یک اشرفی و معذرت زیادی خواست، قضیه معالجه اش را این مخدره برای آشنایانش نقل کرد و بعضی از آنها بپاره ای امراض مبتلا بودند جویای منزل من شدند منم بهمان نحو از مفردات ادویه بدون معرفت باصل مزاج و طبیعت آن دوا چیزی گفتم رفت و خورد و شفا یافت خبر منتشر شد بر من هجوم آوردند بهمان نحو چیزی میگفتم و خوب میشدند نفع زیادی بدستم آمد پس تحفه حکیم مؤمن را بدست آوردم و مراجعه نمودم که لامحاله اسامی مفردات ادویه و امزجه آنها را یادگیرم چندی در قم ماندم آنگاه برگشتم بتهران و بمراجعه کتب در اندک وقتی مشهور شدم و نامم در اسامی استادان از اطباء ثبت شد و همه اینها از اثر ایثار آن قرص نان بود که بان نصرانیه دادم

حکایت هفتم در مناقب از حضرت سیدالشهداء علیه السلام روایت کرده که فرمود صحیح است که جدم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود افضل الاعمال بعد الصلوة ادخال السرور فی قلب المومن بمالا اثم فیه بعد فرمود من غلامی را دیده که با سگی غذا میخورد بانغلام گفتم چرا با سگ غذا میخوری عرض کرد یا بن رسول الله من محزون و مغمومم و طلب میکنم سرور خود را بمسرور کردن این سگ چون صاحب من یهودی است و من مهمومم از مصاحبت او

حضرت دویست درهم که قیمت آنغلام بود نزد یهودی برد و باو داد یهودی عرض کرد این

غلام فدای قدم شما باشد و این بستان را هم بخشیدم بغلام و دراهم را رد کرد بحضرت آنبزرگوار غلام را آزاد کرد و دویست درهم قیمت او را هم باو بخشید زوجه یهودی خبردار شد اسلام آورد و مهریه خود را بخشید بشوهرش یهودی هم مسلمان شد و منزل خود را بخشید بزوجه اش انتهی - جائیکه احسان بك اینقدر خواص و آثار داشته باشد احسان بمؤمن آثارش چقدر خواهد بود

حکایت هشتم در کتاب روضة الانوار محقق سبزواری روایت کرده

عبدالله بن جعفر طیار روزی بنخلستان گذشت غلامی را دید که شبانی میکند؟ سگی آمد و در پیش او نشست و باو نظر میکرد آنغلام يك قرص نان بیرون آورد و پیش سگ انداخت او را خورد باز بصورت آن غلام نظر میکرد، قرص نان دیگری بیرون آورد و بوی داد اوراهم خورد باز بوی نگریست، قرص نان دیگری بیرون آورد و آنرا هم داد بانسگ قرص نان سومی راهم خورد

عبدالله میگوید من نزد وی رفتم گفتم روزی چند قرص نان جیره داری گفت سه قرص گفتم امروز بسک دادی خود چه خواهی خورد؟ گفت این سگ در اینجا غریبست و بامیدی نزد من آمده روا ندارم که محروم بازگردد و اگر من گرسنه باشم شاید بگرسنگی بتوانم صبر نمایم

عبدالله جعفر را بغایت خوش آمد و آن غلام را خرید و آزاد کرد

حکایت نهم در لتالی الاخبار از پیغمبرصلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده

چون در شب معراج داخل بهشت شدم دیدم زن زانیه در بهشت است . سؤال کردم بجهت چه عمل این زانیه مستحق بهشت شد

گفتند : این زن روزی گذشت بر سگی که از عطش زبانش بیرون شده بود پس بر او ترحم کرد و لباسش را کرد میان چاهی و بیرون آورد و فشار داد در میان دهان سگ تا او را سیراب کرد؛

حکایت دهم دمیری در حیات الحیوان از مسلم روایت کرده

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود زنی در بیابان میگذشت تشنگی بر او غالب شد، رفت میان چاهی و خود را سیراب کرد و بیرون شد، دید سگی از عطش خاکهای نمناک را میخورد با خود گفت (چنانیکه تشنگی بمن غلبه کرده بود باین حیوان هم غلبه کرده که خاکهای نمناک را میخورد) دو مرتبه رفت میان چاه با دستش آب میان دهانش کرد و نگهداشت و از چاه بیرون شد و در دهان سگ ریخت تا او را سیراب کرد، پس خداوند آنزن را بهمین عملش آمرزید عرض کردند؟ یا رسول الله آیا از برای ما در آبدادن ببهائم اجری هست فرمود «لکل کید حراء اجر»

و در ابواب سابقه بعض از حکایات دیگر هم در اینخصوص ذکر شد

امرسوم بدانکه همه اوقات باید از خداوند طلب نمود حسن عاقبت و حسن خاتمه را چون دیده شده کسانی که سالهای دراز عمرشان را بعبادت بسر برده بودند سوء خاتمه داشتند، و هکذا دیده شده کسانی که سالهای متمادی در از عمرشان را بمعصیت صرف کردند آخر عمرشان اهل سعادت و توفیق شدند، قصص و حکایات شاهد بر آن زیاد است و ما ذکر میکنیم بعض از آنها را در ضمن دو مطلب

مطلب اول در حکایات بعضی از کسانی که سالها عبادت میکردند و آخر الامر بد



عاقبت شدند؛ اختصار می شود بذکر حکایت پنجنفر از معاریف آنها حکایت اول (قل شیطانست) در علل الشرایع از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده

ص: 820

شیطان در آسمان دو رکعت نماز خواند در هفت هزار سال ، پس خداوند عطا فرمود باو آنچه عطا فرمود بشکرانه این دو رکعت نمازش  
انتهی

مراد از (آنچه عطا فرمود) اینکه خداوند فرمود «فانك من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم» پس شیطان بیک استکبار نمودن از سجده آدم  
از اوج رفعت افتاد به آن حسیض مذلت

حکایت دوم نقل سامری ، در تفسیر علی بن ابراهیم است که حضرت موسی علیه السلام وعده داد بنی اسرائیل را که تا سی روز دیگر  
الواح توریه را برای آنها بیاورد و رفت بمیقاتگاه و هرون را جانشین خود نمود در میان قومش چون سی روز گذشت و حضرت موسی از  
میقاتگاه برنگشت بنی اسرائیل بغضب افتادند و گفتند حضرت موسی علیه السلام دروغ گفت و از دست ما گریخت

خواستند هرون را بقتل برسانند پس شیطان بصورت مردی شد و آمد نزد بنی اسرائیل و گفت موسی علیه السلام از دست شما گریخت و  
بر نمیگردد بسوی شما بروید حلی و حللتان را بیاورید تا برای شما خدائی بسازم و او را عبادت کنید و سامری هم از اختیار اصحاب حضرت  
موسی بود و روزی که فرعون و اصحابش را خداوند غرق فرمود سامری جبرئیل را دید که بصورت مادیانی سوار است و هر وقت آن حیوان  
سم خود را بزمین میگذاشت با او خاک از زمین حرکت میکرد سامری آن خاک های مادیان را میگرفت و آنها را در کیسه ضبط میکرد و  
نزد او بود که افتخار میکرد بواسطه او بنی اسرائیل وقتی که شیطان آمد و از حلی و حلل بجهت بنی اسرائیل بصورت گوساله خدائی  
ساخت و بسامری گفت آن خاکی که نزد تو هست بیاور سامری آن صره خاک را آورد داد به شیطان و او را شیطان انداخت جوف آن گوساله  
پس آنگوساله بحرکت در آمد و صدای گوساله نمود و روئید در بدن او موی و کرک و هفتاد هزار نفر از بنی اسرائیل از برای او سجده کردند

هرون گفت : «یا قوم انما فتنتم و ان ربکم الرحمن فاتبعونی و اطیعوا امری قالوا لن نبرح علیه عاکفین حتی یرجع الینا موسی» یعنی ای قوم  
شما مبتلا شدید بتشدید تکلیف و پروردگار شما خداوند رحمن است پس مرا متابعت کنید و امر مرا اطاعت نمائید

در جواب گفتند ما از عبادت این عجل بر نمیگردیم تا وقتیکه مراجعت نماید بوی ما موسی و قصد نمودند که هرون را بقتل آورند هرون از  
میان آنها گریخت

تا آنکه از میقات موسی چهل شب گذشت روز دهم ذیحجه شد الواح توریه بر موسی نازل شد و وحی رسید که ما امتحان کردیم قوم ترا  
بعد از تو و سامری آنها را گراه کرد و عبادت کردند گوساله را که برای او صدا و آوازی بود موسی عرض کرد یا رب گوساله از سامری بود  
آواز او از که بود خطاب رسید ، ای موسی چون من دیدم این قوم از من اعراض کردند منهم امتحان آنها را زیادتر نمودم الخ

حکایت سوم - نقل بلعم باعور قال الله تعالی «و اتل علیهم نبأ الذی آتینا آیاتنا فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین»

در تفسیر علی بن ابراهیم است که این آیه در حق بلعم باعور نازل شد

از حضرت رضاعلیه السلام روایت کرده که خداوند بلعم باعور اسم اعظم مرحمت فرمود و باو دعا میکرد و دعایش مستجاب میشد و در  
تفسیر آخوند ملا فتح الله است که چون حضرت موسی (علیه السلام) قصد فرعونیان را نمود با لشگر عظیمی فرعونیان نزد بلعم باعور رفتند  
و گفتند که تو میدانی موسی میخواهد ما را بقتل برساند و زنان ما را اسیر کند و ما را قوت آن نیست که با وی مقاتله کنیم و تو

مستجاب الدعوه هستی بیا دعا کن تا خداوند شر او را از ما رفع کند پس بلعم برخاست و بر حمار خود نشست که بالای کوه برآید و بر لشگر موسی مطلع شود و در باره آنها نفرین کند در اثناء راه حمار او خوابید آن حیوان را بسیار زد تا آن حیوان برخاست و همچنین در مرتبه دوم و سوم چون بلعم آن حیوان را میزد آن حیوان بسخن در آمد «وای بر تو ای بلعم بکجا میروی و مرا چرا میزنی بوسوسه شیطان عازم شده که بر پیغمبر خدا دعای بدکنی»

از این سخن متنبه نشد. اینقدر آنحیوان را زد تا هلاک شد و اسم اعظم از یاد او رفت بعد رفت بالای کوه و بر لشگر موسی مطلع شد دست بلند کرد که در باره لشگر موسی دعای بد کند زبانش گردید و درباره لشگر فرعون دعای بد کرد، قوش گفتند چرا چنین دعا کردی؟ گفت قصدم چنین نبود بر زبانه جاری شد، بعد گفت حال چاره این امر آنستکه زنان خود را بیارائید و امتعه خود را بایشان دهید تا بیهانه خرید و فروش بروند میان لشگر موسی و خویشان را بایشان عرضه دارند. اگر یکنفر از لشگریان موسی زنا کند بر شما ظفر نیابند

بفرمان بلعم زنان خود را آراستند و با امتعه بلشگرگاه موسی فرستادند لشگریان مرتکب امر قبیح شدند حق تعالی طاعون را فرستاد و در یکساعت از روز هفتاد هزار نفر از مردان آنها از دنیا رفتند

در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت رضاعلیه السلام روایت کرده که فرمود داخل بهشت نمی شود از

بهائم مگر سه حیوان: حمار بلعم، سگ اصحاب کهف، گرگ

سبب دخول گرگ بهشت آنستکه بادشاه ظالمی یکنفر از انصار خود را فرستاد عقب جماعتی از مؤمنین خواست آنها را عذاب کند و آن ناصر و معین ظالم پسری داشت که او را دوست میداشت پس گرگی او را پاره کرد و خورد، آن معین ظالم قلبش محزون شد بر این امر پش خداوند آن گرگ را داخل بهشت میکند چون قلب آن معین ظالم را محزون نمود

حکایت چهارم (نقل بر صیصای عابد است) در تفسیر مجمع البیان در ضمن آیه شریفه

«کمثل الشیطان اذقال للانسان اکفر فلما کفر قال انی بری ء منک انی اخاف الله رب العالمین»

از ابن عباس روایت کرده در بنی اسرائیل عابدی بود اسمش برصیصا بود، مدتی عبادت خدا

را کرد و باندازه ادعیه اش مؤثر بود که مجانین را می آوردند نزد او و بدست او معالجه میشدند

یکروز زن مجنونه را برادرهایش آوردند نزد او که معالجه نماید، شیطان آتزن را جلوه داد بنظر او تا آنکه با او زنا کرد آن زن آبستن شد چون حملش ظاهر شد ترسید رسوا شود او را بقتل رسانید و دفن کرد

شیطان رفت نزدیک يك از برادران آن زن و آنها را خبر داد بآنچه برصیصا با خواهر آنها کرده بود و گفت او را در فلان مکان دفن کرده

هریک از برادرها که بیکدیگر میرسیدند میگفتند و الله شخصی آمد نزد من و چیزی گفت که بزرگست بر من ذکر او - کم کم خیر منتشر شد تا بگوش ملك رسید با جمعی آمدند و از برصیصا سؤال کردند، خود او هم اقرار نمود بآنچه از او صادر شده بود سلطان امر کرد او را بدار آویختند چون بالای دار رفت شیطان ممثل شد از برای او گفت من سر ترا فاش نمودم و ترا باین



مهلكه انداختم اگر تو اطاعت کنی مرا از بلیه خلاصت میکنم؛ گفت چه کنم؟ گفت يك سجده برای من بکن گفت چگونه از برای تو سجده کنم بالای دار گفت اکتفا میکنم از تو باشاره کردن

پس برصیصا اشاره بسجده نمود از برای شیطان و جهنم واصل شد

اشاره باین قصه است آیه شریفه ای که فوقا ذکر شد

حکایت پنجم (نقل ثعلبه بن حاطب) در تفسیر مجمع البیان در ذیل آیه شریفه «و منهم من عاهد الله لئن اتانا من فضله لنصدقن ولنكونن من الصالحین فلما آتیهم من فضله بخلوا به وتولوا وهم معرضون»

گفته شده این آیه شریفه نازل شده در حق ثعلبه بن حاطب که مردی بود از انصار پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کرد یا رسول الله از خدا بخواه بمن مالی بدهد

فرمودند یا ثعلبه مال کمیکه شکرش را ادا کنی بهتر است از مال زیادی که طاقت آنرا نداشته باشی آیا از برای تو اقتدا به پیغمبر نباشد؟ قسم بآن خدائی که جان من در دست اوست هرگاه بخواهم کوههای دنیا برای من طلا و نقره بشود می شود

دو مرتبه آمد خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد از خداوند بخواه بمن مالی بدهد قسم بآن خدائی که ترا بحق مبعوث کرده اگر خدا بمن مالی بدهد هر آینه حق هر ذیحقی را ادا خواهم کرد

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد «اللهم ارزق ثعلبة مالا»

پس ثعلبه گوسفندی خرید گوسفندانش نما کرد باندازه که شهر مدینه برای او تنگ شد رفت یکی از وادیه ها منزل کرد، بعد تمولش زیاد شد از شهر مدینه دور شد و از حضور نماز جماعت و جمعه محروم ماند

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی فرستاد که زکوة گوسفندانش را بگیرد ابا نمود و بخل کرد و گفت نیست

این مگر نظیر جزیه پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود وای بر ثعلبه این آیات شریفه نازل شد

مطلب دوم در حکایات بعضی از کسانی که سالها بترك و معصیت زندگانی کردند و عاقبت امرشان بخیر شد اختصار می شود نیز بذکر حکایت پنج نفر از معاریف آنها

حکایت اول در کتاب مواظظ المتقین از کتاب اثنی عشریه جناب سید محمد الشهیر به ابن قاسم روایت کرده

در عهد حضرت موسی علیه السلام در بنی اسرائیل قحطی شدیدی شد پس مؤمنین هفتاد مرتبه رفتند باستسقاء نمودن دعایشان مستجاب نشد

یکشب موسی بن عمران رفت بکوه طور مناجات کرد و گریه کرد و عرض کرد اللهم ان کان خلق جاهی عندک فانی اسئلك بجاه النبی الامی الذی وعدت ان تبعته فی آخر الزمان ان تسقینا

یعنی پروردگارا اگر جاه و منزلت من در نزد تو کهنه شده از تو سؤال میکنم بجاه پیغمبری که وعده فرموده که در آخر الزمان او را مبعوث  
بفرمائی باران رحمت بر ما نازل بفرما

خطاب رسید ای موسی جاه و منزلت تو در نزد ما کهنه نشده بدرستی که تو در نزد ما وجیه و آبرومند هستی لکن در میان شما بنده ایست که  
مدت چهل سالست که آشکارا معصیت مرا میکند

ص: 823

اگر او را از میان خود بیرون کنید من باران رحمت بشما نازل کنم

حضرت موسی علیه السلام در میان صفوف جماعت بنی اسرائیل گردش کرد و فریاد میزد ای بنده که چهل سالست معصیت پروردگار را کرده از میان جمعیت ما بیرون شو تا خداوند باران رحمت بر ما نازل فرماید که خداوند بواسطه تورحمتش را از ماقطع فرموده

آنمرد عاصی ندای حضرت موسی را شنید و دانست که او مانع از نزول رحمت الهی است بنفس خود گفت چه کنم؟ اگر بمانم میان اینقوم خداوند بواسطه من قطع رحمت میفرماید اگر از میان آنها بیرون شوم مرا میشناسند و در میان بنی اسرائیل مفتضح و رسوا میشوم

بعد سرش را بجیب پیراهنش کرد عرض کرد الهی عصیتک بجهدی و تجرات بجهدی و قد اتیتک تائباً نادماً فاقبلنی ولا تمنعهم من اجلی

یعنی بجهد و جهد خود ترا معصیت کردم و بجهد و نادانی خود بر لو جرئت نمودم حال آدمم گاه تو در حالتیکه توبه کننده و پشیمانم پس مرا قبول بفرما و منع مکن رحمت را از اینجماعت

بخاطر من - هنوز سخنش تمام نشده بود که ابری ظاهر شد و باران زیادی بارید

حضرت موسی عرض کرد خداوندا تو باران رحمت بر ما نازل فرمودی و حال آنکه یکنفر از میان جماعت بیرون نشد - خطاب رسید ای موسی همان کسیکه بخاطر او رحمتم را از شما قطع نمودم حال بواسطه او رحمتم را بر شما نازل فرمودم موسی عرض کرد الهی بمن بشناسان آن بنده ات را؟

خطاب رسید ای موسی من او را در حالتیکه معصیت میکرد رسوا نکردم حال که توبه کرده رسوا بنمایم ای موسی من تمام را دشمن میدارم و خود نمایی کنم؟

حکایت دوم ایضاً در مواعظ المتقین از جامع الاخبار روایت کرده

جوان فاسقی بود در بنی اسرائیل که اهل بلد از فسق او عاجز شدند شکانت نمودند بسوی پروردگار از او پس بموسی خطاب الهی رسید که آنجوان را از شهر خارج کند بسبب او آتش غضب بر اهل آن بلد نازل نشود حضرت موسی (علیه السلام) آنجوان فاسق را بقریه از قرای آن بلد بیرون کرد

ثانیاً خطاب رسید او را از آن قریه هم خارج کن، پس حضرت موسی او را از آن قریه هم خارج کرد آنجوان رفت بمغاره کوهی که در آن نه انسانی بود و نه حیوانی و نه زراعتی، پس در آن مغاره مریض شد و نزد او احدی نبود که اعانت نماید او را

پس صورتش را روی خاکها گذارد عرض کرد پروردگارا اگر والده ام بیالینم حاضر میبود . هر آینه بر من ترحم میکرد و برذلت و غربت من گریه میکرد، و اگر پدرم بیالینم میبود مرا غسل میداد و کفن میکرد و بخاک میسپرد و اگر عیال و اولاد من حاضر میبودند بر من گریه میکردند و میگفتند «اللهم اغفر لوالدنا الغریب الضعیف العاصی المطرود من بلد الی بلد و من قریة الی مغاره»

بعد عرض کرد پروردگارا حال که بین من و پدر و مادر و عیال و اولادم جدائی انداختی مرا از رحمت الهی خود نا امید نفرما، چنانکه قلب مرا از فراق کسانم سوزانیدی مرا بواسطه معاصیم باآتش غضب مسوزان

پس خداوند ملکی بصورت پدرش و حوریة بصورت مادرش و حوریة بصورت زوجه اش و غلمانی بصورت اولادش فرستاد که در نزد او بنشینند و بر او گریه کنند - جوان گمان کرد اینها پدر و مادر و عیال و اولادش هستند که دورش جمع شده اند و بر او گریه می کنند با دل خوش از دنیا رفت

ص: 824



پس خطاب رسید ای موسی ولی از اولیاء ما در فلان موضع از دنیا رفته برو او را غسل بده و کفن کن و براو نماز بخوان و دفن کن

پس حضرت موسی آمد بآن مکان دید همان جوانی است که او را از بلد و از قریه خارج نمود

خطاب رسید ای موسی من بر او ترحم کردم بناله های او و بدوریش از پدر و عیالش و اولادش و بجهت اظهار ذلتش حور العین را فرستادم بصورت مادر و زوجه اش و ملکی فرستادم بصورت پدرش و غلمانی فرستادم بصورت اولادش ، بدان ای موسی وقتیکه غریبی از دنیا می رود ملائکه آسمانها بر غربت او گریه می کنند ، پس چگونه من بر غربت او ترحم نکنم و حال آنکه من ارحم الراحمین هستم

نظیر اینست که در انوار نعمانی است

جوانی مرتکب قبایح و فواحش بود ، فاحشه نبود مگر اینکه مرتکب بود پس مریض شد همسایه ها از کثرت معصیتش اذیت شده بودند و بعیادتش نیامدند

یکی از آنها را طلبید گفت همسایه های من از من در حیاتم اذیت شدند و میدانم که اگر مرا در قبرستان دفن کنند اهل قبرستان هم از من در اذیت خواهند بود پس مرا در زاویه منزلم دفن کنید چون از دنیا رفت او را بشکل خوبی در خواب دیدند گفتند خداوند با تو چه کرد گفت خطاب بمن فرمود «عبدی ضیعوک واعرضوا عنک اما انا لا اضیعک ولا اعرض عنک»

یعنی : بنده من ترا ضایع گذاردند و از تو اعراض کردند اما من ترا ضایع نمیگذارم و از تو اعراض نمیکنم

حکایت سوم در فروع کافی از علی بن ابی حمزه روایت کرده

گفت من صدیقی داشتم از اهل کوفه که از منشیان خلیفه بنی امیه بود بمن گفت از حضرت صادق علیه السلام اذن بخواه برای من که خدمتش برسم

پس من استیذان نمودم حضرت اذن دادند داخل شد و سلام کرد و نشست بعد عرض کرد فدایت شوم من در دیوان بنی امیه بودم و از دنیای آنها مال زیادی بدست آوردم حضرت صادق علیه السلام فرمود اگر بنی امیه از برای خود اعوان و انصاری نمیدیدند حق ما را غصب نمیکردند

آنجوان گفت آیا از برای من خلاصی هست حضرت فرمود اگر بگویم اطاعت میکنی عرض کرد

بلی فرمود جمیع آنچه را که در دیوان آنها تحصیل کرده از خود خارج کن پس هر چه صاحبانش را میشناسی بآنها رد کن و هر چه را نمی شناسی تصدق بده و من ضامن میشوم از برای تو بهشت را پس آنجوان مدتی سر خود را بزیر انداخت بعد سر بلند کرد عرض کرد فدایت شوم حاضر هستم

علی بن ابی حمزه گفت آنجوان باما آمد بکوفه هر چه داشت از خود خارج نمود حتی لباس تنش را و ما از برای او لباسی خریدیم و چند وقتی نفقه اش را دادیم

چندماه که گذشت آنجوان مریض شد و ما همه روزه بعیادتش میرفتیم یکروز رفتیم دیدیم در حال احتضار است چشمهایش را باز کرد

گفت یا علی بن ابی حمزه وفی لی واللہ صاحبک بعد از دنیا رفت ، علی بن ابی حمزه میگوید ما مباشر تجهیز او شدیم ، بعد من از کوفه بیرون شدم و داخل شدم بحضرت صادق علیه السلام چون نظر حضرت بمن افتاد فرمود «یا علی وفینا واللہ لصاحبک» یعنی وعده بهشتی برقیقت داده بودیم وفا کردیم

عرض کردم فدایت شوم واللہ خودش وقت مردن همین قسم بمن گفت

ص: 825

حکایت چهارم در بحار است که روایت شده :

مالك بن ثعلبه شنید این آیه شریفه را «والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحیی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما کنزتم لا نفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون»

یعنی کسانی که از حرص و بخل گنج و ذخیره می کنند طلا و نقره را و انفاق نمی کنند آنها را در راه خدا پس بشارت بده آنها را بعذاب در ناک در روزی که گرم کنند و فروزند بر آنها آتش دوزخ را پس داغ کرده شود بانها پیشانیهای ایشان که در وقت دیدن فقرا گره بر آن میزدند و پهلوی آنها که از فقرا تهی میکردند و پشتهای آنها که در وقت دیدن فقراء از آنها میگردانیدند و به آنها بگویند اینست آنچه گنج نهاده بودید برای خودتان پس بجشید و بال آنچه ذخیره و گنج

کرده بودید پس مالك بن ثعلبه که آیه را شنید غش کرد . چون بهوش آمد عرض کرد یا رسول الله این آیه عذاب مال کسی هست که طلا و نقره را ذخیره کرده باشد فرمود بلی

پس مالک جمیع اموالش را صدقه داد در راه خدا و از مردم عزلت جست و رفت به بیابانها مسکنی نمود دخترش گفت پدر جان مرا در زندگی خود یتیم کردی سلمان سخن این دختر را پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رسانید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گریه کرد سلمان را فرستاد بطلب مالك ، سلمان او را در میان کوهی دید آورد خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد یا رسول الله خوف از آتش جهنم رنگ مرا تغییر داده و بین من و شما تفرقه انداخته بس مالك شنید که پیغمبر خواند «ان جهنم لموعدهم اجمعین» بمحض شنیدن روح از بدنش مفارقت کرد و در اسد الغابه است که در مدینه هیچیکس از مالك بن ثعلبه متمول تر نبود

حکایت پنجم در مجموعه ورام است

واعظی در اثناء موعظه اش گفت اللهم اغفر لاقسانا قلباً و اکثرنا ذنباً و اقربنا بالمعصية عهداً مردی برخاست گفت کلامت را اعاده کن ، واعظ اعاده کرد آنشخص گفت من هستم آنکسی که دارای این صفاتست ، پس توبه کرد

شب که شد واعظ در خواب دید که هاتقی ندا کرد ای واعظ مرا مسرور نمودی که بین من و

بین بنده ام را صامع دادی

محدث قمی فرموده توبه بن صمه اکثر اوقات حساب عمرش را مینمود ؛ پس روزی حساب گذشته عمرش را نمود دید شصت سال از عمرش گذشته و حساب کرد هر روز يك معصیت از او صادر شده باشد مجموع معاصیش می شود 21600 معصیت گفت وای بر من معصیتیم باین عدد رسیده پس افتاد روی زمین و غش کرد نگاه کردند دیدند از دنیا رفته

بدانکه سید و مولای این دسته از مردم که بیک لحظه واحده خود را از قعر جهنم با علا درجات بهشتی رسانیدند جناب حر بن یزید الریاحی (سلام الله علیه) بود که يك ترك نفس کردن خود را باین مرتبه رفیعه از سعادت رسانید

و بدانکه تا وقتیکه روح در بدن باشد هر قدر شخص گناهکار باشد اگر توبه کند خداوند توبه اش را قبول میفرماید چون رحمت و کرم الهی مثل سایر صفاتش غیر متناهی است اینستکه در روایت دارد که زنی آمد خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد

یانبی الله زنی اولادش را بقتل رسانیده آیا توبه اش قبول می شود فرمود قسم بآن خدائیکه جان من در دست اوست که اگر هفتاد پیغمبر را بقتل رسانیده باشد و بعد توبه کند و خداوند بداند که برگشت بمعصیت نمیکند توبه اش را قبول میکند و از او عفو میفرماید

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین

ص: 826

## **اشاره**

و در تعیین زوجات و اولاد و بعضی از تواریخ متعلقه بزمان امامتشان و در ذکر قبور

مترکه واقعه در کاشان و یزد و کرمان و شوشتر

در این باب نیز هشت فصل و یکخاتمه است

## **فصل اول : در اسم و لقب و کنیه و نسب آن حضرت**

اما اسم شریف (حسن) است و اشهر القاب آن بزرگوار (عسکری) است و کنیه شریفش (ابو محمد) است

این حضرت و پدر و جد بزرگوارشان معروف بودند باین الرضا والد ماجدشان حضرت امام علی النقی الهادی است والده ماجده شان ام ولد بود المسماة بحدیث و گفته شده اسم شریف آن مخدره سلیل بوده در عیون المعجزات است والصحیح سلیل وکانت من العلوفات الصالحات

در اثبات الوصیه است و روی عن العالم انه قال لما ادخلت سلیل ام ابی محمد علی ابی الحسن علیه السلام قال علیه السلام سلیل مسلولة من الافات والعاهات والارجاس والانجاس ثم قال لها سیهب الله لك حجتة علی خلقه یملاء الارض عدلاً کما ملئت جوراً وحملت امه به فی المدینة وولدتها بها

## **فصل دوم : در تاریخ ولادت با سعادت آن بزرگوار**

اصح آنستکه ولادت با سعادت آن بزرگوار روز جمعه هشتم ماه ربیع الاخر سنه دویست و سی و دو بوده

در ارشاد مفید ماه ربیع الاول فرموده و شیخ در مصباح دهم ربیع الاخر فرموده

شهید در دروس میفرماید «قبل یوم الاثنین رابع ربیع الآخر»

## **فصل سوم : در تاریخ رحلت آن بزرگوار**

اما سال رحلت ظاهراً خلافی نباشد که رحلتشان در سنه دویست و شصت هجری بوده

(حقیر در تاریخ عرض کرده ام : حسن عسکری که سرخداست سته سروفات آن مولاست )

امام‌ها و روز رحلتشان مشهور آنستکه روز جمعه هشتم ماه ربیع الاول از سنه دویست و شصت بود چنانچه در اصول کافی و ارشاد مفید و مناقب ابن شهر آشوب و اعلام الوری طبرسی و دروس و غیر اینها از کتب معتبره فرموده اند و شیخ در مصباح و کفعمی روز اول ربیع الاول سنه مزبوره نوشته و سید مرتضی در عیون المعجزات در ماه ربیع الاخر از سنه مزبوره نوشته پس بنا بر مشهور سن شریفشان در وقت شهادت بیست و هفت سال و یازده ماه بوده و در وقت رحلت پدر بزرگوارش سن شریفش بیست و دو سال و دو ماه و بیست و پنج روز بوده و پنج سال و هشت ماه و پنج روز بعد از پدر بزرگوارش بمسند امامت و خلافت مستقر بوده

### فصل چهارم : در قاتل آنبزرگوار و خلفاء زمان امامشان و محل دفنشان

بدانکه اصح آنستکه قاتل آنبزرگوار معتمد عباسی این متوکل ابن هرون الرشید بود چنانچه کفعمی در جدول مصباح نوشته و در شرح کافی ملا صالح طبرسی از شیخ صدوق نقل کرده قتله المعتمد لعنه الله بالسم

طبرسی در اعلام الوری فرموده وکان فی سنی امامته بقية ملك المعتر بالله بن جعفر المتوکل اشهر ثم ملك المهتدی أحد عشر شهراً وثمانية وعشرين يوماً ثم ملك احمد المعتمد علی الله ابن جعفر المتوکل عشرين سنه واحد عشر شهراً و بعد مضي خمس سنين من ملكه قبض الله ولیه ابا محمد و دفن فی داره بسر من رأى فی البيت الذی دفن فی ابوه وذهب كثير من اصحابنا الی انه مضي مسموماً و كذلك ابوه و جده و جميع الائمة علیه السلام خرجوا من الدنيا بالشهادة و اسناده فی ذلك بما روی عن الصادق مامنا الا مقتول او شهید والله اعلم بحقیقة ذلك

المهتدی بالله عباسی ابن الواثق بالله ابن المعتمد بالله ابن هارون الرشید آخر الامر بدست موسی بن بخا مقتول شد و او موصوف بود بزهد و ورع مثلش در خلفای بنی العباس مثل عمر بن عبدالعزیز بود در خلفای بنی امیه

در بحار از محمد بن علی که از خواص المهتدی بالله بود روایت کرده که شبی المهتدی بالله

بمن گفت آیا روایت نوف را میدانی که از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام نقل کرده

گفتم بلی و آن آنستکه یکشب من با امیرالمؤمنین علیه السلام بیتوته کردم دیدم که آنجناب بیرون رفت و نظر بسوی آسمان نمود و برگشت پس بمن فرمود ای نوف آیا خوابیده عرض کردم نه بلکه امشب بر حالات شما نگران هستم فرمود طوبی للزاهدین فی الدنيا والراغبین فی الاخره اولنک قوم اتخذوا ارض الله بساطاً و ترابها فراشاً و الكتاب شعاراً و الدعاء دثاراً الی آخره

محمد بن علی گفت فوالله لقد كتب المهتدی الخیر بخطه و در دل شب میشنیدم المهتدی بالله

بهمین کلمات باخدا مناجات میکرد و گریه میکرد بخلاف المعتمد بالله ابن المتوکل که او بسیار قمی - القلب و خبیث النفس بود و در تاریخ الخلفاء سیوطی نقل کرده معتمد در بصره یکروز سیصد هزار نفر را بقتل رسانید

## فصل پنجم: در ذکر ولد ارجمند و ثفات و خیار از اصحاب آنحضرت

اما اولاد آنحضرت منحصر بود بحضرت بقیة الله

چنانچه در بحار از مناقب نقل کرده و ولده القائم علیه السلام لاغیر

بدانکه یکنفر از این چهارده معصوم علیه السلام در وقت رحلت اولاد بلا واسطه اش منحصر بود بیک دختر که حضرت ختمی مرتبت باشد و دو نفر از آنها در وقت رحلت اولادشان منحصر بود بیک پسر که حضرت رضا باشد علی الاصح و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام باشد و یکنفر از آنها در وقت رحلت اولاد ذکور و اناث هر دو داشتند و ذکورشان منحصر بیکی بود که حضرت سید الشهداء علیه السلام بود

در اصول کافی روایت کرده در قم در مجلس احمد بن عبیدالله بن خاقان که از جانب خلیفه مأمور بگرفتن خراج قم بود و بسیار دشمن با اهل بیت بود ذکری از علوین و مذاهب آنها شد احمد گفت ندیدم و نشناختم در سر من رأی مردی از علوین را بمثل حسن بن علی بن محمد بن الرضا (علیه السلام) در اخلاق کریمه و صفات حمیده؛ من روزی خدمت پدرم ایستاده بودم که حجابش داخل شدند و گفتند ابو محمد بن الرضا علیه السلام درب خانه است باواز بلند پدرم فریاد زد داخل شود

من تعجب کردم که چگونه حجاب جرئت کردند کنیه آنحضرت را خدمت پدرم بگویند و حال آنکه کنیه احدی خدمت پدرم گفته نمیشد مگر خلیفه و ولیعهد او و هر کس را که سلطان اذن بدهد که کنیه او را بگویند

ناگاه جوان گندم گونی، خوش صورتی وارد شد در کمال جلال و هیبت چون چشم پدرم با و افتاد از جای خود حرکت کرد و روانه شد بجانب آنبزرگوار و با او معانقه نمود و صورت و سینه اش را بوسید و آنحضرت را بجانب خود نشانید و با او تکلم میکرد و پدر و مادرش را فدای او میکرد ناگاه حاجب موفق بالله خلیفه عباسی وارد شد گفت خلیفه می آید بمنزل شما

پدرم بآنحضرت عرض کرد حال اگر بخواهید تشریف ببرید که موفق شما را نبیند

آقا تشریف بردند و بحجاب سپرد که قسمی آقا را ببرند که خلیفه آنحضرت را نبیند

احمد بن عبدالله گفت من بحجاب پدرم گفتم کیست این کسیکه شما جرئت کردید کنیه او را نزد پدرم گفتید و پدرم اینقدر از او اکرام نمود گفتند این امام حسن بن علی است و معروف است به ابن الرضا (علیه السلام) گفت من خیلی تعجب کردم و همه روزه متفکر بودم در امر او و آنچه از پدرم دیده بودم چون شب شد در خلوت رفتم نزد پدرم، گفت آیا حاجتی داری گفتم بلی اگر اذن بدهی سؤال کنم گفت بگو

گفتم که بود این آقائی که امروز از او اینقدر تجلیل و احترام کردی و خود و ابوی خود را فدای او نمودی گفت پسر جان من او امام رافضه است و معروف است بابن الرضا و اگر خلافت از بنی العباس زایل شود احدی از بنی هاشم مستحق او نخواهد بود بغیر این آقا و استحقاق او از فضل و عفاف و زهد و عبادت و حسن اخلاق و صلاحیتی هست که در اوست و اگر پدرش را میدیدی مرد جلیل نبیل فاضلی بود پس غیظ من بر پدرم زیاد شد و همتم این شد که از حالات آن بزرگوار از مردم سؤال کنم از هر که سؤال کردم، دیدم این آقا نزد او در غایت اجلال و اعظام و محل رفیع است و





از دوست و دشمن قول حسن و ثنای جمیل در باره آقا میشنیدم تا آنکه خبر پی‌درم دادند که آقا مریض شده ، پدرم بخلیفه خبر داد خلیفه پنج نفر از ثقات و خواصش را ملازم حضرت عسکری نمود باطباء امر کرد که صبح و شام بروند نزد آقا و فرستاد نزد قاضی القضاة که ده نفر از ثقاتش را بفرستد بخانه حضرت عسکری تا آنحضرت از دنیا رحلت فرمود ، پس سر من رأی یکپارچه ضجه شد

خلیفه فرستاد بخانه آنحضرت که زنها را تفتیش کنند و خانه ها را مهر زدند و در طلب آقازاده آن حضرت (حجة الله) بر آمدند و زنها را قابله را فرستاد که کنیزهای آنحضرت را تفتیش کردند در یکی از کنیزان احتمال دادند پس آنمخدزه را در حجره نمودند و تحریر خادم را موکل باو کردند بعد مشغول به تجهیز آنحضرت شدند ؛ بنی هاشم و قواد و سایر طبقات مردم همه بجنانه آنحضرت حاضر شدند سامراء در آنروز شبیه بقیامت شد

بعد که از غسل آنحضرت فارغ شدند خلیفه فرستاد نزد ابو عیسی پسر متوکل که بر جنازه آقا نماز گذارد پس ابو عیسی صورت آقا را باز کرد و گفت این حسن بن علی بن محمد الرضاعلیه السلام است که باجل خود از دنیا رفته بعد صورت نازنین را پوشانید و امر کرد جنازه را بر داشتند و در خانه که پدر بزرگوارش حضرت هادی مدفون بود دفن نمودند ، بعد دو مرتبه خلیفه در طلب آقازاده (حضرت حجة علیه السلام) برآمد و خیلی تفتیش کردند تا معلومشان گردید که هیچیک از کنیزان آقا حمل

ندارند آنوقت ارث آنحضرت را بین والده ماجده اش و برادرش جعفر کذاب قسمت نمودند

احمد گفت جعفر کذاب آمد نزد پدرم عبیدالله گفت رتبه و مقام برادرم را بمن بدهید تا من سالی بیست هزار اشرفی نزد شما روانه کنم

پدرم گفت ای احمق خلیفه با شمشیر برهنه خواست کسانی را که معتقد بامامت و خلافت پدرت و برادرت بودند از اعتقادشان برگرداند ممکنش نشد حال اگر تو نزد شیعیان پدر و برادرت امام و خلیقه هستی حاجتی نیست که خلیفه بتو این رتبه را بدهد و اگر نیستی بمرتبه دادن خلیفه دارای این مرتبه نخواهی شد

و اما ثقات و خیار از اصحاب آنبزرگوار

منهم داود بن حسن بن اسحق بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب بود المکنی بابی هاشم الجعفری

در رجال است ثقة جلیل القدر عظیم المنزلة عند الائمة علیه السلام پدرش جناب قاسم (کذا ابن اسحق از روایت حضرت صادق علیه السلام بود

از شهید ثانی نقل کرده جناب ابی هاشم جماعتی از ائمه را ملاقات کرده حضرت رضا علیه السلام حضرت جواد ، حضرت هادی ، حضرت عسکری ، حضرت حجة الله سلام الله علیهم اجمعین را و از تمام اینها روایت نقل کرده

ومنهم محمد بن الحسن الصفار صاحب بصائر الدرجات وغیر او - ایشان مسائلی نوشتند و از حضرت عسکری علیه السلام سؤال کردند و ایشان جواب فرمودند

در مصباح کفعمی است و با به عثمان بن سعید الاسدی

بعضی از حالات جناب عثمان در باب نهم ذکر شد فراجع



## فصل ششم: در بعضی از حالات و احتجاجات و اخلاق کریمه حضرت ابی محمد الحسن بن علی العسکری علیه السلام

و اختصار می شود بذکر چند روایت

اول در کشف الغمه از ابی هاشم روایت کرده

از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام سؤال کرد جهت چه چیز است که زن ضعیفه مسکینه یکسهم ارث میبرد و مرد دو سهم حضرت فرمود چون برزن جهادی نیست و نفقه هم بر او نیست و دیه هم که بر عاقله هست بر او نیست بلکه این سه بر مردان واجبست بعد نزد خودم گفتم که این ابی العوجاء همین مسئله را از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد و بهمین قسم جواب فرمودند. بعد حضرت عسکری علیه السلام رو کرد بمن فرمود بلی این مسئله را ابن ابی العوجاء سؤال کرده و همین جواب را فرموده، جاری می شود از برای آخر ما آنچه جاری می شود از برای اول ما و آنچه جاری می شود از برای اول ما و آخر ما در علم و اثر مساوی هستند

دوم در خرائج از علی بن حسن بن شاپور روایت کرده

یکوقتی در سامراء قحطی شدیدی شد، متوکل امر کرد که اهلس برونند باستسقاء نمودن و دعای باران کردن پس مسلمین سه روز رفتند بصحراء و دعا کردند اثر اجابت ظاهر نشد بعد روز چهارم جاثلیق نصاری با جمعی از مسیحیین و رهبانان رفتند بصحرا و در میان آنها راهبی بود همینکه دست بآسمان بلند کرد باران شروع نمود بیاریدن

پس مسلمین بشک افتادند در دینشان و میل کردند بدین و بکیش نصرانیه، متوکل امر کرد حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) را از میان زندان بیرون آوردند عرض کرد یا بن رسول الله در یاب امتان جدت را که هلاک شدند و از دین خارج شدند حضرت فرمود پس فردا من بصحرا میروم و شک و شبهه را بر طرف میکنم

پس جاثلیق با رهبانها روز سوم که شد رفتند بصحرا بجهت استسقاء نمودن، حضرت عسگری هم با چند نفر از اصحاب خود تشریف بردند همینکه راهب دستش را بجهت دعا بلند کرد حضرت عسگری یکی از غلامانش فرمود برو و دست راستش را بگیر و آنچه بین انگشتانش گرفته بیاور تا قضیه بر همه مردم واضح شود و اشکال برطرف شود

آن غلام رفت و بین انگشتان آن راهب استخوانی بود او را گرفته آورد خدمت حضرت حضرت فرمودند حال دعا کن آسمان ابر بود از هم پاشیده شد و خورشید ظاهر شد

متوکل عرض کرد یا بن رسول الله این استخوان بین انگشتان راهب چه بود

فرمود این راهب بقبر نبیی از انبیاء الله گذشت و این استخوان را بدست آورد و استخوان بدن پیغمبر کشف نمی شود مگر آنکه آسمان میبارد

سوم در بحار از تاریخ قم از مشایخ قم روایت کرده

حسین بن حسن بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق علیه السلام در قم شرب خمر میکرد یکروز بجهت حاجتی رفت در خانه احمد بن اسحق الاشعری (وکیل اوقاف قم) پس او



اذن دخول بوی نداد و برگشت مهموماً: پس احمد بن اسحق بقصد مکه معظمه مشرف شد بسامراء و رفت درب خانه حضرت عسکری علیه السلام آن بزرگوار اذن نداد بوی احمد گریه زیادی کرد و التماس نمود تا حضرت اذن داد چون داخل شد عرض کرد یا بن رسول الله چرا مانع شدید مرا از دخول و حال من از شیعیان و موالیان شما هستم

فرمود چون تو پسرعم مرا مانع شدی و از درب منزلت دور کردی منم ترا اذن ندادم احمد گریه کرد و قسم خورد که من مانع نشدم از دخول مگر بجهت آنکه توبه کند از شرب خمر

فرمود راست میگوئی ولكن لا بد است که در هر حال از آنها اکرام و احترام نمود و آنها را تحقیر و توهین نکرد چون منسوب هستند بما والا از زیانکارها خواهی بود

پس چون احمد برگشت بقم اشرف قم آمدند بدیدن ایشان و حسین بن حسن هم در میان آنها بود چون احمد چشمش بان آقازاده افتاد از جای خود حرکت کرد و او را استقبال نمود و اکرام کرد و در صدر مجلس نشانید

حسین بن حسن از سبب سؤال کرد احمد قصه بین خود و حضرت عسگری را نقل کرد

چون حسین شنید از اعمال قبیحه اش نادم شد و توبه کرد و برگشت بمنزلش و از اتقیاء متور عین و صلحاء متعبدین شد و ملازم مساجد و معتکف در آنها بود تا از دنیا رفت و قریب بمزار حضرت فاطمه بنت موسی بن جعفر علیه السلام دفن شد

چهارم در دمه الساکبه از کتاب هدایة حسین بن حمدان روایت کرده از عیسی بن مهدی جوهری

گفت من با جماعتی رفتیم بامراء که حضرت عسگری را تهنیت بدهیم بولایت فرزندش حضرت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) چون داخل شدیم بر حضرت عسگری علیه السلام ابتداء نمودیم بتهنیت گفتن قبل از سلام و مشغول شدیم بگریستن و ما زیاد بر هفتاد نفر بودیم حضرت فرمود این گریه شما گریه سرور و شوق است پس خوشنود نمائید مارا و روشن کنید چشمهای ما را والله شما بردین خدا هستید که ملائکه و کتب سماویه آورده اند عیسی بن مهدی گفت در قلبم گذشت که سؤال نمایم از حالات فرزند ارجمندش حضرت بقیة الله، آن حضرت قبل از سؤال فرمود در قلب بعضی از شما هست که سؤال نمائید از حالات فرزندم

بدانید که خداوند او را حفظ نموده چنانچه حضرت موسی را حفظ فرمود وقتیکه مادرش او رامیان تابوت گذاشت و در دریا انداخت بعد فرمود در قلب بعضی از شما هست که سؤال نمائید از اختلافی که بین ما و دشمنان ما هست از اهل قبله من بشما خبر میدهم خداوند وحی فرمود بجدم پیغمبر که اختصاص دادم هرا و علی علیه السلام و اولاد او را تاروز قیامت و شیعیان شما بده خصلت

اول نماز پنجاه و یک رکعت دوم تغفیر جبین سوم تخرم به امین

چهارم اذان و اقامه مثنی مثنی إنجم حی علی خیر العمل

ششم جهریه بسم الله الرحمن الرحیم هفتم قنوت در هر رکعت دومی

هشتم نماز عصر خواندن در حالتیکه هنوز آفتاب روشن و با صفاهست نهم نماز صبح خواندن در حالتیکه هنوز هوا تاریک است دهم خضاب نمودن بسرو محاسن بوسمه

پس کسانی که حق ما را غصب نمودند و مخالفت کردند ما را عوض نماز پنجاه و یک رکعت نماز

تراویح را گفتند . عوض تعمیر جبین دست روی دست گذاشتن را در نماز گفتند

(ج 52)

ص: 832

عوض تختم یمین ، تختم بدست چپ را گفتند : عوض اذان و اقامه مثنی ، اقامه فرادی را گفتند : عوض حی علی خیر العمل ، الصلوة خیر من النوم را گفتند : عوض جهر بسم الله ، اخفات او را در

سورتین گفتند : عوض قنوت ، آمین بعد ولا الضالین را گفتند : عوض نماز عصر در حالتیکه آفتاب روشن بوده باشد ، وقتیکه آفتاب زرد شده باشد مثل پیه گاو گفتند : عوض نماز صبح در حالتیکه هوا تاریک باشد ، وقت رفتن ستاره ها گفتند : عوض خضاب بسر ولحیه ، ترك خضاب و نهی او را گفتند

پس عرض کردیم ای آقا و سید ما غم ما را زایل نمودی - الخ

پنجم در دار السلام ثقة الاسلام نوری از عالم بصیر و مراغب خبیر آقا علی رضا نقل فرموده

جوانی از اعیان کردستان بجهت حاجتی آمد باصفهان و مدتی در اصفهان بود ، از من چهل تومان قرض کرد بعد برگشت و پول مرا فرستاد با چهار تومان علاوه بجهت ربحش من چون چیزی طلب نکرده بودم و خودش تبرعا فرستاده بود لهذا آنوجه را گرفتم و خرج کردم

شب در خواب دیدم که کسی بمن میگوید «چگونه است حال تو اگر این درهم را قرمز کنند به

آنها را بیدن تو بگذارند ؟ » قائل را نشناختم

پس مضطربانه از خواب بیدار شدم و تا آنوقت چنین پولی تصرف نکرده بودم

از اینواقعه قریب بهفت سال گذشت که شخصی از من هفتاد تومان قرض کرد ، رفت بولایت خود و طولی کشید بعد از مشقت و مطالبه زیادی هفتاد تومان را داد و قریب به پانزده تومانهم تعارفاً و احساناً داد منمهم گرفتم و خرج کردم و نسیان نمودم که برای او حيله قراردهم

تا آنکه موفق شدم بزیارت اعتاب مقدسه ائمه عراق (سلام الله علیه) و مشرف شدم بسامراء مبارکه دیدم صدیقم جناب آخوند ملا زین العابدین سلماسی رحمة الله علیه را که مشغول است بتعمیر حرم مطهر چند روز من آنجا توقف نمودم و شبها میان حرم مطهر بیتوته میکردم و مشغول زیارت و دعا بودم شب جمعة کتاب اصول کافی را من همراه خود بردم و در میان حرم مطهر بیتوته کردم کلیددار هم در حرم مطهر را بست منمهم میان حرم مشغول دعا و زیارت بودم و گاهی که از دعا و زیارت کسل میشدم مشغول مطالعه اصول کافی میشدم

چون آخر شب شد مرا خواب ربود آمدم بزایوه پائین پای مبارک تکیه بدیوار دادم و خوابیدم ناگاه دیدم حضرت ابا محمد الحسن بن علی علیه السلام را که از میان ضریح مطهر بیرون شد و کرسی نصب شد و نشست بالای کرسی و نورهم از پیشانی نازنیشان تلاء لؤ میکرد بحیثی که ممکن نبود نظر کردن بجمال مقدسش

بمن فرمود این چه کتاب است عرض کردم کتاب اصول کافی است فرمود چند ورق از او بشمار بعد صفحه دست چپ را بجهت من بخوان : تا آنکه فرمود آیا هفت سال قبل از این با تو عهد نکردیم که حلال نیست تصرف نمودن در این درهم پس چگونه است حال تو اگر این درهم قرمز بشود و بیدن تو گذارده شود بعد فرمود برخیز که کلیددار آمد که در را باز کند پس من سراسیمه از خواب برخاستم بقسمی که عمامه از سرم افتاد و من ملتفت نشدم و رفتم تا نزدیک درب حرم پس شنیدم صدای کلید و مشغول بودن کلید دار بیاز کردن درب حرم و ملتفت شدم که سرم برهنه است و گفتم اگر اینها باینحالت مرا ببینند میگویند این شیخ دیوانه شده زود رفتم و عامه ام را بسرگذاردم و از

حرم

ص: 833



ششم در بحار از خرائج راوندی از بطریق طیب در ری روایت کرده

گفت سن من از صد سال علاوه بود و من شاگرد بختیشوع طیب متوکل بودم حضرت حسن بن علی بن محمد بن الرضا علیه السلام فرستاد نزد بختیشوع که اخص اصحابش را روانه نماید که آنحضرت را فصد کند پس مرا اختیار کرد و گفت برو نزد حضرت عسکری علیه السلام و آنبزرگوار امروز اعلم من فی الارض هست مبادا اعتراضی بنمائی در آنچه امر میفرماید رفتم خدمت آنحضرت در وقتیکه از برای فصد کردن نیکو بود حضرت فرمودند بمن نا من ترا طلب نمایم پس در وقتیکه جهت فصد نیکو نبود مرا طلبید و طشت بزرگی حاضر کردند و امر فرمودند که رك اكلشان را فصد نمودم بقدری خون از رك اكل آن بزرگوار آمد که طشت مملو از خون شد فرمود سر رك را ببند بستم و رفتم میانه حجره و غذا خوردم وقت عصر شد مرا حضرت طلبید فرمود رك را باز کن دو مرتبه اینقدر خون آمد که طشت پر خون شد فرمود سر رك را ببند بستم باز رفتم میان حجره چون صبح شد باز مرا طلبید و فرمود سر رگا باز کن باز کردم اینمرتبه مثل شیر بقدری آمد که طشت میلو شد فرمود ببند بستم آنحضرت یکجامه و پنجاه اشرفی بمن داد و عذر خواهی فرمود گرفتم عرض کردم سید من امری و فرمایشی هست بفرمائید فرمود نیکو مصاحبت کن با راهب دیر عاقول پس من رفتم نزد

استادم بختیشوع و قصه را باو قلکردم

گفت اجماع حکماء هست که در بدن انسان از هفت من خون علاوه نمی شود و اینکه تو گفتی عجیبست و اعجب آمدن شیر و لبن است ، بعد از سه شبانه روز کتابها را سیر کرد که شاید برای این قصه ذکری ببیند ندید

گفت امروز در میان نصاری کی اعلم از راهب دیر عاقول نیست پس کاغذی نوشت باو و مطلب را ذکر کرد و داد به بطریق که برود و از او سؤال کند

بطریق رفت پای دیر و فریاد زد راهب نظر کرد گفت تو کیستی گفت من صاحب بختیشوع و کاغذی دارم زنبیلی پائین کرد کاغذ را میان زنبیل گذارم راهب خواند همان ساعت از دیر فرمود آمد گفت تو چنین فصدی کردی گفتم بلی گفت طوبی لك ولا مك . سوار بغله شد و با من آمد بسامراء و ثلث از شب باقی بود که وارد سامراء شدیم گفتم بخانه بختیشوع میروی یا بخانه آقائی که فصد کرده گفت بخانه آقا میروم قبل از اذان صبح رفتیم در خانه آقا پس در گشوده شد و غلام سیاهی بیرون شد و گفت کدام يك از شما راهب دیر عاقول هستید داخل شو

پس غلام بمن گفت هر دو بغله را ننگه بدار من درب خانه توقف کردم تا روز بلند شد دیدم راهب بیرون شد در حالتی که لباسهای رهبانیت را بیرون کرده و لباس سفید پوشیده گفت مرا ببر بمنزل استادت بختیشوع

چون بختیشوع او را دید دوید بجانب او و گفت چه باعث شد که از دین نصرانیت خارج شدی گفت : مسیح را دیدم و بدست او مسلمان شدم

استادم گفت : مسیح را دیدی گفت نظیر مسیح را دیدم چون این قصد از کسی عمل نیامده در عالم مگر از مسیح و این آقا نظیر مسیحست در آیات او براهین بعد راهب تا زنده بود ملازم شد خدمت حضرت عسکری علیه السلام را



هفتم در احتجاج شیخ طبرسی از حضرت عسکری علیه السلام روایت کرده که فرمود

عارف ترین مردم بحقوق اخوان و برادران دینی خود و شدیدترین مردم در اداء نمودن حقوق

اخوانش اعظم شأناً هست عند الله و کسی که تواضع نماید در دنیا از برای اخوان دینی خود پس او در

نزد خداوند از صدیقین و از شیعیان علی بن ابیطالب علیه السلام است و وارد شد بر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پدر و پسری که هر دو مؤمن بودند حضرت امیر علیه السلام در پیش پای آنها برخاست و آنها را اکرام فرمود و در صدر مجلس نشانید و خود حضرت مقابل آنها نشست بعد امر فرمود که طعام را حاضر کردند و با آنها طعام میل فرمود و بعد قنبر طشت و ابریق حاضر کرد و دستمالی که دستشان را با آن خشک کنند و قنبر خواست بدست پدر آب بریزد حضرت از جای خود حرکت فرمود و ابریق را از دست قنبر گرفت که آب بدست آن مرد بریزد آن مرد خود را بخاک انداخت عرض کرد یا امیر المؤمنین علیه السلام خداوند می بیند که شما آب بدست من میریزید فرمود بنشین و دست خود را بشوی که خداوند ببیند ترا و آنکه برادرت خدمت میکند ترا تا خداوند ده مقابل عدد اهل دنیا در بهشت اجر کرامت فرماید پس آن مرد نشست

حضرت فرمود قسم میدهم ترا بحق عظیمی که بر تو دارم که دستت را براحث بشوئی چنانچه میشستی هر گاه قنبر آب بدست تو میریخت آن مرد براحث دست خود را شست چون فارغ شد حضرت امیر علیه السلام ابریق را بفرزندش محمد حنفیه داد فرمود اگر این پسر تنها آمده بود خودم دستش را میبشتم لکن خداوند ابا دارد که با پدر و پسر اگر در يك مکان باشند بیکقسم معامله گردد و پدر آب بدست پدر ریخته پسر آب بدست پسر بریزد

بعد حضرت عسکری فرمود هر کس متابعت بنماید امیر المؤمنین علیه السلام را او شیعه است بحق و راستی انتهی

هشتم در بحار از کتاب اکمال الدین روایت کرده

ابوالادیان گفت من خادم حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بودم و نوشتجات آنحضرت را بشهرها میبردیم پس در مرض فوتش خدمتش رسیدم چند کاغذ بمن داد که ببرم بمدائن فرمود پانزده روز سفرت طول میکشد چون روز پانزدهم داخل سامراء بشوی صدای شیون از منزل من بلند است و در آنوقت بدن من بالای مغتسل است

ابوالادیان گفت ای سید و مولای من اگر این اتفاق بیفتد حجت خدا بعد از شما که خواهد بود فرمود کسیکه از تو مطالبه کند جواب کاغذ هارا او امام و حجت خدا هست بعد از من عرض کردم علامت دیگر بفرما

فرمود کسیکه بر جنازه من نماز بخواند اوست امام بعد از من عرض کردم علامت دیگر بفرما

فرمود کسیکه خبر بدهد در میان همیان چه چیز است و هیبت آقا مانع شد که سؤال کنم چه همیان و در میانش چه چیز است کاغذهای آقا را بردم بمدائن و جواب گرفتم و مراجعت نمودم روز پانزدهم وارد سامراء شدم دیدم صدای گریه از خانه آقا بلند است و جعفر کذاب ابن علی الهادی علیه السلام برادر حضرت عسکری علیه السلام درب منزل نشسته است و مردم او را تعزیت و تهنیت میگفتند

پیش خودم گفتم که جعفر لیاقت امامت ندارد و رفتم او را تعزیت و تهنیت گفتم و از من چیزی سؤال نکرد بعد عقیل خادم بیرون شد

گفت یا سیدی برادر بزرگوارت را غسل دادند و کفن کردند

ص: 835

پس جعفر با جمعی از شیعیان داخل خانه شدند ناگاه دیدم جنازه حضرت عسکری علیه السلام میان کفن پیچیده همینکه خواست جعفر تکبیر نماز بگوید طفل گندم گون پیچیده موئی بیرون شد و رداء جعفر را کشید فرمود تاخیرا هم فانا احق بالصلوة علی ابی پس رنگ از صورت جعفر پرید و عقب ایستاد و آقازاده بر جنازه پدر بزرگوارش نماز خواند و بدن نازنین پدرش را در پهلوی قبر جد بزرگوارش حضرت هادی علیه السلام دفن کرد بعد آقازاده فرمود بیاور جواب کاغذهایی که با تو هست آنها را دادم به آقازاده و در نفس خود گفتم این دو علامت و باقی ماند مطلب همین بعد رفتم نزد جعفر بن علی الهادی علیه السلام دیدم گریه میکند یکنفر سؤال کرد از جعفر که این آقازاده که بر جنازه حضرت نماز خواند که بود گفت والله تا بحال من او را ندیده بودم و نمیشناسم و ناگاه جمعی از اهل قم آمدند و سؤال کردند از حضرت عسکری علیه السلام دانستند که آنحضرت از دنیا رحلت فرموده گفتند خلیفه او کیست اشاره کردند بجعفر رفتند نزد جعفر و باو سلام کردند او را تعزیت و تهنیت گفتند بعد گفتند با ما کاغذها و اموالی هست بگو کاغذها از کیست و مال چقدر است

جعفر از جای حرکت کرد و دامش را تکان داد و گفت از ما علم غیب میخواهند

ناگاه خادمی از جانب حضرت حجت بیرون شد گفت با شما هست کاغذ فلان فلان و همیانی که در او هزار اشرفی است که ده اشرفی از آنها صاف و مالیده است

پس کتب و اموال را دادند با نخادم و گفتند آنکسیکه ترا فرستاده او امام و حجت خداست

## فصل هفتم : در قبور شریفه واقعه در کاشان و شوشتر و کرمان و یزد

### اشاره

ذکر می شود درضمن چهار امر

### امر اول - در بعض قبور شریفه واقعه در کاشان

اما از امامزادگان محترم : جناب اما مزاده معظم علی بن محمد الباقر علیه السلام وقبر شریفشان در خارج شهر کاشان است و معروفست بامزاده مشهد

در روضات فرموده که این قبر شریف از قبور معلوم الانتساب است

و اما از علماء اعلام قبر جناب آخوند ملا محسن بن شاه مرتضی ابن شاه محمود است الملقب بالفیض صاحب وافی و صافی و غیر ایندو و تحصیل ایشان در کاشان بود و وقتیکه شنید جناب علام فهام آقا سید ماجد ابن هاشم بن علی الحسینی البحرانی بشیر از آمده اراده فرمود که بزود بشیر از بجهت تلمذ نمودن در خدمت ایشان استخاره کرد بقرآن مجید این آیه شریفه آمد «ولولا نفر من کل فرقة منهم طایفة لیتفقها فی الدین ولینذر و اقومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون» بعد تقال زد بدیوان منسوب بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد

تغرب عن الاوطان فی طلب العلی \*\*\* و سافر ففی الاسفار خمس فوائد

نعرج هم و اكتساب معيشة\*\*\* و علم و آداب و صحبة ماجد

بعد رفت بشيراز و علوم شرعيه را خدمت آقا سيد ماجد تكميل نمود و علوم عقليه را خدمت جناب ملاصدرالدين شيرازي المشهور بملاصدري و دختر مرحوم ملاصدري را تزويج فرمود بعد برگشت بهكاشان و در آنجا از دنيا رفت سنه هزار و نود و يك در سن هشتاد و چهار و مرقدش در كاشان معروف است .

ص: 836

ومولانا عبدالرزاق ابن علی اللاهیجی الجیلانی الملقب بالفیاض صاحب کتاب شوارق و گوهر مراد و سرمایه ایمان

ایشان هم داماد مرحوم ملا صدری بودند یکوقتی عیال مرحوم فیض پیدرش مرحوم ملاصدری در مقام شکوه عرض کرد که شوهر خواهر من فیاض است که صیغه مبالغه است و دلالت دارد بر آنکه او

بر شوهر من که فیض است مزیت دارد، ملاصدری فرمود لقب شوهر تو از لقب شوهر خواهرت بهتر است چون شوهر تو عین فیض است - ملا عبدالرزاق پسری داشت که بسیار فاضل بود آقامیرزا حسن صاحب جمال الصالحین و شمع الیقین و غیر ایندو

مخفی نماناد که استخاره بقرآن مجید بعضی از اوقات بسیار مناسب میآید مثل استخاره که مرحوم فیض کرد، منجمله در حاشیه مکاسب مرحوم آیت الله ممقانی فرموده که مرحوم شیخ انصاری رحمة الله علیه مدتی در کربلای معلی خدمت شریف العلماء تلمذ فرمود و برگشت بشوستر و مدتی آنجا مشغول تحصیل بود بعد اراده کرد بر گردد باعتبار مقدسه بجهت تکمیل مراتب علمیه خود مادرشان راضی نشد آنرحوم الحاج زبیدی کرد تا اینکه والده شان راضی باستخاره شد استفاده کرد آیه

شریفه در اول صفحه آمد «لاتخافی ولا تحزنی انا رادوه الیک وجاعلوه من المرسلین»

بجهت والده شان تفسیر فرمود آنمخدره خیلی مسرور شد و بشیخ اذن حرکت داد

منجمله در دار السلام ثقة الاسلام نوری از کتاب جبل المتین نقل فرموده وقتیکه سلطان مراد که از سلاطین آل عثمان بود مشرف شد بزیارت نجف اشرف از سر چهار فرسخی چشمش افتاد بگنبد مطهر حضرت امیر علیه السلام از اسپش پیاده شد سبب از او سؤال کردند گفت چون چشمم بقبه منوره افتاد اندامم مرتعش شد بحیثی که قادر بر سواری نبودم گفتند راه دور است خوب است سوار شوی گفت تغال میجویم قرآن مجید همینکه قرآن را باز کرد اول صفحه آمد «فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی»

منجمله در کتاب فیض قدسی نقل فرموده که شخصی از مرحوم مجلسی استدعا نمود که بقرآن مجید استخاره بفرماید استخاره کرد آیه شریفه آمد «جنات تجری من تحتها الانهار» فرمود خوبست، بعد از چند روز آنمرد آمد خدمت مرحوم عرض کرد شما فرمودید که استخاره خوب است بدی استخاره ظاهر شد فرمود چگونه؟ و گفت استخاره کردم که یک کنیز معینی را بخرم خریدم حالا معلوم شد که در رختخواب بول میکند

مرحوم مجلسی فرمود اگر مقصودت را میدانستم نهی میکردم چون در آیه شریفه اشاره بهمین مطلب است

منجمله یکی از علماء کتاب قواعد علامه را بکسی امانت داده بود و فراموش کرد بکه داده

تعال بقرآن مجید زد آیه شریفه در اول صفحه دست راست آمده «و اذیر فع ابراهیم القواعد من البیت» بعد از یکنفر از تلامذه اش که شیخ ابراهیم نام بود قواعد را مطالبه کرد گفت بلی قواعد نزد منست و من فراموش کرده بودم

منجمله بعضی از ثقات نقلکردند که یکنفر از دهاقین آمد خدمت مرحوم شیخ انصاری و استخاره کرد که یک الاغی ابتیاع نماید آیه شریفه آمد «سنشد عضدک باخیک» فرمود خوبست

الاغ را بخر عرض کردند بچه مناسب میفرمائید خوبست الاغ را بخرد فرمود چون این مرد جاهل است و در قرآن فرموده «ام تحسب ان اکثرهم یسمعون او یعقلون ان هم الاکالا انعام بل هم اضل سبیلاً» پس آدم نادان در واقع برادر الاغ است منجمله بعضی از تفات نقل کردند که جناب سید حیدر والد جناب سید راضی کاظمینی انبر کوچکی داشت که آتش بسر شطب خود با او میگذارد او را گم کرد هر جا گردش کرد نیافت آخر الامر بقرآن مجید تغال نمود اول صفحه این آیه شریفه آمد فلما جائها نودی ان بورك من فی النار ومن حولها پس دانست که انبرش میان منقل آتش است خاکسترهای منقل را پس گردانید انبر خود را دید

منجمله ملا مقیمی بود از طلاب مدرسه دو در که در طرف بالای سر مطهر روضة مقدسه رضویه است زمین بیاضی بود وصل بمدرسه مزبوره خواست او را بخرد و بیت الراحة بجهة مدرسه بسازد آیه آمد و انها لسیل مقیم بعضی بایشان گفتند خداوند با شما مزاح و شوخی فرموده . شاید قبر جناب سید ضیاء الدین راوندی ابوالرضا فضل الله بن علی بن عبید الله الحسینی صاحب کتاب ضوء الشباب و کتاب نوادر در کاشان باشد و او استاد ائمه عصر خود بود و او با علو نسب دارای کمال فضل و حسب بود و او از اساتید ابن شهر آشوب و شیخ محمد بن الحسن والد خواجه نصیر طوسی بود

در مجالس المؤمنین از کتاب نواقض الروافض میر مخدوم شیرازی نقل کرده که اهل کاشان را گمان آنستکه ابولؤلؤ که قاتل خلیفه ثانی است چون خلیفه را مقتول نمود گریخته بکاشان آمد و از ترس آنجا پنهان شد اهالی کاشان او را تعظیم و تکریم نمودند و از شر اعداء محافظت کردند تا آنکه در آنجا وفات نمود و مزار او در خارج شهر کاشان است و از او تعبیر می کنند به بابا شجاع الدین و اهل کاشان بسیار دشمن خلیفه دوم هستند که ملا حیرتی گفته

خوارم اندر ولایت قزوین \*\*\* چون عمر در ولایت کاشان

چنانچه اهل سبزواری خیلی عداوت دارند با خلیفه اول چنانچه مثنوی گفته

سبزواری است این جهان کج مدار \*\*\* ما چه بو بکریم در وی خوار وزار

ایضاً در کاشانست قبر محتشم شاعر صاحب دوازده بند معروف و او معاصر بود با محقق کرکی

### **امر دوم - در بعضی از قبور شریفه واقعه در شوشتر**

اول - در کتاب تحفة العالم سبط قاضی نورالله شوشتری فرموده که در خارج شهر دزفول است قبر جناب محمد بن جعفر الطیار

دوم - در مجالس المؤمنین است که در قبله شهر شوشتر است قبر جناب عبدالله ابن حسن الدکة بن الحسین الاصفه بن زین العابدین علیه السلام و بقعه مالی دارد که او را مستنصر بالله عباسی بنا نمود لقبش زین العابدین است و بقعه اش ازین بقاع شوشتر است

سوم - در شوش که نزدیک شوشتر است و فعلاً از توابع حویزه است تل خاکی است و بالای آن تل خاکست قبر دانیال پیغمبر علیه السلام چون دانیال و عزیر را بخت النصر اسیر کرد و خداوند نجات داد ایشان را از چنگ آنملعون دانیال در ناحیه شوش از دنیا رفت و آنجا دفن شد و مرقد شریفشان مورد توجه و استجابت دعاهست و کرامت زیادی هم از قبرشان بروز میکند

چهارم - در رجال است که براء بن مالک الانصاری برادر انس بن مالک که در جنگ احد و غزوة خندق حاضر بود در یوم تستر شهید شد از



رجال كشي نقل كرده : فضل بن شاذان فرمود : از سابقيني كه رجوع كردند بحضرت امير عليه السلام براء بن مالك بود

ص: 838

پنجم - السيد الاجل الامجد سيد نعمت الله بن سيد عبدالله الحسيني الموسوي الجزائري صاحب كتاب انوار نعماني وغير او ولادتش در قرية سباعيه بود (از قرای جزایر) در حدود سنه هزار و پنجاه هجری و رحلتش در قرية جایدنر بود شب جمعه بیست و سوم شوال سنه هزار و صد و دوازده و او از تلامذه مرحوم فیض بود و آخر الامر عمده تلمذش خدمت مرحوم مجلسی بود و اجداد گرامش صاحب کرامات بودند در سابق معاهده ایشان را با مرحوم مجلسی و خواب دیدن ایشان مجلسی را ذکر شد

در مستدرک نقل فرموده یکی از اجدادش که ملقب بود بشمس الدین گاوی داشت که رفته بود بصحرا بچرا کردن، شیری آمد و او را پاره کرد و بسر او ایستاد و از گوشتش چیزی نخورد خبر بشمس الدین دادند ریسمانی که گاوی را می بست گردن شیر را باو بست و او را برد بمنزل خود و بست بجای گاوی و گفت این شیر باید بعوض گاوی بجهت من زمین را شیار کند. مردم متحیرانه باو نظر میکردند همسایه ها گفتند، این نمی شود و ما از این شیر میترسیم از این جهت سید شیر را رها کرد.

ششم - جناب شیخ زین الدین ابو الحسن علی بن هلال الجزائری صاحب کتاب سرالفرید فی علم التوحید استاد شیخ محمد بن ابی جمهور الاحسانی و شیخ علی بن عبدالعال الکرکی و شاگرد شیخ اجل احمد بن فهد الحلی سید جزائری در کتاب انوار نعمانی فرموده، بعضی از ثقات حکایت کردند که شیخ علی بن هلال الجزائری تسبیح حضرت صدیقه طاهره را زیاده بر یکساعت طول میداد چون هر ذکری الا اذکارش را که بزبان جاری میفرمود اشکش جاری میشد تاریخ ولادت و رحلت و محل دفنشان معلوم نیست و محتملست که در حدود شوشتر باشد

### امر سوم - در قبور معاریف و بزرگان واقعه در کرمان

اول - در یکفرسخی شهر کرمانست مقبره که منسوبست بجناب محمد بن موسی بن جعفر علیه السلام در سابق معلوم شد که فرزند حضرت موسی بن جعفر علیه السلام السمی بمحمد یکنفر بوده که برادر ابوینی جناب احمد شاه چراغ است که قبرشان در شیراز است

دوم - در چوپار که پنج فرسخی کرمانست قبریست منسوب بجناب حسین بن موسی بن جعفر علیه السلام

سوم - در خبیص کرمانست قبر جناب بابا زید محمد بن علی الخارص بن محمد الدیباج بن جعفر الصادق علیه السلام چنانچه در عمده الطالبست

چهارم - در سیرجان کرمانست قبر جناب علی بن ابراهیم بن موسی الکاظم علیه السلام کذا فی کتاب بدائع الظهور

پنجم - در کرمان است قبر سید جلیل جناب احمد بن علی بن الحسن بن علی بن مهنا الحسینی صاحب کتاب عمده الطالب و بحر الانساب رحلتش در کرمان بود سنه هشتصد و بیست و هشت

ششم - گویا قبر ابراهیم معبر کرمانی هم در کرمان باشد

و بدانکه در میان معبرین ابن سیرین از همه اعلم بوده و جهت آنکه علم تعبیر روزی ابن سیرین شد چنانچه بعضی از علماء نوشته اند این بود که ابن سیرین در اوائل امر مشغول بکسب بزازی بود و جمال نیکی داشت زنی عاشق او شد باو گفت از اجناس بزازی بیاور بمنزل ما تا از تو خریداری نمایم ابن سیرین اجناسی برداشته بخانه او رفت همینکه نشست زن وارد شد باو در کمال زیبایی و از وی کام خود را خواست ابن سیرین هر قدر مذمت از زناکردفایده نبخشید ابن سیرین



بهبانه از نزد وی بیرون شد و بدن خود را آلوده بنجاست نمود نزد زن آمد چون نظر زن بوی افتاد و آن هیئت قبیح را دید از او متنفر شد و او را از منزل خود بیرون کرد و از منزل خود چشم پوشید

هفتم - در ماهان کرمان که هفت فرسخی کرمانست قبر شاه نعمت الله ولی است که سر سلسله شاه نعمت اللهی است و بقعه و بارگاهی دارد و موقوفات زیادی هم دارد و لقبش نعمة الدین است و از اولاد جناب محمد بن اسمعیل بن جعفر الصادق است و لادتش در سنه هفتصد و هشتاد بود در شهر حلب و رحلتش در پنجشنبه بیست و پنجم ماه رمضان سنه هشتصد و سی و چهار بوده در ماهان کرمان . در ریاض السیاحه است که ایشان در زمان شاهرخ بن امیر تیمور مدتی در هرات ساکن بود روزی میرزا شاهرخ از آنجناب سؤال نمود گفت با آنکه شما معروف هستی بولی چرا با امراء دولت ما مجالست نموده و لقمه شبیه ناک میل میکنید آنجناب فرمود :

گر شود از خون دو عالم مال مال \*\*\* کی خورد مرد خدا الا حلال

سلطان از این ادعا خوشش نیامد و در مقام امتحان بر آمد بیکی از ملازمانش فرمود برود بره بستم گرفته بیاورد و بطباخ بدهد که طبخ کند او هم رفت و بره را از بیوه زنی جبراً گرفته داد بطباخ طبخ داده کرد چون طعام را گسترده در وقتیکه شاه نعمت الله سر سفره حاضر بود آن بره طبخ شده را آوردند شاهرخ بجناب شاه نعمت الله تکلیف کرد ایشان هم میل فرمودند

شاهرخ فرمود طعام حرام میخورید و حلال میپندارید بعد شاهرخ بجهت ولی قصه گرفتن بره را از بیوه زن نقل کرد آنجناب فرمود ای سلطان تحقیق این مطلب را بفرما تا بر شما مکشوف شود شاید در ضمن این حکمتی باشد میرزا شاهرخ امر فرمود که بیوه زن را حاضر کردند و ماجرا را از او سؤال کرد ؟

گفت : من پسری دارم که مدتی غایب شده خبر ناخوشی او را شنیدم خیلی مشوش شدم نذر کردم که اگر خداوند فرزندم را سلامت بمن برگرداند همین بره را نیاز شاه نعمت الله ولی بنمایم و روز گذشته فرزندم سلامت وارد شد میخواستم بره را بجهت ایشان ببرم ملازمان سلطان بره را از من گرفتند سلطان منفعّل شد

آنجناب طبع خوبی داشت و این رباعی را در مدح حضرت امیرعلیه السلام گفته :

آنشاه که او قسیم نار است و جنان \*\*\* در ملک و ملک صاحب سیف است و سنان

ملک دو جهان از آن او هست بلی \*\*\* آنرا بسه نان گرفت و این را بسنان

در شهر کرمان قبر مشتاق علیشاه است که او را بامر جناب آخوند ملا عبدالله کرمانی کشتند و قبرش بقعه و بارگاهی دارد و قتلش در سنه هزار و دویست و بیست و شش اتفاق افتاد

در بم که از اجل شهرهای کرمان است قبر عبدالله بن عامر گریز مییابد گویند که فتح کرمان بدست او واقع شده و بعضی گویند که فتح کرمان بدست عمر بن عبدالعزیز واقع شده و در مسجد جامعش گویند منبریست که او منسوبست بعمر بن عبدالعزیز و بر محراب هم اسم او نوشته شده

**امر چهارم - در قبور معارف از علماء که واقع است در یزد**

اول - السيد الورع الفاضل آقا ميرزا سليمان الحسنى الحسينى الطباطبائى النائينى الاصل اليزدى المسكن والخاتمه كه از اجلاء علماء بود  
رحلتش در يزد بود در حدود سنه هزار و دويست و

ص: 840

شصت و مرحوم حاج سید محمد باقر حجة الاسلام در خواب دید که عصایش بدون جهت از دستش افتاد سید حجة الاسلام هول عظیمی کرد همانروز یا چندروز بعد خبر فوت سید از یزد رسید

دوم المولى عبدالله بن شهاب الدين حسين اليزدى الشهابادى المنطقى صاحب حاشيه ملا عبدالله در منطق و غير آن و ايشان در عراق عرب از دنيا رفتند در اواخر سلطنت شاه طهماسب سنه نهصد و هشتاد و يك و مدفنش در جوار ائمه عراق سلام الله عليهم بوده

سوم العالم الجليل جناب آقاملان حسن يزدى صاحب مهيج الاحزان

در كتاب قصص العلماء است ما ملخصه كه فتحعليشاه حاكم ظالمى فرستاد بيزد اهل بلد را از كثر ظلم خود مستأصل نمود اهل يزد بسطان شكايه كردند سلطان اعتنائى بآنها نكرد جناب آخوند امر فرمود كه رعيت اجمالاً او را از بلد اخراج نمايند او را در كمال فصاحت خارج نمودند حاكم رفت نزد مرحوم فتحعليشاه و شكايه نمود از دست ملا حسن

سلطان جناب آخوند را احضار بطهران فرمود چون ايشان وارد شدند سلطان جناب آخوند تغير و تشدد نمود ايشان فرمودند چون حاكم ظلم زيادى كرد و رعيت را مستأصل نمود و شما بعرايضشان گوش نداديد من امر باخراج او نمودم تشدد و تغير سلطان زيادتر شد و امر كرد فلكه حاضر كنيد و پاهای جناب آخوند را بفلكه ببنديد چون پاهایش را بفلكه بستند سلطان رو كرد بامین الدوله گفت شايد تقصير از رعيت بوده و جناب آخوند تقصيرى نداشته و مقصودش تلقين جواب بود بجناب آخوند

جناب آخوند در زير فلكه گفت من امر كردم باخراج او بجهت ظلم زيادى كه كرد ، پس سلطان اشاره كرد بامین الدوله كه شفاعت كنيد از جناب آخوند او هم شفاعت كرد و جناب آخوند را از قيد فلكه رها نمودند تشریف برد بمنزل خود چون شب شد سلطان در عالم خواب حضرت خاتم النبیین صلى الله عليه و آله و سلم را زيارت كرد دید دو شصت پای حضرت پیغمبر صلى الله عليه و آله و سلم بسته است سلام كرد حضرت از او اعراض فرمود عرض كرد تقصير من چیست و كه پاهای شما را بسته

فرمودند تو بستى پاهای مرا بپاهای ملا حسن سلطان خائفاً از خواب بيدار شد چون صبح شد نهايت تعظيم را از آخوند نمود و خلعت فاخرى بجهت ايشان فرستاد و خواهش كرد كه مراجعت بفرمايد يزد آخوند ابا و امتناع فرمود بعد خواست دخترش ضياء السلطنه را بعقد پسر او در آورد جناب آخوند راضى نشدند و در اواخر عمرش مجاور كربلاى معلی شد تا از دنيا رحلت فرمود

چهارم العلام الفهم حجة الاسلام آقا مير سید علی اليزدى الحائرى و آنمرحوم استاد حقير بودند و از تلامذه مرحوم علام فهم آخوند ملا حسين اردکانی بودند و در كربلاى معلی نماز جماعت بسيار با شكوهی داشتند و در عشر اول مائة رابع عشر بعنوان مجاورت مشرف شدند مشهد مقدس و بعد از مرحوم آية الله حاجى ميرزا حسن شيرازى خيلى از خواص مقلد ايشان شدند بعد تشریف بردند بيزد و در سنه هزار و سيصد و سى كه خبر توب بندى گنبد مطهر حضرت رضاعليه السلام راشنيد در آنجا از دنيا رحلت فرمود

پنجم الفاضل التحرير حسين بن معين الدين الميبدى صاحب كتاب هدايت در حكمت و كلام و غير آن (ميبد قريه ايست در ده فرسخى يزد)

در روضات از تصنيفات ايشان نقل کرده روى الترمذى عن انس بن مالك عن النبى (عليه السلام) انه قال رحم الله علياً اللهم ادر الحق حيث دار وما احسن انه يخرج من الحروف النورانية المقطعة



الواقعة على اوائل السور القرآنية بعد انحذاف مكرراتها صراط على حق نمسكه

وقال في مدحه بالفارسية

ای مصحف آیات الهی رویت \*\*\* وی سلسله اهل ولایت مویت

سر چشمه زندگی لب دلجویت \*\*\* محراب نماز عارفان ابرویت

بدانکه بعضی از اشعار از ایشان نقلشده که مشعر است بر تشیعشان میگوید :

اهوی النبی محمداً و وصیه \*\*\* وابنته البتول الطاهرة

اهل العباء و انتی بولائهم \*\*\* ارجو السلامة و النجافی الآخرة

واری محبة من یقول بفضلهم \*\*\* سبیا یجیر من السبیل الجائرة

ارجو بذالك رضی المهیمن وحده \*\*\* یوم الوقوف علی ظهور الساهره

(این اشعار از ابن درید است چنانچه در ترجمه ابن درید ذکر شده و عجب آنستکه خود حضرت مستطاب مؤلف هم نسبت باو داده «در  
اواخر فصل هشتم از باب دهم» گویا غفلت شده . ولد مؤلف)

و گویا ایشان از علمای اواخر مائة ثامنه و اوائل مائة تاسعه بودند

و بدانکه در یزد قریب پانصد خانه گیر و زردشتی است و قلیلی هم یهودی دارد زردشتی ها بنبوت زردشت معتقدند

زردشت در سلطنت گشتاسب بن لهراسب بن اروند شاه بن کی فشین بن کیقباد مدعی نبوت شد و کیقباد اول از سلاطین کیان است

گشتاسب که از سلاطین کیانست بوی گروید و بد بن واسطه دین مجوس که گبر و آتش پرستی باشد رواج و رونق گرفت در روضه الصفا  
است زردشت چون مهارت تامه در عام نجوم داشت فهمید که شخصی بنبوت مبعوث خواهد شد که حضرت عیسی باشد بتلیس ابلیس  
لعین ادعا کرد که آن شخص خود او میباشد ، از میان آتش شیطان با او مخاطباتی کرد زردشت آن کلمات را جمع نمود و او را زند نام نهاد  
؛ بعد او را شرح نوشت و او را پازند نامید : این بود که مردم را بآتش پرستی دعوت نمود و در اطراف و اکناف عالم مجوسین آتشکده ها  
ساختند و دین مجوس را ترویج نمودند در ریاض السیاحه است ، در محل تولد زردشت اختلافست بعضی میگویند از اهل زابل است  
(محال وسیعه ایست در جنوب بلخ و اسم قصبه اش غزنین است) بعضی میگویند از ولایت ری ظهور نمود بعضی میگویند مولد آن آذر  
بایجان است

گشتاسب پدر اسفندیار بود و او مرد بسیار شجاعی بود ، گشتاسب بحیل پسرش را مطیع خود نمود و چون رستم بن زال بن سام بن نریمان  
از گشتاسب بر گشته شد اسفندیار را فرستاد بسیستان بمحاربه رستم در آن محاربه اسفندیار کشته شد گشتاسب تاج کیانی را به بهمن پسر  
اسفندیار بخشید و خود انزوا اختیار نمود اسم بهمن اردشیر است بهمن بخونخواهی پدرش لشگری بسیستان فرستاد و فرامرز پسر رستم را  
مقتول نمود و پدر رستم زال را اسیر کرد و بخت النصر را به بیت المقدس فرستاد و او قتل و غارت زیادی از اهل بیت المقدس نمود



مینویسند صد هزار بچه صغیر را از اهل بیت المقدس اسیر نمود در اوایل سلطنت بهمن رستم زال در کابل بحیله برادرش کشته شد و جسدش را آوردند در سیستان دفن کردند مدت زندگانی رستم ششصد سال بود

ص: 842

چنانچه جناب حجة الاسلام آقا میرزا سید علی یزدی در کتاب الهام الحجة از جماعت کثیرة استماع فرموده منجمله از عالم فاضل جلیل حاج میرزا سید وامق، که شفهاً از ایشان شنیده بود که فرمود در سنه هزار و دویست و هفتاد از جناب آخوند ملا صادق یزدی که اسمش موافق با مسمی بود حکات ظریفه استماع شد گفت اوقاتیکه من در یزد مشغول تحصیل بودم مزاجم بهم خورد بحدیکه از ابناء نوع متوحش بودم و عزلت مینمودم تا کار بجایی رسید که توقف در شهر یزد ممکن نشد رفتم بقریه از قراء یزد در آنجا هم با کسی معاشرت نداشتم، روزها میرفتم بقبرستان خارج ده تنها بسر میردم روزی ندائی شنیدم که کسی با سم مرا صدا میزند هر چه نظر کردم کسی را ندیدم، مکرر ندا میشنیدم و شخصش را نمی دیدم! متفکر و متحیر شدم گفتم، ای ندا کننده، من ترانمی بینم تو کیستی و چه مطلب داری جواب داد ملك الموتم و قبض روح تو مأمورم بهیئت محتضر بخواب تا روح را قبض کنم پس روی بقبله خوابیدم و دامن خود را بصورتم افکندم طولی کشید گفتم چرا مشغول قبض روح نمیشوی؟ گفت الحال موت تو بتأخیر افتاد تا بروی بخانه خود و جمعی از عدول را حاضر بنمائی و وصیت کنی بر خاستم رفتم بمنزل وصیت نمودم و باطاق

خلوت خوابیدم گفتم بسم الله روح مرا قبض کن، در جواب گفت بدا حاصل شد و موت تو بتأخیر افتاد چون باید بمقامات و مراتب عالیه برسی و ترقیات کلی از برای تو حاصل شود چندروزی از همه جا باهم صحبت میداشتیم، مکرر مرا تسلی میداد و میگفت مردم در باره تو گمان بد مینمایند لکن تو اندیشه مکن که عنقریب صاحب مقاماتی خواهی شد

تا آنکه شبی احساس نمودم که چیزی بیای من خورد مثل آنکه سر پائی بمن بزند صدائی بگوشم رسید که بر خیز و تهجد بجا آور، برو پشت بام و اذان بلند بگو موافق آنچه گفت عمل نمودم بعد از فراغ از اذان اسم چند نفر را شمرد و گفت اینها بخانه تو میآیند و بتو اعتراض مینمایند اعتنائی بآنها مکن که باید ترقی کلی بکنی طولی نکشید که همان اشخاص آمدند و اعتراض نمودند که این اذان تو مخالف با شریعت بود یکی از آنها اصرارش از باقی زیادتر بود بمن گفت باو بگو در خلوت مرتکب چنین خلاف شرعی میشوی و مرا از عبادت منع میکنی آخوند گفت بمحض من این سخن را بآنشخص گفتم دیدم در حالش قلق و اضطرابی حاصل و بینهایت خجل شد بنوعیکه سر بزیر افکند و دیگر سخنی نگفت

بالجمله چند روز بر این منوال گذشت که هر روز و هر شب صدا می شنیدم و مرا امر و نهی مینمودند و از مغیبات بمن خبر میداد، روزی شهرت یافت که شخصی در سفر تبریز فوت شده بمن گفت این خبر اصلی ندارد و چند روز دیگر کاغذش میآید و مطالبش چنین و چنان است بعد او چند روز بهمان قسم که خبر داده بود کاغذ رسید دیگر انتشار یافت که شریعتمدار آخوند ملا محمد تقی عقدائی برحمت خدازفته

بمن گفت این خبر نیز کذب است و آخوند در حیاست و از اینمرض خوب می شود بعد از چند

روز خبر رسید که آخوند زنده است و خوب شده گفت یکوقتی هیولائی در هوا مشاهده کردم در نهایت نزدیکی و نهایت لطافت که با من مکالمه مینمود و مرا امر و نهی میکرد و ترغیب مینمود که عمل باینها موجب رسیدن بمقامات عالیه است اندک اندک حالت مجرد من بجائی رسید که بنظرم میآمد جمیع اقالیم و بلاد و خلایق را مشاهده مینمایم و همه در پیش نظرم میآید و بنظر می آید افلاک را مشاهده

میکنم که در حرکت میباشند گاهی میدیدم یکنفر در حال حرکت توقف می نماید فوراً می افتاد و میمرد و مکرر خبر از فوت بعضی میداد و بعد خبر موافق میرسید تا وقتی مرا امر نمود که شخصی را از بالای بام بزیر اندازم

ترسیدم و بحرفش عمل نکردم وقت دیگر بمن خبر داد ، امام غائب (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در مکه ظهور فرموده و تو باید بروی بحضورشان هرگاه میخواهی ترا بابر سوار کنم هر گاه میخواهی صلوات بفرست و برهوا راه برو - گفتم هر چه تو بهتر میدانی گفت برو بر بالای بام و صلوات بفرست و برهوا راه برو - بالای بام رفتم و صلوات فرستادم آمدم تا لب بام ترسیدم - ایستادم گفت چرا نمیروی گفتم میترسم بیفتم گفت نترس و برو قبول نکردم مدتی با من محاجه کرد تا مأیوس شد گفت باید تو بمقامات عالیه میرسیدی ولکن در فلان امر و فلان امر مخالفت نمودی و پای ببخت خود زدی من از پیش تو میروم بنزد میرزا علی محمد شیرازی که او قابلیت دارد

جناب آخوند گفت دیگر من آنصورت را ندیدم از اهل منزل خواهش نمودم که گوشتی را بریان نمودند و قدری را استشمام نمودم و قدری را خوردم تا کم کم مزاجم باعتدال آمد آنوقت ملتفت شدم که مرا بچه امور مخالف شرع امر مینموده و در آنحالت ملتفت نبودم شکر الهی را بجای آوردم بعد از چندی خبر میرزا علی محمد شیرازی منتشر شد و من دانستم که او بر باطل است و سابقاً من اسم او را نشنیده بودم انتهی

## خاتمه در بعضی از قصص و حکایات متعلق بعالم برزخ

### اشاره

بدانکه از وقت مردن تا روز قیامت اسمش عالم برزخ و عالم قبر است ، در عالم برزخ ارواح منتقل می شود با بدان مثالیه و آنها قوالبی است شبیه بهیاکل عنصریه ولکن الطفند از ابدان عنصریه پس او عالمی است بین مجردات و مادیات که قادرند در آن عالم بر طیران در هوا و قطع مسافات بعیده را در زمان قلیلی وقتیکه خارج شوند ارواح از اجساد عنصریه و داخل بشود در قالب مثالیه طیران میکند بعالم ارواح پس اگر مؤمن باشد میرود بوادی السلام که بهشت دنیا باشد خداوند او را در پشت کوفه خلق فرموده و از نظر مردم پنهان کرده و مؤمنین در پشت دنیا متنعمند به تمام نعمت هائیکه در بهشت آخر تست

و اگر کافر باشد میرود به برهوت که و ادئی است از حضر موت که از بلاد یمن است و روح در عالم برزخ که متعلق است با بدان مثالیه علاقه دارد با بدان عنصریه که در میان قبور ساکنست لکن سؤال نکیرین و فشار قبر مال ابدان عنصریه است که در میان قبورند چنانچه حشر در قیامت و تنعم و تعذیب در آخرت نیز مال ابدان عنصریه است نه مال ابدان مثالیه در فروع کافی از حبة العرنی روایت کرده گفت بیرون شدم با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به پشت کوفه پس حضرت در وادی السلام توقف فرمود گویا با جماعتی صحبت میفرمود من ایستادم تا خسته شدم بعد نشستم تا کسل شدم باز ایستادم

عرض کردم یا علی من مهموم شدم از طول وقوف شما ساعتی بنشین و راحت بفرما و ردای خود را انداختم که حضرت بر روی آن بنشیند فرمود ای حبه نبود این توقف من مگر صحبت کردن با مؤمنی یا مؤانست با او عرض کردم مؤمنین باشما صحبت میکردند فرمود بلی و هر گاه پرده برداشته شود می بینی آنها را که حلقه حلقه دور هم نشسته اند و با یکدیگر صحبت میکنند عرض کردم اینها اجسامند یا ارواحند فرمود ارواحند و مؤمنی نیست که در بقعه از بقاع زمین بمیرد مگر آنکه بروحش گفته

می شود ملحق بشو بوادی السلام بدرستیکه او بقعه ایست از بهشت عدن وایضا از حضرت صادق روایت کرده

فرمود وقتیکه میت از دنیا می رود سؤال می کنند از او از گذشتگان و از باقیماندگان پس اگر بگوید مرده است و بر آنها وارد نشده میگویند «هوا هوا» و بعضی بیعضی میگویند این میت را حال خودش واگذارید تا از سختی جان دادن آرام شود و در روایت دیگر فرموده وقتیکه روح مؤمن وارد شود ارواح بیکدیگر میگویند واگذارید او را بحال خود که از هول عظیمی خلاص شده - بعد سؤال می کنند از تازه وارد (فلانکس چه شد ؟) اگر آن تازه وارد بگوید او زنده است امیدواری دارند که بر آنها وارد شود و اگر خبر بدهد از دنیا رفته چون بر آنها وارد نشده میگویند «هوی هوی»

ذکر می شود حکایات و قصص متعلق بعالم برزخ در ضمن اموری :

### امر اول در بعضی از حکایات داله بر نقل ارواح مؤمنین بوادی السلام

اول در دار السلام عراقی از جناب مولانا مهدی النراقی نورالله مضجعه نقل فرموده یکوقتی قحطی شدیدی در نجف اشرف واقع شد و من عیال و اطفال داشتم بر من امر معاش سخت شد یکروز رفتم بوادی السلام که هم و غم من از زیارت بر طرف شود ناگاه (در بیداری) دیدم جماعتی جنازه را آوردند بوادی السلام و داخل نمودند در باغ وسیعی که بزبان توصیف نمی شود بعد او را داخل نمودند در قصر عالی که مزین بود بانواع زینت و فرش واثاثیه که واصفون از توصیف آن عاجزند

گفت من هم عقب او داخل قصر شدم دیدم جوانی بزی سلاطین بالای کرسی مرصعی از طلا نشسته چون نظرش بمن افتاد سلام کرد مرا باسم ندا کرد و بسوی خود دعوت کرد و بجهت تعظیم من از جای خود حرکت کرد و دست مرا گرفت و پهلوی خود نشانید و مرا تعظیم و تکریم زیادی نمود و گفت شما مرا نمیشناسید من صاحب جنازه هستم که الان او را داخل بوادی السلام نمودند اسم من فلان و از فلان بلد هستم و این جماعت که با من بودند ملك نقاله هستند که مرا از بلد من باین بهشت برزخ آوردند چون این سخن را از او شنیدم حزن و المم برطرف شد و میل کردم بگردش نمودن میان بهشت برزخ ناگاه دیدم پدر و مادرم و بعضی از ارحامم در میان قصور نشسته اند پس با سرور و فرح از من استقبال نمودند و از حال ارحام سؤال کردند

من در بین جواب دادن از شدت و فقر و گرسنگی اطفال بجهت آنها ذکر کردم بس پدرم اشاره کرد باطافی و قبه که در او برنج بود فرمود آنچه میخواهی از این برنجهها بر دار پس من خوشنود شدم و داخل آن قبه شدم و عبايم را پهن کردم و او را پر از برنج نمودم و آمدم بنجف اشرف و مدتی زندگانی می کردم و هیچ از او کم نمیشد آخر الامر عیالم مرا ملجا کرد تاقضیه را برای او نقل کردم وقتیکه رفتم سر برنجهها دیدم هیچ نیست

دوم ایضا در دار السلام عراقی از مرد صالحی از متر طنین نجف اشرف نقل کرده گفت من قریب بمغرب در وادی السلام بودم دیدم مردی در غایت حسن و نهایت عظمت با جماعتی سوار بر اسبهای نجیب آمدند بوادی السلام پس من نزدیک رفتم و سلام کردم یکی از آن سوارها گفت ما ملائکه نقاله هستیم و این کسیکه جلو ما هست از اهل اهواز و حویزه است او را آورده ایم بوادی السلام توهم با ما میا

گفت چون من با آنها رفتم دیدم مکان وسیعی که مثلش در لطافت هوا و حسن ندیده بودم

یکنفر از اسب پیاده شد و آنسوار راهم پیاده کرد و داخل کرد او را در قصر عالی که مفروش بود بانواع فرشها و اقسام زینتها و او را در صدر مجلس نشاند و او را تحیت داد بانواع تحیات و انواع میوه ها و اقسام مأكولات که لایق سلاطین بود نزد او حاضر کردند آن مؤمن اهوازی هم شروع نمودن بخوردن و بمن هم تکلیف خوردن کرد

بعد گفت آیا میدانی سر آنکه این مکاشفه بر تو ظاهر شد چه بود گفتم نه گفت سرش این

بود که پدرت چند من گندم طلبکار بود و چون خداوند خواست نعمت خود را بر من تمام کند من ترا دیدم که گندمی که از من طلبکار هستی بتو بدهم که از نعمت من چیزی کم نشود پس یکنفر از کسانیکه در اطرافش بودند امر کرد عباى مرا پر از گندم کردند یکمرتبه نظر کردم دیدم نه از آن اوضاع چیزی میبینم نه از آن اشخاص کسی را می بینم مگر همان عبا و گندم را

پس عبا و گندم را آوردم بنجف اشرف و بخانه خود گذاردم او را آرد نمودم و مدت زیادی او را طبخ نموده میخوردم و ابداً چیزی از او کم نمیشد تا وقتیکه مطلب شایع شد و مردم فهمیدند دیگر چیزی از آن آرد در خانه ندیدم

و بعضی از اعلام نقلکردند که آنمرد اهوازی یا حویز اوی از عوام شیعه بوده و از علماء و سادات نبوده سوم ثقة الاسلام نوری در دار السلام از شیخ جواد بن شیخ حسن النجفی نقل فرموده از شیخ محمد تقی ملقب به ملا کتاب و ملخصش اینست

جناب شیخ مهدی ملا کتاب برادر زاده شیخ محمد تقی ملا کتاب عزم نمود زیارت بیت الله الحرام را در اواخر عمرش من بایشان گفتم اگر زیارت حضرت سید الشهداء (علیه السلام) بروید در ایام عرفه درک میکنید ثواب زیارت حج را با زیاده نظر باخبر کثیره فرمود دو چیز مرا وادار نمود برفتن حج یکی اشتیاق بآن روضه بهشتی که مختص است بکسیکه در راه مکه از دنیا برود شاید من هم در ایاب و ذهاب از حج از دنیا بروم

دوم فائز شدن باجماع با حضرت بقیه الله در مکان و زمانی که آنحضرت در آن مکان و زمان

تشریف دارد که عصر روز عرفه باشد در عرفات (چون بمقتضای روایات آنحضرت روز عرفات همه ساله حاضر می شود اگرچه شخص شان از نظرها مخفی است)

پس جناب آقا شیخ مهدی با جمعی روانه شد بمکه معظمه و بهمراهانش میفرمود روز عرفه مرا بخود بگذارید و کسی تجسس از من نکند چون به عرفات رسیدند جناب شیخ مهدی را ندیدند و هر قدر اصحابش از او تجسس نمودند و خود را بتعب انداختند در طلب ایشان خدمتش نرسیدند

وقتیکه از مکه برگشتند و بیلاذ نجد (جبل) رسیدند شیخ مریض شد و مرضش شدت کرد تا از دنیا رحلت فرمود چون طایفه وهابیه حمل جنازه را از بلدی ببلدی بدعت میدانند مرحوم شیخ را در همانجا که فوت کرده بود دفن کردند و آثار قبرش را محو نمودند

چون صبح شام شید اصحح خیلی محزون بودند از دفن ایشان در بلاد خبیثه و موفق نشدن بحمل جنازه را بنجف اشرف

شیخ محمود عبودی که از رفقای سفر جناب شیخ بود گفت دیشب جنازه شیخ را بردند بنجف اشرف بقیه رفقا گمان کردند ایشان خوابی دیده اند یا مقصودشان آنستکه خداوند تعالی اوارح مؤمنین را باجساد مثالیه میبرد بوادی السلام فرمود نه اینقسم نبوده و من بچشم خود

ديدم

ص: 846

که چون قدری از شب گذشت و شماها خوابیدید من بیدار بودم دیدم چند نفر با اسب های زین کرده آمدند سر قبر شیخ من از جای خود حرکت کردم گفتم شما بجهت چه آمده اید اینجا گفتند آمده ایم جناب شیخ را ببریم بجوار حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نظر کردم دیدم خود جناب شیخ در بین آنسوارها بر اسبی سوار است چون او را دیدم رفتم بجانب ایشان گفتم منم با شما می آیم گفتند بر گرد و

رفتند رو بنجف اشرف من چند قدمی پشت سرشان رفتم پس شیخ بجانب من نظر فرمود برگرد و دل خوشدار که تو روز سوم نزد ما می آئی چون روز سوم شد شیخ محمود عبودی از دنیا رحلت فرمود و ملحق شد بمرحوم شیخ مهدی ملا کتاب انتهی - از این حکایت چنین استفاده می شود که بعضی را با بدان عنصری ملائکه نقاله میبرند بنجف اشرف

چهارم ایضا ثقة الاسلام نوری در دار السلام از فخر الشیعه الحاج مولا علی بن حاجی میرزا خلیل الطهرانی از بعضی از تفات تلامذه استاد الكل الوحید البهبهانی نقل فرموده و مرحوم حجة الاسلام حاجی میرزا حسین حاجی میرزا خلیل میفرمود که آن ناقل مولی محمد کاظم هزار جریبی بوده صاحب تصانیف کثیره گفت من در مجلس درس استاد اکمل آقای بهبهانی بودم در مسجد پائین پای صحن مقدس کربلای معلی ناگاه مرد زوار غریبی که درزی لباس توابع آذربایجان بود داخل مجلس درس شد سلام کرد بر استاد و دست ایشان را بوسید یک ستمال بسته که میان او زیور زنانه بود نزد

استاد گذارد و عرض کرد این را بمصارفی که میخواهید صرف کنید فرمود قضیه او چه چیز است

عرض کرد قضیه عجیبه ای دارد و آن اینست من از اهل فلان بلد هستم ( ذکر کرد شیروان یا در بند یا بلدی را که نزدیک باینها بوده ) مسافرت نمودم بیکی از بلاد روسیه در آنجا مشغول به تجارت شدم و من صاحب ثروت و دولت بودم یکروز چشم افتاد بیکدختر حسناى جمیله که تمام قلب را گرفت نتوانستم خود داری کنم رفتم نزد کسان آندختر که از اعیان نصاری بودند آن دختر را خواستگاری نمودم گفتند در تو عیبی نیست مگر اینکه بمذهب مانیستی اگر بمذهب نصاری داخل شوی ما این دختر را بتو تزویج میکنیم پس من مهموم از نزد آنها مراجعت نمودم چون آنها معلق نمودند بر امری که من اقدام بر آن امر هرگز نمیکردم چندروز صبر کردم و روز بروز محنت و شوق من بآن دختر زیاد میشد تا کار بجائی رسید که دست از تجارت و شغل خود برداشتم آخر الامر دیدم حواسم نزدیک است مختل بشود ، مشرف بهلاکت شدم گفتم با کی نیست که صورتا اظهار تنصیر بنمایم

چون نفس تنگ شد رفتم نزد کسان آندختر گفتم حاضر شدم که از اسلام برائت بجویم و داخل شوم در دین مسیح پس از من قبول نمودند و دختر را بمن تزویج کردند چون قدری گذشت پشیمان شدم بر این فعل قبیح خود خودم را سرزنش میکردم نه قدرت داشتم بوطن خود برگردم و نه ممکن بود که عمل بوظایف نصرانیت بنمایم و از شرایع اسلام چیزی در من یافت نمیشد بغیر گریستن در مصائب حضرت سید الشهداء علیه السلام و در آن اوقات محبت زیادی پیدا کردم بآن بزرگوار و تفکر در مصائب حضرت مینمودم و گریه وزاری میکردم عیال من از دیدن اینحالت تعجب میکرد چون علت ظاهریه از برای گریه من نمیدید حیرتش زیاد شد از سبب گریه من سؤال کرد

من توکلا علی الله حقیقت حال را با و گفتم که من بمذهب اسلام باقی هستم و گریه من در مصائب حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام است

همینکه اسم شریف آن بزرگوار را شنید نور اسلام در قلبش ظاهر شد و همانحال داخل در شریعت اسلام شد و با من در مصائب آنحضرت هم گریه و هم ناله شد یکروز من باو گفتم بیا هجرت نمائیم خفاء و برویم سر قبر مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام که علناً اظهار مسلمانی خود را بنمائی

آن زن با من موافقت کرد و شروع کردیم بتهیه لوازم سفر قدری نگذشت که زوجه من مریض شد و از دنیا رحلت کرد پس اقارب او جمع شدند و او را بطریق نصاری تجهیز نمودند و او را با جمع حلی و زینتی که داشت دفن نمودند چنانچه مقتضای ملتشان هست

پس حزن و اندوه من زیاد شد از مفارقت آنزن با خود گفتم شب که بشود میروم و جسد او را از قبر بیرون می آورم و میبرم بهترین بلدان دفن میکنم

چون دل شب شد رفتم قبرش را نبش کردم دیدم مرد شارب بلند و ریش تراشیده در آن جا مدفون است پس متحیر شدم از این سانحه عجیبه و سبب تبدیل جثه عیالم باین جثه خبیثه ، در آنحال مرا خواب و بود در عالم خواب دیدم کسی میگوید دل خوشدار و فرحت زیاد شود که عیالت را ملائکه حمل نمودند بزمین کربلای معلی و او را دفن کردند در میان صحن مقدس طرف پائین پا نزدیک مناره کاشی و این جثه فلان عشار است که امروز او را در آنجا دفن کردند و او را نقل نمودند بقبر عیال تو و زحمت حمل و نقل جنازه از تو برداشته شد

من خوشحال از خواب بر خواستم و فوراً عازم حرکت بکربلای معلی شدم و خداوند بمن توفیق کرامت فرمود که بزیرارت حضرت سید الشهداء علیه السلام و مشرف شدم و از حفظه صحن مقدس سؤال کردم در فلان روز (همان روزی را اسم بردم که عیال من دفن شده بود) پای مناره سبز کرا دفن کردید گفتند فلان عشار را .

پس من قصه خود را از برای آنها نقل کردم پس همان قبر را شکافتند و من جهت آنکه مطلب بر من معلوم شود داخل قبر شدم دیدم عیالم میان لحد خوابیده بهمان قسمی که در ولایت خودش او را بخاک سپرده بودند پس حلی و زینتهائی که بمذهب نصاری با او دفن شده بود برداشتم و اینست آن حلی و زینتها ، مرحوم آقای بهبهانی آنها را گرفت و صرف نمود بقرای کربلای معلی انتهی

از این حکایت هم مثل حکایت سابقه استفاده می شود که این جسد را هم ببدن عنصری ملائکه نقل نموده اند

ایضا استفاده می شود که نقلی بدن میت اختصاص ندارد که بوادی السلام نقل شود بلکه باماکن مشرفه دیگر هم محتمل است نقل شود بلکه از بعضی از اخبار استفاده می شود که بواسطه بعضی از معاصی زبان عربی نقل می شود بلسان فرس

در انبأ الهداة شیخ حر عاملی از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده که جوانی از طائفه بنی مخزوم آمد خدمت حضرت امیر علیه السلام عرض کرد یا علی برادر من مرد و من خیلی محزون هستم از موت او ، حضرت فرمود میل داری که او را به بینی عرض کرد بلی

فرمود قبر او را نشان بده پس حضرت جامه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را پوشید و رفت سر قبر او و لبهای نازنینش حرکت کرد و پائی بآن قبر زد

پس آن میت از قبر بیرون شد در حالتیکه بلسان فرس تکلم میکرد ، حضرت فرمود تو عرب بودی که از دنیا رفتی چه شد که بلسان فارسی تکلم میکنی ؟ عرض کرد بلی من بسنت فلان و





## امر دوم در حکایات و مناماتی که دلالت دارد بر آنکه اموات از عمل احیاء بجهت آنها آمرزیده و بهره مند میشوند

اول در لآلی الاخبار از ابی قلابه نقل کرده :

گفت من در عالم خواب داخل شدم بقبرستانی که قبورش شق شده و امواتش از قبرهای خود بکنار قبرهای خود نشسته اند و مقابل صورت هر يك از آنها طبقی از نور گذاشته است پس من در میان آن اموات همسایه خود را دیدم که در مقابلش طبق نور گذارده نشده سؤال کردم سبب چه چیز است که در مقابل صورت اینها طبق نور گذارده شده و در مقابل شما گذارده نشده

گفت اینها اولاد صالح دارند و محبین و اصدقاء دارند که بجهت آنها دعای خیر می کنند و بجهت اینها صدقه میدهند و این طبقهای نور هدایا و تحقی است که بجهت اینها روانه می کنند و من يك بسر غیر صالحی دارم که بجهت من دعا نمیکند و صدقه نمیدهد لذا در مقابل من طبق نوری نیست و من خجالت میکشم نزد امواتی که همسایه من هستند ابو قلابه گفت من چون از خواب بیدار شدم خوابم را بجهت پسرش گفتم ، پسرش گفت نزد شما توبه میکنم و مشغولشد بعبادت و دعا کردن و صدقه دادن از برای پدرش چند مدتی که گذشت باز همان قضیه سابق را در خواب دیدم و همان همسایه مان را در خواب دیدم که مقابل صورتش طبق نوری بود روشنتر از خورشید و از نور طبقهای مقابل صورت رفقاییش پس روی بمن کرد و گفت یا ابا قلابه خداوند بتو جزای خیر بدهد چون تو درباره من کلام خیری گفتی که نجوتی من النار و من خجلة الجیران

دوم در کتاب روض الریاحین است زنی بود از متعبدات که اسمش باهیبه بود چون نزدیک فوتش رسید سر بآسمان بلند کرد عرض کرد یا ذخری و با ذخیرتی و من علیه اعتمادی فی حیوتی و مماتی لا تخذلنی عند الموت ولا توحشنی فی قبری چون از دنیا رفت پسری داشت که هر شب و روز جمعه میآمد سر قبر او و قدری قرآن بجهت مادرش میخواند و دعا و طلب مغفرت مینمود از برای مادرش و از برای اهل قبرستان یکوقت همین جوان مادرش را در خواب دید بمادرش سلام کرد عرض کرد حال شما چطور است و بر شما چه میگردد گفت ای پسر جان از برای مرگ کربتها و محنتهای سختی است و من بحمد الله در برزخی هستم که فرش شده در آن ریحان و در آن و ساده سندس و استبرق است تا روز قیامت

گفت مادر حاجتی داری فرمود بلی ای پسرک من دست از دیدن و زیارت کردن و دعا خواندن و قرائت قرآن نمودن از برای ما باز مدار من مسرور میشوم بآمدن تو نزد من در شب و روز جمعه وقتیکه تو می آئی اموات بمن میگویند «یا باهیبه پسر تو می آید» من مسرور میشوم باین مژده و امواتیکه در اطراف من هستند مسرور میشوند آنجوان گفت من در هر شب جمعه زیارت میکنم قبر مادرم را و قدری قرآن میخوانم و دعا میکنم میگویم «انس الله وحشتکم و رحم غربتکم و تجاوز عن سیئاتکم و تقبل حسناتکم» آنجوان گفت یکشب خوابیده بودم ناگاه جمعیت زیادی آمدند نزد من گفتند شما کیستید و حاجت شما چه چیز است گفتند ما اهل قبرستان هستیم آمدیم که از تو تشکر نمائیم و مسئلت کنیم که از ما قطع نکنی قرائت قرآن و دعا کردن را

گفت منم هر شب و هر روز جمعه بجهت اموات قرائت قرآن میکنم و از برای آنها دعا میکنم

سوم ایضا در روض الریاحین از صالح مری حکایت کرده گفت شب جمعه رفتم

بمسجد جامع که نماز بخوانم داخل مقبره شدم و نزد قبری نشستم چشمهایم را خواب ربود ، در عالم خواب دیدم گویا اهل قبرستان از قبرها بیرون شده اند و حلقه حلقه گرد یکدیگر نشسته اند و با هم صحبت می کنند ناگاه دیدم جوانی که لباس کثیفی داشت در یکطرف مقبره نشسته مهموم و مغموم یکه و تنها ساعتی نگذشت دیدم ملائکه ها آمدند و در دستشان طبقهائی بود از نور و بر روی آنها سر پوش انداخته بود هر يك از اموات آمدند و طبقی را گرفته داخل قبر خود نمودند آنجوان باقی ماند و طبق نوری بجهت او نیاوردند محزون بر خاست که داخل قبر خود بشود گفتم ای بنده خدا چرا این قسم محزون و مهمومی و این طبقها چه بود که بجهت این اموات آوردند

گفت ای صالح این صدقات زنده ها و دعای آنهاست بجهت امواتشان که در هر شب جمعه ملائکه بجهت امواتشان می آورند و من کسی را ندارم بجهت من خیراتی بکند بغیر یکمادری او هم مشغول بدنیاست بیاد من نیست گفتم منزل والده تو کجا است نشان داد صبح که شد صالح رفت در خانه والده آنجوان مادر او را طلبید و قصه خوابش را باو نقل کرد ، مادر آنجوان گریه کرد و گفت ای صالح او اولاد من و پاره جگر من است بعد هزار درهم داد بصالح و گفت اینها را بجهت جوانم صدقه بده من او را از صدقه فراموش نمیکنم در بقیه عمرم پس من آنها را صدقه دادم چون شب جمعه آینده شد رفتم میان مقبره و تکیه دادم بقبری خوابم برد در عالم خواب دیدم اموات از میان قبرها بیرون شده اند همان جوانرا دیدم لباسهای سفید پوشیده خوشحال و خوشنود رو کرد بمن گفت ای صالح خداوند بتو جزای خیر بدهد تحفه و هدیه بمنهم رسید گفتم مگر شما میشناسید روز جمعه را گفت بلی مرغان هوا هم میشناسند روز جمعه را و بیکیدیگر میگویند سلام سلام هر آینه روز جمعه روز صالحی است

چهارم در منازل الاخره محدث قمی فرموده : حکایت شده امیر خراسان را در خواب دیدند که میگفت بفرستید برای من آنچه را که می اندازید نزد سگهایتان که من محتاجم به آن از لب اللباب قطب راوندی نقل فرموده در خبر است که مردگان در هر شب جمعه از ماه رمضان می آیند و به آواز حزین و گریان و نالان میگویند ای اهل من ای فرزندان من ای خویشان من مهربانی کنید بما چیزی خدا رحمت کند شما را بخاطر بیاورید و فراموش نکنید از مارحم کنید بر ما و بخل نکنید بدعا و صدقه برای ما پیش از آنکه شما مانند ما شوید ایدریغ که ما هم توانا بودیم مانند شما ای بندگان خدا این زیادهای معاش که در دست شما هست در دست ما بوده چقدر نزدیک است که گریه کنید بر نفسهای خود و نفع ندهد چنانچه ما گریه میکنیم و نفع نمیدهد مارا

در جامع الاخبار از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده فرمود هر صدقه که برای میتی بدهی میگیرد او را ملکی در طبقی از نور که درخشانت شماع آن و میرسد بهفت آسمان پس میایستد بر لب قبر و فریاد میکند « السلام علیکم یا اهل القبور » اهل شما فرستادند این هدیه را بسوی شما پس میت میگیرد او را و داخل در قبر خود میکند و بسبب آن خوابگاهش فراخ می شود

پنجم در دار السلام ثقة الاسلام نوری از عالم فاضل تقی حاجی ملا ابوالحسن نقل فرموده

مختصر آنحکایت آنستکه فرمود من دوستی داشتم از اهل فضل و تقوی مسمی بملا جعفر بن ملا محمد حسین طبرستانی وقتی طاعون عظیمی آمد و جمع کثیری آخوند ملا جعفر را وصی خود کرده

بودند و بطاعون از دنیا رفته بودند و آخوند اموال آنها را جمع آوری کرده بود و قبل از آنکه بمصرف برساند خود او از دنیا رفت و آن مالها ضایع شد و بمصرف نرسید آخوند ملا ابوالحسن فرمود بعد از رحلت ایشان من مشرف شدم بکربلای معلی در خواب دیدم که مردی در گردش زنجیر است و دو طرف زنجیر بدست دو نفر است و زبان او بلند و آویخته شده تا سینه اش چون مرادید آمد بجانب من دیدم رفیقم ملاجعفر است تعجب کردم خواست با من تکلم کند آندو نفر زنجیرش را کشیدند و نگذاشتند تکلم کند

تا سه مرتبه از مشاهده آنحال ترسیدم و صیحه کشیدم و بیدار شدم از صیحه من یکنفر از علماء که نزدیک من خوابیده بود بیدار شد خوابم را برای او نقل کردم پس من مشرف شدم میان حرم و زیارت و دعا برای آخوند ملا جعفر نمودم و همانسال مشرف شدم بحج و زیارت مدینه طیه مشرف شدم در مدینه مریض شدم بحدیکه از حرکت عاجز شدم پس برفقای خود التماس کردم که مرا شستشو بدهید و لباسهای مرا عوض کنید و مرا حمل نموده ببرید بروضه مطهره حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم

پس رفقا آنچه گفته بودم بجای آوردند چون داخل حرم مطهر شدم بیهوش افتادم چون بیهوش آمدم مرا بردند نزدیک ضریح مطهر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بعد از زیارت شفاء خود را از خداوند خواستم و طلب کردم شفاعت آنحضرت را در باره جمعی از رفقایم که وفات کرده بودند منجمله آخوند ملا جعفر بود و انجاح نمودم در طلب مغفرت و دعا و طلب شفاعت برای او

پس در مرضم خفتی دیدم برگشتم پای خود بمنزل و چون خواستیم از مدینه حرکت کنیم رفتیم باحد و در احد در خواب دیدم ملا جعفر رفیق خود را بهیئت خوبی که جامهای سفید در بر دارد و عمامه با حنک در سر دارد و عصائی در دستش آمد بجانب من گفتم «مرحباً بالاخوة و الصداقة» من در اینمدت در بلا و شدت بودم و تو از روضه مطهره حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بیرون نیامدی مگر آنکه مرا از عذاب خلاص کردی والان دوروز با سه روز است مرا فرستادند حمام و پاکیزه کردند مرا از قذارت و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم این جامه ها را برای من فرستاد حضرت صدیقه طاهره این عبا را بمن مرحمت فرمود و من آمدم برای مشایعت تو و آنکه بشارت دهم ترا خوشحال باش که بسلامت بر می گردی باهل خود و آنها هم سالم میباشند

ششم در کتاب راحة الروح نقل فرموده

مرد عالمی در عالم رؤیا ارواح را در خواب دید که مجتمعاً براهی میروند در کمال سرور و فرح در عقب سر ایشان مرد پیری دلگیری میروید از او سبب حزن و المش را پرسیدم جوابداد خویشان و همراهان من که از جلو میروند کسان ایشان بیادشان خیرات و مبرات مینکنند و صدقات میدهند و کسی مرا یاد نمیکند آن عالم سؤال نمود مگر تو کسی را نداری که برای تو صدقه و خیرات بدهد گفت يك پسرى دارم که گازر است و در کنار فلان نهر پارچه شوئی میکند پس عالم از خواب بیدار شد و رفت در کنار آن نهر دید جوانی مشغول گازی است گفت بخیرات پدرت چیزی در راه خدا بفقراء بده گفت من در دنیا مالک چیزی نیستم دو باره مرد عالم سخنش را تکرار کرد آن جوان در خشم شد سه کف آب از آب نهر بکنار ریخت گفت اینهم خیرات پدرم چیز دیگر ندارم

چون شب شد باز آن عالم ارواح را در خواب دید و آن مرد پیر را در کمال خوشحالی دید از او احوال پرسید گفت آن سه کف آب که فرزندم برای من خیرات نمود مرا از ملال راحت نمود خداوند روزی او را وسیع گرداند

عالم گفت سه کف آبیکه پسرت بکنار دریا ریخت که قیمتی ندارد آبها را هدر نمود و بانسان و حیوان تشنه نداد پیر مرد گفت بچه ماهی بکنار نهر افتاده بود و نزدیک بهلاکت بود و از ریختن سه کف آب بکنار نهر آن بچه ماهی خود را بنهر رسانید و خداوند بواسطه نجات دادن آن بچه ماهی مرا عفو فرمود و بمن مکرمت نمود پس دعای خیر در حق پسر خود نمود و رفت

من از خواب بیدار شدم چندی نگذشت که آنجوان از اغنیا و متمولین گردید

اخبار هم باین مضمون زیاد است و ما اکتفا میکنیم بذکر یک روایت در فروع کافی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده حضرت عیسی بن مریم علیه السلام گذشت بقبری که صاحب آنرا عذاب میکردند بعد از یکسال باز حضرت عیسی از آنجا عبور کرد دید عذاب از صاحب آن قبر برداشته شده است عرض کرد پروردگارا من سال گذشته باین قبر گذشتم صاحبش در عذاب بود و امسال که بر او گذشتم می بینم که عذاب از او برداشته شده است

وحی رسید یا روح الله از برای صاحب این قبر فرزند صالحی بود که بحد بلوغ رسید پس راهی را اصلاح کرد و طفل یتیمی را پناه داد پس آموختم او را بسبب این دو عمل فرزندش بعد فرمود «میراث الله من عبده المؤمن ولد یعبد من بعده»

در بعض اخبار روایت کرده

حضرت عیسی علیه السلام گذشت بر قبری دید ملائکه عذاب صاحب قبر را عذاب میکنند بعد از مدتی باز از آن راه عبور فرمود دید ملائکه رحمت با آنهاست طبقهائی از نور بر سر آنقبر تعجب فرمود و از خداوند خواست بر او کشف شود پس خدا وحی فرمود باو ای عیسی این بنده معصیت کار بود و وقت مردن زوجه اش حامله بود آن طفل متولد شد و بزرگ شد و مادرش او را تسلیم نمود بمعلم و معلم تلقین نمود باو بسم الله الرحمن الرحیم را

پس من حیا کردم از بنده ام که او را در شکم زمین عذاب کنم و ولدش بروی زمین نام مرا بر زبان جاری کرد

در خصال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده

فرمودش خصلت است که مؤمن بعد از مرگش منتفع می شود بانها

اول اولاد صالحی که استغفار نماید برای او دوم مصحفی که تلاوت نمایند

سوم چاهی که حفر کرده باشد جهت انتفاع مردم چهارم درختی که او را در زمین کاشته باشد پنجم صدقه آبی که جاری کرده باشد ششم سنت حسنه که بعد از خودش مردم عمل نمایند باو

انصافاً از مصیبتهای بزرگست اولاد نا اهل چنانکه در فروع کافی از ابی صلاح روایت کرده گفت من در خدمت حضرت صادق علیه السلام مشرف بودم شخصی آمد و شکایت نمود از اولاد و اخوانش و جفاهای آنها بر او در کبر سنش فرمود ای مرد از برای حق دولتی است و از برای باطل دولتی و هر دو دولت دیگری ذیلند و ادنی چیزی که بمؤمن میرسد در دولت باطل عقوبت اولاد و جفاء اخوان است و مؤمن در دولت باطل برفاهیت نمیرسد مگر آنکه قبل از مرگ مبتلا می شود ببلیه

هفتم در دار السلام ثقة الاسلام نوری از مرحوم حاجی میرزا خلیل طهرانی نقل کرده فرمود من در نجف اشرف خواب دیدم علی طالب را

که در طهران در سر حمامی پا دو بود و نماز و روزه بجای نمیاورد که آمده بنجف اشرف در وادی السلام من تعجب کردم گفتم تو چگونه

ص: 852

باین مکان شریف آمدی و حال آنکه نه تو نماز میخواندی و نه روزه میگرفتی ، ؟ گفت ای فلان من مردم و مرا گرفتند باغل و زنجیرها که ببرند بجهنم حاج ملا محمد کرمانشاهی جزاء الله خیرا فلانی را اجیر کرد برای نماز و روزه من زکوة و مظالم داد بفلانی و بر ذمه من چیزی باقی نگذاشت مگر آنکه ادا کرد و مرا از عذاب خلاص نمود خداوند تعالی بار جزای خیر بدهد

پس من از ترس از خواب بیدار شدم و تعجب داشتم از آن خواب تا آنکه بعد از مدتی جماعتی از طهران آمدند احوال علی طالب را از آنها پرسیدم

مرا خبر دادند بهمان قسم که در خواب دیده بودم حتی اشخاصیکه اجیر شده بودند برای حج و نماز و روزه او مطابق بودند با آنچه من در خواب دیده بودم پس من تعجب کردم از صدق رؤیای خود

هشتم ایضا در دار السلام از مرحوم حاجی ملا فتحعلی سلطان آبادی نقل کرده فرمود عادت و طریقه من این بود که هر يك از محبین اهل البیت که از دنیا میرفت و من خبر فوتش را میشنیدم دو رکعت نماز بجهت او میخواندم در شب دفن او چه آن میت را بشناسم یا نشناسم و هیچکس باینطریقه من مطلع نبود تا آنکه روزی یکنفر از محبین من مرا در راهی ملاقات کرد گفت دیشب در خوابدیدم فلان شخص را که در این ایام وفات کرده و از حال او پرسیدم و آنکه بر او چه گذشت بعد از مردن گفت من در سختی و بلا بودم الا آنکه دو رکعت نمازی که جناب ملا فتحعلی خواند آن دو

رکعت نماز مرا نجات داد خداوند رحمت کند پدرش را باین احسانی که از او بمن رسید

مرحوم حاجی ملا فتحعلی گفت آنگاه آتش از من پرسید آن نماز چه نمازی بوده که شما برای او خوانده اید پس من او را خبر دادم بطریقه مستمره خودم که برای اموات دارم

امر سوم در بعضی از حکایات در تجسم اعمال در عالم برزخ و در قیامت

اول در منازل الاخره از عالم فاضل قاضی سعید قمی نقل فرموده که بما رسیده از کسیکه محل اعتماد است از استاد اساتید ماشیخ بهائی قدس رمه

روزی رفت بزیارت بعضی از ارباب حال که در مقبره از مقابر اصفهان ماوی کرده بود آن عارف بشیخ گفت من در این قبرستان امر غریبی مشاهده کرده ام و آن اینست

دیدم جماعتی جنازه را آوردند در این قبرستان دفن کردند چون ساعتی گذشت بوی خوشی شنیدم که از بوهای این نشاء نبود متحیر ماندم براست و چپ خود نظر کردم که به بینم این بوی خوش از کجاست ناگاه دیدم جوان خوش صورتی در لباس ملوک میرود نزد آن قبر پس رفت رسید بآن قبر تعجب من زیاد شد چون رسید نزدیک آن قبر دیدم مفقود شد گویا داخل آن قبر شد پس زمانی نگذشت ناگاه بوی خبیثی شنیدم که از هر بوی بدی پلیدتر بود نگاه کردم دیدم سگی میرود در اثر آن جوان تا رسید بآن قبر و پنهان شد پس من تعجب کردم ناگاه آنجوان خوش صورت بیرون آمد بد حال و بد هیئت و از همان راهی که آمده بود برگشت من عقب او رفتم و از او خواش کردم که حقیقت حال را برای من بگوید

گفت من عمل صالح این هیئت بوده و مأمور بودم که در قبر او باشم ناگاه سگی که دیدی آمد و او عمل غیر صالح او بود من خواستم او را

از قبر بیرون کنم تا وفا کنم بحق صحبت او آن سگ مرا دندان گرفت و گوشت مرا کند و مرا مجروح کرد چنانچه میبینی و مرا نگذاشت که با او باشم دیگر نتوانستم در قبر او بمانم بیرون آمدم و او را گذاردم چون آن مرد عارف این حکایت

ص: 853



را برای شیخ نقل کرد شیخ فرمود راست گفتمی «فحن قائلون بتجسم الاعمال و تصورها بالصور المناسبة الاحوال»

دوم در دار السلام عراقی از جناب آقا میرزا ابوالقاسم تفریسی که بزیور صلاح و سداد آراسته بود از شخص خواهی نقل کرد گفت من بهمراه جنازه یکی از اعزه رجال دولت ناصر الدین شاه که بکربلای معلی میبردند بودم در منزلی در نزدیک تابوت با جمعی از همراهان نشسته بودیم ناگاه تابوت حرکتی کرد سگ بد صورتی از میان تابوت بیرون آمد و رفت همگی تعجب کردیم چون تابوت را نظر کردیم چیزی میان تابوت ندیدیم لاعلاج بجهت حفظ از رسوائی چیزی از چوب تعبیه کردیم و در میان کفن گذاردیم و مشمع نمودیم و با ریسمان محکم بستیم که کسی مطلع بر آن نشود و آن جنازه عملی را میان تابوت بردیم بکربلای معلی دفن کردیم

سوم در کتاب راحة الروح از سید جلیل آقا سید محمد نقل کرده وقتی در قم بودم شنیدم که از مقبره شخصی از بزرگان دولت ناصری که آنشخص از اهل آشتیان بوده آتشی بیرون شده بقسمیکه بسیاری از آلات و فروش و اسباب بقعه آن مقبره را سوزانیده چون این خبر را شنیدم خود رفتم و بچشم خود مشاهده کردم صدق آن واقعه را بقسمیکه از اثر آن آتش دیوارهای بقعه سیاه شده بود و بعضی از چوبهای آن سوخته بود لذا تجدید نمودند مرمت و اصلاح آن بقعه را

چهارم ایضا در دار السلام عراقی از سید جلیل آقا سید محمد عراقی نقل کرده در عراق شخصی را که او را میشناختم در مقبره دفن کردند تا مدت چهل روز چون وقت مغرب میشد اثر آتش از قبر او نمایان و آواز ناله جانسوزی از آن قبر شنیده میشد در اوایل یک شب چنان ناله و جزع آنشخص شدت کرد که من خائف و هراسان شده و بخود لرزیدم و نزدیک شد که غش کنم بعضی از کسان من اطلاع یافته مرا برداشتند و بردند بخانه و پس از زمانی بخود آمدم و از اینحالت که از آنشخص دیده بودم در تعجب بودم زیرا که حالت زندگی او بر آن مساعد نبود تا آنکه معلوم شد آنشخص مدتی مباشر عمل دیوانی محله خود بوده و از یکی از سادات مالیات دیوانی میخواست و آن سید بدان او قادر نبوده آن سید را حبس کرده و از برای دریافت آن مدتی آن سید را بسقف خانه آویخته که مجسمه این ظلم و صدمات آنها شده

اخبار در باب تجسم اعمال زیاد است منجمله شیخ صدوق در امالی روایت کرده قیس عاصم با جماعتی از بنی تمیم خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسیدند و از آن حضرت موعظه نافع خواستند آنحضرت ایشان را موعظه فرمود بکلماتی از آنجمله فرمود ای قیس چاره نیست از برای تو از قرینی که با تو دفن شود او زنده است که با تو دفن می شود و تو مرده پس اگر او کریم باشد گرامی خواهد داشت تو را و اگر لئیم باشد ترا را خواهد گذاشت و محشور نخواهی شد مگر با او و سؤال کرده خواهی شد مگر از او پس قرار مده او را مگر صالح زیرا که اگر صالح باشد انس خواهی گرفت با او و اگر فاسد باشد وحشت خواهی نمود مگر از او و او عمل تو است . قیس عرض کرد یانبی الله دوست داشتم که این موعظه بنظم آورده شود تا ما افتخار کنیم بآن بر هر که نزد ما هست از عرب آنجناب فرستاد عقب حسان بن ثابت که او را بنظم آورد صلصال شاعر حاضر بود او را بنظم آورد قبل از آمدن حسان

تخیر خلیطاً من فعالک انما \*\*\* قرین الفتی فی القبر ما کان یفعل \*\*\* و لابد بعد الموت من ان تعده

لیوم ینادی المرء فیہ فیقبل \*\*\* فان کنت مشغولاً بشیء فلا تکن \*\*\* بغیر الذی یرضی به الله تشغل

فلن یصحب الانسان من بعد فوته \*\*\* و من قبله الا الذی کان یعمل

الا انما الانسان ضیف لاهله \*\*\* یتقیم قلیلاً بینهم ثم یرحل

الحمد لله اولا وآخراً وظاهراً وباطناً وصلى الله على محمد وآله الطاهرين

ص: 854

غیبت کبری حضرت حجة الله (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

فی الارضین و بقية الله فی العالمین وخاتم الاوصیاء المرضیین ارواحنا له الفداء وعجل الله تعالی فرجه الشریف صلوات الله وسلامه علیه  
وعلی آباءه المعصومین در این باب شش فصل و یک خاتمه است

### فصل اول : در اسم و لقب و کنیه و نسب آن حضرت

اما اسم شریف نظر باخبار کثیره معتبره حرام است ذکر آن را نمودن چون در بعضی از اخبار دارد « لا یحل ذکره باسمه حتی ینخرج فیملاء  
الارض قسطاً وعدلاً کما ملئت ظلماً وجوراً » در بعضی از اخبار دارد « ملعون ملعون من سماني فی محفل من الناس »

در بعضی از اخبار دارد « من سماني فی مجمع من الناس باسمی فعليه لعنة الله »

در بعضی از اخبار دارد « صاحب هذا الامر رجل لا یری جسمه ولا یسمی باسمه الا کافر »

در ارشاد مفید است « السمی باسم رسول الله من المکنی بکنيته »

اما لقب آنحضرت شهر القابشان مهدی و « قائم » است

در غیبت طوسی است راوی از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد لای شیء سمی المهدی قال علیه السلام لانه یهدی الی کل امر  
خفی و سمی القائم لقیامه بالحق

و در کتاب علل الشرایع از ابی حمزه ثمالی روایت کرده گفت سؤال کردم از حضرت باقر علیه السلام عرض کردم یا بن رسول الله آیا شما  
قائم نیستید فرمود چرا

عرض کردم پس چرا نامیدند « قائم » را قائم فرمود چون جدم حضرت سید الشهداء علیه السلام را شهید کردند ملائکه ها گریه وضجه  
نمودند بدرگاه الهی عرض کردند الهنا و سیدنا آیا می بینی به برگزیده و پسر بهترین برگزیده های تو از خلقت چه کردند

خداوند عزوجل وحی فرمود بسوی ایشان آرام بگیری ای ملائکه من قسم بعزت و جلال خود هر آینه انتقام میکشم از قتله این مظلوم ولو  
بعد از مدتی باشد بعد خداوند کشف حجاب از پیش چشم ملائکه فرمود ائمه از اولاد سیدالشهدا علیه السلام را دیدند ملائکه مسرور  
شدند و دیدند یکنفر از ائمه ایستاده و نماز میخواند خطاب فرمود « بذلك القائم انتقم منهم »

و در معانی الاخبار است « سمی القائم قائماً لانه یقوم بعد موت ذکرة »

اما کنیه آنحضرت در کشف الغمه است « یقال کنیه الخلف الصالح ابو القاسم »

اما نسب شریفش والد ماجدشان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است ، والده ماجده شان

ملیکه المعروفة به نرجس است ، و در بعضی از اخبار ریحانه و سوسن و صیقل وارد شده

در کتاب اکمال الدین از ابوالحسن محمد شیبانی روایت مفصلی نقل میکند ، در آن روایت از خود آن مخدره نقل شده که فرمود من ملیکه دختر بشوعا پسر قیصر روم هستم و مادرم از اولاد حواریین است و نسبش بشمعون وصی حضرت عیسی علیه السلام میرسد

ایضا از حکیمه دختر امام محمد جواد علیه السلام نقل میفرماید فرمود وقت غروب شمس در منزل حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بودم ، خواستم بروم حضرت فرمود عمه امشب را اینجا بمان و بیتوته کن که خداوند مولود کریمی عطا میفرماید عرض کردم از که فرمود از نرجس

حکیمه فرمود رفتم نزد نرجس ابداً اثر حمل در او ندیدم ، مراجعت نمودم خدمت حضرت خبر دادم که من آثار حملی در مخدره نرجس خاتون ندیدم

حضرت تبسمی کرد و فرمود وقت طلوع فجر حملش ظاهر می شود ، مثل این نور دیده من مثل موسلی است که حملش ظاهر نشد تا وقت ولادتش بجهت آنکه فرعون شکم زنهای آبستن را پاره میکرد در طلب حضرت موسی ، این آقا زاده هم نظیر حضرت موسی است

حکیمه خاتون فرمود در آنشب مراقب بودم نرجس خاتون را تا وقت طلوع فجر و نرجس خاتون خوابیده بود ؛ ناگاه از خواب جستن نمود مضطربانه من او را بسینه خود چسبانیدم حضرت عسگری علیه السلام فریاد زد ای عمه ، بخوان سوره «انا انزلناه» را

من مشغول خواندن آن سوره مبارکه شدم ، دیدم جنینی که در بطن نرجس خاتون است با من میخواند ، حکیمه فرمود مضطرب شدم ، ناگاه برادر زاده ام فریاد کرد تعجب مکن از امر الهی ؛ خداوند تبارک و تعالی ما را ناطق میکند بحکمت در صغر سن و حجت قرار میدهد در روی زمین در کبر سن

چون کلام حضرت تمام شد جناب نرجس خاتون از نظرم غائب شد ، آن مخدره را ندیدم گویا بین من و او پرده و حجابی واقع شد پس رفتم نزد حضرت عسگری صیحه زنان فرمود برگرد ای عمه نرجس خاتون را در جای خود خواهی دید

گفت بر گشتیم حجاب از بین برداشته شد لمعه نوری بنظرم آمد که چشمم را خیره میکرد ناگاه دیدم آقا زاده حضرت حجة الله الاعظم بسجده افتاده و انگشت سبابه اش را بطرف آسمان بلند کرده میگوید «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وان ابی امیر المؤمنین علیه السلام» بعد يك يك از ائمه را اسم برد و شمرد تا رسید بخودشان ، عرض کرد پروردگارا وعده مرا وفا کن و امر مرا باتمام برسان و پر کن زمین را بسبب من از عدل و داد

پس حضرت عسگری فریاد زد ای عمه بیاور طفل مرا نزد من پس بردم آقا زاده را نزد پدر

بزرگوارش ، چون پدرش را دید سلام کرد ، حضرت نور دیده اش را گرفت ، ملائکه بصورت طیور بالای سرشان صف کشیده بودند حضرت یکی از آن طیور را صدا زد ، فرمود این طفل مرت بیر و حفظ کن و در هرچهل روزی یکمرتبه او را بیاور نزد من

پس آن طیر آقا زاده را گرفت و پیران نمود بسوی آسمان . بقیه طیور هم با او رفتند حضرت فرمود ترا بانکسی سپردم که مادر موسی بن

عمران فرزندش را باو سپرد پس نرجس خاتون گریه کرد ، حضرت فرمود ساکت شو ، شیر خوردن بر او حرام است مگر از پستان تو

ص: 856

و زود برگردد بسوی تو چنانچه حضرت موسی برگشت بمادرش ، اینست قول خدای تعالی که فرمود «فرددناه الی امه کی تفرعینها ولا تحزن»

حکیمه خاتون سؤال کرد این طایر که بود؟ فرمود روح القدس بود الخ

در غیبت شیخ طوسی است وقتیکه حضرت حجة را دادند بدست پدر بزرگوارش ، حضرت او را بزبانوی راست نشانید ، دست بر سرش کشید فرمود : نور دیده ، تنطق بنما بقدرت الهی

آقا زاده استعاذه از شیطان رجیم نمود

بعد گفت «بسم الله الرحمن الرحيم ، و نريد ان نمى على الذين استضعفوا في الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثين ونمكن لهم فى الارض و نرى فرعون وهامان وجنودهما منهم ما كانوا يحذرون»

## فصل دوم : در تاریخ ولادت با سعادت آن بزرگوار

اصح و اشهر آنستکه ولادت با سعادت آن بزرگوار در نیمه شعبان سنه دویست و پنجاه و پنج بوده چنانچه در کافی شریف و ارشاد مفید و اقبال سید بن طاوس و تاریخ ابن خلکان و نور الابصار سید مؤمن شبلنجی فرموده ، و در دروس تصریح کرده که در شب جمعه بوده از ماه و سال مرقوم

در ارشاد و نور الابصار فرموده در شب نیمه شعبان از سال و ماه مرقوم بوده و تعیین روز نکرده ، بعضی گفتند تاریخ ولادت حضرت حجة عجل الله فرجه کلمه ( نور ) است که دویست و پنجاه و شش باشد در هفتم ماه شعبان (1)

و بعضی در سوم شعبان گفته اند

(اقوال در سال ولادت را احقر در این دو بیت بنظم آورده ام

مولد نور حق امام زمان \*\*\* نور یا نهر سال آن میدان

قول دیگر بمولدش انوار \*\*\* انور ایضاً رسیده در اخبار ولد مولف)(2)

پس من مبارك آن حضرت وقت رحلت پدر بزرگوارش بنا بر مشهور در باب رحلت حضرت

عسکری علیه السلام و ولادت حضرت بقية الله چهار سال و پنج ماه و هفت روز بوده

## فصل سوم : در مدت غیبت آن بزرگوار

بدانکه از اخبار معتبره استفاده می شود که آن بزرگوار را دو غیبت بود :

یکی غیبت صغری که از زمان ولادتشان باشد تا انقطاع سفارت میان ایشان و شیعیانشان که در آن غیبت باب سفارت منفتح بوده و درك

خدمت آن بزرگوار بجهت بسیاری از اخیار میسور بود زمان انقطاع سفارت سنه فوت آخر سفراء اربعه آن بزرگوار جناب علی بن محمد سیمری (329) بوده که سنه (تناثر نجوم) است پس امتداد زمان غیبت صغری هفتاد و چهار سال می شود

ص: 857

---

1- ( بلکه هشتم است نه هفتم در «جلاء» وغیره - ولد مؤلف)

2- (مأخذ هر چهار قول در تواریخ المعصومین احقر ذکر شده - ولد مؤلف)

و دیگری غیبت کبری و آن بعد از انقطاع سفارت است تا زمان ظهور موفور السرورشان در ارشاد است « وکان سنه عند وفات ایبه خمس سنین اتاه الله فیها الحکمة وفصل الخطاب و جمله آیه للعالمین و آتیه الحکمة كما اتاها یحیی صبیاً و جمله اماماً فی حال الطفولية الظاهرة كما جعل عیسی بن مریم فی المهد نبیاً »

### فصل چهارم : در بیان زوجه و اولادهای حضرت حجة الله علیه السلام

و اما اولادهای حضرت حجة اخباری دلالت بر آن دارد که آن بزرگوار اولاد

متعدد دارد ، ما قناعت میکنیم بذکر بعضی از آنها

بدانکه در بعضی از روایات اشاره شده که برای حضرت حجة زوجه و اولاد و ذراری است صلوات الله علیهم

اول - ثقة الاسلام فوری از غیبت طوسی از حضرت صادق علیه السلام بسند معتبر روایت کرده فرمود : از برای صاحب این امر دو غیبت است یکی از آن دو طول میکشد تا آنکه بعضی از ایشان میگویند او مرده است بعضی میگویند او کشته شده است تا آنکه ثابت نیمماند بر امامت او از اصحابش مگر نفری اندک و مطلع نمی شود بر موضع او احدی از فرزندان او و نه غیر او مگر کسی را که باو فرمان دهد

دوم - مرحوم مجلسی باسانید متعدده روایت کرده از یعقوب بن یوسف ضراب اصفهانی

گفت در سنه دویست و هشتادویک بحج رفتم ، در مکه معظمه در خانه که معروف بود بخانه خدیجه منزل کردم در آنجا پیره زنی بود که واسطه بود میان خواص شیعه و امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف (قصه آن طولانی است در آخر آن مذکور است حضرت دفتری برای او فرستادند در آن مکتوب بود صلوات بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و سایر ائمه ، از فقرات اوست «وصل علی ولیک و ولایة عهدک و الائمة من ولده و زدفی اعمارهم و زدفی آجالهم و بلغهم اقصى آمالهم دیناً و دنیا و آخرة انک علی کل شیء قدير»

سوم - در آخر کتاب مزار بحار از کتاب مجموع الدعوات هرون بن موسی تلکبری سلام و صلواتی بر حضرات معصومین علیه السلام ؛ نقل فرموده بعد از سلام و صلوات بر حضرت حجة فرموده «السلام علی ولایة عهدک و الائمة من ولده الخ»

چهارم - سید بن طاوس زیارتی برای آنجناب نقل فرموده از فقرات دعای بعد از نماز زیارت است «اللهم اعطه فی نفسه و ذریته و شیعته و رعیته و خاصته و عامته و جمیع اهل دنیا ما تقر به عینه و تسر به نفسه»

پنجم - قصه بلاد اولاد آن بزرگوار و اجمال آن چنانچه ثقة الاسلام نوری در نجم الثاقب فرموده قریب باینستکه کمال الدین احمد بن محمد بن یحیی الانباری گفت در

در بغداد شب پنجشنبه دهم ماه رمضان سنه پانصد و چهل و دو در نزد وزیر یحیی بن هبیره نشسته بودیم با جمعی بعد از افطار اکثر حضار رفتند و جمعی از مخصوصین در آن مجلس بامر او توقف کردند و در آنشب در پهلوی وزیر مرد محترمی نشسته بود که او را نمیشناختم وزیر بسیار



تعظیم و تکریم او مینمود و صحبت او را غنیمت دانسته استماع کلام او را میکرد چون صحبت بطول انجامید خواستیم متفرق شویم وزیر مانع شد و از هر باب سخن بمیان آمد تا رشته کلام بمذاهب و ادیان کشید

وزیر در مذمت مذهب شیعه مبالغه مینمود میگفت الحمد لله شیعه اقل من القلیل اند در این اثنا که شخصی وزیر از او خیلی توقیر مینمود گفت اگر رخصت دهی در باب شیعه حکایتی کنم وزیر او را رخصت داد او خواست اظهار کند که قلت شیعه دال بر بطلان مذهب آنها نیست گفت: نشو و نما من در شهر باهیه بوده و او در غایت عظمت و بزرگی است و هزار دویست قریه دارد و عقل حیران است است از کثرت مردم آنقراء و نواحی و تمامت آن جماعت کثیره نصرانی و بدین عیسی هستند و در حدود باهیه جزائر عظیمه کثیره واقع است

همچنین در آنجا صحاری و جزائری است که منتهی می شود بنوبه و حبشه در آنها خلق زیادی ساکنند و همه نصاری هستند و مسلمان در میان آنها خیلی کم و قلیلند کثرت طائفه نصاری دلیل بر حقیقت آنها نیست پس گفت من بیست سال قبل با پدرم از باهیه بیرون شدیم بعزم تجارت بدریا نشستیم اتفاقا کشتی ما رسید بجزائری که در آن جزائر شهرهای بزرگ و دهات زیادی بود تعجب نموده از ناخدا سؤال کردیم اینجا کجاست؟ گفت منم نمیدانم انا و انتم فی معرفتها سواء چون بنزدیک شهر اولی رسیدیم از کشتی بیرون آمده وارد آن شهر شدیم دیدیم در غایت نزاهت و آب و هوایش در کمال لطافت و مردمان در منتهای نظافت از ایشان اسم شهر را پرسیدیم گفتند شهر مبارکه است و سلطان او ظاهر نام است

از مقر سلطنت او سؤال کردیم گفتند شهر زاهره است و از اینجا تا بآن شهر ده روز راه است از دریا و بیست و پنج روز است از خشکی گفتیم عمال و گماشتگان سلطنت کجایند که زکوة و خراج اموالمان را برداشته شروع بمبایعه و معامله کنیم گفتند حاکم اینجا عمال و اعوانی ندارد باید تجار خراج و زکوة خود را بمنزل حاکم ببرند و تسلیم او نمایند و ما را راهنمایی نموده بمنزل حاکم رسانیدند چون وارد بر او شدیم دیدیم مردی است در زی صلحاء جامه از پشم پوشیده و عبایی در زیر پای خود انداخته و مشغول کتابت هست از آن تعجب نموده سلام کردیم جواب داد و اکرام نمود پرسید از کجا آمده اید صورت حال خود را تقریر نمودیم سؤال فرمود همه شما بشرف اسلام مشرفید گفتیم بعضی از رفقای ما موسوی و بعضی عیسوی و انقیاد اسلام را نموده اند .

گفت اهل ذمه جزیه خود را تسلیم نموده برونند و مسلمانان بمانند تا تحقیق مذهب ایشان را بنمایم ، پس پدرم جزیه خودش و جزیه مرا و جزیه سه نفر دیگر را که نصرانی بودیم تسلیم نمود و یهود هم که نه نفر بودند جزیه خود را دادند بعد بمسلمانان گفت که مذهب خود را بیان کنید

مسلمانان اظهار عقیده خود را نمودند معلوم شد که اینها بمذهب حقه نیستند ، فرمود : انما انتم خوارج و فرمود هر که ایمان برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بوضایت علی مرتضی علیه السلام و سایر اوصیاء تا صاحب الزمان مولای ما ندارد از زمره مسلمین نیست و داخل در خوارج است

مسلمانان که این سخن را شنیدند اموال خود را در معرض نهب و تلف دیدند و متحیر ماندند و از حاکم استدعا نمودند که احوال ایشان را بحضرت سلطانی نوشته و ایشان را براه فرستد تا شاید ایشان را آنجا فرجی حاصل شود ، حاکم قبول فرمود سؤال ایشان را و حکم نمود که براهره

روند و این آیه را تلاوت فرمود ( ليهلك من هلك من بينة ) بعد از بعضی از مردم آن شهر کشتی کرایه نمودیم باتفاق مسلمین متوجه زاهره شدیم و دوازده شبانه روز میان دریا بودیم چون صبح سیزدهم طالع شد ناخدا تکبیر گفت و علامت شهر زاهره و منارها و دیوار آن پیدا شد از روی سرور روانه شدیم

چاشت گاهی بشهری رسیدیم که هیچ دیده نظیر آن ندیده و این شهر مشرف بود بدریا و میان شهر انهار کثیره و پاکیزه جاری بود و در اطراف آن باغات و بساتین و مزارع و میوه های لطیف خوشگوار بود و در میان آن باغات گرگها و گوسفندها با هم الفت گرفته میچریدند و اگر کسی حیوانی را بزراعت کسی سردادی کناره گرفته و يك برك او را نخوردی و سباع و هوام در میان آن شهر جای گرفته ضرر آنها بکسی نرسیده و آن شهر مشتمل بود بر اسواق کثیره و امتعه غیر متناهیه مردم آن بقواعد و آداب بهترین خلایق روی زمین و در امانت و دیانت و راستی بی قرین و چون در بازار کسی متاعی خریدی بایع متعرض وزن کردن آن نشدی و بیشتری میگفت یا هذا زن لفسک

در میان ایشان کلام لغو و بیهوده نبود و از غیبت و سفاهت و کذب و نیمه احتراز مینمودی و چون وقت نماز میشد و مؤذن اذان میگفت همه مردم از مرد و زن بنماز حاضر شدند و بعد از وظائف طاعت و عبادت بمنازل خود مراجعت نمودندی

از سلوک و طرز آن تعجب نمودیم بورود مأمور شدیم برفتن خدمت سلطان پس ما را بردند بباغی آراسته و در میان آن باغ خانه از نی ساخته و بر دور آن انهار عظیمه جاری گشته و سلطان در آن مکان بر مسند داوری نشسته و جمعی در خدمت حاضر

در آنحالت مؤذن اذان گفت همانساعت ساحت آن بستان وسیع و عرصه فسیح از مردم آن شهر پر گردید سلطان امامت کرد و همه مردم باو اقتداء نمودند بعد از نماز سلطان روی کرد بجانب ما فرمود ایشانند که تازه رسیده اند؟ عرض کردیم بلی یا بن صاحب الامر ، چون شنیده بودیم که مردم آنشهر او را یابن صاحب الامر میگویند

حضرت سلطان بما ترحیب نمود و فرمود در میان شما مسلمانان کدامند؟ ما حقیقت هر يك را معروض داشتیم آنگاه بمسلمین فرمود مسلمانان فرق متکثره اند و شما از کدام طایفه اید

مقری نام المسمی بروزبهان گفت ما شافعی مذهب هستیم الا حسان بن غیث که مالکی است

سلطان فرمود ای شافعی تو قائل باجماع هستی و عمل به قیاس میکنی گفت بلی یا بن صاحب الامر فرمود ای شافعی تو آیه مباحله را خوانده ای ( قل تعالو اندع ابنائنا و ابنائکم و نساننا و نسانکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الکاذبین ) آیا مراد از این ابناء و نساء و انفس چه کسانیست مقرر ساکت شد سلطان فرمود قسم میدهم ترا بخدا که در سلك اصحاب کسا کسی دیگر بود بغیر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی مرتضی و فاطمه زهراء و حسن مجتبی و حسین سیدالشهداء علیه السلام

مقری گفت لا ، یا بن صاحب الامر

پس فرمود یا شافعی قسم بر تو باد آیا خوانده ای آیه تطهیر را ( انما يريد الله ليزهد عنکم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهیراً ) عرض کرد بلی - فرمود کسیکه حق سبحانه او را از رجس معاصی و لوث مناهی پاک گردانیده آیا اهل ضلالت میتوانند نقصی بکمالات او رسانند

مقری عرض کرد لا-، یابن صاحب الامر پس مقرر شافعی برخاست گفت عفواً عفواً یابن صاحب الامر انسب نسبک ، نسب عالی خود را بیان کن



فرمود: انا ظاهر بن محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی الذی انزل فیہ وکل شیئی احصیناه فی امام مبین و الله مراد از امام مبین علی بن ابیطالب علیه السلام است که خلیفه بلا فصل حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم است و هیچکس را نرسد که بعد از خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم مرتکب امر خلافت شود بغیر امیر المؤمنین علیه السلام

مقری نام چون استماع نمود این فرمایشات را ایمان آورد و گفت (الحمد لله الذی منحنی بالاسلام و الايمان و تقلنی من التقليد الی الیقین ، پس آقازاده امر فرمود آنها را ببیهمانخانه برده و کمال اعزاز و اکرام را از آنها مرعی دارند و مدت هشت روز بر مائده و احسان آن شاهزاده

عالمیان میهمان بودیم و همه مردم شهر در آن ایام بدیدن ما آمدند و اظهار محبت و مهربانی و غریب نوازی نمودند ، بعد از هشت روز از آنحضرت خواهش نمودند که ما را ضیافت کنند آقا قبول فرمود و ما در آنجا یکسال توقف نمودیم و طول و عرض آنشهر دو ماه راه بود و سوار تند رفتار کمتر از دو ماه قطع مسافت آن نمینمود

سکنه آنشهر میگفتند از اینشهر گذشته مدینه است و راتقه نام و والی آن قاسم بن صاحب الامر است و بعد از آن شهری است که اسمش صافی است و سلطان آنشهر ابراهیم بن صاحب الامر است و بعد از آن شهری است که بهمه زینتهای دنیوی و آراسته است و اسم آن ظلوم است و متولی آن عبدالرحمن بن صاحب الامر است و منتهی می شود بشهر عنایس نام و حاکم آن هاشم بن صاحب الامر است و مسافت و طول و عرض آن چهار ماه راه است و در حوالی آن مزارع بسیار است مزین بکثرت انهار و حضرت اشجار و لطافت اثمار

القصة بوزیر گفت که طول و عرض این پنج شهر یکسال راه است و سکنه آن نامحدودند و تمام مؤمن و شیعه معتقد بدوستی الله اثنی عشر و متبری از اعداء آنها هستند و مجموع آنها بخضوع و خشوع و اقامه نماز و اداء زکوة و امر بمعروف و نهی از منکر مواظبت دارند و حکام ایشان اولاد حضرت صاحب الزمان بودند الخ

این حکایت را ثقة الاسلام نوری از جماعتی نقل میفرماید

منجمله از کتاب صراط المستقیم علی بن یونس عاملی که از کمال الدین انباری به نحو اختصار

نقل فرموده - منجمله سید علی بن عبد الحمید نیلی صاحب تصانیف راتقه که از علمای مأه ثامن است در کتاب السلطان المفرج عن اهل الايمان از حجة الاسلام رضی بغدادی از شیخ اجل حمزة بن حارث نقل کرده

منجمله سید بن طاوس در آخر کتاب جمال الاسبوع فرموده یافتم روایت شریفی بسند متصل که از برای مهدی علیه السلام جماعتی از اولاد است که والیانند در شهرهائی که در اطراف دریاست و ایشان داریند غایت بزرگی و صفات نیکان را

منجمله محقق اردبیلی در کتاب حدیقة الشیعه فرموده حکایت غریب و روایتی عجیب است که بگوشها کم خورده الخ

منجمله سید جزایری در (انوار نعمانی) از مولی الفاضل رضا علی بن فتح الله الکاشانی نقل فرموده: بعد مرحوم نوری میفرماید و عجب است که از نظر علامه مجلسی این حکایت محو شده و او را در کتاب بحار ذکر نفرموده

نظیر این قصه است قصه جزیره خضرآء و بحر ایض که بخط فاضل عالم فضل بن یحیی بن علی رساله مخصوصی دیده شد که نسخه اش در خزانه حضرت امیر علیه السلام است حاصل آن قصه آن است که فاضلان عالمان شیخ شمس الدین ابن نجیح حلی و شیخ جلال الدین عبدالله بن حرام حلی در کربلای معلی در نیمه شعبان سنه ششصد و نود و نه روایت کرده اند از شیخ صالح باورع شیخ زین الدین علی بن فاضل مازندرانی مجاور نجف اشرف حاصلش این است :

علی بن فاضل مازندرانی گفت چند سال در دمشق مشغول تحصیل بودم نزد شیخ عبدالرح حنفی علم اصول و عربیت را و در نزد شیخ زین الدین علی مغربی اندلسی مالکی میخواندم علم قرائت را و او متعصب نبود ، از نیک ذاتی که داشت هر وقت ذکر علمای شیعه را میکرد میگفت (علمای امامیه) چنین گفته اند بخلاف سایر مدرسین که تعبیر به (علمای رافضه) میکردند من بجهت عدم تعصب شیخ اندلسی تردد نزد غیر او را ترک کردم ، پس شیخ اندلسی از شام عازم مصر شد ، بر من گران شد مفارقت او و همچنین بر او

پس قصد کرد مرا همراه خود ببرد ، لهذا مرا با جماعتی از شاگردهای خود همراه برد تا بمصر رسیدیم و در مسجد از هران از قاهره مصر ساکن شدیم ، مدت نه ماه آنجا مشغول تحصیل علم بودیم نزد شیخ اندلسی ناگاه قافله از اندلس آمدند ، کاغذی از والد شیخ آمد ( من مریضم و آرزو دارم فرزندم را ببینم ) چون نامه بشیخ رسید عازم جزیره اندلس گردید ، پس من با جمعی از شاگردها همراه شیخ رفتیم باندلس چون باول قریه اندلس رسیدیم من مریض شدم شیخ مرا سپرد بطیب آن قریه و ده درهم باو داد که از من توجه کند و سفارش کرد وقتیکه خوب شد او را بفرست باندلس و خود روانه اندلس شد

روز سوم تب من قطع شد و از منزل بیرون رفتم و در کوچه های آن قریه گردش میکردم ناگاه قافله دیدم که از بعض کوههای غربی کنار دریا آمدند و پشم و روغن و سایر امتعه با خود آورده بودند ، کسی گفت اینها از زمین بر بر از نزدیکی جزیره رافضه آمدند

چون نام رافضی را شنیدم از شوق رافضیان رفتم نزد ایشان ، پرسیدم از اینجا تا قریه رافضیان چند روز مسافت است ؟ گفتند بیست و پنج روز است که دو منزلش آبادی ندارد و بعد آن دیگر قریه ها متصلند یکدیگر پس الاغی بسه درهم کرایه کردم بجهت طی آن دو منزل غیر معمور چون بقریه های معموره رسیدم پیاده از قریه بقریه دیگر میرفتم تا رسیدم بجزیره روافض دیدم در آن جزیره شهریست که در چهار طرف آن دیوار است و برجهای محکم و بلند دارد پس از دروازه بزرگ آن که او را دروازه بر بر میگفتند داخل شدم و در کوچهای آن مرور میکردم ، از مسجد قریه سؤال کردم ؟ مرا نشان دادند داخل مسجد شدم یکطرف نشستم

ناگاه مؤذن اذان ظهر گفت ، بصدای بلند گفت (حی علی خیر العمل) چون از اذان فارغ شد دعای تعجیل فرج نمود

پس مراگریه دست داد ، مردم فوج فوج داخل مسجد میشدند و وضو بطریق شیعه میگرفتند صفوف جماعت بسته شد مرد خوشروئی جلو ایستاد و مردم اقتدا نمودند نماز کاملی با آداب بجای آوردند و من از شدت تعب سفر توانستم که نماز ظهر را با ایشان بعمل آورم

چون از تعقیبات نماز فارغ شدند مرا دیدند که نماز نکردم با ایشان ، متوجه من شدند و از من سؤال

کردند از اهل کجائی و چه مذهب داری؟ گفتم از اهل عراقم و مذهبم اسلام است «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله صلى الله عليه و آله و سلم»، گفتند این دو شهادت بتوفایده ندارد چرا آن شهادت دیگر را نمیگوئی که بی حساب داخل بهشت بشوی؟ گفتم او چه شهادت است؟ پیش نماز گفت شهادت سوم آنستکه گواهی دهی که امیرالمؤمنین علیه السلام پیشوای متقیان با یازده فرزندش اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خلفای آن جنابست

چون این کلام را از ایشان شنیدم حمد الهی را بجای آوردم و شادی بسیار از برای من حاصل شد و تعب سفر از من زایل شد؛ خبر دادم که من بمذهب ایشانم، پس بمهربانی بمن متوجه شدند، در میان مسجد برای من جائی معین کردند و در احترام من کوشیدند پیش نماز ایشان شبوروز از من مفارقت نمیکرد پرسیدم ارزاق شما از کجا میآید؟ (زیرا که برای ایشان مزرعة ندیدم)

جواب دادند ارزاق این بلد از جانب جزیره خضراء و بحر ابیض که از جزیره های اولاد حضرت صاحب الامر است میآید در سالی دو مرتبه، امسال یکمرتبه آمده و یکمرتبه دیگر بعد از چهار ماه دیگر میآید، پس من چهل روز نزد ایشان مانده شب و روز دعا میکردم که ایشان زودتر بیایند روز چهلم سینه ام تنگ شد رفتم کنار دریا و بسمت مغرب که گفته بودند از آنجانب کشتی طعام میآید نظر میکردم، پس از دور شبحی دیدم میان دریا حرکت میکرد از بزرگ قریه سؤال کردم آیا در دریا مرغ سفیدی هست گفت نه، آیا چیزی دیدی گفتم بلی، پس ایشان شاد شدند گفتند کشتی است از بلاد فرزندان امام علیه السلام بعد از اندک زمانی کشتیها آمدند و همه آنها هفت کشتی بود، پس از کشتی بزرگ مرد خوشروی نورانی معتدل القامه بیرون شد اسمش شیخ محمد بود رفت میان مسجد و وضوی کامل گرفته مشغول نماز شد چون از نماز فارغ شد توجه بمن کرد سلام کرد، من جوابدادم فرمود گمان میکنم اسم تو علی است، گفتم راست گفتی، گفت اسم پدر تو گویا فاضل باشد

گفتم بلی (یقین کردم که او در بین شام و مصر و اندلس با من بوده که اسم مرا و اسم پدرم را میدانند) گفتم از کجا اسم من واسم پدرم را دانستی گفت در شهر صاحب الامر بمن خبر دادند بصفت و اسم تو واسم پدر تو و من مأمورم که ترا به جزیره خضراء ببرم

پس من شاد شدم که اسمم در میان ایشان مذکور است - و عادت او چنان بود که هر وقت میآمد سه روز زیاده میان آنها نمیماند اینمرتبه یک هفته ماند تا اجناسی که آورده بود تسلیم آنها نمود و خطوطی از آنها گرفت چنانچه عادت او بود

پس عازم سفر شد و مرا با خود برد شانزده روز میان دریا سیر میکردیم، روز شانزدهم دیدیم آب دریا سفید است شیخ محمد صاحب کشتی گفت اینست بحر ابیض و در اینجاست جزیره خضراء و این آب اطراف این جزیره را مانند سور و حصار احاطه کرده و چون کشتی دشمنان و مخالفان داخل این آب شود غرق می شود هر چند در نهایت استحکام باشد این ببرکت مولای ما حضرت صاحب الزمان است پس از آن آب آشامیدم و او را مانند آب فرات یافتم، پس از بحر ابیض گذشتیم بجزیره خضراء رسیدیم، از کشتی بیرون شدیم داخل جزیره گردیدیم، در آنجزیره قلعه ها و دیوارها و برجهای واسعه و نهرها و درختهای بسیاری مشتمل بر انواع میوه ها، و بازارها و حمامهای متعدده دیدیم، اهل آن در نیکوترین زی و بها بودند

پس دل من از شادی پرواز میکرد، شیخ محمد مرا بمنزل خود برد و استراحت کردیم و از آنجا مرا بسجد جامع بزرگ برد، در آن مسجد جماعت بسیار دیدم، در وسط ایشان شخصی را

دیدم با سکینه و وقاری که وصف آن را نتوان نمود مردم او را سید شمس الدین محمد عالم میگفتند و از او کسب علوم میکردند و فروع را او از جانب حضرت صاحب الامر بایشان خبر میداد

چون بحضور او رسیدم مرا نزدیک خود نشانید و احوال مرا سؤال فرمود و بمن فهمانید که تمام احوالات مرا باو خبر دادند

معلوم شد که شیخ محمد صاحب کشتی بامر ایشان مرا باینجا آورده و برای من در زاویه مسجد محلی معین فرمود ، رفته بآنجا و راحت کردم کسیکه موکل من بود نزد من آمد : گفت از جای خود حرکت مکن که سید شمس الدین و اصحابش بدیدن تو میآیند برای آنکه با تو شام بخورند پس قدری نگذشت که سید و اصحابش آمدند و نشستند ، سفره طعام حاضر نمودند چون فارغ شدیم سید به منزل خود تشریف برد ، هیجده روز در آنجا ماندم و در اول جمعه که با او نیاز کردم دیدم سید نماز جمعه را بجای آورد بنیت و جوب عرض کردم نماز جمعه را بنیت و جوب بعمل آوردی؟ فرمود بلی برای آنکه همه شرطهای آن موجود است پس در خلوت از او سؤال کردم آیا امام حاضر بود که نیت و جوب کردی فرمود نه ولکن من نایب خاص آنحضرتم عرض کردم : آیا امام علیه السلام را دیده اید فرمود نه لکن پدرم برای من نقل کرد که نقل کرد که سخن امام را میشنید و شخصی او را نمیدید . جد من سخن امام را میشنید و شخص او را هم میدید بعد سید فرمایشاتی کرد و دست مرا گرفت و بخارج شهر برد و جانب باغستانها روانه شد دیدم نهراهی جاری و بساتین کثیره مشتمل بانواع فواکه و میوه های نیکو و شیرین در بین آنکه سیر میکردیم در میان باغات ناگاه مرد

خوش روئیکه دو برد سفید از پشم در برداشت با مرور نمود و بر ما سلام کرد

مرا از هیئت او خوش آمد ، بسید عرض کردم اینمرد کیست فرمود در بالای این کوه بلندی که میبینی جای نیکویی هست و چشمه آبی در آن جاری است از زیر درختیکه شاخه های بسیار دارد در پیش آندرخت قبه هست و اینمرد با رفیقش خادم آن قبه است و من در هر بامداد روز جمعه بآن مکان میروم و در آنجا امام را زیارت میکنم و دو رکعت نماز بجا میآورم ورقه در آنجا میابم که در آن ورقه نوشته است آنچه را که باو محتاجم ، هر چه در آن ورقه است عمل میکنم از جمعه تا جمعه دیگر سزاوار است که توبه آن قبه بروی و زیارت نمائی حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه الشریف را پس به آنمکان رفتم دو خادم را در آنجا دیدم و آنکه مرا با سید دیده بود اکرام نمود از من و از برای من نان و انگور آورد من از آن غذا خوردم و از آب آنچشمه آشامیدم ، وضو ساختم و دو رکعت نماز بجای آوردم از آن دو خادم سؤال کردم : آیا شما امام را دیده اید گفتند ؛ دیدن امام ممکن نیست و ما اذن نداریم خبر دهیم باحدی پس از ایشان استدعای دعا نمودم دعا کردند و از نزد ایشان برگشتم ، از کوه فرود آمدم و داخل شهر شدم رفتم درب خانه سید شمس الدین عالم بمن گفتند : «سید بخانه شیخ محمد رفته که توبا او در کشتی آمدی» پس نزد شیخ محمد رفتم و تفصیل خود را بالای آن کوه برای او نقل کردم احوال سید شمس الدین را از او سؤال نمودم گفت میان سید و امام علیه السلام پنج پدر فاصله است و او نایب خاص آن بزرگوار است پس از سید شمس الدین محمد عالم اجازه گرفتم که بعضی از مسائل را از او سؤال کنم اجازه داد مسائلم را که زیاده از نود مسئله بود سؤال کردم پس در جمعه دوم که نیمه ماه واقع شده بود چون از نماز فارغ شدیم وسید در مجلس نشست که افاده نماید ناگاه صدای غوغای شدیدی بگوشم رسید که از سید سؤال نمودم فرمود : اینها امرای عسکر ما هستند که در هر جمعه وسط ماه سوار میشوند و منتظر فرزند

(ج 54)

پس من اذن گرفتم و بیرون شدم دیدم ایشان جماعت بسیاری هستند و همه تسبیح و تحمید و تهلیل میگویند و دعا می کنند از برای حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف پس بمسجد برگشتم نزد سید فرمود عسگر را دیدی گفتم بلی فرمود عدد اینها سیصد ناصر است ، سیزده ناصر دیگر باقیست عرض کردم ای سید کی خواهد فرج بشود فرمود علم او نزد خداوند است گمان است که خود امام هم این را نمیداند از برای او آیات و علاماتی است

الحاصل علی بن فاضل از سیدشمس الدین محمد عالم سوالاتی کرد و جواب شنید منجمله سؤال کرد آیا مؤمن خالص را ممکن است که امام علیه السلام را ببیند در این زمان فرمود بدان ای برادر که هر مؤمن مخلص را ممکن است که امام را ببیند و نشناسد عرض کردم ای سید ، من از جمله بندگان مخلص آنحضرت هستم و آنجناب را ندیده ام فرمود دو مرتبه آنحضرت را دیده اول وقتیکه اول مرتبه ات بود بسامراء مشرف میشدی رفیقان تو پیش رفتند و تو در عقب ماندی پس بنهری رسیدی که در آن آب نبود در آن وقت سواره دیدی که بر اسب شهباسوار بود و در دست او نیزه بلندی بود که سر آن آهن دمشقی بود چون او را دیدی ترسیدی چون بنزدیک تو رسید فرمود مترس برو که رفقای تو انتظار تو را دارند در زیر درخت پس بخاطر آمد که همین قسم بوده است عرض کردم ای سید من چنین بود که فرمودی

مرتبه دیگر وقتیکه از دمشق میرفتی بطرف اندلس با شیخ اندلسی و از قافله باز ماندی لذا بسیار ترسیدی پس سواره برخوردی که بر اسبی سوار بود که پیشانی و دست و پای آن اسب سفید بود در دست آنسوار نیزه بود بتو فرمود برو و مترس بسوی قریه که بجانب راست تست امشب نزد ایشان بخواب و ایشانرا خبر بده بمذهب خود و تقیه مکن که ایشان با اهل قریه های چند که در جنوب دمشق است همه مؤمنان مخلص و از دوستان علی بن ابیطالب علیه السلام و ائمه معصومینند : ای پسر فاضل آیا چنین بود عرض کردم بلی تا آنکه سؤال کردم ای سید من آیا امام حج میکند فرمود ای پسر فاضل تمام دنیا بجهت مؤمن يك گامست بلی حج میکند در هر سالی و زیارت میکند پدران بزرگوار خود را در عراق و مدینه و طوس علی مشرفها السلام و بزمین ما بر میگردد پس سید شمس الدین فرمود ای علی بن فاضل زود بر گرد بسوی عراق و در بلاد مغرب اقامت نمنا علی بن فاضل گفت بردارم ایشان نوشته بوده «لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی ولی الله محمد بن الحسن قائم بامر الله»

سید پنج دراهم از آن دراهم را بمن عطا نمود بجهت برکت آنها را نگهداشته ام سید مرا با آن کشتی ها که آمده بودند برگردانید تا آنکه رسیدم به آن بلده از بربر که اول مرتبه به آنجا داخل شده بودم ، از آنجا متوجه طرابلس مغرب شدم از آنجا با حاج مغربی بمکه رفتم و بعراق برگشتم و میخواهم در مدت عمر خود در نجف اشرف بمانم شیخ علی فاضل مازندرانی گفت ندیدم در آنجا احدی از علمای امامیه را نام ببرند مگر پنج نفر را سید مرتضی موسوی ، شیخ ابوجعفر طوسی محمد بن یعقوب کلینی ، شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه شیخ ابو القاسم جعفر بن اسماعیل حلی محقق رحمة الله علیهم

ثقة الاسلام نوری فرموده این قصه نیز از جمعی از علمای اعلام نقل شده منجمله علامه مجلسی در بحار اجمالا نقل فرموده منجمله میرزا عبدالله اصفهانی در ریاض العلماء منجمله آخوند ملا کاظم هزار جریبی تلمیذ علامه بهبهانی در کتاب مناقب خود از خط شیخ اجل محمد بن مکی



منجمله عالم خلیل شیخ اسدالله کاظمینی در اول مقایس در ضمن مناقب محقق صاحب شرایع میفرماید «رئیس العلماء حکیم الفقهاء قدوة العرفاء المنوه باسمه و علمه فی قصة جزيرة الخضراء الخ»

بعضی شبهه کرده اند در این دو قصه که سیاحان مسیحی و غیر ایشان سالهاست که با استعداد تمام مشغول سیرو سیاحت و تشخیص طول و عرض برو بچرند و مکرر تا قطب شمالی رفته اند و از طرف شرق و غرب تمام دوره را طی کرده اند و تا بحال بر چنین جزایرو بلادی واقف نشده اند و بحسب عادت نشود که این بلاد عظیمه را ندیده باشند

جوابش اینست که خداوند قادر علی الاطلاق است آنچه میخواهد میتواند بکند، در قرآن مجید میفرماید (و إذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجابا مستورا)

و از خراج قطب راوندی روایت شده حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در مقابل حجر الاسود نماز میکرد و استقبال مینمود کعبه و بیت المقدس را و دیده نمیشد تا از نماز فارغ شود

و نیز روایت شده روزی ابابکر نزد آنحضرت نشست بود که ام جمیل خواهر ابوسفیان آمد و میخواست به آن بزرگوار آزاری برساند ابوبکر عرض کرد از این مکان کناره کنید حضرت فرمود او مرا نمی بیند پس آمد نزد آنحضرت ایستاد و بایی بکر گفت آیا محمد را ندیدی گفت نه پس برگشت

و در نجم الثاقب است چون در شب غار اضطراب ابی بکر زیاد شد از مواعظ و نصایح و بشارت آنجناب قلبش آرام نشد حضرت پای مبارک را بر پشت غار زد دری باز شد و دریا و سفینه ظاهر شد فرمود اگر کفار داخل غار شدند از این در بیرون رفته باین کشتی نشینم ابوبکر آسوده شد و شیخ صدوق و جمله از مفسران خاصه و عامه و مورخین قصه باغ ارم و قصر شداد را نقل کرده اند و اینکه از انظار خلق مخفی بوده و خواهد بود جز یکنفر در عهد معویه کسی او را ندیده با آنکه در صحرای بین واقعست انتهی

پس بودن چنین بلادی و محبوب بودنش از انظار خلائق با قدرت خدایتعالی بعدی ندارد

سد اسکندر ذوالقرنین واصحاف کهف فعلا در زمین موجود است بصریح قرآن مجید و کسی آنها را ندیده

و در سماء و عالم بحار از کتاب قسمة اقالیم ارض و بلدان آن که تألیف یکی از علمای اهل سنت است نقل فرموده که او گفته بلد مهدی شهری است نیکو و محکم و بنا کرده او را مهدی فاطمی و او قلعه دارد و از برای او درهائی است از آهن که هر دری زیاده است از صد قنطار و چون او را بنا نمود گفت «الان ایمن شدم بر فاطمین»

و در نجم الثاقب است اخبار بسیاری که متواتر معنوی است نقل شده که در طرف مشرق و مغرب دو شهر عظیم است که یکی را جابلسا گویند و دیگری را جابلقا، و اینکه اهل آنشهرها از انصار قائم علیه السلام اند پیوسته از خداوند مسئلت می کنند که ایشان را از انصار دین خود قرار دهد و اینکه ائمه علیه السلام در اوقات معینه نزد ایشان میرفتند و معالم دین بآنها میآموختند و علوم و حکمت حقه الهیه بایشان تعلیم میکردند تا آنکه میفرماید عمر ایشان هزار سالست و در ایشانند پیران و جوانان و چون جوانی از ایشان پیری را ببیند مثل بنده نزد او مینشیند و بر نمیخیزد مگر باذن او



و از جمله کلماتی که حضرت سید الشهداء علیه السلام روز عاشورا در میان میدان فرمود این بود (والله ما بین جابلسا و جابلقا پسر پیغمبری نیست غیر از من)

و در قاموس است که جابلس شهریست در مغرب و جابلق شهریست در مشرق

## **فصل پنجم: در ذکری از سفراء و نواب خاصه و اصحاب آن بزرگوار که در رکاب مقدسش حاضر میشوند**

### **اشاره**

ولابد است در این فصل از ذکر اموری:

### **امر اول - مرحوم شیخ ابراهیم کفعمی در حاشیه مصباح در مقام ذکر دعای عمل ام داود که از فقراتش اینست**

(اللهم صل علی الاوتاد والابدال والسیاح والعبادو المخلصین والزهاد) میفرماید اوتاد بر گزیده شده از ابدال است و گفته شده که زمین خالی نیست از یقظب و چهار نفر اوتاد و چهل نفر ابدال و هفتاد نفر نجباء و سیصد و شصت نفر صالح پس قطب او مهدی (سلام الله علیه) است و اوتاد از چهار نفر کمتر نمی شود، چون دنیا مثل خیمه است و مهدی مثل عمود است و چهار نفر اوتاد طناب های آن نمودند و ظاهر آنستکه خضر و الیاس از اوتادند که آنها ملاصقتند دایره قطب راصفت اوتاد آنستکه آنها طرفة العینی از پروردگار خود غفلت نمی کنند و از دنیا جمع نمی کنند مگر باندازه کفاف و شرط نیست در آنها عصمت از سهو و نسیان و فعل قبیح بخلاف قطب که این صفت عصمت در او شرط است، مرتبه ابدال پست تر است از مرتبه اوتاد چون گاهی عارض می شود آنها را غفلت پس تدارك میکنند بتذکر و گاهی مرتکب معصیت میشوند پس تدارك می کنند او را باستغفار و پشیمانی چنانچه در قرآن مجید فرموده (ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون)

و گفته شده که اگر یکنفر از اوتاد اربعه کم شود یکنفر از ابدال بجای او مینشیند و اگر یکنفر از ابدال کم شود یکنفر از نجبا بجای او مینشیند و اگر یکنفر از نجبا کم شود یکنفر از صالحین بجای او می نشیند و اگر یکنفر از صالحین کم شود یکنفر از سایر مردم بجای او می نشیند  
انتهی

در کتاب ریوض الریاحین از حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت شده ابدال در شامند و نجبا در مصرند و نقباء در خراسانند و اوتاد در سایر اماکن روی زمین و حضرت مهدی سید و آقای آنهاست

### **امر دوم - سفراء و نواب خاصه حضرت حجة الله عجل الله تعالی فرجه الشریف**

معروفیشان چهار نفر بودند جناب عثمان بن سعید الاسدی و جناب محمد بن عثمان بن سعید و جناب حسین بن روح النوبختی و جناب علی بن محمد السیمری و اجمالی از حالات ایشان و موضع دفنشان در فصل هشتم از باب نهم ذکر شد

و در سابق گفته شد از حین ولادت با سعادت حضرت حجة الله عجل الله تعالی فرجه الشریف که علی الاصح سنه دو بیست و پنجاه و پنج بوده تازمان رحلت جناب علی بن محمد السیمری که سنه سیصد و بیست و نه بوده علی الاصح که سنه تناثر نجوم باشد مدت غیبت صغری بوده که در این مدت هفتاد و چهار سال خواص از شیعیان



و مؤمنین شرفیاب خدمتش میشدند ، بعد از رحلت جناب علی بن محمد السیمری تا ظهور موفور السرور غیبت کبری بوده هر کس که در زمان غیبت کبری مدعی نیابت خاصه بشود کذاب و مفتری است ، در غیبت کبری امور دیناتی راجع است بعلمای اعلام و مجتهدین که ایشان نواب عامه آن بزرگوارند چنانچه حضرت حجة عجل الله تعالی فرجه الشریف در توفیق شریف در ضمن اجوبه مسائل اسحق بن یعقوب که از اجله شیعیان بود فرموده (واما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا فانهم حجتی علیکم وانا حجة الله علیهم ) و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده (واما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً لهواء مطيعاً لامر مولاه فللعوام ان یقلدوه)

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده فرمود (انظروا الی من کان منکم قدروی حدیثنا ونظر فی حلالنا وحرامنا وعرف احکامنا فارضوا به حکماً فانی قد جعلته علیکم حاکماً فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما بحکم الله استخف وعلینا رد والراد علینا راد علی الله وهو فی حد الشک بالله)

### **امر سوم - در ذکر بعضی که بکذب و دروغ ادعای نیابت خاصه و باییت از برای حضرت حجة الله عجل الله تعالی فرجه الشریف را نمودند**

منجمله حسین بن منصور حلاج الصوفی المتزهدهدش مجوسی بوده صاحب روضات میگوید ( یا لیته کان علی دین جده ) اصلش از اهل بیضای شیراز بوده و مدتی در اهواز نزد سهل بن

عبدالله التستری تلمذ نمود و مدتی در بغداد نزد جنید بغدادی بود

و از حلاج نقلشده که گفته «لیس فی حبینی الا الله»

و از آن بالاتر نقل شده که گفت «سبحانی سبحانی ما اعظم شأنی»

باین هم قناعت نکرد بلکه نقلشده که صراحتاً گفت «انا الحق»

شیخ محمود شبستری در گلشن راز در مقام اعتذار برآمده میگوید

روا باشد انا الحق از درختی \*\*\* چرا نبود روا از نیک بختی

لذا اکثر علمای عصرش او را تکفیر نمودند آخر الامر او را بردند کنار جسر بغداد و هزار تازیانه زدند پس دست او را بریدند بعد از آن پاهای او را بعد سر او را جدا کردند و او را بدار آویختند و بدنش را سوختند در روضات است که او در روز سه شنبه بیست و سوم ذیقعدة الحرام سنه سیصد مقتول شد

منجمله محمد بن علی الشلمغانی معروف به ابن ابی عزافر ، او در سنه سیصد و بیست و سه مدعی نیابت خاصه و باییت از برای حضرت حجة عجل الله تعالی فرجه الشریف شد توفیق رفیع بر قدح او صریحاً از ناحیه مقدسه بدست جناب حسین بن روح صادر شد از ایشان در خصوص لعن بر او و تبری از او و کسیکه بسخن او راضی بشود مکتوبی نوشتند امر او مشهور شد و خباثت باطنش ظاهر شد و شیعیان از او کناره کردند آخر الامر بامر الراضی بالله خلیفه عباسی او را بقتل رسانیدند

منجمله علی محمد بن میرزا رضا البزاز الشیرازی در سنه هزار و دوویست و شصت مدعی نیابت و باییت از برای حضرت حجة عجل الله تعالی فرجه لشریف شد و او همه روزه در کربلای معلی بدرس آقا سید کاظم رشتی که از مخصوصین تلامذه شیخ احمد احسائی بود حاضر میشد بعد از فوت سید کاظم مردم را در پنهانی بارادت خویش دعوت مینمود میگفت «من باب الله هستم - فادخلوا البيوت من ابوابها» خورده خورده در کربلای معلی مریدی پیدا کرد : بمریدهای خاصش میگفت :

ص: 868

«من آن مهدی صاحب الامر هستم»، سال بعد در مکه معظمه دعوت خود را اظهار نمود میگفت

«علی و محمد دو کس بودند اینک آن هر دو منم لذا نام من علی و محمد است،

بدعتهای زیادی در دین خدا گذارد، بعد آمد بجانب شیراز حسین خان آجودان الملقب به نظام الدوله حاکم شیراز بود

روزی نظام الدوله در شیراز مجلسی منعقد نمود و علماء را حاضر نمود میرزا علی محمد باب هم با جمعی از مریدهایش حاضر شدند از آنها بود سیدیحیی پسر سید جعفر دارابی ملقب به کشاف چون مشغول صحبت شدند علی محمد بدون بیم و ترس گفت (چگونه متابعت مرا فرض نشمارید، و حال آنکه قرآن من فصیحتر از قرآن شما و دین من ناسخ دین پیغمبر شماست)

نظام الدوله گفت خوبست شرایع خود را روی صفحه بنویسی

پس باب قلمی بدست گرفت و چند سطر نوشت:

چون علماء نوشته او را دیدند که از قانون عربیت خارج است و غلطهای او را يك يك باو گفتند: نظام الدوله بوی گفت تو هنوز لفظ عربی را عاجزی که تلفیق کنی چگونه ادعا میکنی که من افضل از حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم هستم امر کرد پاهای باب را بستند و چوب زیادی باو زدند و او را از مجلس بیرون کشیدند و در زندان حبس کردند، خبر باصفهان رسید با استدعای منوچهرایچ آغاسی معتمد الدوله حاکم اصفهان او را از شیراز طلبیدند باصفهان، نظام الدوله باب را فرستاد باصفهان و سید یحیی را فرستاد بتبریز

معتمد الدوله در اصفهان مجلسی ترتیب داد: علماء را حاضر کرد مثل آقا محمد مهدی پسر مرحوم حاجی کلباسی و میرزا محمد حسن پسر مرحوم ملا علی نوری و میرزاسید محمد امام جمعه علماء سؤالاتی از او کردند و از جواب آنها عاجز شد

درسنه هزار و دویست و شصت و دو بعد از فوت منوچهر معتمد الدوله باب را حسب الامر محمدشاه غازی تبریز فرستادند او را در قلعه محبوس نمودند حاجی میرزا آغاسی از طهران بولیعهد (ناصر الدین شاه) عرض کرد خورده خورده فتنه باب بزرگ خواهد شد خوبست انجمنی فراهم شود و تکلیف را نسبت باو معلوم کنید، ولیعهد امر فرمود او را از حبس بیرون بردند بمنزل کاظم خان فراشباشی حاجی ملا محمود (نظام العلماء) و ملا محمد ممقانی و جمعی دیگر از علماء را با میرزا علی محمد در مجلسی حاضر نمودند نظام العلماء از باب سؤالاتی کرد از جواب عاجز شد آخر الامر نظام العلماء گفت این مرد از همه علوم بیگانه است

باب برآشفته گفت من آنکسی هستم که هزار سالست انتظار او را میبرید (!) نظام العلماء گفت تو صاحب الامری؟ گفت همانم، نظام الملک فرمود کام تو چیست، پدر و مادرت کیستند مسقط الرأس تو کجاست گفت نام من علی محمد است نام پدرم میرزا رضای بزاز است نام مادرم خدیجه است مسقط الرأسم شیراز است

نظام العلماء گفت اما صاحب الزمان همانم است باجدش خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم اسم شریف پدر بزرگوارش امام حسن عسکری علیه السلام است اسم شریف والده ماجده اش نرجس خاتون است مسقط الرأس شریفش سامره است عمر مبارکش زیاده برهزار سال است تقریباً

جناب آخوند ملا محمد ممقانی فرمود او در کتاب خود گفته (اول من آمن بی نور محمد و علی)

معلوم می شود خود را از ایشان بهتر میدانی باب مضطرب شد و سکوت نمود

ص: 869



بعد گفت «الحمد لله الذي رفع السموات والارض» (بفتح ناه سموات)

ناصر الدین شاه با آنکه از سنش در آنوقت شانزده سال بیش نگذشته بود گفت :

و ما بتا و الف قد جمعا \*\*\* یکسر فی الجر و فی النصب معا

فرمود این شعر را ترکیب کن ، باب عاجز ماندو چند سخن زشت بیاب فرمود و امر کرد او را در میان محبس بردند

درسنه هزار و دویست و شصت و چهار زرین تاج الملقب به قره العین بنت جناب آخوند ملا صالح برغانی قزوینی که در علوم عربیت و تفسیر و اشعار ملیحه مبرز عصر خود بود و حافظه و خط نیکی داشت شیفته کلمات باب شد طریقت او را پیشه خود گرفت حجاب را از بین برد و عقد یکزن را به نه مرد تجویز نمود

اصحاب باب پروانه وار دور آزن را گرفتند گاهی او را ( بدرالدجی ) نامیدند و گاهی ( شمس الضحی )

بی حجاب بالای تختی میرفت و اصحاب خود را موعظه میکرد ، آنگاه میگفت ، ( هر که مرا مس کند بدنش باآتش جهنم حرام می شود )  
مردم میریختند سینه و پستانش را می بوسیدند

همه علماء و مجتهدین را واجب القتل میدانست حکم بقتل عم خود جناب آقای حاجی ملا محمد تقی برغانی صاحب مجالس المتقین و غیر او نمود

اصحاب قره العین هنگام نماز صبح در مسجد زمانیکه آنمرحوم مشغول نماز بود بر او تاختند و او را شهید نمودند و ملقب شد بشهید ثالث هنگامیکه میرزا علی محمد از بوشهر بشیراز رفت ملا حسین بشرویه که بهره از علم نحو و صرف و اصول و فقه داشت رفت بشیراز و آئین باب را اختیار نموده و دست بیعت بوی داد باب او را روانه کرد که اهالی خراسان را دعوت بیاب کند

ملا حسین آمد باصفهان جمعی را بکیش باب دعوت نمود و از اصفهان آمد بطهران کاغذی نوشت بمحمد شاه و بمیرزا آغاسی وزیر آنها را نیز بکیش باب دعوت نمود

کارداران دولت او را تهدید نمودند از ترس لب فرو بست

کاغذی نوشت بیار فروش بحاجی محمد علی بارفروشی و کاغذی نوشت بقروین بقرة المین که هر دو مرید باب بودند و آندو را دعوت نمود خراسان که آنجا دعوت خود را آشکار کند

چون ملا حسین بشرویه وارد خراسان شد در بالا خیابان منزل گرفت و مشغول اغواء و اضلال خلق شد

حمزه میرزا حاکم خراسان ملتفت شد ملا حسین را محبوس نمود و مریدهای او را متفرق گردانید ملا حسین میان محبس بود تا فتنه سالار و رجب بهادر واقع شد از میان زندان بیرون شد رفت بطهران با حاجی محمد علی بارفروشی بسمنان که رسیدند قره العین را ملاقات نمودند در منزل بدشت یکفر سخی سمنان وارد و او در بین راه بود که برود بمشهد و همدست با ملاحسین بشود

قره العین بی پرده رفت بالای منبر و مرد قریه را دعوت نمود بباب جمعی فریفته آنان شدند اهل قریه بلوی نمودند و آنها را بیرون کردند و اموالشان را غارت نمودند ملا حسین و حاجی محمد علی بجانب بارفروش رفتند و قره العین بجانب مازندران ملاحسین و حاجی محمد علی در بارفروش مردم را دعوت نمودند بباب

ص: 870

مرحوم سعید العلماء کاغذی بکار گذاران دولت نوشت که از فتنه اینها جلوگیری کند

لذا در سبزه میدان بارفروش جنگ بسیار بزرگی واقع شد آخر الامر داعیان باب کوتاه آمده از بارفروش روانه شدند بمزار شیخ طبرسی

ملاحسین حاجی محمد علی بارفروشی را ملقب بحضرت اعلی نمود و هر يك از اصحاب خویش را بنامی میخواند یکی را میگفت تو مظهر امام ثامن هستی و امام رضا نام داری و هر يك را بلقب پیغمبری با امامی ملقب میکرد و میگفت هر يك از ما که کشته شوند بعد از چهل روز باز زنده خواهند شد

آنجا بین مسلمین بایه جنگ نمایانی شد و در آن جنك گلوله بدهان حاجی محمد علی خورد و بجهنم واصل شد

ملا حسین هم زخم و گلوله بر داشته بدرک الاسفل رفت و آنها را در همان مزار شیخ طبرسی زیر خاک نمودند و بقیه اتباعشان را که زنده مانده بودند میان میدان بارفروش در حضور علماء و اعیان و اشراف سر بریدند بعد ملا محمد علی زنجانی که از اتباع باب بود با جمعی از بایه فتنه بسیار بزرگی در زنجان احداث نمودند

آخر الامر ملا محمد علی و جمعی از اتباعش بدست میر اصلائخان بجهنم واصل شدند و بعد از قتل اینها امیر نظام حاضر شد خدمت ناصرالدین شاه و گفت ماده فساد وقتی قطع می شود که علاج میرزا علی محمد بشود این بود که سلطان حکم کرد بحمزہ میرزای حشمة الدوله حاکم تبریز که میرزا علی محمد را بقتل برساند

حشمة الدوله حکم کرد که باب را باسید حسین یزدی و ملا محمد علی ریب آقا سید علی زنوزی که هر دو از اتباع باب بودند هر سه را از محبس بیرون آوردند و در دار الحکومه حاضر نمودند و در مجلس جمعی از بزرگان و علماء هم حاضر شدند و از باب بعضی از سؤالات نمودند که از جواب آنها عاجز شد

بعد حشمة الدوله امر کرد که باب را با دو نفر از اتباعش علناً مقتل برسانند که اگر خفاء کشته شوند بسا باشد که مریدها بگویند که او غائب شده

اولا آنها را میان بازار گردانیدند بعد بردند میان میدان تبریز روز دو شنبه بیست و هفتم (1) شعبان المعظم سنه هزار و دویست و شصت و پنج و باب را با ملا محمد علی بدار کشیدند سربازان فوج بهادران آنها را هدف گلوله کردند

اول گلوله بملا محمد علی رسید رو بیاب کرد که آیا از من راضی شدی

فوج از تهاجم بایه میترسیدند که تفنگ علی محمد بزنند ناگاه تیری بریسمان خورد پاره شد علیمحمد افتاد روی زمین خود را بحجره یکن از سربازان انداخت پس فوراً علی سلطان در کمال قوت قلب بآن حجره داخل شد و او را اخذ نموده بدار آویخته و بدنش را هدف گلوله کردند و جسدش را چند روز در میان شهر گردانیدند آنگاه در بیرون دروازه انداختند و خورد جانوران که سید یحیی پسر سید جعفر کشف که در یزد بود خیر قتل میرزا علی محمد را شنید از یزد حرکت کرد بمملکت فارس آمد او را هم در تبریز بیاب ملحق نمودند

بعد از کشته شدن باب در تبریز شروع شد بدوره بهائیت میرزا حسینعلی بهاء الله صاحب کتاب

ایقان پدر عباس افندی الملقب به عبدالبهاء صاحب کتاب مفاوضات

---

1- در اسرار العقائد 28 ذکر فرموده (ج)

میرزا حسینعلی معشوق قره العین بود وقره العین این شعر از غزل خود را که استقبال از جامی

کرده در مقام معاشقه با میرزا حسینعلی بهاء گفته و اشاره برجعت حسین کرده

من و مهربان مه خوبرو، که چه زد صلاهی بلا برو \*\*\* ینشاط قهقهه شد فرو، که انا الشهید بکربلا

خلاصه بعد که باب کشته شد میرزا حسینعلی و سائر اتباع باب را گرفته بعضی را کشتند و بعضی را حبس نمودند میرزا حسینعلی را اخراج نمودند بجانب بغداد در آنجا کتاب ایقان را بخواش خالوی میرزا علی محمد نوشت

بدانکه شیخ احمد احسانی ابن شیخ زین الدین صاحب شرح الزیارة و غیر آن از تصنیفات عدیده استاد سید کاظم رشتی پر سید قاسم رشتی و محمد کریمخان کرمانی در اول امر داخل در دائره اهل ورع و سداد و از کسانی بود که با و اجازه اجتهاد داده بودند جمعی از علماء مثل سید بحر العلوم و صاحب ریاض و شیخ جعفر صاحب کاشف الغطاء

نقل شده وقتیکه ملاعلی نوری از اصفهان کاغذی باو نوشت در سر کاغذ مینوشت «بابی

انت و امی» وقتیکه مؤلفاتش منتشر شد و بدست علماء رسید مشغول طعن باو شدند و جمعی از اعظام علماء او را تکفیر کردند مثل شیخ محمد تقی شهید ثالث و حاجی ملا جعفر استر آبادی و ملا آقای در بندی و سید ابراهیم صاحب ضوابط و شیخ محمد حسین صاحب فصول و شیخ محمد حسن صاحب جواهر و چون شیخ احمد فهمید که علماء او را تکفیر کردند و مردم از او عدول کردند هجرت نمود بمدینه طیبه و در بین راه سه منزلی مدینه طیبه از دنیا رفت در اوائل سنه هزار و دویست و چهل و سه در سن قریب به نود

آقا سید کاظم رشتی شاگرد مثل پیراهن بدن شیخ احمد بود و مؤلفاتی دارد مثل حجة البالغه و غیر آن که مفهوم نمی شود و گویا بلسان هندی گفته

حاجی محمد کریم خان بعد از سید کاظم رئیس حضرات شیخیه شد و او قائل است بارکان اربعه اول در توحید دوم در نبوت سوم در امامت و خود را رکن رابع میدانست

از شیخ انصاری رحمه الله علیه سؤال کردند معنی رکن رابع چه چیز است که کریمخان خود را رکن رابع میداند

فرمود، محقق در شرایع فرموده «الرکن الرابع فی النجاسات»

وفات کریمخان در سنه هزار و دویست و هشتاد و هشت بود و قبر سید کاظم و کریمخان در کر بلاء معلی است و میرزا علی محمد باب شاگرد سید کاظم رشتی بوده

## امر چهارم - در ذکر از اصحاب حضرت بقية الله في الارضين

بمقتضای بعضی از اخبار معتبره رؤسای آنها سیصد و سیزده نفرند از قبایل مختلفه و بلدان متعدده از فتوحات مکی نقل شده که فرموده «و وزه ائمه من الاعاجم ما فیهم عربی ولكن لا یتکلمون

الا بالعریة لهم حافظ من جنسهم ما عصی الله قط و هو اخص الوزراء و افضل الامناء»

فاضل کامل شیخ فضل الله بن شیخ محمد باقر قاینی بیرجندی در کتاب مصابیح الاحزان فی اشراط قیام صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف از کتاب حجة سید هاشم بحرانی نقل فرموده و روایتش مفصل است و در آن روایت اسم تمام سیصد و سیزده نفر و قبیله و بلد ایشان ذکر شده

منجمله بیست و چهار نفر از طالقاند

ابن اعثم کوفی در کتاب فتوح از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده فرموده و یحن للطالقان

ص: 872

فان الله عز وجل بها كنوز ليست من ذهب ولا فضة ولكن بها رجال مؤمنون عرفوا الله حق معرفته و هم انصار المهدي في آخر الزمان

ظاهراً مراد طالقان مازندران است نه طالقانیکه در طرف افغانستان میباشد

هیجده نفر از اهل قم اند چهارده نفر از اهل کوفه اند دوازده نفر از اول هراتند

دوازده نفر از اهل مروند دوازده نفر از اهل جرجانند نه نفر از اهل بیروتند

هشت نفر از اهل مدائنند هشت نفر از اهل لیشابورند هفت نفر از اهل ری هستند هفت نفر از اهل طبرستان شش نفر از اهل یمن پنج نفر از اهل طوس پنج نفر از اهل تفلیس چهار نفر از اهل همدان چهار نفر از اهل دیلم چهار نفر از اهل سنجان چهار نفر از اهل فسطاط سه نفر از اهل دمشق سه نفر از اهل بصره سه نفر از اهل سجستان سه نفر از اهل رقه سه نفر از اهل خابور دو نفر از اهل مدینه طیبه دو نفر از اهل قومس که سبزوار باشد و بقیه از سایر بلدان و قبائلند

### **فصل ششم : در ذکر بعضی از علائم ظهور حضرت حجة الله عجل الله تعالی فرجه الشریف که در این تاریخ واقع شده است**

منجمله - در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که آن بزرگوار در حجة الوداع علائم اشراط الساعة را بیان فرموده که غالب آنها واقع شده در آن روایت فرموده (فعندها یكون اقوام یتعلمون القرآن لغير الله ویتخذونه مزامیر الخ)

(مزامر بمعنی نای و دف و هر آلت سرور است)

و این زمان قرآن را در جعبه آواز حبس کرده اند و با ساز و تقنی تلاوت می شود ؛

منجمله در وسائل از شیخ صدوق از اصبع بن نباته از حضرت امیرعلیه السلام روایت کرده فرمود (یظهر فی آخر الزمان وهوشر الازمنه نسوة مکاشفات عاریات متبرجات من الدین خارجات فی الفتن داخلات مائلات الی الشهوات مسرعات الی اللذات مستحلات المحرمات فی جهنم خالدات «

یعنی : ظاهر می شود در آخر الزمان و او بدترین زمانهاست زنهاییکه مکشوفند و تعدی کننده و ظلم کننده اند ، مینمایانند زینت خود را بمردان و از دین خار چند و در فتنه ها داخلند مائلند بشهوات سرعت مینمایند در لذات دنیوی محرمات الهی را حلال میدانند و مخلد میباشند در جهنم

و شاید مراد از کاشفات همین لباسهای نازکی است که میپوشند و ساتر بدنشان نیست

این علامت هم فعلاً موجود است

منجمله در ثواب الاعمال از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده فرمود : سیأتی زمان علی امتی لایبقی من القرآن الارسمه ولا من الاسلام الا اسمه یسمون به وهم ابعده الناس منه مساجدهم عامره وهی خراب من الهدی فقهاء ذلك الزمان شرقفاء تحت ظل السماء منهم خرجت الفتنة والیهم تعود

اینهم از علائم واقعه است

منجمله در جلد سماء والعالم از تاريخ قم باسانيد خود از حضرت صادق عليه السلام روايت کرده فرمود «ستخلوا كوفة من المؤمنين  
ويأزرعنها العلم كما تآزر الحية في جحرها ثم يظهر العلم ببلدة يقال لهم قم وتصير معدناً للعلم والفضل حتى لا يبقى في الارض  
مستضعف في الدين حتى المخدرات في -

ص: 873



الحجبال وذلك عند قرب ظهور قائمنا فيجعل الله قم واهله قائمين مقام الحجة ولولا ذلك لساخت الارض باهلها ولم يبق في الارض حجة فيفيض العلم منه الى سائر البلاد في المشرق والمغرب فيتم حجة الله على الخلق حتى لا يبقى احد على الارض لم يبلغ اليه الدين و العلم ثم يظهر القائم عجل الله تعالى فرجه الشريف و يسير سبباً لنقمة الله وسخطه على العباد لان الله لا ينتقم من العباد الا بعد انكارهم حجته «

يعنى ؛ زود است كه خالى بماند كوفه از مؤمنين و جمع شود از كوفه علم چنانچه جمع شود مار در سوراخ خود بعد ظاهر شود علم در شهرى كه گفته مى شود قم و ميگردهد قم معدن علم وفضل تا آنكه باقى نماند بى سواد و مستضعف در دين حتى عروسان در حجله و اين نزد ظاهر شدن حضرت قائم عجل الله تعالى فرجه الشريف است پس قرار ميدهد خداوند قم را و اهل آنرا قائم مقام حجة و اگر نه اين باشد هر آينه فرو برد زمين اهلش را و باقى نماند در زمين حجتى پس افاضه مى شود از قم علم بساير بلادى كه در مشرق و مغرب است پس تمام مى شود حجت خدا بر خلق تا آنكه باقى نماند احدى كه نرسد باو احكام دين و بعد ظاهر مى شود حضرت قائم و ميگردهد همين عالم شدن عموم مردم سبب از براى غضب الهى و سخط او بر بندگانش چون خداوند انتقام نميكشد از بندگان مگر بعد از انكار نمودن بنده حجت او را

این علامت هم خورده خورده ظاهر می شود

منجمله در بحار از غيبت شيخ طوسى از عمره بنت نفيل روايت کرده (قال سمعت الحسن بن على عليه السلام يقول لا يكون هذا الامر الذى تنظرون حتى ييره بعضكم من بعض ويلعن بعضكم بعضاً ويتفل بعضكم فى وجه بعض وحتى يشهد بعضكم بالكفر على بعض قلت مافى ذلك من خير فقال عليه السلام الخير كله فى ذلك عند ذلك يقوم قائمنا فيرفع ذلك كله )

يعنى : شنيدم از حضرت امام حسن عليه السلام كه فرمود نميباشد اين امرى كه شما انتظار او را داريد تا آنكه بيزارى بجويد بعض از شما از بعضى و لعن كند بعض از شما بعضى را و آبدهن اندازد بعض از شما بصورت بعضى و تا آنكه شهادت بدهد بعض از شما بكفر بعضى راوى عرض كرد : نيست در آن خير . فرمود كل خير در همين است زيرا كه در آنوقت حضرت قائم عجل الله تعالى فرجه الشريف ظهور خواهد فرمود پس تمام اينها را از بين بر ميدارد

این علامت هم وقوعش معلوم است

منجمله در اوائل جلد سيزدهم بحار در باب (ماورد من اخبار الله و اخبار النبى صلى الله عليه و آله و سلم بالقائم) از كشف الغمه از ابى نصره روايت کرده : گفت ما نزد جابر بن عبدالله بوديم ، فقال يوشك اهل العراق لا يجنى اليهم قفيز ولا درهم ، قلنا من اين ذاك ؟ قال من العجم يمنعون ذاك ! ثم قال يوشك

اهل الشام ان لا يجيىء اليهم دينار ولا مد ، قلنا من اين ذاك قال من قبل الروم ثم سكت هنيئة ، ثم قال (عليه السلام) قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم من يكون فى آخر امتى خليفة يحثى المال حنا لا بعده عدا

يعنى : جابر بن عبدالله فرمود نزديك است كه باهل عراق داده نشود قفيز و پيمانه و نه درهمى گفتيم از كجا خواهد بود اين منع فرمود از جانب عجم كه منع كنند فرستادن پول را و فرمود نزديك است كه باهل شام داده نشود دينارى و نه مدى

گفتم از کجا خواهد بود این فرمود از قبل روم بعد قدری سکوت کرد فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود (میباشد در آخر امت من خلیفه و جانشینی که مشیت میکند مالرا یکنوع مشیت کردنی و نمیشمارد او را یکنوع شمردنی

این چند وقت است کانه واقع شده

ص: 874

منجمله در بخار از غیبت نعمانی از کعب الاحبار روایت کرده: ( ان القائم من ولد علی علیه السلام له غیبة کغیبة یوسف ورجعة کرجعة عیسی بن مریم ثم یتظهر بعد غیبة مع طلوع النجم الاخر و خراب الزوراء وهی الری الخ)

ری فعلا مخروبه است در نزدیک طهران واقعت

چنانچه از علامه مجلسی از مفضل بن عمر روایت شده فرمود با معضل ( اتدری اینما وقعت الزوراء قلت الله وحجته اعلم ، فقال اعلم یا مفضل ان فی حوالی الری جبلا اسود ابنتی فی ذیلہ بلدة تسمى بالطهران وهی دار الزوراء التی تكون قصورها كقصور الجنة ونسوانها كحور العین و اعلم یا مفضل ، انهن یتلبسن بلباس الکفار ویتزین بزى الجبابة ویرکبن السروج ولا یتمكن لازلواجهن ولا تقى مساكن الازواج لهن فیطلبن الطلاق منهم و یکتفی الرجال بالرجال والنساء بالنساء و تشبه الرجال بالنساء والنساء بالرجال فانك ان ترد حفظ دینك فلا تسكن فی هذه البلدة ولا تتخذها مسکناً لأنها محل الفتنة وفرمنها الى قلة الجبال ومن الحجر الى الحجر كالشعلب باشباله

مخفی نماناد احوالات حضرت حجة عجل الله تعالی فرجه الشریف و تکالیف شیعیان را در زمان غیبت آن سرور و ذکر کسانیکه در غیبت صغری و کبری شرفیاب حضور انورش شدند انشاء الله در مجلد مستقلى خواهم نوشت

علمای اعلام در این مقام تصنیفات زیادی فرموده اند و بهترین کتب فارسی در این خصوص که بطبع رسیده کتاب (نجم الثاقب) و کتاب ( دار السلام ) شیخ محمود عراقیست

## خاتمه

## اشاره

چون این خاتمه حالات خاتم الاوصیاء علیه السلام است مناسب دیدم که از حالات خاتمه و عاقبت امور خودمان شرحی گفته شود

«نرجوا من الله ان يجعل خاتمة امورنا خیراً»

لابد است در اینمقام از ذکر سه امر :

## امر اول - در بعضی از حکایات متعلقه بشیاطین عدیله

كما فی القرآن المجید حکایة عن الشیطان العنید (فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین) ظاهر آیه شریفه یعنی قسم بعزت تو هر آینه من بندگانت را گمراه میکنم مگر بندگانی را که در عبودیت و عبادت تو مخلص باشند

بدانکه شیطان معرفت داشت بعزت و کبریائی خداوند معذک قسم یاد نمود باغوا نمودن خلق مگر بندگان مخلص الهی را که از اغوا نمودن آنها عاجز است

ملاحظه بفرمائید شیطانی که قسم خورد نزد آدم و حوا که از برای آنها ناصحست چنان در قرآن مجید است ( وقاسمهما انی لکما لمن الناصحین ) معذک کاری کرد که آنها را از بهشت خارج نمود و با ما که قسم یاد نموده اغوا نماید خیلی مشکل است که بتوانیم از شرش ایمن شویم بلی هنیئاً للمخلصین که شیطان بر آنها تسلطی ندارد

در مواضع المتقين روايت کرده در بی اسرائیل عابدي مرور نمود بدرختی که مردم او را عبادت میکردند رفت بمنزل خود و تبری برداشت و بالاغ خود سوار شد و رفت بجانب آندرخت که او را قطع نماید ، در بین راه شیطان بصورت انسان او را ملاقات کرد گفت کجا میروی گفت درختی

ص: 875

است که مردم او را عبادت می کنند میخواهم او را قطع کنم شیطان گفت ترا چه کار است باه آندرخت بگذار او را بحال خودش عابد قبول نکرد با شیطان دست بگریبان شد و او را زد بزمین ، شیطان گفت درخت را قطع مکن من هر روزی چهار درهم زیر فراشت میگذارم او را بگیر و تصرف کن ، عابد گفت آیا این کار را خواهی کرد ؟ گفت بلی من ضامنم که همه روزه این کار را بکنم

پس عابد برگشت بمنزل خود و درخت را قطع نکرد ، دو یا سه روز دراهم را زیر فراش خود دید ، بعد چیزی ندید ، تبر را برداشت و بلاغ خود سوار شد میرفت که درخت را قطع کند باز شیطان را بصورت انسانی ملاقات کرد گفت کجا میروی ؟

گفت درختی است که مردم او را عبادت می کنند میروم او را قطع کنم ، شیطان بصدای هولناکی باو خطاب کرد گفت برگرد عابد برنگشت شیطان با او دست بگریبان شد و عابد را زد بزمین ، عابد گفت چه شده دفعه اول من بتو غالب شدم ، ایندفعه تو بمن غالب شدی گفت دفعه اول خروجت از منزل و غضبت برای خدا بود لذا مرا بزمین زدی این مرتبه خروجت و غضبت جهت آن بود که دراهم بتو نرسید من بر تو غالب شدم

عمده خوف از شیطان عند الاحتضار است

چنانچه در معالم الزلفی از کتاب ارشاد المسترشدين فخر المحققين ولد علامه نقل کرده که عدیله وقت مرگ واقع می شود شیطان میآید و عدول میدهد انسان را وقت مرگ که او را از ایمان خارج کند

در لثالی الاخبار است که در خبر وارد شده شیطان میآید ببالین محتضر و طرف چپش می نشیند و میگوید دیدی عاقبت امر خود را ؟ بگو خداوند دو تاست تا از این شدت نجات بیایی ، لهذا علما فرموده اند که اشد حالات انسان حال نزع روحست چون در این حالت شیطان فرصت می بیند که ایمان او را بگیرد چون در آن وقت تشنه می شود شیطان بالای سرش میآید و قدح آب سردی میآورد مؤمن آن آب را خواهش میکند شیطان میگوید بگو پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دروغ گفته تا آب را بدهم

پس اگر دارای شقاوت باشد او را اجابت میکند و از دنیا میروود کافراً اگر دارای سعادت باشد شیطان را از خود دور میکند انتهى ما عن لثالی الاخبار

وقتیکه انسان تأمل نماید تصدیق میکند که در آنحالت احتضار خیلی خوف رفتن ایمان است جهتش آنستکه در آنحالت انسان خود را غریق دریاهاى بلیات و از همه جهت بیچاره می بیند چون تمام آن شدائد در آنحالت توجه بشخص محتضر میکند از شدت مرض و وجع و کلاله زبان و کوری چشم و رفتن سایر قوای بشریه و جزع و اضطراب و گریه عیال و اولاد و اقارب و میدانند که جمیع حیثیات از شخص گرفته می شود از روح و اولاد و اقارب و مناصب و سایر شئوناتی که شخص در داردنیا بجهت تحصیل هر يك از آنها عمرها و مالها صرف کرده و مشقت های زیاد تحمل نموده و میدانند که فراق و جدائی از اینها جدائی است که ابد الابد امید برگشتن ندارد

و ایضا میدانند که بعد از این ساعت وارد می شود بظلمت لسعد و حیداً فریداً با این شدائد یکنفر هم می بیند که او را سرزنش میکند و میگوید دیدی نتیجه بندگیت بخدا چه شد دیدی که خداوند چگونه بین تو و دوستانت میخواهد جدائی بیندازد پس مرا اطاعت کن و از برای من يك سجده بکن و لو باشاره تا من ترا از جمیع این شدائدی که در حال صحت نمیتوانستی عشر از اعشار

او را تحمل نمائی نجات بدهم!؟

پس در اینحالت چگونه از تسویلات شیطانی شخص خلاص و آسوده می شود (اعاذنا الله تعالى وجميع المؤمنين من تسویلاته)

چنانچه در قرآن مجید میفرماید (كمثل الشيطان اذ قال للانسان اكفر فلما كفر قال انى برىء منك الخ)

ذکر می شود بعضی از حکایات مناسب این مقام و اقتضای می شود بذکر هشت حکایت

حکایت اول - در لئالی الاخبار از ابی زکریای زاهد نقل کرده

وقتیکه وفاتش رسید صدیقش آمد بعبادت او در حالیکه در سكرات مرك بود تلقین کرد باو دو مرتبه کلمه طیبه «لا اله الا الله محمد رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم على ولى الله» را، ابی زکریا اعراض نمود در مرتبه سوم گفت لا اقول و غش کرد، صدیقش تعجب کرد بعد از ساعتی در خود خفتی دید چشمش را باز کرد گفت آیا شما بمن چیزی تلقین کردید؟ گفتند بلی سه مرتبه بشما این کلمات طیبه را تلقین کردیم در مرتبه سوم گفتی لا اقول

گفت شیطان ببالین من آمد با قدح آبی بدست راست من ایستاد و قدح را حرکت داد گفت آیا محتاج آب هستی؟ گفتم بلی گفت بگو عیسی ابن الله: من از او اعراض کردم باز بطرف پای من ایستاد باز همین کلمه را تلقین کرد من نیز از او اعراض کردم، در مرتبه سوم گفت بگو لا اله الا الله گفتم نمیگویم پس قدح را زد بزمین و از من گریخت من متغیرانه در جواب او گفتم «لا اقول»

من کلام ابلیس را رد کردم نه کلام شما را من شهادت میدهم «ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و ان علیا ولی الله علیه السلام»

حکایت دوم در منازل الاخره محدث قمی نقل فرموده

شخصی از تلامذه فضیل بن عیاض مریض شد و او اعلم تلامذه او بود پس فضیل او را عیادت کرد و نشست بالای سرش او را محتضر دید مشغول شد بخواندن سوره یس محتضر گفت نخوان، فضیل سکوت نمود بعد گفت بگو (لا اله الا الله) گفت نمیگویم و من بیزارم از او و بهمین حال از دنیا رفت. فضیل از مشاهده اینحالت خیلی مضموم شد آمد بمنزلش و از منزل خود بیرون نشد تا آنکه آن تلمیذش را در خواب دید که ملانکه عذاب او را بجهنم میکشند

فضیل گفت تو اعلم تلامذه من بودی چرا وقت مردن معرفتت سلب شد و بسوء خاتمه از دنیا رفتی گفت من بواسطه سه خصلت مبتلا بسوء خاتمه شدم:

اول آنکه در دنیا تمام و سخن چین بودم دوم آنکه حسود بودم سوم آنکه مریض شدم طیب بمن گفتم لابد هستی که همه ساله یکقدح شراب بخوری والا هلاک میشوی منم میآشامیدم، این سه خصلت باعث سوء عاقبت من شد

حکایت سوم - در کشکول بهائی است که بعضی از مترفین که بنام و نعمت پرورده بود محتضر

شد هر قدر تلقینش میکردند کلمه توحید را این بیت را میخواند:

يارب قائله يوماً وقد تعبت \*\*\* اين الطريق الى حمام منجاب

سببش اين بود زن عفيفه حسنائى از منزل خود بيرون شد كه برود بحمامى كه معروف بود بحمام منجاب راهش را بلد نبود ، قدرى راه رفت  
بتعب افتاد مردى را ديد كه در خانه اش ايستاده

ص: 877

بود سؤال کرد راه حمام منجباب کجاست؟ آنمرد گفت اینجاست (اشاره کرد بمنزل خود)

چون ضعیفه داخلشد آنمرد درب را بروی بست، ضعیفه ملتفت بمکر او شد کمال رغبت و میل را اظهار کرد گفت خوبست بجهت ما طعامی ابتیاع نمائی با قدری از بوی خوش وزود مراجعت نمائی آن مرد چون کمال رغبت و میل او را دید در کمال اطمینان رفت بیازار که غذا خریده بیاورد ضعیفه برخاست و از در خانه بیرون شد و گریخت، این بود که آنمرد بهوای آنزن بود و مضمون این بیت را در قلبش متذکر بود تا وقت احتضارش

نظر کن ببین اراده معصیت نمودن اینمرد چگونه اورامانع شد از اقرار بشهادت در وقت مرگ و آن شعری را که باد از معشوقه او بود وقت مرگ بر زبانش جاری شد، پس چه خواهد بود حال کسی که بی پروا در معصیت خدا باشد و معشوقات متعدده در دار دنیا داشته باشد

حکایت چهارم - در روض الریاحین است

روایت شده مردی که همیشه فروش بود و از خدا غافل بود چون وقت احتضارش رسید هر قدر می گفتند بگو (لا اله الا الله) میگفت (حزمة بفس) یعنی (یک خرمن هیزم بیک فاس)

حقیر میگویم نظر کن ببین این مرد که عادت کرده بود بگفتن حزمة بفس در حال صحت خود وقت مرگ هم همین سخن بر زبان او جاری شد پس خوبست انسان در حال صحت زبانش را عادت بدهد بگفتن شهادتین تا وقت مرگ هم بزبانش جاری بشود

حکایت پنجم - استاد حقیر مرحوم حجة الاسلام آقا میر سید علی حائری یزدی نقل فرمود: در یکی از قرای اصفهان مردی محتضر شد در آن قریه عالم زاهدی بود از او استدعا نمودند که بیاید ببالین آن محتضر و شهادتین را تلقین او بنماید

آن عالم زاهد آمد و تلقین نمود با و شهادتین را محتضر هم میگفت (لا اله الا الله)

آن عالم صدای شخصی را می شنید که میگفت صدق عبدی محتضر میگفت یا الله آن شخص میگفت لبیک عبدی، آن عالم متغیر شد گفت تو کیستی که او یا الله میگوید و تو لبیک میگوئی گفت خدای او من هستم و او بنده خالص منست و سالهاست که اطاعت میکند مرا و اوامر مرا امثال می کند!

عالم گفت مگر تو کیستی گفت من شیطان هستم!

حکایت ششم - جناب سیداجل آقا سید عبدالله توسلی نقل فرموده از والد ماجدشان سید حبیب الله شیرازی پسرعم مرحوم آیت الله حاجی میرزا حسن شیرازی رحمة الله

علیه و او از برادرش عالم مؤید آقا میرزا محمد رضا نقل فرموده

در نجف اشرف شخصی از صلحاء و اهل علم از من استدعا نمود که برویم بعیادت مریضی از

اهل علم و فضل، پس من اجابت نمودم و با ایشان رفتم بعیادت آن مریض و او را در شدت دیدم حتی آن که گمان کردم تا شام زنده نخواهد بود چون دیدم کسانش خیلی مضطرب هستند یک دوائی یک دوائی که یقیناً مضر نبود گفتم و از خانه بیرون شدم - چون فردا صبح



شد مشرف شدم بحرم حضرت امیر علیه السلام دیدم همان شخصی که دیروز با او بیعادت آن مریض رفته بودیم میان حرم مشرف است از حال مریض سؤال کردم گفت دیروز که شما رفتید آنشخص محتضر شد یکی از رفقاییش مشغول شد بخواندن دعای عدیله چون باین فقره رسید (و اشهدان الائمة الابرار والخلفاء الاخیار ) مریض اعراض کرد و صورت برگردانید بفارسی گفت (این اول حرفست) ماخیلی مضطرب شدیم

دو مرتبه مشغول خواندن دعای عدیله شد چون باز باین فقره از دعا رسید ثانیاً گفت (این

ص: 878

اول حرف است) اضطراب ما زیادتر شد ثالثاً باز مشغول شد خواندن دعای عدیله پس مریض مغمی علیه شد و چشمش را روی هم گذارد لمحہ نگذشت کہ پیشانیش عرق کرد و نفسش بشماره افتاد پس ما مأیوس شدیم از حیاتش قدری نگذشت کہ عرق تمام بدنش را گرفت و چشمهایش را باز کرد و با دستش اشاره کرد بصندوقی کہ در گوشهٔ خانه بود و امر کرد کہ سر او را باز کنند و از میان او یک ورقه را بیرون آورد و پاره کرد

من کہ شنیدم رفتم بیدن او دیدم نشسته و تکیه داده برو ساده سؤال کردم از قضیه اش گفت من بکسی پنج تومان پول قرض داده بودم و سند از او گرفته بودم هر وقت کہ میگفت (واشهد ان الائمة الابرار الخ) میدیدم شخص محاسن سفیدی سرصندوق ایستاده و همین سند را بدست گرفته میگوید اگر گفتم این کلمه شهادت را این سند را پاره میکنم

من از کثرت محبتی کہ داشتم باین سندراضی نمیشدم کہ این کلام را بگویم و چون خداوند منت بر من نهاد و مرا شفا داد سند را پاره کردم فعلاً مانعی ندارم از اقرار بشهادت حقہ

حکایت هفتم سید جل سابق الذکر حکایت کرد از عالم فاضل شیخ محمد علی شوشتری چون سید اجل حجة الاسلام مرحوم حاجی میرزا اسمعیل شیرازی پسر عم مرحوم آیه الله سابق الذکر در سامراء مریض شد او را آوردند بکاظمین علیه السلام بجهت سهولت طبیب و دواء جناب حجة الاسلام آقای میرزا علی آقا پسر آیه الله شیرازی هم با بعض دیگر از اجله علماء با ایشان آمدند به کاظمین علیه السلام پس اجاره کردند منزلی را و اطباء را از بغداد آوردند و خیلی سعی کردند معالجه نشد و روز بروز مرض شدت کرد تا آنکه ایشان محتضر شدند پس در آنحالت سید نظر فرمود بطرفی کہ در آنطرف احدی نبود و صورت بر گردانید و بفارسی فرمود هر کسی را راه ندهید پس مانظر کردیم احدی را در آنطرف ندیدیم

ثانیاً نظر فرمود و صورت بر گردانید و اظهار اشمئزاز کرد و فرمود گفتم هر کس را راه ندهید مرتبه سوم نظر فرمود گفت آیا منزل باجاره ما نیست چرا این مرد را در اینجا راه داده اید

متحیر شدیم کہ آن مرد کیست کہ ما او را نمی بینیم

بعد مشغول شد خود آنمرحوم بقرائت ادعیه استفاده از شیطان آن وقت فهمیدیم کہ آن شخص شیطان بوده بعد از لمحہ مرحوم سید از دنیا رحلت فرمود و جنازه شریفش را نقل فرمودند بنجف اشرف و آنجا دفن کردند

حکایت هشتم زوجه مرحوم عالم عامل الحاج شیخ محمد رضا المرورید نقل کرده کہ چون وفات جناب آقا شیخ محمد رضا نزدیک شد تیمم کردند بجهت نمازشان و نشسته نماز خواندند از شدت مرض پس نظر کرد بزایه حجره و گویا خطاب کرد بکسی و گفت (لعن الله

الشیطان) بمحبتی کہ دارم بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و اولاد معصومینش نمیگذارم تو نزدیک من بیائی و بعد از لمحہ از دنیا رحلت فرمود رحمة الله علیه

امردوم بدانکہ مستفاد از اخبار معتبره آنستکہ حضرات معصومین صلوات الله علیهم اجمعین ببالین محتضر حاضر میشوند و قدر متیقن حضور

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وامیر المؤمنین علیه السلام است و اخبار کثیره دلالت بر این معنی دارد

در فروع کافی از عقبه روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود ای عقبه قبول نمی کند خداوند روز قیامت از بندگان خود مگر این امری را که شما دارا هستید که محبت و ولایت اهل البیت

ص: 879

باشد و نیست بین احدی از شما و بین آنکه ببیند چیزی را که چشمش روشن شود مگر جانش برسد بحلقومش ، بعد حضرت تکیه داد معلى بن خنيس بعقبه چشمك زد که سؤال کند که چون جانش بحلقومش برسد که را می بیند ، سؤال کرد ، حضرت فرمود می بیند ، زیاده برده مرتبه سؤال کرد که را می بیند در هر مرتبه حضرت می فرمود می بیند در آخر حضرت نشست فرمود یا عقبه دست بر نمداری تا بدانی عرض کردم بلی یا بن رسول الله انما دینی مع دینک یعنی دین من تابع دین شما هست پس هرگاه دین من از دستم برود در آن خسران و عذاب ابدی خواهد بود و من هر ساعت ممکن نمی شود که خدمتتان برسم و از شما سؤال کنم پس عقبه گریان شد حضرت بحال او رقت کرد فرمود بریها والله

عرض کردم پدر و مادرم فدای شما آن دو نظری را که می بینید کیستند فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله است و امیر المؤمنین علیه السلام ای عقبه مؤمنی از دنیا نمی رود تا آندو بزرگوار را ببیند الخ

در بحار از شیخ مفید روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بامیر المؤمنین علیه السلام فرمود ( ان محبیک یفرحون فی ثلثه مواطن عند خروج انفسهم وانت هناك تشهدهم وعند مسائلة فی القبور وانت هناك تلفنهم وعندا العرض علی الله وانت هناك تعرفهم )

در فروع کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود مؤمن که وقت مرگ اشک بچشمش ظاهر می شود آنوقتی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را می بیند و مرور می شود آیا ندیده شخصی را که می بیند محبوبش را خنده میکند و چشمش باشک می آید

از بعضی از اخبار استفاده می شود حضور خمسۀ طاهره بیالین محتضر

در کشف الغمه از حضرت باقر علیه السلام و حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمودند ( حرام علی روح ان تعارق جسدها حتی ترى الخمسة محمداً وعلیاً و فاطمة والحسن والحسين (علیه السلام) بحيث تقرعینها أو تسخن عینها

از بعضی از اخبار استفاده می شود حضور تمام چهارده معصوم علیه السلام بیالین محتضر در ثالث بحار از دعوات راوندی از حضرت جواد الائمه علیه السلام روایت کرده فرموده شخصی از اصحاب حضرت رضاعلیه السلام مریض شد حضرت بعیادت او تشریف برد فرمود چگونه است حال تو

عرض کرد بعد از شما مرگ را ملاقات کردم (مرادش شدت مرض بود) فرمود چگونه مرگ را دیدی عرض کرد شدیداً الیماً فرمود تو بعضی از حالات مرگ را دیده مردم دو قسمند بعضی استراحت میافتند بمردن و بعضی براحت میاندازند از مردنشان پس تجدید کن ایمان بخدا و ولایت ائمه هدی را تا آنکه از مردن براحت بیفتی ، آن مریض چنین کرد بعد عرض کرد یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این ملائکه پروردگار است که با تحیات و تحف سلام می کنند بشما و در مقابل شما ایستاده اند اذن بدهید بنشینند حضرت رضاعلیه السلام فرمود بنشینید ای ملائکه پروردگار من

بعد بمریض فرمود سؤال کن از ملائکه پروردگار که آیا مأمورند که در مقابل من بایستند

مریض از آنها سؤال کرد گفتند اگر جمیع ملائکه هائیکه خداوند خلق فرموده خدمت شما حاضر شوند هر آینه در مقابل شما بایستند و بنشینند تا بآنها اذن بدهید همچنین خداوند امر فرموده

بعد مريض چشمش را بهم گذارد عرض کرد السلام عليك يابن رسول الله اين شخص شما هست با اشخاص محمد و کسانی که بعداوه  
ستند از ائمه اطهار و از دنیا رفت

امر سوم ظاهر مستفاد از بعضی از اخبار آنستکه آمدن شیاطین عدیله ببالین محتضر قبل

(ج 55)

ص: 880

از حضور حضرات معصومین و قبل از حضور ملك الموت است بجهت آنکه آمدن شیاطین بجهت گرفتن ایمان محتضر است پس لابد است که آمدن شیاطین مدیله در حالت کمال عقل و کمال شعورش باشد و بودن محتضر در دائره مکلفین بحیثی که باب توبه بر او مفتوح باشد و ایمان و کفرش در اینحالت مؤثر باشد و چشم و گوشش بعالم دنیا باز باشد و بحسناتش مثاب باشد و در سیئاتش معاقب باشد و منجزات و وصایایش صحیح باشد و توبه اش مقبول باشد پس در آن هنگام شیاطین عدیله میآیند که ایمانش را بگیرند

از حکایات سابقه معلوم می شود که بعضی از مریضها در حال شدت مرض با شیاطین تکلم کرده اند و بعد از افاقه از مرض حکایت کرده اند مکالمه شان را با شیاطین و کیفیت تدلیس نمودن شیاطین بجهت اخذ ایمانشان

واما حضور حضرات معصومین ظاهر آنستکه در حال خروج محتضر است از دائره مکلفین و باز شدن چشم و گوش اوست بعالم آخرت و در حال انسداد باب توبه است بروی او و بآخر رسیدن ساعات عمر اوست و در هم پیچیده شدن صحیفه عملش هست و رسیدن او ان مجازاتش هست که احدی مطلع نمی شود بغیر محتضر

اگر گفته شود پس نمره تشریف آوردن حضرات معصومین در این حالت بیالین محتضر چه چیز است در جواب گفته می شود

اول توصیه بحضرت ملك الموت که بر محبتشان رفق و مهربانی بنمایند در قبض روحش

ثانیاً - بجهت آنکه تشریف آوردن ایشان آسان شود به محبتشان شدائد موت و نزع روح

ثالثاً - بجهت آنکه بتشریف آوردن ایشان سهل می شود بر محبتشان مفارقت دنیا ولدانند آن

رابعاً - آنکه شاید در آنحالت شدت بچشانند به محبتشان بعضی از لدانند اخرویه را

پس ای سادات وای موالیان التماس میکنیم از فضل و احسان شما که هنیئه قبل حال احتضار تشریف بیاورید بجهت آنکه شیاطین عدیله را از ما طرد و دور بفرمائید

اگر گفته شود ما حاضر میشویم بیالین محتضرین و در نزد آنها احدی را نمی بینیم نه از حضرات معصومین و نه از شیاطین عدیله

جواب داده می شود خداوند قادر است که آنها را از نظرهای خلق محجوب نماید بجهت پاره از مصالح واما بنظر محتضر بیایند

چنانچه در اخبار عامه و خاصه وارد شده در تفسیر قوله تعالی «وجعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالاخرة حجاباً مستوراً» که خداوند مخفی فرمود شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را از دشمنانش با آنکه دوستانش او را میدیدند و احتمال هم میرود که حضورشان باجساد مثالیه لطیفه باشد که نبیند آنها را بغیر محتضر

چنانچه در اخبار کثیره وارد شده که ارواح اموات در عالم برزخ متعلق می شود باجساد مثالیه و ممکنست که از برای هر يك از ائمه علیه السلام اجساد مثالیه کثیره باشد پس اگر اتفاق بیفتد قبض ارواح کثیره در آن واحد در مشارق و مغارب از زمین ممکنست آنها با اجساد مثالیه در سربالین همه آنها حاضر شوند

در بعضی از فضایل و اخلاق کریمه خمسۀ طیبۀ طاهره صلوات الله علیهم اجمعین

ذکر می شود در ضمن پنج فصل

### فصل اول : در اجمالی از فضایل و اخلاق کریمۀ حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم

ذکر می شود در ضمن پنج امر

### امر اول - در اشاره بعلم آنبرگوار نسبت بسایر انبیاء

در اصول کافی باسناد خود از حضرت صادق علیه السلام روایت فرموده

فرمود حضرت عیسی بن مریم (علیه السلام) عطا کرده شد دو حرف از هفتاد و دو حرف اسم اعظم و حضرت موسی عطا کرده شد چهار حرف و حضرت ابراهیم عطا کرده شد هشت حرف و حضرت نوح عطا کرده شده پانزده حرف و حضرت آدم عطا کرده شد بیست و پنج حرف و خداوند تبارک و تعالی جمع فرمود کل اینها را از برای حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود اسم اعظم الهی هفتاد و سه حرف است و عطا کرده شد بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم هفتاد و دو حرف و محجوب شد از او یک حرف واحد

بیان بعضی از شارحین احتمال دادند که مراد این باشد که بحضرت عیسی دو حرف عطا کرده شد زائد بر آنکه بانبیای قبلش عطا کرده شده بود و همچنان بحضرت ابراهیم و موسی و نوح پس گویا فرموده خداوند بحضرت آدم بیست و پنج حرف از حروف اسم اعظم عطا فرمود و بحضرت

نوح چهل حرف و بحضرت ابراهیم چهل و هشت حرف و بحضرت موسی پنجاه و دو حرف و بحضرت عیسی پنجاه و چهار حرف و بحضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم هفتاد و دو حرف از حروف اسم اعظم عطا فرمود

### امر دوم - در اشاره بعلم آن بزرگوار

در امالی شیخ صدوق از امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت کرده که فرمود مرد یهودی از حضرت

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چند دینار طلبکار بود مطالبه کرد حضرت فرمود نیست نزد من چیزی که بتو بدهم

یهودی گفت یا محمد از تو مفارقت نمیکنیم تا طلبم را بدهی حضرت فرمود پس من با تو همینجا مینشینم ، حضرت نشست تا آنکه نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح را در همان موضع بجا آورد اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آن یهودی را تهدید می نمودند حضرت بآنها نظر نمود فرمود چه میخواهید از این مرد عرض کردند یا رسول الله یهودی شما را حبس کند حضرت فرمود پروردگارم مرا

مبعوث نفر موده که بمعاهدی یا بغیر او ظلم کنم

پس چون روز بلند شد یهودی گفت «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمداً عبده ورسوله» نصف مالم را در راه خدا  
بذل کردم قسم بخدا که من بشما چنین جسارتی نکردم

ص: 882



مگر بجهت آنکه ببینم اوصاف تو مطابقست با آنچه در تورات دیده ام که خداوند فرموده

محمد بن عبدالله تولدش در مکه است و هجرتش بمدینه و غلیظ القلب نیست و فریاد زنده و ناسزا گوینده نیست

و من شهادت میدهم بوحدانیت پروردگار و اینکه تو پیغمبر خدا هستی این مال منست حکم

بفرما در او بآنچه خداوند فرموده (آن یهودی مال زیادی داشت)

در زهر الربیع است یكروز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از مدینه طیبه بیرون شد دید مرد عربی سر چاه از برای شتر خود آب میکشد - فرمود آیا اجیر میخواهی که از برای شترت آب بکشم عرض کرد بهر دلوئی سه خرما اجرت میدهم ؛ حضرت راضی شد يك دلو آب کشید سه خرما اجرت گرفت بعد آن بزرگوار هشت دلو دیگر کشید ریسمان قطع شد و دلو افتاد میان چاه

اعرابی غضبناک شد جسارت نمود وسیلی بصورت مبارکش زد و بیست و چهار خرما پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اجرت داد ، حضرت دست میان چله کرد و دلورا بیرون آورد

اعرابی این حلم حسن و خلق را که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دید دانست که آنحضرت برحق بوده پس رفت و کاردی تحصیل نمود و دستش را که به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جسارت کرده بود قطع کرد و مغشياً علیه افتاد بر روی زمین قافله از آن راه گذشتند دیدند این شخص دستش قطع شده و مغشياً علیه افتاده پس پیاده شدند و آب بصورتش پاشیدند چون بهوش آمد گفتند ترا چه شده گفت «لطمت وجهه محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) فاخاف ان یصیبنی العقوبة»

پس برخاست و دست قطع شده خود را بدست دیگر گرفت آمد خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دید بعضی از اصحاب نشسته اند گفتند چه میخواهی گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حاجتی دارم

سلمان او را برد بخانه حضرت فاطمه زهراء علیها السلام دید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته و حسنین را روی زانوی مقدس نشانیده اعرابی عذر خواهی نمود حضرت فرمود چرا دستت را قطع کردی عرض کرد من نمیخواهم دستی را که بصورت نازنین شما لطمه زده باشد حضرت او را تکلیف با سلام فرمود عرض کرد اگر شما پیغمبر برحقید دست قطع شده مرا اصلاح کنید پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دست قطع شده اش را بموضع خود گذارد فرمود (بسم الله الرحمن الرحیم) و نفسی کشید و دست مبارك مالید دستش بحال اولیه برگشت پس اعرابی اسلام آورد

### امر سوم - در اشاره بتواضع وحسن خلق آن بزرگوار

در خصال باسانید خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده از جد بزرگوارش حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود «خمس لا ادعهن حتی الممات الأكل علی الحضيض مع العبيد و ركوبی الحمار موكفا و حلب

الغنم یددی و لبس الصوف والتسلیم علی الصبیان لیكون سنه من بعدی»

یعنی پنج چیز است که من تاوقت مرگ آنها را ترک نمیکنم

اول - غذا خوردن در روی زمین با بندگان دوم سوار شدن بر الاغ معیوب

سوم - دوشیدن ماده بز و گوسفند چهارم پوشیدن لباس پشمین

پنجم سلام کردن بر اطفال تا آنکه این سنت جاریه بشود بعد از من

در مکارم الاخلاق از انس بن مالک روایت کرده : اعرابی ملاقات کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را و ردای آنحضرت را گرفت چنان بشدت کشید که گفت دیدم صفحه گردن نازنین آنحضرت از فشار حاشیه ردا کبود شده بود عرض کرد یا محمد امر کن از مال الله که نزد تو هست بین بدهند بمن بدهند حضرت نظر

ص: 883

فرمود باو و تبسم کردو امر کرد که باو عطا کنند

در امالی شیخ صدوق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده

اعرابی دوازده در هم آورد خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم حضرت فرمود یا علی بگیر این درهم را و از برای من جامه خریداری بنما که بپوشم امیر المؤمنین علیه السلام جامه خرید بدوازده درهم آورد خدمت آنبزرگوار فرمود اگر بشود معامله را اقاله بنما

حضرت آمد نزد فروشنده و معامله را اقاله نمود و درهم ها را پس گرفت آورد نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آنحضرت با حضرت امیر علیه السلام رفتند ببازار که جامه بخرند دیدند جاریه میان راه نشسته گریه میکند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چرا گریه میکنی عرض کرد اهل من بمن چهار در هم داده بودند که برای آنها از بازار چیزی بخرم حال آن چهار در هم گم شده میتراسم دست خالی بروم بمنزل

حضرت چهار درهم بآن جاریه داد و تشریف برد ببازار و جامه بچهار درهم خرید و پوشید و پروردگار نمود ناگاه دید مرد برهنه در بین راه ایستاده میگوید هر کس مرا بپوشاند خداوند از جامه های بهشتی باو بپوشاند پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پیراهن را بیرون آورد و آن برهنه را پوشانید دو مرتبه رفت بچهار درهم باقیمانده جامه دیگر خرید و پوشید خواست مراجعت کند بمنزل دید هنوز جاریه میان راه نشسته فرمود چرا نرفتی بمنزل خود عرض کرد دیر شده است میتراسم بروم مرا بزنند حضرت فرمود مرا راهنمایی کن بمنزل خود ، پس با آن جاریه رفت تا در منزلشان ، فریاد زد السلام علیکم یا اهل الدار جواب ندادند ، دو مرتبه سلام کرد باز هم جواب ندادند ، مرتبه سوم سلام کرد جواب دادند « وعلیک السلام یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ورحمة الله وبرکاته »

فرمود چرا دو مرتبه سلام کردم جواب ندادید عرض کردند بیشتر میل کردیم از برای ما طلب رحمت بنمائی حضرت فرمود این جاریه دیر کرد آمدنش از او مؤاخذه نکنید

عرض کردند یا رسول الله ما او را در راه خدا آزاد کردیم بجهت آمدن شما ، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود الحمدلله من ندیدم دوازده درهمی که برکتش از این بیشتر باشد دو نفر عریان را پوشانید و جاریه بواسطه او آزاد شد

### امر چهارم - در اشاره بزهده آن بزرگوار

در امالی شیخ طوسی از اسامه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده گفت

عرض کردم بما رسیده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هیچوقت سه روز از نان گندم سیر نخورده حضرت صادق علیه السلام

فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هرگز نان گندم نخورده ، راوی عرض کرد پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چه چیز میل می فرمود

فرمود اگر مییافت نان جو میل میکرد و شیرینی آنبزرگوار هم خرما بود

در بحار از کتاب تمحیص روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام فرمود مردی از انصاریک صاع رطب هدیه آورد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بخادمه فرمود برو ببین میان خانه کاسه یا طبقی یافت می شود که این رطبهارامیان او بریزیم ، داخلشد و بیرون شد و

گفت نیافتم ظرفی پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باردای نازنین زمین را پاکیزه کرد فرمود خرما را روی زمین بریزید

### **امر پنجم - در اشاره بعبادت های آن بزرگوار**

در مستدرک الوسائل از دعالم الاسلام روایت کرده وقتیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شروع میفرمود بوضو گرفتن رنگ نازنیشان زرد میشد عرض کردند یا رسول الله چرا وقت وضو گرفتن رنگ نازنیشان تغییر میکند میفرمود میخوامم در مقابل پادشاه عظیمی بایستم

ص: 884

از لب اللباب قطب راوندی نقل کرده که فرموده وقتیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بنماز میایستاد از سینه مبارکش صدائی مثل صدای جوشش دیک شنیده میشد در عدة الداعی از عایشه روایت کرده

که گفت کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يحدثنا ونحدثه فاذا حضرت الصلوة فكأنه لم يعرفنا ولم نعرفه

مخفی نماناد که از این روایت شریفه استفاده می شود منتهای خشوع این بزرگوار در مقام عبادت پروردگار

الحاصل انسان عاجز است از ادا نمودن فضایل و مناقب و اخلاق کریمه این بزرگوار دلیل بر این آنستکه خداوند متاع دنیا را با کثرت انواع و اصنافش قلیل شمرده و فرموده « قل متاع الدنيا قليل » معذک خلق حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را عظیم شمرده و فرموده « انك لعلی خلق عظیم »

در مقام دیگر میفرماید « وما ارسلناك إلا رحمة للعالمین ای و ما ارسلناك الا رحمة لماسوی الله » چون هرفیضی که از فیاض علی الاطلاق بهر يك از ممکنات میرسد و رسیده بتوسط این بزرگوار بوده کما فی حدیث القدسی « لولاك لما خلقت الافلاك »

اما فیضی که بوجود مقدس خود این بزرگوار از احدیت میرسد بدون واسطه است

در مناقب ابن شهر آشوب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده فرمود « آدم و من دونه تحت لوائی يوم القيمة »

اگر کسی بخواهد اندازه فضیلت و کمالات آنحضرت را نسبت بسایر انبیاء و مرسلین ، اولوالعزم و اوصیاء و ملائکه مقربین بفهمد ممکنست از مجموع این دو روایت شریفه بدست آورد

روایت اول در کتاب شریف اصول کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود ( لما خلق العقل قال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر فقال وعزتی و جلالی ما خلقت خلقاً احسن منك اياك امر و اياك انهي و اياك اتیب و اياك اعاقب ) از این روایت استفاده می شود که خطابات و اوامر و نواهی الهی متوجه بعقل می شود و اندازه ثواب و عقاب هم باندازه عقل است

روایت دوم در جلد اول بحار از محاسن برقی از حضرت صادق علیه السلام نقل فرموده قال ( قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خلق الله العقل فقال له ادبر فادبر ثم قال له اقبل فاقبل ثم قال له ما خلقت خلقاً احب الی منك فاعطی محمداً صلی الله علیه و آله و سلم تسعة وتسعين جزء ثم قسم بین العباد جزء و احداً )

از این روایت شریفه استفاده می شود که احب مخلوقات الهی از روحانین عقل است و چون خداوند عقل را امتحان فرمود باین امتحان بزرگ و فرمود ادبر که این تکلیف بر خلاف وجهه و وضعیت عقل است و معذک اطاعت نمود و ادبار کرد و حال آنکه وجهه عقل اقبال الی الله است آنوقت که عقل در امر ادبر مطیع و منقاد شد تفضیل داده شده باین خطاب که فرمود ( ما خلقت خلقاً هو احب الی منك ) پس خداوند این عقل را که احب مخلوقات و ملائک در نواب و عقاب است صد جزء فرمود نود و نه جزء او را بشخص خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم داد و يك جزء را قسمت فرمود بین جمیع ممکنات از انبیاء مرسلین و اولوالعزم و اوصیاء و مقربین و ملائکه و جن و انس از اینجا استفاده می شود اندازه افضلیت و اکثریت ثواب حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم از سایر مرسلین و اولوالعزم از رسل

و چه خوب گفته شرف الدین محمد بن سعید صاحب قصیده :

فاق النبیین فی خلق و فی خلق \*\*\* ولم یدانوه فی علم ولا کرم \*\*\* وکلهم من رسول الله ملتس

غر فأمّن البحر اور شفا من الیم \*\*\* هو الذی تم معناه و صورته \*\*\* ثم اصطفاه حبیباً باریء النسم

منزه عن شریک فی محاسنه \*\*\* فجوهر الحسن فیہ غیر منقسم \*\*\* دع ما ادعته النصاری فی نبیهم

واحکم بما شئت مد حافیہ و احتکم \*\*\* فانسب الی ذاته ماشئت من شرف \*\*\* وانسب الی قدره ماشئت من عظم

ص: 885

فان فضل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليس له \*\*\* حد فيغرب عنه ناطق بغم الخ

دیگری گفته واحسن منك لم ترقط هين \*\*\* و أجمل منك لم تلد النساء

خلقت منزهاً من كل عيب \*\*\* كانك قد خلقت كما تشاء

دیگری گفته

یگانه که دو کون و سه روح و چهار جهت \*\*\* چه پنج حس و شش ارکان تابعند مر او را

اگر زهفت زمین سوی هشت جنت آید \*\*\* ز نه سپهر بده نوع میرسد خبر او را

دیگری گفته

ده عقل ز نه رواق و وزهشت بهشت \*\*\* هفت اخترم از شش جهت این نامه نوشت

کز پنج حواس و چار ارکان و سه روح \*\*\* ایزد بدو عالم چه تویک کس نسرشت

**فصل دوم : در اجمالی از فضایل و اخلاق کریمه حضرت امیرالمومنین علیه السلام ذکر می شود نیز در ضمن پنج امر**

### **امراول - در اشاره بعلم و ادب آن بزرگوار**

اجمالاً در خاتمه باب یازدهم ذکری از مراتب علمیه آن بزرگوار شد

در جلد ششم بحار از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود (انا ادیب الله و علی ادیبی)

از این روایت استفاده می شود که خداوند در مؤدب و معلم خانه خود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را تأدیب و تعلیم نمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم در مؤدب و معلم خانه خود حضرت امیر علیه السلام را تأدیب و تعلیم نمود و حضرت امیر علیه السلام مؤدب و معلم سایر انبیاء و اوصیاء و ملائکه و جن و انس بود

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه میگوید یکوقتی در مکه معظمه قحطی شدیدی پیدا شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعمویش حضرت حمزه و جناب عباس فرمود خوبست ما اولاد جناب ابوطالب را کفالت کنیم که در معیشتش بر او خیلی سخت نگذرد آمدند خدمت حضرت ابو طالب گفتند خوبست کفالت اولادتان را بما واگذار فرمائید جناب ابو طالب گفت عقیل را بجهت من بگذارید کفایت بقیه اولاد من باشما باشد پس عباس بن عبدالملک طالب را تکفل نمود جناب حمزه جعفر را و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حضرت امیر علیه السلام را و او در آنحال از سن مبارکش شش سال گذشته بود از آن زمان امیرالمؤمنین علیه السلام مربی شد بتربیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و مؤدب شد بآداب آن بزرگوار

### **امردوم - در اشاره بحسن اخلاق آن بزرگوار**

در شرح قصیده ابی فراس از کتاب درالمطالب نقل کرده : یکروز حضرت امیر (علیه السلام) گذشت بزن فقیری که چند طفل یتیم داشت که از شدت گرسنگی گریه میکردند و آنزن با آنها مشغول ملاحظه بود که خوابشان ببرد و آتش در زیر دیک روشن کرده بود و میان دیک آب خالی ریخته بود که اطفال مطمئن شوند برای آنها غذا طبخ میکند

پس حضرت تشریف برد بمنزل خود و ظرف خرمائی و همیان آردی و قدری روغن و نان و برنج بدوش نازنین خود گرفت رفت بمنزل آن زن ؛ قنبر خواهش کرد که اینها را باو بدهد حمل نماید آنبزرگوار راضی نشد

ص: 886



چون بمنزل آنزن رسید اذن دخول گرفته داخلشد ، قدری برنج و روغن میان ديك ریخت چون پخته شد از برای اطفال حاضر نمود بآنها خورائید تا سیر شدند بعد حضرت برخاست با دست و پامیان خانه راه میرفت و (بع بع) میکرد ، اطفال میخندیدند بعد از منزل آن زن خارج شد !

قنبر عرض کرد یا امیرالمومنین امروز چیز عجیبی مشاهده کردم که شما دست و با بزمین گذاشته بع بع می کردید ؛ فرمود وقتی که وارد خانه شدم اطفال را گریان دیدم خواستم وقت بیرون شدن آنها را سیر و خندان ببینم

در روضة الانوار محقق سبزواری فرموده شخصی آمد خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد مرد وزنی رفتند بفلان منزل و مشغول فسق و فجور هستند و من درب را بروی آنها بستم آمدم خدمت شما کسی بفرستید تحقیق کند ، پس ابابکر و عمر و بعضی دیگر از صحابه استیذان نمودند که بروند و تحقیق نمایند . پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اذن نداد . حضرت امیر علیه السلام استیذان نمود حضرت اذن داد

پس برخاست و روانه شد ، درب را باز کرد و هر دو چشمش را بر هم نهاد و داخل خانه کند چون مرد و زن چشمشان بحضرت امیر علیه السلام افتاد دیدند آن بزرگوار چشمهای خود را بسته بتعجیل از خان بیرون شدند - آن وقت حضرت چشمهای خود را باز کرد کسی را ندید آمد خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد یا رسول الله من با چشم بسته داخل شدم چون چشم باز کردم کسی را ندیدم

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بسجده افتاد فرمود ( الحمد لله الذي صح اعتقادی فيك )

### **امر سوم - در اشاره بزهد آنبزرگوار**

در عمدة الطالب است که امیر المومنین همه روزه بعقیل بقدر قوت خودش و عیالاتش جومیداد که طبخ کند یکرروز اطفال عقیل از پدرش طعام مخصوصی میخواستند ( نظیر حلوا )

عقیل چند روزی از جوی که همه روزه میگرفت قدری نگهداشت تا رسید باندازه که بشود قدری روغن و خرما بخرد پس آنها را خرید و داد بعیالش که بجهت اطفال همان غذا را ترتیب بدهد بعد که غذا را مهیا نمود اطفال گواراشان نشد آن غذا را بدون عموشان حضرت امیر علیه السلام میل نمایند

پس جناب عقیل از آنحضرت استدعا نمود که غذا را در منزل او صرف فرماید چون عقیل غذا را حاضر نمود حضرت سؤال فرمود این غذا را از کجا تحصیل نمودی عقیل تفصیل را بحضرت عرض کرد حضرت فرمود آن مقدار که در آن روز از خوراک خود نقص کردی آیا بقیه کافیتان بود عرض کرد بلی - چون روز بعد عقیل رفت مستمری همه روزه خود را بگیرد حضرت همان مقدار را که آن چند روز نگهداشته بود از مستمری کم کرد - عقیل عرض کرد چرا کم کردی فرمود خودت گفתי این مقدار کافیت سزاوار نیست که من زیاده از مقدار کفایت بشما بدهم عقیل متغیر شد !

حضرت آهنی را قرمز کرد برد نزدیک صورت عقیل در حالتی که او غافل بود همین که ملتفت شد جزع و فزع نمود حضرت فرمود تو از این حلیدة محممة جزع میکنی و مرا در معرض آتش جهنم میآوری عقیل گفت والله منهم میروم نزدیکی که بین زر و سیم بدهد و خرما بخوراند - رفت نزد معاویه

در روضۃ الانوار است روزی شخصی از ملوک عرب بزیارت حضرت امام حسن (علیه السلام) آمد بعد از نماز شام که مردم متفرق شده بودند بمسجد رفت که ادای فریضه نماید حضرت امیرعلیه السلام نشسته بود و کدوئی از آرد جو پیش خود نهاده بود که باو افطار نماید

چون آنشخص از نماز فارغ شد آمد خدمت آن حضرت مشتی از آرد جو باو داد آن مرد حضرت را نشناخت و آرد را گوشه دستمال خود بست

ص: 887

چون خدمت حضرت مجتبی رسید و حضرت طعام بجهت او حاضر نمود آن مرد قدری از آن طعام برداشت عرض کرد مرد فقیری در مسجد است که از گرسنگی آرد جو میخورد مرا باو رحم آمد اجازه بدهید قدری از این طعام برای او ببرم ، حضرت مجتبی علیه السلام گریه کرد و فرمود آن پدر من امیر المومنین علیه السلام است

در مطالب السؤل است وقتی حضرت رفت بیازار شمشیرش را برد که بفروشد فرمود که این شمشیر را از من میخرد قسم بخدا که مدتهاست باین شمشیر کربت از وجه پیغمبر برداشته ام هرگاه پول جامه میداشتم این شمشیر را نمیفروختم

### امر چهارم - در اشاره بعبادت آن بزرگوار

معلومست که آن بزرگوار اعبد مردم بود در روایت است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام در هر روز و شبی هزار رکعت نماز میکرد یکوقتی مطالعه فرمود کتابی را که در آن بود عبادت امیر المومنین علیه السلام گذارد روی زمین فرمود « این لی بعبادة علی علیه السلام »

با آنکه عبادتهای امام زین العابدین علیه السلام و گریه اش از خوف خداوند مشهور و معروف بود معذلك فرمود کجاست عبادتهای امیر المومنین علیه السلام . در لیلة الهیر از آن بزرگوار پانصد تکبیر شنیده شد و در هر تکبیری گردن کافری زد و احرام بر ناقله بست در حرب صفین آن بزرگوار مشغول محاربه بود و در این حال مراقب زوال بود ؛ ابن عباس گفت در اینحالت چه وقت نماز است فرمود ما این مقاتله را بجهت نماز میکنیم

### امر پنجم - در اشاره بشجاعت آن حضرت

در نهج البلاغه است حضرت کاغذی نوشت به عثمان بن حنیف از فقرات اوست «لو تظاهرت العرب علی قتالی لما ولیت عنها ولو مسكنت الفرصة من رقابها لسارعت اليها»

یعنی اگر تمام عرب پشت در پشت بدهند در قتال با من هر آینه من از آنها پشت نمیکنم و اگر فرصت بنمایم از رقبه های آنها هر آینه سرعت بنمایم بقطع رقاب آنها کشته های آن بزرگوار در بین قتلی معلوم بود چنانچه گفتند (اذا علاقد و اذا اوسط قط ) در غزوه احد جبرئیل ندا کرد « لافتی الا علی لاسیف الا ذو الفقار »

در غزوه خندق وقتی که آن بزرگوار رفت مقابل عمرو بن عبدود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود :

(القد برز الاسلام کله علی الکفر کله ) . و فاروق گفت ( لولا سیفه لما قام عمود الاسلام ) . در همین غزوه بود که پیغمبر فرمود ( ضربة علی یوم الخندق افضل عبادة امتی ) بعضی نقل کردند که فرمود (افضل من عبادة الثقلین ) چون اگر آن روز علی علیه السلام بر عمرو بن عبدود غالب نشده بود اثری از اسلام باقی نمانده بود چون عمرو وجه کفر و عمود شرک بود و اگر علی علیه السلام اقدام بمبارزت او نمیفرمود احدی از مسلمین جرئت مبارزت با او را نمی کردند

لذا عمرو فریاد کرد (هل من مبارز) دید کسی نمی آید بمبارزش ، گفت :

ولقد بححت من النداء بجمعکم هل من مبارز ووقفت اذجن الشجاع بموقف البطل المناجز الخ

یعنی از بسکه هل من مبارز گفتم صدایم بایحه افتاد و کرشد

امیر المؤمنین علیه السلام در جوابش فرمود

لا تعجلن فقد اتاك مجيب صوتك غير عاجز \*\*\* ذونية وبصيرة والصبر منجى كل فائز الخ

ص: 888

در غزوة خیبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ( لاعطین الراية غداً رجلاً يحب الله و رسوله کراراً غیر فرار ) و ممکن است گفته شود بهترین مناقب و بالاترین فضایل امیر المؤمنین علیه السلام و آیه شریفه مباحله است (قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین)

در بحار از فصول شیخ مفید روایت کرده مأمون یكروز بحضرت رضاعلیه السلام عرض کرد خبر بده مرا از بزرگتر فضیلتی که از برای امیر المؤمنین علیه السلام است که قرآن دلالت میکند بر او؟

حضرت فرمود فضیلتی است که در آیه مباحله است که خداوند میفرماید (فمن حاجک فيه من بعد ما جئتک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین). پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دعوت فرمود حسن و حسین را که دو پسرش بودند و دعوت فرمود فاطمه زهراء را که در اینمورد نسايش بود و دعوت کرد علی علیه السلام را پس علی نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود بحکم خداوند عزوجل ، پس ثابت شده که نیست احدی از خلق خدا اجل و افضل از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پر واجب است که احدی اجل و افضل از نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نباشد بحکم خداوند عزوجل

مأمون عرض کرد آیا نیست که خداوند ( ابنائنا ) را بلفظ جمع آورده و حال آنکه مدعو دو نفرند و ( نساءنا ) را بلفظ جمع آورده و حال آنکه فاطمه زهراء یکنفر است پس چه استبعاد دارد که مراد از ( انفسنا ) هم نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تنها باشد حقیقة دون غیرش پس از برای امیر المؤمنین علیه السلام این فضیلت نخواهد بود

حضرت فرمود اینکه تو گفתי صحیح نیست چون باید شخص داعی غیر باشد و نمی شود شخص داعی خود باشد چنانچه نمی شود شخص آمر خود باشد پس ثابت شد که مراد از ( انفسنا ) در آیه شریفه علی علیه السلام است که نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است ؛ مأمون گفت جواب سؤال من داده شد

از جناب نظام العلماء تبریزی در کتاب شهاب ثاقب روایت شده مأمون از حضرت رضاعلیه السلام سؤال کرد دلیل برخلافت جدت امیر المؤمنین علیه السلام چه چیز است فرمود آیه ( انفسنا ) ، مأمون گفت ( لولا نساءنا ) فرمود ( لولا ابنائنا )

شاید مراد این باشد چون یعنی ( نساءنا ) را جمع فرموده و مراد شخص حضرت فاطمه زهراء است پس بقرینه مقابله باید مراد از انفسنا رجالنا باشد پس دلیل تمام نیست حضرت فرمود ( لولا ابنائنا یعنی مراد از انفسنا رجالنا باشد پس ابنائنا را نباید ذکر میکرد

در بحار میفرماید ( لا احد یدعی دخول غیر امیر المؤمنین علیه السلام و زوجته و ولديه علیهما السلام المباحلة و هذا یدل علی غاية الفضل و علو الدرجة الی حیث لا یبلغه أحد اذ جعله الله سبحانه نفس الرسول صلی الله علیه و آله و سلم و هذا مالا یدانیه احد ولا تقاربه و مما یعضده فی الروایات ماصح عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم أنه سئل عن بعض اصحابه فقال له قائل فعلى علیه السلام فقال صلی الله علیه و آله و سلم انما سئلتنی عن الناس ولم تسئلتنی عن نفسی - انتهى )

و ممکن نیست مراد از ( انفسنا ) خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد چون جائز نیست که انسان خود را بخواند پس غیر داعی است ، بعد که معلوم شد علی علیه السلام جان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است باید تمام صفات و اخلاق پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در علی باشد الا النبوة ، چنانچه فرمود ( علی منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لانی بعدی )

در انوار نعمانی روایت فرموده در غزوة خندق وقتیکه حضرت امیر علیه السلام عمرو بن عبدود را

بقتل رسانید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود (ضربة علی علیه السلام يوم الخندق افضل من عبادة الثقلین)

ملاحظه فرما یکدست بلند کردن و فرود آوردن افضل است از عبادت جن و انس ، چون خداوند نظر فرمود بسراسر وجود امیر المؤمنین علیه السلام و بجزء و کلش دید در این عمل منظور و مطلوبی

ص: 889

بغير رضای الهی نداشت و تقریباً الی الله این کوه کفر را بخاک هلاک انداخت

محمد بن ادريس شافعی گفته

لو ان المرتضى ابدى محله \*\*\* لخر الناس طراً سجداً له \*\*\* كفى في فضل مولانا على عليه السلام

وقوع الشك فيه انه الله \*\*\* ومات الشافعي وليس يدري \*\*\* على ربه ام ربه الله

وقال آخر فيك يا اعجوبة الكون غد الفكر كليلاً \*\*\* انت حيرت ذوى اللب وبلبلت العقولا

كلما قدم فكري فيك شبراً فرميلاً \*\*\* ناكصاً يخبط في عمياء لا يهدى سبيلاً

وقال آخر بالفارسی

تویی آن نقطه بالای فاء فوق ایدیهم \*\*\* که درگاه تنزل تحت بسم الله را بایی

وقال آخر گر نبودى باء بسم الله بیای بوتراب \*\*\* کج کلائیها نکردی بر سر ام الكتاب

وقال آخر سایه پیغمبر ندارد هیچ میدانی چرا \*\*\* آفتابی چون علی در سایه پیغمبر است

## فصل سوم : در ذکر اجمالی از فضایل و کمالات حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهراء (سلام الله علیها)

### اشاره

و در این پنج امر است

### امر اول - در اشاره اجمالی بمراتب علمیه آن مخدره

در بحار از عیون المعجزات روا یتکرده عمار یاسر بسلمان گفت ای سلمان ترا خبر بدهم به امر عجیبی همان گفت خبر بده ، عمار گفت حاضر بودم خدمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) که داخل شد بفاطمه زهراء (س) چون علی علیه السلام را دید عرض کرد نزدیک بیا تا ترا خبر دهم بآنچه بود و آنچه هست و آنچه خواهد بود تا رو زقیامت ، عمار گفت دیدم امیرالمؤمنین علیه السلام بطریق فقهرا برگشت و داخل شد به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود نزدیک بیا یا ابا الحسن ، پس نزدیک شد ، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود تو بمن خبر میدهی یا من بتو خبر بدهم عرض کرد حدیث شنیدن از شما نیکوتر است یا رسول الله

فرمود گویا دیدم که داخل شدی بفاطمه زهراء و بتو چنین و چنان گفت عرض کرد نور فاطمه از نور ماهست ، فرمود آیا نمیدانی پس علی سجده شکر نمود

عمار گفت امیر المؤمنین علیه السلام از نزد پیغمبر بیرون شد و داخل شد بفاطمه زهراء منهم داخل شدم مخدره فرمود رفتی خدمت پدرم که خبر بدهی بآنچه من گفته بودم فرمود چنین بود یا فاطمه الخ

حاصل روایت آنستکه زنی آمد خدمت صدیقه طاهره (سلام الله علیها) عرض کرد من والده پیری دارم و مسائلی بر او روی داده در امر نمازش و مرا فرستاده که از شما سؤال کنم ، مسئله سؤال کرد مخدره جواب داد ، مسئله دیگر سؤال کرد باز جواب داد ، تا ده مسئله سؤال کرد و مخدره جواب داد ، بعد آنزن از کثرت سؤال خجالت کشید ، عرض کرد ای دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم من شما را بمشقت انداختم از کثرت سؤال ، فرمود سؤال کن آنچه میخواهی آیا اگر کسی اجیر بشود که بار سنگینی ببرد پشت بام بعوض صد هزار اشرفی بآنشخص گران میآید عرضکرد نه ، فرمود من بهر يك از مسئله که جواب میدهم بستر از آن اجر میبرم که ما بین زمین تا عرش مجید پر از لؤلؤ باشد

شنیدم از پدرم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود علمای از شیعیان ما در روز قیامت خلصت داده میشوند از



خلعت‌های کرامت بقدر تحصیل علم وسیعشان در ارشاد بندگان خدا تا آنکه بیکنفر از آنها هزار هزار حله از نور کرامت می شود . بعد منادی ندا میکند ای کسانی که کفالت کردید ایتم آل محمد را و هدایت نمودید آنها را در زمان انقطاعشان از ائمه دینشان اینها تلامذه شما و ایتم ما هستند که شما کفالت از آنها کردید و آنها را هدایت نمودید خلعت بدهید بهر يك از اینها بقدری که از شما اخذ علم نمودند تا آنکه بیعض از آنها صد هزار خلعت پوشانند باز آن ایتم خلعت میدهند بکسانی که از آنها تعلیم گرفته اند

وهكذا دو مرتبه خداوند خلعت میدهد بعلماء که کافل ایتم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستند ضعف آنچه را که داده بود و همچنین آنها هم خلعت میدهند بتلامذه شان ضعف آنچه اول داده بودند

وهكذا بعد حضرت صدیقه طاهره فرمود يك سلک از آن خلعتها افضل است از آنچه خورشید بر او تاییده هزار هزار مرتبه - انتهی

### امر دوم - در اشاره بعفت و حیاء آن مخدره

در مناقب است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بمخدره فاطمه فرمود چه خصلت بهترین خصلت هاست از برای زنها ، عرض کرد اینکه نبیند مردی را و نبیند آنها را مردی ؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او را بسینه چسبانید فرمود ذریه بعضها من بعض

از تفسیر عیاشی از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که باصحاب فرمود چه وقت زن نزدیک میشود به پروردگارش ؟ اصحاب ندانستند ! چون حضرت فاطمه شنید فرمود وقتی نزدیکتر می شود به پروردگارش که ملازم باشد گوشه خانه اش را پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنید ، فرمود فاطمه پاره تن منست

### امر سوم - در اشاره بمراتب زهد این مخدره مکرمه

در بحار از جنة الواقیه روایت کرده وقتی که این آیه شریفه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد «ان جهنم لموعدهم اجمعین لها سبعة أبواب لكل باب منهم جزء مقسوم» پیغمبر گریه زیادی کرد و صحابه هم از گریه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گریان شدند و نمیدانستند که جبرئیل چه آیه نازل کرده و احدی هم جرئت نکرد که از پیغمبر سؤال کند ( پیغمبر حالش این بود که هر وقت فاطمه را میدید مسرور میشد )

اصحاب رفتند در خانه فاطمه علیها السلام دیدند آن مخدره جو دستاس میکند و میگوید « وما عند الله خیر وابقی » پس سلام کردند و خبر دادند مخدره را بنزول آیه و بگریه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ، پس صدیقه طاهره حرکت فرمود و گلیم کهنه بخود پیچید که دوازده موضع آن از لیف خرما وصله دار بود چون از خانه بیرون شد چشم سلمان بآن گلیم افتاد گریه کرد و گفت « و احزناه ان بنات قیصر وکسری لفی السندس والحریر و ابنة محمد صلی الله علیه و آله و سلم علیها شملة صوف خلقة قد خیطت فی اثنی عشر مکانا»

پس چون داخل شد بر پدر بزرگوارش عرض کرد یا رسول الله سلمان تعجب کرد از لباس من قسم بآنخدائی که ترا مبعوث فرموده برسالت که پنج سالست در خانه من و علی فرشی نیست بغیر پوست گوسفندی که روزها روی او علوفه بجهت شتر خود میریزیم و شبها همان پوست را بجهت خود فرش میکنیم و بالش زیر سر ما از پوستی است که جوفش لیف خرما هست ، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود باسلمان دختر من فاطمه زهراء علیها السلام (من الحیل السوابق ) یعنی از گروه پیش افتادگانست

در مهج الدعوات از سلمان فارسی روایت کرده که فرمود ده روز بعد از رحلت پیغمبر از منزل بیرون شدم امیر المؤمنین علیه السلام را

ملاقات کردم فرمود سلمان بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تو بما جفا کردی عرض کردم یا ابا الحسن من بمثل شما جفا نمیکنم  
غیر اینکه حزن من پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم زیاد است و او مرا

ص: 891

مانع شد از زیارت شما فرمود سلمان برو بمنزل فاطمه علیه السلام که او مشتاق ملاقات تو است سلمان گفت رفتم بخانه صدیقه طاهره دیدم يك قطعه عبائی انداخته اگر بسر می انداخت پاهایش مشکوف میشد و اگر پاهایش را میپوشانید سر نازینش مکشوف میشد چون نظرش بمن افتاد فرمود سلمان بعد از وفات پدرم بمن جفا کردی الخ

در علل الشرایع از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده فرمود فاطمه زهراء اینقدر مشک آب بشانه کشید که در سینه نازینش اثر کرده بود و اینقدر دستاس کشید که دست نازینش آبله کرده بود و اینقدر جاروب کرده بود که لباسش غبار آلود شده بود و اینقدر آتش زیر دیک افروخته بود که جامه هایش سیاه شده بود از دود آتش

در امالی شیخ صدوق روایت کرده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون از سفر مراجعت میکرد اول می آمد بمنزل فاطمه زهراء. در یکی از اسفار که تشریف برد، آن مخدره قلاده و دست بند یا خلخال و گوشواره و پرده بجهت درب خانه برای تشریفات قدوم پدر بزرگوار و شوهرش مهیا کرد، چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از سفر مراجعت فرمود رفت بخانه دخترش صدیقه کبری اصحاب درب خانه منتظر ایستادند بعد از طول زیادی دیدند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم غضبناک بیرون شد و نشست نزد منبر! فاطمه (سلام الله علیها) دانست که این تغییر حال پدر بزرگوارش بجهت همین دست بند و خلخال و قلاده و گوشواره و پرده است که تازه درست کرده، آنها را جمع نموده فرستاد خدمت پدرش و گفت سلام مرا پدرم برسانید و بگوئید اینها را در راه خدا صدقه بدهد؟ همینکه آنها را آوردند خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سه مرتبه فرمود (فداها ابوها لیست الدنيا من محمد ولا من آل محمد) و اگر دنیا معادل بود نزد خداوند با بال پشه هر آینه شربت آبی بکافری نمیداد! بعد برخاست و داخل شد دو مرتبه بصدیقه طاهره (سلام الله علیها)

#### امر چهارم - در مراتب نورانیت آن مخدره

در بحار از سعید حفاظ دیلمی باسناد خود از انس روایت کرده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود در بینی که اهل بهشت در بهشت متنعمند و اهل جهنم در جهنم معذبند ناگاه نوری در غرفات بهشتی ساطع می شود پس بعضی بیعضی میگویند این چه نور است شاید خداوند رب العزه مطلع شده است و نظر فرموده بر ما، پس رضوان بآنها بگوید نه ولكن علی علیه السلام مزاح نمود با فاطمه علیها السلام پس مخدره تبسم کرد و این نور از ثنایای آن مخدره است!

ایضاً در بحار از شیخ صدوق از حضرت رضاعلیه السلام روایت کرده فرمود (کانت فاطمة اذا طلع شهر رمضان یغلب نورها الهلال ویخعی فاذا غابت عنه ظهر)

یعنی وقتی که هلال رمضان طالع میشد نور فاطمه غالب میشد بنور هلال و مخفی میشد هلال و چون فاطمه غایب میشد هلال ظاهر میشد نعم ما قیل:

خجلا من نور جبهتها \*\*\* تتواری الشمس بالشفق \*\*\* و حیاء من شمانلها \*\*\* یتغط الغصن بالورق

در علل الشرایع از ابان بن تغلب روایت کرده بحضرت صادق علیه السلام عرض کرد چرا فاطمه را زهراء نامیدند؟ فرمود چون نورش روزی سه مرتبه از برای امیر المؤمنین ظاهر میشد

وقت نماز صبح و مردم در میان فرانشان بودند که نور سفیدی در حجراتشان ظاهر میشد بقسمی که دیوارهای منزلشان سفید میشد مردم تعجب میکردند می آمدند خدمت حضرت رسول آنها را میفرستاد بمنزل، فاطمه، میدیدند آن مخدره در میان محراب عبادت نشسته و

تمام این انوار از پیشانی او ساطع و لامع است

ص: 892

در نیمهٔ روز، نور زردی از پیشانی‌ش ساطع بود که داخل میشد در میان حجرات اهل مدینه. در وقت غروب شمس، نور قرمزی طالع بود که داخل میشد در میان حجرات اهل مدینه

در امالی شیخ صدوق از حضرت صادق علیه السلام روایت مفصلی نقل کرده از فقرات اوست ( فلما سقطت الى الارض اشرق منها النور حتى دخل بيوتات مكة ولم يبق في شرق الارض ولا غربها موضع الا اشرق منه ذلك النور - الخ )

و خداوند نور مقدس این مخدره را در قرآن مجید مدح فرموده در آیه شریفه «اللله نور السموات والارض الخ»

در بحار از سهل همدانی روایت کرده گفت شنیدم از حضرت صادق فی قوله تعالى «اللله نور السموات والارض مثل نوره كمشكوة فاطمة فيها مصباح الحسن و المصباح الحسين في زجاجة كانها كوكب درى فاطمة كوكب درى بين نساء اهل الدنيا يوقد من شجرة مباركة توقد من ابراهيم لا شرقية ولا غربية اى لا يهودية ولا نصرانية يكاد زيتها يضىء يكاد العلم ينفجر منها ولولم تمسسه نارنور على نور امام بعد امام يهدى الله لنوره من يشاء يهدى الله بالائمة من يشاء»

### امر پنجم - در اشاره بمنزلت این مخدره نزد خداوند و نزد پدر بزرگوارش

در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فی قوله تعالى «وانها لاحدى الكبر نذيراً للبشر» قال یعنی فاطمه. در تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت صادق ( علیه السلام ) روایت کرده فرمود ( انا انزلناه فى ليلة القدر الليلة فاطمة والقدر الله فمن عرف فاطمة حق معرفتها فقد ادرك ليلة القدر وانما سميت فاطمة لان الخلق فطموا عن معرفتها )

یعنی مراد از (لیله) فاطمه زهر است و مراد از (قدر) ذات مقدس الهی است پس کسیکه فاطمه را بشناسد حق معرفت پس بتحقیق که درک کرده لیله القدر را، یعنی چنانکه لیله القدر را کسی نمیداند بغير پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار، همچنین فاطمه علیه السلام را هیچکس نشناخت بغير پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار، لذا در آخر روایت میفرماید فاطمه علیه السلام را فاطمه نامیدند چون خلق مقطوع شدند از شناختن آن مخدره. در اصول کافی است که نصرانی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام سؤالاتی کرد:

منجمله گفت خبر بده مرا از کتابی که نازل فرموده بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود (حم و الكتاب المبين انا انزلناه فى ليلة مباركة انا كنا منذرين فيها يفرق كل امر حكيم) تفسیر این چه چیز است در باطن؟

فرمود اما «حم» محمد است و او در کتاب هود است که نازل شده بر او و او منقوص - الحروفست و اما کتاب مبين امير المؤمنين است. و اما لیله مبارکه فاطمه زهراء است الخ

در مناقب از ابی ذر روایت کرده که حضرت فاطمه دید سر علی بالای زانوی کنیزی است که برادرش جناب جعفر با چهار هزار درهم هدیه آورده بود خدمت آنبزرگوار، فاطمه عرض کرد آیا اذن میدهی بروم بمنزل پدرم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اذن دادم. فاطمه وارد شد به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر فرمود دخترک من آمده که شکایت از علی بکنی گفت بلی قسم برب کعبه. فرمود برگرد و سه مرتبه بگو (رغم انفى لرضاك) چون برگشت و این سخن را بعلی عرض کرد حضرت امیر فرمود فاطمه رفتی که شکایت مرا نزد حبیب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بنمائی شاهد میگیرم خدا را که جاریه را آزاد کردم در راه خدا و چهار هزار درهم صدقه باشد از برای فقراى مسلمين

بعد علی اراده کرد برود خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ، دو مرتبه جبرئیل نازل شد عرض کرد یا محمد خداوند بتو سلام  
میرساند و میفرماید بعلی بگو ما تمام بهشت را بتو دادیم چون آن کنیز را بجهت خوشنودی

ص: 893

فاطمه آزاد کردی و چهار هزار درهم صدقه دادی ، پس هر که را میخواهی برحمت من داخل بهشت کن و هر که را بخواهی بعفو من از جهنم خارج کن ، در آنوقت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود اناقسیم الجنة والنار

در عاشر بحار از امالی شیخ طوسی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود ( ان الله امهر فاطمة ربع الدنيا وربعها لها وامهرها الجنة والنار تدخل اعدائها النار و تدخل اوليائها الجنة وهي الصديقة الكبرى وعلى معرفتها دارت القرون الاولى ) و مخفی نیست عظمت این عبارت اخیره اعلى فضيلت این مخدره گویا این روایت شریفه باشد

در عیون از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا علی رجال و بزرگان قریش بمن تعرض کردند که ما بنخواستگاری فاطمه آمدیم و او را بما تزویج فرمودی و بعلی تزویج فرمودی من بآنها گفتم واللہ من شما را منع نکردم و بعلی تزویج نکردم بلکه خداوند شما را منع کرد و بعلی تزویج فرمود . پس جبرئیل نازل شد گفت یا محمد خداوند جل و جلاله میفرماید (لولم اخلق علیا لما كان لفاطمة ابتك كفو علی وجه الارض آدم فمن دونه) یعنی اگر من علی را خلق نمیکردم از برای فاطمه دختر تو کفو وهم دوشی نبود روی زمین از آدم گرفته و بعد او . ( مراد عدم کفویت است با قطع نظر از موانع دیگر)

از این روایت استفاده می شود افضلیت این مخدره از جمیع انبیاء و مرسلین بعد از پدر بزرگوار و شوهر عالی مقدارش - چه خوب گفته بعربی :

ولها جلال لیس فوق جلالها \*\*\* الاجلال الله جل جلاله \*\*\* ولها نوال لیس فوق نوالها \*\*\* الانوال الله عم نواله

قآنی گفته سوم بتول که از دورباش عصمت او \*\*\* بوی مدحت او ره نمیرد او هام

وفائی میگوید :

حق چه ندید همسرش در همه ممکنات از آن \*\*\* لازم و واجب آمدش خلقت حیدر آورد

در بحار از کشف الغمه از مجاهد روایت کرده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بیرون شد در حالتیکه دست فاطمه

در دستش بود فرمود هر کس این دختر مرا میشناسد میشناسد و هر که نمیشناسه این دختر فاطمه بنت محمد است و او پاره تن منست و قلب و روح منست که بین دو پهلوی منست هر که او را اذیت کند مرا اذیت کرده و هر که مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده

و از حدیثه روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بخواب نمیرفت تا آنکه میبوسید صورت فاطمه و بین دو پستان فاطمه را . از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده فرمود کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم لا ینام لیلة حتی یضع وجهه بین ثدیی فاطمه از امالی شیخ صدوق از عایشه روایت شده قالت مارأیت من الناس احدأ اشبه کلاماً و حدیثاً برسول الله من فاطمه کانت اذا دخلت علیه رحب بها و قبل یدیها و ارجلیها فی مجلسه و اذا دخل علیها قامت الیه فرحبت به و قبلت یدیها الخ

**فصل چهارم : در اجمالی از صفات و اخلاق کریمه حضرت مجتبی علیه السلام**

در این فصل نیز پنج امر است

### **امر اول - در اشاره به مراتب علمیه آن بزرگوار**

در تفسیر علی بن ابراهیم باسناد خود از حضرت صادق (علیه السلام) از پدرانش روایت فرموده که

ص: 894



حاصلش و مخلصش اینست : چون پادشاه روم شنید مخالفت معاویه را با امیرالمؤمنین (علیه السلام) و اینکه هر دو خروج کرده اند و مدعی سلطنت شده اند ، سؤال کرد این دو از کجا خروج کرده اند گفتند یکی از کوفه و دیگری از شام ! پادشاه روم بوزرایش گفت تجسس کنید که آیا از تجار عرب کسی هست که این دو را از برای من توصیف نماید ؟

پس تفحص کردند دو نفر از تجار شام و دو نفر از تجار مکه را حاضر نمودند پس وصف کردند علی و معاویه را از برای سلطان روم ، بعد بخزانه دار خود گفت آن شکلهایی که میان خزانه است بیرون بیاور بیرون آورد ، سلطان بعد از ملاحظه گفت الشامی ضال والکوفی هاد و بمعایه نوشت که اعلم اهل بیت خود را بفرست نزد من ، عریضة هم بامیر المؤمنین (علیه السلام) عرض کرد اعلم اهل بیت خود را بفرست نزد من که نظر نمایم با نجیل کتاب خودمان و معین نمایم که حق با کیست ؟

پس معاویه پسرش یزید را فرستاد و امیر المؤمنین علیه السلام امام حسن مجتبی را فرستاد

چون یزید داخل شد به ابو الاصفر دست ابو الاصفر و سرش را بوسید بعد داخل شد حضرت امام حسن مجتبی گفت «الحمد لله الذی لم يجعلني يهودياً ولا نصرانياً ولا مجوسياً ولا عابد الشمس والقمر ولا الصنم والبقر وجعلني حنيفاً مسلماً ولم يجعلني من المشركين تبارك الله رب العرش العظيم والحمد لله رب العالمين» آن بزرگوار نشست و از جیا سر بلند نمیکرد ؛ بعد ملک روم این دو را از یکدیگر جدا نمود یزید را بسوی خود خواند و صد و سیزده صندوق که در آنها تماثیل پیغمبران بود بیرون آورد و آن تماثیل را بیزید نشان داد و سؤال نمود اینها تماثیل کیستند یزید ندانست ! بعد سؤالات دیگر کرد آنها را هم ندانست . ابو الاصفر حضرت مجتبی علیه السلام را طلبید عرض کرد من ابتدا بیزید نمودم بجهت آنکه بداند که شما میدانید آنچه را که او نمیداند و میداند پدر تو آنچه را که پدر او نمیداند پس من نظر کردم در انجیل و دیدم محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر است و علی علیه السلام وزیر اوست و دیدم در میان اوصیاء

که پدرت علی وصی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است

حضرت مجتبی علیه السلام فرمود هر چه میخواهی سؤال کن از آنچه در انجیل یا در تورات یا در زبور یا در قرآن مجید است تا بتو خبر بدهم انشاء الله

پس ملک آن تماثیل و اصنام را طلب نمود پس اول تمثالی که نشان داد در صفت ماه بود

فرمود هذه صفة آدم ابوالبشر ! بعد تمثال دیگری که بصورت خورشید بود نشان داد فرمود هذا صفة حوا ، تمثال سوم را نشان داد فرمود هذا صفة شيث ! تمثال دیگری فرمود صفة نوح است تمثال دیگر فرمود صفة ابراهيم است. و همچنین تمثال يعقوب ويوسف وموسى و داود و شعيب و زكريا و يحيى وعيسى عليه السلام بعد تمثالهایی نشان داد که صورت اوصیاء انبیاء بود ، حضرت يك بیک آنها را معرفی فرمود بعد تمثالهایی بحضرت مجتبی نشان داد فرمود اینها اشکالی است که صفیشان در تورات و انجیل و زبور و فرقان نیست گویا اینها صفت ملوک باشد

بعد سلطان گفت اشهد علیکم یا اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم انکم قد اعطینم علم الاولین و الآخین و علم التوراة والانجیل والزبور و صحف ابراهيم و الواح موسى عليه السلام ، بعد صورتی نشان داد که از او نور تابش میکرد ، چون حضرت مجتبی بآن صورت نظر نمود گریه زیادی کرد ملک روم گفت چرا گریه کردید فرمود این شکل نازنین جدم محمد صلی الله علیه و آله و سلم است بعد حضرت صفات جد بزرگوارش را و عمر شریف او را بیان فرمود ، پس ملک گفت ما در انجیل دیده ایم جد شما محمد صلی الله علیه و آله

و سلم يك ملكى صدقه و عطيه ميدهد به دو سبطش آيا اين عطيه را عطا فرمود حضرت مجتبی فرمود بلی . عرض کرد آيا او را بجهت شما  
باقی گذاردند فرمود نه ملك گفت اين اول فتنه اين امت است

ص: 895

بعد ملك سؤال نمود از هفت چیزی که خداوند خلق فرموده بدون آنکه در رحمی جای داشته باشند فرمود آدم است و حوا، و قوچ حضرت ابراهیم که فدا بجهت اسمعیل آمد و ناقه صالح و شیطان و آن حیه که شیطان را میان دهانش داخل بهشت کرد و غرابی که خداوند در قرآن مجید یاد فرموده . بعد سؤال نمود از ارواح مؤمنین که بعد از مرگ بکجا میروند فرمود جمع میشوند در هر شب جمعه نزد صخره بیت المقدس و او عرش الله الادنی است . بعد سؤال نمود از ازواج کفار که کجا جمع میشوند فرمود جمع میشوند در وادی برهوت که در طرف یمن است

الحاصل ملك روم نظر نمود بیزید (لع) گفت فهمیدی که اینها علمی است نمیداند او را مگر نبی مرسلی یا وصی نبی یزید ساکت شده ملك جایزه زیادی بحضرت مجتبی داد و او را اکرام نمود و گفت دعا کن که خداوند دین جدت را بمن کرامت فرماید چون سلطنت مانع است مرا و گمانم که این موجب شقاوت و عذاب دردناک باشد پس یزید برگشت نزد معوبه

ملك کاغذی نوشت بمعویه که کسیکه خداوند با و علم و حکمت آموخته بعد پیغمبر و حکم میکند بتوراة و انجیلوز بود و فرقان و آنچه در آنها هست حق خلافت از آن اوست . و عریضه نوشت بعلی بن ابیطالب علیه السلام که حق خلافت از آن تست و بیت نبوت در تست و در اولادت و یافته ایم در انجیل که کسی که با تو مقاتله کند بر اوست لعنت خدا و ملائکه و اهل سموات و اهل ارضین

در بحار از فضایل السادات روایت کرده : حضرت مجتبی علیه السلام در سن هفتسالگی حاضر میشد بمجلس جدش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و وحی را میشنید و حفظ میکرد و می آمد خدمت مادرش صدیقه طاهره (سلام الله علیها) و آنچه حفظ کرده بود بجهت مادرش تلاوت میکرد . وقتی که حضرت امیر بخانه میآمد میدید صدیقه عالمه است بآن آیاتی که جبرئیل نازل کرده سؤال میفرمود از مخدره از کجا این آیات را تلاوت میکنی عرض کرد از فرزندم حسن حفظ میکنم

پس حضرت امیر علیه السلام یکروز در خانه مخفی شد امام حسن بعد از استماع وحی بخانه آمد خواست آن آیاتی که تازه وحی شده بخواند دید قدرت بر خواندن ندارد مادرش متعجب شد عرض کرد یا ماهه تعجب نفر ما شخص بزرگی استماع میکند که از استماع او من عاجز از سخن گفتن شدم!

در روایتی عرض کرد ( یا ماهه قل بیانی و کل لسانی لعل سیداً یرعانی) یعنی بیان من کم شده و زبان من لال شده گویا سید و آقائی بمن نظر دارد

در جلد چهارم بحار از حضرت باقر روایت کرده ( ما ملخصه ) . ابو الاصرر پادشاه روم نوشت بمعواویه و مسائلی سؤال کرد و گفت اگر تو سزاوار خلافت هستی از این مسائل جواب بده معاویه از جواب عاجز شد کسی را فرستاد خدمت امیر المؤمنین علیه السلام که از او جواب بشنود و از قبل خود جواب بنویسد : حضرت فرمود (علی بالحسن والحسین و محمد) این آقا زاده ها حاضر شدند ، فرمود یا شامی این دو که حسن و حسین باشند پسران پیغمبرند و محمد پسر من است از هر کدام میخواهی مسئله ات را سؤال کن عرض کرد از این آقا زاده که حضرت مجتبی باشد (که بسن صباوت بود) سؤال میکنم ، حضرت مجتبی فرمود هر چه میخواهی سؤال کن

شامی عرض کرد (کم بین الحق و الباطل ، و کم بین السماء و الارض و کم بین المشرق و المغرب و ما العین التي تأوی الیها ارواح المشرکین ؛ ما العین التي تأوی الیها ارواح المومنین و ما عشرة اشیاء بعضها اشد من بعض)



حضرت فرمود بین حق و باطل چهار انگشت است آنچه بچشم دیدی حق و آنچه بگوش شنیدی باطل است! شامی گفت صدقت فرمود بین آسمان و زمین آه مظلوم و مد بصر است! گفت صدقت، فرمود بین مشرق و مغرب سیریک روز خورشید است شامی گفت صدقت

اما چشمه ای که ارواح مشرکین ساکنند چشمه برهوت است. اما چشمه ای که ارواح مؤمنین مأوی می کنند چشمه سلمی است. اما عثرة که اشدند از بعضی اشد اجسام حجر است اشد از حجر آهن است که سنگ را میشکند اشد از آهن آتش است که آهن را آب میکند اشد از آتش آب است که آتش را خاموش میکند اشد از آب ابر است که آب را حمل و نقل میکند اشد از باد ملکی است که باد را میفرستد اشد از آن ملك ملك الموت است که ملك را میمیراند اشد از ملك الموت موتی است که ملك الموت را میمیراند اشد از موت امر خداوند است که مرگ را میمیراند

شامی گفت ( اشهد انك ابن رسول الله حقا وان علياً اولی بالامر من معاوية ) این جوابها را نوشت برد بشام نزد معاویه او هم فرستاد نزد ابو الاصغر اوهم بمعواویه نوشت یا معاویه تکلم مکن بکلام غیر خود و جواب مده بجواب غیر خود و این جوابها نیست مگر از معدن نبوت و موضع رسالت و اما اگر تو یکدرهم بخواهی بتو نخواهم داد

### امر دوم - در اشاره به مراتب حلم آن بزرگوار

شواهد و اخباری که در باب حلم این بزرگوار وارد شده زیاد است :

در مناقب ابن شهر آشوب است مرد شامی دید حضرت مجتبی سواره میروید شروع نمود بلعن آن بزرگوار حضرت هیچ جوابی ندادند چون فارغ شد حضرت مجتبی اقبال نمود باو و خنده کرد فرمود : (ای شیخ گمان میکنم غریب هستی و شاید بتو شبهه شده حال اگر بما زحمتی داری زحمتت را تحمل میکنیم اگر از ما چیزی طلب کنی بتو عطا میکنیم ، اگر راهنمایی بخواهی ما بتو راهنمایی مینمائیم اگر گرسنه هستی ما ترا سیر میکنیم ، اگر برهنه هستی ما ترا میپوشانیم ، اگر فقیر باشی ما ترا غنی میسازیم ، اگر منزل نداری ما ترا منزل میدهیم ، اگر حاجتی داری حاجتت را بر می آوریم اگر رحل خود را بیاوری نزد ما و میهمان ما بشوی تا وقت کوچ کردن خود ما خوشنود می شویم چون ما منزل وسیعی و مال کثیری داریم )

چون آن مرد شنید گریه کرد گفت (اشهد انك خليفة الله في ارضه الله يعلم حيث يجعل رسالته ) شما و پدرتان امیر المؤمنین علیه السلام مبعوض ترین خلق بودید نزد من و الان محبوبترین خلق خدا هستید رحل خود را برد بمنزل حضرت مجتبی (علیه السلام) و میهمان آن بزرگوار بود تا وقت کوچ کردن و از معتقدین بمحبت ایشان شد

کافی است در دانستن مراتب حلم این بزرگوار اینکه در مقاتل الطالبيين از جويرة بن اسماء روایت کرده : وقتی جنازه امام حسن علیه السلام را حرکت دادند مروان ملعون جنازه را بدوش خود کشید امام حسین علیه السلام فرمود آیا جنازه امام حسن را حمل میکنی و حال آنکه در حال حیاتش جرعه های غیظ میخورانیدی و دل او را پر از خون کردی ؟ مروان گفت من این ظلها را بکسی کردم که (یوازی حلمه الجبال) یعنی حلم و برد باری او با کوه ها برابر بود !

### امر سوم - در اشاره به عبادتهای آن بزرگوار

از روضة الواعظین روایت شده که حسن بن علی وقتی که وضو میگرفت اندامش مرتعش



میشد ورنک ناز نپنش زرد میشد گفته شد چرا حالتان تغییر میکند می فرمود سزاوار است بر هر کسی که واقع شود در مقابل حضرت احدیت رنگش زردشود و اندامش مرتعش شود

وقتی که بدرج مسجد میرسید میگفت الهی ضیفک ببابک یا محسن قد اتیک المسییء فتجاوز عن

قیبح ما عندی بجمیل ما عندک یا کریم )

وقال الصادق علیه السلام (ان حسن بن علی حج خمسة وعشرين حجة ما شیاً وقاسم الله تعالی ماله)

وفی روایة ( خرج الحسن بن علی من ماله مرتین وقاسم الله ماله ثلاث مرات حتی انه کان یعطی نعلا ویمسک نعلا ویمسک خفا) وله علیه السلام قل للمقیم بغير دار اقامة

حان الرحیل فود علیه السلام الاحبابا \*\*\* ان الذین لقیتهم وصحبتهم \*\*\* صاروا جمیعاً فی القبور ترابا

وله علیه السلام یا اهل لذات دنیا لابقاء لها \*\*\* ان المقام بظل زائل حمق

در مناقب است مردی از حضرت مجتبی علیه السلام چیزی سؤال کرد حضرت باو پنجاه هزار درهم و پانصد دینار داد و فرمود حمالی بیاور اینها را بجهت تو حمل نماید و طیلسانش را داد کرایه حمال عربی آمد خدمت آن حضرت ، بخزانه دارش فرمود آنچه در خزانه است باو بده ، در خزانه بیست هزار درهم بود همه را داد باعربی ، اعرابی عرض کرد ای مولای من ، چرا مرا نگذارید اظهار حاجت خود را بکنم و مدیحه خود را بیان کنم حضرت این اشعار را انشاد نمود :

نحن اناس نوالنا خصل \*\*\* یرقع فیها الرجاء والامل \*\*\* تجود قبل السؤال انفسنا

خوفاً علی ماء وجه من بسل \*\*\* لو علم البحر فضل نائلنا \*\*\* لغاص من بعد فیضه خجل

### امر چهارم - در اشاره بعضی از غرائب و معجزات آنبزرگوار

در مناقب از محمد بن فعال نیشابوری از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده بعضی بحضرت مجتبی عرض کردند چقدر شما تحمل شدائد از معاویه میفرمائید فرمود اگر بخواهم عراق را شام میکنم شام را عراق میکنم و زن را مرد میکنم و مرد را زن میکنم

مرد شامی گفت کی قدرت این امر را دارد فرمود آیا حیا نمیکنی ای زن که میان مردان نشسته ! ناگاه دید که زن شده حضرت فرمود عیال توهم مرد شد و با تو مقاربت میکند و از شما فرزند خثثائی متولد می شود همان قسم که حضرت مجتبی فرمودند شد . آمدند خدمت حضرت مجتبی و توبه کردند حضرت دعا فرمود ، هر دو بصورت اولیه برگشتند

در بحار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده : چون حضرت مجتبی علیه السلام با معاویه صلح فرمود هر دو

نشسته بودند در نخيله ، معاویه گفت یا ابا محمد بمن خبر رسیده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تخریص میفرمود خرما های بر درختان را آیا شما هم علم باین مطلب دارید چون شیعیان شما گمان می کنند که از شما علم چیزی مخفی نیست فرمود جدم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تخریص میکرد که چند کیل است و من تخریص میکنم که چند عدد است

معاویه گفت در این نخله چند عدد خرما هست فرمود چهار هزار و چهار دانه خرمای نارس است . معاویه امر کرد که خرماها را بچینند و بشمارند ، چون چیدند و شمردند چهار هزار و سه دانه بیرون شد ، حضرت فرمود و الله من دروغ نگفته ام ، پس نظر کردند دیدند یکدانه خرما در دست عبدالله بن عامر بن کریم است

بعد فرمود اگر نبود که تو کافر می شوی هر آینه بتو خبر میدادم آنچه خواهی نمود ، والله تو زیاد را ملحق بیدرت میکنی و حجر بن عدی را بقتل میرسانی و حمل می شود بسوی تو سرها از

ص: 898



شهری بشهری . همین قسم هم شد زیاد بن ابیه را پدرش ملحق کرد و حجر بن عدی را بقتل رسانید و سر عمرو بن حمق را حمل نمودند بشام نزد معاویه

در مدینه المعاجز از محمد بن جریر طبری باسناد خود از جابر روایت کرده گفت دیدم حسن بن علی را در هوا و سه روز غایب شد بعد از سه روز از آسمان نازل شد و بر او بود سکینه و وقار، فرمود رسیدم بآن مقامی که رسیدم

از این روایت مقام شامخی از برای آن بزرگوار ثابت می شود

### **امر پنجم - در اشاره به تمجید و تجلیل پروردگار و حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم از آن بزرگوار**

قال الله تعالی ( یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و آمنوا برسوله یؤتکم کفلین من رحمته و یجعل لکم نوراً تمشون به )

فی المناقب عن الصادق علیه السلام (قال الکفلین الحسن والحسین والنور علی علیه السلام)

وقال تعالی ( مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لایبغیان فبای آلاء ربکما تکذبان یرج منهنما اللؤلؤ والمرجان)

فی المناقب عن الصادق علیه السلام قال ( علی وفاطمه بحران عمیقان لایبغی احدهما علی صاحبه)

وفی روایة بینهما برزخ (رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم) یرج منهنما اللؤلؤ والمرجان (الحسن والحسین علیه السلام)

وقال تعالی ( والتین والزیتون)

فی المناقب عن موسی بن جعفر علیه السلام فی تفسیر ( والتین والزیتون ) قال الحسن والحسین علیه السلام و (طور سینین ) قال علی بن ایطالب علیه السلام و ( هذا البلد الامین) قال محمد صلی الله علیه و آله و سلم

در امالی شیخ صدوق از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده : چون روز قیامت بشود خداوند زینت میدهد عرش مجید خود را بهر نوع زینتی بعد دو منبر از نور بیاورند که طول هر منبری صد میل باشد یکی را بيمين عرش مجید گذارند و دیگری را بیسار عرش بعد حسن علیه السلام بریک منبر نشیند و حسین علیه السلام

بریک منبر و خداوند زینت بدهد باین دو عرش خود را چنانچه زینت داده می شود زن بدو گوشواره خود

در مناقب است که اهل قبله اجماع کردند بر آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده الحسن والحسین امامان قاما اوقدا . واجماع نموده اند نیز که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده ( الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة ) .

از فضایل سمعانی از عمر بن خطاب روایت کرده گفت دیدم حسنین را بر دوشانه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس گفتم ( نعم الفرس لکما ) پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ( ونعم الفارسان هما)

از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت شده ان التي ترك لهما ذوابتین فی وسط الرأس مزودتین

یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دو گیسوی بافته گذارد از برای حسنین در وسط سرش

بعضی چنین فهمیدند وقتی که این دو آقا زاده شانه های نازنین پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سوار میشدند يك گیسو بحسن میداده و يك گیسو بحسین . و از یحیی بن ابی کثیر روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنید صدای گریه حسنین را در حالتی که بالای منبر بود بعد با اضطراب از بالای منبر حرکت کرد فرمود (ما الولد الا فتنة لقد قمت اليهما وما معی عقلی) و این عبارت محمول است کمال علقه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باین دو نور دیده اش

ص: 899

در کشف الغمه از ابن عباس روایت کرده گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حسن علیه السلام را بدوش نازنین گرفته بود مردی گفت (نعم المركب رکبت) پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود (ونعم الراكب هو) الخ

## فصل پنجم: در بعضی از فضائل و اخلاق کریمه حضرت سیدالشهداء ارواحنا له الفداء

### اشاره

اگر چه فضایل این بزرگوار شنیدنی نیست

در مناقب ابن شهر آشوب از عبدالعزیز بن کثیر روایت کرده: جماعتی آمدند خدمت حضرت سید الشهداء علیه السلام عرض کردند خبر بده ما را بفضایل خود؟ فرمود شما طاقت ندارید شنیدن آنرا شما از من دور شوید تا بعضی از شما بشمه از فضایل خود اشاره کنم اگر طاقت آورد شما را خبردار میکنم، آن جماعت دور شدند و یکنفر از آنها باقی ماند، حضرت با او تکلم فرمود؛ حتی دهش ووله ولا یجیب احداً وانصرفوا، یعنی تا آنکه آن شخص مدهوش و حیران شد و جواب نمیداد احدی را و همه مراجعت نمودند انتهی (ولکن مالا یدرک کله لا یترک کله)

در این فصل نیز پنج امر است

### امر اول - در اشاره بمراتب نورانیت و علمیت آن بزرگوار

در مناقب روایت کرده «ان الحسین علیه السلام کان یقعد فی المكان المظلم فیهدی الیه بیاض جبینه»

یعنی حسین در مکان تاریکی می نشست و مردم راهنمایی می شدند بنور پیشانی او

در بحار از خرائج راوندی از مقداد روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بفاطمه زهراء فرمود . « اذا احب علی الاشمال فلا تمنعیه فانی اری فی مقدم وجهک ضوء ونوراً وستلیدین حجة لهذا الخلق »

در بحار از کتاب نجوم سید بن طاوس از کتاب دلائل الامامه طبرسی از حذیفه یمانی روایت کرده قال سمعت الحسین بن علی یقول والله لتجمعن علی قتلی طفاة بنی امیه و بقدم مهم عمر بن سعد وذلك فی حیوة النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقلت له انبأک بهذا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال لا فاتیت النبی صلی الله علیه و آله و سلم فاخبرته فقال علمی علمه وعلمه علمی لاننا نعلم بالکائن قبل کینونیه

### امر دوم - در اشاره بعضی تعبیراتی که در قرآن مجید از حضرت سید الشهداء علیه السلام شده منها تعبیر بمظلوم شده

در عاشر بحار از تفسیر عیاشی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده در تفسیر آیه شریفه « و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً فلا یسرف فی القتل انه کان منصوراً »

قال علیه السلام « هو الحسین بن علی قتل مظلوماً ونحن اولیائه والقائم منا اذا قام طلب بئار الحسین فتقتل حتی یقال قد اسرف فی القتل » در تفسیر روح البیان در ضمن آیه شریفه «ولا تحسین الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربهم یرزقون»

روایتی نقل کرده و حاصل بعضی از فقراتش آنستکه روز قیامت الویه نصب می شود و هر طایفه تحت لوائی محشور می شوند

ولواء الشهداء لعلی علیه السلام وکل شهید یکون تحت لوائه وکل زاهد تحت لواء ابی ذر و کل مؤذن تحت لواء بلال و کل مقتول ظلماً  
تحت لواء الحسین بن علی رضی الله عنهما - فذلك قول الله تعالی

ص: 900

«یوم ندعوا کل اناس بامامهم»

و منها تعبیر بذبح عظیم شده

در عیون از حضرت رضاعلیه السلام روایت کرده که چون مأمور شد حضرت ابراهیم که عوض حضرت اسمعیل گوسفندی را که جبرئیل از آسمان آورده بود ذبح کند ابراهیم تمنا و آرزو فرمود که پسرش اسمعیل را ذبح میکرد تا آن ثواب هائیکه بیدر داده می شود از ذبح اعز اولادش را بدست خود باوداده شود ، پس خداوند وحی فرمود که ای ابراهیم احب مخلوقات من نزد تو کیست ؟ عرض کرد یارب خلق نکرده خلقی را که محبوبتر باشد نزد من از حبیب محمد صلی الله علیه و آله و سلم . خطاب رسید او را بیشتر دوست میداری یا جان خودت را ، عرض کرد او محبوبتر است نزد من از جان خودم . خطاب رسید اولاد او را بیشتر دوست میداری یا اولاد خود را عرض کرد اولاد او را . خطاب رسید ذبح اولاد او ظلماً بدست دشمنان بیشتر دلت را می سوزاند یا ذبح پسر خود را بدست خود در طاعت من ؟ عرض کرد ذبح اولاد او بدست دشمن قلب مرا بیشتر می سوزاند . خطاب رسید ابراهیم ، طایفه که گمان می کنند از امت محمدند حسین پسر او را ظلماً و عدواناً بقتل میرسانند مثل ذبح گوسفند و مستحق می شوند باین سخط و غضب مرا . پس ابراهیم قلبش سوخت و جزع نمود و گریه نمود !

خطاب رسید یا ابراهیم من فداء نمودم جزع ترا بذبح اسماعیل بدست خود بجزع تو برحسین و واجب نمودم برای تو بلندترین درجات اهل ثواب را بر مصائبشان ، اینست قوله تعالی : «وفدیناه بذبح عظیم ولا حول ولا قوة الا بالله»

بعضی گفتند که رتبه و مقام فدا شونده باید کمتر باشد از رتبه کسی که فدای او می شود و حال آنکه رتبه حضرت سیدالشهداء علیه السلام مسلماً بیشتر است از رتبه حضرت اسمعیل

جوابش آنستکه حضرت سیدالشهداء علیه السلام فدای جد بزرگوارش حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومین علیه السلام شده چون تمام اینها از نسل حضرت اسمعیل ذبیح الله اند و محتملست که فداء بمعنی تعویض باشد یعنی ما معاوضه کردیم اسف والم ترا در ذبح پسر اسمعیل بجزعی که او اجل و اشرف و اعظم ثواباً هست که جزع و گریه برحسین مظلوم باشد .

و منها تعبیر ینفس مطمئنه شده

در عاشر بحار از کنز کراچکی از حضرت صادق روایت کرده فرمود بخوانید سوره الفجر را در فرائض و نوافل خود بدرستی که او سوره حسین بن علی علیه السلام است . ابواسامه حاضر بود عرض کرد او چگونه سوره حسین بن علی است خاصه ؟ فرمود آیا نشنیده که خدا می فرماید «یا ایها النفس المطمئنه» الایه - مقصود حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام است و اوست نفس مطمئنه راضیه مرضیه واصحاب او از آل محمد راضی هستند از خداوند تعالی روز قیامت و خداوند هم از آنها راضی است و این سوره درباره حسین و شیعه او و شیعه آل محمد است خاصه و کسی که مداومت نماید قرائت و الفجر را خواهد بود با حسین بن علی علیه السلام و در درجه او در بهشت ان الله عزیز حکیم

و منها تعبیر بموئوده شده

در عاشر بحار از کامل الزیارة از حضرت صادق علیه السلام روایت شده فی قوله تعالی :

«و اذا المؤمنة سئلت باى ذنب قتلت» فرموده اين آيه نازل شده درباره حسين بن على

### **امر سوم - در اشاره بمحبت حضرت خاتم الانبياء (صلى الله عليه و آله و سلم) بآن بزرگوار**

در مناقب از ابن عمر روايت کرده گفت پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم بالاى منبر مشغول خطبه خواندن و موعظه

ص: 901

بود که حسین وارد شد ، پای نازنین او بجامه اش پیچیده شد بروی زمین افتاد . پیغمبر از منبر فرود آمد حسین را بسینه چسبانید فرمود قاتل الله الشيطان ان الولد لفتنة و الذی نفسی بیده مادريت انی نزلت عن منبری

حاصل معنی آنستکه خدا بکشد شیطان را اولاد قلب را مفتون میکند قسم بآن خدائی که جان من بدست اوست که من بی اختیار از منبر فرود آمدم . و از یزید بن ابی زیاد روایت کرده گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از منزل عایشه بیرون شد و عبور فرمود از در خانه فاطمه زهراء علیها السلام شنید که حسین گریه میکند ، فرمود ( الم تعلمی ان بکاؤه يؤذینی ) یعنی ای فاطمه آیا نمیدانی که گریه حسین قلب مرا اذیت میکند و از ابن ماجه و زمخشری روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دید میان کوچه حسین با اطفال بازی میکند از اصحاب مقدم شد دست گشود که حسین را باغوش خود بگیرد حسین هم باینطرف و آنطرف فرار میکرد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حسین را گرفت یکدست زیر زنج حسین گذارد و یکدست پشت سر نازنینش و او را بخود چسبانید و صورتش را بوسید فرمود ( انا من حسین و حسین منی احب الله من احب حسیناً حسین سبط من الاسباط ) . در مستدرک از کتاب مظهر الغرائب جناب سید خلف والی حویزه پدر جناب آقا سید علی که هر دو از اجله علمای اعلام بودند نقل میکنند که روایت شده از ام الفضل زوجه عباس بن عبد المطلب مرضعة حضرت سیدالشهداء علیه السلام گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حسین را از من گرفت در ایام رضاعش و او را حمل کرد پس حسین علیه السلام بدا من جدش بول کرد !

ام الفضل او را بصنف و جبر از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گرفت که حسین علیه السلام گریه کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود :

( مهلایا ام الفضل ان هذه الارقه الماء يطهرها فای شیء یزیل هذا الغبار عن قلب الحسین )

یعنی این ریخته شده را آب تطهیر میکند پس چه زایل میکند این غبار را از قلب حسین

در عاشر بحار از ابن عباس روایت کرده گفت خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودم ابراهیم پسر خود را بزانوی چپ خود نشانیده بود و حسین را بزانوی راستش گاهی حسین را می بوسید و گاهی ابراهیم را . جبرئیل نازل شد عرض کرد یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم پروردگارت سلامت میرساند میفرماید من جمع نمیکنم بین این دو پسر باید یکی را فدای دیگری کنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بصورت ابراهیم و حسین نظر نمود گریه کرد و فرمود مادر ابراهیم کنیز است اگر او از دنیا برود محزون نمی شود بر او غیر من و مادرش - و مادر حسین فاطمه زهراء است و پدرش علی اگر از دنیا برود من محزون می شوم و پدر و مادرش نیز محزون می شوند من اختیار نمودم حزن خود را بر حزن این دو ، فرمود جبرئیل من ابراهیم را فدای حسین نمودم پس ابراهیم بعد از سه روز از دنیا رفت بعد که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حسینش را میدید او را می بوسید و گاهی بسینه می چسبانید و می فرمود فدیت من فدیته بابنی ابراهیم

و ایضاً در عاشر بحار از کامل الزیارة از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده وقتی که حسین بجسدش وارد میشد بامیر المؤمنین علیه السلام میفرمود یا علی امسکه یعنی حسین را نگه بدار امیر المؤمنین (علیه السلام) او را نگه میداشت و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او را می بوسید و گریه میکرد

حسین عرض کرد یا ابه چرا مرا میبوسی و گریه میکنی میفرمود من موضع شمشیرها را میبوسم و گریه میکنم . عرض کرد یا ابه آیا من کشته می شوم فرمود بلی والله تو و پدرت و برادرت کشته

می شوید ، عرض کرد یا ابه قبرهای ماها از یکدیگر دور است فرمود بلی عرض کرد پس که ما را زیارت میکند فرمود زیارت نمیکند ترا و پدر و برادرت را مگر صدیقون از امت من

### **امر چهارم - در اشاره بمکارم اخلاق سید الشهداء علیه السلام**

اما مقام صبر ورضا و تسلیمشان کافی است آنکه حضرت حجة الله عجل الله تعالی فرجه الشریف در زیارت ناحیه مقدسه میفرماید

ص: 902



«لقد عجبت من صبرك ملائكة السموات»

سید بن طاوس در لهوف و علی بن عیسی در کشف الغمة روایت کرده اند که چون حضرت سیدالشهداء علیه السلام از مکه معظمه عازم رفتن بعراق شد خطبه خواند « الحمد لله ماشاء الله ولا قوة الا بالله خط الموت علی ولد آدم مخط القلادة علی جید الفتاة وما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف و خیرلی مصرع انا الاقیه کانی باوصالی یقطعها علان الفلوات بین النواویس و کربلا فیملان منی اکرأشاً جوفاً و اجربة سنبالا محیص عن یوم خط بالقلم رضا الله رضانا اهل البیت نصیر علی بلائه ویوفینا اجور الصابین لن تشذهن رسول الله لحمه و هی مجموعة له فی حظیره القدس تقر بهم عینه و ینجزبهم وعده من کان باذلافینا مهجته و موطناً علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا فانی راحل مصباحاً انشاء الله » یعنی زینت داده شده مرگ بر پسران آدم مانند زینت بودن گلوبند بر دختران جوان و چه چیز آرزومند کرده را بگذشتگان از خود ، بمثل آرزومندی یعقوب بیوسف و اختیار شده برای من مصرعی که من ملاقات میکنم او را و گویا می بینم اعضاء بدن خود را که جدا می کنند آنها را گرگان بیابانی بین نوایس و کربلا پس بر می کنند از من شکم های خالی خود را و انبانهای گرسنه خود را چاره نیست از روزی که نوشته شده

بقلم ، رضای خدا رضای ما اهل بیت است صبر میکنیم بر بلا ی الهی و میرسد بما اجر صابین ، پراکنده نشود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پاره تن او و جمع می شود از برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در منزل قدس روشن می شود باولادش چشم های پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و وفا میکند بایشان و عده های خود را هر کس بذل کند در راه ما خون دل خود را و تسکین دهد بر ملاقات خدا جان خود را حرکت کند با ما که من فردا صبح حرکت میکنم انشاء الله

اما تواضع حضرت امام حسین ، در مناقب روایت کرده که حضرت سیدالشهداء علیه السلام عبور فرمود بجمعی از مساکین که نان پاره ها را بروی عبائی گذارده میل میکردند حضرت بآنها سلام کرد آنها حضرت را دعوت نمودند بخوردن غذا ، حضرت فرمود اگر اینها صدقه نمی بود من با شما غذا میخوردم فرمود شما بیائید بمنزل من و مهمان من بشوید آنها رفتند بمنزل حضرت ، آنبزرگوار بآنها طعام خورائید و بدن آنها را پوشانید و امر فرمود چند درهم بآنها دادند

واما عبادت حضرت امام حسین علیه السلام . در ارشاد مفید است ما حاصله که در عصر تاسوعا عمر سعد فریاد زد یا خیل الله اרכبی و بالجنة ابشری . حضرت امام حسین علیه السلام برادرش حضرت اباالفضل را فرمود برادر برو بسوی آنها اگر میتوانی از این جماعت مهلت بخواه يك امشبى را و آنها را از ما دفع کن و تأخیر انداز جنگ را تا فردا که امشب ما نماز بخوانیم و دعا کنیم و استغفر نمایم الخ

در مناقب از عیون المجالس از انس بن مالک روایت کرده که حضرت امام حسین (علیه السلام) تشریف برد سر قبر جد اش خدیجه کبری و گریه کرد و بین فرمود دور شوم از خدمت ایشان انس گفت من از خدمت آقا مخفی شدم دیدم حضر مشغول نماز شد و نماز را طول داد و شنیدم که این مناجات را میکرد :

یا رب یا رب انت مولاه \*\*\* فارحم عبیدا الیک ملجاء \*\*\* یاذا المعالی علیک معتمدی

طوبی لمن کنت انت مولاه \*\*\* طوبی لمن کان خانفا ارقا \*\*\* یشکو الی ذی الجلال بلواه

الی ان قال ره فنودی لبیک عبدی وانت فی کنفی وکلما قلت قد علمناه صوتک تشاقه ملائکتی فحسبک الصوت قد سمعناه الی آخره در عاشر بحار از فلاح السائل از ابن عبدربه در کتاب عقد الفرید روایت کرده که بحضرت زین العابدین عرض کردند « ما اقل ولد ابیک »

یعنی اولاد پدرت چقدر کم هستند . حضرت فرمود من تعجب دارم از همینقدر اولادی که دارد چون پدرم هر روز و

ص: 903

شبی هزار رکعت نماز می‌کرد

اما شجاعت آن بزرگوار معلوم است که آنحضرت سخاوت و شجاعت را از جدش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ارث برده در خصال از ابی رافع روایت کرده که حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها حسنین را آورد خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مرضی که از دنیا رحلت فرمود عرض کرد یا رسول الله ایندو پسران تو هستند باینها چیزی ارث بده، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود اما الحسن مان له هیبتی و سوددی و اما الحسین فان له شجاعتی و جودی . شجاعت حضرت سیدالشهداء علیه السلام ضرب المثل شد . در مناقب روایت کرده که روز عاشوراء بحضرت امام حسین عرض کردند داخل شو در حکم پسر عمت یزید بن معاویه حضرت فرمود لا والله لا اعطیکم بدی اعطاء الذلیل ولا افر فرار العیید

در بحار از ابن شهر آشوب روایت کرده که در روز عاشوراء حضرت امام حسین با عطشی که داشت و کثرت هم و غمش معذک دارد «ولم یزل یقاتل حتی قتل الف رجل وتسع مائة وخمسين رجلا سوی المجروحین» . در لهوف است وقد کان یحمل فیهم وقد تکملوا ثلثین الفافینهمون بین یدیه کانهم الجراد المنتشر

اما سخاوت حضرت امام حسین علیه السلام . در مناقب از عمرو بن دینار روایت کرده گفت داخل شد حضرت سیدالشهداء علیه السلام بر اسامه بن زید در مرض موتش اسامه گفت و اغماه فرمود غم تو چه چیز است ای برادر . عرض کرد شصت هزار درهم قرض دارم ، فرمود علی دینک قرض تو بدمه من عرض

کرد میترسم بمیرم قرضم ادا نشده باشد ، فرمود از دنیا نمیروی تا من قرضت را ادا بنمایم

ایضاً در مناقب است که عبدالرحمن سلمی بفرزند آن حضرت سوره حمد را تعلیم داد ، آقازاده خدمت پدر بزرگوارش قرائت کر حضرت هزار اشرفی و هزار حله بعبد الرحمن عطا فرمود و دهان او را پر از در و جواهر کرد . بعضی بحضرت اعتراض کردند ، فرمود از کجا مقابلی میکند اینها احسان او را که تعلیم سوره حمد باشد و انشاد فرمود

إذا جادت الدنيا عليك فجد بها \*\*\* علی الناس طرا قبل ان تنفلت

فلا الجود یغنیها اذا هی اقبلت \*\*\* ولا البخل یقیها اذا ماتولت

ایضاً در مناقب روایت کرده اعرابی وارد شد بمدینه طیبه ، سوال نمود از کریم ترین مردم مدینه او را راهنمایی نمودند بحضرت سیدالشهداء علیه لسلام ، پس اعرابی وارد مسجد شد دید حضرت نماز میخواند در مقابلش ایستاد و انشاد کرد

لم یخب الان من رجاك و من \*\*\* حرك من دون بابك الحلقة \*\*\* انت جواد و انت معتمد

ابوك قد کان قاتل الفسقه \*\*\* لولا الذی کان من اوائلكم \*\*\* کانت علینا الجحیم منطبقه

پس حضرت نمازش را سلام داد و فرمود قنبر آیا از مال حجاز چیزی باقی مانده عرض کرد چهار هزار دینار . فرمود حاضر کن بعد ردای نازنین از دوش برداشت و دنانیر را میان او پیچیده دستش را از شکاف درب بیرون کرد از خجالت اعرابی و انشاد فرمود

خذها فانی الیک معتر \*\*\* و اعلم بانی الیک ذو شفقه \*\*\* لو کان فی سیرنا الغداة عصما

امست سمانا عليك مندها \*\*\* لكن ريب الزمان ذوغير \*\*\* و الكف منى قليلة النفقه

اعرابی آن دراهم را گرفت و گریه میکرد حضرت فرمود آیا عطای مراکم شمردی

عرضکرد نه لکن متحیرم چگونه این دست با این جود و سخا خاک می شود

اعرابی گویا خبر نداشت از شب یازدهم عاشواء!

ص: 904

ایضا در مناقب از شعیب بن عبدالرحمن خزاعی روایت کرده که در روز عاشوراء اثر جراحی در پشت نازنین حضرت سیدالشهداء علیه السلام دیده شد از حضرت امام زین العابدین علیه السلام سؤال کردند فرمود این اثر همیانی است که شبها جهت بیوه زنها و یتیمها و مساکین حمل و نقل میفرمود

در حاشیه نفس المهموم محدث قمی روایت کرده اعرابی بحضرت سیدالشهداء علیه السلام سلام کرد و حاجتی طلب کرد و گفت شنیدم از جد بزرگوارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود « اگر حاجتی خواستید از یکی از چهار طایفه بخواهید ، یا از عرب شریف ، یا از مولای کریمی ، یا از حامل قرآن یا از صاحب وجه صبیحی »

اما عرب شریف شما مفتخرد بجدتان خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم ، و اما کرم که ذات و سیره شما هست و اما قرآن در بیت و خانه شما نازل شده ، و اما وجه صبیح پس شنیدم از جدتان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود « اگر بخواهید نظر کنید بمن بس نظر کنید بسوی حسن و حسین علیه السلام » حضرت فرمود حاجت تو چه چیز است اعرابی حاجت خود را بروی زمین نوشت فرمود شنیدم از پدرم علی (علیه السلام) که فرمود « قيمة كل امرء ما يحسنه » و شنیدم از جدم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود « المعروف بقدر المعرفة » ، يك كيسه اشرفی مهر کرده حاضر نمود و فرمود سؤال میکنم از تو سه خصلت اگر از یکی جواب دادی ثلث این کیسه اشرفی را بتو میدهم اگر از دو خصلت جواب دادی دو ثلث او را بتو میدهم و اگر هر سه را جواب دادی تمام او را

عرض کرد سؤال بفرمائید (ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم)

فرمود کدام عمل افضل اعمال است عرض کرد ایمان بخدا فرمود چه چیز نجات میدهد بنده را از مهلکه عرض کرد الثقة بالله فرمود چه چیز زینت میدهد مرد را عرض کرد علمی که با او حلم باشد فرمود اگر علم با حلم نباشد عرض کرد مالی که با او کرم باشد فرمود اگر نباشد چه عرض کرد فقری که با او صبر باشد فرمود اگر نباشد چه عرض کرد صاعقه نازل شود و او را بسوزاند پس تبسم فرمود و صره اشرفی را نزد اعرابی انداخت

و در روایت دیگری است که در میان صره هزار اشرفی بود و خاتم شریفش را هم بآن اعرابی داد که قیمت نگینش دو بیست درهم بود و فرمود ای اعرابی این دینارها را بطلبکار هایت بده و انگشتر را صرف نفقه خود کن اعرابی گرفت و گفت «الله اعلم حيث يجعل رسالته»

و اما فصاحت آن بزرگوار بهترین شواهد اشعار رجزیه آنحضرت است که روز عاشوراء با آن شدت گرفتاری و اضطراب انشاد فرمود منها :

كفر القوم وقدماء رغبوا \*\*\* عن ثواب الله رب الثقلين \*\*\* قتلوا قدما عليا و ابنه \*\*\* حسن الخیر كريم الطرفين

الی ان قال علیه السلام و ابن سعد قدر مانی عنوه \*\*\* بجنود كوكوف الهاطلين الخ

انا ابن علی الطهر من آل هاشم \*\*\* كفانی بهذا مفخرًا حين افخر

و جدی رسول الله اکرم خلقه \*\*\* و نحن سراج الله فی الارض یزهر \*\*\* و فاطم امی من سلاله احمد

و عمی یدعی ذو الجناحین جعفر \*\*\* و فینا کتاب الله انزل صادقا \*\*\* و فینا الهدی والوحی بالخیر یدکر

و نحن امان الله للخلق کلهم \*\*\* نر بهذا فی الانام و نجهر \*\*\* و نحن ولاة الحوض نسقی و لاتنا

بكاس رسول الله ما ليس ينكر \*\*\* وشيعتنا فى الناس اكرم شيعة \*\*\* و مبغضنا يوم القيمة يخسر

ومنها الموت خير من ركوب العار \*\*\* و المار اولى من دخول النار

ومنها انا الحسين بن على ليت ان لا انثنى \*\*\* احمى عيالات ابى امضى على دين النبى

ص: 905

منجمله زیارت آن بزرگوار

بدانکه از برای هر يك از عبادات و اعمال خیریه آثار و خواصی هست در دنیا یا در عالم برزخ و قیامت بطریق اقتضاء و بشرط عدم مانع نه بطریق علت تامه و ممکنست بعضی از اعمال خیریه آثار دنیویه داشته باشد فقط و بعضی اثرش بعد از دخول در بهشت یا در جهنم باشد فقط

و اما عبادتی که اثرش در دنیا و در حال احتضار و در عالم برزخ و محشر و بهشت و جهنم عاید شخص می شود زیارت قبر حضرت سیدالشهداء علیه السلام است که در تمام این مقامات آثار خیریه دارد که اگر در يك مقام مانع از تأثیرش یافت شود در مقامات دیگر اثر خود را خواهد نمود پس ممکن است گفته شود زیارت آن بزرگوار افضل از تمام عبادات است چنانچه در بحار از کامل الزیارة از ابی خدیجه روایت کرده گفت سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام از زیارت قبر حسین علیه السلام قال انه افضل ما یكون من الاعمال

اما آثار دنیویه اش زیاد است و ما اقتصار میکنیم بذکر بعض از آنها

در امالی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده قال «مروا شیعتنا بزیارة الحسين عليه السلام فان زیارته تدفع الهدم والفرق والحرق واكل السبع» و فی روایة اخرى (ورزق رزقاً واسعاً و اتاه الله بفرج عاجل و فی اخرى وکان الله من وراء حوائجه وکفی ما اهمه من امر دنياه و انه لیجلب الرزق علی العبد الخ) و در امالی شیخ طوسی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود حسین بن علی در نزد پروردگارش هست و نظر میفرماید بلشگر گاهش و کسانی که با آنحضرت شهید شده اند و نظر میفرماید بزوارش و او بهتر میشناسد اسماء آنها را و اسماء پدران آنها را و درجات و منزلت آنها را نزد خداوند عزوجل از یکنفر از شما باولادش و می بیند کسانی را که بر او گریه می کنند و استغفار میکند از برای آنها و از پدرانش سؤال میکند که برای او استغفار کنند و میفرماید هر گاه بدانند زائرین او رجوع می کنند در حالتی که هیچ گناهی نداشته باشند

از این روایت شریفه چنین استفاده می شود که زائرین قبر ابی عبدالله علیه السلام در منظر آن حضرت میباشند در دardنیا و این فضل و نعمت بسیار بزرگی است

و اما آثار احتضاریه اش در بعض از اخبار است که خداوند مباشر و متولی قبض روح زوار آن بزرگوار می شود و در بعضی از اخبار است که ملائکه های رحمت حاضر میشوند در وقت احتضارش و مشایعت مینمایند جنازه اش را و بر سر قبر او عبادت می کنند خداوند را تا روز قیامت و ائمه اطهار در وقت احتضار ببالایش می آیند و ملك الموت مهربانتر می شود با و از مادر مهربان چنانچه در روایت (مسمع کردین) عنقریب ذکر خواهد شد

و اما آثار رجعتیه اش در بحار از کامل الزیارة باسناد خود از مفضل بن عمر و او از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده فرمود گویا می بینم تختی از نور نهاده شده و بر او يك قبه از یاقوت قرمز زده شده مکلل بجواهر و گویا می بینم حسین علیه السلام بر روی آن تخت نشسته و در اطراف او نود هزار قبه

سبز است و گویا می بینم مؤمنین زیارت می کنند او را و بر او سلام می کنند

خداوند عزوجل بآنها بفرماید اولیاء من از من سؤال کنید آنچه بخواهید طول کشید

ص: 906



اذیت کشیدن و ذلت شما امروز روزیست که سؤال نمیکنید از من حاجتی از حوائج دنیا و آخرت مگر آنکه بر آورده میکنم از برای شما و خواهد بود اکل و شربشان از اطعمه بهشتی و شاهد بر آنکه این در عالم رجعت است نه در برزخ و قیامت آنستکه حوائج دنیا در عالم برزخ و آخرت سؤال نمی شود

و اما آثار برزخیه اش زیاد است و ما اقتصار میکنیم بذکر يك روایت :

در مزار بحار از کتاب فلاح السائل از محمد بن احمد بن داود بن عقبه روایت کرده گفت همسایه داشتم معروف و اسمش علی بن محمد بود گفت در هر ماهی یکمرتبه از کوفه میرفتم زیارت قبر حضرت سیدالشهداء علیه السلام چون پیر شدم و جسم ضعیف شد یکنوبت نرفتم زیارت آن بزرگوار بعد پیاده رفتم . بعد از چند روز که بقبر مقدس حضرت مشرف شدم سلام کردم و دو رکعت نماز زیارت بجای آوردم و خوابیدم ، در عالم خواب آن بزرگوار از قبر بیرون شد فرمود (یا علی ، لم جفوتی وقد کنت لی برا) یعنی ای علی بن محمد تو چرا بمن جفا کردی و حال آنکه بمن مهربان بودی

عرض کردم یا سیدی جسمم ضعیف شده و قوه از پاهایم رفته و عمرم بآخر رسیده چند روز در بین راه بودم تا خدمت رسیدم ، از شما روایتی نقل کرده اند میل دارم از خودتان بشنوم فرمود بگو عرض کردم روایت کرده اند فرموده اید (من زارنی فی حیاته زرته بعد وفاته) یعنی هر کس زیارت کند در حیات خود مرا من هم او را زیارت میکنم بعد از وفاتش فرمود بلی من گفته ام و اگر به بینم زوار قبر من در میان جهنم میسوزد او را از آتش جهنم بیرون می آورم و محتمل است که زیارت نمودن آن بزرگوار زوارش را در میان قبر باشد چه خوب گفته حافظ شیرازی

شب رحلت هم از بستر روم در قصر حور العین \*\*\* اگر در وقت جان دادن تو باشی شمع بالینم

و اما آثار محشریه اش ایضا اکتفا می شود بذکر يك روایت

در ثواب الاعمال از زراره از حضرت باقر علیه السلام یا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود ای زراره چون روز قیامت بشود می نشیند حسین بن علی در سایه عرش مجید و جمع میشوند شیعیان و زوار قبرشان اطراف او تا ببینند از کرامت و نصرت و بهجت و سروری که باو عطا فرموده باندازه که نمیداند وصف او را بغیر پروردگار پس بیاید زوار و شیعیان آن بزرگوار را رسولان زوجاتشان از حور العین و بگویند (مارسولان ازواج شما هستیم و آنها میگویند ما مشتاق شما هستیم و شما آمدنتان را بتأخیر انداخته اید) در جواب برسول بگویند (زود باشد که بیائیم نزد شما انشاء الله)

و اما آثار ناریه اش علاوه بر آنکه سابقا ذکر شد که فرمود «اگر بینم زوارم در آتش جهنم معذبند آنها را بیرون میآورم»

در مزار بحار از کامل الزیارة از علی بن میمون از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود وقتیکه زوار از قبر مقدس حضرت سید الشهداء علیه السلام مراجعت نمایند ملائکه آنها بگویند (یا ولی الله گناهان تو آمرزیده شد و تو از حزب خدا و از حزب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و حزب اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هستی والله نخواهی دید آتش را بچشمت هرگز)

و اما آثار جنتیه اش در بحار از کامل الزیارة از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود کسیکه بخواد در جوار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین علیه السلام وفاطمه زهراء باشد ترک نکند زیارت سید الشهداء را

حقیر میگوید اعلا درجه بهشتی درجه محمد و آل محمد است و کسیکه در جوار اینها باشد نیز درجه اش اعلا درجه خواهد بود

و مخفی نماند که زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام در اوقات خاصه ثواب مخصوصی دارد و بگمان

حقیر افضل اوقات زیارتی آن بزرگوار در شب عاشوراء میباشد

ص: 907

در اقبال است که شیخ مفید در کتاب التواریخ نقل کرده که روایت شده کسیکه زیارت کند حضرت سیدالشهداء علیه السلام را در شب عاشوراء و بیتوته کند نزد قبر او تاصبح حشره الله تعالی ملطخا بدم الحسین فی جملة الشهداء معه

تنبیه - بدانکه بعضی از ائمه اطهار علناً زیارت قبر امام حسین علیه السلام مشرف میشدند و بعضی خفاء

در اقبال سیدبن طاوس از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده فرمود پدرم (علی بن الحسین) بعد از شهادت پدر بزرگوارش منزلی گرفت برای خود از موی در بیابان و اقامت فرموده بود در او چند سال چون میل نداشت آمیزش با مردم را و از آن منزل میرفت بعراق زیارت پدر بزرگوار و جدا کرم خود و کسی مطلع نمیشد باین مطلب : حضرت باقر فرمود در یک سفر من با پدر بزرگوارم بودم و ذی روحی با ما نبود مگر دوناقه که راحله ما بود و ایضا از عبادات موظفه حضرت امام زین العابدین استمرار گریه در مصائب پدر بزرگوارش بود هر وقت قدح آب بدست نازنین خود میگرفت باندازه گریه میکرد که آب قدح از اشک چشمش مضاف میشد

منجمله گریستن بر آن مظلوم است قناعت می شود بذكر يك روایت

در بحار از کامل الزیارة از مسمع بن کردین روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام باو فرمود یا مسمع تو از اهل عراق هستی آیا میروی زیارت قبر حسین گفتم نه چون من مردی هستم مشهور از اهل بصره و در نزد ما کسانی هستند که تا بعد میل خلیفه را و دشمنان ما زیادند از ناصیبان و غیر آنها و من اطمینان ندارم که آنها از من سعایت نمایند نزد والی بصره که از اولاد سلیمانست و او مرا اذیت بنماید فرمود آیا یاد میکنی ظلمهائی را که بجدم سیدالشهداء نمودند عرض کردم بلی و گریه میکنم بقسمی که اهل من اثرش را در من می بینند پس باز میمانم از طعام خوردن فرمود خداوند رحمت کند اشک چشم ترا آگاه باش تو از کسانی هستی که شمرده میشوی از اهل جزع بر ما و خوشنودند بخوشنودی ما و محزونند بحزن ما ، آگاه باش تو میبینی در وقت مرگ حضور پدران مرا و وصیت و سفارش می کنند ملک الموت را درباره تو مهربان تر می شود بتو از مادر مهربان به ولدش پس حضرت گریه کرد و منم با او گریه کردم ، پس گفت ( الحمد لله الذی فضلنا علی خلقه بالرحمة وخصنا اهل البیت )

یا مسمع ، زمین و آسمان گریه می کنند از زمان قتل امیر المؤمنین علیه السلام بجهت ترحم بر ما و آنچه گریه می کنند بر ما از ملائکه بیشترند ، خشک نشده است اشک چشم ملائکه از زمانی که جد ما را بقتل رسانیدند و گریه نمیکند احدی بجهت ترحم بر ما مگر آنکه خداوند او را بیامرزد قبل از آنکه اشک از چشمش خارج شود و چون اشک بصورتش جاری شود هر گاه یقفظره از آنرا باتش جهنم اندازند حرارت آتش خاموش شود بقسمی که حرارت از برای آتش جهنم دیده نشود و کسی که قلبش بجهت ما دردناک شود خوشنود می شود در وقت مردن که ما را ملاقات کند و میماند این خوشنودی در قلبش تا وارد شود بر ما بحوض کوثر الخ

منجمله گریانیدن و تباکی کردن است برحسین مظلوم

شیخ صدوق باسناد خود از ابی عماره از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود یا ابا عماره در

مصیبت جدم حسین مظلوم انشاد کن گفت شعری انشاد کردم حضرت گریه کرد

باز انشاد کردم حضرت گریه کرد همین قسم انشاد کردم تا شنیدم صدای گریه عیالات حضرترا از میان منزل ، بعد فرمود یا ابا عماره کسیکه انشاد کند در مصیبت جدم حسین علیه السلام شعری و بگریاند



پنجاه نفر را از برای اوست بهشت - و کسیکه انشاد کند و بگریاند سی نفر را از برای اوست بهشت - و کسیکه انشاد کند و بگریاند بیست نفر را از برای اوست بهشت - و کسیکه انشاد کند و بگریاند ده نفر را از برای اوست بهشت و کسیکه انشاد کند و بگریاند یک نفر را از برای اوست بهشت و کسیکه انشاد کند در مصیبت حسین علیه السلام شعری و گریه کند از برای اوست بهشت و کسیکه انشاد کند در مصیبت آنمظلوم و تباکی کند از برای اوست بهشت

ددر مجمع البحرین است در حدیث مناجات موسی (علیه السلام) که عرض کرد پروردگارا بچه سبب فضیلت دادی امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بر سایر امم خطاب رسید بجهت ده خصلت، عرض کرد آن ده خصلت چه چیز است تا من امر کنم بنی اسرائیل را که عمل کنند خطاب رسید نماز، زکوة، روزه، جهاد، جمعه، جماعت، قرآن، علم، عاشورا

موسی عرض کرد یارب عاشورا چه چیز است خطاب رسید گریستن و تباکی کردن است بر سبط محمد صلی الله علیه و آله و سلم و مرتبه و عزاداری است بر مصیبت آن مظلوم الخ

و در چند روایت وارد شده (باین مضمون) « من بکی او ابکی او تباکی علی الحسین و حیت له الجنة »

منجمله اقامه مجلس عزای آن مظلوم است چنانچه در زیارت ناحیه مقدسه است «واقیمت لك الماتم فی اعلا علین» در بحار از بعضی از ثقات روایت کرده که خبر قتل حضرت سید الشهداء علیه السلام را پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه زهراء علیها السلام فرمود فاطمه علیها السلام گریه کرد گریه شدیدی، عرض کرد یا ابه در چه زمان حسین من شهید می شود فرمود در زمانی که نه من باشم و نه تو باشی و نه پدرش علی علیه السلام باشد و نه برادرش حسن علیه السلام پس گریه حضرت فاطمه شدت کرد، عرض کرد یا نبه بس که گریه میکنند بر حسین من و که اقامه عزای او را مینماید فرمود یا فاطمه زنهای امت من برزنهای اهل بیت من گریه می کنند و مردان امت من بر مردان اهل بیت من و تجدید می کنند عزای او را در سالی گروهی بعد گروهی تو زنهای آنها را شفاعت میکنی و من مردانشان را و هر کس گریه کند از آنها بر مصیبت حسین علیه السلام دست او را بگیرم و او را داخل در بهشت بنمایم در منتخب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که چون هلال محرم دیده میشد حزن و گریه آن بزرگوار بر مصیبت جد بزرگوارش شدت میکرد مردم از هر جانب میآمدند و او را تعزیه میگفتند بر مصیبت جدش حسین علیه السلام گریه نوحه میکردند با آن حضرت، چون از گریه فارغ میشد میفرمود یا ایها الناس بدانید که حسین حی است و در نزد پروردگارش روزی میخورد و آنحضرت دائماً نظر میفرماید ببلشگر گاهش و بقتلگاهش و بشهدائی که در نصرت او شهید شده اند و نظر میفرماید بزوارش و بگریه کنندگانش و بکسانیکه اقامه مینمایند عزای او را و سؤال میکند از جدش و پدرش و مادر و برادرش که استغفار نمایند از برای گریه کنندگان و عزا دارانش

منجمله لباس عزا پوشیدن است در عاشر بحار از کامل از هشام بن سعد روایت کرده گفت خبر داد مشیعه ما که ملکی از ملائکه فردوس نازل شد بدریا و بالهایش را پهن کرد بدریا و صیحه کشید و گفت « یا ایها البحار البسوا اثواب الحزن فان فرخ الرسول مذبوح »

در دمه الساکبه از کامل این اثر از زراره از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود «ما اختصیت منا امراة ولا ادهنت ولا اکتحلت ولا رجلت حتی اتانا رأس عبیدالله بن زیاد الی ان قال علیه السلام وما من باک بیکیه الاوقد وصل فاطمه علیه السلام واسعدھا الیه ووصل رسول الله وادی حقنا »

و در منتخب طریحی است که یزید ملعون بمخدرات و عیالات حضرت سید الشهداء علیه السلام گفت



کدام يك از برای شما بهتر است ماندن در شام یا رفتن بمدینه فرمودند ما دوست داریم که نوحه و عزاداری کنیم بر حسین علیه السلام ، یزید (لع) گفت آنچه میخواهید بکنید و در شام منزلی بجهت مخدرات تخلیه کرد و باقی نماند هاشمیه و نه قرشیه مگر آنکه لباس سیاه پوشیدند و هفت روز عزاداری کردند

در اربعین ثقه الاسلام آقا میرزا محمد قمی از کامل الزیاره و بعضی از کتب دیگر نقل فرموده که در شام فاطمیات داخل شدند بر امویات بر حالتی که آنها لباسهای فاخره و حلی و حلل داشتند چون امویات فاطمیات را دیدند لباسهای فاخره و زینت را از خود کردند و لباس سیاه پوشیدند و اقامه عزا و سوگواری نمودند الخ

منجمله تذکر از عطش آن مظلوم است و لعن بر قاتلین او بعد از آشامیدن آب

در بحار از کامل الزیاره از داو درقی روایت کرده گفت در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم حضرت آب طلبید و آشامید و گریه کرد و اشک نازینش جاری شد فرمود یاد او «لعن الله قاتل الحسين»

بعد فرمود نیست بنده که آب بیاشامد پس یاد کند حسین را و لعن کند قاتل او را مگر آنکه بنویسید خدایتعالی از برای او صد هزار حسنه و محو کند از نامه عمل او صد هزار سیئه و بلند کند برای او صد هزار درجه و عطا کند باو ثواب آزاد کردن صد هزار بنده و محشور شود روز قیامت «ثلج الفؤاد» یعنی باقلب خنک کنایه از آنکه با ایمان کامل و راحت قلب

اختتام بدانکه تمام موجبات و اسباب سرور و عیش از برای حضرت سید الشهداء علیه السلام موجب غم و اندوه بود بلکه تمام دنیا غمخانه امام حسین

چنانچه در مدینه المعجز از شرحیل بن ابی عوف روایت کرده چون سید الشهداء علیه السلام متولد شد ملکی از ملانکه های فردوس اعلا نازل شد ببحر اعظم و در اطراف آسمانها و زمینها فریاد کرد (عباد الله البسوا ثياب الاحزان و اظهروا التفجع و الاشجان فان فرخ محمد صلی الله علیه و آله و سلم مذبوح مظلوم مقهور) شاید از این جهت باشد که هر چیزی که منسوب بآن بزرگوار است موجب غم و حزن است

منجمله تهنیت بولادتش در بحار روایت کرده که خداوند بشارت داد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خود را بولادت حسین علیه السلام بعد تعزیت داد او را بقتل آن مظلوم فاطمه فهمید که حسینش کشته می شود این بود که بکراهت حمل نمود حسین را ، پس نازل شد (حملهتهامه کرهاً و وضعته کرها و حمله و فصاله ثلثون شهراً) متولد نشد مولودی در شش ماهگی که زنده بماند بغیر عیسی و حسین

و منجمله در اول امر که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چشمش بحسین علیه السلام افتاد موجب حزن و گریه اش شد و حال آنکه عادتاً باید اظهار سرور و خوشحالی بنماید

در عاشر بحار از عیون از اسماء بنت عمیس روایت کرده که چون حضرت سید الشهداء (علیه السلام) متولد شد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تشریف برد بخانه فاطمه زهراء (سلام الله علیها) فرمود (اسماء هلمی ابنی) یعنی اسماء فرزند مرا بیاور نزد من اسماء گفت آقا زاده را در خرقة سفیدی پیچیدم دادم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آن بزرگوار اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپش گفت و او را در کنار خود نشانید و گریه کرد اسماء عرض کرد پدر و مادر فدای تو شود چرا گریه میکنی فرمود گریه من برای این فرزندم هست ، اسماء عرش کرد این فرزند الساعه متولد شده فرمود ای اسماء میکشند او را جماعت باغیة طاغیة بعد از من خداوند آنها را مشمول شفاعت من

نخواهد فرمود

و منجمله لباس پوشیدن آنبزرگوار در روز عید در بحار از بعضی از ثقات روایت کرده و حاصلش آنستکه روز عیدی حسنین از جد  
بزرگوارشان لباس عید خواستند؛ جبرئیل نازل

ص: 910



شد و از برای آنها دوحله سفیدی آورد عرض کردند یا جدا اطفال عرب لباسهای رنگین دارند جبرئیل طشت و ابریق از بهشت حاضر نمود عرض کرد هر رنگ بخواهید من آب میریزم شما شستشو بدهید بهمان رنگ ملون می شود حضرت امام حسن علیه السلام اختیار فرمود رنگ سبز را و حضرت امام حسین علیه السلام اختیار فرمود رنگ قرمز را جبرئیل آب ریخت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دست مالید لباسشان بهمان رنگی که میخواستند شد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دید جبرئیل گریه میکند فرمود برادر جبرئیل اطفال من امروز مسرورند تو چرا گریه میکنی عرض کرد یارسول الله جهت آنکه حسن اختیار نمود رنگ سبز را و حسین رنگ قرمز را دانستی چه چیز است

اما حسن چون بدنش در وقت شهادت سبز می شود از شدت زهر لذا رنگ سبز را اختیار نمود

واما حسین چون بدنش در وقت شهادت از خون خضاب می شود لذا رنگ قرمز را اختیار نمود پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گریه کرد و حزنش زیاد شد

و منجمله بزبان آوردن اسم شریف حسین در بحار از صاحب درالشمین روایت کرده در تفسیر قوله تعالی (فتلقى آدم من ربه كلمات) فرمود آدم در ساق عرش اسماء شریفه خمسة طاهره را دید ، پس جبرئیل تلقین کرد بحضرت آدم گفت بگو (یا حمید بحق محمد و یا عالی بحق علی و یا فاطر بحق فاطمه و یا محسن بحق الحسن و الحسین و منك الاحسان ) پس آدم چون اسم حسین را بر زبان جاری کرد اشکش ریخت و قلبش خاشع شد گفت یا ابا جبرئیل در ذکر اسم پنجمی قلبم شکست و اشکم جاری شد عرض کرد ای آدم این پسرت مصیبتهایی ببیند که تمام مصائب دنیا در نزد مصیبتهای او کوچک باشد فرمود چه مصیبت می بیند عرض کرد ( یقتل عطشاناً قریباً وحیداً فریداً لیس له ناصر ولا معین ولو تراه یا آدم وهو یقول واعطشاه و اقله ناصره حتی یحول العطش بینه و بین کالدخان فلم یجبه احد الا بالسیوف و شرب الحتوف فیذبح ذبح الشاة من قفاه )

و در احتجاج طبرسی از سعد بن عبدالله اشعری روایت کرده که از جمله سؤالاتی که از حضرت

حبه الله المنتظر المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف نمود این بود که خبر ده مرا از تفسیر (کهیصص)

فرمود این از اخبار غیبی است که خداوند مطلع فرمود با و بنده خود زکریا را وقتی که سؤال کرد از پروردگار که تعلیم نماید باو اسماء خمسه طاهره را جبرئیل نازل شد و تعلیم نمود با و اسماء خمسه را و زکریا هر وقت اسم محمد و علی و فاطمه و حسن را بر زبان مینمود قلبش مسرور میشد و غمش برطرف میشد و وقتیکه اسم حسین را بر زبان جاری مینمود گریه راه گلوی او را میگرفت و نفس بشماره میافتاد یکروز عرض کرد الهی چه می شود مرا وقتیکه اسماء مقدسه آن چهار نفر را بزبان میبرم از هموم و غموم تسلی مییابم ، وقتیکه اسم حسین را بر زبان میبرم اشکم میریزد و آه من بلند می شود پس خداوند خبر داد باو «کهیصص» - (کاف) اسم کربلا است (هائ) هلاکت عترت طاهره است (یاه) یزید ظالم بحضرت حسین است (عین) عطش آن مظلوم است (صاد) صبر اوست چون زکریا شنید سه روز از مسجد بیرون نشد و کسی را نگذارد نزد او بیاید و مشغول شد بگریه و ناله - الخ

و منجمله شنیدن اسم حسین علیه السلام در کامل الزیارة از ابی عماره روایت کرده گفت هر روزی که حضرت صادق علیه السلام اسم نازنین حسین را میشنید آنروز تا شام خندان دیده نمیشد و میفرمود ( الحسین عبرة کل مؤمن و مؤمنة )

و منجمله دخول شهر محرم است در عیون از حضرت رضاعلیه السلام روایت کرده فرمود ماه محرم ماهی بود که اهل جاهلیت حرام

میدانستند در اوقاتال را و این امت حلال دانستند در این ماه ریختن

ص: 911

خون ما را وهتك نمودند حرمت ما را و اسیر نمودند ذراری و نساء ما را و آتش زدند خیمه های ما را و غارت نمودند آنچه در خیمه های ما بود و مراعات نکردند بجهت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم احترام ما را بدرستی روز قتل حسین مجروح نمود چشمها ما را و جاری نمود اشکهای چشم ما را و ذلیل نمود عزیز ما را در زمین کربلا و باعث کرب و بلا شد تا روز قیامت پس بر مثل حسین باید گریه کنند گریه کنندگان که گریه بر او گناهان بزرگ را میبرد بعد فرمود پدرم موسی بن جعفر علیه السلام همینکه داخل میشد ماه محرم خندان دیده نمیشد و اندوه و غمش روز بروز زیاد میشد تا روز دهم چون روز عاشورا میشد آنروز روز مصیبت و حزن و گریه اش بود و میفرمود امروز است روزی که حسین علیه السلام در او کشته شد

منجمله دخول بزمین کربلا در مزار بحار از کامل الزیاره از عبدالله بن میمون از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود مرور کرد امیرالمؤمنین علیه السلام بزمین کربلا با جمعی از اصحابش چون باین زمین رسید چشمهای نازنینش گریان شد بعد فرمود اینست محل خوابانیدن مراکبشان و محل فرود آمدن بارهایشان و این مکان ریخته می شود خونهایشان خوشا بحال تو خاکی که ریخته می شود بر روی تو خون دوستان

و منجمله نظر نمودن بقبر مقدسش که شش گوشه دارد در بحار از کامل الزیاره از عبدالله بن حماد بصری از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود در نزد شما فضیلتی است که باحدی بمثل آن فضیلت داده نشده و من گمان نمیکنم که شما معرفت داشته باشید حق معرفت را راوی عرض کرد او چه فضیلت است که وصف کردی و اسم نبردی فرمود زیارت جدم حسین علیه السلام است (فانه غریب بارض غریبة یبکیه من زاره و یحزن له من لم یزره و یحرق له من بشهده و برحمه من نظر إلى قبر ابنه تحت رجلیه الخ

خانمه الخاتمه اگر کسی بخواهد فی الجمله بمقامات شامخه و فضایل عالیه حضرت ابی عبدالله الحسین (علیه السلام) پی ببرد از این روایت شریفه بفهمد

در امالی شیخ صدوق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بمنزل ام سلمه تشریف داشت فرمودند احدی داخل نشود سید الشهداء علیه السلام تشریف آورد و او طفل بود ام سلمه نتوانست از حسین جلو گیری نماید تا داخل شد برجدهش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ام سلمه هم پشت سر حضرت ابی عبدالله علیه السلام داخل شد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دید حسین روی سینۀ جدش نشسته و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گریه میکند و در دستش چیزی است که او را حرکت میدهد پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ای ام سلمه اینست جبرئیل بمن خبر میدهد که حسین کشته می شود و اینست تربتی که حسین در این تربت شهید می شود این خاک را نزد خود بگذار هر وقتی که مبدل بخون شد بدانکه حبیب من حسین کشته شده ام سلمه عرض کرد یا رسول الله از خداوند بخواه که این بلیه را خدا از حسین دفع کند، فرمود از خدا خواستم، پس وحی فرمود بسوی من که از برای حسین درجه ایست که (لاینا لها احد من المخلوقین) و از برای او شیعیانی است که شفاعت می کنند و شفاعتشان قبول می شود و مهدی علیه السلام از اولاد او است، پس طوبی از برای کسی است که از اولیای

حسین علیه السلام باشد و شیعیان حسین علیه السلام رستگارانند در روز قیامت انتهى قوله صلی الله علیه و آله و سلم (لا ینالها احد من المخلوقین) نکره در سیاق نفی مفید عموم است یعنی خداوند در عوض شهادت بحسین درجه و مقامی بدهد که احدی از مخلوقین بآن درجه و مقام نرسند نه از اولیاء و نه از مرسلین و نه از اولوالعزم و نه از اوصیاء و نه از ملائکه مقربین حال آن مقام و درجه چه مقام است معلوم نیست شاید همان چهار چیزی است که در دنیا عوض شهادت بحسین کرامت فرموده



در امالی شیخ طوسی از محمد بن مسلم از حضرت باقر و حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده فرمودند خداوند عوض داد بحسین علیه السلام از قتلش اینکه، قرار داد امامت را در ذریه او و شفا را در تربت او و اجابت دعا را در نزد قبر او و شمرده نمی شود ایام زائرین او در رفتن و برگشتن از عمرشان

اما آنکه امامت را در ذریه او قرار داده در مناقب از مفضل بن عمر روایت کرده گفت سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام از آیه شریفه (وجعلها كلمة باقية في عقبه) فرمود مقصود از این آیه شریفه آنست که خداوند قرار داد امامت را در عقب حسین علیه السلام تا روز قیامت عرض کرد چگونه گردید امامت در اولاد حسین علیه السلام دون اولاد حسن علیه السلام فرمود موسی و هرون هر دو پیغمبر و رسول و و برادر بودند پس خداوند قرار داد نبوت را در صلب هرون دون صلب موسی علیه السلام الی ان قال علیه السلام (وهو الحكيم في افعاله لا يستل عما يفعل وهم يستلون) و چون در این امت باید واقع شود آنچه در امم سابقه واقع شده حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة وموسی اکبر و افضل از برادرش هرون بود معذلك خداوند نبوت را در اولاد هرون قرار داد نه در اولاد موسی علیه السلام، همچنین در امامت هم خداوند امامت را در اولاد امام حسین علیه السلام قرار داد نه در اولاد امام حسن علیه السلام

و اما آنکه خداوند شفا را در تربت آن بزرگوار قرار داد اخبار امامیه متواتر است و از جمله مجرباً تست و اگر در بعضی اوقات تخلف نماید بواسطه عدم شرط یا وجود موانع است چون هر مؤثری با تخلف شرطیا وجود مانع تأثیر نمیکند و عمده شرط تأثیر تربت حسن عقیده است چنانچه از کامل الزیارة از ابن ابی یعفور روایت شده که بحضرت صادق علیه السلام عرض کرد با باشد که بعضی استشفاء بتربت نمایند و نفع نبخشد حضرت فرمود لا والله الذی لا اله الا هو ما يأخذ احد وهو یری ان الله ینفعه به الا نفعه الله به در بحار از امالی شیخ طوسی روایت کرده که ذکر شد در نزد موسی بن عیسی الهاشمی که رافضیه غلو کردند در باره حضرت امام حسین علیه السلام حتی آنکه تداوی می کنند مریض هاشان را بتربت حسین علیه السلام موسی بن عیسی گفت من مبتلا بمرض سختی شدم که اطباء عاجز شدند از معالجه او پس قدری از تربت حسین علیه السلام خوردم و مرضم برطرف شد مردی از مبغضین گفت آیا از تربت قدری هست نزد تو، موسی بن عیسی قدری از تربت بوی داد آنمرد مبغض تربت را داخل در دیر خود کرد استهزاء و استحقاراً فوراً صیحه کشید، النار النار الطشت الطشت، بس طشتی حاضر نمودند آنمرد سرطشت نشست جگر و سپرز و ریه اش میان طشت ریخت. از یوحنا نصرانی (طیب) دوا بجهت معالجه اش خواستند گفت احدی نمیتواند او را معالجه کند بغیر خداوند و همانشب بجهنم واصل شد پس یوحنا زیارت میکرد قبر حسین علیه السلام را در حالتی که بدین نصرانیت بود و بعد اسلام آورد

اما آنکه خداوند استجاب دعا را در تحت قبه منوره آنحضرت قرار داد

در کافی از ابی هاشم جعفری روایت کرده که چون حضرت هادی علیه السلام مریض شد فرستاد عقب من و محمد بن حمزه پس محمد بن حمزه سبقت گرفت بر من و مشرف شد خدمت آن بزرگوار، بعد بمن خبر داد که حضرت هادی علیه السلام مکرر فرمود روانه کنید کسی را که برود بحائر حسینی و برای شفای من دعا کند، ابی هاشم که از محمد بن حمزه شنید به علی بن هلال گفت او گفت چه میکند او بحائر خودش حائر است ابی هاشم گفت مشرف شدم خدمت حضرت هادی علیه السلام فرمود بنشین، نشستم بعد سخن علی بن هلال را بحضرت عرض کردم فرمود چرا نگفتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خانه کعبه را طواف میکرد و حجر الاسود را تقبیل میفرمود و حال آنکه حرمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بلکه حرمت مؤمن اعظم است از حرمت خانه کعبه و خداوند امر فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را که بعرفه وقوف نفرماید اینها مواظبی

هستند که خداوند دوست میدارد که او را در این موطن یاد کنند و من دوست میدارم که برای من دعا کنند در مکانی که خداوند دوست میدارد در آن مکان دعا کرده شود الخ

اما آنکه ایام زیارت محسوب از عمر زائر نشود شاید مراد اینست که در رفتن و برگشتن و مدت زیارت گناه زائر بر او نوشته نشود و محاسبه با او نمایند و بعضی تاویلات دیگر هم در این فقره کرده اند که اهمی در نقلش نیست

و محتمل است که مراد بآن درجه که خداوند مرحمت فرموده که احدی از مخلوقین بآن درجه نمیرسند توسلات یحضرت سید الشهداء علیه السلام باشد که هیچ باب رحمتی اینقدر توسل ندارد چنانچه سابقاً گفته شد اینست که جدش خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم فرمود «حسین سفینه نجات هذه الامة»

و محتمل است که مراد بآن درجه که خداوند به آنحضرت عطا فرمود خصوص تباهی باشد چون معنی تباهی چنانچه در (منتهی الارب است) گریه دروغی و اظهار گریه است ولی حقیقتاً

گریه اش نیاید این باب رحمت نه زحمتی دارد و نه مایه میخواید و هر کس میتواند خود را باین وسیله متوسل نماید، و بهشت را برای خود لازم کند و اما سایر عبادات حقیقت لازم دارد، دروغش اثر و ثوابی ندارد ولو اجمالاً مبرء ذمه میباشد بشرط آنکه قصد قربت در آنها باشد چون قصد قربت در تمام عبادات شرط است حتی در تباهی کردن و ریاء در آن مبطل و معصیت خواهد بود

حمد و شکر میکنم پروردگار خود را که ختم کتاب منتخب التواریخ باسم مبارک خامس آل عبا حضرت سید الشهداء ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء شد مناسب دیدم که در خاتمه چند شعری در مصیبت آن مظلوم را از بزرگان از علمای اعلام نقل نمایم که ختم کتاب بمراثی آنحضرت شده باشد امید بفضل و کرم الهی که مشمول حدیث شریف «من بکی او ابکی او تباهی علی الحسنین علیه السلام و جبت له الجنة» بشوم مضافاً آنکه این بزرگان از علماء حقوقی بر احقر دارند شاید فی الجملة ادای حقوقشان شده باشد، رضوان الله علیهم اجمعین

والحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد و آله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم و منکری فضائلهم و مناقبهم اجمعین الی قیام یوم الدین

للعلم الفهم حجة الاسلام والمسلمین آقا میرزا عبدالرحیم النهاوندی طاب ثراه

ای آه ره بناله ره ای ناله ره به آه \*\*\* کافتاد راه دختر زهراء بقتلگاه

در بر کشید پیکر پاک برادرش \*\*\* وز دل کشید ناله جانسوز والخواه

بگشود دیده از پی نظاره اش ولیک \*\*\* بر بست تنک سیل سرشکش ره نگاه

گفت ای بخون طیبیده که در آفتاب گرم \*\*\* خوش خفته که نیست امیدت بانتباه

ناید ز من رعایت اطفال بی پدر \*\*\* ناید ز من حمایت زنهای بی پناه

از لطمه طپانچه بین عارضم کبود \*\*\* وز ضرب تازیانه نگر پیکرم سیاه

جسم ز لاغری شده چون کاه و غم چه کوه \*\*\* انصاف ده چگونه کشد بار کوه کاه

للعلام القمقام حجة الاسلام ملا محمد علی فاضل الخراسانی (رحمت الله علیه)

مصر آمد گفت ای سلطان عشق \*\*\* عشقها چون جسم و تو چون جانعشق \*\*\* حتم نبود این شهادت مرترا

حکم فرما باز گردد ماجرا \*\*\* هست در حکمت زمین و آسمان \*\*\* گشته منقادت شها کون و مکان

حکم فرما تا که همچون قوم عاد \*\*\* جمله را سازم هلاک از تند باد \*\*\* یا بفرما آورم آتش ز غیب

ص: 914

جمله را سوزم چه اصحاب شعیب \*\*\* یا چه فرعونان نمایم غرق نیل \*\*\* یا بریزم سنگ چون اصحاب فیل

شاه گفتا من نمی خواهم حیات \*\*\* خواهم از بهر گنهکاران نجات \*\*\* من نه نوحم تا بگویم لاتدر

رب دیاراً علیها من بشر \*\*\* من نه ایوبم که گویم در بلا \*\*\* مستی الضر اغث یاذا العلی

من نه یعقوبم که گویم وا اسف \*\*\* یا بلا باشم بصد شوق و شعف \*\*\* من نه بینم هیچ ضری در بلا

من بلای دوست را بینم ولا \*\*\* هر که را افزون بلا آمد ز حق \*\*\* او ربود از سایرین گوی سبق

زین سبب گفتم سبقت العالمین \*\*\* چون بلایی کس ندیده اینچنین \*\*\* گر سر یحیی مظلوم از جفا

گشت بیریده ولی نی از قفا \*\*\* گرچه بام داد خاتم در نماز \*\*\* من کنم انگشت و انگشتر نیاز

اکبرم را میفرستم سوی تیغ \*\*\* با مسرت بی فسوس و بیدریغ \*\*\* راضیم کز نیزه کردم ریز ریز

تا شوم شافع بروز رستخیز \*\*\* گر نیفتم من ز پا از نوک تیر \*\*\* پس که باشد شیعیان را دستگیر

گر نگردم من لگد کوب ستور \*\*\* پس که باشد شافع یوم النشور \*\*\* آنچنان مستغرق عشقم که تیر

نرم تر آید بجانم از حریر \*\*\* عشقم اندر ناوک پیکان تیر \*\*\* شد فزون از طفل برپستان شیر

سر بخاکستر نهم با صد سرور \*\*\* تا که گرم آید شفاعت را تنور \*\*\* باید این سر گردد آویز شجر

تا درخت دین از او یابد ثمر \*\*\* در ره دین میکنم جان را فدا \*\*\* خونبهای خون من باشد خدا

خونبهای عاشقان جز یار نیست \*\*\* مقصد عشاق جز دیدار نیست \*\*\* نیزه و شمشیر ریحان منست

کربلا بزم گلستان منست \*\*\* گر نگردم من دفین در اینزمین \*\*\* معقلی نبود برای مذنبین

خوانده حق اینجا کرا دارامان \*\*\* پیشتر از خلقت هفت آسمان \*\*\* آنچه پنداری تو من آن نیستم

چشم بگشا نیک بنگر کیستم \*\*\* حجة اللهم ولی عصر تو \*\*\* بی نیازم از تو و از نصر تو

للعلام حجة الاسلام الشیخ محمد النهاوندی دامت برکاته

فغان که آنچه نبی سرو داشت در چمنش \*\*\* فلك زتیسه بیداد کرد ریشه کش \*\*\* فتاد رایت دین بر زمین چو بارخ ماه

بخاک خفت شه دین ز اسب پیل تنش \*\*\* سپهردون زسلیمان گرفت خاتم و داد \*\*\* بدشت ماریه از کین بدست اهرمنش

بقتلگه ره زینب فتاد و دید بخاک \*\*\* فتاده لاله شمشاد سرو یاسمنش \*\*\* چه نورماه بروی زمین فتاد و فکند



به نه سپهر برین شعله آه شعله زنش \*\*\* بجستجوی گل آمد چو بلبل از همه سوی \*\*\* که تا بزیر خس و خار یافت در چمنش

نشست از دل پردرد ناله کرد و گریست \*\*\* چو جان کشید در آغوش نازنین بدنش

ز سیل اشک روان داد غسل آن تن پاک \*\*\* نداشت معجری افسوس تا کند کفنش

بگریه گفت که زهرا کجاست تا نگرد \*\*\* ز باد کین شده خاموش شمع انجمنش

نمود عارض گلگون ز لطمه نیلی رنگ \*\*\* ز ناله زد شرر آنان که آبشد دل سنگ

وله

سوی سپاه کفر شه بی سپاه رفت \*\*\* دین بی پناه ماند چه آن دین پناه رفت \*\*\* ز افلاکیان شر ارفغان تا زمین رسید

وزخاکیان بچرخ برین دود آه رفت \*\*\* آه از دمی که عصمت زهرا بقتلگاه \*\*\* با خیل اشک و آه بسر وقت شاه رفت

افتاده دید جسم برادر بخون و خاک \*\*\* زد شعله ز ناله که تا مهر و ماه رفت \*\*\* بر سر نهاد دست و به امان فشانند اشک

ناچار پیش دشمن خود دادخواه رفت \*\*\* کی سنگدل ترحمی آخر ببین ز جور \*\*\* لب تشنه زیر تیغ حسین بیگناه رفت

زاری نمود و دید که زاری نکرد سود \*\*\* در قتلگه دوباره بحال تباه رفت

اندر جهان قیامت کبری شد آشکار \*\*\* آندم که شد به نی سر سلطان تاجدار

وله

هجر تو کرد جان برادر خزان مرا \*\*\* وانگه فلک نداد باهی امان مرا \*\*\* جز شام تیره نیست حجابم ز چشم غیر

جز کعب نی نمانده بسر سایبان مرا \*\*\*\* چون بختم ای عزیز چرا رفته بخواب \*\*\* بیدار شو مخواه تو خوار جهان مرا

ص: 915

داغت بکشور دلم ای شه شر و فکند \*\*\* بنشان بآب اطفشارنهان مرا \*\*\* بنگر که میبرندم از این سرزمین زجور

هرگز مگو تو خواهر نامهربان مرا \*\*\* دل را کجا تحمل بار فراق تست \*\*\* آید نرفته کاش اجل ناگهان مرا

من زنده و تو با تن صدپاره روی خاک \*\*\* هرگز به روزگار نبود این گمان مرا

وله

سوی نجف زراه وفا کن صبا عبور \*\*\* باشیر حق بگو که شها تابکی صبور \*\*\* برخیز ورو بدشت بلایین بخون و خاک

پورت فتاده با تن صد چاک و جسم عور \*\*\* حال دلش بیا و پپرس از سه شعبه تیر \*\*\* حال تنش بیا و بجوی از سم ستور

آگه مگر نه که سرش رفته بر سنان \*\*\* چون نور کردگار که تا بد ز نخل طور

آن سر که دوش وسینه زهرا بدش سریر \*\*\* از خاک سر بر آر و برون آرش از تنور

دستی بزن بتیغ که شد دستگیر خصم \*\*\* زینب که دامنش نرسیدی بدست حور

بی پرده دختران تو در بزم خاص و عام \*\*\* آل زنا به پرده دیبا به صد غرور

جیحون ز خون دیده روان ساز سیل اشک \*\*\* گاهی ز هتک دختر و گاهی ز مرک پور

وله

شاهی که بود چشم ملک بر جناب او \*\*\* نگرفت کس بوقت سواری رکاب او \*\*\* برزین نشست و جانب میدان شتاب کرد

کاش ایستاده بود سپهر از شتاب او \*\*\* بلبل بناله آمد و گل جامه کرد چاک \*\*\* از ناله سکینه و آه رباب او

از لاله خونچکید ز دانش چه شمع سوخت \*\*\* آگه چه شد ز داغ دل بیحساب او \*\*\* آمد میان معرکه با چشم اشک بار

آهی کشید و شد دل عالم کباب او \*\*\* گفت ایگروه بی خبر از روز انتقام \*\*\* شرم از خدا و بیم ز گاه عتاب او

جدم رسول اکرم و مامم بود بتول \*\*\* بام علی که کرد نبی انتخاب او \*\*\* بود از رسول پرورشم گاه ارتضاع

خورده بجای شیر غذا از لعاب او \*\*\* گرسنگ خاره بددل آنقوم میگداخت \*\*\* از گفته شرر زن و سوز خطاب او

افغان که رحم دشمن بیدادگر نکرد \*\*\* بر سینه بر آتش و چشم بر آب او \*\*\* آن دیده که هیچ حجایی زحق نداشت

چون دو دسوز تشنگی آمد حجاب او \*\*\* میراب هستی آنچه تمنای آب کرد \*\*\* جز ناوک سه شعبه نیامد جواب او

شد روزگار عالمیان همچه شام تار \*\*\* تا خون گرفت بر رخ چون آفتاب او

خفت از جفا بدا من خاک آنگه بد مدام \*\*\* دامان مصطفی ز شرف مهد خواب او

وله

سپهرا تا یکی بیداد ای بیدادگر شرمی \*\*\* ز بیداد تو صد فریاد ای بیدادگر شرمی

جفا با هر که کردی ، کردی اما این کجا گویم \*\*\* جفا با علت ایجاد ، ای بیدادگر شرمی

زدی بس دور تا کردی بخون آل پیغمبر \*\*\* دل آل زنا را شاد ای بیدادگر شرمی

بیاد کینه دادی خانمان مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم آخر \*\*\* خدا خاکت دهد بر باد ای بیدادگر شرمی

جوانان علی را روی خاک افکنده قامت \*\*\* زداس تیغ چون شمشاد ای بیدادگر شرمی

به دور خود مگرد آویزه عرشی که گم کردی \*\*\* بخاک کربلا افتاد ای بیدادگر شرمی

زبانم لال آن حنجر که بوسیدش نبی خستی \*\*\* ز کین با خنجر فولاد ای بیدادگر شرمی

سرسلطان دین مهمان شد اما میزبان بنگر \*\*\* که بر خاکسترش جاداد ای بیدادگر شرمی

وله

شام عاشورا بود امشب نه روز محشر است \*\*\* شور امشب شور محشر نیست شور دیگر است

شام عاشورا بود کان رستخیز از یاد برد \*\*\* آخر عمر حسین و شام مرگ اکبر است

شام عاشورا بود امشب که آه جن و انس \*\*\* سوخت عالم را و دودش تا بعرش اکبر است

شام عاشورا بود امشب که خصم بی حیا \*\*\* حلقه سان گرد خیام عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است

ص: 916

آسمان را گشته دل پر خون زتیر آه خلق \*\*\* کامشب از بهر خدنگ آماده حلق اصغر است

دست ما و دامت ای چرخ فردا را میار \*\*\* دست عباس جوان فردا جدا از پیکر است

ای سیاهی خیمه امشب بر مگیر از روزگار \*\*\* شاه دین در خیمه امشب شمع بزم خواهر است

آفتابا ز آه ما فردا به رخ مشکین نقاب \*\*\* دشت بر نامحرم وزینب سرش بی معجز است

وله مخمس

این خیمه کبود نگشت از چه بیستون \*\*\* سلطان مهر چون فتد از تخت سر نگون

سیماب سان نگشت زمین از چه بیسکون \*\*\* زینب چو دید پیکری اندر میان خون

چون آسمان و زخم تن از انجمش فزون

رعنا قدی که سرو سرو چمنهاش پای بند \*\*\* از پا ز کین فتاده در آندشت هول مند

بر او ز تیر و تیغ ورا از سم سمند \*\*\* بی حد جراحی نتوان گفتش که چند

با مال پیکری نتوان گفتش که چون

عیسی دمی بریده سر آغشته در دما \*\*\* بر خاک منخسف مهی افتاده از سما

رمحش ستاده چون بچمن سرو خوش نما \*\*\* خنجر بر او نشسته چه شهیر که بر هما

پیکان از او دمیده چه مژگان که از جفون

هر چند دیده دوخت بر آن پاره پاره تن \*\*\* از جان خود ندید نشانی در آن بدن

ار دل کشیده ناله و زد آه شعله زن \*\*\* گفت این بخون طیبیده نباشد حسین من

این نیست آنکه در بر من بود تا کنون

گلگون قبا نبود شه گلمذار من \*\*\* غلطان بخون نبود در شاهوار من

نگذشته ساعتی که بد او غمگسار من \*\*\* لختی فزون نرفته که رفت از کنار من

این زخم ها به پیکر او چون رسید چون

ای دل ز غم بسوز و بر آه آتشین \*\*\* کاید شمیم جانم از این جسم نازنین

خاکم بسر مگو که حسین منست این \*\*\* گر این حسین قامت او از چه بر زمین

ور این حسین رایت او از چه سر نگون

گر اینگل منست بهارش چرا خزان \*\*\* گر این مه منست بخاکش چرا مکان

گر این نهال من ز چه شد قامتش کمان \*\*\* گر این حسین من سر او از چه بر سنان

ور این حسین من تن او از چه غرق خون

در این چمن ز جور خس و زحمت گیاه \*\*\* شد نوگلم باین گسل پژمرده اشتباه

یا گشته میر عقل بملک سرم تباه \*\*\* یا خواب بوده ام من و گمگشته است راه

یا خواب بوده آنکه مرا گشته رهنمون

هر گه فشانند بر گل رخسار ژاله \*\*\* هر دم بلاله داد ز داغش حواله

با خود ز فرط حیرت از این ره مقاله \*\*\* میگفت و میگریست که جانسوز ناله

آمد ز خنجر نه لب تشنگان برون

با خواهر ستمزده خانون اولیاء \*\*\* سرخیل بانوان سرا برده حیا

زهرانه گفت آن گل گلزار اصفیا \*\*\* کی عندلیب گلشن جان آمدی بیا

ره گم نگشته خوش بنشان آمدی بیا

انتهی

بحمد الله تعالى باتمام رسيد

كتاب منتخب التواريخ

من تأليفات العبد المذنب

محمد هاشم بن محمد على الخراساني المشهدي عفى الله تعالى عن خطيئتهما

و از اخوان مومنين ملتتمس هستم كه بعين رضا و لطف ، نظر باين مجموعه بفرمايند

و اگر خطا و لغزشی دیدند بعد العفو و الاغماض اصلاح فرمایند چون حقیر با نداشتن سرمایه علم و معرفت و قلت توفیق و کثرت موانع کمال سعی و اهتمام خود را بذل نمودم در نقل از اصول معتمده و التماس میکنم که اگر از این کتاب روایت یا حکایتی نقل فرمایند لساناً یا کتاباً اسم حقیر و اسم کتاب را ببرند که احقر حیا و میتا بنظر مبارك مؤمنین بوده باشم و از ادعیه خیریه آنها بهره مند بشوم

وقد وقع الفراغ من تأليفه في شهر رمضان المبارك سنة تسع واربعين وثلث مائة بعد الالف من الجهرة المقدسة

الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلى الله على محمد

و آله الطيبين الطاهرين المعصومين

و لعنة الله على اعدائهم اجمعين الى قيام يوم الدين

ص: 918

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله سادات الخلائق اجمعين ولعنة الله على اعدائهم الى يوم الدين

و بعد چون این احقر محمد هاشم بن محمد علی مختصری جمع کرده بودم در تعیین قبله غالب بلدان از کتاب بحار و جواهر و حدائق و مستند و مقامع و در آخر رساله ارثیه بطبع رسیده و جهت اهمیت تعیین قبله برای عامه مسلمین بعضی استدعاء نمودند که مختصری از آن بنحو دائره در این صفحه مندرج نمایم

بدانکه در هر بلدی که شخص در آن بلد است که اسم آن بلد در این دائره نوشته شده طریق معرفت قبله آن بلد این است که قطب صحیحی در وسط این دائره بگذارد و خط جنوبی و شمالی قطب را مطابق با خط جنوبی و شمالی دائره بنماید و شخص در آن بلد مستقیماً مواجه آنخانه که آن بلد در آن خانه نوشته شده بایستد لابد مستقبل قبله خواهد بود و بر فرض انحراف باندازه نخواهد بود که مضر بصدق استقبال عرفی باشد چون فتواه صدق استقبال عرفی از برای بعید کافی است و وقتیکه قبله بلدان مرقومه شناخته شد قبله قراء و بلدان قریبه بآنها نیز معلوم می شود و تفصیلش در رساله مستقلی است که ملحق بر رساله ارثیه طبع شد

و مخفی نماناد عددی که در خانه ای فوق بحروف هندسه نوشته شده مقدار انحراف بلدانیست که در خانه ای تحت آن نوشته شده از نقطه جنوب و شمال بمغرب و مشرق اعتدالین چون محیط دائره افق را بسیصد و شصت درجه متساوی قسمت نموده اند و در این دائره هفتاد و دو خط متساوی زیاده مرسوم نشد پس از هر خطی تا خط دیگر پنج درجه است و بلدانی که در هر یک از این پنج درجه است در زیر آن عدد نوشته می شود و بدانکه بلدانی که انحرافشان از نقطه جنوب یا شمال بمغرب یا بمشرق است از یک درجه تا مشرق پنج درجه در تحت عدد پنج نوشته می شود و بلدانی که انحرافشان از شش درجه هست تا ده درجه در تحت عدد ده نوشته می شود و بلدانیکه انحرافشان از یازده درجه هست تا پانزده درجه در تحت عدد پانزده نوشته می شود و هکذا





بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

